



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

حزب توده

از شکل‌گیری تا فروپاشی

۱۳۲۰-۱۳۶۸

پد کوشش جمعی از پژوهشگران

موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حزب توده: از شکل گیری تا فروپاشی

نویسنده:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	حزب توده؛ از شکل گیری تا فروپاشی
۲۳	مشخصات کتاب
۲۳	مقدمه
۲۸	بخش اول: سیر تاریخی مارکسیسم
۲۸	از مارکس تا گورباچف
۲۸	رویزیونیسم برنشتین
۳۰	لنین، پلخانف و لنینیسم
۳۱	استالین و «کیش شخصیت»
۳۲	تروتسکیسم و «انقلاب مداوم»
۳۶	مائوئیسم؛ مارکسیسم شرقی
۴۰	«چپ نو»؛ عصیان نسل نو
۴۷	«اروکمونیسم» و نفی بنیادها
۴۹	ظهور گورباچف
۵۱	«انترناسیونالیسم پرولتری»، بنیاد لرزان وحدت
۵۲	مبانی تئوریک «انترناسیونالیسم پرولتری»
۵۲	«انترناسیونالیسم پرولتری» در ترازوی سنجش
۵۹	از «انترناسیونالیسم» تا «پراگماتیسم»
۶۳	بحران در استراتژی و تاکتیک
۶۳	افول جاذبه ها
۶۴	ریشه های تاریخی «مکتب مبارزاتی» مارکسیسم
۶۴	آنارشیزم اروپائی
۶۵	جنبش کارگری اروپای غربی
۶۶	قیام های انقلابی قرن نوزدهم اروپا

- ۶۷ «مشی توده ای» مارکس و انگلس
- ۷۰ استراتژی و تاکتیک لنینی
- ۷۱ پیدایش مائوتسیسم: «جنگ توده ای طولانی»
- ۷۴ مشی چریکی: بن بست مارکسیسم
- ۸۵ مارکسیسم چریکی در ایران
- ۸۸ مارکسیسم در ایران
- ۸۸ انجمن های غیبی سوسیال دمکرات
- ۸۹ حزب کمونیست ایران
- ۹۰ لو رفتن حزب کمونیست ایران
- ۹۱ رشد مارکسیسم در ایران، پس از جنگ جهانی دوم
- ۹۵ ادوار تاریخ حزب توده
- ۱۱۰ انشعاب در مارکسیسم ایرانی
- ۱۱۳ علل شکست مارکسیسم در ایران
- ۱۱۶ بخش دوم: حزب توده؛ از آغاز تا انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)
- ۱۱۶ از تأسیس تا کودتا
- ۱۱۶ تأسیس حزب توده
- ۱۲۳ اولین مرامنامه
- ۱۲۸ نخستین کنفرانس ایالتی تهران
- ۱۲۹ حزب توده و «طبقه کارگر»
- ۱۳۳ مجلس چهاردهم و «فراکسیون توده»
- ۱۳۶ کنگره اول
- ۱۳۸ سقوط برلین و توطئه تجزیه ایران
- ۱۴۰ انشعاب «اصلاح طلبان»
- ۱۴۴ کنگره دوم
- ۱۴۵ پلنوم های کمیته مرکزی کنگره دوم
- ۱۴۸ حزب توده و مسئله «کنگره سوم»

۱۵۰	ترور شاه و غیر قانونی شدن حزب توده
۱۵۹	حزب توده در دوران دولت های مصدق و زاهدی
۱۵۹	وضع هیأت اجرائیه و رهبری
۱۶۶	حزب توده و مصدق
۱۶۹	ترورهای حزب توده
۱۷۱	کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن
۱۷۵	از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی ایران
۱۷۸	طرح کودتا در ایران
۱۷۹	وحدت حزب توده با «فرقه دمکرات آذربایجان»
۱۸۱	نفوذ ساواک در رهبری حزب توده
۱۸۳	بحران مائوئیسم
۱۸۳	نفوذ دوم ساواک: ماجرای عباس شهریاری
۱۸۵	آستانه انقلاب اسلامی؛ سردرگمی و بحران
۱۸۹	اختلاف درونی حزب توده؛ از آغاز تا انقلاب دکتر حسین جودت
۱۸۹	اشاره
۱۸۹	۱- دوران تشکیل حزب تا کنگره اول
۱۹۲	۲- تشکیل و جریان کنگره اول حزب
۱۹۴	۳- مسئله امتیاز نفت شوروی
۱۹۴	۴- مسئله تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان
۱۹۷	۵- دوران پس از شکست فرقه دمکرات
۲۰۱	۷- برگزاری پلنوم چهارم و نتایج آن
۲۰۳	۸- جریان پلنوم پنجم
۲۰۴	۹- پلنوم ششم تا هشتم
۲۰۵	۱۰- پلنوم نهم و دهم- پلنوم های قهر
۲۰۷	۱۱- پلنوم یازدهم
۲۰۹	۱۲- پلنوم دوازدهم

- ۱۳- پلنوم چهاردهم ۲۱۰
- ۱۴- پلنوم پانزدهم ۲۱۱
- ۱۵- پلنوم شانزدهم ۲۱۲
- تحلیل ۲۱۲
- سازمان و کارکردهای حزب توده در خارج از کشور ۲۱۶
- اشاره ۲۱۶
- ساختار کمیته مرکزی ۲۱۶
- حزب توده و پناهندگان ایرانی در بلوک شرق ۲۲۲
- ۱- پیشینه تاریخی پناهندگی سیاسی به شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ۲۲۲
- ۲- وضع پناهندگان ایرانی از نظر «تابعیت» ۲۲۴
- ۳- سازمان حزب توده در پناهندگان ایرانی ۲۲۵
- ۴- جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم اتحاد شوروی ۲۲۷
- ۵- کا.گ.ب و پناهندگان ایرانی ۲۲۸
- ۶- فرقه دمکرات آذربایجان؛ رهبری و سازمان آن ۲۳۰
- عرصه های فعالیت حزب توده پیش از انقلاب اسلامی ۲۳۷
- اشاره ۲۳۷
- ۱- در کشورهای سوسیالیستی ۲۳۷
- ۲- در کشورهای غربی ۲۳۹
- ۳- در کشورهای همجوار ایران ۲۴۱
- ۴- گروههای حزبی در ایران ۲۴۳
- بخش سوم: حزب توده و انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۷) ۲۵۹
- وضع رهبری و سازمان حزب توده ۲۵۹
- ادوار فعالیت حزب توده ۲۶۰
- پیروزی انقلاب و دگرگونی های رهبری ۲۶۰
- حزب توده در دوره انتقال ۲۶۳
- فعالیت در داخل کشور ۲۶۷

- ۲۶۸ پلنوم هفدهم و آخرین کمیته مرکزی
- ۲۷۵ ساخت قدرت در کمیته مرکزی
- ۲۷۸ بحران ها و اختلافات درونی
- ۲۷۹ ریشه های بحران در گروه های مارکسیستی ایران
- ۲۷۹ اشاره
- ۲۷۹ ۱- ایدئولوژی مادی و الحادی
- ۲۸۰ ۲- تعارض با انقلاب و جامعه اسلامی
- ۲۸۲ اختلافات در کمیته مرکزی حزب توده (۱۳۶۱-۱۳۵۸)
- ۲۸۲ تعارض باند کیانوری و باند اسکندری
- ۲۸۲ اختلاف در تحلیل مسایل انقلاب اسلامی ایران
- ۲۸۶ مبانی تئوریک استراتژی و تاکتیک حزب توده
- ۲۸۶ استراتژی و تاکتیک چیست؟
- ۲۹۳ مارکسیسم و انقلاب اجتماعی
- ۲۹۶ مارکسیسم؛ «دمکراسی انقلابی» و «راه رشد غیرسرمایه داری»
- ۳۰۵ استراتژی و تاکتیک حزب توده
- ۳۰۵ «استراتژی نهائی»
- ۳۰۸ استراتژی مرحله ای
- ۳۱۳ چه باید کرد؟
- ۳۱۶ مسخ انقلاب یا براندازی خزنده
- ۳۱۷ براندازی ضربتی یا کودتای چپ
- ۳۲۰ تاکتیک های حزب توده
- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۱ ۱- تاکتیک های نهان
- ۳۲۷ ۲- تاکتیک های عیان
- ۳۳۳ «جبهه متحد» و جایگاه آن در استراتژی و تاکتیک حزب توده
- ۳۳۳ مبانی تئوریک مسئله

۳۴۱	امکانات عینی تحقق تاکتیک «جبهه متحد» در ایران
۳۴۳	پیشینه تاریخی تاکتیک «جبهه متحد»
۳۵۲	انقلاب اسلامی و تاکتیک «جبهه متحد خلق»
۳۶۱	سیاست های تبلیغی و ترویجی حزب توده
۳۷۲	حزب توده و سایر نیروهای سیاسی ایران
۳۷۲	حزب توده؛ مردم و اسلام ناب محمدی(ص)
۳۷۵	منابع اطلاعاتی
۳۷۷	«تحلیل طبقاتی» و حاکمیت اسلامی
۳۸۳	حزب توده و طیف «جبهه ملی»
۳۸۶	حزب توده و دکتر مظفر بقائی کرمانی
۳۸۷	حزب توده و «نهضت آزادی» و دولت موقت
۳۹۲	حزب توده و بنی صدر
۳۹۶	حزب توده و انجمن حجتیه
۴۰۱	حزب توده و مجاهدین خلق
۴۰۷	حزب توده و ضدانقلاب سلطنت طلب
۴۰۸	منابع اطلاعاتی
۴۰۹	اهداف سیاسی و اطلاعاتی
۴۱۱	حزب توده و ضد انقلاب چپ
۴۱۲	حزب توده و طیف «فدائیان خلق»
۴۱۲	الف- پیش از انقلاب
۴۱۳	ب- پس از انقلاب
۴۱۴	انشعاب؛ پیدایش «اکثریت»
۴۱۷	حزب توده و راه کارگر
۴۱۸	حزب توده و حزب دمکرات کردستان ایران
۴۱۸	پیشینه تاریخی
۴۲۱	انشعاب در «حزب دمکرات»

۴۲۲	جمع بندی
۴۲۴	بخش چهارم: سازمان حزب توده (۱۳۶۱ _ ۱۳۵۷)
۴۲۴	آغاز سخن: مارکسیسم و اهمیت حزب
۴۲۷	عضو حزب و مذهب
۴۳۲	پرستش حزب
۴۳۴	مسایل سازمانی: ساختار تشکیلاتی حزب توده
۴۳۶	سازمان پایه: حوزه
۴۳۶	اشاره
۴۳۹	۱_ تعریف حوزه
۴۳۹	۲_ کارکردهای حوزه
۴۴۷	۳_ حوزه ها
۴۵۵	سازمان محل زندگی
۴۵۷	سازمان بخش
۴۶۰	سازمان شهر (ناحیه)
۴۶۳	سازمان ولایت (شهرستان)
۴۶۳	سازمان ایالتی
۴۶۴	سازمان کشوری
۴۶۷	کنفرانس کشوری، «پلنوم وسیع» و «کنفرانس ملی»
۴۷۲	سازماندهی حزب و اشکال آن
۴۷۲	سازماندهی علنی
۴۷۵	سازماندهی نیمه علنی
۴۷۷	سازماندهی پنهانی
۴۷۹	اصول مناسبات درون حزبی: مرکزیت دمکراتیک
۴۸۰	انضباط حزبی
۴۸۱	انتقاد و انتقاد از خود
۴۸۲	عدم کنجکاوی

۴۸۳	گزارش دهی
۴۸۷	تقسیم کار
۴۸۸	عضویت و مسایل آن؛ شرایط عضویت
۴۸۹	کمیت و کیفیت حزب
۴۹۰	شرایط پذیرش
۴۹۲	وظایف عضو حزب
۴۹۴	حقوق عضو حزب
۴۹۵	تشویق و تنبیه
۴۹۷	ترکیب طبقاتی حزب
۴۹۷	ترکیب ملی حزب
۴۹۸	ترکیب سنی و جنسی حزب
۴۹۹	ساختار کمیته مرکزی حزب توده
۴۹۹	شعب مرکزی و کارکرد آن
۵۰۴	سیر فعالیت شعب مرکزی
۵۰۴	اشاره
۵۰۴	۱- تعریف و وظایف کلی
۵۰۵	۲- ارتباط شعب مرکزی با شعب همانام خود در ایالتها و شهرستانها
۵۰۶	۳- ارتباط شعب ایالتی با کمیته های ایالتی و شعب همانام در شهرهای تابع ایالت
۵۰۷	۴- ارتباط شعب شهرستان تابع کمیته ایالتی با کمیته شهرستان
۵۰۸	۵- تفاوتها در شکل عملی کار شعب
۵۱۰	۶- ارتباط شعب مرکزی و غیرمرکزی با هم
۵۱۱	شعبه تشکیلات کل؛ کارکرد شعبه کل
۵۱۴	ساختار شعبه
۵۱۵	شعبه کادر
۵۱۸	کمیسیون مرکزی سازمانهای مخفی و نظامی
۵۱۹	شعبه اطلاعات

۵۱۹	پیش از انقلاب اسلامی
۵۲۰	پس از انقلاب اسلامی
۵۲۱	کارکردهای شعبه اطلاعات
۵۲۱	کارکردهای درون حزبی
۵۲۲	کارکردهای بیرون حزبی
۵۲۴	ساختار شعبه اطلاعات
۵۲۶	شعبه اطلاعات در شهرستانها
۵۲۷	تقسیم کار و فعالیت شعبه اطلاعات
۵۲۷	اشاره
۵۲۷	۱- پذیرش
۵۲۸	۲- خبر
۵۳۶	شعبه کل ایدئولوژیک
۵۳۸	شعبه پژوهش
۵۳۹	تشکیل شعبه پژوهش
۵۳۹	ساختار شعبه پژوهش و وظایف کلی کمیسیونها
۵۴۱	فعالیتهای شعبه پژوهش
۵۴۱	کانالهای تغذیه اطلاعاتی
۵۴۲	شیوه های ارائه طرحها و القاء نظرات
۵۴۶	محققین شعبه پژوهش
۵۴۹	شعبه مرکزی آموزش
۵۴۹	سیر فعالیت و کارکردها
۵۵۱	تهیه درس نامه ها
۵۵۲	برنامه آموزش
۵۵۳	سازماندهی آموزش تهران
۵۵۳	رهنمودها و دستورالعمل های شعبه مرکزی آموزش
۵۵۴	درباره شیوه های اجرای برنامه

۵۵۵	درباره «حوزه جنبی»
۵۵۶	کلاسهای تخصصی
۵۵۷	گزارش دهی
۵۵۷	هیأت تحریریه مجله «دنیا»
۵۶۰	شعبه مرکزی تبلیغات؛ سیر فعالیت و کارکردها
۵۶۴	روشهای تبلیغی حزب توده
۵۶۶	برنامه ۶ ماهه پخش و تبلیغات منطقه جنوب تهران
۵۶۸	شعبه انتشارات
۵۶۸	سیر فعالیت
۵۷۱	ساختار شعبه
۵۷۳	کارکرد شعبه
۵۷۳	چگونگی تصویب بر نامه انتشارات
۵۷۴	ارتباطات
۵۷۵	رابطه با شعب مرکزی
۵۷۶	مارکیسم و مطبوعات
۵۷۶	پیشینه مطبوعات مارکیستی در ایران
۵۷۷	مطبوعات توده ای _ از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۵۸۵	مطبوعات توده ای: ۱۳۵۷-۱۳۳۶
۵۸۷	مطبوعات توده ای: ۱۳۶۱-۱۳۵۸
۵۸۹	نشریات درونی حزب توده
۵۸۹	تعریف، کارکرد و اختیارات شعبه مطبوعات
۵۹۱	سیر فعالیت شعبه مطبوعات
۵۹۲	زندگی نامه منوچهر بهزادی دبیر سیاسی کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شعبه اطلاعات:
۵۹۵	منابع تغذیه اطلاعاتی
۵۹۶	ساختار و مکانیسم فعالیت شعبه
۵۹۹	تحلیل هفتگی

- شعبه روابط عمومی؛ تعریف و کارکرد ۶۰۲
- ساختار شعبه ۶۰۳
- زندگی نامه محمدعلی عمویی، عضو هیأت سیاسی و دبیر روابط عمومی حزب توده ۶۰۴
- رهنمودهای امنیتی و حفاظتی ۶۰۶
- شعبه روابط بین المللی ۶۰۹
- روابط بین المللی حزب توده (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸) ۶۱۴
- ساختار و کارکرد شعبه بین المللی ۶۱۵
- فعالیت‌های شعبه بین المللی ۶۱۶
- سازمان‌های بین المللی مرتبط با حزب توده ۶۱۶
- شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی؛ سیر فعالیت شعبه ۶۲۰
- وظایف شعبه ۶۲۰
- زندگی نامه اعضای شعبه بازرسی و رسیدگی ۶۲۱
- شعبه مرکزی کارگری ۶۲۴
- تاریخچه فعالیت‌های کارگری حزب توده ۶۲۴
- کارکردها و فعالیت‌های شعبه مرکزی کارگری پس از انقلاب اسلامی ۶۲۸
- ساختار شعبه ۶۳۰
- اشاره ۶۳۰
- ۱- دوایر اصلی ۶۳۱
- ۲- دوایر جنبی ۶۳۴
- شعبه کل سازمان‌های توده ای؛ «سازمان توده ای» ۶۴۱
- وظایف «سازمان توده ای» ۶۴۱
- وظایف سازمان‌های جنبی ۶۴۳
- رابطه حزب با «سازمان توده ای» ۶۴۵
- کارکرد و ساختار شعبه ۶۴۵
- آئین نامه شعبه کل سازمان‌های توده ای ۶۴۷
- شعب محلی سازمان‌های توده ای ۶۵۰

- ۶۵۱ شعبه مرکزی امور توده ای
- ۶۵۴ همکاری با اکثریت
- ۶۵۵ پیشینه فعالیت دهقانی حزب توده
- ۶۶۱ نشریات شعبه مرکزی دهقانی
- ۶۶۲ رهنمودهای شعبه دهقانی
- ۶۶۳ فنودالیسم در ایران
- ۶۶۷ مارکسیسم و «اصلاحات ارضی»
- ۶۷۲ مارکسیسم و مسئله ایلات و عشایر در ایران
- ۶۷۴ شعب مرکزی مالی و تدارکات؛وظایف و ساختار
- ۶۷۵ منابع مالی حزب توده
- ۶۷۷ دبیرخانه کمیته مرکزی (ایالتی تهران)
- ۶۷۹ تشکیلات حزب توده
- ۶۷۹ اشاره
- ۶۸۰ ۱_ سازمان ایالتی تهران (سات)؛سابقه تاریخی
- ۶۸۰ اشاره
- ۶۸۲ ساختار سازمان ایالتی تهران
- ۶۸۲ الف _ تشکیلات
- ۶۸۵ ب _ شعبه ایالتی تهران
- ۶۸۵ شعب تشکیلات ایالتی تهران
- ۶۸۹ شعبه اطلاعات ایالتی
- ۶۹۴ ۲ _ سازمان های حزب توده در شهرستانها
- ۶۹۴ اشاره
- ۶۹۶ شعبه تشکیلات شهرستانها
- ۶۹۶ پیشینه تاریخی
- ۶۹۷ ساختار و کارکرد شعبه
- ۷۰۰ سازمانهای ایالتی و ولایتی در شهرستانها

- ۳_ سازمانهای حزب توده در خارج از کشور ۷۰۴
- اشاره ۷۰۴
- دایره تشکیلات سازمانهای خارج از کشور ۷۰۴
- سیر فعالیت تشکیلاتی حزب توده در خارج از کشور ۷۰۵
- ۱_ بلوک شرق ۷۰۵
- ۲_ بلوک غرب و سایر کشورها ۷۰۹
- آئین نامه سازمانهای خارج از کشور ۷۱۲
- ۴_ سازمان مخفی حزب توده ۷۱۷
- اشاره ۷۱۷
- سازماندهی مخفی مارکسیستی در ایران ۷۲۰
- «نوید»؛ هسته سازمان مخفی حزب توده ۷۲۴
- کارکردهای سازمان مخفی ۷۲۷
- فعالیت‌های سازمان مخفی ۷۲۹
- مسایل پذیرش ۷۳۲
- ۱_ عضو یابی ۷۳۲
- ۲_ معیارهای عضوگیری ۷۳۳
- ۳_ انتخاب و اعلام ۷۳۵
- ۴_ عضویت ۷۳۵
- ازدواج حزبی ۷۳۵
- فعالیت آموزشی ۷۳۵
- سایر محورها ۷۳۶
- ساختار سازمان مخفی ۷۳۸
- ۵_ سازمان نظامی حزب توده؛ مارکسیسم و نیروهای مسلح ۷۳۹
- اشاره ۷۳۹
- مارکسیسم و کودتاگرایی ۷۴۵
- پیشینه سازمانهای نظامی چپ در ایران ۷۴۹

۷۵۳	سازمان نظامی حزب توده پس از انقلاب اسلامی؛ سیر فعالیت
۷۵۵	کارکردهای سازمان نظامی
۷۵۷	سازماندهی
۷۵۹	پذیرش و عضویت
۷۶۵	بخش پنجم؛ سازمانهای وابسته به حزب توده (۱۳۶۱ _ ۱۳۵۸)
۷۶۵	آغاز سخن
۷۶۶	سازمان جوانان توده ایران؛ مارکسیسم و جوانان
۷۷۱	پیشینه تاریخی
۷۷۴	سیر فعالیت پس از انقلاب
۷۷۶	ساختار سازمان جوانان توده
۷۷۸	وظایف ارگانهای مرکزی سازمان جوانان
۷۸۳	وظایف کمیته های تشکیلاتی
۷۸۴	کارکردهای سازمان جوانان
۷۸۷	فعالیت های مشترک با «سازمان جوانان فدایی خلق (اکثریت)»
۷۸۸	ارتباطات بین المللی
۷۹۲	روابط سازمان جوانان توده با IUS و WFDY
۷۹۵	کانون دانش آموزان ایران
۷۹۵	تأسیس «کانون» و اهداف آن
۷۹۷	ماهیت «کانون»
۸۰۱	وظایف «کانون»
۸۰۴	ارتباطات بین المللی (CIMEA)
۸۰۴	ساختار کانون
۸۱۷	سازماندهی حزب توده در رابطه با آموزش و پرورش
۸۲۱	تشکیلات دمکراتیک زنان ایران
۸۲۱	جنبش فمینیسم در غرب
۸۲۴	مارکسیسم و فمینیسم

۸۲۵	تاریخچه تشکیلات دمکراتیک زنان ایران
۸۳۰	تشکیلات زنان پس از انقلاب اسلامی
۸۳۱	ساختار تشکیلات زنان
۸۳۳	فعالیت های تشکیلات زنان
۸۳۶	ارتباطات بین المللی (فدراسیون بین المللی دمکراتیک زنان)
۸۳۷	اتحاد دمکراتیک مردم ایران
۸۳۸	جایگاه و وظایف اتحادیه دمکراتیک
۸۴۵	شورای نویسندگان و هنرمندان ایران؛ حزب توده و روشنفکران
۸۴۷	کانون نویسندگان ایران
۸۴۸	انشعاب و تأسیس شورای نویسندگان و هنرمندان
۸۴۹	ساختار شورای نویسندگان و هنرمندان...
۸۵۱	جمعیت ایرانی هواداران صلح
۸۵۴	جنبش جهانی صلح
۸۵۶	«جمعیت صلح» در ایران
۸۵۷	جمعیت حقوقدانان دمکرات ایران
۸۶۰	بخش ششم؛ انحلال حزب توده و دستاوردهای آن
۸۶۰	آغاز سخن
۸۶۵	فروپاشی حزب توده؛ ابعاد و اهمیت آن
۸۷۸	ابعاد سیاسی و سازمانی فروپاشی حزب توده
۸۷۹	اهمیت عملیات
۸۸۳	پیام امام خمینی (ره)
۸۸۴	فروپاشی حزب توده
۸۸۸	دستاوردهای عملیات فروپاشی حزب توده
۸۹۰	کشف شبکه جاسوسی شوروی در ایران
۸۹۲	ارگان های اطلاعاتی شوروی
۸۹۹	منابع اطلاعاتی شوروی در ایران

- ۹۰۳ مکانیسم فعالیت کا. گ. ب در حزب توده
- ۹۰۵ عوامل کا. گ. ب در رهبری حزب توده
- ۹۰۸ مأمورین اطلاعاتی شوروی در ایران
- ۹۰۹ سازماندهی ارتباطات جاسوسی
- ۹۱۲ روشهای تماس
- ۹۱۳ امکانات جاسوسی
- ۹۱۵ اهداف سیاسی _ اطلاعاتی شوروی
- ۹۱۶ اطلاعات موردنظر شوروی در ایران
- ۹۱۸ کشف شبکه نفوذ حزب توده
- ۹۲۱ اهداف نفوذ
- ۹۲۲ سازماندهی منابع و عوامل نفوذی
- ۹۲۵ ناحیه صفر
- ۹۲۸ دستورات العمل ها و رهنمودها
- ۹۳۴ بخش هفتم : بقایای حزب توده پس از انحلال (۱۳۶۸- ۱۳۶۲)
- ۹۳۴ آغاز سخن
- ۹۳۸ سیر فعالیت بقایای حزب توده، پس از انحلال
- ۹۴۲ «کمیته داخلی» تأسیس و انحلال آن
- ۹۴۶ تلاش برای احیاء حزب
- ۹۵۰ «پلنوم هجدهم» و رهبری جدید
- ۹۶۴ فعالیت سازمانی بقایای حزب توده
- ۹۷۲ «کنفرانس ملی» راهی برای برون رفت از بحران
- ۹۷۲ چرا «کنفرانس ملی» تشکیل شد؟
- ۹۷۴ «کنفرانس ملی» چیست؟
- ۹۷۷ ماجرای «کنفرانس ملی» و نتایج آن
- ۹۹۴ پس از «کنفرانس ملی»
- ۹۹۹ مواضع بقایای حزب توده (۱۳۶۸- ۱۳۶۲)

- ماهیت نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۰۰۰
- استراتژی و تاکتیک بقایای حزب توده ۱۰۱۱
- مرحله انقلاب ایران ۱۰۱۱
- «اعتلای انقلاب» و شعار سرنگونی ۱۰۱۲
- دیپلماسی دوگانه شوروی و شعار سرنگونی ۱۰۲۶
- «جبهه متحد خلق»، نیروها و اهداف آن ۱۰۲۹
- یک گام به پیش، دو گام به پس! ۱۰۳۴
- مشی سازمان حزب توده در شرایط فعالیت مخفی ۱۰۴۱
- محافل توده ای ۱۰۴۲
- هسته های حزبی _ اصل عدم تمرکز ۱۰۴۶
- سند اصلی سازمانی حزب توده در شرایط مخفی ۱۰۵۰
- بحران و انشعاب، علل و آینده آن ۱۰۷۱
- بحران در مارکسیسم ایرانی و مختصات آن ۱۰۷۱
- سیر انشعاب: از «جنبش انفصالی» تا «جنبش اعتراضی» ۱۰۷۵
- اشاره ۱۰۷۵
- ۱_ «حزب دمکراتیک مردم ایران» و ماهیت آن ۱۰۷۸
- ۲_ آینده مارکسیسم ایرانی ۱۰۸۵
- پایان سخن ۱۰۹۱
- پیوستها ۱۰۹۴
۱. افشاگری های سران حزب توده ۱۰۹۴
- اشاره ۱۰۹۴
- الف: میزگرد سران حزب توده _ جلسه اول ۱۰۹۴
- ب: میزگرد سران حزب توده _ جلسه دوم ۱۱۲۳
- ج: میزگرد سران حزب توده _ جلسه سوم ۱۱۵۱
۲. افشاگری های ایرج اسکندری در خارج از کشور ۱۱۷۶
- تحول طبری: مرگ یک ایدئولوژی ۱۱۹۴

۱۱۹۴ اهمیت و جایگاه طبری

۱۲۲۳ فهرست اعلام

۱۳۹۹ تصاویر

۱۴۰۶ درباره مرکز

حزب توده: از شکل گیری تا فروپاشی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: حزب توده از شکل گیری تا فروپاشی (۱۳۲۰ - ۱۳۶۸) به کوشش جمعی از پژوهشگران موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.

مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۱۰۰۰ ص.: مصور.

شابک: ۱۲۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۵-۶۴-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: نمایه.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: حزب توده ایران -- تاریخ.

موضوع: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷.

موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ -

شناسه افزوده: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.

رده بندی کنگره: DSR۱۵۲۳/ح ۴۲ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۴۰۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۳۵۷۳

ص: ۱

مقدمه

تاریخ معاصر ایران را که انقلاب مشروطه سرآغاز آن شمرده می شود، می توان به عنوان عرصه تکاپو و تعارض سه جریان سیاسی- فرهنگی مورد کاوش قرار داد: جریان اصالت گرا و مردمی، که به طور عمده در نهضت روحانیت تبلور یافت و

انقلاب شکوهمند اسلامی ایران ثمره سترگ تلاش آن در حفظ کیان فرهنگی و سیاسی و اقتصادی این مرز و بوم بود، جریان غربگرایانه راست و میانه، که به دست روشنفکران و «نخبگان» وابسته به دستگاه حکومتی و با حمایت استکبار غرب (نخست استعمار بریتانیا و سپس امپریالیسم آمریکا) در شئون سیاسی و فرهنگی ایران نقشی مؤثر یافت، و بالاخره جریان غربگرایانه چپ، که در دوران مشروطه خاستگاه آن در میان روشنفکران ایرانی مقیم قفقاز و متأثر از سوسیال دمکراسی روسیه بود و پس از انقلاب بلشویکی (اکتبر ۱۹۱۷)، به طور عمده به دولت نوین شوروی وابستگی‌ها و پیوستگی‌های صریح یافت و مارکسیسم - لنینیسم را به عنوان ایدئولوژی و مکتب سیاسی خود ترویج نمود؛ هر چند استعمار بریتانیا و امپریالیسم آمریکا نیز کوشیدند تا در چارچوب طرح‌های اطلاعاتی و سیاسی و فرهنگی خود، از آن بهره‌گیری‌هایی نه چندان کم اهمیت کنند. بدینسان، روشن می‌شود که بحث پیرامون مارکسیسم ایرانی تنها یک بحث ایدئولوژیک نیست، بلکه مسئله از دیدگاه تاریخی - فرهنگی و شناخت کنش‌هایی که بر سرنوشت میهن اسلامی ما تأثیر گذارده، حائز اهمیت است. این اهمیت، آنگاه مضاعف می‌شود که موقعیت ویژه ایران را، که طی قریب به ۷ دهه عرصه ستیز و رقابت سه قدرت جهانی بریتانیا، شوروی (و پیش از آن روسیه تزاری) و آمریکا بوده و این تنازع در قالب جریان‌های سیاسی و فرهنگی داخلی بازتاب می‌یافته، مدنظر قرار دهیم.

در طول تاریخ مارکسیسم ایرانی، «حزب توده ایران» مهم‌ترین، متشکل‌ترین و

معتبرترین سخنگو و نماینده این جریان سیاسی _ فرهنگی محسوب می شده است. حزب توده که به عنوان وارث سوسیال دموکراسی عهد مشروطه و سپس «حزب کمونیست ایران»، در مهرماه ۱۳۲۰ پایه گذاری شد، در سال های پس از جنگ جهانی دوم، که اتحاد شوروی در صحنه بین المللی حضور خود را به عنوان یک «ابرقدرت» اعلام داشت، توانست به سرعت به عنوان یک حزب منسجم در صحنه سیاست و فرهنگ ایران حضور یابد و در کشمکش با جریان های وابسته به بریتانیا و آمریکا، تصویرهای پر آشوب از این دوران تاریخی را رقم زند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تثبیت ایران در حریم نفوذ غرب، که از سوی اتحاد شوروی به طور قطعی به رسمیت شناخته شد، حزب توده به تبع وابستگی خود به سیاست منطقه ای شوروی، هر چند هر گونه نقش و حضور در حیات سیاسی ایران را از دست داد، معهذاً به عنوان یک جریان فکری به موجودیت خود ادامه داد، به نحوی که می توان فرهنگ لائیک و غربگرایی را که در دهه ۱۳۴۰ در ایران شکل گرفت، برآیند کنش متقابل سه خرده فرهنگ انگلوفیلی، مارکسیستی و آمریکایی، در سیمای سخنگویان ایرانی آن ارزیابی کنیم. این تأثیر بویژه از طریق روشنفکرانی که در دهه ۱۳۲۰ در مکتب فکری و مطبوعاتی حزب توده پرورش یافتند و در دهه ۱۳۴۰، طبق یک برنامه سنجیده از سوی نواستعمار غرب و رژیم پهلوی، در ساختار نظام گذشته جذب شدند و در نهادهای فرهنگی کشور به کار گرفته شدند، اعمال شد. بنابراین، هر چند در سال های ۱۳۵۷-۱۳۳۲، حزب توده به عنوان یک نیروی سیاسی در ایران حضور نداشت، ولی به عنوان یک جریان فکری در پی ریزی شالوده های فرهنگ لائیک و غربگرایی موجود نقشی مؤثر ایفا کرد.

و بالاخره با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و فروریختن معادلات سیاسی گذشته در منطقه، مجدداً حزب توده را در سال های ۱۳۶۱-۱۳۵۸، به عنوان کارگزار اتحاد جماهیر شوروی و سخنگوی سیاسی و فرهنگی آن در درون کشور فعال می یابیم، و در این دوران، حزب توده به دلیل شرایط سیاسی نوین ایران، موفق شد بر پایه تجربه غنی تشکیلاتی احزاب مارکسیستی جهان و با اتکاء بر کادر ورزیده و مجرب خود، که سال های مدید در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، عالی ترین دوره های آموزشی را طی کرده بودند و بالاخره با حمایت مادی اتحاد شوروی به ایجاد تشکیلاتی منسجم دست زند و بکوشد تا با عنوان یک نیروی سیاسی در جامعه انقلابی، وزن و اهمیت کسب کند و در کنار جریان های ضدانقلابی راست و میانه طرح هایی توطئه گرانه و مخربی را علیه انقلاب اسلامی پی ریزی نماید. با انحلال حزب توده در سال ۱۳۶۲، این تلاش نافرجام ماند و از آن پس، حزب

توده مجدداً به یک جریان محدود و بی رمق در خارج از کشور بدل شد، که بقایای فروپاشیده آن امروز با طوفانی که جهان مارکسیسم را به کام خود برده و با بازتاب های ایدئولوژیک و فرهنگی آن دست به گریبانند.

کتاب حاضر، (۱) همانگونه که از آن پیداست، تاریخچه مارکسیسم ایرانی را با تأکید بر حزب توده، به عنوان مهم ترین و قابل اعتنا ترین نماینده آن، موضوع خود قرار داده است. نخستین بخش کتاب کوشیده است تا مبانی استراتژی و تاکتیک مارکسیستی را با نگاهی به سیر تاریخی مارکسیسم، تصویر کند و در این کاوش، منظره ای کلی از مارکسیسم ایرانی در تمام شاخ و برگ های آن، از تروتسکیسم و مائوئیسم تا «چپ نو»، و پیوندهای آن با مارکسیسم سنتی حزب توده ارائه دهد. هر چند طی یک ساله اخیر گردباد تحولات در کشورهای سوسیالیستی پیشین با چنان شدتی جریان داشته که اساس ایدئولوژی مارکسیسم را به «موزه تاریخ» سپرده و امروزه حتی در اتحاد شوروی نیز مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی، آماج نفی و نقدهای بنیادین است، معهداً به نظر می رسد که چارچوب نظری بحث فوق در شناخت پدیده مارکسیسم ایرانی و مبانی پراتیک آن، هر چند این بحث امروزه نوعی «باستان شناسی ایدئولوژیک» جلوه کند، مفید باشد.

بخش دوم کتاب، به تاریخچه حزب توده، از تأسیس تا انقلاب اسلامی ایران، اختصاص دارد. درباره این مقطع از تاریخ حزب توده، کتابشناسی نسبتاً مفصلی موجود است و خاطرات برخی از رهبران درجه اول حزب توده، مانند فریدون کشاورز، ایرج اسکندری، احسان طبری، و بسیاری از دست اندرکاران درجه دو در دسترس است. لذا، در این بخش از تکرار مکررات اجتناب شده و مبنای کار بر بیان ناگفته ها و آرایه اسناد تازه و منتشر نشده است. در این بخش، به طور عمده بازجویی های سران حزب توده در سال ۱۳۶۲ مبنای تحلیل قرار گرفته و در هر زمینه به دستنوشته های فعالین درجه اول آن عرصه، استناد گردیده است. برای نمونه، خواننده محترم با سرگذشت پناهندگان ایرانی در شوروی از زبان دکتر حسین جودت و احمد علی رصدی آشنا خواهد شد و داستان «فرقه دمکرات آذربایجان» در «مهاجرات» را بر اساس بازجویی های انوشیروان ابراهیمی، دبیر اول فرقه در ایران پس از انقلاب، خواهند خواند. در این بخش، روایت دکتر حسین جودت از تاریخ حزب توده نیز به عنوان یک سند مندرج است.

۱- که سه بخش نخستین آن تحت عنوان «سیاست و سازمان حزب توده» در سال ۱۳۷۰ ه. ش منتشر شده است. اینک در هفت بخش تقدیم علاقه مندان تاریخ معاصر می گردد.

سومین بخش کتاب، به «حزب توده و انقلاب اسلامی ایران» اختصاص دارد، که پس از یک مقدمه پیرامون «وضع رهبری و سازمان حزب توده» به بررسی نسبتاً مشروح استراتژی و تاکتیک حزب توده و مبانی تئوریک آن، و مواضع حزب توده در قبال سایر نیروهای سیاسی ایران می پردازد. در این بررسی، هر چند تکیه بر مواضع و عملکردهای حزب توده پس از انقلاب است، معهدنا تحلیل چارچوبی گسترده تر را فراروی خود قرار داده و سیاست نظری و عملی حزب توده را در طول تاریخ آن کاویده است.

بخش چهارم (سازمان حزب توده، ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸) پس از بررسی اصول سازماندهی از دیدگاه مارکسیسم، ساختار کمیته مرکزی حزب توده و شعب آن را معرفی خواهد کرد و سپس به تشکیلات «رسمی» و «علنی» مفصل حزب توده (تهران، شهرستان ها و خارج از کشور)، تشکیلات مخفی و سازمان نظامی حزب توده پس از انقلاب اسلامی خواهد پرداخت. در بخش پنجم، «سازمان های وابسته به حزب توده» در سال های ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ (سازمان جوانان، کانون دانش آموزان، کانون صنفی فرهنگیان، تشکیلات دمکراتیک زنان، اتحاد دمکراتیک مردم ایران، شورای نویسندگان و هنرمندان و ...) معرفی خواهد شد. بخش ششم به «انحلال حزب توده و دستاوردهای آن» اختصاص دارد و در این بررسی، شبکه جاسوسی شوروی در ایران و شبکه گسترده نفوذی حزب توده و ارتباطات حزب توده با مأمورین کا.گ.ب و جی.آر.یو (سازمان اطلاعات نظامی شوروی) برای نخستین بار به طور مشروح افشا خواهد شد. بخش فوق با تجدید چاپ متن کامل اعترافات تلویزیونی سران حزب توده و تحلیلی پیرامون افشاگری های ایرج اسکندری در خارج از کشور و تحول احسان طبری، تئورسین پیشین مارکسیسم ایرانی، به پایان می رسد. در بخش هفتم با بقایای حزب توده آشنا خواهیم شد، پس از ترسیم «سیر فعالیت بقایای حزب توده پس از انحلال» در داخل و خارج از کشور به فراز و نشیب های مواضع متناقض آنان خواهیم پرداخت. این بخش با بحثی پیرامون «بحران مارکسیسم ایرانی، علل و آینده آن» به پایان می رسد. این کتاب به همت گروهی از پژوهشگران این مؤسسه جمع آوری و تدوین گردید. همانگونه که مشهود است، کتاب حاضر به طور عمده بر اساس اسناد دادستانی انقلاب، سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات تنظیم شده و لذا در اینجا لازم می دانیم از مسئولین این مراکز که امکان بهره گیری و نشر اسناد فوق را فراهم ساختند، تشکر کنیم.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بخش اول: سیر تاریخی مارکسیسم

از مارکس تا گورباچف

مارکسیسم نامی است که فریدریش انگلس (۱) به مجموعه نظریات خودش و کارل مارکس (۲) داده است. این نظریات فلسفی - اجتماعی، بعدها توسط یاران و شاگردان مارکس و انگلس گسترش یافت و در برخورد با نظریات مختلف، در شرایط گوناگون و در انطباق با حوادث تاریخی نوین دگرگونی‌هایی پذیرفت و دستخوش تجدیدنظرها و انشعاب‌ها گردید؛ بنحوی که امروزه سخن گفتن از یک نوع مارکسیسم، حداقل ساده لوحانه و سطحی است؛ هر چند که هر شاخه مارکسیسم، خود را «مارکسیسم اصیل و راستین» می‌خواند. نگرشی بر سیر تاریخی مارکسیسم بیانگر بحران فراگیری است که همه جوانب این مکتب را فرا گرفته و پس از یک دوران رشد و شکوفائی، در آستانه قرن نوین میلادی آنرا به فروپاشی محتوم کشانده است.

رویزیونیسم برنشتین

نخستین نمود این بحران در واقع در زمان حیات مارکس رخ داد؛ زمانی که کمونیستهای آلمانی و شاگردان «وفادار» مارکس در کنگره شهر «گوتا» (۱۸۷۵ م)، اصول بنیادین ایدئولوژی او را به فراموشی سپردند و بانگ اعتراض علیه این مکتب ساز پیر را در آخرین سالهای عمر وی به صدا درآوردند. نخستین انشعاب بزرگ در مارکسیسم، چهار سال پس از مرگ انگلس رخ داد؛ هنگامیکه ادوارد برنشتین، (۳) رهبر برجسته «انترناسیونال دوم» با

۱- Friedrich Engels (۱۸۹۵ - ۱۸۲۰).

۲- Karl Marx (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸).

۳- Edward Bernstein (۱۹۳۲ - ۱۸۵۰).

انتشار کتاب مسایل سوسیالیسم و وظایف سوسیال دموکراسی، گسست کامل خود و احزاب عمده «انترناسیونال» را از مارکسیسم اعلام داشت و خواستار «تجدید نظر» در مبانی مهم آموزش مارکس شد. برنشتین با توجه به واقعیات اقتصاد اروپای غربی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و رونق آن، که تحت تأثیر غارت ملت‌های آسیائی و آفریقائی توسط استعمار رخ داده بود، نظریه مارکس را در زمینه وخیم تر شدن وضع طبقه کارگر در نظام سرمایه داری رد کرد و اعلام داشت که برخلاف پیشگوئی مارکس علیرغم توسعه سرمایه داری، وضع طبقه کارگر نه تنها وخیم تر نشده، بلکه بهبود هم یافته است. پیدایش انحصارات سرمایه داری و مداخله دولت در مدیریت اقتصاد، به هرج و مرج تولید پایان داده و بحران‌های اقتصادی را از میان برده است؛ و نیز توسعه مشارکت در کمپانیها و جذب سرمایه‌های کوچک، برخلاف نظر مارکس که تمرکز تولید در صنعت و کشاورزی و گرایش جامعه به سوی دو قطبی شدن را پیش بینی می کرد، به «دمکراتیزه شدن سرمایه» انجامیده است. تضاد طبقاتی نه تنها تشدید نشده، بلکه کاهش یافته و افشار بینابینی نه تنها جذب دو قطب اصلی «کار» و «سرمایه» نشده و از میان نرفته اند، بلکه افزایش یافته اند.

برنشتین، احزاب سوسیالیست را به فراموش کردن آرزوی انقلاب قریب الوقوع دعوت کرد و به جای آن، خواستار بهره گیری از وسائل صلح آمیز و پارلمانی موجود برای انجام اصلاحات اجتماعی و سهیم شدن در ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه غرب شد.

نظریات برنشتین در احزاب سوسیالیست تأثیر عمیق گذارد و «برنشتاینیسم» به مشی حاکم بر «انترناسیونال دوم» بدل شد.

لنین، روزا لوکزامبورگ (۱) و تا مدتی کارل کائوتسکی (۲) و جناح چپ سوسیال دموکراسی به انتقاد شدید از برنشتاینیسم پرداختند. این تقابل، سرانجام منجر به انشعاب جنبش سوسیالیستی به دو جناح راست (احزاب سوسیالیست) و چپ (احزاب کمونیست) گردید. احزاب سوسیالیست اکثراً مارکسیسم را بعنوان ایدئولوژی رسمی خود کنار گذاردند و احزاب کمونیست با کناره گیری از «انترناسیونال دوم» آنرا در اختیار سوسیالیست‌ها قرار داده و به رهبری لنین، به تشکیل «انترناسیونال سوم» (کمیترن) دست زدند.

۱- . (Rosa Luxemburg (۱۸۷۱ – ۱۹۱۹.

۲- . (Karl Kautsky (۱۸۵۴ – ۱۹۳۸.

لنین، پلخانف و لنینیسم

پس از مارکس و انگلس، ولادیمیر ایلیچ اولیانوف (۱) با نام حزبی «لنین» بزرگترین نقش را در بسط و توسعه مارکسیسم و تکمیل آن به مثابه یک سیستم فکری، ایفا کرد و پس از مرگ او، این نظریات، «مارکسیسم-لنینیسم» خوانده شد.

در فاصله میان مارکس و لنین، گئورگی پلخانف، (۲) برجسته ترین شخصی بود که در تکمیل مارکسیسم سهم داشت. او بنیانگذار مارکسیسم در روسیه و از رهبران «انترناسیونال دوم» بود. پلخانف پس از اختلاف با لنین در رأس جناح «اقلیت» (منشویک) «حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه» قرار گرفت. پلخانف نظریه پرداز بزرگی بود و لنین، علیرغم دشمنی با او، بدین امر اذعان داشت. جمله معروفی است از لنین که پشت جلد آثار فلسفی پلخانف (چاپ شوروی) درج گردیده است: «بدون خواندن آثار فلسفی پلخانف نمی توان یک مارکسیست واقعی شد».

پلخانف و لنین برای گسترش مارکسیسم در روسیه به دو راه جداگانه اعتقاد داشتند. پلخانف، وفادار به اندیشه های مارکس، شرایط عینی لازم را در روسیه برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نمی دید و لذا از سوی لنین و بلشویکها، که سنت شکنانه احکام مارکس و انگلس را زیر پا گذارده و بر اساس سنن آنارشیستی و پوپولیستی انقلابیون روسیه، علیرغم فقدان شرایط مادی، مترصد تصرف قدرت سیاسی و انقلاب سوسیالیستی بودند، به «خشک اندیشی» و «اپورتونیسیم» متهم شد.

پلخانف می گفت که بر اساس تئوریهای مارکس و انگلس، سوسیالیسم تنها در کشوری می تواند پیروز شود که در آن، سرمایه داری به حد کافی از رشد رسیده باشد؛ مانند انگلستان و فرانسه و دیگر کشورهای اروپای غربی. مارکس نیز همواره امید خود را به رشد یافته ترین کشورهای سرمایه داری بسته بود و براساس تئوری ابزاری خود، انقلاب سوسیالیستی را، در کشوری زودتر محقق می پنداشت که در سطح پیشرفته تری از رشد نیروهای مولده باشد. لذا، طبیعی بود که از دیدگاه پلخانف، نظریه لنین دال بر انقلاب سوسیالیستی در روسیه عقب مانده دهقانی، آنارشیستی و بلانکیستی و ضد مارکسیستی معرفی شود. پلخانف، مارکسیسم کلاسیک را بسیار عمیق تر از لنین می فهمید، و از دیدگاه او لنین، مارکسیست به معنای واقعی کلمه نبود. تئوریهای او در زمینه انقلاب اجتماعی،

۱- (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴) Vladimir Ilych Ulyanov.

۲- (۱۸۵۶ - ۱۹۱۸) Georgi Plekhanov.

آمیزه ای از مارکسیسم با نظریات آنارشیستی و نارودنیکی (۱) (پوپولیستی) روسیه بود، که پیشینه کهن و ریشه های ژرف در میان انقلابیون روسیه داشت. لنین به توطئه گری و تصرف قدرت سیاسی توسط یک حزب کوچک و متشکل و دارای انضباط آهنین، در شرایط یک بحران اجتماعی که حاکمیت را ضعیف و ناتوان کرده باشد، بیش از رشد نیروهای مولد و «جبر اجتناب ناپذیر تاریخی» مارکس و پلخانف بها می داد. همین امر - بی اعتنائی به دگم های مارکسیستی - موفقیت او را در تصرف حاکمیت سیاسی سبب شد.

پلخانف در این مبارزه شکست خورد و یکسال پس از انقلاب اکتبر، در شرایط حاکمیت مارکسیستها، این بزرگترین مارکسیست دوران خود، در انزوا و بیچارگی درگذشت. مشهور است که لنین چندی قبل از مرگ او، به وی پیام داده بود: «به این پیر مرد بگوئید گور خود را از روسیه گم کند، طبقه کارگر روسیه به او احتیاجی ندارد!»

استالین و «کیش شخصیت»

در زمان بیماری لنین، از سال ۱۹۲۲ م. جوزف ویساریونویچ جوگاشویلی با نام حزبی «استالین» (۲) (مرد پولادین) از اهالی گرجستان زمام قدرت را بدست گرفت و تا آخر عمر، دیکتاتور مطلق العنان و رهبر بلامنزاع جهان مارکسیسم بود. در دوران استالین، او را به مقام «خدائی» رساندند و نام او، در کنار نام مارکس و انگلس و لنین بعنوان «کلاسیکهای مارکسیسم» عنوان شد و اندیشه های استالین بمشابه تکامل خلاق مارکسیسم - لنینیسم و اوج اندیشه بشری مطرح گردید. این موج «استالین پرستی»، کمونیستهای کشورهای دیگر را نیز دربرگرفت. ابوالقاسم لاهوتی، شاعر کمونیست ایرانی در شعری چنین از استالین تجلیل کرد:

ستالین گویم و رانم زمین را زمین تابع شود چون بیند این را

ولی با مرگ استالین (و به روایت مستند آورتورخانوف در «کتاب اسرار مرگ استالین»، قتل او در اثر توطئه گروه ۴ نفره بریا، مالنکوف، خروشچف و بولگانین) نام او بعنوان «یک دیکتاتور خون آشام» مطرح گردید که در دوران زمامداری سی ساله خود بر جهان کمونیسم، حداقل ۱۰ میلیون انسان را به قتل رسانیده بود. در دوره خروشچف مبارزه با

۱- از واژه روسی «نارود» به معنی «خلق». نارودیسم را به فارسی «خلق گرایی» می توان ترجمه کرد. واژه انگلیسی «پوپولیسم» نیز به همین معنا است. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به: احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.

۲- . (Joseph Stalin (۱۸۷۹ - ۱۹۵۳).

«کیش شخصیت» (نامی که شورویها به استالین زدائی خود دادند) اوج گرفت و اعتبار آثار و اندیشه های استالین سقوط کرد؛ «استالین خدا» به «استالین جلاد» تبدیل شد. در دوران گورباچف، استالین زدائی ابعاد نوین و عمیقی یافت.

استالین در دوران زمامداری خود، برجسته ترین یاران لنین و رهبران انقلاب اکتبر را، که برخی از آنان چون تروتسکی و بوخارین (۱۹۳۸ - ۱۸۸۸ م) تئوریسین های برجسته مارکسیسم بودند، نابود کرد. از ۲۴ نفر اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک روسیه، که رهبری انقلاب اکتبر را بدست داشتند، ۱۱ نفر تیرباران شدند و ۵ نفر به اشکال مختلف (ترور و خودکشی و ...) نابود گردیدند. (۱)

تروتسکیسم و «انقلاب مداوم»

لئون داویدویچ برونشتین، با نام حزبی «تروتسکی»، (۲) یکی از رهبران برجسته مارکسیسم در روسیه بود. او قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ سابقه طولانی مبارزاتی داشت. بارها در زمینه مسایل سیاسی و سازمانی با لنین به مخالفت برخاست؛ گاه جانب منشویکها و پلخانف را گرفت و گاه نظریات مستقلی را بیان داشت. او بعلت شخصیت برجسته و توانائی و کارآئی، از سازمان دهندگان و رهبران اصلی انقلاب اکتبر بود. در سال های آخر زندگی لنین، بر سر قدرت سیاسی و رهبری کشور میان تروتسکی و استالین رقابت و ستیز شدیدی درگرفت. لنین در واپسین نامه ها، که در زمان بیماری نگاشته، مناسبات استالین و تروتسکی و ارزیابی خود را از شخصیت این دو رهبر حزب چنین بیان می دارد:

به پندار من، مناسبات بین اینان [استالین و تروتسکی] فراگیرنده نیمی از خطر آن انشعابی است که می توان از آن دوری جست... رفیق استالین پس از آنکه دبیرکل شد [استالین در زمان حیات لنین، از ۱۹۲۲ م دبیرکل حزب شد] قدرتی بیش از توان در دست خویش متمرکز کرد و من اطمینان ندارم که وی بتواند همواره با احتیاط این قدرت را بکار برد. از سوی دیگر رفیق تروتسکی... برخورداریش تنها از استعداد های برجسته نیست. می توان گفت که شخص او پر استعدادترین عضو کمیته مرکزی کنونی است، اما بیش از اندازه خودرأی است و

۱- ر. آ. مدودف و ژ. آ. مدودف، نیکیتا. س. خروشچف _ سالهای حاکمیت، ترجمه دکتر عنایت الله رضا، مؤسسه انتشارات نوین، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۰۹، ۳۳۱.

۲- Leon Davidovich Trotsky (۱۸۷۹ - ۱۹۴۰).

بیش از اندازه به جنبه ناب اداری کارها می پردازد. این دو ویژگی دو پیشوای برجسته کنونی کمیته مرکزی کنونی، می تواند کارها را بی میانجی به انشعاب بکشاند... (۱)

پس از مرگ لنین، تنازع قدرت میان استالین و تروتسکی به تبعید او در سال ۱۹۲۹ از روسیه و قتل عام طرفدارانش و سرانجام ترور او توسط پلیس مخفی استالین در سال ۱۹۴۰ در مکزیک انجامید. تحت عنوان مبارزه با تروتسکیسم، دهها هزار نفر بیگناه تحویل جوخه های اعدام شدند و یا در سلول ها و اردوگاهها نابود گردیدند.

تروتسکی از نظر تئوریک دارای نظریات مستقل و گاه متضادی با لنین بود؛ هرچند برخی از پیروانش می کوشند تا او را یار و همراه صدیق و ادامه دهنده راه لنین وانمود سازند.

هسته مرکزی نظریات تروتسکی، تئوری «انقلاب پرممان» (انقلاب دائمی) است. او بر اساس نظریات مارکس، که انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور غیر ممکن می دانست و معتقد بود که انقلاب باید همزمان در تمام «جهان سرمایه داری» انجام گیرد، معتقد بود که پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، غیرممکن است. لذا روسیه، اگر می خواهد در انقلاب سوسیالیستی پیروز شود، باید با جنگ انقلابی، انقلاب خود را به دیگر کشورها صادر کند. صدور انقلاب به غرب و افروختن آتش انقلاب در آلمان (که با شوروی در حال جنگ بود)، اساس تئوری تروتسکی را تشکیل می داد. او می گفت که ساختمان سوسیالیسم در یک کشور تنها، امکان ناپذیر است و به رکود دولتی خواهد انجامید؛ انقلاب خواهد گنبد و در مرداب بوروکراتیسم و احیاء سرمایه داری دولتی غرق خواهد شد. برای حل این مشکل، چاره همان «انقلاب دائمی» و «انقلاب جهانی» است که مارکس مطرح ساخته بود.

در مقابل، لنین معتقد به «ساختمان سوسیالیسم در یک کشور واحد» بود. او می گفت که ما در دورانی متفاوت با دوران مارکس زندگی می کنیم. در دوران مارکس، سرمایه داری هنوز وارد مرحله انحصاری و امپریالیستی خود نشده و مرحله رقابت آزاد را می گذرانید. لذا، مارکس بدرستی می گفت که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور غیرممکن است و باید همزمان در چند یا همه کشورهای پیشرفته سرمایه داری انجام گیرد. این نظر در آن زمان صحیح بود، ولی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، سرمایه داری وارد

۱- و. ای. لنین، واپسین نامه ها و مقالات (به انگلیسی)، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۷، ص ۸ _ ۹.

مرحله امپریالیستی خود شد و دوران تاریخی نوینی (دوران امپریالیسم) آغاز گردید. در این دوران نوین، انقلاب سوسیالیستی می تواند و باید در یک کشور تنها، بر اساس تضادهای درونی کشورهای امپریالیستی و در ضعیف ترین حلقه آن، تحقق یابد. لذا از دیدگاه لنینی، نظریه «انقلاب جهانی» و «انقلاب مداوم»، به تعبیر تروتسکیستی آن، منسوخ و نادرست است.

لنین می ترسید که هرگونه عملیات تهاجمی از سوی حکومت نوپای شوروی برای صدور انقلاب به دیگر کشورها، به سقوط حاکمیت بلشویکها در روسیه منجر شود. در آن زمان حزب بلشویک با ۴۰ هزار عضو، به شیوه توطئه آمیز و کودتاگرانه، حاکمیت را در روسیه ۱۸۰ میلیون نفری بدست گرفته بود و فاقد حمایت وسیع توده ای بود و سراسر کشور در معرض تهاجم و اشغال آلمان قرار داشت. در چنین شرایطی، لنین می دانست که هرگونه گزافه گوئی درباره «صدور انقلاب» و «انقلاب جهانی» تا چه حد احمقانه است. لذا او درباره شعارهای انقلابی گرانه تروتسکی می گفت:

افراد خیراندیش غالباً محیط خشن و وحشیانه جنگ جهانی امپریالیستی را از یاد می برند. چنین محیطی تحمل عبارت پردازی ندارد و به خیراندیشی های ساده لوحانه به دید تمسخر می نگرد. انترناسیونالیسم واقعی یکی و فقط یکی است: تلاش فداکارانه برای گسترش جنبش انقلابی و پیکار انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی از همین پیکار و از همین مشی ... (۱)

لنین می گفت که به هر قیمتی شده، حتی به بهای از دست دادن بخش وسیعی از خاک کشور، باید به آلمان متجاوز تسلیم شد تا حکومت اقلیت بلشویک در مرکز روسیه حفظ شود. تروتسکی مخالف این نظریه بود. لنین نظرات طرفداران ادامه جنگ انقلابی را «جمله پردازی انقلابی» خواند و نوشت:

سخن بر سر یک مسئله اساسی است... با جنگ نمیشود شوخی کرد... در آلمان نشانه ای از شروع انقلاب دیده نمیشود و اگر اینطور باشد، آلمانیها با پیشروی بیشتر، برتری بدست خواهند آورد. اکنون دیگر انتظار ممکن نیست. در انتظار نشستن یعنی انقلاب روسیه را به انبار آهن پاره تحویل دادن ... تنها کاری که می شود کرد پیشنهاد تجدید مذاکرات با آلمانی هاست.

... ما به قبول یک قرارداد صلح بی ضرر و یک صلح جدا از دیگران تن در

۱- و. ای. لنین، آثار منتخبه (به انگلیسی)، جلد ۲، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۵، ص ۵۲.

می دهیم، زیرا می دانیم که در حال حاضر برای جنگ انقلابی آماده نیستیم... اگر برای بدست آوردن یک صلح جداگانه بسیار پر ضرر هم امکان وجود داشته باشد، باید آن را به سود انقلاب سوسیالیستی که هنوز ضعیف است... حتماً پذیرفت. (۱)

حق با لنین بود، زیرا در چنین شرایطی وفاداری به مارکسیسم و «جمله پردازى انقلابی» پیرامون «انقلاب جهانی پرولتری» و «انترناسیونالیسم پرولتری» می توانست به سادگی ارتش عظیم مخالفان رنگارنگ بلشویسم را به پطروگراد و مسکو بکشاند و توده های میلیونی دهقانی روسیه، حداقل تماشاگر خونسرد این صحنه می ماندند. سرنوشت حکومتی که بر توطئه اقلیتی ناچیز استوار باشد و از حمایت مردم محروم برخوردار نباشد، جز این نمی توانست باشد. اما تروتسکی چه؟ آیا به راستی او این واقعیت تلخ را نمی دید، یا غرق در آرمان گرائی انقلابی خود بود و برای «کارگران دربند» اروپا دل می سوزاند؟ هیچ یک. جاه طلبی و قدرت پرستی، او را بر آن می داشت تا حتی به قیمت سرنگونی حکومت بلشویکی، ترخویش را بیان دارد و در میدان رقابت حزبی برای خود جایی کسب کند.

پس از تصفیه تروتسکیست ها در روسیه، تروتسکیست های احزاب کمونیست کشورهای دیگر نیز تصفیه شدند، از جمله سلطان زاده، از رهبران حزب کمونیست ایران و رقیب حیدر عمواغلی، به اتهام تروتسکیسم توسط استالین معدوم شد و جمع کثیری از کمونیست های ایرانی مهاجر، مانند ذره، نیک بین، حسابی و... نیز به این سرنوشت دچار گردیدند.

تروتسکیسم پس از چندی افول کرد و بسیاری از پیروان خود را از دست داد. ولی در سالهای ۱۹۶۰ میلادی، مجدداً تجدید حیات یافت. تروتسکیسم معاصر که «نئوتروتسکیسم» خوانده می شود، توانست بویژه در آمریکا و انگلستان و بلژیک و آلمان غربی و برخی از کشورهای آمریکای لاتین هوادارانی در میان جوانان بیابد و در بعضی کشورها به جریان نسبتاً نیرومند سیاسی تبدیل شود. تروتسکیست های معاصر، گرایش شدید شوروی ستیزانه داشته و انقلابی گری آنان، توأم با مبارزه علیه احزاب کمونیست شوروی گرا می باشد. ستاد مرکزی تروتسکیسم جهانی، «انترناسیونال چهارم» نام داشت. ولی در واقع، تروتسکیسم معاصر، فاقد پیوند و انسجام درونی و دستخوش فرقه گرائی و اختلاف و انشعاب بود. «انترناسیونال چهارم» سازمانی متلاشی و چند پاره بود و حداقل چهار سازمان خود را نماینده «انترناسیونال چهارم» می خواند:

۱- و. ای. لنین، آثار منتخبه (به انگلیسی)، جلد ۷۲، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۵، ص ۳۸.

۱- «کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم» مستقر در لندن؛ ۲- «دبیرخانه بین المللی انترناسیونال چهارم» مستقر در پاریس؛ ۳- «دبیرخانه مشترک انترناسیونال چهارم» یا «جریان مارکسیستی لنینیستی انترناسیونال چهارم»؛ ۴- «دبیرخانه آمریکای لاتین انترناسیونال چهارم» که نیرومندترین آنهاست و در آن، اکثریت تروتسکیست های آمریکای لاتین و بخشی از گروهکهای تروتسکیست اروپا عضویت داشتند. این چهار گروه، هر یک خود را «تروتسکیست های اصیل» و «راستین» می خواندند و دیگری را به اپورتونیزم و سازشکاری متهم می کردند.

تروتسکیسم نو، برخی از اندیشه های تروتسکی را مورد تجدید نظر قرار داده است. مثلاً تروتسکی، دهقانان را یک نیروی ارتجاعی می دانست و حال آنکه تروتسکیست های معاصر، دهقانان کشورهای جهان سوم را یک نیروی انقلابی می دانند و در مقابل، کارگران کشورهای پیشرفته صنعتی را به غیر انقلابی بودن و «بورژواگرائی» متهم می سازند.

تئورسین های شوروی، تروتسکیسم را چنین ارزیابی می کردند:

تروتسکیسم خارج از جنبش کمونیستی است، ولی از طریق انقلابی گری ماوراء چپ میکوشد تا بر سیاستهای احزاب کمونیست تأثیر گذارد. (۱)

نکته مهم در ارزیابی تروتسکیسم معاصر این است که این جریان، به علت ضدیت و ستیز شدید با شوروی از سوئی و مطرح ساختن شعارهای ماوراء انقلابی از سوی دیگر، که باعث جذب جوانان ماجراجو و تندرو می شد، محیط مناسبی برای فعالیت «سیا» و «انتلیجنت سرویس» و «موساد» و سایر سرویسهای جاسوسی بلوک غرب بود، که وسیعاً در آن نفوذ کرده و از آن بمتابه ستون پنجم خود استفاده می کردند. تروتسکیسم معاصر، بارزترین مصداق «مارکسیسم آمریکائی» است. (۲)

مائوئیسم؛ مارکسیسم شرقی

در سال ۱۹۴۹، در زمان حیات استالین، در چین انقلاب مارکسیستی به رهبری مائوتسه

- ۱- آ. ای. سوبولف، تروتسکیسم _ دشمن انقلاب، (به انگلیسی) انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۶، ص ۱۶.
- ۲- آثار تروتسکی و تروتسکیستهای بنام، چون ایزاک دویچر، توسط افرادی چون هوشنگ وزیری، دکتر رضا براهنی، داریوش آشوری و ... به فارسی ترجمه شده است. قبل از انقلاب زیر حمایت «ساواک»، تروتسکیسم در مجله ماهانه ای بنام جهان نو تبلیغ می شد. پس از انقلاب اسلامی، گروهک آمریکائی «حزب کارگران سوسیالیست»، به رهبری بابک زهرائی، تنها سازمان تروتسکیستی ایران بود.

دون (۱) پیروز شد. این انقلاب توسط حزب کمونیست چین سازمان داده شد که در سال ۱۹۲۱ م. توسط لی تاجائو و چن تو هسیو پایه گذاری شده بود. لی تاجائو، رهبر حزب کمونیست چین، در قیام سال ۱۹۲۷ م. کشته شد و چن تو هسیو به راست روی متهم گردید. سپس لی لی سان رهبر حزب شد. در این سالها، حزب کمونیست چین در مناطق دورافتاده روستائی و در کوهستانها علیه دولت کومین تانگ (۲) می جنگید و طی مبارزات طولانی، اکثر رهبران درجه یک و دو حزب، توسط رژیم آمریکائی چیانکای چک به قتل رسیدند و یا به خارج گریختند. در نتیجه، مائو، دهقان زاده مرفهی که از رهبران حزب در یکی از ایالات دورافتاده بود، توانست در ۱۹۳۵ م. طی یک کودتای درون حزبی، قدرت را بدست گیرد و دبیرکل حزب شود و سپس در یک شبکه کودتای خونین با نام رمزی «جنبش اصلاح سبک» مخالفان خود را تصفیه نماید. مائو بیش از مارکسیسم از فرهنگ فلسفی- انقلابی جامعه چین متأثر بود. توجه او به نقش انقلابی دهقانان، بی اعتنائی به کارگران شهری و بی توجهی به الگوهای کلاسیک انقلاب مارکسیستی، از همان آغاز، بی اعتمادی کمونیستهای ارتدکس و استالین را برانگیخت. مائو از مارکسیسم اطلاع کمی داشت و به روایت ادگاراسنو در کتاب ستاره سرخ بر فراز چین، تنها، در سی سالگی نخستین کتاب مارکسیستی، یعنی مانیفست حزب کمونیست را خوانده بود. استالین، این «دهاتی بی سواد» را، که «دست تصادف»، او را بر مسند رهبری یک جامعه ۷۰۰ میلیونی آسیائی در همسایگی شوروی قرار داده بود، به چشم تحقیر می نگریست و مائو و انقلاب چین را بیشتر یک «مهره» در بازیهای دیپلماتیک با بلوک غرب می دانست. استالین هیچگاه مائو را بعنوان یک «تئورسین» جدی نگرفت. ولی دست تقدیر، همین «دهاتی بی سواد» را، پس از مرگ استالین، به چهره شاخص در جهان مارکسیسم بدل کرد و تئوری هائی که او بر اساس تجربه جامعه نیمه فئودال- نیمه مستعمره چین بیان می داشت، در میان عناصر چپ جهان سوم جاذبه وسیع کسب کرد، حال آنکه استالین دارای مکتب مستقلی در مارکسیسم نشد. در دیدگاه روشنفکران چپگرای جهان سوم، نظریات مائو سه ویژگی داشت، که فاقد معایب مارکسیسم سنتی بود و آنرا مقبول می نمود:

اول: مائو از شرق ستم زده و رنج دیده برخاسته بود و کم و بیش با زبان آشنائی سخن

۱- (Mao – tse Tung) (۱۸۹۳ – ۱۹۷۴).

۲- حزب ناسیونالیسم چین که در ۱۹۱۱ تأسیس شد. Kuomintang.

می گفت.

دوم: این تئوری‌ها برخاسته از تجربه یک کشور جهان سوم بود که اکثریت مطلق سکنه آن را محرومین استعمارزده و روستائی تشکیل می‌داد، و نه استنتاجات «عالمانه» از قیامهای کارگری کشورهای پیشرفته صنعتی، که خود در استعمار جهان سوم، ذینفع‌اند.

سوم: چین ماهیت استکباری خود را نشان نداده بود و روشنفکران چپ جهان سوم که از استبداد استالینی و انحطاط سوسیالیسم شوروی به ستوه آمده ولی به مارکسیسم باور داشتند، به این «سوسیالیسم شرقی» امید بستند.

مائوئیسم به سرعت گسترش یافت و چین به رقیب جدی شوروی بدل گردید و کوشید تا پرچم رهبری جهان مارکسیسم را از چنگ «برادر بزرگ» شمالی خود خارج سازد.

زمانی مارکس و انگلس براساس تجربیات انقلاب‌های ۱۸۳۰ م. و ۱۸۴۰ م. اروپا و قیام «کمون پاریس» (۱۸۷۱ م.)، به تدوین تئوری‌های خود پرداختند و از این حوادث استنتاجات تئوریک کرده و تصور نمودند که «قانونمندیهای عام و جهان شمول انقلاب اجتماعی» را کشف کرده‌اند. براساس این سیستم سازی، گویی دنیا باید راه اروپای قرن نوزدهم را بپوید، و آنهم تنها از آن زاویه‌ای که مارکس و انگلس دیده بودند.

لنین از تجربه کودتای بلشویکی خود چنان سرمست شد که به تعمیم تجربیات آن دست زد و برای همه انقلاب‌های عالم نسخه از پیش حاضر و آماده‌ای ارائه داد و از «اهمیت جهان شمول تجربه انقلاب کبیر اکتبر» دم زد! او گفت:

پس از آنکه پرولتاریا قدرت سیاسی را در روسیه بدست آورد... در ماههای نخست ممکن بود چنین بنظر رسد که فرق عظیم بین روسیه عقب مانده و کشورهای پیشرو اروپای باختری، انقلاب پرولتاریا را در این کشورها خیلی کم به انقلاب ما شبیه خواهد کرد. ولی اکنون ما تجربه بین‌المللی بس قابل ملاحظه‌ای در دست داریم که با نهایت صراحت گواهی می‌دهد که برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما دارای اهمیت محلی، یعنی اهمیت اختصاصاً ملی و صرفاً روسی نبوده، بلکه اهمیت بین‌المللی دارد. (۱)

لنین مدعی شد که با انقلاب اکتبر «دوران جدید و فصل نوینی در تاریخ بشریت گشوده شده است» و «مضمون اصلی» تاریخ جهان دگرگون گردیده و از این پس همه جوامع باید از «راه اکتبر» بروند!

در چین نیز چنین شد. مائو، شیفته از پیروزی خود، گمان برد که نابغه ای است بی نظیر در تاریخ بشر و لذا «اندیشه های» خود را بعنوان آخرین کلام در علم و فلسفه و تئوری انقلاب اجتماعی به تمامی جهان صادر نمود. وان مین، عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست چین که بدلیل مخالفت با مائو به شوروی گریخت، مدعی بود که مائو دیوانه آن بود که نامش را به عنوان یک صاحب تئوری در تاریخ جاودان سازد. وان مین در خاطراتش چنین می نویسد:

از سپتامبر ۱۹۴۹، مائو در ملاقاتهای خصوصی خود با اعضای دفتر سیاسی، غالباً طرح خود را برای ایجاد «مائوئیسم» بیان می داشت. او در یکی از مباحثات خود با من چنین گفت:

مائو: رفیق وان مین، من می خواهم مائوئیسم را بیافرینم. نظر شما در این باره چیست؟

وان مین: چرا؟

مائو: زیرا اگر یک رهبر فاقد «ایسم» خود باشد، طی دوران حیاتش از گردونه خارج خواهد شد و یا پس از مرگ ممکن است آماج حمله قرار گیرد. ولی با داشتن «ایسم» مسئله فرق می کند. مارکس دارای «ایسم» بود و لذا اگر چه «انترناسیونال دوم» به گروههای مختلف منشعب شد ولی هیچ یک جرئت نکردند علیه مارکس و مارکسیسم سخنی بگویند. لنین دارای لنینیسم بود و لذا هر چند گروهها و جریانهای مختلفی در «انترناسیونال سوم» و حزب بلشویک پدید آمد، هیچ یک آشکارا علیه لنین و لنینیسم سخن نگفت. سون یات سن هم همینطور... من مارکسیسم را حفظ خواهم کرد و تنها لنینیسم را رد می کنم. لنینیسم، مارکسیسم روسی است، آمیزه ای است از حقیقت عام مارکسیسم با پراتیک مشخص انقلاب روسیه. مائوئیسم، مارکسیسم چینی است، آمیزه ای است از حقیقت عام مارکسیسم با پراتیک مشخص انقلاب چین. (۱)

مائو، «ایسم» خود را ساخت و مارکسیسم - لنینیسم به «مائوئیسم» بدل شد. او قدرت مطلقه را در دست خود متمرکز کرد. کیش پرستش شخصیت خود را به راه انداخت و فرعون وار تمثالها و مجسمه های خود را جایگزین معابد ساخت. از ۱۹۶۶م. تحت نام «انقلاب کبیر فرهنگی» به سرکوب مخالفان خود در حزب و جامعه دست زد. لیوشائوچی،

۱- وان مین، خیانت مائو (به انگلیسی) انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۹، ص ۱۷.

دیرکل حزب را سرنگون کرد و به قتل رسانید و خود، تنها قدرت بر فراز جامعه، حزب و دولت شد. مائو در چین و پیروان او (خمرهای سرخ) در کامبوج میلیون ها انسان را بی رحمانه به قتل رسانیدند.

جالب است بدانیم که در زمان مائو از چنگیزخان اعاده حیثیت شد و در ینان، در مقر مائو، عکس چنگیزخان در کنار عکس مائو به دیوار آویخته بود. فان. ژ. لین، مورخ چینی، در اعاده حیثیت از چنگیزخان نوشت:

اطلاعاتی که ما امروزه از لشکرکشی چنگیزخان به غرب می خوانیم بطور عمدتاً توسط علمای ملاک مسلمان نوشته شده است. مغولها که مذهب دیگری داشتند، طبیعی است که عرف و اخلاق اسلامی را مراعات نمی کردند. فهم علل نفرین هائی که این مورخین نثار چنگیزخان می کنند دشوار نیست. به این دلیل امروزه باید نسبت به این اطلاعات برخورد انتقادی داشت.

(۱)

به هرروی، در آستانه دهه ۱۹۷۰ میلادی، مائوئیسم بزرگترین زلزله را در ارکان مارکسیسم پدید ساخت و «جنبش جهانی کمونیستی» را به دو قطب متخاصم تقسیم کرد. اهمیت این انشعاب تا بدان حد بود که در درگیری های مرزی چین و شوروی، برخی تحلیل گران، خطر آغاز «جنگ سوم جهانی» را می دیدند. درباره مائوئیسم باز هم سخن خواهیم گفت.

«چپ نو»؛ عصیان نسل نو

همزمان با مائوئیسم، بحران جهانی مارکسیسم در حرکت وسیع و پره یاهوی دیگری نیز بازتاب یافت که «چپ سستی» و «جزم گرا»، یعنی مارکسیسم-لنینیسم و احزاب کمونیست را آماج گرفته بود. این جنبش که به «چپ نو» شهرت یافت، زلزله ای دیگر در ارکان مارکسیسم بود.

«جنبش چپ نو» در دهه ۱۹۷۰ میلادی در اروپای غربی و آمریکای شمالی و برخی کشورهای آمریکای لاتین که مارکسیسم نفوذ داشت، در میان جوانان و دانشجویان و روشنفکران چپ گرا پدید شد.

اصطلاح «چپ نو» به روایتی از نام مجله The New Left Review گرفته شده، که از

۱- فان. ژ. لین، چنگیزخان (به نقل از: ف.م. جوانشیر، مائوئیسم و بازتاب آن در ایران، انتشارات توده، تهران ۱۳۵۹، ص ۴۱).

۱۹۵۹م. در انگلستان نشر یافت. ولی سابقه این حرکت کمی بیشتر است. در سال ۱۹۵۵م. کنفرانسی با عنوان «چپ نو» در فرانسه برگزار شد. ی. گرایپو، (۱) از رهبران این کنفرانس، ترکیب شرکت کنندگان را چنین بیان داشت: «مبارزان دارای گرایشهای مختلف، سوسیالیستهای چپ، کمونیستهای دمکرات، تروتسکیست ها، ترقیخواهان، مبارزین راستین «مقاومت» و سوسیالیست های مسیحی و نیز گروهی از مبارزینی که برای نخستین بار به مبارزه انقلابی پیوسته اند». او گفت: «چپ نو یک جریان پرولتاری نیست ولی آگاهانه سمت گیری آن به سوی طبقه کارگر و مردم است.» (۲)

در سال ۱۹۵۶م. ارل براودر (۳)، دبیر کل حزب کمونیست آمریکا که بعنوان «انحلال طلبی» از حزب اخراج شده بود، از نرمن توماس، (۴) رهبر حزب سوسیالیست آمریکا دعوت کرد که با هم یک جنبش «چپ نو» را سازمان دهند. این جنبش از دیدگاه براودر باید نیروی آلترناتیو در مقابل حزب کمونیست آمریکا می بود. نرمن توماس یک سوسیالیست ضد شوروی بود. او در سال ۱۹۵۳م. تر مارکسیستی مبارزه طبقاتی را رد کرد و در ۱۹۵۶م. پس از حوادث مجارستان، به حملات شدید علیه شوروی و حزب کمونیست آمریکا پرداخت. (۵)

حرکت «چپ نو»، اساساً یک حرکت مستقل و واکنشی در قبال سرسپردگی احزاب سنتی کمونیست به مسکو از یکسو و فساد و انحطاط جامعه سرمایه داری غرب، از سوی دیگر بود. ولی بدلیل شوروی ستیزی آن در چارچوب رقابت دو ابرقدرت، طبعاً مورد توجه سرمایه داری غرب و سرویس های اطلاعاتی آن قرار گرفت. به ادعای شورویها، در سال ۱۹۵۹م. ساشاولمان (۶)، یکی از گردانندگان رادیوی ضد شوروی «اروپای آزاد»، به تأسیس مؤسسه ای بنام «انستیتوی پژوهش های کارگری» دست زد و یک میلیون دلار از «مؤسسه کاپلان» (۷) وابسته به «سیا»، کمک دریافت کرد. با هدایت ولمان، استراتژیست های «سیا» به تشویق و تقویت گروه های چپ گرای آمری-کای لاتین پرداختند. (۸)

۱- Yvan Graipeau .

۲- و. بالشاکوف، به کجا و با که؟ (به انگلیسی)، انتشارات پروگرس، مسکو، ص ۱۰.

۳- Earl Browder .

۴- Norman Thomas .

۵- Norman Thomas .

۶- Sacha Volman .

۷- J.M.Kaplan Fund .

۸- J.M.Kaplan Fund . ص ۱۱.

این ادعا محتمل و پذیرفتنی است. طبیعی است که «سیا» بکوشد تا در جنبش «چپ نو» نفوذ کند و آن را در جهت هدفهای خود کانالیزه نماید. ولی با این عنوان، نفی استقلال این جنبش و متهم کردن آن به یک «حرکت مشکوک» (چنانکه شورویها در آغاز کردند) مغرضانه است؛ زیرا «جنبش چپ نو» ضربات جدی بر پیکره امپریالیسم غرب وارد ساخت (بویژه در جنبش وسیع ضد جنگ ویتنام و جنبش کنونی صلح و ضد تسلیحات اتمی) و لطمات آن برای امپریالیسم غرب بیش از «همزیستی مسالمت آمیز» شوروی بوده است.

در انگلستان نیز هواداران مجله **The New Left Review** به تأسیس کلوپ های «چپ نو» پرداخته و به جذب دانشجویان و کارگران جوان دست زدند. آنها به نفع صلح و علیه مسابقه تسلیحاتی دو ابرقدرت و برای خلع سلاح اتمی تظاهرات می کردند.

در پایان دهه ۱۹۶۰ میلادی، جنبش «چپ نو» در آمریکا نیز پدید شد. این یک جریان کارگری نبود؛ بلکه شرکت کنندگان در آن، افراد طبقه متوسط و دانشجویان و روشنفکران بودند که وجه اشتراک آنها عبارت بود از:

۱- عدم توافق یا مخالفت با حزب کمونیست آمریکا و اتحاد شوروی و «مارکسیسم ارتدکس»

۲- اعتراض خشونت آمیز علیه نظام سرمایه داری آمریکا و سیاستهای تجاوزکارانه و امپریالیستی آن

۳- گرایش به از میان بردن بی عدالتی اجتماعی

۴- روحیه پرخاش جوئی و پیکارگری

در سال ۱۹۶۷ م. تعداد دانشجویان پیرو «چپ نو» در آمریکا به حدود ۷۵۰ هزار نفر رسید. «چپ نو» بویژه در میان سیاهان آمریکا نفوذ گسترده یافت و قریب به ۱۰۰ گروه سیاه بوجود آمد، که مشهورترین آن ها «پلنگان سیاه» نام داشت. آنان جامعه سیاهان آمریکا را به تخریب ساختار سرمایه داری، پایان دادن به جنگ ویتنام، مبارزه در راه رفع ستم بر سیاهان و دانشجویان و کارگران و فقرا، فرا می خواندند. (۱)

میشل هارینگتون، جامعه شناس آمریکائی که مؤلف کتب متعددی درباره «مطرودین» جامعه آمریکاست، می نویسد:

۱- . برای آشنائی با نظریات و اهداف «جنبش چپ نو» در آمریکا به کتاب زیر مراجعه شود: Lorenz Barits, *The American Left – Radical Political Thought in the Twentieth Century*, Basic Books INC. Publishers, New York/London, ۱۹۷۱

جنبش چپ نو دربرگیرنده جوانان آرمان گرا از لایه های بالائی طبقه متوسط است که، بدلائل گوناگون، از نظم موجود بیگانه شده، ولی دارای اهداف و برنامه روشن و قابل تحقق نیستند. (۱)

«چپ نو» جنبشی بود متأثر از اندیشه های چپ (مانند مارکسیسم) و چپ افراطی (مانند آنارشیسم) و مکاتب نیهیلیستی و اگزیستانسیالیستی غرب. «چپ نو» واکنشی بود در قبال بن بست های «چپ سنتی» و نشانه ای از بحران مارکسیسم. تئوریسین های «چپ نو» برخی مبانی مارکسیسم را مورد تجدید نظر قرار دادند و کوشیدند تا در واکنش علیه «غیر انقلابی شدن مارکسیسم»، طرح «انقلابی» و نوینی را در همه عرصه های فلسفی و اجتماعی ارائه دهند.

در زمینه فلسفه و جامعه شناسی، لوئی آلتوسر، هانری لوفور، ژان پل سارتر و هربرت مارکوزه، تئوریسینهای متنفذ در جنبش «چپ نو» اروپا محسوب می شدند.

در عرصه انقلابی گری و مبارزه سیاسی، چهره هائی چون رژی دبره، کارلوس ماریگلا و برادران کوهن بندیکت تئوریسین های «چپ نو» بودند. این تحول و نوآوری در تغییر «سمبل» های انقلاب نیز نمایان است. اگر در گذشته، مارکس و انگلس و لنین و استالین سمبل انقلابی گری چپ بودند، اکنون چهره هائی چون مائوتسه تونگ و هوشی مینه و فیدل کاسترو و بویژه چه گوارا قهرمانان محبوب «چپ نو» شدند.

در عرصه فلسفه، «چپ نو» برخوردار «آزاد» و فارغ از «دگماتیسم» با فلسفه مارکس و برداشتهای نو از آن را پی می گرفت، که در نظریات آلتوسر، لوفور، رژه گارودی (پیش از گرایش او به مذهب)، ارنست فیشر و مارکوزه بازتاب داشت.

در عرصه مبارزاتی، تأثیرپذیری از انقلاب های چین و ویتنام و کوبا و حرکت های چریک های شهری و چریک کوه در آمریکای لاتین، تأکید مطلق بر راه قهر آمیز و مسلحانه مبارزه اجتماعی و بی اعتنائی به تاکتیک های دیپلماتیک و شیوه های مسالمت آمیز شاخص «چپ نو» بود.

«چپ نو» در دهه ۱۹۷۰ میلادی به یک موج نیرومند بدل گردید و مارکسیسم را در سراسر جهان دستخوش بحران عمیق ساخت و لذا مورد توجه جدی تئوریسین های شوروی و احزاب کمونیست ذی نفع، مانند احزاب کمونیست آمریکا و فرانسه و ایتالیا قرار گرفت و صدها کتاب و مقاله پیرامون آن نگاشته شد. در عین حال، «چپ نو» احیاء یک

موج نوین انقلابی گری علیه ساختار نظام سرمایه داری غرب بود و لذا مورد توجه جامعه شناسان سرمایه داری نیز قرار گرفت. و نظریه پردازانی چون پروفیسور برژینسکی به ارائه تحلیل و طرح برای مهار کردن این جنبش و سوق دادن آن به رویارویی با شوروی پرداختند.

تا زمانیکه «چپ نو» در چارچوب نظریات اندیشه پردازانی بود که زیر لوای مارکسیسم علیه دگماتیسم و تحجر استالینی به عصیان برخاسته بودند، نظریه پردازان شوروی آن را مورد حمله شدید قرار داده و نوعی انحراف چپ روانه خرده بورژوائی و ساخته و پرداخته سرویسهای جاسوسی امپریالیستی عنوان کردند. ولی بزودی «چپ نو» از یک حرکت نظری «بسته» (۱) خارج شد و به یک جنبش وسیع و نیرومند سیاسی در میان جوانان و دانشجویان بدل گردید و توانست حوادث مهم سیاسی چون جنبش ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه را برانگیزد. لذا، برخورد تئوریسین های شوروی با مسئله تغییر کرد. از این پس، در اسناد احزاب کمونیست، «چپ نو» به مثابه یک جنبش توده ای عنوان گردید که در میان جوانان ریشه دوانیده و یک حرکت انقلابی است. تئوریسین های شوروی کوشیدند تا با «چپ نو» با نرمش و انعطاف برخورد کنند و احزاب کمونیست تلاش کردند تا با اتکاء به برخی زمینه های گرایش مارکسیستی در میان جوانان پیرو «چپ نو»، در جهت جذب آنان به مارکسیسم شوروی گرا تلاش ورزند و در این راه به موفقیت هائی دست یافتند. برای نمونه، دبوویس کلابس (۲)، که در سالهای ۱۹۶۷-۱۹۶۵ در میان جوانان آمریکا یک چهره مشهور و محبوب بود، به حزب کمونیست آمریکا پیوست. درباره بازتاب «جنبش چپ نو» در ایران و سرنوشت آن، در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

به طور خلاصه، عوامل پیدایش «جنبش چپ نو» را بشرح زیر می توان بیان داشت:

۱- بحران نظام سرمایه داری غرب، که به بروز و تشدید خلأ معنوی و عاطفی در نسل جوان انجامیده و می انجامد. این خلأ باضافه ستم های اجتماعی اقتصادی، منجر به پرخاشگری و عصیان، بویژه در میان جوانان و دانشجویان که زمینه مناسبی دارند، گردید. «چپ نو» نمونه بارز این نظم ستیزی و پرخاشگری اجتماعی در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود.

۲- ناتوانی مارکسیسم در ارضاء روح پرخاشگر جوانان پیرو آن. احزاب کمونیست با

جذب شدن در ساختار نظام سرمایه داری غرب، خود به صورت یک نهاد اجتماعی وابسته به نظم موجود در آمده و لذا روح عصیان نظم ستیزانه نسل جوان چپ را ارضاء نمی کنند. واقعیت های «مدینه فاضله» سوسیالیستی در شوروی و بوروکراسی و فرسودگی ساختاری این نظام و سیاستهای تجاوز کارانه آن، همه و همه سبب گسست از شوروی گردید. این عامل سبب شد که «چپ نو» بعنوان آلترناتیوی نیرومند در مقابل «چپ سنتی» سرریز کند.

۳- ایدئولوژی های عصیان گرایانه و نظم ستیزانه غربی مانند آنارشیسم و نیهیلیسم و اگزیستانسیالیسم در تغذیه فکری و توسعه «چپ نو» مؤثر بود.

مختصات «جنبش چپ نو» بطور عام، عبارتند از :

۱- نفرت از نظام سرمایه داری و بویژه مخالفت با سیاستهای امپریالیستی نظامی و تسلیحاتی آن

۲- همدردی با جنبش های ضد امپریالیستی و انقلابی خلقهای جهان سوم

۳- عدم پذیرش شوروی بعنوان «نمونه سوسیالیسم» و نفی مارکسیسم سنتی. این عامل گاه، به صورت شوروی ستیزی تند و شدید و گاه بصورت خفیف و در حد استقلال طلبی بروز می کرد

۴- جستجوی «راه سوم» در میان سوسیالیسم نوع شوروی و نظام سرمایه داری غرب؛

۵- نظم ستیزی و ناسازمان گری، به شکل ضدیت با حزب و تشکل سنتی و نهادی جامعه غرب

۶- عمل گرائی و اعتقاد به تقدّم عمل بر تئوری

۷- مخالفت با هر نهاد و نظم اجتماعی جامعه موجود، برخلاف مارکسیسم کلاسیک که بسیاری از نهادهای بورژوائی را می پذیرد و می کوشد تا از آن بهره برداری کند

۸- اعتقاد به شعار «یا همه چیز یا هیچ چیز»، که منجر به اقدامات افراطی رادیکال می گردید

۹- اعتقاد به اصل «هر چه بدتر بهتر» و مطلق کردن «فقر» بعنوان عامل انقلاب اجتماعی

۱۰- اعتقاد به «بنیاد گرائی» و «اصولیت انقلابی» و مخالفت با هر گونه سازش سیاسی، حتی بصورت تاکتیکی

۱۱- اعتقاد به نقش رهبری روشنفکران و دانشجویان و بی اعتمادی به خصلت انقلابی طبقه کارگر غرب، براساس تئوری

«پرولترزدائی» (۱) در جامعه صنعتی نوین

۱۲- اعتقاد به مبارزات تند و مسلحانه و بی اعتقادی به مبارزه سیاسی و پارلمانی و مبارزات اقتصادی صنفی- اتحادیه ای

شاید بتوان جمله زیرین را، که در اعلامیه یک گروه «چپ نو» آمریکائی درج شده، نمونه گویائی از روانشناسی و ایدئولوژی این جنبش دانست:

ما می سوزیم، ولی نخست خیابانها را می سوزانیم. ما کتک می خوریم، ولی نخست پلیس را کتک خواهیم زد... و همه جا خونین خواهد بود، خون، لیبرالها را دیوانه میکند و ما آنها را دیوانه خواهیم کرد. (۱)

«اروکمونیسیم» و نفی بنیادها

(۲) پس از مائوئیسم و جنبش «چپ نو»، در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ و نیمه اول دهه ۱۹۸۰ میلادی، پدیده دیگری ارکان مارکسیسم را دستخوش بحران و تزلزل ساخت: «اروکمونیسیم»

«اروکمونیسیم» واژه ای بود که توسط سانتیاگو کاریلو؛ (۳) دبیرکل حزب کمونیست اسپانیا، وضع شد و معنای آن نه تنها استقلال و جدائی کامل از رهبری مسکو، بلکه تجدیدنظر در بسیاری احکام بنیادی ایدئولوژی مارکسیستی بود. پس از اسپانیا، حزب مقتدر کمونیست ایتالیا نیز به ایدئولوژی «اروکمونیسیم» پیوست.

۱- . بنقل از: م. ای. باسمانف و ب. لیبون، پیشاهنگ انقلابی- نبرد ایدئولوژی ها (به انگلیسی)، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۷، ص ۲۲۸.

۲- . کمونیسم اروپائی (Eurocommunism).

۳- . سانتیاگو کاریلو (Santiago Carrillo) در سال ۱۹۱۵ م. در یک خانواده کارگری در اسپانیا بدنیا آمد. در سال ۱۹۲۸ به «فدراسیون جوانان سوسیالیست» پیوست و در ۱۹۳۶ دبیرکل «اتحاد جوانان سوسیالیست»، مرکب از کمونیست ها و سوسیالیست ها شد. در همین سال عضو حزب کمونیست گردید و در حوادث جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶-۱۹۳۹) عضو ستاد دفاع از مادرید بود. پس از شکست جمهوری اسپانیا، کاریلو به شوروی پناهنده شد و در ۱۹۴۰ دبیر «انترناسیونال کمونیستی جوانان» (شعبه ای از کمیترن) گردید. در ۱۹۶۰ دبیر کل حزب کمونیست اسپانیا شد. با مرگ ژنرال فرانکو در ۱۹۷۵، فعالیت حزب کمونیست در داخل کشور آغاز گردید، ولی در اولین انتخابات آزاد اسپانیا پس از ۱۹۳۶، کمونیست ها تنها ۹٪ آراء را کسب کردند. اعلام مواضع «اروکمونیسیم» توسط کاریلو با سر و صدای زیاد در محافل سیاسی و رسانه های جهان بازتاب یافت، ولی بهبودی در وضع کمونیستهای اسپانیا ایجاد نکرد. در انتخابات اکتبر ۱۹۸۲، یعنی ۷ سال پس از اعاده دموکراسی به کشور، آراء حزب کمونیست به ۸/۳٪ کل آراء سقوط کرد! در نتیجه، در سال ۱۹۸۲، زیر فشار شدید جناح شوروی گرای حزب، که رهبری آن را خانم دولورس ایباروری _ صدر حزب _ بدست داشت، کاریلو از دبیر کلی برکنار گردید، ولی حرکتی که وی آغازگر آن بود در سایر احزاب کمونیست غربی، بویژه در حزب کمونیست ایتالیا، تداوم یافت.

در سال ۱۹۸۰م. احزاب ارو کمونیست، پس از سالها مناسبات تیره که در پی انشعاب مائوئیسم پدید شده بود، به تجدید رابطه حسنه با حزب کمونیست چین پرداختند. نخست، هیأتی از حزب کمونیست ایتالیا، به ریاست انریکو برلینگوئر، دبیر کل حزب، به چین رفت و سپس هیأتی از حزب کمونیست اسپانیا، به ریاست سانتیاگو کاریلو. هر دو هیأت با استقبال باشکوه رهبران چین مواجه شدند و این امر خشم شدید حزب کمونیست شوروی را علیه احزاب «ارو کمونیست» برانگیخت.

در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۲، تقابل «ارو کمونیسم» با «انترناسیونالیسم پرولتاری» مسکو به اوج خود رسید. برلینگوئر، دبیر کل حزب کمونیست ایتالیا، سیاستهای مداخله گرانه را محکوم کرد. مسکو نیز بیانیه فوق را به شدت محکوم کرد و در مقابل احزاب متعددی چون حزب کمونیست ژاپن و ... به مواضع ارو کمونیسم پیوستند و با رفقای اسپانیایی و ایتالیایی هم آوا شدند. در سال ۱۹۸۸م. به گزارش خبرگزاری چکسلواکی، حزب کمونیست ایتالیا در نامه ای به مجله مسایل صلح و سوسیالیسم [ارگان بین المللی احزاب کمونیست] اعلام داشت که «ارتباطات خود را با آن قطع می کند» (۱) و در اواخر سال ۱۹۸۹، حزب کمونیست ایتالیا تصمیم خود را بر حذف عنوان «کمونیست» از نام خود اعلام داشت.

بحران «ارو کمونیسم»، یک بحران همه جانبه ساختاری و ایدئولوژیک در مارکسیسم است و ابعاد آن تنها به استقلال طلبی این یا آن حزب محدود نیست:

۱- ارو کمونیست ها، تز «دیک_تاتوری پرولتاریا» را که از احکام اس_اسی مارکسیسم محسوب می شود، کنار گذاشتند و در مقابل، پایبندی و اعتقاد به سیستم چند حزبی (پلورالیسم) و دمکراسی غربی را وارد برنامه خود کردند.

۲- ارو کمونیست ها، استراتژی «انقلاب سوسیالیستی» را کنار گذاردند و عملاً به پیروی از ادوارد برنشتین و تز «سوسیالیسم اخلاقی» او، به اصلاحات اجتماعی در چارچوب «وضع موجود» اکتفا کردند.

راه تحقق این اصلاحات، نه «انقلاب اجتماعی»، بلکه مشارکت در ساختار سیاسی از طریق نهادهای دمکراتیک غربی اعلام شد.

۳- ارو کمونیست ها، با حذف اصطلاح رسمی «مارکسیسم-لنینیسم» بعنوان «ایدئولوژی طبقه کارگر» و کاربرد اصطلاحاتی چون «سوسیالیسم» و «سوسیالیسم دمکراتیک» و غیره،

گسست قطعی خود را با مارکسیسم سنتی (ارتدکس) اعلام داشتند.

۴- اروکمونیست‌ها، نه تنها عملاً و رسماً تر مرکزیت واحد در «جنبش جهانی کمونیستی» را، که مبنای هژمونی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود، رد کردند، بلکه در تئوری و برنامه نیز اصطلاح «انترناسیونالیسم پرولتری» را کنار گذاشته و به واژه‌های رقیقی چون «همبستگی جهانی» روی آوردند.

۵- و بالاخره، اروکمونیست‌ها تر «منافع حیاتی» و «حریم نفوذ» اتحاد شوروی را، که قبلاً از سوی احزاب کمونیست، «پشتوانه صلح جهانی» تلقی می‌شد، مردود شمردند؛ و اصطلاحات دقیقی چون «توسعه طلبی» را جایگزین آن ساختند و سیاست‌های دوران برژنف در اروپای شرقی و بویژه تجاوز نظامی به افغانستان را بشدت محکوم کردند.

ظهور گورباچف

پدیده «اروکمونیسم» با مخالفت شدید مسکو مواجه شد و نشریات شوروی و احزاب کمونیست وابسته، جنگ تبلیغاتی وسیعی را علیه آن آغاز کردند.^(۱)

در این آوازه‌گری ارباب آمیز، حزب کمونیست آمریکا (به رهبری گسل‌هال) و حزب کمونیست پرتغال (به رهبری آلوارو کونیال) جایگاه مهمی داشتند. ولی پیدایش گورباچف^(۲) در صحنه سیاست اتحاد شوروی، ژرفای بحران فراگیر «جنبش جهانی کمونیستی» و

۱- از جمله مراجعه شود به هفته‌نامه *New Times*، چاپ مسکو، سال ۱۹۸۲، شماره‌های ۵ و ۸ و ۱۱.

۲- میخائیل سرگیویچ گورباچف (متولد ۱۹۳۱ _ Mikhail Sergeyevich Gorbachev) در سال ۱۹۵۲، عضو و در سال ۱۹۷۱ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی شد. در سال ۱۹۷۹ عضو مشاور و در ۱۹۸۰ عضو اصلی هیأت سیاسی (پولیت بورو) گردید. در آن زمان بعنوان جوانترین عضو پولیت بورو (۴۹ ساله)، شهرت جهانی یافت. صعود گورباچف در هرم حزبی با مرگ برژنف آغاز شد. او که مورد علاقه خاص یوری آندروپوف رئیس‌ک.ا. گ. ب و رهبر پیشین شوروی (۱۹۸۲ _ ۱۹۸۴) بود، به مسئولیت‌های کلیدی دست یافت و به نفر دوم حزب بدل شد. با مرگ نابهنگام آندروپوف، خط مشی جدیدی که او در سر داشت عملی نشد و در وصیت‌نامه سیاسی خود برای تحقق آن گورباچف را نامزد کرد. فشار دار و دسته قدیمی برژنف مانع دبیرکلی گورباچف شد و چرنینکو ۷۲ ساله، بعنوان آخرین نماینده نسل کهن پولیت بورو رهبر شوروی گردید. مرگ چرنینکو در مارس ۱۹۸۵ آخرین مانع صعود گورباچف را مرتفع ساخت و او دبیر کل حزب کمونیست و در سپتامبر ۱۹۸۸ با برکناری آندره گرومیکو صدر شورای عالی (رئیس جمهور) نیز شد. گورباچف به پیاده کردن مشی جدیدی که آندروپوف منادی آن بود دست زد و با برکناری نسل کهن «ذهن گرایان» و «جزم‌اندیشان»، ساختار رهبری شوروی را دگرگون ساخت. او «دوران برژنف» را آماج انتقاد شدید قرار داد و به افشای بی سابقه استالینسم دست زد. «دوران گورباچف»، که سیاستهای «پروستاریکا» (دگرگون‌سازی) و «گلاسنوست» (علنیت، شفافیت، فضای باز سیاسی) و

«نواندیشی» شاخص آن است، مرحله جدیدی در تاریخ مارکسیسم و مهم ترین تحول تمدن غرب در پایان قرن بیستم میلادی می باشد.

ایدئولوژی «مارکسیسم-لنینیسم» را نشان داد. گورباچف عملاً بر بسیاری از دعاوی «ارو کمونیسم» صحه گذارد و بسیاری از سیاستهای داخلی و خارجی حزب کمونیست شوروی در گذشته را، بعنوان «جزم اندیشی» و «ذهنی گرائی استالینی-برژنفی» محکوم کرد.

بدینسان، «مارکسیسم-لنینیسم» پس از هفت دهه تلاش در راه ساختمان «مدینه فاضله ای»، که بر دو بنیاد الحاد و اصالت اقتصاد استوار است، بدانجا رسید که گورباچف در گزارش به پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست، برخی از دستاوردهای آن را چنین بیان داشت:

عناصر زنگارگرفتگی اجتماعی، که در سالهای اخیر بوجود آمدند، بر روحیه معنوی جامعه تأثیر منفی گذاردند و ارزشهای والای اخلاقی را، که همیشه خصیصه خلق ما و موجب افتخارمان بوده است، یعنی اعتقاد ایدئولوژیک، شوق کار و میهن پرستی شوروی، بگونه ای نامحسوس فرسودند.

پیامدهای گریز ناپذیر این امر عبارتند از: تنزل علاقه به امور اجتماعی، مظاهر ابتذال و بی باوری و افت انگیزه های اخلاقی کار در میان مردم و از جمله جوانان، لایه ای رشد کرد که هدفشان در زندگی در آن خلاصه می شد که به هر وسیله به سود و رفاه و آسایش مادی دست یابند. موضع بیشرمانه آنان، اشکال هر چه ستیزه جویانه تری به خود می گرفت، آگاهی اطرافیان را مسموم میکرد و موج مصرف زدگی را برمی انگیخت. رشد مشروب خواری، اشاعه مواد مخدر و افزایش جنایت به شاخص افت اخلاقیات اجتماعی تبدیل شدند. (۱)

«انترناسیونالیسم پرولتری»، بنیاد لرزان وحدت

مارکسیسم از بدو پیدایش، خود را یک ایدئولوژی «همه جایی» و «جهان شمول» خواند و بنیادهای جهان گستری خود را در تئوری ای مدون کرد که «انترناسیونالیسم پرولتری» نام گرفت. «انترناسیونالیسم پرولتری» در کار، پایه ایدئولوژی مارکسیسم قرار گرفت و روح جوهره وحدت حرکتی گوناگونی در سراسر جهان شد که بر خود، نام «جنبش جهانی کمونیستی» نهاده بودند. سیر تاریخی مارکسیسم نشان داد که «انترناسیونالیسم»، نخستین و مهمترین عرصه ای بود که بحران فزاینده عام و مضمونی مارکسیسم در آن تجلی یافت و

۱- . میخائیل گورباچف، گزارش به پلنوم ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۷ کمیته مرکزی (ترجمه فارسی)، انتشارات فدائیان اکثریت، فروردین ۱۳۶۶، ص ۱۳ (چاپ خارج از کشور).

«جنبش جهانی کمونیستی» را پاره پاره کرد و احزاب «برادر» را به احزاب «تابع و متبوع» و احزاب «رقیب» و احزاب «متخاصم» بدل ساخت. امروزه از «انترناسیونالیسم»، آنچه به جای مانده نامی است که برای آن هیچ مصداق عینی در جهان واقع نمی توان یافت.

مبانی تئوریک «انترناسیونالیسم پرولتری»

مارکسیسم از میان همه تقسیم ها و تفکیک های اجتماعی (جنسی، سنی، نژادی، فرهنگی و مذهبی، ملی و ...)، تقسیم طبقاتی جامعه را اصل و تعیین کننده دانست و با انطباق این بینش بر تاریخ بشر، علم الاجتماع خود را بنام «ماتریالیسم تاریخی» شکل داد که تاریخ جامعه بشری و عامل حرکت و تکامل آن را، مبارزه طبقاتی اعلام می داشت.

این بینش آنگاه که بر عرصه روابط میان جوامع انسانی انطباق یافت، «انترناسیونالیسم پرولتری» نام گرفت که با مطلق کردن عامل طبقاتی، هر گونه تمایزات ملی و قومی و فرهنگی و ... را تحت الشعاع آن قرار می داد.

«انترناسیونالیسم پرولتری» می گفت که در سراسر جهان، کارگر علیرغم ویژگیهای ملی و جغرافیائی، طبقه ای است واحد که زیر استثمار طبقه سرمایه دار قرار دارد. این ستم اجتماعی - اقتصادی مشترک، «طبقه کارگر» را بمشابه یک طبقه واحد بین المللی متحد می سازد و او را در مقابل طبقه سرمایه دار قرار می دهد. سرمایه، یک نیروی بین المللی است. نظام سرمایه داری با «بین المللی کردن سرمایه» دامنه استثمار و غارت خود را در اقصی نقاط کره ارض گسترش داده و لذا، متقابلاً نیروی کار نیز یک نیروی بین المللی است و در تمام نقاط زمین در مقابل دشمن واحد و مشترکی قرار دارد. به قول انگلس:

از آنجا که وضع طبقه کارگر در همه کشورها یکسان است، از آنجا که منافع آنها یکسان است، و از آنجا که دارای دشمن واحد و مشترکی هستند، مبارزه آنها باید یک مبارزه مشترک باشد. (۱)

«انترناسیونالیسم پرولتری» در ترازوی سنجش

کتاب تئوری و پراتیک انترناسیونالیسم پرولتری، از انتشارات «آکادمی علوم اتحاد شوروی - انستیتوی فلسفه»، (۲) اصول «انترناسیونالیسم پرولتری» را چنین بیان می دارد:

۱- . مارکس و انگلس، مجموعه آثار، جلد ۴، ص ۳۷۳.

۲- . The Theory and Practice Of Proletarian Internationalism, Progress Publishers, .

Moscow, ۱۹۷۶.

۱. اصل اساسی «انترناسیونالیسم پرولتری» عبارت است از اتحاد و همبستگی انقلابی پرولتاریائی میان کارگران سراسر جهان
(۱)

۲. تبعیت منافع ملی از منافع بین المللی کارگران سراسر جهان (۲)

۳. اصل برابری و حق حاکمیت ملت ها (۳)

۴. حق تعیین سرنوشت و اتحاد داوطلبانه خلق ها (۴)

۵. همکاری برادرانه خلق ها در ساختمان سوسیالیسم، از طریق یاری و همیاری متقابل (۵)

۶. تحکیم وحدت و همبستگی سیستم جهانی سوسیالیستی (۶)

۷. اتحاد اراده و عمل احزاب کمونیست و کارگری سراسر جهان (۷)

۸. اتحاد هم بسته نیروهای سوسیالیسم و طبقه کارگر و جنبش رهائی بخش ملی در مبارزه به خاطر صلح و استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی (۸)

۹. در نظر گرفتن عوامل اجتماعی - روانشناسی در تأمین اتحاد خلق ها (۹)

طبق اصول فوق، برای «طبقه کارگر» در عرصه مناسبات بین المللی آنچه اصیل و تعیین کننده است، معیارهای طبقاتی است که معیارهای ملی و نژادی و فرهنگی و مذهبی و... را تابع خود می سازد. به ادعای مارکسیسم برای طبقات دیگر (مانند بورژوازی و خرده بورژوازی)، اصل، معیارهای ملی است و تنها طبقه ای که دارای مبنای مادی وحدت در سراسر گیتی است «طبقه کارگر» است، که چون فاقد هر نوع مالکیتی بر وسائل تولید است، هیچ قید و بندی او را به منافع ملی و جغرافیایی مقید نمی سازد.

در مقام سنجش و داوری اصول «انترناسیونالیسم پرولتری» می توان فهرست وار چنین گفت:

۱- «انترناسیونالیسم پرولتری» که معیار اساسی خود را «معیار طبقاتی» قرار داده، به تنگ نظری و جزم اندیشی و افق محدود دید طبقاتی مبتلا است. طبق این تئوری، «طبقه

1- The Theory and Practice Of Proletarian Internationalism, Progress Publishers, .

Moscow, ۱۹۷۶. ص: ۴۱

2- The Theory and Practice Of Proletarian Internationalism, Progress Publishers, .

Moscow, 1976. ص: ٤١.

The Theory and Practice Of Proletarian Internationalism, Progress Publishers, . -٣

Moscow, 1976. ص: ٤٥.

The Theory and Practice Of Proletarian Internationalism, Progress Publishers, . -٤

Moscow, 1976. ص: ٤٥.

The Theory and Practice Of Proletarian Internationalism, Progress Publishers, . -٥

Moscow, 1976. ص: ٤٧.

The Theory and Practice Of Proletarian Internationalism, Progress Publishers, . -٦

Moscow, 1976. ص: ٤٧.

The Theory and Practice Of Proletarian Internationalism, Progress Publishers, . -٧

Moscow, 1976. ص: ٤٨.

The Theory and Practice Of Proletarian Internationalism, Progress Publishers, . -٨

Moscow, 1976. ص: ٤٩.

The Theory and Practice Of Proletarian Internationalism, Progress Publishers, . -٩

Moscow, 1976. ص: ٥٤.

کارگر» در سراسر جهان برادر و برابر و دارای منافع یکسان است.

امروزه کاملاً آشکار است که با رشد امپریالیسم در کشورهای غربی، در مقایسه با اکثریت مردم جهان سوم، «طبقه کارگر» غرب به سطح معینی از رفاه دست یافته و اسیر قیود فرهنگ منحن الحادی و مصرفی تمدن غربی است. در کشورهای پیشرفته صنعتی، (بویژه در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی) «طبقه کارگر» دچار انحطاط شده و به نوعی تکنوکرات بدل گردیده، که از مزایای زندگی مرفه غربی - که از غارت امپریالیستی جهان سوم ناشی می شود - برخوردار است. در مقابل، توده های محروم جهان سوم قرار دارند که اکثریت آنها نه «طبقه کارگر» صنعتی بلکه کشاورزان و زحمتکشان و پیشه وران و کسبه و کوچ نشینان فقیر هستند، یعنی آن طبقات و اقشاری که مارکسیسم آنها را «خرده بورژوائی» و در نتیجه «غیر انقلابی» و «ناسیونالیست» می خواند. تاریخ معاصر نشان می دهد که در مقابله با استعمار و نواستعمار، همین توده های جهان سوم روز به روز روحیه انقلابی بیشتری کسب کرده و شورانگیزترین حماسه های انقلابی را رقم زده اند.

هر چند تحت تأثیر تشدید بحران نظام سرمایه داری که گاه شاهد نارضائی بخشی از کارگران غربی و اوج گیری مبارزات آنها هستیم، ولی این اعتراضات عمدتاً رفاهی و اقتصادی و فاقد ایدئولوژی و آرمان گرایی است. تجدیدنظر بسیاری از اندیشمندان «چپ» مانند هربرت مارکوزه، دنیای غرب در زمینه «نقش انقلابی طبقه کارگر»، ناظر به این معنا است.

۲- عامل طبقاتی، پدیدآورنده روحیه همبستگی و همدردی بین المللی نیست، بلکه این عامل فرهنگی و آرمانی (ایدئولوژیک) است که چنین روحیه ای را پدید می آورد. امروزه شاهد آن هستیم که بسیاری از کارگران اروپائی و آمریکائی، نسبت به غارت ملت های جهان سوم ابراز همدردی نمی کنند و نه تنها فاقد روحیه انترناسیونالیستی هستند، بلکه بعضاً ناسیونالیست و شوونیست و مدافع سیاستهای استکباری غرب می باشند و فرهنگ آنها همان فرهنگ استکباری حاکم بر جهان غرب است. در آلمان هیتلری، اکثریت کارگران تحت سلطه حزب نازی (ناسیونال سوسیال) بودند و از شوونیسم نژاد ژرمن طرفداری می کردند. حتی در کشورهای سوسیالیستی می بینیم که نه تنها کارگران، بلکه بسیاری از کمونیستها نیز فاقد روحیه همدردی با محرومین جهان بوده و به افزایش ایستارها و معیارهای مصرفی و رفاهی خود شدیداً دل بسته اند.

این واقعیات نشانگر آن است که در ایجاد روحیه انترناسیونالیستی نقش اصلی با عامل معنوی و فرهنگی است.

مارکسیسم خود به این امر اعتراف دارد. دائره المعارف بزرگ شوروی که یک منبع معتبر مارکسیسم معاصر است، می نویسد:

این امر که برای انترناسیونالیسم شالوده عینی وجود دارد بدان معنا نیست که مردم بطور خودبخودی انترناسیونالیست می شوند. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی می گوید: کمونیستها این را یک وظیفه درجه اول خود می شمردند که کارگران را با روح انترناسیونالیسم و میهن دوستی سوسیالیستی و آشتی ناپذیری با هرگونه تجلی ناسیونالیسم و شووینیسم پرورش دهند. (۱)

به دیگر سخن، عامل طبقاتی، ایجاد گر روحیه انترناسیونالیستی یا ناسیونالیستی نیست، بلکه این القاء ایدئولوژی انترناسیونالیستی یا ناسیونالیستی است که می تواند فرد یا طبقه یا جامعه را ناسیونالیست، شووینیست یا انترناسیونالیست بار آورد.

۳- «انترناسیونالیسم پرولتری» که بر تبلیغ عامل طبقاتی مبتنی است، چون محور حرکت خود را «طبقه کارگر صنعتی» قرار می دهد، لذا به نوعی، به ایدئولوژی توجیه گر و ستاینده نظام صنعتی غرب بدل می شود. ستایش از صنعت، که پدید آورنده «طبقه کارگر» است، خواه ناخواه استعمار و امپریالیسم غرب را موجه و مترقی جلوه می دهد. پس می توان گفت که انترناسیونالیسم مارکسیستی، خود به نوعی مبلغ امپریالیسم غربی است.

مارکس در مقاله «حاکمیت بریتانیا بر هندوستان» (۱۸۵۳)، استعمار انگلستان را تلویحاً می ستاید و تخریب وحشیانه بنیادهای فرهنگ ملی و باستانی هند توسط فرهنگ استعماری غرب را اشاعه تمدن در آسیا می داند و لذا، استعمار انگلستان را «ابزار جبر تاریخ که بذر انقلاب و رشد و ترقی را در هندوستان می کارد» معرفی می کند. او می گوید:

... جرم انگلستان [در استعمار هند] هر اندازه باشد، او ابزار ناآگاه تاریخ است که انقلاب را در هندوستان تحقق می بخشد. لذا، هر اندازه که از زاویه احساسات شخصی، تماشای درهم شکستن یک جهان باستانی تلخ و دردناک باشد، از نقطه نظر تاریخی حق داریم با گوته همصدا شویم که: [شعری از گوته، شاعر آلمانی، با این مضمون: این شکنجه ای است که شادی عظیم تری را به ارمغان می آورد]. (۲)

این چه همبستگی و همدردی بین المللی است که به مارکس اجازه می دهد نابودی یک تمدن باستانی و درخشان و تخریب بیرحمانه یک فرهنگ اصیل و کهن و کم نظیر را

۱- . دائره المعارف بزرگ شوروی (ترجمه انگلیسی) چاپ مک میلان امریکا، جلد ۱۰، ص ۳۴۱.

۲- . مارکس و انگلس، درباره استعمار (به انگلیسی)، مسکو، ۱۹۷۸، ص ۴۱.

توسط آزمندان جانورخوی انگلیسی، با شادی نظاره کند و خشنود باشد که این ضرورت تاریخ است، زیرا تزریق صنعت غربی به هند، سبب پیدایش طبقه کارگر صنعتی و در نتیجه انقلاب سوسیالیستی و پیشرفت هندوستان در مسیر الگوهای مارکسیستی خواهد شد؟!

۴- اگر در زمان مارکس و انگلس (قرن نوزدهم میلادی)، «انترناسیونالیسم پرولتری» تنها یک ایدئولوژی مبّغ نوعی همدردی بین‌المللی بود (که نارسائی آن در این زمینه را در سه انتقاد پیشین نشان دادیم)، با پیروزی مارکسیسم در روسیه (۱۹۱۷ م.) و تبدیل امپراتوری تزاری به «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، «انترناسیونالیسم پرولتری» به ایدئولوژی توجیه‌گر سلطه‌گری و هژمونیک ابرقدرت شوروی بر جهان تبدیل شد. با پیدایش حکومت شوروی، «انترناسیونالیسم پرولتری» پایه این تئوری قرار گرفت که اکنون در رأس «جنبش جهانی کارگری»، پرولتاریای پیروزمند روسیه قرار دارد، لذا منافع بین‌المللی جنبش طبقه کارگر ایجاب می‌کند که سمت و سوی حرکت‌های کارگری (یعنی کمونیستی) در جهت تحکیم سلطه شوروی بر جهان باشد. اصل دوم «انترناسیونالیسم پرولتری»، «تبعیت منافع ملی از منافع بین‌المللی کارگران سراسر جهان»، شالوده هژمونیک حزب کمونیست شوروی بر احزاب کمونیست سراسر جهان است.

لنین می‌گوید:

خواست‌های جداگانه دموکراسی، از جمله خودمختاری، پدیده‌ای مطلق نیست، بلکه جزء و بخشی از جنبش همگانی دموکراسی جهان (اکنون جنبش سوسیالیستی جهان) است. ممکن است در موارد مشخص، جزء با کل تضاد حاصل کند. در اینگونه موارد باید جزء را فدا کرد. (۱)

به عبارت دیگر، مارکسیست‌های سراسر جهان موظفند منافع ملی خود را تابع منافع «سوسیالیسم جهانی» نمایند و اگر این دو با هم در تضاد قرار گرفت، باید «جزء» (منافع ملی خود) را فدای «کل» (منافع شوروی) کنند!

دائرة المعارف بزرگ شوروی خطاب به آن دسته از مارکسیست‌هایی که منافع ملی خود را برتر از منافع اتحاد شوروی می‌شمردند (مانند چین، آلبانی، یوگسلاوی، رومانی و احزاب کمونیست اسپانیا و ایتالیا و فرانسه) چنین می‌گوید:

قرار دادن وظایف ملی در مقابل وظایف بین‌المللی، به بهانه ملحوظ داشتن ویژگی‌های ملی، چیزی نیست مگر نفی قوانین عام حاکم بر روند انقلابی جهان و

روند ساختمان جامعه سوسیالیستی و کمونیستی. (۱)

تئوری هایی که حزب کمونیست اتحاد شوروی مطرح ساخت و در آنها، اصل بر «انترناسیونالیسم پرولتری» است، مانند: «تضاد اصلی جهانی میان اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه سرمایه داری»، «جنگ و صلح»، «همزیستی مسالمت آمیز»، «روند واحد انقلاب جهانی» و... همه و همه در جهت توجیه این هژمونیک و سلطه جوئی بر جهان است.

در مقابل، بخشی از مارکسیستها، علیه هژمونیک روسی - در پوشش «انترناسیونالیسم پرولتری» به اعتراض برخاسته و اصل دوم را چنین تفسیر می کنند که منافع ملی شوروی باید تابع منافع جنبش بین المللی طبقه کارگر باشد نه برعکس؛ چنانکه شوروی ها مدعی آند. مائوئیستها و «ارو کمونیست» ها و مارکسیست های مستقل از این زمره اند.

۵- اصل دوم انترناسیونالیسم، شالوده تئوریک فراهم می سازد تا مارکسیست های جهان به آن درجه از بی اعتنائی و خیانت به منافع ملی سقوط کنند که به عامل بی اراده اتحاد شوروی بدل گردند و با فراموش کردن کامل منافع مردم خود، به خدمت منافع ابرقدرت شوروی در آیند. این آن چیزی است که مارکسیسم «جهان وطنی» (۲) و «ناسیونال نیهیلیسم» (۳) می نامد. نمونه کامل این اغراق در انترناسیونالیسم تا سرحد «ناسیونال نیهیلیسم» در عملکرد چهل و چند ساله حزب منحل توده، بویژه در جریان جاسوسی آن در نظام جمهوری اسلامی ایران، نمایان است.

۶- اگر «انترناسیونالیسم پرولتری» ایدئولوژی طبقه کارگر همه کشورها در عرصه مناسبات بین المللی باشد، که از خصایص عینی این طبقه برمی خیزد، این پرسش اساسی مطرح است: چرا در حالیکه کمونیستها، که مدعی نمایندگی «طبقه کارگر» هستند و در بسیاری از کشورهای جهان به حاکمیت رسیده اند، مناسبات میان آنها نه بر پایه اصول «انترناسیونالیسم پرولتری» (مانند برابری و برادری و همیاری و...)، که بر پایه عناد و ستیز با یکدیگر قرار دارد؟ ستیز چین و شوروی، آلبانی با شوروی و چین، ناسیونالیسم کره شمالی و رومانی و یوگسلاوی چگونه قابل توجیه بود، در حالیکه در همه این کشورها مارکسیست ها مدعی اند که حاکمیت از آن طبقه کارگر و نظام اجتماعی آنها سوسیالیسم است؟! مجموعه این پدیده ها آیا مؤید این واقعیت نیست که ریشه ناسیونالیسم، برخلاف

۱- .دائرة المعارف بزرگ شوروی (ترجمه انگلیسی)، ج ۱۰، ص ۳۴۲.

۲- .Cosmopolitanism.

۳- .National Nihilism (نیهیلیسم ملی، نفی مطلق منافع ملی).

ادعای مارکسیسم، نه در عامل طبقاتی، که در عوامل بسیار پیچیده فرهنگی و اجتماعی و جغرافیائی و تاریخی قرار دارد؟

۷- اصل چهارم انترناسیونالیسم، «حق تعیین سرنوشت و اتحاد داوطلبانه خلق‌ها» است. نگاهی به وضعیت خلقهای ساکن شوروی، که عموماً به زور سرنیزه بلشویکی و علیرغم تمایل خود، به اتحادیه جمهوری‌های شوروی ملحق شدند، خلاف این اصل را نشان می‌دهد.

عدم برابری میان خلقهای ساکن روسیه و هژمونی-سم روسی، تبعیضات رای-ج-م-یان ملیت‌های ساکن اتحاد شوروی، نابودسازی اقلیت‌های ملی از طریق پروژه‌هایی چون «روسی کردن جمهوری‌های آسیائی»، تا بدان حد که هم‌اکنون در قرقیزستان شوروی حدود ۲۶٪ سکنه را روس‌ها تشکیل می‌دهند، ناقض این اصل است. جنبش‌های استقلال‌طلبانه وسیعی که در بسیاری از جمهوری‌های شوروی، پس از ظهور گورباچف شکل گرفت، مؤید این سخن است.

۸- اصل سوم انترناسیونالیسم، «اصل برابری و حق حاکمیت ملت‌ها» است. عملکرد توسعه‌طلبانه شوروی، بویژه تجاوز نظامی به مجارستان و چکسلواکی و افغانستان ناقض اصل حاکمیت ملت‌ها است. عملکرد تجاوزکارانه و تحمیل گرایانه اتحاد شوروی در سایر کشورهای سوسیالیستی بویژه اروپای شرقی، غارت اقتصادی این کشورها و ایجاد اقتصاد تک‌محصولی در آنها زیر پوشش تئوری «تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی»، ناقض اصل برابری ملت‌ها بود.

۹- اصل نهم انترناسیونالیسم بر آن است که باید در ایجاد اتحاد خلقها (در مجتمع سوسیالیستی)، عوامل اجتماعی و روان‌شناختی (یعنی فرهنگی) آنان را در نظر گرفت. بی‌اعتنائی به نیازهای معنوی جمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی و پایمال کردن خشن آنها فرآیند مسخ فرهنگی این ملت‌ها (همانند تبدیل الفبای عربی به الفبای روسی، تدریس آت‌ه‌ئیسم و الحاد در مدارس، تدریس تاریخ امپراتوری روسیه بجای تاریخ میراث تمدن اسلامی این خلقها و...) نقض این اصل می‌باشد.

از «انترناسیونالیسم» تا «پراگماتیسم»

مارکس و انگلس در قرن نوزدهم، انقلاب سوسیالیستی را «انقلاب جهانی» می‌دیدند، و نه مانند لنین «انقلاب در کشور واحد»؛ لذا به یک حزب بین‌المللی کارگری اعتقاد داشتند. البته در قاموس آنها جهان به «جهان متمدن»! یعنی اروپا و در واقع تنها اروپای غربی

خلاصه می شد و کشورهای آسیائی و آفریقائی و آمریکای لاتین را در برنمی گرفت. در سال ۱۸۶۴، آنها به تشکیل حزبی موسوم به «انترناسیونال اول» دست زدند. ولی این حزب که بخش مهمی از احزاب چپ اروپا را دربرداشت، نطفه تنازعات ملی را در بطن خود پروراند؛ و انترناسیونالیسم طبقاتی مارکس نتوانست بر این تنازعات فائق آید. اختلافات ریشه ای فرهنگی کارگران نواحی غیر صنعتی اروپا (شرق و جنوب اروپا)، مانند ایتالیا (که اکثراً پیرو باکونین آنارشیست بودند) با کارگران نواحی صنعتی (بویژه مرکز و غرب اروپا)، نطفه فروپاشی «انترناسیونال اول» در سال ۱۸۷۶ گردید.

بدنبال آن، در سال ۱۸۸۹، در زمان حیات و با شرکت انگلس، «انترناسیونال دوم» پایه گذاری شد. ولی با آغاز جنگ جهانی اول، احزاب سوسیالیستی کشورهای مختلف، هریک به دفاع از دولت های خود، که با هم در جنگ بودند برخاستند و بدین طریق، بار دیگر انترناسیونالیسم طبقاتی مارکس، عجز خود را در مقابل ناسیونالیسم نشان داد. رشد ناسیونالیسم و دفاع از دولتهای خودی، منجر به فروپاشی و انشعاب در «انترناسیونال دوم» گردید. لنین، که تنها خود را انترناسیونالیست راستین می دانست، احزاب «انترناسیونالیست دوم» را «خائن به انترناسیونالیسم پرولتری» و «سوسیالیست شوونیست» و «سوسیال ناسیونالیست» می خواند.

با پیروزی بلشویک ها در روسیه، لنین در سال ۱۹۱۹ به ایجاد «انترناسیونال کمونیستی» (یا «انترناسیونال سوم») دست زد. این سازمان بین المللی (معروف به «کمینترن») با جنگ جهانی دوم متلاشی شد.

پس از انحلال «کمینترن»، مدت کوتاهی دفتر اطلاعاتی بین المللی موسوم به «کمینفرم»، عهده دار وظایف اداری «انترناسیونالیسم پرولتری» بود و پس از انحلال آن در زمان استالین، «انترناسیونالیسم پرولتری» هرگونه سازمان مرکزی را از دست داد. تا مدتی احزاب کمونیست جهان برنامه های خود را در جلسات مشاوره بین المللی، هماهنگ می کردند، که تنها سه اجلاس در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ تشکیل شد. با رشد بحران درونی مارکسیسم از سال ۱۹۶۹ تشکیل این جلسات متوقف ماند.

سیر فهرست وار فوق، فرآیند فروپاشی «انترناسیونالیسم پرولتری» و تجزیه «جنبش جهانی کمونیستی» را نشان می دهد و ثابت می کند که انترناسیونالیسم طبقاتی تا چه حد غیرواقع بینانه بود و در درون خود چه نطفه های درگیری و انشقاق را می پروراند.

ریشه اصلی اختلافات کنونی مارکسیست ها در مسئله «انترناسیونالیسم پرولتری»، به موضع آنها در قبال اتحاد شوروی باز می گردد. از آنجا که «انترناسیونالیسم پرولتری» به

ایدئولوژی توجیه کننده سلطه طلبی (هژمونیسیم) حزب کمونیست شوروی بدل گردیده، لذا واکنش هایی را در جهان مارکسیسم برانگیخته است.

چینی ها، «انترناسیونالیسم پرولتری» را، بعنوان یک اصل مارکسیستی قبول دارند، ولی آنرا مساوی با «سوییتسم» (شوروی گرائی) نمی دانند. از دیدگاه آنها، اتحاد شوروی خائن به انترناسیونالیسم است و حزب کمونیست چین مدافع راستین «انترناسیونالیسم پرولتری» است. در حالیکه در سرزمین پهناور جمهوری خلق چین نیز مانند اتحاد شوروی، «انترناسیونالیسم پرولتری» توجیه گر و مبلغ «هژمونیسیم چینی»، یا «هژمونیسیم های کبیر» است.

در کشور های آلبانی و یوگسلاوی و کره شمالی و رومانی و احزاب «اروکمونیست»، مخالف خوانی با «انترناسیونالیسم پرولتری» و «هژمونیسیم شوروی» اوج گرفت. برخی احزاب، مانند حزب کار آلبانی، شوروی را مانند چین بعنوان کشورهای متجاوز و احزاب منحرف و «رویزیونیست» آماج حملات ستیزه جویانه قرار دادند.

در اولین سالهای پس از جنگ جهانی دوم، گسست کمونیست های یوگسلاوی به رهبری تیتو از مدار سیطره مسکو و ستیزه او با پدیده مرکزیت واحد در «انترناسیونال کمونیستی»، سرآغاز پدیده استقلال طلبی و بروز «شخصیت» در برخی از احزاب کمونیست دارای پایگاه اجتماعی گردید.

سپس حزب کمونیست چین و کره شمالی و آلبانی این راه را پوئیدند و بدینسان طیف نیرومندی از احزاب کمونیست پدید آمد که حاضر به پذیرش رابطه تابع و متبوع با حزب کمونیست اتحاد شوروی نبودند. در نتیجه، «جنبش جهانی کمونیست» در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی به چهار طیف منشعب شد:

۱- احزاب کمونیست مستقل و ناوابسته به مسکو، مانند اتحادیه کمونیست های یوگسلاوی، حزب کمونیست چین، حزب کمونیست کره دمکراتیک، تا حدودی حزب کمونیست رومانی و احزاب «اروکمونیست». این گروه ها بیشتر به ناوابستگی و استقلال از دو ابرقدرت گرایش داشتند تا به وابستگی به بلوک شرق.

۲- احزاب کمونیست هوادار مسکو، ولی دارای «شخصیت»، که حاضر به پذیرش نقش «برادر کوچک» در برابر حزب کمونیست اتحاد شوروی نیستند و خود را «عضو دارای حقوق برابر» در «جنبش جهانی کمونیستی» می دانند، مانند حزب کمونیست کوبا و حزب کمونیست ویتنام (تاحدودی).

۳- احزاب کمونیست وابسته به مسکو، که به درجات و نسبت های مختلف تابع حزب

کمونیست شوروی می باشند، مانند بیشتر احزاب کمونیست حاکم در اروپای شرقی^(۱)، حزب کمونیست مغولستان، حزب کمونیست آمریکا، حزب کمونیست پرتغال و برخی احزاب کمونیست اروپای غربی. این احزاب هر چند در جوامع خود دارای وزن و اعتباری هستند، ولی در سیاست عملی خود بعنوان اقرار حزب کمونیست شوروی عمل می کنند.

۴- گروهک های کمونیستی تابع. این طیف تعداد زیادی احزاب کمونیست در سراسر جهان را دربرمی گیرد که در واقع از حزب بودن تنها نامی دارند؛ و فاقد حداقل پایگاه اجتماعی در جامعه خود هستند و تنها به طور صوری و با حمایت مالی و تبلیغاتی مسکو موجودیت دارند. مانند: حزب دمکراتیک خلق افغانستان، حزب کمونیست اندونزی (پس از شکست آن در جریان کودتای آمریکائی سوهارتو)، حزب کمونیست سوریه، حزب کمونیست عراق، حزب توده ایران و بسیاری از احزاب کمونیست جهان سوم.

در دوران گورباچف، تحولات جدی در سیاست داخلی و خارجی اتحاد شوروی در جهت واقع بینی آغاز شد. در زمینه «انترناسیونالیسم پرولتری»، به عنوان پایه سیاست خارجی هفتاد ساله شوروی، برخوردهای انتقادی در ریشه یابی شکست ها، که شاخص سیاست های منطقه ای شوروی است، آغاز گردید. در اوایل سال ۱۹۸۹، مجله نوایاژین، ناشر دیدگاههای سیاست خارجی شوروی، در تحلیلی دو تجربه متفاوت را در مقابل هم قرار داد:

نخست، تجربه کمک های «انترناسیونالیستی» شوروی به مارکسیست ها در کشورهایی چون افغانستان، اتیوپی، یمن جنوبی، حزب توده در ایران، که برای شوروی مسئله آفرین و بحران زا بوده است.

دوم، تجربه مناسبات اتحاد شوروی با نیروهای چون ناسیونالیست های حزب کنگره هند، که برای شوروی مفید و سودآفرین بوده است.

گورباچف نیز در سفر تاریخی خود به کوبا و ملاقات با فیدل کاسترو (مارس ۱۹۸۹ م.)، مخالفت خود را با اصرار کوبا در پیگیری سیاست «انترناسیونالیسم پرولتری» در آمریکای لاتین و آفریقا اعلام داشت.

ارزیابی سیاست خارجی شوروی در دوران گورباچف نشانگر گرایش جدی به گسست از جزمیات مارکسیستی-لنینیستی و قالب های کلیشه ای است. سیاست خارجی شوروی در زمان وی سمت و سوئی را آغاز کرد که مبنای استراتژی آن نه «انترناسیونالیسم پرولتری»

۱- . تحلیل فوق مربوط به قبل از تحولات سال ۱۹۸۹ در اروپای شرقی است.

، بلکه «فایده گرایی (۱)» و «مصلحت گرایی» (۲) بود.

بحران در استراتژی و تاکتیک

افول جاذبه ها

مارکسیسم، دوران رونق و شکوفائی خود را نه مدیون نظریات فلسفی، بلکه مدیون شهرتی است که در دنیای سرشار از ستم و بی عدالتی و از خودبیگانگی، بعنوان «مکتب مبارزه» بدست آورد. به گفته استاد شهید مرتضی مطهری، مارکسیسم بخش عمده جاذبه خود را از این راه کسب کرد. (۳) این جاذبه تا بدان حد رواج یافت که در دهه ۱۳۴۰ش. در ایران، برخی از جوانان «مذهبی» که با مارکسیسم بعنوان یک مکتب فلسفی الحادی و ماده گرا مخالفت داشتند، تحت تأثیر «جاذبه مبارزاتی» مارکسیسم قرار گرفته و آنرا بعنوان «مکتب مبارزه» پذیرفتند. آنان در این شیفتگی تا بدانجا پیش رفتند که، مانند رهبران «مجاهدین خلق»، مارکسیسم را «علم مبارزه در جهان معاصر» خواندند و اعلام داشتند که همچون سایر علوم معاصر (فیزیک و شیمی و ژنتیک و غیره) فراگیری و کاربست آن برای هر «روشنفکر انقلابی» و «مبارز اجتماعی» سودمند و ضروری است!

ولی با گذشت زمان، این جاذبه از میان رفت و دهه ۱۹۷۰ میلادی بحران عام و مضمونی مارکسیسم نه تنها در عرصه های ساختمان سوسیالیسم و انترناسیونالیسم، بلکه در عرصه مبارزه اجتماعی نیز آشکار شد. شکست استراتژی و تاکتیک های مبارزاتی مارکسیستی و شبه مارکسیستی، منشأ تلاطم های ایدئولوژیک و سیاسی و گرایش های افراطی و تفریطی و انشعاب ها و انفجارها در احزاب و گروههای گوناگون مارکسیستی و نو مارکسیستی در سراسر جهان شد. امروزه، به جرأت می توان گفت که دیگر مارکسیسم، همانند دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، در میان نسل جوان پرخاشگر و معترض، بعنوان یک الگوی مبارزاتی مطرح نیست و دوران جاذبه های «سرخ»، بعنوان دوران پندار گرایی رومانتیک، به گذشته تعلق دارد.

نسل جوان امروزی غرب از «انقلابیگری سرخ» روی برتافته و بخشی از آن، همانند جوانان کشورهای سوسیالیستی، جاذبه های شورانگیز برای ارضاء خلأ معنوی را در «شیوه

۱- Utilitarianism .

۲- Pragmatism .

۳- استاد شهید مرتضی مطهری، علل گرایش به مادی گری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۲۰.

زندگی غربی» و موزیک «راک» و «جنش پانک» می جوید و پوسترهای مایکل جکسون، تصاویر چه گوارا را به زیر می کشد. و آن بخش از جوانان غرب هم که عصیان‌ش نه از سر تفنن طلبی و هیجان جوئی، بلکه از سر «درد» و «اندیشه» است، در جستجوی الگوی راستینی که از خود بیگانگی و خلأ عاطفی انسان معاصر را با اکسیر مبارزه در دو عرصه «معنا» و «ماده»، «درون» و «برون»، درمان کند، سر به گریبان برده است.

در جهان اسلام نیز افول مارکسیسم چشمگیر است و گرایش روز افزون نسل جوان به الگوهای مبارزاتی ناب اسلامی و تأثیرپذیری از امواج انقلاب جهانی اسلام روزافزون و کتمان ناپذیر است. تا بدانجا که به گفته ریچارد نیکسون، رئیس جمهور پیشین آمریکا:

در جهان اسلام، از مغرب تا اندونزی، بنیادگرایی اسلامی جای کمونیسم را بعنوان وسیله اصلی دگرگون سازی قهرآمیز گرفته است. (۱)

ریشه های تاریخی «مکتب مبارزاتی» مارکسیسم

مارکسیسم یک مکتب برخاسته از فرهنگ اروپای پس از رنسانس و انقلاب صنعتی است و در زمینه مبارزه اجتماعی و شیوه های فعالیت عملی نیز پایه های آن بر فرهنگ و سنن مبارزاتی اروپای غربی استوار است.

جریان های اصلی، که مارکسیسم تئوری ها و روش های مبارزاتی خود را از آن ها گرفت، عبارتند از:

آنارشسیسم اروپائی

در قرن نوزدهم، در بخشهای شرقی و جنوبی اروپا که رشد صنعتی اندکی داشت، یعنی روسیه و اروپای شرقی و ایتالیا و اسپانیا، علیه استبداد سلطنتی و فئودالی حاکم، مبارزه اجتماعی وسیعی در جریان بود. این مبارزات عمدتاً روشنفکری بود و تروریسم و بمب گذاری، شیوه های اصلی مبارزه آن بود. مکتب مبارزاتی حاکم بر این بخش از اروپا آنارشسیسم بود.

در روسیه، جریانات آنارشستی سابقه طولانی داشت و شخصیت هائی چون باکونین، (۲)

۱- . بنقل از : کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، دهه فجر ۱۳۶۷، چاپ اول، ص ۲۳_۲۴.

۲- . ۱۸۴۶-۱۸۱۴) (Mikhail Bakunin).

کروپوتکین (۱) و تکاچف (۲) تئوریسین های مبارزه اجتماعی شمرده می شدند. باکونین که معاصر و رقیب مارکس بود، بر جریان های مبارزاتی و انقلابی روسیه و اروپای شرقی و جنوبی مدتها حاکمیت مطلق داشت. او ترور و «قهر انقلابی» را توصیه می کرد و روشنفکران و دانشجویان را به عملیات قهرمانانه و ایثارگرانه فرا می خواند. این جریان از طریق بمب گذاری ها و ترورها و عملیات تخریبی وسعت یافت و نظام های اجتماعی حاکم بر اروپا را وحشت زده کرد. در اوایل قرن نوزدهم، در روسیه جریانی بنام «نارودیسم» پدید آمد و اکثر انقلابیون روسیه، بخصوص نسل جوان را به خود جلب کرد. نارودنیک ها در آغاز معتقد بودند که باید به میان دهقانان رفت و آن ها را آگاه نمود. لذا بخش وسیعی از دانشجویان نارودنیک، برای کار انقلابی و تشویق دهقانان به انقلاب، به روستاها رفتند. ولی روستائیان، که با این روشنفکران شهری، فرهنگ و زبان مشترکی نداشتند، دسته دسته آن ها را دستگیر و به پلیس تزاری تحویل دادند. این امر موجب سرخوردگی نارودنیک های روس از «مشی توده ای» شد و لذا آن ها در جمع بندی علل شکست خود به این نتیجه رسیدند که علت این شکست، «اعتماد به توده ها» است. توده ها دچار انفعال و احساس ضعف مطلق در برابر رژیم هستند و برای تشویق آنها به انقلاب باید این روحیه را درهم شکست و به آنها نشان داد که رژیم، دارای قدرت مطلق نیست و شکست پذیر است. نارودنیک ها به این نتیجه رسیدند که «ترور تهییجی»، یعنی تروری که هدف آن «تهییج» و حرکت دادن به توده ها باشد، تنها راه پیروزی است و لذا به «تروریسم انقلابی» روی آوردند. دهها نفر از وزراء و شخص تزار (الکساندر دوم) را ترور کردند. ولی این موج نارودیسم نیز در عمل ناکام ماند. توده ها حرکتی نکردند و بسیاری از آن ها از جمله برادر بزرگ لنین، به نام الکساندر اولیانوف، توسط پلیس دستگیر و اعدام شدند. پوپولیسم روسیه با شکست مواجه شد و بخشی از بقایای آن بعدها به مارکسیسم روی آورد. مشهورترین نارودنیک روسیه، پلخانف بود که به اروپای غربی گریخت، در آنجا به مارکسیسم جلب شد و بذر آن را در روسیه کاشت.

جنبش کارگری اروپای غربی

در قرن نوزدهم، در اروپای مرکزی و غربی، به دلیل رشد صنعت و توسعه تکنولوژی،

۱- . (Peter Kropotkin (۱۸۴۲ – ۱۹۲۱

۲- . (Pyotr Tkachov (۱۸۴۴- ۱۸۸۵

«طبقه کارگر»، بعنوان یک گروه اجتماعی جدید، توده قابل توجهی را تشکیل می داد. کارگران اروپا دارای سنت های مبارزاتی ویژه ای بودند که سیر تحولی و تاریخچه مختص به خود را داراست.

نخستین حرکت کارگری وسیع و متشکل در اروپا، جنبش «لودیست ها» بود. آن ها پیرو کارگری بنام لود بودند که معتقد بود علت همه بدبختی ها و ستم اجتماعی کارگران، ماشین و صنعت است و لذا برای رهایی از ستم موجود باید ماشین ها را خرد و درهم شکست.

بتدریج حرکت کارگری متشکل تر و آگاهانه تر شد. در سال های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ میلادی جنبش «چارتیست ها» در انگلستان بوجود آمد که یک حرکت کارگری عظیم و سازمان یافته بود و در واقع نخستین بار بود که کارگران، به دور از تأثیر صاحبان کارخانه ها و سرمایه داران صنعتی، به صورت متشکل، یک حرکت اجتماعی را به وجود می آوردند.

برای نخستین بار اتحادیه های کارگری به وجود آمد و مبارزه صنفی و سندیکائی کارگران پیرامون اتحادیه ها و سندیکاها شکل گرفت. تئوریسن های کارگری چون فردیناند لاسال آلمانی پدیدار شدند که مسئله تشکیل طبقه کارگر و مبارزه صنفی و سندیکائی برای کسب امتیازات و حقوق بیشتر را مطرح می ساختند. «سندیکالیسم» بعنوان یک حرکت اجتماعی جدید شکل گرفت. «سندیکالیسم» در قرن بیستم ادامه یافت و امروزه احزاب سوسیالیست اروپائی، چون حزب سوسیالیست فرانسه (به رهبری میتران)، حزب کارگر انگلستان، حزب سوسیالیست اسپانیا و ... وارثان سندیکالیسم قرن نوزدهم اروپا هستند.

قیام های انقلابی قرن نوزدهم اروپا

به تدریج حرکت های کارگری و مردمی در اروپای غربی و مرکزی اوج گرفت و شکل حاد و خشنی یافت و انقلابهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ و مهم تر از همه «کمون پاریس» (۱۸۷۱) را بوجود آورد.

در سال ۱۸۱۷ م. مردم پاریس، که یک شهر صنعتی بود و کارگران در آن، وزن قابل توجهی داشتند، با بهره گیری از شرایط ناشی از جنگ میان ناپلئون سوم (امپراطور فرانسه) با آلمان (پروس) دست به قیام زدند و شهر را تصرف کردند و مدت کوتاهی اداره آن را به دست گرفتند. اداره شهر را شورائی بنام «کمون» بدست داشت. با دستگیری ناپلئون سوم در جبهه جنگ، دولت جدید فرانسه بلافاصله به سازش با صدراعظم آلمان (بیسمارک) پرداخت و متفقاً به کشتار مردم پاریس پرداختند و کمون پاریس به خون کشیده شد. در این فاجعه، که اروپا را تکان داد و بر حرکت های بعدی انقلابی اروپا تأثیر گذارد، ۳۰ هزار

نفر اعدام و ۴۰ هزار نفر زندانی شدند، که اکثراً در زندان مردند یا کشته شدند.

«کمون پاریس»، یک قیام مردمی برخاسته از بطن جامعه و متعلق به همه اقشار اجتماعی مردم پاریس بود و تحت تأثیر و ملهم از مکتب خاصی نبود. رهبران «کمون» عمدتاً از مردم فقیر انقلابی بودند و وابستگی مکتبی نداشتند. با این که مارکس در آن زمان ۵۳ ساله و انگلس ۵۱ ساله بود و ۲۲ سال از انتشار بیانیه مشهور کمونیستی (مانیفست حزب کمونیست) می گذشت و با این که در زمان «کمون پاریس» مارکسیسم به عنوان یک مکتب اجتماعی-فلسفی شکل گرفته بود و آثار مهم مارکس و انگلس، چون: فقر فلسفه، خانواده مقدس، مبارزه طبقاتی در فرانسه، هجدهم برومرلویی بناپارت، نقد اقتصاد سیاسی، کاپیتال و... قبل از «کمون پاریس» نوشته شده و انتشار یافته بود، و با این که مارکس و انگلس در ۱۸۶۴ اولین حزب کارگری مارکسیستی را بنام «انترناسیونال اول» پایه گذاری کرده و توانسته بودند پیروان لاسال و باکونین را در آن شکست دهند، معهدا مارکسیسم نتوانست در کارگران پاریس تأثیر گذارد.

بنابراین حرکت های انقلابی کارگری اروپای مرکزی و غربی، سنت ها و شیوه های مبارزاتی جدید را ارائه داد. این شیوه ها عبارت بودند از: اعتصاب و کم کاری؛ و تشکیل اتحادیه های کارگری و مبارزه صنفی. قیام های کارگری اروپا، بخصوص «کمون پاریس»، نشان داد که کارگران اگر متشکل و سازمان یافته باشند، در شرایط خاصی می توانند حکومت را بدست گیرند.

پس، مارکسیسم در زمان پیدایش و نضج خود با سه جریان اجتماعی مواجه بود و از آنها در زمینه مبارزه اجتماعی تأثیر گرفت:

۱- سنت های مبارزاتی آنارشیستی و تروریستی در روسیه و اروپای شرقی و جنوبی (بخش غیر صنعتی اروپا)

۲- سنت های مبارزاتی اتحادیه ای-صنفي کارگری و سندیکالیستی اروپای مرکزی و غربی (بخش صنعتی اروپا)

۳- قیام های انقلابی قرن نوزدهم اروپا بویژه «کمون پاریس»

«مشي توده ای» مارکس و انگلس

مارکس و انگلس در میان این سه جریان مبارزاتی، موضع مستقل گرفته و براساس ایدئولوژی و اعتقادات مکتبی و اجتماعی خود، درس های هر جریان را جمع بندی و تئوریزه نمودند و «مکتب مبارزاتی» ویژه ای را بوجود آوردند.

مارکس و انگلس از آنجا که به طور عمده از حرکت های کارگری بخش صنعتی اروپا تأثیر می گرفتند و براساس ایدئولوژی خود، طبقه کارگر صنعتی را قلب و محور حرکت های آنارشیستی را، که به روشنفکران بخش غیر صنعتی اروپا (بویژه روسیه و ایتالیا) تعلق داشت و شکل مبارزه سنتی این نواحی بود، نادرست شمردند و رد کردند. مارکس می گفت، که آنارشیست ها می خواهند بدون وجود شرایط آن، «به زور» انقلاب کنند. در حالیکه برای انقلاب، نخست باید رشد لازم صنعت وجود داشته باشد و عوامل عینی و ذهنی پدید آید. علیرغم این جبهه گیری مارکس، آنارشیسم و نارودیسیم روسی - ایتالیائی تأثیر خود را بر مارکسیسم گذارد و بعدها در پیدایش رگه ها و جریانات مختلف مارکسیستی (بخصوص چریکیسم) تأثیر شدید آن آشکار شد. اصولاً تأثیر آنارشیسم بر مارکسیسم بسیار زیاد است، تا بدان حد که امروزه بسیاری از حرکت های چریکی مارکسیستی را باید بیشتر آنارشیستی دانست؛ زیرا آن ها علیرغم آنکه در زمینه های فلسفی و اجتماعی و اقتصادی، خود را مارکسیست می دانند، در زمینه «مشی مبارزاتی» آنارشیسم را با مارکسیسم پیوند زده و تلفیق کرده اند. انقلاب بلشویکی لنین، نخستین سازش مارکسیسم با آنارشیسم بود.

سندیکالیسم در زمان مارکس و انگلس، مانند امروز، ایدئولوژی حاکم بر حرکت های کارگری بخش صنعتی اروپا بود. فردینالد لاسال بزرگترین تئوریسین کارگری شمرده می شد. او جنبش کارگری آلمان را به سازش با حکومت بیسمارک کشاند و نقش مهمی در تحکیم سیطره این دیکتاتور اروپا ایفا کرد. سندیکالیست ها معتقد بودند که طبقه کارگر باید از طریق حرکت های صنفی، چون اعتصاب و کم کاری، بر محور خواست هائی چون بیمه، بهداشت کار، افزایش دستمزد و ... در اتحادیه های صنفی متشکل شود تا بتواند بر زندگی سیاسی اش تأثیر گذارد و حقوق بیشتری بدست آورد. تحریک انگیزه های مادی و فزون طلبی، محور حرکت سندیکائی است. مارکس و انگلس این بخش از سندیکالیسم را پذیرفتند. ولی سندیکالیست ها تأمین خواست های صنفی و رفاه کارگران را از طریق اصلاحات و رفرم و در چهارچوب نظم اجتماعی موجود می خواستند و برای آن ها «هدف» و «غایت»، «اصلاح اقتصادی» بود. مارکس و انگلس، که معتقد به تبدیل نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی از طریق انقلاب اجتماعی بودند، حرکت های اقتصادی یا باصطلاح «مبارزه اقتصادی» (مبارزه تریدیونیونی) (۱) را نه «غایت» و «هدف»، بلکه «وسیله» ای در راه

۱- . مبارزه اتحادیه ای و سندیکائی.

ایجاد انقلاب سوسیالیستی می دانستند. آن ها تجربه حرکت های اتحادیه ای و صنفی را با تجربه قیام های مسلحانه کارگری اروپا تلفیق کردند و استراتژی و تاکتیک مارکسیستی را به شرح زیر مدون ساختند: «مبارزه اقتصادی» شکل آغازین و ابتدائی مبارزه طبقه کارگر است. طبقه کارگر از طریق مبارزه اقتصادی (بوسیله سازمان های صنفی و اتحادیه ها) متشکل می شود و در جریان این تشکل «آگاهی صنفی» پیدا می کند. طبقه کارگر از این طریق درمی یابد که بعنوان یک گروه اجتماعی، دارای منافع مشترک با دیگر کارگران، و منافع مغایر و متضاد با سرمایه داران و دولت سرمایه داری است. بنابراین، مبارزه اقتصادی و اتحادیه ای و صنفی در راستای تحقق انقلاب سوسیالیستی لازم و ضروری است. این مبارزه طبقه کارگر را از صورت «طبقه در خود» (یعنی طبقه ای که هنوز ناآگاه است و به منافع طبقاتی خود واقف نیست) به «طبقه برای خود» (یعنی طبقه ای که آگاه شده و منافع طبقاتی خود را دریافته) تبدیل می کند. ولی مبارزه اقتصادی، اگر به «هدف نهائی» و به «همه چیز» تبدیل شود، نمی تواند رهائی کارگران را تأمین کند و مطلق کردن این شکل مبارزه خیانت به آرمان «طبقه کارگر» است. مارکس و انگلس با تلفیق تجربه حرکت های صنفی کارگری، و با تجربه «کمون پاریس» و دیگر قیام های کارگری این بحث را مطرح ساختند که، مبارزه صنفی و اقتصادی باید با مبارزه سیاسی توأم شود و هدف آن ایجاد انقلاب اجتماعی برای استقرار سوسیالیسم باشد. «طبقه کارگر» از طریق مبارزه اقتصادی در اتحادیه ها متشکل می شود، و کمونیست ها باید با کار در درون اتحادیه ها، آگاهی کمونیستی را به «طبقه کارگر» تزریق کنند. سپس در یک شرایط مساعد (وضع انقلابی)، طبقه کارگر که در مکتب مبارزه اتحادیه ها، آگاه و آبدیده شده و تحت رهبری حزب خود (حزب کمونیست) قرار گرفته، دست به قیام می زند و حکومت را بدست می گیرد. این اساس تئوری انقلاب اجتماعی مارکسیسم است. آنچه که امروزه «مشی توده ای» خوانده می شود و مبنای استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست سنتی است، بر همین نظریات مارکس و انگلس مبتنی است که بعدها با نظریات لنین کاملتر شد. مارکس و انگلس ابتدا پیش بینی می کردند که چون انگلستان پیشرفته ترین کشور صنعتی است، نخستین انقلاب کارگری در این کشور رخ خواهد داد. ولی برخلاف تصور آنها، کارگران انگلستان مارکسیسم را نپذیرفتند و تا به امروز تحت تأثیر سندیکالیسم قرار دارند. مارکسیسم در این «غیب گوئی» شکست خورد. پس از چندی، حرکت های کارگری در آلمان اوج گرفت و مارکس و انگلس به وقوع انقلاب سوسیالیستی در آلمان، که از نظر صنعتی رشد متوسطی داشت، امید بستند. ولی طبقه کارگر آلمان نیز به رفاه طلبی و اکونومیسم دل بست و مارکسیسم ناکام ماند. تنها

اوایل قرن بیستم و توسط لنین بود که در روسیه، یک کشور عقب مانده دهقانی، مارکسیسم به حکومت رسید، و آن هم نه براساس تئوری های مارکس و انگلس، بلکه براساس تئوریهای لنین، که به واقع تجدیدنظر در مارکسیسم و متأثر از آنارشیسم روسی (بویره تئوریهای تکاچف) بود.

استراتژی و تاکتیک لینی

همانطور که گفتیم، لنین آنارشیسم سنتی روسیه (نارودیسم) را با مارکسیسم تلفیق کرد و «لنینیسم» را پدید آورد. آنچه که «لنینیسم» نامیده می شود و از آن به تکامل خلاق مارکسیسم توسط لنین تعبیر می گردد، بطور عمده افزودن تئوری های مبارزاتی لنین (استراتژی و تاکتیک لینی) و شگردها و تجارب او برای تصرف زیرکانه قدرت سیاسی بر مارکسیسم است.

همانطور که گفتیم، در زمان لنین مارکسیستهای روسیه به رهبری پلخانف می خواستند تئوریهای مارکس و انگلس را عیناً در روسیه پیاده کنند؛ یعنی «طبقه کارگر» روسیه را از طریق مبارزه اقتصادی و اتحادیه ای متشکل سازند و سپس، وقتی که شرایط عینی در روسیه پدید آمد و رشد صنعت و نیروهای مولد به سطح لازم رسید و کارگران روسیه وزن قابل توجهی در کشور یافتند، انقلاب سوسیالیستی کنند.

لنین مرد عمل بود و نه تئوری. برای او تئوری تا وقتی ارزش داشت که می توانست راه تصرف قدرت را هموار سازد. او فرصت های واقعی موجود را فدای کتاب ها و نظریه بافی ها نمی کرد. «مکتب» برای لنین افزار عمل بود و بازیچه دست مرد انقلابی در گیرودارهای سیاسی. لنین خود را پایبند تئوری های مارکس و انگلس نکرد. او دریافته بود که این تئوری ها فاقد کارائی است و لذا مبتکرانه و تحت تأثیر سنت های مبارزه سیاسی روسیه، اعلام داشت:

۱- برای انقلاب سوسیالیستی به صنعتی شدن کشور احتیاج نیست. در یک کشور دهقانی چون روسیه هم می توان انقلاب سوسیالیستی کرد و نباید منتظر رشد سرمایه داری در روسیه و رسیدن آن به سطح انگلستان و آلمان و فرانسه شد. او برخلاف مارکس که می گفت اول باید صنعت باشد تا سوسیالیسم ساخته شود، اعلام داشت که ما نخست قدرت سیاسی را بدست خواهیم گرفت و سپس صنعت را خواهیم ساخت.

۲- برای انقلاب سوسیالیستی، لازم نیست که حتماً اکثریت «طبقه کارگر» به آگاهی دست یافته باشد (نظر مارکس)، بلکه کافی است که کمونیست ها یک حزب متشکل و

بسیار خوب سازمان یافته و دارای انضباط آهنین تشکیل دهند، سپس در یک شرایط مساعد که حکومت دچار بحران باشد و توده ها، حداقل، حالت بیطرفی داشته باشند (وضع انقلابی)، این پیشاهنگ، به نیابت از طرف کارگران و زحمتکشان، ضربه غافلگیرانه ای بر حکومت وارد سازد و قدرت سیاسی (هژمونی) را بدست گیرد.

تئوری لنین، در اساس، نوعی «کودتاکرانی»^(۱) است، که در زمان خود توسط مارکس و انگلس مردود شناخته شد؛ لنین با مهارت خود در مانورهای تئوریک و سیاسی و فدا نمودن اصول مکتب در راه منافع تصرف قدرت سیاسی، توانست کودتای کمونیستی خود را در فوریه ۱۹۱۷، در شرایطی بحرانی و جنگی و در وضعی که اکثریت شوراهای کارگری و دهقانی مخالف او بودند، به پیروزی رساند.

«لنینیسم» نشانگر بحران مارکسیسم و عدم کارآئی آن، از نظر اسلوب عمل و شیوه های مبارزه، و تجدیدنظر در استراتژی و تاکتیک مارکس و انگلس بود.

پیدایش مائوئیسم: «جنگ توده ای طولانی»

در جنگ جهانی دوم، کشور پهناور و کهنسال چین در اشغال ژاپن بود. مردم چین به مبارزه قهرمانانه ای علیه اشغالگران ژاپنی، برای رهائی میهن دست یازیده بودند. این مبارزه با جانفشانی و ایثار توأم بود و محتوای اصلی آن را میهن دوستی و دفاع در قبال تجاوز خارجی تشکیل می داد. این انگیزه سبب شده بود که وسیع ترین توده های مردم به مبارزه برخیزند. در این دوران مبارزه، مردم چین توسط دو جریان سیاسی هدایت می شدند:

۱- جریان ملی گرائی و ناسیونالیستی به رهبری چیانکای چک، که از طرف بلوک غرب و امپریالیسم آمریکا حمایت می شد. این جریان اعتبار خود را از نام بنیانگذار آن، سون یات سن، می گرفت.

۲- جریان مارکسیستی و کمونیستی، به رهبری حزب کمونیست چین و بر رأس آن مائو، که از طرف شوروی و کمینترن (انترناسیونال کمونیستی) حمایت می شد.

در آن زمان، اتحاد شوروی با کشورهای امپریالیستی آمریکا و انگلستان در جبهه «متفقین» علیه دولت های «محور» (آلمان هیتلری، ژاپن، ایتالیا) متحد بود. لذا، دو جریان ملی گرائی و مارکسیستی در چین نیز در یک جبهه واحد علیه اشغالگران ژاپنی مبارزه می کردند و هریک توانستند مناطقی را آزاد کرده و حکومت خود را مستقر سازند.

۱- پوچیسم (putchism) _ یعنی تصرف قدرت سیاسی، در شرایط مساعد، توسط یک اقلیت معدود توطئه گر.

در پایان جنگ جهانی دوم و شکست ژاپن، چین عملاً به دو بخش تقسیم شد: بخش تحت سلطه کمونیست ها و وابسته به شوروی؛ و بخش تحت سلطه ملی گراها و وابسته به غرب. با پایان جنگ و از میان رفتن خطر ژاپن، میان حکومت کمونیستی (در نواحی شمالی و هم مرز با شوروی) با حکومت ناسیونالیستی (در مرکز و جنوب چین) جنگ در گرفت و کمونیست ها به رهبری مائو در سال ۱۹۴۹م. به پیروزی رسیدند و نخستین حکومت مارکسیستی را در آسیا مستقر ساختند.

پیروزی انقلاب مارکسیستی در کشوری جهان سومی مانند چین تأثیر زیادی بر حرکت های مارکسیستی در سایر کشورهای آسیائی و آفریقائی گذارد و الگوی انقلاب چین بعنوان راه نوین رهائی مطرح شد.

مائو می گفت که انقلاب چین بیانگر شرایط جدیدی در روند انقلاب جهانی است. همه کشورهای جهان سوم مانند چین، کشورهای «نیمه مستعمره - نیمه فئودالی» هستند و لذا برای پیروزی باید الگو و تجربه انقلاب چین را نسخه برداری و پیاده کنند.

به اعتقاد مائو، در یک کشور «نیمه مستعمره - نیمه فئودالی»، انقلاب دارای دو مرحله است: مرحله اول «انقلاب دمکراتیک نوین»، که «جبهه متحد خلق» (شامل همه نیروهای ضد استعمار و ضد استبداد و ضد فئودالی، حتی سرمایه داران و فئودالهای ملی) به انقلاب سوسیالیستی می رسد؛ و مرحله دوم، که کمونیست ها، متحدین سابق خود را از قدرت کنار می زنند و انحصار خود را برقرار می سازند. در زمینه «شیوه های مبارزه»، تئوری مائو عبارت بود از: «به راه انداختن جنگ توده ای طولانی» در روستاها و به شورش کشاندن دهقانان و سپس ایجاد مناطق آزاد شده در روستاها (مناطق سرخ)، سپس «محاصره شهرها بوسیله روستاها» و در نتیجه سقوط شهرها و بالاخره پیروزی انقلاب.

تحت تأثیر انقلاب چین، تئوری های «انقلاب دمکراتیک نوین»، «جنگ توده ای طولانی» و «محاصره شهرها توسط روستاها»، جاذبه وسیعی در میان روشنفکران مارکسیست، بخصوص در کشورهای جهان سوم یافت. در این زمان، مارکسیسم در کشورهای جهان سوم به بن بست رسیده و شیوه های مبارزه «کلاسیک» آن در عمل با ناکامی ها و شکست های پیاپی مواجه شده بود. با وجود آنکه در سالهای ۱۹۲۰ در بسیاری از کشورهای جهان سوم، توسط دفتر «انترناسیونال کمونیستی» (کمینترن) گروهک هایی بنام «حزب کمونیست» ایجاد شده بود، ولی به جز چین و اندونزی، در هیچ کشوری کمونیست ها نتوانسته بودند نفوذ قابل توجهی بدست آورند. لذا با مطرح شدن تئوری های مائو، مارکسیست ها به سرعت آن را پذیرفتند و تصور کردند که حلقه مفقوده و راه

برون رفت از بن بست را یافته اند. نخستین حزب مهمی که مائوئیسم را رسماً پذیرفت و پیرو چین شد، حزب کمونیست اندونزی بود که در نتیجه کار بست آن در زمان سوکارنو، با شکست وحشتناک روبرو شد و صدها هزار عضو و هوادار آن توسط رژیم کودتائی سوهارتو قتل عام شدند. در ایران نیز مائوئیسم در اوایل دهه ۱۳۴۰ش. در محافل چپ خارج از کشور انعکاس عمیق یافت. بسیاری از کمونیست ها که در اثر شکست حزب توده در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به بن بست سیاسی و ایدئولوژیک رسیده بودند، بسرعت آن را پذیرفتند و عملاً در میان بخشی از مارکسیست های ایرانی، مائوئیسم جای مارکسیسم سنتی مارکس و لنین را که حزب توده متعصبانه پیرو و مبلغ آن بود، گرفت.

در «کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی»، تقریباً همه دانشجویان توده ای مائوئیست شدند و به مبارزه علیه حزب توده شوروی پرداختند. (۱) مارکسیست ها تصور می کردند که با تعویض لباس و پوشیدن جامه سرخ تر چینی می توانند شکست ایدئولوژیک خود را بپوشانند و به این پیکر پوسیده جان تازه ای بخشند. ولی واقعیات زندگی احتمالی و تحولات سیاسی نشان داد که مارکسیسم، صرف نظر از هر پوشش و رنگ، محکوم به فنا و نابودی است. با انشعاب احمد قاسمی و دکتر فروتن از رهبری حزب توده، سازمان مائوئیستی بنام «سازمان انقلابی حزب توده ایران» پدید آمد. این سازمان بعدها «سازمان انقلابی توده» نام گرفت. از جمله رهبران این گروه کوروش لاشائی بود که به خدمت ساواک درآمد. این گروهک پس از انقلاب اسلامی به «حزب رنجبران ایران» تغییر نام داد. از دیگر گروهکهای مائوئیستی، «سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان» بود که پس از اخراج قاسمی و فروتن از «سازمان انقلابی توده» (به اتهام اپورتونیسیم و قدرت پرستی) توسط آن دو ایجاد شد و به سمت آلبانی و رهبر استالینیست آن (انور خوجه) گرایش یافت. سپس در اثر اختلافات شخصی و قدرت طلبی های فردی این دو یار قدیمی، گروهک «توفان» به دو بخش، یکی به رهبری قاسمی و دیگری به رهبری فروتن تقسیم شد. مائوئیسم بر جریانات چری-کی داخل کشور نیز تأثیر زیادی گ-ذارد. مشی تئوریک و عم-لی «سازمان چریکهای فدائی خلق» و «سازمان مجاهدین خلق» در سالهای ۱۳۵۰ به شکل چشمگیری از مائوئیسم متأثر بود. آثار مائوتسه دون جزء متون آموزشی این دو گروه بود. مائوئیست های ایرانی در دهه ۱۳۴۰ش.، ابتدا تحت تأثیر انقلاب کوبا طرفدار مشی «کانون شورشی» شدند و در سال ۱۳۴۶ش. در شورش های عشایری کردستان (شورش

۱- . به خاطرات مهدی خانابا تهرانی، نگاهی به جنبش چپ از درون، چاپ خارج از کشور، مراجعه شود.

سلیمان معینی و ملا- آواره) و فارس (به رهبری بهمن قشقائی و با شرکت دو عضو «سازمان انقلابی»، عطاء حسن آقائی کشکولی و ایرج کشکولی) شرکت کردند.

پس از شکست شورش های فوق، گروهک سازمان انقلابی توده به انتقاد از خود پرداخت. و به این نتیجه رسید که «چپ روی» کرده و مشی انقلاب کوبا غیر مارکسیستی و نادرست است. بعد از این انتقاد از خود، آنها مشی چین، «جنگ توده ای طولانی» را پذیرفتند و اعلام داشتند که ایران مانند چین یک کشور «نیمه مستعمره - نیمه فئودال» است و لذا مرکز انقلاب ایران نه در شهرها، بلکه در روستاها و مناطق عشایری است. مرحله انقلاب ایران نیز مانند چین، «انقلاب دموکراتیک نوین» است. ساواک توانست با خریدن یکی از سران این گروه بنام سیروس نهایندی، در داخل کشور گروهک مائوئیستی بنام «سازمان رهائی بخش خلق های ایران» را به راه اندازد و بخش قابل توجهی از عناصر مارکسیست و مائوئیست را زیر پوشش خود قرار دهد. بدین ترتیب «سازمان انقلابی» مانند «تشکیلات تهران» حزب توده، به یک اهرم نفوذی ساواک بدل گردید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گروهک «کومه له» در کردستان، مشی مائوئیستی چین را در پیش گرفت و از این لحاظ برادر خوانده «سازمان انقلابی» محسوب می شد. «کومه له» به «نیمه مستعمره - نیمه فئودال» بودن جمهوری اسلامی ایران معتقد بوده و می خواست طبق الگوی چین، «مناطق سرخ» در کردستان ایجاد کند و «جنگ توده ای طولانی» به راه اندازد. بعدها این گروهک به نادرستی تئوری های مائوئیستی اعتراف کرد و تحت تأثیر گروهک «سهند»، مائوئیسم کلاسیک را رد کرد و «مائوئیسم مدرن» ساخته سرویس های جاسوسی «سیا» و «انتلیجنس سرویس» را که گروهک «سهند» مبلغ آن بود، پذیرفت. از اتحاد این دو گروهک، سازمان جدیدی بنام «حزب کمونیست ایران» تأسیس شد.

بحران مضمونی مارکسیسم، بسرعت دامان مائوئیسم را فراگرفت و این ایدئولوژی به صدها شاخه و جریان متضاد تجزیه شد. وجود دهها گروهک مائوئیستی در ایران پس از انقلاب، که به گروه های «خط سه» معروف شدند، و هزاران گروهک مائوئیستی در جهان، که هر یک مشی و خط ویژه ای را ارائه می دهند، مؤید این سخن است.

مشی چریکی: بن بست مارکسیسم

جنگ چریکی (۱)، بعنوان اسلوب مبارزه نامنظم و غیر کلاسیک در تاریخ کشورهای

مختلف دارای سنن دیرینه است. این یک مشی خودجوش مردمی است و مکتب خاصی نمی تواند خود را مبتکر و مبدع آن بداند. ولی جنگ چریکی به معنای معاصر آن، از قرن نوزدهم میلادی متداول شد و بویژه با جنگ مردم اسپانیا علیه ارتش اشغالگر ناپلئون (۱۸۱۳-۱۸۰۸م.)، بعنوان یک اسلوب کارآمد در مبارزه انقلابی شهرت یافت. واژه Guerrilla (گریلا) نیز از همین زمان رایج شد، که یک واژه اسپانیولی به معنای «جنگ کوچک» است. ولی شهرت واقعی «جنگ چریکی» مدیون سه انقلاب معروف قرن بیستم، انقلابهای چین و ویتنام و کوبا است. در نتیجه این سه انقلاب چهره هائی چون فیدل کاسترو و چه گوارا (کوبا)، ژنرال جیپ (قهرمان نبرد «دین بین فو» در ویتنام) و مائو تسه تونگ (چین) بعنوان تنوریسین های جنگ چریکی سرزبانها افتادند. هر چند پیشینه کاربرد جنگ چریکی توسط مارکسیستها به انقلابهای فوق باز می گردد و حتی در سال ۱۹۰۶م. نیز لنین در مقاله «جنگ چریکی» نسبت به آن بعنوان «جریان در سوسیال دمکراسی» با نظر مساعد نگریسته است، معهذاتنها در دهه ۱۹۷۰م. است که «چریکیسم»، نه بعنوان یک تاکتیک بلکه بعنوان یک جریان سیاسی-ایدئولوژیک نوین، منجر به انشعاب در مارکسیسم و ایجاد شاخه مستقل در آن شد.

در واقع، در قرن نوزدهم، مارکس و انگلس اسلوب های مبارزات چریکی دهقانان و روشنفکران آنارشیست را بعنوان «اراده گرائی» (والنتاریسم) مردود می دانستند و نسبت به شکل های مبارزات کارگران صنعتی و شهرنشین شیفتگی داشتند. مارکس و انگلس «مشی توده ای» خود را بر تلفیق مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک مبتنی کرده بودند و در دیدگاه آنان مبارزات پارتیزانی (مانند عملیات پارتیزانهای «ایتالیای جوان») جایگاه ویژه ای نداشت. در سال ۸۷۴ م. مارکس در یادداشت های خود بر کتاب دولتمداری و آنارشی، نوشت که ویژگی جهان بینی باکونین، اراده گرائی اوست که سبب می شود زمینه ها و شالوده های اقتصادی انقلاب را نبیند. باکونین معتقد است که مردم اروپای غربی بوسیله تمدن معاصر صنعتی فاسد شده اند و مردم گرسنه نواحی شرقی و جنوبی اروپا برای انقلاب آمادگی بیشتری دارند، چون فقیرترند. (۱) در این نگرش، تحقیر و یا حداقل بی اعتنائی به مردم «گرسنه» و «عقب مانده» نواحی غیرصنعتی اروپا، که سنن مبارزات چریکی در آنها

۱- . مراجعه شود به: Marx, Engels, Lenin; Anarchism and Anarcho – Syndicalism; Progress Publishers, Moscow, ۱۹۷۴, pp

نیرومند بود، و شیفتگی به نواحی صنعتی اروپا و اسلوب های مبارزاتی آنها نمایان است.

به هر روی، علیرغم این نگرش بدبینانه مارکس به ملت های فقیر، تاریخ چنین مقدر ساخت که «چریکیسم» نه تنها به یک اسلوب و تاکتیک مبارزاتی، بلکه به یک جریان نیرومند در مارکسیسم بدل شود.

همانطور که گفتیم، در دهه ۱۹۶۰م. که عدم کارآئی و شکست اسلوب های مارکسیستی عیان شده بود، تحت تأثیر انقلاب چین و مائوئیسم، مشی «جنگ توده ای طولانی» و «محاصره شهرها از طریق روستاها» در میان مارکسیست ها جاذبه یافت و راه برون رفت از بن بست تلقی شد. جنگ ویتنام نیز در اشاعه جاذبه «چریکیسم» نقش مهمی داشت. ولی، چه در تئوری های مائو و چه در نظریات ژنرال جیاپ و رهبران کمونیست ویتنام، جنگ چریکی بعنوان یک اسلوب کارآمد مبارزه مطرح بود و حاصل تجدید نظر در مبانی استراتژی و تاکتیک مبارزاتی مارکسیسم (مانند تشکیل حزب کارگری و...) نبود. نقش قطعی را در اشاعه پدیده ای که رژی دبره به آن نام «انقلاب در انقلاب»، یعنی انقلاب در تئوری انقلاب اجتماعی داد، انقلاب کوبا ایفاء کرد.

در انقلاب کوبا (۱۹۵۹م.)، در اثر شرایط خاص آن کشور، گروه کوچکی از روشنفکران جوان، به رهبری دکتر فیدل کاسترو (۱)، رائل کاسترو و چه گوارا، توانستند طی مدت

۱- دکتر فیدل کاسترو رز (Fidal Castro Ruz) در سال ۱۹۲۶ بدنیا آمد. پدر او یک مزرعه دار نیمه مرفه اسپانیایی الاصل بود. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدرسه مذهبی کاتولیک ها به پایان رساند و در سال ۱۹۴۵ وارد دانشکده حقوق شد. در دانشگاه، کاسترو جذب جریانات انقلابی شد و در شورش های دانشجویی سالهای ۱۹۴۷-۱۹۴۸ شرکت داشت. در ۲۴ سالگی (سال ۱۹۵۰) به اخذ درجه دکترای حقوق موفق شد و به عضویت «حزب ارتدکس»، که یک حزب اصلاح طلب بود، درآمد. در سال ۱۹۵۲ در یک کودتای آمریکائی، باتیستا، دیکتاتور کوبا، به قدرت رسید. کاسترو در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳، در رأس یک گروه ۱۶۰ نفری از دوستان انقلابییش به یک حمله «انتحاری» به پایگاه نظامی مونکادا دست زد. بسیاری از همزمان کاسترو کشته شدند، ولی او زنده ماند و محاکمه شد و با حمایت «حزب ارتدکس» به ۱۵ سال زندان، و برادرش رائل به ۱۳ سال محکوم گردیدند. در ۱۹۵۴ با عفو عمومی باتیستا آزاد شد و به مکزیک رفت. در ۲ دسامبر ۱۹۵۶ کاسترو باتفاق ۸۳ نفر از یارانش با کشتی «گرانما» در خاک کوبا پیاده شد. گروه مسلح او کمی بعد با نیروهای باتیستا درگیر شد و اکثر آنان کشته شدند. کاسترو و ۱۱ نفر از افرادی که زنده ماندند به جبال سیراماسترا پناه بردند و در آنجا به تشکیل یک «کانون شورشی» دست زدند. مصاحبه هربرت ماتیوس، خبرنگار مجله آمریکائی نیویورک تایمز با کاسترو سبب شهرت او شد و گروه شورشی سیراماسترا در میان جوانان انقلابی کوبا وسیعاً شناخته شد. استقبال مردم کوبا از کاسترو، بعنوان راهی برای نجات از دیکتاتوری دست نشانده آمریکا، بالاخره این شورشی ناآرام را به پیروزی رساند و در ۲ ژانویه ۱۹۵۹ کاسترو و یارانش پیروزمندانه وارد سانتیاگو شده و حکومت را بدست گرفتند. با پیروزی انقلاب کوبا، موج «کاستروئیسم»، نسل جوان آمریکای لاتین را به جنبش درآورد و سرآغاز جنگ های چریکی برخی از کشورها شد. در جریان جنبش کاسترو، موسوم به

« جنبش ۲۶ ژوئیه»، حزب کمونیست کوبا (تأسیس: ۱۹۲۵ م.) سهمی نداشت و در چارچوب قالب های سنتی مارکسیسم به مبارزات سیاسی _ پارلمانی تمایل داشت. چندی پس از پیروزی انقلاب، کاسترو مدعی شد که حزب کمونیست کوبا قصد براندازی توطئه آمیز رژیم او را داشته و به دستگیری وسیع آنان مبادرت ورزید. با گرایش کاسترو به مارکسیسم، او به تشکیل یک حزب کمونیست جدید دست زد و در اولین کنگره آن (۱۹۷۵ م.)، خود، دبیرکل آن شد.

کوتاهی جنگ در کوهستان ها، حکومت دیکتاتوری باتیستا را سرنگون کنند و حکومت انقلابی خود را مستقر سازند. انقلابیون کوبا در آغاز میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی موضع مستقلی گرفتند و در عین ستیز شدید با آمریکا به انتقاد از شوروی نیز پرداختند. کاسترو، در آغاز حکومت خود، در مصاحبه های مختلف صریحاً می گفت «من و رائل [برادرش] مارکسیست نبوده و نیستیم.»

کاسترو در ۲۱ مه ۱۹۵۹ در سخنرانی خود خطاب به ملت کوبا چنین گفت:

انقلاب ما نه سرمایه داری است و نه کمونیستی!... ما می خواهیم انسان را و اقتصاد او را و جامعه او را از جزییات رهائی بخشیم، بدون آنکه کسی را به وحشت اندازیم یا محدود کنیم. ما در شرائطی قرار داریم که باید میان سرمایه داری، که مردم را به گرسنگی محکوم می کند، و کمونیسم که مشکلات اقتصادی را حل میکند اما آزادی را که برای انسان بسی ارجمند است سرکوب می کند، یکی را انتخاب کنیم... انقلاب ما سرخ نیست ... بلکه به رنگ سبز زیتونی است، رنگ ارتش شورشی که از اعماق [کوهستان] سیراماسترا پدید شد. (۱)

ولی دیری نپائید که کاسترو راه کمونیسم را پیش گرفت. فشار شدید امپریالیسم آمریکا که حاضر به پذیرش یک کانون انقلابی در نزدیکی مرزهایش نبود و از تکرار تجربه انقلاب کوبا در آمریکای لاتین وحشت داشت، کاسترو را مجبور کرد که به سوسیالیسم و اتحاد شوروی روی آورد. او در دسامبر ۱۹۶۱م، دو روز پیش از حمله نظامی آمریکا به خاک کوبا، انقلاب خود را «سوسیالیستی» اعلام داشت! ولی به هر روی طی سه دهه که از انقلاب کوبا می گذرد، کاسترو هیچگاه جلوه خالص و کلاسیک مارکسیستی نیافت و جاذبه واقعی او از پرتو همان رنگ زیتونی ارتش شورشی اش بود، که در دامان جبال سیراماسترا پرورش یافت، نه از رنگ سرخی که خروشچف ها و برژنف ها تمام و کمال بدان آغشته بودند. در واقع، انقلاب کوبا را اگر یک پیروزی بزرگ تبلیغاتی برای مارکسیسم به حساب آوریم، باید اذعان کنیم که در عین حال یک شکست بزرگ ایدئولوژیک نیز بود و مارکسیسم را بطور جدی به دو اردوگاه «سنت گرا» و «نوگرا» تقسیم کرد و افول جاذبه های

مبارزاتی تئوری های مارکس و انگلس و لنین را نشان داد.

کاسترو بارها عدم تمکین خود را از «جنبش جهانی کمونیستی» با جملاتی طنز آمیز از این قبیل بیان داشت:

ما به هیچ فرقه ای تعلق نداریم، به یک نظم فراماسونی بین المللی نیز وابسته نیستیم، و تابع هیچ کلیسائی هم نمی باشیم. (۱)

او در این جمله، که حدود سال ۱۹۶۵ بیان داشت، در واقع «جنبش جهانی کمونیستی» را ریشخند آمیز، به «فرقه»، «فراماسونری بین المللی» و «کلیسا» تشبیه می کند.

پیروزی انقلاب کوبا که نسبتاً سهل و آسان انجام گرفت، در شرایطی رخ داد که حرکت‌های مارکسیستی آمریکای لاتین، مانند همه کشورهای جهان سوم و اروپا و آمریکای شمالی، به بن بست رسیده بود. نسل کهن کمونیست‌ها به شرکت در بند و بست‌ها و بازی‌های سیاسی غربی معتاد شده و به سیاستمداران کلاسیک طراز اول سرمایه داری بدل شده بودند و نسل جوان چپ‌گرا نسبت به انقلابیگری و مبانی مبارزاتی مارکسیسم دچار یأس و بدبینی شدید بود. احزاب کمونیست، مانند دیگر احزاب غربی، به باندهای سیاسی فاقد هرگونه خصلت انقلابی و سرشت پیکارگری تبدیل شده بودند که بر سر چند کرسی پارلمان، به سازش‌های نفرت بار با حکومت‌ها می پرداختند. خلاصه، مارکسیسم هرگونه جاذبه پرخاشگری و مبارزه‌جوئی را برای نسل جوان از دست داده بود.

انقلاب کوبا، که به نحو رمانتیکی توانست به پیروزی نسبتاً سهلی دست یابد، برای نسل جوان چپ جاذبه جدیدی ایجاد کرد: مبارزه در کوه، چریک شدن و مانند قهرمانان باستانی یکه تاز کوه و جنگل بودن، سپس با غرور و سرافرازی در میان هلهله مردم، سوار بر تانک، مسلسل بر دوش و حلقه گل برگردن وارد شهر شدن، بر اریکه قدرت تکیه زدن و... روح تنوع طلب و ماجراجو و رمانتیک نسل جوان چپ را سخت شیفته خود کرد. اکثریت مطلق جوانان مارکسیست به این نتیجه رسیدند که بن بست مارکسیسم نه از مبانی این مکتب، بلکه در شیوه‌های مبارزه آن است. اگر مارکسیسم به بن بست رسیده، علت این است که احزاب کمونیست دست از انقلابیگری و شیوه‌های تند و قهر آمیز مبارزه برداشته و راه‌های سازشکارانه فعالیت صنفی-سیاسی-ایدئولوژیک را پیش گرفته اند: راه پیروزی در شیوه‌های تند مبارزه است.

در نتیجه، نسل جوان چپ، با حفظ مبانی مکتبی مارکسیسم، در شیوه‌ها و مشی

مبارزاتی آن تجدید نظر کرد و به آنارشیسم گرایش یافت. مارکس و انگلس و لینن، همچنان «بت» ماندند؛ ولی در عمل، آموزش های آنها در زمینه کار توده ای، وضع انقلابی، مبارزه صنفی و اقتصادی و... کنار گذاشته شد و نوعی مارکسیسم جدید بوجود آمد که به «چپ نو» شهرت یافت.

چریکیسم (چریک گرائی) مارکسیسمی است که عمل را برجسته می کند و از میان همه اشکال مبارزه، جنگ چریکی را مطلق می سازد و آن را صرفنظر از شرایط عینی و ذهنی در هر مکان و زمانی، کارا و مثمر ثمر می داند. چریکیسم، مارکسیسم افراطی و عمل زده است؛ تلفیقی است از مارکسیسم با آنارشیسم.

نکته جالب توجه در مارکسیسم چریکی - که زادگاه آن آمریکای لاتین است - جنبه «شهادت طلبی» آن است. (در اینجا اصطلاح «شهادت» را مسامحتاً بکار می بریم، و گرنه از دیدگاه اسلام، هر مرگی اگر در راه خدا نباشد، شهادت نیست). طبق پژوهش های محققین و جامعه شناسان ریشه سنت «شهادت طلبی» در کشورهای اسپانیولی آمریکای لاتین، به سالهای تسلط مسلمین بر اسپانیا (اندلس) باز می گردد و در واقع «شهادت طلبی» از طریق فرهنگ اسلام وارد فرهنگ اسپانیولی و از آنجا وارد مشی چریکی شده است.

دکتر ارنستو چه گوارا (۱) (۱۹۶۷-۱۹۲۸ م.)، از رهبران انقلاب کوبا، فرزند یک آرشیتکت آرژانتینی بود و در رشته جدام تخصص گرفت. او بعد از انقلاب کوبا مدتی رئیس بانک ملی و مدتی وزیر صنایع این کشور بود. پس از چندی، میان او و کاسترو اختلاف پیش آمد.

چه گوارا، مانند تروتسکی، معتقد بود که اگر انقلابی به حکومت برسد و سعی در صدور انقلاب و افروختن شعله های قیام در دیگر کشورها نکند، راکد می ماند و می گنجد. لذا، وظیفه انقلاب پیروزمند کوبا است که انقلاب را به دیگر کشورها صادر کند. کاسترو، مانند لینن، به تحکیم پایه های قدرت در کوبا دل بسته بود و نظریات چه گوارا را ایده آلیسم و رومانتیسیسم می دانست. لذا، در آوریل ۱۹۶۵، چه گوارا نامه ای به کاسترو نوشت و اعلام داشت که قصد دارد برای ایجاد جنبش انقلابی در سایر کشورها، کوبا را ترک کند. در سال ۱۹۶۶، چه گوارا به همراه عده ای از یارانش، به کشور بولیوی رفت و در آنجا، براساس تجربه سابق خود در انقلاب کوبا، به جنگ چریکی در کوه پرداخت. ولی پس از مدت کوتاهی

توسط کوماندوهای آمریکائی - بولیویائی دستگیر و زیر شکنجه کشته شد. (۱)

یکی از همراهان چه گوارا، رژی دبره نام داشت. او که یک فرانسوی بود در جریان جنگ چریکی دستگیر و سه سال زندانی شد و پس از آزادی به فرانسه رفت. مشهور است که مخفیگاه چه گوارا را رژی دبره، پس از دستگیری لو داده است. خود دبره، در مصاحبه ای که خانم اورینا فالانچی در زندان بولیوی با او انجام داد، در پاسخ به سؤال فالانچی در این زمینه گریه کرد و مسئله را رد کرد. (۲)

رژی دبره براساس تجربیات انقلاب کوبا و شورش چه گوارا در بولیوی، کتابی نوشت بنام انقلاب در انقلاب. او در این کتاب مدعی شد که در تئوری انقلاب مارکسیستی، انقلابی ایجاد شده است. نظریات مارکس و انگلس و لنین کهنه شده و دیگر برای انقلاب، به «وضع انقلابی» و «حزب طبقه کارگر» و «مبارزه صنفی و توده ای» و ... احتیاج نیست. به جای حزب، یک گروه کوچک چریکی (مثل کوبا) می تواند انقلاب کند و بعد از پیروزی، حزب طبقه کارگر را ایجاد نماید. مبارزه مسلحانه هم لازم نیست حتماً در شرایط وجود «وضع انقلابی» باشد، بلکه در هر شرایطی می توان به آن دست زد. کافی است که یک گروه چریکی کوچک در کوه، یک «کانون شورشی» بوجود آورد تا مانند جرقه ای خرمن را به آتش کشد و دامنه قیام سراسر کشور را دربرگیرد. (۳)

تئوری چه گوارا - دبره، به تز «کانون شورشی» معروف است و در مقابل تز چریکی مائو (جنگ توده ای طولانی) قرار دارد. چه گوارا می گفت که لازم نیست صبر کرد تا همه شرایط برای انجام انقلاب بوجود بیاید (آنطور که مارکس می گفت)؛ بلکه قیام، خود این شرایط را پدید خواهد آورد.

زندگی و مرگ قهرمانان چه گوارا، دومین حادثه بعد از انقلاب کوبا بود که به جاذبه «مشی چریکی» و در واقع ایدئولوژی «چریکیسم» در میان مارکسیست های جهان گستره وسیعی داد. «انقلاب در انقلاب» دبره به اکثر زبان ها ترجمه شد و به «کتاب مقدس» چریک ها بدل گردید. (۴) از این رو در بسیاری از کشورها، جوانان مارکسیست دست به

۱- مراجعه شود به: ارنستو چه گوارا، خاطرات جنگهای رهائی بخش کوبا، ترجمه فارسی، سازمان دانشجویان پیشگام (بدون تاریخ).

۲- متن این مصاحبه قبل از انقلاب اسلامی در مجله فردوسی به فارسی انتشار یافت.

۳- مراجعه شود به: رژی دبره، انقلاب در انقلاب، ترجمه علی مقامی، نشر درفک، ۱۳۵۸.

۴- رژی دبره پس از آزادی از زندان و بازگشت به فرانسه، بعدها «مشی چریکی» را رد کرد و کتابی نوشت بنام «نقد سلاح». او در این کتاب براساس تجارب حرکت های چریکی آمریکای لاتین، مشی چریکی را مردود می شمرد. سپس به حزب سوسیالیست میتران پیوست و مسئول روابط بین المللی این حزب با کشورهای آمریکای لاتین شد. مراجعه شود به: رژی دبره، نقد سلاح، ترجمه م. امین لاهیجی، انتشارات یاشار، تهران ۱۳۵۸.

تشکیل گروه های چریک کوه با نامهایی چون «ارتش خلق»، «ارتش آزادیبخش» و غیره زدند، ولی همگی شکست خوردند و عده زیادی از آنها قتل عام شدند. شکست «مشی چریکی» نیز پس از مدت کوتاهی در عمل نمایان شد. در نتیجه، عده ای از چریکها به این نتیجه رسیدند که مشی چریکی در اساس درست است، ولی در کوبا شرایط ویژه ای وجود داشت. در بقیه کشورها باید حرکت چریکی از شهر آغاز شود، چون رشد سرمایه داری و صنعت، مرکز ثقل جامعه را به شهر منتقل ساخته است. طبقه کارگر صنعتی که هدف چریک، برانگیختن وی به انقلاب است، در شهر زندگی می کند. بدینسان «مشی چریکی شهری» بوجود آمد. برجسته ترین تئوریسین مارکسیست چریک شهری، کارلوس ماریگلا بود که در سال ۱۹۶۹ کشته شد. «مشی چریکی» در آمریکای لاتین، بر کشیشان انقلابی نیز تأثیر گذارد. مشهورترین چهره این جنبش مذهبی- چریکی، کامیلوتورز، کشیش کلمبیائی بود که در سال ۱۹۶۶ در نبرد خیابانی کشته شد. (۱)

جنبش چریکی آمریکای لاتین در ایجاد «چپ نو» در اروپای غربی و آمریکای شمالی تأثیر بسزا داشت و این دو حرکت در واقع جلوه های مختلف یک پدیده، یعنی «جنبش چپ نو»، تلقی می گردند.

اگر بخواهیم به یک دسته بندی از جریانهای مختلف چریکی دست زنیم، می توانیم طرح کلی زیر را ارائه دهیم:

۱- گروهی مانند مائو و ژنرال جیاپ (۲)، که معتقد به ایجاد «ارتش خلق» و «جنگ طولانی توده ای» هستند. آن ها معتقدند که جنگ چریکی باید توده ای باشد، یعنی از حمایت اکثریت مردم برخوردار باشد. جنگ چریکی در شرایطی صحیح است که زمینه ها و شرایط عینی آن وجود داشته باشد. مائو، چریک را مانند ماهی در دریا می داند. ماهی چریک است و دریا توده. اگر حمایت توده نباشد چریک می میرد. از این جنبه، مشی چریکی مائو و جیاپ بر مارکسیسم سنتی مارکس و انگلس و لنین مبتنی است و فرمولهای مارکسیستی در زمینه «وضع انقلابی» و رهبری حزب کمونیست و غیره را می پذیرد.

۱- برای آشنائی با اندیشه های کامیلوتورز مراجعه شود به: کلیسای شورشی، مذهب و انقلاب در آمریکای لاتین، ترجمه جواد یوسفیان، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸.

۲- فرمانده و استراتژیست مشهور ارتش آزادیبخش ویتنام (ویت مین)؛ و وزیر دفاع ویتنام شمالی در جریان نبرد ویتنام و آمریکا و وزیر دفاع ویتنام متحد پس از پیروزی و سقوط دولت ویتنام جنوبی.

۲- گروهی مانند چه گوارا و رژی دبره که به حمایت توده ها و وجود «وضع انقلابی» و «شرایط عینی و ذهنی انقلاب» معتقد نیستند و ضرورت وجود رهبری «حزب طبقه کارگر» و اصولاً «طبقه کارگر» را منکر می شدند. اساس تئوری آن ها این است که دیکتاتوری حاکم، توده ها را دچار انجماد فکری و احساس ضعف مطلق کرده و تا این احساس ضعف باشد توده حرکت نمی کند. چریک باید با قهرمانی و «شهادت» خود، یخ انجماد توده و ذهنیت را کد او را ذوب کند و او را به حرکت در آورد. لذا آنها، یکی از اصول کار «کانون شورشی» را «عدم اعتماد مطلق به توده ها» اعلام می دارند. از نظر آنها، گروه چریکی مانند موتور کوچکی است که موتور بزرگ (توده) را به حرکت در می آورد. این نظریه به تئوری «موتور بزرگ و موتور کوچک» نیز شهرت دارد.

گروه چریکی «ارتش سرخ ژاپن» می گوید: «بمبی که ما در ماشین ستمگری منفجر می کنیم، در عین حال بمبی است که در آگاهی توده ها منفجر می شود.» و یا امیر پرویز پویان، تئوریسین مارکسیسم چریکی ایران، جزوه خود موسوم به ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء را با این دیدگاه محوری نوشته است که، چریک با مرگ خود ذهنیت ضعف مطلق توده را می شکند و او را به حرکت وا می دارد!

۳- چریک های شهری، مانند کارلوس ماریگلا، گروه «توپامارو» در اروگوئه، «پلنگان سیاه» در آمریکا، «ارتش سرخ» در ژاپن، «بریگاد سرخ» در ایتالیا، «بادرماینهوف» در آلمان غربی و غیره.

چریکهای شهری، مانند چه گوارا و رژی دبره به ضرورت وجود و رهبری حزب کمونیست و «وضع انقلابی» و کار توده ای اعتقادی ندارند و جنگ چریکی را، توسط «گروه پیشتاز»، نه حزب طبقه کارگر، مطلق می کنند. ولی مرکز ثقل جنگ چریکی را در شهر می دانند و نه در کوه. توجه به شهر، به عنوان مرکز ثقل فعالیت چریکی بر این تحلیل مارکسیستی استوار است که در شرایط سرمایه داری، قلب جامعه و نیروی اصلی محرک انقلاب (طبقه کارگر)، در شهر است.

مارکسیسم چریکی از لحاظ مبانی مکتبی (جهان بینی و فلسفه، اقتصاد سیاسی و تئوری سوسیالیسم علمی) با آنارشیسم مخالف است. مثلاً آنها با ایده اصلی آنارشیسم مبنی بر نابودی دولت بعد از انقلاب مخالفند و به پیروی از مارکس، به استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» پس از انقلاب سوسیالیستی اعتقاد دارند؛ یعنی در اصول و مبانی، مارکسیست هستند. ولی آن ها از نظر مشی عملی (استراتژی و تاکتیک)، به آنارشیسم اروپای شرقی و جنوبی و آمریکای لاتین و روسیه گرایش دارند. برای نمونه، به تئوری «تبلیغ مسلحانه» در

ایران توجه شود. این تئوری که در سالهای ۱۳۵۰ در ایران توسط «چریکهای فدائی خلق» و تا حدودی «مجاهدین خلق» مطرح می شد، همان تئوری چه گوارا- رژی دبره است و به مشی «ترور تهییجی» نارودنیک های روسیه (گروه «سوابودا») بسیار شباهت دارد. پویان و احمدزاده، تئوریسین های مارکسیسم چریکی در ایران، می گفتند که ما با «تبلیغ مسلحانه»، توده را به حرکت در می آوریم. نارودنیک های روسیه می گفتند که ما با «ترور»، توده ها را «تهییج» می کنیم. لنین در زمان خود این مشی را خطا دانست و در چه باید کرد؟ گفت:

سوابودا، [یک گروه چریکی - نارودنیک روسیه در زمان لنین] ترور را بعنوان وسیله ای برای «تهییج» نهضت کارگری و دادن یک «تکان قوی» به آن، تبلیغ می نماید. مشکل است استدلالی را به تصور آورد که آشکارتر از این خود خویش را باطل کند! باید سؤال شود که مگر در زندگی روسیه از اینگونه افتضاحات و بی ترتیبی ها آنقدر کم است که باید وسائل مخصوصی برای «تهییج»، اختراع شود؟ از طرف دیگر، اگر کسی اصولاً تهییج نمی شود و حتی استبداد روس هم نمی تواند او را تهییج کند، در این صورت مگر واضح نیست که این شخص به جنگ تن به تن میان حکومت و مشتی تروریست نیز با خونسردی کامل خواهد نگریست؟ (۱)

به عبارت دیگر، لنین معتقد بود که در شرایط فقدان «وضع انقلابی» (یعنی لحظه مساعد برای تصرف قدرت سیاسی) عملیات چریکی تنها هدر دادن و تلف کردن نیرو است و تأثیری در جامعه و توده ها ندارد. برای کسب قدرت باید مترصد لحظه مناسب بود که حکومت ضعیف شده باشد و توده ها به اوج نارضائی رسیده باشند و کمونیست ها هم امکانات و قدرت لازم برای تصرف قدرت و انجام قیام را کسب کرده باشند. این نظریه به «تئوری لینی وضع انقلابی» معروف است. تاکتیک لنین آشکارا پخته و سنجیده و حسابگرانه است. بر همین اساس، حزب توده در سالهای ۱۳۵۰ وارد بحث مطبوعاتی با «چریکهای فدائی» شد و ثابت کرد که برخلاف دعوی «مارکسیستی»، نظریات «چریکهای فدائی» نارودنیک و ضد لینی است! حزب توده توانست براساس تئوری های لنین، بعد از انقلاب، اکثریت «فدائیان خلق» را به خود جذب کند. (۲)

۱- لنین، آثار منتخبه (یک جلدی)، ترجمه محمد پورهرمان، ص ۱۰۳.

۲- اینکه گروه هائی چون «حزب توده»، «اکثریت»، «حزب کمونیست» (کومه له - سهند)، گروهک های چون «اشرف دهقانی» و «اقلیت» را «نارودنیک» و «پوپولیست» می خواندند، بر همین پایه است.

مارکسیسم چریکی در ایران

زمینه ها و عوامل پیدایش و گسترش مارکسیسم چریکی در ایران، مشابه با آمریکای لاتین و سایر کشورها بود و به بحران و ورشکستگی استراتژی و تاکتیک مکاتب مارکسیستی-لنینیستی باز می گشت. در سال های ۱۳۴۰ش. مارکسیسم در ایران نیز به بن بست رسیده بود. خیانت و شکست حزب توده، مارکسیست های جوان را دچار یأس کرده بود و لذا موج چریکی آمریکای لاتین و «چپ نو» اروپای غربی بر محیط ایران نیز اثر گذاشت و بخشی از جوانان سرخورده از حزب توده را به خود جذب کرد و همانطور که گفتیم بخشی نیز به مائوئیسم پیوستند.

«چریکهای فدائی خلق» در آغاز یک محفل دانشجویی بود که معتقد بودند برای یافتن علل شکست حزب توده و مارکسیسم در ایران باید مطالعه کرد و تئوری ها و تجربیات جدید (بویژه تجارب چین، ویتنام و کوبا) را بررسی کرد و راه مبارزه انقلابی را یافت. آن ها مدتی آثار مارکس و انگلس و لینن و مائوتسه تونگ را مطالعه کردند و به مائوئیسم گرایش یافتند. در همین اثناء، کتاب انقلاب در انقلاب رژی دبره به دستشان رسید، و به علت مغایرت با نظریات لینن آن را رد کردند. ولی پس از مدتی به عدم کارآئی فعالیت های سیاسی-صنفی مارکسیستی معتقد شده و مجدداً کتاب انقلاب در انقلاب را بررسی کردند و این بار تئوریهای آنرا پذیرفتند.

بر این اساس، امیر پرویز پویان جزوه ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء را نوشت. او در این جزوه، مشی «حزب توده» را «تئوری بقاء»^(۱) خواند و آنرا رد کرد. او می گفت که مارکسیست های سنتی (حزب توده و ...) می گویند که برای بقاء خود باید کاری نکنیم و دست روی دست بگذاریم تا بتوانیم خود را برای شرایط مناسب حفظ کنیم در حالیکه جوهر مارکسیسم این است که باید عمل کرد. تنها در جریان عمل است که بقاء و تداوم جنبش حفظ می شود. «توده ای ها» عمل انقلابی را فدای «بقاء» خود می کنند، در حالیکه باید بقاء خود را فدای عمل انقلابی کرد. گروه چریکی حتی اگر در جریان عمل کاملاً نابود شود، حماسه ای می آفریند که ذهنیت جامد توده را منفجر خواهد کرد و او را به صحنه عمل خواهد کشانید.

مسعود احمد زاده نیز جزوه ای بنام «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک» نوشت و در آن براساس نظریات رژی دبره، «مبارزه مسلحانه» چریکی را راه علاج بحران

۱- . یعنی نظریه ای که اساس آن «بقاء» و ماندگاری گروه مارکسیستی است و نه عمل انقلابی.

مارکسیسم در ایران دانست.

گروه پویان- احمدزاده، معتقد به مشی چریک شهری، و نه چریک کوه، بود، زیرا ایران پس از «انقلاب سفید» را یک کشور سرمایه داری وابسته می دانست که در نتیجه، نیروی اصلی انقلاب را «طبقه کارگر» تشکیل می دهد و نه دهقانان. از این زاویه، گروه فوق با مائوئیست ها، که ایران را «نیمه مستعمره- نیمه فئودال» می دانستند و به «جنگ توده ای طولانی» در روستا اعتقاد داشتند، اختلاف نظر پیدا کرد. این نظریات، متأثر از ترهای کارلوس و ماریگلا بود.

قبل از پویان و احمدزاده، گروه دیگری نیز به مشی چریکی رسیده بود. این گروه به «گروه جزنی» معروف است.

«گروه جزنی»، مرکب از عده ای اعضای سابق سازمان جوانان حزب توده بود که در پی یافتن علل شکست مارکسیسم در ایران بودند. آنها نیز به این نتیجه رسیدند که علت شکست مارکسیسم در ایران، در مشی و تاکتیک است و همه تقصیرها را به گردن سازشکاری و بی تحرکی و فقدان روح انقلابی سران حزب توده انداختند. این گروه نیز راه نجات را در تکرار الگوی انقلاب کوبا و مشی چریکی یافت، ولی در سال ۱۳۴۶ توسط ساواک دستگیر شدند. رهبران گروه، بیژن جزنی، عزیز سرمدی، عباس سورکی و... به ۱۰ سال زندان محکوم گردیدند. بعدها جزنی در زندان به رهبر «چریکهای فدائی» تبدیل شد و پس از شکست مشی چریکی پویان- احمدزاده، به تجدید نظر در مشی چریکی پرداخت و آن را با مشی توده ای تلفیق کرد و نظریه جدیدی مطرح ساخت. جزنی در زندان توسط ساواک کشته شد.

علی اکبر صفائی فراهانی، از اعضای گروه جزنی، توانست از چنگ ساواک فرار کند و به فلسطین برود و مدتی در «سازمان آزادیبخش فلسطین» تعلیم ببیند. او سپس مخفیانه به ایران آمد و به تشکیل یک گروه با مشی «جنگ چریکی کوه» («کانون شورشی» چه گوارا- رژی دبره) پرداخت. صفائی فراهانی، چنانکه جزوه او بنام «آنچه یک انقلابی باید بداند» نشان می دهد، از نظر تئوریک در سطح نازلی قرار داشت.

گروه پویان و احمدزاده و گروه صفائی (که بعدها به «گروه سیاهکل» معروف شد) به هم مرتبط شدند. در میان آنها بر سر آغاز جنگ چریکی در کوه یا شهر اختلاف بوجود آمد. ولی پس از چندی به این نتیجه رسیدند که همزمان هم در کوه و هم در شهر فعالیت کنند.

گروه صفائی، منطقه شمال را بعنوان مرکز ایجاد «کانون شورشی» انتخاب کرد و در

بهمن سال ۱۳۴۹، پاسگاه سیاهکل را خلع سلاح نمود. این حرکت به سرعت سرکوب شد و شکست خورد. در نتیجه، گروه پویان- احمد زاده به فعالیت های تروریستی (چریک شهری) دست زدند و جریانی بنام «چریکهای فدائی خلق» پدید آمد. (۱)

پس از مدت کوتاهی، مارکسیسم چریکی در ایران، ناکامی و بن بست خود را عیان ساخت. ترورهائی چون اعدام سرتیپ فرسیو و ... به بهای تیرباران و زندانی شدن صدها جوان مارکسیست تمام شد و به ثمر نرسید و توده ها همچنان نسبت به مارکسیسم بیگانه بودند. از سال ۱۳۵۲ش. در زندان های کشور، در میان «چریک ها»، انتقاد از مشی چریکی بالا گرفت و یأس و ناامیدی و ارتداد در میان زندانیان «چریک» گسترش یافت. گروهی مشی چریکی را مطلقاً رد کرده و به مائوئیسم و یا حزب توده پیوستند، و گروهی به رهبری جزنی به انتقاد از مشی چریکی در عین حفظ پایه های آن، دست زده و با تجدیدنظر در آن و تلفیق آن با لنینیسم و «مشی توده ای» آن را «پخته تر» ساختند و گروه قابل توجهی نیز کلاً از فعالیت سیاسی کناره گرفتند. (۲)

هم زمان، حزب توده که با یک موج قوی و نامنتظر در میان جوانان مارکسیست مواجه شده بود، تمام نیروی خود را برای جذب آنان بکار گرفت و براساس آثار لنین نشان داد که مشی چریکی با لنینیسم در تضاد است. حزب توده «چریکهای فدائی» را جوانان صادق و جانباز و پاکی اعلام می داشت که بدلیل بی تجربگی و عدم شناخت «علمی» مارکسیسم و عدم دسترسی به کتابهای «کلاسیک» مارکسیستی و اشتیاق زیاد به عمل انقلابی، جذب ماجراجویی (آوانتوریسم) شده اند. این مشی زیرکانه حزب توده سبب انشعاب در «چریکهای فدائی» و جذب بخشی از آن به حزب توده شد. ابتدا «گروه منشعب» به رهبری حسین قلمبر (سیامک) به حزب توده پیوست؛ و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بخش «اکثریت» به رهبری فرخ نگهدار نیز با کنار گذاشتن مشی مسلحانه به دنباله روی از حزب توده پرداخت. و مارکسیسم «سنتی» و بحران زده نوع شوروی را پذیرفت.

بدین ترتیب، مارکسیسم چریکی نیز، مانند دیگر جریانهای مارکسیستی در ایران،

۱- . برای آشنائی با گرایش مارکسیست های ایرانی به مائوئیسم و چریکیسم، مراجعه شود به : بیژن جزنی، طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران، [تاریخ ۳۰ ساله]، انتشارات مازیار، ۱۳۵۷، صص ۱۴۶-۱۷۷.

۲- . از جمله گروهی از برجسته ترین افراد «چریکهای فدائی» و «مجاهدین خلق» مانند عباد احمد زاده (از شاگردان صمد بهرنگی)، کاظم شادفر، مهندس علی بهپور (از بنیانگذاران «مجاهدین خلق») با نگارش «تنفر نامه» از زندان شاه آزاد شده و از فعالیت سیاسی کناره گرفتند و گروهی مانند دکتر بهرام قبادی و قاسم ارض پیما به پوچ گرایی و نفی «همه چیز» رسیدند.

شکست خورد و جریان «چریکهای فدائی»، به ویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران به دهها گروه و محفل تجزیه شد!

مارکسیسم در ایران

انجمن های غیبی سوسیال دمکرات

(۱) بطور اجمال باید گفت که تاریخ تشکیلات مارکسیستی در ایران، با تشکیل «انجمنهای غیبی» سوسیال دمکرات در ایران آغاز می شود. انجمنهای سوسیال دمکرات در سه شهر (تهران، تبریز، رشت) تشکیل شده بود. نمایندگان معروف این انجمن در تهران که تحت رهبری یک کمیته سه نفری فعالیت داشت، عبارت بودند از: ملک المتکلمین، سید جمال الدین واعظ اصفهانی، محمدرضا مساوات، سید اسدالله خرقانی، ابوالحسن میرزا شیخ رئیس، میرزا سلیمان خان میکده، میرزا یحیی دولت آبادی، نصرت السلطان، شیخ ابراهیم تبریزی، حیدرخان عمواغلی، صادق طاهباز، میرزا ابوالقاسم صوراسرافیل، یحیی میرزا اسکندری، سلیمان میرزا اسکندری و ضیاءالسلطان. این افراد در پخش فکر «مشروطیت» نقش بزرگی ایفا کردند. پس از حادثه کودتای محمد علی میرزا و استقرار «استبداد صغیر» (۱۹۰۸ میلادی)، عده ای از این افراد در باغشاه بازداشت، شکنجه و کشته شدند و یا در اثر تعقیب عمال دولت در بدر و نابود شدند.

باید تصریح کرد که نمایندگان سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون)، «مارکسیست» به معنای واقعی کلمه نبودند و در بینش خود تصور احساساتی و «رومانتیک» درباره دمکراسی، مردم و انقلاب زحمتکشانش داشتند و شیوه های پارلمانی، وعظ روحانی و ترور انقلابی افراد ارتجاعی را دنبال می کردند و حتی برخی از آنها در سازمانهای فراماسون مثل «جمعیت آدمیت» (که خود به فراماسون مربوط بود) عضویت داشتند. سرنوشت تاریخی این افراد نه تنها گوناگون است، بلکه در برخی موارد متناقض است و عملشان از خدمت تا خیانت فرق می کند و هر کدام باید جداگانه مورد بررسی مشخص قرار گیرد.

اما نمایندگان سوسیال دمکرات تبریز مرکب بودند از: شیخ سلیم، میرهاشم،

۱- آنچه ذیل این عنوان آمده، عیناً برگرفته از نوشته احسان طبری در کتاب «کژراهه _ خاطراتی از تاریخ حزب توده»، صفحات ۱۵ _ ۲۰ است.

حاج رسول صدقیانی، آقا تقی شجاعی، علی مسیو، میرزا علی اصغر خوئی، حسین آقا فشنگچی، شریف زاده، تقی زاده، میرزا جواد ناطق، حاج علی دواچی و غیره.

این انجمن نیز نقش مهمی در قیام تبریز و جنبش مشروطیت داشت، و نقش بعدی بسیاری از آنها تعلق به مارکسیسم نداشت.

اما نمایندگان سوسیال دمکرات رشت عبارت بودند از: سردار محیی، میرزا کریم رشتی، میرزا حسین کسمائی، سید اشرف الدین گیلانی (مدیر نسیم شمال) و یغیکیان. قابل ذکر است که سرگو ارژونیکیدزه با چهل نفر گرجی و صد نفر آذربایجانی برای شرکت در انقلاب مشروطیت به ایران آمدند و عده ای از آنها (از جمله ارژونیکیدزه) به رشت آمدند و بویژه با سردار محیی همکاری داشتند.

به این ترتیب این جریان را می توان تا حدی مقدمه تشکیل حزب بعدی، یعنی «حزب کمونسیت» دانست.

حزب کمونسیت ایران

تشکیل حزب کمونسیت ایران، در محله «صابونچی» واقع در باکو، تحت عنوان «حزب عدالت» در ماه مه ۱۹۱۷ (در اواخر جنگ جهانی اول)، انجام گرفت و اسدالله غفارزاده بعنوان صدر این حزب انتخاب شد. آنطور که پیشه وری در تاریخچه حزب عدالت منتشره در روزنامه اش بنام آژیر می نویسد: «بیچاره را (یعنی غفارزاده را) پیش از آنکه خود را به جنگل برساند، در خیابانهای رشت مورد حمله قرار دادند، بوسیله اشخاصی که اسم آنها را لازم نمی دانم به قلم بیاورم» (آژیر، ۱۳ آبان ۱۳۲۲). حزب عدالت روزنامه ای به نام بیرق عدالت منتشر می کرد. بر پایه های همین حزب است، که در تابستان ۱۲۹۹ «حزب کمونسیت ایران» تشکیل می شود.

پس از اولین کنگره حزب کمونسیت (که در انزلی تشکیل شد)، چهار نفر سخنگوی این حزب شمرده می شدند، یعنی کامران آقازاده (آقایف)، سلطان زاده، پیشه وری و سرانجام و مهمتر از همه حیدر عمو اوغلی.

۱- کامران آقازاده، بعدها نماینده حزب در کمیته شوروی و تبعیت شوروی را پذیرفت. ۲- سلطان زاده (آواتیس میکائیلیان) از طرف شعبه شرق کمیته مأمور ایران گردید و از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ نماینده رسمی ایران در کمیته شوروی بود. سلطان زاده «تئوریسین» و از نزدیکان بوخارین عضو هیأت سیاسی حزب

کمونیست شوروی بود. وی زبان روسی را بطور کامل می دانست ولی نمی توانست به خط فارسی بنویسد. او سرانجام در مقام عضویت در کمینترن، جزء گروه زینوویف و کامنف و بوخارین بازداشت گردید و بدستور استالین هلاک شد. ۳- پیشه وری (سیدجعفر جواد زاده) که در هشت سالگی به روسیه رفت و بعدها در «حزب عدالت» فعال بود و در کنگره اول حزب کمونیست ایران بعنوان یکی از اعضا [ی] کمیته مرکزی انتخاب شد و پس از شکست «جنبش جنگل» مأمور کار حزب در تهران شد و سرمقاله های روزنامه حقیقت (به مدیریت سید محمد دهگان) را او می نوشت. ۴- حیدرخان افشار (تاری وردی) معروف به حیدرعمواوغلی، که زندگی سیاسی مفصل و عجیبی دارد، و درباره او کتابهایی به فارسی نگاشته اند که جا دارد به نقد کشیده شود. او در جنبش مشروطیت شرکت فعال داشت. و برای رفع اختلاف مابین حزب کمونیست و نهضت ملی جنگلیها به ایران آمد و سخنگوی رسمی حزب شد، ولی کاری از پیش نبرد و سرانجام نیز به سزای اعمالش رسید و کشته شد. در واقع کوشش حیدر عمواوغلی برای سازش دادن اسلام که میرزا کوچک خان پیرو آن بود با الحاد، که کمونیستهای ایران هوادار علنی آن بودند کوشش بی سرانجامی بود و حیدر عمواوغلی نتوانست میرزا را تحت نفوذ خود درآورد.

اما در کنگره دوم حزب کمونیست، معروف به «کنگره ارومیه» (که در واقع در شهر رستوف تشکیل شد) سخنگویی و رهبری حزب، برحسب محیط مکانی، به چند قسمت تقسیم شد: سخنگوی حزب، نیک بین، در روسیه مقیم بود و مرتضی علوی (مدیر مجله پیکار) در آلمان فعالیت داشت و پیشه وری که در تهران کار می کرد.

با اقامه دعوی رضاخان در دادگاه های آلمان علیه مجله پیکار، انتشار این مجله متوقف شد.

آخرین فعالیت حزب کمونیست در دوران دیکتاتوری رضاخان، فعالیت حزب کمونیست تحت رهبری سه تن (ارانی، کامبخش و کامران) در ایران و انتشار مجله دنیاست که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد...

لورفتن حزب کمونیست ایران

یکی دیگر از وقایع قابل ذکر از سرگذشت حزب کمونیست ایران، حکایت

چگونگی لو رفتن سازمان مخفی حزب کمونیست در سال ۱۳۱۶ و بازداشت پنجاه و سه نفر از اعضای آن است.

درباره علت لو رفتن، یک روایت معروف حاکی است که عبدالصمد کامبخش بنام مخفی «سروری» و «تونبروگ»، پس از آنکه در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۶ در اثر معرفی محمد شورشیان (که نقش رهنا برای گذراندن اعضای حزب برای تحصیل به مسکو را داشت) گرفتار می شود، در همان روز در جواب یک سؤال «اداره سیاسی» به اندازه یک کتاب پاسخ می نویسد و تمام اعضای حزب را که می شناخته، به پلیس معرفی می کند. اما کامبخش موافق گزارشی که به کمیترین داده، و مورد تأیید آن سازمان نیز قرار گرفته، مدعی است که او بعد از پنج نفر (شورشیان، دکتر ارانی، دکتر بهرامی، عباس آذری و ضیاء الموتی) گرفتار شده، زیرا شورشیان نام واقعی او را نمی دانسته و مدعی است که قبل از او (طی چهار روز) قسمت عمده اسامی بوسیله بازداشت شدگان افشاء شده و او سهم خود را در افشای چند اسم فرعی تصدیق و اعتراف کرده است.

به هر صورت در اثر یک خیانت یا بر اثر خیانت‌هایی (که به هر جهت کامبخش در آن بی دخالت نیست)، افراد منسوب به حزب کمونیست ایران بازداشت شده اند.

فقدان ایمان و نادرستی راه، یکی از علل عمقی سستی افرادی بود که بعنوان کمونیست گیر می افتادند و تعداد کمی در اثر خصلت شخصی در مقابل پلیس آیرم و مختاری مقاومت نشان می دادند. (۱)

رشد مارکسیسم در ایران، پس از جنگ جهانی دوم

هر چند مارکسیسم در ایران دارای پیشینه تاریخی بود، ولی توسعه واقعی مارکسیسم در ایران، به عنوان یک جریان سیاسی، در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ ش. رخ داد و این ایدئولوژی، نه به مثابه یک مکتب برخاسته از کاوش های نظری اندیشمندان ایرانی و مبتنی بر سنن فرهنگی جامعه بلکه بعنوان یک «مکتب وارداتی» از سوی یک ابرقدرت بیگانه به حیات فرهنگی جامعه ایرانی نفوذ کرد. با سقوط دیکتاتوری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و اشغال کشور توسط ارتش های «متفقین» (امریکا، انگلیس و شوروی)، شرایط سیاسی جدیدی در

۱- احسان طبری، کژراهه _ خاطراتی از تاریخ حزب توده، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۵_ ۲۰.

ایران پدید شد. هر چند بحران اقتصادی سال های جنگ جهانی دوم زندگی مردم را دشوار می ساخت، ولی شادی و خشنودی ناشی از سقوط دیکتاتوری بیست ساله، همه مشکلات را تحت الشعاع قرار می داد. رهائی از ستم رضاخانی، سرآغاز یک دوره آزادی سیاسی در کشور شد که تا کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کم و بیش دوام یافت. شناخت این دوره ۱۲ ساله، در ارزیابی جریان های سیاسی که بعدها نقش اصلی را در حیات جامعه ایرانی ایفاء کردند، نقش مهمی دارد. در چنین شرایط رقابتی بود که دو ابرقدرت آن روز جهان (شوروی و انگلیس) به سرعت به سازماندهی عوامل خود در ایران پرداختند و فضای باز سیاسی و اجتماعی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ را به شدت تحت الشعاع عملکردهای خود قرار دادند. امپریالیسم تازه نفس آمریکا نیز با نقاب دمکرات منشی و با داعیه کمک به مردم ایران وارد صحنه شد و با سازماندهی عوامل خود، بویژه در میان چهره های ملی گرا و لیبرال مسلک، بتدریج نقش درجه اول را در صحنه سیاست ایران بدست گرفت و سرانجام در سازش با پسرعموی انگلوساکسون خود، استعمار پیر بریتانیا، طی سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۲، ایران را به مهمترین پایگاه نفوذ غرب در منطقه و به «جزیره ثبات» برای قدرت های امپریالیستی غرب و سرمایه های «جهان وطنی» مبدل ساخت. در نتیجه، با سقوط دیکتاتوری رضاشاه، در کنار رشد و توسعه مدام نهضت اسلامی، که بویژه با فعالیت های امام خمینی (در عرصه فقه و سیاست و فلسفه)، علامه طباطبائی (در عرصه فلسفه)، آیت الله کاشانی (در عرصه سیاست)، آیت الله بروجردی (در سکان داری حوزه و نهاد مذهب و روحانیت) و نهضت «فدائیان اسلام» (در عرصه مبارزه سیاسی- نظامی) وارد مرحله کیفی نوینی می شد، شاهد پیدایش و توسعه بی سابقه سازمان های علنی و مخفی وابسته به سه قدرت بزرگ جهانی (انگلیس، شوروی و آمریکا) در ایران هستیم. این سازمانها و جریانهای سیاسی وابسته را می توانیم در سه گروه اصلی دسته بندی کنیم:

۱- جریان سیاسی وابسته به استعمار بریتانیا: این جریان هر چند دارای سابقه دیرینه در ایران بوده، ولی در سالهای ۱۳۲۰ به تجدید سازمان و فعالیت سیاسی شدید و بی سابقه دست زد. در این دوران، انتلیجنس سرویس انگلستان ستاد فعالی را در سفارت انگلیس در تهران مستقر ساخت. در رأس این ستاد، آلن چارلز ترات، جاسوس برجسته انگلیسی قرار داشت و اعضای آن، مانند سرلشگر فریزر و خانم آن لمبتون، از زبده ترین مأمورین اطلاعاتی- نظامی انگلیس به شمار می رفتند. (۱) انتلیجنس سرویس انگلیس به تأسیس گروه ها

۱- . به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی _ خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، بخش اول، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷، مراجعه شود.

و احزابی مانند حزب «اراده ملی» سید ضیاءالدین طباطبائی دست زد و با ایجاد صدها روزنامه و نشریه کوشید تا جو سیاسی کشور را به دست گیرد. پایگاه نیرومند استعمار بریتانیا در «هزار فامیل» حاکم بر حیات سیاسی و اقتصادی ایران، و بویژه در دربار، راه فعالیت انتلیجنس سرویس را هموارتر می ساخت. در همین دوران است که لژهای فراماسونری در ایران به سرعت تأسیس و یا فعال شد و مهمترین دولتمردان و متنفذین کشور را در خود سازمان داد. (۱) بررسی فعالیت استعمار بریتانیا و سرویس جاسوسی او در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ بحث کاملاً مستقل و مبسوطی است، که هنوز نیز مورد مطالعه جدی قرار نگرفته است.

۲- ج- ریان وابسته به امپریالیسم آمریکا: امپریالی-سم آمریکا جنگ جهانی دوم را به عنوان یک ابرقدرت نیرومند و جوان به پایان رساند. در واقع، جنگ جهانی دوم لطمات جدی بر اقتصاد شوروی و بریتانیا و اروپای غربی وارد ساخت. ولی آمریکا، که سرزمین آن از صحنه های جنگ به دور بود، با اقتصاد شکوفا از توسعه صنایع نظامی، قدرت واقعی پیروزمند در جنگ بود. با پایان جنگ جهانی دوم، امپریالیسم آمریکا فعلاً نه وارد عرصه سیاست و اقتصاد آسیا و بویژه خاورمیانه شد. فقدان سوابق استعماری آمریکا در ایران و خوشنامی او بعنوان کشوری که خود سال ها پایمال استعمار انگلیس بوده و با انقلاب آزادیخواهانه و جنگ استقلال طلبانه رهائی یافته و در نبرد علیه بردگی به رهبری افرادی چون آبراهام لینکلن کوشیده است، از عوامل مهم تسهیل نفوذ او در ایران بود.

در این دوران، نقش آمریکا بعنوان کشوری متفاوت با انگلیس و شوروی که می کوشیدند تا ایران را میان خود تقسیم کنند، تلقی می شد و اولتیماتوم اول فروردین ۱۳۲۵ پرزیدنت ترومن به استالین مبنی بر تخلیه ایران از قوای ارتش سرخ، نوعی تلاش «آمریکای دمکرات» برای جلوگیری از تجزیه ایران وانمود می گردید. بهر روی، آمریکا زیرکانه اهرم های اصلی نظامی کشور را به دست گرفت. در سالهای ۱۳۲۰ اداره عملی وزارت خواروبار بدست شریدان آمریکائی بود و سرهنگ شوارتسکوف آمریکائی عملاً فرمانده ژاندارمری ایران و ژنرال ریدلی مأمور تجدید سازمان ارتش ایران شد. (۲) در آبان ۱۳۲۱، توسط دولت علی سهیلی، مستشاران آمریکائی به ریاست دکتر میلسپو به استخدام دولت درآمدند و میلسپو به تدریج ارتش و شهربانی را تحت سلطه خود درآورد. ولی با

۱- به: اسماعیل رائین، فراماسونری و فراموشخانه در ایران (۳ جلد) مراجعه شود.

۲- گریگوری ل. بوندارفسکی، تاریخ توسعه طلبی آمریکا در ایران، انتشارات توده، ۱۳۵۸، ص ۲۲.

کارشکنی های عمال انگلیس و شوروی در سال ۱۳۲۳ اختیارات او لغو گردید.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا به تشکیل سازمان جاسوسی خود دست زد و در سال ۱۹۴۶م. بدستور پرزیدنت ترومن، ارگانه های اطلاعاتی- نظامی در یک سازمان واحد متشکل شد و در اواخر سال ۱۹۴۷ «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) تأسیس گردید. تأسیس «سیا» با نام ایران در پیوند است. فعال ترین ستاد ماوراء دریاها «سیا» در تهران تشکیل شد و این سازمان با پشتوانه اقتصاد نیرومند امپریالیسم آمریکا به خرید دولتمردان ایرانی پرداخت و احزاب و جمعیت ها و نشریات وابسته به آمریکا را فعال ساخت. در این میان «سیا» بویژه موفق شد تا از یکسو در میان عناصر ملی گرا، بویژه «جبهه ملی»، که در جستجوی حامی قدرتمندی در قبال دو ابرقدرت انگلیس و شوروی بودند، نیروهای قابل توجهی جذب کند. (۱) و از سوی دیگر، مواضع خود را در «هزار فامیل» و بویژه دربار، مستحکم سازد. مجموعه این تمهیدات در سال ۱۳۳۲ به ثمر نشست و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به کارگردانی کریمت روزولت، نوه پرزیدنت روزولت و مأمور عالیرتبه «سیا»، که اولین تجربه کودتایی سازمان «سیا» محسوب می شد، دوران سلطه ۲۵ ساله امپریالیسم آمریکا بر ایران آغاز گردید.

۳- جریان وابسته به شوروی: در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰، اتحاد شوروی مهمترین نقش را در دوران روابط خود با ایران در حیات داخلی کشور ایفاء کرد. پیروزی ارتش سرخ در جنگ ضد هیتلری، بویژه نبرد استالینگراد، به این کشور وجهه بین المللی جدیدی بعنوان یک «ابرقدرت» بخشید و جنگ جهانی دوم با تجدید تقسیم جهان میان قدرت های بزرگ (آمریکا، شوروی و انگلیس) و پیدایش «اردوگاه سوسیالیسم» در اروپای شرقی به پایان رسید. حیظه نفوذ شوروی در جهان با انقلاب چین (۱۹۴۹م.) و جنگ داخلی کره (۱۹۵۴-۱۹۵۳) و استقرار رژیم مارکسیستی در کره شمالی به خاور دور نیز کشیده شد. اتحاد شوروی اینک یک ابرقدرت فعال در صحنه بین المللی بود؛ نقشی که بعدها، بویژه در دهه رکود برژنفی دهه ۱۹۷۰م.، به انفعال شدید بدل شد.

۱- . به این گزارش «سیا» درباره دیدگاههای دکتر شاپور بختیار در آذر ماه ۱۳۳۲ (حدود ۴ ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد) توجه شود: «دکتر بختیار اظهار داشت که او و دیگر شخصیت های حزب ایران اکنون به این نتیجه رسیده اند که حتی ملی گراترین دولت ها در ایران بدون دوستی فعال یکی از سه قدرت بزرگ نمی توانند دوام داشته باشند. ثابت شد همکاری با انگلیس ها فاجعه آمیز است، و همکاری با اتحاد شوروی به معنای نابود شدن کشور خواهد بود. حمایت از ایالات متحده نمایانگر تنها امید ایران برای استقلال نسبی است.» (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد دوم، آبان ۱۳۶۶، ص ۹۱).

در آن سالها، حضور شوروی در صحنه سیاست ایران چشمگیر بود. ارتش سرخ بخش های شمال و شمال غربی کشور را اشغال داشت (۱۳۲۵-۱۳۲۰ ش.). و از این عمل بعنوان یک اهرم نیرومند سیاسی «نفوذ» بهره می جست. شوروی نیز مانند آمریکا، می کوشید تا خود را بعنوان یک نیروی «آزادبخش» جلوه گر سازد. و توجه افکار عمومی ایران را، بعنوان منجی کشور از یوغ استعمار انگلیس، به خود جلب کند. در این دوران، همپای تجدید سازمان و تأسیس لژهای فراماسونری و تأسیس شبکه اطلاعاتی- نفوذی «سیا»، شوروی نیز به تشکیل احزاب وابسته به خود، بویژه حزب توده و «فرقه دمکرات آذربایجان» و «حزب دمکرات کردستان ایران» دست زد و با سرمایه گذاری کلان صدها روزنامه و نشریه به راه انداخت.

به هر روی، در سال ۱۳۲۵، شوروی وارد سازش با قدرت های غربی شد و زیر فشار آمریکا و انگلیس مجبور شد تا با کسب امتیازاتی در اروپای شرقی از دعاوی خود در یونان و ایران دست شویید. چشم پوشی شوروی از یونان و ایران، و بویژه خروج ارتش سرخ از آذربایجان، منجر به سقوط مواضع کمونیستهای این دو کشور و بویژه فروپاشی حکومت پوشالی دمکراتها در آذربایجان و کردستان ایران گردید. با قتل عام کمونیست های یونان توسط نیروهای راست، حزب کمونیست یونان تا به امروز نیز نتوانست به یک نیروی سیاسی در خورتوجه بدل شود. معهدا نفوذ حزب توده در ایران تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مدت کوتاهی پس از آن تداوم یافت.

ادوار تاریخ حزب توده

(۱) حزب توده بر روی دو اصل عقیدتی و تشکیلاتی خطا و محکوم به زوال، و به پیروی از سنت حزب کمونیست ایران، تشکیل شد و بر روی این دو اصل، در گردباد رویدادهای گوناگون، از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۱، چندان چرخید و چرخید که سرانجام از گردونه زندگی اجتماعی برون رانده شد. اصل عقیدتی حزب توده، مارکسیسم- لنینیسم بود و اصل سازمانی او، آن چه که بدان لنین «ترکیب فعالیت علنی و فعالیت مخفی» نام نهاد، در عمل اجرای توطئه گری و اعمال خشن غیر قانونی در زیر لفافه کار قانونی و مسالمت آمیز بوده است.

۱- آنچه ذیل این عنوان آمده، عیناً برگرفته از نوشته احسان طبری، در کتاب «کژراهه _ خاطراتی از تاریخ حزب توده» صفحات ۲۵ _ ۴۱ است.

اصل عقیدتی، یعنی مارکسیسم - لنینیسم، که مشکل عمده آن ضدیت با باور مذهبی و مطلق کردن نبرد طبقاتی و تشدید تناقض بین ملیت‌ها تحت عنوان دفاع از حقوق ملیت‌ها، حذف کامل ابتکار اقتصادی مردم و مالکیت خصوصی مردمی و نندبازی دیالکتیکی در تعبیر حوادث بود. لنینیسم، اصل «تشکل» را مطلق کرد. لنین می‌گفت: «به من سازمان منضبطی از انقلابیون بدهید، ما با تکیه بر این اهرم، نظام موجود را سرنگون خواهیم کرد». سازمان و سازماندهی به شیوه لنینی، یعنی ترکیب کار مخفی و کار علنی و تکیه بر روی اقلیتی با نام «پیشاهنگ» به اصطلاح طبقه کارگر برای جذب مردم و یورش به دژ سرمایه داری و تصرف آن برای ایجاد نظام «سوسیالیستی»، هدف عالی و نهایی احزاب کمونیستی و از آن جمله حزب توده بود.

این اصول بنیادی حزب توده از بیخ و بن متضاد آن اصلی است که جنبش انقلابی اسلامی بر آن مبتنی است. انقلاب اسلامی مبتنی بر ایدئولوژی مورد اعتقاد وسیع‌ترین مردم کشور است. اسلام در عین تأیید ضرورت جهاد برای قسط در جامعه، دو افراط سرمایه داری و سوسیالیستی را رد می‌کند. اصل تشکل در اسلام، منطبق با عقیده آن است. این تشکل به اندازه وسعت و عمق جامعه یعنی حزب الله وجود دارد و «پیشاهنگ» با اصطلاح «طبقه کارگر» نیست. همه مسلمانان جندالله اند، پیشاهنگ و تفاوت بین آنها در تکلیف وجود ندارد.

برخلاف استراتژی و تاکتیک لنینی که بر سفسطه و لفاظی به سود یک اقلیت مدعی انقلاب بنا شده، انقلاب اسلامی در تفکر و عمل خود، تابع دو مقصد الهی و مردمی است و «مغزهای متفکر» دیالکتیسین مردم را به راه نمی‌برد، بلکه مردم به طریق انبیاء و ائمه، به راه ولایت فقیه، به راه جهاد و ایثار، به راه قسط و دفاع، و مهم‌تر از همه راه تکیه نفس و تقوا رهبری بنماید.

در این باره مطالب بسیاری می‌توان گفت، ولی به این اشاره اکتفا می‌کنیم. مقصد آن بود که حزب توده با استقراض ایدئولوژی عاریتی، در داخل «گود سیاست» شد و لذا بازیگر بدی بود. در وزش صرصر حوادث شدید که همیشه بر ایران وزیده، همیشه در اثر گیج سری و از دست دادن تکیه گاه مردمی، دچار نوسان شد و افراد بصیر از آغاز می‌توانستند پایانش را به عیان ببینند. کمونیسم، و از آن جمله مکتب حزب توده، در نزد پیروان خود تعصبی ایجاد می‌کند که گشودن گره آن چندان آسان نیست. زیرا کمونیسم فرزند دوران معاصر است، یعنی

دوران تمدن غربی که باصطلاح بر اساس «ترقی دائمی» مبتنی است. ادراک اینکه این تمدن، بر پایه های استکبار، آقایی و نوکری، زندگی ماشینی، رذالت های نفس، غارتگری جهانی از راه مبادله غیر متعادل، ایجاد سیستم دولتهای پلیسی، انبوه کردن کوه های اسلحه و نظایر این نوع پلیدی ها ساخته شده، امروزه دیگر مشکل نیست. مارکسیسم هم، سمند خود را در همان جاده ای به تازاندن واداشته است که سرمایه داران بدان مشغول بودند و مشغولند. تنها در کارش، ناچار مقداری سالوسی و عوامفریبی راه می یابد که زمانه آن را افشاء کرد و در آینده بیشتر افشاء می کند.

اگر بخواهیم منحنی زندگی حزب توده را رسم کنیم، فرازاها و نشیبهای مختلفی را در آن می بینیم و بتدریج، چنان ارثیه منفی و ضد مردمی در این سیر انباشته می شود که ناچار منجر به طرد آن از جامعه می گردد. تاریخ حزب توده را به هشت دوره می توان تقسیم کرد:

۱- از تأسیس تا فرقه دمکرات:

دوره اول زندگی حزب توده از تأسیس تا آغاز پیدایش فرقه دمکرات، یعنی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ امتداد دارد. در آغاز تأسیس - این حزب- بر حسب دستور «کمینترن» که آلت دست استکبار شرق بود، خواست یک سازمان ملی و علنی باشد. ولی در همان آغاز از این راه منحرف شد. این تناقض نخستین در سراسر حزب تا پایان عمرش بروز کرد. از یک طرف مشی رادمنش و اسکندری و کشاورز و یزدی و از طرف دیگر مشی کیانوری و قاسمی و روزبه و شرمینی تبلور این تضاد است.

به برکت حکومت فاسد سهیلی (که دلال علنی برای تأمین وکالت خواستاران بود) حزب توده در انتخابات مجلس چهاردهم، نه وکیل داشت. اعتبارنامه یکی از آنها (به نام خلعتیری) رد شد. هشت وکیل توده، که نه منتخب مردم، بلکه منتخب سفارت شوروی و با دخالت قوام بودند، «فراکسیون توده» را به وجود آوردند. فداکار که مدعی وکیل «کارگران» اصفهان بود، در واقع وکیل سرمایه داران اصفهانی بود. کشاورز از بندر انزلی، رادمنش از لاهیجان، اسکندری از ساری، کامبخش از قزوین، اردشیر از جانب ارمنی های آذربایجان، بدون توسل به بند و بست های «کلاسیک» و غیر مردمی و بدون حمایت سفارت شوروی قادر به «بیرون آمدن از صندوق» نبودند.

در حوادث ۲۱ آذر ۱۳۲۱، یعنی شورش بر ضد قحطی و گرانی علیه کابینه قوام (از نوکران استعمار انگلیس و امریکا که با روسیه نیز رابطه داشت و مرتکب جنایات بیشماری در دوران والی گری خود در خراسان و فارس شده بود)، حزب توده با چشم عنایتی به قوام، بیطرف ماند. بدون شک در این شورش دست دربار و فراماسونری پدیدار بود، ولی تحلیل رسمی رهبران، تمام عمق پدیده را افشاء نمی کرد. این شورش، که بر ضد قوام ایجاد شده بود، بر روی دو واقعیت عینی قرار داشت: یکی واقعیت قحطی و دوم واقعیت منفور بودن قوام، که بعنوان قاتل کنل محمد تقی خان پسیان شهرت داشت. ولی وزارت طلبان حزب توده این واقعیات را نادیده گرفتند.

حزب توده در این دوران ابتدایی حیات خود، پایه پای دیپلماسی شوروی پیش می رفت. اگر بخاطر توجه شوروی به قوام (علاوه بر ولع وزارت طلبی برخی از رهبران) از کنار شورش ۲۱ آذر آرام و بی دخالت می گذشته، در عوض در مبارزه با سید ضیاء بزرگترین جار و جنجال را برپا کرد. در گذشته سید ضیاء را انگلیسها، پس از آنکه در حادثه روی کار آمدن رضاخان نقش «محلل» خود را بازی کرد، از ایران خارج کردند و بار دیگر، هنگامی که ایجاد یک دیکتاتوری «وطنی» لازم شد او را به ایران وارد ساختند. سید ضیاء نه تنها مورد استهزاء و طنز و دشنام و هوی این حزب قرار گرفت نقش جمعیت باز را نیز ایفاء کرد. ولی به هر جهت حزب در مبارزه با سید ضیاء توانست خود را بیشتر نشان دهد.

در واقع کاری از این آسانتر نبود: محمد رضا شاه در وجود سید ضیاء، رقیب بالقوه خود را می دید و از شدت عجله «مقام عالی سلطنت» را فرود آورد و با وکلای توده در مجلس، یعنی کشاورز و اسکندری ملاقات کرد. اقلیت قوی مجلس چهاردهم، به رهبری مصدق، بی شک با ابراز تمایل آمریکا، با سید ضیاء به شدت درافتاد. عدم توفیق سید ضیاء در «جسارت» حساب نشده اش مسلم بود. حتی تشکیل احزاب «وطن» و «اراده ملی» و دفاع اکثریت مجلس، که بر رأس آن دلال سفارت انگلیس و فراماسونر شناخته شده ای مانند دکتر طاهری قرار داشت، قادر نشد سید ضیاء را به طرف قدرت، «هل دهد» زیرا «وتوی» سفارت آمریکا و شوروی و مخالفت دربار برای شکست سید ضیاء کافی بود.

اما ادعای «ملی» بودن حزب بزودی مورد آزمایش سختی واقع شد. موقعی که آمریکائی ها در سال ۱۳۲۳ با دولت ساعد مشغول مذاکره برای بدست آوردن امتیاز

نفت بودند، رادمش از طرف فراکسیون هشت نفری توده، مخالفت حزب توده را با اعطاء هرگونه امتیازی اعلام داشت. ولی پس از آمدن کافتارادزه (معاون وزارت خارجه شوروی) و طرح مسئله امتیاز نفت شمال از طرف این دولت، حزب توده و فراکسیون مجلس به دفاع از امتیاز پرداخت.

در این دوران دو «نیروی» دیگر نیز در جنب حزب توده سربرآورد و رشد یافت؛ یکی از آنها سازمان مخفی نظامی بود که در اثر حادثه فاجعه آمیز گنبد قابوس و کشته شدن سرهنگ اسکندانی در این حادثه بدست ژاندارم ها رازش برملا شد و دومی، سازمان کارگری بنام «شورای متحده کارگران» که خود دکانی برابر دکان حزب توده گشوده بود. رضا روستا بعلت روابط خود با شوروی، بازی استفاده از نام «کارگران» برای اعمال فشار را به خود اختصاص داد و منجر به آن شد که اتحادیه های «زرد» (مانند «اسکی» که به خسرو هدایت، وابسته به اشرف پهلوی مربوط بود) به میدان آید و نبرد شدید و گاه خونینی بین آنها درگیرد. گروه فشار «شورای متحده» در دست دیپلماسی شوروی کماکان بکار می رفت و اعتصابات وسیعی بویژه در خوزستان به راه می انداخت. بدین ترتیب، دوره اول زندگی حزب، دوران زایش و رشد تدریجی و ناخجسته آن بود؛ زیرا در همین چهار سال، چهره این کودک نوزاد که سابقه چندین ده ساله تمرین در مکتب «انترناسیونالیسم» داشت، نقش گرفت و معلوم شد که این حزب ابزار قابل اعتمادی در دست دیپلماسی شوروی است.

فضای ایران برای پرورش چنین نهالان بیگانه پرور از لحاظ سیاسی مساعد بود. پیروزی ارتش شوروی بر ارتش هیتلر در استالینگراد، ورود ارتش اشغالی انگلیس، آمریکا و شوروی در ایران و مداخله علنی آنان در کلیه امور، ورود خود خواسته و غیرقانونی ارتش آمریکا به ایران و مسلط شدن میلسپو عامل کهنه کار امپریالیسم بر دستگاه مالیه، ناچار پیدایش احزابی مانند توده، وطن، عدالت، اراده ملی و دمکرات ایران را لازم می ساخت؛ چنانکه احزاب فاشیست مآبی مانند حزب کبود نوبخت پژمرده شد و با پرورندگانش به سوی زوال رفت. حزب در جامعه طاغوتی و دست نشانده، خواه از نوع راست و خواه از نوع چپ، «آلتی» در دست خارجی و سیطره جویی آنان بود.

ولی در همین ایام درخت کهنسال اسلام، علیرغم عواصف سانهات، شاخه های برومند می داد. یکی از آنان آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی است که سیاستمداران

شرق مآب و غرب مآب، به قریب سه سال زندانی بودنش بی اعتناء ماندند و مجلس چهاردهم در این باره لب از لب نگشود. آیت الله کاشانی اتهام زندانبان های انگلیسی خود را دایره به «فاشیست» و «دست نشانده آلمان بودن» دائماً رد می کرد و در دوران بازداشت بارها تصریح می کرد که، بنظر او اجنبی است، خواه روس، خواه انگلیس، خواه آمریکا و خواه آلمان. به همین جهت، روش رهبری حزب توده ایران از همان آغاز نسبت به آیت الله کاشانی روشی منفی بود.

۲- از فرقه تا کابینه قوام:

دوره دوم زندگی حزب توده از پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان و پارتی دمکرات کردستان (پارت) آغاز می شود و با اوج این حزب و شرکت وزیرانش در کابینه دوم قوام، خاتمه می یابد. از آذر ۱۳۲۴ تا تابستان ۱۳۲۶، همانطور که پیروزی ارتش شوروی در استالینگراد تکانی به رونق حزب توده داد و در داخل حزب، اعضای «ماقبل استالینگرادی» بر عناصر «مابعد استالینگرادی» تفاخر می فروختند، به همین ترتیب تشکیل فرقه با همه خفت و توهینی که در عمل برای حزب و رهبریش بود، میدان اپورتونیسیم و فرصت طلبی حزب را گشاده تر کرد و حزب از جهت کمی در همه شهرهای کشور توسعه یافت. این موقعی بود که کامبخش و نورالدین الموتی دو تن از رهبران حزب صحبت از یک میلیون عضو حزب و شورای متحده و اتحادیه های دهقانی و سازمان جوانان توده و سازمان زنان می کردند و دکتر مرتضی یزدی در «سرگیجه از موفقیت شرکت در کابینه»، وعده وارد شدن تمام «شتر» را بدنبال سرش (سه وزیر کابینه) به دولت می داد. اینها واژه هایی است که از روی سرمستی گفته شد و باعث اغواء جمعی و استهزاء جمع دیگر گردید.

روی کارآمدن فرقه از لحاظ کمی به حساب جذب سازمان حزب توده در آذربایجان، بدون اطلاع رسمی رهبری انجام گرفت. بعدها عده ای از عناصر «ملی گرا» و عده ای از آزادیخواهان قدیم آذربایجان به فرقه پیوستند. در مقابل این تحول مثبت برای شوروی که در آذربایجان رخ داد، تحولی در تهران نیز واقع شد و آن، روی کارآمدن قوام السلطنه و مظفر فیروز (برادرزاده مریم فیروز و فرزند نصرت الدوله) بود. مظفر فیروز در تأثیر احساس شدید جاه طلبی خود، نقشه «شاه شدن» را کشیده بود. ابتدا با سید ضیاء به خیال آنکه او رقیب سرسخت و مقتدری

علیه پهلوی است کنار آمد و به مدیریت رعد امروز، ارگان سید ضیاء طباطبائی رسید. وقتی ورق سید ضیاء زرد شد، مظفر فیروز با رقیب او یعنی قوام السلطنه گرم گرفت و در اثر زیرکی خود مورد توجه و عنایت ماکسیموف و سادچیکوف واقع شد و نقش مهم دلال محبت را بین رئیس الوزراء با «حسن نیت» (یعنی قوام) و طرف شوروی ایفا کرد و سید ضیاء و اعوان و انصارش را به زندان افکند. در بازی مفصل تشکیل «جبهه واحد» (بین فرقه دمکرات آذربایجان و پارتی دمکرات کردستان و حزب توده و حزب ایران اللهیار صالح و حزب جنگل مظفرزاده و شورای متحده رضا روستا و حزب دمکرات ایران قوام) که در پارک هتل، چند جلسه نمایشی دایر کرده بود، مظفر فیروز نطق ها کرد. و این همه هیاهو برای هیچ بود.

در این موقع کامبخش در نهان از ارفع و رزم آرا، که او را می شناختند و رد پای او را در میان افسران می جستند، در واقع «قهرمان» خاموش و ناشناس صحنه است. سازمان نظامی به وسیله او تأسیس و بسط یافت. کامبخش و کیانوری در تمام این ایام مشغول سازماندهی افسران، حفظ کردن آنها از تعقیب یا رها کردن از زندان، جمع آوری اطلاعات جاسوسی از آنها و تحویل آن به مقامات شوروی بودند. عواقب فاجعه آمیز همین فعالیت، چندین بار بروز کرد که آخرین آن در دوران جمهوری اسلامی است.

۳- از کابینه قوام تا ترور شاه:

دوره سوم زندگی حزب توده از آذر ۱۳۲۶ تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، یعنی تاریخ توطئه علیه جان محمدرضا پهلوی، ممتد است. در حزب دوران «طلائی» و «هورائی» پایان می یابد و دوره حسیض، و شکست فرا می رسد.

فرقه دموکرات آذربایجان (و نیز پارتی دمکرات کردستان) نخستین قربانی این وضعند که نتیجه تغییر تناسب قوا در عرصه جهان و نتیجه منفور بودن روش سیاست اوست. بهرحال عصر «شانناژ اتمی» از طرف آمریکا آغاز می شود. شوروی عقب نشینی می کند و عقب نشینی او تمام آن نیروهای ایرانی را که به پیروزی شوروی و توفیق نهایی آن دلخوش بودند به عقب نشینی نه، بلکه فرار، به شکست نه، بلکه به ورشکستگی و ادار می سازد.

جالب است که درست در این ایام که حزب توده فقط در تهران، تنها

نیمه جانی داشت، کسانی پیدا می شوند که این «نیمه جان» را در کفه سیاستهای مخاطره آمیز تروریسم قرار می دهند.

گروه ضربتی تحت رهبری خسرو روزبه به دست عباسی به جان محمد مسعود، مدیر روزنامه مرد امروز سوء قصد می کند و او را به قتل می رساند. و کیانوری نیز در اعترافات خود به شرکت در دسیسه این قتل اقرار کرده است. این عمل فراتر از توجیهاتی است که مرتکبین آن در دفاع از عمل خود کرده اند.

درست در همین ایام، تیراندازی ناصر فخرآرایی به شاه در دانشگاه انجام می گیرد. درباره دخالت کیانوری در این جریان (موافق روایت قاسمی) به موقع صحبت خواهیم کرد. بدین ترتیب، به دست کسانی از متعلقان حزب توده، بهانه های «مقنعی» برای غیرقانونی شدن حزب ایجاد می شود. در اینجا سؤال مطرح است: آیا دیپلماسی خارجی در اینجا نقشی داشته؟ آیا رزم آرا در اینجا دخالتی داشته؟ یا مسئله به رقابت در اعمال تروریستی بین روزبه و کیانوری محصور است؟ برای پاسخ به این سئوالات، مذاقه در اسناد ضروری است. این معمایی است که فقط تاریخ [به حل آن] موظف و بدان قادر است.

۴- از ترور شاه تا ۱۳۳۰:

دوره چهارم از اعلام غیر قانونی شدن حزب تا رد قرارداد الحاقی نفت (قرارداد گس - گلشائیان) یعنی از بهمن ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ ممتد است. این دوران از تاریخ، سرشار از حوادثی است که پیامدهای دور و درازی در سرنوشت مردم داشته، مانند توطئه انگلیس برای نجات شرکت نفت انگلیس از خطر مکنون و از خشم ملت، بوسیله طرح یک قرارداد الحاقی بین گس، نماینده شرکت نفت، و گلشائیان، وزیر دارائی کابینه هژیر، تحصن دکتر مصدق در مجلس بعنوان اعتراض به سیاست نفت دولت و تشکیل «جبهه ملی» با شرکت متنوع ترین افراد وابسته به انگلیس و آمریکا و شوروی در زیر پرچم لیبرالیسم و ناسیونالیسم مصدق، فعالیت پرشور «فدائیان اسلام» تحت رهبری شهید نواب صفوی و ترور هژیر بعنوان سزای خیانت در مسئله نفت، تلاش برای حل و فصل مسالمت آمیز مسائل متنازع بین جناحین انگلیسی و آمریکائی در مسئله نفت در کابینه منصورالملک، و سرانجام رد قرارداد منفور گس - گلشائیان، ورود آیت الله کاشانی به صحنه زندگی سیاسی و بر رأس مردم مسلمان ایران، پس از آنکه وی را به اتهام دخالت در توطئه فخرآرایی

به لبنان تبعید کرده بودند و انتخاب او بعنوان نماینده تهران در مجلس شانزدهم و افشاگری شدید و قوی او از هیأت حاکمه خائن، روی کار آمدن رزم آرا و ترور وی بوسیله استاد خلیل طهماسبی از پیروان آیت الله کاشانی و شکست دسیسه های انگلیس و شرکت نفت.

در این دوران جریان ترور احمد دهقان مدیر مجله درباری تهران مصور بوسیله جعفری عضو حزب توده نظر را جلب می کند. تحلیل این واقعه نیز ساده نیست و تعبیرهای متناقضی درباره آن ذکر می شود. بنظر می رسد این عمل با اطلاع رهبری رسمی حزب انجام نگرفته است. برای پرهیز از فرض های غیر مسلم، در این مطلب بیش از این نمی توان گفت.

ده نفر از رهبران حزب، که از زمان غیر قانونی کردن حزب دستگیر شده بودند، به کمک دو تن از افسران شهربانی عضو سازمان نظامی (قبادی و رفعت محمد زاده) با سازماندهی روزبه و عباسی به فرار از زندان موفق می شوند. پنج تن از آنها (کیانوری، قاسمی، مرتضی یزدی، جودت، بقراطی) به سه نفری که از اعضا هیأت اجرائیه باقی مانده بودند (دکتر بهرامی، علی علوی، دکتر فروتن) ملحق می شوند و این هیأت اجرائیه هشت نفری، در یکی از حساسترین دورانهای مبارزه برای ملی کردن نفت، زمام رهبری را بدست می گیرد.

۵- دوران ملی شدن صنعت نفت:

دوره پنجم: دوران ملی شدن صنعت نفت تا کودتای امپریالیستی شاه و زاهدی، از سال ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ امتداد دارد. در این دوران حزب توده به دو علت توسعه می یابد و تنها در تهران تعداد اعضایش، بنا بقول دکتر بهرامی، دبیرکل موقت حزب در ایران، به ده هزار نفر می رسد. علت اول آن است که در دورانی که آیت الله کاشانی و دکتر مصدق زمام مجلس و دولت را در دست داشتند، برای ارتجاع (دربار، ستاد ارتش، پلیس، ملاکان و سرمایه داران بزرگ، احزاب و مطبوعات وابسته به آنها) دست تعدی اجتماعی باز نبود. با استفاده از این شرایط مساعد، حزب یک سلسله سازمانهای علنی خود را بوجود آورده، مانند: اتحادیه های کارگری، سازمان جوانان دمکرات، تشکیلات دمکراتیک زنان، سازمانهای دهقانی، سازمان دفاع از کودک و جمعیت مبارزه با استعمار که با جراید و انتشارات و نمایش های مختلف خود، نیروهای تازه ای را به سوی حزب

توده کشاندند. علت دوم، اوج نهضت مردم در راه ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران بود که با هیجان پرفوران خود، جلوی نیروهای مرتجع و محافظه کار را مهار می کرد و برای شکارچیان حزب توده فضای صیادی بوجود می آورد. ولی از این محیط مساعد، حزب توده بسیار بد استفاده کرد. به ابتکار قاسمی و کیانوری از همان آغاز با شعار ملی کردن نفت مخالفت شد و هیأت اجرائیه با اتکاء به «اقتدار کلمه رهبری» سیاست سراپا غلط و خیانت آمیز خود را بر طیف وسیع جمعیت تحت نظر خود تحمیل کرد. حزب می کوشید با استفاده از تضادهای هیأت حاکمه، مبارزه متفق را مانع شود و با راه انداختن دو حادثه فتنه انگیز (نمایش خونین ۲۳ تیر حزب و تظاهر خونین ۱۴ آذر ۳۱ سازمان جوانان) کار ارتجاع را برای سرکوب مردم تسهیل کرد و بعدها با اتخاذ سیاست «عدم مقاومت» کامل در مقابل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در واقع دستیار ارتقاء ارتجاع بر تخت استبداد شد.

۶- از کودتای ۲۸ مرداد تا تلاشی کامل حزب:

دوره ششم از کودتای ۲۸ مرداد تا کشف سازمان نظامی حزب توده و متعاقب آن تلاش تمام سازمان های علنی و مخفی حزب یعنی تا سال ۱۳۳۴ امتداد دارد. این دوران مانند دوران سوم نه تنها دوران حسیض حزب است، بلکه دوران شکست و ورشکستگی اخلاقی و سیاسی حزب و رهبری و سازمانهای وابسته به آن است.

رهبری حزب پس از پیروزی کودتای سیا در ۲۸ مرداد، درصدد «جبران» شکست بر می آید. ولی همین تلاشهای خرابکارانه اش منتهی به کشف سازمان نظامی و لو رفتن قریب هفتصد تن افسر و دانشجوی افسری و درجه دار و نیز دستگیری برخی از رهبران (بهرامی، یزدی، علوی) و سرانجام فرار دو تن دیگر به خارج (کیانوری و جودت) می شود. موج تنفر نامه نویسی از حزب، صفحات روزنامه های دولتی را پر می کند. اعضا در مجله عبرت، حزب را مورد حملات شدید به سود ارتجاع و شاه قرار می دهند. شهید فاطمی، وزیر خارجه دکتر مصدق، که مورد کین بی پایان دربار و امپریالیسم بود، در سال ۱۳۳۳ اعدام می شود. مبارزان قاطع، علیه ارتجاع سیاه و مجاهدان راه اسلام یعنی اعضا «فدائیان اسلام» نیز شربت شهادت می نوشند. شاه و امپریالیسم از پیروزی خود بر حزب توده و جبهه ملی خرسندند.

این جریان‌ها با یک سلسله اقدامات ضد ایرانی و ضد استقلال از طرف ارتجاع دست نشانده (مانند پایان مذاکره برای تشکیل کنسرسیوم آمریکائی-انگلیسی-هلندی و فرانسوی با دولت خائن زاهدی و وزیر دارائی اش امینی و ورود ایران به پیمان بغداد) همراه است.

در حالیکه در ۲۶ مرداد ۱۳۳۴ شش تن افسر (از مجموع بیست و نه تن افسران تیرباران شده توده) به میدان تیر اعزام می شوند، شاه و زنش ثریا، بنا به دعوت دولت شوروی، به مسکو وارد شدند. آیا این حادثه را باید به «تصادف» تعبیر کرد یا به سیاست آگاهانه دیپلماسی شوروی؟ البته تصور تصادف در سیاست شوروی نقشی ندارد. شوروی با نشان دادن بی اعتنائی به سرنوشت ستاینندگان توده ای خود، وقت را برای مغالزه با شاه مساعد می دید و دیپلماسی شوروی عملاً به قربانیان خود بارها خیانت کرده و هدفش حفظ منافع و موقعیت خود بود و در این میانه آنچه که حساب نیست جان چاکران مطیع خویش است. سیاست استکباری شوروی در گذشته چنین بوده و در آینده نیز چنین خواهد بود.

۷- دوران «فرار از ایران»:

دوره هفتم یک نوع فصل‌نهایی و حالتی است بدتر از احتضار برای تنه حزبی که در حال تجزیه است. این دوران حاکی از یک نوع تلاش برای ادامه زندگی حزب توده است و می خواهد به اتکاء «سنت» خود و با اتکاء کسان تازه ای که بر رأس حزب قرار می گیرند، خود را حفظ کند. این وظیفه را خسرو روزبه برعهده می گیرد. خسرو روزبه تنها افسر از دوازده نفر اعضا «هیأت اجرائیه سازمان نظامی» است که زنده مانده بود. ولی کوشش خسرو روزبه در این باره محکوم به شکست بود. در میان همکاران او کسانی مانند متقی و ثابت، خود را به پلیس بختیار فروخته بودند، و همین مسئله موجب لورفتن خسرو روزبه شد.

رادمنش در خارج، بعنوان دبیرکل حزب، مسئول «تشکیلات ایران» می شود و روابط خود را با متقی برقرار می سازد. متقی در جلسه ای که به نام «جلسه کرج» معروف است، آن توده ای‌هایی را که مایل به ادامه کار بودند (و البته در میان آنها افراد فروخته شده نیز کم نبودند) گردآورد. ولی افشاء متقی توسط خسرو روزبه از زندان، کار او و مدافعانش را در رهبری خارج (در درجه اول قاسمی و فروتن) دشوار می سازد. نوبت «سلطنت» در مخروبه منقرضه حزب توده، این بار یک عامل

مستقیم ساواک بنام قدرت الله نادری (دانش) می‌رسد، که موفق می‌شود با رادمنش ارتباط برقرار کند. پس از افشاء او در نزد رادمنش، عامل دوم ساواک، عباس شهریاری، با «جسارت» به برلین شرقی می‌آید، ولی علیرغم مخالفت کیانوری و فروتن - اعضا کمیسیون ایران- به کسب اعتماد رادمنش نائل می‌شود و بر رأس «تشکیلات تهران» تا عزل رادمنش از دبیرکلی می‌ماند... ولی در کنار این شاخه خشکیده و معوج تشکیلاتی متقی- نادری- شهریاری، سازمان‌هایی هم در سنت و نام حزب توده و فرقه دمکرات و پارتی دمکرات کردستان در شهرستانها تشکیل می‌شوند. این سازمانهای «موریانه خورده» که همگی دستخوش رخنه عمال شناخته نشده ساواک بود، یکی پس از دیگری لو رفتند و از هم پاشیدند. در تبریز، گروه حسن زهتاب، ایوب کلانتری، علی عظیم زاده، جواد فروغی، علی آذری در سال ۱۳۳۹ اعدام شدند. در کردستان گروهی که قاسملو، غنی بلوریان، عزیز یوسفی، سلیمان معینی، ملا-آواره و ... جزء نمایندگان حزب دمکرات کردستان معرفی می‌شوند، سرنوشت گوناگونی داشتند. در حالیکه قاسملو از پلکان خیانت عروج کرده و به یکی از شناخته‌ترین دشمنان انقلاب اسلامی ایران مبدل گردید، کسانی مانند سلیمان معینی فدای سازش ملامصطفی بارزانی با شاه گردیدند و بدست عمال ملا مقتول شدند. سازمانهای اصفهان و خوزستان و شیراز فرو ریختند و از میان تشکیلات خوزستان، خائن بزرگی مانند عباس شهریاری، ماجراهای بسیاری برپا کرد.

ولی عده ای از دانشجویان که از راهیابی رهبران حزب توده سرانجام مأیوس شدند، در خارج (در کنفدراسیون محصلین ایران) و در داخل (در گروهکهای مختلف) در صدد پیدا کردن «راه‌های قاطع» و راه‌های «قهر آمیز» شدند. آنها اشکال را تنها در بی‌عرضه بودن رهبری حزب توده در خارج، در خیانت و سرسپردگی عناصری از این رهبری در داخل ایران می‌دیدند. آنها در واقع «اشتباهی» درباره ایدئولوژی نکرده بودند، ولی اشتباهشان در خود راه عمل بود. راه مارکسیسم (خواه طراز شوروی و خواه طراز چینی) چاره کار نبود و آزمایش با آن دائماً به بن بست رسید. گویا تجربه رادمنش‌ها، اسکندری‌ها، کامبخش‌ها، کیانوری‌ها، قاسمی‌ها، شرمینی‌ها، زاخاریان‌ها، ملکی‌ها، قاسملو‌ها، خنجی‌ها، متقی‌ها، شهریاری‌ها، که هر کدام این راه ضدمردمی را پیمودند و با شکست مواجه شدند، بس نبود، و لذا وجود نیک خواه‌ها، تهرانی‌ها، پارساژادها و سیروس نهاوندی‌ها

لازم بود که معلوم شود معجزه ای از تلاش مارکسیستی با هر مارک و مدلی که باشد، در ایران روی نخواهد داد.

در ایران (که شاه آن را در این موقع مغرورانه «جزیره ثبات» می نامید) غیر از گروهکهای چپ، احزاب لیبرال را نیز در یک مقطع از زمان تجدید حیات کردند. موقعی که آمریکا از «تحریک» کابینه های شاه (مانند علاء و اقبال) مأیوس شد، تصمیم گرفت بدست مهره های خود، علی امینی و به دستگیری حسن ارسنجانی، دست به «اصلاح ارضی» زند، اصلاحی که بقول امینی: ملاکان فتودال باید سه قران را بدهند تا هفت قران را محکم نگه دارند. در دوران امینی، وعده «انتخابات آزاد» داده شد و «باشگاه فخرآباد» جبهه ملی و «باشگاه مهران» محمد درخشش، وابسته به علی امینی و «سازمان نگهبانان آزادی» بقایی و «باشگاه کاخ» وابسته به «نهضت آزادی» و «حزب ملت ایران» داریوش فروهر و گروهک های سوسیالیستی علنی و مخفی ملکی و خنجی وارد میدان شدند. در همین زمان است که از درخت خشکیده توده، شاخه های نو می جوشد تا سرانجام «فدائیان خلق» در دوران قبل از انقلاب و بعد از آن وارد بازی خونین و بی ثمری بشوند. مارکسیسم (با تظاهر به اسلام) با جریان التقاطی و منافق «مجاهدین خلق» وارد صحنه می شود، که پس از انقلاب، این گروهک، ماهیت ضد انقلابی و محارب خود را ثابت کرد و مانند «فدائیان خلق» در جستجوی سراب های بیابان گم شد.

جریان این «آزادی» آمریکا فرموده را باید در تاریخ خواند... ولی شکست نوبتی تمام این باشگاه ها و گروه ها که از پشتیبانی مردم برخوردار نبودند و «فرصت مساعد» برای عرض اندام یافته بودند، درس عبرت انگیز گروههای سابق مارکسیست را تکرار کرد. مارکسیسم و لیبرالیسم مانند دو برادر، توأم از هومانیزم دنیاگرا زائیده شده و در تمدن غرب پرورش یافته و پدید شدنشان در ایران پدیده «خلاف زمان» (آناکرونیزم) و تحمیلی است و در نتیجه عضو سالم جامعه اسلامی آنها را دفع کرده و دفع می کند. در این سال ها، که سال های ستمشاهی و تسلط امپریالیسم است، تنها یک نهضت، دوام زندگی بخش بودن خود را، علیرغم انواع مصایب، ثابت کرد: جنبش اسلامی در ازمناخیر تاریخ ایران با تأیید الهی و کوشش جانبازانه آیت الله شهید مدرس، شهید میرزا کوچک خان، آیت الله کاشانی از دو منشاء الهی - شرعی و مردمی - انقلابی طلوع کرد و اوج شعشه آن در جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، در عین تسلط آمریکا و چاکرش پهلوی، درخشیدن گرفت. امام

امت، وارث و خلیفه نهضت دیرین سال اسلامی و شیعی، با جسارت حیرت انگیزی پای در میدان می گذارد و بعثت اقبال مردم و بر اساس هیبت و عظمت اسلام، بیانات افشاگرانه خود را در مدرسه فیضیه القاء می نماید و رعب در دل دشمن کاخ نشین می افکند. این روشنی علیرغم همه تقلاهای دربار و استکبار حامی آن خاموش نشد، بلکه بر فروزش خود افزود تا به نصرت انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷ نائل شد.

شاه بعنوان سخنگو و کارگزار استکبار در ایران، الحق از هیچ تقلایی سرباز نزد. با کمک کندی و جانسون و فورد و کارتر، ایران را به ارتش عظیم مجهز به تسلیحات فراوان، به ساواکی که جنایتکارترین دستگاه امنیت در بین اقوان بود، تجهیز کرد. سیل پر فوران سرمایه بانکی و صنعتی و اصول مدیریت و تکنیک و تکنولوژی غربی سراسر ایران را فرو گرفت. سرمایه استکباری در صنعت، کشاورزی، ساختمان، ارتباط، تجارت و خدمات بهداشتی و آموزشی و دیگر عرصه های ممکن مسلط شد. دربار بمثابه سرور چاکران ایرانی استکبار، با غارت میلیاردها دلار از ثروت این کشور، مانند طاووس مست می خرامید. نفت ایران، این ثروت گرانبها و حیاتی کشور، عرصه یغمای کنسرسیوم و شرکت های دیگر امپریالیستی شد و عواید ناشی از آن ن چند خانواده معدود فرمانروا را در این کشور غنی و غنی تر می ساخت.

پس از امینی و علم، نوبت نخست وزیری به منصور، فرزند منصورالملک، فراماسونر پیر رسید. در سال ۱۳۴۳ منصور به تیر رزمندگان اسلام (سربازان امام خمینی) به سزای احیاء کاپیتولاسیون و تبعید مرجع شیعیان جهان امام خمینی از ایران کشته شد. این قتل (پس از قتل رزم آرا در سال ۱۳۲۹)، مجازات دیگری بود که یک مسلمان مجاهد در قبال خیانت اعمال کرده بود. پس از منصور، نخست وزیری سیزده ساله هویدا، جاسوس امپریالیسم و صهیونیسم، ماهیت رژیم را تا آخر فاش کرد. خیانت، دزدی و فساد به امری عادی مبدل شد. فرهنگ پوچ گرا و ماده گرای غرب به وسیله عناصر بازنشسته احزاب چپ و ملحدان درباری بر شئون کشور سیطره یافت و زمینه انقلاب واقعی، انقلاب اسلامی، که امام در مهاجرت، معمار آن بود، فراهم و فراهم تر شد. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، حادثه ای که نقطه عطفی در تاریخ ایران و تاریخ جهان اسلام است، در این دوران مورد مغلطه و سفسطه در جرائد شوروی و مطبوعات حزب توده قرار گرفت. کسانی از رهبری

در این مسئله، سخن رژیم شاه را تکرار کردند و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را نتیجه تحریک فئودال ها و دارای جنبه ارتجاعی جلوه گر ساختند.

در تمام این دوره طولانی، که از سال ۱۳۳۵ آغاز و به سال ۱۳۵۷ ختم می شود، کار حزب توده در داخل ایران بازی با عمال ساواک بنام «سازماندهی» و در خارج، ستیزه ایدئولوژیک با گروهک های ملی گرا و «چپ» در کنفدراسیون بود. حزب توده تمام مساعی خود را صرف اثبات مدل شوروی سوسیالیسم به مدل های دیگر، بویژه مدل چینی، می کرد و رادیوی «پیک ایران» حرارت خود را در این زمینه نشان می داد. این اعمال پوچ و زیان بخش، درست در دورانی بود که انقلاب اسلامی در بطن جامعه، در میان کوخ نشینان به رهبری روحانیت مجاهد، نضج می یافت.

۸- پس از انقلاب اسلامی ایران:

دوره هشتم: زمان نهایی حزب توده از آغاز سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۱ فرا می رسد و بنا بر اراده دبیر شوروی و سردمداران کا.گ.ب، سرانجام کیانوری دبیری حزب توده را بدست گرفت. او که در تحلیل خود از وضع ایران و حوادث سال انقلاب، موقعیت جنبش را بهتر از اسکندری می دید، سرانجام ابتکار رهبری حزب توده را از چنگ اسکندری بیرون کشید. اسکندری ترجیح می داد با ادامه سلطنت بدون حکومت و استقرار عناصر لیبرال، مرکز حزب توده را، که با آن می توانست در بازی های دیپلماسی ایران شرکت کند، به ایران منتقل سازد و در محیط آشنا، مانند سالهای ۲۷-۱۳۲۰ طاووس وار بخرامد. او به شکست نهضت روحانیت اطمینان داشت. بعد از این که این نهضت به پیروزی درخشانی نائل آمد، اسکندری اطمینان داشت که بقول او «حکومت آخوندها» دوامی ندارد و کار به دست سیاستمداران کهنه کار، که همه با او آشنائی و دوستی داشتند، خواهد رسید. ولی حکومت مردم به رهبری روحانیت با پیگیری در راه پیروزی امام مستقر شد و اسکندری پس از یک مصاحبه بی توفیق با تهران مصور صحنه ایران را ترک گفت.

اما کیانوری با استفاده از اطلاعاتی که از منابع شوروی و محافل سازمان مخفی «نوید» به دست می آورد توانست سمت حوادث را حدس بزند. منتها این «سیاستمدار کهنه کار» هم، در دل به شکننده بودن رژیم جمهوری اسلامی عقیده داشت. او موافق اصل معروفی رفتار کرد که می گوید: مار را به دست دشمن

بکوب تا احدی الحسینین خالی نباشد، یا دشمن (در اینجا جنبش پیروزی اسلامی) ما را (در اینجا نیروهای لیبرال و چپ آمریکائی) نابود می کند، یا خود به دست آنها عقب زده می شود. ولی او موفقیت جنبش انقلابی اسلامی را محتمل تر می دانست و سازمان مخفی و نظامی را برای ورود در آخرین کارزار آماده می ساخت. نتیجه این «زیرکی» روشن است. کیانوری و رهبری حزب توده و تمام سازمان مخفی و علنی او به دام می افتند، پیش از آنکه کاری از پیش ببرند.

کیانوری در مکتب لنینیسم عملی، درسهای خود را خوب آموخته بود: در آمیختن کار مخفی با کار علنی، اغتنام فرصت برای ربودن پیروزی از چنگ فتح، وارد کردن ضربت نهایی در نهایت غداری و قساوت، چنین است خلاصه درس ها. ولی لنین صریح تر بود و همه نقشه نهایی خود را آشکار توضیح داده بود. کیانوری آن را زیر پرده ترفند و عوامفریبی پنهان می داشت. در ظاهر، حامی «خط امام» بود. حزبش در رفراندوم جمهوری اسلامی رأی «آری» داد. حزبش قانون اساسی اسلامی را تأیید کرد. حتی از رأی دادن به بنی صدر خودداری ورزید. ولی در خفا با خائنانی مانند ناخدا افضلی و سرهنگ عطاریان و سرهنگ کبیری و سرهنگ آذرفر و دیگران همکاری داشت و فعالیت پر جوش جاسوسی به سود شوروی را رهبری می کرد و تدارک سرنگونی جمهوری اسلامی را می دید.

جمهوری اسلامی از همان آغاز، ماهیت این سازمان توطئه کار را بعنوان «حزب شیطان» افشاء کرد. بی باوران به این نامگذاری معترض بودند، ولی دیدگاه آگاه جمهوری اسلامی توطئه را می دید و دنبال می کرد و در لحظه حساس، آن را در پشت میله های زندان متوقف ساخت.

این پایان یک تاریخ ناموفق و ناخجسته بود. در این هشت دوره، که همپای تاریخ معاصر ایران گام برداشت، «حزب شیطان» سرانجام چهره واقعی خود را به همه ایرانیان، به همه جهانیان برملا کرد... (۱)

انشعاب در مارکسیسم ایرانی

جریان سیاسی مارکسیستی در ایران، هر چند در دهه ۱۳۲۰ش. توسط اتحاد شوروی ایجاد شد، ولی در دوران ۲۵ ساله حاکمیت مطلقه آمریکا (۱۳۳۲-۱۳۵۷) دیگر یک جریان

۱- احسان طبری، کژراهه _ خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۲۵ _ ۴۱.

شوروی گرای خالص نبود.

در این سال ها، مارکسیسم ایرانی به صورت یک جریان محدود و نحیف سکتاریستی، در اذهان برخی از روشنفکران غربگرای کشور به حیات خود ادامه داد و بویژه در ادبیات «روشنفکری» دهه های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ تأثیراتی بر جای گذارد، ولی هیچگاه نتوانست به یک جریان معتبر نظری بدل شود و بستر و پایگاه مردمی بیابد.

همانگونه که در مباحث پیشین پیرامون «انترناسیونالیسم» و «استراتژی و تاکتیک» سخن گفتیم، در دهه ۱۳۴۰ ش. تحت تأثیر بحران عام و مضمونی مارکسیسم و پیدایش و گسترش جریان هایی چون مائوئیسم و جنبش چپ نو و چریکیسم، مارکسیسم ایرانی نیز دستخوش انشعاب گردید و انواع دسته بندی های مائوئیستی و چپ نو در محافل روشنفکری چپ پدید شد. در این دوران سرویس های جاسوسی غرب (بویژه سیا و انتلیجنس سرویس) کار گسترده ای در زمینه نفوذ در محافل مارکسیستی جهان سازمان می دادند و در مقابل احزاب مارکسیستی شوروی گرا، گروه های «چپ آمریکائی» را با جاذبه های بیشتر، بوجود می آوردند. وجود هزاران دانشجوی ایرانی در اروپای غربی و آمریکا، که پرورش یافته و شیفته فرهنگ غربی بودند، در انعکاس بحران جهانی مارکسیسم در داخل ایران نقش درجه اول داشت. بازتاب این تأثیر، پیدایش جریان های روشنفکری-دانشجویی-چریکی موسوم به «فدائیان خلق» و «مجاهدین خلق» بود. (۱)

همزمان توسط سرویس های جاسوسی غرب نیز انواع جریان های محفلی چپ تروتسکیستی و آنارشستی در میان دانشجویان ایرانی چپگرا پایه گذاری شد.

بنابراین، در سال ۱۳۵۰، مارکسیسم ایرانی را می توان در چهار شاخه اصلی دسته بندی کرد:

۱- مارکسیسم سنتی: پرچمدار این جریان، بقایای کمیته مرکزی و اعضای حزب توده بود، که در شوروی و اروپای شرقی می زیستند. این جریان، که خود را «مارکسیسم اصیل» و «راستین» می خواند، در محافل روشنفکری داخل کشور از کانال توده ای های نسل سال های ۱۳۲۲-۱۳۲۰، که جذب نهادهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و جامعه شده بودند، حضور ناچیز داشت و گاه در عرصه ادبیات حضور آن احساس می شد.

۱- جریان «مجاهدین خلق» هر چند دارای خاستگاه ملی گرائی مذهبی (نهضت آزادی) بود، ولی تأثیرات بحران جهانی مارکسیسم (بویژه مائوئیسم و «چپ نو») در شکل گیری آن نقش تعیین کننده داشت و لذا پیدایش آن تنها در چارچوب مسائل داخلی قابل تبیین نیست.

۲- مائوئیسم: این جریان که بویژه با انشعاب سه عضو کمیته مرکزی حزب توده (فروتن، قاسمی، سغائی) در سال ۱۳۴۴ش. توسعه یافت، با تأسیس «سازمان انقلابی توده» و «سازمان مارکسیستی-لنینیستی طوفان» در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور» در اواخر دهه ۱۳۴۰ نفوذ چشمگیر یافت. مائوئیسم توانست در محافل روشنفکران غربگرای ایران در آمریکا و اروپا، تا حدودی بر جریان های ملی گرا مانند «جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا» و «جبهه ملی سوم»، که در تیرماه ۱۳۴۴ در اروپا و آمریکا تأسیس شد، تأثیرات بیشی و نظری گذارد. (۱)

۳- چپ نو (چریکیسم): همانگونه که دیدیم، بازتاب بحران چپ نو در ایران، به صورت جریان چریکی «فدائیان خلق» و «مجاهدین خلق» پدیدار شد. با شکست مشی چریکی در عمل، جریان «چپ نو» ایران نیز پاره پاره شد. بخشی از آن به مارکسیسم سنتی (حزب توده) و بخشی به مائوئیسم روی آورد و بخش دیگر به صورت دهها محفل روشنفکری در بحث های ذهن گرایانه و ملانقطی و فضل فروشانه چپ، غرق شد. پس از انقلاب اسلامی ایران، تعدادی از این محافل به صورت جریان فکری «راه کارگر» مجتمع شدند. «راه کارگر» در عین گزارش به مارکسیسم سنتی می کوشد تا آن را با نواندیشیهای مائوئیستی و چپ نو تلفیق کند و خود را پیرو «مارکسیسم ناب» و «اصیل» می داند.

۴- مارکسیسم آنارشستی و تروتسکیستی: این محافل که مستقیماً توسط سرویسهای جاسوسی غرب به صورت محفلی در خارج از کشور سازمان یافتند، با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در داخل کشور به فعالیت پرداختند. از این میان، گروهک تروتسکیستی «حزب کارگران انقلابی ایران» و گروهک های آنارشستی «کومه له» و «سهند»، که بعدها «حزب کمونیست ایران» را به راه انداختند، قابل ذکر است.

۱- از جمله تأثیرات مائوئیسم بر جریان های ملی گرا، اشاعه اصطلاح مائوئیستی «سوسیال امپریالیسم شوروی» است. مائوئیسم چون مدعی بود که سیاست های داخلی و خارجی شوروی، سوسیالیستی نیست، واژه «سوسیال امپریالیسم» را ابداع کرد و بعدها بخشی از مائوئیست ها پیش تر رفته و نظام حاکم بر شوروی را «امپریالیستی» خواندند. اطلاق این اصطلاحات بر نظام شوروی، در واقع تلاش برای تیرئه «سوسیالیسم» و ایدئولوژی مارکسیسم از خدشه هائی بود که نمونه شوروی بر آن وارد می ساخت. بدینسان «سوسیالیسم» بعنوان یک «ناکجا آباد» و «نیست در جهان» مطرح می شد، که قابل نقد و بررسی علمی نبود. در میان ملی گرایان افرادی چون ابوالحسن بنی صدر و اطرافیان او، اصطلاحات و تحلیل های مائوئیستی را فراوان به کار می گرفتند و در بینش آنها تمایلات مائوئیستی نمایان بود. در بررسی زندگینامه رضا مرزبان، مغز متفکر «کودتای نوژه» نیز، تلفیق ملی گرایی با مائوئیسم نمایان است. (مراجعه شود: به کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، دهه فجر ۱۳۶۷، ص ۱۳۵).

مجموعه چهار جریان فوق، طی سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ در جامعه انقلابی ایران حضور فیزیکی داشت و با هدایت سرویس های جاسوسی شرق و غرب، پدیده ضدانقلابی و مخرب «گروهک ها» را در توطئه علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران سامان می داد.

علل شکست مارکسیسم در ایران

«حزب مارکسیست ها در ایران، صرف_نظر از هر ن_امی که به خود نهاده باشند (سوس_یال دمکرات، عدالت، کمونیست، توده)، یک سازمان وابسته به ایدئولوژی اروپایی و بیگانه از واقعیت جامعه ایران، با تمام عواقب و نتایج ناشی از این بیگانگی بودند. البته بعضی از مارکسیستهای ایرانی کوشیدند تا این طرز تفکر را در کالبد ایرانی جای دهند، ولی کوشش آنها حقیر و بی ارزش و بی فایده بود و از آنجا که مارکسیست های ایرانی جرأت نمی کردند از اصول ماده گرای (ماتریالیسم) و «انترناسیونالیسم پرولتاری» گامی فراتر گذارند، تمامی کوششان تکرار مکرر عبثی می شد که انعکاسی در حیات جامعه ایران نداشت.

تسلیم به ایدئولوژی بیگانه، به معنی اعم را می توان به دو شاخه غرب زدگی و شرق زدگی تقسیم کرد. معنای «شرق زدگی» همان شیفتگی به جهان بینی و ایدئولوژی اروپای باختری است، که تسلط خود را در کشورهای اروپای شرق برقرار کرد.

روشن است که لیبرالیسم اروپای غربی (که ایدئولوژی سرمایه داری امپریالیستی آمریکا و اروپای غربی است) با مارکسیسم (که به اصطلاح ایدئولوژی انقلابی پرولتاریاست)، با اینکه هر دو ایدئولوژی غربی هستند تفاوت معنایی دارند. ولی این اختلاف دو ایدئولوژی نسبت به هم، در قیاس با معارف و فرهنگ اسلامی، زیاد نیست و این واقعیت، بویژه در شیوه زندگی مردم در کشورهای سرمایه داری و کشورهای سوسیالیستی بروز می کند. استکبار و استقرار اختناق در کشورهای ستمدیده مثلاً در ویتنام یا در افغانستان و الحاد و مادی گری و توجه به مصرف و عیش و نوش و باده گساری و انهماک در شیوه های ضداخلاقی در هر دو جا دستور روز است. پرستش پول و مقام در هر دو جا متداول است. آنچه که امروز تفاوت سوسیالیسم و سرمایه داری را روشن می سازد، تنها رقابت شدید دیپلماسی بر سر کسب قدرت و ابتکار در صحنه بین المللی است.

لذا، مارکسیست های ایران با قبول یک ایدئولوژی الحادی و نفی اصالت شرقی و اسلامی، راه بیگانگی از جامعه ایران را در پیش گرفتند و برنامه عمل آنها، برخلاف آنچه که می پنداشتند در راه بهبود جامعه ایران نبود. عمل آنها تبعیت از سیاست روزانه دولت شوروی بود. در جنبش گیلان، مبارزه آنها علیه میرزا کوچک خان بود. در جریان رسیدن

رضاخان به سلطنت، مبارزه آنها علیه آیت الله حسن مدرس بود. در جریان دسایس آمریکا و انگلیس برای غارت نفت ایران، مبارزه آنها در خدمت به تجزیه طلبان آذربایجان و کردستان و تقویت سیاست خائنانه قوام السلطنه مصروف شد. سپس مبارزه آنها، در دوران جنبش وسیع ملی مردم ایران علیه ملی کردن صنایع نفت متوجه گردید و در دوران سیطره و دیکتاتوری محمدرضا پهلوی، اعضای حزب توده عملاً هیچ کاری نکردند و در جریان انقلاب اسلامی می خواستند از پیروزی جنبش استفاده کنند و سرانجام این جنبش را از درون منفجر گردانند، امری که سرانجام به شکستی فاحش و پایانی ناخجسته منجر شد. آری، این است خلاصه عملکرد کمونیستهای ایرانی، یعنی گوشه ای از انحرافات و کژروی ها و نارسایی آنان طی بیش از ۶۰ سال باصطلاح مبارزه. در این دوران، قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و طلوع نهضت امام خمینی در شب ظلمانی استبداد ایران درخشید. ولی رهبری حزب توده نه تنها به معنای این وقایع که انگیزه اش اسلام بود توجهی نکرد، بلکه راه انکار آن را پیمود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خیال میوه چینی از آن برآمد.

این جمع بندی غم انگیز یک مبارزه حداقل شصت و دو ساله است- از تاریخ تأسیس حزب کمونیست ایران- که چند نسل را به باد داد و استعداد های معینی را به عبث تلف کرد.

حزب توده در تمام این دوران، به جز دوره کوتاهی که در اثر پیروزی های ارتش شوروی بر ارتش هیتلری تا حدی در ایران رونقی یافت، در مواقع دیگر نتوانست نظر اعتماد توده ها را به خود جلب کند. در آن دوران کوتاه نیز که موفق به داشتن هشت وکیل در مجلس چهاردهم شد، این «موفقیت» را نه در اثر اقبال مردم، بلکه از طریق روشهای ناپاک و متقلبانه و بست و بندهای پلید با فئودالها و صندوق جعلی و غیره بدست آورد. در همین دوران رونق، حزب با اشتباهات سنگینی مانند دفاع از امتیاز نفت شمال و تقویت جریان آذربایجان، حیثیت سیاسی خود را از دست داد.

انزوا و انفرادی که در مورد مارکسیستهای ایرانی مشاهده می شود، برای همه مارکسیستها در کشورهای اسلامی شاخص است. در مقابل جوی گل آلودی که جریان مارکسیستی در ایران نام داشت، شط سرشار و جوشان جنبش اسلامی راستین، منظره متضادی بوجود می آورد و آشکارا غربگرایی و بیگانه پرستی را رسوا می گرداند. جنبش اسلامی یک جنبش مصنوعی و ساختگی نیست. دین اسلام در قلوب همه مردم باورمند کشور ما ریشه های ژرف دوانده و شهادت در راه این دین، در راه ایدئولوژی، به یک امر طبیعی و سرشت همگی مردم مبدل شده است که به این حقیقت، امروز دوست و دشمن

اعتراف دارند... در نتیجه این کژروی، نسل‌های مختلف ایرانی درو شدند. در دوران استالین، مهاجران ایرانی را در شوروی به بهانه مبارزه با تروتسکیسم نابود کردند و افراد سرشناسی مانند ذره، حسابی، نیک بین، مرتضی علوی، شرقی و بسیاری دیگر در سیبری مدفون گردیدند. در دوران پهلوی چند نسل کمونیست‌ها، و بویژه افسرانی که در پندار خود آزادیخواه ولی در واقع مهره و بازیچه استکبار شرق بودند لو رفتند و تیرباران شدند و بسیاری از افراد حزب در اثر تیرباران، دار و شکنجه نابود گردیدند. سراپای [این] تاریخ سرشار از خطرات و تلفات فاجعه آمیز و بی فایده و بی ثمر است. تاریخ کمونیست‌ها کژراهه ای است پر از خطرات و تلفات که نتیجه آن جز وهن و ورشکستگی نیست...» (۱)

۱- احسان طبری، کژراهه _ خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۲۰_ ۲۲.

بخش دوم: حزب توده؛ از آغاز تا انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)

از تأسیس تا کودتا

تأسیس حزب توده

در سال ۱۳۲۰، پس از اشغال بخشی از خاک ایران توسط ارتش شوروی، مسئولین «انترناسیونال کمونیستی» (کمینترن) مسئله تأسیس یک حزب سیاسی را که حامل اهداف و منافع اتحاد شوروی در فضای سیاسی نوین ایران باشد، در دستور کار قرار دادند. از دیدگاه کمینترن، و با تجربه شکست حزب کمونیست ایران، تأسیس یک حزب کمونیستی خالص ضرورت نداشت و حزب جدید باید یک حزب دارای پوشش و نام «ملی» و «غیر کمونیستی» می بود، تا بتواند در جامعه ایران پایگاه اجتماعی کسب کند.

احسان طبری، این مشی کمینترن را چنین شرح می دهد:

معلوم شد که کمینترن (دفتر بین الملل سوم در مسکو) به کسانی که مورد اعتمادش بودند و از آن جمله روستا خبر داده بود که، حزب جدید، «حزب کمونیست» نخواهد بود. اولاً، بعلت وجود قانون ضد کمونیستی مورخ ۱۳۱۰، که قانونیت کمونیست ها را ممنوع و عضویت در این حزب را جرم اعلام کرده بود و این قانون کماکان اعتبار قانونی داشت. ثانیاً، بعلت وضع اجتماعی ایران، که در آن وجود یک حزب مستقل کمونیست ها را غیر لازم می کند.

موافق این توصیه، کمونیست ها و «عناصر ملی» باید مشترکاً حزب وسیعی به وجود آورند و برنامه ایجاد اصلاحات اجتماعی را، به طوری که خرده بورژوازی و سرمایه داری ملی را نرماند، مطرح نمایند. بعدها این مسئله نیز روشن شد که، حزب توده، یک حزب علنی است و مانند سابق که حزب اجتماعيون بطور علنی وجود داشت، فعالیت قانونی خواهد داشت. اما کمونیست ها سازمان مخفی و جداگانه خود را تشکیل می دهند و از پشت پرده فعالیت حزب علنی را اداره

می کنند. این همان فرمول تشکیلاتی لنینی «ترکیب کار مخفی و کار علنی» بود، که در تمام عمر حزب گریبانگیر آن شد و پایه سیاست نفاق و دورویی او قرار گرفت و سرانجام برای این حزب داروی مهلکی فراهم کرد.

هر دوی این «تر» در عمل اشکالاتی را بوجود آورد. «عناصر ملی» در نظر کمونیست ها یافت نشدند و افراد معدودی که «عناصر ملی» نام گرفتند، در جامعه ایران چنین شهرتی نداشتند. بعلاوه تشکیل حوزه کمونیست ها، پس از اولین جلسه تعطیل شد، زیرا کسانی که خود را کمونیست می نامیدند (مانند ایرج میرزا اسکندری) در آن جلسه راه نیافتند و در نتیجه شدیداً اعتراض کردند. بطور غیابی تمام این بغرنجی ها بوسیله این افراد در سفارت شوروی و در کمینترن نیز مطرح گردید. و سفارت از همان آغاز جانب کسانی را گرفت که برای کار دیپلماتیک و اجرای سیاست او مناسب تر بودند...

اما منظره «عناصر ملی» برای روشنفکران چپ، رماننده بود و آنها از اول عدم رضایت خود را از این طرز کار اعلام داشتند. برعکس، تجمع روشنفکران کمونیست، عناصر غیر کمونیست را سخت می رماند. بدین ترتیب، جلسه مؤسسان حزب توده - از همان آغاز - عدم کامیابی ترهای کمینترن را نشان داد. تا زمانیکه سلیمان محسن اسکندری زنده بود، نام او بعنوان «ملی» و «غیر کمونیست» خود نقشی داشت. سلیمان میرزا اسکندری تا آنجا که ظاهراً دیده می شد مسلمان معتقد و مراعی موازین عبادت بود و به همین جهت با شرکت زنان در حزب شدیداً مخالفت داشت.

بعد از مرگ او آخرین قیدی که مانع حرکت حزب به سمت چپ بود، از میان رفت. برنامه حزب هم که در ابتدا در چارچوب «ملی و دمکراتیک» تنظیم شده بود، در اولین فرصت تغییر کرد و دم به دم شعارهای خالص تر مارکسیستی در آن راه یافت.

(۱)

اتحاد شوروی برای تأسیس حزب توده، نیروی کافی سیاسی و ایدئولوژیک و اطلاعاتی در اختیار داشت. استخوان بندی این نیرو را کمونیست های قدیمی تشکیل می داد، که تعدادی از آنها در سالهای پیش، دوره های آموزشی «دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق»

(کوتو) را گذرانیده بودند (۱). کمونیست های ق_دیمی ایران یا با سقوط رژیم رضا شاه از زندان رهائی یافته و یا مانند عزت الله سیامک (۲) علیرغم فعالیت های جاسوسی در ارتش، شناخته و دستگیر نشده بودند.

با اتکاء بر این نیروها، وزارت امنیت شوروی از طریق ستاد خود در تهران، و در رأس آن علی اوف (۳)، که با پوشش کارمند سفارت شوروی فعالیت می کرد، با کمونیست های

۱- دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق (کوتو: نام اختصاری آن به زبان روسی) در سال ۱۹۲۱م. (۱۳۰۰ش.) توسط کمیترون در مسکو تأسیس شد. این دانشگاه شعب اصلی نیز در شهرهای تاشکند و ایرکوتسک و باکو دایر کرد، که عمده دانشجویان آن از کشورهای خاورمیانه و آسیا بودند. همزمان، شعبه ای نیز در تهران دایر شد که «کلاس کادر» نام داشت و توسط تاردف، سرکنسول شوروی در اصفهان، اداره می شد. در سال ۱۹۲۲م. حدود ۷۰۰ دانشجو از ۵۷ کشور در این دانشگاه به آموزش مارکسیسم _ لنینیسم اشتغال داشتند، که هزینه زندگی و تحصیل آنها توسط حزب کمونیست شوروی و کمیترون تأمین می شد. از جمله دانشجویان معروف «کوتو» می توان به مارشال تیتو، هوشی مینه، مائوتسه دون و والتر اولبریخت اشاره کرد. از جمله ایرانیانی که در دانشگاه «کوتو» تحصیل کردند، می توان به افراد زیر اشاره کرد: حسن فارس (نیک بین)، رضا روستا، اسماعیل شبرنگ، کاظم شاهرخی، محمد علی شریفی، آرداشس آوانسیان، یوسف افتخاری، مهدی طهماسبی (حسین زاده)، هاکوپ هاکوپیان، ابوالقاسم ذره، سید محمد تنها، علی اکبر کاوه، ابراهیم عزیززاده، عباس صابری، کامران آقازاده، سید علی معلم، ابوالقاسم لاهوتی، علی شرقی، رضا شرقی، حسین شرقی، جعفر شرقی، بیوک رحیم زاده، عزیز ایران دوست، محمود پژوه، جعفر جوادزاده (پیشه وری)، محمود بقراطی، عبدالصمد کامبخش، دکتر سلام الله جاوید، اسماعیل آقا طهماسبی، سموئیل کلیمی، دکتر حسابی، دکتر قهرمانی، دیلمی، لطیف زاده، ستارزاده، لادین (برادر نیما یوشیج)، آذرلی و ...

۲- عزت الله سیامک در سال ۱۲۷۵ش. در تهران بدنیا آمد. در سال های ۱۲۹۹ _ ۱۳۰۵ کارمند اداره راه قزوین بود و به همراه عبدالصمد کامبخش در «انجمن پرورش» قزوین فعالیت داشت. در سال ۱۳۰۵ به استخدام ژاندارمری در آمد. از سال ۱۳۱۳ در ارتباط با کامران آقازاده و عبدالصمد کامبخش به تشکیل شبکه مخفی جاسوسی دست زد. این شبکه علیرغم دستگیری کامبخش و لو رفتن «گروه ۵۳ نفر» ارانی، محفوظ ماند و این ماجرا (حفظ شبکه سیامک) بعنوان بزرگترین خدمت کامبخش در سوابق او ثبت شد. سرهنگ عزت الله سیامک در سال ۱۳۳۲ دستگیر و در ۲۷ مهر ۱۳۳۳ تیرباران گردید. سیامک در بازجویی های خود به ابراز انزجار از شوروی و حزب توده پرداخت، که نمونه هایی از آن در همان سال در مجله خواندنیها انتشار یافت.

۳- شرکت علی اوف در جلسه مؤسسان حزب توده در کتاب کمونیزم در ایران ثبت شده و مأخذ آن بازجویی دکتر بهرامی است، که در جلسه مؤسسان شرکت داشت و نخستین رابط حزب توده با علی اوف بود. این ارتباط پس از مدت کوتاهی به کامبخش انتقال یافت. علی اوف، همان حیدر علی اوف معروف می باشد: حیدر علیرضا اوقلی علی اوف، معروف به حیدر علی اوف، در ۱۰ مه ۱۹۲۳م. در شهر نخجوان (آذربایجان شوروی) بدنیا آمد. پدر او (علیرضا) از مهاجرین ایرانی بود که در جستجوی کار به آذربایجان شوروی رفته بود. حیدر تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته تاریخ در دانشگاه دولتی باکو به

پایان رسانید و از سال ۱۹۴۱م. به مشاغل نظامی _ اطلاعاتی پرداخت و بعنوان مأمور «گ.پ.ثو»، در تهران به ایران اعزام شد و در ارتباط با سران حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان قرار گرفت. در سال ۱۹۴۵ به عضویت حزب کمونیست شوروی پذیرفته شد و در اواخر سالهای ۱۳۲۰ ش. از ایران خارج شد. در سالهای ۱۹۵۰-۱۹۶۴م. در پست های مهم وزارت امنیت و وزارت کشور و کا. گ. ب آذربایجان قرار داشت. در سالهای ۱۹۶۴-۱۹۶۷ م. معاون ژنرال تسویگون، رئیس کا. گ. ب آذربایجان بود. در سال ۱۹۶۷م. تسویگون برای تصدی پست معاون اول رئیس کا. گ. ب (یوری آندروپوف) به مسکو رفت و به پیشنهاد او و تأیید آندروپوف، علی اوف (که اینک سرلشگر بود) رئیس کا. گ. ب آذربایجان شد. از سال ۱۹۶۶م. علی اوف عضو مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان بود، ولی به علت شیوع شدید فساد اداری در این جمهوری، به پیشنهاد آندروپوف و با بی میلی برژنف، آخوندوف از دبیرکلی حزب کمونیست آذربایجان برکنار شد و علی اوف بلافاصله، هم عضو اصلی کمیته مرکزی و هم دبیرکل آن گردید. به قدرت رسیدن علی اوف با مبارزه شدید او علیه فساد اداری و اقتصادی همراه بود، که در نتیجه آن رشد ناخالص ملی جمهوری آذربایجان به ۴۷٪ رسید. بدین ترتیب، علی اوف به چهره محبوب جناح آندروپوف بدل شد و ناظران سیاسی غربی او را بعنوان فردی باهوش و جسور و نوآور ارزیابی کردند. علی اوف با حمایت جناح اصلاح طلب آندروپوف، عضو مشاور پولیت بورو گردید و با مرگ برژنف در نوامبر ۱۹۸۲ عضو کامل پولیت بورو و معاون اول نخست وزیر و از متنفذترین چهره های رهبری شوروی شد. ژورس مدودف، تحلیل گر معتبر شوروی، می نویسد: «ارتقاء علی اوف بلافاصله از طرف ناظران خارجی چنین تلقی شد که ابتکار جدیدی است برای دوباره بدست آوردن نفوذ از دست رفته شوروی در دنیای مسلمان» (مدودف، مبارزه قدرت در کرملین، انتشارات رازی، ۱۳۶۴، ص ۱۴۰). در این سالها تحلیل گران مسائل شوروی، از علی اوف بعنوان نخست وزیر آینده شوروی نام می بردند. ولی ستاره اقبال حیدر علی اوف دیری نپائید. او بعنوان یکی از طراحان اصلی استراتژی منطقه شوروی در خاورمیانه، مسئولیت مستقیم فعالیتهای سیاسی _ جاسوسی حزب توده در ایران را بعهده داشت. کشف شبکه جاسوسی حزب توده در سال ۱۳۶۲ بزرگترین ضربه را بر کاراکتر سیاسی علی اوف وارد ساخت و در نتیجه با به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف (مارس ۱۹۸۵) شامل تصفیه های او شد و در سال ۱۹۸۷ از پولیت بورو اخراج گردید. بدینسان، طلوع و افول ستاره حیدر علی اوف ایرانی الاصل، در آسمان سیاست شوروی، با تولد و مرگ حزب توده در پیوند است. تحریکات جناح محافظه کار پلینت بورو و علی اوف در حوادث آذربایجان سبب شد تا نشریه نو اندیش لیترا تورا یا گازتا (مجله ادبی) در مقاله ای به قلم آ. واکسبرگ به افشای علی اوف بپردازد و از جمله سوابق اطلاعاتی او را در ایران برملا سازد. وی را متهم نماید که برای خود یک گذشته جعلی اختراع کرده که فعالیت هایش را در دوران جنگ دوم پرده پوشی کند. لازم به توضیح است که در خاطرات ایرج اسکندری و برخی نشریات، نام علی اوف «رستم علی اوف» ذکر شده است که اشتباه و یا پرده پوشی حساب شده است. علی اوفی که اسکندری در سالهای ۱۳۲۰ با وی آشنائی داشته فرد دیگری است.

سرشناس و مورد اعتماد، که از پیش بعنوان «چهره های اطلاعاتی» دست چین شده و آموزش دیده بودند، مانند رضا روستا و سید جعفر پیشه وری، تماس برقرار کرد و تصمیم کمیترین دال بر تشکیل یک حزب کمونیستی با پوشش «ملی» را به اطلاع رساند. در این تماسها سلیمان میرزا اسکندری (۱) بعنوان رئیس حزب جدید مورد توجه قرار گرفت:

۱- . سلیمان میرزا اسکندری در حوالی سالهای ۱۲۴۵-۱۲۵۰ ش. در تهران بدنیا آمد. پدر او محسن میرزا کفیل الدوله پسر محمد طاهر پسر اسکندر میرزا پسر ششم عباس میرزا (ولیعهد فتحعلیشاه قاجار) بود. سلیمان میرزا از پیشکسوتان اشاعه غربگرائی در ایران است، که به اتفاق برادرش یحیی میرزا به تأسیس مدرسه «علمیه» و مدرسه دخترانه «ناموس» در تهران دست زد. پس از تشکیل لژ فراماسونری «انجمن آدمیت» عضو آن شد و در سال ۱۲۸۵ ش. عضو حوزه خصوصی سازمان اجتماعیون _ عامیون گردید، که توسط حیدر عمواوغلی در تهران تشکیل شده بود. در دوره دوم مجلس از اصفهان نماینده شد و در سال ۱۲۸۸ ش. عضو فراکسیون «حزب دمکرات» شد. این حزب دارای نشریه ای بنام ایران نو بود، که در آن برای نخستین بار برخی مباحث مارکسیستی را در ایران مطرح می ساخت، ولی یک حزب مارکسیستی نبود. در رأس این حزب ابتدا میرزا محمودخان (محمود محمود)، سپس سید حسن تقی زاده و سپس سلیمان محسن اسکندری قرار داشتند. در مجلس سوم نیز نماینده بود و به همراه عده ای به تشکیل «کمیته دفاع ملی» در قم دست زد و در مجلس چهارم نیز نماینده تهران شد. معروف است که انگلیس ها برای اجرای کودتای خود در سال ۱۲۹۹ ش. توسط محمد علی فروغی و فیروز میرزا به او مراجعه کردند و سلیمان محسن حاضر به این کار نشد و در نتیجه سید ضیاء طباطبائی نامزد گردید. سلیمان میرزا در مجلس چهارم به تشکیل حزب سوسیالیست (اجتماعیون) دست زد و در کابینه رضاخان وزیر معارف شد. شخصیت سلیمان میرزا، بعنوان یک تیپ اجتماعی خاص از نسل نخستین رجال غربگرای ایران درخور مطالعه است. «خاص» از آن رو که وی از معدود پیشکسوتان غربگرائی در ایران بود، که گرایشات چپ و سوسیالیستی از خود نشان می داد، در عین آنکه در مسائل اعتقادی هنوز مذهبی و متشرع بود. مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران او را شاهزاده ای هوچی، لجوج، از خود راضی، بیسواد و عوام فریب می خواند (جلد ۲، ص ۱۱۳). سلیمان میرزا در سال ۱۳۲۲ ش. در تهران درگذشت.

بدین منظور، سلیمان محسن اسکندری، که در ادوار مختلف لیدر سوسیالیستها و دمکرات ها و از شاهزادگانی بود که دارای افکار معتدل و میانه رو و در عین حال به کمونیست ها نزدیک بود، برای اینکار در نظر گرفته شد. به وی مراجعه و تشکیل یک حزب مشابه احزاب سوسیال دمکرات های ملی اروپای باختری پیشنهاد گردید. سلیمان محسن اسکندری ابراز موافقت کرد[و طرح تشکیل یک حزب معتدل را پذیرفت. (۱)]

سلیمان میرزا، که علیرغم گرایش های سیاسی و اجتماعی غربگرایانه اش، در مسایل شخصی، مذهبی بود، تا بدان حد که تا زمان وفات اجازه عضویت زنان را در حزب توده نداد، جمله معروف مولای متقیان (ع): «کن للظالم خصماً و للمظلوم عوناً»، را بعنوان شعار اولیه حزب موعود انتخاب نمود! (۲)

بدینسان، در ۱۵ مهر ۱۳۲۰، جلسه هیئت مؤسسان حزب توده با شرکت بیش از ۸۰ نفر در منزل سلیمان محسن اسکندری تشکیل شد. از این تعداد حدود ۳۷ نفر از کمونیست های زندانی بودند. عناصر هوادار انگلیس نیز، در چارچوب سیاست «جبهه واحد

۱- . کمونیزم در ایران- یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیست ها در ایران از اوایل مشروطیت تا فروردین ۱۳۴۳، ص ۱۹۹. کتاب فوق، که توسط سرهنگ ستاد علی زیبایی در شهریور ۱۳۴۳ انتشار یافته، از مهمترین اسناد تاریخ مارکسیسم در ایران است. سرهنگ زیبایی، که از مسئولین و شکنجه گران «فرمانداری نظامی تهران» و بعداً «ساواک» بود، بر اساس اسناد دست اول «ساواک» به تدوین کتاب فوق دست زد و آنرا در تیراژ معدود به چاپ رساند. این کتاب صرفاً برای دولتمردان مورد اعتماد رژیم ارسال می شد. لازم به توضیح است که اعتبار اسناد مندرج در کتاب کمونیزم در ایران، صرفنظر از مواضع سیاسی آن، مورد تأیید رهبری حزب توده بود و حزب فوق بر حفظ جدی نسخ آن در آرشیوهای مخفی خود دست زد. از جمله، بدستور نورالدین کیانوری میکروفیلم کتاب تهیه شد و از طریق رابط کا.گ.ب به آلمان شرقی، برای ضبط در آرشیو مرکزی حزب، ارسال گردید. کمونیزم در ایران با کتاب سیر کمونیزم در ایران، که توسط فرمانداری نظامی تهران و با مقدمه تیمور بختیار در سال ۱۳۳۶ بطور علنی انتشار یافت، تفاوت دارد.

۲- . کمونیزم در ایران، ص ۱۹۹.

ضد فاشیستی» در این جلسه شرکت داده شدند. حیدر علی اوف نیز، که ایرانی الاصل بود در جلسه شرکت داشت، ولی اکثر شرکت کنندگان او را نمی شناختند و چند نفری که می شناختند، او را معرفی نکردند.

در جلسه، از سوی برخی از کمونیست های قدیمی، که از تصمیمات کمیترین اطلاع نداشتند پوشش غیر کمونیستی حزب مورد اعتراض قرار گرفت. آنان خواستار احیاء نام «حزب کمونیست ایران» بودند. علی اوف بعنوان یک کمونیست ایرانی، که از آذربایجان آمده، به سخنرانی پرداخت و چنین استدلال کرد:

با توجه به شرایط و اوضاع و احوال ایران، حزبی باید تأسیس شود که معتدل و میانه رو باشد تا بتواند کلیه طبقات را در خود جمع آوری کند، بدین لحاظ نام حزب کمونیست در شرایط فعلی برای ایران مناسب نیست. (۱)

بدینسان، نام «حزب توده ایران» برای حزب فوق انتخاب شد. جلسه پس از ۱۳ ساعت بحث و انتخاب ۱۵ نفر از اعضای کمیته مرکزی موقت و کمیسیون تفتیش، که مسئولیت تشکیلات تهران نیز به آن ها محول شده بود، به کار خود پایان داد و رئوس «اولین مرامنامه» حزب را تصویب کرد. این مرامنامه بعدها در نخستین کنفرانس ایالتی تهران (۱۷ مهر ۱۳۲۱) مبسوط و مدون تر شد.

اسامی اعضای موقت کمیته مرکزی، که مسئولیت «کمیته ایالتی تهران» را نیز به عهده داشتند، به شرح زیر است:

۱- سلیمان محسن اسکندری (رئیس حزب) ۲- عباس اسکندری ۳- ایرج اسکندری ۴- دکتر رضا رادمنش ۵- دکتر مرتضی یزدی ۶- دکتر محمد بهرامی ۷- نورالدین الموتی ۸- عب_دالصمد کامبخش ۹- رضا روستا ۱۰- آرداشس آوانسیان ۱۱- عبدالحسین نوشین ۱۲- محمود بقراطی ۱۳- علی امیرخیزی ۱۴- محمدعلی شریفی ۱۵- ابوالقاسم اسدی. (۲)

در سال ۱۳۲۰، حزب توده روزنامه سیاست به مدیریت عباس اسکندری را بعنوان ارگان رسمی خود اعلام داشت. ولی بعلت گرایش های غیر کمونیستی عباس اسکندری و روش های چپ روانه اعضای کمونیست تحریریه، جلسات آن، محل درگیری و مناقشات سیاسی بود. عباس اسکندری در سال ۱۳۲۱ از حزب توده کنار رفت و روزنامه رهبر، با تیراژ ۲۵۰ نسخه، به مسئولیت ایرج اسکندری، ارگان حزب شد. در همین زمان، روزنامه

۱- . کمونیزم در ایران، ص ۱۱۹.

۲- . کمونیزم در ایران، صص ۲۲۲-۲۲۳.

مردم، با تیراژ ۱۵۰ نسخه نیز، در چارچوب مشی «اتحاد ضد فاشیستی» (۱)، بعنوان ارگان «سازمان ضد فاشیست ایران»، با همکاری عمال شوروی و انگلیس (مصطفی فاتح کارمند عالی رتبه شرکت نفت ایران- انگلیس) انتشار یافت. روزنامه مردم نخستین بار در اوایل حکومت رضاشاه، به مدیریت صفر نوعی، عضو اتحادیه باربران بندرانزلی، انتشار یافته بود و به دلیل نشر افکار کمونیستی توقیف شده بود. سایر روزنامه های وابسته به حزب توده در سال ۱۳۲۰ عبارت بودند از: آژیر (به مدیریت سیدجعفر پیشه وری)، راستی (به مدیریت محمد پروین گنابادی)، ظفر (ارگان «اتحادیه کارگری» به مدیریت رضا روستا) و دماوند (به مدیریت فتح الله فتاحی). تا پایان سال ۱۳۲۰ شمار اعضای حزب توده در تهران حدود ۲۰۰-۱۵۰ نفر بود. (۲)

اولین مرامنامه

اصول اساسی مندرج در اولین مرامنامه حزب توده، چهره یک حزب ترقی خواه و مردمی را ارائه می دهد، که با علت وجودی و مضمون حزب فوق همخوانی نداشت. در این مرامنامه به هیچ روی به ایدئولوژی و اهداف مارکسیستی حزب اشاره ای نشده بود.

ماده اول مرامنامه می گوید:

ماده ۱- حفظ استقلال و تمامیت ایران و مبارزه بر علیه هر گونه سیاست استعماری نسبت به کشور ایران بر طبق اصل معروف آزادی و اختیار ملت ها در تعیین سرنوشت خویش. (۳)

کمیسیون تبلیغات حزب توده در تشریح ماده فوق می نویسد:

۱- در آغاز جنگ جهانی دوم، شعارهای «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) در جهت مبارزات کمونیستی بود. ولی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ که هیتلر با نقض پیمان عدم تجاوز استالین به خاک شوروی حمله کرد و موجودیت این کشور مورد تهدید قرار گرفت، حزب کمونیست شوروی و کمیترن، شعار «جبهه واحد ضد فاشیستی» را مطرح ساختند. مضمون این شعار این بود که مقابله با تجاوزات آلمان هیتلری یک وظیفه ملی و میهنی است و همه نیروها باید در چارچوب اتحاد ضد فاشیستی متحداً مبارزه کنند. در چارچوب همین سیاست، شوروی وارد اتحاد با آمریکا و انگلیس شد و برای جلوگیری از بدبینی متفقین خود، در مه ۱۹۴۳ «انترناسیونال کمونیستی» را منحل کرد. برای آشنائی با مشی «جبهه واحد فاشیستی» مراجعه شود به: گئورگی دیمیتروف، مبارزه را در راه جبهه واحد علیه فاشیسم و جنگ، ترجمه م. منصور، انتشارات توده، ۱۳۵۹.

۲- در سال ۱۳۲۲، تیراژ نشریه «رهبر» در تهران به ۵۰۰ نسخه و در شهرستانها به ۱۰۰۰ نسخه رسید (کمونیسم در ایران، ص ۲۴۴).

۳- حزب توده ایران، چه می گوید و چه می خواهد؟ (کمیسیون تبلیغات حزب توده، آبان ۱۳۲۲) در: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، تهران، انتشارات علم، جلد اول، ص ۱۷۸.

استقلال ایران یعنی چه؟

- یعنی هیچ اراده خارجی بر ملت ایران تحمیل نشود و ایرانی کشور خویش را به هر طریقی که خودش صلاح میدانند اداره کند. در این صورت می گویند ملت ایران ملت مستقلی است. بدیهی است که هیچ کس و هیچ دولتی برای ملت دلسوزتر از خود ملت نیست و نمی تواند مصلحت او را مانند خود او تشخیص دهد. دولت هایی که به این بهانه در کار دولت ها و ملت های دیگر مداخله می کنند فقط به این قصداند که به زیان آن ملت و به سود خویش استفاده نمایند. (۱)

کمیسیون تبلیغات سپس شرح جامعی در ۴ صفحه پیرامون مفاهیم «استقلال» و «استعمار» ارائه می دهد. روشن است که این شعارها با واقعیت نمی خوانند و حزبی که توسط «وزارت امنیت» شوری و با حضور نماینده آن (حیدر علی اوف) تأسیس شده بود، نمی توانست به این شعارها اعتقادی داشته باشد. معهذاً، طی سال های نخست فعالیت حزب، چنین دعاوی توانست عده ای را بفریبد و پیرامون حزب توده مجتمع سازد. بعدها با آشکار شدن ماهیت وابسته حزب توده، بویژه در ماجرای نفت شمال، بسیاری از این افراد پراکنده شدند.

ماده دوم مرامنامه، «مبارزه در راه استقرار رژیم دمکراسی و تأمین کلیه حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان، نطق، قلم، عقیده و اجتماعات» (۲) را مطرح می سازد. روشن است که این شعارها با ایدئولوژی مارکسیستی، که مدعی نظام تک حزبی و «دولت دیکتاتوری پرولتاریا» است، منافات دارد و تنها یک شعار تبلیغاتی است.

ماده سوم مرامنامه، «مبارزه بر علیه رژیم دیکتاتوری و استبداد» (۳) است. بدیهی است که منظور حزب توده از این شعار، بهره گیری از جو ضد استبدادی سالهای پس از سقوط رضاشاه بمنظور تحکیم مواضع خود در راستای تصرف قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری مارکسیستی بوده است.

جالب توجه اینکه در اصل پنجم، حزب توده خواستار «تشکیل دادگاه عالی برای محاکمه و مجازات اشخاصی که به مالکیت و آزادی خیانت کرده بودند، نسبت به حقوق فردی و اجتماعی اجحاف و تعدی نموده اند و پس گرفتن ثروتی که از این راه بدست آمده

۱- حزب توده ایران، چه می گوید و چه می خواهد؟ (کمیسیون تبلیغات حزب توده، آبان ۱۳۲۲) در: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، تهران، انتشارات علم، جلد اول، ص ۱۷۸.

۲- حزب توده ایران، چه می گوید و چه می خواهد؟ (کمیسیون تبلیغات حزب توده، آبان ۱۳۲۲) در: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، تهران، انتشارات علم، جلد اول، ص ۱۸۲.

۳- حزب توده ایران، چه می گوید و چه می خواهد؟ (کمیسیون تبلیغات حزب توده، آبان ۱۳۲۲) در: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، تهران، انتشارات علم، جلد اول، ص ۱۹۸.

است»^(۱) می باشد. بعبارت دیگر، حزب توده تلویحاً حق مالکیت خصوصی را می پذیرد، و این در حالی است که در مرام واقعی این حزب، مالکیت خصوصی، حتی در شکل محدود و مشروع و ناچیز آن، مورد پذیرش نیست.

در مسئله حقوق دهقانان، حزب توده شعارهای اصلاح طلبانه و بهبود گرایانه ای مانند «اصلاحات لازم در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبود وضع دهقانان»^(۲) و واگذاری بلاعوض املاک رضاشاه و خالصجات دولتی به دهقانان^(۳) را مطرح می سازد و خواستار «اصلاحات اساسی در مورد تقسیم غیر عادلانه محصول بین ارباب و رعیت و حذف عادات و قوانین مربوط بدان (مانند تقسیم بر طبق عوامل پنجگانه)» می باشد.^(۴)

به عبارت دیگر، حزب توده نظام بهره برداری سنتی زراعی (که در مارکسیسم اصطلاحاً فئودالیسم خوانده می شود) را به رسمیت می شناسد و تنها خواستار «تقسیم عادلانه محصول بین ارباب و رعیت» است. کمیسیون تبلیغات در تشریح ماده فوق می نویسد:

پس عدالت بشری اقتضا دارد که قوانین میان ارباب و رعیت تعدیل شود و سهم بزرگتری برای رعیت در نظر بگیرند، بطوریکه بر حفظ آسایش خویش توانا گردد و از این گرداب فقر و فلاکت بیرون آید.^(۵)

در رابطه با سایر اقشار اجتماعی، خواست های حزب توده در همین چارچوب، بسیار معتدل و اصلاح طلبانه و فاقد هرگونه رنگ و بوی چپ و مارکسیستی بوده است.

بدینسان، حزب توده می کوشید تا به توصیه «وزارت امنیت شوروی» و کمیتزین وفادار باشد و از هرگونه تظاهر چپ روانه، که سیاست «ملی» و «غیر کمونیستی» آن را مخدوش سازد، پرهیزد و باید گفت تا زمانی که علی اوف در ایران بود و مسئولیت نظارت بر رهبری حزب را بر عهده داشت (تا حدود سال ۱۳۲۸) این مصلحت گرایی تا حدودی مراعات می شد.

در سال ۱۳۲۲، روزنامه رهبر، ارگان حزب، چنین نوشت:

آیا حزب توده کمونیست است؟ نسبت کمونیستی به حزب توده ایران، نسبتی

۱- حزب توده ایران، چه می گوید و چه می خواهد؟ (کمیسیون تبلیغات حزب توده، آبان ۱۳۲۲) در: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، تهران، انتشارات علم، جلد اول، ص ۲۰۵.

۲- حزب توده ایران، چه می گوید و چه می خواهد؟ (کمیسیون تبلیغات حزب توده، آبان ۱۳۲۲) در: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، تهران، انتشارات علم، جلد اول، ص ۲۱۸.

۳- حزب توده ایران، چه می گوید و چه می خواهد؟ (کمیسیون تبلیغات حزب توده، آبان ۱۳۲۲) در: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، تهران، انتشارات علم، جلد اول، ص ۲۲۳.

۴- حزب توده ایران، چه می گوید و چه می خواهد؟ (کمیسیون تبلیغات حزب توده، آبان ۱۳۲۲) در: اسناد تاریخی جنبش

کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، تهران، انتشارات علم، جلد اول، ص ۲۲۹. عوامل پنجگانه زراعت عبارتست از: زمین، آب، بذر، گاو و رعیت (کار). در نظام بهره برداری سنتی زراعی ایران بر اساس عوامل فوق محصول میان مالک و رعیت تقسیم می شد.

۵- حزب توده ایران، چه می گوید و چه می خواهد؟ (کمیسیون تبلیغات حزب توده، آبان ۱۳۲۲) در: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، تهران، انتشارات علم، جلد اول، ص ۲۳۰.

که دسته سید ضیاء می کوشند به ما وارد سازد و بدان وسیله سعی دارند سرمایه داران و تجار ایرانی را از ما بترسانند نسبتی است غلط و دور از حقیقت. حزب توده ایران حزبی است مشروطه خواه و طرفدار قانون اساسی. چرا؟ زیرا ما معتقدیم که افکار کمونیسم و سوسیالیسم زائیده شرایط اجتماعی خاص است که در ایران وجود ندارد و اگر روزی حزب کمونیست در ایران بوجود آید آن حزب قطعاً حزب توده نخواهد بود. (۱)

با علل شکست این تاکتیک حزب توده، مبنی بر استتار چهره کمونیستی خود، در صفحات پیشین از زبان احسان طبری آشنا شدیم. واقعیت این است که عملکردهای حزب توده، بویژه در مسئله امتیاز نفت شمال و غائله فرقه دمکرات آذربایجان (۱۳۲۵ - ۱۳۲۴) در سطح عمومی جامعه هیچ تردیدی در وابستگی این حزب به شوروی بر جای نگذارد و حزب توده به سرعت بعنوان یک حزب وابسته به بیگانه، شهرتی وسیع کسب کرد.

نکته جالب توجه، مقایسه عملکردهای حزب توده در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۲۰ با عملکردهای آن در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۸) است. در هر دو مقطع تاریخی، حزب توده سخت از غیرقانونی شدن پرهیز دارد و می کوشد تا به هر بهائی سیاست های واقعی خود را مکتوم دارد. در هر دو مقطع پس از انحلال (۱۳۲۷) توسط رژیم شاه و ۱۳۶۲ توسط مقامات قضائی جمهوری اسلامی ایران بدلیل کشف روابط جاسوسی و اعتراف صریح رهبران حزب بدین امر، که دیگر حزب از اهرم «قانونیت» و «فعالیت علنی» نومید شده، ماهیت سیاست های خود را به صراحت بیان می دارد. همانگونه که در دوره اول فعالیت علنی (۱۳۲۷-۱۳۲۰)، حزب توده خود را مقید به «قانون اساسی مشروطه سلطنتی» وانمود می کرد، در دوره دوم فعالیت علنی (۱۳۶۱-۱۳۵۸) نیز، خود را وفادار به «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» وانمود می کرد. همانگونه که در دوره اول، حزب توده با مظلوم نمائی «شهرت کمونیستی» را اتهام وارده از سوی سید ضیاء و دار و دسته حزب «اراده ملی» تبلیغ می نمود، در دوره دوم نیز «شهرت جاسوسی» را «اتهامات قالبی ساواک و تبلیغات آریامهری» (۲) می خواند و در تبیین این «شهرت»، تمام نیروهای سیاسی ایران، اعم از راست و چپ و مذهبی و غیر مذهبی را به «عناد کورکورانه» علیه حزب متهم می نمود. همانگونه که در دوره اول، حزب توده خود را مقید به «اصل استقلال

۱- رهبر، ۱۷/۱۲/۱۳۲۲، شماره ۲۵۰.

۲- نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، انتشارات توده، سال ۱۳۶۱، ص ۶۷۱.

ملی» وانمود می ساخت، در دوره دوم نیز خود را مقید به اصل «نه شرقی - نه غربی» اعلام می داشت.

در این رابطه در سال ۱۳۵۹، دبیر اول حزب توده، ریاکارانه، چنین گفت:

«... شعار «نه شرقی، نه غربی» در چهارچوب همان مفهوم استقلال که در بالا- یادآوری شد قابل پذیرش است. ما شعار «نه شرقی، نه غربی» را در چهارچوب این اظهارات امام خمینی که گفته اند ما با هر دولتی که به حقوق ما احترام بگذارد و با ما دوستی کند دوست هستیم و با هر دولتی که بخواهد حقوق ملی ما را زیر پا بگذارد و با ما دشمنی کند دشمن هستیم، درک می کنیم و می پذیریم. (۱)»

روشن است که چنین مشی و عملکردی در عرف سیاست چیزی نیست جز ماکیاولیسم، که در اصطلاح مارکسیسم، «اپورتونیسیم» و «میلرانیسم» خوانده می شود.

نخستین کنفرانس ایالتی تهران

در ۱۷ مهر ۱۳۲۱ (روز جمعه)، نخستین کنفرانس ایالتی تهران حزب توده در منزل جمشید کشاورز (برادر دکتر فریدون کشاورز) تشکیل شد. مهم ترین نتیجه این کنفرانس، تنظیم و تصویب «مرامنامه» و «نظامنامه» حزب توده بود. مرامنامه مصوب کنفرانس فوق، در واقع همان مصوب جلسه هیأت مؤسسان بود، که با شرح و تفصیل بیشتر تدوین گردید.

در این کنفرانس، اشخاص غیر کمونیست مانند دکتر مظفر بقائی کرمانی (که بعداً به یکی از دشمنان درجه اول حزب توده بدل شد)، مهندس احمد رضوی و جبار باغچه بان حضور داشتند. در این کنفرانس، عباس اسکندری مورد حمله شدید قرار گرفت و از حزب اخراج شد. همچنین جبار باغچه بان ضمن نطقی، به شوروی حمله کرد که سخنان او مورد اعتراض شدید کمونیست های حاضر در کنفرانس قرار گرفت.

کنفرانس، افراد پیشین را بعنوان اعضای کمیته ایالتی تهران، که تا تشکیل کنگره، وظایف کمیته مرکزی را نیز انجام می دادند، انتخاب کرد و تنها به جای عباس اسکندری (که اخراج شد) و ابوالقاسم اسدی (که وفات یافته بود) دکتر فریدون کشاورز و مهدی کی مرام را به ترکیب خود وارد کرد.

در سال ۱۳۲۱، حزب توده موفق شده بود در ۵ استان کشور (آذربایجان، مازندران، خراسان، گیلان، اصفهان) «کمیته ایالتی» خود را تأسیس کند و علاوه بر آن در ۱۹ شهر

۱- نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، انتشارات توده، سال ۱۳۶۱، ص ۲۳۳.

کوچک نیز به تشکیل «کمیته محلی» دست زد. در سال فوق، تعداد اعضای حزب توده در تهران حدود ۳۰۰ نفر و در شهرستانها نیز همین تعداد بود. این رقم در سال ۱۳۲۲، در تهران حدود ۷۰۰ نفر و در استان های شمالی کشور به بیش از ۱۵۰۰ نفر رسید.

حزب توده و «طبقه کارگر»

مهمترین ابتکار حزب توده در اوایل سال ۱۳۲۱، تأسیس اتحادیه کارگری بنام «شورای مرکزی اتحادیه های کارگری و زحمتکشان ایران» به ریاست رضا روستا بود. این سازمان توانست با پوشش کاملاً غیر کمونیستی و با بهره گیری از افراد غیر کمونیست، مانند تقی فداکار (مسئول شورا در استان اصفهان)، در تهران قریب به ۱۰۰۰ کارگر و در سایر شهرها عده قابل توجهی را پیرامون خود گردآورد و در مقایسه با سازمان حزب توده به یک سازمان قابل توجه سیاسی مبدل شود.

در سال ۱۳۲۲، «شورای مرکزی» با دو سازمان کارگری دیگر ائتلاف کرد و نام خود را به «شورای متحده مرکزی...» تغییر داد. مهمترین مرکز فعالیت «شورای متحده» در شهر اصفهان بود، که تقی فداکار به دلیل وجهه شخصی که در میان کارگران داشت، توانست عده زیادی را مجتمع سازد. تقی فداکار کمونیست نبود و علیرغم همکاری با روستا، نام اتحادیه خود را «شورای مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان اصفهان» گذارده بود و نه «شورای ایالتی...». رهبری حزب توده و روستا هر چند از وجهه فداکار و اقتدار او ناراضی بودند، ولی چاره ای جز تحمل نداشتند. زیرا «شورای متحده»، به سازمانی رقیب با حزب توده بدل شده بود و رضا روستا با اتکاء بر موفقیت های خود سودهای جاه طلبانه در سر می پروراند. (۱)

نکته قابل توجه در این زمینه، مقایسه فعالیت های کارگری حزب توده در دو مقطع سال های ۱۳۲۰ و سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است. در ۱۳۲۰، صنعت در ایران رشد نازلی داشت و تعداد کارگران ایرانی شاغل در همه صنوف شهری (اعم از فعله و باربر و...) رقمی حدود ۲۰۰ هزار نفر را دربرمی گرفت؛ که از این میان مقدار ناچیزی در کارگاههای صنعتی شاغل بودند. کارگران ایرانی در آن زمان عموماً روستائیان بودند که به دلیل فقر شدید، راهی شهرها شده و با حقوق ناچیزی در کارگاهها و معدود کارخانه های صنعتی کار می کردند. از نظر فرهنگی، کارگران صنعتی ایران کاملاً مذهبی و متشع بودند

۱- . مراجعه شود به: احسان طبری، کژراهه _ خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۵۰-۵۳.

و طبیعتاً هر گونه ایدئولوژی الحادی را با نفرت طرد می کردند. ولی بدلیل سطح پائین آگاهی توده مردم ایران، هیچگونه تصور ذهنی از ایدئولوژی های الحادی و ماتریالیستی چون مارکسیسم وجود نداشت. بیسوادی فاحشی که اکثریت مطلق زحمتکشان شهری را محکوم به عدم آگاهی سیاسی کرده بود، عامل مهمی در این عدم شناخت بود. لذا، اتحادیه کاری حزب توده با پوشش کاملاً غیر کمونیستی و با شعارهای بظاهر موجه، چون «نان و مسکن»، موفق می شد که در «آکسیون»های خود، تعداد قابل توجهی از کارگران و فقرای شهری را جلب کند. این حرکت ها، که منبعث از بی عدالتی اجتماعی حاکم بر جامعه ایران بود، طبعاً هیچ ارتباطی با ایدئولوژی مارکسیستی نداشت. به این دلیل ساده، حزب توده از میان انبوه کارگرانی که جذب شعارهای «شورای متحده» می شدند، تنها توانست عده معدود چند صد نفری را به مارکسیسم و صفوف حزب جلب کند. ولی به هر روی، این اهرم نفوذ در کارگران عامل مهمی در بهره برداری های تبلیغاتی و سیاسی حزب توده بود.

در سالهای پس از انقلاب اسلامی ایران، کارگران صنعتی عده قابل توجهی را تشکیل می دادند. در واقع رشد صنعت وابسته (مونتاژ) در ایران در سالهای پس از «انقلاب سفید» و بویژه برنامه نواستعماری اصلاحات ارضی، توده کثیری از عشایر و روستائیان را ورشکست کرد و بعنوان «نیروی کار ارزان» صنایع مونتاژ امپریالیستی به شهرها کشاند. به عبارت دیگر، در مقایسه با ایران سالهای ۱۳۵۰، ایران دهه ۱۳۲۰ یک کشور کاملاً عشایری-فلاحتی محسوب می شد و به همین دلیل بود که «کمیترن» به دلیل نبودن «طبقه کارگر» در ایران تأسیس «حزب کمونیست» را نادرست می دانست.

در سالهای پس از انقلاب اسلامی ایران، آمار کارگران شاغل در کارگاههای بزرگ صنعتی (که در اصطلاح مارکسیسم «پرولتاریا» خوانده می شوند) به تنهایی حدود نیم میلیون نفر است. (۱) در حالیکه در سال ۱۹۶۰ م. (۱۳۳۹ ش.) تنها ۱۳۵۶۰۰ نفر در کارگاههای صنعتی کشور اشتغال داشتند و از این میان تنها ۵۵۰۰۰ نفر در کارگاههای بزرگ صنعتی شاغل بودند. (۲)

رشد کارگران صنعتی در ایران تنها یک رشد کمی نبود، بلکه در عین حال یک رشد کیفی نیز بود. در حالیکه در دهه ۱۳۲۰ اکثریت مطلق کارگران و زحمتکشان شهری بیسواد بودند، در سال ۱۳۶۰ آمار، درصد باسوادان مناطق شهری کشور را ۶/۸۰٪ نشان می دهد.

۱- سالنامه آماری سال ۱۳۶۵، مرکز آمار ایران.

۲- ایوانف، تاریخ نوین ایران، ص ۱۹۹.

مجموعه این شاخص‌ها، رشد کمی و کیفی کارگران صنعتی ایران را طی دهه‌های ۱۳۵۰-۱۳۲۰ نشان می‌دهد. شاخص‌های کمی نشان می‌دهد که نسبت کارگران کارگاه‌های بزرگ صنعتی طی سالهای ۱۳۶۰-۱۳۴۰، تقریباً ده برابر افزایش یافته است. اگر سواد را بعنوان یک معیار اساسی در تعیین رشد کیفی محسوب داریم، که مسلماً چنین است، آمار درصد بالای باسوادی را در کارگران کارگاه‌های صنعتی بزرگ کشور در دهه ۱۳۶۰-۱۳۵۰ نشان می‌دهد.

مارکسیسم مدعی است که با رشد پرولتاریای صنعتی، «طبقه کارگر» از نظر کیفی نیز رشد خواهد کرد و به قدرت خود بعنوان یک «طبقه» پی خواهد برد. بدینسان، بتدریج کارگران از حالت «طبقه در خود»، یعنی طبقه‌ای که فاقد آگاهی سیاسی است و نسبت به منافع طبقاتی خویش فاقد درک اجتماعی است، به «طبقه برای خود»، یعنی طبقه‌ای که نسبت به منافع و قدرت طبقاتی خود شناخت یافته، مبدل می‌شوند. رشد «آگاهی طبقاتی» سبب گرایش به مارکسیسم، که «ایدئولوژی طبقه کارگر» است، می‌گردد و بدینسان، کارگران به سوی حزب کمونیست، که «حزب پیشاهنگ طراز نوین طبقه کارگر» است، بیش از پیش گرایش می‌یابند.

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست می‌نویسند:

ولی با رشد ص-نایع فقط شمار پرولت-اریا افزایش نمی‌یابد، بلکه توده ه-ای انب-وهی از پرولتاریا یکجا گرد می‌آیند، قدرت پرولتاریا فزونی می‌پذیرد و او این قدرت را روز به روز احساس می‌کند ... آنگاه کارگران، اتحادیه‌هایی علیه بورژوازی تشکیل می‌دهند و برای دفاع از دستمزد خویش متفق عمل می‌کنند ... این تشکل پرولترها بصورت طبقه و بدین سان بصورت یک حزب سیاسی هر بار هم نیرومند تر و استوارتر و پرتوان تر از پیش می‌گردد... (۱)

واقعیات رشد صنعت در کشورهای سرمایه‌داری، عکس این دعاوی را نشان می‌دهد، در حالیکه صنعت نسبت به دوران مارکس و انگلس بنحو چشمگیری توسعه و تمرکز یافته است. در نمونه ایران این ادعا را محک می‌زنیم:

در نمونه حزب توده دیدیم که در دهه ۱۳۲۰ حزب توده توانست به نفوذ قابل اعتنائی در صفوف کارگران ایران دست یابد، در حالیکه در سال‌های پس از انقلاب اسلامی ایران، که شرایط فعالیت آزاد صنفی و سیاسی، بدون کمترین قید و بندی وجود داشت، حزب

۱- . مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه محمد پورهرمزبان، انتشارات توده، ۱۳۵۹، ص ۶۳-۶۴.

توده موفق به جذب حداقل نیروی کارگری هم نشد. بررسیهای انجام شده نشان می دهد که کارگران عضو حزب توده عده ناچیزی را تشکیل می دادند و عمده اعضای این حزب دانشجویان و دانش آموزان و کارمندان و شاغلین بخش خصوصی بودند.

با توجه به رشد کمی کارگران شاغل در صنایع بزرگ کشور و با توجه به رشد کیفی (درصد بالای باسوادی در دهه ۱۳۶۰-۱۳۵۰) پدیده عدم گرایش کارگران به مارکسیسم و حزب توده را چگونه می توان تحلیل کرد؟ مجموعه بررسیها عکس دعاوی مارکسیسم را نشان می دهد:

۱- در دهه ۱۳۲۰، فقدان کارگران شاغل در صنایع بزرگ (که بدلیل تخصص فنی و تجمع در مراکز بزرگ صنعتی از آگاهی سیاسی بالاتری برخوردارند) و وجود انبوه عظیم کارگران بی تخصص و ناآگاه، که تحت تأثیر فقر اقتصادی به سرعت جذب شعارهای صنفی می شدند، عامل مهمی در موفقیت اتحادیه های کارگری حزب توده بود.

۲- بیسوادی کارگران ایران در دهه ۱۳۲۰، سبب فقر فرهنگی و جذب آنان به شعارهای عوام فریبانه اتحادیه های حزب توده می شد. در حالیکه به عکس، درصد بالای سواد و آگاهی سیاسی در کارگران عصر انقلاب اسلامی، عامل مهمی در دفع شعارهای عوام فریبانه حزب توده و سایر گروهکهای چپ بوده است.

۳- در دهه ۱۳۲۰، حزب توده در جامعه کارگری ایران شناخته شده نبود و کارگران به طور عمده جذب شعارهای صنفی و رفاهی می شدند، نه ایدئولوژی حزب توده. در حالیکه در سال های پس از انقلاب اسلامی، مارکسیسم بعنوان یک جریان سیاسی و ایدئولوژیک در جامعه کارگری ایران شناخته شده بود، و همین امر سبب دفع شدید و قاطع حرکت های چپ در محیط های کارگری از سوی توده کارگران می شد. باید توجه داشت که موفقیت حزب توده در دهه ۱۳۲۰ در شرایطی صورت گرفت که این حزب خود را بعنوان یک حزب اصلاح طلب و غیر کمونیست (و گاه مذهبی) وانمود می ساخت و ایدئولوژی الحادی آن شناخته نبود. در حالیکه در سالهای پس از انقلاب اسلامی، حزب توده خود را بعنوان یک جریان مارکسیستی مطرح می ساخت. بنا به اصول مارکسیسم، قاعدتاً باید توجه کارگران به حزب مارکسیستی، که خود را «حزب طراز نوین طبقه کارگر» می خواند بیشتر باشد، تا به یک جریان سیاسی اصلاح طلب و معتدل و غیر کمونیست. در نمونه حزب توده، واقعیت عکس این را نشان می دهد.

۴- و بالاخره، در دهه ۱۳۲۰، جامعه ایران و از جمله جامعه کارگری کشور از یک خلأ ایدئولوژیک و سیاسی برخوردار بود. در حالیکه در سالهای پس از انقلاب اسلامی،

کارگران صنعتی ایران از پیشگامان نهضت اسلامی بودند و اعتصابات کارگری، بویژه اعتصابات کارکنان صنعت نفت خوزستان، سهم مهمی در فلج کردن رژیم طاغوت و پیروزی انقلاب اسلامی داشت. ایمان کارگران صنعتی کشور به اسلام، بعنوان مکتب محرومان و پابرهنگان و اعتقاد راسخ آنان به رهبری امام(ره)، عامل اساسی در دفع ایدئولوژی های انحرافی و شعارهای صنفی عوامفربانه بوده است. این عامل ثمره و نتیجه عوامل پیشگفته به اضافه زمینه های غنی فرهنگ اسلامی در جامعه ایران می باشد.

مجلس چهاردهم و «فراکسیون توده»

با چنین پیشینه فعالیت و سازماندهی، حزب توده با انتخابات مجلس چهاردهم (۱۳۲۲-۱۳۲۳) مواجه شد.

مارکسیسم، و بهتر بگوئیم لنینیسم، بنا به اصل بهره گیری از همه اشکال فعالیت مخفی و علنی، مبارزات پارلمانی را نیز یکی از عرصه های مهم فعالیت خود می داند. حزب بلشویک روسیه در شرایط سالهای پس از انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵م. در انتخابات مجلس «دوما» شرکت کرد و موفق به تشکیل یک «فراکسیون» پارلمانی در «دوما» شد. (۱)

در همان زمان مخالفین چپ رو لنین خواهان فراخواندن نمایندگان بلشویک از مجلس تزاری بودند و لذا به گروه «آتریویست ها» (۲) معروف شدند. بعدها لنین در کتاب بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم، در مقابله با کمونیست های چپ آلمان، که هرگونه شرکت در پارلمان های بورژوائی را محکوم می کردند، چنین نوشت:

ما بلشویکها در ضدانقلابی ترین پارلمان ها شرکت کرده ایم و تجربه نشان داده است که چنین شرکتی نه تنها مفید بلکه حزب پرولتاریای انقلابی ... ضروری هم بود... (۳)

از دیدگاه لنین، شرکت در پارلمان های بورژوائی به عنوان یک ابزار علنی مبارزه سیاسی مطرح بود، که باید از آن در جهت آگاه ساختن توده ها و تبلیغ شعارهای سیاسی حزب کمونیست بهره جست. ولی بعدها با ظهور خروشچفیسیم در اتحاد شوروی و تأثیر توسعه پارلمانتاریسم در غرب، تز «گذار مسالمت آمیز» مطرح شد و احزاب کمونیست اروپای

۱- در رأس فراکسیون بلشویکها در «دوما»، یک مأمور نفوذی پلیس تزاری بنام رمان مانیلوسکی که از دوستان لنین و عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک بود، قرار داشت.

۲- از واژه روسی «آتریوی»، به معنای «فراخواندن».

۳- لنین، آثار منتخبه، یک جلدی فارسی، ص ۷۵۰.

غربی به این تز گرویدند. مفهوم این تز این است که با شرکت در نهادهای دولت بورژوائی (مانند پارلمان و کابینه) می توان به تدریج و بطور مسالمت آمیز، سوسیالیسم را تحقق بخشید. در این مفهوم، «پارلمانتاریسم» بعنوان یک استراتژی مطرح است و نه بعنوان یک «تاکتیک»، که لنین مطرح می ساخت.

پارلمانتاریسم به مفهوم استراتژی، بعدها در دهه ۱۹۶۰م. آماج حمله شدید مائوئیسم و «چپ نو» قرار گرفت و آنان احزاب کمونیست سنتی را به عدول از لنینیسم و سازش با بورژوازی و مستحیل شدن در نهادهای جامعه بورژوائی متهم ساختند.

در رابطه با حزب توده نمی توان گفت که هدف این حزب از تشکیل «فراکسیون توده» در مجلس چهاردهم، بهره گیری از پارلمانتاریسم به مفهوم لینی آن، یعنی بعنوان تاکتیک مبارزه علنی، بوده است. جاه طلبی و سودای وزارت و وکالت و پارلمانتاریسم به معنای استراتژیک آن (میلرانیسم) مسلماً سهم بیشتری در این فعالیت رهبران مقام پرست حزب توده داشته است. (۱)

به هر روی، رهبران حزب توده با چنین دستاویز ایدئولوژیک و با چنین سوداهای میلرانیستی در انتخابات مجلس چهاردهم شرکت جستند. مطالعه وضعیت کاندیداهای حزب توده در این انتخابات جالب است:

حزب توده بیشترین نیروی خود را در انتخابات تهران صرف کرد، و معروفترین چهره های خود را (مانند سلیمان محسن اسکندری، رضا روستا، دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، نورالدین الموتی) از تهران کاندیدا نمود. از میان این عده، بیشترین آراء نصیب دکتر مرتضی یزدی شد (۵۰۰۰ رأی). در حالیکه آراء آخرین نفری که به مجلس راه یافت (نفر دوازدهم) دو برابر این رقم بود. سلیمان محسن اسکندری نیز که در اوایل دوره مشروطیت (مجلس دوم و سوم و چهارم) با آراء طبیعی وکیل می شد، بدلیل وابستگی به حزب توده رأی نیاورد. وی در جریان انتخابات مجلس چهاردهم (۱۷ دی ۱۳۲۲) فوت کرد.

ولی حزب توده موفق شد از سایر شهرهای کشور ۹ نماینده به مجلس اعزام دارد. از این میان، بالاترین آراء نصیب تقی فداکار (از حوزه اصفهان با ۳۰۰۰۰ رأی) شد. درباره فداکار، همانگونه که گفتیم، آراء وی ناشی از محبوبیت شخصی او در مجامع

۱- برای آشنائی با روحیه میلرانیستی و سوداهای مقام پرستانه سران حزب توده، به: احسان طبری، کژراهِه _ خاطراتی از تاریخ حزب توده، مراجعه شود.

کارگری اصفهان و حمایت برخی دولتمردان وابسته بود.

ایرج اسکندری با ۵۲۰۰ رأی از ساری به مجلس راه یافت. بگفته احسان طبری:

جاه طلبی شدید ایرج او را واداشت که از فرصت استفاده کند و به وکالت و وزارت برسد. در مورد وکالت او، قوام السلطنه با توصیه او به دوستانش در مازندران کارش را تسهیل کرد. (۱)

سایر نمایندگان توده ای عبارت بودند از: دکتر رضا رادمنش از لاهیجان (۱۹۷۳۴ رأی)، رحمانقلی خلعتبری از شهسوار (۱۰۰۰۰ رأی)، دکتر فریدون کشاورز از بندر انزلی (۳۴۰۰ رأی)، عبدالصمد کامبخش از قزوین (۷۷۷۹ رأی)، محمد پروین گنابادی از سبزوار (۸۳۱۹ رأی)، شهاب فردوس از فردوس (۶۳۰۰ رأی)، آرداشس آوانسیان از ارامنه شمال (۶۰۶۸ رأی). آراء افراد فوق با دخالت مستقیم مأمورین ارتش سرخ تأمین شده بود.

از این میان خلعتبری در کنگره اول (۱۱ مرداد ۲۳) از حزب توده اخراج شد و «فراکسیون توده» با ۸ عضو به فعالیت در مجلس ۱۴ پرداخت. سید جعفر پیشه وری نیز که با کمک ارتش سرخ از تبریز رأی آورده بود اعتبارنامه اش در مجلس مردود شد.

باید گفت که فعالیت «فراکسیون توده» در مجلس چهاردهم، حزب توده را در سطح جامعه معرفی کرد و مواضع سیاسی او را زیر ذره بین افکار عمومی قرار داد. برخلاف نظریه لنین، «تریون پارلمان» نه تنها به رشد حزب توده در سطح جامعه کمک نکرد بلکه به نخستین گام مهم در افشای ماهیت وابسته حزب توده بدل گردید. مواضع حزب توده در دو مسئله مهم سیاسی روز در این افشاگری، انزوا و منفوریت حزب توده بعنوان یک حزب وابسته به بیگانه، سهم اساسی داشت.

مسئله نخست، مسئله امتیاز نفت شمال بود که اتحاد شوروی با اتکاء به حضور نظامی خود در خاک ایران آن را حق طبیعی خود می شمرد. در نتیجه هیأتی را به ریاست کافتارادزه (معاون وزارت خارجه) به تهران اعزام داشت. واقعیت این است که «رجال» دست پرورده انگلیس (از جمله ساعد نخست وزیر وقت) هیچ علاقه ای به دادن امتیاز فوق به «همسایه شمالی» نداشتند. و واقعیت این است که رهبران حزب توده با ناشی گری عجیبی سخت به دفاع از این امتیاز برخاستند و این در حالی بود که پیش از ورود هیأت شوروی، دکتر رادمنش، نماینده توده ای در سخنرانی خود گفته بود:

بنده خواستم عرض کنم که بنده با رفقایم با دادن امتیاز به دولتهای خارجی

بطور کلی مخالفیم. همانطور که ملت ایران توانست راه آهن را خودش احداث کند، بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی، ما می توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج و شاید بتوانیم به موضوع بدبختی مردم این مملکت بهبودی بدهیم. (۱)

این زمانی بود که زمزمه اعطای امتیاز نفت شمال از سوی دولت ساعد به شرکت های آمریکا- انگلیس مطرح بود! ولی زمانیکه درخواست دولت شوروی مطرح گردید، «فراکسیون توده» به مدافع سینه چاک اعطای امتیاز نفت شمال به بیگانه بدل شد و حزب توده به تشکیل تظاهرات و دموونستراسیون هایی در جهت منافع شوروی دست زد.

دومین حادثه ای که در طول حیات مجلس چهاردهم رخ داد و مواضع «فراکسیون توده» سبب افشای بیش از پیش ماهیت وابسته و دست نشانده حزب توده گردید، غائله دمکرات ها در آذربایجان و کردستان بود.

کنگره اول

نخستین کنگره حزب توده در ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ در خیابان فردوسی تهران (کلوپ مرکزی حزب) برگزار شد. این کنگره در شرایطی برگزار شد که تعداد اعضای حزب در تهران به ۱۰۰۰ نفر و در شهرستان ها به حدود ۲۵۰۰ نفر می رسید و تیراژ روزنامه رهبر در تهران به ۱۵۰۰ نسخه و در شهرستانها به ۲۰۰۰ رسیده بود. در این کنگره ۱۶۸ نماینده دارای حق رأی و ۱۹ نفر مستمع آزاد شرکت داشتند. (۲)

در این کنگره، اعضای کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش کل به شرح زیر انتخاب شدند:

اعضای کمیته مرکزی (اسامی به ترتیب آراء):

۱- نورالدین الموتی ۲- دکتر محمد بهرامی ۳- محمد پروین گنابادی ۴- آرداشس آوانسیان ۵- احسان طبری ۶- ایرج اسکندری ۷- علی امیرخیزی ۸- دکتر رضا رادمنش ۹- محمود بقراطی ۱۰- عبدالصمد کامبخش ۱۱- دکتر فریدون کشاورز.

اعضای کمیسیون تفتیش کل (به ترتیب آراء):

۱- دکتر مرتضی یزدی ۲- دکتر حسین ج_ودت ۳- عب_دالحسین نوشین ۴- خلیل ملکی ۵- مهندس علی علوی ۶- رضا روستا ۷- احمد قاسمی ۸- دکتر نور الدین کیانوری

۱- مجله مذاکرات مجلس شورای ملی، شماره ۱۳۰۸، مورخ ۱۳۲۳/۵/۱۹، ص ۸۰۹.

۲- کمونیزم در ایران، ص ۲۵۰-۲۵۱. اسامی نمایندگان کنگره در کتاب فوق، ص ۲۵۵-۲۶۱ درج شده است.

۹- ضیاء الموتی.

تقسیم کار و ساختار رهبری حزب توده، منتخب کنگره اول، به شرح زیر بود:

هیأت سیاسی: ۱- نورالدین الموتی ۲- ایرج اسکندری ۳- دکتر محمد بهرامی ۴- آرداشس آوانسیان ۵- علی امیر خیزی.

هیأت دبیران: ۱- ایرج اسکندری ۲- نورالدین الموتی ۳- دکتر محمد بهرامی.

کمیسیون تشکیلات: ۱- عبدالصمد کامبخش (مسئول تشکیلات) ۲- مهندس تقی مکی نژاد ۳- علی کباری ۴- تقی فداکار ۵- نصرت الله اعزازی ۶- ضیاء الموتی ۷- محمد فرجامی.

کمیسیون تبلیغات: ۱- محمد پروین گنابادی (مسئول تبلیغات) ۲- انور خامه ای ۳- دکتر غلامحسین فروتن ۴- دکتر احمد سادات عقیلی ۵- مهندس سلیمان محمدزاده ۶- حسین خیرخواه ۷- حسین جهانی.

کمیسیون مالی: ۱- امیرخیزی (مسئول مالی) ۲- دکتر مرتضی یزدی ۳- رضا روستا.

نماینده کمیته مرکزی در اتحادیه: محمود بقراطی.

مسئول سازمان جوانان توده: دکتر رضا رادمش.

مخبر فراکسیون پارلمانی: دکتر فریدون کشاورز.

کنگره همچنین با اصلاحاتی در نخستین مرامنامه (برنامه) و نظامنامه (اساسنامه) حزب، با همان مضمونی که شرح آن گذشت، آن را به تصویب رسانید. نکته جالب در این مرامنامه، معرفی حزب توده از دیدگاه طبقاتی است که حزب توده را بعنوان «حزب طبقات ستم کش یعنی کارگران، دهقانان، روشنفکران آزادیخواه و پیشه وران»^(۱) معرفی می کند و در رابطه با ایدئولوژی حزب (مارکسیسم-لنینیسم) و آرمان حزب (سوسیالیسم) کاملاً ساکت است.

همانگونه که می دانیم، احزاب کمونیست، خود را «حزب پیشاهنگ طبقه کارگر» می خوانند. ادعای تعلق حزب توده به «طبقات ستم کش»، که از دیدگاه مارکسیستی یک مفهوم عام پوپولیستی است، و دهقانان و روشنفکران آزادیخواه و پیشه وران، که از دیدگاه مارکسیسم اقشار خرده بورژوائی جامعه اند، حزب توده را از نظر عرف مارکسیستی بعنوان یک حزب «دمکرات خرده بورژوائی» مطرح می سازد و نه یک حزب کمونیست.

۱- اسناد و دیدگاهها_ حزب توده ایران از آغاز پیدائی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، انتشارات حزب توده، ۱۳۶۰، ص ۶۵.

مواد مندرج در «مرامنامه» نیز از چارچوب خواست های اصلاح طلبانه فراتر نمی رود و پوشش «غیر کمونیستی» حزب در حرف محفوظ است، هرچند در عمل، بتدریج ماهیت آن در سطح اقشار آگاه جامعه افشاء شده است.

سقوط برلین و توطئه تجزیه ایران

در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴ (۲ ماه مه ۱۹۴۵ م.) برلین، پایتخت آلمان، بدست نیروهای ارتش سرخ شوروی فتح شد و یک هفته بعد، آلمان هیتلری تسلیم شد و بدینسان جنگ جهانی دوم، به بهای کشتار ۲۲ میلیون انسان، به پایان رسید.

پیروزی در جنگ جهانی دوم، بویژه فتح برلین توسط ارتش سرخ، اوج موفقیت نیروهای کمونیست در سراسر جهان محسوب می شد و این حادثه در ایران نیز بازتاب وسیع یافت. حزب توده که پیروزی شوروی را پیروزی خود می انگاشت، با تبلیغات وسیع در سراسر کشور به جشن و پایکوبی پرداخت و خیل فرصت طلبانی که گمان می بردند این پیروزی های بین المللی سرآغاز فتح قدرت توسط حزب توده در ایران است، به سوی حزب سرریز شد. در نتیجه، در سال ۱۳۲۴ حزب توده در اوج قدرت تشکیلاتی خود بود. اسناد ساواک، اعضای حزب را در تهران آن زمان ۲۵۰۰ نفر، اعضای سازمان جوانان توده در تهران را ۸۰۰ نفر و اعضای تشکیلات زنان توده را ۵۰۰ نفر (جمعاً ۳۸۰۰ نفر) ذکر می کند. مجموع اعضای حزب و سازمانهای جنبی آن در سراسر کشور به ۱۰۰۰۰۰ نفر رسید و «شورای متحده کارگری» نیز موفق شد بخش قابل توجهی از کارگران شهرها را حول خود مجتمع سازد.

در چنین شرایطی، اتحاد شوروی نیز در سیاست منطقه ای خود موضع تهاجمی پیش گرفت و به دستور میرجعفر باقروف، دیکتاتور و دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان شوروی، و با تصویب استالین، فرقه دمکرات آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه وری، و حزب دمکرات کردستان ایران، به رهبری قاضی محمد، علم «خودمختاری» را برافراشت. روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴، شهر تبریز بدست قوای «فرقه» سقوط کرد.

در مقابل، استعمار پیر و مکار بریتانیا نیز در خوزستان و منطقه بختیاری به تحریکات تجزیه طلبانه دست زد و در فارس غائله موسوم به «نهضت جنوب» را به رهبری ناصر و خسرو قشقایی به پا کرد. بدینسان، در اثر رقابت دو ابرقدرت توسعه طلب آن روز، ایران در آستانه تجزیه کامل قرار گرفت.

جالب توجه این است که فرقه دمکرات آذربایجان، که مستقیماً توسط باقروف اداره

می شد، در مسئله تشکیل «دولت ملی آذربایجان» هیچ اعتنائی به رهبری حزب توده، که قاعدتاً باید حزب سراسری کمونیست های ایران تلقی می شد، نداشت و حتی بدون اطلاع رهبری حزب توده، کمیته ایالتی آن را در آذربایجان خود منحل ساخت و به تشکیلات فرقه دمکرات آذربایجان پیوست. معهداً، حزب توده به تبعیت از اراده شوروی به حمایت شدید از حکومت دمکرات ها در آذربایجان و کردستان پرداخت.

از دیدگاه مارکسیستی، در یک سرزمین واحد، تنها باید یک حزب سراسری مارکسیستی وجود داشته باشد و تقسیم حزب کمونیست بر اساس واحدهای قومی مستقل خطا است. ولی عملاً سیاست های توسعه طلبانه شوروی، بنا به مصالح روز، تأسیس گروه های خلق الساعه ای مانند فرقه دمکرات آذربایجان را طلب می کرد و در این راستا برای حزب توده حداقل شخصیت و حرمت کمونیستی نیز قائل نبود. تأسیس خلق الساعه فرقه دمکرات و حوادث آذربایجان و کردستان که منجر به شکست مفتضحانه آن شد، بر سرنوشت پسین مارکسیسم در ایران تأثیر تعیین کننده داشت و بدینی عمومی در سطح جامعه نسبت به کمونیسم بطور اعم و اتحاد شوروی را بطور اخص ریشه دار و همگانی ساخت.

اشغال تبریز توسط «فرقه» و اعلام حکومت خودمختار در آذربایجان سبب شد تا دولت وقت ایران به نخست وزیری ابراهیم حکیمی به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کند. با سقوط کابینه حکیمی، احمد قوام (قوام السلطنه)، بعنوان یک مهره کار کشته استعمار غرب به نخست وزیری رسید. قوام سیاست مغالزه با استالین را پیش گرفت و در داخل کشور به سران جاه طلب حزب توده روی خوش نشان داد و سه عضو رهبری حزب توده را برای مدت کوتاهی به کابینه خود وارد کرد (ایرج اسکندری وزیر بازرگانی و پیشه و هنر، دکتر فریدون کشاورز وزیر فرهنگ، دکتر مرتضی یزدی وزیر بهداشتی) و امتیازاتی را به فرقه دمکرات آذربایجان داد. ولی پس از چندی تحت فشار دولت های آمریکا و انگلیس و با توافق هایی که میان سران سه قدرت، در تقسیم عرصه های نفوذ خود در جهان بوقوع پیوست، ارتش سرخ شوروی از ایران خارج شد و به همراه آن حکومت پوشالی «دمکرات ها» نیز در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ فرو پاشید؛ و آذربایجان و کردستان به تصرف ارتش ایران درآمد.

شکست «فرقه»، و در واقع شکست سیاست تهاجمی شوروی در خاورمیانه، سبب کاهش چشمگیر اعضا حزب توده شد و شمار اعضای آن، که در زمان عضویت وزرای توده ای در کابینه قوام در تهران به ۶۰۰۰ نفر رسیده بود، ناگهان به ۱۵۰۰ نفر کاهش یافت.

با شکست غائله آذربایجان، تعدادی از سران حزب توده، که در وقایع آذربایجان و اغتشاشات سایر نقاط کشور دخالت داشتند، مانند عبدالصمد کامبخش، ایرج اسکندری، آرداشس آوانسیان و رضا روستا به شوروی گریختند.

انشعاب «اصلاح طلبان»

بزرگترین بازتاب شکست غائله آذربایجان در رهبری حزب توده، انشعاب بخشی از کادرها و اعضای حزب بود که تعداد اعضای حزب در تهران را به ۱۰۰۰ نفر کاهش داد.

احسان طبری ماجرای انشعاب «اصلاح طلبان» به رهبری خلیل ملکی را چنین شرح می دهد: «شکست جریان آذربایجان و کردستان نوعی منزلگاه تاریخی بود که پایان یک دوران را در زندگی حزب توده شاخص می کند. این دوران پس از پیروزی ارتش شوروی در شهر استالینگراد بر ارتش رایش سوم (آلمان هیتلری) آغاز می شود و به شکست فرقه دمکرات خاتمه می یابد. این سه سال، سالهای رونق کار حزب توده بود. پس از پیروزی شوروی بر آلمان تصور قبلی محافل سیاسی و روشنفکری و مطبوعاتی و کارمندی که «محافل مطلع سیاسی» جامعه ایران بود نسبت به شوروی و طبیعتاً نسبت به حزب توده تغییر کرد. تا قبل از استالینگراد، شوروی را کشوری ضعیف می انگاشتند که شکست او در قبال ارتش مهاجم هیتلری امری طبیعی است. مقاومت در استالینگراد و موفقیت ارتش شوروی در این شهر تأثیر عمیقی داشت و از این امر نه تنها شوروی، بلکه حزب توده نیز در کشور بهره برداری می کرد. اما شکست فرقه، تأثیرش عکس این جریان بود. وقتی فرقه حاکمیت را در دست گرفت، «محافل مطلع» این را علت تحولی در وضع ایران پنداشتند و طبیعتاً باز حزب توده از این مسئله سود برد. شکست فرقه حادثه ای غیرمنتظره بود و فوراً آن محافلی که در این مسایل حساسیت نشان می دادند، حسابگرانه عقب نشستند و صحبت این که «دیکتاتوری دربار بار دیگر تکرار خواهد شد»، مایه هراس شد و سبب شد که این «محافل مطلع» هوا نگره دارند.

این افراد فرصتطلب تا خود مرکز اصلی رهبری نیز دیده می شدند. بسیاری از افراد رهبری در خیال فرار بودند، یا فرار به شوروی یا فرار به اروپا و یا فرار به آغوش حاکمیت از طریق مستقیم یا غیرمستقیم.

در حزب، موج انتقاد بالا-گرفته بود. خلیل ملکی بر رأس گروهی، انتقاد خود را به رهبری شدت بخشیده بود. تحت عنوان «فقدان استقلال» حزب در قبال شوروی، همه اقدامات رهبری را می کوید و عملاً لزوم رهبری «روشنفکران و دانشمندان» را در حزب

خاطرنشان می کرد. انتقاد نسبت به حزب در مسئله استقلال، مطلبی حقیقی بود. منتها ملکی از این انتقاد نیت دیگری داشت. ملکی پس از مسافرتی به انگلستان در سال ۱۳۲۴ و ملاقات با مورگان فیلیس منشی حزب کارگر انگلیس، در مقالات خود از «جزایر خوشبخت» یاد می نمود و بدینسان سیاست انگلیس را به انحائی توجیه می کرد. برخی از هواخواهان ملکی بیشتر قصد داشتند در زیر پرده دود انتقاد، عقب نشینی و فرار خود را توجیه کنند. برخی از آنها قصد تخریب سیاسی داشتند و بعضی نیز مانند نویسندگان و اجتماعی نویس پرکار و پربار، جلال آل احمد، از راه دیگری به مبارزه به معنای درست آن ادامه دادند و سرانجام به اسلام پیوستند. ولی بلافاصله پس از شکست آذربایجان، خلیل ملکی و گروهش قصد هجوم عمومی برای تصرف رهبری در سر داشتند. عجالتاً نقشه آنها این بود که خود حزب توده را تابع سیاست مطلوب خویش نمایند و محیط را برای این کار مساعد می دیدند. در این موقع اسکندری نقشه ای مطرح کرد که هدف آن تعویض رهبری و ایجاد رهبری متحده از ترکیب عناصر مختلف بود. افراد رهبری باید از میان اعضای کمیته مرکزی، کمیسیون تفتیش، کمیته ایالتی و تفتیش ایالتی برگزیده شوند. این نقشه مورد تأیید عده ای از ما واقع شد. جلسه وسیعی که از همه اعضای سازمانهای فوق در خانه یکی از اعضای حزب تشکیل شد، جلسه پرهیجانی بود. بعضی از اعضای کمیته مرکزی که شانس عضویت در سازمان جدید را از دست داده بودند، بشدت عصبانی شدند و از آن جمله نورالدین الموتی با رنجش جلسه را ترک کرد و سرانجام به امینی پیوست و در کابینه او وزیر دادگستری شد. نورالدین الموتی گفت: «من می روم پهلوی روستا»، یعنی من در شورای متحده کار خواهم کرد. ولی این فقط یک شعار بود.

این جلسه، سرانجام هیأت اجرائیه موقتی ایجاد کرد که مرکب از افرادی بود که بعداً در رهبری نقش طولانی ایفا کردند. از میان اعضای سابق کمیته مرکزی، رادمنش، کشاورز، بهرامی، نوشین و من. از کمیسیون تفتیش، ملکی، یزدی، روستا، کیانوری، قاسمی و مهندس علوی و از اعضای کمیته ها و کمیسیونهای دیگر دکتر جودت و دکتر فروتن در این هیأت اجرائیه موقت گردآمدند و عناصر متضاد وارد رهبری مرکزی شدند. ملکی تا چندی جنبه دبیر اول حزب را داشت و قادر به اعمال نفوذ در تمام افراد هیأت اجرائیه نو گزیده بود. اسکندری، اردشیر، کامبخش، نورالدین الموتی و پروین گنابادی بعلل مختلف کنار رفتند. اسکندری بعلت سفری که به فرانسه می کرد عملاً در هیأت اجرائیه نقشی نداشت. تحت تأثیر خلیل ملکی، رهبری حزب یک سلسله تصمیماتی گرفت که نشانه تجدید نظر در سیاست سه ساله حزب بود. طی اعلامیه ای رهبری اصول سیاست مورد قبول خود را

عوض کرد و استقلال خود را اعلام و رابطه خود را با سازمان افسران قطع نمود و این امر بلافاصله مورد انتقاد شدید سروان خسرو روزبه در سازمان افسران قرار گرفت.

انتشار «اعلامیه تجدیدنظر»، چنان تغییرات عمیق و غالباً در جهت ارتجاعی در سیاست حزب وارد ساخت که انتشار آن در روزنامه «مردم» ناشر افکار حزب، موجب وحشت و نگرانی شوروی شد. در مصاحبه ای طولانی که مابین علی او ف، نماینده حزب کمونیست شوروی و رایزن سفارت و اینجانب (که در آن ایام از طرف هیئت اجرائیه مأمور ملاقات با وی شدم) صورت گرفت، پس از مدتی دفاع از اعلامیه، سرانجام یک سلسله انتقادات وارده، به جنبه هائی از اعلامیه، بر پایه مارکسیسم را قبول کردم و از جانب رهبری حزب توده وعده دادم که اشتباه را جبران کند. در اینجا ثابت شد که حزب توده کماکان به شوروی و راه انتخاب شده وفادار است و تلاش انگلستان که گویا غیر مستقیم بدست ملکی انجام می گرفت، با شکست روبرو شد. اینکه مضمون اعلامیه تجدیدنظر، از طریق انگلستان به دست ملکی در حزب تلقین شده، نظر شوروی ها بود. ملکی پس از شکست، از دبیری مستعفی شد و ترجیح داد مبارزه را در درون صفوف حزب ادامه دهد.

سرمقاله های تصحیح آمیزی در «مردم» بلافاصله شروع به انتشار کرد. این جریان عصبانیت و عدم رضایت شدید خلیل ملکی را فراهم کرد. به همین جهت ملکی اعلام کرد که با این وضع، بقاء خود را در رهبری بی فایده می بیند، چون نمی خواست نماینده رهبری حزبی باشد که حرفهای غلط سابق را تکرار و خط تلقین شده از طرف او را رد می کند. این حادثه را ملکی، شکست خود در تصرف رهبری می دید و می گفت که مرحله دوم مبارزه در داخل حزب خواهد بود. از آنجا که کنگره دوم در افق دیده می شد، این صحبت در میان بود که از درون کنگره دوم، رهبری به دست اصلاح طلبان تصرف خواهد شد. تمام این تاکتیک ها در مجمع مخفی طرفداران ملکی تصویب شد. افراد این جلسات مخفی، گویا خود را «آوانگاردیست ها» می نامیدند. دکتر اپریم، یکی از اصلاح طلبان در کتابی که به نام چه باید کرد؟ انتشار داد ضرورت متشکل شدن پیشاهنگ (آوانگارد) طبقه کارگر را که باید هسته مرکزی حزب باشند، متذکر شده بود. اصلاح طلبان پیش از قبول ملکی بعنوان لیدر خود این اصطلاح را از دکتر اپریم اقتباس کردند. بعداً اصلاح طلبان صلاح خود ندانستند حساب خود را با اپریم مخلوط کنند، لذا اپریم جداگانه عمل می کرد. در نیمه اول سال ۱۳۲۶ در حزب، تشنج بین رهبری و خلیل ملکی و طرفدارانش حاد بود. در جلسات مخالفین که در تالار باشگاه حزب تشکیل می شد، با حضور رهبری و طرفداران ملکی بحثهای داغ انجام گرفت. در این موقع، حزب، حزب کوچکی بود و کسانی که در این

جلسه فعالین حضور می یافتند، عمده نیروی حزب بودند و آن کسانی در حزب مانده بودند که اعتقادی به شوروی داشتند و لذا یک اشاره، دائر به این که «ملکی با شوروی نیست»، بعنوان استدلال کافی بود. ملکی و طرفدارانش در آغاز، در جلسات فعالین فاتح بنظر می رسیدند ولی با مرور زمان انزوای آنها پدیدار شد. برخی از ما، از جمله من، تا مدتی با انتقادات ملکی موافق بودیم و روی همین موافقت، با گنجانیدن نظریات «اصلاحی» او در اعلامیه کذائی، موافقت کردیم و من حتی عنودانه در بحث با علی اوف روی این موضوع ایستادگی و دفاع کردم. ولی وقتی به تدریج مخالفت ملکی با شوروی روشن شد، من و دیگرانی مانند من که اکثریت مطلق رهبری بودیم از او دوری جستیم. ولی یک موفقیت سازمانی در این میان نصیب گروه ملکی شد. در کنفرانس تهران، این گروه موفق شد اکثریت را بدست آورد و در کمیته ایالتی رخنه کند. این حادثه در تابستان ۱۳۲۶ روی داد و به همین جهت وقتی انشعاب انجام گرفت آنها خود را «اکثریت کمیته ایالتی تهران» خواندند. این یک موفقیت محلی بود و منجر به رخنه در صفوف حزب و سازمان های آن نشد. سرانجام در زمستان ۱۳۲۶، انشعاب انجام گرفت و تعداد معدودی، بیانیه انشعاب را امضاء کردند و بمحض آنکه رادیو مسکو خبر را به شکل منفی منعکس کرد، عده ای ملکی را وادار کردند که اعلام انصراف بکنند. ماجرای انشعاب خاتمه پذیرفت ولی ماجرای ملکی ادامه یافت.

انشعاب قادر نبود در مقابل برنامه سیاسی حزب توده، برنامه صحیحی مطرح کند. در میان اصلاح طلبان بیشتر نظریات منفی و انتقادی در مورد اشخاص مطرح بود و قادر نبودند که پایه های ایدئولوژیک حزب را افشاء کنند. بعلاوه در میان آنها کسانی نیت های درستی نداشتند و خلیل ملکی در زندگی ثابت کرد که در جستجوی اندیشه «نیروی سوم» خود صادق نیست. مغالزه با شرکت نفت انگلیس با حزب کارگر انگلستان و با شاه، پرونده سیاسی او را تیره ساخت.

همانطور که گفتیم جلال آل احمد در میان انشعاب کنندگان از کسانی بود که به هدف صحیح رسید. انتشار کتب او مانند غرب زدگی، خسی در میقات، خدمت و خیانت روشنفکران و پیوستن او به اندیشه کلیت اسلامی و دفاع از خون هزاران شهید ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نشان می دهد که راه نجات را یافت و از مارکسیسم برای همیشه گسست. ولی این را درباره ما که این راه خطا را دنبال کردیم نمی توان گفت.» (۱)

کنگره دوم

دومین کنگره حزب توده در روز یکشنبه ۵/۲/۱۳۲۷ در سالن کلوپ مرکزی حزب در تهران با شرکت ۱۱۸ نماینده از سازمانهای حزبی سراسر کشور تشکیل شد. (۱)

در این کنگره ۱۹ نفر بعنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب شدند: ۱- دکتر رضا رادمنش، ۲- احسان طبری، ۳- دکتر حسین جودت، ۴- رضا روستا، ۵- دکتر فریدون کشاورز، ۶- دکتر غلامحسین فروتن، ۷- عبدالصمد کامبخش، ۸- دکتر محمد بهرامی، ۹- دکتر مرتضی یزدی، ۱۰- احمد قاسمی، ۱۱- محمود بقراطی، ۱۲- دکتر نورالدین کیانوری، ۱۳- مهندس علی علوی، ۱۴- مهندس نادر شرمینی، ۱۵- صمد حکیمی، ۱۶- علی امیرخیزی، ۱۷- عبدالحسین نوشین، ۱۸- ایرج اسکندری، ۱۹- غلامعلی بابازاده.

۱۶ نفر نیز بعنوان اعضا مشاور کمیته مرکزی انتخاب شدند: ۱- امان الله قریشی، ۲- جهانگیر افکاری، ۳- مرتضی راوندی، ۴- محمد حسین تمدن، ۵- علی متقی، ۶- اکبر شاندرمنی، ۷- آقامیرسید اشرفی، ۸- صادق انصاری، ۹- اسماعیل شبرنگ، ۱۰- بزرگ علوی، ۱۱- محمد قاضی، ۱۲- ابراهیم محضری، ۱۳- ابوالفضل فرهی، ۱۴- مهندس حسن اماموردی، ۱۵- ابراهیم صیاد نژاد، ۱۶- بانو مریم فیروز.

کنگره همچنین به تصویب مرامنامه و اساسنامه جدیدی دست زد. (۲)

برنامه جدید حزب توده در رئوس اساسی خود تفاوت مهمی با مرامنامه های پیشین نداشت و در آن چهره حزب توده بعنوان یک حزب غیر کمونیستی و اصلاح طلب و ترقی خواه مستور بود و شعارهای آن از چهارچوب خواستههای اصلاح طلبانه دمکراتیک فراتر نمی رفت. ولی نکته حائز اهمیت، اساسنامه جدید حزب است که بطور کامل مبتنی بر تئوری های مارکسیستی تخریب و ساختار تشکیلاتی احزاب کمونیست بود و اصولی مانند «مرکزیت دمکراتیک» و «تبعیت اقلیت از اکثریت» و غیره استخوان بندی آن را تشکیل می داد.

نکته مهم دیگر در اساسنامه جدید، حذف کمیسیون تفتیش کل بعنوان یک ارگان موازی کمیته مرکزی و تبدیل آن به یک ارگان تابع کمیته مرکزی بود، که در آینده توضیح خواهیم داد.

۱- . اسامی نمایندگان کنگره دوم در کتاب کمونیزم در ایران، ص ۳۸۰ _ ۳۸۲ درج شده است.

۲- . کمونیزم در ایران، ص ۳۹۰ _ ۴۱۰ و اسناد و دیدگاه ها، ص ۱۴۳ _ ۱۶۲.

پلنوم های کمیته مرکزی کنگره دوم

کنگره دوم، آخرین کنگره حزب توده بود و پس از آن، تا به امروز، عالی ترین مجامع رهبری حزب توده پلنوم های کمیته مرکزی بوده است:

پلنوم اول: پس از کنگره دوم، بلافاصله در تاریخ ۷/۲/۱۳۲۷ اولین پلنوم کمیته مرکزی جدید (منتخب کنگره دوم) تشکیل شد. در این پلنوم ارگانهای رهبری کمیته مرکزی و تقسیم کار درونی آن به شرح زیر انجام گرفت:

هیأت دبیران: ۱- دکتر رضا رادمنش (دبیر کل)، ۲- احسان طبری، ۳- دکتر محمد بهرامی.

هیأت اجرائیه: ۱- دکتر رضا رادمنش، ۲- احسان طبری، ۳- دکتر حسین جودت، ۴- دکتر فریدون کشاورز، ۵- دکتر غلامحسین فروتن، ۶- دکتر محمد بهرامی، ۷- دکتر مرتضی یزدی، ۸- احمد قاسمی، ۹- محمود بقراطی، ۱۰- دکتر نورالدین کیانوری، ۱۱- مهندس علی علوی.

تفتیش کل: ۱- مهندس نادر شرمینی، ۲- صمد حکیمی، ۳- علی امیرخیزی، ۴- عبدالحسین نوشین، ۵- غلامعلی بابازاده.

طبق اساسنامه مصوب کنگره دوم، «هیأت اجرائیه» به دو ارگان «هیأت سیاسی» و «هیأت تشکیلاتی» تقسیم می شد. در پلنوم اول اعضای این ارگانها بشرح زیر انتخاب شدند:

هیأت سیاسی: ۱- احسان طبری (دبیر هیأت سیاسی)، ۲- دکتر فریدون کشاورز (مسئول شعبه تبلیغات)، ۳- دکتر غلامحسین فروتن (مسئول شعبه اطلاعات)، ۴- دکتر مرتضی یزدی (مسئول شعبه فعالیتهای خارج از کشور)، ۵- احمد قاسمی (مسئول شعبه تعلیمات).

هیأت تشکیلاتی: ۱- دکتر محمد بهرامی (دبیر هیأت تشکیلاتی و مسئول دهقانان)، ۲- دکتر حسین جودت (مسئول سازمان جوانان)، ۳- محمود بقراطی (مسئول شورای متحده)، ۴- دکتر نورالدین کیانوری (مسئول تشکیلات)، ۵- مهندس علی علوی (مسئول کمیسیون مالی).

پلنوم دوم: در ۲۸ خرداد ۱۳۲۷ با شرکت ۱۵ عضو اصلی و ۱۳ عضو مشاور کمیته مرکزی تشکیل شد.

پلنوم سوم: در ۲۲ مهر ماه ۱۳۲۷ با شرکت اعضای فوق تشکیل شد. این آخرین پلنوم حزب توده ایران تا انقلاب اسلامی و سقوط رژیم شاه بود.

پلنوم چهارم (وسیع): در روزهای ۵ الی ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۶ در مسکو تشکیل شد. در این پلنوم علاوه بر ۱۵ عضو کمیته مرکزی، ۵۹ تن از کادرهای حزبی شرکت داشتند.

پلنوم پنجم: در ۷ الی ۱۴ اسفند ۱۳۳۶ تشکیل شد.

پلنوم ششم: در ۱۲ الی ۲۶ شهریور ۱۳۳۸ تشکیل شد.

پلنوم هفتم (وسیع) و کنفرانس وحدت: این پلنوم در ۲۸ تیر الی ۷ مرداد ۱۳۳۹ تشکیل شد و در آن وحدت حزب توده با فرقه دمکرات آذربایجان به تصویب رسید و سپس کنفرانس وحدت تشکیل شد. در این جلسات ۷۷ عضو کمیته مرکزی و کادرهای حزب و فرقه شرکت داشتند. در این پلنوم طرح برنامه و اساسنامه جدید حزب توده، که در آن مارکسیسم-لنینیسم صراحتاً بعنوان ایدئولوژی حزب مطرح شده بود، تصویب شد.

پلنوم هشتم: کمیته مرکزی جدید منتخب کنفرانس وحدت در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۳۹ نخستین پلنوم خود را تشکیل داد.

پلنوم نهم: در تاریخ ۱۹ الی ۲۵ شهریور ۱۳۴۰ با شرکت ۳۲ عضو اصلی و مشاور کمیته مرکزی (منتخب کنفرانس وحدت) تشکیل شد.

پلنوم دهم: در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۴۱ تشکیل شد.

پلنوم یازدهم: در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۴۳ تشکیل شد.

پلنوم دوازدهم: در تاریخ ۱۶ الی ۲۳ خرداد ۱۳۴۷ تشکیل شد.

پلنوم سیزدهم: در تاریخ ۶ الی ۱۱ آذر ۱۳۴۸ تشکیل شد.

پلنوم چهاردهم: در دی ماه ۱۳۴۹ تشکیل شد.

پلنوم پانزدهم: در تیر ماه ۱۳۵۴ تشکیل شد. در این پلنوم برنامه و اساسنامه جدیدی به تصویب رسید. این پلنوم با ورود نسل جدیدی از رهبران به درون کمیته مرکزی، نقطه عطفی در تحولات بعدی حزب محسوب می شود.

پلنوم شانزدهم: در اسفند ماه ۱۳۵۷، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در آلمان شرقی تشکیل شد. در این پلنوم تقسیم کار ج_دید بمنظور آغ_از فع_الیت علنی در ایران اسلامی انجام گرفت.

پلنوم هفدهم: این پلنوم پس از پلنوم سوم، یعنی پس از ۳۳ سال، اولین پلنومی بود که در داخل کشور، در فروردین ۱۳۶۰، برگزار شد. پلنوم هفدهم برنامه جدید حزب توده در نظام جمهوری اسلامی ایران را به تصویب رساند و به اخراج اعضای

فرقوی کمیته مرکزی (که از پلنوم هفتم بدان راه یافته بودند) دست زد.

با انحلال حزب توده توسط جمهوری اسلامی ایران به جرم جاسوسی و توطئه در سال

۱۳۶۲، اکثریت مطلق اعضا کمیته مرکزی حزب در برنامه های تلویزیونی انحلال آن را اعلام داشتند. ولی بقایای معدود کمیته مرکزی در خارج از کشور به تجدید سازمان حزب پرداختند و مجدداً اجلاسهای جدیدی، بشرح زیر، تشکیل دادند:

پلنوم هیجدهم: در آذر ماه ۱۳۶۲ برگزار شد.

پلنوم نوزدهم و «کنفرانس ملی»: این پلنوم در اردیبهشت ۱۳۶۵ در کابل تشکیل شد و متعاقب آن «کنفرانس ملی» در خرداد ۶۵ برگزار گردید.

پلنوم بیستم: در دی ماه ۱۳۶۶ برگزار شد.

لازم به توضیح است که در طول این دوران طولانی پس از کنگره دوم، ترکیب کمیته مرکزی بکلی دگرگون شده و اعضای کمیته مرکزی حزب توده سالهاست که اعضای منتخب کنگره دوم نیستند و اعضای جدید، افراد انتصابی از سوی هیأت دبیران و هیأت اجرائیه می باشند، که خود قاعداً باید مشروعیت خویش را از کمیته مرکزی کسب کند! درباره پلنوم های فوق در آینده توضیح خواهیم داد.

حزب توده و مسئله «کنگره سوم»

همانگونه که گفتیم، کنگره دوم، آخرین کنگره حزب توده بود و کنگره سوم هیچگاه تشکیل نشد. تا به امروز نیز تشکیل «کنگره سوم» شعاری است که از سوی ناراضیان و منشعبین حزب علیه رهبری خود کامه آن مطرح می شده است. بسیاری از منشعبین حزب توده، علیرغم انگیزه های متفاوت در انشعاب، در یک نقطه متفق القول بوده اند. و آن عدم مشروعیت رهبری حزب توده است؛ زیرا کمیته مرکزی حزب توده سالهاست که به یک کمیته مرکزی انتصابی و کمیته های حزبی به کمیته های انتصابی بدل شده اند، که در برابر ارگان های قانونی (اساسنامه ای) حزب، یعنی کنگره و کنفرانس ها، پاسخگو و منتخب آنان نبودند.

همانگونه که دیدیم، در کنگره دوم حزب توده، که آخرین مجمع «قانونی» (اساسنامه ای) این حزب برای تعیین کمیته مرکزی بود، ۱۹ عضو اصلی و ۱۶ عضو مشاور کمیته مرکزی انتخاب شدند. در تجدید سازمان حزب توده پس از انقلاب اسلامی ایران، تنها افراد زیر از منتخبین کنگره دوم، عضو کمیته مرکزی حزب توده بودند: حسین جودت، احسان طبری، نورالدین کیانوری، ایرج اسکندری، مریم فیروز، اکبر شاندرمنی، رضا رادمش.

درباره سرنوشت سایر اعضای «قانونی» کمیته مرکزی حزب توده (منتخب کنگره دوم)

باید گفت که بخشی از آنان (مانند دکتر مرتضی یزدی، دکتر محمد بهرامی، مهندس نادر شرمینی، امان الله قریشی، علی متقی، جهانگیر افکاری، محمد حسین تمدن، صادق انصاری و ...) پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با اعلام انزجار از حزب توده کناره گیری کردند. برخی مانند احمد قاسمی، دکتر فریدون کشاورز، دکتر غلامحسین فروتن، و بزرگ علوی در جریان بحران های گوناگون مائوئیستی و ... یا انشعاب کردند و یا کناره گیری نمودند. برخی نیز با زندگی در شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از فعالیت سیاسی کناره گرفتند. (۱)

گردانندگان حزب توده، در توجیه عدم تشکیل کنگره سوم حزب دلائلی را اقامه می کنند. اس و اساس این دلائل عبارتست از: انحلال حزب توده توسط رژیم شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷. سران حزب توده مدعیند که به علت فعالیت مخفی حزب از آن تاریخ، هیچگاه شرایط لازم برای تشکیل کنگره حزب، که مستلزم تأسیس ساختارهای اساسنامه ای سازمان حزبی (مانند کنفرانسهای سازمان ها در همه سطوح)، است، پدید نشد.

این ادعا صرفاً یک توجیه غیر واقعی است، به دو دلیل:

۱- برای تشکیل کنگره حزبی و تأسیس نهادهای اساسنامه ای حزب (مانند کنفرانس ها و کمیسیون تفتیش) بارها شرایط لازم در دسترس سران حزب توده بوده است. درست است که حزب توده در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ رسماً غیر قانونی شد، ولی تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این حزب در اوج قدرت و تشکل تاریخ خود بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به مدت ۴ سال (۱۳۶۱-۱۳۵۸) مجدداً شرایط فعالیت علنی کامل برای حزب توده تأمین شد. اگر سران حزب توده نسبت به موازین اساسنامه ای خود ذره ای احساس تعهد می کردند، مسلماً می توانستند نهادهای اساسنامه ای حزبی را تشکیل دهند و حیات سازمانی خود را بر موازین «قانونی» خود مستقر سازند. ولی آنان چنین نکردند. چرا؟ به این دلیل ساده که مرکزیت مطلق و اقتدار دیکتاتورمنشانه رهبری شرط ضروری تداوم حیات حزب توده بوده است.

۲- اصولاً بسیاری از احزاب کمونیست در شرایط فعالیت مخفی بسیار دشوار موازین اساسنامه ای خود را رعایت کرده اند و کنگره های حزبی را در مورد مقرر منعقد ساخته اند. نمونه بارز آن حزب کمونیست پرتغال است. رعایت اصول اساسنامه ای حداقل این تأثیر را داشته که حزب از یک استخوان بندی اصولی برخوردار گردد. طبیعی است که چنین

۱- . برای آشنائی با سرگذشت رهبران حزب توده به کژراهه مراجعه شود.

اصولگرایی خود ضامنی است برای بقاء و دوام یک سازمان سیاسی (صرفنظر از بحث ارزشی پیرامون آن). در حالیکه، در مقابل عدم رعایت موازین دموکراسی حزبی سبب شد که حزب توده به یک سازمان از درون پوسیده بدل گردد. و اعضای آن فاقد حداقل شخصیت و هویت حزبی گردند. طبیعی است که چنین مکتب خودکامه ای چیزی بیش از مهره های بی اراده «ماشین حزبی» و مجریان چشم و گوش بسته «رهبری» پرورش نمی دهد. رهبری حزب توده نیز به چیزی بیش از چنین «مهره»ها و «مجریان» نیاز نداشت، تا بتواند اهداف خود را سهل تر پی گیرد. در آینده با ساختار «اساسنامه ای» و ساختار «واقعی» حزب و «اهداف» رهبری آن بیشتر آشنا خواهیم شد.

ترور شاه و غیر قانونی شدن حزب توده

در بهمن ماه ۱۳۲۷، در پی حادثه ترور نافرجام محمد رضا شاه، حزب توده غیرقانونی اعلام گردید مرحله جدیدی از فعالیت آن آغاز شد.

این دوره، که تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تجدید حاکمیت دربار امتداد یافت، از بغرنج ترین و پرحادثه ترین فصل های تاریخ معاصر ایران است. در این دوران، حزب توده، بطور «غیر قانونی» و با بهره گیری از سازمان های جنبی علنی خود، به حیات سیاسی خویش ادامه می دهد و در حوادث کشور نقش مهمی ایفاء می کند، تا بالاخره در پی کودتای ۲۸ مرداد و با تحکیم سلطه شاه- آمریکا سازمان های آن فرو می پاشد و بالاخره با کشف سازمان نظامی در ۲۱ مرداد ۱۳۳۳ به حیات پرماجرایی این گروه سیاسی وابسته، در این مقطع از تاریخ ایران، نقطه پایان گذارده می شود. از آن پس تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سقوط رژیم ستمشاهی، حزب توده در داخل کشور حضور مؤثر ندارد، هر چند حضور فرهنگی آن بطور بالفعل و بالقوه تداوم می یابد و بر روشنفکران غربگرای ایران تأثیر می گذارد.

از آنجا که در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۷ نقش حزب توده در مسایل سیاسی کشور نقشی در خور اعتناء است و به اعتقاد پاره ای محققین سهم مهمی در استقرار سلطه ۲۵ ساله نو استعمار غرب (۱۳۵۷-۱۳۳۲) بر ایران داشته است، می کوشیم تا به نحو مبسوط تر و از طریق نوشته دو تن از رهبران سابق آن محمد مهدی پرتوی و احسان طبری، که پس از گسست از حزب توده با دید انتقادی صادقانه به ارزیابی گذشته نشستند، این مقطع را مورد کاوش قرار دهیم:

محمد مهدی پرتوی درباره حادثه ترور شاه و نقش مرموز استعمار انگلیس و همکاری آن با سران حزب توده و مقامات اطلاعاتی شوروی که منجر به غیرقانونی شدن حزب توده شد،

چنین می نویسد:

در دوران پس از جنگ رقابت شدیدی بین انگلستان و آمریکا بر سر حفظ و یا کسب مواضع و منافع در ایران در گرفته بود. جناحی از هیأت حاکمه از جمله در دربار با گرایش به سوی امپریالیسم تازه نفس آمریکا می کوشید آینده خود را هر چه بیشتر تحکیم نماید. شاه که در پی تأمین اختیارات مطلقه و احیای دیکتاتوری فردی خویش بود، می کوشید مناسبات خود را با هر دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس حفظ کند و از تضاد میان آنها در جهت مقاصد قدرت طلبانه خویش بهره جوید.

سیر حوادث به زیان مواضع امپریالیسم انگلستان نمی توانست بدون واکنش باقی بماند. این واکنش با اقدام به ترور شاه در ۱۵ بهمن ماه در محوطه دانشگاه تهران صورت پذیرفت. ضارب فخرآرایی بود که با کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام در مراسم سالروز تأسیس دانشگاه تهران شرکت کرده بود. تمام مدارک و شواهد حاکی از آن است که در پشت این حادثه مرد قدرتمند ارتش و عامل مؤثر و امید آینده انگلستان یعنی سپهبد رزم آرا، رئیس ستاد ارتش که فردی جاه طلب و قدرت پرست بود و خود را برای کسب قدرت مطلقه کشور آماده می کرد، قرار داشت.

در واقع، ترور شاه مقدمه یک کودتای تمام عیار بود که می بایست در صورت کشته شدن شاه انجام پذیرد و یک دیکتاتوری نظامی به ریاست رزم آرا سرکار بیاید تا مواضع متزلزل شده انگلستان را در ایران کاملاً تحکیم نماید. در ضمن پیش بینی شده بود که در صورت عدم موفقیت طرح ترور شاه، شاه و اطرافیان او چنان مرعوب و مطیع خواهند شد که باز هم زمینه برای تحقق خواست های انگلستان فراهم خواهد گردید.

۱۵ بهمن روز حادثه مصادف بود با برگزاری مراسم سالروز درگذشت ارانی در امامزاده عبدالله از سوی حزب توده که به تصمیم رهبری آن، این مراسم از روز پنجشنبه ۱۴ بهمن (روز مرگ ارانی) به جمعه ۱۵ بهمن موکول شده بود و به این بهانه بدستور ریاست ستاد ارتش تمام پادگان ها و واحدهای ارتش در تهران به حال آماده باش در آمده بودند. قرار بود در صورت موفقیت ترور و مرگ شاه، تمام اعضاء خاندان سلطنتی و مقامات دولتی یکجا بازداشت شوند و بلافاصله بازداشت و سرکوب همه مخالفین سیاسی نیز انجام گیرد.

احمد هاشمی مدیر روزنامه اتحاد ملی در سلسله افشاگری های خود درباره این حادثه که بعدها در مجله خواندنیها تحت عنوان «اسرار هول انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه» منتشر شد می نویسد:

نقشه آن بود که بلافاصله بعد از اتمام سوء قصد و اتمام کار، گارد احترامی که در محل حاضر بود تمام حاضرین را که از زعمای قوم ایران محسوب می شدند در همان سالن دانشگاه تحت بازداشت درآورند. در آن روز شاهپورها، هیأت دولت، وکلا، امرای ارتش و نزدیک به شاه، رجال و خلاصه هر کس که سرش به کلاهش می ارزید در آن محیط حاضر بود و اگر آن عده توقیف می شدند دیگر مزاحمی در آن بین نبود.

... رسم چنین بود که هر سال هیأت دولت به اتفاق رئیس ستاد ارتش در خارج سالن منتظر موبک ملوکانه بوده و شاه را استقبال می کردند، ولی آن روز بخصوص رزم آرا نبود و این برای همه جالب بود.

حالت آماده باش پادگان های مرکز در آن روز تأیید شد و معلوم است که طرح کنندگان توطئه همه اطراف و جوانب را خوب سنجیده بودند و از لحاظ محاسبه سیاسی خیلی روز خوبی را انتخاب کرده بودند:

روز جمعه و تعطیل عمومی - تمام سران و زعمای قوم در یک محل متمرکز افکار متوجه میتینگ و اجتماع توده ای ها در امامزاده عبدالله و... کما اینکه اولین اقدامی که پس از ترور شاه در محیط دانشگاه به عمل آمد، بستن درب های سالن دانشکده حقوق و توقیف همه زعمای قوم بود... بعد از یکساعت سرهنگ دفتری به سالن برگشت و مژده سلامتی شاه را به حضار داد و چون نقشه انجام نشده بود، خواه و ناخواه درهای سالن باز شد و مدعوین خارج گردیدند. (۱)

ساعد نخست وزیر وقت نیز در خاطرات خود درباره این حادثه می نویسد:

من... در خانه بستری بودم... و چند ساعت بعد از آن... آگاه شدم. همان شب مرحوم رزم آرا به خانه من آمد و گفت: «سوء قصد کننده از عمال آیت الله کاشانی بوده است و یکی از طرفداران آیت الله کاشانی به او به عنوان مخبر و عکاس کارت داده بود و ضارب با کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام وارد دانشگاه شده و به کار خائنانه خود اقدام کرده است، در نتیجه کاشانی برای ما مشکوک شده، او را

گرفته ایم و می خواهیم محاکمه کنیم.

من محاکمه کاشانی را صلاح ندیدم و بهتر دیدم که او را تبعید کنیم ... رزم آرا همچنین گفت: «من سید ضیاء و قوام السلطنه را هم اجباراً توقیف کردم چون بنظر می رسد که آنها هم در ماجرا دست داشتند.» من که احساس میکردم جریان از جای دیگر است، به رزم آرا گفتم توقیف سید ضیاء و قوام السلطنه بنفع ما نیست... به این جهت که وقتی رزم آرا رفت من به حضور اعلیحضرت تلفن کردم و استدعا کردم که سید ضیاء و قوام السلطنه را آزاد کنند. شاهنشاه فرمودند: با مسئولیت خودتان این کار را بکنید... رزم آرا می خواست از جریان واقعه ۱۵ بهمن که بدست اجنبی ترتیب داده بود، به سود خود حداکثر استفاده را بکند، به این معنی که با دستگیری و به زندان انداختن شخصیت های با نفوذ راه را برای نخست وزیری خود هموار سازد. (۱)

جالب آنکه رفیق ناصر فخرآرایی ضارب شاه، دختر غلام سفارت انگلیس بود. که بدنبال حادثه ترور بازداشت شد، اما بزودی مورد بخشودگی قرار گرفت و آزاد گردید. (۲)

به نوشته همین منبع کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام را رکن دوم ستاد ارتش برای ناصر فخرآرایی تدارک دیده بود.

انور خامه ای نیز در این باره می نویسد:

... کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام برای ناصر فخرآرایی به توصیه رکن دوم ستاد ارتش صادر شد (خلع ید، جلد سوم، ص ۱۸۹) و صبح همان روز ۱۵ بهمن از طرف دکتر فقیهی شیرازی مدیر این روزنامه به او داده شده است. این کارت را طبق گزارشی که در پرونده «سوء قصد» وجود دارد، سرباز وظیفه ای بنام رضا زاهدی که ماشین نویس رکن ۲ بوده، شب قبل در مطب دکتر فقیهی ماشین کرده بود. این همه اصرار به اینکه کارت پرچم اسلام برای ضارب صادر شود، در حالیکه قبلاً کارت خبرنگاری دیگری از روزنامه فریاد ملت داشته است، نشان می دهد که احتمالاً طراحان این برنامه در آغاز قصد داشته اند این ترور را به

۱- . انور خامه ای، از انشعاب تا کودتا، ص ۱۲۸_ ۱۲۹ (بنقل از روزنامه اراده آذربایجان).

۲- . خواندنیها، همان شماره (مقاله احمد هاشمی).

جمعیت ها و شخصیت های اسلامی بویژه آیت الله کاشانی نسبت دهند. (۱)

از سوی دیگر در جریان حادثه، ناصر فخرآرایی چند گلوله بسوی شاه شلیک می کند که تنها باعث جراحت سطحی در ناحیه لب او می گردد و متقابلاً سرتیپ صفاری رئیس شهربانی گلوله ای به پای ضارب می زند و او را زخمی می کند و فخرآرایی اسلحه خود را رها می کند سرپاسبان عبدالرسول از پشت سر او را می گیرد. در این حال شاه فریاد می زند او را نکشید و دکتر متین دفتری استاد دانشکده حقوق، فرمان شاه را تکرار می کند، اما افراد ناشناس از پشت سرپاسبان را آماج گلوله قرار می دهند و او خود را کنار می کشد و سپس نظامیان ناصر فخرآرایی را گلوله باران می کنند تا هرگونه احتمال فاش شدن اسرار پشت پرده این ترور از بین برود. (۲)

حسین مکی نیز در مقاله ای تحت عنوان «خاطره سوء قصد به شاه» در این باره می نویسد:

... یکی از نمایندگان مجلس که در موقع کشتن ضارب حضور داشتند اظهار می کرد همین که اولین گلوله به طرف ضارب شاه رها شد، ناصر فخرآرایی دست ها را به علامت تسلیم بالا نگهداشته، اظهار داشت: «اینکه دیگر قرار نبود!» البته معنی این کلام این بود که شما تضمین کرده بودید آزار و اذیتم نکنید، پس چرا تیراندازی می کنید؟ نماینده مزبور اظهار می کرد: برای آنکه ضارب جمله دیگری از دهانش خارج نشود، سیل گلوله از سوی نظامی ها بطرف او سرازیر شد. روز بعد در جراید نوشته شد ناصر فخرآرایی با چهار گلوله از پای درآمده، در حالیکه از کالبد شکافی دانشگاه به من خبر دادند که در بدن فخرآرایی جای یازده گلوله دیده شده است... (۳)

حال که نقش رزم آرا در طراحی توطئه ترور شاه و کودتای انگلیسی علیه دربار روشن شد، به رابطه حزب توده و شوروی با این حادثه می پردازیم:

آقای کیانوری از مدتها قبل از طریق ارگانی (دانشجوی عضو حزب توده) از تصمیم فخرآرایی (عضو سابق حزب توده) به ترور شاه مطلع شده بود و موضوع

۱- . انور خامه ای، همان کتاب، ص ۱۳۰.

۲- . انور خامه ای، همان کتاب، ص ۱۳۰.

۳- . خواندنیها، سال سیزدهم، شماره ۳۹، ۱۴/۱۱/۱۳۳۱.

را به اطلاع هیأت اجرائیه یا لاقفل تنی چند از رهبران طراز اول حزب رسانده و آنها هم با بیتوجهی از آن گذشته و گفته بودند «ما با ترور مخالفیم اما اگر کس دیگری می خواهد شاه را ترور کند به ما مربوط نیست.

حال چطور حادثه بسیار بزرگ سیاسی نظیر ترور شاه با تمام پی آمدهای سیاسی و اجتماعی آن می توانسته به آقایان مربوط نباشد و به راحتی از خبر آن عبور کنند، خود جای سؤال و تعمق فراوان دارد. آیا می توان تصور کرد که رهبری حزب (و شخص آقای کیانوری که از سال ۱۳۲۳ به اعتراف خودشان با معرفی کامبخش - شوهرخواهرشان - با سفارت شوروی مربوط بوده اند) موضوع به این مهمی را به اطلاع مقامات شوروی رسانده باشند. و از آنها مصلحت جویی نکرده باشند؟ (با توجه به اینکه به هر صورت با اطلاعی که داشتند اگر می خواستند می توانستند جلوی وقوع این حادثه را بگیرند و یا آن را تشویق و ترغیب نمایند و نیز با توجه به این که رهبران حزب چنان تابع سیاست و مدافع منافع شوروی بودند که حتی چنانچه دیدیم در موارد بسیار کوچکتر بدون نظر شوروی ها عمل نمی کردند).

... جالب است که عبدالله ارگانی عصر روز ۱۵ بهمن درست چند ساعت پس از حادثه ترور دستگیر می شود، در حالیکه دوست او ناصر فخرآرایی قبل از آنکه چیزی بگوید در محل حادثه کشته شده بود.

انور خامه ای می نویسد:

... فی المجلس ... از او بازجویی می کنند و در همان جلسه اول و در اولین برگ تحقیقات عبدالله ارگانی اعتراف می کند که عکس ناصر را دیدم، ۱۲ سال است که او را می شناسم و با من رفیق بود و همین امروز صبح هم تا ساعت ۵/۱۰ همراه او بودم. (۱)

این موضوع نشان می دهد که همه چیز از قبل دقیقاً تدارک شده بود و ارتباط فخرآرایی با عبدالله ارگانی و ارگانی با کیانوری و حزب توده مشخص بوده است. در صورت موفقیت ترور و پیروزی کودتا، به احتمال قوی تنها نیروهای ملی و مذهبی متهم و سرکوب می شدند (تهیه کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام برای ضارب و دستگیری آیت الله کاشانی بلافاصله پس از حادثه دال بر این امر است). اما با ناکام ماندن توطئه، ترور به

۱- . انور خامه ای، . خواندنیها، سال سیزدهم، شماره ۳۹، ۱۴/۱۱/۱۳۳۱، ص ۱۳۸، (بنقل از اطلاعات، مورخ ۲۱/۱/۱۳۲۸).

استناد شواهد و قرائن موجود به حزب توده منتسب می شود تا نقش عوامل اصلی توطئه یعنی رزم آرا و رکن ۲ ستاد ارتش فاش نگردد.

لذا بدنبال حادثه، حکومت نظامی اعلام می شود و رهبران حزب توده بازداشت می شوند و روز بعد دولت طی اعلامیه ای حزب توده را مسئول می شناسد و انحلال آنرا اعلام می دارد. دکتر اقبال وزیر کشور در مجلس گزارشی از اقدامات دولت و دلایل انحلال حزب توده ارائه می نماید و سرانجام تقاضای رأی اعتماد می کند که با اکثریت قاطع نمایندگان به دولت رأی اعتماد داده می شود.

به فاصله کوتاهی، یعنی قریب به دو ماه محاکمه ۱۴ نفر از رهبران حزب در دادگاه جنایی تهران آغاز می شود. رئیس دادگاه سرتیپ شکرالله هدایت از بستگان مورد اعتماد رزم آرا و دادستان آن سرهنگ علی اکبر مهتدی از عمال نزدیک اوست. دادیار دادگاه سروان سغایی عضو [مخفی] سازمان افسری حزب توده است. جریان دادگاه بصورتی در می آید که حزب توده از آن کاملاً سود می برد:

از همان آغاز محاکمه ۱۴ نفر معلوم شد که جو قانونی تری دارد و متهمین از آزادی نسبتاً کافی برای دفاع از خود برخوردارند. مثلاً متهمین رویهمرفته ۲۱ نفر وکیل مدافع داشتند که همه از وکلای سرشناس کشور و بعضی از آنها مانند دکتر شایگان، دکتر شاهکار، شهیدزاده، شریعت زاده، مهدی ملکی، و لطفی از معروفترین وکلای کشور و دو نفر از آنها یعنی رحیمیان و قبادیان نماینده مجلس بودند. این وکلا و خود متهمین آزادی کامل داشتند که هر چه می خواهند در دفاع از خود بگویند و در مدت دو ماه که این محاکمه جریان داشت هیچگاه قضات جلوی متهمین را نگرفتند و محدودیتی برای هیچ یک از متهمین قائل نشدند. نمونه آن اینکه در همان جلسات نخستین دادگاه متهمین از دادگاه خواستند که دهها تن از سیاستمداران ایرانی و بیگانه مانند رزم آرا، قوام السلطنه، لوتی سایان، هانری والاس نامزد ریاست جمهوری آمریکا و زیلیاکوس نماینده مجلس عوام انگلیس را بعنوان شاهد به دادگاه فراخواند. مسلماً متهمین می دانستند که یک چنین تقاضائی انجام ناپذیر است. ولی آنرا عنوان می کردند تا در افکار عمومی خود را مظلوم و دادگاه را ظالم جلوه دهند. دادگاه ظاهراً علنی بود گرچه هر کسی را به آن راه نمی دادند. ولی دست کم اکثر خبرنگاران مطبوعات در آن حضور داشتند و روزنامه کیهان جریان محاکمه را به تفصیل چاپ می کرد و بدین سان دادگاه به یک تریبون تبلیغاتی برای رهبران حزب توده مبدل شده بود که از آن به حد اعلا

می کردند. (۱)

بعدها حزب توده متن دفاعیات رهبران خود را در این دادگاه بصورت جزوه ای منتشر کرد و از آن به عنوان سند افتخار خود بهره تبلیغاتی فراوانی برد. حال تصور کنید در شرایطی که حزبی به اتهام سوء قصد به شاه منحل اعلام شده و به فعالیت زیرزمینی روی آورده، در کشور فضای بگیر و ببند و حکومت نظامی برقرار شده، دهها روزنامه توقیف گردیده و بساط دیکتاتوری رو به گسترش است، اگر زد و بندهای پشت پرده نبود، چه چیز باعث می شده به رهبران حزب این چنین عرصه مانور و تریبون تبلیغاتی داده شود؟ جالب آنکه در متن ادعاینامه دادستان حکومت نظامی تهران حتی اشاره ای هم به اتهام سوء قصد به شاه وجود ندارد و اتهام اصلی عنوان به استناد قانون ۱۳۱۰ «تشکیل و اداره حزبی با رویه اشتراکی و ضد سلطنت مشروطه است». در آغاز این ادعاینامه آمده است:

ریاست دادگاه جنائی فرمانداری نظامی تهران: چهارده نفر اشخاصی که ذیلاً نام و نشان آنها ذکر شده، عده ای از مؤسسين و سران و رهبران و اعضا فعال حزب توده می باشند که با تشکیل و اداره آن حزب که رویه اشتراکی (کمونیست) و ضد سلطنت مشروطه ایران داشته و رسماً در نشریات خودشان این رویه را اعلام و معرفی کرده اند و عملیات آنان مبنی بر تبلیغ و ترویج این مرام بوده است و نتیجه آن علیه امنیت عمومی و قیام و اقدام و مخالفت با سلطنت مشروطه ایران می باشد. (۲)

موارد دیگر اتهامی کیفر خواست مربوط است به حبس و شکنجه مردم، پرونده شکایت یوسف افتخاری، «پرونده وقایع زیر آب در سال ۱۳۲۵»، داشتن دستگاه ترور تحت عنوان «اسپانوم» در شورای متحده مرکزی، تحریک افسران به فرار، ارسال افسران فراری به آذربایجان در سالهای ۲۴ و ۲۵، طرح تخریب پل ورسک، مباشرت و مبادرت به ضرب و جرح و قتل و خلع مأموران انتظامی. اما با این همه نتیجه محاکمات و آراء دادگاه نشان داد که دست های پر قدرتی از پشت پرده از سخت گیری نسبت به رهبران حزب جلوگیری کرده است. کیانوری و قاسمی به ۱۰ سال، اکبر شهابی به ۷ سال، یزدی، جودت و عبدالملک پور به ۵ سال، بقراطی، علوی، نوشین، الموتی و جواهری به ۳ سال و شریفی به یک سال محکوم شدند. صمد حکیمی عضو کمیته مرکزی تبرئه گردید.

عده ای از محکومین بتدریج مشمول عفو گردیده و آزاد شدند و بقیه سران حزب نیز

۱- انور خامه ای، خواندنیها، سال سیزدهم، شماره ۳۹، ۱۳۳۱/۱۱/۱۴. ص ۱۵۲.

۲- درباره محاکمات سیاسی، انتشارات محبوب، ۱۳۵۶، ص ۱۳.

در سال ۱۳۲۹ در دوران نخست وزیری رزم آرا با کمک او از زندان فراری داده شدند.

در اینجا برای اینکه مناسبات دوستانه رهبری حزب توده و رزم آرا و همسوئی و همکاری میان آنها (به تبع همسوئی سیاست و منافع شوروی و انگلیس در ایران) بیشتر مشخص شود، به نقل یک سند می پردازیم. این سند نامه ای است به خط و امضای رزم آرا، ریاست ستاد ارتش، خطاب به سرهنگ افطسی فرمانده نظامی گرگان، که احمد قاسمی در جریان دفاعیات خود در دادگاه ارائه کرده است:

حاجی علی رزم آرا - سرهنگ افطسی از موقع ورود به ستاد ارتش و شروع به کار ملا-حظه کردم که گزارشاتی نسبت به اعمال شما مرتباً رسیده و انتقاداتی نسبت به کارهای نظامی شما می شود. حتی در بعضی روزنامه ها و اوراق منتشره به شما حملاتی شده و باعث رنجش و کدورت شما را فراهم نموده بود. من در صدد رسیدگی و تحقیق حقایق امر بودم تا آقای قاسمی را ملاقات نموده و دوستانه از ایشان و سایر اطلاعاتی که تحصیل کرده ام این قسم فهمیدم که شما خیلی در امورات مربوطه خود نظامی سخت و شدید و بینهایت خشک بوده و آن نرمی و ملایمتی که لازمه زندگی این دوران است در نظر ندارید. چون قطع دارم این پیش آمدها روی سوءنیت و سوء نظری نبوده لذا از آقای قاسمی خواهش کردم که در موقع مراجعت به گرگان شمارا ملاقات و این کاغذ را هم زحمت کشیده به شما برسانند و در ضمن با جنابعالی نسبت به اشکالات و شکایاتی که دارند صحبت نمایند. همیشه اشخاص فهمیده و متین اشکالات را با حسن نظر به زودی حل کرده هرگونه مانع را از بین بر خواهند داشت. حال جنابعالی هم بایستی با آقایان مذاکره و آن چه مقدر است در مرتفع کردن این اختلافات اقدام فرمائید. مأموریت شما ساده و هیچگونه آلودگی حزبی و سیاسی ندارد. و شما مأمور ایجاد نظم و انتظام و برقراری آرامش در آن صفحات بوده - آقایان هم بایستی با چشم علاقمندی به این مأموریت نگاه کرده و با شما آنچه در قدرت دارند کمک نمایند. شما هم بدانید که آقایان دارای حزب و مرامی بوده در زندگی سیاسی خود دارای اسلوب و اصولی هستند و شما نباید بهیچوجه جنبه یکطرفه داشته و یا بنام تمایلات اشخاص یا دستجات اقدام نمائید، بلکه بایستی فرماندهان نظامی بیطرفانه با در نظر گرفتن مأموریت اصلی خود از روی کمال بی نظری و بی طرفی کار نمایند. امیدوارم پس از این ملاقات رفع سوء تفاهمات شده و شما در انجام مأموریت نظامی خود موفق و آقایان ضمن محترم شمردن مأموریت و مسئولیت

شما در زندگانی سیاسی خود مؤید باشند - ۱۰/۵/۱۳۲۵. (۱)

این نامه از ملاقات دوستانه احمد قاسمی، یکی از رهبران حزب توده و مسئول وقت سازمان ایالتی حزب در گرگان با رزم آرا و لحن بسیار مثبت رزم آرا در مورد حزب توده و توصیه او به فرمانده نظامی گرگان برای همکاری و هماهنگی با مسئولان حزب حکایت دارد. حادثه ترور شاه، مخالفان سیاست انگلستان را موقتاً مرعوب کرد و به تحکیم پایه های متزلزل شده سلطه و نفوذ او کمک نمود. شاه نیز از ترور ناموفق خود در جهت تحکیم پایه های سلطنت و گسترش اختیارات و اقتدارات خویش بهره برد. (۲)

حزب توده در دوران دولت های مصدق و زاهدی

(۳) در سال ۱۳۳۳، یعنی در سالی که فرمانداری نظامی سرلشگر بختیار طی تابستان آن سال موفق به کشف شبکه های مخفی نظامی حزب توده شد، حزب و رهبری آن در عین ضعف و اختلاف درونی، صاحب سازمانی بسیار گسترده بود که برای حفظ آن، به جز مراعات «موازن» پنهانکاری مرسوم در نزد کمونیست ها (موازینی که بارها بی اثری آن ثابت شده) هیچ اقدام مؤثری انجام نداد و در نتیجه با کشف شبکه نظامی، که به اصطلاح «سپر ضمانت امنیت» حزب بود، تمام این سازمانها تا آخر کشف شد و فرو ریخت و صدها مسئول و کادرهای مشغول در این سازمانها، زیر ساطور جلاذ قرار گرفت و تسلیم اراده جابرانه امپریالیسم و ستمشاهی حاکم شدند.

وضع هیأت اجرائیه و رهبری

هیأت اجرائیه پنج نفری (مرکب از دکتر بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، دکتر نورالدین کیانوری، دکتر جودت، مهندس علی علوی) پس از عزیمت سه نفر در سال ۱۳۲۷ (رادمنش و کشاورز و من) و عزیمت سه نفر دیگر در سال ۱۳۳۰ (قاسمی، فروتن و بقراطی) اکثریت اعضای خود را از دست داد.

در میان پنج نفر، یزدی، بهرامی، جودت و علوی در مقابل کیانوری قرار می گرفتند. البته

۱- یک دادگاه تاریخی، انتشارات حزب توده، صص ۴۲ و ۴۳.

۲- میزگرد سران و مسئولان جریانهای کمونیستی کشور، حسینیه شهید کچوئی، بازداشتگاه اوین، ۲ آبان _ ۱۶ آذر ۱۳۶۶، جلد دوم، صص ۶۸ _ ۷۸ (دستنویس).

۳- مطالب ذیل این عنوان، تا صفحه ۱۵۷ برگرفته از کتاب «کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده»، نوشته احسان طبری است.

یزدی و جودت با رابطه مخصوص با اسکندری و شاید از طریق او با بزرگ علوی و در نتیجه با رادمنش، دستورهائی دریافت می داشتند و اخبار و اطلاعاتی رد و بدل می شد. موقعی که جلسه کمیته مرکزی پس از مرگ استالین در مسکو تشکیل شد، رادمنش گاه نامه کوچک گزارش ماندی که یزدی به وسیله پیکهای خودش ارسال می داشت، برای جلسه می خواند. اسکندری تا زمانی که در اتریش بود، و حتی قبل از این تاریخ، در دوران اقامت در فرانسه، مناسبات کمابیش منظمی با یزدی داشت. به این ترتیب اکثریت بویژه یزدی و جودت از پشتیبانی رادمنش و اسکندری آگاه بودند. تقسیم کار پنج نفر باقی مانده در مرحله نهائی خود به قرار زیرین بود:

۱- دکتر محمد بهرامی که بعلت سوابق و سن، جانشین رادمنش شده و دبیرکل شناخته می شد و دو سازمان وابسته به حزب را تحت نظارت داشت. این دو سازمان یکی سازمان جوانان و دیگری تشکیلات دهقانان بود. پس از طرد شرمینی از رهبری سازمان جوانان و نقل او به حزب، کمیسیونی مرکب از سه نفر سازمان را رهبری می کرد. تشکیلات دهقانان نیز به رهبری یک کمیسیون پنج نفری اداره می شد. در واقع با فعالیت این کمیسیونها کار زیادی برای بهرامی باقی نمی ماند و تنها به اصطلاح «ریاست عالی» با او بود.

۲- دکتر یزدی رابط بین هیأت اجرائیه و پنج سازمان وابسته بود، یعنی «سازمان اطلاعات» که وظیفه جمع آوری اخبار نظامی و غیر نظامی و جمع بست آنها را بر عهده داشت و خسرو روزبه (که بر رأس سازمان نظامی بود) در عین حال این سازمان مهم و حساس را رهبری می کرد. فعالیت سازمان اطلاعات و اعضای آن، بدون شک خصلت جاسوسی برای شوروی نیز داشت - که اعترافات کیانوری بر آن صحنه گذاشت - زیرا تحقق چنین امری با اعتقاد توده ای ها به انترناسیونالیسم و سرفرود آوردن آنان در قبال حزب کمونیست شوروی، بی اشکال تلقی می شد. سازمان مهم دیگر، تحت رهبری یزدی «جمعیت مبارزه با استعمار» بود، که یزدی آن را با همکاری قدوه اداره می کرد، ولی رهبری قدوه پنهانی بود و جمعیت تحت رهبری علنی کمیسیونی اداره می شد. نقش این جمعیت در دوران حکومت مصدق سعی برای تماس با مصدق بود. مصدق هر گاه به او اعلام می کردند که نمایندگان جمعیت مبارزه ضد استعمار خواستار دیدن او هستند، می گفت: «آها، جمعیت مبارزه ضد استعمار!». چون مصدق مبارزه خود را ضد استعماری می دانست و چون حزب توده با او مبارزه می کرد، لذا عنوان «ضد ضد استعمار» را برای توده ای ها مناسب می شمرد. سازمان مهم دیگری که تحت نظر یزدی بود «جمعیت ایرانی

هواداران صلح» بود که یکی از اعضای حزب، [ارتباط] آن را با یزدی حفظ می کرد. این جمعیت برای اجرای سیاست شوروی بعنوان سیاست صلح فعالیت می کرد.

دو سازمان علنی دیگر یعنی «سازمان جوانان دمکرات» و «سازمان آزادی» نیز تحت رهبری یزدی قرار داشتند. «سازمان آزادی» در سابق «جمعیت مختلط ملی» نام داشت و مصطفی لنگرانی دبیر آن بود. به این ترتیب یزدی مهمترین نقش را در هیأت اجراییه اسماً ایفا می کرد و حال آنکه دستهای مخفی کیانوری در بخش اطلاعات در «جمعیت ضد استعمار» دخیل بود خود یزدی لیاقت کامل اداره یک سلسله سازمانهای مخفی را (که بعضی از آنها، مانند «سازمان اطلاعات» به جاسوسی، قتل، دزدی مشغول بودند) نداشت ولی در حفظ ابتکار خود اصرار می ورزید، تا مبدا «لقمه» را رقیبش کیانوری از دستش برآید.

۳- دکتر جودت نیز در عین عدم داشتن تحرک و زیرکی کیانوری، رهبری «هیأت دبیران سازمان نظامی» و «هیأت دبیران کمیته ایالتی تهران» و «شورای متحده مرکزی کارگران» را بر عهده داشت.

در رهبری اتحادیه ها از زمان روستا، جودت دخالت داشت و در این مسئله تجاربی گردآورده بود. «کمیته ایالتی» پس از عزیمت سه نفر از هیأت اجراییه (رادمنش، کشاورز و من) و آزادی رهبران توده از زندان، ابتدا به دست مستبدانه کیانوری داده شد. پس از عزیمت بقراطی و قاسمی و فروتن (که شیفته وار طرفدار کیانوری بود) اکثریت رقباء در هیأت اجراییه تصمیم به محدود کردن اختیارات کیانوری گرفتند، این ارگان مهم و وسیع تشکیلاتی را از دست او خارج کردند و آن را به دست جودت که رقیب و دشمن کیانوری بود، منتقل ساختند. هیأت دبیران کمیته ایالتی مرکب از سه نفر، ظاهراً زیر نظارت جودت بودند، ولی در واقع از طرف اعضا خود پیوندهای گذشته شان را با کیانوری حفظ می کردند.

ولی جودت در مسئله «سازمان نظامی» (که چنانکه گفتیم بر «اطلاعات» نیز تسلط داشت و در مجموع «سپر امنیت» حزب در مقابل تهاجمات محتمل دولت بود) در جاده «کارشناسی» خود نبود، لذا تماماً تسلیم تصمیمات «هیأت دبیران سازمان نظامی» و بر رأس آن خسرو روزبه می شد. سازمان نظامی آن صید مطلوبی بود که وی مایل به کمند آوردنش و برون کشیدنش از چنگ کیانوری و قاسمی نیز بود.

پس از عزیمت کامبخش، کیانوری در رهبری امور حزبی بر این سازمان، جانشین شد. ولی بعدها، در دوران شدت تضاد قاسمی و کیانوری و پس از آنکه قاسمی، کیانوری را در مسئله شرکتش در توطئه برای قتل شاه در هیأت اجراییه منزوی کرد، هیأت اجراییه سازمان

را به دست جودت سپرد. درباره این تصمیم نظر خسرو روزبه را نیز پرسیدند. خسرو آن را تأیید کرد. زیرا خسرو و کیانوری یکدیگر را به چشم رقیب می‌نگریستند. بعلاوه بودن جودت بر رأس سازمان نظامی، در حقیقت باز شدن دست خسرو روزبه بود. ولی نقش کیانوری با اخراج او از رهبری سازمان نظامی خاتمه نیافت. بسیاری از اعضا هیأت دبیران سازمان نظامی، مانند سیامک، مبشری، محقق زاده با کیانوری رابطه داشتند و در واقع رهبری باطنی کیانوری کماکان به دست این اشخاص ادامه یافت.

۴- دکتر کیانوری در دوران انزوا، مسئول «شعبه تعلیمات و تبلیغات» و مهمتر از آن مسئول «کمیسیون فنی» حزب بود، که تهیه خانه های مخفی و جعل گذرنامه ها و اداره مطبوعه های مخفی مطبوعات حزب را به عهده داشت، یعنی آن چنان وظایفی به عهده او بود که بدون آن، حزب قدرت عمل و تحرک خود را از دست می داد. علاوه بر این دو وظیفه، چنانکه گفتیم، نفوذ کیانوری در حزب وسیع بود و او تنها عضو هیأت اجرائیه بود، که در مقابل بقیه می ایستاد. قسمت عمده مسئولین مؤثر حزب، طرفدار خط او بودند. طبیعتاً تصور آنها از این خط، چنانکه بعدها روشن شد، خیالبافانه بود.

۵- مهندس علی علوی، که مسئولیت «تشکیلات کل شهرستانها» و «کمیسیون مالی» و رهبری «تشکیلات زنان» را بر عهده داشت.

تشکیلات کل شهرستانها (با نام خلاصه شده «تکش») در دوران اقامت قاسمی تحت نظارت مستبدانه و فرعونی او قرار داشت. وقتی شرمینی را با بهانه یک سلسله «دلایل» تشکیلاتی و سیاسی از رأس سازمان جوانان برداشتند و بجای او متقی را قرار دادند، بدستور قاسمی، شرمینی را برای تربیت روحی زیر مسئولیت قاسمی در حزب، یعنی در «تکش» مأمور ساختند و شرمینی در «تکش» تحت محافظت پلیسی مسئول تازه خود امکان تحرک کمی داشت. ولی با این حال از بالای سر قاسمی، سازمان جوانانی را که خود پرورده بود، تحت تأثیر می گرفت. مهندس علی علوی، مانند بقیه اعضا اکثریت هیأت اجرائیه، کسی نبود که بتواند کار قاسمی را تکرار کند. پس از عزیمت قاسمی به خارج، میدان «تکش» کلاً بدست شرمینی افتاد. علاوه بر آن که قسمت تشکیلاتی کمیسیون آذربایجان را جودت اداره می کرد، بقیه امور، بین شرمینی و مهندس حسین نظری و دیگران تقسیم می شد. علاوه بر تکش، شعبه «مالی کل» تحت نظر علوی بود و غنیمت های سرشار دزدی از بانکها در این شعبه متمرکز می شد و علوی، چنانکه می گفتند، با اعضا شعبه خود، سهمی از این پول را «عرق خوری» می کرد و پای خود را از حقوق محدودی که برایش معین شده بود، فراتر می گذاشت. «تشکیلات زنان» نیز به مسئولیت مریم فیروز زیر نظر

علوی در جای خود نبود. مریم از دستوره‌های او و اکثریت هیأت اجرائیه حرف شنوی نداشت و دائماً از مظلومیت خود و زنان شکوه می کرد!

از میان پنج نفر اعضا هیأت اجرائیه، بعدها دو تن، کیانوری و جودت، به شوروی گریختند. در ایام پر بحران و خطرناکی که لو رفتن سازمان نظامی پدید آورده بود، جودت به رقیبش کیانوری پناهنده شده بود، زیرا تنها او بود که می توانست گذرنامه جعلی برای فرار بسازد یا با وسائلی که در اختیار داشت، افراد را از مرز بگذراند. جودت در این روزها نزد کیانوری از گذشته‌ها ابراز ندامت کرد و گفت، حالا دیگر او پی برده که مرتکب چه گناہانی در حق کیانوری شده است. بالاتر از همه جودت به کیانوری قول داد که گذشته تکرار نمی شود و او در این خود نقادی صدیق و پیگیر است. کیانوری، با آنکه مرد زیرک و فریب نخوری است، بیانات جودت را باور کرد و وسائل رفتن او را به شوروی فراهم ساخت. جودت همینکه در فضای آزاد شوروی و در کنار دوستانش (رادمنش و روستا) واقع شد، قول و قرار گذاشته را بکلی از خاطر برد و ضمن گزارشی ابتدا در جلسه کمیته مرکزی واقع در مسکو و بعد در نطق خود در پلنوم چهارم پس از انتقاد شدید از کیانوری گفت: «اگر کیانوری خود را اصلاح نکند و روش سابق خود را ادامه دهد، من او را دشمن حزب می دانم!»

پس از رفتن جودت، تنها چهار نفر، بهرامی، یزدی، علوی و کیانوری باقی ماندند. قریشی، دبیر کمیته ایالتی تهران، نامه ای به خارج فرستاد و پیغام داد که بقاء صد نفر از رهبران و مسئولان درجه اول که سخت تحت نظرند، برای زندگی و حیثیت حزب ضرر دارد و پیشنهاد کرد که این افراد خارج شوند. این پیشنهاد که به دست اعضا کمیته مرکزی رسید، از طرف اکثریت رد شد. رادمنش موافق نبود زیرا نمی خواست که یزدی به این بهانه «دک شود» و کیانوری همه کارها را بدست گیرد. قاسمی و فروتن طرفدار ماندن کیانوری در ایران بودند تا یزدی تسلط نیابد. در این اثناء کیانوری از طرف رهبری حزب توده در مهاجرت با پشتیبانی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، به شوروی احضار شد و به شوروی عزیمت کرد. بهرامی و یزدی و علوی دستگیر شدند.

با آنکه هر سه فرد دستگیر شده در مقابل مأموران حکومت نظامی بختیار تسلیم شدند و از گذشته خود ابراز «تنفر» کردند، رفتار دولت با همه یکسان نبود. بهرامی، که جانشین رادمنش و دبیر کل حزب بود، پس از اعلام منحل شدن حزب و وعده اینکه از این پس «نان خیانت و جاسوسی در دهان زن و فرزندان خود نخواهد گذاشت.» مرخص شد. یزدی پس از چندی با نوشتن ندامت نامه ای، از گذشته و اعمال خود اظهار تنفر کرده و با

تقاضای عفو از شاه دژخیم، پس از سه سال آزاد گردید. ولی علی علوی، با آن که تنفرنامه شدیدی نوشت، از طرف رژیم محکوم به اعدام و تیرباران شد. چرا؟ مقام و قدرت و فعالیت آن دو در گذشته حزب بیشتر بود، ولی بنظر می رسد وابستگی آن دو به خانواده های معروف باعث رهایی آنها شد. بهرامی پسر مهذب السلطنه چشم پزشکی اشرافی بود و با خانواده معروف دیگری وصلت کرده بود. دکتر یزدی را حکیم الملک، استاد لژ فراماسونری، «فرزند» خود می شناخت. و از او حمایت می کرد. این نوعی وابستگی برای علوی وجود نداشت. موقعی که برای ترساندن کارگران کوره پزخانه های تهران، که در آن موقع به اعتصاب بزرگی دست زده بودند، رژیم شاه خواست وسیله ارعابی را بوجود آورد و توصیه جلال سرلشگر آزموده را در این نوع موارد بکار بندد، علوی را، علیرغم آنکه خفت آمیز تسلیم شده بود، به میدان اعدام فرستادند.

چنانکه گفتیم و بعنوان تلخیص تکرار می کنیم پس از عدم موفقیت توطئه ناصر فخرآرایی علیه جان شاه و اعلام غیرقانونی بودن حزب توده بوسیله وزیر کشور منوچهر اقبال در مجلس، عده ای از اعضا هیأت اجراییه یعنی یزدی، کیانوری، قاسمی، بقراطی، جودت و چند تن دیگر از اعضا کمیته مرکزی و مسئولین توقیف شدند. بقیه با خروج سه تن یعنی رادمنش، کشاورز، و من موافقت کردند. ابتدا من و بیست روز بعد از او (و نه چهار ماه چنانکه گفته شده است) رادمنش و کشاورز به خارج آمدند. مرا در مرز منتظر رسیدن این دو نفر نگاه داشتند.

در نتیجه بهرامی و فروتن و علوی، باقی ماندند که با هم سازگاری نداشتند. بهرامی دبیر جانشین رادمنش شناخته می شد، ولی فروتن برای او ارزشی قائل نبود. لذا، دائماً برای مشورت در مسایل به زندان مراجعه می کردند و جلسه اعضا هیأت اجراییه در زندان حلال مشکلات بود.

در اواخر سال ۱۳۲۹ ده تن از اعضا حزب توده (و از آن جمله اعضا هیأت اجراییه) موفق به فرار شدند و تعداد اعضا هیأت اجراییه به هشت نفر رسید.

پس از سفر سه تن از اعضا هیأت اجراییه در سال ۱۳۳۱ برای شرکت در کنگره ۱۹ حزب کمونیست شوروی (یعنی قاسمی و فروتن و بقراطی) به مسکو، اعضا هیأت اجراییه تا پنج نفر تقلیل یافت و این هیأت اجراییه پر از تناقض، کار بسیار پیچیده سیاسی و تشکیلاتی را «رهبری» کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وارد کردن ضربات به حزب توده شروع شد. در سال ۱۳۳۳ شبکه نظامی کشف و عده کثیری از افسران و درجه داران و دانشجویان دانشکده افسری بازداشت شدند. همچنین در همین سال دکتر مرتضی یزدی

گرفتار شد. در سال ۱۳۳۳ بهرامی و علوی دستگیر شدند. دو تن باقی مانده یعنی جودت و کیانوری تا سال ۱۳۳۵ (۱) در ایران مشغول کار بودند و سپس با احاله همه کارها به خسرو روزبه، یکی بعد از دیگری به شوروی رفتند. کیانوری از طرف رهبری حزب توده مقیم مسکو احضار شد و او و همسرش سرانجام ایران را ترک گفتند.

به این ترتیب رهبری هشت نفره و پنج نفره در دوران طرح حساسترین مسایل روز در عرصه ایران و جهان، با غروری که داشت و با اعتمادی که در نتیجه تبلیغ و تجهیز و «دوندگی» صدها کادر در سراسر کشور در افراد ایجاد کرده بود، یکی پس از دیگری مرتکب اشتباهات سنگین شد، اشتباهاتی که ریشه اش در عدم درک واقعیت و ایدئولوژی جامد او بود. این رهبری تنگ، به بهانه پنهانکاری، کوچکترین مشورتی با اعضا و مشاوران کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم انجام نداد. مشاوران خصوصی او که حتی به محرمانه ترین امور وارد بودند کسانی مانند شرمینی و زاخاریان بودند. زاخاریان حتی سمتی در رهبری نداشت ولی مشاور مورد اعتماد یزدی و جودت بود.

پس از عمل غلط رهبری حزب در دوران علنی در مسئله فریبکاریهای قوام السلطنه و توافق شوروی با قوام و روش سازشکارانه حزب بخاطر فرمانبرداری از شوروی و مسئله آذربایجان و کردستان و شکست همزمان سیاست شوروی و حزب توده، بنظر می رسید که رهبری پخته تر شده است. بویژه آنکه عناصر جوان، علی الخصوص کیانوری و قاسمی و شرمینی (که در نظر افراد خود را عناصر ارادی و بسیار هوشمند معرفی کرده بودند) هر یک اهرم حساسی را در دست گرفته بودند. قاسمی، مسئول تشکیلات شهرستانها، با استقرار تسلط مطلق در همه ایران، «زمام رهبری» را با اطمینان بدست گرفته بود و در اثر تقلای او (و همدستی کیانوری و فروتن) موفق شد شرمینی را که سازمان جوانان را تحت کنترل داشت، مجبور کند «به حزب باز گردد».

کیانوری با تسلط بر تشکیلات تهران (که در آن تجمع صدها کادر فعال صورت گرفته بود). نبض حزب را بدست داشت. شرمینی (که با رهبری سازمان جوانان و پس از آن بعد از انتقال به حزب و پس از عزیمت قاسمی، عملاً جانشین او شد و به مسئولیت های ظاهری و صوری علی علوی بی اعتنا بود. و سرانجام «تشکیلات شهرستانها» را در قبضه گرفت) نقشی کمتر از دو رهبر جوان دیگر ایفاء نکرد. رهبران پیرتر (بهرامی، یزدی، جودت، علوی، بقراطی) دائماً به دهان آنها چشم دوخته بودند، گاه دستور قاسمی را بکار

می بستند، گاه پسند شرمینی را عمل می کردند. ولی بروز خطاهای سنگین که در پلنوم چهارم کمیته مرکزی در خارج تا حدی ظاهر گردید (و ما بموقع خود آن را مطرح خواهیم کرد) نشان داد که «جهان بینی» رهنمون این رهبران معجزه ای نمی کند و تحلیلهای ظاهراً علمی آنها حزب را بیشتر گیج و گمراه ساخته و خصائص فردی آنها، بویژه جاه طلبی و دسته بندی کار را به شکست آنها منجر کرده است.

حزب توده و مصدق

در این دوران (۱۳۳۵-۱۳۲۹) حوادث تکان دهنده ای مانند طرح مسئله نفت و انعقاد قرارداد گس-گلشائیان، نخست وزیری رزم آرا بعنوان عامل امپریالیسم انگلستان بمثابه پشتوانه این قرارداد، بازگشت آیت الله کاشانی و فعالیت گروه اسلامی «فدائیان اسلام»، که منجر به قتل رزم آرا شد، رد قرارداد خائنانه گس-گلشائیان، در مجلس شانزدهم، طرح مجدد مسئله نفت و تشکیل دولت مصدق، افشاء اسناد خانه سدان و عقیم ماندن وساطت هاریمن، استعفاء غیر منتظره مصدق و تشکیل کابینه سوم قوام، فعالیت پرشور آیت الله کاشانی و دعوت از مردم علیه قوام که منجر به حادثه ۳۰ تیر شد و به مقابله شاه با آیت الله کاشانی و دستور بازداشت او منجر گردید، شکست قوام و پیروزی مردم و آغاز دوره دوم دولت دکتر مصدق، قطع رابطه سیاسی با انگلستان و انحلال مجلس سنا بمثابه پایگاه فراماسونری و دربار از جمله این حوادث است.

ولی دوره دوم حکومت مصدق، که حزب توده آن را دوران تصحیح مشی خود در قبال مصدق می نامد، دورانی است که اختلاف بین آیت الله کاشانی و دکتر مصدق بالا می گیرد. و منجر به کنار گذاشتن آیت الله کاشانی بعنوان رئیس مجلس (در انتخابات ریاست در دومین سال این مجلس) و روی کار آمدن دکتر معظمی دست نشانده مصدق و سرانجام منحل کردن مجلس، یعنی بازستادن نهائی تأثیر و قدرت آن از دست آیت الله و جلوگیری از مبارزه او برای تشکیل کنگره اسلامی می شود. آیا اعلامیه تکان دهنده آیت الله کاشانی را که در واقع پیش نمونه خواست های انقلاب اسلامی و خط امام امت است و در آن موقع انعکاس جهانی یافت، رهبران حزب توده خوانده و بدان توجه لازم کرده بودند؟ آیت الله کاشانی در مصاحبه ای درباره این اعلامیه گفت: «این سازمان، که اتحادیه اسلامی جهانی است، باید میان دو بلوک شرقی و غربی، قوه سوم و بیطرفی باشد. تشکیل چنین اتحادیه نیرومندی، برای توازن قوا و حفظ صلح در جهان نیز مفید خواهد بود». این اعلامیه، با وجود انعکاس جهانی، چشم رهبران توده را نگشود، زیرا آنها مسئله ای بعنوان اسلام را

به رسمیت نمی شناختند.

در دوران دوم حکومت مصدق، امپریالیسم متحد آمریکا و انگلیس با به راه انداختن توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱، برای خروج شاه و جلوگیری از خروج او به نام «مردم» و به میدان آمدن سرلشکر زاهدی بعنوان نامزد دربار برای نخست وزیری، زمینه را برای کودتا فراهم می کردند و کودتا (که بدون شک مصدق، ولو بر حسب آژیر صریح آیت الله کاشانی بوسیله ارسال نامه ۲۷ مرداد خطاب به او، از آن مطلع بود) با کمترین مقاومت دولتش روبرو نشد و مصدق بعنوان قهرمان مبارزه با امپریالیسم جای نیرنگ آمیز خود را در تاریخ باز کرد. از طرف امپریالیست ها این بازی به قدری پیچیده و ماهرانه طراحی شد، که تا افشاگری اخیر و علنی شدن اسناد، تشخیص نقش دو شخصیت توسط مردم و حتی توسط «کارشناسان» سیاست باز شناخته نشد و حقیقت بار دیگر چون ماه منور زیر ابر دروغ پنهان ماند، که تا امروز چهره را عیان ساخت.

در جریان ملی کردن صنایع نفت، دو خط متمایز از همان آغاز مشخص شد: خط آیت الله کاشانی مبتنی بر تجمع مردم مسلمان ایران و تأمین وحدت کشورهای مسلمان علیه امپریالیسم و کمونیسم و نشان دادن امکان پیروزی در رزم برای ملی کردن نفت بر امپریالیسم به همه مسلمانان از طرفی، و خط مصدق دائر بر تخریب مواضع انگلستان ولی مدارا با آمریکا و دربار و قوام و زاهدی و بیرون رفتن از صحنه برای پیروزی نهائی دسیسه مشترک انگلستان و آمریکا و رها کردن سکان دولت به خائنانی که قرارداد کنسرسیوم را منعقد کردند، با حفظ «نام نیک» برای خود، از طرف دیگر.

رهبری حزب توده نتوانسته است این دو خط را از هم تشخیص دهد. حزب توده که در اثر فضای باز (بعد از روی کار آمدن مصدق و ریاست مجلس آیت الله کاشانی) به امکاناتی برای بسط فعالیت خود دست یافته بود، به قدرت نسبتاً قابل ملاحظه ای بدل شد. این مسئله بجای آنکه حزب توده را آگاه سازد و از نیروی خود با حس مسئولیت استفاده کند، او را مغرور ساخت و خود را مهمترین نیروی عاقل و مهمترین رهبر مردم تلقی کرد و با دست زدن به ماجراجوییهای گوناگون، آلت دست امپریالیسم شد و به نام دفاع از شوروی، در انداختن ایران به دامن غرب سهیم شد.

چنانکه متذکر شدم، «خودپسندی کمونیستی»، انگیزه آن شد که مارکسیست ها و در مورد مشخص رهبری حزب توده، خواه در داخل ایران و در مقابله با وقایع و خواه در خارج، پدیده ای بنام اسلام را مورد توجه قرار ندهند و نقش مؤثر آن در میان توده ها و در سازماندهی و تشکل حوادث نبینند. در اثر این خودپسندی، که پرده ای در برابر دیدگان

کشیده بود، آنان در شروع جریان نفت، غیر از خود و منافع محتمله شوروی، در این جریان هیچ چیز دیگری را ندیدند و شعار رسوای «ملی کردن صنایع نفت جنوب» را در مقابل «ملی کردن صنایع نفت در ایران» قرار دادند.

وقتی قاسمی خارج شد و موج انتقادات در درون حزب، علیه حزب بالا-گرفت، کیانوری شروع کرد به نقش مصدق و بورژوازی ملی توجه کردن، ولی رهبری در اینجا نیز از محتوی مردمی خط آیت الله کاشانی غافل می شود. زیرا ماتریالیسم، نقش مذهب را تنها در گذشته بسیار می بیند و تظاهر آن را در شرایط کنونی بمثابه باقی مانده ارتجاعی گذشته دور می نگرد، لذا اشتباه در تشخیص دوران نفت تنها مخصوص قاسمی نیست و تنها محدود به تنگ نگر کیانوری و بقیه اعضا رهبری نمی باشد، بلکه در خارج نیز همه ما، به ویژه رادمش و اسکندری، توجه خود را به مصدق معطوف و از احساس ملی گرایی مصدق غرق وجد و شادی می شدند. این قضاوت در پایه مشی آنها بوده و هست.

عمق این اشتباه هنگامی روشن می شود که به تحلیل جریان ملی کردن نفت در اسناد تاریخی در شوروی نظر بیفکنیم. مثلاً پروفیسور ایوانف در کتاب خود تاریخ نوین ایران، که توسط حزب توده ترجمه و نشر یافته، پس از دادن منظره مغشوشی از مسئله نفت درباره نقش آیت الله کاشانی چنین می نویسد:

جناح راست جبهه ملی ایران (کاشانی، بقائی، حائری زاده و مکی) حافظ منافع روحانیون، مالکین و بورژواهای ضد انگلیسی بود و فعالانه علیه دمکراتها و کمونیست ها اقدام می کرد. این جناح که خود وابسته به امپریالیستهای آمریکا بود، سعی می کرد تا مسئله را بنفع آمریکا حل و فصل نماید» (۱)

به همین جهت در تحلیل سیاست دولت مصدق می نویسد:

این دولت در مبارزه علیه امپریالیسم و آمریکا به کشورهای سوسیالیستی نزدیک نشد، بلکه سیاست بینابینی میان کشورهای سرمایه داری و سوسیالیستی را انتخاب کرد» (۲)

پیداست که اشتباه مورخان و تحلیل گران شوروی در پایه رفتار حزب قرار دارد. در دوران دومین جنگ جهانی، مجله ترود ارگان اتحادیه های شوروی ضمن مقاله ای درباره نقش دکتر مصدق در مسئله نفت شمال او را «عنصر مشکوک» نامید حالا همین دکتر

۱- نگاه کنید به صفحه ۱۷۲.

۲- نگاه کنید به صفحه ۱۶۷.

مصدق به عنصر میانه رو مبدل، یعنی به سیاست مستقل مایل می شود! این نمونه ای از سطحی بودن و دقیق تر بگوئیم حاکی از «مصلحتی» بودن تفسیرات مطبوعات و نوشتارهای تاریخی در شوروی است.

رهبری حزب توده که برخاسته از فرهنگ غربی است، به مادیکرائی و الحاد و نفی مذهب باور داشت و این امر باعث خویشاوندی معنوی او با رهبرانی از نوع مصدق بود. به همین جهت پلنوم چهارم تمام تحلیل خود را مصروف به درک «جنبه ملی و ضد امپریالیستی» مصدق نمود و به همین جهت سیاست حزب دائماً از مشی بقایای جبهه ملی پیروی کرد و به همین جهت در جریان انقلاب اسلامی کسانی مانند اسکندری به سنجایی اعتقاد داشتند...

رهبری حزب توده هم مشی مسلمانان را، که در روش آیت الله کاشانی بازتاب داشت، و هم مشی ملی گرائی را، که در سیاست مصدق منعکس بود، هر دو را با شدت و با توسل به فحش و دشنام رد کرد و مشی باصطلاح «پرولتاری» خود را مطلق کرد، یعنی آن مشی که نه در عمل برد داشت و نه در تاریخ دورنما ایجاد کرد و به همین جهت کار او «خرابکاری» در نهضت نفت نام گرفته است.

ترورهای حزب توده

در دوران مورد بررسی، پاره ای از ترورها به حزب توده منسوب می شود که انتساب همه آنها به همه رهبری محل مسامحه است. آنچه که مسلم است سرقتهای بانک ملی دماوند، بانک ملی مرکز و بانک بازرگانی و قتل حسام لنکرانی، محسن صالحی، داریوش غفاری، فاطری، پرویز نوائی به دست «سازمان اطلاعات» به رهبری دکتر مرتضی یزدی، از طرف هیأت اجرائیه هشت نفری و مسئول این سازمان، خسرو روزبه، انجام گرفته و در هیأت اجرائیه تأیید شده است. البته کسانی از هیأت اجرائیه مانند یزدی، بهرامی، جودت در نامه های خود این اقدامات را ناشی از ابتکار خود نمی خواندند و کیانوری و قاسمی و روزبه را الهام بخش این اقدامات قلمداد می کردند. هر چه باشد، این افراد در تأیید این اقدامات متفق الکلمه بودند. ولی سه مورد دیگر (یعنی توطئه علیه جان شاه، قتل محمد مسعود، قتل احمد دهقان) نیز به حزب منسوب می شود و حال آنکه رهبری رسمی از هیچیک از این اقدامات اطلاعی نداشته است. در مورد شرکت در سوء قصد علیه جان شاه اولین بار ما در خارج طبق گزارش قاسمی اطلاع یافتیم که کیانوری در آن دست داشته است. تا آنجا که در اثر تحقیق کمیته مرکزی خارج روشن شد، تماس کیانوری با ارگانی و

ناصر فخرآرائی و اطلاع او از قصد فخرآرائی مسلم است. کیانوری منکر تعقیب جریان شد و اطلاع خود را محدود به چهار ماه قبل از وقوع حادثه می داند. برای رهبری در خارج صحت این دعوی کیانوری روشن نشد.

در مورد قتل محمد مسعود دخالت خسرو روزبه و گروه او در مسئله قتل به دست عباسی مسلم است و مورد اعتراف خود او است. مطالب دیگری که در این زمینه عنوان می شود، حاکی از ارتباط جریان با رزم آرا محتاج به تحقیق است.

در مسئله قتل احمد دهقان، مدیر تهران مصور، مسئله از طرف دکتر کشاورز از قول افسر شهربانی قبادی، در جزوه خود مطرح شده، ولی برخی دیگر این فرضیه را انتقاد می کنند و اصولاً مسئله ارتباط رزم آرا و قرار و مدار او را با شوروی در پایه قتل مسعود و دهقان می دانند.

وقایع فاجعه آمیز دیگر این دوران، حوادث ماجراجویانه ۲۳ تیر ۱۳۳۱ بدست رهبری حزب توده و حوادث ماجراجویانه ۱۴ آذر ۱۳۳۱ بدست رهبری سازمان جوانان است، که منجر به دهها نفر مقتول و زخمی و تشدید روابط بین حزب توده و دولت مصدق شد. پیش از این دو حادثه فاجعه انگیز و بعد از آن موج عنان گسسته دشنام به دولت مصدق از طرف روزنامه های وابسته به حزب توده و بویژه بسوی آینده انجام گرفت و تمام این روش افراطی و مضر سرانجام به تسلیم در مقابل حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اتخاذ سیاست پیروی از دستور دکتر مصدق و عدم هرگونه مقاومت در قبال کودتای شاه- زاهدی منجر شد!!

پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه- زاهدی، باز حوادث مهمی در سیاست کشور رخ داد که حاکی از نهایت آشفتگی سیاست رهبری حزب توده و ساده لوحی «چپ روانه» است، که در واقع خدمت به راست، خدمت به امپریالیسم و دربار پهلوی بود.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرآغاز یک سلسله خیانتها و جنایتهای عظیم به دست شاه و خانواده و درباریان و اتحاد عمال ایرانی آمریکا و انگلیس، که بر دولت و مجلس تسلط داشتند، گردیدند. در مقابل کودتا، دولت مصدق مقاومتی نکرد. حزب توده با گذراندن وقت و تلفن به مصدق تصمیمی نگرفت و بعدها در قبال اعتراض عمومی اعضا حزب و مردم، در نشریه کمیته مرکزی (مورخ بهمن ۱۳۳۲) چنین توضیح داد: «اگر اقدام عمومی مسلحانه انجام می دادیم، شکست و سرکوبی شدیدتر می شد و ما، پیشقراولان را، در نبردی نامساوی، بدون آمادگی عمومی، از دست می دادیم. در صورت تظاهرات معمولی نیز ممکن بود سرکوبی شدیدتر از تزییقات پس از ۲۸ مرداد روی دهد.» عدم عمل در قبال کودتا

تضاد با تظاهر به قدرت از طرف حزب توده، در دوران حکومت مصدق، داشت. پس از روشن شدن وجود سازمان نظامی در کنار حزب توده که بیش از ۶۰۰ نفر عضو آن بودند، معما حل ناشدنی تر شد و حیرت عمومی و کناره گیری از حزب و در نتیجه افت «پرستیژ» و حیثیت حزب حاصل آن بود. در نتیجه حزب با الهام گیری از خط ماجراجویانه کیانوری و خسرو روزبه سیاست «جبران» را اجراء کرد. دادن تعلیمات نظامی به دست نظامی ها به افراد غیر نظامی، نقشه انجام عملیات پارتیزانی در شمال با استفاده از وجود جنگل در این نواحی، تأسیسات و تجهیزات ارتش در قلعه مرغی و آتش زدن هواپیما، دزدی اسلحه از انبار سربازخانه ها و امثال آن، نمونه هایی از اعمال «جبران» است که باعث لو رفتن افراد نظامی و غیر نظامی، اسناد، منزل ها، اتومبیل ها، وارد کردن دشمن مسلط ولی وحشت زده به واکنش می شود و پایان این واکنش خرد شدن سازمان گسترده حزب توده است.

اینجا این مسئله مطرح می شود: تا کجا احزاب کمونیست، که بر اصل تمرکز و انضباط متشکلند و عده محدود به اصطلاح «پیشقراولان» را در زیر رهبری جدا از مردم بکار می گیرند. می توانند حربه مؤثری باشند؟ اگر مردم بعنوان حزب الله بدون تشکل آن چنانی، براساس فطرت و خودجوشی و براساس دینی که الهام انقلابی می دهد، به میدان آیند و مسئله بندی های بغرنج تشکیلاتی مانع خودجوشی آنان نشود، آنگاه این حربه در واقع شکست ناپذیر است، زیرا مردم در زیر آوار مهیب حوادث پایدار و فطرت آنها تغییر ناپذیر است.

کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن

با شکست نهضت ملی و پیروزی کودتای امپریالیستی اقدامات مهم و فوری برای ترمیم ضرباتی که در دوران ملی کرن صنعت نفت به مواضع امپریالیسم و ارتجاع وارد شده بود، به عمل آمد. روابط قطع شده با انگلیس از طرف دولت زاهدی تجدید شد، مذاکرات برای تأسیس کنسرسیوم نفت با اتحاد چهار دولت امپریالیستی (آمریکا، انگلیس، فرانسه و هلند) برای غارت نفت ایران انجام گرفت. مصدق محاکمه شد. دکتر فاطمی وزیر خارجه نستوه او تیرباران شد. برخی از رهبران حزب توده محکوم شدند. عده کثیری از افسران توده ای اعدام شدند. عده ای پای فرار را برقرار مرجح دانستند و یا در ایران با ساواک همکار و همگام شدند. پیمان بغداد در دوران نخست وزیری علاء منعمد گردید. آیت الله کاشانی که علیه انعقاد کنسرسیوم اعلامیه شدیدالحنی داد به جرم «تحریض مردم به مسلح شدن برضد قدرت سلطنت» در سن هشتاد سالگی بازداشت شد. «فدائیان اسلام» اعدام شدند. در زمان

نخست وزیر منوچهر اقبال سازمان امنیت جنایتکار بدست تیمور بختیار تشکیل گردید و نفوذ وسیع سرمایه های کشورهای مستکبر در ایران گسترش بی سابقه یافت.

پس از آنکه حزب توده هرگونه تأثیری در جامعه را از دست داد، درباره نقش جاسوسی تخریبی امپریالیستی در بروز خطاها و اشتباهات این حزب، میان رهبران حزب توده در خارج، حدسیاتی زده می شد. کیانوری، یزدی را بعنوان کسی معرفی می کرد که در اطرافش «گوش هائی» وجود دارند و مطالب یزدی را به بیرون می رسانند. کیانوری، علی شرمینی برادر کوچک شرمینی را از نوع این «گوش ها» می شمرد و بطور کلی سوء ظن او به یزدی زیاد بود. برعکس رادمنش و اسکندری نهایت اطمینان را به یزدی داشتند، ولی آنها کیانوری را مستقیم یا غیر مستقیم (یعنی به علت همسری اش با مریم فیروز) متهم می ساختند. اسکندری در آغاز ورود به مهاجرت شوروی، ضمن گزارشی با توضیح روش کیانوری در مورد دولت مصدق، آنرا به راه دوری مربوط می کرد و می نوشت. وقتی پیوند کیانوری با خاندان فیروز را می بیند، ناچار به این نتیجه می رسد که اقدامات غلط و اشتباهات بزرگ او از کدام سرچشمه آب می خورد. در مقابل، قاسمی، در انتقاد اسکندری و رابطه اش با یزدی، همین جمله «آب از کدام چشمه است» را تکرار می کند و به تعریض اسکندری را مورد تردید قرار می دهد.

کشاورز صریحاً در مذاکرات خصوصی خود می گفت: کیانوری عامل امپریالیسم است. ولی این مسئله را به شکل رسمی نگفت. اخیراً در مقاله ای که در لوموند نشر داده، کیانوری را «دست مسکو» نامید.

فروتن ضمن گزارش مفصلی درباره شرمینی، در آغاز آمدنش به شوروی در دوران استالین، و با بازشردن یک مشت «فاکت ها» مانند سابقه اشتغال شرمینی در کمپ بدرآباد (نزد آمریکائی ها)، ازدواج خواهرش با یک آمریکائی، و اینکه در کالج آمریکائی (دبیرستان البرز) تحصیل کرده، و اینکه پدرش (موسوم به کریم اف) در قفقاز بعنوان تروتسکیست تیرباران شده، و اینکه وقتی هیأت اجرائیه به او پیشنهاد کرد به شوروی برود، از اطاعت در مقابل دستور خودداری کرد، و اینکه سفارت شوروی او را که در بخش مطبوعاتش کار می کرد، بدون توضیح خارج کرده و غیره، شخصیت شرمینی را زیر سؤال قرار داد.

پس از نامه فروتن، باشکیروف، نماینده حزب کمونیست، از رادمنش و من درباره نوشین (که به خارج آمده و در دوشنبه ساکن بود) و شرمینی سؤالاتی کرد. هر دوی ما، مختصات مثبت برای آن دو نفر ذکر کردیم. بعدها، یگروز باشکیروف به خانه ما در مسکو آمد و بدون مقدمه گفت: «شرمینی عالم خود فروخته (پلاتنی آگنت) امپریالیسم است.» من

گفتم: «با این نظر موافق نیستم و ما در عمل برخورد نکردیم که او شخص بی اعتقادی باشد». این جریان در آغاز آمدن سه نفر (قاسمی، فروتن و بقراطی) بود و من براساس شناختی که در ایران از شرمینی داشتم از وی دفاع کردم. باشکیروف مرا تحسین کرد و گفت: «معمولاً وقتی سوء ظنی به این شدت بیان می شود، مخاطب سعی می کند محتاط باشد، دفاع شما قرینه ای است که شما نظر خاصی ندارید».

این بار دوم بود که من چنین نظری را می شنیدم. بار اول از علی اف راینز سفارت شوروی (وقتی من از اعلامیه ای که هیأت اجرایی موقت همراه ملکی تنظیم کرده بود دفاع کردم) و یک بار در این مورد مشروح در فوق این اسلوبی است که برای شناختن ملکی یا شرمینی، بلکه درجه صداقت مخاطب. من بدون اطلاع از این اسلوب، با رفتار خودم از نظر آنها توجیه شدم.

اما حالا- خوش بینی مطلق گذشته را ندارم. البته بدون سند و تنها براساس قرائن نمی توان حیثیت افراد را ملعبه ساخت و به همین جهت نیز سخنی درباره اشخاص نمی گویم. ولی در جریان عجیب حزب توده، امکان رخنه مستقیم و غیر مستقیم دشمنان امپریالیستی و ارتجاعی کاملاً ممکن است. در این باره تاریخ گواهی خواهد داد.» (۱)

پس از کودتای ۲۸ مرداد، تعداد کثیری از رهبران و کادرها و اعضای حزب توده دستگیر شدند، که سرنوشت آنها بشرح زیر است:

۱- دکتر محمد بهرامی، دبیرکل حزب توده (در غیاب رادمنش، که در شوروی بسر می برد) در بهمن ۱۳۳۴ دستگیر شد و بعلت ابراز ندامت پس از یکسال مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد.

۲- دکتر مرتضی یزدی، عضو هیأت اجرایی کمیته مرکزی و مسئول سازمان اطلاعات و تشکیلات زنان، که در اواخر ۱۳۳۳ دستگیر شد و به علت ابراز ندامت در سال ۱۳۳۸ مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد.

۳- مهندس علی علوی، عضو کمیته مرکزی و مسئول مالی. وی علیرغم ابراز ندامت تیرباران شد.

۴- مهندس نادر شرمینی، عضو کمیته مرکزی و دبیر اول سازمان جوانان توده. در سال ۱۳۳۳ دستگیر شد و پس از ابراز ندامت در سال ۱۳۳۹ آزاد شد.

۵- از اعضای مشاور کمیته مرکزی ۱۲ نفر دستگیر شدند، که پس از ابراز ندامت آزاد

۱- احسان طبری، کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۱۴۸ - ۱۶۴.

گردیدند.

۶- ۲۵ نفر از مسئولین درجه اول حزبی (کادرهای انتخابی و انتصابی سازمان ایالتی تهران) دستگیر شده و پس از ابراز ندامت آزاد شدند.

۷- ۲۳ نفر اعضای کمیته مرکزی سازمان جوانان توده دستگیر شده و پس از ابراز ندامت آزاد گردیدند.

۸- ۴۵ نفر اعضای سازمان اطلاعات حزب توده دستگیر شدند، که پس از ابراز ندامت آزاد گردیدند.

۹- سازمان نظامی حزب توده جمعاً دارای ۵۸۵ عضو بود، که از این میان ۳۷ نفر موفق به فرار شده و به شوروی پناه بردند، که از میان آنها، تنها ۶ نفر بعدها در سازمان حزب توده فعالیت جدی داشتند. بقیه اعضای سازمان نظامی دستگیر شدند، که وضع آنها به شرح زیر است:

۲۶ نفر به اعدام محکوم شده و حکم در مورد آنها به اجرا درآمد. ۵۲ نفر محکوم به اعدام بودند، که مشمول عفو شده و حکم آنها به حبس ابد تقلیل یافت. ۹۲ نفر محکوم به حبس ابد شدند. ۱۱۹ نفر محکوم به ۱۵ سال زندان و ۷۹ نفر محکوم به ۱۰ سال زندان شدند و ۹۱ نفر به حبس های مختلف از ۸ سال تا ۱۸ ماه محکوم گردیدند. از درجه داران عضو حزب توده نیز ۸۹ نفر بازداشت شدند، معهداً معروف است که لیست کامل درجه داران توده ای توسط افسر فراری بنام سرگرد پولاددژ به خارج انتقال یافت.

۱۰- علاوه بر افراد فوق، در جریان «قیام افسران خراسان» ۲۴ افسر و درجه دار و سرباز و در جریان غائله فرقه دمکرات آذربایجان نیز ۹۱۹ نفر افسر هوادار فرقه به شوروی گریختند.

۱۱- از میان اعضای غیر نظامی حزب توده جمعاً ۳۶۴۹ نفر دستگیر شدند، که تعدادی از آنها به حبس های مختلف محکوم گردیدند. در سال های بعد موج «ندامت نامه نویسی» در میان زندانیان توده ای همگانی شد و مجله ویژه ای بنام عبرت برای این کار انتشار یافت که توسط «نادمین» زندانی اداره می شد. زندانیان فوق بتدریج همه آزاد شدند و در سال های ۱۳۵۰-۱۳۴۰ جذب نهادهای خصوصی و دولتی و روشنفکری شده و گاه دارای موقعیت های حساس شدند. علیرغم این ندامت سیاسی، خط فکری و ایدئولوژیک حزب توده توسط بسیاری از آنان، بویژه در ابعاد فرهنگی و اقتصادی، در جامعه اشاعه داده شد و بر مجامع روشنفکران غربگرای کشور تأثیرات عمیق نهاد.

۱۲- از مجموع بیش از ۴۰۰۰ زندانی توده ای، تنها ۷ نفر از آنان (شهیدی زندی،

حجری، عمویی، شلتوکی، کی منش، باقرزاده، ذوالقدر- اعضا سازمان نظامی) علیرغم ابراز ندامت تا آستانه انقلاب اسلامی در زندان ماندند. درباره سرنوشت این افراد در آینده سخن خواهیم گفت. (۱)

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی ایران

(۲) همانگونه که دیدیم، تا سال ۱۳۳۳، فعالیت حزب توده از داخل ایران رهبری می شد. هر چند بخش عمده رهبری حزب از ایران گریخته بود، ولی تا مدتی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به دلیل بحران درونی کشور از سوئی و وجود سازمان متشکل مخفی و سازمان نظامی از سوی دیگر، حزب توده توانست بخشی از رهبری خود را در داخل کشور حفظ کند. با در هم شکسته شدن سازمان نظامی حزب توده بقایای کمیته مرکزی، که به چنگ «فرمانداری نظامی تهران» نیفتاده بودند، از ایران گریختند و به شوروی پناه بردند. آخرین بقایای رهبری دکتر حسین جودت و دکتر نورالدین کیانوری بود. بنا به اعترافات کیانوری، سرهنگ دولین (افسر جی. آر. یو)، معاون وابسته نظامی شوروی در تهران و رابط کیانوری با مقامات اطلاعاتی شوروی، نامه رادمنش، دبیرکل حزب، مبنی بر دستور خروج از کشور را به او داد و در نتیجه این دو نیز در زمستان ۱۳۳۴ از طریق بغداد - رم - پراگ به مسکو رفتند.

در پی کودتای ۲۸ مرداد، بحران عمیقی بقایای حزب توده در خارج از کشور را فرا گرفت و رهبران حزب توده هر یک کوشیدند تا علل شکست را به گردن دیگری اندازند. تا ۴ سال بعد از کودتا این تنازع شدید ادامه یافت تا بالاخره مقامات شوروی، که به احیاء سازمان وابسته خود در ایران نیاز داشتند، تصمیم گرفتند به سازماندهی بقایای آن پردازند. لذا، بدستور آن ها، برای بررسی علل شکست حزب و پایان بخشیدن به بحران درونی، و احیاء مجدد سازمان های حزب، پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده، نخستین پلنوم کمیته مرکزی در خارج از کشور، برگزار شد.

پلنوم چهارم: اوج اختلافات درونی

از ۵ تا ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۶، پس از قریب به نه سال که از پلنوم سوم می گذشت، پلنوم

۱- لیست دستگیرشدگان توده ای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کتاب کمونیزم در ایران مندرج است.

۲- کلیه مطالب این فصل مستند به بازجویی های سران حزب توده در سال ۱۳۶۲ می باشد.

چهارم کمیته مرکزی حزب توده بدستور و با نظارت شعبه بین المللی حزب کمونیست شوروی، در مسکو برگزار شد. در این پلنوم، ۱۵ نفر اعضای کمیته مرکزی با رأی قطعی شرکت جستند. این افراد عبارت بودند از: ۱- دکتر رضا رادمنش (دبیر کل منتخب کنگره دوم)، ۲- ایرج اسکندری، ۳- رضا روستا، ۴- حسین جودت، ۵- محمود بقراطی، ۶- بابازاده، ۷- فریدون کشاورز، ۸- عبدالصمد کامبخش، ۹- نورالدین کیانوری، ۱۰- احمد قاسمی، ۱۱- دکتر فروتن، ۱۲- علی امیرخیزی، ۱۳- صمد حکیمی، ۱۴- احسان طبری، ۱۵- عبدالحسین نوشین.

کمیته مرکزی به دو فراقسیون متخصص تقسیم می شد: ۷ نفر اول یک جناح و ۵ نفر دوم جناح دیگر را تشکیل می دادند. احسان طبری و عبدالحسین نوشین به اصطلاح «وسط» بودند، ولی بیشتر به جناح دوم تمایل داشتند.

در این پلنوم جناح رادمنش - اسکندری و ... ، جناح کامبخش - کیانوری و ... را به ماجراجویی و خیانت متهم می کرد و شکست حزب را به گردن آنها می انداخت. اتهامات قتل و ترور (ترور شاه، قتل محمد مسعود، قتل های درون حزبی) را فریدون کشاورز علیه کامبخش - کیانوری مطرح ساخت. جناح کامبخش - کیانوری متقابلاً جناح رادمنش - اسکندری را به راست روی و جاه طلبی و دنباله روی از بورژوازی ملی (مصدق) متهم ساخت. در پشت این عبارات، انگیزه های واقعی این اختلافات نهفته بود که از خودخواهی ها و مقام طلبی ها و قدرت جویی های رهبران حزب توده ناشی می شد. سیر ۲۵ ساله فعالیت رهبری حزب توده در سال های بعد در خارج از کشور بیانگر این نبرد مداوم بر سر احراز مقامات و مناصب بالاتر و تنازع خودخواهی های رهبری حزب است، که بالاخره با پیروزی کامل «باند کیانوری» به پایان راه حزب توده رسید.

به دلیل بحران شدید درون حزبی، در این پلنوم علاوه بر اعضای اصلی کمیته مرکزی، برای آن که کادرها و مسئولین حزبی - که خود نیز شدیداً درگیر بودند - بتوانند نظراتشان را بیان کنند، ۵۹ تن از آنان با حق رأی مشورتی، بعنوان «ناظر» در پلنوم شرکت داده شدند. از اینروست که پلنوم فوق «پلنوم وسیع» نامیده شد. تشکیل «پلنوم وسیع» در اساسنامه حزب توده وجود ندارد و اولین بار در پلنوم چهارم ابداع شد. از جمله کادرهایی که در پلنوم فوق شرکت جستند عبارت بودند از داود نوروزی، خسرو (بابک) امیر خسروی، اکبر شاندرمنی و فریدون آذرنور. به علت اختلافات، خطر انشعاب حزب را تهدید می کرد. برای اینکه این خطر رفع شود و کار حزب سر و سامانی بگیرد، میان دو جناح سازش صورت گرفت و هیأت اجرائیه ای مرکب از رادمنش (دبیر اول)، ایرج اسکندری (دبیر

دوم)، عبدالصمد کامبخش (دبیر)، احسان طبری، فروتن، احمد قاسمی و نورالدین کیانوری برای رهبری حزب در فاصله دو پلنوم کمیته مرکزی تعیین شد. این ائتلاف به ضرر جناح اول و بنفع باند کامبخش - کیانوری بود و تنها دو نفر از جناح اول در ترکیب جدید رهبری حزب راه یافتند. رادمنش و اسکندری بعنوان اعتراض استعفاء دادند، ولی به توصیه شوروی ها استعفای خود را پس گرفتند. (۱)

نتایج این پلنوم، در مجموع، نگرش مثبت تر شوروی ها به کیانوری را در پی داشت و به وی پیشنهاد شد که در مدرسه عالی حزبی به تحصیل بپردازد.

پس از پلنوم چهارم، هیأت اجرائیه منتخب پلنوم فوق به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی فراخوانده شدند و کوئوسینین، کمونیست معروف فنلاندی و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی، به آنان اطلاع داد که از این پس مرکز فعالیت حزب توده را در آلمان شرقی قرار دهند.

پلنوم پنجم کمیته مرکزی، ۸ ماه پس از پلنوم چهارم، در تاریخ چهارشنبه ۷/۱۲/۱۳۳۶ مطابق با ۲۶ فوریه ۱۹۵۸، با حضور اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی، که برای شرکت در کنفرانس ۱۹-۱۶ نوامبر ۱۹۵۷ احزاب کمونیست و کارگری جهان به مسکو رفته بودند، برگزار شد و ۱۴/۱۲/۱۳۳۶ بکار خود پایان داد. این پلنوم با صدور قطعنامه ها و پیام هائی تبعیت کامل خود را از اسناد کنفرانس مسکو اعلام داشت.

در مرکز جدید کمیته مرکزی حزب - شهر لایپزیک در آلمان شرقی - اختلافات ادامه یافت. بر سر شیوه کار در ایران، میان رادمنش و کیانوری اختلافات و درگیری شدیدی پدید آمد.

از سوی دیگر، احمد قاسمی و عده دیگری معتقد بودند که نباید کار و فعالیت مجدد را با نام «حزب توده» آغاز کرد. به علت بدنامی حزب، باید زیر پوشش وسیع تری کار کرد تا بتوان عده بیشتری را جذب کرد. تحت تأثیر این نظریه برای مدتی بجای روزنامه مردم، نشریه صبح امید منتشر شد. ولی پس از چندی عملاً مشخص شد که این تاکتیک ثمری ندارد و در نتیجه نامه مردم مجدداً منتشر گردید. مدتی بعد، در سال ۱۳۳۷ دولت آلمان شرقی، که در آن زمان در چارچوب اختلاف منافع دو ابرقدرت، روابط تیره ای با رژیم شاه داشت، امکان پخش برنامه فارسی را از رادیو برلین شرقی در اختیار حزب توده قرار داد. از طرف حزب، منوچهر بهزادی و داوود نوروزی این برنامه را اداره می کردند.

۱- . برای آشنائی بیشتر با مباحث پلنوم چهارم به : احسان طبری، کزراهه، ص ۱۶۵ - ۱۸۱ مراجعه شود.

در همین زمان، کودتای عبدالکریم قاسم در عراق رخ داد و اوضاع منطقه دستخوش تغییر شد. سقوط رژیم سلطنتی در عراق به معنای تحکیم مواضع شوروی تلقی می شد و ظاهراً توازن نیروها در منطقه بنفع شوروی به هم خورده بود. برای جبران این شکست غرب، رژیم شاه به انعقاد قرارداد دو جانبه نظامی با آمریکا دست زد و روابط او با شوروی بسیار تیره شد. در نتیجه شوروی در سال ۱۳۳۹ش. رادیوی «صدای ملی ایران» را علیه رژیم شاه براه انداخت.

در چنین شرایطی، فعالیت حزب توده در ایران دشوارتر می شد، ولی در عوض، عراق به پایگاه مناسبی برای فعالیت بدل شده بود. از طرف کمیته مرکزی، دکتر فریدون کشاورز به عراق رفت و با رادیو بغداد به همکاری پرداخت. او سپس به سوئیس و از آنجا به الجزایر رفت. دکتر کشاورز مواضع شدید علیه رهبری حزب اتخاذ نمود. نقطه نظرات او در کتاب «من متهم می کنم» توسط کمیته مرکزی حزب توده ایران انتشار یافته است. پلنوم ششم کمیته مرکزی در تاریخ ۱۲ تا ۲۶ شهریور ۱۳۳۸ تشکیل شد. در این پلنوم مقدمات وحدت با فرقه دمکرات آذربایجان ریخته شد و فریدون کشاورز از حزب اخراج گردید.

طرح کودتا در ایران

پس از خروج دکتر نورالدین کیانوری از کشور در سال ۱۳۳۴، رابطه مقامات اطلاعاتی شوروی با او پس از ورود به آلمان شرقی، مجدداً برقرار گردید. سرهنگ دولین تماس گرفت و کیانوری به مسکو خواسته شد. او، بدون اطلاع سایر اعضا کمیته مرکزی، به مسکو رفت و در نشست با شرکت میلوانف، (از مسئولین شعبه بین المللی حزب کمونیست شوروی)، سرهنگ دولین (مقام اطلاعاتی) و نیکلای پاولویچ ... (از وزارت امور خارجه) حضور یافت.

به کیانوری گفته شد که نیروهای معینی - ظاهراً از «جبهه ملی» - به سفارت شوروی در تهران مراجعه کرده و گفته اند که امکان یک کودتا علیه رژیم شاه موجود است و خواستار کمک و حمایت اتحاد شوروی شده اند. از کیانوری خواسته شد تا به اروپای غربی سفر کند و درباره این مسئله تحقیق نماید.

کیانوری باتفاق همسرش، مریم فیروز، به اروپای غربی رفت و با دکتر شمس الدین امیرعلائی، از سران «جبهه ملی» و نزدیکان مصدق، خسرو قشقایی و سرتیپ امینی، رئیس ژاندارمری دولت مصدق، ملاقات کرد، ولی به نتیجه ای نرسید. پس از چندی شوروی ها اعلام کردند که جریان فوق منتفی است.

وحدت حزب توده با «فرقه دمکرات آذربایجان»

در این زمان شوروی ها ضرورت ادغام حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان را برای هموار ساختن راه فعالیت آتی در ایران توصیه کردند. از دیدگاه مارکسیستی، در یک کشور تنها باید یک حزب کمونیست موجود باشد و تقسیم «طبقه کارگر» و «حزب پیشاهنگ آن»! بر مبنای تقسیمات قومی نادرست است. ولی سیاست شوروی، بر خلاف این نص مارکسیستی ایجاب کرد تا در سال ۱۳۲۴ جریانی برای تجزیه ایران به راه انداخته شود و لذا «فرقه دمکرات» تشکیل شد. چنانکه گفتیم، بدون اطلاع رهبری حزب توده، سازمان حزب در آذربایجان منحل گردید و بدان پیوست و بدین ترتیب حکومت پوشالی یک ساله پیشه وری بوجود آمد. ولی در پی سازش شوروی با متفقین غربی و گرفتن امتیازاتی در اروپای شرقی توسط استالین، حکومت دست نشانده «فرقه» فرو ریخت. این زد و بند و بازی سیاسی ابرقدرت ها به بهای خون هزاران نفر از مردم بیگناه آذربایجان تمام شد، که رژیم شاه برای «قدرت نمائی» به قتل عام آنها دست زد. سران «فرقه» در سال ۱۳۲۵ به همراه عده کثیری از «فدائی»ها و مردم عادی به شوروی گریختند. اکنون سیاست شوروی ایجاب می کرد که «سازمان سراسری مارکسیستی» در ایران تحکیم شود و به این دوگانگی سازمانی پایان داده شود. در سال های پیش از پلنوم چهارم، مسئله وحدت حزب توده و «فرقه» چندین بار مطرح شده بود، ولی بدلیل بی تفاوتی یا مخالفت شوروی به نتیجه نرسیده بود. ولی اکنون چون شوروی خود این وحدت را توصیه می کرد، مسئله در دستور روز قرار گرفت. از طرف رهبری حزب چند بار با سران فرقه تماس گرفته شد و چندین جلسه برای مذاکره درباره وحدت تشکیل شد. در آن زمان صدر فرقه دمکرات، چشم آذر بود. او با وحدت مخالفت می کرد. رفت و آمدها عملاً به نتیجه نرسید. تا اینکه در باکو کنفرانس فرقه تشکیل شد و غلام یحیی دانشیان، به جای چشم آذر، صدر فرقه شد. این امر نشانه علاقمندی و موافقت روس ها با وحدت بود. دانشیان نسبت به «وحدت» روی خوش نشان داد.

با این مقدمات و پس از جلسات مکرر و مذاکره و تبادل نظر میان حزب و فرقه، قرار وحدت گذاشته شد و تصمیم گرفته شد که، حزب و فرقه هر کدام جداگانه مسئله را در جلسات خود تصویب کنند و سپس در یک کنفرانس مشترک آن را عملی سازند.

در ۲۸ تیر تا ۷ مرداد ۱۳۳۹ (۱۹ تا ۲۹ ژوئیه ۱۹۶۰) پلنوم هفتم (وسیع) کمیته مرکزی در مسکو تشکیل شد. علاوه بر تصویب طرح برنامه و اساسنامه جدید، که در آن مارکسیسم-لنینیسم بعنوان ایدئولوژی حزب مطرح شده بود، در این پلنوم مسئله وحدت با

فرقه تصویب شده و اسناد آن تنظیم گردید. قرار شد که اعضای رهبری حزب افزایش یابد و عده ای از کادرهای حزبی به عضویت اصلی و مشاور کمیته مرکزی در آیند تا در صورت ورود فرقوی ها به کمیته مرکزی بین تعداد حزبی ها و فرقوی ها توازن برقرار باشد. در پایان، انتخابات کمیته مرکزی انجام شد و داوود نوروزی، اردشیر آوانسیان، محمد رضا قدوه و ... به عضویت کمیته مرکزی و بابک امیرخسروی (خسرو)، فرج الله میزانی، اکبر شاندرمنی و ... به عضویت مشاور کمیته مرکزی انتخاب شدند. پس از انتخابات، نمایندگان فرقه دمکرات آذربایجان وارد جلسه شدند و یک جلسه وسیع، که «کنفرانس وحدت» نامیده شد، تشکیل گردید و در آن وحدت به تصویب نهایی رسید.

از همین کنفرانس، نطفه اختلافات آینده منعقد شد. طبق قرار قبلی، باید از طرف فرقه چند نفر به عضویت کمیته مرکزی انتخاب می شدند و یکنفر از آنها عضو هیأت اجرائیه می شد. پذیرش به کمیته مرکزی صورت گرفت و از رهبران فرقه، غلام یحیی دانشیان، آذراوغلی، پیشنمازی، حمید صفری، امیر علی لاهرودی و دیگران به کمیته مرکزی حزب توده افزوده شدند. غلام یحیی دانشیان به عضویت هیأت اجرائیه نیز انتخاب گردید، ولی او توضیح داد که چون در باکو کار دارد و نمی تواند به لایبزیک بیاید، لذا، علاوه بر خود او باید یک نفر دیگر به عضویت مشاور هیأت اجرائیه انتخاب شود تا در لایبزیک مستقر گردد و نماینده فرقه در مرکز حزب باشد! او لاهرودی را پیشنهاد کرد. این پیشنهاد - که قبلاً بررسی نشده بود - با مخالفت شدید سران حزب توده روبرو شد، ولی بالاخره غلام یحیی حرف خود را به کرسی نشاند و لاهرودی به عضویت مشاور هیأت اجرائیه انتخاب گردید. ترکیب هیأت اجرائیه جدید عبارت بود از: رادمنش، اسکندری، کامبخش، طبری، فروتن، قاسمی، کیانوری، دانشیان و لاهرودی.

از میان فرقه ای های عضو کمیته مرکزی، آذراوغلی و پیش نمازی به باند اسکندری پیوستند و بقیه در باند دانشیان ماندند.

شوروی ها در پلنوم فوق شرکت مستقیم نداشتند، ولی مانند پلنوم چهارم، که در مسکو تشکیل شد، در این پلنوم نیز میزبان بودند و در جزئیات کار و مذاکره قرار داشتند. مذاکرات ضبط می شد و در اتاق ضبط توسط مقامات شوروی کنترل و پیگیری می گردید. جریان پلنوم دقیقاً زیر نظر شعبه بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار داشت.

بلافاصله پس از پایان «کنفرانس وحدت»، پلنوم هشتم کمیته مرکزی با ترکیب جدید در روز ۱۱ مرداد ۱۳۳۹ تشکیل شد و همان روز به کار خود پایان داد.

از ۱۹ تا ۲۵ شهریور ۱۳۴۰ نیز پلنوم نهم با شرکت ۳۲ تن عضو اصلی و مشاور کمیته

مرکزی برگزار شد.

نفوذ ساواک در رهبری حزب توده

ورود غلام یحیی دانشیان و امیر علی لاهرودی به هیأت اجرائیه، مواضع دکتر رضا رادمنش را تحکیم کرد، بخصوص که در این سال ها اختلافات احزاب کمونیست شوروی و چین به شدت مطرح بود و بحران مائوئیسم احزاب کمونیست جهان را فرا گرفته بود. برخی احزاب کمونیست جهان سوم (مانند اندونزی) از مواضع حزب کمونیست چین طرفداری می کردند و خطر جدی، سیطره حزب کمونیست شوروی را بر اردوگاه مارکسیسم تهدید می کرد. در هیأت اجرائیه حزب توده، احمد قاسمی و فروتن از مواضع مائوئیستی حمایت می کردند و از سوی بعضی اعضای کمیته مرکزی (حسن سغایی) و کادرهای حزبی پشتیبانی می شدند. در چنین شرایطی، روس ها برای تضعیف مواضع مائوئیسم گرفتند از جناح رادمنش حمایت جدی کنند و مواضع او را در رهبری حزب توده تحکیم نمایند. این حمایت مسکو از رادمنش، از یک بعد - حذف مائوئیسم از حزب توده - به سود شوروی ها بود، ولی در مجموع به بهای گزافی برای حزب توده تمام شد و سبب گردید که ساواک در دو مرحله در رهبری حزب توده رسوخ نماید و سازمان حزب توده در ایران به پوششی برای ساواک علیه گروه های ضد رژیم پهلوی بدل گردد.

این سال ها مصادف بود با بحران همه جانبه رژیم طاغوت و اوج گیری مبارزات مردم مسلمان ایران، که به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ انجامید. در داخل کشور تظاهرات علیه شاه اوج گرفته بود و در نتیجه زمینه مناسبی برای فعالیت حزب توده وجود داشت. ولی سازمان حزب توده زیر نظارت کامل ساواک بود.

یکی از خویشاوندان نزدیک رادمنش بنام حسین یزدی (پسر دکتر مرتضی یزدی) که شدیداً مورد اعتماد او بود، عامل ساواک منحل بود. رادمنش مسئول سازمان داخل کشور بود. حسین یزدی و برادرش، فریدون یزدی، اسناد حزبی را از رادمنش می دزدیدند، صندوق پستی او را کنترل می کردند و نامه های او به ایران و برعکس را در اختیار ساواک قرار می دادند. این جریان توسط سازمان اطلاعاتی آلمان شرقی کشف شد و حسین یزدی دستگیر و زندانی گردید.

کشف این ماجرا سبب شد که هیأت اجرائیه تصمیم به برکناری رادمنش بگیرد و برای بررسی جریان نفوذ حسین یزدی و عزل رادمنش، پلنوم دهم کمیته مرکزی - در ۲۹ فروردین ۱۳۴۱ - در مسکو برگزار گردید.

در این پلنوم، اکثریت اعضا شرکت کننده (۱۲ نفر از ۲۳ نفر) به برکناری رادمنش رأی دادند، ولی نتیجه پلنوم، زیر تأثیر شوروی، که به طور جدی خواستار ابقاء رادمنش در رأس حزب بود، برخلاف خواست اکثریت تمام شد. همانطور که گفتیم، علت این جانبنداری شوروی، مواضع فروتن و قاسمی و ترس روس ها از گرایش حزب توده به مائوئیسم بود. در این پلنوم دانشجویان ابراز داشت که علیرغم نفوذ حسین یزدی، رادمنش می تواند دبیر اول حزب باقی بماند، بقیه فرقی ها نیز از او جانبنداری کردند. بالاخره احسان طبری پیشنهاد کرد که هیأت اجراییه منحل شود و یک هیأت سه نفره بنام «هیأت دبیران موقت» (بوروی موقت) - یعنی همان سه دبیر سابق - کارهای حزب را رهبری کنند و در عرض یک سال پلنوم یازدهم برای حل مسئله بحران رهبری تشکیل شود. این سه نفر عبارت بودند از: دکتر رضا رادمنش، ایرج اسکندری، عبدالصمد کامبخش.

بدین ترتیب رادمنش مجدداً به عنوان دبیر اول انتخاب شد و مسئولیت کار در ایران را نیز دوباره بدست گرفت. بعد از پلنوم دهم، رادمنش و اسکندری، که قبلاً با هم درگیر بودند، آشتی کردند و کیانوری، که معاون کامبخش در تشکیلات بود و بخش اروپای باختری را اداره می کرد، به علت درگیری با رادمنش و اسکندری، به مدت ۹ سال از کار حزبی کناره گرفت.

بعد از پلنوم دهم، اختلافات درونی کمیته مرکزی نه تنها کاهش نیافت، بلکه تشدید شد. قاسمی، فروتن (اعضا هیأت اجراییه) و سغایی (عضو مشاور کمیته مرکزی) مواضع آشکار مائوئیستی خود را جدی تر اعلام داشتند و با دانشجویان توده ای مقیم غرب، که در اکثریت مطلق خود گرایشات مائوئیستی یافته بودند، تماس برقرار کردند. عملکردهای خیانت بار رهبری حزب در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ در ایران و مشاهده جاه طلبی ها و قدرت طلبی ها و اختلافات شدید درونی کمیته مرکزی و تبعیت نوکرمنشانه آن از شوروی، سبب فروپاشی سازمان حزب در اروپای باختری و گرایش دانشجویان توده ای به سمت چین شد.

در حوزه های حزب توده در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی نیز وضع متشنج بود. برای اکثریت اعضای حزب، «مسئله حسین یزدی» مفهوم نبود و برایشان این سؤال مطرح بود که چرا رادمنش با چن - چن اشتباه بزرگی بای - د هم - چنان در رأس حزب بماند و حتی قدرتمند تر نیز شود؟

اسکندری، که سالها آرزوی دبیرکلی را در سر می پرورانید، شرایط را برای مطرح ساختن خود به عنوان جانشین رادمنش مناسب یافت و فعالیت شدیدی را در این راستا

آغاز کرد. او چند بار به مسکو رفت و با رهبران «فرقه» تماس گرفت. در این زمان، رادمنش در عراق بود و در لایپزیک، ایرج اسکندری به جای او حزب را اداره می کرد و می کوشید تا از موضع دبیر اول عمل نماید. او حتی یک بار تصمیم گرفت تا دانشجویان را از رهبری «فرقه» عزل کند و حکم آن را هم صادر کرد، ولی اجرا نشد!

بحران مائوئیسم

در چنین شرایطی، در ۳۰ دی ماه ۱۳۴۳، یازدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده در مسکو برگزار شد. در این پلنوم، مسئله اصلی عبارت بود از موضعگیری در قبال مائوئیسم - که در رهبری حزب توده قاسمی، فروتن و سغائی نماینده آن بودند - و یافتن جانشین برای رادمنش و رسیدگی به نتایج کار یکساله «بوروی موقت».

این تقارن، همزمانی مسئله مائوئیسم و مسئله رادمنش سبب تحکیم مواضع رادمنش شد، زیرا برای شوروی ها، و به تبع آن سران حزب توده، مسئله اصلی مائوئیسم و تحکیم موقعیت حزب کمونیست شوروی بود.

جریان این پلنوم به مشاجره و دعوا کشید. در نخستین رأی گیری، اکثریت قاطع پلنوم مائوئیسم را محکوم کردند، ولی به اخراج قاسمی و فروتن و سغائی رأی ندادند و تحت تأثیر مناسبات دوستانه بر آن بودند که آنها در رهبری بمانند و اصلاح شوند. ولی دانشجویان و دکتر رادمنش و رضا روستا و دکتر حسین جودت بر اخراج آنها از کمیته مرکزی اصرار ورزیدند و تهدید کردند که، «اگر آنها اخراج نشوند ما ترتیب دیگری خواهیم داد». بدین ترتیب، خطر انشعاب جدی شد. شوروی ها، که میزبان پلنوم بودند و طبق معمول آن را غیرمستقیم اداره می کردند، خواستار اخراج قاسمی و فروتن و سغائی بودند. بر اثر موضع آشکار و صریح آنها، پلنوم مجدداً رأی گیری کرد و این بار به اخراج مائوئیست ها رأی داد! در این پلنوم مسئله رادمنش تحت الشعاع مائوئیسم قرار گرفت و با حمایت روس ها، او مجدداً در مقام دبیر اولی باقی ماند و مقرر شد که «بوروی موقت» (رادمنش، اسکندری، کامبخش) همچنان حزب را تا پلنوم بعدی اداره کند!

نفوذ دوم ساواک: ماجرای عباس شهریاری

در این زمان، نخستین خبرها درباره خیانت عباس شهریاری و تسلط همه جانبه ساواک بر «تشکیلات تهران» حزب توده، به شوروی ها رسیده بود، ولی آنها برای اینکه مواضع رادمنش تضعیف نشود و فروتن و قاسمی برنده نشوند، آن را به اطلاع کمیته مرکزی حزب

توده نرسانیدند و سالها بعد مطرح ساختند^(۱) آنها می کوشیدند تا این مسئله را به دست خود رادمنش حل نمایند، ولی رادمنش آنقدر به عباس شهریاری اعتماد داشت که حاضر به پذیرش خیانت او نبود.

پلنوم دوازدهم کمیته مرکزی حزب توده از پنجشنبه ۱۶ خرداد تا پنجشنبه ۲۳ خرداد سال ۱۳۴۷ (۱۳-۵ ژوئن ۱۹۶۸) تشکیل شد. در این پلنوم مسئله مهمی وجود نداشت.

در اواخر سالهای ۱۳۴۰ مسئله عباس شهریاری علنی شد:

در سال ۱۳۴۸، میلوانف- مسئول ایران در شعبه بین المللی حزب کمونیست شوروی به کیانوری، که به مسکو رفته بود، گفت: «به رادمنش بگویند دوره ۳ یا ۴ ساله زندان مأمور ساواکی که شهریاری به شوروی فرستاده بود، تمام شده است و ما باید او را به ایران بازگردانیم. لازم است رهبری حزب درباره این سازمان ساواک زده تهران بالاخره تصمیم بگیرد.»^(۲) او توضیح داد که، ۳ یا ۴ سال قبل - پس از دستگیری علی خاوری و پرویز حکمت جو - عباس شهریاری یک مأمور ساواک را به نام رابط حزبی از مرز آذربایجان به شوروی فرستاد و با رادمنش ملاقات کرد. روس ها اطلاع یافتند که وی ساواکی است و وقتی او را دستگیر و بازجویی کردند، بلافاصله اعتراف کرد و دقیقاً اطلاع داد که تمام سازمان حزب توده در ایران، که عباس شهریاری در رأس آن است، در دست ساواک است و این سازمان توسط ساواک پدید آمده است. شوروی ها جریان را با رادمنش در میان گذاشتند، ولی رادمنش به علت اعتماد به شهریاری نپذیرفت.

شوروی ها، که دیگر وجود رادمنش را در رأس حزب توده ضروری نمی دانستند توسط میلوانف از کیانوری خواستند که جریان را با هیأت دبیران مطرح ساخته و به طور جدی پیگیری نماید. کیانوری، مسئله را با «بوروی موقت» (رادمنش، اسکندری، کامبخش) در میان گذارد، ولی آنها گفتند که شوروی ها اشتباه می کنند و رادمنش شخصاً شهریاری را ضمانت کرده است.^(۳)

در ۱۱-۶ آذر ۱۳۴۸، پلنوم ۱۳ کمیته مرکزی حزب توده تشکیل شد. در این پلنوم، رادمنش گزارش «درخشانی» از پیشرفت کار تشکیلات حزب در ایران ارائه کرد! کیانوری مسئله را به طور سربسته مطرح ساخت و «ساواک زدگی» تشکیلات تهران را به اطلاع پلنوم

۱- . نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲.

۲- . نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲.

۳- . نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲.

رسانید. رادمش و اسکندری به طور جدی از عباس شهریاری دفاع کردند، ولی اعضای پلنوم به تردید افتادند و کمیسیونی مرکب از دانشیان و رادمش و کیانوری برای رسیدگی به مسئله فوق تشکیل دادند. کمیسیون پس از مدتی گزارشی با دو رأی (دانشیان و کیانوری) تهیه کرد و «ساواک زدگی» تشکیلات تهران را تأیید نمود. هیأت اجرائیه، بدون حضور کیانوری (او در پلنوم دوازدهم به عضویت هیأت اجرائیه انتخاب نشده بود) نتیجه کار کمیسیون را بررسی کرد و با پیشنهاد دانشیان، رأی به برکناری رادمش از دبیرکلی حزب داد. به پیشنهاد دانشیان، ایرج اسکندری دبیر اول حزب شد.

در پلنوم ۱۴، که در دیماه ۱۳۴۹ برگزار شد، رادمش طی نطق ۲ ساعته از شهریاری دفاع کرد، ولی پلنوم تصمیم هیأت اجرائیه را مبنی بر برکناری رادمش و دبیراولی اسکندری تأیید نمود. کیانوری، مجدداً به عضویت هیأت اجرائیه انتخاب شد. بدین ترتیب، دوره دبیراولی اسکندری، که ۷ سال طول کشید، آغاز گردید. در این پلنوم فرج الله میزانی (جوانشیر) عضو هیأت اجرائیه و مسئول رادیو پیک ایران شد.

در این سالها، کامبخش مسئول کل تشکیلات و کیانوری معاون او بود. پس از مرگ کامبخش، کیانوری دبیر دوم حزب و مسئول تشکیلات ایران و اروپای غربی گردید. کار تشکیلاتی در ایران سازمان جدیدی یافت و نقش کیانوری در حزب توده برجسته شد. شوروی ها به کیانوری پیشنهاد کردند که مرکز کار تشکیلاتی از دبیرخانه حزب در لایپزیک - که از نظر آنها امنیت کافی نداشت - جدا شود. به کمک سفارت شوروی و حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی، مرکزی برای کارهای تشکیلاتی حزب توده در نزدیکی برلین شرقی تهیه شد و ۴ نفر عضو شعبه تشکیلاتی (کیانوری - مسئول کل و مسئول کار در ایران، منوچهر بهزادی - مسئول کشورهای غربی، انوشیروان ابراهیمی - مسئول کشورهای اطراف ایران و کاظم ندیم) در آن به کار پرداختند.

آستانه انقلاب اسلامی؛ سردرگمی و بحران

پس از برکناری رادمش، اختلاف اساسی میان ایرج اسکندری و نورالدین کیانوری بود. کیانوری با حمایت سازمان اطلاعاتی شوروی روز به روز مواضعش در رهبری حزب تحکیم می شد و با داشتن اهرم مهمی چون مسئولیت کل تشکیلات به یک قدرت مطلق العنان بدل می گردید. کیانوری زمینه را برای تحقق جاه طلبی دیرینه خود - رسیدن به مقام دبیرکلی - فراهم می یافت و اسکندری مقاومت می کرد. دانشیان، با انگیزه های قدرت طلبانه شخصی، از اسکندری حمایت می کرد و اسکندری نیز برای تحکیم مواضع

خود می کوشید تا بیشتر به دانشجویان نزدیک شود.

در این زمان، با تعمیق بحران سیاسی و اجتماعی در ایران، مسایل تئوریک-سیاسی در رابطه با تحلیل وضع کشور و مشی حزب توده مطرح گردید و بحث شدیدی در گرفت و جناح بندی ها تشدید شد.

مسئله محوری بحث ها، رشد سرمایه داری در ایران، ماهیت رژیم شاه، شیوه های برخورد به گروه های چریکی مخالف رژیم («چریک های فدایی» و «مجاهدین خلق»)، و در یک کلام، برنامه و مشی عملی حزب بود. اسکندری مواضع لیبرالی اتخاذ نمود. او رشد سرمایه داری را بسیار مثبت می دانست، شاه را مستبد می شمرد ولی ضد ملی نمی شناخت و جریان های چریکی را خراب کاری و تروریسم می دانست.

با مواضع اسکندری در زمینه حمایت از رژیم شاه، اکثریت هیأت اجرائیه موافق نبود و لذا وقتی اسکندری مواضع خود را در پلنوم ۱۴ مطرح کرد، گزارش او به دلیل «راستگرایی» رد شد و چون پلنوم به نتیجه نرسید، به پیشنهاد دانشجویان قرار شد مواضع سیاسی حزب با نظرخواهی از کادرها تنظیم شود. طرح این مواضع تنظیم گردید و به نظرخواهی گذارده شد و از طریق رادیو پیک ایران پخش شد و در تیرماه سال ۱۳۵۴ در «برنامه جدید حزب توده ایران» به تصویب پلنوم پانزدهم رسید.

برنامه جدید حزب توده، مصوب پلنوم پانزدهم، جامع ترین برنامه ای است که این حزب در طول حیات خود در دوران سلطنت پهلوی بر مبنای ایدئولوژی مارکسیستی تنظیم نمود. برنامه فوق حزب توده را «حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران» و جهان بینی آن را مارکسیسم-لنینیسم معرفی می کند. در برنامه همچنین با تأکید قید شده است که: «حزب توده ایران بنا بر ماهیت طبقاتی و جهان بینی و خصلت میهن پرستانه خود به انترناسیونالیسم پرولتری معتقد است و آن را شرط حیاتی پیروزی جنبش انقلابی می شمارد».^(۱)

برنامه بر اساس تله های کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی و برخلاف نظریات حزب کمونیست چین، که تضاد اصلی جهان را میان خلق و امپریالیسم می داند، تضاد بین اردوگاه سوسیالیسم (به رهبری اتحاد شوروی) و اردوگاه امپریالیسم را به عنوان «تضاد اساسی دوران ما» معرفی می کند و سوسیالیسم را «عامل قاطع و تعیین کننده دوران ما» می شمرد.^(۲) از دیدگاه برنامه، طبق فرمول «استاندارد» کنفرانس های احزاب کمونیست جهان،

۱- اسناد و دیدگاهها، ص ۶۶۸.

۲- اسناد و دیدگاهها، ص ۶۶۹.

به ترتیب اهمیت، «سیستم جهانی سوسیالیستی، طبقه کارگر بین المللی، جنبش رهایی بخشی ملی در نبرد علیه امپریالیسم» سه نیروی انقلابی دوران معاصر می باشند.

برنامه جدید، در تحلیل وضع اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران، نخست به تحلیل دگرگونی های ناشی از «انقلاب سفید» می پردازد و آن را «در جهت تسریع روند گسترش مناسبات سرمایه داری در شهر و ده» و «استقرار مناسبات سرمایه داری به جای مناسبات ارباب-رعیتی» و «گسترش سریع نیروهای مولده» می داند. (۱) از دیدگاه مارکسیستی، رشد مناسبات سرمایه داری و فروپاشی مناسبات «فئودالی» گامی است مثبت، که به پیدایش «پرولتاریای صنعتی» و در نهایت استقرار سوسیالیسم خواهد انجامید. برنامه مشخصه سیاست خارجی رژیم پهلوی را وابستگی روزافزون به امپریالیسم ذکر می کند.

برنامه پس از تحلیل وضع طبقات اجتماعی جامعه ایران، مرحله انقلاب ایران را «انقلاب ملی و دمکراتیک» اعلام می دارد، یعنی انقلابی که در آن همه نیروهای ضدسلطنت و ضدامپریالیست متحداً عمل می کنند، ولی اینکه این انقلاب به سوسیالیسم فرا روید و «انقلاب دمکراتیک ملی» به «انقلاب دمکراتیک خلق» بدل شود، بستگی به نقشی دارد که «حزب طبقه کارگر» یعنی حزب توده، در آن ایفاء خواهد کرد.

آنچه گفته شد، کلی ترین رئوس برنامه جدید حزب توده است، که در واقع شالوده مشی سیاسی آن را در سالهای بعد و حتی پس از انقلاب اسلامی ایران، تشکیل می داد. مضمون اساسی برنامه فوق تئوری «فرارویی انقلاب دمکراتیک ملی به انقلاب سوسیالیستی» است، که توسط لنین در کتاب دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک مطرح شد و توسط خود او با پیروزی عملی گردید و منجر به کودتای بلشویکی ۱۹۱۷ و سقوط دولت موقت کرنسکی شد. این تاکتیک بلشویکی بعدها در پایه سیاست «جبهه متحد خلق» قرار گرفت و توسط کمیترین اشاعه داده شد و سپس در کنفرانس های احزاب کمونیست جهان در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ تئوریزه گردید.

مضمون استراتژی فوق عبارت است از اتحاد با کلیه نیروها در سرنگونی دشمن مشترک، که در جریان این فرآیند کمونیست ها مواضع خود را تحکیم نموده و در «فرصت مناسب» قدرت سیاسی را از چنگ متحدان سابق بیرون می آورند. حزب توده نیز، که فقدان هرگونه پایگاه اجتماعی خود را در جامعه ایران دریافته بود، به این سیاست «اتحاد طلبانه» تمسک جست و همین مشی تاکتیکی را پس از انقلاب اسلامی ایران ادامه داد.

به هر روی، در سال ۱۳۵۶، اوجگیری انقلاب اسلامی ایران عمق خیالبافی های این برنامه «قالبی» را، که فاقد هرگونه تحلیل واقعی از شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران بود و در واقع به نسخه برداری از فرمول های عام مارکسیستی بیشتر شباهت داشت تا «برنامه عمل» یک حزب سیاسی ایرانی، نشان داد. امواج انقلاب اسلامی ایران، که برنامه جدید حزب توده کوچکترین اشاره ای به پایه های مادی و فرهنگی آن نداشت، بحران درونی حزب را عمیق تر ساخت و سردرگمی عجیبی در میان آنها و حزب کمونیست اتحاد شوروی پدید آورد. کیانوری مطرح می ساخت که حزب توده شعار سرنگونی سلطنت و استقرار رژیم جمهوری را بپذیرد و از مبارزات اسلامی مردم حمایت کند و در واقع پایه های نخستین مشی حزب توده پس از انقلاب را مطرح ساخت. ماهیت چنین «حمایتی» که به معنای اتخاذ سیاست نفوذی و براندازی خزنده و مسخ انقلاب اسلامی ایران بود، امروزه آشکار است. جناح اسکندری (اسکندری، جودت، صفری) به پیروزی انقلاب اسلامی باور نداشت و معتقد بود که حداکثر یک دمکراسی معتدل در ایران روی کار خواهد آمد و آمریکا به هیچ وجه از ایران دست نخواهد کشید و لذا باید از شریعتمداری و «جبهه ملی» حمایت کرد. شوروی ها نیز هیچ تصویری از انقلاب اسلامی و عمق مبارزات مردم ایران نداشتند و از رژیم شاه حمایت می کردند. برای مثال، در بجنوبه انقلاب اسلامی ایران (همزمان با تظاهرات تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷) رژیم آلمان شرقی از شاه برای مسافرت به آن کشور دعوت کرد و آکسن، مسئول شعبه بین المللی حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی، جریان را به اطلاع کیانوری رساند و گفت که امیدوار است قراردادهای مهم اقتصادی با شاه منعقد نمایند! البته، به دلیل شرایط سیاسی کشور شاه موفق به این دیدار نشد.

بالاخره، در پائیز ۱۳۵۷، کیانوری به مسکو رفت و در جلسه ای با شرکت وادیم زاگلا دین - معاون اول شعبه بین المللی حزب کمونیست شوروی، اولیانوفسکی - معاون شعبه فوق و سیموننکو - مسئول ایران در شعبه فوق شرکت کرد. شوروی ها - بالاخره - اعلام داشتند که به این نتیجه رسیده اند که شاه سقوط می کند و حرکت اسلامی به رهبری امام خمینی به پیروزی می رسد. آنها برای اینکه حزب توده بتواند در نظام برخاسته از انقلاب اسلامی، نقش فعالی در جهت مطامع شوروی در پیش گیرد وعده تحولاتی را در رهبری حزب توده دادند. بدینسان سنگ پایه سیاست کنونی حزب توده در قبال انقلاب و نظام جمهوری اسلامی شکل گرفت.

در ۲۳ دیماه ۱۳۵۷، جلسه هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب منحل شده تشکیل شد و

به پیشنهاد دانشیان، که همواره مهمترین موضع گیری ها توسط او مطرح می شد و سخنگوی روس ها شمرده می شد، نظریات کیانوری پذیرفته شد و او دبیر اول کمیته مرکزی گردید. چون این تصمیم توسط مقامات شوروی اتخاذ شده بود، به اتفاق آراء به تصویب رسید و خود اسکندری نیز به آن رأی موافق داد! هیأت دبیران جدید مرکب از عناصر وابسته به کیانوری (به جز حمید صفری که با اعمال نفوذ دانشیان به عنوان دبیر دوم انتخاب شد و سپس در پلنوم ۱۷ توسط کیانوری از کمیته مرکزی اخراج گردید) تشکیل شد. اعضا هیأت دبیران عبارت بودند از: نورالدین کیانوری، فرج الله میزانی (جوانشیر)، منوچهر بهزادی، انوشیروان ابراهیمی، حمید صفری.

این تحولات، در شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب، که در اسفند ۱۳۵۷ در آلمان شرقی برگزار شد، به تصویب کمیته مرکزی رسید و بدین ترتیب فعالیت حزب توده در خارج از کشور پایان پذیرفت و فعالیت آن در داخل کشور آغاز شد.

اختلاف درونی حزب توده؛ از آغاز تا انقلاب دکتر حسین جودت

اشاره

تاکنون، سیر تاریخی حزب توده را، از تأسیس تا آستانه انقلاب اسلامی ایران، با اتکاء بر اسناد به طور اجمال مورد بررسی قرار دادیم. در این زمینه خاطرات و کتب متعددی از رهبران حزب توده انتشار یافته است، که می تواند به عنوان اسناد تاریخی مورد استفاده علاقمندان قرار گیرد. برای تکمیل مجموعه اسناد فوق، آشنایی با خاطرات دکتر حسین جودت، که در طول سالهای ۱۳۵۷-۱۳۲۰ از رهبران مؤثر حزب توده بود، ضروری است. لذا، به درج این روایت نیز می پردازیم. (۱)

دکتر حسین جودت تاریخچه حزب توده را، در مقطع تاریخی فوق، چنین بیان می دارد:

۱- دوران تشکیل حزب تا کنگره اول

«یکی از مشخصات بارز حزب توده این است که در تأسیس و فعالیت آن کسانی دست اندرکار بوده اند که از جهات گوناگون با هم اختلاف دیرینه داشته اند. چنانکه می دانیم

۱- . درج روایت جودت از تاریخ حزب توده به معنای تأیید مطالب آن نیست و تنها به خاطر ارائه یک سند تاریخی می باشد. نویسنده در این تاریخچه به نحو بارزی کوشیده تا عملکردهای خود و باند خود را توجیه کند. در عین حال در مطالب فوق نکاتی وجود دارد که جالب توجه است.

حزب توده به دست بخشی از گروه مشهور «پنجاه و سه نفر» که در زندان رضاخان بودند و پس از شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد گردیدند و یا از تبعیدگاه فرار کرده و به تهران آمدند، تأسیس یافت. ولی همه افرادی که به عنوان کمونیست و هوادار مرام اشتراکی از طرف پلیس رضاخان بازداشت شده بودند جزء ۵۳ نفر نبودند و در مراحل مختلف از ۱۳۱۰ به بعد یا حتی قبل از آن راهی زندان شده بودند. از بین این افراد نیز در تأسیس یا فعالیت حزب توده شرکت داشته اند. در بین این افراد اختلافات گوناگون وجود داشت: اختلاف سلیقه، اختلاف ناشی از ضعف در برابر پلیس، اختلاف ایدئولوژیک، اختلاف طبقاتی (بین زندانیان مرفه و زندانیان بی چیز) و غیره. در بین این افراد اشخاصی بودند که اساساً از کمونیسم اطلاعی نداشتند و فقط چند شعار ضد سرمایه داری و یا درباره برابری و مساوات و غیره شنیده بودند و یا حداکثر با برخی از کمونیستها (گروه ارانی یا دیگران) ملاقات یا گفتگویی کرده بودند. اکثر این افراد پس از رهایی از زندان به دنبال کار خود رفتند یا دیرتر و در زمان رونق کار حزب به حزب روی آوردند.

افرادی هم بودند که به «تروتسکیسم» گرویده دور یوسف افتخاری جمع شده بودند. در بین گروه «۵۳ نفر» افرادی مانند مهدی لاله وجود داشت که نه تنها چپگرا نبود، بلکه به طور کلی اهل دخالت در سیاست نبود و تا آنجا که من از دوران تحصیل در اروپا می شناختمش فردی مذهبی بود. این شخص بلافاصله پس از رهایی از زندان به دنبال کسب و کار رفت و بعدها بانکدار شد. دکتر مرتضی یزدی نیز ارتباط سستی با ارانی داشته است و پای بند کمونیسم نبوده، چنانکه می گفتند پس از گرفتاری بر آن عقیده بود که اگر محکومش نکنند به کار جراحی خود پردازد و از شرکت در کار سیاسی بپرهیزد. دکتر رادمنش هم جزء گروه ارانی نبود و با آن ارتباطی نداشت و سبب گرفتاریش این بوده که در گذشته دور عضو سازمان جوانان بوده است. من شخصاً رادمنش را از دوران تحصیل در اروپا می شناختم و میدانم که در آن زمان با کمونیسم و کمونیستها سر و کاری نداشت. جریانات مربوط به زندانیان دوران رضاخان را به وجه دقیقتر احسان طبری که خود جزء «۵۳ نفر» بود و با زندانیان آن دوره آشنایی دارد، می تواند نقل کند و وضع و موضع فکری هر یک از مؤسسين حزب را که خود نیز جزء آنها بوده شرح دهد. از جمله کسانی که در زندان رضاخان بودند و بعدها در فعالیت حزب تأثیر داشته اند می توان از کامبخش (عبدالصمد)، آرداشس آوانسیان (در حزب بنام اردشیر مشهور بود) و میرجعفر پیشه وری نام برد. دو نفر اخیر (آرداشس و پیشه وری) جزء ۵۳ نفر نبودند. پیشه وری از اعضا حزب کمونیست ایران و عضو کمیته مرکزی آن بوده است (بنام جوادزاده). آرداشس هم عضو

حزب کمونیست ایران بوده، در روسیه مدرسه حزبی را طی کرده و با کمینترن ارتباط داشته است... این دو نفر شدیداً با یکدیگر مخالف بودند. از آنجا که من هیچوقت با پیشه‌وری صحبتی نداشته‌ام، از نظر وی درباره اختلاف موجود بین او و آرداشس اطلاعی ندارم، ولی آرداشس که فردی «چپ‌رو» و تندتر از پیشه‌وری بود او را آدمی فرصت‌طلب و «اپورتونیست» می‌دانست.

از سوی دیگر گروه کثیری از «۵۳ نفر» که به وسیله کامبخش لو داده شده بودند، این شخص را خائن می‌دانستند. در واقع عبدالصمد کامبخش نه تنها عده‌ای را (بنا به اقرار خودش در پلنوم چهارم حزب توده سال ۱۳۳۶، سیزده نفر را) لو داده بود، بلکه در نظر زندانیان ایرانی را مقصر قلمداد کرده بود. فقط پس از آنکه اعضا گروه «۵۳ نفر» طی محاکمه با پرونده‌های خود آشنا شدند، معلوم شد که لو دهنده کامبخش بوده است و ایرانی بی‌تقصیر است. بدین سبب کامبخش را «گروه ۵۳ نفر» از بین خود طرد کردند و هنگامی که پس از شهریور ۱۳۲۰ به تأسیس حزب توده اقدام کردند او را به عضویت حزب نپذیرفتند.

بدینسان گروه ناهمگونی به تأسیس حزب دست زدند و از همان بدو تأسیس نغمه‌های ناسازگاری در بین مؤسسين آغاز شد: پیشه‌وری از حزب کنار رفت و فعالیت خود را در روزنامه آژیر و «جبهه آزادی» که با شرکت چند روزنامه‌نگار تشکیل یافته بود متمرکز ساخت. کامبخش نیز پس از تقلای زیاد با پادرمیانی آرداشس که با کمینترن ارتباط داشت به عضویت حزب پذیرفته شد مشروط بر اینکه در کار حزب دخالت نکنند. توضیح اینکه گویا کمینترن توسط یکی از اعضا سفارت شوروی توصیه کرده بود (۱) کامبخش را علیرغم خیانتش می‌توان به عضویت حزب توده (که حزب کمونیست نیست و جنبه جبهه‌وسیعی را دارد) پذیرفت و در نظر دارند او را به باکو منتقل کرده در بخش فارسی رادیو باکو به کار وادارند. به طوری که رضا روستا نقل می‌کرد کامبخش ضمن تقلای خود برای پذیرفته شدن به عضویت حزب، به نزد وی رفته گریه کرده و کمک روستا را خواستار شده قول داده است که پس از پذیرش به حزب، ایران را ترک کرده و به باکو خواهد رفت. بدین ترتیب کامبخش به عضویت حزب توده پذیرفته شد، به باکو رفت و در آنجا مدت کوتاهی به کار رادیو اشتغال داشت و مسلماً زد و بست خود را با باقراف (دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان و یکی از جنایتکارانی که پس از مرگ استالین اعدام شد) و گ.پ.ئو

جور کرد و هنگامی که مسئله انتخابات دوره چهاردهم مجلس مطرح شد به ایران بازگشت و در قزوین به فعالیت انتخاباتی دست زد و در ضمن به طور مخفیانه در داخل حزب به دسته بندی پرداخت تا زمینه بازگشت خود به رهبری حزب را فراهم سازد. همدستان او در بین اعضا کمیته مرکزی موقت (آرداشس، علی امیرخیزی و بهرامی) و گروهی از جوانان خواهان نام (کیانوری، قاسمی، فروتن) و خلیل ملکی بود که به حزب وارد شده بود. این دسته می کوشید روستا و یزدی را از کمیته مرکزی بیرون کنند، راه ورود کامبخش به کمیته مرکزی را باز کنند و در ضمن از بین خلیل ملکی، کیانوری، فروتن و قاسمی افرادی را به عضویت کمیته مرکزی برسانند. در حزب تبلیغات علیه اپورتونیسیم بعضی از افراد کمیته مرکزی و عدم لیاقت آنها آغاز شد ولی هنوز این تبلیغات دامنه دار نبود تا کنگره اول حزب تشکیل شد.

۲- تشکیل و جریان کنگره اول حزب

در اینجا من فقط از نظر اختلافات مسئله را طرح می کنم. کنگره با شرکت نمایندگان سازمانهای حزب اعم از تهران و شهرستانها تشکیل شد. میرجعفر پیشه وری از طرف سازمان آذربایجان و عبدالصمد کامبخش از طرف سازمان قزوین برای شرکت در کنگره انتخاب شده بودند. اعتبارنامه پیشه وری به سبب آنکه در روزنامه آژیر به مناسبت مرگ رضاخان به دربار تسلیم گفته بود، رد شد و از شرکت او در جلسات کنگره جلوگیری به عمل آمد. ولی درباره کامبخش و خیانتش کلمه ای به میان نیامد. مسلم است که اگر مسئله خیانت کامبخش آنچنان که بود مطرح می شد اکثریت مطلق اعضا کنگره با شرکت او در کنگره مخالفت می کردند. ولی افرادی که دست اندر کار بودند و از جریان اطلاع داشتند لب فروبستند و گذاشتند این فرد خائن و جاسوس وارد رهبری حزب شود. وقتی که جریانات آن دوره، دسته بندی ها و مجموعه این جریانات غیرطبیعی را از نظر می گذرانم می بینم که گردانندگان کنگره اعضا آن نبودند بلکه دست هایی بودند که در خارج عمل می کردند.

کنگره اول حزب یکی از بی بند و بارترین مجالسی بود که من طی ۴۱ سال زندگی حزبی خود دیده ام. هر کس هر چه می خواست می گفت. به طور عمده فعالیت تشکیلاتی حزب که مسئولیتش بر عهده رادمش بود مورد انتقاد قرار گرفت، علیه عضویت افرادی مانند عضد که از ملاکین بود سخنانی گفته شد، راجع به شرایط طبقاتی عضویت حزب مطالبی بیان گردید، این مطالب و انتقادات به طور کلی از طرف هواداران کامبخش مطرح می شد و هدف آن بود که با سخنان چپ نما توجه اعضا کنگره را به سوی کاندیداهای خود

جلب کنند و مخالفین را از میدان به در نمایند. می توان گفت که به مقدار زیاد کامیاب شدند. کنگره پس از تصویب برنامه و اساسنامه حزب که در آنها اصلاحات مختصری انجام گرفته بود به انتخاب اعضا کمیته مرکزی و اعضا تفتیش کل حزب پرداخت. روستا و یزدی و چند تن دیگر که سابقاً عضو کمیته تهران (کمیته موقت مرکزی) بودند برکنار شدند و کامبخش، طبری، پروین گنابادی وارد کمیته مرکزی شدند. بدینسان کمیته مرکزی از نه نفر یعنی علاوه بر سه نفر مذکور از نورالدین الموتی، دکتر رادمنش، دکتر بهرامی، دکتر کشاورز، بقراطی، علی امیرخیزی، ایرج اسکندری و آرداشس آوانسیان و کمیسیون تفتیش کل از رضا روستا، دکتر یزدی، کیانوری، قاسمی، ضیاء الموتی، خلیل ملکی و جودت تشکیل شد.

پس از کنگره اول که بدین ترتیب برگزار شد کامبخش مسئولیت حلقه اساسی فعالیت حزب یعنی مسئولیت تشکیلات کل حزب را عهده دار گشت. یعنی کسی که تا دیروز نمی خواستند به عضویت ساده حزب قبول کنند همه کاره حزب شد. نورالدین الموتی دبیر حزب بود ولی کار مهمی انجام نمی داد. رادمنش، اسکندری، پروین گنابادی، کشاورز و آرداشس بیشتر به کار مجلس می پرداختند. در ضمن رادمنش را مسئول سیاسی سازمان جوانان توده که تازه تشکیل یافته بود کرده بودند و مسایل مالی حزب را هم بر عهده بهرامی گذاشته بودند. علی امیرخیزی هم اکثراً در آذربایجان بود و مسئولیت سازمان حزبی آن استان را بر عهده داشت. یعنی روی هم رفته دست کامبخش در سازماندهی کار حزب باز بود. در درون حزب اختلاف مهمی به چشم نمی خورد ولی دسته کامبخش همچنان ناراضی بود، زیرا دستش به جایی بند نبود. اکثر اعضا آن در کمیسیون «تفتیش کل» که کاری نمی کرد عضو بودند و لذا نه اسمی داشتند و نه رسمی. اعضا کمیسیون تفتیش کل به کارهای متفرقه می پرداختند، قاسمی و ضیاء الموتی برای فعالیت به شهرستانها اعزام شدند. جودت در شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگران سرگرم فعالیت در امور سندیکایی بود و یک بار در سال ۱۳۲۴ به همراه خلیل ملکی برای وضع سازمان آذربایجان به تبریز رفت. رضا روستا هم که کار اتحادیه های کارگری را سر و صورتی داده بود و موفق شده بود مراکز مختلف سندیکایی را متحد کرده شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان را به وجود آورد، بیشتر وقت خود را مصروف امور سندیکایی می کرد و در مقابل حزب، شورای متحده را برای خود سنگری ساخته بود. اختلافات گذشته میان مسئولین دست اندرکار اینک به شکل اختلاف میان حزب و شورای متحده درآمده بود. یادم هست که در کلپ شورا به جای شعار «نیرو در اتحاد است» نوشته بودند «نیرو در اتحادیه

است.» این قبیل اختلافات که در تهران کم و بیش زیر پرده بود در شهرستانها شدت داشت. ولی روی هم رفته اختلافات میان حزب و شورا جنبه شخصی داشت و تا اندازه ای از اختلاف موجود میان طرز فکر و زندگی کارگر و روشنفکر سرچشمه می گرفت. البته اگر فعالیت این سازمانها دوام یافته بود اختلافات عمیق تر می گشت و جنبه های ایدئولوژیک و غیره هم به خود می گرفت، همان طوری که در کشورهای اروپا دیده می شود. ولی در آن زمان هنوز کار اختلافات حزب و شورای متحده به آنجا نکشیده بود.

۳- مسئله امتیاز نفت شوروی

کنگره اول حزب در تابستان ۱۳۲۳ تشکیل شد. چند ماه پس از آن بود که کافتارادزه به ایران آمد و مسئله امتیاز نفت شمال مطرح شد. در این باب از طرف وکلای توده ای در مجلس شورای «ملی» و در مطبوعات حزب مطالبی گفته و نوشته شد و در تهران و شهرستانها تظاهراتی صورت گرفت. گرداننده واقعی این جریانها در داخل کمیته مرکزی آرداشس و کامبخش بودند.

درست است که دیگر اعضای کمیته مرکزی با خواست شوروی مخالفتی نکردند ولی اگر آنها طبق غریزه شخصی عمل کرده بودند لاقبل از تشکیل تظاهرات به سود کافتارادزه خودداری می کردند. تا آنجا که به خاطر دارم در تظاهرات تهران نام کافتارادزه و امتیاز نفت به میان نیامد ولی در شهرستانها علاوه بر شعارهایی که بر ضد نخست وزیر وقت ساعد داده شده بود بر له امتیاز نفت شوروی هم شعارهایی داده بودند. در این ماجرا عده زیادی از روشنفکران که به حزب پیوسته بودند کنار رفتند یعنی مخالفین که با توجیه کمیته مرکزی قانع نشده بودند، بی سر و صدا حزب را ترک کردند. توجیه کمیته مرکزی این بود که گویا شوروی برای خنثی کردن مذاکرات ایران و آمریکا مسئله امتیاز نفت شمال را مطرح کرده است. به هر حال این مسئله به حیثیت حزب لطمه زد ولی در داخل حزب مخالفتهای دامنه داری را موجب نگردید.

۴- مسئله تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان

هنگامی که فرقه دمکرات آذربایجان در ۱۲ شهریور ماه ۱۳۲۴ تشکیل شد اینجانب که برای بازرسی وضع سازمان حزب توده به آذربایجان رفته بودم در تبریز بودم رسیدگیهایی که تا آن زمان به همراه خلیل ملکی به عمل آمده بود عدم صلاحیت برخی از اعضا کمیته ایالتی حزب را نشان داده بود و ضرورت تعویض این افراد به وسیله صادق پادگان (دبیر

کمیته ایالتی) و خلیل ملکی به کمیته مرکزی حزب گزارش شده بود. هنوز پاسخ کمیته مرکزی نرسیده بود که فرقه دمکرات آذربایجان با شرکت همان افراد بی صلاحیت تحت رهبری سیدجعفر پیشه وری تشکیل شد. درباره عدم صلاحیت برخی از اعضا کمیته ایالتی این توضیح را می دهد که محمد بی ریا که در رأس شورای ایالتی اتحادیه های کارگران قرار داشت کوچکترین اطلاعی از مسایل سندیکایی نداشت و برخی از کارفرمایان را بازداشت می کرد و کتک می زد، عکس بزرگ استالین را در دفتر اتحادیه بالای سرش نصب کرده بود، تحت حمایت سربازان شوروی به محل کار خود رفت و آمد می کرد. این شخص بعد از تشکیل حکومت پیشه وری وزیر فرهنگ شد. حاج میرزاعلی شبستری از برنامه حزب توده ایران اطلاعی نداشت و در زمان حکومت پیشه وری رئیس مجلس ملی شد. کاویان که شخصی بود بی سواد و بی اطلاع بعداً وزیر جنگ حکومت پیشه وری شد. خود پیشه وری نیز چنانکه در فوق گفته شد از عضویت حزب توده طرد شده نتوانسته بود در کنگره اول شرکت کند. در آن زمان که از شکست فاشیست های هیتلری فقط چند ماه گذشته بود امپریالیست های انگلیس و آمریکا به توطئه های گوناگون دست می زدند تا مواضع خود را حفظ کنند. من جریان تشکیل فرقه را یکی از این توطئه ها می پنداشتم و با تشکیل آن چه از لحاظ صلاحیت تشکیل دهندگان و چه از حیث برنامه ملی گرایانه (طرح مسایل مربوط به ملیت آذربایجانی، زبان آذربایجانی و غیره آن هم در زمانی که مسایل اساسی برانداختن استبداد و رهایی از زنجیر استعمار در برابر مردم ایران قرارداد) مخالفت کردم.

چند روز نگذشته بود که به وسیله کماندانتور شوروی (فرماندار نظامی شوروی در تبریز) از تبریز تبعید شده به تهران بازگشتم. جریان را به کمیته مرکزی گزارش دادم. معلوم شد که کمیته مرکزی نیز در آغاز کار از تشکیل فرقه بی اطلاع و با تشکیل آن مخالف بوده و اینک واقف شده است که شعارهای ملی گرایانه فرقه ظاهر قضیه است و در واقع منظور از تشکیل فرقه ادامه اهداف حزب است و باید از آن دفاع کند و آن را مورد حمایت همه جانبه قرار دهد. این مطلب که مجموعه کمیته مرکزی حزب از جریان تشکیل فرقه اطلاعی نداشت صحیح است ولی به نظر من این به آن معنا نیست که هیچ یک از اعضا کمیته مرکزی از تشکیل فرقه و اهداف آن بی اطلاع بودند. زیرا مقارن تشکیل فرقه جریان افسران خراسان (گنبد) هم اتفاق افتاد که با اطلاع کامبخش بوده (می توان جریان را از افرادی که در این جریان بودند، کیهان و پورهرمزبان سؤال کرد) و عده ای از افسرانی که در تهران تحت پیگرد رکن ۲ ارتش قرار داشتند به وسیله کامبخش به آذربایجان اعزام شدند. درباره اعزام افسران به آذربایجان در همان ماه تشکیل فرقه می توان از رصدی و آگاهی سؤال کرد.

از اینجا می توان استنباط کرد که کامبخش در جریان ماجرای تشکیل فرقه بوده است. به هر حال این مسئله یعنی تحقیق درباره ارتباط احتمالی جریان خراسان و آذربایجان می تواند مفید باشد. با آنکه کمیته مرکزی حزب در مجموع از جریان تشکیل فرقه اطلاع نداشت و سازمان ایالتی آذربایجان بدون اجازه کمیته مرکزی به فرقه پیوست، معذک مسئله در حزب بی سر و صدا سپری شد. علت آن هم به نظر من حمله همه جانبه هیأت حاکمه وقت (حکومت صدرالاشراف) به سازمانهای حزب توده بود. کلوپ های حزب در تهران و شهرستانها تحت اشغال عمال حکومت درآمده بودند و نظر افراد حزبی بیشتر متوجه فشارهای حکومتی بود که افکار عمومی حکومت ارتجاعی حسابش می کردند. سقوط حکومت صدر و تشکیل حکومت حکیمی و اظهارات حکیمی درمجلس جو را به سود فرقه دمکرات آذربایجان تغییر داد. آنگاه نقشه امپریالیست های آمریکا و انگلیسی که قبلاً مبتنی بر تقسیم ایران بود عوض شد و قلع و قمع فرقه مطرح گردید. منتها برای این کار فرصت لازم بود و از طرفی می بایست نیروهای دولت بسیج شوند و از طرف دیگر سیمای واقعی فرقه که با شعارهای عوامفربانه به میدان آمده بود آشکار گردد و ضمناً به اتحاد شوروی که عجالتاً خواستی به جز تأسیس شرکت مختلط نفت هدف دیگری نداشت، وعده سر خرمن داده شود. اجرای این نقشه به احمد قوام محول گردید و انصافاً باید گفت که ماهرانه از عهده انجام نقشه برآمد. «جناب اشرف» هر تعهدی را که می خواستند پذیرفت. کلوپهای حزب را از اشغال نیروهای انتظامی رها ساخت، حتی شخصاً به کلوپ حزب توده ایران آمد و در یکی از جلسات رسمی شرکت کرد، قانون کار را به شکل تصویب نامه صادر کرد، ۱۵ درصد از بهره مالکانه را به سود دهقانان تخفیف داد، سه نفر از رهبران حزب توده ایران و یک نفر از حزب ایران را به شرکت در کابینه دعوت کرد، مجلس را منحل کرد تا باصطلاح مجلسی که آمادگی تصویب موافقتنامه قوام و شوروی را داشته باشد انتخاب کند. منتها در زیر پرده این کارهای عوامفربانه و قول و قرارهای بی پشتوانه «نهضت جنوب» را تدارک دید و اعتصاب کارگران نفت را سرکوب کرد و به در هم پیچیدن طومار حزب و فرقه آغاز کرد. نتیجه آن شد که در ۲۵ آذر ۱۳۲۵ یعنی درست یک سال پس از اقدام مسلحانه فرقه دمکرات آذربایجان بساط فرقه برچیده شد و با کشتار بیش از ۲۰ هزار دهقان آذربایجانی کمر حزب توده ایران شکست. به جز تهران در سراسر ایران دفاتر حزب توده بسته شد و توده نسبتاً کثیری که در صفوف حزب جمع شده بودند پراکنده شدند. به طوری که در اواخر سال ۱۳۲۶ مجموعه اعضا حزب در حدود دوهزار نفر بود.

آرداشس آوانسیان که با وجود پیشه وری و انحلال مجلس شورای ملی دیگر نقشی نمی توانست ایفا کند قبل از آذر ۱۳۲۵ ایران را ترک کرده به شوروی رفته بود. کامبخش نیز بلافاصله پس از شکست فرقه به مناسبت همکاریهایی که با پیشه وری کرده بود، به ویژه به علت فعالیتی که برای فریب افسران و اعزام آنان به آذربایجان ابراز داشته بود، فرار کرد و به باکو رفت و در آنجا به یکی از گردانندگان اصلی سازمان فرقه دمکرات در «مهاجرت» مبدل گردید. اسکندری نیز که در سازمان برنامه به دریافت گذرنامه دیپلماتیک موفق شده بود از طریق مسکو عازم پاریس شد و در فدراسیون جهانی سندیکاها استخدام شد (ایرج اسکندری در ایران با لویی سایان دبیر کل فدراسیون آشنا شده بود و این آشنایی برایش در مورد استخدام مفید واقع شد).

۵- دوران پس از شکست فرقه دمکرات

بلافاصله پس از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ در اثر انتقادات شدید اعضا و کادرهای حزب که خواستار برکناری کمیته مرکزی بودند، جلسه ای با شرکت اعضا کمیته مرکزی، اعضا تفتیش کل تشکیل شد و در آن جلسه تصمیم گرفته شد که از مجموع دو ارگان شورائی به وجود آید که در مسایل مهم مورد مشورت قرار گیرد ضمناً یک هیأت مرکب از سه تن از اعضا کمیته مرکزی، سه تن از اعضا تفتیش کل و یک نفر از اعضا کمیته ایالتی (تعداد درست در خاطر من نیست) به عنوان هیأت اجرائیه موقت برای اداره امور جاری حزب و تشکیل کنگره دوم فعالیت کند. در این هیأت رادمنش، یزدی، کشاورز، ملکی و فروتن شرکت داشتند. (به نظرم طبری و یک فرد دیگر هم بودند ولی یقین ندارم). هیأت اجرائیه موقت تشکیل شد ولی تشکیلات کل حزب که از طرف کامبخش با منضماتش (کامبخش چنانکه بعدها فهمیدم حوزه خاص سری با شرکت عده ای کارگران برای ترور تشکیل داده بود، من هنگامی که به وسیله یکی از کارگران دخانیات از این ماجرا اطلاع یافتم به کیانوری رجوع کرده جریان را پرسیدم. گفت این در زمان کامبخش بوده حالا منحل شده است. من مسئله را خاتمه یافته تلقی کرده دنبال ننمودم، ولی جریانات بعدی نشان می دهد که کیانوری دروغ گفته است و حوزه در زمان تصدی کیانوری هم وجود داشته است.) مانند ارث به دست کیانوری سپرده شده بود همچنان در دست وی باقی ماند.

با تشکیل هیأت اجرائیه موقت انتقادات و مبارزات درون حزبی خاتمه نیافت و اختلافات درون حزبی روز به روز شدت می گرفت. گروهی به رهبری دکتر اپریم آسوری که عضو حزب بود و از قرار معلوم با انگلیسی ها رابطه داشت، گروهی به نام

آوانگاردیست ها (پیشاهنگان) شروع به کارکرد و حملات خود را متوجه رهبری نالایق حزب ساخت. او جزوه ای منتشر ساخت و در آن این اندیشه را مطرح کرد که رهبران حزب توده ایران از مارکسیسم - لنینیسم اطلاعی ندارند و نمی توانند رهبری حزب طبقه کارگر را عهده دار گردند. باید در داخل حزب افراد آوانگارد و آگاه رهبری را به دست گیرند تا حزب را در راه درست کمونیستی هدایت کنند. عده ای به این گروه پیوستند ولی چون اپریم فرد مشکوکی بود کارش پیشرفت نکرد. آنگاه عده ای دیگر، هواداران خلیل ملکی، به فعالیت پرداختند. اینان نیز مسئله رهبری را مطرح می کردند و از اپورتونیسم و جاه طلبی رهبران که به دنبال وکالت و وزارت بودند سخن می گفتند و در استدلال های خود طی جلسات طولانی بحث و انتقاد، از نوشته های لنین و استالین گواه می آوردند. جالب توجه آنکه هیچ کدام از این گروهها مسئله کافتارادزه و شرکت مختلط نفت و مسایل مربوط به شوروی را صراحتاً به میان نمی کشیدند. هدف مستقیم آنها دستیابی کامل به رهبری بود. جلسات بحث و انتقاد را معمولاً رادمنش اداره می کرد و انتقادات مستقیماً متوجه او می شد. افراد دیگر رهبری هیأت اجراییه موقت اگر در جلسه شرکت می کردند خود جزو شنوندگان یا انتقادکنندگان بودند.

به تدریج از طرفی اختلافات در درون هیأت اجراییه موقت بالا گرفت و از طرف دیگر به شنیدن مطالب بی سر و ته رغبتی نشان نمی دادند. لذا پس از آنکه هواداران خلیل ملکی از مبارزه در داخل حزب مأیوس شدند، دست به انشعاب زدند تا جمعیتی مطابق میل خود تشکیل دهند. گروهی (کمتر از ۳۰ نفر) اعلامیه انشعاب را امضاء کرده بودند. انشعاییون تصور می کردند که اعضا حزب به دنبالشان خواهند رفت، ولی چنین نشد، زیرا اعضا حزب نتوانسته بودند میان نظریات آنان و نظریات کمیته مرکزی سابق تفاوت اساسی ببینند و نمی خواستند در دعوی مقام و صندلی آلت دست این و آن گردند. چند روز پس از انشعاب، رادیو مسکو عمل انشعاب را تقیح کرد و انشعاییون بلافاصله انصراف خود را از تشکیل جمعیت اعلام داشتند و به جز خلیل ملکی و انورخامه ای و چند نفر دیگر اکثر آنها به تدریج به حزب بازگشتند.

با انشعاب خلیل ملکی و شکست آن که در اواخر سال ۱۳۲۶ انجام گرفت محیط حزب آرام گشت و به تدریج سر و صداها خوابید و به روی اشتباهات و خطاهای حزب پرده کشیده شد و جو برای تشکیل کنگره دوم مساعد گردید. هواداران کامبخش (کیانوری، قاسمی، فروتن، امیرخیزی) که بلافاصله پس از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ از خلیل ملکی و دسته او پشتیبانی می کردند اینک از او جدا شده و در برابرش قرار گرفته بودند در گزارشی که به

کنگره دوم داده شد انشعاب و انشعاییون محکوم گردیدند و مراحل عمده فعالیت حزب در گذشته، از جمله تشکیل هیأت اجرائیه موقت مورد تأیید قرار گرفت. کمیته مرکزی نسبتاً وسیعی انتخاب شد که در آن هواداران کامبخش گام بزرگی به پیش برداشته بودند. کامبخش و اسکندری نیز به طور غیابی به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدند. در نخستین جلسه کمیته مرکزی رادمنش به عنوان دبیر کل حزب و طبری، کیانوری، جودت، کشاورز، یزدی، قاسمی، بقراطی، فروتن، علوی و بهرامی به عنوان اعضا هیأت اجرائیه و ۵ نفر امیرخیزی، نوشین، حکیمی، بابازاده و یکی دیگر (احتمالاً شرمینی) به عضویت تفتیش مرکزی انتخاب شدند. سر و صداها خوابید ولی اعتماد لازم بین اعضا کمیته مرکزی حاصل نشد. در همان جریان کنگره دوم «دم خروس» دسته بندی هواداران کامبخش عیان گردید. با آنکه در میان کاندیداهای عضویت کمیته مرکزی اسمی از مریم فیروز برده نشده بود، پس از قرائت آراء معلوم شد که اکثریت اعضا کنگره برای عضویت او در کمیته مرکزی به عنوان عضو مشاور رأی داده اند. البته این کار بدون دسته بندی جعلی امکان پذیر نبود.

۶- دوران پس از کنگره دوم تا کودتای ۲۸ مرداد

فعالیت حزب پس از کنگره دوم ظاهراً به مجرای عادی افتاده بود، در عین حال مسئله مهمی مانند استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت انگلیس در دستور روز مردم ایران قرار داشت. امپریالیست های آمریکا و انگلیس و به تبعیت آنها هیأت حاکمه وقت به هیچ وجه نمی توانستند گسترش دامنه فعالیت حزب توده را تحمل کنند و در تلاش آن بودند که حزب را غیرقانونی اعلام دارند. دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران روزی استادانی را که عضو حزب توده ایران بودند به دفتر خود دعوت کرد و با لحن تهدید آمیز اخطار کرد که در محیط دانشگاه باید از فعالیت سیاسی دست بردارند. استادان و دانشیاران عضو حزب در محیط دانشگاه فعالیت سیاسی نمی کردند و مفهوم اخطار رئیس دانشگاه این بود که استادان باید به طور کلی از فعالیت سیاسی دست بردارند. در چنین وضعی که رژیم طاغوتی در اندیشه سرکوب حزب بود، در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ یعنی درست هشت ماه پس از تشکیل کنگره دوم در دانشگاه تهران به دست ناصر فخرآرائی به سوی شاه تیراندازی شد. این امر برای غیرقانونی کردن حزب و سرکوب رهبری و کادرهای آن دستاویز غیرمترقبه ای فراهم ساخت. از قرار معلوم کیانوری از این جریان اطلاع داشت و برای تهیه وسایل ترور به فخرآرائی کمک کرده بود. ولی هنگامی که در جریان تدارک پلنوم چهارم (سال ۱۳۳۵) مسئله ترور شاه مطرح گردید، حاضر نشد دخالت خود را به

گردن بگیرد. حادثه ترور شاه که موجب تلاش رهبری حزب گشته بود از طرف حزب به عنوان یک توطئه امپریالیستی تلقی شد. به نظر من این کار تروریستی از جمله کارهایی است که به تشدید ارتجاع ستمشاهی در ایران کمک کرده است.

پس از حادثه دانشگاه عده کثیری از اعضا هیأت اجرائیه، کمیته مرکزی و کادرهای حزب گرفتار شده به زندانهای طولانی محکوم گردیدند، چند تن نیز به طور غیابی به اعدام محکوم شده ایران را ترک کردند. بدین ترتیب هیأت اجرائیه و کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم قبل از آنکه کاری انجام دهد متلاشی شد. فقط دو نفر از اعضا هیأت اجرائیه (بهرامی و فروتن) به کمک سه تن از اعضا کمیته مرکزی (شرمینی، قریشی، متقی) اداره امور حزب را عهده دار گردیدند. نظر به اینکه کیانوری در کار ترور دست داشت و از این جریان در زندان سه نفر از اعضا هیأت اجرائیه (قاسمی، بقراطی، جودت) اطلاع یافتند، اعتماد این افراد نسبت به کیانوری متزلزل گردید. ولی در برابر ارتجاع رژیم طاغوت دم فرو بستند و هیچگونه واکنشی از خود بروز ندادند. بدینسان در دوران زندان میان اعضا زندانی کمیته مرکزی و کادرها هیچگونه اختلاف قابل ذکری بروز نکرد. دفاع مشترک اعضا هیأت اجرائیه از برنامه و فعالیت حزب حیثیت حزب و رهبری را در افکار عمومی به ویژه در نظر افراد حزب بالا برده بود. این نکته را هم باید در نظر داشت که مسئله نفت مطرح بود و به طور کلی جنبش انقلابی ایران رو به اعتلا می رفت و خواه ناخواه اوج گرفتن جنبش انقلابی مردم در روحيات افراد حزب نیز به طور مثبت تأثیر می کرد. به هر حال وضعی پیش آمده بود که اعضا حزب و به ویژه جوانان زندانی شدن به مناسبت فعالیت حزبی را برای خود مایه افتخار می دانستند.

مسئله ملی شدن صنعت نفت در پائیز سال ۱۳۲۹ از طرف جبهه ملی که تازه تشکیل شده بود مطرح گردید. اعضا و رهبری حزب اعم از آنهایی که در زندان بودند یا در خارج (در تهران) این مسئله را عمیقاً بررسی نکردند و به جای آنکه با تمام قوا از شعار جبهه ملی بدون هیچگونه قید و شرطی پشتیبانی بنمایند شعار غلط و تفرقه افکنانه ای به پیش کشیدند و ماههای طولانی از شعار غلط خود (علیرغم نظر عده کثیری از کادرهای حزب) دفاع نمودند. در اینجا نخستین اختلاف میان نظریات رهبری و نظر کادرها پیدا شد.

نخستین اختلاف نظری که میان اعضا هیأت اجرائیه ۸ نفری (بهرامی، یزدی، کیانوری، جودت، قاسمی، فروتن، علوی، بقراطی) پیش آمد هنگامی بود که هریمن به عنوان میانجیگری درباره ملی شدن صنعت نفت برای مذاکره با مصدق به تهران آمده بود. تظاهراتی که علیه او از طرف حزب توده سازمان یافته بود در میدان بهارستان مورد حمله

نیروهای شهرداری قرار گرفت و در اثر تیراندازی عده ای مجروح شدند. در جلسه ای که شب حادثه با حضور اعضا هیأت اجرائیه تشکیل شد، ضمن بحث کیانوری عقیده داشت که در این حادثه دکتر مصدق نخست وزیر تقصیری ندارد و تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان به اشاره دربار و به دستور سرلشکر بقایی رئیس شهرداری کل انجام گرفته است. بقیه اعضا هیأت اجرائیه معتقد بودند که مسئولیت نخست وزیر را نمی توان نادیده گرفت. بر اساس این نظر مقالاتی در روزنامه به سوی آینده و مردم نوشته شد. به جز این اختلاف نظر اختلاف قابل ذکری در مسایل سیاسی بین اعضا هیأت اجرائیه پدید نیامده بود و همین وضع تا پایان عمر هیأت اجرائیه وجود داشت. یعنی در کلیه مسایل سیاسی که در هیأت اجرائیه مطرح می شد پس از بحث اتفاق نظر به وجود می آمد و تصمیمات سیاسی به اتفاق آراء گرفته می شد.

اما درباره مسایل تشکیلاتی اختلافاتی پدید می آمد که از تک روی کیانوری ناشی می شد. این شخص به کار دسته جمعی چندان عقیده ندارد و همیشه کوشش می کرد رشته تمام امور تشکیلاتی در دستش متمرکز گردد. این مسئله از وابستگی او به کا.گ.ب سرچشمه می گرفت. ولی در هر صورت به «دمکراسی درون حزبی» توجهی نداشت و به همه افراد به چشم «مشاورین» مشورت کننده نگاه می کرد و گرنه خودش بی اطلاع دیگران تصمیم گرفته اجرا می کرد. برای آنکه از اطاله کلام خودداری شود متذکر می گردم که در پلنوم چهارم کمیته مرکزی کلیه مسایل مربوط به دوران فعالیت هیأت اجرائیه از کنگره دوم تا پایان عمر هیأت اجرائیه رسیدگی شده و قطعنامه هایی در مسایل مختلف صادر گردیده است و این نکته که کلیه تصمیمات به اتفاق آراء گرفته شده است طی قطعنامه ها قید گردیده است. تنها رسیدگی نهایی به دو مسئله یکی حادثه دانشگاه و تیراندازی به شاه و دیگری جریان لو رفتن سازمان افسری حزب توده به کنگره آینده موکول گردیده است.

۷- برگزاری پلنوم چهارم و نتایج آن

پلنوم چهارم یک سال و نیم پس از انحلال کامل سازمانهای حزب تشکیل شد. این سؤال مطرح می شود که آیا رسیدگی به مسایلی که در پلنوم مطرح شد یک سال و نیم وقت لازم داشت؟ پاسخ البته منفی است. مسئله از این قرار است که برای برگزاری پلنوم قبلاً لازم بود دسته بندی کامبخش تحقق یابد تا نتایج بر طبق مراد او حاصل گردد. لذا پس از آنکه در اثر تلاش دسته کامبخش عده لازم برای تصویب نظریات این دسته جمع و جور شد، پلنوم تشکیل گردید. در پلنوم چهارم علاوه بر اعضا و مشاورین کمیته مرکزی عده ای

از کادرها که در مراحل مختلف به خارج از ایران رفته بودند شرکت داشتند. پس از بحث در مسایل گوناگون از طرف گروه کامبخش پیشنهاد شد که اگر اختلافی میان نظر اکثریت اعضا کمیته مرکزی و اکثریت کادرها وجود داشته باشد، نظر اکثریت کادرها ملاک تصمیم قرار گیرد. این پیشنهاد با اکثریت یک رأی تصویب شد. این تصمیم با اصول تشکیلاتی حزب مابینت داشت زیرا در پلنوم وسیع که با شرکت کادرها تشکیل می شود (برخلاف کنگره یا کنفرانس حزبی) نظر کادرها جنبه مشورتی دارد. به هر حال نتیجه آن شد که قطعنامه ها راجع به فعالیت هیأت اجرائیه به اتفاق آراء (یا تقریباً به اتفاق آراء) تصویب شود ولی در انتخاب اعضا هیأت اجرائیه میان نظر اکثریت کمیته مرکزی و اکثریت کادرها تباین پدید آید. اعضا کمیته مرکزی که بر کنه جریانات حزب واقف بودند به عضویت کیانوری، قاسمی، فروتن در هیأت اجرائیه رأی نداده بودند. ولی کادرها بالعکس به عضویت جودت، بقراطی و کشاورز رأی نداده بودند. بدینسان دسته بندی کامبخش در هیأت اجرائیه ۷ نفری منتخب پلنوم وسیع چهارم اکثریت مطلق به دست آورد (رادمنش، اسکندری از طرفی و کامبخش، کیانوری، قاسمی و فروتن از طرف دیگر - طبری هم مانند همیشه در وسط قرار داشت) دسته بندی کامبخش گام بزرگ دیگری برای قبضه کردن رهبری حزب به پیش برداشت و بدینسان در هیأت اجرائیه به جای یک نفر دو نفر عضو رسمی کا. گک. ب (کامبخش و کیانوری) شرکت جستند. علاوه بر این در پلنوم چهارم ده نفر نیز از بین کادرها به عنوان «ناظر» انتخاب شدند که در پلنوم های معمولی کمیته مرکزی شرکت کنند. این ده نفر عبارت بودند از: «آرداشس آوانسیان، محمدرضا قدوه، جواد میزانی، احمدعلی رصدی، امیر خسروی، نوروزی، آذرنور، چلیپا و دو نفر کارگر که به نظرم یکی آقاجان هوشنگی و دیگری که الآن نامش بخاطر نمی آید و فوت کرده است. از این عده آرداشس مشهور به اردشیر از همکاران قدیم کامبخش و محمدرضا قدوه دست پرورده کامبخش بودند (این شخص در زندان رضاخان از نزدیکان یوسف افتخاری بود و با آنکه جزء «۵۳ نفر» بود، پس از آزادی وارد حزب نشد و تا آبان ماه ۱۳۲۴ برکنار بود، در قزوین به هنگام فعالیت انتخاباتی کامبخش به وی نزدیک شد و تقریباً یک سال پس از کنگره اول به عضویت حزب درآمد. شخصی بود فرصت طلب و پای بند هیچ اصلی نبود). جواد میزانی و احمدعلی رصدی نیز، به طوری که طی مصاحبه های اخیر معلوم شد، عضو کا. گک. ب بودند. امیر خسروی که از دوستان قدیم جواد میزانی بود همیشه از کیانوری دفاع می کرد. آقاجان هوشنگی هم در جریان پلنوم چهارم به گروه کامبخش پیوسته بود. بدینسان هواداران کامبخش در دستگاه رهبری حزب اکثریت قابل توجهی پیدا کرده بودند.

اما از آنجا که این ده نفر حق رأی نداشتند و در مجموع اعضا کمیته مرکزی هنوز اکثریت با مخالفین گروه کامبخش بود، این گروه کار مهمی نتوانست از پیش ببرد. جریان پلنوم پنجم که هشت ماه بعد از پلنوم چهارم تشکیل شد گواه بر این مدعاست.

۸- جریان پلنوم پنجم

چنانکه شرح دادم در هیأت اجرائیه منتخب پلنوم چهارم چهار نفر از گروه کامبخش در مقابل دو نفر (رادمنش و اسکندری) قرار داشتند و طبری نیز در وسط بود، اگر چه به گروه کامبخش سمپاتی بیشتری داشت. رادمنش نیز از عنوان «دبیر کلی» دست کشیده و به دبیر اول حزب مبدل شده بود، دو نفر دبیر دیگر (کامبخش و اسکندری) بودند و بدینسان هیأت دبیران سه نفری امور اجرائی را در دست داشتند. چنین وضعی با آرمانهای گروه کامبخش سازگار نبود، زیرا با وجود هیأت دبیران که منتخب پلنوم وسیع بود نمی توانستند در رهبری فعال مایشاء باشند. خواه ناخواه بگو مگوها شروع شد و دو جناح به جان هم افتادند. کاری از پیش نرفت. در مقابل پیشنهادهای گروه کامبخش، رادمنش و اسکندری مقاومت می کردند. هنگامی که پلنوم پنجم تشکیل شد دو مسئله مطرح گردید (علاوه بر تحلیل سیاسی بی رنگ و بو) یکی راجع به دعوت متقی که در ایران همکاری ساواک را پذیرفته بود و دیگری راجع به عضویت مریم فیروز در کمیته مرکزی (چنانکه قبلاً شرح دادم مریم فیروز در اثر دسته بندی به عنوان عضو مشاور کمیته مرکزی انتخاب شده بود ولی اولاً به مناسبت اینکه دختر فرمانفرما بود و ثانیاً به سبب اینکه سابقه عضویتش برای انتخاب شدن کفایت نمی کرد، عضویتش در کمیته مرکزی ملغی شده بود). هر دو مسئله در پلنوم با اکثریت آراء رد شد. گروه کامبخش به ضعف موضع خود کلاً پی برد. این است که به تمهید نقشه جدیدی دست زد و با پیشنهاد رادمنش برای تأمین وحدت در حزب موافقت نمود. منظور از تأمین وحدت در صفوف حزب این بود که همه مخالفین با هم آشتی کنند و وسایل وحدت رهبری و سازمانی با فرقه دمکرات آذربایجان فراهم گردد. همه افراد حزبی با وحدت چه در درون حزب و چه با فرقه دمکرات آذربایجان موافق بودند، ولی کامبخش و کیانوری در این میان استراتژی خاص خود را داشتند. آنها می خواستند اعضا گروه خود را به عضویت کمیته مرکزی برسانند و به وضع متزلزل خود خاتمه دهند. در این بازی امیدوار بودند که از نظریات ضدفرقه اسکندری از طرفی (این شخص با تمام مسایل مطروحه از طرف پیشه وری مخالف بود و اساساً طرح مسئله ملی را بیجا می دانست) و از مخالفت گردانندگان فرقه با حسین جودت (به مناسبت مخالفت

ابتدائی جودت با تشکیل فرقه) از طرف دیگر استفاده و آب را گل آلود کرده ماهی خواهند گرفت و ضمناً یک عده از دسته خود را به رهبری خواهند رساند. بدینسان زمینه تأمین وحدت فراهم گردید و پلنومهای ششم و هفتم و کنفرانس وحدت پلنوم هشتم تشکیل گردید.

۹- پلنوم ششم تا هشتم

این پلنوم ها جلسات آشتی کنان بودند. در پلنوم ششم فریدون کشاورز که علیرغم مخالفت کمیته مرکزی روی تصمیم خود مبنی بر عزیمت به عراق باقی ماند از کمیته مرکزی برکنار گردید. سه نفر از طرف کمیته مرکزی (اسکندری، امیرخیزی، جودت) انتخاب شدند تا جمعیت نمایندگان فرقه دمکرات آذربایجان برنامه و اساسنامه حزب واحد را بنویسند. این کار تا پایان سال ۱۳۳۸ انجام گرفت. در سال ۱۳۳۹ پلنوم هفتم (پلنوم وسیع) با شرکت نمایندگان اعضا حزب از کلیه حوزه های حزبی که در شوروی و کشورهای سوسیالیستی تشکیل می شدند، برگزار شد. در این پلنوم طرح برنامه و اساسنامه حزب واحد که آماده شده بود به تصویب رسید و کاندیداهای حزب برای عضویت در کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب واحد مشخص شدند (توضیح اینکه قبلاً طی مذاکرات با فرقه دمکرات آذربایجان معین شده بود که چند نفر از آنان در کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب واحد و چند نفر از حزب توده در این ارگانها شرکت خواهند کرد) و نوروزی و آرداشس و قدوه به عنوان عضو کمیته مرکزی و جواد میزانی، رصدی، امیر خسروی و آذرنور به عنوان عضو مشاور کمیته مرکزی برگماری شدند و قرار شد جودت نیز برای عضویت در هیأت اجرائیه حزب واحد کاندیدا شود.

چنانکه دیده می شود در این انتخابات گروه کامبخش باز هم گامی در جهت دستیابی کامل به رهبری برداشته است و در مقابل یک نفر (نوروزی)، دو نفر از گروه خود (آرداشس و قدوه) را وارد کمیته مرکزی کرده و در مقابل یک نفر (آذرنور) سه نفر از اعضا گروه خود را (میزانی، رصدی، امیرخسروی) به عنوان عضو مشاور وارد کرده است.

کنفرانس وحدت بلافاصله پس از پلنوم وسیع هفتم برگزار شد و در آن به طور رسمی برنامه و اساسنامه حزب واحد مورد تصویب قرار گرفت و اعلامیه مختصری صادر شد که در آن آرزوی تأمین وحدت با حزب دمکرات کردستان نیز قید شده بود.

در پلنوم هشتم که با شرکت اعضا و مشاورین کمیته مرکزی حزب واحد تشکیل گردید نه نفر به عنوان اعضا هیأت اجرائیه حزب واحد و یک نفر به عنوان عضو مشاور هیأت

اجرائیه انتخاب شدند: رادمنش (دبیر اول)، اسکندری (دبیر)، کامبخش (دبیر)، طبری، کیانوری، جودت، قاسمی، فروتن و دانشیان (غلام یحیی) اعضا هیأت اجرائیه و امیرعلی لاهرودی عضو مشاور هیأت اجرائیه.

۱۰- پلنوم نهم و دهم - پلنوم های قهر

جلسات هیأت اجرائیه حزب واحد برخلاف پیش بینی کامبخش به جلسات مبارزه علیه فرقه دمکرات آذربایجان تبدیل شد. در این مبارزه قاسمی بیش از همه جنجال می کرد و به جای آنکه بر پایه برنامه و اساسنامه حزب با تکیه بر مسایل فراوان مورد توافق به تدریج مسایل مورد اختلاف را حل کنند بلافاصله مسایل مورد اختلاف را پیش کشیدند و باعث آن شدند که سازمان فرقه نسبت به وحدت با سوءظن بنگردد. مثلاً به جای آنکه کمک کنند تا نواقصی که به نظرشان در مطالب مندرجه در روزنامه آذربایجان وجود دارد برطرف شود می گفتند روزنامه آذربایجان لازم نیست و کافی است نوشته های روزنامه مردم را ترجمه کند. این قبیل مطالب برای کسانی که تا دیروز به عنوان حزب مستقل عمل می کردند بسیار سنگین بود و قابل فهم هم نبود، چرا که آنها عیبی در کار روزنامه آذربایجان نمی دیدند و ایرادات مطروحه را درک نمی کردند. شدت حملات قاسمی باعث می شد که اکثر جلسات هیأت اجرائیه با تشنج برگزار شود و کاری انجام نگیرد. از طرف دیگر کار حزب در ایران پیشرفت نمی کرد و در بین دانشجویان مقیم کشورهای اروپای غربی افکار ضدحزبی روز به روز شدت می یافت. خبرهایی که از سازمان موجود در ایران می رسید، نشان می داد که ساواک در سراسر سازمان حزب نفوذ کرده است. با این وجود قاسمی و فروتن که به نظریات مائوئیستی گرایش پیدا کرده بودند مسئله اقدام مسلحانه را مطرح می کردند. در پلنوم نهم پس از آنکه گزارش وضع حزب داده شد و پیشنهاد اقدام مسلحانه برای برانداختن رژیم طاغوت مطرح شد یکی از اعضا پلنوم (بقراطی) ضمن صحبت خود گفت: «شما می گوئید در ایران یک سازمان ساواک زده داریم با اینهمه پیشنهاد اقدام مسلحانه هم می کنید!» غلط بودن این پیشنهاد روشن بود لذا مورد تصویب قرار نگرفت. به هنگام انتخابات هیأت اجرائیه قاسمی رأی کافی نیامد و از عضویت هیأت اجرائیه برکنار شد. این جریان برای گروه کامبخش شکستی حساب می شد. ولی این گروه مأیوس نگردید و در کمین فرصت مناسبی بود تا به سوی هدف خود پیش رود. چنین فرصتی را فرزندان دکتر یزدی فراهم کردند. فرزندان دکتر مرتضی یزدی (حسین یزدی و فریدون یزدی) قبل از کودتای ۲۸ مرداد برای تحصیل به جمهوری دمکراتیک آلمان اعزام شده بودند و در آنجا

به دریافت دیپلم مهندسی نائل گشته بودند. این دو نفر که پسرعموی همسر رادمنش بودند عضو حزب هم بودند و با آنکه پدرشان به علت تسلیم به رژیم شاه از حزب اخراج شده بود در حزب فعالیت‌هایی داشتند. به ویژه حسین یزدی از طرف رادمنش، روستا، کیانوری و فروتن برای انجام برخی کارها به برلین غربی اعزام شد. مأموران ساواک در برلین غربی با حسین یزدی ارتباط گرفته و او را به عضویت ساواک در آورده بودند. در سال ۱۳۴۱ اندکی پس از برگزاری پلنوم نهم، حسین یزدی و برادرش با استفاده از غیبت رادمنش که در آن موقع برای شرکت در کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری به مسکو رفته بود، دستبندی به منزل رادمنش زده و محتوای صندوق آهنی را اعم از وجه نقد و اسناد حزبی خالی کرده بودند. پلیس آلمان پس از آنکه از جریان اطلاع پیدا کرد و فهمید که حسین یزدی شب را در منزل رادمنش بسر برده است بلافاصله اقدام کرد و هر دو برادر را بازداشت نمود. معلوم شد دزدها را درست گرفته اند. ضمن بازجویی ارتباط حسین یزدی با ساواک کشف شد. این حادثه که از بی‌مبالاتی رادمنش و عدم هشیاری وی ناشی شده بود برای حمله گروه کامبخش دستاویز بسیار مساعد و کارآمدی بود. در عین حال چون گروه کامبخش هم در اعتماد به حسین یزدی شرکت داشتند نمی‌توانستند فقط رادمنش را مقصر در ابراز اعتماد به حسین یزدی قلمداد کنند، بدین لحاظ چنین نقشه‌ای کشیدند که رادمنش را از دبیر اولی برکنار کنند و به جای او اسکندری را به عنوان محلل به دبیری بگمارند. فرق اسکندری و رادمنش در این بود که اولاً رادمنش در ایران پس از شکست فرقه فرار نکرده و در سر کار خود باقی مانده بود، ثانیاً در ایران به اتفاق آراء کمیته مرکزی به سمت دبیر کلی انتخاب شده بود، ثالثاً مانند اسکندری نسبت به شوروی اظهار بدبینی نکرده بود (اسکندری پس از جریان فرقه همان شبی که پیشه‌وری ایران را ترک کرد در حضور جمع کثیری گفت: عباس اسکندری درست می‌گفت که به شورویها نمی‌توان اعتماد کرد.) رابعاً اسکندری رفتن به پاریس و کار کردن در فدراسیون را به ماندن در شوروی ترجیح داده بود. خامساً اسکندری در اثر برخورد با لویی سایان (دبیر کل فدراسیون) از فدراسیون اخراج شده بود، سادساً اسکندری با آذربایجانی‌ها میانه خوبی نداشت. بدین لحاظ می‌توان حدس زد که شوروی‌ها هنوز رادمنش را به اسکندری ترجیح می‌دادند و انتخاب اسکندری را به هواداران کامبخش توصیه نمی‌نمودند. در پلنوم دهم نظریات اعضا کمیته مرکزی در مقابل همدیگر قرار گرفت. از مجموعه ۲۲ نفر عضو کمیته مرکزی که حق رأی داشتند نصف آراء بر له رادمنش و ابقاء وی در سمت خود و نصف دیگر علیه او بود. بدینسان دو نیرو در کمیته مرکزی همدیگر را فلج می‌کردند و نتیجه حاصل نمی‌شد. هواداران کامبخش در

حمله خود شکست خوردند و چنین صلاح دیدند که از انتخاب هیأت اجرائیه که مسلماً به سود آنها نمی توانست باشد صرفنظر کنند. هیأت اجرائیه انتخاب نشد و اداره امور به بوروی «موقت» یعنی هیأت دبیران سه نفری (رادمنش و اسکندری و کامبخش) محول گردید. نتیجه پلنوم اعتبار کمیته مرکزی و رهبری را در نظر همه افراد حزب پائین آورد. کیانوری که نقشه های خود را نقش بر آب می دید از کار حزبی ظاهراً کنار رفت، به برلین منتقل شد و در آکادمی معماری به کار آغاز کرد، البته کسی او را از کار حزبی برکنار نکرده بود، ولی او خود مصلحت کار خود را در آن دید که به برلین منتقل شود و زیر پرده برکناری از حزب به کارهای دیگر بپردازد. او همیشه می گفت من فقط مسئولیت حوزه حزبی برلین غربی را بر عهده دارم. مفهوم این گفتار این است که او با غرب ارتباط داشته و از طریق عبدالصمد کامبخش در جریان کلیه امور حزبی قرار می گرفت.

۱۱- پلنوم یازدهم

پس از پلنوم دهم، کار دسته جمعی در حزب به کلی تعطیل شد. از سوئی رادمنش دبیر اول حزب کارهای حزبی ایران را به تنهایی برعهده گرفت. او که در مورد حسین یزدی نتوانسته بود هشیاری کافی از خود نشان دهد، اینک می خواست به تنهایی در مقابل ساواک نیرومند عرض اندام کند. عده ای از کادرها را به ایران اعزام داشت (خاوری، حکمت جو، رزمی، معصوم زاده). دو نفر اخیر به دست شهریاری که عامل ساواک بوده معدوم شدند. حکمت جو در زندان کشته شد و خاوری هم تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران در زندان بسر برد. با وجود این حوادث رادمنش هنوز به عباس شهریاری اعتماد داشت. عباس شهریاری توانسته بود با عبور دادن چند تن از کمونیست های عراق از خاک ایران و فرار دادن آنها به شوروی اعتماد رادمنش را کسب کند. البته روشن است که با کمک ساواک فرار دادن چند تن کمونیست عراقی زحمت و ریسکی ندارد. به این ترتیب رادمنش به دست ساواک بازی خورد و به حزب ضرر زد. از سوی دیگر اسکندری مسئولیت امور «مهاجرت» یعنی ایرانیان عضو حزب ساکن شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپا را عهده دار گشت. او هم به تنهایی کاری را که سر و ته نداشت انجام می داد. در بخش عمده مهاجرت یعنی در آذربایجان شوروی نفوذی نداشت و نمی توانست کاری از پیش ببرد. به تحریک کامبخش با غلام دانشیان صدر فرقه دمکرات آذربایجان درافتاد و خواست بدون جلب رضایت کمیته مرکزی حزب یا فرقه او را برکنار و آذراوغلی را به جایش منصوب کند. این کار به اندازه ای نابخردانه و مخالف اساسنامه حزب بود که حتی خود

آذراوغلی از پذیرفتن دستور ایرج اسکندری سرپیچی کرد. به حرف ایرج حتی در آلمان کسی ترتیب اثر نمی داد. کامبخش هم که رسیدگی به امور حزبی اروپای غربی (دانشجویان عضو حزب در اروپای غربی) را عهده دار بود هر کاری دلش می خواست به کمک کیانوری و بهزادی انجام می داد، ولی در عین حال برای حمله جدید تدارک می دید. او توانسته بود میان آن عده از افراد کمیته مرکزی که جزء گروهش نبودند تفرقه بیندازد. به گرایش احمد قاسمی و فروتن نیز که به سمت مائوئیسم چرخیده بودند اهمیت نمی داد. پلنوم یازدهم که سه سال پس از پلنوم دهم تشکیل شد یکی از پرچنگال ترین پلنومهای کمیته مرکزی بود.

کامبخش و یارانش تصور می کردند زمینه را برای برکناری رادمش و دستیابی به رهبری مطلق حزب فراهم کرده اند. از سوئی همه را از رادمش ناراضی کرده اند و از سوی دیگر آذربایجانی ها را علیه اسکندری شورانده اند و عده ای از آنها را به سوی خود جلب کرده اند و بدینسان پیروزی خود را مسلم می دانستند. هنگامی که پلنوم تشکیل شد نخست گزارشی سیاسی از طرف رادمش قرائت گردید. در این گزارش علاوه بر مسایل ایران که جنبه عمومی داشت و در آن از مسایل تشکیلاتی مطالبی گفته نشده بود مسئله مائوئیسم و خطرات بین المللی آن مطرح شده بود. همه حضار به جز قاسمی، فروتن و سغائی (عضو مشاور کمیته مرکزی) در تأیید گزارش صحبت کردند، ولی این سه نفر بر علیه آن و در تأیید مائوئیسم سخن گفتند و علیرغم استدلال های اعضا کمیته مرکزی از رأی خود بازنگشتند. مسئله به اینجا منجر شد که اگر قاسمی و فروتن که علناً با خط مشی کمیته مرکزی مخالفند در رهبری باقی بمانند به این معنی خواهد بود که در کمیته مرکزی دو خط مشی سیاسی مغایر و مخالف هم می توانند همزیستی داشته باشند و این به جز تثبیت «فراکسیونیسم» (تشکیل جناحهای رو در رو) در حزب مفهوم دیگری نخواهد داشت. لذا عده ای با اخراج آنها از کمیته مرکزی موافق بودند و عده ای نظر دیگری داشتند و وجود دو خط مشی در رهبری را مجاز می دانستند. نتیجه آن شد که قطعنامه مربوط به مشی سیاسی حزب در جلسه کمیته مرکزی با اکثریت آراء (همه منهای سه نفر نامبرده) تصویب شد ولی ماده مربوطه به اخراج قاسمی و فروتن رد شد یعنی از ۲۲ نفر فقط ۸ نفر به اخراج آنها رأی دادند. این اشتباه سیاسی گروه کامبخش موجب آن شد که پلنوم به هم بخورد یعنی چهار نفر (دانشیان، آذری، لاهرودی و جودت) از پلنوم سلب اعتماد کرده جلسه را ترک نمودند و بحران در پلنوم پدید آمد. پس از این بحران کامبخش به اشتباه خود متوجه گردید و چنانکه بعدها شنیدم شوروی ها غلط بودن رأی کامبخش و دوستانش را گوشزد کرده بودند. من شخصاً در خارج از جلسه شنیدم که کامبخش به رصدی و افراد دیگر

می گفت اشتباه کردیم! به هر حال کار از کار گذشته بود. پس از ۲۴ ساعت جلسه پلنوم مجدداً تشکیل شد و ما چهار نفر را هم به شرکت در جلسه دعوت کردند و مسئله اخراج قاسمی و فروتن را مجدداً مطرح کرده به رأی گذاشتند. تا آنجا که به خاطر دارم به جز طبری که رأی ممتنع داد بقیه افراد همه به اخراج آنها رأی دادند. بدینسان غائله خاتمه یافت. ولی یک بار دیگر انتخاب هیأت اجرائیه ممکن نگردید. بوروی موقت تبدیل به بوروی کمیته مرکزی شد و سه سال دیگر اداره امور حزب را برعهده گرفت. اگر در سه سال پیش در حدود ۱۶ نفر بر بوروی موقت رأی داده بودند این بار ۱۲ نفر رأی دادند یعنی پشتیبانان بورو تقلیل یافته بود. پس از پلنوم یازدهم قاسمی و فروتن آلمان دمکراتیک را ترک کرده و به غرب رفتند و بر علیه حزب توده به فعالیت پرداختند.

۱۲- پلنوم دوازدهم

مسلم است که در کار حزب پیشرفتی حاصل نشد و نمی توانست حاصل بشود. گروه کامبخش به جز نیل به رهبری مطلق حزب هدفی نداشت، لذا در جایی که لازم بود کمک کند از آن سر باز می زد و اگر می توانست خرابکاری می کرد. سرانجام باز هم دوران آشتی پیش آمد. رادمنش که نمی توانست کاری از پیش ببرد پیشنهاد کرد هیأت اجرائیه مفصل تری تشکیل شود و کامبخش از این فرصت استفاده کرد و پیشنهاد کرد بر تعداد اعضا کمیته مرکزی افزوده شود. دو طرف با هم به توافق رسیدند و پلنوم دوازدهم را بر این مبنا تشکیل دادند. پلنوم دوازدهم کمیته مرکزی تشکیل شد. انتقادات کلی از وضع سازمان حزب و ضرورت همکاری همه مطرح شده بود. اصل مسئله آن بود که چند نفر به عضویت کمیته مرکزی برگمار شوند و یک هیأت اجرائیه وسیعتری تشکیل یابد، سه نفر دبیر هم کماکان به کار خود مشغول شوند. نخست از میان اعضا مشاور کمیته مرکزی سه نفر به عضویت کمیته مرکزی برگمار شدند. این سه نفر عبارت بودند از: جواد میزانی (جوانشیر)، احمدعلی رصدی، حمید صفری، دو نفر اول چنانکه طی مصاحبه ها معلوم گشته عضو کا.گ.ب است. بدینسان دستیاران کامبخش در ردیف تصمیم گیرندگان حزب قرار می گیرند. در انتخابات هیأت اجرائیه آرداشس آوانسیان و محمدرضا قدوه از هواداران کامبخش انتخاب شدند. از قرار معلوم قرار بوده کیانوری انتخاب شود ولی در اثر مخالفت عده ای از اعضا کمیته مرکزی و تمایل شدید محمدرضا قدوه برای نیل به کرسی هیأت اجرائیه باعث شده بود که کیانوری کنار زده شود. به همین علت هم کار هیأت اجرائیه وسیع پیشرفتی نکرد و یک سال نگذشته بود که مسئله نفوذ ساواک در پلنوم فوق العاده

کمیته مرکزی از طرف کیانوری مطرح شد و قرار شد که هیأتی مرکب از اعضا هیأت دبیران به اضافه طبری، قدوه، جودت و دانشیان مسئله را مورد بررسی قرار داده نتیجه را به پلنوم آینده گزارش دهند. در پلنوم سیزدهم که به طور فوق العاده تشکیل یافته بود، من به علت بیماری شرکت نداشتم. بعدها شنیدم که از نفوذ ساواک در حزب (سازمان حزب در ایران به وسیله عباس شهریاری) کامبخش و کیانوری از چند سال پیش اطلاع داشتند و کیانوری می خواسته مسئله را در پلنوم دوازدهم مطرح کند ولی کامبخش مانع شده است. علت ممانعت کامبخش روشن است. او می دید که کار دارد جور می شود و مهره های کا.گ.ب در رهبری حزب قرار گرفته اند و نمی دانست که کیانوری انتخاب نخواهد شد. لذا به کیانوری گفته است، بگذار انتخابات بی سر و صدا خاتمه یابد، فرصت طرح مسئله رادمنش پیدا خواهد شد. بدینسان یک سال گذشت و فرصت هم پیدا شد. نمی دانم رادمنش در بغداد چه کار کرده بود که موجب رنجش شوروی ها شده بود. مسئله را با او در میان نهادند، روی خوش نشان نداد، آنگاه نفوذ ساواک در سازمان حزب را به وی اطلاع دادند و گفتند فردی از ایران به وسیله عباس شهریاری برای ملاقات با رادمنش به طور «قاچاق» به شوروی اعزام شده است. این فرد اینک مدتی است در زندان به سر می برد. او عضو ساواک است و خود مأمورین ایرانی او را از مرز عبور داده اند. خود این شخص تمام جریان را حکایت کرده است و دیگر تردیدی در این باره جایز نیست. ولی رادمنش بر پایه اعتماد تزلزل ناپذیری که به شهریاری داشته روی حرف خود ایستاده و گفته است که این اقرار را با شکنجه از زندانی گرفته اند. بدینسان رادمنش به دست خود وسایل برکناریش را فراهم ساخته است. در این موقع است که به کیانوری اشاره می شود تا مسئله را در پلنوم سیزدهم مطرح سازد.

۱۳- پلنوم چهاردهم

رسیدگی هایی که از طرف هیأت ۷ نفری انجام گرفت صحت نفوذ ساواک را نشان داد. رادمنش دیگر نمی توانست در سمت دبیر اولی باقی بماند. او نه تنها از جریان حسین یزدی درس نگرفته بود اشتباهات و خطاهای بزرگتری را مرتکب گشته بود. به این ترتیب پلنوم چهاردهم تشکیل شد و او را از دبیراولی برکنار کرد. یک هیأت اجرائیه جدید با شرکت اسکندری (دبیر اول)، کامبخش (دبیر دوم)، طبری، دانشیان، جودت، قدوه، کیانوری اعضا هیأت اجرائیه و حمید صفری و جواد میزانی اعضا مشاور هیأت اجرائیه تشکیل یافت. در این هیأت اجرائیه کامبخش مسئول امور حزبی غرب، کیانوری مسئول امور حزبی ایران،

جواد میزانی مسئول رادیو پیک ایران، حمید صفری نماینده حزب در مجله مسایل صلح و سوسیالیسم، طبری مسئول تبلیغات و تعلیمات (روزنامه، مجله دنیا و سایر نشریات حزب)، قدوه مسئول امور سندیکایی (فدراسیون سندیکایی جهانی و غیره) و صلح، جودت کماکان مسئول امور رفاهی و معیشتی پناهندگان سیاسی ایران. اسکندری اگر چه دبیر اول بود ولی در امور حزبی غرب و ایران دخالت نداشت. یعنی عملاً هیچ کاره بود.

۱۴- پلنوم پانزدهم

چندی از برگزاری پلنوم چهاردهم گذشته بود که عبدالصمد کامبخش فوت کرد و به جای او به عنوان دبیر دوم کیانوری گماشته شد. از این به بعد دیگر تا هدف نهایی یک گام بیشتر نمانده بود و کیانوری مقدمات تصرف کامل رهبری حزب را فراهم می کرد. کمیسیونی مرکب از طبری، جودت و قدوه برای تنظیم آخرین طرح برنامه حزب تشکیل و مشغول به کار شد.

این کمیسیون در نتیجه بیماری طبری نتوانست کارش را به پایان برساند و کمیسیون دیگری با شرکت جودت، گلاویژ و لاهوردی طرحی برای برنامه حزب تنظیم کردند که به تصویب هیأت اجرائیه رسید تا برای تصویب نهایی به پلنوم پانزدهم ارائه شود. قرار شد عده ای از «جوانان» حزب به عضویت کمیته مرکزی برگماری شوند. صورت اسامی این عده نیز تهیه شد تا در پلنوم پانزدهم مورد بررسی قرار گیرد. پس از تهیه این مقدمات پلنوم پانزدهم تشکیل شد و بی سر و صدا برنامه، گزارش سیاسی هیأت اجرائیه و برگماریهای تازه را انجام داد، سمت دبیری (دبیر دوم) کیانوری را تسجیل نمود و جواد میزانی و حمید صفری را از عضویت مشاور هیأت سیاسی به عضویت این هیأت ارتقاء داد. در این پلنوم بود که سه نفر از زنان عضو حزب از جمله مریم فیروز وارد کمیته مرکزی شدند.

پس از برگزاری پلنوم پانزدهم تمام کارهای حزب در دست کیانوری و همدستانش بود: سازمان حزبی ایران و اروپای غربی، رادیو پیک ایران، مسایل سندیکایی (ارتباط با فدراسیون سندیکایی جهانی) و غیره. دبیر اول در این امور دخالتی نداشت و از مسایل سازمانی حزب به کلی مانند دیگر اعضا هیأت اجرائیه بی خبر بود. هیأت اجرائیه فقط در مسایلی که از طرف کیانوری مطرح می شد اظهار نظر می کرد و از کلیاتی از قبیل اینکه در ایران گروه‌هایی هستند که با کمیته مرکزی (یعنی کیانوری) ارتباط برقرار کرده اند، اطلاع می یافت.

۱۵- پلنوم شانزدهم

هنگامی که در ایران جنبش ضد رژیم ستمشاهی رو به اعتلاء میرفت (اوایل سال ۱۳۵۶) مسئله تشکیل «جبهه ضد دیکتاتوری» در هیأت اجرائیه مطرح شد. درباره شعار ضد دیکتاتوری نظریات گوناگونی وجود داشت و به نظر من این نظریات مختلف از آنجا ناشی شده بود که این شعار را تحت عنوان تاکتیکی مطرح می کردند و از شعار تاکتیکی به طور کلی برانداختن رژیم و تغییر حاکمیت مستفاد نمی شود. اگر به مقالاتی که در مجله دنیا و روزنامه مردم نوشته شده است رجوع شود ناروشنی شعار تاکتیکی دیده خواهد شد. به تدریج در هیأت اجرائیه دو مشی سیاسی مطرح گردید: یکی مشی ایرج اسکندری (شبهه مشی شریعتمداری) مبنی بر تأمین دموکراسی (آزادیهای دموکراتیک) و دیگری مشی کیانوری مبنی بر سرنگون کردن شاه و استقرار حکومت موقت. اعتلاء روزافزون جنبش انقلابی که به رهبری امام خمینی هر ماه دامنه گسترده تری کسب می کرد، صحت مشی پیشنهادی کیانوری را نشان داد. بدینسان به طور کاملاً طبیعی برکناری ایرج اسکندری از سمت دبیراولی و انتخاب کیانوری به این سمت مطرح شد. می گوئیم طبیعی، زیرا تا آن موقع کیانوری توانسته بود تمام سازمان حزبی را تصرف کند، اینک خط مشی صحیح هم ارائه می داد، راهی به جز سپردن سمت دبیر اولی به وی نمانده بود. این کار در پلنوم شانزدهم انجام گرفت. کیانوری از فرصت استفاده کرده و هیأت دبیران را از همکاران نزدیکش انتخاب نمود: کیانوری دبیر اول، صفری دبیر دوم (روابط کیانوری و صفری چندان خوب نبود ولی برای جلب موافقت کامل آذربایجانی ها مجبور بود او را قبول کند)، جواد میزانی، منوچهر بهزادی، انوشیروان ابراهیمی. عده ای نیز از افسران زندانی اعضا سابق حزب توده ایران به طور غیابی به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدند. بدینسان کار انتقال کامل رهبری حزب توده به دست کیانوری انجام گرفت و سر و صداها خوابید.

تحلیل

برگردیم به آغاز سخن و ریشه بحران و اختلافات درونی حزب را جستجو کنیم. چنانکه می دانیم هنگامی که پزشک قانونی مرگ کسی را مشکوک بداند و نتواند علت مرگ را به درستی تشخیص دهد به کالبد شکافی می پردازد. اینک به اهتمام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران کالبد حزب منحل شده شکافته شده و علت اساسی مرگش عیان گشته است: این علت عبارت است از نفوذ خزننده جاسوسان کا.گ.ب در رهبری حزب توده، تا آنجا که استخوان بندی رهبری را شبکه جاسوسی شوروی تشکیل داده است. تلقیح

میکروب جاسوسی از ابتدای تشکیل حزب انجام گرفته و با فعالیت عبدالصمد کامبخش به تدریج شدت یافته است و برای آنکه تشکیلات حزب تمام و کمال در دست «مطمئن» جاسوسان شوروی قرار گیرد، از ضعف روزافزون رهبری و بحرانهای متوالی استفاده به عمل آمده است.

به طوری که در بالا- شرح داده شد، کامبخش با حوصله و استادانه از هر فرصتی استفاده کرد تا عوامل خود را در دستگاه رهبری حزب بنشانند. کیانوری نیز به نوبه خود به استخدام تازه ای دست زده تا جایی که بخش علنی حزب را به مثابه پرده ساتر شعبه جاسوسی درآورده است، گویی وظیفه اساسی حزب جاسوسی برای شوروی بوده و برنامه و اساسنامه و تبلیغات رسمی و قانونی حزب صرفاً برای پوشش شبکه جاسوسی به وجود آمده است. به عقیده من بحرانهای گذشته حزب و دوران های متوالی قهر و آشتی از پیشرفت خزنده این بیماری شرم آگین ناشی می شده است. این نظر درست است که تنه حزب در اثر تلقینات مزورانه انترناسیونالیسم دروغین و تبلیغ ریاکارانه برادری احزاب کوچک و بزرگ، زمینه مساعدی برای ابتلاء به این بیماری داشته، ولی اگر رهبری حزب توده بی چون و چرا تابع کمیترن نمی شد و جاسوسان را در صفوف خود راه نمی داد و صرفاً به تبلیغ نخستین برنامه حزب (که در آن از تأمین استقلال و آزادی ایران و احقاق حقوق حقه توده زحمتکش سخن می رود) می پرداخت، امکان آن وجود داشت که در تاکتیک و در این یا آن مورد اشتباه کند ولی مسلماً کارش به خیانت نمی کشید...» (۱)

۱- دکتر حسین جودت، دست نوشته، ۲ آبان ماه سال ۱۳۶۲. (در رابطه با تحلیل دکتر جودت این پرسش مطرح است که آیا حزب توده بنا به ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی آن می توانست جز این باشد و مسیر رشد سالمی بییامد؟)

ص: ۱۸۴

عکس: ۱

نمونه دستنوشته دکتر حسین جودت درباره ی تاریخ حزب توده ۱۳۶۲/۸/۲

(صفحه اول)

ص : ۱۸۵

عکس : ۲

نمونه دستنوشته دکتر حسین جودت درباره تاریخ حزب توده ۲/۸/۱۳۶۲

(صفحه دوم)

سازمان و کارکردهای حزب توده در خارج از کشور

اشاره

(۱)

ساختار کمیته مرکزی

در آخرین سالهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و دوران فعالیت حزب توده در خارج از کشور ارگانهای منتخب کمیته مرکزی، که فعالیت آن را در فاصله میان پلنوم ها اداره می کردند، عبارت بودند از: هیأت اجرائیه، که عالیترین ارگان رهبری بود و هیأت دبیران، که عهده دار وظایف جاری و روزمره بود و عملاً در رأس هیأت اجرائیه قرار داشت. کمیته مرکزی برای انجام عملکردهای خود دارای شعب (ارگان های تخصصی کار) بود. شعب مرکزی در سال های ۱۳۵۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی عبارت بود از:

- ۱- شعبه تشکیلات، به مسئولیت کیانوری، مرکب از بخش ایران (به مسئولیت کیانوری) بخش کار در غرب (به مسئولیت منوچهر بهزادی) و بخش کشورهای اطراف ایران (به مسئولیت انوشیروان ابراهیمی).
- ۲- شعبه امور مهاجرت، به مسئولیت حسین جودت.
- ۳- شعبه روابط بین المللی، به مسئولیت ایرج اسکندری.
- ۴- شعبه سازمانهای توده ای، به مسئولیت قدوه.
- ۵- هیأت تحریریه مجله دنیا، به مسئولیت احسان طبری و مدیریت رفعت محمدزاده.
- ۶- هیأت تحریریه نشریه مردم، به مسئولیت احسان طبری و مدیریت ملک تاج محمدی.
- ۷- شعبه تبلیغات و ایدئولوژی، به مسئولیت حمید صفری.

در پلنوم های ۱۵ و ۱۶ اعضای فعال کمیته مرکزی عبارت بودند از:

- ۱- نورالدین کیانوری: مقیم برلین شرقی، مسئولیت ها: عضو هیأت اجرائیه، ابتدا دبیر دوم و سپس دبیر اول، مسئول شعبه تشکیلات.
- ۲- ایرج اسکندری، مقیم آلمان شرقی، دبیر اول کمیته مرکزی و سپس عضو هیأت اجرائیه و عضو کمیته مرکزی، مسئول شعبه روابط بین المللی، عضو هیأت تحریریه.

۳- رضا رادمنش، مقیم آلمان شرقی، عضو کمیته مرکزی (دبیر اول اسبق).

۴- غلام یحیی دانشیان، مقیم باکو، عضو هیأت اجرائیه، صدر فرقه دمکرات آذربایجان.

۵- حسین جودت، مقیم آلمان شرقی، عضو هیأت اجرائیه، مسئول شعبه امور مهاجرت.

۶- محمدرضا قدوه، مقیم آلمان شرقی، عضو هیأت اجرائیه، مسئول شعبه سازمان های توده ای، عضو هیأت تحریریه.

۱- . کلیه مطالب این فصل مستند به بازجویی های سران حزب توده در سال ۱۳۶۲ می باشد.

۷- احسان طبری، مقیم آلمان شرقی، عضو هیأت اجرائیه، مسئول هیأت تحریریه.

۸- حمید صفری، مقیم آلمان شرقی، عضو هیأت اجرائیه، عضو هیأت تحریریه، مسئول شعبه تبلیغات و ایدئولوژی، سپس دبیر کمیته مرکزی (قبلاً نماینده حزب در مجله مسایل صلح و سوسیالیسم).

۹- فرج الله میزانی (ف.م. جوانشیر)، مقیم بلغارستان، عضو هیأت اجرائیه و سپس دبیر کمیته مرکزی، مسئول رادیو پیک ایران.

۱۰- منوچهر بهزادی، مقیم آلمان شرقی، مسئول بخش غرب در تشکیلات، عضو هیأت تحریریه، عضو کمیته مرکزی، سپس عضو هیأت اجرائیه و دبیر کمیته مرکزی.

۱۱- انوشیروان ابراهیمی، مقیم آلمان شرقی، قبلاً معاون صدر فرقه دمکرات آذربایجان، مسئول بخش تشکیلات اطراف ایران، عضو کمیته مرکزی، سپس عضو هیأت اجرائیه و هیأت دبیران.

۱۲- داوود نوروزی، مقیم آلمان شرقی، عضو کمیته مرکزی، عضو هیأت تحریریه.

۱۳- مریم فیروز، مقیم آلمان شرقی، عضو کمیته مرکزی، مسئول زنان.

۱۴- مهدی کیهان، مقیم آلمان شرقی، عضو هیأت اجرائیه، مسئول هیأت تحریریه.

۱۵- بهرام دانش، مقیم بلغارستان، عضو هیأت تحریریه پیک ایران، عضو کمیته مرکزی.

۱۶- احمدعلی رصدی، مقیم مسکو، مسئول واحدهای شوروی، عضو کمیته مرکزی.

۱۷- علی امیرخیزی، مقیم مسکو، عضو کمیته مرکزی.

۱۸- محمود بقراطی، مقیم مسکو، عضو کمیته مرکزی، از مسئولین واحدهای حزبی شوروی.

۱۹- رفعت محمدزاده (مسعود اخگر)، مقیم آلمان شرقی، عضو کمیته مرکزی، عضو هیأت تحریریه مدیر مجله دنیا.

۲۰- اکبر شاندرمنی، مقیم تاجیکستان شوروی (دوشنبه)، عضو کمیته مرکزی، مسئول واحد تاجیکستان.

۲۱- اردشیر آوانسیان، مقیم ارمنستان شوروی (ایروان)، عضو کمیته مرکزی.

۲۲- خسرو (بابک) امیرخسروی، مقیم پاریس، عضو کمیته مرکزی، مسئول واحد حزبی فرانسه.

۲۳- حبیب الله فروغیان، مقیم مسکو، عضو کمیته مرکزی.

۲۴- امیر علی لاهرودی، مقیم باکو، معاون غلام یحیی، عضو کمیته مرکزی، عضو هیأت اجرائیه.

علاوه بر افراد فوق، کمیته مرکزی حزب توده دارای اعضای از «فرقه دمکرات آذربایجان» بود که در فعالیت حزبی شرکت نداشتند و عضویت آنها جنبه تشریفاتی داشت.

تا آستانه پلنوم ۱۶، هیأت اجرائیه عبارت بود از: ایرج اسکندری (دبیر اول)، کیانوری، دانشیان، طبری، قدوه، لاهرودی، صفری و جودت و هیأت دبیران عبارت بود از: اسکندری و کیانوری.

در آستانه پلنوم ۱۶، (پس از برکناری اسکندری) هیأت اجرائیه عبارت بود از: کیانوری (دبیر اول)، اسکندری، طبری، قدوه، صفری، میزانی، جودت، دانشیان، ابراهیمی، لاهرودی، بهزادی و هیأت دبیران عبارت بود از: کیانوری، میزانی، صفری، ابراهیمی، بهزادی.

در این سالها، مخارج اصلی حزب توده عبارت بود از:

۱- حقوق کسانی که فقط کار حزبی داشتند و در دفتر حزب اشتغال داشتند، (۱) ۲- چاپ نشریات، ۳- هزینه ارسال نشریات، ۴- مخارج رفت و برگشت از ایران (در صورتیکه خودشان امکان مالی نداشتند)، ۵- مخارج رفت و برگشت از غرب (اگر خودشان امکان مالی نداشتند)، ۶- مخارج سفرهای رهبران به شرق و غرب، ۷- مخارج اماکن و وسائل حمل و نقل (دفتر مرکزی، محل کار تشکیلات، اتومبیل ها و ...)، ۸- کمک به گروههای حزبی در ایران.

منابع مالی حزب توده عبارت بود از: کمک ارزی شوروی، حقوق کارکنان حزبی از طرف حزب کمونیست حاکم همان کشور پرداخت می شد. (به صورت بودجه ماهانه)، مخارج چاپ نشریات توسط حزب کمونیست حاکم کشور مربوطه پرداخت می شد (آلمان شرقی)، مخارج کار و دفاتر و حمل و نقل توسط حزب حاکم کشور (آلمان شرقی) پرداخت می شد، مخارج سفرها یا از بودجه مرکز حزب و یا توسط حزب حاکم پرداخت می شد، مقداری پول از حق عضویت اعضا از بلوک شرق فراهم می آمد، مقداری هم از حق عضویت و کمک های مالی و بهای نشریات که از اروپای غربی و ایران می آمد.

۱- . اعضای هیأت اجرائیه ۱۸۰۰ مارک و اعضا و کارکنان دبیرخانه ۶۰۰ تا ۱۲۰۰ مارک حقوق ماهانه از حزب حاکم آلمان شرقی دریافت می داشتند.

ص: ۱۸۹

عکس: ۳

حزب توده و پناهندگان ایرانی در بلوک شرق

۱- پیشینه تاریخی پناهندگی سیاسی به شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی

مهاجرت ایرانیان به شوروی سابقه نسبتاً طولانی دارد. قبل از انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷ میلادی) عده زیادی از اهالی استان های شمالی ایران برای تجارت یا، به طور عمده، پیدا کردن کار به روسیه (عمدتاً قفقاز و ترکمنستان و ازبکستان) می رفتند. از این رو، در این مناطق افراد ایرانی الاصل زیادند، و گاه، استثنائاً، به مناصب مهم نیز رسیده اند.

پس از انقلاب اکتبر روسیه و استقرار حکومت بلشویکی در این کشور، کسانی که در جریانات چپ و مارکسیستی در ایران شرکت داشتند و شکست می خوردند برای فرار از مجازات راه شوروی را در پیش می گرفتند. اصطلاحاً این گروه را «مهاجرین سیاسی» می نامند.

«مهاجرین سیاسی» مقیم شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق در مراحل زیر به کشورهای فوق پناهنده شدند:

۱- اولین گروه پناهندگان سیاسی پس از شکست قیام ابوالقاسم لاهوتی در تبریز و شکست نهضت جنگل در گیلان به شوروی پناهنده شدند (لاهوتهی در تاجیکستان مقیم شد و مدتی وزیر فرهنگ تاجیکستان بود). این عده که در میانشان نخستین نسل مارکسیست های ایران و رهبران حزب کمونیست ایران، مانند ذره، کریم نیک بین، سلطان زاده (از رهبران حزب کمونیست ایران و نماینده آن در کمیترن) بودند، اکثراً در زمان استالین یا کشته شدند و یا به سیبری تبعید شده و در آنجا مردند و از آنان کسی زنده نیست. آخرین آنها سیروس بهرام (آخوند زاده)، پیرمرد صد ساله ای از اهالی آستارا بود که از شرکت کنندگان جنبش جنگل (گیلان) بود و در شهر دوشنبه (تاجیکستان) سکونت داشت.

۲- گروه دوم پناهندگان سیاسی ایرانی، که عده زیادی را تشکیل می دهند، کسانی هستند که در سال ۱۳۲۴ در «غائله آذربایجان» شرکت کرده و پس از شکست آن در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به شوروی گریختند. این گروه هم سران و افسران و کارمندان عالیرتبه فرقه دمکرات را دربر می گرفت (که قبل از همه به شوروی گریختند) و هم عده ای مردم عادی را که از ترس انتقام جویی به شوروی گریختند.

بخشی از این پناهندگان را دهقانان و کارگرانی، که به «فدائی ها» (نیروهای نظامی فرقه) پیوسته بودند، تشکیل می دادند، در بعضی مناطق، مانند آستارا، فرقه بخشی از مردم شهر را به زور اسلحه و تهدید با خود به شوروی برد. بخشی از پناهندگان را سربازانی تشکیل می دادند که فرماندهانشان فرقی بودند و به دستور فرمانده به اجبار مهاجرت کردند. مثلاً

فرمانده نیروهای ارتش در اردبیل - سروان پزشکیان - با یک عده ۲۰۰ نفری از گردان زیر فرماندهی خود به شوروی پناهنده شد، که بعداً سلاح های آنها را به ایران تحویل دادند ولی همه سربازان را - با وجودی که به هیچ وجه قصد ماندن نداشتند - به زور نگه داشتند. پناهندگان ایرانی در کازاخستان را همین سربازان - که اکثراً از محلات و دهات اردبیل هستند - تشکیل می دهند، که بسیاری از آنها در کالخوزها و ساوخوزهای آنجا کار می کنند و نسبت به بقیه پناهندگان از سطح زندگی پائین تری برخوردارند. باید توجه داشت که اکثر - تقریباً همه - سران فرقه دمکرات آذربایجان، از پناهندگان قدیمی مقیم شوروی بودند، مانند سیدجعفر پیشه وری و غلام یحیی دانشیان، که در سالهای ۱۳۱۰ به ایران بازگردانیده شده ولی خانواده هایشان در شوروی مانده بودند. آنها بلافاصله پس از فرار به سر خانه و زندگی حاضر و آماده خود رفتند و سرگردانی و دربدری برای مردم عادی ماند. (۱)

بعد از وقایع ۲۱ آذر ۱۳۲۵ عده ای از افراد حزب توده، به طور متفرقه، بدون اجازه حزب، از سرحد خراسان عبور کرده و به شوروی پناهنده شدند. آنها را پس از مدتی زندان در تاجیکستان سکنی دادند. در تاجیکستان این افراد باضافه «مهاجرین اقتصادی» ایرانی جمعیتی حدود ۲۰۰ نفر را تشکیل می دهد.

۳- گروه سوم پناهندگان ایرانی را مسئولین و کادرهای حزب توده و اعضا سازمان نظامی این حزب، تشکیل می دهند، که عمدتاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به شوروی و اروپای شرقی گریختند. این افراد، غیر از رهبران حزب، حدود ۱۵۰۰-۱۰۰ نفر بودند که، بعداً توسط رهبری حزب در خارج (در شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی) مستقر گردیدند. خانواده تعدادی از افسران توده ای اعدام شده (مبشری، مدنی و ...) نیز از این جمله بودند.

علاوه بر اینها، باید از سران حزب توده نام برد، که به مناسبت ها و در زمانهای مختلف به شوروی فرار کردند و در رأس پناهندگان قرار گرفتند و تشکیلات خود را تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی بر این اساس بنا کردند.

تعداد پناهندگان ایرانی مقیم شوروی با خانواده هایشان قریب به ۲۰ هزار تن تخمین زده می شود، که از این تعداد بخش قابل توجهی تبعه شوروی محسوب می گردند. اینان عمدتاً فراریان غائله فرقه دمکرات هستند که در شهرهای آذربایجان شوروی مستقر می باشند. تعدادی نیز در تاجیکستان (حدود ۲۰۰ نفر)، قزاقستان (حدود ۲۰۰-۱۵۰ نفر) و

۱- . انوشیروان ابراهیمی (دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان در ایران)، بازجویی، ۱۳۶۲.

دیگر جمهوری های شوروی سکونت دارند. به علاوه، هم اکنون تعداد انگشت شماری پناهنده سیاسی در کشورهای مختلف اروپای شرقی سکونت دارند، که عمدتاً از کادرهای سابق حزب توده می باشند. بخش عمده اینان جذب کشور مربوطه شده و شاغل و یا بازنشسته هستند و تعداد ناچیزی فعالیت حزبی دارند. یک خانواده نیز در چین کمونیست مقیم می باشد. (۱)

۲- وضع پناهندگان ایرانی از نظر «تابعیت»

«مهاجرین» (۲) ایرانی مقیم شوروی، از نظر وضع پناهندگی و تابعیت به ۶ گروه تقسیم می شوند:

۱- کسانی که قبل از پناهندگی عضو حزب توده و یا فرقه دمکرات آذربایجان بودند. این افراد از نظر مقامات شوروی «پناهنده سیاسی» محسوب می شوند و دارای پاسپورت ویژه هستند که رنگ آن با دیگر پاسپورت ها متفاوت است. تعداد آنها حدود ۵ هزار نفر است.

۲- افرادی که هنگام پناهندگی عضو حزب یا فرقه نبودند، مانند سربازانی که به دستور فرماندهانشان از مرز گذشتند و یا کارگران و روستائینی که از شهرها و روستاهای مرزی (آستارا، اردبیل و...) به همراه دیگران رفتند، یا به زور برده شدند. تعداد آنها حدود ۱۰۰۰ نفر است، که برخی در دوران پناهندگی به عضویت فرقه دمکرات و حزب توده درآمده اند.

۳- اعضای خانواده های پناهندگان، اگر در دوران پناهندگی به عضویت فرقه (حزب) درآمده باشند، چون در ایران متولد شده اند، «پناهنده سیاسی» محسوب می شوند. تعداد آنها بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر است.

اعضای خانواده های «پناهنده ایرانی»، که والدین آنها هر دو ایرانی باشند، «مهاجر وابسته به خانواده پناهنده سیاسی» محسوب می شوند، حتی اگر والدین آنها در دوران پناهندگی ازدواج کرده باشند. این افراد نیز «پاسپورت بدون تبعیت» می گیرند، ولی «پناهنده سیاسی»

۱- . تا سال ۱۳۶۱ وضع پناهندگان ایرانی در شوروی به شرح فوق بود. پس از انحلال حزب توده در سال ۱۳۶۲ تعدادی عناصر توده ای و اکثریتی به شوروی و افغانستان گریختند. در این باره در بخش هفتم سخن خواهیم گفت.

۲- . اصطلاح «مهاجر ایرانی» مشروط است و افراد «ایرانی الاصل» را نیز در بر می گیرد، که تحت شرایط خاصی دولت شوروی می تواند مجدداً آنها را به نام «ایرانی» به کشورمان بازگرداند. وگرنه بخش قابل توجهی از این «مهاجرین» دیگر ایرانی محسوب نمی شوند و به تابعیت شوروی درآمده اند. اصطلاح «مهاجر» عنوانی است که خود این پناهندگان به خویشتن اطلاق می کنند.

محسوب نمی شوند و از امتیازات آن نمی توانند استفاده کنند.

۳- سازمان حزب توده در پناهندگان ایرانی

سازمان حزب توده در میان پناهندگان ایرانی، به طور عمده در آذربایجان شوروی مصداق واقعی داشته است.

پس از شکست غائله فرقه دمکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۵ و فرار وسیع افراد فرقه و عناصر متأثر از آنها به اتحاد شوروی، مسئولین فرقه پناهندگان را متشکل ساخته و «سازمان فرقه دمکرات آذربایجان ایران در اتحاد شوروی» را تشکیل دادند. این سازمان پس از شکل گیری، کنفرانس هایی ترتیب داد و کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش انتخاب نمود. آنگاه، در نقاط آذربایجان شوروی- که پناهندگان سکونت داشتند- کمیته های شهری به پا

کرد و حوزه های فرقه را تشکیل داد. فعالیت این حوزه ها، رسیدگی به امور معیشتی پناهندگان (مانند خانه، شغل، تحصیل، کمک هزینه و ...) و دریافت حق عضویت بود.

در سال ۱۳۳۹، در پلنوم هفتم حزب توده، وحدت با فرقه تصویب شد و بلافاصله «کنفرانس وحدت» فرقه و حزب تشکیل گردید و به نام فرقه «سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان» افزوده شد. ولی عملاً کمیته مرکزی و رهبری خود را در آذربایجان شوروی حفظ کرد.

در خارج از آذربایجان تا پایان سال ۱۳۳۶، حزب توده سازمان نداشت. در شوروی - غیر از آذربایجان - حزب کمونیست شوروی نسبت به تشکیل حوزه و سازمان توده روی خوش نشان نمی داد و با آن موافق نبود. پس از پلنوم چهارم (تابستان ۱۳۳۶)، که هیأت اجرائیه منتخب پلنوم به لایبزیک (آلمان شرقی) منتقل شد، «سازمان مهاجرین» به مسئولیت فروتن (دبیر رابط: عبدالصمد کامبخش) تشکیل شد. بدین ترتیب که در هر کشور یک نفر به عنوان مسئول پناهندگان تعیین شد، برای روشن شدن وضع حزبی پناهندگان پرسشنامه ای تهیه و توزیع گردید، میان مسئول حزب توده در هر کشور با کمیته مرکزی حزب کمونیست آن کشور رابطه مستقیم برقرار گردید و در شوروی مقرر شد که تمام امور معیشتی «پناهندگان» توسط مسئول حزب در شوروی نزد مقامات شوروی (مسئول امور مهاجرین در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و سازمان صلیب سرخ شوروی) طرح و حل و فصل گردد. فروتن بعدها در جریان انشعاب مائوئیستی از حزب توده جدا شد.

در سال ۱۳۳۹، در پلنوم هفتم حسین جودت عضو هیأت اجرائیه شد و با مسئولیت دبیر رابط (عبدالصمد کامبخش) به اداره «شعبه امور مهاجرت» پرداخت.

مسئول شعبه مهاجرت (جودت) به بررسی درخواستهای پناهندگان می پرداخت. این درخواست ها اگر قابل پذیرش بود و با امکانات و شرایط انطباق داشت، با پیشنهاد مشخص به دبیر رابط و در غیاب او به دبیران دیگر، گزارش می شد تا نامه ای خطاب به حزب کمونیست حاکم کشور مربوطه بنویسند و تقاضای رسیدگی به درخواست آن پناهنده را بنمایند. اگر قابل پذیرش نبود، درخواست به همراه پاسخ آن برای مسئول پناهندگان ارسال می شد و عدم امکان برآوردن آن، اعلام می گردید.

امور تشکیلاتی پناهندگان و کلیه مسایل حزب در رابطه با آنها از کانال «شعبه مهاجرت» حل و فصل می گردید.

این وضع تا ۲۹ فروردین ۱۳۴۱ ادامه داشت. در سال ۱۳۴۱ پلنوم دهم کمیته مرکزی

تشکیل شد و به علت اختلاف شدید درونی هیأت اجرائیه، این ارگان منحل شد و کلیه امور در دست هیأت دبیران سه نفره (رادمنش، اسکندری، کامبخش) متمرکز شد. انجام «امور مهاجرت» را ایرج اسکندری به دست گرفت، که جودت به عنوان دستیار وی کار می کرد.

در سال ۱۳۴۴، حزب کمونیست شوروی موافقت کرد که برای «پناهندگان» ایرانی، غیر از آذربایجان شوروی، نیز حوزه های حزبی تشکیل شود. لذا، رهبری حزب توده تصمیم گرفت تا نخست وضع حزبی همه افرادی را که ادعای عضویت داشتند روشن سازد و سپس برای اعضای حزب کارت عضویت صادر شود و برای تشکیل کمیته حزبی، کنفرانس نمایندگان افراد حزبی برگزار گردد. رسیدگی به عضویت کلیه اعضای حزب در کشورهای مهاجرنشین توسط کمیسیون مرکب از احسان طبری، حسین جودت و داوود نوروزی انجام گرفت. رسیدگی به وضعیت اعضای فرقه را خود کمیته مرکزی و فرقه دمکرات آذربایجان انجام داد. سپس کارت عضویت ها صادر شد و کنفرانسی در شهر دوشنبه، با شرکت نمایندگان اعضای حزب مقیم مسکو، عشق آباد و دوشنبه تشکیل گردید. چند تن به سمت اعضای کمیته انتخاب شدند و محمود بقراطی دبیر کمیته شد. از جمله شرکت کنندگان در این کنفرانس، احمدعلی رصدی و مهدی کیهان بودند. وظیفه این کمیته عبارت بود از اداره حوزه های حزبی و رسیدگی به امور معیشتی و رفاهی مهاجرین.

تا سال ۱۳۶۱ در شوروی، در رأس سازمان حزب توده یک هیأت مسئولین، مرکب از ۳ نفر (یک مسئول و دو معاون)، قرار داشت. پیش از انقلاب اسلامی مسئول سازمان حزب توده در شوروی - به جز آذربایجان - احمدعلی رصدی بود که پس از انقلاب به ایران آمد و هیأت مسئولینی مرکب از سهراب زمانی (مسئول)، ناصرانی و علی ابلوچ (که گردانندگان «صدای ملی ایران» نیز بودند) اداره آن را به دست گرفتند.

۴- جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم اتحاد شوروی

یکی از مسایل مهم «پناهندگان» در شوروی مسئله معیشت و امور رفاهی آنان بود. این مسایل زیر نظر صلیب سرخ شوروی قرار داشت، که احتیاجات پناهندگان را بررسی و کنترل می نمود و آنان برای امور رفاهی خود به این مؤسسه مراجعه می کردند. در کشورهای اروپای شرقی مسئول حزب توده دارای رابط با کمیته مرکزی حزب کمونیست مربوطه است و مسایل پناهندگان را حل و فصل می نماید.

در شوروی، در سالهای ۱۳۴۰، به منظور سازماندهی امور رفاهی پناهندگان، یک

سازمان رسمی و قانونی به نام «جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم اتحاد شوروی» توسط حزب توده و فرقه دمکرات با موافقت و نظر مقامات شوروی تأسیس شد و به ثبت رسید. این جمعیت در هر نقطه ای که عده پناهندگان قابل ملاحظه بود، تشکیل می گردید. بدین ترتیب که در جلسه عمومی پناهندگان محل، هیأت مدیره «جمعیت» محل برای مدت معینی انتخاب شد. هیأت مدیره دارای یک مسئول بود که امور معیشتی پناهندگان را در رابطه با صلیب سرخ و مقامات دولتی شوروی حل و فصل می کرد.

نقش این سازمان، صرفاً نقش صنفی نبود. به اعتراف سران حزب توده، که بعضاً خود از مسئولین «جمعیت» بوده اند، نقش جاسوسی و کنترل پناهندگان از نقطه نظر مواضع سیاسی، زیر نظر مقامات امنیتی، از وظایف «غیر اساسنامه ای» ولی اساسی آن به شمار می رفت. (۱) مسئولین «جمعیت پناهندگان» دارای روابط اطلاعاتی با مقامات شوروی بودند و بعضاً در رابطه مستقیم با کا.گ.ب بوده اند (مانند احمدعلی رص_دی، عضو کمیته مرکزی حزب توده و مس_ئول هیأت مدیره مرکزی جمعیت فوق قبل از انقلاب).

هیأت مدیره مرکزی «جمعیت» در شهر مسکو مستقر بود و وظایف هیأت مدیره شهر مسکو را نیز انجام می داد. هیأت مدیره مرکزی ناظر بر فعالیتهای کلیه هیأت مدیره های مرکزی مرکب از سهراب زمانی (مسئول)، علی ابلوچ و ناصرانی (گردانندگان «صدای ملی») بودند. در شهرهای شوروی که تعداد پناهندگان کم بود، هیأت عامله حوزه حزبی شهر وظایف هیأت مدیره «جمعیت» را نیز انجام می داد.

۵- کا.گ.ب و پناهندگان ایرانی

«مهاجرین ایرانی» در بلوک شرق، به ویژه در شوروی، منبع سربازگیری کا.گ.ب و سایر سرویس های جاسوسی بلوک شرق بودند. استکبار شرق، علاوه بر پرورش عناصر حزبی برای عملکردهای سیاسی و توطئه گرانه خویش، می کوشیدند تا عوامل اطلاعاتی خود را نیز از میان این افراد دست چین کنند. (۲) در شوروی، سازمان حزب توده و فرقه دمکرات و «جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی» کانال مهم کا.گ.ب بودند. موارد زیر مشتی از خروار است:

۱- بازجویی های دکتر حسین جودت (مسئول شعبه امور مهاجرین کمیته مرکزی حزب توده)، انوشیروان ابراهیمی (دبیر اول فرقه در ایران در سالهای پس از انقلاب) و احمدعلی رصدی (مسئول سازمانهای حزب توده در شوروی).

۲- این رویه در قبال پناهندگان توده ای و اکثریتی در سالهای ۱۳۶۲ به بعد نیز اعمال شد.

۱- غلام یحیی دانشیان، صدر پیشین فرقه دمکرات عامل سرشناس و برجسته کا.گ.ب بود.

۲- حبیب الله فروغیان، عضو کمیته مرکزی حزب توده، عامل کا.گ.ب بود که پیش از ضربه به حزب توده به دستور مقامات امنیتی شوروی از ایران گریخت.

۳- گروه ۳ نفری «سهراب زمانی، ناصرانی، علی ابلوچ» که گردانندگان «صدای ملی» و هیأت مسئولین حزب توده در شوروی و هیأت مدیره مرکزی «جمعیت پناهندگان...» بودند. عملکرد و سوابق آنها و اعترافات مندرج در پرونده های سران حزب توده، دال بر روابط آنان با کا.گ.ب می باشد.

احمدعلی رصدی، مسئول سازمان حزب توده در شوروی (غیر از آذربایجان)، پیش از انقلاب، درباره نفوذ کا.گ.ب در بین «مهاجرین» می نویسد:

... در آذربایجان شوروی، که چندین هزار مهاجر ایرانی در نقاط مختلف آن مقیم می باشند و دارای تشکیلات مستقل هستند، کا.گ.ب مسلماً با صدها بلکه با حدود هزار نفر آنها در تماس است. یا مثلاً در شهر مسکو، از میان حدود ۱۵ مهاجر سیاسی ایرانی این شهر غیر از زن ها- شاید فقط یکی دو نفر باشند که کا.گ.ب با آنها در تماس نبوده باشد. در صورتی که تنها ۳ نفر آنها (سهراب زمانی، ناصرانی، علی ابلوچ) مسئولیت دارند... ولی برای همه روشن است که کا.گ.ب با دیگران هم، از جمله با حسین گرامی- که دارای روابط نسبتاً وسیعی با مهاجرین چه در شوروی و چه در دیگر کشورهاست- با ژنرال میلانیان، با شیدفر و غیره هم هر یک به دلایلی در رابطه می باشند. (۱)

حسین جودت، مسئول شعبه امور مهاجرت حزب توده، قبل از انقلاب، می نویسد:

چنین شهرت داشت که در باکو عده زیادی از افراد مسئول با کا.گ.ب کار می کنند و علیه همدیگر پرونده سازی می نمایند... حسن نظری، که از افسران سابق ارتش بود و به همراه مسئولین فرقه دمکرات آذربایجان مهاجرت کرده و به آذربایجان شوروی رفته بود، در سال ۱۳۴۰ برای کار به دفتر حزب توده آمد. وی قبلاً برای کار به عراق اعزام شده بود (معرف او عبدالصمد کامبخش بود). وی در دفتر حزب با حسن سغایی گلاویز شد. دیگر نمی شد او را نگه داشت. عذرش را خواستند و وی را به آذربایجان عودت دادند. ولی مدتی بعد، بدون اجازه حزب سر و کله اش پیدا شد. او را مدتی حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی در یک

اردوگاه نگه داشت، سپس آزاد کرد و به عنوان معلم در دانشگاه به کار پرداخت. حسن نظری در این مدت آزادانه به غرب رفت و آمد داشت. تردیدی نیست که بدون سفارش مقامات امنیتی شوروی چنین چیزی مقدور نیست. (۱)

۶- فرقه دمکرات آذربایجان؛ رهبری و سازمان آن

فرقه دمکرات آذربایجان، بر اساس مصوبه پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب توده و کنفرانس وحدت (۱۳۳۹)، «سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان» محسوب می شد. ولی عملاً در آذربایجان شوروی مستقل و دارای کمیته مرکزی، هیأت اجرائیه، هیأت دبیران، دبیرخانه و تشکیلات مستقل بوده و هر دو سال یک بار کمیته مرکزی آن تشکیل کنفرانس می داد.

در سال ۱۳۵۷، فرقه دمکرات در آذربایجان شوروی قریب به دو هزار عضو داشت، که در حوزه های حزبی متشکل بودند. بخشی از اعضای کمیته مرکزی فرقه عضو هیأت سیاسی و کمیته مرکزی حزب توده بوده و متقابلاً گروهی از اعضای رهبری حزب توده عضو افتخاری کمیته مرکزی فرقه محسوب می شدند، مانند: کیانوری، حمید صفری، حسین جودت، انوشیروان ابراهیمی؛ که این سمت جنبه تشریفاتی داشت.

در رأس فرقه، غلام یحیی دانشیان، عامل سرشناس کا.گ.ب قرار داشت که در پلنوم ها و جلسات رهبری حزب توده در مسایل حساس مانند عزل و نصب دبیر اول همواره حرف وی بیانگر مواضع شوروی ها بوده است.

غلام یحیی دانشیان از خانواده های پناهنده مقیم روسیه است که در سال ۱۳۱۰ عده زیادی از آنها به ایران بازگشتند. او از آغاز تشکیل حزب توده بدان پیوست. در کنگره اول حزب توده شرکت داشت و عضو کمیته ایالتی آذربایجان بود. با تشکیل فرقه بدان پیوست و فرمانده «نیروهای فدائی» (ارتش فرقه دمکرات) شد. پس از سقوط حکومت پوشالی فرقه در سال ۱۳۲۵ با قریب به ۱۰ هزار نفر که حدود ۳ هزار نفر آنها حزبی بودند، به شوروی گریخت. پس از چشم آذر، صدر فرقه شد. در «کنفرانس وحدت» عضو هیأت اجرائیه حزب توده شد و به عنوان عامل مسکو نقش درجه اول و منحصر به فرد در تصمیمات مهم حزبی داشت. در آستانه انقلاب به علت کهولت سن از رهبری عملی و مستقیم فرقه آزاد شد و «صدر افتخاری فرقه» گردید و به جای وی امیرعلی لاهرودی به

عنوان دبیر اول فرقه اداره امور آن را به دست گرفت. (۱)

اعضای فرقی کمیته مرکزی حزب توده در آستانه انقلاب اسلامی ایران عبارت بودند از:

۱- غلام یحیی دانشیان: صدر فرقه دمکرات آذربایجان، عضو هیأت سیاسی حزب توده، دارای همسر و ۲ فرزند. مقیم باکو (خانه اش نزدیک هتل اینتوریست بود). دانشیان در سن حدود ۷۰ سالگی سگته ناقص کرد و پس از انقلاب (۱۳۶۴) در شوروی در گذشت.

۲- انوشیروان ابراهیمی: عضو هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب توده و مسئول سابق سازمان جوانان فرقه.

۳- امیرعلی لاهرودی: دبیر اول فرقه، عضو هیأت سیاسی حزب توده، مقیم باکو. امیرعلی لاهرودی از کادرهای نسبتاً جوان فرقه است که از ۱۸ سالگی عضو حزب توده بود و در کنگره اول آن به عنوان نماینده تبریز شرکت داشت و عضو کمیته ایالتی آذربایجان بود. پس از کنفرانس وحدت (۱۳۳۹) عضو مشاور هیأت اجرائیه حزب توده شد. بدین مناسبت مدتی در لایپزیگ (مرکز حزب) بود، ولی پس از انحلال هیأت اجرائیه در سال ۱۳۴۱ به آذربایجان بازگشت و سپس هر از چندی در جلسات هیأت اجرائیه شرکت می کرد.

۴- ابوالحسن رحمانی: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده، عضو هیأت اجرائیه فرقه- مسئول «جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم آذربایجان شوروی»، دکتر در تاریخ، کارمند انستیتوی تاریخ آذربایجان شوروی.

۵- صمد عافیت: عضو کمیته مرکزی حزب توده، عضو هیأت اجرائیه فرقه، دکتر مهندس در رشته زمین شناسی، کارمند دانشکده نفت و شیمی.

۶- مختار دیده کنان: عضو کمیته مرکزی فرقه، عضو هیأت اجرائیه فرقه، مسئول شعبه تشکیلات.

۷- جعفر مجیری: عضو کمیته مرکزی فرقه، مسئول شعبه تبلیغات فرقه، دکتر در رشته هنرهای زیبا (قالیافی).

۸- محمدعلی مجیری: عضو کمیته مرکزی فرقه، دبیر کمیته مرکزی.

۹- قلی خیامی: عضو کمیته مرکزی فرقه، دکتر در ریاضیات، استاد دانشکده پلی تکنیک.

۱۰- لطفعلی اردبیلیان: عضو کمیته مرکزی حزب توده، عضو کمیته مرکزی فرقه، کارمند دفتر مرکزی فرقه در باکو.

۱- . برای آشنایی بیشتر با شخصیت دانشیان به: کژراهه _ خاطراتی از تاریخ حزب توده مراجعه شود.

۱۱- بالاش آذراوغلی (آبی زاده): عضو کمیته مرکزی حزب توده، عضو کمیته مرکزی فرقه، شاعر مشهور، کارمند انستیتوی زبان شناسی و ادبیات.

۱۲- عظیم جدائی: عضو کمیته مرکزی حزب توده، جوشکار، کارمند دفتر فرقه در باکو.

۱۳- مارتیک قریقوریان: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده، کارمند دفتر، مسئول اسناد و دفاتر، راننده سابق دانشیان.

۱۴- عظیم عظیم زاده: عضو کمیته مرکزی حزب توده، عضو کمیته مرکزی فرقه.

۱۵- عباس علی زنوزی: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده، کارمند انستیتوی خاورشناسی آذربایجان.

۱۶- غفار کندلی: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده، دکتر ادبیات، کارمند ارشد انستیتوی ادبیات.

۱۷- محمد فقیهی: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده، جوشکار، مسئول واحد حزبی شهر سمرقایت.

۱۸- صمد حکیمی: عضو کمیته مرکزی حزب توده، بازنشسته، کارگر سابق راه آهن در ایران. (۱)

سایر اعضای کمیته مرکزی فرقه، که عضو کمیته مرکزی حزب توده نبودند، عبارتند از:

۱- صابر امراهی: مسئول شعبه جوانان «جمعیت پناهندگان»، دکتر ادبیات.

۲- محمدرضا عافیت: مسئول روزنامه آذربایجان، دکتر در ادبیات.

۳- محمد جلیلی: بازنشسته.

۴- می ننه کرانی: بازنشسته.

۵- سلطانعلی غلامی: بازنشسته، به کارهای «جمعیت پناهندگان» کمک می کند.

۶- فرج دستگشاده: مسئول ناحیه در تشکیلات شهر باکو، دکتر در علوم اقتصاد، استاد دانشگاه.

۷- اسلام انجمن نور: حقوقدان، معاون صدر «جمعیت پناهندگان».

۸- ستاره دانشیان: کارمند کتابخانه، از مسئولین شعبه زنان «جمعیت پناهندگان».

۹- طاهره پورآهم: پزشک (قابل)، مسئول شعبه زنان «جمعیت پناهندگان».

۱۰- عادلہ چرنیک بلند: پزشک (قابلہ)، مسئول شعبہ زنان «جمعیت پناہندگان».

۱- . در پلنوم ہفدہم کمیٹہ مرکزی حزب تودہ در تہران (فروردین ۱۳۶۰) طبق مصوبہ پلنوم کلیہ افراد فوق باضافہ افرادی چون حمید صفری بہ علت عدم حضور در ایران و مشارکت در فعالیت حزب اخراج شدند.

۱۱- مجید محمدی وند: سرهنگ سابق فرقه، کارمند وزارت بازرگانی.

۱۲- ایوب نمینی اصل: مسئول کمیسیون بازرسی، مسئول تشکیلات باکو.

۱۳- سهراب طاهری: عضو کمیسیون بازرسی فرقه، شاعر، مسئول «جمعیت نویسندگان ایرانی».

۱۴- غلامحسین دهقانی: عضو کمیسیون بازرسی فرقه.

۱۵- محمد شمسی: عضو کمیسیون بازرسی فرقه، دکتر در تاریخ، کارمند انستیتوی خاورشناسی.

۱۶- صورت باقری: مسئول فرقه و جمعیت پناهندگان در شهر شاماخی.

۱۷- مشهدی نوروز: از مسئولین جمعیت و فرقه در شهر شاماخی (ساخوز شماره ۶).

۱۸- عادل عادلیان: عضو کمیسیون بازرسی، کارمند کارخانه روغن نباتی در شهر کیروف آباد.

۱۹- ابراهیم ابراهیم زاده: عضو کمیسیون بازرسی، کارمند اداره بازرگانی در شهر کیروف آباد.

۲۰- قربان علی زاده: مهندس راه آهن، مسئول یکی از نواحی شهر باکو.

۲۱- محمد داداش زاده: عضو مشاور کمیته مرکزی فرقه، دکتر در تاریخ.

۲۲- میراث نیک نژاد: عضو مشاور کمیته مرکزی فرقه، دکتر در علوم کشاورزی (رشته پنبه کاری)، مسئول تشکیلات کیروف آباد.

در سال ۱۳۵۷، تعداد اعضای فرقه دمکرات در شهرهای مهم آذربایجان شوروی به شرح زیر بود:

۱- باکو: حدود ۷۵۰-۷۰۰ نفر.

۲- گنجه (کیروف آباد) و حومه: حدود ۳۵۰-۳۰۰ نفر.

۳- شاماخی: حدود ۲۵۰-۲۰۰ نفر.

۴- قوبا: حدود ۲۰۰-۱۵۰ نفر.

۵- نوخا (شکی) و حومه: ۲۰۰-۱۵۰ نفر.

۶- علی بایراملی: ۱۵۰-۲۰۰ نفر.

در قفقاز شمالی حدود ۱۰-۱۲ خانواده ایرانی زندگی می کنند که از حقوق «پناهنده سیاسی» محروم شده اند، زیرا در سالهای اول پناهندگی می خواسته اند از مرز عبور کرده و به ایران بیایند که توسط حکومت شوروی دستگیر و به قفقاز تبعید می شوند.

در قزاقستان جنوبی، حدود ۵۰-۶۰ خانوار ایرانی زندگی می کنند که همه یا تبعه

شوروی شده اند و یا به دلایل مختلف از حقوق پناهنده سیاسی محروم گردیده اند.

عده ای از پناهندگان، که به دلایل مختلف زندانی شده و سابقه محکومیت یافته اند، پس از پایان محکومیت بالاجبار پاسپورت شوروی به آنها داده شده است. افراد فوق هیچ رابطه ای با فرقه و حزب توده ندارند.

عرصه های فعالیت حزب توده پیش از انقلاب اسلامی

اشاره

فعالیت حزب توده در مقطع تاریخی فوق، در چهار عرصه انجام می گرفت:

۱- کشورهای سوسیالیستی؛ ۲- کشورهای غربی؛ ۳- کشورهای همجوار ایران (به جز شوروی)؛ ۴- ایران.

۱- در کشورهای سوسیالیستی

این عرصه فعالیت به طور عمده پناهندگان سیاسی را در بر می گرفت. علاوه بر کار در میان پناهندگان که در صفحات قبل پیرامون آن سخن گفتیم، باید به فعالیت حزب توده در عرصه های زیر توجه کرد: (۱)

مجله مسایل صلح و سوسیالیسم: همانطور که گفتیم، در دهه های نخست حکومت شوروی رهبری جنبش جهانی مارکسیسم با «انترناسیونال کمونیستی» («کمینترن» یا «انترناسیونال سوم») بود. در سالهای آخر جنگ جهانی دوم زیر فشار افکار عمومی جهانی این تشکیلات متلاشی شد و توسط استالین سازمانی به نام «کمینفرم» جایگزین آن گردید، که هدایت مستقیم احزاب کمونیست را در دست داشت و به مداخله آشکار در امور کشورها و جنبش های انقلابی می پرداخت. این سازمان نیز نتوانست دوام یابد و منحل شد. پس از آن هماهنگی احزاب کمونیست در اجلاس های بین المللی احزاب کمونیست جهان انجام می گرفت، که آخرین آن در سال ۱۹۶۹ در مسکو (از جمله با شرکت حزب توده) برگزار شد. تحت تأثیر بحران جهانی مارکسیسم و به ویژه سیاستهای کم و بیش استقلال گرایانه برخی احزاب کمونیست از آن پس شوروی ها موفق نشدند اجلاس جدیدی تشکیل دهند.

[تا پیش از فروپاشی] هماهنگی احزاب کمونیست از طریق مرکزی در پراگ (پایتخت چکسلواکی) انجام می شد، که زیر پوشش نشریه مسایل صلح و سوسیالیسم فعالیت می کرد. این نشریه به زبان های مختلف جهان منتشر می گردید. چاپ فارسی آن توسط حزب توده بنام مسایل بین المللی ترجمه و منتشر می شد. در این مرکز نمایندگان احزاب کمونیست جهان - به طور عمده احزاب وابسته به مسکو - اقامت دائمی یا موقت داشتند و زیر نظر شوروی ها به تبادل نظر و هماهنگی دائمی در مسایل مختلف سیاسی - تئوریک مشغول بودند. مسئولین این نشریه در مسایل بین المللی فعال بودند و مرتباً و به مناسبتهای گوناگون

۱- در بخش های دیگر به ارتباطات حزب توده با نهادهای بین المللی هوادار شوروی خواهیم پرداخت.

میزگردها و سمینارها و اجلاس های مختلف بین المللی برگزار می کردند.

حزب توده همواره در این مرکز نماینده داشت. سالها اردشیر آوانسیان، سپس محمود بقراطی و حمید صفری نماینده حزب توده بودند. از سال ۱۳۶۰ علی خاوری، دبیر کمیته مرکزی، به پراگ رفت و نماینده حزب در این مجله شد.

فدراسیون سندیکایی جهانی: مرکز فدراسیون اتحادیه های کارگری وابسته به شوروی نیز در پراگ (چکسلواکی) است. این سازمان دارای جلسات و کنفرانس ها و اجلاس های بین المللی از نمایندگان کشورهای مختلف است. حزب توده در مرکز این سازمان نیز همواره نماینده داشت.

تا سال ۱۳۵۶ شخصی به نام جواهری نماینده حزب توده بود، که سپس بازنشسته شد و به پاریس رفت. از آن پس، حزب توده نماینده دائمی نداشت ولی به جلسات آن هیأت نمایندگی ارسال می داشت.

فدراسیون جهانی جوانان دمکرات (W.F.D.Y): سازمان بین المللی جوانان هوادار بلوک شرق، که تعدادی سازمان های جوانان انقلابی و مستقل نیز بدان جذب شده اند. سازمان جوانان توده از بنیانگذاران این سازمان بود و مدتها در آن نماینده دائمی داشت. چندین سال خسرو امیرخسروی عضو هیأت دبیران آن بود. سپس آشوت شهبازیان مدتی عضو هیأت اجرایی آن بود و در جلسات آن شرکت می کرد. مرکز این سازمان در بوداپست (مجارستان) بود.

اتحادیه بین المللی دانشجویان (I.U.S): مرکز آن در پراگ (چکسلواکی) بود.

رادیوی «پیک ایران»: این رادیو ارگان روزانه حزب توده بود و از سال ۱۳۳۹ تا پائیز سال ۱۳۵۵ فعالیت داشت. مرکز آن بلغارستان (صوفیه) بود و از ایستگاه رادیوی این کشور پخش می شد. مدتی مسئول رادیو حمید صفری بود و سپس فرج الله میزانی (با نام مستعار جواد، جوانشیر) از پلنوم ۱۲ مسئول آن گردید. اعضا تحریریه و گویندگان رادیو «پیک» عبارت بودند از: هوشنگ ناظمی (نام مستعار امیر نیک آئین)، بهرام دانش، رحیم نامور، محمد پورهرمزبان، ملکه محمدی، کاظم ندیم و افراد دیگری که به طور متناوب در اداره رادیو فوق شرکت داشتند.

رادیوی «صدای ملی ایران»: این رادیو ظاهراً به حزب توده وابستگی رسمی نداشت و مستقیماً توسط شوروی ها اداره می شد، ولی گردانندگان آن همواره از کادرهای اصلی و مورد اطمینان حزب توده بوده اند.

رادیوی «صدای ملی ایران» از فرستنده مرکزی مسکو پخش می شد و در جنب پخش

اجتماعی رادیو مسکو- بنام «صلح و ترقی»- ایجاد شده و فعالیت می نمود. (۱)

«صدای ملی» در سال ۱۳۳۸ به عنوان واکنش در برابر انعقاد قرارداد نظامی رژیم شاه و آمریکا آغاز به کار کرد که در پی آن روابط ایران- شوروی به شدت تیره شد. بر اساس این تیرگی روابط، «صدای ملی» در آغاز رژیم شاه را به شدت مورد حمله قرار می داد. ولی در سالهای ۱۳۴۰ که شاه امتیازاتی به روس ها داد، لحن «صدای ملی» نیز ملایم تر شد و به طور ضمنی «اصلاحات شاهانه!» را تأیید کرد و مبارزات اسلامی به رهبری امام خمینی را «ارتجاعی» خواند. تنیدی و نرمی لحن «صدای ملی» در قبال رژیم شاه، همواره تابعی از مناسبات این رژیم با شوروی بود.

در ابتدای تأسیس، فرج الله میزانی و مهدی کیهان توسط دبیر اول حزب (رادمنش) برای کار در رادیوی فوق به مسئول پخش اجتماعی رادیو مسکو بنام طالانوف معرفی شدند. دو نفر دیگر به نامهای سهراب زمانی و علی ابلوچ نیز برای برنامه ترکی و خانم شایسته سنجری برای گویندگی فارسی دعوت شدند. فردی بنام سلطان اطمیشی (کرد) نیز گوینده کردی بود. شایسته سنجری از کار کنار رفت و در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۴۰ به ایران بازگشت. بخش کردی نیز پس از مدتی تعطیل شد. مدتی نیز سیداحمد طباطبائی برای رادیوی فوق مقاله می نوشت، که در اواخر سالهای ۴۰ از شوروی به فرانسه رفت. فرج الله میزانی در سالهای بعد برای اداره رادیوی «پیک ایران» به بلغارستان رفت و به جای او ناصرانی دعوت شد. مهدی کیهان نیز در سال ۱۳۵۲ برای کار در دفتر حزب به لایپزیگ رفت که به جای او فردی به نام حسین سلیمی دعوت شد. از سال ۱۳۵۲ اداره و گویندگی رادیو «صدای ملی» با سهراب زمانی، ناصرانی و علی ابلوچ بوده است.

۲- در کشورهای غربی

فعالیت حزب توده در غرب، به طور عمده در بین دانشجویان ایرانی مقیم اروپای غربی بود. قبل از پیدایش بحران مائوئیسم در «جنبش جهانی کمونیستی»، فعالیت حزب توده در اروپای غربی بسیار وسیع بود و در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی» مواضع مستحکمی داشت. با بروز مائوئیسم و تحت تأثیر عواملی چون کودتای ۲۸ مرداد، واقعیات وابستگی و

۱- . به دلیل افشاگریهای انجام شده در ایران رادیوی «صدای ملی» تعطیل شد و بخش اجتماعی رادیو مسکو به تشکیل یک برنامه رادیویی جدید به زبان فارسی به نام «رادیو صلح و ترقی» به عنوان «ارگان محافل اجتماعی اتحاد شوروی» دست زد، که از افراد فوق در اداره و گویندگی آن استفاده می شد.

تبعیت سران حزب توده از شوروی، بوروکراسی حزبی و فساد و انحطاط جوامع سوسیالیستی و ...، تمامی دانشجویان توده ای از حزب توده بریدند و بخشی از آنها به همراه قاسمی و فروتن «سازمان انقلابی حزب توده» را تشکیل دادند. از دانشجویان توده ای در آن زمان، تعداد بسیار کمی برای حزب توده باقی ماند، از جمله دکتر فریبرز بقایی، دکتر ژیلای سیاسی، دکتر فرهاد عاصمی، دکتر احمد دانش، کیومرث زرشناس که پس از انقلاب اسلامی ایران اعضا کمیته مرکزی و از مسئولین درجه اول حزب توده شدند.

در سال ۱۳۵۰، که رادمش از دبیرکلی برکنار شد، شعبه تشکیلات زیر مسئولیت کامبخش و معاونت کیانوری بود. در این زمان حزب توده جمعاً در اروپا و آمریکا حدود ۵۰ الی ۶۰ عضو و هوادار داشت (از هزاران نفر دانشجوی ایرانی مقیم این کشورها). در سالهای ۱۳۵۰ وضع حزب توده در اروپای غربی کمی بهتر شد و افراد تازه ای به آن روی آوردند. در شهرهای مهم دانشگاهی حزب توده چند عضوی داشت. از جمله در برلین غربی، گراتس (اتریش)، وین، کلن، هامبورگ، بن، کارلسروهه، پاریس، لندن، رم و... ولی این افراد اکثراً سیال بودند و با تغییر دانشگاه از حزب کنار می رفتند و سازمان پایدار و نسبتاً ثابتی وجود نداشت. تنها در شهر گراتس سازمان نسبتاً ثابتی برای مدت معینی بوجود آمد، که مسئولیت آن با کیومرث زرشناس بود. (۱)

در آستانه انقلاب، مسئولین حزب توده در اروپای غربی عبارت بودند از:

انگلستان: دکتر پناهی، استاد زبان فارسی دانشگاه لندن. در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۵۹ به علت اختلافات داخلی استعفاء داد.

فرانسه: خسرو امیرخسروی (بابک) - عضو کمیته مرکزی، حسین نظری، هوشنگ بهزادی.

آلمان غربی: کیومرث زرشناس، فرهاد فرجاد آزاد، فریبرز بقایی، فرهاد عاصمی، رضا نافع، دهکردی، فرزانه، رشیدی، سیاوش قائینی، مقدم، باقرپور.

ایتالیا: مهرداد فرجاد آزاد.

اتریش: دارا صابر.

بلژیک: زاهدی.

هلند: هراج. (۲)

۱- نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲.

۲- منوچهر بهزادی، بازجویی، ۱۳۶۲.

۳- در کشورهای همجوار ایران

در سالهای ۱۳۵۰، مسئولیت این بخش در شعبه تشکیلات حزب توده (به مسئولیت نورالدین کیانوری) با انوشیروان ابراهیمی بود.

انوشیروان ابراهیمی فعالیت «گروههای حزبی» در کشورهای همجوار ایران (به جز شوروی) را چنین شرح می دهد: «در طی دو یا سه سال قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران عده ای از دانشجویان ایرانی مقیم کشورهای خارجه از طریق نامه نگاری با مرکز حزب توده در خارج برای دریافت نشریات حزبی و توزیع آنها در بین دانشجویان ایرانی تماس برقرار کرده بودند. به موجب تقسیم کاری که در شبه تشکیلات حزب به وجود آمده بود، به عهده من کشورهای همجوار ایران، از جمله ترکیه، افغانستان، هند، امارات عربی، عراق، بحرین و دیگر کشورها گذارده شده بود. با مسائل تشکیلاتی درون کشور خود کیانوری و عباس ندیم مشغول می شدند. ولی اگر مسئله ای در رابطه با آذربایجان پیش می آمد، کم و بیش در حدی که مجاز شمرده می شد، من نیز در جریان کار قرار داده می شدم.

همانطور که قبلاً نیز به اطلاع رسیده است، دانشجویان ایرانی در خارج از کشور با اسامی مستعار و یا با شماره صندوق پستی با ما تماس می گرفتند و ما نیز از لحاظ ایمنی اصراری برای به دست آوردن مشخصات واقعی آنها نداشتیم. این را نیز باید خاطرنشان شوم که تقاضا کنندگان نشریه به طور کلی کم نبودند. ولی برخی از آنها پس از دو سه بار و یا بیشتر مکالمه قطع رابطه می کردند، ولی در هر صورت مثلاً از ترکیه همیشه عده ای در حدود ۶۰-۵۰ نفر تقاضای نشریه می کردند.

گروه هایی که قبل از پیروزی انقلاب با من در تماس بودند، عبارت بودند از:

۱- گروه «آرش» در هند که در شهر علیگره بودند. مسئولین گروه عبارت بودند از: علی لطیفی و سعید مهراقدم. هر دو از اهالی تبریز می باشند که هر دو اندکی پس از پیروزی انقلاب به میهن بازگشتند و به طور علنی با حزب همکاری می کردند... البته اعضای گروه «آرش» در هند اگر اشتباه نکنم، چهار نفر بودند، که دو نفر آنها غیر آذربایجانی بودند و بنا به گفته سعید مهراقدم پس از مراجعت به میهن در تهران و یا در مشهد فعالیت می کردند... اعضای این گروه از طریق آدرسی که در علیگره در اختیار ما گذارده بودند نشریات حزب را در قطع کوچک و خط ریز ۱۵-۱۰ نسخه و در برخی اوقات کمتر و یا بیشتر از طریق پست دولتی که از برلن غربی ارسال می شد، دریافت می کردند و در بین دانشجویان هوادار می گذاشتند. یک بار علی لطیفی برای ملاقات با

مرکز حزب از هند به برلن غربی آمد که از طریق «جوانان دمکرات» با ما تماس گرفت. زرشناس و فرهاد فرجاد از این موضوع اطلاع دارند.

۲- در ترکیه دانشجویان ایرانی هوادار حزب تحت نام گروه مشخصی فعالیت نمی کردند ولی در عمل به عنوان یک گروه متشکل بودند و همکاری گروهی داشتند. اعضای این گروه عبارت بودند از: منصور اصلان زاده، حبیب سلطان زاده، یاشار. این گروه در حدود ۶۰-۵۰ نسخه از هر نشریه دریافت می کرد و در شهرهای استانبول، آنکارا، ازمیر و غیره در بین دانشجویان هوادار نشریات حزب از طریق پست داخلی توزیع می نمود. ابتدا آنها آدرس افراد را که اساساً شماره صندوق پستی و یا آپارتمانهای اجاره ای بود، در اختیار ما گذارده بودند که خود من برای آنها مستقیماً از برلن غربی نشریه می فرستادم و اگر سئوالاتی داشتند پاسخ می دادم ولی بعداً این کار به عهده افراد نامبرده گذارده شد.

لازم به یادآوری است که ابتدا افراد متقاضی نشریات حزب، از طریق آدرس پیک ایران در سوئد (صندوق پستی) با رادیو تماس می گرفتند، که نامه های آنها به دست ما در شعبه تشکیلات می رسید ولی بعد از یک و یا دو سه بار ارسال نشریه خود من به منظور سهولت و تسریع کار آدرسهای پست رستانت و یا «پست لاگرنند کارت» که در آلمان و برلن غربی متداول می باشد و همیشه می توان آنها را تغییر داد در اختیار آنها می گذاشتم و نامه های آنها را از آن طریق دریافت می کردم و در صورت ضرورت آدرس را تغییر داده، شماره پست رستانت جدید می فرستادم.

منصور اصلان زاده چند ماه قبل از پیروزی انقلاب تحصیلاتش را در ترکیه تمام کرده به اتفاق سلطان زاده به ایران برگشته بود. وی در دوره اول انتخابات مجلس شورای اسلامی از طرف حزب در شهرستان گرمی (دشت مغان) کاندید شده بود، در کارهای علنی حزب در تبریز، قسمت امور دانشجویی و سپس در امور شهرستانها (چند ماهی) و بعداً در زنجان فعالیت می کرد.

سلطان زاده- از اهالی گرمی- پس از اتمام تحصیلاتش با حزب قطع رابطه کرد. به ایران آمد و پس از چند ماهی شنیدم که به ترکیه بازگشت. وی با دختری از اهالی ترکیه ازدواج کرده بود. یاشار، پس از اتمام تحصیلاتش در ترکیه به آلمان غربی رفته بود و به ایران بازنگشت. به غیر از افراد نامبرده فردی را بنام ظریف الله مترجمی جمال آبادی دانشجوی سابق در ترکیه با من در آلمان مکاتبه و رابطه تشکیلاتی داشت. وی پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد و در کارهای علنی حزب در دفتر حزب، امور توزیع نشریات، رانندگی، سپس در شهرستان سراب (خود وی از اهالی سراب می باشند) به عنوان

مسئول تشکیلات فعالیت علنی داشت. فردی در ترکیه به نام آقای جعفر، در امارات عربی شخصی به نام «بهمن» و «نجار» با حزب رابطه داشتند و نشریه دریافت می کردند...

از داخل آذربایجان ایران افرادی بنام گروه مشخص با مرکز حزب در خارج از کشور تماس نداشت. ولی پس از مراجعت به میهن و آشنایی با دوستان که از زندان آزاد شده بودند، اطلاع پیدا کردم که محمد آزادگر و محمدرضا اردبیلی... از طریق هند و مشخصاً از طریق سعید مهراقدم، اقدام به برقراری تماس با رهبری حزب کرده بودند ولی موفق نشده بودند... علاوه بر آنها چند نفر نیز به نامهای عباس انورحقیقی، مظفر مترجمی جمال آبادی قبل از پیروزی انقلاب گروهی تشکیل داده بودند به نام گروه «اجتماعیون و عامیون» که در اولین روزهای فعالیت از طرف ساواک دستگیر و زندانی شده بودند، که در اوایل پیروزی انقلاب آزاد شدند. آنها قبلاً نیز با رهبری در خارج تماس نداشتند. من از وضع گروه آنها بعداً مطلع شدم. هر دو نفر در کارهای علنی حزب فعالیت داشتند. مسئولیت شهرستان در ارومیه و سراب و مسئولیت توزیع نشریات و کتابفروشی حزب را به عهده داشتند... در زنجان فردی به نام جواد انواری که مدعی بود تحت نام گروهی به نام «...» قبل از انقلاب فعالیت می کرده و گویا یکی از اعضای گروه با رهبری حزب در خارج از کشور تماس داشته است. ولی من از چنین حادثه ای بی اطلاع بودم و چندین بار از کم و کیف فعالیت این گروه از وی سئوالاتی کردم ولی نتیجه ای حاصل نشد. در آخرین صحبتیم با ایشان منصور اصلان زاده نیز شرکت داشت. خود جواد در حوزه حزبی شرکت می کرد ولی ما به ایشان علیرغم تقاضای وی مسئولیتی نسپردیم. به علت تمایلات جاه طلبی اش، میخواستیم مدتی در رده های پائین بماند...» (۱)

۴- گروههای حزبی در ایران

قبل از سال ۱۳۵۰ کارنامه فعالیت حزب توده در ایران به طور عمده به تشکیلات ساواک زده تهران به مسئولیت عباس شهریاری (عامل ساواک) خلاصه می شد، که پوشش فعالیت ساواک در میان گروههای ضد رژیم بود. (۲)

پس از سال ۱۳۵۰، که کیانوری مسئول تشکیلات شد، کار در ایران بر اساس سیستم

۱- انوشیروان ابراهیمی، بازجویی، ۱۴/۹/۱۳۶۲.

۲- برای آشنایی با «تشکیلات تهران» و نقش عباس شهریاری به کژراهه _ خاطراتی از تاریخ حزب توده مراجعه شود.

عدم تمرکز سازمانی و تشکیل گروه‌های غیرمرتبط با هم، که مستقیماً به مرکز حزب در برلین شرقی وصل بودند، مبتنی شد. «راديو پيک ايران» با پیام‌های رمز نقش ارتباطی ایفاء می کرد و تلفن شخصی بنام آقای بادن (Baden)، عضو حزب کمونیست فرانسه، در پاریس برای تماس با مرکز حزب در نشریات حزب درج می شد. فرد توده ای به پاریس می رفت و از تلفن عمومی با آقای بادن تماس می گرفت و او تلفن کیانوری در برلین شرقی را در اختیار او قرار می داد.

در این دوران، حزب توده توانست تعداد بسیار ناچیزی محفل و هسته پراکنده در ایران ایجاد نماید. مهم ترین فعالیت سازمانی حزب توده در ایران «سازمان نوید» بود که توسط محمدمهدی پرتوی (خسرو) و با همکاری رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) ایجاد شد و توانست نشریه ای بنام نوید را در تیراژ محدود منتشر سازد. این سازمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی مخفی شد و بخش مخفی حزب منحل توده را پدید آورد و بر اساس آن قسمتی از فعالیتهای جاسوسی و نفوذی و سازمان نظامی، سامان داده شد.

برای آشنایی مستند و جامع با این «گروه‌های حزبی» و شناخت نقش بسیار ناچیز آنها، دستنوشته های مسئولین فعالیت در داخل کشور (در آستانه انقلاب اسلامی) عیناً درج می‌گردد.

دکتر نورالدین کیانوری، که در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ مسئولیت کل فعالیتهای داخل کشور را به عهده داشت، چنین می نویسد: در سال ۱۳۴۹ و یا ۱۳۵۰ یعنی پس از پلنوم چهاردهم که من دوباره به فعالیت در مرکز رهبری بازگشتم، یعنی پس از افشای سازمان قلابی عباس شهریاری که در دست ساواک بود، در ایران با هیچ فردی و یا گروهی هیچگونه تماسی نداشتیم یعنی حزب هیچگونه پایگاهی حتی یکنفر هم در ایران نداشت.

در سال ۱۳۵۱ و یا ۱۳۵۲ هیأت اجرائیه برنامه جدید حزب را که به طور صریح خواستار سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیستی سلطنتی و برقراری جمهوری دموکراتیک بود تدوین کرد با کمک راديو پيک ايران آن را پخش نمود - از سال ۱۳۵۲ و یا ۱۳۵۳ به تدریج افرادی شروع به مکاتبه با حزب نمودند (از راه آدرسی در سوئد که حزب کمونیست سوئد در اختیار ما گذاشته بود). البته با تجربه عباس شهریاری به اینگونه نامه ها با نظر دوگانه برخورد می کردیم یعنی هم احتمال درستی و هم احتمال وابستگی به ساواک و به همین جهت در پاسخ به آدرسهایی که فرستندگان نامه می دادند و اکثراً این آدرس ها در ایران بود و یا به وسیله راديو

به نام مستعاری که نامه‌ها را امضاء کرده بودند یادآور می‌شدیم که ما خواستار دیدار شما هستیم - سعی کنید به اروپا مسافرتی بکنید. عده‌ای از آنها فقط مطبوعات و انتشارات حزب را درخواست می‌کردند که به نشانی‌های داده شده که هم در کشورهای اروپای غربی بودند می‌فرستادیم - عده‌ای هم بدون ذکر نام کمک مالی به نشانی سوئد می‌فرستادند که بعداً برای ما فرستاده می‌شد. از گروه‌ها و افرادی که با ما تماس گرفتند عده‌ای پس از همان تماس اولیه و یا پس از یکی دو نامه تماسشان قطع می‌شد مثلاً گروهی از تبریز با ما تماس گرفت ولی پس از همان نامه اول دیگر خبری از آنها نشد و بعدها من شنیدم (در ایران) که این گروه ۲-۳ نفری به زندان افتاده‌اند. عده‌ای هم منصرف می‌شدند و یا به چریک‌ها می‌پیوستند. گروه‌ها و افرادی را که من در خاطر دارم عبارتند از:

- ۱- گروه نوید- که احتمالاً در سال ۱۳۵۴ با حزب تماس حاصل کرد- نام نوید را هم ما به آنها پیشنهاد کردیم.
- ۲- گروه مهندس دلیلی و خانواده اش که به وسیله خانم همسر کنونی اش که در فرانسه تحصیل می‌کرد با ما تماس گرفت و به دیدن ما آمد.
- ۳- گروه زارع و روغنی که نفر هم جزء آنها بود و با گروهی در کارخانه سیمان تماس داشته.
- ۴- یکی از تکنسین‌های کارخانه سیمان شهر ری یا تهران که نامش را به خاطر ندارم و زارع هم با او تماس داشته است و بعدها یا از جریان حزب کنار رفت و یا غیر فعال شده بود و به موسیقی علاقه فراوان داشت (به عنوان نشانی). او در سفری که به اروپا آمده بود به دیدن ما آمد و اظهار علاقه برای تماس و فعالیت کرد ولی پس از مراجعت ما دیگر خبری از او نگرفتیم.
- ۵- گروه دکتر احمد دانش که آنقدر در خاطر دارم از چند نفر (حتماً کمتر از ۱۰ نفر) تشکیل می‌شد و یک نشریه پلی‌کپی هم بنام روزنامه چند شماره در سال پیش از انقلاب منتشر ساخته بودند.
- ۶- گروه شهبازی- او در دانشگاه فعال بود و در زندان شیراز زیر تأثیر آقای عمویی بطرف حزب آمده بود. بعد از گروه نوید این گروه نسبتاً آن قدر که به خاطر دارم وزنی داشت و جمعاً ۱۵-۱۲ نفر بودند.
- ۷- یک گروه ۳-۴ نفره از کرمانشاه با ما تماس گرفتند- این گروه بعداً در سازمان حزب در کرمانشاه فعال بودند و یا مسئولان و همیشه با سیاست رسمی

حزب مخالفت داشتند- آقای شلتوکی آنها را به خوبی می شناسند.

۸- یک گروه چند نفری از جوانان آبادان به وسیله یک جوان ارمنی از میان خودشان که در ایتالیا تحصیل می کرد با ما تماس گرفت و بعداً یا به سازمان علنی حزب منتقل شده یا به سازمان مخفی.

۹- گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق که هم مستقیماً و هم به وسیله سازمان نوید با ما تماس گرفت.

۱۰- جوانی از بختیاری ها که در اصفهان زندگی می کرد با خانمش آذرخانم با ما تماس گرفت و به دیدن ما آمدند و با چند نفر در دانشگاه گروهی داشتند- این جوان و آذرخانم به تشکیلات علنی اصفهان منتقل شدند و بعداً شنیدم از هم جدا شدند. دیگر از آنها خبری ندارم.

۱۱- یک دختر که احتمالاً مهندس شیمی بود و نامزدش هم در زندان بود به دیدن ما آمد- خیلی جدی خود را هوادار حزب معرفی می کرد - ما با او قرار ارتباط گذاشتیم ولی پس از مراجعتش رابطه ای دیگر با ما نگرفت و ما چندین پیام رادیویی به وی نیز فرستادیم و جوابی نرسید. بعدها که من به ایران آمدم از جوانشیر پرسیدم که آیا به حزب مراجعه کرده و یا نه؟ او اطلاعی نداشت و یک بار دیگر در جمعی که خسرو هم حاضر بود من درباره او سؤال کردم- خسرو بعداً تنهایی به من گفت که او در سازمان نوید است، به این علت او در خاطر من بود که پس از مسافرت او از نزد ما مدتی بعد یک حواله به مبلغ ۲ هزار مارک غربی به عنوان کمک با امضاء نام نامزد او که در خاطر ندارم به ما رسید و من فکر می کردم که این کمک را او فرستاده است - (شاید هم این طور نباشد).

۱۲- از حزبی های قدیمی گانگیک پس از آزادی به دیدن ما آمد ولی او گروهی نداشت و تنها از زندانیان آزاد شده صحبت می کرد.

از افسران:

۱۳- اولین فرد نظامی که پیش از انقلاب در سال ۵۶ با ما تماس گرفت ناوروان احمدی بود که به وسیله برادرش دکتر احمدی که در آلمان غربی است و عضو حزب بوده است به ما معرفی شد و آمادگی خود را برای فعالیت حزبی اعلام کرد. او در آن تاریخ در انگلستان بود و مسئول گروه نوابانی بود که آموزش می دیدند. ما به او توصیه کردیم به ایران بازگردد و سعی کند افراد دیگری را به حزب جذب نماید. او هم پذیرفت و با درخواست خودش به ایران بازگشت- او

گروهی نداشت ولی می گفت دوستانی دارد که ممکن است در این جهت باشند.

۱۴- دومین فرد نظامی شوهر خواهر دکتر احمد دانش ناخدا سوم... بود که با خانمش خواهر دکتر احمد دانش به توصیه عسکر دانش... به نزد ما آمد و خود را هوادار حزب اعلام کرد.

۱۵- دانشجویی به نام چهاردهی که در ارتباطی ما او را به دادستانی انقلاب برای همکاری معرفی کرده بودیم به ما مراجعه کرد و می گفت در میان همافران دوستان چندی دارد که هوادار حزب شده اند. خود او را به ایران فرستادیم که با آنها تماس بگیرد- ولی به طوری که من از هوشنگ شنیدم آنها افراد به درد بخوری نیستند و ارتباط با آنها را قطع کردند...

۱۶- گروه دیگری به خاطر آمد و متأسفانه هر چه به خود فشار می آورم اسامی آنان به یادم نیست. دو نفر آنها از اعضا فعال شعبه تبلیغات کل در بخش هنری بودند. مهرداد فرجاد و آقای باقرزاده آنها را خوب می شناسند... اینها یک گروه ۴-۵ نفری بودند که در ایران مطالعات مسائل اجتماعی می کردند و ابتدا که به حزب در آلمان مراجعه کردند هوادار حزب نبودند- مسئول آنان که همسر سابقش از نقاشان (فرح نوتاش) خواستار مطالعه نظریات حزب بود ولی بالاخره پس از بحثهای مفصل حاضر به همکاری با حزب شدند. از آغاز فعالیت علنی حزب هم در بخش تبلیغات فعالیت داشتند نام یکی از آنها الآن به خاطر آمد (نجف) است.

خانم نقاش (فرح نوتاش) (۱) به توصیه واحد حزبی ایتالیا به نزد ما آمد- در ایتالیا تعدادی تابلو با محتوای «چپ» تهیه کرده بودند- او از شوهرش جدا شده بود- در آلمان مدتی نزد ما بود و چند تابلو نقاشی کرد و بعداً به ایران آمد- ما به او توصیه کردیم که با کمک تابلوهای بی محتوای موردپسند مقامات سعی کند خود را به مقامات بالاتر نزدیک کند و بتواند اطلاعاتی برای ما بفرستند. او اخباری هم فرستاد ولی ارزشی نداشته و موفقیتی پیدا نکرده بود- پس از انقلاب و شروع فعالیت علنی حزب به بخش علنی پیوست ولی از برخورد سایر نقاشان و همکاران خود و مسئولان حزبی همیشه ناراضی بود و بالاخره از حزب کناره گیری کرد...

۱- فرح نوتاش متولد ۱۳۲۰ در تهران، تحصیلات خود را در کالج های هنری لندن، آخن و آکادمی هنری فلورانس گذراند. وی نقاش و مجسمه ساز می باشد.

چند نفر دیگر که گروهی نداشتند هم با ما رابطه گرفتند و به دیدار ما آمدند که از آنها ۳ نفر زیر را به خاطر دارم.

۱- آقای به آذین - او پس از آزاد شدن از زندان پیش از انقلاب به دیدن ما آمد و مدتی چون بیماری قلبی داشت در بیمارستان بستری شد و پس از صحبت‌های مفصل به ایران بازگشت - او پیشنهاد می کرد که حزبی غیر از حزب توده تأسیس کند و مرامنامه مفصلی هم تهیه کرده بود - ما با فکر او موافقت کردیم ولی به او توصیه کردیم آن مرامنامه را که دارای سمتگیری مارکسیستی بود کنار بگذارد و یک مرامنامه ۳-۴ صفحه ای (به جای ۷۰ صفحه) ساده که خواسته‌های عمومی استقلال و آزادی و خواسته‌های مردم زحمتکش و روشنفکران را بازتاب دهد تهیه کند - او در صحبت با ما این را پذیرفت ولی پس از بازگشت همان مرامنامه ای را که خودش تهیه کرده بود منتشر ساخت و حزب «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» را تشکیل داد. پس از شروع فعالیت حزب توده، پس از پیروزی انقلاب اسلامی دیگر این سازمان نتوانست رشد کند و نام بدون مسمائی از زوائد و حواشی حزب توده باقی ماند.

۲- عبدالله خراسانی - به توصیه نسرين مرتضویان (همسر مهوش سهرابیان) که او را یک مارکسیست معتقد و دارای رابطه با مرکز حزب (۱) معرفی می کرد، خواستیم از ما دیدن کند او با نسرين یک روز از ما دیدن کرد و خود را یک مارکسیست معرفی می کرد ولی در آغاز گفتگو عقیده داشت که حزب توده ایران دیگر زمینه ای در ایران ندارد و باید با نام دیگری فعالیت حزبی کسانی که به راه حزب توده عقیده دارند آغاز شود ولی در انتهای بحث قانع شد. او گروهی نداشت و فعالیتی هم جز خواندن کتاب نداشته است. درباره ارتباط با مرکز حزب در خارج که به نسرين گفته بود هم معلوم شد به او دروغ گفته است.

۳- دکتر [امیرحسین] آریان پور هم در مسافرتی که به خارج کشور کرده بود طبق درخواست ما از ما دیدن کرد - او خود را عضو حزب توده نمی دانست و معرفی نمی کرد ولی مارکسیست بود ما از دانش و معلومات او از افراد مختلف شنیده بودیم و مایل به آشنایی با او بودیم او با آقای طبری هم ملاقاتی داشت - ما

با او هیچ قراری برای کار حزبی و ارتباط با مرکز حزب در خارج نگذاشتیم... (۱)

محمد مهدی پرتوی، بنیانگذار گروه «نوید» و مسئول کل تشکیلات مخفی حزب توده پس از انقلاب اسلامی، چنین می نویسد: «از آنجا که فعالیت سازمانی حزب توده در سالهای قبل از انقلاب- از سال ۱۳۵۰ به بعد- بر اساس عدم تمرکز سازمانی بود، در ایران طی هفت سال از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷، گروهها و واحدهای حزبی کوچک و بزرگ مختلفی جدا و مستقل از هم به ابتکار هواداران حزب در ایران به وجود آمد که هر کدام جداگانه با مرکز حزب در خارج از کشور از طریق نامه، پیک، مراجعه مستقیم به خارج از کشور- برلن شرقی- تماس برقرار کرده بودند. این تماسها معمولاً مستقیماً با خود کیانوری که مسئول تشکیلات حزب در داخل کشور بود برقرار می شد و معاون او منوچهر بهزادی هم در جریان آنها قرار داشت. پس از بازگشت کیانوری به ایران، پس از پیروزی انقلاب، او در یکی از مصاحبه های خود اعلام کرد که در سالهای قبل از انقلاب حدود ۶۰ گروه توده ای در ایران وجود داشته که با مرکز حزب در خارج از کشور تماس داشته اند. (۲) البته بوده اند گروهها و واحدهای هواداری که در این فعالیت می کرده اند ولی امکان تماس با مرکز حزب را پیدا نکرده بودند که پس از پیروزی انقلاب و گشایش دفتر حزب به آنجا مراجعه کرده اند. پس از پیروزی انقلاب، جوانشیر اولین کسی بود از رهبری حزب که به ایران آمد. او تقریباً در هفته اول پس از پیروزی به تهران وارد شد و بلافاصله با ما، من و هاتفی مسئولین تشکیلات نوید، ۶ نفر افسران از زندان آزاد شده و بعضی از گروههای حزبی که او پارول آنها را همراه آورده بود تماس برقرار کرد. آن موقع هنوز صحبتی از مخفی ماندن تشکیلات نوید در میان نبود. در چند جلسه که با حضور جوانشیر، دکتر احمد دانش- مسئول گروه «صدای مردم»- حجری، شلتوکی، هاتفی و من و یکی دو نفر دیگر در مطب دکتر دانش تشکیل شد، در مورد ایجاد سازمان علنی حزب بحث بود جوانشیر تعدادی از پارولهای مربوط به گروههای مختلف توده ای- از همان ۶۰ گروه- را به اعضای جلسه داد که با آنها تماس بگیرند تا بعداً ترتیب سازماندهی آنها انجام شود. از این میان دو سه پارول (۳) به من داده شد که به بهرام و هوشنگ دادم که تماس گرفتند ولی چند ماه بعد این گروهها را ما به شبکه علنی انتقال دادیم. از میان آنها می توان از گروه

۱- نورالدین کیانوری، بازجویی، ۲۰/۸/۱۳۶۲.

۲- این ادعای کیانوری کذب و تبلیغ برای بزرگنمایی بوده است. به صفحات پیشین مراجعه شود.

۳- قرار و سرنخ ملاقات.

«پایمرد» - کورش، فرخ، حسین - که تا آخر با ما ماندند و قاعدتاً اکنون جزو دستگیرشدگان هستند، گروه علی شهبازی که به شبکه علنی منتقل شدند و علی شهبازی در ماههای قبل از دستگیری مسئول کمیسیون تشکیلات سازمان ایالتی تهران بود، و گروه فرزین که با هوشنگ (شاهرخ جهانگیری) تماس داشتند و بعداً به شبکه علنی فرستاده شدند، نام برد - از سرنوشت بقیه این گروهها - از آن ۶۰ گروه - اطلاعی ندارم. اما تصور من تاکنون این بود که همه آنها در شبکه علنی حزب جذب شدند. البته اطلاع دقیق در این مورد را قاعدتاً کیانوری - که از نزدیک، مسئولین اغلب آن گروهها را می شناخت - بهزادی که قبل از انقلاب در جریان کار آنها بود و جوانشیر که پارول آنها را پس از انقلاب همراه آورد و ترتیب تماس با آنها را داد و اغلب آنها را شخصاً ملاقات کرد و پس از آن هم به عنوان مسئول تشکیلات کل حزب از تمام جزئیات کار آنها، جابجایی آنها و مسئولیت های آنها مطلع بوده است، باید داشته باشند. از میان آن ۶۰ گروه اسامی چند تایی را که من یا از رادیو پیک شنیده بودم یا در سال ۱۳۵۷، اعلامیه یا نشریه ای از آنها را دیده ام و به یاد دارم می نویسم: گروه حکمت جو - تیزابی در آذربایجان فعالیت داشت و مسئول آنها محمد آزادگر بود در حدود سال ۵۵ یا ۱۳۵۶ توسط ساواک دستگیر شدند و در سال ۱۳۵۷ آزاد شدند. ما (تشکیلات نوید) در ماههای قبل از انقلاب با یکی از آنها تماس برقرار کردیم و به آنها نشریات را می رساندیم. پس از پیروزی انقلاب، ارتباط آنها همراه با ارتباط سایر افراد شاخه تشکیلات نوید در آذربایجان به انوشیروان ابراهیمی داده شد تا از آنها در ایجاد سازمان علنی حزب در آذربایجان استفاده کند.

گروه پایمرد (پویا) - (کورش، فرخ، حسین)، پس از انقلاب به ما مربوط شدند و تا آخر باقی ماندند. گروه «صدای مردم» که حدود ۲۰ تا ۲۵ نفر عضو داشت به مسئولیت دکتر احمد دانش و چند شماره نشریه ای به همین نام منتشر کرده بود. گروه مختاری، گروه سیامک، گروه آذرخش که قبل از انقلاب نشریه آذرخش برای دانش آموزان را منتشر می کرد، مدت کوتاهی با ما مربوط شد و پس از انقلاب ارتباط آنها به سازمان جوانان حزب واگذاشته شد. گروه منشعب از سازمان چریک ها... بعضی از گروهها و واحدهای حزبی مرتبط و غیرمرتبط با مرکز حزب در سالهای ۵۶ و ۵۷ - قبل از انقلاب - جذب تشکیلات نوید شدند مانند گروهی که پایدار - مسئول شاخه مخفی در یزد - مسئول آن بود. بخشی از گروهی که شهبازی در رأس آن بود (رضا اشرفی زاده و علی کتانی و غیره)، بخشی از گروهی که کامران و بهمن (از اعضای تشکیلات مخفی که دستگیر شده اند) جزو آنها بودند و بخشی از گروهی که شایگان (دلیلی) یکی از مسئولین آن بود. بخش دیگر

این گروهها بعداً جذب شبکه علنی شدند.»^(۱)

فرج الله میزانی (جوانشیر)، که در اسفند ۱۳۵۷ برای سازماندهی و تمرکز «گروههای حزبی» به ایران آمد، چنین می نویسد: «در اسفند ماه ۱۳۵۷ هنگام حرکت به ایران کیانوری تعدادی آدرس و اسم داد که در ایران با آنها تماس بگیرم. در مورد هیچ یک توضیحی وجود نداشت. معلوم نبود یک نفر است یا گروه است، چه مشخصات و اهمیتی دارد و قرار بر این بود که در ایران تماس بگیریم و روشن کنیم تنها گروهی که روی آن حساب می شد و من می بایست به هنگام ورود با آن تماس گرفته و به همراه آنها کار کنم گروه نوید بود.»

در اسفند به ایران آمدم، در اختیار گروه نوید قرار گرفتم و این آدرس ها و این اسم ها را برای تماس و تحقیق به مسئولین این گروه یعنی خسرو دادم.^(۲) اما قبل از اینکه فرصت باشد که با آنها تک به تک تماس گرفته و وضعشان را روشن کنند دفتر حزب باز شد و ما کار علنی را آغاز کردیم و حساب «گروه نوید» که مخفی ماند جدا شد.

نمی دانم از این آدرس ها کدام گروه بود و کدام یکی و آیا به درد می خورد یا نه؟ ادعای ۶۰-۵۰ گروه که ما گفته ایم ادعای درستی نیست. ما در سازمان علنی با تعداد کمی گروه- که در زیر می نویسم- تماس گرفتیم ولی این احتمال که خسرو از میان آن آدرس ها چیزی برای «نوید» جدا کرده و جذب کرده وجود دارد. ما در این باره با خسرو هرگز صحبت نکردیم. گروههایی که در سازمان علنی با آنها تماس گرفتیم به شرح زیر است:

۱- گروه رهرو: مسئول این گروه عزت الله زارع بود و مهدی حسن پاک با او کار می کرد. این گروه احتمالاً ده- دوازده نفر بود که به طور عمده در شهر ری بودند و این مهمترین گروهی است که ما با آن تماس گرفتیم. بقیه افرادش را نمی شناسم. به نظرم علیزاده- مترجم- با اینها بود.

۲- گروه آرش: مسئول این گروه حسین پور بود. و به نظرم جاویدفر با او کار می کرد. خود حسین پور وارد کار حزبی نشد ولی افرادش را به تشکیلات معرفی کرد و تماس گرفته شد. این گروه هم در حدود ۱۲-۱۰ نفر بود.

۳- گروه تلخون: مسئول این گروه اصغر محبوب بود، که جواد نجار (نام فامیل یادم

۱- محمد مهدی پرتوی، بازجویی، ۱۳۶۲/۹/۱۴.

۲- نام مستعار محمد مهدی پرتوی.

نیست) از مسئولین نواحی شرق، با او کار می کرد. این گروه بیشتر از هنرمندان جوان بود و تعدادش باز هم به نظرم ۱۰ نفر کمی بالاتر و پائین تر بود.

۴- گروه علی شهبازی: این گروه اسم نداشت، یا ما نپرسیدیم - علی شهبازی بود و مسعود تدین. با اینها قبل از سازمان علنی خسرو تماس گرفته بود. نمی دانم اسمشان جزو آدرسهایی که من دادم بود و یا از راه دیگر پیدایشان کرده بود. اما نتوانسته بودند با هم کار کنند. خسرو تحویل سازمان علنی داد. سه - چهار نفر بودند.

۵- یک گروه در کرمانشاه بود که نوری (مسئول اخیر همدان) مسئول آنها بود و سازمان کرمانشاه - باختران ما روی آنها ساخته شد.

۶- یکی دو گروه در آذربایجان بود که یکی گروه محمد آزادگر است - اسم گروهش را نمی دانم - و آنها سازمان تبریز را پدید آوردند. دیگری گروهی که اصلان زاده (مسئول زنجان) رابط آنها بود. نمی دانم چند نفر بودند. احتمالاً یکی دو نفر. آنها در سازمان آذربایجان وارد شد.

۷- گروه سیامک: مسئول این گروه سیامک والی پور بود که اصفهانی است. ما پس از تماس متوجه شدیم که بیشتر حرف است و چیزی ندارد. خود سیامک در اصفهان کتابفروشی دایر کرد اما عملاً از کار حزب رفته، جدا و یا دلسرد شد.

۸- گروه آژنگ: اینها سه جوان بودند که احتمالاً با خارج هم تماس نداشتند در روزهای بهمن و یا پس از آن دور هم جمع شده راه حزب را پذیرفته بودند. هر چه فکر می کنم اسمشان یادم نمی آید.

[به هر حال] در حزب مورد توجه قرار نگرفتند. و اگر در سازمان حزبی مانده باشند از افراد پائین هستند و دور از نظر که من از آنها از سال ۱۳۵۸ تاکنون دیگر به اسمشان برنخورده ام. این است گروههایی که به سازمان علنی پیوستند. افرادی که خسرو با آنها تماس گرفته و برای سازمان نوید جذب کرده باشد در این فهرست نیست...

۹- گروه منشعب از چریکهای فدائی خلق: مسئولین این گروه فریبرز صالحی و حسین قلمبر بودند. حدود کمتر از ده نفر [عضو] داشتند که همه از مسئولینند. از جمله فرزاد دادگر، سیما (بهمنش) از مسئولین ناحیه جنوب تهران.

۱۰- احتمال دارد که برخی از افرادی که کیانوری اسم و آدرس آنها را به من داده کسانی باشند که از طریق جوانان ما در غرب معرفی شده باشند و بعد خودشان از طریق سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات تماس گرفته باشند...

۱۱- گروه احمد دانش (دکتر): خود دانش مسئولش بود... اینها روزنامه «اتحاد» را به

راه انداختند و اداره کردند» (۱)

همانگونه که ملاحظه شد، در سالهای پرتلاطم ۱۳۵۷-۱۳۵۰، که توده های میلیونی امت حزب الله، رژیم تا دندان مسلح شاه - آمریکا را آماج ضربات سرنوشت ساز خود گرفته بود، هواداران حزب توده به چند گروهک ناچیز فوق محدود می شد و همانطور که دیده شد ادعای کیانوری مبنی بر وجود ۶۰-۵۰ گروه حزبی صحت نداشته و یک «بلوف» تبلیغاتی بوده است.

لازم به توضیح است که گروهکهای فوق نیز عمدتاً در سال ۱۳۵۷، هنگامی که رژیم ستمشاهی آخرین لحظات احتضار خود را می گذرانید و فعالیت گروهی برای غیرسیاسی ترین و محافظه کارترین افراد نیز امری عادی بود، پدید شدند.

۱- . فرج الله میزانی، بازجویی، ۱۶/۹/۱۳۶۲.

ص : ۲۲۰

عکس: ۵

نمونه دستنوشته دکتر نورالدین کیانوری درباره گروه های حزبی

قبل از انقلاب ۱۹/۸/۱۳۶۲

ص: ۲۲۱

عکس: ۶

نمونه دستنوشته دکتر نورالدین کیانوری - ۱۹/۸/۱۳۶۲

...

ص: ۲۲۲

عکس: ۷

نمونه دستنوشته انوشیروان ابراهیمی - ۱۴/۹/۱۳۶۲

...

ص: ۲۲۳

عکس : ۸

نمونه دستنوشته فرج الله میزانی (جوانشیر) - ۱۶/۹/۱۳۶۲

بخش سوم: حزب توده و انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۷)

وضع رهبری و سازمان حزب توده

فعالیت حزب توده را در نظام جمهوری اسلامی ایران می توان به چهار دوره تقسیم کرد:

۱- دوره انتقال: که نخستین ماههای پس از پیروزی انقلاب را دربرمی گیرد و طی آن، رهبری حزب توده با تمهیداتی که شرح داده خواهد شد، به داخل کشور منتقل می شود و سازمان خود را برپا می دارد.

۲- دوره تجدید سازمان: که بطور عمده سال ۱۳۵۸ را در بر می گیرد و فعالیت تشکیلاتی رهبری حزب توده معطوف به جذب گروه ها و محفل ها و افراد توده ای و متشکل ساختن آنها در چارچوب سازمان های «علنی» و «مخفی» است.

۳- دوره تثبیت: که سالهای ۱۳۶۰-۱۳۵۹ را دربرمی گیرد و اوج فعالیت حزب توده محسوب می شود. در این دوره حزب توده توانسته سازمان «علنی» و تشکیلات مخفی- نظامی خود را منسجم سازد و فعالیت های سیاسی و تبلیغاتی و اطلاعاتی خویش را سامان بخشد.

در این دوره حزب توده با تبلیغات وسیع می کوشد تا خود را حامی «استراتژیک»! خط امام معرفی کند و با موضع گیری در مقابل «حزب دمکرات کردستان»، دولت لیبرالی مهندس بازرگان، حمایت از اشغال لانه جاسوسی توسط «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام»، ادعای مشارکت در دفاع مقدس، مقابله تبلیغاتی با خط بنی صدر و حتی ارائه برخی اطلاعات به نهادهای انقلابی علیه ضد انقلاب راست و چپ افراطی و مائوئیسم سعی می کند تا جای پای خویش را در جامعه تحکیم بخشد. در این دوره، حزب توده نهایت تلاش را برای دریافت پروانه فعالیت قانونی از وزارت کشور مبذول می دارد و این در حالی است که در اوج فعالیت پنهانی خود برای سازماندهی تشکیلات مخفی- نظامی و

ارتباطات جاسوسی است!

اقدامات ناچیز و فرصت طلبانه حزب توده در ارائه برخی اطلاعات پیرامون کودتای نافرجام «نورژه»، حزب توده را سخت مغرور می سازد و کیانوری مکرراً مدعی «کشف کودتا» توسط حزب می گردد و توده ای ها به شدت به اشاعه این شایعه می پردازند. در چنین جو آکنده از غرور است که پلنوم هفدهم کمیته مرکزی در فروردین ۱۳۶۰ در تهران برگزار می شود.

۴- دوره فروپاشی: که سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۲ را دربرمی گیرد. در این دوره بر اثر پیگیری نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران، اسرار توسعه شبکه مخفی نظامی حزب توده و ارتباطات جاسوسی آن با کا. گ. ب. کشف می شود و حزب آماج کنترل ها و هشدارهای اطلاعاتی - عملیاتی قرار می گیرد.

رهبری حزب به شدت به تدارکات دفاعی در ابعاد اطلاعاتی - سیاسی و تبلیغاتی می پردازد و می کوشد تا خود را از زیر ضربه خارج کند. از جمله در نیمه سال ۱۳۶۱ به قطع ارتباط مستقیم با شبکه کا. گ. ب. دست می زند و ارتباطات تشکیلات مخفی - نظامی را پیچیده تر و مستورتر می سازد. معهدا، با پیگیری و هشدارهای نهادهای اطلاعاتی این اقدامات خنثی شده و در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ اولین گروه از رهبران و کادرهای درجه اول حزب دستگیر می شوند.

بالاخره، در تاریخ ۶/۲/۱۳۶۲ در عملیات «امیرالمؤمنین علی (ع)» که در شب میلاد مولای متقیان انجام گرفت، سازمان های علنی و مخفی حزب توده فرو می ریزد و در پی آن با اطلاعیه دادستانی کل انقلاب اسلامی انحلال آن اعلام می گردد.

ادوار فعالیت حزب توده

پیروزی انقلاب و دگرگونی های رهبری

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مسئله فعالیت حزب در داخل کشور و انتقال کمیته مرکزی از آلمان شرقی به ایران توسط مقامات حزب کمونیست شوروی و کا. گ. ب. مورد توجه قرار گرفت.

همانگونه که گفتیم، در واقع گسترش سریع امواج انقلاب اسلامی ایران و سقوط نامنتظره شاه (از دیدگاه تحلیل گران شوروی)، مقامات مسکو را غافلگیر کرد و نتیجه این غافلگیری، تغییرات شتاب زده در رهبری حزب توده بود.

نورالدین کیانوری، که بعنوان یک مهره اطلاعاتی - تشکیلاتی و یک شخصیت «پراتیک» شهرت داشت و از عوامل درجه اول سازمان جاسوسی شوروی به شمار

می رفت (۱)، به جای ایرج اسکندری به دبیر اولی حزب منصوب شد.

این انتصاب از سوی مطبوعات و تحلیل گران غربی بعنوان یک چرخش مهم در سیاست منطقه ای مسکو و انطباق آن با شرایط جدید انقلابی ایران ارزیابی گردید و هفته نامه نیوزویک در شماره ۲۹ ژانویه ۱۹۷۹ خود به مصاحبه با کیانوری پرداخت. پرسشهای خبرنگار نیوزویک حساسیت غرب را نسبت به شعار «پیش بسوی تدارک مبارزه مسلحانه خلق»، که کیانوری مطرح ساخته بود، عیان می ساخت.

تصور غرب این بود که تحولات فوق در حزب توده پیش در آمد یک جنگ مسلحانه داخلی در ایران است که طی آن حزب توده با پشتیبانی فعال شوروی و حتی با مداخله نظامی شوروی به بهانه قرارداد ۱۹۲۱ م، موفق به تجزیه بخشی از ایران (هدف حداقل) و یا تصرف حاکمیت سیاسی در ایران (هدف حداکثر) خواهد شد. تصورات فوق به روشنی میزان ناآشنائی تحلیل گران غربی و شرقی از ابعاد و ژرفای انقلاب اسلامی ایران و حضور میلیونی امت حزب الله در صحنه و رهبری سازش ناپذیر و هشیار امام امت (ره) را نشان می دهد.

در واقع، ایرج اسکندری بعنوان نماینده مشی لیبرالی در رهبری حزب توده، با دیپلماسی اتحاد شوروی در قبال رژیم شاه - آمریکا، مبنی بر پذیرش این رژیم بعنوان «واقعیت تثبیت شده» و «حوزه دست نیافتنی نفوذ غرب» و گسترش سیاست «حسن همجواری» و «همزیستی مسالمت آمیز» و داد و ستدهای اقتصادی و دیپلماتیک، انطباق کامل داشت. تغییر شرایط، بروز انقلاب اسلامی و سقوط شاه، حذف اسکندری و جایگزینی کیانوری را ضروری می ساخت. همان گونه که ملاحظه می شود، این دگرگونی رهبری حزب توده، یک پدیده تغییر مشی و تحول ایدئولوژیک یا سیاسی نیست، بلکه مطلقاً ناشی از کارکرد حزب توده بعنوان یک اهرم سیاسی - تشکیلاتی وابسته به بیگانه است.

صعود کیانوری به دبیر اولی حزب توده، بیانگر اتخاذ یک کارکرد جدید سیاسی بود، که در سال های پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸) مبنای فعالیت حزب توده قرار

۱- . کیانوری به اعتراف خود از سال ۱۳۲۳ بوسیله عبدالصمد کامبخش (شوهر خواهرش) وارد رابطه «ویژه» اطلاعاتی با حیدر علی اوف شد و پس از خروج علی اوف از ایران توسط سرهنگ عزت الله سیامک در رابطه جاسوسی با سرهنگ دولین (افسر عالیرتبه جی. آر. یو) قرار گرفت. ارتباط با دولین تا انقلاب ادامه داشت و پس از آن ضمن حفظ تماس مستقیم با مسکو، در داخل کشور نیز با لئونید شبارشین (مسئول شبکه کا. گ. ب در ایران) و «لئون» (افسر جی. آر. یو) ارتباط داشت.

گرفت.

مضمون اساسی این کارکرد که با پوشش تئوری «راه رشد غیر سرمایه داری» مستور می شد، عبارت بود از اعلام شعار «جبهه متحد خلق» و جلب اعتماد نیروهای اسلامی-انقلابی بمنظور جذب نیروهای سیاسی و سازمانی و تمهید اهرمهای مؤثر براندازی با هدف تصرف ناگهانی قدرت سیاسی.

در این مقطع، اعضای رهبری حزب توده عبارت بودند از:

هیأت دبیران: نورالدین کیانوری (دبیر اول)، حمید صفری (دبیر دوم)، فرج الله میزانی، منوچهر بهزادی، انوشیروان ابراهیمی.

هیأت اجرائیه: نورالدین کیانوری، احسان طبری، ایرج اسکندری، دکتر حسین جودت، محمد رضا قدوه (۱)، فرج الله میزانی، حمید صفری، منوچهر بهزادی، انوشیروان ابراهیمی، غلام یحیی دانشیان، امیرعلی لاهرودی.

سایر اعضای کمیته مرکزی عملاً در تصمیم گیری های رهبری شرکت نداشتند و تنها به عنوان کارمندان دستگاه مرکزی حزب و یا اعضای «تشریفاتی» (مانند فرقی ها) عمل می کردند و در واقع باید گفت که کلیه تصمیم گیری ها در دست شخص کیانوری متمرکز بود. انتصاب حمید صفری به دبیر دومی، برخلاف تمایل کیانوری بود، زیرا صفری از رقباء کیانوری و هوادار خط لیبرالی اسکندری محسوب می شد. وابستگی های صفری به سازمان جاسوسی شوروی (کا. گ. ب) و روابط خاص او با غلام یحیی دانشیان (عامل متنفذ حیدر علی اوف)، کیانوری را ناگزیر به دادن امتیازهای موقت به او ساخت. ولی عملاً صفری در مسایل حزبی دخالتی نداشت و این امر سبب شد که پس از اسکندری، ایران را ترک کند و در نتیجه در پلنوم هفدهم (فرودین ۱۳۶۰) از عضویت کمیته مرکزی اخراج شد. ایرج اسکندری پس از چندی در تهران به مصاحبه با مجله تهران مصور دست زد و نقطه نظرات لیبرالی خود را در مقابل خط کیانوری مطرح ساخت. (۲) او بدستور کیانوری مجبور شد «تکذیب نامه» ای در روزنامه مردم منتشر کند و از ایران خارج شود. در پلنوم هفدهم، مقام اسکندری به عضو کمیته مرکزی تنزل داده شد. پس از کشف شبکه جاسوسی حزب توده و انحلال آن (۱۳۶۲)، اسکندری به افشاگری های شدیدی دست زد. دکتر رضا رادمنش، دبیر اول پیشین حزب توده در طولانی ترین دوران حیات آن نیز، به ایران نیامد و تا زمان

۱- . محمد رضا قدوه به ایران نیامد و در ۱۴ تیر ۱۳۵۸ در آلمان شرقی (شهر هاله) درگذشت.

۲- . تهران مصور، شماره های ۲۵ خرداد و اول تیر ماه ۱۳۵۸.

مرگ بطور تشریفاتی عضو کمیته مرکزی بود.

فرج الله میزانی، که پس از صفری دبیر دوم شد و منوچهر بهزادی و انوشیروان ابراهیمی، بعنوان نزدیک ترین مهره های کیانوری، چهره های اصلی رهبری حزب در سال های ۱۳۶۱-۱۳۵۸ در ایران بودند، که در پلنوم های شانزدهم و هفدهم موقعیت خود را «رسمیت» بخشیدند.

به هر روی در پلنوم شانزدهم (اسفند ۱۳۵۷- آلمان شرقی) رهبری فوق «رسمیت» یافت و بعلاوه «افسران توده ای» (محمد علی عمویی، عباس حجری بجستانی، رضا شلتوکی، تقی کی منش، ابوتراب باقرزاده، اسمعیل ذوالقدر) و علی خاوری و صفر قهرمانی، که با اوجگیری انقلاب اسلامی به همراه هزاران زندانی سیاسی توسط مردم مسلمان ایران از زندان رهایی یافته بودند، به طور غیابی به عضویت کمیته مرکزی درآمدند. محمد مهدی پرتوی (خسرو) و رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) (بطور غیابی) و تعدادی از اعضای هیأت تحریریه نامه مردم - ارگان مرکزی حزب - نیز به عضویت مشاور اصلی کمیته مرکزی منصوب شدند.

ترکیب جدید کمیته مرکزی حزب توده، در واقع تلاش در جهت جذب نیروهای کارآمد و فعالی بود که اهرم های بالفعل فعالیت جاری حزب را بدست داشتند. این تلاش، تلاشی بود در حد امکان برای تبدیل حزب توده از یک محفل لخت و منجمد پناهندگان سیاسی مقیم بلوک شرق به یک سازمان فعال سیاسی که توان تجدید حیات در شرایط بغرنج انقلابی ایران را داشته باشد.

حزب توده در دوره انتقال

همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، فعالیت گروه ها و محفل های وابسته به حزب توده در داخل کشور (بویژه در محیط های دانشگاهی تهران) تشدید شد. مهمترین گروه های توده ای در این مقطع، که به مسقط الرأس و مرکز تجمع سایر گروه ها و محفل ها و افراد بدل شدند، عبارتند از:

۱- گروه نوید: گروه فوق در سال ۱۳۵۳ توسط محمد مهدی پرتوی (با نام مستعار خسرو) و رحمان هاتفی (با نام مستعار حیدر مهرگان) تشکیل شد و در سال ۱۳۵۴ با مرکز حزب در برلین شرقی تماس گرفت و در دی ماه ۱۳۵۴ نخستین شماره نشریه نوید را در ۲۲ صفحه بصورت پلی کپی انتشار داد. بتدریج نشریه نوید در محافل توده ای و شوروی گرا شهرت یافت و «سازمان نوید» به مهمترین سازمان مخفی حزب توده در داخل کشور

تبدیل شد.

۲- گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق: گروه فوق شاخه ای از سازمان چریکهای فدائی خلق بود که در پی بحران سال های ۱۳۵۴ به بعد در مشی چریکی ایران به «مشی توده ای» گرایش یافت و در آبان ۱۳۵۶ با انتشار اعلامیه توضیحی مواضع ایدئولوژیک گروه منشعب از سازمان چریکهای فدایی خلق به حزب توده پیوست. رهبری این گروه با حسین قلمبر (با نام مستعار سیامک) و فریبرز صالحی بود.

اعضای این گروه که رقمی حدود ۱۰ نفر را دربرمی گرفت، با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ با اشغال برخی ساختمان های دولتی، به تأسیس دفتر علنی کوچکی در دانشگاه صنعتی (تهران) دست زدند و این دفتر نخستین مرکز تجمع و فعالیت علنی توده ای ها در شرایط جدید کشور شد.

۳- اتحاد دمکراتیک مردم ایران: این گروه در آستانه انقلاب اسلامی ایران توسط محمود اعتمادزاده (م.ا. به آذین)، نویسنده و مترجم معروف که از اعضای قدیمی حزب توده بود، تأسیس شد و بعنوان پوشش علنی و «دمکراتیک» فعالیتهای حزب توده عمل می کرد. به آذین با بهره گیری از وجهه «روشنفکری» خود و با همکاری «روشنفکران» توده ای مانند فریدون تنکابنی، سیاوش کسرائی، محمد تقی برومند و عده ای دیگر، که در سال های ۱۳۵۰ در محافل دانشجویی و روشنفکری شهرتی یافته بودند، به تشکیل سخنرانی ها و گردهمایی هایی در محیط های دانشگاهی تهران دست زد.

۴- محفل زندانیان توده ای: «افسران توده ای» عنوانی است که به بقایای سازمان نظامی حزب توده در دوران حکومت مصدق اطلاق می شد. افسران زندانی توده ای، در سالهای پس از کشف سازمان نظامی حزب توده (مرداد ۱۳۳۳) بتدریج با ابراز ندامت و انتشار تفرنامه در مجله عبرت، که زیر نظر «فرمانداری نظامی تهران» منتشر می شد، آزاد شدند. در آستانه انقلاب اسلامی ایران، بقایای افسران توده ای در زندانهای شاه، هفت نفر بودند که به کرات ابراز ندامت کرده ولی به دلایل مختلف مورد عفو قرار نگرفتند. محمد علی عمویی، رضا شلتوکی، عباس حجری بجستانی، ابوتراب باقرزاده چهره، محمد اسمعیل ذوالقدر، محمدتقی کی منش و یدالله شهیدی زندی آخرین بقایای این زندانیان توده ای بودند که با توسعه امواج انقلاب اسلامی ایران و گشودن درهای زندان ها به روی هزاران نفر زندانی سیاسی، توسط مردم مسلمان ایران آزاد شدند. علی خاوری نیز از زمره زندانیان توده ای بود که با انقلاب اسلامی ایران از زندان آزاد شد. غنی بلوریان (از رهبران «حزب دمکرات کردستان ایران») و صفر قهرمانی معروف به «صفرخان» (از اعضای «فرقه دمکرات

آذربایجان ایران» نیز از زمره زندانیان سیاسی آزاد شده بودند که به حزب توده و اتحاد شوروی گرایش داشتند. تعدادی از زندانیان سیاسی چپ نیز که یا در زندان به مواضع حزب توده پیوسته و یا بطور پراکنده در اوایل دهه ۱۳۵۰ به جرم گرایش و فعالیت توده ای توسط ساواک دستگیر شده بودند نیز، از زمره رهائی یافتگان بودند.

از میان افسران زندانی توده ای، سرگرد سابق توپخانه یدالله شهیدی زندی (۱)، که از سال ها پیش در زندان به مخالفت با حزب توده برخاسته بود، پس از آزادی توسط توده ای ها بایکوت شد و پس از چندی در گمنامی و فقر درگذشت.

غنی بلوریان نیز به کردستان رفت و رهبری جناح شوروی گرای «حزب دمکرات کردستان ایران» را به دست گرفت. صفر قهرمانی هر چند رسماً به خاطر اهداف تبلیغاتی، بعنوان عضو کمیته مرکزی حزب توده معرفی شد (۲)، ولی از آنجا که اصولاً یک فرد عامی و غیرسیاسی بود و جرم اصلی وی نیز قتل عمد در جریان اغتشاشات ۱۳۲۴-۱۳۲۵ آذربایجان بود، به زندگی عادی پرداخت. ولی بقیه افراد فوق در ماههای نخست پیروزی انقلاب به مرکز ثقل فعالیت علنی حزب توده بدل شدند. بسیاری از توده ای های قدیمی سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۰ نیز، که سقوط شاه و آمریکا را مساوی با تحکیم سلطه شوروی ارزیابی می کردند، پیرامون این محفل گرد آمدند و در نتیجه، محفل «زندانیان توده ای» یا «افسران توده ای» به کانون مرکزی فعالیت شوروی گرایانه تبدیل شد.

همزمان در مسکو نیز ستادی برای پیگیری مسایل انقلاب ایران تشکیل شده بود که زیر نظر حیدرعلی اوف (دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان که در آن زمان عضو مشاور پولیت بورو بود) فعالیت می کرد. در این ستاد، وادیم زاگلا دین (معاون اول شعبه بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی)، نماینده ارگان های اطلاعاتی (دولین)، روستیسلاو اولیانفسکی (مسئول منطقه در شعبه بین المللی) و سیموننکو (مسئول ایران در شعبه بین المللی) عضویت داشتند. ستاد فوق در ارتباط فعال با نورالدین کیانوری عمل می کرد. در پی رهنمود ستاد فوق مبنی بر ایجاد یک رهبری جدید در حزب توده منطبق با شرایط انقلابی ایران، همانگونه که گفتیم، در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی منصوب شدند و بلافاصله فرج الله میزانی برای هماهنگی میان رهبری خارج از کشور با رهبری عملی در داخل کشور

۱- او یکی از دوستانش را در زندان به قتل رسانده بود.

۲- صفر قهرمانی از سال ۱۳۲۵ تا انقلاب، یعنی بیش از ۳۰ سال در زندان بود و به علت تبلیغات احزاب کمونیست در جهان شهرتی کسب کرده بود.

حزب به تهران اعزام شد. میزانی با ورود به تهران در رأس رهبری در داخل کشور قرار گرفت و بدین ترتیب عملاً سه مرکز مشخص شده در نمودار صفحه بعد به عنوان نخستین هسته «عملی» هدایت کننده فعالیت های شوروی گرا در ایران به تمهید و تدارک آغاز فعالیت حزب توده پرداختند:

فعالیت در داخل کشور

بر اساس رهنمودهایی که از طرف ستاد مشترک حزب کمونیست شوروی و کا.گ.ب در مسکو به کیانوری ابلاغ شد و بر اساس ارزیابی شرایط پس از سقوط رژیم شاه، تصمیم به آغاز فعالیت علنی حزب توده در داخل کشور پدید آمده بود، ابلاغ شد. در این رابطه نکته جالب توجهی وجود دارد: حزب توده اگر برآستی یک سازمان انقلابی و مردمی (هر چند با ایدئولوژی چپ) بود، با پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم ستمشاهی نباید نسبت به آغاز فعالیت علنی در داخل کشور هیچ تردیدی می داشت. ولی از آنجا که این حزب بعنوان یک گروه دست نشانده بیگانه به ماهیت و عملکرد خود واقف بود، با تردید و وسواس و تمهیدات مفصل محتاطانه فعالیت علنی خود را آغاز کرد.

زمینه های آغاز فعالیت علنی حزب توده، قبلاً توسط سازمان نوید و «محفل زندانیان توده ای» تدارک دیده شد. رحمان هاتفی بعنوان سردبیر روزنامه کیهان در این تدارک نقش حساسی داشت. او در روزهای دی و بهمن ۱۳۵۷ با برجسته کردن اخبار مربوط به شوروی و حزب توده، مانند درج مقالات و اشعار نویسندگان و شعرای توده ای (فریدون تنکابنی، سیاوش کسرائی، به آذین و غیره)، درج اعلامیه های کمیته مرکزی حزب توده در خارج از کشور، مطرح کردن نام و تصاویر معدود زندانیان توده ای و غیره، از کاراترین شگردهای تبلیغی - مطبوعاتی فرصت طلبانه به نفع تجدید حیات حزبی بهره جست که در میان اکثریت مطلق جامعه ایران مطرح نبود و در زندگی سیاسی کشور نقش درخور توجهی نداشت.

در ۲۴ بهمن ۱۳۵۷، روزنامه کیهان به درج بیانیه کمیته مرکزی حزب توده در خارج از کشور پرداخت که در آن خطاب به مسئولین نظام انقلابی، خواستار آغاز فعالیت علنی و قانونی شده بود.

عوامل نفوذی حزب توده در تحریریه روزنامه اطلاعات نیز چنین شگرد تبلیغی را، در مقیاسی محدودتر از کیهان، عملی ساختند.

در پی این تمهیدات تبلیغی - سیاسی، از فروردین ۱۳۵۸، «افسران توده ای» به همراه علی خاوری، دفتر علنی حزب توده را در خیابان ۱۶ آذر - روبروی دانشکده فنی دانشگاه تهران - گشودند و آن را به مرکز فعالیت مطبوعاتی و سیاسی خود بدل ساختند. در همین ماه، نورالدین کیانوری نیز با پاسپورت جعلی وارد کشور شد و بعنوان دبیر اول حزب در دفتر فوق مستقر گردید. بدینسان فعالیت علنی چهار ساله حزب توده در نظام جمهوری اسلامی ایران آغاز شد.

پلنوم هفدهم و آخرین کمیته مرکزی

در دوران جدید فعالیت حزب توده در نظام جمهوری اسلامی ایران، در رأس کمیته مرکزی حزب توده، هیأت اجرائیه و در رأس آن هیأت دبیران (به دبیراولی کیانوری) قرار داشت. کیانوری بدلیل فقدان پایگاه رهبری قدیمی حزب توده و بدنامی آن در میان نسل جوان چپ گرا، کوشید تا بقایای سازمان افسری (زندانیان توده ای) را، که در واقع عامل اصلی گرایش جوانان و دانشجویان چپ به حزب توده بودند، بالا بکشد و مسئولیت های کلیدی را در ارگانهای کمیته مرکزی به آنان محول سازد. علاوه بر وجهه افراد فوق بعنوان افراد «زندانیان کشیده» و «مبارز»، تمکین و اطاعت مطلق افراد فوق از کیانوری عامل مهم دیگری در این انتصابات بود. در نتیجه، محمد علی عمویی، رضا شلتوکی، عباس حجری بجستانی، ابوتراب باقرزاده چهره، محمد اسمعیل ذوالقدر، تقی کی منش و علی خاوری به عضویت هیأت اجرائیه درآمدند و ترکیب ارگان فوق دستخوش تحول جدی شد.

پس از چندی، حمید صفری، که اسماً عنوان دبیردومی داشت ولی عملاً توسط کیانوری به کار گرفته نمی شد و حتی تحقیر می شد، فضای حزب را برای تنفس دشوار دید و به آلمان شرقی رفت و در نتیجه فرج الله میزانی (جوانشیر) جایگزین او شد.

در فروردین ۱۳۶۰، پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب توده در تهران تشکیل شد. این پلنوم، سومین پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده، پس از پلنوم چهارم (۱۳۳۶) و پلنوم هفتم (۱۳۳۹) بود، یعنی در آن علاوه بر اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی، گروهی از کادرهای درجه اول حزبی نیز شرکت داشتند. تشکیل پلنوم وسیع، بیانگر تلاش رهبری حزب توده برای ایجاد یک سازمان و مرکزیت منسجم در شرایط نوین انقلابی کشور محسوب می شد. در این پلنوم، تغییرات عمده زیرین در ترکیب رهبری حزب توده بوجود آمد:

۱- کلیه اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی حاضر به بازگشت به ایران و مشارکت در فعالیت سیاسی حزب نشده بودند، به اتفاق آراء از کمیته مرکزی اخراج شدند. این تصفیه کلیه اعضای تشریفاتی کمیته مرکزی، که عضو فرقه دمکرات آذربایجان بودند، اعم از غلام یحیی دانشیان و امیر علی لاهرودی (از اعضای هیأت اجرائیه) و دیگران را در بر می گرفت. در عین حال تصفیه فوق شامل حال ایرج اسکندری (دبیراؤل سابق و عضو هیأت اجرائیه) نیز شد که از عضویت هیأت اجرائیه به عضویت کمیته مرکزی تنزل یافت.

افراد فوق پس از انقلاب یا حاضر به فعالیت در ایران نشده بودند و یا مانند اسکندری

و صفری پس از مدتی خاک کشور را ترک کرده بودند. از اعضای رهبری فرقه دمکرات آذربایجان تنها انوشیروان ابراهیمی که بعنوان همکار نزدیک کیانوری با وی مشارکت تنگاتنگ داشت، در ترکیب رهبری جدید حزب توده حضور داشت که بعنوان دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان (و دبیر کمیته مرکزی حزب توده) عمل می کرد.

۲- به تبعیت از الگوی سازمانی حزب کمونیست اتحاد شوروی، بنا به تصویب پلنوم، نام «هیأت اجرائیه» به «هیأت سیاسی» تغییر کرد. زیرا به اعتقاد رهبری حزب توده، ارگان فوق صرفاً یک نهاد اجرایی نیست، بلکه بالاتر از آن و در عین حال عالی ترین ارگان تصمیم گیرنده و سیاست گذار حزب می باشد.

۳- در پلنوم هفدهم، نورالدین کیانوری مجدداً بعنوان دبیر اول حزب تثبیت شد.

۴- در این پلنوم افراد جدیدی به عضویت هیأت دبیران و هیأت سیاسی و کمیته مرکزی حزب توده درآمدند. ویژگی این انتصاب، ورود تعدادی از فعالین داخل کشور (نسل جدید توده ای) از «سازمان نوید» و «گروه منشعب از چریکهای فدایی خلق»، به ترکیب کمیته مرکزی بود. رهبری جدید حزب توده، منتخب پلنوم هفدهم بشرح زیر بود:

هیأت دبیران:

۱- نورالدین کیانوری: دبیر اول کمیته مرکزی

۲- فرج الله میزانی: دبیر دوم و دبیر تشکیلاتی

۳- منوچهر بهزادی: دبیر سوم و دبیر سیاسی

۴- احسان طبری: دبیر ایدئولوژیک

۵- محمد علی عمویی: دبیر ارتباطات

۶- رضا شلتوکی: دبیر اطلاعاتی

۷- عباس حجری بجزستانی: دبیر تشکیلاتی

۸- انوشیروان ابراهیمی: دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان

۹- علی خاوری: نماینده حزب در مجله مسایل صلح و سوسیالیسم (پراگ).

هیأت سیاسی:

افراد فوق باضافه افراد زیر، هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده را تشکیل می دادند:

۱۰- حسین جودت: عضو شعبه مرکزی کارگری

۱۱- مریم فیروز فرمانفرمائی: مسئول تشکیلات دمکراتیک زنان

۱۲- تقی کی منش: مسئول شعبہ شہرستانها

۱۳- ابوتراب باقرزاده چہرہ: مسئول شعبہ تبلیغات

۱۴- محمداسمعیل ذوالقدر: مسئول شعبہ مالی

۱۵- محمد مہدی پرتوی (خسرو): مسئول سازمان های مخفی و نظامی

۱۶- رحمان ہاتفی (حیدر مہرگان): معاون شعبہ مرکزی آموزش و دبیر کمیٹہ ایالتی تہران

۱۷- رفعت محمدزادہ کوچری (مسعود اخگر): عضو مشاور، مسئول ہیأت تحریریہ مجلہ دنیا و شعب پژوهش و آموزش

۱۸- ہوشنگ ناظمی زاہدانی (امیر نیک آئین): عضو مشاور، مسئول شعبہ دہقانی و بولتن داخلی و مسئول دوم تحریریہ «نامہ مردم»

کمیٹہ مرکزی:

علاوہ بر افراد فوق، پلنوم ہفدہم، افراد زیر را بعنوان اعضای کمیٹہ مرکزی (اصلی و مشاور) برگزید:

۱۹- خسرو امیر خسروی (بابک)

۲۰- بہرام دانش

۲۱- احمد علی رصدی اعتماد

۲۲- آصف رزم دیدہ

۲۳- صابر محمدزادہ

۲۴- کیومرث زرشناس

۲۵- حسن قزلچی

۲۶- علی گلاویژ

۲۷- مہدی کیہان

۲۸- ملک تاج ملک محمدی

۲۹- محمد پور هرمرزان

۳۰- غلامحسن قائم پناه

۳۱- هدايت الله حاتمی

۳۲- حبيب الله فروغیان

۳۳- عبدالحسین آگاهى

۳۴- صفر انصاری

۳۵- اردشیر آوانسیان (ساکن ارمنستان شوروی)

۳۶- عزت الله زارع

۳۷- محسن عاشورپور

۳۸- اکبر شاندرمنی

۳۹- رحیم نامور

۴۰- احمد دانش شریعت پناهی

۴۱- گایگک آوانسیان

۴۲- فریدون آذرنور

۴۳- محمود اعتمادزاده (به آذین)

۴۴- رضا راد منش (ساکن آلمان شرقی)

۴۵- ایرج اسکندری (ساکن آلمان شرقی)

۴۶- آشوت شهبازیان (ساکن آلمان شرقی)

۴۷- کاظم ندیم (عباس) (ساکن آلمان شرقی)

۴۸- فریبرز بقائی

۴۹- هدایت الله معلم

۵۰- داوود نوروزی (ساکن آلمان شرقی)

۵۱- محسن علوی (بهزاد)

۵۲- فریدون فم تفرشی

۵۳- هوشنگ قربانی نژاد

ب- اعضای مشاور کمیته مرکزی:

۵۴- فاطمه مدرسی (سیمین فردین): از سازمان مخفی

۵۵- سعید آذرنگ: از سازمان مخفی

۵۶- هادی (بهرام) پرتوی: از سازمان مخفی

۵۷- شاهرخ جهانگیری: از سازمان مخفی

۵۸- حسین راسخ قاضیانی (رستگار): از سازمان مخفی

۵۹- ابوالحسن خطیب: از گروه منشعب از چریکهای فدائی

۶۰- فاطمه ایزدی: از گروه منشعب....

۶۱- فریبرز صالحی: از گروه منشعب....

۶۲- حسین قلمبر (سیامک): از گروه منشعب....

۶۳- ژيلا سياسي

۶۴- فرهاد فرجاد آزاد

۶۵- محمد کاظمی

۶۶- محمد (فرهاد) عاصمی

۶۷- محمد اسمنی

ساخت قدرت در کمیته مرکزی

طبق اصول سازمانی مارکسیسم-لنینیسم که در اساسنامه حزب توده منعکس است، عالیت‌ترین مقام رهبری حزب، کنگره است و در فاصله دو کنگره، کمیته مرکزی بعنوان نماینده کنگره در رأس سازمان حزبی ایران قرار دارد. همزمان، ارگانی بنام کمیسیون نظارت مرکزی (منتخب کنگره و مسئول در برابر کنگره) باید بعنوان یک ارگان موازی و نه تابع، بر فعالیت‌های کمیته مرکزی نظارت داشته باشد. در فاصله جلسات (پلنوم‌ها) کمیته مرکزی، «هیأت سیاسی» عالیت‌ترین مقام رهبری است و ارگانی نیز بنام «هیأت دبیران» موظف است وظایف جاری و روزمره حزب را هدایت کند. در رأس دستگاه هیأت دبیران دبیرانول کمیته مرکزی حزب قرار دارد. از نظر سیاسی مبانی سازمانی احزاب کمونیست، هیأت دبیران، ارگان مافوق هیأت سیاسی محسوب نمی‌شود و این هیأت سیاسی است که عالیت‌ترین مرجع مسئول و مقام رهبری حزب کمونیست در فاصله پلنوم‌های کمیته مرکزی است و هیأت دبیران باید تابع این ارگان باشد. از اینروست که می‌بینیم در حزب کمونیست اتحاد شوروی چه بسا فردی دبیر کمیته مرکزی است، ولی هنوز عضو هیأت سیاسی (پولیت بورو) نیست. برای مثال، بوریس پاناماریف، چهره مشهور حزب کمونیست شوروی در دوران برژنف و مسئول شعبه بین‌المللی آن، سالها دبیر کمیته مرکزی بود ولی تنها عضو علی‌البدل (مشاور) پولیت بورو محسوب می‌شد.

در حزب توده این ساختار اساسنامه‌ای، به هیچ روی رعایت نمی‌شد:

۱- کنگره سوم حزب، که بعنوان عالیت‌ترین مقام رهبری، به عملکرد ارگانهای رهبری (هیأت سیاسی، هیأت دبیران، شعب کمیته مرکزی، کمیسیون نظارت مرکزی) مشروعیت می‌بخشد، عملاً علیرغم وجود شرایط مناسب هیچگاه تشکیل نشد و لذا کمیته مرکزی حزب فاقد مشروعیت اساسنامه‌ای و ایدئولوژیک بود و اعضای آن اکثراً از سوی رهبری

عملی حزب، و با نظر مقامات شوروی، منصوب می شدند.

۲- «کمیسیون نظارت مرکزی» بعنوان ارگان منتخب و مسئول در برابر کنگره و موازی کمیته مرکزی تشکیل نشد. پس از انقلاب اسلامی ایران ارگانی بنام «شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی» تشکیل شد که تابع هیأت دبیران بود و عملاً یک نهاد تشریفاتی بود. مسئول آن (هدایت الله حاتمی) از مهره های کا. گ. ب بود و دبیر مسئول آن (محمد علی عمویی) از چهره های تابع و «درجه دوم» هیأت دبیران بود. این ارگان عملاً یک ارگان اطلاعاتی محسوب می شد و ارتباطی به وظایف رسمی نظارت نداشت.

۳- کمیته مرکزی حزب توده عملاً بعنوان یک «نهاد»، موجودیت نداشت و تنها یک ارگان صوری و تشریفاتی بود. کارکرد کمیته مرکزی تنها به پلنوم ها محدود می شد. پس از انقلاب اسلامی، تنها دو پلنوم تشکیل شد (پلنوم شانزدهم در اسفند ۱۳۵۷ و پلنوم هفدهم در فروردین ۱۳۶۰) که جلسات آن کاملاً تشریفاتی بود و به عالیترین مقام رهبری حزب شباهت نداشت. اعضا کمیته مرکزی نه به اعتبار عضویت کمیته مرکزی، بلکه به اعتبار مسئولیت های خود و اعتماد رهبری واقعی و عملی حزب به آنها در حیات حزب توده جا و نقش داشتند. برای مثال، افرادی مانند رحیم نامور، بعنوان کمیته مرکزی، عملاً در فعالیت حزبی مداخله نداشت.

۴- هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده نیز عملاً بعنوان یک نهاد (عالی ترین مقام رهبری در فاصله پلنوم های کمیته مرکزی) موجودیت نداشت. جلسات هیأت سیاسی کاملاً تشریفاتی بود و رهبری واقعی حزب توده نه تنها خود را موظف به پاسخگویی و گزارش دهی در برابر هیأت سیاسی نمی دانست، بلکه رفتار او با هیأت سیاسی به مثابه یک ارگان زیر دست و متبوع بود. اعضای هیأت سیاسی نیز، مانند سایر اعضای کمیته مرکزی، نه به اعتبار عضویت در هیأت سیاسی، بلکه به اعتبار مسئولیت خود، یعنی رابطه آنها با رهبری عملی و واقعی حزب توده، مشروعیت داشتند. برای مثال، دکتر حسین جودت، بعنوان یکی از چهره های مشهور و قدیمی رهبری حزب توده و عضو هیأت سیاسی، تنها مانند کادر درجه ۲ حزبی در جلسات «شعبه مرکزی کارگری» به مسئولیت مهدی کیهان، فعالیت محدود داشت.

۵- با توجه به توضیحات پیشین، شاید بنظر رسد که در حزب توده تمامی قدرت سیاسی و تشکیلاتی در دست «هیأت دبیران» متمرکز بود. توجه به ساخت درونی «هیأت دبیران» نافی این پندار است. باید گفت که هیأت دبیران حزب توده نیز، عملاً بعنوان یک نهاد حزبی موجودیت نداشت و تنها بعنوان یک دستگاه (آپارات) که موظف به اجرای

تصمیمات دبیر اول حزب (کیانوری) بود، عمل می کرد. نورالدین کیانوری پس از به قدرت رسیدن در سال ۱۳۵۷ به سرعت عناصر وابسته به خود را به مسئولیت های کلیدی گماشت. فرج الله میزانی (جوانشیر)، منوچهر بهزادی و انوشیروان ابراهیمی عملاً کادرهای مطیع و متبوع کیانوری در خارج از کشور بودند که مسئولیت های اصلی تشکیلاتی و سیاسی را به دست گرفتند و نه به عنوان «دبیر کمیته مرکزی»، بلکه در واقع به مثابه «عامل کیانوری» عمل می کردند. سپس، کیانوری به سرعت «زندانیان توده ای» را در هرم رهبری بالا کشید و در پلنوم هفدهم، عمومی، شلتوکی، حجری و خاوری را که عناصر فعالتری نسبت به سایر «زندانیان» بودند، به عضویت هیأت دبیران در آورد. هیأت سیاسی نیز چنین ترکیبی یافت. در مورد احسان طبری (عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی) لازم به توضیح است، همانگونه که خود او در کژراهه متذکر شده، او یک شخصیت تئوریک بود که در مسایل اجرایی دخالتی نداشت. بنابراین، هیأت دبیران حزب توده نه یک نهاد تصمیم گیرنده، بلکه یک دستگاه تابع کیانوری بود که بعنوان اهرم اجرایی فعالیتهای جاری دبیر اول عمل می کرد.

۶- در مورد تقسیم کار درونی هیأت دبیران و هیأت سیاسی نیز باید گفت که این تقسیم کار کاملاً مشروط و تشریفاتی بود. برای مثال، رضا شلتوکی بعنوان دبیر مسئول «شعبه اطلاعات و خبر» (نهاد جاسوسی - اطلاعاتی حزب توده) قاعداً باید در مسئولیت خود، اختیارات کافی می داشت و تابع هیأت سیاسی می بود، در حالیکه او عملاً بعنوان یک عنصر مطلقاً تابع دبیر اول عمل می کرد و فاقد هرگونه شخصیت لازم بعنوان دبیر کمیته مرکزی بود. در مورد «شعبه کل ایدئولوژیک» نیز مسئول این شعبه بطور رسمی و تشریفاتی احسان طبری بود، ولی عملاً این «شعبه کل» موجودیت نداشت و هدایت ارگان های حساس ایدئولوژیک (شعبه انتشارات، شعبه مرکزی تبلیغات، شعبه پژوهش) با شخص کیانوری بود. هیأت تحریریه نامه مردم نیز عملاً توسط کیانوری هدایت می شد و او در مسایل مطبوعاتی نظارت کامل داشت. «شعبه امور بین المللی» و «شعبه روابط عمومی» نیز هر چند زیر مسئولیت دبیر مربوطه (عمومی) قرار داشت، ولی عملاً روابط مهم داخلی و خارجی توسط کیانوری برقرار می شد، تا جائیکه مسئولیت عمومی گاه جنبه تشریفاتی می یافت.

۷- با توجه به تحلیل فوق، روشن می شود که کلیه سازمان حزب توده، تابع مطلق یک فرد (دبیر اول) بود و تقسیم کار گسترده درونی آن کاملاً به تقسیم کار یک ماشین حزبی شباهت داشت که مجری بلااراده تصمیمات دبیر اول بود. در واقع، ساختار متمرکز و توتالیتر فوق به رأس هرم یعنی کیانوری ختم می شد. کیانوری نیز به نوبه خود بسیاری از

رهنمودها و دستورات کلیدی را از مقامات شوروی (شعبه بین المللی حزب کمونیست شوروی و سازمان اطلاعاتی شوروی - کا.گ.ب) دریافت می داشت. او در بسیاری مسایل خود را موظف نمی دانست ارگانهای درجه اول رهبری حزب را حتی در چارچوب کلیات مطلع سازد و در مواردی که به دلایلی اطلاع اعضای هیأت دبیران و هیأت سیاسی ضرورت می یافت، با یک جمله کیانوری که «نظر رفقای شوروی این است...» مطلب به تصویب همگانی می رسید. «نظر رفقای شوروی»، جمله محبوب کیانوری در جلسات هیأت دبیران و ندرتاً در جلسات هیأت سیاسی، افسون سحر آمیزی بود که در این دستگاه فاقد شخصیت، مهم ترین مسایل حیاتی حزب را در چند دقیقه به پایان می برد.

۸- همانگونه که ملاحظه می شود، علیرغم اساسنامه حزب توده و اصول عام سازمانی مارکسیسم-لنینیسم که به هر روی چهره یک حزب سیاسی را ترسیم می سازد، این حزب در عمل به هیچ وجه دارای ماهیت یک حزب سیاسی نبود، بلکه مطلقاً به یک سازمان منضبط و متمرکز نظامی-جاسوسی (تبعیت مطلق از رهبری و فقدان نظر مستقل فردی و اطاعت کورکورانه مرکزیت مطلق بجای «مرکزیت دمکراتیک» ادعائی) شباهت داشت.

بحران ها و اختلافات درونی

حزب توده دستخوش مجموعه ای از اختلافات و درگیری های درونی بود که به صورت یک «بحران» آنرا از درون می خورد و زمینه های فروپاشی و اضمحلال سریع آن را در تقابل با نظام جمهوری اسلامی فراهم می آورد. باید توجه داشت که اینگونه بحران ها: ۱- سرشت همه گروهکهای ضد انقلابی است که در تعارض با نظام جمهوری اسلامی عمل می کنند و صرفنظر از نوع و شکل اختلافات، همه درگیر آند؛ ۲- بحرانهای درونی ذاتی همه احزاب و گروه های مارکسیستی در سراسر جهان است که در بسیاری موارد بصورت انشعاب بروز می کند. مثلاً در دهه ۱۹۷۰م. در فرانسه قریب به ۲۰۰ گروهک مارکسیستی به جز حزب کمونیست فرانسه وجود داشت. اگر به تاریخ مارکسیسم روسیه، از آغاز آن بنگریم، شدیدترین درگیری ها را میان رهبران درجه اول آن مانند پلخانف و لنین، سپس میان استالین و تروتسکی و بوخارین و... می بینیم. این درگیری ها همواره با زور و بنفع جناح قدرتمند تر حل شده است.

بررسی و مطالعه ریشه ها و روش های حل بحران های درونی گروه های مارکسیستی نشان می دهد مارکسیسم، که مدعی حل قطعی اختلافات درونی با سلاح «انتقاد و انتقاد از خود» است، روش های «هوچی گری» و «باندبازی» و «شانناژ» و «مارک زنی» و در مراحل

پیشرفته تر تهدید و تطمیع و انشعاب و اخراج و بالاخره قتل افراد، روش های حل «سالم» مسایل درونی آن است!

ریشه های بحران در گروه های مارکسیستی ایران

اشاره

اختلافات درونی گروهک های مارکسیستی ایران از عوامل زیر ناشی می شود:

۱- ایدئولوژی مادی و الحادی

مارکسیسم به عنوان یک جهان بینی و ایدئولوژی مادی و الحادی، فاقد یک نظام معیارها و ایستارهای متعالی اخلاقی است. مارکسیسم مدعی است که «جمع گرایی اخلاقی»، معیار اساسی در «اخلاقیات» (اتیک) مارکسیستی است که از پایه مادی آن بر «جمع گرایی اجتماعی» و اعتقاد به اصالت جمع و مالکیت اجتماعی (کلکتیویسم) مبتنی است برمی خیزد. و در مقابل، «اصالت فرد» (اندیویدوآلیسم) یک اصل اساسی اخلاقی بورژوایی است که از پایه مادی جهان بینی بورژوایی («فرد گرایی اجتماعی» و اعتقاد به اصالت مالکیت خصوصی) ناشی می شود. ولی در واقع امر و برخلاف این ادعا، مارکسیسم یک نظام عقیدتی است که هسته آن را جهان بینی مادی (ماتریالیستی) تشکیل می دهد و ایدئولوژی آن (مجموعه باورهای آن در عرصه های اجتماعی و از جمله اخلاقیات آن) دقیقاً بر همین جهان بینی الحادی استوار است.

جهان بینی مادی بنا به سرشت خود نمی تواند در انسان انگیزه های متعالی اخلاقی ایجاد کند، و لذا اخلاقیات مارکسیستی دقیقاً از چارچوب «مادیت اخلاقی» نمی تواند فراتر رود. اگر در میان برخی مارکسیست ها، نوعی آرمان گرایی و ایثار می بینیم (مثلاً در جنگ ویتنام یا در جنگ جهانی دوم در شوروی) به جهان بینی ماتریالیستی ارتباطی ندارد و از انگیزه های الهی ضد استکباری نهفته در فطرت هر انسان برمی خیزد که مارکسیسم می کوشید آن را به حساب خود بگذارد.

نگاهی به انگیزه های آن عناصر مارکسیست، بویژه «رهبران» که روند استحاله و «تغییر انگیزه ها» در آنها به فرجام محتوم و نهایی خود رسیده و از انگیزه ها و پیوندهای فطری و اخلاقی نخستین جامعه در آن ها چیز زیادی باقی نمانده، نشان می دهد که فقدان عامل نیرومند متعالی و معنوی در درون انسان، زمینه را برای یکه تازی «نفس اماره» در جهت تحقق جاه طلبی ها، مقام پرستی ها، و انواع تمایلات سرکش درونی «رهبران» آماده می کند. چرا استالین از یک جوان انقلابی پرشور و ایثارگر گرجی به یک جلاد و دیکتاتور

خون آشام بدل می شود؟ پاسخ را در این حقیقت باید جستجو کرد.

در گروهک های مارکسیستی ایران- از جمله حزب توده- این مسئله دقیقاً مشاهده می شود. بررسی های ما در زندگی نامه فعالین مارکسیسم در ایران نشان می دهد که صرفنظر از سایر عوامل اخلاقی- شخصیتی و تربیتی، میزان انحطاط و سقوط اخلاقی آنها با طول دوران فعالیت سیاسی- ایدئولوژیک شان رابطه تنگاتنگ داشته است. انگیزه های چهره های «قدیمی» و سرشناس مارکسیسم در ایران عموماً انگیزه های منحط فردگرایانه و جاه طلبانه است، در حالیکه در فعالین جوان رگه ها و گرایشات آرمان گرایانه دیده می شود.

۲- تعارض با انقلاب و جامعه اسلامی

این عامل از دو سو تأثیر خود را بر گروهک های مارکسیستی، و از جمله حزب توده باقی گذاشت:

الف) جاذبه و دافعه انقلاب: جاذبه و دافعه انقلاب اسلامی، بنحو بس نیرومند و تکان دهنده ای بر گروهک های مارکسیستی تأثیر گذاشت و واقعیات خرد کننده، که از ماهیت الهی انقلاب اسلامی برمی خاست و با معیارهای مادی و مارکسیستی غیرقابل سنجش بود و روند انقلاب، خواه ناخواه، گروهک های مارکسیستی و محارب را در مقابل «پرسش ها» و «چراها» قرار می داد. بهمن «چراها» از بدنه به سوی رهبری سرازیر می شد. بدلیل تعارض گروهکها با انقلاب و تلاش برای کتمان و لاپوشانی حقایق، پاسخ ها نمی توانست قانع کننده باشد و طبعاً به یک بحران سیاسی- ایدئولوژیک عمیق درونی می انجامید، تا بدانجا که بسیاری از گروه ها و جریان های مارکسیستی و الحادی و معارض با انقلاب اسلامی پیش از برخورد امنیتی- قضایی یا فرو می پاشیدند و یا دستخوش انشعاب می شدند و یا چنان زمینه های فروپاشی در آنها فراهم می آمد که با یک ضربه فرو می ریختند.

ب) از آنجا که گروه یا حزب مارکسیستی به ناچار در چارچوب جامعه فعالیت می کند (بویژه حزب توده که به تبع ملاحظات فعالیت علنی، ظاهراً از انقلاب و قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی ایران حمایت می کرد و رهبری و نهادهای آن را پذیرفته بود) ناگزیر از جامعه تأثیر می پذیرد. حزب مجبور است از میان افراد همین جامعه عضوگیری نماید. اعضا و کادرهای حزب کم و بیش جوانانی هستند که از یک زمینه و محیط تربیتی اسلامی برخاسته اند و هنوز «روند تغییر انگیزه ها» در آنها به انجام محتوم خود نرسیده است، لذا در جریان فعالیت حزب از یکسو با واقعیت حزب- بویژه چهره واقعی رهبران و معیارهای

واقعی اخلاقی - مواجه می شوند، که با انگیزه ها و زمینه شخصیتی پیشین آنها متعارض است و از سوی دیگر، جاذبه و دافعه نیرومند انقلاب اسلامی خواه ناخواه آنها را متأثر می سازد. در نتیجه، بسته به طول و عمق بستگی فرد به حزب و میزان پیوند با جامعه و درجه سلامت تربیت خانوادگی و اجتماعی، در او به شکل های مختلف واکنش ایجاد می شود که در شرایط مناسب، این واکنش به صورت عکس العمل شدید و یا بریدن از گروه یا حزب می تواند بروز کند. این «تضاد» می تواند بنفع مارکسیسم و «حزب» نیز حل شود و شخصیت و روانشناسی فرد کاملاً خود را در قالب های حزبی جای دهد و شکل مناسبی که ضمناً برای صعود سریع در هرم حزبی نیز ضروری است، بیابد. در بررسی شخصیت و روانشناسی کادرهای جوان مارکسیست می بینیم افرادی که فاقد یک زمینه تربیت اسلامی بوده اند، بویژه افرادی که زمان های طولانی در اروپا و آمریکا مقیم بوده اند، به راحتی شخصیت منطبق با معیارهای چپ و مارکسیستی یافته بودند.

براساس دو عامل بنیادین فوق، علل اختلافات درونی حزب توده را در سه محور می توان ارزیابی کرد:

۱- تأثیرات ناشی از پیوندهای تابع و متبوع میان حزب توده با حزب کمونیست شوروی: بحرانها و اختلافات درونی حزب کمونیست شوروی لا-جرم بر حزب توده تأثیر می گذاشت و جناح بندی های درونی حزب کمونیست شوروی، جناح بندی های تابع خود را در حزب توده پدید می آورد. اختلاف های میان جناح های حزب متبوع، تعارضات متناسب با آن را در حزب تابع (حزب توده) ایجاد می کرد.

۲- اختلاف نظرها و تحلیل های متضاد سیاسی که از تأثیرات انقلاب اسلامی، جاذبه ها و دافعه های آن و ضربه های خردکننده واقعیات جامعه اسلامی برمی خاست.

۳- تعارض جاه طلبی ها و قدرت جویی ها و دیگر انگیزه های ناسالم مادی و اخلاقی افراد با هم: باید توجه داشت که این عامل، بنحوی دو عامل پیشین را تحت تأثیر خود قرار می داد و همواره آن دو به مثابه مجراهایی برای سیلان و جاری شدن تعارضات جاه طلبی ها و فردگرایی ها بروز می کردند. مثلاً، کیانوری، به سائقه جاه طلبی و قدرت جویی بیمارگونه خود، سال ها برای صعود از نردبان رهبری و احراز مقام دیراولی طرح ریزی و توطئه چینی می کرد، ولی به دلیل عدم آمادگی شرایط ناکام می ماند. او همیشه اختلاف نظرهای سیاسی را پوشش اختلاف های خود با دیگران قرار می داد، تا بالاخره در آذر ماه ۱۳۵۷، بدلیل پیروزی دیدگاه جناحی که تابع آن بود در حزب کمونیست شوروی، و با اعمال نفوذ کا.گ.ب توانست «جناح سیاسی»! مخالف خود (جناح اسکندری) را شکست دهد و به

رؤیای دیرینه خود نائل آید.

اختلافات در کمیته مرکزی حزب توده (۱۳۶۱-۱۳۵۸)

تعارض باند کیانوری و باند اسکندری

مشهورترین و بارزترین اختلاف درونی حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۷، اختلاف میان باند کیانوری و باند ایرج اسکندری (اسکندری، حمید صفری، حسین جودت و...) بود که از پیش از انقلاب اسلامی وجود داشت و انگیزه اصلی آن قدرت طلبی و تلاش برای احراز مقام مطلق رهبری و مقاومت جناح مقابل بود. این تعارض به شکل برخورد دو خط سیاسی نمود می یافت.

خط کیانوری که طرفدار سیاست به اصطلاح دفاع از «دمکراسی انقلابی» حاکم در ظاهر، و همزمان و در واقع اجرای یک طرح توطئه گرانه بود، و خط اسکندری که طرفدار یک مشی لیبرالی بود و به حزب توده، راهی مانند راه «جبهه ملی» را توصیه می کرد و خط مقابل را «آنارشستی» و «توطئه گرانه» می دانست.

این اختلافات، که طبق اعترافات کیانوری در اولین میزگرد تلویزیونی از اختلافات درونی جناحهای مختلف حزب کمونیست شوروی در مسایل انقلاب ایران نیز متأثر بود به نفع کیانوری حل شد و آخرین بقایای جناح اسکندری در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) از کمیته مرکزی کنار زده شد. جودت نیز علیرغم عضویت صوری در هیأت سیاسی در حد یک عضو شعبه مرکزی کارگری به کار گرفته شد.

اختلاف در تحلیل مسایل انقلاب اسلامی ایران

در سال ۱۳۶۱، تحت تأثیر مسایل جاری انقلاب اسلامی ایران، بحران سیاسی وسیعی حزب را فرا گرفت و در تحلیل مسایل انقلاب، سیل پرسش ها از بدنه به رهبری سرازیر شد. رهبری حزب توده توان پاسخگویی منطقی و مستدل را نداشت و صرفاً به توجیه و سفسطه و سکوت مصلحت آمیز دست می زد و حتی در درون آن نیز دو تحلیل متضاد پدید شد.

با توجه به تأکید رهبری انقلاب اسلامی بر تداوم و اولویت دفاع مقدس و بروز برخی اختلافات میان مسئولین و روحانیت و تأویل و تفسیرهای بزرگ نمایانه حزب توده از این اختلافات و تقابل سیاست حزب توده (که خواستار صلح و آتش بس با صدام بود) با سیاست رهبری انقلاب دایره بر تداوم جنگ تحمیلی تا تحقق خواست های حق طلبانه ایران

اسلامی چنین سؤالی به شدت مطرح شده بود که انقلاب لحظات سرنوشت ساز و حساسی را می گذراند که آینده آن در گروی حل مسایل اجتماعی - اقتصادی است. با توجه به حل نشدن مسایل اقتصادی و اولویت دادن به مسئله جنگ توسط مسئولین مملکتی، انقلاب به کجا می رود؟

گروهی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده (مانند رفعت محمدزاده و کیومرث زرشناس) چنین تحلیل می کردند که انقلاب شکست خورده و جناح راست گرا و قشری حاکم شده و «خط امام» (طبق تفسیر حزب توده) به تسلیم و عقب نشینی در مقابل آن تن داده است و تشدید جو «توده ستیزی» را در سال ۱۳۶۱ بر این پایه ارزیابی می کردند.

گروه دوم (مانند عمویی و طبری) چنین تحلیل می کردند که عقب نشینی «خط امام» در برابر «خط راست» واقعیت دارد و فاکت ها مؤید آن است. وی همان طور که تجربه دو مقطع حساس گذشته انقلاب («انقلاب دوم» علیه لیبرال ها و «انقلاب سوم» علیه بنی صدر و دار و دسته او) نشان داده، این یک تاکتیک و «یک گام به پس» برای «دورخیز» است. انقلاب در مقطع اخیر خود، که حساس ترین مقطع آن است، قرار دارد. در این مقطع، «خط امام» یورش نهائی را برای حل مسایل مبرم اجتماعی - اقتصادی آغاز خواهد کرد و بروز پدیده هائی چون تشدید فشار علیه حزب توده و... از تبعات و عوارض فرعی این تاکتیک است و چه بسا در این مقطع، حزب توده فدای مصالح رشد انقلاب شود!

عامل مهمی که به این بحث دامن می زد و به نفع گروه اول وارد میدان می شد، تحلیل های تئورسین های شوروی و عملکرد دولت شوروی در رابطه با انقلاب اسلامی ایران در آن زمان بود. رهبری حزب توده می دید که در آن سال ها، شوروی روابط گسترده ای با کشور متخاصم ایران (رژیم صدامی عراق) تدارک می بیند و در مواضع خود، پیرامون جنگ علیه موضع ایران قرار گرفته و خواستار پایان جنگ است و سیل سلاح های آن به سوی عراق سرازیر است. بعلاوه، تئورسین های شوروی نیز در تحلیل های خود نه تنها از ستایش لفظی انقلاب ایران دست کشیده، بلکه حتی به بزرگ نمایی به اصطلاح «مشکلات و بحران های درونی ایران» می پرداختند. تئورسین سیاست سازی چون روستیلاو اولیانفسکی در تحلیل های خود چنین وانمود می کرد که گویا ایران در آستانه یک بحران عمیق قرار دارد و پدیده هایی چون سرکوب نیروهای «انقلابی دمکراتیک چپ» (منظور منافقین است) بیانگر چرخش به راست در انقلاب ایران است.

در نیمه اول سال ۱۳۶۱، مقاله اولیانفسکی درباره انقلاب ایران که در مجله کمونیست ارگان تئوریک حزب کمونیست شوروی - چاپ شده بود، توسط حزب توده ترجمه شد و

برای مطالعه در اختیار مسئولین و کادرهای درجه اول و درجه دوم حزبی قرار گرفت. همزمان مقالات متعددی که دلالت بر مواضع به اصطلاح «مستقل» کمونیست‌ها در قبال جنبش مذهبی داشت، ترجمه و بطور درونی تکثیر و در اختیار مسئولین و کادرها قرار گرفت، مانند مقاله لنین درباره «حزب طبقه کارگر و مذهب». بدین ترتیب در نیمه سال ۱۳۶۱، کار تئوریک برای زمینه سازی مواضع خصمانه علنی سیاسی در مقابل نظام جمهوری اسلامی ایران تدارک دیده می شد و سعی می شد که این مواضع، نخست در میان کادرها و مسئولین درجه اول و دوم جا انداخته و توجیه شود.

علاوه بر دو اختلاف اساسی فوق در رهبری حزب توده، که دارای ابعاد سیاسی بود، اختلافات و درگیری های درونی دیگری نیز وجود داشت که عموماً جنبه فردی می یافت. از جمله این اختلافات می توان به موارد زیرین اشاره کرد:

۱- مسایل عمومی: محمد علی عمویی که از معروفترین چهره های «توده ای های زندانی» بود، دارای ویژگی های شخصیتی ای بود که او را گاه به تقابل با کیانوری می کشانید. عمویی در تحلیل مسایل انقلاب همواره از چارچوب مواضع حزب فراتر می رفت و نوعی خوش بینی بیش از مواضع حزب نسبت به پتانسیل انقلابی «خط امام» و انقلاب نشان می داد. او نسبت به مواضع مسئولین جمهوری اسلامی در قبال حزب توده عموماً از موضع مثبت برخوردار می کرد، بنحوی که افراد تندروئی مانند زرشناس، او را با عنوان «راست گرا» استهزاء می کردند.

علیرغم برخورد مطیعانه و تمکین از کیانوری، عمویی به عملکردهای کیانوری حساسیت داشت. او با طرح انتقادی و تند مسایل سیاسی کشور در پرسش و پاسخ دیراول حزب توده که به شکل ادواری انتشار می یافت، مخالف بود و چند بار خواستار آن شد که پرسش و پاسخ، قبل از چاپ برای وی فرستاده شود تا بعنوان مسئول روابط عمومی آن را کنترل کند. ولی به بهانه های مختلف این کار نمی شد و مستقیماً پس از تصحیح کیانوری و بهزادی برای چاپ به شعبه انتشارات داده می شد و گاه عمویی از آخرین افراد رهبری بود که پرسش و پاسخ را پس از انتشار می دید!

۲- اختلافات میان افراد غیرتشکیلاتی کمیته مرکزی با مسئولین تشکیلاتی: این پدیده در رفتار آن بخش از رهبری حزب توده که در فعالیت تشکیلاتی دخالت مستقیم نداشتند، بویژه در گروه رفعت محمدزاده مشاهده می شد. این گروه آشکارا از اینکه در جریان فعالیت حزب قرار ندارند و تشکیلات بدون رعایت نظر آنها مسایل اساسی را طرح و حل و فصل می کند و مکرراً در کار آنها سنگ می اندازد، بطور جدی ناراحت بودند.

۳- قدرت طلبی زرشناس و باند او: کیومرث زرشناس، دبیر اول سازمان جوانان توده و عضو کمیته مرکزی، مواضع فرد گرایانه و جاه طلبانه چشمگیری داشت. در سال ۱۳۵۸ عملاً تمام قدرت تشکیلاتی حزب توده (که قریب به بیش از ۲ هزار دانشجوی بود) در سازمان جوانان، به مسئولیت مستقیم زرشناس، متمرکز شده بود و او اختیارات وسیعی داشت. زیر فشار حزب توده در سال ۱۳۵۹، سازمان دانشجویی در سازمان حزب ادغام شد و این امر، که ضربه ای بر اقتدار زرشناس بود، حساسیت و نگرانی او را برانگیخت. سپس تشکیلات حزب کوشید تا بقایای کادرهای فعال و جوان حزب را که زرشناس در سازمان جوانان نگه داشته بود بگیرد و زرشناس با ترفندهای مختلف در مقابل این فشار مقاومت می کرد. عباس حجری، مسئول «سازمان ایالتی تهران» علناً از زرشناس متنفر بود و زرشناس رسماً حجری را، علیرغم تعارف های ظاهری و تشریفاتی، به «پیری» و «عدم خلاقیت»، و تشکیلات حزبی را به «تنبلی» و «بی عرضگی» متهم می کرد. و در مقابل، سازمان جوانان را برجسته می ساخت. این پدیده در برخورد زرشناس با تشکیلات شهرستان های حزب و مسئولین آن، بویژه کی منش، نمایان بود. زرشناس دارای باند مخصوص خود از رهبران سابق سازمان جوانان (مانند فرهاد و مهرداد فرجاد آزاد) بود و می کوشید تا با انتقال کادرهای سازمان جوانان به مواضع حساس حزبی برای آینده خود، و شاید در شرایط بحرانی، انجام یک کودتای مائوئی، مهره چینی کند. معهدا، بدلیل شخصیت مستبد زرشناس، اکثر کادرهای داخل کشور سازمان جوانان که به حزب منتقل می شدند و از «زنجیر» او رها می شدند مخالف خواست زرشناس قدم برمی داشتند و در مقابل او موضع می گرفتند.

در عین حال، زرشناس می کوشید تا خود را به کیانوری و جوانشیر نزدیک کند. عملاً روابط او با کیانوری بسیار «ویژه» بود و از چارچوب مناسبات میان یک عضو (مشاور و سپس اصلی) کمیته مرکزی با دبیر اول حزب فزاتر می رفت و بنظر می رسید که زرشناس مهره مورد اعتماد و نزدیک کیانوری است. در سال ۱۳۶۰ زرشناس می کوشید تا با جوانشیر، که نفر دوم حزب محسوب می شد، روابط دوستانه و نزدیک برقرار سازد.

۴- روابط کیانوری و احسان طبری: مسئول شعبه انتشارات حزب توده در سال ۱۳۶۱ در بازجویی های خود می نویسد:

در سال ۱۳۶۱ در برخوردهائی که داشتم متوجه شدم که کیانوری نسبت به احسان طبری نوعی حساسیت ابراز می کند. هر وقت کتابی را برای چاپ می داد، کیانوری آشکارا در چاپ آن کارشکنی می کرد و می کوشید تا آثار طبری با نام حزب چاپ نشود و یا نوبت چاپ آن به عقب بیفتد و هر وقت کتابی از طبری با

نام حزب چاپ می شد و برای کیانوری می بردم آشکارا از دیدن آن ناراحت می شد و در قیافه و واکنش او نوعی حسادت بروز می کرد... (۱)

۵- اختلافات درونی سازمان جوانان: در سازمان جوانان توده، رهبری در دست کیومرث زرشناس بود که بعنوان مسئول سازمان و دیکتاتور بلامنازع عمل می کرد. برخورد او با اعضای هیأت دبیران سازمان جوانان، و بویژه در سال های ۱۳۵۹-۱۳۵۸ با اعضای هیأت اجرایی موقت، و اعضای کمیته ایالتی تهران، شعبه شهرستان ها و سایر شعب سازمان جوانان، بسیار «از بالا» و بنحو بیمارگونه ای خشن و زننده و توأم با تهدید، تحقیر و اهانت بود و تحمل او برای سایرین دشوار بود. (۲) این امر بحران ها و تنش های تشکیلاتی را در میان مسئولین و کادرهای سازمان جوانان توده سبب می شد.

۶- اختلافات درونی تشکیلات زنان: سازمان زنان حزب توده، که با نام «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» به مسئولیت مریم فرمانفرمائیان فیروز، عضو هیأت سیاسی از پلنوم هفدهم، عمل می کرد نیز، کانون اختلافات و تنش های درونی بود. این سازمان بنا به ماهیت خود که محل تجمع عده ای زن و دختر غربگرا و پرورش یافته در محیط فرهنگی چپ و غربی، و برخاسته از خانواده های اشرافی و مرفه و متوسط بود، طبعاً نمی توانست از بروز خصایص اخلاقی این تیپ اجتماعی، که به شکل حسادت و رقابت و چشم و هم چشمی نمود شدید می یافت، برکنار باشد. همین روحيات که به این «تشکیلات»، هرگونه سیمائی بجز سیمای یک سازمان سیاسی را می بخشید، سبب می شد که عملاً «تشکیلات زنان» نتواند به حداقل انسجام دست یابد و فعالیت های آن در دست عده معدودی دختر دانشجو که دارای روحيات شدید جاه طلبانه بودند، متمرکز گردید.

مبانی تئوریک استراتژی و تاکتیک حزب توده

قبل از بررسی استراتژی و تاکتیک حزب توده در دوران فعالیت در ایران اسلامی (۱۳۶۱-۱۳۵۸) ضروری است تا با مبانی تئوریک آن آشنا شویم.

استراتژی و تاکتیک چیست؟

استراتژی (به انگلیسی Strategy و به فرانسه Strategie) واژه ای است با ریشه یونانی به

۱- . بولتن ویژه شعبه انتشارات حزب توده، اسناد وزارت اطلاعات، ۱۳۶۳.

۲- . بازجویی های مهرداد بخشی، بشر شناسائی، مهرداد فرجاد، مسئولین سازمان جوانان توده.

معنای «ارتش» که در فرهنگ معاصر مغرب زمین از سال ۱۶۸۸ م. کاربرد داشته و بیشتر بعنوان یک واژه نظامی بکار می رفته است. در این معنا «استراتژی» عبارت است از هنر و فن برنامه ریزی و هدایت عملیات نظامی در مقیاس وسیع. (۱) تاکتیک (tactics)، با ریشه لاتین به معنای هنر «ترتیب دادن» و «مرتب کردن» نیز، یک واژه نظامی است که از سال ۱۶۱۶ م. کاربرد داشته و به معنای هنر و فن بکارگیری نیروهای نظامی در جنگ و مانور بکار می رفته است. (۲) این دو اصطلاح نظامی در قرن بیستم در تلاش برای تدوین و کلاسیک کردن علوم نظامی به تدریج کاربرد فعلی خود را یافت و بویژه در رابطه با تدریس و تحلیل جنگهای ناپلئونی و پس از آن مصطلح شد، و پس از جنگ جهانی دوم به سایر عرصه های علوم اجتماعی نیز کشیده شد، بطوریکه حتی در تحلیل مسابقات ورزشی نیز رواج یافته است. تحلیل گران برجسته نظامی در غرب، اصطلاح «استراتژی و تاکتیک» را چنین تعریف می کنند: فیلد مارشال لرد ارل واول lord Earl Wavell می نویسد: «تاکتیک عبارت است از هنر بکارگیری نیروهای نظامی در نبرد در موضع مناسب».

ژنرال سرادوارد هاملی (Gen. Sir Eduard B. Hamley) می گوید: «تاثیر جنگ صحنه استراتژی است، حوزه نبرد [درگیری] عرصه تاکتیک است».

و ژنرال کلاوزویتس - (Van Clausewitz Gen.Karl) می نویسد: «تاکتیک عبارت است از هنر بکارگیری نیروهای نظامی در نبرد (درگیری)، استراتژی عبارت است از هنر بکارگیری نبردها در جهت پیروزی جنگ». (۳) همانطور که گفتیم، در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، اصطلاح فوق در علوم اجتماعی، و بویژه علوم سیاسی، کاربرد گسترده یافت. دایره المعارف آمریکا (چاپ ۱۹۸۵)، «استراتژی» به معنای عام را چنین تعریف می کند: «استراتژی به معنای عام عبارتست از هنر و علم رشد و بکارگیری نیروهای سیاسی، اقتصادی، روانشناختی و نظامی یک ملت، در دوران صلح و جنگ، بمنظور حمایت حداکثر از سیاستهای ملی». (۴)

همانطور که ملاحظه می شود، «استراتژی» بر طرح کلی و مشی عمومی اجرای یک سیاست غائی، با تمام طرح ها و تمهیدات آن، دلالت دارد و دارای پهنه و افق درازمدت

۱- The Shorter Oxford English Dictionary on Historical Principles, ۱۹۸۴, vol,II. P ۲۱۴۵ .

۲- The Shorter Oxford English Dictionary on Historical Principles, ۱۹۸۴, vol,II . ص: ۲۲۳۲.

۳- مراجعه شود به: دایره المعارف آمریکانا، چاپ ۱۹۸۵، جلد ۲۵، ص ۷۷۲؛ جلد ۲۶، ص ۲۱۴ و دایره المعارف بین المللی علوم اجتماعی، جلد ۱۵، ص ۲۸۱ - ۲۸۸ (به انگلیسی).

۴- آمریکانا، جلد ۲۵، ص ۷۷۲.

است، در حالیکه تاکتیک به اقدامات و مانورهای مقطعی و مرحله ای دلالت دارد.

در مارکسیسم نیز کاربرد اصطلاح «استراتژی و تاکتیک» به سالهای پس از جنگ جهانی دوم باز می گردد. تا قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، تنها واژه «تاکتیک» کاربرد داشت و به معنای کل سیاست حزب مارکسیستی بکار می رفت. لنین در اثر معروف خود، «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی» در انقلاب دمکراتیک که در سال ۱۹۰۵م. نگاشته، اصطلاح «تاکتیک» را به معنای سیاست و خط مشی کلی حزب بکار می برد و در واقع منظور او از «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی»، مقایسه دو برنامه بلشویک ها و منشویک ها برای انقلاب روسیه، یا به عبارت امروزی، مقایسه دو استراتژی بلشویکی و منشویکی است. لنین در آثار پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، در رابطه با سیاست حزب، گاه از واژه «استراتژی» استفاده کرد، ولی در واقع در آن زمان نیز تفاوتی میان دو اصطلاح «استراتژی» و «تاکتیک» نمی دید.

به هر روی، امروزه در مارکسیسم، واژه «استراتژی» به هدف اصلی مشی و سیاست حزب کمونیست در یک مرحله معین تاریخی اطلاق می گردد و «تاکتیک» عبارتست از مجموعه سیاست ها، وسائل، تدارکات، تمهیدات و شیوه هایی که برای نیل به این «استراتژی» به کار گرفته می شود.

«استراتژی» یک واژه نسبی و به عبارت دیگر تابع شرایط تاریخی است. همانطور که می دانیم، هدف اصلی و غائی احزاب کمونیست در کشورهای دارای نظامهای غیر سوسیالیستی، براندازی نظم موجود و استقرار نظام سوسیالیستی است. بنابراین هدف استراتژیک کلیه احزاب کمونیست عبارتست از نیل به این مقصود، یعنی ایجاد انقلاب سوسیالیستی. در رابطه با این هدف غائی و اصلی، طبیعی است که کلیه اهداف و برنامه های مقطعی و موضعی احزاب کمونیست، اهداف و برنامه های تاکتیکی محسوب می شود. ولی مارکسیسم مرحله انقلاب اجتماعی را به مراحل مختلف تقسیم می کند و مثلاً در شرایطی مانند جامعه کنونی ایران، انجام انقلاب سوسیالیستی (یعنی انقلابی که تنها توسط مارکسیست ها و به رهبری انحصاری آنها صورت گیرد) را غیرممکن می داند و بنابراین مرحله فعلی انقلاب ایران را «انقلاب دمکراتیک ملی» ارزیابی می کند، یعنی انقلابی که در آن همه نیروهای «دمکراتیک» (مردمی، خلقی) و «ملی» (ضد امپریالیست) باید متحداً حکومت موجود را سرنگون کنند تا راه برای مراحل بعدی انقلاب هموار گردد. بنابراین، انقلاب دمکراتیک در رابطه با استراتژی نهائی حزب توده یک هدف تاکتیکی است، ولی چنان هدف تاکتیکی است که بدون نیل به آن نمی توان به مرحله بعدی وارد شد و استراتژی نهائی (انقلاب سوسیالیستی) را به مرحله تحقق رساند. در نتیجه، در برنامه حزب

(که برنامه مرحله ای است)، استراتژی مرحله ای عبارتست از انقلاب ملی - دموکراتیک، و کلیه اقداماتی که برای اجرای این استراتژی مرحله ای انجام می گیرد (مانند تاکتیک «جبهه متحد خلق» و شعارهایی چون «جبهه صلح و آزادی»، «اتحاد عمل همه نیروهای انقلابی برای آزادی زندانیان سیاسی» و امثالهم)، اقدامات تاکتیکی است.

در این رابطه، گاه حزب توده و احزاب مارکسیستی مدعی اند که سیاست آنها در ایجاد «جبهه متحد خلق» یک سیاست استراتژیک است و نه تاکتیکی (موقت). در اینجا، منظور این است که در مرحله فعلی انقلاب (استراتژی مرحله ای)، سیاست «اتحاد» آنها یک سیاست استراتژیک است و به عبارت دیگر، تا زمان تحقق این استراتژی، این «اتحاد» معتبر خواهد بود. ولی روشن است که با تغییر استراتژی مرحله ای، «تاکتیک اتحاد» تنها با آن نیروهای معتبر خواهد بود که با تحقق استراتژی نهائی و غائی احزاب کمونیست (یعنی استقرار نظام سوسیالیستی) موافق باشند و طبیعی است که نیروهای غیر مارکسیست متحد با کمونیست ها، اگر با استقرار حکومت سوسیالیستی موافق نباشند، بطور مسالمت آمیز یا قهر آمیز حذف خواهند شد.

در این رابطه، تفاوت «شعارهای استراتژیک» و «شعارهای تاکتیکی» نیز روشن می شود: لنین در مقاله «در اطراف شعارها» به روشنی بر خصلت نسبی و تاریخی (موقت و گذاری) شعارهای حزب کمونیست تأکید می کند. او می نویسد:

چه بسیار دیده شده است که در سر تند پیچ های تاریخ، حتی احزاب پیشرو هم برای مدتی کم و بیش طولانی نمی توانند خود را با وضعیت جدید هماهنگ سازند، شعارهایی را تکرار می نمایند که روز قبل صحیح بود ولی امروز تمام مفهوم خود را از دست داده است و به همان درجه، «ناگهانی» از دست داده که تند پیچ تاریخی «ناگهانی» بوده است. (۱)

شعار را می توان چکیده و عصاره و تبلور یک خواست و هدف مشخص (کنکرت) (۲) سیاسی در یک جمله کوتاه، بنحوی که توان نفوذ در عامه و جلب و بسیج آنها را داشته باشد و تحریک اجتماعی جامعه یا بخشی از جامعه را سبب شود، تعریف کرد. با توجه به تفاوت میان «استراتژی» و «تاکتیک»، شعارها را نیز می توان به دو دسته «شعارهای استراتژیک» و «شعارهای تاکتیکی» تقسیم نمود. هنر سیاست در این است که شعار بجای

۱- لنین، آثار منتخبه (ترجمه فارسی در یک جلد، محمد پورهرمزبان)، ص ۴۸۰.

خود و در شرایط مناسب خود عنوان شود. بنابراین، مطرح ساختن شعار استراتژیک در شرایطی که جوّ سیاسی موجود و افکار عمومی آمادگی پذیرش آن را ندارد، خطا و گاه خودکشی سیاسی است. همین اصل در مورد شعارهای نابجای تاکتیکی نیز صدق می‌کند. برای مثال، در شرایط بین‌المللی که افکار عمومی جهان بشدت نگران مسابقه تسلیحاتی ابرقدرت‌ها است و بشریت عمیقاً درد زخمهای عمیق ناشی از جنگهای تجاوز کارانه را بر پیکر خود احساس می‌کند، مطرح ساختن شعار «صلح جهانی» می‌تواند جاذب و بسیج‌گر باشد. ولی در شرایط عینی مشخص (کنکرت)، مثلاً در شرایطی چون جامعه انقلابی ایران سالهای ۱۳۶۷-۱۳۶۰ که افکار عمومی بشدت از تجاوز سیاه صدامی متأثر است و با شعار «جنگ، جنگ، تا پیروزی» مقابله با تجاوز بیگانه را می‌طلبد، شعار «صلح» می‌تواند معنایی معکوس بیابد و ثمره متضاد بیار آورد.

به هر روی، صرف‌نظر از این مقدمات کلی، از دیدگاه مارکسیستی، شعار استراتژیک آن شعاری است که در خدمت هدف استراتژیک باشد. هدف استراتژیک احزاب کمونیست، استقرار نظام سوسیالیستی (از طریق انقلاب سوسیالیستی) است و بنابراین شعارهای استراتژیک آنان شعارهایی است که به این هدف خدمت کند. بطور مثال، طرح شعارهایی در جهت لغو مالکیت خصوصی (که بنیاد نظام سوسیالیستی است) و یا در جهت تبلیغ و ترویج احزاب کمونیست و اتحاد شوروی (نظام سوسیالیستی موجود)، شعار استراتژیک است، زیرا به استراتژی نهائی و غائی مارکسیسم خدمت می‌کند.

با توجه به مرحله انقلاب اجتماعی، آن شعاری که در خدمت استراتژی مرحله‌ای باشد نیز، شعار استراتژیک، ولی مرحله‌ای است. برای نمونه، شعارهای کنونی بقایای حزب توده، شعارهای «سرنگون باد رژیم ولایت فقیه!» و «سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!» شعارهایی از این دست است، در حالیکه همین شعارها در رابطه با هدف استراتژیک حزب توده (استقرار سوسیالیسم) شعار تاکتیکی محسوب می‌شود.

شعار تاکتیکی آن شعاری است که تاکتیک‌های مشخص مرحله‌ای حزب را بیان دارد. در شرایط کنونی، شعارهایی چون «جبهه متحد خلق ضامن پیروزی انقلاب است!»، «برقرار باد جبهه آزادی و صلح!» و غیره، شعارهای تاکتیکی حزب توده (در راستای تحقق انقلاب دمکراتیک ملی) محسوب می‌گردد. ولی همین شعارها در مقایسه با شعارهای مقطعی تر و مشخص تر (مانند «انتخابات را تحریم کنیم!» و...) شعار استراتژیک محسوب می‌شود.

برای آشنائی بیشتر با اصطلاح «استراتژی و تاکتیک»، بدلیل اهمیت آن، به ذکر دو نقل قول می‌پردازیم. حزب توده در تعریف اصطلاح فوق چنین می‌نویسد:

تعیین مرحله انقلاب منوط است به آن تضادهای اصلی که باید طی آن مرحله حل شود. مسلماً کشور ما هنوز در مرحله «انقلاب ملی و دمکراتیک» است. یعنی هنوز باید تضادهای اصلی جامعه ما که تضاد بین مردم و امپریالیسم غارتگر و اسارتگر برای نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی به معنای واقعی است و تضاد بین مردم و ارتجاع وابسته و متحد امپریالیسم، به سود استقرار دمکراسی وسیع حل شود. هدفهایی که طی یک مرحله انقلاب باید بدان رسید هدف های استراتژیک نام دارد. ولی در هر مرحله انقلاب دوران ها و مراحل کوچکتر و محدودتر وجود دارد که طی آن حزب طبقه کارگر شعارهایی را که یا در نتیجه مبارزه مردم، قابل وصول و تحقق است و یا وسیله مناسبی است برای افشاء امپریالیسم و ارتجاع و تجمع و تشکل مردم، مطرح می کند. هدف هایی که در این دوران کوتاهتر مطرح می شود هدف های تاکتیکی نام دارد. مابین هدفها یا شعارهای استراتژیک (دور) و هدفها یا شعارهای تاکتیکی (مبرم یا نزدیک)، پیوند سرشتی و دیالکتیکی حکمرواست، بدین معنی که هدف های تاکتیکی از متن وظایف و شعارهای استراتژیک بیرون می آید و بدان خدمت می کند. انکار هدف های تاکتیکی و مطلق کردن شعارهای استراتژیک به سکتاریسم (انزوا از مردم) و انکار هدف های استراتژیک و مطلق کردن شعارهای تاکتیکی به اپورتونیزم و رفورمیسم می رسد... (۱)

ویکتور آفانسیف، تئورسین شوروی و سردبیر پیشین روزنامه پراودا، می نویسد:

مارکسیسم-لنینیسم شالوده تئوریک سیاست کلی احزاب کمونیست است. مارکسیسم-لنینیسم دارای قوانین عامی است که بدون توجه بدانها انجام انقلاب سوسیالیستی و ساختمان جامعه سوسیالیستی غیرممکن می باشد. یکی از وجوه تمایز مارکسیسم-لنینیسم این است که واقعیات، برخورد مشخص تاریخی می کند و بر این امر تأکید دارد که قوانین عام حاکم بر ساختمان سوسیالیسم در هر کشور به شکل خاص خود متجلی می گردند. برای پیروزی امری که کمونیستها در راه آن مبارزه می کنند توجه به شرایط خاص کاملاً ضروری است. احزاب کمونیست سیاست های معینی دارند که بطور مشخص در استراتژی و تاکتیک آنها بیان می شود... در جنبش کمونیستی امروزین، واژه «استراتژی» به جهت عمده، هدف اصلی جنبش طبقه کارگر در یک مرحله تاریخی تکامل اجتماعی یا بقول لنین به

۱- به یاری آموزندگان طرح برنامه حزب توده ایران، انتشارات حزب توده ایران، شهریور ۱۳۵۲، ص ۲.

«وظایف کلی و اساسی» طبقه کارگر و حزب او اطلاق می شود. در تعیین استراتژی، مشخص نمودن دشمن اصلی که باید تمام مساعی انقلاب علیه آن متمرکز باشد و دانستن اینکه در این مبارزه، متحدین ما چه کسانی هستند ضروری است. و تاکتیک، مجموعه شکل ها، وسائل و شیوه هائی است که در یک دوره تاریخی برای دستیابی به هدف اساسی جنبش کمونیستی بکار گرفته می شوند. تاکتیک دربرگیرنده جنبه های بسیاری است: چه شکل هایی از مبارزه را باید به کار گرفت (اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک، مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز)، چگونه باید شکل های مختلف مبارزه را در هم آمیخت، چگونه باید دفاع و حمله کرد و چگونه باید عقب نشینی نمود، چگونه باید سازش کرد و به توافق رسید، چگونه باید با توده های غیر پرولتری جبهه متحدی تشکیل داد و غیره. تاکتیک، بقول لنین، کار «روزانه» آموزش و سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان در جهت آماده ساختن آنها برای عمل انقلابی و نیل به هدف عمده جنبش است. لنین می نویسد: «تاکتیک مارکسیستی شامل شکل های متفاوت مبارزه، تبدیل ماهرانه آن از شکلی به شکل دیگر، ارتقاء دائمی آگاهی توده ها و گسترش حدود عمل جمعی می باشد» (مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۲۱۰). کمونیست ها روی وحدت استراتژی و تاکتیک و ضرورت تبعیت وظایف تاکتیکی از هدفهای استراتژیک تأکید می ورزند. آنان همچنین مؤکداً اعلام می دارند که تغییر در تاکتیک، نباید استراتژی را از مضمون انقلابی اش تهی سازد یا در هدف تاریخی پرولتاریا انحراف ایجاد کند. آنان قاطعانه با اپورتونیست های راست که هدفهای انقلابی [استراتژی انقلاب سوسیالیستی] را به فراموشی می سپارند و نیز اپورتونیست های «چپ» که با تکیه لجوجانه بر بعضی شکل های مبارزه، که بواسطه تغییر شرایط تاریخی کهنه شده اند، وظایف تاکتیکی و استراتژیک جنبش را مخلوط می کنند، مخالفت می نمایند. اپورتونیست های «چپ» تنها به قیام مسلحانه می اندیشند و توجه ندارند که این شکل مبارزه همیشه درست و قابل استفاده نیست و آن را تنها در شرایطی معین و آنهم بمثابه آخرین چاره کار در پاسخ به مقاومت مسلحانه استثمارگران باید بکار گرفت. استراتژی از نوعی ثبات و پایداری نسبی برخوردار است. تغییرات آن به دنبال تغییر سطح تکامل جنبش جهانی کمونیستی و یا یک کشور صورت می گیرد. وظایف استراتژیک جدید، زمانی مطرح می شود که وظایف قبلی انجام یافته و کشور به مرحله جدیدی از تکامل خود گام نهاده باشد. اگر بعنوان مثال، در یک کشور وظایف

انقلاب بورژوا - دمکراتیک انجام گرفته باشد، حزب، استراتژی جدید - تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی - را پیش می کشد. تاکتیک از استراتژی پویاتر و متحرک تر است. شکل ها و شیوه های مبارزه با تغییر تناسب نیروهای طبقاتی یک کشور و نیز با تغییر شرایط بین المللی، دگرگون می شود. لنین می نویسد که لازم است کیفیات ویژه تکامل عینی بسوی کمونیزم در کشورهای مختلف و نیز در اجزاء متفاوت کمونیزم را کشف، مطالعه و پیش بینی نمود... (۱)

مارکسیسم و انقلاب اجتماعی

از دیدگاه مارکسیسم، انقلاب اجتماعی عبارتست از نقطه عطفی در حیات یک جامعه که طی آن در یک تحول کیفی، نظام اجتماعی کهنه و فرسوده (ارتجاعی) فرو می پاشد و نظام اجتماعی نو و بالنده (مترقی) جایگزین آن می شود. شالوده مادی این تحول در مناسبات مادی جامعه قرار دارد که طی آن تضاد میان نیروهای مولد رشد یابنده با مناسبات تولیدی کهنه و میرنده به چنان نقطه تخاصمی می رسد که باید با حذف مناسبات تولیدی کهن و جایگزینی مناسبات تولیدی نوین حل شود. از آنجا که مناسبات مادی جامعه در قالب طبقات اجتماعی تبلور می یابد، حذف طبقه یا طبقات مدافع نظام اجتماعی نوین و مترقی، نخستین گام در انقلاب اجتماعی است (انقلاب سیاسی). با تغییر حاکمیت، حکومت انقلابی نوین به تغییر مناسبات تولیدی جامعه و تحول نظام اجتماعی کهنه دست می زند و انقلاب اجتماعی تنها زمانی به فرجام نهائی می رسد که این تحول اجتماعی نظام کهنه به نظام نوین به پایان رسد. (۲)

مارکس و انگلس، که تحت تأثیر انقلاب های قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی اروپا، تئوری انقلاب اجتماعی خود را تنظیم کردند، تحت تأثیر مورخانی چون تی یری، (۳) گیزو و تی یر مضمون این انقلاب ها را انتقال قدرت از طبقات ارتجاعی اروپای کهن (فئودالیسم اروپا و اقشار و طبقات وابسته به آن) به طبقه بورژوازی بالنده و در حال رشد می دیدند. آنها این

۱- ویکتور آفانسیف و ...، مبانی سوسیالیسم علمی، ترجمه و نشر از سازمان جوانان توده ایران، چاپ سوم، پائیز ۱۳۶۰، ص ۱۲۱، ۱۲۳.

۲- تئوری انقلاب اجتماعی مارکسیسم نیازمند بحث مبسوطی است که باید در جای دیگر بررسی شود: در اینجا به این اشاره کوتاه بسنده می گردد. برای آشنائی بیشتر مراجعه شود به: احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم و مارکس، انگلس، لنین درباره انقلاب اجتماعی، ترجمه محمد پورهرمزبان (انتشارات حزب توده، ۱۳۵۸).

۳- مراجعه شود به: احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، «فهرست توضیحی اعلام».

تعمیم را به تمامی تاریخ بشر در گذشته و در آینده تسری دادند و مضمون همه انقلاب های گذشته تاریخ بشر را همین جابجائی حاکمیت طبقاتی اجتماعی (و به تبع آن جابجائی نظامهای اجتماعی) دانستند و اعلام داشتند که در آینده نیز این تحول تداوم خواهد یافت و حاکمیت طبقه نوین پرولتاریا، حاکمیت کهنه بورژوازی را حذف خواهد کرد و نظام نوین سوسیالیستی را به ارمغان خواهد آورد.

بنابراین در دوران نوین، دو نوع اساسی انقلاب اجتماعی از نظر مارکسیسم تفکیک گردید.

اول: انقلاب بورژوائی؛ دوم: انقلاب سوسیالیستی. بعدها این دو نوع اساسی انقلاب اجتماعی معاصر به شکل زیر تنظیم و تبیین گردید:

انقلاب بورژوائی در جوامعی رخ می دهد که در آن بقایای نظامهای کهن (فئودالیسم، عشیره ای و...) موجود است و جامعه هنوز وارد فاز رشد صنعتی نشده است. این انقلاب یک ضرورت اجتناب ناپذیر در تاریخ همه جوامع، از جمله «جهان سوم» است که طی آن باید مسئله «فئودالیسم» حل شود، مناسبات سرمایه داری ارضی در روستا رخنه یابد و ساخت های سنتی زندگی روستائی جای خود را به ساخت های «مدرن» سرمایه داری دهد. بنابراین، «حل مسئله ارضی» و توسعه سرمایه داری ارضی در روستا در مرکز اقدامات انقلاب های بورژوائی قرار دارد (طبق الگوئی که در انقلاب کبیر فرانسه رخ داد). این سرنوشتی است محتوم و اجتناب ناپذیر که تمام جوامع، از جمله کشورهای «جهان سوم»، از آن گریز ندارند. در پی این تحول است که جامعه سنتی مدرنیزه خواهد شد، صنعت توسعه خواهد یافت و همپای آن طبقه کارگر پدید خواهد شد و به وزن قابل اعتنائی در جامعه دست خواهد یافت. با حل وظایف انقلاب بورژوائی، یعنی تبدیل جامعه «فئودالی» (سنتی) به جامعه سرمایه داری (مدرن غربی) است که مسئله انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار می گیرد و نوبت حل تضاد «کار» و «سرمایه» فرا می رسد. این پدیده ای است که در اروپای غربی و آمریکای شمالی رخ داده است.

تحول بورژوائی جامعه (مدرنیزاسیون) اگر تنها بدست طبقه بورژوازی صورت گیرد انقلاب بورژوائی نامیده می شود، ولی اگر این تحول به رهبری بورژوازی و با شرکت سایر طبقات اجتماعی (دموس: توده مردم) انجام گیرد انقلاب بورژوا-دمکراتیک خوانده می شود. نمونه انقلاب های بورژوائی، انقلاب های انگلستان و هلند است و نمونه انقلاب بورژوا-دمکراتیک، انقلاب کبیر فرانسه.

از دیدگاه مارکس و انگلس و پلخانف، رهبری انقلاب بورژوا-دمکراتیک باید در

دست طبقه بورژوازی باشد. ولی بعدها لنین با تحلیل شرایط جدید نظام سرمایه داری و ورود آن به مرحله امپریالیسم مدعی شد که در دوران نوین (امپریالیسم که عبارتست از سرمایه داری انحصاری)، مانند دوران مارکس و انگلس (که دوران سرمایه داری رقابت آزاد بود) الزامی نیست که رهبری انقلاب بورژوا-دمکراتیک به دست بورژوازی باشد. پرولتاریا (یعنی مارکسیست ها) نیز می تواند «هژمونی» (رهبری) انقلاب بورژوا-دمکراتیک را بدست گیرد. اگر پرولتاریا به چنین «هژمونی» دست یابد، در مرحله اول، وظایف انقلاب بورژوا-دمکراتیک (حذف بقایای نظام فئودالی و سایر ساخت های ماقبل سرمایه داری) را به انجام خواهد رساند و سپس وظایف انقلاب سوسیالیستی (حذف مالکیت سرمایه داری بطور اخص و مالکیت خصوصی بطور اعم) را پی خواهد گرفت. این تز لنین، که فراروئی انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی خوانده می شود، در کتاب او بنام دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک (۱۹۰۵م.) مطرح شد.

در دوران استالین، با پیروزی های ارتش سرخ در مناطق تحت اشغال آلمان هیتلری در اروپای شرقی، کمونیست های اروپای شرقی که به همراه سایر نیروهای ضد فاشیست علیه ارتش آلمان مبارزه پارتیزانی می کردند، با حمایت ارتش سرخ، حکومت این کشورها را بدست گرفتند. در این حکومت ها رهبری به دست کمونیست ها بود، ولی افراد و احزاب متحد با کمونیست ها نیز سهمی در حاکمیت (هرچند ناچیز) بدست آوردند. در این رابطه بود که تئوری انقلاب دمکراتیک توده ای مطرح شد. بر اساس این تئوری، انقلاب فوق نوعی انقلاب اجتماعی است که رهبری آن بدست طبقه کارگر (حزب کمونیست) می باشد، ولی در آن سایر اقشار و طبقات انقلابی و ضد فاشیست نیز مشارکت دارند. حکومتی که در اثر این «انقلاب» به پیروزی می رسد، حکومتی است جبهه ای ولی با رهبری کمونیست ها، که «دولت دمکراسی توده ای» نام دارد. دولت دمکراسی توده ای بتدریج متحدین غیر کمونیست خود را حذف خواهد کرد و دولت خالص مارکسیستی (دیکتاتوری پرولتاریا) را مستقر خواهد ساخت و بدین ترتیب، انقلاب دمکراتیک توده ای، به انقلاب سوسیالیستی فرا خواهد روئید.

با پیدایش پدیده امپریالیسم و بروز انقلاب های استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی و رهائی بخش، توجه مارکسیسم در قرن بیستم به اینگونه انقلابات جلب شد. مائو، که رهبری انقلاب چین (۱۹۴۹م.) را به دست داشت چنین عنوان کرد که در انقلاب های رهائی بخش ملی نیز، مسئله رهبری طبقه کارگر میسر است و نام چنین انقلابی را «انقلاب

دمکراتیک نوین» نهاد. در این انقلاب همه نیروهای خلقی و ضد امپریالیست مشارکت دارند (مانند بورژوازی ملی، خرده بورژوازی و حتی به تعبیر مائو «فئودالهای ضد امپریالیست»)، ولی بتدریج کمونیست ها سایر نیروهای «غیر پرولتری» را از حاکمیت حذف خواهند کرد، و بدینسان انقلاب دمکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی تحول خواهد یافت.

مارکسیسم؛ «دمکراسی انقلابی» و «راه رشد غیر سرمایه داری»

در نیمه قرن بیستم، امواج انقلابهای رهائی بخش و استقلال طلبانه، جهان سوم را فراگرفت. ویژگی این انقلاب ها در این بود که دارای اهداف جدی ضد استعماری و ضد امپریالیستی (مانند انقلاب الجزایر) بود و بعلاوه، توده مردم و رهبران این انقلاب ها دارای خواست ها و آرمانهای عدالت جویانه بودند و گاه (مانند جمال عبدالناصر) از نوعی «سوسیالیسم ملی» دفاع می کردند. از سوی دیگر، در اینگونه کشورها (مانند کشورهای عربی و آفریقائی) کمونیست ها فاقد قدرت کافی برای کسب رهبری (هژمونی) بودند و بافت سنتی فرهنگ جامعه و وجود ایدئولوژی های متنفس ناسیونالیستی و مذهبی راه توسعه مارکسیسم را بشدت سد می کرد. تئوریسین های مارکسیست انقلاب های رهائی بخش ملی را ماهیتاً، انقلابهای بورژوا-دمکراتیک ارزیابی می کردند، که اهداف و خواست های اساسی آن ها همان اهداف بورژوا-دمکراتیک (حذف جامعه سنتی و توسعه جامعه مدرن صنعتی) می باشد. ولی اینگونه انقلاب ها، علاوه بر بعد بورژوا-دمکراتیک، دارای بعد شدید ضد امپریالیستی هستند، و لذا بعنوان انقلاب های دمکراتیک ملی تئوریزه شدند. این انقلاب ها، منجر به استقرار دولت های نوپائی می گردند که در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی در بسیاری از کشورهای نو استقلال و رهائی یافته به قدرت رسیدند. این دولت ها، اگر در راه ضد امپریالیستی و دمکراتیک خود کم و بیش استوار باشند و راه وابستگی مجدد به امپریالیسم غرب را نپویند، دولتهای دمکراسی ملی نامیده می شوند. ویژگی این دولت و شخصیت ها (که دمکرات ملی نام گرفتند)، تلاش های استقلال طلبانه (در ضدیت با غرب) و عدالت جویانه آنها (گرایش به تحولات اقتصادی در راستای تحقق عدالت اجتماعی) می باشد.

بنابراین، در نیمه قرن بیستم، تحت تأثیر انقلاب های رهائی بخش جهان سوم، تئوری انقلاب دمکراتیک ملی توسط مارکسیسم مدون شد. بعدها، بویژه در دهه های ۱۹۷۰-۱۹۶۰م. این تئوری مورد بحث جدی قرار گرفت و مقوله جدیدی بنام دمکراسی مطرح شد. ظهور احزاب و شخصیت های انقلابی رادیکال در جهان سوم، که هر چند مارکسیست

نبودند ولی از خود گرایش های شدید ضد سرمایه داری بروز می دادند، موجب پیدایش مقوله «دمکراسی انقلابی» در مارکسیسم گردید. درباره مرز این اصطلاح با اصطلاح «دمکراسی ملی»، در میان تئوریسین های مارکسیست اختلاف نظر وجود دارد. کارن بروتنتس، این دو اصطلاح را مترادف هم می داند. (۱) ولی برخی تئوریسین ها کوشیدند تا اصطلاح «دمکراسی ملی» را به جناح میانه رو و راست، و اصطلاح «دمکراسی انقلابی» را به جناح چپ و رادیکال و شوروی گرای (ولی غیر مارکسیست) رهبران انقلاب های رهائی بخش جهان سوم اطلاق کنند.

احسان طبری، تئوریسین برجسته مارکسیسم، از زمره نخستین کسانی بود که به تبیین طبقاتی پدیده «دمکراسی انقلابی» پرداخت و در تحلیل خود از دیدگاه مارکسیستی چنین گفت: «مفهوم «قشرهای متوسط» که از بورژوازی کوچک تا لایه هایی از کارگران و دهقانان را در بر می گیرد، در «جهان سوم»... اهمیت بسیار دارد. «قشرهای متوسط» جامعه تنها به معنای خرده بورژوازی نیست (که البته بخش مهمی از این قشرهای متوسط است). قشرهای متوسط جامعه در کشورهای «جهان سوم» علاوه بر خرده بورژوازی، چنان که گفتیم، لایه هایی از بورژوازی کوچک، بخشی از کارگران و دهقانان، بخش مهمی از کارمندان و روشنفکران، افسران ارتش و روحانیون را در بر می گیرد.

این قشرها با آن که در تکامل آتی جامعه سرمایه داری از هم فاصله می گیرند، ولی در مراحل آغازین تکامل سرمایه داری، از جهت شیوه زندگی و طرز تفکر و شیوه برخورد با مسائل، با هم همانندی دارند. قشربندی در میان این لایه که آنها را از یکپارچگی سنتی بیرون می آورد، چنانکه گفتیم در جوامع رشد یافته سرمایه داری انجام می گیرد.

دمکراسی انقلابی از جهت سیاسی فعال، ملت گرا (ناسیونالیست) و بنیادگرا (رادیکال) قشرهای متوسط است که یک کار پایه (یا پلاتفرم) سیاسی ضد امپریالیستی، ضد فئودالی، ضد پدر سالاری، ضد سرمایه داری را می پذیرد و عرضه میکند. وضع جهانی و وضع داخلی کشور، و نیز تجربه هایی که گرد آورده، در نوع موضع گیری دمکراسی انقلابی و درجه پیگیری مؤثر است. زمانی بود که حزب ما، مقوله «بورژوازی ملی» را که در جنبش ملی کردن نفت نقش مهمی داشت نمی شناخت و امروز کسانی مقوله مهم «دمکراسی انقلابی» را که در انقلاب اخیر نقش مهمی دارد نمی شناسند و این پایه معرفتی

۱- کارن بروتنتس، انقلابهای رهائی بخش ملی دوران معاصر، جلد دوم، ترجمه ب. بهزادی، نشر دوران، ۱۳۶۱، ص ۷ (زیرنویس ۱).

خطاهاست.

در موضع گیری دمکراسی انقلابی نوعی التقاط دیده می شود. عناصر ضد امپریالیستی، ملت گرایانه، دمکراتیک (خلقی)، روحیات مخالف با سرمایه داری بزرگ و قبول نوعی عناصر سوسیالیستی (بصورت دفاع از قسط و عدالت اجتماعی) در این موضع گیری وارد می گردد. دمکرات های انقلابی دوران ما، مانند دمکرات های انقلابی قرن نوزدهم (مثلاً نارودنیک ها در روسیه)^(۱)، توجه خاصی به حل مسئله دهقانی دارند. در عین حال، آنها تحت تأثیر اندیشه های مختلف جامعه شناسی بورژوائی و خرده بورژوائی غربی نیز قرار می گیرند و معمولاً شدیداً ضد کمونیست و ضد مارکسیست هستند. در کشور ما، دمکرات های انقلابی، گاه به شکل مذهبی و گاه به شکل غیر مذهبی بروز کرده اند و نظریات «میانگین» خود را (که بین ایدئولوژی سرمایه داری و ایدئولوژی کارگری [مارکسیسم] است) مطرح ساخته اند. در واقع توسل به «ملت گرایی» و مخالفت با «اجنبی» و توسل به «مذهب»، صفت شاخصی در ایدئولوژی التقاطی دمکراسی انقلابی است. مثلاً، قوام نکرومه از رهبران جنبش رهائی بخش غنا در نظریه موسوم به «کنسیالیزم» خود، بر آن بود که تفاوتی بین نظریات مسیح با مارکس وجود ندارد. جولیوس نایر رهبر جنبش رهائی بخش تانزانیا در «اعلامیه آروشا» تصریح می کرد که تنها مذهب است که او را از مارکسیسم جدا می کند. در ماده پنجم قانون اساسی جدید الجزایر، تصریح شده است که اسلام و مدنیت عربی از سوئی و سوسیالیسم کارگری و دهقانی از سوی دیگر اجزاء ایدئولوژیک حکومت هستند. یا در برنامه حزب سوسیالیستی برمه، از سوئی سالوس و ریاکاری مذهبی نفی شده ولی از سوی دیگر مذهبی که موجب تزکیه اخلاقی جامعه باشد همراه با سوسیالیسم توصیه شده است. هدف دمکراسی انقلابی از توجه به مذهب علاوه بر دل بستگی صادقانه خود دمکرات های انقلابی به این عقاید مذهبی، جلب هر چه بیشتر عامه است که در «جهان سوم» به معتقدات مذهبی باوری عمیق دارند... در میان دمکرات های انقلابی ناهمگونی حکمرواست. در میان آنها می توان یک جناح چپ و پیگیر و یک جناح راست که عمیقاً ضد کمونیست و فاشیست مآب است و یک جناح معتدل و میانگین تشخیص داد. در مورد جناح راست دمکراسی انقلابی، لنین حتی اصطلاح «دمکراسی ارتجاعی» را به کار می برد، یعنی علیرغم خلقت و ملت گرایی ضد امپریالیستی و مترقی، سنت پرستی، ضدیت با عقاید انقلابی آنها را به موضع گیری های ارتجاعی سوق

۱- برای آشنایی با مفهوم «نارودیسم» به شناخت و سنجش مارکسیسم، ص ۴۹۶ مراجعه شود.

طبیعی است که دمکراسی انقلابی به علت پایگاه ناهمگون خود دارای گرایش های بالقوه تاریخی گوناگون است. بسته به وضع کشور و وضع جهان، یا به بیان دیگر بسته به فشار بورژوازی داخلی و فشار امپریالیسم، و بسته به اینکه دمکرات های انقلابی متعلق به چه جناح یا دارای چگونه لیدرهائی هستند، یا تا چه حد از عهده حل مسائلی که با آن روبرو هستند، برمی آیند، سمت گیری آنها فرق میکنند. این سمت گیری ها می تواند به صورت چرخش به راست و چرخش به چپ درآید. زیربنای اقتصادی کشور معین در این چرخش ها مؤثر است. درجه قوت بورژوازی محلی و یا پرولتاریای محلی در این چرخش ها مؤثر است...»^(۱)

همانگونه که در تعریف جامع و فشرده فوق مشاهده می شود، سخن بر سر ظهور پدیده ای است که جامعه شناسی مارکسیستی را، بویژه بعثت اهمیت جدی سیاسی و علمی آن، به خود درگیر کرده و به تناقض کشانده است. تا پیش از این، مارکسیسم، انواع انقلاب های اجتماعی معاصر را با دو مقوله «بورژوا-دمکراتیک» و «سوسیالیستی» قالب می زد. ولی اکنون سخن بر سر ظهور جنبش های انقلابی گسترده و دارای پایه مردمی نیرومند در جهان سوم است که:

۱- شدیداً ضدامپریالیستی و ضدسرمایه داری هستند و شعارهای عدالت جویانه و استقلال طلبانه جدی را پیش می کشند و در این مسیر، کاپیتالیسم غربی را بعنوان الگوی رشد مردود می شمرند. بنابراین اطلاق بورژوا-دمکراتیک به این جنبش ها و بینش ها و رجال صحیح نیست.

۲- در عین حال مارکسیسم را بعنوان یک ایدئولوژی نمی پذیرند، در برابر بلوک سوسیالیست، از خود استقلال عمل نشان می دهند و به ایدئولوژی های «ناسیونالیستی» یا «مذهبی» باور دارند. در برخورد با این پدیده است که باب جدیدی در مارکسیسم گشوده شد. در تحلیل فوق، احسان طبری و سایر تئوریسین های مارکسیست مانند اولیانفسکی و بروتنتس، «دمکراسی انقلابی» را به عنوان پدیده ای نو مطرح می سازند که پایه طبقاتی آن نه بورژوازی و نه خرده بورژوازی است، بلکه طیف وسیعی است بنام «قشرهای متوسط»! خود این پدیده نیازمند تحلیل جدی است و تناقض بینش طبقاتی مارکسیسم و نارسائی آن را نشان می دهد که از حوصله این نوشتار خارج است.

۱- احسان طبری، نوشته های فلسفی و اجتماعی، انتشارات حزب توده، ۱۳۶۱، ص ۲۸۱ _ ۲۸۳.

برای آنکه روشن تر شود که سخن بر سر چه پدیده ای است، به توصیف روستیلاو اولیانفسکی از قوام نکرومه، رهبر استقلال غنا و چهره برجسته «جنبش عدم تعهد» توجه کنیم:

قوام نکرومه یکی از برجسته ترین شخصیت های جنبش ضد استعماری آفریقا در سال های ۱۹۶۰-۱۹۴۰ است. او بعنوان یک رهبر سیاسی به سمبل آزادی و وحدت آفریقا، سمبل مبارزه آشتی ناپذیر علیه بهره کشی استعماری و نواستعماری و به یک رجل سیاسی دارای وجهه جهانی بدل گردید. او یک اندیشمند و نظریه پرداز برجسته سیاسی بود که می کوشید به درکی فلسفی، از روند رهائی ملی و اجتماعی کشورهای مستعمره دست یابد...

فعالیت های وی، از آن گرایش های در ریشه متضادی که ویژه جنبش رهائی بخش معاصر است، متأثر بود: تلاش در راه پیشرفت اجتماعی همراه با عقب ماندگی عمیق، خصایص دمکراتیک یک رهبر توده ای جنبش رهائی بخش و شیوه های استبدادی حکومتی که ریشه در سنن قرون وسطایی قبیله گرایی آفریقائی دارد، کشش به سوی سوسیالیسم و تعصبات خشک ناسیونالیستی، تمایل به خدمت صادقانه به منافع خلق و جاه طلبی های افراطی شخصی، توهنات رفرمیستی بر شالوده مشی احزاب کارگری و رادیکالیسم چپ. این پدیده ویژه نکرومه و «خصیصه» شخص وی نبود، بلکه انعکاس تناقضات ژرف و واقعی قشر میانی خرده بورژوازی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بود که پس از جنگ جهانی دوم بعنوان فعال ترین نیرو در کشورهای ملی نوپا در صف مقدم مبارزات استقلال طلبانه قرار گرفتند... (۱)

اولیانفسکی در این مقاله ضمن آنکه نکرومه را می ستاید، او را به علت عقاید غیر مارکسیستی اش به شدت نقد می کند و به انقلابیون آفریقا، نه راه نکرومه، بلکه راه مارکسیسم را توصیه می نماید.

به هر روی، همانگونه که پیدایش «جنبش چپ نو» در محافل روشنفکری و دانشجویی غرب، ایدئولوژی مارکسیسم را به شدت تحت الشعاع خود قرار داد، پیدایش جنبش های رادیکال انقلابی در جهان سوم، که داعیه استقلال و حتی رقابت با مارکسیسم را داشتند نیز،

۱- روستیلاو اولیانفسکی، «سوسیالیسم علمی و قوام نکرومه»، ترجمه ع. شهبازی (مجله دنیا، شماره ۴ سال ۱۳۵۹).

بر تئوری های مارکسیستی تأثیر گذارد و به پیدایش مباحث تازه «انقلاب ملی - دمکراتیک»، «دمکراسی ملی» و «دمکراسی انقلابی» منجر شد. تئوریسین های مارکسیست، همانگونه که در برابر «جنبش چپ نو» عمل کردند، در برابر «جنبش دمکراسی انقلابی» نیز کوشیدند تا ضمن نقد «پیش داوری های ضد کمونیستی» آنها، در جهت جذب این جنبش ها و شخصیت ها به مدار اردوگاه مارکسیسم بکوشند. پیدایش «جنبش عدم تعهد» و تأثیرات عظیم بین المللی آن در این شیوه نگرش تأثیر جدی داشت.

تحت تأثیر این پدیده، این پرسش در جامعه شناسی مارکسیستی مطرح شد که: راه رشدی که رژیم های انقلابی نواستقلال درپیش گرفته اند و در آن ضمن نفی راه سرمایه داری غرب حاضر به تبعیت از الگوی رشد مارکسیستی نیز نمی باشند، چیست؟ طبیعی است که این راه رشد، سوسیالیستی نیست، ولی آیا می توان آن را بعنوان راه رشد سرمایه داری ارزیابی کرد؟! عبارت دیگر، آن راه رشدی را که رژیم های دمکرات انقلابی پیش گرفته اند باید تحت چه بابتی تبیین و تبیین کرد؟

در پاسخ به این پرسش، گروهی از نظریه پردازان مارکسیست مدعی شدند که راه سومی میان سرمایه داری و سوسیالیسم وجود ندارد و الگوی رشدی که کشورهای از نوع الجزایر در پیش گرفته اند همان سرمایه داری دولتی است، که لاجرم به همپیوندی با سرمایه داری بین المللی خواهد انجامید. برای انقلاب های رهائی بخش جهان سوم دو راه بیشتر وجود ندارد: یا باید رهبری مارکسیست ها را بپذیرند و در راه رشد سوسیالیستی گام بردارند (مانند الگوی ویتنام و کوبا) و یا در غیر این حالت و تمسک به الگوهای تخیلی مبنی بر «راه سوم» لاجرم راه سرمایه داری را طی خواهند کرد و جذب مدار سرمایه داری بین المللی خواهند شد. (۱)

این تحلیل اگر به این شکل بی پیرایه بیان می شد، در واقع سبب انزوای اتحاد شوروی و اردوگاه مارکسیسم از جنبش های انقلابی جهان سوم می گردید، در حالیکه تئوریسین های مارکسیست با توجه به ابعاد ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری این جنبش ها قصد جذب و تأثیرگذاری بر آنها را داشتند. لذا در عین باور به تحلیل فوق مبنی بر عدم امکان «راه سوم» میان سرمایه داری و سوسیالیسم، کوشیدند تا این تحلیل را بنحوی ارائه دهند که سبب جلب جنبش های انقلابی - دمکراتیک، در مدار اتحاد شوروی گردد. بر پایه همین ضرورت عملی - سیاسی بود که تئوری «راه رشد غیر سرمایه داری» تنظیم شد.

۱- این دیدگاه در پایه تحلیل سازمان های چپ رو مانند «راه کارگر» قرار داشت.

تئوری «راه رشد غیر سرمایه داری»، تلاشی است در جهت تطبیق تئوری های کلاسیک مارکسیستی بر مسایل مستحدثه و نوین برخاسته از واقعیت پویای جنبش های انقلابی در جهان سوم، که با قالبها و قانونمندی های کهن مارکسیستی، که مولود شرایط قرن نوزدهم اروپای غربی است، هم خوان نیست. این تئوری، بر بنیاد تحلیل دو قطبی از جهان معاصر، که «تئوری دوران» خوانده می شود استوار است: «دوران معاصر» که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه آغاز می شود، به حوزه نفوذ دو بلوک سرمایه داری (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) و سوسیالیستی (به رهبری اتحاد شوروی) تقسیم شده است. کشورهای جهان سوم که در ستیز با امپریالیسم جهانی راه استقلال و رهائی از سلطه استعمار و نو استعمار را پیش می گیرند، به دلیل سوابق مبارزه ضد امپریالیستی گرایش های شدید ضد کاپیتالیستی از خود بروز می دهند.^(۱) این کشورها پس از استقلال سیاسی دو راه بیشتر فرا روی خود ندارند: یا باید پیوندهای اقتصادی خود را با دنیای سرمایه داری غرب حفظ کنند، که لاجرم به تحکیم مجدد سلطه امپریالیسم بر آنها خواهد انجامید و راه رشد سرمایه داری را در پیش خواهند گرفت و یا باید بر مبارزه استقلال طلبانه و عدالت جویانه خود بر اتحاد شوروی و بلوک سوسیالیستی تکیه کنند. در چنین صورتی، اینگونه کشورها «راه رشد غیر سرمایه داری» را در پیش می گیرند. «راه رشد غیر سرمایه داری» به معنای مجموعه اقداماتی است که رژیم های انقلابی - دمکراتیک در راستای استقلال اقتصادی و بسط عدالت اجتماعی در کشور پی می گیرند. از دیدگاه تئوریسین های شوروی، «راه رشد غیر سرمایه داری» راه سومی میان سرمایه داری و سوسیالیسم نیست، بلکه تنها یک دوره انتقال است، راهی است که لاجرم به سوسیالیسم ختم خواهد شد. و اگر دمکراتهای انقلابی در این گرایش خود به سمت بلوک سوسیالیستی از خود ناپیگیری نشان دهند چاره ای جز بازگشت به راه رشد سرمایه داری نخواهند داشت.

با توجه به توضیح فوق روشن می شود که اصولاً پدیده ای بنام «راه رشد غیر سرمایه داری» به عنوان «راه سوم» میان سوسیالیسم و سرمایه داری، مورد قبول تئوریسین های شوروی نبوده و آنچه که بنام تئوری «راه رشد غیر سرمایه داری» عرضه می گردد، یک مشی سیاسی است که می کوشد تا راه هم پیوندی و جذب به بلوک سوسیالیستی را بعنوان تنها

۱- همانگونه که گفتیم در پایه تئوری های جدید احزاب کمونیست شوروی گرا «تئوری دوران های تاریخی» قرار دارد. تئوری فوق نیازمند بحث مستقلی است. برای آشنائی اجمالی مراجعه شود به: ف. م. جوانشیر، مائوئیسم و بازتاب آن در ایران، انتشارات حزب توده، چاپ سوم، ۱۳۵۹، ص ۸۶ - ۹۹.

راه رهائی از سلطه بلوک امپریالیستی غرب به کشورهای انقلابی جهان سوم توصیه کند و راه موفقیت نهائی آن ها را در استقلال ملی و عدالت اجتماعی، راه سوسیالیسم (از نوع مارکسیستی آن) بنمایاند.

در این رابطه، معمولاً اصطلاح سیمتگیری سوسیالیستی نیز عنوان می گردد. این اصطلاح به چه معنا است و تفاوت آن با راه رشد غیر سرمایه داری در چیست؟

در این مورد نیز باید گفت که هماهنگی کاملی در میان تئورسین های مارکسیست در کاربرد این دو اصطلاح وجود ندارد. اصولاً اصطلاح «سیمتگیری سوسیالیستی» در اسناد احزاب کمونیست در آغاز بعنوان اصطلاحی مترادف با «راه رشد غیر سرمایه داری» مطرح شد و منظور، اشاره به راه رشد اقتصادی رژیم های انقلابی جهان سوم، که دارای گرایش های ضد سرمایه داری و عدالت جویانه است، بود. برخی اندیشه پردازان مارکسیست ترجیح می دادند که اصطلاح «سیمتگیری سوسیالیستی» را بجای «راه رشد غیر سرمایه داری» بکار برند، زیرا: اصطلاح سیمتگیری سوسیالیستی دارای بار ایجابی بیشتری به سود سوسیالیسم (از نظر سیاسی - تبلیغی) است و راه آینده این جوامع (سوسیالیسم) را تبلیغ و توصیه می کند، در حالیکه اصطلاح «راه رشد غیر سرمایه داری» تنها حامل بار سلبی (نفی سرمایه داری بدون اثبات جهت گیری به سوی سوسیالیسم) می باشد. ولی از سوی دیگر، برخی تئورسین های مارکسیست چنین استدلال می کردند که هر چند اصطلاح سیمتگیری سوسیالیستی از نظر تبلیغی اصطلاح مثبتی است و هیچ شبهه ای دال بر امکان راه سوم میان سرمایه داری و سوسیالیسم را بر نمی انگیزد و از این نظر مفید است، ولی اصطلاح دقیقی نیست، زیرا چه بسا کشورهایی که در راه رشد فوق گام نهاده اند، ولی از نیمه راه به دلیل شکست های اقتصادی و یا فشار قدرت های سیاسی داخلی و خارجی به راه رشد سرمایه داری باز گشته اند (مانند تحول مصر در دوران پس از مرگ ناصر به سمت غرب، یا تحول سومالی به سمت غرب و عدول از راه رشد انقلابی پیشین در حیات خود زیاد باره). بنابراین، از آنجا که «راه رشد غیر سرمایه داری»، یک راه مستقل رشد نیست و تنها یک دوره گذار و انتقال است و سرانجام آن نیز قابل پیش بینی نیست که رژیم ضد امپریالیست و انقلابی آیا واقعاً جذب راه سوسیالیستی (حوزه نفوذ مسکو) خواهد شد و یا به سمت غرب گرایش خواهد یافت، لذا این اصطلاح مناسب تر است.

ولی بعدها، بویژه در دهه ۱۹۸۰م. تلاش هائی صورت گرفت تا این دو اصطلاح تفکیک شود. برخی نظریه پردازان مارکسیست چنین به تبیین دو مقوله فوق پرداختند:

«راه رشد غیر سرمایه داری» به راه رشد اقتصادی آن رژیم های انقلابی اطلاق می گردد

که در اقدامات و برنامه ریزی های خود گرایش ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری، در جهت محدود ساختن مالکیت خصوصی بزرگ و بسط مالکیت دولتی بروز می دهند، ولی بدلیل عدم اعتقاد به ایدئولوژی مارکسیستی و گاه عناد و ضدیت با مارکسیسم و احزاب کمونیست، آینده آنها مبهم است.

«سمتگیری سوسیالیستی» به راه رشد اقتصادی آن رژیم هائی اطلاق می گردد که سمتگیری آنها به سوی سوسیالیسم تقریباً قطعی تلقی می گردد و دارای مناسبات استواری با اتحاد شوروی و بلوک شرق می باشند. طبیعی است که چنین وضعی عموماً در مورد آن رژیم هائی صادق است که رهبری آن به دست کمونیست ها است. بعبارت دیگر، اصطلاح «سمتگیری سوسیالیستی»، به راه رشد اقتصادی حکومت های مارکسیست، مانند افغانستان، اتیوپی، یمن جنوبی، آنگولا، موزامبیک و... اطلاق می گردد که بدلیل عقب ماندگی کشور و فقدان صنعت پیشرفته در آنها، هنوز نمی توانند مدعی ساختمان جامعه سوسیالیستی باشند، ولی با برنامه ریزی دولتی و کمک بلوک شرق در جهت مدرنیزاسیون و صنعتی کردن کشور طبق الگوی سوسیالیستی رشد، تلاش می کنند. (۱)

۱- . آشنایی با مباحث فوق دارای اهمیت کلیدی در شناخت سیاست خارجی اتحاد شوروی و بلوک شرق و احزاب کمونیست در رابطه با جهان سوم می باشد و برای شناخت صحیح مواضع و عملکردهای احزاب کمونیست جهان سوم نیز دارای اهمیت قطعی است. بعلاوه، پژوهشگران مارکسیسم نیز برای درک آخرین تحلیل های مارکسیستی در مسائل جهان سوم و راه رشد، باید بر این مباحث تسلط کافی داشته باشند. در توضیح فشرده فوق، تنها بر نکات گروهی تأکید شد و برای جلوگیری از اطاله کلام از ورود در مباحث تخصصی اجتناب گردید. لازمه شناخت و نقد تئوری های مارکسیستی در مسائل جهان سوم، علاوه بر آگاهی بر مبانی تئوریک مارکسیسم، آشنائی با جنبش ها و تحولات فکری و سیاسی معاصر در کشورهای آسیائی و آفریقائی و آمریکای لاتین و نیز شناخت تئوری های جامعه شناسان غربی در این زمینه می باشد. برای مطالعه بیشتر در مسئله «راه رشد غیر سرمایه داری» و «دمکراسی انقلابی»، برخی آثار تئوریسین های شوروی به فارسی ترجمه شده که می توان به آنها مراجعه کرد: _ و. سولودوو نیکوف و . بوگوسلافسکی، تجربه تاریخی راه رشد غیر سرمایه داری، ترجمه غلامحسین متین و علیرضا جباری، انتشارات اخگر و پیک ایران، ۲ جلد. _ آندریف، راه رشد غیر سرمایه داری، ترجمه خسرو اسدی، انتشارات ابوریحان، ۱۳۵۹. _ ر. اولیانفسکی، مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ترجمه هدایت حاتمی و... انتشارات حزب توده، چاپ سوم، ۱۳۵۹. _ و. چیرکین؛ یودین، دولت با سمت گیری سوسیالیستی، ترجمه پرویز علوی، انتشارات روزبه، ۱۳۶۰. _ الکسی لفکفسکی، ساختار اجتماعی کشورهای رشد یابنده، ترجمه شمس الدین بدیع تبریزی، انتشارات حیدر بابا، ۱۳۶۰. _ ک. بروتنتس، انقلابهای رهائی بخش ملی دوران معاصر، ترجمه ا. پویا، انتشارات ابوریحان، ۱۳۶۱ (دو جلد). _ و. آفانسیف و... مبانی سوسیالیسم علمی، ترجمه و نشر از: سازمان جوانان توده، ۱۳۶۰ (صفحات ۱۳۱ _ ۱۷۷). _ ک. بروتنتس، مسائل کشورهای رهائی یافته، ترجمه احمد بسطامی، نشر تندر، ۱۳۶۱. _ ک: بروتنتس، دمکراسی انقلابی و انقلابهای رهائی بخش ملی امروز، ترجمه و نشر از : سازمان جوانان توده، ۱۳۶۰.

استراتژی و تاکتیک حزب توده

«استراتژی نهائی»

حزب توده، یک حزب مارکسیستی-لنینیستی است و تقید به این ایدئولوژی به صراحت در آخرین اساسنامه آن ذکر شده است. (۱) بر مبنای این ایدئولوژی، هدف نهائی و استراتژیک حزب توده، استقرار نظام سوسیالیستی و توسعه آن به سمت ایجاد یک جامعه کمونیستی در ایران است. (۲)

حزب توده، به گفته احسان طبری (خود را اخلاصمندان «حزب توده ایران» می نامید، ولی در ایدئولوژی و در عمل سیاسی و اجتماعی خود در حقیقت متعلق به ایران و مردم آن کشور نبود) (۳) یک حزب شوروی گرا بود. عملکرد این حزب و رهبران و اعضای آن در تاریخ معاصر ایران، نشانگر وابستگی مطلق به سیاست های منطقه ای مسکو، در چنان چارچوبی است که آن را حتی از احزاب مارکسیستی و چپ کم و بیش مستقل نیز متمایز می سازد و عنوان «ستون پنجم ابرقدرت شوروی» را زینده آن می سازد.

بنابراین، با توجه به دو خصیصه حزب توده (ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی و وابستگی مطلق به اتحاد شوروی) روشن می گردد که هدف نهائی حزب توده در ایران، استقرار یک نظام سوسیالیستی از نوع نظام های سوسیالیستی وابسته به شوروی می باشد. با توجه به موقعیت ژئوپولیتیک ایران و استقرار آن در منطقه جنوبی مرزهای شوروی، و با توجه به حاکمیت رژیم سوسیالیستی شوروی بر بسیاری از مناطق کهن اسلامی در حوزه قفقاز و دریای خزر (که اصطلاحاً جمهوری های آسیای میانه شوروی خوانده می شود)، بدیهی است که پیروزی حزب توده در ایران و تصرف حاکمیت سیاسی توسط آن، به معنای حذف ایران بعنوان یک کشور از صحنه سیاسی جهان و ادغام آن در امپراطوری پهناور شوروی می باشد.

بعبارت دیگر، پیروزی حزب توده در ایران، کشور ما را یا به یک جمهوری وابسته به

۱- . اساسنامه حزب توده ایران، چاپ ۱۳۶۰، تهران، ص ۳.

۲- . برای آشنایی با نظام سوسیالیستی و مرحله عالی آن (کمونیسم) مراجعه شود به: و. آفانسیف و دیگران، مبانی سوسیالیسم علمی، ترجمه و نشر سازمان جوانان توده ایران، فصل های هشتم و نهم؛ احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، ص ۲۸۵ _ ۳۰۰ و ۳۷۵ _ ۳۶۰.

۳- . احسان طبری، کژراهه، ص ۱۴.

شوروی (مانند تاجیکستان و آذربایجان شوروی) مبدل می ساخت و یا در بهترین حالت، سرنوشتی مانند جمهوری مغولستان را، که «ظاهراً» یک کشور مستقل بود، برای ایران سوسیالیستی ترسیم می نمود. با توجه به توضیح فوق، می توان علت وجودی و علت غائی پدیده ای بنام «حزب توده ایران» را عمیق تر دریافت.

اگر استراتژی نهائی حزب توده را، به سائقه ایدئولوژی مارکسیستی آن، تنها استقرار سوسیالیسم در ایران عنوان کنیم و خصیصه دوم این حزب یعنی شوروی گرائی مطلق را ذکر نکنیم، این تحلیل می تواند موجب آرایش چهره حزب توده و تحریف واقعیت شود. واقعیت این است که در عرف دانش اجتماعی جهان امروز، که متأثر از فرهنگ مغرب زمین است، واژه «سوسیالیسم» کاربرد متنوعی دارد و به انواع برداشت های گوناگون از نظام های اجتماعی «آرمانی» اطلاق می گردد. خاستگاه واژه سوسیالیسم، جامعه معاصر غربی است و ایدئولوژی های سوسیالیستی عموماً در تقابل با نظام ناعادلانه و غارتگرانه سرمایه داری غرب پدیدار شده و شکل گرفته اند. بنابراین، واژه سوسیالیسم در فرهنگ غربی دارای نوعی بار عدالت جویانه و انقلابی است و به طیف وسیعی از نیروهای سیاسی اطلاق می گردد. بسیاری از نیروها و افرادی که رؤیای یک جامعه عادلانه و فارغ از استثمار و ستم اجتماعی را در سر می پروراندند خود را «سوسیالیست» می دانند، در حالیکه بسیاری از آنها، نه «ملحد» (آته ئیست) هستند و نه به حذف کامل مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت دولتی و یک نظام دیوان سالار متمرکز اعتقاد دارند. برخی از جنبش های مذهبی در دنیای تحت سلطه مغرب زمین نیز، خود را «سوسیالیست» می خوانند و در این اطلاق به آرمان خود، مبنی بر استقرار عدالت اجتماعی نظر دارند. از سوی دیگر، و در قطب متضاد، بخشی از محافظ حاکمه دنیای سرمایه داری نیز خود را «سوسیالیست» می خوانند؛ مانند «حزب کارگر» انگلیس و «حزب کارگر» اسرائیل و «حزب سوسیال دمکرات» آلمان غربی و سایر احزاب وابسته به «انترناسیونال دوم».

بنابراین، در متن فرهنگ غربی واژه «سوسیالیسم» بطور کامل حامل آن معنایی نیست که ما در کاربرد آن قصد داریم. (۱) در جامعه ایران، از آنجا که واژه «سوسیالیسم» توسط حزب توده رایج و مصطلح شد، لذا بار منفی ویژه ای یافت که بر نظام سوسیالیستی حاکم در شوروی و جمهوری های آسیائی آن و اهداف حزب توده دلالت دقیق دارد. بنابراین،

۱- برای آشنائی با مفهوم سوسیالیسم به : احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، ص ۴۱ _ ۵۴ و توضیحات مربوطه در صفحات ۴۱۹ _ ۴۹۸ مراجعه شود.

استراتژی نهایی حزب توده، استقرار یک حکومت مارکسیستی دست نشانده شوروی در ایران بود، که به دلایل مختلف منجر به حذف کامل استقلال ملی ایران و نابودی قطعی فرهنگ بومی ما می شد. یعنی نمی توان این پدیده را با استقرار نظام های سوسیالیستی در کشورهایی چون کره شمالی و حتی با رژیم های هوادار شوروی چون ویتنام و کوبا و آنگولا و اتیوپی مقایسه کرد. این تحول، پدیده ای بود مساوی با مرگ فرهنگی و ملی یک کشور، که تنها قابل مقایسه با جمهوری هایی چون آذربایجان شوروی و تاجیکستان شوروی بود. احسان طبری، نظریه پرداز معروف مارکسیسم که به اسلام پیوست، در یک مصاحبه شفاهی چنین می گفت:

پیروزی مارکسیسم در ایران مساوی با نابودی کامل هویت ملی و فرهنگی این کشور است. ما کشوری خواهیم شد مانند آذربایجان شوروی. فرهنگ غنی و عمیق اسلامی ما نابود خواهد شد و حتی اگر موفق شویم نان و آب متوسطی برای آحاد مردم فراهم کنیم و رفاه نسبی اقتصادی را تأمین نمائیم، که البته پس از ۷۰ سال در آذربایجان شوروی هنوز از حل معضلات اقتصادی و تأمین عدالت اجتماعی فرسنگ ها فاصله است و بالعکس فساد اقتصادی بیداد می کند، از بعد فرهنگی و ملی به ملتی درجه دو و فرودست مبدل می شویم. از سوی دیگر، تداوم راه «انقلاب سفید» شاه، حداکثر ما را به کشوری مانند کره جنوبی تبدیل می کرد، که از سوی ایدئولوگ های غربی افتخار عنوان بی مسمای کشور توسعه یافته (و نه در حال رشد) را یافته است! این دو الگوی رشدی است که در برابر ما قرار دارد. آیا واقعاً این دو الگو برآورنده آرمان های مردم و روشنفکران ما است؟! به اعتقاد من، تنها انقلاب اسلامی بود که می توانست ایران را به یک کشور زنده و دارای هویت مستقل در جهان امروز مبدل کند و یک رستاخیز فرهنگی و ملی را موجب شود. به فهرست آثار فلسفی گذشته مانند ابن سینا و ملاصدرا و شیخ اشراق و غیره، که در سال های اخیر چاپ شده و استقبال عجیب و کشش باور نکردنی نسل جوان در شناخت میراث فرهنگی شان توجه کنید. این است علامت زایش یک ملت نو با فرهنگ و هویت و روانشناسی نو و مستقل. این است تنها راهی که می توانست ایران مرده و هضم شده در بطن تمدن معاصر غربی را به ایرانی زنده و شکوفا بدل سازد. (۱)

استراتژی مرحله ای

همانطور که گفتیم، استراتژی نهائی حزب توده، استقرار نظام سوسیالیستی (به معنایی که توضیح داده شد) در ایران بود. ولی از دیدگاه مارکسیسم، استقرار سوسیالیسم در یک کشور امری دلخواه نیست و نیازمند شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی معینی است. لازمه استقرار سوسیالیسم و انجام انقلاب سوسیالیستی در یک کشور آن است که آرایش نیروهای سیاسی (که از دیدگاه مارکسیسم بازتاب آرایش طبقاتی جامعه می باشد) بنحوی باشد که کمونیست ها (نمایندگان طبقه کارگر!) بتوانند قدرت سیاسی را بدست گیرند و با پشتوانه کافی سیاسی، حاکمیت خود را بر جامعه اعمال کنند.

برای آنکه کمونیست ها بتوانند به چنین موقعیت قاطع و ممتازی در جامعه، که توان تصرف قدرت سیاسی را داشته باشد دست یابند، باید شرایط اجتماعی و فرهنگی معینی موجود باشد. یک تحلیل گر سیاسی واقع بین می داند که برای تصرف قدرت سیاسی توسط کمونیست ها، وجود عوامل متعدد سیاسی و فرهنگی ضروری است. نقش قدرت های خارجی در کشور، زمینه تاریخی - فرهنگی جامعه و وجود شرایط روانشناختی و ایدئولوژیک برای اشاعه مکاتب چپ در کشور، بنحوی که «فرهنگ چپ» بعنوان یک فرهنگ انقلابی، مقبولیت و جاذبه عمومی داشته باشد (مانند نیکاراگوئه و ال سالوادور در آمریکای لاتین)، حدت و شدت ستیز با امپریالیسم غرب و فقدان فرهنگ ثالثی که بتواند پرچم مبارزه ضد امپریالیستی را به دست گیرد (مانند ناسیونالیسم، لیبرالیسم یا مذهب)، تشتت و ضعف سیاسی نیروهای وابسته به غرب و غیره و غیره، از جمله صدها عاملی است که می تواند زمینه تصرف قدرت توسط مارکسیست ها در یک کشور را فراهم سازد. بنابراین در شرایط بروز بحران اجتماعی، در جامعه ای که به علت انفجار سیاسی و فرهنگی راه گریز از مدار امپریالیسم غرب را در پیش گرفته، احتمال تصرف قدرت توسط نیروهای چپ ممکن است و این پدیده به هیچ روی به «عوامل عینی» که مارکسیسم مدعی آن است (رشد نیروهای مولد و به تبع آن ترکیب طبقاتی جامعه) بستگی ندارد. و لذا می بینیم که مارکسیسم در بسیاری از کشورهایی که یا فاقد «پرولتاریای صنعتی» بودند و یا از نظر رشد صنعت در مراحل متوسط (مانند روسیه) قرار داشتند به پیروزی رسید.

ولی مارکسیست ها بر اساس بینش قالبی و جزمی خود، حداقل در تحلیل رسمی خویش، مدعی اند که مرحله انقلاب سوسیالیستی به ترکیب طبقات جامعه بستگی دارد. بعبارت دیگر، برای استقرار سوسیالیسم ضروری است که سرمایه داری صنعتی رشد کافی داشته باشد و در نتیجه طبقه کارگر، اکثریت قابل توجهی را در جامعه تشکیل دهد. در

چنین شرایطی است که تضاد اصلی جامعه، «تضاد کار و سرمایه» (یعنی میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار) خواهد بود و انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار خواهد داشت. بر مبنای این تحلیل مشخص نیست که چرا در روسیه نیمه دهقانی-فلاحی که کارگران صنعتی، اقلیت کوچکی از جامعه را تشکیل می دادند، انقلاب سوسیالیستی شد و نه در انگلستان پیشرفته صنعتی؟! و یا چرا در کشوری چون ویتنام که کشوری دهقانی با صنعت ابتدائی و عقب مانده است و ساخت های اجتماعی عشیره ای و قبیله ای در بخش های مهمی از آن نیرومند است، انقلاب سوسیالیستی رخ داد، ولی در کشوری چون هندوستان، که پیشرفته ترین کشور صنعتی آسیا و جهان سوم محسوب می شود، حزب کمونیست این کشور مرحله انقلاب را «دمکراتیک ملی» می خواند و «راه رشد غیر سرمایه داری» را توصیه می کند؟! توجه به بروز پدیده تصرف قدرت توسط مارکسیست ها در کشورهای مختلف نشان می دهد که «تحلیل طبقاتی انقلاب سوسیالیستی» صرفاً یک تحلیل نمایشی ایدئولوژیک است و مارکسیست ها در عمل سیاسی خود بدان توجه ندارند. در هر کشوری که شرایط سیاسی و فرهنگی و بین المللی مناسب برای تصرف قدرت توسط کمونیست ها پدید شده و احتمال پیروزی بیش از ۵۰ درصد بوده است، مارکسیست ها در یورش به سمت تصرف قدرت درنگ نکرده اند و «لحظات با ارزش و تاریخ ساز» را با تحلیل های اقتصادی و تئوریک از دست نداده اند و آن مارکسیست های «جزم اندیشی» که به چنین اشتباهی دچار شده و مانند پلخانف به بحث های ملانقطی بر سر «شرایط عینی» پرداخته اند، از گردونه سیاست و ایدئولوژی خارج شده و در تاریخ مارکسیسم محکوم و مطرود گردیده اند.

به هر روی، حزب توده در تحلیل رسمی خود، از بدو تأسیس آن در ۱۳۲۰، مدعی بود که در ایران، شرایط اجتماعی-اقتصادی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست. در «طرح برنامه حزب توده ایران مصوب پلنوم هفتم (وسیع)» (۱۳۳۹) چنین آمده است:

هدف غائی حزب توده ایران ساختمان جامعه سوسیالیستی در ایران است ولی ایجاد جامعه سوسیالیستی در شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کنونی میهن ما مسئله روز نیست. (۱)

و بر مبنای این تحلیل، حزب توده انقلاب اسلامی ایران را «انقلاب ملی-دمکراتیک» ارزیابی می کرد:

هدف غائی حزب ما استقرار نظام سوسیالیستی است ولی در مرحله کنونی انقلاب در کشور ما که هنوز مردم تضاد خود را با امپریالیسم و تکیه گاه اجتماعی آن در جامعه ما و بقایای مناسبات ارباب - رعیتی و دیگر بقایای قرون وسطائی حل نکرده اند، انقلاب کماکان در مرحله ملی و دمکراتیک است.

در این انقلاب اکثریت مطلق افراد جامعه: کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهرها، روشنفکران میهن پرست، بورژوازی ملی و دیگر قشرها و عناصر ملی و مترقی و دمکراتیک جامعه ذینفعند. هدف این مرحله انقلاب استقرار حکومتی است ملی و دمکراتیک. (۱)

در تمام دوران حاکمیت پهلوی، حزب توده، مرحله انقلاب ایران را ملی و دمکراتیک عنوان می کرد و در پلمیک (جدال قلمی) با دیگر گروه های مارکسیستی که خواستار استقرار سوسیالیسم در ایران بودند، آنان را به «چپ روی»، سکتاریسم، ذهن گرائی و عدم شناخت عمیق مارکسیسم متهم می نمود.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حزب توده در پلنوم های شانزدهم (اسفند ۱۳۵۷) و هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) و در سایر اسناد حزبی، انقلاب ایران را «انقلاب ملی و دمکراتیک» عنوان نمود و بعد ها که واژه های «ملی» (بخاطر عملکردهای لیبرال ها و ملی گرایان) و «دمکراتیک» (به دلیل عملکردهای «حزب دمکرات کردستان» و «جبهه دمکراتیک ملی») در جامعه منفوریت یافت، عنوان فوق را به «انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران» (که به همان معنای انقلاب ملی - دمکراتیک است) تغییر داد. در این مرحله، حزب توده به شدت منکر جوهره و مضمون «اسلامی» انقلاب ایران بود و تنها دو بعد «ضد امپریالیستی» (ملی) و «مردمی» (دمکراتیک، خلقی) را بعنوان وجوه مشخصه انقلاب ایران بر می شمرد. کاربرد این اصطلاح، به حق حساسیت نیروهای انقلابی مسلمان را برانگیخته بود. بی تردید انقلاب اسلامی ایران، هم عمیقاً ضد امپریالیستی است و هم عمیقاً مردمی، و در این دو بعد بسیار قاطع تر از سایر انقلاب های ضد امپریالیستی و مردمی قرن بیستم می باشد.

ولی آنچه که وجه تمایز و شاخص انقلاب ایران از سایر انقلابات معاصر است، بُعد ایدئولوژیک آن است؛ که آنرا به یک انقلاب مکتبی و عبارت دیگر به یک رستاخیز فرهنگی - مذهبی بدل می سازد. بعد «اسلامی» انقلاب ایران، بدان خاصیتی می بخشد که آن

را نه یک انقلاب صرفاً ضد امپریالیستی، بلکه فراتر از آن به یک انقلاب ضد تمدن معاصر غربی (در دو بعد کاپیتالیستی و سوسیالیستی آن) بدل می سازد. این انقلابی است که داعیه استقرار «طرحی نو» در ایران و جهان را دارد. حزب توده بر این ویژگی بنیادین انقلاب اسلامی ایران عالماً و عامداً چشم می بست و تمامی تلاش خود را در جهت تخفیف و تنزل ایدئولوژیک انقلاب اسلامی ایران به یک انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی متعارف بکار می برد و خود نیز داعیه «تعمیق و گسترش» این انقلاب را داشت!

تلاش حزب توده در جهت لاپوشانی سرشت بنیادین انقلاب ایران (بعد مکتبی آن) در تحلیل های وسیع این حزب، که احزاب کمونیست سراسر جهان را تغذیه می کرد تبلور یافت و سرمنشاء انحراف بسیاری از تحلیل گران و تئوریسین های بلوک شرق و احزاب کمونیست جهان و ناتوانی آنها در شناخت یکتائی پدیده انقلاب اسلامی و عدم شناخت آنها از «پیام» و «داعیه» و «رسالت» این رستاخیز فرهنگی - مذهبی شد. تنها پس از شکست حزب توده بود که برخی از اندیشه پردازان و تئوریسین های شوروی به قصور ایدئولوژیک خود توجه کرده و تحلیل های حزب توده و تحلیل های پیشین تئوریسین های شوروی و کشورهای سوسیالیستی از ماهیت انقلاب ایران را بعنوان «جامعه شناسی عامیانه» به نقد کشیدند.

بعبارت دیگر، شکست حزب توده و انحلال آن در سال ۱۳۶۱، در بعد ایدئولوژیک نیز، در پیدایش شناخت دقیق تر و تحلیل های عمیق تر تئوریسین های مارکسیست در سراسر جهان از «پدیده انقلاب اسلامی» مؤثر بود.

در این راستا است که س. آقاییف، تئوریسین شوروی، در مجله آسیا و آفریقای امروز (شماره ۵، سال ۱۹۸۴) می نویسد:

ایران یگانه کشور اسلامی است که اصطلاح «انقلاب اسلامی» در آن بیان می شود و تا اندازه ای خصائل یک واقعیت عینی را کسب کرده است. انکار اهمیت این مفهوم، ظاهراً، نشانه برخورد جامعه شناسی عامیانه است. این جامعه شناسی می پندارد که هر شکل جنبش های سیاسی می تواند منطبق با بیان مستقیم و قاطع یک طبقه معین انجام شود. چنین برخوردی، علاوه بر این، با نظریه (عموماً پذیرفته شده)، درباره نوآوری تاریخی و منحصر بفردی تجربه انقلاب معاصر ایران (اگرچه مهم ترین ویژگیهای آن فعلاً مورد ارزیابی به اندازه کافی دقیق قرار نگرفته است) مغایرت دارد...

انقلاب اسلامی، شعار اصلی جنبشهای سیاسی اسلامی مختلف در بسیاری از

کشورهای اسلامی مشرق زمین است. بعلاوه، هر سازمان و گروه در این مفهوم، محتوای خود را می گنجانند. مسئله مشترک برای تمام آنها عبارت است از هدف اسلامی کردن تمام جوانب زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و خانوادگی تمام شهروندان کشورهای خود و اعلام «سومین راه» رشد که با سرمایه داری و سوسیالیسم متفاوت است. ایران یگانه کشور اسلامی است که این شعار در آن تجسم عملی یافته است. (۱)

همانگونه که مشاهده می شود این تحلیل، کلیه الگوهای متعارف «تحلیل طبقاتی» مارکسیسم را بهم می ریزد و به پدیده انقلاب اسلامی، بعنوان یک پدیده «غیر متعارف» و «نو» توجه می کند؛ پدیده ای که شناخت آن، تبیین عمیق فرهنگی- تاریخی تمدن ۱۴۰۰ ساله اسلامی و نیز تاریخ حداقل دو قرن اخیر تمدن مغرب زمین و فرآیند تعارض آنرا با شرق اسلامی می طلبد و نه تحلیل های قالبی و سطحی و عامیانه مرسوم را. (۲)

به هر روی، حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸، انقلاب ایران را یک انقلاب پیروزمند ملی- دمکراتیک (ضد امپریالیستی- مردمی) می خواند و «رسالت» خود را «تثبیت و تحکیم و گسترش همه جانبه انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران» اعلام می دارد. و در این رابطه برنامه مرحله ای خود را، مصوب پلنوم هفدهم- فروردین ۱۳۶۰، منتشر می سازد. (۳)

مضمون و پیام این برنامه، که با ظاهر دفاع از انقلاب نگاشته شده چیزی نیست مگر استراتژی مسخ انقلاب اسلامی ایران یا براندازی خزنده.

۱- کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۲۳ (برای آشنائی با مسئله انقلاب اسلامی و ماهیت آن و تحلیل های تئورسین های غرب و شرق به همین مأخذ، ص ۱۲ _ ۲۵ مراجعه شود).

۲- در این رابطه به بازجویی یکی از کادرهای حزب توده توجه شود. او که در سال های پس از انقلاب اسلامی، برای شرکت در یک سمینار بین المللی رفته است، می نویسد: «در سمینار متنی را خواندم که در آن براساس تحلیل های حزب به تشریح «انقلاب ملی و دمکراتیک ایران» پرداخته شده بود. پس از پایان سخنرانی من، نماینده افغانستان شدیداً برآشفته و با اعتراض گفت: رفیق ایرانی در سخنرانی خود انقلاب ایران را انقلاب ملی _ دمکراتیک می خواند، در حالیکه انقلاب ما (افغانستان) نیز انقلاب ملی _ دمکراتیک است و هیچ شباهتی به انقلاب ایران ندارد و بعلاوه خود رادیو تهران نیز انقلاب ایران را «انقلاب اسلامی» می خواند. چگونه می شود دو انقلاب هر دو «ملی _ دمکراتیک» باشند و این همه تفاوت داشته باشند. البته افغانی فوق که از جناح «خلق» حزب افغانستان (دار و دسته امین) بود از موضع ضدیت با انقلاب ایران این جمله را گفت و من واقعاً در جواب او ماندم».

۳- به مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، فروردین ۱۳۶۰، ص ۱۹۰ _ ۱۹۲ مراجعه شود.

پس از شکست طرح براندازی حزب توده، بقایای آن که به تجدید سازمان حزب در خارج از کشور دست زدند، مجدداً مرحله انقلاب ایران را «انقلاب ملی - دمکراتیک» ارزیابی کرده و مجدداً «همه نیروهای ضد امپریالیست و مردمی» را به تشکیل «جبهه متحد خلق» برای استقرار جمهوری ملی و دمکراتیک فراخواندند.

بنابراین، از دیدگاه بقایای حزب توده، انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب شکست خورده و ناتمام است، که موفق به اجرای رسالت تاریخی خود و انجام وظایف ملی و دمکراتیک نشد و لذا همچنان این مرحله انقلاب در دستور کار است!

چه باید کرد؟

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به گواه اسناد، چه برای سیاست پردازان غربی و چه تئوریسین های بلوک شرق و حزب توده، حادثه ای غیرقابل پیش بینی و نامنتظره بود. در برابر این انقلاب بزرگ که بر پشتوانه عظیم و بی نظیر مردمی متکی است چه می بایست کرد؟ پاسخ به این پرسش چارچوب استراتژی (مرحله ای) و تاکتیک های حزب توده را پی می ریخت.

روشن است که نظام برخاسته از انقلاب اسلامی، نظام ایده آل حزب توده نبود. ولی سخن بر سر «ایده آل» نبود؛ زیرا «ایده آل» زمانی تحقق می یابد که شرایط و امکانات تحقق آن فراهم باشد. حزب توده خواستار تصرف قدرت سیاسی و استقرار یک نظام سوسیالیستی شوروی گرا در ایران بود. ولی آیا مطرح کردن این خواست در شرایطی که فاقد هر گونه محمل عینی و پایگاه مردمی در داخل کشور بود، به معنای خودکشی سیاسی نبود؟ در اینجاست که راه حزب توده با راه سایر گروه های مارکسیست که بدون توجه به واقعیات، مسئله حاکمیت مارکسیست ها را مطرح می کنند جدا می شد. حزب توده، این گروه ها را «ذهن گرا»، «ماجراجو» و «حداکثر طلب» می دانست و شعارهای آنها را «کودکانه» تلقی می کرد و در مقابل، سیاست خود را «واقع گرایانه» می خواند. در اینجا مسئله تفاوت «استراتژی نهائی» و «استراتژی مرحله ای» اهمیت می یابد. نورالدین کیانوری در پرسش و پاسخ چنین می گوید:

برنامه حزب کاملاً مشخص است که هدف ما رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم بوده و هست. برنامه تردیدی بجای نمی گذارد که ما خواستار برانداختن رژیم سلطنتی و ایجاد جمهوری خلقی، توده ای و سوسیالیستی بوده ایم و هستیم. برنامه حزب شعار استراتژیک و دراز مدت آن است، اما اگر بخواهیم بطور مشخص به

مردم بگوئیم الان چه بکنند این همان شعار روز است.

بنابراین، در برابر حزب توده دو راه بیشتر وجود نداشت: یا با مطرح کردن شعارهای استراتژیک (سوسیالیستی) خود را در مقابل انقلاب اسلامی ایران و مردم مسلمان قرار می داد و به سرعت، مانند سایر گروه های چپ، ذوب و نابود می شد، و یا به تنظیم یک استراتژی محدود و مرحله ای می پرداخت و در چارچوب این استراتژی مرحله ای، که سمت آن در راستای استراتژی نهائی حزب بود، امکان بقاء خود را در نظام جمهوری اسلامی ایران فراهم می ساخت.

طبیعی است که راه اول برای حزبی که فاقد حداقل نیروی اجتماعی در جامعه ایران بود مساوی با نابودی قطعی و برکنار شدن آن از حیات سیاسی کشور و تبدیل آن به یک گروه محدود مستقر در کشورهای سوسیالیستی بود. ولی اگر راه دوم، راه بقاء در نظام جمهوری اسلامی ایران، پیش گرفته می شد، متضمن چه دستاوردهائی بود؟ این دستاوردها را چنین می توان خلاصه کرد:

۱- بدلیل سلطه مطلق امپریالیسم غرب بر جامعه ایران، حزب توده (بعنوان کارگزار ابرقدرت شوروی و در چارچوب رقابت قدرت های سلطه گر بیگانه در ایران) طی سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا آستانه انقلاب اسلامی ایران، بطور کامل در حیات اجتماعی کشور حضور نداشت. ولی پس از انقلاب بدلیل سقوط رژیم آمریکائی شاه، امکان فعالیت علنی در داخل کشور فراهم آمده بود. طبق استراتژی و تاکتیک لنینی، بهره گیری از شرایط فعالیت علنی برای احزاب کمونیست حیاتی و ضروری است (اصل تلفیق فعالیت علنی و مخفی)^(۱). حضور علنی در جامعه ایران این امکان را فراهم می ساخت تا حزب توده مجدداً بتواند در بخش هائی از جامعه تأثیر بگذارد و عناصری را به صفوف خود جلب کند و به کمیتی، که به هر روی قابل مقایسه با کمیت یک گروه مخفی نیست، دست یابد.

۲- مردم ایران بدون تردید متأثر از ایدئولوژی اسلامی بودند و تحت نفوذ بلاتردید امام خمینی قرار داشتند. این واقعیتی است که نمی توان کودکانه انکار کرد. ولی باید توجه داشت که خشم و عصیان انقلابی این مردم بطور عمده علیه امپریالیسم آمریکا و بلوک غرب بود و امام خمینی، آمریکا را «شیطان بزرگ» می خواند. درست است که غرب ستیزی اسلام انقلابی، یک غرب ستیزی بنیادگراست و همه مبانی تمدن غرب را (که سوسیالیسم را

۱- برای آشنائی با مسئله به: لنین، بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم، ترجمه محمد پورهرمان مراجعه شود.

نیز دربر می گیرد) آماج گرفته و خواستار استقرار یک «راه سوم» و یک الگوی جدید در میان دو راه رشد سرمایه داری و سوسیالیستی است، ولی می توان این غرب ستیزی را صرفاً در چارچوب سیاسی و نه مکتبی آن، تأیید کرد و با آن همگام شد و کوشید تا با استفاده از روحيات ضد غربی، انقلاب ایران را به سمت وابستگی به بلوک شرق سوق داد. بعلاوه، انقلاب ایران و داعیه آن مبنی بر استقلال از دو بلوک و «راه سوم»، متضمن هیچ پدیده عجیب و جدیدی نبود. داعیه «راه سوم» در همه کشورهایی که در سال های پس از جنگ جهانی دوم به استقلال دست یافته و یا راه ستیز با امپریالیسم غرب را در پیش گرفته اند، سابقه داشت و همان پدیده «دمکراسی انقلابی» بود که قبلاً تئوریزه و تبیین شده بود. مگر قوام نکرومه مدعی استقرار یک جامعه عدالت اجتماعی مستقل از دو بلوک در غنا نبود؟ مگر قذافی چنین داعیه ای نداشت؟ مگر ناصر «سوسیالیسم عربی» خود را در مقابل کاپیتالیسم غربی و سوسیالیسم مارکسیستی علم نکرده بود؟ پدیده «جمهوری اسلامی» نیز از دید حزب توده دارای چنین ماهیتی بود. در این رابطه، روحيات ضد شوروی و ضد کمونیستی انقلابیون مسلمان ایران نباید موجب نگرانی می شد. این پدیده در همه دمکرات های انقلابی وجود داشت و ناشی از دوگانگی پایگاه اجتماعی این نیروهای سیاسی و اجتماعی بود. بنابراین، اساس سیاست حزب در قبال انقلاب اسلامی ایران باید همان سیاستی می بود که پروتنتس در یک جمله بیان داشته است:

موضع کمونیستها در قبال دمکراسی انقلابی را می توان در این عبارت بیان کرد: اتحاد و مبارزه. در اینجا تنها بر این نکته تأکید می کنیم که منظور از مبارزه، مبارزه علیه دمکرات های انقلابی نیست، بلکه به معنایی، مبارزه برای دمکرات های انقلابی، مبارزه برای تحکیم مواضع مترقی و تکامل آنان در راستای مثبت است. (۱)

به عبارت دیگر، سیاست «اتحاد و مبارزه» با دمکرات های انقلابی به معنای تلاش برای سوق دادن این نیروها به سمت اردوگاه سوسیالیستی (در سیاست خارجی)، به سمت الگوی رشد سوسیالیستی (در سیاست داخلی) و به سمت ایدئولوژی مارکسیستی (در بعد فرهنگی - ایدئولوژیک) بود.

۳- انقلاب اسلامی ایران هنوز به استقرار یک نظام با ثبات و ریشه دار نینجامیده بود و درگیری های نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی، چه نیروهای مسلمان و چه معارض

۱- ک. ن. پروتنتس، دمکراسی انقلابی و انقلابهای رهائیبخش ملی امروز، ترجمه و نشر از سازمان جوانان توده، ۱۳۶۰، ص

انقلاب، طی سال های آینده، جزر و مدهای سیاسی جدی پدید می آورد. لذا حزب توده می بایست به توسعه امکانات سیاسی و مادی خود، از جمله سازمان های مخفی- نظامی می پرداخت و خود را به یک نیروی توانمند در حیات سیاسی ایران تبدیل می کرد. براساس این خط مشی، در ترسیم آینده انقلاب ایران دو راه محتمل بود:

الف) در جزر و مدهای سیاسی کشور، جناحی از نیروهای متنفذ سیاسی کشور (ملی گرا و شاید مذهبی) به سمت شوروی گرایش می یافت. حزب توده باید می کوشید تا چنین جناحی را کشف کند، آنرا تقویت نماید و با آن متحد شود و بدینسان راه سلطه یک جناح شوروی گرای غیر مارکسیست را، در اتحاد با حزب توده، هموار نماید. طبیعی است که اگر چنین امکانی تحقق می یافت، حزب توده پس از تحکیم مواضع خود بعنوان یک قدرت درجه اول سیاسی، بعدها به راحتی می توانست این متحد خود را از صحنه قدرت حذف کند و قدرت انحصاری را برقرار سازد. این فرآیندی است که در یمن جنوبی و در افغانستان رخ داده بود.

ب) بحران های سیاسی آینده ایران به شرایطی خواهد انجامید که کشور در یک هرج و مرج سیاسی فرو می رفت. پیدایش چنین شرایطی پس از وفات امام خمینی، که حزب توده بسیار زود می پنداشت، حتمی بود. در چنین وضعی برای حزب توده، اگر تا آن زمان بقاء خویش را تأمین می کرد و تدارکات مفصل مخفی- نظامی فراهم می ساخت، امکان اجرای یک «کودتای چپ» ممکن بود. مجموعه تحلیل فوق اساس سیاست حزب توده را در سال های ۱۳۶۱-۱۳۵۷ پی ریخت و حزب، تاکتیک های براندازی خود را به شکل طراحی و تدارک دو «آلترناتیو»ی زیرین بطور موازی به مرحله اجرا درآورد:

۱- مسخ انقلاب یا براندازی خزنده؛

۲- براندازی ضربتی یا کودتای چپ.

مسخ انقلاب یا براندازی خزنده

طرح فوق همان مشیی است که در صفحات پیشین مبانی تئوریک آن توضیح داده شد و سیاست رسمی مارکسیسم شوروی گرا را در قبال دمکراسی انقلابی تشکیل می داد، و مضمون آن عبارت بود از تلاش همه جانبه برای جذب نیروها و جنبش ها و انقلابات رهائی بخش جهان سوم به مدار وابستگی به بلوک شرق. طبق این تئوری، به دلیل پیدایش اردوگاه سوسیالیسم و دو قطبی شدن جهان در «دوران معاصر» (دوران پس از انقلاب اکتبر روسیه) در برابر انقلاب های رهائی بخش دو راه بیشتر وجود نداشت: یا راه وابستگی به

بلوک غرب (راه رشد سرمایه داری)، یا راه وابستگی به بلوک شرق (سمتگیری سوسیالیستی). لذا، هرگونه اندیشه «راه سوم» از سوی مارکسیسم مطرود و محکوم بود. این خط مشی دقیقاً توسط حزب توده در ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۷) پی گرفته شد.

حزب توده در وهله اول کوشید تا شاید یک جناح متمایل به «شرق» را در حاکمیت اسلامی بیابد و آن را به پایگاه خود برای مسخ انقلاب اسلامی بدل سازد و زمانی که از این تلاش نومید شد، کوشید تا از طریق معدود عوامل نفوذی خود در رده های مختلف مشاغل و مقامات دولتی چنین جناحی را مصنوعاً جعل کند و آنرا «جناح روشن بین حاکمیت» بنامد.^(۱) هدف این بود که با تکیه بر چنین جناحی به تدریج گرایش های شرق گرایانه و شرق باورانه در نیروهای اسلامی کشور تقویت شود. طبیعی است که این سیاست اگر به موفقیت می رسید، دقیقاً به معنای براندازی نظامی جمهوری اسلامی ایران و تبدیل آن به یک رژیم ضیاءالحقی ولی از نوع وابسته به شوروی آن می بود. چنین رژیم خود در آینده قربانی طرح براندازی ضربتی حزب توده (کودتای چپ) می شد و به عنوان سرپلی برای استقرار یک رژیم مارکسیستی در ایران خدمت می نمود. این مشی، همان چیزی است که در برنامه رسمی حزب توده «ثبیت، تحکیم و گسترش انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران» نامیده می شد^(۲) و باید استراتژی مرحله ای حزب توده را به فرجام می رساند تا راه برای استراتژی نهائی حزب توده (استقرار سوسیالیسم) گشوده شود.

براندازی ضربتی یا کودتای چپ

مارکسیسم خود را مدعی «انقلاب اجتماعی» به دست طبقه پرولتاریا و در اتحاد با دهقانان و سایر زحمتکشان می داند، و لذا «کودتاگرایی» (پوچیسم: Putschism) را، که عمل ضربتی عده ای معدود و بدون مشارکت انقلابی مردمی است، در تئوری محکوم می کند. ولی در عمل، مارکسیسم «کودتاگرایی» را مشروع شناخته و آن را به حربه اصلی عمل خود بدل ساخته است. تصرف ناگهانی و ضربتی قدرت در شرایط مساعد که لنین مطرح ساخت و خود در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ علیه سایر نیروهای ضد تزاری (منشویک ها، اس. ا. ها و...) به کار گرفت، در واقع بیشتر به «کودتا» شباهت داشت تا «انقلاب». ولی از آنجا که لنین مدعی بود این «کودتا» به نام «پرولتاریا» و به دست نمایندگان این طبقه (یعنی کمونیست ها)

۱- مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، ۱۳۶۰، ص ۳۷.

۲- مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، ۱۳۶۰، ص ۱۰۹.

صورت گرفته و، «پرولتاریا» چه بخواهد و چه نخواهد باید حامی آن باشد، پس «انقلاب» است! بنابراین، صرفنظر از همه دعاوی تئوریسین های مارکسیسم، چه در مسئله انقلاب اجتماعی و چه در مسئله «راه رشد غیر سرمایه داری» و اتحاد با دموکراسی انقلابی، عمل گرائی و کمین نشستن برای تصرف قدرت سیاسی به هر بهای ممکن در جوهره و ذات عمل مارکسیستی و سرشت ایدئولوژی مارکسیستی بود.

بعدها، در دهه های ۱۹۷۰-۱۹۵۰ میلادی، که در تعدادی از کشورهای جهان سوم کودتاهای انقلابی و ضد آمریکائی (مانند کودتای ژنرال نجیب و جمال عبدالناصر در مصر) به پیروزی رسید و رژیم های کم و بیش متمایل به شوروی، پیگیر یا ناپیگیر، و در برخی موارد رژیم های مارکسیستی را (مانند کودتای جناح عبدالفتاح اسماعیل علیه جناح سالم ربیع علی در یمن جنوبی، کودتای سرگرد هایله ماریام در اتیوپی و کودتای تره کی در افغانستان) به قدرت رسانید، مسئله «کودتای انقلابی» در مرکز توجه تئوریسین های مارکسیست قرار گرفت. چنین توجیه می شد که «کودتای انقلابی» با «کودتای ارتجاعی» تفاوت دارد و هر چند عمل عده ای روشنفکر (بویژه نظامیان) می باشد، ولی دارای پایگاه توده ای است و بیانگر خواست توده مردم و نیازهای رشد انقلابی جامعه است. بدین ترتیب، تئوری «کودتای انقلابی» در پایه عملکردهای قدرت طلبانه نیروهای مارکسیست جهان سوم (حتی علیه نیروهای دمکرات انقلابی، مانند حوادث یمن جنوبی) قرار گرفت و توجیه تئوریک شد و حتی شایسته عنوان «انقلاب» گردید! (۱)

در رابطه با حزب توده، کودتاگرائی همواره در پایه عمل تاریخی این حزب قرار داشته است. در جریان کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سازمان نظامی حزب توده دارای برنامه مشخص برای اجرای یک کودتای روسی بوده است که به دلائلی به اجرا در نیامد. در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز نورالدین کیانوری به دستور کا. گک. ب برای مطالعه طرح یک کودتای ملی گرایانه علیه رژیم شاه به اروپای غربی مسافرت می کند و با خسرو قشقائی و عده ای از عناصر ملی گرا ملاقات و مذاکره می نماید. (۲)

در دوران فعالیت حزب توده پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۸) نیز، همزمان و توأمان با طرح «براندازی خزنده» (مسخ انقلاب)، طرح «کودتا» بعنوان طرح آلترناتیو و موازی به اجرا گذارده شد تا در صورت ناکامی طرح نخست، و در شرایط سقوط رژیم

۱- در فصل «سازمان نظامی حزب توده» با عنوان «مارکسیسم و کودتاگرایی» مجدداً به این بحث خواهیم پرداخت.

۲- به صفحه ۱۷۲ مراجعه شود.

ستمشاهی (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) آغاز شود. بعدها، بویژه در سال ۱۳۶۰، تدارکات کافی دیده شد. در بعد نظامی، «سازمان نظامی» تشکیل شد و با توسعه آن تلاش گردید تا مهره های نظامی حزب به پست ها و مشاغل حساس رسوخ کنند (مانند زمینه سازی مفصلی که توسط عوامل حزب توده در نیروی دریائی برای انتصاب ناخدا افصلی به فرماندهی این نیرو صورت گرفت).

تحقق طرح کودتائی حزب توده به شرایطی بستگی داشت که اولاً، امکان موفقیت طرح اول (مسخ انقلاب) منتفی شود؛ ثانیاً، حداقل شرایط و زمینه های عینی برای اجرای موفقیت آمیز کودتا فراهم آید؛ ثالثاً، شرایط بین المللی اجازه انجام کودتای چپ در ایران را بدهد. مارکسیسم دارای تئوری ها و دستورالعمل های معینی برای تصرف قدرت سیاسی است، که در «تئوری لنینی انقلاب اجتماعی» بیان شده است. براساس این تئوری برای تصرف موفقیت آمیز قدرت سیاسی، باید در جامعه وضع انقلابی وجود داشته باشد. مشخصات این وضع انقلابی چگونه است؟ لنین دو محور اصلی زیرین را بعنوان شاخص های اساسی وضع انقلابی ذکر می کند:

۱- بحران و تشتت در حاکمیت، بنحوی که «بالائی ها توان ادامه حکومت نداشته باشند»؛

۲- توسعه نارضایتی در جامعه، بنحوی که اکثریت مردم یا بخش قابل توجهی از مردم (به تعبیر لنین: پائینی ها) نخواهند به شیوه گذشته زندگی کنند و نسبت به حکومت، یا مخالفت فعال و یا بی تفاوتی داشته باشند. لنین در اثر معروف بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم می نویسد:

... قانون اساسی انقلاب که تمام انقلاب ها و از جمله هر سه انقلاب روسیه در طول قرن بیستم، صحت آنرا تأیید کرده اند، نکات زیرین را در بردارد: برای انجام انقلاب کافی نیست که توده های استثمار شونده و ستمزده به عدم امکان ادامه زندگی به شیوه کهنه پی برده و خواستار دگرگونی آن باشند. برای انجام انقلاب لازم است که استثمارگران نیز نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. انقلاب فقط زمانی می تواند پیروز گردد که پائینی ها، ادامه زندگی به شیوه کهنه را نخواهند و «بالائی ها» ادامه حکومت به شیوه کهنه را نتوانند. این حقیقت را بصورت دیگر می توان چنین بیان داشت: انجام انقلاب بدون بروز بحران همه گیر در سراسر کشور... امکان پذیر نیست.... طبقات فرمانروا باید در زمینه اداره امور دولت به چنان بحرانی دچار شده باشند که حتی واپس مانده ترین توده ها را نیز به

میدان سیاست بکشاند... و دولت را ناتوان کند و سرنگونی سریع آن را برای انقلابیون میسر سازد... (۱)

علاوه بر شرایط فوق، لنین شرط سومی را نیز برای تصرف پیروزمند قدرت سیاسی توسط کمونیست ها ضروری می شمارد که آن را «عامل ذهنی انقلاب» می نامد. عامل ذهنی انقلاب عبارتست از توانمندی و آمادگی مادی و سیاسی کمونیست ها برای تصرف قدرت سیاسی. آمادگی مادی طبعاً تدارکات و تمهیدات سازمانی- نظامی را دربرمی گیرد، و آمادگی سیاسی عبارت است از مطرح شدن حزب کمونیست در جامعه بعنوان یک «آلترناتیو» که توان حکومت کردن را داراست.

براساس تئوری فوق، حزب توده عوامل عینی و ذهنی لازم را برای تصرف قدرت سیاسی در ایران تدارک می دید. حزب توده با بهره گیری از معضلات اجتماعی- اقتصادی کشور و نارسائی های طبیعی پس از انقلاب، دقیقاً در سه محور پیش گفته عمل می نمود:

۱- ایجاد تفرقه و بحران در حاکمیت اسلامی؛

۲- توسعه نارضائی در جامعه، از طریق شعارهای افراطی و نابجا و هرج و مرج گرایانه، بویژه در مسایل اقتصادی و ایجاد روحیات و توقعات زیاده طلبانه و حداکثری در بخش هائی از جامعه بدون توجه به واقعیت های انقلاب و مصالح و اهداف نظام اسلامی؛

۳- مطرح ساختن خود بعنوان آلترناتیو (تنها نیروی سیاسی که توان حل نارسائی های اقتصادی را داراست و دارای برنامه مشخص و روشن می باشد).

تاکتیک های حزب توده

اشاره

در این مبحث به بررسی فشرده و اجمالی رئوس کلی تاکتیک های حزب توده در قبال انقلاب اسلامی ایران می پردازیم. این تاکتیک ها را به دو گروه «تاکتیک های نهان» و «تاکتیک های عیان» تقسیم می کنیم.

تاکتیک های نهان، آن تاکتیک هایی بود که محورهای اساسی استراتژی براندازی حزب توده را سامان می بخشید.

این تاکتیک ها، ریشه ای و بنیادی بوده و به دلیل اهمیت خود در سیاست رسمی حزب توده پوشیده و مستور نگه داشته می شد. حزب توده نه تنها اعلام نمی داشت که در جهت

۱- . مارکس، انگلس، لنین درباره انقلاب اجتماعی، ترجمه محمد پورهرمان، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۸، صص ۱۱۲-۱۱۳.

ایجاد بحران در حاکمیت، یا اشاعه نارضائی در جامعه، یا مطرح ساختن خود- و یا بینش و ایدئولوژی خود- بعنوان «آلترناتیو» عمل می کند، بلکه چنین انتسابی را شدیداً انکار می کرد و هدف خود را «تثبیت، تحکیم و گسترش انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران» اعلام می داشت. در واقع این تاکتیک های محوری، همان اهداف استراتژیک حزب توده محسوب می شوند که تحقق آن ها شرایط قطعی را برای تحقق استراتژی براندازی حزب توده فراهم می ساخت.

تاکتیک های عیان حزب توده، آن تاکتیک هائی بود که عملاً و علیرغم ظاهر خود، به تحقق تاکتیک های نهان حزب توده خدمت می کرد. بعبارت دیگر «تاکتیک های عیان»، بیان تبلیغی- ترویجی و عملی «تاکتیک های نهان» (و بنیادین) حزب توده بود. در میان این تاکتیک ها، عمده ترین آنها را برگزیده ایم که اجمالاً- بیان می داریم. شناخت مشروح این تاکتیک ها نیازمند بررسی دقیق اسناد و نشریات حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ است.

۱- تاکتیک های نهان

الف: ایجاد بحران در حاکمیت و نیروهای اسلامی

کانالهای بحران سازی و نارضائی تراشی

حزب توده از کانال های زیر، سیاست ایجاد و توسعه نارضائی در جامعه و ایجاد دودستگی و بحران در حاکمیت و نیروهای انقلابی مسلمانان را پیش می برد:

- نشریات و اعلامیه ها و دیگر وسائل مطبوعاتی و تبلیغاتی (تراکت و شعار و...) در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ جزوه پرسش و پاسخ بطور عمده این نقش را ایفا می کرد.

- شبکه حزب و سازمان های جنبی آن (سازمان جوانان، تشکیلات زنان و...) به مثابه یک دستگاه وسیع شایعه پراکنی و جوسازی در جامعه عمل می کردند. کافی بود مسئله ای توسط رهبری حزب به تشکیلات رهنمود داده شود تا اعضا حزب در محیط زندگی و کار خود به طرح وسیع آن پردازند.

- عوامل نفوذی حزب نیز، در کنار وظایف اطلاعاتی و جاسوسی، در جهت عمده کردن مسایل مورد بحث در حاکمیت و نهادها و مطرح ساختن جنجالی و غیر اصولی آنها و دامن زدن به مباحثات و اختلاف برداشتها عمل می کردند.

ترفندهای حزب توده در ایجاد نفاق و بحران سازی در حاکمیت و روحانیت:

روش های سیاسی- تبلیغی که حزب توده برای ایجاد تفرقه و بحران در حاکمیت و

روحانیت و نهادها و ارگانهای انقلابی و دولتی بکار می برد، بشرح زیر بود:

* تأکید بر تفاوت برداشت ها و برجسته کردن و مطرح ساختن جنجالی آنها بمنظور ایجاد تفرقه و تشتت در حاکمیت و نیروهای مسلمان.

بررسی تحلیل حزب توده از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران این خط را بخوبی نشان می دهد:

در تحلیل های حزب توده، روحانیت و مسئولین و نیروهای جمهوری اسلامی، از دو زاویه دسته بندی می شدند. اول، از زاویه مواضع آنها در مسایل اقتصادی که به دو گروه تقسیم می شدند:

۱- نیروهای راست: این نیروها در سیاست داخلی طرفدار راه رشد سرمایه داری بوده با «بندج»، ملی کردن بازرگانی خارجی، قانون کار مترقی و حل مسئله توزیع داخلی به نفع محرومین مخالفند و در سیاست خارجی طرفدار وابستگی به غرب و در یک کلام بیانگر نوعی جمهوری اسلامی ضیاءالحقی هستند.

۲- نیرو های خط امام: در سیاست داخلی، طرفدار محرومین و مستضعفین اند و در سیاست خارجی خواستار یک مشی استقلال طلبانه می باشند. آنها هرچند در شرایط کنونی نسبت به اردوگاه سوسیالیسم پیشداوریهائی دارند، ولی بتدریج و در جریان افزایش تجارب شان در مناسبات بین المللی، این پیشداوریهها فرو خواهد ریخت. درباره مضمون این تحلیل قبلاً در بحث «دمکراسی انقلابی» توضیح کافی داده شده است.

همچنین براساس طرز برخورد نیروهای خط امام با مارکسیسم، حزب توده به تقسیم بندی دیگری دست زد و آن ها را به سه گروه «قشری»، «واقع بین» و «روشن بین» تقسیم کرد:

«قشریون» عناصر متعصبی بودند که در بعد سیاسی شدیداً انحصارطلب و ضدتوده ای و ضدشوروی بوده و بدون توجه به شرایط دنیای معاصر خواستار اجرای احکام قدیمی متروک اسلامی، مانند حدود و تعزیرات می باشند! این گروه شدیداً ضد کمونیست و «ضد شوروی» هستند.

هر «راست»، الزاماً قشری نیست. ممکن است فردی از نظر مواضع اقتصادی «راست» ولی از نظر مواضع در قبال آزادی های دمکراتیک «واقع بین» باشد (هرچند عموماً نیروهای «راست» مذهبی «قشری» نیز هستند). هر «قشری» نیز الزاماً «راست» نیست. از این دیدگاه، «قشریت» و «توده ای ستیزی» و «شوروی ستیزی» بصورت یک گرایش، کم و بیش در همه

نیروهای مذهبی وجود دارد که در بعضی شدیدتر است و در برخی ضعیف تر و یا متعادل! برخی از نیروها و شخصیت های خط امام هستند که در مواضع اقتصادی جداً طرفدار محرومین اند، ولی در بعد آزادیهای دموکراتیک شدیداً توده ای ستیز و شوروی ستیز و قشری می باشند. «نیروهای واقع بین» آن نیروهائی هستند که علیرغم گرایشات مذهبی و ضد کمونیستی، در برخورد به مسایل جاری داخلی و خارجی به واقعیت های بالفعل و مصالح انقلاب توجه دارند. واژه «عناصر روشن بین» تنها در اسناد پلنوم ۱۷ کمیته مرکزی حزب توده بکار رفت و سپس بدون هیچ تحلیل و توضیحی مسکوت گذارده شد. (۱) منظور از عناصر روشن بین کسانی هستند که در سیاست داخلی طرفدار «راه رشد غیر سرمایه داری» و در سیاست خارجی طرفدار گرایش به شرق می باشند. چون چنین عناصری در میان نیروهای راستین مذهبی وجود نداشت، حزب توده این واژه را مسکوت گذارد و در واقع منظور وی همان عناصر نفوذی خود بود که در شرایطی باید تحت عنوان «جناح روشن بین» جمهوری اسلامی به براندازی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی می پرداختند و یا شاید منظور عناصر التقاطی از نوع دکتر حبیب الله پیمان و... بوده است.

* برچسب زدن و متهم ساختن مسئولین و شخصیت ها و نیروها

برچسب های «قشری»، «راست»، «حجتیه ای»، «مرتجع» و... به فراوانی و البته با زیرکی و ظرافت و احتیاط کامل، توسط حزب توده به کسانی که مبعوض این حزب واقع می شدند، زده می شد. ترفند جوسازی و هوچیگری نقش مهمی در تاکتیک های حزب توده داشت.

حزب توده می دانست که وحدت و انسجام روحانیت و خط امام بر پایه مکتب و ولایت فقیه استوار است و تا وقتی که معیار، اسلام باشد این انسجام حفظ می شود و هیچ نفاق افکنی ای مؤثر نخواهد افتاد، لذا می کوشید تا یک چهره مارکسیستی از اسلام ارائه دهد و در مسایل اجتماعی، مباحث طبقاتی را برجسته سازد و اسلامی چون اسلام «منافقین» و اسلام رسمی جمهوری های آسیائی شوروی را مطرح سازد؛ اسلامی که اساس آن بر تبیین مارکسیستی مسایل اجتماعی قرار داشت و مسئله اصلی آن مستضعفین و خلق بود، نه خدا. حزب توده از این زاویه می کوشید تا اختلاف نظرهای فقهی را در مسایل اقتصادی، عمده

۱- . به مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم (وسیع) ...، ص ۳۷ _ ۳۹ مراجعه شود. در اینجا تنها به «نیروهای روشن بین» اشاره شده ولی از هر گونه تعریفی اجتناب گردیده است.

سازد و آن را به دستمایه ای برای ایجاد اختلاف در نیروهای مسلمان بدل کند. (۱)

ب: اشاعه نارضائی در جامعه

در سال های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ (بوژه سال ۱۳۶۱) با توجه به تداوم جنگ و مطرح بودن مسایلی در زمینه مسایل اجتماعی- اقتصادی (مانند مالکیت ارضی، قانون کار، بازرگانی خارجی) معضل توزیع داخلی و احتکار، که موجب گرانی و تورم شدید در جامعه می شد، حزب توده تصور می کرد که نارضائی مردم رو به گسترش است و زمینه برای یک بحران عمومی و انفجار اجتماعی آماده می شود. حزب توده طبق تحلیل های مارکسیستی، انگیزه ها و عوامل انقلاب اسلامی ایران را صرفاً عوامل اقتصادی می دانست و نمی توانست نقش اسلام و ایمان ایثارگرانه مردمی را که در شدیدترین شرایط اقتصادی، اعتقادشان را نه تنها از دست نمی دهند بلکه استوارتر می شوند، درک کند. از سوی دیگر، حزب توده با توده های واقعی مردم تماس ناچیزی داشت. پایگاه اجتماعی حزب توده را بطور عمدۀ اقلیت ناراضی «انقلاب سفید»ی و غربگرا تشکیل می داد، که شبکه حزبی در میان آنها ریشه دوانیده و از آنها تغذیه می کرد.

حزب توده نارضائی این اقلیت را به حساب نارضائی جامعه می گذاشت. حزب توده در سال ۱۳۶۱ با توجه به تداوم و طولانی شدن جنگ تحمیلی و ابرام امام (ره) و امت حزب الله بر شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» تصور می کرد که مردم خسته شده اند و خواستار پایان جنگند و تداوم جنگ، مغایر با خواست مردم، و عامل اشاعه نارضائی است. لذا برای توسعه این «نارضائی» و همچنین مطرح ساختن خود بعنوان حلال مشکلات اقتصادی، «پیشاهنگ انقلابی» و «آلترناتیو»، بطور وسیع به طرح مسایل اقتصادی و مسئله جنگ پرداخت. در ادامه این سیاست در سال ۱۳۶۱ به ناگاه، حزب توده که قبل از آن بسیار محتاطانه می کوشید خود را در جامعه مطرح نسازد تا زیر ضربه نرود، با بسیج ضربتی تشکیلات حزب و سازمان «اکثریت» کوشید تا تیراژ «پرسش و پاسخ» را افزایش دهد، (۲) و

۱- . برای نمونه مراجعه شود به: ف. م. جوانشیر، «اقتصاد اسلامی از دیدگاه آیت الله سید محمود طالقانی» (دنیا، شماره ۳، ۱۳۵۸) و: امیر نیک آئین، «شرع اسلام و تعمیق انقلاب» (دنیا، شماره ۱۲، ۱۳۵۹). مقاله اخیر درباره «دو نحوه برخورد کاملاً متضاد در مسئله زمین و اصلاحات ارضی» (تعبیر نویسنده فوق) است.

۲- علیرغم همه تلاشهای حزب توده تیراژ پرسش و پاسخ پس از بسیج تشکیلات و توزیع وسیع آن از ۳۰ هزار در سال ۱۳۶۱ به ۶۰ هزار در اواسط ۱۳۶۱ رسید که از این تعداد حدود ۲۵ تا ۳۰ هزار در تهران و بقیه در شهرستانها توزیع می شد. تیراژ تهران بطور عمدۀ در نواحی مرکز و شمال شهر بود. در شهرستان ها بالاترین تیراژ به رشت تعلق داشت که حدود ۳ هزار نسخه به فروش می رفت. در اصفهان و شیراز تیراژ ۵۰۰ عدد بود و این در شرایطی بود که عملاً پرسش و پاسخ تنها نشریه گروهک ها، اعم از چپ و لیبرال بود و همه طیف ضدانقلاب و ناراضی و برخی نیروهای سیاسی مذهبی نیز برای اطلاع از مواضع حزب توده کم و بیش آن را می خواندند.

مطالب پرسش و پاسخ لحن تند و شدید و تحریک کننده یافت. نگاهی گذرا به مطالب پرسش و پاسخ در سال ۱۳۶۱، این تحلیل حزب توده را به روشنی نشان می دهد:

۱- قانون کار: بدنال ارائه طرح قانون کار توسط وزیر وقت و انتقاد کارگران و برخی از نیروهای مسلمان از نقاط ضعف این طرح، حزب توده به خیال خود تصور کرد که گویا فرصتی فراهم آمده تا در میان «طبقه کارگر» رسوخ کند و برای خود بعنوان حزب پیشاهنگ طبقه کارگر! پایگاهی کسب کند (پرسش و پاسخ، ۲۹/۸/۱۳۶۱).

۲- ملی کردن بازرگانی خارجی (پرسش و پاسخ، ۲۰/۲/۱۳۶۱ و ۱۳/۹/۱۳۶۱).

۳- مسئله توزیع داخلی و تورم و گرانی (پرسش و پاسخ، ۲۶/۴/۱۳۶۱).

۴- مسئله ارضی و دهقانی و «بندج» (پرسش و پاسخ، ۱۹/۱۲/۱۳۶۰).

۵- مسئله جنگ: حزب توده هراس داشت تا صریحاً و بی پرده درباره جنگ موضع گیری کند، و لذا در پرسش و پاسخ با ظرافت و زیرکی و فرمول بندیهای دقیق و با سوء استفاده از نقل قول های پراکنده مسئولین می کوشید تا نظر خود را بر ضرورت پایان دادن به جنگ اعلام دارد. (برای نمونه مراجعه شود به: پرسش و پاسخ، ۱۵/۳/۱۳۶۱).

ج: مطرح شدن در جامعه بعنوان «آلترناتیو»

حزب توده بر اساس تئوری های مارکسیستی، آینده سیاسی کشور را از آن خود می پنداشت. دستیابی به این هدف تلاش گسترده ای را می طلبید که تحقق آن منوط به پدید آمدن «شرایط عینی» در جامعه (بحران در بالا- و در پائین) و پذیرش رهبری حزب کمونیست (عامل ذهنی) بود. عامل ذهنی تصرف قدرت سیاسی، در پرتو طرح وسیع برنامه ها و شعارهای حزب کمونیست در میان مردم تحقق می یابد و لذا حزب توده می کوشید تا در هر مسئله مبرم اجتماعی، طرح و برنامه تبلیغاتی خود را، بدون توجه به واقعیت ها و امکانات تحقق آن، ارائه دهد.

د: تدارک مادی- سازمانی برای تصرف قدرت سیاسی

همانگونه که گفته شد یکی از شرایط براندازی- بر اساس تحلیل های مارکسیستی- تحقق «عامل ذهنی» یعنی پذیرش رهبری حزب کمونیست از سوی اقشار وسیع مردم

می باشد؛ و برای دستیابی به این منظور، گسترش صفوف حزب و تشکیلات کمونیستی در جامعه امری ضروری است. حزب باید بتواند ابتدا ضرورت تشکل و تشکیلات را برای مردم جا انداخته و سپس، پس از پذیرش حزب توسط توده ها، افکار عمومی را هدایت و سمت دهی کند و یا حداقل بر آن تأثیر قابل توجه گذارد. ساختار تشکیلاتی حزب توده برای تأمین این نیاز، شکل گرفت و در جهت تشکل گروه های مختلف اجتماعی، با در نظر گرفتن علایق روزمره آنها، حوزه های حزبی و کمیسیون ها و فراکسیون های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان یافت.

علاوه بر این، تجارب طولانی و نیز کارکرد جاسوسی، حزب را بر آن می داشت تا فعالیت خود را تنها در محدوده تشکیلات «علنی» یا نیمه علنی، محدود نسازد و در خفا، ارتباطات مخفی را با هدف تسریع در امر براندازی و جلوگیری از کارائی قاطع ضربه احتمالی به حزب و جاسوسی و کسب اطلاعات و نفوذ و القاء ایدئولوژی، با تشکیل سازمان نظامی و تشکیلات مخفی و شبکه های نفوذ و جاسوسی، شکل دهد.

بخش «علنی» که بدنه و کمیت اصلی حزب توده بود می کوشید تا با استفاده از قوانین جاری و جو سیاسی کشور، فعالیت و رشد نماید. بخش «علنی» با ایجاد شعب مختلف (کارگری، دهقانی، تشکیلات، انتشارات و...) و سازمان های جنبی (جوانان، زنان، دانش آموزی و...) در جهت فعالیت در تمام اقشار جامعه برنامه ریزی فشرده و دقیقی کرده بود؛ و به وسیله این اهرم های سازمانی، سیاست ها و رهنمودهای خود را برای اعضا و هواداران تشریح می کرد و خط مشی حرکت آنان را در برخورد با مسایل مختلف مطروحه در جامعه تبیین می نمود.

حزب توده علاوه بر روابط پنهانی اطلاعاتی و جاسوسی، دارای روابط گسترده بین المللی با احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست وابسته به مسکو در قاره آمریکا و اروپای غربی و آسیا و آفریقا بود و سازمان های جنبی آن نیز روابط گسترده ای با سازمانهای بین المللی شرق گرا داشتند و با اعزام هیأت های نمایندگی به کنفرانس ها و سمینارها، بعنوان «نماینده ایران» به تحریف حقایق انقلاب اسلامی ایران و تبلیغ مشی حزب توده در صحنه بین المللی می پرداختند.

با پیروزی انقلاب اسلامی، به دستور مسکو و طی یک برنامه ریزی دقیق، سازمان «علنی» و رسمی به فعالیت و رشد پرداخت و تا سال ۱۳۶۲ توانست به یک شبکه گسترده زیرزمینی و مستور بدل شود.

حزب توده همچنین بر اساس تجربیات پیشین، به کار در میان ارتش و سازماندهی

عناصر نظامی هوادار خود پرداخت. حزب توده در سیاست علنی خویش، منافقانه مدعی بود که مطلقاً در میان ارتش کار نمی‌کند و نظامیان را به عضویت نمی‌پذیرد و زیرکانه خود را از هیاهوی گروهک‌های چپ پیرامون ارتش برکنار داشت. ولی همزمان، بر اساس استراتژی براندازی خود به کار جدی در میان ارتش پرداخت و سازمان نظامی را سر و سامان داد. از سال ۱۳۶۰، حزب به سازمان نظامی بعنوان اهرم اصلی طرح براندازی توجه مبذول داشت و از این زمان، سازماندهی عناصر نظامی سرعت و شدت گرفت.

اعتراف رهبر حزب توده بطور کامل گویای اهداف پلید این حزب می‌باشد. کیانوری در مصاحبه تلویزیونی، پس از دستگیری گفت:

این شیوه عادی احزاب کمونیست و شاید سایر احزاب سیاسی که در دولت شرکت ندارند می‌باشد که سعی می‌کنند در همه ارگان‌ها و سازمان‌ها افرادی را به طرف خود جلب کنند. افراد خود را در این سازمانها نگه دارند و در صورت امکان افرادی را به این ارگانها بفرستند؛ با ۲ هدف عام، یکی استفاده از آنها برای بدست آوردن اطلاعات، و در صورت دیگر مطرح کردن نظریات حزب بوسیله آنها در این ارگان‌ها و سعی در پیاده کردن این نظریات. این شیوه عام است و در هر مورد ویژگی خاص خود را پیدا می‌کند.

۲- تاکتیک‌های عیان

رئوس تاکتیک‌های عیانی که حزب توده برای رسیدن به اهداف مرحله‌ای و درازمدت خود به کار می‌گرفت، بشرح زیر است:

- طرح وسیع شعار «جبهه متحد خلق»، بمنظور تأمین فعالیت قانونی خود و جلب مردم و حاکمیت اسلامی به سوی اهداف و شعارهای شوروی گرایانه. درباره این شعار و اهمیت بنیادی آن در استراتژی و تاکتیک حزب توده توضیح مبسوط خواهیم داد.

- برخورد سیاسی با حاکمیت اسلامی و مردم و اجتناب از برخورد عقیدتی - ایدئولوژیک به منظور احتراز از تحریک احساسات مذهبی مردم.

- سکوت نسبی در مقابل تهاجمات مردم و مسئولین، ضمن انتقادهای ملایم با پوشش قانونی، بمنظور اجتناب از تحریک بیشتر افکار عمومی.

- همسو نشان دادن خود با حرکت‌های مردمی، مانند شرکت در اکثر راهپیمائیه‌ها و تظاهرات و انتخابات و...، بمنظور جلب حسن ظن مردم و مسئولین.

- تلاش در زمینه مطرح نشدن عملکردهای گذشته و سعی در پوشاندن و یا تحریف

آن به دلخواه خود، بمنظور آرایش تاریخچه خیانت بار حزب.

- دفاع از حاکمیت در مقاطع مختلف پس از انقلاب.

- تأیید برخی از قوانین مربوط به فعالیت گروه های سیاسی مانند اعلامیه ۱۰ ماده ای دادستانی (ضمن انتقادهای ملایم از برخی نکات آن).

- همسو نشان دادن مارکسیسم و اسلام از طریق تحریف اصول و مبانی هر دو مکتب، بمنظور ایجاد نزدیکی ایدئولوژیک - سیاسی با مردم و حاکمیت.

- تأکید بر روحیات و شعارهای ضد آمریکائی مردم و حاکمیت، بمنظور مسکوت گذاردن شعارهای ضد شوروی و ضد کمونیستی و یا مغایر با باورهای مارکسیستی.

همانگونه که گفتیم، یکی از خطوط مهم تاکتیکی حزب توده «برخورد سیاسی با حاکمیت و اجتناب از برخورد عقیدتی» بود. سیاست کلی حزب توده این بود که به دلیل اعتقادات مذهبی نیرومند موجود در جامعه، و نفوذی که اسلام در عموم مردم داراست، از برخورد اعتقادی با حاکمیت و مردم اجتناب کند.

این مشی در تمامی نشریات و مواضع آشکار و سخنرانی های حزب توده به وضوح روشن است. به همین دلیل در جریان مناظره تلویزیونی در سال ۱۳۵۹، حزب توده به مناظره درباره مسایل سیاسی و اقتصادی، خود را مشتاق نشان می داد ولی در مناظره عقیدتی، که لاجرم به بررسی جهان بینی الهی و مادی کشیده می شد، حاضر به ادامه بحث نشد. علت آن بود که در بحث عقیدتی در انظار عمومی، ماهیت الحادی حزب توده روشن می شد و این بزرگترین سد معنوی را در برابر رشد سیاسی در میان مردم ایجاد می کرد.

مشی حزب توده در برخورد با نیروهای مسلمان (اجتناب از بحث عقیدتی)، کاملاً با مشی آن در برخورد با سایر گروههای چپ متفاوت بود. حزب توده در مواجهه با گروه های چپ بشدت حربه بحث ایدئولوژیک را به کار می گرفت و با بهره گیری از کادر مجرب خود در تئوری مارکسیسم، و با انتشار انبوه مقالات و کتب در جهت جذب آن ها به مواضع مارکسیسم شوروی گرا، می کوشید.

تاکتیک دیگر حزب توده، سکوت نسبی در مقابل تهاجمات بود. همانطور که می دانیم از بدو انقلاب اسلامی، در سطح جامعه شعارهایی علیه گروه های چپ از جمله حزب توده مطرح بود (مانند «مرگ بر توده ای و فدائی و منافق»).

حزب توده برای نجات خود از زیر این ضربه، خط سکوت (نسبی) در مقابل مردم و حاکمیت را در پیش گرفت و تنها برخی انتقادات جنبی و ظریف و کم هیاهو، برای توجیه هواداران و ارضاء آنها، در نشریات حزبی مطرح می شد. حزب توده در این برخوردها با

لحنی بسیار دوستانه از حملات و شعارها انتقاد می کرد.

در رهنمودهای پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده، که در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی (اسفند ۱۳۵۷) برگزار شد، از جمله وظایف تبلیغی- ترویجی اعضا و هواداران چنین بیان شده است:

در زمینه کار تبلیغاتی، توجه حزب ما باید در این جهت باشد که در جامعه امروزی ما نسبت به جامعه پیروزی و دیروزی، تحولات ریشه ای فکری بوجود آمده است. حزب ما با آنچنان فضای سیاسی روبروست که در گذشته به اینصورت هرگز در برابر ما قرار نداشته است. نظریات فلسفی و اجتماعی اسلام با زندگی قشرهای وسیع مردم شهر و ده بهم آمیختگی بیسابقه ای پیدا کرده اند و هیچ حزب جدی نمی تواند این واقعیت را در نظر نگیرد. این واقعیت به ما حکم می کند که در عین رعایت حد اعلای اصولیت در دفاع از نظریاتمان در کار تبلیغاتی روزمره، از هرگونه برخورد غیر عقلانی، با تمام نیرو پرهیز کنیم. ما باید در زمینه کار تبلیغاتی، در همه جبهه هایی که رفقای حزبی ما فعالیت می کنند، منتهای اصولیت در دفاع از عقاید خود را با منتهای نرمش و احترام در برابر نظریات گروه های دیگر خلق، بویژه گروه های مذهبی تلفیق نماییم. ما باید بکوشیم همیشه در درجه اول، روی آنچه که ما را به هم نزدیک می کند، تکیه کنیم. دستگاه تبلیغاتی حزب ما باید در این زمینه، یعنی در مشخص ساختن دقیق و علمی آنچه که در بخش مسائل اجتماعی، هواداران مذهب اسلام و هواداران سوسیالیسم علمی را به هم نزدیک می کند، کار وسیعی انجام دهد. باید کادرهای حزبی را در این باره بطور همه جانبه مجهز ساخت. هرگونه کم توجهی یا بی توجهی در این میدان نبرد فکری و عقیده ای می تواند زیان های جبران ناپذیری ببار آورد. (۱)

در اجرای همین سیاست تبلیغی بود که حزب توده در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بشدت خود را «مدافع خط ضد امپریالیستی و مردمی امام خمینی» معرفی می کرد و حتی با انتشار کتابی با عنوان ۱۸ سال پشتیبانی از خط امام، (۲) برای این سیاست تبلیغی- تاکتیکی خود «سابقه تاریخی» نیز قائل شد! باید توجه داشت که برخلاف اشتباه رایج،

۱- اسناد و دیدگاهها، ص ۹۶۶.

۲- ۱۸ سال پشتیبانی از خط امام، حزب توده ایران و جنبش خونین ۱۵ خرداد، انتشارات حزب توده ای-ران، به-ار ۱۳۶۰.

حزب توده خود را «مدافع خط ضد امپریالیستی و مردمی امام» می خواند و نه «پیرو خط امام». این اصطلاح دقیق حاوی چند نکته قابل توجه است:

حزب توده بعنوان یک حزب مارکسیست، خود را پیرو خط امام نمی دانست، بلکه تنها خود را «پشتیبان» این خط معرفی می کرد.

حزب توده این پشتیبانی خود را «مشروط» و «نسبی» اعلام می داشت، یعنی تنها از مواضع «ضد امپریالیستی» و «مردمی» خط امام حمایت می کند و نه خط امام در کلیت و جامعیت آن. بعبارت دیگر، آن بخش هائی از خط امام که در چارچوب باورهای حزب توده نمی گنجد مورد «دفاع» این حزب نبود.

حزب توده حتی به تبیین «خط امام» از دیدگاه خود نیز دست زد و در آن ۵ عنصر را متمایز ساخت:

۱. «سمت گیری قاطع و آشتی ناپذیر علیه امپریالیسم آمریکا»

۲. «سمت گیری قاطع و آشتی ناپذیر در جهت برانداختن نظام سلطنتی و رژیم استبدادی»

۳. «سمت گیری در جهت تأمین کلیه آزادی های سیاسی و اجتماعی برای خلق»

۴. «سمت گیری در جهت دگرگونی های بنیادی در نظام اقتصادی جامعه، از بین بردن غارتگری سرمایه داران وابسته و زمین داران بزرگ و بهبود همه جانبه شرایط زندگی توده های محرومان و زحمتکشان»

۵. «سمت گیری در جهت گردآوردن و اتحاد همه نیروهای راستین انقلابی خلق برای رسیدن به این هدف های والای ملی و خلقی».^(۱)

روشن است که این تبیین دلخواه از «خط امام» به هیچ وجه با روح و مضمون خط راستین امام امت، قدس الله سره الشریف، همخوان نبود و می کوشید تا از «خط امام»، یک خط ضد امپریالیستی لائیک (غیر مذهبی) و حتی ملی گرایانه، مانند انقلابیونی چون قوام نکرومه، ارائه دهد و چارچوبی را ترسیم کند که با باورهای ایدئولوژیک حزب توده و سیاست های آن تطابق داشته باشد. جوهره اساسی «خط امام»، همانگونه که سالها بعد، آقای تئوریسین شوروی، بدان توجه کرد، «اسلامی کردن همه شئون حیات اجتماعی و فردی» و احیاء اسلام بعنوان یک مکتب جامع زندگی ساز است و مفاهیمی چون عدالت اجتماعی و تأمین حقوق محرومان و مستضعفان تنها در این چارچوب قابل تبیین است.

۱- نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، انتشارات توده، آذر ۱۳۶۱، ص ۲۵۸.

بعد ضد امپریالیستی «خط امام» نیز، نه غرب ستیزی مرسوم در نزد مارکسیست ها یا انقلابیون لائیک جهان سوم، بلکه غرب ستیزی بنیادین و ریشه ای است که همه شئون مفسد و مخرب و ضد فطرت سلیم بشری تمدن معاصر غربی را آماج گرفته است، و در این معنا هر قدرت و ابرقدرتی را که حامل این پیام شیطانی و ضد الهی باشد و داعیه «فساد در زمین» داشته باشد، نفی و طرد می کند. بعلاوه پیام وحدت بخش امام هیچگاه نیروهای ضداسلامی و ملحد را مخاطب قرار نداده و حتی از همگامی با نیروهای بظاهر مسلمان ولی التقاطی (سازمان مجاهدین خلق) در اوج مبارزات مسلحانه آنان علیه رژیم ستمشاهی، پرهیز داشته است.

یکی از موانع اساسی که در برابر تجدید فعالیت حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ قرار داشت، تاریخچه این حزب بود. پیشینه فعالیت کمونیست ها بطور اعم و حزب توده بطور اخص در ایران، در فرهنگ جامعه مسلمان ایران نام «کمونیسم» و «حزب توده» را به شدت با مفاهیم منفی ای چون مذهب ستیزی و الحاد عنان گسیخته و افراطی، خیانت به منافع ملی، وابستگی مطلق به اتحاد شوروی، ناپیگیری در اتحاد و خیانت به متحدین غیر مارکسیست، روش های غیر اخلاقی در برخورد با مسایل سیاسی، ضعف و تمکین در برابر رژیم شاه- آمریکا و... آمیخته است. این گذشته تاریک با فرهنگ نسل گذشته جامعه ایران عجین شده و به نسل جدید انتقال یافته بود و حزب توده برای مقابله با این سد روانی و فرهنگی، تاکتیک بسیار ظریفی را در پیش گرفت.

حزب توده با برجسته کردن عملکرد کنونی و آرایش وضع امروزی خود به عنوان یک «نیروی انقلابی»، و طرح شعارهای سیاسی مبرم روز و برجسته کردن آن، کوشید تا وضع حال خود را به شدت تزیین کند تا گذشته تحت الشعاع آن قرار گیرد.

حزب توده کوشید تا میان حزب توده کنونی با حزب توده سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ تمایز قائل شود. خیانت های گذشته حزب (و به تعبیر حزب توده «اشتباهات گذشته») را به رهبران آن زمان حزب منتسب سازد و در میان این رهبران، همه جناح ها بجز جناح کامبخش- کیانوری (که اکنون زمام رهبری حزب را بدست داشتند) را مسئول این «اشتباهات» قلمداد نماید و در مقابل، جناح کیانوری را بعنوان جناح انقلابی و راستین و اصیل رهبری حزب توده در تاریخ ۴۰ ساله آن مطرح سازد.

رهبری فعلی حزب توده حتی المقدور می کوشید تا از زنده شدن و مطرح شدن مسایل تاریخی اجتناب ورزد و مسئله مبرم روز را «اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیسم» در مقابل خطر آمریکا و ضد انقلاب راست داخلی و خارجی عنوان می کرد و در رابطه با

مارکسیست ها، «وحدت نیروهای مارکسیست - لنینیست» را مسئله حاد روز عنوان می نمود. در واقع این شعر اخوان ثالث بیان تاکتیک فوق است:

بچه ها جان! بچه های خوب! / پهلوان زنده را عشق است / بشنوید از ما: گذشته مرد / حال را، آینده را عشق است!!

در عین حال، حزب توده به علت اهمیت جدی مسئله، مجبور به پاسخگوئی به عمده ترین پرسش ها درباره عملکردهای گذشته خود بود و از آنجا که، علیرغم طفره روی، راه گریزی از این پاسخگوئی در دادگاه تاریخ و افکار عمومی نداشت، در مقایسه با دوران کوتاه فعالیت آن، به تدوین و انتشار مقالات و کتب و جزوات قابل توجهی در تزئین و دستکاری تاریخ خود دست زد. این آثار بطور عمده با هدف اقناع نیروهای چپ هوادار «سازمان فدائیان خلق» (اکثریت)، که به سمت حزب توده و شوروی گرایش می یافتند ولی بطور عمده درباره گذشته حزب توده مسئله دار بودند، نگاشته می شد.

در این آثار، حزب توده با توجه به موضع گیری شدید نیروهای انقلابی و مسلمان علیه جناح ملی گرا و لیبرال، می کوشید تا خود را از زیر ضربه خارج سازد و در مقابل، ملی گرایان را مسئول خیانت های گذشته (در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰) بنمایاند. این امر، واکنش شدیداً خصمانه جناح لیبرال و ملی گرا، مانند «جبهه ملی»، «نهیضت آزادی»، «نیروی سوم» (پیروان خلیل ملکی) و طیف هواداران مصدق را علیه حزب توده برانگیخت. این درگیری به سود حزب توده بود. زیرا می کوشید در تقابل خود با ملی گرایان و لیبرال ها، خود را با انقلابیون مسلمان و خط آیت الهی کاشانی (ره) و «فدائیان اسلام» همسو نشان دهد؛ مسئله ای که از بیخ و بن نادرست بود، و به عکس حزب توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ با ملی گرایان همگامی و ارتباط نزدیکی داشته است تا نیروهای انقلابی - مسلمان آن زمان.

عمده ترین محورهای مسئله ساز تاریخ گذشته حزب توده در مناظره یکی از مسئولین سازمان جوانان توده با نورالدین کیانوری مطرح شد و به صورت جزوه ای با نام نکاتی از تاریخ حزب توده ایران انتشار یافت. (۱).

انتشار آثاری چون اسناد و دیدگاهها (ویراستار: حیدر مهرگان، ۱۳۶۰، ۹۹۰ صفحه)، حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق (نورالدین کیانوری، ۱۳۵۹، ۴۸ صفحه)، شمه ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران (عبدالصمد کامبخش، ۱۳۵۸، ۲۴۴ صفحه)، تجربه ۲۸

۱- مراجعه شود به: نورالدین کیانوری، حزب توده در ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ۱۳۶۱، ص ۵۵۹، ۵۹۸

مرداد (ف. م. جوانشیر، ۱۳۵۹، ۳۳۱ صفحه)، افسانه طلاهای ایران (ف. م. جوانشیر، ۱۳۵۸، ۳۲ صفحه) و آثاری چون بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال در مقابله با جنبش کارگری و انقلابی ایران (۱) (رسول مهربان، ۲ جلد، ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱، ۲۱۸ و ۵۲۲ صفحه) و تعداد زیادی مقالات با هدف تحریف تاریخ و رفع اتهام از حزب توده در تاریخ ۴۰ ساله اخیر ایران بوده است.

در رابطه با تاکتیک حزب توده مبنی بر مسئولیت اصلی لیبرال ها و ملی گرایان در خیانت های تاریخ معاصر ایران و نیز رابطه با حمله مقابل از سوی ملی گرایان به حزب توده دال بر مسئولیت اصلی چپ در خیانت های سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰، توجه به یک نکته اساسی ضروری است. باید گفت که در این تنازع دو جناح غرب باور فوق، که یکی به سوی شیوه زندگی دمکراسی غربی نظر داشت و خاستگاه فکری و قبله او دنیای کاپیتالیستی و احزاب سوسیال-دمکرات غربی بود، و دیگری به سوسیالیسم شوروی گرایش داشت و کعبه او مسکو بود، اسناد و مدارک جالب توجهی از سوی دو طرف علیه یکدیگر انتشار یافته و استنادات معتبر هر دو جناح، دستمایه ای است برای نیروهای مسلمان در نگارش تاریخ راستین ایران در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۲۰. نکته مهم دیگر اینکه، هر دو جناح فوق می کوشیدند تا در نگارش تاریخ معاصر ایران، سهم اصلی را در جنبش های اجتماعی و انقلابی به حساب خود بگذارند و چهره خویش را آرایش کنند. در حالیکه تاریخ راستین ایران معاصر، تاریخ مردم مسلمان این مرز و بوم و رهبران اصیل آن است که در پیوند تنگاتنگ با فرهنگ عمیق مذهبی کشور قرار داشته اند، نه تاریخ «روشنفکران» و «سیاستمداران» خودباخته و بیگانه با فرهنگ و مکتب و حتی مردم و ملیت، که سر در آخور «انترناسیونال کمونیستی» و یا «فراماسونری بین المللی» (و در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۲۰، دانشگاه ها و مؤسسات «سیا» ساخته آمریکائی) داشته اند.

«جبهه متحد» و جایگاه آن در استراتژی و تاکتیک حزب توده

مبانی تئوریک مسئله

تاکتیک «جبهه واحد» در مارکسیسم مسئله سابقه داری است و به دلیل اهمیت آن در

۱- کتاب فوق توسط یکی از عوامل نفوذی و معروف حزب توده در گروهه ای مل-یگ-را و لیب-رال و ب-ا نظ-ارت مستقیم کیانوری نگاشته شد و با هزینه حزب توده در تیراژ بالا ن-ش-یاف-ت. جل-د دوم کت-اب در س-ال ۱۳۶۱ توسط «دادستانی انقلاب اسلامی مرکز» (اوین) توقیف شد و نکات تحریف آمیز آن مورد پرسش ق-رار گرفت-ت. ولی حزب توده متن آنرا مخفیانه به خارج فرستاد و در اروپا انتشار یافت

عمل سیاسی (پراتیک)، به یک تئوری مبسوط و مدون تبدیل گردیده است. ضرورت و علت وجودی مسئله به این اصل ابتدائی زندگی اجتماعی بازمی گردد که در این حکمت عامیانه بیان شده: «یک دست صدا ندارد!» واقعیات فعالیت سیاسی طولانی در سراسر جهان، به مارکسیسم آموخته که کمونیست ها در هیچ شرایطی به تنهایی قادر به سرنگونی نظم موجود نیستند و برای نیل به استراتژی مرحله ای خود (براندازی حاکمیت موجود)، که پیش شرط تحقق استراتژی نهائی آنها (استقرار حاکمیت کمونیست ها) است، باید وارد هر گونه «سازش» و «اتحاد» با سایر نیروهای مخالف نظم موجود گردند.

در واقع این لنین بود که بعزت درگیری در مسایل زنده و حاد انقلاب اجتماعی روسیه به عنوان یک سیاستمدار مصلحت گرا بر اهمیت «اتحاد» و «سازش» واقف شد و مبانی مارکسیستی اینگونه اتحادها را تدوین کرد.

او در رساله معروف بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم (۱۹۲۰م.) خطاب به آن کمونیست های افراطی و چپ رو که هر گونه «مصالحه» و «اتحاد» با نیروهای غیر کمونیست را رد می کنند و سازشکاری و اپورتونیسم و نفی اصولیت می دانند، به تندی و عتاب و با تأکید بر این اصل پراگماتیستی که «تئوری ما شریعت جامد نبوده بلکه رهنمون عمل است» (جمله مارکس و انگلس) چنین نوشت:

پیروزی بر دشمن نیرومند تر از خود فقط در صورتی ممکن است که به منتهی درجه نیرو بکار برده شود و از هر «شکافی»، هر قدر هم که کوچک باشد و از هر گونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروه ها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی، هر قدر هم که کوچک باشد برای بدست آوردن متفق توده ای، حتی متفق مردد، ناپایدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتماً [تأکید از لنین است] و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسی که این مطلب را نفهمیده باشد هیچ چیز از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است. (۱)

لنین با پراتیک سیاسی خود در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و ساخت و پاخت و سازش با جناح های مختلف و بهره گیری از اختلافات و رقابت ها، نمونه زنده ای از این اصل پراگماتیسم مارکسیستی را ارائه داد و سپس با بی وفائی ضداخلاقی، همه متحدین سابق را به سرعت از صحنه سیاست حذف کرد. از جمله می توان به گروهی از جناح چپ

۱- . لنین، آثار منتخبه (یک جلدی)، ترجمه محمد پورهرمزبان، ص ۷۵۳ _ ۷۵۴

«سوسیالیست های انقلابی» (اس. ارها) اشاره کرد که چند صباحی نیز عضو کابینه بلشویکی لنین بودند ولی سرانجام توسط «چکا» (سازمان امنیت لنین) به زندان و مسلخ کشیده شدند.

در دوران جنگ جهانی دوم، مسئله درگیری اتحاد شوروی با آلمان هیتلری، اتحاد با کشورهای سرمایه داری ضد آلمان (انگلیس و آمریکا) را ضروری ساخت و بر این اساس تز «جبهه متحد ضد فاشیست» در کنگره هفتم کمینترن (۱۹۳۵) تدوین شد. بر مبنای این تاکتیک، کمونیست ها می باید در همه کشورهای تحت سلطه فاشیسم، وارد اتحاد ضد فاشیستی با سایر احزاب و گروه ها و نیروهای سیاسی شوند. در پایان جنگ جهانی دوم، سرنوشت «جبهه های ضد فاشیستی» در کنفرانس های سران سه قدرت بزرگ (آمریکا، انگلیس و شوروی) رقم زده شده و در برخی از کشورها (اروپای شرقی) منجر به حاکمیت کمونیست ها و ظهور دولت های ائتلافی به رهبری کمونیست ها (دمکراسی های توده ای) گردید.

ولی آنچه که به مسئله جبهه واحد در انقلاب رهائی بخش ملی کشورهای جهان سوم مربوط است، تاکتیک «جبهه واحد ضد امپریالیستی» است که نخستین بار در کنگره چهارم کمینترن تصویب شد (نوامبر - دسامبر ۱۹۲۲). تاکتیک جبهه واحد ضد امپریالیستی تحت تأثیر مستقیم ظهور جنبش های ضد استعماری و رهائی بخش در آسیا و آفریقا (هند، ایران، عراق، مصر، مراکش، چین و کره) به صورت یک مسئله مبرم برای کمینترن مطرح بود. تشدید جنبش های انقلابی در این کشورها، این خطر را در پی داشت که کمونیست ها، به دلیل فقدان پایگاه اجتماعی نتوانند حداقل تأثیر را در جوامع انقلابی خود بگذارند. مسلماً ذهن گرائی و جزم اندیشی کمونیستی در این انزوا می توانست مؤثر باشد، و لذا کمینترن در تزه های کنگره فوق متذکر شد:

امتناع کمونیستها در مستعمره ها از شرکت در مبارزه علیه ستم امپریالیستی به بهانه دفاع از منافع مستقل طبقاتی بدترین نوع اپورتونیسیم است که هدف آن صرفاً بی اعتبار ساختن انقلاب پرولتری در خاورمیانه است... (۱)

هدف از تاکتیک «ج_بِه_متح_د_ضد_امپریالی_ستی» کام_لاً روشن است و منظ_ور از مش_ارکت کمونیست ها در مبارزه ضد استعماری و استقلال طلبانه و تشکیل «جبهه متحد»، صرفاً تسهیل راه تصرف قدرت سیاسی توسط کمونیستها می باشد و لاغیر:

۱- کمینترن و خاور (ویراستار: ر. اولیانفسکی) ترجمه جلال علونیا، نشر بینالملل، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۵۳.

کنگره چهارم کمیترین شعاری را مطرح کرد که اهمیت عظیم تاریخی داشت و آن شعار جبهه متحد ضد امپریالیستی بود. تاکتیک جبهه متحد ضد امپریالیستی در خاور با شعار جبهه متحد طبقه کارگر در باختر که این نیز از سوی کنگره عنوان شد، مستقیماً ارتباط داشت. اینها هر دو جنبه های متفاوت تاکتیک واحدی بودند که مقصود از آن این بود که پرولتاریا [یعنی کمونیست] بتواند سرکردگی خود را تأمین کند و حزب کمونیست از طریق مبارزه مصممانه روزمره در چارچوب یک جبهه متحد، رهبری روند انقلابی را به دست گیرد. (۱)

در این رابطه در کشورهایی چون اندونزی که نیروهای اسلامی انقلابی توانمند و متنفذ بودند، کمیترین به کمونیست ها راه «جبهه متحد» با مسلمانان انقلابی را توصیه می کرد. مسلمانان انقلابی اندونزی در سازمان نیرومندی بنام «اتحاد اسلام» (سارکات اسلام) متشکل بودند که رهبری آن به دست روحانی برجسته چوکروآمینوتو بود. ولی رهبری حزب کمونیست اندونزی، بدلیل چپ روی و عناد ضد مذهبی، حاضر به اتحاد با مسلمانان نبود و از اجرای توصیه کمیترین خودداری می کرد. کمیترین در نامه ای به رهبر حزب کمونیست اندونزی این سیاست آنان را در لجاجت ضد اسلامی محکوم کرد و چنین نوشت:

شما خوب می دانید که ما چه اهمیت عظیمی برای جنبش اتحادیه اسلام [ساکارت اسلام] قائل هستیم. حاجت به پافشاری بر این نکته نیست، چون حزب ما از همان ابتدا می خواست که با اتحادیه اسلام همکاری کند. انترناسیونال سوم به این جنبش بسیار علاقمند است... مشکلاتی که دو یا سه تن از رهبران اتحادیه اسلام بوجود خواهند آورد در مقایسه با آنچه که از جلب حمایت توده های پیرو اتحادیه اسلام نصیب ما خواهد شد، ناچیز خواهد بود. (۲)

کمیته اجرائیه کمیترین وقتی که با روحیات سکتاریستی و ضد مذهبی شدید رهبری حزب کمونیست اندونزی مواجه شد، حتی رأساً به ارسال نامه ای برای چوکروآمینوتو پرداخت و در آن نهضت اسلامی اندونزی را فراتر از یک جنبش ناسیونالیستی و بورژوازی ملی خواند و بر ابعاد ضد سرمایه داری - ضد غربی جنبش اسلامی تأکید کرد و گفت: «وحدت سرمایه داران جهان را باید با وحدت ناسیونالیست ها و مسلمانان انقلابی در سراسر

۱- ۱. کمیترین و خاور (ویراستار: ر. اولیانفسکی) ترجمه جلال علونیا، نشر بینالملل، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۵۳. ۱۵۴.

۲- ۱. کمیترین و خاور (ویراستار: ر. اولیانفسکی) ترجمه جلال علونیا، نشر بینالملل، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۵۶.

جهان پاسخ گفت» (۱). (۲) به هر روی کمونیست های اندونزی همان راه کمونیستهای ایران را- در مقابله با میرزا کوچک خان و نهضت جنگل- پویندند، و با تشکیل سازمان های چپ مانند «اتحادیه اسلام سرخ» و «اتحادیه خلق» به خرابکاری در نهضت اسلامی اندونزی پرداختند. باید توجه داشت که چه توصیه های کمیته اجرائیه کمینترن به رهبری چپ گرا و

۱- . اندونزی کشوری است با حدود ۱۷۰ میلیون نفر جمعیت که ۸۵٪ آن (قریب به ۱۵۰ میلیون نفر) مسلمانند. مردم اندونزی قریب به ۵/۴ قرن در زیر یوغ استعمار هلند، که با نفوذ «کمپانی متحد هند شرقی» در اوائل قرن شانزدهم میلادی آغاز شد، زندگی کردند و تنها در سال ۱۹۴۵م. به رهبری سوکارنو به استقلال دست یافتند. نهضت اسلامی اندونزی نقش بزرگی در جنبش ضداستعماری این کشور داشته است. این نهضت در اوائل قرن بیستم میلادی تحت تأثیر مستقیم اندیشه های متجدد بزرگ اسلامی، سیدجمال الدین اسدآبادی، توسعه یافت. اندیشه های سیدجمال توسط مجله المنیر، که در سال ۱۹۱۱م. در ایالت سمترانترا منتشر شد، به نهضت اسلامی اندونزی ابعاد جدی ضداستعماری و عدالت جویانه بخشید. در سال ۱۹۱۱م. «اتحادیه تجار مسلمان» در جاوه تشکیل شد، که به سرعت در میان مردم اندونزی، بویژه روستائیان که بیش از ۸۰ درصد جمعیت را تشکیل می دادند، رشد کرد و در سال ۱۹۱۲م. به سازمان وسیع «اتحاد اسلام» (سارکات اسلام) بدل شد. هم زمان سازمان دیگری نیز به نام «انجمن محمدیه» تأسیس شد که بیشتر یک سازمان فرهنگی بود و احیاء فرهنگ اسلامی و مقابله با یورش فرهنگ غربی را هدف گرفته بود. «سارکات اسلام» یک سازمان مکتبی سیاسی بود که مبارزه با استعمار هلند را آماج قرار داده بود و در میان دانشگاهیان و روشنفکران و توده مردم با اقبال شدید مواجه شد. از رهبران برجسته «سارکات اسلام» سید چوکروآمینوتو (۱۹۳۴ - ۱۸۸۲)، (Chokroaminoto م)، عبدالعزیز (۱۸۷۸ - ۱۹۵۹ م.) و حاج انگوس سلیم (۱۸۸۴ - ۱۹۵۴ م.) بودند. «سارکات اسلام» به سرعت به وسیع ترین قدرت سیاسی مردم اندونزی بدل شد و به شکل اقشار زحمتکش در اتحادیه های کارگری و دهقانی دست زد. به نحوی که در سال ۱۹۱۳ لنین نوشت: «جنبش انقلابی دمکراتیک اکنون هم هند هلند، جزیره جاوه و سایر مستعمرات هلند را که تا ۴۰ میلیون جمعیت دارند فراگرفته است. مروجین این جنبش دمکراتیک عبارتند از: اول، توده های مردم جاوه که در میانشان نهضت ناسیونالیستی تحت پرچم اسلام بیدار شده است... در جاوه اتحاد ملی بومیان به وجود آمد که هم اکنون ۸۰۰۰۰ عضو دارد و میتینگ های پرجمعیتی برپا می کند. جلوگیری از پیشرفت جنبش دمکراتیک محال است.» (بیداری آسیا، ترجمه فارسی، صص ۲۵ - ۲۶). در کنار نهضت اصیل و مردمی و ضداستعماری «سارکات اسلام» دو جریان غربگرائی ملی گرایانه و مارکسیستی نیز در اندونزی پدید شد. نخستین جمعیت ملی گرا، «جمعیت تلاش عالی» (بودی اوتومو) بود که توسط عده ای از دانشجویان پزشکی جاوه در ۱۹۰۸م. تشکیل شد و از ۱۹۱۸ به فعالیت سیاسی روی آورد. اعضاء این جمعیت جوانان اقشار متمول و اشرافزادگان غربگرای اندونزی بودند، که راه تمدن غرب گرا را توصیه می کردند. این جریان بسیار محدود و ناچیز بود و تنها در سال ۱۹۲۸ بود که «حزب ملی اندونزی» به رهبری احمد سوکارنو (۱۹۰۱ - ۱۹۷۰ م.) تأسیس شد و به علت ضرباتی که از جانب کمونیستها به نهضت «سارکات اسلام» وارد شد، توانست گسترش یابد. سوکارنو، علیرغم اینکه یک ملی گرای لائیک بود، در خانواده مسلمان معتقد پرورش یافته و این امر راه نفوذ او را در مردم هموار می ساخت. جریان مارکسیستی در اندونزی توسط کمونیست های هلندی (تریونیست ها) و تعدادی دانشجوی بومی چپگرا در سال ۱۹۱۴م. با نام «اتحادیه سوسیال دمکرات» در جاوه تأسیس شد و

هدف آن نفوذ در نهضت «سارکات اسلام» و بهره برداری از آن به سود خود بود. این جریان در سال ۱۹۲۰ به دو بخش «حزب سوسیال دمکرات» و «حزب کمونیست اندونزی» منشعب شد. مارکسیست های هلندی و بومی از بدو فعالیت خود به نفوذ شدید در سازمان «سارکات اسلام» و به خرابکاری در صفوف آن دست زدند. آنان شدیداً علیه اسلام به تبلیغ پرداختند و خواستار «انقلاب سوسیالیستی» شدند. سیاست تفرقه انگیز و خرابکارانه کمونیست ها، به نهضت اسلامی اندونزی لطمه جدی زد. سرانجام نفوذی های کمونیست در سال ۱۹۲۳ به انشعاب از «سارکات اسلام» دست زده و خود را «سارکات اسلام سرخ» خواندند که بعداً «اتحاد خلق» (سارکات راکجات) نامیده شد. در سالهای ۱۹۲۳-۱۹۲۶، کمونیست ها در پی یک رشته اقدامات افراطی و به علت نفرت عمومی به انزوا و اضمحلال دچار شدند و سرانجام در سال ۱۹۲۶ به یک شورش مسلحانه در جاوه دست زدند که توسط استعمارگران هلندی به شدت سرکوب شد و خود حزب کمونیست نیز به دو جناح هوادار استالین و هوادار تروتسکی منشعب و به شدت ضعیف شد. در دوران جنگ جهانی دوم اندونزی به اشغال ژاپن درآمد. ژاپنی ها با «حزب ملی» و سوکارنو دارای روابط حسنه بودند و در سال ۱۹۴۵، ۴۸ ساعت پس از تسلیم ژاپن، سوکارنو استقلال اندونزی را اعلام داشت. ولی انگلیسیها که نیروهای نظامی خود را در اندونزی پیاده کرده بودند، خواستار اعاده حکومت هلند بر اندونزی بودند و لذا سوکارنو، که در ملی گرایی ضداستعماری خود پیگیر بود، در تقابل با آنها قرار گرفت و به شوروی گرایش یافت. تحت تأثیر این عوامل بین المللی، کمونیستها مجدداً در اندونزی فعال شدند و در سال ۱۹۶۰ تعداد آنها به دو میلیون نفر رسید. سوکارنو در عین حال به سرکوب جنبش اسلامی دست زد و از جمله کارتوسووبرجو، رهبر سازمان انقلابی «دارالسلام» را، که یک سازمان دارای مشی مسلحانه با هدف تأسیس حکومت اسلامی بود، اعدام کرد. در دهه ۱۹۵۰ روابط سوکارنو با شوروی به تیرگی گرائید و او به علت مقابله ضداستعماری خود با غرب به چین کمونیست نزدیک شد. عملیات تفرقه افکنانه و آشوب طلبانه حزب کمونیست اندونزی، که مهم ترین حزب کمونیست کشورهای غیرسوسیالیستی محسوب می شد، راه را برای اقدامات نیروهای راست گرا، که رهبری ارتش را به دست داشتند، هموار ساخت. در سال ۱۹۶۵، حزب کمونیست اندونزی به کودتا دست زد که با کودتای متقابل ارتش به رهبری سوهارتو مواجه شد. در جریان این نزاع راست و چپ، سوکارنو توسط ارتش برکنار گردید و رژیم دیکتاتوری و دست نشانده امریکا به ریاست ژنرال سوهارتو به قدرت رسید.

۲-۱. کمیترون و خاور (ویراستار: ر. اولیانفسکی) ترجمه جلال علونیا، نشر بینالملل، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۵۷.۱۵۶.

تندرو حزب کمونیست اندونزی و چه رهنمودهای کمیترن و حیدر عمو اوغلی به جناح افراطی حزب کمونیست ایران دال بر مباحثات با نهضت جنگل و اتحاد با آن، به هیچ روی دال بر حسن ظن آنان در قبال جنبش اسلامی نیست. مسئله تنها تقابل برخورد «سیاستمدارانه» و «پخته» با نگرش کودکانه و چپ روانه است. هدف استراتژیک کمیترن از اینگونه اتحادها همان تسهیل راه تصرف قدرت سیاسی توسط کمونیستها است که در نقل قولهای پیشین به صراحت ذکر شده است. به نمونه‌ی دیگری از این رهنمودها، که شباهت بنیادی به رهنمود پلنوم شانزدهم حزب توده دارد، توجه کنید. شفقت، کمونیست ترک، در کنفرانس سوسیالیستهای ترکیه در مسکو (۲۵-۲۲ ژوئیه ۱۹۱۸) چنین می‌گوید:

احساسات مذهبی هیچکس را نباید جریحه دار کرد، چون آنها [مسلمانان ترکیه] در گذشته با این جور چیزها مبارزه کرده‌اند و اگر ما سعی کنیم احساساتشان را جریحه دار کنیم، حاضرند با همان قاطعیت با ما هم بجنگند. (۱)

به هر روی، توضیحات فوق مبانی تئوریک تاکتیک جبهه متحد(۱) در مارکسیسم و اهداف آن را روشن می سازد؛ هر چند که مسئله نیازمند بررسی مستقل و مشروح تر می باشد.

در پایان باید توجه داشت که در اصطلاح مارکسیسم واژه «خلق» (People) به معنای آن نیروهای سیاسی- اجتماعی است که در مرحله مشخص و معین انقلاب اجتماعی، «مترقی» و «انقلابی» محسوب می شوند. وقتی که بر «مرحله معین و مشخص» تأکید می کنیم منظور آن است که واژه «خلق» یک واژه نسبی است. چه بسا نیروی اجتماعی در یک مرحله معین مترقی و لذا «خلقی» محسوب گردد و در مرحله بعدی به یک نیروی «ارتجاعی» مبدل گردد. لذا، در مرحله قبلی، اتحاد با وی مجاز است ولی در مرحله بعدی به صف «ضدخلق» وارد می گردد. برای مثال، در انقلاب ضد امپریالیستی، همه نیروهای ضد امپریالیست (اعم از بورژوازی ملی، (۲) خرده بورژوازی و طبقه کارگر و حتی برخی عناصر و نیروهای فئودالی و قبیله ای) جزء مقوله «خلق» محسوب می شوند. ولی پس از کسب استقلال، که رژیم نواستقلال، راه بازسازی اقتصاد کشور را پیش می گیرد، بورژوازی ملی به تدریج خواستار راه رشد سرمایه داری می شود و در مقابل جبهه خلق قرار می گیرد. در این مرحله، بورژوازی ملی به نیروی ارتجاعی تبدیل شده و باید حذف گردد. در مرحله بعدی، خرده بورژوازی نیز به تدریج از خود ناپیگیری نشان می دهد و از مقوله «خلق» حذف می گردد. بنابراین تنها نیروی پیگیر انقلابی و تا پایان خلقی، همان «طبقه کارگر» (یعنی کمونیست) است که در فرجام اتحاد خود و غربال همه نیروهای خلقی بر مسند بلامنازع قدرت سیاسی تکیه می زند! بنابراین، وقتی در شوروی دولت این کشور بنام «دولت همه خلقی» توصیف می شود منظور همان دولت انحصاری کارگری (کمونیستی) و «دیکتاتوری پرولتاریا» است؛ در حالیکه مثلاً در هندوستان واژه «خلق»، بورژوازی ملی این کشور را (که حزب کنگره و ملی گرایان هند نماینده سیاسی آن محسوب می شوند) نیز دربر می گیرد.

۱- . باید توجه داشت که در متون تئوریک مارکسیستی نیز از مشی «جبهه متحد» به عنوان «تاکتیک» یاد می شود و همین اصطلاح ماهیت این سیاست را به روشنی نشان می دهد.

۲- . منظور از «بورژوازی ملی» آن بخشی از سرمایه داری محلی است که به دلیل رقابت با بورژوازی امپریالیستی غرب دارای تضاد با امپریالیسم است. این اصطلاح در مقابل «بورژوازی وابسته» (کمپرادور) بکار می رود. بورژوازی کمپرادور آن بخش از سرمایه داران کشور است که بعنوان دلال و پایگاه سرمایه داری غرب عمل می کند. تفکیک بورژوازی ملی از بورژوازی وابسته از ابداعات کمینترن (بویره از کنگره ششم در ۱۹۲۸) است. از دیدگاه مارکسیسم، «بورژوازی ملی» معمولاً اقشار میانگین و پائین بورژوازی است در حالیکه «بورژوازی کمپرادور» اقشار بالائی سرمایه داری محلی است.

امکانات عینی تحقق تاکتیک «جبهه متحد» در ایران

بنظر می‌رسد که تاکتیک «جبهه متحد» هر چند در آغاز قرن بیستم توسط لنین پایه‌ریزی شد و سپس در سالهای ۱۹۴۰-۱۹۲۰م. توسط «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) بطور جدی تئوریزه شد، هیچگاه نه توسط مارکسیسم ایرانی بدرستی درک و اجراء شد و نه در صورت اجرای آن، با اقبال جدی از سوی انقلابیون مسلمان و حتی سیاستمداران ناسیونالیست و غربگرای غیر مذهبی ایران، مواجه شد. تاکتیک «جبهه متحد» نه تنها نتوانسته به اتحاد هر چند موقت و محدود مارکسیست‌های ایرانی با سایر نیروهای غیر مارکسیست (اعم از مسلمان و ملی‌گرا) دست یابد، بلکه مارکسیسم ایرانی در سالهای پس از شکست حزب توده (۱۳۳۲) تاکنون به چند پارگی و انشعاب روزافزون مبتلا گردیده و نتوانسته ابتدائی‌ترین مسئله خود را که مسئله «وحدت نیروهای چپ» است حل نماید. (۱)

عواملی که برای این عدم موفقیت تاکتیک «جبهه واحد» می‌توان ذکر کرد به شرح زیر است:

۱- در رابطه با مارکسیسم ایرانی: همانگونه که در بخش‌های اول و دوم کتاب حاضر توضیح داده شد، این جریان اجتماعی در ایران یک جریان طبیعی، یعنی مولود نیازهای فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی نبود و بعنوان یک جریان بیگانه با متن جامعه، از «خارج» به «داخل» تزریق شد. بنابراین، مارکسیسم در ایران از بدو زایش خود یک فرزند نامشروع بیگانه بود و بعنوان پایگاه فرهنگی و سیاسی قدرت‌های خارجی وارد متن جامعه ایرانی شد. عملکرد حداقل ۶۰ ساله مارکسیسم در ایران نیز در راستای همین «علت وجودی» و «کارکرد» (فونکسیون) بوده و لذا بشدت بعنوان یک جریان غیراصیل، مطرود و منفور شده است. بنابراین در جوامعی مانند فرانسه یا ایتالیا، ماهیت و کارکرد حزب کمونیست بکلی با ماهیت و کارکرد مارکسیسم ایرانی متفاوت است. در فرانسه یا ایتالیا، مارکسیسم و حزب کمونیست مولود طبیعی فرهنگ نوین این کشورها و ثمره تحولات اجتماعی و فرهنگی چند قرن اخیر جوامع اروپائی است و لذا در ساختار فرهنگی و سیاسی این جوامع دارای ریشه نیرومند است. این مسئله در مورد مارکسیسم ایرانی، که بکلی با ساختار فرهنگی و

۱- در ترمینولوژی (واژگان) مارکسیستی ایران واژه «اتحاد» در رابطه با همگامی مارکسیسته-ب-ای-نیروه-ای-غی-ر-مارکسیست بکار میرود و واژه «وحدت» در رابطه با همگامی و اتفاق نیروهای مارکسیست. برای م-ث-ال، آنج-ا-که سخن بر سر اتحاد با نیروهای غیر کمونیست است، اصطلاح «اتحاد نیروه-ای-ض-د-امپریالی-ست و خلق-ی» کاربرد مییابد، ولی آنجا که سخن بر سر اتفاق خود مارکسیستها اس-ت، اص-طلاحی-چ-ون «وح-د-ت-جن-بش-کمونیستی» بکار میرود. در واقع منظور از واژه «وحدت»، اتح-اد-در-مب-انی (مکت-ب) اس-ت و منظ-ور از واژه «اتحاد»، اتفاق و همراهی در سیاست و عملکرد اجتماعی (پراتیک)

اجتماعی و روانشناسی جامعه اسلامی ما بیگانه و حتی در تنازع است، صدق نمی کند.

۲- در رابطه با نیروهای ناسیونالیست و غربگرای ایران: باید گفت که اصولاً در ایران پدیده «ملت گرایی» نیز بعنوان یک جریان اجتماعی بیگانه با فرهنگ سنتی جامعه و توسط استعمار غرب و دستگاه «فراماسونری»، طی انقلاب مشروطه و پس از آن، به داخل جامعه تزریق شد و به پایگاه اجتماعی و فرهنگی و تمدن امپریالیستی غرب مبدل گردید. ایران دارای نیروهای اصیل ناسیونالیست (مانند هند) نبوده است و رجال ناسیونالیست و ملی گرا و لیبرال ایرانی بندرت از خود اصالت و شخصیت راستین نشان داده اند و عملکردهای آنان عموماً نوعی «ژست» سیاسی بوده که در بسیاری موارد به دستور قدرتهای غربی رقیب اجرا می شده است. طبیعی است که چنین جریانی بنا به علت وجودی و کارکرد خود هیچگاه حاضر به «اتحاد» با نیروی وابسته به ابرقدرت رقیب و خصم (مارکسیسم) نمی شد. و اگر چنین «اتحادی» صورت می گرفت (مانند همکاری مصطفی فاتح عامل انگلیس با حزب توده در سالهای نخست پس از شهریور ۱۳۲۰ و اتحاد حزب دمکرات قوام السلطنه با حزب توده در سال ۱۳۲۵ که منجر به تشکیل کابینه ائتلافی با مشارکت توده ای ها شد) دقیقاً ناشی از توافق اربابان خارجی بوده و نه مصالح ناشی از استقلال عمل و درک صحیح اوضاع توسط نیروهای داخلی.

«ملی گرایان» ایران برخلاف ملیگرایان اصیل در کشورهایی چون هندوستان یا برخی کشورهای آفریقائی و عربی و آمریکای لاتین، فاقد هویت فرهنگی می باشند و بعنوان یک نیروی عبید و تابع غرب عمل می کنند و در دعاوی خود هیچگاه راه سوم را، که راه اصالت فرهنگی است، بطور جدی مطرح نساخته و اصولاً به آن باور نداشتند. بنابراین راه آنان همان راه «غربی کردن» بیشتر جامعه ایرانی - البته طبق الگوهای دمکراسی بورژوائی و یا سوسیال دمکراسی غربی بوده است. این نیروها، بنا به ماهیت وابسته و خودباخته خود، و نه بنا به اصالت فرهنگی و سیاسی خویش، به شدت ضد کمونیست و ضد شوروی بودند. آنان در آنتی سوویتسم چنان افراطی بودند که حتی اگر واقعاً مصالح «ملی» کشور، راه توسعه مناسبات با بلوک شرق را جداً توصیه می کرد و در عین توسعه مناسبات خارجی

مصالح ملی و استقلال کشور تأمین می شد، باز هم حاضر به چنین کاری نبودند. در حالیکه ملت گرائی واقعی و اصیل باید هیچ تفاوتی میان دو بلوک جهانی «شرق» و «غرب» قائل نباشد و به هردو، علی السویه و تنها بر پایه مصالح «ملی» بنگرد. در اینجاست که ما، بطور مثال، تفاوت ملت گرایان راستین چون گاندی و نهرو را با مدعیان ملت گرائی و ناسیونالیسم در ایران درمی یابیم. از این روست که در هندوستان می بینیم که نیروهای ملی گرای اصیل و «ساری» پوش، در تلاش خود برای استقلال کشور، وارد مناسبات توسعه یافته با اتحاد شوروی شدند، تا حدی که در جنگ هندوستان با پاکستان مورد حمایت این ابرقدرت قرار گرفتند، در حالیکه «ملی گرایان» دروغین و «فکلی» ایرانی در کوچکترین حرکت سیاسی خود ابتدا موافقت سفارتخانه های غربی در تهران را جلب کردند!

۳- در رابطه با نیروهای مسلمان ایران: باید گفت که این نیرو تنها نیروی سیاسی اصیل و مردمی جامعه ایرانی را تشکیل داده و می دهد. مسلمانان انقلابی ایران بنا به ماهیت وابسته مارکسیسم ایرانی و بنا به مبانی مکتبی خود و بنا به شناخت دقیقی که، بطور فطری و یا بطور اکتسابی، از ماهیت پراگماتیستی و قدرت جوینانه مارکسیسم داشته اند، و بنا به تجربه تاریخی خود، بویژه در جریان نهضت جنگل، هیچگاه به مارکسیست های ایرانی کوچکترین اعتمادی نکرده و دست آنان را برای «اتحاد» پس زده اند.

بنابراین تاکتیک مارکسیستی «جبهه متحد» در ایران فاقد هرگونه پایه عینی فرهنگی و اجتماعی - سیاسی بود و تجربه حزب توده در این راستا، مؤید این ناکامی و شکست تاریخی است.

پیشینه تاریخی تاکتیک «جبهه متحد»

حزب توده در پلنوم چهارم (وسیع) خود (۱۳۳۶ش.) در توجیه علل «اشتباهات» (یعنی خیانت ها)، که منجر به پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد، عدم شناخت «بورژوازی ملی» (یعنی «جبهه ملی» و «مصدق») بعنوان یک نیروی ضد امپریالیست و عدم پیگیری سیاست «اتحاد» با این بخش از بورژوازی را در پایه خطاهای خود قرار داد. باید گفت حزب توده از لحظه تأسیس آن به تاکتیک جبهه متحد وقوف داشت. بخشی از بنیانگذاران و رهبران حزب توده، تربیت شدگان دانشگاه کمونیستی «کوتو» و از کادرهای مجرب کمینترن بودند

و در سال تأسیس حزب (۱۳۲۰) قریب به دو دهه از ارائه تزه‌های جبهه واحد ضد امپریالیستی «کمینترن» می گذشت. بعلاوه، خود حزب توده نیز در آغاز بر مبنای همین مشی تأسیس شد و به دستور کمینترن قرار بود که یک «جبهه توده ای»، که در مرکز آن کمونیست ها و عمال کمینترن قرار داشتند، باشد و نه یک حزب مارکسیستی لنینیستی:

در تهران با روستا آشنا شدم و او به من اطلاع داد که حزبی مرکب از رفقای کمونیست و افراد «ملی» تأسیس می گردد... معلوم شد که کمینترن... خبر داده بود که حزب جدید، «حزب کمونیست» نخواهد بود... موافق این توصیه، کمونیست ها و «عناصر ملی» باید مشترکاً حزب وسیعی بوجود آورند و برنامه ایجاد اصلاحات اجتماعی را، بطوری که خرده بورژوازی و سرمایه داری ملی را نرماند مطرح نمایند... (۱)

واقعیت این است که حزب توده بر مبنای بینش دو قطبی خود (تقسیم جهان به دو اردوگاه سوسیالیستی و سرمایه داری) و از آنجا که از نظر فرهنگی - اجتماعی به دو بخش «متجدد» و غربگرای جامعه ایرانی تعلق داشت، در پیگیری تاکتیک «جبهه متحد» تنها نیروهای ملی گرا و لیبرال جامعه ایرانی را می دید. طبیعی است که سیاست اتحاد ملی گرایان - مارکسیست ها در ایران هیچگاه، بدلائلی که توضیح داده شد، نمی توانست تحقق یابد و تحولات شدید و زیگزاگ مانند مناسبات این دو نیرو در مقاطع مختلف تاریخ سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ ایران تابعی از رقابت ها و توافق های دو ابرقدرت بوده است. چگونه است که حزب توده در بدو تأسیس (۱۳۲۰) نسبت به «تاکتیک اتحاد با بورژوازی ملی» وقوف کامل داشت و در این راه حتی با عمال سرشناس انگلیس و آمریکا (مصطفی فاتح و قوام السلطنه)، که قاعداً باید نماینده «بورژوازی کمپرادور» باشند و نه «بورژوازی ملی»، وارد اتحاد و حتی ساخت و پاخت غیر اصولی و میلرانیستی (۲) شد، ولی در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ از سیاست اتحاد با «بورژوازی ملی» غفلت ورزید و با عملیات هرج و مرج گرایانه خود، راه پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را هموار ساخت؟ این مسئله ای است که به هر روی به جهل و تغافل حزب توده از سیاست «جبهه متحد» و «ضعف تئوریک»! رهبری حزب مربوط نیست و علل آن را باید در سیاست های بالفعل و روز اتحاد شوروی و

۱- احسان طبری، کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۴۲ - ۴۳

۲- میلرانیسم، واژه سیاسی مأخوذ از نام میلران (۱۸۵۹ - ۱۹۴۳ م). سیاستمدار فرانسوی که رهبری جناح چپ سوسیالیست ها را بدست داشت و به وزارت رسید، است. میلرانیسم در مارکسیسم به عنوان «وزارت طلبی» و ساخت و پاخت برای کسب قدرت فردی بکار می رود.

ابرقدرت های غربی (انگلیس و آمریکا) در مقطع تاریخی فوق جستجو کرد.

تاریخ سال های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ ایران سرشار از ساخت و پاخت ها و تنازعات سه نیروی داخلی وابسته به دو بلوک جهانی (مارکسیست ها و ملی گرایان و جناح دربار) برای تصرف قدرت سیاسی است. (۱) در این میان، حزب توده به نیروی اصیل و مردم جامعه، انقلابیون مسلمان و جنبش «فدائیان اسلام» و روحانیت اصیل توجهی نداشت و آن را بعنوان «ارتجاع مذهبی» ارزیابی می کرد. همانگونه که نیروهای مسلمان و توده مردم نیز به حزب توده به عنوان یک جریان سیاسی وابسته به بیگانه با تردید و نفرت می نگریستند و تلاش گسترده فرهنگی را برای مقابله با امواج الحاد و آتیه نئیس، که حزب توده یکی از مروجان اصلی آن در میان نسل جوان و روشنفکران بود، آغاز می کردند. بدینسان یک نهضت فرهنگی عمیق در حوزه علمیه قم برای احیاء معارف و فلسفه اسلامی و پاسخگوئی به شبهات مادیین و غربگرایان مارکسیست و ملی گرا آغاز شد که ثمره محتوم آن نوزائی فرهنگ اسلامی و انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی قدس سره بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حزب توده تنها در سال ۱۳۳۶ توانست چهارمین پلنوم (وسیع) خود را سامان دهد و به ارزیابی گذشته و علل «شکست جنبش» بنشیند. در این پلنوم، با رهنمودهای مستقیم حزب کمونیست شوروی که بر جریان پلنوم نظارت داشت، تاکتیک جبهه واحد ضد استعمار در دستور کار حزب قرار گرفت:

نفاق و پراکندگی نیروهای ملی و فقدان جبهه واحد ضد استعمار یکی از عمده ترین موجبات شکست و ناکامی هر جنبش ضد امپریالیستی است... در جریان مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت این امر بطور بارزی تأیید شد که امپریالیسم و ارتجاع تا چه حد از پراکندگی نیروهای ضد استعمار بنفع خود استفاده نمود. از این رو کوشش در تدارک زمینه و تشکیل جبهه واحد نیروهای ضد استعمار عمده ترین وظیفه حزب ما در دوره کنونی جنبش ضد استعماری مردم ایران است.

حزب ما باید با تمام نیروی خود بکوشد تا علاوه بر طبقه کارگر و دهقانان که استخوان بندی اصلی جبهه واحد ضد امپریالیستی را تشکیل می دهند و اتحاد آنان تحت رهبری طبقه کارگر شرط اساسی پیروزی است کلیه طبقات و قشرهای دیگر

۱- . برای آشنائی با عملکردهای حزب توده در سال های ۱۳۲۰ _ ۱۳۳۲ بمنظور اتحاد با ملی گرایان به مقاله: «حزب توده ایران در مبارزه برای تشکیل جبهه واحد ملی و دمکراتیک»، نوشته عبدالصمد کامبخش در مجله دنیا، شماره ۳، پائیز ۱۳۴۳ (اسناد و دیدگاهها، صفحات ۲۸۴ _ ۳۰۳) مراجعه شود.

ضداستعمار کشور ما یعنی خرده بورژوازی، روشنفکران و بورژوازی ملی را در درون این جبهه و تحت شعارهای مشترکی متشکل و متحد سازد... (۱)

این تاکتیک، همچنان اتحاد با ملی گرایان و بقایای جبهه ملی را آماج گرفته و در این راه سخت تلاش می کرد. (۲)

در سال ۱۳۳۹ش، در پی پیروزی حزب دمکرات آمریکا در انتخابات و ریاست جمهوری جان کندی، سلسله اقداماتی که بعدها بنام «انقلاب سفید» شهرت یافت، آغاز شد. «دکترین کندی» که با اهرم سیاست خارجی و سرویس اطلاعاتی آمریکا و در هماهنگی کامل با انگلستان اجرا می شد، بر این مبنا استوار بود که در سراسر جهان در نظام های دست نشانده غرب، یک سلسله رفورم های اجتماعی و «اصلاحات از بالا» صورت گیرد. امپریالیسم آمریکا از این وحشت داشت که با تشدید ستم اجتماعی و اقتصادی در این کشورها، انقلابهای مردمی آغاز شود و اتحاد شوروی با بهره گیری از این جنبش ها به توسعه کمونیسم بپردازد. «دکترین کندی» چنان طراحی شده بود که با انجام دگرگونی های ساختاری در این کشورها و بهم ریختن قشربندی اجتماعی سنتی این جوامع، حداقل برای چند دهه، خطر انقلاب اجتماعی را منتفی سازد. یکی از محورهای اصلاحات کندی، ایجاد فضای باز سیاسی و توسعه دمکراسی مدل غربی در این کشورها بود. در راستای این سیاست و زیر فشار مستقیم آمریکا، رژیم شاه به گروه های ملی گرا در داخل کشور اجازه فعالیت سیاسی مجدد داد. در نتیجه در تیر ماه ۱۳۳۹، جبهه ملی با نام «جبهه ملی دوم» برای شرکت در انتخابات دوره بیستم آغاز به فعالیت کرد. بدینسان، مجدداً در صحنه سیاسی ایران (پس از ۷ سال سکوت و خاموشی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) گروه ها و احزاب ملی گرا ظاهر شدند: «حزب ایران» (به رهبری الهیار صالح)، «حزب زحمتکشان ملت ایران» (به رهبری دکتر مظفر بقائی کرمانی)، «حزب ملت ایران» (به رهبری داریوش فروهر)، «سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی»، «حزب سوسیالیست» (جناح انشعابی از «نیروی سوم» خلیل ملکی به رهبری خنجی)، «حزب سوسیالیست های نهضت ملی ایران» (به رهبری خلیل ملکی)، «نهضت آزادی ایران» (به رهبری مهندس مهدی بازرگان)، «حزب مردم ایران»، «حزب پان ایرانیست» و...

۱- اسناد و دیدگاه ها، ۲ص ۳۷۸.

۲- برای شناخت مبانی تئوریک تحلیل حزب توده از بورژوازی ملی در این سالها مراجعه شود به: ایرج اسکندری، «مبانی علمی شعار جبهه واحد»، مجله دنیا، شماره ۲، تیر ماه ۱۳۳۹.

حزب توده که در خارج از کشور ناظر این تحولات بود، در پلنوم هفتم خود (مرداد ۱۳۳۹) برای جلب این نیروها به همکاری، شعار «جبهه ملی واحد» را مطرح ساخت. این «جبهه» باید کلیه «طبقات و قشرهای ضد استعمار» را متحد می ساخت و در واقع معنای آن تمایل به مشارکت در «جبهه ملی دوم» بود. هدف این جبهه برانداختن «رژیم ضدملی شاه و تشکیل یک دولت ملی» بود. (۱) همانگونه که مشاهده می شود سخن بر سر براندازی نظام سلطنت نیست و بنابراین جبهه می تواند نیروهای طرفدار سلطنت مشروطه، ولی مخالف شاه را در چارچوب تشکیل یک «دولت ملی» دربرگیرد. این شعار طبعاً با استقبال «جبهه ملی دوم» و سایر گروه های ملی گرای کشور مواجه نشد.

دوران آزادی های نیم بند آمریکائی در ایران دیری نپائید و پس از چندی که رژیم شاه با سرکوب خونین جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و قیام عشایر جنوب (۱۳۴۲-۱۳۴۱) احساس ثبات نمود و «انقلاب سفید» را به فرجام رسانید، مجدداً سلطه ساواک و خاموشی گورستان بر ایران حکمفرما شد و رهبران احزاب ملی گرا مجدداً به مشاغل خود و تأسیس شرکت های پیمانکاری روی آوردند و در روند «مدرنیزاسیون» و «صنعتی شدن»! کشور سهیم شدند.

در تیرماه ۱۳۴۳، با انتشار اعلامیه ای در اروپا، سازمان جدیدی از ملی گرایان بنام «جبهه ملی سوم» اعلام موجودیت کرد. در مرداد ماه ۱۳۴۴ «جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا» (۲) به عضویت این «جبهه» پذیرفته شد. جمعیت «نهضت آزادی ایران» به رهبری مهندس مهدی بازرگان نیز به عضویت این جبهه در آمد و به همراه «حزب ملت ایران» و

۱- اسناد و دیدگاه ها، ص ۳۹۸.

۲- جریان «جامعه سوسیالیستها...» ریشه در انشعاب خلیل ملکی از حزب توده (سال ۱۳۲۶) داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خلیل ملکی و هوادارانش در ایران و در خارج با نام «حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم)» فعالیت کردند. بعداً این گروه به سه جناح منشعب شد: گروه خلیل ملکی، «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» را تشکیل داد. حسین ملکی (برادر خلیل ملکی) در اروپا «جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا» را براه انداخت و گروهی نیز به رهبری خنجی، «حزب سوسیالیست» را ایجاد کرد. این سه گروه در عین آنکه از نظر مبانی تئوریک با هم خویشاوند بودند، ولی در عین حال اختلافاتی نیز داشتند. «جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا» در اسناد اولیه، خود را هوادار سوسیالیسم علمی و مارکسیسم اعلام می داشت (مجله سوسیالیسم، ارگان جامعه سوسیالیستهای ایران در اروپا، دوره دوم، شماره سوم، اسفند ۱۳۴۲، ص ۱) و نوعی ایدئولوژی التقاطی ملی گرایانه چپ را ارائه می داد که در میان بخشی از دانشجویان مقیم اروپا جاذبه یافت. ایدئولوژی التقاطی که «جبهه ملی سوم» منادی آن بود بعنوان یک جریان سیاسی، هنوز نیز در جامعه اسلامی ما، در بخشی از روشنفکران و در عده ای از نویسندگان و ناشران و دانشگاهیان صاحب نام و فعال غیر مذهبی حضور دارد. کتاب بیراهه _ پاسخ به «کژراهه» احسان طبری (نوشته عبدالله برهان، انتشارات رسا، ۱۳۶۸) را می توان نمونه ای از ایدئولوژی التقاطی و انحرافی این جریان فکری _ سیاسی ذکر کرد.

«سازمان دانشجویان جبهه ملی» استخوان بندی اصلی «جبهه ملی سوم» را تشکیل داد.

ویژگی «جبهه ملی سوم»، رسوخ شدید ایدئولوژی چپ و آمیزش آن با ایدئولوژی ملی گرائی غربگرایان ایران و در برخی موارد با ایدئولوژی التقاطی «اسلامی» بود. برآیند این آمیزش پیدایش گونه ای ایدئولوژی ناسیونالیستی چپ بود که در عین تمسک به شعارهای مارکسیستی و دعوی رادیکالیسم و شعارهای تند و مسلحانه، شدیداً ضد شوروی و حزب توده بود. در برخی موارد این ایدئولوژی التقاطی - ناسیونالیستی چپ با عقاید «اسلامی» نیز آمیخته می شد و نوعی ایدئولوژی مارکسیستی - ملی گرایانه - «اسلامی» را پدید می ساخت. حضور عده قابل توجهی دانشجوی ایرانی در اروپا و آمریکا که عناصر سیاسی آن در «کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی» مجتمع بودند، این دو نهاد را به خاستگاه انواع گروه ها و جریانهای چپ و راست مبدل ساخت و از این طریق بود که نطفه فکری جریانات التقاطی مانند «مجاهدین خلق» و «امت» و گروه های بیشمار چپ مانند «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»، «سازمان انقلابی توده»، «سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان» و... منعقد شد. عناصر مشکوکی که بعدها به عوامل متنفذ سرویس های جاسوسی غرب در انقلاب اسلامی ایران مبدل شدند، مانند ابوالحسن بنی صدر، صادق قطب زاده، سلامتیان، غضنفرپور و... پرورده این محیط فکری و سیاسی بودند. بدون تردید، سرویس جاسوسی آمریکا (سیا) و انتلیجنس سرویس انگلیس (MI-۶)، در ایجاد و رشد این کانون جدید فرهنگی - سیاسی مؤثر بوده اند.

به هر روی، حزب توده مجدداً با طرح شعار «جبهه واحد ملی»، دست اتحاد بسوی نیروهای مختلف «جبهه ملی سوم» دراز کرد، که رد شد. شکست مجدد حزب توده در پیگیری تاکتیک «جبهه متحد» ظاهراً برای رهبری حزب دردآور بود. جمله زیر گویای این رنجش است:

سالهاست ما نیروهای ملی را به اتحاد دعوت می کنیم و در عمل هم از هرگونه همکاری دریغ نداریم، ولی نه اینکه جبهه واحد ملی بوجود نیامده است بلکه هواداران جبهه ملی همچنان با ما خصومت می ورزند و ما را مورد اتهام و حمله قرار می دهند... (۱)

۱- مقاله «حزب توده ایران و جبهه ملی سوم»، نوشته منوچهر بهزادی، ماهنامه مردم، شماره ۷، مهر ۱۳۴۴ (اسناد و دیدگاه ها، ص ۵۹۰). برای آشنائی بیشتر با تحلیل حزب توده از جبهه ملی دوم و سوم، مراجعه شود به مقاله «نیروهای اپوزیسیون، جبهه متحد ملی و حزب توده ایران» نوشته منوچهر بهزادی (دنیا، سال هشتم، شماره ۱، بهار ۱۳۴۶).

در اینجا حزب توده ادعائی را مطرح می‌سازد که پس از پیروزی انقلاب برای جلب نیروهای مسلمان مکرراً مطرح ساخت؛ دعوی طرفند آمیز و بی پایه ای که گوئی «سیاست جبهه واحد» حزب توده یک تاکتیک نیست بلکه یک سیاست استراتژیک است:

این دوستان [منظور «جبهه ملی سوم» است]... خیال می‌کنند که سیاست حزب ما در مورد اتحاد با سایر نیروهای ملی مانور است، جنبه تاکتیکی دارد، گذراست... این اتحاد نه فقط برای استقرار حکومت ملی بلکه برای ساختمان جامعه نوین هم ضروری است... این سیاست یکی از اجزاء اصلی استراتژی حزب توده ایران در راه انقلاب ملی و دموکراتیک است. (۱)

درباره عیار این ادعای پراگماتیستی و اینکه «جبهه متحد» یک تاکتیک است و به همین عنوان نیز در متون مارکسیستی خوانده می‌شود، قبلاً سخن گفتیم. هدف این تاکتیک نیز روشن است و مؤلفین کتاب کمیترن و خاور که تئورسین های برجسته حزب کمونیست شوروی می‌باشند و کتاب فوق زیر نظر پروفیسور اولیانفسکی تدوین شده، صراحتاً اعلام می‌دارند که هدف از «تاکتیک جبهه واحد امپریالیستی» این است که کمونیست ها «بتوانند سرکردگی خود را تأمین کنند و حزب کمونیست از طریق مبارزه مصممانه روزمره در چارچوب یک جبهه متحد رهبری روند انقلابی را بدست گیرد.» (۲) حزب توده که در سال ۱۳۴۴ به نیروهای ملی اطمینان می‌داد که «سیاست جبهه واحد ملی» او یک سیاست گذرا و تاکتیکی نیست و حتی در ساختمان جامعه نوین نیز ادامه خواهد یافت، بعدها در سال های ۱۳۶۱-۱۳۵۷ عین همین جملات را به انقلابیون مسلمان تحویل می‌دهد. (۳)

در آغاز دهه ۱۳۵۰، حزب توده با جریانات سیاسی اپوزیسیون زیر مواجه بود:

۱- جریان ملی گرائی: این جریان طیف وسیعی از نیروهای راست (سران سنتی «جبهه ملی» و پیروان آنها) و میانه (عناصر متأثر از ملی گرائی سوسیال دمکرات «نیروی سوم» خلیل ملکی) و چپ (سوسیالیست ها) را دربرمی گرفت. این طیف در عین حال به دو جناح لائیک (غیر مذهبی) و «مذهبی» («نهضت آزادی» و جریانات مشابه) تقسیم می‌شد.

۲- جریان مائوئیستی: این جریان که هسته اولیه آن را انشعابیان مائوئیست حزب توده (احمد قاسمی و دکتر غلامحسین فروتن) تشکیل می‌داد، بتدریج در قالب گروه های

۱- مقاله «حزب توده ایران و جبهه ملی سوم»، نوشته منوچهر بهزادی، ماهنامه مردم، شماره ۷، مهر ۱۳۴۴ (اسناد و دیدگاه ها، ص ۵۹۰). برای آشنائی بیشتر با تحلیل حزب توده از جبهه ملی دوم و سوم، مراجعه شود به مقاله «نیروهای اپوزیسیون، جبهه متحد ملی و حزب توده ایران» نوشته منوچهر بهزادی (دنیا، سال هشتم، شماره ۱، بهار ۱۳۴۶).

۲- کمیترن و خاور، ترجمه فارسی، ص ۱۵۴.

۳- برای نمونه مراجعه شود به: کیانوری، پرسش و پاسخ، ۳۰ آذر ۱۳۶۰ با عنوان: «پشتیبانی ما از خط امام تاکتیکی نیست، استراتژیک است».

متعدد مائوئیست متشکل شد و در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور» توانست همه هواداران حزب توده (بجز چند نفر معدود) را به خود جلب کند و حتی در مجامع بین‌المللی چپ (مانند «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان») کرسی حزب توده را اشغال نماید.

۳- جریان چریکی: این جریان در اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ توانست به نیروی متنفزی در دانشگاه‌های ایران و «کنفدراسیون» بدل شود و بعنوان «جنبش چپ نو» ایران در مقابل جریان مارکسیسم سنتی (حزب توده) و مارکسیسم مائوئیستی، به نیروی بالنده و شکوفا و اصلی جریان چپ ایران مبدل گردد.

۴- نهضت امام خمینی: این جریان تنها جریان اصیل و مردمی اپوزیسیون ایران را تشکیل می‌داد. درباره تاکتیک حزب توده در قبال این جریان جداگانه سخن خواهیم گفت.

علاوه بر چهار جریان فوق، که بعنوان جریان‌های اصلی «اپوزیسیون ضد شاه» ارزیابی می‌شد، حزب توده به این نتیجه رسید که بخشی از اقشار مرفه و بورژوازی بزرگ ایران نیز به شدت از دیکتاتوری شاه به تنگ آمده و خواهان دمکراسی است و در همین چارچوب از تحول سیاسی در کشور حمایت می‌کند:

از اواخر دهه ۴۰ و آغاز دهه ۵۰ سیر صعودی نوینی در جنبش انقلابی ایران احساس می‌شد. علائم این سیر صعودی را در سه مورد می‌شد دید: نخست اینکه جنبش مسلمانان پیرو خط امام گسترش می‌یافت و هواداران آیت‌الله خمینی بیش از پیش به میان مردم می‌رفتند. دوم اینکه در درون کشور سازمانهای انقلابی نوینی پدید می‌آمدند که سرنگونی مستقیم رژیم شاه را از طریق مبارزه مسلحانه اعلام می‌کردند. سوم اینکه قشرهای معینی از طبقات مرفه نیز از سیاست شاه ابراز عدم رضایت می‌کردند... در آغاز دهه ۵۰... عناصر لیبرال نیز سر بلند می‌کنند و نوعی از وجود خفقان در کشور ابراز نارضایتی کرده «دمکراسی» می‌خواهند... (۱)

تاکتیک حزب توده در قبال ۵ جریان فوق یکسان نبود:

در رابطه با جریان مائوئیستی، حزب توده از آغاز پیدایش آن وارد نزاع‌های خصمانه ایدئولوژیک با آن گردید و در عین حال کوشید تا نیروهای جوان مائوئیست را مجدداً به آغوش خود بازگرداند. مائوئیست‌ها نیز بزرگترین دشمن خود را «روزیونیسم معاصر» و «سوسیال امپریالیسم» شوری می‌دیدند و در جهت نابودی عامل ایرانی آن (حزب توده)

می کوشیدند. بنابراین، مناسبات حزب توده با مائوئیسم به شدت خصمانه بود. مائوئیست ها در نیمه دهه ۱۳۴۰ موفق شدند حزب توده را در اروپای غربی و آمریکا به شدت مطرود و منزوی سازند. پس از چندی که با پیدایش جریان چریکی، جریان مائوئیستی راه افول را در پیش گرفت، حزب توده از این تحول خرسند شد و توجه خود را از مائوئیسم به «جنبش چریکی» معطوف داشت و مائوئیسم ایرانی را به عنوان «چپ نما» و نیروی ضد انقلابی از حیطة تاکتیک جبهه واحد خود حذف نمود.

در رابطه با جریان چریکی، حزب توده آن را بعنوان «جنبش چپ انقلابی» ارزیابی کرد که در میان نسل جوان چپ دارای پایگاه نیرومند است و لذا باید در جهت جذب آن کوشید. حزب توده این جریان را بعنوان یک جریان روشنفکری «چپ رو» ارزیابی می کرد و از طریق بحث های دوستانه تئوریک و فعالیت جدی و ترویجی (ایدئولوژیک) می کوشید تا خود را به آن نزدیک کند. در واقع حزب توده می خواست که نسل جوان چپ را به پایگاه سازمانی خود، که در سال های ۱۳۳۲-۱۳۵۰ به شدت از دست داده بود، بدل سازد:

سازمان هائی مثل چریک های فدائی خلق و مجاهدین خلق نیروی بالقوه انقلابی بودند که از جوانان پرشور و صدیق تشکیل می یافتند. ولی هر دو سازمان از همان آغاز هر یک به شکلی، به اندیشه های ناسالم مائوئیستی و «چپ نو» آلوده بودند. عمال خرابکار امپریالیسم می کوشیدند تا این بیماری را تشدید کنند و این سازمانها را نیز به همان روز سیاهی نشانند که گروهک های مائوئیستی و «کنفدراسیون» و غیره نشسته بودند. حزب توده ایران - بر عکس - تمام نیروی خود را به کار می برد تا این سازمان ها از آلودگی نجات یابند و بمثابه یک پای محکم در جبهه نیروهای ضد رژیم بمانند. (۱)

بنابراین تلاش برای جذب جریان چریکی (بوژه جناح مارکسیست آن یعنی چریکهای فدائی خلق) بیشترین توجه حزب توده را در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ به خود معطوف داشت.

حزب توده جریان ملی گرائی و جریان اسلامی را نیز بعنوان نیروهای «ملی» و «ضد امپریالیست» ارزیابی می کرد، با این تفاوت که توجه اصلی را به ملی گرایان و در مذهبیین به جریاناتی چون «نهضت آزادی» و «مجاهدین خلق» معطوف داشت.

تاکتیک حزب توده در رابطه با ۵ جریان فوق در پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی (۱۳۵۴) بازتاب یافت. در این پلنوم، تاکتیک «جبهه متحد» حزب توده در سه شعار تجلی یافت:

۱- . چهل سال در سنگر مبارزه، انتشارات حزب توده ایران، مهر ۱۳۶۰، ص ۸۰.

«جبهه واحد ضد دیکتاتوری» و «جبهه واحد ملی و دمکراتیک» و «وحدت همه مبارزان طبقه کارگر» (۱) (یعنی مارکسیست های ایران).

شعار «جبهه واحد ضد دیکتاتوری»، همه نیروهای فوق را، یعنی کلیه جریاناتی که درخواست پایان دادن به «دیکتاتوری شاه» و استقرار «دمکراسی»، حتی با حفظ نظام سلطنت و وابستگی به غرب، موافق بودند، آماج قرار داده بود و یک تاکتیک مقطعی محسوب می شد که اعتبار آن تنها تا مرز استقرار دمکراسی در کشور بود. ماهیت سازشکارانه و راست روانه این شعار روشن است. در واقع حزب توده می خواست با نیروهائی چون دکتر علی امینی علیه دیکتاتوری شاه متحد شود! این شعار تا به امروز نیز مورد انتقاد شدید مخالفین حزب توده قرار گرفته است.

شعار «جبهه واحد ملی و دمکراتیک»، طیف نیروهای ملی گرا و جریان اسلامی و بخش «مذهبی» جریان چریکی («سازمان مجاهدین خلق»، که از دیدگاه حزب توده از رادیکال ترین نیروهای ملی و دمکراتیک کشور محسوب می شد) و نیروهای مارکسیست را دربرمی گرفت و تاکتیک مرحله ای حزب توده محسوب می شد. اعتبار این جبهه تا زمانی بود که رژیم شاه ساقط شود و «جمهوری ملی و دمکراتیک» مستقر گردد.

شعار «وحدت مبارزان طبقه کارگر» بطور عمده، «سازمان چریکهای فدائی خلق» و سایر گروه ها و محافل و عناصر مارکسیست چپ رو و چریک را دربرمی گرفت و هدف آن تأمین «وحدت جنبش کمونیستی ایران»، یا به عبارت دیگر جذب همه عناصر مارکسیست به زیر پرچم حزب توده بود. این شعار در ماهیت خود یک شعار استراتژیک بود.

انقلاب اسلامی و تاکتیک «جبهه متحد خلق»

حزب توده در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۴ به نهضت امام خمینی (ره) توجه داشت و از آنجا که این جنبش را یک جنبش ضد دیکتاتوری شاه ارزیابی می کرد، براساس تاکتیک جبهه واحد، می کوشید تا از آن به سود اهداف استراتژیک مرحله ای و نهائی خود بهره جوید. این ادعا که حزب توده از آغاز با نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مخالف بود و آن را محکوم می کرد، مستند و دقیق نیست و مسئله نیازمند توضیح و تحلیل عمیق تری است.

تئورسین های شوروی و حزب توده در آغاز نهضت امام خمینی بدان توجه داشتند و از دو زاویه متفاوت بدان برخورد کردند:

مصالح دیپلماتیک (همزیستی مسالمت آمیز)، که سیاست خارجی روز شوروی بر آن مبتنی بود، می‌طلبید که رژیم شاه بعنوان یک واقعیت تثبیت شده (در افق کوتاه مدت و میان مدت) و حوزه دست نیافتنی نفوذ غرب تلقی شود. از این زاویه، تاریخ نگاری رسمی شوروی در ترسیم حوادث دهه ۱۳۴۰ ایران و اصلاحات کندی-شاه (انقلاب سفید) به مجیز گوئی از رژیم شاه می‌پرداخت و همصدا با مورخین درباری ایران، «انقلاب سفید» را بعنوان «اصلاحات مترقی» می‌ستود. به پیروی از همین، سیاست تعدادی از مورخین درجه اول شوروی برای جلب نظر رژیم شاه بسیج شدند. دکتر آرابه جان، خاورشناس ارمنی، با نگارش کتابی درباره رضاشاه به توجیه او پرداخت و آقایی، مورخ دیگر شوروی در سلسله مقالاتی به توجیه و تمجید رژیم شاه دست زد. مهمترین این مورخین پروفیسور میخائیل ایوانف بود که به صحنه آمد و چند کتاب و از آن جمله ایران امروز را نوشت که لحن ستایش آمیزی نسبت به باصطلاح «انقلاب سفید» داشت و همین امر، ایوانف را در موقعی که به تهران دعوت شده بود- مورد تفقد خاص شاه قرار داد!^(۱) در راستای همین سیاست، ایوانف نهضت ۱۵ خرداد را بعنوان یک جریان ارتجاعی توصیف کرد:

اصلاحات ارضی، و حتی فرمان شاه در ۳ مارس ۱۹۶۳ مبنی بر واگذاری حق انتخابات به زنان باعث ناخشنودی و مقاومت های عناصری از مالکان بزرگ و روحانیون مرتجع گردید. این روحانیون می‌پنداشتند که انجام چنین اقداماتی ضربت کوبنده ای بر مواضعشان در زمینه زندگی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کشور وارد خواهد کرد...^(۲)

این تحلیل دیپلمات-تئورسین های شوروی، دقیقاً مشابه تحلیلی است که رسانه های امپریالیستی از نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ارائه دادند. برای نمونه، نیویورک تایمز در شماره ۱۰ ژوئن ۱۹۶۳ میلادی (۲۰ خرداد ۱۳۴۲) نوشت:

چنین می‌نماید که شاه در تلاش برای اصلاحات و متحول ساختن پادشاهی نیمه فئودالی ایران بر بحران دیگری فائق شده است. شورش خشن و توطئه سرنگون کردن دولت او سرکوب گردیده است. در پشت مشکل های جدید، ملاهای مسلمان مرتجع و زمینداران قرار دارند که چون می‌بینند در نتیجه برنامه

۱- احسان طبری، کژراهه، ص ۲۴۲.

۲- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش، ۱۳۵۹، ص ۵۸۵ (ایوانف در سال ۱۹۸۶ در سن ۷۷ سالگی درگذشت).

جدید تقسیم ارضی شاه زمین هایشان را از دست خواهند داد خشمگینند. ولی نیروهای نظامی به شاه وفادار ماندند و شورش های تهران و شیراز و شهرهای دیگر را بنحو مؤثر در هم کوبیدند. (۱)

ولی از سوی دیگر، مصالح استراتژیک اتحاد شوروی و حزب توده، که در راستای تصرف قدرت سیاسی ایران - در دراز مدت - بود، می طلبید که به همه نیروهای ضد آمریکائی و ضدسلطنتی در ایران توجه دقیق شود. همانگونه که گفتیم، تئوریسین های شوروی از دوران کمینترن (دهه ۱۹۲۰م.) دارای تحلیل مشخص در قبال نهضت های اسلامی بوده اند و تاکتیک جبهه واحد را شامل این نیروها نیز می دانسته اند. بر مبنای همین مبانی تئوریک بود که حزب توده به ارزیابی نهضت ۱۵ خرداد نشست.

از دیدگاه حزب توده، نهضت اسلامی معاصر، که با قیام ۱۵ خرداد و به رهبری امام خمینی آغاز شد، از لحاظ خاستگاه طبقاتی، بازتاب منافع خرده بورژوازی سنتی و دهقانان و بخشی از بورژوازی متوسط و کوچک (کسبه و بازاریان) بود، که با فرآیند توسعه سرمایه داری وابسته به غرب در ایران منافع خود را از دست می دادند. از این لحاظ، این جریان بعد سیاسی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری بزرگ می یابد و در ستیز با رژیم شاه - آمریکا قرار می گیرد. این مخالفت با توسعه سرمایه داری وابسته هر چند از نظر ماهیت اجتماعی، ارتجاعی است، زیرا مخالف رشد سرمایه داری صنعتی است، (۲) ولی از نظر شکل سیاسی می تواند مرفعی باشد، زیرا در خدمت براندازی سلطه امپریالیستی و بورژوازی وابسته قرار می گیرد. از آنجا که سد اصلی در مقابل حرکت جامعه ایران به سمت سوسیالیسم، دیکتاتوری شاه - آمریکا است، هر نیروئی که بتواند در جهت تخریب این سد مؤثر باشد انقلابی محسوب می شود و باید در رابطه با آن، تاکتیک جبهه واحد را در پیش گرفت.

بر پایه این تحلیل، حزب توده هر چند اهداف نهضت اسلامی را در استقرار یک نظام

۱- . به نقل از: نشر دانش، سال نهم، شماره چهارم، خرداد و تیر ۱۳۶۸، ص ۶۷.

۲- . از دیدگاه کلاسیک مارکسیستی مخالفت خرده بورژوازی با توسعه سرمایه داری مخالفتی ارتجاعی است و «سوسیالیسم» آن «هم ارتجاعی است و هم پندارگرا» (مارکس و انگلس، مانیفست، ترجمه فارسی حزب توده، ۱۳۵۹، ص ۸۶). زیرا: «این سوسیالیسم در محتوای اثباتی خود می خواهد وسائل قدیمی تولید و مبادله و به همراه آنها مناسبات قدیمی مالکیت و جامعه قدیمی را احیاء کند و یا آنکه وسائل امروزی تولید و مبادله را دوباره به زور در مناسبات قدیمی مالکیت، یعنی در همان مناسباتی بگنجانند که به نیروی وسائل امروزی فرو پاشیده است و ناگزیر می بایست فرو پاشد ... آخرین کلام این سوسیالیسم عبارت است از بازسازی سازمان اصنافی در مانوفاکتور و اقتصاد پدرسالار در روستاها». به نقل از: نشر دانش، سال نهم، شماره چهارم، خرداد و تیر ۱۳۶۸، ص ۶۷.

اسلامی «پندارگرا» دانسته و با طنز آنرا «ترکستان» می خواند:

... چرا این «طرز فلسفه» [فلسفه اسلامی] و این «سیستم اقتصادی» [اقتصاد اسلامی] که به اعتراف خودشان ۱۳۵۰ سال از عمر آن می گذرد، طی این مدت طولانی نتوانسته «سعادت انسان» را تأمین نماید و «مکتب جهانی» را بسازد و «جامعه جهانی بشر» را تشکیل دهد؟ و آیا مردم وقتی می بینند که طی این «مسیر» آنها را به نقطه مقابل کعبه آمال آنها می رساند و بقول سعدی، این ره که تو می روی به ترکستان است، در این صورت حق ندارند در این «مسیر» و این «وسیله» تجدید نظر اساسی نمایند؟
(۱)

ولی از سوی دیگر توجه به این پایگاه وسیع مردمی و توانمندی این نهضت در مقابله با رژیم شاه، حزب توده را بر آن می دارد تا با تحلیل پروفیسور ایوانف مخالفت کند و در نقدی بر کتاب تاریخ نوین ایران چنین اظهار نماید:

... در ارزیابی وقایعی که پس از شروع این «اصلاحات» رخ داده است مؤلف دچار اشتباه می شود و مبارزاتی را که شده است غالباً منتسب به مرتجعین و فئودال ها می داند. حتی وقایع خرداد ۱۳۴۲ نیز تماماً به حساب ارتجاع گذارده شده و توجه به شرکت عظیم مردم و اینکه شعارهای آنها به طور عمده ضد سلطنت و در جهت سرنگونی رژیم بوده نشده است. برای مؤلف کتاب که متخصص تاریخ ایران است تحلیل این موضوع مشکل نیست که چنین تحریک بیسابقه ای را در مردم هیچگونه نیروی ارتجاعی نمی تواند بوجود آورد.

تحت تأثیر انتقادات حزب توده، ایوانف، در تجدید چاپ کتاب تاریخ نوین ایران به اصلاحات جزئی دست زد و لحن شدید ضد روحانیت آنرا کاهش داد و جمله زیرین را (گویا در پاسخ به رهبران حزب توده) افزود:

... بررسی مسئله مذهب در ایران مسئله بغرنجی است. اما می توان چنین نتیجه گیری کرد که رشد و توسعه عینی کشور و مدرنیزه کردن آن موجب میشود که نقش و نفوذ مذهب و روحانیون در جامعه ایران بتدریج تضعیف و کم شود! (۲)

بنظر می رسد که ایوانف با تحلیل فوق توانست رهبری حزب توده را قانع سازد، زیرا

۱- . دنیا، نشریه تئوریک سیاسی و کمیته مرکزی حزب توده، سال هشتم، شماره ۴ (زمستان ۱۳۴۶).

۲- . ایوانف، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۶، ص ۲۶۰.

هر چند در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۴ تحت تأثیر حوادث تکان دهنده کشور و تأثیر عمیق و گسترده نهضت امام خمینی، در نشریات حزب توده و رادیوی «پیک ایران» توجه به جنبش اسلامی دیده می شود^(۱)، ولی در سال های ۱۳۵۳-۱۳۴۵ مجدداً نظر حزب توده به جریانات ملی گرائی و چپ معطوف است و هیچ نشانه ای دال بر توجه جدی به نهضت اسلامی بعنوان یک جنبش گسترده و مردمی موجود نیست. رهبری حزب توده در واقع جنبش ۱۵ خرداد را آخرین واکنش «جامعه سنتی» ایران در قبال رشد سرمایه داری تلقی می کند که با توسعه «مدرنیسیون» کشور، نقش مذهب و روحانیت رو به زوال می رود.

تنها تحلیلی که در سالهای آغازین نهضت امام خمینی توسط حزب توده در این رابطه انتشار یافت، مقاله ای با عنوان «اسلام و نهضت رهائی بخش میهن ما»، نوشته رحیم نامور (تاریخ نگارش: اول تیرماه ۱۳۴۴) است. خطوط اساسی این تحلیل را می توان بشرح زیر بیان داشت:

۱- اعتراف به توانمندی و نفوذ عمیق نهضت اسلامی و روحانیت در توده مردم:

میهن ما در سال های اخیر شاهد گسترش روز افزون دامنه مبارزات ضداستعماری و ضد استبداد سلطنتی در بین طبقات و قشرهای مختلف مردم بوده است. یکی از ویژگی های این دوره از نبردهای خلق های ایران علیه اسارت مادی و معنوی خود، مشارکت عده نسبتاً کثیری از روحانیت مترقی میهن ما در این مبارزات می باشد...^(۲)

۲- تبیین مادی از اسلام و تلاش برای تنزل اسلام از یک دین جامع به یک «ایدئولوژی طبقاتی»: از این دیدگاه می توان تحلیل فوق را پیشگام بینش التقاطی ارزیابی کرد که بعدها در جریان های انحرافی چون «مجاهدین خلق» و «امت» و «آرمان مستضعفان» نمود یافت. از این دیدگاه، اسلام بعنوان یک دین الهی جامع در تمام ابعاد معنوی و اجتماعی و فردی آن مطرح نیست، بلکه تنها بمشابه پرچم ایدئولوژیک مبارزه طبقات ستمکش و محرومان علیه طبقات ستمگر و اغنیاء مطرح است؛ همانگونه که طبقات استثمارگر نیز از اسلام

۱- . مراجعه شود به: ۱۸ سال پشتیبانی از خط امام، انتشارات حزب توده، بهار ۱۳۶۰. باید افزود، این تاکتیک حزب توده که با اهداف معین و بمنظور کسب وجهه در مردم مسلمان و انقلابی صورت می گرفت، هر چند با بی اعتنائی روحانیت اصیل و نهضت اسلامی مواجه بود، معهداً به مستمسک رژیم شاه و مرتجعین وابسته علیه نهضت بدل شد. بر همین اساس بود که شاه واژه «اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه» را جعل کرد و علی اصغر امیرانی، عامل دربار، در مجله خواندنیها نوشت: «ارگان بی دینان دنیا، گاهی چنان از دین و روحانیت دفاع می کند که گوئی وظیفه پیامبری بر عهده دارد». (خواندنیها، شماره ۷۲، ۴ خرداد ۱۳۴۴).

۲- . دنیا، شماره ۲، تابستان ۱۳۴۴، ص ۶۰.

بعنوان حربه تحمیق و استثمار توده ها استفاده می کنند. در واقع، اسلام یک پدیده طبقاتی است و بازتاب هیچ گونه اصالت مطلق و ماوراء شرایط اجتماعی، که بازتاب «وحی» و حکم ثابت الهی باشد، موجود نیست.

مقاله از زبان مارکس می گوید:

مسئله اساسی واژگون ساختن تمام مناسبات و روابطی است که انسان را در حلقه زنجیر خود بصورت موجودی اسیر و ستمکش و بی پناه و حقارت زده درآورده است. (۱)

آری، در طرح مسئله، مارکس زیبا و دقیق سخن می گوید. مسئله اساسی همین است و همه مکاتب مدعی رستگاری انسان در پی همین بوده اند. ولی مارکسیسم، طلسم «بی پناهی» و «حقارت زدگی» انسان را در حذف مالکیت خصوصی، در عین حفظ و توسعه همه مناسبات شرک آلود تمدن مادی و الحادی مغرب زمین می داند و اسلام در واژگون ساختن تمام مناسبات و روابط شرک آلود، که انسان را از مقام خلیفه الهی به بندگی طاغوت های نفسانی و اجتماعی نزول می دهد.

۳- اجتناب از برخورد عقیدتی با اسلام و تلاش برای همگامی سیاسی: با توجه به تبیین طبقاتی فوق از اسلام، هیچ تعارض بنیادین میان «جنبه های مترقی اسلام» با مارکسیسم وجود ندارد و لذا هیچ مانع و رادعی بر سر همگامی این دو ایدئولوژی موجود نیست:

... آیا ضروری و اجتناب ناپذیر است که این دو ایدئولوژی حتماً در خط متقاطع یکدیگر قرار گیرند، یا ممکن و صلاح است که در موازات یکدیگر پیش بروند و اثبات اعتبار هر یک، واگذار به تجربه مردم، بسط دانش و ترقی اجتماعی بشود؟ مسئله بر سر آن است که آیا به میان کشیدن اختلاف نظرها و پرداختن به بحث های فلسفی و در نقطه مقابل، قرار دادن این دو بینش به سود جامعه ما، به سود آزادی، به سود ترقی و استقلال ملی ما می باشد؟ (۲)

در این رابطه باید یادآوری کرد که مبانی تئوریک تاکتیک برخورد سیاسی به مسئله مذهب و اجتناب از برخورد نظری (عقیدتی) توسط مارکس و انگلس و بویژه لنین پی ریخته شد. لنین در مقاله «نگرش حزب کارگری به مذهب» (۱۹۰۹م). بهترین روش های

۱- . دنیا، شماره ۲، تابستان ۱۳۴۴، ص ۶۴.

۲- . دنیا، شماره ۲، تابستان ۱۳۴۴، ص ۶۲.

مبارزه با مذهب را به یک مروج آته ئیسم چنین توصیه می کند:

مارکسیسم، ماتریالیسمی نیست که در الفباء درجا زده باشد. مارکسیسم [از مقدمات] پیشتر می رود و می گوید: ما باید بدانیم که چگونه با مذهب مبارزه کنیم، و برای این کار باید منشأ ایمان و مذهب را به شیوه ای ماتریالیستی به توده ها توضیح دهیم (۱)

این روش ماتریالیستی مبارزه با مذهب چگونه است؟ لنین پاسخ می دهد که ترویج مارکسیستی الحاد بدان معنا است که:

باید آنرا تابع وظیفه اصلی، یعنی رشد مبارزه طبقاتی توده های استثمار شده علیه استثمارگران، ساخت (۲)

و:

یک مارکسیست باید ماتریالیست باشد، یعنی دشمن مذهب، ولی یک ماتریالیست دیالکتیکی، یعنی کسی که نه به شیوه مجرد و نه بر پایه موعظه کسالت بار صرفاً عقیدتی، بلکه به شیوه مشخص به مبارزه با مذهب می پردازد: بر پایه مبارزه طبقاتی که در عمل توده ها را بهتر از هر چیز دیگر [علیه مذهب] آموزش می دهد. (۳)

۴- ارائه تاکتیک «جبهه واحد» بمثابة برآیند مقدمات فوق: بر مبنای تحلیل های سه گانه پیشین، حزب توده تاکتیک جبهه واحد با نیروی مسلمان انقلابی را پیش می کشد. در این رابطه نخست عملکردهای ضد مذهبی حزب توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۱ نقد می شود:

بدون هیچ پرده پوشی باید گفت که در گذشته کمی تجربه انقلابی، ناپختگی و چپ روی در بین برخی مارکسیست ها و خاصه اعضا جوان حزب، و این واقعیت که آنها سعی داشتند قبل از پرداختن به جنبه عملی سوسیالیسم جهت فلسفی آن را در برابر توده ها قرار بدهند وسیله بدست تفرقه اندازان و مدافعین طبقات صاحب امتیاز و... داد، و آنها منتهای کوشش را بعمل آوردند تا احساسات و عقاید دینی توده ها را بر سر اندیشه های مترقی و انقلابی قرار دهند. این روش نادرست که احیاناً تحت عنوان «قاطعیت انقلابی» صورت می گرفت، به نهضت های نجات بخش

۱- لنین، مجموعه آثار (به انگلیسی)، چاپ سوم، ۱۹۷۷، انتشارات پروگرس مسکو، ص ۴۰۵.

۲- لنین، مجموعه آثار (به انگلیسی)، چاپ سوم، ۱۹۷۷، انتشارات پروگرس مسکو، ص ۴۰۶.

۳- لنین، مجموعه آثار (به انگلیسی)، چاپ سوم، ۱۹۷۷، انتشارات پروگرس مسکو، ص ۴۰۷.۴۰۸.

چه در ایران و چه در بسیاری از کشورهای دیگر آسیائی و آفریقائی زیان کمی وارد نساخته است... (۱)

جوهر عریان و فارغ از پرده پوشی جمله فوق این است: در گذشته که مارکسیست ها بی تجربه بودند نخست بعد نظری (الحادی) مارکسیسم را مطرح می ساختند و سبب انزجار توده ها می شدند، ولی اکنون که پخته شده اند باید نخست بعد عملی مارکسیسم را ارائه دهند و مسئله جهان بینی را به تحولات اجتماعی پس از فراچنگ آمدن قدرت سیاسی توسط کمونیست ها واگذار کنند!

بنظر می رسد که بین مارکسیست های مؤمن و مؤمنان به عقاید مذهبی که دارای افکار میهن پرستانه و مترقی هستند می توان در ماوراء اختلاف نظرهای فلسفی برای تأمین همکاری بمنظور بنای یک جامعه مرفه و سعادت مند و آزاد، زبان و وجوه مشترکی جست... (۲)

اصول فوق پس از انقلاب اسلامی ایران در پایه تاکتیک حزب توده قرار گرفت.

طی سالهای بعد توجه حزب توده به سوی جریانهای ملی گرا و چپ معطوف شد و تنها در ۱۳۵۳، بویژه تحت تأثیر جریان «مجاهدین خلق»، که از سوی حزب توده بعنوان یک جریان «اسلامی» - انقلابی دمکراتیک ارزیابی می شد، تاکتیک «جبهه متحد» به سوی «نیروهای مسلمان انقلابی» نشانه رفت. در سال ۱۳۵۴، «رادیوی پیک ایران» در گفتاری با عنوان «ما و مسلمان مبارز» (نوشته فرج الله میزانی) چنین گفت:

در کشور ما نیز بیداری توده های ستمکش مذهبی و مبارزات محافل ملی و دمکراتیک اسلامی مسائل نوینی را بوجود آورده است... آنان تعالیم اسلامی را چنان می فهمند و چنان تفسیر می کنند که به معنای انجام یک انقلاب عمیق ضد امپریالیستی و دمکراتیک در جامعه ایران است، انقلابی که باید بسوی سوسیالیسم فرا روید و به هرگونه بهره کشی انسان از انسان پایان دهد... (۳)

روشن است که خطاب این جمله به «مجاهدین خلق» و جریانات مشابه در خارج از کشور است، که تأویلات «ملی و دمکراتیک» و «سوسیالیستی» آنها از اسلام، حزب توده را به وجود آورده است. و باید گفت که حزب توده، صرفنظر از سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۲، در

۱- . لنین، مجموعه آثار (به انگلیسی)، چاپ سوم، ۱۹۷۷، انتشارات پروگرس مسکو، ص ۶۳-۶۴.

۲- . لنین، مجموعه آثار (به انگلیسی)، چاپ سوم، ۱۹۷۷، انتشارات پروگرس مسکو، ص ۶۳-۶۴.

۳- . اسناد و دیدگاه ها، ص ۷۹۵.

مقطع مهم و حساس تاریخی سالهای ۱۳۴۵-۱۳۵۶ که انقلاب اسلامی مراحل نضج و تشکل خود را می گذرانید، از این پویه غافل بود و تنها در آستانه بروز علنی و انفجار آمیز انقلاب در سال ۱۳۵۷ متوجه آن شد.

در این مقطع بود که در رهبری حزب توده دو تحلیل متضاد به رو در روئی رسید. جناح اسکندری (دبیر اول حزب) آینده را از آن جریان ملی گرائی (بویژه طیف راست آن یعنی «جبهه ملی») می دید و در میان نیروهای «مسلمان» به عناصری چون شریعتمداری توجه داشت. جناح کیانوری، به عکس، آینده را از آن «جریان اسلامی» (به رهبری امام خمینی) ارزیابی کرد و آن را آینده دارترین نیروی اپوزیسیون تلقی نمود و لذا این نیرو را به عنوان آماج اصلی تاکتیک جبهه واحد توصیه می نمود. گسترش سریع و توانمندی امواج انقلاب اسلامی ایران و پیروزی آن، صحت تاکتیک جناح کیانوری را به ثبوت رساند و منجر به حذف جناح اسکندری از رهبری حزب توده شد:

بعد از پلنوم [پانزدهم در ۱۳۵۴]، محیط هیأت اجرائیه و هیأت دبیران به طرف تیرگی رفت. در سال ۱۳۵۷ جنبش اسلامی انقلابی در ایران اوج می گرفت و این مسئله معتبر به مسئله مرکزی مباحث در رهبری بدل شد. کیانوری از آغاز می گفت که باید از امام و جنبش مسلمانان انقلابی حمایت کرد و گفت، این نظر شوروی ها نیز هست و افزود که او ده برابر این مطالب چیزهایی می داند که نمی گوید، خطاب او به من و قدوه و میزانی بود. اسکندری در ملاقات با شوروی ها مطلبی بر خلاف گفته کیانوری گزارش نمی کرد، ولی این مطلب را تعبیر می کرد و شخصاً طرفدار شریعتمداری و سنجابی بود و معتقد بود که هنوز وقت سرنگون کردن رژیم نرسیده است و اکنون کافی است که برای دمکراسی مبارزه شود. اسکندری به روحانیون با اطلاق آخوندها، توهین می کرد و جنبش مسلمانان را «جنبش شیشه شکن ها» می نامید. جودت نیز همین مشی را، ولی با احتیاط بیشتر، دنبال می کرد، در واقع دو نماینده رهبری حزب که با رهبری شوروی ملاقات می کردند، دو نظر به کلی مخالف را با نهایت شدت و شهادت مطرح می کردند. معلوم است که شوروی در مسئله پایانی تردید داشت و احتیاط را مراعات می کرد. با پیشرفت انقلاب در ایران، موضعگیری جناح طرفداران روش کیانوری محکم تر و روشتر و مقنع تر می شد و هیأت اجرائیه مجبور می شد به اسنادی که در این خط تهیه می شد رأی مثبت دهد...

با تسلیم سنجابی در مقابل منطق محکم و انقلابی امام (در نتیجه ملاقات

پاریس) ضربت مهیبی بر خط اسکندری وارد شد. پیروزی تام کیانوری در نبرد طولانی و پریپچ و خم بحث، بر اسکندری تحمیل گردید... (۱)

سیاست های تبلیغی و ترویجی حزب توده

در اصطلاح مارکسیسم و بطور کلی علوم سیاسی واژه های «تبلیغ» (آژیتاسیون: agitation) و «ترویج» (پروپاگاندا: propaganda) دارای معانی متفاوت است:

تبلیغ یا آژیتاسیون یعنی وسیله تأثیر سیاسی نمایش در توده ها از طریق گفتگو، سخنرانی، نطق و میتینگ، جرائد، کتب و رسالات، اوراق، نمایش، رادیو، سینما، تلویزیون و غیره... وجه مشخصه آژیتاسیون خصلت توده ای آن است، یعنی یک عمل سیاسی - تبلیغی است که برای توده مردم وسیعاً صورت می گیرد و معمولاً - حیظه کوچکتی از افکار و مسائل حادث تر یا مشخص تری را در بر می گیرد، ولی هدف، پخش و تبلیغ آن در بین عده هر چه بیشتری است. واضح است که آژیتاسیون همیشه وابسته به وظایف مبرم سیاسی حزب است و استفاده از اشکال گوناگون آن تابع شرایط موجود و این وظایف است. در آژیتاسیون به شیوه های تهییجی و احساسی برای توضیح و اقناع نیز توجه جدی می شود. (۲)

پروپاگاندا که آن را در فارسی می توان ترویج ترجمه کرد، معنای توضیح و اشاعه اندیشه های سیاسی و فلسفی و مفاهیم عمیق تری را در بر می گیرد و هدف، ترویج آنها در بین عده کمتری است. بنابراین وسائل آن هم با آژیتاسیون فرق می کند. در اینجا از جلسات، مذاکرات، کتب، رسالات علمی و تحقیقی، و مجلات استفاده می شود تا اگر چه در بین عده کمتری ولی عمیق تر و با جزئیات بیشتر و همه جانبه تر مسائل برنامه ای و عقیدتی و مرامی توضیح داده شود و درک گردد. شیوه پروپاگاندا بیشتر شیوه تحلیلی و تعقلی است... (۳)

سیاست های تبلیغی و ترویجی حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ در راستای سه تاکتیک محوری که شرح دادیم (بحران در حاکمیت، اشاعه نارضائی در جامعه، مطرح شدن بعنوان آلترناتیو) بود.

۱- احسان طبری، کژ راهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

۲- امیر نیک آئین، واژه نامه سیاسی - اجتماعی، انتشارات توده، ۱۳۵۸، ص ۶۶ - ۶۷.

۳- امیر نیک آئین، واژه نامه سیاسی - اجتماعی، انتشارات توده، ۱۳۵۸، ص ۶۷.

مهرداد فرجاد آزاد، مسئول شعبه تبلیغات کمیته ایالتی تهران و معاون شعبه مرکزی تبلیغات، درباره فعالیت های تبلیغی حزب توده چنین می نویسد: «متأسفانه اطلاعی از فعالیت شعبه تبلیغات در قبل از انقلاب ندارم. فکر می کنم از بدو تأسیس کودتای ۲۸ مرداد بالاخره چیزی بنام شعبه تبلیغات داشته است ولی من چیزی درباره چگونگی سازمان و فعالیت آن نشنیده ام ولی بعد از ۲۸ مرداد تا انقلاب حتماً چنین شعبه ای عملاً و بطور واقعی وجود نداشته است. می گویم عملاً و بطور واقعی چرا که شاید در حرف وجود داشته باشد. همه می دانیم که بعد از ۲۸ مرداد تشکیلات حزب توده بکلی از هم پاشید و رهبران آن که به کشورهای شرقی رفتند سالهای طولانی موفق به ایجاد حزب در ایران نشدند. بعکس ادعای تجربه تشکیلاتی، در عمل ناموفق ترین گروه سیاسی در تمام دوران حکومت شاه بودند و یکبار هم که عده ای را جمع کردند بوسیله عباس شهریاری بوده که او هم همه را به ساواک تحویل داد. ولی در تمام این دوران سالهائی که حزب توده حتی یک عضو در ایران نداشت رهبران حزب خود را حزب طبقه کارگر ایران معرفی میکرده اند. بعید نیست که در حرف هر کدام از آنها نام یک شعبه را با خود یدک می کشیدند. چنانچه در مطبوعات خود، رضا روستا را نماینده سندیکاهاى کارگری معرفی می کردند. بنابراین ممکن است شعبه تبلیغاتی هم از همان نوع در حرف بوده باشد. و اما مسئله تبلیغات حزب توده با فعالیت شعبه تبلیغات که من در آن فعالیت داشته ام یکی نیست. حزب بوسیله روزنامه ارگان آن، مجله دنیا و مسائل بین المللی و نشریات وابسته دیگر و کتب گوناگون بطور عمده مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خود را تبلیغ میکرده در حالیکه شعبه تبلیغات عمدتاً به تبلیغ شعارهای عمده و لحظه ای حزب می پرداخته است و کار تبلیغاتی اصلی در واقع توسط گروه تحریریه مردم و دنیا و شعبه انتشارات حزب می شده است. شعبه کارگری روزنامه هفتگی اتحاد و شعبه دهقانی مجله «دهقانان ایران» و زنان «جهان زنان» و جوانان مجله «امید» و «پیام مردم» و هر کدام انتشارات دیگری بصورت کتاب و جزوه داشته اند.

قبل از آنکه به کار شعبه تبلیغات پردازم اشاره ای به خط تبلیغاتی حزب که اشکال اصلی انحراف آن بوده می کنم. البته آنچه می نویسم بعلت تحول فکری عمیقی است که بعد از دستگیری پیدا کرده ام و گرچه زمینه آن در گذشته در من وجود نداشت ولی عمدتاً در باور خام نسبت به حزب بوده ام. البته درباره خودم بموقع در سؤال مربوطه خواهم نوشت ذکر این نکته بخاطر این بود که بگویم این نتیجه دید امروز من است که واقعیات را می بیند و اگر نه در گذشته تاریکی فرمولهای ظاهر فریب کور بوده ام.

برای مبارزه با حزب توده و اصولاً هر جریان کمونیستی باید نقاط ضعف و قدرت آنها را شناخت. آن چیزی که باعث گرایش جوانان به این احزاب می شود آرزوی سالم بر چیدن ظلم و ستم اشراف- سرمایه دار نسبت به مردم زحمتکش است و گرنه کسی بخاطر خیانت و جاسوسی و علاقه به کشور دیگر وارد این احزاب نمی شود چه در هر حال اگر هم باشد مسئله عمومیت ندارد. افرادی که به این احزاب می پیوندند چه بسا که دشواری های بسیار را تحمل کرده و حتی بعضی از آنها تا پای جان بخاطر آرمان خود مقاومت می کنند مانند روزبه، گل سرخی، جزنی... خط اصلی تبلیغاتی حزب توده از بدو تأسیس همین مسئله دفاع از کارگر و دهقان و مبارزه علیه استثمار خوانین و فئودالها و سرمایه داران بوده است که جلب کننده می باشد. در جوار این خط که مسئله قدرت آن است مسائل دیگری که هیچ ربطی به آن ندارد طرح می شود از جمله مسائل اتحاد کارگران جهان را طرح کردند. بعد از انقلاب اکتبر روسیه مسئله دوستی با اولین دولت کارگری مطرح شد و این مسئله را تا امروز عده ای از احزاب کمونیستی ادامه دادند و این بدون توجه به اینکه ایده آل های انقلاب اکتبر بعد از تشکیل دولت و بخصوص بعد از مرگ لنین به چه روزی افتاده است. با اینکه عده زیادی از احزاب هر یک بنوعی از زیر سلطه شوروی ها بیرون آمده اند و به هر ترتیب به رنگی و گاه با انحرافات تازه و شاید بدتری ولی در هر حال مستقل از شوروی گشته اند مانند (چین - آلبانی - کره - رومانی - یوگسلاوی - ایتالیا - اسپانیا...) و برخی دیگر. حزب توده و عده ای از احزاب دیگر کماکان شعار کارگران جهان متحد شوید را یعنی باصطلاح انترناسیونالیسم کارگری را طوری تفسیر می کند که ستون اصلی آن دوستی و همبستگی با شوروی است. و تازه اگر فقط دوستی و همبستگی باشد در ظاهر امر چیز بدی نیست که مثلاً عده ای احزاب با هم بحث کنند بموقع از هم پشتیبانی و بموقع هم انتقاد کنند ولی عجیب این است که یک دوستی و همبستگی کورکورانه و کاملاً یکطرفه با شوروی را تبلیغ می کنند. بطوریکه آشکارترین کثافت کاریهای دولت شوروی را ندیده گرفته و هر عمل آن را توجیه می کنند. و جو ایجاد شده در حزب و اعتماد کورکورانه به رهبری حزب هم باعث می شود که قدرت تفکر از اعضا گرفته شود و وقتی در لهستان دوست اقمار شوروی هر بلایی به سر کارگران بیاورد و میلیون ها کارگر اعتصاب کنند، در حزب توده همه اخبار دروغ فرض می شود و مسئله بسیار کوچک و بی اهمیت جلوه گر می شود و یا در بغل گوش ما افغانستان، تره کی رهبری انقلاب و بعد از او امین رهبر انقلابی و باز کارمل انقلابی می شود و در هر صورت جنبش وسیع مردم مسلمان آمریکائی جلوه داده می شود و حزب توده هم درست همان مواضع

شوروی را تکرار می کند و با ذکر چند نمونه از خرابکاری و تلاش آمریکا برای نفوذ در جنبش مردمی افغان ها کل جنبش را غیر مردمی، آمریکائی و حرکت فئودال ها معرفی می کند و سریع از کنار آن می گذرد. و برای اعضا حزب مطرح نمی شود که این توده های زحمتکش که با کفش و لباس پاره در همین خیابانهای تهران هم دیده می شوند چگونه فئودال هائی هستند؟ خلاصه این همه در اثر دنباله روی بدون قید و شرط از شوروی می باشد که گویا رهبرانش هر کاری می کنند درست است و منزله از هر خطائی می باشند و همین خط است که کار را بجائی میکشاند که رهبران حزب که سال ها در مهاجرت دور از هر حرکت بوده اند به راحتی مرز بین همبستگی عاشقانه و کورکورانه را شکسته و به عمل زشت و پست جاسوسی دست زده اند.

مطلب را کوتاه می کنم که در این ماه های زندان با اندیشیدن به وقایع گذشته نمونه ها و مطالب زیادی داریم که در مورد خیانتی بنام انترناسیونالیسم بنویسم که فکر می کنم در آگاه ساختن کسانی که هنوز در باور کور خود هستند بی تأثیر نباشد که بصورت جزوه یا مقالاتی منتشر شود. به جمعبندی مطالب در مورد خطوط تبلیغاتی حزب می پردازیم:

۱- خط اصلی که مبارزه برای حقوق کارگران و زحمتکشان، علیه ظلم استعمار.

۲- انترناسیونالیسم بصورت دوستی بی چون و چرا با شوروی.

۳- تبلیغ کیش رهبری حزب بعنوان پاک ترین، مظلوم ترین و انقلابی ترین رهبران دلسوز جامعه و لزوم پذیرفتن همه مواضع آن بدون انتقاد.

گفتم که خط اصلی تبلیغاتی و حرکت حزب توده در جهت دفاع از حقوق زحمتکشان بوده و همین اصل نیروی جاذبه حزب می باشد و گرنه صدها و هزارها نفر انسان (در سالهای قبل از ۲۸ مرداد) هزاران هزار کارگر و دهقان به خاطر عشق به فلسفه دیالکتیک و یا شوروی دنبال این حزب نرفتند علاقه آنها به شوروی هم بخاطر این بوده که فکر می کردند از کارگر و دهقانان حمایت می کند. امروز که در ایران حکومت انقلابی حامی محرومین بر سر کار است اگر با فارغ شدن از مشکلات جنگ و غیره اقدامات سریع و روشن تری در جهت حقوق مستضعفین انجام شود (که امام خمینی این همه تأکید می کنند) دیگر حرفی برای نیروهای کمونیستی چه حزب توده، چه دیگران نمی ماند و این گروهها نه تنها رشد نمی کنند بلکه همین اندازه هواداران خود را هم از دست می دهند. چگونه می شود فکر کرد که جوانان ایرانی، کارگران و دهقانان ایرانی که در این آب و خاک ریشه دارند حکومت انقلابی و مذهب و وطن خود را رها کرده، دنبال گروهک ها بروند. هم اکنون توده های میلیونی زحمتکش از انقلاب و رهبری انقلاب پیروی می کنند.

با رفع برخی کمبودها (حل مسئله قانون کار، اصلاح ارضی، رفع بیکاری و رسیدگی به وضع مسکن و سایر احتیاجات محرومین) نه تنها این پیوند هر چه محکمتر می شود بلکه آن معدود افرادی هم که هنوز به انقلاب جذب نشده اند جذب شده و حزب توده و اکثریت و سایر چپها هم بکلی پایه خود را از دست می دهند و دیگر هیچگونه جذائیتی نخواهند داشت.

مسئله وابستگی به شوروی به تنهایی برای کسی جلب کننده نیست و امروز افشاء آن به وسیله فاکت های مختلف کار ساده ای است که می شود انجام داد. معرفی رهبران حزب هم آنطور که بوسیله اعترافات خود آنها شده بهتر از هر چیز است. شاید و حتماً در دنیا بی نظیر است که برای اولین بار جمعی از رهبران یک حزب کمونیستی چنین اعترافاتی بکنند که از صد هزار دلیل و مدرک بهتر است. تاکنون هر توده ای با شنیدن مسئله جاسوسی رهبران برافروخته می شده که چگونه چنین اتهامی زده میشود! ولی اکنون دیگر مسئله یک اتهام نیست و این در واقع یکی دیگر از موفقیت های انقلاب ماست که برادران دادستانی موفق به کشف آن شده اند که حتماً هر انسان سالمی را به فکر وا می دارد.

در زمینه ایدئولوژیک و زمینه های دیگر، انقلاب به اندازه کافی غنی می باشد. فقط باید به وسیله مناظره و وسایل دیگر جوانان را تحریک به مطالعه آثاری چون آثار استاد شهید مطهری و سایرین که شما بهتر می شناسید و من در این زمینه متأسفانه در گذشته غافل بوده ام نمود.» (۱)

فرج الله میزانی، دبیر دوم کمیته مرکزی حزب توده و مسئول تشکیلات کل و مغز متفکر حزب توده در مسایل سازمانی، چنین می گوید: «یکی از مهمترین سیاست های تبلیغی ما تلاش برای جا انداختن حزب در جامعه یعنی استفاده از امکانات علنی و قانونی برای تثبیت وضع حزب، شناساندن آن و جذب نیرو بود. شعبه تبلیغات حزب از هر وقت مناسب برای این کار استفاده می کرد. مثل سالگردها، جشن ها، انتخابات و غیره.

سیاست تبلیغی و ترویجی دیگر ما عبارت بود از جلب نظر هر چه بیشتر مردم به شعارهای حزب در مورد سیاست داخلی و خارجی. از نوع کار در میان دهقانان و کارگران (بندج، قانون کار و غیره) و سیاست خارجی بویژه علیه آمریکا. یعنی تعبیر یک جانبه از سیاست «نه شرقی نه غربی» جمهوری اسلامی.

سیاست تبلیغی دیگر ما عبارت بود از استفاده از بیانات امام و یا شخصیت های دیگر

جمهوری اسلامی در جهت سیاست حزب-شعبه تبلیغات معمولاً جملاتی از بیانات امام را که در جهت سیاست ما بود، وسیعاً چاپ و پخش می کرد و بر دیوارها می نوشت تا در عمل چنین وانمود شود که خط امام در خط کلی همان است که حزب می گوید.

سیاست تبلیغی دیگر ما عبارت بود از کمک به تشدید اختلاف درون حاکمیت و روحانیت، از جانی حمایت می کردیم و نظریات این جناح را مستقیم و غیر مستقیم تبلیغ می کردیم و در عوض جناح دیگر را می کوبیدیم.» (۱)

محمدعلی عمویی، دبیر کمیته مرکزی حزب توده، سیاست های ترویجی حزب توده را چنین بیان می دارد: «از آنجا که حزب در تحلیل نهائی خود انقلاب ایران را انقلابی ملی و دموکراتیک می شناخت و پیروزی بهمن ۱۳۵۷ را آغاز مرحله نخست آن تلقی می کرد، تمام کوشش سیاست ترویجی خود را معطوف به معرفی خصلت های انقلاب های ملی و دموکراتیک و باز شناختن آن عناصر در انقلاب ایران می نمود. اکثر مقالات اساسی روزنامه مردم، و مهمترین مطالب مجله دنیا را مقالاتی تشکیل می دادند که به توضیح خصوصیات و جلوه های متفاوت انقلاباتی از این دست می پردازند. بحث درباره «دموکراتیسم انقلابی و لیبرالیسم بورژوائی» یکی از عمده ترین مباحثی بود که سیاست ترویجی حزب بطور مستمر دنبال می کرد. آغاز این بحث بصورت مقاله ای در روزنامه ارگان و همزمان با موضع گیری جدیدی نسبت به دولت موقت بود.

حزب در آغاز، دولت موقت را به عنوان دولت برخاسته از انقلاب مورد تأیید قرار داد، ولی رفته رفته با متمایز ساختن جناح انقلابی از جناح سازشکار در حاکمیت نسبت به دولت موقت موضع انتقادی نسبتاً تندی اتخاذ کرد. از نظر حزب سیاست مسلط بر دولت موقت سیاستی لیبرالی بود و دیر یا زود به پیروی از منافع طبقاتی خویش راهی برای سازش با دنیای سرمایه داری جستجو می کرد. این روند بنظر حزب قانون عام اینگونه انقلابات در مرحله نخستین پیروزی است و مبارزه پنهانی و گاه آشکار جناح انقلابی (دموکرات های انقلابی) با جناح سازشکار (لیبرال ها) در درون حاکمیت، و پیروزی یکی بر دیگری، جهت تکامل انقلاب را تعیین می کند. بنابراین سیاست ترویجی حزب همراه با سیاست تبلیغاتی بر این اصل متمرکز می شد که هر چه بیشتر تمایز این دو جناح را مشخص تر کند، چهره واقعی لیبرال ها و موانعی که در راه تکامل انقلاب ایجاد می کنند افشاء کند، و بدین ترتیب به جدائی این دو جناح هر چه بیشتر سرعت بخشد و ضرورت

توجه به نظرات حزب را موجه و برجسته کند.

با وجود فراوانی آثار متعدد کلاسیک های مارکسیستی، عمده توجه حزب در سیاست ترویجی اش معطوف به آثار تئوریسین های معاصر درباره جنبش های رهائی بخش ملی و نوشته هایی بود که پیرامون انقلابات و دگرگونی ها در کشورهای جهان سوم به بحث پرداخته بود. آثار بروتنتس، اولیانفسکی، پاناماریف و زارادف از جمله آثاری بود که بیش از هر کتاب دیگری مورد استفاده قرار می گرفت. در این آثار نکته اصلی این بود که در کشورهای «جهان سوم» راه رسیدن به سوسیالیسم از راستای انقلابات رهائی بخش ملی می گذرد. این انقلاب ها همگی دارای خصلت ضد امپریالیستی هستند و در مسیر تکاملی خود خصلت ضد سرمایه داری نیز بخود می گیرند. بدین ترتیب نتیجه می گیرند که «راه رشد غیر سرمایه داری» مناسبترین راه بقا و پیشرفت اجتماعی برای اینگونه کشورهاست و این تحول می تواند راه سمت گیری به سوی سوسیالیسم را هموار کند. در این آثار عموماً روی ضدیت با امپریالیسم و در نتیجه دوری از دنیای سرمایه تکیه شده است. و از آنجا که دولت های نوپا در این کشورها نیازمند سرمایه گذاری جدید و مبادلات فنی و بازرگانی هستند تنها راه رشد اقتصادی - اجتماعی کشور منحصر به گسترش مناسبات سیاسی - اقتصادی با «اردوگاه سوسیالیسم» بویژه شوروی است. (بدین ترتیب توجه تئوریک تبلیغات احزاب کمونیست بنفع گسترش مناسبات با شرق بدست داده شده، در پناه اینگونه استدلال ها بیشتر مقالات خود را در جهت انجام این «وظیفه» تنظیم می کنند. حزب هم به پیروی از همین توجیها و با تکیه بر ضرورت دوستی با شرق بمنظور امکان یافتن برای مقابله با غرب رسالت واقعی خود را در خدمت به شوروی ایفا می کرد).

کتاب هائی چون کمینترن و خاور بیشتر از آن رو توصیه می شد، تا نمونه های همکاری احزاب کمونیست کشورهای شرق و آثار تبعی آن ارایه شود، و تأییدی باشد برای سیاست حزب در برابر چپ روهائی که به این سیاست، یعنی تلاش برای تشکیل «جبهه متحد خلق» خرده می گرفتند، و در عین حال آموزشی باشد برای اعضا و هواداران برای درک ظرافت هائی که کمونیست های خاور بایستی در سیاستهایشان رعایت کنند. در این کتاب بویژه تفاوت جوامع شرق و غرب، و ضرورت ملحوظ داشتن آن توسط کمونیستها مورد تأکید قرار گرفته است. اگر در جوامع غرب انقلاب سوسیالیستی و تکیه بر جنبش کارگری و تضاد کار و سرمایه سیاست اساسی کمونیستها را تشکیل می دهد، در شرق انقلاب ملی و دموکراتیک، تشکیل جبهه هائی وسیع از اقشار و طبقات مختلف، و تضاد خلق و امپریالیسم باید مورد توجه قرار گیرد. در حقیقت، حاصل تجربیات چند دهه فعالیت

کمونیست ها، و موفقیت و ناکامی هایشان به صورت یک مجموعه مورد مطالعه قرار می گرفت.

در آثار بروتنتس، بویژه در کتاب انقلاب های رهائی بخش ملی سعی شده است تا ویژگی نیروهائی که در انقلاب های ملی و دموکراتیک نقش عمده را بعهدہ دارند و اکثراً رهبری انقلاب را در دست دارند برشمرده شود. این نیروها در کشورهای مختلف با شعارها و چهره های مختلف عمل می کنند، ولی در یک امر همگی مشترک هستند و آن ضدیت با امپریالیسم و مبارزه برای رهائی از وابستگی سیاسی و اقتصادی است. بعضی دارای گرایش های مارکسیستی، پاره ای دارای نظرات التقاطی، و بالاخره برخی از آنها دارای تمایلات ضد کمونیستی هستند. حتی در مورد اخیر هم خصلت عمده و ماهیت این انقلابیون مترقی توصیف شده است، توجیه این امر عینی بودن خصلت ضد امپریالیستی و ذهنی بودن جنبه های ضد کمونیستی آنها بیان می شود و لذا مشاهده می شود که چگونه حزب هم در سیاست گذاری های خویش همواره تکیه بر وجه ضد امپریالیستی و مردمی انقلاب ایران کرده، از جنبه های ضد کمونیستی آن به سادگی می گذرد و این فکر را ترویج می کند که با گذشت زمان بتدریج در این وجوه گوناگون تحولاتی حاصل شده، جنبه های ضد کمونیستی بتدریج تضعیف می شوند. و این نوعی القاء سیاست حزب به هواداران و کسانیت که در پی درک سیاست های حزبند. دلیل این توصیه و این روش در این حقیقت نهفته است که احزاب کمونیست در کشورهای جهان سوم هرگز نمی توانند با تکیه بر تئوریهای طبقاتی و تضاد کار و سرمایه، و بطور کلی ایدئولوژی مارکسیسم، بخش قابل ملاحظه ای از مردم کشور را گرد خود متشکل کنند. یگانه راه پیشرفت آنها الزاماً همکاری با سایر نیروهای مبارز و ضد امپریالیست است و در این همکاریست که به تدریج رشد می یابند و بصورت سازمانهای سیاسی نیرومندی در می آیند. اجرای این سیاست نیاز به زمان و اتخاذ یک سیاست تبلیغاتی و سازمانی ظریف و حساب شده دارد، به همین دلیل اینگونه احزاب، و از آن جمله حزب توده ایران سیاست همکاری با سایر نیروهای مبارز و تلاش برای «اتحاد عمل» با آنها در یک جبهه را نه بعنوان تاکتیک و سیاستی گذرا، بلکه بمثابه استراتژی حزب در طول یک مرحله تاریخی تبلیغ کرده، برنامه ای درازمدت برای پیاده کردن آن تهیه و تنظیم می کند. در حقیقت این اعتقاد و کوشش برای همکاری نه به لحاظ اعتقاد باطنی و علاقمندی به وحدت کلیه نیروهای مبارز و انقلابیست، بلکه از آنروست که بجز این طریق هیچ راه دیگری برای حضور مؤثر و گسترش نظرات و سازمان حزبی در اینگونه جوامع نیست. و لذا سیاست «تشکیل جبهه» بصورت قانون عام مبارزات

انقلابی برای احزاب کمونیست کشورهای «جهان سوم» درآمده است، هر یک از آثار ترویجی حزب مورد مطالعه قرار گیرد، القاء و تعقیب این سیاست بخوبی مشاهده می شود.

ابزار دیگری که در ترویج و اشاعه این اندیشه کوشش بسزائی داشت - و دارد مجله صلح و سوسیالیسم است که مرکز آن در پراگ است و نمایندگان اکثر احزاب کمونیست جهان در هیأت تحریره آن عضویت دارند. این مجله از طریق بررسی فعالیت مبارزان کشورهای مختلف، راههای گوناگون همکاری نیروهای انقلابی را ارایه داده، نمونه های موجود و شیوه های موفق را معرفی می کند. حزب نیز در تحریریه این مجله نماینده ای داشت و منتخب مقالات آنرا با نام مسائل بین المللی به فارسی ترجمه و منتشر می کرد. حضور نمایندگان بلوک شرق بویژه نماینده حزب کمونیست شوروی در تحریریه این مجله نقش مهمی در هماهنگ ساختن سیاستهای ترویجی احزاب کمونیست دارد. و از جمله وسائلی است که به آن حزب امکان می دهد نظراتش را القاء کند.» (۱)

...

۱- . محمدعلی عمویی، بازجویی، ۷/۳/۱۳۶۲ (تأکید از ما است).

ص : ۳۳۲

عکس : ۱۰

نمونه دستنوشته مهرداد فرجاد آزاد ۱۸/۵/۱۳۶۱

(صفحه اول)

ص: ۳۳۳

عکس: ۱۱

نمونه دستنوشته مهرداد فرجاد آزاد ۱۸/۵/۱۳۶۱

(صفحه دوم)

حزب توده و سایر نیروهای سیاسی ایران

در این فصل، به بررسی روش برخورد و مشی حزب توده در قبال نیروهای سیاسی کشور در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۷ می پردازیم. مقدمات پیشگفته در زمینه استراتژی و تاکتیک حزب توده و مبانی تئوریک و خط مشی عملی- تاکتیکی پایه ای است که بر آن اساس مواضع حزب توده در برابر دیگر جریانهای سیاسی کشور روشن می گردد.

حزب توده؛ مردم و اسلام ناب محمدی(ص)

حزب توده و استراتژیست های مسکو دریافته بودند که شرط بقاء و رشد در جامعه مسلمان ایران همگامی با آرمان ها و باورهای مذهبی مردم است و در این راه نیروهای پیرو خط امام(ره) توانمندترین نیروی سیاسی جامعه می باشند. لذا، حزب توده در جهت پیاده کردن استراتژی و تاکتیک های خود، این نیروها را آماج اصلی قرار داده بود. به همین دلیل حزب توده در سیاست رسمی خود به فراندوم جمهوری اسلامی، رأی «آری» داد و از آن پس در همه مراسم و انتخابات که عدم شرکت وی می توانست حساسیت توده مردم را برانگیزد، رسماً مشارکت می کرد. کیانوری بلافاصله پس از بازگشت به ایران در مصاحبه مطبوعاتی ۲۹/۱/۱۳۵۸ چنین گفت:

درباره نظام سیاسی، حزب توده ایران بلافاصله حمایت خود را از ابتکار آیت الله خمینی، درباره اعلام جمهوری اسلامی بعنوان جانشین نظام شاهنشاهی پوسیده ۲۵۰۰ ساله یا ۳۰۰۰ ساله یا بیشتر اعلام داشت. ما این ابتکار را تأیید می کنیم و در زمینه محتوی آن به آنچه آیت الله خمینی در تمام صحبت‌هایشان درباره جمهوری اسلامی گفته اند معتقدیم. یعنی تأمین استقلال واقعی ایران، ریشه کن کردن مظاهر اقتصادی، سیاسی، نظامی، و فرهنگی امپریالیسم از ایران، تأمین آزادی های دموکراتیک برای همه مردم ایران، تأمین زندگی بهتر برای همه زحمتکشان، مبارزه با استثمار و استعمار. (۱)

این جمله به تنهایی همه مبانی استراتژیک و تاکتیک «جبهه متحد خلق» را در خود مستور ساخته است:

اگر به مقطع تاریخی فوق توجه شود، عمق پختگی و زیرکی حزب کهنه کار توده در برخورد با مسایل سیاسی جامعه روشن می گردد. فروردین ۱۳۵۸، اوج «رهائی» و

۱- نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ص ۶۱ _ ۶۲.

لجام گسیختگی گروه های رنگارنگ راست و چپ و میانه در جامعه برخاسته از انقلاب پیروزمند اسلامی بود. در چنین جو بدون کنترل و بی قید و بندی بود که انواع سیاست پیشگان داخلی و سرویس های جاسوسی بیگانه، سرمست از آزادی عمل خود و فقدان هیچ قدرت کنترل کننده حکومتی هر چه می خواستند می گفتند و می کردند. در همین ماه بود که برخی گروه های سیاسی در سنندج و گنبد پرچم محاربه علیه انقلاب اسلامی را برافراشتند. در چنین جوی بود که لیبرال های «اسلامی»، که زمام دولت موقت را به دست داشتند صراحتاً در مقابل خط امام قرار گرفتند و همگام با گروه نوظهور «جبهه دمکراتیک ملی» و «جبهه ملی» خواستار استقرار جمهوری دمکراتیک اسلامی شدند. در چنین فضائی بود که باندهای رجوی با سازماندهی مجدد «سازمان مجاهدین خلق»، خود را با هیاهو و نفاق، بعنوان میراث خوار انقلاب اسلامی مطرح ساختند و صحنه مطبوعات، عرصه درگیری شدید روشنفکران خودباخته و وابسته و مشکوک با نیروهای مسلمانی شده بود؛ که به حق خواستار کنترل انقلاب بر این تریبون های مهم ارتباط جمعی بودند. در چنین فضای سیاسی آلوده و مشوب به تبلیغات نیروهای غیراصیل و وابسته بود که امام، قدس سره، با صراحت و قاطعیت در مقابله با توطئه انحراف انقلاب توسط غربگرایان و لیبرال های «اسلامی» قد علم کرد و اعلام داشت:

به خواست خداوند متعال بزودی درباره شکل حکومت رفراندوم خواهد شد. لازم است تذکر دهم آنچه اینجانب به آن رأی می دهم جمهوری اسلامی است و آنچه ملت شریف ایران در سرتاسر کشور با فریاد از آن پشتیبانی نموده است همین جمهوری اسلامی بوده است نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم... (۱)

در همین پیام، امام امت با دردمندی پدری متعهد و قافله سالاری دلسوز خطاب به نیروهای معارض با بستر اصیل انقلاب چنین گفت:

شما خود بهتر از هر کس باید بدانید که ملت قیام کرده است تا غبار فرهنگ های استعماری را از خود بزدايد. ما باید عقاید استعماری را با هر شکل و فرم در نطفه خفه کنیم و ایمان مردم را که ابرقدرت ها را به زانو در آورد از آنان جدا نسازیم. امیدواریم نصیحت این درد چشیده را بشنوید چنانچه این نصیحت را به آن جوانان و طبقه ای که در این موقع حساس موجب تفرقه می شوند می کنم. من خوف آن دارم که این تفرقه اندازی ها به ضرر ملت رنج دیده و به زیان خود آنان

تمام شود. من از روزگار سیاه اختناق و اسارت بیمناکم. من از این گرایش های غربی و شرقی متأسفم. فرزندان من به آغوش اسلام برگردید و از فرهنگ غنی اسلام بهره بردارید، گول آنانی را که جز مکیدن خون ملت های مستضعف مقصدی ندارند نخورید و از مسیر انقلاب اسلامی خارج نشوید که خیر شما و ملت شما در آن است. (۱)

امام در نطق مهم خود در مدرسه ی فیضیه چنین فرمود:

آن چیز که ملت ما می خواهد جمهوری اسلامی است [مردم: صحیح است] نه جمهوری فقط، نه جمهوری دمکراتیک، نه جمهوری دمکراتیک اسلامی. جمهوری اسلامی [مردم: صحیح است]. (۲)

آنچه که من از ملت ایران می خواهم این است که بیدار باشید. خون عزیزان خودتان را هدر ندهید. از کلمه دمکراتیک نترسید. این فرم غربی است. ما فرم های غربی را نمی پذیریم. [مردم: صحیح است] ما تمدن غرب را قبول داریم لکن مفاسدش را نمی پذیریم [مردم: صحیح است]...

نظر امام امت و امت حزب الله در زمینه فراندوم، با مخالفت نیروهای خودباخته و وابسته و غیر اصیل مواجه شد: شریعتمداری بعنوان برجسته ترین چهره «روحانیت» غیر اصیل و معارض با بستر اصیل انقلاب، خواستار برگزاری فراندوم به شکل پرسش درباره نوع حکومت بود. (۳) این نظر مخالف با نظر امام بود و در آن سالوسی برای جلب نیروهای معارض با انقلاب و ارائه چهره «لیبرالی» و «دمکراتیک» نمایان بود. «جبهه دمکراتیک ملی»، «سازمان چریکهای فدائی خلق»، «حزب دمکرات کردستان ایران» و طیفی از گروه های معارض راست و چپ فراندوم را تحریم کردند. طیف دیگر، مانند «مجاهدین خلق» و «جبهه ملی» به امید میوه چینی انقلاب به «جمهوری اسلامی» رأی «آری» دادند. استدلال آنان این است که برای ما محتوای نظام مهم است و نه شکل آن. این طیف امید داشتند که با همراه نشان دادن خود با مسیر انقلاب، بتدریج آن را از جوهره اصیل خود تهی سازند و به نظامی مطابق امیال و اهداف خود مبدل سازند. حزب توده نیز از همین زمره بود و این سیاست همگامی ظاهری با خط امام در سال های بعد تداوم یافت و حزب توده جداً از هر

۱- . کیهان، ۹/۱۲/۱۳۵۷، ص ۲.

۲- . کیهان، ۱۲/۱۲/۱۳۵۷، ص ۳.

۳- . کیهان، ۲۰/۱۲/۱۳۵۷، ص ۴.

حرکتی که سبب تنازع و رو در روئی او با مردم و خط امام می شد، اجتناب ورزید.

این خط مشی اگر صادقانه بود و تنها چهره مشی حزب توده را تشکیل می داد، مسلماً به انحلال این حزب توسط نهادهای قضائی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران نمی انجامید. ولی، حزب توده در ارائه این چهره خود «اهداف نهان» براندازی را پی می گرفت؛ که در فصل «استراتژی و تاکتیک حزب توده» شرح داده شد.

حزب توده، نیروهای مسلمان خط امام را آماج اصلی تاکتیک جبهه ای خود قرار داده بود و سایر نیروهای سیاسی کشور را با معیار رابطه مسلمانان انقلابی با آنها می سنجید. از دیدگاه تاکتیکی حزب توده، نیروهای خط امام قدرت برتر و مسلط سیاسی جامعه بود و مسئله محوری، جلب حمایت این نیروها بود. بنابراین، حزب توده با شتم سیاسی و اطلاعات خود به محض مشاهده تعارض نیروهای اسلامی با این یا آن جریان سیاسی به سرعت به موضع گیری علیه جریان فوق می پرداخت و می کوشید تا خود را در هر مقطع (دولت موقت، بنی صدر و...) با خط امام همگام نشان دهد. این مسئله را در صفحات آینده تشریح خواهیم کرد:

منابع اطلاعاتی

... بطور کلی شناخت حزب درباره شخصیت های مذهبی و مذهبی - سیاسی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و مسئولان در ستادهای مختلف و ارگان های گوناگون ناقص، ناچیز، گاه هیچ و گاه متضاد بود.

علت آن بود که مثلاً حزب سران جبهه ملی و یا نهضت آزادی و یا کسانی مانند بنی صدر و قطب زاده را از گذشته می شناخت، هم از نظر سیاسی و هم از نظر شخصی و لذا در قضاوت نسبت به آنها دچار اشتباه نمی شد. ولی با حاکمیت جمهوری اسلامی که در رأس آن روحانیت قرار داشت، نا آشنا بود، یا آشنائی بسیار کمی داشت. حزب تازه در دوران پس از انقلاب بود که با این شخصیت ها (غیر از چند مورد استثنائی) آشنا می شد و این آشنائی هم بیشتر از گفته ها و نوشته های آنان و یا اطلاعاتی که درباره آنها می رسید- و غالباً سطحی، ناقص و متضاد بود- حاصل می شد.

بعنوان مثال در دوران شاه، بخصوص قبل از کودتای ۲۸ مرداد، حزب تقریباً تمام نمایندگان مجلس و اعضای دولت و شخصیت های مملکتی را می شناخت. ولی در جمهوری اسلامی اکثریت مطلق نمایندگان مجلس و اعضا دولت و

شخصیت های مملکتی برای حزب ناشناخته بودند. (۱)

عمده ترین و نخستین منبع اطلاعاتی حزب توده در رابطه با شخصیت‌های خط امام را زندانیان سیاسی توده ای دوران رژیم شاه تشکیل می داد. توده ای های زندانی در طول دوران زندان خود با برخی از پیروان امام خمینی (ره) و شخصیت هائی که اکنون رهبری نیروهای پیرو اسلام ناب محمدی (ص) را به دست داشتند، آشنائی یافته بودند. پس از انقلاب، حزب توده طرز تلقی و قضاوت های این افراد را گردآوری کرده و آرشیو اطلاعاتی پیرامون زندانیان مذهبی رژیم طاغوت تشکیل داد. بعلاوه، حزب توده می کوشید تا از این آشنائی بعنوان یک کانال ارتباطی و تماس گیری با روحانیت نیز استفاده کند.

منبع اطلاعاتی دیگر حزب توده که نسبت به منبع اول اهمیت ثانوی داشت، معدود عناصری بودند که در دوران رژیم شاه در گروه های اسلامی فعالیت داشتند و بعدها، عمدتاً در زندان شاه، به ایدئولوژی مارکسیستی جذب شده و به حزب توده پیوسته بودند. برای نمونه، یکی از اعضاء سازمان مخفی حزب توده از اعضای قدیمی «حزب ملل اسلامی» بود. تعداد اینگونه افراد از تعداد انگشتان دست فراتر نمی رفت، ولی نقش مهمی در تغذیه اطلاعاتی حزب توده نسبت به نیروهای خط امام داشتند.

سومین منبع اطلاعاتی حزب توده در این زمینه، سازمان های علنی و مخفی و وابسته حزبی بود. عناصر حزبی در محیط کار، محیط خانوادگی، محله و... موظف بودند کلیه اطلاعات از آشنایان مسلمان انقلابی خود را، بویژه اگر آشنائی با عناصر کارآمد و مؤثر مسلمان داشتند، به مرکز حزب گزارش دهند. این اطلاعات در شعبه اطلاعات کمیته مرکزی آرشیو و طبقه بندی می شد. به همین دلیل حزب توده می کوشید تا شبکه نفوذی خود را به سمت ارگان های حساس هدایت کند. از جمله، سازمان حزبی (علنی و مخفی) در شهر قم اهمیت ویژه اطلاعاتی در زمینه کسب اطلاعات از روحانیت داشت.

چهارمین منبع اطلاعاتی حزب توده، اطلاعات علنی مندرج در رسانه های جمعی بود. تهیه آرشیو از مواضع و سخنان شخصیتها و سازمان های مختلف مسلمان اهمیت جدی داشت و حزب توده با پیگیری منظم این مواضع می توانست از هر شخصیت یا سازمان شناخت نسبی داشته باشد.

علیرغم این تمهیدات، همانگونه که دبیر سیاسی حزب توده بیان داشت، شناخت حزب توده و (کا. گ. ب) از نیروهای مسلمان کافی نبود و در نتیجه، در بسیاری موارد حزب

قادر به درک صحیح از مسایل روزمره جامعه اسلامی ایران نبود.

«تحلیل طبقاتی» و حاکمیت اسلامی

همانگونه که می دانیم «روش تحلیل طبقاتی»^(۱) در پایه استراتژی و تاکتیک مارکسیستی قرار دارد. «تحلیل طبقاتی» بدان معناست که عملکرد هر فرد یا گروه یا جریان سیاسی و اجتماعی بازتاب منافع طبقاتی او تلقی شود. لنین می گوید:

مادامی که افراد فرا نگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود.^(۲)

پروفسور کله رئیس بخش ماتریالیسم تاریخی انستیتوی فلسفه آکادمی علوم شوروی، و پروفسور کوالسون، دکتر علوم فلسفی و از تئوریسین های ماتریالیسم تاریخی در شوروی، در کتاب ماتریالیسم تاریخی، طرحی از تئوری اجتماعی مارکسیستی پدیده های اجتماعی را از نظر تحلیل طبقاتی به سه دسته تقسیم می کنند:

۱- آن گروه از پدیده های اجتماعی که اساساً دارای خصلت طبقاتی هستند، یعنی با پیدایش طبقات بوجود آمده و با نابودی طبقات نابود می شوند، مانند دولت.

۲- آن گروه از پدیده های اجتماعی که بعنوان عناصر ساختی هر فورماسیون و نظام اجتماعی الزاماً وجود دارند، ولی در جامعه طبقاتی خصلت طبقاتی پیدا می کنند، مانند مناسبات تولیدی، اخلاقیات، ایدئولوژی، هنر و غیره. برای مثال، در هر نظام اجتماعی اخلاقیات یا هنر وجود دارد، ولی در نظام طبقاتی اخلاقیات و هنر خصلت طبقاتی می یابد و در نظام بی طبقه (کمونیستی) فاقد خصلت طبقاتی است.

۳- آن گروه از پدیده های اجتماعی که عناصر ساختی جامعه هستند، در هر نظام اجتماعی وجود دارند و فاقد مضمون طبقاتی می باشند، مانند زبان، تکنولوژی (فن)، علوم طبیعی و غیره. ولی باید توجه داشت که این پدیده ها نیز در جامعه طبقاتی از طبقات اجتماعی متأثر می شوند و طبقات مختلف در پی بهره گیری از آنها هستند و بنابراین لاجرم ابعاد طبقاتی می یابند، ولی در سرشت خود غیر طبقاتی هستند.^(۳)

۱- Class Analysis..

۲- لنین، آثار منتخبه (ترجمه فارسی)، ص ۲۷.

۳- V. Kelleand M.Kovalson, Historical Materialism – An Outline of Marxist Theory of Society, Progress Pub., Moscow, P. ۱۵۵ – ۱۵۶.

مسئله مهم دیگر در «روش تحلیل طبقاتی»، تشخیص طبقات اصلی از طبقات فرعی (ثانوی) است. مثلاً در جامعه سرمایه داری، طبقات سرمایه دار و کارگر طبقات اصلی هستند زیرا در دو قطب اصلی مناسبات تولیدی قرار دارند و خرده بورژوازی طبقه فرعی (ثانوی) است. به هر روی، از دیدگاه مارکسیستی، سیاست مهمترین و مستقیم ترین عرصه ای است که منافع طبقاتی در آن بازتاب می یابد و لذا اگر فعالان سیاسی با متد تحلیل طبقاتی نیروهای سیاسی جامعه، و بویژه حاکمیت و نیروهای مؤثر در آن، ارزیابی نشود، بگفته لنین مارکسیست ها «قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی» خواهند شد!

در تحلیل طبقاتی روحانیت و نیروهای سیاسی پیرو اسلام ناب محمدی (ص)، گروه های مارکسیست ایرانی دو گونه تحلیل ارائه دادند:

تحلیل اول، روحانیت و نیروهای سیاسی مسلمان را بازتاب منافع طبقات اجتماعی گوناگون ارزیابی می کرد و آن را یک دست نمی دانست. برخی از این گروه های مارکسیستی، (مانند «پیکار») روحانیت را نماینده سیاسی طبقات ارتجاعی (فئودال ها و سرمایه داران تجاری-بازار- و خرده بورژوازی سنتی) و لذا یک نیروی سیاسی ارتجاعی می دانستند، و برخی مانند حزب توده روحانیت را طیف ناهمگون و نماینده طبقات اجتماعی گوناگون و متضاد و در آن میان روحانیت خط امام را نماینده قشرهای میانه و خرده بورژوائی و لذا انقلابی ارزیابی می کردند.

تحلیل دوم، اصولاً روحانیت را نماینده سیاسی طبقات اجتماعی نمی دانست، بلکه آنرا یک «کاست حکومتی» دارای منافع طبقاتی- سیاسی خاص خود می دانست. تئوری «کاست روحانیت»، که توسط محمد رضا شالگونی (تئوریسین گروه «راه کارگر») تبیین شد، روحانیت را چنین ارزیابی می کرد:

از نظر ما روحانیت یک «کاست حکومتی» است. چرا «کاست»؟ بدلیل اینکه با منافع هیچکدام از گروه های اجتماعی کاملاً انطباق ندارد. (۱)

بنابراین، هر چند گروه هائی چون «پیکار» روحانیت را «ارتجاعی» تلقی می کردند، ولی تفاوت آنها با «راه کارگر» در این بود که آنان روحانیت را نماینده طبقات ارتجاعی می دانستند، در حالیکه «راه کارگر» روحانیت را فی نفسه یک «کاست» (۲) دارای منافع طبقاتی

۱- راه کارگر، فاشیسم: کابوس یا واقعیت؟ جزوه شماره ۴، ص ۲۹.

۲- کاست از ریشه پرتغالی «کاستا» (پاکیزه و معصوم) به نظام طبقاتی اطلاق می شود که هر فرد جامعه به یک طبقه بسته تعلق دارد و این تعلق توسط فرهنگ و سنت ها ابدی شده است. نمونه چنین طبقاتی در هندوستان و ایران دوران ساسانی وجود داشته است.

خاص خود ارزیابی می نمود و از این زاویه آن را «ارتجاعی» می خواند.

حزب توده با تئوری «کاست روحانیت» به مقابله برخاست و چنین نوشت:

روحانیت یک قشر اجتماعی است. جامعه معاصر از دو نوع واحد اجتماعی تشکیل شده است: طبقه و قشر.

۱- طبقات از جهت اقتصادی- اجتماعی، از لحاظ مقام خود در تولید اجتماعی، از لحاظ رابطه شان نسبت به استثمار همگون هستند. یعنی: یا مانند بورژوازی مالک افزار تولید است، استثمار میکند، در تولید شرکت مستقیم ندارد، یا مانند پرولتاریای معاصر فاقد افزار تولید است، استثمار می شود، در تولید شرکت مستقیم دارد، یا مانند خرده بورژوازی صاحب افزار تولید است و استثمار می کند ولی در تولید نیز شرکت مستقیم دارد.

۲- اما قشرها، از جهت اقتصادی- اجتماعی و رابطه نسبت به تولید همگون نیستند و در آن متعلقان به طبقات مختلف شرکت دارند و همگونی آنها تنها در نوع عملکرد اجتماعی آنها است، مانند: کارمندان و روشنفکران و روحانیون. کارمندان اعم از لشکری یا کشوری در خدمت دستگاه اداری دولتی یا خصوصی هستند. ولی در میان آنها متعلقان به بورژوازی (کارمندان ارشد) و متعلقان به خرده بورژوازی (کارمندان متوسط) و متعلقان به زحمتکشان (کارمندان جزء و پیشخدمتها و فراشان و غیره) وجود دارند. همچنین است قشر روشنفکر و قشر روحانی. کوچکترین شباهتی مابین یک روحانی فئودال و اشراف منش و وابسته به بورژوازی بزرگ و یک روضه خوان روستائی فقیر نیست. در درون قشرها، تضاد طبقاتی لذا مبارزه طبقاتی وجود دارد. و لذا از هیچگونه «کاست روحانیت» نمی توان سخن گفت...

بنظر ما امام خمینی و پیروان راه او طی قریب یک سال و نیمی که در قدرت هستند بمثابه وابستگان به بورژوازی وابسته و غیر وابسته و با اسلوب های فاشیستی عمل نکرده اند، بلکه بمثابه نمایندگان قشرهای متوسط خلق و گاه حتی چپ تر از آن عمل کرده اند... (۱)

براساس این دیدگاه تئوریک، حزب توده، روحانیون (بطور اعم) را به سه جناح تقسیم کرد:

۱- احسان طبری، نوشته های فلسفی و اجتماعی، بخش دوم، انتشارات حزب توده، آبان ۱۳۶۱، ص ۳۰۵ _ ۳۰۶.

۱- روحانیت ارتجاعی، که وابسته به فئودال ها و بزرگ زمین داران و سرمایه داران بزرگ است.

۲- روحانیت میانه رو و سازشکار، که وابسته به سرمایه داری متوسط و خرده بورژوازی مرفه است.

۳- روحانیت مبارز و خلقی، که بیانگر منافع طبقاتی طبقات متوسط و محروم جامعه است و با انقلاب ایران به حکومت رسید.

(۱)

این تقسیم بندی کاملاً طبقاتی روحانیت نظیر همان تقسیم بندی طبقاتی قشر روشنفکر جامعه است. روشنفکران هم از لحاظ طبقاتی قشر همگونی را تشکیل نمی دهند و به سه قشر روشنفکران خودفروخته به طبقات غارتگر، روشنفکران میانه حال و سازگار و روشنفکران انقلابی هوادار توده های محروم تقسیم می شوند.

این تقسیم بندی روحانیت، نه تنها در دوران پیش از پیروزی انقلاب ایران وجود داشت، بلکه هم اکنون پس از انقلاب نیز در جامعه ایران کاملاً مشهود است. در عین اینکه از لحاظ اعتقاد به مبانی ایدئولوژیک اسلامی اختلافی بین گروه های گوناگون روحانیت شیعه در ایران دیده نمی شود، در موضعگیری های سیاسی و اجتماعی بخش ها و شخصیت های گوناگون آن اختلاف های جدی و بنیادی کاملاً مشهود و بارز است. کیست که میان موضعگیری سیاسی و اجتماعی مراجع مهم تقلید، مانند آیت الله شریعتمداری و آیت الله [سیدصادق] روحانی از یک سو و امام خمینی و آیت الله طالقانی و پیروان خط امام خمینی از سوی دیگر این اختلاف جدی را نبیند و وابستگی طبقاتی دیدگاه های آنها را بطور روشن تشخیص ندهد. (۲)

همانطور که ملاحظه می شود، حزب توده در تقسیم بندی روحانیت، و به تبع آن نیروهای سیاسی مسلمان، پایه طبقاتی قائل بود و منظور او از «روحانیت مبارز و خلقی»، روحانیت خط امام بود. ولی مسئله در همین جا به پایان نمی رسد و روحانیت خط امام (بطور اخص) نیز بنوبه خود به سه گرایش طبقاتی تقسیم می شود:

البته این قشر از روحانیت [روحانیت مبارز و خلقی] که در انقلاب ایران بطور فعال شرکت داشت، به هیچوجه همگون نیست و در آن دقیقاً همان طیف مشاهده می شود که در مجموعه جبهه خلق بطور علنی وجود دارد: در یک طرف این طیف

۱- . مراجعه شود به: نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ص ۲۶۷ _ ۲۶۹.

۲- . مراجعه شود به: نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ص ۲۶۹.

محافظه کاران و متزلزلین قرار گرفته اند. (۱)

میان روحانیت فعال سیاسی سه گرایش مشخص می بینیم: گرایش اول مربوط به آن بخشی از روحانیت است که بطور مشخص در مواضع بورژوازی لیبرال قرار گرفته و از مالکیت و بهره کشی سرمایه داران و بزرگ مالکان دفاع می کند و قوانین اسلام را در چارچوب نگهداری منافع این طبقات تفسیر می کند. گرایش دوم مربوط به بخش دیگری از روحانیت است که در مواضع قاطع و پیگیر ضد امپریالیستی قرار گرفته و از محدود کردن مالکیت سرمایه داری و مالکیت زمین و از محدود کردن بهره کشی دفاع می کند. این بخش نماینده منافع بخش بالائی و متوسط اقشار بینابینی جامعه می باشد. گرایش سوم موضعگیری آن بخشی از روحانیت است که بطور پیگیر از منافع توده های محروم دهها میلیونی جامعه ما جانبداری می کند. به این ترتیب روحانیت ایران هم با وجود اینکه در درون خود دارای عوامل همبستگی است، در زمینه برخورد با مسائل اجتماعی و خواسته های طبقاتی یکپارچه نبوده، دارای ساختار طبقاتی است. (۲)

این تحلیل، هم منافی با تحلیل گروه هائی چون «بیکار» بود که روحانیت را در کل نماینده طبقات ارتجاع می دانست و هم منافی با تئوری «کاست روحانیت» که برای روحانیت منافع طبقاتی فی نفسه، بعنوان یک «کاست اجتماعی»، قائل بود. لازم به توضیح است که پس از انحلال حزب توده، در سال های ۱۳۶۸-۱۳۶۲ بقایای آن در خارج از کشور بطور جدی به تئوری «کاست روحانیت» گروه «راه کارگر» نزدیک شدند.

به هر روی، این تحلیل از روحانیت، و به تبع آن همه نیروهای سیاسی مسلمان، در پایه تاکتیک «جبهه متحد خلق» حزب توده و در راستای استراتژی براندازی آن قرار داشت. براساس همین تحلیل طبقاتی بود که حزب توده نیروهای خط امام را به سه گرایش سیاسی: قشری، واقع بین و روشن بین تقسیم می نمود. ولی عملاً، حزب توده در انطباق تحلیل طبقاتی خود بر این سه قشر روحانیت و نیروهای پیرو اسلام ناب محمدی(ص) در می ماند. قاعدتاً، سه گرایش سیاسی روحانیت خط امام (قشری، واقع بین و روشن بین) باید بازتاب سه گرایش طبقاتی «روحانیت مبارز خلقی» (گرایش بورژوازی لیبرال، گرایش بخش بالائی و متوسط اقشار بینابینی و محرومان جامعه) باشد، زیرا از دیدگاه مارکسیستی،

۱- . مراجعه شود به: نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ص ۲۶۷ _ ۲۶۹.

۲- . مراجعه شود به: نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ص ۲۷۰.

سیاست بازتاب مستقیم و بلاواسطه منافع طبقاتی است. بعبارت دیگر، در میان حاکمیت اسلامی پیرو خط امام باید، قشریون نماینده سیاسی بورژوازی لیبرال، واقع بینان نماینده سیاسی لایه های بالائی و متوسط اقشار بینابینی (خرده بورژوازی) و روشن بینان نماینده لایه های پائینی اقشار خرده بورژوائی باشند، ولی در عمل، حزب توده در این انطباق درمی ماند. مشاهده می شد «قشریونی» که شدیداً ضد کمونیست بودند در مواضع اقتصادی گرایش شدید به دفاع از محرومین داشتند و... واقعیات فوق، که بیانگر عجز روش مارکسیستی «تحلیل طبقاتی» در تبیین پدیده های بغرنج فرهنگی است، بیشترین پرسش ها را در میان مارکسیسم ایرانی در رابطه با مواضع حزب توده، و از جمله در میان خود اعضا حزب، برمی انگیزد و لذا حزب توده از واژه «گرایش» برای تقسیم بندی طبقاتی خود بهره می جست. سردرگمی در تحلیل طبقاتی مسایل انقلاب اسلامی، حزب توده را به این نتیجه رساند که در هر فرد مسلمان انقلابی سه گرایش قشریت، واقع بینی و روشن بینی بطور موازی موجود است و لذا از تفکیک روحانیت خط امام به سه گروه مجزا با مرزبندی و تفکیک قاطع اجتناب می جست!

حزب توده، نبرد سه گرایش طبقاتی فوق در حاکمیت اسلامی را تعیین کننده راه آینده انقلاب ایران و توجیه گر جزر و مدهای سیاسی روز می دانست و به آن «نبرد که بر که؟» نام داده بود. فرجام این «نبرد که بر که؟» تعیین کننده راه آینده انقلاب ایران بود، که حزب توده آن را مسئله «به کدام سو؟» می خواند: به سوی راه رشد سرمایه داری یا راه رشد غیر سرمایه داری؟

در انقلاب ما، مانند همه انقلابها، دو مسئله مهم مطرح است که هر دو به هم دارای پیوستی سرشتی است:

۱) مسئله اینکه در نبرد مابین نمایندگان مختلف طبقات که در انقلاب به شکل پیگیر یا ناپیگیر شرکت داشته اند، سرانجام کدام نیروی اجتماعی برنده است و رهبری جامعه را به دست خواهد گرفت. این مسئله را، چنان که می دانیم، «که بر که؟» می نامند.

۲) مسئله اینکه جامعه انقلابی پس از حل (یا بطور عمده حل) «که بر که» سیاسی، از لحاظ نوسازی اقتصادی- اجتماعی به «کدام سو؟» حرکت خواهد کرد، چگونه نظامی را بنیاد خواهد نهاد؟ (۱)

۱- احسان طبری، نوشته های فلسفی و اجتماعی، بخش دوم، ص ۳۱۰.

حزب توده و طیف «جبهه ملی»

منظور از طیف «جبهه ملی»، همان نیروهای لیبرالی غیرمذهبی (لائیک) می باشند، که بطور عمدۀ در پیرامون «جبهه ملی» متشکل بوده اند. با اوج گیری انقلاب اسلامی ایران، مجدداً «جبهه ملی»، معروف به «جبهه ملی چهارم» به رهبری دکتر کریم سنجابی و با مشارکت افرادی چون داریوش فروهر (رهبر «حزب ملت ایران») و شاپور بختیار (رهبر «حزب ایران») و... تأسیس شد و برای میوه چینی از نهضت جوشان انقلاب اسلامی به تکاپو افتاد. در آستانه انقلاب اسلامی، هم چنین طیف «ملی گریان» به تشکیل مجامع پرهیاهویی چون «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر»، «انجمن حقوقدانان ایرانی»، «کانون نویسندگان» و... دست زدند، که در عین حال محل تجمع نیروهای چپ و معدود عناصر مسلمان نیز بود. درباره عیار صداقت این جریان در «ملی گرائی» و استقلال طلبی کافی است به گزارش مذاکرات بختیار با مأمورین آمریکائی در ۱۱ آذر ۱۳۳۲، یعنی حدود ۵/۳ ماه پس از کودتای آمریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد علیه دولت مصدق، توجه شود:

دکتر بختیار اظهار داشت که او و دیگر شخصیت های حزب ایران اکنون به این نتیجه رسیده اند که حتی ملی گراترین دولتها در ایران بدون دوستی فعال یکی از سه قدرت بزرگ نمی تواند دوام داشته باشد. ثابت شد همکاری با انگلیسها فاجعه آمیز است، و همکاری با اتحاد شوروی به معنای نابود شدن کشور خواهد بود. حمایت از ایالات متحده نمایانگر تنها امید ایران برای استقلال نسبی است.^(۱)

قبلاً - درباره پیشینه تاریخی مناسبات حزب توده با جریان «جبهه ملی» توضیح دادیم. باید اضافه کنیم که در آستانه انقلاب اسلامی (خرداد ۱۳۵۷) حزب توده، نیروهای ملی گرا را به عنوان سومین شاخه «جنبش ضداستبدادی» (پس از حزب توده و نیروهای مسلمان) ارزیابی می کند. بعبارت دیگر به علت خیزش امت اسلامی اهمیت آن را در درجه بعدی پس از نیروهای مسلمان قرار می دهد.

ارزیابی حزب توده در این مقطع از جریان «ملی گرائی» چنین است:

شاخه سوم از جنبش ضداستبدادی را گروههای سیاسی دمکرات و ملی تشکیل می دهد که کم و بیش سخنگوی بخشی از سرمایه داری ملی، روشنفکران ملی و

۱- . دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، آبان ۱۳۶۶، ص ۹۱ (برای آشنائی بیشتر با تحلیل غرب از این طیف به گزارشهای تحلیلی و اطلاعاتی سفارت آمریکا در مأخذ فوق مراجعه شود).

دمکرات و بخشی از تولید کنندگان متوسط می باشد. این گروه ها اکثرشان بر روی ریشه جبهه ملی هوادار راه دکتر مصدق روئیده اند و در آینده خواهند روئید. این شاخه از اسم و رسم و هوادارانی برخوردار است، ولی هنوز سازمان نیافته و برنامه روشنی برای دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی به پیش نیاورده است. در درون این شاخه اختلافات عمیق تاکنون مانع از آن شده است که بخش های گوناگون این شاخه در سازمان و یا جبهه واحد سیاسی متشکل شوند... جناح راست این شاخه با شاخه نیروهای مذهبی نزدیک می شود و جناح چپ آن هوادار جدی همکاری همه نیروها و از آنجمله با شاخه های توده ای چپ است. (۱)

همانگونه که قبلاً گفتیم، ارزیابی فوق تحلیل جناح کیانوری (نویسنده مقاله) در رهبری حزب توده بود و جناح اسکندری هنوز برای «نیروهای ملی» وزن و اهمیت بیشتری از نیروهای مذهبی قائل بود. در تحلیل فوق، منظور از «جناح راست» جمعیت نهضت آزادی است و منظور از «جناح چپ» عوامل نفوذی حزب توده (مانند رسول مهربان) می باشد، که بعدها علنی شدند.

ولی به هر روی، هنوز اهمیت این جریان در تحلیل حزب توده و مسکو تا بدان حد بود که در اعلامیه ای که کمیته مرکزی حزب در ۲۳ دیماه ۱۳۵۷ صادر کرد و در آن، تحت تأثیر تعمیق امواج انقلاب اسلامی، شعار «پیش به سوی تدارک همه جانبه مبارزه مسلحانه خلق» را مطرح ساخت، دکتر سنجابی بعنوان یکی از سه رهبر (!) جنبش انقلابی مخاطب قرار می گیرد:

کمیته مرکزی حزب توده ایران از همه رهبران جنبش رهائی بخش ملی ایران، بویژه از حضرت آیت الله العظمی خمینی، حضرت آیت الله طالقانی، و آقای دکتر کریم سنجابی و سایر رهبران جریانهای مبارز مذهبی و سیاسی در ایران... دعوت می کند که تمام نیرو و تمام نفوذ و اعتبار خود را در راه تشکیل «جبهه متحد آزادی ملی» ایران... به کار اندازند... (۲)

این در زمانی است که جناح لیبرالی اسکندری، در رهبری حزب توده فاقد قدرت است و تحلیل فوق بیانگر مواضع جدید مسکو، که جناح کیانوری بیانگر آن است، می باشد.

تنها با پیروزی قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و آشکار شدن ژرفای توانمندی و پایگاه مردمی

۱- . دنیا، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۷، ص ۷ و : کیانوری، حزب توده، ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ص ۲۵_۲۶.

۲- . هفته نامه نوید، شماره ۶۶، ۲۷ دی ۱۳۵۷، ص ۱.

نهضت اسلامی بود که حزب توده متنفذترین نیروی سیاسی کشور را «نیروهای اسلامی» تشخیص داد و فقدان پایگاه نیروهای ملی گرا را درک کرد. از سوی دیگر، تعارض میان نیروهای مسلمان با ملی گرایان می طلبد که حزب توده در این میان موضع گیری کند. در این مقطع (سالهای ۱۳۵۹-۱۳۵۸) حزب توده هم برای همسو نشان دادن خود با نیروهای مسلمان انقلابی و هم برای تسویه حساب های قدیمی خود با ملی گرایان موقعیت را مناسب شناخت. از دیدگاه جدید حزب توده، دیگر ملی گرایان وزن و اهمیتی ندارند که نسبت به آن ها مماشات و مجیزگوئی شود و حتی مخالفت با آنها می تواند سبب حسن ظن مردم مسلمان و نیروهای سیاسی اسلامی گردد. در این مقطع است که حزب توده به مخالفت با ملی گرایان و لیبرالها پرداخت. حزب توده در سال ۱۳۵۹، دریافت که حتی پیام ۲۳ دیماه ۱۳۵۷ خطاب به سنجابی اشتباه بود و در جو سیاسی کشور، که در برابر رهبری بلامنازع امام خمینی و توانمندی نیروهای مسلمان انقلابی، سنجابی ها و ملی گرایان فاقد کمترین اهمیت و وزن و پایگاه مردمی هستند، این پیام مضحک و حتی مضر جلوه می کند، و لذا در تجدید چاپ آن نام دکتر سنجابی را فرصت طلبانه حذف کرد. (۱)

در ۲۳ خرداد ۱۳۵۸، کیانوری به حمله شدیدی علیه سنجابی دست زد و در مقاله ای با عنوان «پاسخی به آقای دکتر کریم سنجابی» (۲) به شدت «جبهه ملی» را آماج حمله قرار داد و کینه های دیرینه در صفحات مطبوعات دو جناح اوج گرفت. بدینسان، ملی گرایان که تا پیش از انقلاب از سوی حزب توده «ملی» و حتی «دمکرات» ارزیابی می شدند، بعنوان «نیروهای متزلزل» انقلاب و بعدها «ضدانقلاب» نامیده شدند:

بورژوازی لیبرال، یعنی آن بخشی از بورژوازی... که طرفدار محدود کردن غارت امپریالیستی و بیرون آوردن قدرت حاکمه از دست استبداد سلطنتی بود ولی حاضر نبود از این حد پا را فراتر گذارد... این طیف... از عمیقتر شدن انقلاب هم، همان قدر و شاید هم بیشتر [از اعاده رژیم سلطنت] وحشت دارد. این طیف تمام سرمایه داری ملی ایران را در بر می گیرد. ضدانقلاب به تمامی این طیف بعنوان ذخیره بالقوه خود نگاه می کند و روی آن حساب می کند... (۳)

در پیروی از همین سیاست فرصت طلبانه، حزب توده که در پلنوم چهارم خود (۱۳۳۶)

۱- . مراجعه شود به: اسناد و اعلامیه های حزب توده ایران (از شهریور ۱۳۵۷ تا پایان اسفند ۱۳۵۸)، انتشارات توده، سال ۱۳۵۹، ص ۳۳.

۲- . کیانوری، همان مأخذ، ص ۷۹_۸۷.

۳- . کیانوری، همان مأخذ، ص ۲۸۰.

در توجیه خیانت های خود به مدیحه سرائی از مصدق پرداخت و در سوگ مصدق مرثیه سرود، پس از انقلاب اسلامی ایران، به افشای اسنادی درباره نقش سفارت آمریکا در تأسیس «جبهه ملی» پرداخت:

دلایل مسلمی که موجب این اشتباه رهبری حزب توده ایران شد [مخالفت با دولت مصدق]، همانا ترکیب اولیه مؤسسين جبهه ملی بود، که بين آنها تعداد زيادی از عناصری وجود داشتند که برای حزب، ارتباط آنها با امپریالیست های آمریکائی جای هیچگونه تردیدی باقی نمی گذاشت.

از میان ۱۹ نفر مؤسسين اولیه جبهه ملی، برای حزب توده ایران مسلم بود که دکتر مظفر بقائی، حسین ملکی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد، عباس خلیلی، عمیدی نوری، احمد ملکی، جلال نائینی و ارسلان خلعتبری سرسپردگان به امپریالیسم آمریکا بودند. (۱)

همانگونه که ملاحظه می شود، سیاست حزب توده در قبال طیف ملی گرایان (و همه نیروهای سیاسی) تابع مصلحت گرائی و پراگماتیسم سیاسی است، یعنی زمانی که تصور می شد «جبهه ملی» دارای نیروی اجتماعی است، بعنوان آماج اصلی تاکتیک «جبهه متحد خلق» تکریم و تعظیم می شد، و زمانی که مسجل شد فاقد هرگونه پایگاه مردمی است و بعلاوه مخالفت با آن مورد پسند نیروهای مسلمان انقلابی است، اسناد سال های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ دال بر نقش مستقیم سرویسهای جاسوسی غرب در تأسیس آن افشاء گردید. باید پرسید: اگر حزب توده بطور «مسلم» و مسجل «جبهه ملی» را ساخته و پرداخته آمریکا می دانسته، پس ارزیابی آن در سال های ۱۳۳۴ تا آستانه انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بعنوان «نیروی ملی» و «دمکرات» چه معنائی داشته است!؟

حزب توده و دکتر مظفر بقائی کرمانی

مهم ترین سازمان طیف «ملی گرائی»، که در سال های ۱۳۶۱-۱۳۵۸ آماج حملات حزب توده قرار گرفت، «حزب زحمتکشان» دکتر مظفر بقائی کرمانی بود. حزب توده با شدت تمام بقائی را بعنوان عامل استعمار انگلیس افشا می کرد و می کوشید تا منشاء همه مخالفت ها با حزب توده در سالهای پس از انقلاب اسلامی را به عوامل نفوذی «حجتیه» و «بقائی» نسبت دهد.

۱- کیانوری، . مراجعه شود به: اسناد و اعلامیه های حزب توده ایران (از شهریور ۱۳۵۷ تا پایان اسفند ۱۳۵۸)، انتشارات توده، سال ۱۳۵۹، ص ۳۳، ص ۶۰۸.

در این رابطه توضیح این نکته ضرور است که پس از انقلاب اسلامی ایران شهید دکتر حسن آیت به شخصیت با نفوذی در برخی مجامع انقلابی - اسلامی مبدل شد. شهید آیت، از مبارزان قدیمی و خاستگاه سیاسی او سازمان های سیاسی سالهای ۱۳۳۰-۱۳۲۰ بود. او طی این دوران با دکتر بقائی همکاری داشت و همین سابقه همکاری سبب شد تا پس از انقلاب اسلامی نسبت به دکتر بقائی حسن ظن داشته باشد و در سخنرانی ها و نوشته های خود بکوشد تا نقش بقائی را در قطع همکاری با «جبهه ملی» و پیوستن به دربار و مشارکت در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توجیه نماید. شناخت شهید آیت نسبت به وابستگی های «ملی گرایان» به امپریالیسم غرب و کینه توزی آنان در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ علیه نهضت اسلامی و آیت الله کاشانی، مبنای بینشی این انحراف را تشکیل می داد و بقائی نیز با سوء استفاده از این موضع گیری عقیدتی و با برجسته ساختن خیانت های «ملی گرایان» علیه نهضت اسلامی و با مظلوم نمائی موفق شده بود، نظر مساعد شهید آیت را به خود جلب کند. به هر روی، دکتر آیت، بعنوان یک محقق برجسته مسلمان، آماج کینه ضد انقلاب قرار گرفت و به شهادت رسید و زنده نماند تا اشتباه خود را تصحیح کند، هر چند نقش وی در افشای مستند جریان وابسته «ملی گرائی» نقشی ماندگار و در خور توجه است. بقائی نیز در سال ۱۳۶۶ به جرم ارتباط با سرویس های جاسوسی غرب توسط وزارت اطلاعات دستگیر شد و در زندان بعلت بیماری مزمن جنسی درگذشت.

حزب توده، مواضع شهید آیت را در دفاع از بقائی نقطه حساسی می دانست که با انگشت گذاردن و بزرگنمائی آن می تواند خود را توجیه کند و از سوی دیگر به تفرقه در نیروهای مسلمان انقلابی بپردازد. بزرگنمائی نقش بقائی، که در واقع فاقد کمترین نفوذ و اهمیت در نیروهای مسلمان بود، و بزرگنمائی «حجتیه»، که توضیح خواهیم داد، اهداف تاکتیکی مشابهی را پی می گرفت.

حزب توده و «نهضت آزادی» و دولت موقت

حزب توده در سالهای پیش از انقلاب اسلامی، «نهضت آزادی» را بعنوان جناح راست (مذهبی) جبهه ملی دوم و سوم ارزیابی می کرد و تاکتیک «جبهه واحد» او این جمعیت را نیز آماج گرفته بود. ولی به هر روی در تحلیل این حزب توجه اصلی معطوف به جناح لائیک «ملی گرایان» بود.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تاکتیک حزب توده در قبال «نهضت آزادی» نیز کم و بیش مشابه با «جبهه ملی» بود، یعنی با شاخص مواضع امام و نیروهای خط امام، که

ص: شاخص محوری در تعیین مواضع حزب توده بود، بدان برخورد می شد. در آغاز پیروزی انقلاب، حزب توده، «نهضت آزادی» را بعنوان یک جریان اسلامی در حاکمیت می دید و لذا برخورد او محتاطانه و توأم با نرمش و مجیز گوئی بود. ولی به سرعت تمایز بنیادین میان اهداف و خواسته‌های انقلاب اسلامی با عملکردهای سازشکارانه و «گام به گام» دولت موقت آشکار شد و موضعگیری شدید رهبر کبیر انقلاب (قدس سره) را برانگیخت. انتقاد شدید امام امت از دولت موقت در سخنان ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ به روشنی تفاوت راه و روش قاطع رهبری انقلاب و امت انقلابی را با روش های لیبرالی و غربگرایانه دولت موقت نشان داد:

دولتی که می گوید دولت اسلامی هستم نباید تحت تأثیر واقع بشود و هر طور که سابق بوده، همانطوری که در زمان محمدرضا خان بوده است، حالا هم همانطور باشد. پس شما چکاره اید؟ تو که می گوئی من مسلمانم چکاره هستی؟... تا ضعیفید زیر بار اقویا هستید...

حزب توده به سرعت و با زیرکی ناهمخوانی بنیادی نیروهای پیرو امام را با جریان دولت موقت دریافت و در این میانه به موضع گیری به سود هموار ساختن راه خود، یعنی حمله به لیبرال ها، پرداخت. در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، کمیته مرکزی حزب توده به ارائه تحلیلی از «وضع کنونی انقلاب و ضد انقلاب در جامعه ما» دست زد. در این تحلیل، بر مبنای واقعیت های موجود دو خط مشی در حاکمیت برخاسته از انقلاب تفکیک شده بود: «خط انقلابی و پیگیر» و «خط سازشکارانه و ناپیگیر». در رأس خط اول امام خمینی را قرار داد:

در برابر این خط سیاسی پیگیر و انقلابی، از همان روزهای نخست پس از پیروزی، از طرف بخشی از گردانندگان دولت موقت، و همچنین از طرف محافل وابسته به سرمایه داری بزرگ ایران، موضع گیری هایی آغاز شد که کم کم بصورت یک مشی سازشکارانه و ناپیگیر متبلور گردیده است... (۱)

اقدامات دولت موقت را، از آغاز تاکنون، بطور کلی ناپیگیر و غیر قاطع می توان ارزیابی کرد. با این ویژگی، که جنبه های محافظه کارانه و تسلیم آمیز آن هر

روز شدت می یابد... (۱)

کیانوری در تحلیلی پس از سقوط دولت موقت حاکمیت ۸ ماهه نخست انقلاب را «حاکمیت دوگانه» نامید:

... از همان اولین روز پیروزی یک دوگانگی در رهبری دولتی و سیاسی کشور بوجود آمد... مرکز اول مرکز رهبری امام خمینی بود که خواستار برخورد انقلابی به عمده ترین مسائل حیات اجتماعی جامعه از سیاست خارجی گرفته تا سیاست داخلی و مسائل مربوط به تغییرات بنیادی به سود طبقات محروم و زحمتکش بود، و مرکز دوم را دولت «گام به گام» تشکیل می داد که عقیده داشت انقلاب با بیرون انداختن شاه پایان یافته و باید وضع گذشته را در تمام ترکیش برقرار نگه داشت و هر جا هم که ضربه ای به آن وارد شده باید ترمیمش کرد... (۲)

روشن است که اگر حزب توده، امام را در مقابل دولت موقت نمی دید به چنین موضعگیری دست نمی زد و می کوشید تا خود را با جریان لیبرالیسم «اسلامی» به هر بهائی، همساز کند. و نیز روشن است که اگر حزب توده در تقابل دو خط امام و دولت موقت در اوایل انقلاب، جانب خط لیبرالی را می گرفت، حیات سیاسی او بسیار زود، همزمان با «جبهه ملی» و شاید زودتر، پایان می رسید. همگامی با نیروی قوی تر و دارای پایگاه مردمی محور اصلی و تعیین کننده «تاکتیک بقاء» حزب توده بوده است. ولی باید توجه داشت که حزب توده در این تقابل با دولت موقت و لیبرالیسم «اسلامی» منافع ایدئولوژیک و سیاسی نیز داشت:

لیبرالیسم «اسلامی» در بنیاد ایدئولوژیک خود یک جریان غربگرا و هوادار نظام سرمایه داری غربی و به همین دلیل شدیداً ضد کمونیست است. «نهضت آزادی»، بر مبنای تحلیل سنتی جریان راست از «خطر کمونیسم»، حزب توده را بزرگترین دشمن داخلی خود و شوروی را بزرگترین دشمن خارجی خود می دانست و از بدو پیروزی انقلاب روابط منظمی با لانه جاسوسی آمریکا در تهران داشت. توسطی، رابط نهضت آزادی در ۲۷ آذر ۱۳۵۷ به آمریکا چنین اطمینان می دهد:

... حرکت اسلامی همیشه ضد کمونیست خواهد بود و هیچ تغییری در آن داده

۱- اسناد و اعلامیه های حزب توده ایران ...، ص ۹۹.

۲- کیانوری، بررسی مسائل گوناگون ایران در سال ۱۳۵۸، («پرسش و پاسخ» دوره یکساله)، انتشارات توده، ۱۳۵۸، ص ۴۸۰

نمی شود. این حرکت باید به غرب تکیه کند و از اینکه آمریکا بیشتر تکیه نکرده مایوس شده است. این اوضاع آینده را تیره می کند... بدین ترتیب این سیاست نه به نفع ایران است نه آمریکا. (۱)

لیبرالیسم «اسلامی»، از آنجا که در دعوی «ملی گرائی» خود صادق نبود، آمریکا را «شیطان بزرگ» و غارتگر و دشمن اصلی ملت ایران در ۲۵ سال گذشته نمی شناخت و در مقابل خط امام، به بزرگنمایی خطر شوروی می پرداخت و به گفته امام امت (قدس سره) شوروی را مطرح می ساخت تا آمریکا «منسی» (فراموش) شود. (۲) لیبرالیسم «اسلامی» حتی پا را فراتر گذاشته و شعار «مرگ بر آمریکا» را، بعنوان یکی از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی، شعار «کمونیستی» می دانست:

منظور ارایه این نکته است که چگونه مانند کمونیسم بین المللی ضدیت و سرکوبی آمریکای امپریالیست شعار ردیف اول ما شده... (۳)

این خط مشی در تعارض مستقیم با مشی حزب توده بود. «نهضت آزادی» می خواست آمریکا فراموش شود تا انقلاب اسلامی بتدریج اصالت و هویت خود را از دست بدهد و لذا «خطر کمونیسم» را برجسته می ساخت. حزب توده می خواست که «شوروی» فراموش شود و انقلاب اسلامی در تعارض خود با آمریکای جهانخوار راه وابستگی به بلوک شرق و مسخ اصالت ها و زوال داعیه مکتبی و فرهنگی خود را ببوید. بر این اساس، طبیعی است که حزب توده در تعارض خود با «دولت موقت» منافع سیاسی و ایدئولوژیک داشت. هر چند امروزه، به اعتقاد جناح معترض حزب توده (هواداران اسکندری) اگر حزب توده راه دفاع از لیبرالیسم را پیش می گرفت در درازمدت به نفع او بود، زیرا استقرار «دمکراسی غربی» در ایران راه را برای فعالیت بیشتر حزب و تحکیم صفوف آن فراهم می ساخت. ولی باید گفت برآستی آیا «نهضت آزادی» یا «جبهه ملی» اگر قدرت بلامنازع را به دست داشتند و «دمکراسی» ادعایی خود را پیاده می کردند، اجازه می دادند که یک حزب شوروی گرای کمونیست، حتی اگر برآستی توطئه نیز نمی کرد و به فعالیت قانونی صرف قانع می شد، در جامعه حضور فعال داشته باشد؟ حاکمیت خط امام برآستی چنین اجازه ای را به حزب توده داد و تا زمانی که تمهیدات مادی و سیاسی این حزب در راستای براندازی به نقطه

۱- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد ۳، مهر ۱۳۶۷، ص ۲۳۹.

۲- از سخنان امام امت در ۱۱ تیر ۱۳۶۰.

۳- مهندس بازرگان، بازیابی ارزشها، زمستان ۱۳۶۴، ص ۱۰۹.

حساسی نرسید و با دلایل غیرقابل انکار کشف و ثابت نشد، مانعی در سر راه فعالیت قانونی آن ایجاد نکرد. همانگونه که علیرغم توطئه های رنگارنگ «نهضت آزادی»، بویژه در مسئله «جنگ تحمیلی» با سعه صدر کم نظیری حضور این جریان خود باخته و مخرب را تحمل نموده است.

حزب توده و بنی صدر

حزب توده با بنی صدر از دوران فعالیتهای سیاسی او در اروپا آشنائی داشت و خط فکری او را، که آمیخته ای از تفکرات لیبرالیسم «اسلامی» با شعارهای مائوئیستی و سوسیالیستی بود، می شناخت. پس از انقلاب، بنی صدر طی عملکردهای خود در مسئولیت های اجرایی، در عین شعارهای تند ضد آمریکائی، گرایش های شدید مائوئیستی ضد شوروی - ضد توده ای خود را آشکار ساخت و همین برای حزب توده کافی بود که با بنی صدر با احتیاط و تردید برخورد کند.

در انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران، طبیعی بود که حزب توده به کاندیدائی که مورد حمایت نیروهای خط امام و روحانیت انقلابی باشد رأی دهد، زیرا، همانگونه که گفتیم، حزب توده مواضع این نیروها را قطب نمای موضعگیریهای سیاسی خود قرار داده بود. در آغاز، بنظر می رسید که همه نیروهای پیرو خط امام بر سر کاندیداتوری جلال الدین فارسی توافق دارند. این امر حزب توده را بر سر دوراهی عجیبی قرار داده بود: از سوئی، باید در انتخابات شرکت می جست و باید به کاندیدای مورد حمایت نیروهای مسلمان رأی می داد؛ «باید» هائی که از الزامات تاکتیک محوری حزب توده برمی خاست ولی از سوی دیگر جلال الدین فارسی بعلت مواضع شدید ضد کمونیستی خود، بویژه در مسئله افغانستان، از نظر حزب توده چهره ای مطلوب نبود و این خطر پیش بینی می شد که سیاست خارجی ایران را به سوی یک جنگ ضدشوروی در افغانستان سوق دهد:

در مورد جلال الدین فارسی بطور مشخص اعلام کردیم که گرایش های او از همان آغاز نشان دهنده ساز ناموزونی است که بعداً خواهد زد. (۱)

لذا، حزب توده تا آخرین لحظات از اعلام نامزد مورد قبول خود طفره رفت. حذف

۱- نورالدین کیانوری، بررسی مسائل گوناگون ایران در سال ۱۳۵۸، ص ۲۴۵. و نیز مراجعه شود به همین مأخذ، ص ۳۱۵.

فارسی از لیست کاندیداتوری سبب تشمت نیروهای خط امام در حمایت از نامزد جدید شد و در این میان «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» حمایت خود را از نامزدی دکتر حسن حبیبی اعلام داشت. این حادثه نامنتظره، حزب توده را از انتخابی نامطلوب، و ناگزیر، نجات داد. حزب توده که به بنی صدر با دیده تردید می نگریست، بلافاصله حمایت خود را از حبیبی اعلام داشت و به این ترتیب به هدف سیاسی - تبلیغی خود (همگام نشان دادن خود با خط امام) رسید.

به هر روی، اکنون بنی صدر رئیس جمهور اسلامی ایران بود و پس از چندی به مقام فرماندهی کل قوا نیز نائل شد و حزب توده مجبور بود که با وی همگام شود. حزب توده بعدها مدعی شد که از آغاز نسبت به ارتباطات بنی صدر با سرویس های جاسوسی غرب مشکوک بوده است. چه این ادعا صحت داشته باشد و چه نه، به هر روی مواضع حزب توده در قبال بنی صدر همانند مواضع او در قبال «جبهه ملی» بود. یعنی زمانی که بنی صدر در اوج قدرت بود و برای او پایگاه مردمی تصور می شد، حزب توده در عین انتقاد از مواضع کمونیستی او، وی را «دمکرات انقلابی» می دانست. زمانیکه تعارض نیروهای خط امام با بنی صدر آشکار شد و تشدید شد، حزب توده نیز به انتقادات شدید از بنی صدر دست زد و زمانیکه بنی صدر سقوط کرد، حزب توده خود را پیشگام افشاء وابستگی بنی صدر به غرب معرفی نمود، همانگونه که پس از ۳۰ سال اسناد وابستگی مؤسسان «جبهه ملی» به سفارت آمریکا را مطرح کرد!

در آغاز ریاست جمهوری بنی صدر، حزب توده او را چنین ارزیابی می کرد:

... آقای بنی صدر در همان لایه های دمکراسی انقلابی است. اما اینکه در جناح راست دمکراسی انقلابی قرار دارد و یا در جناح میانه روی آن، امری است که باید آینده و تحول اوضاع آنرا روشن سازد... سیاست ما نسبت به دولت بنی صدر، همان سیاست عمومی ما نسبت به دمکراسی انقلابی است... (۱)

همانطور که ملاحظه می شود حزب توده، برخلاف دعاوی بعدی خود، نه تنها از آغاز بنی صدر را عامل غرب نمی داند، بلکه او را نماینده «بورژوازی لیبرال» (مانند بازرگان) نیز ارزیابی نمی کند و بالا-تر او را متعلق به جناح راست یا میانه دمکراسی انقلابی می داند.

بنی صدر پس از ریاست جمهوری براساس بینش سیاسی خود به حملات شدید علیه حزب توده دست می زند و مائوئیست های پیرامون او با طرح شبهاتی چون «القاء

۱- . نورالدین کیانوری، بررسی مسائل گوناگون ایران در سال ۱۳۵۸، ص ۲۴۵. و نیز مراجعه شود به همین مأخذ، ص ۲۵۵.

ایدئولوژی» مواضع مسلمانان انقلابی را القائنات حزب توده وانمود می سازند. بنی صدر مورد حمایت کامل گروه مائوئیستی- آمریکائی «رنجبران» قرار داشت. در واقع هدف بنی صدر از طرح افراطی و بزرگنمایی حزب توده و شوروی، زیر ضربه قرار دادن نیروهای اصیل و انقلابی مسلمان بود و حزب توده دستاویزی بیش نبود. در چنین شرایطی، حزب توده، بنی صدر را متعلق به «راست ترین جناح» دمکراسی انقلابی می دانست، ولی هنوز بنی صدر «نیرومند» بود و لذا هنوز «دمکرات انقلابی» بود!

در طیف دمکراسی انقلابی، عناصر گوناگونی وجود دارند. از آقای بنی صدر در راست ترین موضع این طیف گرفته، تا جمال عبدالناصر در چپ ترین موضع آن. (۱)

با تشدید تنازعات نیروهای خط امام، بویژه در مسئله کابینه شهید رجائی، حزب توده هنوز محتاطانه برخورد می کند:

بنظر ما در رهبری انقلاب، در رهبری جمهوری اسلامی بطور محسوسی یک اختلاف جدی بین موضعگیری و سمتگیری دکتر بنی صدر - رئیس جمهور و نه فقط رجائی - بعنوان نخست وزیر، بلکه یک اکثریتی در مجلس شورای اسلامی، در روحانیت مبارز، بویژه حزب جمهوری اسلامی که سازمان سیاسی این سمتگیری در روحانیت مبارز است، وجود دارد... ما مثل امام خمینی، فقط دعوت می کنیم که آقا، تفاهم کنید...!! (۲)

در اسفند ماه ۱۳۵۹، که تقابل نیروهای خط امام با بنی صدر و حامیان چپ و راست او به اوج خود رسید، حزب توده نیز فرصت را برای مقابله با بنی صدر مناسب یافت و با لحنی تند و بی سابقه به انتقاد شدید از او پرداخت. حزب توده بویژه مواضع ضد کمونیستی بنی صدر را آماج قرار داد:

آقای بنی صدر حتی وقتیکه می خواهد درباره انقلاب اکتبر قضاوت کند، دست به دامان مبتذل ترین روزنامه های بولواوی پاریس می شود! معلوم نیست این مزخرفات درباره اینکه استالین یک نسخه پراودا را فقط برای آنکه روی میز لنین بگذارد چاپ کرد، از دکان کدام عطار درآمده است، که آقای بنی صدر در چنان روز بزرگ و تاریخی این پرت و پلاها را به خورد مردم ایران می دهد! (۳)

۱- . نورالدین کیانوری، مسائل مبرم انقلاب در سال ۱۳۵۹ (مجموعه «پرسش و پاسخ»)، انتشارات توده، ۱۳۵۹، ص ۲۰.

۲- . نورالدین کیانوری، مسائل مبرم انقلاب در سال ۱۳۵۹ (مجموعه «پرسش و پاسخ»)، انتشارات توده، ۱۳۵۹، ص ۲۰، پرسش و پاسخ، ۱۲ شهریور ۱۳۵۹، ص ۳۰ - ۳۱.

۳- . نورالدین کیانوری، مسائل مبرم انقلاب در سال ۱۳۵۹ (مجموعه «پرسش و پاسخ»)، انتشارات توده، ۱۳۵۹، ص ۲۰، پرسش و پاسخ، آذر و دی و بهمن و اسفند ۱۳۵۷، ص ۹۴.

در ۱۷ اسفند ۱۳۵۹، کمیته مرکزی حزب توده غائله بنی صدر (۱۴ اسفند ۵۹) را «توطئه هفتم آمریکا برای ایجاد جنگ برادرکشی در ایران» خواند.

در فروردین ۱۳۶۰، هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده در تهران برگزار شد. در این مقطع حزب توده، بنی صدر را جزء نیروهای «جبهه سازش و تسلیم» (در کنار «جبهه براندازی» و «جبهه پایداری») و در کنار لیبرال ها قرار داد:

سازمان های سیاسی این اردوگاه عبارتند از «جبهه ملی» و گروه ها و گروهک های وابسته به آن، و نهضت آزادی، دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور و گروههای کوچکتری مانند «جاما»... (۱)

همانطور که ملاحظه می شود، حزب توده هنوز در قبال بنی صدر محتاط بود و از او به صراحت در اسناد خود نام نمی برد، ولی تلویحاً او را از موضع «دمکرات انقلابی» برکنار و به صف «بورژوازی لیبرال» پرتاب کرد!

در ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ نبرد نیروهای اسلام ناب محمدی (ص) علیه نیروهای اسلام آمریکائی متشکل پیرامون خط بنی صدر به فرجام رسید و طی حکم امام، بنی صدر از فرماندهی کل قوا عزل شد. حزب توده بنی صدر را در جناح نماینده «سرمایه داری بزرگ» جای داد!

این جناح، با همه ناهمگونی و رنگارنگی خود، جبهه سرمایه داری بزرگ و سازش را تشکیل می دهد و هدفش نگهداشت کامل ایران در نظام دست نخورده سرمایه داری وابسته است... (۲)

همانطور که ملاحظه شد، بنی صدر اکنون از موضع «دمکرات انقلابی» به موضع «سرمایه داری بزرگ وابسته» (و نه حتی سرمایه داری ملی) جابجا شده است! حزب توده در این تحلیل مدعی بود که ماهیت بنی صدر را از اول می دانسته و فرجام کار او را پیش بینی کرده است!!

توطئه جبهه متحد ضد انقلاب به رهبری بنی صدر خائن و فراری برای روی کار آمدن «دولت میانه رو»ی مورد علاقه آمریکا، یعنی مسخ انقلاب، به برکت آگاهی و استواری مردم ایران و همه نیروهای انقلابی و درایت و قاطعیت رهبر انقلاب در

۱- . مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم ... ، ص ۴۵ _ ۴۶.

۲- . نورالدین کیانوری، زندگی پیش بینی های حزب توده ایران را تأیید می کند. («پرسش و پاسخ» ۲۳ خرداد ۱۳۶۰) ص ۴.

هم شکست. مردم ایران و همه نیروهای انقلابی، با غلبه بر خرابکاری ها و کارشکنی ها و تحریکات لیبرالها، مائوئیست های آمریکائی، مائوئیست های تازه مسلمان و رهبری خائن «سازمان مجاهدین خلق» توانستند این جبهه را در اساس از حاکمیت طرد کنند و موقعیت پیروان صدیق خط امام خمینی را در حاکمیت بطور جدی تحکیم نمایند. (۱)

مجموعه بررسی فوق نشان می دهد، که حزب توده نه تنها از اول بنی صدر و ماهیت وابسته او را نمی شناخت، بلکه مواضع او در قبال بنی صدر تابعی از مواضع نیروهای خط امام بود. بنابراین، این دعوی پر هیاهو و تبلیغی، که گوئی با توطئه بنی صدر، «زندگی پیش بینی های حزب توده را تأیید کرد» ادعائی گزاف و فرصت طلبانه بود.

حزب توده و انجمن حجّیه

از نیمه دوم سال ۱۳۶۰، مسئله «انجمن حجّیه» به یکی از محورهای اصلی تبلیغات حزب توده بدل شد.

با برکناری لیبرال ها و بنی صدر، که اصلی ترین نیروهای معارض با اسلام ناب محمدی (ص) در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران بودند، حزب توده با حاکمیتی کم و بیش یک دست و پیرو خط امام مواجه بود. ولی، این تحول بر خلاف تحلیل حزب توده، که پیروزی های سیاسی «دمکراسی انقلابی» و حذف لیبرال ها را مساوی با گرایش انقلاب اسلامی به سمت کمونیسم می دانست، در عرصه های سیاست داخلی و سیاست خارجی با تشدید جو ضد توده ای و ضد شوروی در جامعه همراه شد:

در عرصه سیاست خارجی، مواضع نادرست اتحاد شوروی در جنگ تحمیلی و حمایت تلویحی مقامات مسکو از رژیم آمریکائی صدام و فروش سلاح به بغداد، که از اوایل سال ۱۳۶۱ علنی و صریح شد، خشم مقدس امت مسلمان را علیه ابرقدرت شرق برانگیخت و روابط ایران- شوروی رو به تیرگی گذارد.

در عرصه سیاست داخلی، با پیگیری نهادهای اطلاعاتی کشور، و بویژه «واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» بتدریج اسناد عملیات پنهانی سازمان های مخفی و نظامی حزب توده و ارتباطات جاسوسی آن کشف و برای اطلاع و تصمیم گیری نهائی در اختیار مقامات درجه اول کشور قرار می گرفت و در نتیجه حزب توده را آماج حملات مقطعی و

۱- . سومین سال انقلاب شکوهمند میهن ما، انتشارات حزب توده، بهمن ۱۳۶۰، ص ۹.

هشدهای نهادهای انقلابی قرار می داد. حزب توده برای توجیه این پدیده ها و مظلوم نمائی به مستمسک تبلیغاتی و سیاسی نیاز داشت و مسئله «حجتیه» چنین دستاویزی بود.

در عین حال، حزب توده در راستای استراتژی براندازی خود می کوشید تا در حاکمیت خط امام افتراق و بحران ایجاد نماید و بزرگنمائی مسئله «حجتیه» حربه تبلیغاتی مناسبی برای ایجاد اختلاف و بحران سازی در حاکمیت اسلامی بود.

حزب توده چنین تبلیغ می کرد که «انجمن حجتیه» یک سازمان متشکل مذهبی است که توسط سرویس های جاسوسی غرب ایجاد شده و چون از سالهای پیش از انقلاب متشکل ترین سازمان مذهبی کشور بوده و کادر مجرب و آموزش دیده و سازمان یافته کافی در اختیار داشته با برنامه ریزی «انتلیجنس سرویس» و «سیا» توانسته شبکه نفوذ خود را در تمام نهادها و ارگانهای انقلابی و دولتی بگستراند و اهرم های حساس و کلیدی حکومت را بدست گیرد. «حجتیه» چون از یک ظاهر افراطی مذهبی برخوردار است، بخوبی می تواند از «سلاح بهره گیری از احساسات مذهبی مردم» استفاده کند و سیاست ها و اهداف خود را پیش ببرد. «انجمن حجتیه» در شرایط کنونی به عمده ترین پایگاه نیروهای راست و مدافع سرمایه داری در درون حاکمیت بدل شده، که در مسایل اقتصادی مخالف اصلاحات بنیادین بنفع توده های محروم است. و در مسایل سیاسی می کوشد تا ضد انقلاب راست را از زیر ضربه خارج کند و با طرح «خطر کمونیسم» دشمن اصلی را حزب توده و نیروهای اصیل انقلابی! وانمود سازد. حزب توده هر گونه حرکتی را که علیه اهداف و مطامع خود می دید به «انجمن حجتیه» نسبت می داد، هر شخصیتی را که علیه حزب و شوروی سخن می راند، «حجتیه ای» می خواند و چنانچه در سطوح عالی روحانیت و حاکمیت در مسایل اجتماعی - اقتصادی تفاوت برداشت پیش می آمد، مخالف نظرات خود را متأثر از «حجتیه» می نامید:

به وسیله انجمن حجتیه و سایر نیروهای ماسک دار ضد انقلابی، که زیر پوشش «اسلام قشری» فعالیت می کنند، در سراسر کشور جو شدید کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی و دشمنی آشکار با احزاب و سازمانهای دگراندیش انقلابی، بویژه حزب توده ایران، دامن زده می شود... (۱)

متقابلاً چنین خطی توسط «انجمن حجتیه» و لیبرال ها و ضد انقلاب راست، دنبال می شد. آنان نیز برای بدنام ساختن خط امام و نهادهای انقلابی به بزرگ نمائی حزب توده

۱- نورالدین کیانوری، اتحاد نیروهای انقلابی یگانه ضامن پیروزی نهائی و قطعی انقلاب است، انتشارات حزب توده، بهمن ۱۳۶۱، ص ۲۴.

و «خطر شوروی» می پرداختند و هر شخصیت و حرکت راستین اسلامی را با مارک «شرق گرایی» در معرض اتهام قرار می دادند. رهبری حزب توده از این تبلیغات نه تنها ناراحت نبود بلکه موزیانه می کوشید تا به این توهم ها و شایعه ها دامن بزند و چنین وانمود سازد که واقعاً حزب توده در حاکمیت دارای نفوذ و مورد تأیید امام و خط امام است، که بنا به مصالح روز صریحاً از آن حمایت نمی کنند و گاه تاکتیکی آن را مورد حمله قرار می دهند! فاکت ها یی چون تداوم قانونیت حزب توده و سخنان مسئولین طراز اول جمهوری اسلامی در تأیید فعالیت قانونی آن، بطور ظریفی از حملات آنان به حزب توده و شوروی تفکیک می شد و در این جهت مورد سوء استفاده قرار می گرفت. این شایعه چنان رواج یافته بود که امر حتی بر برخی کادرها و اعضای حزب توده و برخی افراد جامعه نیز مشتبه شده بود.

این دو سیاست، از سوی دو نیروی غربگرا و شرق گرا (بزرگ نمائی «خطر کمونیسم» و بزرگ نمائی «انجمن حجتیه»)، دو روی یک سکه واحد علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران و دو لبه یک سلاح واحد تبلیغاتی علیه خط امام و نیروهای راستین انقلاب بود، که علیرغم تضاد ظاهری، به یکدیگر یاری می رسانیدند، یکدیگر را تکمیل و تغذیه می کردند، از آبشخور واحد استکبار جهانی می نوشیدند و در یک راستا عمل می نمودند: تضعیف و براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران و استقرار یک نظام وابسته «شرق گرا» یا «غربگرا».

جالب توجه است بدانیم، حزب توده که خود را متخصص «انجمن شناسی» و «دشمن سرسخت انجمن حجتیه» وانمود می کرد، بسیاری از کادرها و اعضاء آن، و حتی برخی از اعضای کمیته مرکزی تا سال های ۱۳۶۰-۱۳۵۹ نامی از «انجمن» نشنیده و بعضاً حتی تا این اواخر نمی دانستند که «حجتیه» چیست، چه سوابقی دارد، چه مشیی دارد، و چه شخصیت هایی بدان وابسته اند؟ موضع گیری توده ای صرفاً تکرار طوطی وار تحلیل های رهبری حزب بود، که گاه شکل مضحکی می یافت: مثلاً در یک مدرسه، یا نهاد اجتماعی دیگر، اگر تبلیغات علیه حزب توده شدید می شد، یا فلان سخنران درباره مسئله افغانستان و ابر قدرت شوروی سخنی می گفت، اعضا و سازمان حزبی مربوطه در گزارش خود تحلیل می کردند: «در این نهاد خط حجتیه غالب شده!». هر فردی که علیه حزب توده و شوروی سخنی می راند بعنوان «حجتیه ای» به حزب گزارش می شد. و رهبری حزب نیز متقابلاً از این گزارش ها تغذیه می کرد. در این کنش و واکنش متقابل، «شیخ حجتیه» برای رهبری و بدنه حزب روز بروز بزرگتر می شد، تا بدانجا که امر به خود آنها نیز مشتبه شده بود و فراموش کرده بودند که «انجمن» واقعاً چنین نیرو و وزنی در جامعه ندارد و عامداً و

عالمًا توسط خود آنان برجسته و بزرگ شده است! حتی شخصیت هایی که هیچ تجانس و ربطی به «انجمن حجتیه» نداشتند به اعتبار سخنانشان علیه حزب توده در سطوح درجه دو و سه حزب بعنوان «حجتیه ای» شناخته می شدند! و یا برخی مسئولین وقت، که هیچگاه ارتباطی با «حجتیه» نداشتند به صرف مواضع خاص در زمینه قانون کار و یا مسئله ارضی در میان توده ای ها به «حجتیه ای» شهرت یافته بودند!

مسئله «حجتیه» دستاویز تبلیغاتی درجه اولی برای حزب توده بود، تا در پناه آن مهم ترین نقطه ضعف های خود را لاپوشانی کند. به مصداق ضرب المثل معروف «دروغ هر چه بزرگتر، باور کردن آن آسانتر» حزب توده می کوشید تا اساسی ترین معضلات و بن بست های خود را با بزرگنمایی مسئله «حجتیه» و بعنوان «اتهامات حجتیه ای ها» دفع کند. به ریزه کاری های این ترفند زیرکانه توجه کنیم:

ژرژ آقابکوف رئیس سرویس جاسوسی شوروی («گ.پ.او») در سالهای ۱۹۲۰م. در ایران بود. او در سال ۱۹۳۰م. رئیس «گ.پ.او» در ترکیه شد. در آنجا انتلیجنس سرویس از طریق یک دختر انگلیسی او را «طعمه» خود ساخت و آقابکوف به غرب پناهنده شد. او در سال ۱۹۳۷م. توسط مأمورین اطلاعاتی شوروی در اسپانیا به قتل رسید.^(۱) آقابکوف در دوران حیات خود در غرب به نگارش خاطرات خود پرداخت. این خاطرات حاوی اطلاعات درجه اول و غیر قابل انکاری پیرامون نقش سرویس اطلاعاتی شوروی در دهه ۱۹۲۰م. در ایران بود. انتلیجنس سرویس انگلستان بخشی از این اطلاعات را در سال ۱۳۸۰ ش. (۱۹۳۰م.) با عنوان خاطرات آقابکوف نشر داد. ولی بخش اصلی این خاطرات تا سال ۱۹۸۳م. انتشار نیافت. در این سال سرویس های اطلاعاتی غرب انتشار اطلاعات بیشتری از خاطرات آقابکوف را ضروری تشخیص دادند و این اسناد با عنوان چکا: سازمان اطلاعاتی شوروی در فعالیت به زبان روسی منتشر شد. حزب توده از طریق رابط «کا.گ.ب» از خبر انتشار قریب الوقوع کتاب فوق اطلاع یافت و از بازتاب آن در ایران هراسان شد. طبیعی بود که ترجمه کتاب فوق به فارسی انعکاس گسترده می یافت و نقش اطلاعاتی - جاسوسی کمونیست های ایران را در دوران رضا شاه، که حزب توده خلف آن محسوب می شد، به اثبات می رساند.

در عین حال، این حادثه همزمان با اطلاع کا.گ.ب از کشف شبکه جاسوسی حزب

۱- . مراجعه شود به: خاطرات آقابکوف، ترجمه حسین ابوترابیان، انتشارات پیام، ۱۳۵۷؛ خاطرات بوریس باژانوف، ترجمه دکتر عنایت الله رضا، نشر گفتار ۱۳۶۴، ص ۴۰۹ - ۴۲۴.

توده توسط «واحد اطلاعات سپاه پاسداران» بود. این خبر به کیانوری داده شد و متعاقب آن ارتباط کا.گ.ب با حزب توده قطع گردید.

حزب توده باید برای این «افتضاح» چاره ای می اندیشید و بهترین دستاویز، مظلوم نمائی سیاسی و جنجال و هیاهو پیرامون «اتهام جاسوسی» از سوی «حجتیه» بود! در نتیجه، در آبان ۱۳۶۱، حزب توده چنین اعلام داشت:

... جریان حجتیه امروز یکی از مهمترین مسائل مطرح شده در صحنه سیاسی جامعه ایران است. این جریانی است که مبارزان انقلابی را بطور جدی به فکر واداشته است. علت هم این است که این جریان بطور علنی و مشخص مبارزه نمی کند، بلکه مبارزه اش به اشکال توطئه گرانه است... ما به صحنه بین المللی نمی رویم بگردیم - که می شود صدها مثال از آن آورد، که چگونه برای بدنام کردن جریانات انقلابی چپ، جریانات ضد امپریالیستی، ضد ارتجاعی، ضد سرمایه داری پرونده سازی کرده اند، اسناد ساخته اند، عکس ساخته اند، حتی نوار درست کرده اند - ما به همین ایران خودمان بسنده می کنیم... یکی دوران تثبیت سلطه امپریالیسم انگلستان بعد از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان است، که تا سال ۱۳۱۰ طول کشید، تا انگلیسها تصمیم گرفتند که سلطه خود را مطلق کنند... و برای اینکه قرارداد [نفت] ۱۹۳۳ را منعقد کنند، لازم بود که در ایران اختناق مطلق گورستانی حکمفرما شود. و ما می بینیم که در تدارک این جریان ناگهان داستان آقابکوف ساخته می شود. یک «جاسوس شوروی» خلق می شود که آمده است به ایران و در جریانات انقلابی، با مبارزات انقلابی و با حزب کمونیست رابطه داشته است و چه کارهایی در خاورمیانه نکرده است. این «جاسوس شوروی» کتابی در این باره می نویسد، که به سرعت به تمام زبانها ترجمه و پخش می شود. دستگاہ رضاخانی هم بر پایه کتاب آقابکوف... قانون سیاه ۱۳۱۰ را می گذراند، که براساس آن حزب کمونیست و فعالیت ضد رژیم سلطنتی را ممنوع اعلام می کند و مبارزان آنرا به حبس و اعدام محکوم می کنند... در سال ۱۳۰۸ داستان آقابکوف بصورت «خاطرات» در شماره های ۲۶ تا ۳۰ اکتبر ۱۹۳۰ یکی از روزنامه های دست راستی فرانسه منتشر می شود. در سال ۱۳۰۹ قانون سیاه ۱۳۱۰ تصویب میشود. در سال ۱۳۱۱ [۱۹۳۳] قرارداد نفت با انگلستان تصویب می شود!... «سیا»، سرلشکر مزینی، آقابکوف، حجتیه... با خط قرمزی به هم پیوند یافته اند... آیا جریانی مثل ۲۸ مرداد در تیر رس قرار دارد؟ آیا واگذاری امتیازی مانند امتیاز نفت ۱۹۳۳ در تیررس قرار

گرفته است، که باز حزب توده ایران با «کتاب» مطرح می شود؟... (۱)

به مضمون قوی تبلیغی - سیاسی تحلیل فوق توجه شود: اگر در آینده نزدیک حزب توده بعلت کشف فعالیت‌های جاسوسی و براندازی آن زیر ضربه قرار گیرد، بعلت توطئه امپریالیستی «حجتیه» است و این ضربه صرفاً یک توطئه سیاسی راست گرایانه و پیش درآمد، حوادثی از قبیل قرارداد نفت ۱۹۳۳ یا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است! به هر روی، ضربه از سوی سربازان گمنام حضرت بقیه الله الاعظم (عج) بر «حزب شیطان» فرود آمد، اسناد جاسوسی و توطئه براندازی به اطلاع همه رسید و سران این حزب صراحتاً بدان اعتراف کردند و هیچ کودتای ۲۸ مردادی نیز بوقوع نپیوست. بعکس، پس از انحلال «حزب شیطان» مواضع استقلال طلبانه جمهوری اسلامی ایران مستحکمتر شد و حتی روابط آن با اتحاد شوروی (سابق) توسعه یافت؛ ولی این بار نه بر پایه وابستگی، بلکه بر پایه تحولات درونی نظام شوروی و ایدئولوژی مارکسیسم و اعتراف صریح آن بر اشتباهات گذشته و انقلاب دومی که با نام «نوسازی» (پروستریکا) و «نواندیشی» «گلاسنوست» در جامعه شوروی به راه افتاد.

حزب توده و مجاهدین خلق

با آغاز فعالیت «سازمان مجاهدین خلق»، حزب توده از پیدایش آن بعنوان یک جریان «انقلابی - مذهبی» استقبال کرد. آنچه که بویژه سبب شعف حزب توده شد، گرایش های آشکار مارکسیستی در بینش التقاطی این گروه بود. در نتیجه، حزب توده در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۳ پیام گرمی خطاب به «سازمان مجاهدین خلق» ارسال داشت و به پخش جزوه پاسخ مجاهدین خلق ایران به اتهامات اخیر رژیم (۳۰/۳/۱۳۵۲) از رادیو پیک ایران دست زد. (۲) محور این حرکت تاکتیکی «جبهه واحد» بود و «مجاهدین» نیز در جزوه مذکور چراغ سبز این «اتحاد» را به مارکسیست ها نشان داده بودند. حزب توده پا را فراتر گذاشته و «مجاهدین خلق» را، در کنار «چریکهای فدائی» بعنوان «جویندگان مارکسیسم - لنینیسم» ارزیابی می کرد و حرکت آنان را بعنوان «تشدید کشش بسوی مارکسیسم در میان نسل جوان» تلقی می نمود. (۳)

۱- نورالدین کیانوری، پرسش و پاسخ، ۱۵ آبان ۱۳۶۱، ص ۱۴ - ۱۹.

۲- اسناد و دیدگاه ها، ص ۷۱۶ - ۷۱۹.

۳- اسناد و دیدگاه ها، ص ۷۹۸.

معهدا، شیوه تروریستی مبارزه «مجاهدین» مورد قبول حزب توده نبود و حزب توده در پلمیک های خود با پیروان «مشی چریکی» هر چند مخاطب اصلی را «چریکهای فدائی» (بعثت ایدئولوژی رسمی مارکسیستی) قرار داده بود، ولی گوشه چشمی به «مجاهدین» نیز داشت. (۱)

در این سال ها توجه حزب توده به «مسلمانان مبارز» جلب شد. برداشت حزب توده از طیف راست و میانه (ملی) «مسلمانان مبارز»، جریان های محدود و روشنفکری «لیبرالی - اسلامی» و «اسلامی - سوسیالیستی» در مجامع خارج از کشور (بویژه فرانسه) و طیف «دمکراتیک» (چپ) «مسلمانان مبارز» جریان التقاطی مجاهدین خلق بود. هنوز حزب توده، براساس عدم تجانس بنیادی مکتبی و فرهنگی خود با نهضت امام خمینی (قدس سره)، نمی توانست اهمیت و پایگاه عمیق مردمی این نهضت را درک کند و لذا «مسلمانان مبارز» را تنها در مجامع التقاطی روشنفکران غربگرا می دید. حزب توده بر مبنای تاکتیک «جبهه واحد» در سال ۱۳۵۴ به پخش مقاله ای از رادیوی «پیک ایران» دست زد، که در آن چنین آمده است:

در کشور ما نیز بیداری توده های ستمکش مذهبی و مبارزات محافل ملی و دمکراتیک اسلامی مسائل نوینی را بوجود آورده است... آنان [یعنی «محافل دمکراتیک اسلامی» - نگارنده] تعالیم اسلامی را چنان می فهمند و چنان تفسیر می کنند که به معنای انجام یک انقلاب عمیق ضد امپریالیستی و دمکراتیک در جامعه ایرانی است، انقلابی که باید به سمت سوسیالیسم فرا روید و به هر گونه بهره کشی انسان از انسان پایان دهد. (۲)

و در جای دیگر چنین می گوید:

بخشی دیگر از آنها [مذهبیون] حتی تا آنجا می روند که ما بین آموزش اسلام و آموزش مارکسیستی تناقضی نمی بینند و در صدد آشتی دادن این دو آموزش با هم بر می آیند... (۳)

علیرغم این تلاش ها، در دوران رژیم پهلوی «اتحاد» میان حزب توده و «مجاهدین خلق» صورت نگرفت. به عکس «مجاهدین» در گرایش خود به مارکسیسم، به مارکسیسم چپ و

۱- . مراجعه شود به مقاله «درباره شیوه های مبارزه» نوشته نورالدین کیانوری (همان مأخذ، ص ۷۵۷ - ۷۶۶).

۲- . مراجعه شود به مقاله «درباره شیوه های مبارزه» نوشته نورالدین کیانوری (همان مأخذ، ص ۷۹۵).

۳- . مراجعه شود به مقاله «درباره شیوه های مبارزه» نوشته نورالدین کیانوری (همان مأخذ، ص ۷۹۸).

چریکی (چریکهای فدائی) و بیشتر به مائوئیسم تمایل نشان دادند و بر این اساس حزب توده را «روزیونیست» و «اپورتونیست» دانستند. این گرایش «مجاهدین خلق» ریشه در خاستگاه بینشی و سیاسی این جریان داشت. در واقع جریان «مجاهدین خلق» سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۰ پرورده و فرزند لیبرالیسم «اسلامی» دهه ۱۳۴۰ بود و به همین دلیل گرایش های قوی «ملی گرایانه» به همراه نفرت سنتی جریان لیبرالی از حزب توده در آن رسوب کرده بود. این عامل پایه روانشناختی و بینشی بود که، علیرغم تمایل شدید «مجاهدین خلق» به مارکسیسم «ملی گرایانه» چریکهای فدائی و مائویستی بطور اخص و علیرغم گرایش های شدید ایدئولوژیک آن به سمت مارکسیسم بطور اعم، سبب جدائی آن از حزب توده بعنوان چپ سنتی ایران می شد. همین عامل در سالهای پس از انقلاب اسلامی سبب دوری «مجاهدین خلق» از حزب توده گردید.

پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده (اسفند ۱۳۵۷) دومین آماج تاکتیک «جبهه واحد» را پس از گروه های مبارز پیرو راه آیت الله خمینی به «سازمان مجاهدین خلق» معطوف کرده بود.^(۱) بعبارت دیگر، در استراتژی «راه رشد غیر سرمایه داری» حزب توده دومین نیروی اصلی سیاسی که باید جلب می شد «مجاهدین خلق» بود. در سالهای ۱۳۵۸-۱۳۵۹ حزب توده نهایت تلاش خود را در این راستا انجام داد. زندانیان سیاسی توده ای رژیم شاه (مانند علی عمویی، رضا شلتوکی و علی خاوری) که با برخی از سران «مجاهدین» (مانند مسعود رجوی، منصور بازرگان و...) سابقه آشنائی در زندان داشتند، کوشیدند تا زمینه های این اتحاد را فراهم آورند. حزب توده معتقد بود که اگر نیروی سیاسی فعال و جوان «مجاهدین خلق» با پختگی و زیرکی سیاست مدارانه و پراگماتیستی رهبری حزب توده در چارچوب یک «جبهه متحد» آمیخته شود، نیرومندترین «اپوزیسیون چپ» برای مسخ انقلاب و در شرایط مناسب براندازی قهر آمیز انقلاب اسلامی پدید خواهد شد. ولی، به دلایل گوناگون، این همگامی نه تنها صورت نگرفت، بلکه مشی عملی ماجراجویانه «مجاهدین» هر روز از مشی پراگماتیستی حزب توده در مسایل سیاسی روز فاصله بیشتر گرفت. «مجاهدین خلق» راه ستیزه جوئی با انقلاب اسلامی را پی گرفته بودند و در این راه به سمت نیروهای سیاسی ضدانقلاب و ماجراجو تمایل داشتند و در مقابل، حزب توده راه همگامی ظاهری با خط امام و امت حزب الله را تاکتیک محوری خود قرار داده بود.

۱- . مراجعه شود به مقاله «درباره شیوه های مبارزه» نوشته نورالدین کیانوری (همان مأخذ، ص ۷۹۶).

گفتیم که نیروهای خط امام، قطب نما و شاخص تعیین کننده مشی عملی حزب توده و مواضع آن در قبال سایر نیروهای سیاسی بود. تشدید تعارض عملکردهای «مجاهدین خلق» با نیروهای اصیل انقلاب اسلامی لاجرم به سمتی می رفت که انتخاب میان این دو را برای حزب توده ناگزیر می ساخت. حزب توده در حالیکه «مجاهدین خلق» را چپ ترین جناح «دمکراسی انقلابی» می دانست، اسف مندانانه مجبور شد که آن را فدای مصالح استراتژیک خود سازد و با نیروهای مسلمان خط امام همگامی ظاهری نشان دهد. در نبرد اسلام آمریکائی خط بنی صدر با نیروهای انقلاب اسلامی در نیمه دوم سال ۱۳۵۹، «مجاهدین خلق» به استخوان بندی و محرک اصلی خط آمریکائی بنی صدر بدل شد و آنان بدلیل مواضع حزب توده در حمایت ظاهری از خط امام، این حزب را آماج حملات شدید قرار داده و آن را در کنار حزب جمهوری اسلامی در «جبهه متحد ارتجاع» جای دادند. (۱) حزب توده در این مقطع با نگارش مقالات متعدد پلمیک کوشید تا آخرین تلاش خود را برای جذب «مجاهدین» به سیاست پراگماتیستی خود به کار گیرد و از جمله در مقاله ای با عنوان «ریشه های چپ روی در مشی سیاسی مجاهدین خلق» چنین نوشت:

مجاهدین خلق هیچ نیروی اسلامی دیگر را به مسلمانی قبول ندارند، هیچ جریان مارکسیستی را هم در ایران و جهان - جز گروه های انگشت شماری از چپ روها و چپ نماها - مارکسیست واقعی نمی شناسند. آنها از فراز منبر انقلابی خود به مسلمانان درس اسلام و به مارکسیستها درس مارکسیسم - لنینیسم می دهند. این عارضه پدر سالاری و خودمرکزینی چه منشائی دارد؟ (۲)

از دیدگاه مارکسیستی حزب توده، مواضع «مجاهدین» صرفاً چپ روی، و نه فراتر و عمیقتر از آن است و ریشه آن در منشاء طبقاتی این جریان (خرده بورژوازی) می باشد:

هدف این سیر و گشت، نشان دادن جان مایه چپ روی در خوی و خمیره رهبری «مجاهدین خلق» بود. در ورای عقاید مذهبی یا غیر مذهبی، سرانجام این واقعیت سرسخت طبقاتی و تعلقات و روحيات ناشی از آن است که سخن می گوید. رگه های ناب چپ روی در سیاست و احوال «مجاهدین»، محرک اصلی چرخش دوار انگیز امروز آن ها نسبت به دیروز، از این شاخه به آن شاخه پریدن و

۱- . مراجعه شود به نشریه مجاهد، شماره ۱۰۳، ۹/۱۰/۱۳۵۹، مقاله «جبهه متحد ارتجاع علیه مجاهدین خلق».

۲- . رهبری «مجاهدین خلق» و انقلاب ایران، انتشارات حزب توده، ۱۳۶۰، ص ۵۹ (نویسنده جزوه فوق رحمان هاتفی است).

دیگر نوسان های قبلی آنها است. بروز این روحيات، در این یا آن سازمان سیاسی خلقی، در وجود این یا آن رهبر اجتماعی - البته به درجات مختلف - اجتناب ناپذیر است... (۱)

با تشدید تعارض «مجاهدین» با خط امام، حزب توده می کوشید تا از این موقعیت برای تحکیم مواضع خود سود جوید و همگامی خود را با خط امام به اثبات رساند. در این راستا حزب توده به حرکت هائی دست زد که افشای آن سبب جدائی بیشتر منافقین از او شد. از جمله، حزب توده سندی دال بر تماس نماینده بنی صدر در لندن با سفارت عراق بدست آورد و محرمانه به نخست وزیری داد. این سند، از طریق عوامل نفوذی منافقین در اطلاعات نخست وزیری به دست رجوی رسید و بعنوان سند جاسوسی حزب توده برای «انحصارطلبان» در نشریه مجاهد چاپ شد!

همگام با فرآیند سقوط بنی صدر، حزب توده برای حفظ موقعیت خود، و تعارض مشی ماجراجویانه «مجاهدین» با مشی پراگماتیستی حزب توده و نیز بعلت همگامی «مجاهدین» با نیروهای آمریکائی راست، الزاماً علیه «مجاهدین خلق» موضع گرفت. در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰)، «مجاهدین خلق» بعنوان «نیروهای بینابینی» (میان نیروهای «جبهه براندازی» و «جبهه پایداری») ارزیابی شد و سرانجام با سقوط قطعی بنی صدر و آغاز فاز نظامی در حرکت منافقین، حزب توده «رهبری مجاهدین خلق» را در «جبهه ضد انقلاب» و از اجزاء «توطئه هشتم آمریکا علیه انقلاب ایران» ارزیابی کرد:

ماجراجویان «مجاهدین خلق» و «پیکاری» و «رنجبری» و «کومله» و گروه های سازمان یافته تروریست ساواکی و سلطنت طلب، با کمک متخصصین آموزش دیده، که از آمریکا و فرانسه و مصر و اسرائیل فرستاده شده اند، عهده دار این بخش از توطئه اند. (۲)

حزب توده هر چند «تروریسم کور» منافقین را محکوم می کرد ولی در عین حال می کوشید تا با احتیاط و ملایمت دیپلماتیک از مسئولین قضائی و اطلاعاتی در مقابله با تروریسم انتقاد کند:

زیر تأثیر عناصر افراطی و قشری، عکس العمل حاکمیت در برابر این تروریسم کور - همانطور که در اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران بموقع خود یادآوری

۱- . رهبری «مجاهدین خلق» و انقلاب ایران، انتشارات حزب توده، ۱۳۶۰، ص ۵۹ (نویسنده جزوه فوق رحمان هاتفی است). ص: ۷۳.

۲- . نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما، ۱۳۶۱، ص ۵۳۵.

شد- بیش از اندازه ضرور و سخت بود. هزاران نفر از پیروان سازمان مجاهدین خلق بازداشت شدند و گروه کثیری از آنان، که اکثراً از جوانان پرشور، میهن دوست و انقلابی، ولی گمراه شده میهن ما بودند، جان خود را در راه این اشتباه بزرگ سیاسی رهبران خود از دست دادند و هزاران نفر دیگر نیز در زندان بسر می برند. (۱)

انگیزه حزب توده از این انتقادات چه بود؟ حزب توده که می دید «سازمان مجاهدین خلق» از دامان «شرق» جدا شده و به کام «غرب» فرو رفته طبعاً ناراحت بود. حزب توده در این مرحله به مسئله نیروهای هوادار منافقین که هنوز نیز آنها را بالقوه از آن خود و از ارکان «جبهه متحد خلق» می دانست، توجه کرد و کوشید تا سیاست به اصطلاح نرم و توأم با مماشات را به مسئولین مملکتی توصیه کند. در واقع این طرز برخورد، نه از سر دلسوزی، که برای بدست آوردن دل منافقین و جذب هواداران آن بود. در اعلامیه ها و تحلیل های حزب توده، مخاطب حملات «رهبران خائن» منافقین است. به فرمول دقیق فوق توجه شود: اولاً، «رهبری» از «کادرها» و «اعضا» و «هواداران» جدا می شود، ثانیاً، در میان خود رهبری نیز تمایز قائل شده و خطاب صرفاً به «رهبری خائن» است! گوئی «رهبری غیرخائنی» نیز وجود دارد که بزعم حزب توده باید در برابر سیاست ماجراجویانه رجوی قدعلم کند و به مواضع حزب توده گرایش یابد. حزب توده، که اکنون امید خود را به جذب سران منافقین قطعاً از دست داده بود، بطور عینی و ملموس مشاهده می کرد که تحت تأثیر اقدامات مقامات جمهوری اسلامی و حضور امت حزب الله در صحنه، سازمان منافقین به سرایش نابودی کامل در غلطیده و آینده ای ندارد و روی آن نمی توان حسابی باز کرد. ولی در عین حال توجه داشت که طیف هوادار منافقین، که همواره در محاسبات حزب توده بدان توجه زیاد می شد، نوعی حالت زدگی و انفعال سیاسی- توأم با نارضایی و گاه نفرت از انقلاب و حاکمیت جمهوری اسلامی- پیدا کرده است. این طیف به دلیل سیاست های ماجراجویانه رهبری منافقین بدان بی اعتماد است و بمثابه یک نیروی بالقوه فاقد رهبری در جامعه رها شده و لذا باید کوشید تا آنرا به زیر پرچم حزب توده و به داخل «جبهه متحد خلق» کشید. سیاست «دلسوزانه» کمیته مرکزی حزب توده در قبال هواداران منافقین از این زاویه قابل تبیین است.

در عین حال باید افزود که حزب توده در همین عملکرد خود نیز تلاش اصلی را به

۱- نورالدین کیانوری، اتحاد نیروهای انقلابی ...، بهمن ۱۳۶۱، ص ۱۳.

جلب نیروهای انقلاب اسلامی معطوف می داشت، و لذا در موارد معدود که از طریق شبکه جاسوسی - سازمانی خود، اطلاعاتی پیرامون عملکردهای منافقین بدست می آورد، با حسابگری و سنجش شرایط، آن را در اختیار مقامات اطلاعاتی و دادستانی قرار می داد.

حزب توده و ضدانقلاب سلطنت طلب

از دیدگاه حزب توده، ضد انقلاب راست تمام نیروهای ضد انقلابی وابسته به امپریالیسم غرب و ارتجاع جهانی و طرفدار سرمایه داری بزرگ و وابسته (کمپرادور) و فئودالیسم و زمینداری بزرگ را در برمی گرفت. این طیف، عناصر و گروه های سلطنت طلب، هواداران شاپور بختیار، نظامیان و کودتاچیان وابسته به غرب و گروههایی مانند «نیما» و... را شامل می شد. حزب توده در برخورد با لیبرالها هر چند از آنها بعنوان یک نیروی راست نام می برد، ولی همیشه میان لیبرالها و ضد انقلاب راست تفکیک قائل می شد؛ زیرا لیبرال ها در موضع براندازی علنی و مستقیم نظام جمهوری اسلامی نبودند. از دیدگاه حزب توده «انجمن حجتیه» نیز جزء طیف ضد انقلاب راست بود، ولی بدلائل گوناگون آن را مانند لیبرال ها - در طیف ضد انقلاب راست، بطور رسمی، نمی گنجانید.

حزب توده، یک گروهک وابسته به ابرقدرت شرق بود، و طبعاً در چارچوب اختلاف منافع اتحاد شوروی با امپریالیسم غرب و رقابت آنان بر سر تصاحب ایران، با ضد انقلاب راست در تضاد قرار داشت. حزب توده می دید که امپریالیسم غرب - و در رأس آن امپریالیسم آمریکا - از طریق عوامل خود و نیروهای ضد انقلابی راست، و نیز بخش وسیعی از ضد انقلاب چپ (مارکسیست های آمریکائی و لیبرالهای چپ) با تمام نیروی خود می کوشد تا نظام جمهوری اسلامی ایران را براندازد و در این راه شیوه های خشن و درروئی مستقیم را به کار گرفته و عملیات براندازی را سازمان می دهد و مطمئن بود که در صورت استقرار یک رژیم کودتایی وابسته به غرب در ایران «توده ای» ها از اولین قربانیان آن خواهند بود. لذا، در چارچوب منافع خود، طبعاً می کوشید تا با خطر ضد انقلاب راست مقابله کند و به سهم خود تلاش ورزد تا جمهوری اسلامی «طعمه غرب» نشود و شرایطی که فراهم آمده برای آینده حفظ شود؛ آینده ای که طبق محاسبات شوروی و حزب توده، ایران با یک استراتژی درازمدت و خزنده بدامان ابرقدرت تجاوزگر شرق در خواهد غلطید.

از سوی دیگر، ضد انقلاب راست از مواضع بظاهر تأیید آمیز حزب توده در قبال نظام جمهوری اسلامی و خط امام حداکثر استفاده تبلیغاتی را می نمود و از طریق زرادخانه

تبلیغاتی خود می‌کوشید تا نظام جمهوری اسلامی را یک نظام وابسته به شرق و مسئولین و مقامات جمهوری را «توده‌ای» جلوه دهد، و بدینسان زیر عنوان «خطر کمونیسم» راه را برای توطئه‌های براندازی خود هموار سازد و سیاست تجاوزکارانه خویش را در برابر افکار عمومی جهان موجه نماید. از همین زاویه است که رادیو بختیار در برنامه ۶/۹/۱۳۵۹ چنین می‌گوید: آخوندیسم و توده‌ایسم از یک آبشخور آب می‌خورند و سر یک اژدها و دو اسب در یک درشکه بشمار می‌آیند، که همان اتحاد سرخ و سیاه است.

بنابراین، حزب توده در برخورد با ضد انقلاب راست، در درجه اول منافع کوتاه مدت و دراز مدت خویش را در مد نظر داشت، و به هیچ روی در قبال سرنوشت انقلاب و جمهوری اسلامی تعهدی احساس نمی‌کرد. در راستای این هدف، حزب توده می‌کوشید تا از فعالیت‌های ضد انقلاب راست کسب اطلاع کند و بخشی از این اطلاعات را، به تشخیص خود، در اختیار مقامات جمهوری اسلامی قرار دهد (مانند اخباری پیرامون کودتای نوژه و...) (۱)

از این اطلاعات برای برنامه ریزی سیاست‌های ابرقدرت شرق در برابر امپریالیسم غرب و تدوین مشی خود حزب توده نیز استفاده می‌شد. باید توجه داشت که سهم حزب توده در کسب اطلاع از فعالیت ضد انقلاب راست و ارائه آن به مقامات جمهوری اسلامی، بسیار کمتر از آن بود که حزب توده تبلیغ می‌نمود و بخش مهمی از این اطلاعات متعلق بود به خود مردم، که حزب توده بطور غیرقانونی توسط تشکیلات و یا عوامل نفوذی خویش کسب می‌کرد.

منابع اطلاعاتی

منابع اطلاعاتی حزب توده در ضد انقلاب راست بشرح زیر است:

۱- سازمان‌های حزبی: افراد حزبی، که بدلائل خاصی (پیوندهای خویشاوندی، دوستی و همسایگی، شغلی و...) از فعالیتهای ضد انقلاب راست اطلاعی بدست می‌آوردند موظف بودند بلافاصله این اطلاعات را دقیق کنند و در اختیار حزب قرار دهند. اطلاعات فوق سریعاً به مرکز حزب انتقال داده می‌شد و در صورت لزوم از طرف شعبه اطلاعات

۱- . برای آشنائی با مواضع و نقش حزب توده در مسئله «کودتای نوژه» به کتاب کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، دهه فجر ۱۳۶۷ مراجعه شود.

حزب با منبع خبری تماس مستقیم گرفته می شد و خبر پیگیری می شد. لازم به توضیح است که بسیاری از اعضای حزب توده، که از خانواده های مرفه و بعضاً اشرافی بودند، بدلیل موقعیت خانوادگی خود گاه در مرکز اخباری قرار می گرفتند که اطلاع از آن برای یک بسیجی مستضعف و جنوب شهری غیر ممکن بود.

۲- عوامل نفوذی در نهادها و ارگان های جمهوری اسلامی: عوامل نفوذی حزب توده در نهادها و ارگان های جمهوری اسلامی (بویژه ارتش) یکی از منابع مهم اطلاعاتی حزب توده از فعالیت ضد انقلاب راست بودند. آنها بنحو غیر قانونی اطلاعات خود را از مقامات جمهوری اسلامی پنهان ساخته و در اختیار حزب توده قرار می دادند، تا مورد سوء استفاده های سیاسی و تبلیغاتی و اطلاعاتی این گروهک قرار گیرد.

۳- عوامل نفوذی حزب توده در ضد انقلاب راست: آن تعداد از افراد توده ای که دارای امکانات خاصی بودند (بدلیل پیوندهای شغلی، خانوادگی، محل زندگی، دوستان و...) و در جریان یک فعالیت ضد انقلابی قرار می گرفتند، در صورت لزوم، زیر نظر شعبه اطلاعات حزب توده، بصورت عامل نفوذی در جریان ضد انقلابی فوق به فعالیت می پرداختند. برای نمونه، عامل نفوذی حزب توده در «کودتای نوژه» از دوستان قدیمی ابوالقاسم خادم، از سران کودتا بود.

۴- کا.گک.ب و دیگر سرویس های جاسوسی بلوک شرق، از منابع اطلاعاتی حزب توده در رابطه با ضد انقلاب راست بشمار می رفتند. آنان بخشی از اطلاعات مهمی را که از طرحها و فعالیتهای امپریالیسم غرب و نیروهای وابسته به آن بدست می آوردند در چارچوب مصالح و سیاستهای خود در اختیار حزب توده قرار می دادند.

۵- احزاب کمونیست هوادار مسکو در کشورهای دیگر، که با حزب منحل توده دارای مناسبات دو جانبه بوده و احیاناً در کشور خود دارای عوامل نفوذی و اطلاعاتی بودند (مانند حزب کمونیست عراق، حزب کمونیست سوریه، حزب کمونیست لبنان، برخی احزاب کمونیست اروپای غربی و...) از منابع اطلاعاتی حزب توده بشمار می رفتند.

اهداف سیاسی و اطلاعاتی

اهداف سیاسی و اطلاعاتی حزب توده را از برخورد با طیف ضدانقلاب سلطنت طلب چنین می توان بیان داشت:

۱- عمده کردن خطر امپریالیسم غرب و ضدانقلاب راست و لاپوشانی و زیر سایه بردن طرح ها و عملکردهای توطئه گرانه شوروی و حزب منحل توده محور اصلی سیاست

حزب توده را در همه عرصه های سیاست داخلی و خارجی تشکیل می داد. حزب توده می کوشید تا با طرح جنجالی و گسترده شعارهایی چون «خطر آمریکا جدی است، فوری است، متحد شویم!» به خیال خود از خطر امپریالیسم غرب و ضد انقلاب راست بعنوان یک لولو برای ترساندن مردم و مسئولین جمهوری اسلامی و سوق دادن آنها به دامان ابرقدرت شرق استفاده کند. از این رو، حزب توده در زمینه های اطلاعاتی می کوشید تا کوچکترین خبرها را به شکل اغراق آمیز برجسته سازد و بنحوی آنها مطرح نماید که گوئی در قبال توطئه های وسیع امپریالیسم و ضد انقلاب راست هیچ راه چاره ای بجز پناه بردن به شوروی (در عرصه بین المللی) و دوستی با حزب توده (در عرصه داخلی) وجود ندارد. بررسی مجموعه اطلاعات و اخبار ارائه شده توسط حزب توده به نهادها و مقامات مسئول و شیوه نگارش و اطلاع آنها مؤید این نظر است. از جمله، گاه حزب توده بجای آنکه خبری را در اختیار مقامات قرار دهد، به شکل برجسته و با حروف درشت آنها در صفحه اول روزنامه مردم درج می کرد و بدین ترتیب می کوشید در افکار عمومی نوعی ترس (پانیک) ایجاد کند و یا خود را در کشف توطئه ها سهیم جلوه دهد.

این ترفند درست نسخه بدل ترفند «خطر کمونیسم» بود که توسط امپریالیسم غرب و ضد انقلاب راست بکار می رفت. آنان در بوق های تبلیغاتی خود با تبلیغ «خطر کمونیسم» جمهوری اسلامی را حکومت «توده ای ها» و «وابسته به روسیه» وانمود می ساختند. حزب توده نیز متقابلاً از این حربه استفاده کرده و چنین تبلیغ می نمود که امپریالیسم و ضد انقلاب راست بزرگترین دشمن خود را حزب توده می شناسند و لذا انقلابی ترین و ضد امپریالیست ترین نیروی سیاسی ایران حزب توده است!! فاکت هائی چون سخنان قطب زاده معدوم و سلطنت طلبان در دادگاه انقلاب درباره حزب توده و تفسیرها و تحلیل های نشریات و رادیوهای غربی توسط حزب توده برجسته می شد و بعنوان شاهد این مدعا بکار می رفت.

۲- خنثی کردن طرح های ضد انقلاب راست و امپریالیسم غرب در چارچوب اختلاف منافع و رقابت ابرقدرت های شرق و غرب: هر چند حزب توده خود نیز واقف بود که بعنوان یک گروهک نقش مهمی در این امر نمی تواند داشته باشد ولی به هر حال به دلیل اختلاف منافع با ضد انقلاب راست می کوشید تا در این امر شرکت جوید.

۳- جلب اعتماد مقامات و مسئولین جمهوری اسلامی و نشان دادن خود به عنوان یک سازمان مدافع و دلسوز انقلاب و طرفدار بقاء و تداوم نظام جمهوری اسلامی.

۴- کسب اطلاعات مورد نیاز بمنظور ارزیابی نیروها و تدوین مشی سیاسی و تنظیم

تاکتیک های برخورد با نیروهای خط امام در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، اطلاعاتی، نظامی و....

حزب توده و ضد انقلاب چپ

از دیدگاه حزب توده، نیروهای چپ به سه بخش تقسیم می شد: چپ، چپ نما و چپ گرا. منظور از چپ، پدیده چپ سنتی ایران بود که به اعتقاد حزب توده چپ اصیل و راستین را شامل می شد و خود حزب (مارکسیست های شوروی گرا) را در بر می گرفت.

نیروهای چپ نما، شامل مارکسیست های آمریکائی و مائوئیست ها بود و گروهک هایی چون «رنجبران»، «کومله»، «پیکار»، تروتسکیست ها و غیره را در بر می گرفت. از دیدگاه حزب توده، این گروه ها توسط امپریالیسم آمریکا و رژیم مائوئیستی چین ایجاد شده و با برنامه ریزی «سیا» و سایر سرویس های جاسوسی امپریالیستی در جهت ایجاد اغتشاش در داخل کشور و ضدیت با انقلاب عمل می کردند. سیاست حزب توده در قبال این طیف عبارت بود از مبارزه تبلیغاتی و سیاسی و افشاء ماهیت آنها. در عین حال برخورد حزب توده با این گروهک ها جنبه های قوی بحث پلمیک به منظور جذب هواداران و اعضای آنها را نیز در برداشت. حزب توده حتی از تلاش برای جذب نیروهایی که به قول خود او رسماً و علناً وابسته به غرب و در ضدیت آشکار با انقلاب و جمهوری اسلامی بودند، نیز فروگذار نمی کرد. در نتیجه این سیاست بود که در سال ۱۳۶۰ تعدادی از گروه های مائوئیستی، بویژه «رزمندگان آزادی طبقه کارگر» از سازمان های خود انشعاب کرده و به حزب توده پیوستند.

نیروهای چپگرا، از دیدگاه حزب توده، به دو گروه اصلی «چریکهای فدائی» و «مجاهدین خلق» تقسیم می شد. گروهک های کوچک دیگری مانند «راه کارگر» نیز در این طیف قرار داشتند. حزب توده، این نیروها را دارای پایگاه وسیع در میان جوانان و روشنفکران و بخشی از قشرهای خرده بورژوائی می دانست و آنان را بالقوه متعلق به خود می دانست. مشی حزب توده در قبال این نیروها تابعی از مشی عمومی مارکسیسم شوروی گرا در قبال «چپ نو» بود. لذا، حزب توده در درجه اول نیروی خود را بر روی این طیف (و از میان آن، بدلیل سنخیت ایدئولوژیک و فرهنگی بیشتر، در درجه اول بر «چریکهای فدائی») متمرکز کرده بود. بدلیل ضدیت این گروه ها با انقلاب اسلامی حزب توده همواره می کوشید تا با مقالات پلمیک و با لحنی «پدرانه» و با نقل قول هایی از مارکس و انگلس و لنین و تجارب جنبش کمونیستی، این گروه ها را به خود جذب کند و در این

راه موفق شد بخش مهمی از «چریکهای فدائی» را جذب نماید. سیاست حزب توده در قبال منافقین، همانگونه که شرح دادیم، عملاً ناکام ماند.

حزب توده و طیف «فدائیان خلق»

الف- پیش از انقلاب

در بدو مطرح شدن «چریکهای فدائی خلق» در جامعه ایران، حزب توده آنها را بعنوان گروهی از جوانان روشنفکر چپ رو فاقد پایگاه توده ای، که از جنبش «چپ نو» و چپ افراطی و مائوئیسم متأثرند و تحت تأثیر اندیشه پردازانی چون رژی دبره، ماریگلا چه گوارا، کوهن بندیت، مارکوزه، مائو و غیره قراردارند، معرفی می کرد و توجه کافی بدانان نداشت. با روی کار آمدن جناح کیانوری در رهبری حزب توده و قبضه اهرم های اصلی اجرائی توسط آنان و با مطرح شدن هر چه بیشتر «چریکهای فدائی» در داخل ایران و افزایش تعداد هواداران آن در میان دانشجویان مقیم خارج از کشور، حزب توده سیاست فعال تر و دقیق تری را در قبال آنان در پیش گرفت. از این زمان، حزب توده «چریکهای فدائی» را یک نیروی مارکسیست، ولی چپ گرا و ناپخته و احساساتی، ارزیابی کرد که بدلیل محبوبیت آن در میان طیف وسیعی از جوانان غربگرا، می تواند خلأ فقدان هواداران را برای حزب پر کند و بمثابه اهرمی برای جلب جوانان به سوی آن عمل نماید و لذا به سازمان چریکها بعنوان یک نیروی بالقوه متعلق به خود برخورد می کرد. در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ حزب توده مقالات پلمیک متعدد در این رابطه نگاشت و مواضع «چریکهای فدائی» را با بهره گیری از آموزشهای مارکس و انگلس و لنین در قبال حرکتهای چپ روانه زمان خود (مانند آنارشویست ها، نارودنیک ها، اس.ارها و...) به نقد مارکسیستی کشید. این مقالات که بطور عمده توسط کیانوری و جوانشیر و بهزادی نوشته می شد در مجله دنیا چاپ می شد و به صورت جزوه جداگانه منتشر می گردید و از رادیو «پیک ایران» پخش می شد. در این رابطه بود که حزب توده به ترجمه مجدد و تجدید چاپ آثاری از لنین (مانند چه باید کرد؟ و بیماری کودکی چپگرانی در کمونیسم و...) و دیگر کتبی که در آن نظرات چریکی و آنارشویستی نقد می شد، دست زد. این سیاست حزب توده عملاً نتیجه بخش بود. به دلیل پایگاه اجتماعی و فکری و فرهنگ مارکسیستی مشترک و فقدان تجربه و آگاهی سیاسی در «چریک ها» و متقابلاً تجربه و آگاهی مارکسیستی سران حزب توده، نادرستی مشی چریکی که نوعی بن بست فکری و پوچگرانی را در پی داشت، روند نزدیکی حزب توده و چریکها تشدید شد. در آبان ۱۳۵۶ گروهی از «چریک های فدائی» با نام «گروه منشعب از چریکهای

فدائی خلق»، انشعاب کرده و به حزب توده پیوستند و حزب توده این مسئله را با بوق و کرنا در بلندگوهای تبلیغاتی خود تبلیغ کرد. اعضا «گروه منشعب»، پس از انقلاب، کادرهای درجه اول حزب توده و مورد اعتماد رهبری حزب توده بودند (مانند حسین قلمبر- رهبر گروه منشعب با نام مستعار سیامک - معاون شعبه اطلاعات، فاطمه ایزدی معاون مریم فیروز و مسئول زنان تهران، فرزاد دادگر مسئول دبیرخانه مرکزی، بهمن تقی زاده عضو تحریریه مردم و...) در درون زندان ها نیز این روند جریان داشت. گروه وسیعی از چریک هائی که در زندان بوده و محکومیت های سنگین داشتند، تحت تأثیر سیر حوادث و کمبود آگاهی تجربه سیاسی-تئوریک و بن بست های مارکسیسم به پوچی رسیدند و به بقایای سازمان افسری حزب توده در زندان (حجری، عمویی، شلتوکی، باقرزاده، کی منش، ذوالقدر، که بدلیل سوابق ۲۵-۲۰ ساله زندان دارای وجهه ای بودند) روی آوردند، و بویژه تحت تأثیر عمویی و شلتوکی، جذب حزب توده شدند. برخی از آنان پس از انقلاب به حزب توده پیوسته و بعنوان کادرهای فعال حزب توده عمل کردند (مانند محمد حقیقت، مراد خورشیدی، علی دلیل صفائی و...). برخی از این عناصر پس از آزادی از زندان بعنوان عامل نفوذی به فعالیت در میان «چریک ها» پرداخته و سیاست جذب آنان به حزب توده را عملی ساختند. (۱)

ب- پس از انقلاب

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، و پیدایش آزادی بیسابقه ای که در پرتو انقلاب برای گروه های سیاسی چپ پدید آمد، «سازمان چریکهای فدائی خلق» که عملاً توسط ساواک نابود شده و اعضاء آن در آستانه انقلاب رقم انگشت شماری (زیر ۱۰۰ نفر) را تشکیل می داد، به سازماندهی مجدد دست زد و با اشغال امکانات بیت المال و سرقت اموال دولتی و پول و سلاح و امکانات انتشاراتی و... خود را مجهز ساخت. بدینسان، آن بخش از جوانان غربگرا، که «چریک فدائی» را به قهرمان رؤیاهای ماجراجویانه خود بدل ساخته بودند، با بهره گیری از جو سیاسی پس از انقلاب در پیرامون «چریکهای فدائی» قرار

۱- فرخ نگهدار، رهبر «چریکهای فدائی» پ_س از انق_لاب اس_لامی، در س_ال ۱۳۵۳ در زن_دان ع_ادلاب_اد ش_یراز بحثهای منظم با محمد علی عمویی داشت و در جریان این بحثها کاملاً به مواضع ش_وروی و ح_زب ت_وده پیوست. معهداً، او پس از آزادی از زندان به فعالیت در درون «سازمان چریکها» ادامه داد و بعنوان یک عضو با سابقه «گروه جزنی» به رهبری رسید. نگهدار از این موقعیت خود برای القاء مارکسیسم ش_ورویگ_را ب_ه بدن_ه سازمان بهره جست و انشعاب «اکثریت» را سازمان داد

گرفتند. در این دوران چریکهای فدائی سیاست ماجراجویانه ضدیت با انقلاب را پیش گرفت و در ترکمن صحرا و کردستان و... به محاربه با انقلاب اسلامی پرداخت.

حزب توده در این مرحله نیز به سیاست قبلی خود ادامه داد و با توجه به کمیت در خور توجه هواداران «چریک ها» در این سیاست راسخ تر و فعال تر شد و به کار انتشاراتی و تبلیغاتی و نفوذی خود توجه جدی و دقیق مبذول داشت. بارها سران حزب توده در صحبتهای خصوصی خود مطرح می ساختند که «حزب دارای یک سر بزرگ و متفکر و یک جثه ضعیف و کوچک است، در حالی که چریک ها دارای یک جثه بزرگ و پرتحرک ولی دارای مغز و سر کوچک و بی تجربه هستند. این دو سازمان باید مکمل هم شوند تا از ترکیب مغز بزرگ سران حزب و بدنه بزرگ چریک ها یک نیروی کمونیستی فعال در جامعه پدید آید.»

در این مرحله، حزب توده با دو هدف به سیاست انتقاد از عملکردهای «چریکها» دست می زد: اول، جدا کردن حساب خود از مارکسیست های «فدائی» در برابر مسئولین و جامعه مسلمان، تا عملکردهای ماجراجویانه و ضد انقلابی «چریکهای فدائی» به حساب حزب توده گذاشته نشود و این تصور پیش نیاید که «چریکهای فدائی» شاخه مسلح حزب توده هستند. دوم، بهره گیری از دستاوردهای انقلاب اسلامی و جاذبه آن بعنوان وسیله ای برای جذب هواداران «چریکها». این نقد از موضع بسیار نرم و «پدرانه» بود و مضمون آن در یک جمله خلاصه می شد: «شما عناصر صادق، انقلابی و اصیل هستید که بدلیل بی تجربگی به چپ غلطیده اید، تنها راه، حزب توده ایران است!» با پیگیری این سیاست، در سال ۱۳۶۱ حزب توده بویژه بدلیل بحران و ورشکستگی شدید گروهکهای چپ رو در زیر ضربات انقلاب و امت حزب الله به آلترناتیو اصلی چپ های ورشکسته و به بن بست رسیده مبدل شد.

انشعاب؛ پیدایش «اکثریت»

در سال ۱۳۵۹، تحت تأثیر تعمیق انقلاب اسلامی و ورشکستگی جریانهای ضد انقلابی چپ و راست، بحران در درون «چریکها» اوج گرفت. حزب توده با بهره گیری از این بحران توسط عوامل نفوذی خود، که در رهبری سازمان چریکها رسوخ کرده و اهرمهای کلیدی را در دست داشتند، کوشید تا در وهله نخست همه سازمان را به خود جذب کند و چون موفق نشد یک انشعاب وسیع «اقلیت» و «اکثریت» را در درون «چریک ها» سازمان داد و بخش «اکثریت» را به سمت خود کشید (بعدها در درون «اکثریت» نیز انشعابات

متعدد روی داد). حزب توده می توانست از آغاز بخشی از «چریک ها» را جذب کند ولی چون می کوشید که حتی الامکان تعداد بیشتری جذب نماید به عناصر «توده ای» دستور داده شد که در درون «سازمان فدائی» باقی بمانند. عوامل توده ای درون «اکثریت»، سیاست حرکت گام به گام به سمت حزب توده را در پیش گرفتند. آنان پس از تصفیه و یکدست کردن رهبری «اکثریت» و تصرف اهرم های اصلی سازمان، یک برنامه سیاسی- تئوریک را در جهت آموزش و جذب اعضا و هواداران به اجرا گذاردند. در مسایل جهانی، سیاست های شوروی، بویژه در افغانستان، توجیه می شد. جامعه شوروی به عنوان «مدینه فاضله» مارکس و انگلس مطرح می گردید و حزب کمونیست شوروی و احزاب شوروی گرا بعنوان تنها نیروی اصیل مارکسیستی و کمونیستی جهان نمایانده می شد. در مسایل تئوریک، تئوری های جدید حزب کمونیست شوروی (مانند «جنگ و صلح»، «دولت تمام خلقی»، «گذار مسالمت آمیز»، «راه رشد غیر سرمایه داری»، «سمتگیری سوسیالیستی»، تضاد اصلی جهان معاصر، دوران معاصر و مضمون و نیروهای اصلی آن و...) به عنوان تکامل خلاق مارکسیسم - لنینیسم و انطباق آن با شرایط جدید جهان، تبیین و آموزش داده می شد. در مسایل جامعه ایران، تاریخ «جنبش کمونیستی ایران» بعنوان خط ممتدی که از حیدر عمو اوغلی آغاز و به حزب توده و کیانوری ختم می شود، ترسیم می گردید و خیانت های حزب توده در مقاطع اصلی تاریخ معاصر ایران (جریان نفت شمال، ۲۸ مرداد) توجیه می شد. در این رابطه حزب توده امکانات و نیروی انتشاراتی زیادی صرف کرد و کتاب هائی برای پاسخگوئی به مسایل «چریک ها» تهیه و منتشر کرد. برخی از این کتابها عبارتند از: ۲۸ مرداد (ف. م. جوانشیر)، افسانه طلاها (ف. م. جوانشیر)، حزب توده ایران و دکتر مصدق (کیانوری)، نکاتی از تاریخ حزب توده ایران (کیانوری)، چهل سال در سنگر مبارزه (مجموعه مقالات)، اسناد و دیدگاهها (مجموعه ای مفصل از اسناد دست چین شده توسط جوانشیر و حیدر مهرگان و زیر نظارت کیانوری از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ در توجیه تاریخ حزب توده)، چپ روها، راه رشد غیر سرمایه داری و خرده بورژوازی (حیدر مهرگان)، اکتبر و ضد اکتبر (حیدر مهرگان) و... همزمان، کتاب های فوق در نشریه کار تبلیغ می شد و در دستور مطالعه هسته های سازمان «اکثریت» قرار می گرفت. در نتیجه، در سال ۱۳۶۱ در میان طیف وسیعی از «اکثریت» چنان جو روانی و فکری پدید آمد که شوروی را بعنوان قبله مطلق خود، حزب توده را بعنوان «حزب طراز نوین طبقه کارگر» و رهبری آن را عده ای نابغه، و کیانوری را لنین ایران می پنداشتند.

در زمینه تشکیلاتی، حزب توده از سال ۱۳۶۰ سیاست نزدیکی تشکیلات حزب و

«اکثریت» را پیش گرفت. هدف از این سیاست آن بود که هژمونی (سرکردگی) کادرهای مورد اعتماد حزب توده در «اکثریت» تأمین شود، از نظر روانی تعصب «اکثریتی ها» در رابطه با «سازمان چریک ها» و سوابق و سنن آن کاملاً از میان برود، تجربه تشکیلاتی حزب توده به «اکثریت» منتقل شود، طیف هواداران «اکثریت» هر چه متشکل تر شود تا در صورت ادغام در حزب توده حداکثر نیروی ممکن جمع آوری شود. از نیمه دوم سال ۱۳۶۰ این سیاست کاملاً به اجرا درآمد و در تمام سطوح مهم حزب، شعب مرکزی، سازمانهای جنبی آن و... ارتباطات افقی شکل گرفت. در عین حال، حزب توده برای آن که بتی که از خود در پیش «اکثریت» ساخته بود نشکند، و بحران و نارسایی ها و ضعف های درونی آن «توی ذوق اکثریت نزند»، چنین رهنمود داده بود که حتی المقدمور کادرهای «اکثریت» در ارگان های حزب توده شرکت نکنند و در مقابل کادرهای حزب توده هر چه بیشتر در جلسات ارگان های مربوطه اکثریت شرکت جویند. یکی از رهنمودهای تشکیلاتی حزب این بود که از هر ارگان یک نفر توده ای، بعنوان عضو دارای حقوق کامل، در ارگان مشابه «اکثریت» عضویت یابد و تمام وقت در آن کار کند و بکوشد تا بطور طبیعی رشد کرده و مسئولیت ارگان مربوطه را بدست گیرد.

در سال ۱۳۶۱، بدلیل ضعف ها و بی تجربگی های شدید «اکثریت» در مسایل تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی، هژمونی حزب توده کاملاً تحکیم شده و در میان بیشتر کادرها و اعضا و هواداران «اکثریت» نوعی احساس حقارت و زدگی از سازمان خود و تمایل جدی به پیوستن به حزب توده نمایان بود. (۱)

چرا علیرغم تمایل شدید «اکثریت»، حزب توده به انحلال رسمی «اکثریت» و ادغام آن در سازمان حزب دست نمی زد؟ علل این امر را چنین می توان بیان داشت:

۱- با توجه به جو سیاسی کشور، افزایش بدبینی مقامات جمهوری اسلامی به حزب توده و «اکثریت» و آشکار شدن نیات و مقاصد پنهانی حزب توده برای مسئولین کشور، طبعاً محدودیت ها در راه فعالیت حزب توده شدید شده بود. نشریات و کتب حزب توده توقیف می شد و جو جدی علیه حزب توده در جامعه پدید آمده بود. حزب توده چنین می پنداشت که ادغام «اکثریت» در حزب، با توجه به کمیت «اکثریت»، می تواند جمهوری

۱- . در آغاز حزب توده اعضا چریکها را که به حزب می پیوستند به عضویت می پذیرفت ولی پس از چندی رهنمود داده شد که به عضویت پذیرفته نشوند و چنانچه اکثریتی ها توده ای می شوند باید در سازمان خود بمانند و در جهت جذب دیگران کار کنند.

اسلامی را متوحش کند و مسئولین از خطر یک آلترناتیو چپ «نیرومند» به وحشت افتند و نشریات و رادیوهای غربی و نیروهای راستگرا (حجتیه، لیبرالها، قشربون) این مسئله را آماج تبلیغات و جوسازی قرار دهند و در نتیجه حزب توده و «اکثریت» زیر ضربه جدی قرار گیرند.

۲- کیانوری و برخی از رهبران حزب توده اطلاع داشتند که فعالیت های جاسوسی و توطئه گرانه حزب برای مسئولین نظام آشکار شده و لذا امکان انحلال حزب را پیش بینی می کردند. در چنین شرایطی ادغام دو سازمان می توانست انحلال و نابودی «اکثریت» را نیز در پی آورد، در حالیکه استقلال ظاهری «اکثریت» می توانست در شرائطی که حزب توده منحل می شد، تداوم و بقای حزب را تأمین نماید.

به هر روی، سازمان فدائیان خلق «اکثریت» در سال ۱۳۶۱ به یک سازمان جنبی حزب توده که از نظر تشکیلاتی دقیقاً زیر رهبری حزب توده قرار داشت، بدل شده بود و از طرف هیأت دبیران، عمویی در جلسات رهبری «اکثریت» شرکت می کرد.

حزب توده و راه کارگر

رهبری «راه کارگر» بطور عمده متشکل بود از بخشی از «چریکهای فدائی» و سایر گروه های «چپ نو» که پیش از انقلاب در زندان نسبت به مشی چریکی اعتماد خود را از دست داده و جویای مواضع «اصیل» و «ناب» مارکسیستی بودند و می کوشیدند تا در مسایل تئوریک و سیاسی به مواضع مستقل دست یابند. در سال ۱۳۵۳، در زندان برخی از سران بعدی «راه کارگر» نظیر محمد رضا شالگونی، نورالدین ریاحی، علی شکوهی، جواد اسکوئی، روابط صمیمانه با عمویی داشتند و عمویی با ایشان برنامه های فشرده بحث تئوریک و سیاسی اجرا می نمود.

پس از انقلاب، «راه کارگر» با تحلیل هائی چون «کاست روحانیت» به مواضع رودرویی با نظام جمهوری اسلامی درغلطید. حزب توده به نقد مواضع «راه کارگر» توجه داشت و احسان طبری در مجله دنیا مقاله ای در نقد تر «راه کارگر» نگاشت. حزب توده بعلت کمیت ناچیز این گروه توجه درجه اول به جلب آن معطوف نکرد، معهدا از طریق عوامل نفوذی خود و نیز از طریق ملاقات های رهبران حزب با برخی از رهبران و کادرهای «راه کارگر» در این جهت تلاش نمود. این تلاش ها تا حدودی نتیجه داد. در سال ۱۳۶۰ در «راه کارگر» انشعاب شد و بخشی از آن به «اکثریت» و حزب توده پیوست. برخوردهای حزب توده از سوی دیگر مانع تشدید مواضع ضد شوروی «راه کارگر» گردید، بنحوی که این جریان در

چارچوب طیف مارکسیسم شوروی گرا محفوظ ماند.

حزب توده و حزب دمکرات کردستان ایران

پیشینه تاریخی

«حزب دمکرات کردستان ایران» یک جریان قوم گرایانه و «ملی گرایانه» کرد بود که در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ توسط ارتش سرخ شوروی به منظور مقابله با کردهای وابسته به انگلیس تأسیس شد و در ۲ بهمن ۱۳۲۴ به تشکیل «جمهوری خودمختار کردستان ایران»، به رهبری قاضی محمد، دست زد.^(۱) این حرکت در پی وعده های مساعد میرجعفر باقروف، دبیر کل حزب کمونیست و دیکتاتور آذربایجان شوروی، صورت گرفت. اسناد وزارت خارجه انگلیس چنین گزارش می دهد:

در سپتامبر ۱۹۴۵ [آذر ۱۳۲۴] دسته ای از رؤسای طوایف کرد به سرپرستی رهبر جنبش خودمختاری کردستان، قاضی محمد حضیری و نوری بیگ به باکو دعوت شدند. در باکو هیأت اعزامی ملاقات هائی با رئیس جمهور آذربایجان شوروی باقروف به عمل آوردند که در ضمن این ملاقات ها باقروف به آنها قول داد که کمک و مساعدت و حمایت دولت شوروی را برای کسب استقلال کردستان جلب خواهد کرد، مشروط بر آنکه کردها نیز از فرقه دمکرات آذربایجان پشتیبانی و حمایت نمایند...

(۲)

«دولت خودمختار کردستان» ۱۱ ماه بیشتر دوام نیاورد و در پی توافق شوروی و انگلیس و آمریکا، به همراه حکومت پوشالی «فرقه دمکرات» در آذربایجان، توسط ارتش شاه فرو پاشید و قاضی محمد اعدام شد. حزب توده «حزب دمکرات کردستان ایران» را مورد تأیید کامل خود قرار می داد و در سال های بعد در کردستان از فعالیت مستقل خودداری کرد و با نام «حزب دمکرات کردستان ایران»، که در واقع نقش کمیته ایالتی حزب توده را در کردستان ایفا می کرد، تشکیلات خود را ایجاد نمود. در سال های ۱۳۳۸-۱۳۳۷، کمیته

۱- . در ایران دو جریان «چپ» و «راست»، در دهه ۱۳۲۰ _ ۱۳۵۷، یا وابسته به بلوک شرق (شوروی، چین) بودند و یا در گرایش به غرب نوعی شیدایی و خودباختگی داشتند، خاصه آن که معتقد بودند بدون وابستگی به یکی از دو ابرقدرت، امکان ادامه حیات میسر نیست.

۲- . تلگرافهای سرریدربولارد (سفیر انگلیس در ایران) به بوین (وزیر خارجه انگلیس) و سرکنسول انگلیس در تبریز به بولارد (به نقل از : دکتر ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهان دوم، انتشارات پازنگ، ۱۳۶۷، ص ۲۶۱).

کردستان لو رفت و اعضاء مؤثر آن (اسماعیل قاسملو، دکتر مولوی، غنی بلوریان، عزیز یوسفی، حسن شریعت) دستگیر شدند. عبدالرحمن قاسملو (برادر اسماعیل قاسملو) با تعهد همکاری به ساواک آزاد شد، ولی به اروپای شرقی گریخت. اسماعیل نیز به همکاری با «ساواک» پرداخت و چند سال بعد محفل مارکسیستی بهروز نابت را در تبریز لو داد. دکتر مولوی و حسن شریعت نیز با ابراز ندامت آزاد شدند. سلیمان معینی، از اعضا دیگر این کمیته، به عراق گریخت و بعدها در سال ۱۳۴۶ در یک حرکت مسلحانه در کردستان ایران کشته شد. از اعضاء کمیته کردستان غنی بلوریان و عزیز یوسفی تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در زندان ماندند.

در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۴۰ نیز حزب توده کوشید تا نام «حزب دمکرات کردستان ایران» را حفظ کند و لذا در چکسلواکی توسط علی گلاویژ، حسن قزلچی و عبدالرحمن قاسملو به انتشار نشریه کوردستان دست زد. در واقع، حزب توده خود را وارث منحصر بفرد «حزب دمکرات کردستان» می دانست. در پیام کمیته مرکزی حزب توده بمناسبت سی امین سالگرد جمهوری خودمختاری کردستان این مسئله نمایان است:

ما از همه مبارزان انقلابی کرد در ایران دعوت می کنیم که مانند مبارزان انقلابی آذربایجان و سایر خلق های ایران به حزب توده ایران بپیوندند و سنت انقلابی یگانگی سازمانی و سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران را با حزب مادر، حزب سراسری طبقه کارگر ایران، دوباره زنده کنند. رفقای عزیز کرد!... گروه های جداگانه حزب کردستان ایران را برپایه برنامه سیاسی و توصیه های سازمانی حزب توده ایران بوجود آورید و با مراکز حزب توده ایران رابطه برقرار کنید! (۱)

قاسملو در چکسلواکی تحت تأثیر سوسیالیسم دمکراتیک الکساندر دوبچک و نیز القائات همسر یهودی خود بتدریج به غرب گرایش یافت و پس از چندی به بغداد رفت. او در آنجا موفق شد که با حمایت سرویسهای جاسوسی غرب و با ترفندهای مختلف رهبری حزب توده را اغواء کند و نشریه کوردستان را، بعنوان ارگان «حزب دمکرات کردستان ایران» بدست گرفته و انتشار دهد. قاسملو در عین حال مناسبات حسنه خود را با حزب توده محفوظ داشت و کوشید تا خود را در موضع سوسیالیسم دمکراتیک جا اندازد و وجهه منفی وابستگی به غرب کسب نکند.

از سوی دیگر عزیز یوسفی و غنی بلوریان به طول مدت زندان، در منطقه کردستان و

بویژه شهر کوچک مهاباد، محبوبیت یافته بودند. یوسفی و بلوریان هر دو از نظر ایدئولوژی و مشی سیاسی هوادار حزب توده بودند.^(۱) در اوایل سال ۱۳۵۶ یوسفی از زندان آزاد شد و چند ماه بعد در گذشت و بلوریان نیز در نیمه ۱۳۵۷ بدست امت مسلمان و به همراه سایر زندانیان سیاسی آزاد شد. با پیروزی انقلاب، قاسملو به کردستان ایران وارد شد و با استفاده از امکانات دولت عراق و تجارب طولانی که در خارج از کشور کسب کرده بود و با حمایت بلوریان و عناصر توده ای کرد «حزب دمکرات کردستان ایران» را تجدید سازمان داد. حزب توده در آغاز، حزب فوق را از آن خود می دانست، ولی به سرعت متوجه شد که قاسملو سرتابعت از حزب را ندارد. ولی دیگر دیر شده بود. قاسملو سلطه خود را بر بلوریان که فاقد توانائی و کارآئی سیاسی قاسملو بود، تحکیم کرده بود. بدینسان، «حزب دمکرات کردستان ایران» با مشارکت جناح توده ای (به رهبری بلوریان) و جناح قاسملو (که مدعی ناسیونالیسم چپ و سوسیالیستی بود) فعالیت خود را در جمهوری اسلامی ایران آغاز کرد. قاسملو به سرعت سرسپردگی خود را به رژیم عراق نشان داد و نخستین گام ها را در محاربه با انقلاب اسلامی آغاز کرد.

حزب توده در سال ۱۳۵۸ از طریق جناح بلوریان در جهت جلب قاسملو به مشی پراگماتیستی خود تلاش کرد. حزب توده از این تلاش اهداف زیر را دنبال می کرد:

۱- در برابر نیروهای خط امام و امت حزب الله خود را بعنوان یک سازمان متنفذ در کردستان نشان دهد و «نفوذ» خود را در «حزب دمکرات کردستان ایران» دستمایه ای برای جلب نظر مساعد مردم و مسئولین قرار دهد.

۲- بعنوان «میانجی» مدافع تمامیت و استقلال ایران، گذشته و تاریخ خود را در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ لاپوشانی کند.

۳- با جلب «حزب دمکرات کردستان» به سوی سیاست خود، پشتوانه قوی برای ایجاد «جبهه متحد خلق» بهمراه «مجاهدین خلق» و «چریکهای فدائی»، فراهم سازد و بدینسان یک اپوزیسیون نیرومند چپ برای مسخ انقلاب یا براندازی نظام تدارک بیند.

۱- غنی بلوریان توسط دولت خود مختار قاضی محمد بهمراه عده ای جوان دیگر به شوروی فرستاده شد و در آنجا با درجه افسری، آموزش نظامی خود را در «ارتش سرخ» به پایان رسانید. این گروه قرار بود نخستین هسته «ارتش سرخ کردستان ایران» را تشکیل دهند. با سقوط دولت قاضی محمد، بلوریان به عراق رفت و در آنجا سه سال زندانی شد. در بازگشت به ایران به حزب توده پیوست و عضو کمیته کردستان گردید و با لو رفتن این کمیته دستگیر و تا سال ۱۳۵۷ در زندان بسر برد.

انشعاب در «حزب دمکرات»

بزودی روشن شد که قاسملو، حزب توده و جناح توده ای بلوریان را بازی می دهد و نقشه های خاص خود را در سر می پرورد، که با نقشه های حزب توده همخوان نیست. تشدید تعارض «حزب دمکرات»، بعنوان یک گروه محارب با انقلاب اسلامی سرانجام حزب توده را مجبور کرد تا از این میان یکی را انتخاب کند. بدینسان، مواضع حزب توده در قبال «حزب دمکرات» همان مسیری را طی کرد که در رابطه با «مجاهدین خلق» می پیمود.

در ۲۲ دیماه ۱۳۵۸، هنوز حزب توده، «حزب دمکرات» را انقلابی دمکرات، ولی خطا کار و چپ رو، می دانست و آن را به سوی مشی «جبهه متحد خلق» دعوت می نمود. در نامه کمیته مرکزی حزب توده به کمیته مرکزی «حزب دمکرات کردستان ایران» چنین آمده است:

دوستان گرامی!... شما خوب می دانید که دولت بعثی عراق با ارسال اسلحه و پول و مهمات و آذوقه، از گروه های وابسته به خود و گروه های دیگر ضد انقلابی، از دار و دسته شیخ عثمان و شیخ جلال و زرگاری ها گرفته تا کومله و دارودسته سرهنگ علیار با تمام قوا پشتیبانی می کند... انقلاب ایران از رهبری حزب دمکرات کردستان ایران حزبی که بدون شک بخش چشمگیری از بهترین فرزندان انقلاب میهن دوست خلق کرد در صفوفش گرد آمده اند، می طلبد که بیدرنگ در کشیدن خط مشخص و بدون ابهام جدائی میان نیروهای میهن دوست و ترقی خواه کرد و گروههای ضدانقلابی و خیانت پیشه وابسته به دشمنان انقلاب، به اقدام همه جانبه و عملی دست زند و از این راه کمک مؤثری به تثبیت تحکیم گسترش انقلاب برساند... (۱)

حزب توده در شرایطی این نامه تبلیغاتی سرگشاده را به قاسملو می نگاشت که به خوبی از کمک های مالی صدام به قاسملو اطلاع داشت و حتی به افشای آن دست زده بود. (۲)

به هر روی، اختلاف مشی حزب توده با خط قاسملو منجر به تعارض جدی دوجناح

۱- اسناد و اعلامیه های حزب توده ایران...، ص ۳۰۵ _ ۳۰۶.

۲- برای نمونه مراجعه شود به افشای نامه قاسملو «کاک سمکو» (سرهنگ علیار) فرمانده «ارتش آزادیبخش» سلطنت طلب در پرسش و پاسخ، اول مرداد ۱۳۵۸، ص ۶ _ ۸.

در درون کمیته مرکزی «حزب دمکرات کردستان» شد و در جلسه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۹ آن، این جناح بندی به صف آرائی کامل کشید. سرانجام جناح بلوریان در ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ با اعلام مواضع، جدائی خود را از جناح قاسملو اعلام داشت و خود را «حزب دمکرات کردستان ایران (پیرو کنگره چهارم)» نامید. این تحول نشانگر آن بود که حزب توده در مقطع سال ۱۳۵۹ همگامی بیشتر با «حزب دمکرات» را منخل استراتژی مسخ انقلاب و منافی با تاکتیک «جبهه متحد خلق» می داند. از این مقطع، حزب توده جناح قاسملو را بعنوان ضد انقلاب و «جبهه براندازی» ارزیابی نمود. در اسناد پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب توده (فروردین ۱۳۶۰) چنین آمده است:

نیروهای مشخص جبهه براندازی در درون کشور عبارتند از بقایای وابستگان رژیم سرنگون شده، یعنی بزرگ مالکان... ستون پنجم سیاسی آمریکا که بصورت گروههای فاشیست مآب چپ نمای چینی- آمریکائی مانند «رنجبر»، «پیکاری ها»، «اتحادیه کمونیستها»، «کومله»، جناح قاسملو در حزب دمکرات کردستان ایران و سایر دسته های ضد انقلابی در کردستان و بلوچستان و نظایر آن فعالیت می کنند. (۱)

از نیمه دوم سال ۱۳۵۹، حزب توده بوسیله سازمان وابسته به خود در کردستان به افشاگری علیه قاسملو دست زد و کوشید تا «پیروان کنگره چهارم» را به یک آلترناتیو توده ای در مقابل جناح قاسملو بدل سازد. تصور حزب توده این بود که بلوریان به اتکاء سابقه ۲۰ ساله زندان خود و محبوبیت موهومی که تصور می رفت در میان مردم کردستان داراست، خواهد توانست با حزب قاسملو رقابت کند. ولی بزودی آشکار شد که این توهمی بیش نبوده و بلوریان در مقابل قاسملو فاقد حداقل توانائی مقابله است. واقعیت این است که نه بلوریان و نه قاسملو در میان مردم کردستان پایگاهی نداشتند، در حالیکه قاسملو بطور جدی متکی بر حمایت ضد انقلاب و رژیم بعثی عراق و امپریالیسم غرب بود و بلوریان این پایگاه را نیز فاقد بود. بدینسان، در سال ۱۳۶۱-۱۳۶۰، جناح توده ای حزب دمکرات عملاً به انفعال کشیده شد.

جمع بندی

ضدانقلاب چپ، در مجموع، یکی از آماجهای اصلی فعالیت حزب توده را تشکیل می داد. هدف فعالیت حزب توده بر روی ضدانقلاب چپ، عبارت بود از: اولاً جذب نیرو

از میان آن؛ ثانیاً، جذب طیف هر چه وسیع تری از آن- چه به شکل سازمانی و چه به شکل فردی- به «جبهه متحد خلق» بمنظور تشکیل یک قطب و آلترناتیو چپ متمایل به شوروی در مقابل خط امام، تا در شرایط مناسب قدرت سیاسی را تصرف کند.

سیاست حزب توده در قبال ضد انقلاب چپ دارای دو رویه بود:

۱- چهره ظاهری این سیاست عبارت بود از برخورد انتقادی و افشاگری تئوریک و سیاسی، که به ظاهر در جهت جذب این نیروها به مدار انقلاب و جلوگیری از درغلطیدن آنها به کام ضدانقلاب عنوان می شد و سیاست معقولانه و پخته ای جلوه می کرد.

۲- چهره واقعی این سیاست عبارت بود از تلاش «حزب توده» برای جذب و بهره گیری از این نیروها به سود خود.

شیوه های اصلی عملکرد حزب توده در میان ضدانقلاب چپ عبارت بود از :

۱- برخورد پلمیک سیاسی و بهره گیری از جاذبه های انقلاب به نفع خود در جهت جذب آنان؛

۲- برخورد تئوریک و تلاش برای جذب آنان به مواضع مارکسیسم «ارتدکس» که خط حزب توده مبتنی بر آن بود؛

۳- استفاده از مناسبات دوستانه میان سران و کادرهای حزب توده و ضد انقلاب چپ برای تشکیل جلسات بحث و تبادل نظر و تأثیر گذاری و جلب آنها؛

۴- شیوه های نفوذی و رسوخ عناصر توده ای در گروهکهای فوق و سپس ایجاد انشعاب یا کودتا در سازمان های فوق («چریکهای فدائی»، «راه کار گر»، «حزب دمکرات»، «رزمندگان» و...).

بخش چهارم: سازمان حزب توده (۱۳۶۱ _ ۱۳۵۷)

آغاز سخن: مارکسیسم و اهمیت حزب

مسئله «حزب» جایگاه اساسی در استراتژی و تاکتیک مارکسیستی دارد. نخستین سند مارکسیستی که درباره ضرورت «حزب» سخن می گوید، مانیفیست حزب کمونیست، اثر مشترک کارل مارکس و فریدریش انگلس است. (۱) اهمیت مسئله «حزب» در مارکسیسم تا بدان حد است که مارکس و انگلس ابتدا قصد داشتند بیانیه خود را «مانیفیست کمونیستی» بنامند، ولی به خاطر تأکید بر اهمیت درجه اول تئوری نقش حزب پرولتاریا در انتقال نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی، عنوان آن را به مانیفیست حزب کمونیست تغییر دادند.

هرچند تا زمان ظهور لنین، جنبش کمونیستی اروپا قریب به نیم قرن تجربه فعالیت حزبی و سازمانی بود، ولی برداشت ها از «حزب» و «تحزب» بیشتر در چارچوب موازین دمکراسی غربی محدود بود. اولین بار لنین بود که تئوری مارکسیستی حزب را به شکل نوینی مدون ساخت و موازین سازمانی و ساختار تشکیلاتی حزب کمونیست را به شکل یک گروه منضبط، متشکل و فعال عرضه داشت. لنین در «چه باید کرد؟» گفت:

نقش مبارز پیشرو را فقط حزبی که تئوری پیشرو رهنمونش باشد، می تواند ایفا کند. (۲)

تئوری های لنین در زمینه «حزب پرولتری طراز نوین» در کوران مبارزات انقلابی روسیه و در جریان جدالهای درون «حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه»، میان جناح بلشویک

۱- . مراجعه شود به: مانیفیست حزب کمونیست (ترجمه محمد پورهرمز، انتشارات توده، ۱۳۵۹) و احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۳۳۵ _ ۳۴۴.

۲- . لنین، درباره حزب پرولتری طراز نوین، ترجمه محمد پورهرمز، انتشارات توده، ص ۱۴.

به رهبری لنین و جناح منشویک به رهبری پلخانف و مارتف و دیگران پدید شد و در آثار او مانند «چه باید کرد؟»، «نامه به یک رفیق درباره وظایف سازمانی»، «یک گام به پیش دو گام به پس» (بحران در حزب ما) و «بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم» بیان شد.

مهمترین اثر لنین درباره اصول سازمانی حزب، «یک گام به پیش دو گام به پس» است، که در سال ۱۹۰۴م. نوشته شد. این رساله حاوی نقطه نظرات لنین و جناح پیرو او (بلشویکها) در تعارض با مارتف و جناح هوادار او (منشویکها) در جریان کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه بود. تعارض در همین کنگره بود که حزب را به دو جناح «بلشویک» (اکثریت) و «منشویک» (اقلیت) منشعب کرد.

یکی از موارد مهم اختلاف لنین با مارتف در مسئله اساسنامه حزب بود. مارتف معتقد بود که تمام هواداران حزب را می توان به صرف هواداری به عضویت پذیرفت. او در این پیشنهاد خود متأثر از سیاست «درهای باز» احزاب اروپای غربی بود. در مقابل، لنین الگوی بسیار منضبطی از حزب در ذهن داشت و حزب را «سازمان انقلابیون حرفه ای» می دانست. او معتقد بود که اگر هر هواداری وارد حزب شود حزب دیگر نخواهد توانست نقش «گردان پیشتاز جنبش طبقه کارگر» را ایفا کند و به محفل لخت و فاقد انضباط و قدرت تصمیم گیری و اراده بدل خواهد شد.

ماده پیشنهادی مارتف برای شرایط عضویت در حزب چنین بود:

هر کس برنامه حزب را بپذیرد و از حزب با وسایط مادی پشتیبانی نماید و به آن تحت رهبری یکی از سازمانهای حزبی کمک منظم شخصی ابراز دارد عضو حزب به شمار می رود. (۱)

ماده پیشنهادی لنین چنین بود:

هر کس برنامه حزب را می پذیرد و از حزب هم با وسایط مادی و همچنین با شرکت شخص خود در یکی از سازمانهای حزبی پشتیبانی می نماید عضو حزب محسوب می شود. (۲)

همانطور که ملاحظه می شود، در دو پیشنهاد فوق: ۱- پذیرش برنامه حزب، ۲- پشتیبانی مادی از حزب، اصول مورد توافق و مشترک است. ولی مارتف پیوند به سازمان حزب را به صورت «محفلی» و «باز» ابراز می دارد، در حالیکه لنین بر پیوند منظم و منضبط و رابطه تابع و

۱- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، جلد اول، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۸، ص ۷۸.

۲- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، جلد اول، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۸، ص ۷۸.

متبوعی عضو با حزب تأکید دارد. لنین علت پیشنهاد این اصل را چنین بیان می دارد:

من بدینوسیله تمایل خود و خواست خود را حاکی از اینکه حزب بمثابه دسته پیشتاز طبقه، حتی المقدور متشکل تر باشد و فقط عناصری را دربرگیرد که قائل به حداقل تشکل باشند - با کمال روشنی و دقت بیان مینمایم. برعکس، این معارض من است که در حزب عناصر متشکل را با عناصر غیرمتشکل، عناصری را که تن به رهبری می دهند با عناصری که تن به این رهبری نمی دهند و عناصر پیشتاز را با عناصری که به طور غیرقابل اصلاحی عقب مانده اند، مخلوط می نماید، زیرا عناصر عقب مانده قابل اصلاح، ممکن است داخل سازمان گردند. این است آن اختلاطی که واقعاً خطرناک است. (۱)

بدین ترتیب، از زمان پیدایش لنینیسم (بلشویسم) اصل «شرکت در یکی از سازمان های حزبی» به اصل بنیادی در اصول سازمانی احزاب کمونیست بدل گردید و وجه ممیزه آن با احزاب سوسیال دمکرات غربی شد. اصل «قبول برنامه و مبارزه در راه تحقق آن و تبعیت از اساسنامه و اصل پرداخت حق عضویت» جزء اصول مشترک احزاب کمونیست و سوسیال دمکرات غربی است.

از این روست که اساسنامه حزب توده، شرایط عضویت در حزب را چنین بیان می دارد:

الف: قبول برنامه و مبارزه در راه تحقق بخشیدن به آن در تبعیت از اساسنامه حزب.

ب: شرکت در یکی از سازمان های حزبی.

ج: تابعیت ایران.

د: داشتن حداقل ۱۸ سال تمام.

ه: پرداختن حق عضویت. (۲)

در اساسنامه حزب توده، اصول «الف» (قبول برنامه و ...) ، «ب» (شرکت در یکی از سازمان های حزبی) و «ه» (پرداخت حق عضویت)، اصول عام سازمانی احزاب کمونیست (اصول لنینی) می باشد. اصل «ج» (تابعیت ایران) و «د» (داشتن حداقل ۱۸ سال تمام) مخصوص حزب توده بوده و ناشی از تعلق آن به کشور ایران و شرایط رشد جسمی است.

اشخاصی که عضو حزب دیگری می باشند نمی توانند در عین حال عضو حزب

۱- یک گام به پیش دو گام به پس (به نقل از: آثار منتخبه یک جلدی لنین: ترجمه محمد پورهرمزبان، ص ۱۷۰).

۲- اساسنامه حزب توده ایران، بند ۲.

توده ایران باشند. (۱)

اصل فوق نیز از اصول عام احزاب کمونیست است، ولی مسئله به شکلی که در اساسنامه حزب توده و سایر احزاب کمونیست (لنینی) مطرح شده، نیست. در واقع، منظور این است که عضو حزب مارکسیستی باید قبل از هر چیز مقید و تابع حزب خود باشد و اساس هویت سیاسی و مکتبی او را این پیوند تشکیل دهد و لاغیر. بنابراین، یک فرد نمی تواند در عین حال هم تابع حزب توده باشد و هم حزب دیگری. ولی این اصل بدان معنا نیست که در طول تاریخ مارکسیسم - لنینیسم، اعضای حزب کمونیست در سایر احزاب عضویت نداشته اند. بررسی تاریخ حزب توده و سایر احزاب کمونیست نشان می دهد که در شرایط معینی عضو حزب با صلاحدید حزب می توانسته به عنوان «عنصر نفوذی» به عضویت سایر احزاب درآید، مشروط بر اینکه این عضویت در حزب دیگر با صلاحدید حزب کمونیست و در جهت اهداف اطلاعاتی و سیاسی آن باشد.

عضو حزب و مذهب

همانگونه که ملاحظه می شود در اساسنامه حزب توده هیچ اشاره ای به پذیرش مارکسیسم - لنینیسم به عنوان شرط عضویت در حزب نشده است و تنها تقید اعتقادی عضو حزب «قبول برنامه و مبارزه در راه تحقق بخشیدن به آن و تبعیت از اساسنامه حزب» می باشد.

در برنامه حزب توده (مصوب پلنوم هفدهم کمیته مرکزی - فروردین ۱۳۶۰) صراحتاً مارکسیسم - لنینیسم به عنوان جهان بینی حزب توده مطرح شده است و «آماج نهایی حزب توده ایران استقرار سوسیالیسم و تکامل شکوفای آن» عنوان گردیده است.

(۲)

بنابراین می توان گفت که عضویت در حزب توده منوط به پذیرش برنامه آن است و چون این برنامه صراحتاً مارکسیسم - لنینیسم را به عنوان جهان بینی حزب و استقرار سوسیالیسم را به عنوان آماج نهایی حزب عنوان کرده، پس عضویت در حزب توده منوط به پذیرش مارکسیسم - لنینیسم است.

این تقید ایدئولوژیک احزاب کمونیست امری روشن و بدیهی است و خود احزاب کمونیست نیز خویشتن را گردان پیشاهنگ جنبش کمونیستی می دانند. ولی در اینجا یک

۱- . مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، فروردین ۱۳۶۰، ص ۱۱۲.

۲- . مجموعه اسناد مصوب هفدهمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، فروردین ۱۳۶۰، ص ۱۱۲.

مغالطه ظریف وجود دارد. برخی احزاب کمونیست، از جمله حزب توده، مدعی اند که شرط عضویت در حزب، تقید به جهان بینی ماتریالیستی نیست و میان پذیرش سوسیالیسم به عنوان یک آماج اجتماعی عدالت جویانه با پذیرش آتیه نئیسیم (الحاد) مارکسیستی تفاوت است. بنابراین، یک کارگر یا انقلابی غیرملحد (مثلاً یک مسلمان)، مشروط بر اینکه برنامه حزب را بپذیرد، می تواند عضو حزب باشد. بنابراین عضویت در حزب توده الزاماً به معنای مارکسیست بودن یا حداقل آتیه نئیسیم بودن نیست. این ادعایی است که نه تنها از سوی حزب توده، بلکه از سوی بسیاری از احزاب کمونیست، به ویژه آن احزابی که در جوامع عمیقاً مذهبی فعالیت می کنند، مطرح می شود.

برای تبیین بیشتر رابطه حزب کمونیست با مذهب توجه به مقاله ای که لنین در ۱۳ مه ۱۹۰۹ در نشریه پرولتاری با عنوان «نگرش حزب کارگری به مذهب» (۱) نگاشته، ضرور است.

لنین در آغاز مقاله اشاره می کند که در سالهای نگارش مقاله فوق (سالهای پس از انقلاب نافرجام ۱۹۰۵ در روسیه علیه تزاریسیم)، «امروزه بدون تردید، محافل وسیعی از جامعه به هر آن چه که به مذهب مربوط است علاقه نشان می دهند، و این (علاقه) به صفوف روشنفکران که به جنبش طبقه کارگر نزدیکند و همچنین به محافل بعضی از کارگران رسوخ کرده است» (۲). به عبارت دیگر، توسعه جنبش مذهبی در روسیه و به ویژه در روشنفکران وابسته به کارگران و نیز در طبقه کارگر عامل اصلی است که لنین را به نگارش مقاله فوق وامی دارد. او به تبیین موضع سوسیال دمکراتهای روسیه در قبال مذهب چنین می پردازد:

سوسیال دمکراسی تمامی جهان بینی خود را بر سوسیالیسم علمی، یعنی مارکسیسم، بنا کرده است. چنانکه مارکس و انگلس مکرراً بیان داشته اند، شالوده فلسفی مارکسیسم ماتریالیسم دیالکتیک است، که کاملاً از سنتهای تاریخی ماتریالیسم قرن هجدهم فرانسه و فویرباخ (نیمه اول قرن ۱۹) اخذ گردیده، ماتریالیستی که مطلقاً الحادی (آتیه نئستی) است و مسلماً با همه مذاهب مخالف است. ... مذهب افیون توده است. این اظهار نظر مارکس سنگ بنای همه بینش مارکسیستی درباره مذهب است. مارکسیسم همواره همه مذاهب و کلیساهای نوین

۱- و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، مسکو، پروگرس، ۱۹۷۷، صص ۴۰۲-۴۱۳ (انگلیسی).

۲- و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، مسکو، پروگرس، ۱۹۷۷، صص ۴۰۲-۴۱۳ (انگلیسی). ص: ۴۰۲.

را، و هرگونه سازمان مذهبی را، ابزار ارتجاع بورژوائی میدانند که به عنوان وسیله دفاع از استثمار و تحمیق طبقه کارگر خدمت می کند. (۱)

لنین، پس از بیان این نقطه نظر بنیادین مارکسیسم، به عنوان فرزند و وارث الحاد بورژوائی قرون ۱۸ و ۱۹ اروپا، نسبت به مذهب، تفاوت اساسی الحاد مارکسیستی و «سنت جنگ بورژوازی علیه مذهب در اروپا» (۲) را بیان می دارد. او الحاد بورژوائی را «الفبای ماتریالیسم» می خواند و الحاد مارکسیستی را ماتریالیستی می داند که از الفبا فراتر رفته است:

ما باید با مذهب مبارزه کنیم - این الفبای همه انواع ماتریالیسم و در نتیجه مارکسیسم است. ولی مارکسیسم، ماتریالیستی نیست که در الفباء درجا زده باشد. مارکسیسم (از این الفباء) فراتر می رود. ما برای انجام این امر (مبارزه با مذهب) باید بدانیم که چگونه با مذهب مبارزه کنیم... (۳)

از دیدگاه لنین تمایز مبارزه مارکسیستی با مبارزه بورژوائی علیه مذهب در این است:

تبلیغ الحادی سوسیال دمکراسی باید تابع وظیفه اصلی او، یعنی رشد مبارزه طبقاتی توده های استثمار شونده علیه استثمارگران باشد. (۴)

این اصل، شالوده استراتژی مذهب ستیزی مارکسیسم است. مبارزه با مذهب تابعی است از مبارزه طبقاتی. با در نظر گرفتن این اصل محوری، الحاد مارکسیستی، به الحادی پراگماتیست (مصلحت گرا) تبدیل می گردد، یعنی الحادی که بیش از هر چیز به مصالح فعالیت سیاسی خود توجه دارد. لذا، لنین - به پیروی از مارکس و انگلس - مبارزات تند آنارشیست ها (مانند پیروان باکونین) را علیه مذهب محکوم می کند و آن را ناموجه می خواند. لنین مبانی این الحاد پراگماتیستی را چنین شرح می دهد:

یک مارکسیست باید ماتریالیست، یعنی دشمن مذهب، باشد. ولی او باید یک ماتریالیست دیالکتیک باشد، یعنی کسی که نه به شیوه ای تجربیدی و نه بر پایه مبانی فرعی و صرفاً نظری و نه با مخالفت با وعظ و موعظه (مذهبی)، بلکه به شیوه ای مشخص به مبارزه با مذهب می پردازد، یعنی بر شالوده مبارزه طبقاتی که در عمل جریان دارد و توده ها را بیشتر و بهتر از هر چیز دیگری آموزش می دهد. (۵)

۱- و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، مسکو، پروگرس، ۱۹۷۷، صص ۴۰۲-۴۰۳ (انگلیسی).

۲- و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، مسکو، پروگرس، ۱۹۷۷، ص ۴۱۰ (انگلیسی).

۳- و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، مسکو، پروگرس، ۱۹۷۷، ص ۴۰۵ (انگلیسی).

۴- و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، مسکو، پروگرس، ۱۹۷۷، ص ۴۰۶ (انگلیسی).

۵- و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، مسکو، پروگرس، ۱۹۷۷، صص ۴۰۷-۴۰۸ (انگلیسی).

لنین با ذکر مثال، این «شیوه مشخص مبارزه با مذهب» را می شکافد. او می گوید که کارگران به گروه‌های مختلف تقسیم می شوند، بخشی از آنها سوسیال دمکرات، و طبعاً ملحد هستند، ولی بخش دیگر:

کارگران عقب مانده ای هستند که هنوز با روستا و با دهقانان پیوند دارند و به خدا معتقدند و به کلیسا میروند و حتی تحت تأثیر مستقیم کشیش های محلی قرار دارند و فرضاً در یک اتحادیه کارگری مسیحی سازمان یافته اند. (۱)

لنین توضیح می دهد:

در چنین شرایط، تبلیغات الحادی ممکن است غیرضرور و مضر باشد. این نه به علت این وحشت سخیف است که بخش های عقب مانده را برنجانیم و در انتخابات کرسی را از دست بدهیم و غیره، بلکه بنا به ضرورت رشد عملی مبارزه طبقاتی میباشد، که در شرایط جامعه مدرن سرمایه داری، کارگران مسیحی را صدمه بهتر از تبلیغات الحادی به سوی سوسیال دمکراسی و الحاد جلب خواهد کرد. (۲)

لنین پس از ذکر مبانی مشی مصلحت گرایانه در قبال مذهب، مسئله عضویت یک فرد مذهبی را در حزب کمونیست مطرح می سازد و چنین می نویسد:

اگر یک کشیش نزد ما بیاید تا در کار مشترک سیاسی ما مشارکت جوید و با صداقت وظایف حزبی را انجام دهد، بدون آنکه با برنامه حزب مخالفت ورزد، باید به او اجازه داد تا به صفوف سوسیال دمکراتها بپیوندد، زیرا تضاد میان روح و اصول برنامه ما و اعتقادات مذهبی کشیش، در چنین شرایطی، مسئله ای است مربوط به خود او. این یک تضاد شخصی او است و یک سازمان سیاسی نمی تواند اعضای خود را تحت آزمون قرار دهد تا ببیند که میان نظریات او و برنامه حزب تضادی نیست. ولی مسلماً چنین موردی حتی در اروپای غربی نیز یک استثنای نادر است، در حالیکه در روسیه کاملاً بعید است. ولی اگر، برای مثال، یک کشیش به حزب سوسیال دمکرات پیوست و (در این حزب) کار اصلی و تقریباً تنها کار خود را تبلیغ اندیشه های مذهبی در حزب قرار داد، باید او را بدون تردید از صفوف حزب اخراج کرد. ما نه تنها کارگرانی را که اعتقاد خود به خدا را حفظ کرده اند باید به درون حزب بپذیریم، بلکه باید به طور سنجیده بکوشیم تا آنها را

۱- .و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، مسکو، پروگرس، ۱۹۷۷، ص ۴۰۸ (انگلیسی).

۲- .و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، مسکو، پروگرس، ۱۹۷۷، ص ۴۰۷ (انگلیسی).

جذب کنیم، ما مطلقاً مخالفیم که کوچکترین حمله ای به باورهای مذهبی آنها صورت گیرد، ولی ما آنها را جذب می کنیم تا با روح برنامه مان آموزششان دهیم، نه اینکه اجازه دهیم (آنان) به مبارزه فعال علیه آن (برنامه حزب) پردازند. ما در درون حزب آزادی عقیده را اجازه می دهیم، ولی در محدوده معینی... (۱)

ترجمه فرازهای اصلی مقاله مهم لنین در زمینه مذهب از آن رو ضرور شمرده شد تا ریشه ها و مبانی تئوریک مسئله عضویت افراد مذهبی در احزاب کمونیست دقیقاً تبیین گردد.

لازم به توضیح است که این فقط دیدگاه لنین نیست. مارکس و انگلس نیز در زمان خود مسئله عضویت «کارگران مذهبی» را در حزب کمونیست به همین شکل می دیدند و لذا با دیدگاههای کمونیست های افراطی و آنارشیک ها به مقابله و مجادله پرداختند.

همانطور که ملاحظه می شود عامل محوری و تعیین کننده در این خط مشی، مصلحت گرایی سیاسی است، یعنی چه مارکس و انگلس و چه لنین به نفوذ عامل مذهب در بخش قابل توجهی از کارگران و زحمتکشان جامعه اروپایی و امپراطوری تزاری توجه داشتند و بر اساس همین عامل چنین سیاستی را توصیه می کردند. به هر روی، آماج اصلی این سیاست جذب توده های مذهبی به صفوف حزب کمونیست و تبدیل آنان به نیروی جنبش کمونیستی می باشد. در رابطه با خود مذهب، دیدگاه کلاسیک های مارکسیسم (مارکس - انگلس و لنین) دیدگاهی کاملاً لائیک و سکولاریستی است، یعنی تلاش آنها در این راستاست که مذهب به امر شخصی مذهبیون تبدیل شود و از سیاست جدا و بیگانه گردد. بنابراین مذهبی عضو حزب کمونیست، فردی است که در سیاست کمونیست است و پیرو برنامه حزب کمونیست و در اعتقاد شخصی «مذهبی» (۲) این یک تضاد آشکار در بینش و روش فرد مذهبی است، که به گفته لنین حزب کمونیست باید آن را تضاد شخصی خود او تلقی کند!

در اینکه تا چه حد لنین و حزب بلشویک او موفق به جذب اعضای مذهبی از میان کارگران شدند، اطلاعی در دست نیست. روشن است که «انقلابیون حرفه ای»، یعنی روشنفکران مارکسیستی که رهبری و استخوان بندی حزب بلشویک را تشکیل می دادند،

۱- و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۵، مسکو، پروگرس، ۱۹۷۷، صص ۴۰۸-۴۰۹ (انگلیسی).

۲- نمونه چنین فردی در تاریخ مارکسیسم ایرانی، سلیمان محسن اسکندری، بنیانگذار و نخستین رئیس حزب توده است.

همه و بدون استثناء آته نیست و ملحد بودند. ولی بعید است که همه ۳۵۰ هزار عضو حزب بلشویک در آستانه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ آته نیست و ملحد باشند و بخش مهمی از آنها را باید افراد ساده ای تلقی کرد که جذب شعارها و برنامه حزب بلشویک مبنی بر حذف طبقات حاکمه و استثمارگر و استقرار عدالت اجتماعی در قالب سوسیالیسم شده بودند (۱) و نه جذب ایدئولوژی مارکسیستی.

روشن است که دیدگاههای تئوریک مارکسیسم در تبیین مذهب، مطلقاً معطوف به مذهب کلیسایی اروپای غربی و شرقی و روسیه تزاری است و اصولاً بینش الحادی مارکسیسم در آن شرایط و تحت تأثیر آته نئیسم قرن ۱۸ اروپا و انقلابات بورژوازی، علیه فئودالیسم و کلیسا شکل گرفت. مارکسیسم کوشید خط مشی سیاسی خود را در قبال مذهب بر اصل بورژوایی «سکولاریسم» و جدایی دین از سیاست مبتنی سازد. ولی حزب توده و سایر احزاب کمونیست کشورهای اسلامی به طور قالبی و کلیشه ای کوشیدند تا همین اصول را بر دین اسلام و جوامع اسلامی منطبق سازند و طبعاً نتیجه این تلاش آنها شکست مطلق بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به عنوان طلیعه رستاخیز جهانی اسلام و سرآغاز ظهور یک تمدن جهانی اسلامی، حزب توده که در درون کشور با روحیات و اعتقادات شدید مذهبی جامعه مواجه بود، کوشید تا همان اصل لنینی عضویت افراد مذهبی در حزب کمونیست را- که طی نیم قرن اخیر توسط مارکسیست ها فراموش شده بود- مجدداً احیا کند و دستاویز فعالیت خود قرار دهد. طبعاً نتیجه این سیاست پراگماتیستی شکست مطلق بود.

پرستش حزب

اصولاً تلقی مارکسیسم از مسئله حزب یک تلقی شبه مذهبی است. به عبارت دیگر،

۱- . لازم به توضیح است که در سالهای پس از استقرار نظام سوسیالیستی در امپراطوری سابق تزاری، کمونیست ها بیشترین اعضای خود را از جمهوری های اروپایی و مسیحی اتحاد شوروی جذب کردند. به طور مثال، در سال ۱۹۷۳، از ۸۲۱ / ۰۳۱ / ۱۴ عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی ۹/۶۰٪ روس، ۱۶٪ اوکراین، ۵/۳٪ بیلوروس (روس سفید) بودند. در حالیکه جمهوری های مسلمان نشین شوروی سهم اندکی در حزب کمونیست شوروی داشته اند: آذربایجان شوروی ۴/۱٪، تاجیکستان ۴/۰٪، ترکمنها ۳/۰٪ و ... در سال ۱۹۸۹م. اعضای حزب کمونیست شوروی به ۲۰ میلیون نفر (۱۰٪ جمعیت) رسیده است، با این وجود هنوز نیز عامل مذهب در جامعه شوروی نیرومند بود. (مراجعه شود به: میخائیل گورباچف، پروستاریکا، ترجمه فارسی، صص ۹۰ - ۹۱).

همان رابطه ای که مذهب، میان انسان و خدا برقرار می سازد، مارکسیسم می کوشد تا میان فرد و حزب ایجاد کند. ادیان الهی با ایجاد یک رابطه معنوی میان انسان و خدا، جوهر آدمی را از اوئی و به سوی اوئی می دانند و کمال آدمی را حرکت به سوی «او» می شمرند. طبیعی است که این رابطه بیش از هر چیز یک نیاز روحی آدمی است و در شرایطی که این نیاز توسط مذهب برآورده نشود، جای آن را سمبل های کاذب (بت ها) پر می سازد. از همین روست که، به طور مثال، اگوست کنت، فلسفه اثباتی خود را به شکل یک سازمان مذهبی ارائه داد. مارکسیسم نیز می کوشد تا این خلأ ذاتی روان آدمی و نیاز او را در اتصال به یک قدرت مطلق، با رابطه «انسان» و «حزب» پر سازد.

بنابراین جوهره و مضمون رابطه «عضو» و «حزب» در مارکسیسم، رابطه استحاله در سازمان حزبی است. از دیدگاه مارکسیسم، کمال در حل شدن «فرد» (ایندیویدوال) در «جمع» (کلکتیو) است و لذا روانشناسی مارکسیستی یک روانشناسی «اصالت اجتماعی» (کالکتیویست) است. عالیترین تبلور و قله کمال جمع، از دیدگاه مارکسیسم «حزب» است و لذا اوج کمال انسان مستحیل شدن در حزب است.

حزب مارکسیستی، همانگونه که خواهیم دید، بیش از هر چیز یک سیستم ماشینی است که پیچ و مهره های آن را اعضا، یعنی انسانها، می سازند. این ماشین دارای «هویت واقعی» شمرده می شود و نه تنها از آحاد انسانها، بلکه حتی از طبقه ای که خود را نماینده آن می شمرد، یعنی طبقه پرولتاریا، نیز برتر قرار می گیرد، زیرا حزب مارکسیستی «پیشاهنگ پرولتاریا» و اوج کمال مادی و معنوی اوست. بدینسان، در احزاب کمونیست، فرد به کلی در ماشین حزبی مستحیل و مفروق است. از آنجا که سکان این ماشین به دست «رهبران» («پولیت بورو» یا «هیأت سیاسی») و بالاخره به دست دبیرکل یا جمع دبیران حزب است، بنابراین در تحلیل نهایی، در حزب مارکسیستی عضو به آلت بی اراده ای در دست رهبری تبدیل می گردد.

تجلی این رابطه میان «عضو» و «حزب» در روانشناسی مارکسیست ها بارز است، تا بدان حد که سوگند خوردن به حزب جایگزین سوگند به خدا می شود. این بت پرستی حزبی (یا «فیتیشیزم حزبی») دارای آثار مخرب فراوان در روان انسان است و به تدریج به مسخ هویت و فردیت آدمی می انجامد. این ویژگی نه تنها در حزب توده، بلکه در بقیه گروههای مارکسیستی ایران و در «سازمان مجاهدین خلق» (منافقین) نیز بارز است. وجه تشابهی که برخی محققین غربی میان دو مسلک مارکسیسم و فاشیسم قائلند، بیشتر ناظر به همین استحاله فرد در سازمان و «فیتیشیزم سازمانی» است.

مسائل سازمانی: ساختار تشکیلاتی حزب توده

ساختار تشکیلاتی حزب توده در طول تاریخ طولانی آن از الگوی واحدی تبعیت نکرده است. فراز و نشیبهای تاریخ این گروه سیاسی سبب شده که در شرایط مختلف اجتماعی و سیاسی، الگوهای مختلف سازماندهی را به کار گیرد. در مجموع حیات ۴۷ ساله خود (۱۳۶۷-۱۳۲۰) حزب توده تنها دو دوره فعالیت علنی داشته و توانسته، در جنب سازمانهای مخفی و نظامی خود، سازمان علنی برپا دارد:

۱- سالهای اولیه تأسیس حزب (مهر ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۲۷- غیرقانونی شدن حزب توده توسط رژیم پهلوی). این دوران حدود ۷ سال به طول کشیده است.

۲- سالهای نخستین پس از انقلاب اسلامی ایران (۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا بهار سال ۱۳۶۲- انحلال حزب توده توسط دادستانی کل انقلاب اسلامی). این دوران حدود ۴ سال به طول انجامیده است.

روشن است که:

اولاً، در تمام دوران فعالیت علنی، حزب توده همزمان دارای سازمان مخفی بوده است.

ثانیاً، در سالهای غیرقانونی بودن (فعالیت مخفی)، حزب توده نمی توانسته ساختار سازمان مشابه با سالهای فعالیت علنی داشته باشد.

بنابراین حزب توده دارای دو الگوی اصلی تشکیلاتی، الگوی فعالیت علنی و الگوی فعالیت مخفی، بوده است. به طور خلاصه، می توان مراحل اصلی را در سیر تشکیلاتی حزب توده، به چهار دوران تقسیم کرد:

۱- ساختار تشکیلاتی دوران علنی (مهر ۱۳۲۰- بهمن ۱۳۲۷)،

۲- ساختار تشکیلاتی دوران «مهاجرت» و فعالیت مخفی (بهمن ۱۳۲۷- بهمن ۱۳۵۷)،

۳- ساختار تشکیلاتی دوران «علنی» پس از انقلاب اسلامی (بهمن ۱۳۵۷- بهار ۱۳۶۲)،

۴- ساختار تشکیلاتی دوران فروپاشی (۱۳۶۲- تاکنون).

بحث درباره جزئیات تاریخچه سازمانی حزب توده در دوران اول ضرورتی ندارد و منابع متعددی در این زمینه موجود است (۱) و در بخش اول کتاب حاضر نیز توضیحات تکمیلی، به ویژه در رابطه با سالهای ۱۳۳۶-۱۳۵۷ در خارج از کشور، ارائه گردیده است.

۱- . مانند: سیر کمونیزم در ایران (فرماندار نظامی تهران)، کمونیزم در ایران (سرهنک زیبایی) و کتاب سیاه (فرماندار نظامی تهران).

بر این اساس، در این بخش توجه خود را تنها بر اصول کلی و تئوریک سازمان مارکسیستی حزب و ساختمان حزب توده در سالهای اولیه پس از انقلاب اسلامی متمرکز می‌کنیم. درباره ساختار تشکیلاتی حزب توده پس از انحلال آن (دوران فروپاشی-۱۳۶۲- تاکنون) در کتاب جداگانه ای سخن خواهیم گفت.

حزب توده، مانند سایر احزاب کمونیست جهان، دوران فعالیت علنی را مبنای ساختمان تشکیلاتی خود قرار می‌دهد و بر این اساس ساختار رسمی آن، که در اساسنامه حزب انعکاس یافته، شکل سازمانی دوران علنی است. به عبارت دیگر، ساختار تشکیلاتی حزب توده در دوران فعالیت علنی، ساختار رسمی (یعنی اساسنامه ای) آن است، در حالی که سازمان حزب در دوران فعالیت مخفی و یا سازمانهای مخفی و غیرقانونی حزب در دوران فعالیت علنی، که همواره وجود داشته، دارای ساختار غیررسمی (یعنی غیراساسنامه ای) است. (۱)

ساختار رسمی (اساسنامه ای) سازمان حزب توده از الگوی عامی پیروی می‌کند، که در سراسر جهان، معمولاً احزاب کمونیست علنی و قانونی، کم و بیش بر اساس آن سازمان یافته‌اند. این ساختار بیانگر یک سازمان یکپارچه و سراسری است، که بر اساس تقسیمات کشوری، شاخه‌های آن گسترده می‌شود و به واحدهای پایه (حوزه) و در نهایت به افراد حزبی (عضو حزب) ختم می‌گردد. اساسنامه حزب توده ساختار رسمی حزب را چنین بیان می‌کند:

تقسیمات سازمانی حزب توده ایران عبارتست از: سازمان محل کار- سازمان بخش- سازمان شهر- سازمان ولایت- سازمان ایالت. (۲)

سازمان پایه: حوزه

اشاره

در اصطلاح احزاب کمونیست، ساختار هر حزب بر سازمان‌های پایه استوار است که کوچک‌ترین واحد حزبی را تشکیل می‌دهند. این سازمان‌های پایه ای، سلولهای

۱- منظور ما از «سازمان» یک واحد اجتماعی است که بر اساس نظم خاصی گرد آمده باشد، به نحوی که در مجموع خود به مثابه یک «کل» و نه اجزاء پراکنده، نمود مشخصی یابد. منظور از «ساختار»، اصول و مناسبات مشخصی است که میان اجزاء سازمان وجود دارد و بر اساس این روابط و اصول است که اجزاء سازمان، شکل می‌گیرند و به صورت یک «واحد» منظم در می‌آیند. در این کتاب واژه‌های «سازمان» و «تشکیلات» معمولاً مترادف هم به کار رفته است.

۲- اساسنامه حزب توده ایران، سال ۱۳۶۰، بند ۱۰.

تشکیل دهنده حزب کمونیست هستند. در حزب توده سازمان پایه ای «حوزه» نامیده می شود. در سایر گروههای مارکسیستی ایران نام های دیگری مانند «هسته» و غیره کاربرد دارد.

ماده ۱۳ اساسنامه حزب توده چنین می گوید:

پایه و سازمان اولیه حزب حوزه است.

الف- حوزه ها بر اساس محل کار و محل سکونت تشکیل می شوند.

ب- حداقل افراد حوزه ۳ نفر است. حوزه با موافقت کمیته بخش و یا ارگانهای بالاتر تشکیل می گردد.

ج- حوزه دارای مسئول یا هیأت عامله ای است که در جلسه عمومی حوزه برای مدت یک سال انتخاب می شود... (۱)

در اساسنامه حزب توده، حداقل اعضای حوزه ۳ نفر قید شده، ولی حداکثر آن ذکر نشده است. حداکثر اعضای سازمان پایه حزب بستگی به شرایط سیاسی و اجتماعی کشور دارد. در شرایط پس از انقلاب اسلامی ایران، که حزب توده از آزادی تجمع برخوردار بود، حوزه های حزبی معمولاً ۵ الی ۱۰ نفره بود. ولی در شرایط کشورهای سوسیالیستی، که احزاب کمونیست حکومت را به دست دارند، معمولاً همه اعضای کمونیست یک مجمع اجتماعی (مثلاً یک اداره) عضو یک سازمان پایه (حوزه) هستند. بنابراین گاه سازمان پایه یک حزب کمونیست، ۲۰۰-۳۰۰ نفر را در بر می گیرد و دارای تشکیلات مفصلی است. روشن است که در شرایط احزابی مانند حزب توده، کوچک بودن حوزه، نظارت دقیق حزب را بر تک تک اعضا میسر می سازد، در حالی که در شرایط احزابی مانند حزب کمونیست شوروی، سازمانهای پایه چنان گسترده است که نظارت و کنترل دقیق امکان ندارد و در واقع جلسات سازمانهای پایه بیشتر به کنفرانس های تشریفاتی شباهت دارد و همه امور توسط دبیر و هیأت رئیسه سازمان پایه آن اداره یا کارخانه یا کالخوز (تعاونی کشاورزی) یا ساوخوز (مزرعه دولتی) و ... اداره می شود.

«حوزه» دارای یک مسئول است که وظیفه او اداره حوزه و سازماندهی فعالیت حوزه (به عنوان سازمان حزبی) در محل کار و یا محل زندگی و تأمین ارتباط آن با ارگانهای بالاتر حزبی است. در نخستین اساسنامه حزب توده (مصوب کنگره اول-۱۰ مرداد ۱۳۲۳) اداره حوزه به دست سه نفر به نام «هیأت عامله حوزه» سپرده شده بود که برای مدت ۶ ماه

انتخاب می شدند. (۱) در دومین اساسنامه حزب توده (مصوب کنگره دوم - ۵ اردیبهشت ۱۳۲۷) مسئولیت حوزه به یک فرد یعنی دبیر حوزه سپرده شد که باید منتخب اعضای حوزه می بود. (۲) آخرین اساسنامه حزب توده می گوید:

دبیر حوزه مسئول یا هیأت عامله ای است که در جلسات عمومی حوزه برای مدت یک سال انتخاب می شود. (۳)

این اصل در واقع تلفیقی میان اساسنامه اول و اساسنامه دوم است.

به هر روی، اصل اساسنامه ای انتخابی بودن مسئول حوزه در طول تاریخ حزب توده هیچگاه اجرا نشد و مسئولیت حوزه با یک فرد «مسئول» بود که از سوی ارگانهای بالاتر (کمیته بخش و ...) و از بالا منصوب می شد. معمولاً کسی به عنوان مسئول حوزه نصب می شد که بر اساس سوابق بیوگرافیک و اطلاعات شخصی اعضای کمیته بخش، «وفادار» به حزب و مورد اعتماد کامل باشد.

در ساختار تشکیلاتی حزب توده پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۸)، در «سازمان ایالتی تهران» (سات) که کاملترین شکل تشکیلاتی حزب توده را داشت، حوزه ها به سه رده تقسیم می شدند:

۱- حوزه های ساده، که دربرگیرنده اعضای ساده حزب بود و «حوزه رده سه» نام داشت.

۲- حوزه مسئولیتی رده دو: معمولاً مسئولین ۳ تا ۵ حوزه ساده (رده سه) در یک حوزه بالاتر حزبی شرکت می کردند، که «حوزه مسئولین ساده» یا «حوزه مسئولین رده ۲» خوانده می شد.

۳- حوزه مسئولیتی رده یک (حوزه مسئولیتی شاخه): معمولاً مسئولین ۳ تا ۵ حوزه مسئولین رده ۲ در یک حوزه بالاتر شرکت می کردند، که «حوزه مسئولین رده یک»، یا حوزه مسئولین شاخه نامیده می شد. به دلیل اهمیت «حوزه» در سازمان حزبی، تحلیل جامع زیر را به نقل از مهدی حسنی پاک، از مسئولین و کادرهای درجه اول تشکیلاتی حزب توده، آورده ایم. در این تحلیل علاوه بر مسایل سازمانی، سیر فعالیت تشکیلات حزب در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ نیز ترسیم شده است.

۱- اسناد و دیدگاهها، ص ۷۰.

۲- اساسنامه حزب توده ایران، ص ۱۱.

۳- اسناد و دیدگاهها، ص ۱۰۵۵.

۱_تعریف حوزه

در اساسنامه حزب آمده بود که حوزه، پایه و سازمان اولیه حزب است. پایه است زیرا بنای حزب بر آن استوار است و سازمان اولیه است زیرا، بعد از آن سازمانی نیست. در واقع حوزه، آخرین حلقه ارتباطی حزب و در عین حال مهمترین حلقه ارتباطی حزب و حلقه اجرایی آن با مردم بود. به همین دلیل آن را سلول اندام حزبی می خواندند که تمام وظایف سیاسی و سازمانی و ایدئولوژیکی حزب را انجام می دهد. آن را عملاً نماینده مرکزیت حزب در محل کار و محل زندگی (حوزه بر اساس آنها تشکیل می شد) می دانستند، که همه این وظایف را در مقیاس کوچک محیط کار و محیط زندگی به عهده گرفته و انجام می داد.

به معنای دیگر، از طریق حوزه های حزبی بود که سیاستهای حزب اعم از سیاستهای تشکیلاتی یا سیاسی اعمال می شد. از همین حوزه ها بود که شیوه های برخورد نو و تجارب نو به ارگانهای بالاتر می آمد و جمع بندی می شد و به صورت شیوه عام به همه شبکه حزبی ابلاغ می گردید.

۲_کارکردهای حوزه

در اساسنامه حزب آمده بود که حوزه ها موظفند در محیط کار و محیط زندگی سیاست حزب را تبلیغ کنند؛ توده های مردم را بر اساس رهنمودهای حزب برای مبارزه در راه خواست های مبرمشان متشکل سازند، اعضای جدید به حزب جذب کنند، حق عضویت و کمک مالی جمع کنند، نشریات و اوراق حزب را پخش کنند و در ارتقاء سطح اطلاعات سیاسی و تشکیلاتی خود بکوشند. بیان اساسنامه در این زمینه مانند سایر زمینه ها بسیار کلی است، اما عملکرد تشریحی حوزه ها عموماً پیرامون همین محورها انجام می گیرد؛ وظایفی که یک حوزه در طی این چهارسال انجام می داد و اشکال انجام این وظایف متنوع و مختلف بود. هر چه از مبدأ فعالیت علنی به زمان دستگیری نزدیکتر می شویم، شیوه های جدیدتری از کار در حوزه ها به وجود می آید و وظایف حوزه ها بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. در آخرین مرحله، یعنی زمان دستگیری، وظایفی که یک حوزه به طور کلی، اعم از محل کار یا محل زندگی انجام می داد به شرح زیر بود:

الف _ کارکرد تشکیلاتی

یکی از وظایف حوزه ها عبارت بود از سمپات گیری؛ یعنی فعالیت مداوم و مستمر بر

روی افرادی که با مشی حزب آشنا شده و به آن علاقمند گردیده بودند و تبدیل آنان به سمپاتهای منظم. عضو حوزه که با اینگونه افراد در محل کار یا محل زندگی یا در میان دوستان و آشنایان و فامیلش برخورد می کرد، پس از آنکه علاقه آنها به مشی حزب جلب می شد، رابطه خود را با آنها منظم کرده و هر چند یک بار فرد مربوطه را می دید و پیرامون سیاستهای مختلف حزب در طول یکی دو هفته و وقایعی که رخ داده و نظر حزب درباره آنها با او صحبت می کرد و در عین حال حاصل کار را به حوزه گزارش می داد. اگر اشکالی در جریان این تماس ها برای عضو حوزه در رابطه با آن شخص به وجود می آمد، حوزه جمعاً به حل مسئله او می پرداخت و او را راهنمایی می کرد که چگونه اشکال را برطرف سازد. به تدریج فرد با پذیرفتن مشی کلی و سیاستهای حزب و تحلیلهای حزب در مورد مسایل جاری، به یک سمپات منظم حزبی تبدیل می شد. اگر این فرد کارگر یا دهقان یا کارمند بود و یا امکان فعالیت در محیط زندگی داشت، متناسب با امکاناتی که داشت، کم کم در زمینه فعالیت در میان تشکل های توده ای (کارگری، دهقانی، جوانان، زنان، کارمندان، محلی، ملی، مذهبی، اقلیتها) به او رهنمودهایی داده می شد. او باید در این تشکل ها، بسته به امکان، به فعالیت پرداخته و در چهارچوب رهنمودهایی که عضو حزب به او می داد، می توانست نظریات حزب را در آن تشکل ها ببرد. او در عین حال به آموزش بیشتر مشی حزب از طریق کتب و گوش کردن به نوارهای «پرسش و پاسخ» و یا جزوه آن و تحلیل های هفتگی حزب تشویق می شد و حاصل کار به حوزه اطلاع داده می شد. این رابطه روز به روز گسترده تر می شد تا آنکه سمپات را با برنامه و اساسنامه حزب آشنا می کرد و در صورتی که سمپات می پذیرفت و علاقمند به عضویت در حزب بود، معرف وی از حوزه، آنکتی گرفته به او می داد تا پرکند و همراه بیوگرافی می فرستاد و اگر پذیرفته می شد، عضو آزمایشی حوزه ای می شد و دیگر از مرحله سمپاتی خارج می شد. بدین ترتیب حوزه ها همیشه در کنار خود هوادارانی داشتند که علاقمند به مشی حزب بودند، سمپاتهایی داشتند که منظمماً سیاستهای حزب را دنبال می کردند و بخشی از رهنمودهای آن را عملی می ساختند. از میان اینان، پس از مدت زمانی، اعضایی به حزب معرفی می کردند و با این کار وظیفه تشکیلاتی خود را به انجام می رساندند.

یکی دیگر از وظایف اعضای حوزه عبارت بود از شرکت منظم در جلسات حوزه، بدون غیبت غیرموجه. در صورتی که غیبتهای غیرموجه تکرار می شد، عضو حزب مورد انتقاد قرار می گرفت و اگر اصلاح نمی شد ارگانهای مربوطه می بایست به وضع او رسیدگی می نمودند که گاه موجب اخراج او می شد.

وظیفه دیگر تشکیلاتی حوزه این بود که اگر فردی به شهرستان دیگری منتقل می شد و یا به محل کار و یا محل زندگی دیگری می رفت، باید از طریق مسئول، فرم انتقال او، شامل نام و نام فامیل، آدرس محل کار یا محل زندگی، حدود سنی، میزان حق عضویت و نوع عضویت و رده او بود، به ضمیمه نظر مسئول حوزه درباره او، به همراه یک پارول (قرار تماس) و اگر تلفن داشت، به همراه شماره تلفن، قبل از آنکه عضو منتقل شود برای ارگانهای بالاتر، ارسال دارند، تا هنگامی که فرد به محل جدید می رود، فرم انتقال وی هم رسیده و با وی تماس گرفته شود.

در صورتی که حوزه، حوزه آزمایشی می بود، مسئول حوزه موظف بود پس از اتمام دوره یک ساله آزمایشی، نام فرد را همراه با نظر مسئول درباره عملکردها و خصائل وی در حوزه، به ارگانهای بالایی گزارش داده تا در صورتی که با عضویت رسمی وی موافقت می شد، به او ابلاغ و در عین حال به حوزه رسمی منتقل گردد.

در عین حال مسئول حوزه موظف بود اگر عضوی در حوزه او استعداد و توانایی مسئول شدن و مسئولیت پذیرفتن را داشت به حوزه های بالایی معرفی کند تا در صورت تأیید توسط شعبه تشکیلات ناحیه، به او مسئولیت داده شود. انتصاب مسئولین درجه دو که حوزه های عادی اعم از رسمی یا آزمایشی را اداره می کردند و انتصاب مسئولین رده یک که حوزه مسئولین رده دو را اداره می کردند، به پیشنهاد مسئولین حوزه ها، شاخه ها و بخش ها و با تأیید شعبه تشکیلات ناحیه بود. انتصاب مسئولین و اعضای بخش ها و نواحی به پیشنهاد شعبه تشکیلات ناحیه و با تأیید شعبه ایالتی تشکیلات بود.

ب _ کارکرد آموزشی

حوزه موظف بود در ارتقاء اطلاعات سیاسی و تئوریک اعضا خود بکوشد. آنچه بیش از همه، به ویژه در این اواخر، در حوزه مطرح بود آموزش سیاسی بود. علاوه بر تحلیلها و بحثهای سیاسی که در حوزه می شد، افراد و اعضای حوزه موظف بودند برخی کتب و مقالاتی را که شعبه آموزش ناحیه برای حوزه ها تعیین می کرد مطالعه کنند. یکی از وظایف حوزه های آزمایشی، آموزش برنامه و اساسنامه حزب در حوزه ها بود تا اعضا با آن بیشتر آشنا شوند و اگر اشکالی در این زمینه داشتند پیرامون آن به بحث پردازند. برای کنترل این آموزشها، شعبه آموزش ناحیه سؤالاتی طرح می کرد و در اختیار مسئولین حوزه ها قرار می داد تا پس از پایان دوره مطالعه از افراد آزمایشی به عمل آید و می بایست نتیجه به شعبه آموزش اطلاع داده می شد.

مطالعه کتب و مقالات، ممکن بود به صورت جمعی در یک جلسه مستقل انجام شود که جلسه مطالعاتی (یا حوزه جنبی) نام می گرفت. به ویژه در این اواخر که محدودیت ها بیشتر شده بود، این شکل حذف شده بود. ممکن بود در ادامه حوزه یک ساعتی یا نیم ساعتی را با توافق اعضا به بحث و گفتگو پیرامون آن کتاب یا مقاله اختصاص دهند؛ اغلب حوزه ها چنین برنامه ای داشتند. همچنین ممکن بود خود افراد، تک تک آنها را خوانده و اگر اشکالی داشتند در حوزه مطرح می کردند و در روز مشخص مطابق همان سؤالات امتحان به عمل می آمد. اگر در حوزه ای، مسئله ای در زمینه آموزش مطرح و توسط اعضا و مسئول حوزه حل نمی شد، مسئول یا فردی که در این زمینه اطلاع داشت از طرف ارگان مربوطه تعیین و به حوزه می رفت تا پاسخگوی مشکل آنها باشد.

کتب تئوریک کمتر در دستور کار حوزه ها قرار می گرفت و بیشتر به صورت مطالعه فردی بود؛ مطالعه کتابها بیشتر در زمینه تاریخ جنبش جهانی کمونیستی، اقتصاد مارکسیستی - لنینیستی و فلسفه لنین، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی بود. اگر کتب تئوریکی در دستور کار حوزه ها قرار می گرفت، بیشتر کتبی بود که جنبه سیاسی - تئوریک در رابطه با انقلاب در کشورهای آزاد شده و یا جنبشهای رهایی بخش ملی داشت، مانند کتاب دمکراسی انقلابی بروتنتس و نظایر آن. در عین حال حوزه های دهقانی و کارگری در زمینه مسایل دهقانی و کارگری بیشتر به امر آموزش توجه می کردند، آن هم متناسب با سواد سیاسی افراد آن حوزه ها. گاه ممکن بود مقاله کارگری یا دهقانی در کل حزب در دستور کار آموزشی قرار گیرد، مانند جزوه «کنفدراسیون جهانی سندیکایی» یا تشکل های صنفی و غیره.

ج - کارکرد تبلیغاتی

اعضای حوزه موظف بودند مشی سیاسی حزب را با استفاده از شیوه های گوناگون و متناسب با شرایط زمانی و مکانی به میان مردم ببرند. از زمان شروع فعالیت علنی حزب تا هنگام دستگیری، کار تبلیغاتی فراز و نشیبهای بسیاری طی کرده بود. چه در شرایط کاملاً علنی و چه در شرایط محدودتر و نیمه علنی، حوزه ها می بایست این وظیفه را انجام می دادند. هنگامی که روزنامه حزب منتشر می شد، هم فروش روزنامه و هم بحث پیرامون مطالب آن در دستور کار حوزه ها قرار داشت. همچنین فروش سایر نشریات و کتب حزبی، پخش و نصب اعلامیه های حزب و پوسترها و تراکتهای حزبی در سطح شهر، محل کار، محل زندگی و بحث پیرامون مطالب آن، شیوه دیگر کار تبلیغی اعضای حوزه ها بود. جلب

افراد به جلسات «پرسش و پاسخ» در دفتر مرکزی حزب (۱) و بعد از آن فروش جزوه های «پرسش و پاسخ» یا نوارهای آن به همکاران، آشنایان، فامیل و دوستان و بحث و گفتگو پیرامون مسایل مطرح شده در آن، دیگر وظیفه تبلیغاتی حوزه ها بود. فروش نوارهای کارگری و دهقانی و زنان، به انگیزه دارها، در محل کار و در بین آشنایان و بحث و گفتگو پیرامون مطالب آنها با خریداران یا شنوندگان، شیوه دیگری بود. برجسته کردن سخنان برخی شخصیت‌های سیاسی کشور درباره مبارزه با امپریالیسم و امریکا (بر اساس صلاح‌دید و سیاست حزب)، در زمینه مسایل مربوط به عدالت اجتماعی و برخورد با لیبرالها، بنی صدریون، راستگرایان و گاه تکثیر و نصب برخی مقالات روزنامه های کشوری و مجلات نهادهای انقلابی، از دیگر شیوه های فعالیت تبلیغی حوزه بود. بحثهای شفاهی در بین آشنایان، میهمانیهای فامیلی، تشکل های صنفی و ملی در محل کار و محل زندگی با مردم، رایج ترین شکل تبلیغ حوزه ها در شرایط قبل از دستگیری بود. تلفن به نهادهای دولتی، مجلس، نوشتن نامه به ارگانهای دولتی و اظهار نظر پیرامون مسایل مملکتی، همچنین تلفن زدن به تلویزیون در جهت پخش فیلمهای خوب تکراری از نظر حزب و یا انتقاد از برنامه هایی که مورد نظر حزب نبود و همینطور نوشتن انتقاد یا نامه های تشکر آمیز به مطبوعات در مورد مقالاتی که مورد تأیید حزب بود و یا حزب با آنها موافق نبود و نوشتن مقالات و ارسال آن به روزنامه ها برای چاپ، دیگر فعالیتهای تبلیغی بود که حوزه ها به طور کلی انجام می دادند. البته اینکه چه کسی کدام کار را در حوزه بهتر می تواند انجام دهد در تقسیم کار حوزه مطرح بود. مسئول حوزه موظف بود گزارش جمع بندی شده عملکرد حوزه را در زمینه انجام وظایف تبلیغی به ارگان بالاتر ارسال کند.

د- کارکرد اطلاعاتی

یکی دیگر از وظایف حوزه ها کسب خبر از محل کار و محل زندگی در مورد مسایل گوناگون و رساندن آن به حزب از طریق مسئول حوزه بود. حزب مطرح می کرد برای آنکه بتواند اطلاعات کافی و لازم از مسایل درون جامعه داشته باشد و بر پایه آنها تحلیل دقیق تری ارائه دهد، به اخبار در تمام عرصه ها احتیاج دارد و این کار ممکن نیست مگر

۱- . جلساتی است که در آن دبیر اول حزب به پرسش های روز پاسخ می گفت و به صورت نوار و جزوه تکثیر می شد. در سال ۱۳۵۸ این جلسات به طور علنی در دفتر مرکزی حزب توده (خیابان ۱۶ آذر، تهران) برگزار می شد.

اعضای حزب در هر کجا که هستند اخبار آن محیط را به حزب برسانند. اعضای حزب برای آنکه برای تحلیل بهتر به رهبری حزب کمک کنند، می کوشیدند. این اخبار به طور کلی شامل اخبار محیط های کارگری، محیط های روستایی، محل کار، محل زندگی شخصیت های جمهوری اسلامی ایران و ضدانقلابیون بود.

اخبار محیط های کارگری عبارت بود از برخورد کارگران با مسایل سیاسی روز، برخورد آنها با مشکلات و مسایل صنفی و مطالباتشان، موضعگیری های تشکل های آنها اعم از شورا، سندیکا یا تعاونی های مصرف کارگری، برخورد مدیریت با کارگران و تشکل ها و گرایش های سیاسی مدیریت، نارضایتی های محیط های کارگری و عوامل آنها. اینگونه اخبار به شعبه کارگری ناحیه یا ایالتی و یا مرکزی، بسته به اهمیت خبر و ضرورت، رفته و در آنجا جمع بندی می شد. سپس یا در روزنامه مردم و هفته نامه اتحاد درج می گردید و یا بر پایه این اخبار در بولتنی کارگری تحلیلهای کارگری حزب ارائه می شد.

اخبار محیط های روستایی عبارت بود از برخورد دهقانان با مسئله واگذاری زمین، مبارزاتی که دهقانان برای راندن فئودالها و خوانین و در اختیار گرفتن زمین به کمک نهادهای انقلابی انجام می دهند، نقش نهادهای انقلابی هیأت ها، سپاه، جهاد سازندگی، مشکلات دهقانان در رابطه با مسایل عمرانی، میزان زمینهای واگذار شده و نوع آنها، تشکلهای دهقانی و مشکلات آنها، نارضایتی های دهقانان و عوامل آن و غیره. این اخبار به شعبه دهقانی ناحیه، شهر، ایالت و سپس مرکزی رفته و در آنجا از آنها برای درج در روزنامه مردم، مجلات و کتب دهقانی، بولتن دهقانی و خبرنامه دهقانی استفاده می شد و بر پایه آنها، شعبه مرکزی، کار و تحلیلهایش را در مورد مسایل دهقانی و ارضی ارزیابی می کرد. اخبار محیط های زندگی عبارت بود از مسایلی که در محیط زندگی در میان مردم مطرح است. برخورد سیاسی آنان با مسایل جاری کشور، مشکلات محلی، نارسایی ها و کمبودها، نارضایتی ها و عوامل آنها، تشکل هایی که در محل مثل شورا و تعاونی وجود دارد، جمعیت های ملی که در محلات هست، عملکرد آنها، موضعگیری های آنها، خواست هایشان، مسایل مربوط به شرکت مردم در فعالیتهای اجتماعی، شرکت در انجمن اولیاء و مربیان، تشکل هایی که مورد نیاز مردم محل است و دلایل آن و غیره. اینگونه اخبار به شعب توده ای ناحیه، ایالتی و مرکزی می رفت تا این شعب بر اساس آن بتوانند شکل های کار کنونی را ارزیابی کرده و شکل های جدیدتری را به شبکه ابلاغ نمایند و نقاط ضعف را از طریق فراکسیونهای محلی و شهری و جمعیتها پیگیری نموده و به نقاط قوت تبدیل کنند.

اخبار محل کار، اخبار محل کار غیر کارگری بود که شامل کارکنان بخش دولتی و بخش خصوصی می شد. آنها در این اخبار، نظرات سیاسی همکاران در مورد مسایل جاری سیاسی کشور، برخورد کارمندان با مسایل صنفی و مطالباتشان، برخورد کارکنان با مدیریت هاشان، موضع گیری های مدیریت، جانبداری کارکنان از انقلاب و یا نارضایتی آنان و همچنین خطوط مختلف فکری که در میان کارکنان وجود داشت، بخشنامه هایی که داده می شد، تصمیماتی که در مورد مسایل مختلف گرفته می شد، بسته به آنکه مربوط به کدام اداره باشد، مسایل کشاورزی، مسایل اقتصادی، مسایل کاری، مسایل بهداشتی و درمانی و ... را از طریق حوزه به بخش مربوطه می دادند و نهایتاً این اخبار به شعب توده ای یا کارگری می رفت که روی این قسمت کار می کردند. اخباری که به مسایل کشاورزی، اقتصادی مربوط بود به شعبه پژوهش می رفت و بقیه برای شعبه خبر ارسال می شد.

علاوه بر این تقسیم بندی ها، جمع آوری اخبار مربوط به ضدانقلاب، در همه محلات اعم از کار و زندگی، از وظایف اعضای حوزه ها بود. ضدانقلاب ها عبارت بودند از سلطنت طلبان، ساواکیها، ارتشی های اخراجی، لیبرالها، گروهکهای مختلف که یکی بعد از دیگری در جبهه براندازی قرار گرفته بودند، بنی صدریون، راستگرایان ضدخط امام، انجمن حجثیه و در مجموع کلیه شخصیتها و گروههایی که علیه انقلاب و یا علیه حزب بودند. حزب چنین مطرح می کرد که برای آنکه بتواند به موقع وظیفه تاریخی خود را به نحو شایسته ای انجام دهد و به موقع در مقابل جریانهای مختلف اجتماعی موضع گیری کند به این اخبار نیازمند است و این کار فقط از طریق اعضا حزب امکان پذیر است، تا حزب بتواند عناصر ضدانقلاب را بشناسد، در جریان کار آنها قرار گیرد و به موقع هشدار دهد و افشاگری کند. حزب به دنبال این مسئله چنین نتیجه می گرفت که لازم است به موقع و در اسرع وقت گزارش هر واقعه، هر چند به نظر بی اهمیت برسد، به حزب رسانده شود؛ نباید اینگونه فکر کرد که چون دیگران این خبر را به حزب اطلاع می دهند، دیگر ضرورتی ندارد من اطلاع دهم. علاوه بر اخبار دیگری که بایستی اعضای حوزه به جمع آوری آن همت می گماشتند اخبار شخصیتهای مملکتی اعم از خط امامی یا غیرخط امامی بود؛ اعم از آن که شخصیت مستقیم در حاکمیت است و یا غیرمستقیم. برای این منظور، روشهای مختلفی به کار گرفته می شد. اگر فردی مستقیم با این اشخاص برخورد داشت نظریات آنها را به حزب اطلاع می داد، اگر نبود، حوزه می توانست از طریق تلفن به مجلس و صحبت کردن با نمایندگان که در روز معین پاسخگوی سؤالات مردم هستند، از نظرات وی مطلع شده و اطلاع دهد. کار دیگر عبارت بود از شنیدن سخنرانیهای شخصیتهای حاکمیت و یا

روحانیت، که مستقیم در حاکمیت نیستند، در مساجد محل زندگی و یا در مجامع و محل کار و اطلاع دادن مهمترین مسایل آن مانند: برخورد سخنران با شوروی، با امریکا، در مورد جنگ، در مورد مسایل مربوط به عدالت اجتماعی، در برخورد با حزب، در برخورد با موضعگیریهای درونی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، تعداد شرکت کننده ها، شعارهایی که داده می شد، هدف و خط افراد برگزار کننده به حزب.

ه _ کارکرد توده ای

یکی دیگر از وظایف اعضای حوزه شرکت فعال در فعالیت های توده ای بود. در جای جای اساسنامه حزب به مسئله ضرورت پیوند حزب با توده ها اشاره شده است. همانطور که در بالا نوشته شد در اساسنامه آمده که حوزه وظیفه دارد به مثابه حلقه اساسی ارتباط ارگان های رهبری با اعضای حزب، با توده های مردم ارتباط نزدیک برقرار کند. ارتباط با توده های مردم در بهترین و عالی ترین شکلش، بنابر نظر حزب، عبارت است از ارتباط با تشکل ها و جمعیت هایی که اقشار مختلف اجتماعی را در خود گرد آورده است. این تشکل ها و سازمان ها و جمعیت ها عبارتند از سندیکاهای کارگری، شورای اسلامی کارگران، دهقانان، محلات شهری، اداری، سندیکاهای مؤسسات مختلف غیر کارگری، اتحادیه ها، تعاونیهای مصرف روستایی، تعاونیهای کارگری و شهری، انجمنهای فرهنگی، انجمنهای ملی، جمعیت ها، تشکل های پایدار و ناپایدار ورزشی، هنری، زنان، جوانان، سازمانهای دانشجویی و غیره. حزب بنا بر جهان بینی خود چنین تحلیل می کرد که برای سازمان های توده ای اهمیت فراوانی قائل است، زیرا این سازمانها توده ها را متشکل می کنند و به تلاش ها و خواستههای فردی آنها خصلت اجتماعی و سازمان یافته می دهند. هر قدر که این تشکل ها بیشتر تشکیل شود، توده های مردم می توانند از حقوق دمکراتیک بیشتری برخوردار شوند. بدین ترتیب، بسته به حوزه و موقعیت اعضای حوزه، هر کدام در یک جهت، می بایست فعالیت توده ای داشته باشند؛ کارگران عمدتاً در تشکلهای توده ای کارخانجات و کارگاهها، دهقانان در تشکل های دهقانی، کارمندان در تشکلهای کارمندی و اقلیت های مذهبی و ملی در تشکل های خود. علاوه بر این، افراد باید در تشکل های محلی مانند شورا و تعاونی و انجمن اولیاء و مربیان، زنان در تشکل های زنان محلی، جوانان در تشکل های ورزشی، هنری، فرهنگی جوانان و غیره فعالیت داشته باشند.

به دلیل متنوع بودن فعالیتهای توده ای و عرصه های مختلف آن، ممکن بود حوزه به تنهایی قادر به ارائه راه حلها و حل مسایل اعضا خود نباشد، لذا از بین فعالترین اعضای

حزب در یک تشکل، یک فراکسیون به وجود می‌آید که ممکن بود عضو حوزه، عضو آن فراکسیون باشد و یا توسط آن فراکسیون و مسئول آن مسایلش را حل کند، یعنی او را به آن شخص معرفی کنند؛ و یا آن که غیباً فراکسیون به اینگونه اعضا رهنمود دهد که چه کنند. فراکسیون حزب در یک سازمان توده ای عبارت است از مجموع اعضای حزب که در آن سازمان توده ای هستند، ولی چون جمع همه آنها نه امکان پذیر است و نه ضروری، به ویژه در شرایط محدودتر، لذا حزب از بین آنها فعالترین افراد را انتخاب می‌کند و فراکسیون دائمی، یا گروه کار یا گروه رهبری فراکسیون را تشکیل می‌داد. این گروه کار یا فراکسیون فعال، به طور دائم مسایل سازمان توده ای را بررسی می‌کند و سیاستهایی را که می‌بایست حزب در آنجا به کار برد، تعیین و به ارگان مربوطه پیشنهاد می‌کند. در صورتی که این پیشنهادها پذیرفته می‌شد به دو طریق به اعضا گفته و اجرا می‌شد. یک قسمت را که خود رهبری فراکسیون پس از تصویب عمل می‌کرد. دیگر، از طریق تشکیلات حزبی به حوزه هایی که افراد آن سازمان در آن بودند گفته می‌شد و نه به همه حوزه ها. اعضا موظف بودند حاصل عملکرد خود را در این تشکل ها و برخورد مردم با آنها و مسایل درون این تشکل ها را از طریق حوزه به اطلاع حزب برسانند و مسئول حوزه جمع بندی عملکرد توده ای را به تفکیک برای ارگانهای مختلف می‌فرستاد.

و _ کارکرد مالی

آخرین وظیفه حوزه ها فعالیت مالی آنهاست. حوزه وظیفه داشت حق عضویت و کمکهای اعضا و سمپاتهای حوزه را جمع آوری کرده و هر ماه به ارگان مربوطه تحویل داده و در ازای آن تمبر رسید دریافت کرده و در حوزه آنها را پاره کند. این تمبرها نمی‌بایست به دست افراد داده می‌شد. در عین حال حوزه می‌بایست به طرق گوناگون به جمع آوری کمک از هواداران و سمپاتهای حزبی می‌پرداخت. پرداخت حق عضویت یکی از شرایط اصلی عضویت در حزب بود. بر اساس اساسنامه، عضوی که سه ماه متوالی بدون عذر موجه، حق عضویت ندهد، مسئله اش در حوزه مورد رسیدگی قرار گرفته و حوزه می‌توانست اخراج وی را از حزب بخواهد.

۳_ حوزه ها

در حزب حوزه های مختلفی بود که اکثر آنها مشخصات یک حوزه حزبی اساسنامه ای را داشتند ولی شکل کار، حقوق حزبی و عملکرد های آنها متفاوت بود. این تقسیم بندی،

صرفنظر از تقسیم بندی کلی حوزه های محل کار یا محل زندگی است. به طور کلی همه حوزه های حزبی، تقریباً بر اساس محل زندگی تشکیل می شدند، البته به استثناء حوزه های مخفی که از شرایط کار پنهانی تبعیت می کردند، یعنی شرایط بی مرزی و عدم محدودیت در بخشهای جغرافیایی حزبی. به طور کلی این حوزه ها عبارت بودند از: حوزه های سمپاتی، مقدماتی، آزمایشی، رسمی، دبیرخانه ای، ویژه، مخفی.

الف _ حوزه سمپاتی

اینگونه حوزه ها در اوایل کار وجود داشتند؛ در همه جا هم نبودند. برخی از مسئولین مبادرت به تشکیل این حوزه ها کردند، چون برخی افراد نمی توانستند روی سمپاتهای خود کار کنند؛ به ویژه در میان افراد مسن و کم سواد. لاجرم هر ۳-۴ نفر از اینها را در جنب یک حوزه جمع می کردند و مسئولی با آنها پیرامون مسایل سیاسی و تشکیلاتی حزب کار می کرد تا در صورتی که مشی حزب را می پذیرفتند عضو حزب شوند. گاه سخت گیریهای زیادی برای ورود آنها به حزب نیز می شد و افرادی در حد پائین تر از آنها عضو حزب می شدند ولی آنها هنوز در حوزه سمپاتی باقیمانده بودند. بعداً سازمان ایالتی رهنمودی داد که این حوزه ها باید تعطیل شود؛ آنها که شرایط عضویت را دارند به حزب معرفی شوند و آنها که شرایط عضویت ندارند در رابطه فردی با همان شخصی که در ابتدا روی او کار می کرد، قرار گیرند. در اواخر سال ۵۹ دیگر خبری از این حوزه های سمپاتی در تشکیلات نبود.

ب _ حوزه مقدماتی

این حوزه ها در واقع حوزه نبودند، بلکه تماسهای فردی بودند که مسئول حوزه، اشخاص را به طور هفتگی می دید. اینها عمدتاً کسانی بودند که از طریق دفتر مرکزی حزب، آنکت پر کرده و معرف هم نداشتند و برای آنکه خوب شناخته شوند در تماس فردی قرار می گرفتند تا مسئول او را شناخته و از وضع خانوادگی، اجتماعی و گذشته وی کسب اطلاع کرده و به ارگان مربوطه اطلاع دهد. هنگامی که وضع او روشن می شد و ابهامی برای آن ارگان نبود، او را به عضو آزمایشی تبدیل می کردند و به حوزه می فرستادند. با بسته شدن دفتر مرکزی و تمرکز عضوگیری در حوزه های حزبی، دیگر ضرورتی جهت تشکیل این حوزه های مقدماتی وجود نداشت، زیرا هر فرد که از طریق حوزه عضو می شد، اولاً معرف داشت، ثانیاً مدتی حوزه از طریق معرف در جریان کار وی قرار می گرفت و

اینگونه افراد وارد حوزه های آزمایشی می شدند.

ج - حوزه های آزمایشی

حوزه های آزمایشی به شکل پیگیر و رسمی، تقریباً از اوایل سال ۱۳۶۱ به وجود آمدند. تا قبل از آن، اعضای آزمایشی با اعضای رسمی حزب در یک جا و یک حوزه بودند. از این تاریخ به بعد، تشکیلات رهنمود داد که به تدریج حوزه های آزمایشی را از حوزه های رسمی تفکیک کنید. و نیز از این تاریخ به بعد تقریباً در نواحی، کم و بیش حوزه های مستقل آزمایشی به وجود آمد. بدین ترتیب سعی می کردند اعضایی را که در یک بخش می پذیرفتند، در کنار هم بگذارند و چهار نفر، چهار نفر حوزه تشکیل دهند. حوزه با یک نفر شروع می شد و دومی و سومی و چهارمی به آن افزوده می شد و باز از نو، حوزه جدیدی دایر می شد. البته هنوز همه نواحی و همه بخشها قادر به انجام این کار نبودند، زیرا این کار به درصد رشد آن ناحیه یا بخش نیز بستگی داشت. امکان نداشت فردی را برای مدت دو ماه به صورت تکی در یک حوزه دید. اگر مدت حضور انفرادی طولانی می شد، چاره ای نبود جز این که او را در حوزه ای در محل کار یا زندگی اش اعم از آزمایشی مختلط یا رسمی قرار دهند. قبل از این، نظر تشکیلات حزبی این بود که بهتر است اعضای آزمایشی با سایر اعضای با سابقه حزبی هم حوزه شوند و از تجارب آنها استفاده کنند، ولی در اوایل سال ۶۱ یا اواخر ۶۰ این نظر تغییر کرد. تشکیلات پیش بینی این تغییر را نیز کرده بود و چنین مطرح می کرد که سازمانهای حزبی مسئول در این جریان (تشکیلات حزبی)، با توجه به این اصل و مسایل امنیتی ناشی از شرایط روز، در این باره تصمیم می گیرند. این حوزه ها به دلیل عدم انتقال اعضای آن، به مدت یک سال مجزا تشکیل شد تا اولاً بعد از گذشت یک سال، حوزه یا مسئولین بتوانند راجع به سلامت سیاسی - تشکیلاتی و امنیتی فرد اظهار نظر قاطع کنند. ثانیاً چون ممکن است فرد از نظر امنیتی آلودگی داشته باشد، نایستی در حوزه های دیگر حضور داشته باشد تا شناسایی کمتری از حوزه ها و تشکیلات حزبی کسب کند. ثالثاً اینگونه افراد چون مانند افراد اولی حزبی کار علنی نمی کنند، کمتر شناخته می شوند و برای امنیت خودشان و حزب مفیدند. به این دلایل، این حوزه ها مجزا تشکیل می شد.

د - حوزه رسمی یا اصلی

همانطور که گفته شد، حوزه رسمی بعد از سال ۶۱، به تدریج از حوزه های آزمایشی و

افراد آزمایشی جدا شد و گاه به شکل مستقل دیده می شد. اعضای این حوزه ها افرادی بودند که اولاً بیش از یک سال عضو حزب بودند، ثانیاً از نظر امنیتی بررسی شده بودند و نقاط مبهمی در زندگی گذشته اجتماعی و سیاسی شان نبود، ثالثاً معرف داشتند، رابعاً به عنوان عضو رسمی پذیرفته و به آنها توسط شعبه تشکیلات شماره ثابت تشکیلاتی داده شده بود. ممکن بود اعضای یک حوزه، همه رسمی و یا برخی از افراد آن آزمایشی باشند، ولی سیر حرکت به سمتی بود که حوزه های رسمی از حوزه های آزمایشی جدا شود.

ه _ حوزه های دبیرخانه ای

حوزه های دبیرخانه ای ابتدا از کسانی تشکیل می شد که کارمندان دستگاه مرکزی و شعب مرکزی حزب بودند. از آنجا که بیشتر اوقات آنها در دستگاه مرکزی حزب و شعب می گذشت، قادر به فعالیت برون حوزه ای نبودند و نهایتاً فقط فعالیت تشکیلاتی، مالی و آموزشی داشتند. به همین دلیل آنها را در جنب دبیرخانه مرکزی و در حوزه هایی گرد آوردند که ناحیه دبیرخانه نامیده می شد. به تدریج افراد دیگری را هم که به دلایلی نمی توانستند کار برون حوزه ای کنند، مثلاً فردی از خانه یا دفتر یا شغلش برای فعالیت های مرکزی حزب استفاده می شد، به این ناحیه منتقل کردند. سپس و به تدریج، اعضای حزب را در مخابرات و رادیو تلویزیون و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و خبرگزاری جمهوری اسلامی و مطبوعات رسمی کشور هم از نواحی دیگر جمع و به این ناحیه منتقل کردند. این ناحیه عملاً به یک سازمان مخفی تبدیل شد، به نحوی که برخلاف سایر نواحی، گزارش عملکردش را در منطقه حزبی مطرح نمی کرد. کم کم از کار دبیرخانه ای اش کاسته و بیشتر به اینگونه حوزه های پنهانی پرداخت. هر ناحیه ای که از بین این قبیل کارکنان عضو می گرفت آن را به دبیرخانه منتقل می کرد و دوران آزمایشی اش را نیز آنجا می گذراند. این حوزه ها افراد کاملاً شناخته شده را که در این محیط ها از قبل و در دوران انقلاب به عنوان توده ای فعال شناخته شده و موضع گیری علنی داشتند، نمی پذیرفتند.

و _ حوزه های مخفی

قبل از انقلاب اسلامی، ارتباطات مخفی معمولاً تک نفره بود. هر کس یک نفر را می شناخت و یا هر دو نفر یک مسئول داشتند که مجموعاً می شدند سه نفر. به هنگام دستگیری، این سه نفر لو می رفتند و می توانستند خود را به عنوان یک هسته معرفی کنند که با گروهی ارتباط نداشته و خودشان مستقیماً با رهبری حزب در خارج از کشور تماس

داشته و یا تماس نداشته بلکه فقط از طریق رادیو، رهنمودهای آن را اجراء می کرده اند. این مربوط به قبل از انقلاب بود.

بعد از انقلاب نیز شیوه سازماندهی اعضا تشکیلات مخفی به شکل سابق و با رهنمود کیانوری مبنی بر حفظ تشکلهای مخفی قبل از انقلاب ادامه یافت. در ابتدا، ارتباطات به صورت تک نفره و زنجیره ای سازماندهی شده بود. پس از مدتی، برای جلوگیری از انفعال اعضاء مخفی و دادن انگیزه به اعضا و شرکت در بحثهای حزبی، چند ارتباط تک نفره، با رعایت حداکثر ضوابط امنیتی، به حوزه های مخفی تبدیل گردید. در این نوع از سازماندهی، حداکثر ۳ الی ۴ نفر از اعضاء مخفی بدون اینکه از مشخصات شغل و محل سکونت خود اطلاعاتی پیدا کنند، حوزه تشکیل می دادند و مانند سایر حوزه ها بحث های سیاسی - ایدئولوژیک حزبی را مطرح نموده و به بحث می گذاردند. عضو موظف بود اطلاعات و اخبار را جداگانه و محرمانه در اختیار مسئول حوزه قرار دهد. وجه تمایز این حوزه ها با دیگر تشکلهای مشابه، دستور اکید تشکیلات مبنی بر عدم انجام وظایف تبلیغی و ترویجی و توده ای و اساساً هرگونه فعالیتی که موجب شناخته شدن عنصر مخفی شود، بود. اخبار در پاکت دربسته در اختیار مسئول حوزه قرار می گرفت تا به ارگان مافوق منتقل شود و خود او نیز از آن مطلع نگردد.

ز - حوزه های ویژه

حوزه های ویژه در این اواخر به وجود آمد. علت تشکیل حوزه های ویژه در ابتدا با آنچه تشکیل شد، متفاوت بود. ابتدا قرار بود اعضایی از حوزه ها را که استعداد و توانایی مسئول شدن را دارند در یک حوزه گرد آورده و کار ویژه ای روی آنها انجام دهند تا سریعتر با مسایل سیاسی و تشکیلاتی حزب آشنا شوند. مسئول این حوزه ها باید مسئولینی مجرب و کار آزموده باشند تا بتوانند زودتر آنها را تربیت کرده و کمبود مسئولین را جبران نمایند. البته به هنگام شروع چنین نشد. افرادی در این میان بودند که در حد مسئول رده دو یا رده یک بودند ولی به علت مشاغل زیاد غیرحزبی، قادر به اداره حوزه نبودند و فقط در حوزه مسئولین شرکت می کردند. علاوه بر اینها، مسئولین سازمان جوانان نیز که حوزه اداره نمی کردند، یا برخی مسئولین که برای اداره جلسات تشکیلات زنان انتخاب شده بودند نیز از این حوزه ها بودند. برای اینکه بار این حوزه ها سبکتر شود، افرادی که به علت کارهای زیاد بیرون از حزب، قادر به اداره حوزه نبودند اما در حد مسئولین بودند در این حوزه ها جمع شده و در کنار هم قرار گرفتند. هر چهار نفر چهار نفر را در یک حوزه گذاشته و

یک مسئول زبده هم برایشان گذاشته می شد تا بتواند از نظر سیاسی به مسایل آنها پاسخ دهد.

علاوه بر این، افرادی که به دلیل عدم کارآیی یا سن بالا، مسئولیت هایشان گرفته می شد و حاضر به شرکت در حوزه های پائین تر نبودند و یا در روحیه شان تأثیر بدی می گذاشت، نیز در حوزه های ویژه سازماندهی شدند. سپس افرادی که در دستگاه شعب حزب کار می کردند، به این حوزه ها منتقل شدند. به علت مخفی کاری، آنها را به ناحیه دبیرخانه نمی فرستادند، زیرا بسیاری از این افراد در جامعه به عنوان توده ای شهرت داشتند. بدین ترتیب بر حجم این حوزه ها افزوده شد و کم کم به صورت یک شاخه درآمد. قبل از دستگیری (بهمن ۱۳۶۱) با موافقت سازمان ایالتی، قرار شد این حوزه های ویژه را، که برخی ها به شوخی «گورستان» می نامیدند، زیرا هیچگونه فعالیتی نداشته و عموماً غیرفعال بودند، یا مسن و بی حوصله بودند یا کار دبیرخانه ای می کردند یا کار شغلی شان طوری بود که مدام در سفر بودند و گاه در جلسات حوزه نیز غیبت می کردند تعطیل کنند.

ح - حوزه های مسئولین

حوزه های مسئولین، حوزه هایی بودند که اعضای آن را مسئولین حوزه های رسمی و آزمایشی (عادی یا ساده)، تشکیل می دادند. این حوزه ها گاه افرادی را که از نظر سیاسی در سطح این حوزه ها بودند ولی به دلایلی قادر به اداره حوزه نبودند نیز شامل می شد. همچنین مسئولین سازمان جوانان یا تشکیلات زنان نیز در این حوزه ها حضور داشتند. بالطبع اینگونه افراد، حوزه پائین تری را اداره نمی کردند. علاوه بر اینها که به حوزه های مسئولین رده دو معروف بودند، حوزه های دیگری وجود داشت که مسئولین این حوزه ها را در خود جای می داد. هر چهار نفر مسئول حوزه های رده دو یا عضوی از مسئولین سازمان جوانان یا عضوی از مسئولین تشکیلات زنان را نیز گاه در بر می گرفت که مسئول شاخه، که عضو کمیته بخش بود، آنها را اداره می کرد. این حوزه ها اصطلاحاً حوزه مسئولین رده یک نام می گرفت.

شکل اداره حوزه ها شکل خاصی بود که در شرایط فعالیت محدودتر حزب به وجود می آمد؛ چون اگر حزب در شرایط غیرمحدود به سر می برد، بعد از بخش، دیگر حوزه نداشت و همه افراد عضو یک بخش، یک حوزه محسوب می شدند. مثلاً حزب کمونیست پرتغال در هر کارخانه، کمیته بخش کارخانه، یا کمیته واحد کارخانه، که این کمیته برای خود شعب و کمیسیون های مختلف داشت. در جلسات عمومی آن همه افراد شرکت کرده،

تحلیل سیاسی را گرفته، رهنمود را نیز مطلع شده و به اجرای آن می پرداختند. تعداد اعضای حزب کمونیست پرتغال در کارخانه این قدر زیاد بود که بتواند این کار را انجام دهد، یعنی هم شرایط درونی حزبی و هم شرایط اجتماعی مهیا بود. در مورد حزب توده، چون هم تعداد کم بود و هم محدودیت داشت، از این حوزه ها به عنوان حلقه های واسط استفاده می کرد. به همین دلیل نام اینها حوزه است، نه واحد و نه کمیته حزبی. نمودار این حوزه ها چنین است:

عکس: ۱۲

حوزه: سازمان محل کار یا محل زندگی؟

حزب، اصول از پیش تعیین شده ای برای سازماندهی و ساختمان حزبی خود به کار نمی گرفت. از بدو آغاز فعالیت تشکیلات علنی، تغییرات ساختمانی در حزب دیده می شود که تا دستگیری، به ساختار اساسنامه ای نزدیک تر شده بود. اصولاً چنین مطرح می شد که می توان همه اشکال سازماندهی احزاب کارگری و کمونیستی جهان را مطالعه کرد و به عنوان تجربه از آنها استفاده نمود، اما نمی توان یک شکل را از جایی انتخاب و عیناً به کار گرفت، بلکه باید متناسب با شرایط ملی و اوضاع سیاسی و قدرت و توانایی حزب در هر کشور ساختار سازمانی متناسب را به وجود آورد. ولی آنچه به عنوان یک اصل در نظر گرفته شده بود و در اساسنامه حزب آمده بود، حتی المقدور ایجاد حوزه ها و سازمانهای حزبی بر اساس محل کار در یک محدوده جغرافیایی معین بود. حزب از ابتدا این اصل را مدنظر داشت. اما با توجه به کمیت سازمانی و عدم جاافتادگی سازمان حزبی، نمی توانست

در همه جا از این اصل پیروی کند و به آن وفادار باشد. مثلاً در شروع کار، حتی تعداد اعضا در یک کارخانه به اندازه یک حوزه نیز نمی‌رسید. لا-جرم نمی‌توانست حوزه یا سازمانی در محیط کار داشته باشد و از اشکال تلفیقی سود می‌جست. همینطور، ایجاد سازمانهای حزبی بر اساس اساسنامه نیز تدریجی بود. در ابتدا قادر نبود به طور منظم تمام سازمانهای بخش و شهر و استان (ایالت) را به وجود آورد. کما اینکه به هنگام دستگیری که چهار سال از فعالیتش می‌گذشت، هنوز چنین سازمانهایی با ساختار یکسان در سراسر کشور نداشت. به همین دلیل در مسیر دوران چهارساله می‌توان انواع ساختارها را در جاهای مختلف دید.

سازمان محل کار

همانطور که گفته شد، سازمان محل کار، شکل ایده آل ساختار سازمانی حزب است، زیرا از این طریق اعضای حزب می‌توانند در محیط کار و تولید خود مشی و سیاستهای حزب را به میان همکاران برده و در جهت تشکلهای توده ای آنها فعالیت کنند. البته همیشه برای حزب این امکان به وجود نمی‌آمد که در این یا آن کارخانه، اداره و یا مؤسسه به اندازه کافی عضو داشته باشد که لااقل حوزه و یا سازمان محل کار (چند حوزه) به وجود آورد. ممکن بود این نوع حوزه ها در یک بخش و در اوایل فعالیت سازمانی در یک شاخه، انواع گوناگون داشته باشند. چند نیروی فرهنگی که گاه متعلق به مناطق مختلف آموزش و پرورش و گاه متعلق به مدارس مختلف یک منطقه بودند، در اوایل، حوزه فرهنگیان را تشکیل می‌دادند، یا چند کارگر کارگاهی که متعلق به کارگاههای مختلف بودند، به علت آنکه تعداد اعضا در یک کارگاه به یک حوزه نمی‌رسید، در کنار هم قرار گرفته و در شاخه کارگری، حوزه کارگاهی تشکیل می‌دادند. همینطور در کارخانه هایی که تعداد اعضایش به یک حوزه نمی‌رسید، اعضای حزبی در کنار هم قرار گرفته و در مجموع یک حوزه کارگری کارخانه تشکیل می‌دادند که در اوایل، به شاخه کارگری متصل بود. نظیر این شاخه ها برای زنان، دانشجویان، کارمندان، دهقانان نیز وجود داشت. سپس این حوزه ها با ایجاد بخشهای جغرافیایی مشخص در بخش قرار گرفتند. چون بخش یک سازمان محیط زندگی نیز بود، حوزه های محل زندگی نیز بر اساس اساسنامه به وجود آمدند. در اواخر فعالیت، حزب توانسته بود در برخی از کارخانه های بزرگ، برخی ادارات و مؤسسات بزرگ، حوزه های محل کار و گاه سازمان محل کار به وجود آورد. ولی آن طور که گفته می‌شد و به چشم هم دیده شد هنوز فاصله زیادی با ایجاد حوزه های محل کار در تمام

کارخانجات، مؤسسات و ادارات وجود داشت با اینکه تشکیل کمیته محل کار یا کارخانه در اساسنامه پیش بینی شده بود اما در عمل حزب نتوانست در هیچ محل کاری، کمیته محل کار داشته باشد. این، بیش از هر چیز، به خاطر عدم رشد سازمانی و جذب نیرو در محل کار بود.

سازمان محل زندگی

از آنجا که برای حزب مقدر نبود همه اعضا را در حوزه های محل کار سازمان دهد (مانند: کارمندان متفرق آموزش و پرورش، شرکتهای خصوصی، شعب مختلف بانکها، شهرداریها و غیره، بازنشستگان ادارات و کارخانجات، پیشه وران غیر کارگاهی، دانشجویان، زنان خانه دار و بیکاران) این اقشار را در سازمان محل زندگی و در شاخه های بخش جغرافیایی متشکل می کرد و از آنها حوزه های ترکیبی به وجود می آورد. در این اواخر، برای محلی کردن حوزه ها و به وجود آوردن سازمان محله تلاش می شد، که فقط در چهارچوب طرح باقی ماند و عملی نشد. این حوزه ها بیشتر روی تشکل های توده ای محلی فعالیت می کردند، ضمن آنکه در محل کار نیز می بایست نقش فعالی می داشتند. در عین حال که حزب به حوزه های محل کار اولویت می داد، اما در عمل، حوزه های محل زندگی تعداد بیشتری از اعضای حزبی را می پوشاند تا حوزه های محل کار. اگرچه حزب موفق نشده بود حوزه ها و سازمان محله را به وجود آورد، اما موفق شده بود حوزه های محل زندگی را ایجاد کند. بدین ترتیب کلیه افرادی که در حوزه های محل زندگی متشکل شده بودند، خانه شان در همان محدوده جغرافیایی بخش می بود. به جز موارد استثنایی؛ مانند اعضای آزمایشی. (۱)

سازمان پایه: شاخه

همانگونه که دیدیم، حوزه های حزب توده به سه سطح رده سه (آزمایشی و رسمی)، رده دو و رده یک تقسیم می شد. حوزه مسئولین رده یک، در واقع ارگان مدیریت و سازماندهی حوزه های زیردست خود بود و حوزه مسئولین شاخه خوانده می شد. در «سازمان ایالتی تهران» (سات) به علت گسترش اعضای حزب، چنین تقسیم بندی پدید شده بود. بنابراین پس از «حوزه»، کوچکترین واحد سازمانی حزب توده را «سازمان شاخه»

تشکیل می داد، که توسط «حوزه مسئولین شاخه»، یا «حوزه مسئولین رده یک» اداره می شد. نمودار یک «سازمان شاخه» در «سازمان ایالتی تهران» (سات) چنین بود:

عکس : ۱۳

در رابطه با شمای فوق چند توضیح ضروری است:

۱- برای ساده تر شدن موضوع، اعضای کلیه واحدهای حزبی را، حداقل ۳ نفر، حساب کردیم. در شرایط سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸، این اعضا گاه بیشتر و معمولاً بین ۳ تا ۵ نفر در نوسان بود.

۲- باید توجه داشت که گاه برخی از مسئولین رده یک یا رده دو، بیش از یک حوزه را اداره می کردند. بنابراین شمای سازمان شاخه ها در موارد مختلف، متفاوت بود.

۳- معمولاً هر یک از اعضای حزب توده (رسمی یا آزمایشی) دارای یک یا چند هوادار یا سمپاتیزان بودند. این افراد، واجد معیارهای کامل عضویت در حزب توده نبودند، ولی تحت تأثیر القائات فرد توده ای به حزب توده و اتحاد شوروی گرایش داشتند. این افراد در «ارتباط فردی» با عضو حوزه قرار داشتند و در جلسات حزبی، گزارش وضعیت آنان و مراحل پیشرفت کار «عضو» یا «هوادار» بررسی می شد.

۴- حوزه مسئولین رده یک (مسئولین شاخه)، هر چند عملاً آرکان و مدیریت شاخه بود، ولی «کمیته» خوانده نمی شد، زیرا از نظر اساسنامه حزب توده، پائین ترین کمیته حزبی «کمیته بخش» است.

بنابراین تصمیم گیری های حوزه مسئولین شاخه تنها در کمیته بخش رسمیت می یافت و مسئول شاخه (سرشاخه) تنها به عنوان عضو و نماینده کمیته بخش، دارای اختیاراتی در اداره شاخه بود.

سازمان بخش

اساسنامه حزب توده، «سازمان بخش» را دومین سازمان حزبی پس از سازمان پایه (حوزه) ذکر می کرد. در تقسیمات سازمانی حزب توده، علیرغم گستردگی، واحدهای زیر کمیته بخش، «حوزه» خوانده می شدند و نه «کمیته». در رأس سازمان بخش، واحد حزبی «کمیته بخش» قرار داشت. «کمیته بخش»، پائین ترین واحد تصمیم گیرنده حزبی (کمیته) بود که محدوده جغرافیایی معینی را زیر پوشش داشت و بر اساس همین محدوده جغرافیایی سازمان یافته بود.

«سازمان بخش» در برگیرنده شاخه های مختلف بود و مسئولین حوزه های رده یک (سرشاخه ها) در کمیته بخش عضویت داشتند. در «کمیته بخش» علاوه بر مسئولین شاخه ها، مسئول سازمان جوانان بخش «سازمان جوانان توده ایران» و مسئول سازمان زنان بخش «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» نیز که دارای سازمان مستقلی بودند، عضویت داشتند. بنابراین «کمیته بخش»، علاوه بر سازمان حزبی بخش، اداره سازمان جوانان بخش و سازمان زنان بخش را نیز به عهده داشت.

طبق رهنمودهای «شعبه تشکیلات کل» کمیته مرکزی حزب توده، عضویت مسئولین سازمانهای زنان و جوانان بخش در کمیته بخش، صرفاً حالت نمایندگی سازمان مربوطه را نداشت که مسئولین فوق در زمینه مسایل سازمان خود استقلال داشته باشند. بلکه مسئولین سازمان جوانان و سازمان زنان، عضو کامل کمیته بخش محسوب می شدند، بنابراین علاوه بر اینکه به طور عمودی تابع رهبری سازمان خود بودند، به طور افقی نیز تابع کمیته بخش بودند. (۱)

این «رهبری دوگانه»، در بسیاری موارد سبب تعارض میان رهنمودهای رهبری سازمان جوانان و سازمان زنان با رهنمودهای حزبی می شد و از مشکلات مسئله ساز و مبتلا به سازمان حزب توده بود. این رهبری دوگانه، عمدتاً برای اعمال کنترل بیشتر بر سازمان های جوانان و سازمان زنان ایجاد شده بود. تجربه سالهای ۱۳۳۰، که سازمان جوانان توده، به رهبری مهندس نادر شرمینی خود را به یک سازمان رقیب حزب تبدیل کرده بود، باعث شد تا مسئولین حزب توده در هر رده تشکیلاتی، پیوند محکمی با واحد هم عرض و افقی سازمان جوانان و سازمان زنان ایجاد کنند. عملاً این کنترل مضاعف نیز کارساز نبود و

۱- . مراجعه شود به: توضیح درباره مسایل سازمانی (جزوه درونی حزب توده، نوشته ف. م. جوانشیر)، صص ۸۳ - ۸۴.

عموماً میان سازمان بخش جوانان با سازمان حزبی بخش، رقابت وجود داشت.

در سازمان زنان (از آنجا که به طور اساسنامه ای و رسمی، یک سازمان حزبی محسوب نمی شد)، مسئول تشکیلات دمکراتیک زنان، در واقع مسئول «فراکسیون حزب» در تشکیلات دمکراتیک زنان بخش مربوطه بود و به عنوان مسئول فراکسیون فوق، در کمیته بخش عضویت داشت. از دیدگاه اساسنامه حزب توده، عالیترین ارگان های رهبری سازمانهای حزبی (سازمان بخش، سازمان شهر، سازمان ولایت و ایالت)، به جز سازمان کشوری، کنفرانسهای حزبی سازمان مربوطه بود. به عبارت دیگر، طبق اساسنامه، عالیترین ارگان سازمان بخش، کنفرانس بخش؛ سازمان ناحیه، کنفرانس ناحیه و ... بود. در سطح سازمان کشوری، عالیترین ارگان «کنگره حزبی» بود و نه «کنفرانس حزبی». این کنفرانسها باید هر سال یک بار در سطح بخش و شهر و ولایت و هر دو سال یک بار در سطح «سازمان ایالتی» تشکیل می گردید و از جمله وظایف آن انتخاب کمیته مربوطه و انتخاب نماینده ای برای کنفرانس سازمان بالاتر بود. نمایندگانی که از طریق این کنفرانسهای حزبی انتخاب می شدند، در نهایت در کنگره حزبی شرکت می کردند، که عالیترین ارگان رهبری حزب بود. با توضیح فوق مشخص می شود، که اختیارات «کمیته بخش»، به عنوان عالیترین ارگان رهبری سازمان بخش، اعتباری و به نمایندگی از سوی «کنفرانس سازمان بخش» است، که طبق اساسنامه باید سالی یک بار تشکیل شود. ولی در واقع، این الگوی «دمکراتیک» در سازمان حزب توده هیچگاه اجرا نشد و «کمیته بخش» اقتدار و اختیار خود را نه از کنفرانس سازمان بخش، بلکه از کمیته بالاتر حزبی (کمیته ناحیه) و کمیته بالاتر نیز به نوبه خود از ارگان بالاتر و در نهایت از کمیته مرکزی دریافت می داشته است. بنابراین، اصولاً این کمیته ها، به آن دلیل که موجودیت خود را نه از کنفرانس سازمان خود، بلکه از ارگانهای بالاتر دریافت می داشته اند، طبق اساسنامه حزب، فاقد مشروعیت اساسنامه ای بوده اند. رهبری حزب توده این انتصابی بودن ارگانهای حزبی (از بالا به پایین) را در برابر اعضا، همواره به «شرایط خاص» سیاسی کشور توجیه می کرد و هیچگاه، به دلیل سهولت رهبری متمرکز و دیکتاتورمنشانه، اصل «دمکراسی حزبی» را، طبق اساسنامه خود، مراعات نکرد. این نقص دمکراسی حزبی، بیماری تاریخ چهل و چند ساله حزب توده و عامل پرورش اعضای حزب با روحیه «تابع و متبوعی»، «رئیس و مرئوسی» و «اطاعت کورکورانه» بود. طبق اساسنامه حزب توده، کمیته های حزبی (در همه سطوح: از کمیته بخش تا کمیته مرکزی) باید بوسیله یک «هیأت اجرائیه» اداره شوند. هیأت اجرائیه کمیته از میان خود

«دبیران کمیته» را انتخاب می کند. هر چند در سطوح کمیته مرکزی و کمیته های ایالتی چنین الگوی سازماندهی وجود داشت (البته نه به شکل انتخابی بلکه به شکل انتصابی و از بالا)، ولی در سطوح پائین تر (کمیته شهر و ناحیه و بخش) چنین نبود و کمیته توسط مسئولین انتصابی از سوی ارگان های بالاتر اداره می شد.

در کمیته بخش، علاوه بر مسئولین تشکیلاتی (سرشاخه ها) و مسئولین «سازمان جوانان توده» و «تشکیلات دمکراتیک زنان»، مسئولین کمیسیونهای بخش نیز عضویت داشتند. این مسئولین، فاقد جلسات کمیسیونهای خود بودند، ولی فعالیت های کمیسیونهای مربوطه را در عرصه سازمان بخش خود سامان می دادند و در جلسه کمیسیون مربوطه در سطح ناحیه شرکت می کردند. به عنوان مثال، مسئول تبلیغات بخش فاقد جلسه کمیسیون بخش بود، ولی به عنوان مسئول تبلیغات بخش در جلسه کمیسیون تبلیغات ناحیه شرکت می کرد.

اعضا امور کمیسیونهای سازمان بخش، عبارت بود از: ۱- مسئول تشکیلات (که همان مسئول کمیته بخش بود) ۲- مسئول کارگری ۳- مسئول اطلاعات (خبر) ۴- مسئول امور توده ای ۵- مسئول تعلیمات (آموزش) ۶- مسئول تبلیغات.

لازم به توضیح است که الزاماً اداره امور کمیسیونهای فوق به معنای عضویت یک فرد جدید در کمیته بخش نبود و مسئولین تشکیلاتی (سرشاخه ها) گاه دارای وظایف و عملکرد کمیسیونی نیز بودند.

سازمان بخش را می توان با نمودار زیرین نمایش داد. خط نقطه چین (.....) بیانگر رابطه غیراصولی و خط پر (____) بیانگر رابطه اصلی است.

در سال ۱۳۶۱، «سازمان ایالتی تهران» (سات) دارای حدود ۴۰ سازمان بخش بود.

سازمان شهر (ناحیه)

طبق اساسنامه حزب توده، سومین واحد سازمانی حزب، پس از سازمان پایه (حوزه) و سازمان بخش، «سازمان شهر» بود، که در رأس آن باید «کمیته شهر»، منتخب کنفرانس سازمان شهر، قرار می داشت.

در سازمان حزب توده، پس از انقلاب اسلامی ایران، در برخی از شهرهای کشور، «سازمان شهر» به وجود آمد.

شهر تهران به علت گستردگی، از نظر موازین تشکیلاتی حزب توده، به نواحی مختلف جغرافیایی تقسیم می شد و سازمان ناحیه در تهران مساوی با سازمان شهر در سایر نقاط کشور بود. به عبارت دیگر، سازمان ناحیه در تهران دارای همان حقوق اساسنامه ای سازمان شهر در سایر نقاط بود. به طور مثال، اگر یک عضو کمیته شهر رشت به تهران منتقل می شد، عضو کمیته یکی از نواحی تهران می گردید. بنابراین در سازمان ایالتی تهران، سازمان شهر وجود نداشت و ارگان مافوق کمیته های نواحی، «کمیته ایالتی تهران» بود.

در تهران، سازمان ناحیه دربرگیرنده یک محدوده جغرافیایی معینی بود که به چند بخش تقسیم می شد. در رأس «سازمان ناحیه»، «کمیته ناحیه» قرار داشت، که مانند بخش، از نظر اساسنامه نماینده برگزیده کنفرانس ناحیه است و در فاصله بین دو اجلاس کنفرانس ناحیه، رهبری سازمان ناحیه را به عهده دارد، ولی عملاً در طول تاریخ حزب توده، «کمیته ناحیه» یک ارگان انتصابی از بالا بوده است.

در کمیته ناحیه، مسئولین بخش های تحت پوشش آن ناحیه عضویت داشتند. در کمیته ناحیه، علاوه بر مسئولین کمیته های بخش، مسئول سازمان جوانان ناحیه «سازمان جوانان توده ایران» و مسئول سازمان زنان ناحیه «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» نیز که دارای سازمان مستقلی بودند، عضویت داشتند. بنابراین، کمیته ناحیه، علاوه بر سازمان حزبی ناحیه، مدیریت سازمان جوانان ناحیه و سازمان زنان ناحیه را نیز به عهده داشت. توضیحاتی که درباره رابطه عمودی و افقی مسئولین سازمان جوانان و تشکیلات زنان بخش داده شد، در سطح ناحیه و ارگانهای بالاتر نیز مصداق دارد.

در جنب کمیته ناحیه، ارگانهای کارشناسی و تخصصی به نام «کمیسیون» وجود داشت. کمیسیونهای ناحیه دارای جلسات منظم هفتگی بوده و در آن مسئولین کمیسیون کمیته های بخش شرکت داشتند. بنابراین، در جلسات کمیته ناحیه علاوه بر مسئولین

شکیلاتی (مسئولین کمیته های بخش) و مسئولین ناحیه «سازمان جوانان توده» و ناحیه «تشکیلات دمکراتیک زنان»، مسئولین کمیسیونهای ناحیه نیز عضویت داشته اند.

در این رابطه، توجه اکید به تفاوت ارگانهای «کمیته» و «کمیسیون» ضروری است. اصولاً در عرف متداول جامعه شناسی سیاسی، واژه «کمیته» به یک واحد تصمیم گیرنده و اجرائی اطلاق می شود و واژه «کمیسیون» به یک واحد کارشناسی و تخصصی، که فی نفسه فاقد قدرت تصمیم گیری و اجرائی است. بنابراین در همه احزاب، ارگانها و سازمانهای سیاسی معمولاً «کمیسیون» یک ارگان مشاوره و کارشناسی است و نه ارگان تصمیم گیری و اجرائی. در سازمان حزب توده نیز چنین بود.

در سازمان ناحیه، در جوار ارگان رهبری آن (کمیته ناحیه)، کمیسیونهای کارشناسی قرار داشت. کمیسیونهای فوق دارای اعضا خاص (خبرگان در عرصه فعالیت کمیسیون مربوطه) و دارای جلسات ویژه بود، که در آن مسئولین امور کمیسیونی بخش ها شرکت داشتند و مسئولین کمیسیونهای فوق عضو کمیته ناحیه بودند. مسئولین کمیسیونها الزاماً افراد جداگانه ای نبوده و گاه خود مسئولین کمیته های بخش، علاوه بر مسئولیت تشکیلاتی، مسئولیت کمیسیون را نیز برعهده داشتند. یعنی علاوه بر اداره بخش مربوطه، یک یا چند کمیسیون را نیز اداره می کردند.

کمیسیونهای ناحیه با کمیسیونهای سازمانهای بالاتر حزبی مرتبط بودند. مثلاً مسئول کمیسیون تبلیغات ناحیه در جلسه کمیسیون تبلیغات سازمان ایالتی و مسئول کمیسیون تبلیغات سازمان ایالتی در شعبه تبلیغات کمیته مرکزی (شعبه مرکزی تبلیغات) شرکت داشت (مسئول کمیسیون تبلیغات سازمان ایالتی تهران به علت اهمیت، معاون شعبه مرکزی تبلیغات بود). بدین ترتیب، «شعبه مرکزی تبلیغات» از طریق کمیسیونهای ایالتی - ناحیه ای و از طریق مسئول تبلیغات بخش دارای ارتباط عمودی و کارشناسی (کمیسیونی) با همه سازمانهای حزبی بود. ولی هر کمیسیون تابع کمیته سازمان مربوطه بود و رهنمودهای خود را از ارگان رهبری سازمان خود (کمیته مربوطه) دریافت می داشت. بنابراین، رهنمودهای کمیسیونی از دو کانال رابطه کمیسیونی (عمودی) و رابطه تشکیلاتی (افقی) دریافت می شد. در این دو نوع رابطه، اصالت با رابطه تشکیلاتی (افقی) بود و اجرای رهنمودهای عمودی (از کمیسیون بالاتر) باید به تصویب کمیته ناحیه می رسید. بنابراین، نوع رابطه کمیسیونهای ناحیه با ارگانهای بالاتر کمیسیونی و با کمیته هم عرض، به رابطه سازمان جوانان و سازمان زنان با ارگانهای بالاتر و با کمیته حزبی هم عرض شباهت داشت.

در سطح سازمان ناحیه، کمیسیونهای زیر (مرکب از مسئولین کمیسیونی بخشها) وجود

داشت: کمیسیون تشکیلات، کمیسیون اطلاعات (که اختصاراً «خبر» خوانده می شد)، کمیسیون کارگری، کمیسیون امور توده ای، کمیسیون آموزش (تعلیمات)، کمیسیون تبلیغات.

سازمان ایالتی تهران (سات) در سالهای ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸ به ۶ ناحیه با محدوده معین جغرافیایی (شمال، مرکز، جنوب، شرق، غرب، شهری و کرج) و یک ناحیه ویژه (شامل حوزه های کارکنان دبیرخانه مرکزی حزب) تقسیم می شد، یعنی جمعاً ۷ ناحیه را دربرمی گرفت.

در سال ۱۳۶۰، این ساختار دگرگون شد و «سات» به ۱۲ ناحیه دارای محدوده جغرافیایی معین و یک ناحیه فاقد محدوده جغرافیایی (حوزه های دبیرخانه) تقسیم گردید. هر ناحیه دارای یک شماره رمز بود. اسامی نواحی ۱۳ گانه فوق به شرح زیر است: ناحیه شمال، ناحیه مرکز ۱، ناحیه مرکز ۲، ناحیه جنوب ۱، ناحیه جنوب ۲، ناحیه شرق ۱، ناحیه شرق ۲، ناحیه غرب ۱، ناحیه غرب ۲، ناحیه غرب ۳، ناحیه شهری، ناحیه کرج، ناحیه صفر (دبیرخانه). در ادامه برای آشنایی بیشتر با سازمان ناحیه، شمای ناحیه مرکز ۲ سازمان ایالتی تهران (با حدود ۶۰۰ عضو و هوادار و سمپات) درج شده است:

سازمان ولایت (شهرستان)

طبق اساسنامه حزب توده، چهارمین واحد سازمانی حزب، پس از سازمان پایه (حوزه) و سازمان بخش و سازمان شهر، «سازمان ولایتی» بود. (۱)

طبق اساسنامه، ارگان رهبری سازمان ولایتی (که اصطلاحاً شهرستان نامیده می شد)، باید مانند سازمان های حزبی، کنفرانس شهرستان می بود که به مدت یک سال «کمیته شهرستان» را به نیابت از خود انتخاب می نمود و کمیته شهرستان باید به وسیله هیأت اجرائیه و توسط دبیران کمیته اداره می شد. (۲)

در سازمان حزب توده، عملاً چنین نبود و مانند سایر سازمان های حزبی، کمیته شهرستان مستقیماً توسط ارگان بالاتر (شعبه شهرستانهای کمیته مرکزی) منصوب می شد و تابع مسئول مربوطه در این ارگان بود. در تهران، «سازمان شهرستان» (ولایت) وجود نداشت.

سازمان ایالتی

پنجمین واحد سازمانی حزب توده پس از سازمان پایه (حوزه)، سازمان بخش، سازمان شهر (در تهران: سازمان ناحیه) و سازمان ولایت (شهرستان)، «سازمان ایالتی» بود که محدوده جغرافیایی معینی را زیرپوشش داشت. ارگان رهبری سازمان ایالتی نیز مانند سایر سازمانها (حوزه، بخش، شهر، شهرستان) «کنفرانس ایالتی» بود، که باید هر دو سال یک بار (۳) تشکیل می شد و «کمیته ایالتی» را به عنوان قائم مقام خود انتخاب می نمود. «کمیته ایالتی» نیز باید در پلنوم های خود از میان اعضا، «هیأت اجرائیه» کمیته ایالتی و از میان اعضای هیأت اجرائیه، هیأت دبیران کمیته ایالتی را انتخاب می نمود.

البته این اصول صوری و اساسنامه ای بود و در عمل، اعضای کمیته ایالتی در تهران توسط هیأت سیاسی کمیته مرکزی منصوب می شدند و تابع «شعبه تشکیلات کل کمیته مرکزی» بودند. در شهرستانها نیز، اعضای کمیته های ایالتی توسط «شعبه تشکیلات کل کمیته مرکزی» منصوب می شدند.

در کمیته ایالتی تهران، مسئولین تشکیلاتی (مسئولین کمیته های ناحیه) و مسئولین

۱- . اساسنامه، ص ۱۰.

۲- . اساسنامه، ص ۱۳.

۳- . اساسنامه، ص ۱۲.

کمیسیونهای کمیته ایالتی (شعب) عضویت داشتند. رابطه کمیته و کمیسیون در کمیته ایالتی طبق همان الگویی بود که در بحث سازمان ناحیه توضیح داده شد.

سازمان کشوری

طبق الگوی سازمانی حزب توده که در اساسنامه آن مندرج است، آخرین حلقه این ساختار تشکیلاتی، سازمان کشوری بود که مجموعه سازمان حزب در سراسر ایران را در بر می گرفت.

عالی ترین ارگان رهبری، سازمان کشوری کنگره حزبی بود که از نویسندگان منتخب کنفرانسهای ایالتی و منتخب از کنگره «فرقه دمکرات آذربایجان» تشکیل می شد. (۱)

«فرقه دمکرات آذربایجان» در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، مستقل از حزب توده و به دستور میرجعفر باقروف، دبیرکل حزب کمونیست و دیکتاتور آذربایجان شوروی و به منظور تجزیه آذربایجان ایران تشکیل شد و در سال ۱۳۲۴ به تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان دست زد.

پس از شکست فرقه، در پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب توده در خارج از کشور (۱۳۳۹) و به دستور حزب کمونیست شوروی، سازمان فرقه به طور رسمی در سازمان کشوری حزب توده ادغام شد. در عین حال برای حفظ «هویت قومی» فرقه، مقرر شد سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان به نام «فرقه دمکرات آذربایجان» خوانده شود.

اساسنامه حزب توده این توافق را چنین منعکس می سازد:

سازمان حزب توده ایران در آذربایجان از نظر سنن پراعتبار انقلابی خلق آذربایجان دارای کمیته مرکزی با حقوق کمیته ایالتی است. این سازمان به نام «فرقه دمکرات آذربایجان» نامیده می شود. (۲)

بنابراین، تنها سازمان ایالتی حزب توده که نام جداگانه ای داشت و کمیته ایالتی آن «کمیته مرکزی» خوانده می شد و «کنفرانس» آن دارای نام «کنگره فرقه» بود، (۳) سازمان حزب در آذربایجان بود.

به هر روی، در ساختار تشکیلاتی حزب توده، نمایندگان منتخب کنفرانس سازمان

۱- . اساسنامه، ص ۱۴.

۲- . اساسنامه، ص ۱۰.

۳- . اساسنامه، ص ۱۰.

بخش باید نمایندگان خود را به کنفرانس سازمان شهر، نمایندگان کنفرانس سازمان شهر به کنفرانس سازمان ولایت، نمایندگان ولایت به کنفرانس ایالتی (و در مورد آذربایجان به «کنگره فرقه») اعزام می کردند و در نهایت نمایندگان کنفرانسهای سازمانهای ایالتی سراسر کشور باید کنگره حزبی را به عنوان عالیترین ارگان رهبری حزب تشکیل می دادند.

طبق اساسنامه، کنگره حزبی باید هر سه سال یکبار تشکیل می شد.^(۱) ولی در تاریخ حزب توده تنها دو کنگره تشکیل شد:

کنگره اول (۱۰ مرداد ۱۳۲۳ با شرکت ۱۶۴ نماینده در کلوپ مرکزی حزب در تهران) و کنگره دوم (۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ با شرکت ۱۱۸ نماینده در کلوپ مرکزی در تهران). از آن تاریخ به بعد (یعنی قریب به ۴۰ سال) کنگره ای تشکیل نشد و این اساسی ترین رکن اساسنامه حزب توده اجرا نگردید. عدم تشکیل کنگره به عنوان یکی از اصول پایه ای احزاب کمونیست، اصل «مرکزیت دمکراتیک» را در حزب توده به مرکزیت مطلق و خودکامه تبدیل کرد.

در طول تاریخ ۴۰ ساله فوق، همواره معترضین حزب توده، با استناد به اساسنامه و اصل «مرکزیت دمکراتیک»، کمیته مرکزی حزب توده را فاقد مشروعیت و انتصابی می خواندند، زیرا منتخب کنگره نیست. لازم به توضیح است که از اعضای کمیته مرکزی حزب توده منتخب کنگره دوم، امروزه تنها عدده انگشت شماری زنده اند و به اصطلاح در کمیته مرکزی حزب (در خارج از کشور) عضویت دارند و سایر اعضای آن در طول ۴۰ سال پس از کنگره دوم انتصابی بوده اند.

مهمترین وظیفه کنگره حزبی، انتخاب کمیته مرکزی است که در فاصله تشکیل دو کنگره و به عنوان قائم مقام کنگره (نمایندگان سازمان کشوری حزب) رهبری حزب را به دست داشت.

کنگره، علاوه بر کمیته مرکزی باید ارگان دیگری را نیز به عنوان کمیسیون نظارت مرکزی تعیین می کرد که وظیفه آن نظارت بر اجرای صحیح تصمیمات کمیته مرکزی و نظارت بر امور مالی کمیته مرکزی است.^(۲)

ارگان فوق در اساسنامه اول حزب توده (مصوب کنگره اول)، «کمیسیون تفتیش مرکزی» خوانده می شد و افراد زیر به عنوان اعضای کمیسیون تفتیش مرکزی انتخاب

۱- . اساسنامه، ص ۱۲.

۲- . اساسنامه، ماده ۳۲ (ص ۱۷).

شدند: ۱- دکتر مرتضی یزدی، ۲- دکتر حسین جودت ۳- عبدالحسین نوشین ۴- خلیل ملکی ۵- مهندس علی علوی ۶- رضا روستا ۷- احمد قاسمی ۸- دکتر نورالدین کیانوری ۹- ضیاء الموتی. (۱)

البته عملاً ارگان فوق نتوانست در فاصله بین کنگره اول و دوم حزب وظیفه خود (نظارت بر فعالیت کمیته مرکزی) را انجام دهد و به دسته بندی مقابل کمیته مرکزی (مرکب از ۱۱ نفر) تبدیل شد. کنگره دوم حزب، وجود دو ارگان رهبری هم عرض (کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش مرکزی) را منافی با اصل مرکزیت و وحدت رهبری تشخیص داد. (۲) نورالدین کیانوری که در کنگره اول عضو کمیسیون تفتیش مرکزی بود، در مقاله ای چنین نوشت:

بزرگترین این نقص ها (در اساسنامه سابق حزب) که پس از کنگره اول در عمل محسوس شد وجود دو ارگان انتخاب شده کنگره در مقابل هم و مسئول در مقابل کنگره به نام کمیته مرکزی و تفتیش کل بود... در اساسنامه مصوبه دومین کنگره فقط یک ارگان رهبری نمایندگی کنگره را به عهده دارد و آن کمیته مرکزی حزب است. (۳)

به همین دلیل، در کنگره دوم، «کمیسیون تفتیش مرکزی» نقش خود را به عنوان یک ارگان موازی و ناظر بر فعالیتهای کمیته مرکزی از دست داد و به یکی از کمیسیون های کمیته مرکزی (یعنی تابع کمیته مرکزی) تبدیل شد.

طبیعی است که با چنین جایگاهی کمیسیون فوق قادر به اجرای نقش و علت وجودی خود نبود.

بعدها، در سومین اساسنامه حزب توده (مصوب پلنوم هفتم - پلنوم وحدت با فرقه دمکرات آذربایجان - ۱۳۳۹) مجدداً «کمیسیون تفتیش مرکزی» با وظایف: الف- نظارت بر اجرای صحیح تصمیمات کمیته مرکزی ب - نظارت بر امور مالی کمیته مرکزی، مطرح شد. (۴) این کمیسیون باید منتخب کنگره و ارگان موازی کمیته مرکزی می بود. در عین حال، در سایر سازمانهای حزبی نیز به موازات هر کمیته حزبی، باید یک کمیسیون تفتیش با وظایف فوق وجود می داشت. با این حال در اساسنامه فوق قید شده بود:

۱- . کمونیزم در ایران، صص ۲۷۲-۲۷۳.

۲- . اسناد و دیدگاه ها، ص ۱۳۷.

۳- . اسناد و دیدگاه ها، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۴- . اسناد و دیدگاه ها، ص ۴۲۳.

تبصره- تا تشکیل کنگره سوم حزب توده ایران کمیسیونی که پلنوم کمیته مرکزی از بین اعضا و مشاورین خود انتخاب می کند وظایفی را که به عهده تفتیش مرکزی است انجام خواهد داد. (۱)

بدین ترتیب، عملاً این ارگان به یکی از کمیسیونهای تابع کمیته مرکزی تبدیل شد و علت وجودی آن، به عنوان یک ارگان مستقل منتخب کنگره و مسئول در برابر کنگره و مأمور بر نظارت اعمال کمیته مرکزی، لوث گردید. پس از انقلاب اسلامی ایران، در اساسنامه جدید حزب توده، که در سال ۱۳۶۰ منتشر شد، تبصره فوق حذف شد و نام «کمیسیون تفتیش مرکزی» به «کمیسیون نظارت مرکزی» تغییر یافت. طبق این اساسنامه جدید، ارگان فوق که توسط کنگره حزب انتخاب می شد، باید ارگان رهبری موازی کمیته مرکزی و ناظر بر اقدامات کمیته مرکزی می بود، ولی عملاً این ارگان در حزب توده وجود خارجی نداشت.

فرج الله میزانی (ف. م. جوانشیر) دبیر دوم حزب توده و مسئول تشکیلات کل در جزوه درون حزبی، توضیحی درباره مسایل سازمانی می نویسد:

به علت شرایط دشوار کار پنهانی تاکنون کمیسیون نظارت مرکزی انتخاب نشده و فعالیت نکرده است و تجربه ای از کار آن در دست نیست. (۲)

همانگونه که دیدیم، این ادعا صحت ندارد. «کمیسیون تفتیش مرکزی» (یا «نظارت مرکزی») در فاصله کنگره اول تا دوم حزب توده (مرداد ۱۳۲۳- اردیبهشت ۱۳۲۷) وجود داشت، ولی از آنجا که طبق اساسنامه، ارگان فوق نقش ارگان رقیب کمیته مرکزی را ایفا می کرد، منحل شد تا «مرکزیت» هر چه بیشتر در جهت ایجاد یک سازمان بی اراده و مکانیکی که اهداف آن را بهتر تأمین کند، ایجاد گردد. ولی از آنجا که طبق اصول سازمانی احزاب کمونیست، وجود چنین ارگان بازرسی، لازمه دموکراسی حزبی یا اصل «مرکزیت دموکراتیک» شمرده می شد، نام آن در اساسنامه حفظ شد.

کنفرانس کشوری، «پلنوم وسیع» و «کنفرانس ملی»

در دومین اساسنامه حزب توده (مصوب کنگره دوم - اردیبهشت ۱۳۲۷)، علاوه بر «کنگره حزب»، اجلاسهایی به نام «کنفرانس کشوری» نیز پیش بینی شده بود. این کنفرانس

۱- . اسناد و دیدگاه ها، ص ۴۳۳.

۲- . توضیحی درباره مسایل سازمانی، ص ۶۸.

باید اقلأ هر سال يك بار تشكيل مي شد كه در آن اعضاي كميته مركزي (اصلي و مشاور) و نمايندگان كميته هاي ايالتي و ولايتي حزب شركت داشتند. در عين حال اساسنامه فوق حدود اختيار اين كنفرانس را مشخص مي سازد:

كنفرانس كشوري جلسه مشورتي است و براي بحث در اطراف مسايل مهم تشكيل مي گردد. (۱)

به عبارت ديگر، «كنفرانس كشوري» در واقع نوعي سمينار از مسئولين درجه اول و درجه دوم و يك اجلاس مشورتي و كارشناسي بوده و فاقد هرگونه اختيار اجرائي و تصميم گيري بود. كنفرانس كشوري نمي توانست جايجزين كنگره حزبي (به عنوان عاليترين ارگان تصميم گيرنده و اجرائي) شود.

در اساسنامه هاي بعدي حزب توده، ارگان فوق حذف گرديد، ولي عملاً هر از چندي در مهم ترين مقاطع تاريخي كادرهاي درجه يك حزبي به پلنوم هاي كميته مركزي دعوت مي شدند.

چنين پلنوم هايي، «پلنوم وسيع» خوانده مي شد. ولي اين پلنوم، يك ارگان اجرائي بود و اعتبار آن به رأی اعضاي كميته مركزي بود و نقش ساير مدعوين نقش مشورتي و تشريفاتي بود. بنابراين «پلنوم وسيع كميته مركزي» از نظر مضموني تشابهي با «كنفرانس كشوري» نداشت.

در تاريخ حزب توده ۳ «پلنوم وسيع» تشكيل شده است:

۱. پلنوم چهارم (وسيع) كميته مركزي: اين پلنوم با شركت ۱۵ تن از اعضاي سازمان مركزي با رأی قطعي و ۵۹ نفر از كادرهاي حزبي با رأی مشورتي از تاريخ ۵ تا ۲۶ تير ۱۳۳۶ در مسكو تشكيل شد. (۲) دليل اصلي تشكيل اين پلنوم وسيع، رسيدگي به بحران عميق حزب در پي شكست آن در جريان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. (۳)

۲. پلنوم هفتم (وسيع) كميته مركزي: اين پلنوم با شركت ۷۷ نفر از اعضاي كميته مركزي و كادرهاي حزبي در برلين شرقي (۲۸ تير - ۷ مرداد ۱۳۳۹) تشكيل شد. (۴) انگيزه اصلي تشكيل آن رسيدگي به اختلافات شديد دروني حزب بر سر مسئله «فرقه دمكرات

۱- اسناد و ...، ص ۱۵۹.

۲- اسناد و ...، ص ۳۶۱.

۳- كژراهه، صص ۱۶۵ - ۱۸۱.

۴- اسناد و ...، ص ۳۹۳.

آذربایجان» بود. (۱)

۳. پلنوم هفدهم (وسیع) کمیته مرکزی: این پلنوم در فروردین ۱۳۶۰ در تهران با شرکت اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی و تعدادی از کادرهای حزبی تشکیل شد. این اجلاس در واقع بیشتر یک حرکت نمایشی و تبلیغاتی برای جذب نیروهای داخلی کشور در شرایط نوین اجتماعی پس از انقلاب اسلامی و ضرورت تحکیم پایه های اقتدار و مشروعیت بخشیدن به رهبری جدید حزب (کیانوری و باند او) بود.

پس از انحلال حزب توده (۱۳۶۲)، اجلاسی توسط بقایای حزب توده (علی خاوری، حمید صفری و ...) به نام «کنفرانس ملی حزب توده ایران» تشکیل شد. هدف از این کنفرانس، که خود سرمنشاء بحران عمیق و فروپاشی بقایای حزب گردید، تجدید سازمان حزب اعلام شد. با توجه به توضیحاتی که درباره وظایف و کارکردهای کنفرانس، کنگره، کنفرانس کشوری و پلنوم وسیع داده شد، روشن است که این ارگان نوظهور، طبق اساسنامه و موازین تشکیلاتی حزب توده، فاقد «مشروعیت» بود.

همانگونه که ملاحظه شد، ساختار تشکیلاتی حزب توده، ساختاری متمرکز و هرم مانند بود. در قاعده این هرم، سازمان های پایه یا «حوزه» های حزبی قرار داشت. این حوزه های حزبی دربرگیرنده اعضای رسمی یا آزمایشی حزب بود و از طریق ارتباطات فردی یا محفلی، حزب را به هواداران یا سمپاتیانها مربوط می ساخت.

در بدنه این هرم کمیته های بخش، شهر، شهرستان (ولایت) و ایالت بر سازمانهای مربوطه فرمان می راندند.

در جوار کمیته های حزبی، کمیسیونهای حزبی قرار داشت. کمیته، یک ارگان رهبری (تصمیم گیرنده و اجرایی) بود و کمیسیون یک ارگان تخصصی یا کارشناسی.

هر کمیسیون تابع کمیته هم عرض خود بود؛ هر چند با کمیسیون بالاتر رابطه کارشناسی داشت.

در رأس هرم حزبی، کمیته مرکزی به عنوان عالیترین ارگان رهبری سازمان کشوری قرار داشت... کمیته مرکزی نیز دارای ارگانهای تخصصی و کارشناسی (کمیسیونی) بود.

همانگونه که پیش از این توضیح داده شد، در کمیته مرکزی حزب توده تمامی قدرت در دست «هیأت سیاسی»، سپس هیأت دبیران و در نهایت دبیر اول متمرکز بود.

این ساختار متمرکز و هرم مانند را می توان با شمای زیر نشان داد:

ص : ۴۳۰

عکس : ۱۵

...

ساختار فوق، سازمان اساسنامه ای حزب توده را در بر می گیرد که تنها بر چارچوب کلی سازمان کشوری حزب توده و سازمانهای ایالتی تهران و شهرستانها (معروف به «سازمان علنی» حزب) انطباق داشت.

سازمانهای مخفی و نظامی حزب توده، هر چند در چارچوب کلی در هرم فوق می گنجید و تابع کمیته مرکزی بود، ولی دارای ساختار درونی ویژه ای بود. در شرایط فعالیت مخفی، ساختار فوق تنها در چهارچوب کلی و رهبری مجموعه هرم سازمان کشوری توسط کمیته مرکزی قابل تطبیق بوده و از نظر روابط واحدهای حزبی با کمیته مرکزی دارای ساختار ویژه ای بود که «ساختار غیرمتمرکز» خوانده می شد.

در ساختار تشکیلاتی فوق، طبق اساسنامه حزب، باید در جوار کمیته مرکزی، «کمیسیون نظارت مرکزی» (یا «کمیسیون تفتیش مرکزی») وجود داشته باشد که به عنوان یک ارگان موازی رهبری بر کمیته مرکزی نظارت کند، ولی در عمل این ارگان وجود نداشت و رأس هرم ساختار حزبی در اوج تمرکز و قدرت بود.

طبق اساسنامه، باید در جوار کمیته های حزبی در بدنه هرم نیز، کمیسیونهای تفتیش (یا نظارت) وجود داشته باشد، این ارگانها نیز عملاً موجود نبود و کمیته های حزبی تنها در برابر کمیته مافوق خود (و در نهایت کمیته مرکزی) مسئول بودند.

طبق اساسنامه حزب، اصولاً اختیارات و قدرت کمیته های حزبی و مسئولین سازمان پایه (حوزه ها) قدرتی است که از سوی عالی ترین ارگانهای رهبری سازمانهای مربوطه (به ترتیب:

جلسه عمومی حوزه (یک بار در سال)، کنفرانس سازمان بخش (یک بار در سال)، کنفرانس سازمان شهر (یک بار در سال)، کنفرانس سازمان شهرستان (یک بار در سال)، کنفرانس سازمان ایالتی (دو سال یک بار) و کنگره حزب (سه سال یک بار)) به کمیته های مربوط تفویض می گردد.

در واقع، «کمیته حزبی» نماینده کنفرانس یا کنگره حزبی در فاصله دو اجلاس آن بود و فی نفسه و بدون اخذ قدرت از کنفرانس یا کنگره مشروعیت نداشت.

البته در عمل چنین نبود. در طول تاریخ حزب توده، کمیته های حزبی توسط کمیته های بالاتر و در نهایت توسط کمیته مرکزی منصوب می شدند. رابطه کنفرانسها و کنگره حزب را با ارگانهای انتخابی آن (کمیته ها و کمیسیون های تفتیش یا نظارت) می توان به صورت زیر نشان داد:

ص : ۴۳۲

عکس: ۱۷

سازماندهی حزب و اشکال آن

این مبحث را با تحلیلی که مهدی حسنی پاک ارائه داده است، پی می گیریم:

سازماندهی علنی

«حزب چنین مطرح می کرد که آنچه در زندگی سیاسی و انقلابی یک حزب اصل است

علنی بودن آن است، یعنی کوشش در جهت آنکه حزب همیشه علنی باشد.

حزب که حدود سی سال قبل از انقلاب به کار نیمه علنی و مخفی پرداخته بود بعد از انقلاب فرصتی یافت که تشکیلات علنی خود را در ایران احیاء و ایجاد کند. حزب این مرحله را مرحله «کلاسی» و فرصت طلایی می خواند و معتقد بود که [باید] حداکثر استفاده را از شرایط علنی برد. حزب در این دوران به نشر وسیع جهان بینی خود و انطباق آن با جامعه ایران در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و تشکیلاتی پرداخت. تمام اشکال تبلیغات علنی از قبیل چاپ روزنامه ها، ماهنامه ها، هفته نامه ها، کتب، پوستر، اعلامیه، نمایش فیلم، پلاکارد نویسی، شعارنویسی، بحث شفاهی توسط اعضا، جلسات وسیع «پرسش و پاسخ» در دفتر مرکزی حزب، نوار کردن و جزوه کردن آن در این مرحله فعالیت علنی به وفور انجام می گرفت. برای آموزش کادرهای جوان حزبی کلاسهای آموزش تئوریک در دفتر مرکزی حزب و در دفتر سازمان جوانان برگزار میشد، در جنب حوزه های حزبی نیز چنین کلاسهایی دایر بود و حتی در برخی نواحی این کلاسها برای سطوح مختلف سواد سیاسی - تئوریک اعضا برگزار میشد. برای تبادل تجربه در اجرای رهنمودهای حزبی هر از چندی مسئولیت شعب از سراسر کشور در مرکز سمینار برگزار می کردند و در این سمینارها گزارش عملکردهای خود را می دادند. آنها هم با عملکردهای یکدیگر آشنا می شدند و هم به نوعی یک مسابقه بین مسئولین در جهت سرعت بخشیدن هر چه بیشتر به کار آن شعبه به وجود می آمد. علاوه بر آن در سطح ایالتی نیز اینجا و آنجا چنین سمینارهای جمعی تشکیل می گردید. گاه برای یک مسئله مشخص که در دستور کار شعبه خاصی از طرف مرکزیت حزب وارد شده بود، مانند مطالعه در پیرامون زندگی و مشکلات کنونی عشایر، در شعبه دهقانی، سمیناری از همه مسئولین مناطق عشایرنشین تشکیل می شد. از نظر تشکیلاتی در دوره علنی تعداد افراد حوزه ها گاه به ۷ تا ۱۰ نفر می رسید و این خود از نظر آنکه محیط حوزه بیشتر در مورد مسایل جوش و خروش داشت و افراد از یکدیگر چیز یاد می گرفتند و از تجارب هم استفاده می کردند، مهم بود.

در این دوره حزب می کوشید که سازمانهای خود را به وجود بیاورد و برای شروع از سازمان شهر شروع کرد که در گسترش بعدی سازمان شهر در خود شهر به بخش های شهری یا حومه شهری یا نواحی شهری تقسیم می شد و در عین حال سازمان شهری نطفه سازمان ایالتی را نیز در خود می پروراند و بعداً تبدیل به سازمان ایالتی می شد. هدف حزب آن بود که در دوره فعالیت علنی خود سازمانهای ایالتی را تشکیل داده و سازمانهای

شهرستانها و شهرها و بخشهای زیرنظر آنان را بر اساس پارامترهای قومی، ملی، جغرافیایی کشوری و تقسیمات شهرداری و تقسیم جمعیت و مؤسسات تولیدی و غیرتولیدی بوجود آورد.

در عین حال حزب در این دوران می کوشید و کوشید که شعب و کمیسیونهای جنب کمیته مرکزی حزب را به وجود آورده، آنها را فعال نماید و کار آنها را در سازمانهای ایالتی و شهر (ناحیه) نیز گسترش داده و جنب این کمیته ها، شعبی را که نیاز دارند، به وجود آورد.

علاوه بر این در ارتباط با کمک به تشکیل و ایجاد سازمانهای توده ای، اعم از کارگری، دهقانی، زنان، جوانان، کارمندان، اقلیتهای ملی - مذهبی و شرکت فعال اعضای حزب در این شکل ها به قصد آنکه هرچه بیشتر آن را مردمی کرده، اهدافش را مردمی و به نفع آن شکل و انقلاب نموده و سپس در جهت رسیدن به آن مقاصد و پیشبرد آن به نفع آن شکل، تلاش ورزند و مشی حزب را و تحلیل های حزب را از مسایل آن صنف و تحلیل های سیاسی حزب را به میان آن شکل ها ببرند و هاله ای توده ای پیرامون مشی و تحلیلهای حزب بوجود آورند، کوشش می شد.

در عین حال فعالیت تشکیلاتی اعضا و حوزه ها برای جلب هر چه بیشتر اعضای حزبی، کار کردن سیاسی روی اعضا و در صورتی که مشی حزب را پذیرفتند کار کردن روی آنها در جهت اهداف برنامه و اساسنامه ای حزب و تبدیل آنها به سمپات منظم حزبی و سپس در صورت تمایل به عضویت، ارائه آنکت حزبی به آنها و معرفی آنها به تشکیلات، یکی دیگر از مشخصات کار علنی حزب بود که در این دوره نیز انجام داد.

گرچه آنچه در این دوره عمده است، اصل علنی بودن حزب است، ولی تمام احزاب کمونیستی و از جمله حزب، اصل علنی بودن را مطلق نمی کند، بدان معنی که تمام اطلاعات تشکیلاتی را حتی در دوره علنی در اختیار کادرها و اعضا قرار نمی دهند، حتی در دوره علنی هر عضو حزب می بایست اسرار تشکیلاتی حوزه خود را فاش نکند، یعنی تعداد سمپاتها، اسامی آنها در صورتیکه می شناسد، نام مسئولین، نام اعضای حوزه. و در این باره نمی بایست حتی با دوست دیگر حزبی صحبت کند و اگر چنین کاری می کرد و آن دوستش اطلاع می داد، او تنبیه می شد. ولی با این همه در دوره فعالیت علنی گزارش نویسی ما، ضبط اسامی، آنکت ها، بیوگرافی ها، تمبرها همه به مانند شیوه تبلیغات علنی و بدون رمز و ابهام است. کار علنی در واقع برای حزب حرکت در جاده اتوبان است که هر وسیله ای با هر قدرت و نیرویی می تواند در آن حرکت کند. ولی در طول دوران چهار ساله

بعد از انقلاب تا دستگیری حزب همواره امکان نمی یافت که از این شیوه فعالیت علنی برخوردار شود. از شروع انقلاب تا واقعه کردستان، کار حزب علنی بود. از واقعه کردستان و بسته شدن موقتی دفتر حزب تا بازگشایی مجدد آن نیمه علنی بود. از بازگشایی آن تا اوایل سال ۱۳۶۰ علنی بود و از اوایل سال ۱۳۶۰ تا دستگیری یعنی بسته شدن دفتر مرکزی حزب و دفاتر حزب در سایر شهرستانها، فعالیت حزب نیمه علنی بود.»

سازماندهی نیمه علنی

«کار علنی و نیمه علنی بهم نزدیک اند. یک حزب گاه از یک مرحله نیمه علنی و گاه از مرحله علنی به مرحله نیمه علنی ممکن است گذر کند. در واقع این منزل بین راهی است که یک راهش به میدان باز کار علنی مربوط می شود و یک راهش به میدان تنگ کار پنهانی.»

حزب بعد از واقعه کردستان و بسته شدن موقتی دفتر مرکزی حزب در دوران دولت لیبرالها، وارد یک مرحله نیمه علنی شد. ولی چون این مرحله زودگذر بود، حزب تدارک زیادی برای آن ندید و مجدداً وارد مرحله علنی شد. با تشدید درگیریهایی که گروهکهای ضدانقلابی از سال ۱۳۵۹ به تدریج در زمان حکومت بنی صدر بوجود آوردند تا خرداد سال ۶۰ و به دنبال آن تا سقوط بنی صدر و زوال کار همه گروهکها و توسل منافقین به اعمال تروریستی، همه این اعمال که در کشور رخ می داد بر روی فعالیت حزب نیز تأثیر داشت، زیرا اکثر این گروهکها خود را کمونیست می خواندند و با افشاء شدن آنها در بین مردم و تقابل مسلحانه آنها با مردم، کم و بیش این نفرت مردم از این گروهکهای باصطلاح کمونیستی را به حزب نیز می کشاند. بدین ترتیب از هنگام بسته شدن دفتر مرکزی حزب به بعد و بسته شدن دفاتر حزب در شهرستانها یکی بعد از دیگری و محدود شدن امکانات وسیع علنی برای حزب، حزب به تدریج وارد مرحله نیمه علنی می شد. یعنی از طرفی هنوز از طرف مقامات جمهوری اسلامی ایران غیرقانونی نشده بود و به عنوان یک حزب قانونی و علنی محسوب میشد که می تواند بر طبق اعلامیه ده ماده ای دادستانی به فعالیت خود ادامه دهد و اعضای کمیته مرکزی خود را به وزارت کشور معرفی کند و بکوشد تا بر اساس قانون احزاب آزادی رسمی فعالیت خود را بیابد، ولی از طرف دیگر وسایل ارتباط علنی، یعنی دفاتر حزب، بسته شده بود و از آنها نمی توانست استفاده کند. دستگیری جسته و گریخته اعضای حزب، کارکنان شعب و دبیرخانه ها و پیک ها که جای ارتباطات علنی سابق را گرفته بودند، از طرفی و تحت فشار بودن از طرف نیروهای مردمی و مسلمان

حزب الهی که سرآشتی با کمونیسم نداشتند از طرف دیگر، به تدریج حزب را بدین سمت میکشاند که منطبق با شرایط جدید به فعالیت پردازد و این شیوه، فعالیت نیمه علنی حزب نام میگرفت.

در این شیوه فعالیت، حزب به تدریج از فعالیتهای جنبی غیرضرور میکاهد، یعنی از گذاشتن سمینارها و جلسات وسیع سراسر کشوری و مبادله تجربه صرفنظر میکند. جلسات را به سطح ایالت محدود می کند و یا چند ایالت همجوار را با هم و باز اگر محدودتر شود از این جلسات نیز کاسته میشود، مدت آنها طولانی تر می شود. یعنی به جای مثلاً سه ماه یکبار، شش ماه یکبار این دیدارهای محدود صورت می گیرد. جلسات برخی شعب را نیز بر حسب ضرورت کاهش میدهد، هم از نظر طول زمانی بین دو جلسه مثلاً اگر هفته ای یک بار جلسه می گذاشت حالا به دو یا سه هفته یکبار میرساند. مثلاً شعبه آموزش یا تبلیغات را و زمان اداره جلسه را نیز محدود میکند. اگر در گذشته ۴ ساعت به طول می انجامید حالا در کمتر از دو ساعت مهمترین مسایل بحث می شود و از حشو و زوائد کاسته میگردد. تعداد اعضای حوزه ها محدود می شود. حوزه های ۷ نفری نصف می شوند به دو حوزه. جلسات حوزه از نظر زمانی محدود می شود. اگر جلسات قبلی پنج ساعت طول می کشید، این جلسات می بایست طوری برگزار شود که از پنج ساعت به دو تا سه ساعت بیشتر نینجامد. عضوگیری در این مرحله بنابر آنچه به اراده حزب است بایستی با همان سرعت قبلی انجام پذیرد ولی خارج از اراده حزب. روی آوردن افراد در چنین شرایطی به حزب نسبت به شرایط کاملاً علنی بسیار محدودتر می شود. شیوه های کار تبلیغی در این دوره محدود می شود، هم از نظر آنکه وزارت ارشاد به همه مواد تبلیغی اجازه انتشار نمی دهد و هم به لحاظ آنکه هرگونه کار تبلیغی علنی ممکن است باعث درگیری با مردم مسلمان شود و دخالت نیروهای انتظامی کمیته ها و سپاه را مطرح نماید و یا به دستگیری فرد توزیع کننده انجامد. بدین ترتیب از اشکال کار تبلیغی ویژه این مرحله بایستی استفاده کرد، که همان تبلیغات «کم دود» یعنی بی سر و صداست. در اشکال بحثهای شفاهی، نمایشنامه ها، برجسته کردن سخنان شخصیتهای خط امامی، برجسته نمودن اصولی از قانون اساسی، تکثیر برخی مقالات که در مطبوعات یا مطبوعات نهادهای انقلابی انجام می گیرد و غیره. همه اینها بدون نام حزب و در صورت امکان با استفاده از نام حزب می تواند مطرح شود. حزب بر حسب طولانی شدن این مرحله و یا کوتاه مدت بودن آن به تدریج از مرحله علنی به مرحله نیمه علنی عبور میکند. یکباره خود را محدود نمیکند، بلکه به تدریج اشکال محدودتر مطرح می کرد و عکس العمل مقامات رسمی و مردم

مسلمان را می دید و اگر لازم می دید، شکل محدودتری برای کار انتخاب می کرد. بهمین ترتیب ممکن بود پله پله به سمت نیمه علنی تر شدن برود. مثلاً به هنگام فعالیت علنی شعبه دهقانی از یک صفحه روزنامه مردم برای درج اخبار دهقانی استفاده می کرد و اخبار زیادی می رسید. علاوه بر آن هفته نامه جرس و بعداً ماهنامه جرس و دهقانان ایران را نیز منتشر می کرد و این اخبار را در آن درج می کرد.

بعد از سال ۱۳۵۹ از شدت و حجم این اخبار به لحاظ آنکه ارتباطات علنی قطع شده بود و می بایست توسط پیکها آورده می شد و امکان جستجو و بازرسی آنها بود، طبعاً کاسته شد و از طرف دیگر امکان انتشاراتی حزب هم محدود شد. شعبه دهقانی در این هنگام کتاب ما و دهقانان را در سه شماره منتشر کرد با نامهای مختلف، اسم کتاب داشت ولی عملاً محتوای مجله داشت. وزارت ارشاد جلوی این را نیز گرفت. حزب کوشید مسایل دهقانی را در نوار دهقانی مطرح و تکثیر و به فروش رساند. ضمن استفاده از این شیوه به جای مجله و کتاب برای دهقانان، برای تربیت اعضای شعب دهقانی، هم به نشر یکی دو کتاب که هر کدام از چند مقاله تشکیل می شد پرداخت و علاوه بر این، نمونه های برجسته عملکردها و اخبار رسیده را در بولتن دهقانی و خبرنگار دهقانی هر پانزده روز یکبار یا یک ماه یکبار منتشر می کرد و در قطع کوچک برای شعب می فرستاد. عین این تجربه در مورد سایر فعالیتهای حزبی نیز به چشم می خورد. حزب در طی این دوران، به ویژه هنگامیکه طولانی می شود، تدارک کار در شرایط مخفی را می بیند. تمام احزاب کمونیستی که وارد چنین مرحله ای می شوند، برای آنکه همه امکانات را از دست ندهند، به این اصل پایبند هستند که سازمان را به تدریج چنان شکل دهند که در شرایط پنهانی شدن حزب بتواند عمل کند، ولی هر چه در این جهت کوشیده باشند باز همیشه اوضاع بر وفق مراد آنها نخواهد بود.»

سازماندهی پنهانی

«همانطور که گفته شد، معمولاً در احزاب کمونیستی تدارک سازماندهی پنهانی در شرایط فعالیت نیمه علنی انجام می گیرد. بخشی از این تدارک معمولاً علنی است، یعنی همه کادرها در حد خود اطلاع لازم را از آن دارند. کوششهایی که حزب در این دوره نیمه علنی برای آمادگی سازمان نیمه علنی برای شرایط سخت تر و دوران نیمه علنی تر و پنهانی انجام داد، عبارت بود از مستقل کردن بخشهای حزبی از نظر وسایل تدارکاتی مانند دستگاه تکثیر و فتواستنسیل و تکثیر نوار، کوشش در جهت مستقل کردن آنها برای اداره بخش

جغرافیائی خود از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی و فعالیتهای توده ای، تا اگر ارتباط آنها با مرکز حزب یا ارگانهای بالایی قطع شد بتوانند لااقل تا مدتی روی پای خود بایستند و بی نیاز از ارگانهای بالایی خود را رهبری کنند. در این زمینه البته هنوز کار کامل انجام نشده بود که حزب دستگیر شد. در عین حال برای آنکه شناسایی های اضافی صورت نگیرد از جابجایی افراد در حوزه ها که در شرایط علنی و نیمه علنی اولیه زیاد به چشم می خورد کاسته و کاسته تر می شد. اسامی تشکیلاتی افراد به صورت کد در لیست های کوچک به صورت پراکنده در بخش نگهداری می شد. حوزه های آزمایشی به تدریج از حوزه های رسمی جدا میشد، تا هم افراد آزمایشی مادامیکه عضو رسمی نشده وارد حوزه های رسمی نشده و اطلاعاتشان از این اعضا کم باشد و هم آنکه خود آنها در یک جا بمانند تا بهتر شناخته شوند و در عین حال از نظر تشکیلاتی ناشناخته باقی بمانند. حتی اگر فردی خانه اش در جنوب شهر است و در مرکز شهر توسط حوزه ای عضوگیری شده در همان مرکز شهر باقی بماند و به جنوب معرفی نشود که آنها هم او را بشناسند. یعنی اصل حوزه محل زندگی و محل کار در اینجا محدود میشود. البته در آنچه مربوط به کارخانه ها بود، این افراد با توافق شعبه تشکیلات می بایست منتقل می شدند، چون حزب به نیروی کارگری در کارخانه ها هنوز نیاز داشت. ولی در بقیه موارد آنها دوران آزمایشی یک ساله را می بایستی در حوزه ای که عضو شده اند بگذرانند.

یکی از ویژگیهای کار پنهانی آن است که محدودیت مرزی ندارد. یک گروه یا بخش مخفی می تواند از همه مرزها عبور کرده و در سرتاسر کشور عضو بپذیرد، و این محدودیت حوزه های آزمایشی صرفنظر از آنکه این هدف را دنبال میکرد که فرد بیشتر برای سازمان شناخته شود و این هدف را نیز به دنبال داشت که او برای دیگران در محل کار و زندگی و برای سایر اعضا ناشناس باقی بماند.

یکی دیگر از مشخصات دوران پنهانی توجه زیاد به کیفیت عضوگیری و غیرعمده بودن کمیت است. در حالیکه در دوران علنی و حتی نیمه علنی هنوز برای حزب کمیت مهمتر است، کیفیت عضو حزب در حوزه بایستی رشد و ارتقا کند. در شرایط پنهانی سعی می شود، تعداد هواداران و سمپاتها بیشتر و تعداد اعضا فعالتر و کاراتر باشند تا ضربه پذیری سازمان کمتر شود.

مشخصه دیگر فعالیت پنهانی عبارت است از انتخاب شکل ویژه سازمانی در ارتباط با مرکزیت. تجربه سالهای مخفی حزب، دو شیوه را مطرح می کند، یکی استفاده از شیوه متمرکز که عبارتست از تمرکز در داخل و تمرکز رهبری در خارج، بدین معنا که

سازمانهای حزبی در داخل به هم مربوط شده و رهبری متمرکز حزب در خارج آنها را رهبری می کند که در شرایط حکومت ساواک شیوه مناسبی نبود. دستگیری یک فرد ممکن بود بخش عظیمی از سازمان را به خطر انداخته و به همه سازمانها ضربه بزند. و ساواک [بتواند] در درون سازمان به راحتی نفوذ کند مانند «تشکیلات تهران». شیوه دوم، شیوه عدم تمرکز در داخل و تمرکز در خارج بود. یعنی پراکنده بودن سازمان های حزبی و عدم ارتباط سازمانهای حزبی در داخل و ارتباط آنها با مرکزیت حزب در خارج از کشور به تنهایی. هر گروه و سازمانی فقط برای خودش کار کند و در فعالیت های دیگر سازمانها وارد نشود، از آنها چیزی نگیرد و به آنها چیزی ندهد. هرگونه مناسبات را با آنها قطع کند، شناسائی ها بسیار محدود و سازماندهی درونی این گروهها نیز به نحوی باشد که ضربه پذیری را کمتر کند.

مشخصه دیگر فعالیت پنهانی عبارتست از کوشش در جهت فعالیت در تشکل های علنی موجود و یا کمک به ایجاد این جمعیت های علنی و فعالیت در آنها. تماس نزدیک با مردم، مطرح کردن تحلیلهای و مشی حزب بدون نام حزب در درون این تشکل ها، کوشش در جهت تغییر رهبری این تشکل ها در صورتیکه در دست نیروهای ارتجاعی و ضد مردمی است و تلاش در جهت انتخاب شدن افراد صدیق به مقاصد آن تشکل یا جمعیت، مطلع ساختن حزب از نظر توده های متشکل شده در این تشکل ها درباره مسایل جاری مملکتی و تحلیلهای حزب درباره آنها. این مشخصه در هر سه شکل فعالیت علنی، نیمه علنی، پنهانی به چشم می خورد، زیرا بنا بر تحلیل های مارکسیستی - لنینیستی، که همه تحلیلهای حزب از آن ناشی می شود، حزب بدون توده ها حزب نیست و تنها وسیله و بهترین وسیله برای تماس با توده ها، مطرح ساختن شعارهای مشخص با آنها، مطرح نمودن تحلیلهای حزب در میان آنها، مطلع شدن از نظر مردم درباره این شعارها و تحلیلهای همین تشکل ها و جمعیت هایی است که یا صنفی یا ملی یا قومی است و محل تجمع مردم است.»

اصول مناسبات درون حزبی: مرکزیت دمکراتیک

«در اساسنامه حزب آمده بود که مبنای سازمانی حزب مرکزیت دمکراتیک است. حزب چنین می آموخت که مرکزیت بدین معناست که اولاً- حزب، برنامه و اساسنامه واحدی دارد که هدفهای اصلی مبارزه را تعیین کرده و همه اعضای حزب آن را پذیرفته اند. ثانیاً حزب رهبری واحدی دارد که همه از آن تبعیت می کنند. و ثالثاً حزب سازمان واحد و متمرکز

سراسر کشور است و ضمن آنکه سازمانهای خود را در واحدهای ملی به وجود می آورد ولی به هیچ وجه به خودمختاری محلی میدان نمی دهد و اجازه نمی دهد که حزب تکه تکه شود. در عین حال حزب معتقد بود که این مرکزیت بوجود نخواهد آمد مگر آنکه دموکراسی درون حزبی نیز مراعات شود.

طی چهار سال فعالیت حزب، مرکزیت همواره عمده بود و دموکراسی در جهت برخی از مواد اساسنامه اجراء نمی شد. در اساسنامه آمده بود که یکی از نکات اساسی مرکزیت دموکراتیک عبارت است از انتخابی بودن همه ارگانهای رهبری حزب از پائین تا بالا با رأی مخفی یا علنی. لازمه اینگونه انتخابی بودن اولاً شناخت افراد از یکدیگر است، که این شناخت در پائین تا کمیته های نواحی نبود. به علت تغییرات زیادی که در بین کادرها و مسئولین انجام می گرفت، افراد کمتر یکدیگر را می شناختند تا بر پایه آن شناخت کسی را انتخاب کنند و در عین حال ادامه این کار باید منجر به انتخاب اعضای ایالتی و مرکزی حزب می شد. حزب در اینجا می کوشید راههای میانی پیدا کند. یعنی به هنگام انتصاب مسئولین نظر افراد پائین یا افرادی را که می خواهند با او کار کنند نیز پیرسد و بر پایه استعداد توانایی آن فرد و نظر دیگران درباره او تصمیم بگیرد و حتی گاه اگر اختلاف نظری بین افراد و ارگان تصمیم گیرنده، بویژه در این اواخر پیش می آمد، مسئول ارگان در جلسه شرکت و دلایل موافقت یا مخالفت خود یا ارگان را با آن افراد در میان می گذاشت و سعی می شد بر اساس اقناع، کار فیصله یابد. ولی به هر حال انتخابی نبود و انتصابی بود. و چون این مسئولین انتخابی نبودند، اسم آنها را نیز «مسئولین موقت» می گذاشتند و کمیته های حزبی را نیز «هیأت های موقت مسئولین» می خواندند تا معلوم شود با آنچه در اساسنامه مطرح است فرق دارد.»

انضباط حزبی

«در اساسنامه آمده بود که وظیفه عضو حزب عبارت است از مراعات انضباط حزبی که برای عموم اعضا یکسان است. یکی از نکات «مرکزیت دموکراتیک» در مناسبات درون حزبی مراعات همین انضباط بود، یعنی اجرای دستورات و تصمیمات حزبی و تبعیت اقلیت از اکثریت و حتمی الاجرا بودن تصمیمات ارگان های بالاتر برای ارگانهای پائین تر. حزب روی اجرای این اصل از اساسنامه تکیه زیاد داشت و معتقد بود کسی که آنکت حزبی را امضاء می کند بر اساس قبول برنامه و مشی حزب و اساسنامه آن تعهد می کند که در چهارچوب اساسنامه در حزب به فعالیت برای تحقق بخشیدن به برنامه حزب مبارزه

کند. اجرای این اصل به تقویت مرکزیت در حزب کمک می نمود. بدین ترتیب اگر رهنمودی داده میشد باید همه تشکیلات حزبی در اجرای آن می کوشیدند.

اگر فردی انتقادی داشت و یا با گوشه ای از تحلیل جاری حزب موافق نبود باید با حفظ نظر خودش از نظر اکثریت که همان نظر رهبری حزب بود تبعیت کرده و در تبلیغاتش آنها را به کار می برد؛ یعنی مطابق همان مشی حزب باید سخن می گفت و اگر غیر از این عمل می کرد و حزب مطلع می شد، او باید پاسخگویی عملش می شد. در عین حال این فرد همه مسائلی را باید در حوزه مطرح می کرد و نمی توانست بیرون از حوزه باندی تشکیل دهد و از طریق آن در برابر حزب و مواضع آن عمل کند. در آن صورت حزب به جرم «فراکسیونیسیم» به کار او رسیدگی می کرد. حزب چنین مطرح می کرد کلیه کسانی که امروز عضو حزب شده اند، مشی حزب را به صورت مدون از ابتدا تاکنون دنبال کرده و قبل از آنکه عضو حزب شوند آن مشی را پذیرفته اند، لذا افراد نمی توانند ادعا کنند که ما مشی حزب را قبول نداشتیم، زیرا مشی حزب در این مدت عوض نشده و بر اساس همان تحلیل های اساسی بعد از انقلاب بوده است. به همین خاطر حزب از همه اعضایش می خواست که با انضباط و آتوریت حزبی حتی در زندان و در سلول و به هنگام تنهایی از مشی حزب و درستی آن دفاع کنند. حزب به اعضا می گفت که انضباط حزبی فقط آن نیست که سه ساعت به حوزه بیایید و سه ماه حق عضویت بدهید و دستورات حزبی را اجرا کنید، بلکه انضباط حزبی یعنی بردباری و قهرمانی و جانفشانی در راه اهداف حزب که فرد آن را پذیرفته و باید بدان عمل کند؛ و افراد حزبی کم و بیش تا قبل از دستگیری بهمن چنین عمل می کردند، ولی بعد از دستگیری بهمن (۱۳۶۱) و رو شدن مسایل پنهانی حزب که مرکزیت آنها را به اعضا نگفته بود و به قول عمومی جزو سیاستهای غیرمدون حزب بود، دیگر اعضا محملی برای این بردباری ها و جانفشانی ها علی القاعده نمی یافتند. زیرا حزب روی رابطه انضباط و درستی مشی حزب تأکید می کرد؛ یعنی هر چقدر درستی مشی حزب بیشتر به ثبوت برسد همانقدر انضباط آگاهانه بهتر عملی می شود. اعمالی که حزب انجام داده ناشی از تحلیل ها و مشی او بوده و چون در عمل معلوم شده که این اعمال نادرست بوده از درستی این مشی نمی توان سخن گفت. اعضای حزب آن مشی مدون را پذیرفته بودند و به حزب آمده بودند، نه مشی های پنهانی را.»

انتقاد و انتقاد از خود

«در همه احزاب کمونیستی و از جمله در حزب مسئله انتقاد و انتقاد از خود یکی از

مسائل اساسی است که در اساسنامه این احزاب درج می شود و جزو مشخصات این احزاب است. در اساسنامه حزب آمده بود که عضو حزب حق دارد طرز کار هر یک از ارگانها و مسئولین حزبی را، در هر مقام که باشند، در جلسات سازمانی که عضو آن است و یا از طریق نوشته به ارگانهای بالاتر به منظور آشکار ساختن نقائص کار و برطرف کردن آنها مورد انتقاد اصولی قرار دهد. در عین حال ارگانها نیز متقابلاً میتوانند بر همین اساس از عضو حزب انتقاد کنند و گاه خود عضو یا خود ارگان از خود انتقاد می کند. حزب تأکید می کرد که انتقاد باید اصولی باشد، در حوزه ای که عضو آنست انجام گیرد آن هم در برابر همه و فقط به منظور آشکار ساختن نقائص و برطرف کردن آنها. به چنین انتقادی «انتقاد اصولی» گفته می شد و غیر از این روش یعنی متوسل شدن به روشهای کینه توزانه و اتهام زنی و کوبیدن افراد و ارگانهای حزبی را روش مائوئیستی انتقاد میخواند. در عین حال حزب معتقد بود که انتقاد و انتقاد از خود امر مداومی است و در اجرای کارهای جاری پیش می آید، نباید مطالب را جمع کرد و در یک روز و یک ساعت مشخص یکباره آنها را مطرح نمود. و برای آنکه انتقاد اصولی تأثیر داشته باشد، افراد و ارگانها باید انتقاد پذیری خود را ارتقا دهند و تنها به ذکر نقاط منفی نپردازند بلکه نقاط مثبت را نیز طرح نمایند. اینها مطالبی بود که حزب همواره روی آن تکیه می کرد ولی در عمل به علت عدم تجارب لازم در مسئولین و اعضا گاه محیط های عصبی به وجود می آمد که از این انتقاد که حزب مطرح می کرد، کلی فاصله داشت و سرانجام به شکایت و رسیدگی ارگانهای بالایی می انجامید. گاه از شیوه های تحکم آمیز استفاده میشد که نه تنها به رفع نواقص نمی انجامید بلکه آن را پنهان می ساخت، ولی به تدریج که از سال ۵۸ به زمان دستگیری نزدیک میشد این انتقادات اصولی تر می شد: انتقاد در زمینه عدم دموکراسی لازم و نادیده گرفتن حق انتخاب کردن و انتخاب و یا نگفتن برخی مسائل به مسئولین.»

عدم کنجکاوی

«یکی از اصولی که حاکم بر مناسبات درون تشکیلاتی حزب در طی مدت چهار سال فعالیت اخیرش بود و اینطور که مطرح میشد کم و بیش سایر احزاب نیز آن را به کار می گیرند، عدم کنجکاوی اعضا و مسئولین در مسائل تشکیلاتی است. بنا بر این اصل، هر مسئول در هر رده ای که هست فقط باید آن اطلاعات تشکیلاتی را بداند که برای کار او ضرور است و یا در عین کار جبراً کسب میکند. مسئول یک ایالت از مجموع اعضای حزبی ایالت و چگونگی سازماندهی آنها مطلع است و مسئول ناحیه از این اطلاع در سطح

ناحیه و منظور مسئول بخش در سطح بخش، مسئول شاخه در سطح شاخه و مسئولین درجه یک و درجه دو نیز هر کدام در سطح خودشان و به هنگام گزارش دهی عمومی در مورد یک واحد حزبی این اعداد را با درصد نقل می کردند که افراد دیگر حاضر در جلسه متوجه تعداد اعضا نشوند. از کار تشکیلاتی که باید در حد این یا آن ناحیه یا ایالت محفوظ بماند، نباید کسی مطلع باشد: مثل دادن یک دفتر پوششی، دادن یک خانه برای جلسات، دادن یک زوج (کوپل) به ارگانهای بالاتر، انتقال برخی از مسئولین به جاهای دیگر و غیره. این مطالب نیز در حدی توضیح داده میشد که اطلاعش برای کار آن ارگان لازم بود و بیشتر از آن نباید اطلاع داده میشد. هر چه اطلاعات کمتر باشد حزب محفوظ تر است. این شعاری بود که داده می شد. در عین حال گفته میشد برای فرد هم بهتر است، چون وقتی از چیزی اطلاع نداشته باشد در شرایط دستگیری، فشار زیادی به او وارد نخواهد شد. بنابراین دلایل و بنابر اعتمادی که معمولاً اعضا به مسئولین و مسئولین به مسئولین بالاتر داشتند، این اصل معمولاً پذیرفته می شد و کمتر مورد سؤال واقع می شد.»

گزارش دهی

یکی از ارکان اساسی اجرای دموکراسی در درون حزب گزارش دهی منظم ارگانهای رهبری است به سازمانهای مربوطه. این گزارش دهی یا به کنگره حزبی و یا به پلنومهای حزبی است و یا به عموم اعضای حزبی و هواداران، که در طی این مدت به شکل خاصی انجام می گرفت. حزب کلیه اسناد سیاسی و قطعنامه های پلنوم ها را بنا به ادعای خودش چاپ کرده است و هیچ سند حزبی مربوط به مشی حزب را از توده های حزبی و حتی مردم پنهان نکرده است. در مورد پلنوم هفدهم گفته می شد آنچه اسناد و قطعنامه های مربوط به این پلنوم بوده، همانها بوده که چاپ شده است. بدین ترتیب حزب این ادعا را داشت که به هیچ وجه مشی حزب را نه تنها از توده های حزبی که از توده های مردم نیز پنهان نکرده و حتی بعد از پلنوم و در فاصله اجلاس ها نیز تحلیل های سیاسی و روز خود را از مسایل جاری کشوری در اختیار اعضا و هواداران و مردم قرار داده است. وسیله این کار «پرسش و پاسخ ها»ی دبیر اول حزب بود که تحلیلهای هیأت سیاسی حزب را از مسایل هر هفته یا هر دو هفته یکبار، در این پرسش و پاسخها مطرح و به اطلاع عموم می رساند. علاوه بر این، در مدتی که نشریات حزبی منتشر نمی شد، تحلیلهای هفتگی، عمده ترین مسایل سیاسی جاری کشور را که بر اساس نظر هیأت سیاسی حزب تنظیم می شد در اختیار اعضا و هواداران قرار می داد. به جز مطالبی که در پلنوم مطرح شده و

درج گردیده و به جز این تحلیلهای سیاسی، اعم از «پرسش و پاسخ» و یا «تحلیل هفتگی»، حزب گزارش دیگر عملکردهای خود را به سازمان حزبی نمی داد.

جمع بندی کلی ترین فعالیتها در اسناد پلنوم هفدهم فقط مطرح می شد. و این ادعا که همه تحلیلهای حزب در مورد همه مسایل مطرح شده باشد نیز عملی نشده و بسیاری از مسئولین و اعضای حزب از آنها مطلع نیستند، زیرا در این موارد گزارشی از جانب رهبری به اعضا داده نمی شد. برخی مطالب خبری در بولتن های کارگری و دهقانی و توده ای نیز به دست مسئولین می رسید که آنها هم در حد اخبار عادی بود نه آن اخباری که در اینجا مطرح شده است. علاوه بر آن [گزارش هایی هم وجود داشت که] گزارش دهی رهبری نامیده می شد. رهبری از اعضای حوزه می خواست که به مسئولین بالاتر و هر ارگان پائین تر به ارگان بالاتر گزارش عملکرد های مختلف خود را بدهد. این گزارش دهی از حوزه (ساده) به حوزه درجه ۲ و از حوزه درجه ۲ به حوزه درجه یک و از حوزه درجه یک به شاخه انجام می گرفت و شاخه به بخش تقریباً هر یک ماه یکبار گزارش می داد، گاه کمتر و بخش هر یک ماه یک بار مجموعه عملکرد خود را در تمام عرصه ها به ناحیه و ناحیه هر یک ماه یکبار گزارش آماری عملکرد جاری و هر شش ماه یکبار گزارش کل ناحیه را همراه با برنامه شش ماه بعد به ایالت (کمیته ایالتی) می داد. دبیران سازمان ایالتی نیز در جلسات ماهانه کمیته ایالتی گزارش یک ماهه فعالیت کلی خود را به اعضای کمیته ایالتی می دادند. علاوه بر اینها شعبه نواحی می بایست به شعب ایالتی و شعب ایالتی هر سه ماه یا شش ماه یکبار گزارش سه ماهه یا شش ماهه شعبه خود را به شعب مرکزی می دادند. این گزارشها بر اساس فرمهایی بود که از طرف شعب مرکزی تنظیم و برای سازمانهای ایالتی یا شهرستان ارسال شده بود و گزارش سازمان شهرستان یا ناحیه به سازمان ایالتی نیز بر اساس فرمی بود که از طرف سازمان ایالتی در اختیار شهرستان یا ناحیه قرار داده و ناحیه مطابق آن فرمها گزارش یک ماهه و شش ماهه خود را می داد. علاوه بر این یک گزارش هفتگی و سه هفته یک بار هم بود که نواحی از عملکرد رهنمودهای جاری به شعب در منطقه می دادند که در واقع تکرار همان گزارش یک ماهه بود. این گزارش که گزارش ناحیه به ایالت بود معمولاً به شکل زیر بود:

نمونه یک گزارش ۶ ماهه ناحیه

الف _ جو سیاسی: مختصری درباره برخورد مردم ناحیه با مسایل سیاسی در جریان شش ماهه، عملکرد نیروهای سیاسی در مجموع ناحیه، علاقمندی یا نارضایتی های موجود

و عوامل آن در ناحیه، برخورد مردم با نظریات حزب، عملکرد نهادهای انقلابی در ناحیه.

ب _ گزارش تشکیلاتی: تعداد اعضا، درصد رشد در شش ماهه، تعداد کسانی که منتقل شده اند، تعداد کسانی که به ناحیه منتقل شده اند، افرادی که از سازمان جوانان معرفی شده اند، ترکیب طبقاتی ناحیه، ترکیب جنسی ناحیه، تعداد حوزه ها، تعداد مسئولینی که ارتقا یافته اند، تعداد مسئولینی که در شعبه تشکیلات چک [کنترل] شده اند، تعداد کادرهایی که به نواحی دیگر منتقل شده اند، درصد غیبت ها، تعداد دستگیر شدگان، تعداد آزادشدگان، کمبودها، پیشنهادها.

پ _ گزارش آموزشی: مقالات و کتبی که در شش ماهه در دستور کار حوزه ها بوده است، نتیجه آزمون ها، حوزه های جنبی، مطالعه فردی، مشکلات، پیشنهادها.

ت _ گزارش تبلیغاتی: اقدامات شش ماهه پیرامون تدارک وسایل لازم، مواد تبلیغی تهیه شده و حجم آن، فروش پرسش و پاسخ، اتحاد جهان زنان و کتب حزبی، نصب تراکتها و شعارهای دست نویس و موارد آن و محتوای آنها، پخش اعلامیه و میزان آن، فروش و تهیه نوار «پرسش و پاسخ»، اجرای نمایشنامه، اجرای نمایشنامه عروسکی، اجرای کارناوال، نمایش فیلم، تلفن به مجلس و نمایندگان، تلفن به رادیو و تلویزیون، تلفن به مطبوعات، نامه به مجلس و مطبوعات، بحثهای شفاهی، تعداد آنها، موضوع آنها، برخورد شنوندگان با این بحثها، کمبودها، پیشنهادها.

ث _ اخبار باصطلاح ضدانقلابی: مهمترین اخبار باصطلاح ضدانقلابی در شش ماهه اخیر در ناحیه (که بیشتر بر اساس آنها جو سیاسی ارزیابی می شود).

ج _ گزارش کارگری: تعداد کارخانه هایی که تماس مستقیم یا غیرمستقیم دارند، تعداد کارخانه هایی که در این شش ماهه تماس گرفته شده است، فعالیت در زمینه اخبار کارگری، تعداد سندیکاها، تعاونیها و شوراهایی که می توان با آنها تماس مستقیم و غیرمستقیم داشت، تعداد کارگاههای صنفی که در این شش ماهه تماس گرفته شده است، تعداد سندیکاها، تعاونیها و سایر تشکل هایی که با آنها در بین صنوف تماس هست، کارهایی که در جهت فعال کردن آنها شده است. مسایل و نارسائی های این تشکل ها، کمبودها، پیشنهادها.

چ _ گزارش دهقانی: تعداد روستاهایی که تماس مستقیم و غیرمستقیم دارند، تعداد روستاهایی که در این شش ماهه تماس گرفته شده است، تعداد تشکل های روستایی که با آنها ارتباط [وجود دارد] با ذکر نام هر کدام، مشکلاتی که در این تشکلها موجود است، فعالیت در زمینه تهیه اخبار دهقانی، نهادهای انقلابی و نقش آنها در روستا، میزان

واگذاری های جدید زمین در طی شش ماه، حرکت فنودالها و سلف خران، کمبودها، پیشنهادها.

ح _ گزارش زنان: تعداد اعضای تشکیلات زنان، تعداد هواداران تشکیلات زنان، تشکل هایی که هم اکنون فعالیت می کنند، تشکل هایی که در شش ماهه اخیر دایر شده اند، مسایل و مشکلات این تشکلها، فعالیت های شعبه زنان، چند درصد از زنان ناحیه عضو تشکیلات زنان هستند، چند مسئول مأمور از حزب گرفته اید، کمبودها و پیشنهادها.

خ _ گزارش جوانان: چند عضو دارید، چند هوادار دارید، درصد جنسی، درصد [محصّلین دوره] راهنمایی و دبیرستان و خاتمه تحصیل، چند نفر به حزب معرفی کرده اید، با چند مدرسه تماس دارید، در شش ماهه اخیر با چند مدرسه تماس گرفته اید، چه تشکل هایی در مدرسه و محله به وجود آورده اید، مجموعاً چند نفر را می پوشانند، چه فعالیت تبلیغاتی و آموزشی داشته اید، با چند کارگاه و کارخانه تماس دارید، با چند روستا تماس دارید، چند مسئول برای اداره ارگانها و حوزه ها از حزب گرفته اید؟ کمبودها و پیشنهادها.

د _ گزارش توده ای: با چند تعاونی محلی تماس دارید، چند فراکسیون تعاونی دارید، چه فعالیتهای برجسته ای داشته اند، با چند شورای محلی تماس دارید، چند فراکسیون شورای محلی دارید، چه فعالیت های برجسته ای انجام داده اید، با چند انجمن اولیاء و مربیان تماس دارید، پیرامون چه مسایلی فعالیت می کنند، با کدام اقلیتهای ملی و مذهبی تماس دارید، و در آن چه کرده اید، در زمینه سواد آموزی چه کرده اید، در زمینه جمعیت هواداران صلح چه کرده اید، در زمینه فروش مجلات چه کرده اید، چه اقدامات دیگری (جدید) انجام داده اید، کمبودها و پیشنهادها.

ذ _ گزارش رسیدگی و بازرسی: چند حوزه را مورد بازرسی قرار داده اید، مهمترین مسایل و نارسائیها در حوزه ها چه بوده است، چند مورد رسیدگی داشته اید، جمع بندی کلی این رسیدگی ها چه بوده، کمبودها و پیشنهادها.

ر _ گزارش مالی: میزان حق عضویت در شش ماهه، میزان کمک در شش ماهه، میزان مخارج در شش ماهه، شیوه های جدید جمع آوری کمک.

بعد از این گزارش، که بیان است، برنامه شش ماهه آینده در هر مورد ریخته می شود که البته در همه نواحی هنوز این کار انجام نشده بود. در ناحیه شمال یک دوره شش ماهه انجام شد که هنوز به پایان نرسیده بود که منجر به دستگیری گردید. برنامه شش ماهه با توجه به آنچه اکنون شعبه مربوط در ناحیه دارد و امکانات کنونی و آتی تنظیم میشود. در

ضمن گزارش شش ماهه با برنامه گذشته مقایسه می شود و آنجاهایی که تعهدها انجام نشده نیز مطرح می شود که چرا انجام نشده و مسئول توضیح می دهد. و اگر انتقادی باشد و یا مشکلی در گزارش ذکر می شود، بدین ترتیب در پایان گزارش مبحثی پیرامون انتقادات و مشکلات، نقاط مثبت و نقاط ضعف که همان انتقاد و انتقاد از خود است مطرح می شود، گزارشی که برای ایالت فرستاده می شود جمع بندی گزارشی است که ناحیه از مسئولین بخشها و شعب گرفته و روی آنها در جلسات عمومی ناحیه بحث شده و همان ها جمع بندی و به سازمان ایالتی همراه با برنامه شش ماهه آینده فرستاده می شود».

تقسیم کار

«در اساسنامه حزب آمده بود که سازمانهای حزبی اصل کار جمعی با حفظ مسئولیت فردی را مبنای کار خود قرار می دهند. مسئولیت فردی به معنای آن است که کارهای محوله آن سازمان بایستی بین افراد تقسیم شود، حتی در حوزه که سازمان پایه اولیه حزب است نیز چنین تقسیم کاری در اجرای رهنمودها می بایست باشد تا از برخوردهای مکانیکی با حتمی الاجرا بودن دستورات و رهنمودهای حزب اجتناب شود. هر حوزه حزبی می بایست مانند یک ارگان حزبی و یک واحد سازمانی فعالیت کند، یعنی کارها و فعالیتها و وظایف خود را به طور جمعی بررسی کرده، درباره آنها تصمیم جمعی گرفته و به اعضای خود مسئولیت فردی واگذار کرده و نتایج اجرای هر تصمیمی را پیگیری می نمود. در واگذاری این مسئولیتها و یا در واقع در ارجاع وظایف به اعضای خود می بایست شرایط سنی، شغلی، مبارزاتی، توانایی و استعداد فرد حزبی در نظر گرفته می شد. شخصی ممکن بود در جهت فعالیت در میان جوانان و پخش اعلامیه ها بیشتر بتواند فعالیت کند و شخص دیگر در میان زنان و دیگری در یک تشکل صنفی و غیره. به همین نحو ارگان بخش نیز تقسیم وظایف می کرد و مسئولین خبر (اطلاعات) تشکیلات، آموزش، تبلیغات، توده ای، کارگری، جوانان، زنان، دهقانی، مالی را به اعضای خود می سپرد. و در عین حال مسئولیت اداره شاخه ها را نیز بین اینها تقسیم می کرد. ممکن بود یک مسئول دو تا سه مسئولیت داشته باشد و در قبال همه آنها مسئول بود، مگر آنکه نمی پذیرفت. به همین ترتیب در ناحیه که ارگان بالاتری بود مسئولین تشکیلات، خبر (اطلاعات)، آموزش، تبلیغات، توده ای، کارگری، جوانان، زنان، دهقانی، مالی، بازرسی و رسیدگی و مسئولیت بخشها و مسئولیت ناحیه بین اعضای ناحیه تقسیم می شد که ممکن بود فردی یک یا دو مسئولیت داشته باشد. به همین نحو در سازمان ایالتی که در آنجا معمولاً تک مسئولیتی می شدند. در

عین حال هیأت دبیران در سطح ایالت وجود داشت که مسئولیت اداره هر منطقه را داشتند. علاوه بر آنکه هر کدام مسئولیت نظارت بر کار چند شعبه را نیز ممکن بود داشته باشند و به مسایل جاری ایالت می پرداختند و یک ماه یک بار گزارش عملکرد خود را به شعبه سازمان ایالتی می دادند. در سازمان ایالتی علاوه بر شعب ناحیه شعب تدارکات و معاضدت نیز وجود داشتند. گاه برخی از مسئولین این شعب عضو سازمان ایالتی نبوده و مسئول سازمان یا یکی از دبیران بر کار آنها نظارت و از آن طریق به سازمان ایالتی گزارش داده می شد. در درون شعب حزبی نواحی، شهر، ایالت و مرکزی نیز همین تقسیم کار بین اعضای شعبه انجام می گرفت و یک فرد ممکن بود یک یا دو مسئولیت داشته باشد و همچنین در میان اعضای هیأت سیاسی و هیأت دبیران کمیته مرکزی نیز این تقسیم کار وجود داشت. هر دبیر کمیته مرکزی ممکن بود مسئولیت نظارت بر کار یک یا چند شعبه مرکزی را داشته باشد. مثلاً اعضای هیأت سیاسی معمولاً مسئول یک شعبه بودند و جوانشیر که عضو هیأت دبیران بود، هم مسئول شعبه تشکیلات بود و هم ناظر بر کار شعبه کارگری در [هیأت] دبیران، یا بهزادی مسئول شعبه تحریریه بود و ناظر بر کار شعب دهقانی و توده ای و جوانان در هیأت دبیران.»

عضویت و مسایل آن؛ شرایط عضویت

در اساسنامه حزب آمده بود که شرایط عضویت یک فرد در حزب عبارت است از قبول برنامه و اساسنامه حزب و مبارزه در راه تحقق بخشیدن برنامه حزب و تبعیت از اساسنامه حزب و شرکت در یکی از سازمانهای حزبی. این دو اصل از مهمترین شرایط عضویت در حزب محسوب می شد و از تحلیل مارکسیستی - لنینیستی حزب از حزب طبقه کارگر ناشی می شد. بر اساس این دو اصل اولاً فرد می بایست برنامه حزب را می پذیرفت و در راه تحقق بخشیدن به اهداف برنامه فعالیت می کرد، ثانیاً این فعالیت بایستی در چهارچوب اصول اساسنامه ای حزب باشد، ثالثاً از طریق شرکت در یکی از سازمانهای حزبی انجام بپذیرد. شرایط دیگری نظیر تابعیت ایران، داشتن حداقل ۱۸ سال سن و پرداختن حق عضویت و عضو حزب دیگری نبودن و علیه مردم با رژیم گذشته همکاری نداشتن و یا بر علیه انقلاب اقدام نکردن را نیز می بایست دارا باشد.

حزب با آنکه خود را حزب طبقه کارگر می داند، در اصول - شرایط عضویت در حزب به شرایط طبقاتی و شغلی متقاضی عضویت، توجهی نمی کند، ولی به طور کلی اساسنامه

مطرح می کند که حزب از اتحاد داوطلبانه مبارزان باصطلاح پیشرو طبقات و قشرهای زحمتکش ایران: کارگران، دهقانان، پیشه وران، روشنفکران و افرادی که برنامه و اساسنامه اش را پذیرفته اند (عموماً گروههای چپ) در راه تحقق آن حرکت می کند، تشکیل می شود. در عین حال در همین اصول اساسنامه ای مربوط به شرایط عضویت مسئله کیفیت اعضا نیز مطرح نمی شود. یعنی این امکان برای همه اقشار و طبقات که گفته شد وجود دارد که در صورت داشتن شرایط عضویت تقاضای عضویت کند. اما اینکه این افراد پذیرفته شوند یا نه، بستگی به سیاست آن ارگانی دارد که اعضا را به حزب می پذیرد یا نمی پذیرد. سیاست آن ارگان را نیز رهبری حزب عموماً تعیین می کند که حزب در چه موقعی بایستی مسئله کیفیت را مطرح کند و چگونه، ترکیب طبقاتی حزب به چه شکل باید باشد و غیره. ولی بنابر نظر حزب هر کس که از میان این اقشار و طبقات به صفوف حزب پذیرفته می شود پیشروترین عناصر آن طبقه و قشر محسوب می شود.»

کمیت و کیفیت حزب

«حزب در جای دیگری از اساسنامه خود چنین مطرح می کرد که حوزه ها در محیط فعالیت خود وظیفه دارند، با رعایت اصل برتری کیفیت بر کمیت، اعضای جدید به حزب جلب کنند. بدین ترتیب اصل برتری کیفیت بر کمیت اصلی است که به هنگام پذیرش اعضا می بایست مورد توجه قرار می گرفت، ولی حزب نمی توانست به این اصل اساسنامه ای در شرایط دوران علنی بعد از انقلاب پایبند باشد، چرا که در طی دوران طولانی بیست و پنج ساله قبل از انقلاب اسلامی ایران (از سال ۱۳۳۲ به بعد) به علت دشواریهای فعالیت پنهانی، حزب توانسته بود نیروی بسیار اندکی را به دور خود جذب کند و این کمیت بنابر تحلیل حزب، کمیتی به مراتب کوچکتر از حد لازم بود. حزب از اینجا نتیجه می گرفت که این کمبود کمیت را که شرایط دوران طاغوت به حزب تحمیل نموده، اکنون باید با پذیرش بیشتر اعضا به حزب، جبران نمود. حزب از آن جهت به این کمیت نیاز داشت تا بتواند سازمانهای حزبی خود را در همه جا گسترش دهد، زیرا بدون گسترش سازمانهای حزبی در همه واحدهای تولیدی و همه مناطق مسکونی، حزب نمی توانست بطور فعال در زندگی سیاسی کشور و مواقع فعالیت ضدانقلابی شرکت داشته باشد و اثر بگذارد.

حزب معتقد بود برای آنکه پیام و رهنمودها و شعارها و تحلیل های حزب به میان مردم برده شود نیاز به کمیتی است لازم که بتواند بدین کار همت گمارد. از شروع فعالیت علنی

حزب، افزایش هر چه بیشتر نیروهای حزبی، هوادارها و سمپاتها به صفوف حزب، تا به هنگام دستگیری در دستور کار حوزه ها بود. یعنی تا به هنگام دستگیری هم هنوز حزب به آن کمیت لازم نرسیده بود، چرا که در تمام این مدت حزب با مشکلات زیادی از این نظر روبرو بود.

در درجه اول عدم گرایش کارگران به حزب به خاطر برخورداری از ایدئولوژی اسلامی و پیروی آنان از امام. دوم حضور نیروهای چپ رو و چپ گرا که با عملکردهای خود نفرت مردم و از جمله کارگران را بر علیه کمونیسم تشدید کردند و بالطبع روی حزب هم که دارای مرام کمونیستی بود تأثیر گذاشت. سوم، عدم پیوند حزب با مردم، علیرغم تمام کوششی که به عمل می آورد تا در تشکلهای مردمی شرکت داشته باشد علیرغم جانبداری و پشتیبانی از خط امام. حزب معتقد بود بدون کمیت کافی و لازم که بتواند شعارهای حزب را در جامعه مطرح کند نمی توان به کیفیت مناسب دست یافت. هنگامی که حزب به این کمیت لازم دست یافت آنگاه می تواند کیفیت خود را ارتقا دهد.

وظیفه ارتقاء کیفیت اعضای حزب به عهده حوزه های حزبی است. چه در دوران آزمایشی و چه در دوران رسمی حوزه ها موظفند در ارتقاء کیفیت حزبی افراد بکوشند. در عین حال حزب مطرح می کرد گرچه در شرایط کنونی کمیت عامل مهمتری است ولی، اهمیت این عامل بدان معنی نیست که شرایط عضویت و پذیرش اساسنامه ای را کنار بگذاریم، باید کوشش کرد که عضوگیریها در جهت اساسنامه انجام گیرد.

البته تا آنجا که مربوط به شرایط عضویت بود، مطابق اساسنامه انجام می شد ولی شرایط پذیرش، همه بر اساس اساسنامه نبود و در انطباق با شرایط دوران بعد از انقلاب اسلامی ایران انجام می گرفت».

شرایط پذیرش

«در اساسنامه حزب درباره شرایط پذیرش آمده بود که تقاضا کننده عضویت باید از طرف دو نفر از اعضای حزب با حداقل سه سال سابقه حزبی معرفی شود. تقاضا کننده پس از گذراندن یک سال دوره آزمایشی به عضویت حزب پذیرفته خواهد شد. ولی در عمل بنا بر مطالبی که درباره کمیت حزبی گفته شد عملاً برای حزب مقدور نبود که این شرایط اساسنامه ای را پیاده کند. حزب در سال ۱۳۵۸، تشکیل می شد از برخی اعضای که توسط گروههای حزبی از قبل و در جریان انقلاب عضو آن گروه ها شده بودند و تعداد بسیار قلیلی را شامل می شد. آنها که بعد از انقلاب از طریق آشنا شدن با برنامه و مشی

سیاسی حزب به حزب گرایش می یافتند گاه اصلاً فرد حزبی ای را نمی شناختند که معرف آنها شود تا چه رسد به آنکه سه سال سابقه داشته باشد و آن هم دو نفر. بدین ترتیب راه علاج این کار را حزب چنین تشخیص داد: در مورد افرادی که چنین معرفهایی ندارند باید تحقیق کافی به عمل آید و جای معرف را بگیرد و این مسئله روندی را در حزب طی می کرد که به تماسهای فردی یا مقدماتی و حوزه آزمایشی معروف بود. یعنی با عضو ارتباط گرفته می شد تا زمانیکه امکاناتی برای او فراهم شود و خودش هم از نظر شخصی و برخورد هایش مورد توجه قرار می گرفت و اگر نتیجه تحقیق مثبت بود، او به حوزه عادی منتقل می شد. ولی بعدها آخرین شکل پذیرش عضو [به نحوی] بود که بیان خواهد شد و قبل از آن لازم است گفته شود که تماس مقدماتی بیشتر متعلق به کسانی بود که در دفتر مرکزی حزب تقاضای عضویت می کردند ولی از آنجا که بعد از بسته شدن دفتر حزب فقط حوزه ها عضو می پذیرفتند و پذیرش عضو امکان نداشت مگر از طریق فردی از حوزه دیگر، تماس فردی هم ضروری نبود. ولی حتی در آخرین شکل که در عین حال کامل ترین شکل هم بود باز آن اصل اساسنامه ای را حزب نمی توانست رعایت کند، زیرا هم نیاز داشت که اعضای رسمی و هم اعضای آزمایشی عضو بپذیرند و ممکن بود سابقه هر کدام از آنها حتی کمتر و یا کمی بیش از یک سال باشد و چون یک نفر معمولاً روی یک سمپات کار می کرد، سمپات نمی توانست دو نفر را معرفی کند مگر به ندرت. بدین ترتیب این اصل در عمل تبدیل شده بود به یک نفر معرف عضو حزب اعم از عضو رسمی یا آزمایشی.

شکل عمل بدین نحو بود: متقاضی آنکت حزبی را پر می کرد. آنکت کوچکی که مشخصات شناسنامه ای او در آنجا نوشته می شد و متقاضی بیان می کرد که با حفظ اعتقاد به برنامه حزب و تبعیت از اساسنامه آن تقاضای عضویت دارد و معرف یا معرفهای خود را نام می برد. یکی از معرفها که علی القاعده همان کسی بود که برایش آنکت برده بود و حاضر بود معرف وی شود و آنکت را همانجا امضاء می کرد و اگر معرف دوم می داشت و اسم او را نوشته بود محل کار و حدود محل زندگی را می نوشت تا از طریق شعبه تشکیلات بعداً آن فرد را در حوزه محل کار یا محل زندگی پیدا کرده و درباره متقاضی کسب نظر کنند و اگر او هم تأیید می کرد ضمیمه آنکتش می شد. ولی قبل از این کار متقاضی علاوه بر آنکه آنکت را پر می کرد یک بیوگرافی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی از خودش می نوشت که کی به دنیا آمده، در چه خانواده ای، کجا تحصیل کرده، کجا کار می کند، درآمدش چقدر است، در گذشته چه می کرده، کی سیاسی شده، کی و چرا به

حزب متمایل شده و چرا می خواهد عضو حزب شود، چه کسانی او را می شناسند و غیره. این بیوگرافی و آنکت را معرف به حوزه خودی برده و در آنجا آن را مطرح می کند. بدون آنکه نام و محل کار فرد را مشخص کند و چون افراد حوزه بر اساس گزارشهایی که معرف از سمپات خود داده بود از او اطلاع می داشتند و با خواندن بیوگرافی اگر سؤالی هم داشتند، از معرف کرده و سپس در جهت پذیرش آن را می گرفتند. اگر همه موافق بودند مسئول حوزه زیر آنکت می نوشت با اکثریت قریب به اتفاق آراء. اگر کسی مخالف بود نظر فرد مخالف نیز جداگانه نوشته میشد و دلیل مخالفتش ذکر می گردید. سپس این آنکت و بیوگرافی به بخش می رفت. در بخش مسئول تشکیلات آن را مطالعه و اگر ابهامی در آن بود سؤال می کرد. اگر ابهامی نداشت و نظر معرف دوم را هم می بایست می گرفت، از طریق شعبه تشکیلات نظر معرف دوم را می خواست. هنگامیکه نظر معرف دوم می آمد، پرونده به اصطلاح تکمیل شده و آن را برای شعبه تشکیلات ناحیه که مرجع تصویب یا رد عضویت اعضا بود می فرستاد و خود هم در آن جلسه حضور داشت. در آنجا بیوگرافی مطالعه می شد و اگر توضیحی لازم بود مسئول تشکیلات بخش جواب می داد. اگر از نظر سیاسی او را می پذیرفتند مسئول شعبه خبر (اطلاعات) ناحیه که در جلسه حضور داشت، نامش را برای چک (کنترل) کردن لیست سیاه یادداشت می کرد و بعد از چک کردن اگر سابقه ای از وی نداشتند به مسئول تشکیلات بخش ابلاغ می کردند که تصویب شده و می تواند در حوزه آزمایشی قرار گیرد و اگر اسم او در لیست بود هم خودش و هم معرفش زیر سؤال می رفتند و درباره آنها تحقیق می شد».

وظایف عضو حزب

«در اساسنامه حزب آمده بود که عضو حزب وظیفه دارد مبلغ مرام و مشی حزب باشد و برای تحقق آن مبارزه کند. این اصل در واقع همان اصل اول شرط عضویت در حزب است. اجرای این اصل برای حزب بسیار ضروری بود، زیرا صرفنظر از آنکه عضو حزب می بایست این مشی را به خوبی درک کرده تا بتواند در تماس با مردم در جامعه آن را تبلیغ نموده و از آن با نام حزب یا بدون نام حزب، بسته به شرایط، دفاع کند، این نظر را به میان تجمع های توده ای ببرد، در محل زندگی و محل کار و در میان دوستان و آشنایان و فامیل، هر جا که می تواند آن را تبلیغ کند. علاوه بر این، اگر عضو حزب برنامه را نپذیرفته و یا فقط در کلیات آن موافق باشد و در سر مسایل جاری و اساسی سیاسی کشور نظر و عقیده دیگری داشته باشد، وحدت سیاسی و عملی حزب را بهم میزند در حالیکه حزب روی این

دو مسئله در داخل حزب، در زندگی درونی حزب، تأکید زیاد داشت که مشی حزب را که اکثریت مرکزی حزب پذیرفته است و رهنمودهای استخراج شده از آن را که اکثریت مرکزیت حزب پذیرفته، توسط اعضا پذیرفته و عمل شود تا وحدت سیاسی و تشکیلاتی در حزب همیشه وجود داشته باشد. به همین خاطر، حزب به هنگام رسمی کردن اعضایش سعی می کرد به خوبی دقت شود که عضو حزب از همه لحاظ در [مسیر] مواضع حزب است یا نه و اصول برنامه ای و اساسنامه ای حزب را پذیرفته است یا نه؟ اگر انتقاد دارد، انتقادهای او به چه چیزهایی است؟ آیا به اصول برنامه ای و اساسنامه ای حزب [معتقد] است یا به این یا آن مشی زودگذر حزبی [معتقد] است؟ در عین حال حوزه چه کوششی در جهت تصحیح مشی او نموده است؟ و از همه مهمتر با داشتن این انتقادات فعالیت در اجرای رهنمودهای حزبی نموده است یا نه، از اساسنامه حزب تبعیت کرده یا نه؟ بر اساس همه این مطالب تصمیم گیری میشد و کسانی را که عقیده و مرام دیگری غیر از عقیده و مرام برنامه ای و اساسنامه ای حزب برایشان می بود علی القاعده نمی بایست به صورت عضو رسمی حزب در می آوردند.

وظیفه دیگر عضو حزب کوشش در راه حفظ وحدت حزب بود. زیرا بنا بر تحلیل های مارکسیستی - لنینیستی یکی از مشخصه های حزب کمونیست وحدت اندیشه و عمل است. آنگاه که اندیشه های گوناگون و عملکردهای گوناگون در حزب به وجود آید و حزب به بخشهای مختلف و فراکسیونهای مختلف تقسیم شود دیگر حزب نیست.

از وظایف دیگر عضو حزب شرکت در یکی از سازمانهای حزبی است، که این هم جزو شرایط عضویت در حزب است و [هم] یکی از اصول هر حزب کمونیستی است و از جهان بینی آن ناشی می شود. اختلاف اساسی لنین با منشویک ها بر سر همین ماده بود. منشویک ها خواهان عضو شدن اعضا در حزب بدون شرکت در یک حوزه و بالطبع بدون وحدت سیاسی و عملی در حزب بودند و لنین روی این مسئله پافشاری می کرد که موجب انشعاب بلشویکها از منشویکها شد. از آن به بعد، این به عنوان یک اصل لینی در احزاب کمونیستی مطرح بوده است. در اثر شرکت مستمر عضو حزب در حوزه حزبی است که به زعم حزب او با مشی جاری و هفتگی حزب و رهنمودهای حزبی و نحوه اجرای آن توسط سایر اعضای حوزه آشنا [می شد] و تحت تأثیر فعالیت دیگران فعال تر می گردید. شرکت در حوزه به همین لحاظ حتی برای کارکنان شعب و کارمندان دستگاه حزبی نیز امری واجب و لازم بود. آنها علاوه بر کار در دستگاه حزبی در حوزه نیز باید شرکت می کردند.

یکی دیگر از وظایف عضو حزب عبارت بود از پرداخت حق عضویت. اگر چه در اساسنامه حزب آمده بود که تعیین میزان حق عضویت به عهده کمیته مرکزی است ولی طی چهار سال فعالیت علنی، حزب نتوانست فرمول واحدی برای پرداخت حق عضویت توسط اعضا پیدا کند. لذا پرداخت حق عضویت امری داوطلبانه بود و گاه در برخی از نواحی ضوابطی گذاشته شده بود که بیشتر جنبه آزمایشی داشت. اگر فردی میزان تعیین شده را نمی پرداخت کسی نمی توانست متعرض او [شود]، ولی حتماً لازم بود که حتی اگر ماهی پنج تومان هم شده فرد حق عضویت بپردازد».

حقوق عضو حزب

«همانطور که در اساسنامه آمده بود عضو حزب حق داشت که در بحث و حل مسایل مربوط به سیاست حزب شرکت داشته باشد. این کار از طریق حوزه ای که فرد عضو آن بود عملی می شد. اعضا این حق را داشتند و این بحثها را می کردند، ولی کمتر نظری مخالف نظر حزب پیدا می شد. آنقدر تحلیل مسایل سیاسی جامعه بغرنج و دشوار بود که اعضا کمتر می توانستند یک مسئله را، به ویژه در اوایل، به درستی و بدون اطلاع از نظر حزب تحلیل کنند. لاجرم آنچه رهبری حزب مطرح می کرد، پیرامون آن در حوزه ها به بحث می پرداختند. ممکن بود در آن جلسه هم آن نظر را فرد تماماً نپذیرد ولی در هفته های بعد و با روشن شدن موضع گیری ها آن را درک می کرد.

دیگر از حقوق عضو حزب عبارت بود از انتقاد اصولی از نقائص کار ارگان های بالاتر به منظور برطرف کردن آن نقائص. این انتقادات توسط اعضا نسبت به کار حوزه ها یا ارگانهای رهبری آنها بخش و ناحیه ممکن بود انجام شود، البته تقسیمات حزب به بخش و ناحیه را اعضا نمی دانستند و یا کمتر می دانستند. آنچه اعضا می دانستند وجود سازمان ایالتی بود و اگر به انتقادهای آنان توجه نمی شد، شکایتی به سازمان ایالتی و یا آنها که از ناحیه مطلع بودند به ناحیه نوشته و از طرف شعبه رسیدگی ناحیه یا ایالتی مورد رسیدگی قرار می گرفت. به هنگام رسیدگی به شکایت برطبق اساسنامه می بایست فرد شاکی حضور می داشت و در حضور وی به شکایت رسیدگی می شد. معمولاً محتوای این شکایات همان انتقادهایی بود که فرد داشته ولی به موقع رفع نشده و شکل حاد پیدا کرده و به صورت شکایت از مسئول یا ارگان بالاتر در می آمد. اگر فردی انتقاد می کرد که چرا فلان تغییر و تبدیل را حزب به ما اطلاع نداده که بیشتر در مورد مسئولین پیش می آمد، اگر آن مسئله از نظر حزب مربوط به مسایل پنهانی حزب بود و آشکار کردن آن به حزب باصطلاح صدمه

می زد، به فرد گفته می شد که حزب صلاح دیده که چنین تغییری را انجام دهد، و اگر مسئله قابل بیان بود حزب توضیح لازم را می داد. مقصود از حزب مسئول ارگان مربوطه است. مثلاً ممکن بود از فردی به عنوان پوشش دفتری استفاده شود و یا خانه اش محل جلسات ارگانهای بالای حزب باشد، برای آنکه حوزه اش و مسئولش پاپی او نشود که او مجبور به فاش کردن استفاده از دفتر و منزلش شود، از ارگانهای بالاتر به آن مسئول اطلاع می دادند که قبلاً به کار فلان کس کار نداشته و یا کارهای بیرون حوزه ای از وی نخواهید. اگر مسئول دلیل این کار را جویا می شد به او پاسخ داده نمی شد.

یکی دیگر از حقوق عضو حزب که در اساسنامه آمده بود، شرکت او در انتخابات ارگانهای حزبی و انتخاب شدن به عضویت آن ارگان بود. این اصل، در عمل پیاده نمی شد، گرچه حزب در پلنوم شانزدهم، تشکیل کنگره سوم را در دستور کار خود قرار داده بود. در این اواخر که برای حوزه ها مسئول دوم انتخاب کرده بودند، وظیفه عضو حزب بود که در انتخاب او شرکت جوید. البته همه حوزه ها و در همه تشکیلات این حوزه ها هنوز مسئول دوم نداشتند و مسئول دوم هیچ مزیتی بر سایر اعضای حوزه نداشت. فقط گاهی که به مسئول دسترسی نبود اعضا به او مراجعه و کار خود را با او در میان می گذاشتند و او به مسئول اطلاع می داد و یا در حوزه هایی که آدرس مسئول را نمی دانستند، مسئول دوم این آدرس یا تلفن را می دانست و اعضای حوزه به وی مراجعه می کردند و او به مسئول حوزه، که البته این نوع ارتباط هم همه گیر نبود. دیگر آنکه آنجا که مربوط می شد به پذیرش یک عضو برای یک ارگان، اعضای آن ارگان درباره آن عضو نظر می دادند. مثلاً اگر کسی را می خواستند عضو ناحیه کنند اعضای ناحیه نظر خود را داده و به تصمیم گیرنده می فرستادند که آن ارگان او را تأیید یا رد می کرد و غالباً تأیید می شد. این حقوق همه بجز اصل انتخاب کردن و انتخاب شدن که در شرایط کنونی عملاً منتفی بود برای همه اعضای حزب اعم از آزمایشی یا رسمی یکسان بود، اصل انتخاب کردن و انتخاب شدن فقط از حقوق اعضای رسمی بود».

تشویق و تنبیه

«تنبیه و تشویق عضو حزب توسط ارگانهای بالای انجام می گرفت. اگر عضو حزب فعالیتی کرده بود که از حد متعارف فعالیت سایر اعضا بالاتر بود، او علی القاعده می بایست مورد تشویق قرار می گرفت. بر اساس کاری که او انجام داده بود [با توجه به این که] در چه سطحی بود، توسط حوزه مسئولین یا کمیته بخش یا کمیته ناحیه یا کمیته ایالتی مورد

تشویق قرار می گرفت. و این تشویق ها ممکن بود کتبی یا شفاهی باشد. اگر فردی در جهت فعالیت توده ای در محله، کار چشمگیری انجام داده بود توسط ناحیه و به پیشنهاد بخش تشویق کتبی می شد. و به همین ترتیب تا بخش. اصل تشویق در اساسنامه حزب نیامده بود ولی کمیته ها اینجا و آنجا به شیوه های گوناگون این اصل را به کار می بردند. گاه یک ارگانی شفاهی تشویق می شد و یا فردی به عنوان تشویق یک مدال حزبی که گل حزب روی آن نقاشی شده بود جایزه می گرفت.

در عین حال اصل تنبیه نیز وجود داشت که در اساسنامه حزب هم آمده بود. تنبیه یا مجازات حزبی به هنگامی انجام می شد که عضو حزب از مقررات اساسنامه ای تبعیت نکرده و وظایف حزبی را اجراء نکرده و یا از آن تخلف نموده که به تناسب شدت و ضعف آن تخلف برای او تنبیهاتی در نظر گرفته می شد که عبارت بودند از تذکر شفاهی، تذکر کتبی، توبیخ، توبیخ شدید، سلب مسئولیت حزبی، تنزل یک یا چند درجه مقام و مسئولیت حزبی، تبدیل عضو اصلی یا رسمی به عضو آزمایشی و نهایتاً اخراج از حزب. برخی از این تنبیهات در حد ارگانهای پائینی بود و نیازی به ارگانهای بالایی عملاً نداشت. از قبیل تذکر شفاهی یا تذکر کتبی که بخش میتوانست انجام دهد. ولی اگر توبیخ و توبیخ شدید و سلب مسئولیت و غیره در دستور قرار می گرفت، ارگان مربوطه می بایست به ارگانهای مسئول گزارش داده و پیشنهاد خود را نیز به اطلاع آنها برساند. تصمیم نهایی به عهده ارگان مربوطه بود، که در این مورد کمیته ایالتی تهران بود. کمیته ایالتی موضوع تنبیه را ابتداء به شعبه بازرسی و رسیدگی ایالتی می داد تا در حضور فرد مربوطه در حوزه مربوط مورد رسیدگی قرار گیرد و بعد از رسیدگی، نظر خود را به کمیته ایالتی می داد و دبیران کمیته ایالتی بر اساس آن نظر و نظر پیشنهادی ناحیه نوع تنبیه را مشخص می کردند و به ارگان مربوطه اطلاع [می دادند] تا به اجراء گذارد. حق اخراج از حزب که آخرین تنبیه انضباطی محسوب می شد نیز به عهده کمیته ایالتی بود. علاوه بر این نوع اخراجها که حزب کسی را اخراج می کرد، گاه ممکن بود که فردی خود استعفاء دهد به خصوص در سرپیچهای تند سیاسی در جامعه چنین حالتی بیشتری اتفاق می افتاد. در این صورت استعفاء فرد از ناحیه پذیرفته میشد و فقط در گزارش ششماهه آمار آنها و دلایل استعفایشان به اطلاع ایالت می رسید. این شیوه دفع مستمر حزب بود، همانطور که عضو می پذیرفت، خود اعضا هم وقتی احساس می کردند که نمی توانند در چهارچوب برنامه و مشی حزب و اساسنامه حزب فعالیت کنند یا فعالیت را دشوار می یافتند و یا از عواقب آن هراس داشتند و یا به مشی حزب انتقاد می کردند، لاجرم استعفاء داده و کنار می رفتند».

ترکیب طبقاتی حزب

«حزب برای ترکیب طبقاتی اهمیت زیادی قائل بود. تلاش حزب در طی چهار سال فعالیت علنی اش در این جهت بود که تا آنجا که می تواند این ترکیب طبقاتی را به نفع ترکیب طبقاتی کارگری و زحمتکش حزب افزایش دهد. ولی علیرغم آن همه تلاش، حزب نتوانست این ترکیب طبقاتی را به نفع حضور طبقات کارگری و زحمتکش در حزب تغییر دهد. حزب معتقد بود که در حزب طبقه کارگر علاوه بر کارگران، سایر مبارزان پیشرو که از طبقات و اقشار غیر کارگری و همچنین روشنفکران انقلابی که جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی را دقیقاً پذیرفته اند و عضو شده اند نیز پیشاهنگان طبقه کارگرند. ولی در عین حال نباید به این اصل دل خوش کرد، بلکه باید بین اعضای کارگری حزب و این باصطلاح مبارزان در داخل حزب تناسب برقرار شود.

حزب نباید در میان این مبارزان غیر کارگری غرق شود. آنچه حزب با توجه به شرایط داخلی مطرح می نمود و نیازش به کمیت لازم برای پیشبرد اهداف برنامه اش و اینکه در چنین حالی نمی توانست جلوی آمدن سایر اقشار غیر کارگری را به حزب بگیرد، عبارت بود از اینکه جهت گیری فعالیت تشکیلاتی حزب بایستی به سوی جذب طبقه کارگر باشد. این جهت گیری بایستی در رأس برنامه فعالیت حزب در تمام حوزه ها و سازمان ها باشد. زیرا با توجه به دشواریهایی که در جذب کارگران به سوی حزب وجود داشت، نظیر اعتقاد کارگران به رهبری انقلاب اسلامی، برخورداری از خصوصیات مذهبی و انقلابی اسلامی، عدم اعتقاد به تاریخ و مشی حزب و غیره، حزب می دانست که لااقل به این زودبها نمی تواند ترکیب طبقاتی حزب را حتی در حداقل به نفع ترکیب کارگری آن تغییر دهد. البته حزب امیدوار بود که بتواند در درازمدت در حد محدود بر این دشواریها غلبه کند.

در عین حال، [حزب] روی بخش زیادی از روشنفکران و دانشجویان تأکید می کرد که آرمان کارگری را پذیرفته، به صفوف حزب آمده و می توانند به نیروی مؤثری برای فعالیت در میان زحمتکشان و کارگران تبدیل شوند، در مورد جذب دهقانان به صفوف حزب نیز وضع به مراتب بدتر از جذب کارگران بود، با آنکه در این زمینه نیز حزب تلاش زیادی می کرد و همینطور در میان زحمتکشان شهری».

ترکیب ملی حزب

«حزب توجه مهمی به ترکیب ملی اعضای خود داشت. تمام احزاب کمونیستی که در کشورهای چند ملیتی یا کثیرالمله زندگی سیاسی دارند به این مسئله توجه می کنند، زیرا

بنابر اصول جهان بینی آنها، حزب طبقه کارگر هرگونه ستم ملی و هرگونه امتیاز ملی را رد می کند و بر اساس اعتقاد به انترناسیونالیسم پرولتری در یک کشور واحد کثیرالمله خواهان تشکیل یک حزب واحد سراسری کشوری است که در عین حال از منافع همه کارگران و زحمتکشان آن کشور صرفنظر از تمایلات ملی دفاع کند. در واقع انترناسیونالیسم را در شکل سازمانی حزب در کشور کثیرالمله نیز منعکس می کند. این احزاب اعتقاد دارند حزبی که در برنامه اش به حقوق ملی این خلق ها توجه نکند، از آن همه کشور نیست و نمی تواند ادعای حزب سراسر کشوری داشته باشد. بر همین اساس حزب در احیا و سازماندهی جدیدش کوشید که سازمان ایالتی آذربایجان و کردستان و ترکمن صحرا را نه بر اساس تقسیمات جغرافیای کشوری، بلکه بر اساس جغرافیای قومی آنها به وجود آورد. در واقع «فرقه دمکرات آذربایجان» که همه آذربایجان شرقی و غربی و زنجان را می پوشاند سازمان ایالتی حزب آذربایجان است و همچنین تمام شهرها و بخش های کردنشین غرب کشور اعم از آنکه دو استان کردستان یا آذربایجان غربی باشند، سازمان ایالتی کردستانند و تمام مناطق ترکمن نشین از مراوه تپه تا بندر ترکمن، سازمان ترکمن صحرا را تشکیل می دهند. حزب مسئولین این مناطق را از میان مسئولین بومی انتخاب می کرد».

ترکیب سنی و جنسی حزب

«حزب برای ترکیب سنی و جنسی نیز اهمیت قائل بود. حزب معتقد بود که باید کوشید و به اعضای باسابقه و مسن تر حزب کمک کرد که پا به پای تکامل حزب و مبارزه تکامل یابند، اگر چنین نشود ادامه کار حزب دشوار است. در عین حال اگر حزب به پذیرش اعضای جوان توجه لازم را نکند، به ناچار ترکیب حزب، ترکیب پیر شده و [سازمان] ناتوانی خواهد بود که از نیروی فوق العاده جوانان بی بهره خواهد ماند و از انجام وظایف نوینی که در برابر او قرار می گیرد عاجز خواهد بود. حزب در این جهت حرکت کرد و بالطبع توانست تعدادی از هواداران سال های ۲۰-۳۰ خود، یعنی پیرمردان کنونی و جوانان گذشته را مجدداً به صفوف حزب جذب کند و در عین حال بیشترین نیروی خود را از میان جوانانی که در جریان انقلاب اسلامی در کشور انقلابی شده بودند، تأمین کند. بعد هم به این نتیجه رسید که افراد و اعضای سازمان جوانان که هیجده سال به بالا- دارند می توانند عضو حزب شوند، زیرا در شرایط انقلابی و کنونی جامعه ایران این جوانان از پختگی سیاسی لازم برخوردارند. و این تصمیم هیأت سیاسی و اجرای آن ترکیب سنی جوان حزب را افزایش داد. برای جذب زنان به صفوف حزب نیز، حزب اهمیت قائل بود

و معتقد بود که حزبی که زنان به سوی آن جلب نشوند و جای مناسبی در صفوف آن پیدا نکنند، نمی تواند از کیفیت خوبی برخوردار باشد زیرا به زعم حزب زنان نیمی از جمعیت کشور را تشکیل داده و نادیده گرفتن زنان یعنی نادیده گرفتن نیمی از جمعیت کشور. ولی در این عرصه نیز کار حزب موفق نبود. اگرچه بنا بر شواهد و دلایل آشکار زنان انقلاب اسلامی ایران پا به پای مردان با مشتهای گره کرده به مبارزه پرداختند، ولی به ویژه زنان زحمتکش به علت اعتقادات عمیقشان به اسلام و به مقام رهبری امام، از روی آوردن به حزب با توجه به جهان بینی کمونیستی آن اجتناب می کردند و زنان عضو حزب عموماً زنان طبقات روشنفکر و متوسط جامعه بودند. در ارزیابی های حزب ضمن آنکه ابراز تأسف می شد که به جذب زنان توجه کافی نشده ولی جذب زنان [را] در این مرحله نسبت به سالهای قبل از ۱۳۳۲ بیشتر می دانست. درصد زنان حزبی از حدود یک چهارم مردان نمی توانست تجاوز کند و آنها هم بیشتر از میان زنان کارمند و روشنفکر بودند تا از میان زنان کارگر و زحمتکش» (۱).

ساختار کمیته مرکزی حزب توده

پیش از این درباره تحولات کمیته مرکزی حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی و ساخت قدرت در درون آن سخن گفتیم. اینک به تقسیم کار درونی کمیته مرکزی و شعب آن می پردازیم.

شعب مرکزی و کارکرد آن

کمیته مرکزی حزب بر اساس زمینه ها و عرصه های گوناگون فعالیت و کارکرد (فونکسیونهای) خاص و مشخص به تقسیم کار گسترده ای دست زده و ارگانهای ویژه تخصصی خود را به نام «شعب مرکزی»، در جنب خود، تشکیل داده بود. این شعب مرکزی دارای یک مسئول و یک هسته اصلی مسئولین بودند و بسته به زمینه و نوع فعالیت و کارکرد مشخص، برای انجام کارهای جاری، کارکنان و امکانات مادی لازم را در اختیار داشتند. عملکرد این شعب، بر اساس زمینه فعالیت و وظایف ویژه آنها متنوع بود و کمیته مرکزی را قادر می ساخت تا در آن واحد با مسایل مختلف آشنایی یافته و در عرصه های گوناگون فعالیت کند و بتواند در مواقع ضرور واکنش مناسب نشان دهد. مسئول هر شعبه،

از طریق یکی از اعضای هیأت دبیران، به این ارگان- که هسته اصلی رهبری کننده حزب بود و تمامی قدرت و اختیارات را در دست داشت- مربوط بود و زیر نظر مستقیم هیأت دبیران عمل می کرد. مسایل جاری توسط مسئول مستقیم و مسایل اصلی با نظر دبیر مربوطه - و در موارد مهم با تصمیم جمعی هیأت دبیران- حل و فصل می شد. هر شعبه مرکزی، در جنب کمیته های حزبی (کمیته های ایالتی، شهر، منطقه، ناحیه، بخش) ارگانهای همنامی داشت. این شعب محلی، رهنمودها و وظایف محوله از سوی شعبه مرکزی را در حیطه فعالیت خویش و زیر مسئولیت کمیته حزبی مربوطه انجام می دادند و متقابلاً شعبه مرکزی همنام را تغذیه می کردند.

کارکردهای شعب مرکزی- ارگانهای تخصصی کمیته مرکزی- عبارت بود از:

۱- تدوین و تنظیم برنامه، مشی و تاکتیک های کوتاه مدت، میان مدت و درازمدت حزب در قبال مسایل مختلف سیاسی و اجتماعی کشور.

۲- بررسی و آشنایی با مسایل گوناگون گروههای مختلف اجتماعی و مسایل سیاسی- اقتصادی جمهوری اسلامی.

۳- توانا ساختن حزب به واکنش سریع در قبال مسایل اجتماعی- سیاسی کشور.

۴- تبلیغ و ترویج مشی سیاسی- اجتماعی حزب در جامعه.

۵- تدوین و تنظیم برنامه ها و طرح های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای مسخ انقلاب و براندازی خرنده نظام جمهوری اسلامی.

۶- تلاش برای ایجاد پایگاه اجتماعی و جذب نیرو و گسترش صفوف حزب توده.

۷- ایجاد مکانیسم فعال برای پخش سریع شعارها و خواست های حزب در جامعه، از طریق کانالها، ترفندها و شیوه های گوناگون.

۸- ایجاد شبکه وسیع خبرگیری و اطلاعاتی در سراسر کشور برای گردآوری خبر و ارسال سریع آن به مرکز حزب، به منظور تأمین نیازهای اطلاعاتی و انجام وظایف جاسوسی آن.

۹- تأمین هماهنگی و تحرک لازم میان اندامهای مختلف کمیته مرکزی و تأمین نیازهای آنها.

۱۰- تنظیم برنامه و طرح و تلاش برای ترویج، اشاعه و نشر ایدئولوژی مارکسیستی در جامعه.

فرج الله میزانی (ف. م. جوانشیر)، دبیر دوم و مسئول شعبه تشکیلات کل کمیته مرکزی، که مغز متفکر حزب توده در مسایل سازمانی محسوب می شد، در جزوه درون حزبی،

درباره مسایل سازمانی، کارکرد و وظایف شعب مرکزی چنین می نویسد: « کمیته مرکزی حزب قادر نخواهد بود که وظایف خود را به طور کامل انجام دهد مگر اینکه این وظایف را به طور متناسب و منطقی در درون خود تقسیم کرده و بر مبنای این تقسیم کار گروه های دائمی کار پدید آورد که تمام توجه و نیروی خود را در جهت معینی از فعالیت حزبی بکار اندازند. این گروه های دائمی کار که در جنب کمیته مرکزی و بر اساس تقسیم کار درونی و نیازهای آن ساخته می شوند شعب مرکزی حزب نام دارند.

وظایف شعب مرکزی دو گانه است: اول- زیر نظر داشتن رشته معینی از فعالیت حزب، جمع آوری اطلاعات و تجربیات و پرورش در این رشته، دادن مشورت لازم به کمیته مرکزی و تدارک تصمیماتی که کمیته مرکزی باید در این رشته اتخاذ کند. دوم- اجرای بخشی از تصمیمات کمیته مرکزی که به عهده شعبه معین گذاشته شده است.

درستی تصمیمات کمیته مرکزی، تحرک و خلاقیت کار حزب در رشته های مختلف، نوآوری و اقدام به موقع در این یا آن زمینه کار، تا حدود زیادی بسته به کار شعب مرکزی است. اگر کار این شعب دقیق نباشد، اگر آنها کمیته مرکزی حزب را به موقع متوجه امر معینی نکنند و اگر به موقع تصمیم درست را تدارک و پیشنهاد نمایند، اگر کار حزب را در رشته خود دقیقاً زیر نظر نداشته و به موقع اصلاحات لازم را به عمل نیاورند طبیعی است که کار حزب در مجموع خرد خواهد شد.

شعب کمیته مرکزی را هیأت سیاسی تشکیل می دهد و مسئولین شعب را از میان اعضای اصلی یا فرعی کمیته مرکزی (از جمله اعضای هیأت سیاسی) تعیین می کند. در موارد استثنائی که ضرورت ایجاب کند هیأت سیاسی می تواند مسئولیت شعبه ای را به رفیقی که عضو کمیته مرکزی نیست بسپارد.

شعب مرکزی حزب زیر نظر هیأت دبیران فعالیت می کنند و رابطه شعب با یکدیگر از طریق این هیأت برقرار می شود. معمولاً چند شعبه مرکزی زیر نظر دبیر مسئولی است.

درباره وظایف و اختیارات شعب مرکزی حزب باید توجه داشت که این شعب ارگانهای مستقلی نیستند، گروههای کار کمیته مرکزی هستند که تصمیمات کمیته مرکزی را تدارک می کنند و فقط به اعتبار کمیته مرکزی و از جانب کمیته مرکزی می توانند تصمیم گرفته و رهنمود صادر کنند. رهنمودهای شعب مرکزی بخشی است از رهنمودهای کمیته مرکزی و مانند همه رهنمودهای کمیته مرکزی لازم الاجرا است.

شعب مرکزی رهنمودهای خود را به ارگان های حزبی یعنی کمیته های ایالتی و

کمیته های شهرستانهای مستقل صادر می کنند. این ارگانها که در برابر کمیته مرکزی مسئولند گزارش انجام رهنمود را به کمیته مرکزی می فرستند که برای بررسی و جمع بندی به شعبه مربوطه داده می شود.

از آنجا که ارگانهای محلی نیز در کنار خود شعبی دارند که هم نام شعب مرکزی است گاه این تصور پدید می آید که هر شعبه محلی تابع شعبه مرکزی هم نام خویش است. در حالیکه چنین نیست.

شعب تبلیغات یا امور دهقانی استان فارس تابع کمیته فارس اند، نه شعبه تبلیغات کل و یا شعبه مرکزی امور دهقانی... طبیعی است که شعب مرکزی با شعب هم نام خود در محل ها رابطه همکاری و هماهنگی دارند که خصلت مشورتی و راهنمایی دارد و نه دستور حزبی. دستورات و رهنمودهای شعب مرکزی زمانی لازم الاجرا است که از طریق ارگان های حزبی ابلاغ شود... مسئولیت اجرای این رهنمود با ارگان محلی است.» (۱)

شعب مرکزی حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ به شرح زیر بود:

۱- شعبه تشکیلات کل (مسئول: فرج الله میزانی، عضو هیأت سیاسی و دبیر دوم). این شعبه در برگیرنده سه ارگان اصلی تشکیلاتی حزب بود:

الف- کمیته ایالتی تهران (مسئول: عباس حجری بجستانی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی).

ب- شعبه تشکیلات شهرستانها (مسئول: تقی کی منش، عضو هیأت سیاسی و سپس رضا شلتوکی عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی).

ج- شعبه تشکیلات خارج از کشور (مسئول: دکتر فریرز بقائی، عضو کمیته مرکزی).

۲- شعبه مطبوعات یا «هیأت تحریریه نامه مردم»، ارگان مرکزی حزب (مسئول: منوچهر بهزادی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی).

۳- شعبه اطلاعات (مسئول: رضا شلتوکی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی)، با مسئولیت عالی دبیر اول (کیانوری).

۴- شعبه کل ایدئولوژیک (مسئول: احسان طبری، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی).

الف- شعبه مرکزی آموزش (مسئول: رفعت محمدزاده با نام مستعار مسعود اخگر، عضو مشاور هیأت سیاسی).

ب- شعبه مرکزی تبلیغات (مسئول: ابوتراب باقرزاده، عضو هیأت سیاسی).

ج- شعبه پژوهش (مسئول: بابک امیرخسروی، عضو کمیته مرکزی و سپس رفعت محمدزاده).

د- هیأت تحریریه مجله «دنیا»، ارگان تئوریک کمیته مرکزی حزب (مسئول: رفعت محمدزاده).

۵- شعبه انتشارات (مسئول: محمد پورهرمان، عضو کمیته مرکزی). این شعبه از نظر سیاسی و فنی تابع دبیر اول (کیانوری) و از نظر محتوای ایدئولوژیک تابع شعبه کل ایدئولوژیک (احسان طبری) بود.

۶- شعبه کل سازمانهای توده ای (مسئول: منوچهر بهزادی). این شعبه کل، مسئولیت هدایت کلیه سازمانهای جنبی و وابسته حزب توده (اتحاد دمکراتیک، شورای نویسندگان و ...) را به عهده داشت. علاوه بر آن، این شعبه کل بر چهار شعبه مرکزی نظارت داشت:

الف- شعبه مرکزی امور توده ای (مسئول: دکتر احمد دانش، عضو کمیته مرکزی).

ب- شعبه مرکزی امور دهقانی (مسئول: هوشنگ ناظمی با نام مستعار امیر نیک آئین، عضو مشاور هیأت سیاسی).

ج- شعبه مرکزی جوانان (مسئول: کیومرث زرشناس، عضو کمیته مرکزی). این شعبه، در واقع همان هیأت دبیران سازمان جوانان توده بود.

د- شعبه مرکزی زنان (مسئول: مریم فیروز، عضو هیأت سیاسی). این شعبه در واقع رهبری «تشکیلات دمکراتیک زنان» بود.

۷- شعبه مرکزی کارگری (مسئول: مهدی کیهان، عضو کمیته مرکزی). دبیر مسئول این شعبه فرج الله میزانی بود.

۸- شعبه مرکزی امور مالی (مسئول: محمد اسماعیل ذوالقدر، عضو هیأت سیاسی). دبیر مسئول این شعبه کیانوری بود.

۹- شعبه مرکزی تدارکات (مسئول: گایک آوانسیان، عضو کمیته مرکزی). دبیر مسئول این شعبه نیز کیانوری بود.

۱۰- شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی (مسئول: هدایت الله حاتمی، عضو کمیته مرکزی). دبیر مسئول این شعبه محمدعلی عمویی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی بود.

۱۱- شعبه روابط عمومی (مسئول: محمدعلی عمویی).

۱۲- شعبه روابط بین المللی (مسئول: ژیلای سیاسی، عضو کمیته مرکزی). دبیر مسئول

این شعبه محمدعلی عمویی بود.

۱۳- کمیسیون سازمان مخفی- نظامی: این ارگان در خارج از چارچوب «رسمی» شعب فوق، و در جنب هیأت دبیران کمیته مرکزی قرار داشت که سازمانهای مخفی و نظامی حزب توده را اداره می کرد. در این ارگان: کیانوری، میزانی، حجری و محمد مهدی پرتوی عضویت داشتند و مسئولیت کل به عهده کیانوری بود.

کمیته مرکزی حزب توده علاوه بر شعب فوق، دارای دبیرخانه مرکزی بود که وظیفه امور جاری و ارتباطات دستگاه کمیته مرکزی را انجام می داد.

سیر فعالیت شعب مرکزی

اشاره

در این مبحث توجه خوانندگان را به تحلیل مهدی حسنی پاک از سیر فعالیت شعب مرکزی در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ جلب می کنیم.

۱- تعریف و وظایف کلی

«از آنجا که کمیته مرکزی حزب قادر نبود وظایف خود را به طور کامل انجام دهد مگر اینکه این وظایف را به طور متناسب در درون خود تقسیم کرده و بر مبنای این تقسیم «گروههای دائمی کار»ی پدید آورد که تمام کارش در جهت معینی از فعالیت حزبی بکار افتد، مجبور به تشکیل شعبی در جنب خود بود که در این زمینه فعالیت کنند. در واقع این «گروههای دائمی کار» که در جنب کمیته مرکزی و بر اساس تقسیم کار درونی و نیازهای آن ساخته می شدند، شعب مرکزی حزب نامیده می شدند.

شعب جنب کمیته مرکزی وظایف دوگانه ای داشتند، اولاً آنها می بایست رشته معینی از فعالیت حزب را همیشه زیر نظر می داشتند. و در این رشته به جمع آوری اطلاعات، تجربیات و پرورش کادرهای خود برای کار، می پرداختند و مشورت های لازم را به کمیته مرکزی می دادند و تصمیماتی را که کمیته مرکزی در این رشته می بایست اتخاذ می کرد، تدارک می کردند. دوماً (۱) بخشی از تصمیمات کمیته مرکزی را که به عهده آن شعبه گذاشته شده بود انجام می دادند.

شعب جنب کمیته مرکزی از آن جهت وجودشان برای این کمیته ضروری بود که درستی بسیاری از تصمیمات کمیته مرکزی، تحرک و خلاقیت کار حزب در رشته های

مختلف فعالیت حزبی، بدست آوردن اشکال نو برای فعالیت در شرایط مختلف، اقدام به موقع برای موضعگیری بر سر این یا آن مسئله، مشروط و منوط به دقت کار این شعب بود. شعب به طور کلی چه در جنب کمیته مرکزی بودند چه در کمیته شهر، ارگانهای مستقلی نبودند، بلکه همانطور که نوشته شد، گروههای کار کمیته مرکزی بودند که تصمیمات کمیته مرکزی را «تدارک» می کردند. و بدین ترتیب فقط به اعتبار کمیته مرکزی و از جانب کمیته مرکزی می توانستند تصمیم گرفته و رهنمود صادر کنند. در واقع رهنمودهای شعب مرکزی حزب بخشی از رهنمودهای مرکزی بود و مانند همه رهنمودهای کمیته مرکزی حزب لازم الاجرا بودند.»

۲_ ارتباط شعب مرکزی با شعب همانام خود در ایالتها و شهرستانها

«شعب مرکزی رهنمودهای خود را به ارگانهای حزبی یعنی کمیته های ایالتی و کمیته های شهرستانهای مستقل صادر می کردند. این کمیته ها که در برابر کمیته مرکزی حزب مسئول بودند گزارش انجام رهنمود را به کمیته مرکزی می فرستادند تا برای بررسی و جمع بندی به شعبه مربوطه داده شود. البته به جای آنکه این گزارشها به دبیرخانه کمیته مرکزی برود از طریق شعبه شهرستانها در تهران برای شعب مربوطه مستقیم یا توسط دبیرخانه تهران که کار دبیرخانه مرکزی را از این جهت می کرد، فرستاده می شد و یا مسئولین شعب به هنگام دیدار با مسئولین و اعضای شعب ایالتی و شهرستانها در شهرستان یا در تهران گزارشهای کتبی را می گرفتند. ولی جمع بندی این گزارش ها هر چند مدت یک بار می بایست توسط مسئول شعبه به هیأت دبیران حزب داده می شد، یا دبیر ناظر بر شعبه این کار را می کرده و یا مسئول شعبه مستقیماً در جلسه هیأت دبیران شرکت کرده و گزارش فعالیت شعبه در سراسر کشور و امور داخلی خود شعبه را به آنها می داد. بدین ترتیب هیچ کدام در شعب همانام ایالتی و شهرستان تابع شعب همانام مرکزی خود نبودند، اصولاً همه شعب تابع ارگانهایی بودند که در جنب آنها به وجود آمده بودند. مثلاً شعبه امور دهقانی مازندران تابع کمیته ایالتی مازندران بود نه تابع شعبه امور دهقانی مرکزی یا شعبه امور دهقانی قائم شهر تابع کمیته شهر قائم شهر بود نه تابع شعبه امور دهقانی ایالتی مازندران. بدین ترتیب تمام رهنمودهای شعبه مرکزی امور دهقانی خطاب به کمیته ایالتی مازندران بود نه شعبه امور دهقانی مازندران و همینطور رهنمود شعبه امور دهقانی ایالتی مازندران به کمیته شهر قائم شهر بود نه شعبه امور دهقانی قائم شهر. ارتباط شعب همانام مرکزی و ایالتی و شهرستان، ارتباطی هماهنگ کننده و مشورتی بود. خصلت راهنمایی و

تبادل تجربه داشت. در این دیدارها دستورات حزبی صادر نمی شد، اگر دستوری هم صادر می شد حتماً باید از طریق سازمان حزبی مربوطه به شعبه مربوطه اطلاع داده می شد تا قابل اجراء می بود. به نظر حزب آن شعبه ای موفق تر بود که این گونه تماسهای مشورتی و راهنمایی را بیشتر و منظم تر کرده و از روی برنامه انجام می داد. هم اعضای شعبه مرکزی به محل ایالت یا شهرستان می رفتند و هم مسئولین شعب ایالتی و اعضای آنها با شهرستان به تهران آمده و با مسئول و اعضای شعبه مرکزی ملاقات می کردند. این ملاقاتها نیز حتماً می بایست با اطلاع شعبه شهرستانها و کمیته محلی انجام گیرد، شعبه ایالتی و شهرستان گزارش فعالیت سه ماهه یا شش ماهه شعبه را جمع بندی کرده، به کمیته تابع خود داده و پس از بررسی در آن کمیته می بایست برای شعبه شهرستانها فرستاده می شد تا آنها آن را برای شعبه مربوطه ارسال دارند. شعب مرکزی در حد سطحی که بودند اجازه ورود به مسایل تشکیلاتی را نداشتند. فقط باید به آن مسایل و اطلاعاتی می پرداختند که در زمینه رشته کار آنها به آن نیاز بود. گزارشهایی که شعب همانم به شعب مرکزی می دادند می بایست فاقد اطلاعات تشکیلاتی می بود. در عین حال مسئولیت اجرای رهنمودهای حزبی در همه امور با ارگانهای حزبی بود نه شعب جنب آنها، اجرای رهنمودهای شعبه دهقانی، درست اجرا شدن یا نشدن آن، مسئولیتش با کمیته حزبی بود نه شعبه امور دهقانی ایالتی.

۳_ ارتباط شعب ایالتی با کمیته های ایالتی و شعب همانم در شهرهای تابع ایالت

«شعب جنب کمیته ایالتی، گروههای کار دائمی وابسته به آن کمیته بودند و از خود استقلال نداشتند. این شعب مانند شعب مرکزی وظیفه دوگانه داشتند. یکی شناخت و بررسی موضوعی که می بایست روی آن کار می کردند و جمع آوری اطلاعات در سطح ایالت در آن زمینه و جمع بندی تجارب حوزه ها در اجرای رهنمودها در آن رشته و بر اساس تدارک و پیشنهاد، تصمیمات و رهنمودهای جدید به کمیته ایالتی و دیگری اجرای بخشی از رهنمودها و تصمیمات کمیته ایالتی، که کمیته ایالتی به عهده آن شعب واگذار کرده بود. بدین ترتیب شعب ایالتی تابع کمیته ایالتی بودند و نه تابع شعب همانم خود در جنب کمیته مرکزی. در عین حال شعب ایالتی از طریق کمیته ایالتی در جریان دستورات تصمیمات و رهنمودهای شعب مرکزی همانم قرار گرفته، علاوه بر نظارت بر رهنمودهای کمیته ایالتی که خود آنها را تدارک و پیشنهاد کرده بودند، بر اجرای درست رهنمودهای شعب مرکزی، از طریق کمیته ایالتی می بایست نظارت می کردند. نتایج آنها را جمع بندی و

به اطلاع کمیته ایالتی یا دبیران آن رسانده و از طریق آن کمیته، برای شعبه مرکزی ارسال می شد. در عین حال هنگامی که کمیته ایالتی رهنمودها و تصمیمات تدارک شده شعب را تأیید کرد، آن را جهت اجراء به تمام سازمان حزبی خود در شهرستانها ابلاغ می کرد. رابطه شعب ایالتی با شعب یا مسئولین شعب همانم در شهرستانها یا نواحی، مانند رابطه شعب مرکزی یا شعب هم نام ایالتی و شهرستانهای مستقل، رابطه مشورتی و هماهنگ کننده بود و هر چقدر این مشورتها و هماهنگیها بیشتر می شد، کار دقیقتر و منظم تر انجام می گرفت. گزارش عملکردهای شعب شهرستانهای تابعه کمیته ایالتی به کمیته ایالتی آمده و کمیته ایالتی جهت جمع بندی و ارائه یک گزارش واحد و در عین حال نظارت شعب ایالتی بر چگونگی اجرای رهنمودها، این گزارشها را به شعب جنب خود می دادند. و به عوض آن گزارش جمع بندی شده را از آنها می گرفتند. همانطور که قبلاً نوشته شد، همه شعب و از آن جمله شعب ایالتی حق دخالت در مسایل تشکیلاتی را نداشته و تمام مسایل تشکیلاتی را اگر لازم می دانستند می بایست از کمیته ایالتی دریافت می کردند، در عین حال همه رهنمودها از کمیته ایالتی به شعب شهرستانهای تابعه ایالت می رفت و ترتیب ملاقاتها و جلسات مشورتی، هماهنگی بین شعب ایالتی و شعب شهرستانهای تابعه ایالت را می بایست از طریق شعبه ایالتی دنبال می کردند.»

۴_ ارتباط شعب شهرستان تابع کمیته ایالتی با کمیته شهرستان

«شعب شهرستان های تابع کمیته ایالتی و در تهران نواحی، آخرین حلقه سیستم شعبه ای حزب بودند. و بعد از آنها دیگر در جنب کمیته بخش شعبه وجود نداشت بلکه مسئول شعبه بود که عضو شعبه جنب کمیته شهر (ناحیه) بود. شعب کمیته های شهرهای تابعه ایالت نیز گروههای کار دائمی و وابسته به کمیته شهر (ناحیه) بودند و از خود استقلال نداشتند. آنها به مانند شعب مرکزی و شعب ایالتی همان وظایف دوگانه را داشتند، هم جمع بندی تجارب را می کردند، هم پژوهش و شناخت در آن رشته در محدوده شهر می کردند و تصمیمات [را] و پیشنهادهای جدید را برای کمیته شهر تدارک می کردند. و هم بخشی از این تصمیمات که به تصویب کمیته شهر رسیده بود و اجرای آن به عهده شعب جنب کمیته شهر بود اجرا می کردند. تابع کمیته شهر بودند نه تابع شعب ایالتی. رابطه آنها با شعب ایالتی رابطه ای مشورتی و هماهنگ کننده بود. گزارشهای خود را به کمیته شهر می دادند و از آن طریق برای کمیته ایالتی و شعبه ایالتی ارسال می شد. در عین حال کمیته شهر اخبار و گزارشهای دهقانی کمیته شهر را برای جمع بندی و تجارب و اشکال فعالیت

و چگونگی گسترش فعالیت بیشتر در آن رشته و اتخاذ تصمیمات جدید و پیشنهاد آن به کمیته شهر، در اختیار شعب جنب خود قرار می داد. از آنجا که شعب شهرستان، به ویژه در رابطه با شعب، زنان، دهقانی و کارگری، آخرین حلقه سیستم شعبه ای حزب بودند مقداری از وظایف اجرایی رهنمودها را غالباً خود به عهده داشتند، یعنی سهم اجرایی آنها در اجرای رهنمودها بیشتر بود. در شعب شهر یا ناحیه، رهنمودهای مرکزی، ایالتی و کمیته شهر، مشخص و معین می شود، یعنی به صورت رهنمود کار اجرایی شخص در می آید. قبلاً اگر شعبه امور کارگری مرکزی به طور کلی رهنمود می داد که همه اعضا می بایست در جهت مخالفت با طرح قانون کار پیشنهادی وزارت کار در محیط کار و زندگی عمل کنند، شعبه کارگری شهر یا ناحیه، می دانستند که این رهنمود را در این یا آن کارخانه و از چه طرقی و توسط چه کسانی می توانند چه حد، و به چه شکل انجام دهند، هر کس [می دانست] چه کاری می توانست انجام دهد زیرا مسئولین کارگری بخشها حضور داشتند و قاعدتاً این مسئولین در بخش، شاخه کارگری بخش را نیز اداره می کردند و از توانایی نیروهای سازمانی خود آگاهتر بودند و براساس آن نیرو وظیفه می پذیرفتند و در انجام آن می کوشیدند. اداره فراکسیونهایی که در جهت انجام فعالیتهای شعب به وجود می آمدند، اگر در سطح بخشها بودند، به عهده مسئول آن شعبه در بخش بود که عضو شعبه ناحیه یا شهر نیز بود و اگر آن فراکسیون در سطح شهر یا ناحیه تشکیل می شد اداره آن به عهده مسئول شعبه شهر یا ناحیه بود. گاه ممکن بود فراکسیونی در سطح ایالت باشد که اداره آن به عهده مسئول شعبه ایالتی بود، مانند فراکسیون اقلیتهای مذهبی - ملی، انجمن آذربایجانها در تهران و گاه ممکن بود فراکسیونی در سطح کشور باشد که اداره آن به عهده مسئول شعبه مرکزی بود، مثل انجمن همبستگی شوراها و سندیکا.

مسئولین شعب سازمان جوانان در جنب کمیته مرکزی سازمان جوانان عضو شعب مرکزی حزب بودند. مسئولین شعب سازمان جوانان در جنب کمیته های ایالتی جوانان عضو شعب کمیته های ایالتی حزب و مسئولین شعب کمیته های شهرهای جوانان، عضو شعب جنب کمیته های شهر بودند.»

۵_ تفاونها در شکل عملی کار شعب

«آنچه نوشته شد شکل کلی کار بود. ولی همیشه این شکل کلی، طابق النعل به النعل عمل نمی شد. و استثناهایی در عمل وجود داشت. این استثناها [یا] ناشی از عدم جافتادگی ساختار تشکیلاتی و سازمانی حزب در یک منطقه بود و یا برخی شعب به علت تازه

تأسیسی و بی تجربگی خود هنوز کاملاً جانيفتاده و قادر به انجام شکل کامل [و] رعایت موازین مطرح شده نبودند. آنچه در بالا مطرح شد به طور کلی صرفنظر از این «استثناء» درباره شعب زنان، تبلیغات، توده ای، آموزش، کارگری [و] دهقانی صادق بود. برخی شعب هم، اصولاً فقط در جنب کمیته مرکزی بودند و در جنب ایالتی و شهر وجود نداشتند مانند شعب انتشارات، بین المللی، تحریریه، پژوهش، کادر و شعبه تشکیلات شهرستانها. برخی شعب فقط در جنب کمیته مرکزی و ایالتی به وجود آمده بودند و یا هنوز برخی از ایالتها هم آنها را تشکیل نداده، ممکن بود مسئولیت آن را به یک فرد می دادند، مانند شعب بازرسی و رسیدگی، معاضدت، تدارکات، مالی و در سطح نواحی یا شهر نیز یک نفر ممکن بود مسئول این شعب باشد که عضو کمیته حزبی ملی بود یا نمی بود. معمولاً مسئول شعبه مالی در شهرها (نواحی) مسئولین ناحیه (شهر) بودند. شعبه جوانان هم همان سازمان جوانان توده بود که برای خود تشکیلات خاصی داشت مانند تشکیلات حزبی و وظایفش با سایر شعب فرق می کرد، گاه شعبه و گاه سازمان تشکیلاتی حزب در بین جوانان تلقی می شد.

علاوه بر اینها دو شعبه دیگر وجود داشتند که عملکردشان در چهارچوب کلی این شعب نمی خواند و از استقلال بیشتری برخوردار بودند، شعبه تشکیلات و شعبه خبر و پذیرش (اطلاعات). رهنمودهای این دو شعبه در جلسات کمیته ناحیه مطرح نمی شد و اگر مطرح می شد کلی ترین رهنمودها بود، بقیه رهنمودها را شعبه ایالتی تشکیلات یا خبر و پذیرش، به مسئولین شعب شهر (ناحیه) می دادند و آنها بدون آنکه آن رهنمودها را در ناحیه مطرح کنند در شعبه با اعضای خود که مسئولین همین شعب در بخشها بودند مطرح و در جهت اجرای آن پیش می رفتند. در واقع بسیاری موارد کمیته دور می خورد، که بر اساس موازین گفته شده نادرست بود ولی عمل می شد. مسئول ناحیه که هر از چندی در شعب شرکت می کرد جهت بازرسی کار آنان در آنجا ممکن بود با این رهنمودها به طور تصادفی آشنا شود. در شعبه خبر و پذیرش حتی جلسه شعبه برگزار نمی شد بلکه ارتباط اعضای شعبه شهر (ناحیه) با مسئول شعبه ایالتی، انفرادی بود.

یک استثناء هم در کار کل شعب در تهران داشت به وجود می آمد و آن تشکیل شعب منطقه بود، بی آنکه منطقه خود کمیته ای باشد. منطقه، جلسه مسئولین ناحیه به علاوه یکی از دبیران ایالتی که مسئول جلسه، به علاوه دو نفر از اعضای سازمان ایالتی که مسئولین شعب ایالتی بودند، [بود] و هر سه هفته یک بار برای استماع گزارش عملکرد ناحیه درباره رهنمودهای آن شعب در یک ماه گذشته، بین دو دیدار آنها در این جلسه شرکت

می کردند [اما] ارگان تصمیم گیرنده نبود. ولی در کنارش این شعب داشتند به وجود می آمدند. در واقع به علت آنکه همه مسئولین شعب ناحیه ۱۳ نفر، با مسئول ایالتی ۱۴ نفر می شدند، که ممکن بود نمی توانستند هر هفته یا دو هفته یک بار در جایی جمع شوند این جلسات را به سه جلسه تقسیم و جلسه را یکی اداره می کرد، یعنی به نوعی یک [هیأت] دبیران در این شعب بوجود آمده بودند، که البته اسمش دبیران نبود ولی شبیه آن بود. شعبی که در سطح منطقه تا دستگیری تشکیل شده بود عبارت بودند از شعبه معاضدت، شعبه تشکیلات، شعبه تبلیغات، شعبه خبر، که رهنمودها را از مسئول شعبه ایالتی گرفته و به مسئولین شعبه نواحی منطقه می دادند. مثلاً شعبه ایالتی تبلیغات دو عضو داشت و یک مسئول، مسئول شعبه یک منطقه و دو عضو دیگر هر کدام دو منطقه دیگر را اداره می کردند و گزارش عملکرد را به جلسه شعبه خود می دادند.»

۶- ارتباط شعب مرکزی و غیرمرکزی با هم

«برخی شعب حزبی با یکدیگر ارتباط کاری نزدیک داشتند مثل شعبه تحریریه و شعبه انتشارات و شعبه بین المللی که از نظر نشر مطبوعات حزبی اعم از داخلی و خارجی و چاپ آنها و ترجمه یا نگارش آنها به هم مرتبط بودند. یا شعبه تدارکات و شعبه مالی که از نظر تأمین هزینه های تدارکاتی و تأیید آنها و تأمین نیازهای حزب از نظر خانه، کرایه دفاتر، حقوق مسئولین، تهیه وسایل فنی مورد احتیاج، تهیه اتومبیل و غیره... ارتباط نزدیک با هم داشتند.

شعب «توده ای کار» که عبارت بودند از زنان، جوانان، دهقانی، کارگری، توده ای از نظر آنکه روی موضوع های یکسانی ولی در محلهای متفاوت کار می کردند با یکدیگر ارتباط نزدیک داشتند و اخیراً در سطح تهران جلسات هماهنگی آنها در بخش ها و نواحی و ایالت و به نوعی در سطح شعب مرکزی به وجود آمده بود. قبلاً شعبه توده ای-دهقانی و کارگری هر سه روی شوراها محلی، روستایی، کارخانه یا تعاونی های محلی، دهقانی، کارگری کار می کردند و دارای تجارب جمع بندی شده ای بودند. لذا در جنب شعبه توده ای قرار بود هر از چندی جلساتی جهت تبادل تجربه در این زمینه ها بین این سه شعبه [تشکیل شود]. در عین حال هر کدام از شعب «توده ای کار» به لحاظ آنکه در میان تشکل ها به تبلیغ نظر حزب، مستقیم یا غیرمستقیم، می پرداختند، برای تأمین مواد تبلیغی مورد نیاز خود با شعبه تبلیغات مرتبط بودند، پوسترها و تراکتها، نوارهای دهقانی، طرحها، نوارهای کارگری، نمایش فیلم، اجرای تئاترها، نوارهای زنان برای شعبه زنان و جوانان و توده ای از

آن جمله بودند. یا شعبه تشکیلات خبر و پذیرش برای چک کردن افراد و سوابق آنها از نظر امنیتی با هم ارتباط نزدیک داشتند [و] در سطح نواحی (شهر) مسئول شعبه خبر و پذیرش در شعبه تشکیلات شرکت می کرد» (۱).

شعبه تشکیلات کل؛ کارکرد شعبه کل

حزب توده مجموعه واحدی مرکب از «رهبری» (کمیته مرکزی) و «بدنه» (تشکیلات) بود. موفقیت حزب در جذب و سازماندهی افراد و تبدیل «بدنه» به یک اندام فعال در وهله نخست به نهادهای تشکیلاتی آن وابسته بود. با اتکا بر تشکیلات است که «رهبری» (کمیته مرکزی) می تواند به مثابه یک مجموعه واحد عمل کند و اندام حزب را به عنوان یک اهرم فعال در جهت اهداف خود به کار گیرد و متقابلاً در جهت تقویت و تغذیه خود از آن بهره جوید.

کمیته مرکزی حزب توده برای هدایت فعالیت سازمانهای حزبی و نظارت بر اجرای تصمیمات رهبری، دارای یک ارگان تخصصی زبده به نام «شعبه تشکیلات کل» بود.

«شعبه تشکیلات کل» در واقع مغز تشکیلاتی سازمانهای حزب و حلقه واسط میان «رهبری» و «اندام» حزب (سازمانهای حزبی) محسوب می شد و در مجموع شعب مرکزی، نقش کلیدی و محوری داشت. در مسایل سازمانی، «شعبه تشکیلات کل» رهنمودهای لازم را به سازمانهای حزبی ارائه می داد، بر عزل و نصب مسئولین نظارت دقیق داشت و مجموعه فعالیت های تشکیلاتی را هدایت می کرد.

گسترش سازمان های حزبی، عزل و نصب کادرها در مسئولیت های مختلف، اداره کمیته های حزبی، شرکت مسئولین در جلسات مسئولین تشکیلاتی و توضیح سیاست حزب، ارائه رهنمودهای مختلف تشکیلاتی، سیاسی، آموزشی، مالی، توده ای و ... و به طور کلی هر فعالیتی که توسط اعضا و ارگانهای حزبی انجام می گرفت، از کانال «شعبه تشکیلات کل» می گذشت. هیچ یک از شعب مرکزی مجاز نبودند مستقیماً و بدون گذر از کانال «شعبه تشکیلات کل» با سازمان های حزبی تماس بگیرند و رهنمودهای خود را مستقیماً ارائه دهند. در شرایطی که میان یکی از شعب مرکزی با «شعبه تشکیلات کل» اختلاف پیش می آمد، مسئله به هیأت دبیران ارجاع می شد و موضوع در جلسه هیأت

دبیران، توسط دبیر مسئول شعبه مربوطه و دبیر تشکیلاتی حزب (مسئول «شعبه تشکیلات کل») حل و فصل می گشت.

شعب مرکزی حزب علاوه بر مسئول شعبه (که معمولاً عضو کمیته مرکزی بود و مستقیماً توسط هیأت دبیران منصوب می شد) تعدادی عضو، کارکنان و همکار داشتند. تعیین و تأمین اعضای شعب مرکزی، کارکنان دستگاه کمیته مرکزی و جذب کادرها از سازمان حزبی به دستگاه کمیته مرکزی، توسط «شعبه تشکیلات کل» انجام می گرفت.

«شعبه تشکیلات کل» همچنین نقش مهمی در فعالیت های جاسوسی و اطلاعاتی، شناسایی افراد دارای موقعیت «حساس» و «ویژه» و قرار دادن آنها در پوشش تشکیلاتی مناسب و ارتباطات ویژه اطلاعاتی، تأمین امکانات برای فعالیتهای مخفی، اطلاعاتی و کسب خبر از سازمانهای حزبی در سراسر جامعه و القاء سیاست های حزب از کانال سازمانهای حزبی به سراسر جامعه داشت. بر این اساس، کارکرد اطلاعاتی، از کارکردهای مهم «شعبه تشکیلات کل» بود.

«شعبه تشکیلات کل» عملاً قائم مقام هیأت دبیران حزب در هدایت سازمانهای حزبی بود. این ارگان از سوئی مسایل سازمان های حزبی را یا رأساً حل و فصل می کرده و هماهنگیهای لازم را انجام می داد و یا - در مسایل مهم - با تصمیم گیری در جلسه هیأت دبیران به حل و فصل آنها می پرداخت. از سوی دیگر کلیه رهنمودهای سیاسی، امنیتی، اطلاعاتی و ... هیأت دبیران به سازمانهای حزبی، از کانال «شعبه تشکیلات کل» انتقال می یافت.

مسئول «شعبه تشکیلات کل» کمیته مرکزی حزب توده، فرج الله میزانی، عضو هیأت سیاسی و دبیر دوم کمیته مرکزی، بود.

زندگی نامه فرج الله میزانی: (نام مستعار: جوان، جواد، جوانشیر)

فرج الله میزانی در ۱۳۰۵ ش. در تبریز به دنیا آمد. از دوره دبیرستان جذب فعالیتهای حزب توده شد و در ۱۳۲۴ (۱۹ سالگی) به عضویت حزب درآمد. در ۱۳۲۸ از دانشکده فنی دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. او در این زمان جانشین دبیر کمیته حزبی دانشگاه تهران بود. در ۱۳۲۹ مسئول کمیته حزبی شهر بابل و در ۱۳۳۱ عضو کمیته ایالتی مازندران گردید.

در همین سال به آذربایجان منتقل شد و عضو کمیته ایالتی آذربایجان شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اتفاق علی متقی (تنها فرد باقیمانده از هیأت دبیران کمیته ایالتی

تهران که توسط فرمانداری نظامی دستگیر نشده بود)، صادق انصاری، منوچهر هوشمند راد، باقر مؤمنی، پرویز شهریاری و خسرو روزبه به تجدید سازمان بقایای تشکیلات متلاشی حزب توده پرداخت. در این زمان او به عنوان عضو جدید کمیته ایالتی تهران، رابط تهران با سازمان حزب در آذربایجان بود. در زمستان ۱۳۳۵ توسط سرهنگ زیبائی (بازجوی فرمانداری نظامی تهران) دستگیر شد، ولی با دادن قول همکاری رهایی یافت و مجدداً به گروه فوق پیوست. او در بهار ۱۳۳۶ از ایران خارج شد و به بقایای رهبری فراری حزب توده در مسکو پیوست. میزانی در پلنوم چهارم کمیته مرکزی (۱۳۳۶) در مسکو شرکت کرد و سپس به ترتیب در «مدرسه حزبی» و «آکادمی علوم اجتماعی شوروی» در رشته اقتصاد سیاسی به تحصیل پرداخت. او در پلنوم هفتم (۱۳۳۹) عضو مشاور کمیته مرکزی شد.

مسئله دستگیری میزانی توسط سرهنگ زیبائی و فرار مشکوک او از ایران، مورد توجه کا.گ.ب قرار گرفت و مقامات اطلاعاتی شوروی را نسبت به فعالیت میزانی به عنوان «جاسوس غرب» حساس کرد.

محمد پورهرمز، عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شعبه انتشارات، می نویسد:

اعضای جدید رهبری توده نسبت به میزانی (جوانشیر)... کنجکاوی خاصی داشتند آنها شنیده بودند که سرهنگ زیبائی معروف، افسر ساواک (فرماندار نظامی)، کمی پیش از مهاجرت میزانی او را در پناهگاهش دستگیر کرده و بلافاصله آزاد کرده بود. البته میزانی درباره این واقعه خودش رسماً به رهبری توده توضیحی داده بود... این توضیح برای شوروی ها قانع کننده نبود. مأمورین کا.گ.ب مدتها از من خواستند که در این باره تحقیق کنم... مأمورین کا.گ.ب معتقد بودند که ساواک (فرماندار نظامی) او را به خارج فرستاده ولی فعلاً با او کاری ندارد و کاملاً آزادش گذاشته تا در لحظه مناسب به سراغش بیاید. حالا این عقیده واقعی آنها بود و یا نزد من چنین می گفتند بر من معلوم نیست. آنچه مسلم است، از سوی شورویها هیچگاه مانعی در راه ترقی میزانی در حزب ایجاد نشد و میزانی هم در حزب یکی از فعالترین و پرکارترین افراد رهبری بود. (۱)

علت اطمینان بعدی کا.گ.ب به میزانی روشن است. در جریان این تجسس، میزانی تعهدات سنگینی به کا.گ.ب سپرد و توسط فردی با نام مستعار یوری، به سازمان

جاسوسی شوروی وصل شد^(۱) و توانست اعتماد آنها را جلب کند و از آن پس در هرم رهبری حزب توده راه صعود را پیمود. او در بدو تأسیس رادیو «صدای ملی ایران» در مسکو، مدتی گرداننده این رادیو شد.

در پلنوم ۱۲ کمیته مرکزی (خرداد ۱۳۴۷) عضو مشاور هیأت اجراییه شد و پس از حمید صفری، مسئول رادیو «پیک ایران» گردید. با صعود کیانوری به دبیر اولی، میزانی به عنوان یک مهره زبده اطلاعاتی مورد قبول کا.گ.ب، عضو هیأت دبیران جدید شد و در اسفند ۱۳۵۷ برای سازماندهی گروههای داخل کشور و آغاز فعالیت حزب در ایران، به تهران آمد و به اتفاق عباس حجری بجزستانی به تماس با افراد گروههای پراکنده حزبی پرداخت. پس از کناره گیری حمید صفری، میزانی به عنوان دبیر دوم منصوب شد. فرج الله میزانی تألیفاتی در زمینه مارکسیسم دارد و پس از کیانوری مهمترین مهره کا.گ.ب در ایران به شمار می رفت.

میزانی در عین حال مغز متفکر حزب توده در مسایل سازمانی بود و قائم مقام و جانشین آینده کیانوری محسوب می شد. میزانی در ۱۳۶۷ به حکم دادگاه انقلاب اسلامی «مفسد فی الارض» شناخته شد و اعدام گردید.

ساختار شعبه

اعضای «شعبه تشکیلات کل» عبارت بودند از:

- ۱- فرج الله میزانی: مسئول تشکیلات کل (دبیر تشکیلاتی کمیته مرکزی).
- ۲- عباس حجری بجزستانی: معاون تشکیلات کل و مسئول (دبیر اول) کمیته ایالتی تهران (دبیر تشکیلاتی کمیته مرکزی).
- ۳- محمد مهدی پرتوی: معاون تشکیلات کل (اواخر ۱۳۵۹ تا اواسط ۱۳۶۰) و مسئول سازمانهای مخفی و نظامی (عضو هیأت سیاسی) و مسئول شعبه کادر.
- ۴- تقی کی منش: مسئول شعبه تشکیلات شهرستانها (عضو هیأت سیاسی).
- ۵- رحمان هاتفی (حیدر مهرگان): دبیر کمیته ایالتی تهران (۱۳۶۱) و معاون تشکیلات کل (عضو هیأت سیاسی).
- ۶- دکتر فریبرز بقایی: مسئول تشکیلات خارج از کشور (عضو کمیته مرکزی).
- ۷- رضا شلتوکی: مسئول شعبه اطلاعات (دبیر کمیته مرکزی).

۱- فرج الله میزانی، بازجویی، ۱۳۶۲.

پس از بیماری (انفارکتوس) تقی کی منش و کناره گیری او از فعالیت حزبی در ۱۳۶۰، رضا شلتوکی به عنوان مسئول موقت شعبه شهرستانها (تا بهبود کی منش) جایگزین او در «شعبه تشکیلات کل» گردید. محمد مهدی پرتوی، مسئول سازمانهای مخفی - نظامی حزب توده، جنب هیأت دبیران و در چارچوب «کمیسیون فعالیت مخفی» در ارتباط با شعبه تشکیلات کل بود و هماهنگیهای بین سازمان رسمی حزب و سازمان مخفی - نظامی حزب از طریق او انجام می گرفت. «شعبه تشکیلات کل» دفاتر و کارکنان ورزیده و مورد اعتمادی (عمدتاً از جوانان توده ای نسل قبل از انقلاب) داشت و آرشیوهای اطلاعاتی و بایگانیهای متعدد مخفی داشت. محمد مهدی پرتوی در این باره بیشتر توضیح می دهد:

شعبه کادر

«در اصطلاح حزبی «کادر» به فردی اطلاق می گردد که دارای شرایط و ورزیدگی لازم فعالیت حزبی است و در سازمان حزبی دارای مسئولیت کلیدی می باشد. کادرهای حزب توده بعضاً به طور حرفه ای و تمام وقت (با دریافت حقوق از حزب) و بعضاً به طور پاره وقت فعالیت داشتند.

حزب توده، با تحکیم پایه های تشکیلاتی خود به تدریج به مسئله شناخت و پرورش

استعدادهای جدید و ارتقاء آنها به سطح «کادر» توجه کرد و نسبت به سنجش تواناییهای کادرهای موجود خود، در چهارچوب سازماندهی بهتر و بهره گیری مناسب تر از نیروی آنها توجه نمود.

معمولاً کادرهای حزب توده در سه سطح «کادر درجه یک»، «کادر درجه دو»، «کادر درجه سه» شناسائی و تفکیک می شدند. «کادرهای درجه یک» کارکنان دستگاه کمیته مرکزی (به جز اعضای کمیته مرکزی) و مسئولین درجه یک سازمانهای حزبی بودند.

در اواخر سال ۱۳۵۹ هیأت دبیران حزب تصمیم به تشکیل ارگان ویژه ای به نام «شعبه کادر» گرفت و مسئولیت تأسیس آن به محمدمهدی پرتوی محول شد. شعبه فوق باید در جنب «شعبه تشکیلات کل» و به عنوان یک نهاد کاملاً تخصصی فعالیت می کرد. با انتقال پرتوی از «تشکیلات رسمی» به «تشکیلات مخفی» در نیمه سال ۱۳۶۰ فعالیت فوق نیز متوقف شد.

در اواخر سال ۵۹ پس از آنکه من از زندان آزاد شدم^(۱) و مسئولیت تشکیلات مخفی به عهده رحمان هاتفی گذاشته شد، روزی کیانوری به من گفت که از این پس با جوانشیر تماس بگیر. پس از تماس با جوانشیر معلوم شد که شعبه کادر قبلاً در حزب سابقه نداشته و تنها در بعضی از احزاب اروپایی سابقه داشته است و برای اولین بار قرار است در حزب توده به وجود آید. وظایف این شعبه تهیه آرشیو کادرها، رده بندی کادرها، آموزش کادرها و گزینش کادرها ذکر می شد. (منظور از کادر مسئولین تشکیلاتی از رده مسئول حوزه به بالا بود.) جوانشیر در آن موقع متذکر شد که برای سازمان دادن شعبه کادر نخست باید بایگانی کل تشکیلات را سر و سامان داد و این کار را نخستین وظیفه من می دانست. البته چند ماهی من برای آشنایی با کار تشکیلات علنی (که قبلاً هیچ سابقه ذهنی از آن نداشتم) همراه جوانشیر در جلسات ایالتی تهران، شعبه شهرستانها و غیره شرکت می کردم و وظیفه ای نداشتم جز آنکه بینم و بشنوم و با جریان کار آشنا شوم. پس از مدتی جوانشیر از من خواست که نیروی خود را روی کار بایگانی تشکیلات بگذارم چرا که وجود این همه پرونده و کاغذ حاوی اسامی و مشخصات خطرناک است و باید هر چه زودتر به آنها رسیدگی و اطلاعات اساسی را جدا کرده به کامپیوتر داد و پرونده ها را از بین برد.

برای این منظور مدتی معطل امکانات از نظر جا و پرسنل ماندم و چون تشکیلات

۱- . پرتوی یک بار در سال ۵۹ برای مدت کوتاهی بازداشت شد.

تهران این امکانات را هنوز فراهم نکرده بود از خانه سیما سلامت بخش که آن موقع در پشت تالار رودکی بود استفاده کردم و به تدریج قسمتی از بایگانی تشکیلات را به آنجا منتقل کردم و بعد هم فرهاد (عباس خرسند) و حیدر (علی کتانی) قرار شد در این کار با من همراهی کنند. آنها آن موقع در شهرستان بودند که به تهران منتقل شدند و فرهاد خانه ای در سیدخندان- جلفا اجاره کرد و قسمتی از پرونده ها هم به آنجا انتقال یافت. چند ماهی وقت صرف مرتب کردن پرونده ها شد. قرار بود یک یک پرونده ها (مربوط به هر یک از اعضا حزب) بررسی شود، سوابق آنها، معرفهای آنها و اینکه آیا معرفها آنها را تأیید می کنند یا نه، از آنها پرسیده شود و پس از تکمیل پرونده، مهمترین مطالب پرونده استخراج و جهت ثبت در کامپیوتر (که قرار بود بعداً داده شود) اقدام شود. که عملاً کار در همان مرحله اول یعنی منظم کردن و سرریال کردن پرونده ها باقی ماند و در همان روزها (اوایل تابستان سال ۶۰) بود که خبردار شدم از کمیته محل به خانه من که آن موقع در منزل پدری در میدان وثوق- انتهای بسطامی کوی امینی پلاک ۱۱ بود آمده و مقداری اوراق و کتب را برده اند و خواسته اند که خودم را هر چه زودتر معرفی کنم. همان شب چون تصور می کردم که این جریان با جریان دستگیری ما در سال ۱۳۵۹ مرتبط است و می تواند برای خانه فرهاد هم اتفاق بیفتد، بلافاصله تا صبح کوشش کردیم پرونده های موجود در خانه فرهاد را از بین ببریم، و قسمت اعظم آنها را از بین بردیم. فردای آن روز که مسئله را با جوانشیر مطرح کردم او هم از این اقدام استقبال کرد و گفت این پرونده ها خطرناک است و بهتر است همه را از بین ببریم. پس از آن بقیه را در خانه سیما سلامت بخش هم از بین بردیم. خود جوانشیر در خانه سلامت بخش در جریان از بین بردن پرونده ها حضور داشت و کمک کرد. البته در خود تشکیلات تهران لیست اسامی اعضای حزب را نگهداری می کردند. با این حال حجری که مسئول تشکیلات تهران بود از بابت از بین رفتن بایگانی پرونده ها خیلی دلخور بود و سیستم کار او که به بایگانی بسیار اتکاء داشت در واقع تا مدتی دچار اختلال شد.

در مورد مراحل که درخواست عضویت یک نفر طی می کرد، تا آنجا که من اطلاع دارم، اینگونه بود که نخست درخواست کننده، فرم درخواست عضویت را که چاپی بود پر می کرد و در آن مشخصات خود را همراه سوابقش می نوشت و باید حداقل ۲ نفر را به عنوان معرف خود به حزب معرفی می کرد. همراه این فرم رونوشت یا فتوکپی شناسنامه خود را هم ضمیمه می کرد. سپس این درخواست در کمیته بخش و کمیته ناحیه مورد رسیدگی واقع می شد و آنها هم نظر خود را ضمیمه کرده به دبیرخانه تشکیلات تهران

می فرستادند و از آنجا نخست به شعبه ویژه می رفت و با کارتهایی که آنها از مشخصات عناصر ناباب (ساواکی- گروههای دیگر _ کسانی که در زمان شاه در زندان ضعف نشان داده بودند و غیره) داشتند چک می شد و اگر سابقه نداشت از آنجا برای شعبه تحقیق فرستاده می شد. در این شعبه در مورد سوابق فرد درخواست کننده تحقیق می شد- تحقیق از محل زندگی، محل کار- و طی نامه هایی از معرفی که گفته بود سؤال می شد و نظر معرفی هم ضمیمه می گردید و به شعبه پذیرش فرستاده می شد و شعبه پذیرش پس از بررسی پرونده روی عضویت او نظر می داد و سپس پرونده به بایگانی دبیرخانه برگشته و پذیرش عضو جدید به تشکیلات ابلاغ می شد.

این مجموعه اطلاعاتی است که من طی آن چند ماه از سیستم کار تشکیلاتی و عضو گیری آن به دست آوردم. پس از از بین رفتن بایگانی تشکیلات تهران که قبلاً نوشتم، به خودی خود مسئله تشکیل شعبه کادر هم که اساس کارش بر بایگانی بود منتفی گردید و خود جوانشیر گفت که شعبه کادر را تنها در شرایط کاملاً آزاد و بدون دغدغه امنیتی می توان به کار انداخت و با محدودیت های موجود عملی نیست. پس از آن هم از او اواسط سال ۶۰، به دستور کیانوری، من دوباره به مسئولیت تشکیلات مخفی برگشتم و از آن پس دیگر با تشکیلات علنی تماسی نداشتم و در جریان کار آن نبودم.» (۱)

کمیسیون مرکزی سازمانهای مخفی و نظامی

فعالیت سازمانهای مخفی و نظامی حزب توده از بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران آغاز شد. این فعالیت در آغاز فاقد «رسمیت» حزبی بود، بدان معنا که کیانوری، به عنوان مسئول فعالیتهای پنهانی، به دلایل امنیتی خود را موظف به تشکیل یک ارگان خاص در جنب کمیته مرکزی می دید، هر چند رهبری حزب توده نسبت به کلیات عملیات پنهانی حزب آگاهی داشت. در سال ۱۳۶۰ به دستور کا.گ.ب و بنابر ملاحظات خاص اطلاعاتی- سیاسی، کیانوری در جلسه هیأت دبیران حزب مسئله سازماندهی تشکیلات مخفی را مطرح ساخت و با تصویب جمعی اعضا هیأت دبیران مقرر شد که کمیسیون ویژه ای در جنب هیأت دبیران مرکب از دبیران تشکیلاتی حزب (کیانوری، میزانی، حجری) برای رهبری سازمان مخفی ایجاد شود. اعضای این کمیسیون که رهبری فعالیت تشکیلات مخفی و نظامی حزب را، با رعایت کامل سری بودن و قواعد پنهانکاری، به عهده داشتند،

عبارت بودند از:

- ۱- نورالدین کیانوری: مسئول کمیسیون (دبیر اول کمیته مرکزی حزب).
 - ۲- فرج الله میزانی: معاون (دبیر دوم حزب و مسئول تشکیلات کل).
 - ۳- عباس حجری بجزستانی: (دبیر کمیته مرکزی و دبیر اول کمیته ایالتی تهران).
 - ۴- محمد مهدی پرتوی (عضو هیأت سیاسی و مسئول سازمانهای مخفی و نظامی).
 - ۵- رحمان هاتفی (عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته ایالتی تهران).
- با ترکیب فوق هماهنگی کامل میان «تشکیلات رسمی» و «تشکیلات مخفی- نظامی» حزب صورت گرفت.

شعبه اطلاعات

پیش از انقلاب اسلامی

تشکیل شعبه اطلاعات حزب توده در سال ۱۳۲۷ در کنگره دوم به تصویب رسید و پس از آن تشکیل شد. این شعبه نخست تحت مسئولیت دکتر غلامحسین فروتن قرار داشت و سپس از سال ۱۳۳۱ توسط دکتر مرتضی یزدی اداره می شد. از جمله افرادی که به عنوان عضو در این شعبه کار می کردند عبارت بودند از: آشوت شهبازیان، عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان (معاون شعبه)، اکبر شاندرمنی، عضو مشاور کمیته مرکزی (معاون شعبه)، گاگیک آوانسیان و عده ای دیگر. در دوران مسئولیت دکتر یزدی که پس از مسافرت فروتن به شوروی آغاز شد، خسرو روزبه به عنوان معاون دکتر یزدی منصوب گردید و مسئولیت شعبه فوق در رهبری حزب با نورالدین کیانوری بود. در این دوران بود که شعبه اطلاعات به منظور تصفیه درون حزبی دست به جنایات فجیع متعدد زد.

از جمله توسط روزبه (مسئول شعبه) و آشوت شهبازیان (معاون روزبه) و با همکاری افراد دیگر، چند نفر از اعضای حزب از جمله لنکرانی به وضع فجیعی به قتل رسیدند. (۱) جمع آوری اطلاعات و خبر از سازمانهای دولتی و سایر سازمانهای نظامی و سیاسی کشور و ارسال آن به اعضا هیأت اجرائیه، کسب اطلاعات از اقدامات پلیس و رکن ۲ ارتش علیه اعضا و سازمانهای حزب برای خنثی سازی آن، قرار دادن رهبران حزب در جریان تصمیمات و اقدامات مقامات دولتی و سازمانهای مخالف حزب و شناسایی و تعقیب و مراقبت از افراد مهم وابسته به حکومت و عوامل امریکایی (تهیه کروکی و مراقبت ثابت) از

۱- ر.ک: کمونیزم در ایران (سرهنک زیبایی) و سیر کمونیزم در ایران (فرمانداری نظامی تهران).

کارکردهای مهم شعبه اطلاعات در این دوره بود. در این دوران شعبه اطلاعات نقش یک ارگان اطلاعاتی را ایفا می کرد و چشم و گوش حزب توده و بازوی اجرایی آن در فعالیتهای پلیسی و اطلاعاتی و جاسوسی محسوب می شد. طبق اعترافات کیانوری و سایر اسناد، شعبه اطلاعات حزب توده در این سالها کاملاً نقش شبکه جاسوسی اتحاد شوروی را ایفا می کرد و به طور منظم اطلاعات مهم را در اختیار مأمورین شوروی می گذاشت.

پس از انقلاب اسلامی

با آغاز فعالیت حزب توده در داخل کشور، در اوایل ۱۳۵۸ به دستور کیانوری، شعبه اطلاعات به مسئولیت رضا شلتوکی فعالیت خود را آغاز کرد. در این مقطع، به دلیل ملاحظات امنیتی، شعبه به طور رسمی «شعبه خبر و پذیرش» خوانده می شد تا در صورت لو رفتن، توجیه لازم برای عملکرد آن وجود داشته باشد و نهادهای قضایی جمهوری اسلامی، حزب توده را به تشکیل یک سازمان اطلاعاتی پنهانی متهم ن سازند. اهمیت این شعبه در عملیات حزب توده تا بدان حد بود که کیانوری بارها، چه در جلسات رهبری حزب و چه به طور خصوصی، این شعبه را «چشم و گوش حزب» و یکی از مهمترین شعب می خواند و مسئولین تشکیلات کل را به نهایت همکاری با آن موظف می کرد.

زندگی نامه رضا شلتوکی، عضو هیأت سیاسی و مسئول شعبه اطلاعات:

رضا شلتوکی در ۱۳۰۵ در کرمانشاه به دنیا آمد. در دوران دبیرستان به همراه پسرخاله اش (محمدعلی عمویی) جذب سازمان جوانان توده در کرمانشاه شد و سپس به همراه او برای ادامه تحصیل در دانشکده افسری به تهران رفت و پس از چندی به عضویت سازمان نظامی حزب توده در آمد. سه ماه پس از عضویت، با کشف سازمان نظامی حزب توده (مرداد ۱۳۳۳) ستوان دوم هوئی رضا شلتوکی دستگیر و در دادگاه نظامی به حبس ابد محکوم شد. شلتوکی مانند سایر زندانیان توده ای بارها ابراز ندامت کرد و تقاضای عفو نمود. از جمله در نامه مورخ ۱۳/۸/۱۳۳۵ به شاه چنین نوشت:

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی - مفتخرأ به شرف عرض همایونی می رساند: جان نثار ستوان دوم هوئی سابق رضا شلتوکی که به جرم عضویت در سازمان نظامی وابسته به حزب منحل توده محکوم و زندانی می باشم صادقانه اعتراف می نمایم که مدت کمی (سه ماه) همانطور که در پرونده منعکس است فریب تبلیغات گمراه کننده سازمان مزبور را خورده، ولی خدای متعال را

شکر که علاوه بر اینکه قدمی در راه منافع حزب مزبور برنداشته در اولین گامهای خود پی به مقاصد خیانتکارانه آن برده و دریافتم که معصومانه در چنگال آنها افتاده و از حس غرور ملی و شاه پرستانه من سوءاستفاده نموده اند. اینک ضمن اقرار صریح به خطاهای گذشته از پیشگاه آن پدر تاجدار استدعای عفو و بخشودگی نموده و همان طور که به قرآن مجید سوگند یاد کرده ام دو مرتبه تجدید سوگند نموده که تا آخرین قطره خون در راه شاهنشاه بزرگ و ایران عزیز فداکاری نموده و با هر نوع تبلیغات بر علیه مقام شامخ سلطنت مبارزه نمایم. زنده باد شاهنشاه، پاینده باد ایران. ستوان دوم سابق هوائی - رضا شلتوکی

علیرغم این ابراز ندامتها، شلتوکی تا او جگیری انقلاب اسلامی در زندان به سر برد و در سال ۱۳۵۷ به همراه سایر زندانیان سیاسی آزاد شد. علیرغم این، شلتوکی از گذشته پند نگرفت و به مردمی که زندگی مجدد خود را مدیون آنان بود پشت کرد و به حزب توده پیوست. او در تجدید حیات حزب توده در دوران پس از انقلاب اسلامی ایران نقش اساسی ایفا کرد. وجهه او به عنوان «زندانی سیاسی رژیم شاه» سهم قابل توجهی در جذب معدود جوانان ناآگاه چپ زده به حزب توده داشت. شلتوکی از نظر معلومات تئوریک در سطح متوسط و از نظر شخصیتی کاملاً مطیع و تابع بود. به دلیل همین خصوصیات مورد توجه کیانوری قرار گرفت. او در پلنوم شانزدهم (اسفند ۱۳۵۷) غیاباً به عنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب شد و سپس با سرعت رشد کرد و عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب گردید. شلتوکی پس از دستگیری، در سال ۱۳۶۵، به علت سرطان پروستات در بیمارستان درگذشت. در شعبه اطلاعات حزب توده، حسین قلمبر (با نام مستعار سیامک) معاون شعبه محسوب می شد. قلمبر از کادرهای مورد اعتماد کیانوری و مسئول «گروه منشعب از چریکهای فدائی خلق» بود که در سال ۱۳۵۶ به حزب توده پیوست.

کارکردهای شعبه اطلاعات

علل وجودی و کارکردهای شعبه اطلاعات حزب توده را پس از انقلاب می توان چنین بیان داشت:

کارکردهای درون حزبی

۱- ایجاد یک سیستم اطلاعاتی در درون حزب و کنترل سوابق و فعالیتهای کادرها و اعضا و هواداران، به منظور جلوگیری از رسوخ و خنثی ساختن عوامل نفوذی در حزب.

۲- شناسایی و کنترل افراد حزبی به منظور پیشگیری از هرگونه عدول احتمالی از مواضع و جلوگیری از فعالیتهای انتقادی و اعتراضی احتمالی علیه رهبری (باند کیانوری) و تصفیه حزب از عناصری که وجودشان «مضر» تشخیص داده می شد.

کارکردهای برون حزبی

۱- گردآوری و جمع بندی اطلاعات و اخبار کشور، به ویژه اطلاعات درون حاکمیت و ارگانها و نهادهای انقلابی و دولتی و آشنا شدن با مسایل درونی آن، به منظور تنظیم مشی سیاسی و تاکتیکهای حزب و برنامه ریزی های عملی. این اطلاعات در راستای اهداف زیر به کار گرفته می شد:

الف- دامن زدن به اختلاف برداشتهای درون حاکمیت و نیروهای مسلمان و تشدید و تبدیل آن به تضاد در جهت ایجاد بحران:

ما به تشکیلات در مورد مسایلی از قبیل «دو گرایش در حاکمیت»، «اصلاحات اراضی» و «قانون کار» می گفتیم که خط حزب را در این زمینه هر چه بیشتر و با تمام قوا به داخل جامعه ببرند و هیأت دبیران در جریان کامل بود و ما در تحلیلهای هفتگی که به تهران و شهرستانها می دادیم در مورد اینکه باید این مسایل را در بین جامعه برد تأکید داشتیم. ما در مورد دو گرایش در حاکمیت خط تشدید و باز کردن آن برای مردم را داشتیم و آنها را ناشی از خاستگاه و پایگاه طبقاتی می دانستیم و در این جهت با تمام قوا عمل می کردیم. (۱)

ب- تنظیم برنامه های تبلیغاتی حزب در سطح جامعه، برای کسب اعتبار و قانونیت بخشیدن به حزب و نیز بدنام کردن انقلاب اسلامی با تکیه ظاهری بر «تأیید خط امام» و بستن خود به آن.

ج- شایعه سازی، جو سازی و سنجش افکار.

وقتی حزب تصمیم به ایجاد جو و پخش شایعه در جامعه می گرفت، بستگی به اهمیت موضوع و سنجش جوانب مسئله، به بسیج نیرو و امکانات متناسب با آن می پرداخت.

... در حزب علاوه بر کارهای انتشاراتی، هر فرد حزبی موظف بود در جامعه حرف حزب را بیان دارد و از سال ۶۰ حزبیها بدون بیان حزبی و توده ای بودن (به علت حفاظت و مردمی نشان دادن امر) در پوشش مذهبی یا ملی جو سازی

می کردند و خط حزب را پخش می نمودند مثلاً در مورد تعاونیها همین کار را می کردند و در پوشش تعاونی (در مقابله با خط عدم تمرکز اقتصادی) و به طرفداری از تمرکز اقتصادی جو می ساختند. (۱)

حزب توده با محور قرار دادن خود، هر مخالفی را با اتهامات واهی هدف حمله قرار می داد. در این راه از تاکتیکهایی استفاده می کرد و به روشهای غیرمستقیم شایعه را به تمام تشکیلات انتقال می داد و اعضا، این شایعات را به درون جامعه تسری می دادند.

یکی از مهمترین این شایعات که در سال ۱۳۶۱ اشاعه داده شد، هماهنگی با گروه شاپور بختیار، شایعه نقش ارتشبد سابق حسین فردوست در سازمان اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران بود! (۲)

۲- کسب اخبار و اطلاعات از فعالیت نیروها، جناحها و گروههای وابسته به غرب به منظور:

الف- تنظیم برنامه ها و سیاستهای حزب توده و شوروی.

ب- ارائه بخشی از این اخبار در چارچوب منافع شوروی و حزب توده، به حاکمیت جمهوری اسلامی، برای جلب اعتماد آنها و تحکیم پایه های فعالیت قانونی و منافقانه حزب.

ج- ارائه اخبار و اطلاعات فوق، در چارچوب منافع شوروی و حزب توده، به نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی به شکل انحرافی، به منظور از زیر ضربه خارج کردن حزب توده و نیروهای وابسته به شرق.

۳- کسب اخبار و اطلاعات از فعالیتهای و مسایل درونی گروهکهای چپ و التقاطی (چریکهای فدائی و منافقین و ...) به منظور تنظیم مشی حزب در برخورد و نهایتاً جذب آنان و هماهنگی ساختن عملکردهای حزب با عملکرد این گروهکها.

۴- کسب اطلاعات از زندگی، سوابق و ویژگیهای شخصیتی و روانی و مواضع فکری و سیاسی و دیگر اطلاعات پرسنلی از شخصیتها، مسئولین مملکتی و افراد سرشناس مذهبی و روحانی به منظور سوءاستفاده های سیاسی و تنظیم خط برخورد حزب با آنان.

۵- کسب اخبار و اطلاعات (مستقیم و غیرمستقیم) از فعالیتهای و مسایل نهادهای

۱- فرزاد دادگر، بازجویی، ۱۳۶۲.

۲- ر.ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۶۷، صص ۸_۹.

اطلاعاتی نظـام جمهوری اسلامی در رابطه با حزب توده، برای بقا امنیتی آن و گمراه ساختن نهادهای اطلاعاتی.

۶- فعالیتهای جاسوسی: تهیه اخبار و اطلاعات موردنیاز شوروی و سازمان جاسوسی آن (کا.گ.ب) توسط رابطین در زمینه های زیر:

الف- اخبار فعالیتهای گروههای مجاهد افغانی در ایران؛ تعداد و مراکز آموزشی آنها.

ب- اطلاعات محرمانه سیاسی و اخبار مناسبات، روابط و مذاکرات سیاسی محرمانه میان مسئولین و شخصیتهای جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورها و ارائه رهنمود تنظیم سیاست خارجی و اطلاعاتی شوروی و شگردهای برخورد با مسایل ایران و مقامات جمهوری اسلامی ایران.

ج- اطلاعات محرمانه اقتصادی، اخبار قراردادها و مناسبات محرمانه اقتصادی ایران با کشورهای دیگر.

ساختار شعبه اطلاعات

ساختار شعبه مرکزی خبر و پذیرش (اطلاعات) را قبل از ضربه (۱۷/۱۱/۱۳۶۱) با ۳ نمودار زیر نشان می دهیم:

عکس: ۱۹

نمودار شماره (۱)

ص : ۴۸۵

عکس : ۲۰

نمودار شماره (۲)

عکس : ۲۱

نمودار شماره (۳)

شعبه اطلاعات در شهرستانها

در مناطق حزبی، مسئولین سازمانهای ایالتی و ولایتی در عین حال مسئولین اطلاعات نیز بودند. شعبه مرکزی اطلاعات با صدور بخشنامه ها و رهنمودها از طریق شعبه تشکیلات کل و شعبه شهرستانها و یا در برخورد حضوری با مسئولین سازمانهای ایالتی و ولایتی، مکرراً و مؤکداً دستور می داد که هر ماه کلیه خبرهای منطقه، اعم از سیاسی و اجتماعی، از طریق پیک به شعبه مرکزی شهرستانها ارسال گردد. در شعبه شهرستانها، گزارش های ارسالی تقسیم بندی شده و اخبار مربوط به شعبه اطلاعات، به آن ارسال می شد.

در کردستان و آذربایجان غربی، که یکی از پرکارترین مناطق حزب محسوب می شد، ستاد مشترکی مرکب از حزب توده، (انوشیروان ابراهیمی، مسئول سازمان ایالتی آذربایجان و علی گلاویژ مسئول سازمان ایالتی کردستان) و سازمان «اکثریت» مستقر در منطقه و حزب دمکرات جناح کنگره، ایجاد گردید. دلایل تشکیل این ستاد عبارت بود از:

۱- اهمیت خاص آذربایجان غربی به عنوان یکی از مراکز تردد و فعالیت ضدانقلاب راست و وقوع اتفاقات متنوع و مهم، مانند جابجایی نیروهای راست در مرز.

۲- احساس نیاز به مرجعی جهت تعیین صحت و سقم و ارزیابی اخبار واصله و جمع و ارسال آنها به مراکز موردنظر.

۳- ایجاد هماهنگی در برخورد و عملکرد نیروهای شوروی گرا در منطقه، به منظور توسعه و تحکیم فعالیت آنها و تسلط بر اوضاع منطقه.

شعبه اطلاعات در تهران

شعبه اطلاعات تهران که زیر نظر تشکیلات تهران کار می کرد، بسیاری از رهنمودها و امکانات خود را از تشکیلات تهران دریافت می کرد و خط مشی کلی خود را از شعبه مرکزی اطلاعات کسب می نمود. کلیه اخبار و اطلاعات، طبق رهنمودهای حزب، توسط اعضا جمع آوری می شد و توسط مسئولین حوزه به دست مسئول ناحیه می رسید و مسئولین ناحیه بعد از مطالعه برای مسئول خبر «سات» می فرستادند. مسئول «سات» (حجری) کلیه اخبار را مطالعه و تقسیم بندی و تفکیک نموده، اخبار شعب دیگر را به آنها می داد و رهنمودهای لازم را در برخورد حضوری به مسئولین خبر نواحی داده و این کار به صورت زنجیره ای ادامه می یافت. همانطور که گفته شد، شعبه خبر تهران مشی کلی خود را از شعبه مرکزی اطلاعات دریافت می کرد. شعبه خبر تهران، خبرها را پس از تفکیک و

جمع بندی برای شعبه مرکزی اطلاعات می فرستاد و پاره ای از گزارش هایی را که نیاز به پیگیری مجدد داشت پیگیری می کرد. به دستور شعبه مرکزی اطلاعات، شعبه خبر تهران موظف به تهیه منابع ثابت برای به دست آوردن اخبار مستمر و پیگیر بود. شعبه اطلاعات در تهران جهت انجام کار و آرشیو اسناد و گزارش های، تعدادی خانه مسکونی متعلق به اعضای ناشناخته حزب یا اعضای مخفی و تعدادی شرکتهای پوششی در اختیار داشت. در شعبه مرکزی اطلاعات، ۲۱ نفر کادر و در شعبه اطلاعات تهران ۱۶ نفر (جمعاً ۳۷ نفر) شاغل بودند. اکثر اعضا شعبه اطلاعات متأهل بوده و به صورت زوج و تمام وقت در اختیار حزب بودند و ماهیانه از حزب پول می گرفتند. این، خود در عادی سازی پوشش آنها و کمک به حفظ مسایل امنیتی و نیز ارتقاء کیفیت کار بسیار مؤثر بود.

تقسیم کار و فعالیت شعبه اطلاعات

اشاره

نام رسمی شعبه اطلاعات، «شعبه خبر و پذیرش» بود، زیرا به دلایل امنیتی این عنوان مناسب تشخیص داده شده بود. فعالیت این شعبه را در دو بخش «خبر» و «پذیرش» بررسی می کنیم:

۱- پذیرش

: این بخش از وظایف شعبه اطلاعات، وظایف ضداطلاعاتی آن را شامل می شد و عبارت بود از:

الف- پذیرش افراد بر مبنای لیست سیاه: هنگامی که درخواست عضویت جدیدی به حزب می رسید (در مورد افرادی که به حزب جذب می شدند)، پس از تصویب عضویت آنها در حوزه، نام آنها (و در سال ۱۳۶۱ فتوکپی شناسنامه آنها) برای «شعبه ویژه» (شعبه اطلاعات) ارسال می شد تا با اسامی و اطلاعاتی که حزب از افراد ساواکی و ضدانقلاب جمع آوری کرده بود، تطبیق داده شود. در صورت تأیید «شعبه ویژه»، فرد به عضویت پذیرفته می شد. در سال ۱۳۶۱ برای تسهیل کار هر ناحیه، لیستی از «شعبه ویژه» ارسال شده بود، تا خود آنها به تطبیق اسامی پردازند.

یکی از دلایل ارائه لیست سیاه، جلوگیری از نقل و انتقال بیش از حد لازم اسامی در شرایط امنیتی سالهای ۶۱-۶۰ و بالا بردن ضریب حفاظت و ممانعت از شناسایی های اضافی نسبت به اسامی عناصر حساس (مانند: نفوذیهای مطبوعات، صدا و سیما و غیره) بود.

اگر عضو جدید در لیست نبود، با او تماس آزمایشی گرفته می شد و او را مدتی در حوزه آزمایشی می گذاشتند. ولی اگر نام او در لیست سیاه نواحی بود، مسئول خبر ناحیه از

شعبه مرکزی مشخصات بیشتری از فرد می خواست تا دقیقاً بررسی شود. اگر با سایر مشخصات او هماهنگی داشت، نه تنها او را نمی پذیرفتند، بلکه معرفش نیز زیر سؤال می رفت و آنقدر پیگیر می شد تا دقیقاً مشخص شود که این فرد چرا، با چه انگیزه و از چه کانالهایی قصد نفوذ در حزب را داشته است. این روش کار از همان ابتدای سال ۱۳۵۸ انجام می گرفت.

ب- کنترل افراد و حفاظت اعضا: کار دیگر شعبه پس از پذیرش عضو، زیر نظر داشتن آنها در سیر مراحل حوزه ای و تشکیلاتی بود.

امور حفاظت اعضا و کنترل آنها به لحاظ: (۱) افکار سیاسی عقیدتی (۲) اهداف جاسوسی و نفوذی، به عهده شعبه اطلاعات بود. باید یادآوری کرد که وظیفه شعبه «خبر و پذیرش» (اطلاعات) با وظیفه شعبه بازرسی و رسیدگی، کاملاً متفاوت بود. این شعبه نیز برای کنترل و نظارت بر جریانهای داخلی حزب، افرادی را برای گزارش دهی گمارده بود که اعضا شعبه بازرسی و رسیدگی، از جمله این افراد بودند. سیستم کنترل شعبه بازرسی به رأس آن که عوامل مستقیم کا. گ. ب بودند ختم می شد. در واقع نوعی نظارت مستقیم شوروی بر درون حزب بود.

۲- خبر

: این بخش از وظایف شعبه، وظایف اطلاعاتی آن را شامل می شد و عبارت بود از:

الف _ ایجاد یک سیستم خبرگیری کارا: شعبه اطلاعات حزب توده دارای یک سیستم گسترده گردآوری خبر بود که از آغاز تجدید حیات حزب پس از انقلاب همواره وجود داشت و توسعه یافت. سیستم خبرگیری حزب بر چهار نوع منابع خبری: دائمی، تصادفی، مستقیم و غیرمستقیم مبتنی بود.

منابع مستقیم خبرگیری شعبه اطلاعات شامل اعضای از حزب می شد که به دلیل امکانات خانوادگی، شغلی، دوستی، آشنایی و ... در بطن مسایل و سوژه های مهم قرار داشتند. شعبه اطلاعات می کوشید تا این عناصر را مستقیماً به خود وصل کند و با ایجاد ارتباط سریع گزارش آنها را دریافت دارد و مانع حمل و نقل گزارشهای آنها به صورت کتبی و از طریق «پیک» در درون شبکه حزبی گردد. این اقدام، هم کارایی و هم حفاظت این منابع را افزایش می داد. منابع مستقیم اطلاعاتی که در ارتباط با شعبه قرار می گرفتند، در صورت لزوم بر اساس برنامه ریزی شعبه اطلاعات به صورت عناصر اطلاعاتی نفوذی، با پوشش کاملاً مناسب، به فعالیت در سوژه مورد نظر (اعم از ضدانقلاب چپ به منظور کسب اطلاعات و در صورت لزوم ایجاد انشعاب به نفع حزب و در ضدانقلاب راست به منظور کسب اطلاعات) می پرداختند.

منابع غیرمستقیم (با واسطه) خبرگیری شعبه اطلاعات، شامل کلیه اعضای حزب می شد که بر اساس طرح گزارش گیری شبکه حزبی، اطلاعات خود را با واسطه سازمان حزبی به شعبه اطلاعات ارسال می داشتند.

منابع دائمی، آن افراد حزبی بودند که به دلیل امکانات و شرایط خاص خود در بطن یک سوژه مهم اطلاعاتی قرار می گرفتند. در مورد این افراد طبعاً کارکرد اطلاعاتی بر سایر وظایف حزبی رجحان می یافت و عموماً به عنوان منابع مستقیم، یعنی عناصر اطلاعاتی، در ارتباط مستقیم با شعبه اطلاعات قرار می گرفتند.

منابع تصادفی، شامل آن افرادی می شد که به طور تصادفی و موقتی از یک موضوع دارای ارزش اطلاعاتی مطلع می شدند. این منابع گاه با واسطه سازمان حزبی و گاه مستقیماً به گزارش دهی پرداخته و کارکرد اطلاعاتی آنها تخلیه کامل سوژه و پایان عملیات ادامه می یافت.

در این باره، لازم است به نقش درجه اول کیانوری به عنوان رئیس شبکه اطلاعاتی حزب توده و عامل مهم کا. گک. ب اشاره شود. در موارد بسیار مهم (مانند جریان کودتای نوژه و سازمان «نقاب») او منابع اطلاعاتی را مستقیماً به خود وصل می کرد و هیچکس دیگر (حتی شعبه اطلاعات) در جریان جزئیات قرار نمی گرفت. هدایت این عناصر توسط خود کیانوری و با مشورت رابط کا. گک. ب و نه ارگانهای حزبی، صورت می گرفت. در صورتی که ارائه بخشی از این اطلاعات به مسئولین جمهوری اسلامی، در چارچوب تاکتیکهای حزب، ضروری تشخیص داده می شد، کیانوری رأساً در ملاقات های حضوری و نامه های کتبی این کار را انجام می داد.

ب _ ایجاد سیستم آرشیو مبتنی بر حرکت و اهداف حزب: شعبه اطلاعات حزب توده دارای آرشیو نسبتاً مفصلی بود، که انبار اطلاعاتی حزب محسوب می شد. طبقه بندی این آرشیو به شرح زیر بود:

۱- آرشیو ضدانقلاب راست: این آرشیو شامل سلطنت طلبان، طرفداران بختیار، ساواکیها، باندهای خروج از مرز، حزب خلق مسلمان، کومله، حزب دمکرات، جبهه ملی و ... می شد. هر گروه به یک موضوع تقسیم می شد و زیر مجموعه های آن عبارت بود از: اسامی و مشخصات رهبران و فعالین، اسامی و مشخصات اعضا و هواداران، چگونگی فعالیت تشکیلات، ارتباطات داخل و خارج کشور و سایر اطلاعات مهم.

۲- آرشیو دولتمردان: این آرشیو از دو بخش گزارش ها و مطبوعات تغذیه می شد. در آرشیو مطبوعات کلیه بریده های جراید که در زمینه شناخت مواضع فکری دولتمردان مؤثر

بود بایگانی می شد. آرشیو گزارش ها، کلیه گزارش ها را در برمی گرفت و به ترتیب الفبایی موضوع های زیر را در خود جای داده بود.

عکس: ۲۲

آرشیو دولتمردان

مطلب قابل ذکر دیگر این که برای اسامی دولتمردان (اعم از روحانیون و مسئولین) نامهای مستعار انتخاب می شد و گزارش ها بر اساس این اسامی مستعار بازنویسی می گردید.

در آرشیو شناخت نمایندگان مجلس، گزارش ها افراد را به ترتیب حروف الفبا بازنویسی می کردند و برای هر فرد یک کارت می نوشتند. گزارش های مربوط به حزب جمهوری اسلامی نیز در این قسمت بایگانی می شد.

در مورد دستگاههای دولتی، گزارش های افراد دولت و دستگاه اداری، پشت سرهم بازنویسی و برای هر فرد یک کارت نوشته می شد، آرشیو مربوط به «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» نیز در اینجا بایگانی می شد.

در مورد روحانیت، آرشیو مربوطه به دو بخش «قوه قضائیه» و «روحانیت مبارز» به معنای کلیه روحانیون مسئول و فعال تقسیم می شد.

آرشیو دولتمردان از سال ۱۳۵۹ سازماندهی شد. میزانی می نویسد:

سال ۱۳۵۹ گفتیم راجع به هر شخصیت یک پرونده داشته باشید (شرح حال سخنرانیهایشان اعلام مواضع) چه علنی و غیرعلنی و خصوصی (۱)

۳- آرشیو مربوط به شاخه ویژه: شامل اسناد ساواک و وابستگان رژیم گذشته بود که اسامی آنها کارت شده بود و خلاصه ای از وضعیت آنها نوشته می شد.

۱- . فرج الله میزانی (جوانشیر)، بازجویی، ۱۳۶۲.

۴- بایگانی راکد: شامل صورت جلسات هیأت سیاسی، اسناد بعضی پلنوها، اسناد رسمی مکاتبه روزنامه مردم با وزارت ارشاد، نامه های حزب به احزاب کمونیست دیگر و بالعکس، تعدادی گزارش از تاریخچه بعضی از گروهها مثل «ساکا»، «حزب کمونیست عراق»، نامه های حزب به «سازمان فدائیان خلق» و بالعکس، تعدادی کتاب قدیمی که برای حزب ارزشمند بود، تعدادی اعلامیه های قدیمی و مقداری گزارش از کشته شدگان حزب قبل از انقلاب بود. اکثر موارد (به جز کتابها) به صورت فیلم و میکروفیلم درآمد و در اختیار شبکه مخفی (محمد مهدی پرتوی) قرار گرفت.

ج _ رهنمود و هدایت بدنه حزب و تشکیلات در مورد چگونگی گزارش دهی و موضوعات درخواستی.

انتقال رهنمودها و موضوعات درخواستی به بدنه حزب توسط شعبه اطلاعات، به دو شکل کتبی و ابلاغ شفاهی در حوزه ها انجام می گرفت. بخشنامه های شعبه به اصطلاح «خبر و پذیرش» به شعبه تشکیلات کل ابلاغ می شد و از آنجا به شبکه حزبی انتقال می یافت.

رهنمودهای شعبه اطلاعات به طور کلی به دو دسته تقسیم می شد: اول- اهمیت خبر، چرا باید خبر داد و چگونگی کسب خبر، دوم- چگونگی گزارش نویسی و خبررسانی که حاوی نکات فنی بود.

در رابطه با قسمت اول، از ابتدا گفته می شد که وظیفه تمام اعضا و هواداران حزب است که در مورد عموم مسایل مملکتی، آنچه را در اطراف خود می بینند و می شنوند، به اطلاع حزب برسانند و فکر نکنند که حزب این موضوع یا آن موضوع را می داند و لذا خبررسانی اهمیت ندارد. ادعا می شد که حزب کسی جز افراد و اعضا رهبری اش نیست و باید افراد، رهبری را تغذیه اطلاعاتی کنند. رهبری حزب زمانی می تواند «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» داشته باشد که از فاکتهای گسترده و متعدد و مشخص استفاده کند. برای رهبری حزب به تنهایی مقدور نیست که چنین اخبار و اطلاعاتی را خود به دست آورد، بلکه این وظیفه همه اعضا است. هر چه رابطه خبردهی و ارائه اطلاعات گوناگون از جامعه به رهبری حزب قوی تر باشد، رهبری مسایل را بهتر تحلیل نموده و به موقع تصمیم گیری می کند و یک سیاست واقع بینانه را پیش می گیرد. بنابراین همه اعضا و هواداران حزب باید در این زمینه به مثابه چشم و گوش حزب و رهبری عمل کنند و هر اتفاق، حادثه و خبری که می بینند و می شنوند، اعم از آنکه موثق باشد یا نیمه موثق یا شایعه، دارای منبع باشد یا نه، برای رهبری حزب بفرستند.

برای تهیه خبر به گونه های زیر عمل می شد:

۱- دستور برای رفتن به مساجد و شنیدن سخنرانیها به خصوص در رابطه با مسئولین مملکتی.

۲- دقت در تهیه خبر در برخوردهای تصادفی مانند: ماشین، هواپیما، خیابان، اداره و...

۳- استفاده از امکان آشنایی یا فامیلی با شخصیتها، مستقیم یا با واسطه.

۴- دستور برای تماس تلفنی با نمایندگان مجلس و تخلیه اطلاعاتی آنها در حد مقدور.

۵- ایجاد رابطه با عناصر ضدانقلاب آشنا و تخلیه اطلاعاتی آنها.

حزب توده به سخنرانیهای شخصیتهای مملکتی در مساجد اهمیت زیادی می داد و معتقد بود که بسیاری از مطالبی که آنان در روزنامه ها و ارگانهای رسمی نمی توانند مطرح کنند در مساجد مطرح می نمایند. پس، یکی از وظایف کمیته های حزبی این بود که مساجد منطقه خود را شناسایی کرده و برای هر مسجد شخص یا اشخاصی را مأمور کنند. او باید به هنگام سخنرانی در آن مساجد شرکت می کرد و عمده ترین مطالب و سخنان سیاسی سخنرانان را در رابطه با نیروهای درون حاکمیت، مواضع آنها نسبت به امریکا و شوروی، جنگ افغانستان، حزب توده، ضدانقلاب راست گرا و انجمن حجتیه، نظریات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در مسایل مملکتی و ... را می نوشت و در حد امکان طرز تلقی مستمعین و جو جلسه را نیز ارزیابی می نمود.

همانطور که می دانیم نمایندگان مجلس در تماس تلفنی هفتگی به سؤالات مردم پاسخ می دهند. یکی از وظایف اعضای حزب این بود که به این نمایندگان تلفن کنند و با عنوان کردن سؤالات سنجیده و محوری در مسایل مملکتی و گرفتن پاسخ، از نظرهای آنان مطلع شوند و آنها را به طور کتبی به مسئول حزبی تحویل دهند. گزارش ها پس از جمع بندی به شعبه مرکزی اطلاعات ارسال می شد. برخوردهای تصادفی در ماشین، هواپیما و قطار و کسب اطلاعات نیز از شگردهای اطلاعاتی حزب بود.

قسمت دوم از رهنمودها درباره چگونگی گزارش نویسی و ارسال خبر، حاوی نکات فنی بود: درباره نحوه گزارش نویسی، چارچوب معینی مانند تمیز نویسی، در کاغذ ۷×۱۰ و خلاصه نویسی مستقیم یا غیرمستقیم و ... مطرح می شد.

رهنمود حزب این بود که بخشنامه ها، به خصوص بخشنامه های اطلاعاتی، به طور شفاهی در حوزه ها مطرح شود و تا پائین ترین حلقه حزبی انتقال یابد. این رهنمود به ویژه در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰ اهمیت یافت. دلایل این رهنمود به شرح زیر بود:

الف- در جلسات و بحثهای خصوصی حزبی گفته می شد که چون همه می آیند و درخواست عضویت می کنند لذا احتمال نفوذ دیگر گروهها و جریانات ضدحزبی زیاد

است. از این رو از حوزه مسئولین به پائین، باید با مراقبت ویژه برخورد کرد و از ارائه هر نوع متن کتبی که بتواند متضمن خطر برای موجودیت حزب باشد جلوگیری نمود.

ب- جهت پنهان کردن مسایل خود از جمهوری اسلامی، رهبری حزب بخشنامه های مخالف با مصالح نظام و قوانین مملکتی را به طور شفاهی به بدنه حزب انتقال می داد. حتی گزارش هایی در این زمینه را که از بدنه دریافت می داشت به طریق تماس مستقیم و شفاهی کسب می کرد.

همانطور که گفتیم، بخشنامه ها به صورت کتبی و شفاهی بود که محورهای اصلی آن چنین است:

۱- در مورد چگونگی گزارش نویسی.

۲- در مورد کسب خبر عمومی.

۳- در مورد تهیه خبر از منابع مستقیم.

۴- در مورد رمز نویسی و حفاظت موارد اطلاعاتی.

۵- موضوعات درخواستی.

۶- در مورد اسناد.

در زمینه رمز نویسی و حفاظت موارد اطلاعاتی، نویسنده گزارش یا خبر برای حفاظت خود نامش را به صورت کد (شماره) می نوشت. مسئول ناحیه برای خود و بخشها یک کد انتخاب می کرد که شامل یک عبارت یا یک جمله بود. در مورد شماره ها یا شماره های تلفن نیز عدد یا اعداد قراردادی بین خود می گذاشتند و به صورت رمز ارائه می شد. در بعضی گزارش ها می نوشتند: «منبع: در اتوبوس» که اگر گزارش به دست نیروهای انتظامی بیفتد قابل پیگیری نباشد.

مسایل مورد درخواست حزب از اعضا شامل اخبار محل سکونت و کار، اطلاعات درباره روحانیت، مجلس شورای اسلامی، قوه قضائیه، دولتمردان، انجمن حجّیه و ضدانقلاب بود.

در رابطه با محل سکونت، شناخت همسایگان از لحاظ طبقاتی و وابستگی گروهی و شغلی آنها، تردهای اطراف منزل، تغییر منزل و به طور کلی تغییر و تحولات حاصله در محل سکونت باید بررسی و گزارش می شد.

در مورد محل کار باید تغییر و تحولات پرسنلی، تعویض مسئولین، خطوط طبقاتی و وابستگی فرهنگی و عقیدتی فوراً گزارش می شد.

از ابتدا بخشنامه کرده بودیم که کلیه اعضا هر چه از روحانیون فامیل، آشنا،

همسایه می دانید اطلاعات جمع کنید و به مرکز بدهید، این دستور صریح حزب بود، تحت پوشش تعیین خط امامی ها در انتخابات. (۱)

ما گفته بودیم مطالب شخصیتها را جمع آوری کنند مانند نماز جمعه، همچنین در مورد مجلسیها و همچنین سال ۵۹ گفتیم راجع به هر شخصیت پرونده داشته باشیم حتی مسایل علنی و خصوصی آنها. (۲)

ما نیاز به شناخت روی دولتمردان و خط امامی ها داشتیم ولی این در لفظ و در تئوری بود ولی ما در عمل کروکی آنها، سخنرانیهایشان، مواضعشان را دریافت و جمع می کردیم. (۳)

«حد شناخت دولتمردان تا مدیر کل و فرماندار بود که از رئیس جمهور و نخست وزیر و وزیر همینطور تا پائین را شامل می شد». (۴)

در این مورد علاوه بر استفاده از تمام بدنه و امکانات حزب برای تهیه اخبار، از عوامل نفوذی نیز استفاده می شد. یک منبع مستقیم اطلاعاتی در یک اداره کل یا وزارتخانه موظف به تهیه موارد فوق بود و حتی کروکی محل سکونت نیز ارائه می شد.

در مورد انجمن حجتیه نیز حزب مؤکداً خواسته بود هر خبری از نوع تشکیلات، افراد و مشخصات دقیق آنها گزارش شود. در این رابطه حزب با «اکثریت» نیز هماهنگی نزدیکی داشت.

در مورد اسناد دولتی، در اوایل تشکیل حزب و تهیه اخبار توسط اعضا، یکی از اعضای کارمند در یک ارگان دولتی، اصل یک سند را آورد و به حزب داد که ظاهراً اهمیت چندانی نداشت. از آن پس حزب رهنمود کتبی می داد که هیچ کس هیچ سندی را برای آنها نفرستد. زیرا اسناد دولتی است و مربوط به کار آنها و مسایل درونی می باشد! ولی همزمان در بخشنامه و ابلاغیه شفاهی، اعلام کرد که از این به بعد اصل سند را برای حزب نفرستید، زیرا بعداً اشکال ایجاد می کند و چه بسا لو برود. سعی کنید کپی سند را و یا اگر نتوانستید محتوای آن را بنویسید و برای حزب بفرستید!

علاوه بر وظایف اصلی شعبه اطلاعات، که شرح داده شد، در مسایل ویژه و فوق العاده، از طرف رهبری حزب به شعبه دستورهایی داده می شد. از جمله، در سال ۱۳۶۱ پس از

۱- . رضا شلتوکی، بازجویی.

۲- . رضا شلتوکی، بازجویی.

۳- . فرج الله میزانی، بازجویی.

۴- . رضا شلتوکی، بازجویی.

اطلاع کا. گ. ب از لو رفتن شبکه جاسوسی حزب و اطلاع آن به کیانوری و تصمیم هیأت دبیران حزب مبنی بر خروج اعضای کمیته مرکزی از کشور، مسئله بررسی امکانات خروج از کشور (از راه های: دریای مازندران، محور اردبیل - آستارا، سرخس، خلیج فارس و دریای عمان، هوایی و ...) به شعبه اطلاعات و سازمان مخفی محول شد. (۱)

به طور اجمالی با سازمان و کارکردهای شعبه اطلاعات حزب توده آشنا شدیم. همانطور که ملاحظه می شود، شعبه اطلاعات از مهمترین ارگانهای سازمان حزبی محسوب می شد و نقش «چشم و گوش» (تعبیر کیانوری) حزب را در پیگیری خط مشی و تاکتیکهای آن ایفا می نمود. شعبه اطلاعات در عین حال یکی از مهمترین اجزاء شبکه جاسوسی حزب توده (در کنار شبکه «رسمی» حزب و سازمان مخفی - نظامی) محسوب می شد و بافت و وظایف آن، آن را به چیزی ورای یک «شعبه» و در حد یک سازمان اطلاعاتی مجهز و گسترده تبدیل کرده بود.

شعبه کل ایدئولوژیک

تبلیغ (آزیتاسیون) و ترویج (پروپاگاندا) در کنار سازماندهی (تشکیلات - ارگانیزاسیون) سه رکن اساسی فعالیت احزاب مارکسیستی - لنینیستی است. شعبه کل ایدئولوژیک، ارگان تخصصی کمیته مرکزی حزب توده، برای اجرای کارکردهای تبلیغی و ترویجی (ایدئولوژیک) بود.

نخستین بار طبق تصمیم کنگره دوم حزب توده (اردیبهشت ۱۳۲۷) ارگانهای مستقلی تحت عنوان «شعبه تعلیمات کل» و «شعبه تبلیغات کل» به وجود آمد. مسئولیت «شعبه تعلیمات کل» با احمد قاسمی بود و در آن افرادی چون شاهرخ مسکوب، داود نوروزی، رحیم نامور، عبدالرحیم احمدی و عبدالحسین ملک که در میان روشنفکران متجدد آن دوره افراد باسوادی محسوب می شدند، عضویت داشتند. مسئولیت «شعبه تبلیغات کل» با دکتر فریدون کشاورز بود و در آن افرادی چون بزرگ علوی عضویت داشتند. پس از انحلال حزب توده در بهمن ۱۳۲۷، ترکیب فوق به هم خورد و بعدها مسئولیت این شعب (به همراه «شعبه مطبوعات») با دکتر فروتن بود. پس از فرار فروتن از ایران، دکتر کیانوری مسئولیت شعب فوق را به عهده گرفت و در دوران دولت مصدق این سمت حساس را عهده دار بود.

با تجدید سازمان حزب توده پس از انقلاب اسلامی ایران، مسئولیت امور ایدئولوژیک حزب و اداره ارگانی به نام «شعبه کل ایدئولوژیک» به عهده احسان طبری گذارده شد. طبری به عنوان «دبیر ایدئولوژیک»، و به عبارت شایع «تئوریسین حزب»، مسئول فعالیتهای ترویجی و تبلیغی حزب توده بود. (۱)

«شعبه کل ایدئولوژیک» رسماً چهار ارگان را تحت پوشش داشت: (۱) شعبه مرکزی تبلیغات، (۲) شعبه پژوهش، (۳) شعبه مرکزی آموزش (تعلیمات)، (۴) هیأت تحریریه مجله دنیا- ارگان سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده.

احسان طبری به عنوان دبیر ایدئولوژیک حزب حق داشت تا بر محتوای (مضمون ایدئولوژیک) نامه مردم (ارگان مرکزی حزب) و کتب و نشریات حزب، یعنی بر فعالیتهای شعبه مطبوعات (هیأت تحریریه نامه مردم) و شعبه انتشارات حزب نظارت داشته باشد. مسئول شعبه انتشارات نیز در جلسات شعبه کل ایدئولوژیک شرکت می کرد. ولی در عمل، احسان طبری به علت غرق شدن در مطالعات تئوریک و فقدان روحیه تشکیلاتی، نه تنها بر مضمون ایدئولوژیک شعب انتشارات و مطبوعات نظارت نداشت، بلکه در فعالیت شعب تحت مسئولیت مستقیم خود (تبلیغات، آموزش، پژوهش، تحریریه دنیا) نیز مداخله نداشت.

شعبه کل ایدئولوژیک در واقع به عنوان یک ارگان وجود نداشت؛ طی سالهای ۱۳۶۰-۱۳۵۸ تنها چند جلسه تشریفاتی برگزار کرد و از اوایل سال ۱۳۶۰ نیز جلسه ای نداشت. فعالیتهای شعب مرکزی تبلیغات، پژوهش، آموزش و تحریریه دنیا عملاً توسط دبیر اول حزب (کیانوری) کنترل و هدایت می شد. از نظر مضمون ایدئولوژیک نیز منوچهر بهزادی (دبیر مطبوعاتی و سیاسی حزب) بر آنها نظارت داشت.

اعضای شعبه کل ایدئولوژیک عبارت بودند از:

- ۱- احسان طبری، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی (مسئول).
- ۲- رفعت محمدزاده، عضو مشاور هیأت سیاسی (مسئول شعب آموزش و پژوهش و مسئول مجله دنیا).
- ۳- ابوتراب باقرزاده، عضو هیأت سیاسی (مسئول شعبه مرکزی تبلیغات).
- ۴- محمد پورهرمز، عضو کمیته مرکزی (مسئول شعبه انتشارات).

شعبه پژوهش

حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای اولین بار در طول تاریخ فعالیت خود، شعبه ای به نام «پژوهش» با اهدافی مشخص بنیان گذاشت. اعضا این شعبه را متخصصین ورزیده و زبده ترین کادرهای تعلیم یافته حزبی که هر کدام سالهای متمادی در رشته های مختلف علمی تحصیل کرده و کسب تجربه نموده بودند تشکیل می داد. وجود بیش از ۴۰ نفر تحصیل کرده دانشگاهی در عموم زمینه ها اهمیت و کارایی این شعبه را نشان می دهد. گستردگی و تنوع کار شعبه در حد یک دستگاه دولتی، بیانگر عمق و اهمیت کار این شعبه است.

شعبه پژوهش متشکل از چندین کمیسیون بود که منطبق و همگام با کمیسیون های دولت، مجلس و قوه قضائیه فعالیت می کرد. هر بحثی که قوای سه گانه جمهوری اسلامی در دستور کار داشت و یا هر برنامه و طرحی که در دست تهیه داشت، حزب نیز متقابلاً با استفاده از کادرهای متخصص خود در این شعبه، در همان زمینه در کمیسیون مربوطه تحقیقات و طرحی ارائه می داد. علاوه بر امور تخصصی و فنی، شعبه پژوهش در زمینه های تئوریک نیز تحقیق وسیعی انجام می داد و حتی بخش ویژه ای برای تربیت کادر متخصص نیز سازمان داده بود.

تشکیل شعبه پژوهش

شعبه مرکزی پژوهش با اهداف زیر به وجود آمد:

۱- تغذیه رهبری حزب با تحلیلهای اقتصادی و اجتماعی منطبق بر جامعه ایران به منظور اتخاذ هرچه دقیق تر سیاستها در قبال جمهوری اسلامی.

۲- پژوهش وسیع و تحقیق گسترده در عموم مسایل اقتصادی و اجتماعی (از قبیل صنعت، کشاورزی، دامپروری، آموزش و پرورش، بهداشت، بانک و امور مالی، مسکن، ساختمان و ...) و ارائه طرحهای جامع در هر زمینه و کوشش در پذیرش آن توسط جمهوری اسلامی.

۳- اشاعه نظرات شعبه پژوهش در امور اجتماعی و اقتصادی با رنگ اسلامی در همه ارگانهای جمهوری اسلامی به منظور مسخ اسلام و پیاده کردن نظرات حزب.

۴- تربیت کادر در جهت تشکیل دولت جایگزین (آلترناتیو).

۵- تربیت کادر پژوهشگر به منظور توسعه کادر.

ساختار شعبه پژوهش و وظایف کلی کمیسیونها

اولین مسئول شعبه پژوهش حمید صفری، دبیر دوم کمیته مرکزی حزب و بعد از او بابک امیرخسروی عضو کمیته مرکزی و آخرین مسئول آن رفعت محمدزاده بود.

دکتر محمدزاده از اعضای قدیمی سازمان افسران حزب توده و صاحب نظر در مسایل مارکسیستی بود. او به عنوان افسر شهربانی، عامل اصلی فرار رهبری حزب از زندان شاه بود که با آنان به شوروی گریخت و حدود ۳۰ سال در مدارس مختلف حزبی در زمینه های مختلف آموزش دید و به عنوان یک کادر حرفه ای و متخصص در خدمت حزب و اهداف آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی قرار گرفت. محمدزاده از اوان اقامت در شوروی با کا.گ.ب مرتبط شد. او دکترای اقتصاد داشت و در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب (۱۳۵۷) به عضویت کمیته مرکزی و در پلنوم هفدهم (۱۳۶۰) به عضویت مشاور هیأت سیاسی حزب توده درآمد. محمدزاده مدت ۲۰ سال مسئول مجله دنیا بود و در دوران فعالیت ۴ ساله حزب در جمهوری اسلامی، مسئولیتهای شعبه پژوهش، شعبه مرکزی آموزش و هیأت تحریریه مجله دنیا را به عهده داشت.

معاون شعبه پژوهش سیامک دشتی بود. دکتر دشتی در ۱۳۵۵ش. در فرانسه به حزب توده پیوست. او دکترای الکترونیک از فرانسه داشت و مدتی به عنوان استادیار و سرپرست بخش الکترونیک مدرسه عالی فنی تهران و مدتی (تا اردیبهشت ۱۳۶۲) به عنوان سرپرست

بخش الکترونیک تحقیقات وزارت نیرو مشغول به کار بود. آخرین مسئولیت حزبی او معاونت شعبه پژوهش بود.

عالیترین مرجع تصمیم گیری شعبه پژوهش شورای مرکزی شعبه (مرکب از مسئول شعبه، معاون شعبه، که امور اجرایی از قبیل نظارت بر تشکیل کمیسیونها و گزارش کار شعبه را به عهده داشت و مسئولین کمیسیونها) بود. شعبه پژوهش در وهله اول زیر نظر مسئول شعبه کل ایدئولوژیک و نهایتاً تحت نظر رهبری (هیأت سیاسی و هیأت دبیران) حزب بود. شعبه پژوهش مرکب از ۱۴ کمیسیون بود که ۳ کمیسیون به دلایلی که بعداً خواهد آمد، در حالت تعلیق بودند. کمیسیون تئوریک، مغز شعبه پژوهش بود. وظیفه اصلی این کمیسیون تغذیه تئوریک شعبه و بررسی مسایل تئوریک مورد نیاز و نتیجه گیری عام تئوریک از بررسی کمیسیونهای دیگر شعبه پژوهش بود. این کمیسیون برنامه کار خود را بر سه محور عمده زیر قرار داده بود:

الف: «راه رشد»: تحقیق و بررسی کلیه نظرات راه رشد مطرح شده توسط صاحب نظران مارکسیسم و تحلیل کلی از اوضاع اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران به منظور تطبیق شرایط جامعه با «راه رشد»، هدف اصلی این محور بود. تعیین خط تئوریک حزب و در نتیجه مشی سیاسی حزب در قبال جهت گیری های حاکمیت جمهوری اسلامی نتیجه و جمع بندی کار این بخش است.

ب: «بررسی نظرات فقهای اسلامی»: مطالعه دقیق و بررسی و نقد مارکسیستی نظرات فقهای اسلامی در زمینه های اقتصادی و اجتماعی، به منظور ارائه هر چه بهتر نظرات مارکسیستی با رنگ اسلامی و شناخت هر چه بیشتر و بهتر نظرات متفکرین اسلامی به منظور مسخ نظرات آنان و بررسی نظرات اقتصادی شهید بهشتی از نتایج تحقیقات این بخش بود.

ج: «تعاون»: تحقیق در رابطه با تعاونیهای موجود در ایران و دورنمای آن در آینده، بررسی نظرات دولت جمهوری اسلامی در این رابطه و نحوه اداره تعاونیها به منظور ارائه طرح مناسب از نظر حزب در تعاونی ها، تهیه کتب تاریخ تعاونی و تعاونیهای موجود در ایران از کارهای انجام شده توسط این بخش بود. کمیسیون آموزش و متدولوژی، وظیفه حساس و مهم تربیت کادر متخصص و پژوهشگر را داشت. بنا به اظهارات رفعت محمدزاده، مسئول شعبه پژوهش، وظیفه این کمیسیون «تربیت کادر برای دولت آینده بود».

کمیسیون امور قضایی موظف به بررسی لوایح قضایی و نقد آنها بود.

مسئولیت کمیسیون ساختمان بررسی مسایل پیمانکاری و مسایل و معضلات مربوط به

مسکن در شهرها و روستاها بود و طرحهایی در این زمینه ها ارائه می داد.

وظیفه کمیسیون درمان و بهداشت تحقیق و بررسی آماری از وضع بهداشت، بررسی نظریه ملی کردن درمان و موارد مربوط به آن بود. کمیسیون های توریسم و جهانگردی و هنر به علت کمبود نیرو تشکیل نشده بود.

فعالیت های شعبه پژوهش

شعبه پژوهش به منظور پیاده کردن اهداف خود فعالیت های زیر را انجام می داد:

۱- تهیه بولتنی از اخبار و آمار اقتصادی- اجتماعی و تحلیلهای مربوطه برای هیأت سیاسی حزب.

۲- ارائه طرحها و پیشنهادها در زمینه های مختلف با روش های علنی و غیرعلنی به دولت جمهوری اسلامی ایران.

۳- نگارش مقاله و القاء نظرات حزب برای درج در مطبوعات بدون عنوان کردن نام حزب.

۴- ارتباط مستقیم با عوامل نفوذی به منظور تغذیه فکری آنها و گرفتن آمار و اخبار لازم از آنها.

۵- ترجمه و تألیف کتب به منظور تغذیه داخلی حزب و اشاعه افکار مارکسیستی در جامعه در تمامی زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی.

کانال های تغذیه اطلاعاتی

اطلاعات اقتصادی و اجتماعی که ضروری ترین نیاز شعبه پژوهش بود به طور کلی از سه مسیر تهیه می شد.

۱- منابع مستقیم شعبه: بسیاری از اعضای شعبه در ادارات، کارخانجات، مدارس، دانشگاهها و ... شاغل بودند. این عده یا اطلاعاتی را که مستقیماً در محل کار در اختیارشان بود برای شعبه می آوردند و یا توسط همکاران دیگر (منابع استخدومی) این اطلاعات را گرفته و در اختیار حزب قرار می دادند. این طریق گردآوری، مفیدترین اطلاعات را در اختیار شعبه قرار می داد.

۲- شعبه اطلاعات: شبکه وسیع جمع آوری خبر و اطلاعات حزب که در شعبه اطلاعات متمرکز بود، مسیر دوم رسیدن اطلاعات به شعبه پژوهش محسوب می شد. اخبار رسیده به شعبه اطلاعات، آمارها و اخبار مهم اقتصادی اجتماعی در اختیار شعبه پژوهش

قرار می گرفت.

۳- شعبه تشکیلات کل: شعبه تشکیلات کل که کلیه شاغلین و بعضی از نفوذیها را سازماندهی می کرد، مسیر دیگری برای کسب خبر مورد نیاز شعبه پژوهش بود. این قسمت، اخبار و آمار مورد استفاده شعبه پژوهش را از طریق نفوذیهای تحت نظر خود در اختیار شعبه می گذارد و در مواردی عوامل نفوذی را در ارتباط مستقیم با شعبه پژوهش قرار می داد.

۴- اطلاعات آشکار: جمع آوری اخبار و اطلاعات اقتصادی که از طریق رسانه های گروهی و بولتنهای آماری ادارات و وزارت خانه ها منتشر می گردید نیز یکی از مسیرهای مهم تغذیه شعبه پژوهش بود. شعبه دارای آرشیو دقیقی از اینگونه اطلاعات بود.

اطلاعات گردآوری شده، زمینه کاری را برای تهیه طرح فراهم می ساخت. موضوعات مورد بررسی و پژوهش عمدتاً به سه طریق زیر پیشنهاد می شد:

الف- رهبری حزب: هیأت سیاسی و هیأت دبیران حزب توده در صورت تشخیص موضوعات حساس، پژوهش در مورد آن را به شعبه پژوهش پیشنهاد می کرد. از جمله پژوهش در دو موضوع «راه رشد» و «ملی کردن بازرگانی خارجی» پیشنهاد رهبری حزب بود.

ب- مسئولین شعبه تعلیمات و پژوهش: مسئولین شعبه تعلیمات و پژوهش با در نظر گرفتن نیازها، به خصوص نیازهای درونی حزب، پیشنهاداتی به کمیسیونهای مختلف شعبه ارائه می دادند. پژوهش در زمینه های مختلف آموزش و بررسی قضائی قانون اساسی از زمره این پیشنهادات بود.

ج- ابتکار اعضای کمیسیون: تعدادی از طرحها به درخواست یکی از اعضا کمیسیون و تصویب کمیسیون و شعبه، مورد پژوهش و بررسی قرار می گرفت که می توان از تحقیق درباره صندوق پول و لایحه مالک و مستأجر نام برد. در کمیسیونها موضوعات متفاوت تحقیق می شد، مورد بحث قرار می گرفت و نهایتاً به صورت مقاله، طرح و یا جزوه تهیه و پس از تصویب نهایی هیأت دبیران و هیأت سیاسی حزب، به مرحله اجرا گذارده می شد. در مورد مقالات و متون سخنرانی ها، تأیید در سطح مسئول شعبه انجام می گرفت.

شیوه های ارائه طرحها و القاء نظرات

شعبه پژوهش به منظور پیاده کردن نظرات خود، جمع بندی طرح ها را ارائه می کرد. نحوه ارائه طرحها به دو شکل علنی و پنهانی بود. در شکل اول، طرحها و نظرات به سه

شیوه ارائه می شد:

۱- از طریق شعبه روابط عمومی در اختیار کمیسیونهای مجلس شورای اسلامی قرار می گرفت.

۲- از طریق نشریات حزب چاپ می شد.

۳- به صورت جزوه ای جداگانه با نام حزب چاپ می شد.

هر سه مورد برای جلوه دادن فعالیت «صادقانه» حزب (به زعم خودشان) مورد استفاده قرار می گرفت و قسمت کوچکی از فعالیت شعبه را تشکیل می داد. مهمترین این نظرات و طرحها به طریق دوم یعنی بدون عنوان کردن نام حزب و به صورت پوششی ارائه می شد.

در شکل دوم، حزب برای اینکه بتواند نظرات خود را هر چه بهتر القا کند، به طرحهای مارکسیستی خود رنگ اسلامی می داد و شیوه نگارش آن تغییر می کرد. طریق دوم، که استفاده از نفوذیهای مرتبط با شعبه بود به سه دسته تقسیم می شد:

۱- نفوذیهای سطح بالا (به لحاظ شغلی) که مستقیماً در ارتباط با مسئول شعبه یا معاون او بودند.

۲- نفوذیهای مطبوعات و خبرگزاریها.

۳- نفوذیهای شاغل که در خود شعبه بودند و یا منابع آنها.

در این رابطه رهنمودهای حزب در زمینه تهیه مقالات بسیار جالب توجه است: «شروع کردن مقاله با «بسمه تعالی» و یا «بسم الله الرحمن الرحیم»، تأکید بیشتر روی مطالب تخصصی مقاله و نه جنبه های دیگر، مقاله نه باید صددرصد اسلامی و نه باید صددرصد مارکسیستی باشد، به کار بردن آیاتی از قرآن مجید و ... تا مقاله با محتوای نظرات حزب اما با پوششی اسلامی ارائه گردد.» اگر عامل نفوذی شعبه پژوهش در مقامی (به لحاظ شغلی) بود که توانایی ارائه طرح داشت، طرح را به عنوان نظریه خود در محل کار مطرح می کرد و در صورتی که منبعی داشت از طریق او انجام می داد. لازم به تذکر است که بسیاری از اعضای این شعبه در وزارتخانه ها و ادارات جمهوری اسلامی شاغل بوده و امکان وسیعی برای پیاده کردن اهداف شعبه پژوهش داشتند. فهرستی از مهمترین تحقیقات، نظرات، فعالیتها و طرحهای کمیسیونهای شعبه پژوهش به شرح زیر است:

۱- کمیسیون تئوریک

- مطالعه درباره تئوریهای رشد و عقب ماندگی (در حال تحقیق)

- بررسی ساختار اجتماعی و اقتصادی کشورهای الجزایر، لیبی، سوریه و مصر (در حال تحقیق).

- بررسی نظریات شهید دکتر بهشتی (به صورت جزوه در اختیار قرار گرفته است).

- بررسی نظریات شهید محمدباقر صدر (به صورت جزوه در اختیار قرار گرفته است).

۲- کمیسیون امور تولیدی

- اظهارنظر و ارائه پیشنهاد درباره لایحه معادن (تهیه شده است).

- بررسی مسایل فنی، سیاسی و اقتصادی مربوط به تولید فولاد کشور و اظهارنظر درباره آن (تهیه شده است).

- تهیه سیاستهای صنعتی کردن کشور (در حال تحقیق).

- بررسی مسایل مربوط به صنایع پتروشیمی (در حال تحقیق).

- تعیین حدود کلی بخشهای دولتی، تعاونی و خصوصی در صنعت (در حال تحقیق).

- نقد نظریات هواداران تقویت بخش خصوصی در صنعت (منتقدان بند «ج») (تهیه شده است).

- بررسی وضع معادن استان کرمان و ارائه پیشنهاد در مورد آن (تهیه شده است).

- بررسی قانون آب و اظهارنظر درباره آن (تهیه شده است).

۳- کمیسیونهای ساختمان و مسکن

- ارائه پیشنهاد درباره «ملی کردن نظام طرح و اجرای پروژه های عمرانی». (تهیه شده است).

- ترجمه کتب «تعاونیهای مسکن در لهستان»، «خانه سازی در چکسلواکی»، «صنعت و ساختمان در مجارستان» (تهیه شده است).

- اظهارنظر درباره طرح قانونی اراضی شهری (تهیه شده است).

- اظهارنظر درباره لایحه موجر و مستأجر (تهیه شده است).

۴- کمیسیون برنامه و بودجه

- بررسی بودجه سالهای ۶۰، ۶۱، ۵۹ و اظهارنظر و ارائه پیشنهاد درباره آنها (تهیه شده است).

- تهیه مقاله ای تحت عنوان «مبارزه با تورم و گرانی» (تهیه شده است).

- بررسی مسایل مربوط به عشایر و کوچ آنان در ایران (در حال تحقیق).

۵- کمیسیون بازرگانی

- تهیه طرح دولتی شدن بازرگانی خارجی (تهیه شده است).

- اظهارنظر درباره ملی شدن بازرگانی خارجی (تهیه شده است).

- تهیه یک برنامه برای سیمای جمهوری اسلامی تحت عنوان «شناخت ماهیت

امپریالیسم و عملکرد آن در بازرگانی خارجی کشور» (تهیه شده است).

- تهیه مقاله ای درباره «اثرات جنگ تحمیلی در اقتصاد کشور» (تهیه شده است).

- تهیه مقاله درباره بازرگانی خارجی (تهیه شده است).

- ارائه طرح ساختار کلی بازرگانی خارجی (تهیه شده است).

- تهیه مقاله ای درباره سیستم توزیع (تهیه شده است).

۶- کمیسیون آموزش و پرورش

- طرح درباره نظام آموزش و پرورش نوین (تهیه شده است).

- طرح بازگشایی دانشگاهها (تهیه شده است).

- ترجمه کتاب «آموزش و پرورش در شوروی» (تهیه شده است).

۷- بانک و امور مالی

- مقاله ای تحت عنوان «نگرشی اجمالی به سیستم بانکی کشور بعد از کودتای ۲۸ مرداد» (تهیه شده است).

- تهیه پیش نویس قانون پولی و بانکی کشور (تهیه شده است).

- پیشنهاد کاهش ارزش ریال و اظهارنظر درباره آن (در حال مطالعه).

- ارائه پیشنهاد درباره سیستم مالیاتی کشور (در حال مطالعه).

۸ - کمیسیون امور قضایی

- بررسی ماده به ماده قانون اساسی (تهیه شده است).

- بررسی لوایح قضایی (در حال تحقیق).

محققین شعبه پژوهش

فهرست عده ای از متخصصین شعبه پژوهش چنین بود:*(۱).

ردیفناممسئولیت تشکیلاتیشغلتنخصص و مدرک تحصیلی

۱ رفعت محمدزاده

عضو کمیته.م و مسئول شعبهعضو حرفه اید کترای اقتصاد از شوروی

۲ سیامک دشتی

معاون شعبهاستاد دانشگاه کترای الکترونیک از فرانسه

۳ شمس بدیع

مسئول ک. تئوریکعضو حرفه اید کترای اقتصاد از شوروی

۴ نیره پوردانایی

عضو ک. تئوریکد کترای اقتصاد از فرانسه

۱- ک: کمیسیون.

ص : ۵۰۵

۵ خسرو اسدی

مسئول ك. امور تولیدی سازمان برنامه و بودجه

دکترای برنامه ریزی

۶قالی بافان

عضو ك. ساختماناستاد دانشگاه کترای ساختمان

۷بیژن باوندی

عضو ك. کشاورزیبازنشستهد کترای کشاورزی از آلمان

۸ناصر طاهری

مسئول ك. امور قضایوکیل دادگسترید کترای حقوق

۹کوروش کاکوان

عضو ك. امور قضایوکیل دادگسترید کترای حقوق

۱۰امروج تربتی

عضو ك. امور قضایوکیل دادگسترید کترای حقوق

۱۱خسرو خسروی

مسئول ك. متدولوژیاستاد دانشگاه کترای متدولوژی

۱۲جلالی

عضو ك. درمانیاستاد دانشگاه کترای پزشکی

۱۳عباس تکیه

عضو ك. بازرگانیاستاد دانشگاه کترای بازرگانی

۱۴ امیر خسروی

مسئول قبلی شعبه عضو حرفه ایدکترای اقتصاد از شوروی

۱۵ امصدق

عضو ک. درمانیدکترای پزشکی

۱۶ امیر تیموری

عضو ک. آموزش و پرورش

۱۷ قاسم قاضی

عضو ک. آموزش و پرورش

استاد دانشگاه دکترای علوم تربیتی

۱۸ خسرو شاهی

مسئول آموزش عالی استاد دانشگاه دکترای ریاضی

۱۹ اورزی

عضو ک. صنعت استاد اسبق دانشگاه دکترای نساجی

۲۰ ساویس

عضو ک. صنعتشغل خصوصیدکترای مهندسی شیمی

۲۱ شمس

عضو ک. امور مالیشغل خصوصیدکترای اقتصاد

شعبه مرکزی آموزش

سیر فعالیت و کارکردها

شعبه مرکزی آموزش بعد از پلنوم هفدهم، فروردین ۱۳۶۰، به منظور سازماندهی و تنظیم فعالیت آموزشی اعضا و کادرهای حزبی و ارتقاء دانش تئوریک آنان تشکیل شد. مسئول کل آموزش احسان طبری (دبیر کمیته مرکزی) و مسئول شعبه مرکزی

آموزش رفعت محمدزاده کوچوی (مسعود اخگر) عضو مشاور هیأت سیاسی کمیته مرکزی بود.

اهداف حزب برای تشکیل شعبه مرکزی آموزش عبارت بود از: ایجاد وحدت درون تشکیلاتی (بین کادرها و اعضا و هواداران) از جهت سیاسی و فکری و جلوگیری از تشکیل فراکسیونها و انشعابات و بحرانهای سیاسی فکری در حزب، محدود کردن چهارچوب فکری اعضا و کادرها به اهداف استراتژیک و تاکتیکی حزب و جلوگیری از «انحراف» از خط مشی حزب، تأمین پشتوانه تئوریک جهت توجیه اعمال و خط مشی و سیاستهای حزب و ارتقاء روحیه فداکاری و پای بندی افراد حزبی به تشکیلات.

در سال ۱۳۶۰ اعضای شعبه مرکزی آموزش عبارت بودند از: عبدالحسین آگاهی، هدایت الله حاتمی، ژيلا سياسي، اکبر محجوبیان و حسن قائم پناه. شعبه آموزش دارای «گروه های کار» بود: هدایت حاتمی مسئول گروه تاریخ، ژيلا سياسي مسئول گروه اقتصاد و آگاهی مسئول گروه فلسفه و محجوبیان مسئول آموزش تهران بود. در این مقطع فعالیت شعبه آموزش این بود که طبق سیستم تعلیم و تعلم توأمان، کلاسهای آموزش معلم تشکیل می شد و آنان همزمان آموخته ها را به پائین انتقال می دادند.

البته تشکیلات به دلایل امنیتی با این برنامه مخالفت کرد و مانع اجرای آن شد. در اواخر ۱۳۶۰، رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) به عنوان معاون شعبه مرکزی آموزش تعیین گردید و درس نامه های آموزشی تهیه کرد و مقدمات اجرای آن فراهم شد، اما در اوایل ۱۳۶۱، مهرگان از شعبه آموزش کنار رفت و فرد دیگری جایگزین او شد.

تهیه درس نامه ها

هدف، تهیه درس نامه های ساده و جامعی بود که مبنای یک برنامه سیستماتیک آموزشی قرار گیرد. درسنامه ها به شرح زیر تعیین و در دستور کار قرار گرفت:

- درس نامه اقتصاد سیاسی سرمایه داری: این درسنامه در ۱۳۶۱ با نام «اقتصاد سیاسی سرمایه داری» نوشته ل. لئونتیف منتشر شد.

- درسنامه ساده فلسفه: متن انگلیسی یک درسنامه از منابع شوروی توسط معاون شعبه انتخاب و به تأیید رفعت محمدزاده رسید و پس از ترجمه در دستور کار قرار گرفت. این ترجمه برای چاپ آماده شد، اما به علت ضربه بهمن ۶۱، منتشر نشد.

- درسنامه «مبانی دانش سیاسی»: این درسنامه که باید به صورت پایه ای مبنای کار حوزه ها قرار می گرفت و درسنامه مقدماتی و اصلی حزب می شد، مباحث اصلی دانش سیاسی مارکسیستی و مسایل انقلاب ایران و توضیح واژه های حزبی را در بر می گرفت. این درسنامه نیز تهیه شد، اما به علت ضربه بهمن ۶۱، انتشار نیافت.

- درسنامه تاریخ ایران از مشروطه به بعد، با تأکید بر حزب کمونیست و حزب توده: این درسنامه توسط عبدالحسین آگاهی در دست تهیه بود.

- درسنامه «تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی»: جلد اول این کتاب پیش از انقلاب توسط جوانشیر تهیه و منتشر شده بود. جلد دوم آثار مارکس، انگلس و لنین را در بر می گرفت. درسنامه فوق نیز توسط معاون جدید شعبه آموزش تهیه و در آخرین مراحل انتشار بود که به علت ضربه بهمن ۱۳۶۱، متوقف شد.

برنامه آموزش

دومین محور فعالیت شعبه آموزش در ۱۳۶۱، تهیه یک برنامه آموزشی برای اجرا در تشکیلات بود تا آموزش حزب از حالت پراکنده به در آمده و صورت سیستماتیک به خود گیرد. معاون شعبه بر مبنای تجربیات خود در سازمان جوانان، یک برنامه آموزشی بر مبنای سیستم حوزه جنبی تهیه کرد و به تأیید مسئول شعبه رساند. این برنامه توسط او در جلسه مسئولین تشکیلاتی (جوانشیر، حجری، مهرگان) مطرح شد، ولی در عمل به خاطر نظرات خاص جوانشیر (مسئول کل تشکیلات) موفقیتی نداشت. چکیده نظرات جوانشیر این بود که حزب دانشگاه نیست بلکه یک ارگان سیاسی و اجتماعی است و آموزش آن باید جنبه پراتیک داشته باشد نه آکادمیک.

سازماندهی آموزش تهران

مسئول آموزش تهران، مسایل خود را با عباس حجری در میان می گذاشت. در اواسط ۱۳۶۱ مسئولین آموزش نواحی تعیین و به مسئول آموزش تهران معرفی شدند. این مسئولین بر اساس ۳ منطقه (شمال، جنوب، مرکز تهران) به سه جلسه تقسیم شده و جداگانه توسط مسئول آموزش تهران کنترل می شدند.

در سال ۱۳۶۱ به علت مشکلات امنیتی، سیستم آموزش شهرستانها شکل نگرفت. قرار بود پس از پایان مراحل مقدماتی توسط شعبه مرکزی آموزش (تهیه درسنامه ها و برنامه آموزشی مدون) و سازماندهی آموزش تهران، مسایل شهرستانها نیز حل و فصل شود.

در نیمه ۱۳۶۱، به علت محدودیتهای انتشاراتی و ممانعت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از نشر کتب حزب، طبق تصویب هیأت دبیران، مقرر شد یک نشریه تئوریک درون حزبی تهیه و جایگزین مجله دنیا شود. مسئولیت تدارک مقدمات این نشریه به عهده (معاون آموزش) گذارده شد که به علت ضربه بهمن ۱۳۶۱ متوقف ماند.

رهنمودها و دستورالعمل های شعبه مرکزی آموزش

برای آشنایی بیشتر با سیستم آموزش درون سازمانی حزب توده، بخشنامه شعبه مرکزی آموزش در نیمه سال ۱۳۶۱ عیناً درج می شود:

«آموزش تئوریک و سیاسی در پرورش کادرها و اعضا، آشنا ساختن آنان با سیاست و مشی حزب و اشاعه آن در میان توده های مردم، و در نتیجه گسترش کمی و کیفی حزب و کمک به تعمیق جنبش انقلابی دارای اهمیت جدی است. بدین منظور شعبه مرکزی آموزش برنامه ۶ ماده ای تنظیم نموده است که هدف از آن، آموزش اعضا در زمینه های زیرین است:

الف) مسایل سازمانی، برنامه و اساسنامه حزب.

ب) مبانی دانش انقلابی.

ج) تاریخ جنبش کارگری ایران.

د) سیاست و موضع گیری های حزب در عرصه های مختلف سیاسی - اجتماعی.

از آنجا که اعضا حزب از لحاظ معلومات عمومی و دانش سیاسی و تئوریک در سطح یکسانی قرار ندارند، این برنامه در دو پایه تنظیم شده تا حتی المقدور پاسخگوی نیازها و امکانات آنان باشد.

برای آموزش آن بخش از اعضا و کادرهای حزب که در سطح بالاتری از برنامه حاضر

قرار دارند، برخی کتب و مقالات مفیدی معرفی شده است. شعبه مرکزی آموزش به تدریج کتب و مقالات مفید دیگر را نیز برای آموزش این بخش از اعضا و کادرها معرفی خواهد کرد. در این برنامه، تأکید بر سازماندهی کار آموزش در دو سطح مقدماتی (پایه یک) و متوسط (پایه دو) است، که بخش قابل توجهی از اعضا را در بر می گیرد. کمیته های حزبی موظفند اجرای این برنامه را در دستور کار قرار دهند و نتیجه را طی گزارش به ارگانهای مربوطه اعلام دارند. لازم به توضیح است که شعبه مرکزی آموزش تدوین برخی درسنامه های ضروری را در دو سطح مقدماتی و متوسط در دستور کار قرار داده است که به تدریج منتشر خواهد شد. طبیعی است که پس از انتشار این درسنامه ها برنامه جدیدی تنظیم و برای اجراء به اطلاع کمیته های حزبی خواهد رسید.

درباره شیوه های اجرای برنامه

در شرایط فعلی برنامه آموزشی را می توان از سه طریق در شبکه حزبی به اجراء گذارد:

۱- مطالعه فردی (خودآموزی) منظم و توأم با کنترل:

برنامه شعبه مرکزی آموزش توسط حوزه ها و زیرنظر ارگانهای بالاتر، در دستور مطالعه فردی اعضا قرار می گیرد. تنظیم و پیگیری برنامه آموزشی اعضا در «حوزه جنبی» (بخش آموزشی حوزه) انجام می شود.

۲- آموزش شفاهی:

برای آن بخش از اعضای که نمی توانند از طریق درسنامه و به طور مستقل به خودآموزی بپردازند، این برنامه باید به طور شفاهی اجراء شود. از آنجا که درسنامه واحدی، که معلم بتواند بر اساس آن این آموزش شفاهی را انجام دهد، فعلاً وجود ندارد، محتوای این برنامه برحسب موضوع تفکیک شده و ضمن تعیین منابعی که باید مورد استفاده معلم قرار گیرد، به پیوست ارسال می گردد. باید توجه جدی داشت که آموزش شفاهی برای آموزندگان است که در سطح پائینی از معلومات عمومی و دانش تئوریک قرار دارند و هدف به هیچ روی آموزش در سطح عالی و تخصصی نیست. باید تنها کلیاتی از هر مبحث به آموزندگان گفته شود، در حدی که در برخورد به مسایل اجتماعی-سیاسی بیگانه نباشند. تدریس باید به زبان ساده انجام گیرد و از وارد شدن در مباحث پیچیده جداً اجتناب شود. تفهیم این نکته به معلمین دارای اهمیت اساسی است.

۳- آموزش از راه نوار:

این شیوه آموزشی برای شرایطی است که امکان تشکیل حوزه جنبی وجود ندارد و نیز برای خود آموزی رفقای کم سواد یا بیسواد است که نمی توانند از طریق درسنامه برنامه مقدماتی را اجراء کنند. شعبه مرکزی آموزش تهیه و تنظیم برخی نوارهای آموزشی را در دستور کار قرار داده است. تا زمانی که این نوارها تهیه و توزیع شوند، مسئولین آموزش می توانند به ابتکار خود برنامه آموزشی شعبه مرکزی را به شکل نوار تنظیم و در اختیار آموزندگان قرار دهند. طبیعی است که آموزش از راه نوار باید به طور منظم کنترل و پیگیری شود.

درباره «حوزه جنبی»

به منظور اجرای برنامه آموزشی، قسمتی از وقت حوزه به پیگیری کار آموزش اختصاص می یابد و یا در جنب حوزه جلسه آموزشی تشکیل می شود، که اصطلاحاً «حوزه جنبی» نامیده می شود. طبیعی است که این جلسه ادامه حوزه است و ارگان جداگانه ای نیست و تنها به دلیل جلوگیری از طولانی شدن وقت حوزه و یا تفاوت نوع کار از آن منفک شده است. «حوزه جنبی» می تواند در ادامه حوزه و یا در زمان دیگری- بسته به شرایط و امکانات- تشکیل شود.

توصیه می شود، چنانچه شرایط و امکانات اجازه دهد، «حوزه جنبی» جدا از وقت حوزه تشکیل شود تا اعضا با آمادگی بیشتر بتوانند به آموزش پردازند. مسئولیت جلسه آموزشی هر واحد حزبی و مراقبت بر رشد همه جانبه آگاهی انقلابی اعضا به عهده مسئول آن واحد است. در شرایط ضروری، مسئول می تواند با تأیید ارگان ذیصلاح مربوطه از فرد با تجربه دیگری برای اداره کار آموزش استفاده کند.

در اداره «حوزه جنبی» باید به نکات زیر توجه کرد:

* در نخستین گام، مسئول بر اساس شناختی که از اعضا حوزه دارد، پایه آموزشی حوزه را تعیین می کند. سپس بر مبنای برنامه شعبه مرکزی آموزش، کتبی که باید در ۶ ماه مورد مطالعه قرار گیرد، به ترتیبی که تعیین شده، در دستور کار قرار می گیرد. مسئول یا اداره کننده «حوزه جنبی» باید حجم کار آموزش هر جلسه را به نحوی تعیین کند که در ۶ ماه حتی المقدور تمامی برنامه مورد مطالعه قرار گیرد.

* اداره کننده «حوزه جنبی» در هر جلسه قسمتهایی را که باید خوانده شود مشخص می کند. اعضا در خارج از وقت حوزه، قسمتهای تعیین شده را مطالعه می کنند. در جلسه

بعد قسمت خواننده شده به بحث گذارده می شود. مسئول، پرسشهای آزمون را مطرح می کند، نکات گرهی شکافته می شود، بخشهای مبهم در جلسه مرور می شود و درباره آن توضیح داده می شود.

* اداره کننده «حوزه جنبی» موظف است قبل از جلسه، بخش تعیین شده را دقیقاً مطالعه کند، پرسشهای آزمون را تهیه نماید، مطالب مبهم و یا مشکل را با مراجعه به افراد آگاه و یا منابع برای خود کاملاً روشن کند و با آمادگی کامل در جلسه مطالعاتی حضور یابد.

* اگر درسنامه های تعیین شده برای آموزندگان دشوار باشد، اداره کننده «حوزه جنبی» باید بکوشد تا برنامه آموزشی را به کمک توضیحات شفاهی کافی قابل درک کند.

* هر از چندی باید از مطالب خواننده شده آزمون به عمل آید و نتیجه آزمون به ارگان بالاتر گزارش شود. در پایان برنامه ۶ ماهه آزمون نهایی الزامی است. نتایج آزمون نهایی ۶ ماهه حوزه ها توسط مسئول آموزش بخش جمع بندی شده و به ارگانهای بالاتر گزارش می شود.

* معمولاً برخی کتب و مقالات میرم روز از سوی مرکز حزب برای مطالعه عمومی و یا توسط دیگر شعب برای مطالعه تخصصی توصیه می شود. در این موارد نباید برنامه آموزشی را قطع کرد، بلکه باید بخشی از وقت جلسه آموزشی را به پیگیری مطالعه مطالب فوق اختصاص داد. نحوه کنترل و مطالعه مطالب فوق مانند برنامه آموزش است.

* مسئولین موظفند به سؤالات تئوریک و سیاسی اعضا پاسخ قانع کننده، روشن و مستدل بدهند. در صورت عدم توانایی مسئول به پاسخگویی، باید سؤالات مطرح شده را به اطلاع مسئولین آموزش ارگان مربوطه برسانند و پاسخ دریافت دارند.

* عادت به مطالعه دارای اهمیت زیادی در پرورش فرد انقلابی است. از این رو وظیفه مسئولین است که مطالعه فردی را، به نحوی که به فعالیت عملی و انقلابی فرد لطمه نزند، بلکه مکمل آن باشد، در بین اعضا تشویق کنند و بکوشند تا آنان را به مطالعه فراتر از چارچوب برنامه آموزشی ترغیب نمایند. کتابهایی که مورد مطالعه فردی اعضا قرار می گیرد، باید به ارگانهای آموزشی گزارش شود.

کلاسهای تخصصی

برای تربیت کادر تخصصی در رشته های اساسی (اقتصاد، فلسفه، تاریخ جنبش و مبانی سوسیالیسم علمی)، استانها و شهرستانها باید بر حسب امکانات موجود خود، کلاسهای

تخصصی تشکیل دهند. هر یک از دانشجویان این کلاسها باید به موازات تعلم به تعلیم کادرهای تخصصی رده پائین تر پردازند، به نحوی که ضمن ایجاد یک شبکه گسترده آموزشی تخصصی و توأم کردن کار تعلیم و تعلم بتوان با کارایی بیشتر به تربیت کادر تخصصی ضرور دست یافت. به همین منظور در جنب شعبه مرکزی نیز کلاسهای تشکیل می شود که به تربیت کادرهای معرفی شده از سوی تشکیلات کل خواهد پرداخت.

گزارش دهی

مسئول حوزه باید گزارش پیشرفت کار آموزشی را در کنار دیگر گزارشها به ارگان بالاتر بدهد. گزارش شامل موضوع مورد مطالعه (نام کتاب یا مقاله)، کیفیت مطالعه، سؤالات عمده ای که مطرح شده و دیگر نکات قابل ذکر خواهد بود. مجموعه گزارشهای حوزه ها توسط مسئول آموزش بخش جمع بندی می شود و به ارگان تشکیلاتی مسئول و به شعبه آموزش ناحیه و به همین ترتیب تا شعبه مرکزی آموزش، ارسال می گردد.

مسئولین واحدهای حزبی موظفند که به طور منظم سؤالات تئوریک-سیاسی روز، که در واحدهای مربوطه مطرح می گردد، مستقلاً و یا به کمک مقامات بالاتر پاسخ گویند و مهمترین آنها را به اطلاع ارگانهای بالاتر برسانند. مسئولین آموزش استانها و شهرستانهای مستقل موظفند پس از جمع بندی، عمده ترین و گروهی ترین مسایل تئوریک-سیاسی آنها را به شعبه مرکزی آموزش گزارش دهند. گزارش منظم سؤالات مبرم و مسایل گرهی به رهبری حزب یاری می رساند تا با مسایل تئوریک-سیاسی که برای اعضا، هواداران و مردم مطرح است هر چه بیشتر و دقیقتر آشنا شود و برای پاسخگویی به آنها به موقع اقدام کند. «شعبه مرکزی آموزش».

هیأت تحریریه مجله «دنیا»

با تجدید فعالیت حزب توده، در اوایل ۱۳۵۸، «هیأت تحریریه مجله دنیا» تشکیل شد و این ماهنامه به عنوان «ارگان سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران» انتشار یافت. مجله دنیا اولین نشریه منظم تئوریک مارکسیستی در ایران است که توسط دکتر تقی ارانی(۱) در سالهای ۱۳۱۳-۱۳۱۲ منتشر شد.

۱- دکتر تقی ارانی به سال ۱۲۸۱ش. در تبریز در خانواده یک کارمند جزء وزارت دارایی به دنیا آمد. در ۱۳۰۱ در زمره دانشجویان اعزام به خارج از سوی حکومت پهلوی اول به خارج رفت و در دانشکده فلسفه دانشگاه برلین به تحصیل پرداخت. در دوران تحصیل به کار در مجله کاوه پرداخت و توسط مرتضی علوی به حزب کمونیست ایران جذب شد و با نشریات کمونیستی پیکار و نهضت همکاری کرد. در بازگشت به ایران، به تدریس فیزیک و شیمی پرداخت و رئیس اداره صنایع مستظرفه شد. او به دستور کمینترن و به همراه عبدالصمد کامبخش و عزت الله سیامک هسته سه نفره احیاء حزب کمونیست ایران را تشکیل داد و مجله دنیا را منتشر کرد. در اوایل سال ۱۳۱۵، ارانی و همکارانش که به «گروه ۵۳ نفره» شهرت یافتند، توسط پلیس رضاشاه دستگیر شدند. این دستگیری به علت تیره شدن روابط ایران و شوروی، (قبل از آن نسبتاً حسنه بود)،

صورت گرفت. ارانی در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ بر اثر بیماری در زندان قصر درگذشت.

ارانی با انتشار این مجله (که تنها ۱۲ شماره آن نشر یافت) نخستین بذره‌های تفکر مارکسیستی را در مجامع روشنفکران غربزده ایران افشاند و اولین کتب مارکسیستی مانند: «عرفان و اصول مادی»، «زندگی و روح هم مادی است»، «حقوق و اصول مادی»، «ماتریالیسم دیالکتیک»، «بشر از نظر مادی» و ... را به صورت پاورقی در این نشریه منتشر کرد. مجله دنیا در ۱۳۱۳ توسط دولت توقیف شد.

از فروردین ۱۳۳۹، دوره دوم مجله دنیا به عنوان «نشریه تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران» به صورت فصلنامه توسط حزب توده در آلمان شرقی منتشر شد. از فروردین ۱۳۵۳، دوره سوم مجله دنیا آغاز شد؛ این نشریه به صورت ماهنامه و با عنوان «نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران» منتشر گردید.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دوره چهارم مجله دنیا تا اردیبهشت ۱۳۶۰ (جمعاً ۲۰ شماره) انتشار یافت. انتشار این نشریه به دلیل نداشتن امتیاز و پروانه نشر از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی متوقف شد.

پس از توقف انتشار دنیا، هیأت تحریریه آن نیز پراکنده شد و تنها شعبه کل ایدئولوژیک هر از چندی کتب و جزواتی منتشر می کرد.

هیأت تحریریه مجله دنیا متشکل از افراد زیر بود:

- ۱- رفعت محمدزاده کوچری (مسعود اخگر)، عضو مشاور هیأت سیاسی (مسئول تحریریه).
- ۲- نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی.
- ۳- حمید صفری، دبیر دوم کمیته مرکزی (در ۱۳۵۸ و پس از خروج او از کشور، احسان طبری جایگزین وی در تحریریه شد).
- ۴- احسان طبری، دبیر کمیته مرکزی و مسئول شعبه کل ایدئولوژیک (پس از حمید صفری).
- ۵- دکتر عبدالحسین آگاهی، عضو کمیته مرکزی (نویسنده).

۶- ملکه (ملک تاج) محمدی، عضو کمیته مرکزی (نویسنده).

۷- هدایت الله حاتمی، عضو کمیته مرکزی (نویسنده).

۸- ژيلا سياسي، عضو کمیته مرکزی (نویسنده).

۹- دکتر بهمن کیانی (ب. کیا)، محقق مسایل اقتصادی و بانکی (نویسنده).

۱۰- دکتر خسرو خسروی (گیل آذر)، محقق مسایل روستایی و عشایری (نویسنده).

۱۱- سیاوش کسرایی (شاعر).

۱۲- محمد زهری (شاعر).

۱۳- شهبازی (نویسنده).

۱۴- رضا نافع، مسئول امور فنی مجله دنیا (در ۱۳۶۰ به آلمان غربی رفت).

مدت کوتاهی نیز مهدی کیهان (عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه مرکزی کارگری) و شمس الدین بدیع تبریزی و عده ای دیگر در جلسات تحریریه دنیا (به ویژه در ۱۳۵۸) شرکت داشتند.

شعبه مرکزی تبلیغات؛ سیر فعالیت و کار کردها

حزب توده برای پیشبرد اهداف خود، به یک اهرم و دستگاه فعال تبلیغاتی نیاز داشت. بر مبنای این نیاز، در جنب کمیته مرکزی، دستگاهی به نام «شعبه مرکزی تبلیغات» پدید شد. اهرم اجرایی تبلیغاتی حزب توده را سازمانهای حزبی و مغز و مرکز برنامه ریزی و تهیه و تنظیم کار مایه ها و مواد تبلیغاتی و نشر آنها را این شعبه، به عهده داشت. گفتیم که لنین، سه اصل «تبلیغ، ترویج، سازماندهی» را اصول بنیادی فعالیت حزب کمونیست معرفی می کند. همانطور که ملاحظه می شود، نخستین گام برای فعالیت سیاسی حزب توده با تبلیغ آغاز می شود.

حزب کمونیست برای تأثیرگذاری بر جو سیاسی کشور باید به یک مرکز نیرومند و فعال تبلیغاتی مسلح باشد و گرنه نخواهد توانست اهداف خود را پیش ببرد. مشی حزب توده توسط «شعبه مرکزی تبلیغات» شیوه های مطلوب و با تاکتیکها و روشهای فریبنده تنظیم می گردید و با امداد از عوامل روانشناسی اجتماعی تلاش می شد در ظاهری مردم پسند تبلیغ شود. بدینسان، حزب توده می کوشید تا در پیرامون خود یک پوشش تبلیغاتی ایجاد کند تا از آن جو تغذیه نموده و اعضا و هواداران بدست آورده و رشد کند. «شعبه مرکزی تبلیغات» با صرف مبالغ سنگین و با بهره گیری از امکانات بسیار چاپ و

انتشار و با استفاده از گروهی از روشنفکران شرق گرا، با انواع ترفندها و شیوه ها، به تبلیغ سیاستهای منافقانه حزب توده و در شرایط حساس و مقاطع خاص، به جوسازی تبلیغاتی علیه شخصیتها و نهادهای جمهوری اسلامی ایران، می پرداخت. در اوایل ۱۳۵۸، با تجدید فعالیت حزب توده در داخل کشور، شعبه مرکزی تبلیغات نیز تشکیل شد و ابوتراب باقرزاده، عضو کمیته مرکزی و بعداً عضو هیأت سیاسی، اداره این ارگان را به دست گرفت. مسئولیت رسمی این شعبه در هیأت دبیران به عهده احسان طبری بود، ولی عملاً به علت اهمیت سیاسی درجه اول آن، کیانوری رأساً بر آن نظارت داشت. منوچهر بهزادی نیز به عنوان دبیر سیاسی و مطبوعاتی حزب بر مضمون سیاسی تبلیغات نظارت داشت.

زندگی نامه ابوتراب باقرزاده، مسئول شعبه مرکزی تبلیغات

ابوتراب باقرزاده چهره به سال ۱۳۰۹ ش. در مازندران به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات متوسطه به دانشکده شهربانی رفت و در ۱۳۳۰ عضو سازمان نظامی حزب توده شد. با کشف شبکه نظامی حزب، ستوان دوم شهربانی ابوتراب باقرزاده دستگیر و به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم شد. باقرزاده نیز مانند سایر زندانیان توده ای در طول زندان، بارها ابراز ندامت کرد. او از جمله در نامه ای به شاه چنین نوشت:

به پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه- با نهایت خضوع و شرمساری جان نثار جوان بدبخت و بی کسی که اینک دقایق آخر زندگی را می گذرانم، به آخرین امیدم به قلب پرفتور آن پدر تاجدار پناه می برم. شاهنشاه جان نثار ابوتراب باقرزاده که بنا به حکم دادگاه محکوم به مرگ شده ام در بیست و سه سال پیش در سوادکوه مازندران بدنیا آمده و در اوان طفولیت پدر خود را از دست دادم. مادرم، من و سه خواهر کوچکم را با پولی که از رختشویی بدست می آورد بزرگ نمود و تازه پس از مدتها رنج و بدبختی می خواست تحت تکفل این بنده زندگی نسبتاً آسوده به دست آورد که اینک بایست خبر مرگ تنها پسرش را بشنود... شاهنشاه- جان نثار جز خاکپای ملوکانه هیچ پناهگاه و ملجائی ندارم. جان حقیر را به صدقه سلامتی آن خاندان جلیل و شادی روح شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر ببخشید تا بتوانم در گوشه زندان تحت لوای آن پدر تاجدار به زندگی ادامه، خود و آن زن مفلوک به دعاگویی ذات اقدس شاهانه مشغول باشیم. افسر نادم و پشیمان و سرپرست چهار سر عائله چشم به راه ملوکانه، ستوان دوم شهربانی ابوتراب باقرزاده.

نامه های فوق منجر به لغو حکم اعدام باقرزاده و تخفیف آن به حبس ابد شد و او علیرغم تلاشهای بعدی تا آبان ۱۳۵۷ در زندان ماند و تنها با اوج گیری انقلاب اسلامی ایران بود که به همراه هزاران زندانی سیاسی رهایی یافت. باقرزاده راه ادای دین به مردم مسلمان ایران را نپیمود و مجدداً مسیر وابستگی حزب توده را در پیش گرفت. باقرزاده دارای شخصیتی مطیع بود و به دلیل این ویژگی و به منظور بهره گیری از شهرت او به عنوان «زندانی سیاسی رژیم شاه»، مانند سایر «افسران توده ای» توسط کیانوری در هرم رهبری حزب ارتقا یافت و به عنوان عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده در رأس شعبه مرکزی تبلیغات قرار گرفت.

اعضای شعبه مرکزی تبلیغات عبارت بودند از:

۱_ ابوتراب باقرزاده، عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی (مسئول شعبه).

۲_ مهرداد فرجاد آزاد، مسئول شعبه تبلیغات کمیته ایالتی تهران (معاون شعبه).

۳_ عزت الله نجفی مقدم نژاد (نجف)، مسئول تبلیغات شهرستانها.

۴_ اصغر محبوب، مسئول امور هنری.

۵_ سیاوش کسرایی، عضو شعبه و مسئول امور شاعران.

۶_ هوشنگ اسدی، عضو شعبه.

۷_ فهیمه فرسائی، مسئول کمیسیون تحریریه تبلیغات.

ساختار و تقسیم کار شعبه مرکزی تبلیغات را با نمودار زیرین نشان می دهیم:

ص: ۵۱۷

عکس: ۲۵

شعبه مرکزی تبلیغات حزب توده دارای امکانات وسیع تدارکاتی و دفاتر متعدد در تهران بود و در جنب خود گروهها و کانونهای هنری متعددی را هدایت می کرد. این شعبه در کمیسیونهای هنری خود تعدادی از برجسته ترین هنرمندان کشور را گردآورده بود و از خلاقیت آنها در جهت برنامه های سیاسی حزب توده بهره می جست.

روشهای تبلیغی حزب توده

مهرداد فرجاد آزاد، معاون شعبه مرکزی تبلیغات، روشهای تبلیغی حزب توده را چنین شرح می دهد:

۱- تبلیغ دیواری: پوستر، شعار و ...

آن شیوه ای که به طور عمده مورد استفاده شعبه تبلیغات قرار گرفت پوستر، شعارنویسی، بریده جراید، نمایشگاه و نقاشی دیواری بود. یعنی به طور عمده از نمایش روی دیوار استفاده می شد و آن به این ترتیب بود که ما پوستر و شعارها را تهیه می کردیم و بعد از تصویب رهبری پوستر را چاپ کرده در اختیار نواحی تهران و شهرستانها قرار می دادیم و شعارها را هم به صورت رهنمود به تشکیلات می دادیم. تیراژ پوسترها بین ۱۰ تا ۲۰ هزار بود مثلاً برای تهران از ۲۰ هزار، ۱۰ تا ۱۲ هزار پوستر اختصاص داده می شد ولی چیزی که تبلیغات حزب را چشم گیر می کرد کار تشکیلات که پوسترها را در تمام دفاتر پخش و نصب می کردند، به خصوص شعارها را که بزرگ روی کاغذ می نوشتند و می چسباندند بسیار چشمگیر بود... در مجموع در آن دو سه سال بعد از انقلاب این شیوه دیواری تبلیغات که جنجالی بود شعارهایی را طرح می کرد ولی تأثیر عمقی نداشت.

مواردی که مورد اعتراض نیروهای مسلمان و انقلابی نسبت به شعارها بود، مسئله اسلامی بودن انقلاب بود که ما می گفتیم «فرخنده باد دومین سالگرد انقلاب شکوهمند مردم ایران به رهبری امام خمینی» و آنها به درستی اعتراض داشتند که چرا گفته نمی شود «انقلاب اسلامی»، شخص من و خاطرم هست نجف هم هم نظر بود که درستش انقلاب اسلامی است و مطرح هم کرده بودیم ولی کیانوری به طور مشخص مخالف بود و استدلال بیهوده ای می کرد که اگر ما به عنوان حزب توده بنویسیم انقلاب اسلامی مردم خواهند گفت که ریاکاری می کنید.

۲- گردهمایی

در سال اول چندین مراسم یادبود هم برگزار کردیم همانطور که قبلاً نوشتم بیشتر از روی تقویم روزهای مهم پیش می رفتیم و یا مواردی بود که از طرف دولت و یا نهادهای

انقلابی اعلان شده بود و حزب استقبال کرده بود...

۳_ اعلامیه ها

اعلامیه ها عمدتاً ۱۲۰ هزار (بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار) بود. این اواخر تشکیلات اصرار داشت که تیراژ اعلامیه زیاد بشود و یکی از اعلامیه ها [که] نامه سرگشاده به مسئولین مملکتی بود ۲۵۰۰۰ نسخه چاپ کردند و بعد از دو سه ماه هنوز تمام نشده بود و اکثر نواحی زیاد آورده بودند. البته پخش اعلامیه بستگی به جو سیاسی داشت وقتی که اعلامیه در خیابان پخش می شد ۱۵۰ هزار زیاد نبود. ولی وقتی در خیابان پخش نمی شد ۱۰۰ هزار هم زیاد بود.

۴_ ضد تبلیغ

و اما در یک سال آخر که فشار به حزب بیشتر شده بود دو مسئله از طرف رهبری طرح شد _ یکی مسئله ضد تبلیغات و دیگر تبلیغ شفاهی و نوار از ضد تبلیغات منظورشان این بود که شعبه تبلیغات جواب تبلیغاتی که علیه حزب می شد را بدهد و به دنبال همین مسئله کادرهای تازه ای به ما دادند... کمیسیون بخصوصی به نام کمیسیون ضد تبلیغات نداشتیم، بلکه کلاً شعبه می بایستی در جهت دفاع از حزب کار کند که در هر صورت نقش اصلی را گروه تحریریه پیدا می کرد که مثلاً جزوه ای به نام «۱۹ سال پشتیبانی حزب توده ایران از خط امام» را چاپ کردیم.

۵_ تبلیغ شفاهی

و اما تبلیغ شفاهی یک مطلب ناروشنی بود و یک راه آن نوار بود که گروه هنری در می آورد (۳_۴ نوار در آوردند). راه دیگر که بحث شفاهی بود مطلبی بود که به وسیله یک رهنمود به تشکیلات داده بودند که خوب بیشتر بحث کنند. چون مطلب تازه ای نبود، ولی کار دیگری نمی شد کرد.

ابتکار شعبه تبلیغات در این زمینه بولتن داخلی بود که شاید مجموعاً ۶ شماره در ۶ هفته بیرون آمد و آن هم از طرف تشکیلات جلوی گرفته شد. هدف بولتن این بود که نوشته های روزنامه ها را که سندی بر درستی مواضع حزب بودند از لابلای مطالب درآورده در اختیار مبلغین قرار دهد که هر کس که به تنهایی نمی تواند همه روزنامه ها را بخواند و مطلب جمع کند به وسیله فاکتهای این بولتن بحث شفاهی خود را مستند کند.» (۱)

برنامه ۶ ماهه پخش و تبلیغات منطقه جنوب تهران

برنامه ۶ ماهه پخش و تبلیغات منطقه جنوب، بر اساس اسناد حزب، به شرح زیر است:

محلله هایی که به عهده منطقه جنوب است عبارت است از: منطقه از شمال به خیابان مولوی محدود می شود؛ و از جنوب به یاخچی آباد، و از شرق به شهرک کیانشهر، و از غرب به جاده ساوه و در قسمت بالای غرب به کوی مهرآباد. اقداماتی که بایستی انجام گیرد عبارتست از:

۱_ فروش نشریات حزبی.

۲_ پخش و نصب پوسترها و اعلامیه های منتشره از طرف حزب و سازمان.

۳_ نصب نمایشگاه.

۴_ نصب پلاکارد.

۵_ برپا کردن بساط کتابفروشی در محلات مناسب و پرجمعیت.

۶_ نمایش فیلم در مناطقی که امکان هست.

۷_ اجرای نمایش خیابانی.

واحدهایی که در منطقه جنوب کار می کنند عبارتند از:

۱_ واحد جوانان که در مناطق: غار، نازی آباد، جوادیه و شیر و خورشید فعالیت می کنند.

۲_ واحد کارگری: در منطقه خزانه کار می کند.

۳_ واحد دانشجویی جنوب: در منطقه مهرآباد جنوبی، یاخچی آباد، شوش، میدان خراسان و در خیابان های اصلی مصدق [ولی عصر]، مولوی، حنیف نژاد (فقط فروش مردم).

۴_ دانشجویی دانشکده فنی: منطقه فلاح و امین الملک - میدان غار، شوش، فدائیان اسلام، بعثت و خزانه (کمکی).

۵_ واحد دانش آموزی: منطقه علی آباد خزانه، میدان غار، خیابان مختاری (فاصله بین حنیف نژاد و خیام)، منطقه قلعه مرغی (فاصله بلورسازی تا خزانه)، منطقه نازی آباد (کمک به واحد جوانان)، منطقه مهرآباد جنوبی و پایگاه نیروی هوایی.

۶_ حزب: خیابانهای مولوی، حنیف نژاد، مصدق [ولی عصر]، یادآوران، خیابان تختی.

لازم به تذکر است که وظیفه بخش حزب پخش و نصب پوستر و شعارنویسی است.

اقداماتی که طی شش ماه بایستی انجام گیرد:

۱_ تیراژ فروش مردم در ناحیه جنوب حداقل به ۱۰۰۰ عدد برسد.

۲_ تعداد بساطهای فروش در نقاط مختلف به ۱۲ عدد برسد.

در ماههای اول، این بساط ها روزانه ۲ تا ۳ ساعت کار می کنند که به تدریج می توانند

تا ۴ یا ۵ ساعت در روز افزایش یابند.

۳_ فروش امید ۳۰۰ عدد.

۴_ فروش اتحاد در جلو ۱۵ کارخانه و ۱۵ کارگاه در جنوب.

۵_ هر واحد (حوزه) حداقل ماهی یک بار برای پاک کردن شعارهای ضدانقلابی و نوشتن شعارهای انقلابی می رود.

۶_ کلیه پوسترهای تهیه شده از طرف حزب و سازمان نصب خواهد شد.

۷_ تمامی اعلامیه های منتشره از طرف حزب و سازمان پخش خواهد شد.

۸_ گذاشتن حداقل ماهی ۲ نمایشگاه در معابر عمومی و استفاده از امکانات نمایشگاهی در مدارس.

۹_ نمایش حداقل هر ماه یک فیلم در مناطقی که امکان نمایش هست.

۱۰_ نصب ماهانه ۳۰ پلاکارد در نقاط مختلف.

۱۱_ استفاده از ابتکارهای گوناگون به مناسبتهای مختلف، برای آگاه نمودن مردم از مشی حزب و توطئه های امپریالیسم از

قبیل حمل پلاکارد دستی، به راه انداختن بحثهای موضعی و ...

برای انجام اقدامات بالا بایستی:

۱_ هر واحد تشکیلاتی با تشکیل جلسات عمومی در جهت تهییج افراد حوزه ها و تبادل تجارب اقدام نماید.

۲_ مسئولین حوزه ها به طور مرتب و در هر جلسه گزارش کار افراد حوزه خود را بگیرند.

۳_ گزارشهای نمونه را تکثیر کرده و در اختیار همه قرار دهند.

۴_ مسئولین حوزه حتی الامکان سعی کنند، خود، همراه افراد حوزه، در فعالیتهای تبلیغاتی شرکت جویند.

شعبه انتشارات

سیر فعالیت

شعبه انتشارات از بدو پیدایش و فعالیت حزب توده (مهر ۱۳۲۰) تشکیل شد و کار نشر کتب و جزوات و نشریات حزب توده را به عهده داشت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که حزب توده از هم پاشید، مدتها فعالیت انتشاراتی آن متوقف ماند و

سپس در سالهای ۱۳۵۰ در سطح باارزی در خارج از کشور آغاز شد. در این سالها نشریات حزب توده شامل مردم (ارگان مرکزی حزب)، دنیا (ارگان سیاسی - تئوریک)، ترجمه فارسی مجله مسایل

بین‌المللی (ارگان احزاب کمونیست جهان) و جزوات سیاسی و تئوریک بود که در آلمان شرقی به چاپ می‌رسید و برای پخش در ایران به صورت جزوات کوچک تکثیر می‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، حزب توده در سال ۱۳۵۸ فعالیت انتشاراتی خود را در ایران آغاز کرد. هدف و انگیزه تشکیل شعبه انتشارات توده، چاپ و نشر کتب، جزوات و نشریات مارکسیستی و حزب توده در سطح جامعه به منظور اشاعه اندیشه‌های مارکسیستی - توده‌ای و در راستای اهداف شوروی و حزب توده بود. پس از انقلاب، فعالیت شعبه که به طور عمده به چاپ و نشر روزنامه مردم و تجدید چاپ نشریات و کتب حزب توده که پیش از انقلاب به چاپ رسیده بود اختصاص داشت، محدود بود و به علت کمی امکانات از ناشرین توده‌ای برای چاپ و نشر استفاده می‌شد و خود شعبه به ندرت مستقیماً مطلبی چاپ می‌کرد. به تدریج فعالیت شعبه گسترش یافت و چندین محل کار، و نظرات متعدد و امکانات فنی لازم تهیه نمود. از ۱۳۵۸ تا اردیبهشت ۱۳۶۱ انتشارات توده موفق شد با استفاده از جو سیاسی کشور و عدم نظارت ارگانهای مسئول بر چاپ و نشر کتاب، بسیاری از کتابهای مارکسیستی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، تئوریک و ایدئولوژیک و رمان‌ها و داستان‌های دارای مضمون چپ در تیراژهای ده هزار نسخه و بیشتر به چاپ رساند و از طریق کتابفروشی‌های وابسته، که عمدتاً در مقابل دانشگاه تهران متمرکز بود و نیز از طریق شبکه حزبی، به طور عمده در میان جوانان دارای زمینه فکری چپ توزیع کند. انتشارات توده (اعم از نشریات و کتب) یکی از عوامل گسترش نفوذ حزب توده در میان جوانان متمایل به چپ و جذب گروهک‌های مارکسیستی از قبیل چریکهای فدایی، بخشی از «رزمندگان» و بخشی از «راه کارگر» به حزب توده بود و در عین حال منبع درآمدی برای حزب توده به حساب می‌آمد. بخشی از این کتابها به خارج از کشور ارسال می‌شد و از جمله در افغانستان به طور وسیع مورد استفاده حزب مارکسیستی حاکم بر افغانستان قرار می‌گرفت. علت موفقیت انتشارات توده در بین گروهکهای چپ، برخورداری حزب توده از یک کادر ورزیده نویسنده بود که سالها در شوروی و اروپای شرقی دوره دیده و پرورش یافته بودند و در زمینه مارکسیسم دارای عناوین بالای آکادمیک (اکثراً در سطح دکترا) بودند، مانند: احسان طبری، فرج‌الله میزانی (جوانشیر)، امیر نیک آئین (هوشنگ ناظمی)، محمد پورهرمان و ... این افراد به دلیل آموزش‌هایی که در کشورهای بلوک شرق دیده بودند، می‌توانستند بر عناصر مارکسیست ایرانی که عمدتاً در سطح بسیار پائین دانش اجتماعی قرار داشته و علیرغم مسئولیتهای بالایی چون رهبری این یا آن گروهک، آگاهی تئوریکشان محدود به یکی دو درسنامه مارکسیستی قدیمی و سطح پائین بود، از طریق

نوشتار خود تأثیر بگذارند. انتشارات توده برای ایجاد محل قانونی برای فعالیت خود، در ۱۳۵۸ «شرکت سهامی خاص نشر توده» را ثبت کرد ولی پس از چندی به علت آن که نمی توانست از نظر مالی و حسابرسی پاسخگویی مراجع مسئول حقوقی باشد شرکت را منحل کرد و پس از آن کتابهای آن تنها با آرم «حزب توده ایران» منتشر می شد. در اردیبهشت ۱۳۶۱، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، مرکز انتشارات توده را توقیف کرد و نفرات آن، از جمله محمد پورهرمزان، بازداشت شدند. همزمان «اداره کل مطبوعات و نشریات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» طی بخشنامه ای کنترل دقیق و منظم خود را بر نشر و چاپ کتاب آغاز کرد.

این عوامل، در کنار محدودیت هایی که توسط مردم مسلمان ایران در راه فعالیت انتشاراتی حزب توده اعمال می شد، باعث شد تا از اردیبهشت ۱۳۶۱ تا بهمن ۱۳۶۱ (دستگیری گروه اول از سران و مسئولین حزب توده) فعالیت انتشاراتی آن بسیار نامنظم شود و به طور عمده به نشر جزوات پرسش و پاسخ کیانوری محدود گردد. در آذر ۱۳۶۱، جزوه پرسش و پاسخ، که خط شایعه سازی، اتهام زنی، نفاق افکنی و توجیه سیاست های شوروی در ایران و عراق و افغانستان و تخطئه شعار «نه شرقی، نه غربی» را پیش گرفته بود و می کوشید در میان گروههای اجتماعی متمایل به چپ و لیبرالهای متمایل به فرهنگ غرب جایی برای خود بیابد، توسط دادستانی انقلاب اسلامی مرکز توقیف شد.

ساختار شعبه

شعبه انتشارات توده، مانند دیگر شعب مرکزی، دارای یک دبیر مسئول و یک مسئول بود. به علت اهمیت انتشارات، مسئولیت آن را در هیأت دبیران شخص کیانوری به عهده گرفته بود و مسئولیت شعبه با محمد پورهرمزان (عضو کمیته مرکزی) بود. معاون شعبه، عبدالله خراسانی (از نزدیکان کیانوری) و مسئول چاپ اکبر یزدان سپاس بود.

در اردیبهشت ۱۳۶۱، پس از دستگیری پورهرمزان و کارکنان انتشارات، دبیر سازمان جوانان به حزب منتقل و جانشین پورهرمزان شد. مسئولیت انتشارات در هیأت دبیران همچنان به عهده کیانوری بود. در مسایل سیاسی، تعیین مشی انتشارات و تصویب و تأیید کتب، کیانوری تصمیم می گرفت، در مسایل فنی و امنیتی و تشکیلاتی عباس حجری (دبیر اول کمیته ایالتی تهران)، در مسایل حقوقی محمدعلی عمویی (دبیر مسئول روابط عمومی) و در مسایل مالی و تدارکاتی محمد اسمعیل ذوالقدر و هوشنگ قربانی نژاد (مسئولین مالی) بر کار شعبه انتشارات نظارت داشتند.

ص: ۵۲۴

عکس: ۲۶

کارکرد شعبه

کارکرد شعبه انتشارات عبارت بود از: چاپ و نشر کتابها و نشریات برون تشکیلاتی حزب توده برای عرضه در جامعه و بازار کتاب. کلیه امور فنی تهیه و نشر کتاب بر عهده این شعبه بود.

توضیح:

۱- چاپ و نشر نشریات و جزوات درون حزبی (مانند تحلیل هفتگی، بولتنها و بروشورهای مختلف) با تشکیلات بود و تنها از امکان تایپ کامپوزر شعبه انتشارات برای تحلیل هفتگی استفاده می شد.

۲- چاپ اعلامیه ها با شعبه تبلیغات بود، ولی به علت عدم کارایی این شعبه و تخصص شعبه انتشارات در امور فنی و مشکلات کسب مجوز از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، مراحل چاپ و کسب مجوز به عهده شعبه انتشارات گذارده شد و توزیع آن (از طریق سازمان حزبی) به عهده شعبه مرکزی تبلیغات بود.

اقدامات شعبه انتشارات توده، به عنوان اهرم فنی و اجرایی فعالیت انتشاراتی حزب توده، در سه محور اصلی زیر بود:

۱- چاپ و نشر نشریات ادواری حزب توده و در درجه اول ارگان آن (سالهای ۵۸ تا ۶۰ روزنامه مردم، سال ۶۰ هفته نامه اتحاد مردم، سال ۶۱ جزوه پرسش و پاسخ) و در درجه دوم مجله دنیا و مجله مسایل بین المللی.

۲- چاپ و نشر کتب حزب توده، به ویژه کتبی که اهمیت سیاسی تبلیغی داشت.

۳- سازماندهی فعالیت انتشاراتی و تأمین و گسترش امکانات (امکان تایپ و تأمین دفتر کار) و تأمین کارکنان مجرب، بازاریابی و تهیه چاپخانه برای پذیرش چاپ کتب حزب توده.

چگونگی تصویب بر نامه انتشارات

شعبه انتشارات ارگان فنی بود که می بایست پاسخگوی نیازهای هیأت تحریریه و ارگانهای کمیته مرکزی در زمینه نشر کتاب و جزوات و نشریات باشد.

کتابها، توسط شعب مختلف، تحریریه و یا افراد و رهبران حزبی به شعبه ارسال می شد و پس از تأیید محتوای آن توسط ارگانهای مسئول (به ویژه مسئول تحریریه) چاپ آن توسط کیانوری تصویب می شد.

ارتباطات

ارتباط با ناشرین: پس از شکست حزب توده در سال ۱۳۳۲، بسیاری از اعضای آن حرفه نویسندگی و یا نشر کتاب را به عنوان شغل خود انتخاب کردند؛ در نتیجه با پیروزی انقلاب اسلامی حزب توده نیروی قابل توجهی در عرصه نشر کتاب داشت.

حزب توده تنها گروه سیاسی چاپ بود که توانست به طور منسجم کتابفروشی‌ها و مؤسسات انتشاراتی متعلق به اعضا و هواداران خود را مورد استفاده قرار دهد و از آنها در سطوح مختلف بهره برداری کند. این انتشاراتی‌ها با استفاده از جو سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۷ و عدم نظارت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی توانستند صدها عنوان کتاب مارکسیستی در میان جوانان با شمارگان ۵ هزار تا ۲۰ هزار نسخه و بیشتر پخش کنند. بسیاری از کتب سفارشی سفارت شوروی و سایر سفارتخانه‌های بلوک شرق که حزب توده مایل نبود مستقیماً چاپ کند، توسط این انتشاراتی‌ها به چاپ می‌رسید.

کتابفروشی‌ها و مؤسسات انتشاراتی تهران در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۷ را می‌توان به ۴ گروه تقسیم کرد:

الف: کتابفروشی‌هایی که صاحبان آنها توده‌ای بوده و به طور کامل از محل و نام آنها برای نشر کتب حزب توده و استقرار کارکنان شعبه انتشارات استفاده می‌شد.

ب: مؤسسات انتشاراتی و کتابفروشی‌هایی که صاحبان آنها توده‌ای یا هوادار حزب توده بودند و به طور غیرمنظم و در سطوح مختلف (کم و بیش فعال، اندک) از آنها استفاده می‌شد.

ج: کتابفروشی‌هایی که به فروش کتب گوناگون از جمله کتب حزب توده اشتغال داشتند، مانند اکثر کتابفروشی‌های مقابل دانشگاه.

د: کتابفروشی‌هایی که از فروش کتب حزب توده امتناع می‌ورزیدند، مانند اکثر کتاب‌فروشیهای تهران در خیابان جمهوری اسلامی.

ارتباط با چاپخانه‌ها و لیتوگرافی‌ها: چاپخانه‌ها و لیتوگرافی‌ها در مقاطع گوناگون به طور عمده با انگیزه مادی (به علت دریافت مبالغ بالای کارمزد) و تحت تأثیر جو عمومی، سفارشات انتشاراتی حزب توده را می‌پذیرفتند.

رابطه با ارگانهای رهبری: مسئول کل انتشارات توده، نورالدین کیانوری بود که مشی سیاسی و حقوقی و فنی آن را تعیین می‌کرد. تصویب کتب برای چاپ و تعیین اولویت نشر با کیانوری بود و مسئول شعبه با شخص او در تماس بود. ارگانهای رهبری که در سال ۱۳۶۱ مسایل انتشارات در زمینه‌های مختلف باید به تصویب و تأیید آنها می‌رسید عبارت

بودند از: ۱_ عباس حجری (مسئول تشکیلات تهران)؛ مسایل فنی و امنیتی و تشکیلاتی (مشکلات تشکیلاتی کارکنان و مسایل آنها در رابطه با حوزه هایشان، تأمین و اخراج کارکنان، تعیین حقوق آنها، تهیه دفتر و اماکن و امکانات تایپ و ... ۲_ محمدعلی عمویی (مسئول روابط عمومی)؛ مراجعه به وزارت ارشاد اسلامی و مشی حقوقی و قانونی انتشارات، ارسال نامه و شکایت و مراجعه به مراجع مسئول در رابطه با مشکلات، توقیف ها و ... ۳_ منوچهر بهزادی (مسئول هیأت تحریریه)؛ تأیید و ویرایش و ارسال کتب برای چاپ، به ویژه پرسش و پاسخ و جزوات سیاسی ۴_ ذوالقدر و قربانی نژاد (مسئولین مالی)؛ حسابرسی مالی انتشارات و نظارت بر مسایل مالی و تدارکاتی، تأمین پول در شرایط ضرور، خرید و فروش ماشین آلات و ...

رابطه با شعب مرکزی

- ۱_ شعبه زنان: چاپ کتب تشکیلات زنان (به نام انتشارات آینده زن) به شعبه انتشارات توده محول شده بود.
- ۲_ سازمان جوانان: این نهاد در کار انتشاراتی استقلال داشت و کارهای تهیه شده را توسط انتشارات خود انجام می داد. شعبه انتشارات از طریق مسئول چاپ جوانان با انتشارات جوانان تماس داشت.
- ۳_ جمعیت صلح: مرکز نشر کتاب به نام رهاورد داشت که به واسطه رابطی با انتشارات توده در تماس بود.
- ۴_ شعبه کارگری: مسئول کل این شعبه جوانشیر و حسن نظری مسئول انتشارات ابوریحان، که از انتشارات توده استقلال داشت، عضو این شعبه بود. این شعبه کتب و سفارش های شعبه کارگری را مستقلاً توسط انتشارات ابوریحان چاپ می کرد.
- ۵_ شعبه تبلیغات: چاپ اعلامیه ها به عهده تبلیغات بود. در موارد ضروری انتشارات توده رأساً به چاپ اعلامیه ها اقدام می کرد و شمارگان آن نیز توسط تبلیغات تعیین می شد.
- ۶_ شعبه تعلیمات، پژوهش و دهقانی: کتب و سفارشات خود را مستقیماً و یا به واسطه پیک، برای انتشارات توده ارسال می کردند.

ارتباط با نهادهای دولتی و کسب مجوز کتب منتشره

در اردیبهشت ۱۳۶۱ طی بخشنامه «اداره کل مطبوعات و نشریات وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی» کلیه ناشرین موظف شدند پس از چاپ، ۴ نسخه از کتب خود را به اداره مذکور

برده و برگه خروج از چاپخانه دریافت کنند. در این بخشنامه ضوابطی از قبیل ذکر نام نویسنده، نام و آدرس ناشر، شمارگان، تاریخ و نوبت چاپ و نام چاپخانه آمده بود. انتشارات توده این ضوابط را تا حدودی رعایت می کرد.

مارکسیسم و مطبوعات

مارکسیسم از آغاز به مطبوعات به عنوان مهم ترین ابزار ترویج اندیشه و تبلیغ سیاسی اهمیت درجه اول داده است. مارکس و انگلس خود روزنامه نگاران برجسته ای بودند و از مسیر ژورنالیسم موفق شدند بر جنبش انقلابی اروپای غربی در نیمه قرن نوزدهم میلادی تأثیر به سزایی گذارند.^(۱) لنین نیز ژورنالیست برجسته ای بود و در تئوری «حزب طراز نوین» خود برای مطبوعات نقش درجه اول قائل شد. لنین طرح حزب خود را بر محور انتشار یک ارگان سراسری به نام ایسکرا مدون ساخت و موجودیت حزب بلشویک و رشد فعالیت آن را بر حول فعالیت های مطبوعاتی متمرکز نمود. او نوشت:

روزنامه می تواند و باید رهبر ایدئولوژیک حزب باشد و اصول تئوریک، احکام تاکتیکی، اندیشه های سازمانی عام و وظایف عامی را که مجموعه حزب در این یا آن لحظه در پیش دارد، گسترش دهد.^(۲)

پیشینه مطبوعات مارکسیستی در ایران

کمونیستهای ایرانی از آغاز به نقش مهم مطبوعات واقف بودند. نخستین مطبوعات مارکسیستی ایران، ایران نو، حریت، بیرق عدالت (ارگان «حزب عدالت»)، حقیقت، کار، پیکان، جرقه، خلق، فرهنگ (ارگان «جمعیت فرهنگ» رشت) بود. سپس، در دوران تحکیم حکومت رضاشاه، نشریه پیکار، توسط مرتضی علوی و کارل وه نر آلمانی در برلین و ستاره سرخ و نهضت (با کمک اریش رینکا کمونیست دیگر آلمانی) در وین و مجله دنیا در ایران نشر یافت.

حزب توده نیز از بدو تأسیس (مهر ۱۳۲۰) به مسئله مطبوعات توجه بسیاری داشت و توانست بخش قابل توجهی از مطبوعات کشور را در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ زیر پوشش

۱- برای آشنایی با فعالیت ژورنالیستی مارکس و انگلس به: احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، فصل «بنیانگذاران مارکسیسم» مراجعه شود.

۲- لنین، نامه به یک رفیق درباره وظایف سازمانی ما، ترجمه فارسی، ص ۲.

سیاسی و ایدئولوژیک خود قرار دهد و از این مسیر بر محیط روشنفکری و سیاسی ایران آن روز تأثیر جدی بگذارد.

اگر به سطح نازل فرهنگ جامعه ایرانی در آن سالها توجه شود اهمیت مسئله بارزتر می گردد. جامعه آن روز ایران جامعه ای بود که نخستین گامهای تجربه مطبوعاتی خود را برمی داشت و به دلیل درصد بالایی بیسوادی در کشور هنوز مردم به طور همه گیر با این وسیله مهم ارتباط جمعی آشنایی نداشتند. هرچند مطبوعات، به عنوان یک وسیله ارتباط جمعی نو و به شکل امروزی آن از بدو انقلاب مشروطه در حیات فکری بخشی از جامعه ایران مطرح شده بود، ولی هنوز جایگاه درخور و همگانی نداشت. دوران ۱۲ ساله پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه (شهریور ۱۳۲۰) تا تحکیم مجدد رژیم پهلوی (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) دوران گسترش چشمگیر فعالیت مطبوعاتی در ایران است. بخش قابل توجهی از روشنفکران متجدد ایران، که بعدها به عنوان شاعر و نویسنده و محقق و مترجم به شهرت دست یافتند، در مکتب مطبوعاتی سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ پرورش یافتند و همین نسل بود که در سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۳۲ هدایت فکری جامعه روشنفکران دانشگاهی و متجدد ایران را به دست داشت. در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ حزب توده مؤثرترین نیروی فکری و سیاسی در جامعه مطبوعاتی ایران بود و بیشترین بهره را از این وسیله ارتباط جمعی برد و بالاترین تأثیرات را از این مسیر بر نسلهای بعدی روشنفکران ایران گذارد.

مطبوعات توده ای - از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

معروفترین نشریات حزب توده در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ به شرح زیر بود:

۱- سیاست؛ اولین روزنامه حزب توده، سیاست نام داشت، که از تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۲۰ (۱۶ ماه پس از اشغال ایران توسط ارتشهای سه گانه متفقین) منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول سیاست، عباس اسکندری بود که پس از چندی از حزب توده جدا شد. در بالای صفحه اول این روزنامه عنوان زیر مندرج بود: «قطعنامه - روزنامه سیاست تحت نظر هیأت منتخبه حزب توده ایران اداره می شود. رئیس مرکزی حزب توده ایران - سلیمان محسن (اسکندری)». روزنامه سیاست در ۱۲ شهریور ۱۳۲۱ پس از انتشار شماره ۱۵۹ توقیف شد. روزنامه سیاست به دلیل نفوذ سلیمان میرزا اسکندری و عباس اسکندری مشی کاملاً میانه رویی داشت و فاقد چهره بارز کمونیستی بود.

۲- نامه رهبر؛ در نخستین کنفرانس ایالتی تهران حزب توده (۱۷ مهر ۱۳۲۱) نامه رهبر به جای سیاست به عنوان ارگان مرکزی حزب توده تعیین شد و از تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۲۱

آغاز به انتشار کرد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول نامه رهبر، ایرج اسکندری و سردبیر آن احسان طبری بود. اعضا هیأت تحریریه عبارت بودند از: احسان طبری، محمدپروین گنابادی، ایرج اسکندری، احمد قاسمی، انورخامه ای، خلیل ملکی و علینقی حکمی. به دلیل جو سیاسی روز و مواضع نامه رهبر که از موضع یک روزنامه ضدفاشیستی و ضددیکتاتوری و آزادیخواه منتشر می شد، در سال ۱۳۲۵ تیراژ نسبتاً قابل توجهی داشت. نامه رهبر پس از شکست غائله آذربایجان و کردستان، در ۱۶ آذر ۱۳۲۵ به طور کامل توقیف شد. این روزنامه جمعاً ۸۹۰ شماره منتشر شد.

۳_ مردم؛ نشریه مردم نخستین بار در ۱۲ بهمن ۱۳۲۰ منتشر شد. صاحب امتیاز مردم، صفرنوعی نام داشت و سردبیر آن عباس نراقی بود. دفتر روزنامه مردم در میدان بهارستان قرار داشت و در تحریریه آن علاوه بر نویسندگان سرشناس توده ای (مانند: احسان طبری، ایرج اسکندری، آرداشس آوانسیان، امان الله قریشی) تعدادی از عمال انگلیس (مانند: فاتح، جواهر کلام، عباس نراقی) فعالیت داشتند. مردم که در سالهای جنگ جهانی به عنوان یک روزنامه «ضدفاشیست» منتشر می شد توانست عده ای از نویسندگان و روشنفکران برجسته کشور را به خود جلب کند. از جمله، جلال آل احمد، صادق هدایت و نیما یوشیج با مردم همکاری داشتند. مردم در ۱۱ آذر ۱۳۲۱ پس از انتشار ۲۲۷ شماره توقیف شد.

۴_ نامه مردم؛ پس از توقیف مردم و فوت صاحب امتیاز آن صفرنوعی، نامه مردم که صاحب امتیاز و مدیرمسئول آن دکتر رضا رادمنش بود منتشر شد. این دوره از انتشار نامه مردم از ۲۹ فروردین ۱۳۲۲ تا ۱۵ دی ۱۳۲۵ است.

در ۱۶ آذر ۱۳۲۵، با توقیف نامه رهبر، نامه مردم به عنوان «ارگان هیأت اجرائیه موقت حزب توده ایران» منتشر شد. در این دوره، سردبیر نامه مردم، احسان طبری بود و نویسندگان آن خلیل ملکی، امان الله قریشی، محمدحسین تمدن و ابراهیم گلستان بودند. در پی انشعاب سال ۱۳۲۶، خلیل ملکی و ابراهیم گلستان از هیأت تحریریه خارج شدند و داوود نوروزی عضو تحریریه شد.

پس از کنگره دوم حزب توده، از تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۷، نامه مردم به عنوان «ارگان مرکزی حزب توده ایران» انتشار یافت. در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۲۷ (از شماره ۴۸۹) در پی غیرقانونی شدن حزب توده، انتشار علنی نشریه فوق پایان یافت.

از ۱۰ مهر ۱۳۲۸ تا ۱۵ آذر ۱۳۳۴، که با کشف سازمان نظامی حزب توده تشکیلات آن در ایران به طور کامل نابود شد، نامه مردم به عنوان «ارگان مرکزی حزب توده ایران» به طور مخفی چاپ و نشر می یافت. در این دوران ابتدا دکتر فروتن و سپس دکتر کیانوری

مسئول شعبه مطبوعات حزب توده بودند. سردبیری نامه مردم را داوود نوروزی به عهده داشت و نویسندگانی چون محمدحسین تمدن، مهندس نادر شرمینی، زاخاریان و امان الله قریشی در آن مطلب می نوشتند.

نامه مردم علاوه بر نشریه روزانه دارای نشریات جنبی دیگر بود که اسامی آنها به شرح زیر است:

مردم برای روشنفکران: این نشریه هفتگی بود و به سردبیری احسان طبری و عضویت دکتر رضا رادمنش، انورخامه ای و مهندس مکی نژاد نشر می یافت. از این نشریه ۴۷ شماره منتشر شد.

نامه مردم (ماهانه): طبق مصوبه ۴/۶/۱۳۲۵ کمیته مرکزی حزب توده، به جای مردم برای روشنفکران و به عنوان ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران و به سردبیری احسان طبری منتشر شد. از این نشریه جمعاً حدود ۲۹ شماره (حجم هر شماره حدود ۱۲۰ صفحه) از تاریخ اول مهرماه ۱۳۲۵ تا بهمن ۱۳۲۷ منتشر شد.

مردم برای جوانان: از ۳ بهمن ۱۳۲۳ به عنوان «ارگان مرکزی سازمان جوانان توده ایران» منتشر شد در سال ۱۳۲۵ ارگان مرکزی سازمان جوانان توده رزم نام گرفت.

مردم آدینه: از این نشریه ۲۶ شماره (۲۵ تیر ۱۳۲۷ تا بهمن ۱۳۲۸) منتشر شد.

۵_ ظفر؛ این نشریه «ارگان شورای مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان» (سازمان کارگری حزب توده در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰) بود. این نشریه از اول تیر ۱۳۲۳ به صورت هفتگی و از اسفند ۱۳۲۳ به صورت روزنامه منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول ظفر، رضا روستا (با نام مستعار: ر. رسا) بود، که به عنوان عضو کمیته مرکزی حزب توده، دبیر شورای متحده مرکزی بود. ظفر چند بار توقیف شد و به جای آن نشریات بشر، شهباز و آتشبار انتشار یافت. پس از غیرقانونی شدن حزب توده و سازمانهای وابسته به آن در بهمن ۱۳۲۷، ظفر تا شهریور ۱۳۳۳ به صورت مخفی (هفتگی) منتشر می شد.

۶_ بشر؛ این نشریه از ۱۷ آبان ۱۳۲۳ انتشار یافت و از مهر ۱۳۲۶ به طور هفتگی و به عنوان «ارگان موقت شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران وابسته به فدراسیون جهانی سندیکائی» (جمعاً ۶۸ شماره) منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن دکتر نورالدین کیانوری بود. بشر تا بهمن ۱۳۲۷ انتشار یافت.

۷_ رزم؛ این نشریه به عنوان «ارگان مرکزی سازمان جوانان توده ایران» انتشار می یافت. صاحب امتیاز و مدیرمسئول رزم، دکتر فریدون کشاورز بود. پس از غیرقانونی شدن حزب توده از بهمن ۱۳۲۸ تا شهریور ۱۳۳۳ به طور مخفی و به صورت هفته نامه منتشر می شد.

۸- به سوی آینده؛ این نشریه به عنوان نشریه روزانه صبح تهران و در تیراژ بالا، از ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۹ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انتشار یافت. صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن محمود ژندی بود، ولی گرداننده واقعی آن داوود نوروزی بود. به سوی آینده در دوران انتشار خود حدود ۱۰۰ بار توقیف شد و با تعویض نام و بهره گیری از مجوز نشریاتی که اعضا حزب اخذ کرده بودند، منتشر می شد.

۹- شهباز؛ از سال ۱۳۲۲ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انتشار یافت. از سال ۱۳۲۹ ارگان جمعیت ملی مبارزه با استعمار (از سازمانهای وابسته به حزب توده) بود و به عنوان روزنامه عصر تهران در تیراژ بالا انتشار می یافت. صاحب امتیاز و مدیر مسئول شهباز، رحیم نامور بود.

در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰، علاوه بر نشریات معروف فوق، حزب توده امتیاز ده ها نشریه وابسته را داشت که گاه به جای نشریات توقیف شده و گاه مستقلاً انتشار می یافتند. اسامی آنها به شرح زیر است:

۱۰- آیندگان؛ ارگان سازمان جوانان توده ایران

۱۱- جوانان دمکرات؛ ارگان کانون جوانان دمکرات ایران

۱۲- دانش آموز؛ نشریه سازمان جوانان توده برای دانش آموزان

۱۳- صلح پایدار؛ از نشریات سازمان جوانان توده

۱۴- افق آریا؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ دکتر اسدالله زاهدی

۱۵- ندای حقیقت؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ دکتر ناظم وزیری

۱۶- منشور؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ سیدعباس بنی صدر

۱۷- شعله ور؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ محمد شعله ور

۱۸- شمشیر امروز؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ سیدکاظم وفائی

۱۹- دنیای امروز؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ حسین فرشبند

۲۰- دژ؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ نوذر آشوری

۲۱- روزنه؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ع. اشرف تهرانی

۲۲_ گیلان؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ معصومه مقرب

۲۳_ جرس؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ مسیح الله ذوالقدر

۲۴_ مستحکم؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ اسدالله زکی زاده شبستری

۲۵_ نقش ایران؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ حسن عالم زاده

۲۶_ راهنمای ملت؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ عباس سنجری

۲۷_ جهان بین؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ابراهیم روشن قهفرخی

۲۸_ علاج؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ م. درخشان پور

۲۹_ قیام مردم؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ فیضائی خراسانی

۳۰_ به سوی بیداری؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ فکور

۳۱_ نوید آینده؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ عیسی فکری

۳۲_ آذر؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ مؤید پور

۳۳_ رزم آوران؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ شریفی

۳۴_ ضداستعمار؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ی. خاک کار

۳۵_ سرانجام؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ حسین قندی

۳۶_ نبرد توده ها؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ب. سروش

۳۷_ پیوندمان؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ آ. رستگار

۳۸_ روش خلق؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ابراهیم افضل

۳۹_ فردای ما؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ا. ناعم

۴۰_ وحدت آسیا؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ خلیل محمدیون

۴۱_ شرق پیروز؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ سلطانی

۴۲_ صبح زندگی؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ولی الله کشانی

۴۳_ اردوی صلح؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ع. اسکافی

۴۴_ رها

۴۵_ آخرین نبرد

۴۶_ عصر نو

۴۷_ آخرین علاج

۴۸_ مبارزان

۴۹_ شجاعت

۵۰_ سوگند

۵۱_ پیک صلح

۵۲_ زمان نو

۵۳_ چلنگر

۵۴_ آتشبار؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ ایرج زندپور

۵۵_ بیداری ما؛ ارگان ماهانه زنان توده، به مسئولیت زهره اسکندری بیات

۵۶_ دماوند؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ فتح الدین فتحی

۵۷_ دانا؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ غلامعلی پرویزی

۵۸_ کار و دانش؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ خدیجه کشاورز (همسر دکتر فریدون کشاورز)

۵۹_ زبان معلمین

۶۰_ فرشته آزادی؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمد میرمطهری

۶۱_ فرمان؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ علی شاهنده

۶۲_ گیتی؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ خلیل انقلاب آذر

۶۳_ آذیر؛ صاحب امتیاز و مدیر مسئول؛ سیدجعفر پیشه وری

علاوه بر نشریات فوق، در سراسر کشور حزب توده دارای دهها نشریه محلی بود که اسامی برخی از آنها به شرح زیر است:

۶۴_ ندای گرگان؛ به مسئولیت احمد قاسمی در گرگان منتشر می شد

۶۵_ آذر؛ نشریه فرقه دمکرات آذربایجان که به ترکی در زنجان منتشر می شد

۶۶_ آذربایجان دمکرات؛ به ترکی در تبریز منتشر می شد

۶۷_ آزاد ملت؛ به ترکی در آذربایجان منتشر می شد

۶۸_ ارومیه؛ نشریه جوانان دمکرات آذربایجان که به ترکی در ارومیه منتشر می شد

۶۹_ جوانلار؛ به ترکی در تبریز منتشر می شد

۷۰_ فدائی؛ به ترکی در میانه منتشر می شد

۷۱_ وطن یولوندا؛ به ترکی در تبریز منتشر می شد

۷۲_ ینی شرق؛ توسط فرقه دمکرات در تبریز منتشر می شد

۷۳_ کوردستان؛ ارگان حزب دمکرات کردستان ایران در مهاباد

علاوه بر نشریات فوق، که وابستگی مستقیم یا غیرمستقیم آنها به حزب توده افشا شده است، حزب توده در دهها نشریه

غیرتوده ای (مانند: ایران ما به مسئولیت جهانگیر تفضلی) نیز عناصر نفوذی داشت و کم و بیش در تعیین خط مشی آنها تأثیر می گذاشت. فهرست فوق به خوبی نشان می دهد که در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ حزب توده بخش عظیمی از مطبوعات کشور را زیر پوشش ایدئولوژیک و سیاسی خود قرار داده بود.

مطبوعات توده ای: ۱۳۵۷-۱۳۳۶

در این دوران، رهبری حزب توده در اتحاد شوروی و کشورهای بلوک شرق به سر می برد و سازمانهای داخلی آن متلاشی شده بود. به تدریج، با تجدید سازمان و سران

فراری حزب، انتشار نشریات آن (در تیراژ محدود و در خارج از کشور) آغاز شد. همزمان با راه اندازی رادیو «پیک ایران» از صوفیه، نشریه صبح امید نیز به مدت سه سال (۱۷ بهمن ۱۳۳۶ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۹) جمعاً ۵۵ شماره و در یک برگ انتشار یافت. با اصرار کیانوری مبنی بر ضرورت احیاء نشریه سنتی حزب، صبح امید تعطیل شد و مجدداً مردم به عنوان «ارگان مرکزی حزب توده ایران» انتشار یافت.

مردم تا سال ۱۳۴۳ هر دو هفته یک بار و در ۴ صفحه منتشر می شد. در این دوره جمعاً یکصد شماره مردم انتشار یافت. از اول فروردین ۱۳۴۴، مردم در ۸ صفحه و به صورت ماهانه منتشر شد و از آغاز سال ۱۳۵۳ هر ۱۵ روز یکبار انتشار یافت.

از فروردین ۱۳۳۹، مجله دنیا به عنوان «نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران» انتشار یافت. دنیا تا سال ۱۳۵۳ به صورت فصلنامه بود و از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ به صورت ماهنامه و به عنوان «نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی ...» نشر یافت.

از مهر ۱۳۵۰، و همزمان با اوجگیری جنبش دانشجویان ایرانی در اروپای غربی، حزب توده در تلاش برای جذب دانشجویان به انتشار مجله ای به نام پیکار تحت عنوان «نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان» دست زد، که در اروپای غربی و در تیراژ پائین انتشار می یافت. اداره این نشریه به عهده منوچهر بهزادی بود. نشریه پیکار سه سال انتشار یافت.

در سالهای دهه ۱۳۴۰ نیز با تشکیل سازمان حزب توده در داخل کشور به نام «تشکیلات تهران» و «تشکیلات خوزستان» توسط عامل معروف ساواک، عباس شهریاری، دو نشریه به نام های شعله جنوب (ارگان تشکیلات خوزستان) و ماهنامه ضمیمه مردم (ارگان تشکیلات تهران) به طور مخفی و در تیراژ پائین منتشر می شد.

از دی ۱۳۵۴، با پیدایش گروه «نوید» و با مدیریت رحمان هاتفی (با نام مستعار حیدر مهرگان)، که مقام سردبیری روزنامه کیهان را داشت و با استفاده از امکانات کیهان، حزب توده به انتشار نشریه ای به نام نوید دست زد. نوید تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (جمعاً ۷۳ شماره) منتشر شد.

نشریه دیگری که در آستانه انقلاب اسلامی توسط گروه «نوید» منتشر می شد، به سوی حزب نام داشت که بنیانگذار آن هوشنگ تیزابی بود. همزمان، برخی گروه های توده ای نیز در آستانه انقلاب اسلامی اوراقی به نام نشریه و به صورت پلی کپی و در تیراژ بسیار پائین منتشر می کردند. در اروپای غربی نیز نشریه آذربایجان (ارگان فرقه دمکرات آذربایجان)، آرمان (ارگان سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران) و آینده (ارگان سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات در برلین غربی) منتشر می شد.

مطبوعات توده ای: ۱۳۶۱-۱۳۵۸

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حزب توده بر مبنای تجربه غنی مطبوعاتی خود در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ و با بهره گیری از ذخیره مجرب و تربیت شده نویسندگان خود، تدارکات مفصلی برای فعالیت مطبوعاتی آغاز کرد. حزب توده به تهیه و انباشت امکانات مطبوعاتی علنی و مخفی برای شرایط محتمل آتی پرداخت و در عرصه علنی تا حد امکان کوشید تا توسط اعضا خود مجوز نشریه از وزارت ارشاد اسلامی بگیرد و در عرصه مخفی، امکانات چاپ و تکثیر، تهیه و انباشت نماید. حزب توده در مقطعی موفق شد با استفاده از نفوذ عناصر لیبرال و ضدانقلاب در وزارت ارشاد و تسامح آنها، به جای نشریات توقیف شده، نشریات جدید با عناوین و پوششهای دیگر منتشر کند.

مطبوعات توده ای پس از انقلاب اسلامی را می توان به دو دسته تقسیم کرد: مطبوعاتی که صراحتاً وابستگی به حزب توده و اتحاد شوروی را اعلام می داشتند و مواضع رسمی آن را در جامعه منعکس می نمودند. و مطبوعاتی که خود را زیر پوشش عوامفربانیه «دفاع از انقلاب و خط امام» پنهان کرده و می کوشیدند تا با ادعای «ناوابستگی» و طرح مسایل عمومی به شکل انحرافی و القائی خط حزب توده را در جامعه پیش برند. از مهمترین این نشریات باید به نشریات دانش آموزی آذرخش، پیام مردم و نشریه زنان موسوم به جهان زنان اشاره کرد. نکته جالب در این رابطه هوشیاری مردم ایران بود که به سرعت اینگونه نشریات را شناسایی کرده و منزوی می ساخت، بدون آنکه هیچ سازمان منسجم و سراسری این امر را هدایت کند.

این پدیده بیانگر تحول کیفی حیات فکری جامعه ایرانی در مقایسه با سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ است. در این سالها، به علت ضعف آگاهی سیاسی در توده مردم نوعی خلأ ایدئولوژیک وجود داشت و با توجه به همین خلأ بود که مطبوعات رنگارنگ راست و چپ، که حافظ منافع ابرقدرتها و قدرتهای بیگانه در ایران بودند، می توانستند با شعارهای عوامفربانیه و کاذب برای خود جایگاه بی رقیبی کسب کنند. ولی در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در جامعه ایران، اسلام به عنوان یک ایدئولوژی نیرومند انقلابی حضور مؤثر داشت. بر این اساس انواع مطبوعات راست و چپ به هیچ روی نتوانستند حتی اندک جایگاهی در حیات فکری مردم کسب کنند. حزب توده نیز، علیرغم تجربه منحصر به فرد و قوی خود در زمینه فعالیت مطبوعاتی با شکست فاحش مواجه شد. تیراژ پائین نشریات توده ای در این سالها مؤید این ادعا است.

نشریات حزب توده در سالهای پس از انقلاب اسلامی عبارت بود از:

۱_ نامه مردم: این نشریه به طور روزانه (روزنامه صبح) به عنوان «ارگان مرکزی حزب توده ایران» از تاریخ چهارشنبه ۲۳/۱۲/۱۳۵۷ منتشر شد و در خرداد ۱۳۶۰، پس از ۵۳۳ شماره، توسط دادستانی انقلاب اسلامی مرکز به طور کامل توقیف شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول نامه مردم منوچهر بهزادی بود. در آغاز، این نشریه مردم نام داشت، ولی پس از چندی به علت دعاوی ورثه صفر نوعی (صاحب امتیاز مردم در سالهای ۱۳۲۰) نام آن به نامه مردم تغییر داده شد.

۲_ دنیا: دوره جدید ماهنامه دنیا از اوایل سال ۱۳۵۸ به عنوان «نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران» منتشر شد. از چهارمین شماره سال ۱۳۵۹ به علت اشکال در کسب مجوز به عنوان «ضمیمه نامه مردم» منتشر شد و در بهار ۱۳۶۰ پس از نشر ۲۰ مجلد توقیف گردید.

۳_ مسایل بین المللی: هر سه ماه یکبار منتشر می شد و ترجمه مجله مسایل صلح و سوسیالیسم (ارگان اطلاعاتی احزاب کمونیست جهان، مستقر در پراگ - چکسلواکی) بود و به طرح تحلیلهای شوروی و احزاب کمونیست دیگر کشورها در مسایل عام و جاری جهان اختصاص داشت.

۴_ اتحاد مردم (هفته نامه): از سال ۱۳۵۸ به عنوان ارگان «اتحاد دمکراتیک مردم ایران» منتشر شد و پس از توقیف نامه مردم زیر کنترل مستقیم هیأت تحریریه حزب توده و به جای مردم منتشر شد، که پس از مدتی توقیف شد.

۵_ پرسش و پاسخ: از سال ۱۳۵۸ به صورت ماهانه منتشر می شد و مطالب آن توسط کیانوری بیان می گردید. در سالهای ۶۰-۶۱ در پی توقیف اتحاد مردم، هر ۱۵ روز یک بار منتشر شده و نقش ارگان حزب توده را ایفا می کرد.

۶_ اتحاد (هفته نامه): ارگان کارگری حزب توده، که به صورت یک نشریه به ظاهر مستقل منتشر می شد و به طرح مسایل عمومی و صنفی کارگری می پرداخت.

۷_ پیام مردم (هفته نامه): از سال ۱۳۵۸ نشریه آذرخش و سپس با نام آذرخش نو به عنوان ارگان «کانون دانش آموزان ایران» منتشر می شد، که پس از توقیف آن، نشریه پیام مردم به جای آن منتشر شد.

۸- جوانان توده (ماهنامه): ارگان سازمان جوانان توده؛ ابتدا با نامهای آرمان و سپس امید فردا منتشر شد. در سال ۱۳۵۹ به صورت مجله ماهانه و به عنوان ضمیمه نامه مردم منتشر گردید. این مجله، ویژه جوانان و دانشجویان بود.

۹_ جهان زنان (ماهنامه): نشریه زنان حزب توده توسط «تشکیلات دمکراتیک زنان»

منتشر می شد و ظاهر بسیار فریبکارانه و حتی اسلامی داشت.

۱۰_ نشریه دهقانی: در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۵۸ حزب توده با عناوین مختلف، مجله ماهانه دهقانی منتشر می کرد. مدتی این نشریه به نام جرس و سپس به نام جرقه نو و سپس به عنوان ضمیمه نامه مردم برای دهقانان منتشر شد و دارای تیراژ و برد بسیار محدود بود.

نشریات درونی حزب توده

۱_ تحلیل هفتگی: به صورت ارگان درونی حزب منتشر می شد و به تحلیل مسایل جاری ایران و جهان و بیان مواضع حزب توده اختصاص داشت. پس از توقیف اتحاد مردم، تحلیل هفتگی جایگاه ویژه ای یافت. در تیراژ بالا تکثیر می شد و به طور غیرقانونی تلاش می شد تا از چهارچوب تشکیلات خارج شده و به نحوی نقش یک نشریه بیرونی را ایفا کند. این بولتن توسط شعبه مطبوعات و با مسئولیت امیر نیک آئین تهیه می شد.

۲_ بولتن خبری: به درج اخبار روزنامه ها، مجلس و رادیوها اختصاص داشت و ویژه کمیته مرکزی و مسئولین درجه اول بود. این نشریه توسط شعبه روابط عمومی تهیه می شد.

۳_ بولتن اقتصادی: ویژه هیأت سیاسی بود و در آن اخبار و تحلیلهای گاه محرمانه اقتصادی و مالی کشور درج می شد. این نشریه توسط شعبه پژوهش تهیه می شد.

۴_ با جوانان و نوجوانان: بولتن هفتگی مشترک سازمان جوانان توده و کانون دانش آموزان و سازمان جوانان فدایی اکثریت بود که در سطح وسیع درون شبکه این دو سازمان توزیع می شد و علاوه بر طرح مسایل سیاسی و صنفی نوجوانان و دانش آموزان، رهنمودهای سیاسی صنفی و تبلیغاتی نیز ارائه می داد. مسئولیت این بولتن با زهره قائینی بود.

۵_ بولتن دهقانی: ویژه اعضا کمیته مرکزی و مسئولین درجه ۱ بود که توسط شعبه دهقانی تهیه می شد.

۶_ بولتن کارگری: ویژه اعضا کمیته مرکزی و مسئولین درجه ۱ بود که توسط شعبه کارگری تهیه می شد.

تعریف، کارکرد و اختیارات شعبه مطبوعات

هوشنگ ناظمی (امیر نیک آئین) معاون شعبه مطبوعات و عضو مشاور هیأت سیاسی

حزب توده، تعریف، وظایف، مسئولیت ها و حدود اختیارات شعبه مطبوعات را چنین شرح می دهد: «هیأت تحریریه مردم، ارگان مرکزی حزب، یکی از مهمترین نهادهایی است که در جنب کمیته مرکزی حزب توده ایران ایجاد شده و فعالیت می کرده است. هیأت تحریریه همچنانکه از نامش پیداست وظیفه نوشتن مقالات مختلف و متنوع روزنامه ارگانی در کلیه عرصه های زندگی کشور... موضع گرفتن مشخص درباره کلیه حوادث داخلی و خارجی را به عهده دارد. از آنجا که برای کمیته مرکزی و حتی برای هیأت سیاسی یا هیأت دبیران عملاً امکان پذیر نیست که هر روز قبل از انتشار، مطالب روزنامه را مطالعه و تصویب کند، معلوم می شود که مسئولیت هیأت تحریریه (۱) در درک سیاست حزب (۲) در تشخیص مسایل مهم روز (۳) در اتخاذ موضع مشخص نسبت به این مسایل (۴) در نحوه بیان این موضع، تا چه اندازه حساس و اساسی است. از روی مطالب مندرج در روزنامه ارگان است که معمولاً سیاست و روش حزب، نقطه نظر و پیشنهادهای حزب را اعضا یا هواداران، مقامات کشوری یا سایر احزاب و سازمانها، موافقین و مخالفین می فهمند و از روی آن نسبت به حزب قضاوت می کنند.

اسناد رسمی حزبی نظیر اسناد پلنومها یا جلسات دیگر و اعلامیه های کمیته مرکزی هستند و مسایل را به طور کلی و به شکل تحولات عام مطرح و بررسی می کنند. در آنها نظر حزب و سیاست و روش حزب پیرامون مسایل روزمره حاد و مبرم و همچنین پیرامون مسایل جنبی و فرعی انتشار نمی یابد. خصلت ارگان حزبی چنین است که مقالات نوشته شده در آن، خود به خود نظر حزب در مسئله مورد بحث شمرده می شود، حتی اگر مقاله ای با امضاء باشد، حتی اگر حاوی اظهار نظر پیرامون یک مسئله هنری یا علمی باشد، باز هم عرف معمول چنان است که نوشته مزبور را بازتاب نظر حزب ارزیابی [می کنند] چه رسد به مقالات اساسی و گروهی. همه اینها نشان می دهد که مسئولیت سنگینی بر دوش هیأت تحریریه ارگان نهاده شده است: مسئولیت درک درست خطوط اساسی سیاست حزب، مسئولیت انطباق درست آن با وقایع و حوادث روز، مسئولیت نتیجه گیری مشخص از هر حادثه و خبر و مسئولیت ارائه طریق مشخص در هر زمینه طبق سیاست کلی حزب.

به علت همین وظایف و مسئولیت هاست که گاه عده ای از ورزیده ترین کادرها و نویسندگان حزب در هیأت تحریریه گرد می آیند و هیأت تحریریه رفته رفته وزن بیشتری از آنچه که برای صلاحیت یک نهاد جنبی رهبری است به دست می آورد و فراتر از مسئولیت های خود عمل می کند. چنین پدیده ای در برخی از احزاب و سازمانهای دیگر به کرات دیده شده است که هیأت تحریریه خود به مرجعی در مقابل کمیته مرکزی یا لاقل

موازی با آن بدل شده یا خود به تدوین کننده سیاست و تعیین کننده خط مشی حزب بدل گردیده است، خود در مقابل رهبری حزب (که رسماً نهادی در جنب آن، برای بیان نظریات آن است) قدهلم کرده، مدعی شده و حتی انشعاب کرده است...

... حدود اختیارات هیأت تحریریه... عبارت است از اسناد و مدارک رسمی حزب، خط مشی اساسی حزب، سیاست عمومی و قبلاً تعیین شده حزب. فراتر رفتن از آنها در صلاحیت هیأت تحریریه نیست. اما در چارچوب مشی و سیاستی که قبلاً تعیین شده کلیه پدیده های نو، کلیه وقایع روزمره، کلیه مسایل حاد مطروحه باید بررسی و حلای شود، جهت آنها روشن گردد، موضعگیری حزب در برابر آنها و احتمالاً راه و روش متخذه بیان شود، ولی فقط در آن چارچوب. اصل حزبی مرکزیت و حفظ انضباط حزبی و یکپارچگی سیاسی و وحدت ایده ای بدون این حدود خدشه دار می شود. در عین حال هیأت تحریریه یک دستگاه مکانیکی نیست. اصول حزبی، دمکراسی درونی و رشد خلاقیت ها و ابتکارها و ملحوظ شدن نظریات از این طریق تأمین می شود که نظریه با برداشتی که در هیأت تحریریه جمعاً یا به طور انفرادی - فراتر از چارچوب قبلاً تعیین شده یا در مسئله ای به کلی نو و بی سابقه بیان می شود به اطلاع رهبری رسانده میشود تا نظریات نهایی و برداشتهای مصوبه غنی تر گردد، [و نیز] از این طریق تأمین می شود که هیأت تحریریه عمده ترین مسایل روز را در بین انبوه مسایل هر روز تشخیص دهد و از بین آنها حساس ترین و گرهی ترین را بشناسد و مضمون مقالات اساسی خود نماید و در جاهای نمایان به چاپ رساند. همچنین از این طریق تأمین می شود که در کلیه مسایل در چارچوب مشی عام و سیاست کلی قبلاً تعیین شده، دست هیأت تحریریه باز است. معمولاً چه هر نویسنده مقاله ای و چه مسئول هیأت تحریریه (سردبیر) هرگاه لازم بداند و هرگاه مرز بین مشی عمومی تعیین شده و موضع گیری مشخص روزمره، برایش واضح و روشن نباشد به مرجع یا مسئولیت بالاتر مراجعه می کند، تبادل نظر و نظرخواهی می نماید (هر عضو هیأت تحریریه به سردبیر و سردبیر به هیأت دبیران و به دبیر اول) زیرا حساسیت روزنامه ارگان زیاد است و نوشته چاپ شده خواه ناخواه نظر حزب شمرده می شود.» (۱)

سیر فعالیت شعبه مطبوعات

نخستین بار، شعبه مطبوعات حزب توده پس از کنگره دوم (اردیبهشت ۱۳۲۷) تشکیل

شد. در آن زمان مسئول شعبه مطبوعات احسان طبری بود و اعضای شعبه عبارت بودند از: داوود نوروزی، امان الله قریشی، محمدحسین تمدن، فخرالدین میررمضانی، عباس جعفری، عبدالرحیم احمدی، نصرت الله مجتبابی، شاهپور والی پور، احمد اسپهانی.

پس از غیرقانونی شدن حزب توده (بهمن ۱۳۲۷) احسان طبری به مسکو رفت و فعالیت مطبوعاتی حزب توده دچار وقفه شد، ولی پس از چندی مجدداً رونق گرفت و دکتر غلامحسین فروتن (عضو هیأت اجرائیه) به مسئولیت شعبه مطبوعات گمارده شد. پس از فروتن، دکتر کیانوری مسئول شعبه مطبوعات (و تعلیمات و تبلیغات) شد. در دوران دولت مصدق، کیانوری به عنوان مسئول کل مطبوعات حزب توده بسیاری از ستونهای روزنامه مردم (و نشریات تعلیماتی و درون تشکیلاتی) را شخصاً می نوشت.

در دوران اقامت فراریان حزب توده در اروپای شرقی، عملاً بخش قابل توجهی از آنان در جوامع سوسیالیستی ذوب و جذب شده و فعالیت سیاسی را کنار گذاردند و فعالین مطبوعاتی حزب توده، عملاً تنها هسته سیاسی و فعال حزبی به شمار می رفتند. به همین دلیل، هیأت تحریریه حزب توده به تدریج به یک فراکسیون سیاسی فعال در برابر کمیته مرکزی منفعل و فرتوت حزب مبدل شد. این فراکسیون با روی کار آمدن کیانوری (نخست به مقام دبیر تشکیلاتی و سپس به مقام دبیر اول) توانست به نیروی مؤثر در حزب بدل شود و در پلنوم پانزدهم به درون کمیته مرکزی رسوخ کند.

با انتقال رهبری حزب توده به داخل کشور، از اوایل سال ۱۳۵۸، اعضای مجرب و سابقه دار تحریریه (به جز داوود نوروزی) به تهران منتقل شدند و در کنار مسئولیتهای مهم در شعب مرکزی حزب، به فعالیت در شعبه مطبوعات (هیأت تحریریه نامه مردم) پرداختند. مسئولیت شعبه مطبوعات با منوچهر بهزادی بود، که رسماً نیز صاحب امتیاز و مدیر مسئول نامه مردم محسوب می شد.

بهزادی در ترکیب هیأت دبیران حزب، «دبیر سیاسی» و «دبیر سوم» کمیته مرکزی حزب توده (پس از کیانوری و میزانی) بود.

زندگی نامه منوچهر بهزادی دبیر سیاسی کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شعبه اطلاعات:

منوچهر بهزادی در ۱۵ آذر ۱۳۰۶ در تهران به دنیا آمد و در سالهای پس از سقوط رضاشاه به عنوان دانش آموز جذب سازمان جوانان توده شد. در پی ورود به دانشکده حقوق دانشگاه تهران در ۲۷ بهمن ۱۳۲۵ به عضویت حزب درآمد.

در سال ۱۳۲۷ دبیر حوزه حزبی خود و عضو شعبه تعلیمات و تبلیغات ایالتی تهران و عضو کمیته محلی منطقه سه تهران شد. او سپس در کمیسیون تشکیلات شهرستانها (تککش) به کار پرداخت و مدتی نماینده شعبه شهرستانها در کمیته ایالتی فارس بود. از ۱۳۲۹ به خوزستان منتقل شد و تا سال ۱۳۳۲ مسئول کمیته حزبی آبادان بود. از مهر ۱۳۳۲ مسئول دبیرخانه کمیته ایالتی تهران و مسئول پخش تهران شد و در سال ۱۳۳۳ در کمیسیون چاپ و توزیع روزنامه زیر نظر کیانوری به فعالیت پرداخت و مورد توجه کیانوری قرار گرفت و راننده او شد. بهزادی در سال ۱۳۳۴ به همراه همسر اولش (هما هوشمند راد) به خارج گریخت و از مهر ۱۳۳۶ به جمع کارکنان رادیوی نوبنیاد «پیک ایران» در صوفیه (بلغارستان) پیوست. سپس عضو هیأت تحریریه صبح امید، مردم، دنیا و عضو دایره اروپای غربی و شعبه بین المللی حزب گردید. با صعود مجدد کیانوری در رهبری حزب و ارتقاء او به سمت دبیر دوم و مسئول امور تشکیلاتی، بهزادی نیز ارتقا یافت و مسئول فعالیت گروههای حزبی در غرب شد و همزمان به انتشار مجله پیکار - نشریه حزب توده برای دانشجویان مقیم خارج از کشور - دست زد و جزوه ای به نام ما و کنفدراسیون نگاشت. او در پلنوم پانزدهم (تیر ۱۳۵۴) توسط کیانوری به عضویت کمیته مرکزی درآمد و در پلنوم شانزدهم (اسفند ۱۳۵۷) عضو هیأت اجرائیه شد. در این سالها او سرپرستی «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات» (ادیسی) به مسئولیت کیومرث زرشناس را به عهده داشت. با انتقال رهبری حزب به داخل کشور، بهزادی نیز به ایران آمد و نقش معاون کیانوری را در امور سیاسی و مطبوعاتی ایفا کرد و به عنوان دبیر کمیته مرکزی حزب (از پلنوم هفدهم - فروردین ۱۳۶۰) در کنار کیانوری و میزانی کادر اصلی رهبری حزب توده را تشکیل داد. بهزادی علاوه بر شعبه مطبوعات، شعبه کل توده ای (سازمانهای وابسته به حزب توده) را نیز اداره می کرد. بهزادی - طبق اعترافاتش در بازجویی - از سال ۱۳۳۵ در ارتباط با سازمان اطلاعاتی شوروی قرار داشته است.

منوچهر بهزادی سیر فعالیت شعبه مطبوعات را پس از انقلاب چنین شرح می دهد: «هیأت تحریریه سه دوره را طی کرده است، لذا در هر دوره وضع تشکیل جلسات فرق می کرد:

الف - دوره اول، هنگامی که روزنامه توقیف نشده بود. در این دوره هر روز صبح جلسات کوتاه هیأت تحریریه تشکیل می شد، درباره مسایل سیاسی روز بحث مختصری به عمل می آمد و موضوع مقالاتی که باید نوشته می شد توسط مسئول هیأت تحریریه مطرح می گردید. اعضا هیأت تحریریه هم می توانستند به نوبه خود نوشتن مقالاتی را پیشنهاد

کنند.

درباره خطوط اساسی هر مقاله ای که مورد تصویب قرار می گرفت بحث مختصری انجام می گرفت. در این جلسات گاه دبیر اول شرکت می کرد. پیشنهاد نوشتن مقاله از جانب دبیر اول، یا هیأت دبیران یا هیأت سیاسی هم می شد. بعد نوشتن مقالات تقسیم می شد. به علت کمی کادر نویسندگان، با وجود تلاشهای متعدد، دوائر مشخصی بر حسب موضوع مقالات به وجود نیامد. فقط هر عضو هیأت تحریریه بر حسب سابقه ای که داشت و تجربه ای که به دست آورده بود، در یک یا چند رشته تخصص پیدا کرده بود، که مقاله معین به او واگذار می شد. گاه هم می شد که مقاله ای به تخصصی بر نمی خورد و بالاخره به یکی از اعضا هیأت تحریریه که وقت و آمادگی داشت محول می شد.

ب _ دوره دوم هنگام توقیف آخرین روزنامه بود. در این دوران هیأت تحریریه به روزنامه اتحاد مردم کمک می کرد و عملاً آن را اداره می کرد. چون اتحاد مردم هفتگی بود، جلسه هیأت تحریریه هفتگی تشکیل می شد، ولی روال کار همان بود که قبلاً توضیح داده شد.

پ _ دوره سوم هنگام توقیف اتحاد مردم بود. در این دوره هیأت تحریریه دو کار داشت، یکی تهیه بولتن هفتگی، یکی تهیه جزواتی از مجموعه ای از مقالات «بولتن هفتگی» یا «تحلیل هفتگی». بخش داخلی آن توسط ناظمی و بخش خارجی آن توسط حاتمی تهیه می شد و در غیاب حاتمی توسط قائم پناه. در این اواخر که ناظمی مریض شده بود، قرار شد محمدی بخش داخلی را تهیه کند که دو شماره را تهیه کرد. تصویب تحلیل هفتگی در آغاز فقط به عهده من بود. ولی بعداً برای کنترل بیشتر از تصویب نهایی دبیر اول هم می گذشت.

مقالات ۲_۳ صفحه ای هم که درآمد، طبق روال کار روزنامه تهیه می شد. به طور فرعی مقالاتی هم برای روزنامه های غیرحزبی تهیه می شد (یا ترجمه می شد)، که تا آنجا که خاطر من هست عبارت بودند از اطلاعات و کیهان و روزنامه آسوریها. گاه مطالبی هم بنا به تقاضای افراد و هوادارانی که در رادیو و تلویزیون کار می کردند، تهیه می شد و در اختیار آنها قرار می گرفت. حوزه افرادی که در اطلاعات و کیهان کار می کردند، زیر نظر [بهمن] تقی زاده بود و این مقالات به او داده می شد.

حوزه افرادی که در رادیو و تلویزیون کار می کردند، زیر نظر فرزاد (دادگر) بود و این مقالات به او داده می شد. مقاله برای روزنامه آسوریها هم توسط [ژیلا] سیاسی به آنها داده می شد.

پس از توقیف مردم و اتحاد مردم، از آنجا که کار زیادی برای هیأت تحریریه از نظر تحریری نبود، جلسات هفتگی تشکیل می شد. در این جلسات دبیر اول شرکت می کرد و تحلیل سیاسی روز را می داد. در این جلسات علاوه بر اعضا هیأت تحریریه، زرشناس مسئول سازمان جوانان و رحیم (اسم واقعی او یادم نیست) عضو «اکثریت» و مسئول روزنامه کار هم شرکت می کردند. یک یا دو بار هم آزاده نوروزی، سردبیر مجله جهان زنان شرکت کرد، که بعد مرخص شد و نیامد.^(۱)

منابع تغذیه اطلاعاتی

شعبه مطبوعات علاوه بر منابع مرسوم در نشریات، از کانالهای اطلاعاتی سازمان حزبی نیز تغذیه می کرد و اطلاعات محرمانه و اسناد دولتی، پایه موضعگیریها و تحلیلهای آن را تشکیل می داد. منوچهر بهزادی در این باره چنین می نویسد:

متأسفانه درباره طرح ها و اطلاعات و آمار و اسناد دولتی، که هیأت تحریریه دریافت کرده است، من چیزی از حافظه نمی توانم بگویم. هر چه بوده یا به منبع اصلی آن برگردانده شده (معمولاً یا از تشکیلات می رسید یا شعبه اطلاعات) یا پس از مطالعه از بین برده شده و یا اگر لازم بوده در آرشیو نگاهداشته شود، در آرشیو هست. مهمترین چیزی که یادم هست (چون علیه انتشار آن اعلام جرم شد) یک تحلیل سیاسی از ستاد ارتش بود، که توسط دبیر اول در اختیار روزنامه گذاشته شد که درباره آن مقاله نوشته شود و نوشته شد. دبیر اول می گفت که این سند در صندوق نامه های روزنامه انداخته شده و قبلاً هم به اطلاع آقای خامنه ای، که آن موقع نماینده امام در وزارت دفاع بود، رسیده است. بعداً معلوم شد که از همان شاخه نظامی رسیده است. در این اواخر ترجمه مقالات روزنامه ها و مجلات خارجی، که توسط خبرگزاری جمهوری اسلامی منتشر می شد و در اختیار روزنامه ها قرار می گرفت نیز گاه به دست ما می رسید. یکی دو بار نظرسنجی رادیو تلویزیون درباره مسایل مختلف دریافت شد. در این هفته های آخر هم قسمتی از گزارش اقتصادی سازمان برنامه رسیده بود، که من اول به دبیر اول دادم که بخواند و خودم نرسیدم که آن را بخوانم.^(۲)

۱- منوچهر بهزادی، بازجویی، ۱۵/۵/۱۳۶۲.

۲- منوچهر بهزادی، بازجویی، ۱۵/۵/۱۳۶۲.

ساختار و مکانیسم فعالیت شعبه

اعضای شعبه مطبوعات حزب توده (هیأت تحریریه نامه مردم) و ساختار درونی آن به شرح زیر بود:

۱_ منوچهر بهزادی، دبیر سیاسی و مسئول شعبه (سرپرستار و مدیر روزنامه ها)

۲_ هوشنگ ناظمی زاهدانی (امیر نیک آئین)، عضو مشاور هیأت سیاسی و معاون شعبه و مسئول بولتن تحلیل هفتگی (نویسنده مقالات دهقانی و گاه مقالات عام سیاسی و مسئول اخبار دهقانی)

۳_ بهرام دانش، عضو کمیته مرکزی (نویسنده مقالات سیاست خارجی و برخی مقالات داخلی)

۴_ عبدالحسن قائم پناه، عضو کمیته مرکزی (مقالات مسایل خارجی و ترجمه هایی در این زمینه)

۵_ مهدی کیهان، عضو کمیته مرکزی (مقالات کارگری و برخی مقالات اقتصادی)

۶_ ملک تاج (ملکه) محمدی (نام مستعار: پروین)، عضو کمیته مرکزی (مقالات کارگری، زنان، برخی مقالات اقتصادی و فرهنگی)

۷_ عبدالحسین آگاهی، عضو کمیته مرکزی (مقالات عالی ایدئولوژیک و سیاسی)

۸_ ژیلای سیاسی، عضو مشاور کمیته مرکزی (مقالات مسایل خارجی و ترجمه هایی در زمینه مسایل بین المللی)

۹_ هدایت الله حاتمی، عضو کمیته مرکزی (برخی مقالات مربوط به مسایل خارجی و داخلی)

۱۰_ هوشنگ اسدی، نویسنده و مسئول گروه خبرنگاری (رپرتاژها و برخی مقالات داخلی)

۱۱_ بهمن تقی زاده، نویسنده و مسئول امور فنی (برخی مقالات داخلی و ستون خوانندگان)

در جلسات هیأت تحریریه معمولاً نورالدین کیانوری (دبیر اول)، کیومرث زرشناس (دبیر اول سازمان جوانان توده)، زهره قائینی (دبیر سازمان جوانان توده و مسئول کانون دانش آموزان و سردبیر نشریه دانش آموزی)، رحیم (مسئول هیأت تحریریه کار «ارگان فدائیان اکثریت») و گاه آزاده سهرابیان (مسئول ماهنامه جهان زنان) شرکت داشتند. رحیم نامور (روزنامه نگار قدیمی توده ای و عضو کمیته مرکزی) نیز تا قبل از بیماری عضو هیأت تحریریه بود.

بهرام دانش نیز به عنوان نماینده حزب توده در جلسات هیأت تحریریه کار (ارگان سازمان اکثریت) شرکت داشت و مقالات «فدائیان» را ویراستاری می کرد.

شعبه مطبوعات حزب توده در جنب خود دارای گروههای فنی کار بود، که امور جاری اجرائی تحریریه را سامان می دادند.

این گروه های فنی عبارت بودند از:

۱_ گروه خبرنگاری

۲_ گروه آرشیو

۳_ گروه رادیوهای خارجی

۴_ گروه حمل و نقل و ارتباطات (پیک)

۵_ گروه تایپ

۶_ گروه عکاسی

۷_ گروه چاپ و توزیع (پخش).

اعضای گروههای فنی عضو تحریریه محسوب نمی شدند و در جلسات آن شرکت نداشتند و تنها کارکنان شعبه مطبوعات بودند. بهمن تقی زاده به عنوان عضو شعبه اطلاعات، مسئولیت حوزه های مخفی اعضای حزب توده در مطبوعات (کیهان و اطلاعات و ...) و صدا و سیما را به عهده داشت و از این طریق ارتباط فعال شعبه مطبوعات با ارگانهای ارتباط جمعی سریعتر تأمین می شد.

ساختار شعبه مطبوعات حزب توده را می توان با نمودار زیر نشان داد:

عکس: ۲۶

ص: ۵۴۷

عکس: ۲۷

تحلیل هفتگی

همانگونه که گفتیم، شعبه مطبوعات علاوه بر فعالیت اصلی (انتشار روزنامه مردم و نشریات وابسته به حزب) نشریه درون حزبی به نام تحلیل هفتگی منتشر می ساخت. ملک تاج محمدی، عضو کمیته مرکزی و از مسئولین تحلیل هفتگی در این باره چنین می نویسد:

تحلیل هفتگی در چارچوب تحلیل اخبار مهم ایران و جهان که در آغاز هر هفته توسط دبیر اول حزب با شرکت اعضا هیأت تحریریه مردم، دبیر اول سازمان جوانان (کیومرث زرشناس) و نماینده «اکثریت» انجام می شد، تهیه می گردید. بدین معنا که سمت اصلی تحلیل روشن می شد و نویسنده آن موظف بود تا آخرین لحظه قبل از چاپ، مطالب مهم روزنامه ها و مجلات کشور و اخبار و تفسیرهای صدا و سیمای ایران و رادیوها و روزنامه ها و مجلات خارجی را تا آنجا که در دسترس بود تعقیب کند که احياناً مطلب مهمی از قلم نیفتد. علاوه بر این شعبه کارگری و شعبه دهقانی بر اساس اخبار و اطلاعات دریافتی خود از تشکیلات، بولتن کوچکی تهیه می کردند و یک نسخه از آن را در اختیار نویسنده تحلیل هفتگی می گذاشتند. ضمناً نویسنده تحلیل هفتگی خود موظف بود روزنامه های مهم کشور را طی هفته مطالعه و زیر مطالب مهم آن را خط کشی کند. خلاصه مطبوعات و رادیوها نیز در اختیار او قرار می گرفت. او با توجه به همه این مطالب، مهمترین موضوع هایی را که می بایست مورد تحلیل قرار گیرد به سردبیر مردم پیشنهاد می کرد و احياناً با پیشنهادهای جدیدی از جانب او تکمیل می شد و بدین ترتیب محورهای تحلیل هفتگی روشن شده بود. نویسنده، این محورها را مورد تحلیل قرار می داد. سردبیر مردم آن را حکم و اصلاح می کرد و به نظر دبیر اول حزب، کیانوری، می رساند که تصمیم قطعی و نهایی با او بود.

تنظیم و تدوین تحلیل هفتگی تا سه شماره قبل از دستگیری من با امیر نیک آئین بود، اما چون او بیماری قلبی اش تشدید شد، تحریر و تنظیم تحلیل هفتگی به من واگذار شد که دو شماره از آن چاپ و توزیع شد و شماره سوم آن را که تهیه کرده بودم هنگام دستگیری جزو اوراق مضبوطه توسط برادران پاسدار به دادستانی آورده شد. (۱)

امیر نیک آئین مسئول تحلیل هفتگی چنین می نویسد: «تحلیل هفتگی پس از تعطیل

شدن روزنامه مردم از مردادماه ۱۳۶۰ به صورت یک بولتن داخلی حزب تهیه شد و به صورت پلی کپی یکی دو ورقه ای تایپ و تکثیر و توسط شبکه حزبی بین اعضا پخش می گردید. تقریباً در همه موضوعات داخلی همه شماره های تحلیل را من تهیه کرده ام. تنها نخستین شماره فروردین ۶۱ و دو شماره آخر قبل از دستگیری یعنی شماره های دو هفته اول بهمن ۱۳۶۱ (به استثنای مطلب دهقانی آن) به علت بیماری و بستری بودن من توسط کسان دیگری تحریر شد. به علاوه طی این مدت چند مطلب جداگانه نیز (تا آنجا که به خاطر دارم درباره آموزش و پرورش توسط سازمان جوانان و درباره گروه کشتگر و اکثریت، توسط دبیر اول) نوشته من نیست. بقیه مطالب داخلی کلیه شماره های تحلیل هفتگی را من تهیه کرده ام. مطالب مربوط به شهدای حزبی را نیز که در جبهه های جنگ تحمیلی صدام علیه ایران شهید شده بودند به جز دو سه مورد، من تهیه نمی کردم. تهیه قسمت رویداد های جهان را نیز حاتمی به عهده داشت. این سه قسمت، جداگانه تهیه شده و به بهزادی تسلیم می شد. تأیید و تصویب بهزادی برای دو قسمت جهان و شهدا کافی بود ولی قسمت داخلی را علاوه بر بهزادی، دبیر اول نیز می بایست مطالعه و تصویب کند.» (۱)

درباره چگونگی فراهم آوردن اخبار برای تحلیل هفتگی هوشنگ ناظمی زاهدانی چنین می گوید:

درباره طرز تهیه قسمت داخلی تحلیل هفتگی

برای تهیه هر تحلیل من کلیه اخبار کشور را دقیقاً دنبال می کردم، جراید صبح و عصر کشور را مطالعه و قسمتهای لازم را یادداشت می کردم، موضع گیریها و اظهارات شخصیتها و تصمیمات متخذه را در عمده ترین مسایل یادداشت می کردم.

با مواضع رهبری حزب توسط جلسات توضیحی و اطلاعی که روزهای شنبه صبح در محل سرخه سو برگزار می شد و قبلاً درباره آن توضیح داده ام و طی آنها دبیر اول وقایع هفته را تجزیه و تحلیل می کرد و همچنین [حین] گفتگو با بهزادی [با نظرات] آشنا می شدم و طی جلسات قسمت دوم هیأت سیاسی که هر دو هفته یک بار تشکیل می شد و طی آنها دبیر اول وقایع گذشته را بررسی می کرد، نیز از این مواضع اطلاع حاصل می کردم. این جلسات روز شنبه و جلسات قسمت دوم هیأت سیاسی به انتخاب موضوع ها و مضامین که باید مورد بحث قرار گیرد و

نحوه برخورد با آنها کمک می کرد. سپس چهار- پنج- شش موضوع مهم هفته را برگزیده و در خاتمه هفته مهمترین رویدادهای داخلی را در چارچوب هایی که یک بولتن در اختیار می گذاشت مورد بررسی و تحلیل قرار می دادم. گاه در انتخاب این موضوعات با بهزادی مشورت می کردم.

اگر پیرامون برخی نکات، به توضیح نیاز داشتم باز هم از بهزادی سؤال می کردم. من برای تسهیل کار خود، برای مطمئن بودن از این که مسئله ای یا سخنی و یا اعلام موضع و اظهار عقیده ای از قلم نیفتد، از اسدی خواسته بودم که کلیه مطالب و نوشته های یک روزنامه صبح و یک روزنامه عصر را دقیقاً مطالعه کرده و قسمتهای مهم چاپ را علامت بگذارد و زیرش خط بکشد. عین همین کار را بهمین در مورد مجلات هفتگی و ماهانه انجام می داد. همینطور همواره قبل از انتشار، پرسش و پاسخ دبیر اول را از روی دست نویسنده پیاده شده از روی نوار می خواندم یا نوار را گوش می کردم. همچنین بولتنها و خبرنامه های حزبی را نظیر بولتن هفتگی شعبه کارگری، بولتن شعبه سازمان های منطقه ای، بولتن سازمانی جوانان و بولتن و خبرنامه دهقانی (که خودم در تهیه اش دخالت داشتم) و علاوه بر آن برخی انتشارات سیاسی روز نظیر جزوات اسناد لانه جاسوسی امریکا، منتشره توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و غیره را نیز مطالعه می کردم.

بعد از انجام کل این اقدامات، تدارکی که بین روزهای یکشنبه تا جمعه صورت می گرفت، روز شنبه هر هفته بعد از شنیدن توضیحات دبیر اول در جلسه گروهی از مسئولین در سرخه سو، هنگامیکه تمام مواد اولیه را جمع آوری و گروه بندی کرده و جهت برداشته و تحلیل نیز معلوم بود، کار نگارش را انجام می دادم و گاه پس از نگارش، یک یا دو مطلب را به علت طولانی شدن و نبودن جا در بولتن کوچک به کلی کنار می گذاشتم. آنگاه تحلیل هفتگی را برای تصویب و تأیید به بهزادی می دادم که او اگر با برداشتی موافق نبود یا مسئله ای نیاز به بسط بیشتری داشت آن را پس می داد تا دوباره نگاشته شود. در آغاز همین تأیید و تصویب بهزادی برای انتشار کافی بود. ولی در سال ۶۱ علاوه بر بهزادی هر هفته خود دبیر اول نیز تحلیل را مطالعه می کرد و نظر اصلاحی می داد، مطالبی را اضافه یا کم می کرد یا توصیه نوشتن دوباره موضوعی را می کرد.

به این ترتیب پس از تأیید و تصویب نهایی دبیر اول تحلیل هفتگی آماده برای تایپ و تکثیر می شد. من نوشته اولیه خود را صبح یکشنبه اول وقت به بهزادی و

کیانوری می دادم که با تصحیحات و احتمالاً نگارش مجدد برخی مطالب تازه تا ظهر همان روز تحلیل آماده می شد.

از قسمت فنی و اجرائی تهیه و پخش اطلاع ندارم. قسمت رویدادهای خارجی نیز که در آغاز موجود نبود و در سال ۶۱ اضافه شد توسط حاتمی تهیه می شد که آن هم به بهزادی تسلیم می گردید و پس از تأیید و تصویب او آماده انتشار می گردید. من چون مسئولیت شعبه مرکزی امور دهقانی را نیز داشتم در مسافرت‌هایی که گاه برای انجام این وظیفه پیش می آمد ناگزیر بودم به سفر دو سه روزه اکتفا کنم و سر سه روز من برای تهیه تحلیل هفتگی به تهران بازگردم. به هنگام مسافرت و مشغله ... حاتمی و گاه به ندرت، قسمت خارجی را قائم پناه تهیه می کرد.» (۱)

شعبه روابط عمومی؛ تعریف و کارکرد

تلفیق فعالیت علنی و فعالیت مخفی به عنوان یکی از اصول لنینی فعالیت احزاب کمونیست فرمول بندی شده است. حزب توده در طول تاریخ خود به این اصل لنینی وفادار بوده و در عین آن که از بدو پیروزی انقلاب اسلامی سازمان مخفی خود را محفوظ داشت، توسعه داد و راه نفوذ در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران را در پیش گرفت، به گسترش فعالیت علنی نیز توجه درجه اول معطوف داشت. همانگونه که پیشتر توضیح دادیم، حزب توده به خوبی می دانست که برای نیل به هدف خود (تصرف قدرت سیاسی) به جلب حمایت نیروی قابل توجهی در جامعه نیاز دارد و تأمین این نیاز برای گروهکی که در شرایط مخفی به فعالیت‌های محدود پردازد میسر نیست. بنابراین، حزب توده از آغاز سال ۱۳۵۸، کوشید تا به هر طریق ممکن شرایط لازم را برای فعالیت علنی خود فراهم سازد. شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب توده مهمترین ارگان تخصصی کمیته مرکزی بود که برای انجام این فونکسیون (کارکرد) پدید شد. شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب توده ارگانی بود که وظیفه ارتباطات رهبری حزب توده را به طور عمده با نهادهای جمهوری اسلامی ایران به عهده داشت و مهم ترین هدف آن تلاش برای تأمین قانونیت حزب و لاپوشانی فعالیت‌های پنهانی و غیرقانونی آن بود.

مهم ترین محورهای فعالیت شعبه روابط عمومی به شرح زیر بود:

۱_ مراجعه به مسئولین مملکتی و شخصیت‌های سیاسی دولتی در جهت جلب اعتماد آنها به حزب توده به منظور تأمین قانونیت حزب.

۲_ مراجعه به وزارت کشور و تکمیل پرونده حزب در این وزارتخانه به منظور کسب مجوز فعالیت قانونی.

۳_ مراجعه به مقامات قضایی و دادستانی انقلاب اسلامی به منظور رفع موانعی که توسط مردم و یا نهادهای انقلابی بعضاً در مسیر فعالیت حزب توده ایجاد می شد.

۴_ مراجعه به وزارت ارشاد اسلامی به منظور کسب مجوز کتب و اعلامیه ها و دریافت امتیاز نشریات مختلفی حزبی.

۵_ مراجعه به شخصیت‌های سیاسی غیرمسئول و مسئول به منظور ترویج و تبلیغ مواضع حزب و القاء خطوط سیاسی خاص.

۶_ ارتباط با سایر احزاب و گروهها و شخصیت‌های سیاسی (مانند: حزب ملت ایران داریوش فروهر، دکتر محمد مکرری و ...) به منظور حل و فصل مسایل جاری و ایجاد بند و بست های موقت و تبلیغ سیاست حزب توده.

مسئول شعبه روابط عمومی بر اساس شش سیاسی و استنباطات شخصی و تجربیات ناشی از ارتباطات مختلف، مسایل لازم را در جلسات هیأت دبیران مطرح می ساخت و بر این اساس سیاستهای جاری حزب توده در رابطه با نهادهای مملکتی و احزاب و گروهها و جریانات و شخصیت‌های مرتبط تنظیم می گردید.

در راستای محور اول (جلب اعتماد مسئولین به حزب) بود که حزب توده در سالهای ۱۳۶۰-۵۸ برخی اطلاعات خاص و محاسبه شده را در زمینه توطئه های ضدانقلاب راست (مانند کودتای نوژه) و چپ (مانند «حزب دمکرات کردستان ایران» و «چریکهای فدائی» و «مجاهدین خلق» و مائوئیستها) در اختیار مقامات (به ویژه بنی صدر، رئیس جمهور وقت) قرار می داد. حزب توده سپس می کوشید تا با تبلیغ مستقیم یا غیرمستقیم بر روی این اطلاعات و بزرگنمایی آنها نظام را «مدیون» خود جلوه دهد و از این طریق تداوم فعالیت علنی خویش را تضمین کند.

ساختار شعبه

مسئول شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب توده، محمدعلی عمویی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده بود که در ارتباط تنگاتنگ با کیانوری و با هدایت

دبیر اول حزب، ارتباطات فعالی در محورهای فوق داشت. نوع فعالیت این شعبه بیشتر نیازمند ارتباطات فردی بود و از نظر کمی به نیروی زیادی نیاز نداشت. لذا فعالیت شعبه روابط عمومی بیشتر قائم به فرد بود و وجهه مسئول روابط عمومی (عمومی) در این ارتباط نقش درجه اول داشت.

زندگی نامه محمدعلی عمویی، عضو هیأت سیاسی و دبیر روابط عمومی حزب توده

محمدعلی عمویی، سال ۱۳۰۳ در شهر کرمانشاه به دنیا آمد. در دوران دبیرستان، به همراه پسرخاله اش رضا شلتوکی، جذب سازمان جوانان توده شد و در سال ۱۳۲۶ وارد دانشکده افسری گردید و به سازمان نظامی حزب توده پیوست. در سال ۱۳۳۳ ستوان یکم پیاده محمدعلی عمویی دستگیر و به اعدام محکوم شد و با عفو، حکم او به حبس ابد تقلیل یافت. عمویی نیز مانند سایر زندانیان توده ای پس از دستگیری به انزجار از حزب توده پرداخت و از جمله در نامه ای به شاه چنین نوشت:

۱۳/۱۱/۱۳۳۴- پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی. مفتخراً به شرف عرض همایونی می رساند: جان نثار با قلبی مملو از احساسات شاه دوستانه سلامتی و بقای ذات شاهانه را از درگاه احدیت خواستار و تنفر شدید خود را نسبت به مسببین و خائنینی که سوءقصد شوم ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ را به وجود آوردند اعلام می دارم. همواره سلامتی شاهنشاه عظیم الشان و دانش پرور را از خداوند متعال مسئلت می نمایم. محمدعلی عمویی.

علیرغم این ابراز انزجارها، عمویی تا اوجگیری انقلاب اسلامی ایران در زندان بود و در سال ۱۳۵۷ در کنار هزاران زندانی سیاسی توسط مردم مسلمان ایران رهایی یافت. عمویی مجدداً به حزب توده پیوست و به دلیل قدرت بیان خود و وجهه ای که به عنوان «زندانی ۲۵ ساله» کسب کرده بود، سهم قابل توجهی در جذب نیروهای جوان به حزب توده داشت. عمویی به دلیل شخصیت مطیع خود مورد توجه کیانوری قرار گرفت و تا عضویت هیأت دبیران حزب توده ارتقا یافت.

عمویی در طول زندان، با بسیاری از زندانیان سیاسی، سران احزاب مختلف و فعالین مذهبی (که بعداً تعدادی از آنها از مسئولین جمهوری اسلامی ایران شدند) و گروههای چپ و ملی گرا آشنایی داشت و این عامل سبب شد تا پس از انقلاب اسلامی مناسب ترین چهره برای تصدی مسئولیت شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب توده تلقی شود.

شعبه روابط عمومی عملاً به ۶ بخش تقسیم می شد:

۱_ روابط عمومی: به معنای مراجعه مهم به مسئولین، نهادها، ادارات دولتی، گروهها، احزاب و شخصیت‌های سیاسی. این وظیفه عمدتاً توسط محمدعلی عمویی شخصاً انجام می شد. در ملاقاتهای مهم، گاه کیانوری نیز حضور داشت.

۲_ کمیسیون حقوقی: این کمیسیون توسط دکتر محمدعلی ترابی (وکیل پایه یک دادگستری) اداره می شد و در آن ۴ نفر از وکلای طراز اول توده ای عضویت داشتند. اقدامات حقوقی، پاسخگویی به احضاریه های دادگستری و طرح دعاوی حقوقی و ... توسط این کمیسیون انجام می گرفت.

این کمیسیون حدود ۲۲ نفر حقوقدان و وکیل عضو یا هوادار حزب توده را زیر پوشش داشت.

۳_ کمیسیون معاضدت قضایی: در این کمیسیون ۵ نفر از حقوقدانان و کادرهای حزب توده عضویت داشتند و وظیفه آن رسیدگی به وضع افرادی بود که به دلایل مختلف دستگیر می شدند.

اسامی زندانیان توده ای از طریق شعبه کل تشکیلات به شعبه روابط عمومی داده می شد و این کمیسیون اقدامات لازم را برای رهایی آنان انجام می داد. طبق آخرین آمار در سال ۱۳۶۱ (قبل از ضربه بهمن ۱۳۶۱ و دستگیری گروه اول رهبری حزب توده) جمعاً ۱۷۰ نفر توده ای توسط ارگانهای مختلف بازداشت بودند، که کمیسیون تنها از وضع ۲۰ نفر آنها اطلاع داشت.

یکی دیگر از وظایف کمیسیون معاضدت قضایی، رسیدگی به وضع جوانان عضو یا هوادار حزب توده بود که در خدمت سربازی به سر می بردند و در جبهه های جنگ تحمیلی به شهادت می رسیدند. این کمیسیون وظیفه داشت اسامی، زندگینامه، وصیت نامه و سایر اطلاعات لازم از این افراد را گردآوری کند تا حزب بتواند از آن بهره برداری سیاسی _ تبلیغاتی کند. اگر خانواده این افراد نیز به حزب توده گرایش داشتند، به عنوان کانالی برای نفوذ در «بنیاد شهید» و کسب اطلاعات، مورد استفاده قرار می گرفتند.

۴_ جمعیت حقوقدانان دمکرات: در جنب شعبه روابط عمومی حزب توده، یکی از سازمانهای وابسته به حزب به نام «جمعیت حقوقدانان دمکرات ایران» قرار داشت. مسئولیت اداره و هدایت این «جمعیت» به عهده دبیر روابط عمومی و حقوقی حزب (محمدعلی عمویی) بود.

۵_ ارتباطات: این بخش دارای یکی دو کادر بود که در دفتر شعبه مستقر بودند. وظیفه آنها ارسال نامه های رسمی و اداری کمیته مرکزی حزب توده به نهادهای دولتی (وزارت

کشور، وزارت ارشاد، دادستانی انقلاب اسلامی، مجلس و ...) بود. این بخش همچنین وظیفه داشت اعلامیه های حزب و جزوات پرسش و پاسخ را برای کلیه نمایندگان مجلس ارسال دارد.

۶_ بولتن خبری: این نشریه درون حزبی توسط کارکنان شعبه روابط عمومی تهیه می شد و در سطح محدود در میان رهبری حزب توده توزیع می گردید.

عکس: ۲۸

نمودار شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب توده

رهنمودهای امنیتی و حفاظتی

ارگانی که دستگیری ها، بازجویی ها و مسایل بازداشتگاه ها را کنترل می کرد، روابط عمومی حزب توده به مسئولیت محمدعلی عمویی بود. هر از چندی توسط وی یا هیأت دبیران یا ارگانهای تشکیلاتی رهنمودهایی داده می شد. در سال ۶۱ بخشنامه کتبی توسط «سات» (سازمان ایالتی تهران) در این زمینه داده شد. پس از فاجعه ۷ تیر و کنترل جدی نیروهای امنیتی بر شهرها و بالا- رفتن میزان دستگیری های تصادفی اعضای حزب توده، نقل و انتقال هرگونه نوشته یا مطلبی که بتواند موجب دستگیری تصادفی افراد توسط گشت کمیته و سپاه شود ممنوع شد. از آن پس حمل و نقل های اسناد توسط پیکهای مخصوص دبیرخانه های مختلف انجام می گرفت. ولی این رهنمودها در عمل توسط مسئولین رده بالای سازمان علنی رعایت نمی شد و بیشتر آنان همواره در جیب خود مقداری مطالب که می توانست سبب دستگیری آنها شود (مانند شماره تلفن، آدرس، اعلامیه و ...) داشتند.

برخی از رهنمودهای روابط عمومی در رابطه با عادی سازی رفت و آمد در شهر چنین بود:

۱_ افراد باید لباسهای عادی می پوشیدند و از هرگونه تظاهر چپ نمایانه در پوشش خودداری می کردند. (۱)

۲_ همواره باید توجیحات لازم را در مواجهه با گشت شهری داشتند (نام، آدرس، شغل، محل کار، از کجا آمده ای، به کجا می روی، با دوستت درباره چه موضوعی صحبت می کردی، و ...)

۳_ دانشجویان سرشناس توده ای باید از رفت و آمد در جلوی دانشگاهها خودداری می کردند (این رهنمود پس از شناسایی و دستگیری تعدادی از دانشجویان سرشناس توده ای توسط اعضای انجمن های اسلامی در جلوی دانشگاه داده شد).

در رابطه با نحوه برخورد توده ای های بازداشت شده در بازجویی نیز رهنمودهای زیر صادر شده بود:

۱_ افراد در موقع دستگیری باید خود را به عنوان هوادار حزب توده معرفی کنند و در صورت درخواست مراجع مسئول، آدرس و مشخصات کامل خود را در اختیار آنان قرار دهند (برای اعضای ساده و علنی).

۲_ نخست نسبت به علت دستگیری و اتهام پرسش نموده و چون حزب توده «قانونی» است، بر اساس فاکتها به بحث و اعتراض نسبت به دستگیری خود پردازند (فاکتها: اعلامیه ۱۰ ماده ای دادستانی انقلاب (اعلامیه شهید قدوسی)، سخنان مسئولین رده اول جمهوری اسلامی (رئیس جمهور، رئیس مجلس، نخست وزیر و ...)، اظهارات مسئولین وزارت کشور و دادستانی انقلاب و ... این اظهارات که دال بر آزادی فعالیت محدود حزب توده در چارچوب عدم توطئه و بر مبنای رعایت قانون اساسی و اعلامیه ۱۰ ماده ای دادستانی بود، در نشریات حزبی یا تحلیل هفتگی منعکس می شد و حتی گاه فتوکپی آن تکثیر و در اختیار افراد گذارده می شد.

۳_ برخی مسئولین رده بالای حزبی پس از دستگیری به سختی آزاد می شوند، پس افراد باید خود را هوادار معرفی می کردند و عضویت را نمی پذیرفتند، چون پذیرش عضویت سؤالاتی را در زمینه تشکیلات، نام مسئول و ... در پی داشت.

۴_ در رابطه با اخذ نشریات حزب توده، فرد بازداشت شده باید مدعی می شد که آن را

۱- . باید توجه داشت که در دهه ۱۳۵۰، معمولاً عناصر چپ دارای پوشش و رفتار خاصی بودند و از روی نوع رفتار و پوشش (سبیل، آرایش مو، شلوار، پیراهن و ...) شناسایی آنها آسان بود.

از طرق غیرتشکیلاتی (کیوسکها، کتابفروشیها و ...) دریافت داشته و از دادن اسم هر کس به هر عنوان جداً اجتناب می کرد.

۵_ از دادن هر گونه اطلاعات تشکیلاتی و حزبی جداً خودداری شود و به چنین پرسشهایی در بازجویی اعتراض شود که با موضوع اتهام نمی خواند و هر گونه اطلاعات را از طریق وزارت کشور از مسئولین حزب، که قانونی است! پرسید.

۶_ در برخورد با بازجو باید هیچگونه ضعفی نشان نداد و رفتار معترضانه و در چارچوب قانون داشت و از پذیرش هر گونه اتهام علیه حزب اجتناب کرد.

۷_ در رابطه با مسایل عقیدتی، خود را مسلمان معرفی کرده (مسلمان شناسنامه ای ولی از خواندن نماز یا هر گونه تظاهر به مسلمانی که دال بر ضعف یا بازگشت باشد اجتناب شود. در جلسات توابین و ایدئولوژیک شرکت نشود و در مجموع شخصیت مستقلی میان توابین و افراد گروهکهای ضدانقلابی از خود نشان دهد).

۸_ فرد دستگیر شده باید جداً از دادن هر گونه تعهدی دال بر عدم فعالیت سیاسی، عدم فعالیت در حزب و یا ابراز تنفر از حزب اجتناب ورزد. اما دادن تعهدی مطابق نمونه زیر مجاز بود: «اینجانب... تعهد می نمایم که مانند گذشته هیچگونه فعالیتی علیه انقلاب و جمهوری اسلامی و علیه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نداشته باشم». ولی دادن این تعهد منهای «مانند گذشته» ممنوع بود، چون دال بر آن بود که فرد در گذشته فعالیتی علیه انقلاب داشته است. دادن چنین تعهدهایی با اخراج فرد از حزب مساوی بود!

۹_ فرد دستگیر شده باید بکوشد تا در بازجویی از مواضع حزب توده دفاع کرده و قانونیت آن را تثبیت نماید و خط حزب را تبلیغ کند.

۱۰_ فرد دستگیر شده باید بکوشد تا در جمع دیگر زندانیان از مواضع حزب توده دفاع کرده و خط حزب را تبلیغ کند.

همزمان با دستگیری فرد، نام وی از طریق تشکیلات در اختیار دفتر روابط عمومی حزب قرار می گرفت و این دفتر آن را به لیست زندانیان توده ای اضافه کرده و در اختیار دادستانی انقلاب قرار می داد.

پس از آزادی، فرد موظف بود از مشروح جریان دستگیری شامل: علت و نحوه دستگیری، نوع اتهام تفهیم شده، نحوه برخورد بازجو، جو سیاسی بازجویی (خط سیاسی بازجو، مقامات خط امام و...)، محیط زندان و مسایل دیگر زندانیان، سؤالات، نحوه بازجویی و ... گزارش کتبی نوشته و در اختیار تشکیلات قرار دهد. پس از دادن گزارش فوق، فرد آزاد شده تا مدتی در تماس فردی قرار می گرفت و تنها پس از بررسی کامل

گزارش او در ارگانهای مربوطه، و احیاناً صحبت و پرسش های شفاهی از وی و اطمینان از اینکه اولاً: در بازجویی «ضعف» نشان نداده، ثانیاً: به عامل نفوذی تبدیل نشده، ثالثاً: زیر کنترل قرار ندارد و از نظر امنیتی از جانب وی خطری تشکیلات را تهدید نمی کند، با وی تماس رسمی برقرار می شد و در حوزه شرکت داده می شد.

به دلیل کثرت افراد دستگیر شده و آزاد شده و بر اساس گزارش های آنها، عملاً مسئولین حزب توده نسبت به مسایل بازداشتگاههای کشور شناخت کافی داشتند. آنان درباره بازدید هیأت های مختلف از زندانها پرس و جوی زیادی می کردند تا نسبت به علت سرکشی، ترکیب هیأت، از طرف چه ارگانی مأمور بوده، مسایل مطروحه و غیره کاملاً آشنا شوند. رهبری حزب توده بر این اساس تحلیل می کرد و مثلاً پس از پیام حضرت امام (ره) دال بر رسیدگی به وضع زندانیان گروهکی و سرکشی هیأت های مختلف، چنین تحلیل می کرد که سیاست جدیدی در قبال زندانیان (به ویژه منافقین) در پیش گرفته شده و مسئولین می کوشند تا سیاست پرورشی اعمال کنند و از شدت اعدام ها به طور جدی کاسته شده است.

شعبه روابط بین المللی

پیشینه روابط بین المللی حزب توده

مارکسیسم از بدو پیدایش خود در اروپای غربی (نیمه قرن ۱۹ میلادی) داعیه جهان شمولی داشت. در پی این داعیه بود که توسط مارکس و انگلس «انترناسیونال اول» و سپس «انترناسیونال دوم» تأسیس شد. ولی این سازمانها صرفاً سازمانهایی اروپایی و فاقد هرگونه پیوند با کشورهای آسیایی و آفریقایی بودند. در آن زمان هنوز جنبش کمونیستی به درون کشورهای غیرغربی رسوخ نکرده بود.

توسعه بلشویسم در روسیه (۱۹۱۷ _ ۱۹۰۵ میلادی) سرآغاز پیدایش جنبش کمونیستی در آسیا بود. همانطور که می دانیم بخش مهمی از امپراطوری عظیم تزاری را اقمار آسیایی (از مغولستان تا قفقاز) تشکیل می داد و رسوخ بلشویسم در میان این ملت ها طبعاً سرمنشأ گسترش کمونیسم در سراسر آسیا شد. در ایران نیز بلشویسم توسط کمونیستهای قفقاز (که بسیاری از آنها ایرانی الاصل بودند) توسعه یافت.

شرایط انقلابی دوران مشروطه در ایران، زمینه های مشارکت کمونیستهای روسیه و قفقاز (مانند ارژونیکیدزه و حیدرعمواغلی) را در انقلاب مشروطه فراهم ساخت. با پیروزی بلشویسم در روسیه در سال ۱۹۱۹ به فرمان لنین «انترناسیونال کمونیستی»

(کمیترون) در مسکو تشکیل شد. در نخستین کنگره کمیترون، نمایندگان ایران به رهبری سلطان زاده شرکت داشتند. در سایر کنگره های کمیترون نیز رهبران حزب کمونیست ایران مانند: سلطان زاده، حیدرعمواوغلی، کامران آقازاده (آقایف)، سیدجعفر جوادزاده (پیشه وری _ در کنگره سوم)، کریم نیک بین (در کنگره چهارم) شرکت داشتند.

در دوران استالین به دستور کمیترون، کامران آقازاده مأمور تجدید سازمان حزب کمونیست در ایران شد و با هدایت او شبکه جاسوسی _ نظامی (توسط عزت الله سیامک و عبدالصمد کامبخش) و شبکه حزبی به رهبری دکتر تقی ارانی و عبدالصمد کامبخش و فعالیتهای انتشاراتی اروپا به رهبری مرتضی علوی سازمان یافت.

در سال ۱۹۴۳م. (۱۳۲۲ش.) کمیترون منحل شد و کمینفرم (دفتر اطلاعاتی انترناسیونال کمونیستی) جای آن را گرفت. به عبارت دیگر، انترناسیونال کمونیستی به عنوان یک سازمان متمرکز و منسجم بین المللی رسماً از بین رفت و تنها به ارتباطات اطلاعاتی از طریق کمینفرم بسنده شد. پس از چندی کمینفرم نیز منحل گردید، ولی عملاً روابط منسجم اطلاعاتی _ سازمانی حزب کمونیست شوروی با احزاب وابسته در سراسر جهان تداوم یافت.

مناسبات بین المللی حزب توده در چارچوب بستر تاریخی «انترناسیونالیسم پرولتری» قابل تبیین است. حزب توده در دوران موجودیت خود حزبی صد در صد تابع حزب کمونیست شوروی تلقی می شد. رهبری حزب توده در وابستگی مطلق به مسکو، از ارتباطات رسمی احزاب کمونیست فراتر رفته و عملاً به عنوان شاخه ای از سازمان جاسوسی شوروی عمل می کردند. رهبری حزب توده با پیدایش تیتویسم در یوگسلاوی آن را به شدت محکوم کرد و از استالینیسم جانبداری نمود. با پیدایش مائوئیسم، رهبری حزب توده جانب شوروی را گرفت و گروه مائوئیستی کمیته مرکزی (احمد قاسمی، دکتر غلامحسین فروتن، احمد سغائی) را اخراج کرد. واکنش حزب توده در مقابل پدیده اروتوئیسم نیز کاملاً تابعی از سیاستهای جهانی شوروی در جهت محکومیت آن بود. بدینسان، تا مرگ برژنف و افول برژنفیسم حزب توده عضوی «نمک شناس»، «وفادار» و «سربه راه» در خانواده احزاب کمونیست جهان شمرده می شد.

ولی، علیرغم این «وفاداری» حزب توده، مناسبات حزب کمونیست شوروی با آن همواره تابعی از مصالح کلی سیاست منطقه ای شوروی در خاورمیانه بود. در سالهای ۱۳۲۰، که شوروی به دلیل پیروزی در جنگ دوم جهانی در بخشی از خاک ایران حضور نظامی مؤثر داشت و جو بین المللی سالهای پس از جنگ جهانی دوم، تجدید تقسیم جهان را میان

ابرقدرتهای وقت نوید می داد، استالین و حزب کمونیست شوروی، بر روی حزب توده سرمایه گذاری قابل توجهی کردند. حداقل سود این سرمایه گذاری این بود که استالین توانست به بهای بیرون رفتن از ایران (در خاورمیانه) و یونان (در جذب اروپا) بخشی از سرزمینهای اروپای شرقی را تصاحب کند.

در همین سالها بود که اتحاد شوروی به وسیله سازمانهای وابسته به احزاب کمونیست به تأسیس سازمانهای بین المللی گوناگون (مانند: فدراسیون جهانی جوانان دمکرات، اتحادیه بین المللی دانشجویان، فدراسیون سندیکائی جهانی، فدراسیون بین المللی دمکراتیک زنان، شورای جهانی صلح) دست زد.

سازمانهای وابسته به حزب توده (مانند: سازمان جوانان توده، اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران، شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران به ریاست رضا روستا، تشکیلات دمکراتیک زنان ایران به ریاست مریم فیروز و جمعیت ایرانی هواداران صلح) از مؤسسين و اعضای رهبری این سازمانهای بین المللی بودند.

با کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و فروپاشی نهایی سازمان حزب توده در سال ۱۳۳۴، حزب کمونیست اتحاد شوروی دیگر برای حزب توده ارج و بهائی قائل نبود، ولی علیرغم این، برای ملاحظات استراتژیک خود اجازه داد تا اعضای متواری حزب توده به شوروی و اروپای شرقی پناهنده شوند و در آنجا به عنوان یک «گروهک پناهنده» فعالیت سیاسی محدودی داشته باشند. در این دوران شوروی به تدریج روند بهبود مناسبات خود را با رژیم شاه _ امریکا در پیش گرفت و به نسبت توسعه این مناسبات، موقعیت حزب توده حقیرتر شد؛ تا بدانجا که به گفته احسان طبری:

در سال ۱۹۶۰، هیأت نمایندگی حزب توده را در بین احزاب خاورمیانه جای ندادند و کنار نمایندگان گوادلوپ و مارتینیک و جزیره رئونیون جا گرفت! در جلسه احزاب کمونیست در ۱۹۶۹ عکسبرداری از ما ممنوع شد. در موقعی که از هیأت رئیسه و برژنف عکسبرداری می شد، تصادفاً نیمرخ رادمنش در [صف] مقدم عکس پدیدار شد و این عکس را کسی کنترل نکرد و در روزنامه پرآودا نشر یافت. این باعث شد که عکسبرداری ها کنترل شود. البته رادمنش از دیدن عکس خود در پرآودا بسیار خوشحال شد. با وجود خوش خدمتی و روش خاضعانه رهبران توده، در نظر دولت شوروی برتری رژیم شاه به طور مشخص و واقعی نسبت به حزب توده واضح بود. بسیار رخ می داد که ابداً نامی از حزب توده در میان نبود و حزب هم مراعات می کرد که مطلبی در مطبوعات خود ننویسند که کمیته مرکزی حزب

کمونیست شوروی آن را نپسندد. (۱)

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سقوط رژیم شاه _ امریکا، حزب توده مجدداً برای مسکو وزن و اهمیت یافت. این امر بیش از هر چیز به دلیل فقدان هرگونه پایگاه اجتماعی در ایران برای اتحاد شوروی بود: نیروی اصیل انقلابی و مردمی ایران یعنی مردم مسلمان پیرو امام خمینی به هیچ وجه نگرش مساعدی نسبت به اتحاد شوروی و مارکسیست ها به طور اعم نداشت. نیروهای چپ گرای روشنفکری ایران نیز در اکثریت مطلق خود دارای روحیات و نظرات خصمانه و حداقل بدبینانه نسبت به اتحاد شوروی بودند. نزدیکترین این نیروها به شوروی یعنی فدائیان خلق، حداکثر به عنوان یک جریان «چپ نو» ارزیابی می شد و در آن مقطع به عنوان پایگاه اجتماعی شوروی مورد محاسبه نبود. در چنین شرایطی اتحاد شوروی برای یافتن پایگاه اجتماعی در جامعه انقلابی ایران مجبور شد گروه فرتوت و منقرض کمیته مرکزی حزب توده را بازسازی و احیاء کند و از آن به عنوان سرپلی برای جذب سایر نیروهای چپ (در درجه اول «فدائیان خلق» و «مجاهدین خلق») بهره جوید. اتحاد شوروی همچنین امید داشت که از طریق حزب توده بتواند در نیروهای اصیل مردمی و مسلمان نیز رسوخ کند. این سیاست بیانگر سه شاخص اساسی در سیاست خاورمیانه ای مسکو بود:

۱_ تداوم سیاست سنتی «انترناسیونالیسم پرولتاری» بر مبنای «دکترین برژنف»، بدان معنا که احزاب کمونیست جهان سوم به عنوان «ستون پنجم» و اهرم سیاست توسعه طلبانه شوروی مورد بهره گیری قرار گیرند. همان دکترینی که اجرای آن منجر به تصرف قدرت سیاسی توسط اقلیت توطئه گر مارکسیست در یمن جنوبی، افغانستان و اتیوپی شد.

۲_ ضعف شدید دیوانسالاری حزب کمونیست، که بزرگترین نمود آن عدم شناخت جامعه ایران و پدیده انقلاب اسلامی ایران از سوئی و عدم شناخت جایگاه حزب توده در جامعه ایران از سوی دیگر بود. اگر دیوانسالاری حزب کمونیست اتحاد شوروی از منابع اطلاعاتی کارآمد و قدرت تحلیل جامع برخوردار بود، مسلماً مشی تجدید حیات حزب توده را پیش نمی گرفت و در می یافت که حضور حزب توده در جامعه انقلابی ایران فی نفسه بزرگترین ضربه بر استراتژی منطقه ای مسکو خواهد بود. اگر چنین «ژرف اندیشی» و «تحلیل باز» در دیوان سالاری حزب کمونیست وجود داشت مسلماً اتحاد شوروی رأساً مانع حضور مجدد حزب توده در جامعه ایران می شد و (مانند امریکا و انگلیس) استراتژی

خود را معطوف به جذب نیروهای نسبتاً «خوشنام» (در مقطع سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۸) مانند «مجاهدین خلق» (که در سالهای اولیه انقلاب کارمایه کافی برای گرایش به شوروی داشت و در این راه به اقداماتی هم دست زد) و یا حداقل «فدائیان خلق» می کرد.

با توجه به استراتژی منطقه ای مسکو در ایران، طی سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۷، مبنی بر تبدیل حزب توده به اهرم اصلی دگرگون سازی اوضاع به نفع خود، حزب توده مجدداً در مجامع بین المللی وابسته به بلوک شرق وزن و اهمیت یافت. ولی طی این سالها، مشارکت حزب توده در مجامع بین المللی بسیار کمتر از سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ بود، یعنی حزب توده هیچگاه جایگاه اولیه خود را در سازمانهای بین المللی وابسته به شوروی بازنیافت.

شکست افتضاح آمیز حزب توده مجدداً موقعیت حزب توده را نزد شوروی و بلوک شرق به مخاطره انداخت. از سوی دیگر، اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برخلاف سالهای ۱۳۳۴-۱۳۲۵ که سیل فراریان توده ای را پذیرا می شدند، دیگر حاضر نبودند «پناهندگان توده ای» را در خاک خود بپذیرند و در نتیجه بقایای متواری حزب توده در اروپای غربی و اندکی در افغانستان (حدود ۳۰۰ نفر) سکنی گزیدند.

با آغاز «دوران گورباچف» و حذف چهره هایی چون حیدرعلی اوف، گرایش به سیاستهای واقع بینانه در قبال انقلاب اسلامی ایران آغاز شد و نتیجه این سیاست «انفراد» و «انزوای» حزب توده در مجامع بین المللی شرق گرا بود. اوج این انزوا در مسئله جنگ تبلیغاتی امپریالیسم خبری علیه ایران اسلامی به عنوان «موج اعدام ها در ایران» آشکار شد. در حالی که مجامع غربی به ناگاه هوادار بقایای حزب منحل توده شدند و برای اعدام معدود سران آن به جو سازی پرداختند، محافل بلوک شرق به طور جدی با این جنگ صلیبی غرب علیه ایران اسلامی هم آوا نشدند و سکوت کردند و هم زمان میخائیل گورباچف نماینده شخصی خود را برای تقدیم پیام به امام خمینی (ره) راهی تهران کرد. این سیاست واقع بینانه، که بیانگر مرحله نوینی در سیاست منطقه ای شوروی در ایران بود، مورد انتقاد بقایای توده ای های فراری در غرب قرار گرفت و نشریه «راه ارانی» - ارگان «حزب دموکراتیک مردم ایران» (منشعبین کمیته مرکزی حزب توده) چنین نوشت:

با آنکه خبرگزاری تاس خبر مربوط به قطعنامه سازمان ملل حاوی محکومیت ایران بخاطر نقض حقوق بشر را مخابره کرده، اما در مجموع رسانه های گروهی اصلی و مقامات اتحاد شوروی در برابر موج اعدام کمونیستها و سایر نیروهای دمکرات، همچنان سیاست سکوت را دنبال می کنند. به ویژه غیبت این کشور در جریان رأی گیری کمیسیون حقوق بشر و رأی ممتنع دیگر کشورهای سوسیالیستی

در برخورد آنها به سرنوشت هزاران کمونیست در بند ایرانی[!!]، جای سؤال و برخورد جدی برجا می گذارد. (۱)

روابط بین المللی حزب توده (۱۳۶۱-۱۳۵۸)

شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب توده در سال ۱۳۵۸ فعالیت خود را در تهران آغاز کرد. به دلیل جو سیاسی و بین المللی سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ و نیز به دلیل تجدید اهمیت حزب توده در نزد حزب کمونیست شوروی (به دلیل انقلاب اسلامی ایران) این شعبه در چهارساله پس از انقلاب فعالیت گسترده ای داشت.

در هیأت دبیران حزب توده، به طور رسمی، محمدعلی عمویی دبیر روابط بین المللی حزب شمرده می شد و مسئولیت اداره شعبه با یکی از مهره های نزدیک و مورد اعتماد کیانوری به نام دکتر ژبلا سیاسی بود، که در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) عضو کمیته مرکزی حزب توده شد.

در اواخر سال ۱۳۵۹، علی خاوری خراسانی، دبیر کمیته مرکزی، برای تأمین روابط بین المللی فعال تر به عنوان نماینده حزب توده در هیأت تحریریه مجله مسایل صلح و سوسیالیسم به پراگ (چکسلواکی - مقر دفتر مجله فوق) اعزام شد. خاوری به علت اقامت در پراگ تنها فردی از هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب توده بود که توسط نهادهای قضایی - اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران بازداشت نشد و مجدداً در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۳ به تلاش برای تجدید حیات بقایای متواری حزب توده دست زد و خود را «دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده» نامید.

شعبه بین المللی یک ارگان رسمی و اجرائی روابط بین المللی بود، ولی مجموعه ارتباطات بین المللی حزب توده در این شعبه متمرکز نبود. ارتباطات بین المللی حزب توده را در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ می توان به شرح زیر تفکیک کرد:

۱- ارتباطات بسیار سری جاسوسی: این ارتباطات زیر نظر مستقیم دبیر اول (کیانوری) با مأمورین کا.گ.ب صورت می گرفت. برخی افراد مورد اعتماد و سطح بالای سازمان مخفی حزب، نقش رابط را در این ارتباطات ایفا می کردند.

۲- ارتباطات رسمی در سطح رهبری: اینگونه ارتباطات توسط اعضای هیأت دبیران و هیأت سیاسی کمیته مرکزی در مسافرتهايشان به خارج از کشور انجام می گرفت. از

مهمترین این ارتباطات باید به سفر مخفی دبیر اول حزب (کیانوری) و دبیر بین المللی حزب (عمویی) به مسکو و ملاقات آنها با بوریس پاناماریف و سایر مقامات عالی‌رتبه شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در سال ۱۳۵۹ اشاره کرد. با اعزام علی خاوری به پراگ این ارتباطات به طور روزمره جریان داشت و کیانوری با تماس تلفنی و کتبی خود از تهران او را هدایت می کرد.

۳_ ارتباطات جاری در سطح شعبه بین المللی: این ارتباطات تماسهای روزمره و جاری کمیته مرکزی حزب توده با خارج از کشور بود.

۴_ ارتباطات سازمانهای وابسته به حزب توده: این ارتباطات شامل تماسهای جاری و روزمره سازمانهای وابسته به حزب با مجامع بین المللی و سازمانهای مشابه در سایر کشورها بود.

ساختار و کارکرد شعبه بین المللی

ساختار شعبه بین المللی را می توان در سه بخش تفکیک کرد.

۱_ آرشیو و ارتباطات: شعبه بین المللی دارای مکاتبه منظم با دهها سازمان بین المللی وابسته به بلوک شرق و دهها حزب کمونیست هوادار مسکو در سراسر جهان بود. کتب، نشریات و نامه های این سازمانها در دفتر شعبه بین المللی آرشیو می شد و برای استخراج اطلاعات و تهیه مقالات بین المللی مورد استفاده قرار می گرفت.

۲_ تحریریه مجله «مسایل بین المللی»: مجله مسایل بین المللی پیش از انقلاب توسط محمد پورهرمزبان ترجمه و انتشار می یافت. پس از انقلاب، پورهرمزبان به مسئولیت انتشارات توده منصوب شد و تحریریه فوق زیر نظر او سازمان یافت.

در سال ۱۳۶۱ به دستور کیانوری تحریریه مسایل بین المللی از شعبه انتشارات به شعبه بین المللی انتقال یافت و زیر نظر ژیلای سیاسی قرار گرفت. هیأت تحریریه فوق مرکب از تعدادی اعضای حزب بود که به زبانهای خارجی آشنائی داشتند. این ارگان وظیفه ترجمه مقالات مجله مسایل صلح و سوسیالیسم را به فارسی به عهده داشت. بخشی از این مقالات در روزنامه مردم و مجله دنیا به چاپ می رسید و بخش دیگر در مجله مسایل بین المللی درج می شد. چاپ و نشر این مجله به عهده شعبه انتشارات بود.

۳_ تحریریه «توده نیوز»: اخبار توده (Todeh News) نشریه ای بود که به صورت پلی کپی (در کیفیت مناسب) به چند زبان منتشر می شد. محتوی توده نیوز چکیده ای از اخبار فعالیت های حزب توده در ایران بود. توده نیوز برای اکثر سازمانهای بین المللی

وابسته به بلوک شرق و احزاب کمونیست سراسر جهان ارسال می شد.

فعالیت‌های شعبه بین‌المللی

محورهای اصلی فعالیت‌های شعبه بین‌المللی به شرح زیر بود:

۱_ انتشار مجله «مسایل بین‌المللی» به زبان فارسی

۲_ انتشار نشریه خبری «توده نیوز» به زبانهای مختلف

۳_ ارتباط مستمر با سازمانهای بین‌المللی چپ گرا

۴_ ارتباط مستمر با احزاب کمونیست هوادار شوروی در سراسر جهان

۵_ تدارک شرکت هیأت‌های نمایندگی حزب توده و سازمانهای وابسته به حزب توده در کنگره‌های احزاب کمونیست کشورهای مختلف و جلسات سازمانهای بین‌المللی و سایر مجامع مانند المپیک مسکو و فستیوالهای جهانی جوانان و غیره

۶_ دریافت سهمیه معین از بورسیه‌های تحصیلی و استراحتگاههای احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی و سازمانهای بین‌المللی وابسته به بلوک شرق و انتقال آن به رهبری حزب (هیأت دبیران حزب بنا به مصالح خود عده‌ای از جوانان و نوجوانان خانواده‌های حزبی را برای تحصیل از طریق این بورسیه‌ها به خارج اعزام می‌کرد).

سازمانهای بین‌المللی مرتبط با حزب توده

سازمانهای بین‌المللی که شعبه بین‌المللی با آن در تماس بود عبارتند از:

۱_ مجله «مسایل صلح و سوسیالیسم»: همانطور که گفتیم، این مجله نشریه‌ای است که پس از انحلال کمیترین (انترناسیونال سوم) توسط حزب کمونیست شوروی به منظور تأمین وحدت رویه و هماهنگی میان احزاب کمونیست سراسر جهان تأسیس شد. دبیرخانه مجله فوق در پراگ (پایتخت چکسلواکی) بود و در واقع نقش نوعی مرکز نیمه رسمی «جنبش جهانی کمونیستی» را ایفا می‌کند. در دبیرخانه فوق حدود ۵۰ حزب کمونیست دارای نماینده ثابت و مستقر بودند. به دلیل بحران در جنبش جهانی کمونیستی عملاً این مرکز نتوانست نقشی را که باید ایفا می‌کرد بیابد و به تدریج به یک ارگان تشریفاتی و کم‌بازده بدل شد. سانسور حاکم بر نشریه، مورد اعتراض و کناره‌گیری برخی احزاب کمونیست قرار گرفت و جلسات مشورتی هیأت تحریریه عملاً به اجلاسهای بسیار قالبی و دیپلماتیک مبدل گردید. یکی از بحران‌های مهم در تحریریه فوق، کناره‌گیری حزب کمونیست ایتالیا (با بیش از یک میلیون عضو و از مهمترین احزاب کمونیست جهان) در

سال ۱۹۸۸ م. بود. به گفته احسان طبری:

مخارج هنگفتی برای نتیجه ناچیزی صرف می شد. صدها کارمند این مؤسسه، حقوق، منزل، اثاث، دکتر و درمانگاه، استراحت هر هفته و هر ساله، رستوران و کافه و خدمات دیگر (مثلاً مقداری ارز سنگین نقد) دریافت می داشتند و در قبال آن، جز بحثهای موهوم و باصطلاح نیشغولی (کازوئیستیک) و پرکردن مجله ای که خواننده و نقشی چندان محسوس نداشت، کار دیگری نداشتند. (۱)

حزب توده از آغاز در این دبیرخانه دارای نماینده ثابت بود: اردشیر (آرداشس) آوانسیان، حمید صفری و علی خاوری در دوره های مختلف این نقش را داشتند.

دبیرخانه مجله مسایل صلح و سوسیالیسم در عین حال مهمترین مرکز ارتباطاتی موجود احزاب کمونیست سراسر جهان با یکدیگر به شمار می رفت و در تأمین ارتباطات و آشنایی های احزاب با یکدیگر نقش درجه اول داشت. در واقع، کارکرد و علت وجودی دبیرخانه فوق نیز همین بود.

۲_ اتحادیه بین المللی دانشجویان (IUS): شعبه بین المللی حزب توده با این سازمان بین المللی دانشجویی دارای ارتباط مستقیم بود و روابط «سازمان جوانان توده» را با آن تسهیل می نمود. دبیرخانه «اتحادیه» فوق در بوداپست (مجارستان) بود.

۳_ فدراسیون جهانی جوانان دمکرات (wfdy): این سازمان بین المللی نیز علاوه بر ارتباط با سازمان وابسته خود در ایران (جوانان توده) با شعبه بین المللی حزب توده رابطه داشت. این رابطه به دلیل آشنایی ژیلای سیاسی، با دبیران فدراسیون، تسهیل می شد. برخی از کادرهای حزب توده مانند بابک امیرخسروی، ژیلای سیاسی، کیومرث زرشناس، فرهاد فرجادآزاد، سیاوش قائینی در سالهای ۱۳۵۰ در اجلاسهای این فدراسیون فعال بوده اند. دبیرخانه «wfdy» در پراگ (چکسلواکی) بود.

۴_ کمیته بین المللی جنبشهای کودکان و نوجوانان ((CIMEA: کمیته فوق از ارگانهای وابسته به «فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» بود. در سال ۱۳۵۹، «کانون دانش آموزان ایران» (وابسته به «سازمان جوانان توده») به عضویت این کمیته درآمد.

۵_ فدراسیون جهانی دمکراتیک زنان: مرکز سازمان فوق در برلین شرقی بود و از ایران «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» (وابسته به حزب توده) عضو آن به شمار می رفت.

در سالهای ۱۳۵۰، شهناز اعلامی (از عوامل ساواک) نماینده سازمان زنان حزب توده در

فدراسیون فوق بود. اشرف پهلوی و «سازمان زنان» درباری او نیز در مجامع این فدراسیون شرکت داشتند. پس از انقلاب اسلامی، تشکیلات زنان توده (به سرپرستی مریم فیروز) در جلسات فدراسیون شرکت می جست. «فدراسیون» فوق علیرغم وابستگی به بلوک شرق تا حدودی یک سازمان «باز» به حساب می آمد و در مجامع آن طیف ها و گرایشهای گوناگون شرکت می کردند.

۶_ فدراسیون سندیکایی جهانی (F.S.M): «فدراسیون سندیکایی جهانی» محور فعالیت تبلیغی خود را بر پایه منشوری به نام «اعلامیه جهانی حقوق سندیکایی» سازمان می داد. از سال ۱۳۲۵ سازمان کارگری حزب توده (شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران به رهبری رضا روستا) در پی سفر لوئی سایان (رهبر سندیکای معروف ت.ژ.ت در فرانسه _ وابسته به حزب کمونیست فرانسه و رهبر وقت فدراسیون سندیکایی جهانی) به تهران عضو فدراسیون فوق شد. مدتی نیز ایرج اسکندری نماینده حزب توده در این سازمان بود. (۱)

پس از انقلاب اسلامی ایران، سازمان وابسته به حزب توده موسوم به «انجمن همبستگی...» کوشید تا مناسبات خود را با سازمان فوق توسعه دهد و در برخی مجامع آن شرکت جست.

۷_ جمعیت جهانی هواداران صلح: سازمان فوق نیز از مجامع بین المللی وابسته به شوروی بود، که نقش تبلیغاتی در دفاع از سیاست های بین المللی شوروی تحت عنوان «صلح جهانی» بر عهده داشت.

در روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رییس شورای جهانی صلح در سال ۱۳۶۹ ش. رامش چاندرا (از هند) بود. «جمعیت ایرانی هواداران صلح» سازمان مشابه آن در ایران محسوب می شد.

۸- سازمان همبستگی خلقهای آسیا و آفریقا (A.P.S.O): سازمان بین المللی فوق توسط «کمیته شوروی همبستگی خلقهای آسیا و آفریقا» ایجاد شد و فعالیت آن به اجلاسها و مجامع تبلیغاتی (با مضمون ضدامپریالیستی) محدود بود و بیشتر مبین سیاست های دولتی و رسمی کشورهای سوسیالیستی به شمار می آمد. شعبه بین المللی حزب توده با این سازمان در مکاتبه بود.

ص : ۵۶۸

عکس: ۲۹

روابط بین المللی حزب توده در سال ۱۳۶۰

شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی؛ سیر فعالیت شعبه

شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی کمیته مرکزی حزب توده در اواخر فروردین ۱۳۶۱ به دستور کیانوری تشکیل شد. مسئول آن هدایت الله حاتمی بود و افراد شعبه عبارت بودند از حبیب الله فروغیان، احمدعلی رصدی، غلامحسین قائم پناه و صابر محمدزاده. قبل از تشکیل شعبه بازرسی و رسیدگی مرکزی، شعبه ای به همین نام و با همین وظیفه (حدود سال ۵۹) در کنار تشکیلات تهران تأسیس و شروع به کار کرد که به منظور بازنگری و کنترل تشکیلات تهران بود. مسئول بازرسی و رسیدگی سازمان ایالتی تهران احمدعلی رصدی بود که بعداً علاوه بر این مسئولیت، به عضویت شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی نیز درآمد.

محمدعلی عمویی عضو هیأت دبیران، نقش رابط شعبه فوق را با هیأت دبیران به عهده داشت. این شعبه در مدت یک سالی که پابرجا بود توانست به شهرستانهای مختلفی سرکشی کرده و سازمانهای حزب را بازرسی کند. شعبه مرکزی بازرسی همچنین به تأسیس شعب همنام در سازمانهای ایالتی دست زد تا اینگونه بازرسیها و رسیدگیها در خود سازمان ایالتی و رده های پائین تر انجام شود. در این رابطه حزب موفقیت چندانی به دست نیاورد و وظیفه این گونه بازرسیها در شهرستانها، به خود شعبه مرکزی واگذار گردید. شیوه برخورد با سازمانهای ایالتی به این صورت بود که ابتدا نماینده شعبه مرکزی در جلسات کمیته ایالتی شرکت می جست و پس از درخواست از کمیته ایالتی در جلسات رده های پائین حضور به هم می رساند و مسایل مطروحه در این نشستها را که به روال طبیعی آن طی می شد جمع بندی و به مرکز انتقال می داد. نتیجه این گزارش به شعبه تشکیلات کل و خلاصه آن به هیأت دبیران ارسال می گردید. در این گزارشها انحرافات سیاسی و ایدئولوژیک و نقائص سازمانی هر واحد حزبی به صورت مبسوط بررسی و برای رفع آنها پیشنهاداتی ارائه می شد.

وظایف شعبه

۱_ رسیدگی به تخلفات و حل اختلافات در درون حزب، که شامل اختلافات بین اعضا و مسئولین سازمانهای مختلف حزبی با یکدیگر و شکایاتی که از بدنه تشکیلات در زمینه های مختلف (سازمانی، سیاسی، اجتماعی، ایدئولوژیک و حتی مسایل خصوصی و خانوادگی) به کمیته مرکزی می رسید.

۲_ نظارت بر حسن اجرای دستورات تشکیلاتی از بالا تا پائین ترین حلقه های حزبی.

۳_ نظارت بر نحوه دریافت نشریات حزبی از مرکز و نحوه تکثیر و توزیع آنها در محل تا رسیدن این نشریات به دست اعضا.

۴_ رسیدگی به چگونگی دریافت حق عضویتها و بازرسی کلی از وضعیت امور مالی (جزئیات مسایل مالی را شعبه مرکزی مالی رسیدگی می نمود).

اعضای شعبه «بازرسی و رسیدگی» به جز سازمان مخفی و شعبه اطلاعات در کلیه امور حزب، حق بررسی و دخالت مستقیم داشتند.

عکس: ۳۰

نمودار شعبه بازرسی و رسیدگی

زندگی نامه اعضای شعبه بازرسی و رسیدگی

سرهنگ هدایت الله حاتمی

وی که اهل یزد بود در سال ۱۳۲۲ به حزب توده پیوست و در غائله آذربایجان عضو «ارتش ملی آذربایجان» و پس از شکست فرقه با درجه سرهنگی به شوروی پناهنده شد. حاتمی قریب سی سال در فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی به کار پرداخت و در سال ۱۳۵۶ به آلمان شرقی رفته و عضو هیأت تحریریه روزنامه مردم شد و پس از انتقال به ایران در همان ارگان به کار پرداخت. وی در پلنوم هفدهم به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شد و پس از تشکیل شعبه بازرسی و رسیدگی، به عنوان مسئول این شعبه تعیین گردید. در دورانی که حاتمی در باکو زندگی می کرد با رهبری فرقه دمکرات آذربایجان روابط خوبی نداشت و آنها نیز به وی توجهی نمی کردند و او جزء ناراضیها قلمداد می شد و به وی مسئولیتی محول نمی گردید. زمانی که رهبری حزب توده اقدام به انتقال نامبرده به آلمان شرقی کرد، رهبری فرقه دمکرات (غلام یحیی دانشیان) با انتقال او مخالفت نمود.

او از مهمترین عناصر اطلاعاتی شوروی در ایران محسوب می شد. وی قبلاً افسر ارتش و عضو سازمان افسری حزب توده بود که پس از شکست غائله آذربایجان به اتحاد شوروی گریخت و به مدت ۹ سال در باکو اقامت نمود و بعد از آن برای تحصیل در انستیتوی فلسفه شرق دور به مسکو رفت و دکترای خود را از این مؤسسه دریافت داشت. پس از مدتی فلسفه را رها کرد و تا پیروزی انقلاب اسلامی به تدریس زبان فارسی در دانشگاه مسکو مشغول شد. او در این دوره ۱۲ ساله عضو کمیته مرکزی حزب توده بود و در دوران تدریس زبان فارسی، بسیاری از عوامل مارکسیست افغانستان و مأمورین اطلاعاتی شوروی دانشجوی او بودند. در نیمه سال ۱۳۶۱، برای حفظ اسرار مهم کا.گ.ب توسط رابط شوروی به فروغیان و کیانوری دستور خروج از ایران داده شد. فروغیان به خارج گریخت ولی کیانوری موفق نشد.

احمدعلی رصدی

در سال ۱۳۱۵ از دانشکده افسری تهران در رشته توپخانه فارغ التحصیل شد و در سال ۱۳۲۳ به حزب توده پیوست. در جریان غائله آذربایجان به شوروی گریخت و مدت ۲۸ سال در باکو اقامت گزید. سپس به مسکو رفته و به درخواست حزب کمونیست چین و موافقت کمیته مرکزی حزب توده به چین مسافرت کرد و در بخش فارسی رادیو پکن به کار پرداخت. پس از بروز اختلاف بین شوروی و چین، چینی ها مؤدبانه عذر او و سایر ایرانیان مقیم پکن را خواستند. رصدی به مسکو بازگشت و در انستیتوی اقتصاد جهانی به تحصیل ادامه داد و دکترای خود را در رشته اقتصاد گرفت. رصدی در پلنوم چهارم (۱۳۳۶) به عضویت مشاور کمیته مرکزی و در پلنوم هفتم (۱۳۳۹) به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شد. رصدی در سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئول مهاجرین ایرانی در شوروی بود و پس از مراجعت به ایران به اتفاق فروغیان در شرکت «مشاوران صنعتی نایب انترنشنال» که در تبریز توسط دو مهندس آذربایجانی تشکیل شده بود به کار بازرگانی و واردات کالا _ عمدتاً از کشورهای اروپای شرقی _ پرداخت. این شرکت یکی از مهمترین مراکز جاسوسی حزب توده بود. پس از انقلاب اسلامی، رصدی در دو دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی شهر لنگرود به عنوان کاندیدای حزب توده شرکت کرد. آخرین مسئولیت او در حزب، سرپرستی شعبه بازرسی و رسیدگی سازمان ایالتی تهران بود.

در سال ۱۳۲۴ زمانی که دانشجوی افسری بود به عضویت حزب توده درآمد و در سال ۱۳۲۹ از ناحیه رود ارس به شوروی گریخت. او پس از ۶ ماه بازداشت در زندان باکو به توصیه غلام یحیی دانشیان و عبدالصمد کامبخش از زندان آزاد گردید. پس از آزادی، از طرف سازمان اطلاعاتی شوروی با قائم پناه تماس گرفته شد و برای همکاری به آن سازمان جلب شد. او مأمور بود که هرگونه مخالفت با شوروی را در درون حزب به مقامات کا.گ.ب گزارش کند. در آلمان شرقی عضو هیأت تحریریه نامه مردم بود. پس از انقلاب اسلامی در پلنوم هفدهم به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شد.

صابر محمدزاده

در دوران پهلوی به همراه آصف رزم دیده حین کار در چاپخانه مخفی حزب دستگیر شدند و بیش از ده سال در زندان بود. پس از انقلاب اسلامی، ابتدا عضو کمیته ایالتی تهران و سپس به عضویت شعبه بازرسی گمارده شد. از اول سال ۱۳۵۹ همراه کی منش و قربانی نژاد برای درمان به شوروی رفت و پس از بازگشت در پلنوم هفدهم حزب به عضویت کمیته مرکزی و عضو شعبه بازرسی و رسیدگی (به عنوان مسئول شهرستان شعبه) انتخاب گردید. محمدزاده در طول یکسال فعالیت خود در شعبه بازرسی از سازمانهای حزب در مازندران، همدان، اراک، قم، خرم آباد، بروجرد، اصفهان، شهرکرد، شیراز، بوشهر، بندرعباس، گرگان، کرمان، خراسان و گیلان بازرسی کرد.

از پنج عضو شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی، چهار نفر آنان (هدایت الله حاتمی، غلامحسین قائم پناه، احمدعلی رصدی، صابر محمدزاده) دستگیر و حبیب الله فروغیان به خارج از کشور گریخت. با توجه به زندگی نامه اعضای شعبه بازرسی و رسیدگی و اعترافات آنان، روشن می شود که علت تأسیس این شعبه در اوایل سال ۱۳۶۱ تأمین نظارت دقیق سازمان اطلاعاتی شوروی (کا.گ.ب) به ویژه از طریق فروغیان بر سازمانهای حزب توده بود. در واقع می توان این شعبه را «چشم و گوش» کا.گ.ب در درون حزب توده ارزیابی کرد. در این رابطه باید توجه داشت که سال ۱۳۶۱ سال درگیریهای شدید پنهانی حزب توده با نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران بود و حجم شدید فعالیتها قاعدتاً نباید مجالی برای تأسیس یک نهاد تشریفاتی به نام بازرسی می داد. حال آن که شعبه بازرسی چنین نهادی نبود و در شرایط سال ۱۳۶۱ دارای کارکرد قوی ضداطلاعاتی بود و وجود آن از نظر حزب ضروری تشخیص داده شد.

شعبه مرکزی کارگری

در مارکسیسم، «طبقه کارگر» جای ویژه ای دارد و «کارگرستانی» محور اصلی تبلیغات احزاب کمونیست را تشکیل می دهد. بر اساس ایدئولوژی مارکسیستی _ لنینیستی، احزاب کمونیست خود را «پیشاهنگ طبقه کارگر» می دانند و مدعیند که به نمایندگی کارگران و به مثابه «پیشتاز انقلابی» آنان عمل می کنند و هدفشان به حکومت رساندن «طبقه کارگر» است. هدف این تبلیغات و سنگ کارگران را به سینه زدن روشن است. کمونیستها، کارگران را، به دلیل حساسیت نقش اجتماعی شان در به حرکت در آوردن چرخهای صنعت و نیز به دلیل استثمار و ستم وحشیانه ای که در جوامع سرمایه داری بر آنان می رود، بهترین آماج برای اهداف خود تشخیص دادند و می کوشیدند تا با این شعارهای عوامفریبانه در میان این بخش مستضعف جامعه برای خود پایگاهی بیابند، تا حداقل بتوانند توجهی برای «نماینده گی طبقه کارگر» _ که به نام آن مشی توطئه گرانه خود را پیش می بردند _ داشته باشند. در مورد حزب توده نیز چنین بود. حزب توده خود را «حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران» می خواند و طی حیات خود همواره می کوشید تا سنگ کارگران را به سینه زند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، کمیته مرکزی حزب توده، برای کار در میان کارگران و تلاش برای جذب آنها به صفوف خود و نیز برای سوءاستفاده از مسایل جاری کارگری کشور و تنظیم مشی سیاسی، تبلیغاتی، ایجاد بحران در کشور، نفاق افکنی در میان مسئولین و بالاخره اجرای طرح براندازی خرنده خود (مسخ انقلاب) به تشکیل یک ارگان تخصصی ویژه، در جنب خود پرداخته بود. این ارگان «شعبه مرکزی کارگری» نام داشت.

تاریخچه فعالیت های کارگری حزب توده

دکتر حسین جودت، عضو قدیمی رهبری حزب توده، سابقه تاریخی شعبه مرکزی کارگری را از بدو تأسیس حزب توده، چنین شرح می دهد:

پس از تأسیس حزب در سال ۱۳۲۰، در ۱۳۲۱ تصمیم می گیرند که یک شعبه امور سندیکائی به وجود آورند. وظیفه این شعبه متشکل کردن کارگران کارخانه ها و حرفه ها در اتحادیه های کارگری بود. رضا روستا مسئولیت این شعبه را به عهده می گیرد و نام شعبه را می گذارد شورای مرکزی اتحادیه های کارگران، ولی هنوز به جز یکی دو هسته کوچک اتحادیه ای به وجود نیامده بود. تا پایان ۱۳۲۱ چند اتحادیه ساختمانی (کارگران ساختمان دادگستری و دارایی، کارگران کوره پزخانه ها و نجارها) و غیره پس از اعتصابهایی که برای اضافه دستمزد و بهبود شرایط کار

تشکیل می دهند، کمیته اعتصاب را به عنوان هیأت عامله اتحادیه کارگران کاخ دادگستری و غیره معین کرده اتحادیه را تشکیل می دهند. تعداد این اتحادیه ها رو به افزایش می نهد ولی در کارخانه ها پیشرفتی از لحاظ تشکیل اتحادیه نصیب شورای مرکزی نمی شود. افراد دیگر نیز غیر از حزب توده به تشکیل اتحادیه های کارگری دست زده اند که مهمترین آنها عبارت است از گروه یوسف افتخاری، دکتر جاوید، گروهی نیز در راه آهن به عنوان کانون لکوموتیورانان راه آهن متشکل شده بودند، گروه یوسف افتخاری نسبتاً زود به فعالیت پرداخته بود و چون از طرف دولت وقت به عنوان رقیب حزب توده پشتیبانی می شد در مازندران و آذربایجان (تبریز) و تهران اتحادیه هایی به وجود آورده بود و با دادن شعارهای تند توانسته بود در میان کارگران نفوذی پیدا کند. در اصفهان نیز به طور خودجوش کارگران اتحادیه هایی به وجود آورده بودند، فداکار وکیل دادگستری در اتحادیه های اصفهان نفوذ داشت و توانسته بود به کمک آنها به وکالت دوره چهاردهم مجلس انتخاب شود. در جنوب یعنی در مناطق نفت خیز خوزستان و آبادان و در نقاط دیگر ایران هنوز جنبش کارگران چندان نظامی نگرفته بود.

در این دوران سیاست کارگری حزب این بود که به تشکل کارگران در اتحادیه ها پردازد، برای تصویب قانون کار و بیمه ها و تأمین اجتماعی تلاش کند. ضمناً بکوشد تمام اتحادیه ها را متمرکز ساخته و مرکز واحد سندیکایی کشور را به وجود آورد. در آغاز کار موفقیتی به دست نمی آورد. ولی پس از شکست نازیها در استالینگراد پیشرفتهایی که شورویها در عرصه جنگ به دست آوردند توجه کارگران به شورای مرکزی اتحادیه های کارگران بیشتر شد و اقدامات حزب برای متمرکز ساختن اتحادیه های کارگری به نتیجه رسید. گروه یوسف افتخاری جدای از خود یوسف افتخاری و گروه دکتر جاوید در روز اول ماه مه - ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۳- با شورای مرکزی متحد شده، شورای مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان ایران را به وجود آوردند. کانون لکوموتیورانان نیز به شورای متحده پیوست. چندی نگذشت - یعنی در جریان تابستان ۱۳۲۳- [که] اتحادیه های کارگران کارخانه های اصفهان نیز به شورای متحده پیوستند. بدین سان مرکز واحد سندیکایی با نیروی قابل توجهی در ایران پدید آمد. در عین حال تا حدود زیادی رهبری حزب نسبت به شورای متحده تضعیف شد. شورای متحده مرکزی می کوشید کارگران رشته های مختلف را متشکل سازد. شعارها عبارت بودند از: به

رسمیت شناختن اتحادیه های کارگری، تصویب قانون کار، قانون بیمه ها و تأمین اجتماعی، بهبود شرایط کار. ضمناً از آنجا که هنوز جنگ ادامه داشت و راه آهن و تعدادی از کارخانه ها برای جبهه (شورویها) کار می کردند کوشش شورای متحده آن بود که اختلافات کارگر و کارفرما را از طریق مذاکره حل کند تا کار به اعتصاب و تعطیل نکشد. این سیاست تا پایان جنگ (اردیبهشت ماه ۱۳۲۴) ادامه داشت. پس از آن دیگر مسئله عدم توسل به اعتصاب کنار گذاشته شد اما از سوی دیگر، دستگاه حاکمه علیه سازمانهای کارگری و حزب توده ایران دست به تعرض زد. مراکز کارگری در اصفهان مورد حمله قرار گرفت، در تهران کلوب حزب و شورای متحده مرکزی بسته شد و در مناطق نفت خیز جنوب هم فعالیت حزب کماکان به طور پنهانی ادامه داشت. از اتحادیه های کارگری هم خبری نبود. پس از اقدام مسلحانه فرقه دمکرات آذربایجان و برکنار شدن پیاپی حکومت های صدرالاشراف و حکیمی و تشکیل حکومت اول قوام (آخر ۱۳۲۴) حزب و اتحادیه های کارگری آزاد شدند و دست به فعالیت دامنه داری در سراسر ایران زدند. این فعالیت فقط ۸-۷ ماه طول کشید. در فروردین ماه ۱۳۲۵ نخستین اعتصابهای کارگران نفت جنوب و قبل از آن کارگران نفت کرمانشاه به وقوع پیوست. در اول ماه مه ۱۳۲۵ به یکباره اتحادیه های کارگران نفت خوزستان تشکیل شدند و پیوستگی خود را به «شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان ایران» اعلام داشتند. شورای متحده نیروی شگرفی کسب کرد. و در سراسر ایران کارخانه ها اتحادیه های خود را تشکیل داده و به شورا می پیوستند. در اول ماه مه ۱۳۲۵ به مناسبت روز کارگر در حدود ۷۰۰ هزار نفر در راه پیمائیه شرکت کردند و تعداد اعضای اتحادیه های وابسته به شورا به ۴۰۰ هزار نفر رسید. حکومت قوام قانون کار را به شکل تصویب نامه تصویب و ابلاغ کرد و وزارت کار را تشکیل داد و اجرای قانون را به این وزارت واگذار کرد. شورای عالی کار تشکیل شد و نمایندگان شورای متحده مرکزی به عنوان نماینده کارگران در آن شرکت کردند. از طرف کارفرمایان نیز چند نفر کارفرمای خصوصی و نماینده شرکت نفت و شرکت شیلات و چند تن کارشناس از طرف دولت در شورای کار شرکت می کردند تا آئین نامه های قانون کار را به تصویب برسانند و ضمناً درباره حداقل دستمزد و غیره تصمیم بگیرند. در این دوران حزب می کوشید در این زمینه ها نتایج مثبتی به دست آورد. ولی چنانکه معلوم بود با کارشکنیهای عوامل

حکومت به نفع انگلیس، کار حزب و شورای متحده به نشیب افتاد. و دیگر کوچکترین موفقیتی حاصل نمی کرد. با رسیدن ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و فرار گردانندگان فرقه دمکرات آذربایجان به شوروی، حمله به سازمانهای حزب و اتحادیه های وابسته به شورای متحده که در واقع از تیرماه ۱۳۲۵ آغاز شده بود تشدید شد و به سرعت به انحلال این سازمانها انجامید. در اواخر سال ۱۳۲۵ از اتحادیه ها در سراسر ایران به جز تهران اثری نمانده بود و دولت قوام به تشکیل اتحادیه های دولتی (امکا) دست زده بود. با این وجود شورای متحده هنوز در تهران دفتری داشت که در آن عده ای از کارگران اخراج شده از کارخانه ها جمع می شدند (بی آنکه بتوانند کاری انجام دهند). این دفتر چنین سیاستی در پیش گرفته بود که تشکیل اتحادیه های مستقل (غیر وابسته به دولت، کارفرما و حزب) را تشویق کند. در این زمینه هم با حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و تیراندازی به شاه، کار تعطیل شد. شورای متحده مرکزی به همراه حزب غیرقانونی اعلام شد و فعالین آن بازداشت و زندانی شدند. دستاوردهای کارگران از لحاظ قانون کار و غیره از میان رفت. بدینسان جنبش سندیکایی که با تکیه به نیروی یگانه گسترش یافته بود و صرفاً برای به دست آوردن برخی مزایای مادی (اقتصادی) فعالیت می کرد با نخستین یورش حاکمیت آن زمان فروکش کرد و اثری بر جای نهاد.

پس از بهمن ۱۳۲۷ از جنبش سندیکایی اثری نماند ولی مسایل کارگری نمی توانست همچنان لاینحل باقی بماند. وضع زندگی کارگران روزبه روز بدتر می شد، بیکاری هم روز به روز افزایش می یافت. بدینسان جنبش خودجوش کارگران به همراه جنبش ضداستعماری برای ملی کردن صنعت نفت آغاز گشت. نخستین اعتصاب کارگری در کارخانه های شاهی به وقوع پیوست و پس از آن جنبش کارگری رو به گسترش نهاد. از جمله اعتصابه های بزرگ این دوره می توان اعتصاب کارگران نفت خوزستان را که از بندر ماهشهر آغاز گشت و سپس به آبادان و نقاط دیگر سرایت کرد نام برد. در این اعتصاب که کارگران برای گرفتن حق خود (در حدود قانون کار) در شرکت نفت به پاخاسته بودند عده ای کشته شدند ولی ضربتی به شرکت نفت زدند. این اعتصابه های خودجوش مورد پشتیبانی حزب بود. پس از اعلام ملی شدن صنعت نفت به جای همکاری و هماهنگی کارگران با دولت مصدق به تحریک حزب، اعتصابهایی در نقاط دیگر ایران به ویژه تهران به وقوع پیوست. یعنی در دورانی که توجه همه کارگران و زحمتکشانشان

ایران باید به سوی دشمن اساسی (امپریالیسم بیگانه) باشد و برای دولت مصدق گرفتاریهای دیگر به وجود نیارد، حزب کوچکترین اقدامی برای جلوگیری از این اعتصابهای نابهنگام به عمل نمی آورد و عملاً آنها را تشویق می کرد. این سیاست غلط حزب از سیاست خائنانه آن در مورد ملی شدن صنعت نفت نمی تواند جدا باشد. حزب هیچگونه کوششی در آغاز برای تشریح اهمیت ملی شدن صنعت نفت به عمل نیارد بلکه آن را تخطئه کرد، سپس هنگامی که به اشتباه خیانت آمیز خود پی برد با پیگیری لازم به جریان آن اقدام نکرد و لذا هنگامی که ۲۸ مرداد پیش آمد اقدام مؤثری نتوانست به عمل آورد.

بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حزب توده و جریان سندیکایی به کلی سرکوب شد و فعالین حزب و اتحادیه ها گرفتار شده، عده زیادی از آنان تسلیم رژیم شدند و بدین سان شورای متحده مرکزی را برای همیشه دفن کردند. حزب در خارج از ایران به افشای سیاست ضدکارگری رژیم شاه می پرداخت و از طریق روزنامه و رادیو پیک ایران از اعتصابهای خودجوش کارگران و خواستههای آنان دفاع می کرد. شعار عمده عبارت بود از اجرای قانون کار و اصلاح آن، تشویق کارگران به شرکت در سندیکاهای موجود و کوشش برای تغییر رهبری سندیکاهای تحت نفوذ ساواک در جایی که اعتصابهای حق طلبانه کارگران به خاک و خون کشیده می شد. رهبری ساواک در سندیکاها به جای دفاع از کارگران، اعتصاب آنان را غیرقانونی اعلام می کرد. تشویق کارگران به شرکت در این سازمانهای دولت ساخته به نتیجه ای نمی رسید. کارگران فقط به زور سرنیزه حق عضویت می پرداختند یا در سندیکاها شرکت می کردند. دولت هم برای آنکه در برابر خارجیها نشان دهد که آزادیهای سندیکائی را مراعات می کند نمی خواست کارگران واقعاً متشکل شوند فقط ظاهرسازی می کرد. هویدا وقتی از وجود ۹۰۰ سندیکا صحبت می کرد در واقع رقم پوچی را ارایه می نمود. (۱)

کارکردها و فعالیتهای شعبه مرکزی کارگری پس از انقلاب اسلامی

با پیروزی انقلاب اسلامی، حزب توده با بهره گیری از مجرب ترین کادرهای خود (دکتر حسین جودت، مهدی کیهان، محمود سیدروغنی، آصف رزم دیده) به تشکیل «شعبه مرکزی

کارگری» دست زد.

مسئول کل شعبه کارگری در هیأت دبیران حزب، فرج الله میزانی (جوانشیر) و مسئول شعبه مهدی کیهان، عضو کمیته مرکزی بود.

شعبه مرکزی کارگری کمیته مرکزی حزب توده با بهره گیری از نیروی کارگری حزب به فعالیت پرداخت. در رأس برنامه های این شعبه نفوذ در تشکلهای کارگری و زیر کنترل بردن این تشکلهای و تغذیه فکری و برنامه های آنها در راستای اهداف حزب و در نتیجه، جذب و جلب کارگران به سوی برنامه و خط مشی حزب و استفاده از این نیرو به سود آن، قرار داشت. همسو و همگام با این حرکت، حزب برای کشاندن تشکلهای بزرگ و محوری کارگران (مانند: سندیکاها، اتحادیه ها، شوراها و انجمن های اسلامی) به سوی برنامه ها و اهداف خود به سازماندهی اشکال مختلف ارتباطی دست زد.

سیاست حزب در جذب نیرو و تبلیغ مشی صنفی حزب برای کارگران، تابع شرایط مختلف زمانی بود. در سالهای ۱۳۵۹-۱۳۵۸ اشکال علنی و گسترده تبلیغ، مانند چاپ پوستر و تراکت، پخش اعلامیه، نصب نمایشگاه، نمایش فیلم و تئاتر، نصب و فروش روزنامه اتحاد و مردم در محیطهای کارگری به کار گرفته می شد. در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰، که جنبش اعتراض مردم علیه خرابکاری گروهک ها به اوج رسیده بود، حزب توده نیز در روش تبلیغ مواضع و جذب نیرو تجدیدنظر کرد و آن را به سمت تبلیغ شفاهی در میان کارگران تحت لوای دفاع از خط امام و برجسته کردن یک بعدی آن دسته از نظرات شخصیتهای جمهوری اسلامی که به شکلی در راستای اهداف سیاسی تبلیغی حزب قرار داشت و استفاده مواضع و عملکرد خود به این نظرات، سوق داد.

سازمانی که حزب به عنوان پوشش فعالیتهای خود در مراکز کارگری پدید آورده بود و یکی از سازمانهای جنبی حزب توده محسوب می شد، «انجمن همبستگی کارگران و زحمتکشان ایران» نام داشت. این انجمن به اصطلاح صنفی بازوی تشکیلاتی حزب توده در محیط های کارگری به شمار می رفت. کوشش حزب برای جذب کلیه تشکلهای کارگری و متمرکز کردن آنها تحت لوای این انجمن، بخش عمده ای از فعالیتهای شعبه مرکزی کارگری را در برمی گرفت. البته پس از مطرح شدن شوراها و اسلامی از طرف نیروهای مسلمان در محیطهای کارگری عملاً، گرایش به فعالیت سندیکایی از بین رفت و انجمن همبستگی تنها در بعضی از کارخانه های تهران و تبریز توانست رشد محدودی داشته باشد.

محورهای عمده تبلیغی که حزب توده به عنوان اهرم حضور و فشار در مجامع

کارگری در دست داشت و پوشش های مختلف مطرح می نمود همان معضلاتی بود که پس از انقلاب، جامعه کارگری ایران با آن دست به گریبان بود: تعویض مدیریت یا هیأت مدیره بخش خصوصی، افزایش دستمزدها، پرداخت اضافه کاریها، تقلیل ساعات کار، تأکید بر بهداشت محیط کار، حق مسکن، انتخاب سرپرستان جدید، مسئله وام مسکن، صندوق اعتباری تعاونی و سندیکاهای کارگری، تعطیلات پنج شنبه ها، پاداش، سود، حواله، سهمیه و ... حزب توده با طرح و دفاع از این خواسته ها حداعلای بهره برداری را در جهت جا انداختن خود به عنوان سازمان مدافع کارگران داشت. حزب توده به موازات به کارگیری این ترفندهای تبلیغی، قانون کار پیشنهادی ارائه می نمود و با سیاستهای کارگری نظام جمهوری اسلامی مقابله می کرد، تا در کوتاه مدت دلسردی و زدگی کارگران را از این سیاست پدید سازد و در نهایت زمینه اعتراضات و اعتصابات کارگری را فراهم آورد.

حزب توده در راه تحقق این اهداف که برای یک حزب مارکسیستی، علاوه بر جنبه سیاسی دارای بعد استراتژیک است، با انتخاب مجرب ترین کادرهای تشکیلاتی و گسترش هر چه وسیعتر فعالیت شعبه کارگری، سرمایه گذاری وسیعی کرد؛ تا بدانجا که اکثر حوزه های حزبی دارای مسئول امور کارگری بودند و این مسئولین به نحوی با شعبه مرکزی کارگری، از طریق دواير اصلی یا جنبی، مرتبط بودند. از این زاویه فعالیت شعبه مرکزی را می توان گسترده ترین فعالیت شعبه مرکزی حزب دانست.

ساختار شعبه

اشاره

برای تحقق هدفهای ذکر شده و به منظور برخورد فراگیر با همه محیطهای کارگری، تدارکات سازمانی بر اساس تجمع صنفی که از لحاظ نوع کار به هم نزدیک بودند اتخاذ گردید. بر این اساس کار شعبه به دواير اصلی: خدمات، صنوف، ساختمانی، کشاورزی و صنایع تقسیم شد.

علاوه بر دواير اصلی فوق، دواير جنبی نیز برای تغذیه فعالیت های عملی، صنفی و ایدئولوژیک شعبه تأسیس گردید. این دواير عبارت بودند از: کمیسیون بررسی قانون کار، انجمن همبستگی کارگران، هیأت تحلیل گران، اجلاس هماهنگی با «اکثریت»، فراکسیون «خانه کارگر»، ارتباط با شعبه مرکزی پژوهش، امور شعب کارگری شهرستانها، امور شعبه کارگری تهران، دایره نفت، دایره کارگری جوانان، دایره کارگری زنان، دایره آموزش، دایره تبلیغات، دایره روزنامه اتحاد، دبیرخانه و امور مالی آرشیو، کانون صنفی فرهنگیان و سندیکای هنرمندان.

۱_ دواير اصلي

دواير اصلي و موضوعي، در حقيقت ناشي از تقسيم كار تخصصي در شعبه مركزي كارگري بود، كه موضوع كار را در ۵ دسته خدمات، صنوف، ساختماني و كشاورزي و صنايع تفكيك مي كرد و براي هر گروه كار تخصصي يك مسئول، يك نفر تحليل گر و دو نفر به عنوان مشاور (مشاورين تا ۵ نفر قابل گسترش بودند) در نظر گرفته شده بود.

دايره صنايع

اين دايره با مسئوليت محمود روغني و شركت يك نفر تحليل گر مسایل صنعتي، مسئول حزبي ناحيه كرج، مسئول حزبي شهر ري، مسئول شعبه كارگري سازمان ايالتي تهران و يك نفر از سازمان «اكثريت» تشكيل مي شد. مسایل مورد بحث اين دايره، گرايش كلي شعبه كارگري حزب مبني بر شكل دهی و نفوذ در تشكلهای كارگري، جمع بندي اخبار و گزارشات و تحليلهای مختلف كه از طريق اعضا و هواداران حزبي مشاغل در صنايع سراسر كشور به شعبه ارسال مي شد و همچنين تهيه آرشيو از مطالب رسیده به دايره، ارائه رهنمودهای تشكیلاتي بر اساس وقایع و مسایل در گير در كارخانه ها و مراکز صنعتي به اعضا و هواداران حزب جهت تعيين خط برخورد هماهنگ بود.

رشته هایی كه دايره صنايع در آنها فعاليت مي كرد عبارت بود از:

۱_ ذوب فلزات

۲_ صنايع نساجی

۳_ خودروسازيها

۴_ صنايع نفت و پتروشيمي

۵_ صنايع سنگين

۶_ كارخانجات سيمان و ساير رشته های صنعتي

محورهای اصلي كه دايره صنايع بر روی آن كار مي كرد عبارت بود از:

۱_ قانون كار (بيمه تأمین اجتماعي، طبقه بندي مشاغل، دستمزد و ...)

۲_ تعاونیهای كارگري

۳_ بررسي شرايط كار و زندگي جوانان كارگر

۴_ بررسی شرایط کار و زندگی زنان کارگر

۵_ تشکلهای کارگری سندیکا، شوراهای اسلامی، انجمن های اسلامی

۶_ ورزش کارگران

دایره خدمات

مسئولیت این دایره با زارع بود و بقیه اعضای شرکت کننده عبارت بودند از یک نفر نفوذی حزب در شورای برق منطقه ای، یک نفر از کانون صنفی فرهنگیان و یک نفر از اتحادیه بانکها. وظیفه اصلی این دایره بررسی شرایط کار و زندگی بخش خدماتی سراسر کشور و ارائه رهنمودهای لازم جهت ایجاد تشکلهای کارگری، از طریق ایجاد فراکسیونها و کمیسیونهای صنفی، که نمونه آن را می توان «کانون صنفی فرهنگیان» و «اتحادیه بانکها» در تهران نام برد.

جمع بندی اخبار و گزارشات رسیده از اعضای حزبی شاغل در بخش خدمات و بررسی و ارائه تحلیل بر اساس مطالب رسیده جهت ارسال به روزنامه مردم و نشریه اتحاد و طرح در شعبه مرکزی کارگری نیز از وظایف این دایره بود. موضوع کلی فعالیت این دایره همانند دایره صنایع با سمت گیری خدماتی تعیین شده بود.

رشته هایی که دایره خدمات بر روی آن فعالیت داشت عبارت بود از:

۱_ کارکنان بانکها ۴_ کارکنان، کارمندان و پزشکان بیمارستانها

۲_ کارکنان هتلها ۵_ کارکنان رستورانها

۳_ فرهنگیان

دایره صنوف

مسئولیت این دایره با هوشنگ بود و اعضای شرکت کننده عبارت بودند از: یک نفر عضو سندیکای صنف فلز کار مکانیک، یک نفر از سندیکای سنگبرها و یک نفر از سندیکای بافندگان سوزنی.

وظیفه اصلی این دایره عبارت بود از: بررسی شرایط کار و زندگی صنوف رشته های مختلف در سراسر کشور و ارائه رهنمودهای لازم در جهت هدفهای شعبه مرکزی به اعضا و هواداران حزبی در صنوف مختلف از طریق سازمانهای تشکیلاتی، همچنین تهیه تحلیل و گزارش از صنوف مختلف بر اساس جمع بندی مطالب رسیده و ارائه آن به شعبه.

رشته های فعالیت دایره صنوف عبارت بود از:

۱_ درود گریها ۴_ خیاطی ها

۲_ بافندگان سوزنی ۵_ فلزکاران مکانیک

۳_ خبازها

دایره ساختمانی

مسئولیت این دایره با محمد کاظمی بود و در آن یک نفر از سندیکای کارکنان ساختمانی، یک نفر مشاور در امور ساختمانی و یک نفر تحلیل گر مسایل ساختمانی شرکت می کردند. وظیفه اصلی این دایره عبارت بود از: بررسی شرایط کار و زندگی کارگران شاغل در رشته ساختمان، شناخت فصل کار، ساعات کار و مسایل و مشکلات آنها، ارائه رهنمودهای لازم جهت تشکل این بخش از کارگران و تنظیم برنامه زمان بندی شده در این رابطه و جمع بندی گزارشات و اخبار رسیده توسط اعضا و هواداران و ارائه آن به صورت تحلیل یا گزارش و خبر به شعبه و روزنامه های مردم و اتحاد.

رشته های فعالیت دایره ساختمانی عبارت بود از:

۱_ کارگران کوره پزخانه

۲_ کارگران آزاد ساختمانی ۴_ کارگران آرماتوربند، بتن ریز، گچ کار و جوشکار

۵_ کارگران شرکتهای ساختمانی.

۳_ کارگران نقاش ساختمانی

دایره کشاورزی

مسئولیت این دایره به دکتر ملکه محمدی، که عضو شعبه مرکزی دهقانی نیز بود، محول شده بود و موضوع اصلی آن بررسی شرایط کار و زندگی کارگران بخش کشاورزی بود. این دایره به علت کمبود نیرو عملاً تشکیل نشد، ولی قرار بود با بهره گیری از تجارب شعبه مرکزی دهقانی و جذب و انتقال چند نفر از این شعبه به شعبه کارگری این دایره فعال گردد. رشته های تعیین شده جهت فعالیت دایره کشاورزی عبارت بود از:

۱_ مرغداری ها ۳_ کارگران فصلی کشاورزی

۲_ ماهیگیران و صیادان ۴_ کارگران فنی کشت و صنعت ها

۲_ دواير جنبی

دواير جنبی شعبه مرکزی کارگری به دو دسته کلی تقسیم می شد: دسته اول دوايري که برای تقویت بنیه صنفی و تغذیه فکری دواير اصلی تشکیل شده بود؛ دسته دوم دوايري که نتیجه کار دواير اصلی را مورد بهره برداری قرار می داد.

کمیسیون بررسی قانون کار

این کمیسیون بعد از تشکیل شعبه کارگری، در سالهای ۵۸-۵۹ برای پاسخگویی به

مشکلات اعضا و هواداران در مورد قانون کار و اساساً برای تدوین قانون کار پیشنهادی به منظور نشان دادن «نقش پیشاهنگ» حزب در محیطهای کارگری تشکیل شد. این کمیسیون پس از طرح پیش نویس قانون کار دولت، کارشناسی آن را آغاز کرد تا بتواند انتقادات بیشتری در جهت اهداف حزب به طرح قانون کار وارد سازد. چند تن از اعضای حزب که کارمند شاغل و بازنشسته وزارت کار بودند به سرپرستی آصف رزم دیده در این کمیسیون فعالیت می کردند.

انجمن همبستگی کارگران

این جمعیت با هدف جمع آوری و تشکل سندیکاها و کارگران شروع به فعالیت کرد. حسین نعمتی مسئول یکی از سندیکاها ساختمانی به عنوان سرپرست انجمن همبستگی در شعبه مرکزی کارگری شرکت می کرد. انجمن همبستگی کارگران تا قبل از ضربه توانست رهبری و هدایت سندیکای سنگبریها، بلورسازیهها و دباغیهای ناحیه ری را به دست گیرد و همچنین جلسات هماهنگی با سندیکاها بافنده سوزنی، خیاط، کفاش و قناد داشته باشد. در ناحیه غرب تهران نیز با اتحادیه بانکها ارتباطاتی وجود داشت.

هیأت تحلیل گران

این هیأت با شرکت تحلیل گران هر دایره اصلی به مسئولیت مهدی کیهان تشکیل جلسه می داد. در رأس برنامه های این هیأت، بررسی و جمع بندی آخرین تحلیل هر دایره و گردآوری اخبار و اطلاعات بود. مهم ترین تحلیل ها و اطلاعات برای هیأت دبیران حزب ارسال می شد. هیأت فوق همچنین بر اساس گزارش های کلیه دوایر، بولتن کارگری تهیه می نمود که در سطح شعبه مرکزی کارگری و مسئولین سازمان حزبی توزیع می شد.

اجلاس هماهنگی با سازمان اکثریت

این جلسه به مسئولیت مهدی کیهان و با شرکت آصف رزم دیده و محمود روغنی از طرف حزب و دو تن از مسئولین سازمان «اکثریت» تشکیل می شد. در رأس فعالیتهای این اجلاس، تصویب رهنمودها و تحلیل های مشترک دو سازمان در زمینه مسایل کارگری بود. از آنجا که «اکثریت» در دوایر اصلی شعبه مرکزی کارگری حزب نماینده داشت، چنانچه مشکلات ارتباطی و سازمانی پیش می آمد در این اجلاس طرح و برطرف می گردید. لازم به توضیح است که قرار بود نهاد مشابه شعبه مرکزی کارگری حزب در سازمان اکثریت نیز

تشکیل شود که مقدمات آن با حضور اعضای سازمان در دواير اصلی شعبه فراهم بود. در ارتباط با همکاری دو سازمان، چنانچه مسافرت‌هایی توسط مسئولین کارگری حزب یا «اکثریت» به استانها صورت می گرفت، گزارش مسافرت و تصمیمات متخذه به اطلاع اجلاس هماهنگی می رسید.

فراکسیون «خانه کارگر»

این فراکسیون به مسئولیت مهدی کیهان تشکیل می شد. عمده برنامه های فراکسیون عبارت بود از: جمع بندی نظریات اعضای حزبی مرتبط با «خانه کارگر» و اتخاذ تصمیم مشترک و هماهنگ در برخورد با «خانه کارگر». از این رو کلیه اعضای حزبی مرتبط با کانونهای مختلف «خانه کارگر» موظف به شرکت در این فراکسیون بودند.

ارتباط با شعبه مرکزی پژوهش

این ارتباط به صورت پراکنده توسط مهدی کیهان و یکی از اعضای شعبه پژوهش صورت می گرفت و مسایل کارگری که به کار فکری و پژوهشی نیاز داشت، به شعبه پژوهش سفارش داده می شد.

امور شعب کارگری شهرستانها

مسئولیت امور شعب کارگری شهرستانها به عهده آصف رزم دیده بود، که هدایت فعالیتهای کارگری شعب کارگری سازمانهای ایالتی و ولایتی را به عهده داشت. این کار عمدتاً با مراجعه مستقیم مسئولین شعب کارگری سازمانهای حزبی در شهرستانها و یا سرکشی نوبتی مسئولین شعبه مرکزی به استانها صورت می گرفت.

تلاش در جهت پیاده کردن سیستم سازماندهی شعبه مرکزی در سازمانهای حزبی شهرستانها، بررسی نقاط ضعف و قوت هر شعبه محلی، بررسی امکانات نفوذ و در اختیار گرفتن تشکلهای کارگری و بررسی مسایل خاص کارگری هر شهرستان به خصوص در زمینه اعتراضات و اعتصابات، اهداف این بخش بود. ایالات حزبی که شعبه کارگری در آن فعال بود عبارت بود از:

کمیته های ایالتی آذربایجان شرقی، اصفهان، خوزستان، مازندران، گیلان، خراسان و فارس و کمیته های ولایتی اراک، قزوین، بروجرد، بوشهر، باختران، گرگان، سمنان، کرمان، کاشان و همدان.

امور شعبه کارگری تهران

رابطه شعبه مرکزی با سازمان ایالتی تهران توسط محمود روغنی برقرار می شد، که خود مسئول شعبه کارگری سازمان ایالتی تهران بود. دریافت اخبار و گزارش های کارگری تهران و تأمین نیازهای شعبه مرکزی از قبیل درخواست اعضای جدید برای دواير و يا امکانات فنی از جمله ماشین نویس، دستگاه تکثیر و يا درخواست حقوق برای افراد شعبه يا بودجه شعبه موضوع این رابطه بود. چنانچه فردی از اعضای شعبه قصد شرکت در حوزه های حزبی سازمان ایالتی تهران را داشت از این کانال با عباس حجرى، مسئول سازمان ایالتی تهران، هماهنگیهای لازم انجام می شد.

دایره نفت

دایره جنبی نفت متشکل از ۲ نفر از اعضای حزب و ۲ نفر از اعضای «اکثریت»، که کارمند وزارت نفت بودند، با مسئولیت حشمت رئیسی تشکیل می شد. از آنجا که صنایع نفت برای حزب از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، این دایره وظیفه کار تخصصی در رابطه با این صنایع را به عهده داشت.

دایره کارگری جوانان

مسئول این دایره نصرت درویش، مسئول شعبه کارگری سازمان جوانان توده، بود و اعضای این دایره را اعضای شعبه کارگری سازمان جوانان تشکیل می دادند و مسئول آن جهت هماهنگی، رهنمود گیری و گزارش دهی در اجلاس عمومی شعبه مرکزی کارگری شرکت می کرد.

دایره کارگری زنان

این دایره قرار بود با مسئولیت فاطمه ایزدی تشکیل شود و از زنان کارگر و کارمند حزبی برای شرکت در این دایره دعوت گردد. این دایره به علت انحلال حزب در سال ۱۳۶۲، تشکیل نشد.

دایره آموزش

مسئول آن ابراهیم حسن پور بود. وظیفه این دایره تهیه مطالبی در زمینه آموزش سندیکایی و صنفی بود. دایره آموزش با شعبه مرکزی آموزش حزب (رفعت محمدزاده) در

تماس بود.

دایره تبلیغات

مسئول این دایره نیز ابراهیم حسن پور بود و مسئولیت ارتباط با شعبه مرکزی تبلیغات به وی واگذار شده بود. تبلیغات کارگری، تهیه نوارهای کارگری، تهیه پوسترها، تراکتها، اعلامیه ها و کارت پستالهای کارگری به ویژه به مناسبت روز جهانی کارگر (اول ماه مه _ ۱۱ اردیبهشت) را در بر می گرفت.

دایره هفته نامه «اتحاد»

مهمترین نشریه کارگری حزب تحت عنوان «اتحاد» با داشتن امتیاز رسمی از وزارت ارشاد اسلامی، زیر نظر شعبه مرکزی کارگری تهیه و پخش می شد و از این طریق مواضع کارگری حزب به همراه گزارش ها و تفسیرهای خبری و سیاسی و مقالات ایدئولوژیک، که عمدتاً سمتگیری کارگری داشت، در سطح کارگران طرح می شد. از این رو سرمایه گذاری ویژه جهت کارایی بیشتر این نشریه انجام شده بود و مهدی کیهان مسئول شعبه مرکزی کارگری شخصاً هیأت تحریریه هفته نامه اتحاد را اداره می کرد. با این وجود نشریه فوق به موفقیت چشمگیری دست نیافت و شکست آن در جلب تیراژ مناسب، آماج انتقاد شعب مرکزی و سازمانهای حزبی بود.

دبیرخانه و امور مالی شعبه

مسئولیت امور مالی و دبیرخانه شعبه با زارع بود که وظیفه پیک و ارسال اخبار کارگران به دبیرخانه مرکزی و همچنین هماهنگی جهت تکثیر و پخش بولتن کارگری را به عهده داشت.

امور مالی و جمع آوری کمک های مالی و اختصاص دادن بودجه های مربوط به هر قسمت از دیگر وظایف این بخش بود.

آرشیو شعبه

به مسئولیت جعفر جهانبخش برای تنظیم و نگهداری مواد مورد استفاده در نشریه اتحاد و شعبه کارگری تشکیل شد. در این آرشیو، بریده جراید مختلف در زمینه مسایل کارگری و کتابهای منتشره در این زمینه، همچنین مطالب منتشره توسط وزارت کار در مورد قوانین

کار و بیمه های اجتماعی و تعدادی جزوات منتشره در مورد سندیکاها گردآوری شده بود.

کانون صنفی فرهنگیان

پس از انقلاب، عده ای از فرهنگیان طرفدار حزب توده «کانون صنفی فرهنگیان» را، به عنوان یک سازمان جنبی در کنار تشکیلات حزب پایه گذاری کردند. رهبری این سازمان به عنوان یک فراکسیون توده ای به شعبه کارگری مرتبط بود. هدایت این ارتباط را آصف رزم دیده به عهده داشت. این کانون بعدها در ارتباط با دایره خدمات شعبه قرار گرفت.

سندیکای هنرمندان

در سال ۶۰ با تجدید انتخابات در سندیکای هنرمندان، تعدادی از اعضای حزب به عضویت در هیأت مدیره آن انتخاب شدند. این مسئله به اطلاع شعبه کارگری رسید و مقرر شد که جلسات مشورتی برای راهنمایی آنها تحت نظارت شعبه مرکزی و به مسئولیت آصف رزم دیده تشکیل شود. در این جلسات ضمن آشنا کردن آنان با مسایل سندیکایی، در زمینه چگونگی پذیرش عضو و گسترش تشکیلات سندیکا راهنمایی های لازم ارائه می گردید.

انتشارات ابوریحان

شعبه مرکزی کارگری حزب به علت اهمیت ویژه آن دارای بازوی انتشاراتی مستقل بود. در این رابطه مهم ترین مؤسسه انتشاراتی و کتابفروشی حزب توده به نام انتشارات ابوریحان (واقع در خیابان ابوریحان تهران) در خدمت شعبه کارگری قرار داشت. این مؤسسه، تابع شعبه انتشارات حزب نبود و تنها در امور نشر کتاب با انتشارات توده هماهنگی هایی داشت.

انتشارات ابوریحان توسط حسین نظری، از اعضای قدیمی حزب و از مسئولین حزب توده در فرانسه در سالهای قبل از انقلاب، اداره می شد. نظری مستقیماً زیر نظر فرج الله میزانی (جوانشیر)، مسئول کل کارگری و دبیر دوم کمیته مرکزی حزب قرار داشت. انتشارات ابوریحان علاوه بر نشر کتابهای تئوری و سیاسی و رمان، سفارش های شعبه کارگری را چاپ می کرد. از جمله این کتابها می توان به: شرایط کار و زندگی کارگران نساجی در ایران (نوشته مهدی کیهان)، آموزش سندیکایی (اقتباس از کتاب فدراسیون سندیکایی جهان) و ... اشاره کرد.

شعبه کل سازمانهای توده ای؛ «سازمان توده ای»

«سازمان توده ای» سازمانی است که پیرامون حزب و در ذیل رهبری آن تشکیل می شود و یک گروه اجتماعی معین (مانند زنان، جوانان و ...) موضوع فعالیت آن را تشکیل می دهد؛ و وظیفه آن طرح شعارها و خواستههای اجتماعی و صنفی و سیاسی آن گروه اجتماعی و جذب وسیع ترین افراد ممکن از آن گروه به سازمان، متشکل ساختن و بسیج آنان به مثابه نیروی ذخیره و حلقه ارتباط حزب با مردم است.

از این زاویه، در عرف احزاب کمونیست «سازمان توده ای» در واقع «سازمان جنبی» حزب است و نه سازمان توده ای به معنای واقعی کلمه. تشکیل «سازمانهای توده ای» اختصاص به حزب توده ندارد، و جزء اصول فعالیت سازمانی و اجتماعی احزاب کمونیست، به طور اعم است. لنین در آثار خود از جمله چه باید کرد؟ و بیماری کودکی چپگرایی در کمونیسم، مسئله سازمانهای جنبی را به طور مدون مطرح ساخت و اهمیت، نقش و وظایف آنها را بیان داشت.

پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و تشکیل احزاب کمونیست در کشورهای دیگر، سازمانهای جنبی نیز در جوار آنها تشکیل شد. تجربه فعالیت سازمانهای جنبی احزاب کمونیست کشورهای گوناگون، توسط نویسندگان و نظریه پردازان کمونیست جمع بندی شده و منتشر می گردید و مورد استفاده دیگر احزاب کمونیست قرار می گرفت. احزاب کمونیست دارای سازمانهای جنبی - به ویژه سازمان جوانان و زنان - بودند؛ مانند سازمان جوانان کمونیست لنینی شوروی (کامسامول KMCR)، سازمان جوانان کمونیست فرانسه، سازمان جوانان کمونیست پرتغال، سازمان جوانان اسپارتاکوس (آلمان غربی)، «جوانان آزاد آلمان» FDJ (آلمان شرقی) و ...

به منظور مبادله تجربه و انسجام بین المللی، بین سازمانهای جنبی احزاب کمونیست رابطه وسیعی وجود داشت و به ویژه سازمانهای جوانان و زنان احزاب کمونیست دارای مراکز ارتباط بین المللی بوده و در دو سازمان بین المللی به نام های (فدراسیون جهانی جوانان دمکرات (EFPY) و (فدراسیون دمکراتیک بین المللی زنان) متشکل می شدند.

وظایف «سازمان توده ای»

همان طور که گفته شد، موضوع فعالیت «سازمان توده ای» یک گروه اجتماعی معین است. سازمان جنبی باید یک سازمان توده ای باشد نه یک سازمان حزبی، یعنی اعضا و

هواداران آن را باید طیف گسترده تری از اعضا و هواداران حزب تشکیل دهد. هوادار و عضو سازمان جنبی باید از افراد عادی گروه اجتماعی مورد فعالیت باشد که تحت تأثیر شعارهای اجتماعی، سیاسی و صنفی و به انگیزه فعالیت اجتماعی در راه تحقق خواسته‌های گروهی، جذب سازمان جنبی شده و در واقع ارتباط وی با حزب کمونیست یک ارتباط با واسطه و غیرمستقیم است. حزب از طریق رهبری این سازمانها، که کنترل آن را در دست دارد، بر این افراد تأثیر می‌گذارد و آنها را در جهت مطامع و اهداف خود به کار می‌گیرد. مثلاً در شرایطی که حزب کمونیست خواستار آن است که دولتی را سرنگون یا تضعیف کند، در تعقیب این هدف، سازمان جنبی در مقطع خاصی با طرح شعارهای غیر کمونیستی و صنفی طیف پیرامون، خود را به عرصه عمل اجتماعی می‌کشانند، مثلاً سازمان جوانان با طرح شعار بیکاری، جوانان بیکار را به تظاهرات خیابانی می‌کشاند و بدین طریق به طور غیرمستقیم از آنان در جهت تحقق خواست حزب کمونیست استفاده می‌کند.

در شرایطی که سازمان جنبی توانسته باشد چنین طیف گسترده غیرحزبی را پیرامون خود گرد آورد، رسالت خود را انجام داده و دارای عملکرد صحیحی بوده است. اما اگر فعالیت سازمان جنبی صرفاً به جذب عناصر کمونیست آن گروه اجتماعی (مثلاً جوانان کمونیست یا زنان کمونیست و ...) محدود شود و نتواند از این چارچوب فراتر رود، سازمان جنبی عقیم و سترون بوده و رسالت خود را انجام نداده است. در چنین شرایطی است که میان وظایف حزب با وظایف سازمان جنبی اختلاط و درآمیختگی پدید می‌آید و به قول کمونیستها «بیماری چپروی» در درون سازمان جنبی رشد می‌کند. یعنی سازمان جنبی به جای آن که وظیفه خود را به عنوان یک سازمان توده ای انجام دهد، خویشتن را به جای حزب می‌بیند و به عملکردهای مشابه حزب دست می‌زند و به سکتاریسم (فرقه گرایی _ انزوا از مردم) در می‌غلطد و سترون می‌ماند. در مورد حزب توده چنین بوده است. ترهای مارکسیستی در سازمان جنبی، در مرحله تئوری و شعار باقی مانده و سازمانهای جنبی حزب توده هیچگاه نتوانسته اند وظیفه خود را به عنوان سازمانهای توده ای انجام دهند و عملاً و همواره سازمانهای افراد «توده ای» گروه اجتماعی مورد فعالیت بودند، و در نتیجه سترون و سکتاریست بوده اند.

علت این امر را در شرایط جامعه ایران باید جستجو کرد که به دلیل فرهنگ اصیل اسلامی حاکم بر جامعه و نفوذ عمیق اسلام در میان توده های مردم، راه رشد حزب توده و سازمانهای جنبی آن عملاً و جداً مسدود شده بود و تزه های مارکسیستی کارایی خود را از دست داده بودند.

وظایف سازمانهای جنبی

۱_ طرح و اشاعه وسیع شعارهای سیاسی و اجتماعی حزب در میان گروه اجتماعی که موضوع فعالیت سازمان را تشکیل می دهد، از طریق شیوه های کار توده ای و طرح و تأکید بر مسایل ویژه گروه اجتماعی موضوع کار. مثلاً در میان دانش آموزان مسایل آموزشی و صنفی دانش آموزان؛ در میان جوانان (به عنوان یک گروه اجتماعی و سنی) طرح مسایل جوانان چون اشتغال، اوقات فراغت، ورزش، ازدواج و تشکیل خانواده و ... و در میان زنان طرح مسایل خانوادگی، حقوق خانواده، حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی زنان و ...

۲_ جذب افراد گروه اجتماعی مورد نظر؛ که در جریان عمل اجتماعی آمادگی خود را نشان داده اند و متشکل ساختن توده وسیعی از گروه اجتماعی در سازمان جنبی.

۳_ تبلیغ پیگیر سیاست حزب در درون سازمان جنبی و پرورش اعضای تشکیلات با روح حزبی (در چارچوبی که سبب وازدگی و دوری افراد غیر حزبی از سازمان جنبی نشود).

۴_ جذب مستعدترین افراد به حزب که در جریان فعالیت سازمان جنبی آمادگی خود را نشان داده اند و روی آنها کار مداوم شده و تغییرات لازم فکری در آنها انجام گرفته.

پس سازمان جنبی دارای سه وظیفه اصلی برای حزب کمونیست است:

۱_ سازمان جنبی، کانال اشاعه و تبلیغ سیاست حزب در میان گروههای اجتماعی مختلف و در میان مردم است.

۲_ سازمان جنبی، کانال بسیج و تشکل توده وسیعی از افراد غیر حزبی، به عنوان نیروی ذخیره، پیرامون حزب است. حزب مانند هسته ای می ماند که پیرامون آن را پوسته وسیعی از افراد غیر حزبی ولی به طور غیرمستقیم متأثر از سیاستهای حزب، دربر گرفته و می تواند در هر شرایطی آنها را در جهت اهداف حزب به عرصه عمل سیاسی بکشد.

۳_ سازمان جنبی، کانال عضوگیری و گسترش صفوف حزب است.

در میان سازمانهای جنبی احزاب کمونیست، سازمان جوانان دارای ویژگیهایی است، که آن را از سایر سازمانهای جنبی متمایز می سازد.

سازمان جوانان، علاوه بر این که یک سازمان جنبی توده ای و وسیع باید باشد، دارای ساختار تشکیلاتی مشابه حزب است. در

واقع، سازمان جوانان مکتب پرورش افراد جوان و نوجوان با روح حزبی و آماده سازی آنان برای عضویت در حزب؛ مدرسه ای برای پرورش جوانان مستعد به عنوان مسئول و کادر حزبی و کانالی برای تشکیل توده های وسیع جوانان و نوجوانان پیرامون حزب است.

رابطه حزب با «سازمان توده ای»

سازمان جنبی، به عنوان یک سازمان وسیع توده ای، دارای ارگانهای خاص خود است که می تواند و باید عناصر حزبی را هم در بر داشته باشد. عناصر حزبی سازمان جنبی «از جمله رهبری» دارای جمعی به نام «فراکسیون» هستند. فراکسیون با حزب مربوط است و رهبری حزب از طریق این فراکسیون بر رهبری سازمان جنبی و از آن طریق بر مجموعه سازمان جنبی اعمال می شود. این، اصول سازمانی احزاب کمونیست است. در مورد حزب توده عملاً چنین نبود، چون حزب توده به دلیل شرایط اسلامی و انقلابی جامعه ایران نمی توانست با طرح شعارهای صنفی عناصر غیرتوده ای را جذب کند، این اصول تنها به شکل صوری و نمایشی رعایت می شد. رهبران سازمانهای جنبی، همه، از اعضای حزب توده بودند و فراکسیون حزبی رهبری سازمان جنبی از عناصر توده ای رهبری که ورزیدگی و استعداد بیشتری داشتند، انتخاب می شد. تزه های مارکسیستی و اصول سازمانی احزاب کمونیست در رابطه با «سازمانهای توده ای» توسط حزب توده رعایت می شد، ولی علیرغم تلاشهای آن، کارایی و ثمربخشی نداشت و سازمانهای جنبی توده صرفاً کاریکاتوری از سازمانهای جنبی ادعایی مارکسیست ها بودند. برای مثال، سازمان جوانان توده، به جای آن که به عنوان یک «سازمان توده ای» در برگیرنده طیف وسیعی از جوانان پیرامون سوژه های حزب باشد، عملاً سازمان «توده ای های جوان» بود؛ «کانون دانش آموزان ایران» عملاً کانون «دانش آموزان توده ای»؛ تشکیلات دمکراتیک زنان، تشکیلات زنان توده ای و ... بود. به عبارت دیگر، «سازمان های توده ای» وابسته به حزب توده در عمل تنها به سازمانهای صنفی خود اعضای حزب توده و خانواده هایشان تبدیل شده بودند.

کارکرد و ساختار شعبه

به منظور سازماندهی و هدایت فعالیتهای «توده ای ها»، ارگان تخصصی ویژه ای در جنب کمیته مرکزی حزب توده با نام «شعبه کل سازمانهای توده ای» وجود داشت. مسئول این شعبه منوچهر بهزادی دبیر سیاسی و مطبوعاتی و توده ای کمیته مرکزی حزب توده بود.

وظایف شعبه کل سازمانهای توده ای به شرح زیر بود:

۱- سازماندهی و هدایت سازمانهای جنبی، مانند: سازمان جوانان توده، تشکیلات دمکراتیک زنان، جمعیت ایرانی هواداران صلح و ... و نظارت بر اجرای صحیح سیاستهای حزب در این سازمانها.

۲- سازماندهی و هدایت فراکسیون های مخفی و نفوذی حزب توده در سازمانهای مردمی

(به جز سازمانهای صنفی و کاریگری که تحت پوشش شعبه مرکزی کاریگری قرار داشت).

۳_ اداره و هدایت «شعبه مرکزی امور توده ای» و «شعبه مرکزی دهقانی» به عنوان ارگانهای تخصصی و کارشناس کمیته مرکزی.

دبیر توده ای حزب (بهزادی) در جلسات سازمانهای جنبی، فراکسیونهای نفوذی حزب و شعب زیرنظارت خود شرکت می جست و مسئولین ارگانهای فوق رهنمودهای خود را از او دریافت می داشتند. دبیر توده ای کمیته مرکزی در عین حال پاسخگوی مسایل این سازمانها و فراکسیون ها و شعب در جلسات هیأت سیاسی، هیأت دبیران و پلنوم کمیته مرکزی بود.

ساختار شعبه کل توده ای کمیته مرکزی حزب توده را می توان با نمودار تشکیلاتی نمایش داد.

عکس: ۳۱

در این ساختار شعبه مرکزی زنان در واقع همان هیأت مسئولین «تشکیلات دمکراتیک زنان» و شعبه مرکزی جوانان همان هیأت دبیران سازمان جوانان توده بود. ارگان های فوق از نظر جایگاه در ساختار کمیته مرکزی حزب به عنوان شعب جنب کمیته مرکزی به شمار می رفتند و از نظر جایگاه شان در سازمان های مربوطه (زنان و جوانان) ارگان های رهبری مستقل.

هیأت رهبری سایر سازمانهای وابسته (جنبی) حزب توده (اتحاد دمکراتیک مردم ایران،

جمعیت ایرانی هواداران صلح، شورای نویسندگان و هنرمندان) در ساختار کمیته مرکزی حزب توده به عنوان فراکسیون های حزبی در سازمان مربوطه محسوب می شدند.

«جمعیت حقوقدانان دمکرات»، «کانون صنفی فرهنگیان» و «انجمن همبستگی کارگران و زحمتکشان ایران» به علت وظایف ویژه شان تابع شعبه روابط عمومی و شعبه مرکزی کارگری بودند.

آئین نامه شعبه کل سازمانهای توده ای

برای آشنایی بیشتر «آئین نامه شعبه کل سازمانهای توده ای» عیناً درج می گردد:

وظایف

الف: وظایف پژوهشی مشورتی

۱- بررسی و پیدا کردن بهترین شعارها و مناسبترین شیوه ها و اشکال سازمانی تشکل توده ها در سازمانهای وسیع توده ای.

۲- بررسی و یافتن امکانات قانونی تشکیل و گسترش سازمانهای توده ای.

۳- بررسی خواستههای توده های زحمتکش و قشرهای انقلابی، جمع بندی آنها و پیدا کردن طرق انعکاس آنها در سیاست حزب در سازمانهای توده ای.

ب: وظایف اجرایی

اداره امور فراکسیونهای حزبی در سازمانهای توده ای زیرین به عهده شعبه سازمانهای توده ای است.

۱- شوراهای شهر و سازمانهای جنبی آنها.

۲- سازمانهای توده ای اقلیتهای ملی و مذهبی و سازمانهای جنبی آنها.

۳- سازمانهای توده ای، فرهنگی روشنفکران انقلابی.

۴- سازمانهای توده ای مربوط به اصناف و پیشه وران.

۵- سازمانهای عمومی توده ای نظیر شورای صلح و غیره.

تبصره ۱- در جریان کار ممکن است اداره فراکسیون حزبی در سازمانهای توده ای دیگر لازم آید که هر بار تصمیم هیأت دبیران در این باره به شعبه سازمانهای توده ای ابلاغ خواهد شد.

تبصره ۲_ اداره امور فراکسیونهای حزبی در شوراهای روستائی و تعاونیهای کشاورزی

به عهده شعبه امور دهقانی است و اداره امور فراکسیونهای حزبی در سندیکاها و شوراهای کارگری و کارمندی و سازمانهای جنبی آنها به عهده شعبه امور کارگری. همچنین سازمان جوانان و کار در میان زنان مستقیماً از طرف شعب مربوط در دبیرخانه مرکزی حزب هدایت می شوند. میان شعبه سازمانهای توده ای و شعب فوق در کار توده ای هماهنگی بوجود می آید. شکل سازمانی هماهنگی در هر مورد مشخص طبق تصمیم ارگان رهبری است.

سازمان شعبه

— شعبه مرکزی سازمانهای توده ای از اعضای شعبه، کارمندان و فراکسیونهای حزب درون سازمانهای توده ای تشکیل می شود.

— تعداد اعضای شعبه بسته به گسترش کار به پیشنهاد مسئول شعبه و تصویب هیأت دبیران است.

— سازمانهای توده ای بسته به نوع فعالیت به گروههای پنج گانه فوق تقسیم می شوند. مسئولیت هر گروه همونوع به یکی از اعضای شعبه سپرده می شود.

— برای فراکسیون حزب در درون هر سازمان توده ای هیأت مدیره ای تشکیل می شود که مستقیماً با شعبه مربوط می شوند. شعبه می تواند در صورت لزوم با تعداد بیشتری از اعضای فراکسیون حزبی و موافق اشکال سازمانی دیگری رابطه برقرار کند. این شکل سازمانی نو باید به تصویب هیأت دبیران برسد.

طرز کار شعبه

— شعبه مرکزی سازمانهای توده ای زیر رهبری هیأت سیاسی و زیر نظر مستقیم هیأت دبیران فعالیت می کند و در برابر هیأت دبیران مسئول است.

— شعبه مرکزی سازمانهای توده ای در چارچوب تصمیمات کلی و برنامه هائی که قبلاً به هیأت دبیران رسانده و موافق مشی عمومی سیاسی حزب، کار فراکسیونهای حزبی در سازمانهای توده ای را مبتکرانه هدایت می کند و نتایج کار خود را منظمماً به هیأت دبیران گزارش می دهد.

— همه شعارها و پیشنهادهاییکه فراکسیونهای حزبی قصد دارند در سازمانهای توده ای مطرح کنند باید قبلاً به تصویب هیأت دبیران — در صورت ضرورت هیأت سیاسی — برسد. تشخیص ضرورت با هیأت دبیران است.

شعب محلی سازمانهای توده ای

وظایف

— شعب محلی سازمانهای توده ای هر ایالت، ولایت، شهر و بخش بسته به نیاز محل تشکیل می شود و با توجه به ویژگیهای محل، وظایف عمومی یاد شده در آئین نامه مرکزی را به انجام می رساند.

سازمان شعب محلی

— در هر ایالتی که سازمانهای توده ای از نوع سازمان های اقلیتها، توده ای، فرهنگی، روشنفکران شورای صلح و نظایر آن وجود داشته و یا امکان تشکیل آن موجود باشد، شعبه سازمان توده ای در مرکز ایالت جنب کمیته ایالتی تشکیل می شود تا به کار این سازمانها که اهمیت ایالتی دارد پردازد. این شعبه، تقسیمات شهری و بخشی ندارد.

— در تمام شهرها و بخشها در کنار هیأت مدیره در شهر و بخش، شعب امور شوراهای محلی تشکیل می شود که به امور فراکسیونهای حزبی در این شوراهای می پردازند (در بخشها هیأت مدیره فراکسیون حزبی در شوراهای محلی آن بخش می تواند شعبه شورائی تلقی شود). هیأت مدیره ایالت رفیقی را به عنوان مسئول امور شورائی تعیین خواهد کرد که امور شورائی را در سطح ایالت هماهنگ کرده با تشکیل سمینارها و جلسات تبادل نظر به انتقال تجربه کمک کند.

— شعبه مرکزی سازمانهای توده ای رهنمودهای خود را در زمینه کار توده ای حزب به نام کمیته مرکزی به کمیته های ایالتی و به ارگان جانشین آن می دهد. این کمیته ها موظفند این رهنمودها را اجرا کنند. در مواردی که ارگانهای رهبری محلی اجرای رهنمودی را مناسب شرایط محلی خود تشخیص ندهند با شعبه مرکزی مشورت خواهند کرد. نظر نهائی با شعبه مرکزی است.

— شعب محلی سازمانهای توده ای تابع ارگان محلی خود هستند. رابطه شعبه مرکزی با شعب محلی از طریق ارگان محلی برقرار می شود و خصلت مشورت و راهنمایی دارد.

— رابطه شعبه مرکزی با ارگانهای محلی از طریق تشکیلات کل برقرار می شود.

— در هیچ حالت و در هیچ محلی نمی توان دستوری به فراکسیونهای حزبی در سازمانهای توده ای داد که مسئول سازمان محلی حزب از آن اطلاع نداشته و تأیید نکرده باشد. (۱)

۱- آئین نامه درون حزبی شعبه کل سازمانهای توده ای، آرشیو وزارت اطلاعات.

شعبه مرکزی امور توده ای

این شعبه از پائیز سال ۱۳۵۹ به عنوان یک ارگان تخصصی ویژه آغاز به کار کرد و مسئولیت آن به عهده دکتر احمد دانش، از کادرهای سابقه دار حزب و عضو کمیته مرکزی (از پلنوم هفدهم) گذارده شد. ارتباطات شعبه امور توده ای با سایر شعب توده ای جنب کمیته مرکزی (کارگران، جوانان، زنان، دهقانی) و با سازمانهای صنفی و توده ای وابسته به حزب به دو طریق مستقیم و غیر مستقیم صورت می گرفت. در ارتباط مستقیم، نماینده شعبه مربوطه در جلسات شعبه امور توده ای شرکت می کرد و مسایل مربوطه میان دو شعبه هماهنگ می شد. در صورت فقدان این رابطه، مسایل از طریق دبیر توده ای حزب (بهزادی) هماهنگ می شد. در رابطه با شعب تحت پوشش، بهزادی رأساً مسایل را حل و فصل می کرد و در رابطه با فراکسیونهای توده ای تحت پوشش سایر شعب، از طریق هیأت دبیران و در رابطه با دبیر مربوطه مسایل هماهنگ می شد.

کارکرد شعبه

فعالیت در کلیه تشکلهای صنفی، سیاسی، فرهنگی و وظایف شعبه امور توده ای بود. این فعالیت شوراهای محلی، تعاونیها، مجامع اقلیتهای مذهبی و نهادهای ورزشی را هدف گرفته بود.

کلیه اعضای حزب توده موظف به شرکت در سازمانهای توده ای بودند و از طریق تبلیغ مستقیم یا غیر مستقیم و ایجاد دسته بندی در جهت کسب قدرت و احیاناً به دست گرفتن رهبری این نهادها می کوشیدند. در رابطه با این هدف، کلیه کمیسیونهای تحت پوشش شعبه مرکزی امور توده ای موظف به اجرای رهنمودهای زیر بودند:

۱_ تلاش در راه متشکل کردن صنفها و جذب بیشتر افراد به آنها در راستای سیاست حزب

۲_ نفوذ در کلیه نهادهای مردمی و سازمانها و مجامع توده ای و تلاش برای کسب قدرت در آنها و یا حداقل اشاعه سیاست های حزب در آنها (هر عضو حزب بسته به شغل و موقعیت خود باید در کلیه نهادهای اجتماعی مربوطه عضویت می یافت)

۳_ به طور منظم و مشروح، اخبار و اطلاعات نهادهای توده ای و صنفی مربوطه (خطوط فکری و سیاسی اسامی مسئولین و اعضا، درجه نفوذ در صنف مربوطه، کانالهای ممکن برای اشاعه سیاست حزب و کلیه اطلاعات ضروری دیگر) به شعب امور توده ای سازمانهای حزبی گزارش می شد. این اطلاعات در نهایت در شعبه مرکزی امور توده ای

متمرکز می شد

۴_ تلاش در جهت تبلیغ و ترویج مواضع و شعارهای حزب در نهاد مربوطه

۵_ تلاش در جهت به دست گرفتن قدرت و یا حداقل تأثیرگذاری بر سیاست و خط مشی نهاد مربوطه

۶_ تلاش در جهت مشارکت در تنظیم اساسنامه و مرامنامه سازمانها و نهادهای مردمی منطبق با خط مشی حزب

این رهنمودها در بخشنامه های متعدد شفاهی و کتبی برای کلیه اعضای حزب توجیه می شد.

ساختار شعبه

شعبه مرکزی امور توده ای از طریق شعب محلی جنب سازمانهای حزبی به بدنه حزب وصل می شد و علاوه بر آن دارای ساختار و تقسیم کار ویژه ای بود. در این ساختار برای هر موضوع تخصصی یک کمیسیون وجود داشت و به بررسی مسایل حیطة عملکرد خود می پرداخت. این ارگان ها به شرح زیر سازماندهی شده بود:

کمیسیون شوراها

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شوراها به عنوان پدیده جدیدی در سطح کشور مطرح شد و به محل تجمع بخش گسترده ای از جامعه تبدیل شد. کمیسیون شوراهاى کمیته مرکزی حزب توده مسئول مطالعه چگونگی عملکرد شوراها در کشورهای سوسیالیستی و تهیه طرح شورایی قابل اجرا در ایران با همکاری شعبه پژوهش شد. این طرح می بایست در برگیرنده یک سیستم شورایی سراسری، از جمله شورای استان، شهرستان و... باشد. به دلیل مبهم بودن بعضی مسایل، کمیسیون شوراها و شعب حزب با مشکلات بسیاری روبرو بودند، مثلاً در مورد شوراهاى کارگری و دهقانی به دلیل وجود شعبه های کارگری و دهقانی کار روی این گونه شوراها برای کمیسیون امکان نداشت. فعالیت در مورد شوراها بر اساس تقسیمات کشوری (بخش، شهر، استان) نیز روشن نبود و تنها شوراهاى محلات باقیمانده بود که کمیسیون حداکثر تلاش و کوشش خود را به این شوراها اختصاص داد.

کمیسیون تعاونها

کمیسیون تعاونی ها نیز، وضعی مشابه شوراها داشت و با مشکلاتی شبیه کمیسیون

شوراها مواجه بود. این کمیسیون ملزم به تهیه طرحهای عام و نشان دادن سیستم تعاونی در ایران و به ویژه چگونگی تعاونیهای مصرف محلات شهرها بود. تحقیق و بررسی و ارائه شیوه های ارتباط بین تعاونیها و بخشهای خصوصی و دولتی و همچنین رسیدگی به مشکلاتی که تعاونیها در عمل با آنها روبرو بود از وظایف این کمیسیون بود.

کمیسیونها و فراکسیونهای اقلیتهای مذهبی و ملی

کار در میان اقلیتهای مذهبی و ملی، (ارامنه، زرتشتیها، کلیمیها و آشوریها) از جمله وظایف امور توده ای بود و این شعبه برای هر یک از اقلیتهای کمیسیون جداگانه ای به وجود آورد. کار این کمیسیونها مرتبط به هم بود و همگی به دنبال متشکل کردن و سوق دادن اقلیتهای به سمت حزب از سویی و جلوگیری از فعالیت دیگر گروههای سیاسی در آنها از سویی دیگر بودند.

کمیسیونهای دیگر

علاوه بر کمیسیونهای فوق، کمیسیونهای دیگری چون پزشکان، ورزشی، مستأجرین، جمعیت آذربایجانی های مقیم تهران، سوادآموزی و انجمنهای اولیا و مربیان نیز وجود داشت که در صنفهای خود مشغول به کار بودند.

محورهای اصلی فعالیتهای کمیسیونهای فوق به طور مختصر به شرح زیر است:

۱- یکی از اقدامات عام همه کمیسیونهای شعبه امور توده ای پخش و انتشار نشریات، اعلامیه ها و جزوات پیرامون مسایل خاص فعالیت هر کمیسیون بود. در این رابطه می توان به بولتن های خبری، نشریات و جزوات تهیه و پخش شده از طرف کمیسیونها به شرح زیر اشاره نمود:

— بولتن خبری

— مجله شوراها پیرامون مسایل شوراها

— اداره و هدایت کامل مجله ارمنی زبان پیونیک

— نشریه اتحادیه پزشکان و داروسازان

— تهیه بولتن ماهانه پیرامون مسایل تعاونی ها

— تهیه بولتن پیرامون مسایل درمانی و پزشکی در کشور به وسیله کمیسیون پزشکی

— تهیه و انتشار چند شماره نشریه، پیرامون مبارزات مردم فلسطین از طرف جمعیت تعاون با فلسطین (از جمعیتهای وابسته به حزب توده)

۲- از اقدامات مهم دیگر شعبه، جذب و هدایت نماینده آشوریها در مجلس شورای اسلامی بود

۳- از دیگر فعالیتهای کمیسیونهای فوق تهیه طرحها و مقالات درون حزبی در زمینه های اهمیت کار در میان توده ها، انجمنهای اولیا و مربیان و اهمیت کار در تعاونیها بود

همکاری با اکثریت

سازمان «فداییان خلق» (اکثریت) در اواسط سال ۱۳۶۱ به تأسیس شعبه امور توده ای دست زد و به دلیل کم تجربگی درخواست راهنمایی و کمک از شعبه امور توده ای حزب نمود. طی جلساتی که بین مسئولین شعبه امور توده ای حزب و «اکثریت» صورت گرفت، تصمیمات زیر گرفته شد:

الف: بین فعالیت حزب و اکثریت در زمینه فعالیتهای توده ای هماهنگی به وجود آید.

ب: در زمینه های مشخص، همکاری عملی ایجاد شود. برخی از موارد این همکاری عملی عبارتند از: فعالیت بین اقلیتهای ملی و مذهبی، کار در اتحادیه پزشکان و داروسازان (که در این رابطه کمیسیونی مشترک بین حزب و اکثریت وجود داشت).

شعبه مرکزی امور دهقانی

مارکسیسم و دهقانان

در قرن نوزدهم میلادی، مارکس و انگلس دهقانان را خرده بورژوازی روستایی و یک «توده ارتجاعی» می دانستند که نیروی ذخیره بورژوازی محسوب می شود و دارای تمایلات «قرون وسطایی» و «واپس گرایانه» است. در اوایل قرن بیستم، لنین که در یک کشور به طور عمده دهقانی حکومت را به دست گرفت، اعلام داشت که دهقانان نیروی ذخیره «انقلاب پرولتری» و متحد طبیعی طبقه کارگر محسوب می شوند. در دهه ۱۹۴۰ میلادی مائو، که در یک کشور کاملاً دهقانی «انقلاب کارگری» کرد، برای دهقانان جایگاه ویژه ای قایل شد، هر چند استالین و احزاب کمونیست مسکوگرا، او را به عنوان «ایدئولوگ دهقانی چین» مطرود شمردند و آماج حمله و انتقاد قرار دادند.

به هر روی مارکسیسم از سویی دهقانان را «مرتجع» و «واپس گرا» می داند، که چون زندگیش در گروهی طبیعت است و به امید باد و باران چشمش به زمین و آسمان است خرافاتی است و از سوی دیگر به دلیل وزن اجتماعی عظیم دهقانان و نقش بزرگ آنان در جامعه، نمی تواند از آنان در گذرد و لذا می کوشد تا با شعارهای فریبنده دهقانان را جذب

نماید، از میان آنها «سربازگیری» کند و در جهت اهداف و مطامع گروه گرایانه کمونیستها مورد سوءاستفاده قرار دهد. لذاست که مارکسیسم از «اتحاد طبقه کارگر با دهقانان» دم می زند و شعار دفاع از منافع دهقانان و حل مسئله ارضی را سر می دهد.

پس از انقلاب اسلامی ایران حزب توده چنین سیاستی را در پیش گرفت و از آنجا که مسئله ارضی در ایران به عنوان میراث شوم رژیم پهلوی یک مسئله مبرم اقتصادی، اجتماعی بود، توجه خاصی بدان معطوف داشت، هر چند که حزب توده مطلقاً نتوانست در میان دهقانان جایی برای خود باز کند.

پیشینه فعالیت دهقانی حزب توده

برای نخستین بار در مهر ۱۳۲۳ حزب توده به منظور فعالیت در روستاهای ایران و جلب نیروی عظیم دهقانی کشور، که در آن زمان اکثریت قاطع جمعیت را تشکیل می داد، به تشکیل سازمانی به نام «اتحادیه دهقانان وابسته به حزب توده ایران» پرداخت. این سازمان عملاً نتوانست به موفقیتی دست یابد و تنها عمل چشمگیر آن قتل یکی از مالکین آذربایجان به نام حاج احتشام لیقوانی بود که در زمان خود سر و صدای زیادی به پا کرد. با غیرقانونی شدن حزب توده در بهمن ۱۳۲۷، اتحادیه فوق نیز منحل شد و حزب توده به تشکیل یک سازمان علنی به نام «انجمن کمک به دهقانان ایران» دست زد. این انجمن توسط کمیته دهقانی حزب اداره می شد که در رأس آن دکتر محمد بهرامی، عضو هیأت اجرائیه کمیته مرکزی قرار داشت. اعضای شعبه دهقانی کمیته مرکزی حزب توده در آن زمان عبارت بودند از: مهندس صادق انصاری (مسئول کمیته دهقانی)، مهندس خوش اتکال، مهندس قریب، زین العابدین عابدی، باقر مؤمنی و مهندس عالم زاده. کمیته فوق به انتشار نشریاتی به نام جرس و دهقانان ایران می پرداخت که به طور هفتگی و در ۴ صفحه منتشر می شد. علیرغم این تمهیدات حزب توده نتوانست در جامعه مذهبی روستایی و عشایری ایران کمترین موفقیتی به دست آورد و طبق آمار خود حزب توده، تنها دو درصد اعضای آن در این سالها دارای وابستگی روستایی (دهقانی) بودند. (۱)

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و انحلال حزب توده، فعالیت دهقانی آن نیز متوقف شد و مسئولین دهقانی حزب توده جذب نهادهای دولتی شدند. از جمله، باقر مؤمنی طی سالهای ۱۳۵۷-۱۳۴۰ به مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی به سرپرستی احسان نراقی جلب

شد و به پژوهشهایی در جهت اهداف سیاسی رژیم پهلوی در جامعه روستایی کشور دست زد و با بورسیه این مؤسسه، تحصیلات عالی خود را در سطح دکترا به پایان رسانید و به عنوان «تئوریسین دهقانی» شهرتی کسب کرد.

با تجدید فعالیت حزب توده پس از انقلاب اسلامی، شعبه مرکزی امور دهقانی، از جمله شعبی بود که بلافاصله فعالیت خود را آغاز کرد. اهمیت جامعه روستایی در کل جمعیت و پیچیدگی مسئله ارضی در ایران و ضرورت جذب پشتوانه سیاسی در میان روستائیان کشور این توجه را ضروری ساخت.

وظیفه شعبه فوق عبارت بود از بررسی مسایل ارضی و دهقانی کشور، پیگیری سیاستهای جاری دولت در مسایل روستایی و تدوین و ارائه رهنمودهای عملی مشخص و طرحهای اجرایی و شعارهای تاکتیکی و استراتژیک در جهت جلب نیرو در میان دهقانان و پیشبرد اهداف حزب و در نهایت ایجاد بحران سیاسی و اجتماعی در جامعه روستایی کشور. (۱)

ساختار شعبه

شعبه مرکزی امور دهقانی یکی از شعب زیر پوشش «شعبه کل سازمانهای توده ای»، به مسئولیت منوچهر بهزادی، بود. مسئولیت مستقیم شعبه با هوشنگ ناظمی زاهدانی (امیر نیک آئین) بود.

هوشنگ ناظمی از اعضای قدیمی حزب توده بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به خارج از کشور گریخت و از بدو تأسیس رادیوی پیک ایران در بلغارستان به کار در آن پرداخت. ناظمی از کادرهای فعال حزب توده محسوب می شد و دارای تألیفاتی در زمینه مارکسیسم، مانند در سنامه دو جلدی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی و واژه نامه سیاسی، اجتماعی است. او در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی (فروردین ۱۳۶۰) به عضویت مشاور هیأت سیاسی منصوب شد و هم زمان مسئول دوم شعبه مطبوعات (تحریریه نامه دوم) نیز بود. ناظمی در ارتباط تنگاتنگ با منوچهر بهزادی (دبیر توده ای) فعالیت می کرد و مانند مسئولین سایر شعب مرکزی هر از چندی در جلسات هیأت دبیران شرکت می جست و گزارش دهقانی ارائه می داد.

۱- . برای آشنایی با رئیس مشی حزب توده در زمینه مسایل جامعه روستایی ایران مراجعه شود به: روستای ایران در انتظار تحول (مجموعه مقالات از: امیر نیک آئین و ...)، انتشارات حزب توده، ایران، ۱۳۶۰.

هوشنگ ناظمی (امیر نیک آئین) علاوه بر اداره شعبه مرکزی دهقانی، در جلسات شعبه دهقانی «سازمان فدائیان خلق» (اکثریت) نیز شرکت می جست و تجدید سازمان فعالیتهای دهقانی را هدایت می کرد.

شعبه مرکزی دهقانی به پنج دایره به شرح زیر تقسیم می شد:

۱_ دایره تشکیلات و امور اتحادیه دهقانی.

۲_ دایره تبلیغات و امور تعاونی.

۳_ دایره پژوهش دهقانی.

۴_ دایره آموزش و امور شورایی.

۵_ دایره جوانان روستایی.

تقسیم کار این شعبه را می توان با نمودار زیر نمایش داد:

عکس: ۳۲

علاوه بر تقسیم کار فوق، اعضای شعبه، هر یک مسئولیت نظارت بر فعالیت دهقانی در بخشی از کشور را به عهده داشتند. این تقسیم کار، تقسیم جغرافیایی نامیده می شد. تقسیم جغرافیایی کار اعضای شعبه به شرح زیر بود:

۱_ کاوه معصومی، ناظر بر سازمانهای آذربایجان، کردستان، خوزستان، مازندران، اصفهان.

۲_ غلامحسین رضوانی، ناظر بر سازمانهای گرگان، باختران، لرستان.

۳_ مهندس صادق انصاری، ناظر بر سازمانهای خراسان، کرمان، ترکمن صحرا.

۴_ دکتر خسروی، ناظر بر گیلان و فارس.

وظایف دواير شعبه مرکزی دهقانی اینگونه بود:

۱_ دایره تشکیلات؛ مسئول ارتباطات شعبه دهقانی با تشکیلات حزبی به عهده مهدی حسنی پاک (که در عین حال از مسئولین سازمان ایالتی تهران بود) گذارده شد. وظایف این دایره عبارت بود از ایجاد هماهنگی کامل میان شعبه و سازمانهای حزبی در تهران و شهرستانها. این هماهنگی اقدامات زیر را در بر می گرفت:

دعوت از مسئولین شعب ایالتی دهقانی در سراسر کشور برای گزارش دهی سه ماهه به شعبه مرکزی، تنظیم برنامه مسافرت اعضای شعبه مرکزی به سراسر کشور و نظارت بر فعالیت شعب ایالتی دهقانی هر ۶ ماه یکبار، ارسال رهنمودها، بولتن ها، خبرنامه ها، گزارشهای مرجوعی و مکاتبات شعبه مرکزی دهقانی به سازمانهای حزبی در تهران و شهرستانها، دریافت گزارشات دهقانی از سازمانهای حزبی در سراسر کشور و ارائه آن به مسئول شعبه مرکزی.

تشکیل اتحادیه دهقانی؛ این مسئولیت نیز از وظایف دایره فوق بود. به عبارت دیگر، دایره تشکیلات در جنب وظایف اجرایی خود مسئولیت پیگیری مسایل اتحادیه ای شعبه دهقانی را نیز به عهده داشت. در این رابطه، وظایف مشخص مسئول دایره فوق عبارت بود از: بررسی گزارشات مربوط به تشکل صنفی دهقانان در سراسر کشور و جمع بندی و تحلیل ارائه آنها به شعبه مرکزی، ارائه رهنمود به شعب ایالتی دهقانی حزب و سازمانهای حزبی در سراسر کشور و تلاش برای تشکیل اتحادیه های دهقانی.

همانطور که می دانیم، اتحادیه صنفی دارای اهمیت کلیدی در مشی توده ای مارکسیسم است و لذا تشکل دهقانان در اتحادیه های صنفی از اهداف مهم شعبه دهقانی حزب توده به شمار می رفت. در این رابطه، چندین مقاله تهیه شد و در روزنامه مردم منتشر شد. در این مقالات «اتحادیه دهقانی» به عنوان تشکل صنفی دهقانان بی زمین و کم زمین (میانه حال) و حتی دهقانان مرفه مطرح شده بود که باید توده دهقانان هر روستا و هر دهستان را در خود مجتمع می ساخت و نمایندگی آنها را در طرح خواسته های صنفی و سیاسی به نهادهای دولتی عهده دار می شد.

۲_ دایره تبلیغات دهقانی؛ مسئولیت این دایره به عهده مهندس صادق انصاری، از باتجربه ترین کادرهای دهقانی حزب توده بود که در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ مسئولیت کمیته دهقانی حزب توده را به عهده داشت. وظایف دایره تبلیغات دهقانی عبارت بود از ارائه پیشنهادات و رهنمودهای مشخص پیرامون نحوه تبلیغ سیاستهای حزب در زمینه مسایل ارضی و دهقانی. این رهنمودها به شعب ایالتی دهقانی در سراسر کشور ارسال می شد و

اساس تبلیغات آنها را تشکیل می داد.

فعالیت تبلیغی حزب توده در روستا، در شرایط سیاسی و اجتماعی مختلف متفاوت بود. در سالهای ۱۳۵۹-۱۳۵۸، که به علت جو سیاسی کشور آزادی عمل کافی وجود داشت و گروههای چپ و چپ افراطی در رؤیای «انقلاب دهقانی» به اغتشاش در روستاهای کشور می پرداختند، حزب توده نیز بسیار فعال بود و از اشکال تبلیغی متنوع مانند روزنامه، مجله، کتابهای دهقانی، نوار دهقانی، تقویم دهقانی، پوسترهای رنگی دهقانی، نمایشگاههای عکس در روستا، تئاتر و حتی اجرای آهنگهای روستایی استفاده می کرد. در این مقطع، حزب توده اصرار داشت که نام خود را در روستاها مطرح کند و در تبلیغات خود از شعارهایی با نام و عنوان مشخص «حزب توده ایران» استفاده می کرد. ولی در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰، فعالیت تبلیغی حزب در روستاها بسیار محدود شد و در چارچوب تهیه نوارهای دهقانی محصور ماند. در این نوارها مطالبی به زبان ساده درباره مسئله ارضی، مردمی کردن شوراهای ده، چگونگی استفاده از تعاونیهای روستایی، نحوه همکاری با «هیأت‌های هفت نفره واگذاری زمین» و جهاد سازندگی، گاه به صورت متن و گاه به صورت دکلمه و یا نمایشنامه، بیان می شد و با سرود و آهنگ تزئین می گردید. متن این نوارها توسط مهندس صادق انصاری و با همکاری سایر اعضای شعبه دهقانی نوشته می شد و برای اجرا به شعبه مرکزی تبلیغات ارسال می شد. نوار دهقانی که توسط شعبه مرکزی تهیه می شد به زبان فارسی بود، ولی هر سازمان ایالتی متناسب با امکانات خود آن را به زبانها و گویشهای محلی منطقه خود برمی گرداند، از جمله این گویشها آذری، مازندرانی، لری و کردی بود.

فعالیت تعاونی نیز به عهده دایره تبلیغات دهقانی بود. به عبارت دیگر، انصاری علاوه بر تبلیغات دهقانی، مسئولیت تبلیغ شعارهای تعاونی حزب توده در روستاها را به عهده داشت. در این رابطه، وظایف مشخص مسئول دایره فوق عبارت بود از بررسی گزارشات مربوط به تشکیل تعاونیهای روستایی در سراسر کشور و جمع بندی و تحلیل و ارائه آنها به شعبه مرکزی، ارائه رهنمود به شعب دهقانی ایالتی در سراسر کشور به منظور مشارکت فعال اعضای حزب در تعاونیهای روستایی و تبدیل این نهادها به مأمی برای توسعه سیاستهای حزب توده، تهیه طرحها، با همکاری شعبه پژوهش، در زمینه تعاونیهای روستایی و القا یا ارائه آنها به نهادهای دولتی، تهیه مقالات در زمینه تعاونیهای روستایی و انتشار آنها در مطبوعات حزبی و یا در مطبوعات جاری کشور.

۳_ دایره پژوهش دهقانی؛ مسئولیت این دایره به عهده دکتر خسرو خسروی بود. او از

اعضای قدیمی حزب توده بود که در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۲ به تدریج به عنوان یک متخصص درجه اول مسایل روستایی و عشایری در مجامع دانشگاهی کشور شهرت یافت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی مجدداً به حزب توده پیوست. وظیفه مشخص دکتر خسروی عبارت بود از مطالعه و شناخت مسایل مناطق روستایی و عشایری کشور به منظور ارائه رهنمودهای مشخص علمی و تنظیم شعارهای دهقانی حزب توده. دایره پژوهش دهقانی رهنمودهایی به سازمانهای ایالتی در سراسر کشور ارسال می داشت و می کوشید تا فعالیتهای پژوهشی شعب دهقانی را در مناطق شان سامان دهد. این فعالیتها شامل شناخت انواع مالکیت زمین، فرهنگها و سنن مبارزاتی دهقانی، تهیه تک نگاریهای (مونوگرافها) روستایی و آمار و ارقام دولتی و غیردولتی بود. دایره پژوهش دهقانی با شعبه پژوهش کمیته مرکزی در ارتباط نزدیک بود و دکتر خسروی در عین حال [مسئول شعبه پژوهش و نیز] عضو مجله تئوریک دنیا بود، نمونه هایی از پژوهشهای دهقانی دایره فوق در مجله دنیا با نام مستعار «گیل آذر» به چاپ رسیده است. (۱)

۴_ دایره آموزش دهقانی؛ مسئولیت این دایره به عهده کاوه معصومی بود. او از هواداران پیش از انقلاب حزب توده و دارای مدرک مهندسی کشاورزی بود. وظیفه این دایره عبارت بود از تنظیم برنامه آموزشی مسایل ارضی و دهقانی برای فعالین دهقانی حزب. در این رابطه دو کنفرانس نیز تشکیل شد. در کنفرانس اول دکتر خسروی پیرامون «قشر بندی طبقاتی دهقانان در ایران» و در کنفرانس دوم دکتر ملکه محمدی پیرامون «مالکیت کشاورزی» سخن گفت. دایره فوق فهرستی از منابع و مآخذ روستایی برای مطالعه اعضای حزب تهیه و تدوین کرده بود.

پیگیری امور شورایی نیز از وظایف این دایره بود. امور شورایی، در کنار مسایل اتحادیه دهقانی و تعاونیهای روستایی یکی از سه هدف اصلی فعالیت اجتماعی (توده ای) شعبه مرکزی دهقانی را تشکیل می داد و فعالیت آن معطوف به نفوذ عناصر یا سیاستهای حزب توده در شوراهای روستایی به منظور توسعه اهداف و سیاستهای حزب توده بود. کاوه معصومی وظیفه جمع بندی گزارشها و ارائه رهنمود در این زمینه و تهیه طرحها و مقالات شورایی _ روستایی را به منظور القا یا ارائه، عهده دار بود.

۱- . مانند: «مبارزات دهقانی در ایران» (دنیا، سال ۱۳۵۹، شماره ۷)، «مسایل دهقانی، ارضی و عشایری در شهرستان فیروزآباد» (دنیا، سال ۱۳۵۹، شماره ۶)، «مسایل دهقانی و ارضی در فارس» (دنیا، سال ۱۳۵۹، شماره ۱)، «مسئله انقلاب ارضی» (دنیا، سال ۱۳۵۹، شماره ۲)، «مسئله ارضی در ایران» (دنیا، سال ۱۳۵۸، شماره ۶).

۵_ دایره جوانان روستایی: این دایره به ابتکار هیأت ایران سازمان جوانان توده تأسیس شد. مسئول این دایره یکی از کادرهای سازمان جوانان به نام خسرو روزبه بود. این دایره در جنب هیأت دبیران سازمان جوانان توده عنوان «شعبه مرکزی جوانان روستایی» را داشت و در جنب شعبه دهقانی کمیته مرکزی، «دایره جوانان روستایی» خوانده می شد. جهت دهی فعالیتهای سازمان جوانان توده در روستاها و هماهنگی سازمانهای حزبی با آن، تبلیغ در میان جوانان روستایی، تشکیل شعب دهقانی سازمانهای ایالتی جوانان در سراسر کشور و رسیدگی به فعالیتهای اتحادیه ای، تعاونی و شورایی اعضای سازمان جوانان در روستاها از وظایف این دایره بود.

نشریات شعبه مرکزی دهقانی

همانطور که گفتیم، سابقه فعالیت مطبوعاتی دهقانی حزب توده به سالهای دهه ۱۳۲۰ باز می گردد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با تشکیل شعبه دهقانی در جنب کمیته مرکزی، حزب توده مجدداً با بهره گیری از مهره های سابقه دار و مجرب خود کوشید تا فعالیت فوق را سامان دهد. در آغاز، نشریه ای به نام جرس (برای دهقانان ایران)، که امتیاز آن از سالهای ۱۳۲۰ به نام یکی از اعضای قدیمی حزب ثبت بود، منتشر شد. این نشریه توسط مهندس صادق انصاری اداره و منتشر می شد و او با اتکا بر دانش و تجربه خود می کوشید تا معضلات جامعه روستایی ایران را با زبان بسیار ساده و به همراه تصویر و نقاشی بیان نماید. باید گفت که به علت رشد ایدئولوژی اسلام انقلابی در جامعه روستایی کشور، این نشریه حزب توده نتوانست به حداقل موفقیت دست یابد و به سرعت منزوی شد. پس از مدتی به علت توقیف این نشریه از سوی وزارت ارشاد اسلامی، این نشریه با امتیاز مجله مسایل کشاورزی، و سپس با امتیاز نامه مردم منتشر شد و بالاخره انتشار آن به علت هوشیاری مسئولین مطبوعاتی کشور متوقف شد.

با محدود شدن فعالیت مطبوعاتی شعبه، انتشار بولتن دهقانی، به عنوان یک نشریه درون حزبی آغاز شد. این بولتن، ویژه شعب دهقانی سراسر کشور و کمیته های حزبی بود. محورهای اصلی مطالب آن عبارت بود از: شوراها، روستایی، تعاونیهای روستایی، اتحادیه دهقانی، مسئله واگذاری زمین و فعالیتهای «هیأتهای هفت نفره»، رهنمودهایی به منظور اشاعه شعارهای حزب توده در زمینه مسایل ارضی و دهقانی، رهنمودهایی در زمینه شیوه های کار تبلیغی، پژوهشی و آموزشی و جوانان. علاوه بر بولتن فوق، شعبه دهقانی به انتشار خبرنامه دهقانی نیز می پرداخت. مطالب این خبرنامه دستچینی از گزارش های

واصله

از سازمانهای حزبی، آمار و اطلاعات مندرج در نشریات زیتون (نشریه وزارت کشاورزی) و جهاد (نشریه جهاد سازندگی) و آمارهای «هیأت های هفت نفره» و سایر اطلاعات مندرج در مطبوعات جاری کشور بود. این خبرنامه معمولاً ۱۵ روز یکبار منتشر می شد و برای کلیه ارگانهای کمیته مرکزی، کمیته های حزبی و شعب دهقانی ارسال می گردید.

رهنمودهای شعبه دهقانی

مهمترین رهنمودهایی را که در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ توسط شعبه مرکزی دهقانی به شعب دهقانی سازمانهای ایالتی ارسال شد، می توان به شرح زیر بیان داشت:

۱- چگونگی تشکیل شعبه دهقانی، تقسیم کار، وظایف، تقسیم منطقه جغرافیایی تحت نظارت شعبه.

۲- نحوه ارتباطات با کمیته های حزبی و چگونگی بهره گیری از سازمان حزبی در امر دهقانی.

۳- چگونگی کاربرد فعالیت تبلیغی در روستاها.

۴- نحوه فعالیت پژوهشی و بررسی و مطالعه و شناخت مسایل ارضی و دهقانی.

۵- نحوه آموزش اعضای شعب ایالتی و فعالین دهقانی و حوزه های دهقانی.

۶- چگونگی گسترش فعالیتهای توده ای دهقانی در سه محور اصلی اتحادیه ها، تعاونیها، شوراها و نحوه تشکیل «کمیته های دهقانان بی زمین و کم زمین».

۷- نحوه و چگونگی فعالیت مشترک با «سازمان فدائیان خلق» (اکثریت) در مسایل دهقانی.

۸- نحوه فعالیت در میان جوانان روستایی و مسایل ویژه آنها.

۹- نحوه گزارش دهی سه ماهه به شعبه مرکزی.

حزب توده و مسایل جامعه روستایی و عشایری ایران

نگرش غربگرایی چپ (مارکسیستی) به طور اعم، در مخدوش ساختن مسایل جامعه روستایی و عشایری ایران در سالهای پس از انقلاب مشروطه تا امروز سهم قابل توجهی داشته است. تأثیرات این جریان بر جامعه سنتی روستایی و عشایری ایران از دو بعد قابل توجه است: بعد اول، تأثیرات بینشی و متدولوژیک در شناخت جامعه غیرشهری در راستای تحلیل مغلوط و غیرمنطبق با واقع و قالبی از نظام سنتی جوامع عشایری و روستایی ایران. بعد دوم، که به تبع این شناخت قالبی پدید شد، تحولات اجتماعی و اقتصادی است

که به ویژه در نیم قرن اخیر به ورشکستگی کشاورزی ایران و به هم ریختگی ساختار سنتی و ایجاد ناهنجاری ساختی (۱) در نظام روستایی و عشایری کشور انجامید.

به جرأت می توان ادعا کرد که جامعه روستایی و عشایری ایران در یک قرن اخیر بیشترین صدمات را از تفکر غربگرایی (راست و چپ) خورده است. روشنفکران و دیوانسالاران غربگرای ایران گویی در دوران معاصر رسالت خود را در ایجاد هرج و مرج هر چه بیشتر در نظم سنتی جامعه ایرانی می یافتند و در این کنکاش جامعه روستایی و عشایری را آزمایشگاه انواع تئوریهای قالبی و کلیشه ای خود قرار داده بودند. نتیجه این آزمونهای کج و معوج که با حربه استبداد وابسته به نواستعمار و با خشونت تمام عملی شد، فروپاشی نظم دقیقی را که طی قرنهای متمادی بر مبنای مقتضیات فرهنگی و روانشناختی و قومی و جغرافیایی این سرزمین شکل گرفته بود، در پی داشت و به بی هنجار ساختن اندام اجتماعی، نظم اقتصادی، توازن اکولوژیک، روانشناسی اجتماعی و فرهنگی انجامید. به هر روی، به نظر می رسد، با توجه به تحولات دنیای معاصر و تقابل تمدن صنعتی و نواستعماری غرب با دنیای سنتی و روستایی - قبیله ای جوامع شرقی، این پدیده گریز ناپذیر بوده و همه جوامع سنتی را در سراسر جهان کم و بیش دستخوش بحران ساختی کرده است.

در این مبحث می کوشیم تا تأثیر نظریات مارکسیستی در ایجاد تئوری های قالبی و الگوهای کلیشه ای در شناخت جامعه روستایی و عشایری ایران و پیامدهای آن را بررسی کنیم.

فئودالیسم در ایران

«فئودالیسم» (۲) واژه ای است که در اصطلاح علوم اجتماعی بر نوع جامعه و سیستم سیاسی اروپای غربی و مرکزی در دوران قرون وسطی دلالت می کند. (۳) با توسعه بورژوازی در اروپای غربی و مرکزی، نظام فئودالی اروپا به تدریج فروپاشید و جای خود را به نظام سرمایه داری داد. این تحول مورد توجه روشنفکران اروپایی قرار گرفت و مورخین انقلاب فرانسه، مانند تی یری، گیزو، تی یرومی نه مضمون تحولات اروپا را از قرون وسطی به تمدن

۱- ۱. Destructurisation.

۲- ۲. Feudalism.

۳- ۳. دایره المعارف بین المللی علوم اجتماعی، ج ۵، ص ۳۹۳ (به انگلیسی).

صنعتی نوین متأثر از مبارزه طبقاتی بورژوازی بالنده با فئودالیسم دانستند. مارکس و انگلس با محور قرار دادن تاریخ اروپای غربی، مدعی شدند که تاریخ جامعه بشری (که از دیدگاه آنها در تاریخ اروپای غربی خلاصه می شد) از مراحل معینی گذشته است. این نظریه در مارکسیسم، به صورت «تئوری فورماسیونهای اقتصادی _ اجتماعی» مدون شد که طبق آن تاریخ جامعه بشری از نظامهای کمون اولیه، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و کمونیسم گذر کرده و می کند. بدینسان در چارچوب بینش مارکسیستی، فورماسیونهای فوق به صورت قالبهای از پیش (a priori) درآمده که برای شناخت گذشته و حال هر جامعه ای کافی است بی توجه به ویژگیهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی، در این قالبها ریخته شود. این بینش، موجد تحلیلهای ساده اندیشانه و عامیانه از جوامع بشری شد و بر مبنای این ساده اندیشیها انواع برنامه ریزیهای بی پایه، سطحی و مخرب برای تحول اجتماعات انسانی مطرح و در پایه آزمون اجتماعی قرار گرفت.

مارکسیسم ایرانی نیز از بدو ورود به تفکر اجتماعی جامعه ما، این قالبها را «اکسیر اعظم» و «رمز» شناخت تاریخ ایران اعلام داشت. از این دیدگاه، جامعه ایرانی مراحل کمون اولیه، برده داری و فئودالیسم را گذرانیده و اکنون (از انقلاب مشروطه تا امروز!) در مرحله گذار به نظام سرمایه داری است. بدین ترتیب، مارکسیستهای ایرانی بی آن که تلاشی در جهت شناخت و تبیین واقعتهای جامعه ایران مصروف دارند با قالب کلی «فئودالیسم» جامعه معاصر خود را محک زدند.^(۱) و تضاد اصلی جامعه روستایی ایران را تضاد میان «فئودال» و «دهقان» اعلام داشتند و مسئله اصلی را در تکامل جامعه ایران، نابودی «مناسبات فئودالی» در روستا و استقرار مناسبات سرمایه داری دانستند.

واقعیت این است که مارکس و انگلس نسبت به جوامع شرقی شناخت دقیق و حتی اجمالی، نداشتند. مهمترین و شاید تنها مأخذ اطلاعاتی مارکس از جوامع شرقی سفرنامه دکتر برینه بود. این پزشک فرانسوی حدود ۹ سال در دربار اورنگ زیب، شاه تیموری هند، خدمت کرد و مقالات و تحقیقات او مدتها به مهمترین منبع شرق شناسی اروپا در نیمه قرن هفدهم تبدیل شد. مارکس بر اساس سفرنامه برینه گمان می برد در شرق (ترکیه، ایران، هندوستان) مالکیت خصوصی بر زمین وجود ندارد و کلیه اراضی متعلق به شاه (دولت)

۱- مفصل ترین تحقیقی که توسط مارکسیسم ایرانی در اثبات «فئودالیسم در ایران» صورت گرفته، کتاب زیر است: _ فرهاد نعمانی*، تکامل فئودالیسم در ایران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸. * (دکتر نعمانی عضو «سازمان فدائیان خلق» بود که به همراه جناح هلیل رودی _ کشتگر انشعاب کرد).

است. مارکس این امر را «کلید واقعی» درک مشرق زمین خواند و در برخی آثار خود «شیوه تولید آسیایی» را به عنوان یک فورماسیون خاص مطرح ساخت. طبق این دیدگاه، شاخص اصلی اقتصاد مشرق زمین کم آبی است و فقدان آب آن را به صورت یک عامل حیاتی در تولید مطرح می سازد. این امر شالوده ای است که کنترل دولت مقتدر را بر تولید کشاورزی ضروری می کند و لذا در مشرق زمین، «شاه» به عنوان مدیرکل سیستم آبیاری جامعه در رأس تولید قرار می گیرد. (۱)

بر این مبنا بعدها تئوری «استبداد شرقی» (دسپوتیسم شرقی) مدون شد و کسانی مانند ویتفوجل در کتاب استبداد شرقی (۲) (چاپ ۱۹۵۷م.) مدعی شدند که در مشرق زمین استبداد دارای پایه عینی و ناشی از ضرورت‌های اقتصادی است و با استبداد اروپایی متفاوت است! طبق این دیدگاه، جامعه شرقی یک «جامعه هیدرولیک» (آبیاری) است، یعنی جامعه ای است که بر سیستم وسیع شبکه آبرسانی مبتنی است و ایجاد و حفظ این سیستم یک دستگاه بوروکراتیک بسیار قدرتمند را ضروری می سازد. بنابراین، نظام شاهی در کشورهای مشرق زمین دارای ریشه عمیق تاریخی و کارکرد و ضرورت عینی است و نقش آن مدیریت سیستم آبی کشور می باشد! تئوری «استبداد شرقی» و «جامعه آبی» ویتفوجل مورد توجه مؤسسات پژوهشی غربی از یک سو و رژیم پهلوی در ایران از سوی دیگر قرار گرفت. از همین روست که در سال‌های پس از «انقلاب سفید» توجه خاصی به مطالعه سیستم آبیاری سنتی و کهن ایرانی و قنات‌ها مبذول شد. رژیم پهلوی تصور می کرد که از این طریق می تواند توجیهی در تبیین نظام شاهنشاهی به عنوان نظام برخاسته از نیازهای اکولوژیک و جغرافیایی سرزمین ایران بیابد.

بی پایگی این تئوری روشن است. هر چند سیستم آبیاری نقش بسیار مهمی در اقتصاد جامعه ایرانی از کهن ترین ازمه داشته و بی شک شایان مطالعات عمیق و جدی است، ولی اهمیت آن به هیچ روی چنین نبوده که مدیریت آن علت وجودی و کارکرد اصلی حکومت مرکزی باشد. واقعیت این است که شبکه های پیچیده قنات در ایران توسط نهادهای محلی و با تلاش جمعی کار و اندیشه آنها تأسیس و صیانت شده و اصولاً وسعت سرزمین ایران

۱- . برای آشنایی با نظریات مارکس و انگلس پیرامون جوامع مشرق زمین مراجعه شود به: _ احسان طبری، مقاله «کارل مارکس و برخی مسایل تاریخ و جامعه ایران»، مجله دنیا، سال نهم، شماره ۱. _ احسان طبری، مقاله «سخنان انگلس درباره جوامع خاورزمین»، در کتاب برخی بررسیها درباره جهان بینی ها و جنبشهای اجتماعی در ایران، انتشارات توده، ۱۳۵۸، صص ۳۱-۴۶.

۲- ۲. Karl A. Wittfogel, Oriental Despotism, A Comparative Study of Tatar, New Haven, ۱۹۵۷.

و فقدان ارتباط سراسری، که هر گوشه کشور را به جزیره ای مستقل تبدیل می کرد، و وجود نظام های مستقل و خود بوده قبیله ای در سراسر کشور، نوعی عدم تمرکز مدیریت را در قالب جماعات کوچک محلی ضروری می ساخته و حکومت مطلقه و مرکزی شاه نمی توانسته نظارت متمرکز، چنانکه مدعیان تئوری «استبداد شرقی» می گویند، داشته باشد. از سوی دیگر، تنوع اشکال مالکیت در ایران و تحول بغرنج آن در پهنه تاریخ، که پژوهش های کافی در این زمینه موجود است، بی پایگی این تصور را که گویا مالکیت زمین در انحصار مطلق شاه بوده است، عیان می سازد.

سرنوشت تئوری «جامعه آبی» ویتفوگل ابتدال نگرشهای کلیشه ای و قالبی را، که نظریات اندیشمندان غربی چون مارکس در بنیاد آن قرار دارد، آشکار می سازد. روشن است آن «مهندسی اجتماعی» که بر پایه چنین تئوریهایی باشد چه سرنوشتی برای جامعه پدید می آورد.

به هر روی، تئوری «شیوه تولید آسیایی» در مارکسیسم مورد پذیرش قرار نگرفت. پلخانف و لنین در این زمینه حرف جدیدی نداشتند و تنها در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میلادی بود که در شوروی مسئله فوق مورد بحث قرار گرفت. ولی این نظریه مقبول تئوریسین های «رسمی» حزب واقع نشد و استالین و سپس مائوتسه دون فئودالیسم را تنها فورماسیون منطبق بر کل جامعه بشری، اعم از شرق و غرب، اعلام داشتند. بعدها در دهه ۱۹۶۰ میلادی بحث شیوه تولید آسیایی مجدداً توسط صاحب نظرانی چون وارگا در کتاب مسایل اقتصاد سیاسی سرمایه داری (مسکو ۱۹۶۴) و روزه گارودی در کتاب شیوه تولید آسیایی (پاریس، ۱۹۶۹) احیاء شد.

گفتیم که مارکسیسم ایرانی حتی به تئوری شیوه تولید آسیایی نیز التفات نداشت و دکترین رسمی فورماسیونها را پذیرفت و اصطلاح «فئودالیسم» را به عنوان نظام سنتی جامعه ایران به شدت رواج داد. متأسفانه باید اذعان کرد که این اصطلاح طی دهه های اخیر همه گیر شد و به عامل اصلی تبدیل گردید که راه تلاش گسترده و عمیق پژوهشگران و اندیشمندان ایرانی را در تبیین جامعه خود، فارغ از الگوپذیریها و کلی بافیها، مسدود می ساخت. درباره پیچیدگی نظم سنتی جامعه روستایی ایران و انطباق ناپذیری قالبهای تئوریک کلی و پیش بافته، اعتراف چارلز عیسوی، محقق انگلیسی شایان توجه است.

مالکیت ارضی در تمام کشورها از پیچیدگی خاصی برخوردار است ولی در ایران این پیچیدگی بیش از اندازه است. مساحت مملکت، تنوع عظیم شرایط طبیعی، وجود جوامع عشیره ای و اسکان یافته و تهاجمات مکرر اقوام خارجی،

اعراب، ترکان، مغولان، که هر کدام جنبه های متفاوت مالکیت ارضی خود را در این کشور پیاده کرده اند، باعث شده که ایران دارای نوعی سیستم بسیار پیچیده مالکیت ارضی گردد. بر اینها بایستی تحولات صد و پنجاه ساله اخیر را هم افزود.»

درگیری دم افزون ایران در بازارهای جهانی، همانند سایر نواحی خاورمیانه، منجر به رشد روابط سرمایه داری در کشاورزی و تغییر روابط سابق موجود بین دولت، مالک و زارع گردید. (۱)

مارکسیسم و «اصلاحات ارضی»

تبیین جامعه روستایی ایران به عنوان «جامعه فئودالی»، که حزب توده در اشاعه آن به عنوان یک حربه تبلیغی، سیاسی نقش اول داشت، سبب شد رژیم پهلوی به دستور امریکا در آغاز دهه ۱۳۴۰ طرح نو استعماری «اصلاحات ارضی» را برای جلوگیری از «انقلاب از پائین» اعمال کند. «اصلاحات ارضی» شاه - کندی (رئیس جمهور وقت امریکا)، در درجه اول به فروپاشی ساخت سنتی کشاورزی ایران انجامید، نظامی که طی قرنهای دقیقاً شکل گرفته بود و هر چه بود، پیش از ورود موج غربگرایی (۲) به ایران، خودکفایی کشاورزی کشور را تأمین می کرد. (۳) به علاوه، این نظام دارای کارکردهای معین بود که پس از «اصلاحات ارضی» از میان رفت:

قبل از اصلاحات ارضی در سطح نیمی از روستاهای کشور، کشت به صورت دسته جمعی انجام می شد. در هر ده مالک یا مباشر مسئولیت اداره تولید را به عهده داشت و بر اساس نظام آبیاری و یا عوامل دیگر، کشاورزان هر ده در تعدادی از واحدهای تولید در پوشش نظام های سنتی مانند بنه، صحرا و حراثه و مشابه آن به کار کشاورزی مشغول بودند و برنامه ریزی سالانه کشاورزی یا نسق بندی به وسیله هیأتی مرکب از رعایای باتجربه و با نظارت مالک یا مباشر او انجام می شد. جمعیت خوش نشین که در آن زمان حدود ۴۰ درصد از جمعیت روستایی کشور را تشکیل می دادند، در کنار کشاورزان با فعالیت در امور بازرگانی، صنایع روستایی و یا سایر کارهای خدماتی و اشتغال در کارهای مختلفی که به عامه

۱- . چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار، ۱۳۳۲ - ۱۲۱۵ هـ. ق)، ترجمه یعقوب آژند، نشر گسترده، ۱۳۶۲، ص ۳۳۷.

۲- Westernization.

۳- . مراجعه شود به: سیدمحمدعلی جمالزاده، گنج شایگان، تهران ۱۳۶۲ (چاپ جدید).

روستائیان مربوط می شد، نقش مستقیمی را در جاری بودن فعالیتهای کشاورزی ایفا می کردند. با اجرای اصلاحات ارضی، این نظام سنتی که بر اساس شرایط خاص منطقه ای و فرهنگ مردم شکل گرفته بود، متلاشی شد و رژیم طاغوت نتوانست برای خلأ وجود مالک یا مباشر او که معمولاً بر انجام کارهای عام المنفعه روستا مانند تأمین آب زراعتی و حفظ شبکه های آبرسانی، تأمین و توزیع اعتبار مورد نیاز رعایا، مدیریت تولید و نسق بندی، تهیه و فراهم کردن نهادها، تأمین امنیت و انجام پاره ای از خدمات عمومی نظارت داشتند، چاره اندیشی کند. (۱)

دکتر علی محمدنقوی، جامعه شناس معاصر، ساخت سنتی جامعه روستایی ایران و تأثیرات «اصلاحات ارضی» را بر آن چنین ارزیابی می کند:

پیش از آغاز جریان غربگرایی، اکثر جوامع اسلامی، جوامع فلاحتی مبتنی بر تولید روستایی یا دامداری محسوب می شدند و روستاها از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بودند.

دو ویژگی عمده روستاها در نظام سنتی شرق، داشتن «ثبات» و خودبسندگی، بود. خودبسندگی به این معنا که روستاها برای خود دارای نهادهای سیاسی، اداری و اقتصادی مستقلی بودند. اجتماعات روستایی جمهوریهای کوچکی بودند که تقریباً هر آنچه را می خواستند خود دارا بودند و تقریباً به هیچ گونه رابطه خارجی نیاز نداشتند و از نظر سیاسی نیز، روستاها خودمختار بودند. رئیس دهکده که «کدخد» نامیده می شد به عنوان نماینده دهکده در مقابل مأمورین دولتی عمل می کرد و دولتها نیز روستاها را تنها به عنوان عنصر مالیات دهنده می شناختند... (۲)

۱- دکتر عباسعلی زالی، «بررسی مسایل کشاورزی» قسمت پانزدهم، روزنامه اطلاعات، ۳۰/۱/۱۳۶۸، ص ۴.

۲- جوامع روستایی و عشایری ایران از آغاز دارای نظام نیرومند عشیره ای بوده و از کهن ترین ازمنه دارای ساختهای سیاسی خودویژه ای بودند که مدیریت این جماعات را به مطلوبترین شکل و بر پایه «ریش سفیدی» تأمین می کرد. پیش از اسلام «ویس پد»ها (رؤسای عشیره) و «زنتوپد»ها (رؤسای قبیله) و در عهد سلجوقی منصب «رئیس» و از عهد صفویه منصب «کلانتر» چنین کارکردی داشت. در این دیوانسالاری سنتی، که برجوشیده از فرهنگ و شرایط ویژه تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی ایران بود و طی هزاران سال مدیریت اجتماعی کشور را سامان می داد، رئیس عشیره یا قبیله، رئیس یا کلانتر نماینده اهالی خود در نزد مقامات دولتی بود و از منافع آنها دفاع می کرد و از این بعد یک نهاد مردمی بود و از سوی دیگر کارگزاری مقامات دولتی را در میان اهالی خود عهده دار بود و از این بعد یک نهاد دولتی محسوب می شد. هر چند درباره سازمان سیاسی سنتی ایران پژوهش کافی صورت نگرفته، ولی محققینی چون خانم لمبتون که در این عرصه پژوهشهایی انجام داده اند به آن به دیده تحسین نگرسته و بر کارایی کامل آن اذعان کرده اند. در دوران قاجار و رویارویی تمدن استعماری غرب با جامعه سنتی ایران، دیوان سالاری محلی کشور رو به زوال رفت و به فساد کشیده شد و در دوران پهلوی و توسعه غربگرایی در ایران، این ساختهای کهن سازمان سیاسی کلاً طرد شد و دیوانسالاری مدل غربی، که از سیستم حکومتی و تقسیمات کشوری انگلیس و فرانسه اقتباس شده بود، جایگزین آن شد. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به: آن لمبتون، سیری در تاریخ

ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

با تغییر شیوه زمینداری و احتمالاً الغای نظام ارباب و رعیتی و نیز ایجاد تمرکز سیاسی و اشاعه تکنولوژی کشاورزی و صنعت مونتاژ، ساخت اجتماعی و ترکیب طبقاتی روستاهای کشورهای اسلامی دستخوش تحولاتی گشت... یکی از تأثیرات منفی غربگرایی در زندگی روستایی، این بود که خودبسندگی، و خوداتکایی، روستاها از بین رفت، روستاها در همه چیز به شهرها متکی شده و مصرف کننده تولیدات شهرها گشتند. حال آن که سابقاً شهرها مصرف کننده تولیدات روستاها بودند. از نظر اجتماعی نیز، موقعیت روستاها تضعیف شد و «روستایی» طفیلی «شهری» گردید. کم کم «روحیه تولید» در روستاها رو به ضعف نهاد و «روحیه مصرف» قوت گرفت. (۱)

گفتیم که «اصلاحات ارضی» یک برنامه نو استعماری بود که در دهه ۱۹۶۰ میلادی توسط امریکا برای ایجاد «انقلاب از بالا» در برخی از کشورهای وابسته، که در معرض «خطر کمونیسم» قرار داشتند، اجرا شد. از جمله این کشورها تایوان، فیلیپین و ایران بود. توسعه شعارهای مارکسیستی در این مناطق، امریکا را از «خطر کمونیسم» به شدت هراسان ساخت، لذا کوشید تا «اصلاحات ارضی» را رأساً و به دست رژیمهای دست نشانده خود عملی سازد؛ قبل از آن که به سلاحی در دست احزاب کمونیست برای جلب روستائیان فقیر این جوامع بدل شود.

واقعیت این است که مارکسیسم به شعار «اصلاحات ارضی»، به معنای تقسیم ارضی میان تولید کنندگان کوچک اعتقاد ندارد و در مقابل به شعار «ملی کردن اراضی کشاورزی» به معنای انتقال مالکیت اراضی زراعی به دولت معتقد است. از همین رو لنین با تصرف قدرت سیاسی و استقرار حکومت مارکسیستی در روسیه، فرمان الغای مالکیت خصوصی بر زمین و دولتی کردن کلیه اراضی کشاورزی را صادر کرد و بعدها دولت شوروی با کشتار میلیونها دهقان مرفه، نیمه مرفه و خرده مالک روستایی (کولا-گک ها) روستائیان را در قالب شرکتهای زراعی دولتی (ساوخوزها) و تعاونیهای دولتی (کالخوزها) مجتمع ساخت و آنها را به مزدبگیران دستگاه غول آسای کمیساریای (وزارت) کشاورزی تبدیل نمود.

۱- دکتر علی محمد نقوی، جامعه شناسی غربگرایی، ج دوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، صص ۲۴-۲۷.

لنین به شدت مخالف خرد کردن و قطعه قطعه کردن اراضی کشاورزی بود و اس. ار.ها (۱) و ناردونیک های روس را به علت طرفداری از شعار تقسیم زمین میان دهقانان محکوم می کرد. از دیدگاه او صحیح ترین راه توسعه کشاورزی روسیه «بی مرز» کردن اراضی، یعنی ایجاد واحدهای وسیع کشت بود و این تنها با دولتی کردن (ملی کردن) اراضی میسر می شد. لنین در «قطعهنامه درباره مسئله ارضی» (هفتمین کنفرانس کشوری حزب بلشویک، ۲۹_۲۴ آوریل ۱۹۱۷) نوشت:

زمینداری دهقانی در روسیه اعم از زمینهای واگذاری (به آبخینها (۲) و خانوارها) یا خصوصی (زمینهای اجاره ای و خریداری شده) سراپا و در طول و عرض درگیر روابط و مناسبات قدیمی و نیمه فئودالی بوده و دهقانان را به رده هایی تقسیم می کند که از عهد سرواژ و دوران در هم بودن قطعه زمینها و غیره و غیره به ارث رسیده است. لزوم برانداختن کلیه این حدفاصلهای کهنه و مضر، لزوم «بی مرز کردن» اراضی و تغییر کلیه مناسبات زمینداری اربابی و کشاورزی مطابق با شرایط جدید اقتصادی سراسر روسیه و جهان، پایه مادی مجاهدات دهقانان در راه ملی کردن کلیه زمینهای کشور است. (۳)

ولی علیرغم این که مارکسیسم، قطعه قطعه کردن اراضی را یک اقدام نادرست از نظر توسعه نیروهای مولد می داند، این شعار با عنوان «اصلاحات ارضی» از دهه ۱۹۳۰ میلادی توسط «انترناسیونال کمونیستی» (کمینترن) در کشورهای آسیایی به شدت رواج داده شد. هدف کمینترن در واقع فقط و فقط بهره گیری از این شعار به منظور جلب توده های میلیونی دهقانان خاورزمین به سوی احزاب کمونیست بود و نه ارائه یک طرح اقتصادی بخردانه توسعه برای خودکفایی و استقلال این جوامع.

در راستای این اهداف سیاسی و تبلیغی بود که حزب کمونیست ایران در «انقلاب جنگل» به حرکتهای تندروانه در خلع ید از مالکین و خرده مالکین روستایی دست زد که سبب تضعیف نهضت میرزا کوچک خان و مقابله او گردید و سپس در سال ۱۳۰۶ ش. در برنامه خودشعار «محو کامل بقایای فئودالیسم و الغای اصول ملاکی ارضی و تقسیم بلاعوض زمینهای اربابی و وقفی و خالصه بین دهاقین» را مطرح ساخت. (۴) این شعار در

۱- حزب سوسیالیست انقلابی که دارای ایدئولوژی سوسیالیسم دهقانی بود.

۲- آبخینها: واحدهای مشاع سنتی روستایی در روسیه.

۳- لنین، آثار منتخبه، ترجمه فارسی یک جلدی، ص ۴۷۱ (تأکید در متن از ما است).

۴- امیر نیک آئین، درباره مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران، انتشارات سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران،

حالی مطرح می شد که همزمان در روسیه به دستور استالین «دهاقین» قلع و قمع می شدند و قطعات کوچک اراضی آنها به مالکیت دولت در می آمد.

با پیدایش حزب توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ شعار «اصلاحات ارضی» به عنوان یک شعار تبلیغی، سیاسی، و نه یک برنامه سنجیده توسعه اجتماعی، به شدت مطرح شد. گسترش این حرکتها در ایران و برخی کشورهای دیگر سرانجام امریکا را به ابداع طرح نو استعماری «اصلاحات ارضی» واداشت، که ثمرات و پیامدهای مخرب آن در ورشکستی اقتصادی کشاورزی ایران آشکار است و در این باره پژوهشهای متعددی صورت گرفته است. بیهوده نیست که حزب توده همواره به خود می بالید و خود را پیشکسوت و مبتکر «اصلاحات ارضی» که توسط شاه اجرا شد، می خواند.

شعارهای حزب توده پس از انقلاب اسلامی در زمینه مسایل ارضی و دهقانی نیز در همین چارچوب و به عنوان شعارهای تبلیغی - سیاسی به منظور جلب حمایت مردمی و پشتوانه دهقانی قابل تحلیل است و نه به عنوان طرحهای عقلانی برای توسعه کشاورزی ایران.

مارکسیسم و مسئله ایلات و عشایر در ایران

مارکس و انگلس نسبت به پدیده ایلات و عشایر در جوامع آسیایی و آفریقایی، یا آنچه که اصطلاحاً «کوچ نشینی شبانی» (۱) خوانده می شود، هیچگونه شناختی نداشتند. (۲) مارکسیسم ایرانی و حزب توده نسبت به این پدیده مهم جامعه ایرانی، که در آستانه قرن بیستم میلادی حدود ۲۵ درصد اهالی کشور را در بر می گرفت، توجهی نداشت. از دیدگاه مارکسیستی، جامعه سنتی ایران فقط و فقط یک جامعه فتودالی بود و پدیده ایلات و عشایر نیز تنها در این چارچوب ارزیابی می شد.

بحث درباره ابعاد پدیده ایلات و عشایر بحثی است تخصصی و در این کتاب صرفاً برای ترسیم بینش سطحی مارکسیسم در این زمینه و بی پایگی شعارهای تبلیغی سیاسی مارکسیستها در این رابطه به ارائه توضیحی مقدماتی بسنده می کنیم.

پژوهشگران مارکسیست، بر مبنای الگوی کلی ماتریالیسم تاریخی - که گذار جامعه بشری را از پنج فورماسیون: کمون اولیه، برده داری، فتودالیسم، سرمایه داری و سوسیالیسم

۱- ۱. Pastoral Nomadism.

۲- . مراجعه شود به: احسان طبری، شناخت و بخش مارکسیسم، ص ۳۲۴، زیرنویس.

عام و مطلق می انگارد _ وارد این پهنه شدند، ولی وجود قالب نظری واحد، سبب وحدت برداشتهای آنان نشد و در میان این گروه از محققین، اختلاف نظر فراوان است.

محققین متقدم مارکسیست، ایلات و عشایر ایران را بقایای فورماسیون کمون اولیه می انگاشتند و در این داوری به ساختههای عشیره ای و پدرسالاری نظر داشتند. به طور مثال، تاردوف، ایران شناس شوروی، پنج ویژگی مشترک زیرین را برای جماعات عشایری ایران قایل بود:

۱_ در جامعه قبیله ای، تولید غله مقام دوم را داراست.

۲_ مرتع و گله از نقش تعیین کننده ای برخوردار است.

۳_ تقسیم کار، مناسبات تولیدی و بهره کشی، بر مبنای استفاده مشترک از مراتع قرار دارد.

۴_ بقایا و آثار نظام کمون اولیه، دوران متمدنی به حیات خود ادامه داده است.

۵_ بر مبنای شیوه زیست کوچ نشینی جنگی، حاکمیت رهبران و آریستوکراسی طایفه ای مدت مدیدی تداوم یافته است.

ولی به تدریج، با توجه به وجود ساختارها و مناسبات طبقاتی و اشرافی و حتی کاستی در برخی ایلات در میان محققین متأخر مارکسیست، این نظر شکل گرفت که پدیده ایلات و عشایر ایران گونه ای از فئودالیسم است با همان ویژگیهای عام نظری. به پیروی از این دیدگاه، دکتر فرهاد نعمانی در کتاب «تکامل فئودالیسم در ایران» پس از بحثی پیرامون «مسئله ایلات در تاریخ ایران» چنین نتیجه می گیرد:

در واقع می توان بر اساس یافته های تاریخی مربوط به ایلات پس از قرن پنجم هجری قمری به این نظر رسید که روابط انسانها در تولید در جوامع ایلی در ایران، ساختی فئودالی داشته است...

وی پدیده کوچ نشینی شبانی را در ایران «نه زاده مقتضیات طبیعی، بلکه عمدتاً ناشی از حرکت ایلات ترک و مغولی بین قرنهای پنجم و هفتم از نواحی آسیای مرکزی به فلات ایران» می داند.

هر چند منابع و مآخذ تاریخی موجود اشارات بس نادری به ایلات و عشایر قبل از اسلام و حتی قرون اولیه اسلامی دارد، ولی همین اشارات اندک و نیز شواهد عقلی و نظری بر وجود و اهمیت طوایف کوچ نشین و شبان پیش از اسلام و نیز در قرون اولیه اسلامی دلالت متقن دارد و به هیچ روی نمی توان وجود و تداوم کوچ نشینی شبانی را پدیده ای عارضی و بیگانه با مقتضیات توپولوژیک و نیز اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی

تلقی کرد. به علاوه، دیرپایی و جان سختی این پدیده در دوران ۵۷ ساله حکومت پهلوی _ که حیات آن آماج سرکوبگری های وحشیانه و کم نظیر و تحولات بنیادین اقتصادی قرار گرفت _ خود گواه بارزی است بر شالوده های نیرومند مادی _ فرهنگی آن و دلیلی است بر رد ادعای فوق.

به هر روی، به نظر می رسد که در میان پژوهشگران مارکسیست، مسئله ایلات و عشایر، مسئله ای حل نشده است و معتبرترین منابع مارکسیستی متأخر بر این امر اذعان دارند. دایره المعارف بزرگ شوروی کوچ نشینی شبانی را، شکل خاصی از فعالیت اقتصادی و شیوه زیست منطبق با آن می داند، که بسیاری مسایل مربوط به آن هنوز حل نشده و بسیاری نقطه نظرات در این رابطه در میان صاحب نظران موجود است.

شعب مرکزی مالی و تدارکات؛ وظایف و ساختار

حزب کمونیست، مجموعه و دستگاهی است که برای فعالیت و تمشیت امور خود، بسته به درجه رشد و گسترش اندام و شبکه آن، دارای نیازهای مالی و تدارکاتی است. تمام فعالیتهای حزب بلافاصله به امور مالی و تدارکاتی ربط می یابد؛ فعالیتهای تبلیغی و انتشاراتی و تشکیلاتی، خرید اتومبیل و وسایل چاپ تکثیر، تهیه مخفی گاه و خانه های امن، تأمین زندگی پرسنل حزبی (اعضای حرفه ای حزب یا کادرها)، تأمین زندگی رهبران و دهها عرصه دیگر همه و همه ایجاد ارگانهای ویژه برای تهیه امکانات مالی، تدارکاتی، حسابرسی، کنترل و سامان بخشی به آنها را ضروری می سازد.

کمیته مرکزی حزب توده برای حل و فصل مسایل مالی و تدارکاتی خود به تشکیل دو ارگان تخصصی به نامهای «شعبه مرکزی مالی» و «شعبه مرکزی تدارکات» دست زد که مراکز مالی و حسابرسی و ارگان تهیه امکانات و حل و فصل مسایل فنی و جاری کمیته مرکزی حزب محسوب می شد.

این ارگان از بدو تأسیس حزب توده وجود داشت و در سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط مهندس علی علوی اداره می شد.

علاوه بر کمیته مرکزی، سازمانهای ایالتی حزب نیز در جنب کمیته ایالتی دارای شعب مالی و تدارکات بودند. رابطه این شعب با کمیته های حزبی و با شعبه مرکزی مانند سایر شعب یعنی رابطه افقی آنها با کمیته حزبی رابطه اصلی و رابطه عمودی آنها با شعبه مرکزی رابطه نوعی محسوب می شد. این شبکه تا سطح کمیته های بخش (که تنها دارای مسئول

مالی و تدارکات بود) ادامه می یافت. در حوزه های مسئولین شاخه و حوزه های ساده نیز مسئولین مالی و تدارکاتی وجود داشت و کمک مالی و تدارکاتی، از وظایف عضو حزب محسوب می شد. مجموعه این سازماندهی، شعب مالی و تدارکات مرکزی را در رأس شبکه گسترده ای از امکانات مالی و تدارکاتی در سراسر کشور قرار می داد.

شعب مالی و تدارکاتی مرکزی زیر نظر هیأت دبیران کمیته مرکزی اداره می شد و به دلیل اهمیت آن و «سری بودن» منابع مالی حزب، نورالدین کیانوری شخصاً دبیر مسئول دو شعبه فوق در هیأت دبیران بود.

شعبه مرکزی مالی توسط محمد اسمعیل ذوالقدر، عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی، اداره می شد. ذوالقدر از افسران عضو سازمان نظامی حزب توده در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ بود که به همراه عمویی، حجری و دیگران با انقلاب اسلامی ایران از زندان رهایی یافت. او به دلیل خصوصیات شخصیتی، به ویژه کم حرفی و فقدان توانایی در فعالیتهای دیگر، توسط کیانوری به مسئولیت شعبه مرکزی مالی گمارده شد. معاون او، هوشنگ قربانی نژاد نیز از اعضای قدیمی سازمان نظامی حزب و مورد اعتماد رهبری حزب توده بود.

شعبه مرکزی تدارکات توسط گایگک آوانسیان، عضو کمیته مرکزی، اداره می شد. آوانسیان از اعضای شعبه اطلاعات حزب در سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود و از همان زمان به عنوان یکی از مهره های اطلاعاتی مورد توجه کیانوری قرار داشت. او پس از کودتای ۲۸ مرداد و کشف سازمان اطلاعات حزب توسط فرمانداری نظامی تهران دستگیر شد و پس از اعتراف کامل و ابراز تنفر از حزب و همکاری با مأمورین، آزاد شد. آوانسیان در سال ۱۳۵۷ با کیانوری در برلین شرقی تماس گرفت و پس از انقلاب اسلامی به عنوان عضو کمیته مرکزی به کار در شعبه تدارکات گمارده شد. تبعیت مطلق از کیانوری و اعتماد کامل به او، عامل اصلی در این انتصاب بود. طبق اسناد موجود وزارت اطلاعات و اعترافات و بازجوییها، گایگک آوانسیان به موارد فراوانی سوءاستفاده مالی دست زد و مبالغ معتناهایی از وجوه حزب را در امور شخصی خود، از جمله در مصارف ضداخلاقی هزینه کرد.

منابع مالی حزب توده

منابع مالی حزب توده را می توان به دو بخش «منابع رسمی» و «منابع غیررسمی» تقسیم نمود. همانطور که می دانیم یکی از اصول پایه ای عضویت در حزب کمونیست پرداخت منظم حق عضویت است که در اساسنامه حزب توده منعکس شده است. پرداخت حق

عضویت و کمکهای مالی اعضای حزب «منبع رسمی» مالی حزب توده را تشکیل می داد.

حزب توده مدعی بود که تنها منبع درآمدهای گزاف او تنها همین است و هیچگونه کمک مالی از حزب کمونیست شوروی دریافت نمی دارد.

تمام بودجه ای که ما برای این کار در اختیار داریم (احداث ساختمان مرکزی حزب توده) از طریق کمکهای گوناگون دوستان و اعضای حزب که گاه همه هست و نیست خود را در اختیار حزب می گذارند، تأمین شده است. هیچ کشوری به ما کمک نمی کند. کشورهای دیگر، خود گرفتاری های بسیار دارند و اگر پولی داشته باشند، صرف کارهای خودشان می کنند. (۱)

واقعیت این است که کمکهای مالی اعضای حزب و دریافت حق عضویت بخشی از درآمد حزب توده را تشکیل می داد. به ویژه این که، تعدادی از اعضای قدیمی حزب در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۲ به سرمایه داران و مقاطعه کاران مهم تبدیل شده و ثروتی اندوخته بودند و از پرداخت وجه به حزب، در ازای چشم پوشی از سوابق منفی آنها در سالهای فوق، ابائی نداشتند. در واقع، آنها به این «کمکها» به عنوان نوعی سرمایه گذاری دراز مدت، می نگریستند که سود آن زمانی بازمی گشت که حزب به قدرت می رسید، ولی در عین حال، این ادعا که «منبع رسمی»، تنها و یا بخش قابل توجه درآمدهای حزب توده را تأمین می کرد ادعایی نادرست و به منظور رفع عواقب قانونی کمکهای مالی شوروی به حزب توده بود.

طی سالهایی که اعضای کمیته مرکزی و کادرهای فراری حزب توده در شوروی و کشورهای سوسیالیستی اقامت داشتند، تأمین کلیه مخارج آنها به عهده احزاب کمونیست این کشورها بود. این وضع تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز ادامه داشت. احسان طبری در خاطرات خود مکرراً به این مسئله می پردازد.

... هیأت اجرائیه در اواخر سال ۱۹۵۷ و اوایل ۱۹۵۸ از مسکو به لایپزیک منتقل گردید و حزب سوسیالیست متحده آلمان (۲)، کلیه وسائل را که ممکن می دانست (از لحاظ مطبوعه، رادیو، وسایل سهل و ساده برای ارتباط با غرب به منظور رابطه با ایران) در آنجا فراهم کرد... (۳)

درباره رابطه رادمنش به پول و مادیات، مسلم است پول زیادی از طرف

۱- . نورالدین کیانوری، مسایل مبرم انقلاب در سال ۱۳۵۹، «پرسش و پاسخ»، مهر ۱۳۵۹، ص ۲۲.

۲- . نام رسمی حزب کمونیست آلمان شرقی.

۳- . احسان طبری، کژراهه، ص ۱۸۳.

شوروی در اختیار رادمنش گذاشته می شد... به عنوان مسئول شعبه ایران غالباً بین لایزیک و بغداد در حرکت بود و مخارج زیادی می کرد که سیاهه آن را گویا [به] شوروی ها می داد، چون مبلغ کاملاً سری بود... آلمانها و بلغارها به عناوین مختلف به او پول می دادند... (۱).

روستا در برلین علاوه بر خانه شخصی، محلی برای بوروی کار اتحادیه نیز داشت و دست او از جهت مالی باز بود... روستا با استفاده از سازمانهای اتحادیه و همه کشورهای سوسیالیستی و گرفتن محل استراحت، عده کثیری از مردان و زنان را از دور و نزدیک به این خانه های استراحت می فرستاد... (۲)

در رابطه با دوران اقامت رهبری حزب توده در خارج، از این قبیل استنادات فراوان است. طبق بازجویی های اعضای رهبری حزب توده، آنان طی اقامت در کشورهای سوسیالیستی به طور ماهیانه حقوق کلان دریافت می داشتند و از استراحتگاه ها و کلیه امکانات حزبی، در سطح اعضای کمیته مرکزی احزاب کمونیست خود این کشورها، برخوردار بودند. به علاوه، کلیه مخارج سازمانی حزب، از دفتر مرکزی در خیابان کته کلوتیس لایزیک تا سایر امکانات، توسط احزاب کمونیست حاکم تأمین می شد و «مهمانان» حزب توده در هتل های مجلل احزاب کمونیست (از جمله «خانه مهمانان» _ گست هاوس _ در برلین شرقی) مجانی نگهداری و پذیرایی می شدند. در این دوران، حزب توده فاقد کوچکترین ممر درآمدی از طریق حق عضویت و کمک مالی بود.

با انتقال حزب توده به داخل کشور، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مقادیر قابل توجهی امکانات مالی، به طور مستمر، در اختیار رهبری حزب توده قرار گرفت.

با انحلال حزب توده در بهار سال ۱۳۶۲، علاوه بر امکانات سازمانهای حزبی در سراسر کشور، فقط در تهران حدود ۸۰ دستگاه منزل (مسکونی و محل کار)، صدها دستگاه اتومبیل و موتورسیکلت، صدها دستگاه چاپ و تکثیر و مبلغ ۹ میلیون تومان وجه نقد، مقادیر زیادی طلا و جواهر آلات و ارز، از مراکز حزبی کشف و ضبط شد.

دبیرخانه کمیته مرکزی (ایالتی تهران)

دستگاه گسترده کمیته مرکزی حزب توده (شامل هیأت دبیران، هیأت سیاسی، شعب

۱- . احسان طبری، کژراهه، ص ۲۷۲.

۲- . احسان طبری، کژراهه، ص ۲۸۷.

مرکزی و کمیسیونها و دوائر وابسته به آنها) برای انجام ارتباطات درونی خود به یک دبیرخانه مرکزی نیاز داشت. از آنجا که بخش اصلی دستگاه کمیته مرکزی در تهران متمرکز بود و به علت آمیخته بودن فعالیتهای شعب مرکزی با شعب سازمان ایالتی تهران، که در برخی موارد- مانند شعبه امور توده ای- مسئول شعبه مرکزی در عین حال مسئول شعبه ایالتی تهران نیز بود، و به علت پیوند تنگاتنگ کمیته ایالتی تهران با شعبه تشکیلات کل، کمیته مرکزی حزب توده از دبیرخانه سازمان ایالتی تهران به عنوان دبیرخانه مرکزی حزب نیز استفاده می کرد. لذا در اینجا به بررسی این ارگان، که از نظر سازمانی در جنب کمیته ایالتی تهران قرار داشت، می پردازیم: دبیرخانه کمیته ایالتی تهران که در واقع دبیرخانه مرکزی حزب بود، زیر نظر عباس حجری بجستانی دبیر اول کمیته ایالتی تهران و با شرکت تعدادی از کادرهای درجه اول و ورزیده حزبی (به طور عمده از اعضای «گروه منشعب از چریکهای فدایی خلق») فعالیت می کرد. اعضای دبیرخانه از نظر تشکیلاتی در سازمان ویژه ای به نام «ناحیه صفر» سازمان یافته بودند که در چارچوب تقسیمات جغرافیایی سازمان ایالتی تهران قرار نداشت. دبیرخانه مرکزی حزب در واقع نقش دست و پا و اهرم ارتباطی کمیته مرکزی حزب را ایفا می کرد. ارتباطات توسط کادرهایی که «پیک» نامیده می شدند انجام می گرفت. پیکهای دبیرخانه، مسئول حمل و نقل مراسلات میان شعب مرکزی و اعضای رهبری حزب و سازمان ایالتی تهران بودند. کلیه مکاتبات شعب مرکزی، کمیته ایالتی تهران و شعب ایالتی تهران به دبیرخانه می آمد و از آنجا توزیع می شد. به علاوه، مراسلات سازمانهای ایالتی در سراسر کشور و سازمانهای شهرستان و شهر مستقل (که زیر پوشش سازمانهای ایالتی نبودند) نیز توسط پیکهای آنان به شعبه شهرستانها در تهران آورده می شد. در شعبه شهرستانها این مکاتبات تفکیک می شد و مکاتبات مربوط به شعب مرکزی و کمیته ایالتی تهران به دبیرخانه فوق فرستاده می شد و در آنجا توزیع می گردید. مکاتبات تهران (کمیته مرکزی و سازمان ایالتی) با شهرستانها نیز از همین کانال صورت می گرفت. علاوه بر وظیفه فوق، دبیرخانه کمیته ایالتی تهران در تأمین امکانات کمیته مرکزی و انتقال امکانات سازمان ایالتی تهران به شعبه مرکزی تدارکات و توزیع آن در میان شعب کمیته مرکزی نیز نقش درجه اول داشت. در آغاز فعالیت حزب، دستگاه کمیته مرکزی در ساختمانی واقع در خیابان «۱۶ آذر» متمرکز بود. در سال ۱۳۵۹ این دفتر توسط مردم مسلمان تصرف شد و دستگاه مرکزی حزب توده فعالیت غیرمتمرکز و تحت پوشش را آغاز کرد. در تأمین این منظور برای هر شعبه مرکزی، دفاتری تحت پوشش شرکت و محل کار تهیه شد که صاحبان این اماکن گاه دارای امتیاز رسمی بودند. دبیر اول

حزب و دبیر تشکیلاتی حزب (جوانشیر) نیز دارای دفاتر کار مستقل (اصلی و ذخیره) بودند. آرشیوهای مرکزی حزب و اماکن مسکونی اعضای کمیته مرکزی و کلیه مبلمان و تجهیزات آنها نیز توسط دبیرخانه تأمین می شد. علاوه بر مراکز فوق، دبیرخانه دهها اماکن مسکونی و پوششی کار را به عنوان ذخیره (خانه امن) تهیه می دید. برای نمونه، شعبه انتشارات حزب در سال ۱۳۶۱، دارای یک دفتر مرکزی در پوشش شرکت انتشاراتی قانونی، یک دفتر مخفی امن (ذخیره) در پوشش شرکت تبلیغاتی قانونی و چندین دفتر برای تجمع کارکنان و توزیع کتب در پوشش انتشارات و کتابفروشی در خیابانهای مرکزی تهران (انقلاب - جمهوری)، چندین دستگاه اتومبیل و وانت و دهها دستگاه موتورسیکلت بود. این امکانات، علاوه بر مراکز بود که در اوایل سال ۱۳۶۱ در ضربه دادستانی انقلاب اسلامی مرکز بر انتشارات توده، توقیف شد. کلیه این امکانات ظرف یک ماه توسط دبیرخانه مرکزی (تهران) تأمین گردید.

تشکیلات حزب توده

اشاره

این فصل به بررسی اجمالی تشکیلات حزب توده اختصاص دارد. در واژگان مارکسیستی معمولاً به طور مسامحه «تشکیلات» در مقابل «رهبری» (یا «مرکزیت») قرار می گیرد. در واقع، منظور از «تشکیلات» اندام سازمانی حزب است و مجموعه شبکه تشکیلاتی در تلفیق خود با دستگاه کمیته مرکزی سازمان واحد حزب را پدید می سازد. در فصل های پیشین، دستگاه کمیته مرکزی، تقسیم کار، ساختار و کارکردهای آن توضیح داده شد و گفتیم که در میان ارگانهای کمیته مرکزی، «شعبه تشکیلات کل» در رأس شبکه تشکیلاتی حزب قرار دارد و در واقع مکانیسم اعمال رهبری کمیته مرکزی را بر سازمانهای حزبی انجام می دهد.

«شعبه تشکیلات کل»، که عالیترین مرکز رهبری تشکیلاتی حزب محسوب می شد، علاوه بر ارگانهای تخصصی جنبی خود، مانند «شعبه کادر»، سازمانهای حزبی را در سراسر کشور و خارج از کشور تحت پوشش قرار می داد. در ساختار حزب توده، سازمانهای حزبی دارای حقوق اساسنامه ای و استقلال درونی بودند و بسته به سطح رشد سازمان، به کمیته مرکزی مرتبط می شدند. به عبارت دیگر سیستم حاکم بر حزب توده، در مقایسه با تقسیمات کشوری، به سیستم فدراتیو شباهت داشت؛ در رأس هر سازمان ایالتی، کمیته ایالتی به عنوان ارگان رهبری آن قرار می گرفت که این کمیته در امور داخلی خود خودکفایی و استقلال نسبی داشت و مجموعه این کمیته های ایالتی تابع کمیته مرکزی

حزب بودند. استقلال نسبی سازمانهای ایالتی، با توجه به گستردگی سازمانهای حزبی در سراسر کشور، پویایی و تحرک اندام حزب را ممکن می ساخت و مانع آن می شد که شبکه حزبی به زائده دست و پاگیر و فاقد تحرک و وابسته به دستگاه مرکزی حزب در تهران تبدیل شود. علیرغم این استقلال و خودکفایی، سازمانهای سراسر حزب در مشی سیاسی، برنامه ای و مشی کلی سازمانی و اساسنامه ای خود مطلقاً تابع کمیته مرکزی بود و دستگاه «شعبه تشکیلات کل» این تابعیت را تأمین می کرد.

اعمال نظارت بر سازمان ایالتی تهران، مستقیماً توسط هیأت دبیران و شعبه تشکیلات کل و کنترل سازمانهای حزبی در شهرستانها توسط «شعبه تشکیلات شهرستانها» (تابع «شعبه تشکیلات کل») و در خارج از کشور توسط «شعبه تشکیلات خارج از کشور» (تابع «شعبه تشکیلات کل») انجام می گرفت.

علاوه بر تشکیلات فوق، حزب توده دارای سازمان مخفی- نظامی بود، که در چارچوب ساختار اساسنامه ای حزب قرار نداشت. در فصل «ساختار کمیته مرکزی» گفتیم که در جنب هیأت دبیران حزب، ارگان ویژه ای به نام «کمیسیون مرکزی سازمانهای مخفی و نظامی» وجود داشت. این ارگان به عنوان ارگان موازی «شعبه تشکیلات کل» هدایت سازمان مخفی- نظامی حزب توده را به عهده داشت. بر این اساس بررسی اجمالی تشکیلات حزب توده را در پنج محور ذیل پی می گیریم:

۱_ سازمان ایالتی تهران.

۲_ سازمانهای حزب توده در شهرستانها.

۳_ تشکیلات خارج از کشور.

۴_ سازمان مخفی.

۵_ نظامی.

۱_ سازمان ایالتی تهران (سات)؛ سابقه تاریخی

اشاره

تهران به عنوان پایتخت ایران و قلب سیاسی و اقتصادی کشور طبعاً مرکز ثقل فعالیت کمونیستهای ایران، از آغاز تا امروز، بوده و به همین دلیل سازمان تهران در هر تشکیلات سیاسی واجد اهمیت درجه اول تلقی می شده است. این امر در سایر کشورها صادق است و مثلاً در شوروی دبیر اول سازمان حزبی مسکو (پایتخت) به علت اهمیت آن عضو پولیت بورو (هیأت سیاسی) حزب در ردیف مقتدرترین اعضای آن بود. اگر بخواهیم پیشینه

تاریخی فعالیت کمونیستها را در تهران بررسی کنیم، این تاریخچه در واقع با تاریخچه مارکسیسم در ایران انطباق می یابد.

با تأسیس حزب توده در مهر ۱۳۲۰، نخستین نطفه های سازمان حزب توده در تهران منعقد شد و «سازمان ایالتی تهران» به عنوان نخستین سازمان حزب آغاز به کار کرد. در ۱۷ مهر ۱۳۲۱ نخستین کنفرانس سازمان ایالتی تهران برگزار شد و اعضای کمیته ایالتی تهران تا تشکیل کنگره اول حزب (۱۳۲۳) نقش کمیته مرکزی حزب را ایفا می کردند. دومین کنفرانس ایالتی تهران در ۲۶ مرداد ۱۳۲۴ با حضور ۱۹۲ نماینده برگزار شد و ۱۱ نفر را به عضویت کمیته ایالتی تهران انتخاب کرد.

سومین کنفرانس ایالتی تهران در تیر ۱۳۲۶ برگزار شد. در این کنفرانس تعدادی از عناصر معترض به رهبری حزب توده (که به «اصلاح طلبان» شهرت داشتند)، از جمله مهندس حسین ملک و جلال آل احمد، به عضویت کمیته ایالتی تهران انتخاب شدند. در بهمن ۱۳۲۶، انشعاب «اصلاح طلبان»، به رهبری خلیل ملکی رخ داد که در آن ۶ نفر از ۱۱ عضو کمیته ایالتی تهران مشارکت داشتند (محمدعلی جواهری، مهندس حسین ملک، مهندس ابوالفضل ناصحی، جلال آل احمد، محمد امین محمدی، محمد سالک). «اصلاح طلبان» به تأسیس حزبی به نام «جمعیت سوسیالیست توده ایران» مبادرت ورزیدند و جریان سیاسی موسوم به «نیروی سوم» یا سوسیالیست ها را پدید آوردند. در فروردین ۱۳۲۷، جلسه فوق العاده نمایندگان سومین کنفرانس ایالتی تهران برگزار شد و با اخراج «اصلاح طلبان»، ۱۲ نفر را به عضویت کمیته ایالتی تهران انتخاب کرد.

در آستانه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رهبری سازمان ایالتی تهران با نورالدین کیانوری، عضو هیأت اجرائیه کمیته مرکزی بود. در رأس سازمان ایالتی، کمیته ایالتی تهران قرار داشت که توسط یک هیأت دبیران ۳ نفره (امان الله قریشی، اکبر شاندرمنی، زاخاریان) اداره می شد.

اعضای کمیته ایالتی تهران ۸ نفر بودند. سازمان ایالتی تهران به ۶ سازمان ناحیه تقسیم می شد که در رأس هر سازمان ناحیه، کمیته ناحیه قرار داشت (نواحی ششگانه تهران عبارت بود از: ناحیه یک _ شمال شرق، ناحیه دو _ شمال غرب، ناحیه سه _ جنوب غرب، ناحیه چهار _ جنوب شرق، ناحیه پنج _ حومه تهران، ناحیه شش _ شهر ری). پس از کودتا، دکتر جودت جایگزین کیانوری شد و هیأت دبیران جدید کمیته ایالتی (قریشی، علی متقی، مهندس احمد و کیلی) تشکیل گردید. در این زمان افرادی چون فرج الله میزانی، بهزادی و باقر مؤمنی به عنوان مسئولین ناحیه به عضویت کمیته ایالتی تهران درآمدند.

ناحیه پنج تهران (حومه) یک ناحیه دهقانی محسوب می شد و مسئول آن مهندس صادق انصاری و سپس باقر مؤمنی بود.

در سال ۱۳۳۴، با فرار دکتر جودت و دکتر کیانوری به خارج و دستگیری بسیاری از کادرهای حزب، فعالیتهای سازمان حزب توده در تهران به شدت کاهش یافت. در سال ۱۳۳۵، تشکیلات تهران توسط علی متقی (تنها فرد باقیمانده از هیأت دبیران کمیته ایالتی تهران در کشور) با همکاری خسرو روزبه اداره می شد. با تسلیم متقی به رژیم و همکاری با فرمانداری نظامی و دستگیری روزبه در سال ۱۳۳۶ بقایای این سازمان متلاشی شد. پس از دستگیری روزبه، اداره معدود بقایای تشکیلات حزب توده در تهران را فردی به نام قدرت الله نادری (دانش) به دست گرفت که از عوامل سازمان امنیت رژیم پهلوی بود. در دهه ۱۳۴۰ نیز ساواک توسط عامل نفوذی خود به نام عباس شهریاری به تجدید سازمان بقایای توده ای ها در تهران با نام «تشکیلات تهران» دست زد. (۱)

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، در زمستان ۱۳۵۷ فرج الله میزانی وارد تهران شد و با همکاری عباس حجری به پایه ریزی سازمان جدید حزب توده در تهران، که «سازمان ایالتی تهران» (سات) خوانده می شد، پرداخت. سازمان ایالتی تهران از آغاز سال ۱۳۵۸ فعالیت خود را آغاز نمود.

ساختار سازمان ایالتی تهران

الف _ تشکیلات

محدوده تحت پوشش سازمان ایالتی تهران در شمال؛ شمیرانات، لواسانات، سولقان و طالقان، در جنوب؛ عارف، حسن آباد قم، رباط کریم شهریار، در غرب؛ کرج و حومه آن، در شرق؛ ورامین و حومه آن تا محور کوه های پارچین را شامل می شد. سازمانهای حزبی هم مرز در شمال؛ سازمان شهر دماوند و سازمان ایالتی مازندران، در شرق؛ سازمان شهرستان سمنان، در غرب؛ سازمان شهر قزوین، در جنوب؛ سازمان شهر ساوه و سازمان شهر قم بود.

در اواسط سال ۱۳۵۸، سازمان ایالتی تهران به هفت سازمان ناحیه تقسیم می شد که در رأس هر سازمان ناحیه، کمیته ناحیه (با حقوق کمیته شهر) قرار داشت. یعنی سازمانهای نواحی تهران از نظر اساسنامه ای موازی با سازمان شهر در سایر مناطق محسوب می شدند.

هر سازمان ناحیه، چندین سازمان بخش (به رهبری کمیته بخش) و هر سازمان بخش چندین شاخه را در بر می گرفت.

نواحی هفت گانه تهران عبارت بود از؛ ناحیه شمال، ناحیه غرب، ناحیه مرکز، ناحیه شهر ری، ناحیه کرج، ناحیه شرق، ناحیه صفر (دبیرخانه). ناحیه دبیرخانه محدوده جغرافیایی خاصی را در بر نمی گرفت و کارکنان شعب مرکزی و عناصر نفوذی را تحت پوشش داشت.

با رشد کمی سات، نواحی فوق تجزیه شد و محدوده جغرافیایی آنها کوچکتر گردید. در آغاز به علت گسترش حوزه فعالیت، ناحیه غرب به دو و سپس به سه ناحیه تقسیم شد. بعداً ناحیه مرکز به دو ناحیه و سپس بخش ۴۵ ناحیه جنوب (جاده ساوه) به علت وجود نیروهای کارگری به یک ناحیه مستقل و سرانجام در سال ۱۳۶۱ ناحیه شرق نیز به دو ناحیه تقسیم شد. عواملی که سبب تقسیم سازمانهای تهران به نواحی کوچکتر شد عبارت بود از تراکم نیروهای حزبی، تراکم کارخانه ها در ناحیه مربوطه، وسعت ناحیه، تراکم ادارات در ناحیه، رشد کادرهای حزبی جهت اداره کمیته های جدید، ضرورت کنترل دقیق تر کمیته های ناحیه بر سازمان تحت پوشش، ایجاد تحرک بیشتر تشکیلات، ملاحظات امنیتی و اجتناب از تمرکز کار. بدین ترتیب، در سال ۱۳۶۱، سازمان ایالتی تهران کاملترین شکل سازمانی دوران حیات چهار ساله حزب توده را به خود گرفت و به عنوان متشکل ترین و فعال ترین سازمان حزب توده در میان سازمانهای ایالتی آن نمایان شد.

در سال ۱۳۵۸، عباس حجری بجستانی مسئولیت کمیته ایالتی تهران را به عهده داشت که زیر نظر فرج الله میزانی (مسئول تشکیلات کل) فعالیت می کرد. کمیته ایالتی علاوه بر دبیر آن (حجری)، این اعضا را در بر می گرفت: محسن علوی (بهباد)، مسئول کمیته ناحیه غرب؛ دکتر احمد دانش، مسئول کمیته ناحیه مرکز؛ دکتر فریبرز (برزو) بقایی، مسئول کمیته ناحیه شمال؛ صابر محمدزاده، مسئول کمیته ناحیه شرق؛ داوود صلح دوست، مسئول کمیته جنوب. (۱) علاوه بر مسئولین تش_کیلات_ی ف_وق، کیومرث زرشناس (به عنوان مسئول سازمان

۱- . داوود صلح دوست از اعضای «گروه فلسطین» بود که در ۱۳۴۹ ش. به اتفاق شکر الله پاک نژاد دستگیر و به ده سال زندان محکوم شد. او به اتفاق عده ای دیگر از جمله محمدرضا شالگونی تحت تأثیر افسران توده ای در زندان به حزب توده گرایش یافت. شالگونی پس از مدتی از حزب توده برید؛ ولی صلح دوست تا پیروزی انقلاب اسلامی و آزادی از زندان توده ای ماند. او در ۱۳۵۸ مسئول کمیته ناحیه جنوب شد ولی به علت انتقادات شدید از حزب توده کناره گیری کرد. شالگونی پس از انقلاب اسلامی، تئوریسین گروه «راه کارگر» شد.

ایالتی جوانان توده در تهران)، دکتر فاطمه ایزدی (به عنوان مسئول تشکیلات زنان در تهران) و مهرداد فرجاد آزاد (به عنوان مسئول شعبه تبلیغات سازمان ایالتی تهران) عضو کمیته ایالتی تهران بودند. دکتر دانش مسئولیت شعبه امور توده ای تهران و محمود سیدروغنی مسئولیت شعبه کارگری تهران را به عهده داشت.

در سال ۱۳۶۱ سازماندهی کمیته ایالتی تهران پیچیده تر و کامل تر شد. اکنون سازمان ایالتی تهران به ۱۳ ناحیه تقسیم می شد که ۴۰ سازمان بخش را تحت پوشش قرار می داد. به علاوه شعب ایالتی جدید نیز تأسیس شده و نقش ارگان های تخصصی جنب کمیته ایالتی را ایفا می کرد. از آنجا که تشکیل جلسه مسئولین ۱۳ سازمان ناحیه و ۱۲ شعبه ایالتی ممکن نبود و ملاحظات امنیتی جداً تمرکز کار را مردود می شمرد، سازمان تهران به سه منطقه (شمال، مرکز، جنوب) تقسیم شد. مسئولین نواحی صفر (دبیرخانه)، غرب ۲، شمال، مرکز ۲، در جلسه مشترکی به نام جلسه مسئولین نواحی منطقه شمال، مسئولین نواحی مرکز ۱، غرب ۱، شرق ۱، شرق ۲، در جلسه مسئولین نواحی منطقه مرکز، مسئولین نواحی جنوب، کرج، شهر ری، ناحیه ۴۵ (جاده ساوه)، ناحیه ۳۷ در جلسه منطقه جنوب مجتمع می شدند. با انتقال رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) به تشکیلات، او به عنوان دبیر دوم کمیته ایالتی تهران (معاون حجری) منصوب شد و جلسات مناطق سه گانه توسط یکی از دبیران کمیته ایالتی تهران اداره می شد. جلسات مناطق سه گانه تهران کمیته حزبی محسوب نمی شد و دارای حقوق ویژه ای نبود، بلکه تنها تقسیم کار درونی کمیته ایالتی تهران برای عدم تراکم کارها در رأس هرم تشکیلاتی و تحرک بیشتر بود.

زندگی نامه عباس حجری بجنستانی، مسئول سازمان ایالتی تهران

او در سال ۱۳۰۱ در مشهد متولد شد و پس از پایان تحصیلات متوسطه در همین شهر، در سال ۱۳۲۱ وارد دانشکده افسری گردید و در سال ۱۳۲۳ فارغ التحصیل شد و در سال ۱۳۲۴ به عضویت سازمان نظامی حزب توده درآمد. در شهریور ۱۳۳۳ با لو رفتن این سازمان، سروان پیاده عباس حجری بجنستانی دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. حجری نیز در زندان همراه با سایر زندانیان توده ای بارها ابراز ندامت کرد، ولی تا پائیز ۱۳۵۷ در زندان ماند و تنها با او جگیری انقلاب اسلامی بود که به همراه ۵ نفر رفقای خود (عمومی، شلتوکی، باقرزاده، ذوالقدر، کی منش) رهایی یافت. حجری در تجدید فعالیت حزب توده پس از انقلاب نقش درجه اول ایفا کرد و به علت خصوصیات شخصیتی، از آغاز مسئولیت اداره سازمان ایالتی تهران به او واگذار شد. رابطه او با کیانوری و جوانشیر رابطه تبعیت

مطلق بود و وی مانند یک ماشین منضبط و مطیع نقش مدیریت سازمان ایالتی تهران را ایفا می کرد. حجری در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی (اسفند ۱۳۵۷) غیاباً به عنوان عضو کمیته مرکزی و پس از چندی به عنوان عضو هیأت سیاسی و در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) به عنوان دبیر کمیته مرکزی منصوب شد.

ب _ شعبه ایالتی تهران

درباره «شعبه» و کارکرد و جایگاه آن در سازمان حزب توده پیشتر سخن گفتیم و شعب مرکزی حزب را مورد بررسی قرار دادیم. در ساختار حزب توده، در جنب هر کمیته حزبی، ارگانهای تخصصی و کارشناسی تابع آن کمیته قرار داشت که استقلال نسبی و تحرک سازمان حزبی مربوطه را ممکن می ساخت. این شعب هر چند تابع کمیته حزبی خود بودند ولی در عین حال در ارتباط با شعب مرکزی قرار داشتند و نوعی ارتباط دو گانه افقی (با کمیته حزبی) و عمودی (با شعبه مرکزی همانم) وجود داشت که در این میان ارتباط افقی ارتباط اصلی و تعیین کننده محسوب می شد و مانع تجزیه سازمانهای محلی حزب به اندامهای پاره پاره و پراکنده می گردید.

کمیته ایالتی تهران نیز در جنب خود دارای شعب ایالتی بود. شعب ایالتی تهران در مجموعه سازمان حزبی نقش مهمی داشت و در ارتباط تنگاتنگ با شعب مرکزی، در واقع سهم اصلی در فعالیت شعب مرکزی ایفا می نمود. اهمیت شعب ایالتی تهران تا بدان حد بود که معمولاً مسئولین شعب ایالتی تهران از اعضای کمیته مرکزی حزب و یا از کادرهای درجه اول بودند و در شعبه مرکزی هم نام نقش معاون و مسئول دوم را ایفا می کردند. در سال ۱۳۶۱ هر شعبه ایالتی تهران دارای یک مسئول بود که توسط یکی از دبیران کمیته ایالتی تهران هدایت می شد.

شعب تشکیلات ایالتی تهران

شعبه تشکیلات که در جنب کمیته های حزبی وجود داشت، به معنای ارگان تخصصی ویژه ای است که کارکرد کارشناس پیگیری و حل و فصل مسایل سازمانی را به عهده دارد و لذا با کمیته حزبی، به عنوان عالیترین ارگان رهبری کننده سازمان حزبی مربوطه، متفاوت است.

در سازمان ایالتی تهران، از همان آغاز شعبه تشکیلات به عنوان جلسه مسئولین نواحی هفت گانه تهران تشکیل شد، ولی در شناخت کارکرد ویژه شعبه ای و تفاوت آن با کار

کمیته حزبی سردرگمی و اغتشاش وجود داشت. این جلسه از سویی به عنوان کمیته حزبی به تصمیم گیری می پرداخت و از سوی دیگر به عنوان شعبه کارشناسی می کوشید تا به حل و فصل مسایل سازمانی تهران پردازد و لذا عملاً در اجرای هر دو کارکرد عقیم ماند. در نتیجه، با تشکیل هیأت دبیران کمیته ایالتی تهران، شعبه تشکیلات منحل شد و وظایف آن را دبیران کمیته ایالتی رأساً به عهده گرفتند.

در سال ۱۳۶۱، با تجدید سازمان حزب، رحمان هاتفی به عنوان دبیر دوم کمیته ایالتی تهران مسئولیت فعالیت مجدد شعبه تشکیلات ایالتی تهران را نیز به دست گرفت و بر همین اساس در جنب کمیته های ناحیه نیز شعب تشکیلات ناحیه تأسیس شد که مسئولین آن معمولاً معاون مسئول ناحیه محسوب می شدند. در سطح کمیته های بخش، مسئول کمیته بخش معمولاً مسئول تشکیلات بخش نیز بود و در شعبه تشکیلات ناحیه شرکت می کرد.

شعبه تشکیلات ایالتی تهران مرکب از سه عضو بود که هر یک مسئولیت شعب تشکیلات سازمانهای نواحی یک منطقه تهران را به عهده داشتند. آنان با مسئولین شعبه تشکیلات هر ناحیه در منطقه تحت پوشش خود به طور انفرادی ملاقات می کردند. این شیوه تماس به دلیل ملاحظات امنیتی و اجتناب از تراکم گزارش های تشکیلاتی ۴-۵ ناحیه در یک جلسه بود. در سطح ناحیه، جلسه شعبه تشکیلات برگزار می شد و تماس انفرادی نبود و مسئولین تشکیلات سازمانهای بخش در جلسات هفتگی به ریاست مسئول شعبه تشکیلات ناحیه شرکت می کردند. در این جلسات مسئول شعبه اطلاعات ناحیه نیز شرکت داشت. شعب تشکیلات ایالتی از نظر جایگاه اساسنامه و حقوق حزبی مانند سایر شعب ایالتی بود، با این تفاوت که به دلیل اهمیت کار، وظایف اجرایی بیشتری داشت و در مواردی نیز قدرت تصمیم گیری به آن تفویض شده بود.

کارکردهای شعبه تشکیلات ایالتی تهران را به دو دسته می توان تقسیم کرد. دسته اول کارکردهایی است که وظیفه مشخص خود شعبه ایالتی نبود، بلکه از حقوق و وظایف شعب تشکیلات سازمانهای نواحی بود و شعبه ایالتی بر اجرای آن صرفاً نقش ناظر داشت. این کارکردهای شعب تشکیلات نواحی عبارت بود از:

۱- پذیرش اعضای جدید که از سوی کمیته بخش به کمیته ناحیه معرفی می شد. زندگی نامه و اطلاعات مربوط به متقاضی عضویت به همراه نظریه معرفین در جلسه شعبه تشکیلات ناحیه مطرح می شد. مسئول اطلاعات ناحیه نظر خود را اعلام می نمود و اگر ابهامی در زندگی نامه او می دید پیگیری می کرد و نام متقاضی در فهرست سیاه (۳۰ هزار نفری) کنترل می شد و اگر عضویت او بلامانع تشخیص داده می شد با رأی اکثریت اعضای

شعبه تصویب می گردید و فرد متقاضی به حوزه آزمایشی ارجاع می شد

۲_ تصویب یا رد پیشنهاد کمیته بخش جهت ارتقاء عضو ساده به مسئول رده دو و یا ارتقاء مسئول رده دو به مسئول رده یک نیز از وظایف شعبه تشکیلات ناحیه بود. در این مورد نیز به ترتیب بالا عمل می شد

۳_ ارائه پیشنهاد ارتقاء مسئول درجه یک به عضویت در کمیته بخش، که توسط شعبه تشکیلات ناحیه به شعبه تشکیلات ایالتی ارائه می شد. تصویب پیشنهاد به ترتیب فوق بود

۴_ ارائه پیشنهاد ارتقاء عضو کمیته بخش به عضویت کمیته ناحیه، به شعبه تشکیلات ایالتی

۵_ تصویب و کنترل اسامی مسئولین رده یک با فهرست سیاه (۳۰ هزار نفری) و جلوگیری از رسوخ عناصر نفوذی در تشکیلات حزب

۶_ سنجش و شناخت استعدادها و توانایی های مسئولین رده یک و رده دو برای ارتقاء آنها در هرم حزبی

۷_ بازرسی حوزه های عادی، رده دو و رده یک و رسیدگی به مسایل تشکیلاتی آنها

۸- کنترل اسامی اعضای رسمی و آزمایشی که پیش از شرکت مسئول اطلاعات ناحیه در شعبه تشکیلات، عضو حزب شده بودند

۹_ آرشیو کردن اسامی، شماره تشکیلاتی و شماره ثابت اعضای سازمان بخش در دو فهرست و نگهداری آن توسط مسئول تشکیلات بخش

۱۰_ صدور شماره ثابت برای افرادی که دوره آزمایشی را گذرانیده و صدور شماره تشکیلاتی به اعضای جدید و یا اعضای که جا به جا شده اند

دسته دوم از کارکردهای شعبه تشکیلات ایالتی، کارکردهایی است که مستقیماً از حقوق و وظایف این ارگان بود. این دسته از کارکردها رأساً توسط شعبه ایالتی انجام می گرفت و نظارت آن به عهده دبیران کمیته ایالتی تهران بود. این کارکردها عبارت بود از:

۱_ تصویب یا رد پیشنهاد شعبه تشکیلات ناحیه دال بر ارتقاء مسئولین رده یک به عضویت کمیته بخش و یا ارتقاء عضو کمیته بخش به عضویت کمیته ناحیه بر اساس بررسی های شخصیتی و امنیتی.

۲_ شناخت کامل اعضای کمیته های نواحی و بخش ها در ابعاد امنیتی، سیاسی و کارایی و استعدادها به منظور استفاده به موقع و ارتقاء آنان به سطح کادرهای شعب ایالتی و دستگاه کمیته مرکزی.

۳_ تهیه قرارهای اضطراری با مسئولین نواحی و اعضای کمیته های نواحی به منظور

تجدید ارتباط و جلوگیری از قطع رابطه در صورت دستگیری آنها.

۴_ تماس با مسئولین دبیرخانه های کمیته های نواحی به منظور حل و فصل مسایل دبیرخانه ای و انتقال گزارش ها و صحت عملکرد بیکها.

۵_ تماس انفرادی _ و گاه سه نفره _ با مسئولین شعب تشکیلات نواحی و نظارت بر کارکردهای آنان.

شعبه اطلاعات ایالتی

با آن که فعالیت شعبه مرکزی اطلاعات از سال ۱۳۵۸ آغاز شد ولی تا آغاز سال ۱۳۶۱ امور اطلاعاتی در سطح شعبه مرکزی متمرکز بود و شعب اطلاعات ایالتی وجود نداشت. در این مقطع، شعبه اطلاعات یک ارگان کاملاً پوشیده و پنهانی بود و شبکه حزبی از وجود آن اطلاع نداشت. در آغاز سال ۱۳۶۱ شعبه اطلاعات با نام «پذیرش و خبر» در سازمانهای حزبی تأسیس شد و از جمله «شعبه پذیرش و خبر کمیته ایالتی تهران» نیز آغاز به کار کرد.

با توجه به این که انجام کارکردهای اطلاعاتی و امنیتی مرکزی حزب از طرق پوشیده تر نیز میسر بود و در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۵۸ نیز همین گونه عمل می شد، و با توجه به این که در سال ۱۳۶۱ حزب توده در زیر ضربات اطلاعاتی و قضایی نهادهای جمهوری اسلامی ایران قرار داشت، در وهله نخست به نظر می رسد تأسیس ارگانهای اطلاعاتی در سراسر شبکه حزبی _ که لاجرم ضربه پذیری آن را بیشتر می کند و سری بودن کار را مخدوش می سازد _ یک اقدام نادرست است. در واقع این حرکت گامی به سوی علنی شدن شعبه مرکزی اطلاعات در شرایطی که حزب نیاز به پنهانکاری بیشتر داشت و مجموعه شبکه حزبی در این مسیر گام می نهاد، تلقی می شد. این تناقض را چگونه می توان تحلیل کرد؟!

باید گفت که در سال ۱۳۶۱، رهبری حزب توده از طریق سازمان مخفی- نظامی و عوامل نفوذی و به ویژه از کانال رابط شبکه کا.گ.ب در ایران دریافته بود که فعالیت های جاسوسی او لو رفته و اطلاعات قابل توجهی توسط نهادهای جمهوری اسلامی کشف شده است. در تحلیل های درونی هیأت دبیران روشن شده بود که به دلیل عملکردهای حزب در شرایط سالهای ۱۳۶۰-۱۳۵۸ و به ویژه ارائه برخی اطلاعات به مقامات، نهادهای قضایی و اطلاعاتی کشور نسبت به فعالیت اطلاعاتی حزب توده شناخت کافی دارند و کتمان آن به هیچ وجه میسر نیست. در این میان آنچه که برای رهبری حزب توده اهمیت درجه اول داشت استتار سازمان مخفی- نظامی و شبکه های عوامل نفوذی حزب بود. روشن بود که دیگر امکان پنهان ساختن وجود یک نهاد اطلاعاتی در دستگاه کمیته مرکزی وجود نداشت

و لذا بهتر این بود که شعبه اطلاعات حزب «آفتابی» شود و با تأسیس ارگانهای محلی در جنب سازمانهای حزبی به آن حالت «قانونی» و «رسمی» داده شود. بدینسان، در صورت پیگیری مقامات قضایی و اطلاعاتی کشور و زیر فشار قرار گرفتن رهبری حزب، حداکثر شعبه مرکزی و شعب محلی اطلاعات لو می رفت، که آن نیز با پوشش نام «شعبه پذیرش و خبر» یک ارگان موجه جلوه می کرد، که وجود آن لازمه عملکرد هر گروه سیاسی از نوع حزب توده است. تحلیل کا.گ.ب و رهبری حزب توده این بود که بدین ترتیب ضربه مقامات جمهوری اسلامی در حد شعب موجه «پذیرش و خبر» محدود خواهد شد و جلوی تسری ضربه به سازمان مخفی و نظامی سد خواهد شد. بدین ترتیب، در سال ۱۳۶۱ شعب «پذیرش و خبر» در سطح شبکه حزبی سازماندهی و تأسیس شد.

در سطح سازمان ایالتی تهران، ابتدا یکی از کادرهای تشکیلاتی ورزیده سازمان جوانان به نام هادی هرمزی به حزب انتقال یافت و به عنوان مسئول پذیرش و خبر تهران منصوب شد. انتخاب او با این معیار صورت گرفت که وی - با توجه به سوابق سیاسی اش - نسبت به فعالیتهای سری حزب و سازمان مخفی - نظامی اطلاعی ندارد و در صورت دستگیری ارائه اطلاعات او در چارچوب شعب خبر ایالتی تهران محدود خواهد ماند. اعضای شعبه ایالتی خبر و پذیرش تهران سه نفر بودند که هر یک مسئولیت یکی از مناطق سه گانه تهران را به عهده داشتند. هر کمیته ناحیه نیز دارای یک مسئول خبر و پذیرش شد و در کمیته بخش نیز مسئول خبر و پذیرش تعیین گردید. مسئول اطلاعات منطقه، مسئول اطلاعات ناحیه را به طور انفرادی ملاقات می کرد و تماس مسئول ناحیه نیز با مسئولین خبر کمیته های بخش به طور انفرادی بود. در واقع، پنهانکاری در شعبه خبر یک درجه بیشتر از شعبه تشکیلات است. همانطور که ذکر شد، مسئول خبر ناحیه در جلسه شعبه تشکیلات ناحیه شرکت داشت. مسئولین اطلاعاتی ایالتی، ناحیه و بخش باید به سمتی حرکت می کردند که کلیه مبادلات اطلاعاتی میان آنها به صورت شفاهی انجام گیرد و از انتقال اطلاعات کتبی، که می توانست به مدرک جرم حزب تبدیل شود، اجتناب ورزند.

کارکردهای شعبه اطلاعات ایالتی تهران (و سایر شعب محلی که در جنب سازمانهای ایالتی و سازمانهای شهرستان و شهر مستقل در سراسر کشور تشکیل شد) به طور کلی عبارت بود از:

۱- کارکرد پوششی، به معنای ایجاد یک نهاد نیمه رسمی و نسبتاً موجه برای جلوگیری از انتقال ضربه نهادهای کشور به سازمانهای کاملاً سری و جاسوسی مخفی و نظامی حزب. این کارکرد، همانگونه که گفتیم، مهمترین علت وجودی تأسیس شعب محلی اطلاعات را

تشکیل می داد، در غیر این صورت انجام سایر کارکردها توسط شبکه خبری و شعبه تشکیلات کاملاً ممکن بود.

۲_ فعال کردن سازمانهای حزبی در جهت ارسال هرگونه خبر _ ولو کم ارزش _ به رهبری حزب، با این استدلال که رهبری حزب بدون دستیابی به کلیه اطلاعات _ ولو ناچیز _ قادر به شناخت رخدادها، حوادث و جریانهای اجتماعی و سیاسی کشور نیست و لاجرم نمی تواند تحلیل مشخصی از اوضاع مشخص ارائه دهد.

۳_ شناخت منابع خبری از طریق گزارش های ارسالی.

۴_ شناسایی مراکز کسب خبر از طریق گزارشهای ارسالی.

۵_ تماس مستقیم با منابع خبری و تبدیل آنها به منابع خبری فعال و دائم.

۶_ کسب، اطلاع از مسایل جاری کشور و جمع بندی آن به منظور ارائه به شعبه مرکزی اطلاعات.

۷_ اطلاع از فعالیت گروههای سیاسی مخالف حزب.

۸- اطلاع از مواضع شخصیت های سیاسی کشور، اعم از حاکمیت اسلامی و اپوزیسیون راست و چپ.

۹_ استخراج اسامی ضدانقلاب و کمک به تهیه فهرست ۳۰ هزار نفری شعبه مرکزی اطلاعات از طریق گزارشات واصله از سازمان حزبی.

۱۰_ تهیه آرشیو ضدانقلابیون محل مربوطه در دفتر سازمان ناحیه و سازمان بخش.

شعبه آموزش ایالتی تهران

شعبه آموزش ایالتی تهران در جنب کمیته ایالتی تهران قرار داشت و وظیفه سازماندهی آموزش و ایدئولوژیک اعضای سات را به عهده داشت.

شعبه تبلیغات ایالتی تهران

شعبه تبلیغات کمیته ایالتی تهران از آغاز سال ۱۳۵۸ به وجود آمد. در ابتدا مسئول آن صابر محمدزاده بود. پس از مدت کوتاهی این مسئولیت به مهرداد فرجاد آزاد محول شد.

شعبه بازرسی و رسیدگی ایالتی تهران

این شعبه در اواسط سال ۱۳۶۰ به وجود آمد، مسئول آن احمدعلی رصدی عضو کمیته مرکزی و عضو کمیته ایالتی تهران بود.

اعضای شعبه فوق هر یک مسئولیت رسیدگی به یک یا چند ناحیه تهران را به عهده داشتند.

وظایف این شعبه عبارت بود از:

۱_ سرکشی به کمیته های نواحی، کمیته های بخش ها و حوزه های رده یک و رده دو و ساده و بازرسی از مجموعه عملکرد و نحوه کار آنها.

۲_ رسیدگی به شکایاتی که از سازمان ایالتی تهران دریافت می شد.

۳_ کمک به تشکیل شعب بازرسی و رسیدگی نواحی تهران و هماهنگ کردن فعالیت آنها.

شعبه کارگری ایالتی تهران

این شعبه نیز از اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و مسئول آن محمود سیدروغنی، عضو کمیته ایالتی تهران بود.

شعبه زنان ایالتی تهران

این شعبه نیز از اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و مسئول آن دکتر فاطمه ایزدی، از اعضای «گروه منشعب از چریکهای فدایی خلق» بود که در پلنوم هفدهم عضو مشاور کمیته مرکزی حزب شد. شعبه فوق در واقع همان هیأت مسئولین تشکیلات دمکراتیک زنان تهران بود و ایزدی مسئولیت معاونت مریم فیروز، مسئول تشکیلات دمکراتیک زنان را به عهده داشت.

شعبه جوانان ایالتی تهران

این شعبه از اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و مسئول آن کیومرث زرشناس، دبیر اول سازمان جوانان توده و عضو کمیته مرکزی حزب بود. شعبه فوق در واقع همان کمیته ایالتی تهران سازمان جوانان توده بود.

شعبه امور توده ای ایالتی تهران

این شعبه نیز از اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و مسئول آن دکتر احمد دانش، عضو کمیته مرکزی و عضو کمیته ایالتی تهران بود.

شعبه دهقانی ایالتی تهران

این شعبه از آخرین شعبی بود که در جنب کمیته ایالتی تهران در سال ۱۳۶۱ پدید شد

و اعضای آن مسئولین دهقانی نواحی کرج، شهرری و جاده ساوه بودند. علاوه بر آنان، عده ای متخصص دهقانی نیز در شعبه شرکت داشتند، مسئولیت این شعبه مهدی حسنی پاک بود.

شعبه ایالتی معاضدت تهران

این شعبه در سال ۱۳۶۱ ایجاد شد و مرکب از سه نفر بود که مسئولیت معاضدت هر یک از مناطق سه گانه تهران را به عهده داشتند. وظایف این شعبه عبارت بود از:

۱_ کسب اطلاع از اعضای دستگیر شده حزب.

۲_ کسب اطلاع از اعضای آزاد شده حزب.

۳_ تماس با خانواده زندانیان توده ای و اطلاع از نیازهای آنان.

۴_ کمک به خانواده های زندانیان توده ای و هدایت آنان در ارسال شکوائیه به مراجع حقوقی.

۵_ بهره گیری از امکانات مالی حزب در این رابطه.

این شعبه تحت نظر شعبه روابط عمومی کمیته مرکزی حزب قرار داشت.

شعبه ایالتی تدارکات تهران

این شعبه نیز در سال ۱۳۶۱ به وجود آمد و مسئولیت آن مشابه با شعبه مرکزی تدارکات بود.

۲_ سازمان های حزب توده در شهرستانها

اشاره

حزب توده یک سازمان کشوری محسوب می شد و همانگونه که در فصل «مسایل سازمانی» توضیح دادیم، طبق اساسنامه حزب توده، مجموعه سازمان های ایالتی حزب در سراسر کشور اندام واحد سازمان سراسری حزب توده را تشکیل می داد.

برای هماهنگی کلیه سازمانهای حزبی در سراسر کشور با دستگاه مرکزی حزب، در جنب کمیته مرکزی، شعبه تشکیلات کل وجود داشت. این شعبه به علت اهمیت سازمان ایالتی تهران و هم پیوندی آن با دستگاه مرکزی حزب در ارتباط تنگاتنگ با کمیته ایالتی تهران عمل می کرد.

به علاوه، برای تأمین رهبری کمیته مرکزی بر سازمان های حزبی در سایر نقاط کشور، یک ارگان ویژه در جنب کمیته

مرکزی و تابع شعبه تشکیلات کل، به نام «شعبه تشکیلات

شهرستانها» وجود داشت.

از نظر جایگاه اساسنامه ای، شعبه شهرستانها یکی از شعب مرکزی حزب محسوب می شد و باید آن را در ادامه مبحث «شعبه تشکیلات کل» بررسی می کردیم. ولی برای حفظ نظم در پژوهش حاضر، این شعبه را در این فصل و در رابطه با سازمان های حزبی در شهرستانها مورد بررسی قرار می دهیم.

شعبه تشکیلات شهرستانها

شعبه تشکیلات شهرستانها، ارگانی است در جنب کمیته مرکزی و تابع شعبه تشکیلات کل، که کارکرد هدایت سازمانهای حزبی در شهرستانها و ایجاد هماهنگی میان آنها و انتقال رهنمودهای کمیته مرکزی به سراسر کشور را به عهده داشت.

پیشینه تاریخی

با تأسیس حزب توده در مهر ۱۳۲۰، ایجاد سازمان های حزبی در شهرستانهای کشور مورد توجه قرار گرفت. در آن دوران، حضور ارتش سرخ شوروی در استان های شمالی و غربی کشور راه فعالیت حزب توده را هموار می ساخت و به همین دلیل به سرعت سازمان های محلی حزب در این بخش از کشور آغاز به کار کرد.

نخستین سازمان ایالتی حزب توده که در شهرستانها تشکیل شد، سازمان ایالتی آذربایجان بود که در ۲۸ فروردین ۱۳۲۱ به وسیله آقازاده (مدیر روزنامه شاهین) و میرزاعلی بیرنگ تأسیس شد. شخص اخیر رهبر کمیته ایالتی آذربایجان بود که یک ماه بعد فوت کرد.^(۱) با تأسیس فرقه دمکرات آذربایجان، سازمان ایالتی حزب توده بدون اطلاع رهبری حزب، خود را منحل کرد و بدان پیوست.^(۲) بعدها، در «کنفرانس وحدت» (۱۳۳۹) فرقه دمکرات به حزب پیوست و نام «سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان» به خود گرفت. در سال ۱۳۲۱، حزب توده در مناطق آذربایجان، مازندران، خراسان و گیلان دارای سازمان ایالتی، در استان اصفهان دارای سازمان ولایتی و در شهرهای اراک، مراغه، بابل، قزوین، ملایر، زیر آب، پل سفید، قم، زنوز، اسکو، ممقان، علمدار، تکاب، کاشان، نهاوند، آستارا و سراب، دارای سازمان های محلی بود. بعدها شبکه حزبی در سراسر کشور

۱- . کمونیزم در ایران، ص ۲۳۴.

۲- . کژراهه، ص ۶۸.

توسعه یافت.

در دومین کنگره حزب توده (۱۳۲۷) دکتر نورالدین کیانوری به عنوان مسئول تشکیلات کل انتخاب شد و به فعالیت در شهرستانها توجه زیاد مبذول گردید. به همین منظور ارگانی به نام «تکش» (تشکیلات کل شهرستانها) ایجاد شد که پس از بهمن ۱۳۲۷ و غیرقانونی شدن حزب، محمود بقراطی و از سال ۱۳۲۸ دکتر فروتن در رأس آن قرار گرفت. در اواخر ۱۳۲۹، پس از فرار عده ای از سران حزب از زندان، احمد قاسمی مسئول «تکش» شد. در سال ۱۳۳۱ پس از فرار قاسمی به خارج، مهندس علی علوی مسئول «تکش» شد و مهندس شرمینی (رهبر سابق سازمان جوانان) معاون او و گرداننده واقعی تشکیلات شهرستانها بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، فعالیتهای حزب توده در شهرستانها پراکنده بود و گاه گروه ها و محافلی تشکیل می شد و توسط ساواک کشف و نابود می گردید. بنابراین تا سال ۱۳۵۷، فعالیت حزب توده در شهرستانها از اهمیت جدی برخوردار نبود.

ساختار و کارکرد شعبه

با تجدید فعالیت حزب توده پس از انقلاب اسلامی، هواداران حزب توده و گروههای پراکنده حزبی در شهرستانها فعالیت خود را به صورت محفلی و با پخش مطبوعات حزبی آغاز کردند. با گشایش دفتر مرکزی حزب در تهران، در آغاز سال ۱۳۵۸، شعبه تشکیلات شهرستانها نیز تأسیس شد. مسئولیت این شعبه به عهده تقی کی منش گذارده شد که زیر نظر فرج الله میزانی (جوانشیر) مسئول تشکیلات کل، فعالیت خود را آغاز کرد.

زندگی نامه تقی کی منش

تقی موسوی در شهر رشت به دنیا آمد. در دوران دبیرستان جذب حزب توده شد و با ورود به دانشکده حقوق دانشگاه تهران به فعالیت در حزب پرداخت. پس از چندی با تغییر نام خود از موسوی به کی منش به دانشکده افسری رفت و در صفوف سازمان نظامی حزب توده به فعالیت پرداخت و با درجه ستوان یکمی به عنوان بازجوی رکن ۲ در کمک به حزب توده نقش مؤثر ایفا کرد. با کشف سازمان نظامی دستگیر شد و علیرغم ابراز ندامت تا پائیز ۱۳۵۷ در زندان ماند. با اوجگیری انقلاب اسلامی ایران، رهایی یافت و در تجدید سازمان حزب توده نقش مهمی ایفا کرد. کی منش در پلنوم شانزدهم (اسفند ۱۳۵۷) غیاباً به عنوان عضو کمیته مرکزی منصوب شد و سپس به همراه رفقای افسر خود (عمومی)،

باقرزاده، ذوالقدر، شلتوکی) به عضویت هیأت سیاسی حزب ارتقا یافت. در سال ۱۳۶۰ به علت سکنه قلبی به استراحت پرداخت و شلتوکی اداره شعبه شهرستان ها را به عهده گرفت. در سال ۱۳۶۱ با بهبود نسبی، به فعالیت محدود در اداره شعبه فوق ادامه داد. او در موج اول دستگیری رهبران حزب (بهمن ۱۳۶۱) دستگیر شد و پس از مدت کوتاهی به علت انفارکتوس در گذشت.

شعبه شهرستانها در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ دارای سیستم کار متمرکز بود. در دفتر شعبه، اعضای آن به طور تمام وقت حضور داشتند و در ارتباط با پیک ها و مسئولین سازمانهای حزبی در شهرستانها به حل و فصل امور می پرداختند. ارسال نشریات و اعلامیه ها، بخشنامه ها و رهنمودهای کمیته مرکزی به سراسر کشور، تأمین امکان دیدار مسئولین تشکیلات کل و شعب مرکزی از سازمان های حزبی شهرستانها و هماهنگی میان تشکیلات کل و سازمانهای شهرستان ها و شعب محلی، دریافت گزارشات واصله و رسیدگی و ارسال آنها به شعب مرکزی و ارگانهای ذیربط (تشکیلات کل، هیأت سیاسی، هیأت دبیران)، بازرسی و نظارت بر فعالیت های سازمانهای حزبی، نقل و انتقال کادرها و اعضای حزب از شهرستانها به تهران و بالعکس، از کارهای شعبه شهرستانها بود.

علاوه بر اعضای شعبه شهرستانها، اکثر شعب مرکزی حزب دارای مسئول شهرستانها بود. مسئول شهرستانهای شعبه مرکزی در ارتباط تنگاتنگ با شعبه شهرستان ها فعالیت می کرد و از این کانال هماهنگی میان شعبه مرکزی با شعب محلی در شهرستان ها و کمک به تأسیس و فعالیت این شعب و انتقال رهنمودهای شعبه مرکزی انجام می شد.

در سال ۱۳۶۱، همانطور که گفتیم، مسئولین شعبه شهرستانها و رضا شلتوکی (عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی) و تقی کی منش (عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی) بودند. اعضای شعبه عبارت بودند از: خشایار مرودشتی (مسئول دبیرخانه)، منصور خلیفی فیمانی (مسئول دوم دفتر)، جعفر صدای وطن (عضو شعبه)، محمد امینی (عضو شعبه)، مجید قدکساز (عضو شعبه)، اکبر صادقی پور (عضو شعبه و مسئول اسبق دفتر شعبه). در رابطه با موفقیت شعبه فوق، باید گفت که این ارگان تا لحظه فروپاشی آن در بهمن ۱۳۶۱ هیچگاه نتوانست به یک نهاد موفق در اجرای وظایف خود تبدیل شود و وظیفه خود را به عنوان حلقه رابط میان دستگاه مرکزی حزب و سازمانهای حزبی در شهرستانها با موفقیت به انجام رساند. در عین حال این شعبه تنها نقش هماهنگ کننده را میان دستگاه مرکزی حزب و سازمانهای حزبی در شهرستانها از یک سو و میان سازمان های حزبی در سراسر کشور از سوی دیگر داشت و دارای اقتدار یک کمیته حزبی که در رأس کل سازمانهای

شهرستانها قرار داشته باشد نبود و در ساختار حزبی نیز چنین حقوق و کارکردی نداشت. بنابراین، این تصور که شعبه شهرستانهای کمیته مرکزی عالیترین ارگان رهبری سازمانهای حزبی در شهرستانها بود، تصویری خطا است. رهبری حزب نیز از احاله چنین کارکرد متمرکز به این ارگان ابا داشت و ترجیح می داد سازمان های حزبی با استقلال و خودکفایی گلیم خود را از آب بکشند. در موارد مهم برای ایجاد تحرک در سازمانهای شهرستانها و یا حل و فصل مسایل مبرم تشکیلاتی و سیاسی آنها، اعضای هیأت دبیران یا هیأت سیاسی، با مأموریت از هیأت دبیران به شهرستانها مسافرت می کردند و مسایل مبرم آنها در جلسه مسئول سازمان مربوط به دبیران تشکیلاتی حزب (جوانشیر و حجری) و با حضور مسئولین شعبه (کی منش و شلتوکی) حل و فصل می شد.

پس از ضربه ۱۷/۱۱/۱۳۶۱، دفتر شعبه شهرستانها تصرف شده و اعضای آن (به جز یکنفر) دستگیر شدند و ارتباطات بقایای دستگاه مرکزی حزب با سازمانهای شهرستانها مختل شد. در این مقطع، توسط میزانی (مسئول تشکیلات کل که اکنون جانشین کیانوری و رهبر حزب بود) ابتدا محمدمهدی پرتوی به عنوان مسئول شعبه شهرستانها منصوب شد و پس از مدت کوتاهی انوشیروان ابراهیمی (دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان _ سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان) جایگزین او شد. در این مقطع، بر اساس الگوی سازمان ایالتی تهران (سات)، سازماندهی جدید و غیرمتمرکز در شعبه شهرستانها ایجاد شد. سازمانهای ایالتی و ولایتی حزب در سراسر کشور به چهار منطقه تقسیم شد و مسئولیت هر منطقه به یکی از کادرهای ورزیده تشکیلاتی حزب واگذار گردید. این تقسیم کار به شرح زیر بود:

۱_ فرهاد فرجادآزاد (مسئول سازمان ایالتی اصفهان) سرپرستی سازمانهای ایالتی اصفهان، لرستان و سازمانهای شهرستان همدان و اراک را به عهده داشت. این منطقه، «منطقه یک» خوانده می شد.

۲_ کاوه هامونی، سرپرستی سازمانهای ایالتی گیلان، مازندران، خراسان و سازمان شهرستان گرگان را به عهده داشت. این منطقه، «منطقه دو» خوانده می شد.

۳_ محمد آزادگر (از مسئولین کمیته ایالتی آذربایجان) سرپرستی سازمانهای ایالتی آذربایجان، کردستان، باختران و سازمان شهرستان قزوین را به عهده داشت. این منطقه «منطقه سه» خوانده می شد.

۴_ محمد اسمعی (مسئول سازمان ایالتی فارس) سرپرستی سازمانهای ایالتی فارس، خوزستان، سیستان و بلوچستان و کرمان را به عهده گرفت. این منطقه «منطقه چهار»

خوانده می شد.

سازمانهای ایالتی و ولایتی در شهرستانها

درباره جایگاه سازمانی و حقوق و وظایف اساسنامه ای سازمان های ایالتی و ولایتی قبلاً سخن گفته ایم و در نمونه سازمان ایالتی تهران (سات)، به عنوان مهم ترین اندام تشکیلاتی حزب توده، ساختار و کارکرد آن را تشریح کرده ایم. در اینجا به طور اجمالی به توضیح تکمیلی درباره سازمانهای حزب توده در شهرستانها در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ بسنده می کنیم.

حزب توده در دوران چهار ساله فعالیت خود پس از انقلاب اسلامی، موفق شد به جز سازمان ایالتی تهران، ده سازمان ایالتی در سراسر کشور ایجاد کند که هر سازمان توسط یک کمیته ایالتی اداره می شد و در جنب آن شعب ایالتی، به عنوان ارگانهای کارشناسی و تخصصی کمیته ایالتی قرار داشت. هر چند شعب ایالتی در ارتباط با شعب مرکزی حزب قرار داشتند، ولی تابع کمیته ایالتی مربوطه بودند و بدینسان کمیته ایالتی و ارگانهای جنبی آن به عنوان یک واحد مستقل سازمانی عمل می کرد.

علاوه بر سازمانهای ایالتی فوق، حزب توده موفق شد در ۱۵ شهر نیز سازمانهای ولایتی (شهرستان) تأسیس کند که در رأس آنها کمیته های شهرستان مستقل با حقوق کمیته ولایتی قرار داشت. عدم رشد کمی و کیفی حزب در این نواحی عامل اساسی در عدم تشکیل سازمان ایالتی بود. این سازمانهای ولایتی مستقلاً با شعبه شهرستانهای کمیته مرکزی در تماس بودند.

سازمانهای ایالتی حزب توده در شهرستانها به شرح زیر بود:

۱_ سازمان ایالتی گیلان، به مسئولیت اکبر شاندرمنی.

۲_ سازمان ایالتی مازندران، به مسئولیت مراد خورشیدی.

۳_ سازمان ایالتی آذربایجان که طبق مصوبات کنفرانس وحدت «فرقه دمکرات آذربایجان» خوانده می شد، به دبیر اولی انوشیروان ابراهیمی.

۴_ سازمان ایالتی فارس، به مسئولیت محمد اسمعیلی.

۵_ سازمان ایالتی خراسان.

۶_ سازمان ایالتی اصفهان که در آغاز تحت مسئولیت فریدون والی پور بود و سپس از سال ۱۳۶۰ فرهاد فرجاد آزاد مسئول آن شد.

۷_ سازمان ایالتی کردستان، به مسئولیت علی گلاویژ.

۸- سازمان ایالتی کرمانشاه (باختران).

۹- سازمان ایالتی لرستان، به مسئولیت محمد حقیقت.

۱۰- سازمان ایالتی خوزستان.

سازمانهای ولایتی حزب توده در شهرستانهای زیر وجود داشت: اراک، کاشان، ترکمن صحرا و گنبد، قم، بوشهر، دماوند، قزوین، کرمان، همدان، گرگان، بندرعباس، فیروزکوه، سمنان، گرمسار.

طبق اساسنامه حزب توده، عالیترین ارگان سازمانهای بخش، شهر، ولایت و ایالت، کنفرانس نمایندگان این سازمانهاست که باید هر سال یک بار (بخش و شهر و ولایت) و یا هر دو سال یک بار (ایالت) تشکیل شود و اعضای کمیته حزبی و به موازات آن کمیسیون تفتیش سازمان مربوطه را انتخاب نماید. پلنوم کمیته های فوق از بین اعضای خود، هیأت اجرائیه و از بین اعضای هیأت اجرائیه، دبیران کمیته مربوطه را تعیین می کند. سیستم رسمی مدیریت سازمانهای حزبی باید بر این منوال باشد، ولی رهبری حزب توده به دلایل متعدد (به ویژه عدم اعتماد به بدنه حزب و ضرورت تمرکز مقتدرانه در دست خود) این سیستم را اجرا نکرد و در واقع در تمام سطوح رهبری حزبی، اعضای کمیته ها انتصابی و از بالا بودند.

رهبری حزب توده برای توجیه این عملکرد، کمیته های حزبی را «هیأت های مسئولین موقت» می نامید که علیرغم این تسمیه، دارای کلیه اختیارات و حقوق کمیته های حزبی بودند.

برای آشنایی بیشتر با ساختار سازمانهای محلی حزب بهتر است به توضیحات فرج الله میزانی (جوانشیر) توجه کنیم:

هیأت های مسئولین موقت

تا وقتی که شرایط برای انتخابی کردن ارگانهای محلی فراهم نشده به پیشنهاد تشکیلات کل و با تصویب دبیران حزب، هیأت های مسئولین موقت در همه سطوح رهبری محلی منصوب می شوند.

وظائف هیأت های مسئولین موقت برابر وظایف کمیته محلی هم سطح مندرج در اساسنامه است. بدین معنا که هر هیأت باید خود را به مثابه ارگان رهبری حزب در محل خود و هم سطح کمیته همان سرزمین بشناسد و همه وظایف مندرج در اساسنامه را به عهده گیرد با این تفاوت که هیأت های مسئولین موقت در انجام

وظایف خویش بیش از آنچه در اساسنامه قید شده متکی به کمک و راهنمایی ارگانهای بالاترند.

اختیار و لذا مسئولیت هیأت‌های مسئولین موقت کمتر از ارگانهای اساسنامه ای است. برای مثال طبق اساسنامه، سازمانهای حزبی در محیط فعالیت خود اسناد نشریات و مطبوعات را به زبان مردم آن ناحیه منتشر می کنند. در شرایط کنونی این وظیفه به عهده هیأت‌های مسئولین موقت است جز این که باید در هر مورد مشخص از تشکیلات کل کسب اجازه کنند. این بدان معناست که هیأت‌های مسئولین موقت موظفند حوادث سیاسی محل خود را به دقت دنبال کرده و عکس‌العملهای ضروری را پیش بینی و طرح ریزی نمایند و به موقع به ارگانهای بالاتر پیشنهاد کنند و پس از کسب نظر مرکز، طرح خود را به موقع به اجرا گذارند. از جمله، هیأت‌های مسئولین موقت موظفند اسناد و نشریات حزبی را با تصویب مرکز، به زبان محلی منتشر نمایند در این حدود هیأت‌های مسئولین موقت موظف، مسئول و مختارند.

اینان، اگر حوادث را درک نکنند، اگر به موقع عکس‌العمل مناسب را نیافته و به مرکز پیشنهاد ندهند، اگر از امکانات محلی حداکثر بهره برداری را نکنند و یا اگر پس از کسب نظر مرکز در اجرای طرح کوتاهی نمایند مسئولیت به دوش آنهاست.

مثال دیگر این که طبق اساسنامه حزب کمیته های بخش، شهر، ولایت و ایالات سازمانهای تابع خود را رهبری می کنند، تصمیمات ارگانهای مافوق را اجرا می نمایند و به طور منظم به کمیته مافوق گزارش می دهند. هیأت‌های مسئولین موقت نیز همین اختیارات و همین وظایف را به عهده دارند جز این که در اعمال اختیارات خود باید همواره پیوند نزدیکی با تشکیلات کل داشته باشند تا از تجربیات سایر سازمانهای حزبی بهره مند شوند.

هیأت‌های مسئولین موقت به دو معنا موقتند. اول این که جای خود را به ارگانهای دائمی انتخابی که در اساسنامه پیش بینی شده خواهند داد. دوم این که کل هیأت و تک تک اعضای آن تا وقتی مشغول به کارند که تشکیلات کل حزب لازم بداند. دست تشکیلات کل حزب در هر گونه تغییر، چه از نظر تعداد و چه از نظر اعضای ترکیب کننده هیأت، هر زمان که مصالح سازمان ایجاب کند، کاملاً باز است.

در حال حاضر تعیین تعداد و تصویب تک تک اعضای هیأت‌های مسئولین شهر و بالاتر از آن در همه جا ولو هیأت مسئولین موقت ایالتی موجود باشد، بر اساس

پیشنهاد بالاترین هیأت محلی با تشکیلات کل است.

تشکیل سازمانهای بخش و تعیین هیأت‌های مسئولین بخش با بالاترین هیأت محلی است.

شعب و کمیسیونهای سازمانهای محلی

به نسبت رشد و تکامل سازمانهای محلی و بسته به نیاز گسترش فعالیت حزبی، هیأت‌های مسئولین موقت در جنب خود شعب و کمیسیونهای نظیر شعب و کمیسیونهای مرکزی تشکیل می دهند. ایجاد همه شعب در همه محلها حتی در تکامل یافته ترین شکل سازمانی نیز الزامی نیست و بستگی به نیاز سازمان محلی دارد.

طبیعی است هر جا [که] سازمان حزبی انسجام کافی پیدا کرده شعب ایالتی نیز باید پدید آید. در حال حاضر در بسیاری از ایالتها به جای شعبه کامل ایالتی یک هسته مرکزی ایالتی در رشته های مختلف فعالیت حزبی پدید آمده که با همکاری مسئولین شعب، ایالات و شهرستانها کار شعبه را می گرداند و هر چند وقت یک بار جلسه وسیع شعبه با شرکت هسته مرکزی و مسئولین شعب و ایالات تشکیل می شود.

وظایف و اختیارات شعبه محلی

هر بار که شعبه ای در جنب ارگان محلی تشکیل می شود باید وظایف و اختیارات آن طبق آئین نامه به روشنی معین شود.

۱_ شعب جنب ارگانهای محلی گروههای کار وابسته به همان ارگانند و از خود استقلال ندارند. شعبه ها می توانند در همان حدودی که در آئین نامه تعیین شده تصمیم بگیرند و به هر صورت قدرت تصمیم گیری آنها منبث از ارگانی است که جنب آن فعالیت می کنند.

۲_ شعب محلی نیز نظیر شعب مرکزی وظایف دوگانه دارند. اول، پژوهش، جمع بندی تجربیات، تدارک و پیشنهاد به ارگان محلی. دوم، اجرای بخشی از تصمیمات ارگان محلی که طبق آئین نامه به عهده شعبه است و یا طبق تصویب نامه برای یکبار به عهده شعبه واگذار می شود.

۳_ شعب محلی تابع ارگان محلی خویشند و نه تابع شعب هم نام مرکزی.

۴_ مسئولیت اجرای رهنمودهای حزبی در همه امور با ارگانهای حزبی است و نه با شعبه های جنب آنها.

۵_ شعب محلی برای انجام کار معینی تشکیل می شوند و باید به تناسب وظیفه ای که دارند امکانات و اختیارات به آنها واگذار شود. باید ضمن مراعات موازین سازمانی ترتیباتی داد که دست شعب در اجرای طرحهایی که به تصویب ارگان رسانیده اند باز باشد و از بوروکراسی دوباره کاری [و] تأخیرهای زیانبخش جلوگیری شده کار حزبی دینامیسم لازم را پیدا کند. (۱)

۳_ سازمانهای حزب توده در خارج از کشور

اشاره

پیش از این درباره سازمان و کارکردهای حزب توده در دورانی که در اصطلاح خود حزب به «دوران مهاجرت» موسوم است، سخن گفتیم. در این مبحث ادامه بحث را درباره سازمانهای حزبی در خارج از کشور در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ پی می گیریم.

دایره تشکیلات سازمانهای خارج از کشور

این دایره با شعبه روابط بین المللی حزب توده تفاوت داشت ولی در عین حال با آن رابطه نزدیک داشت و از زمره شعب مرکزی حزب محسوب می شد و به عنوان یکی از شعب تشکیلاتی تابع «شعبه تشکیلات کل» بود.

پس از تجدید فعالیت حزب توده در ایران، در زمستان ۱۳۵۹، به یکی از فعالین سابق حزب توده در اروپای غربی - دکتر فریرز بقایی (برزو) - که سوابق ممتد فعالیت در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی» در خارج از کشور در دهه ۱۳۴۰ داشت، مأموریت سازماندهی هواداران حزب در خارج از کشور محول شد. شعبه فوق، علاوه بر مسئول (بقایی) دارای سه عضو ساکن تهران و یک عضو ساکن برلین شرقی بود که به شرح زیر سرپرستی سازمانهای حزبی را در خارج به عهده داشتند:

۱_ دکتر فریرز بقایی: رابط کشورهای امریکا و انگلیس

۲_ مروودشتی: رابط کشورهای آلمان غربی، سوئد، اطریش

۳_ محمد زاهدی: رابط کشورهای فیلیپین، بلژیک، فرانسه.

۴_ نادری: رابط کشورهای ایتالیا، ترکیه، هند ۶۴۶

۵_ مهندس کاظم ندیم (عباس): رابط کشورهای بلوک شرق (ساکن برلین شرقی).

دکتر بقایی علاوه بر مسئولیت تشکیلات خارج از کشور، به عنوان مسئول سازمان ناحیه شمال تهران، عضو کمیته ایالتی تهران بود و از کادرهای تشکیلاتی کمیته مرکزی محسوب می شد. او در سال ۱۳۶۰ توسط دادستانی انقلاب اسلامی مرکز دستگیر شد و در پی آن دکتر ژیلای سیاسی (مسئول شعبه روابط بین المللی) با حفظ سمت، سرپرستی شعبه تشکیلات خارج از کشور را به عهده داشت.

وظایف شعبه تشکیلات خارج از کشور را به شرح زیر می توان بیان کرد:

۱_ سازماندهی هواداران حزب در خارج از کشور و توسعه آن

۲_ تبلیغ و ترویج سیاستهای حزب از کانال سازمانهای حزبی در خارج از کشور

۳_ انتقال رهنمودهای کمیته مرکزی به سازمانهای حزبی در خارج

۴_ انتقال مسایل و مشکلات سازمانهای حزبی در خارج به کمیته مرکزی

۵_ کسب اطلاعات توسط اعضا و هواداران حزب در خارج

۶_ پیگیری سیاستهای نفوذی در گروههای سیاسی مقیم خارج در راستای اهداف حزب

۷_ ایجاد و حفظ رابطه با سازمانها و مجامع ملی و بین المللی در خارج از کشور و شرکت در اجلاسهای سازمانهای کمونیستی (در هماهنگی با شعبه روابط بین المللی حزب)

سیر فعالیت تشکیلاتی حزب توده در خارج از کشور

۱_ بلوک شرق

همانگونه که در بخش های پیشین دیدیم، به علت حوادث سیاسی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ عده کثیری پناهنده سیاسی ایرانی در بلوک شرق وجود داشت که بخش اصلی آن را فراریان «فرقه دمکرات آذربایجان» ایران تشکیل می داد. در شوروی و سایر کشورهای بلوک شرق نیز تعدادی از اعضای حزب توده اقامت داشتند. با پیروزی انقلاب اسلامی و تجدید فعالیت حزب در داخل کشور، بخش سیاسی و فعال این عناصر به داخل کشور انتقال یافته و رهبری حزب را به دست گرفتند. تعدادی از کادرهای درجه اول حزبی به دلایل مختلف در کشورهای بلوک شرق باقی ماندند. عده ای مانند مهندس کاظم ندیم و آشوت شهبازیان (معاونین شعبه اطلاعات حزب در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۰) به علت مشارکت در قتل (به دستور خسرو روزبه) و

هراس از دعوی اولیاء دم مقتولین، به ایران نیامدند. عده ای مانند داوود نوروزی (عضو کمیته مرکزی) و ... نیز به علت فقدان انگیزه برای فعالیت سیاسی،

اقامت در خارج را ترجیح دادند. سپس ایرج اسکندری (دبیر اول پیشین) و حمید صفری (دبیر دوم پیشین) به علت اختلاف سیاسی با رهبری جدید، زندگی در آلمان شرقی را برگزیده و به خارج بازگشتند.

همانگونه که می دانیم دسته پناهندگان فرقه به رهبری غلام یحیی دانشیان، همواره یک فراکسیون نیرومند نفوذ در حزب توده محسوب می شد. تا زمانی که حزب توده گروه معدود رهبری و کادرهای متواری مقیم بلوک شرق بود، «فرقه» به علت کثرت جمعیت پناهندگان سیاسی، از اهمیت جدی برای اعمال فشار بر رهبری حزب و از نفوذ جدی در ارگانهای حزب کمونیست شوروی و کا. گک. ب برخوردار بود و به همین دلیل نیز دانشیان (که به علت کهولت، عنوان «صدر» فرقه را داشت) و امیرعلی لاهرودی (دبیر اول کمیته مرکزی فرقه) عضو هیأت اجراییه (بعدهاً به هیأت سیاسی تغییر نام یافت) کمیته مرکزی حزب توده بودند. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، رهبری حزب توده در داخل کشور با اعضا و هواداران جوانی مواجه شد که کمیت و وزن سیاسی آنها اهمیت پناهندگان فرقه مقیم شوروی را به صفر تنزل می داد. بر اساس این شرایط نوین، دبیر اول جدید حزب اعزام کادرهای فرقه به داخل کشور و تجدید سازمان فرقه را در داخل کشور خواستار شد. ولی علیرغم تقاضاهای مکرر، تنها عده ناچیزی از اعضای فرقه به ایران بازگشتند (که اکثریت مطلق آنها نیز پس از چندی به آذربایجان شوروی مراجعت کردند). در نتیجه یکی از فعالین فرقه به نام انوشیروان ابراهیمی، که همکار مورد اعتماد کیانوری در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ بود، به عنوان دبیر اول فرقه در داخل کشور (و عضو هیأت دبیران حزب) برگزیده شد. بدین ترتیب، موجودیت «فرقه دمکرات آذربایجان» (به معنای پناهندگان فرقی مقیم شوروی) و تأثیر آن در حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ از میان رفت.

یکی دیگر از مشکلات حزب توده، وجود عده کثیری از اعضای فرقه ساکن شوروی در کمیته مرکزی آن بود که طبق سنت «کنفرانس وحدت» (۱۳۳۹) عضو تشریفاتی کمیته مرکزی حزب توده محسوب می شدند. این مشکل نیز در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی (فروردین ۱۳۶۰- تهران) حل شد و پلنوم تصویب کرد کلیه اعضای کمیته مرکزی که بدون مأموریت حزبی در خارج به سر می برند و حاضر به فعالیت سیاسی در داخل نیستند از عضویت کمیته مرکزی منفصل شوند. این مصوبه عناصری مانند دانشیان، لاهرودی و حمید صفری را نیز در بر می گرفت.

بدینسان، طی سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ پناهندگان سیاسی فرقی در شوروی و اعضای کمیته مرکزی حزب ساکن بلوک شرق، نقش خود را در رهبری حزب توده از دست دادند

و تنها پس از فروپاشی حزب توده در سال ۱۳۶۲ تعدادی از عناصر فوق، مجدداً خود را _ برخلاف مصوبه پلنوم ۱۷- عضو کمیته مرکزی خوانده و به همراه بقایای فراریان جدید حزب توده، به تجدید سازمان آن پرداخته و همزمان به احیای سنتهای فراکسیونیسیم و اعمال نفوذ سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۶ دست زدند.

بدینسان، در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ تنها فعالیت حزب توده در بلوک شرق، فعالیت افرادی بود که به دستور رهبری حزب در داخل کشور فعالیت داشتند.

رهبری حزب توده علیرغم انتقال به داخل کشور، دفتر مرکزی خود در خیابان کته کلوتیس شهر لایپزیک (آلمان شرقی) و آرشیوها و دفاتر خود را در برلین شرقی محفوظ داشت و اداره آن را به مهندس کاظم ندیم (عباس) سپرد. ندیم از سالهای ۱۳۳۰ با کیانوری همکاری اطلاعاتی داشت و در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ از همکاران او در شعبه تشکیلات محسوب می شد و از عناصر مورد اعتماد وابسته به کا.گ.ب به شمار می رفت. ندیم علاوه بر مسئولیت اداره دفتر مرکزی حزب در آلمان شرقی، به عنوان عضو شعبه تشکیلات خارج از کشور، وظیفه سرپرستی اعضای حزب در بلوک شرق را به عهده داشت.

کارکردهای سازمان حزب در بلوک شرق را به شرح زیر می توان بیان کرد:

۱_ تأمین ارتباط فعال رهبری حزب در داخل کشور با سازمان اطلاعاتی اتحاد شوروی (کا.گ.ب) که در تماس مستقیم ندیم با رابط کا.گ.ب انجام می گرفت.

۲_ تأمین ارتباط مستقیم رهبری حزب با احزاب کمونیست بلوک شرق که از طریق مراجعات ندیم به شعب روابط بین المللی این احزاب (به ویژه حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک و حزب کمونیست اتحاد شوروی) انجام می گرفت.

۳_ تأمین نظارت پنهانی و غیرمستقیم حزب توده بر گردانندگان بنگاه سخن پراکنی موسوم به «صدای ملی» در بخش اجتماعی رادیو مسکو (بلوچ، ناصرانی، زمانی).

۴_ تأمین وجوه مالی و کمکهای غیرنقصدی احزاب کمونیست بلوک شرق به کمیته مرکزی حزب توده و انتقال پنهانی آن به داخل کشور و در صورت لزوم دریافت ارز از داخل کشور.

۵_ دریافت بورسیه تحصیلی و استراحتگاه برای اعضای کمیته مرکزی حزب توده از احزاب حاکم در بلوک شرق.

۶_ توجیه سیاستها و تاکتیکهای حزب توده در ایران برای احزاب کمونیست بلوک شرق و در صورت لزوم اقدامات سیاسی، تبلیغی در این جهت.

۷_ هماهنگی با سازمانهای بین المللی مستقر در بلوک شرق و تأمین رابطه فعال کمیته

مرکزی حزب توده و مشارکت در اجلاس‌های آنها.

۸- هماهنگی با احزاب کمونیست و سازمانهای وابسته به آنها در بلوک شرق و تأمین رابطه فعال کمیته مرکزی حزب توده و مشارکت در اجلاس‌های آنها.

۹- حفظ و نگهداری اسناد سری و بسیار سری حزبی و نگهداری آرشیو حزب توده و صورت جلسه های اجلاس‌های کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه و هیأت دبیران.

همانگونه که گفتیم، پس از اعزام علی خاوری (دبیر کمیته مرکزی و عضو هیأت سیاسی) به عنوان نماینده حزب در مجله مسایل صلح و سوسیالیسم (پراگ) بخشی از این وظایف به عهده او گذارده شد و بر مبنای همین زمینه و پایگاه بود که پس از انحلال حزب توده در سال ۱۳۶۲، خاوری به عنوان دبیر اول جدید حزب به فعالیت پرداخت.

۲- بلوک غرب و سایر کشورها

همانگونه که پیش از این شرح دادیم، فعالیت حزب توده در اروپای غربی دارای سابقه تاریخی مفصلی است. پس از تجدید سازمان حزب در خارج از کشور، در دهه ۱۳۴۰ افرادی مانند پرویز نیکخواه، رضوانی، دکتر ثریا، دکتر بیات، دکتر دارابی، مهندس فریور، شاپور مجلسی و دکتر بهرامی فعالین سازمان حزب توده در غرب محسوب می شدند و در این دوران هدایت سازمانهای حزبی در غرب به عهده عبدالصمد کامبخش بود.^(۱) پس از مرگ کامبخش، کیانوری جانشین او شد. این دوران با افول اعتبار حزب توده در مجامع دانشجویی غرب همراه بود و منوچهر بهزادی (زیرنظر کیانوری) سرپرستی دایره تشکیلات غرب را به عهده داشت و مجله ای به نام پیکار منتشر می کرد. در این دوران فعالین توده ای بسیار نادر بودند و اکثریت مطلق هواداران حزب توده در غرب جذب جریانات مائوئیستی و چپ نو شده بودند. از جمله فعالین حزبی در این مقطع می توان از دکتر فریبرز بقایی، دکتر حشمت، کیومرث زرشناس، دکتر فرهاد عاصمی، عسکر دانش و فرهاد فرجاد آزاد نام برد.

در اواسط دهه ۱۳۴۰، حزب توده برای جلب ایرانیان خارج از کشور به تشکیل سازمانی به نام «کانون پزشکان ایرانی» با شرکت تعدادی از فارغ التحصیلان آلمان غربی پرداخت که عملاً موفقیتی نداشت. با تأسیس «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» (ODYSI) در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۲ عناصر دانشجویی حزب توده اندکی فعال شدند و

نشریاتی با نام آرمان و آینده انتشار دادند. یکی از وظایف مهم این عناصر، تأمین ارتباط عناصر توده ای در داخل کشور با رهبری حزب، در آلمان شرقی بود و در همین رابطه در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۵ بابک امیرخسروی در پاریس مستقر شد. عناصر توده ای داخل کشور برای تماس با مرکز حزب، به پاریس می رفتند و از طریق شماره تلفنی که حزب کمونیست فرانسه در اختیار حزب توده قرار داده بود، خواستار تماس با مرکز حزب می شدند. فردی فرانسوی شماره تلفن دایره تشکیلات حزب در برلین شرقی را در اختیار قرار می داد و تماس برقرار می شد. از فعالیتهای دیگر این عناصر، شرکت در مجامع بین المللی مانند اجلاسهای «فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» (WFDY) و «اتحادیه بین المللی دانشجویان» (IUS) و فستیوالهای جهانی جوانان و دانشجویان بود که عناصری مانند امیرخسروی، ژیلای سیاسی، کیومرث زرشناس، فرهاد فرجاد در این مجامع به تبلیغ حزب توده می پرداختند. علیرغم این تمهیدات در آستانه انقلاب اسلامی تعداد هواداران و فعالین حزب توده در غرب رقیمی زیر ۵۰ نفر بود.

پس از انقلاب اسلامی، در آغاز، هدایت فعالیتهای حزب توده در کشورهای غربی به عهده «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» (ادیسی) بود. علت این امر سابقه فعالیت «ادیسی» در غرب و وجود بقایای مسئولین آن بود که نسبت به فعالیتهای دانشجویی و محیط اجتماعی غرب شناخت کافی داشتند.

در کشورهای سوئد، آلمان غربی و شهر برلین غربی^(۱) و فرانسه تعدادی از فعالین «ادیسی» در پیش از انقلاب، که پس از انقلاب به دلایلی به ایران مراجعت نکردند، به عنوان نخستین هسته های حزبی منصوب شدند. این افراد، از دوستان و همکاران سابق مسئولین جدید حزب در داخل بودند و عناصری مانند زرشناس و بقایای نسبت به آنها اعتماد و شناخت کافی داشتند. پس از چندی، در برخی کشورها هواداران جدیدی جذب حزب شدند و با مراجعه به دفتر حزب در تهران، خواستار فعالیت سازمان یافته گردیدند. این افراد در کشورهایی که اقامت داشتند (ایالات متحده امریکا، ترکیه، هندوستان، کانادا و فیلیپین) نخستین هسته های حزبی را تأسیس نمودند. از آنجا که حزب دارای هیچ شناختی

۱- . طبق توافق قدرتهای ضدیهیتری (متفقین) در پایان جنگ جهانی دوم، برلین غربی منطقه بیطرف شناخته می شد. پس از جنگ، دولتهای غربی، برلین غربی را جزء جمهوری فدرال آلمان دانستند. در حالی که شوروی حاضر به، به رسمیت شناختن آن به عنوان بخشی از کشور آلمان غربی نشد. لذا، احزاب کمونیست وابسته به مسکو نیز برلین غربی را منطقه ای جدا از آلمان غربی می شناختند. از همین رو حزب کمونیست برلین غربی دارای استقلال بود و جدا از حزب کمونیست آلمان غربی فعالیت می کرد.

نسبت به این افراد نبود، مأموریت آنها موقت و تحت عنوان «هوادار» بود. بدینسان هسته های هواداران حزب در شهرهای لوس آنجلس، واشنگتن، استانبول، ازبک، آنکارا و در زمستان ۱۳۵۹ در چهار شهر هندوستان تشکیل شد.

بدینسان در سال ۱۳۵۹ تشکیلات حزب توده به تدریج در کشورهای غربی و آسیایی توسعه یافت و تعداد اعضا و هواداران حزب در این کشورها به حدود ۳۰۰ نفر رسید، در حالی که در آستانه انقلاب رقم ناچیزی (۲۰_۱۵ نفر) بود.

در این مقطع، حزب توده در کشورهای انگلیس، سوئد، اتریش، آلمان غربی و شهر برلین غربی دارای سازمان کشوری بود که توسط کمیته کشوری هدایت می شدند. در ایتالیا، فرانسه و بلژیک حزب دارای مسئول کشوری بود و تنها در سطح پایتخت و برخی شهرهای مهم سازمان شهری وجود داشت. در امریکا، ترکیه، هندوستان و فیلیپین، حزب توده فقط دارای سازمانهای شهری بود که مستقیماً با داخل کشور تماس داشتند.

توسعه سازمانهای حزبی در خارج از کشور سبب شد که در زمستان ۱۳۵۹ با پیشنهاد شعبه تشکیلات کل و تصویب هیأت سیاسی، «دایره (شعبه) تشکیلات خارج از کشور» تأسیس شود.

از آنجا که عرصه فعالیت سازمانهای حزب توده در خارج از کشور در شهرهایی قرار داشت که محل تجمع دانشجویان ایرانی بود، تشکیلات فوق نقش مهمی در فعالیت تبلیغی، سیاسی و اطلاعاتی رهبری حزب عهده دار بود. به طور اجمالی، اقدامات تشکیلات حزب توده در غرب و سایر کشورهای غیرکمونستی را می توان به شرح زیر بیان داشت:

۱_ فعالیت تبلیغی- سیاسی در جهت اشاعه خط مشی و معرفی حزب توده در میان ایرانیان ساکن کشور مربوطه. توزیع نشریات و کتابهای حزبی، بحث شفاهی، ایجاد نمایشگاهها و سایر ترفندهای تبلیغی، ترویجی و سیاسی از جمله این فعالیتها بود.

۲_ تبلیغ حزب توده در مجامع و مطبوعات محلی کشورهای مربوطه.

۳_ جذب عناصر مستعد در میان ایرانیان، به سوی حزب توده و تلاش برای تبدیل آنان به هواداران فعال حزب.

۴_ تلاش برای جذب نیروهای متخصص و با استعداد از میان تحصیل کردگان و دانشجویان ایرانی به حزب توده و تبدیل آنها به عناصر نفوذی حزب برای اشغال پستهای حساس در داخل کشور. این اقدامات از اهمیت ویژه ای برخوردار بود تا بدانجا که یکی از تحصیلکردگان ایرانی که پس از انقلاب اسلامی جذب حزب توده شد به دستور حزب مواضع سیاسی و ایدئولوژیک جدید خود را مستور داشت و در بازگشت به ایران با

استفاده از سوابق دوستی دیرینه با یکی از مسئولین مدتها به عنوان مشاور او و ارائه دهنده طرحهای تشکیلاتی _ سیاسی عمل کرد. (۱)

۵_ انجام فعالیتهای نفوذی از طریق رسوخ در گروههای سیاسی ایرانی در خارج (اعم از انجمنهای اسلامی و یا گروههای مخالف انقلاب اسلامی).

۶_ گردآوری اطلاعات از محل فعالیت سازمان حزبی مربوطه و تغذیه رهبری حزب توده در داخل کشور. این اطلاعات دو گونه بود:

الف: اطلاعات علنی، که شامل اطلاعات مندرج در مطبوعات و رسانه های جمعی این کشورها، اخبار فعالیت گروههای سیاسی ایرانی، بومی و... می شد.

ب: اطلاعات پنهانی، شامل اخبار و اطلاعاتی که از کانالهای مختلف، از جمله عوامل نفوذی، گردآوری می شد.

۷_ شرکت در مجامع بین المللی و ملی و تبلیغ حزب توده و مواضع آن.

آئین نامه سازمانهای خارج از کشور

برای آشنایی با حقوق اساسنامه ای و وظایف سازمانهای خارج از کشور به درج «آئین نامه» این سازمانها، که توسط «دایره تشکیلات خارج از کشور» تنظیم شده و به تصویب هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده رسیده، می پردازیم:

۱- سازمانهای خارج از کشور حزب توده ایران از طریق دایره تشکیلات سازمانهای خارج از کشور شکل یافته، رهنمودهای حزب را به مرحله اجرا درمی آورند.

۲- پیکره سازمانهای خارج از کشور بر پایه حقوق و وظایف مقرر در این آئین نامه عبارتست از:

الف: کمیته مسئولین کشوری.

ب: کمیته مسئولین شهرستان یا منطقه درون کشور.

پ: حوزه های سازمانی.

ت: هسته های سازمانی.

می گردید تا دانشجویان مستعد ایرانی را به ارتباطات پنهانی جلب کرده و پس از پایان تحصیل به داخل کشور گسیل دارند.

۳- سازماندهی در خارج از طریق دایره تشکیلات و به کمک ایجاد هسته های سازمانی صورت می پذیرد. این هسته ها شامل رفقای خواهد بود که اعتماد دایره تشکیلات خارج از کشور نسبت به آنان جلب شده باشد. در صورتی که دایره مجموعاً فعالیتهای سیاسی و سازمانی این هسته را مورد تأیید قرار دهد، می تواند حق ایجاد هسته های سازمانی دیگر را به آنان تفویض کند.

۴- هوادارانی که در خارج از کشور سازمان یافته و خط مشی حزب را تعقیب می کنند ولی صلاحیت آنان مورد تأیید قرار نگرفته است به عنوان سازمان هوادار شناخته می شوند.

۵- هسته سازمانی و یا هسته هوادار در خارج از کشور بر پایه شناخت و ارزیابی ایرانیان مقیم هر کشور (و شهرستانهای آن)، فعالیت سیاسی - تبلیغاتی خود را به منظور اشاعه سیاست حزب در میان ایرانیان خارج از کشور و محافل انقلابی، دمکراتیک غیر ایرانی طرح ریزی می کند.

۶- شناخت، ارزیابی و تنظیم برنامه کار مشخص سیاسی - تبلیغاتی با ایرانیان مقیم خارج [با] از تعیین گرایشهای سیاسی، اجتماعی و وضع اقامت آنان در خارج از کشور امکان پذیر است.

۷- اعضای سازمانهای خارج از کشور شامل کسانی خواهد بود که یا از طریق سازمان های درون کشور و یا از طریق کمیته ها و رفقای خارج از کشور معرفی شده، صلاحیت و درجه ارتباط سازمانی آنان را دایره تشکیلات تأیید و مشخص کرده باشد. به هر حال این افراد می بایست به موجب مقررات حزبی با داشتن دو معرف با سابقه حداقل ۲ سال فعالیت حزبی تقاضای عضویت کرده باشند.

۸- دایره تشکیلات حزبی و ارزیابی فعالیت افراد و کار هسته های سازمانی در خارج از کشور، زمینه ایجاد حوزه های سازمانی را فراهم می آورد و از طریق گسترش کار حوزه ها زمینه ایجاد کمیته شهرستان در خارج از کشور و سرانجام کمیته کشوری [را] آماده می سازد.

۹- دایره تشکیلات با توجه به شرایط و مقتضیات هر کشور ممکن است ایجاد سازمان واحد کشوری در یک یا چند کشور به خصوص را مقتضی نداند، در این صورت کمیته مسئولین کشوری مستقیماً با دایره در تماس خواهند بود.

۱۰- در کشورهایی که ایجاد سازمان کشوری امکان پذیر است، کمیته شهرستانها تابع کمیته کشوری بوده، از طریق آن با مرکز حزب در تماس خواهند

بود.

۱۱- ...

ترکیب، سوابق، وظایف و حقوق اعضای سازمانهای خارج از کشور

۱۲- ترکیب اعضا و فعالین شرکت کننده در سازمانهای خارج از کشور عبارتست از:

الف: رفقائی که دارای سابقه حزبی پیش از انقلاب هستند و در سازمانهای حزبی فعالیت داشته اند.

ب: رفقائی که در جریان انقلاب به سازمانهای حزب در ایران پیوسته اند و به وسیله دایره تشکیلات به سازمانهای کشور مربوطه معرفی شده اند.

پ: رفقائی که در خارج از کشور، با داشتن دو معرف مورد تأیید کمیته کشوری یا شهرستان و یا اطلاع دایره تشکیلات خارج از کشور سازمان پذیرفته می شوند.

۱۳- اعضای سازمانهای خارج از کشور صرفنظر از سوابق گذشته حزبی، از نظر حقوق سازمانی به منزله اعضای آزمایشی حزب به شمار می آیند. سوابق اعضای این سازمانها تا زمانی که در خارج کشور هستند از لحاظ عملی به منزله عملکرد هواداران حزب و از نظر سازمانی به منزله فعالیت اعضای آزمایشی به حساب می آید.

۱۴- سوابق فعالیت اعضای سازمانهای خارج از کشور در زمان بازگشت، به کشور منتقل می شود. دایره تشکیلات خارج از کشور با ارزیابی فعالیت این رفقا، دوران آغاز پذیرش آنها به عنوان عضو رسمی حزب و درجه فعال بودن آنان در درون سازمانهای کشوری را با دلایل مشخص و مستند به تشکیلات کل پیشنهاد می کند.

۱۵- اعضای سازمانهای خارج از کشور تابع مقررات تصریح شده در اساسنامه حزب توده ایران هستند.

کمیته مسئولین کشوری سازمانهای خارج از کشور

۱۶- کمیته مسئولین کشوری شامل افراد مسئولی است که از طرف مرکز حزب، بنا به پیشنهاد دایره تشکیلات، تعیین می شوند و بر حسب امکانات و احتیاجات هر کشور شامل یک هیأت پنج تا هفت نفره ایست که وظایف محوله مرکز حزب به آن کشور را به مرحله اجراء در می آورد.

۱۷- مسئولین کمیته کشوری عبارتند از: مسئول تشکیلات، مسئول روابط خارجی و تبلیغات (معاون مسئول)، مسئول امور آموزش (منشی)، مسئول شهر مرکزی و امور صنفی، مسئول زنان، مسئول مالی و توزیع، مسئول امور فرهنگی و هنری. مسئولیتها از طریق تقسیم کار در میان کمیته مسئولین و تصویب مرکز حزب تعیین می شود.

تبصره: از نظر حفظ ادامه کاری سازمانی، مسئولین کلیه ارگانهای سازمانی (از کمیته کشوری و کمیسیونها گرفته تا حوزه فعالیت) دارای معاون می باشند تا بتوانند وظائف مربوطه را بی وقفه ادامه دهند.

حقوق و وظایف کمیته مسئولین کشوری

۱۸- هر یک از اعضا کمیته مسئولین کشوری به موجب ماده ۱۸، مسئولیت مشخصی دارند ولی در تصمیم گیری و اجرای آن و نیز در تحقق رهنمودها و دستورات رهبری در برابر مرکز حزب مسئولیت مشترک دارند.

۱۹- کمیته کشوری موظف است حداقل یکبار در هفته جلسه خود را تشکیل دهد.

۲۰- هر یک از مسئولین کمیته کشوری ضمن اداره کمیسیونهای مربوطه می بایست در یکی از حوزه های سازمانی به عنوان مسئول حوزه و یا عضو فعال آن، شرکت مؤثر داشته باشند.

۲۱- ...

۲۲- کمیته مسئولین کشوری می بایست در اولین فرصت دفتر حزب را با تمام مشخصات آن (محل، آدرس، تلفن، صندوق پستی، ساعات کار، آرشیو منظم مطبوعاتی و غیره) تأسیس و بر حسب شرایط کشوری اداره آن را به عهده گیرد.

۲۳- ...

۲۴- ...

۲۵- کمیته مسئولین کشوری به غیر از موارد فوق العاده (جشنها، مراسم و حوادث عمده سیاسی و افشای توطئه های ضدانقلاب که می بایست فوراً به مرکز حزب گزارش گردد) موظف است که در آخر هر ماه گزارش کار سازمان کشوری را به حزب گزارش دهد. (۱)

۱- . آئین نامه سازمانهای خارج از کشور حزب توده، از اسناد درونی کمیته مرکزی حزب توده، آرشیو وزارت اطلاعات.

مارکسیسم و سازماندهی مخفی

یکی از اصول لئینی فعالیت احزاب کمونیست، اصل «تلفیق فعالیت مخفی با فعالیت علنی» است.

در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی، احزاب مارکسیستی که عمدتاً در اروپای غربی فعالیت داشتند، در چارچوب دمکراسی سنتی این جوامع نسبت به انجام فعالیتهای مخفی احساس نیاز چندانی نمی کردند و ساختار سازمانی آنها تفاوت بارزی با سایر احزاب نداشت. این سنت کم و بیش تاکنون نیز در احزاب کمونیست اروپای غربی و شمالی تداوم یافته است. سنت سازماندهی مخفی در غرب، سنتی است که به طور عمده به سازمانهای آنارشیستی، تروریستی و ناسیونالیستی باز می گردد.

در کشورهای اروپایی که تحت سیطره استبداد و یا اشغال خارجی قرار داشتند، سازماندهی مخفی از پیش زمینه و تجربه غنی برخوردار بود. این سنت در اروپای جنوبی (به ویژه ایتالیا، یونان، اسپانیا و پرتغال) ریشه دار است. روسیه تزاری و اروپای شرقی نیز در نیمه دوم قرن نوزدهم از مهمترین آزمایشگاه های تجربه سازماندهی مخفی در دنیای معاصر مغرب زمین محسوب می شود. سلطه حکومت های مقتدر استبدادی و سنت های مبارزات ملی علیه اشغال بیگانه (در اروپای شرقی) لاجرم اشکال فعالیت مخفی و سازماندهی پنهانی متناسب با آن را می طلبد و در عرف این جوامع، مبارزه سیاسی آشکار و قانونی علیه حکومت جایگاهی نداشت.

در روسیه، گروههای مخفی ناردونیک (خلق) و آنارشیست در سالهای ۱۸۹۵-۱۸۶۱ میلادی فعالترین نیروی اپوزیسیون ضدتزاریسم را تشکیل می دادند و در مبارزه علیه پلیس سیاسی تزار، لاجرم پنهانترین اشکال سازماندهی مخفی را می آزمودند.

چند دهه مبارزه مخفی روشنگران انقلابی روس علیه استبداد تزاری منجر به پیدایش تئوری ها و تجربیات مدونی از سازماندهی مخفی شد که در نظریات نظریه پردازانی چون نچایف و تکاپف و باکونین (آنارشیست های معروف روسیه) تبلور یافت. در همین زمان، مارکسیسم در اروپای غربی راه دیگری می پیمود و به نظریات تئورسین های آنارشیسم و ناردونیسیم روسی عنایتی نداشت.

احزاب سوسیال دمکرات اروپای غربی در مبارزات پارلمانی و اتحادیه ای خود نیازی به تجربه سازماندهی مخفی و فرقه گرایانه آنارشیست های روسیه، اروپای شرقی و اروپای جنوبی احساس نمی کردند و به عکس، این نوع سازماندهی را به عنوان سکتاریسم

(فرقه گرایی) روشنفکری مغایر با سازماندهی توده ای می پنداشتند. ولی گویی تاریخ چنین مقدر ساخته بود که چند دهه بعد، مارکسیسم با اشکال فعالیت پنهانی سازماندهی شناخته شود که در نیمه دوم قرن ۱۹، ناسیونالیست ها، آنارشیست ها و ناردونیک ها منادی آن بودند.

سال ۱۸۸۳م. اولین گروه مارکسیستی روسیه به نام «رهایی کار» توسط یک تئورسین سابق ناردونیزم به نام گئورگی پلخانف در سوئیس تشکیل شد. این گروه مرکز فعالیت خود را در اروپای غربی قرار داده و نوشتارهای مارکسیستی را در میان گروههای مخفی ناردونیکی مستقر در روسیه توزیع می کرد.

فعالیت تبلیغی و ترویجی این گروه منجر به گسترش مارکسیسم در میان انقلابیون ناردونیک شد و به تدریج در دهه ۱۸۹۰ میلادی گروههای مارکسیستی مخفی در روسیه تأسیس شد.

یکی از این گروهها، گروه «مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» بود که توسط ولادیمیر ایلیچ لنین در شهر سن پترزبورگ در سال ۱۸۹۵م. ایجاد شد.

اتحاد گروههای مارکسیستی روسیه در سال ۱۸۹۸م. به تأسیس حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه انجامید که بعدها به دو جناح «بلشویک» (به رهبری لنین) و «منشویک» منشعب شد.

حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷م. نخستین حکومت مارکسیستی را در جهان مستقر ساخت و در نتیجه ایدئولوژی مارکسیسم با نام بلشویسم و رهبر آن (لنین) پیوند عمیق یافت.

مارکسیست های روسیه در شرایط استبداد شدید تزاری فعالیت می کردند و وارث تجربه طولانی و غنی انقلابیون آنارشیست ناردونیک در زمینه سازماندهی مخفی بودند. بدین ترتیب در حالی که سوسیال دمکراسی اروپای غربی توجه خود را به فعالیت های «باز» (Poose) و «توده ای» (Mass) معطوف می داشت، مارکسیسم در روسیه با حربه سازماندهی پنهانی و توطئه گرانه به قدرت رسید و با این عنوان در تاریخ اندیشه سیاسی معاصر ثبت شد.

بر اساس همین سنت و تجربه روسی بود که مسئله فعالیت مخفی در اندیشه لنینیسم جایگاهی رفیع یافت و در قرن بیستم کمونیست ها سازماندهی مخفی را از شرایط اساسی حفظ موجودیت خود دانسته و توطئه گری پنهانی را شرط اساسی تصرف قدرت سیاسی انگاشتند.

در قرن بیستم، اکثریت احزاب کمونیست در شرایط مخفی فعالیت می کردند و سنت

فعالیت قانونی و علنی کمونیستی تنها به برخی کشورهای اروپای غربی و شمالی محدود بود. با پیدایش فاشیسم، کمونیستهای فرانسه و ایتالیا نیز مدتی اجباراً به فعالیت مخفی روی آوردند، ولی سازماندهی مخفی نتوانست تأثیرات عمیق نهادی بر فرهنگ این احزاب باقی گذارد. به نظر می رسد فعالیت مداوم در عرصه سازماندهی پنهانی، زمینه ساز سنت شخصیت پرستی و دیکتاتور منشی ریشه دار در احزاب کمونیست است و اصل اساسی فعالیت مخفی که تبعیت بی چون و چرا از سازمان را می طلبد، پس از نیل به قدرت، زمینه ساز استبداد حکومتی از نوع استالینیسیم است. مقایسه احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه که مجرب ترین احزاب غربی در زمینه فعالیت قانونی می باشند، با حزب کمونیست پرتغال، که وارث سنت طولانی سازماندهی مخفی در دوران دیکتاتوری سالازار _ کائتانو (۱۹۷۴ _ ۱۹۳۲) است، مؤید این ادعا است. هر چند احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا در دهه اخیر دارای رهبران صاحب نام و برجسته ای چون ژرژ مارشه و انریکو برلینگوئر بودند، ولی این پدیده به پیدایش کیش شخصیت در این احزاب منجر نشد. در حالی که رهبر حزب کمونیست پرتغال، آلوارو کونیال، در زمان حیاتش چنان هاله ای از خودپرستی پدید آورده بود که تصویر او بر روی مدالهای حزب منقوش می شد. در یکی دو دهه اخیر قرن بیستم، احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه منادی ارو کمونیسم و تجدیدنظر بنیادی در مارکسیسم بودند، در حالی که حزب کمونیست پرتغال همچنان بر مارکسیسم ارتدکس پای می فشرد.

باید توجه داشت که حتی احزاب کمونیست اروپای غربی نیز در دوران سلطه بلامنزاع استالینیسیم بر این احزاب (مانند دوران دبیرکلی موریس تورز در حزب کمونیست فرانسه)، از شیوه سازماندهی موازی پنهانی برای فعالیتهای اطلاعاتی نفوذی سود می جستند. بدین معنا که عناصر کمونیست دارای مشاغل حساس و کلیدی را جدا از شبکه «رسمی» حزبی سازماندهی کرده و ارتباطات اطلاعاتی آنها را با سازمانهای جاسوسی شوروی (کا.گ.ب و جی. آر. یو) تأمین می کردند.

تنها پس از پایان جنگ سرد و افول استالینیسیم در شوروی از سویی و مک کارتیسم در امریکا از سوی دیگر بود که با گریز نسبی و تدریجی این احزاب از دایره سلطه شوروی، ظاهراً این احزاب از سازماندهی پنهانی دست برداشتند و سازمان رسمی حزبی را به عنوان تنها شکل موجودیت خود اعلام داشتند.

نمونه «حزب کمونیست بریتانیای کبیر» (C.P.G.B) که امروزه از زمره احزاب «ارو_ کمونیست» محسوب می شود گویای این پدیده ریشه دار است.

طبق اعترافات مستند و جالب پیترایت، کارمند عالی‌رتبه انتلیجنس سرویس انگلستان (MI-۵) که حاوی اسناد و مدارک دست اول و افشا نشده تاریخی است، در دهه ۱۹۳۰م. که مارکسیسم در مجامع دانشگاهی و روشنفکری انگلستان از نفوذ چشمگیر برخوردار بود، حزب کمونیست انگلستان تعدادی از نخبگان و تحصیل کردگان کمونیست دانشگاههای کمبریج و آکسفورد را از سال ۱۹۳۷ به طور مخفی وارد فعالیتهای نفوذی و جاسوسی کرد. عوامل نفوذی فوق از طریق حزب، اطلاعات خویش را به سازمانهای اطلاعاتی شوروی انتقال می دادند. (۱)

بعدها، این عوامل مستقیماً به کا.گ.ب و جی. آر. یو وصل شدند. در اواخر دهه ۱۹۶۰ سرویس اطلاعاتی انگلستان موفق شد حدود ۴۰ نفر از این گروه جاسوسان کمونیست را شناسایی کند (۲) که مهمترین آنها موسوم به «گروه پنج نفره» به سطوح بالای دستگاه دولتی و اطلاعاتی انگلستان نفوذ کرده بود.

سازماندهی مخفی مارکسیستی در ایران

معمولاً دیباچه تاریخ مارکسیسم ایرانی با «انجمنهای غیبی» دوران مشروطه آغاز می شود. «انجمنهای غیبی» سوسیال دمکراتهای صدر مشروطه (یا «اجتماعیون عامیون»)، مارکسیست نبودند ولی به هر روی تعدادی از آنها انقلابیونی بودند که از نظر فرهنگی و شیوه های مبارزاتی از سوسیال دمکراتهای قفقاز و روسیه متأثر بودند و بعضاً با گروه «همت» در باکو و بلشویکها ارتباط تشکیلاتی داشتند. اگر «اجتماعیون _ عامیون» را به طور مشروط و نسبی آغازگران حرکت چپ در ایران به حساب آوریم، در عین حال باید آنان را نخستین بنیانگذاران سازماندهی مخفی در دوران معاصر تاریخ ایران (پس از مشروطه) نیز بدانیم. نام «مراکز غیبی» و «انجمنهای غیبی» نشان دهنده سازماندهی پنهانی و سری این انجمنهاست که طی انقلاب مشروطه در شهرهای تهران، تبریز و رشت فعال بودند. تقی شاهین (ابراهیموف) محقق مارکسیست، می نویسد:

به وجود انجمنهای سری که در تهران و شهرهای بزرگ دیگر ایران فعالیت می کردند، از زمان قیام تنباکو (۱۸۹۱-۱۳۰۹ق) برخوردار می شود. تعداد و فعالیت انجمنهای سری ای که از میهن پرستان و روشنفکران انقلابی تشکیل یافته بودند، در

۱- . پیترایت، شناسایی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷، ص ۳۵۱.

۲- . پیترایت، شناسایی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷، ص ۴۱۰.

آستانه انقلاب مشروطه بیش از پیش افزایش یافت. لیکن این انجمنها در نتیجه تعقیب مأموران حکومت شاه، از انجام کار جدی ناتوان بوده، تنها به طور جدا از هم و با رعایت شدید اصول مخفی کاری، می توانستند تشکیل جلسه دهند. فعالیت این جمعیت‌های کوچک محدود به تشکیل جلسات گاهگاهی بود که در آنها از اوضاع نابسامان کشور سخن می رفت و گاه شبنامه ای در مخالفت با استبداد صادر و منتشر می گردید. (۱)

تقی شاهین درباره شیوه سازماندهی «مرکز غیبی تبریز» می نویسد:

منابعی که در زمانهای بعد به دست علی آذری افتاده، نشان می دهد که سازمان سوسیال دمکرات تبریز دارای حوزه هایی بوده است که تشکیل آنها گامی بود در جهت تشکیل حزب، هر کدام از این حوزه ها از ۱۱ عضو تشکیل یافته بودند. هر عضو برجسته و مسئول در رأس یک حوزه قرار داشت. (۲)

در این انجمنهای سری، همه گونه عناصر مشارکت داشتند و لذا نمی توانیم این حرکت را مطلقاً به مارکسیسم متعلق بدانیم. بسیاری از آنها عناصر ضداستبدادی بودند که هیچ شناخت و تعلق نظری و عملی به مارکسیسم نداشتند. به علاوه، در این انجمنها افرادی در زمره رهبران بودند که بعدها به عنوان عمال درجه اول انگلیس در ایران شناخته شدند. برای مثال، میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) مهره درجه اول فراماسونری و انتلیجنس سرویس، عضو کمیته ۱۲ نفره رشت بود و حتی برای جلب حمایت حزب سوسیال دمکرات قفقاز به تفلیس سفر کرد. (۳)

هسته مارکسیستی انجمنهای غیبی دوران مشروطه تحت رهبری گروه «همت» قرار داشت که در سال ۱۲۸۳ش. در شهر باکو توسط سوسیال دمکراتهای قفقاز تشکیل شد و در رأس آن نریمان نریمانوف قرار داشت. فعالیت این گروه در میان انقلابیون ایرانی کاملاً پنهانی و به شیوه ای بود که امروزه با نام «نفوذی» شناخته می شود. این سازماندهی کاملاً مخفی در عین حال با فعالیتهای تروریستی حیدرعمو اوغلی، از فعالین سوسیال دمکراسی قفقاز، متناسب بود. (۴)

۱- ت. ا. ابراهیموف (شاهین)، پیدایش حزب کمونیست ایران، ترجمه رادینا، نشر گونش، ۱۳۶۰، ص ۵۴.

۲- ت. ا. ابراهیموف (شاهین)، پیدایش حزب کمونیست ایران، ترجمه رادینا، نشر گونش، ۱۳۶۰، ص ۶۴.

۳- ت. ا. ابراهیموف (شاهین)، پیدایش حزب کمونیست ایران، ترجمه رادینا، نشر گونش، ۱۳۶۰، ص ۸۲-۸۳.

۴- مراجعه شود به: اسماعیل رائین، حیدرخان عمواوغلی، انتشارات مؤسسه تحقیقاتی رائین، چاپ دوم، ۱۳۵۲، صص ۴۱-۹۶.

پس از انقلاب مشروطه و در دوران جنگ اول جهانی، مارکسیست های قفقاز به تشکیل گروه عدالت (سال ۱۲۹۳ش) دست زدند که در رأس آن اسدالله غفارزاده قرار داشت. با انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه و سقوط امپراطوری تزاری، گروه مخفی «همت» از ماه مه ۱۹۱۷ (اردیبهشت ۱۲۹۶ ش) موجودیت علنی خود را با نام «حزب سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون) ایرانیان (عدالت)» اعلام داشت. این حزب در تیر ۱۲۹۹ش. کنگره خود را در بندرانزلی، در عرشه کشتی فرماندهی ارتش سرخ، تشکیل داد و «حزب کمونیست ایران» را تأسیس کرد.

درباره فعالیت های نفوذی کمونیست های ایران در نهضت جنگل، تحقیقات متعددی صورت گرفته و نیاز به تکرار آن نیست. در دوران حکومت رضاخان پهلوی، فعالیت کمونیست های ایران را به دو دوره می توان تقسیم کرد: دوره اول، سالهای ۱۳۱۰-۱۲۹۹ش. را در بر می گیرد. در این دوران به علت روابط حسنه رضاخان با حکومت شوروی، زمینه فعالیت حزب کمونیست ایران فراهم است و کمونیست های ایرانی می توانند با تسامح رژیم رضاخانی و انگلیسی ها فعالیت محدودی داشته باشند. هر چند رضاخان با به سلطنت رسیدن در سال ۱۳۰۴ موانعی بر سر راه فعالیت کمونیست ها ایجاد کرد، ولی این تضییقات جدی نبود. ولی چندی بعد، با پناهندگی ژرژ آقابکوف، رئیس سرویس جاسوسی شوروی در ایران به انگلیس و افشای وابستگی تیمورتاش، وزیر دربار و نفر دوم رژیم رضاخان، به شوروی ها (۱) در سال ۱۳۱۰، رژیم پهلوی قانون ممنوعیت فعالیت کمونیست ها را تصویب کرد و تعدادی از فعالین کمونیستی زندانی شدند. در این دوران، حزب کمونیست ایران به فعالیت های کاملاً پنهانی روی آورد و انترناسیونال _ کمونیستی (کمینترن) به وسیله عده ای از مأمورین زبده خود، نصرالله اصلانی، (کامران آقازاده) و عبدالصمد کامبخش، به تجدید سازمان کمونیست های ایران پرداخت.

در این مقطع، دو شکل سازماندهی در فعالیت حزب کمونیست ایران قابل تفکیک است که به دو نوع سازمان کمونیستی باز می گردد.

نوع اول، سازماندهی «رسمی و سیاسی» کمونیست هاست که هر چند مخفی است و تلاش می شود تا از دید پلیس رضاخانی پنهان شود، ولی درجه سری بودن آن نسبت به سازماندهی نفوذی و اطلاعاتی کمونیستی کمتر است. این نوع سازماندهی مخفی،

۱- . مراجعه شود به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ج اول، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۶۷، پیوست ۲: «تیمورتاش و گ. پ. او».

تشکیلات «حزبی» و «سیاسی» کمونیست‌ها را در بر می‌گیرد و نمونه آن «گروه ۵۳ نفر» به رهبری دکتر تقی‌ارانی است که در اردیبهشت ۱۳۱۶ توسط پلیس سیاسی لو رفت و اعضای آن دستگیر شدند.

نوع دوم، سازماندهی «غیررسمی»، یعنی اطلاعاتی - جاسوسی و نظامی کمونیست‌هاست. این سازمان، که به موازات سازمان حزبی فعالیت داشت به دلیل کارکرد و ماهیت ویژه آن درجه سری بودن و پنهانکاری بالایی را در سازماندهی می‌طلبد.

این سازمان زیر نظر «گ. پ. او» (سرویس جاسوسی شوروی) و با رهبری کامران، کامبخش و عزت‌الله سیامک (ستوان ژاندارمری) در نیروهای نظامی و دستگاه دولتی فعالیت محدود جاسوسی داشت.

به دلیل سری بودن بالای سازماندهی از سویی و ضعف دستگاه اطلاعاتی رضاخانی از سوی دیگر و علیرغم کشف سازمان کمونیستی «۵۳ نفر» به رهبری ارانی و دستگیری عبدالصمد کامبخش، این شبکه اطلاعاتی - نفوذی شوروی در ایران لو رفت و پس از سقوط رضاشاه (شهریور ۱۳۲۰) به فعالیت خود ادامه داد.

با سقوط دیکتاتوری رضاشاه، کمونیست‌ها با نام «حزب توده ایران» فعالیت مجدد خود را آغاز کردند. حزب توده در مقطع مهر ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۲۷ (که توسط رژیم محمدرضا شاه غیرقانونی اعلام شد) یک حزب علنی محسوب می‌شد. با وجود این، سازماندهی این حزب پنهانی و با رعایت اصول مخفی‌کاری انجام می‌گرفت و به موازات آن، سازمان اطلاعاتی و نظامی کمونیستی به رهبری سرهنگ عزت‌الله سیامک، عبدالصمد کامبخش و خسرو روزبه به شکل کاملاً مخفی سازماندهی می‌شد.

از بهمن ۱۳۲۷ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سازمان رسمی حزب توده نیز مخفی شد و به طور جدی به اشکال سازماندهی پنهانی روی آورد. با این وجود، در جوار و به موازات آن، سازمان نظامی - اطلاعاتی (به عنوان سازمان «غیررسمی» حزب) به صورت یک سازمان کاملاً سری و پنهانی فعالیت خود را تداوم بخشید. سازمان نظامی - مخفی توده در مرداد ۱۳۳۳ ش. توسط فرمانداری نظامی تهران کشف و متلاشی شد.

در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۴، حزب توده از سویی و سازمان اطلاعاتی شوروی از سوی دیگر به تشکیل گروه‌های پراکنده کمونیستی - جاسوسی دست زدند که از نظر سیاسی و تشکیلاتی اهمیت جدی نداشت.

در این میان، تنها «گروه نوید» به دلیل اهمیت نقشی که پس از انقلاب اسلامی ایران ایفا کرد، در خور توجه است.

«نوبد»؛ هسته سازمان مخفی حزب توده

در اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ ش. به تدریج محافل و گروه‌های مارکسیستی از میان دانشجویان و روشنفکران غربگرا شکل می‌گرفتند که عموماً از «جنبش چپ نو» و چریکیسم و تئوری‌های مائوئیستی متأثر بودند. مارکسیسم نوع شوروی که حزب توده نماینده رسمی آن در ایران محسوب می‌شد، جاذبه خود را از دست داده بود و برای نسل جوان چپ‌کششی نداشت. در مقابل، الگوبرداری از انقلاب چین، انقلاب کوبا و جنبش چریکی امریکای لاتین خط غالب فکری در میان مارکسیست‌های ایرانی بود. در چنین شرایطی، در زندان‌های رژیم شاه محدود بقایای حزب توده به سر می‌بردند که به دلیل سن بالا و محکومیت طولانی، به تجربه غنی در برخورد با نسل جوان مسلح شده بودند. دستگیری محافل و گروه‌های مارکسیستی توسط ساواک به اقامت نسل جوان چپ در زندانها و آشنایی با توده‌ایهای سابقه دار منجر می‌شد و در این میان افرادی تحت تأثیر زندانیان توده‌ای به حزب توده می‌گرویدند. این کانال، عمده‌ترین منبع سربازگیری حزب توده از میان نسل جوان چپ را تشکیل می‌داد. بررسی وضعیت عناصر جوان چپ که در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ به حزب توده گرویدند و بسیاری از آنها پس از انقلاب اسلامی به کادرهای درجه اول حزب توده تبدیل شدند، این فرآیند را نشان می‌دهد. (۱) در سال ۱۳۴۸، یک محفل مارکسیستی با گرایش‌های مائوئیستی به رهبری حسین زنده دل در تهران تشکیل شد و پس از مدتی فعالیت تئوریک و تشکیلاتی، در سال ۱۳۵۰ توسط یک عامل نفوذی ساواک به نام ندا مانی لو رفت و حدود ۲۰ نفر اعضای آن دستگیر و زندانی شدند. رحمان هاتفی و محمد مهدی پرتوی دو نفر از اعضای این محفل بودند که در زندان با هم آشنایی یافته و رابطه صمیمانه‌ای میان آنها ایجاد شد. این دو در زندان از طریق برخی زندانیان سابقه دار توده‌ای با دیدگاه‌ها و مواضع فکری و سیاسی حزب توده آشنا شدند. پرتوی و هاتفی پس از آزادی از زندان، ضمن تحکیم روابط میان خود، با برخی اعضای سابق گروه رابطه برقرار کرده و به فعالیت محفلی ادامه دادند. آنان در سال ۱۳۵۲ با رادیوی «پیک ایران» آشنا شده و پس از مدتی مشی حزب توده را درست‌ترین مشی مبارزه یافته و جذب آن شدند. این عده در عین آن که برخی نظرات انتقادی پیرامون تاریخ حزب را حفظ کردند، ولی این انتقادات را واجد اهمیت تعیین کننده نمی‌دانستند. آنها در سال ۱۳۵۳ با اخذ آدرس پستی حزب در استکهلم (سوئد) از رادیو «پیک ایران» اولین نامه خود را با

۱- این پدیده در مواردی انگشت شمار در برخی زندانیان دارای گرایش مذهبی نیز رخ داد.

امضای «گروه کاوه» ارسال داشته و بدین ترتیب ارتباط خود را با کمیته مرکزی حزب توده برقرار کردند. در این زمان نورالدین کیانوری، (با نام مستعار «پروفسور هایستی») دبیر دوم و مسئول تشکیلات حزب توده بود و پس از یک دوران طولانی فروپاشی گروههای حزبی در داخل کشور، برای تشکیل و ارتباط گروه های جدید حزبی اهمیت جدی قایل بود. رسیدن نامه توسط رادیو با رمز تأیید شد و این تماس ها با نام های «حیدر» و «آذرخش» ادامه یافت. گروه پرتوی-هاتفی، با مشارکت محمد سعید آذرننگ، فاطمه مدرسی، شاهرخ جهانگیری، علیرضا خدایی، حسین راسخ قاضیانی و عده ای دیگر عملاً از سال ۱۳۵۴ فعالیت انتشاراتی خود را آغاز کردند و به طریق پلی کپی نشریاتی با نام های تیزابی (۱) و به سوی حزب (۲) با شمارگان کم منتشر کرده و به جذب اعضای جدید پرداختند. پائیز سال ۱۳۵۴، برای یکی از اعضای شاخه رحمان هاتفی به نام فاطمه حسینی زاده (با نام مستعار اشرف) امکان مسافرت به اروپا پیش آمد و او با رهنمود هاتفی با مرکز حزب در برلین شرقی (کیانوری) تماس گرفته و بدینسان ارتباط مستقیم گروه با حزب برقرار شد. در اول دی ۱۳۵۴، به دستور حزب، نشریه گروه با نام نوید منتشر شد و این نام عملاً به نام گروه تبدیل گردید. نشریه نوید به صورت پلی کپی در ۲۲ صفحه و در تیراژ هزار نسخه منتشر شد. دومین شماره، ماه بعد یعنی در تیر ۱۳۵۵ در ۱۶ صفحه منتشر شد. تنها از مرداد ۱۳۵۶ بود که نشریه به طور ماهانه و با آغاز «فضای باز سیاسی» رژیم پهلوی، از دی ۱۳۵۶، در کیفیتی نسبتاً مناسب و در تیراژ بیشتر منتشر گردید. تشکیلات گروه «نوید» که عمدتاً در حول تهیه و توزیع این نشریه شکل گرفت، گسترش یافت و تعداد اعضای آن از حدود ۲۰ نفر در سال ۱۳۵۶ به حدود ۲۰۰ نفر در نیمه سال ۱۳۵۷ رسید. در سال ۱۳۵۵، شش نفر از اعضای گروه «نوید» مخفیانه به مسکو اعزام شدند و دوره آموزشی ویژه ای را طی کردند. ارتباطات اعضا به صورت فردی و زنجیره ای بود و از طریق اسامی مستعار تلاش می شد که اعضا هیچ شناختی نسبت به هم نداشته باشند. گروه «نوید» در دو شاخه سازمان یافته بود و مسئولین این دو شاخه هاتفی و پرتوی بودند.

رحمان هاتفی، به عنوان یکی از دو رهبر و بنیانگذار «نوید» (به همراه پرتوی)، در این دوران در مقام مهم و حساس سردبیری روزنامه کیهان جای داشت و توانست عده ای از عناصر چپ تحریریه کیهان را به حزب توده جلب کند. با توجه به سابقه دستگیری هاتفی

۱- هوشنگ تیزابی، از اعضای حزب توده بود که در زندان ساواک کشته شد.

۲- نشریه ای که توسط گروه هوشنگ تیزابی مدت کوتاهی منتشر می شد.

به اتهام فعالیت مارکسیستی در سال ۱۳۵۰ توسط ساواک، فعالیت هاتفی _ پرتوی و ماهیت گروه «نوید» از چشم ساواک و سرویس های جاسوسی غرب پنهان نبود. به ویژه این که در سال ۱۳۵۶، هاتفی با استفاده از بورسیه کیهان به اروپا رفت و چندین بار برای ملاقات با رهبری حزب توده به برلین شرقی مسافرت کرد. مسلماً سازمان اطلاعاتی آلمان غربی که گذرگاههای برلین شرقی را زیر پوشش دقیق اطلاعاتی داشت و با ساواک مرتبط بود، این رفت و آمدها را شناسایی و به «سیا» و ساواک اطلاع داده بود. اگر خوش بینانه قضاوت کنیم و استقرار هاتفی را در پست کلیدی سردبیری روزنامه کیهان در مقطع حساس تاریخی فوق، به هیچ عامل اطلاعاتی نسبت ندهیم، عدم دستگیری گروه «نوید» توسط ساواک را تنها می توانیم ناشی از رشد سریع امواج انقلاب اسلامی که منجر به فروپاشی نسبی دستگاه ساواک شد، بدانیم. باید توجه داشت که اعضای گروه «نوید» هم چنان انتقاداتی به تاریخ و عملکرد حزب توده داشتند.

این انتقادات در ملاقاتی که هاتفی و پرتوی در برلین شرقی با رهبران وقت حزب (اسکندری، کیانوری، صفری) داشتند، مطرح شد. کیانوری در ملاقات خصوصی با هاتفی و پرتوی گرایشهای راست روانه در مشی حزب را به اسکندری و صفری نسبت داد و وجود دو گرایش در رهبری حزب را متذکر شد و کوشید تا چهره خود را در تاریخ حزب به عنوان یک چهره انقلابی تزئین کند. او مخالفت خود را با شعار رسمی کمیته مرکزی (سرنگونی رژیم استبدادی شاه و نه سرنگونی کامل نظام سلطنت) اعلام داشت و با اتخاذ مواضع چپ، اعتماد کامل رهبری «نوید» را به خود جلب کرد. برکناری اسکندری و دبیر اولی کیانوری مورد استقبال سازمان «نوید» قرار گرفت که این تحول را پیروزی قطعی جناح چپ و انقلابی در رهبری حزب تلقی می کرد.

به هر روی، از اوایل سال ۱۳۵۷، عملاً سازمان «نوید» به هسته مرکزی گروههای توده ای در داخل کشور تبدیل شد و سایر گروههای حزبی (از جمله گروه منشعب از چریکهای فدایی) با توزیع نشریه نوید خود را تغذیه می کردند. در عین حال، به دلیل تعطیلی رادیوی «بیک ایران»، نشریه نوید به محل درج پیام های رمز رهبری حزب توده برای گروهها و عناصر توده ای پراکنده در داخل کشور تبدیل شد.

در سال ۱۳۵۷، هاتفی با بهره گیری از امکانات وسیع روزنامه کیهان، گروه و نشریه نوید را فعال ساخت و مرکز حزب در برلین شرقی نیز به ارسال امکانات و به ویژه نشریات و کتابهای حزبی در قطع کوچک (۱۵×۱۰ سانتی متر) برای آن اقدام نمود. این کتابها در چمدانها جاسازی شده و توسط مسافری توده ای و در موارد متعدد توسط افراد کمونیست

آلمانی که به عنوان خبرنگار یا توریست به ایران می آمدند، به داخل کشور ارسال می شد.

سازمان «نوید» که رشد و گسترش خود را در کوران اوج و گسترش انقلاب اسلامی و فروپاشی رژیم پهلوی و صرفاً به دلیل چنین فضای سیاسی به دست آورد، با پیروزی انقلاب اسلامی واجد اهمیت جدی برای رهبری حزب توده و سازمان اطلاعاتی شوروی (کا.گ.ب) شد، تا بدان حد که در ملاقات کیانوری با مقامات اطلاعاتی شوروی (قبل از عزیمت به ایران) به او توصیه اکید شد که این تشکیلات در شرایط جدید نیز باید همچنان مخفی بماند. (۱) بدینسان، حزب توده با حفظ سازمان پنهانی «نوید» فعالیت خود را در نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران آغاز کرد.

کارکردهای سازمان مخفی

در آغاز باید به معنای ویژه ای که از عبارت «سازمان مخفی» مدنظر است توجه شود.

همانگونه که در سرآغاز این مبحث تأکید شد اصولاً سازماندهی احزاب کمونیستی بر شالوده معیارهای اکیداً پنهانی استوار است و حتی احزاب کمونیست قانونی و علنی اروپای غربی نیز حداعلای اصول سری بودن و پنهانکاری را در سازماندهی خود ملحوظ می دارند. بنابراین وقتی از سازمان «رسمی» یا «علنی» حزب کمونیست سخن می رود، صرفاً منظور آن سازمانی است که از نظر حزب موجودیت آن رسمیت دارد و تشکیلات سیاسی کمونیستی محسوب می شود؛ و منظور از سازمان «مخفی» آن ارتباطات و شبکه های غیررسمی است که برای فعالیت های نفوذی _ اطلاعاتی و گاه نظامی _ تروریستی ایجاد شده و حزب رسماً موجودیت آن را منکر است. در صفحات پیشین در نمونه حزب کمونیست ایران و «حزب کمونیست بریتانیای کبیر» با نمونه های این دو نوع متفاوت سازمان آشنا شدیم.

سازمان مخفی حزب توده پس از انقلاب اسلامی ایران که با حفظ و توسعه سازمان «نوید» در پیش از انقلاب شکل گرفت، سازمان پنهانی حزب توده بود که رهبری حزب موجودیت آن را کتمان می کرد و اعضای حزب و حتی بخشی از کادرهای درجه اول و اعضای کمیته مرکزی حزب از وجود آن اطلاعی نداشتند. حزب توده ادعا می کرد تنها سازمان موجود آن سازمان حزبی است؛ که، البته با رعایت حداعلای اصول پنهانکاری، تحت رهبری کمیته های ایالتی و ولایتی وجود دارد و دارای هیچگونه شبکه ای خارج از این چارچوب نیست.

واقعیت این است که اساسنامه حزب توده نیز تنها بر تشکیل این نوع سازمان صحنه گذارده و لذا به تعبیری می توان سازمان موازی و مخفی حزب توده را از نظر موازین اساسنامه ای حزب توده نیز یک سازمان غیررسمی و «غیرقانونی» دانست.

نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده، پس از ورود به ایران در اوایل سال ۱۳۵۸، ضرورت پنهان ماندن تشکیلات «نوید» را به مسئولین این سازمان چنین توضیح داد:

سرنوشت انقلاب هنوز معلوم نیست. انقلاب تحکیم و تثبیت نیافته است و در مقابل انقلاب احتمالات مختلفی وجود دارد: احتمال، تثبیت و ادامه انقلاب و رسیدن به اهداف و آرمانهای خود (اهداف و خواست های مورد نظر حزب توده) است، که در این صورت موقعیت قانونی حزب هم تحکیم خواهد شد و نیازی به تشکیلات مخفی نبوده و در شبکه علنی ادغام خواهد شد.

احتمالات دیگر، مسخ انقلاب از طریق نیرو گرفتن نیروهای راستگرا در درون حاکمیت، انجام کودتای راست، تحمیل تجزیه ایران از طریق جنگ داخلی توسط امپریالیسم امریکا است. بنابراین نمی توان پیش بینی از آینده داشت، لذا باید نیروی ذخیره ناشناخته ای برای شرایط دشوار که ممکن است حزب زیر ضربه قرار گیرد، برای ادامه کار حزب وجود داشته باشد. این نیرو در شرایط عادی نقش یک سازمان اطلاعاتی را برای حزب بازی خواهد کرد. (۱)

کارکردها (فونکسیون ها) و علل وجودی سازمان مخفی را می توان چنین بیان داشت:

۱_ کارکردهای ذخیره ای

واقعیت این است که تجربه قریب به یک قرن فعالیت کمونیست ها ضرورت و اهمیت وجود سازمان پنهانی موازی را به رهبری حزب توده آموخته بود. به ویژه تجربه فروپاشی حزب پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نشان می داد که اگر حزب دارای یک سازمان پنهانی موازی بود شاید تا حدود زیادی می توانست به فعالیت خود ادامه دهد. بنابراین، وجود یک سازمان ذخیره برای شرایط اضطراری و به منظور تأمین تداوم فعالیت حزب، در صورت ضربه همه جانبه بر شبکه رسمی آن، یکی از مهم ترین کارکردها و علل وجودی سازمان مخفی حزب بود. این سازمان ذخیره، در شرایط ضربه همه جانبه بر سازمان رسمی حزب،

۱- . محمد مهدی پرتوی، بازجویی، ۱۳۶۲.

می توانست بقا و موجودیت محدود و نسبی آن را برای مدت‌ها تأمین کند.

۲_ کارکرد اطلاعاتی _ نفوذی

سازمان مخفی، به دلیل ناشناخته بودن اعضای آن می توانست به یک شبکه گسترده نفوذی حزب در تار و پود جامعه و نهادهای دولتی تبدیل شود و به مثابه یک ارگان اطلاعاتی، کسب و گردآوری خبر را به شیوه ای کارا و مؤثر انجام دهد.

کارکرد اطلاعاتی سازمان مخفی صرفاً به کسب خبر محدود نبود و این سازمان عملاً نقش همه جانبه ای را به عنوان یک سازمان اطلاعاتی ایفا می کرد و کلیه عملیات اطلاعاتی از قبیل تعقیب و مراقبت، تأمین پوشش های مخفی برای فعالیتهای جاسوسی حزب، تأمین کادرهای ناشناخته برای ارتباطات مخفی (مانند ارتباطات سازمان نظامی و ارتباطات با رابطین کا.گ.ب)، نفوذ و القاء اطلاعات جهت دار و یا مخدوش را پی می گرفت.

۳_ کارکرد براندازی

سازمان مخفی به عنوان یک سازمان نفوذی در شرایط مساعد می توانست به اهرمی مؤثر در عملیات براندازی کودتایی حزب تبدیل شود.

فعالیت‌های سازمان مخفی

سیر فعالیت

با تجدید سازمان گروه «نوید» به مثابه سازمان مخفی حزب توده، مسئولیت اداره آن به عهده یک هسته سه نفره مرکب از رحمان هاتفی (حیدر مهرگان)، محمد مهدی پرتوی (خسرو) و علیرضا خدائی قرار گرفت. مسئول کل سازمان مخفی در هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب، نورالدین کیانوری بود که در جلسات هفتگی هیأت مسئولین سازمان مخفی شرکت می کرد.

در اولین جلسات، درباره اهداف سازمان مخفی و کارکردها و اهمیت آن، وظایف و مسئولیت ها، کیفیت فعالیت ها، چگونگی عضوگیری و گسترش تشکیلات، اشکال سازماندهی و ارتباطات، مسئله نگهداری و جاسازی سلاح های حزب، تهیه مراکز و چاپ و اماکن پوششی و مخفی و ... مذاکرات و اقداماتی صورت گرفت. در سال ۱۳۵۸، برای آموزش کلاسیک مسایل اطلاعاتی و نفوذی به اعضای سازمان مخفی، عده ای به شکل مخفی و غیرقانونی به مسکو اعزام شدند. این افراد در کلاس های مخصوص که توسط

مربیان کا. گک. ب اداره می شد آموزشهای گوناگون اطلاعاتی دیدند.

در طول فعالیت های سازمان مخفی چندین بار به علل مختلف، از جمله دستگیری و بازداشت محمدمهدی پرتوی (با نام مستعار خسرو خسروی) در رابطه با کودتای نافرجام نوژه به مدت سه ماه (۱۳۵۹) و تعقیب و مراقبت رحمان هاتفی و لو رفتن او (توسط رابط کا. گک. ب به حزب اطلاع داده شد) تغییراتی در سازماندهی سازمان مخفی ایجاد شد و بالاخره در اواخر سال ۱۳۵۹ رحمان هاتفی نخست به عنوان معاون شعبه مرکزی آموزش و سپس در اوایل سال ۱۳۶۰ به عنوان مسئول دوم کمیته ایالتی تهران به سازمان رسمی حزب انتقال یافت و محمدمهدی پرتوی به عنوان مسئول کل تشکیلات مخفی منصوب شد.

در سال ۱۳۶۰، با تصویب هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب، در جنب هیأت دبیران، کمیسیون ویژه ای برای اداره سازمانهای مخفی و نظامی حزب با مسئولیت کیانوری و با شرکت دبیران تشکیلاتی کمیته مرکزی (میزانی و حجری) و مسئول تشکیلات مخفی (پرتوی) تشکیل شد و هدایت کلیه فعالیتهای مخفی _ نظامی حزب را به دست گرفت.

فعالتهای اطلاعاتی

در نخستین جلسات مسئولین سازمان مخفی در سال ۱۳۵۸، کیانوری نفوذ در گروهها، احزاب سیاسی، ارگانها و نهادهای انقلابی و دولتی را به عنوان یک وظیفه مهم مطرح می کند و مقرر می شود کلیه اعضای سازمان مخفی اطلاعات و اخبار مکتسبه را گزارش دهند. این رهنمودها به عنوان وظیفه حزبی کلیه اعضای مخفی به مسئولین سازمان مخفی، منتقل شد و به طور مداوم بر این کارکرد تأکید گردید. کیانوری از همان آغاز با پرخاش نسبت به نبود عامل نفوذی در کمیته های انقلاب اسلامی تذکر می داد و با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بر ضرورت نفوذ در آن تأکید می ورزید. به طور کلی محورهای اساسی نفوذ سازمان مخفی حزب به شرح زیر بود:

۱_ نفوذ در ارگانهای نظامی و انتظامی (ارتش، ژاندارمری، شهربانی، کمیته، سپاه) که منجر به تأسیس سازمان نظامی حزب توده شد. سازمان نظامی حزب تحت پوشش کادرهای درجه اول سازمان مخفی قرار داشت و ارتباطات توسط آنها تأمین می شد.

۲_ نفوذ در احزاب، گروهها و نهادهای سیاسی، مانند حزب جمهوری اسلامی.

۳_ گردآوری عمومی اطلاعات توسط کلیه اعضای مخفی از محیط کار، زندگی و خانواده.

برای بالا بردن کیفیت کسب خبر عمومی، آموزش ها و رهنمودهای مداومی به اعضا

داده می شد و اهمیت آن مورد تأکید قرار می گرفت. در این آموزش ها به ویژه بر انعکاس جو سیاسی جامعه از طریق شرکت در راهپیمایی ها، تظاهرات، سخنرانی ها و نماز های جمعه، مساجد و کلیه اجتماعات عمومی تأکید می شد.

۴_ نفوذ در احزاب و گروه های سیاسی راست و چپ. در این زمینه سازمان مخفی موفق شد عوامل نفوذی خود را در گروه های زیر رسوخ دهد: جبهه ملی، جبهه دمکراتیک ملی، حزب ایران، حزب خلق مسلمان، دفتر هماهنگی با رئیس جمهور (بنی صدر)، «سازمان چریک های فدایی خلق»، گروه «راه کارگر»، جمعیت ضد فراماسونری و شاخه سیاسی کودتای نوژه. لازم به توضیح است که این عوامل نفوذی دایمی نبوده و از کارایی و اهمیت یکسانی برخوردار نبودند و بعضاً فاقد اهمیت جدی بودند.

اطلاعات و اخبار مکتسبه توسط سازمان مخفی در چند محور زیرین مورد بهره برداری قرار می گرفت:

۱_ بهره گیری کیانوری دبیر اول حزب: این اطلاعات مبنای تحلیل ها و عملکرد های او را تشکیل می داد.

۲_ ارگان های مرکزی حزب: اطلاعات مکتسبه از سازمان مخفی در صورت لزوم، با رعایت موازین پنهانکاری به منظور حفاظت منابع خبر، به اطلاع ارگان های حزبی (هیأت ایران، هیأت سیاسی، کمیته مرکزی و در صورت لزوم کمیته های ایالتی) می رسید. برای نمونه، در زمان کودتای نافرجام نوژه، به دستور رهبری حزب تعدادی از کادر های درجه اول حزبی به مدت یک هفته محل زندگی خود را تغییر داده و به خانه های امن پناه بردند تا در صورت موفقیت کودتا مصون بمانند.

۳_ رابطین سازمان های اطلاعاتی شوروی (کا.گ.ب و جی.آر.یو): مهم ترین اطلاعات مکتسبه به سازمان مخفی که قابل استفاده برای حزب کمونیست شوروی بود، به دستور کیانوری در اختیار رابطین سازمان های جاسوسی شوروی قرار می گرفت. به علاوه، کیانوری هر از چندی بر مبنای اطلاعات مکتسبه به نگارش تحلیل های سیاسی به منظور آگاهی پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی از اوضاع داخلی ایران، اقدام می کرد.

فعالیت های تشکیلاتی

به عنوان یک اصل بنیادی سازمان کمونیستی، اعضای سازمان مخفی نیز باید در حوزه های حزبی به طور منظم شرکت می کردند و حق عضویت می پرداختند. حوزه های سازمان مخفی ۳ نفره (یک مسئول و دو عضو) بود.

برنامه عمومی حوزه شامل بررسی فعالیت های جاری تشکیلاتی، ارائه دستورالعمل ها و رهنمودها، بحث سیاسی و ارائه تحلیل های رسمی و غیره رسمی حزب و بحث تئوریک بود.

هر یک از اعضای حوزه وظیفه داشتند روزنامه یا رادیویی را دقیقاً پیگیری کنند و با یادداشت برداری از مهم ترین اخبار، تحلیل خود را به حوزه ارائه دهند. این تحلیل ها به ارگانهای بالاتر منتقل می شد.

در زمینه تئوریک، اعضای سازمان مخفی عموماً در سطحی نازلتر از اعضای سازمان رسمی حزب قرار داشتند و به همین دلیل و با توجه به فراغت آنان و عدم مشارکت شان در فعالیت هایی چون تبلیغ، پخش نشریات و ... تأکید زیاد بر مطالعه شخصی آنان می شد. در زمینه مباحث تئوریک، مسئله راه رشد غیرسرمایه داری و دموکراسی انقلابی، که شالوده تئوریک مشی عملی حزب را تشکیل می داد، مورد توجه بود و تلاش می شد تا اعضا نسبت به این مباحث کاملاً توجیه و تفهیم شوند. یکی از برنامه هایی که در این راستا تا سال ۱۳۶۰ اجرا می شد مقاله نویسی و کنفرانس اعضای حوزه بود. در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰ به دلیل جو امنیتی کشور، این گونه برنامه ها که سبب طولانی شدن تجمع حوزه می شد لغو گردید. یکی دیگر از وظایف تشکیلاتی اعضا، شناسایی و جذب عناصر جدید به منظور عضویت در سازمان مخفی و گسترش آن بود. در موارد ضروری، بعضاً افرادی برای عضویت در سازمان مخفی از سازمان رسمی حزب (از کانال حجری - جوانشیر - کیانوری - پرتوی) معرفی می شدند.

در موارد معدودی که عضویت فردی در سازمان مخفی خطرناک تشخیص داده می شد، او به سازمان رسمی حزب انتقال می یافت. بررسی عضوگیری ۱۱۸ نفر از اعضای سازمان مخفی نشان می دهد که تنها ۲/۱۰٪ آنها اعضای اولیه سازمان نوید بوده اند.

در سال ۱۳۵۶ عضوگیری اندکی صورت گرفته و با آغاز شرایط انقلابی کشور در سال ۱۳۵۷ عضوگیری گسترش یافته است. سال ۱۳۵۸ اوج عضوگیری سازمان مخفی است و این روند در سال ۱۳۵۹ کاهش می یابد و در سال ۱۳۶۱ به حداقل می رسد.

مسایل پذیرش

۱- عضو یابی

در سازمان مخفی، دو روش جذب و پذیرش اعضای جدید مرسوم بود که هر دو روش بر عضو یابی مبتنی بود و کسی نمی توانست رأساً تقاضای عضویت کند.

روش اول، معرفی کاندیداهای عضویت توسط اعضای سازمان بود. بدین ترتیب که اعضای سازمان مخفی در روابط خویشاوندی، کار و دوستی، عناصر مساعد را شناسایی می کردند و با نظارت سازمان پس از طی یک دوره کار سمپات گیری، او را به سازمان مخفی جلب می نمودند. در این میان، بیشترین عضوگیری از طریق مناسبات خویشاوندی بود، به نحوی که سازمان مخفی را به یک سازمان فامیلی شبیه ساخته بود و در برخی خانواده ها تعداد اعضا به ۱۰ نفر می رسید!

تا سال ۱۳۶۰، کاندیداهای عضویت به پرتوی معرفی می شدند و او رأساً تصمیم می گرفت. ولی از سال ۱۳۶۰، حوزه بالاتر اظهار نظر کتبی می کرد و پرونده برای مسئولین بالاتر ارسال می شد.

در مرحله نهایی، پرونده در جلسه مسئولین با توجه به معرفی و اظهار نظر ضمیمه مطرح می شد و سپس پرتوی نظر نهایی را ارائه می کرد.

روش دوم عضوگیری، معرفی از طریق سازمان رسمی حزب بود. بدان معنا که عناصری که وجود آنها در سازمان مخفی به دلایلی ضروری تشخیص داده می شد (به ویژه به دلیل حساسیت شغلی) و دارای شرایط لازم بودند (شناسایی وسیع در سازمان رسمی حزب نسبت به آنان وجود نداشت)، از کانال شعبه تشکیلات کل کمیته مرکزی به سازمان مخفی معرفی می شدند و در صورت تصویب نهایی به عضویت در می آمدند.

۲_ معیارهای عضوگیری

مهمترین معیارهایی که در بررسی وضعیت نامزد عضویت مورد توجه قرار می گرفت، عبارت بود از:

۱_ اعتقاد به برنامه و مشی حزب

۲_ آمادگی روحی و شخصیتی برای فعالیت مخفی و توانایی های لازم در این زمینه

۳_ سوابق و تجارب سیاسی

۴_ میزان سواد تئوریک و آگاهی مارکسیستی

۵_ ناشناخته بودن یا کم شناخته بودن به عنوان مارکسیست و توده ای

۶_ امکانات فردی و شغلی خانوادگی

۷_ تخصصهای فردی و شغلی

علاوه بر معیارهای فوق، معیارهای کلی عضویت در حزب، مانند فقدان پیشینه منفی سیاسی نیز برای عضویت در سازمان
مخفی مدنظر بود

۳_ انتخاب و اعلام

پس از بررسیهای فوق، چنانچه عضویت فرد مورد تصویب قرار می گرفت، به دو طریق (یا توسط معرف و یا توسط فرد دیگر) به او مراجعه و با زمینه سازی قبلی از او برای فعالیت در سازمان مخفی حزب دعوت می شد، ابتدا از او درخواست زندگی نامه می شد و سپس فعالیت عضو جدید آغاز می گردید.

۴_ عضویت

در سازماندهی عضو جدید سه حالت وجود داشت: اگر فرد قبلاً عضو سازمان رسمی (علنی) حزب بود، در سازمان مخفی نیز به عنوان عضو سازماندهی می شد. اگر قبلاً هوادار حزب بود، تا مدتی به عنوان عضو آزمایشی سازماندهی می شد و پس از مدتی عضو رسمی می گردید. اگر شرایط او برای عضویت کافی نبود، در آغاز به عنوان سمپاتیزان (سمپات) پذیرفته می شد.

ازدواج حزبی

نکته دیگری که در سازماندهی سازمان مخفی مورد توجه بود، ازدواج حزبی است. در سازمان مخفی الزاماً همسر عضو باید توده ای می بود و در مورد افراد مجرد که قصد ازدواج داشتند، با برنامه ریزی سازمان، ترتیب ازدواج با یک عضو مخفی دیگر داده می شد.

فعالیت آموزشی

آموزش اعضای سازمان مخفی را که به معنای وسیع کلمه شامل آموزش اطلاعاتی، سیاسی، تئوریک بود، می توان به سه نوع تقسیم کرد:

۱_ آموزش حوزه ای: این نوع آموزش از طریق حوزه های تشکیلاتی انجام می گرفت که درباره آن اجمالاً سخن گفتیم.

۲_ آموزش عملی: این نوع آموزش، تربیت اعضا در عمل و طی فعالیتهای جاری اطلاعاتی، تشکیلاتی و سیاسی آنها بود که زیر نظر مسئول و با کنترل دقیق او صورت می گرفت.

۳_ دوره آموزشی در مسکو: همانطور که گفتیم، تعدادی از اعضای سازمان مخفی حزب توده دوره های آموزشی ویژه ای را در مسکو گذرانیدند.

نخستین بار در سال ۱۳۵۵، دو گروه سه نفره (جمعاً ۶ نفر) از اعضای اولیه «نویده» به

دستور کیانوری در دو نوبت برای آموزش به مسکو اعزام شدند. سپس در سال ۱۳۵۷ دو نفر دیگر نیز این دوره را طی کردند. پس از انقلاب، در شهریور ۱۳۵۸ نیز یک گروه هفت نفره به مسکو اعزام شدند. بدین ترتیب، جمعاً ۱۵ نفر از اعضای سازمان مخفی، دوره آموزشی مسکو را طی کرده اند. شیوه اعزام بدین طریق بود که افراد با دریافت گذرنامه و ویزا به یکی از کشورهای اروپای غربی مسافرت می کردند و پس از تماس با حزب به برلین شرقی می رفتند و از آنجا توسط رابط حزبی (پیش از انقلاب: کیانوری، منوچهر بهزادی، کاظم ندیم، پس از انقلاب: کاظم ندیم با نام مستعار عباس) به مسکو اعزام می شدند. ویزای آلمان شرقی و اتحاد شوروی در پاسپورت آنان درج نمی شد و در بازگشت به ایران هیچ علامتی در مدارک آنها دال بر مسافرت به بلوک شرق موجود نبود. محل آموزش افراد فوق مدرسه حزبی لنین در شهر مسکو بود.

برنامه آموزشی این دوره که حدود ۴-۵ ماه طول می کشید، شامل آموزشهای تئوریک و عملی بود. آموزشهای تئوریک شامل چهار کلاس فلسفه مارکسیستی، اقتصاد سیاسی، تاریخ حزب کمونیست شوروی و تاریخ جنبش جهانی کمونیستی بود. آموزش عملی کلاسهای چون کلاس فعالیت مخفی (شامل دروس: اصول مخفی سازی، نحوه تماس گیری و محللهای مناسب قرار، نحوه تبلیغات و پخش اعلامیه و تراکت)، کلاس آموزش چاپ و تکثیر، آموزش عکاسی، آموزش رانندگی و غیره را در بر می گرفت. پس از انقلاب اسلامی، به فعالیت مخفی توجه بیشتر و جدی می شد. در کنار برنامه های آموزشی فوق، جلسات سخنرانی شخصیتهای معروف احزاب کمونیست جهان (مانند لوئی کوروالان دبیر کل حزب کمونیست شیلی، برای افراد دوره چهارم و وادیم زاگلا دین تئوریسین معروف شوروی و معاون شعبه بین المللی حزب) نیز برگزار شد. در دوره چهارم (پس از انقلاب) کیانوری شخصاً از مدرسه فوق بازدید کرد. استادان کلاسها همه روس بودند و کلاس با واسطه مترجم فارسی اداره می شد. در کنار کلاسها، دانشجویان به بازدیدهای مختلف از شهرهای اتحاد شوروی برده شده و توسط مترجمین (که از اعضای کا.گ.ب بودند) درباره مسایل ایران تخلیه اطلاعاتی می شدند. در مجموع شیوه اداره این دوره به نحوی بود که پس از پایان، فرد با روحیه پرستش کامل شوروی به کشور باز می گشت.

سایر محورها

سایر محورهای فعالیت سازمان مخفی طی ۴ سال پس از انقلاب اسلامی به شرح زیر است:

- ۱_ پخش و توزیع تراکت و اعلامیه های حزب (فروردین تا پائیز ۱۳۵۸ که خطر هیچگونه پیگرد امنیتی وجود نداشت).
- ۲_ جمع آوری کارت سفید، شناسنامه و پاسپورت (بهار و تابستان ۱۳۵۸).
- ۳_ تهیه گزارشهای خبری از مسایل کارگری، دهقانی و محلات (۱۳۵۸).
- ۴_ شعارنویسی و تهیه و نصب پلاکارد (۱۳۵۸).
- ۵_ تشکیل تیمهای تعقیب و مراقبت به دستور کیانوری برای تعقیب افراد موردنظر. مشخصات این افراد توسط کیانوری در اختیار مسئولین سازمان مخفی گذارده می شد. این فعالیت به علت کمی تجربه بسیار محدود و نامناسب انجام می شد و در تیر و مرداد ۱۳۵۹ با دستگیری محمد مهدی پرتوی (خسرو)، عباس خرسند (فرهاد) و علی کتانی (حیدر) در رابطه با کودتای نوژه این فعالیت متوقف شد.
- ۶_ مقاله نویسی درباره مسایل سیاسی و بعضاً تئوریک و نقد و بررسی آنها توسط اعضای شاخه های دیگر.
- ۷_ تهیه بولتن خبری از بریده جراید و گزیده گفتارهای رادیوهای خارجی برای اعضای مخفی.
- ۸_ کار جمعی روی گروههای سیاسی. اعضا به صورت جمعی یک تیم پژوهشی را تشکیل داده و به مطالعه درباره یک گروه سیاسی می پرداختند و نتیجه را به صورت جزوه به تشکیلات ارائه می دادند. (دی ۱۳۵۹ - فروردین ۱۳۶۰).
- ۹_ جمع آوری سلاح: از اوایل سال ۱۳۵۹ به دستور کیانوری، سلاحهای موجود در دست اعضای مخفی و بعضاً کادرهای حزبی گردآوری و در خانه های امن پنهان شد.
- ۱۰_ جاسازی: از نیمه دوم سال ۱۳۶۰ تا اردیبهشت ۱۳۶۲ (کشف سازمان مخفی) مسئله یافتن محل جاسازی با تأکید مطرح می شد و اعضای مخفی موظف بودند که برای حمل و نقل و نگهداری هرگونه سند حزبی (از پرسش و پاسخ تا اخبار تهیه شده) از جاسازی استفاده کنند. علت این تصمیم جو امنیتی این دوره است.
- ۱۱_ تهیه خانه های مناسب برای حفظ و اختفای اعضای رهبری حزب در شرایط اضطراری.
- ۱۲_ تهیه اتومبیل برای استفاده در شرایط اضطراری (از نیمه سال ۱۳۶۰ تا اردیبهشت ۱۳۶۲).
- ۱۳_ ایجاد امکانات محلی و غیر محلی در مرزهای کشور به منظور خروج رهبران و مسئولین حزبی در شرایط اضطراری (نیمه دوم سال ۱۳۶۰ تا اردیبهشت ۱۳۶۲). این

عملیات با کیفیت خوب انجام گرفته بود.

۱۴_ اختفای امکانات چاپ و تکثیر برای شرایط اضطراری (تایپ، پلی کپی، فتوکپی، فتواستنسیل و ...).

۱۵_ تهیه امکانات برای چاپخانه: از سال ۱۳۶۱ به دستور پرتوی، اعضای مخفی به تلاش برای تهیه اماکن مناسب برای اختفای دستگاههای چاپ بزرگ پرداختند و سرمایه گذاریهایی برای تهیه کارگاههای پوششی صورت می گرفت، که منجر به تهیه پنج محل پوششی شد. در این رابطه اقداماتی نیز برای تأسیس چاپخانه مشترک مخفی با سازمان «اکثریت» صورت گرفت.

۱۶_ سنجش افکار عمومی: این فعالیت تا قبل از ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ به طور منظم انجام نمی شد و تنها به ارائه گزارش های خبری و تحلیلی از جو اجتماعی کشور بسنده می گردید. پس از دستگیری گروه اول رهبران و کادرهای حزب در این تاریخ، به دستور میزانی (فائم مقام کیانوری)، از اعضای سازمان مخفی خواسته شد تا نظرسنجی از مردم درباره دستگیری رهبری حزب، بازتاب اعلامیه حزب در اعتراض به ضربه، جو سیاسی کشور و غیره انجام دهند سازمان مخفی در اجرای این وظیفه موفقیتی نداشت.

ساختار سازمان مخفی

همانطور که گفتیم پیش از انقلاب اسلامی، سازمان «نوید» در دو شاخه تحت مسئولیت پرتوی و هاتفی اداره می شد.

پس از انقلاب، با رهبری مستقیم کیانوری، سازمان مخفی در سه شاخه تحت مسئولیت پرتوی، هاتفی و علیرضا خدایی (که قبلاً عضو شاخه هاتفی بود) تجدید سازمان یافت.

در آغاز سال ۱۳۵۹، اعضای نظامی حزب در سازماندهی به مسئولیت کل محمدمهدی پرتوی و دو سرشاخه (جهانگیری و معزز)، از سازمان مخفی استقلال یافت. در این مقطع، (بهرام) مسئول شهرستانها شد و سازمان تهران در سه شاخه به مسئولیت عباس خرسند (فرهاد)، محمدهلی حسین خانی (حمید)، علی کتانی (حیدر) سازماندهی شد. در مرداد ۱۳۵۹، خسرو، حیدر) و فرهاد در رابطه با کودتای نافرجام نوژه برای مدت کوتاهی دستگیر شدند. از آنجا که انتظار آزادی سریع خسرو می رفت، اقدامی از سوی کیانوری برای تعیین مسئول به جای او صورت نگرفت و فقط بهرام، باتوجه به سوابق قبلی اش، برخی ارتباطات تهران را حفظ کرد. ولی شاهرخ جهانگیری (هوشنگ) علاوه بر مسئولیت یک شاخه در سازمان نظامی، مسئولیت یک شاخه اصلی و یک شاخه فرعی را در تهران به

دست گرفت. طی این مدت، بهرام، هوشنگ و احمد (معزز) جداگانه با کیانوری تماس داشتند. پس از آزادی پرتوی از زندان، در جلسه ای با حضور کیانوری، هاتفی، خدایی و پرتوی تصمیم گرفته شد پرتوی، به قرنطینه برود و چندی بعد تصمیم به انتقال او به سازمان رسمی (باصطلاح علنی) حزب گرفته شد و برای مدتی سازمان مخفی تحت مسئولیت رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) قرار گرفت، ولی سازمان نظامی همچنان تحت مسئولیت پرتوی بود.

از اردیبهشت تا مهر ۱۳۶۰، کیانوری متوجه شد که هاتفی تحت تعقیب است و در عین حال سوءظن نسبت به او رفتن پرتوی کاملاً منتفی شد. بر این اساس، از مهر ۱۳۶۰ به دستور کیانوری، مسئولیت کل سازمانهای مخفی و نظامی به عهده پرتوی قرار گرفت و هاتفی به سازمان رسمی (علنی) حزب انتقال یافت.

در سال ۱۳۶۱، سازمان شهرستانها در دو شاخه به مسئولیت عباس خرسند (فرهاد) و علی کتانی (حیدر) اداره می شد و سازمان تهران در دو شاخه به مسئولیت محمدسعید آذرنگ (جوادی) و علیرضا دلیلی (شایگان) سازمان یافت. پس از مدتی، فاطمه مدرسی (سیمین) به هیأت مسئولین تهران اضافه شد و به همراه جوادی، مسئول یکی از دو شاخه تهران گردید.

در طول فعالیت سازمان مخفی، تغییرات فراوانی در سازماندهی آن وجود داشته است. این تغییرات بعضاً در رده های پایین نیز صورت می گرفته و هدف آن صرفاً رعایت اصول حفاظتی و یا ارتقاء اعضای رده پائین بوده است.

۵_ سازمان نظامی حزب توده؛ مارکسیسم و نیروهای مسلح

اشاره

مارکس و انگلس، نیروهای مسلح (ارتش، پلیس و ...) را مهمترین ابزار دستگاه دولتی می دانستند. از دیدگاه آنان، دولت ماشینی است که توسط طبقات استثمارگر برای سلطه بر طبقات استثمار شونده پدید آمده و نیروهای مسلح اصلی ترین اهرم دستگاه دولتی برای حفظ سیادت طبقاتی استثمارگران از سویی و سرکوب مقاومت توده های استثمار شونده از سوی دیگر، می باشد. مارکس در مقالاتی که با عنوان جنگ داخلی در فرانسه در رابطه با قیام کمون پاریس در سال ۱۸۷۱م. نوشت، می نویسد:

قدرت متمرکز دولتی، با ارگان های همه جا حاضر خود: ارتش دائمی، پلیس، بوروکراسی (دستگاه اداری)، روحانیت و دستگاه قضایی، که از قرون وسطی به

این طرف پا به عرصه وجود نهاده بود، در سده نوزدهم تکامل یافت. با رشد متناقض طبقاتی میان سرمایه و کار، قدرت دولتی بیش از پیش خصلت یک قدرت اجتماعی مخصوص ستمگری بر کار، یعنی خصلت ماشین سیادت طبقاتی را به خود می گرفت... (۱)

از این دیدگاه، نیروهای مسلح مهم ترین بخش ماشین دولتی و مهم ترین ابزار حفظ حاکمیت طبقات استعمارگر محسوب می شود.

لنین، نخستین کسی از رهبران مارکسیسم بود که به کار بر روی نیروهای مسلح توجه جدی کرد و از این طریق توانست انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ را در روسیه به ثمر رساند و نخستین دولت مارکسیستی را مستقر سازد. به گفته پ. گالوپ (۲) نویسنده شوروی، حزب بلشویک نخستین حزب مارکسیستی بود که برنامه «علمی» برای فعالیت نظامی اجرا نمود.

فعالیت لنین و بلشویک ها در میان نیروهای مسلح دارای دو بعد اساسی بود که بعدها به قانونمندی فعالیت احزاب کمونیست در میان نظامیان انجامید.

۱- تخریب نیروهای مسلح، به هم ریختن نظم آن و تلاش برای تبدیل آن به یک نیروی غیرمنسجم و فاقد کارایی؛ ۲- تشکیل گروههای مخفی نظامی کمونیستی در میان نیروهای مسلح.

لنین می گفت:

بدون بی سازمان کردن ارتش، هیچ انقلاب بزرگی تحقق نیافته و نمی تواند تحقق یابد؛ زیرا ارتش (نیروهای مسلح) سخت ترین ابزار حمایت از رژیم کهنه و استوارترین سد دیسپلین (نظم) بورژوازی است... (۳)

بررسی سیر فعالیت حزب بلشویک در میان نیروهای مسلح امپراطوری روسیه تزاری، دقیقاً این دو آماج فعالیت بلشویک ها را، که سرانجام منجر به سقوط تزاریسم شد، نشان می دهد.

لنین در پیش نویس قطعنامه کنگره دوم «حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه» (۱۹۰۳ بروکسل و لندن) به کار در میان نیروهای مسلح توجه نشان داد و نوشت:

کنگره، توجه همه سازمان های حزبی را به اهمیت تبلیغ و ترویج سوسیال

۱- مارکس و انگلس، آثار منتخبه (انگلیسی)، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲- پ. گالوپ، (P.Golub) بلشویکها و نیروهای مسلح در سه انقلاب (انگلیسی)، انتشارات پروگرس مسکو، ۱۹۷۹، ص ۵۵.

۳- لنین، مجموعه آثار (انگلیسی)، ج ۲۸، ص ۲۸۴.

دمکراتیک (۱) (مارکسیستی) در میان ارتش جلب می کند و پیشنهاد می نماید که همه تلاش ها باید برای تحکیم بسیار سریع و کانال یابی مناسب همه روابط موجود در میان افسران و سایر رده های (نظامی) به کار گرفته شود. کنگره تشکیل گروه های ویژه از سوسیال دمکرات هایی که در ارتش کار می کنند را مطلوب می داند. این گروهها باید جای معینی در کمیته های محلی (حزب) (به عنوان شاخه های کمیته ها) و یا در سازمان مرکزی (به عنوان نهادهایی که مستقیماً توسط کمیته مرکزی ایجاد می شود و مستقیماً تابع کمیته مرکزی است) داشته باشند. (۲)

این نقل قول را می توان نخستین رهنمود مارکسیستی مدون و دقیق برای کار در میان نیروهای مسلح تلقی کرد. همانطور که ملاحظه می شود رهنمود لنین متضمن چند محور اساسی است.

۱- ضرورت تبلیغ (افشاگری سیاسی) و ترویج (تئوریک) در میان نظامیان.

۲- ضرورت تشکیل شاخه های مستقل نظامیان مارکسیست.

۳- پیوند شاخه های نظامی با کمیته های محلی حزب و یا مستقیماً با کمیته مرکزی حزب.

۴- تمرکز فعالیت نظامی و تبعیت شاخه های نظامی از حزب.

بدین ترتیب، این رهنمود نه تنها مارکسیست ها را به فعالیت در میان نیروهای مسلح فرا می خواند، بلکه نخستین رهنمودهای تئوریک برای سازماندهی نظامی را نیز ارائه می دهد.

بدین سان بود که فعالیت بلشویک ها در میان نیروهای مسلح روسیه از سال ۱۹۰۳ م. آغاز شد.

در آستانه کنگره سوم حزب در سال ۱۹۰۵ که مصادف با انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه و در لندن برگزار شد، لنین در بخشنامه ای به سازمان های حزبی چنین رهنمود داد:

گزارش کار در میان نظامیان... دارای بیشترین اهمیت است... (۳)

این کنگره، تشدید مبارزه ایدئولوژیک در میان نیروهای مسلح، افزایش تعداد مبلغین (سیاسی) و مروجین (تئوریک) در میان نظامیان و توسعه شبکه سازمانهای نظامی را مورد

۱- قبل از انقلاب اکتبر واژه «سوسیال دمکراسی» برای فعالیتهای مارکسیستی به کار می رفت و احزاب کمونیست، «سوسیال دمکرات» خوانده می شدند. در قرن بیستم، عنوان سوسیال دمکراسی به جناح راست احزاب سوسیالیست اطلاق می شد.

۲- لنین، مجموعه آثار، ج ۶، ص ۴۸۰.

۳- لنین، مجموعه آثار، ج ۸، ص ۱۸۳.

تأکید قرار داد. (۱)

در کنگره چهارم حزب که در سال ۱۹۰۶ و در اوج انقلاب روسیه در استکهلم سوئد برگزار شد، بلشویکها به رهبری لنین برنامه مشخصی برای تشدید فعالیت ترویجی و سازمانی در میان نیروهای مسلح ارائه دادند. لنین معتقد بود تنها از این طریق است که می توان به یک ضربه قاطع بر حکومت، پلیس و ماشین نظامی دست زد و آن را خرد کرد. این رهنمود، اهمیت کار نظامی و کودتایی را در بینش لنینی کاملاً نمایان می سازد. هر چند جزئیات برنامه لنین با مخالفت مارکسیست های جناح منشویک حزب مواجه شد، ولی کنگره در نهایت تصویب کرد که تبلیغ مارکسیستی و کار سازمانی در نیروهای مسلح، مدارس و دانشگاههای نظامی تشدید شود و سازمان یافته تر گردد. لنین خواستار آن بود که سازمانهای نظامی مخفی حزب در سراسر امپراتوری روسیه مستقیماً تابع کمیته مرکزی در خارج از کشور گردند. در نتیجه، کنگره تصویب کرد که توسط کمیته مرکزی حزب، کنفرانسی از سازمانهای نظامی حزب برگزار شود. شرایط انقلابی اجازه برگزاری چنین کنفرانسی را می داد؛ بدین ترتیب، توسط جناح بلشویک حزب، در نوامبر ۱۹۰۶ کنفرانس سازمان های نظامی حزب برگزار شد و اشکال سازماندهی جدیدی به وجود آورد. فعالیت سازمانهای نظامی حزب زیر نظر ارگان جدیدی قرار گرفت که در جنب کمیته مرکزی حزب تأسیس شده بود. این ارگان «دبیرخانه موقت سازمانهای نظامی حزب سوسیالیست دمکراتیک کارگری سراسری روسیه» نامیده شد و عالیترین ارگان رهبری سازمانهای نظامی _ تابع کمیته مرکزی حزب _ بود.

در سالهای انقلاب اول روسیه (۱۹۰۷ - ۱۹۰۵) بلشویکها به توسعه شبکه نظامی خود دست زدند. این شبکه مخفی که «وینکاس» (۲) خوانده می شد، در سال ۱۹۰۵ شامل ۲۷ گروه نظامی مخفی بلشویکی بود که در سال ۱۹۰۶ به ۴۸ گروه و در سال ۱۹۰۷ به ۵۱ گروه رسید و حدود ۱۵۰۰۰ نظامی _ اعم از افسر، درجه دار و سرباز را در بر می گرفت. مهمترین شاخه های نظامی بلشویکها در پادگان های سن پترزبورگ، کرونشتات، هلسینگورث و مسکو بود. (۳)

با شکست انقلاب اول روسیه، شبکه نظامی بلشویکها نیز مضمحل شد. ولی توجه لنین

۱- پ. گالوپ، ص ۷۱.

۲- Voenkas.

۳- Voenkas. ص: ۷۶.

به فعالیت در میان نیروهای مسلح ادامه یافت. در سال ۱۹۰۸، کمیته مرکزی حزب به تشکیل «دبیرخانه نظامی مرکزی» به منظور تداوم کار در میان «ووینکاس»ها دست زد. وظیفه این ارگان حفظ ارتباط با هسته های نظامی موجود در داخل کشور بود. با اعتلای دوباره وضعیت انقلابی در روسیه فعالیت بلشویکها در نیروهای مسلح نیز تشدید شد و در سال ۱۹۱۶، طبق آمار منتشره، حدود ۱۵۰ گروه بلشویکی مخفی در میان نیروهای مسلح روسیه وجود داشت.

با انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه و سقوط حکومت تزاری و تشکیل دولت جدید به رهبری کرنسکی، فعالیت بلشویک ها در نیروهای مسلح گسترش شدید و همه جانبه یافت و ارگان جدیدی در جنب حزب با نام «سازمان نظامی کمیته مرکزی حزب بلشویک» تأسیس شد. توسط همین ارگان بود که در ۶ ژوئن ۱۹۱۷ دستور حمله نظامی به مراکز اصلی نظامی پتروگراد (پایتخت) صادر شد و منجر به سقوط دولت موقت کرنسکی و استقرار حاکمیت بلشویک ها گردید. در این مقطع، نظامیان بلشویک در ۹۵ شاخه نظامی متشکل بودند که ۳۷ شاخه آن در پایتخت و حوالی آن و تنها ۳ شاخه در نواحی مسلمان نشین روسیه بود. (۱) حزب بلشویک به هنگام تصرف قدرت سیاسی، ۴۸۵۲۷ عضو را در جبهه ها سازمان داده بود و دارای ۳۹۲۳۱ سمپاتیزان و هوادار بود. (۲) در آن زمان ارتش روسیه تزاری حدود ۴۰۰/۴۰۰/۱ نیرو را در بر می گرفت. تشکیلات بلشویک ها در سازمان های منسجم نظامی (ووینکاس ها) و هدایت آنها از مرکز واحد و مقتدر (سازمان نظامی کمیته مرکزی)، به حزب بلشویک این توان را داد تا با حمله سریع و غافلگیرکننده ای _ که بیشتر به کودتا شباهت داشت و به گفته احسان طبری خود لنین نیز واژه روسی کودتا را به کار می برد _ قدرت سیاسی را تصاحب کند.

پس از استقرار حکومت بلشویکی در روسیه و تشکیل «انترناسیونال کمونیستی»، بر اساس تجربه حزب بلشویک، فعالیت پنهانی در میان نظامیان به یک اصل تئوریک و دستورالعمل عام برای کمونیست های سایر کشورها تبدیل شد.

بدینسان، در حالی که مارکسیسم در گفتار، انقلاب را کار توده ها می دانست، در کردار به بهره گیری از اهرم سازماندهی پنهانی در نیروهای مسلح توجه درجه اول مبذول داشت. لنین که از موفقیت خود در انقلاب اکتبر سرمست بود، در تزه های خود خطاب به کنگره

۱- ۲. Voyenkas. ص: ۲۴۵.

۲- ۲. Voyenkas. ص: ۲۴۶.

دوم «انترناسیونال کمونیستی» (ژوئیه ۱۹۲۰) کمونیست‌های سراسر جهان را به پیروی از تجربه خود فراخواند.

او چنین نوشت:

تبلیغ و ترویج مداوم و منظم باید در میان نیروهای مسلح (سایر کشورها) هدایت شود و هسته‌های کمونیستی در هر واحد نظامی تأسیس شود. به طور عمده کمونیست‌ها باید این کار را به طور غیرقانونی انجام دهند. غفلت در اجرای این کار برابر با خیانت به وظیفه انقلابی است و با عضویت در انترناسیونال سوم (کمیترن) مغایرت کامل دارد. (۱)

براساس این رهنمود پایه‌ای و عام لنین، «انترناسیونال کمونیستی» در سالهای موجودیت خود به فعالیت جدی برای نفوذ در نیروهای مسلح سایر کشورها دست زد. پ. گالوپ، نویسنده شوروی، به نقل از اسناد انترناسیونال کمونیستی، ص ۸۰۳ می‌نویسد:

کمیترن هر چه در توان داشت برای تقویت فعالیت کمونیست‌ها در ارتش‌ها، نیروهای دریایی، در میان شاغلین و ذخیره‌ها و در سازمان‌های دفاع بورژوائی به کار گرفت و به تشکیل سازمانهای مخفی (غیرقانونی) نظامی حزبی به پیروی از مدل بلشویکی یاری رساند. (۲)

کنگره ششم کمیترن (۱۹۲۸) تأکید می‌ورزد که بدون کار روزمره و مستمر در میان نیروهای مسلح هرگونه تلاش برای فعالیت انقلابی از نظر تئوریک بلاموضوع است. (۳)

بدینسان، توسط «انترناسیونال کمونیستی» در جنب بیشتر احزاب کمونیست در سراسر جهان، سازمانهای مخفی نظامی تأسیس شد که به عنوان یک وظیفه اصلی انقلابی، نفوذ در نیروهای مسلح کشورهای خود را آماج قرار داده بودند.

هر چند، کارکرد اصلی که برای این شبکه‌های نظامی کمونیستی در سراسر جهان از نظر تئوریک متصور بود، تلاش در جهت تخریب نظم نیروهای مسلح (و به قول لنین «بی سازمان کردن ارتش‌ها») و تمهیدات براندازی (کمک به تصرف قدرت سیاسی به وسیله حزب کمونیست) بود، ولی به تدریج با بلاموضوع شدن مسئله انقلاب کمونیستی و فقدان شرایط انقلابی در این کشورها، کارکرد اطلاعاتی به مهم‌ترین کارکرد و علت وجودی این

۱- لنین، مجموعه آثار، ج ۳۱، ص ۲۰۸.

۲- پ. گالوپ، ص ۳۴۵.

۳- پ. گالوپ، ص ۳۵۳.

شبکه ها تبدیل شد. استقرار دیکتاتوری استالینی در شوروی و تبدیل این کشور به یک قدرت نیرومند بین المللی، به طور کامل شبکه های نظامی کمونیستی را به شبکه های اطلاعاتی شوروی تبدیل کرد.

با شروع جنگ جهانی دوم، اهمیت شبکه های نظامی کمونیستی در سراسر جهان برای کمینترن بسیار جدی شد. در سال ۱۹۳۰، به دستور استالین «اداره کل اطلاعات نظامی» (G.R.U) به عنوان یکی از ادارات کل ستاد ارتش شوروی تأسیس شد و در همکاری با «وزارت امنیت شوروی» از طریق دبیرخانه مرکزی «کمینترن» (انترناسیونال کمونیستی) ارتباطات اطلاعاتی گسترده ای با شبکه های نظامی احزاب کمونیست در سراسر جهان برقرار ساخت. بدین ترتیب، در طول جنگ جهانی دوم شبکه های نظامی احزاب کمونیست به صورت شاخه های بسیار فعال و متنفذ اطلاعاتی و جاسوسی شوروی (به ویژه در اروپای غربی و امریکا) عمل می کردند. (۱)

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، تأسیس شبکه های نظامی کمونیستی در سراسر جهان ادامه یافت، ولی در این مقطع میان عوامل و شبکه های نفوذی اطلاعاتی شوروی، که مستقیماً با کا. گ. ب و جی. آر. یو، ارتباط داشتند، با سازمانهای نظامی جنب احزاب کمونیست تفکیک شد؛ هر چند شبکه های نظامی احزاب کمونیست نیز در فعالیت اطلاعاتی به سود سرویس های جاسوسی شوروی فعال بودند.

از مهمترین سازمانهای نظامی احزاب کمونیست می توان به سازمان نظامی حزب توده در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۲۰ و سازمان نظامی حزب کمونیست عراق (که توسط صدام حسین متلاشی شد و اعضای آن اعدام شدند) اشاره کرد.

مارکسیسم و کودتاگرایی

از دیدگاه مارکس و انگلس انقلاب سوسیالیستی کار توده ها، به رهبری طبقه کارگر است و حزب کمونیست تنها رسالت رهبری و هدایت این طبقه را عهده دار است. بعدها، لنین نه تنها حزب را از گردان پیشرو طبقه کارگر به یک گروه منسجم و توطئه گر تبدیل نمود و کاربری عمل گرایانه و اراده گرایانه (والنتاریستی) را جایگزین پندارهای جبر تاریخی و عمل توده ای مارکس و انگلس نمود، بلکه با تدوین استراتژی و تاکتیک نظامی خود، عملاً «کودتاگرایی» را جایگزین تئوری «انقلاب اجتماعی» مارکس و انگلس ساخت.

۱- . برای آشنایی بیشتر به کتاب شناسایی و شکار جاسوسی نوشته پیترا رایت مراجعه شود.

از دیدگاه کلاسیک مارکسیستی، کودتاگرایی، که «پوچسیم» (۱) خوانده می شود، یک عملکرد غیرتوده ای و لذا مردود است. مارکس، انگلس و لنین در مواجهه با آنارشیست ها و ناردونیک های اروپا و روسیه بارها تأکید می ورزیدند که انقلاب کار توده ها است و نه افراد زبده و توطئه گر. ولی لنین در عمل با تشکیل «سازمان نظامی کمیته مرکزی حزب بلشویک» و اجرای کودتای اکتبر ۱۹۱۷، عمل گروههای نظامی را بر مشارکت مستقیم توده ها ترجیح داد. ولی به هر روی، لنین برای موفقیت «قیام» شرایطی قایل بود. او این شرایط را وجه تمایز مارکسیسم و توطئه گری آنارشیستی می دانست.

مارکسیست ها را به خاطر اینکه قیام را به مثابه فنی تلقی می کنند به بلانکسیسم متهم می سازند! ... به قیام باید به مثابه فن نگریست، باید نخستین موفقیت را به کف آورد و بدون قطع تعرض بر دشمن و با استفاده از سراسیمگی وی و غیره و غیره موفقیتی از پی موفقیت دیگر به کف آورید.

برای اینکه قیام موفقیت آمیز باشد باید به توطئه و یا حزب متکی نگردد بلکه به طبقه پیشرو تکیه نمود؛ این اولاً. قیام باید به شور انقلابی مردم متکی باشد؛ این ثانیاً. قیام باید به آن چنان نقطه تحولی در تاریخ انقلاب فرازنده متکی باشد که در آن فعالیت دسته های پیشرو مردم به حداکثر خود رسیده باشد و تزلزل صفوف دشمن و صفوف دوستان ضعیف و دودل و متزلزل انقلاب از هر وقت شدیدتر باشد؛ اینهم ثالثاً. این سه شرط لازم طرح مسئله قیام، مارکسیسم را از بلانکسیسم متمایز می سازد.

و با وجود این سه شرط، نفی مسئله فن شمردن قیام، معنایش خیانت به مارکسیسم و خیانت به انقلاب است. (۲)

بنابراین ظاهراً تنها تفاوت مارکسیسم در مسئله تصرف قدرت سیاسی با توطئه گری آنارشیستی (بلانکسیسم) در این است که مارکسیسم زمانی به یورش قاطع و غافلگیرکننده به قدرت سیاسی مبادرت می ورزد که شرایط اجتماعی موفقیت آن را تضمین کرده باشد! بر اساس همین دیدگاه است که مارکسیست ها توجه ویژه ای به نفوذ در نیروهای مسلح معطوف داشته اند. در جهان معاصر، اهمیت نیروهای مسلح روز به روز افزایش بیشتری می یابد. مقتدرترین ارتش اروپای باستان (امپراطوری روم) حدود ۲۵۰۰۰۰ الی ۳۵۰۰۰۰

۱- Putschism.

۲- لنین، آثار منتخبه (ترجمه فارسی، یک جلدی)، ص ۵۰۶ (تأکیدها از لنین است).

نیرو داشت. در دوران قرون وسطی ارتش های اروپایی به ندرت بیش از ۵۰ الی ۶۰ هزار نیرو داشتند. در حالی که در جنگ جهانی اول، آلمان بیش از ۸۰۰۰۰۰۰، فرانسه حدود ۸۰۰۰۰۰ و روسیه حدود ۱۴۰۰۰۰۰ نفر را در صفوف ارتش های خود سازمان داده بودند و این رقم در جهان امروز بسیار افزایش یافته است. پس از جنگ جهانی دوم، در کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، نیروهای مسلح به تدریج نقش تعیین کننده ای در حیات سیاسی جوامع خود یافتند و نظامیان به یک قدرت درجه اول سیاسی در جهان سوم تبدیل شدند. همپای توسعه نقش نظامیان، کودتای نظامی نیز به ابزار مرسوم تغییر قدرت سیاسی در این جوامع تبدیل شد.

در دهه های پس از جنگ جهانی دوم، هم ابرقدرت های غربی (کاپیتالیستی) و هم ابرقدرت شوروی (سوسیالیستی) کوشیدند تا از حربه «کودتای نظامی» به عنوان ابزار نفوذ بهره جویند و بدینسان تئوری «کودتاگرایی» در مارکسیسم اهمیت جدی یافت. گالوپ، تئورسین نظامی شوروی، در سال ۱۹۷۹ می نویسد:

وجه مشخصه دوران معاصر رشد سریع نقش نیروهای مسلح در مبارزه سیاسی است. جدیدترین نمونه های کودتاهای نظامی ارتجاعی در برزیل، بولیوی، شیلی و اروگوئه دیده می شود.

و در مقابل جریان متضادی مشاهده می شود که نیروهای مسلح به مثابه ابزار انجام اصلاحات مترقی وارد صحنه می شوند. مانند انقلابهایی که به رهبری نظامیان در عراق، لیبی، برمه، کنگو (برازاوایل)، پرو، پرتغال، اتیوپی و سایر کشورها صورت گرفته است. (۱)

همانطور که ملاحظه می شود، گالوپ از به کار بردن واژه «کودتا» در رابطه با کودتاهای ژنرال عبدالکریم قاسم در عراق و ... اجتناب می ورزد و واژه «انقلاب» را به کار می برد. «انقلابی» که آخرین نمونه آن «کودتای افغانستان» بود! کودتای افغانستان (ثور ۱۳۵۷- آوریل ۱۹۷۸) آخرین زنجیره در یک سلسله کودتاهای چپ بود که طی آن اتحاد شوروی با نفوذ در ارتش های جهان سوم، رژیم های مارکسیستی را به قدرت رساند و انتشار کتاب گالوپ تلاشی گسترده برای تدوین و تئوریزه کردن مسئله جایگاه نظامیان در «انقلاب مارکسیستی» بود که مدت کوتاهی پس از آن (۱۹۷۹) به زبانهای اصلی جهانی منتشر شد.

تئورسین نظامی شوروی، سرمست از باده پیروزی یک سلسله کودتاهای چپ چنین

پراتیک (عمل) انقلابی در روسیه و سایر کشورها ضرورت سازمانهای ویژه حزبی در نیروهای مسلح را تأیید می کند. سازمانهای نظامی (وینکاس)، که نخست در جریان سه انقلاب روسیه پدید و آزموده شد، توسط بسیاری از احزاب کمونیست دیگر در مبارزه آنها برای نیروهای مسلح تشکیل گردید. (۱)

بدینسان، در مطبوعات مارکسیستی در سراسر جهان طی دهه های اخیر صدها مقاله درباره تبیین تئوریک «کودتاهای انقلابی» و تمایز آن با «کودتاهای ارتجاعی» درج شد و دهها سمینار و کنفرانس پژوهشی در این زمینه تشکیل گردید. (۲)

توجه به تأسیس سازمانهای مخفی نظامی در نیروهای مسلح و گرایش شدید به تئوریزه کردن نقش کودتاهای چپ به عنوان نمونه جدیدی از «انقلاب اجتماعی»، از شاخص های فعالیت حزب کمونیست شوروی در دوران برژنف است. بیهوده نیست که کارن بروتنتس، معاون وقت شعبه بین المللی حزب و تئوریسین صاحب نام در مسایل جهان سوم، جایگاه ویژه ای به «روشنفکران نظامی» اختصاص می دهد و می نویسد:

یکی از مشخصات مرحله دوم انقلاب های آزادی بخش ملی، افزایش بیش از پیش اهمیت سیاسی روشنفکران نظامی است. (۳)

بیهوده نبود که طی سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸، حزب توده در ایران بیشترین توجه را به توسعه سازمان نظامی خود مبذول داشت و کوشید تا به پیروی از جو سیاسی _ تئوریک آن روز دنیای مارکسیسم، حلقه بسیار با ارزش دیگری بر زنجیره کودتاهای چپ بیفزاید؛ تلاشی که عقیم ماند و پیامدهای جدی را در رهبری حزب کمونیست شوروی پدید آورد!

آیا دوران گورباچف در جهان مارکسیسم را می توان دوران مرگ تئوری «کودتاگرایی چپ» شمرد؟! شکست استراتژیک کودتای ثور در افغانستان و بحران های مزمونی که رژیم های کودتایی چپ، مانند اتیوپی و یمن جنوبی، با آن دست به گریبان بودند، توجه جدی تئوریسین های دوران گورباچف را به خود جلب کرد. مجله نوایاژین در شوروی به

۱- پ. گالوپ، صص ۳۵۱.

۲- برای نمونه به گزارش بحث های گروه پژوهشی مجله مسایل صلح و سوسیالیسم (مرکب از نمایندگان شوروی، آلمان دمکراتیک، بولیوی، برزیل، اندونزی و عراق) که به عنوان «نقش نظامیان» کشورهای در حال رشد در مجله مسایل بین المللی (شماره ۲، خرداد _ تیر ۱۳۵۳) ترجمه فارسی، مراجعه شود.

۳- ک.ن. بروتنتس، دمکراسی انقلابی و انقلابهای رهایی بخش ملی امروز، ترجمه فارسی، انتشارات سازمان جوانان توده، ص ۴۹.

درستی نوشته است که این رژیم‌ها به جز دردسر و هزینه‌های گزاف برای شوروی دستاوردی نداشته‌اند و اگر سرمایه‌ای که مصروف ابقای آنها می‌شد صرف تحکیم مناسبات با رژیم‌های باثباتی از نوع هندوستان می‌گردید، بسیار بیشتر به سود اتحاد شوروی بود! این هشدار جدی و ریشه‌ای بود و توجه تئوریسین‌های مارکسیست را به یک بنیاد نظری قابل تعمق معطوف ساخت. به راستی اگر مردمی نظام اجتماعی و رژیم سیاسی خود را خود انتخاب نکنند، آیا تحمیل یک حکومت کودتایی و از بالا بر آنان میسر است؟ هر چند این رژیم مدعی نمایندگی «خلق» و «توده» و «پرولتاریا» باشد، ولی آنگاه که مردم آن را نخواهند آیا واقعاً «خلق» و «توده‌ای» خواهد بود؟! و بالا-خره این که ثبات، استحکام و کارایی چنین رژیم‌هایی تا چه حد است؟! نمونه‌های افغانستان، اتیوپی و یمن جنوبی و بالاتر از آن نمونه‌های رژیم‌های مارکسیستی در شرق اروپا نمونه‌هایی قابل تعمق برای تئوریسین‌های دوران گورباچف به حساب می‌آیند. به علاوه، آیا تحولات پرشتاب و فزاینده و بحران عمومی ساختی که ژرفنای اردوگاه سوسیالیسم را فراگرفته و دنیای مارکسیسم را به شدت ملتهب و متلاطم کرده بود، ظرفیت و توان کافی را به اتحاد شوروی برای دستیابی به مشی «کودتاگرایی» داد؟! و آیا در شرایطی که با توسعه جنبش‌های «بازگشت به خویش» در جمهوری‌های مختلف اتحاد شوروی، سراسر این امپراطوری عظیم را خطر تجزیه و گریز از مرکز فراگرفته بود و در شرایطی که اروپای شرقی در مهم‌ترین نقطه عطف تاریخی خود قرار داشت و امپریالیسم غرب یورش بی‌امان خود را برای صدور کاپیتالیسم به این کشورها آغاز کرده بود، اصولاً-جایی برای چنین توهمات در حزب کمونیست اتحاد شوروی مانده بود؟! این پرسشهایی است که گذشت زمان بدان پاسخ داد و معلوم شد که مرگ برژنفیسم در شوروی مرگ انواع تئوری‌های توسعه طلبانه و کودتایی چپ بود.

پیشینه سازمانهای نظامی چپ در ایران

پیشینه فعالیت مارکسیستی در نیروهای مسلح ایران را با نام ماژور (یاور) ابوالقاسم خان لاهوتی آغاز می‌کنند. لاهوتی از افسران ژاندارمری بود که در انقلاب مشروطه و حوادث پس از آن شرکت داشت و مدتی نیز رئیس ژاندارمری قم بود که به دلیل شورش، به مرگ محکوم شد و به ترکیه گریخت و سپس، پس از کودتای حوت ۱۲۹۹ رضاخان - سیدضیاء، مجدداً با درجه یآوری وارد ژاندارمری شد. او در اواخر سال ۱۳۰۰ش. با کمک عده‌ای از ملیون و دمکراتها در تبریز دست به قیام زد. این قیام به سرعت شکست خورد و لاهوتی

به شوروی گریخت. بعدها در شوروی، لاهوتی به عنوان شاعر کمونیست به شهرت دست یافت و دیوان اشعارش به چاپ رسید. فرجام زندگی لاهوتی را احسان طبری در کتاب کژراهه تصویر کرده است. (۱)

در رابطه با «قیام لاهوتی» باید گفت که اشتباه است اگر آن را به عنوان یک حرکت مارکسیستی در نیروهای مسلح ایران ارزیابی کنیم. چنانچه عبدالصمد کامبخش نیز تصریح کرده، لاهوتی تنها در دوران اقامت در شوروی به کمونیسم گروید (۲) و فعالیت های وی در ژاندارمری تحت تأثیر جو آزادیخواهی آن دوران بود و ارتباطی به مارکسیسم نداشت.

بنابراین، سرآغاز فعالیت کمونیستی در میان نیروهای مسلح ایران را باید دقیقاً در ارتباط با تاریخ «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) بررسی کنیم.

همانطور که در صفحات پیشین دیدیم از کنگره دوم کمیترن، با رهنمود لنین فعالیت در نیروهای مسلح در دستور کار احزاب کمونیست قرار گرفت و تخطی از آن مغایر با «وظیفه انقلابی و عضویت در انترناسیونال کمونیستی» تلقی شد. حزب کمونیست ایران نیز از این دستور مستثنی نبود و کوشید تا به سازماندهی پنهانی در میان نظامیان ایران دست زند. حزب کمونیست ایران زیر نظر نصرالله اصلانی (کامران آفازاده) و با مشارکت دو تن دیگر از عوامل کمیترن (عبدالصمد کامبخش و عزت الله سیامک) موفق به تشکیل شبکه نظامی مخفی خود شد که درباره آن پیش از این سخن گفتیم. کامبخش در این باره چنین می نویسد:

حزب کمونیست ایران به ویژه پس از کنگره دوم خرداد (۱۳۰۶) توجه خاصی به کار در میان ارتش و کادر افسری آن معطوف داشت. یکی از رشته هایی که در تقسیم کار کمیته مرکزی جدید ملحوظ شد فعالیت در ارتش بود. مسئول جداگانه ای برای این کار معین گردید. افراد حزبی تشویق به ورود در خدمت ارتش و مدارس افسران و درجه داران می شدند.

این فعالیت با وجود دشواری های بزرگ آن بی ثمر نماند. گرچه عده افراد جلب شده ناچیز بود، ولی هاله قابل توجهی از متمایلین به وجود آمده بود. این هسته از جمله سرهنگ شهید سیامک را حزب موفق شد از دستبرد پلیس های رضاشاهی

۱- احسان طبری، کژراهه، صص ۹۷-۹۹.

۲- عبدالصمد کامبخش، «شمه ای از تاریخ ارتش ایران و مبارزات دمکراتیک درون آن» (مجله دنیا، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۱۳۴۴، ص ۳۷).

محفوظ دارد. بعدها در زمان فعالیت حزب توده ایران این هسته بدل به رکنی از سازمانهای جداگانه مربوط به حزب و سپس پایه ای برای سازمان افسری حزب توده ایران شد... (۱)

کامبخش کوشیده تا ماهیت اطلاعاتی این سازمان را مخفی کند، در حالی که عامل اصلی در لو نرفتن شبکه فوق عدم ارتباط آن با سازمان «رسمی» حزب کمونیست و ارتباط مستقیم آن با گ.پ.او بود.

به هر روی، این سازمان پس از سقوط رضاشاه، متشکل از نظامیان کمونیست تأسیس شد. این سازمان در آغاز ارتباطی با حزب توده نداشت و توسط عبدالصمد کامبخش و عزت الله سیامک مستقیماً به سازمان اطلاعاتی شوروی وصل می شد. دیگر اعضای اولیه این سازمان، سرهنگ عبدالرضا آذر و سرگرد محمد اسکندانی بودند. در بهار سال ۱۳۲۳، گروهی مخفی از افسران، که خود را «افسران آزادیخواه» می نامیدند و افرادی چون خسرو روزبه، هدایت الله حاتمی و بهرام دانش عضو آن بودند از طریق سرگرد اسکندانی به سازمان کمونیستی فوق پیوستند. (۲) در این زمان اعضای این سازمان حدود ۸۰ نفر بود و به طور مخفی به عنوان شاخه ای از حزب، به کمیته مرکزی حزب توده مرتبط شد. در مرداد سال ۱۳۲۴، افسران شاخه خراسان به رهبری سرگرد اسکندانی، که تحت تأثیر جنگهای پارتیزانی یوگسلاوی و شخصیت تیتو قرار داشت، به یک قیام نافرجام دست زد که منجر به کشته شدن او و عده ای دیگر و فرار تعدادی به شوروی گردید. برخی از این فراریان در جریان حکومت «فرقه» در آذربایجان به آن پیوستند.

با تشکیل حکومت «فرقه دمکرات» در آذربایجان، نیروهای نظامی آن نیز تشکیل شد که در آن ۸۱۰ افسر شرکت داشتند و جمعاً با «فدائیان» (نیروهای داوطلب) ۱۸۰۰۰ نفر را در بر می گرفت. (۳)

سازمان افسری حزب توده در دوران حکومت یک ساله «فرقه دمکرات» آذربایجان در سایر نقاط کشور توسعه یافت و اعضای آن به بیش از ۳۰۰ نفر رسید، ولی با شکست حکومت فرقه، اعضای آن به شدت کاهش یافت. با شکست فرقه در سال ۱۳۲۵، به تصویب خلیل ملکی، دبیر اول وقت حزب، سازمان نظامی منحل شد و توسط کیانوری

۱- عبدالصمد کامبخش، «شمه ای از تاریخ ارتش ایران و مبارزات دمکراتیک درون آن» (مجله دنیا، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۱۳۴۴، ص ۳۹).

۲- سرهنگ سابق هدایت الله حاتمی، بازجویی، ۱۳۶۲.

۳- کمونیزم در ایران، صص ۳۱۵-۳۱۶.

انحلال آن به خسرو روزبه اعلام گردید. ولی عملاً سازمان فوق به دستور مقامات شوروی و با اطلاع محدودی از عناصر رهبری حزب به حیات خود ادامه داد و در بهار ۱۳۲۷ دارای یکصد عضو بود. به نظر می‌رسد «انحلال» صوری سازمان نظامی در سال ۱۳۲۵ بیشتر یک مانور سیاسی _ اطلاعاتی برای جلوگیری از ضربه پذیری سازمان و حزب و تصفیه سازمان از برخی عناصر در شرایط پس از شکست آذربایجان و کردستان بود. در این دوران ارتباطات سازمان نظامی با شوروی، توسط سرهنگ عزت الله سیامک (عضو هیأت اجراییه) و سرهنگ دولین (افسر جی. آر. یو) تأمین می‌شد. (۱)

در تابستان ۱۳۲۷، مجدداً با توصیه مقامات اطلاعاتی و نظامی شوروی، سازمان نظامی به حزب توده پیوست و تا سال ۱۳۳۳ سازمان با عنوان «سازمان نظامی حزب توده ایران» به حیات خود ادامه داد. در تابستان ۱۳۳۳، که توسط «فرمانداری نظامی تهران» کشف و متلاشی شد، این سازمان دارای ۴۹۷ عضو بود و در رأس آن هیأت اجراییه با ۷ عضو و در رأس هیأت اجراییه، هیأت دبیران (مرکب از: سرهنگ عزت الله سیامک، سرهنگ محمدعلی مبشری، سروان اخراجی خسرو روزبه) قرار داشت. سازمان به هفت شاخه (دانشکده های افسری، پزشکی و فنی، افسران صف، نیروی هوایی، افسران اداری، افسران شهربانی، افسران ژاندارمری) تقسیم می‌شد و دارای پنج شعبه بود (شعبه تشکیلات به مسئولیت سرهنگ مبشری، شعبه اطلاعات به مسئولیت خسرو روزبه، شعبه تعلیمات به مسئولیت سرگرد جعفر و کیلی، شعبه تبلیغات به مسئولیت ستوان یکم منوچهر مختاری و شعبه مالی به مسئولیت سرهنگ سیامک).

در این دوران سازمان جاسوسی امریکا اطلاعاتی درباره فعالیت‌های جاسوسی عوامل شوروی در ارتش ایران به دست آورده بود. مجموعه این اطلاعات منجر به مسافرت ژنرال ترودو، رئیس رکن دوم ستاد ارتش امریکا، به تهران شد. (۲) به دنبال آن با پیگیری «مأمورین فرمانداری نظامی» و دستگیری سروان اخراجی ابوالحسن عباسی (عضو هیأت اجراییه سازمان نظامی) و کشف ۳ دفترچه رمز حاوی اسامی اعضای سازمان نظامی حزب توده که در آن زمان در نوع خود بی نظیر بود، در تابستان ۱۳۳۳ سازمان کشف و متلاشی شد و اعضای آن (به جز ۳۷ نفر که موفق به فرار شدند) دستگیر شدند. از دستگیرشدگان ۲۷ نفر

۱- . نورالدین کیانوری، بازجویی، ۱۳۶۲.

۲- . مجله ترقی، شماره ۱۶، شهریور ۱۳۳۳.

اعدام و بقیه به حبس های مختلف، از ابد تا ۱۸ ماه، محکوم گردیدند. (۱)

سازمان نظامی حزب توده علاوه بر کارکرد براندازی دارای کارکرد جدی و مؤثر اطلاعاتی بود.

در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۳ صرفنظر از کشف برخی موارد فردی جاسوسی شوروی در نیروهای مسلح مانند سرلشکر مقربی، مهمترین شبکه جاسوسی شوروی در ارتش، یک گروه ۷ نفره بود که در سال ۱۳۵۱ توسط سازمان ضداطلاعات اداره دوم ساواک کشف شد. از این گروه دو برادر با درجه سرهنگی (حسین زاده) تیرباران و ۵ نفر به ۱۵ سال الی ۱۸ ماه زندان محکوم گردیدند.

سازمان نظامی حزب توده پس از انقلاب اسلامی؛ سیر فعالیت

با اوجگیری نهضت اسلامی در سراسر ایران و فرو ریختن شالوده های استبداد پهلوی، تعداد معدودی از افسران ارتش برای تماس با کمیته مرکزی حزب توده تلاش کردند. آنان کسانی بودند که در دوران نوجوانی در دبیرستان به سازمان جوانان توده گرایش یافته و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به دانشکده افسری راه یافته بودند و طی دوران حیات خود بقایای تفکر و تعلق مارکسیستی و شوروی گرایانه در آنان مکنون مانده بود. اوجگیری انقلاب اسلامی به آنان این جرأت را داد که این تعلق خفته را بیدار کنند و راه حزب توده را، با توهم قدرت گیری آن، مجدداً برگزینند. بینش سیاسی این افراد یک بینش دو قطبی بود، بدان معنا که جهان را آلت اراده دو ابرقدرت کاپیتالیستی و کمونیستی می پنداشتند و لذا افول مواضع امپریالیسم غرب را در ایران به معنای طلوع ستاره اقبال ابرقدرت شرق می دیدند و چند تن از این افراد، جداگانه، راهی خارج شدند و نورالدین کیانوری در برلین شرقی تماس گرفتند. بدینسان، پس از سالها حزب توده می توانست مدعی باشد که دارای چند عضو نظامی است.

در دی ۱۳۵۷، هنوز فرجام انقلاب اسلامی روشن نبود و حزب توده ارزیابی می کرد که ایران به کام یک جنگ داخلی پیش رود. در چنین شرایطی حزب توده پشتیبانی اتحاد شوروی را پشتوانه خوبی برای خود می دانست تا با اتکا بر آن راه «اتحاد» با نیروهای انقلابی مسلمان را به عنوان سرپل نفوذ در انقلاب و جلب نیروی انسانی بپیماید! برای

۱- . برای آشنایی بیشتر به: کتاب سیاه، درباره سازمان افسران توده، اسفند ۱۳۳۴، مراجعه شود.

تحقق چنین امکانی حزب توده به بزرگنمایی قدرت و توان خود نیاز داشت و لذا به انتشار اعلامیه ای با امضای «نظامیان پیشرو و خواستار آزادی و مساوات»^(۱) پرداخت. پیروزی قاطع و سریع انقلاب اسلامی این امکان را به سرعت منتفی ساخت و حزب توده نیز هرگونه نمود ارتباطات نظامی خود را پنهان نمود! تنها در اواخر سال ۱۳۵۸ و اوایل سال ۱۳۵۹ حزب توده مجدداً با انگیزه قدرت نمایی به منظور جلب شخصیت های انقلابی مسلمان کوشید تا علایمی از «قدرت» و «نفوذ» خود را نمایش دهد.

تحلیل رهبری حزب توده این بود که در شرایط فشار همه جانبه قدرتهای غربی از خارج و عوامل راست و میانه آن از داخل بر نیروهای پیرو خط امام خمینی (ره)، به تدریج نیروهای مسلمان خود را نیازمند اتحاد شوروی در خارج و حزب توده در داخل خواهند یافت! در جریان کودتای نافرجام نوژه در بهار ۱۳۵۹، حزب توده کوشید تا نقش عوامل نفوذی خود را برجسته کند و از این طریق برای خود پشتوانه سیاسی و «وجاهت ملی» کسب نماید!

واقعیت این است که عوامل نفوذی حزب توده در درون نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران بسیار ناچیز بود و در مقایسه با سالهای ۱۳۳۳-۱۳۲۰ حزب توده نتوانست به جلب نیروی قابل توجهی در نیروهای نظامی موفق شود. مجموعه «اعضای سازمان نظامی حزب توده» به اضافه نظامیان عضو سازمان «اکثریت» که به حزب توده وصل شده بودند، مجموعاً ۱۳۶ نفر را تشکیل می داد که از این تعداد ۱۲ نفر غیرنظامی (کادر سازمان نظامی)، ۲ نفر بازنشسته، ۱۰ نفر دانشجوی بورسیه ارتش، ۴ نفر کارمند ارتش و ۲ نفر همافر اخراجی بودند.

به عبارت دیگر، حزب توده دارای ۱۲۲ نفر عضو شاغل در نیروهای مسلح بود که ترکیب آن از نظر درجه به شرح زیر بود:

رده نظامی تعداد درصد

۱_ سرهنگ _ ناخدا - ۱۷ نفر - ۱۳/۹٪

۲_ سرگرد - ۳ نفر - ۲/۵٪

۳_ ستوان یار _ سروان - ۳۰ نفر - ۲۴/۶٪

۱- . نشریه نوید، شماره ۶۵، ۲۴ دی ۱۳۵۷.

۴_ درجه دار - ۲۲ نفر - ۱۸٪

۵_ همافر - ۳۰ نفر - ۲۴/۶٪

۶_ پاسدار نفوذی - ۶ نفر - ۴/۹٪

۷_ کارمند ارتش - ۴ نفر - ۳/۳٪

۸- دانشجوی بورسیه ارتش - ۱۰ نفر - ۸/۲٪

جمع - ۱۲۲ نفر - ۱۰۰٪

علت بالا بودن نسبی تعداد اعضای دارای درجه سرهنگی _ ناخدایی در سازمان نظامی حزب توده به سوابق فعالیت این حزب در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ باز می گردد که در آغاز بحث بدان اشاره شد.

همین عامل، علیرغم کمیت ناچیز اعضای نفوذی حزب در نیروهای مسلح، پدیده خطرناکی در زمینه نفوذ در رده های بالای فرماندهی فراهم می ساخت که در چند نمونه نیز این خطر به مرحله بسیار حساسی رسیده بود، بدان معنا که برخی از اعضای سازمان نظامی حزب توده موفق شده بودند در رده های عالی فرماندهی رسوخ کنند. مهم ترین این افراد عبارت بودند: ناخدا بهرام افصلی، فرمانده نیروی دریایی ارتش؛ سرهنگ هوشنگ عطاریان، مشاور نظامی وزیر دفاع؛ سرهنگ بیژن کبیری، فرمانده تیپ نوهده؛ سرهنگ حسن آذرفر، معاون پرسنلی نیروی زمینی ارتش؛ ناخدا محمد حقیقت، معاون فرمانده نیروی دریایی (دستگیر نشد).

کارکردهای سازمان نظامی

الف: در صفحات پیشین در بحث پیرامون «مارکسیسم و نیروهای مسلح» به اجمال درباره اهداف حزب کمونیست از تشکیل سازمان های مخفی نظامی سخن گفتیم و توضیح دادیم که از دیدگاه لنین بدون فعالیت در میان نیروهای مسلح تصرف قدرت سیاسی غیرممکن است. بنابراین تشکیل سازمان نظامی کمونیستی دارای یک کارکرد بنیادی و استراتژیک است که نقش و جایگاه آن در براندازی و تصرف قدرت سیاسی توسط حزب در شرایط مساعد می باشد؛ نقشی که هیچ نهاد دیگری نمی تواند جایگزین آن شود و به عبارت دیگر تعیین کننده است.

کارکرد براندازی دارای دو بعد است. بعد نخست، فعالیت تخریبی در صفوف نیروهای مسلح به منظور «بی سازمان کردن» آن یا به عبارت دیگر به هم ریزی انتظام و انسجام

نیروهای مسلح در شرایط مصاف با براندازی کمونیستی است. در این راستا، سازمان کمونیستی نظامی می‌کوشد تا با تضعیف نیروهای مسلح، شرایط ضروری را برای پیروزی تهاجم حزب به دستگاه دولتی فراهم سازد. بعد دوم، فعالیت تهاجمی به منظور تصرف قدرت است که جایگاه اساسی سازمان نظامی را در عملیات براندازی تأمین می‌نماید. در دهه‌های اخیر، این نقش سازمان نظامی در عملیات براندازی تا بدانجا اهمیت یافته که براندازی کمونیستی را از حالت تهاجم از بیرون دستگاه دولتی (انقلاب) خارج ساخته و به براندازی از درون (کودتا) تبدیل کرده است. در چنین شرایط مساعدی، نظامیان کمونیست بدون حمایت حزب و نیروهای مردمی، مستقیماً و رأساً به تصرف قدرت سیاسی مبادرت می‌ورزند.

طبیعی است که تصرف اهرم‌های کلیدی فرماندهی در رده‌های مسلح، پیروزی چنین عملیاتی را تضمین می‌کند. نیز روشن است که اقدام مستقیم به براندازی از سوی نظامیان کمونیست تنها زمانی متصور است که شرایط اجتماعی و سیاسی مساعد برای تحقق آن فراهم باشد. (۱)

بنابراین، کارکرد بنیادین و استراتژیک سازمان نظامی حزب توده کارکرد براندازی آن در دو بعد تخریبی و تهاجمی است.

ب: در شرایطی که عملیات براندازی در دستور کار حزب کمونیست قرار ندارد و تنها یک کارکرد بالقوه را تشکیل می‌دهد، کارکرد اطلاعاتی سازمان حزب کمونیست در درون نیروهای مسلح اهمیت درجه اول می‌یابد. در رابطه با سازمان نظامی حزب توده، کارکرد اطلاعاتی از فعلیت و موضوعیت جدی برخوردار بود.

گردآوری اطلاعات توسط نظامیان توده‌ای در نیروهای مسلح را می‌توان در سه محور زیرین بیان داشت.

۱_ اطلاعات استراتژیک: یکی از عوامل سازمان جاسوسی شوروی به کیانوری گفته بود که: «ایران (پس از انقلاب) دریایی از اطلاعات نظامی بلوک غرب است و حزب توده باید با تمام امکانات و توان خود در جمع‌آوری این اطلاعات تلاش کند.» از جمله این اطلاعات که توسط سازمان نظامی حزب توده تهیه و به رابط شوروی داده شد، مشخصات فنی هواپیمای اف ۱۴ و موشک‌های فونیکس بود.

۲_ اطلاعات جنگ تحمیلی عراق علیه ایران: به علت اهمیت نقش جنگ تحمیلی در

۱- . مراجعه شود به: «کودتای نوژه»، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ اول، صص ۳۶_۳۵.

منطقه و انقلاب اسلامی و حساسیت آن در موضعگیری های سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک اتحاد شوروی، حزب توده می کوشید تا حداکثر اطلاعات ضروری را در این رابطه تهیه کند. این اطلاعات همچنین در تحلیل سیاسی حزب از وضعیت نظام و تدوین خط مشی و تاکتیک های آن کاربرد داشته است.

۳_ اطلاعات سیاسی: این اطلاعات شامل مواردی می شد که در تحلیل پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی از مسایل ایران و منطقه و نیز در تحلیل هیأت سیاسی حزب توده از مسایل کشور اهمیت داشت. این قبیل اطلاعات معمولاً توسط اعضای نظامی رده فرماندهی کسب می شد.

برای نمونه می توان به اظهارات حضرت آیت الله خامنه ای در دیدار با ناخدا افصلی مبنی بر عدم همکاری با حزب کمونیست عراق، گزارش تماس مخفیانه یک مقام عالی رتبه رژیم مارکسیستی کابل با کاردار سفارت ایران و ابراز تمایل او به همکاری با جمهوری اسلامی ایران و ... اشاره کرد.

۴_ اطلاعات جاری نظامی: این اطلاعات که بعضاً شامل اطلاعات مهم نظامی بود، مسایلی چون خریدهای نظامی ایران، نقل و انتقالات، عملکردها و جناح بندیهای درونی نیروهای مسلح و ... را در بر می گرفت.

ج: علاوه بر دو کارکرد فوق (براندازی و اطلاعاتی)، سازمان نظامی حزب توده بر مبنای خط مشی و استراتژی براندازی خزنده حزب می کوشید تا نظریات و مواضع آن را تبلیغ و القا کند. این کارکرد که می توان آن را کارکرد «سمت دهی خزنده» نامید در جهت اعمال نظر مستقیم و یا القاء مواضع اتحاد شوروی و حزب صورت می گرفت و هدف آن سوق دادن نظام جمهوری اسلامی به سمت وابستگی به بلوک شرق بود.

سازماندهی

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، کیانوری و تعدادی از اعضای رهبری حزب در خارج از کشور با تعدادی از عناصر نظامی ارتباط فردی داشتند که مسئولیت و هدایت آن به عهده کیانوری بود.

پس از پیروزی انقلاب، تا مدتی این ارتباطات ادامه داشت ولی پس از چندی به دستور کیانوری عده ای از زبده ترین کادرهای سازمان مخفی از آن منتزع شده و به تأسیس سازمان جدیدی به موازات سازمان مخفی، مرکب از اعضای نظامی حزب پرداختند. با وجود این، ارتباط فردی برخی از افراد رهبری (مانند سرهنگ هدایت الله حاتمی) با برخی افراد نظامی

تا سال ۱۳۵۹ ادامه داشت. از سال ۱۳۵۹، تمام اعضای نظامی در این سازمان، سازماندهی شدند.

سازمان نظامی حزب در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۲۰ دارای ساختار حزبی بود. بدین معنا که سازمان دارای هیأت (دبیران)، هیأت اجراییه و سایر ارگانهای حزبی بود و کلیه اعضای رهبری و مسئولین آن را نظامیان تشکیل می دادند. کیانوری که در گذشته سالها مسئولیت سازمان نظامی را در رهبری حزب به عهده داشت و در این رابطه دارای تجربه کافی بود، چنین ساختاری را برای سازماندهی نظامی در شرایط جدید کشور مناسب نمی دانست. اعضای نظامی حزب در شرایط پس از انقلاب تنها به اعتبار موقعیت شغلی خود واجد اهمیت بودند و از نظر سازمانی و سیاسی فاقد کارایی و تجربه و توانایی قابل توجه بودند. بر این اساس، اعطای مسئولیت تشکیلاتی به آنها، هم سبب کاهش شدید کارایی آنان در مسایل نظامی و شغلی شان می شد و هم سبب بروز خطرات و ضعف های تشکیلاتی جدی می گردید و شناسایی های نظامیان از یکدیگر را پدید می آورد و کل مجموعه را در خطر کشف قرار می داد.

از دیدگاه کیانوری اعضای نظامی حزب صرفاً مهره های با ارزش نفوذی در نیروهای مسلح محسوب می شدند که باید بهترین و کاراترین بهره دهی را در زمینه شغلی داشته باشند و از فرسایش و خطرات فعالیت تشکیلاتی نیز فراغت یابند. بدین ترتیب مسئولیت سازماندهی و ارتباطات اعضای نظامی به ورزیده ترین کادرهای سازمان مخفی محول شد. مسئولیت سازمان نظامی به عهده محمد مهدی پرتوی بود که مستقیماً با سه عضو برجسته سازمان نظامی (ناخدا افضلی با نام مستعار آرش، سرهنگ عطاریان با نام مستعار حبیب، سرهنگ کبیری با نام مستعار رضا) تماس داشت. بقیه اعضای سازمان نظامی در دو شاخه سازماندهی شده بودند.

شاخه اول توسط سیدمحمد معزز (با نام مستعار احمد)، از اعضای سابقه دار سازمان «نوید» اداره می شد. این شاخه نیروهای زمینی، شهربانی و ژاندارمری را در بر می گرفت. شاخه فوق به ۴ شاخه فرعی تقسیم می شد که در رأس هر شاخه یکی از کادرهای سابقه دار و مجرب سازمان مخفی قرار داشتند. معزز مسئولیت یکی از ۴ شاخه فرعی را نیز خود به عهده داشت که در این رابطه با ۷ نفر از اعضای مهم نظامی در تماس بود.

شاخه دوم توسط شاهرخ جهانگیری (با نام مستعار هوشنگ)، از اعضای سابقه دار سازمان «نوید» اداره می شد که نیروهای دریایی و هوایی را در بر می گرفت. شاخه فوق به شاخه های فرعی تقسیم می شد و خود جهانگیری مسئولیت یکی از شاخه های فرعی را نیز

به عهده داشت که در این رابطه با ۹ نفر از اعضای مهم نظامی در تماس بود. ۳ شاخه فرعی توسط ۳ نفر از اعضای سابقه دار سازمان مخفی اداره می شدند و یک شاخه استثنائاً توسط سرهمافر هوایی هاشم سعادت‌مندی (با نام مستعار ارسطو) اداره می شد. این استثنا به دلیل موفقیت ویژه همافر فوق و کارایی او در فعالیت تشکیلاتی بود.

سازماندهی فوق سراسر کشور را در بر می گرفت و اعضای شاغل در شهرستانها نیز مستقیماً تحت پوشش آن بودند. در سال ۱۳۶۱ در پی هماهنگی رهبری حزب توده با رهبری سازمان «اکثریت»، مقرر شد اعضای نظامی «اکثریت» در سازمان نظامی حزب سازماندهی شوند و بدین ترتیب تعدادی از نظامیان «اکثریت» به حزب منتقل شدند. این روند به علت ضربه به رهبری حزب توده در بهمن ۱۳۶۱ قطع شد. انتقال نظامیان «اکثریتی» به سازمان نظامی حزب موجب شد در برخی موارد مسئولیت «اکثریتی»ها به برخی نظامیان عضو حزب داده شود. این گونه موارد در نمودار ضمیمه مشخص است.

ارتباطات اعضای سازمان نظامی به شکل انفرادی بود و تلاش می شد از هرگونه شناخت نظامیان از یکدیگر مطلقاً جلوگیری شود. ولی عملاً این امر تحقق نیافت و به علت شرایط انقلابی حاکم بر جامعه، در برخی موارد عناصر توده ای نیروهای مسلح نسبت به سایر اعضای حزب کم و بیش شناخت داشتند. این امر به ویژه در نیروی دریایی ارتش وسعت داشت، به نحوی که عناصر توده ای نیروی دریایی با توجه به شناختی که از ناخدا افضلی داشتند، در جهت ارتقاء او به مقام فرماندهی تلاش چشمگیر نمودند.

پذیرش و عضویت

۱_ عضوگیری

در سازمان نظامی نیز مانند سازمان مخفی، پذیرش اعضای جدید و گسترش سازمان بر عضوگیری مبتنی بود، یعنی کسی رأساً نمی توانست تقاضای عضویت کند. شکل های عمده عضوگیری سازمان نظامی به شرح زیر بود:

الف- در سال ۱۳۵۸، به علت وجود شرایط انقلابی در کشور، افراد نظامی متمایل به حزب توده بعضاً مستقیماً به دفتر حزب مراجعه کرده و آنکت تقاضای عضویت را پر می کردند.

پس از مدت کوتاهی به شدت تلاش شد تا از این مراجعات جلوگیری شود و لذا هواداران نظامی حزب غیرمستقیم و از طریق آشنایان و خویشاوندان حزبی به شعبه تشکیلات حزب معرفی می شدند.

ب- عضوگیری: یکی از وظایف اعضای سازمان مخفی و سازمان نظامی حزب، شناسایی اعضای واجد شرایط نظامی برای توسعه سازمان نظامی بود. افراد نامزد شده، پس از شناسایی کامل با رعایت مسایل امنیتی به سازمان معرفی می شدند.

۲- بررسی

با توجه به ضوابط تشکیلات سازمان مخفی، معرف، فرد کاندید را به مسئول بالاتر معرفی می کرد و پس از بررسی های اولیه پرونده این شخص به هسته مسئولین سازمان نظامی (مرکب از: پرتوی، جهانگیری، معزز) ارسال می شد. در صورت تصویب نهایی عضویت فرد به وی ابلاغ می گردید و او در سازمان نظامی سازماندهی می شد.

۳- دعوت

تا این مرحله، فرد نامزد عضویت، در جریان مسایل فوق قرار نداشت. پس از تصویب نهایی و پایان مراحل پذیرش، به دو طریق زیرین از او دعوت به عمل می آمد:

الف: مراجعه یکی از مسئولین سازمان نظامی به فرد مورد نظر و دعوت او به حزب.

ب: مراجعه معرف به وی و دعوت به حزب. این عمل با هماهنگی مسئولین سازمان مخفی صورت می گرفت.

۴- ضوابط پذیرش

نامزد عضویت باید از نظر سیاسی به رژیم گذشته، سایر گروههای سیاسی و یا سرویس های اطلاعاتی بیگانه وابسته نباشد؛ و از نظر شیوه زندگی و خصوصیات اخلاقی، میزان تعلقات خانوادگی، درجه رفاه طلبی و اعتیاد نیز کنترل می شد. علاقه و آمادگی فرد برای فعالیت در حزب، شناخت ایدئولوژی و مشی آن و پایداری بدان و آمادگی برای پذیرش خطرات احتمالی از ضوابط ویژه پذیرش در سازمان نظامی بود. روشن است که علاوه بر ضوابط فوق، ضوابط کلی عضویت در حزب نیز مراعات می شد.

نورالدین کیانوری در جلسات هسته مرکزی سازمان نظامی می گفت:

صرف پیوستن یک فرد نظامی به حزب در شرایط خطرناک کنونی برای پذیرش عضویت او کافی است (۱).

این بدان معناست که رهبری حزب و اعضای سازمان نظامی به طور کامل نسبت به جرم بودن این اقدامات شناخت کافی داشتند. تجاهلی نیز که بعضاً در جریان بازجویی و دادگاه از سوی اعضای نظامی عنوان می شد و تلاش می گردید تا عضویت در سازمان نظامی حزب یک پدیده «عادی» جلوه داده شود، بی پایه بود.

بنابراین، صرف علاقه یک فرد نظامی به حزب توده برای عضوگیری او کافی به نظر می رسید و تنها تأکید جدی بر مسایل حفاظتی و جلوگیری از رسوخ عناصر نفوذی بود.

۵- آموزش

آموزش اعضای سازمان به دو بخش ایدئولوژیک و عملی تقسیم می شد.

آموزش های ایدئولوژیک؛ به دلیل رعایت شدید مسایل امنیتی و حفاظتی و فاصله طولانی دیدارهای عضو با مسئول رابط، به ویژه در شرایطی که عضو در شهرستانها اشتغال داشت، امکان آموزش ایدئولوژیک اعضای نظامی بسیار محدود بود و خودآموزی توصیه می شد. خودآموزی عضو از طریق مطالعه نشریات و کتابهای حزب انجام می گرفت. عضو نظامی باید در مطالعه و نگهداری نشریات و کتابهای توده ای رعایت اختفا و پنهانکاری را می کرد تا سبب شناسایی اطرافیان نشود. در خودآموزی بیشتر بر مسایل سیاسی تأکید می شد تا مسایل عقیدتی.

ب: آموزش عملی؛ در این بخش، اعضای نظامی با شیوه های امنیتی و حفاظتی آشنا می شدند. آموزشها از طریق مسئول رابط ارائه می شد و اهم آنها عبارت بود از:

عدم موضعگیری به سود حزب در جامعه و تلاش برای مسلمان جلوه دادن خود در محل کار و زندگی، پاک کردن هرگونه زمینه شناسایی قبلی، انجام دقیق وظایف محوله در محیط کار، عدم نگهداری اسناد و مدارک تشکیلاتی و هرگونه سند جرم ساز در محل کار و زندگی، جاسازی اسناد و ...

ص : ٧٠٠

عكس: ٣٣

ص: ٧٠١

عكس: ٣٤...

...

بخش پنجم: سازمانهای وابسته به حزب توده (۱۳۶۱ - ۱۳۵۸)

آغاز سخن

حزب توده در فعالیت چهارساله خود، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، علاوه بر تشکیلات مفصل، دارای تعدادی سازمان های وابسته (جنبی) بود که در پوشش های مختلف، وظیفه اشاعه مشی حزب و اجرای تاکتیک های آن را در میان اقشار و گروه های مختلف به عهده داشتند. بخشی از این سازمان ها بر اساس سنت های کمونیستی جهانی و در ادامه فعالیت های سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ تجدید حیات یافتند، (مانند: «جمعیت صلح») و بخشی بر اساس شرایط خاص جامعه ایران در دوران انقلاب و پس از آن پدید شدند (مانند: «حزب دمکرات کردستان - پیرو کنگره چهارم»).

سازمان های جنبی حزب توده را می توان به شرح زیر دسته بندی کرد:

الف: سازمان های سیاسی وابسته به حزب توده، شامل «سازمان جوانان توده ایران» و «اتحاد دمکراتیک مردم ایران»، که دارای استقلال درونی نبوده و جزئی از اندام سازمانی حزب توده بودند. «سازمان جوانان» در عین آن که یک سازمان حزبی محسوب می شد یک سازمان توده ای نیز بود.

ب: سازمان های سیاسی هوادار حزب توده، شامل «سازمان فدائیان خلق (اکثریت)» و «حزب دمکرات کردستان - پیرو کنگره چهارم» که هر چند دارای استقلال نسبی از سازمان حزب توده بودند، ولی تحت نفوذ شدید سیاسی و گاه تشکیلاتی حزب قرار داشتند. فرآیند ادغام سازمان های حزب توده و «اکثریت» در سال ۱۳۶۱ به چنان عمق و گستردگی رسیده بود که عملاً در همه سطوح، ارتباطات عمودی و افقی، سازمان «اکثریت» را به سازمان حزب توده پیوند می داد.

ج: سازمان های توده ای وابسته به حزب توده: درباره سازمان های توده ای، که زیر پوشش «شعبه کل سازمان های توده ای» قرار داشتند، پیش از این سخن گفتیم.

د: سازمان های صنفی وابسته به حزب توده: این سازمان ها باید گروه شغلی خاصی را تحت پوشش قرار می دادند. از زمره این سازمان ها، «انجمن همبستگی اتحادیه ها و شوراهای کارگری» و «انجمن حقوقدانان دمکرات ایران» است.

بخش حاضر به بررسی همه سازمانهای وابسته به حزب توده نمی پردازد. سازمانهایی چون «فدائیان خلق (اکثریت)» و «حزب دمکرات کردستان ایران - پیرو کنگره چهارم»، به علت استقلال تاریخی و سازمانی (علیرغم پیوستگی و وابستگی به حزب توده) نیازمند بررسی مستقلی است و درباره رابطه آنها با حزب توده پیشتر توضیح داده شده است. سازمانهایی که در این بخش مورد بررسی قرار می گیرند، عبارتند از:

۱_ سازمان جوانان توده ایران

۲_ کانون دانش آموزان (دمکرات) ایران

۳_ کانون صنفی فرهنگیان

۴_ تشکیلات دمکراتیک زنان ایران

۵_ اتحاد دمکراتیک مردم ایران

۶_ شورای نویسندگان و هنرمندان ایران

۷_ جمعیت ایرانی هواداران صلح

۸_ جمعیت حقوقدانان دمکرات ایران

سازمان جوانان توده ایران؛ مارکسیسم و جوانان

نسل جوان به دلیل ویژگی های روانی - شخصیتی و تسلط عاطفه، شور، احساس و آرمان گرایی، معمولاً بیش از نسل میانسال و سالخورده مستعد جذب شعارهای انقلابی است.

نسل جوان در عین حال بخش فعال سیاسی جامعه را تشکیل می دهد و از نظر کمیت نیز دارای برتری قابل توجهی است. مجموعه این عوامل جوانان را به مهمترین هدف گروه ها و ایدئولوژی های سیاسی تبدیل می کند.

مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی مدعی انقلابیگری و دگرسازی جامعه بشری، توجه جدی به جذب نسل جوان معطوف داشته و در این مسیر سرمایه گذاری جدی نموده است. بررسی زندگی نامه چهره های سرشناس مارکسیست در سراسر جهان نشان می دهد که آنان عمدتاً در سنین جوانی و تحت تأثیر عوامل مختلف سیاسی و تربیتی، به ویژه آرمان گرایی

انقلابی، جذب این ایدئولوژی شده و خود مارکس، انگلس و لنین نیز از این قاعده مستثنی نبوده اند. توجه به زندگی نامه سران حزب توده در کتاب حاضر نیز به روشنی اهمیت سنین جوانی را در جلب آنان به مارکسیسم نشان می دهد. بنابراین، نسل جوان عمده ترین منبع سربازگیری مارکسیسم به حساب می آید.

یکی از جاذبه های اساسی مارکسیسم در جذب نسل جوان، دعوی انقلابیگری اوست. محیط فاسد جوامع سرمایه داری غرب و کشورهای تحت سلطه استعمار و نواستعمار، ناگزیر پرخاش علیه نظم اجتماعی موجود را در روح حساس و مستعد جوان که فطرتاً خواستار تغییر وضع موجود و استقرار وضع مطلوب (ایده آل) است، پدید می سازد و او را به عرصه کنش اجتماعی در راه دگرسازی جامعه سوق می دهد. مارکسیسم، به عنوان ایدئولوژی مدعی براندازی نظم استثمارگر سرمایه داری و استقرار «مدینه فاضله» کمونیستی، برای دهه های متوالی در دنیای متأثر از فرهنگ و تمدن معاصر غربی، پرچمدار اصلی «مبارزه بنیادی» بود و از همین رو موفقیت قابل توجهی در جذب نسل جوان کسب کرد.

احزاب کمونیست به نقش جوانان و قوف جدی داشته و از همین رو تشکل هایی برای جذب و سازماندهی آنان در جنب خود تأسیس نموده اند. همه احزاب کمونیست در سراسر جهان دارای سازمان های جوانان بودند که وظیفه بسیج و جلب جوانان و بهره گیری از نیرو و شور آنان، تربیت جوانان با روحیه کمونیستی، ترویج مرام مارکسیستی، تغذیه ایدئولوژیک آنان و تربیت کادر حزب را به عهده داشتند.

پیشینه تأسیس سازمان های کمونیستی جوانان به اواخر قرن نوزدهم میلادی در اروپای غربی باز می گردد. نخستین گروه جوانان کمونیست، «گارد جوان» متشکل از جوانان مارکسیست بلژیکی بود که در سال ۱۸۸۶ ایجاد شد. پس از آن در سایر کشورهای اروپای غربی نیز سازمان های جوانان مارکسیست در جنب احزاب کمونیست و سوسیالیست تأسیس شد، تا بدانجا که در زمان تشکیل کنگره اشتوتگارت «انترناسیونال دوم» (سال ۱۹۰۷) در بسیاری از کشورهای اروپای غربی چنین سازمان هایی وجود داشت. از مهمترین این سازمان ها «جوانان سوسیالیست آلمان» به رهبری کارل لیبکنشت (۱) و رزا لوکزامبورگ بود. در آن زمان شعاری که می توانست در جذب جوانان علیه دولت های سرمایه داری مؤثر باشد و آنان را پیرامون سازمان های کمونیستی گرد آورد، شعار مبارزه علیه میلیتاریسم

۱- توضیح برای لیبکنشت: در سال ۱۸۷۱ متولد و در ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ به همراه رزا لوکزامبورگ به قتل رسید.

(نظامی گری) بود. در آن سالها، دولت های رقیب غربی، سیاست مسابقه تسلیحاتی و نظامی گری عنان گسیخته ای را پیش گرفته بودند که زمینه ساز جنگ اول جهانی بود. این نظامی گری سرمایه اصلی ملت های غربی را می مکید و بر تشدید بیکاری، فقر و بحران اقتصادی تأثیر جدی داشت. روشن است که در چنین شرایطی جوانان متعلق به خانواده های کم درآمد، بیش از سایر گروههای اجتماعی روحیه و استعداد پرخاش علیه نابسامانی های اجتماعی را دارا می باشند. «انترناسیونال دوم» به این پدیده توجه کرد و در نتیجه در سال ۱۹۰۷، پس از پایان کنفرانس اشتوتگارت، به تشکیل کنفرانسی از سازمان های جوانان کمونیست دست زد. این کنفرانس سنگ پایه تأسیس «اتحادیه بین المللی جوانان سوسیالیست» شد و کنفرانس «بوروی بین المللی انترناسیونال سوسیالیستی جوانان» را در شهر وین مستقر ساخت. در انترناسیونال جوانان، رهبران چپ احزاب سوسیالیست مانند لنین، لوکزامبورگ^(۱) و لیکنشت فعال بودند و اصولاً این سازمان محیط مساعدی برای توسعه و رشد سوسیالیسم مارکسیستی چپ بود. برخی از رهبران سرشناس کمونیسم در دهه های بعد، مانند والتر اولبریخت^(۲) و آلبرت شراینر (رهبران حزب کمونیست آلمان) در این مجامع با لنین آشنایی یافتند و از عقاید او متأثر شدند.

با آغاز جنگ جهانی اول بسیاری از احزاب سوسیالیست غربی شعار «دفاع از سرزمین مادری» و حمایت از دولت های خودی را در جنگ امپریالیستی پیش گرفتند. این موضع با مخالفت جدی جناح چپ، به رهبری لنین و لوکزامبورگ و ... مواجه شد که سوسیالیست های راست را «سوسیال شوونیست» می خواندند. رهبری انترناسیونال سوسیالیستی جوانان در وین نیز تحت تأثیر احزاب سوسیالیست راست به اتخاذ مواضع سوسیال شوونیستی و دفاع از دولت های خودی در جنگ امپریالیستی پرداخت و این امر سبب انشعاب انترناسیونال جوانان به دو جناح راست و چپ شد.

در آوریل ۱۹۱۵، نمایندگان جوانان سوسیالیست چپ ده کشور غربی در شهر برن آلمان جمع شدند. در این کنفرانس نمایندگان بلشویک های روسیه نقش فعالی ایفا کردند. کنفرانس فوق بوروی جدیدی در سوئیس تأسیس کرد و نشریه ای به نام انترناسیونال

- ۱- توضیح برای رزا لوکزامبورگ: وی فعال مارکسیست بود. رزا لوکزامبورگ زن آلمانی لهستانی تبار در سال ۱۸۷۱ به دنیا آمد. او پایه گذار حزب کمونیست و یکی از رهبران جنبش کارگری بین المللی بود و از سال ۱۸۸۷ یک فعال سیاسی به شمار می آمد و در زمینه فوق آثاری تدوین کرد و سرانجام در ۱۵ ژانویه سال ۱۹۱۹ به همراه کارل لیکنشت به قتل رسید.
- ۲- (۱۹۷۳-۱۸۹۳) والتر اولبریخت اولین دبیرکل حزب کمونیست آلمان شرقی و رئیس جمهور آلمان شرقی.

جوانان (۱) منتشر نمود. این سازمان طی دوران جنگ جهانی اول به ستاد مرکزی فعالیت جوانان کمونیست غربی تبدیل شد و در نشریه آن مقالاتی از لنین درج گردید. (۲)

در سال ۱۹۱۶، لنین مقاله ای به نام «انترناسیونال جوانان» نوشت. در این مقاله لنین سلسله اصولی را که باید در مناسبات میان حزب کمونیست و سازمان جوانان مراعات گردد مطرح ساخت. لنین معتقد بود ایجاد سازمان جوانان از وظایف مهم حزب کمونیست است و این سازمان باید دارای استقلال سازمانی، ولی تحت رهبری دقیق حزب باشد. چنین سازمانی به تربیت نسل جوان کمونیست ها کمک جدی خواهد کرد. (۳) این اصول پایه عملکرد احزاب کمونیست قرار گرفته است.

با پیروزی انقلاب کمونیستی، به ابتکار لنین در سال ۱۹۱۸ کنگره جوانان کمونیست روسیه تشکیل شد و سازمان کمونیستی جوانان روسیه به نام «کامسامول» را تأسیس نمود. تعداد اولیه اعضای «کامسامول» ۲۲ هزار نفر بود. (۴)

پس از انقلاب بلشویکی، انترناسیونال کمونیستی (کمیترن) نیز تأسیس شد. «انترناسیونال سوم» محل تجمع کمونیست های چپ و پیرو لنین بود. مرزبندی نهایی آنان نیز با سوسیالیست های راست مجتمع در «انترناسیونال دوم» بود. «انترناسیونال سوم» به تأسیس «انترناسیونال کمونیستی جوانان» دست زد که نخستین کنگره آن در نوامبر ۱۹۱۹ با شرکت ۲۹ نماینده از ۱۴ کشور غربی در برلین تشکیل شد. «انترناسیونال کمونیستی جوانان» طبق رهنمود لنین از نظر اساسنامه ای یک سازمان مستقل محسوب می شد، هر چند عملاً تابع کمیترن بود. برنامه آن نیز تکرار برنامه کمیترن با تأکید خاص بر مسایل جوانان، به ویژه در زمینه شرایط زندگی و کار، تحصیل و مسئله نظامی گری، بود. «انترناسیونال کمونیستی جوانان» در سال ۱۹۲۱ به تأسیس «بین الملل ورزشی جوانان» دست زد. «انترناسیونال کمونیستی جوانان» مدت ۲۴ سال (۱۹۴۳-۱۹۱۹) حیات داشت و به عنوان بازوی «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) عمل می کرد. در سال های پایانی جنگ جهانی دوم به دلیل سیاست «جبهه ضدفاشیستی» و حساسیت دولت های متفق به فعالیت های کمیترن، انحلال آن ضرورت یافت و به تبع آن، «انترناسیونال کمونیستی جوانان» نیز منحل

۱- Jugend – international .

۲- Desyaterik A. latysheu. Lenin: yinuth and the tuture., progress pub. ۱۹۷۷ .

۳-۳. لنین مجموعه آثار (انگلیسی)، چاپ مسکو، ج ۲۳، ص ۱۶۴.

۴- ایگور لیانسکی، کامسامول چیست؟ ترجمه ه- ن. تهرانی، انتشارات روزبه، ۱۳۶۰. (نام رسمی سازمان فوق «اتحادیه لنینی جوانان کمونیست اتحاد شوروی» است).

شد. (۱)

در دوران جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی سیاست جدیدی را در قبال جوانان در پیش گرفت. عدم کارایی سازمان های خالص کمونیستی منجر به این تاکتیک شد که باید سازمانهای دمکراتیک جوانان تأسیس شود تا بتواند توده وسیع تری از نیروهای جوان ضدفاشیست را مجتمع کند و در جهت اهداف ضدهیترلی اتحاد شوروی بسیج نماید. به پیروی از این تاکتیک، کمیته ای به سال ۱۹۴۱، «شورای جهانی دانشجویان» و در سال ۱۹۴۲ «شورای جهانی جوانان» در لندن تشکیل شد. ترکیب این دو سازمان در راستای تاکتیک «جبهه ضدفاشیستی»، یک ترکیب جبهه ای و غیر کمونیستی بود و نمایندگان شوروی در آن شرکت نداشتند.

با پایان جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۵، شورای جهانی جوانان به تشکیل «کنفرانس جهانی جوانان» در لندن دست زد و با انتشار بیانیه ای جوانان جهان را به اتحاد دعوت کرد. در این بیانیه آمده است: «لحظه ای فرا رسیده که جوانان در مبارزه برای دفاع از آزادی و علیه استبداد و بنیانگذاری جهانی صلح آمیز متحد شوند...» این کنفرانس حول شعارهای گسترده و همه گیر فوق، «فدراسیون بین المللی جوانان دمکرات» (۲) (WFDY) را تأسیس کرد. در این کنفرانس ۴۳۷ نماینده و ۱۴۸ شرکت کننده ناظر از ۶۳ کشور حضور داشتند.

یک سال بعد (۱۹۴۶)، کنگره جهانی دانشجویان در پراگ (چکسلواکی) نیز تشکیل شد و تأسیس «اتحادیه بین المللی دانشجویان» (۳) (I.U.S.) را اعلام داشت. در سال ۱۹۴۷، دو سازمان فوق نخستین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان را در پراگ برگزار کردند که در آن ۱۷۰۰۰ نماینده از ۷۳ کشور شرکت داشتند. سیزدهمین فستیوال فوق در سال ۱۹۸۹ در پیونگ یانگ (کره شمالی) برگزار شد که در آن نمایندگان حدود ۱۴۰ کشور شرکت داشتند.

هرچند «اتحادیه بین المللی دانشجویان» از نظر مشی، برنامه و عملکرد سازمانی توده ای محسوب می شد و در آن حتی نیروهای کاتولیک نیز عضویت داشتند، ولی نفوذ کمونیست ها از یک سو و سمتگیری های ضدامپریالیستی آن از سوی دیگر موجب انشعاب در آن شد و در سال ۱۹۴۸ نیروهای هوادار غرب جدا شده و سازمان جدیدی موسوم به

۱- . ویلیام فاستر، تاریخ انترناسیونال، ترجمه م. دائم، تهران، ۱۳۵۸، صص ۳۸۲، ۳۸۰ و ۶۱۲_۶۱۳.

۲-۲. World federation of Democratic youth.

۳-۳. International Union of students.

«مجمع جهانی جوانان» (۱) (W.A.Y) تأسیس کردند. (۲) چندی بعد در سال ۱۹۵۰ به تحریک امریکا، تعدادی از سازمان های دانشجویی (اتحادیه ملی دانشجویان ایالات متحده امریکا و تعدادی از سازمانهای دانشجویی اروپای غربی) از (اتحادیه بین المللی دانشجویان) انشعاب کرده و «کنفرانس بین المللی دانشجویان» (۳) (I.S.C) را به پا داشتند که دبیرخانه دائمی آن «کوسک» خوانده می شد و در شهر لاهه (هلند) مستقر شد. اسناد و مدارک متعددی وجود دارد که نقش سرویس های جاسوسی غرب (به ویژه «سیا» و انتلیجنس سرویس) را در ایجاد سازمان های بین المللی، منطقه ای، ملی جوانان و دانشجویان نشان می دهد.

در سال های دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی که بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به استقلال دست یافتند و حکومت های ضد غربی و ضد امپریالیستی به قدرت رسیدند، تشکیل سازمان های جوانان در این کشورها نیز توسعه یافت و اکثر این سازمانها برای تجمع بین المللی خود به «فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» و «اتحادیه بین المللی دانشجویان» پیوستند.

در سال های قبل از سلطنت رضاشاه، حزب کمونیست ایران دارای سازمان جوانانی بود که تا سالهای ۱۳۰۷-۱۳۰۶ فعالیت هایی داشت. سازمان جوانان حزب کمونیست ایران عضو انترناسیونال کمونیستی جوانان بود. (۴)

پیشینه تاریخی

سازمان جوانان توده ایران در فروردین ۱۳۲۲ توسط رهبری حزب توده تأسیس شد. ابتدا عبدالحسین نوشین مسئول سازمان جوانان در رهبری حزب توده بود. در کنگره اول حزب (۱۳۲۳) دکتر رضا رادمنش، پس از غیرقانونی شدن حزب (بهمن ۱۳۲۷)، دکتر بهرامی و پس از فرار رهبران از زندان، دکتر جودت و در سال ۱۳۳۲ دکتر بهرامی رهبری سیاسی سازمان جوانان را در هیأت اجرائیه حزب به عهده داشتند. در سالهای اقامت رهبری حزب توده در خارج، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا انقلاب اسلامی ایران، سازمان جوانان توده عملاً موجودیت نداشت.

۱- World Assembly of youth.

۲- World youth, ۱۹۸۰. No. ۹-۱۰.

۳- International students conference.

۴- مراجعه شود به «خاطراتی درباره فعالیت سازمان حزب کمونیست در تهران» نوشته اردشیر آوانسیان، مندرج در اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، ج اول، ص ۱۱۹.

در آن دوران، سازمان جوانان توده دارای ساختار مشابه حزب توده بود. رهبری سازمان با کنگره آن بود که کمیته مرکزی را انتخاب می نمود. در رأس کمیته مرکزی هیأت اجراییه قرار داشت و امور جاری آن توسط یک هیأت دبیران سه نفره انجام می شد. سازمانهای ایالتی نیز توسط کمیته های ایالتی (منتخب کنفرانس ایالتی) اداره می شدند. در تمام کمیته های سازمان جوانان، یک نفر مسئول حزبی به نمایندگی از تشکیلات مربوطه برای رهبری سیاسی سازمان شرکت می نمود. (۱) سازمان جوانان از نظر سازمانی دارای استقلال بود ولی عملاً یک ارگان وابسته به حزب توده محسوب می شد.

در آغاز، دبیر اول سازمان جوانان، مهندس نادر شرمینی (ثروت) بود که به علت نقش فعال در مبارزه علیه انشعاب گروه خلیل ملکی («اصلاح طلبان») در رهبری حزب توده رشد کرده و عضو کمیته مرکزی شد. شرمینی به علت جاه طلبی شدید، سازمان جوانان را نه به نیروی تابع و ذخیره حزب، بلکه به یک گروه تندرو رقیب حزب تبدیل کرد و سبب تنش های جدی در روابط حزب و سازمان شد. (۲)

به همین دلیل در سال ۱۳۳۰ شرمینی از رهبری سازمان جوانان به رهبری شعبه تشکیلات کل (تکش) منصوب گردید و علی متقی جایگزین او شد، ولی به علت تحریکات باند شرمینی، متقی نتوانست بر سازمان جوانان تسلط یابد و پس از مدت کوتاهی احمد سمیعی به عنوان دبیر اول سازمان جوانان منصوب شد. در این دوران سازمان جوانان (با ظاهراً ۵۰۰۰ عضو در تهران) نقش مخربی در حیات اجتماعی و سیاسی جامعه ایران ایفا کرد.

سازمان جوانان توده پس از غیرقانونی شدن حزب در بهمن ۱۳۲۷، برای انجام فعالیت های علنی و گسترده خود به تأسیس سازمان جنبی به نام «کانون جوانان دمکرات ایران» دست زد که در واقع پوشش علنی آن محسوب می شد. جمعیت مذکور دارای یک کلوپ مرکزی در خیابان نادری تهران بود و به اجرای جشن ها، مراسم و فستیوال هایی دست زد. از جمله این جشن ها، مراسم «هفته بین المللی جوانان» در فروردین ۱۳۳۱ بود که به درگیری خشن با پلیس و کشتار عده ای انجامید.

سازمان جوانان توده، از پایه گذاران فدراسیون جهانی جوانان دمکرات (WFDY) بود و برای سالها در هیأت اجراییه آن نماینده دائمی داشت. آخرین نماینده دائمی آن در

۱- . کمونیزم در ایران، ص ۶۵۵.

۲- . کمونیزم در ایران، صص ۶۵۷_۶۶۲؛ سیر کمونیزم در ایران، صص ۲۶۲_۲۸۳.

«فدراسیون»، بابک امیرخسروی بود. سازمان جوانان توده، نخستین سازمان متشکل سیاسی کشور بود که به فعالیت در میان دانشجویان و دانش آموزان پرداخت.

حزب توده از بدو تأسیس، به دانشجویان به عنوان فعالترین گروه اجتماعی کشور در مسایل سیاسی توجه ویژه داشت؛ روزنامه بشر و سپس خورشید صلح را برای دانشجویان منتشر کرد و با بهره گیری از نیروی دانشگاهی و استادان توده ای، دانشگاه تهران را به یکی از مراکز اصلی فعالیت خود تبدیل کرد. طرح شعار «اتحادیه دانشجویی» در محیط دانشگاه تهران با موفقیت همراه بود و این شعار به دلیل تازگی و جاذبه آن در مسئله تشکل سیاسی و صنفی دانشجویان هوادارانی یافت و به تشکیل اتحادیه های دانشجویی در دانشکده های مختلف تهران طی سالهای ۱۳۲۹-۱۳۲۳ انجامید. بدینسان از تجمع اتحادیه های دانشجویی در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۹ «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» (توسو) (۱) تأسیس گردید و توسط مسئولین دانشگاه به رسمیت شناخته شد. «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» تحت رهبری سازمان جوانان توده قرار داشت و به عضویت «اتحادیه بین المللی دانشجویان» (I.U.S) پذیرفته شد. «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» نقش مهمی در القاء ایدئولوژی مارکسیستی در محیط دانشگاهی آن روز ایران ایفا کرد و بر بینش غربگرایانه نسل بعدی تحصیل کردگان و متخصصین کشور تأثیر جدی داشت.

در زمینه فعالیت دانش آموزی، سازمان جوانان در سال ۱۳۳۰، سازمان دانش آموزان ایران را ایجاد کرد که تأثیرات مهمی در محیط آموزشی کشور تا سال ۱۳۳۲ داشت.

سازمان جوانان توده، دارای مطبوعات مفصل بود. ارگان مرکزی آن رزم نام داشت و تا غیرقانونی شدن حزب (بهمن ۱۳۲۷) به طور علنی انتشار می یافت. با غیرقانونی شدن حزب، سازمان جوانان به انتشار مخفی نشریه حقیقت پیروز خواهد شد پرداخت و سپس انتشار رزم را به طور مخفی تا سال ۱۳۳۳ ادامه داد. همزمان نشریه آیندگان نیز به طور علنی منتشر می شد. نشریه جوانان دمکرات، ارگان «کانون جوانان دمکرات» و نشریه دانش آموز ارگان «سازمان دانش آموزان ایران» و نشریه دانشجو ارگان «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» بود.

سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سالهای ورشکست و انزوای حزب توده است. با وجود این، بقایای حزب توده در اروپای غربی تا اوایل دهه ۱۳۴۰ تا حدودی فعال بودند. با تحکیم رژیم امریکایی-انگلیسی پهلوی، سیاست گسیل دانشجویان به غرب به

طور وسیع و بی سابقه ای آغاز شد و در عرض کمتر از ۵ سال بیش از ۲۰ هزار دانشجوی به اروپای غربی و ایالات متحده اعزام شد. محیط مساعد کشورهای غربی، روحیه نفرت از رژیم دست نشانده شاه و سابقه فعالیت حزب توده در مجامع دانشگاهی، زمینه ای بود که بر اساس آن تجدید فعالیت محدود حزب توده را در میان دانشجویان مقیم غرب میسر می ساخت. در نتیجه حزب توده در تأسیس «کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اروپا» در سال ۱۳۳۸ نقش داشت و این سازمان که محل تجمع نیروهای سیاسی مختلف بود، جایگزین «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» در «اتحادیه بین المللی دانشجویان» شد. «کنفدراسیون» در عرض ۳ سال همه سازمان های دانشجویی را در اروپا مجتمع ساخت و دامنه آن امریکا را نیز فرا گرفت. ولی از سال ۱۳۴۰ (از کنگره سوم «کنفدراسیون») نقش نیروهای مخالف حزب توده در آن چشمگیر شد و انشعاب مائوئیسم آخرین بقایای نفوذ حزب توده را از بین برد و تقریباً تمامی هواداران و اعضای حزب توده در غرب (به جز عده انگشت شماری) به گروه های مائوئیستی و چپ پیوستند. در نتیجه در دهه ۱۳۴۰ فعالیت حزب توده در میان دانشجویان مطلقاً فروکش کرد و تنها در سال ۱۳۵۰ بود که نشریه پیکار را برای دانشجویان منتشر کرد. انتشار این نشریه، توفیقی نیافت و در سال ۱۳۵۳ متوقف شد.

در فروردین ۱۳۵۴، حزب توده توانست نیروی محدودی گرد آورد و از آنجا که ادامه فعالیت در درون «کنفدراسیون» غیرممکن بود و این سازمان خود به گروه های سیاسی تجزیه شده بود، «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» (اُدیسی) (۱) را تأسیس کرد. این سازمان با اعمال نفوذ اتحاد شوروی مجدداً «عضو» اتحادیه بین المللی دانشجویان شد و کرسی خالی «کنفدراسیون» را که به دلیل مواضع ضدشوروی از آن خارج شده بود، اشغال کرد. «اُدیسی» دارای یک نشریه مرکزی به نام آرمان و نشریه ای به نام آینده، ارگان سازمان فوق در آلمان فدرال و برلین غربی بود. در رأس این سازمان، کیومرث زرشناس قرار داشت که به اعتراف او پس از دستگیری (بهمن ۱۳۶۱)، با سازمان جاسوسی آلمان شرقی رابطه اطلاعاتی داشت.

سیر فعالیت پس از انقلاب

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در آغاز سال ۱۳۵۸ کادرهای مسئول «اُدیسی» در

خارج از کشور نیز به ایران بازگشتند.

به دلیل سیاست های ضداسلامی و مذهب زدایانه حکومت پهلوی، فرهنگ غربی، در ابعاد گوناگون لیبرالی، راست و چپ آن توانسته بود در میان بخش قابل توجهی از دانشجویان جای پای بیابد و بخشی از آنان را منحرف سازد. با توجه به ژرفای فرهنگ اسلامی حاکم بر جامعه، گروهکهای چپ نمی توانستند تکیه گاهی در میان توده های محروم داشته باشند و دانشجویان مناسب ترین گروه اجتماعی برای پذیرش ایده های مارکسیستی به شمار می رفتند. بر این اساس حزب توده فعالیت سازمان جوانان توده را پس از انقلاب آغاز کرد. این سازمان در سال ۱۳۵۸ با نام «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» آغاز به کار کرد و پس از غائله کردستان که نام «دمکرات» در جامعه بسیار بدنام شد، با نام سازمان جوانان توده به فعالیت خود ادامه داد. نشریه آن آرمان نام داشت که پس از محدودیت های قانونی به امید فردا تغییر نام داد و سپس به علت نداشتن مجوز منتشر نشد و تا سال ۱۳۶۰ به نام ضمیمه نامه مردم برای جوانان توده و به شکل مجله ماهانه منتشر شد.

بخش دانش آموزی این سازمان در سال ۱۳۵۸ به نام «کانون دانش آموزان دمکرات ایران» شروع به کار کرد.

به علت اهمیت سازمان جوانان در مجموع سازمان های جنبی حزب و با توجه به تجربیات قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سازمان جوانان اهرم نیرومندی در دست جناح های متخاصم درون کمیته مرکزی محسوب می شد. از همین رو کیانوری مسئولیت سازمان جوانان را در هیأت دبیران مستقیماً به دست گرفت و مهره مورد اطمینان خود، کیومرث زرشناس را به دبیر اولی سازمان جوانان گماشت. ولی پس از چندی (پس از پلنوم هفدهم، فروردین ۱۳۶۰) مسئولیت سازمان جوانان در رهبری حزب توده به منوچهر بهزادی دبیر سازمان های توده ای واگذار شد. بهزادی در جلسات «هیأت ایران سازمان جوانان» شرکت می جست. در سال ۱۳۵۸، سازمان جوانان، تشکیلات دانشجویی حزب توده را در اختیار داشت و با توجه به این که عمده نیروی هوادار حزب توده، نظیر سایر گروهکهای چپ، در دانشگاه ها بود و در تهران حدود ۲۰۰۰ دانشجوی را تحت پوشش داشت، تشکیلات حزب توده عملاً به محل تجمع عده ای پیرمرد توده ای بازمانده از سالهای پیش از ۱۳۳۲ و سازمان جوانان به یک سازمان فعال حزبی تبدیل شد. در این دوران زرشناس دارای قدرت فوق العاده اجرایی بود، ولی پس از چندی در اوایل سال ۱۳۵۹ (پس از انقلاب فرهنگی و تعطیل دانشگاه ها) تشکیلات دانشجویی به حزب منتقل شد و در سازمان حزبی _ بر اساس

ناحیه بندی _ ادغام گردید و از فعالین دانشجو به عنوان کادر برای به حرکت در آوردن چرخ تشکیلات حزب استفاده شد. اکثر فعالین دانشجویی اهرم های پرتحرک تشکیلات حزب را به تدریج در دست گرفته و عناصر مسن به مواضع کم تحرک تر رانده شدند. از این پس سازمان جوانان عمدتاً به یک سازمان دانش آموزی تبدیل شد. ناگفته نماند که زرشناس از این مسئله به طور جدی ناراحت بود و در برابر انتقال کادرهای حزبی سازمان جوانان به حزب، مقاومت نشان می داد و حتی آنان را از دید تشکیلات حزب پنهان می کرد.

در این مرحله، سازمان جوانان هدف اصلی فعالیت خود را فعالیت های صنفی دانش آموزی و توده ای قرار داد و در ایجاد «تشکل های صنفی» و «توده ای» در محلات و مدارس کوشید. درباره خصوصیات شخصیتی مسئول سازمان جوانان، بنا به اعتراف سایر مسئولین این سازمان، زرشناس با استفاده از نیروی پرتحرک سازمان جوانان، رؤیاهای جاه طلبانه ای در سر می پروراند. او شدیداً نسبت به ۶ افسر توده ای عضو رهبری حزب (عمویی، حجری، شلتوکی و ...) حسادت می ورزید و علناً آنان را فاقد تجربه و آگاهی سیاسی و تئوریک می خواند. او می کوشید تا با نزدیک شدن هر چه بیشتر به کیانوری و جوانشیر، به تدریج جای پای خود را برای رسیدن به پست های اصلی قدرت (به ویژه مسئولیت کمیته ایالتی تهران حزب توده) استوار سازد.

یکی از وظایف سازمان جوانان، به عنوان نیروی ذخیره حزب، پرورش کادر برای تصدی مسئولیت در ارگانهای گوناگون حزبی بود. سازمان جوانان هر از چندی کادرهای پرورش یافته خود را به حزب منتقل می ساخت و آنان بسته به سطح رشد و توانایی و نیازهای حزب به مسئولیت های درخور گماشته می شدند.

ساختار سازمان جوانان توده

اساسنامه جدید سازمان جوانان، در فروردین ۱۳۶۰ به تصویب هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده رسید. این اساسنامه تکرار اساسنامه قدیمی سازمان جوانان بود. طبق این اساسنامه، سازمان جوانان باید دارای ساختار تشکیلاتی مشابه حزب باشد عالی ترین ارگان کنگره محسوب می شود. در فاصله بین دو کنگره، کمیته مرکزی منتخب آن باید سازمان را رهبری کند. در فواصل پلنوم های کمیته مرکزی، هیأت اجرائیه و امور روزمره و جاری توسط هیأت دبیران اداره شود. سازمان جوانان طبق اساسنامه دارای شعب و کمیسیون های مرکزی مشابه حزب است. سازمان جوانان از آنجا که دارای مشی سیاسی مستقلی نبوده و تابع و وابسته به حزب بود، هیأت سیاسی مستقلی نداشت و ارگان رهبری

آن همان «هیأت اجرائیه» خوانده می شد. ارگان پایه ای سازمان جوانان «حوزه» بود.

در عمل، این ساختار سازمانی پس از انقلاب به طور کامل پدید نیامد؛ نه کنگره ای تشکیل شد و نه کمیته مرکزی. پس از پلنوم هفدهم، زرشناس در نظر داشت که به تبعیت از آن، پلنوم کمیته مرکزی سازمان جوانان را تشکیل دهد و فهرست کسانی را که باید به عنوان اعضای کمیته مرکزی در پلنوم شرکت می نمودند تهیه کرد؛ ولی به دلایل امنیتی و تغییر شرایط در سال ۱۳۶۰ تشکیل پلنوم مورد موافقت حزب قرار نگرفت. ارگانهای رهبری نیز تابع شرایط فنی بود و در درجه اول به کیفیت کادرهای موجود بستگی داشت. در سال های ۱۳۵۹-۱۳۵۸ گروهی از کادرهای نسبتاً سابقه دار جوان در سازمان جوانان بودند که در ارگانی به نام «هیأت اجرائیه موقت» گردآمدند. در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ اکثر این کادرها به حزب منتقل شدند و یک گروه ۴ نفره به نام «هیأت دبیران»، عالی ترین ارگان سازمان جوانان از نظر حزبی در سطح شعبه مرکزی محسوب می شد.

در سال ۱۳۶۰ حزب توده جزوه درونی با نام «توضیحی درباره مسایل سازمان» (نوشته جوانشیر) منتشر ساخت که این جزوه عملاً کار پایه تشکیلاتی مسئولین حزبی قرار گرفت. طبق این جزوه عملاً ارگانهای سازمان جوانان باید زیر نظر ارگان همنام حزبی اداره می شد و ارتباط عمودی با ارگانهای بالاتر سازمان نقش کمتری می یافت، ولی زرشناس هیچگاه زیر بار این اصول نرفت و همواره بر سر اختیارات رهبری سازمان جوانان (و در واقع خودش) در حال کشمکش با تشکیلات حزبی بود.

به دلیل خصلت سازمان جوانان که همواره بخشی از کادرهای آن به حزب منتقل می شد، سازمان جوانان در طول چهار سال پس از انقلاب تا انحلال در سال ۱۳۶۲، دارای ساختار و چارت تشکیلاتی سیال و در حال تغییری بود. در آغاز فعالیت سازمان جوانان پس از انقلاب، این سازمان توسط کادرهای از اروپا آمده به شرح زیر، اداره می شد:

زرشناس (دبیر اول)، فرهاد فرجاد آزاد، مهرداد فرجاد آزاد، عسکر دانش شریعت پناهی، مجید فیروزیان، اصغر محبوب، سیامک دشتی (تورج) و ...

در اواسط سال ۱۳۵۸ کادرهای رهبری سازمان جوانان که عمدتاً از توده ای های مقیم اروپای غربی بودند به حزب منتقل شده و به جای آنان از عناصر جوان توده ای داخل کشور، تعدادی وارد ترکیب رهبری جدید که «هیأت اجرائیه موقت» خوانده می شد، شدند. در عین حال برخی از کادرهای سابق مانند فرهاد فرجاد، مهرداد فرجاد و دکتر سیامک دشتی نیز تا مدتی با حفظ سمت خود در حزب، در سازمان جوانان نیز مسئولیت داشتند. تشکیلات سازمان جوانان عمدتاً دانشجویی بود و بر اساس دانشگاه های اصلی تهران

(تهران، صنعتی شریف، شهید بهشتی، علم و صنعت، امیرکبیر) سازماندهی شده بود. اعضای «هیأت اجرائیه موقت» به این شرح بودند: زرشناس، مسئول سازمان جوانان، مسئول کل دانشجویی و تشکیلات؛ فرهاد فرجاد آزاد: دبیر، مسئول تعلیمات؛ مهرداد فرجاد آزاد: مسئول تبلیغات؛ مجید فیروزیان: مسئول دانش آموزی؛ مهرداد بخشی زاده: مسئول دانشگاه ها (پس از چندی عباس عامری به عنوان مسئول دانشگاهها وارد ترکیب هیأت اجرائیه شد)، اردشیر، مسئول شهرستانها؛ سیامک دشتی (تورج)، سردبیر مجله جوانان، شهبازی، مسئول انتشارات؛ زهره قائینی، مسئول تحریریه دانش آموزی، مسئول بین المللی؛ نصرت الله درویش، مسئول کارگری. در اواخر سال ۱۳۵۹، پس از انتقال اکثر کادرهای فوق به حزب، عملاً رهبری سازمان جوانان از وجود کادرهای مجرب خالی ماند و تنها ۴ نفر از جوانان عضو هیأت اجرائیه موقت باقی ماندند. در اواخر ۱۳۵۹، این عده تحت عنوان هیأت دبیران، جلسات خود را به صورت هفتگی تشکیل می دادند. مسئولین هیأت مرکزی که از میان کادرهای متوسط انتخاب شده بودند، عضو این ارگان و هیچ ارگان دیگری محسوب نمی شدند و هر از چندی در جلسات هیأت دبیران حضور به هم رسانیده و گزارش کار می دادند و رهنمودهای لازم را دریافت می داشتند و بحث سیاسی که توسط زرشناس مطرح می شد می شنیدند. در این دوران، سازمان جوانان رسماً به نام «سازمان جوانان توده ایران» فعالیت می کرد و عنوان پوششی «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» را کنار گذاشت.

در سازمان جوانان، دبیر اول دارای اختیارات مطلق بود و کلیه اقدامات اصلی دبیران دیگر باید به تصویب وی می رسید. وی بر کار کلیه بخش ها نظارت مستمر داشت. در واقع می توان گفت «هیأت اجرائیه موقت» و «هیأت دبیران» بیشتر ارگان های تشریفاتی بودند و رهبری سازمان جوانان حالت فردی داشت. مسایل تشکیلاتی در جلسات هیأت دبیران مطرح نمی شد و توسط کمیته ایالتی تهران سازمان جوانان و توسط زرشناس حل و فصل می گردید. زرشناس به عنوان مسئول سازمان ایالتی تهران جوانان، عضو کمیته ایالتی تهران حزب بود.

وظایف ارگانهای مرکزی سازمان جوانان

۱_ هیأت دبیران: (۱۳۶۱-۱۳۵۹)

بررسی عملکردهای سازمان در طول هفته، جمع بندی فعالیتهای سازمان در طول هفته، تصویب رهنمودهای کلی، نظارت بر کار شعب و ارگانهای مرکزی.

۲_ هیأت اجرائیه: (از اواسط ۱۳۵۸ تا اواخر ۱۳۵۹)

بررسی عملکردهای سازمان در طول هفته، جمع بندی فعالیتهای سازمان، تصویب رهنمودهای کلی، نظارت بر کار شعب و ارگان ها.

۳_ کمیته ایالتی تهران

بررسی عملکردهای تشکیلات تهران در طول هفته، تصویب و حل و فصل مسایل تشکیلاتی، مسایل اعضا و کادرها (ارتقا، جابجایی و...) اجرای رهنمودهای شعب مرکزی و ...

۴_ شعبه شهرستانها

نظارت بر سازماندهی سازمان های شهرستان ها، ایجاد ارتباط میان مرکز با سازمان های شهرستانها و ابلاغ مصوبات مرکز به آنان، ایجاد هماهنگی با شعبه شهرستانهای حزب، ارسال مطبوعات، نشریات و جزوات درونی سازمان به شهرستانها.

۵_ تحریریه جوانان

تهیه مقاله و نشر مجله جوانان توده (آرمان، امیدفردا، جوانان توده).

۶_ تحریریه دانش آموزان

تهیه مطلب، مقاله و نشر مجله و هفته نامه دانش آموزی (آذرخش، آذرخش نو، پیام مردم).

۷_ کمیسیون دانش آموزی (کانون دانش آموزان ایران)

دریافت، بررسی و جمع بندی اخبار مدارس، بررسی سیاست های دولت در زمینه آموزش و پرورش، تدوین سیاست حزب توده در مدارس، نشر اعلامیه به مناسبت های آموزشی، ارائه طرح و رهنمود به تشکیلات برای کار در مدارس و ...

۸_ کمیسیون دانشجویی

دریافت، بررسی و جمع بندی اخبار دانشگاه ها و آموزش عالی، بررسی سیاست های دولت در زمینه آموزش عالی، تدوین سیاست حزب توده در زمینه آموزش عالی، نشر اعلامیه به مناسبت های دانشگاهی، ارائه رهنمودهای ضروری به تشکیلات حزب و سازمان جوانان و ...

۹_ کمیسیون تبلیغات

ارزیابی مسایل جاری جوانان از نظر تبلیغاتی و تدوین سیاست تبلیغاتی سازمان جوانان، ارائه رهنمودهای تبلیغاتی به تشکیلات سازمان جوانان، تهیه پوستر، کارت پستال، تراکت، موضوعات تبلیغاتی و ...

۱۰_ کمیسیون تعلیمات

تدوین برنامه آموزشی برای اعضای سازمان جوانان از قبیل حوزه های جنبی کلاس و

نظارت بر اجرای آنها، تهیه مقالات و درسنامه های تئوریک برای جوانان.

۱۱_ کمیسیون بین المللی

ایجاد ارتباطات بین المللی سازمان جوانان با اتحادیه بین المللی دانشجویان و فدراسیون جهانی جوانان دمکرات و سازمان های کشورهای مختلف و نشر بولتن انگلیسی جوانان توده (TUDEH YOUTH)، موضع گیری در زمینه مسایل گوناگون کشورهای مختلف و ارسال پیام های همبستگی و ...؛ مسئول شعبه بین المللی از آغاز (سال ۵۸) زهره قائینی بود. کار اصلی مسئول بین المللی، مطالعه نامه هایی بود که از خارج می رسید. بخشی از این نامه ها که با مهر و امضای مسئولین IUS و WFDY می رسید، دعوت نامه ها، بورسیه های تحصیلی و ... بود که مفاد آن فقط به اطلاع می رسید و وی در رابطه با حزب تصمیمات لازم را اتخاذ می کرد.

بخش عمده نامه ها، بولتنها، نشریات و پیامهای همبستگی در جلسه بین المللی مطرح می شد و افراد کمیسیون به ترجمه آن می پرداختند. در واقع جلسات بین المللی، جلسات ترجمه مطالب بین المللی بود و کار اصلی ارتباطات بین المللی توسط زرشناس و زهره قائینی انجام می شد.

۱۲_ کمیسیون کارگری

دریافت، بررسی و جمع بندی اخبار کارگری، تدوین سیاست سازمان جوانان در مسایل کارگری و نظارت بر اجرای آنها و ارائه رهنمودهای لازم به تشکیلات، تهیه مطالب و مقالات کارگری و ...

۱۳_ کمیسیون دهقانی

بررسی مسایل روستائیان جوان و نوجوان و تنظیم سیاست سازمان جوانان برای کار در روستاها

۱۴_ کمیسیون توده ای

بررسی مسایل جوانان و نوجوانان در محلات و تنظیم سیاست سازمان جوانان در این زمینه و ارائه رهنمودهای لازم به تشکیلات.

۱۵_ کمیسیون دختران

بررسی مسایل دختران و تنظیم سیاست سازمان جوانان برای کار در میان دختران و ارائه رهنمودهای لازم به تشکیلات.

۱۶_ شعبه انتشارات

۱۷- آرشیو و پیک سازمان جوانان

سازمان جوانان دارای آرشیو تشکیلاتی بود که به طور مخفی نگهداری می شد. گزارش هایی که از شبکه حزبی می رسید، توسط مسئول تشکیلات (زرشناس) بررسی می شد و به مسئول آرشیو و پیک داده می شد. بخشی از آن در آرشیو حفظ می شد (آنکت و زندگی نامه افراد و ...) و بخشی توسط پیک به «سات» ارسال می شد.

وظایف کمیته های تشکیلاتی

الف: ارگان رهبری سازمان مربوطه

کمیته های سازمان جوانان مانند کمیته های حزبی ارگانها، رهبری کننده و تصمیم گیرنده سازمان مربوطه (ایالت، ولایت، ناحیه، بخش) در محدوده جغرافیایی معین بودند که کمیته های بالاتر، آن محدوده را برای آنها مشخص می کردند. کمیته در محدوده جغرافیایی معین خود کنترل، نظارت، بررسی و پیگیری سازمان مربوطه را به عهده داشت و نتیجه را به کمیته بالاتر گزارش می داد. اگر رهنمود از کمیته های بالاتر مطرح می شد کمیته زیردست وظیفه داشت آن را بررسی و نتیجه گیری کند و جهت اجرا به رده های پایین ابلاغ نماید.

ب: گزارش گیری

کمیته های بخش سازمان جوانان که نزدیکترین کمیته به اعضای ساده بودند، به طور عمده متشکل از دانش آموزان بود. این کمیته ها عملکرد هفتگی حوزه های خود را جمع بندی کرده و به مسئول خود در حوزه بالا-تر می دادند و در صورت نبود اشکال به سرشاخه و سپس به کمیته بخش ارسال می شد.

گزارش دهی از کمیته بخش به کمیته ناحیه و کمیته ناحیه جوانان به کمیته ایالتی و از آنجا به کمیته مرکزی سازمان جوانان (که عملاً هیأت دبیران جایگزین آن بود) صورت می گرفت. گزارش ها به شکل زیر تقسیم بندی می شد:

— گزارش های جاری: گزارش هایی بود که باید مستمراً و بدون فوت وقت به بالا فرستاده می شد و محتوای آن عموماً اخبار و مشکلات سیاسی و تشکیلاتی بود.

— گزارش های جامع نوبتی: که باید هر ماه به کمیته های فوق سازمان جوانان و به کمیته حزبی مربوطه داده می شد.

— گزارش های سالانه: این گزارش ها بعد از پایان سال تحصیلی تهیه و به کمیته مافوق ارسال می شد.

ج: سرکشی

مسئول هر کمیته موظف بود علاوه بر اداره جلسات کمیته خود و شرکت در جلسه کمیته بالاتر، در طول هفته با اعضای کمیته پائین تر ارتباط داشته باشد. اینگونه ارتباط را «ارتباط دبیرخانه ای» می نامیدند. غیر از این موارد، مسئول کمیته جوانان در جلسات شعب جنبی خود نیز شرکت می کرد. بازرسی از حوزه های پائین، اعم از درجه ۱ و درجه ۲ و عادی، که از وظایف کمیته بود، توسط مسئول بخش صورت می گرفت.

د: تأمین کادرهای لازم

از دیگر وظایف کمیته ها تأمین کادرهای لازم برای تکمیل خود کمیته، شعب جنب خود و اداره حوزه ها بود. کمیته ها نیازهای خود را در رابطه با نیرو با کمیته های حزبی مربوطه مطرح می کردند و در صورت توافق، فردی از طرف سازمان جهت عضویت در کمیته به کمیته بالا-تر معرفی می شد و در صورت پذیرفته شدن وارد سازمان شده و در صورت پذیرفته نشدن به عضویت این ارگان، به طور انفرادی (تماس فردی) با او رابطه برقرار می شد.

ه : معرفی اعضا به حزب

یکی از وظایف کمیته های بخش و ناحیه، معرفی اعضای سازمان جوانان بالای هجده سال و واجد شرایط برای عضویت به حزب بود. این افراد توسط مسئولین بخش پیشنهاد می شدند؛ زندگی نامه آنها در کمیته بخش مورد بررسی قرار می گرفت و اگر مورد تصویب و موافقت بود به کمیته ناحیه اعلام می شد و در صورت تأیید ناحیه، به فرد مورد نظر فرم درخواست عضویت حزب داده می شد تا پر کند و همراه با زندگی نامه و نظر یک معرف به شعبه تشکیلات حزب فرستاده می شد (معرف دوم او خود سازمان جوانان بود). فرد مورد نظر بعد از پذیرش به حزب، در حوزه های حزبی شرکت می کرد و در صورت نیاز سازمان به او، به صورت «مأمور» به کار در سازمان جوانان می پرداخت.

کارکردهای سازمان جوانان

۱_ کارکرد تشکیلاتی

تقسیمات سازمانی سازمان جوانان توده مانند حزب توده بود و طی فعالیت چهارساله خود پس از انقلاب در بسیاری از نقاط کشور تشکیلات خود را به وجود آورد. سازمان

جوانان در مدت فعالیت خود به تدریج کمیته های ایالتی، شهرستان، شهر و بخش ایجاد کرد.

گفتیم که فعالیت سازمان در سال ۱۳۵۸ با نام «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» بود که بعد از تحویل تشکیلات دانشجویی به حزب، سازمان به طور عمده روی دانش آموزان کار می کرد. در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب (فروردین ۱۳۶۰) تصویب شد که افراد عضو سازمان جوانان که مشی حزب را قبول دارند و شرایط عضویت در حزب را دارند، باید از سازمان خارج و به عضویت حزب درآیند. علت این تصمیم حزب، جبران کمبود جدی نیروهای فعال و جوان در سازمانهای آن بود. پس از اجرای این طرح در سال های ۱۳۶۱-۱۳۶۰، سازمان جوانان به یک سازمان دانش آموزی صرف تبدیل شد؛ هر چند مسئولین آن کادرهای حزبی مأمور در سازمان جوانان بودند. در این مرحله عمده نیروهای سازمان جوانان به ترتیب در دبیرستانها، هنرستانها و مدارس چه دخترانه و چه پسرانه، بود و اگر فعالیتهایی در روستاها، کارگاههای کارگری، پاساژها و کارگران جوان صورت می گرفت، توسط همین افراد بود.

اعضای سازمان جوانان به طور عمده از خانواده های متوسط، مرفه و کارمند بودند و تعداد دختران عضو، کمتر از پسران بود.

۲- کارکرد تبلیغی _ سیاسی

از شروع فعالیت سازمان تا خرداد ۱۳۶۰، سازمان جوانان بازوی فعال تبلیغات علنی حزب بود. عمده بار تبلیغاتی حزب را جوانان برعهده داشتند. فعالیتهای تبلیغاتی حزب را فروش نشریات مردم، اتحاد، جهان زنان، جوانان توده، کتابهای حزب و سازمان و ... در بساط کنار خیابان، پخش و نصب تراکتها و پوستره های حزبی و شعارنویسی و ... تشکیل می داد.

پیدایش جو ضد گروهکها در بین مردم پس از حوادث خرداد ۱۳۶۰، تأثیر خود را بر فعالیتهای تبلیغی حزب و سازمان جوانان نیز گذاشت و دامنه تبلیغات آنها را سخت محدود کرد. در نتیجه، در سازمان جوانان ارگانهای ویژه ای به نام حوزه های «پخش سریع»، متشکل از جوانان دیپلمه و بیکار تشکیل شد. تشکیل این حوزه ها از این جهت بود که اگر فردی در حین پخش دستگیر می شد فرد دیگری لو نرود. در سال ۶۱ این حوزه ها ملغی گردید. تکثیر و توزیع بولتنها، اعلامیه ها و ... را خود سازمانهای نواحی حزبی در اختیار گرفتند. در این زمان تنها نشریه ای که توسط سازمان جوانان پخش می شد بولتن داخلی سازمان جوانان

بود که از افراد مسن حزبی برای توزیع آن استفاده می کردند تا کسی به آنها مشکوک نشود.

از دیگر ترفندهای تبلیغی حزب و سازمان جوانان، تبلیغات موسوم به «کم دود» بود. بدین معنا که توده ایها تبلیغات خود را بدون نام حزب در قالب موافقین انقلاب اسلامی و خط امام از کانال تیمهای ورزشی، کلاسهای درسی، نمایش تئاتر، مقالات و الصاق این مقالات و روزنامه های دیواری با اجازه امور تربیتی به دیوار مدرسه انجام می دادند.

۳_ کارکرد آموزشی

تا قبل از پلنوم هفدهم که دانشجویان تحت پوشش تشکیلاتی سازمان جوانان توده بودند، سازمان جوانان دارای کلاسهای درس و بحث آموزشی (تئوریک) بود که گاه نوار این دروس توزیع نیز می شد. این کلاسها، محورهای تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی، فلسفه مارکسیستی، تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، اقتصاد سیاسی مارکسیستی را دربر می گرفت. معلمین این کلاسها در تهران از افراد سابقه دار حزبی مانند دکتر عبدالحسین آگاهی و تعدادی از کادرهای رده بالای سازمان جوانان بودند.

۴_ کارکرد توده ای

حزب توده بعد از پلنوم هفدهم اصرار زیاد داشت سازمان جوانان پیش از هر چیز یک سازمان توده ای شود، یعنی در میان توده نوجوان بتواند فعالیت گسترده کند. بر این اساس، سازمان جوانان می کوشید تا با تشکیل تشکلهای کوچک و بزرگ، پایدار و ناپایدار از جوانان و نوجوانان، مشی حزب توده را به میان آنها برده و بدون نام حزب برای جذب آنان بکوشد. از همین رو، سازمان جوانان در میان دانش آموزان و نوجوانان تحت پوشش سازمان توده ای (Mass) به نام «کانون دانش آموزان ایران» فعالیت می کرد.

۵_ کارکرد اطلاعاتی

از آنجا که نیروهای سازمان جوانان عمدتاً جوانان و نوجوانان دانش آموز و دانشجویی بودند که بعضاً به خانواده های غیرتوده ای (غیر کمونیست) تعلق داشتند، دارای نقش اطلاعاتی مهمی در مجموعه حزب بود. چه بسا، در یک خانواده عضوی در مدرسه یا دانشگاه به حزب توده گرایش یافته بود و سایر اعضای آن خانواده (پدر، مادر، خواهر، برادر و ...) دارای تعلقات سیاسی دیگر (مذهبی، منافق، انواع چپ، ملی گرا و ...) بودند. به علاوه، حضور اعضای سازمان جوانان در مدارس و دانشگاهها نیز از نظر کسب اطلاعات

درباره فعالیتهای سیاسی بسیار مؤثر بود. به همین دلیل، طبق رهنمود حزب، اعضای سازمان جوانان موظف به خبرگیری دقیق از محیط خانوادگی و تحصیل و احیاناً محیط کار خود بودند و بدین ترتیب، حزب توده شبکه خبرگیری گسترده ای را حتی بعضاً به میان خانواده های غیر کمونیست رسوخ داده بود. صرف نظر از عواقب سوء این ترفند ضدانسانی در نابودی محیط های خانوادگی، برخی از اعضای سازمان جوانان به دلیل موقعیت خانوادگی خود به منابع مهم خبری و اطلاعاتی حزب تبدیل شدند.

در راستای این وظیفه بود که در جنب هیأت دبیران سازمان جوانان، شعبه اطلاعات به طور کاملاً مخفی فعالیت داشت و مسئولیت آن رأساً به دست کیومرث زرشناس بود که در هماهنگی با کیانوری، جوانشیر، شلتوکی و حجری فعالیت می کرد.

۶_ نیروی ذخیره جذب

گفتیم که از نظر اصول اساسنامه ای احزاب کمونیست، سازمانهای جوانان کمونیست مهمتر از هر چیز نیروی ذخیره حزب محسوب می شوند. این مهمترین وظیفه ای است که به عهده سازمان جوانان گذارده شده و سازمان موظف است همواره به مثابه یک کارخانه به تربیت کادر در عرصه های مختلف بپردازد. سازمان جوانان توده به این وظیفه خود عمل کرد و عملاً بخش مهمی از کادرها و مسئولین حزبی را پرورش داده و به حزب تحویل داد. علاوه بر تربیت کادر، جلب نوجوانان و تبدیل آنان به اعضای حزب، پس از سن ۱۸ سالگی، نیز در چارچوب این وظیفه بنیادی جای می گرفت.

فعالیت های مشترک با «سازمان جوانان فدایی خلق (اکثریت)»

سازمان فدائیان خلق (اکثریت) طی سالهای گرایش به حزب توده، به تدریج در جهت ایجاد ساختار سازمانی کمونیستی، طبق الگوی احزاب کمونیست، گام بر می داشت و از این رو در جنب خود به تأسیس «سازمان جوانان فدایی خلق (اکثریت)» دست زد. سازمان جوانان فدایی با گرده برداری از الگوی سازمان جوانان توده می کوشید تا از آن نوآموزی کند و سازمان مشابهی را با کارکردهای مشابه پدید سازد. در این راستا، توسط رهبری حزب توده و رهبری «اکثریت» در تمام سطوح، ارتباطات افقی میان سازمان جوانان توده و سازمان جوانان «اکثریت» ایجاد شد و نمایندگان جوانان توده (که کادرهای ورزیده حزبی بودند) در شعب مرکزی و کمیته های جوانان «اکثریت» شرکت کردند.

علاوه بر این هماهنگی تشکیلاتی، دو سازمان جوانان مذکور به نشر اعلامیه های

مشترک دانشگاهی و دانش آموزی اقدام می کردند و بولتن مشترک درونی به نام «با جوانان و نوجوانان» منتشر می کردند که مدیریت آن با زهره قائینی، دبیر سازمان جوانان توده و مسئول «کانون دانش آموزان ایران» بود.

ارتباطات بین المللی

عمده ترین ارتباطات بین المللی سازمان جوانان توده با «فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» و «اتحادیه بین المللی دانشجویان» بود. یکی از اعضای رهبری سازمان جوانان توده درباره وضع و ترکیب این دو سازمان و روابط سازمان جوانان توده با آنها چنین می نویسد:

ترکیب و فعالیت های IUS و WFDY

هر یک از این ۲ سازمان، قریب به ۸۰ سازمان جوانان و دانشجویان کشورهای مختلف را در خود متشکل ساخته است و دارای دبیرخانه دائمی (بورو) می باشند. نمایندگان سازمان های جوانانی که در اجلاس های آن (معمولاً ۲ یا ۳ سال یکبار برگزار می شود) به عضویت بورو انتخاب می شوند، نمایندگان دائمی خود را برای اداره سازمان به محل دبیرخانه مرکزی آن ارسال می دارند. دبیرخانه مرکزی اتحادیه بین المللی دانشجویان در پراگ (چکسلواکی) و دبیرخانه مرکزی فدراسیون جهانی جوانان دمکرات در بوداپست (مجارستان) است.

اتحادیه بین المللی دانشجویان نسبتاً دارای سیاست بهتری است و کمی نسبت به سیاست شوروی استقلال دارد. نمونه آن مواضع تأیید آمیز آن از انقلاب ایران در مقاطع مختلف می باشد که در اعلامیه هایی که صادر کرد و از رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد، منعکس گردیده است. علت این امر را باید در ترکیب آن جستجو کرد که کمی بیشتر در دست نمایندگان سازمان های دانشجویی کشورهای «جهان سوم» است. دبیرکل اتحادیه بین المللی دانشجویان اکنون «فدراسیون دانشجویان هند» است که از طرف سازمان فوق فردی به نام کونالان در رأس اتحادیه است.

صدر فدراسیون جهانی جوانان دمکرات هم اکنون سازمان جوانان حزب سوسیالیست شیلی (حزب آینده) است. این رهبری صوری است و اداره واقعی فدراسیون با دبیرکل آن (سازمان جوانان حزب کمونیست حاکم مجارستان) می باشد. از این رو فدراسیون در عملکردها و سیاست های خود بسیار دیپلماتیک و

در انطباق با خط شوروی عمل می کند و پس از انقلاب اسلامی ایران یکی دو بار و آن هم بسیار دیپلماتیک و محتاطانه به طور مثبت از انقلاب ایران یاد کرده و در مجامع بین المللی پس از انقلاب علیرغم اصرار نمایندگان جوانان توده، حاضر نمی شد حتی در اسناد خود از انقلاب ایران به عنوان یک انقلاب ضدامپریالیستی و مردمی نام برد. از جمله در سمینار جهانی جوانان و دانشجویان در عدن (یمن جنوبی) - اردیبهشت ۵۹ - که مشترکاً توسط اتحادیه، فدراسیون و آشید (سازمان جوانان حزب حاکم یمن جنوبی) و پس از تجاوز نظامی امریکا به ایران (طبس) و زیر شعار «محکوم ساختن سیاست های تجاوزکارانه امپریالیسم در منطقه» برگزار شد، سمینار می خواست مسئله ایران را مسکوت بگذارد، ولی به علت اعتراض نمایندگان جوانان توده و حمایت جدی نمایندگان یمن جنوبی (میهماندار سمینار) رهبری اتحادیه بین المللی دانشجویان متن قطعنامه ای را که توسط نماینده جوانان توده نوشته شده بود با اصلاحات اندکی پذیرفت، ولی مسئولین فدراسیون به متن آن ایرادات جدی گرفتند و زیر فشار آن و به این بهانه که «ما در قطعنامه های خود هیچگاه از شخصیت ها هر قدر هم انقلابی باشند نام نمی بریم» نام امام خمینی را از متن قطعنامه حذف کردند. به هر حال علیرغم اکراه رهبری فدراسیون و تحت تأثیر حمایت اکثریت شرکت کنندگان قطعنامه فوق به تصویب و امضای قریب به ۷۰ سازمان شرکت کننده رسید. در این قطعنامه از انقلاب ایران حمایت جدی شد و تجاوزات عراق به ایران به طور تلویحی با عبارت «ما هر گونه توطئه و تجاوز نیروهای ارتجاعی منطقه علیه جمهوری نوپای اسلامی ایران را محکوم می کنیم» محکوم شده بود.

نمونه دیگر سیاست این دو سازمان در داخل حزب بعث صدامی است. پس از برملا شدن وابستگی عراق به امریکا و نزدیکی آن به سعودی، اردن، شیخ نشین های وابسته به خلیج فارس و فرانسه، اتحادیه بین المللی دانشجویان زیر فشار سازمانهای دانشجویی لیبی، سوریه، یمن جنوبی و حزب کمونیست عراق، به اخراج «اتحادیه ملی دانشجویان عراق» (NUIS) وابسته به حزب بعث صدامی از اتحادیه دست زد؛ ولی فدراسیون از این عمل استنکاف ورزید و هم اکنون (۱) سازمان جوانان حزب عراق عضو کمیته اجرایی آن می باشد. (البته اجلاسهای فدراسیون همیشه صحنه

درگیری سازمان های جوانان سوریه که مورد حمایت اکثریت است و سازمان جوانان حزب بعث عراق می باشد و معمولاً نمایندگان بعث صدامی جلسات را به عنوان اعتراض ترک می کنند؛ از جمله در اجلاس کمیته اجراییه که در اواخر [سال] ۵۹ در بیروت در همبستگی با مردم جنوب لبنان برگزار شد.

سازمان های شرکت کننده در این دو سازمان بین المللی را به ۴ دسته اصلی می توان تقسیم کرد، که هر یک البته دارای تفاوت هایی هستند

۱_ سازمان های وابسته به شوروی که می کوشند به طور کامل سیاست های شوروی را اعمال کنند. مانند سازمانهای جوانان و دانشجویان کشورهای بلوک شرق و احزاب کمونیست وابسته به روسیه (مانند حزب کمونیست پرتغال). این سازمانها رهبری را در دست دارند.

۲_ سازمانهای چپ که کم و بیش دارای سیاست مستقل از مسکو می باشند، مانند سازمانهای جوانان و دانشجویان موزامبیک، آنگولا، یوگسلاوی، رومانی، حزب کمونیست ایتالیا، اسپانیا، کره شمالی، یمن جنوبی، ویتنام و ...

۳_ سازمانهای جوانان و دانشجویان مستقل کشورهای جهان سوم که رقم قابل توجهی را تشکیل می دهند و کم و بیش تحت تأثیر و فشار آنان سیاست های انقلابی و مثبت اتخاذ می شود. هدف کمونیست ها و شوروی ها تأثیرگذاری بر این نیروهاست و از این رو مجبورند گاه تسلیم نظرات آنها شوند. مانند سازمان های لیبی، سوریه، الجزایر، فدراسیون دانشجویان پاناما، اتحادیه دانشجویان دانشگاههای السالوادور، اتحادیه دانشجویان دانشگاههای نیکاراگوئه، ئوگیساریو (سازمان جوانان پولیساریو صحرای غربی)، اتحادیه عمومی دانشجویان فلسطین (گوپس GUPS) و ... اینها عمدتاً سازمان های توده ای هستند که بیشتر جوانان و دانشجویان کشور خود را زیر پوشش دارند.

۴_ سازمان های کوچکی که موجودیت آنها بیشتر صوری و در روی کاغذ است و به هیچ وجه نفوذی در درون کشور خود ندارند و وابسته و اقمار مسکو می باشند و از آنان به عنوان سیاهی لشکر و تحمیل جو شوروی پرستی بر سازمانهای گروه ۲ و ۳ استفاده می شود؛ مانند سازمان جوانان توده ایران، سازمان های جوانان و دانشجویان حزب کمونیست عراق (گوسیر GUSIR = اتحادیه عمومی دانشجویان جمهوری عراق) برخی سازمانهای جوانان و دانشجویان امریکای لاتین (اروگوئه و ...) مغولستان، حزب کمونیست عربستان سعودی، مصر،

سودان، اتیوپی، افغانستان و ...

WFDY دارای سازمانهای جنبی مانند کمیته ورزشی، کمیته جنبش های نوجوانان و کودکان «سی مه آ» (CIMEA) (کانون دانش آموزان، وابسته به حزب توده در سال ۵۹، عضو سی مه آ شد) و ... می باشد.

IUS و WFDY دارای ۲ سازمان بین المللی رقیب می باشند که توسط امریکا و «سیا» رهبری می شود. این دو سازمان که چین اخیراً به آنها پیوسته، نفوذ زیادی ندارند و سازمانهای عضو آن عمدتاً سازمانهایی مانند سازمانهای جوانان رژیم شاه معدوم می باشند. اخیراً اتحادیه دانشجویان فوق با دلالتی چین کمونیست کنگره ای در بغداد تشکیل داد که مورد اعتراض IUS قرار گرفت (گویا سازمان دانشجویی حزب بعث NUIS پس از اخراج از IUS به اتحادیه فوق پیوسته است).

اتحادیه IUS و WFDY (ووف دی) دارای مراسم و اجلاس های ادواری هستند که اعضا خود را دعوت می کنند و پس از بررسی مسائلی که در دستور کار قرار دارد، قطعنامه هایی در رابطه با مسایل جاری بین المللی و مسایل جوانان و دانشجویان جهان صادر می شود. معمولاً در اجلاس های اصلی کمیته اجرائیه و دبیران، مسایل و مشکلات و روابط خصوصی تر میان IUS و WFDY با اعضا حل و فصل می شود (مانند کمک مالی، بورسیه و ...).

مراکز IUS و WFDY کار ارتباط میان سازمانهای عضو را انجام می دهند. مثلاً اگر سازمان عضوی در فلان کشور دوردست بخواهد مراسم یا کنگره ای برگزار کند تلفنی یا تلگرافی، یا با نامه و یا نماینده مستقیم خود با بوروی دو سازمان فوق تماس می گیرد و آنها بقیه سازمانها را در جریان قرار می دهند و بسته به اهمیت مراسم هیأت های نمایندگی یا پیام های همبستگی ارسال می شود. بولتن ها، اعلامیه ها و پیام های همبستگی به آدرس این مراکز ارسال و آنها برای سازمانهای مختلف ارسال و در نشریه خود به چاپ می رسانند. اتحادیه IUS و WFDY دارای بولتن ها و نشریه ها و کتب فراوانی هستند که برای سازمانهای عضو ارسال می شود.

در اختیار قراردادن بورسیه های تحصیلی و کمک های دیگر به سازمانهای عضو (هر سازمان عضو دارای سهمیه معینی از بورسیه تحصیلی است) [از دیگر اقدامات اتحادیه است]. هر از چندی سمینارهایی (توسط سازمانهای کشورهای مختلف) در زمینه های گوناگون علمی، ورزشی، فرهنگی، سیاسی و ... تشکیل می شود که بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد. شرکت کنندگان بر اساس تیم هایی که از پیش برای آنان ارسال

می شود متنی تهیه کرده و در سمینار می خوانند و در پایان جمع بندی منتشر می شود. مانند سمینار تغییر بنیادی نظام آموزشی در مانیل - (فیلیپین)، سمینار خلع سلاح در اروپا، محکوم کردن سیاستهای نظامی گرانه امریکا در اقیانوس هند (دهلی نو) و ... هرچند سال یک بار توسط ۲ سازمان بین المللی فوق جشنی به نام «فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان» به صورت وسیع برگزار می شود که در آن صدها سازمان شرکت داده می شوند (حتی سازمانهای غیرعضو تأثیرگذار).

روابط سازمان جوانان توده با IUS و WFDY

الف) از تأسیس تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲: سازمان جوانان توده از پایه گذاران IUS و WFDY بوده و در این دوران عضو رهبری آنها بود. سازمان جوانان توده در این دو سازمان بین المللی شرکت فعال داشت و در مراسم و مجامع آن هیأت های نمایندگی ارسال می داشت.

ب) از ۲۵ مرداد ۳۲ تا انقلاب اسلامی ایران: در این دوران تشکیلات حزب توده عملاً از هم پاشیده بود و به تبع آن سازمانهای دانشجویی و جوانان آن هم موجودیتی نداشت. ولی به طور رسمی و صوری جایگاه سازمان جوانان توده و توسو (سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، وابسته به حزب توده) در ۲ سازمان فوق حفظ شده بود و از طرف حزب توده نمایندگانی در مقر سازمانهای فوق مستقر بودند و از این طریق در جهت تأمین مطامع حزب توده می کوشیدند. در این سالها خسرو (بابک) امیر خسروی مدتها دبیر WFDY بود، سپس ژیلای سیاسی نماینده حزب توده بود. در سالهای ۱۳۴۰ که کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور اعتباری پیدا کرده و اکثر دانشجویان مخالف رژیم را در خارج کشور در صفوف خود متشکل کرده بود، زیر فشار کنفدراسیون، حزب توده مجبور شد پست خود را در اتحادیه بین المللی دانشجویان به کنفدراسیون واگذار کند. کنفدراسیون مدتی عضو IUS بود ولی پس از چندی از آن استعفا داده و عضو «کوسک» [سازمان بین المللی دانشجویان وابسته به سیا] شد و پس از چندی به علت اختلافات درونی کنفدراسیون و آشکار شدن نقش سیا در کوسک از آن نیز بیرون آمد.

پس از خروج کنفدراسیون از IUS، حزب توده مجدداً موقعیت خود را به دست

آورد و با تشکیل سازمان جوانان دانشجویان دمکرات ایران (ODYSI) این سازمان عضو IUS شد. در این سالها رهبران «آدیسی» (زرشناس، فرهاد فرجاد، ژیلای سیاسی و ...) در مجامع بین المللی شرکت می کردند، مانند فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان (هاوانا)، کنگره اتحادیه عمومی دانشجویان فلسطین (GUPS) و ... و یا از طریق سازمانهای فوق در مراسم سازمانهای کشورهای مختلف چون کامسامول و ... شرکت می جستند...

خ) پس از انقلاب اسلامی ایران: پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران سازمان جوانان توده ارتباطات خود را از طریق IUS و WFDY با سازمانهای جوانان و دانشجویان گسترش داد. در این ارتباطات سازمان جوانان توده، به تبع حزب توده با تبلیغ دستاوردها و عظمت انقلاب اسلامی ایران می کوشید تا خود را به عنوان نماینده جوانان ایرانی بشناساند و به عنوان یک سازمان مدافع انقلاب ایران در مجامع بین المللی حضور به هم می رسانید. محورهای اصلی این ارتباطات و موارد مشخص آن چنین بود:

۱_ در اوایل ۱۳۵۸، در مسکو (شوروی) سمیناری از سازمان های جوانان کمونیست آسیا با عنوان «نقش مائوئیسم در کشورهای آسیایی» برگزار شد. در این سمینار از جوانان توده، شهبازی شرکت کرد.

۲_ کنگره اتحادیه بین المللی دانشجویان در پراگ (چکسلواکی): این کنگره در سال ۱۳۵۹، برگزار شد. از ایران زهره قائینی (مسئول بین المللی سازمان جوانان) و سیما بهمنش در آن شرکت کردند. در این کنگره در زمینه مسایل گوناگون مذاکراتی میان نماینده جوانان توده و مسئولین اتحادیه انجام شد.

۳_ اجلاس کمیته اجرائیه WFDY: (کپنهاک - دانمارک): این اجلاس در اوایل سال ۱۳۶۰ برگزار شد. از ایران زهره قائینی (مسئول بین المللی جوانان توده) و منوچهر در آن شرکت کردند.

۴_ کنگره اتحادیه ملی دانشجویان سوریه (وابسته به حزب حاکم بعث سوریه): این کنگره در اردیبهشت ۵۹ در دمشق برگزار شد و از سازمان جوانان توده، بشر شناسایی در آن شرکت کرد.

۵_ سمینار جهانی دانشجویان درباره خطرات امپریالیسم در منطقه (اردیبهشت ۵۹ - عدن، یمن جنوبی) در این سمینار که به شکل وسیع و با شرکت قریب به ۷۰ سازمان از کشورهای آسیا- آفریقا- امریکا- اروپا و امریکای لاتین برگزار شد، از

سازمان جوانان توده، شهبازی و بشر شناسایی شرکت کردند. در این سمینار قطعنامه های مختلفی به تصویب رسید و قطعنامه ای نیز در دفاع از انقلاب ایران و محکوم کردن توطئه های امپریالیسم و ارتجاع منطقه علیه انقلاب ایران به تصویب رسید.

۶- کنگره سازمان جوانان کمونیست پرتغال (JCP): در خرداد ۵۹ در لیسبون برگزار شد. از جوانان توده شهبازی در آن شرکت کرد.

۷- کنگره جوانان آزاد آلمان «FDJ» [سازمان جوانان حزب سوسیالیست متحد آلمان شرقی]: در سال ۱۳۶۰ در برلین شرقی برگزار شد. سیاوش نائینی به نمایندگی از طرف جوانان توده از اروپا در آن شرکت کرد.^(۱)

۸- اجلاس کمیته اجرائیه WFDY و سمینار حمایت از مردم جنوب لبنان و فلسطین: به میهمانداری سازمان جوانان دمکرات لبنان و سازمان جوانان انقلابی لبنان (اعضای رهبری WFDY) در اواخر سال ۱۳۶۰ در بیروت برگزار شد.

سیاوش قائینی به همراه یک نفر دیگر به نمایندگی از جوانان توده از اروپا در آن شرکت کرد.

سازمان جوانان توده از کانال دو سازمان مهم بین المللی فوق، ارتباطات گسترده ای با سازمانهای جوانان و دانشجویان مارکسیست و غیرمارکسیست در سراسر جهان داشت. به هنگام اقامت محمد رضا پهلوی در پاناما و تصرف لانه جاسوسی امریکا در تهران، «فدراسیون دانشجویان پاناما» _ که سازمان سراسری دانشجویی پاناما است _ بر آن شد تا با «دانشجویان پیرو خط امام» اعلام همبستگی نماید.

از آنجا که فدراسیون فوق (FEP) عضو WFDY بود مراتب را به اطلاع دبیرخانه آن در مجارستان رسانید و از این کانال با سازمان جوانان توده در تهران رابطه برقرار کرد. در نتیجه، به دعوت سازمان جوانان توده هیأت دانشجویان پاناما به ریاست ماریوپانتر (دبیرکل آن) وارد تهران شد و به اعلام همبستگی با انقلاب اسلامی ایران پرداخت. نمونه فوق، ترفند زیرکانه حزب توده را به روشنی نشان می دهد، تا جایی که یک سازمان بی اهمیت مانند «جوانان توده» به دلیل روابط بین المللی، خود را به عنوان نماینده جوانان ایران در سطح جهانی به نمایش می گذارد!

۱- یکی از مسئولین سازمان جوانان توده، بازجویی، ۱۳۶۱.

کانون دانش آموزان ایران

تأسیس «کانون» و اهداف آن

جمعیت ایران جمعیتی است جوان. جوّ سیاسی و اجتماعی کشور در سالهای بروز و اوجگیری انقلاب اسلامی، این جمعیت کثیر نوجوان را به صحنه فعالیت جدی سیاسی کشاند. بنابراین دانش آموزان ایران، برخلاف اکثر کشورها، از بلوغ، آگاهی و تحرک سیاسی کم نظیری برخوردار بودند. مجموع این عوامل کمی (جمعیت دانش آموزان) و کیفی (تحرک سیاسی دانش آموزان) توجه گروه های سیاسی را به طور جدی به محیط های آموزشی کشور جلب نمود.

واحد دانش آموزی حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز فعالیت سازمان جوانان توده با انتشار هفته نامه آذرخش _ ارگان کانون دانش آموزان دمکرات ایران _ در فروردین ۱۳۵۸ آغاز به کار کرد.^(۱)

از آنجا که واحد دانش آموزی حزب توده، در حیطه تشکیلاتی سازمان جوانان توده قرار داشت، چگونگی فعالیت و پوشش علنی آن توسط کیومرث زرشناس، مسئول جوانان (دبیر اول سازمان جوانان) طرح و برنامه ریزی شد و توسط افرادی چون دکتر تورج دشتی (مسئول نشریه آذرخش در اوایل ۱۳۵۸)، فرهاد فرجاد و مهرداد فرجاد که در رهبری سازمان جوانان قرار داشتند، هدایت و رهبری شد. در اوایل مدتی مجید فیروزی و مهرداد فرجاد و تعداد دیگری از فعالین قدیمی «ادیسی» در خارج، کار دانش آموزی را هدایت می کردند و این مقارن با دورانی بود که حزب توده بدون هیچ پایگاهی در میان نوجوانان و به ویژه دانش آموزان آغاز به فعالیت کرده بود. پس از چندی، با انتقال کادرهای اولیه به حزب، زهره قائینی که در آغاز عضو تحریریه آذرخش بود به همراه عده دیگری از کادرهای داخل کشور، به عضویت هیأت اجرائیه موقت سازمان جوانان درآمد و به عنوان مسئول دانش آموزی منصوب شد. به تدریج قائینی عملاً به مسئول سازمانی تبدیل شد که شکل پوششی فعالیت حزب توده در میان دانش آموزان محسوب می شد.

عواملی که تحلیل های حزب توده را برای تشکیل «کانون دانش آموزان ایران» تشکیل می داد به شرح زیر است:

۱- پس از حوادث کردستان و خیانت حزب دمکرات در آن منطقه، از آنجا که مردم از نام «دمکرات» منزجر شده و واکنش منفی نسبت به این نام نشان می دادند، سازمان جوانان برای جلوگیری از حساسیت مردمی، نام دمکرات را حذف کرد و نشریه آذرخش را از شماره ۲۵ (۱۹ شهریور ۱۳۵۸) با عنوان ارگان «کانون دانش آموزان ایران» منتشر کرد.

۱_ محل کار و فعالیت دانش آموز به طور عمده در محیط های آموزشی است؛ محیطی که خواه ناخواه با مسایل روشنفکری _ سیاسی جامعه درگیر است.

۲_ مدرسه به طور کلی و کلاسهای درس در مقیاس کوچکتر، فی نفسه دانش آموز را متشکل می سازد. بر این اساس کار ترویجی و تبلیغی در میان این تجمع های طبیعی، کاراتر از کار در محیط هایی است که به طور پراکنده و اتفاقی نوجوان و جوان را می توان در آن یافت. بدین منظور حزب از طریق اعضای خود در مدارس، با به کار گرفتن روشهای مناسب تبلیغی و ترویجی، می توانست به جذب نیرو در کلاسهای درس و محیط مدرسه بپردازد.

۳_ دانش آموزان وابستگی تام و تمام به خانواده های خود دارند و در واقع نیمی از وقت روزانه خود را نیز با والدین سر می کنند. در عین حال خانواده های دانش آموزان دارای موقعیتهای مختلف اجتماعی هستند. افکار دانش آموزان در بین اعضای خانواده (اعم از پدر، مادر، برادر و خواهر) رسوخ می نمود و خانواده ها به خاطر علاقه به فرزندانشان از مواضع ضدتوده ای خود می کاستند.

۴_ مسئله دیگری که حزب بر آن بسیار تکیه می کرد، آینده این دانش آموزان بود. اعضای دانش آموز حزب، در آینده پس از پایان تحصیلات وارد نهادهای مختلف اجتماعی اعم از دانشگاه، کارخانه، اداره و دیگر نهادها و ارگانها می شدند و در تمامی این محیط ها، حزب دارای افراد نفوذی تربیت شده می شد که نظرات و مواضع حزب را اشاعه می دادند.

۵_ نوجوانان به طور اعم و دانش آموزان به طور اخص نیروهای ذخیره حزب محسوب می شدند تا در آینده با کار آموزشی و تشکیلاتی که در سازمان جوانان بر روی آنها انجام می گرفت بتوانند کادرهای مناسبی برای حزب باشند.

با توجه به اهمیتی که حزب برای دانش آموزان قایل بود، تشکیل «کانون دانش آموزان ایران» را در دستور کار خود قرار داد تا در درجه اول بتواند نظرات و تحلیلهای حزب را هر چه وسیع تر در میان قشر دانش آموز مطرح سازد و در درجه دوم به جذب نیرو بپردازد. همانطور که اشاره شد، تلاش حزب بر این بود که با کارکردهایی عام تر و متمایز از سازمان جوانان توده، کانون، یک سازمان توده ای دانش آموزی باشد، زیرا با توجه به فضای موجود و حساسیت ضدتوده ای در مدارس نسبت به نام حزب توده و با سازمان جوانان توده در میان دانش آموزان، رسوخ در مدارس دشوارتر بود، در حالی که یک سازمان پوششی و مستور چون «کانون دانش آموزان» با اهداف کلی و با ظاهری مترقی و مردمی، می توانست زمینه را برای نفوذ سازمان جوانان و حزب در میان جوانان و نوجوانان آماده سازد. از این

رو بود که «کانون» فعالیت ترویجی و تبلیغی بر مبنای سیاست های حزب را در میان دانش آموزان، بدون مطرح کردن نام «حزب توده» پیش گرفت. خط اصلی این تاکتیک، در مسایل داخلی بر مبارزه دو جناح در حاکمیت جمهوری اسلامی («خط امام» و «خط قشری و راست») و در مسایل خارجی بر تبلیغ اتحاد شوروی (در شرایطی که جو مساعد بود) مبتنی بود. این تبلیغات، زمینه را برای تبلیغ درباره حزب توده، تاریخچه فعالیت آن و ایدئولوژی مارکسیسم فراهم می ساخت.

در رابطه با عیار موفقیت این تاکتیک (کار بدون مطرح کردن نام حزب) باید گفت هر چند این روش در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ برای حزب توده کاملاً موفقیت آمیز بود، ولی در شرایط پس از انقلاب اسلامی موفقیت آن بسیار محدود بود. علت این امر را باید در سطح بالای آگاهی و بلوغ سیاسی دانش آموزان جستجو کرد. اگر عده ای ناآگاه برای مدتی جذب شعارهای «کانون» و نشریه آذرخش (بعدها پیام مردم) می شدند، با افشاگری های انجمن های اسلامی مدارس، به سرعت به ماهیت وابسته آن پی می بردند. همزمان، نشریات متعدد اسلامی به افشای ماهیت «کانون» و نشریه آن پرداختند و عملاً این ترفند با شکست قطعی مواجه شد. در نتیجه این شکست، حزب توده در نیمه دوم سال ۱۳۶۰ و به ویژه در سال ۱۳۶۱ به این نتیجه رسید که محیط سیاسی مدارس ایران نیز مانند جامعه، خط کشی سیاسی شده است. بدان معنا که به دلیل سطح رشد سیاسی جامعه، مواضع سیاسی گروه ها دقیقاً روشن است و در چنین شرایطی امکان فعالیت «مستور» و «پوششی» وجود ندارد و تطابق کامل خط سیاسی «کانون» با حزب توده لاجرم مانع جذب نیروهای غیرتوده ای بدان می شود. در نتیجه، در این برهه اعضای کانون، برای اثبات غیرتوده ای بودن خود تلاش چندانی نمی کردند و حتی به مسئولین دانش آموزی رهنمود داده شد که در شرایط مساعد، واحدهای کانون در مدارس مستقیماً با نام حزب توده فعالیت کنند تا شاید با این ترفند، جو ضدتوده ای در مدارس شکسته شود.

ماهیت «کانون»

برای آشنایی بیشتر با پوشش رسمی و تاکتیک جبهه ای «کانون» به درج مواضع رسمی آن که با عنوان «اهداف کانون...» در نشریه آذرخش شماره ۴، (اوایل سال ۱۳۵۸) درج شده می پردازیم.

دوستان دانش آموز!

برای اینکه دشمنان انقلاب ایران نتوانند نیروی انقلابی را سرکوب نمایند، برای

اینکه بتوانیم از حقوق خود دفاع کنیم، برای اینکه قادر باشیم علیه سلطه امپریالیسم مبارزه مؤثری را ادامه دهیم، لازم است که ما دانش آموزان نیز مانند دیگر گروههای اجتماعی، با تشکیل یک سازمان سراسری دانش آموزی، مبارزات صنفی و سیاسی خود را سازمان دهیم. از این رو با توجه به نکات فوق، کانون، هدفها و وظایف زیر را در برابر خود قرار داده است:

۱_ مبارزه برای به ثمر رساندن انقلاب کنونی مردم ایران و دفاع از دستاوردهای انقلاب در مقابل حملات و توطئه های عوامل ضدانقلاب.

۲_ مبارزه برای اتحاد کلیه نیروهای ضدامپریالیستی به طور اعم و نیروهای ضدامپریالیستی - دانش آموزی به طور اخص.

۳_ مبارزه برای دفاع از دموکراسی، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی اجتماعات و ... به طور اعم و در محافل دانش آموزی به طور اخص.

۴_ مبارزه برای دفاع از حقوق صنفی دانش آموز.

۵_ برقرار کردن روابط دوستانه و سازنده با نیروهای انقلابی و ضدامپریالیستی دیگر اقشار اجتماعی بویژه زحمتکشان، دانشجویان و معلمان.

۶_ پشتیبانی از جنبش های رهایی بخش ملی و ضدامپریالیستی و همه نیروهای طرفدار صلح و ترقی اجتماعی در سراسر جهان و ایجاد ارتباط دوستانه با بخش جوانان و دانش آموزان این جنبش ها. (۱)

بعدها، در اواخر سال ۱۳۵۸، پس از حذف «دمکرات» از نام کانون، به اهداف این سازمان در مقاله ای با عنوان «ما چه می خواهیم؟» چنین اشاره شد:

۱_ شرکت همه جانبه در مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران به خاطر قطع کامل نفوذ سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم امریکا.

۲_ مبارزه به خاطر حفظ و پیشبرد دستاوردهای انقلاب و تحکیم [و] تثبیت جمهوری اسلامی ایران در مقابل توطئه امپریالیسم و عوامل داخلی آن و طرد عناصر سازشکار از صفوف انقلاب.

۳_ مبارزه برای اتحاد کلیه نیروهای ضدامپریالیستی به طور اعم و در مدارس به طور اخص.

۴- تأمین آزادیهای دموکراتیک به طور اعم و در مدارس به طور اخص.

۵- مبارزه علیه فرهنگ نواستعماری و کوشش در جهت بسط فرهنگ ملی و مترقی.

۶- مبارزه برای دفاع و تأمین حقوق صنفی دانش آموزان و کوشش در راه ایجاد اتحادیه سراسری دانش آموزان.

۷- مبارزه در راه تأمین حقوق نوجوانان کارگر و دفاع از آن، نظیر: تأمین شرایطی لازم برای تحصیل آنان، مزد مساوی در قبال کار مساوی صرف نظر از سن، بیمه کار، درمان رایگان و ... برای نوجوانان شاغل.

۸- برقرار کردن روابط دوستانه و سازنده با نیروهای انقلابی و ضدامپریالیستی دیگر اقشار اجتماعی به ویژه زحمتکشان، دانشجویان و معلمان.

۹- پشتیبانی از جنبش های رهایی بخش ملی و ضدامپریالیستی و همه نیروهای طرفدار صلح، ترقی و پیشرفت اجتماعی در سراسر جهان و ایجاد ارتباط دوستانه با بخش جوانان و دانش آموزان این جنبش ها.

اساسنامه «کانون» شرایط عضویت و وظایف عضو را چنین بیان می داشت:

کانون دانش آموزان ایران کانونی است صنفی، فرهنگی و سیاسی.

هر دانش آموزی که اهداف کانون را پذیرفته باشد می تواند عضو کانون شود.

شرایط عضویت در کانون:

۱- تابعیت ایران.

۲- پذیرش اهداف و اساسنامه کانون.

۳- حداقل سن ۱۲ سال.

۴- پرداختن حق عضویت.

وظایف عضو

۱- شرکت در جلسات کانون برای ارتقاء سطح دانش فرهنگی و سیاسی خویش.

۲- تبلیغ برنامه کانون در میان دانش آموزان.

۳_ کوشش در جهت کمک فکری به «آذرخش نو» و معرفی و فروش آن.

حزب توده با عنوان کردن چنین مسایل فریبنده ای در «برنامه» و «اساسنامه» کانون، عملاً در جهت جلب نیروهای دانش آموزی، وسیع تر از نیروهای توده ای می کوشید. ولی عملاً این تاکتیک ناموفق بود و «کانون» نتوانست تشکیلاتی جدا از سازمان جوانان تأسیس

کند و عملاً عناصری که جلب کانون می شدند به عضویت تشکیلات سازمان جوانان که شرط عضویت در آن، پذیرش برنامه حزب توده بود در می آمدند و تنها کسانی جذب «کانون» (و در واقع سازمان جوانان) می شدند که در خانواده شان فرد توده ای وجود داشت و «کانون» عملاً به محل تجمع نوجوانان خانواده های توده ای تبدیل شد.

درباره نقش فعالیت های صنفی _ توده ای و تأکید مارکسیسم بر آن به منظور جلب اقشار وسیع مردم پیرامون حزب کمونیست سخن گفته ایم. «کانون» یک سازمان صنفی _ توده ای مارکسیستی بود که چنین نقشی را در جذب توده دانش آموز به سوی سیاست های حزب توده به عهده داشت. «کانون» یک سازمان صنفی بود، زیرا گروه اجتماعی (دانش آموزان) را موضوع فعالیت قرار داده بود.

علاوه بر آن، «کانون» تنها فعالیت در میان دانش آموزان را هدف قرار نداده بود، بلکه به سوی توده های وسیع نوجوانان نیز سمت گیری و فعالیت داشت؛ بنابراین یک سازمان توده ای نیز بود. علاوه بر آن، «کانون» خود را یک سازمان سیاسی نیز می دانست و مجموعه اهداف صنفی - توده ای _ سیاسی فوق در شعارهای کانون به ویژه در شعار «اتحادیه سراسری دانش آموزی» تبلور یافته بود.

به این ترتیب «کانون» با خیال واهی «رهبری جنبش دانش آموزی ایران» و با عنوان کردن شعارهای توخالی، خود را به مثابه یک سازمان سیاسی _ صنفی در میان دانش آموزان جا می زد. «کانون» با طرح شعارهای سیاسی روز چه در ارتباط با کل مسایل سیاسی جامعه و چه در ارتباط با حقوق سیاسی دانش آموزان، خود را به عنوان یک سازمان سیاسی دانش آموزی، با مواضع مشخص سیاسی (که از مواضع حزب توده پیروی می کرد)، در جامعه و به ویژه در میان دانش آموزان مطرح می ساخت.

«کانون» همچنین به موازات مسایل سیاسی، به عنوان یک سازمان صنفی توده ای به اصطلاح از حقوق کلیه دانش آموزان به طور اخص و جوانان و نوجوانان (اعم از کارگر، روستازاده و ...) به طور اعم حمایت و پشتیبانی می کرد.

وظایف «کانون»

۱_ جذب نیرو

همانطور که اشاره شد «کانون» در واقع به مثابه پلی میان سازمان جوانان و توده نوجوان بود. «کانون» وظیفه داشت تا با تبلیغ شعارهای سیاسی و صنفی خود که با مواضع و مشی حزب توده کاملاً تطبیق داشت، با پوششی دمکراتیک به میان نوجوانان برود تا ضمن آشنا

کردن توده جوان با خط مشی و مواضع حزب، آنها را به تدریج جذب نماید. حزب توده چنین ارزیابی می کرد که چنانچه کانون در جذب نیرو به موفقیت چشمگیر نایل نیاید، حداقل می تواند جو ضدتوده ای را از اذهان نوجوانان بزدايد.

دانش آموزان عضو سازمان، وظیفه داشتند تا با کارگران جوان و نوجوان که اکثریت آنها در کارگاه های کوچک مشغول به کار بودند، به انحاء گوناگون تماس بگیرند و آنان را با جلب به «کانون»، به تدریج به سازمان جوانان توده جذب نمایند. «کانون» به منظور آن که اعضا وسیله مناسبی برای کار ترویجی خود در دسترس داشته باشند در نشریه خود صفحاتی را به کارگران نوجوان اختصاص می داد. دانش آموزان عضو «کانون» از این صفحات به عنوان دستمایه فعالیت تبلیغی خود در کارگاه ها و مراکز تجمع کارگران نوجوان استفاده می کردند.

در رابطه با جذب نیروی کارگری، قابل ذکر است که بخش عمده اعضای دانش آموزان، نوجوانان خانواده های مرفه و نیمه مرفه بودند که عمدتاً در تشکیلات نواحی شمال، مرکز و منطقه شمال غرب و شرق تهران زندگی و تحصیل می کردند و این افراد به جنوب شهر می رفتند تا کارگران نوجوان را جذب حزب توده کنند!

۲- تبلیغ حزب توده

«کانون» به وسیله نشریات خود به تدریج نسبت به حزب توده و به طور کلی احزاب کمونیست، در میان خوانندگان تبلیغ می کرد و اعضا وظیفه داشتند تا زیر پوشش «کانون دانش آموزان» به طور پراکنده و غیرمستقیم درباره حزب توده و مواضع سیاسی آن با نوجوانان بحث و گفتگو کرده و تلاش کنند تا تبلیغات ضدحزب را خنثی نمایند. این کار معمولاً با تشکیل محافل و جلساتی در مدرسه و محلهای دیگر انجام می شد و تلاش می شد تا افراد شرکت کننده را به حزب توده و مواضع و خط مشی آن متمایل سازند.

رهبری حزب توده به منظور تطهیر تاریخ ننگین حزب و شستشوی مغزی جوانان و نوجوانانی که پس از انقلاب جذب آن می شدند، انتشارات وسیعی در زمینه تاریخ حزب و رفع «اتهامات» تدارک دید و مطالعه تاریخ «جنبش کمونیستی» در ایران، به روایت رهبری حزب توده را در دستور مطالعه اعضای دانشجو و دانش آموز خود قرار داد و در این زمینه سرمایه گذاری قابل توجهی کرد. اعضای «کانون» این «دفاعیات» تاریخی را در مدارس نشر می دادند و در جهت تزئین سیمای تاریخی حزب توده می کوشیدند.

کارکرد دیگر «کانون دانش آموزان» یا بهتر بگوئیم سازمان جوانان توده، اشاعه «شوروی

پرستی» در میان نوجوانان و جوانان بود. تلاش حزب بر این بود که با تبلیغات وسیع، اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی را به صورت بت، کعبه آمال و «مدینه فاضله ای» برای نوجوانان در آورد. بدین منظور حزب توده بخش عظیمی از تبلیغات و آموزش سیاسی خود را درباره کشورهای سوسیالیستی وابسته به شوروی و نقش آن در صحنه بین المللی قرار داده بود. برای مثال، در نشریه های آذرخش نو و پیام مردم، به مقالاتی چون «۶۳ سال انقلاب اکتبر»، «در مدارس اتحاد شوروی ورزش اجباری است»، «همه بچه های آلمان دمکراتیک به مدرسه می روند»، «پیکار با بیسوادی در شوروی»، «بچه ها، گروه ممتاز جامعه بلغارستان» و دهها مقاله نظیر این برخورد می کنیم. در این مقالات سعی می شد به خواننده وانمود شود که کودکان و نوجوانان کشورهای سوسیالیستی از تمامی امکانات زندگی و تحصیل برخوردارند.

۳- تربیت کادر آینده

کارکرد دیگر «کانون»، تربیت کادر برای آینده حزب توده بود. در واقع «کانون» و سازمان جوانان توده منبع مهم تغذیه حزب توده از نظر کادرگیری و نیرو برای آینده محسوب می شدند. توجه داشته باشیم که بسیاری از عناصری که سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۲ به طور ناشناخته در نهادهای دولتی رسوخ کردند و به تأسیس گروههای وابسته به حزب توده و یا جاسوسی برای کا.گ.ب پرداختند (مانند گروه سرهنگ حسین زاده که در سال ۱۳۵۱ کشف و اعضای آن تیرباران شدند)، تربیت شدگان سازمان دانش آموزان و یا سازمان جوانان توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ بودند. به هر روی، رسوب افکار مارکسیستی در نوجوانی تأثیر مهمی در شکل گیری شخصیت آینده این گروه از نوجوانان دارد و اگر با کار مداوم تربیتی و ایدئولوژیک این عوارض برطرف نشود، این احتمال وجود دارد که درصدی (هر چند ناچیز) از این عناصر در دوران جوانی و پس از آن به عناصر اطلاعاتی شوروی تبدیل شوند. توجه به زندگی نامه ناخدا افضلی مؤید این امر است؛ او در سالهای دولت مصدق هوادار سازمان جوانان توده بود و طبعاً به علت عدم اهمیت این قبیل هواداران شناسایی نشد و بعدها به صفوف ارتش پیوست. ولی بینش و نگرش سیاسی که طی دوران نوجوانی به او القا شده بود محفوظ ماند و سرنوشت اسفباری برایش رقم زد.

علیرغم شکست حزب توده در سال ۱۳۶۲ و فروپاشی و بحران ایدئولوژیک بقایای متواری آن، این امکان همواره مطرح است که معدود نوجوانانی که در مکتب «کانون» پرورش یافته اند، در سنین بعدی تحت تأثیر رسوب افکار چپ به عوامل مخربی در

نهادهای دولتی و نظامی تبدیل شوند.

ارتباطات بین المللی (CIMEA)

«فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» (WFDY) تعدادی سازمانهای جنبی در زمینه های مختلف ورزشی، هنری، سیاسی و ... داشت. یکی از ارگان های وابسته به WFDY، «کمیته بین المللی جنبش های کودکان و نوجوانان» (CIMEA) بود که در سال ۱۹۵۸ تأسیس شد. کمیته فوق یک سازمان سراسری کودکان و نوجوانان محسوب می شد و با «یونسکو» روابط نزدیکی داشت. در سال ۱۳۶۲ در این کمیته ۵۷ سازمان از سراسر جهان (از جمله «فدراسیون کودکان ساندنیست» نیکاراگوئه، انجمن کودکان مکزیک» و ...) عضویت داشتند. (۱) «کانون دانش آموزان ایران» در بهمن ۱۳۵۹ موفق شد با حمایت شوروی و سازمانهای وابسته به احزاب کمونیست، عضو CIMEA شود و بدینسان کوشید تا خود را به عنوان یک «سازمان معتبر» جهانی در داخل کشور معرفی کند!!

ساختار کانون

«کانون دانش آموزان ایران» دارای تشکیلات مستقل از سازمان جوانان توده بود و به علت آمیختگی مسایل سیاسی با مسایل صنفی در جامعه ایران نتوانست به هدف خود، تأسیس یک سازمان صنفی مستقل از جوانان توده، دست یابد و اعضای «کانون» جذب سازمان های محلی جوانان توده می شدند.

در واقع عالیترین ارگان رهبری «کانون»، همان هیأت دبیران سازمان جوانان توده بود که مسئول «کانون» به عنوان دبیر دانش آموزی سازمان جوانان در آن عضویت داشت. او در عین حال، سردبیر نشریه دانش آموزی بود، در حالی که هدایت کلی این نشریه را کیومرث زرشناس به عهده داشت.

ارگانی که در واقع نقش اصلی در تدوین مشی «کانون» ایفا می کرد، «کمیسیون دانش آموزی» سازمان جوانان توده در جنب هیأت دبیران (به مسئولیت زهره قائینی) و «هیأت تحریریه نشریه دانش آموزی» (به مسئولیت زهره قائینی) بود. پس از آن، مهمترین ارگان «کمیسیون دانش آموزی سازمان ایالتی تهران جوانان توده» به مسئولیت سعید پیوندی بود. در جنب همه کمیته های سازمان جوانان، کمیسیونهای دانش آموزی قرار داشت که در

۱- . برای آشنایی بیشتر مراجعه شود به: پیام مردم برای دانش آموزان، شماره ۲۸، ۲۰/۱۱/۱۳۵۹، صص ۱۲_۱۵.

واقع رهبری «کانون» در سازمان مربوطه محسوب می شدند. از نظر وظایف تشکیلاتی، کمیسیونهای دانش آموزی (کانون) دارای اختیارات مشابه شعب حزبی بودند و ارگان رهبری کننده در واقع همان کمیته سازمان جوانان بود.

کانون صنفی فرهنگیان

تأسیس «کانون» و سیر فعالیت آن

همانگونه که پیش از این دیدیم جامعه آموزش و پرورش ایران (اعم از فرهنگیان و دانش آموزان) مورد توجه جدی حزب توده قرار داشت. جمعیت دانش آموزی کشور یکی از نیروهای مهم اجتماعی و سیاسی ایران اسلامی محسوب می شود و تأثیرگذاری بر آن، برای حزب توده از جمله از کانال وزارت آموزش و پرورش اهمیت جدی داشت. در راستای این هدف بود که در جنب شعب مرکزی حزب توده ارگان های متعددی برای پیگیری مسایل آموزش ماقبل دانشگاهی (دبستان و دبیرستان) تشکیل شد. جمعیت صنفی به نام «کانون صنفی فرهنگیان» یکی از مهمترین این ارگان ها بود.

جمعیت فوق در برگیرنده معلمان و دبیران توده ای در سراسر کشور بود که تحت نظارت و رهبری مستقیم دبیر سازمانهای توده ای حزب توده (منوچهر بهزادی) اداره می شد. اعضای مؤسس و رهبری این جمعیت همه از توده ای های فعال و سابقه دار بودند. این جمعیت برای تحقق اهداف حزب توده دال بر تشکیل سازمان های صنفی همه گیر گسترده که اهرم هدایت آن به دست کمونیست ها باشد، شعار «پیش به سوی تشکیل اتحادیه سراسری فرهنگیان» را با هدف «حفظ و گسترش حقوق صنفی فرهنگیان» مطرح می ساخت.

آموزش و پرورش (به ویژه در سطح دبیرستان) از عرصه هایی بود که حزب توده از سالهای ۱۳۲۰ در آن سابقه فعالیت جدی داشت. در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عده ای از فرهنگیان سرشناس توده ای مانند محمود اعتمادزاده (به آذین) و پرویز شهریاری (مؤلف و مترجم کتب ریاضی دبیرستانی) به تأسیس گروه های آموزشی مهمی در تهران دست زدند و تعدادی از اعضای سابق سازمان جوانان توده نیز به حرفه آموزگاری و دبیری اشتغال ورزیدند. در نتیجه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران حزب توده دارای تعدادی کادر ورزیده و درجه اول و مسن در امر آموزش و پرورش و تعدادی دبیر و آموزگار شاغل بود. وجود این عوامل نفوذی که بعضاً با پوشش «اسلامی» عمل می کردند، راه فعالیت های «کانون» را هموار ساخت. از جمله، در مسئله تدوین کتابهای درسی پس از

انقلاب، «کانون» تلاش جدی کرد تا در امر تدوین مشارکت کند و طرح های پیشنهادی جدی ارائه داد. مضمون این طرح ها، تحریف کتابهای دبیرستانی و دبستانی در جهت اهداف حزب توده و القاء ایدئولوژی چپ بود. به ویژه در تدوین کتابهای «تاریخ ایران» این تلاش بارز بود که خوشبختانه با هوشیاری مسئولین امر به جایی نرسید.

با تحکیم مواضع انقلاب اسلامی در نهاد آموزش و پرورش، به ویژه با مجاهدت های شهیدان بزرگوار رجایی و باهنر، فعالیت جدی در تصفیه عوامل ضدانقلاب و منحرف (از جمله توده ای ها) از صفوف آموزش و پرورش آغاز شد و به تدریج مواضع «کانون صنفی فرهنگیان» نیز زیرضربه جدی قرار گرفت، هر چند این جمعیت خود را زیر پوشش خط منافقانه حزب توده به شدت پنهان ساخته بود.

در این مقطع، «کانون» فعالیت تبلیغی شدیدی علیه مسئولین آموزش و پرورش آغاز کرد و به شدت علیه «تصفیه فرهنگیان متعهد!» اعتراض کرد و کوشید تا این پاکسازی ها را به «عوامل مشکوک» راست و «انحصارطلبی و تنگ نظری عده ای از مسئولین» نسبت دهد و آن را مصداق «تفتیش عقاید» (که در قانون اساسی منع شده) بخواند. از جمله «کانون» در نامه سرگشاده مورخ ۲۰/۸/۱۳۶۰ به مسئولین کشور چنین نوشت:

امروز بیش از همه اخراج و برکناری فرهنگیان زحمتکش و متعهد به انقلاب (!! یکی از موارد ناسالمی است که انقلاب را می فرساید و معلمین را دلسرد می کند. صدها معلم متعهد به جمهوری اسلامی از ابتدای پیروزی انقلاب و به ویژه ظرف چند ماه اخیر، برخلاف نص صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از محیط کارشان رانده شدند...

به هر روی، علیرغم فعالیت های جدی «کانون» برای نفوذ در نهاد آموزش و پرورش کشور، این تلاشها عقیم ماند و با دستگیری سران حزب توده و افشای اسناد وابستگی آن به این حزب، این جمعیت به ظاهر «صنفی» نیز منحل گردید.

ساختار «کانون»

«کانون صنفی فرهنگیان» یکی از سازمان های صنفی وابسته به حزب توده بود که زیر نظر شعبه کل سازمان های توده ای (به مسئولیت بهزادی) اداره می شد. در رأس «کانون»، هیأت اجرائیه ای مرکب از ۱۱ عضو قرار داشت که توسط مجمع عمومی کانون انتخاب شده و مسئولیت اداره آن را به عهده داشتند. هیأت اجرائیه از میان این افراد سه نفر را به عنوان اعضای هیأت دبیران انتخاب می کرد و در رأس این هرم «دبیر و رئیس هیأت اجرائیه

کانون صنفی فرهنگیان» قرار داشت. اعضای کانون در ۷ کمیسیون سازماندهی شده بودند که در رأس هر کمیسیون یکی از اعضای هیأت اجرائیه قرار داشت. «کانون» دارای بولتن داخلی (به عنوان نشریه ارگان) بود. برای آشنایی دقیق تر با ساختار «کانون» که الگویی از سازمانهای صنفی مشابه است، آئین نامه داخلی آن را عیناً درج می کنیم:

آئین نامه داخلی، کانون صنفی فرهنگیان و شرح وظایف کمیسیونها

آئین نامه هیأت اجرائی

- ۱_ هیأت اجرائیه کانون مرکب از ۱۱ نفر اعضاء منتخب مجمع عمومی بوده و مسئولیت اداره کانون را برعهده دارد.
 - ۲_ هیأت اجرائیه هفته ای یکبار با تعیین وقت قبلی تشکیل جلسه می دهد و در صورت لزوم با درخواست دو سوم اعضاء (حداقل ۷ نفر) یا بنا به پیشنهاد مشترک رئیس هیأت اجرائیه و دبیر کانون جلسه فوق العاده تشکیل می دهد.
 - ۳_ جلسات هیأت اجرائیه با حضور دو سوم اعضاء رسمیت می یابد.
 - ۴_ تصمیمات هیأت اجرائیه با رأی مثبت حداقل ۶ نفر قابل اجراست.
 - ۵_ حضور اعضا در جلسات به منزله شرکت در رأی گیری می باشد. بنابراین ترک احتمالی جلسات به وسیله هر یک از اعضاء به معنی رأی ممتنع عضو مزبور خواهد بود.
 - ۶_ چهار جلسه غیبت متوالی هر عضو یا شش جلسه غیبت متناوب در سه ماه بدون عذر موجه، خود به خود به معنای استعفای عضو مزبور خواهد بود.
 - ۷_ در صورت غیبت رئیس هیأت اجرائیه، این هیأت موظف است از میان اعضاء حاضر فردی را به طور موقت برای اداره جلسه انتخاب نماید.
- وظایف هیأت اجرائیه
- ۱_ تدوین و اصلاح نظامنامه داخلی.
 - ۲_ انتخاب مسئولین کمیسیونها و نظارت بر کار آنها.
 - ۳_ بررسی امور مالی و گزارش آن به مجمع عمومی.
 - ۴_ رسیدگی به تخلف اعضاء و اخذ تصمیم درباره آن.

۵_ بررسی و اتخاذ تصمیم نسبت به پیشنهادات کمیسیونها.

۶_ انتخاب و معرفی نماینده کانون به مراجع مربوطه.

۷_ نگهداری و حفظ کلیه اسناد، مدارک و اموال کانون.

۸- تعیین و توزیع بودجه کمیسیونها.

۹- گزارش فعالیت های ماهانه به اعضاء در جلسات عمومی.

وظایف دبیر کانون

۱- دبیر کانون که منتخب اولیه جلسه هیأت اجرائیست، مجری تصمیمات و مصوبات هیأت اجرایی و مجمع عمومی بوده، دایره اختیاراتش در محدوده اساسنامه کانون می باشد.

۲- دبیر کانون یکی از امضاکنندگان چکها و اوراق بهادار و اسناد مربوط به کانون می باشد.

۳- مدیریت تشکیلات کانون را به عهده دارد.

۴- تهیه و طرح برنامه های پیشرفت و توسعه کانون و پیشنهاد آن به هیأت اجرائی.

۵- ایجاد هماهنگی بین کمیسیونهای کانون.

۶- شرکت در کمیسیون ها بر حسب ضرورت.

۷- انجام مکاتبات و امضاء و مهر مراسلات کانون.

۸- مسئول نگهداری مهر کانون.

وظایف رئیس هیأت اجرائیه

۱- اداره جلسات هیأت اجرائیه و تنظیم وقت جلسه با توجه به دستور جلسات.

۲- نتیجه گیری و جمع بندی بحثها و گفتگوهای جلسات و اعلام آن در پایان جلسه.

۳- ابلاغ مصوبات جلسات هیأت اجرائیه به مسئولین کانون.

۴- پیگیری تصمیمات متخذه در جلسات هیأت اجرائیه و اعلام موارد نقض آن.

۵- رئیس هیأت اجرائی نیز یکی از امضاکنندگان چکها و اوراق بهادار و اسناد مربوط به کانون می باشد.

وظایف منشی

۱_ صورتجلسات هیأت اجرائیه و تمامی مذاکرات را تنظیم نموده و به امضاء حاضرین خواهد رساند.

۲_ اعلام خلاصه تصمیمات جلسه گذشته در ابتدای هر جلسه.

۳_ تهیه خلاصه صورت جلسات در صورت لزوم.

وظایف بازرسان

تعداد اعضاء هیأت بازرسان سه نفر است که منتخب مجمع عمومی می باشند و وظایف آنها به شرح زیر است:

۱_ رسیدگی و نظارت بر دارائی و دفاتر و اوراق و اسناد و مراقبت در حسن اجرای امور مالی و اداری و تشکیلاتی کانون.

۲_ رسیدگی به شکایات واصله.

۳_ رسیدگی و گواهی ترازنامه و ارایه آن به مجامع عادی و در صورت لزوم به مجمع عمومی فوق العاده.

شرح وظایف کمیسیونها

وظایف کمیسیون امور مالی و تدارکات

۱_ اداره امور مالی کانون زیرنظر هیأت اجرائی.

۲_ وصول و جمع آوری حق عضویت و کمکهای اهدائی.

۳_ تهیه و تنظیم دفاتر مالی کانون طبق اصول حسابداری.

۴_ صدور و امضای چکها به اتفاق رئیس هیأت اجرائی و دبیر کانون.

(کلیه چکهای صادره و اوراق بهادار کانون با دو امضاء از سه امضاء معرفی شده معتبر است.

توضیح آن که امضای مسئول امور مالی به عنوان امضاء ثابت تلقی می شود.)

۵_ تنظیم بودجه با مشورت و نظر دبیر کانون و تسلیم آن به هیأت اجرائی.

۶_ ارایه گزارش مالی ماهیانه کانون به هیأت اجرائی.

۷_ تنظیم ترازنامه ۳ ماهه و سالیانه کانون و تسلیم آن به هیأت اجرائی.

۸- خرید وسایل و لوازم مورد نیاز کانون.

(دریافت و پرداختهای جاری مربوط به کانون با تصویب هیأت اجرائیه قابل انجام است).

۹_ حفظ و نگهداری کلیه اموال و وسایل کانون و تهیه و تنظیم دفتر اموال کانون.

۱۰_ ارائه طرح و پیشنهاد جهت افزایش درآمد کانون.

وظایف کمیسیون تشکیلات

کمیسیون تشکیلات با فعالیت هر چه گسترده تر و وسیع تر در بخش ها و مناطق فرهنگی اعم از شهر و روستا، هسته ها و شاخه ها «کانون صنفی فرهنگیان» را با عنوان و به

نام «کانون» به وجود آورده و با ایجاد ارتباط و پیوند همه جانبه بین آنها، تشکل هر چه بیشتر فرهنگیان را در قالب صنف و اتحادیه بر اساس مفاد مندرج در اساسنامه کانون فراهم می سازد. بنابراین اهم وظایف کمیسیون تشکیلات به شرح زیر است:

۱_ ارائه طرح تشکیلاتی جهت تشکیل کانونهای بخش ها و مناطق فرهنگی در شهرها و روستاها با توجه به موقعیت هر منطقه.

۲_ ایجاد ارتباط بین کانونهای تشکیل شده از طریق تشکیل جلسات منظم با حضور مسئولان مربوطه در تهران و شهرستانها و نیز ارتباط بین واحدهای کانون در مدارس نواحی شهرها و شهرستانها.

۳_ فراهم آوردن تسهیلات لازم جهت ارتباط و همکاری با سایر کانونهای فرهنگی و نیز اقدام به تشکیل اتحادیه و یا پیوستن به اتحادیه های موجود با اطلاع دقیق از وضع و موقعیت آنها با نظر و تصویب هیأت اجرایی کانون.

۴_ تأیید عضویت اعضاء به صورت فردی یا جمعی.

۵_ سعی در خودکفا ساختن شعب کانون، به طوریکه بتوانند خود امور تشکیلاتی را در ارتباط با کانون مرکزی اداره نمایند.

۶_ صدور کارت عضویت.

۷_ تنظیم اسناد و پرونده های عضویت اعضاء و شعب کانون و سازمان های فرهنگی که با «کانون صنفی فرهنگیان» در ارتباط هستند و حفظ و بایگانی آنها.

۸- سعی در هماهنگی ساختن کار کمیسیون تشکیلات با سایر کمیسیونها به منظور پیشبرد اهداف کانون.

وظایف کمیسیون انتشارات و تبلیغات

این کمیسیون به منظور بسط و گسترش نقطه نظرهای کانون و بالا بردن سطح آگاهی فرهنگیان و انعکاس نظریات و پیشنهادات و اخبار از طریق نشریه، تراکت، پوستر، برنامه های هنری، سخنرانی و ... تشکیل می گردد و وظایف زیر را عهده دار است:

۱_ گرفتن امتیاز نشریه برای کانون.

۲_ بررسی و حل مشکل فنی نشریه.

۳_ انتشار نشریه ای (هفتگی یا ماهانه یا ...) برای کانون با رعایت خط مشی کانون و مواد اساسنامه.

۴_ تبلیغ و نشر اهداف و نقطه نظرهای کانون از طریق چاپ پوستر، ایراد سخنرانی،

ایجاد کتابخانه، اجرای برنامه های هنری و

۵_ مسئول کمیسیون سردبیر و اعضای تحریریه را انتخاب می نماید.

۶_ تهیه پوسترها، اعلامیه ها، تراکتها و تدارک برنامه های تبلیغی و آموزشی با تصویب هیأت اجرائیه انجام می گیرد.

وظایف کمیسیون تحقیق

این کمیسیون به منظور تحقیق و بررسی در زمینه کلیه مسایل فرهنگی اعم از اداری و آموزشی و جمع آوری اطلاعات در زمینه های مربوطه تشکیل می گردد و وظایف آن به شرح زیر است.

۱_ جمع آوری اطلاعات و اخبار فرهنگی در کلیه زمینه ها.

۲_ تحقیق درباره صحت و سقم شکایات و گزارشات و اخبار واصله به کانون.

۳_ تحقیق درباره کلیه کانونها و انجمن های فرهنگی و سایر انجمن ها و اتحادیه های صنفی.

۴_ جمع آوری اطلاعات آماری در کلیه امور مربوط به آموزش و پرورش.

۵_ تهیه و گزارش اطلاعات مورد درخواست کمیسیونها.

وظایف کمیسیون رفاه

این کمیسیون به منظور بررسی مسایل و مشکلات رفاهی فرهنگیان و ارائه پیشنهادات علمی در جهت حل این مسایل تشکیل می گردد و وظایف آن به شرح زیر است:

۱_ بررسی امکانات رفاهی موجود (از جمله باشگاه فرهنگیان، خانه های معلم، شرکتهای تعاونی و ...) و برنامه ریزی در جهت گسترش و بهره گیری هر چه بیشتر از آنها.

۲_ تلاش در جهت ایجاد امکانات رفاهی اعم از مسکن و ورزش، بیمه، استراحتگاه، تفریحگاه، وام ضروری، سرویس آمد و رفت، تعاونیها، مهد کودک و ...

۳_ گردآوری و بررسی مشکلات جاری فرهنگیان و تلاش در جهت حل آنها.

۴_ ایجاد صندوق تعاون جهت اعضاء کانون صنفی فرهنگیان.

۵_ تلاش در جهت انطباق حقوق دریافتی فرهنگیان با شاخص هزینه زندگی.

وظایف کمیسیون طرح و برنامه

این کمیسیون به منظور ارائه طرحها و برنامه های مناسب برای پیشبرد امر آموزش و

پرورش در جهت ارتقاء سطح فرهنگ تشکیل می گردد و وظایف آن به شرح ذیل است:

۱_ ارائه طرح و برنامه در جهت تغییر بنیادی و انقلابی سیستم فرهنگی آموزش و پرورش.

۲_ بررسی کتابهای درسی و ارائه طرح و پیشنهاد برای تغییر محتوای آنها در جهت انطباق با آخرین دستاوردهای علمی و فنی و هنری و ادبی و متناسب با نیازهای جامعه انقلابی.

۳_ ارائه طرحهای مناسب برای تربیت و بازآموزی معلمان در جهت ارتقاء سطح بینش و آگاهی و آشنا ساختن آنها با پیشرفته ترین روشهای تعلیم و تربیت.

۴_ ارائه طرحهای مناسب برای پیشبرد اهداف کانون.

وظایف کمیسیون روابط عمومی

این کمیسیون به منظور ایجاد ارتباط در موارد زیر تشکیل می گردد:

۱_ ارتباط با وزارتخانه ها، ادارات، مؤسسات دولتی و غیردولتی و نهادهای انقلابی در مواردی که با فعالیت های کانون ارتباط دارد.

۲_ ارتباط با روزنامه ها و سایر رسانه های گروهی.

۳_ دفاع از حقوق صنفی فرهنگیان و ارائه نظرات و پیشنهادات مفید و منطقی کانون در زمینه های صنفی و آموزشی، از طریق مراجعه و مذاکره با مقامات مسئول وزارت آموزش و پرورش و سایر مقامات دولتی.

۴_ ارتباط با سایر کانونها، انجمنها و اتحادیه های فرهنگی، جهت جلب همکاری آنان. چون فرهنگیان در سراسر جهان علاوه بر مسایل ملی و منطقه ای خاص خود، دارای مسایل و اهداف مشترک در زمینه های صنفی و فرهنگی هستند، بنابراین وظایف دیگر کمیسیون عبارتند از:

۵_ برقراری ارتباط با کانونها، انجمن ها و اتحادیه های صنفی مترقی فرهنگیان همه کشورهای جهان.

۶_ کوشش در راه ایجاد همبستگی و هماهنگی با فرهنگیان سایر کشورها برای دستیابی به اهداف عالی فرهنگی و اعتلای سطح فرهنگ جهانی و ارتقاء سطح رفاه مادی و معنوی کل_یه فرهنگیان.

۷_ تبادل نظر در زمینه روشهای تدریس و آموزش و پرورش و استفاده از تجربیات آنان برای بالا بردن کیفیت تعلیم و تربیت.

۸- دعوت از شخصیتها و فعالین اتحادیه ها و سازمانهای صنفی فرهنگیان سایر کشورها جهت شناساندن نحوه فعالیت های فرهنگی و آشنا ساختن آنان با مبارزات صنفی فرهنگیان ایران و بهره گیری از تجربیات مفید آنان در پیشبرد مبارزات منطقی و سالم صنفی.

کمیسیون در کلیه موارد ارتباط با خارج از کانون، با نظر هیأت اجرائیه اقدام می نماید.

۹- کلیه کمیسیونها دارای یک مسئول و تعدادی عضو هستند که اعضاء مذکور در مقابل کمیسیون مربوطه مسئول می باشند.

۱۰- کلیه کمیسیونها موظفند در چهارچوب اساسنامه و تحت نظارت هیأت اجرائیه کانون فعالیت نمایند.

۱۱- کلیه کمیسیونها موظفند برنامه و گزارش سه ماهه فعالیت خود را به هیأت اجرائی و جلسه عمومی کانون ارائه دهند. (۱)

سازماندهی حزب توده در رابطه با آموزش و پرورش

هیأت اجرائیه «کانون صنفی فرهنگیان» با ارگانهای آموزشی کمیته مرکزی حزب توده، به ویژه «کمیسیون آموزش و پرورش» (شعبه پژوهش) و «کانون دانش آموزان ایران» ارتباط فعالی داشت.

۱. کمیسیون آموزش و پرورش

در میان این ارگانها، «کمیسیون آموزش و پرورش» دارای جایگاه ویژه ای بود و در واقع مغز تحلیلی و تحقیقی کمیته مرکزی حزب توده در مسایل آموزش و پرورش محسوب می شد. این ارگان هر چند در جنب شعبه پژوهش کمیته مرکزی قرار داشت، ولی به علت اهمیت و ارتباط آن با مسایل آموزش و پرورش در اینجا بررسی می شود.

برای آشنایی با این ارگان، به توضیحات مسئول آن (زهره قائینی) توجه کنیم:

هدف حزب از ایجاد این شعبه (شعبه پژوهش) آن بود که در کلیه مسایل و امور اجتماعی از مسایل آموزشی تا اقتصادی و هنر و ... تحقیق و پژوهش نماید تا حزب بتواند در همه مسایل صاحب رأی باشد. چهارچوب کار شعبه نیز به کار تحقیقی و پژوهشی محدود می شد و به جنبه های سیاسی مسایل نمی پرداخت.

یکی از کمیسیون های شعبه پژوهش، کمیسیون آموزش و پرورش بود، که

فلسفه تشکیل این کمیسیون نیز انجام تحقیقات در امر آموزش و پرورش (نظام و سیستم آموزشی) بود. منظور از کار تحقیقی و پژوهشی در امر آموزش و پرورش آن بود که ابتدا در وضع آموزش و پرورش در زمان رژیم منحل گذشته تحقیق شود و کل نظام آموزشی تحلیل و نقد گردد و آنگاه بر اساس ضرورت‌های جامعه امروز (پس از پیروزی انقلاب اسلامی) اصول و خطوط برنامه آموزش و پرورش تعیین گردد. بر اساس اصول و خطوط کلی، هدف‌های کوتاه مدت و بلندمدت تعیین و مشخص شود.

حزب خائن قصد داشت با تشکیل چنین کمیسیونی کار تحقیقی در امر آموزش و پرورش را ارتقاء بخشد تا بتواند پس از مدتی خود را به عنوان یک نیروی سیاسی صاحب نظر در مسائل اجتماعی به مردم و مسئولین کشور معرفی نماید. پایه و اساس طرح‌های حزب در زمینه کار تحقیقی پیرامون مسائل آموزشی کشور، کشورهای سوسیالیستی بودند. شعبه پژوهش جهت دادن برنامه آموزش و پرورش پیشنهادی از سیستم آموزش و پرورش کشورهای سوسیالیستی الگو و نمونه برداری می‌کرد. در واقع هدف اصلی حزب خائن توده از تحقیق و پژوهش پیرامون مسائل آموزش کشور (که الهام بخش فعالیت‌های تحقیقی و پژوهش آن کشورهای بلوک شرق بودند) تبلیغ و معرفی نظام‌های آموزشی کشورهای کمونیستی و سوسیالیستی در جامعه در قالب طرح‌های جامع و به ظاهر منطقی و اصولی بود.

در این ارتباط، حزب اینگونه تحلیل می‌کرد که در جهان تاکنون تنها کشورهای سوسیالیستی توانسته‌اند نظام آموزشی گذشته جامعه خود را به طور اساسی دگرگون سازند و بر پایه‌های علمی، نظام آموزشی نوینی را پی‌ریزی نمایند.

کشور ما نیز راهی جز طی همان مسیر ندارد و برای آنکه بتواند نظم آموزشی نوینی که با هدف ما منطبق باشد (!) را مستقر نماید باید از نظام‌های آموزشی آن کشورها الگو برداری کند. و در اینجا حزب رسالت خود را در این می‌دید که با تبلیغ نظام‌های آموزشی کشورهای بلوک شرق در جامعه برای پذیرش آن برنامه‌ها زمینه مناسب فکری فراهم سازد.

برنامه کمیسیون آموزش و پرورش

«برنامه کمیسیون آموزش و پرورش شامل هدف‌های کوتاه مدت و بلندمدت

می شد.

کمیسیون قصد داشت تا در کوتاه مدت و به طور مستمر درباره مسایل آموزشی مبرم جامعه که در حال حاضر در جامعه مطرح می شود و از سوی آموزش و پرورش، درباره آنها بحث و یا ارایه نظر می گردد تحقیق کند تا بتواند نظر خود را در مدت کوتاهی به حزب اعلام نماید و حزب نیز طرحهای پیشنهادی را به عنوان نظر خود در روزنامه، کتاب و ... اعلام نماید.

از سوی دیگر کمیسیون، در برنامه خود هدف درازمدتی نیز مشخص نموده بود. کمیسیون قصد داشت تا در قدم اول برنامه ای کلی از سیستم آموزش و پرورش جدید تدوین نماید و بر اساس این برنامه طرح های دقیق و مشخصی پیرامون اصول و خطوط برنامه یا به عبارت دیگر هر جزء سیستم ارایه کند. این برنامه از آموزش قبل از دبستان تا دانشگاه در نظر گرفته شده بود.

تقسیم بندی های کمیسیون (گروه های مختلف کار)

جهت دستیابی به اهداف نامبرده، شعبه پژوهش پیشنهاد کرد کمیسیون آموزش و پرورش، به گروه های کار ذیل تقسیم گردد:

۱- گروه آموزش و پرورش قبل از دبستان تا دبیرستان ۲- گروه تحقیق پیرامون نظام آموزشی ۳- مبارزه با بی سوادی ۴- آموزش فنی و حرفه ای ۵- آموزش عالی

اعضای کمیسیون آموزش و پرورش، افراد داوطلب و صاحب نظری بودند که از سوی تشکیلات حزبی به شعبه پژوهش معرفی گردیده بودند و بنابر تخصصی که داشتند مسئولیت گروه های فوق الذکر را به عهده گرفتند. این افراد بنا به تجربه کاری سابق خود در آموزش و پرورش (افراد بازنشسته آموزش و پرورش) و یا تدریس در دانشگاه اعلام کردند که می توانند در یکی از رشته های فوق فعالیت کنند و در دادن طرح همکاری نمایند.

طبق برنامه کمیسیون، تشکیلات حزبی موظف بود افرادی متخصص را به کمیسیون معرفی نماید تا این افراد در گروه های مختلف زیر نظر اعضاء کمیسیون مشغول به کار شوند. برای مثال در گروه آموزش و پرورش قبل از دبستان که مسئول آن متخصص و دکترای علوم تربیتی بود، افرادی معرفی شوند که قادر باشند درباره برنامه مبارزه با بی سوادی اظهار نظر نمایند. و به همین ترتیب در زمینه آموزش فنی و حرفه ای و آموزش عالی و نظام آموزشی.

اما کمیسیون و شعبه پژوهش به لحاظ ضعف تشکیلات در زمینه کادر و نداشتن افراد متخصص «فعال» نتوانست در مدت فعالیت خود گروه های خود را به شکل فعالی تشکیل داده و به کار اندازد.

کمیسیون آموزش و پرورش با شعبه دانش آموزی سازمان جوانان همکاری داشت. بدین ترتیب که از شعبه دانش آموزی سازمان، افرادی جهت شرکت در کارهای تحقیقاتی و پژوهشی به کمیسیون آموزش و پرورش معرفی شده بودند و این افراد در گروه های کار کمیسیون با اعضای گروه ها همکاری داشتند.

وظایف کمیسیون و گروه ها

همانطور که اش_اره شد کمیسیون آموزش و پرورش حزب موظف بود، اولاً- پیرامون معضلات آموزشی «مطرح» و «مبرم» جامعه نظر بدهد که این نظرات معمولاً در قالب مقاله ارایه می گردید و ثانیاً با اعلام برنامه پیشنهادی خود درباره آموزش و پرورش جدید، به تدریج درباره جزئیات برنامه طرح های عملی ارایه نماید. در عین حال کمیسیون وظیفه داشت به موازات این فعالیتها با تکیه بر آمار و ارقامی که در کتاب های آمار سالهای قبل از انقلاب اسلامی منتشر شده است، به نقد و افشاء سیستم و نظام منحط آموزشی گذشته بپردازد، زیرا معتقد بود با بررسی کامل سیستم آموزشی گذشته می توان با دید صحیح و انتقادی به پی ریزی نظام نوین آموزشی پرداخت.

با توجه به وظایف فوق الذکر کمیسیون آموزش و پرورش، وظایف گروه های کمیسیون نیز تعیین می گشت.

طبق برنامه کمیسیون، گروه ها وظیفه داشتند، اولاً در جریان کلیه اخبار آموزشی که در رسانه های گروهی منتشر می شد قرار گیرند و ضمن درست کردن آرشیوی از اخبار آموزشی، نظرات گروه را در چند خط پیرامون هر خبر به کمیسیون گزارش دهند. در مورد برخی از اخبار آموزشی که اعضای کمیسیون و گروه های مربوطه متفق القول بودند، مقاله ای تهیه گردیده و در اختیار حزب، جهت انتشار قرار داده شود. همچنین هر یک از گروه ها موظف بودند برنامه ای در ارتباط با موضوع کار گروه خود با جزئیات، تدوین کرده و بر اساس آن مقالات مختلف و یا جزوه هایی نگارش نمایند. برای مثال گروه مبارزه با بی سوادی موظف گردیده بود ضمن تعقیب اخبار مربوط به مبارزه با بی سوادی و فعالیت های نهضت که در

رسانه های گروهی منتشر می گردید، نظرات خود را پیرامون آنها به کمیسیون گزارش نماید و به موازات آن، برنامه پیشنهادی خود را درباره مبارزه با بی سوادی در ایران ارایه نماید. همچنین تحقیقی درباره روند کار مبارزه با بی سوادی در رژیم گذشته در دستور کار گروه قرار داشت.

همه اعضای کمیسیون و گروه ها موظف بودند تا پیرامون سیستم آموزشی کشورهای دیگر، به ویژه کشورهای بلوک شرق مطالعه کنند تا در دادن پیشنهاد و برنامه بتوانند از نظام آموزشی آن کشورها الگو بردارند.

اعضای کمیسیون آموزش و پرورش در آغاز فعالیت خود نشست های روزانه داشت که به تدریج به یک بار در ماه تقلیل یافت، موظف بودند گروه های کار خود را نیز هر ۱۵ روز یکبار تشکیل دهند تا ضمن تبادل نظر پیرامون مسایل آموزشی مربوط به گروه خود به تدوین برنامه پیشنهادی گروه و نوشتن مقالات مبادرت ورزند... (۱)

تشکیلات دمکراتیک زنان ایران

فعالیت اجتماعی در میان زنان _ به عنوان یک گروه اجتماعی خاص _ و مطرح ساختن مسایل «صنفی» آنان به منظور بهره گیریهای سیاسی، یکی از اشکال فعالیت توده ای احزاب کمونیست است. حرکت های مارکسیستی زنان در سراسر جهان را باید به عنوان شاخه ای از «جنبش فمینیسم» (Feminism) بررسی کرد.

جنبش فمینیسم در غرب

فمینیسم در واقع جنبشی است غربی که از شرایط پس از انقلاب صنعتی اروپا و نهضت اومانیسم قرن ۱۸ میلادی برخاسته است.

نخستین سند مهم جنبش فمینیسم، رساله دفاع از حقوق زن نوشته خانم مری وولستنکرافت است که به سال ۱۷۹۲م. منتشر شد. ولی واژه فمینیسم (زن گرایی) نخستین بار توسط الکساندر دوما (پسر)، نویسنده معروف فرانسوی، در سال ۱۸۷۲م. در رساله ای با نام مرد و زن، برای اطلاق به نهضتی که جهت تأمین حقوق زنان در جریان بود، به کار رفت. در دوران انقلاب کبیر فرانسه، جمعیت های زنان جمهوری خواه تشکیل شد. آنان

۱- . زهره قائینی، بازجویی، ۱۳۶۲/۱۰/۱۹.

خواستار عملی شدن شعار انقلاب (آزادی، برابری، برادری) بدون در نظر گرفتن جنسیت بودند. این خواست ها توسط ناپلئون خاموش شد. این حرکت در امریکا ادامه یافت و در سال ۱۸۴۸م. در شهر سنکائالز «مجمع حقوق زنان» تأسیس شد و اعلامیه ای صادر کرد. در این اعلامیه خواست تساوی کامل زنان با مردان در زمینه های حقوقی، آموزشی، کسب و کار و دستمزد و نیز حق رأی زنان مطرح شده بود. این مجمع سرآغاز نهضت واقعی فمینیسم محسوب می شود. این حرکت به اروپای غربی نیز انتقال یافت و دامنه آن این کشورها را فراگرفت. (۱)

جنبش زنان در مغرب زمین دارای دو بعد متمایز است:

یک بعد این حرکت که اصطلاحاً «جنبش حقوق زنان» نام گرفته، بعد ضدتمدن غربی و ضدنظام های سیاسی و اقتصادی حاکم بر جوامع غربی است. این حرکت علیه اجحافات که تمدن استکباری غرب، به ویژه در زمینه استثمار وحشیانه مادران و دختران خردسال در کارخانه ها اعمال می کند، (۲) و سلب حقوق اجتماعی و کرامت انسانی از زنان به عنوان «جنس ضعیف» قد برافراشته و باید به عنوان یک حرکت عدالت جویانه تکریم شود. در دوران جنگ ویتنام، اعتراض مادران و همسران سربازان امریکایی درگیر در جنگ تجاوزکارانه، به جنبش زنان امریکا ابعاد ضداستکباری جدی بخشید و در خروج نیروهای امریکایی از خاک ویتنام نقش مهمی ایفا کرد. فساد تمدن غربی و تبدیل زن به «عروسک» و انحطاط شخصیت انسانی او عواملی است که به این حرکت غنا و ژرفا می بخشد.

بعد دیگر فمینیسم، خواست های افراطی و عنان گسیخته در مسئله «حقوق زن» و «خانواده» است که تا حدودی برخاسته از سنن کهن فرهنگی مغرب زمین می باشد.

بررسی تاریخ یونان و رم باستان نشان می دهد که اصولاً رابطه «زن» و «مرد» در اروپای کهن دارای وضعی خاص بوده که با فرهنگ باستانی مشرق زمین بسیار متفاوت است.

از دوران باستان، در مهم ترین کانون های تمدن غرب (یونان و رم) زن به عنوان یک وسیله ارضای شهوانی مرد نگریده می شده و در این چارچوب از آزادی های جنسی برخوردار بوده است. ویل دورانت، نویسنده معروف تاریخ تمدن می نویسد:

آنتیان قرن پنجم (قبل از میلاد) نمونه اخلاق ستوده نیستند. رشد فکری بسیاری از آنان را نسبت به سنن اخلاقی بی اعتناء ساخته و به صورت افرادی غیراخلاقی

۱- . دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۹۳۷.

۲- . در اوایل دهه ۱۹۸۰م. حدود ۳۵٪ نیروی شاغل را در امریکا زنان تشکیل می دادند.

در آورده است... در آتن، چون اغلب شهرهای یونان، فاحشگی، که تحریک کننده استعدادهاست، بازاری گرم و اختصاصات بسیار دارد... سازش فحشاء و فلسفه عجیب است، لکن اقراری که بدون شرمندگی درباره انحراف های جنسی بیان می شود عجیب تر است... عشق شاعرانه و به اصطلاح رمانتیک در میان توده مردم یونان فراوان است، لکن بندرت موجب ازدواج می شود... شیوع انحرافات جنسی در یونان را چگونه می توان توجیه و تعلیل کرد؟ ارسطو ترس ازدیاد جمعیت را منشاء آن می داند...

ابن فضلان، دولتمرد مسلمان که در آغاز قرن چهارم ق. به دعوت شاه مسلمان اسلاوها (صقالبه) ریاست هیأت اعزامی خلیفه عباسی به اروپا را داشت و سفرنامه او از مهم ترین منابع تاریخ کهن اروپای شرقی و روسیه است، سخت از توحش اروپائیان به ویژه در رابطه زن و مردم به حیرت می افتد. او درباره روس ها می نویسد:

آنان کثیف ترین خلق خدا هستند. خود را از بول و غایط پاک نمی کنند و غسل جنابت به جا نمی آورند. دستان خویش را پس از غذا نمی شویند. بلکه این جماعت هم چون خران گمراهند (۱).

ابن فضلان موارد متعددی از توحش غریبان را در رابطه بین زن و مرد ذکر می کند.

با پیدایش رنسانس و ظهور تمدن معاصر مغرب زمین، زن غربی وارد صحنه اجتماع شد و با رجعت به فرهنگ و اخلاقیات یونان و رم باستان، که در جنبش رنسانس رواج کامل یافت، آخرین قیود اخلاقی مذهبی - مسیحی فروریخت.

در واقع، علاوه بر سنن کهن فرهنگی اروپا، علت مهم دیگر عصیان جنسی زنان در غرب معاصر، واکنش علیه رهبانیت خشک و ریاکارانه دوران قرون وسطایی بود.

با آغاز پدیده غربگرایی (۲) در کشورهای مسلمان، توسط استعمار و نواستعمار، «جنبش فمینیسم» نیز صادر شد و ثمره این صدور فرهنگی الگوبرداری از زن غربی به عنوان سمبل تمدن و فرهنگ بود.

با گسترش فمینیسم در سراسر جهان، اتحادیه ها و سازمان های جهانی و منطقه ای زنان نیز تأسیس گردید. از معروفترین اتحادیه های زنان باید از «اتحادیه زنان مسیحی» (WCTU)، که یک سازمان معتدل بود و «فدراسیون عمومی کلوپ های زنان» (GFWC)، مستقر در

۱- . سفرنامه ابن فضلان، ترجمه سیدابوالفضل طباطبایی، انتشارات شرق، ۱۳۵۵، ص ۱۰۲.

۲- . Westernization.

واشنگتن که یک سازمان امریکایی بود، نام برد. معهدا باید گفت مهمترین و گسترده ترین سازمان بین المللی زنان «فدراسیون دمکراتیک بین المللی زنان» (WIDF) بود که تحت نفوذ شوروی و کمونیست ها قرار داشت.

مارکسیسم و فمینیسم

مارکسیسم به عنوان یک پدیده فرهنگی برخاسته از متن تمدن غربی، در بعد «جنبش زنان» نیز وارث سنن فرهنگی و سیاسی فمینیسم شد، ولی کوشید این جنبش را «انقلابی» و «پرولتاری» کند و ستمها و اجحافات نظام سرمایه داری غرب را بر زنان، دستمایه ای برای انقلاب سوسیالیستی سازد. مارکسیسم اعلام داشت که «رهایی زن از رهایی جامعه از ستم سرمایه داری جدا نیست»^(۱) و «فمینیسم پرولتاری» را در مقابل «فمینیسم بورژوایی» قرار داد. مارکسیسم مدعی شد که راه رهایی زن از انقلاب سوسیالیستی می گذرد و در سوسیالیسم زن مقامی کاملاً برابر با مرد خواهد یافت. لنین نوشت:

آزادی واقعی زن تنها با کمونیسم امکان پذیر است. باید عمیقاً مسئله وابستگی و جدائی ناپذیری میان موقعیت زن به عنوان بشر و عضو اجتماع از سوئی و مالکیت خصوصی و سائل تولید از سوی دیگر را مورد تحقیق قرار داد.^(۲)

علیرغم این دعاوی باید گفت مسئله زن در تجربه ۷۰ ساله نظام سوسیالیستی نه تنها حل نشد. بلکه غامض تر نیز گردید. طبق آمار سازمان ملل، طلاق در «اتحاد شوروی و آلمان شرقی» در بالاترین سطوح بود. به علاوه باید از بی بندوباری، فحشاء غیررسمی و فساد اخلاقی نیز یاد کرد.

بدینسان مارکسیسم در قرن بیستم تلاش گسترده ای برای بهره گیری از جنبش فمینیسم شروع کرد و در سال ۱۹۰۷م. توسط انترناسیونال دوم «اولین کنفرانس بین المللی زنان» در شهر اشتوتگارت آلمان برگزار شد. در این زمان کلارا تسکین در رأس حرکت های زنان کمونیست اروپای غربی قرار داشت. با پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه (۱۹۱۷) خانم کولونتای کتاب «عشق سرخ» را منتشر ساخت و اعلام داشت اکنون که رهایی پرولتاریا به دست آمده، نوبت انقلاب دوم، یعنی «رهایی زن» است. کولونتای، لغو نهاد خانواده و «عشق آزاد» را خواستار بود. این نظریات در جامعه سنتی _ مذهبی روسیه بازتاب بسیار

۱- احسان طبری، شناخت و سنجش مارکسیسم، امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۳۸۱_۳۸۴.

۲- لنین، درباره نقش زن در اجتماع، ترجمه مریم فیروز، انتشارات حزب توده، ص ۳۶.

منفی داشت و منجر به برکناری کولونتای از صحنه سیاست داخلی شد و او به عنوان سفیر به کشورهایی که چنین سخنانی هوادارانی داشت (نروژ، مکزیک و سوئد) اعزام شد!

با تأسیس «انترناسیونال کمونیستی» (کمیترن) در جنب آن «دبیرخانه بین المللی زنان» تأسیس شد که در رأس آن خانم کلارا تسکین (کمونیست آلمانی و از یاران لنین) قرار داشت.

در سالهای جنگ جهانی دوم، در پی سیاست «جبهه ضدفاشیستی»، کمیترن از اجرای سیاست های خالص کمونیستی در قبال زنان دست کشید. سیاست «جبهه ای» و «توده ای» (MASS) را در پیش گرفت و در این راستا به تشکیل کنگره جهانی زنان علیه جنگ و فاشیسم، متشکل از همه گرایشهای فکری دست زد (۱۹۳۴- پاریس). با انحلال کمیترن بر پایه سیاست جبهه ای، در اول دسامبر ۱۹۴۵ «فدراسیون بین المللی دمکراتیک زنان» (WIFD) تشکیل شد که در کنگره مؤسسان آن ۹۰۰ نماینده از ۴۲ کشور شرکت داشتند (پاریس-نوامبر ۱۹۴۵). رهبری این سازمان مدتها (تا ۱۹۶۵) به دست خانم اوژنی کاتن (۱) فیزیکیان فرانسوی بود.

بدین ترتیب، تأسیس سازمانهای توده ای زنان از مسایل مورد توجه احزاب کمونیست شد به نحوی که اکثر احزاب مارکسیستی در جنب خود دارای تشکیلات توده ای - صنفی ویژه بانوان شدند.

بدینسان همانگونه که سرمایه داری غرب «فمینیسم» را به عنوان یک پدیده فرهنگی به سراسر جهان صادر کرده و می کند، مارکسیسم نیز می کوشد «فمینیسم پرولتاری» را در سراسر گیتی توسعه دهد.

تاریخچه تشکیلات دمکراتیک زنان ایران

بر پایه چنین دیدگاهی، «جنبش زنان» نیروی ذخیره حزب کمونیست محسوب می شد و مارکسیسم ایرانی از آغاز به تأسیس جمعیت های زنان توجه داشت. در سال ۱۲۹۸ ش. جمعیت «نسوان وطنخواه» با شرکت زنان کمونیست در تهران تأسیس شد. بعدها جناح چپ این جمعیت جدا شده و در سال ۱۳۰۵ ش. جمعیت «بیداری زنان» را در تهران تأسیس کردند. در سال ۱۳۰۸ پس از دستگیری کمونیست ها این جمعیت نیز منحل شد. این جمعیت ها عموماً متشکل از زنان خانواده های اشرافی و یا مهاجرین قف-قازی بود که به

دلایلی گرایش چپ داش-تند و در رأس فعالیتهای آنها الگوبرداری از آزادی زن به سبک غرب و مبارزه علیه حجاب قرار داشت.

پس از تأسیس حزبس توده، تا پایان حیات سلیمان میرزا اسکندری (رهبر حزب توده) عضویت زنان در حزب ممنوع بود. علت این امر در ویژگی شخصیت سلیمان میرزا قرار داشت. او کمونیست به معنای واقعی کلمه نبود و بیشتر یک چهره ملی گرای متمایل به شوروی با تمایلات مذهبی به شمار می رفت. با مرگ سلیمان میرزا، زنان کمونیست در تیر ۱۳۲۲ جمعیتی به نام «تشکیلات زنان ایران» تأسیس کردند و به عنوان فراکسیون حزبی زنان به فعالیت پرداختند. در کنگره اول حزب توده (۱۳۲۳) پنج نفر از زنان حزب به نمایندگی از «تشکیلات زنان ایران» در کنگره حضور یافته و به نمایندگان تبریک گفتند. این افراد عبارت بودند از: مریم فیروز، مریم صابری، زهرا بیات، زهرا اسکندری، عالیه شرمینی. همزمان در جنب «شورای متحده مرکزی کارگران» نیز جمعیت «اتحادیه زنان زحمتکش» تشکیل شد که در سال ۱۳۲۵ به «تشکیلات زنان» پیوست.

در سال ۱۳۳۵، «تشکیلات زنان ایران» به عضویت «فدراسیون دمکراتیک بین المللی زنان» (WIDF) درآمد و از آن پس «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» نامیده شد. این سازمان نشریه ای به نام بیداری ما داشت.

با غیرقانونی شدن حزب توده در بهمن ۱۳۲۷، «تشکیلات زنان» نیز غیرقانونی شد و دو نشریه مخفی به صورت پللی کپی برای زنان و دختران منتشر کرد. در سال ۱۳۲۹ «تشکیلات زنان» موفق شد یک نشریه علنی به نام جهان تابان منتشر کند. در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ هیأت تحریریه جهان تابان، «سازمان زنان ایران» را تأسیس کرد، که سازمان علنی و پوششی «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» محسوب می شد. «سازمان زنان ایران» در ۲۴ آبان ۱۳۳۰ مجله جهان زنان را به عنوان ارگان این سازمان فوق منتشر کرد. «سازمان زنان ایران» نیز در سال ۱۳۳۰ به عضویت «فدراسیون بین المللی دمکراتیک زنان» درآمد. با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فعالیت سازمان فوق متوقف شد و بعدها اشرف پهلوی سازمانی به نام «سازمان زنان ایران» تأسیس کرد که اداره آن به عهده مهناز افخمی بود. سازمان زنان اشرف پهلوی نیز در کنگره های «فدراسیون دمکراتیک بین المللی زنان» شرکت می جست.

مریم فیروز رهبر «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» و عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده تاریخچه این سازمان را چنین شرح می دهد:

این تشکیلات در سال ۱۳۲۲ توسط عده ای از زنان که وابسته به حزب توده ایران و یا از هواداران آن بودند تشکیل شد. آن ها عده ای معدود بودند که عبارت

است از: مادر شرمینی معروف به خانم (عالیه) شرمینی (فوت شده است)، خانم علوی (فوت شده)، خانم نجفی علوی (در اروپا زندگی می کند تا آنجایی که من اطلاع دارم همسر برادر رزم آور) (۱)، خانم اعظم صارمی در اروپا زندگی می کند، (خانم زهرا اسکندری و اعظم صارمی شاید در حدود هفت سال باشد که از حزب کنار رفته اند) و بعداً من هم به توسط آقای بزرگ علوی به این گروه پیوستم. هدف ما از ایجاد این سازمان متشکل کردن زنان برای فعالیت سیاسی و به خصوص برای مبارزه جهت بدست آوردن حقوق سیاسی اجتماعی و خانوادگی بود و بیش از همه حقوق خانوادگی و اجتماعی برای ما هدف اصلی بود. این زنان که گذشته هیچگونه فعالیت سیاسی نداشتند، همه تازه کار و نپخته بودند و حتی از هدفهایی که برای خود در نظر گرفته بودند اطلاع دقیق و روشنی نداشتند. اکثر اینها به دلیل خویشاوندی با افرادی که مبارزه کرده بودند آمادگی برای کار نشان داده بودند.

اقدامات و فعالیت آنها

پس از مدت کوتاهی عده ای دیگر از زنان به این جمع پیوستند. زنهای مختلف از اقشار متفاوت شاید در حدود ۴۰-۳۰ نفر می شدند. نفوذ در میان زنان کار آسانی نبود. به دلیل گرفتاریهای خانوادگی آنها و دور بودن کامل آنها از صحنه فعالیت و سیاست وقت لازم بود تا بتوان زنان را جمع کرد. اکثر زنان که به این تشکیلات رجوع می کردند آن را به جای یک بنگاه کارگشایی یا خیریه می گرفتند مثلاً کمکهای مادی می خواستند و یا کار برای شوهرهای بیکارشان. مسئولین کوشش می کردند تا آنجایی که در امکانشان بود هم کمک کنند مثلاً به پزشک آشنایی معرفی نمایند و هم آنها را با اهداف تشکیلات آشنا سازند. در این دوران فعالیت به مناسبت عدم تجربه این سازمان تقریباً الگویی از شکل فعالیت حزب نشده بود و این طرز کار چپ روی بوده که مسئولین درک می کردند اما برای رفع آن راه حلی پیدا نمی کردند. از جمله فعالیت تشکیلات گوئی امتیاز یک مجله به نام بیداری زنان بود به مدیریت خانم زهرا اسکندری که هر ماه منتشر می شد. این مجله هم انعکاسی از طرز برخورد تشکیلات به مسائل روز بود. یعنی با چپ روی

۱- . مراد رزم آور از افسران توده ای نسل سالهای ۱۳۲۰ _ ۱۳۳۲ است که پس از فرار به شوروی به کا.گ.ب پیوست و از دوستان نزدیک صدام حسین، دیکتاتور عراق بود.

توأم بود. یکی دیگر از فعالیت های سازمان تشکیل شعب در شهرستانها بود که کم و بیش با موفقیت و یا عدم موفقیت قرین بود. مثلاً در گیلان به مناسبت اینکه خانم جمیله صدیقی یکی از زنان وابسته به حزب دکترا را در آنجا فعالیت داشت با موفقیت بیشتر روبرو گردید. در دیگر شهرستانها گروههای کوچکی از زنان وابسته به حزب دست به فعالیت زدند، اما وقت لازم بود تا زنان بتوانند به وظایف خود در اجتماع آشنا شوند. طبیعتاً در تهران فعالیت رو به گسترش می رفت. چند کنفرانس بزرگ مثلاً [در] دارالفنون و یا سینماها تشکیل شد که با استقبال گرم مردم روبرو [گردید] و مسائل مربوط به زن و حقوق زن در آنها مطرح شد. اینکه در بالا به شهرستانها اشاره کردم باید یادآوری کرد که شعبه تشکیلات در چند شهرستان به فعالیت دست زد و نه در همه جا که آنها عبارت است از: گیلان، اصفهان، مازندران؛ هسته کوچکی هم در شیراز تشکیل شد. زنانی که در این تشکیلات فعالیت می کردند عضو حزب نبودند زیرا تا سال ۲۲، سال فوت سلیمان محسن اسکندری رئیس حزب، هیچ زنی به عضویت در حزب پذیرفته نشد، زیرا ایشان مخالف با پذیرش زنان بودند. پس از پذیرش به حزب، زنان به طور خیلی ساده و عادی در حوزه ای شرکت می کردند و بس. خود من در حوزه دانشجویی که در منزل خودم تشکیل می شد شرکت داشتم و کار حزبی من همین بود و بس. اگر مقاله ای می نوشتم مربوط به خودم بود و دلیلی بر عضویت من در شعبه دیگری نیست.

ارتباط بین المللی

در سال ۱۳۲۵ در پاریس کنفرانس بین المللی زنان تشکیل شد و فدراسیون (دمکراتیک) بین المللی زنان پایه گذاری شد. (چندی بعد) تشکیلات دمکراتیک زنان ایران تقاضای عضویت خود را برای فدراسیون ارسال داشت و مورد پذیرش قرار گرفت.

در سال ۱۳۲۷ عده ای از ایران من جمله خود من برای شرکت در کنگره زنان عازم مجارستان شدیم. نمایندگان عبارت بودند از: هما هوشمند راد، دکتر اختر کیانوری، اعظم صارمی و مریم فیروز. پس از برگشت چیزی نگذشت که پس از طرح سوءقصد به محمدرضا پهلوی حزب را منحل اعلام کردند و دوران کار مخفی آغاز شد. در این دوران تعداد زیادی از زنان در آغار کنار [بودند]. کم

بودند آنهایی که آماده فعالیت می بودند. با همه اینها عده ای از زنان دست به کار شدند و به خانواده های زندانیان سیاسی کمک می رساندند و یا فراریان را پناه می دادند. پس از اینکه حزب توانست به سازمان مخفی خود سر و صورتی بدهد، زنان هم فعالیت خود را آغاز کردند و پس از یک سال و یا یک سال و نیم سازمانی علنی به نام سازمان زنان ایران (نامی که بعداً اشرف، خواهر شاه از آن استفاده کرد) به وجود آورده شد و مسئولیت آن به عهده هما هوشمندراد گذاشته شد. این سازمان تا حدودی از چپ روی کاست. کلاسهای خیاطی و زبان تأسیس کرد، کنفرانس برای زنان ترتیب داد و فعالیت قابل توجهی را آغاز نمود. گذشته از این، زنان حزبی و تشکیلاتی برای نخستین بار سکوت حکومت نظامی را شکستند. توضیح آنکه زندانیان سیاسی را بدون اطلاع خانواده هایشان ناگهان به نقاط نامعلومی بردند. برای اعتراض، زنان در مقابل در مجلس شورای ملی جمع شدند و دست به اعتراض زدند و این نخستین تظاهرات بعد از جریان پانزده و چهارده بهمن بود. بدبختانه پس از سقوط دکتر مصدق، از نو دوران سکون و خاموشی شدت گرفت و دیگر سازمان زنان هم نمی توانست فعالیت کند و تنها زنان کوشش می کردند کمک به خانواده های زندانیان برسانند و یا فراریان را تا آنجایی که مقدورشان بود پناه دهند. بر تعداد زندانیان و قربانیان روز به روز افزوده می شد. در سال ۱۳۳۴ دکتر کیانوری بنا به دستور کمیته مرکزی حزب ناگزیر به خارج سفر کرده و همچنین دکتر جودت. باز به دستور حزب، در سال ۱۳۳۵ خود من با کسب اجازه از خسرو روزبه راهی اروپا شدم و در اروپا و مهاجرت، فعالیت به نام زنان دیگر معنی نداشت. تنها در بعضی از کنگره ها و کنفرانس های بین المللی بعضی از زنها شرکت می کردند تا جریان خفقان و دیکتاتوری شاه را به گوش جهانیان برسانند. فعالیت تشکیلات تحت همین نام برای کنفرانس و یا کنگره بین المللی زنان از نو آغاز شد. یعنی نمایندگان به نام این تشکیلات در این کنگره شرکت کردند و مجله ای خاص زنان ایران به چند زبان عرضه داشتند. البته ناگفته نماند که اشرف (پهلوی) و یارانش به علت شرکت این نمایندگان، به این کنگره نیامدند. کنگره در سال ۱۹۷۵ در شهر برلین در آلمان دموکراتیک تشکیل شد. نمایندگان عبارت بودند از دکتر اختر کیانوری، دکتر ملکتاج محمدی، هما هوشمندراد و مریم فیروز. پس از کنگره هم باز مجله ای درباره زنان با همان عده به چاپ می رسید. زنان زیادی از ایران نامه می نوشتند و یا دانشجویانی که در اروپا

بودند علاقه مند به شرکت در تشکیلات بودند. در آنجا فعالیت به صورت وسیع ممکن نبود اما تماس با دختران و زنان از راه تلفن برقرار بود و کوشش می شد آنها به ایران برگردند. (۱)

در دورانی که کیانوری در رهبری حزب توده مغضوب و دبیر اول آن ایرج اسکندری بود، نمایندگی «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» را در «فدراسیون دمکراتیک بین المللی زنان» شهناز اعلامی به عهده داشت. شهناز اعلامی جاسوس ساواک بود و در جلسات فدراسیون مناسبات نزدیکی با اشرف پهلوی برقرار کرد. (۲)

تشکیلات زنان پس از انقلاب اسلامی

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تجدید سازمان حزب توده در داخل کشور، فعالیت «تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» نیز آغاز شد. مسئولیت این سازمان در رهبری حزب توده با مریم فرمانفرمایان فیروز بود.

زندگی نامه مریم فیروز

او در سال ۱۲۹۲ش. در کرمانشاه متولد شد. پدرش، عبدالحسین میرزا فرمانفرما (پسر فیروز میرزا و نوه عباس میرزا _ ولیعهد فتحعلی شاه قاجار) از سرشناس ترین مهره های استعمار انگلیس در تاریخ معاصر ایران است. در سن ۱۶ _ ۱۷ سالگی به دستور پدر به عقد عباسقلی اسفندیاری (پسر محتشم السلطنه اسفندیاری، رئیس مجلس وقت) که ۲۶ سال از او بزرگتر بود، درآمد. این ازدواج در او عقده های شدید روحی ایجاد کرد و با مرگ پدر (۱۳۱۸ش.) علیرغم داشتن دو فرزند دختر، از همسر خود جدا شد. محیط سیاسی پس از سقوط رضا شاه، مشوق مریم فیروز به عصیان علیه محیط اشرافی خانواده اش گردید و به سوی محافل روشنفکران غربگرای تهران روی آورد و باغ بزرگ مسکونی اش محل تجمع روشنفکران جوان (مانند: صادق هدایت، عبدالحسین نوشین، بزرگ علوی، احمد قاسمی، دکتر کیانوری و ...) گردید. در این محافل، مریم فیروز به حزب نوبنیاد توده جلب شد و با کیانوری ازدواج کرد. ازدواج یک شاهزاده قاجار با یک رهبر کمونیست، در همان زمان بازتاب وسیع داشت و در نشریات انعکاس یافت. مریم فیروز در سال ۱۳۲۳ (پس از مرگ

۱- مریم فیروز، بازجویی، ۱۳۶۲/۵/۱۵.

۲- احسان طبری، کژراهه، صص ۲۱۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵.

سلیمان محسن اسکندری که مانع عضویت زنان بود) عضو حزب توده شد و در کنگره دوم حزب (۱۳۲۷) عضو مشاور کمیته مرکزی گردید و در سال ۱۳۳۵ به خارج از کشور گریخت. او در سال ۱۳۵۷ (پلنوم شانزدهم) عضو کمیته مرکزی و در فروردین ۱۳۶۰ (پلنوم هفدهم) تنها زن عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده شد.

در تاریخ حزب توده، نام مریم فیروز به عنوان زنی که با «حسادت» خود منشأ دسته بندی های درون رهبری حزب توده است، شهرت دارد. مریم فیروز خاطرات خود را در کتابی به نام «چهره های درخشان» در آلمان شرقی منتشر کرد. که در ایران نیز تجدید چاپ شد.

ساختار تشکیلات زنان

«تشکیلات دمکراتیک زنان ایران» توسط یک هیأت رئیسه (مدیره) اداره می شد که در رأس آن مریم فیروز قرار داشت. معاون او دکتر فاطمه ایزدی (از اعضای «گروه منشعب از چریکهای فدایی خلق» که به حزب توده پیوست) به عنوان مسئول زنان تهران عضو مشاور کمیته مرکزی حزب (از فروردین ۱۳۶۰)، عضو کمیته ایالتی تهران حزب و مسئول شعبه زنان این کمیته بود. سایر مسئولین «تشکیلات زنان» نیز، مانند مسئولین «سازمان جوانان» عضو کمیته های حزبی همردیف سازمان خود بودند.

در ساختار حزب توده، هیأت مسئولین «تشکیلات زنان»، شعبه مرکزی زنان (جنب کمیته مرکزی حزب) محسوب می شد. مسئولیت رهبری این شعبه (و تشکیلات زنان) در سالهای ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸ با نورالدین کیانوری بود، ولی در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) به عنوان یک «سازمان توده ای» به منوچهر بهزادی (دبیر سازمانهای توده ای) واگذار شد. بهزادی عملاً فاقد نظارت بر فعالیت های «تشکیلات زنان» بود و امور آن توسط مریم فیروز و در رابطه با کیانوری حل و فصل می گردید.

«تشکیلات زنان» طی دوران حیات چهار ساله پس از انقلاب اسلامی، توانست در تعدادی از شهرها مانند شیراز، اصفهان، مشهد، سمنان، باختران، همدان، قزوین، گرگان، تبریز، اهواز و ... سازمان های خود را تأسیس کند. مسئول شهرستانهای «تشکیلات زنان» در ارتباط با شعبه شهرستانهای کمیته مرکزی حزب توده و به عنوان مسئول زنان این شعبه عمل می کرد.

وظیفه «تشکیلات زنان» جذب زنان توده ای حول شعارهای صنفی _ توده ای زنان بود و بر این اساس از شیوه های بسیار پوشیده فعالیت (مانند شرکت در نهضت سوادآموزی،

تشکیل کلاس های خیاطی و ... استفاده می کرد. علیرغم این تمهیدات، «تشکیلات زنان» مطلقاً نتوانست جدا از زنان توده ای (عضو خانواده های توده ای) اعضایی جلب کند و نوع پوشش و رفتار گردانندگان آن که عموماً از خانواده های مرفه و نیمه مرفه بودند، به نحوی بود که راه هرگونه ایجاد رابطه با زنان دارای فرهنگ اسلامی مسدود می شد. در نتیجه، «تشکیلات زنان» در واقع تنها سازمان زنان توده ای، و نه سازمان توده ای زنان بود. برای نمونه شعبه زنان کمیته ایالتی تهران حزب، به عنوان یک شعبه تخصصی کمیته ایالتی، باید زنان عضو حزب را در بر می گرفت و همزمان مسئول این شعبه جلسه دیگری را به نام «هیأت مسئولین تشکیلات دمکراتیک زنان تهران» اداره می کرد، ولی عملاً اعضا و ماهیت این دو ارگان یکسان بود و هیچ تفاوتی میان آنها به عنوان «ارگان حزبی» و «ارگان توده ای» مشاهده نمی شد.

فاطمه ایزدی سیستم تشکیلاتی «تشکیلات زنان» را چنین شرح می دهد:

تشکیلات دمکراتیک زنان یک سازمان توده ای بود. سیستم تشکیلاتی آن هیچ شباهتی با سیستم تشکیلاتی یک سازمان سیاسی انقلابی شبیه حزب نداشت. سیستم تشکیلاتی آن یک سیستم به اصطلاح «Loose»، سست یا باز، بود که در آن از حوزه و رده بندی تشکیلاتی، مثل حزب خبری نبود. در اساسنامه تشکیلات دمکراتیک زنان ایران کمیسیون های مختلفی پیش بینی شده بود که برای امور سوادآموزی، کارهای دستی، ورزش، خیاطی، زبانهای مختلف، تحقیق در مورد مبارزات زنان، بررسی و مطالعه در مورد زنان و ... می بایست تشکیل می شد. همچنین کنگره و هیأت مسئولین و مسئولین کمیسیون ها که به دلیل متغیر بودن شرایط، هیچ یک از اینها تقریباً تشکیل نشد. کنگره که اصلاً تشکیل نشد و کمیسیون ها هم در مقاطع مختلف زمانی تشکیل می شد و کارشان محدود به تهران و حتی محدود به دفتر تشکیلات زنان بود و شعب و دوائر مرکزی وجود نداشت. تنها اگر کسی در مورد امر خاصی مثل امور توده ای یا پیکار با بیسوادی تجربه و تخصص داشت، اگر کسی از شهرستان می آمد با او صحبت می کرد. فقط برای انتقال تجربه و توضیح. (۱)

«تشکیلات زنان» نشریه ای به نام جهان زنان منتشر می کرد که توسط آزاده سهرابیان و زیر نظر مریم فیروز اداره می شد. این نشریه در تیراژ ۳۵-۴۰ هزار نسخه چاپ می شد و کاغذ آن از ذخیره کاغذی که توسط شوروی در اختیار حزب توده قرار داده شده بود، تأمین

می گردید. جهان زنان با پوشش کاملاً غیر کمونیستی و حتی مذهبی نشر می یافت، به نحوی که از نظر یک فرد غیرسیاسی شاید «مذهبی تر» از نشریاتی چون زن روز جلوه می کرد! ولی علیرغم این ترفندها نتوانست به تیراژ بالایی دست یابد و عملاً حدود ۵۰٪ نسخه های آن به فروش نمی رفت و به عنوان باطله خمیر می شد.

فعالیت های تشکیلات زنان

مریم فیروز، جریان فعالیت های چهارساله «تشکیلات زنان» (پس از انقلاب) را چنین شرح می دهد:

می توان گفت که فعالیت زنان قبل از پیروزی انقلاب آغاز شده بود. عده ای از زنان که در گذشته فعالیت داشتند در گوشه و کنار با شرکت خود در تظاهرات وظیفه خود را آغاز کرده بودند و هنگامی که من از اروپا به ایران آمدم با دکتر فاطمه ایزدی آشنا شدم. خانم تبریزیان را دیدم (ایشان فوت کرده اند) با خانم آلمان، همسر شاعر معروف ابتهاج، که از گذشته می شناختم تماس گرفتم... باز به آنها از چپ رویهای گذشته گفتم و خواستم که به راستی یک سازمان خاص زنان از هر دسته ای، قشری و هر عقیده ای بوجود بیاورند که به حزبی و یا گروه مشخصی وابسته نباشد تا بتواند آنگونه که لازم است برای زنان فعالیت بنماید آنها هم پذیرفتند... قبل از هر چیز قرار بر این شد که هر زنی به شرطی که ضدانقلاب نباشد و به شرطی که هدفش خرابکاری نباشد می تواند خود را عضو این تشکیلات بداند و هیچکس مجبور نیست که حق عضویت بپردازد. هر زنی آزاد است که بیاید و گوشه ای از کار را بگیرد. هیچ قید و شرطی مگر آنان که در بالا ذکر شد، نباید در جلوی زنان گذاشت و از هیچ زنی نباید انضباط تشکیلاتی خواست. اگر آمدند چه بهتر و اگر نتوانستند به آنها ایرادی نباید گرفت. پس آئین نامه و چنین مسائل مطرح نبود و گرنه باز گوشه ای از حزب به وجود می آید. تقسیم کار هم بر روی همین پایه بود. مسئول رسیدگی به کار تهران و شهرستانها تغییر میکرد. توضیح اینکه همه به دنبال کادر بودند و کادر با تجربه وجود نداشت. هیأت مدیره همان زنان قبل از انقلاب باقی ماندند اما آنها به علت گرفتاریهای خانوادگی نمی توانستند آنگونه که باید فعالیت کنند. پس قرار بر این شد که هر کس، هر فرد، هر کاری را که می تواند و از عهده اش برمی آید بپذیرد و انجام بدهد. کمبود کادر بود، چه در حزب و چه در سازمانهای دیگر. جوانها بی تجربه بودند. در آغاز

موضوع شهرستانها اصلاً مطرح نبود. دکتر ایزدی به کار تهران می رسید و در تهران هم قرار بر این شد که زنان به مرکز تشکیلات کوچه نیک بیایند و در بحثها شرکت کنند. طبیعی است که اندک اندک وضع کمی بهتر شد، به خصوص که همه در یک نقطه جمع می شدند و خوشبختانه همین نداشتن آئین نامه خاص انضباطی، درست زنان را بیشتر جلب می کرد. حاضر و غایبی وجود نداشت و ایرادی به کسی گرفته نمی شد و از کسی درباره عقیده و نظر سیاسی پرسشی نمی شد و شرطی برای شرکت در جلوی آنها قرار نداشت مگر اینکه نباید ضدانقلاب باشند. یکی از کارهای این تشکیلات رجوع به شعبه مبارزه با بیسوادی بود و تقاضای فعالیت در این امر حیاتی که مورد پذیرش هم قرار گرفت و زندهای تشکیلاتی در آغاز کار با اجازه رسمی در این نهضت شرکت داشتند. در محل تشکیلات، کلاسهای مختلف بوجود آمد. از زبان گرفته تا کلاسهای درس عادی. البته باید گفت که زنها به علت گرفتاریهای خانوادگی بطور منظم نمی آمدند و گاه فراموش می کردند که کلاس ها برای آنها دایر شده اما به آنها ایرادی گرفته نمی شد. کلاسهای خیاطی هم وجود داشت اصل بر این بود که زنها در تظاهرات در هر دعوتی که از طرف جمهوری اسلامی می شد فعالانه شرکت نمایند. دوائر مرکزی وجود نداشت، حتی بارها کمیسیونهایی تشکیل شد، مثلاً کمیسیون تبلیغات، اما همانطور که در بالا ذکر شد به علت عدم تجربه و گرفتاری زنها این قبیل دوائر و یا کمیسیونها دوامی ندارند و از هم پاشیده می شوند. مثلاً کمیسیون تحقیقات، بارها کمیسینی به این نام بوجود آمد و بارها به هم خورد. زیرا زنان با شوق می آمدند اما باید دقت کرد. باید مطالعه کرد، موضوعی را پیش گرفت و دنبال کرد، آنها نمی توانستند. وضع اجتماعی و خانوادگی اجازه نمی دهد و کار کمیسیون تحقیقات و یا تبلیغات و یا هر کمیسیون دیگر در جا می زد و چیزی که از هم می پاشید. من ناگزیر بودم که تشکیل آنها را بپذیرم زیرا خود دخترها و زنها با تجربه خودشان می بایستی به این نتیجه برسند که این قبیل کارها با سازمانی توده ای با چنین برنامه ای جور نیست و این کار یک سازمان با انضباط است که دیگر تشکیلات دمکراتیک زنان نمی تواند باشد و شاید این اواخر به این واقعیت تا حدی واقف شده بودند. اندک اندک عده ای از دختران تجربه پیدا کردند و در نتیجه در تهران زیر نظر خانم دکتر ایزدی تقسیم کار شد...

پس از چندی تعدادی از زنان که در گذشته با تشکیلات و یا حزب ارتباط داشتند و یا اینکه برنامه کار و اساسنامه تشکیلات را دیده بودند به مرکز رجوع

کرده و خواستار عضویت و همکاری در شهرستان خود شدند. چنانکه از لاهیجان و از بعضی شهرهای مازندران رجوع کردند. البته پس از اینکه تشکیلات توانست کادر خود را در همه جا به وجود بیاورد، با این زنان هم همکاری کرد. به موازات زیاد شدن کار فریده فرید، وی به مسئولیت کار شهرستانها برگزیده شد. نخستین شهرستان که دست به فعالیت زد گیلان بود و پس از آن در همه جا زنها و دخترها مشغول فعالیت شدند.

[در] مازندران، تقریباً در همه شهرها چه با زنان با سابقه و چه با دختران و زنان تازه وارد، تشکیلات دست به فعالیت زد. شیراز، اصفهان، خراسان (مشهد)، سمنان، کردستان، باختران، همدان، خوزستان، آذربایجان، قزوین، گرگان و شاید یکی دو شهرستان دیگر. فعالیت در این شهرستانها بسیار متفاوت با هم بود، زیرا بسته به مسئولین که دائماً در تغییر بودند، می شد... زیرا مسئول باتجربه از آن شهر رفته و یا به مناسبت گرفتاریهای خانوادگی کناره گرفته بود. این پدیده در اکثر شهرستانها به چشم می خورد، مانند گرگان، مشهد و یا بعضی از شهرستانهای دیگر. علاوه بر این نقص چپ روی بعضی از دخترها و زنها که باز همان الگوی حزب را می خواستند به کار ببرند جلوی فعالیت صحیح را می گرفت. بدبختانه این پدیده در خیلی از نقاط بطور بارز به چشم می خورد و با آن مبارزه شدیدی می شد. مثلاً از زنها انضباط می خواستند و یا مسایل حزبی را برای آنها مطرح می کردند و این امر حتی از طرف مسئولین حزبی محل، تشویق می شد. هنوز نمی توانستند درک کنند که تشکیلات دمکراتیک جدا از حزب است و این امر همچنان حتی در تهران هم در خیلی از نقاط به چشم می خورد. توضیح مبارزه همچنان ادامه داشت. البته زنان حزبی مانند هر زن دیگر حق داشتند که در این سازمان فعالیت کنند و می کردند. با حفظ حدود و با دقت در این امر. «به خصوص» که رعایت مقررات تشکیلاتی را بنمایند و تنها خودشان چون حزبی هستند انضباط را باید جداً مراعات کنند.

درباره فعالیت با زنان اکثریت

همانگونه که درهای این تشکیلات برای فعالیت زنان حزبی باز بود، برای هر سازمان و یا فرد دیگری هم که راه و رسم آن را می پذیرفت باز بود. عده بسیار معدودی از دختران و زنان عضو سازمان فدائیان اکثریت به تشکیلات رجوع کردند. برای ما هماهنگی مطرح نبود. به آنها خیلی روشن شکل کار و برنامه عرضه

شد و به خصوص توضیح هم داده شد که هر زنی با حفظ نظریات سیاسی و با عضویت در هر سازمان سیاسی که ضدانقلاب نباشد و از خط جمهوری اسلامی پشتیبانی نماید می تواند در تشکیلات دمکراتیک زنان شرکت نماید و نشنیدم که آنها دسته جمعی و یا فردی به تشکیلات پیوسته باشند. چنین چیزی مطرح نبود. خانم رقیه دانشگری منظم تر می آمد تا از طرز کار ما مطلع شود....

شیوه ها و برنامه های نفوذ

اصل اساسی فعالیت این تشکیلات از آغاز بر این پایه قرار گرفت که زنان را (برای اهداف حزب) جذب کرد. از یک زن چه پیر و چه جوان نباید چشم پوشید. پس همه هواداران و یا آنهایی که خود را عضو می دانستند وظیفه داشتند که در محیط کار در خانواده، در صف خرید، در اجتماعات، در هر نقطه ای که ممکن بود حتی حمام، کوچه و غیره اهداف انقلاب را [حزب توده را] برای زنان دیگر به هر شکلی که با وضع و موقعیت تطبیق می کند توضیح بدهند و به خصوص با ضدانقلاب که در همه این نقاط هستند در بیفتند و هدف آنها را روشن بکنند و این کار را زنان با میل و موفقیت انجام می دادند و باز وظیفه داشتند که در تمام تظاهرات و هر گردهمایی که از طرف دولت و یا نهادهای انقلابی ترتیب داده می شود شرکت نمایند. دیگر افراد تشکیلاتی موظف بودند که تا آنجایی که بتوانند در امور مربوط به محل خود فعالیت نمایند، از نظافت گرفته تا هر کار دیگر. تماماً هنگام سیل در جنوب، افراد تشکیلاتی با لباس زودتر از دیگران به کمک بشتابند و تا آنجا که امکان داشتند به مردم سیل زده یاری برسانند... (۱)

ارتباطات بین المللی (فدراسیون بین المللی دمکراتیک زنان)

مهم ترین ارتباط بین المللی «تشکیلات زنان» با «فدراسیون بین المللی دمکراتیک زنان» (WIDF) بود که از سال ۱۳۲۵ش. در آن عضویت داشته است. «تشکیلات زنان» از این کانال با سازمانهای زنان در کشورهای مختلف مکاتبه داشت و نشریات آنان را دریافت می نمود.

«فدراسیون بین المللی زنان» پس از مرگ صدر آن (خانم کونن) در سال ۱۹۶۹، تا سال

۱- . مریم فیروز، بازجویی، ۱۵/۵/۱۳۶۲ (تأکید در متن از ما است، ویراستار).

۱۹۷۴ توسط خانم هرتا کوئوسینین (۱)، همسر اتو کوئوسینین رهبر حزب کمونیست فنلاند، اداره می شد و در دهه ۱۹۸۰ تعداد اعضای آن به ۱۱۷ سازمان زنان از ۱۰۱ کشور رسید.

عالیترین ارگان «فدراسیون»، کنگره بود که هر چهار سال یکبار برگزار می شد. کنگره، صدر و اعضای شورای «فدراسیون» را انتخاب می کرد و شورا «هر سال یک بار جلسه داشت که در آن نمایندگان همه سازمانهای عضو شرکت می کردند. در جلسات «شورا» نایب رئیس، دبیرکل، اعضای بورو، کمیته نظارت و دبیرخانه انتخاب می شدند. این نهادها، اداره امور «فدراسیون» را در فاصله جلسات «شورا» به عهده داشتند. از تأسیس «فدراسیون» در ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۵۱ دبیرخانه مرکزی «فدراسیون» در پاریس قرار داشت، ولی با تشدید جنگ سرد و حملات سازمانهای زنان وابسته به غرب علیه «فدراسیون»، مرکز آن به برلین شرقی منتقل شد. فدراسیون «اهداف و شعارهای اساسی خود را برابری زنان (با مردان)، رفاه کودکان، صلح دموکراسی و استقلال ملی اعلام داشت، که در اعلامیه جهانی حقوق زنان (مصوب کنگره جهانی زنان _ کپنهاگ دانمارک) بیان شده است. «فدراسیون» یک سازمان باز بود و وجهه کمونیستی آن کمتر از «فدراسیون جهانی جوانان دمکرات» و «اتحادیه بین المللی دانشجویان» به چشم می خورد و در آن بسیاری از سازمانهای زنان جهان سوم عضویت داشتند.

اتحاد دمکراتیک مردم ایران

«اتحاد دمکراتیک مردم ایران» سازمان علنی و پوششی حزب توده بود که با پیدایش «فضای باز سیاسی» دولت شریف امامی و ظهور انواع گروه های راست و چپ در سطح جامعه پدید شد. این جمعیت در مهر ۱۳۵۷، در پی سفر محمود اعتمادزاده (به آذین) به برلین شرقی و ملاقات با نورالدین کیانوری، با انتشار بیانیه ای در مطبوعات کشور اعلام موجودیت کرد.

«اتحادیه دمکراتیک» در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ فاقد تشکیلات و نیروی سیاسی بود و عملاً تنها عنوانی بود که وظیفه داشت در شرایط انحلال حزب توده، به عنوان یک سازمان پوششی و ذخیره جای آن را در صحنه فعالیت علنی سیاسی پر کند. «دبیرکل» اتحاد دمکراتیک، محمود اعتمادزاده (م.ا. به آذین)، توده ای قدیمی و مترجم و نویسنده کمیته و فرهنگی سرشناس بود که در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب توده (فروردین ۱۳۶۰)

غیاباً به عضویت کمیته مرکزی حزب منصوب شد. در ساختار کمیته مرکزی، مسئولیت سرپرستی و هدایت «اتحاد دمکراتیک» به عنوان یک سازمان جنبی، با منوچهر بهزادی، دبیر سازمانهای توده ای بود.

در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸، فعالیت «اتحاد دمکراتیک» محدود به انتشار نشریات سوگند و اتحاد مردم بود. پس از توقیف نامه مردم (ارگان مرکزی حزب توده)، «اتحاد مردم» به عنوان نشریه غیررسمی حزب توده جایگزین آن شد.

جایگاه و وظایف اتحادیه دمکراتیک

محمدعلی عمویی، دبیر کمیته مرکزی حزب توده، درباره جایگاه و نقش «اتحاد دمکراتیک» چنین می نویسد: «در آخرین سال حکومت رژیم گذشته، زمانیکه دولت شریف امامی با اشاره امریکا به منظور فرونشاندن موج توفنده انقلاب و در تعقیب سیاست «فضای باز سیاسی» امکانات محدودی را برای موجودیت و اظهار وجود پاره ای از جمعیت ها و گروه های سیاسی به وجود آورد و بعضی از نمایندگان مجلس فرمایشی با تظاهر به مخالف خوانیهای دست به تشکیل احزاب سیاسی با موضع «مخالفت» با دولت زدند. به تدریج «کانون و کلای دادگستری»، «جمعیت حقوق دانان»، «جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی»، «جمعیت طرفداران حقوق بشر» یکی پس از دیگری با انتشار اعلامیه هایی حضور خود را به نمایش گذاردند و با تشکیل جلساتی بازار سیاست را گرم کردند. مطبوعات که تا چندی پیش از آن مهر سکوت بر لب داشتند و اگر سخنی هم می گفتند با اجازه وزارت اطلاعات بود به یکباره «انقلابی» شدند و مرتباً اعلامیه ها و سخنرانی های مخالفان و انتقادکنندگان را به چاپ می رساندند و از آنها دعوت می کردند تا در این «رسالت ملی» شرکت کنند. «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» از جمله نخستین سازمان های سیاسی باسابقه بودند که با بهره جستن از فضای تازه قدم به میدان گذاشتند و به یک راه پیمایی دست زدند. به نظر می رسید که رژیم قصد دارد وارد مرحله جدیدی از کشورداری شود و با تظاهر به رعایت «موازنه دمکراتیک» از انفجاری که طلایه اش نمایان شده بود، جلوگیری کند.

در چنین شرایطی بود که مطبوعات موجودیت سازمان جدیدالولاده ای به نام «اتحاد دمکراتیک مردم ایران» را اعلام کردند. اعلام موجودیت این سازمان سیاسی با انتشار بیانیه مفصلی که شامل مبانی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن بود و در روزنامه ها به چاپ رسید، انجام یافت. جمعیتهایی که تا آن زمان اعلام موجودیت کرده بودند همه یا از

وابستگان قدیمی گذشته بودند که تغییر لحن داده، به مخالف خوانی می پرداختند و یا عموماً از ملی گرایان شناخته شده بودند. اعلام موجودیت اتحاد دموکراتیک به ابتکار به آذین، قدمی فراتر از پیدائی جمعیت‌های فوق الذکر بود. گرچه سوابق به آذین هم بیش از آنکه بار سیاسی داشته باشد معطوف به شهرت ادبی و آثار ترجمه ای او بود.

به آذین در سالهای ۲۰ با حزب توده همکاری کرده بود، ولی هرگز به صورت کادری فعال معروف نبود و پس از مدت کوتاهی از حزب برکنار بود و تماماً به کارهای ادبی می پرداخت. فعالیت او عمدتاً در «کانون نویسندگان» بود و از همانجا بود که در اواخر دهه چهل برای چند ماهی روانه زندان شد. برای نخستین بار بود که او را می دیدیم و با روحیات و نظراتش آشنا می شدیم. به نظر ما مرد باسواد و قابل احترامی بود ولی از لحاظ سیاسی چندان جلب توجه نمی کرد. به کلیه زندانیان سیاسی علاقه نشان می داد و با اینکه زمانی با حزب همکاری کرده بود، نزدیکی خاصی نسبت به حزب و هواداران آن در او مشاهده نمی شد...

پس از پیروزی انقلاب و آغاز فعالیت علنی حزب توده، بسیاری از هواداران اتحاد دموکراتیک به حزب پیوستند و به تدریج از آن سازمان جز نامی و یک روزنامه ارگان به نام اتحاد مردم چیزی به چشم نمی خورد. مسئول یا دبیر اتحاد دموکراتیک (به آذین) گاهی اوقات در دفتر حزب مشاهده می شد که معمولاً با دبیر اول حزب (کیانوری) و یا با منوچهر بهزادی و میزانی ملاقات می کرد.

علت وجودی اتحاد دموکراتیک بطور عمده معطوف به شرایطی است که در سالهای آخر عمر رژیم گذشته در ایران بوجود آمده بود... در هر حال در چنین فضائی بود که حزب درصدد حضور علنی در فعالیتهای سیاسی داخل کشور بر می آید. ولی مادام که اساس رژیم گذشته پابرجا بود انحلال حزب هم به قوت خود باقی بود و نمی توانست به فعالیت علنی دست بزند. برای حزب، ضرورت فعالیت یک سازمان سیاسی علنی که از جهات قانونی منعی نداشته باشد ولی مربوط به حزب و یا حداقل نزدیک به آن باشد به صورت مسئله روز در می آید. انجام این مهم توسط هر یک از رهبران و مسئولین قدیمی با منع قانونی روبرو شده بود.

به آذین، که هرگز از جمله رهبران و حتی کادرهای فعال حزب نبود و چهره ای شناخته شده از لحاظ اجتماعی و ادبی بود، مناسب ترین شخصیتی بود که می توانست در رأس یک جریان دموکراتیک قرارگیرد و حزب هم، متناسب با شرایط، او را تقویت کند. ولی بدون تردید «اتحاد دموکراتیک» دقیقاً همان سازمانی بود که حزب برای نوعی حضور و فعالیت

علنی خود در یکساله قبل از پیروزی انقلاب نیاز داشت. زیرا علاوه بر اینکه شخص به آذین مورد اعتماد حزب بود، بیانیه حاوی اعلام مواضع آن سازمان و جوانان و دانشجویانی که به آن روی آوردند، عملاً منظور حزب را برآورده ساختند. برای حزب معلوم نبود که پس از تحولات و دگرگونی‌هایی که انتظارش می رفت وضع حزب علنی و حضور مستقیم در صحنه سیاسی کشور، داشتن روزنامه علنی و محل کار علنی فراهم خواهد آمد. لذا، اتحاد دموکراتیک به عنوان یک سازمان دموکراتیک علنی و نه یک جریان چپ، با دفتر کار و روزنامه ارگان می توانست، در صورت عدم امکان فعالیت علنی حزب، مناسب ترین شکل حضور مستقیم حزب در جامعه باشد. همان گونه که در سالهای ۳۰، حزب با ایجاد «جمعیت مبارزه با استعمار» توانست نوعی تلفیق بین کار علنی و کار مخفی بدهد، مسلماً مدنظر داشته است که از «اتحاد دموکراتیک» نیز بدانگونه استفاده کند ولی عمق تغییرات و دگرگونی‌های ناشی از پیروزی انقلاب چنان بود که کلیه دستگاه اختناق رژیم گذشته، همراه با ساقط شدن رژیم سلطنت و آثار تبعی آن به کلی محو شد.

شرایط آزاد پس از پیروزی انقلاب به حزب امکان داد به فعالیت علنی بپردازد. رهبران و کادرهایش که سالیان دراز در خارج از کشور بودند، به کشور بازگردند و مستقیماً رهبری فعالیت های حزب را در دست گیرند. دفتر مرکزی در تهران و سازمان های محلی در شهرستانها بوجود آورند و از خود روزنامه ارگان مرکزی و آثار نشریاتی و تبلیغاتی دیگر داشته باشند.

در جریان شروع فعالیت علنی حزب، به تدریج هواداران و اعضای قدیمی به سویش جلب شدند. بسیاری از جوانان و دانشجویانی که پیش از انقلاب به «اتحاد دموکراتیک» روی آورده بودند جذب حزب شدند. با گذشت زمان، دیگر اثری از حضور اتحاد دموکراتیک در جامعه مشهود نبود جز آنکه در هر هفته یک شماره روزنامه اتحاد مردم در یک برگ (دو صفحه) منتشر می شد، که تصور نمی کنم با بودن نشریات و مطبوعات حزب، می توانست مورد توجه هواداران قرار گیرد، ولی با وجود اینکه دلیل اولیه پیدایش «اتحاد دموکراتیک» با تأمین امکان فعالیت علنی حزب منتفی شد و دیگر عملاً وجودش منشاء اثری نبود، ولی حفظ و بقای نام و ارگان این سازمان از نظر حزب دلیل تازه ای پیدا کرد. این احتمال در شرایط خاصی که حزب فاقد امکانات نشریاتی شود و یا اساساً امکان فعالیت علنی از او سلب گردد، سبب شد تا با حفظ و بقای اتحاد دموکراتیک عملاً جانشین آن شود و مقالاتی که تحت نظر هیأت تحریریه نامه مردم تهیه می شد در آن روزنامه انتشار یافت. لذا، اتحاد دموکراتیک پیش از آنکه یک سازمان سیاسی مستقل با

مبانی و اهداف معین باشد، تبدیل به یک رزرو شد. چیزی شد برای روز مبادا، در صورتی که حزب امکان فعالیت علنی بدست نمی آورد. این سازمان، با همان اساس و مبنا کانونی جهت جذب هواداران حزب می شد...» (۱)

این تحلیل، محمود اعتمادزاده «به آذین» را بر آن داشت تا با مسکوت گذاشتن مارکسیسم در تئوری و برنامه عمل، تصمیم در این باره را موکول به تشکیل جلسه هیأت مدیره [کند] و در آن جلسه با تأکید بر استقلال کانون از همه جریانهای سیاسی با پذیرفتن دعوت بختیار مخالفت کرد و این نقشه آقایان خنثی شد.

در جلسه معارفه منزل سنجابی، خواهرزاده او، دبیری به نام فرخ همتی، حضور داشت که بوسیله سیاوش کسرایی به من معرفی شد و از من خواست که وقتی معین کنم و درباره مسائل سیاسی روز بحث و گفت و گو کنیم. همین زمینه آشنایی و همکاری من با یک گروه کوچک چهار پنج نفری از روشنفکران منفرد شد که هر چند گاهی به مناسبت حوادث اعلامیه ای صادر می کرد. من که در فکر تشکیل سازمانی بر اساس اتحاد قشرهای دموکراتیک جامعه بودم، در جلسات این گروه کوچک (که بعداً سه چهار تن دیگر از روشنفکران بدان پیوستند) نظرگاههای خود را بیان می کردم و به بحث می گذاشتم. در نتیجه مأموریت یافتم که آن را به صورت مدون در آورم و همان بود که در طی نیمه سال ۱۳۵۷ به تدریج تکمیل و تصویب مقدماتی شد. در نظر من تشکلی که بر اساس این متن می بایست بوجود آید، بی آنکه توده ای باشد در راستای اندیشه چپ سیر می کرد، یعنی یک اندیشه دموکراتیک پیگیر «تا آخر خط» و این چیزی بود که ظاهراً همه در گروه کوچک نه، ده نفری ما با آن توافق داشتند.

با این همه، من لازم دانستم که متن تهیه شده را با شرح انگیزه های خود، در دسترس رهبری حزب توده بگذارم تا از واکنش منفی و از کارشکنی تبلیغاتی آن ها که می توانست مؤثر افتد مصون باشم. به همین منظور در نخستین روزهای شهریور ۵۷ به برلن رفتم و با کیانوری ملاقات کردم.

پاسخی که کیانوری پس از مشورت با دیگران به من داد یک موافقت مشروط بود به این معنی که متن «مبانی عقیدتی» می بایست تا جایی که ممکن است کوتاه و فشرده باشد و در شرح هدفهای سیاسی و اقتصادی و غیره تنها به ترسیم خطوط

کلی قناعت کند، زیرا تصریح جزئیات می تواند روزی تعهدآور شود. امکان آزادی عمل را بگیرد. اما بویژه او مصرانه می خواست اشاره هایی که در متن [به] بدگمانی ریشه دار مردم ایران به سیاست شوروی (و به طور کلی روسیه) و لزوم رعایت احتیاط در مناسبات با این قدرت بزرگ جهانی شده بود حذف شود. من در این زمینه که پای استقلال ایران و تأکید بر عدم دخالت بیگانگان در امور داخلی در میان بود نمی توانستم تسلیم او بشوم. از این رو نوشته دو سه صفحه ای او را که می بایست جای «مبانی عقیدتی» را بگیرد کنار گذاشتم و در بازگشت به ایران تنها به تقریر برخی عبارات مربوط به شوروی دست زدم، بی آن که تغییری در مفهوم آن بدهم.

در تهران، طی دو سه جلسه، متن نهایی «مبانی عقیدتی» به تصویب گروه کوچک، رسید. دبیرکل هم کسی جز من نمی توانست باشد. اما بر سر اختیارات دبیرکل اختلاف بروز کرد و یک صف بندی چهار نفره صورت گرفت. بحث ها به نتیجه نرسید و کار به رأی گذاشته شد و من شکست خوردم. اما همان چهار نفر، بلافاصله در محل دیگری اجتماع کردیم و نام «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» بر خود نهادیم و تصمیم گرفتیم که هر چه زودتر با چاپ و انتشار متن «مبانی عقیدتی» موجودیت خود را اعلام کنیم. این کار به فاصله چند روز صورت گرفت و خبر مربوط به آن در روزنامه ها انتشار یافت. نتیجه آن که دو-سه روز بعد، در سی ام مهر ۱۳۵۷، من بازداشت شدم، یعنی دبیرکل که می بایست محور همه کارهای جاری گروه و پایه ریزی تشکیلات و عضوگیری آن باشد حذف شد. باقی ماند سه نفر: ناصر پورپیرار، هوشنگ پورکریم، کارمند وزارت فرهنگ و هنر و حسن شکوهی، دبیر فیزیکی. پس از کمی فریدون شایان به ما پیوست. و اما ناصر پورپیرار پس از مدت کوتاهی هنگام پخش اعلامیه ای در اعتراض به بازداشت به آذین دستگیر شد و فعالیت عملی «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» متوقف گشت. در حقیقت «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» جز انتشار هفته نامه سوگند و سپس اتحاد مردم و چاپ دو کتاب یکصد و سی و چهل صفحه ای کمتر یا بیشتر، به اعتبار نام و عنوان خود «به آذین»، فعالیت نداشت.

نکته ای که باید تصریح شود و دلالت بر عدم شناخت ماهیت اسلامی ریشه دار و همه گیر جنبش انقلابی دارد، آن است که «مبانی عقیدتی» ورود در میدان مبارزه سیاسی را زیر پرچم مذهب صلاح نمی داند و تنها به همین اکتفا می کند که اگر

یک حزب سیاسی - مذهبی ایجاد شود مانند هر حزب سیاسی دیگری در کشور می تواند آزادانه فعالیت کند. این بدان معنی است که نهضت عظیم اسلامی انقلابی توده های میلیونی مردم، در حد یک حزب سیاسی ارزیابی شود اما واقعیت پرشکوه انقلاب و پس از پیروزی انقلاب بطلان و حقارت چنین برداشتی را به ثبوت رسانده است. انقلاب ایران، انقلاب اسلامی بود و همه رنگهای سیاسی در برابر درخشندگی خیره کننده انقلاب اسلامی محو و زایل شدند و جز این هم نمی توانست باشد...

دیگر مؤسسين از این سه تن، حسن شکوهی پس از دستگیری «به آذین» و ناصر پورپیرار خود را کنار کشید. پورکریم هم در حکومت وحشت کمتر آفتابی می شد. پس حرفی از ارگانهای رهبری تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی نمی توانست باشد.

من در ۲۳ دیماه ۵۷، یعنی یک ماه پیش از پیروزی انقلاب، آزاد شدم. تنها کاری که از من بر می آمد نوشتن اعلامیه هایی به نام «اتحاد دموکراتیک» بود و ایراد چند سخنرانی، از جمله در دانشکده حقوق؛ و در محل سازمان برنامه. همه آنها در تأیید جنبش سراسری انقلابی بود، با تأکید بر این نکته که پرچمدار این جنبش تنها امام خمینی است و همه باید زیر این پرچم حرکت کنند.

انقلاب با شتابی برق آسا پیروز شد. احساسی که در روزهای اول عمومیت داشت شادی بزرگ آزادی بود، زبانها و قلمها به صورتی تب آلوده به کار افتادند. «اتحاد دموکراتیک» هم به چاپ نشریه ای در قطع کوچک چهار تا شش صفحه ای اقدام کرد. کار صفحه بندی و چاپ و پخش آن با ناصر پورپیرار بود که ضمناً نکته های طنزآمیزی می نوشت که نیش گزنده آن سوء تفاهم و واکنشی عصبی پدید آورد. این تصور برای برخی برادران مسلمان پیش آمد که «به آذین» به تصور عیبجوئی و تضعیف حاکمیت انقلابی به برانگیختن توقعات مردم اقدام می کند. به هر حال این یک نکته، نکته دیگر این که پورپیرار به عنوان مسئول تعلیمات برنامه ای ترتیب داد و برای حدود بیست جوان و نوجوان چیزهایی در رابطه با هدفهای «اتحاد دموکراتیک» می گفت که با مشی به آذین مبنی بر تأیید کلی انقلاب در عین انتقاد سازنده، نمی توانست سازگار باشد.

نتیجه آن که پس از دو سه ماهی کار به جدایی کشید و ناصر پورپیرار کنار گذاشته شد.

در اثنای این احوال، نشریه قطع کوچک اتحاد دموکراتیک جای خود را به

هفته نامه سوگند داد که صاحب امتیاز آن، دکتر احمد رضوانی، آن را کلاً در اختیار به آذین گذاشت. (اوایل سال ۱۳۵۸) از میان هیأت نویسندگان سوگند، بزرگترین سهم همکاری را محمدتقی برومند و هوشنگ پورکریم داشتند و این دو تن بی آن که هیچ عنوان تشکیلاتی در کار باشد، تا به آخر در موضع «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» در کنار «به آذین» ماندند. بعدها نیز اسداله قهرمانی با سمت حسابدار و خبرنگار رسمی به جمع مختصر پیوست و این تمامی تشکیلات و ارگانهای رهبری «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» بود.

انتشار سوگند پس از پنج ماهی به سبب اعلام عدم صلاحیت صاحب امتیاز آن از سوی وزارت ارشاد اسلامی متوقف شد. پس از مراجعت متوالی به وزارت ارشاد، با تقاضای صدور پروانه نشریه ای به نام اتحاد مردم موافقت شد و اتحاد مردم به عنوان ارگان «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» توانست انتشار یابد که آن هم در حدود دو سال، تا پایان اسفند ۱۳۶۰ ادامه داشت. به طور کلی «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» در آغاز موجودیت خود بیشتر حس کنجکاوی را بر می انگیخت. آشنایان گم گشته و از نظر دورمانده بیست سی سال پیش یکباره پیدا شدند و می خواستند از ته توی کار سر در بیاورند. کسانی هم که در گذشته مسئولیتهایی در حزب توده داشتند و با دستگاه طاغوت کنار آمده بودند، می خواستند با پیوستن به «اتحاد دموکراتیک» سنگری برای خود تهیه کنند تا از موضع آن به معامله گری پردازند و بار دیگر به حزب توده راه بیابند و مسئولیت و مقامی احراز کنند. پی بردن به این بازی به این زودی مرا به احتیاط واداشت تا از عضوگیری رسمی و ایجاد استخوان بندی تشکیلاتی طفره بروم. از سوی دیگر، با بازگشت سران حزب توده به ایران و گشایش محل حزب در خیابان ۱۶ آذر، افراد بی غل و غش هم که امکان داشت در شرایط عدم حضور حزب به «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» پیوندند خیلی زود راه خود را به سوی خیابان ۱۶ آذر پیدا کردند. برای «اتحاد دموکراتیک» محلی از اعراب نماند. از این رو، در اواخر سال ۵۸ خود من به کیانوری پیشنهاد کردم که الحاق رسمی «اتحاد دموکراتیک» به حزب توده را اعلام کنیم، ولی او موافقت نکرد نظرش این بود که شخصیت جداگانه «اتحاد دموکراتیک» حفظ شود تا اگر روزی ضرورت داشت به صورت جانشینی برای حزب توده عمل کند...

«اتحاد دموکراتیک مردم ایران» در کار خود توفیقی نیافت. گذشته از

کمبودهای شخصی من در سازماندهی و جلب همکاری افراد معتقد و کارآمد، علت آن بود که مقارن اعلام موجودیت «اتحاد دموکراتیک» موج انقلابی با شتاب گسترده ای سراسر کشور را فرا می گرفت و خصلت اسلامی جنبش به صورت چشمگیری اذهان را به خود جلب می کرد. از طرف دیگر پس از پیروزی انقلاب، آمدن سران حزب توده به ایران و فعالیت تب آلود تبلیغاتی و تشکیلاتی شان «اتحاد دموکراتیک» را از جاذبه ای که می توانست در میان روشنفکران و کارمندان رده های پائین و متوسط داشته باشد، محروم کرد. (۱)

شورای نویسندگان و هنرمندان ایران؛ حزب توده و روشنفکران

روانشناسی و فرهنگ روشنفکران متجدد و دانشگاهی در ایران تحت تأثیر یورش نواستعماری تمدن معاصر مغرب زمین شکل گرفته است. نتیجه سرمایه گذاریهای کلان استعمار و نواستعمار غرب برای «جذب مغزها» در ایران به این نتیجه محتوم رسید که در آستانه فروپاشی رژیم شاه، اکثریت نویسندگان و هنرمندان متجدد صاحب استعداد ایران را وابستگان فکری، سیاسی و حتی تشکیلاتی قدرتهای غربی تشکیل می داد.

در پایان جنگ جهانی دوم، ابرقدرتهای آن روز جهان (انگلیس و شوروی) که می خواستند با تصرف «اندیشه» و «فرهنگ» نبض سیاست و اقتصاد ایران را به دست گیرند، رقابت شدیدی برای جلب نویسندگان و هنرمندان ایرانی آغاز کردند. در این میان، استعمار پیر انگلستان از پشتوانه قوی و مجربی از روشنفکران وابسته و پرورش یافته در مکتب فراماسونری برخوردار بود که در دهه ۱۳۲۰ در مقام استادی برای خود نام و آوازه ای داشتند. اتحاد شوروی که با حضور نظامی خود در خاک ایران برای نخستین بار شرایط مساعد «نفوذ» را فراهم می دید فعالیت خود را با حربه تبلیغ و ترویج ایدئولوژیک آغاز کرد. در تیر ۱۳۲۵ نخستین کنگره نویسندگان ایران به ابتکار انجمن روابط فرهنگی ایران _ شوروی در تهران گشایش یافت. در این کنگره ۷۸ نویسنده و هنرمند ایرانی شرکت داشتند که از این میان حدود ۲۰ نفر را افراد شناخته شده توده ای و بیشتر از این تعداد را عوامل وابسته به غرب و فراماسونری تشکیل می دادند. در این دوران، فعالیت حزب توده در «جلب مغزها» موفقیت آمیز بود. انتشار دهها نشریه توسط حزب توده که طبعاً به

نویسنده نیاز داشت اجازه می داد تا هر کسی قلم زند و استعداد خود را (موفق یا ناموفق) بیازماید. این عرصه گشاده نویسنده‌گی سبب شد تا از میان انبوه قلم زنان جوان توده‌ای، تعدادی نویسنده و شاعر مجرب تربیت شود و به شهرت دست یابند.

از میان افرادی که در دهه‌های بعد در سطح روشنفکران ایرانی به شهرتی دست یافتند، بسیاری از پرورش یافتگان «مکتب توده‌ای» دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ هستند.

جلال آل احمد، خلیل ملکی، محمود اعتمادزاده (به آذین)، شاهرخ مسکوب، ابراهیم گلستان، عبدالرحیم احمدی، باقر مؤمنی، احمد شاملو، سیاوش کسرائی، فروغ فرخزاد، محمد زهری، هوشنگ ابتهاج (سایه)، بزرگ علوی، احمد محمود، کریم کشاورز، محمد پروین گنابادی، محمد قاضی احمدسمعی، شمس الدین ادیب سلطانی، خسرو خسروی، نجف دریابندری، نادر نادرپور، امیرحسین جهانبگلو... .

فعالیت‌های عبدالحسین نوشین، از رهبران حزب توده، به عنوان یکی از بنیانگذاران تئاترنو در ایران سبب جذب و تربیت عده‌ای از استعداد‌های جوان نمایش شد که به هنرپیشگان معروف کشور تبدیل شدند، مانند حسین خیرخواه، محمدعلی جعفری، محمدتقی کهنمویی، نصرت کریمی، محمدعلی کشاورز، صادق شباویز، خانم دیهیم اسکوئی، اکبر مشکین و ...

به همراه تلاطم‌های سیاسی، بخش اعظم این افراد از حزب توده کنار رفتند و به مواضع سیاسی مختلف پیوستند. از این میان، نادر و انگشت شمار بودند کسانی مانند زنده یاد جلال آل احمد که شهامت گسست جسورانه از عمده‌مبانی فکری گذشته را داشته و تجربه پیشین را دستمایه روشنگری‌های اصیل و بنیادین قرار دهند. در اکثر آنها زیرساخت فکری و فرهنگی «چپ» و «توده‌ای» و به ویژه در بعد جهان بینی ماتریالیستی محفوظ ماند و تأثیرات خود را باقی گذارد و برخی از آنان مانند احمدشاملو، فروغ فرخزاد، از مروجین درجه اول فرهنگ ابتذال و الحاد و اباحه شدند و برخی مواضع کم و بیش معتدلی در پیش گرفتند. افرادی نیز تا آستانه انقلاب اسلامی و پس از آن به حزب توده (مانند به آذین و کسرائی) و یا تنها به شوروی (مانند کریم کشاورز و بزرگ علوی) وفادار ماندند.

به هر روی، روشنفکران مکتب توده‌ای، مستقیم یا غیرمستقیم، با واسطه یا بی واسطه، وفادار به مارکسیسم یا بریده از سیاست ولی وفادار به فرهنگ آن، سهم قابل توجه و اساسی در تخریب فرهنگ جامعه ایرانی و اشاعه فرهنگ غربی در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰ و پس از آن داشته‌اند و از این نظر نقش آنان دست کمی از نقش روشنفکران مکتب فراماسونری و سپس مکتب امریکایی نداشته و ندارد.

کانون نویسندگان ایران

در سال ۱۳۴۷، به همت زنده یاد جلال آل احمد جمعیتی به نام «کانون نویسندگان ایران» تأسیس شد. آل احمد توانست بخشی از روشنفکران و نویسندگان را به منظور مبارزه علیه سانسور رژیم پهلوی و در راه آزادی بیان مجتمع و فعال سازد، ولی با مرگ آل احمد (شهریور ۱۳۴۹) و تحت تأثیر جو اختناق سانسور این تلاش معوق ماند.

با اوج گیری نهضت اسلامی در سال ۱۳۵۷، رژیم پهلوی مجبور به عقب نشینی شد و مجدداً امکاناتی برای تجدید فعالیت «کانون نویسندگان ایران» پدید شد و آنان اعلامیه هایی علیه سانسور و در جهت آزادی قلم منتشر کردند. با روی کار آمدن «دولت آشتی» شریف امامی، «کانون نویسندگان ایران» در انستیتو گوته تهران (انجمن ایران و آلمان غربی) جلسه شب های شعر تشکیل داد. این محافل با استقبال قشرهایی از دانشجویان و روشنفکران غیرمذهبی مواجه شد و در آن حدود ۴ هزار نفر حضور یافتند. بدین ترتیب، «کانون نویسندگان ایران» به مرکز تجمع نویسندگان متجدد و غربگرا و کانون انواع جریانات سیاسی راست و چپ تبدیل شد، تا جایی که حتی شاپور بختیار از طریق کریم سنجابی و به واسطه منوچهر هزارخوانی و مقدم مراغه ای، در جلب آن کوشید. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، گردانندگان «کانون نویسندگان» عبارت بودند از: به آذین، سیاوش کسرایی، غلامحسین ساعدی، اسماعیل خوئی و ... ولی به تدریج در رقابت های سیاسی جناح توده ای کنار زده شدند و در اولین مجمع عمومی کانون، هیأت دبیران آن مرکب از اسماعیل خوئی، باقر پرهام، منوچهر هزارخوانی، احمد شاملو (که تازه از خارج به ایران آمده بود) و محسن یلفانی انتخاب شد.

در اول اسفند ۱۳۵۷، اعضای «کانون» به ملاقات امام خمینی (ره) رفتند. در این ملاقات امام با دلسوزی و خیرخواهی به نصیحت پدرانانه پرداختند و از جمله چنین فرمودند:

قشرهای ملت را از هم جدا کردند، روحانیون را از روشنفکران، از طبقات متفکر جدا کردند و آنها را با هم در صف مقابل هم قرار دادند و این در اثر کوشش هایی بود که استعمار برای اینکه بتواند ذخائر ما را ببرد کرده بود...

امروز همه با هم همصدا آزادی را طلب می کنند و استقلال را و الحمدلله اینها به دست آمده است... ما الآن باید مستقل باشیم. نه طرف راست و نه طرف چپ، بلکه همه تحت لوای اسلام مستقل. اگر بخواهید مملکتتان مستقل بشود، اگر بخواهید آزادی برای شما پیدا بشود، افکار متشتت را الآن کنار بگذارید و با هم، همصدا با هم این بار را به منزل برسانید. شما می دانید که الآن مملکت ما یک

مملکت آشفته است.

وحدت کلمه الآن در همه اقشار است. لکن اشخاصی که بخواهند این وحدت را بهم بزنند و بخواهند آنهایی که این وحدت را ایجاد کردند تضعیف کنند، آنها باید تجدیدنظر در فکر خودشان بکنند. توجه بکنید ما خیرخواه شما هستیم. ما خیرخواه این ملت هستیم. اسلام خیرخواه شما است. اسلام دنیا و آخرت شما را سعادت‌مند می‌کند. با اسلام آشتی بکنید. آنهایی که آشتی ندارند بیایند زیر لوای اسلام... شما بدانید که اسلام همه چیز را دارد... (۱)

متأسفانه این نصایح مشفقانه در جمع فوق، تنها بر عده معدودی تأثیر گذارد و «کانون نویسندگان» به سرعت راه مقابله با انقلاب نوپای اسلامی را پیش گرفت و نویسندگان مسلمان از آن کناره گرفتند. در این میان، افرادی که به دلیل بینش الحادی سوداهای جاه طلبانه و بیمارگونه در سر می‌پروراندند و افراد وابسته به سرویس‌های جاسوسی غرب نقش تعیین‌کننده داشتند. «کانون نویسندگان» که در اوج انقلاب اسلامی توانست بیش از ۳۰۰ نویسنده، اهل قلم و روشنفکر را مجتمع سازد، به دلیل مواضع ضدانقلابی تنها توانست حدود ۱۲۰ نفر را در آخرین «مجمع عمومی اش» گرد آورد و پس از آن به سرعت متلاشی شد.

انشعاب و تأسیس شورای نویسندگان و هنرمندان

در پی اولین «مجمع عمومی» که منجر به حذف گردانندگان توده ای «کانون» شد، بین نویسندگان توده ای با هیأت مدیره جدید درگیری و اختلاف شدید به وجود آمد. این درگیری‌ها سرانجام منجر به انشعاب نویسندگان توده ای (حدود ۴۰ نفر) و تأسیس سازمان مستقلی به نام «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» گردید. این شورا در طول فعالیت خود توانست حدود ۲۰۰ نفر را جلب کند. به آذین ماجرای این انشعاب را چنین شرح می‌دهد:

بنام خدای یکتا

لزوم تأسیس سازمانی که بعداً «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» نام گرفت به دنبال اخراج به آذین و چهار تن دیگر: سیاوش کسرایی شاعر، هوشنگ ابتهاج «سایه» شاعر، فریدون تنکابنی نویسنده و محمدتقی برومند مترجم کتابهای فلسفی

و تربیتی از «کانون نویسندگان ایران» احساس شد و در طی ماه های پاییز و زمستان سال ۱۳۵۸ مقدمات آن فراهم گشت و در بهار سال ۱۳۵۹ به نتیجه رسید.

اما علت اخراج نامبردگان از «کانون نویسندگان» اختلاف جدی آنان با هیأت مدیره کانون... بود.

هیأت مدیره مزبور که در آغاز سال ۱۳۵۸ با اختلاف گروه های چپ رو و چپ نما، جانب سوسیالیستهای ایران، لیبرالها و جبهه دموکراتیک ملی و غیره توانسته بود در انتخاب کانون پیروز شود و به آذین و سیاوش کسرایی را که همراه مرحوم جلال آل احمد از پایه گذاران اصلی کانون نویسندگان در سال ۱۳۴۷ بودند کنار بزند. با اخراج آنها، نزدیک به چهل تن به تدریج از عضویت کانون استعفا دادند. همین عده بودند که «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» را به وجود آوردند.

«شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» در بهار سال ۵۹ تأسیس یافت و بیان نامه و اساس نامه آن به تصویب رسید. بویژه با پیوستن هنرمندان تئاتر و هنرهای تجسمی (نقاشی و غیره) بر شمار اعضای شورا سرعت افزوده شد. انتخابات «هیأت اجرایی» صورت گرفت و مسئولیت ما تقسیم شد. گروه های هنری به تشکیل جلسات هفتگی و بحث و انتقاد در مسائل هنر خود پرداختند، نقاشان نمایشگاه هایی ترتیب دادند، هنرپیشگان تئاتر به مناسبت های دیدار نوروز یا جشن انقلاب، نمایشهائی اجرا کردند، محصول کار شاعران و نویسندگان و منتقدان و دیگر اهل قلم در مجموعه ای با نام فصلنامه «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» به چاپ می رسید و به فروش گذاشته می شد. (۱)

ساختار شورای نویسندگان و هنرمندان...

ارگان رهبری «شورای نویسندگان و هنرمندان» هیأت اجراییه نام داشت که مرکب از ۷ عضو اصلی و ۹ عضو علی البدل بود. هیأت اجراییه در انتخابات سالانه «مجمع عمومی» شورا، توسط اعضا برگزیده می شد. در طول حیات «شورا» دو انتخابات برگزار شد. اعضای اصلی هیأت اجراییه از میان خود فردی را به عنوان «دبیر» و «سخنگوی» شورا برمی گزید که در هر دو دوره این سمت را محمود اعتمادزاده (به آذین) عهده دار بود. جلسات هیأت

اجرائیه هفتگی بود. «شورای نویسندگان» یکی از سازمان های جنبی حزب توده محسوب می شد. در آغاز فرج الله میزانی (جوانشیر) از سوی هیأت دبیران حزب توده با اعتمادزاده تماس داشت و بر فعالیت های شورا نظارت می کرد. پس از پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) منوچهر بهزادی به عنوان دبیر سازمانهای توده ای این مسئولیت را به عهده گرفت. هر چند کلیه اعضای هیأت اجرائیه و اکثریت مطلق اعضای شورا، عضو یا هوادار حزب توده بودند، با این وجود از میان اعضای هیأت اجرائیه ۹ نفر اعضای «فراکسیون حزبی» شورا محسوب می شدند. این افراد عبارت بودند از: محمود اعتمادزاده، اکبر افرا، سهیلا امیر ابراهیمی، محمدتقی برومند، محمدعلی جعفری، بهرام حبیبی، محمد زهری، سیاوش کسرانی، محمدرضا لطفی (آهنگساز) منوچهر بهزادی نیز ریاست جلسات این فراکسیون را به عهده داشت. اعضای شورا بر حسب رشته تخصصی در گروه های ترجمه، موسیقی، نویسندگی، تئاتر، نقاشی و شعر به فعالیت می پرداختند. جلسات گروه های فوق هفتگی بود و در هر جلسه باید یکی از اعضای هیأت اجرائیه شرکت می جست. هر گروه دارای «رئیس» بود که توسط اعضای جلسه انتخاب می شد. «شورای نویسندگان» نشریه ای به نام فصلنامه شورای نویسندگان و هنرمندان ایران داشت که جمعاً ۶ شماره آن منتشر شد. تیراژ این نشریه بسیار کم بود (کمتر از ۲۰۰۰ نسخه).

ساختار «شورای نویسندگان» را می توان با نمودار زیر نشان داد:

محمود اعتمادزاده (به آذین) میزان موفقیت این سازمان را چنین ارزیابی می کند:

شورا با اقبال هنرمندان «چپ» اعم از اعضای حزب توده یا هوادار آن، برخی کسانی که تعلق حزبی نداشتند و دو سه تن از فدائیان خلق (اکثریت) روبرو گردید. اما از نظر شورآفرینندگی هنری و شمار آثار، غیر از نقاشی که محصول

نسبتاً فراوانی عرضه می کرد توفیق کمی به دست آورد. شورا نتوانست هیچگونه رابطه هنری متقابل با هنرمندان اسلامی برقرار کند و نتوانست از نظر مساعد مسئولان امور هنری برخوردار شود. (۱)

جمعیت ایرانی هواداران صلح

مارکسیسم و مسئله «جنگ و صلح»

مسئله «جنگ و صلح» از مسایل اساسی ایدئولوژی مارکسیستی است. به اعتقاد مارکسیسم، «جنگ» یک پدیده طبقاتی و محصول پیدایش مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات اجتماعی است. از این دیدگاه، در جامعه اشتراکی نخستین، پدیده «جنگ» وجود نداشته و در نهایت نیز با پیدایش جامعه کمونیستی این پدیده از جهان رخت خواهد بست و «صلح جهانی» برقرار خواهد شد. مارکس و انگلس می گفتند که صلح میان ملت ها و امحاء جنگ، اصل بین المللی جامعه کمونیستی است (۲) و لنین صلح را یکی از ایده آل های بزرگ مبارزه کمونیست ها می خواند. (۳)

مارکسیسم، جنگ ها را به دو گروه عادلانه و ناعادلانه تقسیم می کند. جنگ هایی که توسط طبقات انقلابی و ملتهای زیرستم علیه استثمارگران و استعمار صورت می گیرد عادلانه است و جنگ های میان دولت های استثمارگر و جنگ های علیه طبقات و ملت های زیرستم ناعادلانه.

در تبیین نظام سرمایه داری، مارکسیسم معتقد است که «جنگ افروزی» خاصیت ذاتی نظام سرمایه داری است و این نظام بدون جنگ قادر به ادامه حیات نیست. بر اساس همین دیدگاه بود که لنین در آغاز قرن بیستم میلادی در تحلیل تئوری «امپریالیسم به مثابه عالی ترین مرحله سرمایه داری»، تز اجتناب ناپذیر جنگ های امپریالیستی را پیش کشید. بر اساس نظر لنین، در شرایط امپریالیسم به مثابه سرمایه داری پیشرفته و جهان وطنی معاصر، رقابت میان قدرت های امپریالیستی بر سر تجدید تقسیم جهان میان خود، منجر به ستیز میان آنها می شود و سرانجام این تنازع به جنگهای امپریالیستی می انجامد. از دیدگاه لنین، جنگ جهانی اول، نخستین پدیده گسترده و همه گیر این جنگ های امپریالیستی بود.

۱- محمود اعتمادزاده، بازجویی، ۱۰/۶/۱۳۶۲.

۲- مارکس و انگلس، کلیات (به روسی)، چاپ دوم، ج ۱۷، ص ۵.

۳- لنین، مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۳۰۴.

برخلاف لنین، کارل کائوتسکی (۱) معتقد به همه پیوندی و اتحاد امپریالیست ها و تبدیل آنها به «اولترا امپریالیسم» بود. (۲)

با انقلاب اکتبر و پیدایش نخستین حکومت سوسیالیستی در روسیه و تحکیم و قدرت گیری تدریجی آن، این نظریه مطرح شد که قدرت های امپریالیستی، علیرغم تضادهای درونی خود، در مقابله با نظام نوپای سوسیالیستی اشتراک منافع دارند بر این اساس با هم متحد شده اند و این امر از میزان رقابت و تنازع و ستیز آنها کاسته است. به اعتقاد تئوریسین های شوروی، پیروزی انقلاب اکتبر سرآغاز «دوران معاصر» است که مضمون آن «بحران عمومی سرمایه داری» می باشد.

ولی آغاز جنگ جهانی دوم عملاً نشان داد که نه تنها قدرت های امپریالیستی رقیب، علیه روسیه شوروی وارد اتحاد نشده اند، بلکه نزاع درونی آنها بر سر تصرف کامل کره زمین تشدید شده است.

در این زمان، شوروی به مانور میان دو جبهه متخاصم کشورهای سرمایه داری (دولت های فاشیست دولتهای لیبرال) پرداخت و ابتدا با آلمان هیتلری قرارداد صلح امضا کرد و سپس با تقویت بنیه دفاعی خود به جبهه کشورهای ضدفاشیست پیوست و «جبهه متفقین» تشکیل شد.

بنابراین، در جنگ جهانی دوم، شوروی سوسیالیستی عملاً متحد همه قدرتهای بزرگ سرمایه داری غرب (در آغاز آلمان فاشیستی و سپس انگلیس و امریکای امپریالیست) بود. پیروزی در جنگ جهانی دوم بزرگترین موفقیت بین المللی برای اتحاد شوروی در طول تاریخ موجودیت آن محسوب می شد که این کشور را به یک «ابر قدرت» در صحنه بین المللی تبدیل کرد. از دیدگاه تئوریسین های شوروی، پیروزی در جنگ جهانی دوم، سرآغاز پیدایش «سیستم جهانی سوسیالیستی» یعنی تبدیل سوسیالیسم به یک بلوک جهانی (در اروپای شرقی و سپس در چین، کره شمالی، آلبانی و بعدها در ویتنام و کوبا و ...) بود. این مقطع، دومین مرحله «بحران عمومی سرمایه داری» خوانده می شد.

پس از جنگ جهانی دوم، تز لنین «اجتناب ناپذیری جنگ های امپریالیستی» توسط تئوریسین های شوروی مورد تجدیدنظر قرار گرفت و خروشچف، دبیرکل حزب کمونیست شوروی، در کنگره بیستم حزب اعلام داشت که مرحله کنونی «بحران عمومی

۱- . (Karl Kautsky (۱۸۵۴-۱۹۳۸

۲- . مراجعه شود به: شناخت و سنجش مارکسیسم، مقاله «کائوتسکی» (ص ۴۴۷).

سرمایه داری»، که شاخص آن فراویبی امپریالیسم از یک کشور به یک «اردوگاه جهانی» است، سبب شده که نظام سوسیالیستی به عنوان یک قدرت معتبر بین المللی مطرح شود و امپریالیست ها (علیرغم تضادها و رقابت های درونی) از جنگ میان خود اجتناب کنند، زیرا چنین جنگی منجر به تقویت «اردوگاه سوسیالیسم» خواهد شد.

بنابراین مضمون مناسبات بین المللی در دنیای پس از جنگ جهانی دوم «تضاد اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه امپریالیسم» بود و نه مانند قبل، «تضاد میان قدرتهای امپریالیستی». بنابراین تز، «اجتناب ناپذیری جنگ های امپریالیستی» دیگر معتبر نبود و جنگ های امپریالیستی اجتناب پذیر می نمود.

نخستین کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست (۱۹۵۷، مسکو) این تز کنگره بیستم را مورد تأیید قرار داد و مسئله «جنگ و صلح» را «مسئله مرکزی دوران ما» اعلام داشت.

این تز دارای نتایج عملی در دیپلماسی بین المللی بود؛ بدان معنا که با پیدایش اردوگاه سوسیالیستی در مقابل اردوگاه امپریالیستی، امکان جلوگیری از جنگ جهانی پدید شد و کشورهای سوسیالیستی باید با دیپلماسی «همزیستی مسالمت آمیز» می کوشیدند جلوی جنگ های امپریالیستی را بگیرند.

خصلت جنگ افروزی نظام سرمایه داری تغییر نکرد، ولی پیدایش توازن جدید نیروهای بین المللی مانع اساسی در جهت جنگ افروزی های امپریالیسم شد. از آنجا که سرمایه داری برای ادامه حیات و فرونشاندن بحران های ادواری (سیکلیک) خود به نظامیگری و جنگ افروزی نیاز داشت، «صلح جهانی» می توانست نظام سرمایه داری را از درون به نابودی بکشد. بر اساس این تئوری، شعار «صلح و سوسیالیسم» به شعار اصلی سیاست خارجی احزاب کمونیست تبدیل شد.

این تئوری با مخالفت جدی مائوتسه دون (رهبر حزب کمونیست چین) مواجه شد که همچنان به تز لنینی اجتناب ناپذیری جنگ امپریالیستی معتقد بود. مائوتیست ها، خروشچف و احزاب تز هوادار مسکو را به سازش با امپریالیسم متهم کردند و بر حفظ اصول لنینی در مقابل «تجدیدنظر طلبی خروشچفی» تأکید ورزیدند. پس از مرگ مائو، رهبران چین نیز در این تئوری تجدیدنظر کرده و خود، راه «همزیستی مسالمت آمیز» با بلوک غرب و سپس تجدیدنظرهای اساسی در تئوری های اقتصادی و دیپلماتیک مارکسیسم را پیمودند و وارد مسیر همپیوندی با دنیای سرمایه داری شدند.

به هر روی، بر اساس چنین دیدگاهی، پس از جنگ جهانی دوم شعار «صلح» به شعار اصلی اتحاد شوروی و احزاب کمونیست در دیپلماسی بین المللی تبدیل شد. در واقع،

شوروی می خواست با بهره گیری تبلیغاتی از روحیات نفرت از جنگ جهانی دوم، که در دنیای پس از جنگ، توسعه و عمق یافته بود افکار عمومی جهان را به سوی خود جلب کند، ولی عملاً سیاست های جنگ افروزان و تجاوزکارانه این ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم، سبب شد تا چنین وجهه ای پدید نشود.

مداخله نظامی ارتش سرخ در مجارستان و سپس در چکسلواکی و بالاخره تجاوز نظامی به افغانستان اسلامی، چهره اتحاد شوروی را به شدت تیره ساخت و او را به عنوان یک ابرقدرت تجاوزگر در صحنه افکار عمومی جهان مطرح نمود.

با پیدایش پدیده گورباچف در صحنه سوسیالیسم و شکست تجاوز افغانستان، شعار «صلح و سوسیالیسم» شعاری به شدت بی بنیه و افشا شده می نمود و ثابت شد که نه تنها قدرت های امپریالیستی بلوک غرب، بلکه اتحاد شوروی سوسیالیست نیز در راستای مطامع خود جنگ افروز بود. این تحولات نقطه پایانی بر تئوری ها و دعاوی مارکسیستی در مسئله «جنگ و صلح» شد.

جنبش جهانی صلح

جنگ یکی از شوم ترین پدیده های بین المللی است که بروز آن در استکبار ذاتی دولت های الحادری ریشه دارد. علل پیدایش جنگ ها یکی نیست و مجموعه عوامل بسیار متنوع و گوناگون فرهنگی، مذهبی (مانند «جنگ های صلیبی»)، اقتصادی، سیاسی و غیره در پیدایش جنگ میان دولت ها مؤثر است. بنابراین، تبیین پدیده جنگ به عنوان «پدیده طبقاتی» بسیار سطحی و کلیشه ای است.

در طول تاریخ کهن جامعه بشری، جنگ انسان های بسیاری را به نابودی کشیده است، ولی با پیدایش تمدن معاصر غربی و انقلاب صنعتی، سیمای جنگ بسیار غیرانسانی تر و هولناک تر و تلفات آن بس عظیم تر و شدیدتر شده است. بنابراین، تمدن نوین مغرب زمین (در هر دو چهره سرمایه داری و سوسیالیستی آن) جنگ و کشتار در مقیاس میلیونی را برای بشریت به ارمغان آورده و دعاوی «صلح دوستی» آن پوچ و عوامفریبانه است.

توجه به فرآیند پیدایش و توسعه تمدن الحادی غرب، هم پیوندی آن را با پدیده جنگ نشان می دهد. در قرن هفدهم میلادی، تلفات انسانی اروپا در جنگ ۰۰۰/۰۰۳/۳ نفر، در قرن هجدهم ۰۰۰/۳۷۲/۵ نفر و در قرن نوزدهم ۰۰۰/۶۹۲/۵ نفر بوده است. این در حالی است که در قرن بیستم تا پایان جنگ جهانی دوم ۰۰۰/۳۹۵/۲۷ نفر فقط در اروپا کشته شده اند. به علاوه در جنگ دوم، در کشورهای آسیایی و آفریقایی نیز ۵ میلیون انسان کشته

طی جنگ جهانی دوم و پس از آن، در جنگ های انقلابی چین (۱۹۴۹-۱۹۴۴م.) قریب به یک میلیون نفر و در جنگ رهایی بخش مردم مسلمان الجزایر علیه استعمار فرانسه (۱۹۶۲-۱۹۵۴م.) انقلابی ملت های امریکای لاتین علیه استعمار، قریب به ۹۰۰ هزار نفر طی جنگ های چریکی، تظاهرات خیابانی و اعتصابات و قیام ها به قتل رسیدند. در جنگ رهایی بخش مردم ویتنام علیه تجاوز امریکا صدها هزار نفر، در جنگ مجاهدین مسلمان افغان علیه تجاوز شوروی صدها هزار نفر انسان بی گناه و اخیراً در حملات ایالات متحده به دو کشور اسلامی افغانستان و عراق نیز انسانهای بی گناه بسیاری کشته شدند. تجاوز سیاه صدامی علیه انقلاب نوپای اسلامی در ایران که با تحریک امپریالیسم غرب و حمایت هر دو ابرقدرت کاپیتالیستی و سوسیالیستی وقت صورت گرفت، ده ها هزار انسان بی گناه را به کام مطامع جهانخوارانه قدرت های الحادی غربی کشید.

پدیده شوم جنگ افروزی، به عنوان جزء جدایی ناپذیر تمدن الحادی معاصر غرب در سطح جهانی و در افکار عمومی بین المللی، جنبش واکنشی و اعتراضی صلح را پدید آورد. این جنبش، به ویژه در سال های جنگ جهانی دوم و پس از آن در سطح جهان، به ویژه در اروپا، هواداران بسیار یافت.

جنبش جهانی صلح در ایران نیز بازخورد داشت و تحت تأثیر فجایع ارتش های اشغالگر امریکا، انگلیس و شوروی در ایران، نفرت از جنگ جهانی دوم در افکار عمومی ایران رسوخ کرد.

در دوران جنگ تجاوزکارانه امریکا در ویتنام نیز «جنبش ضدجنگ» با شرکت میلیون ها انسان عادی ایالات متحده امریکا، عامل مهمی در خروج نیروهای امریکایی از ویتنام بود.

هم بلوک غرب و هم اتحاد شوروی و احزاب کمونیست به این پدیده مهم جهانی توجه داشتند و کوشیدند از آن به سود اهداف ایدئولوژیک - سیاسی خود بهره برداری کنند. در راستای چنین هدفی بود که در غرب، مجامعی چون «انستیتوی پژوهش های صلح کانادا» و «انستیتوی پژوهش های صلح جهانی» به راه می افتاد. سازمانهای غربی صلح در فعالیت های تبلیغی خود می کوشیدند تا زیرکانه شوروی و «کمونیسم بین الملل» را عامل اصلی جنگ و تجاوز معرفی کنند و در مسئله تجاوز افغانستان بزرگترین کارزار تبلیغی را علیه شوروی سازمان دادند. در مقابل «شورای جهانی صلح» می کوشید تا لبه تیز حمله را متوجه غرب کند و در حالی که در مسئله تجاوز امریکا به ویتنام ابتکار عمل را به دست داشت، در مسئله تجاوز افغانستان به انفعال و سکوت گرائید. جالب توجه این است که در

مسئله تجاوز صدام به نظام جمهوری اسلامی ایران، همه مجامع جهانی صلح وابسته به دو بلوک شرق و غرب هم آوا شده و علیه ایران موضع گرفتند و بر جنایات صدام چشم پوشیدند.

«جمعیت صلح» در ایران

حزب توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ با بهره گیری از جو ضدجنگ در ایران و در جهان، کوشید تا از آن به سود خود بهره گیرد. واقعیت این است که در میان احزاب و جریانات سیاسی آن روز ایران، حزب توده تنها جریانی بود که ماهرانه به فکر چنین بهره برداری افتاد. به ابتکار حزب توده در تیر ۱۳۲۹، «جمعیت ایرانی هواداران صلح» به عنوان عضو جمعیت جهانی «هواداران صلح» تشکیل شد. حزب توده موفق شد عده ای از افراد غیرتوده ای و سرشناس را به جمعیت جلب کند و در هیأت مدیره آن، افرادی مانند دکتر سیدعلی شایگان، ابوالحسن حائری زاده و ملک الشعراى بهار شرکت داشتند.

در این دوران، مسئولیت «جمعیت صلح» در هیأت اجرائیه حزب توده با دکتر فروتن بود. «جمعیت ایرانی هواداران صلح» روزنامه ای به نام مصلحت، به مدیریت احمد لنکرانی منتشر می کرد و با درج مقالات شخصیت های بی طرف و حتی ضد کمونیست ولی دارای وجهه در جامعه، سیمای کمونیستی خود را پنهان می داشت. اما به زودی ماهیت کمونیستی جمعیت فاش شد و شخصیت های غیر کمونیست از آن کناره گرفتند. این جمعیت موفق شد ۵۰۰ هزار امضا زیر بیانیه صلح استکهلم مبنی بر منع استعمال سلاح اتمی از سراسر کشور گردآوری کند.

مرحوم آیت الله کاشانی نیز این بیانیه را امضا کرد که بعدها مورد بهره برداری تبلیغاتی «جمعیت صلح» قرار گرفت.

در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی ایران، «جمعیت صلح» وجود واقعی نداشت و تنها سران حزب توده با بهره گیری از عضویت آن در «شورای جهانی صلح» در اجلاس های شورا شرکت می کردند و از امکانات مادی دبیرخانه آن بهره مند می شدند.

پس از انقلاب اسلامی ایران و تجدید فعالیت حزب توده، یکی از مترجمین هوادار حزب توده به نام فریدون شایان، رأساً و بدون تصویب رهبری حزب توده به تشکیل جمعیتی به نام «جمعیت ایرانی حامیان صلح» دست زد. این اقدام با واکنش خصمانه رهبری حزب توده که توسط فعالین قدیمی «جمعیت صلح» تحریک شدند، قرار گرفت و

شایان، علیرغم وابستگی شدید ایدئولوژیک به شوروی و حزب توده، متهم و منزوی شد. از سوی دیگر، فعالان قدیمی به تأسیس «جمعیت ایرانی هواداران صلح» دست زدند که تا سال ۱۳۶۱ موجودیت داشت. این جمعیت نشریات و جزواتی منتشر می کرد، ولی عملاً به دلیل جو انقلابی کشور و آگاهی بالای توده مردم و به ویژه به علت شور همگانی با شرکت در جبهه های جنگ تحمیلی، نتوانست جاذبه و فعالیت داشته باشد.

«جمعیت ایرانی صلح» دارای جلساتی به نام «شورای صلح» بود که در آن حدود ۳۰ نفر شرکت می کردند. این جلسه از میان خود عده ای را به نام «هیأت مدیره» انتخاب می کرد. در آخرین انتخابات که در سال ۱۳۶۰ برگزار شد ۲۷ نفر به عنوان «هیأت اجرایی» و از میان آنها ۱۴ نفر که همه اعضای سرشناس حزب توده بودند به عنوان «هیأت مدیره» انتخاب شدند. محمود اعتمادزاده (به آذین) دبیر «جمعیت صلح» بود که زیر نظر منوچهر بهزادی دبیر سازمانهای توده ای کمیته مرکزی حزب فعالیت می کرد.

عبدالصمد خیرخواه، عضو هیأت مدیره «جمعیت صلح»، فعالیت های این جمعیت را پس از انقلاب اسلامی چنین ارزیابی می کند:

بطوریکه در حدود یکسال از نزدیک شاهد آن بودم این فعالیت نزدیک به صفر بود و با شکست کامل همراه بود. ممکن است در کشورهای دیگر فعالیتهايش تا اندازه ای با موفقیت همراه بود، ولی در کشور هیچگونه موفقیتی نداشته است. علت آنها از یکطرف پیروزی انقلاب اسلامی و خلع سلاح کردن این جمعیت و امثال آن بوده است. در ثانی نادیده گرفتن یکی از ابرقدرتها و حمله انحصاری به ابرقدرت دیگر بوده است. (۱)

جمعیت حقوقدانان دمکرات ایران

این جمعیت به عنوان یکی از سازمان های پوششی وابسته به حزب توده در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ نیز سابقه فعالیت داشته است.

پس از انقلاب اسلامی حزب توده دارای مسایل حقوقی و قضایی مبتلا به بود. به ویژه توده ای هایی که از خارج به ایران باز می گشتند از نظر شناسنامه و گذرنامه مشکلاتی داشتند. مجموعه نیازهای حقوقی و قضایی سبب شد تا حزب توده به تشکل حقوقدانان و وکلای عضو و هوادار حزب پردازد.

۱- . عبدالصمد خیرخواه، بازجویی، ۱۳۶۲.

رسیدگی قضایی و حقوقی حزب توده با «شعبه روابط عمومی» کمیته مرکزی به مسئولیت محمدعلی عمویی بود که قبلاً با آن آشنا شدیم.

«جمعیت حقوقدانان دمکرات ایران» تشکلی صنفی بود و در جنب «شعبه روابط عمومی» کمیته مرکزی به مسئولیت عمویی تشکیل شد. این جمعیت علاوه بر تمشیت امور حقوقی حزب، دارای کارکرد صنفی بود و وظیفه داشت در میان جامعه حقوقدانان کشور به عنوان یک صنف، مشی حزب توده را پیش برد.

با اوجگیری انقلاب اسلامی ایران، در سال ۱۳۵۸ «جمعیت حقوقدانان ایران» تشکیل شد که در آن حقوقدانان دارای همه گرایشهای سیاسی شرکت داشتند. در رأس این جمعیت دکتر حسن نزیه و دکتر هدایت الله متین دفتری قرار داشتند و وکلای عضو حزب توده نیز در این جمعیت فعالیت می کردند. با پیروزی انقلاب، به تدریج چهره وابسته نزیه و متین دفتری افشا شد و حقوقدانان مسلمان فعال در این جمعیت از آن کناره گرفتند. با پیدایش وضعیت جدید، وکلای توده ای بقای خود را در این جمعیت صلاح ندانستند و به انشعاب از آن پرداخته و در سال ۱۳۵۹ با انتشار اعلامیه ۷ ماده ای (که متن آن در روزنامه آیندگان چاپ شد) موجودیت مستقل خود را اعلام کردند.

«جمعیت حقوقدانان دمکرات» دارای ۲۰ عضو بود که همه توده ای بودند و به هیچ وجه نتوانست بخش قابل اعتنایی از جامعه حقوقدانان و قضات کشور را جلب کرده و به یک سازمان «صنفی» تبدیل شود.

فعالیت جمعیت به مواردی چون ارسال تریک به این یا آن مقام و نهاد، اظهارنظر درباره قانون کار و قانون تأمین اجتماعی و ارسال آن به کمیسیون قضایی مجلس، اظهارنظر درباره لایحه پیشنهادی شورای عالی قضایی درباره تغییر قانون وکالت و ارسال نامه ای برای «جمعیت جهانی حقوقدانان» و تلاش برای ثبت جمعیت و انجام امور حقوقی حزب توده در چارچوب «شعبه روابط عمومی» منحصر بود.

«جمعیت حقوقدانان دمکرات» توسط هیأت مدیره (با ۷ عضو) اداره می شد که در رأس آن «رئیس جمعیت» قرار داشت. اعضای جمعیت در کمیسیون های پژوهش، تبلیغات، روابط عمومی، تشکیلات و مالی عضویت داشتند. کمیسیون پژوهش، با «شعبه پژوهش» کمیته مرکزی حزب توده مرتبط بود.

بخش ششم: انحلال حزب توده و دستاوردهای آن

آغاز سخن

در نیمه دوم سال ۱۳۶۱، اطلاعات دقیق و مستند و شواهد نظری و عملی مسئولین کشور را در جریان یک توطئه گسترده و عمیق که توسط حزب توده در شرف تکوین بود و براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران را هدف گرفته بود، قرار داد.

از بدو پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولین نظام نسبت به ماهیت حزب توده شناخت کافی داشتند. این شناخت، که از تجربه عمیق بررسی فعالیت کمونیست ها در ایران و سایر کشورهای اسلامی سرچشمه می گرفت، کافی بود تا رهبری انقلاب و مسئولین نظام را نسبت به فعالیت حزب توده و سایر گروههای چپ در ایران به هوشیاری معطوف دارد. امام خمینی (ره)، در سخنان خود، پیش و پس از انقلاب، بارها بر این هوشیاری تأکید ورزیدند و تلاشهای جریانهای مارکسیستی و التقاطی را که منافقانه دم از «اتحاد» با نیروهای مسلمان می زدند، خشی کردند. با وجود این، در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸، شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور به نحوی بود که مسئولین در عین ابراز هوشیاری می کوشیدند فعالیت رسمی حزب توده را، علیرغم عملیات مخرب آن، تحمل کنند. مهمترین عاملی که سبب فعالیت آزادانه حزب توده در این چهار سال شد، تعهد نظام نسبت به «اصل آزادی عقیده» بود. امام (ره) در آخرین روزهای اقامت خود در پاریس به صراحت بر این اصل تأکید ورزیده و اعلام داشتند در نظام آینده: «مارکسیست ها آزاد خواهند بود خواسته های خود را بیان کنند، اما آزادی توطئه علیه کشور را نخواهند داشت».^(۱)

این اصل، که نظام جمهوری اسلامی عملاً تاکنون نیز پایبندی خود را به آن به ثبوت رسانیده، از دو بعد قابل بررسی است: بعد نخست را «اصل پویایی اندیشه ها در شرایط

تعارض» می توان نامید. اسلام از تعارض اندیشه ها نه تنها بیم ندارد، بلکه آن را برای اعتلای مبانی مکتبی و انتخاب آگاهانه افراد مفید می داند. اسلام مکتبی است که در همه ابعاد نظری و عملی توانمندی و غنای خود را به اثبات رسانده و در شرایطی که مکتب در معرض شبهات کفرآلود و شرک آمیز قرار گیرد، مواجهه مکتبی و فرهنگی و دفع عقلایی تفکر منحرف از راه تعمیق اندیشه را کارساز می شمرد و نه سرکوب قهرآمیز تفکر و رقیب و مهاجم را. استاد شهید مرتضی مطهری می نویسد:

من مکرر در نوشته های خود نوشته ام، من هرگز از پیدایش افراد شکاک در اجتماع که علیه اسلام سخنرانی کنند و مقاله بنویسند، متأثر که نمی شوم هیچ، از یک نظر خوشحال هم می شوم. چون می دانم پیدایش اینها سبب می شود که چهره اسلام بیشتر نمایان بشود. وجود افراد شکاک و افرادی که علیه دین سخنرانی می کنند، وقتی خطرناک است که حامیان دین آنقدر مرده و بی روح باشند که در مقام جواب برنیايند یعنی عکس العمل نشان ندهند. اما اگر همین مقدار حیات و زندگی در ملت اسلام وجود داشته باشد که در مقابل ضربت دشمن عکس العمل نشان بدهد، مطمئن باشید در نهایت امر به نفع اسلام است. همانطوری که در طول ۴۰-۳۰ سال اخیر، کسروی پیدا شد علیه شیعه بالخصوص و احیاناً علیه اسلام چیزها نوشت. توده ای ها آمدند در مقابل ما حرفهای دیگری زدند و به اساس اسلام اعتراض کردند، افراد دیگری پیدا شدند که به نام حمایت از ملیت ایرانی علیه اسلام سخنرانی گفتند. اینها بدون اینکه خودشان بخواهند و قصد داشته باشند، بطور غیرمستقیم آنقدر به اسلام خدمت کردند که خدا می داند... توده ای ها آمدند. چقدر توانستند به طور غیرمستقیم بدون اینکه خودشان بخواهند به منطق فلسفی و منطق اجتماعی اسلام خدمت بکنند. یعنی اینها سبب شدند که دستهای علمای اسلام از آستین بیرون آمد و چه آثار نفیسی در این زمینه منتشر شد.

یک دین زنده هرگز از اینگونه حرفها بیم ندارد. یک دین زنده آنوقت بیم دارد که ملتش آنقدر مرده باشد که عکس العمل نشان ندهند و متأسفانه ما در گذشته گاهی چنین چیزی داشتیم...

اساساً دینی که منطقش براساس فکر و عقل است، براساس حساب است، بر اساس فلسفه است، براساس یک سلسله مصالح است، در این جهت نگرانی ندارد. روی همین حساب از صدر اسلام تاکنون آن آزادی تفکری که اسلام به مسلمین و به ملل دیگر درباره اسلام داده، هیچ ملت دیگری نداده است و این از افتخارات

بعد دوم، ضرورت بازسازی فکری و فرهنگی نسلی بود که در دوران حاکمیت شاه- امریکا به شدت به فرهنگ غربی آلوده شده بود. این بخش از جامعه که در شرایط سلطه پرورش یافته بود، با پیشداوری های نظری و آلودگی های فرهنگی وارد نظام نوین اسلامی شد و بخشی از آن پیرامون گروه های مختلف چپ، از جمله حزب توده، مجتمع شد. مسئولین انقلاب و نظام امید داشتند که با گذشت زمان و آشنایی با آرمان ها و ارزش های اسلامی به تدریج عناصر کمتر آلوده و صادق این نیروها به آغوش اسلام باز گردند. امام(ره) به راستی همچون پدری دلسوز بارها و بارها در این زمینه سخن گفتند و کوشیدند تا زمینه بازگشت این قبیل افراد را فراهم سازند. امام(ره) از جمله چنین فرمودند:

... امروز همه با هم همصدا آزادی را طلب می کنند و استقلال را والحمدالله اینها بدست آمده است و جمهوری اسلامی را می خواهند که آن هم انشاءالله با آرای عمومی بدست می آید. آنچه که الآن لازم است برای همه ما حفظ این وحدت است. ما از الآن باید مستقل باشیم. نه طرف راست و نه طرف چپ، بلکه همه تحت لوای اسلام مستقل.

اگر بخواهید مملکتتان مستقل بشود، اگر بخواهید آزادی برای شما پیدا بشود، افکار متشتت را الآن کنار بگذارید، و با هم، همصدا، با هم این بار را به منزل برسانید. شما می دانید که الآن مملکت ما یک مملکت آشفته است.

... وحدت کلمه الآن در همه اقشار است. لکن اشخاصی که بخواهند این وحدت را به هم بزنند و بخواهند آنهایی که این وحدت را ایجاد کردند تضعیف کنند، آنها باید تجدیدنظر در فکر خودشان بکنند، توجه بکنید ما خیرخواه شما هستیم. ما خیرخواه این ملت هستیم. اسلام خیرخواه شما است. اسلام دنیا و آخرت شما را سعادت مند می کند. با اسلام آشتی بکنید. آنهایی که آشتی ندارند بیایند زیر لوای اسلام. بیایند تعلیمات اسلامی که اجانب نگذاشتند که معلوم شود و قشرهایی که به آنها مربوط نیست رها کردند و تعالیمی را که به آنها مربوط بود و با منافع آنها مخالف بود نگه داشتند. نگذاشتند که ما مطالعه بکنیم و نگذاشتند که ما انتشار بدهیم. شما بدانید که اسلام همه چیز را دارد. از وقتی که ازدواج بین مرد و زن انجام می شود تا وقتی که توی قبر می رود آثار دارد، احکام دارد، دستور دارد، همه دستورهای متری، همه

دستورهائی که برای سعادت انسان چه در این دنیا و چه در آن دنیا مفید است... (۱)

مقایسه این دیدگاه اسلامی با دیدگاه قرون وسطایی مغرب زمین که هر دگراندیشی را با حربه «انگیزاسیون» (تفتیش عقاید) به صلابه کشید و چهره های درخشان پویایی نظری و نواندیشی علمی (مانند گالیله و جئوردانو برونو) را به مسلخ کشاند و جنایت هایی آفرید که مشهور تاریخ است، جالب توجه است.

این دیدگاه همچنین با تجربه هفتادساله جهان مارکسیسم که شاخص آن تفتیش عقاید استالینی و نواستالینی است نیز تفاوت ماهوی دارد.

هر چند، ابعاد تکان دهنده کشتار و سرکوب نه تنها دگراندیشان بلکه عامه مردم و حتی خواص حزبی در دوران استالین در دوره میخائیل گورباچف و پس از آن، افشا شده و مطبوعات رسمی احزاب کمونیست نیز بر این واقعیات مدهش صحه گذاشتند، لیکن بجا است تا به گوشه ای از آن توجه شود:

الکساندر سولژنیتسین، نویسنده شهیر روس، درباره سرکوب معتقدین به ادیان در نظام نوحاسته شوروی در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ چنین می نویسد:

در بهار سال ۱۹۲۲ کمیسیون ویژه مبارزه با ضد انقلاب و تخریب و سفته بازی (چکا)، که عنوان گ. پ. او پیدا کرده بود، درصدد دخالت در امور کلیسا برآمد... با این همه، از بیخ و بن برانداختن مذهب در این مملکت، که در جریان سالهای ۲۰ و ۳۰ یکی از بزرگترین هدفهای «گ. پ. او» و «ان. کا. و. د.» (۲) بود، از راه دیگری جز بازداشت گروه گروه جماعت ارتدکس مذهب تحقق نمی توانست بیاید. کشیش ها و راهبه ها را که وجودشان روسیه پیش از انقلاب، را از همه ملوث می کرد، فشرده فشرده، گروه گروه، از کلیساها و صومعه ها بیرون می آوردند، به زندان می انداختند و از دیارشان نفی می کردند؛ به ویژه، دست به توقیف و محاکمه مؤمن هایی می زدند که جنبش و کوششی داشتند. دایره پشت سرهم گسترش می یافت و اکنون مدتی بود که نوبت بازداشت مؤمن های ساده و بینوا، پیرمردان و به ویژه زنانی شده بود که ایمان سرسختانه تری داشتند و از آن پس و سالهای دراز،

۱- . کیهان، ۱/۱۲/۱۳۵۷.

۲- . «چکا»، «گ. پ. او» (G.P.U) و «ان. کا. و. د.» (N.K.V.D) نام های سازمان اطلاعاتی شوروی در مقاطع مختلف.

در زندانهای سر راه و بازداشت گاهها لقب «خواهران شفقت» به ایشان داده شد.

بی گمان، فرض این بود که بازداشت و محاکمه اینان به سبب خود دین و مذهب صورت نمی گیرد، که برای آن صورت می گیرد که اعتقادهایشان را با بانگ بلند اعلام می دارند و فرزندانشان را با همین فکر پرورش می دهند.

چنان که تانیا خود که ویچ (Tania khodke vitch) نوشته می توانی، نمازت را به آزادی بخوانی اما ... به این شرط که جز خدا کسی نشنود. (و این شعر برایش ده سال آب خورد.) کسی که گمان می برد به حقیقت روح و جوهر روحانی دست یافته است، باید از فرزندان خویشتن پنهانش بدارد. در سالهای ۲۰، قضیه تعلیم اصول دین و مذهب به فرزندان خود، به موجب ماده ۵۸- بند ۱۰ جرم سیاسی شناخته شد و به زبان دیگر، تبلیغ ضدانقلابی به حساب آمد. (۱)

به هر روی، بر اساس این بینش مکتبی، نظام نوپای جمهوری اسلامی، علیرغم فشار کم نظیر ضدانقلاب داخلی و خارجی، فعالیت آزادانه احزاب و گروه های چپ را پذیرا شد. به تدریج بخش عمده این جریانات که زیست در شرایط آرام سیاسی انگیزه های وجودی و مایه های موجودیشان را به تاراج می برد و دستمایه بس حقیرانه فرهنگ و اندیشه شان را برملا ساخت، راه توطئه و آشوب را پیش گرفتند و توسط مردم از صحنه حیات اجتماعی کشور حذف شدند.

ولی در این میان حزب توده ترفندی خاص پیش گرفت و زیرکانه کوشید تا توطئه های خود را زیر پوشش حمایت صوری از نظام انقلابی پنهان دارد.

مسئولین نظام هر چند هشیارانه به حرکت های حزب توده توجه داشتند، با وجود این، تا نیمه دوم سال ۱۳۶۱ با صبر و بردباری موجودیت آن را تحمل کردند. ولی در شرایطی که این موجودیت می توانست به خطری برای کیان انقلاب و ارزشهای برخاسته از خون هزاران شهید تبدیل شود، بردباری جایز نبود. نه تنها شرع، بلکه عرف جاری سیاست جهانی، در همه اعصار و در همه کشورها، چنین بردباری را جایز نشمرد و نمی شمرد.

بدینسان بود که پرده دری از چهره توطئه آمیز حزب توده در دستور روز نهادهای انقلابی جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و مأموریت دستگیری سران حزب توده به «واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» محول شد.

فروپاشی حزب توده: ابعاد و اهمیت آن

عملیات امیر المؤمنین (ع)

در پی یک رشته عملیات مقدماتی در ساعت ۳۰/۴ بامداد روز ۱۷/۱۱/۱۳۶۱ با دستگیری نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده و همسرش مریم فرمانفرمایان فیروز، عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب، نخستین مرحله عملیاتی آغاز شد. در ساعات اولیه بامداد همان روز بخش مهمی از مراکز پنهانی حزب توده به تصرف پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و حدود ۴۰ تن از مهره های برجسته حزب توده و عناصر کلیدی شبکه جاسوسی شوروی در ایران دستگیر شدند. دستگیرشدگان بخش عمده اعضای کمیته مرکزی و کادرهای درجه اول حزبی را دربر می گرفت.

در پی دستگیری این عناصر، بلافاصله تخلیه اطلاعاتی با طبقه بندی حفاظتی بالا آغاز شد و هرگونه تلاش عوامل نفوذی شوروی و حزب توده و عناصر ضدانقلاب راست در سایر ارگانها، که بعداً چگونگی آن کشف شد، برای اطلاع از میزان اطلاعات به دست آمده، عقیم ماند. با تلاش پیگیر نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فاصله ای کمتر از دو ماه، کلیه اطلاعات کلیدی از عملیات پنهانی حزب توده به دست آمد و سازمانهای مخفی و نظامی و شبکه های نفوذی و جاسوسی و طرحهای براندازی خزننده و کودتایی حزب توده کشف شد. ابعاد مطالب کشف شده به حدی بود که رهبری حزب توده هیچگاه تصور آن را نمی کرد و برای جبران آن طرح جانیشینی (آلترناتیو) نیندیشیده بود.

دومین مرحله عملیات، با نام «عملیات حضرت امیر المؤمنین (ع)»، بر مبنای اطلاعات کشف شده در مرحله نخست، در شب میلاد امام علی (ع) - ۷/۲/۱۳۶۲ - آغاز شد. در نخستین گام این عملیات، ۴ نفر اعضای رهبری حزب توده که جلسه «هیأت دبیران» را تشکیل داده بودند (فرج الله میزانی، مسئول تشکیلات کل؛ انوشیروان ابراهیمی، مسئول فرقه دمکرات آذربایجان؛ محمدمهدی پرتوی، مسئول سازمانهای مخفی و نظامی؛ رحمان هاتفی، مسئول وقت سازمان ایالتی تهران پس از دستگیری حجری در ضربه اول) دستگیر شدند. در این عملیات، حدود ۱۷۰ نفر از کادرهای حزبی و اعضای سازمانهای مخفی و نظامی و عوامل جاسوسی و نفوذی در تهران و بیش از ۵۰۰ نفر در شهرستان ها دستگیر شدند. همچنین حدود ۸۰ دستگاه خانه مخفی حزب، سه محل جاسازی شده اسلحه، شامل ۲۰۰ قبضه انواع سلاح کمری، تفنگ ۳ - کلاشینکف، آر.پی. جی ۷، تیربار و مقادیر زیادی فشنگ و نارنجک، صدها دستگاه اتومبیل و موتورسیکلت، انواع وسایل چاپ و تکثیر و آرشیوهای محرمانه حزبی و قریب به ۹ میلیون تومان وجه نقد به دست آمد.

همانگونه که در بخش های پیشین توضیح داده شد، حزب توده در برگیرنده قریب به ۱۰ هزار عضو و تعدادی هوادار بود که بخش عمده آنان در سازمان های رسمی حزب سازماندهی شده بودند و مستقیماً در جریان توطئه ها و اقدامات پنهانی حزب قرار نداشتند. نکته ای که مورد توجه جدی مسئولین قرار داشت بهره گیری از افشای توطئه های پنهانی حزب به منظور بازگرداندن این عناصر به دامان نظام و جامعه و برخورداری آنان از یک زندگی سالم بود. بر این اساس، همزمان با «ضربه دوم» که عناصری را که مستقیماً در توطئه های پنهانی و جاسوسی حزب مشارکت داشتند در بر می گرفت _ برنامه افشای ماهیت حزب نیز به اجرا در آمد. اولین گام در این افشاگری، مصاحبه رادیو تلویزیونی تعدادی از برجسته ترین سران حزب و اعتراف صریح آنان به مشارکت در تخلفات قانونی و توطئه های پنهانی و جاسوسی بود.

نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده، در اولین افشاگری تلویزیونی خود چنین گفت:

«با سلام به حضور امام خمینی رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران. من امروز می خواهم کوشش بکنم با پوزش و شرمندگی در مقابل ایشان تخلفاتی را که حزب ما در عرض این چهار سال فعالیت در جمهوری اسلامی ایران انجام داده آن طور که هست بیان بکنم و این تخلفات درسی باشد برای نسل جوان ما که راه درست خودشان را از راه گمراهی که ما رفتیم جدا بکنند و بتوانند در چهارچوب کشور خودشان با قوانین موجود در کشور خودشان خدمت به مردم کشور بکنند و از این گمراهی که ما را به این روز و این فاجعه انداخته است دوری بجویند...

این تخلفاتی که ما کردیم من در شش محور عمده اینها را خلاصه کردم. البته این به این معنی نیست که ما به غیر از این شش محور عمده تخلف دیگری نداشتیم. تخلفات دیگری هم داشتیم ولی این شش محور به نظر من عمده ترین و تعیین کننده ترین محورهای تخلفات ما بوده است:

اولین و شاید مهمترین، به نظر من، تخلف ما عبارت است از زیر پا گذاشتن شعار عمده و اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی که بوسیله امام خمینی اعلام شد و بعداً رسمیت کامل یافت. این شعار نه شرقی، نه غربی مفهوم درستش این است که افرادی که در ایران هستند مطابق قوانین ایران حق فعالیت آزاد سیاسی مطابق عقاید خودشان را دارند. اینها می بایستی اجتناب بکنند از هر گونه تماس با کشورهای خارجی، با نیروهای خارجی، اعم از شرق یا غرب، اعم از ابرقدرت امریکا یا قدرت بزرگ شوروی.

ما این شعار را در حرف پذیرفتیم ولی در عمل به علت آن چسبندگی و وابستگی که طی چندین ده سال که بین حزب ما و حزب کمونیست اتحاد شوروی برقرار شده بود نتوانستیم خودمان را از این وابستگی خلاص بکنیم و صرفاً در چهارچوب قوانین جمهوری اسلامی ایران فعالیت سیاسی خودمان را آنقدری که قانون اساسی اجازه می داد انجام بدهیم. نتیجه این شد که ما به گمراهی افتادیم و این گمراهی ما را روز به روز هم به طرف عمق بیشتر یعنی ورطه خطرناکتری کشاند. یعنی در فعالیت ما دیگر مسایل سیاسی جای خودش را در مواردی به مسایل جاسوسی و خیانت به جمهوری اسلامی کشاند و من در موارد مشخص در بازجویی ها روی این نکته ها تکیه کردم و خوب مسایلی از قبیل مسایل مربوط نظامی _ سیاسی در گزارشهای ما به طرف شوروی داده می شد.

س: معذرت می خواهم موارد جاسوسی را به شکل خیلی کلی بیان کنید که در چه زمینه هایی بوده؟

ج: من همین الان گفتم که در زمینه های نظامی و سیاسی بوده، یعنی مسایلی مربوط به موقعیت نظامی ایران و نیروهای نظامی و مسایلی مربوط به سیاست کلی ایران، آن چیزی که مربوط به سیاست کلی بوده در یک چیزهایی و تحلیلهایی که از طرف من تهیه می شد و هر چند وقت یکبار برای شوروی ها فرستاده می شد. اخبار نظامی هم آن چیزهایی بود که از راه های مختلف از طریق نفوذهایی که پیدا کرده بودیم، بدست می آمد، آنها را هم می رساندیم.

این بزرگترین تخلف ما که مسلماً خیانت هست بوده و به نظر من مادر کلیه تخلفات دیگر است. یعنی اگر این تخلف نبود ما امکان داشت تخلفات دیگر را بتوانیم نرویم طرفش.

دومین تخلف ما مسئله سلاح است. امروز مشخص است که در روزهای بهمن مقدار زیادی از سلاح های ارتش بدست نیروهایی که در جریان ۲۲ بهمن شرکت داشتند، ریخته شد و از آن جمله بدست گروههایی که تحت عنوان حزب توده فعالیت می کردند افتاد. واقعیت این است که انقلاب بهمن را توده های وسیع مردم ایران به رهبری امام خمینی زیر شعارهای اسلامی زیر شعار واقعی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی انجام دادند و به موفقیت رساندند و نقش گروههای کوچک سیاسی دیگر و از آن جمله ما، بسیار کوچک بوده است که اگر نبودند هم انقلاب پیروز می شد ولی بعداً ما به جای آنکه این واقعیت را عمیقاً درک بکنیم و بفهمیم که چه در کشور ما رخ داده است نتوانستیم درک کنیم و در همان چارچوب وابستگی ها باقی ماند و از آن جمله در مورد سلاح وقتی امام دستور دادند

که سلاحها همه تحویل داده شود به مقامات جمهوری اسلامی و به کمیته ها، به جای آنکه این دستور را اجرا کنیم ظاهراً [به اعضا و هواداران] دستور دادیم [که سلاح ها را تحویل دهند] ولی بالواقع مقداری را نگه داشتیم، مقداری را جاسازی و مقداری را مخفی کردیم و با این کار تخلف بزرگی را انجام دادیم. من که در بازجویی هم گفتم که اگر تا قبل از تجاوز عراق نگهداری این سلاحها فقط یک تخلف بزرگ و خیلی شدید می توانست باشد، از آن تاریخ قطعاً خیانت است. چون این سلاحها برای جبهه ضرورت داشته است. از این جهت من خودم را مسئول می دانم.

سومین و یکی از عمده ترین مواد تخلف ما تخلف از اعلامیه ده ماده ای دادستانی کل انقلاب بود. به نظر ما این اعلامیه عبارت بود از یک رحمت بزرگی که از طرف امام نسبت به گروهها و گروهکها انجام می گرفت. این رحمت و بخشش بزرگی بود.

ایشان دستور دادند که هر کس هر کاری کرده به جای خودش، از این تاریخ دسته ها بیایند سازمانهای مخفی خود را منحل کنند، سلاحهایی که دارند تحویل دهند و به کار سیاسی بپردازند. اعلامیه فوق العاده پر ارج و پر ارزش بود و ما قدر آن را درک نکردیم و این بواسطه همان خواص حزب ما بود و به جای اینکه سازمان مخفی خود را که تا آن وقت هنوز وسعتی نداشت منحل کنیم آن را تقویت کردیم، عده ای از افراد را به آنجا اضافه کردیم و این سازمان را تبدیل کردیم به یک سازمان مخفی که کارش عبارت بود از جمع آوری اطلاعات تا حد اطلاعات جاسوسی، به این ترتیب ما یک اشتباه و خطای بزرگی را انجام دادیم که قابل مجازات است.

چهارمین محور در خطاهای ما مسئله افسران است. امام اعلام کردند که نیروهای مسلح باید از برخوردهای احزاب سیاسی برکنار باشند و واقعاً در جهت حاکمیت جمهوری اسلامی عمل بکنند، نه اینکه براساس میل سیاسی حزب خودشان عمل کنند و این دستور درستی بود و ما با کمال تأسف باز هم به همان علت های گذشته این دستور را زیر پا گذاشتیم. آن وقت عده ای از افسران بوسیله دوستان خود با حزب تماس می گرفتند و به طور متشکل کاری انجام نمی دادیم ولی از آن پس ما این افسران را از آن شکل پراکنده ای که در داخل شبکه عادی حزبی بودند جدا کردیم و وصلشان کردیم به شبکه مخفی و برایشان در شبکه مخفی یک جریان مشخصی بوجود آوردیم که منظم تر از سابق شد و وسیله ای شد برای گرفتن خبر و در مواردی هم انتقال این خبر به مقامات شوروی یعنی همان کاری که سابقاً گفتم. به نظر ما این خود یک خیانت به جمهوری اسلامی بوده است مثل موارد مشخص قبلی که من گفتم. محور پنجمی که من به طور مهم تشخیص می دهم،

برخورد ما هست با قانون پاکسازی تصویب شده از طرف مجلس شورای اسلامی.

حق هر حاکمیتی است که افرادی که سیاست آن حاکمیت را نمی پذیرند در مقامات مسئول مملکتی و بالطبع مقامات انتظامی باقی نگذارند. در عین حال که اسم حزب توده ایران صریحاً برده نشده است ولی به طور تلویحی گفته شده که افراد وابسته به حزب توده ایران یا به احزاب وابسته به خارج که مقصود همان حزب توده می بوده، اینها می بایست در دستگاه دولتی فرهنگ، دانشگاه و بعضی مقامات و به ویژه از مقامات انتظامی تصفیه شوند.

این قانون کاملاً به حق است هیچگونه ایرادی به آن نمی شود گرفت. حق جمهوری اسلامی است که چنین قانونی را بگذارد و عملی کند. ما به جای اینکه این را بپذیریم و افراد را آزاد کنیم از عضویت حزب توده ایران و یا به آنها بگوئیم که خودشان را معرفی کنند و بگویند که عضو حزب توده ایران هستند، اگر مقامات مجاز می دانند که بمانند، به کارشان ادامه بدهند.

اما اینها با توسل به دروغ و ریا و با هدایت ما درصدد برآمدند تا عضویتشان را به حزب توده ایران تکذیب کنند تا همان مقامات خودشان محفوظ بمانند.

ما سعی کردیم که با افراد مختلفی در دستگاه تماس بگیریم. خلاصه افراد نفوذی خود را به جاهای حساستری بنشانیم و یا اینکه افراد تازه ای را برای تماس با حزب جلب بکنیم که این عبارت است از همان کار نفوذی که محکوم شده است از طرف جمهوری اسلامی ایران.

ششمین محوری که من باز هم به عنوان یکی از خطاهای بزرگ قائل هستم عبارت است از این کاری که ما اخیراً شروع کرده ایم و آن عبارت است از کوشش برای پیدا کردن راهی برای عبور از مرز، عبور غیر قانونی از مرز در درجه اول. البته این برای بیرون بردن عده ای از کادر رهبری حزب بود برای اینکه ما احساس می کردیم که حزب زیر ضربه قرار خواهد گرفت. به علت همین تخلفاتی که انجام داده و در یک مورد هم که من می خواستم استفاده بکنم برای یک مشورتی به خارج بروم و این هم یکی از آن گناهان بزرگ و کبیره بود. این است شش محوری که من فکر می کنم مهمترین تخلفات ما درش [= در آن] قرار می گیرد.

س: شما [از] پیدا کردن راههای غیر قانونی برای خروج از کشور، یک نمونه اش را برای مشورت و مذاکره ذکر کردید، مشورت و مذاکره باکی؟ و به چه شکل؟

ج: من تقاضائی کرده بودم از اتحاد کمونیست شوروی از کمیته مرکز که اوضاع منطقه فوق العاده بغرنج است و روزبروز بغرنج تر می شود و در نتیجه وضعی که الان بوجود آمده

من دچار سردرگمی هستم و علاقمند هستم که با آنها مشورت بکنم و نظر آنها را بخواهم.

س: از چه زمانی شما در ارتباط با سفارت شوروی قرار گرفتید و آیا ارتباط عناصر و افراد کمیته مرکزی با اطلاع شما صورت گرفته است یا نه؟

ج: من در سال ۱۳۲۴ (به نظرم) برای اول بار با یکی از اعضای سفارت شوروی بوسیله کامبخش، آشنا شدم. ولی این، زیاد طول نکشید، برای آنکه جریانات آذربایجان پیش آمد و به کلی این ارتباط مختل شد. بعداً جریان [سال] ۲۷ پیش آمد که ما زندانی شدیم و از زندان هم که بیرون آمدیم دیگر امکان برقراری چنین ارتباطی برای من وجود نداشت. تا وقتی که به مهاجرت رفتیم. وقتی به مهاجرت رفتیم من در حدود یکسال و نیم در اتحاد شوروی بودم و از آنجا به جمهوری دمکراتیک آلمان رفتیم. در این دوران که من با حزب کمونیست اتحاد شوروی در ارتباط بودم، البته چند سالی که من از فعالیت مستقیم در رهبری برکنار بودم این ارتباط فوق العاده ضعیف و بی اثر بود، ولی پس از آنکه دو مرتبه به مرکز رهبری آمدم و فعال شدم در سال ۱۳۵۱ و از ۵۱ به بعد این ارتباط همیشه وجود داشته است. درباره ارتباط سایر افرادی که در دستگاه حزب و کمیته مرکزی با مقامات شوروی ارتباط داشتند، همه اش تحت نظر من نبوده است. من مواردی را که در جریان بازجویی ها توضیح دادم با نظر من بوده است. یعنی از طریق من انجام گرفته است، ولی به احتمال، ارتباطات دیگری هم بین سایر افراد کمیته مرکزی و رهبری ما وجود داشته یا دارد که آنها را شما در بازجویی حتماً بهتر اطلاع پیدا کرده اید.

س: شما نظرات خودتان را پیرامون تخلفات که بر شمردید بیان کنید.

ج: به نظر ما این تخلفات سنگین است. در چهارچوب جاسوسی، خیانت، تخلف، همه در آن می گنجد و به قدری سنگین است که به نظر من سنگین ترین مجازات هایی که جمهوری اسلامی بخواهد، حق دارد که در مورد این تخلفات و ما که مسئول این تخلفات هستیم، تصمیم بگیرد و این بستگی دارد به جمهوری اسلامی و برخوردی که با این نوع جریانات در جمهوری اسلامی، مطابق قواعد و قوانین انجام می گیرد.

س: در پایان اگر پیامی دارید بیان کنید.

ج: پیام من به توده جوان حزبی، به آنهایی که با تفکرات خودشان به این طرف می آیند. بالاخره یک عده از جوانها ممکن است که کشش هایی پیدا بکنند، برای انواع و اقسام اعتقادات سیاسی خویش، به نظر من مهمترین چیزی که باید از آن دوری بکنند و به هیچوجه دیگر نباید بگذارند که در هیچ جریان سیاسی چپ در ایران به وقوع بپیوندد، عبارت است از وابستگی به خارج و بیگانه و آن مصدر تمام انحرافات و خیانت ها و

فاجعه ای می شود که حزب ما دچار به آن شده است و ما امروز به عنوان نمایندگان پاسخگو هستیم در مقابل مردم ایران و در مقابل آنچه خودمان خیال می کنیم می خواهیم برایش خدمت کنیم و محصول کارمان درست معکوس آن از کار در آمده است.» (۱)

در جمع بندی این افشاگری ها، محمدعلی عمویی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی و مسئول روابط عمومی حزب توده، طی سخنانی که بسیار شمرده ادا می شد، انحلال حزب توده را اعلام داشت. در بخشی از سخنان او چنین آمده است:

اما در زمینه جمع بندی اظهارات شرکت کنندگان در مصاحبه، به گمانم گفتنی ها درباره حزب و عملکردش توسط دوستان شرکت کننده که هر یک عهده دار مسئولیت مهمی در حزب بودند، گفته شد. آنچه می آید نتیجه گیری از این اعترافات صریح و گویا است. ولی آیا نتایج این اقدامات که در اظهارات شرکت کنندگان منعکس بود چیست. آیا اقداماتی که توسط شرکت کنندگان در مصاحبه بیان شد با صدای بلند، طبیعت منافقانه و ریاکارانه سیاستهای حزب را فریاد نمی کنند؟

آیا اعترافات تکان دهنده ای چون عضویت در سازمان هائی چون «کا. گ. ب» و نظایر آن و فعالیتهای جاسوسی به نفع آنها، عمق وابستگی حزب را به شوروی بیان نمی کند؟ بلی به گمان من گفتنی ها گفته شده و هر یک از این گفته ها گوشه ای از طبیعت سیاست و عملکرد حزب را عیان ساخته است.

بیان گذشته حزب از زبان مسئولان آن، آن هم این چنین صریح و آشکار تنها نیازمند شنیدن و بلافاصله نتیجه گیری است. من فکر می کنم برای کسانی که شاهد این مصاحبه هستند، نتایج لازم به دست آمده است، ولی اجازه می خواهم من هم به یک جمع بندی مختصر پردازم و نتیجه ای هم بدست بدهم.

حزب از آغاز فعالیت و از آغاز انقلاب پشتیبانی خود را از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اعلام داشت. طی اعلامیه های بلند بالا، فعالیت حزب [را] در چارچوب اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی کل انقلاب تبلیغ می کرد. از هر فرصت برای تأکید بر فعالیت قانونی حزب بهره می جست. در انتخابات شرکت می کرد. دیگران را به شرکت در رأی تشویق می نمود. بر گروهها و دستجاتی که با اقدامات

۱- . جمهوری اسلامی، ۱۱/۲/۱۳۶۲. (کیانوری در این مصاحبه جاسوسی خود را در مقاطع مختلف، از جمله سالهای ۱۳۲۷-۱۳۳۴ پنهان می کند. در بازجویی ها کشف شد که وی در این مقطع نیز با سرهنگ دولین، افسر اطلاعاتی شوروی، تماس داشته است.)

خود چوب لای چرخ حرکت انقلاب می گذاشتند خرده می گرفت. بر نارسائی ها و نابسامانیهای که خود محصول کارشکنی های ضدانقلاب بود، دل می سوزاند. طرح اصلاحی ارایه می داد و به این ترتیب حمایت و پشتیبانی خود را در لفظ و شعار، در تبلیغ بیان می کرد، ولی این همه فقط حرف بود. شعار بود. تبلیغ به نفع سیاست حزب بود. دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

عمل چه بود؟ یک دنیا دروغ و فریب، یک دنیا ریا، طوماری از خیانت و اقدامات غیرقانونی. به وزارت کشور ریاکارانه لیست ۲۴ نفری را به جای صورت اسامی تمام رهبری حزب ارایه می دهد. داعیه قانونیت دارد و سعی می کند پروانه فعالیت قانونی برای حزب دریافت کند ولی همزمان به سازمان دهی تشکیلات مخفی می پردازد.

رعایت مقررات و ضوابط را ادعا می کند، ولی سعی در نفوذ و رسوخ در ادارات و ارگانها از طرق غیرقانونی دارد.

بخشنامه درون حزبی دایر بر منع نگهداری سلاح برای اعضا صادر می کند، ولی در عمل مانع از تحویل سلاح موجود می شود و حتی به اعضای خودش هم دروغ می گوید. بر استقلال و همبستگی به اصطلاح احزاب برادر تأکید می ورزد ولی آنچه در عمل انجام می دهد دستورالعملی است که از طریق تماسهای پنهانی از شوروی دریافت می کند.

حزب توده درجه وابستگی را به آن حد می رساند که جاسوسی یکی از وظایف اساسی او می شود. واقعیت این است که درجه وابستگی حزب به شوروی از همان آغاز فعالیت به صفت مشخصه آن تعدیل شده بود.

«نظری اجمالی بر آغاز فعالیت حزب نشان دهنده این واقعیت است که شعب و دفاتر آن بدو در رشت، انزلی و آستارا پدیدار می شود. به طور کلی استانهای گیلان و مازندران و آذربایجان نخستین مناطق و استانهای بودند که فعالیت حزب در آن نقاط آغاز شد.

و این میسر نشد مگر به علت حضور ارتش سرخ. یعنی حضور و پیدایش حزب در سایه حضور بیگانه. اصولاً نفس وابستگی موجب سلب شخصیت، محو استقلال و تضعیف اتکا به خود است. نمونه بارز این وابستگی را مردم کشور ما در گذشته نزدیک، به خوبی تجربه کردند.

رژیم گذشته که تا دندان مسلح بود و از چنان قدرت آتش و تجهیزات مدرنی

برخوردار بود که نه فقط سرکوب گر مردم کشور خود بود بلکه ژاندارم منطقه و حافظ منافع غارتگرانه امریکا شده بود. و این سرسپردگی، این بی ریشه گی و این وابستگی عمیق به امپریالیسم امریکا موجب چنان بیگانگی از کشور و مردم خود شده بود، که هنگامی که با نخستین قیام فداکارانه مردم کشور خود روبرو شد چون عنصری زائد و ناسالم و زیانبخش و بیگانه دور افکنده شد و از او چیزی برجای نماند. رمز سیاست نه شرقی، نه غربی در این حقیقت نهفته است که تأکید بر استقلال، پرهیز از هر نوع وابستگی اعم از شرق و غرب شخصیت می آفریند. اتکا به خود را تقویت می کند، استعدادهای نهان را شکوفا می سازد. شاید ریشه بسیاری از خیانت ها و اعمال غیرقانونی حزب در این وابستگی بوده باشد. زیرا هر نوع وابستگی به هر بیگانه توسط هر حزبی آن حزب را تبدیل به عامل اجرای سیاستهای آن بیگانه می کند. اینجاست که حزب با عمل تقابل پیدا می کند و شعارهای به اصطلاح انقلابی به کلی خالی از محتوا می شوند. قانونیت به اعمال خلاف قانون تبدیل می شود، فعالیت علنی با تشکیل سازمان مخفی توأم می شود.

سلاح جمع آوری می شود. سیاستها هر چه بیشتر عاری از صداقت و توطئه گرانه می شود و سرانجام وسوسه کسب قدرت از طریق غیرقانونی و با تکیه به همانها که در تمام طول فعالیت به آن وابسته است ترسیم می گردد، امری که سرانجامش رویارویی با رژیم قانونی موجود می شود.

رسیدن به چنین نتیجه توطئه گرانه ای غیرطبیعی نیست. حزبی که از همان آغاز و پیدایش و در سراسر فعالیت غیرقانونی اش و اقداماتش مشحون از تخلفات، خیانت ها و قانون شکنی ها است. سرانجامش جز تقابل با رژیم جمهوری اسلامی ایران چیز دیگری نمی توانست باشد.

حزب در حالی که نهایت کوشش را از لحاظ حقوقی به عمل می آورد تا بر خود قانونیت بخشد، اما در عمل قدم به قدم به اقداماتی دست زد که غیرقانونی بودن خود را تسجیل نمود. در واقع وزارت کشور به استناد کدام اقدام عملی، نه اظهارات و شعارها، کدام اقدام عملی حزب می توانست به او اجازه فعالیت قانونی بدهد. خود حزب راه غیرقانونی بودن را انتخاب کرد و طبعاً به آن هم رسید. به گمان من حزب با اقدامات همه جانبه خود حکم صریح غیرقانونی بودن خود را صادر کرده است و من بر آنم که مجموعه بیانات شرکت کنندگان در این مصاحبه چنان چهره ای از حزب ارایه داده است که ضرورت انحلال و تعطیل دائمی آن

بیش از هر زمان دیگر احساس می شود. البته از نظر حقوقی مراجع مسئول وزارت کشور هستند که احکام مبنی بر قانونیت یا غیرقانونی بودن احزاب را صادر می کنند. ولی به عنوان یکی از مسئولان حزب نه فقط غیرقانونی بودن حزب را اعلام می کنم بلکه به خود این حق را می دهم که انحلال حزب را صریحاً اعلام داشته، تصریح کنم که از این پس حزبی به نام حزب توده ایران وجود خارجی ندارد و هر کس خود را توده ای بداند، در واقع عضو حزبی منحل به حساب نیست.

انحلال حزب نتیجه طبیعی و کاملاً منطقی مجموعه اعمالی است که حزب در طول حیات سیاسی اش مرتکب شد و شمه ای از آن توسط شرکت کنندگان در این مصاحبه ابراز شد.

این اظهاراتی که توسط شرکت کنندگان در این مصاحبه به اطلاع همگان رسید اعلام جرمی است علیه حزب از زبان مسئولان آن. بار این جرم چنان سنگین است که تنها با انحلال حزب و خارج ساختن آن از صحنه سیاست کشور و رهانیدن جوانان از دام فریب هایشان می تواند پاسخ مثبت دریافت کند و درست به همین جهت است که من از همین جا انحلال آن را اعلام و این انحلال را نتیجه منطقی اقدامات خائنانه و غیر قانونی چندین ساله آن می دانم. باشد که در قبال مسئولیتی که در کادر رهبری حزب دارم یکبار هم که شده اقدامی جهت منافع مردم و کشورم انجام داده باشم.

کانون فساد را که هر لحظه ممکن است دام فریبی بر سر راه جوانان پرشور ولی نا آگاه کشورمان باشد از سر راهشان بردارم و آنقدر که از عهده ام ساخته است با اعلام انحلال حزب خطر لغزش احتمالی را تا حد ممکن کاهش دهم. (۱)

همزمان با این اعترافات صریح و بر مبنای اسناد و مدارک تکان دهنده ای که از توطئه ها و خیانت های حزب توده به دست آمد، در تاریخ ۱۳۶۲/۲/۱۵ «دادستانی کل انقلاب اسلامی» انحلال حزب توده را اعلام داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

و مکروا و مکروالله و الله خیرالماکرین

بار دیگر دست خدا از آستین حزب الله به در آمد و همان طور که بارها شاهد پیروزی این امت محروم بر اجانب بوده ایم، این بار نیز یکی دیگر از جریانات

خائن به اسلام را رسوا ساخت. در پی دستگیری سردمداران حزب منفور توده و اقرار صریح آنان مبنی بر توطئه علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و براندازی به شرح ذیل:

۱_ جاسوسی به نفع بیگانگان.

۲_ سرقت و نگهداری اسلحه و مهمات جهت مقابله با نظام جمهوری اسلامی ایران.

۳_ رابطه با گروهکهای محارب.

۴_ اخلال در کارخانجات و مراکز تولیدی و صنعتی کشور.

۵_ نفوذ در سازمان ها، ادارات، نهادهای انقلابی و مراکز نظامی و انتظامی. دادستان کل انقلاب اسلامی بنابر اصول ۹ و ۳۴ و ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به موجب این اطلاعیه حزب توده را منحل اعلام داشته و هر نوع فعالیتی به نفع آن را غیرقانونی و عملی ضد انقلابی محسوب می کند. بنابراین به کلیه اعضا و هواداران این حزب اخطار می شود در تهران از تاریخ ۱۷/۲/۶۲ لغایت ۲۵/۲/۶۲ به اطلاعات دادرسی انقلاب اسلامی مرکز واقع در لوناپارک و در شهرستانها از تاریخ ۲۵/۲/۶۲ الی ۲۵/۳/۶۲ به دادستانی های انقلاب اسلامی آن شهرستانها مراجعه و ضمن رایه اصل شناسنامه، دو نسخه فتوکپی شناسنامه و سه قطعه عکس جدید خود را معرفی و پس از تکمیل فرم مربوطه مرخص شوند.

بدیهی است کسانی که پس از انقضای مهلت مذکور خود را معرفی نکرده باشند به عنوان ضد انقلاب و توطئه گر علیه نظام جمهوری اسلامی تحت پیگرد قرار گرفته و مطابق قوانین دادگاه های انقلاب اسلامی به کیفر خواهند رسید دادستان کل انقلاب اسلامی (۱)

همزمان، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران نیز، بر مبنای اسنادی که در زمینه رابطه جاسوسی عوامل حزب توده با عوامل اطلاعاتی سفارت شوروی به دست آمده بود، اخراج ۱۸ عضو سفارت شوروی را از ایران اعلام داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

جمهوری اسلامی ایران این ثمره خون پاک شهیدان و دست آورد انقلاب شکوهمند اسلامی، احترام به شعارهای محوری و جاودانه استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و نه

شرقی و نه غربی، جمهوری اسلامی را رمز پویایی و قوت انقلاب اسلامی می داند و بر این پایه همواره ضمن تأکید بر خودداری از دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر و ضرورت حفظ روابط مسالمت آمیز و مبتنی بر احترام متقابل با همه کشورهای غیر محارب، با هرگونه حرکت مداخله جویانه و سلطه طلبانه که ناقض حق حاکمیت و استقلال میهن اسلامی باشد با قاطعیت مقابله نموده و خواهد کرد. با توجه به دخالت عناصری از سفارت شوروی و ارگانهای تابعه در امور داخلی جمهوری اسلامی ایران از طریق به کارگیری و ارتباط با عوامل مزدور و خائن به مصالح امت و انقلاب اسلامی که کلاً خلاف ضوابط دیپلماتیک و اصول شناخته شده بین المللی و مخل روابط سالم حسن همجواری می باشد، دولت جمهوری اسلامی، در جهت اعمال حق حاکمیت و تأمین مصالح عالی جمهوری اسلامی، اقدام به اخراج عناصر وابسته به سفارت شوروی منتسب به فعالیت های مضره فوق را به اطلاع امت بیدار ایران می رساند.

در این رابطه عصر دیروز (چهارشنبه، چهارده اردیبهشت ۱۳۶۲) سفیر اتحاد شوروی به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران احضار و طی یادداشتی از نامبرده خواسته شد که حداکثر ظرف چهل و هشت ساعت ۱۸ نفر از عناصر وابسته به سفارت، ارگان های تابعه به اسامی زیر را که از نظر دولت جمهوری اسلامی ایران به عنوان عنصر نامطلوب شناخته شده اند از کشور خارج نماید:

۱- نیکولای نیکولایوویچ کون یرو _ رایزن.

۲- گنادی پتروویچ اودپوف _ دبیر اول.

۳- آناتولی نیکولایوویچ کوچشکوف _ رایزن.

۴- حسین عباس قلی یوویچ قلی یوف _ دبیر دوم.

۵- والرئ ایوانوویچ سامونین _ دبیر دوم.

۶- والرئ الکساندروویچ مارکوف _ دبیر سوم.

۷- وباجسلاو ایوانوویچ زاریا _ دبیر اول.

۸- ویکتورباکویوویچ کسلیلی یوف _ دبیر سوم.

۹- زامیر بنیوویچ کابولوف _ وابسته.

۱۰- سرهنگ یوگنی نیکولایوویچ خری سانر _ وابسته نظامی.

۱۱- سرهنگ آندرمو لادیمروویچ وربونول _ وابسته نظامی.

۱۲_ آناتولی کنستان تینوویچ لپشین _ معاون قسمت بازرگانی.

۱۳_ یوری اواروف _ کارمند بازرگانی.

۱۴_ ولادیمروسیلی یووویچ پلاخ تی _ رایزن.

۱۵_ سرگرد الکساندر لونیدووویچ بان سیلی یف _ وابسته نظامی.

۱۶_ میخائیل نیکولایووویچ عارف _ کارمند بازرگانی.

۱۷_ مال خاز ایوانووویچ ارتی پونوف _ کنسول در اصفهان.

۱۸_ الله وردی میا لاووغلی اسدالله یوف _ دبیر اول.

به امید پیروزی مستضعفین بر مستکبرین.

وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران (۱)

در پی این اقدامات، تشکیلات گسترده حزب توده به سرعت فرو پاشید و اکثریت کادرها و اعضای آن با معرفی خود به مراکز انتظامی و قضایی کشور رهنمود مندرج در اعلامیه دادستانی کل کشور را عملی ساختند.

با دستگیری رهبران حزب توده و انحلال آن، به عمر حزبی که طی ۴۱ سال موجودیت خود به عنوان ستون پنجم و کارگزار ابرقدرت شرق یکی از ننگین ترین نقش ها را در خیانت به منافع مردم و میهن اسلامی و در به انحراف کشانیدن جوانان و نوجوانان ایفا کرده بود، پایان داده شد. با فروپاشی این حزب، استوانه اصلی مارکسیسم در ایران در هم شکست و به حق می توان مرگ سیاسی حزب توده را مرگ مارکسیسم در ایران دانست.

ابعاد سیاسی و سازمانی فروپاشی حزب توده

عملیات فروپاشی حزب توده، ضربه های زیرین را از نظر سازمانی و سیاسی بر این حزب وارد ساخت:

۱_ ۹۰ درصد از رهبران (کمیته مرکزی، هیأت سیاسی، هیأت دبیران) دستگیر شده و در مراحل مختلف بازجویی به خیانت ها و عملکردهای ننگین خود و حزب اعتراف نمودند و در برابر حقایق تسلیم شدند.

۲_ سازمان نظامی حزب توده که با دقیقترین برنامه ریزیها و روشهای سازماندهی مخفی ایجاد شده بود و نقش یک شبکه جاسوسی گسترده را در نهادهای نظامی جمهوری اسلامی ایران ایفا می نمود و در شرایط مناسب به اهرم اصلی طرح کودتایی و براندازی ابرقدرت شوروی و حزب منحل توده تبدیل می گردید، کشف و از هم پاشید و اعضا و مسئولین آن دستگیر شدند.

۳_ ۸۰ درصد ارتباطات جاسوسی حزب با کا. گ. ب کشف گردید و پرده از عملیات خائنانه اطلاعاتی و جاسوسی سران حزب توده و کا. گ. ب در ایران برداشته شد.

۴_ سازمان مخفی حزب توده که نقش سازمان ذخیره حزب در شرایط انحلال آن را می بایست ایفا می نمود و عملاً یک شبکه نفوذی و جاسوسی بود که در شرایط مناسب می توانست به یک اهرم خطرناک توطئه و براندازی تبدیل شود، کشف و از هم پاشید و مسئولین و اعضای آن دستگیر و زندانی شدند.

۵_ اکثر عناصر نفوذی حزب منحل شده در نهادها و ارگانهای مملکتی و مردمی که نقش ستون پنجم و شاخکهای اطلاعاتی حزب منحل شده را ایفا کرده و کانالهای اعمال نفوذها و تأثیرگذارهای غیرقانونی و موذیان حزب توده بر مسایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور و نیز منابع اصلی تغذیه مادی و سیاسی آن بودند دستگیر شده و شبکه آن از هم پاشید.

۶_ اعضا و مسئولین شعب و ارگانهای مرکزی و رهبری سازمانهای جنبی حزب و کادرهای فعال درجه ۱ و درجه ۲ حزبی که استخوان بندی فعالیت حزب را تشکیل می دادند، دستگیر شدند.

۷_ در نتیجه، با اعلام انحلال حزب توده توسط دادستانی کل انقلاب اسلامی، سازمان علنی حزب توده به طور کامل از هم فرو پاشید و عمر ۴۱ ساله آن پایان یافت.

فروپاشی حزب توده یک ضربه بنیادی و همه جانبه اطلاعاتی، قضایی و سیاسی بود. ضربه اطلاعاتی به تنهایی، هر قدر نیرومند و وسیع باشد کافی نیست، زیرا به هر حال ریشه های انحراف بر جای می ماند. ضربه ای که بر حزب توده وارد آمد بسیار وسیع تر و ریشه ای تر از یک ضربه صرف اطلاعاتی _ قضایی بود.

اهمیت عملیات

۱_ خنثی کردن طرح براندازی استراتژیک

عملیات فروپاشی حزب توده به حیات ستون پنجم شوروی در ایران پایان داد و بدین ترتیب کانال اصلی سیاست مداخله جویانه و کودتاگرایانه روسها را مسدود ساخت.

مسئلاً اگر فعالیت حزب توده ادامه می یافت، با گسترش شبکه نظامی و اطلاعاتی و نفوذی که در نهادها و ارگانهای جمهوری اسلامی ایران می تنید، در شرایط داخلی و بین المللی مساعد، زمانی که عوامل و زمینه های براندازی، طبق تحلیلهای حزب توده و شوروی، فراهم می شد، به عملیات براندازی کودتاگرایانه علیه نظام جمهوری اسلامی

دست می زد. این توطئه، چه بسا در یک مقطع حساس و بحرانی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی می توانست به شکل تصرف یک نقطه بی اهمیت و دور افتاده کشور، تشکیل یک دولت مستقل مارکسیستی در آن و سپس دعوت «ارتش سرخ اتحاد شوروی» اجرا شود و بدین سان عملیات کودتا و براندازی با اشغال و تجاوز نظامی تکمیل گردد.

تجربه انقلاب اسلامی و حماسه های جبهه های نبرد با نیروهای متجاوز عراق نشان داد که در برابر ایمان و ایثار مردم، هر توطئه ای هر قدر وسیع و تدارک یافته و مجهز باشد، از سوی هر قدرتی محکوم به شکست است.

۲_ خنثی کردن توطئه مسخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب اسلامی

طرح موازی دیگر حزب توده برای براندازی نظام جمهوری اسلامی براندازی خزننده یا مسخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب اسلامی از طریق عوامل نفوذی و کانالهای دیگر و سوق دادن انقلاب به سمت وابستگی به مسکو (به اصطلاح «راه رشد غیر سرمایه داری») بود. عملیات فروپاشی حزب توده به این توطئه نیز پایان بخشید و بساط فعالیت عناصر نفوذی حزب توده را در نهادها و ارگانهای کشوری و نظامی برچید.

۳_ انحلال شبکه جاسوسی شوروی در ایران

حزب توده در واقع نقش زائده «کا. گ. ب» و ارگان جاسوسی شوروی را در ایران ایفا می کرد و از طریق شبکه وسیع حزبی، شاخکهای کا. گ. ب را به ادارات، محلات، مدارس و حتی خانه ها و خانواده ها گسترانیده بود. عملیات فروپاشی حزب توده به فعالیت جاسوسی عوامل کا. گ. ب در ایران پایان داد و بساط حزب جاسوس پرور توده را برچید و ضربه اطلاعاتی مهمی را بر ابرقدرت شرق وارد ساخت.

۴_ از میان برداشتن یک عامل منفی و توطئه گر اجتماعی، سیاسی

حزب توده در طول ۴ سال فعالیت خود در جمهوری اسلامی ایران، نقش منفی در حیات اجتماعی و سیاسی ایران ایفا کرد. حزب توده به تبع مطامع خویش یک عامل ناراضی تراش بود که می کوشید بر مشکلات اجتماعی و اقتصادی دامن زند و از نارسایی ها و کاستی ها به نفع خود سوء استفاده کند و انواع ترفندها را برای ایجاد نفاق و تعارض در میان مسئولین طراحی و به اجراء گذارد و انواع اتهامها و شایعه ها را علیه نهادها و مسئولین و شخصیتها پراکند. با فروپاشی حزب توده به حیات این عامل منفی و غده سرطانی نیز

پایان داده شد.

۵_ خلع سلاح امپریالیسم غرب و ضدانقلاب راست

وجود حزب توده خود بهانه مناسبی برای غرب و عوامل داخلی آن و انواع جریانات و نهضتها و انجمنهای غربگرا و لیبرال بود تا با دمیدن در بوق خطر «حزب توده» و «خطر شوروی» در راه اقدامات بنیادی دولت جمهوری اسلامی و اجرای طرح های آن سنگ اندازی کنند و بکوشند تا با برجسته ساختن حزب توده، بر عملکردهای خویش سرپوش نهند و با برجسب توده ای و شرق گرا علیه افراد و نهادها سمپاشی نمایند. فروپاشی حزب توده حقانیت شعار نه شرقی و نه غربی را نشان داد و این سلاح تبلیغاتی را از چنگ غرب و ضد انقلاب خارج نمود. این عملیات نشان داد که جمهوری اسلامی ایران هر توطئه ای را از جانب هر جریان و گروه و حزب و نهضت و انجمنی با قاطعیت در نطفه خفه می سازد و به عناصر فرصت طلب مجالی برای اجرای ترفندهای خود نمی دهد.

۶_ کارایی اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی

عملیات فروپاشی حزب توده مصاف و رودررویی اطلاعات میلیونی مردمی با جریانی بود که دارای ۴۱ سال سابقه و تجربه مستمر فعالیت جاسوسی و تشکیلاتی بود و بر تکنیکها و تجارب و رهنمودهای کمونیسم بین الملل و ابرقدرت شرق و سازمان کا.گ.ب متکی بود.

این مصاف با پیروزی مردم ایران به پایان رسید و سرویس های جاسوسی غرب و شرق و کارشناسان و خبرنگاران مسایل اطلاعاتی را حیرت زده ساخت. این عملیات کارایی شگرف اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران را به جهانیان نشان داد.

۷_ افشای ماهیت شوروی و احزاب دست نشانده آن در جهان

عملیات فروپاشی حزب توده با آشکار ساختن نقش کا.گ.ب در حزب کمونیست توده با دلایل روشن، نقش احزاب کمونیست را در عملیات جاسوسی و مداخله گرانه ابرقدرت شوروی نشان داد و پوچی شعارهای پرطمطراق آنها را عیان ساخت و با شواهد غیرقابل انکار و اعترافات صریح سران حزب ثابت کرد که احزاب کمونیست جهان، در بسیاری موارد، نه «پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر» که ستون پنجم و زائده های جاسوسی شوروی و اندامهای کا.گ.ب بودند.

این عملیات به افکار عمومی بیدار جهان، سندی واقعی و انکارناپذیر از مداخله جویی های شوروی در سرنوشت ملت‌های مستقل ارائه داد و به مردم جهان سوم عمق فریب شعارهای شوروی و کمونیستها، دال بر راه رشد غیرسرمایه داری را نشان داد و ثابت کرد که زیر نقاب این شعار چه سیاست مکارانه براندازی و کودتاگرایی نهفته است.

۸- شکست نهایی مارکسیسم در ایران

حزب توده، به مثابه بنیان گذار و اشاعه دهنده اصلی مارکسیسم و ماتریالیسم در ایران نقش بسیاری در انحراف هزاران جوان و نوجوان ایفا نمود. این حزب برای نخستین بار مارکسیسم را در ایران رواج داد و بیشترین سهم را در نشر آثار مارکسیستی داشت، به نحوی که می توان انحراف دیگر گروه‌های چپ را ناشی از بذری دانست که توسط حزب توده افشانیده شد.

۹- ماهیت چپ در ایران

کشف و ریشه کن ساختن توطئه حزب توده بار دیگر به وضوح نشان داد که در ایران، چپ یک جریان و نیروی ایدئولوژیک یا اجتماعی مستقل نیست، بلکه به شکل‌های گوناگونی و در قالب گروه‌های مختلف امریکایی و روسی، و ... زائده قدرت های بزرگ و اهرم اجرایی طرح‌های توطئه گرانه آن است. فعالیت ۴ ساله حزب توده در جمهوری اسلامی ایران نشان داد که اسلام از مقابله فرهنگی و ایدئولوژیک با جریان‌ات الحادی و دگر اندیش واهمه ای ندارد.

حزب توده بهترین امکانات فعالیت علنی و توده ای را در اختیار داشت و با پول شوروی میلیون‌ها نسخه کتاب مارکسیستی را چاپ و توزیع کرد و وسیعترین امکانات و پیشرفته ترین شگردها و فریبنده ترین تکنیک‌های تبلیغاتی را مورد استفاده قرار داد، ولی نتوانست به حداقل پایگاهی در میان مردم دست یابد و فعالیت آن از طیف محدود روشنفکران غربگرا و مرفه فراتر نرفت.

۱۰- حقانیت اسلام

درماندگی و شکست سریع سیاسی، فکری و ایدئولوژیک سران حزب توده در زندان جمهوری اسلامی بار دیگر حقانیت اسلام و افلاس مارکسیسم را نشان داد. رهبران حزب توده همه از مارکسیست‌های سرشناس بوده و برخی حتی در سطح جهانی به عنوان

چهره های بنام مارکسیست شناخته می شوند، ولی آنها در برابر طوفان واقعیات خردکننده سنگین مجبور به پذیرش ورشکستگی و درماندگی مارکسیسم شدند و در مقابله با اسلام به ناتوانی و ناآشنایی خود اعتراف کردند.

پیام امام خمینی (ره)

به دلیل اهمیت عملیات امیر المؤمنین (ع) و دستاوردهای عظیم آن، امام (ره) در پیامی چنین فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر فاتحان دنیا افتخار می کنند به سربازان گمنام، اسلام بزرگ و ملت شریف و فاتحان عزیز ما افتخار می کنند به هزاران سرباز گمنام بزرگواری که در پی نام و نشان نیستند و برای کشور اسلامی خویش و اسلام عزیز و ملت انسان پرور افتخاراتی می آفرینند، معجزه آسا و پیروزیهای ژرف. فرق است بین سرباز گمنامی که قدرتهای مادی دنیا به آن فخر می فروشند و بین سربازان گمنامی که پرورده اسلام و مکتب توحید است. که انگیزه آنان تحصیل قدرت و اکثراً ستمکاری است و انگیزه اینان خدا و طلب حق است. اساساً سربازان اسلام اگر چه نامدار باشند در این جهان گمنامند. نامدارترین سرباز فداکار در اسلام امیر المؤمنین است و او گمنامترین سرباز است. با کدام تفکر عرفانی، فلسفی، سیاسی و کدام قلم و زبان و بیان بشر این سرباز دنیا را معرفی کند و بشناسد و بشناساند و مطلب با حفظ مراتب همین است. سربازان گمنام ما در تمام جبهه ها و پشت جبهه ها که شب و روز و جوانی و هستی خود را برای اسلام و مکتب الهی فدا می کنند و نام و نشانی نمی خواهند و ندارند. چه بسا که به سبب ضرورت تشکیلاتی همسران و مادران و نزدیکان آنان ندانند که اینان چه حماسه ها می آفرینند و چه ارزشها برای انقلاب خلق می کنند.

از جبهه ها که کم و بیش مسایل آنها و حماسه های سرافرازانه آنان را می دانید و تا در سنگرهای آنان که مراکز عبادت الله است، نروید و دستی از دور بر آتش نداشته باشید، عمق فداکاری و محافل عرفانی الهی آنان معلوم نمی شود، از اینها که بگذریم جوانان ارجمند و عزیز ما در جبهه های داخلی و عمق جنگلهای وسیع تا بیغوله ها و پناهگاههای بزرگ منحرفان غافل از خدا از دمکرات و کومله، منافقین، فدائی خلق و حزب خلق باصطلاح مسلمان تا حزب توده و سایر

گروهکهای کوچک و بزرگ را با فداکاریها و خدائلیها آنچنان قلع و قمع کردند که دنیا را با همه دشمنیها که دارند به اعجاب و تحیر در آورده اند.

توجه به کار آمدی امنیتی و اطلاعاتی این جوانان گمنام پاسدار و بسیج و کمیته دادستانی و دیگر دلباختگان در راه خدا در بدام انداختن سران خیانتکار حزب توده که چون مار پر خط و خال در براندازی اسلام فعالیت منافقانه داشته اند و هر یک سابقه های طولانی بیست _ سی ساله در جهات تشکیلاتی و اطلاعاتی و جاسوسی داشته اند و از تخصص در این امور بهره وافی داشتند موجب سرفرازی امت اسلامی است که چنین فداکارانی دارد و اعجاب و تحیر دستگاہهای جاسوسی و اطلاعاتی سراسر جهان است و این اعجاز جز به هدایت حق تعالی و عنایات خاصه ولی الله الاعظم اروحنافدا صورت نگرفته است. ملت ایران از این پیروزی با ابعاد مختلفه خصوصاً سیاسی آن باید قدردانی و تشکر کنند و در تقویت جمیع سلحشوران مرزها و داخل کشور کوشا باشند.

کمال بی انصافی است که کس یا کسانی از این نگهبانان اسلام و حافظان کشور اسلامی خرده بگیرد.

بارالها تو را به این نعمت ها که نصیب ما فرمودی و ما را از کید و خیانت بدخواهان بوسیله جوانان عاشق خود حفظ فرمودی شکر می کنیم از عهده آن بر نمی آئیم. بارالها این عزیزان مجاهد فی سبیل الله را برای ملت ما حفظ فرما و به شهدای آنان رحمت و به بستگان آنان خصوصاً مادران و پدران و همسران آنان صبر و خیر و برکت عنایت فرما. روح الله الموسوی الخمینی

_ ۱۴/۲/۶۲

فروپاشی حزب توده

اهمیت و بازتاب بین المللی

عملیات امیر المؤمنین (ع) بازتاب وسیع بین المللی داشت و به تحلیل های جدیدی درباره نظام جمهوری اسلامی ایران در میان نظریه پردازان بلوک غرب و شرق انجامید.

تا آن زمان در بینش «دوقطبی» و متعارف تحلیل گران جهانی این تصور وجود داشت که به علت ضدامریکایی بودن انقلاب اسلامی و به علت حضور علنی حزب توده در جامعه ایران، نظام جمهوری اسلامی ایران به سوی اردوگاه سوسیالیستی سمتگیری خواهد نمود و این فرآیند به استقرار نوعی حکومت دست نشانده مسکو، با پوشش ایدئولوژیک اسلامی، خواهد انجامید. چنین توهمی شاید بیش از تحلیل گران غربی، در اذهان برخی

تئوریسین های حزب کمونیست شوروی و رهبری حزب توده وجود داشت که با گام های خزنده به تصرف قدرت سیاسی در ایران چشم امید داشتند. عملیات فروپاشی حزب توده که در بحبوحه بحران روابط ایران _ شوروی رخ داد و در واقع نقطه اوج این بحران تلقی می شد، این تحلیل را به هم ریخت.

در واقع عملیات فروپاشی حزب توده ثمره محتوم و نتیجه طبیعی قریب به هفت دهه سیاست سنتی مسکو در منطقه بود، سیاستی که در آغاز دهه ۱۹۸۰ میلادی با «دکترین برژنف»، دبیرکل پیشین حزب کمونیست اتحاد شوروی به اوج غرور و سطحی نگری و در نتیجه زوال و انحطاط خود رسیده بود.

انقلاب اسلامی ایران که مهم ترین پایگاه غرب در خاورمیانه و «ژاندارم منطقه» را از بین برد، استراتژیست های منطقه ای مسکو را متوجه پیدایی و اعتلای قدرت نوین منطقه ای و جهانی، انقلاب اسلامی، نساخت، بلکه به پیدایش دکترین جدیدی در مسکو انجامید.

نظریه پردازان کرمین، انقلاب اسلامی ایران را «فرصتی طلایی» ارزیابی کردند که اهرم های آهنین بازدارنده واشنگتن را در منطقه فروپاشیده بود و آنان می توانستند در شرایط ضعف رقیب (امپریالیسم غرب) تهاجم خود را برای تصرف سنگرهای نوین _ که تا آن روز و در تجربه های مکرر و شکست خورده شان دست نیافتنی می نمود _ آغاز نمایند. انقلاب اسلامی ایران را، تئوریسین های کرمین، پایان عصر حاکمیت غرب در خاورمیانه و نوید عصر سلطه مسکو بر منطقه ارزیابی نمودند. بیهوده نبود که در مدتی کوتاه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اتحاد شوروی تجاوز آشکاری به یک کشور مستقل _ افغانستان _ داشت. این دکترین چنان پوسیده بود که اتحاد شوروی گام های لرزان خود را بر باتلاق جنگ فرسایشی افغانستان ندید و به بزرگترین اشتباه تاریخی خود دست زد، اشتباهی که ثمره نهایی هفت دهه خشک اندیشی و سطحی نگری بود.

تحركات نهان و عیان حزب توده و سازمان های اطلاعاتی شوروی (کا. گ. ب. و جی. آر. یو) در ایران تداوم همین دکترین جدید منطقه ای مسکو بود. به تصور مسکو، ایران اسلامی دومین سنگری بود که باید توسط کرمین فتح می شد و این پایگاه سنتی غرب در خاورمیانه در «عصر جدید» به پایگاه بلوک شرق در منطقه تبدیل می گردید. این دکترین تجاوز گرانه و مهاجم و بی پروا در نخستین گام های خود با تقابل قدرتی مواجه شد که در محاسبات استراتژیست های کرمین جایگاهی نداشت، مقاومت فرهنگ اسلامی که ۱۴ قرن پشتوانه غنی تاریخی به همراه داشت. این قدرت نوین، نه به شرق وابسته بود و نه به «غرب». هنوز زمان لازم بود تا تحلیل گران متعارف بین المللی هویت مستقل و توانمندی و

اقتدار سیاسی آن را به رسمیت بشناسند. تقابل این قدرت نوین منطقه ای با دکتورین پوسیده برژنف، سهم اساسی در فروپاشی استراتژی سنتی مسکو در منطقه داشت و به نوبه خود ضربات قاطعی بر جزم اندیشی استالینی _ برژنفی در حزب کمونیست اتحاد شوروی وارد ساخت و زمینه های ظهور موج نواندیشی گورباچفی و فروپاشی شوروی را فراهم کرد.

مستقیم ترین تأثیر شکست حزب توده در ایران، در تحولاتی که در آغاز ظهور گورباچف در دستگاه رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی رخ داد، مشاهده شد و آن برکناری حیدرعلی اوف، عضو پولیت بورو و معاون اول نخست وزیر اتحاد شوروی بود که در عملیات حزب توده ایران نقش اساسی داشت. در واقع، حیدرعلی اوف، چه در دوران ریاست کا. گک. ب آذربایجان شوروی، چه در دوران دبیرکلی حزب کمونیست آذربایجان شوروی و چه در دوران معاونت اول نخست وزیری اتحاد شوروی، مهمترین استراتژیست کرملین در زمینه ایران محسوب می شد و نظریات او مشی پولیت بورو را در مسایل ایران تعیین می کرد. گورباچف علیرغم وجوه اشتراک فراوان با علی اوف _ از جمله همکاری دیرین در جناح یوری آندروپوف _ به توان شکست رسوای حزب توده در ایران او را برکنار کرد و این چهره به ظاهر «آینده دار» رهبری حزب کمونیست شوروی به پایان حیات سیاسی خود در ابرقدرت شرق رسید.

علیرغم تأثیراتی که عملیات فروپاشی حزب توده داشت و نموده های آن امروز کاملاً آشکار است، در آن زمان این حرکت با مقاومت استراتژیست های جزم اندیش و سنتی کرملین مواجه شد و آنان در تحلیل های خود جمهوری اسلامی ایران را به شدت هدف حمله قرار داده و آن را به «گرایش به غرب» متهم کردند. روزنامه پراودا در تفسیری، دستگیری سران حزب توده را به «تحریکات امپریالیستی» در ایران علیه اتحاد شوروی نسبت داد و آن را ثمره تلاش سرویس های جاسوسی غرب خواند. (۱) در پی این تحلیل، موج تبلیغاتی وسیعی توسط احزاب کمونیست و سازمان های بین المللی و رسانه های جمعی وابسته به اتحاد شوروی با همین مضمون آغاز شد. در مقابل، دستگاه تبلیغی بلوک غرب قاعداً و بر اساس عرف متداول سیاست جهانی، می بایست از این حربه ضد کمونیستی که در ایرن فراچنگ آمده بود به شدت علیه بلوک شرق بهره می جست؛ ولی به عکس مشاهده شد که رسانه های خبری غرب نیز به یاری عوامل شوروی در ایران آمده و در تبلیغات و تحلیل های خود کم و بیش به دفاع از دستگیرشدگان توده ای برخاستند. از

جمله، روزنامه لوموند، چاپ فرانسه، اعترافات تلویزیونی نورالدین کیانوری را ناشی از «شدیدترین شکنجه های جسمانی و روحی» و «اقاریر اجباری» خواند.^(۱) همسویی رسانه های تبلیغاتی دو بلوک، مؤید استقلال و اصالت شعار «نه شرقی، نه غربی» جمهوری اسلامی ایران بود و همین هم آوایی متقن ترین دلیل علیه اتهام «دست غرب» در عملیات فروپاشی حزب توده محسوب می شد.

جالب تر اینکه موج تبلیغاتی رسانه های بلوک شرق علیه دستگیری سران حزب توده در ایران «تصادفاً» با حمایت ریگان، رئیس جمهور وقت ایالات متحده امریکا، و رسانه های غربی علیه دستگیری جاسوسان فرقه ضاله بهائیت در ایران هم زمان شد. امام(ره) با ژرف بینی به این تقارن «تصادفی» توجه کرده و در سخنانی فرمودند:

... ایشان (ریگان) از همه دنیا استمداد کردند برای اینکه این بهائیها که در ایران هستند و مظلوم هستند و جاسوس هم نیستند به جز مراسم مذهبی به کار دیگری اشتغال ندارند ... اگر ایشان این مسائل را نمی گفت خوب، گاهی اذهان ساده احتمال می دادند که خوب اینها یک مردمی هستند که ولو اعتقاداتشان فاسد است لیکن مشغول کار خودشان هستند، لکن بعد از اینکه آقای ریگان گفتند و شهادت دادند به اینکه جز مراسم مذهبی چیز دیگری ندارند باز هم ما می توانیم باور کنیم؟

... از آن طرف وقتی که حزب توده را می گیرند شوروی صدایش بلند می شود که یک عده مردم بیگناهی که با جمهوری اسلامی هم موافق بودند پشتیبان بودند جمهوری اسلامی را ... دولت ایران بیخودی آمده اینها را گرفته است و حبس کرده است، از آن طرف هم آقای ریگان میگوید که این بهائیها، بیچاره ها، مردم آرام و ساکتی، مشغول عبادت خودشان هستند، و ایران برای خاطر همین که اینها اعتقاداتشان مخالف با اعتقاد اینهاست گرفته اند. اگر اینها جاسوس نبودند، شما صدایتان در نمی آمد، شما برای خاطر اینکه اینها یک دسته ای هستند که به نفع شما هستند، والا ما شما را می شناسیم مردم شما را می شناسند. شمایی که عراق را وادار کردید که هر روز به سر این کشور ما آن می آورد که مغول نیاورد، و بر سر کشور خودشان هم همینطور...

شما اگر انسان دوست بودید، عراق که یک دسته از علمای بزرگ اسلام را گرفته است یک کلمه خوب اشارتاً بگوئید که چرا این کار را می کنی؟

... اگر دلیلی ما نداشتیم به اینکه اینها (بهائیهها) جاسوس امریکا هستند، جز طرفداری ریگان از آنها و دلیلی نداشتیم که حزب توده جاسوس شوروی هستند، جز طرفداری شوروی از آنها کافی بود.

... نه حزب توده بواسطه حزب توده بودنش و نه بهائی را بواسطه بهائی بودنش، این محاکم ما محاکمه کردند و حکم به حبس دادند، اینها مسائل دارند، حزب توده را که خودشان هم آمدند همه حرفهایشان را زدند و بهائیهها هم یک مذهب نیستند، یک حزب هستند، یک حزبی که در سابق انگلستان پشتیبانی آنها را می کرد و حالا هم امریکا دارد پشتیبانی آنها را می کند، اینها (بهائیهها) هم جاسوس هستند مثل آنها (حزب توده) اگر جاسوس نباشند خوب بسیاری از مردم دیگر هم هستند که اینها انحرافات عقیدتی دارند، کمونیست هستند چیزهای دیگر هستند، لکن مردم محاکم ما به واسطه کمونیست بودن آنها، با انحراف عقیدتی داشتن آنها، آنها را نگرفتند حبس بکنند.

... طرفدار اینها شما آقای ریگان هستید و طرفدار آنها شوروی است. و این دلیل بر این است که اینها یک وضع خاص دارند که نفع به آنها می‌رسانند و اینها نفع به اینها می‌رسانند. (۱)

دستاوردهای عملیات فروپاشی حزب توده

نگاهی اجمالی به آنچه که تاکنون در کتاب حاضر مطرح شده، به روشنی دستاوردهای عظیم عملیات فروپاشی حزب توده را نشان می‌دهد.

یکی از عمده ترین دستاوردهای عملیات فروپاشی حزب توده، کشف و خنثی سازی توطئه براندازی آن بود که در دو بعد «خزنده» و «کودتایی» موجودیت نظام جمهوری اسلامی ایران را هدف گرفته بود.

کشف و خنثی سازی شبکه جاسوسی کا. گک. ب و جی. آر. یو (سازمانهای اطلاعاتی شوروی) و نیز کشف و خنثی سازی شبکه گسترده عوامل نفوذی حزب توده در ارگان ها و نهادهای جمهوری اسلامی ایران که در دو بعد براندازی و جاسوسی، اهرم های جدی به شمار می رفتند، از دستاوردهای دیگر این عملیات بود.

علاوه بر کشف توطئه ها، عملیات فروپاشی حزب توده به دستاورد مهم دیگری نایل شد

که دارای ابعاد سیاسی _ ایدئولوژیک جدی است.

این دستاورد بسیار با اهمیت افشاگری های عمیق و همه جانبه ای بود که توسط رهبران درجه اول حزب توده در مصاحبه های مکرر تلویزیونی انجام گرفت. رهبران حزب توده که عموماً دارای سوابق چند دهه مبارزه سیاسی مخفی بوده و سال هایتمادی در زندان های رژیم شاه _ امریکا به سر برده و برخی از آنان سابقه ۲۵ ساله زندان رژیم گذشته را دستمایه «وجاهت سیاسی» خود قرار داده بودند، در برابر حقانیت انقلاب اسلامی سر فرود آوردند و به اعتراف و افشاگری نشستند. بدون تردید این پدیده ای بی سابقه است.

اعتراف گیری قهر آمیز و افشاگری به زور شکنجه و جبر پدیده ای مرسوم در سطح بین المللی است که در رژیم های فاشیستی اروپای غربی و در رژیم استالینی شوروی کاربرد گسترده داشته است. الکساندر سولژ نیتسین در کتاب تکان دهنده مجمع الجزایر کولا-گک شگردهای ضدانسانی بازجویی سازمانهای اطلاعاتی شوروی را در اخذ اعترافات و اقرار اجباری و پرونده سازی های قلبی برای ارضای جنون دیکتاتور کرملین، براساس مستندات واقعی به نحوی تکان دهنده بیان داشته است. گردانندگان رسانه های تبلیغی غرب و شرق که بعضاً خود از بازجویان و عوامل سابق گشتاپو و گک. پ. او. هستند، کوشیدند تا همین اتهامات را علیه نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران به کار گیرند و منکر اصالت افشاگری ها شوند. بلندگوهای تبلیغی غرب و شرق که در بی اعتبار ساختن انقلاب اسلامی منافع مشترکی می جستند کوشیدند تا این افشاگری ها را در زیر پرده سیاهی از اتهام مخدوش کنند و مانع از انعکاس جلوه و پرتو آن شوند. بلندگوهای رسانه های جهانی این افشاگری ها را به «شکنجه های وحشیانه» و یا به «داروهای مخدر» و حتی مغزشویی های روانی نسبت دادند و پیچیده ترین شگردهای بازجویی را که خود در آن تجربه طولانی دارند، به نظام جمهوری اسلامی ایران نسبت دادند.

زمان طولانی لازم نبود تا حقیقت آشکار شود و یکی از رهبران طراز اول حزب توده، ایرج اسکندری، در فرانسه به افشاگری برخیزد و بر صحت جزء به جزء این افشاگری ها مهر تأیید نهد. امروزه، حقیقت روشن است و کسی اعتبار مصاحبه های سران حزب توده را نمی تواند انکار کند و نشریات بقایای متواری این جریان در خارج از کشور مشحون از اینگونه تأییدهاست و افشاگری های تازه ای در راه است.

تأثیرات فرهنگی _ روانی عملیات همه جانبه فروپاشی حزب توده، تنها در افشاگری های سیاسی متوقف نماند. شکست حزب توده در عین حال دارای تأثیرات ایدئولوژیک جدی بود و سبب تعمق و خودیابی بخشی از پیروان مکتب مارکسیسم در ایران شد. این گسست

ایدئولوژیک ابعاد گوناگون داشت و طیف وسیعی را، در سطوح مختلف، در بر گرفت. در بخشی، بازگشت از مارکسیسم در نیمه راه متوقف ماند و صرفاً به طرد این ایدئولوژی انجامید. در بخش دیگر، بازگشت از مارکسیسم بازگشتی به فطرت، به خویشتن خویش و به آغوش اسلام بود. برجسته ترین نمونه این تحول در احسان طبری، تئوریسین برجسته مارکسیسم، دیده شد که افشاگری های سیاسی و ایدئولوژیک او سهم بسیار اساسی و تعیین کننده در شکست نهایی مارکسیسم ایرانی ایفا نمود. تحول طبری نیز همانند افشاگری های سران حزب توده با انکار و سپس سکوت دستگاه تبلیغی دو بلوک مواجه شد. آنان می کوشیدند تا از بازتاب اثبات حقانیت و عظمت انقلاب اسلامی طفره روند و پدیده طبری از این زمره بود. اما گذشت زمان به سرعتی شگرف حقیقت را به ثبوت رسانید و پس از چندی تحول طبری قبول عام یافت. طبری آنقدر زنده ماند تا صحت داوری خویش را به چشم ببیند و فروپاشی عمیق و همه جانبه مارکسیسم را در تحولات بلوک شرق ناظر باشد. بدون تردید، تحول طبری صرفاً در فروپاشی حزب توده ریشه نداشت، بلکه ثمره محتوم بحران ساختی بود که تاروپود زنگار بسته ایدئولوژی مارکسیسم را می خورد و انفجار قریب الوقوع آن را فریاد می زد. طبری می توانست مفتخر باشد که از پیشگامان این تحول بود که با بصیرت نظری و ندای وجدان این انفجار را دریافت و هشدار داد، صراط مستقیم را یافت و باورمندان گم شده در «کژراهه» الحاد را به سوی فطرت سلیم فرا خواند.

مجموعه این عوامل سهم اساسی در ایجاد بحران همه جانبه داشت که مارکسیسم ایرانی را فراگرفت و در تحولات سالهای بعد بقایای حزب توده در خارج از کشور، نمود یافت.

کشف شبکه جاسوسی شوروی در ایران

احزاب کمونیست و پدیده جاسوسی

اتحاد شوروی به عنوان یکی از دو ابرقدرت دنیای معاصر در رأس اردوگاه سوسیالیسم (بلوک شرق) قرار داشت و در صحنه بین المللی در رقابت با امپریالیسم امریکا، به مثابه قدرت اصلی در دنیای کاپیتالیسم (بلوک غرب) بود. به عبارت دیگر، هر یک از دو ابرقدرت می کوشیدند تا سلطه و اقتدار خود را در جهان تأمین کنند و مواضع و سنگرهای رقیب را از چنگ او خارج نمایند. این استراتژی طی هفت دهه موجودیت اتحاد شوروی عملاً سبب شده بود تا سازمان اطلاعاتی این کشور، که در آغاز با نام «چکا» (کمیسیون

فوق العاده) و به منظور سرکوب مخالفین انقلاب اکتبر و خرابکاری در اقتصاد کشور در ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۷ به وجود آمد، به تدریج به عملیات گسترده برون مرزی در بیشتر کشورهای جهان پردازد و نقش یک سازمان جاسوسی جهانی را ایفا نماید.

همانگونه که می دانیم، مارکسیسم از آغاز به عنوان یک جنبش بین المللی پدیدار شد. هر چند خاستگاه مارکسیسم اروپای غربی بود، ولی پس از پیروزی انقلاب بلشویکی و تأسیس «انترناسیونال کمونیستی» (کمینترن) این جنبش توانست با مرکزیت مسکو در بسیاری از کشورهای جهان، از جمله کشورهای آسیایی و امریکای لاتین، عوامل خود را پدید آورد و رشد دهد. از بدو تأسیس کمینترن، وظایف اطلاعاتی یکی از وظایف عمده احزاب کمونیست در سایر کشورها محسوب می شد و بنابر رهنمودهای کمینترن این یک تعهد انترناسیونالیستی بود که باید احزاب کمونیست سراسر جهان در قبال حزب کمونیست پیروزمند در روسیه انجام می دادند.

در سال های جنگ جهانی دوم، وظایف اطلاعاتی احزاب کمونیست و عناصر مارکسیست (به ویژه در کشورهای درگیر در جنگ) اهمیت جدی یافت و مهمترین عوامل نفوذی کمینترن در سراسر جهان مستقیماً به رابطین اطلاعاتی ستاد ارتش شوروی (جی. آر. یو.) وصل شدند. پس از جنگ جهانی دوم و انحلال کمینترن، گسترش شبکه های اطلاعاتی شوروی در سراسر جهان به شدت ادامه یافت که به طور عمده دستبرد به اسرار نظامی و سرقت تکنولوژی پیشرفته قدرت های غربی و اجرای عملیات تخریبی و گاه براندازی را هدف قرار داده بود. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، شبکه های اطلاعاتی شوروی در سراسر جهان به دو دسته تقسیم می شد، دسته اول شبکه های اطلاعاتی وابسته به احزاب کمونیست سایر کشورها بود و دسته دوم شبکه ها و عوامل منفرد اطلاعاتی که مستقیماً به سازمان های جاسوسی شوروی متصل بودند.

پس از مرگ استالین و آغاز دوران «همزیستی مسالمت آمیز» که خروشچف، دبیر کل جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی، منادی آن بود، مسئله فعالیت های جاسوسی احزاب کمونیست مورد توجه استراتژیست های کرمین قرار گرفت. واقعیت این بود که این وابستگی اطلاعاتی، مواضع احزاب کمونیست را به شدت زیر ضربه می برد و دلایل کافی را برای پیگرد این احزاب در بیشتر کشورها فراهم می ساخت و مانع جدی بر سر راه گسترش جنبش کمونیستی در جهان به شمار می رفت. در نتیجه، تصمیم به انحلال شبکه های مخفی اطلاعاتی احزاب کمونیست گرفته شد و برخی از احزاب اروپای غربی (مانند حزب کمونیست بریتانیای کبیر، حزب کمونیست فرانسه و ...) رسماً این تصمیم را

اجرا کرده و تنها سازمان خود را سازمان رسمی حزبی اعلام داشتند. عامل مهم دیگری که سبب بروز این پدیده شد، آغاز جنبش استقلال طلبی در احزاب کمونیست بود که در برخی از آنها به صورت حرکت های نیرومند علیه سیادت کرملین نمود می یافت. در چنین شرایطی، هر چند سازمان های اطلاعاتی شوروی اتکای خود را بر شبکه ها و عوامل مستقیم خویش در سایر کشورها قرار دادند، که برخی از آنان عناصر سابقه دار و فعال کمونیست بودند، اما در شرایط مساعد، بهره گیری از اطلاعات و عوامل نفوذی احزاب کمونیست را نیز فراموش نکردند.

این رابطه به وضعیت خاص رهبری احزاب کمونیست جهان سوم بستگی داشت که به دلیل فقدان پایگاه مردمی و ضعف شخصیت رهبری، این انقیاد و تبعیت را می پذیرفتند. همچنان وظایف اطلاعاتی به عنوان یک «وظیفه اترنالیستی» تداوم یافت. نمونه حزب مارکسیستی توده در ایران نمونه بسیار برجسته ای از تداوم این سنت استالینی کمینترن است.

ارگان های اطلاعاتی شوروی

در سیستم سیاسی اتحاد شوروی ارگانهای متعددی در رابطه با ایران وجود داشت. برخی از این ارگانها دارای کارکرد رسمی اطلاعاتی بودند و برخی وظایف رسمی خود را سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی اعلام می کردند، ولی در حقیقت نقش جدی در عملیات اطلاعاتی _ جاسوسی حزب کمونیست شوروی ایفا می نمودند. این ارگانها عبارت بودند از:

۱_ کا. گک. ب (کمیته امنیت دولتی اتحاد شوروی)

کا. گک. ب (۱) (K.G.B). سازمان اطلاعاتی و امنیتی اتحاد شوروی بود که از سال ۱۹۵۴ با این نام آغاز به فعالیت کرد. پیش از آن، نهاد فوق در سطح وزارتخانه وجود داشت و M.G.B. (وزارت امنیت کشور) خوانده می شد (۲) که با مرگ استالین و افشای بخشی از جنایات آن، این نهاد به سطح «کمیته دولتی» تقلیل یافت و برخی از سران آن مانند آباکومف و بریا تیرباران شدند. از سال ۱۹۷۱ رهبری کا. گک. ب با یوری آندروپوف بود و از سال ۱۹۸۵ به

۱- . مخفف: Komitet Gosudarstvennoi Bezopasnosti .

۲- . سازمان امنیت و اطلاعات شوروی دوره فعالیت خود به نامهایی چون: GPU، Cheka، NKVD، OGPU، MGB و بالاخره K.G.B موسوم بوده است.

ویکتور چبریگوف عضو پولیت بورو، محول شد.

فعالیت های اطلاعاتی کا. گ. ب در سایر کشورها از طریق اداره کل یکم انجام می گرفت، که از طریق ده اداره تابعه، کشورهای غیر سوسیالیستی جهان را زیر پوشش اطلاعاتی قرار می داد. اداره هشتم (تابع اداره کل یکم) عملیات جاسوسی را در کشورهای عربی، یوگسلاوی، ترکیه، یونان، ایران، افغانستان و آلبانی هدایت می کرد. در اداره هشتم، دایره ایران وجود داشت، که کار روزمره آن برنامه ریزی، طراحی و اجرای عملیات اطلاعاتی در ایران بود. (۱)

همانطور که می دانیم، ساختار نظام سیاسی شوروی مرکب از ۱۵ جمهوری بود که با اتحاد خود «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را تشکیل می دادند. هر جمهوری شوروی دارای حزب کمونیست، دولت و سایر نهادهای محلی خویش، از جمله کا. گ. ب، بود. در میان جمهوری های شوروی، کمیته امنیت دولتی (کا. گ. ب) جمهوری آذربایجان شوروی دارای فعالیت ویژه در مسایل ایران بود. شووینسم توسعه طلبانه رهبران حزب کمونیست آذربایجان شوروی و وجود عده کثیر مهاجرین ایرانی در این منطقه که تحت پوشش «فرقه دمکرات آذربایجان ایران» قرار داشتند، همجواری این جمهوری با آذربایجان ایران و وجوه اشتراک فرهنگی، دلایل این توجه ویژه اطلاعاتی به شمار می رفت. در گذشته، رهبری کا. گ. ب آذربایجان شوروی نقش درجه اول را در عملیات اتحاد شوروی در رابطه با ایران داشت.

از جمله، در جریان غائله آذربایجان در ایران (۱۳۲۵ - ۱۳۲۴ ش). میرتیمور یعقوب اف، وزیر امنیت آذربایجان شوروی به دستور میرجعفر باقروف، دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان شوروی، از عوامل تعیین کننده حرکت «فرقه دمکرات آذربایجان» در ایران بود و با سران «فرقه» (پیشه وری، دانشیان، پادگان، کاویان، جهانشاهلو و ...) تماس مستقیم داشت. او در جریان تصفیه های زمان خروشچف از مسئولیت های دولتی و حزبی برکنار و مدیر یکی از تعاونی های دولتی کشاورزی (ساوخوز) در شهر کیروف آباد (گنجه) شد. (۲) در سالهای ۱۹۸۷-۱۹۶۵، حیدرعلی اوف در پست های معاونت و ریاست کا. گ. ب و سپس دبیر کلی حزب کمونیست آذربایجان شوروی و بعدها در مقام عضویت پولیت بوروی

۱- برای آشنایی با ساختار درونی کا. گ. ب به کتاب کا. گ. ب اثر جان بارون (ترجمه سیاوش میرزا بیگی، تهران ۱۳۶۳، صص ۱۳۵-۱۰۹ مراجعه شود.

۲- انوشیروان ابراهیمی، بازجویی، ۱۳۶۲.

حزب کمونیست و معاون اول نخست وزیر اتحاد شوروی نقش اساسی و تعیین کننده در تنظیم و هدایت عملیات اطلاعاتی و جاسوسی شوروی در ایران داشت. با شکست توطئه های براندازی و جاسوسی حزب توده در ایران، علی اوف نیز موقعیت خود را از دست داد. انوشیروان ابراهیمی، رهبر «فرقه دمکرات آذربایجان» ایران در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸، می نویسد:

بطوری که دیده می شد، علی اوف نسبت به دو دبیر سلف خود مصطفی یف و آخوندوف، نسبت به مسایل ایران بیشتر علاقه نشان می داد و احساس می شد که از اینکه فرقه تبدیل شده بود به یک سازمان تأمینات اجتماعی و معیشتی و وظیفه اصلی خودش (منظور فعالیت سیاسی در ایران است) را بالکل به دست فراموشی سپرده بود، خشنود نبود. توصیه می کرد جوانان وابسته به خانواده های مهاجرین (ایرانی) در رشته هایی تحصیل کنند که مورد نیاز ایران باشد، از جمله ذوب آهن، متالوژی، پتروشیمی، پزشکی و غیره و نه تاریخ و ادبیات و حقوق و یا هر علم اجتماعی دیگر. (۱)

در میان سازمان های اطلاعاتی بلوک شرق، سازمان اطلاعاتی آلمان دمکراتیک (M.F.S) نیز در زمینه مسایل ایران فعالیت داشت. سازمان اطلاعاتی آلمان شرقی قدرتمند ترین سازمان اطلاعاتی بلوک شرق، پس از کا. گ. ب. محسوب می شد. علت فعال بودن این سازمان در مسایل ایران استقرار دستگاه مرکزی حزب توده در آلمان شرقی و حضور فعال مهاجرین و دانشجویان ایرانی در آلمان غربی و اروپای غربی بود. سازمان اطلاعاتی آلمان شرقی فعالیت خود را در زمینه ایران در هماهنگی کامل و براساس رهنمودهای کا. گ. ب. انجام می داد.

۲_ اداره کل اطلاعات ستاد ارتش شوروی (جی. آر. یو)

دومین نهاد رسمی اطلاعاتی شوروی که در رابطه با ایران نقش فعالی داشت، سازمان جاسوسی ارتش شوروی (جی. آر. یو) (G.R.U) بود. این نهاد در سال ۱۹۳۰ به دستور استالین تأسیس شد و در جنگ جهانی دوم نقش بسیار مهمی ایفا نمود، از جمله با نفوذ به سطح عالی، به اطلاعات نظامی ژاپن و آلمان هیتلری دست یافت.

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم نیز جی. آر. یو. موفق به اجرای عملیات نفوذی

۱- . انوشیروان ابراهیمی، بازجویی، ۱۳۶۲.

سطح عالی در کشورهای بلوک غرب شد. در سال ۱۹۸۵ با کشف وابستگی سرهنگ پوپوف، کارمند جی. آر. یو به «آژانس مرکزی اطلاعات» امریکا (سیا) توسط کا. گک. ب، تعدادی از کادرهای درجه اول کا. گک. ب پست های رهبری جی. آر. یو را به دست گرفتند. معمولاً سرویس های اطلاعاتی غرب یک کارمند جی. آر. یو. را همپایه یک کارمند کا. گک. ب ارزیابی می کنند. جی. آر. یو در زمینه تخصصی گردآوری اطلاعات نظامی و تکنولوژی نظامی فعالیت داشت.

جی. آر. یو در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ در ایران نقش فعال اطلاعاتی داشت و وجود سازمان نظامی حزب توده (که در آن زمان نیرومندترین سازمان نوع خود در کشورهای غیر سوسیالیستی محسوب می شد) راه فعالیت او را هموار می نمود. عملیات جاسوسی سرلشکر مقربی و گروه سرهنگ حسینی در ارتش رژیم پهلوی در ارتباط با جی. آر. یو بود. نورالدین کیانوری، دبیر اول حزب توده، نیز روابط فعالی با افسران اطلاعاتی جی. آر. یو، مانند سرهنگ دولین و لئون داشت. جی. آر. یو. مانند کا. گک. ب دایره ویژه ایران داشت. اهمیت ایران و منطقه خاورمیانه در استراتژی نظامی بین المللی علت این توجه جدی و فعال سازمان جاسوسی ارتش شوروی بود.

۳- شعبه بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی

«شعبه بین المللی» ارگان تخصصی جنب کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که کارکرد انترناسیونالیستی حزب و ارتباطات با سازمانها و احزاب کمونیست و چپ را به عهده داشت. معمولاً مسئول شعبه بین المللی، عضو پولیت بورو بود و «ایدئولوگ» حزب شناخته می شد. سالهای متمادی پس از مرگ استالین، میخائیل سوسلف این نقش را به عهده داشت. در سالهای فعالیت حزب توده در ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۸) مسئولیت شعبه بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی با بوریس پاناماریف، دبیر کمیته مرکزی و عضو علی البدل پولیت بورو بود و وادیم زاگلا دین معاون شعبه بین المللی و روسیسلو اولیانفسکی معاون شعبه و مسئول کشورهای منطقه خاورمیانه بودند. شعبه بین المللی توسط دایره ویژه ای مسایل ایران را پیگیری می نمود که در سالهای فوق مسئولیت آن با سیمونکو بود. (۱)

۱- ۱. سیمونکو که در سال ۱۳۶۱ تقریباً ۵۵ ساله بود، تا سال ۱۳۵۹ مسئولیت دایره ایران را به عهده داشت ولی سپس ارتقا یافت و مسئول چند کشور دیگر از جمله افغانستان نیز شد. او در جنگ جهانی دوم در ایران بود و احتمالاً در کنسولگری شوروی در کرمانشاهان اشتغال داشت و به همراه چندین هیأت رسمی به ایران مسافرت کرده است. همسر وی از جمهوری های مسلمان نشین شوروی است و دختر او فارغ التحصیل رشته زبان فارسی است. سیمونکو مسئولیت مستقیم اداره حزب توده را عهده دار بود و کلیه کارها را راساً حل و فصل می کرد و از نظر اجرایی مسلط ترین فرد در امور ایران در شعبه بین المللی بود. او قبلاً کارمند وزارت خارجه بود و خصوصیات یک کارمند جدی را داراست. دقیق، اصولی، خشک و برخوردی کاملاً رسمی است. کمونیست معتقدی است. دانشکده زبان های خاور زمین، دانشگاه مسکو و یا دوره زبان فارسی انستیتوی روابط بین الملل _ وابسته به وزارت خارجه شوروی _ را گذرانیده و با زبانهای فارسی و افغانی آشنا است. اهل مطالعه است. ایران را خوب می شناسد. و به علت فعالیت چندین ساله در بخش ایران و تماس نزدیک با رهبران حزب توده و مشارکت در

جریان پلنوم های کمیته مرکزی حزب توده بر مسایل درونی حزب توده تسلط کامل دارد و در مسایل ایران صاحب نظر است. قبل از سیموننکو، مسئول دایره ایران و کشورهای اطراف آن در شعبه بین المللی میلوانف بود که در اواخر دهه ۱۳۴۰ درگذشت. سیموننکو معاون او بود و در سمت معاونت، مسایل حزب توده را مستقیماً اداره و پیگیری می کرد. سیموننکو تا مدتی پس از مرگ میلوانف به عنوان معاون، دایره ایران را اداره می کرد تا در حوالی سال ۱۳۵۵ رسماً مسئول دایره شد. در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی فرد جوانی به نام بارانف به عنوان معاون سیموننکو کار می کرد که به زبان فارسی تسلط کامل داشت. (مستخرجه از بازجویی های سران حزب توده، ۱۳۶۲)

با صعود گورباچف به رهبری حزب کمونیست شوروی، مسئولیت شعبه بین‌المللی به وادیم مدودوف، عضو پولیت بورو، محول شد که از پیروان خط فکری گورباچف محسوب می‌شد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از طریق شعبه بین‌المللی نقش رهبری‌کننده کمونیسم جهانی را ایفا می‌کرد و دایره‌های ویژه کشورهای مختلف در شعبه، در جهت گسترش فعالیت احزاب کمونیست مربوطه می‌کوشیدند و امکانات مالی و فنی موردنیاز آنها را فراهم می‌کردند و استراتژی و تاکتیک‌های مسکو را به آنان منتقل می‌نمودند. معمولاً کارمندان شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از میان کارمندان مجرب و واجد صلاحیت وزارت خارجه انتخاب می‌شدند و کارمندان فوق‌در وزارت خارجه نیز به نوبه خود کسانی بودند که طی فعالیت‌های متمادی گذشته، مستقیم یا غیرمستقیم در رابطه با کا. گک. ب بوده‌اند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی نیز دارای شعبه بین‌المللی بود که در آستانه انقلاب اسلامی مسئولیت آن با انور جبرئیل اوف بود. با درگذشت وی در پائیز ۱۳۵۸، قائم مقام و معاون او حافظ علی اوف، این سمت را به عهده گرفت. بخش عمده فعالیت‌های شعبه بین‌المللی حزب کمونیست آذربایجان در رابطه با مسایل ایران و «فرقه دمکرات آذربایجان» بود.

بعلاوه، به علت تمرکز فعالیت‌های دستگاه کمیته مرکزی حزب توده در آلمان شرقی،

شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست این کشور (حزب سوسیالیست متحده آلمان دموکراتیک) نیز در رابطه با ایران فعال بود و گاه نقش رابط و پیکن شعبه بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی را در ارسال دستور العملها و پیام‌ها به رهبری حزب توده ایفا می‌نمود. (۱) در سالهای فعالیت حزب توده در ایران (۱۳۶۱-۱۳۵۸) در رأس شعبه بین‌المللی حزب سوسیالیست متحده آلمان دموکراتیک هرمان آکسن، عضو پولیت بورو، دبیر کمیته مرکزی، قرار داشت. معاون او وینکلمان بود. (۲) مسئولیت مستقیم دایره ایران با رودلف گودمان بود که مسایل جاری کمیته مرکزی حزب توده ایران و کمونیست ترکیه را حل و فصل می‌کرد. سه کارمند شعبه زیر نظر گودمان به مسایل کمیته مرکزی حزب توده می‌پرداختند.

۴- وزارت خارجه اتحاد شوروی

وزارت خارجه اتحاد شوروی در زمینه مسایل ایران دایره ویژه‌ای داشت، که وظیفه اش کارشناسی و امور تخصصی بود. وظایف رسمی دایره ایران در وزارت خارجه اتحاد شوروی عمدتاً در چهارچوب مناسبات میان دولتها محصور بود، هر چند این نهاد در ارتباط فعال با ارگان‌های پیشگفته قرار داشت و به ویژه همکاری فعالی میان آن و کا. گک. ب و جی. آر. یو وجود داشت. تهیه پوشش‌های دیپلماتیک برای اشتغال کارمندان اطلاعاتی شوروی در ایران از مهمترین وظایف این دایره به شمار می‌رفت.

۵- مؤسسات شرق‌شناسی شوروی

مؤسسات شرق‌شناسی اتحاد شوروی، به ویژه انستیتوی شرق‌شناسی مسکو به ریاست آکادمیسین پریماکف، وظیفه جدی اطلاعاتی در مسایل ایران - و سپس مسایل انقلاب اسلامی - داشت. اصولاً همانطور که در کشورهای امریکا و انگلیس نیز مرسوم است، پژوهشگران مسایل ایران در مؤسسات دانشگاهی و پژوهشی نقش تحلیل‌گران و نظریه پردازان اطلاعاتی را ایفا می‌کنند که مبنای تئوریک و اصول استراتژیک نگرش و

۱- . مثلاً در سال ۱۳۵۹ در سفری که احسان طبری به آلمان شرقی داشت، رودلف گودمان، مسئول دایره ایران در شعبه بین‌المللی حزب، به او گفت که حمید صفری دبیر دوم حزب توده که به آلمان شرقی بازگشته بود، دیگر به ایران مراجعت نمی‌کند و به کیانوری بگوید که میزانی جای او (دبیر دوم) خواهد بود.

۲- ۲. در ملاقات زمستان ۱۳۵۷ کیانوری با وینکلمان به اطلاع او رسید که از این پس حزب کمونیست آلمان شرقی سالیانه ۱۲۰ هزار دلار به حزب توده کمک مالی خواهد کرد. (بازجویی کیانوری، ۱۳۶۲)

برخورد به مسایل انقلاب اسلامی را به کارمندان اجرایی و اطلاعاتی می آموزند. برخی از این محققین خود از عوامل سابقه دار سازمان اطلاعاتی شوروی در ایران بودند که در این رابطه میخائیل ایوانف محقق معروف شوروی در تاریخ معاصر ایران، نمونه گویایی است. او که در سالهای جنگ جهانی دوم و پس از آن مسئول خبرگزاری شوروی «تاس» در تهران بود، در عین حال یک کارمند برجسته اطلاعاتی محسوب می شد. ایوانف، پس از بازگشت به شوروی بر مبنای تجارب و مشاهدات و اسنادی که گردآوری کرده بود به نگارش تاریخ معاصر ایران پرداخت و حتی به تألیف رساله ای درباره ایلات و طوایف فارس (چاپ مسکو، ۱۹۶۲م.) نیز دست زد.

تحلیل های تئورسین های انستیتوهای پژوهشی شوروی در مسایل انقلاب اسلامی ایران و جهان، گاه در نشریه شوروی آسیا و آفریقای امروز درج می گردید. که از آن جمله می توان به مقالات ایران شناس شوروی به نام س. آقاییف اشاره داشت. روشن است که تحلیل های محرمانه این پژوهشگران در درجه اول مورد استفاده سازمان های اطلاعاتی شوروی قرار می گرفت.

همانطور که ملا-حظه شد، تنها دو ارگان «کا. گک. ب» و «جی. آر. یو» وظیفه مستقیم و رسمی اطلاعاتی می داشتند و سایر ارگانها (شعبه بین المللی حزب، وزارت خارجه، مؤسسات شرق شناسی) وظیفه خود را فعالیت های ایدئولوژیک دیپلماتیک و فرهنگی اعلام می دارند. با این وجود، کلیه ارگانهای فوق در ارتباط تنگاتنگ بوده و یک مجموعه واحد و منسجم را تشکیل می دادند که ثمره تلاش آنان به صورت بولتن های جامع و همه جانبه به استحضار پولیت بوروی (دفتر سیاسی) کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی می رسید.

پولیت بورو، که معمولاً رئیس کا. گک. ب، رئیس ستاد ارتش اتحاد شوروی و مسئول شعبه بین المللی حزب نیز عضو آن بودند، به عنوان عالیترین ارگان رهبری شوروی و جهانی مارکسیسم در سطح عالی تصمیم گیری می کرد. بدین سان، مجموعه ارگان های اطلاعاتی، حزبی، دولتی و پژوهشی سیستم سیاسی شوروی همچون یک مکانیسم واحد و دارای ارتباط ارگانیک و همبسته عمل می کردند.

منابع اطلاعاتی شوروی در ایران

منظور از «منابع اطلاعاتی»، کانال های اصلی است که K.G.B و G.R.U، مستقیم یا با واسطه سایر ارگانهای حزبی و دولتی، از آن برای کسب اطلاعات استفاده می کردند. این

منابع عبارت بودند از:

۱_ کارکنان، دیپلمات ها و اتباع شوروی

بخشی از اتباع شوروی که با عناوین مختلف (کارشناس فنی، وابسته بازرگانی و...) در ایران اشتغال داشتند، مأمورین اطلاعاتی شوروی بودند که با برنامه ریزی دقیق به ایران ارسال می شدند. ولی عوامل اطلاعاتی شوروی به همین افراد ختم نمی شد. سیستم کارگزینی و ارسال کارشناس به کشورهای دیگر در شوروی چنان بود که عملاً همه کارمندان شوروی را در کشورهای دیگر به منابع و عوامل مستقیم یا غیرمستقیم اطلاعاتی تبدیل می کرد. مثلاً لازمه اعزام یک کارشناس شوروی به کشورهای دیگر آشنایی با زبان آن کشور بود.

در رابطه با ایران، در شوروی دوره های تحصیلات عالی زبان فارسی در مسکو، لنینگراد، باکو، تاشکند، دوشنبه و تفلیس وجود داشت. این دانشکده ها کاملاً «در بسته» بودند و شرایط ورود به آنها از لحاظ هویت و سوابق دانشجوی بسیار دشوار بود و تنها دانشجویان کاملاً مورد اعتماد انتخاب و دست چین می شدند. فارغ التحصیلان این دانشکده ها منحصرأً به کار در وزارت خارجه و کا.گ.ب مأموریت می یافتند و اکثراً جزو هیأت های بازرگانی، فرهنگی و غیره به ایران اعزام می گردیدند. تدریس کنندگان در این مدارس عموماً «از مهاجرین توده ای و بعضاً» عوامل کا.گ.ب بودند. از سوی دیگر، مسلماً به تمام کارشناسان، دیپلمات ها و اتباع شوروی که برای کار به ایران اعزام می شدند، اگر مأمور اطلاعاتی نبودند رهنمودهای لازم برای کسب اطلاعات و اخبار داده می شد و پس از پایان مأموریت یا در حین مأموریت از آنان گزارش های اطلاعاتی می گرفتند.

۲_ مأمورین اطلاعاتی

این مأمورین، از کادرهای ورزیده و آموزش یافته سازمانهای جاسوسی شوروی انتخاب می شدند و برای انجام مأموریت ویژه _ ارتباط با عوامل و یا شبکه های ایرانی کا.گ.ب، کسب اطلاعات ضروری، انجام عملیات ویژه و ... _ به ایران اعزام می گردیدند. این مأمورین به طور عمده از پوشش های دیپلماتیک و وابستگی های بازرگانی، فرهنگی و ... استفاده می کردند، ولی پوشش های مأموران اطلاعاتی به این جا ختم نمی شود. کا.گ.ب می کوشید تا از متنوع ترین و کم خطرترین پوشش ها استفاده کند، مانند:

۱_ نمایندگی های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای وابسته به شوروی (به ویژه

کشورهای اروپای شرقی).

۲_ عوامل نفوذی در نمایندگی های برخی کشورهایی که با ایران مناسبات حسنه داشتند، مانند سازمان آزادیبخش فلسطین، سوریه، لیبی، الجزایر و... لازم به توضیح است که در کشورهای مختلف کا.گ.ب می توانست از عوامل و مأمورین بومی خود و کمونیست های نفوذی این کشورها در نهادهای دولتی برای مقاصد جاسوسی خود در ایران استفاده کند، مانند هندوستان که دارای حزب کمونیست نیرومندی بود و مسلماً در نهادهای دولتی نفوذ داشت.

۳_ اعزام مأمورین اطلاعاتی به ایران با پوشش ها، پاسپورت ها و ملیت های غیر شوروی مثلاً کشورهای آسیایی، آفریقایی، اروپایی و ... تحت عنوان بازرگان، توریست و...

۳_ حزب توده و فدائیان اکثریت

احزاب کمونیست، و گروهها و عناصر وابسته و هوادار مسکو، منبع مهم جاسوسی شوروی در کشورهای مختلف بودند. نمونه حزب توده به خوبی نشان داد که چگونه این حزب با پوشش برنامه و شعارهای سیاسی عملاً توانست طی ۴ سال پس از انقلاب اسلامی صدها نفر را به عوامل مستقیم و غیر مستقیم کا.گ.ب تبدیل کند و شبکه اطلاعاتی خود را در گوشه و کنار کشور، در مدارس، محلات، دانشکده ها، ادارات، ارتش و ... بگستراند.

۴_ شبکه ها و عوامل نفوذی مستقل

قبل از انقلاب و در دوران رژیم پهلوی، کا.گ.ب و جی. آر. یو، در ایران دارای عوامل نفوذی و شبکه های مستقل خود بودند که جدا و بدون ارتباط با حزب توده عمل می کردند. گروه سرهنگ حسینی در ارتش، سرلشگر مقربی، علی نقی ربانی و افرادی از ایرانیان مقیم شوروی که به ایران اعزام و دستگیر شدند مانند: شاپور وطن پور، محمدعلی پیلا و ... نمونه های کشف شده جاسوسان کا.گ.ب بودند.

هر چند طی ۴ ساله پس از انقلاب اسلامی، به علت فعالیت گسترده و علنی حزب توده در ایران، کانال اصلی کا.گ.ب را در کشور، این حزب و عوامل نفوذی آن تشکیل می داد، ولی مسلماً با استفاده از شرایط سیاسی و اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی کوشیده است تا عناصر و مهره های ویژه ای را دست چین کند و شبکه های مستقل نفوذی خود را ایجاد نماید و یا حتی از گروههای سیاسی دیگر متمایل به شوروی استفاده کند. تماس با سعادت

و سازمان منافقین _ مجاهدین خلق _ بازتاب چنین تلاش هایی است.

۵_ پایگاه ها و مراکز جاسوسی در نوارهای مرزی ایران

این پایگاه ها در مرزهای ایران با شوروی وجود داشت و به تکنولوژی مدرن و ماهواره ای جاسوسی مجهز بود که به ویژه در دوران پهلوی برای مقابله با پایگاه ها و ایستگاه های شنود امریکا در ایران ایجاد شد.

در شوروی، نزدیک شدن به شهرهای مرزی ایران از فاصله چند کیلومتری ممنوع بود. مثلاً ورود به شهر لنکران _ که نزدیک به آستارا است _ بدون داشتن مجوز مخصوص برای اتباع شوروی غیرممکن بود. سرفرماندهی کل نیروهای نظامی شوروی مستقر در قفقاز، در شهر تفلیس _ پایتخت گرجستان _ قرار داشت و نیروهای تحت فرمان این سرفرماندهی در جمهوری های آذربایجان شوروی، ارمنستان، گرجستان مستقر بودند. این نیروها علاوه بر عملکرد نظامی که در شرایط لازم می توانستند خاک ایران را مورد تجاوز سریع قرار دهند، دارای وظایف جاسوسی و اطلاعاتی نیز می باشند.

۶_ مبادلات اطلاعاتی با سرویس های جاسوسی غرب

با توجه به همگامی استراتژیک دو قدرت غرب و شرق در مقابله با انقلاب اسلامی ایران و منطقه، کا.گ.ب مبادلات اطلاعاتی ضروری با سرویس های جاسوسی غرب داشت.

۷_ مطبوعات و کتابهای منتشره در ایران و منابع مطبوعاتی و انتشاراتی کشورهای دیگر در رابطه با ایران

این منبع به طور عمده مورد استفاده انستیتوهای شرق شناسی قرار می گرفت. مطبوعات و کتابهای منتشره در ایران - به ویژه منابعی که بازتاب مواضع شخصیت ها و نیروهای سیاسی کشور باشند - به طور کامل و دقیق توسط سفارت شوروی در تهران تهیه و به مسکو ارسال می شدند.

این منابع در انستیتوهای شرق شناسی و دیگر مراکز پژوهشی مربوطه به ایران (کا.گ.ب، وزارت امور خارجه، حزب کمونیست و ...) مورد مطالعه دقیق قرار گرفته و مبنای تحلیل عمومی از ایران می شد. منابع مطبوعاتی و انتشاراتی کشورهای دیگر _ به ویژه امریکا و اروپای غربی _ که معمولاً بر پایه اطلاعات خبرنگاران و تحلیل گران غربی است، نیز در این مراکز مورد استفاده قرار می گرفت.

مکانیسم فعالیت کا.گ. ب در حزب توده

سازمان اطلاعاتی شوروی از دو کانال اصلی، مجموعه تشکیلات حزب توده را کنترل می کرد و از آن به مثابه یک شبکه بالفعل جاسوسی بهره می جست.

کانال اول، وجود عناصر وابسته و مرتبط با مأمورین اطلاعاتی شوروی در ارگانهای رهبری سازمانهای حزب توده بود. کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی و میزانی، دبیر دوم کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات کل، برجسته ترین نمونه های این عناصر بودند. در مجموعه ارگانهای رهبری تشکیلات حزب توده (اعم از دستگاه کمیته مرکزی، سازمان رسمی، سازمان مخفی، سازمان نظامی) حداقل ۱۶ نفر شناسایی شدند که در ارتباط مستقیم با افسران و کارمندان اطلاعاتی شوروی، به طور انفرادی و یا با اطلاع دبیر اول حزب قرار داشتند. کانال دوم بهره گیری سازمان اطلاعاتی شوروی از حزب توده که در واقع نوعی اهرم کنترل و نظارت را نیز تشکیل می داد، شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی حزب بود. این شعبه که طبق اساسنامه حزب نقش نظارت بر فعالیت حزب را ایفا می کرد، عملاً مهمترین ارگان نظارت کا.گ. ب بر عملکرد حزب توده به شمار می رفت. درباره اهمیت نقش این شعبه برای سازمان اطلاعاتی شوروی کافی است متذکر شویم در حالی که عموماً در میان مسئولین و اعضای سایر شعبه مرکزی بیش از یک تا دو عضو کمیته مرکزی حزب (اصلی یا مشاور) وجود نداشت، کلیه اعضای «شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی» (۵ نفر) عضو اصلی یا مشاور کمیته مرکزی حزب بودند. بعلاوه، ۴ نفر از ۵ نفر فوق (هدایت الله حاتمی، مسئول شعبه مرکزی؛ احمدعلی رصدی، عضو شعبه مرکزی و مسئول شعبه ایالتی تهران؛ حسن قائم پناه، عضو شعبه؛ حبیب الله فروغیان، عضو شعبه) از عوامل کهنه کار و برجسته کا.گ. ب بودند. حضور عوامل مستقیم کا.گ. ب در رأس مهمترین ارگانهای حزبی که به نحوی به جمع آوری اطلاعات مربوط می شد، این امکان را فراهم می ساخت تا این ارگانها در جوار وظیفه رسمی حزبی خود، به مثابه ارگانهای ویژه جاسوسی عمل نمایند. مهمترین این ارگانها عبارت بودند از:

۱_ شعب «تشکیلات کل» و «اطلاعات»

شعبه «تشکیلات کل» به مثابه کانال اصلی ارتباطات میان کلیه سازمانهای حزبی و شعب مرکزی عمل می کرد و بر مجموعه تشکیلات حزب نظارت داشت. میزانی مسئول کل تشکیلات حزب، از اواخر دهه ۱۳۳۰ با مأمورین کا.گ. ب و جی. آر. یو در ارتباط بود و از مهره های مطمئن شوروی به شمار می رفت. طبق دستور رهبری حزب، هر فرد

حزبی موظف بود هر هفته کلیه اخبار و اطلاعات خود را در محل کار، سکونت و محیط خانواده دقیقاً گزارش نموده و به مسئول خود تحویل دهد. مجموعه گزارش های گردآوری شده توسط شبکه حزبی در نهایت به «شعبه تشکیلات کل» می رسید و از آن به «شعبه مرکزی اطلاعات» تحویل می شد. شعبه اطلاعات ضمن دسته بندی موضوعی این اطلاعات و طبقه بندی آن، جمع بندی نهایی را به هیأت دبیران و هیأت سیاسی ارائه می نمود. طبق اعترافات رهبری حزب توده یک نسخه از جمع بندی اطلاعات به رابط شوروی داده می شد. مشاهده می شود که عملاً این سیستم کسب خبر، مجموعه سازمانهای حزب توده را به شبکه اطلاعاتی کا. گ. ب و کلیه عناصر عضو حزب و حتی آشنایان آنان را به منابع غیره مستقیم اطلاعاتی شوروی تبدیل می کرد.

۲_ شبکه عوامل نفوذی

عوامل نفوذی حزب توده، بسته به کارکرد و اهمیت آنها، در ارگانهای مختلف حزبی سازماندهی شده بودند. این سازماندهی طیف گسترده ای از سازماندهی نیمه پنهانی در جنب کمیته های ایالتی سازمان رسمی حزب (مانند «کمیته صفر» در سازمانهای ایالتی تهران) تا سازماندهی کاملاً مخفی (سازمان مخفی) و سازماندهی سری نظامی (سازمان نظامی) را در بر می گرفت. نقش اصلی عوامل نفوذی حزب توده گردآوری اطلاعات بود. این اطلاعات در نهایت به دبیر اول و دبیر دوم حزب انتقال می یافت و به رابطین شوروی تحویل داده می شد. درباره سازمانهای مخفی و نظامی حزب توده سخن گفته ایم.

۳_ شعبه پژوهش

این شعبه که توسط رفعت محمدزاده (مسعود اخگر)، از عوامل مهم جاسوسی شوروی اداره می شد، نقش یک ارگان اطلاعاتی کامل را ایفا می کرد که علاوه بر کسب اطلاعات خام، وظیفه تحلیل اطلاعات را نیز به عهده داشت.

در شعبه پژوهش نیز تعدادی از عوامل مهم نفوذی حزب سازماندهی شده بودند که برخی از آنها مانند مسعود اصحاب یمین، مستقیماً با رفعت محمدزاده تماس داشتند.

۴_ شعبه کارگری

شعبه کارگری حزب توده با شبکه گسترده ای که از طریق شعب محلی کارگری، در سراسر کشور تنیده بود، وظیفه گردآوری اطلاعات از محیط های کارگری را به عهده

داشت. این اطلاعات در نهایت به میزانی (دبیر رابط شعبه مرکزی) انتقال می یافت و مهمترین آن، چه به طور خام و چه در قالب تحلیل، به رابط شوروی داده می شد.

۵_ شعبه امور توده ای

این شعبه نیز دارای وظیفه جدی اطلاعاتی بود و گردآوری اطلاعات از مراکز مردمی و محلات را هدف قرار داده بود. مهمترین این اطلاعات نیز به رابط شوروی انتقال می یافت.

این ارگانها برجسته ترین ارگانها با وظایف اطلاعاتی بود. به همین ترتیب، می توان درباره سایر اجزاء سازمان پیچیده حزب توده سخن گفت و در یک کلام بر این داوری ایرج اسکندری صحه گذاشت:

... شما به جای اینکه افراد این سازمان را تعلیم بدهید و مارکسیسم لنینیسم و مسایل تئوریک حزب را به آنها بیاموزید، این سازمان را به یک سازمان خبر چینی تبدیل کرده اید ... یک سازمان حزبی به خودی خودش نمی تواند روی چنین پرنسیپی استوار بشود، پرنسیپی که عبارت از این باشد که بنده عضو حزب هستم به مناسبت اینکه به شما خبر می دهم که در اداره من چه اتفاقی می افتد. اینکه حزب نمی شود ...

یک حزب، یک سازمان حزبی، اگر بنایش بر خبرچینی باشد، هیچ وقت به جایی نمی رسد و نخواهد هم رسید. این دیگر می شود شعبه ای از یک جایی که از آن خبر می خواهد، اعم از اینکه پول بگیرد یا نگیرد، و خود به خود یک چیزی خواهد شد که به جایی نخواهد رسید. مگر اینکه بگوئیم هدف حزب عبارت از این است که فقط خبر بدهیم و من باور نمی کنم که با چنین سازمانی بشود کاری کرد...

این سازمانها (سازمان های اطلاعاتی شوروی) برای سهولت کار خودشان با حزب ما رابطه می گیرند، برای اینکه سازمان دادن خبرچینی و جاسوسی خرج دارد... (۱)

عوامل کا. گ. ب در رهبری حزب توده

در اینجا به معرفی ۱۵ نفر از مهمترین عوامل سازمان جاسوسی شوروی در کمیته

۱- . یاد مانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۳۶۵، صص ۱۵۶_۱۵۴.

مرکزی حزب توده می پردازیم.

۱_ نورالدین کیانوری: دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده مرتبط با علی اوف، مأمور اطلاعاتی شوروی و سرهنگ دولین، افسر جی. آر. یو، تا سال ۱۳۳۴ در ایران. وی در سالهای اقامت در شوروی و آلمان شرقی نیز در تماس با افسران عالی رتبه اطلاعات شوروی (دولین، لئون و ...) قرار داشت. او در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ در ایران به طور مستقیم و غیرمستقیم با مأمورین اطلاعاتی شوروی به نامهای: لئونید شبارشین، لئون، ولادیمیر کوزیچکین، حسین قلی اوف، آوجان فلیکس، علی اوف، ایوانف سرگی شیری، گنادی بیچکوف تماس داشت.

۲_ فرج الله میزانی (ف. م. جوانشیر)، دبیر دوم کمیته مرکزی حزب توده و مسئول تشکیلات کل. او از سال ۱۳۳۶ در اتحاد شوروی با کا. گ. ب تماس داشت و این تماس به طور فعال پیش و پس از انقلاب اسلامی ادامه داشت. وی همچنین با لئون و حسین قلی اوف مأمور اطلاعاتی شوروی در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ مرتبط بود.

۳_ حبیب الله فروغیان: عضو کمیته مرکزی حزب توده و عضو شعبه بازرسی و رسیدگی؛ از عوامل درجه اول سازمان جاسوسی کا. گ. ب در ایران. وی در سال های دهه ۱۳۳۰ در شوروی با کا. گ. ب مرتبط شد. پس از انقلاب اسلامی با آوجان فلیکس، افسر اطلاعاتی شوروی، تماس فعال داشت و با ارتباط با محمد ابراهیم سروری، رابط شماره یک با سفارت افغانستان به شمار می رفت.

فروغیان به علت اهمیت اطلاعاتی، در نیمه اول یا دوم سال ۱۳۶۱ به دستور لئونید شبارشین، کارمند ارشد کا. گ. ب، از ایران خارج شد.

۴_ گاگیك هرآوانسیان: عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شعبه مرکزی تدارکات. او در سالهای ۱۳۳۰ عضو شعبه اطلاعات حزب توده به مسئولیت خسرو بود. وی در سالهای پس از انقلاب اسلامی رابط شماره یک حزب توده با مأمورین اطلاعاتی شوروی بود و با افسران و مأمورین اطلاعاتی به نامهای آوجان فلیکس، مائسترانکو، کوزیچکین و قاسم اف مرتبط بود.

۵_ رفعت محمدزاده (مسعود اخگر): عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شعب پژوهش، آموزش (تعلیمات) و هیأت تحریریه ماهنامه دنیا _ ارگان سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده. او از سالهای ۱۳۳۰ در شوروی تماس با کا. گ. ب را آغاز کرد و تا زمان ورود به ایران پس از انقلاب اسلامی در ارتباط فعال با مأمورین اطلاعاتی شوروی قرار داشت. پس از انقلاب، وی اطلاعات مهم سیاسی _ اقتصادی دریافتی از

عوامل نفوذی حزب را برای تحویل به کا. گک. ب در اختیار نورالدین کیانوری قرار می داد.

۶_ محمدپور هرمزان: عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه انتشارات و هیأت تحریریه مجله مسایل بین المللی. او از سالهای ۱۳۳۰ در شوروی تماس با کا. گک. ب را آغاز کرد، به نحوی که در محیط ایرانیان مقیم شوروی به عنوان «جاسوس» معروف بود. وی مرتبط با افسران اطلاعاتی شوروی به نامهای رشیدوف _ پیش از انقلاب _ و مائو سترانکو _ پس از انقلاب اسلامی ایران _ بود.

۷_ غلامحسین قائم پناه: عضو مشاور کمیته مرکزی، عضو هیأت تحریریه روزنامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده و عضو شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی. او از سالهای ۱۳۳۰ در شوروی تماس با مأمورین کا. گک. ب را آغاز کرد و به جاسوسی در میان مهاجرین ایرانی مقیم شوروی پرداخت. وی تا سال ۱۹۷۸ در آلمان شرقی تماس منظم اطلاعاتی داشت.

۸_ احمدعلی رصدی اعتماد: عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه بازرسی و رسیدگی تهران. او از سالهای ۱۹۵۰م. با کا. گک. ب مرتبط شد و پس از انقلاب از طریق شرکت پوششی «تاپ» و مسافرت به شوروی به فعالیت جاسوسی و ارتباط با کا. گک. ب ادامه داد.

۹_ منوچهر بهزادی: دبیر سوم کمیته مرکزی حزب توده و مسئول هیأت تحریریه در نامه مردم ارگان مرکزی حزب و مسئول شعبه کل سازمانهای توده ای بود. او از عناصر مورد اعتماد کا. گک. ب بود و از سال ۱۹۷۳ با سازمان اطلاعاتی آلمان شرقی (سرویس امنیت دولتی _ M.F.S) در تماس بود.

۱۰_ علی اکبر باغبان فردوس: عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول سازمان ایالتی خراسان. وی با سازمان اطلاعاتی کا. گک. ب پیش و پس از انقلاب اسلامی مرتبط بود. او همچنین با عوامل اطلاعاتی «خادی» در کنسولگری افغانستان در مشهد رابطه داشت.

۱۱_ علی گلاویژ: عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول سازمان ایالتی کردستان. او از سال ۱۳۴۶ در ارتباط با کا. گک. ب قرار گرفت.

۱۲_ محمد مهدی پرتوی: عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده و مسئول سازمانهای مخفی و نظامی. او با لئون و حسین قلی اوف، افسران اطلاعاتی شوروی در تماس بود.

۱۳_ رحمان هاتفی (حیدر مهرگان): عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده. وی از مسئولین سازمان مخفی تا سال ۱۹۶۰ و دبیر دوم کمیته ایالتی تهران بود که با حسین قلی اوف، افسر اطلاعاتی شوروی رابطه داشت.

۱۴_ سعید آذرنگ: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده و از مسئولین سازمان مخفی بود که با حسین قلی اوف _ افسر اطلاعاتی شوروی در تماس بود.

۱۵_ شاهرخ جهانگیری: عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شاخه هوایی _ دریایی سازمان نظامی بود و با دو افسر اطلاعاتی شوروی رابطه داشت. قرار ذخیره حزب با کا. گ. ب با وی بود.

مأمورین اطلاعاتی شوروی در ایران

در اینجا به معرفی تعدادی از مأمورین اطلاعاتی شوروی در ایران که مستقیماً در ارتباط با رهبری حزب توده قرار داشتند، می پردازیم.

۱_ لئونید شبارشین: مأمور عالی رتبه اطلاعاتی شوروی در پوشش «رایزن سفارت شوروی» در ایران. او در تاریخ ۲۷/۲/۵۸ وارد ایران شد و در تماس مستقیم با نورالدین کیانوری قرار گرفت. وی در پی پناهندگی ولادیمیر کوزیچکین به غرب از ایران خارج شد.

۲_ ولادیمیر کوزیچکین: مأمور اطلاعاتی شوروی با پوشش دبیر سوم سفارت شوروی در ایران. وی عامل انتلیجنس سرویس انگلستان (MT-۶) در سازمان اطلاعاتی شوروی بود. او با گایک آوانسیان در ملاقاتهای کیانوری با شبارشین نقش راننده را ایفا می کرد.

۳_ حسین قلی اوف: مأمور اطلاعاتی شوروی با پوشش دبیر سوم سفارت شوروی در ایران بود. او در ارتباط با فرج الله میزانی، نورالدین کیانوری، محمد مهدی پرتوی، رحمان هاتفی و سعید آذرنگ قرار داشت و در تاریخ ۱۵/۲/۱۳۶۲ توسط وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران اخراج شد.

۴_ گنادی بیچکوفک: مأمور اطلاعاتی شوروی که در تاریخ ۲۲/۱۱/۵۸ با پوشش کارمند نمایندگی بازرگانی شوروی وارد ایران شد. وی با نام مستعار «الهام» در ارتباط با شاهرخ جهانگیری بود.

۵_ سرگی شیرین: مأمور اطلاعاتی شوروی که در تاریخ ۱۷/۱۲/۱۳۵۸ با پوشش کارمند نمایندگی بازرگانی شوروی وارد ایران شد. و با یکی از عوامل کا. گ. ب در حزب توده به نام فریدون فم تفرشی رابطه داشت.

۶_ آوجان فلیکس: مأمور اطلاعاتی شوروی که در تاریخ ۱۶/۶/۵۶ با پوشش کارمند نمایندگی شوروی وارد ایران شد و در ارتباط با گایک آوانسیان و حبیب الله فروغیان قرار داشت. خروج وی از ایران در تاریخ ۱۴/۹/۱۳۶۰ قطعی شد.

۷_ محمد ابراهیم سروری: مأمور اطلاعاتی کا. گ. ب و سازمان اطلاعاتی رژیم

افغانستان (خاد)، در تاریخ ۱۷/۱۰/۱۳۵۹ با پوشش دبیر اول و متصدی امور کنسولگری افغانستان وارد ایران شد و با نام مستعار «سرور» با حبیب الله فروغیان و یکی دیگر از عناصر حزب توده در تماس بود.

سازماندهی ارتباطات جاسوسی

حزب توده به منظور تبادل اطلاعات با مأمورین اطلاعاتی شوروی، ارتباطات پیچیده و وسیعی را به وجود آورده بود. نحوه این ارتباطات در دو نموداری که در پی می آید، مشخص شده است:

نمودار شماره ۱: بیانگر کانالهای پوششی شبکه جاسوسی حزب و شوروی است. جاسوسان حزب از طریق یکی از این کانالها که همه تحت پوشش مؤسسات شوروی است با عوامل کا.گ.ب تماس برقرار می کردند.

نمودار شماره ۲: بیانگر سازماندهی شبکه جاسوسی حزب توده در ارتباط با مأمورین اطلاعاتی شوروی است. مغز رهبری کننده این شبکه، کیانوری بود که از طریق رابط های متعدد، ارتباطات منظم و منسجم را با مأمورین اطلاعاتی شوروی هدایت می کرد. این نمودار، مأمورین اطلاعاتی مرتبط با جاسوسان حزب را نیز مشخص می کند. نمودار براساس ترتیب زمانی ترسیم شده، بدین معنا که مثلاً فروغیان ارتباط خود را بعد از گایگک، و پرتوی ارتباط خود را بعد از میزانی گرفته است.

در نمودار شماره ۲ دوسری ارتباط نشان داده شده است: نخست، ارتباطی که توسط آوانسیان برقرار شده و سپس به فروغیان انتقال یافت و بعد از فروغیان به فم تفرشی وصل شد. در این سری ارتباطات که همه به عنوان رابط مستقیم کیانوری برقرار می کردند، کیانوری اطلاعات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را همراه با تحلیل ها و گزارش ها در اختیار مأمورین اطلاعاتی شوروی می گذاشت و رهنمودهای تشکیلاتی و هدایتهای کلی و جزئی در زمینه های مختلف توسط مأمورین شوروی از این کانال به کیانوری می رسید.

ملاقاتهای حضوری کیانوری همه از طریق سه نفر رابط فوق با مأمورین شوروی برقرار می شد. در آخرین دیدار، لئونید شبارشین، افسر ارشد و عالی رتبه کا.گ.ب به کیانوری پیشنهاد کرد که بهتر است هر چه سریعتر از ایران خارج شود. شبارشین این پیشنهاد را به دلیل پناهنده شدن ولادیمیر کوزیچکین، افسر کا.گ.ب و دبیر سوم سفارت شوروی به انگلیس، مطرح کرد.

این سری ارتباطات با مأمورین سازمان اطلاعاتی کا.گ.ب بوده است.

سری دوم ارتباطات کیانوری با مأمورین جی. آر. یو. در رابطه با اطلاعات نظامی است. این ارتباط از میزانی آغاز می گردد، به پرتوی انتقال می یابد و سپس به هاتفی و نهایتاً به آذرننگ وصل می شود. در این ارتباط کلیه اطلاعات نظامی درخواستی، توسط جاسوسان حزبی به مأمورین اطلاعاتی شوروی انتقال می یابد. جالب است که مأمور اطلاعاتی شوروی که با اسامی مستعار «لئون» و «آران» ارتباط برقرار می کرد و به ادعای نورالدین کیانوری کارمند بخش ارتش در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی (و در واقع افسر اطلاعاتی G.R.U) بود، در ملاقاتی با میزانی درخواست پرواز یک فروند F-۱۴ را به شوروی و یا افغانستان می کند و از او می خواهد که فقط خلبانش را حزب معرفی کند و بقیه کارها را خود «آنها» انجام خواهند داد.

ارتباط شاهرخ جهانگیری ارتباط ذخیره بود. به پیشنهاد روسها برای آن که در «روز مبادا» که حیثاً همه ارتباطات (هر دو سری) قطع می گردد، مأمورین شوروی بتوانند کماکان با حزب مرتبط باشند، این ارتباط طراحی می شود. شاهرخ جهانگیری ابتدا، با گنادی بیچکوف با نام مستعار «الهام» مأمور کا. گ. ب (کارمند نمایندگی بازرگانی شوروی) در تماس بود و سپس با مأمور دیگر شوروی مرتبط شده است. نکته جالب توجه در تماس جهانگیری با مأمور اطلاعاتی شوروی، اظهار نگرانی این مأمور از گم شدن یک دیپلماتشان بود. او یک شب که کیانوری همراه پرتوی در خانه جهانگیری بود، تلفن زد و به جهانگیری گفت:

گمشده ما در انگلیس است و برای برادر بزرگ خطر دارد. هر چه زودتر خارج شود. (منظور از برادر بزرگ نورالدین کیانوری است). پرتوی از کیانوری اهمیت مسئله را پرسید و او گفت: «مسئله بسیار جدی است». جهانگیری در تماس بعدی با آن مأمور درباره دیپلمات پناهنده به انگلستان پرسید و او گفت: «او (ولادیمیر کوزیچکین) فقط راننده مأموری بوده که در تماس مستقیم با کیانوری بوده است.

تماس دیگر با سفارت افغانستان است. یکی از کادرهای حزب طی سفر به افغانستان تماسهایی با مقامات عالی رتبه افغانی، مانند ژنرال نجیب الله، می گیرد و قرارهایی برای ارتباط در ایران می گذارد. این ارتباط برقرار می شود و کیانوری از او می خواهد تا فروغیان را وصل کند.

فروغیان با محمدابراهیم سروری با نام مستعار «سرور» دبیر اول و متصدی امور کنسولگری افغانستان در مشهد، تماس می گیرد. باغبان، مسئول سازمان ایالتی حزب در خراسان نیز از کانال فروغیان در مشهد با مأمورین شوروی در ارتباط بوده است.

لازم به توضیح است که نمودار شماره ۱، صرفاً بیانگر مراکز علنی ارتباطات است و مراکز پوششی، مانند شرکت «تاپ» (شرکت تجاری که توسط حزب به منظور جاسوسی بعد از انقلاب اسلامی تأسیس شد)، را نشان نمی دهد.

همچنین ارتباطات بیان شده فقط ارتباطات پیچیده، منظم و منسجم جاسوسی حزب با افسران اطلاعاتی K.G.B و G.R.U است و تماسهای مداوم حزب با عوامل اطلاعاتی شوروی در سفارتخانه های سوریه، لیبی، الجزایر، کوبا، فلسطین، یمن جنوبی و بلغارستان را دربر نمی گیرد.

...

روشهای تماس

روشهای مختلف تماس همواره از جانب مأمورین اطلاعاتی شوروی به جاسوسان حزب توده ارائه می شد. در تماسها، رعایت حفاظتهای امنیتی از اهمیت خاصی برخوردار بود و مراقبت توسط مأموران اطلاعاتی شوروی از فرد تماس گیرنده صورت می گرفت. این تماسها از قرارهای ساده خیابانی تا تماسهای فنی تر، پیچیده تر و استفاده از ناقل و وسایل رادیویی را در بر می گرفت. به طور کلی، روشهای به کار گرفته شده در ارتباطات جاسوسی حزب توده با مأمورین شوروی به شرح زیر است:

۱- قرار ملاقات

دو طرف تماس در زمان و مکان از پیش تعیین شده همراه با مبادله رمز، تماس برقرار می کنند. جاسوسان حزب توده به پنج طریق از این شیوه در تماس با افسران اطلاعاتی استفاده می کردند.

الف- قرار ثابت: زمان و مکان تماس ثابت و از پیش تعیین شده بود. مثلاً هر پنجشنبه ساعت ۲ بعد از ظهر در بازرگانی شوروی. به عنوان مثال، گاکیک آوانسیان از این شیوه در تماس با آوجان فلیکس مأمور اطلاعاتی K.G.B استفاده می کرد.

ب- قرار درخواستی: هر یک از دو طرف تماس، درخواست تماس فوق العاده می کنند.

این روش معمولاً توسط تلفن و با رمز از پیش تعیین شده و زمان و مکان معلوم صورت می گیرد. به عنوان مثال، در تماس گایک با آوجان فلیکس، تماس تلفنی در رأس ساعت معین و بیان رمز «کارو منزل است؟» و جواب «من کارو را نمی شناسم»، به معنای ملاقات در روز بعد، در ساعت معینی، در بازرگانی شوروی بود.

ج- قرار متغیر: در هر تماس، محل و زمان قرار بعدی تعیین می شود. این نوع قرار عموماً با علامت «سلامتی» معین صورت می گیرد. برای مثال، فرج الله میزانی در تماس با حسین قلی اف از این روش استفاده می کرد. همچنین نورالدین کیانوری در تماس حضوری خود با لئونید شبارشین از این شیوه استفاده می نمود.

د- قرار اضطراری: در صورت قطع قرارها و عدم امکان استفاده از علامت گذاری و تلفن و دیگر وسایل، یک قرار همیشگی موجود بود. این قرار در روزهایی از هر ماه که عدد آن روز برابر با عدد آن ماه باشد (۱ فروردین، ۲ اردیبهشت، ۱۲، اسفند) در ساعت و مکان معین صورت می گرفت.

ه - قرار ذخیره: این قرار در صورت عدم دسترسی به طرف تماس به یکی از شیوه ها صورت می گرفت. شاهرخ جهانگیری فرد تماس ذخیره بود که با افسر اطلاعاتی شوروی، گنادی بیچکوف با نام مستعار «الهام»، تماس برقرار می کرد.

۲- استفاده از ناقل و صندوق پستی مرده

این روش، تماس بدون مواجهه حضوری است. برای این ارتباط گیری یک «ناقل» (به شکل گوی توخالی و جاسازی شده) توسط مأمور اطلاعاتی شوروی در اختیار گایک آوانسیان قرار گرفت و چهار محل برای قرار دادن پیام مشخص شد (صندوق پستی مرده):

— سوراخی در دیوار ساختمان تابستانی سفارت شوروی در زرگنده.

— پشت یک تیرچراغ برق، روی زمین، در تقاطع خیابان ولی عصر- فرشته.

— دیواری در یکی از خیابانهای فرعی فرشته با استفاده از گوی ناقل.

— در منزلی واقع در بین خیابان فلسطین و خیابان ولی عصر، در روز معین، ۴ دقیقه بعد از مغرب، به مدت ۱۰ دقیقه باز می شد و پیام به داخل آن انداخته می شد.

امکانات جاسوسی

حزب توده با کمک و مساعدت سازمانهای اطلاعاتی M.F.S. آلمان شرقی امکانات زیر را فراهم ساخته بود:

۱_ جعلیات

در دوران قبل از انقلاب، انواع شناسنامه، گذرنامه، گواهینامه رانندگی و مدارک متفاوت جعلی توسط مأموران اطلاعاتی شوروی و آلمان شرقی در اختیار جاسوسان حزب قرار می گرفت. این مدارک پس از انقلاب اسلامی مورد استفاده قرار گرفت. از آن جمله فرج الله میزانی با شناسنامه جعلی خود از سفارت ایران در فرانسه گذرنامه گرفت و به ایران آمد.

در دوران بعد از انقلاب، حزب در سازمان مخفی خود امکانات وسیع جعل مدارک، از قبیل گواهینامه رانندگی، شناسنامه و ... را فراهم ساخت. همچنین در سال ۱۳۶۱ به پیشنهاد مأمورین شوروی و توسط همین مأمورین در سفارت شوروی در تهران تعدادی شناسنامه و گذرنامه جعلی برای رهبران حزب توده تهیه شد که از آن جمله شناسنامه جعلی نورالدین کیانوری تحویل داده شد.

۲_ مالی

امکانات وسیع مالی از طرف آلمان شرقی و شوروی توسط مأمورین اطلاعاتی شوروی در ایران در اختیار کیانوری قرار می گرفت و گاه به حسابهای بانکی حزب در آلمان ریخته می شد. از جمله، مبلغ ۰۰۰/۸۰۰ تومان توسط ولادیمیر کوزیچکین در اختیار گایک، مبلغ چند هزار مارک و فرانک توسط لئون، افسر اطلاعاتی شوروی، در اختیار نورالدین کیانوری قرار گرفت. جالب توجه است که پس از انقلاب، مقرری سالیانه حزب توده از شوروی و آلمان شرقی، که به ترتیب ۲۵۰ هزار دلار و ۱۲۰ هزار دلار در سال بود، به حساب این حزب در کشورهای اروپایی واریز می شد.

۳_ خروج از مرز

امکانات حزب توده برای خروج از مرز متعدد بود، از جمله امکاناتی در مرز ایران و افغانستان در تایباد و مرز ایران و شوروی در دره گز فراهم شده بود. لازم به تذکر است که مأمورین اطلاعاتی K.G.B درخواست کرده بودند که حزب امکانات خود را در این زمینه گسترش دهد و فعالیتهای خود را در اختیار آنها قرار دهد.

۴_ تعقیب و مراقبت

در این زمینه هم حزب توده و هم مأمورین شوروی دارای تیم های تعقیب و مراقبت برای انجام فعالیتهای اطلاعاتی بودند. در مورد رحمان هاتفی، مأموران شوروی ضمن

عملیات تعقیب و مراقبت او متوجه تعقیب هاتفی توسط مأموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی شده و حزب را مطلع ساختند.

۵_ شنود و شنودیابی

مأمورین اطلاعاتی شوروی دارای امکانات شنود و کشف شنود بوده اند و در این زمینه به حزب کمک می کردند. گاه چند شماره تلفن توسط کیانوری به آنان داده می شد تا معلوم شود که در معرض شنود قرار داد یا خیر.

۶_ فنی

مأموران شوروی وسایل پیچیده فنی برای برقراری تماس و تهیه سند در اختیار جاسوسان حزبی می گذاردند. به دلیل اطلاع رهبری حزب توده از وقوع ضربه، این امکانات پیچیده در بسیاری موارد نابود شد و تنها ۴ مورد آن کشف گردید.

الف- دستگاه عکسبرداری از سند که توسط حسین قلی اف، مأمور اطلاعاتی شوروی در اختیار محمد مهدی پرتوی گذاشته شد. این دستگاه از نوع HIRAKAWA.۳۵ ساخت ژاپن است.

ب- حسین قلی اف یک رادیو همراه با دستور کار آن در اختیار پرتوی قرار داد. پرتوی باید در شب معینی از هر هفته در ساعت معین، رادیو را روی موج معین بگذارد و پیام رمز را (به صورت بوق) که از سفارت پخش می شود، بگیرد. علایم در رابطه با قرار اضطراری، لغو کردن تماسها و عادی بودن اوضاع بود.

ج- یک دوربین عکسبرداری از سند را حسین قلی اف در اختیار سعید آذرنگ گذارد. همچنین سعید آذرنگ درخواست یک دستگاه شنود یاب کرد و حسین قلی اف دستگاه را آورد ولی ظاهراً در دستگاه اشکالی بود.

در این رابطه، مقادیر زیادی شناسنامه، پاسپورت، گواهینامه رانندگی و مهرهای جعلی دولتی (ثبت اسناد، وزارت کار، کمیته انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ارتش و ...) و مقادیری مرکب نامرئی از آرشیوهای حزب به دست آمد.

اهداف سیاسی _ اطلاعاتی شوروی

شوروی در رابطه با جمع آوری اطلاعات نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی توسط حزب توده، هدفهای زیر را دنبال می کرد:

الف: اعمال سیاست در رقابتهای سیاسی و تسلیحاتی جهانی با ابرقدرت امریکا.

ب: شناخت دقیق و کامل و همه جانبه از جمهوری اسلامی ایران و بافت سیاسی اجتماعی و اقتصادی کشور، به منظور اتخاذ سیاست مناسب در قبال جمهوری اسلامی، برای جلوگیری از گسترش اسلام و انقلاب اسلامی (هدف حداقل) و براندازی نظام و استقرار یک رژیم چپگرا (هدف حداکثر).

ج: کمک به گسترش کمی و کیفی حزب توده در جهت ایجاد زمینه های هر چه بیشتر نفوذ شوروی در تمامی شئون جامعه ایران و استفاده از این تشکیلات عریض و طویل برای کسب اطلاعات.

د: استفاده از موقعیت حزب توده به منظور گسترش شبکه های جاسوسی «K.G.B» و «G.R.U» در ایران و خاورمیانه.

ه : مهره چینی و ایجاد زمینه های سلطه در جهت مسخ انقلاب اسلامی و نابودی آن.

و: استفاده از کادرهای تعلیم یافته و آموزش دیده حزب توده و تشکیلات پیچیده و گسترده در عرصه های مختلف، اقلیت های ملی و مذهبی، گروههای چپ، اغتشاشات منطقه ای و ... در راستای سیاست های کوتاه مدت و بلند مدت شوروی.

ز: استفاده از حزب توده به منظور شناسایی نیروهای متنفذ غرب گرا، دریافت سیاسی جامعه ایران و کشف ایستگاههای جاسوسی غرب علیه شوروی.

اطلاعات موردنظر شوروی در ایران

مأمورین اطلاعاتی K.G.B و G.R.U در تماسهای گسترده خود با جاسوسان حزب توده اطلاعاتی را در زمینه های مختلف به شرح زیر درخواست می کردند:

۱_ اطلاعات با ارزش نظامی (در چهار زمینه)

الف: اطلاعات و اخبار مربوط به مسایل فنی پیچیده نظامی.

ب: اطلاعات و اخبار مربوط به ارتش جمهوری اسلامی در زمینه های:

۱_ تعداد نیروها، سلاحها و سازماندهی نیروها.

۲_ دورنما و برنامه های آینده نیروهای سه گانه و طرحهای تدافعی.

۳_ قراردادهای تسلیحاتی.

ج: اطلاعات همه جانبه از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج، موقعیت آنها و کم و کیف نیرو و اسلحه و مسایل سیاسی مربوط به آن.

د: اطلاعات و اخبار مربوط به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران.

۲_ اطلاعات گسترده اقتصادی و اجتماعی (در زمینه های زیر)

الف: وضعیت کارخانه ها، کارگران، سطح تولید، برنامه های آینده.

ب: وضعیت کشاورزی، دامپروری و روستاها.

ج: قراردادهای اقتصادی، واردات و صادرات دولت.

د: بودجه و عملکرد اقتصادی دولت و وضعیت ارزی.

لازم به تذکر است که در تأمین این نوع اطلاعات، تحلیل های شعب پژوهش، دهقانی و کارگری حزب نیز مورد استفاده قرار می گرفت.

۳_ اطلاعات ریزسیاسی (در زمینه های)

الف: احزاب، گروهها و نیروهای سیاسی.

ب: شخصیتهای مؤثر در جامعه که مورد تأیید و یا رد نظام جمهوری اسلامی ایران است.

ج: عملکردهای سیاسی دولت و وضعیت نیروهای درون و برون حاکمیت جمهوری اسلامی ایران.

۴_ اطلاعات در رابطه با وسایل غیر نظامی و پیچیده تکنولوژی غرب در ایران.

۵_ اطلاعات و اخبار در رابطه با افغانی های پناهنده به ایران، در زمینه نیروها، گروههای متشکل سیاسی و خط مشی آنها و فعالیتهای ضد شوروی آنها، امکانات و پایگاهها و تعلیمات نظامی.

کشف شبکه نفوذ حزب توده

نفوذ عام و خاص

علیرغم اهمیت فعالیت های نفوذی برای حزب توده، بخش یا ارگان خاصی برای این منظور در نظر گرفته نشده بود، بلکه سیستم حاکم بر حزب توده به نحوی بود که مجموعه عوامل حزبی، اعضا و هواداران را به عوامل نفوذی تبدیل می کرد. در این باره پیش تر گفتیم و با مکانیسم گزارش دهی و کسب خبر از طریق ارگان های مختلف به ویژه «شعبه تشکیلات کل» و «شعبه اطلاعات» آشنا شدیم. ایجاد چنین سیستم عام نفوذی برای حزب توده فایده هایی داشت. با همگانی کردن نفوذ، کمیت آن افزایش چشمگیری می یافت، قبح سیاسی این حرکت لوث می شد و به علاوه این خطر که تمرکز عوامل نفوذی در یک شبکه مشخص سبب کشف آن و ضربه پذیری حزب شود، منتفی می گردید.

بنابراین، مجموعه سازمانهای حزب توده را می توانیم به معنای عام شبکه نفوذی بدانیم.

نورالدین کیانوری در اعترافات خود می نویسد:

این شیوه عادی احزاب کمونیست و شاید سایر احزاب سیاسی که در دولت شرکت ندارند، می باشد که سعی می کنند در همه ارگانها و سازمانها افرادی را به سوی خود جلب کنند. افراد خود را در این سازمانها نگهدارند و در صورت امکان افرادی را به این ارگانها بفرستند با دو هدف عام، یکی استفاده از آنها برای بدست آوردن اطلاعات و دیگر در صورت امکان مطرح کردن نظریات حزب بوسیله آنها در این ارگانها و سعی در پیاده کردن این نظریات. این شیوه عام است و در هر مورد ویژگی خاص خود را پیدا می کند. (۱)

همانطور که ملاحظه می شود هدف کیانوری عادی جلوه دادن عملیات نفوذ حزب توده است. در تکمیل سخن وی باید افزود که وقتی این نفوذ عام تبدیل به یک شبکه منظم کسب خبر و حتی اخبار طبقه بندی شده دولتی و نظامی شود و در رأس آن شبکه منسجم ارتباطات با سازمان های کا. گک. ب و جی. آر. یو قرار گیرد، طبعاً پدیده ای عادی جلوه نمی کند و مجموعه سازمانهای حزبی را به شاخک های اطلاعاتی جاسوسی شوروی تبدیل می کند که در تاروپود جامعه تنیده شده است. در چنین شرایطی کاملاً طبیعی و موجه است که مسئولین یک نظام، اشتغال عوامل وابسته به چنین حزبی را در این یا آن نهاد دولتی به مثابه مهره چینی یک منبع خبری بیگانه تلقی کنند و در صدد پاکسازی آن ها برآیند.

اکثر این افراد در حالی که شاغل بودند به عضویت حزب توده درآمدند و پس از مدتی که در مشاغل حساس قرار گرفتند، از حوزه های محل زندگی به حوزه های محل کار منتقل شدند تا فعالیت های حزب را در محیط کار هماهنگ نمایند. در میان این افراد، عناصری که به عنوان توده ای ناشناخته بودند، براساس رهنمودهای تشکیلات سعی در استتار خود داشتند و در این راه حتی از تظاهر به مسلمانی و تهیه پوشش مذهبی خودداری نمی کردند.

به هر روی، علاوه بر نفوذ عام که طیف گسترده ای از اعضا و هواداران حزب توده را دربر می گرفت، حزب توده دارای شبکه نفوذی خاص بود. عناصری که نفوذ آنها در ارگان خاصی ضروری تشخیص داده می شد، با برنامه ریزی و هدف از پیش تعیین شده عملیات نفوذ را آغاز می کردند. این عناصر در ارتباطات ویژه ای که طیف متنوعی از سازماندهی (نیمه پنهانی، کاملاً پنهانی، سری - نظامی) را در بر می گرفت، متشکل می شدند.

منظور از شبکه نفوذی حزب توده در این بخش، این عناصر سازمان یافته و استتار شده

است. عوامل نفوذ عام حزب را به عنوان «منابع» و عوامل خاص نفوذ را به عنوان «عامل نفوذی» می خوانیم.

اهداف نفوذ

با توجه به عام و شامل بودن اهداف حزب توده در کلیه زمینه ها و ابعاد، بدیهی است کلیه ارگانهای اداره کننده کشور، شامل قوای سه گانه (مجریه، مقننه و قضائیه) از رأس تا ذیل، مشمول اهداف نفوذی حزب قرار می گرفت.

همانطور که در نقل قول کیانوری مشهود است، طبیعتاً نفوذ در هر مورد ویژگی خاص خود را می یافت. مراکزی که بیشتر مورد توجه حزب قرار داشت و توانسته بود عوامل منابعی را در آنها رخنه دهد، به شرح زیر است:

۱_ مجلس شورای اسلامی: مجلس، مرکز قانون گذاری کشور، همواره مورد توجه ویژه احزاب و گروههای سیاسی قرار دارد و حزب توده نیز سعی فراوان در دست یابی به چند کرسی در مجلس شورای اسلامی داشت؛ ولی به دلیل شناخت ماهیت این حزب به وسیله مردم، نامزدهای حزب توده از راه یابی به مجلس محروم شدند. با این وجود حزب توده از راههای دیگر وارد شد و در تماس با تنی چند از نمایندگان اقلیتها توانست آنها را با خود همراه سازد و از این طریق ضمن جمع آوری اطلاعات و اخبار سعی در القای نظرات خود در مجلس نماید.

۲_ کلیه وزارتخانه ها و ادارات دولتی: در این بخش عمدتاً اعضای حزب که شاغل در این ادارات بودند، وظیفه پیشبرد اهداف حزب را به عهده داشتند. همانطور که قبلاً اشاره شد اعضای شاغل حزب در ادارات دولتی از حوزه های محل زندگی به حوزه های محل کار منتقل می شدند تا بتوانند در مقاصد خویش در هر اداره ای به طور هماهنگ عمل کنند.

۳_ نیروهای نظامی و انتظامی کشور: حزب توده بیشترین نیروهای نفوذی و حفاظت شده ترین عوامل خود را در نیروهای سه گانه ارتش ایجاد کرده بود و این افراد را تماماً به سازمان نظامی منتقل نموده بود تا از حفاظت عالی برخوردار باشند. این مسئله نشان دهنده میزان اهمیت نیروهای مسلح برای اهداف حزب توده و جایگاه آن در پیشبرد مقاصد درازمدت حزب بود. حزب توده همچنین عوامل نفوذی خود را در شهربانی و ژاندارمری رسوخ داده بود. در رابطه با سپاه و کمیته، به دلیل ضوابط جدی مکتبی در گزینش، میزان نفوذ حزب توده ناچیز بود.

۴_ رسانه های جمعی: با توجه به نقش عظیم رسانه ها در جامعه و افکار عمومی و مشی

سیاسی انقلاب و نظام، این مراکز همواره مورد توجه احزاب و گروه‌های ضدانقلاب قرار داشته است. حزب توده نیز به این هدف توجه خاص داشت. حزب توده، طبق اعتراف رهبران و عوامل نفوذی آن در این مراکز، از طریق رسوخ در برخی نقاط حساس رادیو و تلویزیون و مطبوعات، بر آن بود تا مشی سیاسی خود را در پوشش مقالات و گزارشات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مندرج در مطبوعات و نیز تهیه و پخش فیلم‌ها و برنامه‌هایی از طریق صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، به جامعه القا کند.

۵_ حزب جمهوری اسلامی: با توجه به نقش حزب جمهوری اسلامی در جامعه، این حزب نیز از اهداف خاص نفوذی حزب توده بود.

۶_ مراکز نفوذ عام: سایر مراکز فعال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز در معرض نفوذ اعضا و هواداران حزب توده قرار داشتند. این مراکز در واقع اهداف نفوذ عام حزب توده را تشکیل می‌دادند. مهمترین این مراکز به شرح زیر است:

_ کارخانجات دولتی و خصوصی.

_ شرکت‌های تعاونی دولتی، محلی و ...

_ شوراهای اسلامی محلات.

_ انجمن‌های اسلامی.

_ مراکز بسیج اقتصادی.

_ هیأت‌های هفت نفره واگذاری زمین.

_ انجمنهای اولیا و مربیان مدارس.

_ دانشگاهها و ...

سازماندهی منابع و عوامل نفوذی

همانگونه که در مقدمه اشاره شد، مسئله نفوذ برای حزب یک مسئله عام و شامل بود و کلیه ارگانها، مراکز دولتی و مملکتی را در بر می‌گرفت. طبیعی است که برنامه ریزی نفوذ (به مفهوم خاص آن) برای همه مراکز اشاره شده از عهده هر تشکیلاتی هر چند قوی و منسجم خارج است، پس حزب توده مسئله نفوذ را به طور عام در دستور کار خود قرار داد و از هر موقعیتی، جهت پیشبرد اهداف خود در این زمینه استفاده می‌کرد. جهت روشن شدن موضوع، تعمقی بیشتر در سخنان کیانوری دبیر اول حزب توده، درباره اهداف نفوذ ضروری است.

کیانوری مسئله نفوذ را شیوه عادی احزاب کمونیست و شاید سایر احزاب سیاسی که

در دولت شرکت ندارند، می دانست و نحوه عمل را در سه محور خلاصه می کرد:

۱_ در کلیه مراکز مورد نظر، افرادی را به طرف خود جلب کنند، یعنی با نزدیک شدن به افراد نشان شده، آنان را به تدریج به خط فکری خود نزدیک سازند و در نهایت فرد مورد نظر را دانسته یا ندانسته به عاملی برای اجرای اهداف حزب تبدیل کنند.

۲_ افراد خود را در این مراکز نگهدارند. این عمل با آموزشهای لازم این افراد در مورد چگونگی تطبیقشان با محیط، نحوه رفتار و کردار و گفتار جهت حفاظت از خود و لو نرفتن صورت می گرفت.

۳_ افرادی را به این مراکز بفرستند، یعنی با هدف و برنامه ریزی از پیش تعیین شده افراد مورد نظر خود را به این مراکز نفوذ دهند. مفهوم خاص نفوذ، در روش سوم است. همانطور که در بالا اشاره شد به علت وسعت مراکز مورد نظر حزب و عدم توانایی هر تشکیلاتی بر کار نفوذ در همه این مراکز، این روش فقط در موارد معینی به کار رفته است.

حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی با اتخاذ مواضع منافقانه در قبال انقلاب و با استفاده از تبلیغات وسیع، توانست افرادی را در اوان پیروزی انقلاب عضو گیری کند. بسیاری از این افراد یا دارای مشاغل دولتی بودند و یا در مراکز دیگری که هدف حزب بود، مانند کارخانجات، دانشگاهها، شوراهای محلی و تعاونی و غیره اشتغال داشتند و این خود زمینه جلب افراد جدید را فراهم می کرد. در ابتدا کلیه این افراد در کنار سایر اعضای حزب در حوزه های حزبی که براساس تقسیم جغرافیایی محل سکونت اداره می شد، سازماندهی شدند، ولی پس از مدتی عوامل شاغل در برخی از این مراکز که از حساسیت بیشتری برخوردار بودند، از بقیه جدا شده و در حوزه های ویژه ای که براساس محل کار سازماندهی شده بود قرار گرفتند.

برخی افراد نیز به علت حساسیت شغلی، به صورت انفرادی ارتباط داشتند و در حوزه سازماندهی نشدند. اولین مرکزی که به علت حساسیت فوق العاده آن سازماندهی شد، نیروهای مسلح بود. پس از پیروزی انقلاب و انسجام اولیه سازمان مخفی، عوامل نفوذی حزب در ارتش، شهربانی و ژاندارمری در شاخه های ویژه سازماندهی شده و مستقیماً تحت نظر مسئول تشکیلات مخفی (که او نیز مستقیماً تحت نظر دبیر اول حزب قرار داشت) قرار گرفتند.

در مراکز مهم دیگر، مانند مجلس شورای اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی، حزب توده عوامل نفوذی خود را یا از طریق ارتباط مستقیم افراد خاصی از کمیته مرکزی و یا از طریق سازمان مخفی اداره می کرد.

منابع نفوذی در برخی از مراکز دولتی نیز به علت اهمیت زیاد آنها، در حوزه های ویژه محل کار سازماندهی شده و مستقیماً تحت نظر ناحیه دبیرخانه سازمان ایالتی تهران قرار گرفتند. این مراکز عبارت بودند از: صدا و سیمای جمهوری اسلامی سازمان برنامه و بودجه، مخابرات و مطبوعات (کیهان و اطلاعات). با توجه به این توضیحات به طور کلی می توان گفت منابع و عوامل نفوذی حزب در ارگانهای مختلف کشوری در پنج بخش سازماندهی شده بودند.

۱_ ارتباطات انفرادی برخی عناصر رهبری حزب با عوامل نفوذی خاص. در این زمینه می توان به ارتباطات محمدعلی عمویی (مسئول شعبه روابط عمومی حزب) با بیت اوشانا (نماینده اقلیت دوره اول مجلس شورای اسلامی) و رفعت محمدزاده (مسئول شعبه پژوهش حزب) با مسعود اصحاب یمین (دبیر تشکیلات کل کشور در سازمان اداری و استخدامی و از دوستان و همکاران نزدیک یکی از اعضای عالیرتبه حزب جمهوری اسلامی) اشاره کرد.

۲_ سازمان نظامی، که عوامل نفوذی مستقر در نیروهای نظامی و انتظامی را در بر می گرفت.

۳_ سازمان مخفی: عوامل نفوذی حزب در مراکز حساس نیز در این تشکیلات سازماندهی شده بودند.

۴_ ناحیه دبیرخانه سازمان ایالتی تهران: منابع و عوامل نفوذی حزب توده در صدا و سیمای جمهوری اسلامی، سازمان برنامه و بودجه، مخابرات و مطبوعات (اطلاعات و کیهان) در شاخه های مجزا، سازماندهی شده و مستقیماً تحت نظر ناحیه دبیرخانه سازمان ایالتی تهران قرار داشتند. این ناحیه زیر نظر هیأت دبیران سازمان ایالتی تهران قرار داشت و «ناحیه صفر» خوانده می شد.

۵_ حوزه های حزبی: سایر افراد شاغل عضو حزب در حوزه های محل کار سازماندهی شده و ارتباط آنها از طریق حوزه های بالاتر صورت می گرفت. بخشی از این افراد نیز در حوزه های پنهان تری با نام «حوزه ویژه» سازماندهی شده بودند که در جنب سازمانهای محلی قرار داشت. «حوزه ویژه» این یا آن عضو «ویژه» (مانند فلاّن نویسنده یا شاعر معروف) را در بر می گرفت و گاه این «ویژگی» به دلیل حساسیت شغلی بود.

ناحیه صفر

درباره سازماندهی، سازمان های مخفی و نظامی پیش تر گفته ایم و در اینجا به «ناحیه

صفر» که در واقع شبکه سازمان یافته منابع و عوامل حزب توده در مخابرات، مطبوعات، خبرگزاری جمهوری اسلامی، سازمان برنامه و بودجه و صدا و سیما بود می پردازیم. لازم به توضیح است که بیشتر افراد به دلیل جو سیاسی سالهای اولیه پس از انقلاب، در محیط های کار به عنوان «توده ای» شناخته شده بودند و به همین دلیل عنوان «عامل نفوذی» که شاخص آن استتار و ناشناخته بودن است، در این افراد کمتر دیده می شد. با وجود این، حزب در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰ کوشید تا با ایجاد تغییراتی در محل کار و زندگی این افراد، حتی الامکان در جهت حفظ و نفوذ آنان در رده های بالاتر تلاش کند. فرج الله میزانی مسئول کل تشکیلات، درباره کارکرد سازماندهی ویژه برای این عناصر چنین می نویسد:

ما این ها را از شبکه جمع کردیم و یک جا متمرکز کردیم تا هم محفوظ تر باشند و هم بتوانند در رشته های خودشان به حزب کمک کنند. (۱)

ناحیه دبیرخانه (ناحیه صفر) یکی از نواحی سازمان ایالتی تهران محسوب می شد که در آن عناصر ویژه سازماندهی شده بودند و در چهارچوب تقسیمات جغرافیایی نواحی تهران نمی گنجید.

ناحیه دبیرخانه، به عنوان یک سازمان ناحیه، توسط یک کمیته ناحیه اداره می شد که در رأس آن یکی از کادرهای سابقه دار و مورد اعتماد قرار داشت. اعضای کمیته فوق به نوبه خود کادرهای برجسته دستگاه مرکزی حزب بودند.

سازمان «ناحیه صفر» به دو سازمان بخش تقسیم می شد. در شاخه نخست کارکنان دستگاه مرکزی حزب و شاغلین در شعب حزبی تهران سازماندهی شده بودند که به دلیل نوع کار خود، از نظر امنیتی، سازماندهی آنان در سایر نواحی تهران صلاح نبود.

بخش دوم، عوامل نفوذی حزب در صدا و سیما، مطبوعات، خبرگزاری جمهوری اسلامی، مخابرات، سازمان برنامه و بودجه را در بر می گرفت که برحسب محیط کار به ۵ شاخه تقسیم می شد.

در سال ۱۳۶۱ «ناحیه صفر» به عنوان یکی از نواحی تهران در منطقه شمال سازماندهی شد و توسط عباس حجری (مسئول کمیته ایالتی تهران) سرپرستی می شد. جایگاه «ناحیه صفر» را در سازمان ایالتی تهران و سازماندهی درونی آن می توان با نموداری که در پی می آید نشان داد.

ص: ۸۵۳

عکس: ۳۷

...

دستورالعمل ها و رهنمودها

۱_ دستورالعمل ها

دستورالعملهای ارائه شده به منابع و عوامل نفوذی را به طور کلی می توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف: حفظ خود و سعی در ارتقاء به پست های حساس در محیط کار.

ب: گردآوری اخبار و اطلاعات.

ج: طرح و القای نظرات حزب در قالب مفاهیم اسلامی.

برای تشریح سه محور فوق و جهت نشان دادن دقیق دستورالعمل ها از اعترافات خود منابع و عوامل نفوذی دستگیر شده و نیز مسئولین حزب استفاده می کنیم.

محور الف: حفظ خود و سعی در ارتقا به پست های حساس

__ «به ما گفته می شد که سعی کنید در پست مهمی قرار بگیرید تا خبرهای دسته اولی کسب کنید.»

__ «رهنمود داده می شد که سعی کنید در قسمت های فرهنگی یا گزینش (سپاه) فعالیت کنید.»

__ «همواره مسئول من تأکید داشت که می بایستی ظاهر اسلامی را حفظ کرد. تأکید می شد که حتماً نماز بخوانم. کنجکاوی نکنیم که عامل حساسیت است، حفظ خود کرده و رعایت مخفی کاری بنمائیم.»

__ «باید ناشناخته بمانیم تا اگر بعدها حزب ضربه خورد ما ضربه نخوریم و بتوانیم برای حزب کار کنیم.»

__ «در برخوردهای روزانه و عادی نیز مانند فرائض دینی با آنها هماهنگی می کردم.»

__ در تمام مقاطع تأکید مسئول این بود که باید خود را حفظ کنی. در محل های کار هم این مسئله رعایت می شد.»

__ «به من گفته شده بود که در کارم باید دقیقاً مثل یک سپاهی عمل کنم. تطبیق کردن خودم با شرایط سپاه مدتی طول کشید و تمام وقت مرا می گرفت چون گفته شده بود که کار ما یک کار دراز مدت و سیاسی است.»

__ «دستورالعمل این بود: حفظ موقعیت خود، سعی در بهتر شدن موقعیت تظاهر به اسلام و حزب الهی بودن. نشان دادن خود به عنوان یک فرد ضد توده ای.»

__ «به گفته کیانوری فرد (نفوذی) باید ظاهری اسلامی داشته باشد. در عمل و گفتار در تمام محیط زندگی ضوابط اسلامی را

رعایت کند و هیچ رد غیر اسلامی از خود نگذارد.»

«اصل کار همان ناشناخته بودن از نظر توده ای بودن بود.»

«به ما گفته می شد که سعی کنید ظاهری کاملاً شبیه به یک حزب الهی داشته باشید ریش را نتراشید، نسبت به محیط کارتان سعی کنید که بشکل عادی برخورد داشته باشید، وارد بحث های سیاسی نشوید (اما ساکت هم نباشید) در بحث های ایدئولوژیک که احیاناً پیش می آید وارد جمع نشوید چون ممکن است یک موقع نتوانید درست بیان کنید و جای شک و شبهه بگذارید.»

«همیشه توصیه می شد اطراف خودتان را پاکسازی کنید، حتی اگر لازم شد به حزب فحش بدهید و موضع بگیرید.»

«سعی کنید وارد قسمت اطلاعات (سپاه) شوید چرا که اطلاعات جایی است که موثق ترین خبرها را دارد.»

«در محیط کارخانه یک نفر که از همه بیشتر شناخته شده است کارهای تبلیغی را انجام بدهد و بقیه فعالیت تبلیغی نداشته باشند.»

«در محیط کار محیط را از نظر روانی بشناسید و موقعیت خود را تثبیت کنید.»

«پس از پیروزی انقلاب اسلامی به من گفته شد که به تدریج تظاهر به توده ای بودن را کم کنم و در مجامع و تظاهرات توده ایها شرکت نکنم.»

محور ب: گردآوری اخبار و اطلاعات

«رهنمودهائی که در این زمینه داده می شد عبارت بود از: زیر پاکشی به عنوان یکی از شیوه های کسب خبر، داشتن روابط حسنه با مسئولین محیط کار، دست یابی به مشاغل حساس، شناسایی منابع خبری.»

«درجه و ثوق اخبار را تعیین کنید، تغییرات (افراد و پست ها) و جهت تغییرات را مشخص کنید، تعیین وجود نیروها و خطوط مختلف و میزان تأثیر آنها و نظر تک تک آنها نسبت به حزب.»

«همیشه به ما گفته می شد هر چه می دانید بگوئید فکر نکنید که دیگران می دانند و احتیاجی نیست که شما بگوئید.»

«سعی کنید با افرادی که به نحوی مسئول هستند کسب خبر کنید.»

«وظیفه مستقیم ما عبارت بود از جمع آوری و دادن خبر هر چه بیشتر ...»

محور ج: طرح و القای نظرات حزب در قالب مفاهیم اسلامی

«می توانید تمام سیاستها و مشی حزب را مطرح کنید بدون اینکه نامی از حزب ببرید.»

«قصدمان از ورود افرادی به وزارت کشاورزی این بود که بتوانیم طرحهای حزب را در زمینه اصلاحات ارضی تا هر قدر که ممکن است مطرح سازیم و از این راه در تصمیمات آن وزارتخانه در حل مسایل ارضی اثر بگذاریم.»

«نفوذ فکر و نظرات حزب از طریق تهیه طرح و کوشش برای رساندن این طرحها به مقامات از هر راه ممکن انجام می گرفت.»

۲_ رهنمودهای امنیتی

این رهنمود را می توان در دو بخش خلاصه کرد:

الف: رهنمودهای امنیتی در مورد نحوه اجرای قرارها و مسایل جانبی آن.

ب: رهنمودهای امنیتی در زمینه چگونگی جعل اسناد اخبار و اطلاعات و استفاده از جاسازیها.

در این مورد نیز جهت روشن شدن دقیق تر رهنمودهای ارائه شده به بخشهایی از اعترافات متهمین اشاره می کنیم.

الف: نحوه اجرای قرارها و مسایل جانبی آن

«اجرای قرار که قبلاً در پارکها و بصورت قدم زدن انجام می گرفت، قطع شده و مسئول می گفت که در اتوبوس واحد سوار شده و از سر خط به ته خط می رویم و حرف می زنیم و یا او بیشتر مواقع با اتومبیل خود مرا سوار می کرد و صحبت می کردیم. وقتی که می خواست به منزل ما بیاید، قبلاً یک علامت سلامتی یاد داده بود که بصورت چسباندن یک تکه نوار چسب زیر دستگاه تلفن عمومی نزدیک منزلمان بود.»

«از اجرای قرارها در سر چهارراه ها و نقاط شلوغ که بیشتر تحت کنترل هست خودداری شود. اجرای قرار به صورت سیار باشد و در حال حرکت و یا در محلهای پوشیده مثل چلوکبابی ها، رستورانها، ساندویچ فروشیها، درمانگاهها، مطب دکتر، سوپرمارکتها، داروخانه های بزرگ.»

«در حین اجرای قرار توجه لازم را در برخورد با گشت و پست بازرسی داشته باشند.»

«در ارتباط های حزب هیچگونه ردی جهت شناسائی داده نشود حوزه های حزبی که در خانه تشکیل می شد باید چشم بسته می رفتیم. می گفتند در خیابانهای اصلی قدم نزنید قرارها با علامت سلامتی اجرا می گردید، در خانه هیچ گونه کتاب غیر مذهبی نگهداری

نشود.»

«ارتباطات بصورت یکطرفه بود. همیشه مسئول من آدرس و مشخصاتم را داشت و من هیچ اطلاعی از مشخصات مسئول نداشتم.»

«چیزی که همیشگی بود و معمولاً روی آن تکیه می شد چک کردن قبل از قرار بود و اینکه مطمئن شویم کسی نسبت به ما سوء ظن پیدا نکرده و یا احیاناً تعقیب نمی کند و برای اینکار معمولاً گفته می شد چند خیابان خلوت و یا کوچه خلوت را پشت سر بگذارند و از اتوبوس برای طی مسیر استفاده نکنید.»

«قرار سلامتی که این اواخر داشتیم این بود که مسئول ما در خیابان مقصداری نایلون سبز و قرمز می ریخت و یکی از ما می باید می رفتیم و اگر علامت بود عصر همان روز در ساندویچ فروشی سرپیچ خیابان همدیگر را می دیدیم و یا برای قرار متقابل کبریت های سوخته سر کوچه می ریختیم.»

«شیوه های علامت گذاری: هر فردی یک محلی را که برایش چک کردن راحت بود، علامتی را انتخاب می کرد و به مسئولین می داد که اگر مسئولین در خلال بین دو قرار عادی با او کاری داشتند با علامت زدن او را سر قرار حاضر کنند. دیگری موضوع قرارهای ثابت و قرارهای اضطراری یا اتصال بود. قرارهای ثابت قرارهایی بود که بین افراد و مسئولشان گذاشته می شد که زمان و محلش ثابت بود و اگر قرار عادی اجرا نمی شد باید سرقرار می رفتند تا یکدیگر را پیدا کنند. قرار اتصال یا اضطراری، قرار می بود کامل با علامت شناسائی و جملات سؤال و جواب لازم برای تماس گیری، که هر روز برای مسئول بالاتر از مسئول عادی می فرستاد، تا در صورتی که برای مسئولش اتفاقی افتاد ارتباطش قطع نشود و سر قرار اتصال حاضر نشود تا مسئول دیگری با او تماس بگیرد.»

«این اواخر معمول شده بود که در مورد همه قرارهای کتبی عددی را از روز و ساعت قرار کم می کردیم و عدد را جداگانه نوشته یا شفاهاً می گفتیم که اگر قرار گم شد و بدست کسی افتاد نتواند با آن فرد مربوطه تماس بگیرد.»

ب: رهنمودهای امنیتی در حمل اخبار و اطلاعات

«سعی کنید جاسازی داشته باشید.»

«رهنمود این بود که اوراق ارسالی را در جاسازی مطمئن قرار دهیم و همچنین جاسازی جدید معرفی می کردیم.»

«نحوه انتقال اخبار به دو صورت کتبی یا شفاهی بود. مسایل کتبی را توی یک قطعه

کاغذ می نوشتم و در یک پاکت پستی می گذاشتم و به رابط می دادم و اخباری را که می شنیدم در دیدار شفهاً مطرح می کردم. موارد کتبی یا در میان جعبه دستمال کاغذی بود یا در میان لایه های مقوائی نقاشی کودکان و یا قاب عکس. از خودکارهایی که دارای روپوش هستند نیز استفاده می شد. از حمل هرگونه کتاب و جزوه و نوشته مربوط به حزب و تشکیلات و اخبار بدون جاسازی مطمئن خودداری می شد.»

— «مسئولم همیشه تأکید داشت که اخبارم را جاسازی کرده و به او بدهم.» (۱)

۱- . نقل قول ها از بازجویی های عوامل نفوذی حزب توده استخراج شده است.

بخش هفتم: بقایای حزب توده پس از انحلال (۱۳۶۸-۱۳۶۲)

آغاز سخن

به نظر من انشعاب و تفرق در نزد این گروه‌ها، که فاقد ریشه در جامعه ایرانند و بر گرد شعار ضدانقلابی و منفی دشمنی با جمهوری اسلامی جمع شده‌اند و خواستار آرزوی محال سرنگونی جمهوری اسلامی‌اند، امری است به کلی عادی. بحران جهانی مارکسیسم، بحران در نظام سوسیالیسم، بحران معنوی و اخلاقی در کشورهای پناهگاه، رکود فکری و عدم درک لجبازانه معنای انقلاب اسلامی در ایران، رقابتها و حسادتهای کودکانه، دست زدن به ماجراجوییهای خائانه، افق بسیار تنگ و منطق سیاسی و غیره و غیره، از جمله عوامل عینی و ذهنی این تفرق است که در آینده نیز ادامه خواهد یافت. این گروه‌ها تجزیه‌پیکر جدا از منشأ حیات را مجسم می‌کنند که جز تعفن فعالیت دیگری ندارد. «احسان طبری، ۱۳/۱۲/۱۳۶۷». (۱)

حزب توده، مانند هر جریان سیاسی و ایدئولوژیک دیگر، دارای یک پایگاه اجتماعی است. از نظر جامعه‌شناسی، پایگاه اجتماعی جریان‌های سیاسی چپ، میانه و راست ایران عبارتست از اقشار اجتماعی غربگرا، که طی دهه‌های پس از انقلاب مشروطه در ایران شکل گرفتند و به تدریج طی چند نسل با فرهنگ غربی و ایستارها و ارزشهای آن پرورش یافتند. (۲)

در یک قرن اخیر، اقشار غربگرا در جوامع اسلامی پایگاه فرهنگی و سیاسی تمدن

۱- . کیهان، ۲۲ فروردین ۱۳۶۸. مصاحبه احسان طبری.

۲- . پدیده غرب‌گرایی در ایران مورد مطالعه جدی پژوهشگران مسلمان بوده است. پیش از انقلاب، دکتر علی شریعتی و جلال آل احمد در آثار خود به این پدیده، از دیدگاه جامعه‌شناسی، توجه نمودند.

نواستعماری غرب را تشکیل داده اند. این اقشار به تدریج و در پی برنامه ریزیهای نواستعماری، که در ایران با «انقلاب سفید» شاه به اوج خود رسید، از نظر کمیت گسترش یافتند و با بهره گیری از امکانات آموزش دانشگاهی در داخل و خارج کشور، از نظر کیفی نیز به دستیازی بر تخصصهای عمده کنترل جامعه در همه ابعاد، بویژه در بعد روشنفکری، موفق شدند و بدین سان با کسب دانش و کارشناسی به عنوان اهرمهای سلطه تمدن معاصر مغرب زمین به وزن اجتماعی کمی و کیفی قابل اعتنایی دست یافتند.

«انقلاب سفید» دهه ۱۳۴۰ شمسی در ایران، با دگرگونیهای ریشه ای در ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه معطوف به همین هدف بود. به هم ریزی جامعه سنتی روستایی و شهری ایران و ایجاد یک طبقه اجتماعی جدید، که در دامان فرهنگ معاصر غربی پرورش یافته و با فرهنگ و روانشناسی و خلق و خوی جامعه سنتی مذهبی ایران کاملاً بیگانه است، به عنوان پایگاه نو استعمار غرب در ایران، هدف اصلی «انقلاب سفید»، بویژه در برنامه «اصلاحات ارضی» آن را تشکیل می داد: ایجاد یک طبقه متورم غربگرا، یعنی «طبقه متوسط» متجدد و لائیک برخاسته از رفورمهای نواستعماری پس از مشروطه در ایران. تأسیس دیوانسالاری عریض و طویل نوع غربی و متمرکز در شهرهای اصلی، به ویژه در تهران، بدون آنکه هیچ کارکرد اجتماعی - اقتصادی مثبت داشته باشد، در جهت ایجاد اشتغال کاذب برای این اقشار بود. این پدیده چنان توسعه یافت که در دهه ۱۳۵۰ شمسی جامعه کارمندی ایران با قریب به یک میلیون شاغل، که حدود ۲۵٪ آن در تهران متمرکز بود، بخش وسیعی از جامعه را تشکیل می داد، که با احتساب خانواده شان رقم بزرگی جمعیت است.

باید افزود که پوشش فرهنگی - تبلیغی غربگرایی فقط «طبقه متوسط» انقلاب سفیدی را دربر نمی گرفت و از طریق وسائل ارتباط جمعی - بویژه تلویزیون، رادیو، سینما و ... و آموزش و پرورش پیش دانشگاهی و دانشگاهی و سایر کانالها مجموعه جامعه ایران را آماج گرفته بود.

توسعه این فرآیند بدانجا رسید که به گفته احسان نراقی، جامعه شناس ایرانی و سرپرست «مؤسسه تحقیقات اجتماعی» در رژیم گذشته:

من می گفتم تقلید از غرب ما را به بن بست می کشاند و مملکت ما تفکیک و تقسیم می شود به دو گروه، یکی مستفرنگ و دیگری سنتی و اینها همدیگر را نمی فهمند و می شوند دو ملت، دو قوم... معتقدات جامعه، پندارها و اعتقادات جامعه یک اهمیت اساسی دارد که رژیم شاه و از رژیم بالاتر روشنفکران ما از آن

خاستگاه مارکسیسم، به عنوان یک ایدئولوژی غربی، طبقه متوسط غربگرای کشور است و اصولاً مارکسیسم علی رغم دعوی آن در ستیز با کاپیتالیسم هیچ گاه با مبانی فرهنگی تمدن استکباری غرب نزاع نداشته است. احسان طبری می نویسد:

تسلط فرهنگی، یعنی پخش تمدن غربی که مهم ترین حربه نفوذ و سیطره است، نیز به نظر لنین مهم نمی آمد. لنین به عنوان تحلیلگر مارکسیست در جامعه در پی اثبات اولویت عامل اقتصادی و ساختار مادی جهان بر مسائل معنوی است، لذا در تحلیل امپریالیسم نیز همین اولویت را مطرح می کند.

امپریالیست ها در پی نشان دادن زقوم سودپرستی در سرزمین های مستعمره و وابسته اند. برای این منظور امپریالیستهای انگلیس و آمریکا و فرانسه و دیگر امپریالیستها ابتدا نهال فرهنگ ویژه خود را در مغزها نشانند تا فضای مساعدی برای غارت و تسلط فراهم شود. مبارزه با فرهنگ مصرفی فاسد غربی، اولویت مهم در عرصه مبارزه مردم «جهان سوم» برای استقلال و خودکفایی است.

برخی واقعیات را در این باره ذکر کنیم: چارلز ترولین در کتاب آموزش و پرورش در هندوستان (چاپ لندن، ۱۸۳۸م). می نویسد: «جوانان هندی پرورش یافته تحت سرپرستی غرب کاملاً آشنا با فرهنگ و تمدن ما، دیگر ما را (بریتانیایی و به طور کلی غربی را) بیگانه نمی دانند. بنابراین سلطه استعماری ما را تشخیص نمی دهند... ما را الگوی خود قرار می دهند، ما را حامیان خود می شناسند، آرزوی آنان این است که مانند ما شوند». لرد ماکائولی، طراح فرهنگ در هندوستان و دوست چارلز ترولین، در خاطرات خود (۱۸۳۵م). می نویسد که هدف این فرهنگ آن است که «یک طبقه از هندیها تربیت شوند که بتوانند نقش رابط بین ما و میلیونها هندی تحت سلطه ما را ایفاء نمایند و وسیله تفاهم بین ما باشند». یک طبقه که از نژاد هندی و خون هندی، ولی دارای سلیقه، فرهنگ، اخلاق و فرهنگ انگلیسی باشد».

این خودباختگان غریزه، که امپریالیسم در کشورهای مستعمره و وابسته و از جمله ایران تربیت کرده، ریشه زقوم سودورزی و شیوه زندگی مصرفی است. لنین درباره این ریشه اصلی سخنی نمی گوید و بعدها حکومتهای سوسیالیستی با همین

شیوه ملت‌های خود را بار آوردند. لنین در نطق معروف خود خطاب به جوانان شوروی فراگرفتن این فرهنگ را (که از جامعه بردگی و کفرآلود یونان و رم سرچشمه گرفته و در دوران هومان‌یسم و نوزائی احیاء شده و در کشتزار سودجویی و دولت‌مداری سرمایه‌داری به میوه نشسته است) اکیداً توصیه می‌کند و نظریه بوگدانف را که خواستار «فرهنگ پرولتاریا» (!) بود، به شدت طرد می‌نماید. لنین فقط این بهترین «سنن فرهنگی» و بهره‌برداری از این «ثروت بشری» را به جوانان سفارش می‌نماید. (۱)

مارکسیسم، از جمله مارکسیسم ایرانی، در دامان چنین فرهنگی پرورش یافته و به عنوان یکی از شاخه‌های تمدن معاصر مغرب‌زمین، تا زمانی که ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی فرهنگ استکباری غرب در جامعه ما خشک نشود، بر این ریشه خواهد روئید، هر چند وزن اجتماعی آن در مقایسه با آثار اصیل جامعه ناچیز باشد. روشن است که این ریشه از آن علف‌هرزی است که در بستر بارور جامعه اسلامی ما فی‌نفسه دارای فضای رشد و بالش نیست و در واقع اگر دست بیگانه و یورش فرهنگی او در کار نباشد، با رشد فرهنگ اصیل اسلامی خواهد خشکید. بنابراین آنگاه که از بی‌ریشگی جریانات سیاسی غربگرا در جامعه ایران سخن می‌گوییم ناظر به همین معناست.

فروپاشی حزب توده، تنها اضمحلال ساختار گسترده و بغرنج سازمانی این جریان بیگانه و وابسته نبود، و در عین حال _ چنان که دیدیم _ پژواک عمیق در عرصه‌های سیاسی و ایدئولوژیک داشت و باورمندان به این جریان را در بحران ژرف و همه‌جانبه فرو برد. این فروپاشی، چنانکه گفتیم و دیدیم، یک حرکت مکانیکی در جهت حذف نبود، بلکه ثمره محتوم بیماری‌ای بود که طی هفت دهه ایدئولوژی مارکسیسم را می‌خورد و با سیاست‌های آلوده خود در منطقه، از جمله ایران، آن را به نقطه عطف زوال و پوسیدگی رسانیده بود. ثمره این تطور، نفرت عمیق و بازدارنده‌ای بود که راه رشد مارکسیسم ایرانی، از جمله حزب توده، را در جامعه ایران مسدود می‌ساخت و آن را در تعارض فرهنگی با ملتی مسلمان که با هجوم الحاد معاصر غربی به مقابله برخاسته‌اند، قرار می‌داد.

در پی عملیات فروپاشی حزب توده، بخش عمده‌ی اعضای آن با معرفی خود به مراکز قضایی و انتظامی کشور، علیرغم اینکه برخی از آنها دارای مسئولیت‌های بالا بودند، راه رشد سالمی را در جامعه پیش گرفتند و نظام جمهوری اسلامی ایران نیز در حد توان خود

کوشید تا راه بازگشت و زیست آنان را فراهم سازد. معهدا، در جریان عملیات، و بویژه در سال ۱۳۶۲، بخشی از کادرها «و»
 اعضاء حزب توده و سازمان فدائیان (اکثریت) از کشور خارج شدند و به عنوان «پناهنده سیاسی» به طور عمده در کشورهای
 اروپای غربی و آمریکا اقامت گزیدند و تحت تکفل «صلیب سرخ» قرار گرفتند. در عین حال، بخش اندکی نیز به اتحاد
 شوروی و کشورهای بلوک شرق رفتند، که به طور عمده در باکو اسکان داده شدند. در واقع، گریز این افراد از ایران به هیچ
 وجه پایه واقعی نداشت و عمدتاً ناشی از جو وحشتی بود که توسط بقایای رهبری حزب توده، مستقر در آلمان شرقی، و
 راديوهای امپریالیستی غرب بدان دامن زده می شد. تحلیل بقایای رهبری حزب توده این بود که با خروج هر چه بیشتر نیرو از
 ایران، بتوانند در خارج از کشور برای خود پایگاه سیاسی تأمین کنند و بر اساس این پایگاه به موجودیت خود مشروعیت و
 دوام و بقاء بخشند. در حالیکه اگر این افراد در ایران می ماندند، مانند بیشتر اعضاء و هواداران حزب توده، می توانستند روال
 زندگی عادی و حتی اشتغال خود را ادامه دهند. به هر روی، این حادثه ای بود که رخ داد و متأسفانه عده ای را به کام
 خود کشید.

در سالهای ۱۳۶۲ به بعد، عناصر شوروی گرای ایرانی (حزب توده و سازمان فدائیان _ جناح «اکثریت») یکی از جریانهای
 ضدانقلاب مستقر در خارج از کشور را تشکیل دادند و تاریخچه ای را از سر گذرانیدند، که سرشار از بحران و بن بست
 روانی و سیاسی و فکری است. تحولات جاری کشور و بویژه افشاگریهای سیاسی و نظری در ایران و «شوک» ناشی از
 فروپاشی حزب توده، عامل اساسی در تعمیق این بحران تا سرحد بن بست سیاسی و ایدئولوژیک بود. بحران جاری جهان
 مارکسیسم و اوجگیری پدیده گورباچفیسیم در کشورهای اردوگاه سوسیالیستی احزاب کمونیست غربی نیز عامل اساسی
 دیگری بود، که در ژرفش بحران و بن بست چپ شوروی گرا در خارج از کشور تأثیر اساسی گذارد.

بخش حاضر، که پایان بخش سیر دور و دراز ما در مهم ترین جریان چپ ایرانی می باشد، به این تاریخچه اختصاص دارد.

سیر فعالیت بقایای حزب توده، پس از انحلال

نیروهای برون مرزی

در سال ۱۳۶۱، که رهبری حزب توده از طریق لئونید شبارشین، کارمند ارشد کا.گ.ب در ایران، در جریان ضربه قریب
 الوقوع قرار گرفت، به تمهیدات مختلف سیاسی و سازمانی دست زد. از جمله، تأمین یک مرکز در خارج از کشور به منظور
 پشتیبانی تبلیغاتی _

سیاسی از حزب در داخل ضرورت یافت. در نتیجه، هیأت دبیران حزب توده به تأسیس «کمیته برون مرزی حزب توده ایران» مبادرت ورزید و این کمیته به انتشار نشریه ای به نام راه توده پرداخت. در آن مقطع کارکردی که برای این ارگان متصور بود، بسیج یک حرکت تبلیغی قوی در حمایت از رهبری حزب، در صورت وقوع ضربه و ایجاد جنگ روانی علیه مسئولین نظام به منظور رفع اتهام از حزب بود. رهبری حزب توده تصور نمی کرد که ابعاد این ضربه عمق یابد و به کشف سازمانهای مخفی و نظامی و شبکه های جاسوسی و نفوذ و طرحهای براندازی خزننده و کودتایی حزب بینجامد. در این «کمیته برون مرزی»، که از طریق «دایره تشکیلات خارج از کشور» با رهبری حزب ارتباط داشت، تعدادی از اعضای مقیم اروپای غربی حزب مجتمع بودند. آنان عناصری بودند که به دلیل اقامت طولانی در غرب، پس از انقلاب در ایران حضور نیافتند و در محل زندگی خود کم و بیش به فعالیتهای برون مرزی حزب یاری می رسانیدند. مهندس کاظم ندیم (عباس) نیز به عنوان مسئول دفتر حزب در آلمان شرقی با این کمیته در ارتباط قرار داشت. در نیمه سال ۱۳۶۱، علی خاوری، عضو هیأت دبیران و نماینده حزب در مجله مسایل صلح و سوسیالیسم، از سوی هیأت دبیران حزب ارتباط فعالی با «کمیته برون مرزی» برقرار ساخت و عملاً هدایت آن را به دست گرفت. به افراد فوق باید بابک (خسرو) امیرخسروی را نیز افزود، که در سال ۱۳۶۰ به فرانسه رفته بود. مجموعه فوق، عملاً تیمی از عناصر کمیته مرکزی حزب توده را تشکیل می داد، که کم و بیش مورد تأیید رهبری حزب در داخل کشور قرار داشت.

علاوه بر عناصر فوق، در آلمان شرقی معدود بقایای رهبری حزب توده می زیستند. این افراد یا مانند ایرج اسکندری و رضا رادمنش (رهبران پیشین حزب) عناصری بودند که در جنگ قدرت در رهبری حزب توده سقوط کرده و با عنوان تشریفاتی عضو کمیته مرکزی و با نگاهی عنودانه و سرشار از غبطه و حسادت به کیانوری و رهبری حزب در داخل کشور، دوران بازنشستگی خود را می گذرانیدند و یا مانند حمید صفری (دبیر دوم پیشین حزب) عناصر مطرود و اخراجی کمیته مرکزی بودند و یا مانند داوود نوروزی با حفظ عنوان تشریفاتی عضویت در کمیته مرکزی، به بهای مجیزگویی از کیانوری زندگی آرام خود را در آلمان شرقی بر دغدغه حضور در ایران انقلابی ترجیح داده بودند. به گروه فوق اردشیر آوانسیان، عضو کهنسال رهبری حزب توده، را باید افزود که ده ها سال در ایروان (ارمنستان شوروی) مستقر بود و عنوان تشریفاتی عضویت در کمیته مرکزی را یدک می کشید.

در باکو (آذربایجان شوروی) نیز گروهی ۴۰ _ ۵۰ نفره سکونت داشتند که سالها در

مسند رهبری «فرقه دمکرات آذربایجان ایران»، اهرمهای کلیدی پرمفعت را در «جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم اتحاد شوروی» قبضه کرده و بر جمعیت کثیری از ایرانیان پناهنده حکومت داشتند. در رأس این نیرو، غلام یحیی دانشیان قرار داشت؛ که با مرگ او در سال ۱۳۶۴، اقتدار او به امیرعلی لاهرودی انتقال یافت. کمیته مرکزی فرقه، موفق شد در سال ۱۳۳۹، با حمایت و اعمال فشار حزب کمونیست و کا.گ.ب. آذربایجان شوروی قریب به ۲۰ نفر از اعضای خود را به درون کمیته مرکزی حزب توده رسوخ دهد. عضویت عناصر فوق در رهبری حزب توده عملاً تا آستانه انقلاب یک عنوان افتخاری و «اداری» محسوب می شد و آنان مشارکت جدی در حیات این مجموعه نحیف نداشتند. همانگونه که گفتیم با تجدید حیات حزب توده در داخل کشور، کمیته مرکزی حزب در پلنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰) کلیه افراد فوق، از جمله دانشیان، صدر فرقه و لاهرودی، دبیر اول فرقه، را به علت عدم حضور در ایران اخراج نمود و انوشیروان ابراهیمی دبیر اول «فرقه دمکرات آذربایجان» (سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان) گردید. به جمع فوق، معدود عناصری را که در سایر جمهوریهای شوروی زندگی کرده و پیوند خود را با حزب توده محفوظ داشته بودند، باید افزود. در رأس این عناصر گروه سه نفره سهراب زمانی، علی ابلوچ و ناصرانی قرار داشتند که پس از انقلاب و مراجعت احمدعلی رصدی به ایران عنوان تشریفاتی سازمان حزب توده در مسکو را یدک می کشیدند و اشتغال آنان گرداندگی رادیوی صدای ملی ایران از پخش اجتماعی رادیو مسکو بود. افراد فوق در کمیته مرکزی حزب توده جایگاهی نداشتند، ولی به دلیل پیوندهای خود با کا.گ.ب. از عناصر فعال توده ای محسوب می شدند. با خروج فروغیان از ایران در سال ۱۳۶۱، عملاً او در رأس این عناصر قرار گرفت.

به طور خلاصه، در آستانه انحلال حزب توده، نیروهای برون مرزی آن را می توان به شرح زیر بیان داشت:

- ۱- «کمیته برون مرزی» و معدود عناصر کمیته مرکزی مرتبط و مورد تأیید رهبری حزب، که در رأس آنها علی خاوری قرار داشت. در پیرامون این کمیته تعدادی از عناصر هوادار حزب در خارج از کشور مجتمع بودند. (۱)
- ۲- گروه سه نفره زمانی، ناصرانی، ابلوچ در مسکو که در سال ۱۳۶۹ حبیب الله فروغیان نیز به آنها پیوست.

۱- به همین کتاب، مبحث «سازمانهای حزب توده در خارج از کشور» مراجعه شود.

۳- عناصر مغضوب یا منفعل کمیته مرکزی مستقر در شوروی و آلمان شرقی (اسکندری، رادمش، اردشیر آوانسیان، داود نوروژی) و نیز حمید صفری، عضو اخراجی کمیته مرکزی حزب توده.

۴- باند «کمیته مرکزی فرقه»، به رهبری دانشیان- لاهرودی، که از ترکیب کمیته مرکزی حزب توده اخراج شده بودند.

در پی انحلال حزب توده، تعدادی از اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی (مانند: دکتر ژیلا سیاسی - مسئول شعبه روابط بین المللی، اکبر شاندرمنی - مسئول کمیته ایالتی گیلان و فرهاد فرجاد آزاد - مسئول کمیته ایالتی اصفهان، حسین راسخ قاضیانی - از مسئولین سازمان مخفی)، تعدادی از مسئولین و کادرهای حزبی (مانند: محمد اسمنی - مسئول کمیته ایالتی فارس، محمد آزادگر - از مسئولین کمیته ایالتی آذربایجان و...)، تعدادی از اعضای سازمان مخفی (مانند: علیرضا خدائی)، تعدادی از اعضای سازمان نظامی (مانند: ناخدا حمید احمدی و ناخدا محمد حقیقت) موفق به فرار از کشور شدند. به علاوه، تعدادی از کادرهای درجه ۲ و کارکنان شعب مرکزی و ایالتی و اعضای ساده حزب نیز به خارج از کشور عزیمت نمودند، که در جمع آنان افرادی مانند سیاوش کسرایی (شاعر)، فریدون تنکابنی (نویسنده)، محمد تقی برومند (نویسنده) شهرتی داشتند. بعد از انحلال حزب توده، «کمیته برون مرزی» به رهبری علی خاوری تنها ارگان به جای مانده از سازمان حزب توده بود که عملاً رهبری بقایای آن را به دست گرفت و با پوشش عناصری چون فرجاد به آن کوشید تا حیات حزب توده را تداوم بخشد و بدینسان به مرکز ثقل و ارگان رهبری کننده توده های متواری در خارج از کشور بدل شد. در واقع، «کمیته برون مرزی» در ساختار رهبری حزب توده جایگاهی نداشت و تنها یکی از کمیته های محلی حزب محسوب می شد. اکثریت مطلق کمیته مرکزی حزب توده بازداشت شده و در مصاحبه های افشاگرانه تلویزیونی انحلال حزب را اعلام داشتند. در چنین شرایطی، طبق اصول اساسنامه ای حزب توده، هیچ ارگانی نمی توانست مدعی جانشینی کمیته مرکزی منحل شده گردد، مگر اینکه با تجمع مجدد و تجدید سازمان، کنگره حزبی را به پا می داشت و نمایندگان سازمانهای حزبی اعضای جدید کمیته مرکزی را انتخاب می کرد. ولی تلاشی عمیق و همه جانبه سازمان حزبی و بحران روانی - سیاسی ناشی از افشاگریهای رهبری حزب امکان چنین تجدید حیاتی را نمی داد و لذا معدود بقایای رهبری حزب توده عجزولانه کوشیدند تا در این جو متلاطم سکان هدایت کشتی پوسیده ای را، که به جز انهدام راهی نداشت، به دست گیرند.

«کمیته برون مرزی حزب توده» در ماههای نخست پس از انحلال حزب، از طریق نشریه راه توده کوشید تا به دفاع از رهبری بازداشت شده پردازد و از طریق سازمانهای ملی و بین المللی وابسته به بلوک شرق جنگ روانی وسیعی را علیه جمهوری اسلامی ایران و در جهت آزادی «توده ای در بند» سازمان دهد. ولی به تدریج و بویژه در پی پخش میزگرد تلویزیونی رهبران حزب (مهر- آبان ۱۳۶۲)، که عملاً نابودی کامل حزب احساس شد، موجودیت ارگان فوق برای نشان دادن تداوم حیات حزب ناکافی می نمود. عامل دیگری که بقاء «کمیته برون مرزی» را با دشواری مواجه ساخت، بازتاب افشاگرهای سران حزب توده از طریق عناصری چون بابک امیرخسروی و فرهاد فرجاد آزاد در درون این کمیته و انتقادات صریح آنان از علل شکست حزب بود. در چنین شرایطی، توسط علی خاوری کمیته برون مرزی منحل شد و در آذرماه ۱۳۶۲ هجدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده فراخوانده شد.

«کمیته داخلی» تأسیس و انحلال آن

در نیمه سال ۱۳۶۱، در پی رهنمود شبارشین، هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب توده تمهیدات گسترده ای را در جهت تداوم فعالیت حزب در صورت وقوع ضربه تدارک دید. بر اساس رهنمودهای «شعبه تشکیلات کل»، کلیه سازمانهای محلی (بویژه سازمانهای نواحی حزب و سازمان جوانان توده در تهران) کوشیدند تا به تهیه اماکن و پنهان ساختن امکانات چاپ و تکثیر (شامل دستگاههای تایپ، پلی کپی، فتو استنسیل و...) پردازند، تا در صورت قطع ارتباطات هر واحد حزبی بتواند به طور مستقل به مثابه یک هسته فعال و خودکفا عمل نماید. در پی انحلال حزب، تعدادی از اعضای کمیته ایالتی تهران سازمان جوانان توده (مسئولین سازمانهای نواحی تهران به همراه تنها عضو دستگیر نشده رهبری سازمان فوق (نصرت درویش - عضو مشاور هیأت دبیران سازمان جوانان) و تعدادی از مسئولین درجه دو سازمان ایالتی تهران حزب به تشکیل ارگانی به نام «کمیته داخلی حزب توده ایران» دست زدند و در خردادماه ۱۳۶۲ با انتشار اطلاعیه ای موجودیت خود و بقاء حزب را اعلام داشتند. آنها پس از چندی به انتشار نشریه ای بنام نوید مردم، به صورت پلی کپی و در تیراژ پائین، مبادرت ورزیدند.

«کمیته داخلی» در رهنمودهای خود اعضای حزب را به عدم معرفی خود به مراکز قضائی کشور و تشکیل واحدهای حزبی فرا می خواند. رهنمودهای سازمانی «کمیته داخلی» تجدید سازمان حزب پیرامون یک ساختار متمرکز را پی می گرفت و این با رهنمودهای

سازمانی «کمیته برون مرزی» مغایرت آشکار داشت. در واقع، هم زمان دو ارگان در خارج و داخل کشور خود را «وارث» کمیته مرکزی منحل شده و «متوالی» حزب می انگاشتند، که عملکرد آنان در راستای اعلام بقای حزب بود ولی مشی سازمانی آنها در تقابل قرار داشت. «کمیته برون مرزی» شرایط جدید کشور را «سلطه فاشیسم» می خواند و در شرایط کنونی «اصل عدم تمرکز سازمانی» را به عنوان کار پایه فعالیت هسته های مستقل و نامرتب به هم حزبی اعلام می داشت. نشریه راه توده، که به عنوان ارگان «کمیته برون مرزی» انتشار می یافت، نه تنها هیچ تأییدی از موجودیت و فعالیت «کمیته داخلی» ابراز نداشت، بلکه با هشدارهای مندرج در راه توده به طور غیرمستقیم ولی صریح، عدم توافق خود را با شکل متمرکز فعالیت این ارگان اعلام داشت و با ارسال رهنمود، انحلال و خروج گردانندگان آن را از کشور خواستار شد. در نتیجه، تعدادی از فعالین «کمیته داخلی» از کشور خارج شده و تعدادی نیز توسط نهادهای اطلاعاتی دستگیر شدند.

محسن حیدریان، از اعضای کمیته ایالتی تهران و مسئول ناحیه جنوب تهران سازمان جوانان توده، که بعدها از فعالین «جنبش اعتراضی» علیه بقایای رهبری حزب توده شد، درباره تاریخچه «کمیته داخلی» چنین می نویسد:

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ در شرایطی که با یورش سراسری دوم رژیم به حزب تقریباً تمامی رهبران مقیم ایران دستگیر شدند و متعاقب آن با شوهای تلویزیونی ضربات سنگین ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی بر حزب وارد آمده بود، پس از یک ماه تدارک، «کمیته داخلی» حزب توده ایران متشکل از کادرهای سازمان جوانان توده، که به جز سه چهار تن از اعضای رهبری بقیه دست نخورده باقی مانده بود و سازمانهای حزبی نواحی مختلف تهران و نیز با برقراری ارتباط تشکیلاتی با برخی از شهرستانها آغاز به کار کرد. هدف اساسی «کمیته داخلی» عبارت بود از دفع فوری ضربات و تبلیغات زهرآگین دشمن علیه حزب، احیای روحیات تخریب شده.

... «کمیته داخلی» در خردادماه ۶۲ با صدور بیانیه ای ادامه مبارزه ... توده ایها... را... اعلام داشت... پس از آن «کمیته داخلی» برای برقراری ارتباط منظم با رفقای توده ای پراکنده در سراسر کشور، حفظ وحدت ایدئولوژیک... مبادرت به انتشار نشریه ای به نام نوید مردم کرد...

محسن حیدریان سپس تعارض «کمیته داخلی» را با «کمیته برون مرزی» به رهبری علی خاوری چنین شرح می دهد.

... در حالیکه توده های حزبی... اعلام موجودیت سازمانهای حزبی داخل کشور را نشان رزم شجاعانه رفقای توده ای ارزیابی می کردند، رهبری در مهاجرت به عادت مألوف به تصور اینکه در میان خون و آتش «نان و حلوا» پخش می کنند، با برچسب زدن به مبارزان داخل کشور که گویا قصد قبضه کردن «رهبری» حزب و «اشغال» کرسی آنها را دارند، شروع به تخطئه مبارزات مخاطره آمیز توده ایهای رزمنده نمود. این برخورد بویژه از خاطره تلخ شخص دبیر دوم (اشاره به حمید صفری است) از فعالیت سازمان نوید در پیش از انقلاب سرچشمه می گرفت.

علی رغم این تصور نادرست جاه طلبانه و خودمحموربینانه، رفقای «کمیته داخلی» از همان آغاز فعالیت خود از طرق گوناگون تلاش به عمل آوردند با رهبری حزب در خارج از کشور که به «کمیته برون مرزی» شهرت یافته بود، تماس بگیرند. بدین منظور شماری از رفقا به کشورهای مختلف اعزام شدند. ولی متأسفانه به هیچ یک از فرستادگان پاسخ داده نشد. زیرا تنها چیزی که برای رهبری مطرح نبود کار در داخل کشور بود. آنها می خواستند مسئله را از «بالا» با رژیم حل کنند، از این رو به امضای دبیر اول کنونی حزب (علی خاوری) نامه فدایت شوم به (آیت الله) منتظری... نوشته شد... به همین علت آنها در برابر ضرب الاجل دادستانی رژیم تا ۲۵ خرداد ۶۲ مبنی بر معرفی افراد به مقامات امنیتی هیچ عکس العملی نشان ندادند و توده های حزبی را در بلا تکلیفی و شبهه نگاه داشتند و این بزرگ ترین گناه نابخشودنی رهبران بی پیوند با مسائل ایران و جاجوش کرده در مهاجرت است که روزی باید به آن پاسخ دهند. در قبال این بی اعتنایی نسبت به سرنوشت حساس حزب و توده های حزبی «کمیته داخلی» به محض انتشار اطلاعیه دادستانی بدون کسب اجازه از «کمیته برون مرزی» خود را موظف دانست چه به طور شفاهی و چه با پخش اعلامیه، از کلیه رفقا دعوت کند... از معرفی خود به مقامات امنیتی خودداری کنند. اما با سکوت سؤال برانگیز «کمیته برون مرزی» در خصوص معرفی افراد و ندادن رهنمود در مورد کیفیت کار سازمانی قریب به پنج ماه چنان جوی در داخل کشور به وجود آورده بود که از همان آغاز توده های حزبی را از ماهیت غیرانقلابی و روحیه رخوت طلبی جاجوش کردگان در مهاجرت مأیوس نمود.

با وجود این، برخلاف تبلیغات زهر آگین گردانندگان ذینفوذ «کمیته برون مرزی» مبنی بر اصرار و ابرام «کمیته داخلی» در مورد کار متمرکز در داخل کشور، این

کمیته که اساس کارش را تماس با رهبری و طرح پیشنهاد در مورد کار سازمانی غیرمتمرکز قرار داده بود، ابتدا با تلاش در جهت حفظ نیروها و خنثی کردن توطئه دشمن از نظر روانی خود را به تدریج برای کار غیرمتمرکز آماده می نمود... با توجه به اینکه رژیم در آن شرایط تلاش می کرد عده ای از زندانیان تواب را درون هسته ها و سازمانهای حزبی نفوذ دهد و آنها را تبدیل به توری برای پلیس سیاسی رژیم کند، تنها راه خنثی کردن این توطئه دشمن این بود که ابتدا از سلامت و روحیه مقاومت و ایستادگی رفقا اطمینان حاصل شود و سپس به سرعت زمینه های لازم عینی برای ایجاد سازمانهای جدا جدا به وجود آید. پس از سه چهار ماه کار متمرکز در این راستا به سرعت عده زیادی از رفقا در بخشهای مختلف از یکدیگر جدا و غیرمتمرکز شدند و امکانات مالی و فنی نظیر تایپ، زیراکس و در حدود امکان کاغذ و مرکب در اختیارشان گذاشته شد که مستقل از «کمیته داخلی» و دیگر واحدهای حزبی فعالیت کنند.

پس از سه چهار ماه از اجرای این سیاست تقریباً از «کمیته داخلی» جز یک هسته متشکل از کادرهای فعال حرفه ای که بالغ بر حدود ۲۰ نفر بود، باقی نماند. تصمیم بر این بود که تکلیف این هسته اساسی از جانب رهبری مشخص گردد. پیام رهبری این بود که رفقا بی درنگ به خارج از کشور منتقل شوند... رفقا ابتدا در نظر داشتند هر یک مستقل از یکدیگر در یکی از استانهای کشور به فعالیت انقلابی خود ادامه دهند. ولی به لحاظ شناختی که از وضع رهبری به دست آمده بود، مسجل شد که از این کار نتیجه مثبتی عاید نخواهد شد، زیرا در همان زمان راه توده مطلبی چاپ کرد که بدون نام بردن از «کمیته داخلی» از آن چنین استفاد می شد که این کمیته چنانچه به فعالیت خود ادامه دهد، مشکوک و پلیس زده اعلام می گردد.

وقتی رفقای «کمیته داخلی» خود را از سوی رژیم سرکوبگر و «رهبر»ی خارج از کشور زیر ضربه دیدند، تصمیم گرفتند پس از سر و سامان دادن کامل کار غیرمتمرکز از کشور خارج شوند. هر یک از رفقا پارول (۱) های متعددی [را] که به قیمت تن دادن به مخاطرات سنگین فراهم آمده بود، پس از مهاجرت در اختیار دبیر اول گذاشتند تا ارتباط تشکیلاتی آنها برای اخذ رهنمود با مرکز برقرار گردد.

۱- . پارول: قرار و رمز تماس.

اما متأسفانه پس از مدتی روشن شد که در این زمینه کمترین تلاشی از جانب رهبری به عمل نیامد و پارولها به بایگانی دستگاه فرتوت فراکسیون حاکم سپرده شد... (۱)

تلاش برای احیاء حزب

همانطور که دیدیم، عملاً با انحلال حزب توده در داخل کشور، بقایای متواری رهبری آن، که معدود عناصر درجه دو و یا منفعل کمیته مرکزی حزب توده بودند، با تجمع پیرامون «کمیته برون مرزی» خود را در مقام رهبری جدید حزب قرار دادند. در مهرماه ۱۳۶۲، با پخش میزگرد افشاگرانه سران حزب توده از سیمای جمهوری اسلامی ایران و اعتراف به موارد تخلف، جاسوسی و مشارکت در توطئه براندازی مرگ قطعی حزب احساس شد و باید برای آینده چاره ای اندیشیده می شد.

در این زمان در واقع سیر حرکت موازی در جهت تداوم بقاء حزب صورت می گرفت:

حرکت نخست، حرکتی بود که توسط بقایای معدود کمیته مرکزی و کادرهای متواری حزب صورت گرفت و مرکز ثقل فعالیت خود را - پس از انحلال «کمیته داخلی» - در «کمیته برون مرزی» قرار داد.

حرکت دوم، تلاش مشترک شعبه بین المللی حزب کمونیست شوروی (بخش ایران) و کمیته امنیت دولتی شوروی (کا.گ.ب) برای احیاء مجدد حزب توده و جلوگیری از اضمحلال قطعی آن بود. در صفحات پیش دیدیم که عملیات فروپاشی حزب توده، عمدتاً یک ضربه اطلاعاتی بر پایگاه و شبکه جاسوسی - براندازی شوروی در ایران بود، که منجر به کشف عملیات برون مرزی کا.گ.ب و جی. آر. یو در ایران شد. طبعاً این ضربه واکنش نهادهای سیاسی - اطلاعاتی مربوطه در شوروی را به دنبال داشت. این واکنش، با حربه تبلیغی و آوازه گری می کوشید تا ارتباطات جاسوسی حزب توده با شوروی را انکار کند و افشاگریهای سران حزب توده در داخل کشور را یک حرکت صرفاً سیاسی وانمود سازد. بدان معنا که گویا حزب توده به دلیل تعلقات ایدئولوژیک و سیاسی اش آماج توطئه سرویسهای جاسوسی امپریالیسم و نیروهای راستگرای ایران قرار گرفته، که از این طریق می کوشیدند یک جبهه جدید ضد شوروی را بگشایند و به «هیستری کمونیسم ستیزی» و «شوروی ستیزی» در منطقه دامن زنند. طبیعی بود که برای کنترل دامنه ضربه و اثبات این

۱- . پاسخ به «هجونامه» فراکسیون حاکم بر حزب، منتشره توسط «جنبش اعتراضی»، دستنویس، صص ۹ - ۱۲.

ادعا که جرایم حزب توده جرایم سیاسی صرف بوده است، تجدید سازمان و تداوم بقا آن، حتی به صورت صوری و تبلیغاتی، برای ارگانهای حزبی - اطلاعاتی شوروی واجد اهمیت جدی بود. در عین حال، به همراه انحلال حزب توده، حرکت سومی نیز پدیدار شد. این حرکت متعلق به عناصر منفعل و مغضوب و اخراجی رهبری پیشین حزب بود که اکنون شکست حزب توده را شکست رقیب قدرتمند دیرین (کیانوری و باند او) می دیدند و شرایط را برای یورش به سوی مسند رهبری حزب و اشغال آن، به منظور بهره گیریهای مادی، مساعد می شمردند. در این حرکت نیروهای متفاوتی مشارکت داشتند. عمده ترین این نیروها رهبری فرقه دمکرات «مستقر در آذربایجان شوروی و عناصر مرتبط با آن (مانند حمید صفری) بود. ایرج اسکندری و رضا رادمنش (رهبران پیشین حزب) نیز، عملاً از سوی مقامات شوروی مهره های «مرده» محسوب می شدند، با انحلال حزب و افشای کیانوری به چنین سودائی به شدت چنگ زدند. در این میان، نیروی «فرقوی»، که مورد حمایت حیدر علی اف - عضو متنفذ پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی - و کا.گ.ب. آذربایجان شوروی قرار داشت به هدف خود نائل شد، ولی اسکندری و رادمنش به سرعت سرخورده و مأیوس شدند.

با خروج حبیب الله فروغیان از کشور، وی به مسکو رفت و مقامات اطلاعاتی شوروی را در جریان آخرین وضعیت حزب قرار داد. با انحلال حزب و اطلاع مقامات شوروی از کشف شبکه های مخفی - جاسوسی، نظامی، فروغیان و حمید صفری، که از عوامل قدیمی کا.گ.ب محسوب می شدند، مورد مشاوره قرار گرفتند و دوباره امکانات موجود برای جلوگیری از تعمیق ضربه چاره اندیشی شد. مقامات کا.گ.ب اتحاد شوروی و آذربایجان شوروی به این نتیجه رسیدند که بقایای نیروهای حزب توده (و از این کانال «سازمان اکثریت») را مجدداً زیر پوشش خود تجدید سازمان کنند.

در این تجدید سازمان، نیروهای فرقوی موجود در آذربایجان به رهبری غلام یحیی دانشیان و امیرعلی لاهرودی می توانست کمیت قابل ملاحظه و مورد اعتمادی را برای راه اندازی یک کمیته مرکزی جدید (هر چند تشریفاتی) تشکیل دهد. در عین حال، به منظور حفظ نیروی اصلی حزب و بقایای متواری کمیته مرکزی ایران و کادرهای آن ضرورت داشت که از برخی عناصر مورد پذیرش بدنه حزب در داخل کشور، که در عین حال مشروعیت سازمانی داشتند، نیز بهره گیری شود و بدینسان علی خاوری، به عنوان تنها عضو باقیمانده هیأت دبیران و هیأت سیاسی حزب، که رهبر طبیعی جدید حزب محسوب می شد، مورد پذیرش مقامات شوروی قرار گرفت.

علی خاوری خراسانی از اعضای قدیمی حزب بود که در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در شوروی اقامت داشت و به عنوان معلم در مدرسه ای در شوروی تدریس می کرد. وی دارای همسر روسی بود و فرزندانش در شوروی به تحصیل اشتغال داشتند. در سالهای ۱۳۴۰، به دستور دکتر رادمنش، دبیر اول وقت حزب، خاوری به همراه پرویز حکمت جو برای بررسی امکان راه اندازی جنگ چریکی در شمال به ایران آمد و در اختیار عباس شهریاری (مسئول تشکیلات تهران حزب توده و عامل ساواک) قرار گرفت. خاوری و حکمت جو توسط ساواک دستگیر شدند و در دادگاه نظامی به حبس ابد محکوم گردیدند. پس از چندی حکمت جو توسط ساواک به قتل رسید، ولی خاوری تا آستانه انقلاب اسلامی در زندان ماند. حضور خاوری در زندانهای سیاسی رژیم گذشته سبب آشنایی او با بسیاری از فعالین سیاسی کشور شد و معرفیتی کسب کرد.

به همین دلیل در پلنوم شانزدهم حزب (اسفند ۱۳۵۷) غیاباً به عنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب شد. خاوری به همراه «افسران توده ای» (عمومی و دیگران) پس از پیروزی انقلاب به راه اندازی دفتر حزب توده در تهران دست زد و در چند ماه نخست سرپرستی روزنامه مردم را به عهده داشت. خاوری در پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب توده به عنوان عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی انتخاب گردید، ولی عملاً پس از مدتی کوتاه به بهانه بیماری چشم، به عنوان نماینده حزب در مجله مسایل صلح و سوسیالیسم به پراگ (چکسلواکی) اعزام شد. خاوری، به دلیل سابقه ۱۵ ساله زندان خود و به علت تبلیغات شدیدی که توسط حزب توده در سالهای پیش و پس از انقلاب روی او صورت گرفت، در میان نسل جوان توده ای چهره معتبر و بانفوذی محسوب می شد و عملاً تنها کسی بود که هم به اعتبار وجهه سیاسی و هم به اعتبار مقام حزبی خود توانایی سامان بخشی به وضع فروپاشیده و متشنج بقایای حزب را داشت. رهبران پیشین حزب (رادمنش و اسکندری) عملاً از چنین مزایایی محروم بودند و نسل جوان توده ای برای آنان منزلت و اعتبار چندانی قائل نبود. بدینسان، مقامات حزبی - اطلاعاتی شوروی، با نظارت حیدر علی اوف - مسئول پیگیری مسایل ایران در پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی - خاوری را به عنوان رهبر جدید حزب مورد تأیید قرار دادند و مقرر شد که رهبری جدیدی با دبیراوی خاوری و مشارکت ۳ مهره اصلی کا.گ.ب. (حمید صفری و حبیب الله فروغیان و امیرعلی لاهرودی^(۱)) و یک عضو قدیمی کمیته مرکزی حزب (داود نوروزی)

۱- . دانشیان در این زمان به علت بیماری و کهولت بازنشسته بود و عملاً تنها صدر افتخاری «فرقه» محسوب می شد. او چندی بعد در سال ۱۳۶۴ در گذشت.

زام امور حزب توده را به دست گیرند. در ترکیب فوق حمید صفری عنصر اصلی کا.گ.ب در هدایت حزب محسوب می شد. لاهرودی پشتوانه نیروهای فرقی مستقر در آذربایجان شوروی را یدک می کشید. داود نوروزی نیز از عناصر مورد اعتماد شوروی بود که در شرایط موجود تنها فرد «تئوریک» و صاحب قلم به منظور راه اندازی مجدد فعالیتهای ایدئولوژیک-ژورنالیستی حزب محسوب می شد. داود نوروزی(۱) از نویسندگان قدیمی حزب است که در سالهای ۱۳۲۰ در رأس برخی نشریات حزبی قرار داشت و در سالهای ۱۳۴۰ مقالات تئوریک متعددی علیه مائوئیسم و «جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا» در مجله دنیا می نگاشت.

به علاوه، در هماهنگی با ببرک کارمل، رهبر وقت «حزب دمکراتیک خلق افغانستان»، مقامات شوروی توانستند امکاناتی را نیز برای استقرار بخشی از فعالین متواری حزب در کابل (افغانستان) تدارک ببینند و عناصر فوق پس از چندی، در همکاری با سازمان «اکثریت»، به پخش صدای زحمتکشان ایران از رادیو کابل پرداختند. برای فعالین متواری توده ای (و «اکثریتی») در ارگانهای حزبی و دولتی افغانستان مشاغلی نیز تهیه دیده شد. مارکسیستهای افغانستان (بویژه جناح «پرچم» آن به رهبری کارمل) در دهه ۱۳۵۰ش دارای روابط گسترده ای با حزب توده در آلمان شرقی بودند و به طور عمده از نشریات فارسی حزب تغذیه تئوریک می کردند و خود را «شاگردان» حزب می دانستند. تعلق حزب مارکسیستی افغانستان به حزب توده در حدی بود که آثار احسان طبری در افغانستان شهرتی بیش از این داشت. علاوه بر امکان فوق، سایر امکانات حزب توده در بلوک شرق، مانند دفتر و امکانات و آرشیو آن در لایپزیک و برلین شرقی، مستمری ماهیانه اعضای کمیته مرکزی که توسط «حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک» پرداخت می شد، کمکهای سالیانه که توسط حزب کمونیست شوروی به حساب بانکی حزب در اروپا واریز می شد و عملاً مقادیر معتابهی ارز را تشکیل می داد، رادیوی صدای ملی در شوروی، کرسیهای حزب توده در سازمانهای بین المللی شرق گرا (فدراسیون سندیکائی جهانی، فدراسیون جهانی جوانان دمکرات، اتحادیه بین المللی دانشجویان، فدراسیون دمکراتیک بین المللی زنان، مرکز تحریریه مجله مسایل صلح و سوسیالیسم در پراگ) همه و همه موجود بود. چنین امکانات گسترده ای به اضافه حمایت تبلیغی _ سیاسی احزاب

مارکسیستی و شرق گرا در سراسر جهان و بقایای نیروهای داخل کشور و خارج کشور کافی بود تا در صورت وجود شرایط سیاسی مساعد به هر جریان سیاسی مرده ای جان تازه بخشد و مجدداً آن را به عنوان یک حزب پرهیاهو احیاء کند. ولی، حزب توده مانند هر جریانی که در تعارض با انقلاب اسلامی قد علم کرده، نه تنها موفق به احیاء مجدد خود نشد، بلکه به دلیل عمق تحولات ایران و شدت ضربات وارده بر آن، که از توانمندی و حقانیت امت مظلوم ایران اسلامی، برمی خاست، بیشتر و بیشتر در باتلاق اضمحلال و انحلال فرو رفت، تا جایی که امروزه بسیاری از رهبران و فعالین درجه اول آن در خارج از کشور بر «بحران عمیق و گسترده» حاکم بر آن اذعان دارند.

«پلنوم هجدهم» و رهبری جدید

در پی تدارکات فوق، همزمان با افشاگریهای تلویزیونی رهبری حزب توده در ایران، «کمیته برون مرزی» در آخرین پیام خود به اعضاء و هواداران به سلب کلیه اختیارات و مسئولیتهای حزبی از اعضاء بازداشت شده رهبری حزب دست زد. عملی که آشکارا مغایر با اختیارات حزبی ارگان فوق است. و سپس در آذرماه ۱۳۶۲، هم زمان با آغاز محاکمه علنی گروه اول اعضاء سازمان نظامی حزب، به تشکیل مجمعی به نام «پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران» در خارج از کشور پرداخت.

در این پلنوم، حدود ۲۰ نفر اعضاء فرقی کمیته مرکزی سابق حزب، که در پلنوم ۱۷ اخراج شده و در واقع سمتی در حزب نداشتند، و بقایای اعضاء کمیته مرکزی حزب مقیم خارج از کشور و تعدادی از کادرهای متواری از ایران شرکت داده شدند، که این افراد در پلنوم به عنوان اعضاء جدید اصلی و مشاور کمیته مرکزی منصوب گردیدند.

در این پلنوم، علی خاوری (دبیر اول)، حمید صفری (دبیر دوم)، امیرعلی لاهرودی (رهبر فرقه دمکرات)، حبیب الله فروغیان و داود نوروزی به عنوان اعضاء هیأت سیاسی جدید حزب منصوب شدند. در این ترکیب بسیاری مسئولیتهای کلیدی در دست حمید صفری متمرکز شد، که این امر منشأ تنازعات جدی آتی و اعتراضات گسترده بعدی گردید. داود نوروزی نیز مسئولیت مطبوعات را به دست گرفت و از نیمه خرداد ۱۳۶۳ انتشار مجدد نامه مردم _ ارگان مرکزی حزب _ را آغاز کرد.

«پلنوم هجدهم» تحت تأثیر شرایط سیاسی درون کشور، افشاگریهای تلویزیونی رهبری واقعی در داخل کشور و شکست حزب عرصه تشنج و درگیریهای جناح های مختلف شد و سرآغاز انشعابات و انفصالات گسترده ای گردید که تا اکنون نیز ممتاز است و بقایای

حزب توده را در بن بست و تلاشی کامل قرار داده است. در این پلنوم، برنده اصلی عناصر فرقوی بودند که توانستند مجدداً اهرم «اداری» کمیته مرکزی حزب توده را، به همراه امکانات گسترده آن در بلوک شرق، تصاحب کنند. غلبه جناح فرقوی بر حزب توده، با واکنش عناصر ضدفرقه مواجه شد و خشم آنها را برانگیخت. تنازع «فرقه» و «حزب» در تاریخ حزب توده دارای پیشینه مبسوطی است که در کتاب حاضر و کژراهه طبری توضیح داده شده است. در پلنوم فوق، عناصری مانند رادمنش، ایرج اسکندری، بابک امیرخسروی، فریدون آذرنور و فرهاد فرجاد آزاد سوداهای دور و درازی برای کسب مقامات عالی حزبی داشتند، که این سوداها به دلیل طرح از پیش تعیین شده مقامات شوروی عقیم ماند و خشم و اعتراض آنها را برانگیخت. رادمنش چندی بعد در گذشت و ایرج اسکندری سال بعد در فرانسه به افشاگریهای گسترده ای دست زد، که شرح آن در بخش پیشین آمده است.

در «پلنوم هجدهم» عناصر فوق و تعدادی از کادرهای داخل کشور به طرح مسایل شکست حزب و ضعف رهبری در افشاگریهای تلویزیونی پرداختند و بسیاری از مبانی مشی سیاسی حزب را زیر سؤال بردند و خواستار برخورد ریشه ای به گذشته حزب شدند. این خواست عملاً با مخالفت هیأت رئیسه پلنوم و جناح فرقوی بی نتیجه ماند.

برای آشنایی بیشتر با ماهیت «پلنوم هجدهم» و جریان آن به ذکر سه سند می پردازیم:

سند نخست، بخشی از نوشته اکبر شاندرمنی، عضو قدیمی کمیته مرکزی حزب و مسئول سازمان ایالتی گیلان (۱۳۶۱-۱۳۵۸)، است که به عنوان دلایل استعفای خود از ترکیب هیأت سیاسی وقت به جلسه ۳۱ مرداد ۱۳۶۵ آن ارائه داده. در استعفانامه فوق درباره «پلنوم هجدهم» چنین می خوانیم:

باز من نمی خواهم بحث و مشاجره ای که در روزهای آغاز ورودم به مهاجرت دوم، در محل سکونت موقت، که با رفیق خاوری در گرفت در اینجا شرح دهم، لیکن فقط متذکر می شوم، که در همان برخورد اول، دریافتم که امر را سخت بر وی مشتبه ساخته به میدانش انداخته اند. این مطلب را در همانجا به وی گوشزد کردم و برشمردم که نقشه ای در کار است، ولی رفیق خاوری چنان از خود راضی و به خود مغرور و چنان فریفته عنوان «رهبری» گردیده، که جز پتک حوادث نمی تواند از خواب مستی اش بهوش آورد. این امر در همان زمان آشکار بود و آشکار است که دیگر نه چشمش می بیند و نه گوشش شنوا است!

حال ممکن است پرسیده شود، که چرا رفیق خاوری برای این کار برگزیده شده، نه دیگری. زیرا که:

۱_ از رهبران بنام و شایسته فرقه، که در محافل حزبی ما و در مجامع انقلابی ایران قدر و اعتباری داشته باشد، کسی را باقی نگذاشته اند، بنابراین حساب می باید از درون حزب توده ایران کسی را به پیش اندازند تا بتوانند با نام و اعتبار و ابزار و وسایل حزب توده ایران و کادرهای وارد به کار، ولی بی خبر از توطئه استفاده کنند.

۲_ رفیق خاوری تنها فردی در سراسر حزب ما در مهاجرت بود، که می توانست نقشه هایشان را پیاده کند، زیرا که اولاً خام و بی تجربه در سیاست و در عین حال مقام دوست تر از وی کسی را در حزبمان سراغ نکردند. ثانیاً اعضاء و هواداران حزب ما رفیق خاوری را آنچنان در تصور داشتند، که حزب ما به نادرست و به غلط و واقعاً بی حساب، به خاطر استفاده تشجیعی و تبلیغی، در ارگانه‌های تبلیغاتی معرفی کرده به عرش اعلایش برده بود، (ولی هنگامی متوجه خطای خویش گشت و دانست که درباره اش غلو زیانباری شده است به چنین «چاره» اندیشیدند که به عنوان نماینده حزب در مجله صلح و سوسیالیزم سرگرمش سازند، جایی که متأسفانه برای دستگاه رهبری گذشته حزبمان محل استفاده چنین موارد نامشروعی بود. برای اینکه این گفته بی پایه تصور نشود، چند مثال می آوریم:

۱_ ابتدا محمد زمان پهلوان (مازیار) را، که در مسکو مزاحم برخی و مونس بعضی از افراد کمیته مرکزی بود، به این حساب که از طرفی رفع مزاحمت شود و از طرف دیگر به «آب و نانی برسد»، با پادرمیانی رفیق طبری به عنوان نماینده کمیته مرکزی به مجله مسائل صلح و سوسیالیزم فرستادندش. این شخص همان است که پس از مدتی ولگردی در آن سازمان، «ساواک» توانست جلبش کند و به ایرانش بکشاند و علیه حزب توده ایران و اتحاد شوروی به مصاحبه های مطبوعاتی و رادیو و تلویزیونی اش وادارد. در همین زمان و به همین سبب رفیق طبری دچار سکت قلبی شد، زیرا که به اصرار رفیق طبری او را به آنجا معرفی کردند.

۲_ برای اینکه رفیق ارجمندمان اردشیر آوانسیان را از دستگاه رهبری دور نگاهدارند، به آنجا گسیلش داشتند.

۳_ به خاطر اینکه از خودسریهای رفیق حمید صفری در رادیو پیک ایران رها شوند- که فرقه به رادیو تحمیلش کرده بود- به چنین کمپرومیسی (۱) تن در دادند که

۱- . مصالحه، کنار آمدن (بیشتر در حالت منفی)، نان قرض دادن دوجانبه.

مسئولیت رادیوی مذکور را به رفیق دیگری بسپارند و رفیق صفری را به آن مجله بفرستند.

۴_ آخرین کس هم رفیق خاوری بود که علت اعزام به آنجایش در بالا گفته شد.

بنابراین، کسانی که رفیق خاوری را برای پیاده کردن نقشه اشان انتخاب کرده اند، از نظر آنها حساب درستی است. آنها حتی توانستند پیش از پلنوم هجدهم نیز او را به خلاف اصولهایی وادارند، که مواردی از آنها را متذکر می شوم:

الف- بی آنکه ارگانی صلاحیتدار حزبی رسماً صلاحیت رفیق خاوری را مبنی بر به اصطلاح سرپرستی سراسر حزب، تأیید یا تصویب کند، وادارش ساختند خود را «همه کاره و یگانه تام الاختیار» حزب اعلام بدارد و دستور عدم تمرکز آنچنانی سازمانهای حزب در ایران و انحلال کمیته داخلی را بدهد و در نتیجه سازمانهای یک پارچه و منضبط حزبی درون کشور را که پس از پراکندگی در نتیجه یورشها، مجدداً به وجود آمده بود، متلاشی سازد، همان کاری که آخوندها، به خصوص خامنه ای رئیس جمهور و رفسنجانی رئیس مجلس کوشیدند به دست عمومی انجام دهند، ولی ناموفق ماندند، اینان به دست خاوری انجام دادند.

ب- به عمل خلاف حزبی دیگری که رفیق خاوری را واداشتند این بود که کمیسیون مخالف یکی از مصوبات پلنوم هفدهم به راه اندازد، یعنی کمیسیون به اصطلاح رسیدگی به امر اخراج رفیق حمید صفری.

رفقا دقت کنید، پلنوم معتبری چون پلنوم هفدهم که در ایران با همه مشکلات و تعقیبات پلیسی با شرکت گروه عظیمی از کادرها و مسئولیت کشوری- کسانی که در انقلاب بهمن شرکت فعال داشتند و پیش از انقلاب نیز به کار مخفی سازمانی در ایران مشغول بودند تشکیل شده بود، پلنومی که واقعه مهمی در تاریخ حزب ما به شمار است، تصمیماتی اتخاذ کرده، که از جمله اخراج رفیق حمید صفری می باشد. رفیق خاوری بدون کوچکترین احساس مسئولیت وجدانی، طبق رهنمود آن گروه معین، علیه این تصمیم پلنوم هفدهم (که خود هم رأی داده بود)، کمیسیون تشکیل می دهد تا مصوبه اش را با اصطلاح باطل کند. آیا این یک اقدام خلاف حزبی و توطئه علیه حزب نیست؟ آیا کاری جز کار فراکسیونی می باشد؟ اگر نه، پس چه نام دارد؟

ج- تشکیل پلنوم هجدهم نیز با هیچ یک از موازین حزبی احزاب طبقه کارگر

منطبق نمی باشد. حتی با معنای لغوی کلمه هم راست نمی آید، زیرا پلنوم معنی و شکل و محتوای معین در سراسر احزاب کارگری دارد. رجوع کنید به فرهنگ لغات و انسیکلوپدیها، خواهید دید این کلمه لاتینی که در معنی لغوی «تمام و کمال» است چنین تعریف شده است: پلنوم به معنی سیاسی اش «یعنی جلسه ای با حضور ترکیب کامل همه اعضای منتخب ارگانهای رهبری سازمان یا تشکیلاتی».

یادآور می شوم که هیأت اجرائیه منتخب پلنوم سوم (پس از کنگره دوم) طی سالهای دراز فقط به این علت نتوانست پلنوم چهارم را در ایران تشکیل دهد که عده ای از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بودند.

پلنوم چهارم هنگامی در مهاجرت تشکیل شد که اکثریت قریب به اتفاق اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بودند.

اما گردهم آیی اواخر سال ۱۹۸۳ که خواست همه اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بود، پلنوم را در نظر نداشتند، بلکه جلسه ای مشورتی و تبادل نظر برای چاره جویی وضع آن روز حزب را خواستار بودند، ولی رفیق خاوری بی اجازه و مشورت با آن عده از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی خارج شده از ایران، پشت تریبون قرار گرفت و خودسرانه به جلسه عنوان «پلنوم هجدهم» داد و به اعتراضات شدید نوآمدگان از ایران اعتنا نشد. با هو و جنجال پلنوم را «رسمیت» دادند.

باز، پیش از آنکه تکلیف رفیق حمید صفری روشن شود و به اصطلاح اعاده حیثیت به دست آورد، رفیق خاوری نه تنها با سلام و صلوات او را وارد جلسه کرد، بلکه اداره امور جلسه را عملاً به دست وی سپرد.

در آن «پلنوم» عادی ترین و ابتدایی ترین مراسم جلسات نظیر رعایت نشد و بالاخره معلوم نشد که چرا و از جانب چه ارگانی، رفیق خاوری نوشته ای را که در دست داشت و آشکار بود که رفیق صفری آن را سر هم بندی کرده است، به نام «گزارش» قرائت کرد. در این مورد هم به سئوالات و اعتراضات، که از جانب کدام ارگان و به چه مناسبت «گزارش» می دهد، اعتنا نشد. (۱)

سند دوم نامه رحیم نامور، عضو کهنسال کمیته مرکزی حزب توده و از روزنامه نگاران قدیمی حزب، به هیأت سیاسی (مورخ ۱۹ مهرماه ۱۳۶۵) است. در این نامه، نامور، که در

سال ۱۳۶۶ در گذشت، به شرح ماجرای «پلنوم هجدهم» و مسئله حمید صفری می پردازد:

رفقای هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران.

امیدوارم مراتب زیر را که با سرنوشت حزب توده ایران ارتباط می یابد با برخورد مسئولانه و در آن حد که از بالاترین مقام حزبی انتظار می رود مورد توجه قرار دهید.

در شهریور ماه گذشته از طرف رفیق خاوری دبیر اول حزب توده ایران یک جلسه عمومی مرکب از اعضای حزب مقیم کابل به منظور آشنا ساختن آن با جریان کنفرانس ملی و سیاست و خط مشی حزب تشکیل گردید. در این جلسه از طرف یکی از اعضای حزب مسئله اخراج رفیق صفری از کمیته مرکزی حزب توده ایران مطرح گردید و توضیح خواسته شد که پس از یورش دوم به حزب و کشانده شدن افراد رهبری به سیاه چال زندان توسط دولت جمهوری اسلامی، چنین کسی چگونه و با کدام مجوز در مقام دبیردومی حزب قرار گرفت - کاری که با روح اساسنامه حزبی مغایر است.

در این جلسه و در پاسخ به این پرسش بود که رفیق خاوری دبیر اول حزب توده ایران برای نخستین بار پس از سکوت چند ساله بعد از یورش، رسماً تأیید کرد که رفیق صفری به علت استنکاف از بازگشت به ایران که مورد خواست رهبری بود، در پلنوم هفدهم از ترکیب کمیته مرکزی برکنار شد. رفیق خاوری همچنین با تکیه به موقعیت خود در آن زمان (عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی) تأکید کرد که خود ایشان هم به اخراج رفیق صفری رأی موافق داده است.

رفیق خاوری به منظور توجیه این دعوت از یک اخراجی از کمیته مرکزی، ادعا کردند که گویا پیش از تشکیل پلنوم هجدهم تحقیقاتی درباره اخراج رفیق صفری شده و معلوم گردیده که اخراج ایشان از کمیته مرکزی درست نبوده و با این بیان هم تصمیم پلنوم هفدهم، و هم رأی موافق خود به این تصمیم را تخطئه کردند.

این جلسه پایان یافت ولی موضوع اخراج رفیق صفری و سپس بازگرداندن ایشان و قرار دادن ایشان در مقام دبیر دومی حزب، به صورت گسترده ای در محافل حزبی بحث همه جانبه ای را توأم با نارضایی شدید اکثریت قریب به اتفاق رفقای مقیم کابل برانگیخت و اعتراض به عمل رفیق خاوری دبیر اول حزب که

خودسرانه و برخلاف اساسنامه حزب، از یک فرد اخراج شده از کمیته مرکزی دعوت به همکاری کرده اند دامنه گرفت و تا به حد حادثترین بحث گسترش یافت.

من به هنگام تشکیل پلنوم هفدهم به علت بیماری نتوانستم شرکت کنم. پس از پایان پلنوم رفیق بهزادی از طرف رفقا، رهبری به عیادت من آمد و انتخاب مرا از طرف پلنوم به عنوان عضو کمیته مرکزی اطلاع داد و اعلام کرد که رفیق صفری به علت استنکاف از بازگشت به ایران، و سر باز زدن از شرکت در پلنوم هفدهم، از ترکیب کمیته مرکزی برکنار شده است.

ولی جریان بازگرداندن ایشان به رهبری پس از یورش دوم و به زندان افتادن رفقای رهبری و قرار دادن ایشان در مقام دبیر دومی، شدیدترین واکنشها را در بین اعضای حزب برانگیخته بود. در این رابطه به خصوص به این جانب که از تمام جریانها به کلی دور و برکنار نگه داشته شده بودم به عنوان یک عضو قدیمی حزب و تنها عضو کمیته مرکزی در محل که رفقا آزادانه می توانستند به من دسترسی داشته باشند، مکرر در مکرر مراجعه و توضیح خواسته شد و هنوز هم این مراجعات با همان حدت ادامه دارد و تمام مراجعه کنندگان مرا به علت عضویت در کمیته مرکزی در این مسئولیت که در حقیقت بازی با سرنوشت حزب بوده است شریک می شمارند. زیرا هیأت سیاسی اول که جوابگوی اصلی می باشند، در دسترس آنها قرار ندارند و نداشته اند و هرگاه یکی از این رفقا به کابل می آمد، آمد و بازگشت او (ظاهراً به دلایل امنیتی) در خفا انجام می گرفت - به استثناء یکی دو مورد. و من هم که در هیچ جریانی وارد نبودم (این موضوع به توضیحات مفصلی نیاز دارد). و نیستم، هیچ توضیحی نداشته ام و ندارم که به آنها بدهم. حتی در یک مورد به حدی در فشار قرار گرفتم که برخلاف تمام اصول ادب و نزاکت عذر طرف را از خانه خود خواستم.

به این جهت، برای اینکه بتوانم توضیحی ولو در حد ساکت کردن رفقا به آنها بدهم از رفیق خاوری دبیر اول حزب که مدعی شد گویا در تحقیقات بعدی برائت رفیق صفری به اثبات رسیده است تقاضا دارم لطفاً به پرسشهای زیر پاسخ بدهند.

۱_ از اول اسفند ۱۳۵۹ که پلنوم هفدهم تشکیل شد تا خرداد ۶۲ که کمیته برون مرزی اعلان موجودیت کرد، ایشان طبق بیان صریح خودشان در جلسه عمومی شهریور گذشته در جریان اخراج رفیق صفری از ترکیب کمیته مرکزی بودند و خودشان هم به اخراج رفیق صفری رأی موافق داده اند و بعداً در خرداد

۶۲ یعنی بعد از یورش دوم به حزب و به دام افتادن رفقای رهبری که کمیته برون مرزی اعلام موجودیت کرد به فکر رسیدگی به وضع رفیق صفری افتادند.

۲_ این رسیدگی به چه صورت، چه وقت، و در کدام کمیسیون تحقیق صلاحیت دار انجام شد؟ اعضای این کمیسیون چه کسانی بوده اند؟ کدام سند رسمی از طرف چنین کمیسیونی منتشر شده؟ چرا اعضای کمیته مرکزی قبلاً در جریان قرار نگرفته اند؟

۳_ اسناد مورد رسیدگی این کمیسیون آیا پیش از یورش به حزب به دست آمده است؟

الف: اگر این اسناد پیش از یورش به دست آمد چرا آنها را تسلیم مرکز رهبری در ایران نکرده اند تا براءت رفیق صفری تأیید شود؟

ب: اگر اسناد بعد از یورش به دست آمده به چه علت تسلیم کنندگان مورد مؤاخذه قرار نگرفته اند که چرا تا آن موقع اسناد را افشا نکرده اند؟

۴_ در این رابطه سراپای استدلالها مبنی بر براءت رفیق صفری، مبتنی بوده است به شهادت شفاهی دو نفر از رفقا، رفیق عباس و رفیق عاصمی، و ادعا شده است که گویا رفیق صفری طی نامه ای (به) رهبری آمادگی خود را برای حضور در پلنوم هفدهم اعلام داشته اند و گفته شده این نامه در اختیار رفیق عباس قرار دارد، و هیچ گاه روشن نشده است که نامه رفیق صفری به عنوان رفقای رهبری در ایران، چگونه به دست رفیق عباس افتاده که هیچ گاه در ایران نبوده است.

نکته دیگر در این رابطه این که چنین نامه ای هیچ گاه به هیچ مرجعی برای رسیدگی تسلیم نشده و جز اظهارات شفاهی رفقا عباس و عاصمی هیچ دلیل دیگری برای این موضوع وجود نداشته است.

ممکن است رفیق خاوری دبیر اول حزب استدلال کنند که رفیق صفری در حد یک عضو حزب صلاحیت و توانایی فعالیت داشته است. در این صورت چرا این نظریه را پیش از یورش با رهبری در مرکز، در میان نهاده اند تا در کمیته برون مرزی در زیر نظر رهبری از ایشان استفاده بشود.

۵_ رفیق خاوری دبیر اول حزب با کدام مجوز و بر اساس کدام رأی کمیسیون تحقیق و کدام مقام صلاحیت دار از رفیق صفری عضو اخراجی از کمیته مرکزی خواستار همکاری شده است؟ آیا این کار خودسرانه و برخلاف اصول و اساسنامه حزب نبوده است؟

۶_ به هنگام تشکیل پلنوم هجدهم، رفیق خاوری با کدام مجوز یک فرد اخراج شده از کمیته مرکزی را در کنار دیگران جای داد، پیش از اینکه کار او مورد رسیدگی قرار گرفته و استحقاق او برای شرکت در پلنوم محرز شده باشد؟

به دنبال تمام این جریانهای پیچیده و مشکوک، هنگامی که پلنوم هجدهم تشکیل شد، رفیق خاوری بدون رعایت کوچکترین اصل دموکراسی حزبی و با یک وضع دلخواه و خودسرانه، نام پنج تن از رفقا را به حاضرین در پلنوم عرضه داشت تا از بین آن پنج نفر، پنج نفر را به عنوان اعضای هیأت سیاسی «انتخاب» کنند!

و آنچه زنده تر و ناگوارتر بود، این که نام رفیق صفری جزء این پنج نفر قرار داشت. این وضع از طرفی مورد اعتراض شدید چند تن از رفقا قرار گرفت که سه تن از آنها بعداً از رهبری جدا شدند. اما از طرف دیگر به علت جو خاص حاکم بر پلنوم، حساسیت موقع، و احساس این ضرورت که به هر حال باید موجودیت حزب تسجیل شود، و با این امید که رفیق صفری در روشهای نادرست خود تجدیدنظر کند، اکثریت به فهرست پنج نفری رأی موافق داد.

آنچه بلافاصله پرده از بند و بستههای پشت پرده و قبلی برداشت آن بود که به محض به دست آوردن اکثریت آراء سرهم بندی شده- که بسیاری از حاضرین تا آن لحظه از جریان پشت پرده بی خبر بودند- رفیق صفری که تا پیش از آن جلسه هنوز از او ولو به شکل ظاهر رفع اتهام نشده بود، برای قرائت گزارش، پشت تریبون قرار گرفت و معلوم شد این رفقا به حدی به موفقیت خود اطمینان داشتند که به منظور تحکیم هر چه بیشتر موقعیت رفیق صفری، دادن گزارش به پلنوم را به او واگذار کرده اند! در این جا بود که مفهوم واقعی مراجعه رفیق خاوری به رفیق صفری برای «همکاری» روشن گردید:

یعنی هم یاری جدایی ناپذیر یار هم رأی و همراه. و این موضوع هنگامی صورت حاد به خود گرفت که رفیق صفری به عنوان دبیر دوم در کنار رفیق خاوری، و رفیق لاهرودی که در تمام موارد مواضع او با رفیق صفری یکسان است در کنار آنها در هیأت سیاسی قرار گرفتند.

حضور رفیق صفری در رهبری، آن هم در مقام دبیر دومی حزب، طی مدت سه سال لطمات جبران ناپذیری به سازمانی که حزب توده ایران نام دارد وارد آورده است. رفیق صفری موفق شده است شیوه بوروکراتیک و ضدحزبی تمرکز قدرت

در یک سو و تفرقه بین واحدهای حزبی را در سوی دیگر، اتخاذ تصمیم از بالا و اطلاعات و اجراء از پائین را جانشین تمام اصول و موازین دموکراسی حزبی کند. هر زمان و هر جا که لازم شود آماده ام تا با ارائه دادن واقعیتها تمام آنچه را که به دست رفیق صفری برای به انزوا کشاندن اعضاء «نامطلوب»، ایجاد تفرقه بین واحدهای حزبی از آغاز فعالیت ایشان به عنوان دبیر دوم، ولی در حقیقت فرمانفرمای مطلق العنان حزب، تاکنون بر حزب گذشته است با توضیحات کافی روشن کنم.

من رفیق صفری را متهم می کنم که حزب توده ایران را چه از لحاظ سازمانی و چه از لحاظ معنوی به ورشکست سوق داده است. در این زمینه زمزمه وجود دارد که ایشان به علت آن که در پلنوم هفدهم از عضویت کمیته مرکزی برکنار شده، در حقیقت دست به کینه کشی و انتقام جویی زده است.

من خطاب به رفقا به عنوان وصیت تأکید می کنم که با وجدان بیدار حزبی و انقلابی، تمام این مسائل را مورد توجه جدی قرار دهند: به خاطر نجات حزب از وضع بحرانی که گریبان گیر آن است با تشکیل یک کمیسیون تفتیش صلاحیت دار سر و صورتی به این اوضاع آشفته بدهند و در وهله نخست وضع رفیق صفری را و رسیدگی به آن را در دستور کار این کمیسیون قرار دهند پیش از این که حزب بیشتر از این به طرف تلاشی برود.

رفقا، شما باید به این واقعیت توجه داشته باشید که نمی توانید و حق ندارید از زیر بار این مسئولیت که به سرنوشت حزب ارتباط می یابد بگریزید. وجدان بیدار و انقلابی توده های حزبی و خلقهای میهن ما وجدان شما را به محاکمه می خواند.

در خاتمه برای اطلاع رفقا اضافه می کنم که یک نسخه از این نامه برای اطلاع و داوری حزب بزرگ برادر حزب کمونیست اتحاد شوروی توسط رفیق دوبرینین فرستاده می شود.

ر. نامور ۱۹ مهرماه ۱۱۶۵ اکتبر ۸۶ (۱)

سند سوم، بخشی است از نامه اردشیر آوانسیان، عضو سرشناس و قدیمی رهبری حزب توده، در این نامه آوانسیان درباره «پلنوم هجدهم» چنین می نویسد:

دهم ماه دسامبر ۱۹۶۸ (آذر ۱۳۶۷) رفقا خاوری و سیاوش کسرائی آمدند منزل

من (در ایروان) و گفتند «ما آمدیم نزد شما تا مخصوصاً با شما ملاقات کنیم.» اتفاقاً اولین بار بود که سیاوش را دیدم او شاعر معروف ماست. گفتیم حالا که آمده اید برای ملاقات من، بفرمایید حاضرم گوش کنم. علی خاوری را تا بخواهید با قیافه ای نگران، ناراحت و ترسان دیدم. به قول عوام معلوم بود آشی را که او و همکارانش (صفری و لاهرودی) پخته بودند، کار را به بحران حزب کشانده اند. طی یک روز و نیم سخت بین خاوری و من مجادله شد. من ایرادهای زیادی به او گرفتم. جمعاً شش ساعت و نیم گفت و شنود ما طول کشید. من سخت به او حمله می کردم، تمام کارهای غیرحزبی را یادآور می شدم. او شاید دهها بار تکرار کرد که او اشتباه کرده است، اما به طور کنکرت (۱) نمی گفت که اشتباهات او چه بوده است. من گفتم تو به کلی خودت را باخته ای. به نظرم رسید او مقامی به دست آورده که این ریاست او را گیج کرده است. من در این نوشته نمی توانم جزئیات گفت و شنودمان را روی کاغذ بیاورم. کوشش خواهم کرد مسائل اصلی و مهم را یادآور شوم.

اینک حرفهای اصلی من:

پلنوم هجدهم حزب از سر تا پا خلاف اصول سازمانی بوده است. (دسامبر ۱۹۸۳) ما آن روز ارگان حزبی نداشتیم. تو خودت آمدی در جلسه، مانند رئیس جلسه را اداره می کردی. تو گفته بودی که با یک عده از رفقا مشورت کردیم و پلنوم را دعوت کردیم. هنوز هم نگفته ای این عده چه اشخاصی بودند. شما چنین حقی نداشتید. بایستی جلسه ای دعوت می شد از تمام اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی و این جلسه بود که می توانست مقدرات حزب را تعیین کند.

اینکار را نکردید و بدون اطلاع و رأی تمام اعضای کمیته مرکزی چند نفر مانند فراکسیون مقدرات حزب را به دست گرفتید. صفری در پلنوم ۱۸ آمد و گفت در تهران کمیته مرکزی حزب توده مرا از کمیته مرکزی اخراج کرده است. گفتم خود تو «یعنی خاوری» هم در تهران رأی داده بودی که صفری از کمیته مرکزی اخراج شود، حالا- بگو ما هم بدانیم چگونه صفری اخراج شده را وارد جلسه پلنوم کرده ای؟ این یکی از حقه هایبست که تو «خاوری» انجام داده ای. تو رأی و تصمیم کمیته مرکزی حزب را لگدمال کرده ای. (این را هم بگوییم که کمیته مرکزی تهران

قوی ترین کمیته ای بوده است بعد از مهاجرت) صفری اخراج شده بود. چون فراری (دزرتیه) شناخته شده بود. از خاوری پرسیدم که تو در پلنوم ۱۸ نگفتی چگونه صفری اخراج شده دوباره وارد کمیته مرکزی شد؟ خاوری این جواب را داد: «وقتی من تصمیم گرفتم پلنوم دعوت کنم خواستم از صفری کمک بخواهم.» البته او از صفری کمک خواست! تعجب آن است، خاوری که خود عضو هیأت اجرائیه در ایران بود، خواست از صفری کمک بطلبد. چه کمکی؟! البته صفری این نوع تجربیات را داشت. ولی خاوری، در ایران از بدو عضویت در حزب مسئولیت حزبی نداشت و در شوروی هم در ایوانوا معلمی زبان فارسی انجام می داد. این نقشه روشن می شود که خاوری احتیاج به صفری داشت. این احتیاج چه بود؟ شاید صفری به او قول داده که تو می شوی دبیر اول حزب، من هم که صفری اخراج شده از کمیته مرکزی ام، دوباره می شوم عضو کمیته مرکزی حزب توده.

توی حزب قاعده کلی است که اگر در حزبی کمیته مرکزی حزب، عضو کمیته مرکزی را از رهبری (یعنی کمیته مرکزی) اخراج کرد، چون کمیته مرکزی ارگان رهبری حزب است، هیچ ارگان دیگری او را دوباره به کمیته مرکزی نمی تواند وارد کند. مگر ارگان بالاتر از کمیته مرکزی و آن ارگان بالایی، کنگره حزب است. ما که کنگره حزب نداشتیم. پس چه ارگانی صفری را دوباره وارد کمیته مرکزی حزب توده کرده است؟ خاوری پاسخ کودکانه داد. گفت صفری یک ورق در آورد و گفت من نامه نوشته بودم به تهران که دارم به تهران می آیم. درست فکر کنید چقدر کودکانه است. سپس خاوری ادامه می دهد که ما چند نفر جمع شدیم، کمیسیونی درست کردیم و این کمیسیون او را دوباره به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کرد. در واقع این کار معامله است. عملاً این طور شده که لابد صفری قول داده که من لشکر خود را می آورم به پلنوم! آنها به تو رأی خواهند داد که تو دبیر اول بشوی. اتفاقاً در پلنوم کسی نگفت که کمیته مرکزی در تهران تصمیم گرفته و تمام اعضای فرقی کمیته مرکزی حزب را (که فراری اند و نیامدند به ایران تا در انقلاب بهمن اشتراک کنند) از عضویت و [گروه] مشاورین کمیته مرکزی اخراج کرده است. ما این داستان را در پلنوم ۱۸ نشنیدیم چون کسی نگفته بود. همین عده اخراج شده وارد جلسه پلنوم ۱۸ شدند هم خاوری را دبیر اول و هم صفری را انتخاب کردند. این است آن حقه هایی که فروغیان گفته است. این اطلاعات درباره صفری را خاوری گفته است. (من و سیاوش شنیدیم.) بعد از پلنوم اتفاقاً با یک

رفیق قدیمی ملاقات کردم، او برای اولین بار این طور گفت: «در باکو در کوچه و بازار و بولوار همه می دانستند و صحبت می کردند که عده ای از افراد و اعضای کمیته مرکزی حزب که اصلاً عضو فرقه دمکرات آذربایجانند از طرف کمیته مرکزی حزب توده در تهران از کمیته مرکزی اخراج شده اند.» گوینده رفیق شمیمده بود. بعد از پلنوم هجدهم ۸ - ۷ نفر از اعضا و مشاورین ک. م. این حقیقت را تکرار کرده اند. این موضوع روزی در پلنوم قانونی مطرح خواهد شد. تعجب در اینجاست که صفری اخراج شده از کمیته مرکزی را نه فقط وارد کمیته مرکزی کرده اند، بلکه خاوری او را به مقام دبیر دومی هم تعیین کرده است. بالا-تر از اینها صفری که اصلاً عضو فرقه دمکرات آذربایجان بوده، حالا-مسئول کل سازمانهای حزب توده در کشورهای اروپا می باشد. افراد حزب ما در کشورهای اروپا از آن جمله اعضای حزب توده در آلمان غربی، در برلن غربی، فرانسه، ایتالیا و انگلستان همگی اعضای حزب توده اند نه فرقه دمکرات آذربایجان، و اصلاً مناسب نیست صفری مسئول سازمانهایی باشد که ابدأ به او مربوط نیست.

وقتی وحدت دو حزب عملی شد، (۱۹۶۰) یک عده از اعضا و مشاورین کمیته مرکزی حزب توده از دمکراتهای فرقه انتخاب شدند. این عده در پلنوم هجدهم اصلاً نگفتند که کمیته مرکزی حزب توده در تهران آنها را از کمیته مرکزی اخراج کرده است. این موضوع پس از پلنوم هجدهم علنی شد. معروف است که هنگام انقلاب بهمن ۱۹۷۹، یکصد و هفتاد و چهار نفر از رفقای دمکرات آذربایجانی که در مهاجرت بودند داوطلب شدند بروند به ایران و به انقلاب بهمن کمک کنند. این عده داوطلب اصلاً نرفتند به ایران، چرا نرفتند به ایران؟ ما نمی دانیم. روزی در پلنوم (به اصطلاح پلنوم هجدهم) رفیق فروغیان رپلیکی (جوابی) داد. او گفت: «این حزب بود که تصمیم گرفت این ۱۷۴ نفر داوطلب نروند به ایران.» من نوشتم وقتی می گویم حزب یعنی کمیته مرکزی حزب توده ایران. من می توانم جدا بگویم که کمیته مرکزی حزب توده ایران ابدأ دخالت در این کار نکرده، من و رفقای دیگر اعضای کمیته مرکزی ابدأ در این کار دخالت نکردند و روحشان از این تصمیم خبر ندارد. اگر چنین تصمیمی بوده، آن [تصمیم] را می تواند کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان گرفته باشد.

خاوری در صحبت خود با من یک جمله ای گفت که معنی خاصی داشت. او گفت: «من به صفری پیشنهاد کردم که او در جمع و جور کردن حزب به من کمک

کند.» یک کلام، خاوری از صفری تقاضای کمک کرده است. یعنی صفری در عمل به او کمک کرده و او را برای دبیر اولی حزب قول داده، در مقابل خود صفری هم رشوه گرفته، یعنی خاوری هم به او قول داده که تو را دوباره وارد کمیته مرکزی خواهم کرد. هر دو به همدیگر رشوه داده اند.

این را هم بایستی گفت که کمیته مرکزی در تهران یک کمیته برون مرزی در غرب به وجود آورده بود که سازمانهای حزب را در غرب اداره می کرد. علی خاوری سر خود این کمیته را منحل کرد. خود را صاحب حزب پنداشت، این کمیته را منحل کرد که خود قوانین حزبی را لگدمال کرده است. (۱)

اردشیر آوانسیان قضاوت نهایی خود را از «پلنوم هجدهم» و رهبری برآمده از آن، چنین ارائه می دهد:

۱_ پلنوم هجدهم، غیرقانونی و خلاف اصول سازمانی بوده است. پس از گرفتاری کمیته مرکزی حزب، ما ارگان حزبی نداشتیم تا جلسه ای دعوت کند. ما آن روزها کمیته برون مرزی داشتیم که آن کمیته هم اختیار دعوت پلنوم را نمی توانست داشته باشد. خاوری سر خود کمیته برون مرزی را منحل کرد که خود خلاف اصول حزبی است. ما آن روزها تنها یک راه اصولی و حزبی داشتیم و مسایل حزبی را حل و فصل می کردند. این جلسه می توانست، پلنوم معمولی نام داشته باشد. در این صورت این پلنوم حق منحل کردن کمیته برون مرزی را داشت. سپس این پلنوم می بایستی زمینه دعوت پلنوم وسیع را فراهم می کرد. چرا؟ چون شکست بزرگی دامنگیرمان شده بود. ما می بایستی نه فقط تکیه به اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی می کردیم، بلکه ما موظف بودیم با کمک تمام افراد فعال حزب کارها را به جریان بیاوریم.

۲_ گناه بزرگ دیگر هیأت اجرائیه آن بود که عملاً سه سال تمام، کمیته مرکزی را منحل کرده بود. این هیأت اجرائیه بسیار ضعیف، یک بار هم نشد با اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی مشورتی بکند. می بایستی جلسات کمیته مرکزی را دعوت می کرد یا لااقل کتباً نظر اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی را می پرسید. این کار را حتی یک بار هم انجام نداد. چقدر اصول غیرحزبی و دیکتاتوری رواج یافته بود! (۲)

۱- نامه اردشیر آوانسیان به بابک امیرخسروی، صص ۵ _ ۳.

۲- نامه اردشیر آوانسیان به بابک امیرخسروی، ص ۱۳.

فعالیت سازمانی بقایای حزب توده

رهبری جدید حزب توده، عملاً پس از «پلنوم هجدهم» در دست اعضای «هیأت سیاسی» فوق متمرکز بود و در این میان حمید صفری، با عنوان جدید دبیر دوم، نقش اساسی داشت.

فعالیت سازمانی بقایای حزب توده در سه عرصه قابل بررسی است:

۱- بلوک غرب

عرصه نخست، سازماندهی آن بخش از نیروهای حزبی است که یا پیش از انحلال حزب در کشورهای غیرسوسیالیستی (به ویژه اروپای غربی) ساکن بودند و یا به طور عمده پس از انحلال حزب به اروپای غربی عزیمت کردند.

این افراد با دریافت پناهندگی از صلیب سرخ جهانی در کنار سایر پناهندگان ضدانقلابی جای گرفتند. محیط زندگی آنان در غرب و در جوار سایر پناهندگان عملاً به تدریج تأثیرات روانی - فرهنگی خود را باقی گذارد و به رشد فشار مادی و روانی و فساد اخلاقی در میان آنها دامن زد. به علاوه، پناهندگان مقیم غرب آماج برنامه های جذب نیرو از سوی سرویسهای جاسوسی غرب قرار گرفتند.

نامه مردم در سال ۱۳۶۸ فاش می کند که مأمورین امنیتی کشورهای غربی، در پوششهای مختلف، در جهت جلب ایرانیان متواری در غرب می کوشند. طبق نوشته نشریه فوق، در آلمان غربی به پناهنده ایرانی مرتبط با پلیس امنیتی این کشور ماهانه ۱۸۰۰ مارک پرداخت می شود. (۱)

پناهندگان توده ای مقیم غرب در چارچوب سازمانهای کشوری سازمان یافتند، که در رأس هر واحد سازمانی «کمیته کشوری» قرار داشت. در سالهای ۱۳۶۳-۱۳۶۲ عناصر فعال رهبری کننده سازمانهای حزب توده در اروپای غربی، عناصری چون بابک امیرخسروی، فرهاد فرجاد آزاد، دکتر فرهاد عاصمی، سیاوش قائینی بودند. افراد فوق، تحت مسئولیت مستقیم حمید صفری فعالیت می کردند. ولی عملاً در سالهای ۱۳۶۳-۱۳۶۲ روابط افراد فوق با حمید صفری بسیار تشنج آمیز بود و سرانجام منجر به جدایی امیر خسروی، فرجاد و تعدادی دیگر از مسئولین درجه اول کمیته های حزبی در غرب و پیدایش جریان «انفصالیون» گردید. جریان فوق عملاً توانست نیروی قابل ملاحظه ای از

۱- . نامه مردم، شماره ۲۶۱، ۹ خرداد ۱۳۶۸.

عناصر توده ای مقیم غرب را به خود جلب کند و در دی ماه سال ۱۳۶۶ «حزب دمکراتیک مردم ایران» را بنیاد گذارد. در این باره در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

۲_ بلوک شرق و افغانستان

عرصه دوم _ سازماندهی آن بخش از نیروهای حزبی بود که اتحاد شوروی و کشورهای وابسته آن بویژه افغانستان، پناه بردند. بخش مهمی از افراد فوق در اتحاد شوروی ساکن گردیدند و مهم ترین مرکز تجمع آنها در شهر باکو بود. عناصر مستقر در شوروی توسط سازمانهای قدیمی «فرقه دمکرات آذربایجان» (به رهبری لاهرودی) و سازمان حزب توده در اتحاد شوروی (به رهبری سهراب زمانی، علی ابلوچ و ناصرانی) سازماندهی شدند و تحت پوشش رفاهی «صلیب سرخ شوروی» قرار گرفتند. واقعیت این است که بسیاری از کشورهای اروپای شرقی از آغاز انحلال حزب تمایلی به پذیرش پناهندگان توده ای نداشتند و به همین دلیل در سال ۱۳۶۲، جناح امیر خسروی، فرجاد طرح انتقال رهبری حزب به بلوک غرب را مطرح ساختند:

... رفیق عباس (کاظم ندیم) توضیح می داد که کشور میزبان (آلمان شرقی) رسماً گفته است که دیگر تمایلی ندارد که آنجا را به مانند زمان قبل از انقلاب به صورت مرکز فعالیت حزب توده ایران در آوریم. حتی مسافرت ما به آنجا به عنوان مهمانان خصوصی [عباس به مقامات محلی گزارش شده بود] عباس می گفت که برای هفته آینده که خانواده اش مراجعت می کند نمی داند کجا می شود جلسه کمیته برون مرزی را برگزار کرد... رفقای آلمانی حتی حداقل امکانات کار را در اختیار ما دیگر نمی گذارند. آنچه هم داشتیم پس گرفته اند و ظاهراً از حوادث ایران و جریانات اعترافات تلویزیونی ناراضی بودند...

(۱)

در مورد پناهندگان توده ای در شوروی نیز وضع نابسامان مادی آنان و اختناق حاکم بر این کشور سبب تشدید نارضائی و پیدایش بحران عمیقی شد که در سالهای ۱۳۶۶ به بعد نمود چشمگیر یافت و به پیدایش حرکتی اعتراضی در عناصر توده ای و «اکثریتی» در شوروی انجامید و منجر به عزیمت بسیاری از آنها به بلوک غرب گردید. علاوه بر این، همانند کشورهای غربی، پناهندگان توده ای مستقر در بلوک شرق نیز آماج برنامه های

۱- . نامه توضیحی به رفقای حزبی... ، منتشره توسط بابک امیر خسروی و فرهاد فرجاد، مرداد ۱۳۶۴، ص ۱۳.

استخدام سازمانهای اطلاعاتی بلوک شرق، بویژه کا.گ.ب قرار گرفتند.^(۱) در نامه استمداد آمیز جمعی از پناهندگان توده ای و اکثریتی مقیم شوروی به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، جمعیت صلیب سرخ جهانی و سازمان عفو بین المللی چنین می خوانیم:

... دستگاه امنیتی شوروی از میان مهاجرین، به خصوص از میان اعضای تشکیلات حزب توده و سازمان اکثریت به شیوه های تطمیع، قدرت دهی، تهدید و سوءاستفاده از ضعف افراد در مسائل گوناگون، عده ای را برای خبرگیری، جاسوسی از مهاجرین و افراد خارجی ساکن شوروی و تشکیلات خود، نفوذ در سازمانهای سیاسی دیگر و در رابطه با ایران و خارج شوروی و نیز سرکوب اعتراضات مردم باکو... به کار می گیرند.^(۲)

محسن حیدریان، که پس از انحلال «کمیته داخلی» به اتفاق همسرش به شوروی گریخت و سپس به غرب پناه برد، درباره وضع عناصر توده ای مستقر در شوروی چنین می نویسد:

عزیمت شمار چشمگیری از کادرها و اعضای فعال حزب (نه عده ای از اعضا) از ترکمنستان و باکو و مینسک و دیگر نقاط اتحاد شوروی به غرب مستقیماً به سیاست تخته قاپو کردن فراکسیون حاکم ارتباط دارد. این سازمان اداری-مهاجرتی که در سرکوب کادرهای مستقل و قائم بالذات و مطیع کردن و به تسلیم واداشتن افراد ضعیف النفس ید طولائی دارد و پرونده آن در همکاری با باقروف جنایتکار در نابودی و تبعید و به انفعال کشاندن کادرهای انقلابی این «سازمان» و توده ایهای رزمنده مفتوح است. بنا به عقده حقارت گریز از میهن، مستحیل شدن در کشور مقیم، سرشت غیرانقلابی و سیرت و طبیعت خوش باشی و عیاری کارگردانان آن در مهاجرت و رویگردانی از هر نوع تحرک و جنبندگی انقلابی، همه شیوه های آزموده سرکوبگرانه را برای از جوش و خروش انداختن جوانان انقلابی و تبدیل آنان به بره های سر به راه و سر در عادیات زندگی، به کار گرفت، عمال بی دانش و تنگ نظر و بوروکرات فرقه، که در همه جا اداره امور مهاجرین به آنها سپرده شد، با حس انتقام جویی فردی و اجتماعی وارد عمل شدند، آنها که کار و معیشت و مسکن و اجازه تحصیل و مسافرت و حتی نفس کشیدن افراد را در

۱- به سابقه تاریخی مسئله در کتاب حاضر، صفحات ۱۸۳ - ۱۸۲ مراجعه شود.

۲- راه ارانی، ارگان مرکزی «حزب دمکراتیک مردم ایران»، شماره ۱۵، شهریور ۱۳۶۸، ص ۱۵.

قبضه خود داشتند، و احراز پستهای حزبی، سیاحت‌های نوبتی و امثال آن به رضایت نامه و گزارش مساعد آنها بستگی داشته است و دارد، طی پنج سال ترک‌تازی هر چه خواستند کردند و هر فاجعه‌ای که توانستند آفریدند.

در کشاکش این تالان‌گری‌ها، آنها که کم جنبه و سست عنصر بودند، خیلی زود سپر انداختند تا از موهبت نعمات و زاد و توشه و امتیازات صاحبان قدرت بی بهره نمانند، و آنها که سر به سر سپردگی نداشتند، سرنوشتی دردناک یافتند و به زودی کم مایگان و کوتاه بینان به خبرچینی، تفرقه‌اندازی و حتی چماق‌کشی کشانده شدند. صف بندی در میان مهاجرین و جنگ‌حیدری و نعمتی در بین آنان رو به شدت نهاد. سیاست پرولتریزه کردن (۱) که به «ابتکار» و توصیه دبیر دوم (حمید صفری) برای به زانو درآوردن کارگران و روشنفکران تازه نفس از میهن آمده به اجرا درآمد، ضربه‌ای کشنده و کاری به باورهای صادقانه آنان بود. در اجرای این سیاست بود که زنان و دختران به کارهای سخت مانند کار در کارخانه‌های آجرپزی واداشته شدند که بر اثر آن کارشان به جراحیهای زنانگی کشید. به کارگران و روشنفکران کارهای سیاه سپرده شد. کارهایی مانند دسته‌هونگ‌سازی، زنبه‌کشی، سپوری، عملگی، و فیلتر پاک‌کنی به پزشکان، مهندسان، دبیران و جامعه‌شناسان تحمیل گردید. این کارهای سیاه روزانه رمقی برای تربیت فکری، سیاسی، تعقیب مسائل ایران و کادرپروری باقی نمی‌گذاشت. توصیه دبیر دوم حزب به جوانانی که خواستار آموزش زبان، ادامه تحصیل و کار حزبی در داخل کشور بودند، این بود که: درس را می‌خواهید چکار، بروید با یکی از این دخترهای روسی ازدواج کنید و همین جا بمانید. چکار به تحصیل و سیاست دارید؟!

همین روند با کم و بیش تفاوت در مناطق دیگر نیز تکرار شد. فشار مداوم کادرها و جوانان مشتاق کار حزبی در راستای ایران سبب شده بود که شمار زیادی از آنان به افغانستان انقلابی منتقل شوند. اما این انتقال سرابی بیش نبود. فراکسیون حاکم که جز از هم پاشیدن حزب و تاراندن نیروهای فعال از صفوف آن وظیفه‌ای برای خود نمی‌شناسد، این نیروها را در افغانستان به حال خود رها کرد و هیچ کار اساسی به آنها رجوع نکرد. آن عده که به کارهای جزئی واداشته شده

۱- منظور از «پرولتریزه کردن»، اشتغال به کار یدی به منظور رشد روحیات پرولتری است!

بودند، به زودی به صف بیکاران پیوستند. این رفقا دو راه بیشتر در برابر خود نداشتند. یا بازگشت به اتحاد شوروی برای زندگی یا ادامه تحصیل یا پناهنده شدن به سازمان ملل متحد. فراکسیون حاکم از بازگشت این رفقا به اتحاد شوروی ممانعت به عمل آورد و به نحوی رفتار کرد که جز پناهندگی راهی برای آنان باقی نماند. با وجود این، این رفقا پس از مشورت با مسئولین و تأیید آنها به سازمان ملل پناهنده شدند. (۱)

نارضایتی در میان پناهندگان توده ای (و «اکثریتی») مقیم شوروی تا بدانجا توسعه یافته، که در سال ۱۳۶۸ نشریات ضدانقلاب در خارج از کشور، خبر از درگیریهای آنان با پلیس شوروی می دهند و عناصر توده ای و «اکثریتی» در شکوائیه های خود به «هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و هیأت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی سوسیالیستی»، «اعتراض شدید خود به حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی به خاطر نقض آشکار موازین بین المللی حقوق بشر مندرج در اعلامیه جهانی کمسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد» را اعلام می دارند!! (۲)

یکی دیگر از کشورهایی که بخشی از عناصر توده ای پس از انحلال حزب به آن پناه بردند، افغانستان بود، که در «سازمان کشوری حزب توده در افغانستان» تحت مسئولیت «کمیته کشوری افغانستان»، سازماندهی شدند. وضع اسفبار پناهندگان فوق نیز با ارجاع به برخی اسناد موجود به حد کافی گویا است و بی نیاز از هرگونه شرح و بسط شدت بحران در پناهندگان توده ای مقیم کابل و فساد مسئولین حزبی در این کمیته نیز تا بدانجا امتداد یافت، که «جنبش اعتراضی، آنها را با شدت تمام برانگیخت و منجر به عزیمت بسیاری از آنان به کشورهای غربی شد.

محمدتقی برومند، که در کنفرانس ملی حزب توده (خرداد ۱۳۶۵) به عضویت هیأت سیاسی درآمد و سپس در اعتراض به رهبری حزب کناره گیری کرد، در مورد فساد کمیته حزب توده در کابل و مسئول آن چنین می نویسد:

... در همان گام نخست طی نامه مورخه ۲۱/۵/۱۳۶۶ به هیأت سیاسی، اوضاع اسفناک، غم انگیز و دردناک حزب در کمیته کشوری افغانستان را که در ابعاد

۱- . پاسخ به «هجونامه» فراکسیون حاکم بر حزب، صص ۱۶ _ ۱۵ (تأکید از ما است).

۲- . برای نمونه مراجعه شود به: راه ارانی، شماره ۱۱، اردیبهشت ۱۳۶۸، ص ۱۹ («دستگیری یکی از رفقای اکثریت در باکو!») و شماره ۱۵، شهریور ۱۳۶۸، صص ۱۰ و ۱۵ («ما را یاری دهید!»).

سیاسی، تشکیلاتی و اخلاقی فاجعه های تکان دهنده ای آفریده بود، مطرح کردم و خواستار رسیدگی فوری به انبوه سیاه کاریهای این کمیته شدم، قصدم این بود که اگر این نخستین گام به فرجام برسد، گامهای بعدی برای رسیدگی به فجایعی که در کمیته های حزبی باکو، مینسک و مسکو صورت گرفته بود و می گیرد برداشته شود.

توضیح اینکه هیأت دبیران دو نفره (خاوری و صفری) با وجود اطلاع دقیق از جرایم سنگین مسئولین کمیته کابل که خیانت واقعی به مردم جنگ زده افغانستان و به باد دادن امکانات آنها در جهت هوسها و منویات شخصی بود، نخست او را از مشارکت کمیته مرکزی به عضو اصلی کمیته مرکزی ارتقاء دادند و سپس او را بدون طرح مسئله در هیأت سیاسی نوبنیاد که یگانه مرجع صلاحیت دار بعد از پلنوم بود، از کار خود معاف کردند تا موضوع را به یاری یکدیگر ماست مالی کنند... (۱)

... رسیدگی به پرونده کسانی که به عنوان کارشناس از اتحاد شوروی به کابل منتقل شدند که به تحقیق عمدتاً نه از حیث کار به درد افغانستان می خوردند و نه آمادگی مطلوب کار سیاسی دارند. وانگهی مسئول انتقال افرادی چون کاوه به کابل که در مینسک به فساد اخلاقی مشهور بود کیست؟ او فساد را در کابل به درجه ای رسانده است که باعث آبروریزی ما نزد شهروندان افغانی شده. چرا دو جوان عاطل و باطل را که هیچ پیوندی با حزب ندارند، از اتحاد شوروی به کابل منتقل کرده و به دانشگاه کابل که به فرزندان زحمتکش این کشور تعلق دارد، تحمیل شده اند و آنان اکنون در شبانه روزی این دانشگاه به قمار و فسادکاری مشغولند.

... چرا زنی به نام «ن» که وضع ناستوده ای داشت و آوازه آن در همه جا پیچیده بود تا حد منشی کمیته کابل و ماشین نویس نامه های محرمانه اعتلاء یافت و سپس به ناچار کنار گذاشته شد؟ (۲)

محمدتقی برومند هم چنین درباره مشارکت مسئولین «کمیته کشوری افغانستان» در قاچاق مواد مخدر چنین می نویسد:

... واقعیات موجود و مدارک فراوان که تاکنون توسط شماری از رفقا افشاء

۱- . پاسخ به «هجونامه» فراکسیون حاکم بر حزب، ص ۶۳.

۲- . پاسخ به «هجونامه» فراکسیون حاکم بر حزب، ص ۶۵.

شده و یا در دست افشا است گواه بر آن است که نه پناهندگی ناگزیر رفقای بی پشت و پناه منتقد که از بار سنگین میزبانان و مسئولیتشان کاسته اند، بلکه سوءاستفاده از امکانات آنها در کمک به قاچاق مواد مخدر و قاچاق کالاهای نایاب و گرانقیمت برای انباشتن جیب گماشتگان که سر و صدای میزبانان را بلند کرده، خیانت به مردم ستمدیده این کشور محسوب می شود.

(۱)

نقش مسئولین تشکیلاتی حزب توده در قاچاق مواد مخدر در صفحات آینده روشن تر خواهد شد.

۳_ فعالیت در داخل کشور

سومین عرصه فعالیت سازمانی بقایای حزب منحل توده، کار در داخل کشور و به عبارت دیگر ایجاد هسته های حزبی بر اساس اصل عدم تمرکز است.

اواخر سال ۱۳۶۲، علیرضا خدایی، از اعضای اولیه سازمان نوید و یکی از مسئولین شاخه سازمان مخفی حزب توده پس از انقلاب که موفق به فرار شده بود، مسئول تشکیلات حزب در افغانستان و داخل کشور شد و برای ارتباط با ایران به کابل رفت. علیرضا خدایی در «پلنوم هجدهم» به عنوان عضو کمیته مرکزی انتصاب شده بود. در بهمن ۱۳۶۳، ناخدای سابق نیروی دریایی حمید احمدی (با نام مستعار «انور») نیز به کابل رفت و به عنوان مسئول همپراز در کنار خدایی مسئولیت فعالیت در داخل کور را به عهده گرفت. حمید احمدی («ناخدا انور») نخستین نظامی بود که پیش از انقلاب (در سال ۱۳۵۶) با مرکز حزب در آلمان شرقی تماس گرفت و پس از انقلاب در جلب برخی عناصر نیروی دریایی به سوی حزب توده و توسعه سازمان نظامی آن نقش مهمی داشت. (۲) مسئولیت کل فعالیتهای داخل کشور در هیأت سیاسی «پلنوم هجدهم»، به عهده دبیر اول حزب، علی خاوری بود.

در کابل، با مسئولیت افراد فوق، هسته ای برای تماس با داخل کشور تأسیس شد، که در آن اردشیر جم (با نام مستعار «بهرام»)، عضو مشاور کمیته مرکزی در «پلنوم هجدهم»، و اکبر افرا (با نام مستعار «احمد») عضویت داشتند. هسته فوق عملاً نه تنها موفق به تجدید

۱- . پاسخ به «هجونامه» فراکسیون حاکم بر حزب، ص ۵۸.

۲- . به کتاب حاضر، ص ۱۹۸ مراجعه شود. جالب اینجاست که هم اکنون رهبری بقایای حزب توده در خارج از کشور، با تحقیر از «ناخدا انور» با عنوان «دن کیشوت» نام می برد (نامه مردم) شماره ۲۰۸، ۳/۳/۶۷، ص ۱).

سازمان بقایای فعال حزب در کشور نشد، بلکه به شدت درگیر فساد مالی و همکاری با قاچاقچیان مواد مخدر گردید. فساد حاکم بر مسئولین فعالیت در داخل کشور منجر به تعارض «ناخدا انور» با سایرین شد و وی در «پلنوم بیستم» (دیماه ۱۳۶۶) از عضویت کمیته مرکزی منفصل شد. علیرضا خدایی نیز در تاریخ ۲۰/۷/۶۵ برکنار شد. اردشیر جم پس از سوءاستفاده مالی کلان در پاییز ۱۳۶۶ به آمریکا گریخت. (۱) و اکبر افرا نیز در همین سال پس از سوءاستفاده کلان مالی به کانادا پناه برد. (۲)

«ناخدا انور» در افشاگریهای مفصل خود به طرح مبسوط فساد مسئولین تشکیلاتی حزب توده در رابطه با داخل کشور و کمیته حزبی کابل و رهبران بقایای حزب توده در خارج از کشور پرداخته، که به علت اهمیت آن در فصل آینده مستقلاً بدان خواهیم پرداخت. در اینجا به درج افشاگری محمدتقی برومند در این رابطه بسنده می گردد:

رفیق حامد که خود در مرز فعالیت می نمود، در نامه مورخ ۲۵/۴/۶۷ در افشای سوءاستفاده از امکانات می نویسد: «این کثافت کاریهایی که رفقای مسئول در اینجا کرده اند، هیچ نیرویی برای حزب در اینجا نگذاشته اند. رفقا می گویند ما در ایران کار می کنیم اما آنها از این امکانات به سود خود استفاده می کنند. هرچه بچه سرمایه دار و دوست و آشنایان را از ایران می آورند که هیچ کدامشان نه حزبی هستند و نه در خطر بوده اند و با کمال تعجب در اینجا فوراً به حوزه های حزبی معرفی می شوند... آنان حزب را به یک حزب فامیلان و آشنایان تبدیل می کنند. ولی در عوض رفقای از ایران به مرز می آیند که زندانی کشیده اند و جایی برای ماندن در ایران ندارند. مسئولین اینها را پس می زنند و صدها نمونه دیگر...»

اپورتونیستها (منظور رهبری کنونی بقایای حزب است) این قبیل افراد و افرادی را که ۳۰ تا ۳۰۰ نفر را به سپاه پاسداران معرفی کرده اند، زیر حمایت خود قرار داده و برای تأمین زندگی و امنیت شان آنها را به اتحاد شوروی اعزام کرده اند. در عوض مانع از عزیمت کادرهای رهبری و کادرهای باسابقه به اتحاد شوروی شده اند، تا مانند رفیق عربعلی جواهری زیردست و پاله شوند... (۳)

همانطور که ملاحظه شد، تلاش بقایای رهبری حزب توده، که با «پلنوم هجدهم» (آذر

۱- . ناخدا انور، سیری از مبارزات درون حزبی با اپورتونیسم منحط، انتشارات حزب دمکراتیک مردم ایران، خرداد ۱۳۶۷، ص ۳۳.

۲- . ناخدا انور، سیری از مبارزات درون حزبی با اپورتونیسم منحط، انتشارات حزب دمکراتیک مردم ایران، خرداد ۱۳۶۷، ص ۵۹.

۳- . پاسخ به «هجونامه» فراکسیون حاکم بر حزب، صص ۵۹ _ ۵۸.

(۱۳۶۲) - در جهت تجدید حیات و تداوم بقای حزب کوشید، عملاً با شکست مطلق مواجه شد. در واقع، عملیات فروپاشی حزب توده تا بدان حد عمیق و کارا بود که بقایای متواری و فعال این جریان را در خارج از کشور به انفعال سیاسی و گسست گسترده و همه جانبه از حزب کشانید. دامنه گسست عناصر توده ای از حزب تا بدانجا وسعت یافت که رهبری کنونی آن هرگونه امید خود را به حفظ نیروی گسترده از دست داد و به بقاء خود در چارچوب یک گروهک ۱۰ - ۱۵ نفره دل خوش کرده است:

صفری در جواب رفقای مسئول کمیته های کشوری... پاسخ داده است که... اگر ۱۵ نفر هم بماند برای ما کافیست! (۱)

دبیر اول (خاوری) به عنوان سخنگوی هرم کنونی رهبری... گفته است: ما احتیاج به دهها هزار نفر نداریم، احتیاج به دهها نفر داریم، این یک اصل لینی است؟! (۲)

«کنفرانس ملی» راهی برای برون رفت از بحران

چرا «کنفرانس ملی» تشکیل شد؟

در خردادماه ۱۳۶۵، بقایای رهبری حزب توده در خارج از کشور، به تشکیل اجلاسی با نام «کنفرانس ملی حزب توده ایران» دست زد.

در واقع، مقطع زمانی میان «پلنوم هجدهم» (آذر ۱۳۶۲) تا «کنفرانس ملی» (خرداد ۱۳۶۵) - دورانی طوفانی و سرشار از نزاع و تشتت برای بقایای رهبری حزب توده بود.

در داخل کشور، تحولات زیر به شدت مواضع سیاسی و ایدئولوژیک حزب توده به طور اخص و مارکسیسم ایرانی به طور اعم را آماج گرفته بود: از آذرماه ۱۳۶۲ (همزمان با تشکیل «پلنوم هجدهم» در خارج از کشور) محاکمه علنی اعضای سازمان نظامی حزب توده آغاز شد و افشاگریهای رهبری حزب و مسئولین و اعضای سازمان نظامی در این دادگاهها به فروپاشی هر چه عمیق تر مواضع سیاسی و فکری بقایای حزب توده دامن زد. در اردیبهشت ۱۳۶۳، برای نخستین بار مصاحبه تحلیلی احسان طبری، تئوریسین برجسته مارکسیسم، از تلویزیون پخش شد و در شهریور ۱۳۶۳ - سلسله مقالات تئوریک طبری با عنوان «سیر انتقادی بر مارکسیسم» در مطبوعات کشور انتشار یافت. ۱۷ بهمن ۱۳۶۳

۱- . نامه توضیحی به رفقای حزبی، ص ۵۴.

۲- . پاسخ به «هجونامه» ...، ص ۳۹.

احسان طبری با نگارش نامه سرگشاده ای به ژرژ گارودی، تئوریسین پیشین حزب کمونیست فرانسه که به اسلام گرویده، بر بحران ساختی ایدئولوژی مارکسیسم تأکید ورزید و پیوند خود را با جهان بینی الهی به عنوان راه برون رفت بشریت از انحطاط کنونی برخاسته از تمدن معاصر غربی اعلام داشت. در همین زمان، خاطرات احسان طبری از تاریخ حزب توده، که متضمن افشاگریهای بکر و تکان دهنده ای بود و نسل جوان مارکسیست را برای نخستین بار با پرده های مستوری از تاریخ خود آشنا می کرد، با عنوان کژراهه در مطبوعات کشور به چاپ رسید. انتشار این خاطرات، بدون تردید، سهم قابل توجهی در تشدید بحران مارکسیسم ایرانی و بن بست نهایی آن ایفا نمود.

هم زمان، ایرج اسکندری با تشویق و حمایت برخی اعضای معترض رهبری حزب توده (بابک امیرخسروی و فرهاد فرجاد) در نیمه دوم سال ۱۳۶۳ در پاریس مستقر شد و با افشاگریهای خود بر صحت اعترافات سران حزب توده در میزگرد تلویزیونی (مهر ۱۳۶۲) و افشاگریهای احسان طبری در کژراهه مهر تأیید زد و به نوبه خود پرده های جدیدی از تاریخ حزب توده را مطرح ساخت (۱) افشاگری های اسکندری در پاریس تا فروردین ۱۳۶۴ ادامه یافت و پس از آن وی برای تدارک انتقال قطعی خود به پاریس، به آلمان شرقی رفت، ولی در ۱۱/۲/۱۳۶۴ به طرز مشکوکی در گذشت.

در همین زمان، درگیری گروه ۳ نفره عضو کمیته مرکزی حزب توده (بابک امیرخسروی، فریدون آذرنور، فرهاد فرجاد آزاد) با رهبری جدید حزب، و بویژه با حمید صفری، با شدت و حدت جریان داشت. در مهرماه ۱۳۶۳، «گروه ۲ نفره» با پخش جزوه ۶۳ صفحه ای (بدون امضاء) در میان اعضاء حزب توده در غرب تعارض خود را با رهبری حزب آشکار ساختند و پس از آن به همراه ایرج اسکندری به نگارش نامه های انتقادی متعددی به علی خاوری پرداختند و در جهت جلب نیرو و تشکیل یک اپوزیسیون متعرض در میان بقایای حزب در خارج از کشور فعال شدند. «گروه ۳ نفره» در افشاگریهای خود، بویژه، بر صحت جرایم حزب توده در ایران، و بویژه مسئله جاسوسی، صحنه می گذارد. تعارض فوق در مردادماه ۱۳۶۴ منجر به تعلیق آنان از عضویت کمیته مرکزی توسط هیأت سیاسی شد. اعتراضات و افشاگریهای «گروه ۳ نفره» (انفصالیون) سبب تشدید بحران در بقایای حزب توده شد و جمع کثیری از فعالین و اعضای حزب را به آنان جلب نمود و سازمانهای حزب توده در اروپای غربی را دچار تشتت جدی ساخت. بابک امیرخسروی

۱- . مراجعه شود به: خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، انتشارات علمی، ۱۳۶۸.

در اردیبهشت ۱۳۶۵ نوشت:

رهبری کنونی حزب، عقب مانده ترین و ضعیف ترین ترکیب است که تاریخ ۴۵ ساله حزب توده ایران به خود دیده است. بدون طرد این هیأت سیاسی و یک گروه چاپلوس و مقام پرست اطراف وی که هنوز هم بخشی از اعضاء ساده و صادق حزبی را به دنبال خود می کشند، و بدون اصلاح معایب اساسی گذشته که بر رهبری و حزب مستولی بوده اند، امکان احیاء و نجات حزب توده ایران وجود ندارد. (۱)

در واقع، انشعاب «گروه ۳ نفره»، شکسته شدن «بت» رهبری و حزب و تنها نخستین گامهای تجلی یک بحران عمیق و همه جانبه بود که مانند حوزه بقایای حزب توده را دچار فرسایش تدریجی می ساخت. بریدن از سیاست و حمله به رهبری، که تحت تأثیر عملیات فروپاشی حزب و افشاگریها و نیز به علت زندگی رقت بار و بی دورنما در کشورهای بیگانه و خودخواهیها و جاه طلبیهای عناصر توده ای پدید می آمد، فضای غیرقابل تنفسی برای بقایای حزب پدید ساخته بود: «کنفرانس ملی» مسکنی بود که برای بهبود نسبی این بیماری لاعلاج اندیشیده شد. در گزارش هیأت سیاسی کمیته مرکزی به «کنفرانس ملی» به صراحت علت تشکیل این مجمع بیان شده است:

کنفرانس ملی ما در شرایطی کار خود را آغاز می کند که حزب توده ایران دوران بسیار دشواری را می گذراند. پی آمدهای یورش وحشیانه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی به حزب ما چنان شدید بود که در تاریخ ۴۵ ساله حزب سابقه نداشته است... سردرگمی ها، اختلاف نظرها در ارزیابی دوران پس از انقلاب و خط مشی سیاسی در درون حزب که در نتیجه خیانت گروه سه نفری به مجرای ناصحیحی سوق داده شد و به بیرون از حزب نیز انتقال یافت، جلوه ای از دیگر پی آمدهای یورش به حزب به شمار می رود: (۲)

«کنفرانس ملی» چیست؟

نفس تشکیل «کنفرانس ملی» به معنای نفی گذشته حزب توده از سال ۵۴ تا سال ۶۱

۱- بابک امیرخسروی، بررسی و ریشه یابی اشتباهات حزب توده ایران در چهار سال اول انقلاب _ اردیبهشت ۱۳۶۵، ص ۶۰.

۲- ر.ک: به نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۱۰۷.

(دوران حاکمیت خط کیانوری بر حزب توده) است. زیرا، طبق آخرین اساسنامه حزب توده (مصوب پلنوم ۱۵، که قاعدتاً باید هم اکنون «قانونیت» و اعتبار داشته باشد) «کنفرانس ملی» بی معناست و چنین چیزی وجود ندارد. در اساسنامه فوق تنها ارگان کشوری «کنگره» می باشد و در فاصله بین کنگره ها، کمیته مرکزی عهده دار وظایف رهبری است. لذا تشکیل مجمعی به نام «کنفرانس ملی» فی نفسه به معنای عدم پذیرش «مشروعیت» و اعتبار اسناد حزبی در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۴ است، و به تنهایی «معنادار» می باشد.

ظاهراً سران حزب توده برای تشکیل کنفرانس ملی به اساسنامه مصوبه کنگره دوم حزب (۱۳۲۷) تمسک جسته اند، که در «کنفرانس کشوری» پیش بینی شده (که البته تاکنون تشکیل نشده بود). در اساسنامه قدیمی حزب توده (مصوب کنگره دوم ۱۳۲۷) چنین آمده:

ماده ۸۰- کنفرانس کشوری از اعضاء ثابت و مشاور کمیته مرکزی و نمایندگان کمیته های ایالتی و ولایتی حزب تشکیل می گردد.

ماده ۸۱- کنفرانس کشوری جلسه مشورتی است و برای بحث در اطراف مسائل مهم تشکیل گردد.

همانطور که می بینیم طبق همین اساسنامه نیز کنفرانس کشوری صرفاً یک «جلسه مشورتی» است و به هیچ وجه نمی تواند وظایفی چون انتصاب کمیته مرکزی و عزل و نصب در آن، تصویب برنامه و اساسنامه و خط مشی جدید و غیره را انجام دهد. کارکردهای فوق تنها در صلاحیت کنگره حزب می باشد. ولی می بینیم که «کنفرانس ملی» به چنین وظایفی مبادرت ورزید که حتی از نظر اساسنامه قدیمی (منسوخ) حزب توده نیز فاقد اعتبار و «مشروعیت» است.

در واقع، رهبری حزب توده به این نتیجه رسیده بود که آخرین تیر ترکش برای ایجاد «قانونیت» خود و «تصفیه» وسیع حزب از عناصر مزاحم و ناراضی و در نتیجه کوچک کردن حزب و تبدیل آن به یک تشکیلات قابل کنترل از طریق حذف کلیه عناصر ناراضی، تشکیل یک جلسه پریهاهو و دهان پرکن خواهد بود. در برابر آنها دو راه وجود داشت:

۱- تشکیل پلنوم وسیع.

۲- تشکیل کنگره سوم.

تشکیل «پلنوم وسیع» کمیته مرکزی جاذبه چندانی نداشت و نمی توانست علاج بحران درونی باشد و به برگ برنده پریهاهو تری نیاز بود.

تشکیل کنگره سوم نیز به مصلحت نبود، زیرا در شرایط موجود، رهبری حزب نمی توانست مقدمات کنگره را فراهم آورد. برای تشکیل کنگره می بایست همه سازمانهای

حزبی نمایندگان خود را انتخاب کنند و از داخل و خارج کشور به کنگره اعزام دارند. چنین کاری نه تنها دشوار بود، بلکه عملاً افرادی به کنگره راه می یافتند که مخالف رهبری فعلی حزب بودند.

لذا هیأت سیاسی مجبور شد جلسه «من درآوردی» و مخالف اساسنامه و غیرقانونی به نام «کنفرانس ملی» را سرهم بندی کند.

با مراجعه به تاریخچه حزب توده، می بینیم که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، مشابه این جلسه در مسکو _ به کارگردانی شورویها _ به نام «پلنوم چهارم (وسیع) کمیته مرکزی» در سال ۱۳۳۶ تشکیل شد، که در آن ۷۴ نفر شرکت داشتند. هدف پلنوم چهارم احیاء مجدد «حزب توده» و پاسخگویی به بحران درونی بقایای فراری حزب بود.

«کنفرانس ملی» یادآور پلنوم چهارم است، با این تفاوت اساسی که در پلنوم چهارم کلیه نیروهای مخالف شرکت داشتند و لذا پلنوم چهارم جلسه تنازع و تلاش برای آشتی خطهای مختلف و حفظ نیروها بر اساس وجوه مشترک بود، که در اسناد آن نیز انعکاس یافته است، ولی «کنفرانس ملی» نقطه عزیمت خود را بر حذف تعداد زیادی از عناصر توده ای که با رهبری مخالفند، گذارد و به جای تلاش برای جذب کلیه نیروهای ناهم خوان «و معارض» در چارچوب حزب و بر اساس محورهای مورد توافق همگان، حرکت خود را با حذف و طرد آنها آغاز نمود. این مسئله صراحتاً در گزارش کمیته مرکزی منعکس بود:

با کمال تأسف باید گفت که در نتیجه اعمال حزبی «گروه سه نفری» و همراهان آنها در پاره ای از واحدها لطمه محسوسی به انضباط درون حزبی وارد آمده و مآلاً موجب عدم مراعات اصول پنهانکاری و حفظ اسرار حزبی شده است. سازمانهای خارج از کشور برای مقابله با این پدیده ناسالم خواستار اجرای دقیق مواد اساسنامه حزب هستند و در مواردی برخی از افرادی را که تابع موازین حزبی نبوده اند، از حزب اخراج کرده اند...

اهمیت این مسئله به حدی است که باید تدابیر جدی درباره آن اتخاذ کرد. پیشنهاد می شود که طبق رسم جاری در همه احزاب کمونیستی و کارگری اعم از حاکم و غیرحاکم، بررسی همه جانبه ای در مورد اعضا و هواداران حزب به عمل آید. برای این کار باید کمیسیونهای متعددی را تشکیل داد تا با تک تک اعضای حزب جداگانه مصاحبه کنند. این کمیسیونها موظف خواهند بود تا پس از تحقیقات دقیق و کافی فهرست افرادی را که لیاقت عضویت در حزب را ندارد، با ارائه دلایل قانع کننده، در اختیار رهبری حزب قرار دهند، باید هیأت سیاسی آینده

را موظف ساخت تا پس از رسیدگی دقیق و نظرخواهی از کمیته های کشوری اینگونه افراد را از حزب کنار بگذارد. مدت کار این کمیسیونها نباید بیش از یک سال به طول بینجامد. چنین کاری در عین اینکه به تشدید فعالیت اعضاء حزب یاری خواهد رساند، حزب را از افرادی که سد راه انسجام و وحدت درونی آن هستند، پاکسازی خواهد کرد. (۱)

بدین سان، «هیأت سیاسی» با پرچم تصفیه وسیع حزب از عناصر ناراضی و معترض و ایجاد وحدت و انسجام درونی سازمانهای آن بر پایه تحمیل از بالا وارد میدان شد و آخرین برگ برنده خود به نام «کنفرانس ملی» را به دست گرفت. گفتیم که شعار خاوری و صفری این اصل لئینی تحزب بود که یک حزب کوچک ولی متحد و منسجم بر یک حزب متورم ولی فاقد انسجام ترجیح دارد. معهدا، «کنفرانس ملی» نه تنها نتوانست این «حزب کوچک ولی منسجم» را تأمین کند، بلکه خود سرآغاز حرکت گسترده ای شد که «جنبش اعتراضی» نام گرفت.

ماجرای «کنفرانس ملی» و نتایج آن

بدین ترتیب و با اهداف فوق در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۵، توسط «هیأت سیاسی» حزب «پلنوم نوزدهم» کمیته مرکزی دعوت شد، ولی در نخستین اجلاس آن، بدون اطلاع قبلی، «پلنوم» به «کنفرانس ملی» بدل گردید و در خرداد ۱۳۶۵ با شرکت تعدادی از کادرهای دست چین شده جلسه فوق منعقد شد. در «کنفرانس ملی» ۱۱۸ نفر شرکت داشتند، که از این تعداد علاوه بر حدود ۲۰ نفر اعضای فرقی کمیته مرکزی حزب توده، تعداد «کادر» نیز از آذربایجان شوروی گسیل شده و نیروی قابل توجهی را در ترکیب شرکت کنندگان تشکیل می دادند. محل تشکیل «کنفرانس ملی» در کابل بود.

«کنفرانس ملی» بیش از ۶۰ نفر را به عنوان اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی تعیین نمود و افراد زیر به عنوان اعضای اصلی هیأت سیاسی کمیته مرکزی حزب «انتخاب» شدند: علی خاوری (دبیر اول)، حمید صفری (دبیر دوم)، امیر علی لاهرودی (رهبر «فرقه»)، داود نوروزی، حبیب الله فروغیان، غنی بلوریان، اکبر شاندرمنی، محمدتقی برومند، سیاوش کسرای.

در جناح خاوری _ صفری _ لاهرودی، امید داشت که با ورود عناصری چون بلوریان،

که به علت سوابق طولانی زندان خود به ویژه در میان کردهای توده ای نفوذی داشت و محمدتقی برومند و سیاوش کسرائی که علیرغم فقدان سوابق مسئولیت حزبی به عنوان «اهل قلم» شهرتی داشتند، بتواند ترکیب رهبری جذابی برای جلب نیروهای حزبی ارائه دهد.

درباره ماجرای «کنفرانس ملی» و نتایج آن، افشاگری اکبر شاندرمنی، که مدتی بعد از عضویت هیأت سیاسی استعفاء داد و در دیماه ۱۳۶۵ هیأت سیاسی به تعلیق او دست زد، جالب توجه است. شاندرمنی در بیان دلایل استعفایش چنین می نویسد:

نوشته ای از بیان دلایل استعفایم،

در جلسه مورخ ۲۲ اوت ۱۹۸۶ هیأت سیاسی

رفقا، در تعقیب استعفایم از عضویت هیأت سیاسی - در تاریخ دهم خرداد ۱۳۶۵، ۲۱ ماه مه ۱۹۸۶ - همانگونه که وعده کرده بودم، اینک به اختصار به شرح برخی از علل آن می پردازم.

نمی دانم رفقا اطلاع دارند یا نه، که در آغاز کار پلنوم نوزدهم نیز استعفا کرده بودم، زیرا در همان اولین جلسه پلنوم مذکور آشکار شد، که در پی نقشه سه سال پیش، یعنی نقشه پلنوم هجدهم، طرح تازه دیگری ریخته شده، که به هیچ وجه نباید تحمل کرد لذا بلافاصله شرح زیر را کتباً به پلنوم داده جلسه را ترک کردم.

«۱۴ ماه مه سال ۱۹۸۶ - به پلنوم نوزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران! رفقا، هیأت سیاسی به جای تشکیل پلنوم وسیع - که پلنوم هجدهم تدارک آن را به عهده اش گذاشته بود - غافلگیرانه در اولین جلسه عادی، پیشنهاد تشکیل «کنفرانس» را مطرح ساخته در این پیشنهاد مخالف موازین و اساسنامه حزبی حق کنگره را هم برایش قائل است.

این عمل را جز یک اقدام ضدحزبی نمی توان نامید، زیرا تأیید این پیشنهاد رأی به انحلال کمیته مرکزی است - که متأسفانه اکثر شما آن را می پذیرید - و در نتیجه، انتخاب کمیته مرکزی جدید به گروهی محول می شود که هیأت سیاسی خود آنها را تعیین و برگزیده و نه واحدهای حزبی و نه کمیته مرکزی. هرگونه استدلال اساسنامه ای و تقاضای رعایت موازین حزبی فایده نبخشید و هیأت سیاسی به خصوص در پافشاری و اصرار خود باقی مانده، از این رو برای اینکه در یک عمل ضدحزبی شرکت نداشته باشم، بالاجبار از سمت عضویت کمیته مرکزی استعفا می دهم. اکبر شاندرمنی

بنابراین، استعفای من از هیأت سیاسی ابتدا به ساکن نبود، از همان آغاز آشکار شدن توطئه جدید ضدحزبی، مخالفت خویش را با «کنفرانس» اعلام داشتم، که در پرونده پلنوم نوزدهم ضبط است.

ممکن است این سؤال پیش آید که چرا پس از استعفا در پلنوم نوزدهم، در «کنفرانس» حضور یافتم؟ پاسخ چنین است که اولاً پلنوم نوزدهم استعفایم را نپذیرفت و به شرکت در جلسه دعوت می‌کرد، علی‌ایحال در بازگشت به جلسه مجدداً رسماً اعلام داشتم که فقط به احترام اعضاء پلنوم دوباره در جلسه شرکت می‌کنم، ولی این بدان معنا نیست که قانع گشته «کنفرانس» را به رسمیت می‌شناسم، من تشکیل آن را مخالف همه موازین حزبی و توطئه‌ای علیه حزب می‌دانم. ثانیاً ماندم تا در «کنفرانس» نظر خویش را اعلام کنم و استعفایم را به اطلاع «کنفرانس» برسانم و سپس آن را ترک کنم، لیکن در اثر مراجعات بعضی از رفقای مورد احترام و علاقه‌ام مبنی بر خودداری موقت از آن کار، به خاطر اینکه ممکن است در «کنفرانس» تشنج ایجاد شود، پذیرفتم و به همان مختصر صحبت در «کنفرانس» اکتفا کردم. ثالثاً من به اجبار می‌بایست تا خاتمه جلسات «کنفرانس» محل جلسه را ترک نکنم تا مبادا افشای محل تشکیل پلنوم و «کنفرانس» را - که یقین داشتم در کمتر مدتی فاش خواهد گشت - به من نسبت ندهند.

(برای مزید اطلاع رفقا بیجا نیست بگویم که پیش از بازگشتان به نقاط مسکونی، نه تنها محل تشکیل «کنفرانس»، بلکه اسامی نزدیک به نود نفر از شرکت کنندگان در «کنفرانس»، در باکو سر زبانها بود).

بنابراین حضورم در جلسات «کنفرانس» را نباید دال بر رسمیت شناختن آن گرفت. این را هم بگویم، که واقعاً در چند روزی که «کنفرانس» ادامه داشت با خود در کشمکش بودم و کوشش می‌کردم خویش را قانع سازم، به خاطر حزب از همه این تخلفها موقتاً چشم‌پوشم و باعث تشنج جلسات نشوم و دوباره به گوشه‌ای از کار بچسبم - تکرار همان کار غلطی که در پلنوم هجدهم از من سر زد - لیکن تا لحظه آخر به خصوص با مشاهده دغلی‌های دیگر، نتوانستم وجدانم را راضی سازم.

به هر حال، اینک فهرست وار می‌پردازم به دلایلی که مرا به این نتیجه رساند، که نه تنها نمی‌توان هیچ‌گونه صلاحیتی برای «کنفرانس» قائل بود، بلکه بر عکس، آن «کنفرانس» اقدامی بود مخالف همه اصول لنینی تشکیلات و ضدحزبی، اقدامی

ضد حزب توده ایران، زیرا:

۱_ در اساسنامه حزب ما به چنین کنفرانسی کوچک ترین اشاره ای نشده و از کنفرانس ملی و غیرمللی و کشوری و سراسری بحثی به میان نیامده است، لذا تشکیل چنان جلسه ای با آن اختیاراتی که به آن داده شده بود، مخالف اساسنامه بود، به خودی خود باطل بود و رسمیتی نمی توانست داشته باشد.

۲_ کمیته مرکزی تا آخرین لحظه از این امر بی اطلاع بوده، تنها در اولین جلسه پلنوم نوزدهم، در گزارش سیاسی به طور گذرا بدان اشاره شده بود، که بعداً (طبق شیوه معمول چندین ساله) دنبالش را گرفتند و به آن چسبیدند، آن هم هنگامی در پلنوم مطرح کردند، که افرادی را برای شرکت در «کنفرانس» از پیش انتصاب کرده و وسایل و مدارک سفرشان را از کشورهای مختلف مهیا ساخته راهیشان کرده بودند، لذا باید گفت در واقع پلنوم نوزدهم پس از راهی شدن انتصاب شدگان تشکیل گردید. پس، حتی پلنوم نوزدهم نیز نه تنها در رد یا قبول آنها دخالتی نداشت، بلکه تا آخرین لحظه از این جریان بی اطلاع بود و شرکت کنندگان در «کنفرانس» هم هیچ گاه معرفی نشدند.

۳_ پلنوم نوزدهم خود اکثریت نداشت، یعنی نزدیک به بیست نفر از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی مقیم در مهاجرت، در آن پلنوم - در آن لحظه - حضور نداشتند، که عبارتند از رفقا:...

۴_ افراد شرکت کننده در «کنفرانس» را نه واحدهای حزبی، نه کمیته مرکزی، بلکه تنها هیأت سیاسی پنج نفری در نهران از کمیته مرکزی، به دلخواه خود انتصاب کرده است و شاید هم همه اعضاء پنج نفری هیأت سیاسی نیز از آنها اطلاع نداشته اند و فقط سه یا چهار نفر آنها را انتصاب کرده باشند، ولی به هر صورت در ماهیت امر فرقی نمی کند.

۵_ پیش از انتصاب افراد برای شرکت در «کنفرانس» همه کمیته های کشوری اروپا را زیر و رو کرده و دگرگون ساختند و اشخاص «موافق طبع» و نیت خویش را به کار گماشته و از بین اینان کسانی را برگزیده راهی «کنفرانس» کردند.

۶_ حتی اسامی و سمتها و سوابق حزبی اکثر آنان را هیچ کس جز همین پنج نفر نمی داند و نمی شناسدشان.

۷_ به این هم اکتفا نشده در روند کار «کنفرانس» دست به نادرستیهایی زده اند، که نه از کمونیست، بلکه از مردم عادی غیرحزبی، ولی با وجدان نیز به دور است.

بدین ترتیب که در سیاهه تنظیمی کاندیداهای کمیته مرکزی برای پیشنهاد به «کنفرانس» اسامی بیش از هشتاد نفر قید شده بود، که عده کثیری از آنان را نه با نام و نشان و مشخصات و سوابق حزبی، بلکه فقط با اسم کوچک مستعار، مثلاً حسن و حسین و تقی... آورده بودند.

در اینجا من از شما شش رفیق... (۱) می پرسم، چند نفر از آن عده را، در آن لحظه اخذ آراء البته غیر از کسانی که از کمیته مرکزی پیش از «کنفرانس»- می شناختند و از نام نشان و سابق و مسئولیتهای حزبی شان مطلع بودید.

با این همه، در چنان کلاف سردرگمی باز نادرستی آشکاری دیده می شود. به این ترتیب که در آن سیاهه اسم «کاظم» نامی نیز قید شده بود. من به اصرار خواستم آن «کاظم» را معرفی کنند، که گفتند رفیق... هامونی است. کسانی که به آن «کاظم» در سیاهه آورده شده، رأی داده بودند همان رفیق هامونی را در نظر داشتند، زیرا نام مستعار «کاظم» دیگری در میان نبود و به اصطلاح صاحب چنان نام دیگری- غیر از هامونی- در «کنفرانس» حضور نداشت، اما هنگامی دیدند رفیق هامونی اکثریت آورده است، مدعی شدند که گویا «کاظم» قید شده در سیاهه کسی غیر از هامونی است! ولی بالاخره نگفتند آن «کاظم» دیگر چه کسی است. جالب اینجاست، که یکی از کسان رأی مخالف دهنده به من و هامونی، که از آن پشیمان شده بود، اعتراف کرد که به وی لابد به کسانی دیگر هم سپرده بودند به تو (شاندرمنی) و هامونی رأی مخالف بدهم، که حالا از کرده ام پشیمانم.

بنابراین «کنفرانس» به اصطلاح «ملی» جز یک توطئه آشکار ضدحزب توده ایران نبوده است، که گروهی از همان فردای یورش وحشیانه آخوندها بر حزبمان، درصددش برآمدند و رفیق خاوری را همچون سپر یا ماسکی به پیش انداختند و گام به گام پیش رفتند و هنوز هم در حال پیشروی هستند...

رفقا، با همه این احوال فقط و فقط به خاطر اینکه در آن هنگام ندای حزب، به هر شکل و وسیله و حتی به هر قیمتی به گوش مبارزان در ایران برسد، همه این خلافکاریها از طرف همه معترضین گذشت و نادیده گرفته شد. باری دیگر در تجربه اثبات گردید، که عدم مقاومت در برابر اصول شکنی ها، اصول شکنان را جری تر و گستاخ تر می سازد که در نتیجه زیانهای جبران ناپذیری به حزب و طبقه کارگر وارد می آورد.

رفقا، شما تصور می کنید که به همین اکتفا کردند؟ ابداً و اصلاً، تاخت و تاز بر

حزب را ادامه دادند. در دو سال و نیم پس از پلنوم هجدهم به چه کارهایی دست زدند:

— طی آن مدت عده ای از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی از جمله رفقا: اردشیر آوانسیان، رحیم نامور، اکبر شاندرمنی، بابک امیرخسروی، فریدون آذرنور، فرهاد فرجاد، سعید مهراقدم، محمد آزادگر، حسین انورحقیقی و دیگران را به کلی از کارها برکنار داشتند، که معروف شده بود «کنسروشان کرده اند»، نه تنها اطلاعی از کارشان نمی دادند و حتی مشورتی با آنان به عمل نمی آوردند، بلکه اغلب نشریات خود را نیز در اختیارشان نمی گذاشتند.

تاکنون معلوم نکرده اند که آن عده از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی، که برخلاف تصمیم پلنوم شانزدهم به ایران بازنگشته اند و مهاجرت را به مبارزه در ایران ترجیح داده اند، آیا عذرشان موجه بود یا بدون عذر موجه و فقط به خاطر آسودگی زندگی از مهاجرت دل نکندند؟ و واقعاً کدام یکی شان عضو کمیته مرکزی برکنار بوده اند؟

با احزاب و سازمانهای گوناگون تماس گرفته قول و قرارهایی گذاشته، اعلامیه به نام کمیته مرکزی امضا و منتشر کرده اند، در کنگره های احزاب برادر بنام نمایندگان کمیته مرکزی حزب ما سخنرانیهای دراز و کوتاه کرده اند و گفت و شنودها داشته اند، که روح ک. م. از آنها بی خبر مانده است.

— استراتژی حزب را عوض کردند، بی آنکه با کمیته مرکزی در میان بگذارند.

— بهترین فرزندان حزب را، که جان به در برده پناهنده شده بودند، چنان رفتار خصمانه ای با آنان در پیش گرفتند، که عده کثیری از این ذخیره های حزبی مجبور شدند کشور شوراها را ترک گفته به غرب رهسپار گردند و این مهاجرت ثانوی همچنان ادامه دارد.

— این گروه ضدحزب از همان آغاز ورود اولین دسته پناهندگان از ایران «تر» کهنه ای را از چنته درآورده به کار انداختند که «همه نوآمدگان از ایران مشکوکند الا- عکسش ثابت شود». این به اصطلاح «تر»- که حال دیگر در حکم تئوری عمل می کند- همچنان حاکم است و برگرده «نابابان» داغ زده می شود، اما پشت سر کسانی که این برجسب چسبندگی ندارد، شایعاتی راه می اندازند، همانطور که در غیاب من.

رفقا، مرا به درستی درک کنید. هرگاه از من برای دعوت رفقای که در

«کنفرانس» حضور داشتند رأی می خواستند، بی گفتگو به عده زیاد از همانها رأی می دادم و باز هم رأی می دهم، ولی درد بر سر اصول شکنیهای آشکار به منظور از هم پاشیدن حزب است، که از طرف این عده در پیش گرفته شده و تحمل ناپذیر می باشد.

— اینان کسی از مسئولین امور حزبی ایران را برای شرکت در پلنوم وسیع دعوت کردند، لیکن پس از ورود وی به مهاجرت، متوجه شدند که «باب ذوقشان» نیست، به عناوینی آن رفیق را از شرکت در «کنفرانس» محروم کردند. در پلنوم نوزدهم (که اقلأً بیست نفر از اعضایش حضور نداشتند) شش نفر از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی را در غیابشان «محکوم» و دستجمعی اخراجشان کردند. در چنین فضا و با چنین شیوه رفتار آیا کسی می تواند احساس مصونیتی داشته باشد؟

— در فاصله بین دو پلنوم چند تن از رفقای ارزشمند ما را، که می توانستند همچون شیپور انقلاب ندای رسای حزب را در اکناف جهان با قلم و نغمه های آتشین خود مردم ایران و مبارزان در میدان نبرد را تشجیع کنند و قوت قلب بخشند، به عنوان گوناگون در قفس کردند تا خاموش بمانند و آوایشان به گوش مردم ایران و جهان نرسد.

رفقا، در اینجا همه شما شاهد بودید و به شرح و بسط آن احتیاج نمی بینم.

با همه آن احوال، همانطور که قبلاً اشاره شد، بنا بر خواست و صلاحدید عده ای از رفقا، که برایم محترم و عزیزند، بر خود فشار وارد آوردم تا موقتاً همه اینها را نادیده انگارم و در راه احیاء حزب گامهایی به قدر توانم بردارم و به سهم خود به نحوی به حزب یاری رسانم. لذا در «کنفرانس» باقی ماندم و آن را ترک نکردم، لیکن هر بار با شیوه زنیهای تازه تری برخورددم.

شما رفقای که در جلسه به اصطلاح ریش سفیدان حضور داشتید و قرار بود کاندیداهایی برای عضویت اصلی و مشاورت ک. م. تعیین گردد و به «کنفرانس» پیشنهاد بشود، آن منظره را به خاطر بیاورید، که دلالتان بازارهای ایران را تداعی می کرد. آنها لیست اسامی افرادی را از سه - چهار ماه پیش یا بیشتر آماده کرده بودند که تعدادشان از هشتاد نام تجاوز می کرد و اکثر آنها اسمهای کوچک مانند حسن و حسین و تقی... آن هم مستعار بود، عرضه کردند، بی آنکه لااقل سوابق و مسئولیت و درجه های حزبیشان را برشمارند و قرار شده بود که اقلأً در «کنفرانس» بی نشان دادن محل مسئولیت درجات حزبیشان را شرح دهند، که این کار را

نکردند آن لیست معروف را بر همه تحمیل کردند و بیش از ۶۰ نفر را به اصطلاح از رأی گذراندند.

در اینجا جمله ای به عنوان حاشیه بگویم تا شما تصورش را بکنید. این رفقا در فاصله دو پلنوم ۱۸ و ۱۹ با همان عده محدود اعضا اصلی و مشاور کمیته مرکزی به بهانه عدم امکان و وسیله، تماس نمی گرفتند، در حالیکه اکثر آنها در یک یا دو کشور همجوار سوسیالیستی اقامت داشتند و تعدادشان به مراتب کمتر از این عده بود، حالا- با این عده پراکنده در شرق و غرب چگونه تماس خواهند گرفت و به اصطلاح خودشان از این پس دموکراسی حزبی را «به کرسی» خواهند نشانند؟

باری، این رفقا توانستند با جار و جنجال و قهر و آشتی و حتی غش و ضعف طبیعی و ساختگی و جنگ زرگریها اسامی افراد موردنظرشان را در آن لیست بگنجانند، که در میان آنها کسی به عضویت ک.م. نیز انتخاب شد، که در ایران طبق خواست دادستانی... به کادرها و افراد دستور داده بود خود را به سپاه پاسداران معرفی کنند و باز کسی دیگر را در آن لیست گنجانند که با آنکه مسئولیت سازمانهای ایالتی را به عهده داشت، در همان یورش اول به سراسر سازمانها اطلاع داد که حزب منحل شده دیگر وجود ندارد و پراکنده شوند.

اینها دو نفری هستند که من می شناسمشان. چه بسا که از این قبیل باز هم در آن میان باشند.

باز کسی مانند (۱)... را در «کنفرانس» شرکت داده اند و حتی وی را کاندیدای «عضو افتخاری» کمیته مرکزی کردند (چه خوب به حساب خون شهیدان حزب بذل و بخشش می کنند). این شخص تا سال ۱۳۳۴ عضو کمیته ایالتی تهران و مسئول بخش ۵ تهران (حومه) بود. در همان سال ۱۳۳۴ زندانی شد و به مانند بسیاری دیگر ضعف نشان داد و بنا به گفته رفقای معتبر مانند جوانشیر و کی منش و جعفر صدای وطن در ایران از همان زندان بدو شک کردند که با پلیس همکاری دارد و پس از انقلاب بهمن، حزب تقاضای عضویت مجددش را نپذیرفت و به عقب انداخت و فقط در اواخر شعبه دهقانی برای پاره ای اطلاعات در مسائل ارضی و دهقانی از وی استفاده می کرد. تا آخرین لحظه که در ایران بودم به من سپرده شده بود از روبرو شدن و ملاقات با وی بپرهیزم...

۱- منظور مهندس صادق انصاری، عضو قدیمی حزب توده است.

... این رفقا چنان جری شده اند، که به خود اجازه می دهند یک عضو مشاور کمیته مرکزی را، بی اطلاع و پنهان از کمیته مرکزی، اخراج کنند و نه تنها به ک.م.م. گزارش دهند بلکه در برابر این پرسش مکرر در پلنوم ۱۹ و حی در هیأت سیاسی، که چرا غفار کندلی در پلنومها شرکت ندارد و در «کنفرانس» هم حاضر نشده، به دروغ متوسل شوند و بگویند که به علت بیماری نتوانسته است شرکت کند؟! وقتی حتی در جلسه ۲۲ اوت ۱۹۸۶ هیأت سیاسی مطرح کردم ناشنیده گرفته جواب ندادند.

رفقا، من در اینجا در پیشگاه حزبم... به گناه خود گردن می نهم، که بر اساس این تصور غلط، تصور اینکه وجدان انقلابی این گروه بیدار خواهد شد و از این پس نیروی خویش را در راه احیاء حزب به کار خواهند بست، در گردهم آیی معروف به «پلنوم هجدهم» سکوت اختیار کردم و پس از آن صادقانه به مدت دو سال و نیم در انتظار نشستم، در «پلنوم نوزدهم» با آنکه به عنوان اعتراض به تشکیل «کنفرانس ملی» از عضویت ک.م.م استعفا کردم ولی در جلسات «کنفرانس» آنچنان که باید وظیفه یک عضو پرسابقه بمانند من بود، قاطعیت به خرج ندم و افشاگری را، به مناسبت همان تصور غلط، تا به آخر نرساندم، خود را در برابر حزبم گناهکار می دانم.

رفقا، کسانی که با معتقدات و مقدسات حزبی، با هم مسلکان و هم سنگران چنین رفتار دارند، در فردای انقلاب با خلقهای ستمدیده وطنمان چه ها خواهند کرد؟...

۳۱ مرداد سال ۱۳۶۵ - ۲۲ اوت سال ۱۹۸۶

اکبر شاندرمنی

اردشیر آوانسیان نیز ارزیابی خود را از «پلنوم نوزدهم» و «کنفرانس ملی» چنین بیان می دارد:

«فروغیان پس از برگشت از پلنوم و کنفرانس با تلفن به من اطلاع زیر را داد. فروغیان گفت: «قبل از کنفرانس داد زدم و به خاوری گفتم این چه حقه هایست که شما راه انداخته اید؟ با صدای بلند به او گفتم من در جلسه حزبی تمام حقه ها و تقلبات شما را فاش خواهم کرد. وقتی این جملات را به او بلند گفتم او حالش خراب شد و غش کرد. سپس خاوری شروع کرد از من التماس و خواهش کردن تا این اسرار را در جلسه نگویم.» او ادامه داد: «من دیگر در مقابل التماس او

ساکت شدم.» از او پرسیدم شما در اثر التماس او از فاش کردن موضوع گذشت کردی؟ جواب داد: «نمی دانم چه کنم»

وقتی به خاوری عین حرفهای فروغیان را به او گفتم او منکر نشد، که می رساند در حقیقت فروغیان عین این جملات را به او گفته بود. اما نظر من درباره رفتار فروغیان چیست؟ وجدان فروغیان ناراحت شده و نتوانسته در این موضوع تقلبات خاوری و دیگران را قبول کند. وقتی خاوری از او خواهش و التماس کرد، اینجا ضعف فروغیان را نشان می دهد. فروغیان نمی بایستی در یک موضوع جدی و حزبی به خاوری گذشت کند. فروغیان هنوز به ماها درباره تقلبات خاوری و شرکاء چیزی نگفته است. در صورتی که من به او نامه نوشته ام و خواهش کرده ام تمام این حقایق را به حزب بایستی گفت. هنوز جوابی از او دریافت نکرده ام. من به فروغیان می گویم شما ببینید کنگره ۲۷ حزب لینن چقدر اهمیت به این موضوع می دهد که حقایق بایستی آشکارا گفته شود. اتفاقاً یکی از اشتراک کنندگان جلسه همین داستان را به من گفت. او گفت: «فروغیان به خاوری توپید و گفت تمام حقه های شما را در جلسه فاش خواهم کرد.» لابد یک عده دیگر هم این داد و بیداد را شنیده اند.

اینکه فروغیان می گوید ما سه و نیم نفر، به اخراج رفقای سه گانه اولی رأی دادیم، منظورش را من این طور درک کردم که در اصل سه نفر، یعنی خاوری، صفری، لاهرودی، نیم نفری که نداریم، اما هدف از نیم نفر خود فروغیان است. اما چرا خود را نیم نفر حساب می کند؟ آنچه من فهمیدم آن است که رأی خود را نیم حساب می کند. فروغیان وجدانش اعتراض می کند و خطاب به خاوری نموده می گوید: «من شدیداً به شما اعتراض نموده چرا که، تمام عملیات شما در امور پلنوم و کنفرانس حقه بازی و شارلاتانی است، که من در جلسات تمام حقه های شما را خواهم گفت تا مردم بدانند که تمام فعالیت شما در این جلسات حقه بازیست. او می گوید: «من این جملات را بلند داد زدم و عده ای هم شنیدند.» اتفاقاً موضوع غش کردن علی خاوری را چند رفیق دیگر نیز به من گفتند. فروغیان می گفت خاوری زیاد التماس و خواهش کرد که موضوع را به کسی نگویم. وقتی با تلفن فروغیان این داستانها را به من می گفت، از او پرسیدم: «خوب تو چگونه خواهش او را قبول کردی و نرفتی به جلسه حزبی تا مطرح نموده حقایق را فاش کنی؟» او در جواب با صدای یواش گفت: «خود نمی دانم.» باز

پرسیدم: «خوب چه می شود کرد؟» به من جواب داد: «نمی دانم» معلوم شد که فروغیان با چند نفر دیگر از اعضای کمیته مرکزی از آن جمله نامور به عده سه نفر اولی، (بابک، آذرنور، فرجاد) رأی اخراج دادند. ولی، به سه نفر بعدی رأی اخراج ندادند. این صحبتها را فروغیان پس از برگشت از پلنوم به من اطلاع داد. او ضمناً گفت من طرفدار بودم که این سه نفر دعوت به جلسه شوند. اخیراً یعنی در روز ۱۵ دسامبر ۱۹۸۶ باز فروغیان به من تلفن کرد و گفت وضع تا بخواهید بغرنجتر شده و شارلاتانی این افراد ادامه دارد. (منظورش خاوری است.) سربسته به او گفتم، روزهای دهم و یازدهم خاوری به خانه من آمده بود و دهها بار گفت من اشتباهاتی کرده ام، من بعداً، همیشه در تمام امور حزبی با شما مشورت خواهم کرد، و هنگام خداحافظی دو بار خیلی شمرده گفت: بعداً در مسایل حزبی با شما مشورت خواهم کرد. به عقیده من مشورت با من اصل نیست، اصل آن است که با تمام رفقا بایستی مشورت کرد. همینکه جمله من تمام شد، فروغیان با صدای بلند دوبار جمله زیر را گفت: «او دروغ می گوید! دروغ می گوید!»

اتفاقاً فروغیان سه بار با تلفن با من حرف زد، قبل از پلنوم نوزدهم به من گفته بود به همین زودی جلسه خواهد شد. او اولین کسی بود که به من دعوت جلسه را اطلاع داد. پرسیدم در کجا؟ گفت نه چندان دور از اینجا، ولی نگفتم در کجا. حق هم همین بود. او نخواست آشکارا با تلفن بگوید، که مبدا دیگری از آن استفاده کند. او این جمله را به کار برد: «این اعضای فرقه دمکرات تمام کارهای حزب را در دست گرفته و برای حزب توده کوچکترین سهم را گذارده اند.»

از من پرسید: «شما به جلسه خواهید آمد؟» گفتم اگر امکان آمدن با راه آهن باشد می توانم بیایم. اتفاقاً هر سه بار گوشی تلفن را ناصرانی گرفته کمی صحبت می کرد سپس می داد به فروغیان و عقیده هر دو نفر یکنواخت بود. من نتیجه گرفتم که هر سه بار از تلفن حزب توده استفاده می کنند و هر دو نفر در مسایل هم عقیده اند.

یکی از گناهان هیأت اجرائیه آن است که، شش نفر اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی را اخراج کرده اند، در صورتی که این حق کمیته مرکزی است که شش نفر را در جلسه حاضر نموده و در حضور همه اعضا و مشاورین کمیته مرکزی رسیدگی نموده و رأی صادر کند.

من به خاوری گفتم که شما سه جلسه راه انداختید که هر سه غلط و خلاف

اصول حزبی بوده است. شما به اصطلاح پلنوم نوزدهم راه انداختید. طبق برآورد رفیق شاندرمنی در این جلسه پلنوم نوزدهم، نصف اعضا و مشاورین کمیته مرکزی اصلاً حضور نداشتند. آیا این نوع پلنوم می تواند حزبی و اصولی باشد؟ این هم یک گناه شما. رفیق شاندرمنی اسامی تمام افرادی که در پلنوم نوزدهم غایب بودند آورده است. او تمام ایرادهای جلسه نوزدهم و جلسه بعدی را هم آورده است. من این مسایل را تکرار نمی کنم. سؤال می شود شما چه حق دارید که در پلنوم نوزدهم نصف اعضا و مشاورین کمیته مرکزی را دعوت نکنید؟ اتفاقاً شما طی مدت یک ماه و اندی سه جلسه دعوت کرده اید که از سر تا پا غلط و غیراصولی است. شما بلافاصله بعد از پلنوم نوزدهم، جلسه دیگری راه انداختید بنام کنفرانس ملی. اولاً کنفرانس ملی نمی تواند عنوان کنفرانسهای ما باشد. کلمه ملی مربوط می شود به سازمانهای بورژوازی. ما می توانیم کنفرانسهای خود را حزبی، توده ای، خلقی و مردمی نام نهیم. نه ملی. شما گناه بزرگی انجام داده اید. اختیاراتی به کنفرانس داده اید که خلاف اصول حزب است. شما به این کنفرانس حق کنگره را داده اید. یعنی کمیته مرکزی در این جلسه استعفا داده است و کنفرانس کار کنگره را انجام داده، کمیته مرکزی تازه ای انتخاب کرده است، که اصلاً چنین حقی را ندارد. از سال ۱۹۲۰ یعنی از تأسیس حزب کمونیست ایران کنفرانسهای ایالتی داشته ایم که امور ایالات را انجام می داده و کمیته ایالتی مربوطه را نیز انتخاب می کرده است. ما اصولاً هیچ وقت کنفرانس کشوری نداشته ایم. ما کنفرانس ایالتی در خراسان، آذربایجان و تهران داشته ایم که نگارنده این سند در این کنفرانسهای ایالتی اشتراک کرده است. من از این اشخاصی که جلسه کنفرانس ملی را دعوت کرده اند می پرسم، آیا هیچ شنیده اید که در کشوری کنفرانس ملی دعوت کنند و این کنفرانس مقام کنگره را انجام دهد؟ (منظورم احزاب برادر است.) چنین چیزی شما پیدا نخواهید کرد. این دیگر خیلی بی سواد و رسوائی است.

طبق نوشته رفیق اکبر شاندرمنی در کنفرانس به اصطلاح ملی در حدود ۱۱۸ نفر شرکت داشتند که بیست و چند نفر از باکو بودند. خود همین ۱۱۸ نفر برایم مشکوک است. خوب از باکو می شود بیست و چند نفر را آورده، اما در حدود ۱۱۸ نفر نماینده از کجا آمده اند؟ البته این عده بایستی از مهاجرین بعد از یورش آخوندها و عده ای که در غرب زندگی می کنند، باشند. یا محصل اند یا مستخدم بیکار و یا مهاجر قدیمی. خوب ۱۱۸ نفری که انتخاب شده اند برای کنفرانس، لااقل

هزار یا دو هزار نفر عضو حزب باید باشند تا ۱۱۸ نفر نماینده انتخاب کنند. آیا ما این همه مهاجر داریم؟ باور نمی‌کنم. بنابراین روی چه قاعده‌ای نماینده فرستاده‌اند؟ من سخت مشکوکم. اینکه فروغیان می‌گوید حقه شارلاتانی بوده، می‌تواند یکی از آنها همین باشد. چیزی که زننده و خیلی حقه است اینکه آقایان در این کنفرانس «عده‌ای، حدود شصت و چند نفر را برای عضویت اصلی و مشاور کمیته مرکزی کاندید کردند که به اصطلاح انتخاب شدند» (از نامه اکبر شاندرمنی). اما حقه یا ناپاکی در آن است که این عده را که بایستی عضو یا مشاور کمیته مرکزی بشوند، اصلاً کسی آنها را نمی‌شناخت. به علاوه اسامی این عده را به کلی عوض کردند، مثلاً نام حسین را عوض نموده علی نوشته‌اند. مضحک اینجاست که رأی دهندگان می‌گویند، ما این اشخاص را اصلاً نمی‌شناسیم. در آخر جلسه، آراء جمع می‌شود و افراد مورد نظر از ماشین انتخابات درمی‌آیند. مسخره بالا-تر از این می‌شود؟ اعضای کنفرانس نمی‌دانند به چه اشخاص رأی داده و یا بایستی رأی دهند. آیا این جنایت نیست؟ افراد کنفرانس، اعضایی را که به عضویت کمیته مرکزی انتخاب می‌شوند باید بشناسند و به آنها اعتماد داشته باشند. انتخاب شوندگان بایستی سابقه مبارزاتی و فعالیت حزبی داشته باشند. این کاری که شده توهین به حزب است. این کار علامت بی‌سوادی هم می‌باشد. اکبر شاندرمنی که در کنفرانس اشتراک کرده و از کمونیستهای قدیمی است که بیش از پنجاه سال سابقه حزبی دارد، در نامه خود می‌نویسد: «من نه اینکه اکثر آن عده را نمی‌شناسم، بلکه اسامی آنها را هم نمی‌دانم.» این دیگر مسخره و شارلاتانی است که از میان شصت و چند نفر بایستی افراد کمیته مرکزی و مشاورین انتخاب شوند تا نهضت کمونیستی را «اداره» کند. در تمام احزاب کمونیستی جهان و در حزب کمونیست ایران و سپس در حزب توده که بیش از ۶۶ سال است فعالیت می‌کنند و صدها و صدها قهرمان داده‌اند، همیشه به افرادی رأی می‌دادند که شناخته شده، سابقه دار و برجسته باشند. و این اشخاص خود را با نام و نام فامیلی معرفی می‌کردند. جلسه اشخاصی را که نمی‌شناسد نمی‌تواند هم انتخاب کند. معلوم می‌شود که «رهبران» سه نفره لیست اسامی دروغین را خود نوشته و به دست دیگران داده‌اند. که پس از جمع‌آوری آرا خود بدانند چه کسانی انتخاب شده‌اند. رهبران خود لیست تهیه کرده و اسامی افراد را عوض می‌کنند ولی انتخاب کنندگان بایستی بدانند چه کسانی را انتخاب کرده‌اند. یک منظره دیگر از کنفرانس طبق

نامه اکبر شاندرمنی چنین است: «چند نفری هم با ماسک به کنفرانس آورده بودند که گویا از ایران آمده اند.» مسخره بالاتر از این می شود؟ اولاً معلوم نیست این چند نفر که با ماسک وارد کنفرانس شده اند، راستی راستی از ایران آمده اند یا نه؟ از این مهمتر موضوع دیگری است. خوب شما به این آقایان «رهبران» که کنفرانس ملی را به جای کنگره به کار برده اید بگویید که کنگره قاعدتاً مهمترین ارگان حزبی است. کنگره رهبر حزب است. شما آقایان اعتماد به کنگره نمی کنید. این کنگره حق شناختن افراد حزب را دارد. معلوم می شود چند نفر با ماسک رهبر کنگره شده اند نه کنگره رهبر این افراد. این اطلاعات را نه فقط شاندرمنی، بلکه رفقای دیگری نیز تأیید کرده اند. این درک «رهبران» از کار مخفی به کمدی بیشتر شباهت دارد.

وقتی صحبت از آن می شود که معلوم نیست چه اشخاصی در کنفرانس ملی اشتراک کرده اند، بی جهت نیست که برخی از کمونیستهای دنیا دیده مشکوک می شوند. که آیا شرکت کنندگان این کنفرانس حق داشته اند در آن شرکت کنند؟ یا اشخاصی بودند که به کنفرانس آورده شدند، تا با رأی خود، یعنی با رأی سیاهی لشکر عده ای را به دروغ وارد کمیته مرکزی کنند؟ کنفرانس قانونی یا پلنوم وسیع بایستی لیست کامل اعضای اشتراک کننده کنفرانس را تهیه نموده، به پلنوم وسیع تحویل دهد تا روشن شود چه اشخاصی در این کنفرانس ملی اشتراک کرده اند. البته اسامی واقعی این اشتراک کنندگان و اسامی مستعار (دروغین) آنها نیز معلوم شود. و آنگاه بایستی روشن شود، چه اشخاصی در هیأت رئیسه جلسه، آراء را خوانده اند؟ تا روشن شود، این تقلبات با دست چه اشخاصی عملی و به نفع چه اشخاصی اجرا شده است. یکی از اشتراک کنندگان به اصطلاح کنفرانس ملی به من چنین گفت. (من حالا نام او را نمی برم. تا به او صدمه نرسد. اما، در جلسه رسمی حزبی نام او را خواهم آورد.) اینک گفته این رفیق مؤمن که مسئولیت حزبی هم داشته است: «من اکثریت اشتراک کنندگان کنفرانس را ندیده و نه می شناختم. به ما گفتند، اگر کسی را می شناسید به او رأی بدهید و اگر نمی شناسید رأی ندهید. من از این وضع مشکوک شدم و اوضاع را غیرطبیعی درک کردم. کوشیدم امتحان کنم شاید چیزی بفهمم. (اتفاقاً اکثریت به زبان ترکی گپ می زدند.) به دو نفر نزدیک شده پرسیدم شما چه کاره اید؟ چه شغلی دارید؟ دیدم این دو نفر مثل اینکه خوششان نیامد و خواستند به من چیزی بگویند. معلوم بود نمی خواهند سر خود را به من بگویند. من گفتم، ما با هم در کنفرانس اشتراک کرده ایم چرا می خواهید از

من پنهان کنید؟ آنها مجبور شدند حقیقت را بگویند که هر دوی آنها دهاتی یا به قول خودشان در آذربایجان شوروی در کلخوز کار می کنند. دهاتی عضو کلخوز بودند.!!)

... در حزب طی سالهای متمادی گفتگوها و بحثهایی کرده ایم که در اسناد حزبی موجود است. به خصوص که نوارهای طولانی از جلسات پلنومها در دست داریم. در کنگره ۲۷ حزب لنین یکی از شعارها این است که حقیقت را بایستی به مردم گفت تا کارها درست شود. با توده ها بایستی آشکار و روشن حرف زد. در دوران مهاجرت متدهای خشن و دیکتاتوری، زیاد رواج داشته است. از آن جمله، روش غلام دانشیان است. با اینکه غلام دانشیان را کمونیست می شناختم؛ وی کمونیستی کم سواد و بی رحم بود، کفایت بگویم روش دانشیان آن بود که سه گروه بزرگ حزبی را نادرست ارزیابی نموده، از حزب اخراج کرد. خواهید گفت این در گذشته بوده، حالا چرا یادآوری می کنم؟ این، سئوالی بجاست. فراموش نکنیم که رفقا لاهرودی و صفری در سالهای دراز معاون و کمک دانشیان بوده اند. عین این رفتار و برخورد را قبل از پلنوم به اصطلاح ۱۹- انجام دادند. این بار، این مسئولیت را سه نفری به عهده گرفته اند. اینان عبارت اند از خاوری با آشنایان قدیمی خود، صفری و لاهرودی. آنها شش نفر اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی را بدون رسیدگی، غیاباً از کمیته مرکزی اخراج کردند. این کجاش بوی کمونیستی می دهد؟ کجاش حزبی، اصولی و وجدانی است. آن هم در چه دورانی این کار را کردند! در دورانی که حزب لنین صحبت از صلح، انسانیت، حقیقت و دمکراسی را شب و روز تبلیغ می کند. این است «رهبری» حزب توده. هنگامی که فرقه دمکرات آذربایجان، سه گروه را از حزب بی جهت اخراج کرد، رهبری حزب توده شدیداً مخالف سیاست خشن دانشیان بود. گروه چپ حزب توده با عده ای از مسئولین فرقه دمکرات آذربایجان سخت همکاری می کردند. اتفاقاً رفیق سابقه دار حزب، رفیق شمیمده که لیاقت رهبری فرقه را داشت از امور حزبی دور شده بود. رفیق دیگر که من او را از پیش می شناختم، رفیقی بود انقلابی و با ارزش به نام کندلی که حتی او را هم از کاندیداتوری ک. م. حزب کنار گذاشتند. رفقای با ارزش فرقه که با حزب همکاری می کردند عبارت بودند از کندلی، آذراوغلی و یک رفیق خیلی خوب که متأسفانه نامش را فراموش کرده ام و اکنون فوت کرده است. با رفیق رحمانی هم مناسبات ما حسنه بود. اما طی بیست سال وحدت دو حزب تنها

پنج- شش نفری از فرقویها بودند که کاندیدای ک.م می شدند و این عده طی بیست سال حتی چند دقیقه هم در پلنومها حرف نزده اند. اسناد و نوارهای موجود شاهد این مدعاست. من اصرار خواهم کرد تا رجوع شود به اسناد تاریخ حزب توده. این را هم می خواهم تکرار کنم که هنگام وحدت دو حزب، یعنی حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان، قرار بود که فرقه دمکرات آذربایجان دارای اختیارات کمیته ایالتی بوده و مطیع کمیته مرکزی حزب توده ایران باشد...

... در مورد ۱۱۸ نفر اعضای کنفرانس به اصلاح ملی باید گفت، لااقل یک یا دو هزار مهاجر حزبی باید باشد تا بتوانیم ۱۱۸ نفر نماینده در کنفرانس داشته باشیم. از این رو ما حق داریم مشکوک باشیم که این ۱۱۸ نفر نمی توانند اعضای حزب توده باشند. اینها بایستی اکثراً افراد فرقه دمکرات باشند. من اصرار دارم در پلنوم آینده که بایستی پلنومی قانونی باشد، به لیست اشتراک کنندگان کنفرانس که عده شان در حدود صد و هجده نفر بوده و به لیست کاندیداهایی که وارد کمیته مرکزی شده اند و عده زیادی هم هستند رسیدگی دقیق بشود. اینکه اسامی اشتراک کنندگان کنفرانس را به کلی عوض کرده اند، سر تا پا تقلب است. بایستی کمیسیونی از خود حزبیهای سابقه دار، با ایمان و مورد اعتماد این لیستها را معاینه نموده تا بدانند این تقلب از طرف چه اشخاصی تنظیم شده است. اسامی افراد کنفرانس را به کلی عوض کرده اند و از همه بدتر افراد سابقه دار، اکثر اعضای کنفرانس را اصلاً نشناخته اند. این تقلب بزرگی است و هیچ حزب در جهان چنین متدی را به کار نبرده است. (منظورم احزاب کمونیست جهان است.) این تقلب، بی نظیر و ننگ بزرگی است. بایستی اختراع کنندگان این شیوه را معرفی کرد. چرا این متد غلط و خطرناک به کار برده شده است؟ این متد می تواند اختراع همان سه نفر باشد. ظاهراً خواسته اند نشان بدهند که این عمل برای رعایت اصول پنهانکاری در حزب است. اینها متدهای پنهانکاری نیست. ما خود، از حزب کمونیست ایران و سپس از حزب توده در مدت شصت و شش سال فعالیت انواع تجربیات را به دست آورده ایم و از احزاب برادر نیز اطلاعات و تجربیاتی کسب کرده ایم. می دانیم متدهایی که به کار برده اند غلط، خطرناک و غیرحزبی است. اینها همه حقه هایی است که این یا آن «رهبر»- بهتر بگویم غیر رهبر- به کار می برد تا عناصری را وارد کار کند که نوکر و حرف شنو باشند. این نوع انتخابات به جز تقلب و حقه بازی چیز دیگری نیست. این شیوه را به کلی بایستی محکوم کرد تا دوباره تکرار نشود...

حزب ما طی چند سال اخیر در مهاجرت انواع عملیات ضدحزبی و ضددمکراسی را رواج داده است. در این سه سال اخیر کمیته مرکزی وجود خارجی نداشته و چند نفر حزب را در عمل تعطیل نموده اند. در حزب هر چه بیشتر بایستی دمکراسی عملی شود. اتفاقاً در حزب ما (البته در نیرویی که در مهاجرت داریم) یک عده رهبری را به دست خود گرفته، تو گویی آنها از دنیا بی خبر شده و با دیکتاتوری افراد سابقه دار حزبی را که بیش از چهل سال خدمت به کمونیسم کرده اند بدون محاکمه و رسیدگی غالباً تصمیم گرفته از حزب اخراج می کنند. در حزب ما که ۶۷ سال تجربه و سابقه دارد، این اولین بار است که اشخاصی که این کار را انجام داده اند، مقام آنها را دیوانه شان کرده! هر چه زودتر بایستی این بیماریها برچیده شود. اگر به این عده سه نفری که حزب را به دست خود گرفته اند دیکتاتور بگوییم حق است. دو نفر از این سه نفر، شاگرد سابقه دار دانشیان می باشند. در سابق دانشیان سه گروه از حزبیهای جوان را به نام «لیکویدا تور»، «آنتی پارتی»، «گارد جوان»، از حزب به نادرستی اخراج کرد.

در آخرین دقایق صحبت ما، علی خاوری ورقه کوچکی را آورد و اصرار کرد که این نوشته را امضاء کنم. محتوای نوشته این بود، که از قول من نوشته شده بود. گویا من به رفقا توصیه می کنم علیه همدیگر برآمد نکنند و این دعوا را بین خود حل کنیم نه اینکه به بیرون حزب ببریم. این موضوع در چند جمله نوشته شده بود. هم او و هم سیاوش خیلی اصرار و خواهش داشتند که من این چند سطر را امضاء کنم. حقیقت در آن است که دیدم این نوشته از آن حرفهاست که من در نامه ۳۷ صفحه ای اولی نوشته بودم. فکر کردم لزومی ندارد که من چنین جملاتی نوشته و به روزنامه مردم بفرستم. اما چون هر دو نفر اصرار زیادی داشتند، فکر کردم حالا که خاوری دهها بار تکرار کرد که اشتباه کرده ام و من که گناهان خاوری و دارودسته او را به رویش گفته ام و خود او نرم شده به اشتباهاتش اعتراف کرده مانعی ندارد که این چند جمله در روزنامه مردم چاپ شود. همینکه دیدم موافقم یواشکی با مداد این جمله را اضافه کرد. «به رفیق علی خاوری دبیر اول حزب.» لابد در آن بحثهای گرم او خیالات دیگری داشت. این دیگر یک نوع مرد رندی هم ممکن است باشد. او با این امضای من که خطاب به خاوری شده یک سرمایه ای برای خود می داند. من فکر کردم اگر بخواهد چنین نتیجه ای از امضای من بگیرد، خیلی کودکانه است. چرا که من به طور واضح تمام گناهان خاوری را به رویش

گفتم. همچنان که در پلنوم هجدهم تمام گناهان خاوری و هیأت اجرائیه را دانه دانه به رویشان گفتم و حالا این گفته من که همه رفقا را دعوت می کنم تا اختلافاتشان را منتشر نکنند بلکه میان خود حل و فصل کنند، چندان به نفع خاوری نخواهد بود. این را باز تکرار می کنم، وقتی یکی یکی انتقادات خودم را علیه خاوری و هیأت اجرائیه در امر چهار جلسه، پلنوم ۱۸ و ۱۹ حزب توده و سپس کنفرانس ملی و پلنوم بیست حزب برشمردم و همه این جلسات غیرقانونی را خلاف اصول حزبی دانسته و گفتم تمام این جلسات را بایستی لغو شده پنداشت و پلنوم وسیع قانونی را دعوت کرد. هنگامی که این گناهان را تک تک شمرده و می گفتم، او نتوانست یک جمله علیه گفته های من حرف بزند. او مایوسانه این جمله را گفت: پس معلوم می شود این دستگاہهای حزبی را که به وجود آورده ایم، بایستی منحل کرد؟ من در پاسخ گفتم: بلی حقیقت این را می طلبد. تنها بایستی این ارگانهای حزبی فعالیت کنند تا پلنوم قانونی وسیع دعوت شود و کارها از روی اصولیت حزبی عملی شود....

پس از «کنفرانس ملی»

دیدیم که رهبری بقایای حزب توده، امید داشت که «کنفرانس ملی» با حذف بخشی از نیروهای معترض توده ای بتواند به ایجاد یک سازمان کوچک تر ولی منسجم بدل شود. لذا، تشکیل «کنفرانس ملی» با هیاهوی بسیار در نشریه نامه مردم اعلام شد و مصوبات آن به چاپ رسید. معهذاً، ریشه های بحران بس عمیق تر از این بود و در واقع «کنفرانس ملی» خود به نقطه عطفی در تلاش و بن بست بقایای حزب توده بدل شد.

در «کنفرانس ملی» نطفه جریان گسترده ای منعقد شد که مدت کوتاهی بعد با نام «جنبش اعتراضی» علیه رهبری حزب قیام کرد و دامنه عصیان آن بسیاری از سازمانهای حزب، به ویژه در شوروی و افغانستان را دربر گرفت. از اعضای «هیأت سیاسی» منتخب «کنفرانس ملی» نخست اکبر شاندرمنی و سپس محمدتقی برومند استعفا دادند و با انتشار نامه های سرگشاده به افشاگری نشستند. افشاگری های «ناخدا انور» (حمید احمدی) پرده از بسیاری موارد فساد و انحطاط درونی بقایای حزب توده برداشت و تأثیرات عمیق به جای نهاد. سه نفر از کادرهای با سابقه حزبی (محمد آزادگر، سعید مهراقدم و حسین انور حقیقی)، که در «پلنوم هجدهم» عضو مشاور کمیته مرکزی شده بود به سود گروهک «راه کارگر» از حزب انشعاب کردند. رحیم نامور، عضو کهنسال کمیته مرکزی، با انتشار نامه ای

اعتراض خود را بیان داشت. در بهمن ۱۳۶۵، افشاء مسئله عزیمت مخفیانه محمدعلی جعفری، عضو قدیمی حزب، از ایران به شوروی _ که به علت مشارکت فرزندش در حرکت «انفصالیون» او را به ایران بازگرداند و وی در نتیجه «دق مرگ» شد _ در نشریه پژواک جنجال گسترده ای علیه رهبری برانگیخت.

در سال ۱۳۶۶، «جنبش انفصالی (جناح امیرخسروی _ فرجاد) حرکت‌های تبلیغی خود را وسعت بیشتری بخشید و «جنبش اعتراضی» (برومند، «انور»، حیدریان و...) همه سازمان‌های حزبی را دربر گرفت و عملاً از اردیبهشت ۱۳۶۶ سبب تعطیل جلسات» هیأت سیاسی شد.

محمدتقی برومند، وضع رهبری بقایای حزب توده پس از «کنفرانس ملی» را چنین شرح می دهد:

در چهارمین جلسه (اردیبهشت ۱۳۶۶) هیأت سیاسی (منتخب «کنفرانس ملی») پیرامون مسائل متعدد بحث‌های تند و شدیدی در گرفت که بر اثر مقاومت هیأت دبیران دونفره (خاوری و صفری) و رهبر سازمان مستقل فرقه (لاهرودی) در حل و فصل آنها منجر به تشنج جلسه و تعطیل آن گردید. رئوس عمده ترین این مسائل عبارتند از:

_ مسئله پس زدن رفیق محمدعلی جعفری از مرز ... (افغانستان) که باعث مرگ این هنرمند نامدار گردید.

_ متوقف ماندن تقسیم کار میان اعضای هیأت سیاسی پس از کنفرانس طی چهار جلسه آن.

_ تشکیل نشدن عمدی دبیرخانه برای جاری نشدن مسائل حزب به هیأت سیاسی و نرسیدن پیشنهادات و شکوائیه های کادرها و اعضای حزب به رؤیت اعضای هیأت سیاسی و بی خبر ماندن آنان از جریانات فاجعه بار درون حزب.

_ موقوف ماندن تصمیم سومین جلسه هیأت سیاسی در خصوص تسلیم مدارک و اسناد دخل و خرج حزب به مسئول امور مالی (غنی بلوریان) توسط هیأت دبیران دو نفره.

_ عدم حضور رفیق داود نوروزی از پس از «کنفرانس ملی» در جلسات هیأت سیاسی و پیشنهاد در خصوص عیادت یکی از اعضای هیأت سیاسی از مشارالیه که با مقاومت دبیر دوم موقوف ماند.

_ دلیل موقوف ماندن رسیدگی به وضع کمیته کابل و مسائل فاجعه بار آن.

_ مخالفت هیأت دبیران دو نفره و رهبر سازمان مستقل فرقه با «تدقیق» ارزیابی

خط مشی سیاسی گذشته حزب در قبال حاکمیت جمهوری اسلامی.

— بحث پیرامون مسئله رفت و آمد یک عضو هیأت سیاسی به سفارت جمهوری اسلامی در... (۱)

— پیشنهاد درباره تشکیل پلنوم وسیع برای رسیدگی به وضع نابسامان و بحرانی حزب.

— گفتگو درباره ناموجه بودن تمرکز قدرت در دست دبیر دوم و تقسیم انبوه وظایف تحت کنترل ایشان میان اعضای هیأت سیاسی و کمیته مرکزی.

— پیشنهاد درباره ضرورت تعویض دبیر دوم به عنوان عامل تشنج درون و برون حزب. (۲)

— بحث درباره ضرورت سرکشی یکی از اعضای هیأت سیاسی از نامه مردم و گزینش اعضای تحریریه زیر نظارت هیأت سیاسی که بر اثر مخالفت دبیر دوم موقوف ماند.

— اعتراض به انتخابات اعضای تحریریه نامه مردم و دیگر ارگانهای تبلیغی حزب از جانب دبیر دوم که طبق ماده ۲۹ اساسنامه در صلاحیت هیأت سیاسی است.

— بحث درباره محدود بودن زمان نشستهای هیأت سیاسی، بدون دستور کار قبلی، پرداختن به خرده کاریها و طفره رفتن از بحثهای جمعی تئوریک و سیاسی پیرامون اوضاع اجتماعی- سیاسی کشور.

— با این که در همین جلسه مقرر شده بود، در مهرماه آینده (۱۳۶۷) - جلسه هیأت سیاسی برای بحث و بررسی پیرامون گزارش هیأت سیاسی به پلنوم و دستور جلسات آن تشکیل گردد، هیأت دبیران دو نفره و رهبر سازمان مستقل فرقه که موقعیت خود را در برابر انتقادات روشن و پرصلابت و انبوه خلافکاریهای ضداساسنامه ای متزلزل می دیدند، ترجیح دادند که مانند دیگر موارد به میل و اراده خود از تشکیل جلسات نوبتی هیأت سیاسی که قاعدتاً می بایست هر دو ماه یک

۱- «اعتراضیون» مدعی اند که داود نوروزی با سفارت جمهوری اسلامی ایران در آلمان دمکراتیک رفت و آمدهای مشکوکی داشته است. «رهبری» حزب توده این ادعا را اتهام دانسته است و علت کناره گیری نوروزی را بیماری او ذکر می کند. به هر حال، عملاً در پلنوم دی ماه ۱۳۶۶، نوروزی از عضویت هیأت سیاسی برکنار و تنها عضو افتخاری کمیته مرکزی گردید.

۲- این پیشنهاد توسط غنی بلوریان ارائه شد (ناخدا انور، پاسخ به توبه گیران، ص ۹).

بار تشکیل شود، طفره روند تا فرصت کافی برای برنامه ریزی در اجرای توطئه سرکوبگرانه خود در پلنوم آینده داشته باشند.

(۱)

در ماههای پس از جلسه فوق، دامنه بحران فراگیرتر شد و سایر اعضای «هیأت سیاسی» (بلوریان، فروغیان و سیاوش کسرائی) را نیز دربرگرفت. در آبان - آذر ۱۳۶۷ اکثریت توده ایهای مقیم باکو و کابل با صدور قطعنامه هایی به اعتراض برخاستند. مجموعه این اعتراضات، رهبری سه نفره حزب (خاوری، صفری، لاهرودی) را به چاره اندیشی وادار ساخت و آنان بر اساس تز «هر چه کمتر بهتر!» به تدارک «پلنوم بیستم» (۲) پرداختند و با گسیل «لشکر» فرقی خود در دیماه ۱۳۶۶ این پلنوم را ترتیب دادند. پلنوم فوق به اخراج تعداد زیادی از معترضین از جمله محمدتقی برومند و اکبر شاندرمنی و حبیب الله فروغیان (اعضای هیأت سیاسی)، حمید احمدی (انور) و محسن حیدریان (اعضای کمیته مرکزی و ... دست زد و تصفیه گسترده در صفوف حزب را در دستور کار خود قرار داد. لذاست که در این پلنوم مسئولیتهای بیشتری در دست حمید صفری متمرکز گردید (تبلیغات، نامه مردم، مجله دنیا، مالی، تشکیلات اروپای غربی، تشکیلات حزب در...) (۳). پلنوم همچنین داود نوروزی، عضو دیگر «هیأت سیاسی»، را برکنار ساخت و او را به مقام عضو افتخاری کمیته مرکزی تنزل داد. علت برکناری او ظاهراً بیماری عنوان شد.

محمدتقی برومند ماجرای «پلنوم بیستم» را چنین شرح می دهد:

... جلسات هیأت سیاسی از اردیبهشت تا دیماه ۶۶ به مدت ۸ ماه موقوف ماند. هیأت دبیران دو نفره و رهبر سازمان مستقل فرقه طی این مدت با تجهیز ماشین رأی خود را در کمیته مرکزی و سرهم بندی کردن گزارشی مجعول و ... دور از دید و نظارت هیأت سیاسی و مکتوم نگاه داشتن تشکیل پلنوم فرمایشی همه شرایط لازم را برای اجرای سناریوی این پلنوم فراهم نمود.

آیا این اقدامات بغایت پنهانکارانه و خلاف روح دمکراسی حزبی و مغایر با

۱- پاسخ به «هجونامه»...، صص ۱۹ - ۱۰.

۲- گروه فوق، «پلنوم بیستم» را «پلنوم دیماه ۶۶» می خوانند و نه «پلنوم بیستم»، زیرا نخستین پلنوم پس از «کنفرانس ملی» است و آنان می کوشند تا «کنفرانس ملی» را نقطه عطفی در حیات حزب توده در ردیف کنگره دوم - جلوه دهند.

۳- «ناخدا انور»، سیری از مبارزات درون حزبی با اپورتونیسمن منحنط، ۲ اردیبهشت ۱۳۶۷، ص ۶۸؛ حمید احمدی معروف به ناخدا انور از اعضای کادر نظامی حزب توده. وی از جمله نظامیانی است که در خارج از کشور و در حین دوره آموزش و با درجه نائوسروانی توسط حزب توده جذب شد و پس از فروپاشی حزب به خارج گریخت.

موازن اساسنامه موجود، هویت توطئه گران اصلی «پلنوم» دیماه ۶۶ را آشکار نمی کند؟ پلنومی که غیر از سه عضو هرم فرماندهی هیچ یک از اعضاء هیأت سیاسی، کمیته مرکزی در تدارک آن دخالت نداشتند و در جریان بحثها، مسائل و برنامه ریزی آن قرار نگرفته بودند، می توان گفت حتی از پلنومهای استالینی که در آن دستها از رعب و وحشت پرونده سازی عوامل دیکتاتوری بی اراده پایین و بالا می رفت، به مراتب میکانیکی تر و صدماتی کمیک تر بوده است. جالب است که سه عضو هرم رهبری، پلنوم و ... خود را در سخنرانیها و مصاحبه هایشان «دمکراتیک ترین پلنومها در جهان»!! توصیف کرده اند اما واقعیت نشان می دهد که این پلنوم صرفاً برای سرکوب و قالب کردن نقطه نظرات فراکسیون حاکم ترتیب یافته بود. نگاههای میرغضبانه پیچ و مهره های ماشین رأی، و برخوردهای سبکسرانه به رفقای که نمی توانستند به خاطر حفظ جا و موقعیتشان و نفسانیات عنوان پرستانه، خود را با معیارهای اخلاقی و سیاسی و ایدئولوژیک حزب مداران کهنه کار تطبیق داده و بدینسان منافع حزب ... را دو دستی تسلیم عافیت حرفه ای نمایند، جو سنگین و خفقان آلود پلنوم فرمایشی را به نحو بارزی به نمایش می گذاشت.

کارگردانان پلنوم از همان آغاز کار با حمله به دو عضو شاخص و با سابقه حزب در هیأت سیاسی: رفقا... (شاندرمنی) و فروغیان و سپس «جراحی» آنان از ترکیب کمیته مرکزی و مقدمه چینی برای اخراج انور که به تصمیم ضداساسنامه ای سه عضو خودمختار هرم رهبری، نه رأی اعضاء هیأت سیاسی، به پلنوم دعوت نشده بود، فضای نفس گیر و تهدید کننده ای برای جلوگیری از تبادل نظر آزاد و دمکراتیک به وجود آورده بودند. بنا به تقسیم کاری که قبلاً صورت گرفته بود، عوامل وابسته به سه عضو هرم رهبری با نثار دشنامها و کلمات ناهنجار، رفقای منتقد کمیته مرکزی و هیأت سیاسی را زیر آتشبار حملات خود قرار دادند. جملاتی چون «علاوه بر تصفیه شدگان هنوز مارهای زهر آگین در هیأت سیاسی وجود دارند»، «افراد عضو هیأت سیاسی بوده اند که صلاحیت عضویت در آن را ندارند» و ... از هر سو در فضا پراکنده بود. پلنوم فرمایشی در چنین جو تشنج و ارعاب، گزارش خود نوشته سرکوبگران حاکم را استماع نمود. جماعتی که در جلسه قدرت نماینها و زهرچشم گیریها غوطه ور بودند، زیر رگبار طنطنه گوش نواز کلمات، مقولات اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک گزارش را در ذهن خود جابه جا

می کردند تا شاید چیزی از آن دستگیرشان شود، زیرا آنها فقط چند ساعت قبل از پلنوم آن را سردستی مرور کرده بودند...
(۱)

بدینسان، عملاً پلنوم کودتایی «دیماه ۱۳۶۶» نیز در رفع بحران مزمن و علاج ناپذیری که کالبد قدرت و فارغ از حیات بقایای حزب توده را می پوسانید، کارساز نشد. پس از آن با اوجگیری اعتراضات، رهبری سه نفره (خاوری، صفری، لاهرودی) به تعلیق دو عضو دیگر «هیأت سیاسی» منتخب «کنفرانس ملی» (بلوریان و کسرائی) دست زد و «جنبش اعتراضی» گسترده بیشتر و بیشتری گرفت.

در آستانه سال ۱۳۶۷، در شرایطی که بقایای ساختار سنتی و فرتوت حزب توده آخرین مراحل پوسیدگی و تلاشی خود را می گذرانید، توسط «انفصالیون» (جناح امیرخسروی و فرجاد) گروه جدیدی با نام «حزب دمکراتیک مردم ایران» تأسیس شد و خود را به عنوان آلترناتیو تازه ای فرا راه بقایای منفعل و سرخورده حزب توده قرار داد. درباره این جریان نو و مواضع فکری و سیاسی آن در آینده توضیح بیشتری خواهیم داد.

مواضع بقایای حزب توده (۱۳۶۸-۱۳۶۲)

در بخش سوم کتاب حاضر، با مواضع حزب توده در قبال انقلاب و جمهوری اسلامی ایران آشنا شدیم و دیدیم که حزب توده تا زمانی که به موفقیت استراتژی و تاکتیکهای خود امید داشت، در مواضع رسمی خود انقلاب اسلامی را به عنوان یک «انقلاب ضدامپریالیستی و مردمی» مورد تجلیل قرار می داد و خود را «مدافع» نظام معرفی می نمود. در سال ۱۳۶۱ که به تدریج عرصه بر عملکردهای توطئه آمیز او تنگ شد، حزب توده زمزمه رشد «گرایش راست» در حاکمیت نظام را مطرح ساخت، ولی تا لحظه انحلال خود را «مدافع» نظام و مقید به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وانمود کرد. با انحلال حزب توده و کشف توطئه ها و عملیات پنهانی و ضدانقلابی آن، بقایای حزب دیگر هیچ دلیلی برای ادامه این سیاست ظاهر سازانه و خدعه آمیز نداشت و لذا ماهیت و مواضع ضدانقلابی خود را علنی کرد و رسماً در مقابل انقلاب و نظام موضع گرفت.

در واقع این چرخش مواضع به حزب توده اختصاص ندارد و ویژه همه جریانات ضدانقلابی است که با ماسک نفاق در سالهای پس از انقلاب به انهدام نظام امید بسته بودند. جریان «مجاهدین خلق» نیز تا زمانی که به براندازی نظام از درون امید داشت، خود

را مقید به قانون اساسی وانمود می ساخت و سالوسانه «میلیشیای» خود را برای مشارکت در جنگ تحمیلی تحت فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار می داد و در اعلامیه ها و نامه های خود با ریاکاری و خدعه گری از امام امت (قدس سره) با عناوین ستایش آمیز چون «پدر بزرگوار» یاد می کرد. ولی آنگاه که سیر انقلاب پرده ریا و نفاق این جریان را درید هتاکی بیمارگونه و نفرت انگیز آن علیه انقلاب و نظام آشکار شد.

در صفحات پیشین با پلنومهای هجدهم تا بیستم بقایای رهبری حزب توده در خارج از کشور آشنا شدیم و دیدیم که مجامع فوق صرفاً برای حل بحران مزمن و علاج ناپذیر این جریان سرهم بندی شد و لذا در واقع مواضع و تحلیلهای سیاسی آن در قبال نظام از اهمیت و وزن چندان برخوردار نیست. معهداً، در این فصل می کوشیم به اجمال سیر مواضع بقایای حزب توده پس از انحلال را مورد بررسی قرار دهیم.

ماهیت نظام جمهوری اسلامی ایران

بقایای حزب منحل توده معتقد است که با انحلال حزب، جمهوری اسلامی ایران یک چرخش به راست کامل، به سمت وابستگی به امپریالیسم و بلوک غرب (در سیاست خارجی) و به سمت دفاع از منافع بزرگ سرمایه داران و زمینداران و فئودالها (در سیاست داخلی) انجام داد. حاکمیت جمهوری اسلامی به دست «ارتجاعی ترین نیروهای قشری مدافع سرمایه داری وابسته» افتاد و در یک کلام نظام جمهوری اسلامی به یک نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم بدل گردید. شاخص این «چرخش به راست» انحلال حزب توده است.

این «چرخش به راست» ناشی از عوامل ذهنی و عینی زیرین می باشد:

حزب توده، عامل ذهنی «چرخش به راست» را «انحصارطلبی ایدئولوژیک و مکتبی» و عدم تحمل دگراندیشان به دلیل عقاید آتیه نیتی و مارکسیستی شان، ذکر می نماید:

از بدو انقلاب در قبال مسئله آزادیها دو جریان در رهبری روحانی وجود داشته است. افرادی بودند که هنوز آفتاب ۲۲ بهمن غروب نکرده سرکوب نیروهای انقلابی و چپ را می طلبیدند...

در همان حال کسان دیگری هم بودند که در عین مخالفت ایدئولوژیک با نیروهای چپ، توسل به زور را جائز نمی شمردند و خواهان جدال آزاد افکار و عقاید بودند. برجسته ترین نماینده این گروه مرتضی مطهری بود، ... متأسفانه در میان رهبری روحانی، آنها که مانند مرتضی مطهری فکر می کردند فراوان نبودند.

اکثریت عقده حقارت داشت، از مقابله ایدئولوژیک با چپ انقلابی می ترسید، از برخورد عقاید و آراء بیم داشت و ترجیح می داد که نزدیک ترین راه را در پیش گیرد. این اکثریت هوادار سرکوب بی امان دگراندیشان بود و همینها بودند که در جریان حوادث به تدریج اهرمهای قدرت را به دست گرفتند و انقلاب ایران را به راهی کشاندند که اکنون شاهد آثار غم انگیز آن هستیم. (۱)

ولی از دیدگاه مارکسیستی، صرفاً با این عامل ذهنی، نمی توان «چرخش به راست» یک نظام اجتماعی را توجیه کرد. زیرا عامل ذهنی بازتاب عوامل عینی، یعنی تابع مناسبات اقتصادی و تنازعات طبقاتی ناشی از آن می باشد. لذا، حزب توده «عوامل عینی چرخش به راست» را- که زیربنای «انحصارطلبی مکتبی» حاکمیت جمهوری اسلامی و کمونیسم ستیزی آنهاست - چنین توضیح می دهد:

حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، از آغاز یک حاکمیت ناهمگون بود و در آن نمایندگان طبقات و اقشار اجتماعی گوناگون، از پائین ترین لایه های اقشار میانین و خرده بورژوازی تا نمایندگان بورژوازی بزرگ، نقش و شرکت داشتند. از بدو پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن، نبرد «که بر که» میان نمایندگان این طبقات در گرفت، که تصفیه لیبرالها و بنی صدر را از حاکمیت در پی داشت.

در سال ۱۳۶۱، حزب توده بدین نتیجه رسید، که به دلیل ضعف نیروهای جناح مترقی (دمکراسی انقلابی) به دلیل موقعیت ویژه روحانی امام امت (که سعی در حفظ وحدت اسلامی در وراء تنازعات طبقاتی دارند)، به دلیل تزلزل و نوسان جناح میانه، به دلیل فشار شدید جناح راست با استفاده از اهرم فقه اسلامی (که ماهیتاً کارمایه زیادی به نفع فتووالیسم و سرمایه داری در آن وجود دارد)، به دلیل مکتبی بودن حاکمیت (که آن را در عرصه داخلی و خارجی از مارکسیستهای آته ئیست و ملحد به دور می سازد و عمال امپریالیسم بدان دامن زده و توده های مردمی را تحریک می کنند) و نیز به دلیل عامل مهم جنگ تحمیلی (که به گفته انگلس: «جنگ خارجی، مانع رشد تضادهای داخلی می شود و نبرد طبقاتی را تحت الشعاع قرار می دهد.») زمینه به نفع جناح راست فراهم آمده است.

در سال ۱۳۶۱، بر مبنای چنین کارپایه تئوریک، حزب توده در تحلیل خود- که با واقعیت فاصله زیاد داشت- در افق، «چرخش به راست» را «غیبگویی» می کرد و آن را تئوریزه می نمود.

ولی در واقع، رهبران حزب توده، از یک سو، با اطلاع از جرائم و دسایس پنهان خود و کشف آنها از سوی مقامات جمهوری اسلامی، زمینه سازی تئوریک و مظلوم نمایی می کردند و می کوشیدند تا ضربت قضایی آتی را توجیه و خود را «بی گناه» و «قربانی تنگ نظری» جلوه دهند.

از سوی دیگر، حزب توده، بدین نتیجه رسیده بود که، به دلیل شرایط ناشی از جنگ و عوامل اقتصادی نارضایی در میان مردم وسیعاً در حال گسترش است و زمان آن رسیده که خود را به مثابه «آلترناتیو» و «بدیل» مطرح سازد و «توده های» ناراضی را جلب خود کند. لذا در عرصه سیاسی و تبلیغاتی علنی به «انتقاد» پریها و تحریک آمیز و جوسازی برای جلب «ناراضی ها» پرداخت. و در نهان سازمان مخفی و نظامی و تدارکات دیگر را، برای تصرف قدرت سیاسی در شرایط مساعد، توسعه بخشید.

به هر روی، پس از انحلال حزب توده، بقایای آن، این پدیده را نقطه عطف در چرخش به راست حاکمیت عنوان کردند و جمهوری اسلامی ایران را نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم خواندند. در قطعنامه «پلنوم هجدهم» چنین آمده است:

چرخش هیأت حاکمه به راست در زمینه سیاست داخلی و خارجی که به شکل احیاء نظام منحط سرمایه داری وابسته، تقویت بنیه مالی بورژوازی تجاری، احیاء مواضع اقتصادی و مآلاً سیاسی امپریالیسم و همسانی و همسوئی هر چه بیشتر با دول امپریالیستی تظاهر می کند، جامعه را با بحران اجتماعی - اقتصادی و سیاسی روبرو ساخته است...

... راهی که سران جمهوری اسلامی عملاً در پیش گرفته اند، چیزی جز تداوم نظام اقتصادی رژیم شاه نیست. بی سبب نیست که ارتجاع حاکم با تمام قوا سعی می کند تا سرمایه داران غارتگر فراری را هر چه زودتر به خود جلب کند... این راه فقط می تواند به احیاء نظام سرمایه داری وابسته منجر گردد...» (۱)

و بدینسان، بقایای حزب توده اعلام داشتند:

سران جمهوری اسلامی که خود را در آغوش کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان جای داده اند، زیر پوشش موازین شرعی همان راهی را طی می کنند، که از نظام ستمشاهی به ارث برده بودند. (۲)

۱- .. نامه مردم، شماره ۷، ۲۸/۴/۱۳۶۳.

۲- نامه مردم، شماره ۲۰، ۲۶/۷/۱۳۶۳.

ولی حزب توده، علیرغم اینکه از سوئی مدعیست، نظام جمهوری اسلامی به نظام سرمایه داری وابسته تبدیل شده و نبرد «که بر که» پایان یافته، از سوی دیگر هنوز به وجود «دو گرایش» در حاکمیت اشاره دارد و در تحلیل خود به تناقضات و سردرگمی‌هایی می‌رسد. نامه مردم طی سلسله مقالاتی با عنوان «علل و عوامل زاینده اختلاف پیرامون حاکمیت»، پس از اشاره به وجود «دو طرز تفکر» در حاکمیت چنین می‌گوید:

طرز تفکر نخست طرفدار تقویت بخش دولتی و تجدید عملکرد بخش خصوصی است و معتقد است این باعث رفع «تبعیضهای اقتصادی و رفاهی» برای اکثریت استثمار شونده خواهد شد. این راه بر خلاف سفسطه هاشمی رفسنجانی «راه رشد سوسیالیستی» نیست، ولی می‌توان گفت که راه رشد سرمایه داری وابسته هم نیست.

طرز تفکر دوم، که به موجب آن «یکی بیشتر پیدا کند، یکی کمتر، یکی فقیرتر و دیگری پولدارتر» یعنی نظام سرمایه داری وابسته، یعنی ادامه نظام حاکم در دوران ستمشاهی این «طرز تفکر» با اصل ۴۴ قانون اساسی مغایرت دارد. (۱)

از دیدگاه بقایای حزب توده، این دو گرایش پایگاه طبقاتی دارد و بازتاب تنازع و تضاد اجتماعی در حاکمیت است:

وجود اختلافات و مواضع گوناگون پیرامون هیأت حاکمه زائیده تضادهای موجود در جامعه است و پایه طبقاتی دارد. سران جمهوری اسلامی می‌کوشند تا این اختلافات را از طریق سازشهای غیراصولی، عقب نشینیهای حساب شده و توافقه‌های شخصی حل و فصل کنند و با تبلیغ تز آشتی طبقاتی بر تضاد طبقاتی جامعه سرپوش نهند.

در اسناد پلنوم هجدهم، پس از اشاره به وجود جناحهای مختلف، خاطر نشان می‌شود که «مبارزه بر سر قدرت هنوز پایان نیافته است. شواهد و قراین گوناگون و از جمله اظهارات سخنگویان جناحهای مختلف مؤید آن است که محافل ارتجاعی درصدد کنار گذاردن کامل رقبای خویش از صحنه سیاسی هستند. ادامه راندن انقلابیون مذهبی و غیرمذهبی از ارگانهای دولتی و نهادهای انقلابی و تجدید فعالیت تبلیغی و ترویجی هواداران مسلمانان مبارز در سطوح پائین، اقداماتی است

که به تدریج شامل مقامات بالاتر نیز خواهد شد. (۱)

یعنی، حزب توده مدعی است که مانند سابق «در مقامات بالا» هنوز «دو خط متضاد» در مسایل اقتصادی وجود دارد، خطی که طرفدار تجدید مالکیت خصوصی است و خطی که طرفدار گسترش مالکیت خصوصی است.

واقعیت این است که این تحلیل، با تحلیل زمانی که حزب توده به اصطلاح از جمهوری اسلامی «حمایت» می کرد، تفاوت محسوسی ندارد و ماهیتاً یکی است. ولی چرا اکنون بر پایه چنین تحلیلی در موضع ضدیت با نظام قرار گرفته و دمکراسی انقلابی «محبوب» خود را در سیمای مسعود رجوی و قاسملو و «اقلیت» و «راه کارگر» می جوید و به سوی لیبرالها و «سرمایه داران ملی» دست اتحاد دراز می کند؟ چرا حزب توده با همین تحلیل، قبل از کشف توطئه براندازی و عملیات جاسوسی اش، دمکراسی انقلابی ادعایی پاناماریف ها و اولیانفسکی ها و بروتنتس ها را در سیمای مسئولین جمهوری اسلامی ایران می دید و از به اصطلاح «دفاع از جمهوری اسلامی» و «تقویت خط امام»!! دم می زد؟ پاسخ این چراها آشکار است. زیرا، در واقع پایه مواضع و سیاست حزب توده را این تحلیلهای تئوریک تشکیل نمی دهد. حزب توده قبل از انحلال با عوامفریبی و ظاهرسازی در پی گسترش تارهای ترفند توطئه آمیز خود در جهت کسب قدرت سیاسی بود و لذا سیاست سالوسانه «حمایت از جمهوری اسلامی» را برای حفظ علنیت و قانونیت خود ضروری می دانست. اکنون با رشته شدن بافته هایش دیگر دلیلی برای پنهان داشتن ضدیت خود با انقلاب اسلامی ندارد و لذا بر اساس همان «تحلیل تئوریک» موضع سیاسی ۱۸۰ درجه متفاوتی اتخاذ می نماید، تا شاید بتواند در میان اپوزیسیون فراری و ضدانقلاب آواره و ناراضیان غرب زده برای شوروی پایگاه و ستون پنجمی بیابد.

حزب توده این تناقض میان سیاست کنونی با سیاست «رسمی» سابق خود را بر پایه تحلیل یکسان، درک می کند و لذا برای حل آن، به شکلی، به نظریه «کاست روحانیت»، که در سال ۵۹ توسط «راه کارگر» مطرح شده بود، چنگ می زند. حزب توده، خود، در زمان طرح این نظریه _ بر اساس «دیپلماسی» توطئه گرانه و ترفند آمیز «دفاع از جمهوری اسلامی» _ آن را مورد انتقاد «عالمانه» قرار داده بود. احسان طبری مقاله ای در رد «کاست روحانیت» نوشت و این مقاله چندین بار تجدید چاپ شد. ولی اکنون خود به نوعی به تکرار همان

نظریه چنگ می زند:

پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران وجود دو جناح عمده در حاکمیت و بویژه پیرامون آن را که یکی طرفدار مالکیت نامحدود و دیگری حامی تحدید مالکیت خصوصی است، متذکر شد... ناگفته پیداست که این جناحها فقط شامل روحانیون نیست و غیرروحانیون را نیز دربر می گیرد... ما روحانیت را در کل به عنوان یک قشر اجتماعی مستقل دارای منافع ویژه جمعی می دانیم. بدیهی است که این امر به معنی نفی پایگاه طبقاتی گوناگون آنان نیست. هدف، تحلیل مقام روحانیت به مثابه اهرم سیاسی مؤثر در رهبری انقلاب و حاکمیت و مسئله مهم وحدت و مبارزه درونی آن است. به بیان دیگر روحانیون در مرحله مبارزه برای قبضه کردن انحصاری حاکمیت سیاسی و یا در موارد به خطر افتادن «موازن مذهب» (که حلقه اصلی پیوند آنها است) به مثابه یک قشر واحد. بدون توجه به مواضع طبقاتی علیه «دشمن واحد» عمل می کنند.

... اختلاف درون حاکمیت در مرحله نخست پس از پیروزی انقلاب علاوه بر خصلت اجتماعی - اقتصادی دارای خصلت سیاسی نیز بود. بورژوازی لیبرال که هدفش تحکیم حاکمیت سیاسی خود بود، منطقاً نمی توانست با اصل «ولایت فقیه» سازگار باشد. برخی از مراجع تقلید نیز، هر یک بنا به عللی و در درجه اول منافع شخصی، با اصل «ولایت فقیه» در جدال بودند و در این زمینه با بورژوازی لیبرال همگام شدند. ولی مجموعه روحانیت، اعم از مخالفین و موافقین «ولایت فقیه»... در اصل «اسلامی کردن» جامعه، به معنای ایجاد یک ساختار سیاسی اسلامی با هم توافق داشتند... (۱)

با چنین تحلیلی عملاً حزب توده اصل مارکسیستی تحلیل طبقاتی را، که زیربنا تعیین کننده نهادها و اندیشه های روبنایی، از جمله جهان بینی و مکتب است، نقض می کند و اعتراف دارد که روحانیت در عملکرد خویش تابع منافع اقتصادی نیست، بلکه پیرامون مکتب و در راه ایجاد یک نظام اسلامی وحدت و انسجام دارد.

تناقضات موجود در تحلیل فوق در سالهای ۱۳۶۳-۱۳۶۲، آماج حمله جناح معترض بقایای حزب توده (ایرج اسکندری، بابک امیرخسروی، فرهاد فرجاد، محمد آزادگر و...) قرار گرفت. آنها تحت تأثیر سایر جریانات ضدانقلابی مقیم غرب، در دو مسئله اساسی تحلیل «پلنوم هجدهم» را «راست روانه» اعلام داشتند:

۱- مسئله نخست، ارزیابی سیاست حزب در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ بود. معترضین خواستار ارزیابی و نقد ریشه ای این سیاست بودند و شکست حزب را ناشی از «چرخش به راست» حاکمیت در مقطع نیمه دوم سال ۱۳۶۱ نمی دانستند. به عکس، آنها معتقد بودند که حاکمیت اسلامی از آغاز حاکمیتی «قرون وسطایی» و «ضد خلقی» و غیرقابل دفاع بوده و رهبری حزب با تأکید مطلق گرایانه بر شعارهای اقتصادی عملاً مسئله دفاع از «آزادیهای دموکراتیک» را به سود «حمایت» از «خط امام» به فراموشی سپرد و در نتیجه به جای آن که با سایر نیروهای دمکرات و لیبرال در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ همراه شود، خود را در مقابل آنها قرار داد و به توجیه سرکوبگریها و «استبداد مذهبی» «خط امام» پرداخت. این نگرش، در واقع به معنای نفی عملکرد حزب در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ بود.

رهبری حزب توده در مقابل این یورش به گذشته حزب، تمکین نکرد و حاضر به ارزیابی انتقادی سیاست پیشین نشد. معهدا، تحت تأثیر حملات تبلیغی - سیاسی سایر گروهکهای ضدانقلاب بخش وسیعی از پناهندگان توده ای در این زمینه تحت تأثیر قرار گرفتند، تا جایی که در گزارش سیاسی کمیته مرکزی به «کنفرانس ملی» به این امر چنین اشاره شد:

سردرگمیها، اختلاف نظرها در ارزیابی دوران پس از انقلاب و خط مشی سیاسی در درون حزب که در نتیجه خیانت گروه سه نفری (امیرخسروی، آذرنور، فرجاد) به مجرای ناصحیحی سوق داده شد و به بیرون از حزب نیز انتقال یافت، جلوه ای از دیگر پیامدهای یورش به حزب به شمار می رود. (۱)

طبق این دیدگاه معترض، گویا اگر حزب توده در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ با جریاناتی چون «جبهه ملی» و «جبهه دموکراتیک ملی» و بنی صدر و «مجاهدین خلق» هم صدا می شد، سیاست انقلابی در پیش گرفته بود و پیروز می شد! این مشی در واقع سیاستی بود که در سال ۱۳۵۸، ایرج اسکندری در مصاحبه با تهران مصور منادی آن شد و با مخالفت دید کیانوری منجر به طرد اسکندری از هیأت سیاسی گردید. جالب توجه اینجاست که معترضین به مشی حزب در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸، خود از مدافعین سینه چاک مشی کیانوری در مقطع فوق به شمار می رفتند. آنان پس از انشعاب از حزب توده، بخشی به گروهک «راه کارگر» پیوستند و بخشی با تأسیس «حزب دموکراتیک مردم ایران» صفحات نشریه خود را در اختیار عناصری چون قاسملو و نزیه و بنی صدر قرار دادند.

۴_ مسئله دوم، اعتراض به تحلیل «پلنوم هجدهم» از ماهیت نظام و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران بود. معترضین، تحت تأثیر جریان‌های ضدانقلابی مقیم خارج از کشور، تأکید رهبری کنونی را بر وجود دو جناح در حاکمیت، نوعی مماشات و «توهم» نسبت به نام ارزیابی کردند و حاکمیت نظام را در کلیت آن «سرمایه داری وابسته به غرب» و «ارتجاع مذهبی» دانستند.

این تأکید بر تناقضات تحلیل «پلنوم هجدهم»، عملاً موجب عقب نشینی بقایای رهبری حزب توده شد و آنان در اردیبهشت ۱۳۶۴ در اعلامیه مشترکی که به همراه سازمان شوروی گرای «فدائیان خلق اکثریت» صادر کردند، شعار «سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران» در کلیت آن را اعلام داشتند:

درون هیأت حاکمه جناحهای گوناگونی وجود دارند که در زمینه های مختلف سیاست داخلی و خارجی با هم اختلاف دارند. توجه به این تضادها و استفاده از آنها امری است ضروری ولی نباید توجه به این تضادها و لزوم استفاده از آنها، موجب عدم توجه به ماهیت ارتجاعی و استبدادی رژیم در کلیت خود شود وظیفه اساسی در این مرحله، مبارزه با مجموع رژیم «ولایت فقیه» به منظور برانداختن آن است. استفاده از تضادهای داخلی رژیم، فقط می تواند و باید در اجرای این وظیفه اساسی مورد توجه قرار گیرد. (۱)

این خط مشی، که در واقع چپ نمایی به منظور حفظ و هواداران مقیم غرب و جلب نظر مساعد سایر گروهکهای ضدانقلابی چپ بود، در «کنفرانس ملی» (خرداد ۶۵) نیز پی گرفته شد و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران چنین ارزیابی گردید:

ویژگیهای عمده رژیم حکم بر ایران عبارتند از: استبداد مذهبی به شکل تمرکز اختیارات قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضائیه در دست یک نفر بر پایه اصل «ولایت فقیه»، کنترل پلیسی جامعه، سرکوب آزادیها و حقوق دموکراتیک مردم، پیگرد و بازداشت و شکنجه و قتل و اعدام مخالفان، اعمال ستم ملی و تضيیقات مذهبی، حمایت از منافع کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان به مثابه پایگاه امپریالیسم در ایران، نفی همزیستی مسالمت آمیز و معرفی جنگ به عنوان «رحمت الهی»، دخالت در امور داخلی دیگر کشورها برای «صدور انقلاب اسلامی»،

۱- . پیروز باد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران، اعلامیه مشترک کمیته مرکزی حزب توده و کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، اردیبهشت ۱۳۶۴، ص ۶.

کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی، زیر پا گذاردن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان یعنی نیمی از مردم کشور، گام برداشتن در راه انهدام فرهنگ ملی و کوشش مستمر به خاطر تحمیل توده ها و اشاعه خرافات و موهومات و سنن قرون وسطایی، علم ستیزی، فرهنگ ستیزی و دشمنی کین توزانه با تاریخ، زبان ادبیات و هنر خلقهای ایران... (۱)

حزب توده که قبلاً جناح طرفدار تحدید مالکیت خصوصی «را» پیش از انحلال صراحتاً و پس از انحلال تلویحاً، «مترقی» ارزیابی می کرد، و «مبارزه جناحها» را بازتاب منافع طبقات اجتماعی (از طبقات استثمارگر تا طبقات متوسط و محروم) در حاکمیت تلقی می نمود، در سالهای ۱۳۶۵ - ۱۳۶۴ تحت فشار ضدانقلاب مقیم غرب و هوادارانی که در جو فکری آن مستحیل شده بودند، ریشه اجتماعی جناح بندی در نظام را چنین تحلیل کرد:

بن بست بحران اقتصادی - اجتماعی، باعث شده که حاکمیت برای یافتن راههای برون رفت از آن و حفظ رژیم، به جناحها تقسیم شود و به سر و کله هم بزنند. یک جناح (در چارچوب نظام سرمایه داری) طرفدار «کنترل بیشتر دولت» است ولی در عمل به چپاولگران و غارتگران یاری می رساند و جناح دیگر (روزنامه «رسالت») خود را مزورانه در موضع «مخالف» قرار داده و مسئولیت معضلات اجتماعی را تمام و کمال به گردن «دولت» می اندازد. گویی هیچ گاه خود جزء حاکمیت و مسئول کردار آن نبوده و نیست. این جناح بدین ترتیب می خواهد نقش اپوزیسیون را ایفا کند. (۲)

در این دیدگاه جدید، حزب توده دیگر «جناح طرفدار تحدید مالکیت خصوصی» را نماینده طبقات متوسط و پائین جامعه نمی داند، بلکه آن را چنین ارزیابی می کند:

این جناح به طور عمده بر نظرات (استاد) مطهری استناد می کند که نوشت: «اسلام مالکیت فردی - شخصی در سرمایه های طبیعی و صناعی (امثال زمین و ماشینهای تولیدی) را نمی پذیرد و مالکیت را در این امور عمومی می داند...» این جناح که هنوز تصور مشخص از نظام اقتصادی مورد نظر خود ندارد و برنامه تدوین شده ای درباره نظرات خود ارائه نکرده است، در اصل خواهان نظام سرمایه داری است، منتها با این طرز تفکر که «جلوی تکاثر ثروت و مفسد آن را

۱- نامه مردم، شماره ۱۱۸، ۱۳/۶/۱۳۶۵ (برنامه حزب توده ایران).

۲- نامه مردم، شماره ۱۲۲، ۱۷/۷/۱۳۶۵.

تا حدودی» باید گرفت. جناح مذکور برای بخش دولتی هم از این دیدگاه اهمیت قائل است. (۱)

«حزب توده»، اقتصاد پیشنهادی این جناح را «اقتصاد مختلط» می خواند، یعنی ترکیبی از دو بخش دولتی و خصوصی، که رژیم شاه نیز مجری و معتقد بدان بود. اعتقاد به «تکثیر مشروع سرمایه داری» همان اعتقاد به نظام سرمایه داری است و لذا این جناح نیز چیزی نیست مگر بخشی از حاکمیت سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، که در همه کشورهای وابسته «جهان سوم» نمونه های آن هست. (۲)

بر اساس همین تحلیل از ماهیت طبقاتی حاکمیت بود که بقایای حزب توده در اعلامیه مشترک با «اکثریت» (اردیبهشت ۱۳۶۴) شعار «سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران» را اعلام داشت. در اینجا ضروری است به یک بعد این شعار توجه کنیم: در واقع شعار فوق بدان معنا است که «نظام» در کلیت خود باید حذف شود و به آن هیچ امیدی نیست و هیچ نیرو و جناحی در درون یا پیرامون آن نمی تواند «مترقی» یا «قابل قبول» تلقی شود.

اسناد موجود نشان می دهد که رهبری بقایای حزب توده به سرعت از طرح این شعار پشیمان شد و در مراجعاتی به سران «اکثریت» خواستار بازپس گیری آن شد! عاملی که سبب گردید تا رهبری بقایای حزب توده به دیدگاه سنتی خود باز گردد، انعکاس مواضع جناحها در نشریات داخل کشور بود، که در سالهای ۱۳۶۷ - ۱۳۶۶ شدت گرفت. گرایش فوق به مواضع پیشین عملاً سبب شد تا در «پلنوم بیستم» (دیماه ۱۳۶۶) حزب توده شعار «جبهه صلح و آزادی» و «سرنگونی رژیم ولایت فقیه» را جایگزین شعار «سرنگونی جمهوری اسلامی ایران» کند و به تدریج و محتاطانه، به نحوی که سبب انتقاد و سرخوردگی هواداران چپ گرا نشود، از نیمه سال ۱۳۶۷ به بعد شعار دوم را مسکوت گذارد.

معنای شعار «سرنگونی رژیم ولایت فقیه» این است که حزب توده به وجود جریاناتی در درون و پیرامون نظام باور دارد که مخالف «ولایت فقیه»، به عنوان یک ساختار حکومتی، هستند و لذا شعار فوق، که الزاماً به معنای «سرنگونی نظام» نیست می تواند این نیروها را دربرگیرد و به استقرار نوعی «جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه»، که برای حزب توده آزادی عمل قائل است، بینجامد.

۱- . نامه مردم، شماره ۱۱۶، ۳۰/۵/۱۳۶۵.

۲- . نامه مردم، شماره ۱۱۶، ۳۰/۵/۱۳۶۵.

محمدتقی برومند، عضو «هیأت سیاسی» وقت، درباره بروز این دیدگاه در «پلنوم بیستم» بقایای حزب توده چنین می نویسد:

... یکی در دفاع از «جبهه» تا آنجا پیش رفت که بی محابا اعلام کرد ضرورت تشکیل این جبهه به لحاظ این است که (امام) خمینی (ره) به خط اولش در زمان انقلاب بازگشت و به زودی دست به اقدامات رادیکال خواهد زد!! دیگری استحاله و پوست اندازی قریب الوقوع رژیم را بشارت داد و در تکمیل آن رهبر سازمان مستقل فرقه (لاهرودی) خواستار دفاع از «قانون اساسی» ج.ا.ا. (جمهوری اسلامی ایران) و پس گرفتن شعار سرنگونی شد! (۱)

اعلام شعار «سرنگونی نظام» در سالهای ۱۳۶۵-۱۳۶۴ در شرایطی انجام می گیرد، که رهبری بقایای حزب توده تلاش در حفظ اعضاء و کادرهای معترض خود و جلوگیری از گسترش «جنبش اعتراض» دارد و در عین حال می کوشد تا روانشناسی و نظریات رهبری و اعضای گروهک «اکثریت» را نیز به سمت خود جلب کند. این تلاش در «کنفرانس ملی» (خرداد ۱۳۶۵) با جذب عناصری چون محمدتقی برومند به درون «هیأت سیاسی» تکمیل شد. ولی پس از آن که حفظ عناصر معترض با چنین تمهیدات تشکیلاتی _ سیاسی غیرممکن جلوه می کند، رهبری حزب توده در «پلنوم بیستم» سیاست تصفیه وسیع عناصر معترض کمیته مرکزی و کادرها و اعضا را در پیش می گیرد و دیگر ضرورتی برای رشوه دهی سیاسی به آنها احساس نمی کند.

در واقع، تناقضات و نوسانات تحلیلهای و شعارهای رهبری بقایای حزب توده در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۲، بازتاب این دو گرایش متضاد است: از سویی حزب توده تلاش می کند تا بقایای نیروی خود را که به شدت آغشته فرهنگ چپ افراطی و راست حاکم بر محیط ضدانقلاب مستقر در خارج از کشور هستند و تحت تأثیر «پوچگرایی» و نهیلیسم سیاسی و تبلیغات رسانه های غربی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران قرار دارند، حفظ کند. ولی از سوی دیگر، رهبری حزب توده دارای خط فکری و بنیاد تئوری خاص خود است، که در چارچوب مارکسیسم سنتی و شوروی گرا قرار دارد. این بافت تئوریک، او را به سوی «واقع بینی» و ملحوظ داشتن همه تاکتیکها و ترفندها فرا می خواند. در عین حال، این بینش سیاسی به شدت از تحلیلهای تئوریسینهای شوروی متأثر است، که در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۵ نوعی گرایش «واقع بینانه» در تبیین انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران

نشان می دهند.

استراتژی و تاکتیک بقایای حزب توده

در بخش سوم کتاب حاضر، با مبانی تئوریک استراتژی و تاکتیک حزب توده و مارکسیسم سنتی آشنا شدیم و اکنون می‌کوشیم تا انطباق این خط مشی را با شرایط پس از انحلال حزب توده توضیح دهیم.

مرحله انقلاب ایران

حزب توده، از زمان رژیم طاغوت تاکنون، مرحله انقلاب ایران را مرحله انقلاب ملی _ دمکراتیک می‌خواند. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نیز، از دیدگاه حزب توده یک «انقلاب ملی دمکراتیک» بود. حزب توده در نشریات خود، انقلاب اسلامی ایران را «ملی دمکراتیک» می‌نامید. بعدها که به دلیل جو اجتماعی، کاربرد واژه های «ملی» و «دمکراتیک» حساسیت برانگیز شد، این عنوان را به «انقلاب ضدامپریالیستی و مردمی ایران» تغییر داد، که همان محتوی را بیان می‌داشت.

از آنجا که مردم ایران در تضاد با امپریالیسم و عمال داخلی آن قرار دارند و «تضاد خلق با امپریالیسم» تضاد عمده و محرک جامعه ایران است. لذا این انقلاب، خصلت ضدامپریالیستی دارد و یک انقلاب «ملی» است. از آنجا که سلطه امپریالیسم و نظام وابسته به آن در کشور (سرمایه داری وابسته یا کمپرادور) سبب شده تا کلیه شئون حیات اجتماعی _ اقتصادی و سیاسی کشور، سرشت ضد مردمی و ضددمکراتیک یابد، لذا این انقلاب دارای آماجهای مردمی بوده و خصلت «دمکراتیک» دارد.

انقلاب ملی _ دمکراتیک دارای دو مرحله است:

مرحله اول، کسب استقلال سیاسی و رهایی از سلطه سیاسی امپریالیسم که از طریق براندازی نظام وابسته به امپریالیسم و استقرار نظام سیاسی نوین ناوابسته صورت می‌گیرد.

مرحله دوم، کسب استقلال اقتصادی است. در این مرحله، انقلاب باید از بعد سیاسی فرا رود و مسایل مبرم اجتماعی را در جهت نیل به استقلال اقتصادی و قطع وابستگی و دمکراتیزه کردن حیات جامعه در جهت منافع توده های مردم حل نماید.

از دیدگاه مارکسیسم شوروی گرا، انجام این اصلاحات تنها از طریق اتخاذ راه رشد غیرسرمایه داری امکان پذیر است، یعنی چنان راهی که در جهت هم پیوندی (و در واقع وابستگی) با شوروی و بلوک شرق باشد.

نیروهای محرکه انقلاب ملی _ دمکراتیک عبارتند از:

۱_ طبقه کارگر

۲_ دهقانان

۳_ خرده بورژوازی و اقشار و لایه های خرده بورژوائی و بینابینی

۴_ بورژوازی کوچک و متوسط و گاه بزرگ که به دلیل ضدیت با سرمایه خارجی و بورژوازی کمپرادور خلصت ملی دارند.

از دیدگاه تنورسینه‌های شوروی، چند ساختاری و انتقالی بودن اقتصاد کشورهای در حال رشد و وجود طیف وسیع اقشار خرده بورژوائی و بینابینی در این جوامع و تمایلات شدید ضدامپریالیستی و ضدسرمایه داری آنها، پدیده ای در این جوامع به وجود آمده به نام «دمکراسی انقلابی» (یا «دمکراسی ملی»). اینان روشنفکران نمایندگان اقشار بینابینی جامعه هستند که توان انقلابی زیادی دارند ولی به دلیل اینکه پایگاه اجتماعیشان خرده بورژوائی است، دارای نوساناتی هستند. در این باره قبلاً توضیح داده ایم.

گفتیم که حزب توده، قبل از انحلال، انقلاب اسلامی ایران را یک «انقلاب ملی _ دمکراتیک» و «مسلمانان خط امام» را «دمکراسی انقلابی» ارزیابی می کرد و می کوشید تا خط «راه رشد غیرسرمایه داری»، یا در واقع خط وابستگی به شرق، را به شکل خزننده پیش برد. در عین حال برای چنان شرایطی که این سیاست خزننده با شکست روبرو شود، اهرمهای لازم را برای «براندازی ضربتی» فراهم می دید. با انحلال حزب توده و کشف توطئه های آن، این مشی شکست خورد و لذا بقایای آن اعلام نمودند که این انقلاب است که شکست خورده و با «چرخش به راست» در حاکمیت، «دمکراسی انقلاب» یک شعبه!! به «ارتجاع وابسته به امپریالیسم»!! بدل گردیده است. از دیدگاه فعلی حزب منحل توده، مرحله «انقلاب ایران» هنوز همان مرحله ملی _ دمکراتیک است و همان آماجها باقی است: براندازی نظام جمهوری اسلامی، که به «نظام سرمایه داری وابسته» استحال یافته (انقلاب سیاسی) و سپس حرکت گام به گام به همراه نیروهای سیاسی شرکت کننده در براندازی (دمکراسی انقلابی) به سمت راه رشد غیرسرمایه داری. ولی این بار، به جای «مسلمانان انقلابی»، منافقین، حزب منحل دمکرات، «اقلیت» «راه کارگر» و ... این «دمکراسی انقلابی» را تشکیل می دهند!!

«اعتلای انقلاب» و شعار سرنگونی

آیا چون طبق تحلیل «پلنوم هجدهم»، نظام جمهوری اسلامی ایران به یک نظام

سرمایه داری وابسته به امپریالیسم تبدیل شده، شعار سرنگونی نظام در دستور روز قرار دارد؟

در سالهای ۶۲ و ۶۳ حزب توده بدین پرسش پاسخ منفی می دهد و با زیرکی از مطرح ساختن شعار براندازی طفره می رود، زیرا شرایط عینی و ذهنی را برای طرح چنین شعاری نامساعد می شمرد. به عبارت دیگر، حزب توده صریحاً «یا تلویحاً» به پایگاه مردمی و استواری نظام معترف است و لذا طرح شعار سرنگونی نظام را خلاف عقل سلیم و غیرواقعی و پندار گرایانه می داند.

در سالهای ۱۳۶۳-۱۳۶۲، عدم طرح صریح شعار سرنگونی نظام، آماج انتقاد معترفین، بویژه جناح امیرخسروی _ فرجاد، قرار گرفت و بحث پردامنه ای را در درون سازمانهای حزب توده (و نیز «اکثریت») در خارج از کشور دامن زد. تحت تأثیر این جو، و عوامل دیگری که بررسی خواهیم کرد، در اردیبهشت سال ۱۳۶۴ کمیته مرکزی حزب توده و کمیته مرکزی «اکثریت» (جناح فرخ نگهدار) بیانیه مشترکی با عنوان «پیروز باد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران!» صادر کردند و در آن رسماً و برای نخستین بار شعار براندازی نظام را مطرح نمودند.

آشنایی بیشتر با اهمیت این شعار در استراتژی و تاکتیک مارکسیسم سنتی و تفاوت آن با عملکردهای براندازی مارکسیستها در شرایطی که این شعار را مطرح نساخته اند، توضیح بیشتر ضروری است.

از دیدگاه تئوریک حزب توده و مارکسیسم شوروی گرا، شعار استراتژیک انقلاب، یعنی شعار سرنگونی، تنها باید در شرایطی مطرح شود که «عوامل عینی و ذهنی انقلاب» فراهم شده باشد، و در غیر این صورت طرح آن «چپ روی» و «سکتاریسم» است.

از دیدگاه مارکسیسم، مبارزه اجتماعی به دو مرحله تقسیم می شود:

۱_ «مرحله مسالمت آمیز»: که در آن باید بر اساس خواستههای مشخص اقتصادی و صنفی و طبقاتی پرولتاریا و دیگر زحمتکشان و همزمان با آن گسترش سازمان طبقه کارگر و نیز اقدامات و حرکات گام به گام سیاسی در جهت نیل به آزادیها و حقوق «دمکراتیک» حرکت کرد.

در «شرایط مسالمت آمیز» حزب باید تنها به طرح شعارهای تاکتیکی سیاسی و اجتماعی روز بسنده کند و گام به گام پیش رود تا زمان «قاطع» و «نهایی»، یعنی «وضع انقلابی»، فرا رسد. در آن شرایط است که شعار براندازی در دستور روز قرار می گیرد. این شرایط، عینی است و به اراده و تمایل و خواست کمونیستها بستگی ندارد. کمونیستها تنها می توانند و

باید خود را برای فرارسیدن آن بسیج نمایند و با شرکت در مبارزات سیاسی و اجتماعی روزانه و مقطعی در جهت تسهیل آن بکوشند.

این طرز برخورد، حزب توده را در شیوه های مبارزه از گروه‌هکهایی که عملیات تروریستی را در هر شرایطی در دستور روز قرار می دهند نیز جدا می سازد، زیرا انجام عملیات نظامی تنها در شرایط بسیار خاصی و به عنوان ضربه قاطع و کارساز موجه و صحیح است. در غیر این شرایط، اقدام به عملیات مسلحانه ترور فردی است، که از دیدگاه تئوریک مارکسیسم نوع شوروی مردود عنوان می شود.

۲- «مرحله انقلابی»: که در آن «وضع انقلابی» فراهم آمده و شرایط عینی و ذهنی برای سرنگونی نظام حاکم و استقرار نظام جدید مهیاست. لنین می گوید:

برای انقلاب کافی نیست که توده های استثمار شونده و ستم کش به عدم امکان زندگی به شیوه سابق پی ببرند و تغییر آن را طلب نمایند، برای انقلاب ضروری است که استثمارگران نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. فقط آن گاه که «پائینها» نظام کهنه را نخواهند و «بالائها» نتوانند به شیوه سابق ادامه دهند، فقط آن هنگام انقلاب می تواند پیروز شود. این حقیقت را به عبارت دیگر می توان چنین بیان نمود: انقلاب بدون یک بحران عمومی (که هم استثمار شونده گان و هم استثمارگران را دربر گیرد) غیرممکن است. لذا برای انقلاب اولاً باید کوشید تا اکثریت کارگران (یا به هر حال اکثریت کارگران آگاه، متفکر و از لحاظ سیاسی فعال) کاملاً به ضرورت انقلاب پی برند و آماده باشند در راه آن جان خود را فدا کنند. ثانیاً طبقات حاکمه به آن چنان بحران دولتی دچار شده باشند که حتی عقب مانده ترین توده ها را نیز به سیاست جلب نماید (علامت هر انقلاب واقعی آن است که عده نمایندگان قادر به مبارزه سیاسی در بین توده های زحمتکش و ستمکش، که تا آن زمان در بی حالی به سر می بردند، به سرعت ده برابر یا حتی صد برابر شود) و دولت را ضعیف سازد و سرنگونی آن را برای انقلابیون ممکن نماید. (۱)

لنین این بحران در حاکمیت را چنین بیان می دارد:

«تمام آن نیروهای طبقاتی که با ما دشمنند به حد کافی سردرگم باشند، به حد کافی با یکدیگر درافتاده باشند و به حد کافی خود را در مبارزه ای که از حیطة قدرت آنان خارج

است ناتوان نموده باشند. (۱)

لنین تأکید می ورزد:

برای مارکسیستها جای تردید نیست که بدون وضع انقلابی، انقلاب ممکن نیست و تازه هر وضع انقلابی هم به انقلاب نمی انجامد. (۲)

وجود «وضع انقلابی» برای پیروزی انقلاب کافی نیست، علاوه بر شرایط عینی، شرایط ذهنی نیز باید وجود داشته باشد، که عبارتست از: وجود چنان پیشاهنگ طبقه کارگر (حزب کمونیست) که توانسته باشد بخش قابل توجهی از کارگران را حول خود سازمان داده و بتواند نقش هر چه فعالتر در انقلاب ایفاء کند.

حزب کمونیست، در وهله نخست، باید بکوشد تا نیروی کافی را برای تأمین سرکردگی (هژمونی) خود به دست آورد، در چنین صورتی رهبری انقلاب ملی _ دمکراتیک را به دست خواهد گرفت و انقلاب به انقلاب سوسیالیستی فراخواهد روئید («فراوری انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی»).

ولی تأمین هژمونی پرولتاریا به دلخواه حزب بستگی ندارد، بلکه تابع شرایط عینی، یعنی ترکیب و تناسب نیروهای طبقاتی جامعه است. بنابراین در شرایطی که تحقق هژمونی پرولتاریا بعید و یا غیرممکن باشد، حزب کمونیست باید در جهت ایجاد یک جبهه واحد از نیروهای اپوزیسیون بکوشد و سعی نماید حتی الامکان در آن جای مناسبی بیابد. تشکیل این جبهه و رهبری انقلاب توسط آن، شرط ذهنی تحقق پیروزمندانه انقلاب ملی _ دمکراتیک است.

پس از پیروزی انقلاب، حزب کمونیست باید بکوشد تا از درون جبهه و اهرمهای دولتی که به دست آورده، جامعه را گام به گام در «راه رشد غیرسرمایه داری» سوق دهد و اگر شرایط عینی و ذهنی اجازه داد، در جهت تحقق هژمونی خود گام بردارد. نمونه پیروزمند این سیاست را در یمن جنوبی می بینیم که مارکسیستها با شرکت «در جبهه آزادیبخش ملی» گام به گام توانستند عناصر کمتر متمایل به شوروی را حذف کنند و بالاخره حاکمیت را، عناصر صد در صد وفادار به مسکو قبضه نمایند.

هر مرحله، متناسب با شرایط عینی، اشکال خاص مبارزه را می طلبد. در شرایطی که هنوز عوامل عینی و ذهنی انقلاب فراهم نیامده، یعنی در شرایط «مسالمت آمیز»، شیوه های

۱- . لنین، آثار منتخبه، ترجمه محمدپور هرمزان، جلد ۲، قسمت ۲، ص ۵۰۸.

۲- . لنین، آثار منتخبه، ترجمه محمدپور هرمزان، جلد ۲، قسمت ۲، صص ۴۹۶ _ ۴۹۵.

مبارزه نیز باید «مسالمت آمیز» و در راستای تدارک آینده باشد. تنها در شرایط انقلابی، آن هم به هنگامی که کاملاً ضرورت یابد، اقدام قهرآمیز در دستور کار قرار می گیرد.

بر اساس تئوری «گذار مسالمت آمیز»، که نخستین بار به شکل جدی در زمان خروشچف مطرح شد و تئوریهایی شوروی دستمایه های تئوریک آن را در آثار مارکس و انگلس و لنین می جویند، حتی در «شرایط انقلابی» نیز می توان بر پایه یک سلسله عوامل، با تکیه بر اقدامات «دیپلماتیک» و توازن نیروهای داخلی و خارجی، بدون توسل به اسلحه، به طور مسالمت آمیز، به قدرت رسید. این امکان بیشتر در رابطه با کشورهای پیشرفته سرمایه داری مطرح می شود.

بر پایه چنین استراتژی مبارزاتی است که، حزب توده در زمان رژیم شاه از طرح شعار «براندازی نظام سلطنتی و استقرار جمهوری» امتناع می ورزید و تنها، شعار «جبهه واحد ضد دیکتاتور» را مطرح می کرد و در پیچ و خم بازیهای دیپلماتیک به دنبال یک آلترناتیو «دمکراتیک» و لیبرالی، حتی با حفظ سلطنت می گشت. تنها در نیمه سال ۱۳۵۷، که انقلاب اسلامی در اوج گیری خود سرنگونی نظام سلطنتی و استقرار جمهوری را قطعی ساخت، حزب توده شعار «سرنگونی رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری» را مطرح کرد!!

بر پایه همین استراتژی است که حزب توده مشی چریکی فدائیان و منافقین را در زمان شاه محکوم می کرد و تروریسم می خواند و تنها در آستانه قیام ۲۲ بهمن برای عقب نماندن از قافله و بهره گیریهای تبلیغاتی دیپلمات مآبانه شعار «تدارک مبارزه مسلحانه» (توجه شود: فقط «تدارک» و نه «اقدام») را مطرح ساخت.

به هر روی، ظاهراً حزب توده در اردیبهشت ۱۳۶۴ به این نتیجه رسید که، شرایط برای مطرح ساختن شعار سرنگونی فراهم است!

شرایط عینی «انقلاب اجتماعی»، از دیدگاه مارکسیسم، را می توانیم به شکل زیر خلاصه کنیم:

۱_ بحران در جامعه، به نحوی که توده مردم نخواهند زیر سلطه رژیم باقی بمانند.

۲_ بحران در حاکمیت، به نحوی که توانند مانند گذشته جامعه را کنترل کنند.

۳_ رشد جنبش اعتراضی مردم و آمادگی توده ها برای دست زدن به اقدامات براندازی.

طبق تحمیل بیانیه مشترک حزب توده و اکثریت، از نظر عامل دوم (بحران در حاکمیت)، دستگاه حاکمه جمهوری اسلامی سرپا تضاد و در آستانه انفجار است و تنها وجود امام امت (قدس سره) وحدت و دوام آن را سبب شده و مانع گسست یکباره آن است.

خمینی در حقیقت حلقه واسطه میان این نهادهای متضاد و مانع انفجار آنهاست. تردیدی نیست در خلأ حضور و اعمال قدرت او به هر شکل، این تضادها بیش از پیش تشدید خواهد شد و رژیم را با سرعت بیشتر به پرتگاه سوق خواهد داد. (۱)

از نظر عوامل اول و سوم، حزب توده و اکثریت معتقدند که وضع عمومی کشور به سرعت به سوی بحران عمومی پیش می رود:

سیاست رژیم تضادهای سیاسی و اجتماعی در ایران را تشدید می کند و کشور را هرچه بیشتر در یک بحران عمومی فرو می برد. (۲)

۱- نامه مردم، شماره ۴۸، ۱۳۶۴/۲/۱۲.

۲- «اعتلای انقلابی» به چه معنا است؟ لنین وضع روسیه در سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ میلادی (شروع جنگ اول جهانی) را سالهای «اعتلای انقلابی» می نامید. پس از شکست انقلاب ۷- ۱۹۰۵ در روسیه دوران سرکوب و اختناق آغاز شد و رژیم تزاری از هر نظر بر اوضاع مسلط بود. از سال ۱۹۱۰ اعتصابات و تظاهرات توده ای سراسر روسیه را دربر گرفت که اوج آن، کشتار کارگران اعتصابی معدن «لنا» توسط پلیس تزاری بود. از این مقطع تا سال ۱۹۱۴ (که «وضع انقلابی» پدید آمد) جنبش توده ای و ناآرامی کشور را فراگرفته و زمینه وسیعی برای فعالیت گروههای چپ فراهم شد. لنین ویژگی «اعتلای انقلابی» را اوج گیری روزافزون حرکتهای توده ای (اعتصابات، تظاهرات و...) ذکر می کند و کمونیستها را به حرکت هرچه فعالتر در جهت: ۱- نفوذ بیشتر در توده ها، ۲- گسترش سازمان و تشکیلات دعوت می نماید. لنین در مرحله اعتلای انقلابی، معتقد است که حزب کمونیست باید قیام مسلحانه را هم به عنوان یک چشم انداز در نظر داشته باشد، او در مقاله «اعتلای انقلابی» (سال ۱۹۱۲) می گوید: «در کشور ما اعتصابات مصرانه توده ای ارتباط لاینفکی با قیام مسلحانه دارد.» یعنی شرایط اعتلای انقلابی هر آن ممکن است که به «وضع انقلابی» منجر شود و لذا حزب کمونیست باید برای آمادگی اقدام به مبارزه مسلحانه در شرایط آینده تدارک لازم را ببیند. ولی بلافاصله لنین تأکید می کند که «اعتلای انقلابی» به آن معنا نیست که شرایط قیام مسلحانه فراهم آمده و می گوید: «این گفته ما را سوءتعبیر نکنید. صحبت به هیچ وجه بر سر دعوت به قیام نیست. چنین دعوتی در زمان حال بی نهایت احمقانه است. صحبت بر سر تعریف آن ارتباطی است که در روسیه بین اعتصاب و قیام وجود دارد.» و سپس شرایط قیام را چنین مطرح می سازد: «تلاشهای پیش از موقع برای برپا کردن قیام نهایت حماقت است. کارگر پیشاهنگ باید بفهمد که شرایط اساسی قیام مسلحانه به موقع (یعنی قیام پیروزمندانه) عبارت است از پشتیبانی دهقانان دمکرات از طبقه کارگر و شرکت فعال ارتش در آن.» لنین در مرحله «اعتلای انقلابی» تأکید اصلی خود را بر ایجاد و گسترش تشکیلات می گذارد و می گوید: «برای پشتیبانی و بسط و توسعه جنبش توده ها تشکیلات و تشکلات لازم است. بدون یک حزب غیرعلنی انجام این کار (یعنی جذب نیرو و یافتن پایگاه در میان مردم) غیرممکن و صحبت درباره آن بیهوده است.» «اعتلای انقلابی» به معنای پیدایش چنان وضعی در جامعه است که به سمت پیدایش شرایط عینی انقلاب (یعنی «وضع انقلابی») پیش می رود. لنین می گوید که «اعتلای انقلابی»: «... به خودی خود لحظه ای را نشان خواهد داد که در آن باید تمام نیروها برای حمله متحدانه و قطعی و تعرضی و جسورانه و فداکارانه انقلاب بر ضد سلطنت تزاری با یکدیگر متحد

گردند.» به طور خلاصه نظریه لنین را درباره «اعتلای انقلابی» می‌توانیم چنین بیان داریم: ۱- هر رژیمی یک دوران «تسلط» را می‌گذراند، که در آن بر اوضاع مسلط است و مردم تسلیم وضع موجود هستند. این مرحله، «دوران ارتجاعی» نام دارد. ۲- از یک مقطع، جنبش توده‌ای به صورت اعتصابها، تظاهرات و بحران اجتماعی - اقتصادی - سیاسی آغاز می‌شود و به سمت اوج‌گیری پیش می‌رود. در این مرحله زمینه برای کار کمونیستها بسیار فراهم است و آنها وظیفه دارند که فعالانه کار کنند و تشکیلات خود را گسترش دهند و حمایت توده‌ها را جلب کنند و از هر جهت برای «وضع انقلابی» آماده شوند. این مرحله «اعتلای انقلابی» نام دارد. ۳- «اعتلای انقلابی» در یک مقطع به «وضع انقلابی» منجر می‌شود. «وضع انقلابی» چنان وضعی است که «شرایط عینی» سرنگونی رژیم فراهم شده و لحظه انقلاب فرا رسیده. این شرایط عینی عبارتند از: الف) حاکمیت را چنان بحرانی فرا گرفته که دیگر نمی‌تواند رژیم را به هیچ وسیله‌ای (چه با سرکوب و چه با وعده و وعید) حفظ کند. ب) توده‌های مردم به چنان وضعی رسیده‌اند که دیگر نمی‌خواهند زیر بار حکومت رژیم بروند. ج) در توده‌های مردم چنان روحیه‌ای پدید آمده که علیه رژیم حاضرند به حرکت‌های انقلابی دست بزنند. به طور مثال: از انقلاب سفید شاه معدوم، یعنی از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲ تا سال ۵۶ در ایران دوران سلطه رژیم شاه یعنی «دوران ارتجاع» بود. از سال ۵۶ تا ۵۷ حرکت‌های وسیع انقلابی شروع شد و به تدریج قیام اوج گرفت و هر روز دامنه آن گسترده‌تر گردید. این دوران «اعتلای انقلابی» بود. در نیمه سال ۱۳۵۷، «وضع انقلابی» پدید آمد که حزب توده به این مناسبت اعلامیه‌ای انتشار داد و شعار تدارک مبارزه مسلحانه را مطرح ساخت. «وضع انقلابی» (انقلاب ۲۲ بهمن) قله و نقطه اوج «اعتلای انقلابی» است. «وضع انقلابی» _____ (انقلاب ۲۲ بهمن) «دوران ارتجاع» (سلطه رژیم شاه و رکود قیام) با توجه به چنین تحلیلی است که بقایای رهبری حزب توده و گروهک اکثریت در آستانه سال ۱۳۶۴ شرایط ایران را حرکت به سوی بحران عمومی ارزیابی کرده و شعار براندازی (سرنگونی جمهوری اسلامی) را مطرح ساختند.

حزب توده و اکثریت از تحلیل وضع کشور، موقعیت «نیروهای محرکه انقلاب»، «تضاد در حال انفجار هیأت حاکمه»، «گسترش روزافزون نارضائی از رژیم» و غیره و غیره، چنین نتیجه گرفتند که:

از تحلیل اوضاع ایران، طبقات و مواضع آنها، این نتیجه حاصل می شود که نارضائی مردم از سیاست داخلی و خارجی رژیم «ولایت فقیه»، از صورت انفعالی به شکل فعال تحول می یابد. اعتصابات کارگری در رشته های مختلف صنعتی، ایستادگی روستائیان در مقابل ستم بزرگ مالکی، اعتراضها و تصادمات با ارگانهای سرکوبگر، تظاهرات خیابانی، مبارزه منفی به شکل کم کاری و عدم حضور منظم بر سر کار، ناخشنودی فزاینده توده های مردم از ادامه جنگ که چهره خود را در تظاهرات ضدجنگ، در فرار سربازان از جبهه ها و سرباز زدن جوانان از خدمت نظام وظیفه و نیز دهها پدیده دیگر نشان می دهد، خبر از مقاومت گسترش یابنده خلق می دهد، که در شرایط شدیدترین ترور و اختناق، در بطن جامعه ما نضج

می گیرد و بسط می یابد. (۱)

به عبارت دیگر، هر چند هنوز در کشور «وضع انقلابی» ایجاد نشده، ولی جامعه با شتاب به سوی آن پیش می رود، یعنی «شرایط عینی انقلاب» به سرعت در حال فراهم شدن است. از دیدگاه تئوریک مارکسیستی به چنین شرایطی «اعتلای انقلابی» می گویند. در چنین شرایطی کمونیست ها باید تشکیلات خود را گسترش دهند، فعالانه به کار در میان توده ها پردازند («کار توده ای») و از نظر نظامی آمادگی و تدارک کافی داشته باشند تا در صورت پیدایش «وضع انقلابی غافلگیر نشوند و بتوانند در براندازی شرکت جویند، و حاکمیت را به دست گیرند.

بر اساس چنین تحلیلی است که در اردیبهشت سال ۱۳۶۴، بقایای حزب توده و گروهک «اکثریت» شرایط را برای طرح شعار «سرنگونی» مناسب انگاشتند:

سیاست داخلی و خارجی رژیم در تضاد آشکار با پیشرفت اجتماعی اقتصادی و مصالح ملی قرار دارد و کشور را با سرعت به مرحله یک بحران عمومی نزدیک می کند... در حال حاضر، مهم ترین، عاجل ترین و اساسی ترین وظیفه ای که در برابر زحمتکشان و همه میهن پرستان قرار دارد، مبارزه برای سرنگون کردن این رژیم استبدادی قرون وسطائی است. (۲)

در اینجا این پرسش مطرح می شود که تحت تأثیر چه عواملی در آستانه سال ۱۳۶۴ حزب توده و گروهک «اکثریت» شعار سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران را، در چارچوب مفاهیم تئوریکی که این شعار، خود حمل می کند، مطرح ساختند؟! در این رابطه عوامل متعددی را می توان ذکر کرد:

۱- نخستین عاملی که می توان ذکر کرد، تأثیر سایر نیروهای ضدانقلابی راست و میانه و چپ مقیم خارج از کشور بود. حزب توده این نیروها را متحد خود می دانست و برای جلب آنها به «جبهه متحد خلق» تلاش می کرد و آنان را همگامان و همراهان خود در مبارزه علیه انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران می انگاشت. فعالیت در محیط ضدانقلاب در غرب برای حزب توده مایوس کننده بود. بقایای حزب توده زمانی به کشورهای غربی پناه بردند، که نیروهای راست و سلطنت طلب سابقه ۶ ساله پناهندگی به غرب داشتند و گروهک هایی چون منافقین و جریانات چپ فدائی و «حزب دمکرات

۱- «اعتلای انقلابی» به چه معنا است؟ لنین وضع روسیه در سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ میلادی (شروع جنگ اول جهانی) را سالهای «اعتلای انقلابی» می نامید. پس از شکست انقلاب ۷ - ۱۹۰۵ در روسیه دوران سرکوب و اختناق آغاز شد و رژیم تزاری از هر نظر بر اوضاع مسلط بود. از سال ۱۹۱۰ اعتصابات و تظاهرات توده ای سراسر روسیه را دربر گرفت که اوج آن، کشتار کارگران اعتصابی معدن «لنا» توسط پلیس تزاری بود. از این مقطع تا سال ۱۹۱۴ (که «وضع انقلابی» پدید آمد) جنبش توده ای و ناآرامی کشور را فراگرفته و زمینه وسیعی برای فعالیت گروههای چپ فراهم شد. لنین ویژگی «اعتلای انقلابی» را اوج گیری روزافزون حرکتهای توده ای (اعتصابات، تظاهرات و...) ذکر می کند و کمونیستها را به حرکت هرچه فعالتر در جهت: ۱- نفوذ بیشتر در توده ها، ۲- گسترش سازمان و تشکیلات دعوت می نماید. لنین در مرحله اعتلای انقلابی، معتقد

است که حزب کمونیست باید قیام مسلحانه را هم به عنوان یک چشم انداز در نظر داشته باشد، او در مقاله «اعتلای انقلابی» (سال ۱۹۱۲) می گوید: «در کشور ما اعتصابات مصرانه توده ای ارتباط لاینفکی با قیام مسلحانه دارد.» یعنی شرایط اعتلای انقلابی هر آن ممکن است که به «وضع انقلابی» منجر شود و لذا حزب کمونیست باید برای آمادگی اقدام به مبارزه مسلحانه در شرایط آینده تدارک لازم را ببیند. ولی بلافاصله لنین تأکید می کند که «اعتلای انقلابی» به آن معنا نیست که شرایط قیام مسلحانه فراهم آمده و می گوید: «این گفته ما را سوء تعبیر نکنید. صحبت به هیچ وجه بر سر دعوت به قیام نیست. چنین دعوتی در زمان حال بی نهایت احمقانه است. صحبت بر سر تعریف آن ارتباطی است که در روسیه بین اعتصاب و قیام وجود دارد.» و سپس شرایط قیام را چنین مطرح می سازد: «تلاشهای پیش از موقع برای برپا کردن قیام نهایت حماقت است. کارگر پیشاهنگ باید بفهمد که شرایط اساسی قیام مسلحانه به موقع (یعنی قیام پیروزمندانه) عبارت است از پشتیبانی دهقانان دمکرات از طبقه کارگر و شرکت فعال ارتش در آن.» لنین در مرحله «اعتلای انقلابی» تأکید اصلی خود را بر ایجاد و گسترش تشکیلات می گذارد و می گوید: «برای پشتیبانی و بسط و توسعه جنبش توده ها تشکیلات و تشکلات لازم است. بدون یک حزب غیرعلنی انجام این کار (یعنی جذب نیرو و یافتن پایگاه در میان مردم) غیرممکن و صحبت درباره آن بیهوده است.» «اعتلای انقلابی» به معنای پیدایش چنان وضعی در جامعه است که به سمت پیدایش شرایط عینی انقلاب (یعنی «وضع انقلابی») پیش می رود. لنین می گوید که «اعتلای انقلابی»: «... به خودی خود لحظه ای را نشان خواهد داد که در آن باید تمام نیروها برای حمله متحدانه و قطعی و تعرضی و جسورانه و فداکارانه انقلاب بر ضد سلطنت تزاری با یکدیگر متحد گردند.» به طور خلاصه نظریه لنین را درباره «اعتلای انقلابی» می توانیم چنین بیان داریم: ۱- هر رژیم یک دوران «تسلط» را می گذراند، که در آن بر اوضاع مسلط است و مردم تسلیم وضع موجود هستند. این مرحله، «دوران ارتجاعی» نام دارد. ۲- از یک مقطع، جنبش توده ای به صورت اعتصابات، تظاهرات و بحران اجتماعی - اقتصادی - سیاسی آغاز می شود و به سمت اوج گیری پیش می رود. در این مرحله زمینه برای کار کمونیستها بسیار فراهم است و آنها وظیفه دارند که فعالانه کار کنند و تشکیلات خود را گسترش دهند و حمایت توده ها را جلب کنند و از هر جهت برای «وضع انقلابی» آماده شوند. این مرحله «اعتلای انقلابی» نام دارد. ۳- «اعتلای انقلابی» در یک مقطع به «وضع انقلابی» منجر می شود. «وضع انقلابی» چنان وضعی است که «شرایط عینی» سرنگونی رژیم فراهم شده و لحظه انقلاب فرا رسیده. این شرایط عینی عبارتند از: الف) حاکمیت را چنان بحرانی فرا گرفته که دیگر نمی تواند رژیم را به هیچ وسیله ای (چه با سرکوب و چه با وعده و وعید) حفظ کند. ب) توده های مردم به چنان وضعی رسیده اند که دیگر نمی خواهند زیر بار حکومت رژیم بروند. ج) در توده های مردم چنان روحیه ای پدید آمده که علیه رژیم حاضرند به حرکتهای انقلابی دست بزنند. به طور مثال: از انقلاب سفید شاه معدوم، یعنی از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲ تا سال ۵۶ در ایران دوران سلطه رژیم شاه یعنی «دوران ارتجاع» بود. از سال ۵۶ تا ۵۷ حرکتهای وسیع انقلابی شروع شد و به تدریج قیام اوج گرفت و هر روز دامنه آن گسترده تر گردید. این دوران «اعتلای انقلابی» بود. در نیمه سال ۱۳۵۷، «وضع انقلابی» پدید آمد که حزب توده به این مناسبت اعلامیه ای انتشار داد و شعار تدارک مبارزه مسلحانه را مطرح ساخت. «وضع انقلابی» (انقلاب ۲۲ بهمن) قله و نقطه اوج «اعتلای انقلابی» است. «وضع انقلابی» _____ (انقلاب ۲۲ بهمن) «دوران ارتجاع» (سلطه رژیم شاه و رکود قیام) با توجه به چنین تحلیلی است که بقایای رهبری حزب توده و گروهک اکثریت در آستانه سال ۱۳۶۴ شرایط ایران را حرکت به سوی بحران عمومی ارزیابی کرده و شعار براندازی (سرنگونی جمهوری اسلامی) را مطرح ساختند.

۲- «اعتلای انقلابی» به چه معنا است؟ لنین وضع روسیه در سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ میلادی (شروع جنگ اول جهانی) را

سالهای «اعتلای انقلابی» می نامید. پس از شکست انقلاب ۷ - ۱۹۰۵ در روسیه دوران سرکوب و اختناق آغاز شد و رژیم تزاری از هر نظر بر اوضاع مسلط بود. از سال ۱۹۱۰ اعتصابات و تظاهرات توده ای سراسر روسیه را دربر گرفت که اوج آن، کشتار کارگران اعتصابی معدن «لنا» توسط پلیس تزاری بود. از این مقطع تا سال ۱۹۱۴ (که «وضع انقلابی» پدید آمد) جنبش توده ای و ناآرامی کشور را فراگرفته و زمینه وسیعی برای فعالیت گروههای چپ فراهم شد. لنین ویژگی «اعتلای انقلابی» را اوج گیری روزافزون حرکت های توده ای (اعتصابات، تظاهرات و...) ذکر می کند و کمونیستها را به حرکت هرچه فعالتر در جهت: ۱- نفوذ بیشتر در توده ها، ۲- گسترش سازمان و تشکیلات دعوت می نماید. لنین در مرحله اعتلای انقلابی، معتقد است که حزب کمونیست باید قیام مسلحانه را هم به عنوان یک چشم انداز در نظر داشته باشد، او در مقاله «اعتلای انقلابی» (سال ۱۹۱۲) می گوید: «در کشور ما اعتصابات مصرانه توده ای ارتباط لاینفکی با قیام مسلحانه دارد.» یعنی شرایط اعتلای انقلابی هر آن ممکن است که به «وضع انقلابی» منجر شود و لذا حزب کمونیست باید برای آمادگی اقدام به مبارزه مسلحانه در شرایط آینده تدارک لازم را ببیند. ولی بلافاصله لنین تأکید می کند که «اعتلای انقلابی» به آن معنا نیست که شرایط قیام مسلحانه فراهم آمده و می گوید: «این گفته ما را سوءتعبیر نکنید. صحبت به هیچ وجه بر سر دعوت به قیام نیست. چنین دعوتی در زمان حال بی نهایت احمقانه است. صحبت بر سر تعریف آن ارتباطی است که در روسیه بین اعتصاب و قیام وجود دارد.» و سپس شرایط قیام را چنین مطرح می سازد: «تلاشهای پیش از موقع برای برپا کردن قیام نهایت حماقت است. کارگر پیشاهنگ باید بفهمد که شرایط اساسی قیام مسلحانه به موقع (یعنی قیام پیروزمندانه) عبارت است از پشتیبانی دهقانان دمکرات از طبقه کارگر و شرکت فعال ارتش در آن.» لنین در مرحله «اعتلای انقلابی» تأکید اصلی خود را بر ایجاد و گسترش تشکیلات می گذارد و می گوید: «برای پشتیبانی و بسط و توسعه جنبش توده ها تشکیلات و تشکلات لازم است. بدون یک حزب غیرعلنی انجام این کار (یعنی جذب نیرو و یافتن پایگاه در میان مردم) غیرممکن و صحبت درباره آن بیهوده است.» «اعتلای انقلابی» به معنای پیدایش چنان وضعی در جامعه است که به سمت پیدایش شرایط عینی انقلاب (یعنی «وضع انقلابی») پیش می رود. لنین می گوید که «اعتلای انقلابی»: «... به خودی خود لحظه ای را نشان خواهد داد که در آن باید تمام نیروها برای حمله متحدانه و قطعی و تعرضی و جسورانه و فداکارانه انقلاب بر ضد سلطنت تزاری با یکدیگر متحد گردند.» به طور خلاصه نظریه لنین را درباره «اعتلای انقلابی» می توانیم چنین بیان داریم: ۱- هر رژیمی یک دوران «تسلط» را می گذراند، که در آن بر اوضاع مسلط است و مردم تسلیم وضع موجود هستند. این مرحله، «دوران ارتجاعی» نام دارد. ۲- از یک مقطع، جنبش توده ای به صورت اعتصابات، تظاهرات و بحران اجتماعی - اقتصادی - سیاسی آغاز می شود و به سمت اوج گیری پیش می رود. در این مرحله زمینه برای کار کمونیستها بسیار فراهم است و آنها وظیفه دارند که فعالانه کار کنند و تشکیلات خود را گسترش دهند و حمایت توده ها را جلب کنند و از هر جهت برای «وضع انقلابی» آماده شوند. این مرحله «اعتلای انقلابی» نام دارد. ۳- «اعتلای انقلابی» در یک مقطع به «وضع انقلابی» منجر می شود. «وضع انقلابی» چنان وضعی است که «شرایط عینی» سرنگونی رژیم فراهم شده و لحظه انقلاب فرا رسیده. این شرایط عینی عبارتند از: الف) حاکمیت را چنان بحرانی فرا گرفته که دیگر نمی تواند رژیم را به هیچ وسیله ای (چه با سرکوب و چه با وعده و وعید) حفظ کند. ب) توده های مردم به چنان وضعی رسیده اند که دیگر نمی خواهند زیر بار حکومت رژیم بروند. ج) در توده های مردم چنان روحیه ای پدید آمده که علیه رژیم حاضرند به حرکت های انقلابی دست بزنند. به طور مثال: از انقلاب سفید شاه معدوم، یعنی از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲ تا سال ۵۶ در ایران دوران سلطه رژیم شاه یعنی «دوران ارتجاع» بود. از سال ۵۶ تا ۵۷ حرکت های وسیع انقلابی شروع شد و به تدریج قیام اوج گرفت و هر روز دامنه آن گسترده تر گردید. این دوران «اعتلای انقلابی» بود. در

نیمه سال ۱۳۵۷، «وضع انقلابی» پدید آمد که حزب توده به این مناسبت اعلامیه ای انتشار داد و شعار تدارک مبارزه مسلحانه را مطرح ساخت. «وضع انقلابی» (انقلاب ۲۲ بهمن) قله و نقطه اوج «اعتلای انقلابی» است. «وضع انقلابی» _____ (انقلاب ۲۲ بهمن) «دوران ارتجاع» (سلطه رژیم شاه و رکود قیام) با توجه به چنین تحلیلی است که بقایای رهبری حزب توده و گروهک اکثریت در آستانه سال ۱۳۶۴ شرایط ایران را حرکت به سوی بحران عمومی ارزیابی کرده و شعار براندازی (سرنگونی جمهوری اسلامی) را مطرح ساختند.

کردستان» و غیره و غیره سالها بود در خارج از کشور، با کینه و عقده های تلمبار، تندترین شعارها را برای براندازی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران سر می دادند! به علاوه، امپریالیسم خبری نیز در عناد کینه توزانه خود علیه رستاخیز انقلاب اسلامی در ایران و جهان محیط سرشار از شایعه و تهمت و افترا پدید ساخته و سرویسهای جاسوسی رنگارنگ غرب به تغذیه ضدانقلاب می پرداخت. پناهندگان توده ای و اکثریتی در سال ۱۳۶۲ به چنین فضایی گام نهادند، در حالیکه در پشت سر خود هیچ پشتوانه ای برای همگامی با این نیروها نداشتند به جز سابقه چهارساله به اصلاح «حمایت» از انقلاب! بقایای حزب توده و اکثریت، به دلیل تعارض سنتی نیروهای غربگرای راست با چپ سنتی و شوروی گرا، مورد نفرت پناهندگان راست و میانه بودند، که آنها را به «خیانت به منافع ملی» متهم می ساختند. از سوی دیگر، گروهکهای چپ افراطی و منافقین نیز کینه دیرینه ای از سیاست سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ حزب توده به دل داشتند و حزب توده را به خیانت به «جنبش انقلابی» تا سر حد همکاری اطلاعات! با نظام متهم می ساختند! این جو روانی _ سیاسی سنگین و اختناق آمیز برای بقایای حزب توده قابل تنفس نبود و به سرعت آنان را در درون خود مستحیل می ساخت و به صورت فشار اعضاء و کادرها بر رهبری برای دادن شعارهای تند و تندتر بازتاب می یافت. به راستی در محیطی که هر روشنفکر راست و چپ و لیبرال و هر بچه مدرسه از راه رسیده تندترین شعارها را برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران سر می داد، حزب توده به دلیل پایبندی به برخی اصول تئوریک آیا می توانست از طرح این شعار طفره رود؟! بنابراین، طرح شعار «سرنگونی» حداقل امتیازی بود که حزب توده باید می پرداخت تا حداقل شرایط لازم را برای زیست در چنین فضایی داشته باشد!

۲_ چنین فضایی به سرعت بر بقایای متواری حزب توده تأثیر گذارد و فشار آنان بر رهبری حزب برای رد شعار «طرد رژیم استبدادی» و طرح شعار «براندازی نظام» در کلیت آن آغاز شد. در صفحات پیشین به طور اجمال به این مسئله پرداختیم و گفتیم که شعار سرنگونی نظام در کلیت آن، گامی رشوه مانند بود که رهبری بقایای حزب توده برای حفظ عناصر ناراضی پیرامون خود، که بویژه تحت تأثیر فعالیتهای گروه سه نفره (امیرخسروی و...) و جو ضدانقلاب مقیم غرب قرار داشتند، برداشت.

۳_ سومین عاملی که می توان ذکر کرد، تأثیر رهبری و بدنه سازمان «اکثریت» بود، که به دلیل روانشناسی خاص خود سریع تر تحت تأثیر جو ضدانقلاب مقیم غرب قرار گرفت و به نوبه خود به فشار و تأثیرگذاری بر رهبری حزب توده پرداخت. اگر رهبری حزب توده

به دلیل کهولت سن و تعلق ۳۰ _ ۴۰ ساله به مارکسیسم سنتی، در پیروی از مبانی تئوریک استراتژیک و تاکتیک خود تصلب و انعطاف ناپذیری داشت، رهبری جوان «اکثریت» چنین نبود. آنان دوران طولانی وابستگی به مارکسیسم چریکی را گذرانیده و تنها چند صباحی بود که از طریق رهبری حزب توده با مارکسیسم ارتدکس آشنایی یافته و به آن گرویده بودند. به هر روی، سابقه مارکسیسم چریکی مهر و نشان خود را بر این جریان داشت و آنان راحت تر به سمت شعارهای تند، هر چند فاقد زمینه عینی باشد و یا با چارچوب تئوریک آنان ناهم خوان باشد، گرایش نشان می دادند. بررسی مناسبات رهبری بقایای حزب توده با «اکثریت» نشان می دهد، که در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۴، «اکثریت» فرآیند دوری با حزب توده را طی کرده است و این در حالی است که در سال ۱۳۶۱ «اکثریت» در آستانه انحلال و ادغام کامل در حزب توده قرار داشت!

۴_ عامل مهم دیگری که در طرح شعار «سرنگونی» تأثیر داشت، تحلیل حزب توده و «اکثریت» از شرایط جاری کشور و احتمال سقوط قریب الوقوع نظام بود! اوائل سال ۱۳۶۴ زمانی بود که جنگ تحمیلی با شدت جریان داشت و برخی شهرهای کشور آماج حملات هوایی رژیم متجاوز صدام قرار گرفته و توطئه بین المللی علیه انقلاب اسلامی در ایران و منطقه در اوج خود بود. در این شرایط رسانه های امپریالیستی هر روز از بحران نظام و سقوط قریب الوقوع آن سخن می گفتند و می کوشیدند تا وضع جمهوری اسلامی ایران را بی ثبات جلوه دهند. بقایای حزب توده و «اکثریت» نیز در رقابت سرسام آور با سایر گروهک های ضدانقلابی، چنان در مرداب اخبار جعلی و شایعات ساختگی خود غرق شدند که بافته های خود را واقعیت پنداشته و به راستی تصور کردند شرایط کنونی کشور به سان شرایط سال ۱۳۵۷ است و «جنبش رو به تزاید توده ها» عنقریب به سقوط نظام جمهوری اسلامی ایران منتهی خواهد شد!

در چنین شرایطی جناح شوروی گرای ضدانقلاب به شدت نگران فعال شدن ضدانقلاب راست در درون کشور بود و بیم آن داشت که با سقوط نظام، کشور به دست نیروهای رقیب بیفتد! لذا، دو گروهک فوق با تبدیل شعار طرد «رژیم استبدادی» به شعار «سرنگونی نظام» کوشیدند تا در براندازی قریب الوقوع نظام سهمی برای خود دست و پا کنند! برخی اخبار و شایعات نیز به این تصور دامن می زد. از جمله، در پی یک حادثه اغتشاش جزئی در کوی ۱۳ آبان تهران، یکی از مسئولین انتظامی به نحوی شعار گونه اعلام داشت که رقم کثیری از عناصر توده ای و اکثریتی و منافق در این رابطه دستگیر شده اند! این خبر، به شدت رهبری حزب توده و اکثریت را نسبت به نفوذ و پایگاه موهوم خود در

داخل کشور دچار توهم نمود!

دیپلماسی دوگانه شوروی و شعار سرنگونی

اگر عملکرد بقایای حزب توده و «اکثریت» را با توجه به حضور عوامل سازمان اطلاعاتی شوروی در رأس آن، وابسته به تحرکات منطقه ای مسکو بدانیم، طرح شعار سرنگونی توسط آنان در اوائل سال ۱۳۶۴ حاوی چه پیامی است و رابطه آن با استراتژی منطقه ای اتحاد شوروی چیست؟ چرا در شرایطی که مسکو در جهت گسترش مناسبات دیپلماتیک و بازرگانی با جمهوری اسلامی ایران تلاش می کرد و در مقطعی که مناسبات دو کشور بهبود نسبی یافته بود، حزب توده و اکثریت شعار براندازی را، با توجه به بار تئوریک آن، اعلام داشتند؟

پاسخ به این پرسشها در ویژگی دیپلماسی دوگانه شوروی نهفته است. قبلاً باید گفت که این دیپلماسی دوگانه شاخص استراتژی بین المللی اتحاد شوروی از آغاز انقلاب بلشویکی در روسیه (۱۹۱۷) تا دوران گورباچف بوده است، هر چند امروزه شواهد و قرائن متعددی زوال این دیپلماسی دوگانه و آغاز تحولات ریشه ای در استراتژی جهانی و منطقه ای شوروی را نشان می دهد.

شوروی در سیاست خارجی خود، همواره، یک دیپلماسی دوگانه را دنبال می کند. خود روسها مدعی هستند که، سیاست خارجی دولت از سیاست خارجی حزب کمونیست جداست و هر یک دیپلماسی مستقل خود را دارند. دولت از طریق وزارت امور خارجه عمل می کند و حزب کمونیست از طریق شعبه بین المللی. طبیعی است که این ادعایی «دیپلماتیک» است و خط مشی هر دو نهاد در واقع چهره هایی از یک سیاست واحد می باشد.

اتحاد شوروی در سیاست خارجی خود در قبال کشورهای غیر سوسیالیستی، به ویژه کشورهای جهان سوم، دو حالت را در نظر دارد:

۱_ ثبات وضع موجود: روسها بسته به اینکه درجه ثبات را تا چه اندازه ببینند، برنامه ریزی می کنند و می کوشند تا منافع سیاسی _ اقتصادی خود را بر اساس تئوری «همزیستی مسالمت آمیز کشورهای دارای نظامهای اجتماعی مختلف» تأمین نمایند.

۲_ احتمال دگرگونی و تغییر: روسها، طبق ایدئولوژی مارکسیستی خود، به ناپایداری و عدم ثبات رژیمهای غیر کمونیستی (به ویژه در جهان سوم) معتقدند و آینده همه کشورها را متعلق به سوسیالیسم می دانند. لذا در دیپلماسی خود احتمال تغییر رژیم را همواره در نظر

دارند. آنها می کوشند تا بسته به وضع داخلی کشور و میزان بحران سیاسی در آن، در تحولات نقش داشته باشند، تا اگر شرایط مناسب بود نیروهای وابسته یا متمایل شوروی قدرت را به دست گیرند، و اگر عوامل عینی اجازه نداد حداقل بتوانند در تغییرات سیاسی چنان تأثیری داشته باشند که منافع آتی شان تأمین شود.

پس، دیپلماسی شوروی بر دو احتمال ثبات و تغییر استوار است و دوگانگی ظاهری میان دیپلماسی حزبی و دولتی از این ناشی می شود.

ولی، تجربه نشان داده که در برخی موارد، روسها چنان تحت تأثیر یکی از این دو عامل قرار می گیرند، که از دیدن عامل دیگر به کلی غافل شده، در نتیجه در برابر حوادث غافلگیر می گردند. نمونه بارز این امر، موضع شوروی در قبال رژیم شاه معدوم است:

شوروی پس از سالها تجربه ناموفق، بالاخره به این نتیجه رسید که به علت وضع ژئوپلیتیکی ایران، رژیم شاه یک رژیم باثبات است و احتمال تغییر آن (حداقل برای آینده نزدیک) وجود ندارد. آنها رژیم شاه را به عنوان یک واقعیت تثبیت شده پذیرفتند و بر این اساس دیپلماسی خود را به طور عمده بر «عامل ثبات» مبتنی ساخته، «عامل تغییر» را فراموش کردند. شوروی مناسبات درازمدت اقتصادی با رژیم شاه را برنامه ریزی کرد و به آینده آن امید است و در ثبات رژیم شاه برای خود «منافع استراتژیک» قائل شد. در نتیجه، طوفان انقلاب اسلامی برایشان غیرمنتظره بود، معادلات آنها را به هم ریخت و دچار سرگیجه شان ساخت.

بر پایه این سیاست شوروی، حزب توده به سرنگونی رژیم شاه اعتقاد و امیدی نداشت و لذا در برنامه و مشی خود ملایم عمل می کرد و تأکید را بر تأیید اقدامات نیم بند رفرمیستی می گذاشت و در تئوری، «گذار مسالمت آمیز» را برجسته می کرد. بیاد بیاوریم که حزب توده تنها در دیماه ۵۷ _ یعنی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی _ اعلام داشت که در ایران «وضع انقلابی» پدید آمده و شعار سرنگونی رژیم سلطنتی و تدارک مبارزه مسلحانه را مطرح ساخت.

ولی در رابطه با جمهوری اسلامی ایران، در سالهای ۱۳۶۴-۱۳۵۸، برداشت استراتژیستهای مسکو برعکس بود. آنان بر اساس بینش مارکسیستی خود، برای نظام اسلامی (به عنوان یک راه سوم در میان سوسیالیسم و سرمایه داری) آینده ای نمی دیدند. از نظر تئوریک برای شورویها شکست نظام «نه شرقی _ نه غربی» اسلامی قطعی جلوه می کرد و به زعم آنان جمهوری اسلامی ایران به دنبال یک «پندار» و «اتوپی» بود و در قرن بیستم می خواست یک نظام مذهبی «قرون وسطایی» پیاده کند.

بنابراین، در تحلیل سیاست سازان شوروی در قبال جمهوری اسلامی ایران تکیه بر احتمال تغییر برجسته می شد. این «تغییر» الزاماً به معنای سقوط جمهوری اسلامی نیست، بلکه استحاله آن به سمت «غرب» یا «شرق» نیز می تواند باشد.

از سوی دیگر، عامل ثبات نیز مطرح است. شوروی از واقعیت جامعه ایران و حمایت ریشه دار مردم از حاکمیت اسلامی نمی توانست بی خبر و غافل باشد و بنابراین مجبور بود احتمال ثبات و دوام جمهوری اسلامی را برای ۱۵-۱۰ سال آینده در نظر داشته و سیاست خارجی دولتی خود را بر این پایه سامان دهد و در پی کسب منافع اقتصادی و دیپلماتیک باشد. در نتیجه، شوروی در حالیکه در سیاست خارجی دولتی راه گسترش مناسبات را با جمهوری اسلامی ایران پیش می گرفت، در سیاست خارجی حزبی برای آینده سرمایه گذاری می نمود، تا در شرایط آتی از سرنگونی جمهوری اسلامی بی نصیب نمانده و سهمی در آن داشته باشد.

نمونه بارز این سیاست دو گانه _ و به ظاهر متضاد _ را در مورد رژیم صدام در عراق دیده ایم:

در سال ۱۳۵۹، که در عراق حرکت‌های وسیع اسلامی و مردمی اوج گرفت، شوروی به این فکر افتاد که امکان سقوط رژیم صدام وجود دارد. پس، در حالیکه در سیاست خارجی دولتی خود نزدیکترین روابط را با صدام داشت، در دیپلماسی مخفی خود کوشید تا ستون پنجم خود را در عراق تقویت کند و برای شرایط احتمالی آینده (سقوط صدام) سرمایه گذاری و مهره چینی نماید. حزب کمونیست عراق شعار مبارزه مسلحانه را مطرح ساخت و با حزب دمکرات کردستان عراق و گروه جلال طالبانی جبهه واحدی به نام «جبهه میهنی» تشکیل داد و یک آلترناتیو روسی ایجاد شد، که در کردستان دارای پایگاه نظامی بود. ولی این آلترناتیو روسی پوشالی از کار درآمد و پس از مدت کوتاهی، در سال ۱۳۶۲، جلال طالبانی پایگاه‌های حزب کمونیست را نابود و آنها را قتل عام کرد!

در سال ۱۳۶۴، با توجه به پیوند بقایای حزب توده و «اکثریت» به نهادهای اطلاعاتی و حزبی اتحاد شوروی، می توان بر این فرضیه انگشت گذارد که استراتژیست‌های منطقه ای مسکو با این تصور که یک اپوزیسیون نیرومند سیاسی در ایران فعال است و تورم و بحران اقتصادی و جنگ تحمیلی و امکان ارتحال حضرت امام(ره)، سقوط جمهوری اسلامی را متحمل می سازد، به فکر مهره چینی آینده افتادند و از جمله بقایای حزب توده و «اکثریت» را برای ایجاد یک آلترناتیو شوروی گرا، یا حداقل دارای تمایلات حسنه به شوروی، ترغیب و یا حمایت کردند. طرح شعار «سرنگونی» می توانست نخستین گام ضروری برای تشکیل

یک آلترناتیو باشد، که می بایست در مقابل آلترناتیو آمریکایی «شورای ملی مقاومت» به سود اتحاد شوروی فعال می شد. به هر روی، گذشت زمان به سرعت پوچی و بی پایگی این توهم را نشان داد و عملاً در سالهای بعد نه تنها دیدگاه تئورسینهای شوروی را نسبت به پتانسیل و کارمایه انقلاب اسلامی ایران دگرگون ساخت، بلکه درونمایه و ثبات اردوگاه سوسیالیسم تزلزل و فروپاشی خود را آشکار نمود!

«جبهه متحد خلق»، نیروها و اهداف آن

از دیدگاه بقایای حزب توده، چون نیروهای محرکه انقلاب، طیف وسیعی از طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی تا بورژوازی کوچک و متوسط (ملی) را دربر می گیرد. شرط ذهنی «انقلاب» ایجاد یک جبهه واحد از نمایندگان سیاسی این نیروهاست.

این جبهه در دو بعد، مطرح است:

۱- جبهه واحد نیروهای انقلابی، که شامل منافقین (به عنوان بزرگترین و «معتبرترین» وزنه سیاسی اپوزیسیون، که طبعاً بیشترین توجه حزب توده را به خود جلب کرده و مایل به سرمایه گذاری کلان می نماید)، حزب منحل دموکرات، طیفهای مختلف چریکهای فدایی (اقلیت، فدائی، هویت) و «راه کارگر» می باشد.

۲- جبهه وسیع دموکراتیک که شامل اتحادهای نسبی و مشروط با لیبرالها و ملی گراها و به اصطلاح نمایندگان بورژوازی ملی می گردد و هدف آن بسیج وسیع ترین نیروهای ممکن برای «انزوای» هر چه بیشتر جمهوری اسلامی است. این مشی بر اساس این رهنمود لنین است:

پیروزی بر دشمن نیرومندتر از خود فقط در صورتی ممکن است که به منتهی درجه نیرو به کار برده شود و از هر «شکافی» در بین دشمنان هر قدر هم که کوچک باشد و از هرگونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروهها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی، هر قدر هم که کوچک باشد برای به دست آوردن متحد توده ای، حتی متحد موقت، مردد، ناپایدار، غیرقابل اعتماد و مشروط حتماً و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسی که این مطلب را نفهمیده باشد هیچ چیز از مارکسیسم و به طور کلی علمی معاصر نفهمیده است. (۱)

۱- . لنین، آثار منتخبه، (ترجمه فارسی، یک جلدی)، صص ۷۵۴ - ۷۵۳.

«پلنوم هجدهم» حزب منحلّه توده دربارّه «جبهه واحد» چنین می گوید:

... نیازی به تذکر نیست که یکی از علل عمده ناکامی انقلاب (بهمن ۵۷) در زمینه تحقق آماجهای مردمی آن، تفرقه و پراکندگی میان نیروهای راستین انقلاب، هم در مرحله اوج جنبش و هم به ویژه پس از پیروزی انقلاب بود. اگر در مرحله نخست، حداقل نوعی وحدت عمل اعلام نشده میان نیروهای محرکه انقلاب وجود داشت، با کمال تأسف باید اذعان کرد، که این حداقل، مدتی پس از پیروزی انقلاب به صفر رسید...

ما عقیده راسخ داریم که نیروهای ملی و مترقی و ضدامپریالیستی می توانند به وضع موجود پایان دهند و هرگونه مانع سد راه اتحاد نیروها را از میان بردارند.

... نیروهای خلقی مورد بحث ما در وهله نخست عبارتند از: سازمان مجاهدین خلق ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)، حزب دمکرات کردستان، سازمان فدائیان خلق ایران (فدائی)، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پیرو برنامه (هویت) و دیگر نیروهای سیاسی و سیاسی- مذهبی که نقش اساسی در به ثمر رساندن انقلاب داشتند.

پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران بر آن است که وجود اختلاف بین نیروهای انقلابی، دمکراتیک و ضدامپریالیستی در عرصه ایدئولوژیک و نیز پیرامون چگونگی تداوم انقلاب و هدفهای دورتر جامعه امری است طبیعی. آنچه حائز اهمیت است وجود نکات مشترک پیرامون هدف عمده مبارزه در مرحله کنونی میان حزب ما و دیگر جریانهای سیاسی انقلابی، دمکراتیک و ضدامپریالیستی است که شرایط عینی برای مذاکره و یافتن زبان مشترک دربارّه برنامه و مشی سیاسی را به وجود می آورد.

حزب توده ایران از همه هواداران انقلاب با هر گرایش فکری و مسلکی دعوت به عمل می آورد که در جبهه متحد خلق گرد آیند و با وحدت عمل و مبارزات پیگیر و مشترک خود _ که یگانه ضامن نجات انقلاب و تنها وثیقه خنثی نمودن توطئه های رنگارنگ امپریالیسم، بزرگ مالکان و کلان سرمایه داران و روحانیون مرتجع ضدملی و ضدانقلابی است _ دین تاریخی خود را نسبت به خلق و شهیدان خلق به جا آورند. (۱)

برای نیل به این آماج، حزب منحلّه توده، شیوه عمل خود را چنین بیان می دارد:

۱_ منفرد ساختن عناصر تفرقه افکن «چپ» و راست

۲_ وحدت عمل پیرامون شعارهای مشخص و مشترک

۳_ حرکت هر چه سریع تر به سوی تشکیل جبهه مشترک بر اساس پلاتفورم مشترک و تشکیل ارگان واحد مبارزه (۱)

حزب توده بر اساس دو معیار اساسی، اقدام به انتخاب گروه‌های فوق به عنوان متحدین خود کرده است:

۱_ میزان نفوذ آنها در میان ناراضی‌ها، ضدانقلاب و «اپوزیسیون» خارجه نشین و شانس آنها به عنوان آلترناتیو و بدیل جمهوری اسلامی: بر این اساس است که حزب توده منافقین را مهم‌ترین متحد خود ارزیابی می‌کند. زیرا گویا بیشترین نفوذ را در میان «توده‌ها» داشته و بیشترین شانس را در جانشینی و براندازی، لذا همکاری و تلاش برای نزدیکی به آن را به هر بهایی ضروری می‌شمرد.

۲_ گرایش مثبت نسبت به شوروی و یا حداقل داشتن زمینه‌های لازم برای گرایش به شوروی: همه گروه‌های فوق به درجات مختلف به شوروی گرایش دارند و یا زمینه‌های لازم شوروی‌گرایی بالقوه در آنها موجود است.

این «جبهه متحد خلق» در واقع آلترناتیو شوروی‌گرایی محسوب می‌شود، که باید استقرار نظام مرحله‌ای مورد نظر حزب توده، یعنی «جمهوری دمکراتیک ملی» را تحقق بخشد:

زحمتکشان و میهن پرستان ایران در راه جمهوری ملی و دمکراتیک مبارزه می‌کنند. ارگانهای این جمهوری از بالا تا پایین، در یک انتخابات آزاد، مستقیم و مخفی از طرف مردم انتخاب می‌شوند و در برابر مردم پاسخگو خواهند بود.

در این جمهوری قدرت حاکمه باید از هیأت حاکمه کنونی به دست طبقات و اقشار ملی و دمکراتیک، یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران میهن پرست و مترقی و لایه‌هایی از بورژوازی متوسط و کوچک انتقال یابد.

(۲)

«جمهوری دمکراتیک ملی» با «جمهوری دمکراتیک خلق» (که گروه‌های چپ از نوع «اقلیت» و غیره مطرح می‌سازند) متفاوت است. از دیدگاه سایر گروه‌های مارکسیستی در رژیم آینده حتماً باید رهبری در دست کمونیستها باشد و یک رژیم مارکسیستی به جای

۱- نامه مردم، شماره ۶، ۲۱ تیر ۱۳۶۳.

۲- نامه مردم، شماره ۴۸، ۱۲/۲/۱۳۶۴.

جمهوری اسلامی بنشینند. آنها احتمال شرکت نمایندگان بورژوازی متوسط و کوچک را در حاکمیت رد می کنند و به انحصار قدرت سیاسی توسط مارکسیستها معتقدند. ولی حزب توده و اکثریت در مسئله «رهبری انقلاب» (هژمونی) سکوت کرده، آن را به تناسب قوا در لحظه براندازی موکول می سازد. از نظر آنها، در جمهوری ملی، دمکراتیک امکان آن وجود دارد که نیروهای غیرمارکسیست رهبری را به دست داشته باشند و نمایندگان بورژوازی متوسط و کوچک نیز در حاکمیت شرکت جویند.

طرح مسئله بدین شکل از سوی حزب توده و اکثریت و برنامه حداقلی که به عنوان «برنامه جبهه متحد نیروهای ملی و دمکراتیک» مطرح ساخته، برای آن است که نیروهای غیرمارکسیستی را نیز بتواند به جبهه براندازی جلب کند. لذا، چنان برنامه و چنان آلترناتیوی را مطرح می سازد که «برای همه قابل قبول باشد».

این مشی را مواضع «حداکثرگرایانه» (ماکزیمالیستی) سایر گروهکهای چپ منافات دارد و لذا آنها شدیداً حزب توده و اکثریت را به سازشکاری و تلاش برای جایگزینی جمهوری اسلامی با یک جمهوری بورژوایی غیرمذهبی (لائیک) متهم می سازند.

حزب توده و اکثریت در برابر شعار «جمهوری دمکراتیک اسلامی» منافقین، عدم موافقت خود را با هر نوع رژیم مذهبی اعلام می دارند:

ما با یک رژیم تنوکراتیک، به هر دلیل و عنوان که باشد مخالفیم. ما به لزوم قوانین اجتماعی متغیر با تکامل عینی جامعه معتقدیم و به هیچ عنوان نمی توانیم حاکمیت قوانینی را بپذیریم که خارج از حیطه تأثیر زمان و مکان تدوین شود. (۱)

در سالهای ۱۳۶۳-۱۳۶۲ که بقایای حزب توده شعار استراتژیک مرحله ای خود را طرد «رژیم استبدادی...» قرار داده بود، طبعاً چهارچوب «جبهه متحد خلق» همه نیروهای «ضداستبدادی»، حتی معتقدین فرضی به نظام جمهوری اسلامی ایران که با «استبداد» مخالفند، را نیز دربر می گرفت ولذا آلترناتیو «جمهوری دمکراتیک ملی» حزب توده می توانست در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با طرد «استبداد»، نیز تحقق یابد!

در سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۴، که حزب توده و «اکثریت» شعار «سرنگونی نظام» را مطرح ساختند و نفی جمهوری اسلامی ایران را در کلیت آن پیش کشیدند، طبعاً «جبهه متحد خلق» نمی توانست نیروهای اپوزیسیون در درون نظام را دربر گیرد و آلترناتیو حزب توده

نیز تنها با سرنگونی نظام در کلیت آن تحقق پذیر بود!

معهدا، همانطور که دیدیم، در پلنوم دیماه ۱۳۶۶، حزب توده به عقب نشینی دست زد و شعار «جبهه آزادی و صلح» را مطرح ساخت. درباره این شعار و محتوای آن در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

اکنون جالب است به مناسبات میان بقایای حزب توده با گروهک محارب «مجاهدین خلق» (منافقین)، که مهم ترین آماج «جبهه متحد» حزب توده را تشکیل می دهد، نظری بیفکنیم، تا عیار موفقیت حزب توده در تحقق این شعار به دست آید!

گفتیم که توده ایها همواره منافقین را، چه از نظر کمیت و چه از نظر گرایش های ایدئولوژیک «چپ» و متحد بالقوه خود ارزیابی می کردند و تلاش وسیعی را در جهت نزدیکی به آن بکار بردند. ولی این تلاش از یک سو به خاطر بدنامی «حزب» و از سوی دیگر به خاطر روند رو به رشد گرایش های راست در منافقین هیچ گاه به نتیجه نرسید و روز به روز بر وسعت اختلافات آنها افزوده شد.

در سال ۱۳۶۴، به نظر می رسید که با طرح شعار براندازی توسط یک گروهک و طرح مسایلی چون «مبارزه مسلحانه توده ای» و ... میان این دو گروهک نزدیکی پدید آید. ولی علیرغم تمایل شدید «حزب»، منافقین ستیز خود با «حزب توده» را تشدید کردند و مناسبات آنها تیره تر شد.

در سال ۱۳۶۵، فرآیند تیره تر شدن روابط دو گروهک فوق ادامه یافت. «حزب توده» از هر فرصتی برای نشان دادن «چراغ سبز» به منافقین بهره جست، از جمله طی اعلامیه ای «عمل دولت فرانسه علیه مجاهدین خلق ایران» را محکوم کرد.^(۱) ولی منافقین توجهی به این کرنشها نکردند و در هر فرصتی به تبلیغ علیه «حزب» ادامه دادند. از جمله مجاهد به درج بخشهایی از افشاگریهای ایرج اسکندری (دبیر اول پیشین حزب منحل توده) علیه فساد سران دستگیر شده حزب توده دست زد.

در نشریه اتحاد دانشجویان مسلمان خارج از کشور (هوادار منافقین) که به جای مجاهد انتشار می یابد^(۲)، مقاله ای درباره ماجرای مک فارلین درج شد و در آن به «حزب توده» نیز به دلیل «حمایت» آن از جمهوری اسلامی حمله شد. حزب در پاسخ، از جمله از منافقین می پرسد که مگر خود شما تا قبل از خرداد ۱۳۶۰ از جمهوری اسلامی حمایت نمی کردید؟

۱- نامه مردم، شماره ۱۰۷، ۲۹/۳/۶۵.

۲- نشریه اتحاد دانشجویان مسلمان خارج کشور (هوادار منافقین)، شماره ۷۱، سال ۱۳۶۵.

و برای دفاع از خود، نمونه هایی از «حمایت» منافقین از جمهوری اسلامی را ذکر نمود. جملات پایانی مقاله فوق جالب توجه است:

نیازی نیست که بگوییم موضع مجاهدین خلق هم در زمینه برخورد به امپریالیسم آمریکا و هم ارتجاع اردن و عربستان سعودی ۱۸۰ درجه تغییر کرده است. چه عواملی موجب گردید که ناگهان ارتجاعی ترین جناح امپریالیستی به مدافعان مجاهدین خلق... تبدیل شوند.

ما به گردانندگان نشریات مجاهدین خلق توصیه می کنیم، صفحات مجاهد را بعد از خرداد ۱۳۶۰ ورق بزنند تا ملاحظه کنند چگونه «برادران و خواهران» در ایجاد تماس با ارتجاعی ترین محافل امپریالیستی - حزب جمهوری خواه آمریکا، حزب دمکرات مسیحی ایتالیا، حزب دمکرات مسیحی آلمان غربی، حزب محافظه کار انگلستان و ... با یکدیگر مسابقه گذاشته اند. هم اکنون شماره ۲۳۶ مجاهد در برابر ماست. در این شماره پیامهای بیش از ۱۰ سناتور و نماینده کنگره آمریکا از حزب جمهوری خواه - حزب ریگان - به سازمان مجاهدین خلق انتشار یافته است. همه این سناتورهای دست نشانده امپریالیسم آمریکا به «جنبش صلح به رهبری شورای ملی مقاومت» تبریک می گویند. آیا واقعاً حامیان ریگان طرفدار صلح میان ایران و عراق بودند؟! از کی تا به حال سناتور گلدواتر پیام آور صلح بوده اند؟ (۱)

یک گام به پیش، دو گام به پس!

تیترو فوق، که مأخوذ از نام اثر معروف لنین است، شاید مناسب ترین عنوان برای بیان موجز عقب نشینی مواضع حزب منحل شده در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۶ باشد!

گفتیم که رهبری بقایای حزب توده، مدت کوتاهی پس از صدور اعلامیه مشترک براندازی با سازمان «اکثریت» از عمل خود پشیمان شد. علی خاوری در محافل مورد اعتماد حزبی بارها اعلام داشت که ما در اعلام شعار فوق اشتباه کرده و تحت تأثیر جوّ نیروهای چپ گرا قرار گرفتیم! حمید احمدی («ناخدا انور») چندی پس از «پلنوم بیستم» بقایای حزب توده چنین می نویسد:

سرهام بندی «پلنوم» دیماه ۱۳۶۶ در مقطعی صورت می گیرد که دبیر اول حزب

در آستانه تشکیل «پلنوم» در محافل در بسته حزبی، از آغاز مبارزه (امام) خمینی (ره) با کلان سرمایه داران دم می زند!!

دست نشانندگان آنها از پشت تریبون «پلنوم» بیستم دیماه ۶۶ اعلام می کنند که ما به دوران آغاز جمهوری اسلامی بازگشته و (امام) خمینی (ره) حالت اولیه خود را بازیافته است. دار و دسته اپورتونیسیم در خفا از امکان استحاله رژیم جمهوری اسلامی در شرایط حاضر سخن می رانند!!

اگر در شعار پایانی پیام «کنفرانس ملی» به مردم ایران «مرگ بر رژیم ولایت فقیه» به چشم می خورد، در شعار پایانی پلنوم دیماه ۶۶ به مردم ایران تنها شعار «هر چه گسترده تر باد مبارزه خلق در راه استقرار آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و صلح» نقش بسته است. با توجه به مجموعه سخنان رهبران طراز اول حزب و بیرون پرتاب کردنها در «پلنوم» اخیر، محو شدن شعار «مرگ بر رژیم ولایت فقیه» در پیام «پلنوم» به مردم ایران، نمی تواند تصادفی باشد!! (۱)

درز مطالب فوق توسط کسانی چون «انور» و برومند به بدنه بقایای حزب و به خارج از آن دستاویز حملات جدید به رهبری حزب شد و سایر گروهکهای راست و میانه و چپ مستمسک تازه ای برای جنگ تبلیغاتی خود علیه حزب توده یافتند. چندی بعد نیز خبر اعدام تعدادی از سران و کادرهای حزب توده پخش شد و عملاً در سال ۱۳۶۷ فعالیت ضدانقلاب خارج از کشور را به خود جلب کرد. به نظر می رسد که این دو عامل سبب شد که رهبری بقایای حزب توده از طرح علنی نظرات جدید خود، که سبب حذف تعدادی دیگر از پناهندگان توده ای و اکثریتی از پیرامون آن می شد و تشدید تخاصم سایر گروهکهای ضدانقلابی را برمی انگیخت، بترسد و تا مدتی پس از پلنوم بیستم هم چنان به طرح شعار پیشین پردازد. معهداً، در سال ۱۳۶۸، پس از فروکش نسبی جو فوق، به تدریج و محتاطانه حزب توده به حذف شعار «سرنگونی جمهوری اسلامی ایران» پرداخت و دو شعار «زنده باد جبهه آزادی و صلح» و نفی «رژیم ولایت فقیه» را جایگزین آن ساخت.

مضمون دو شعار فوق چیست و چه تفاوتی با شعار «سرنگونی جمهوری اسلامی ایران» دارد؟

گفتیم که شعار «سرنگونی...» به معنای نفی نظام در کلیت آن بود، یعنی برنامه مرحله ای حزب توده تنها در چارچوب براندازی نظام موجود و استقرار رژیمی به جز جمهوری

۱- «ناخدا انور»، پیام به کادرها و اعضای حزب توده ایران، ۷ اسفند ۱۳۶۶، ص ۱۳.

اسلامی در ایران قابل تحقق است و تحقق آن در چارچوب نظام موجود نیز امکان پذیر است!! حزب منحلّه توده نفی «ولایت فقیه» را استراتژی مرحله ای خود می داند، که با تحقق آن «آزادیهای دموکراتیک» در جامعه تأمین خواهد شد و به عبارت دیگر حزب توده خواهد توانست مجدداً فعالیت علنی خود را آغاز کند و به سوی استراتژی نهایی گام بردارد. در چنین شرایطی حزب توده طبعاً، بر مبنای ایدئولوژی سنتی خود، همان مشی را پیش خواهد گرفت که در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ شاهد آن بودیم. (۱)

چه عواملی سبب اتخاذ این مشی توسط بقایای حزب منحلّه توده شد؟

در این رابطه شالوده ایدئولوژیک مارکسیسم سنتی، که ساختار استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست شوروی کراراً تعیین می کند، مسلماً دارای نقش تعیین کننده است. بیهوده نیست که در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۷، نامه مردم ارگان مرکزی بقایای کمیته مرکزی حزب توده _ به درج مقالات تئوریکمانند «اتحادهای اجتماعی از دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم» (۲)، «انقلاب» (۳) و... می پردازد و می کوشد تا مجدداً مبانی تئوریک خود را احیاء کند و با «دست پر» وارد میدان اغتشاش فکری ضدانقلاب چپ در خارج از کشور شود. در واقع، می توان با دقت گفت که در سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۲ تحت تأثیر شوک ناشی از انحلال حزب و تحت تأثیر روانشناسی و فضای سیاسی - فکری ضدانقلاب مقیم غرب مبانی تئوریک مارکسیسم سنتی، که استراتژی و تاکتیک حزب توده بر آن مبتنی بود، آماج حمله شدید قرار گرفت و گروههای معترض به رهبری، و در پی کاوی علل شکست حزب به نفی مبانی تئوریک مشی آن، که دهها سال در کوران تجربه کمیتن و احزاب کمونیست تدوین شده بود، نشستند. بنابراین در انشعایون حزب توده شاهد نوعی گرایش به ایدئولوژیها و اسلوبهای احزاب چپ میانه و افراطی غربی هستیم و لذا حرکت آینده آنها دارای انعطاف و تحرک وسیعی در چارچوب انواع تئوریهای میانه و چپ است، که می تواند در گستره متنوعی از سوسیال دموکراسی چپ («حزب دموکراتیک مردم ایران») تا مارکسیسم «ناب» و «اصالت گرا» (مانند گروه انشعابی محمد آزادگر و... که به «راه کارگر» پیوست) و حتی آنارشیزم و چپ افراطی نوسان داشته باشد. رهبری حزب منحلّه توده در سالهای ۱۳۶۳-۱۳۶۲ در برابر این یورش به سردرگمی و خودباختگی نظری مبتلا شد، ولی بعداً در

۱- به کتاب حاضر، صفحات ۲۵۵ _ ۲۳۰ مراجعه شود.

۲- نامه مردم، شماره ۲۳۳، ۲۴/۸/۱۳۶۷.

۳- نامه مردم، شماره های ۲۲۵ و ۲۲۷، ۲۹/۶/۱۳۶۷ و ۱۲/۷/۱۳۶۷.

سالهای ۶۸-۱۳۶۷ توانست مجدداً پرچم ایدئولوژیک سنتی خود را برافرازد و به گفته راه ارانی «توبه» کند!

بدون شک، وابستگی رهبری حزب توده به حزب کمونیست و سازمان اطلاعاتی شوروی (کا.گ.ب) و تغذیه آن از آخرین نظرات استراتژیستهای منطقه ای شوروی در تجدید اعتماد به نفس رهبری حزب توده در مسئله استراتژی و تاکتیک نقش داشته است. اگر حزب توده را به عنوان نهادی در ساختار استراتژی منطقه ای شوروی ارزیابی کنیم، عملکرد این نهاد نمی تواند خارج از چارچوب آن ساختار باشد.

بنابراین، می توانیم استراتژی و تاکتیک بقایای حزب توده در سالهای ۶۸-۱۳۶۷ را مشابه سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ بدانیم، با یک تفاوت در سالهای اولیه پس از انقلاب اسلامی، حزب توده به موفقیت مشی خود در چارچوب نظام امید فراوان داشت و در عین حال ملاحظات فعالیت قانونی دست و پای او را در طرح بی پروای مسایل می بست. در حالیکه امروزه بقایای حزب توده مجبور است چشم امید به «اپوزیسیون» خارج از کشور داشته باشد، زیرا امید ناچیزی به درون کشور دارد، و از سوی دیگر ملاحظات فعالیت قانونی نیز دامنگیر او نیست.

بر اساس این مشی سنتی، که قبلاً با آن آشنایی یافتیم، حزب توده استراتژی مرحله ای خود را نفی «ولایت فقیه» قرار می دهد و امید دارد که در این چارچوب با «نیروهای وسیعی»، که بعضاً به چارچوب نظام معتقدند ولی به زعم حزب توده «مخالف ولایت فقیه» و «طرفدار آزادی» هستند، همگام شود!

حزب منحل توده نخست به «طیف نیروهای پیرامون حاکمیت» نظر دارد. این «نیروها» چه مشخصاتی دارند؟

«این نیروها مخالف جمهوری اسلامی نیستند و نه تنها مخالف نیستند بلکه از آن در برابر دیگر جریانهای سیاسی حمایت هم می کنند. اما، علیرغم این به طور روزافزونی با خط مشی فعلی رژیم که متوجه تأمین منافع بخش ناچیزی از کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان است، مخالفت می ورزند و خواستار تعدیل ثروتها، عمل به وعده هایی هستند که سران رژیم به هنگام انقلاب و پس از آن در این باره طرح کرده اند...»

نیروهای پیرامون حاکمیت... طیف بسیار گسترده ای را تشکیل می دهند و مهم تر اینکه از ارتباطات توده ای بسیار وسیعی برخوردارند و در نتیجه نیرویی مهم و قابل ملاحظه اند. علاوه بر این نکته مهمی که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که این نیروها به طور عینی در تحولات دمکراتیک (به مفهوم عام آن) ذینفع اند و از سیاست فعلی رژیم متضرر

می شوند... جذب آنها به جبهه گسترده آزادی و صلح نه تنها ممکن است بلکه فوق العاده ضروری است... (۱)

در سال ۱۳۶۷، حزب منحل توده تنها به این نیروها نگاه دارد و درگیری جناحها در درون (و نه پیرامون) نظام را تنها تنازع دو جناح برای حفظ نظام می شمرد. ولی در سال ۱۳۶۸، با بازگشت کامل به مواضع سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰ خود، «جناح تندرو» درون نظام را نیز در کادر مورد قبول خود قرار می دهد. اینک سخن بر سر «طیف نیروهای پیرامون حاکمیت» نیست، بلکه سخن بر سر «نیروهای درون حاکمیت» است:

این «مجموعه و جریان طیف» معروف به جناح «رادیکال» یا «تندرو»، دارای دیدگاههای خاص خود در زمینه های گوناگون زندگی جامعه است. این جناح که خود طیف رنگارنگی از نیروهای اجتماعی برخاسته از میان لایه ها و طبقات مختلف را دربر می گیرد، در مجموع مخالف تحکیم پایگاه کلان سرمایه داری وابسته در اقتصاد کشور، احیاء و تحکیم مواضع امپریالیسم، بویژه امپریالیسم آمریکا در ایران هستند و بخشی از این جناح، همانند منتظری و بخشی از یارانش، در محدوده معینی از آزادی بیان و تشکل برای این یا آن نیرو و گرایش سیاسی و اجتماعی دفاع می کنند. (۲)

دلستگی حزب منحل توده به مسایل درون کشور در سال ۱۳۶۸ از دو عامل متأثر است:

نخست، یأس روزافزون آن از همگامی ضدانقلاب خارج از کشور، و حتی دوری تدریجی آن از «اکثریت»:

بررسی گفتار و کردار برخی از نیروها و شخصیتهای سیاسی مایوس کننده است. آنان در عین پذیرش ضرورت ایجاد جبهه واحد نیروها، می کوشند تا نظر خود را به دیگران تحمیل کنند... (۳)

این رژیم متکی به ۳۰۰ هزار تن به اصطلاح «بازوی مسلح انقلاب» است و می تواند در شرایط خلأ به وجود آمده بر اثر تفرقه میان نیروهای مترقی و دمکراتیک، به حاکمیت خود ادامه دهد... (۴)

۱- نامه مردم، شماره ۲۴۸، ۹/۱۲/۱۳۶۷ (تأکید از ما است).

۲- نامه مردم، شماره ۲۴۸، ۹/۱۲/۱۳۶۷ (تأکید از ما است).

۳- نامه مردم، شماره ۲۴۸، ۹/۱۲/۱۳۶۷ (تأکید از ما است).

۴- نامه مردم، شماره ۲۴۸، ۹/۱۲/۱۳۶۷ (تأکید از ما است).

بدینسان، حزب منحلّه توده که برای خود جایگاهی در میان «اپوزیسیون» خارج از کشور _ علیرغم همه تمهیداتی که در سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۲ به کار برد _ نمی بیند، مایوسانه نگاه خود را به درون کشور می دوزد و با لحنی تلخ و نیشدار به گروهکهای ضدانقلابی خارج از کشور چنین می گوید:

آنانی که تصور می کنند، جنبش انقلابی بدون شرکت آنها نمی تواند جریان یابد، سخت در اشتباه هستند. سرنوشت حال و آینده ایران در بطن جامعه رقم خواهد خورد. ما در این باره کوچکترین تردیدی نداریم. (۱)

آیا درج چشمگیر اخبار آزادی فعالیت برخی احزاب کمونیست شوروی گرا در برخی کشورها (مانند «حزب کمونیست متحد ترکیه» (۲)، «حزب پیشاهنگ سوسیالیستی» در الجزایر (۳)، «حزب کمونیست تایلند» و...) در سال ۱۳۶۸ در صفحات نامه مردم تصادفی است و نمی تواند مؤید همین دیدگاه مایوسانه بقایای رهبری حزب توده به حضور قانونی در داخل کشور باشد؟ آیا در آینده تحت تأثیر عوامل جدید داخلی و خارجی، مواضع حزب منحلّه توده مجدداً چرخش به چپ نخواهد کرد و به سمت اپوزیسیون ضدانقلابی وابسته به غرب نخواهد گروید؟ پاسخ به پرسشهایی از این قبیل به تحولات آینده موکول است.

بر اساس این دیدگاه است که حزب منحلّه توده، شعار «جبهه آزادی و صلح» را به عنوان «شعار تاکتیکی عمده» (۴) خود مطرح می سازد. به زعم حزب توده این شعار دربرگیرنده وسیع ترین نیروهایی است که بر حول دو محور اساسی تأمین «آزادیهای دمکراتیک» و «پایان دادن به جنگ» اشتراک نظر دارند. این جبهه حتی سرمایه دارانی که به این مواضع معتقدند را نیز دربر می گیرد. (۵) با پایان نسبی جنگ تحمیلی نیز به زعم حزب منحلّه توده مسئله «صلح» مطرح است و به آماجهایی چون تأمین صلح پایدار با عراق، پایان بخشیدن به حمایت از انقلابیون مسلمان در لبنان و افغانستان، پایان بخشیدن به تسلیح نیروهای مسلح و ... معطوف است.

۱- نامه مردم، شماره ۲۲۹، ۲۶/۷/۱۳۶۷.

۲- حزب فوق، اخیراً در پی وحدت گروه قدیمی «حزب کمونیست ترکیه» و «حزب کار ترکیه» که تقریباً مشابه حزب توده و «اکثریت» بودند، تأسیس شد و اجازه فعالیت قانونی یافت.

۳-۳. فعالیت حزب کمونیست ترکیه از سال ۱۳۶۲ غیرقانونی شده بود و اخیراً با نام فوق اجازه تجدید فعالیت یافت.

۴- نامه مردم، شماره ۲۰۵، ۱۳/۲/۱۳۶۷.

۵- نامه مردم، شماره ۲۰۵، ۱۳/۲/۱۳۶۷. نامه مردم، شماره ۲۳۳، ۲۴/۸/۱۳۶۷، ص ۵.

بیهوده نیست که انتشار اسناد «پلنوم بیستم» (دیماه ۱۳۶۶)، واکنش تند انشعابیون از حزب توده را، که در واقع در فرهنگ و فضای سیاسی ضدانقلاب راست و میانه و چپ مقیم غرب مستحیل شده و به استراتژی و تاکتیک مارکسیسم سنتی پشت کرده اند، برانگیخت. نشریه راه ارانی، ارگان مرکزی «حزب دمکراتیک مردم ایران» (جناح امیر خسروی _ فرجاد) در نخستین شماره انتشار خود در مقاله ای با عنوان «جبهه صلح و صفا و آزادی!» چنین نوشت:

چه شده است که حالا رهبران حزب، نه طرفداران سرنگونی رژیم، نه مخالفان رژیم، بلکه نیروهای مخالف «سیاست رژیم» را به اتحاد دعوت می کنند؟ حزب توده ایران که تا همین چند وقت پیش، از «میهن زجر دیده و بلا کشیده ما» صحبت می کرد و «رژیم قرون وسطایی» کنونی را «مانع ختم جنگ خانمانسوز و منبع شر و فساد» می دانست و معتقد بود که «تا این رژیم از اریکه قدرت به زیر کشیده نشود، کوچک ترین امیدی به خروج ایران از بن بست کنونی» نمی توان داشت (بیانیه مشترک، نامه مردم، شماره ۴۸، ص ۸) حالا چگونه «امید»هایی پیدا کرده که مخالفان «سیاست رژیم» را - نه برای سرنگونی آن - بلکه برای «صلح و آزادی» می خواهد متشکل کند؟...

در واقع، آنچه که می تواند مورد توجه طراحان تز جبهه صلح و آزادی باشد، مسلماً نه عناصر پراکنده و معدود طرفدار استحاله رژیم در این یا آن سوی دنیا، بلکه «جناح»هایی از درون و پیرامون حاکمیت است که اگر شعار «واقع بینانه» صلح و آزادی را برایشان مطرح کنیم، چه بسا بتوان به کشف استعدادهایی در این زمینه نائل آمد!

... به اعتقاد ما، گرچه رهبران حزب توده، هیچ گاه از سیاستهای «چپ» روانه، «سکتاریستی» و ماجراجویانه ای که آنها را نسبت به نیروهای درون و بیرون حاکمیت ایزوله کند، خوششان نمی آمده، و هر از چند گاهی هم که تسلیم این «ماجراجویی»ها می شوند، بلافاصله با «درایت» و «روشن بینی» به اصلاح آن می پردازند. با این وجود، «توبه اخیر رهبران حزب را، این بار بیشتر باید به حساب «ملاحظات بین المللی» گذاشت، تا بازگشت به «اصولیت» از طریق امید بستن به «تحولات داخلی»...^(۱)

۱- . راه ارانی، ارگان مرکزی «حزب دمکراتیک مردم ایران»، شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۶۷.

بدینسان، در شرایطی که حزب توده، به عنوان چپ سنتی وابسته به اتحاد شوروی، با گرایش به «واقع بینی» به درون کشور چشم می‌دوزد و به نظام جمهوری اسلامی ایران «چراغ سبز» نشان می‌دهد، جریان انشعابی آن با نام «حزب دمکراتیک مردم ایران» نخستین شماره ارگان مرکزی خود را منتشر می‌سازد و با ارائه یک چهره «نو» و «دمکراتیک» از مارکسیسم شوروی گرا و شعارهای تند علیه نظام جمهوری اسلامی ایران در «باغ سبز» خود را بر روی جریانات راست و چپ ضدانقلاب غرب گرای مقیم خارج از کشور می‌گشاید! آیا این تقارن تصادفی است؟ در این باره در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

مشى سازمان حزب توده در شرایط فعالیت مخفی

حزب منحل توده، به دلیل اقدامات قاطع و مؤثر اطلاعاتی - سیاسی و فرهنگی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران، و تحت تأثیر پیامدهای ضربات بهمن ۱۳۶۱ و اردیبهشت ۱۳۶۲ و افشاگریهای رسواگر و ریشه ای سران آن، همانگونه که در خارج از کشور به تشت و بن بست بی سابقه ای رسیده، در داخل کشور نیز دچار اضمحلال کامل تشکیلاتی است. بررسیهای به عمل آمده نشان می‌دهد که تنها درصد بسیار اندکی زندانیان آزاد شده توده ای کم و بیش گرایش های سیاسی پیشین را یافته و به نحوی فعال شده و یا به خارج گریخته اند. این تعداد نیز به دلیل انفعال بقایای رهبری حزب و بحران گسترده سیاسی - ایدئولوژیک - تشکیلاتی پناهندگان توده ای در خارج از کشور، عملاً در سردرگمی به سر می‌برند و به طور طبیعی مجدداً به انفعال کشیده خواهند شد. در واقع، زیان قابل اعتنای معدودی عناصر فعال توده ای در داخل کشور، خطر بهره گیری سرویسهای اطلاعاتی شرق و غرب از آنان و نفوذ در برخی مجامع عمومی و دولتی است. درباره سرمایه گذاری کا.گ.ب و سرویسهای اطلاعاتی غرب روی بقایای متواری حزب توده در صفحات پیش با استناد به نشریات راه ارانی و نامه مردم سخن گفتیم.

کمیته مرکزی جدید حزب منحل توده، که با «پلنوم هجدهم» در آذرماه ۱۳۶۲ در خارج از کشور اعلام موجودیت کرد، یکی از وظایف اصلی خود را «تجدید سازمان حزب» در داخل کشور اعلام داشت، تا شاید بتواند به عنوان یک نیروی سیاسی «معتبر» و دارای وزن در اپوزیسیون ضدانقلاب فراری عرض اندام کند و «صف مستقل پرولتاریا» را به نمایش بگذارد. زیرا تنها با داشتن نیروی تشکیلاتی در داخل کشور است که شوروی از یک سو و اپوزیسیون ضدانقلاب از سوی دیگر برای حزب توده حساب باز خواهند کرد. حزب توده نیز، به هر جهت، باید به نوبه خود در طیف ناراضیان طاغوتی و غریزه کشور سهمی

داشته باشد تا بتواند کارکردهای سرسپردگی خود را انجام دهد.

نامه مردم در مقاله ای با عنوان «احیاء سازمانهای حزب، شرط عمده پیروزی در مبارزه»، پس از ذکر به اصطلاح تشدید تضادهای اجتماعی در کشور، نوشت:

در چنین شرایطی وظیفه عملی مبارزان انقلابی اعضای حزب توده ایران این است که با تحلیل عملی و همه جانبه رویدادها و با پندگیری از گذشته، مبارزه سازمان یافته حزبی را هرچه زودتر سازمان دهند، در قطعنامه پلنوم هجدهم خاطرنشان می گردد: «مهم ترین، عاجل ترین و مرکزی ترین وظیفه ای که در حال حاضر در برابر حزب ما قرار دارد احیای سازمانهای خود در کشور است.

... تجدید سازمان حزب در لحظه کنونی عمده ترین وظیفه مبارزان انقلابی است. امر احیاء هسته های مستقل حزبی وظیفه همه اعضا و هواداران آن است. درست به همین سبب در قطعنامه پلنوم هجدهم کمیته مرکزی خاطرنشان می شود: «تجدید سازمان در کشور مهم ترین، حادث ترین و مرکزی ترین مسئله ما در حال حاضر است. بدون حل این مسئله مهم و حیاتی، حل دیگر مسائل ممکن نیست.

... کمیته مرکزی حزب توده ایران بر آن است که، در شرایط مشخص کنونی برنامه عمل اعضا و هواداران حزب به صورت زیرین مشخص می گردد:

* تجدید سازمان حزبی.

* رفتن به میان مردم و برقراری ارتباط با توده های وسیع زحمتکش.

* پخش نظرات حزب میان توده های مردم به هر وسیله ممکن.

* کمک به فعالیت مرکزی حزب. (۱)

در صفحات پیش پیرامون فعالیت بخش داخل کشور کمیته مرکزی حزب توده، که مرکز کار خود را در کابل قرار داده بود، فساد و سرانجام مسئولین آن در سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۲ سخن گفتیم و در فصل آینده از طریق افشاگری های «ناخدا انور» توضیح بیشتر خواهیم داد. در سرآغاز این بخش، پیرامون پایگاه اجتماعی حزب توده توضیح داده ایم و اکنون بجاست درباره پایگاه سیاسی و تشکیلاتی آن در داخل کشور توضیح دهیم.

محافل توده ای

پایگاه سیاسی بقایای حزب توده را در داخل کشور «محافل توده ای» تشکیل می دهد.

۱- نامه مردم، دوره جدید، شماره ۳.

در فرهنگ مارکسیستی «محفل» (کروژوک) به جمعی اطلاق می شود که در عین همفکری و تعلق سیاسی مشترک فاقد روابط سازمانی میان خود هستند و از طریق ارتباطات عادی (خویشاوندی، دوستی و ...) جمع واحدی را تشکیل می دهند.

«محفل سیاسی» عموماً دربرگیرنده نیروهایی است که توانایی و یا آمادگی فعالیت مخفی تشکیلاتی را ندارند، ولی از طریق پیوندها و ارتباطات با سایر اعضای محفل، که با پوشش و محمل عادی و موجه صورت می گیرد، از نظر سیاسی و ایدئولوژیک و روانی خود را تغذیه می کنند. معمولاً فعالیت‌های این «محفل» درونی است، ولی طبعاً هاله و طیفی را در پیرامون تحت تأثیر قرار می دهد. گاه نیز این محفل، در شرایطی که اعضای آن دارای امکانات باشند، به فعالیت‌های برون محفلی دست می زنند و عملکرد آنان بازتاب اجتماعی می یابد. اعضای محفل، همچنین نوعی سیستم معاضدت و هم یاری را در میان خود برای حمایت از خود و یا جلب نیروی پیرامونی برقرار می سازند و در زمینه های شغلی و مالی و خانوادگی می کوشند تا با امکانات خود یکدیگر را مساعدت کنند. این عامل جاذبه ای است که بقاء اعضا را در محفل تأمین می کند و سبب کشش طیف پیرامون به سوی محفل می گردد.

در یک جامعه سیاسی، مانند شرایط کنونی ایران، معمولاً فعالین سیاسی _ با هر بینش و تفکر _ در پیرامون خود کم و بیش به چنین محافلی وابستگی دارند و آنگاه که تعلق محفلی به عاملی فراتر از تعلق مکتبی یا شغلی بدل شود، خطر پدیده ای که «محفل بازی» نام گرفته در جامعه پدید می شود. «محفل گرایی» سبب می شود که اینگونه مجامع سیاسی نقش نوعی تشکیلات باز (Loose) را ایفا کنند و گاه بمثابه اهرمهای فشار سازمان یافته به کار گرفته شوند. این محافل، به سبب فقدان ضوابط و معیارهای تشکیلاتی در آنها می توانند، در صورت وجود عناصر ناصالح، به مهم ترین منابع شایعه پراکنی و کسب اطلاعات نیز بدل گردند.

پس از انقلاب اسلامی، بخشی از روشنفکران چپ گرای ایرانی ابقاء خود را در چارچوب این محافل تداوم بخشیدند. فروپاشی گروهکهای مارکسیستی در سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۶۰ نیز سبب شد تا بخشی از وابستگان سابق سازمانهای مختلف، در عین انفعال تشکیلاتی، به تدریج بر اساس زمینه های دوستی و خویشاوندی جلب محافل سیاسی و نیمه سیاسی همفکران خود گردند.

انحلال حزب توده، طبعاً سبب گسست روابط تشکیلاتی میان اعضا و هواداران آن شد. ولی عملاً در میان بخشی از آنها روابط محفلی تداوم یافت، که بر دو پایه سوابق

دوستی و پیوندهای خویشاوندی استوار است. با توجه به اینکه اکثر فعالین توده ای ۴ سال درگیر یک زندگی مکانیکی و تمام وقت حزبی بودند، برخی از آنها فاقد مناسبات خانوادگی و دوستانه خارج از روابط حزب بوده و مناسبات دوستانه آنها عمدتاً در چارچوب حزبی محصور بوده است. با انحلال حزب، این روابط دوستانه و خویشاوندی به مقدار قابل توجهی باقی ماند و ادامه یافت. این روابط دوستانه مجرای است برای تبادل نظرها و بحثهای سیاسی، بویژه اینکه عمق تحولات سیاسی کشور و امواج کوبنده ضربه حزب این بحثها را گریز ناپذیر می ساخت. بر این اساس است که «محافل توده ای» به تدریج شکل می گیرند. این محافل زمینه ای است برای تغذیه فکری و سیاسی عناصر توده ای و برپایه این محافل است که هسته های مخفی حزب می تواند فعالیت خود را تجدید نماید.

این محافل، در روند رشد خود، آنگاه که افراد محفل در مسایل مشخص سیاسی و برنامه ای و عملی به وحدت نظر برسند، می توانند فعال شوند و از محافل دوستانه به «محافل حزبی» (کروژوک ها) تبدیل شوند و بعضاً، به فعالیتهای عملی مشخص دست زنند. بقایای رهبری حزب توده می کوشد تا با این محافل رابطه برقرار کند و اگر محفل به سطح لازم رسیده باشد و کیفیت مناسب را دارا باشد بدان شکل «سازمانی» دهد و اگر فاقد خصوصیات لازم باشد با آن نوعی رابطه غیرمستقیم برقرار سازد. و محفل را با ارسال غیرمستقیم نشریات و اعلامیه ها و رهنمودها تغذیه کند. کافی است که یک فرد دارای رابطه تشکیلاتی از وجود یک یا چند محفل مطلع شود و یا حتی خود در آنها شرکت داشته باشد، و بدون اینکه رابطه سازمانی ضرورتی بیابد به طور غیرمستقیم با ارسال نشریات، مثلاً قرار دادن پنهانی در درب منزل، آنها را به فعالیت جلب نماید.

در زمان طاغوت، که محافل توده ای بسیار کم بودند و عمدتاً در محیطهای دانشجویی وجود داشتند سازمان مخفی حزب توده (نوید) از این شیوه استفاده می نمود و با ارسال غیرمستقیم نشریات بدون ایجاد شناسایی، این محافل را به شبکه های پخش نشریات حزب بدل می ساخت. این محافل، طیف هوادارانی است که سازمان مخفی حزب از آن تغذیه می کند و می کوشد تا محافل فعال و مطمئن و دارای کیفیت بالا را به هسته ها و گروههای حزبی بدل سازد.

«محافل توده ای» عمده ترین منبع تغذیه و سربازگیری بقایای رهبری حزب توده را تشکیل می دهد. فعالترین این محافل، وابستگان و خانواده های زندانیان و معدومین توده ای است، که هم از محمل موجه ارتباطی و زمینه عاطفی مشترک برخوردارند و هم به دلیل

عناد با نظام جسور و تا حدودی بی پروا می باشند.

«محافل توده ای» در واقع آن فضای سیاسی _ اطلاعاتی است که پایگاه داخلی حزب توده را تشکیل می دهد و در عین حال مهم ترین منبع تغذیه اطلاعاتی رهبری حزب در خارج از کشور و آشنایی آنان با جوّ سیاسی و شایعات داخل کشور می باشند. وجود محملهای موجه ارتباطی میان محافل توده ای داخل کشور با خویشاوندان نزدیکشان در خارج و سرعت این ارتباطات، که از طریق تلفن و نامه و مسافرت انجام می گیرد، این محافل را به کانالهای فعال انتقال خبر و شایعه بدل می سازد و مسایل و مواضع حزب را در درون کشور نیز نشر می دهد.

هسته های حزبی _ اصل عدم تمرکز

پایگاه تشکیلاتی حزب توده در داخل کشور را باید «هسته های حزبی» تشکیل دهند، که بر اساس «اصل عدم تمرکز تشکیلاتی» سازمان یافته و در شرایط پنهانی فعالیت کنند.

مشی عدم تمرکز تشکیلاتی _ که گویا بر اساس تجربه احزاب کمونیست در آلمان هیتلری و ایتالیای موسولینی جمع بندی شده _ بدان معناست که مرکزیت حزب در خارج از کشور قرار می گیرد و مستقیماً با هسته های کوچک در داخل کشور در تماس است. هسته های داخل کشور هیچ ارتباط و اطلاعی از هم ندارند و مستقیماً با رهبری حزب (در خارج) مربوطند. بنابراین با کشف یک هسته، تسلسل زنجیره ای سبب نمی شود تا تمام شبکه و سازمان حزبی کشف و متلاشی گردد.

وحدت و هماهنگی عملکرد این هسته های غیرمتمرکز و از هم جدا، از طریق مرکز حزب تأمین میگردد. در شرایط مناسب که حزب تشخیص دهد، ایجاد سازمان متمرکز در درون کشور خطری دربر ندارد و از نظر سیاسی وجود آن ضروری است، این هسته های غیرمتمرکز به هم پیوند خواهد یافت و سازمان حزبی بر اساس «اساسنامه»، یعنی بر اساس ساختار متمرکز، تجدید سازمان خواهد یافت.

مشی عدم تمرکز تشکیلاتی در شرایطی ضروری می گردد که به دلیل ثبات و تمرکز و قدرت رژیم، ایجاد یک سازمان متمرکز (هر چند منسجم و دارای کیفیت بالا) غیرممکن باشد. و گرنه، از نظر کارایی و ثمربخشی، یک سازمان متمرکز، هر قدر هم کوچک، بر تعداد زیادی از هسته های پراکنده و غیرمتمرکز رجحان دارد. پذیرش مشی عدم تمرکز تشکیلاتی، نشانگر بی اعتقادی رهبران حزب منحل شده به تحلیلهای خود و اعتراف صریح آنان به ثبات و پایداری و نفوذ و قدرت مردمی جمهوری اسلامی ایران است.

در اطلاعیه هیأت سیاسی بقایای حزب منحل شده، اصول کار سازمانی این هسته ها چنین بیان شده:

۱_ مهم ترین و عاجل ترین وظیفه ای که در حال حاضر در برابر حزب قرار دارد، ایجاد هسته هایی است که بتوانند در موقع مقتضی به سرعت به هم پیوندند و سازمان واحد را به وجود آورند.

۲_ در ایجاد این هسته ها باید اصول چهارگانه عدم تمرکز، ترجیح کیفیت بر کمیت، تلفیق کار علنی و مخفی و حفظ اسرار حزبی اکیداً مراعات شود. عدم تمرکز به معنای ایجاد هسته های کوچک حزبی (مرکب از ۳ تا ۵ نفر) است، که باید جدا از هم به وجود آیند و هر یک مستقلاً با دستور رهبری حزب عمل کنند. این هسته ها باید در عین جدایی سازمانی از هم، از خط مشی سیاسی-ایدئولوژیک حزب تبعیت کنند و از این حیث، یک واحد منضبط و به هم پیوسته را به وجود آورند. عدم تمرکز به معنای جلوگیری از ایجاد سازمانهای حزبی نیست، بلکه به منظور هموار کردن راهیست که در مرحله نهایی باید به ایجاد سازمان واحد منجر شود.

۳_ هسته های حزبی، ضمن عدم ارتباط با هم باید رعایت دقیق و اکید رهنمودهای سازمانی، سیاسی و ایدئولوژیک کمیته مرکزی را وظیفه خود بشمارند و بدانند که اصل عدم تمرکز فقط در حالی سودمند است، که با تبعیت از رهبری توأم باشد. اجرای این اصل ایجاب می کند که به وحدت سیاسی-ایدئولوژیک بیش از پیش توجه شود و عدم تمرکز که به طور ناگزیر در عرصه سازمانی به وجود می آید، با وحدت سیاسی-ایدئولوژیک جبران گردد.

۴_ در شرایط ترور و اختناق کنونی به اصل مهم ترجیح کیفیت بر کمیت توجه خاصی شود. در پذیرش افراد به عضویت در هسته ها باید بسیار سخت گیر بود و صدیق ترین و وفادارترین آنها را انتخاب کرد. تجربه کار تشکیلاتی در شرایط مخفی نشان می دهد که همیشه اصل کمتر و بهتر بر اصل بیشتر و بدتر ترجیح دارد. این اصل آزموده را باید در کار سازمانی اکیداً مراعات کرد.

۵_ تماس میان افراد هسته ها، علی الاصول دو نفری خواهد بود، فقط در موارد ضروری می توان تماس سه جانبه را پذیرفت.

۶_ رعایت اصل عدم تمرکز به مفهوم صرف نظر کردن از کار علنی، در حیطه زیست و کار زحمتکشان نیست هر جا که چنین امکانی وجود داشته باشد باید از

آن حداکثر استفاده را کرد. در عین حال این استفاده نباید به نحوی باشد که امنیت هسته ها و اعضای آن را به مخاطره اندازد. تلفیق کار مخفی و علنی کاریست بسیار ظریف و دقیق و این دو باید مکمل یکدیگر باشند نه نافی یکدیگر.

۷- اصل عدم تمرکز را باید به عنوان یک اصل پایه ای پذیرفت و از هر وسوسه ای برای ایجاد واحدهای بزرگ و بهم پیوسته، هر قدر هم که در ظاهر جذابیت داشته باشد، پرهیز کرد. این اصلی است که پلنوم هجدهم ک.م. حزب توده ایران پذیرفته و اکنون هیأت سیاسی نیز بعد از بررسی مجدد و همه جانبه آن را تصریح می کند. بدیهی است، هر کس در جهت معکوس عمل کرده و یا افراد را به اتخاذ شیوه های دیگر ترغیب کند، دانسته و یا ندانسته برخلاف مصالح حزب گام برداشته است. باید اینگونه افراد را طرد کرد.

۸- حفظ اسرار حزبی در موقعیت دشوار کنونی اهمیت ویژه ای دارد. هر عضو حزب باید در شرایط مخفی درباره شیوه های کار حزب و نحوه اجرای آنها فقط آن قدر بداند که برای اجرای وظایف او لازم است. رعایت این اصل ضامن امنیت حزب و حفظ آن از دستبردهای بزرگ دشمن است. بدین ترتیب می توان دایره خطر احتمالی را هر چه تنگ تر کرد. حرکت در جهت معکوس در حکم هموار کردن راه مخاطره و گسترش ابعاد آن است. باید دانست که کنجکاوی بیجا می تواند برای حزب نتایج بسیار ناگوار به بار آورد و باید زمینه رشد چنین پدیده ای را قاطعانه از بین برد. تأکید بر این اصل به مفهوم عدم اعتماد به افراد حزب، صداقت و پایداری آنها نیست. بلکه به معنی رعایت یک اصل آزموده مبارزه مخفی است، که در شرایط کنونی کشور ما اهمیت ویژه ای دارد.

۹- رهبری حزب فقط بر اساس شیوه های سازمانی فوق عمل خواهد کرد و بالطبع هیچ کمیته یا سازمانی را که بر اساس شیوه های سازمانی دیگر به وجود آمده باشند یا به وجود آیند به رسمیت نخواهد شناخت.

۱۰- رهنمودهای سازمانی فوق شامل سازمان جوانان توده ایران نیز می گردد. (۱)

حزب منحل توده، «رئوس مهمترین وظایف هسته های حزبی در شرایط کنونی» را چنین بیان می دارد:

مختصات اصل عدم تمرکز سازمانی: «... همه کسانی که می خواهند شیوه عدم

تمرکز را در سازماندهی هسته های حزبی بکار برند، باید برایشان چون روز روشن باشد که فعالیت آنها به معنای نادیده گرفتن و نقض اصول عام حزب طبقه کارگر نیست. این اصول عام حزبی عبارتند از: اصل مرکزیت دموکراتیک، اصل وحدت اراده و عمل، اصل چیرگی بر هر گونه پراکندگی، گروهبندی و خرده کاری... از نظر سازمانی هیچ ریسمان و حلقه پیوند دهنده ای بین هسته ها وجود ندارند. البته شالوده های ضروری وحدت سازمانی از طریق تمرکز ارتباطها در مرکز حزب از هم اکنون وجود ندارد. همه این هسته ها که با رشته ای به رهبری حزب پیوند می یابند، در موقع ضروری با جوش خوردن به یکدیگر، سازمان واحد حزب را می سازند.

هسته های ۳ تا ۵ نفری: ... «عدم تمرکز» به معنای ایجاد هسته های کوچک حزبی است. هسته هایی که از ۳ تا ۵ عضو تشکیل می شوند. آن کسانی، بویژه از بین کارگران مبارز و آگاه، می توانند عضو هسته های مخفی حزبی باشند که در گذشته صادقانه از خود نسبت به جهان بینی حزب پایبندی نشان داده و در برابر دشمنان و دشواریها با پایداری استوار بایستند و به قول معروف با وزیدن هر نسیم ناملایم نهال ایمانشان خم نگردد و از این رو به آن رو نشوند. هسته مخفی حزبی از گردهمایی چند هوادار و عضو ساده تشکیل نمی شود. در هسته های مخفی حزبی، انقلابیون ورزیده و زبده ای سازمان می یابند که هر یک کادرهای پرورش یافته آینده حزب از کار درآیند. هسته های حزبی باید به خاطر بالا رفتن امنیت و سلامت کار حزبی، بدون هر گونه کنجکاوی درباره حضور وجود هسته های دیگر، در محیط کار و زندگی برپا شوند و به فعالیت پردازند. این هسته ها پس از شکل گیری و استوار شدن، باید با بهره گیری از مطمئن ترین راهها، در اولین فرصت، با مرکز حزب ارتباط برقرار سازند تا فعالیت آنها با فعالیت سازمان یافته عمومی و کشوری حزب هماهنگ گردد...

شکل سازمانی درون هسته ها: شکل سازمان درون هسته مخفی به خاطر بالا بردن درجه اطمینان و امنیت فعالیت هسته به طور عمده تماسهای زنجیری دو نفره است. تنها در موارد معین و ضروری می توان تماس مثلثی سه جانبه را پذیرفت. تماس سه جانبه باید با در نظر گرفتن همه جوانب امر، خواه از نظر امنیت گردهمایی و تماسها و آشناییها و خواه از نظر کیفیت و ضرورت عملی ادامه فعالیت به درستی و واقع بینانه سنجیده شود. در درون هسته سه تا پنج نفری نباید

شناسایی های جدید و بی مورد به وجود بیاید. شناسایی بی مورد می تواند اسباب لو رفتن سازمان یا هسته مخفی انقلابی را فراهم سازد. تماس بین اعضا هسته باید تا سرحد امکان طبیعی ترین شکل ممکن را داشته باشد. اطلاعات هر کس در درون گروه دقیقاً در چارچوب نیاز مبرم او برای ادامه فعالیت بگنجد.

رئوس مهم ترین وظایف هسته ها: ... الف) فعالیتهای درون حزبی یا درون هسته ای: با بالا بردن کیفیت عمومی و کارآیی هسته حزبی، فراآموزی همه جانبه مارکسیسم لنینیسم، آشنایی هر چه دقیقتر با زوایای سیاست حزب از طریق مطالعه پیگیر و منظم «نامه مردم»، تبلیغ و تشویق توده های مردم، بویژه کارگران به شنیدن «صدای زحمتکشانشان» جمع آوری کمک مالی و رساندن آن به خانواده های بی سرپرست زندانیان سیاسی، چاپ و انتشار و پخش مقالاتی از «نامه مردم»... تلاش برای به دست آوردن اخبار و بررسی خواسته های مردم و رساندن آنها به مرکز حزب... در این چارچوب بویژه رساندن اخبار موثق و واقعیت های جاری کشور، یعنی گزارش هر خبر و رویداد از محیط های گوناگون اجتماعی (گزارش مشکلات و مبارزات مردم، گزارش اعتصابات و اعتراضات، گزارش از آزادی کشی و وضع زندانها و زندانیان و...) به مرکز حزب از اهمیت بسزایی برخوردار است. اطلاعات و اخبار خود را می توانید از طریق دوستان و خویشاوندان مطمئن خود که راهی خارج از کشور هستند به آدرس «نامه مردم» ارسال دارید.

ب) فعالیتهای برون حزبی: رفتن به میان توده های مردم و پراکندن بذر نظریات حزب در بین آنها، با درآمیختن چیره دستانه کار علنی با کار مخفی، شرکت در مبارزات روزانه توده های زحمتکش پیرامون خواسته های مشخص صنفی، سیاسی و طبقاتی، آشنا ساختن کارگران با مضمون حقوق و آزادیهایشان، تشویق کارگران آگاه و مبارز به تشکیل هسته ها و کمیته های رهبری مخفی برای پیشبرد امور سندیکایی خود، افشای سیاستهای ضد دهقانی رژیم در روستاها و به طور کلی روشنگری و تشکل...

سند اصلی سازمانی حزب توده در شرایط مخفی

برای آشنایی بیشتر با رهنمودها و اصول سازمانی حزب توده در شرایط مخفی به درج سند اصلی سازمانی حزب، که نخستین بار در سال ۱۳۵۱ انتشار یافت و کار پایه فعالیت عناصر و هسته های مخفی توده ای را تشکیل می داد، می پردازیم. سند فوق، پس از انحلال

حزب توده نیز تجدید نشر یافت.

مبرم ترین وظیفه در پیکار انقلابی مبارزین پرولتری در لحظه کنونی کشور عبارتست از احیاء وسیع سازمانهای حزب توده ایران...

در زیر برخی از جواب این موضوع مهم را در سه بخش بررسی می کنیم:

۱_ سازماندهی کار مخفی

۲_ حفظ سازمان مخفی از گزند دشمن

۳_ طرز به کار گرفتن سازمان مخفی در مبارزات انقلابی

سازماندهی کار مخفی

حزب توده ایران برای سازماندهی کار مخفی دو اصل اساسی را در شرایط امروز پایه کار قرار داده است:

یکی برتری کیفیت بر کمیت و دیگری عدم تمرکز تشکیلاتی. این هر دو اصل کاملاً روشن و صریح اند، با این حال به نظر می رسد که گاه در محل به درستی درک و اجرا نمی شوند.

الف- اصل برتری کیفیت بر کمیت

این اصل، که «مهمترین و پرمسئولیت ترین بخش ایجاد سازمان حزبی، یعنی برگزیدن و دعوت افراد جدید را دربر می گیرد، اصل عامی است، یعنی اصلی است که هر حزب طبقه کارگر ولو در شرایط علنی و حتی زمانی که در حکومت است باید به طور جدی مراعات کند. حزب طبقه کارگر باید همواره از سیاهی لشکر پرهیز کند و همواره باید بهترینها را از میان مبارزینی که در صحنه نبرد امتحان داده اند، برگزیند.

... به عبارت دیگر سازمان انقلابیونی که در شرایط امروز به وجود می آید به یک معنا «عضو ساده» ندارد، بلکه سازمان کادرهای انقلابی و استخوان بندی و ستون فقرات سازمان حزبی وسیع آینده است. تجربه گذشته نشان داده است که یکی از دلایل عمده لو رفتن سازمان مخفی، وجود افراد ناصالح در گروه بوده است. لذا باید به مسئله خصوصیت افرادی که به گروه جلب می شوند، توجه خاص مبذول داشت. تصور ما درباره فعالیت سازمان انقلابیون این است که این سازمان به حد کافی کوچک است تا کمتر آسیب پذیر و بیشتر متحرک باشد، اما به دلیل داشتن هاله گسترده ای از هواداران و سازمانهای دیگر کارگری و دمکراتیک در زیر رهبری خویش، به حد کافی بزرگ است که قادر به انجام وظایف خویش

باشد و به عامل مؤثری در زندگی سیاسی کشور بدل شود...

اصل توجه به کیفیت، طبعاً توجه به ترکیب طبقاتی سازمان انقلابی را مطرح می سازد. تردیدی نیست که سازمان حزبی ما، به مثابه سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر، بهترین و صدیق ترین اعضای خود را در صفوف این طبقه و در صفوف طبقه کارگر، بهترین و صدیق ترین اعضای خود را در صفوف این طبقه و در صفوف قشرهای زحمتکش شهر و ده می تواند پیدا کند. سازمان حزبی ما تنها وقتی موفق خواهد بود که ترکیب طبقاتی آن در مجموع خویش متناسب با ماهیت آن باشد. این نکته را هم باید متذکر شویم که توجه به خصوصیات فردی و زندگی خصوصی افراد مبارز نیز در شرایط کنونی اهمیت ویژه ای کسب می کند. کسانی که نقائص اخلاقی جدی، پیوندهایی ناسالم و اعتیادهای مضر دارند، نمی توانند اعضای مطمئن برای سازمان انقلابی باشند.

ب- اصل عدم تمرکز تشکیلاتی

اگر اصل برتری دادن کیفیت بر کمیت در سازماندهی انقلاب اصلی است عام، که در شرایط کنونی کشور ما برجستگی پیدا کرده و تا حدودی معنای خاصی یافته است، ولی به هر صورت اصلی است که در جهت اصول سازمانی حزب طراز نوین لنینی عمل می کند. ولی اصل عدم تمرکز تشکیلاتی، اصلی است که کاملاً خاص که در شرایط کنونی به ما تحمیل شده و همانقدر که مراعات آن الزامی و با زندگی حزبی مربوط است، عدم دقت در درک درست و اجرای صحیح آن می تواند زیان بخش باشد. به این دلیل باید دقیقاً فهمید که عدم تمرکز چه جوانبی از زندگی حزبی را دربر می گیرد و چه جوانبی را دربر نمی گیرد و نباید دربر گیرد.

اصل اساسی سازمانی حزب لنینی عبارتست از اصل مرکزیت دموکراتیک، اصل وحدت اراده و عمل، اصل غلبه بر هرگونه پراکندگی، گروهبندی و خرده کاری، حزب لنینی حزبی است یکپارچه، هماهنگ، واحد، دارای قدرت تحرک کامل و انضباط آگاهانه آهنین.

ما چنین حزبی لازم داریم و برای احیای وسیع سازمانهای چنین حزبی می باشیم و همه اصولی که می پذیریم و مبنای عمل خویش قرار می دهیم تنها وقتی درست قابل قبول است که به این هدف کمک کند، در جهت آن باشد.

اصل عدم تمرکز تشکیلاتی، شکل الزامی فعالیت سازمانی در شرایط کنونی

است. احیاء سازمانهای حزبی در مقیاسی وسیع در مرحله و پله کنونی مبارزه، از ایجاد گروههای کوچک جداگانه آغاز می شود که از نظر ایدئولوژیک و سیاسی هم این وحدت دارند، برای هدف واحد، با شیوه ها و اصول واحد مبارزه می کنند، کار آنها مکمل یکدیگر است، ولی از نظر سازمانی- و فقط از سازمانی- به هم مربوط نمی شوند، اما همه عناصر و پایه های لازم را دارند که در موقع لازم به هم پیوندند و سازمان حزب واحد لنینی را به وجود آورند.

در حال حاضر سازمان واحد به هم پیوسته ای که در سراسر کشور گسترده بوده بتواند انقلابیونی را که آماده مبارزه در صفوف حزب توده ایران را پیدا می کنند، جذب کند، وجود ندارد و امنیت حزب ایجاد می کند که وجود نداشته باشد. برای حفظ امنیت حزب، گروهها و واحدهای مختلف حزبی در نقاط مختلف و حتی در داخل یک شهر، از نظر سازمانی، جدا از هم به سر می برند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که: انقلابیونی که از راههای گوناگون با نظریات حزب آشنا می شوند و آماده اند که در راه حزب مبارزه کنند، چگونه تشکیل شوند، بنابر اصل عدم تمرکز تشکیلاتی ما می پذیریم، تشویق می کنیم و جداً خواستار آنیم که اینگونه عناصر، در هر نقطه ای که هستند، به ابتکار خویش در گروههای کوچک متشکل شوند و هسته های حزبی را به وجود آورند. هواداران مبارز حزب توسط ایران تا وقتی تنها باشند، ظرفیت بسیار محدودی برای مبارزه خواهند داشت. آنچه ظرفیت مبارزه ایجاد می کند، سازمان یافتگی است. یک گروه کوچک متشکل، که در عین رعایت اصول کار مخفی به طور جمعی عمل کند، نه تنها قدرت عملش از نظر کیفی و ماهری با عمل افراد جداگانه و پراکنده تفاوت دارد. مبارزینی که راه حزب توده ایران را برمی گزینند، در شرایط کنونی نباید به انتظار بنشینند تا از جانب گروه موجودی جلب و جذب شوند، بلکه باید با همکاری نزدیکترین و مطمئن ترین همزمان خویش گروه مبارز خود را به وجود آورند.

نکته ای در درک درست و اجرای صحیح اصل عدم تمرکز تشکیلاتی آن است که پذیرش و عملکرد این اصل در نقطه مقابل اصول سازمانی لنینی قرار نگیرد، و عدم تمرکز تشکیلاتی به معنای پراکندگی، فراکسیونیسیم و گروه بندی تلقی نشود.

این مسئله دو جانب عمده دارد: اول اینکه عدم تمرکز سازمانی، تنها به همان عدم تمرکز سازمانی، محدود شوند و به عرصه سیاست و ایدئولوژی سرایت نکند،

دوم اینکه عدم تمرکز سازمانی، تا حد مقدور به درون کشور محدود گردد و از طریق ارتباط با مرکز حزب، از هم اکنون پایه های وحدت سازمانی گروههای گوناگون گذاشته شود و در فعالیت آنها، حتی از نظر سازمانی نیز، تا حد مقدور و ضروری هماهنگی به وجود آید...

طبیعی است که رسیدن به چنین وحدتی، برای حزبی که الزاماً عدم تمرکز تشکیلاتی را پذیرفته و در آن تماس نزدیک میان مرکز و واحدها و میان اعضای حزب برقرار نیست، به مراتب دشوارتر و به این دلیل نیازمند تلاش و هشیاری بیشتری است. با توجه به اینکه گروهها و سازمانهایی که در شرایط دشوارتر و پلیسی در ایران مبارزه می کنند دسترسی کمی به مطبوعات سالم مارکسیستی - لنینیستی دارند و در معرض هجوم ایدئولوژیک دشمن قرار گرفته اند، مرکز حزب وظیفه اصلی خود را در کمک به این گروهها می داند. علاوه بر وحدت ایدئولوژیک، وحدت سیاسی میان گروههای جدا از هم، یکی از ضروریات مبارزه موفقیت آمیز است. وحدت در مسائل سیاسی، مستقیماً با امر وحدت اراده و عمل مربوط می شود. اگر میان گروههای گوناگونی که در کشور به وجود می آیند، وحدت سیاسی نباشد و هر یک از آنها بر مبنای تحلیل ویژه خویش از حوادث، سیاست معینی اتخاذ و آن را با شیوه های گوناگون به مورد اجرا گذارد در واقع نقض غرض خواهد بود...

تنها سازمان مرکزی حزب است که می تواند سیاستی، در مقیاس کشوری و در چارچوب سیاست بین المللی تنظیم کند و به موقع اجرا بگذارد و همه نیروها را در جهت پیشرفت آن تجهیز نماید. حمایت از این سیاست و پیگیری در اجرای آن است که امکان خواهد داد گروهها و سازمانهای کاملاً پراکنده، در سراسر کشور، به صورت یک سازمان واحد عمل کنند و نتایج عمل آنها روی هم جمع شود و کسانی که از نظر سازمانی جدا از هم و حتی بی خبر از هم فعالیت می کنند، در نهایت امر به هم پیوندند.

فعالیت گروههای جدا از هم، به همان نسبت مؤثرتر خواهد بود که رابطه آنان با مرکز حزب محکمتر باشد...

چنانکه در پیامهای مکرر به گروههای مبارز گفته ایم، ما ایجاد و تحکیم رابطه با مرکز حزب را به همه هواداران حزب توصیه می کنیم، ما می دانیم که عملی شدن این توصیه زمان لازم دارد.

ج- شکل سازمانی درون گروهها

سازمان حزب طبقه کارگر، در شرایط عادی فعالیت در سطح کشور، به صورت سازمان کشوری شکل می گیرد که سپس به سازمانهای ایالتی- یا سرزمین ملی- سازمانهای شهر، ده، محل، کارخانه و غیره تقسیم می شود و افراد حزبی برحسب محل کار و محل زندگی در سازمانهای حزبی گرد می آیند. این شکل سازمانی بهترین، و یا دقیقتر بگوییم، تنها شکل کاملی است که فعالیت حزبی را ثمربخش می کند. اما در شرایط کنونی که عادی نیست، نمی توان چنین شکل سازمانی را به طور الزامی اساس کار قرار داد. در شرایط ترور و اختناق، معیار اصلی، کارآمد بودن هر شکل سازمانی، درجه اطمینان بخشی آن است و به این دلیل، اصل کار عبارتست از احتراز از آشنایی جدید و تأمین حداکثر امنیت ممکن. بنابراین اصل، شکل سازمان مخفی در شرایط کنونی به طور عمده باید زنجیری و تماسها دو نفری باشد. و تنها در موارد معین که آشنایی جدیدی ایجاد نکند و ضرورت یا فایده معینی در نظر باشد، می توان تماس مثلثی سه جانبه را پذیرفت.

به علاوه امنیت تماس میان دو عضو گروه، قبل از همه مربوط به این است که این تماس طبیعی باشد. قاعدتاً ضابطه محل کار و محل زندگی یکی از ضوابط مهم طبیعی بودن تماس است. با این حال گروهی که در جریان زندگی به شکل دیگری به وجود آمده، و افراد آن با دلایل و ضوابط دیگری با هم آشنا و به هم مربوط شده اند، جز در موارد ضروری و پس از محاسبات جدی نباید در تماسهای موجود تغییری دهد و آشنایی جدیدی به وجود آورد. باز هم تجربه گذشته نشان داده است که یکی از علل عمده لو رفتن سازمان مخفی، و بویژه وسعت و دامنه آن، ناشی از شناسایی بیش از حد لزوم افراد گروه، نسبت به هم بوده است. امنیت سازمانی، مافوق همه ملاحظات دیگر این است تنها معیار صحیح انتخاب شکل درونی سازمانی...

۲- حفظ سازمان مخفی از گزند دشمن

اینک ببینیم سازمان مخفی را چه نوع خطرهایی تهدید می کند؟ هر سازمان مخفی را پنج نوع خطر تهدید می کند:

۱- رخنه مستقیم دشمن به صفوف سازمان

۲- ضعف برخی از اعضای گروه که به چنگ پلیس افتاده اند

۳- عدم مراعات اصول پنهانکاری

۴_ تصادف

۵_ رسیدن اطلاعات غیرمستقیم مکرر و منظم و سیستماتیک به پلیس، که از جمع آنها منظره معینی از سازمان مخفی ترسیم شود.

مؤثرترین مقابله با همه این نوع خطرها، پیش بینی و پیشگیری است تا هیچ گوشه ای از سازمان کشف نشود و پس از اتخاذ تدابیری که در صورت وقوع خطر، از شدت ضربه بکاهد و جلوی پیشروی دشمن را سد کند.

الف:

درباره پیشگیری خطر باید دانست که سازماندهی کار مخفی و مقابله با پلیس قبل از هرچیز نبرد مغزهاست. در یک سو سازمان مجهز پلیس سنگر گرفته، که با تمام قوا در کار متلاشی کردن سازمانهای انقلابی است، و در سوی دیگر نیروهای انقلابی، که در کار ساختمان حزب و گسترش فعالیتند. مسئله اساسی این است که کدام یک از دو طرف در دقت، تیزهوشی، جمع بست و نتیجه گیری از وقایع بر دیگری غلبه کند. بدون شک امکانات فنی و مالی پلیس به مراتب بیشتر و تجهیزات آن به مراتب کاملتر است. اما این برتری پلیس به وسیله حمایت مردم از سازمان انقلابی، شور و شوق و ایمان انقلابی مبارزین و بیش از آن برتری روحی انقلابیون جبران می شود و باید جبران شود.

رخنه مستقیم در داخل سازمان انقلابی خطرناک ترین نوع دست یابی دشمن است و تنها راه پیشگیری آن احساس مسئولیت کامل در دعوت افراد جدید به سازمان انقلابی است، اگر اصل اساسی برتری کیفیت بر کمیت مراعات شود و اگر این توصیه مهم سند پایه ای سازمان حزب پذیرفته شود که اشخاص جدید را باید تنها بر اساس شناسایی شخصی طولانی، تجربه و اعتماد شخصی به صلاحیت فرد جدید، به همکاری دعوت کرد، این خطر به حداقل خواهد رسید. خطری که از رخنه مستقیم دشمن وسیع تر است، تغییر ماهیت برخی از اعضای گروه است که روزگاری مورد اعتماد بوده اند، ولی در شرایط ویژه ای به خدمت دشمن درآمده اند. وقتی پلیس به چنین افرادی دست یافت، در درجه اول می کوشد که ضعف آنان آشکار نشود و همچنان در درون سازمان بمانند. برای پیشگیری از این خطر نیز توصیه ای جز هوشیاری و باز هم هوشیاری وجود ندارد. گروه مخفی هرگز نباید اعضای خود را از نظر دور دارد. هر رفیق مبارزی باید از هر حیث مراقب کسانی باشد که در مبارزه با آنان همکاری می کند. بسیار کم محتمل است که همکاری با

پلیس تظاهر معینی نداشته باشد و در زندگی روحی و گاه مادی فرد ضعیف تغییر حالتی به وجود نیاورد. ضعف در برابر پلیس معمولاً آنی و فوری نیست. کسی که به پلیس تسلیم می شود، منطقاً مرحله معینی از مبارزه درونی را می گذراند. باید دانست آنهایی که در اولین برخورد، خود را در اختیار پلیس قرارداده حاضر به همکاری می شوند، این مرحله مبارزه درونی را، قبلاً، یعنی وقتی که هنوز با پلیس روبرو نشده بودند، گذرانده اند. ولی قبل از اینکه تصمیم به کنار کشیدن از مبارزه بگیرند و یا آن را عملی کنند، به چنگ پلیس افتاده اند. به علاوه کسانی دیده شده اند که در «زمان آزادی» مدتی تحت فشار منظم پلیس قرار داشته اند، بدین معنا که پلیس به آنان دسترسی داشته، ولی از دستگیری سریع خودداری کرده و کوشیده است که با فشار مداوم آنان را به تسلیم وادارد. اگر تغییر حالت، و مبارزه درونی عضو گروه به موقع مورد توجه قرار گیرد و کشف شود، چه بسا می توان از وقوع حادثه جلوگیری گرفت، و رفیقی را که دچار بحران روحی است، اعتقادش سست شده، به وحشت افتاده، خسته شده و به هر صورت طعمه مناسبی برای پلیس است، نجات داد و یا لاقط از گروه جدا کرد و راههای خطر را بست. موفقیت در این امر موکول به دقت و هشیاری است. ضمن حفظ بهترین و صمیمانه ترین مناسبات انسانی، با تک تک مبارزین، هرگز حتی یک لحظه هم نباید خطر محتمل را فراموش کرد و از مراقبت و هشیاری مداوم کاست.

عدم مراعات اصول پنهانکاری از زمره خطرهایی است که منشأ آن خود گروه مخفی، خود مبارزان انقلابی است. مبارزان جوانی هستند که به علت کمی تجربه، هنوز با این اصول آشنا نیستند و یا به اندازه کافی آشنا نیستند. در نتیجه آنها در کمال حسن نیت هم خود و هم گروه را به خطر می اندازند. بدین جهت نخستین درسی که باید به افراد تازه وارد گروه داد، اصول پنهانکاری است. بدیهی است که با بیان این اصول و فراگرفتن آن، به فرض که به طور کامل و دقیق هم که انجام گیرد، کار تمام نمی شود، بلکه بویژه در جریان مبارزه و با کسب تجربه است که این اصول به تدریج تبدیل به عادت ثانوی می گردد. بدین منظور مبارزان، بویژه مبارزان با تجربه می باید دائماً مراعات اصول پنهانکاری را کنترل کنند و هرگونه تخطی از آن را در عمل فوراً و اکیداً متذکر شوند. فقط با این و تذکر دائمی، با این کنترل متقابل دائمی است که می توان خطاها را به موقع دریافت و به موقع برطرف گردد به پرورش مبارزان انقلابی کمک نمود. علاوه بر این برخی پدیده ها

هست که پیرو جوان، با تجربه و بی تجربه نمی شناسند و ناشی از خصوصیات هر فردی است، و این خصوصیات، صرف نظر از اینکه از نظر اخلاقی نقاط ضعف محسوب می شود، منشأ خطر برای سازمان مخفی است. وقت شناسی، ولنگاری، خودنمایی، کنجکاوی، دهن لقی، بدقولی، و نظایر آن، در کمال حسن نیت گاه منشأ بروز خطراتی برای سازمان مخفی است که دست کمی از خبرچینی آگاهانه برای پلیس ندارد. با این نقاط ضعف به طور جدی و پیگیر باید مبارزه کرد.

منبع دیگر خطر تصادف است. رو به رو شدن تصادفی با پلیس که سابقه آشنایی با فرد مبارز دارد، باز شدن تصادفی در چمدان و بیرون ریختن مدارک، روبرو شدن تصادفی یک فرد با پلیس به خاطر موضوع غیرسیاسی و کاملاً بی اهمیت مثلاً تخلف رانندگی و در جریان آن لو رفتن، ورود تصادفی پلیس یا شخص پلیس مآب به منزل مخفی و دستیابی تصادفی او به قرائن و دلایل وجود سازمان و انواع تصادفهای دیگر، در گذشته بارها و بارها موجب گرفتاری افراد مبارز و وارد کردن خسارات جبران ناپذیر شده است. در مورد تصادف، باید گفت که در قانون و عرف مبارزه، این نوع تصادفها علی الاصول تصادف نیست، بی احتیاطی است، خوش خیالی و دست کم گرفتن خطر است، که به طور عمده به صورت تصادف بروز می کند. اگر مبارزه انقلابی و سازماندهی کار مخفی در شرایط کنونی چنانکه باید با دقت کامل ریاضی انجام شود و در هر کار بزرگ و کوچک، تأکید می کنیم - کوچک، همه جوانب امر سنجیده شود، خطر تصادف به صفر نزدیک خواهد شد. جا دارد با صراحت بگوئیم که در شرایط امروز بی احتیاطی هایی که تصادف به دنبال می آورند، عملاً به اندازه خیانت دانسته و به سازمان انقلابی ضربه می زنند و هر انقلابی مبارز باید بداند که بی احتیاطی، عدم دقت، حواس پرتی او در حال حاضر هم مرز خیانت است.

آخرین نوع، ولی نه کم اهمیت ترین نوع خطر، عبارتست از اینکه پلیس از طرق گوناگون غیرمستقیم اطلاعاتی به دست آورد که از جمع بست آنها به نتیجه معینی برسد و به اصطلاح سرنخی به دست آورد. مثلاً اینکه چندین بار متوجه شود که انتشار تراکت و شب نامه از فلان مؤسسه، مقارن است با رفت و آمد فلان شخص به مؤسسه مزبور، یا اینکه نامه های مشکوک معمولاً از شهر معین و از مرکز پستی معین به پست داده می شود، یا اینکه کاغذهایی که تراکت روی آن چاپ شده و یا ماشینی که آنها را چاپ کرده است از نوع معینی است که در همه جا پیدا نمی شود

و نظایر اینها.

گاه مبارزین و یا گروههای مخفی آنچنان به شیوه کار معینی عادت می کنند که حتی از روی کاری که انجام داده اند پلیس می تواند به هویت آنان پی برد، به اصطلاح «خط» آنها را بشناسد و بفهمد که این همان گروهی است که سه ماه پیش هم در فلان منطقه عمل کرده بود و... گاه مبارزین انقلابی حتی شیوه و محل ملاقاتها و قرارهای خیابانی خود را آن قدر تکرار می کنند که پلیس به تدریج در می یابد که آنان در کدام منطقه و در چه ساختمانی سر قرار می روند. نباید تردید داشت که اینگونه تحجر در شیوه کار به فاجعه می انجامد. نخستین شرط موفقیت از کار مخفی داشتن تحرک و جهش فکری، تغییر مداوم شیوه کار، یافتن انواع راههای جدید و اشکال گوناگون کار و فعالیت است تا تکرار قرائن ایجاد دلیل نکند و سرنخ به دست دشمن ندهد.

ب _ کاهش شدت ضربه:

در مبارزه مخفی به هر صورت احتمال ضربه پلیس وجود دارد و هیچ گونه اقدام پیشگیرانه نمی تواند مصونیت کامل ایجاد کند. لذا در کار سازماندهی مخفی باید این احتمال را به حساب آورد و ترتیبی داد که ضربه دشمن حداقل ممکن آسیب را به مبارزان برساند. سازمان مخفی باید طوری ساخته شود که دستگاه خود کاری برای سد کردن پیشروی دشمن داشته باشد، به طوری که حتی در بدترین شرایط و آنگاه که ممکن است مسئولین قدرت تفکر خونسردانه را از دست داده باشند، خود به خود عمل کند. به علاوه باید تصمیمات معینی از قبل و در محیط آرام برای مقابله با پیش آمدهای احتمالی گرفته شود و وسایل اجرای آنها از هر نظر فراهم آید تا به محض وقوع خطر به موقع اجرا گذاشته شود. روشن است که هیچ کدام از اینها سرانجام جای ابتکار، تحرک فکری و خونسردی و قاطعیت مسئولین امر را نمی گیرد و نباید بگیرد.

همواره باید آماده اتخاذ تصمیمات جدید بود و برای مقابله با پلیس و حفظ سازمان هر تصمیم لازم را اتخاذ کرد. مهم ترین دستگاه خود کاری که تأثیر ضربه دشمن را محدود می کند و تلاش وی را برای پیشروی عقیم می گذارد این است که سازمان درونی گروه، شکل مناسبی داشته باشد، پذیرش اصل عدم تمرکز سازمانی در مقیاس وسیع و پذیرش شکل به هم پیوستن زنجیری افراد، در درون گروه، به طور خود کار ضربه پلیس را در سنگر اول و دوم می شکنند و مانع از سرایت آن به

همه سازمان می شود. اما شرط اصلی عملکرد این دستگاه خودکار این است که عدم تمرکز و شکل زنجیری پیوند به معنای واقعی کلمه وجود داشته باشد، بدین معنا که نه تنها رابطه سازمانی افراد یک گروه زنجیری بوده و هر فرد جز با یک فرد از نظر سازمانی مربوط نباشد، بلکه اطلاعاتی که هر فردی دارد - چه اطلاعات رسمی سازمان و چه اطلاعات جنبی - از چارچوب ضرورت و الزام سازمانی خارج نشود. متأسفانه این جانب مسئله به حد کافی جدی گرفته نمی شود. گذشته نزدیک فتودالی و عشیره ای جامعه ما، روحیه ویژه ای به ارث گذاشته است و آن اینکه در «عالم دوستی» و «برادری» مخفی کردن این یا آن کار - که از نظر سازمانی واقعاً لازم است - نادرست تلقی می شود و حتی گاه موجب «رنجش» دوستان است! اگر کسی می خواهد در شرایط امروز ایران در کار مخفی شرکت نماید، باید در کار سازمانی با این مناسبات عشیره ای یک بار برای همیشه خداحافظی نماید، واقعیت زندگی را چنانکه هست ببیند و درست به خاطر دوستان و برادران خویش و به خاطر مبارزه مرگ و زندگی که دارد، اصول کار مخفی را اکیداً مراعات کند.

اصل عدم تمرکز تشکیلاتی بدین معناست که هر گروه از نظر سازمانی از گروههای دیگر مستقل است، یعنی حتی از وجود آنها واقعاً خبری ندارد و نمی خواهد داشته باشد، رابطه زنجیری درون یک گروه در عین حال بدین معناست که هر فرد عضو گروه تنها آن چیزهایی را می داند که برای رابطه سازمانی لازم است. به عبارت دیگر نه تنها رابطه سازمانی، بلکه اطلاعات او هم زنجیری است.

اگر این اصول مراعات شود، ضربه دشمن در سنگر اول و دوم خواهد شکست. دومین دستگاه پیشگیری خودکار عبارتست از نگهداری درست اسناد حزبی، تا پلیس نتواند بسادگی اطلاعات وسیعی کسب کند. بهترین ضمانت برای نگهداری اسناد حزبی وجود امکان از میان بردن آنهاست. در واقع نیز هر سندی را که می خواهیم نگاه داریم قبلاً باید در این باره بیندیشیم که آیا می توان آن را از میان برد یا نه. و این کار را باید فوری انجام داد، به طوری که اسناد حزبی که فقط حفظ می شود، به حداقل برسد. اسناد لازم موجود را هم باید با رمز نوشت و در جای امنی گذاشت و کلید رمز را هم جدا از اسناد و دور از دسترس فوری نگهداری کرد. لازم است که اسناد حزبی، وسائل نگهداری خوب انجام شود، اولاً احتمال «تصادف» را بسیار کاهش می دهد و ثانیاً در مواقع حمله آگاهانه پلیس نیز

چه بسا گیر نیفتد، سومین دستگاہ خودکار برای کاهش شدت ضربه عبارتست از ایجاد سیستمی برای خبردار کردن فوری رفقای مربوطه از گرفتاری یکی از مبارزین باید ترتیبی داد که افرادی که به هم مربوطند به طور غیرمستقیم از سلامت یکدیگر باخبر باشند، و اگر یکی گرفتار شد، دیگران خبردار شوند. ایجاد چنین سیستمی آسان نیست، و در واقع نمی توان سیستم واحدی را توصیه کرد. افرادی که در یک گروه باهم مربوطند بسته به شرایطی که در آن کار و زندگی می کنند، می توانند اشکال معین خبردهی را به ابتکار خویش پیدا کنند. ولی شرایط اصلی آنست که این خبردهی منجر به شناسایی افراد گروه از یکدیگر نشود.

وقتی گروهها تازه تشکیل می شوند و اعضای آنها از محل کار یا زندگی یکدیگر اطلاع دارند، خبردهی ظاهراً آسانتر است. اما نباید فراموش کرد که حتی در اینگونه موارد خبردهی و تماس مستقیم ایجاد خطر می کند و درست در مواقع حساس است که به آدرس یا محل کار رفیقی که شناخته نشده است، نباید مراجعه کرد. در مورد گروههایی که اعضای آن از محل کار و زندگی یکدیگر خبر ندارند و جز در قرارهای حزبی و سازمانی همدیگر را نمی بینند، رساندن فوری خبر دستگیری یا تحت پیگرد بودن هر یک از اعضا و یا مسئولین گروه به طور عمده وقتی ممکن است که تماس غیرمستقیم میان اعضای گروه منظم باشد. از اینگونه تماسهای غیرمستقیم و منظم می توان نمونه های زیر را یاد کرد:

بهترین شیوه خبردهی، تعیین نقطه معین یا علامت معین است که نشانه ای باشد برای سلامت یا گرفتاری. مثلاً گذاشتن علامت معین روی تیر چراغ برق، روی دیوار و غیره. کسانی که پیک دارند و یا برخی از اعضای خانواده با آنها همکاری می کنند، چه بسا می توانند با دست بازتری برای کسب خبر سلامتی طرف مقابل اقدام کنند و هر چند گاه که لازم است، پیکهای خود را به علامت سلامت به همدیگر نشان دهند، بدین معنا که از پیک های خود بخواهند که آنان در ساعت معین، حتی بدون ملاقات و اظهار آشنایی، از کنار هم بگذرند. گاهی ممکن است از تلفن شخص ثالثی که با گروه مبارز همکاری دارد استفاده شود. در فواصل زمانی معین و از قبل تعیین شده، طرفین به این شماره تلفن می کنند و با علامت رمزی، سلامت خود و یا احیاناً احتمال خطر را به اطلاع می رسانند. طبیعی است که نباید با چنین تلفنهایی از محل کار یا محل زندگی تماس گرفت، تا پلیس، اگر به فرض به تلفن مزبور دست یافته، نتواند شماره هایی را که با آن تماس می گیرند،

درباره ایجاد سیستم خبردهی و خبرگیری چند نکته را باید در نظر گرفت: اول اینکه از هر گونه زیاده روی و معمول داشتن اقدامات غیرطبیعی، که بر شدت خطر می افزاید، خودداری کرد. دوم اینکه سیستم خبردهی را باید به عنوان یکی از مهم ترین اسرار حفظ نمود و آن را باید تنها در اختیار کسانی قرار داد که اطلاع آنها الزامی است، و گرنه سیستم خبردهی به وسیله ای برای شناختن و دستگیری مسئولین بدل خواهد شد.

روشن است که گروههای گسترش یافته نمی توانند سیستم واحد خبردهی داشته باشند و هر کدام از جفت هایی که در سازمان زنجیری به هم مربوطند و یا هر چند تن از مسئولینی که با هم ارتباط دارند، ترتیب معینی بنا به ابتکار و امکانات خویش در نظر خواهند گرفت. نکته سوم اینکه تمام سیستمهای خبردهی وسیع و آژیر که پذیرفته می شود، باید قبلاً چندین بار در حالت عادی تمرین و امکان اثربخشی آن در عمل آزموده شود. تجربه نشان می دهد که پلیس تعداد کثیری از مبارزین را در سر قرار و یا هنگام ورود به منازلی که لو رفته است، به چنگ می آورد. باید در تعیین قرارها بسیار دقت کرد. اگر سیستم خبردهی و آماده باش درست عمل کند، معمولاً باید خبر دستگیری یکی از اعضای گروه و یا لو رفتن این یا آن خانه به موقع بمراجع لازم برسد و برای مقابله با خطر، همه اقدامات ممکن به عمل آید و قرارها لغو شود. اما با وجود سیستم خبردهی باید در سر قرارها محتاط بود و هر بار قبل از رفتن سر قرار اطمینان کافی از سلامت طرف مقابل به دست آورد.

آخرین مرحله کسب اطمینان، خودداری از ملاقات فوری و مستقیم در اولین برخورد با طرف مقابل است. چه بسا پلیس مبارزین را نمی شناسد و عضو دستگیر شده گروه را بر سر قرار آورده است که او رفیق خود را نشان دهد. اگر از ملاقات فوری خودداری شود، طرفی که در چنگ پلیس است آخرین تلاش را به کار خواهد برد که به ندای وجدان پاسخ گفته و از لو دادن رفیق احتراز کند و به نحوی از انحاء وضع دشوار خود را به رفیق بفهماند و امکان دهد که وی از محل خطر دور شود. در مورد مسئولین درجه اول گروهها، که حفظ آنها برای گروه اهمیت ویژه ای دارد، باید هر قرار ملاقات از قبل تدارک شود و بی خطر بودن آن تا حد مقدور تضمین گردد. در این گونه موارد هر گونه بی احتیاطی می تواند امنیت و

موجودیت گروه را به خطر اندازد. بسیاری از مبارزین در موقع ورود به منازل و محل‌های ملاقات، که توسط پلیس اشغال شده، دستگیر می‌شوند. باید علائمی برای نشان دادن آزاد و یا اشغال بودن منزل و محل ملاقات در نظر گرفته شود تا رفقا قبل از ورود به خانه و رسیدن به محل ملاقات از وضع آن باخبر شوند. در صورت امکان باید کوشید که چنین علامتی قبل از ورود به کوچه و خیابان و منطقه خطر به نظر رفقا برسد، تا آنها اصولاً به آن منطقه نزدیک نشوند. کاهش ضربه پلیس تا حدود زیادی مربوط به تصمیماتی است که از قبل برای مقابله با خطر اتخاذ شده، وسایل و حتی هزینه لازم فراهم می‌شود. کاهش ضربه پلیس در عین حال به میزان زیادی مربوط به تصمیماتی است که از طرف مسئولین امر در لحظه به خطر گرفته و اجرا می‌شود. این تصمیمات باید خونسردانه و روشن اتخاذ گردد و قاطع بدان عمل شود. وقتی شاخه معینی زیر ضربه قرار گرفت باید دقیقاً حساب کرد که در بدترین حالت این ضربه تا کجا پیش خواهد رفت و متناسب با آن تصمیم گرفت. بارها دیده شده که مسئولین امر پس از اطلاع از گرفتاری یکی از رفقای خود به این نتیجه می‌رسند که وی حتماً تا پای جان مقاومت خواهد کرد و یا لاقلاً این یا آن مسئله را که دور از نظر پلیس است و شاید موضوع بازجویی نیست، نخواهد گفت. اما زندگی عکس نظر مسئولین را نشان داده و از این راه زیانهای غیرقابل جبرانی به سازمانها وارد آمده است. در کار مخفی در شرایط ترور پلیسی بدون تردید و بدون چون و چرا باید اصل را بر بدترین حالت ممکن گذاشت. هرگونه خوش بینی و اتخاذ تصمیم بر پایه بهترین حالت به شدت زیان بخش و چه بسا مرگ آور است. حتی برای اطمینان بیشتر تا خارج کردن حلقه ای بالاتر از حلقه های مورد تهدید می‌تواند بررسی شود. اولین چیزی که باید در لحظه خطر درباره آن اندیشید سرنوشت اعضای گروه است. تنها پس از اتخاذ تصمیم برای نجات جان انسانهاست که می‌توان و باید درباره نجات وسایل کار فکر کرد و آنها را به جای امنی منتقل نمود. اما نجات وسایل کار تنها و تنها وقتی مجاز است که به قیمت آزادی و جان اعضای گروه تمام نشود. حالت بسیار رایج در کار پلیس عبارت است از اجتناب از دستگیری فوری افرادی که شناخته است، و تعقیب بالنسبه طولانی آنها به امید اینکه از این طریق اطلاعات وسیعی کسب کند. چاره مقابله با این حالت رایج تنها و تنها هشیاری انقلابی است، تا هرگز هیچ حادثه ای، ولو کوچک، از نظر دور نماند و هیچ واقعه ای خوشدلانه تعبیر و توجیه نشود. در

شرایط امروز ایران هر گروه انقلابی و طبعاً هر یک از اعضای آن باید همواره شب و روز در حالت آماده باشی بسر برند و صدای آژیر خطر را همواره بشنوند.

باید توجه داشت که شیوه های تعقیب افراد روز به روز کامل تر و دقیق تر می شود. افتادن یک پلیس شناخته شده به دنبال یک فرد و تعقیب مستقیم او، که به سادگی می توان به وجودش پی برد، تقریباً از میان رفته و سازمانهای پلیسی افراد مبارز را به وسیله شبکه های مجهزی تعقیب می کنند و چندین تن از افراد پلیس: پیر و جوان و زن و مرد که شباهتی به هم ندارند فرد مورد تعقیب را به نوبت به یکدیگر تحویل می دهند، تا وی متوجه نشود که کسی به دنبال دارد. استفاده از دوربین، اتومبیلهای مجهز به دستگاههای فیلم برداری و غیره روز به روز گسترش می یابد و لذا باید متناسب با آن بر هوشیاری انقلابی افزود. به آنچه درباره سازماندهی کار مخفی و مقابله با پلیس گفتیم باید یک نکته اساسی را اضافه کرد و آن اینکه بهترین طریق سازماندهی کار مخفی ایجاد محیط طبیعی در اطراف گروه انقلابی است. هر گونه زیاده روی و به قول معروف «آرتیست بازی» زیان بخش است. هوشیاری و آماده باش را نباید تا بیماری روحی سوءظن همه جانبه نسبت به هر کس و هر حادثه گسترش داد، و اتخاذ تدابیر و اقدامات لازم را برای حفظ امنیت گروه نباید به معنای ایجاد چنان پله ها و موانع دست و پاگیر اضافی فهمید که خود آنها عامل جدیدی برای لو رفتن سازمان باشد. کسانی در این مبارزه موفق خواهند بود که با شم قوی و آنتن های گسترده خویش اندازه را در هر کاری نگاه دارند.

۳- به کار گرفتن سازمان مخفی

در سالهای اخیر، درباره گسترش فعالیت انقلابی و رابطه آن با امنیت و بالنتیجه موجودیت سازمان انقلابی دو نظریه افراطی از جانب مبارزینی که به سازماندهی کار مخفی اشتغال داشته اند، ابراز شده است. یکی اینکه موجودیت و یا بقاء سازمان هیچ است و فعالیت همه چیزها و دیگری- اگر چه به صراحت اولی بیان نشده- اینکه موجودیت و امنیت همه چیز است و فعالیت هیچ، اگر بگوییم و به این گفته اکتفا که این هر دو نظر نادرست است، در واقع چیزی نگفته ایم.

هر سازمان انقلابی از بطن انقلابی زاده می شود و تنها در جریان فعالیت است که استحکام می پذیرد و موجودیت خود را حفظ می کند. در عین حال هر سازمان انقلابی به طور عمده در جریان فعالیت است که به خطر می افتد و آسیب می بیند.

به علاوه مقصد نهایی از ایجاد سازمان انقلابی چیزی نیست جز گسترش فعالیت انقلابی. به عبارت دیگر سازمان انقلابی و فعالیت در ارتباط با هم وجود دارند و در عین حال از این ارتباط است که می توانند زیان ببینند. راه حل مشکل، نفی یکی از این دو نیست، بلکه تعیین تناسب درست میان آنها و درک درست معنای انقلابی است.

درباره تناسب بقاء و فعالیت سازمان مخفی چه می توان گفت؟ قبل از هر چیز اینکه این تناسب بسته به ۱- قدرت و استحکام سازمان ۲- شرایط مشخص لحظه ۳- نوع فعالیت انقلابی تغییر می کند. این سه عامل را با دقت بیشتری بررسی کنیم:

قدرت و استحکام سازمان - هر گروه انقلابی مجزا، مانند کودکی به دنیا می آید، رشد می کند، کسب تجربه کرده وارد میدان می شود و لذا باید در فعالیت انقلابی «سن و سال» و درجه رشد خود را در نظر گیرد و در آنچنان فعالیت‌های انقلابی شرکت کند که اولاً از عهده اش برآید و ثانیاً بر اثر این شرکت قوی تر شود و نه ضعیف تر. اشتباه نکرده ایم اگر بگوییم که در آغاز پیدایش یک گروه، از دو افراطی که اسم بردیم افراط عدم توجه به موجودیت سازمان خطرناک تر است. فراموش نکنیم که نفس وجود سازمان انقلابی دارای اهمیت درجه اول است. هر کار انقلابی جدی تنها بر پایه موجودیت سازمان انقلابی امکان پذیر است زیرا صرف وجود سازمان انقلابی، به فرض که نخواهد دست به فعالیت وسیع هم بزند، به خودی خود محیط سیاسی را تغییر می دهد. وجود سازمان انقلابی به معنای وجود انرژی بالقوه است که هر لحظه می تواند به انرژی بالفعل بدل شود. هرگونه عدم توجه به موجودیت سازمانها و انداختن گروههایی که در کار پیدایش و جان گرفتن اند همه زیر ضربه دشمن، تا حد جبران ناپذیری زیانبخش است. ما به این معنا به اصالت موجود بودن سازمان معتقدیم، طبیعی است که متناسب با درجه رشد، هر سازمان انقلابی می تواند و باید وظایف بزرگتری به دوش گرفته فعالیت وسیع تری و با کیفیت بالاتری را به ثمر رساند. اگر یک سازمان انقلابی به حد معینی از رشد برسد و قادر به انجام وظیفه باشد، ولی از انجام این وظیفه، بدون دلائل مقنع، سر باز زند هرگز گسترش نخواهد یافت که سهل است، نیروی خود را از دست خواهد داد. اشتباه نکرده ایم اگر بگوییم که پس از جان گرفتن سازمان افراط نوع، یعنی اکتفا کردن به موجودیت و فرار از فعالیت خطرناکتر است.

شرایط مشخص - تناسب درست میان گسترش و فعالی تأمین امنیت یک سازمان،

به طور مستقیم بسته به شرایط مشخص است که فعالیت در آن انجام می گیرد. کاری که در اوضاع و احوال معین کاملاً نادرست و یا لاقابل غیرلازم است، در اوضاع و احوال دیگر سودمند و حتی غیرقابل اجتناب و ناگزیر می شود، شرایط مشخص، از آنجا که کاملاً مشخص است، تن به توضیح نمی دهد. بررسی و ارزیابی آن تنها در حیطه اختیار و صلاحیت رهبری گروه و مبارزین انقلابی است.

نوع فعالیت انقلابی - امنیت سازمان انقلابی بسته به نوع فعالیت این سازمان، به میزان بیشتر و یا کمتری به خطر می افتد. می توان گفت که انواع فعالیت آنچنان فراوان و دامنه آنها آنچنان وسیع است که هر مبارز انقلابی و به طریق اولی هر گروه انقلابی از همان اولین روز پیدایش خویش مشغول فعالیت باشد و در عین حال در امان بماند.

فعالیت انقلابی را شاید به طور مشروط بتوان به دو نوع عمده تقسیم کرد: یکی فعالیت درون حزبی، دیگری فعالیت برون حزبی، یعنی فعالیت در میان مردم. منظور از فعالیت درون حزبی احیاء و تحکیم سازمانهای حزبی، جلب افراد جدید، کوشش برای آموختن مارکسیسم - لنینیسم، آشنایی هر چه دقیق تر با سیاست حزب، کوشش برای کسب اخبار و بررسی خواستهای مردم و رساندن آنها به مرکز حزب، کمک به غنی تر کردن برنامه های رادیویی و مطالب نشریات مرکزی حزب، فراهم کردن وسایل کار از قبیل وسایل ضبط و تکثیر برنامه های رادیویی و تکثیر نشریات حزب، چاپ و انتشار تراکت و نظایر اینها است که دامنه بسیار وسیعی دارد. در فعالیت درون حزبی تماس با مرکز حزب و کمک به گسترش فعالیت آن دارای اهمیت درجه اول است. چنین تماسی است که هر گروه کوچک مجزا را به جزئی از یک سازمان بزرگ بدل می کند و به فعالیت کوچک محلی آن جنبه کشوری می دهد و زمینه ای فراهم می کند که این گروه در انقلاب شرکت کند، چرا که چنین وظیفه ای را تنها یک سازمان مرکزی و در مقیاس کشوری می تواند در برابر خود بگذارد و نه هر گروه جداگانه. این نوع فعالیت انقلابی در عین حال که بسیار پرثمر است حداقل خطر را به همراه دارد و اگر با دقت کافی سازمان داده شود، می توان گفت که بی خطر است. در این نوع فعالیت هر گروهی، هر قدر کوچک باشد، می تواند شرکت کند. از جمله و بویژه می تواند ترتیباتی فراهم آورد که خبرهای زیادی جمع آوری کرده، به مرکز حزب برساند که هر آنچه قابل پخش و افشا کننده است با وسایل مرکزی در مقیاس کشور منتشر شود. هر آنچه پخش

شود در تحلیلها و ارزیابیها در نظر گرفته شود. از طریق تماس با مرکز حزب هر گروه کوچکی در عین حال می تواند در تعیین سیاست حزب و گسترش فعالیت آن سهم مناسبی داشته باشد. در فعالیت درونی حزب آموزش جدی مارکسیسم-لنینیسم و بالا بردن سطح معلومات تئوریک و سیاسی اعضای گروه نیز از مسائل درجه اول است. که باید از همان نخستین گام فعالیت انقلابی به طور جدی و پیگیر تعقیب شود.

منظور از فعالیت برون حزبی، فعالیتی است که هر سازمان و گروه انقلابی از طریق شرکت در مبارزات مردم و پخش نظریات حزب در میان آنها انجام می دهد. این جانب از فعالیت بی نهایت وسیع و گسترده و بی نهایت متنوع است. این فعالیت از کمک غیرمستقیم یک عضو گروه به بالا- بردن آگاهی سیاسی و روشن کردن افراد زحمتکش آغاز می شود و بالاخره در شرایط اوضاع معین تا شرکت مستقیم در قیام مسلح خلق علیه رژیم حاکم و سپس ساختمان جامعه نو ادامه می یابد. در شرایط کنونی فعالیت در میان مردم را به شیوه اصلی می توان و باید انجام داد: یکی با استفاده از وسایل کاملاً مخفی، و دیگری با استفاده از وسایل علنی. طبیعی است که این دو شیوه دو ترکیب مناسب و تلقین صحیح کار مخفی و علنی می تواند نتیجه بخش باشد.

ابتدا چند کلمه ای درباره اقدام مبارزه جویانه با وسائل مخفی: این اقدام کارهایی نظیر انتشار تراکت، رساندن نشریات مرکزی حزب به مردم، نوشتن شعار بر دیوارها، تکثیر و پخش نشریات مرکزی، و انواع اقدامات دیگری را دربر می گیرد که گروه انقلابی بدون برقراری ارتباط علنی با توده مردم، برای افشای رژیم، برای بالا- بردن آگاهی و بیکار جوئی مردم به منظور شرکت در مبارزات آنها و متشکل کردن آنها انجام می دهد و می کوشد از این راه پیوند میان مردم و حزب را تحکیم کند و مبارزات مردم را گسترش دهد. اولین و مهم ترین شرط موفقیت در این گونه اقدامها غافلگیر کردن پلیس است. اقدام مخفی را باید در جایی و لحظه ای انجام داد که پلیس کمتر از همه منتظر آن است و بلافاصله پس از اقدام فوراً باید دست و پای سازمان را جمع کرد و باز هم در کمین نشست. دور فکر و تدارک اقدام غافلگیرانه بعدی بود. بدون شک در اینجا نیز قدرت و استحکام سازمانی گروهی که اقدام می کند و همچنین شرایط مشخصی که اقدام در آن انجام می گیرد، دارای اهمیت درجه اول و گاه تعیین کننده است. سازمان مستحکمی که

جان گرفته است در شرایط مساعد می تواند دست به اقدامات پشت سر هم و گاه منظمی بزند و سازمان کوچک و جوانی که هنوز جا نیفتاده، طبیعی است که قادر به این کار نیست و باید برای تدارک اقدامات خود دقت بیشتری صرف کند و با حوصله بیشتری در انتظار لحظه مساعد و غافلگیر کردن دشمن بنشیند. ولی به هر صورت، هر قدر هم که سازمان حزبی جان گرفته باشد، تا وقتی مخفی است مجبور است مخفی بماند و به طریق اولی در وضعی که ترور و اختناق فاشیستی بر کشور حکم میراند، باید اصل را بر غافلگیر کردن کامل دشمن و جنگ و گریز بگذارد و از درگیریهای مداوم و رویارویی حتماً برحذر باشد.

دومین شرط موفقیت در اقدام مبارزه جویانه مخفی «تمیز» کار کردن و به دست ندادن «برگه» است. باید اقدام مخفی را آنچنان به دقت تدارک دید و جوانب امر را سنجید که پلیس نتواند از روی آثاری که به جای مانده به سوی سازمان جهت گیری کند. در اینجا هم ملاحظات دقیق مخفی کاری لازم است که در صفحات پیش جوانبی از آن را گفتیم، و هم مقابله روحی و کوشش برای سردرگم کردن پلیس. روشن است که هر اقدام مبارزه جویانه مخفی از موجودیت یک سازمان مخفی و هویت سیاسی آن خبر می دهد و اگر پلیس از خود اقدام باخبر شود- که بسیار محتمل است این دو نکته را به خودی خود درخواهد یافت و گوش به زنگ خواهد شد. در این باره نمی توان کاری کرد. اما علاوه بر آن، هر اقدام مخفی در عین حال از درجه رشد سیاسی و سازمانی یک گروه مخفی و قدرت و جسارت عمل آن خبر می دهد، اینجاست که می توان و باید ترتیبی داد که پلیس اطلاع دقیقی کسب نکند و در صورت لزوم باید کوشید نیروی سازمان را کمتر و یا بیشتر از آنچه هست جلوه داد. تصمیم در این مورد با رهبری گروه است. در مورد گروههایی که تا حدودی جان گرفته اند، الزامی نیست که در تمام اقدامات همه گروه تجهیز شود، چه بسا می توان تنها شاخه معینی را مأمور انجام کاری کرد و شاخه دیگری را ذخیره نمود. باید برای هر اقدامی متناسب با خود آن نیرو فرستاد نه بیشتر. آنچه پرده استتار مناسبی برای همه گروهها به وجود می آورد، وجود سازمان مرکزی و نشریات مرکزی حزب است که امکان می دهد گروههای کاملاً مجزا از هم کار واحد و مشابهی را انجام دهند. در این صورت ایجاد تصور درستی از قدرت گروههای جداگانه و هویت سازمانی آنها برای پلیس تا حد غیرمقدور و دشوار خواهد شد. مثلاً بخش وسیع روزنامه (راه توده) و یا پیام معین

(کمیتة برون مرزی حزب). وقتی این کار در مقیاس کشوری انجام شود و هر هوادار حزب در حد امکان خویش در آن شرکت کند، هم اقدام وسیع و مؤثر خواهد بود، هم به تحکیم و گسترش سازمان حزب کمک خواهد کرد و هم پلیس را سردرگم خواهد نمود. اگر (یک فعال حزبی) در تبریز مقاله ای (از «راه توده») را تکثیر کند و با پست دولتی به شیراز و اصفهان بفرستد و بالعکس، شبکه وسیعی به سود حزب کار خواهد کرد که خارج از دسترس پلیس است. در چنین کاری هر گروه دو نفری می تواند شرکت کند. آدرسها را می توان از روی روزنامه ها، از پلاک خانه ها و غیره، البته به طور کاملاً غیرمستقیم به دست آورد و یا اصولاً با دانستن نام خیابان و کوچه از روی نقشه های شهر، پاکتهای موردنظر را بدون نام گیرنده و یا نامهای فرضی و گاه اسامی کوچک، که بسیار فراوان و مشابه است، پست کرد. باید توجه داشت که هیچ روزنامه و تراکت و غیره را نباید به دست اشخاص داده، پخش در منازل و در صورت امکان محللهای کار و استفاده حساب شده و دقیق از پست دولتی راه مناسب پخش است. باید توجه داشت که آمد و شد در محللهای کار و مؤسسات تولیدی و ادارات حساب و کتاب دارد و احتمال لو رفتن پخش کننده تراکت در چنین محللهایی به مراتب بیش از پخش در کوچه و خیابان و منازل اشخاص است. پست دولتی بویژه در میان شهرهای بزرگ و در داخل این شهرها وسیله مناسبی است، که باید با مراعات دقیق همه جوانب کار مخفی از آن به خوبی استفاده کرد. یافتن و به کار گرفتن وسایل فنی برای پخش تراکت و استفاده از بالون و نظایر آن می تواند و باید مورد توجه گروهها باشد.

پس از هر اقدام مخفی باید بلافاصله وضع گروه را واریسی کرد و خبر گرفت که آیا همه مبارزین سالم به مواضع خود بازگشته اند یا نه. و سپس باید به جمع بندی نتایج کار و درجه اثربخشی آن نشست. اگر نوشته ای تکثیر و با پست ارسال شده شاید بتوان آدرسهای معین قابل کنترلی را هم در نظر گرفت و سپس به طور غیرمستقیم مطلع شد که آیا نامه ها می رسد یا نه، اما این نوع کنترل تنها وقتی سودمند است که حتی احتمال خطر دوری نیز بر آن متصور نباشد، فراموش نکنیم که حفظ موجودیت سازمان و تحکیم آن، چنانکه گفتیم، دارای اصالت است.

اقدامات مبارزه جویانه با استفاده از امکانات علنی: این نوع اقدامات، چنانکه می دانیم، رسوخ در سندیکاها، کارگری، سازمانها و تعاونیهای دهقانی و سازمانهای کارمندان، زنان، جوانان و انواع سازمانها و مؤسسات علنی را دربر

می گیرد که توده ها در آن جمع باشند و یا هر سازمان علنی که به هر صورت بتواند پوششی برای فعالیت گروه به وجود آورد. تفاوت لحن اقدامات مخفی و اقدامات علنی - که به سود کار مخفی است. فقط یکی از تفاوتهاست این نوع اقدامات تفاوت های دیگری هم دارند. از جمله اینکه اقدامات علنی اولاً به طور عمد با شرکت خود توده هاست، ثانیاً قشرهای وسیعی را دربر می گیرد و ثالثاً توده را متشکل می کند. و این تفاوتها به سود کار علنی است.

وقتی ما در یک تراکت مخفی مبالغ قابل ملاحظه ای اضافه دستمزد طلب و ضرورت و امکان کسب آن را نیز اثبات نماییم، هنوز این توده کارگر نیست که برای اضافه دستمزد اقدام کرده است. اما وقتی کارگران یک کارخانه اضافه مزد یک تومانی می خواهند و برای دریافت آن، در جلسه سندیکا رأی می دهند، یا شکایت نامه ای امضا می کنند و یا به شکلی از اشکال پشتیبانی عملی خود را از مطالبه آن نشان می دهند، این خود آنها هستند که از مرحله آرزو تمایل گام در جاده عمل گذاشته اند. اقدامات مخفی، هر قدر هم که خوب سازمان داده شود، نمی تواند توده های میلیونی را دربر گیرد. زیرا تراکت به دست همه کارگران نمی رسد و نمی تواند برسد و در همه آنها به یک نسبت اثر نمی گذارد، اما اقدام علنی، اگر همه گیر نباشد، بسیار وسیع است.

در شرایط ترور و اختناق کار مخفی روح و جان مبارزه انقلابی و رکن اصلی آن است. اما کار مخفی خواه ناخواه با کششی به سوی سکتاریسم و دوری از توده ها همراه است و تنها با تلفیق و درست کار مخفی با کار علنی و استفاده از امکانات علنی است که پیوند سازمان مخفی با قشرهای وسیع مردم تحکیم می شود و شرایط برای متشکل کردن و راه بردن توده ها فراهم می آید.

رسوخ در سازمانهای علنی از دو طریق مقدور است: یکی عضویت بلاواسطه اعضای گروه در این سازمانها و دیگری پیش بردن شعارها و سیاست مورد نظر حزب در این سازمانها از راههای غیرمستقیم و باواسطه طبیعی است که اعضای یک گروه انقلابی در محل کار و زندگی خویش باید فعال باشند و جز در مواردی که رهبری گروه بنا به مصالح عالییه برای افراد معین روش دیگری را تعیین کرده باشد، اعضای گروه باید در همه مبارزات توده های پیرامون خویش شرکت کنند. شرکت در اینگونه فعالیتها، خود روپوش مناسبی برای کسی است که فعالیت مخفی دارد.

گروههای انقلابی باید با دقت و مطالعه کافی برای جلب مستقیم و غیرمستقیم، کامل و یا نسبی کسانی که در سازمانهای علنی فعالیتی دارند، بکوشند. یکی از موارد کاربرد اصل ترجیح کیفیت به کمیت در اینجاست، اگر بتوان یکی از اعضای مؤثر سازمان علنی معینی را به گروه جلب کرد، در واقع کار مؤثری انجام شده است. بدون تردید رهبری گروه در استفاده از امکانات چنین افرادی هرگز نباید راه افراط ببیماید و باز و باز هم به این نکته توجه کند که نفس وجود حضور آنها در سازمان معین، انرژی بالقوه ای است که نباید آن را بی جهت به کار انداخت و هدر داد.

گروههای انقلابی می توانند به انواع وسایل ممکن نظریات معینی را به سازمان معینی به طور غیرمستقیم تلقین کنند. برقراری نوعی تماس غیرمستقیم با فعالین این سازمانها- و تغذیه آنها با اخبار، اطلاعات و آمارهای لازم، کوشش برای پیش راندن عناصر مثبت تر در درون سازمانهای علنی و مهم تر از همه ایجاد افکار عمومی و اعمال فشار از پایین به رهبری سازمانها و غیره و غیره طرق گوناگونی است...

اینک که یادداشتها به پایان می رسد، لازم می دانیم این فکر اصلی را دوباره تأکید کنیم که هیچ توصیه ای جای ابتکار و خلاقیت فکری مبارزان انقلابی را نمی گیرد.

مقابله با پلیس به طور کلی و مبارزه در شرایط پلیسی، مبارزه مغزهاست و تنها کسانی موفق می شوند که پویایی و تحرک داشته باشند و متناسب با شرایط مشخص تصمیم بگیرند.

بحران و انشعاب، علل و آینده آن

بحران در مارکسیسم ایرانی و مختصات آن

حزب توده در سالهای پیش از ضربه ۱۳۶۲-۱۳۶۱ و انحلال آن، دوران طوفانی و سرشار از بحران را طی کرده، که در تاریخ ۴۸ ساله آن بی نظیر است. این بحران تنها یک بحران سیاسی- تشکیلاتی، که در اثر شکست یک جریان سیاسی پدید آید، نیست و برتر و عمیق تر از آن یک بحران مضمونی و ایدئولوژیک است، که ناقوس زوال نهایی مارکسیسم ایرانی را می نوازد.

پیش از این حزب توده با دو بحران سیاسی _ ایدئولوژیک در تاریخ خود مواجه بود:

بحران نخست، در سال ۱۳۲۶ با انشعاب جریان خلیل ملکی رخ داد. مضمون ایدئولوژیک این بحران، تقابل گرایشهای ناسیونالیسم غربگرایانه با انترناسیونالیسم شوروی گرایانه حزب توده بود، جریان انشعابی فوق عملاً طی سالهای بعد به یکی از بخشهای نحیف جریان ملی گرایی ایران بدل شد و در جامعه روشنفکران غربگرای ایران به حضور محدود خود ادامه داد. بحران دوم، در دهه ۱۳۴۰ ش. تحت تأثیر انشعاب جهانی مائوئیسم پدید شد و سپس با پیدایش موج «چریکیسم» و «چپ نو» به حذف پایگاه حزب توده در میان جوانان و دانشجویان چپگرا انجامید. در این بحران نیز، تقابل گرایش ملی گرایانه با انترناسیونالیسم شوروی گرای حزب توده جایگاه مهمی داشت.

بحران کنونی دارای محتوای عمیق تر و ابعاد گسترده تری، در قیاس با بحرانهای پیشین، است:

۱- بحران کنونی یک بحران عام و مضمونی است، که نه تنها ساختار و اصول سازمان حزب توده، نه تنها مثنی سیاسی آن و نه تنها وابستگی آن به انترناسیونالیسم پرولتری، بلکه بنیادهای ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم را آماج گرفته است. نموده‌های این بازنگری و تجدیدنظر در اصول را، که به تدریج آشکارتر می شود، توضیح خواهیم داد.

۲- در بحران دهه ۱۳۴۰ مارکسیسم ایرانی، نوعی گرایش «اصالت گرایانه» مارکسیستی، بازگشت به اندیشه های «ناب» و «اصیل» مارکس و انگلس و لنین، از سوئی و از سوی دیگر گریز از فرهنگ لیبرالی و سوسیال دمکراتیک غرب و تمایل به انقلابیگری ضدامپریالیستی - ضدآمریکایی، که انقلابهای چین و کوبا و جنبشهای چریکی آمریکای لاتین و انقلاب ویتنام و انقلابهای ضدامپریالیستی جهان سوم الهام بخش آن بود، مشاهده می شد. در حالیکه در بحران کنونی، تحت تأثیر تحولات اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی و چین، گرایش به سوسیال دمکراسی چپ اروپایی غربی مشهود است. از این زاویه، گرایش فوق تا حدودی به جریان خلیل ملکی شباهت دارد.

۳- بحران کنونی تنها مختص حزب توده نیست. هر چند این بحران از درون بقایای حزب توده سرریز کرد، ولی به سرعت جریانات چپ «افراطی» و «ناب» و «اصالت گرا» را نیز تحت تأثیر قرار داد. بحران در جریان «راه کارگر»، که در سال ۱۳۶۳ برخی آن را «آلترنتیو» چپ «اصالت گرا» ارزیابی می کردند و انشعاب آن، بحران در سازمان «فدائیان خلق» (اکثریت) و سایر طیف «فدائی» و... همه و همه، سمت و سوی واحدی را نشانه گرفته است و آن پیدایش جریانانی است که خود را مدافع «مارکسیسم با گوهر دمکراتیک» می خوانند. بحران کنونی نشان داد که مائوئیسم و تروتسکیسم و چپ افراطی و

«اصالت‌گرایی» (ارتدکسیسم) و «مارکسیسم ناب» (از نوع «راه‌کارگر») آلترناتیو مارکسیسم ایرانی نیست و شکست مارکسیسم سنتی، شکست عام مارکسیسم ایرانی در همه‌چهره‌های آن است.

۴_ بحران کنونی مارکسیسم ایرانی، جزئی از بحران عامل مارکسیسم است و سرنوشت آن به شدت با سرنوشت جهانی ایدئولوژی مارکسیسم _ لنینیسم و تحولات اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی گره خورده و از آن تأثیر می‌گیرد.

۵_ بحران کنونی مارکسیسم ایرانی، در تقابل با انقلاب اسلامی ایرانی شکل گرفت و در شرایطی رخ داد که مارکسیسم به فرجام محتوم خود رسیده بود و به عنوان یک جنبش بین‌المللی ضدامپریالیستی هرگونه جاذبه انقلابیگری و خطر خود را برای دنیای سرمایه‌داری غرب از دست داده بود. اگر در آغاز قرن بیستم، مارکسیسم مهم‌ترین پدیده ایدئولوژیک قرن محسوب می‌شد که چهره سیاسی دنیا را دستخوش تحولات گسترده ساخت و به پیدایش ساختار بین‌المللی دو قطبی انجامید، در سه دهه پایانی قرن بیستم درونمایه این جنبش به پایان رسید، و با طلوع امواج انقلاب جهانی اسلام، پدیده جدیدی در جهان رخ نمود که از سوی تحلیلگران غربی «اصول‌گرایی اسلامی» نام گرفت. مارکسیسم ایرانی در مقابله خود با کانون و مرکز ثقل و «ام‌القرای» انقلاب جهانی اسلام به سرعت فروپاشید و شدیدترین ضربات را خورد. بدینسان، در پایان قرن بیستم، از سوئی شاهد فروپاشی مارکسیسم و از سوی دیگر شاهد اعتلای امواج انقلاب جهانی اسلام می‌باشیم، که به عنوان عمده‌ترین نیروی انقلابی عصر نه تنها امپریالیسم جهانی، بلکه بنیادهای تمدن معاصر مادی و الحادی غرب را آماج گرفته است. بیهوده نیست که ایدئولوگها و استراتژیستهای بین‌المللی دنیای غرب، که در دهه‌های پیشین قرن بیستم «خطر کمونیسم» را عمده‌ترین دشمن خود می‌دانستند، امروزه در حالی که مرگ مارکسیسم را جشن گرفته‌اند، «اصول‌گرایی اسلامی» را مهیب‌ترین دشمن تمدن غرب در تمام طول تاریخ آن، اعلام می‌دارند.

مختصات اصلی بحران کنونی در مارکسیسم ایرانی چیست و چه آماجگاهی را هدف نفی و تخریب و بازنگری قرار داده است؟ به طور اجمال این مختصات را می‌توان چنین بیان داشت:

۱_ نفی حزب توده به مثابه یک ساختار فرتوت و غیرقابل اصلاح: بحران در حزب توده (و «اکثریت») با نفی سیاستهای حزب توده در چهار ساله اول انقلاب آغاز شد. معترضین در قبال سکوت رهبری جدید، خواستار نقد ریشه‌ای علل شکست حزب بودند

و این علل را در مبانی استراتژی و تاکتیک حزب در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۸ می دیدند. به تدریج این نفی عمق گرفت و گستره آن نه تنها سیاستهای حزب و نه تنها ساختار سازمانی حزب و نه تنها رهبران «بوروکرات» حاکم بر حزب (بویره جناح فرقی به رهبری حمید صفری و امیرعلی لاهرودی)، بلکه مجموعه حزب در کلیت آن را فراگرفت. دامنه نفی به تاریخ حزب امتداد یافت و ریشه بحران کنونی «عملکردهای حزب در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۲۰ پی کاوی شد و بدینسان «جنبش اعتراضی» به نفی کامل حزب توده رسید.

در این زمینه انشعاییون و «معرضین» حزب توده، یک طیف را تشکیل می دهند در یک سوی این طیف جناح امیرخسروی _ آذر نور _ فرجاد قرار دارد، که با تأسیس «حزب دمکرات مردم ایران» در دیماه ۱۳۶۶ عملاً پرچم یک جریان جدید را برافراشت و خط نویی را پی گرفت. در سوی دیگر این طیف بخشی از: «جنبش اعتراضی» قرار دارد، که هرگونه اصلاح در ساختار حزب توده را نفی می کند، و خواستار یک انقلاب در درون آن است و ایجاد یک جنبش همگانی در میان اعضاء و هواداران حزب به منظور نفی کامل ساختار گذشته و ایجاد یک ساختار کاملاً نو را مدعی است.

در عین حال، طیف فوق می کوشد تا میان خود با سایر گروههای چپ «ناب» (مانند «راه کارگر») و چپ افراطی و مائوئیست در نفی کامل تاریخ «جنبش توده ای» مرزبندی کند و به عبارت دیگر خود را در چارچوب این «جنبش» و به مثابه برآیند و ثمره دیالکتیکی آن مطرح سازد.

۲_ نفی برداشت سنتی از «انترناسیونالیسم پرولتری» و دعوی ایجاد «جنبش چپ مستقل ایران»: انشعاییون و معرضین به حزب توده برداشت سنتی حزب توده و سایر احزاب کمونیست از «انترناسیونالیسم پرولتری» را ثمره سنت استالینی کمینترنی می دانند؛ که احزاب کمونیست را به زائده سیاست خارجی مسکو بدل می ساخت. آنها این وابستگی سنتی را «انترناسیونالیسم» می خوانند؛ که مضمون آن هم دردی و همبستگی بین المللی با سایر مارکسیستها در کشورهای سوسیالیستی و غیرسوسیالیستی است. همانطور که ملاحظه می شود آنان اصطلاح «انترناسیونالیسم واقعی» را برای بیان تجدیدنظرهای ایدئولوژیک فوق که در واقع بازگشت به اصول ایدئولوژیک احزاب سوسیال دمکرات اروپای غربی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است به کار می برند. با پیروزی انقلاب روسیه، لنین جناح چپ این احزاب را که در «انترناسیونال دوم» متشکل بودند، به انشعاب و تأسیس احزاب جدید با نام «کمونیست» فراخواند و این احزاب بر مبنای اصول لنینی «هژمونیک» و «ساترالیسم» و «دیکتاتوری پرولتاریا» در «انترناسیونال سوم» (کمینترن) مجتمع شدند.

بعدها، در دهه ۱۹۷۰، احزاب «ارو- کمونیست» با نفی اصول لنینی فوق به مواضع «انترناسیونال دوم» رجعت کردند و اکنون این گرایش، که در واقع به معنای نفی کامل لنینیسم است، همگانی شده و دامنه آن حتی حزب لنین، یعنی حزب کمونیست اتحاد شوروی، را نیز فراگرفته است. بدینسان، مرزی که لنین میان «احزاب کمونیست» و «احزاب سوسیال دمکرات» ترسیم کرد، عملاً در حال فروریزی است.

بنابراین می توانیم نفی لنینیسم را دقیقاً شاخص بحران کنونی جهان مارکسیسم و مارکسیسم ایرانی بدانیم.

۵- جلوه دیگر نفی لنینیسم، در مسایل سازمانی نمود می یابد. در کتاب حاضر دقیقاً با مختصاتی که لنین برای «احزاب طراز نوین» ترسیم نمود آشنا شدیم. در مقابل دیدگاه سازمانی لنین بود که منشویکها و سوسیال دمکراتهای «انترناسیونال دوم» دیدگاه «باز» (Loose) خود را از حزب کارگری عرضه می داشتند. جنبش نفی اصول لنینی تحزب در احزاب کمونیست، با ارو- کمونیستها آغاز شد و اکنون دامنه آن حزب کمونیست شوروی را نیز فراگرفته است.

«جریان نو» در مارکسیسم ایرانی، به شدت اصول لنینی تحزب را با عنوان «بروکراتیسم» و «فرمالیسم» زیر ضربه گرفته است و در عصیان علیه ساختار متمرکز و اداری حزب توده و سایر گروههای چپ، اصول دمکراتیک تحزب را بیان می دارد. این اصول جدید، در واقع ساختار احزاب سوسیال دمکراتیک غربی و «ارو- کمونیست» را مدل قرار داده، که به زعم آنان به معنای نفی استبداد و توتالیتریانیسم در تشکل سیاسی است. نمونه بارز این پدیده در اساسنامه «حزب دمکراتیک مردم ایران» مشاهده می شود. روشن است که چنین سازمانهای «باز» تنها در شرایط دمکراسی غربی می توانند به عنوان یک جریان نهادی در ساختار اجتماعی- سیاسی حیات محدود داشته باشند و در عملیات براندازی، به سبک توطئه گری لنینی، کارآیی ندارند.

در صفحات آینده در متن برخی اسناد انشعاییون و «جنبش اعتراضی» مختصات فوق را خواهیم دید.

سیر انشعاب: از «جنبش انفصالی» تا «جنبش اعتراضی»

اشاره

گفتیم که پس از انحلال حزب توده، تنازع قدرت و درگیری در میان بقایای آن در خارج از کشور این برداشت را به کار می برند.

باید توجه داشت که حذف واژه «انترناسیونالیسم پرولتری» در دهه ۱۹۷۰ توسط احزاب

«ارو- کمونیست» آغاز شد، که به جای آن واژه «همبستگی بین المللی» را به کار گرفتند.

بر اساس این دیدگاه، جریان نو در مارکسیسم ایرانی، خود را «جنبش چپ مستقل ایران» می خواند.

۳- نفی سوسیالیسم واقعاً موجود: «سوسیالیسم واقعاً موجود» اصلاح رسمی است که توسط تئورسینهای مارکسیسم برای تبیین پدیده سوسیالیسم دلالت داشت. انشعاییون و معترضین حزب توده، واژه «سوسیالیسم بوروکراتیک» را در رابطه با «سوسیالیسم واقعاً موجود» به کار می برند و همپای توسعه جنبش دگرگونسازی در شوروی و بلوک شرق انتقادهای آنان نیز ریشه ای تر می شود. آنان در مقابل «سوسیالیسم بوروکراتیک»، نظام ایده آل خود را «سوسیال با گوهر دمکراتیک» و «سوسیالیسم با گوهر انسانی» می خوانند.

۴- گرایش به دمکراسی غربی: در بینش انشعاییون و معترضین مارکسیسم ایرانی، تحت تأثیر زندگی در اروپای غربی و آمریکا و بحران اروپای شرقی و شوروی، گرایش به سمت دمکراسی غربی بسیار عمیق است. آنان در بازبینی شکست جریانات چپ و میانه غربگرایی ایران در مصاف با انقلاب اسلامی، ریشه های این پدیده را در فقدان سنت «دمکراسی» در ایران و وجود پدیده ریشه دار «استبداد فکری و سیاسی» در فرهنگ ایران می دانند و به نوعی به تئوری «استبداد شرقی» مارکس و تیفوگل می رسند و بدینسان نسبت به سنتهای لیبرالیسم بورژوازی غرب شیفتگی شدید نشان می دهند. آنان سیاست گذشته حزب توده، که دمکراسی را تابعی از مبارزه طبقاتی می دید، محکوم می کنند. کاربرد اصطلاحات «سوسیالیسم با گوهر دمکراتیک»، در مقابل «سوسیالیسم بوروکراتیک» و «توتالیتریانیسم»، بیانگر همین گرایش ایدئولوژیک است.

در همین چارچوب نظری است که آنها بینش خود را در مقابل «مارکسیسم سنتی»، به عنوان «مارکسیسم نواندیش» می خوانند و به بازبینی مبانی ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم می نشینند. این تجدیدنظرطلبی در اصول، در واقع معنای نفی ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی آنان است. «نواندیشان» اصول بنیادی مارکسیسم، مانند «سانترالیسم» حاکمیت تک حزبی را رد می کنند و در مقابل آن «پلورالیسم سیاسی» به معنای حضور همه جریانات سیاسی در چارچوب دمکراسی پارلمانی را اعلام می دارند. آنان اصول اساسی چون «هژمونیزم» که بانی پوشش «هژمونی پرولتاریا» به عنوان اصل اساسی، انقلاب سوسیالیستی بیان می شد و به معنای سرکردگی حزب کمونیست در انقلاب اجتماعی بود، و «دیکتاتوری پرولتاریا» را رد می کنند.

نخستین حرکت اعتراضی به حاکمیت جناح فرقی بر کمیته مرکزی «پلنوم هجدهم»

توسط بابک امیرخسروی، ایرج اسکندری، فریدون آذرنور و فرهاد فرجاد آزاد اعضای کمیته مرکزی، آغاز شد. در نیمه دوم سال ۱۳۶۳ این درگیری در خارج از مرزهای حزبی بازتاب یافت و با افشاگریهای ایرج اسکندری در پاریس و نامه سرگشاده ۶۳ صفحه ای که با عنوان نامه به رفقا توسط آنان انتشار یافت، علنی شد. علنی شدن اختلافات درونی کمیته مرکزی جدید با تلاش بقایای رهبری حزب توده در انتشار مجدد نامه مردم همزمان بود. تشنج و بحران با انتشار اسنادی چون نامه به اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران (۲۵ اسفند ۱۳۶۳) توسط جناح فوق تشدید شد و توانست بخش مهمی از کادرها و اعضای حزب در آلمان غربی و فرانسه را تحت تأثیر قرار دهد. نیمه دوم سال ۱۳۶۳ را می توانیم دوران افشاگریهای اسکندری در فرانسه بنامیم.

سرانجام در مردادماه ۱۳۶۴، هیأت سیاسی «پلنوم هجدهم» به تعلق دو عضو اصلی (بابک امیرخسروی و فریدون آذرنور) و چهار عضو مشاور کمیته مرکزی (فرهاد فرجاد آزاد، محمد آزادگر، حسین انور حقیقی، سعید مهراقدم) دست زد. سه نفر اخیر سمت و سوی دیگری را پیش گرفتند و در شهریور ۱۳۶۵ با انتشار بیانیه انشعاب خود به گروه «راه کارگر» پیوستند. علیه اقدام هیأت سیاسی، جناح امیرخسروی به واکنش پرداخت و با انتشار نامه توضیحی به رفقای حزبی در رابطه با اطلاعیه «هیأت سیاسی» (مرداد ۱۳۶۴) مبارزه خود را شدت بخشید. جناح فوق در آذرماه ۱۳۶۵، به انتشار نشریه ای به نام پژواک پرداخت و از نیمه سال ۱۳۶۶ خود را «جنبش توده ایهای مبارز انفصالی» نامید. سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۵، «انفصالیون»، که به دلیل اقامت طولانی خود در اروپای غربی قدرت تحرک و مناسبات گسترده ای داشتند، توانستند بخش قابل توجهی از کادرها و اعضای حزب توده در اروپای غربی را به خود جلب کنند و بالاخره در دیماه ۱۳۶۶، با تشکیل کنگره مؤسسات موجودیت «حزب دمکراتیک مردم ایران» را اعلام دارند. گروه فوق از اردیبهشت ۱۳۶۷ به انتشار ارگان مرکزی خود با نام راه ارانی پرداخت.

دیدیم که در خرداد سال ۱۳۶۵، رهبری حزب منحل شده برای مقابله با بحران درونی خود به تشکیل اجلاسی به نام «کنفرانس ملی حزب توده ایران»، در کابل دست زد. در واقع «کنفرانس ملی» سرآغاز موج دوم انشعاب در درون حزب توده شد، که به «جنبش اعتراضی» موسوم گردید.

ویژگی موج اول، یعنی «جنبش انفصالی» محدود بودن آن به سازمانهای حزبی در غرب بود، در حالیکه موج دوم، یعنی «جنبش اعتراضی» بخش مهمی از کادرهای «متعصب» حزب بویژه در اتحاد شوروی و افغانستان را دربر گرفت و به صورت پدید فرار از

شوروی و پناهندگی به غرب در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۶ به خطر جدی برای رهبری حزب منحل توده و سازمانهای امنیتی شوروی و افغانستان بدل شد. بسیاری از معترضین موجه طی اقامت ۵ ساله در شوروی و افغانستان با گوشت و پوست ماهیت «سوسیالیسم» آرمانی خود و بوروکراتیسم حزب توده را لمس کرده و به سرخوردگی و انفعال سیاسی _ فکری رسیده بودند.

«جنبش اعتراضی» با حوادث مهمی چون استعفای اکبر شاندرمنی از عضویت «هیأت سیاسی» (۱۰ خرداد ۱۳۶۵) و انتشار بیانیه ما (خرداد ۱۳۶۵) با امضای محمدتقی برومند (عضو هیأت سیاسی)، «ناخدا انور» و محسن حیدریان (اعضاء کمیته مرکزی) آغاز شد. انتشار اسنادی چون نامه رحیم نامور (مهر ۱۳۶۵) و مصاحبه همسر محمدعلی جعفری (بهمن ۱۳۶۵)، نامه های سرگشاده اردشیر آوانسیان و اکبر شاندرمنی و ... به «جنبش اعتراضی» عمق بخشید، که افشاگریها و جنگ قلمی «انفصالیون» (جناب امیرخسروی) در توسعه آن سهم اساسی داشت.

۷ اسفند ۱۳۶۶، افشاگری «ناخدا انور» با نام پیام به کادرها و اعضاء حزب توده ایران انتشار یافت و در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۷ افشاگریهای پر سر و صدا و مؤثر وی نقش مهمی در افشاء حوادث درونی حزب ایفا کرد و بازتاب وسیع یافت.

در آبان و آذر ۱۳۶۷ «جنبش اعتراضی» در سازمانهای حزبی در باکو و کابل وسعت گرفت و به صدور قطعنامه هایی علیه رهبری حزب انجامید. رهبری حزب با کمک ارگانهای امنیتی و پلیسی به سرکوب خشن معترضین در شوروی و افغانستان دست زد. توده ایها و اکثریتی های مقیم شوروی و افغانستان با صدور نامه ها و قطعنامه هایی به نشر مواضع خود و افشاگری پرداختند و از نهادهای بین المللی چون «سازمان عفو بین الملل» و ... استمداد جستند.

گسترش «جنبش اعتراضی»، بویژه توسعه آن به شوروی و افغانستان، سبب شد تا برخی اعضای رهبری حزب توده، مانند حبیب الله فروغیان و سیاوش کسرایی و غنی بلوریان نیز به آن پیوندند و بکوشند تا خود را با موج رو به رشد و خردکننده آن همگام سازند...

آنچه آمد سیری واقعه نگارانه و سریع بر حوادث بقایای حزب توده در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۲ بود. در تحلیل و تبیین حوادث فوق توجه به دو پدیده مهم ضرور است:

۱_ «حزب دمکراتیک مردم ایران» و ماهیت آن

پیشتر، در پایان بررسی مواضع بقایای حزب توده، به تقارن تأسیس «حزب دمکراتیک

مردم ایران» (دیماه ۱۳۶۶) با مواضع جدید حزب توده در پلنوم بیستم آن اشاره کردیم و به درستی این پرسش را مطرح ساختیم که «آیا این تقارن تصادفی است؟» به عبارت دیگر، در یک مقطع زمانی شاهد بروز دو گرایش ناهم سو در جریان «سنتی» و «نواندیش» توده ای هستیم:

جریان سنتی (حزب توده) نیم نگاه خود را مأیوسانه به درون کشور می دوزد و به عقب نشینی در مقابل نظام جمهوری اسلامی ایران دست می زند و بدینسان خود را با استراتژی منطقه ای اتحاد شوروی (که بر عامل پذیرش و ثبات جمهوری اسلامی ایران مبتنی است) همگام می سازد. از سوی دیگر، جناح انشعابی حزب توده همزمان به تأسیس یک حزب جدید دست می زند و با پرچم «نواندیشی» و با دعوی همگامی و الهام از سیاستهای گورباچف در اتحاد شوروی به سوی غرب می خزد و دست اتحاد خود را به سوی جریان های ضدانقلاب غربگرا دراز می کند.

تاریخ معاصر ایران به ما آموخته که به جریانات سیاسی غربگرای کشور همواره با دیده تردید بنگریم و عامل «دست سرویسهای اطلاعاتی» را در تأسیس و فعالیت آنها ملحوظ داریم. این نگرش ناشی از بدبینی و اعتیاد به تحلیل «اطلاعاتی» از پدیده های اجتماعی _ سیاسی نیست، بلکه بینشی است محتاطانه و واقع بینانه، بررسی سیر فعالیت احزاب و گروههای سیاسی غربگرا در ایران، از مشروطه تا اکنون، در هر گام و با تأسف «دست بیگانه» را آشکار می سازد و امروزه، به یمن انقلاب شکوهمند اسلامی، دستمایه غنی برای این ادعای خود داریم. مگر دو جریان اصلی سیاسی غربگرا در ایران پس از شهریور ۱۳۲۰، که یکی با نام «حزب توده ایران» داعیه انقلابی گری داشت و دیگری با نام «جبهه ملی ایران» دعوی ملت گرایی و استقلال، سر در آبشخور قدرتهای رقیب جهانی نداشتند و طبق اسناد منتشر شده توسط سفارتخانه های شوروی و آمریکا تأسیس نشدند؟!

در تبیین پدیده «حزب دمکراتیک مردم ایران» نیز عامل وابستگی به سرویسهای اطلاعاتی قدرتهای جهانی باید مدنظر باشد. طبیعی است که این سخن بدان معنا نیست که بحران پدید شده در مارکسیسم ایرانی را برنامه ریزی سرویسهای جاسوسی بدانیم. زمینه های اجتماعی و فکری و سیاسی این بحران روشن است و درباره آن مشروحاً سخن گفته ایم. سخن بر سر آن است که استراتژیستهای اطلاعاتی بیگانه، که در دو بعد برنامه ریزی و عملیات در میان ضدانقلاب ایرانی مقیم خارج از کشور حضور فعال دارند، بکوشند تا بر امواج این پدیده جدید سوار شوند و آن را در کانال مطلوب خود سمت دهی کنند. این عمل در عین حال الزاماً بدان معنا نیست که همه فعالین این یا آن جریان عامل

مستقیم اطلاعاتی «غرب» یا «شرق» هستند، هر چند حضور چنین عواملی کاملاً محتمل است. این سمت دهی می تواند غیرمستقیم نیز باشد، که سرویسهای اطلاعاتی قدرتمند جهانی در این زمینه تجربه طولانی دارند. برای مثال، در دهه ۱۹۶۰ گروهی از جوانان عضو «حزب کمونیست آمریکا» (وابسته به شوروی) به نفع مائوئیسم دست به انشعاب زدند و یک گروه جدید تأسیس کردند. سازمان «سیا»، که با دقت تحرکات درونی «حزب کمونیست آمریکا» را زیر نظر دارد، بلافاصله به حمایت و تشویق غیرمستقیم گروه فوق پرداخت و از جمله با تخصیص بودجه به خرید نشریات آن پرداخت. کمک غیرمستقیم «سیا» عملاً سبب شد تا تیراژ نشریات گروه فوق روز به روز افزایش یابد و به منبع تغذیه مالی آن بدل شود و از سوی دیگر رهبران گروه را نسبت به رشد چشمگیر نفوذ خود در جامعه و طبعاً تشدید فعالیت خود خوش بین سازد!

بر اساس این دیدگاه، در رابطه با «حزب دمکراتیک مردم ایران» دو احتمال را مطرح می سازیم:

الف: نخستین احتمال این است که «حزب دمکراتیک مردم ایران» با نظر شوروی و به منظور ایجاد آلترناتیو موازی با حزب توده ایجاد شده است. در این رابطه می توان این گونه تحلیل کرد که بقایای ورشکسته و متلاشی حزب توده، فاقد ارزش سیاسی و اطلاعاتی است و باری است بر دوش شوروی. شواهد نشان می دهد که شوروی به حزب توده در شرایط کنونی امیدی ندارد، و حتی از افتضاح آن شدیداً عصبانی است. سیاست گذشته حزب توده سبب شده که ضدانقلاب چپ از شوروی ناراضی شود، و در عین حال، به دلیل «حمایتهای» ریاکارانه حزب توده از جمهوری اسلامی، زمینه ای برای ائتلاف آنها و ایجاد آلترناتیو شوروی گرا («جبهه متحد خلق») موجود نباشد. ضدانقلاب چپ شدیداً از حزب توده متنفر است و آن را به عنوان یک گروه خائن، به هیچ عنوان به همکاری نمی پذیرد. این مسئله (انزوا در میان ضد انقلاب چپ) «در مورد اکثریت» نیز صادق است (البته کمتر از حزب). بنابراین، کارکرد حزب توده و اکثریت در جذب ضدانقلاب چپ به سوی شوروی ضعیف است و این وظیفه باید از طریق یک گروه دیگر، به اضافه اقدامات مستقل کا.گ.ب اجرا شود: گروهی که وابسته به شوروی باشد، ولی در عین حال دافعه های حزب توده و اکثریت را نداشته باشد و برای «اپوزیسیون» میانه و چپ جذاب باشد.

عامل دیگر، سرخوردگی و گریز شدید تعداد کثیری از توده ایها و اکثریتی ها از حزب توده است.

ایجاد یک آلترناتیو جدید، با مشی پر زرق و برق «انتقاد» از جنبه های منفی حزب توده، ولی در چارچوب همان مشی شوروی گرایانه حزب توده، می تواند بخشی از این نیرو را به خود جذب نماید و مانع انفعال آنها شود و برای شوروی پایگاه محدود فعلی را حتی الامکان حفظ نماید.

به حزب توده، در زمینه پرورش و جذب و متشکل ساختن عناصر شوروی گرا نیز امیدی نیست، تشکیلات حزب توده به شدت ضربه خورده و امکان احیاء آن وجود ندارد. به علاوه «اکثریت» به عنوان یک سازمان فعال و جوان وجود دارد که ضربه کمتری خورده و می تواند وظیفه فوق را بهتر از حزب توده انجام دهد و در صورت لزوم حتی عناصر فعال توده ای را نیز رأساً جذب و سازماندهی کند.

کا.گ.ب به خوبی می داند که حزب توده در وضع کنونی نمی تواند کارکرد اطلاعاتی داشته باشد و از این جهت یک نهاد «مرده» است. به علاوه، فعال بودن حزب توده نیز برای شوروی مناسب نیست، زیرا حزب توده یک سازمان رسماً وابسته است و فعال بودن آن می تواند بر مناسبات شوروی با جمهوری اسلامی ایران تأثیر منفی گذارد. (۱) و چه بهتر که در سیاست خود مواضع خصمانه خویش را علیه جمهوری اسلامی ایران تعدیل کند.

با توجه به عوامل پیش گفته، شوروی ترجیح می دهد که حزب توده محدود و منفعل

۱- . آیا عملکرد تخریبی حمید صفری، به عنوان عامل رسمی کا.گ.ب در حزب توده که نقش مهمی در بحران درونی آن داشت، غیرعامدانه است؟ آیا شوروی ها از درجه نفرت کادرهای حزبی از صفری اطلاعی نداشتند؟ آیا با توجه به حساسیتی که در سالهای پس از انحلال نسبت به وی پدید شد امکان برکناری او وجود نداشت؟ و بالاخره آیا صفری با برنامه تنظیم شده هدف کنونی را دنبال نمی کرد؟ در اسناد منتشره از سوی انشعاییون و معترضین حزب توده، نکات متعددی وجود دارد که با تحلیل فوق همخوان است. خاوری و صفری بارها گفته اند که «ما احتیاج به ده ها هزار نفر نداریم، احتیاج به دهها نفر داریم. این یک اصل لینی است!» (پاسخ به هجونامه...، ص ۳۹). و «اگر ۱۵ نفر هم بماند برای ما کافی است» (نامه توضیحی...، ص ۵۴). صفری به جوانان توده ای مقیم شوروی چنین می گوید: «... بروید با یکی از این دخترهای روسی ازدواج کنید و همین جا بمانید، چه کار به تحصیل و سیاست دارید» (پاسخ به هجونامه...، ص ۱۶). و بالاخره به این سخن رحیم نامور توجه شود: «من رفیق صفری را متهم می کنم که حزب توده ایران را چه از لحاظ سازمانی و چه از لحاظ معنوی به ورشکستگی شوق داده است» (پژواک، شماره ۱۷، ص ۷). آیا حرکت صفری منطبق با سیاست خارجی شوروی بوده است؟ توجه شود که در سالهای دهه ۱۳۴۰ که شوروی مناسبات گسترده ای را با رژیم شاه پی می گرفت، رهبرانی چون رادمش و اسکندری را در رأس حزب توده کاشته بود که توان فعالیت سیاسی در داخل کشور نداشتند، ولی زمانی که در ایران شرایط انقلابی پدید شد به سرعت مهره فعال و توطئه گری چون کیانوری را در رأس حزب قرار داد. احسان طبری در کژراهه بی علاقگی شوروی به فعالیت حزب توده در دهه ۱۳۴۰ را بیان داشته است.

باشد و کا.گ.ب اهداف سیاسی- اطلاعاتی خود را از کانالهای دیگری (که پوشیده تر و کارآتر است) پی گیری کند. ولی عوامل فرعی زیر بقاء محدود حزب توده را برای شوروی مفید می سازد:

۱_ ضرورت وجود یک «حزب کمونیست» پر سابقه و قدیمی «رسمی» بنابر ملاحظات دیپلماسی کمونیستی.

۲_ ضرورت وجود بقایای محدودی از حزب توده برای آینده نامعلوم و غیرقابل پیش بینی و حوادث محتمل آتی، در جو متغیر و متلاطم جهان سوم و خاورمیانه.

۳_ ضرورت وجود یک گروهک ایرانی مبلغ فرهنگ رسمی شوروی پرستانه و مارکسیسم شوروی گرا (عملکرد تبلیغی - ترویجی).

۴_ انحلال کامل حزب توده به دلیل آنکه همواره به عنوان نماینده سیاست شوروی شناخته شده در حقیقت شکست قطعی شوروی در ایران تلقی می شود.

بنابراین، شوروی از سوئی سیاست حفظ حزب توده به صورت محدود و بی ضرر را پیش می گیرد و از سوی دیگر به تأسیس «حزب دمکراتیک مردم ایران» می پردازد. حزب فوق، آلترناتیوی است که در صورت سقوط متحمل جمهوری اسلامی ایران بتواند از طریق جایگاهی که در میان ضدانقلاب میانه و چپ کسب کرده، منافع آتی شوروی را محفوظ دارد.

ب: احتمال دوم این است که سرویسهای اطلاعاتی غرب در عملیات تخریبی خود علیه شوروی و نیروهای وابسته به آن از طریق عوامل مستقیم خود، که وجود آنها در میان رهبران «حزب دمکراتیک مردم ایران» متحمل است، و یا به طور غیرمستقیم جریان فوق را تأسیس کرده و یا به آن زمینه رشد داده اند. چنین حرکتی از سوی سرویسهای غربی سابقه مفصل دارد و اسناد فراوانی در افشای عملیات انشعاب در احزاب کمونیست و یا ایجاد گروههای چپ وابسته به غرب وجود دارد، که به یک نمونه آن اشاره کردیم. از آنجا که محیط فعالیت «حزب دمکراتیک مردم ایران» اروپای غربی است، طبعاً عملکرد سرویسهای غربی آسان می باشد.

قبلاً توضیح دادیم که سازمانهای امنیتی غرب (بویژه فرانسه و آلمان غربی و انگلستان) توجه ویژه ای به فعالیت در میان پناهندگان توده ای و اکثریتی معطوف داشته اند و می دانیم که در شرایط کنونی با توجه به بحران اروپای شرقی عملیات ادارات ضد کمونیستی «سیا» و «انتلیجنس سرویس» و «موساد» و... بسیار گسترده است و در واقع اصلی ترین برنامه های روز و بالفعل آنها را تشکیل می دهد. به علاوه، ایرانیان پناهنده در غرب عملاً در «تور»

امنیتی پلیس سیاسی این کشورها محصورند، که نسبت به خارجیان وابسته به احزاب کمونیست شوروی گرا حساسیت جدی دارند و به آنها به عنوان عوامل کا.گ.ب می نگرند. چنین حساسیتی بویژه در سازمانهای اطلاعاتی آلمان غربی بسیار شدید است.

عاملی که به تحلیل فوق قوت می بخشد، مواضع نشریه راه ارانی در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۶۷ است که به تدریج نه تنها از چارچوب شوروی گرایی سنتی خارج شده بلکه به سوی موضعی گرایش جدی نشان می دهد که مسلماً منطبق با منافع و مصالح شوروی نیست. به علاوه، گروه فوق به افشاگریهایی دست می زند که زیان آن برای شوروی روشن است و بعید به نظر می رسد که مقامات حزب کمونیست و کا.گ.ب شوروی اجازه دهند یک گروه وابسته به آنان به چنین سمتی سوق یابد.

(۱)

به هر روی، در سالهای ۱۳۶۶-۱۳۶۳، جناح امیرخسروی در پیامها و نشریه خود (پژواک) چهارچوب مارکسیسم شوروی گرا را مراعات می کرد، ولی با تأسیس «حزب دمکراتیک مردم ایران» به تدریج این چارچوب را شکست و به سمت سوسیال دمکراسی چپ اروپای غربی متمایل شد. این گرایش تا بدانجا است که حتی در نوشتار خود سبک و سیاق سنتی کمونیستها را به دور ریخت و کوشید تا با زبان و واژگان (ترمینولوژی) غیر سنتی سخن گوید. (۲)

باید گفت که رهبری جدید حزب منحل توده نیز به همین نظریه معتقد است و عملکرد «حزب دمکراتیک مردم ایران» را مشکوک ارزیابی می کند. نامه مردم در مقاله هجو آمیزی که در سال ۱۳۶۷ با عنوان «توطئه گونه شاخ دارد، نه دم!» علیه انشعابون درج کرد

۱- از جمله افشاگریهایی در زمینه عملیات ایذایی پلیس شوروی علیه ایرانیان توده ای و اکثریتی و نیروگیری کا.گ.ب از میان ایرانیان پناهنده به شوروی (راه ارانی، شماره ۱۵، ص ۱۵) و عملیات رژیم کابل و سازمان امنیت آن (خاد) در کمک به رهبری حزب توده و...

۲- سبک نگارش و ترمینولوژی احزاب کمونیست مشخص است. آنان در کاربرد اصطلاحات با دقت عمل می کنند و واژه های خاص و اصطلاحات و تعابیر فرمول بندی شده را به کار می برند مثلاً «جنبش جهانی کمونیستی» و «اردوگاه سوسیالیسم دو واژه فرمول بندی شده کمونیستی است و در مقابل «کمونیسم بین المللی» و «بلوک شرق» دو واژه متعلق به غرب است. «اردوگاه مارکسیسم» نیز یک اصطلاح غیر کمونیستی است. «اتحاد شوروی» نیز یک اصطلاح رسمی احزاب کمونیست است و غربی ها ترجیح می دهند با ضدیت اصطلاح «روسیه» و «روسیه شوروی» را به کار برند. در فرهنگ سیاسی آمریکا لجاج خاصی در کاربرد اصطلاح «روسیه» به جای «اتحاد شوروی» وجود دارد. البته، صرف نظر از بار ایدئولوژیک مسئله، باید توجه داشت که کاربرد اصطلاح «روسیه» برای اطلاق به کشور کنونی شوروی صحیح نیست. زیرا روسیه تنها به یکی از جمهوریهای شوروی دلاست دارد، در حالیکه مجموعه ۱۵ جمهوری کشور: اتحاد شوروی: (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) را تشکیل می دهند. مثلاً یک شهروند شوروی ممکن است آذربایجانی، تاجیک، روس سفید، اکرائینی و...

باشد، در حالیکه منظور از «روس» کسی است که متعلق به «جمهوری روسیه شوروی» باشد.

، چنین نوشت:

می نویسند «عناصر ضعیف یا خائن می توانند از صافی هر تشکیلاتی بگذرند و به درون آیند»... نمونه وار از یزدی و شهریار نام می برند. اما فراموش می کنند از عناصری چون بابک و آذرنور و فرجاد و آزادگر و اخیراً دن کیشوتی به نام «انور» یاد کنند... از میان این چهره ها، آنان که با مأموریت خرابکاری و متلاشی ساختن حزب خود را از «صافی» می گذرانند... ماهیتشان روشن است: مأمورند و معذور... (۱)

در مقابل نیز، انشعابگران و معترضین به صراحت رهبری حزب توده را به وابستگی به «سرویسهای فراملیتی کمینترنی» (یعنی سازمانهای اطلاعاتی بلوک شرق) متهم می سازند.

۲_ آینده مارکسیسم ایرانی

دیدیم که علیرغم امکانات گسترده ای که حزب کمونیست و کا.گ.ب اتحاد شوروی برای تجدید سازمان و بقاء حزب منحل شده در سال ۱۳۶۲ فراهم آورد، بقایای این جریان تحت تأثیر شکست مدعش خود در مصاف با انقلاب اسلامی به سرعت فرو ریختند و سیر محتوم به سوی تلاشی و زوال را طی کردند. چرخش استراتژی منطقه ای شوروی در سالهای اخیر، که با پیام تاریخی امام امت (قدس سره الشریف) به نقطه عطف خود رسید، بر حزب منحل شده و مارکسیسم ایرانی تأثیر گذارد و به فرسایش آن عمق و سرعت بخشید. در عین حال، شکست حزب توده به نحوی طبیعی، و نه تصادفی، با بحران اتحاد شوروی و اروپای شرقی پیوند خورد و چیزی نگذشته بود که طوفان تحولات اردوگاه سوسیالیستی ذهنیات و باورهای مارکسیسم ایرانی را زیر ضربه شدید گرفت. بدینسان، در سال ۱۳۶۸ و با توجه به سرعت و عمق تحولاتی که در جهان مارکسیسم می گذارد می توانیم با اطمینان از زوال نهایی مارکسیسم ایرانی سخن بگوییم.

در این رابطه دو پرسش مطرح است، که می کوشیم آن را طرح و حتی المقدور پاسخ دهیم.

۱_ در سال ۱۳۶۸، زمزمه هایی به گوش می رسد و از طرحهای جدید رهبری حزب توده برای احیاء آن سخن می رود. در واقع این نخستین بار نیست که رهبری حزب منحل شده طرحهای «بکر» برای بقاء این جریان در حال زوال پیش می کشد. آیا «پلنوم هجدهم» (آذر ۱۳۶۲) موفق به تداوم بقاء حزب منحل شده شد؟ آیا اعلام پرهیاهوی شعار

«سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران» و امکان بهره گیری از شیوه مبارزه مسلحانه در براندازی، در اعلامیه اردیبهشت ۱۳۶۴ حزب توده _ اکثریت توانست کمکی به حفظ نیروها در پیرامون این دو گروهک بکند؟ آیا «کنفرانس ملی» (خرداد ۱۳۶۵) به عنوان آخرین تیر ترکش برای ترمیم ساختار پوسیده حزب توده کارا بود؟ و آیا سیاست تصفیه و تمرکز و سرکوبی که در «پلنوم بیستم» (دیماه ۱۳۶۶) به اوج خود رسید توانست راه به جایی برد؟ دیدیم که پس از همه این وقایع، سیر بحران و انشعاب و اعتراض گسترده بیشتری یافت و کیفیت نوینی به خود گرفت. اکنون رهبری بقایای حزب توده چه برگی در آستین دارد؟

در سالهای ۱۳۶۷، بویژه با توسعه «جنبش اعتراضی» در میان پناهندگان توده ای و اکثریتی مقیم شوروی و افغانستان، شاهد «معتراض» شدن برخی اعضای رهبری حزب توده هستیم، که «صداقت» آنها بعید به نظر می رسد. از جمله، می بینیم که حبیب الله فروغیان، عامل سرشناس کا.گ.ب و عناصری چون سیاوش کسرائی و غنی بلوریان (اعضای هیأت سیاسی «کنفرانس ملی») به همدردی با «جنبش اعتراضی» می پردازند و می کوشند تا برای خود وجهه کسب کنند. آیا این تلاشی برای سوار شدن بر موج غیرقابل کنترل نیست؟ گفته می شود که گویا بالاخره «پروستریکای» گورباچف به درون حزب توده نیز راه یافته است! در اسفند ۱۳۶۷ یکی از رهبران «جنبش اعتراضی» چنین می نویسد:

گروه سه نفره حاکم بر حزب (خاوری، صفری، لاهرودی) که زیر تازیانه تحولات شگرف دوران ما در تنگنا قرار گرفته است، برای پس نماندن از قافله حفظ موجودیت خود با نقاب تازه به تلاش برخاسته است. چنانکه اخیراً دبیر اول فراکسیون سه نفره در باکو پلنوم فرمایشی آینده را چرخشی در اوضاع و احوال حزب اعلام داشت که همه تعلیق شدگان عضو کمیته مرکزی برای شرکت در آن دعوت خواهند شد.

متعاقب آن دبیر دوم در اجتماع بخشی از کادرها و اعضای حزب در برلین برای ماست مالی کردن جنایات و جرایم سنگین خود و هم مسلکان خویش در ضربه زدن به حزب و جنبش کمونیستی میهن ما در یک انتقاد از خود فرمایشی از «مزایا» و «مواهب» پر خیر و برکت «نواندیشی» در جنبش کمونیستی جهان و ایران داد سخن داد و از اینکه این مهم در حزب، ناخودآگاه و از سر «بی اختیاری» به تأخیر افتاده و به انتقاد از خود پرداخت و مژده داد که «پلنوم» آینده سرفصل حلول نواندیشی در پیکر منجمد بوروکراتیسمشان است...

بدین ترتیب دگماتیک های حاکم بر حزب، که از تجدید حیات محافظه کاری در اتحاد شوروی و در سطح جنبش کارگری جهانی مأیوس شده اند، چاره ای جز پوست اندازی و هم رنگ جماعت شدن برایشان باقی نمانده است...

«بمبی» که قرار است در پلنوم فرمایشی آینده «منفجر شود» چیزی جز طرح یک سلسله شعارهای تاکتیکی و استراتژیک اداری با رنگ آمیزی «نواندیشی» و شلیک از این سنگر به سوی منتقدین سرسخت بورکراتیسم حاکم و دیگر پیروان رادیکال سوسیالیسم علمی نیست... قاتلین رفقا جعفری و عربعلی جواهری، عاملین خودکشی ها و دربدری خانواده ها،... واپس زدن دهها توده ای جان در خطر از مرز افغانستان و اتحاد شوروی به جرم آشنایی با این یا آن رفیق مغضوب در مهاجرت که باعث دستگیری و به زندان افتادن آنها گردید، تار و مار کنندگان زبده ترین کادرها و اعضای انقلابی حزب در پنج سال اخیر، فراریان از صحنه مبارزه انقلابی در میهن، مهاجرین نیم قرنی بیگانه از خواست و آمال توده های مردم، و به طور کلی آمرین دردناک ترین انحطاط سیاسی و اخلاقی در حزب از مسبین فروپاشی آن هیچ جای آبادی برای اعتماد و سازش و مذاکره برای نجات حزب از بحران عمیق با خود باقی نگذاشته اند.

درختی که تلخ است وی را سرشت گرش برنشانی به باغ بهشت

سـ رانجام گوهـ ر بـ ه بـ ا ر آورد همان میـ وه تلـ خ بـ ا ر آورد (۱)

همانطور که در نقل فوق مشهود است، بحران عمیق تر از آن است که بتوان آن را با چنین تشبثاتی مهار کرد. شاید اگر «جنبش اعتراضی» درون حزب توده مورد عنایت مسئولین شعبه بین المللی حزب کمونیست و کا.گ.ب شوروی قرار گیرد، ایجاد یک «انقلاب حزبی» توسط آنان و علیه رهبری کنونی و فرقه دمکرات آذربایجان، نه از بالا بلکه با تشکیل کنفرانسهای حزبی خودجوش و از پائین و بالاخره تشکیل «کنگره سوم» حزب توده امکان پذیر است.

در این رابطه توجه به یک نکته مهم ضرور است: دیدیم که بقایای معدود و متواری حزب توده در خارج از کشور، که شمار آنها به ۵۰۰۰ نفر می رسد و در میان آنها تنها حدود دویست نفر، عناصر کم و بیش فعال سیاسی می باشند، به شدت در فضای فرهنگی

۱- . راه ارانی، شماره ۱۱، اردیبهشت ۱۳۶۸ (مقاله «تلاش تازه فراکسیون حاکم بر حزب توده ایران» نوشته محمدتقی برومند).

غرب جذب و استحاله شده و تحت تأثیر شعارهای ضدانقلابی جریانات «چپ» و میانه و راست ایرانی قرار دارند. در چنین فضای سیاسی فرهنگی، اگر «کنگره سوم» حزب توده و یا مجمع مشابهی تشکیل شود و واقعاً به یک «انقلاب» در ساختار حزب توده دست بزند، تنها با طرح شعارهای افراطی ضدانقلاب اسلامی از سوئی و انتقاد عمیق از وابستگی حزب توده در طول تاریخ آن به «سرویسهای فراملیتی کمیتزنی» و نقد شدید سیاستهای شوروی در ایران از سوی دیگر می تواند تمایلات ناراضیان را ارضاء کند. به علاوه، گرایش به انفعال سیاسی و تحلیل در محیط و شیوه زندگی غربی چنان در میان پناهندگان ایرانی گسترده است که به این نیرو امید نیست. مهم تر از همه چه کسی می تواند تضمین کند که منابع و عمال سازمانهای اطلاعاتی غرب در میان پناهندگان توده ای ایرانی از طریق شعارهای پرهیاهو به «کنگره» راه نیابند و رهبری جدید حزب توده را به دست نگیرند و آن را به بازار خرابکاری در سیاست منطقه ای شوروی بدل نسازند!

لازمه چنین «انقلابی» در درون حزب توده، نظر مساعد حزب کمونیست شوروی است. آیا حزب کمونیست شوروی با توجه به عوامل فوق حاضر به چنین ریسکی خواهد شد و استراتژی منطقه ای جدید خود را که به سوی پذیرش و توسعه مناسبات با جمهوری اسلامی ایران نظر دارد، به خاطر چنین نیروی بی آینده ای به مخاطره خواهد انداخت؟

«پروستریکای!» حزب توده اگر با نگاه به درون کشور «همراه باشد و مشی همگامی با سیاست خارجی مسکو را پیوید و امید مایوسانه به «قانونیت» در ایران را آشکار تر کند، مجبور است در برنامه و استراتژی خود عقب نشینی های بنیادی کند.

توجه داشته باشیم که «حزب کمونیست ترکیه» پس از دهه های غیرقانونی بودن تنها زمانی موفق شد در سال ۱۳۶۸ مجوز فعالیت قانونی کسب کند که عوامل متعددی توأم شد: اول، رژیم ترکیه در یک ژست دمکراتیک از دولت نظامی کنعان اورن به دولت انتخابی اوزال انتقال یافت، دمکراسی که بدون تردید طبق استراتژی واشنگتن طرح ریزی شده و هدف آن ایجاد ثبات در ترکیه است. دوم، این پدیده در شرایط جهانی رخ داد که بسیاری دولتها کمونیسم را دیگر خطری برای براندازی احساس نمی کنند و حتی وجود یک حزب کمونیست را برای تکمیل سناریوی دمکراسی غربی مفید می دانند. سوم، تبلیغات مجامع بین المللی علیه دستگیری سران حزب کمونیست ترکیه. چهارم، بدون تردید رژیم جدید اوزال در این زمینه به توافقیهای پنهانی با شوروی دست یافته است. پنجم، رژیم اوزال در شرایط کنونی که موج «اسلامگرایی» و نارضایی اقلیت کرد در این کشور رو به تشدید است. اعلام قانونیت «حزب کمونیست ترکیه» را به عنوان یک پوشش دمکراتیک

برای استتار سرکوب خشن نهضت اسلامی و جنبشهای قومی مفید تشخیص داده است. علیرغم این همه عوامل مساعد داخلی و خارجی، حزب کمونیست ترکیه مجبور شد برای کسب «قانونیت» به دگرگونیهای مهمی دست زند: نخست، با انحلال خود و وحدت «با حزب کار» ترکیه به تأسیس یک ساختار جدید حزبی با نام «حزب کمونیست متحد ترکیه» دست زد. دوم، در برنامه خود دو اصل اساسی، یعنی اصل ایدئولوژیک «دیکتاتوری پرولتاریا» و شعار سیاسی «خروج ترکیه از پیمان ناتو» را حذف کرد!

اصولاً معنای تحولاتی که ارو کمونیسم پیام آور آن بود و اکنون گورباچف به احزاب کمونیست جهان توصیه می کند همین است: حرکت به سمت مشارکت با نظامهای موجود و تلاش برای تبدیل احزاب کمونیست به نهادهای تثبیت شده در ساختار اجتماعی و سیاسی کشورها. لازمه چنین حرکتی نفی «دیکتاتوری پرولتاریا» و هژمونیک احزاب کمونیست (تلاش برای براندازی) و دادن تضمین های قطعی و اعتماد برانگیز در وفاداری حزب کمونیست به نظام موجود است. چنین است سمت و سوی تحویل استراتژی و تاکتیک مارکسیستی در دوران جدید.^(۱) با چنین سمتگیری است که حزب کمونیست ایتالیا، که از بنیانگذاران ارو- کمونیسم است، به عنوان بزرگترین حزب کمونیست جهان غیرسوسیالیستی علاوه بر حذف ایدئولوژی مارکسیسم- لنینیسم و اصولی چون دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی و تضمین قطعی پایبندی به «پلورالیسم سیاسی» و آراء مردم در برنامه خود، اخیراً حذف عنوان «کمونیست» را از نام خود در کنگره آینده بشارت داد. آیا چنین احزابی دیگر «کمونیست» هستند و آیا در چنین شرایطی می توان از بقاء ایدئولوژی مارکسیسم سخن گفت؟

حزب منحل توده اگر بخواهد خود را با این تحولات جدید بین المللی هم خوان کند، باید سیاستی با مضمون مشابه احزاب کمونیست ایتالیا و ترکیه در پیش گیرد که به معنای تأیید نظام جمهوری اسلامی ایران و تلاش برای کسب قانونیت در داخل کشور است. روشن است که چنین حرکتی سبب انزوای مطلق آن در میان ضدانقلاب مقیم خارج از کشور خواهد شد و معدود پایگاه خود را در میان اعضاء و هواداران از دست خواهد داد.

۲- آیا «حزب دمکراتیک مردم ایران» یک حرکت «اثباتی» است و نیروهای بریده از

۱- هم اکنون بحثهای گسترده ای توسط تئوریسینهای شوروی و احزاب کمونیست در زمینه مسائل اساسی انقلاب سوسیالیستی و دولت و نظام سوسیالیستی جریان دارد که حاوی تجدیدنظریهای بنیادی در اصول تئوریک مارکسیسم است. مباحث فوق نیازمند بحث مستقلی است.

حزب توده و طیف گروههای فدایی و «راه کارگر» و ... را به خود جلب خواهد نمود و به عنوان آلترناتیو مارکسیسم ایرانی به مرکز ثقل ضدانقلاب چپ بدل خواهد شد و یا یک حرکت «منفی» است، یعنی با ایراد ضربات قاطع بقایای هواداران گروهکهای فوق را به سوی انفعال سیاسی و فکری سوق خواهد داد؟

باید گفت که هم اکنون تحت تأثیر تحولات اردوگاه مارکسیسم از سوئی و تأثیرپذیری از فرهنگ سیاسی و شیوه زندگی غربی از سوی دیگر، و بحران همه گروههای مارکسیست ایرانی و انشعابات مکرر در آنها، پیدایش یک جریان کم و بیش مشابه مارکسیستی، که خود را «نواندیش» می خوانند، دیده می شود.^(۱) به نظر می رسد که «حزب دمکراتیک مردم ایران» هم اکنون تنها گروه سیاسی است که با بافت فکری این عناصر همخوانی دارد و از نظر فکری می تواند آنها را ارضاء کند. بنابراین، «حزب دمکراتیک مردم ایران» دارای پتانسیل معینی برای رشد است. ولی این پتانسیل محدود است. زیرا ویژگی اساسی بحران مارکسیسم نه در سوی تجدید حیات و تحرک و فعال شدن آن، بلکه به سمت یأس و زدگی و بن بست ایدئولوژیک و انفعال سیاسی است. شکست اتوپی های مارکسیسم در ایجاد «مدینه فاضله» به درستی این پرسش را مطرح می سازد که این همه سختی برای چه؟ برای ساختن آینده ای که فرجام آن اتحاد شوروی یا چین است؟! بنابراین با توجه به پایگاه اجتماعی مارکسیسم ایرانی، یعنی اقشار متوسط و مرفه جامعه، و تعلق بنیادی آنان به فرهنگ مادی الحادی غرب، آینده «نواندیشان» ایرانی مارکسیسم را باید مرگ سیاسی و جذب آنان به خرده فرهنگ غربی ایران ارزیابی کرد.

«نواندیشی» مارکسیسم ایرانی با «نواندیشی» گورباچف و ارو _ کمونیست ها هم سو نیست. شوروی امروزه به سوی مشارکت در ساختار اقتصادی و سیاسی جهانی حرکت می کند و در هر منطقه مبتنی بر این سیاست، استراتژی خود را تنظیم می کند. در اروپا، استراتژی منطقه ای شوروی به سوی پلورالیسم سیاسی و اقتصاد باز و بالاخره وحدت اروپا است، که در نهایت نقش فعال شوروی به عنوان یک قدرت اروپایی و همپای آن خشکیدن ریشه های حضور نظامی _ سیاسی آمریکا در قاره فوق را آماج گرفته است. در خاورمیانه، شوروی سیاست پذیرش و احترام به انقلاب اسلامی ایران را دنبال می کند و حتی در شبه جزیره عربستان شاهد ادغام دو یمن هستیم، پدیده ای که از آن گریزی نیست. صرفنظر

۱- از جمله به مصاحبه بیژن رضائی از رهبران طیف «فدائی خلق» و مقاله راه کارگر با عنوان «نگاهی به تجدیدنظر طلبی آقای رضائی در مارکسیسم» شماره ۶۱، فروردین ۱۳۶۸ مراجعه شود.

از ارو- کمونیستها بسیاری از احزاب کمونیست (از جمله در الجزایر) سیاست پذیرش نظام موجود و تلاش برای حضور قانونی و نهادی در جامعه را پی می گیرند. ولی «نواندیشان» ایرانی مارکسیسم، جامعه خود را طیف ضدانقلاب غربگرای مقیم خارج از کشور می دانند و هیچ گونه تعلق فرهنگی و روان شناختی به سوی توده های مردم مسلمان و ایران اسلامی احساس نمی کنند. لذا این «نواندیشی» به جای آنکه روح تحولات جهانی مارکسیسم را دریابد، تقلید و دنباله روی از «نواندیشان» جوامع غربی است. «نواندیشان» ایرانی مارکسیسم می خواهند خط سوسیال دمکراسی چپ اروپای غربی و خط حزب کمونیست ایتالیا را در ایران اسلامی پیاده کنند! در نتیجه تنها آینده ای که برای آن می توان متصور شد تبدیل مارکسیسم ایرانی به یک نهاد فکری- سیاسی نحیف در ساختار ضدانقلاب غربگرای خارج از کشور است، راهی که پیش از این «نیروی سوم» و «سوسیالیستهای» ایرانی پیموده اند. بیهوده نیست که «حزب دمکراتیک مردم ایران» شعار استراتژیک خود را تشکیل «جبهه وسیعی از نیروهای جمهوری خواه که معتقد به استقلال و آزادی و حاضر به پذیرش یک نظام دمکراتیک باشند» (۱) قرار داده است.

پایان سخن

بدینسان، سیر طولانی ما در تاریخ ۴۸ ساله حزب توده به مثابه عمده ترین جریان مارکسیسم ایرانی به پایان می رسد. در این گشت و گذار ما تنها به تبیین رویدادها بسنده نکرده و کوشیدیم تا در هر زمینه به عرضه تئوری نیز نظری بیفکنیم و بدینسان مجموعه ای را در اختیار خواننده ارجمند قرار دهیم که بتواند در تعمیق شناخت همه جانبه او از جریان غربگرایی ایران، در سیمای چپ آن با گریزی به کلیات مؤثر باشد. در این کتاب ما به بسیاری اسناد منتشر نشده تاریخی _ سازمانی _ استناد جستیم و کوشیدیم تا در این کاوش تنها بر اسناد معتبر تکیه داشته باشیم. تصور ما بر این است که مجموعه حاضر می تواند در شناخت یکی از جریانات مهم غربگرایی در تاریخ معاصر ایران مفید باشد.

تصویری که از سیر تاریخی _ نظری حزب توده در ایران ارائه شد، تنها در تبیین تاریخی جامعه شناختی ایران معاصر اهمیت ندارد. علاوه بر این، هم پای جریان غربگرایی چپ در ایران ما با پول تحول و دگرگونی مارکسیسم، به عنوان یکی از جریانات فکری _ سیاسی مهم جهان، آشنا شدیم و سرنوشت آن را از آغاز تاکنون ترسیم کردیم. در دوران

طولانی حاکمیت برژنف چنان یکنواختی و سکونی جهان مارکسیسم را فرا گرفته بود، که پژوهشگران سیاست و ایدئولوژی در توجه بدان، اگر ضرورتی نمی بود، شوق و کششی نداشتند. در واقع، هر بررسی از مارکسیسم به تکرار ایده های یکنواختی می انجامید که به جز کسالت ثمری نداشت. در این دوران «مارکس شناسی» و «شوروی شناسی» به عنوان یک رشته آکادمیک به اشتغال تخصصی گروهی کارشناس حرفه ای بدل شده بود و در این میان آن چه بیشتر جاذبه داشت کاوش طرفه های مارکسیسم در گونه های مائوئیستی و چریکی چپ نو بود. در دهه ۱۹۷۰ با پیدایش ارو _ کمونیسم در اروپای غربی به تدریج تحرکی در این رشته پدید شد، ولی این تحرک بیشتر به پژوهشگران غربی تعلق داشت که ارو _ کمونیسم مسئله بومی شان بود. در دهه ۱۹۸۰ به تدریج طلیعه های بحران در اردوگاه سوسیالیستی نمایان شد و اکنون مرکز ثقل این بحران در منطقه خاورمیانه بود. انقلاب اسلامی ایران و شکست فاحش مواضع آمریکا و تحرکات جدید شوروی در منطقه و سپس تجاوز نظامی به افغانستان و سرانجام کشف پرهیاهوی توطئه براندازی حزب توده در ایران طلیعه های نخستین سقوط امپراتوری مارکسیسم را پژواک داد. و امروزه مارکسیسم دیگر یک پدیده سیاسی صرف و یا یک رشته تخصصی آکادمیک نیست. بحران عام و مضمونی مارکسیسم به مهم ترین حادثه پایان قرن بیستم بدل شده و توجه نه تنها پژوهشگران و روشنفکران و سیاستمداران، بلکه عامه مردم را در سراسر جهان به خود جلب کرده است.

این تحولات به حق پرسشهایی را مطرح می کند که چهره آینده جهانی در قرن بیست و یکم میلادی در گروی آن است. این کنکاشی از سر تعلق ایدئولوژیک و سیاسی نیست، بلکه کنجکاوی هر انسان و اهل اندیشه درباره آینده بشریت است. غرب متفرعن و مغرور از رفاه و رشد تکنولوژی سخت به پایکوبی برخاسته و دیوانه وار پیروزی تمدن کاپیتالیستی و فرهنگ مصرف گرایانه آن را هوار می کشد. آمریکای کابوی با سقوط رقیب سوسیالیستی، اکنون خود را یکه تاز پهنه گیتی می داند و به خود اجازه می دهد تا سبکسرانه تجاوز بی بند و بار به کشور بی پناه و کوچک پاناما را سازمان دهد و برای پلیس خود حقوق برون مرزی در سراسر جهان قائل شود. آیا این سرمستی جاودان است و بحران جهان سوسیالیسم، در واقع ناقوس زوال غرب سرمایه داری را نیز به صدا در نیآورده؟

گروهی با ساده اندیشی مفرط به تحولات اردوگاه مارکسیسم می نگرند. از دیدگاه آنان حوادث اخیر، حامل هیچ تحول ریشه ای در استراتژی جهانی ابرقدرت شوروی و مسایل درونی آن نیست و در پهنه ایدئولوژی نیز سخن از مرگ مارکسیسم در میان نیست. آنچه

می‌گذرد تنها و تنها در چارچوب دو تاکتیک قابل بررسی است: نخست، ترفند جدید گورباچف برای نو کردن تکنیک‌ها و ابزار مارکسیسم در عرصه سیاست و ایدئولوژی و نوسازی اتحاد شوروی به عنوان یک ابرقدرت و مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی با مقتضیات روز. دوم، ساخت و پاخت سران دو ابرقدرت برای تجدید تقسیم جهان میان خود! شاید اکنون، در آغاز سال ۱۹۹۰ میلادی، جدیدترین تحولات شگرف اتحاد شوروی و اروپای شرقی مدافعان اندکی برای این تحلیل ساده اندیشانه باقی‌گذارده باشد.

متأسفانه آن قدر که تحولات سیاسی بلوک شرق پژواک جهانی می‌یابد، تلاش برای پیگیری تحولات ناچیز است و بسیاری پژوهشگران از طوفانی که همه مبانی نظری ایدئولوژی مارکسیسم را فراگرفته تصویری ندارند. در کتاب حاضر کوشیدیم نیم‌نگاهی، هر چند ناکافی، به این پدیده بنیادی در مارکسیسم ایرانی داشته باشیم. گستره و عمق تجدیدنظرطلبی نوین در مارکسیسم به حدی است که به اعتقاد ما دیگر نمی‌توان از حیات این مکتب سخن راند.

۱. افشاگری های سران حزب توده

اشاره

بدون تردید، افشاگری های سران حزب توده در مصاحبه های متعدد رادیو _ تلویزیونی، مستندترین و مستدل ترین دادنامه مردم ایران علیه خیانت های این حزب و عالی ترین سندی است که دستاوردهای کم نظیر و سترگ عملیات فروپاشی حزب توده را نشان می دهد. در ادامه از میان مجموع این افشاگری ها جامع ترین آن را انتخاب کرده و درج می کنیم. این افشاگری ها که طی ۳ برنامه انجام گرفت، خود گویای همه چیز است.

الف: میزگرد سران حزب توده _ جلسه اول

(۱) در آغاز این میزگرد محمدعلی عمویی (اداره کننده میزگرد) خود را معرفی کرده و گفت:

با درود به امام خمینی، رهبر بزرگ انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، با درود به ایثارگران جبهه های نبرد علیه متجاوزین بعث عراق و با سلام به مردم شریف و قهرمان که با حضور یکپارچه خود در سنگرهای کار و پیکار پیروزیهای افتخارآفرینی را موجب گشتند.

من، محمدعلی عمویی عضو هیأت سیاسی و عضو هیأت دبیران حزب توده ایران، فعالیت سیاسی خود را از سال ۱۳۲۵-۱۳۲۴ هنگام تحصیل با عضویت در سازمان جوانان توده آغاز کردم. پس از گذراندن دوره دانشکده افسری از ۱۳۲۸ به سازمان افسران حزب پیوستم و در سال ۱۳۳۳ همراه با سایر افسران سازمان دستگیر و تا ۱۳۵۷ به مدت نزدیک به ۲۵ سال در زندان رژیم گذشته بودم. در آستانه انقلاب همراه با سایر زندانیان سیاسی از

زندان آزاد شدیم و با آغاز فعالیت مجدد علنی حزب به حزب پیوستم. در پلنوم شانزدهم حزب که در اسفند ۱۳۵۷ در خارج از کشور تشکیل شده بود غیاباً به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدم، سپس به عضویت هیأت سیاسی و هیأت دبیران درآمدم و آخرین مسئولیت من مسئولیت شعبه روابط عمومی حزب بود و تا هنگام دستگیری این مسئولیت را به عهده داشتم.

انگیزه افشاگری

تاکنون مصاحبه های چندی توسط رهبران و مسئولین حزب توده ایران از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شده که از بخشی از اقدامات خلاف، غیرقانونی و خائنانه حزب پرده برداشته است.

این مصاحبه ها که از زبان رهبران حزب بیان می شود افشاگر بسیاری از مسایلی است که هرگز و در هیچ یک از آثار و نشریات حزب به آنها اشاره ای نشده، بلکه برعکس همواره برای پنهان داشتن آنها و احتراز از مطرح شدن آن کوشش به عمل آمده است. اگر چه نظام جمهوری اسلامی از چنان استحکام و از چنان حمایت عظیم مردمی برخوردار است که حزب را در دست یافتن به کلیه هدفهایش ناکام می ساخت، ولی از آنجا که مجموعه فعالیت های سیاسی، تشکیلاتی، مطبوعاتی و تبلیغاتی حزب دارای آثار منفی و مخربی بوده که به ویژه بر اذهان قشر محدودی از جوانان ساده اندیش، اثر می گذاشت و آنها را به گمراهی کشانده بود، افشای ماهیت واقعی اقدامات و بیان حقایقی که همواره وارونه جلوه داده می شد می تواند کمکی باشد به آن عده معدود از هوادارانی که هنوز به گذشته و راه حزب دل بسته اند و نمی دانند که در چه باتلاقی گام نهاده اند و به سوی چه ورطه هولناکی سوق داده می شوند. باشد که با توجه به این مصاحبه ها به خود آیند و بیش از آنکه مرتکب جرایم سنگین شوند خود را از تار و پود القائات گذشته رها سازند و صادقانه به سوی مردم و به سوی جمهوری اسلامی ایران روی آورند و در پناه قانون زندگی شرافتمندانه ای داشته باشند. با چنین نیتی و نیز با این انگیزه که به جبران تبلیغات دروغین و تظاهرات ریاکارانه ای که حزب طی ۴۲ سال موجودیتش عرضه داشت و در جهت فریب مردم گام برداشت، واقعیات اقدامات و عملکرد حزب را با مردم در میان بگذاریم و از این راه دین بزرگی را که نسبت به آنها احساس می کنیم ادا نماییم.

در اجرای این نیت بر آن شدیم که مصاحبه جمعی، در واقع میزگردی با شرکت رهبران و مسئولان حزب ترتیب دهیم و تا آنجا که در حوصله یک برنامه تلویزیونی است، کارنامه

حزب را به بحث گذارده و چهره واقعی آن را نمایان سازیم.

برخورد بازجویان

ممکن است سؤالی برای کسانی پیش بیاید که چگونه است کسانی که سالیان دراز در راه معینی قدم برداشته اند و دارای سوابق فعالیت سیاسی دراز مدتی هستند و از تجربیات زیادی برخوردارند، در فاصله ای به این کوتاهی از نظریات خود عدول کنند و حاضر به افشای ماهیت واقعی اقدامات گذشته بشوند و در مصاحبه های این چینی شرکت کنند؟

توضیحاً به اطلاع می رسانم که این جریان، جریانی خلق الساعه و ناگهانی نبوده. از بدو دستگیری در جریان بازجویی ها، در جریان بحث ها و مذاکراتی که بازجویان و کسانی که در زندان با ما سر و کار دارند داشتیم، مراحل مختلفی را طی کردیم. حتی می توانم اشاره کنم به اینکه در بین ما کسانی بودند که در برخوردهای اولیه خود با بازجویان جوانی که امر تحقیق را به عهده داشتند، آنها را کم تجربه تر از آن می دانستند که امر بازجویی از فردی را که دارای فعالیت سیاسی دست کم دو یا سه برابر سن بازجو داشت انجام بدهد. ولی زندگی، برخوردهای صادقانه، صمیمانه، مخلصانه و چگونگی بحث ها، فرصتی که در سلول های زندان برای عطف به گذشته، برای تجزیه و تحلیل آنچه که در گذشته رخ داده بود، همه اینها دست به دست هم می داد و انسان را با حقایقی مواجه می کرد که لاجرم نیاز به پذیرش و ضرورت درک واقعیات و احساس دینی که از این بابت متوجه شخص می شد، [است].

در برخورد با چگونگی عملکرد بازجویان و برادرانی که در زندان با ما سر و کار دارند به گمان من دو عامل اصلی موجب چگونگی و ماهیت این نوع برخورد است. ماهیتی که ویژگی آن برخورد جدی، وظیفه شناسی همراه با دلسوزی و صمیمیت و برادری توأم بود. این دو عامل، به گمان من، در وجود این بازجویان ناشی از حقانیت نظام، حقانیت راهی که در پیش دارند و ایمان و اعتقادی که به راه خود دارند، می باشد. این دو در وجود این جوانان عجین شده. واقعاً جوانند. شاید به گفته آن دوست ما کم تجربه هم باشند. ولی دوران، دوران انقلاب است. جوانان کم تجربه در کوران، دو سه سالی که همه گونه باری را بر دوش کشیدند تا انقلاب را به ثمر رسانند و از دستاوردهایش این چنین دفاع می کنند. کمی تجربه به زودی پربار [شده و] به ثمر می نشیند و ما نمونه های بسیاری از آن را چه در جبهه های نبرد، چه در پشت و چه در سنگرهای دیگری و از این نوع در زندان، در جریان بازجویی، در جریان بحث های صمیمانه و صادقانه ای که انجام می گیرد و اثراتی که بر

متهمین می گذارد و واقعاً آنها را به فکر واد می دارد و به این ترتیب است که با حقایق روبرو می کند که به واقع بایستی در مقابل حقیقت سر تسلیم فرود آورد. ما اینک در برابر حقایق قرار گرفتیم و به حق خود را موظف می دانیم که به آن گردن بنهیم و با بیان واقعیات به وظیفه وجدانی خود عمل کنیم.

تبلیغات دشمنان انقلاب

در ارتباط با مسایل دستگیری و بازجویی شنیده می شود که رادیوها و دستگاههای تبلیغاتی دشمنان انقلاب و جمهوری اسلامی ایران چنین ادعا کرده اند که گویا مصاحبه ها تحت فشار جسمی و روانی یا در اثر تأثیرات داروهای شیمیایی بوده و در این میان کسانی به نام «کمیته برون مرزی» حزب و یا سازمان جوانان توده با این جریان همصدا شدند و این گونه شایعات را دامن زدند. مثلاً در اعلامیه ای که کمیته برون مرزی حزب توده ایران تحت عنوان به «تفتیش عقاید پایان دهید»، در تاریخ ۲۰/۲/۶۲ منتشر کرده چنین می خوانیم:

دستگاه تزییقی نیروهای راست که اهرم های حاکمیت را در جمهوری اسلامی ایران در دست خود متمرکز ساخته است با اعمال خشن، شکنجه های بدنی و روانی و به کارگیری آخرین دست آوردهای لابراتواری سازمانهای جاسوسی «سیا» و ... به مردم جهان نشان داد که از اعمال هیچ جنایتی برای بدست آوردن اعترافات کوتاهی نمی کند تا افسانه جاسوسی رهبران حزب توده ایران را به مردم ایران و جهان القا نماید.

و یا اعلامیه مشابهی همین کمیته در تاریخ ۱۲/۴/۶۴ منتشر می کند و چنین می گوید:

نیروهای راست گرا به حزب طبقه کارگر یورش برده و پس از جملاتی از این نوع مجدداً مسأله دستگیری، شکنجه و حتی قتل پاره ای از رهبران، کادرها و هواداران حزب را مطرح می کنند. البته در همین رابطه یکی از حاضران در این جلسه مصاحبه، که خود به هنگام دستگیری بخشی از اعضای رهبری حزب، به صدور اعلامیه ای نظیر آنچه که گفته شد پرداخته بود توضیحاتی در این زمینه خواهند داد.

سپس، میزانی (دبیر دوم کمیته مرکزی حزب توده) گفت:

درود به امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی. دشمن به تحریف واقعیات و زشت جلوه دادن نظام جمهوری اسلامی ایران دست می زد و این طرفدها نه به حمایت از رهبران حزب که به دشمنی با انقلاب ایران و مردم ایران ابداع شده است.

همانگونه که اشاره شد، شرکت کنندگان در مصاحبه با رضایت خاطر در این برنامه ها شرکت می کنند و آن را یک وظیفه وجدانی خود می دانند و اطمینان دارند که کسی به این گونه شایعات دشمنان انقلاب و جمهوری اسلامی ایران وقعی نخواهد گذاشت. اینک پردازیم به برنامه مصاحبه. اما پیش از طرح سؤالات از شرکت کنندگان در میزگرد تقاضا می کنم ضمن معرفی خود سوابق فعالیت سیاسی و مسئولیت خود را در حزب بیان کنند.

معرفی شرکت کنندگان در میزگرد

سپس منوچهر بهزادی خود را معرفی کرد و چنین گفت:

من منوچهر بهزادی در سال ۱۳۲۴ عضو سازمان جوانان حزب توده ایران شدم. از سال ۱۳۲۵ تا هنگام دستگیری در بهمن ماه ۱۳۶۱ عضو حزب بودم و در سال ۱۳۳۳ به خارج از کشور رفتم. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به ایران بازگشتم.

آخرین مسئولیت عبارت بود از عضویت هیأت سیاسی، هیأت دبیران و مسئول شعبه مطبوعات.

غلامحسین قائم پناه، عضو کمیته مرکزی حزب توده، خود را معرفی کرد و گفت:

من غلامحسین قائم پناه، در سال ۱۳۲۴ از طریق سازمان به عضویت حزب توده درآمدم و در سال ۱۳۳۰ به شوروی پناهنده شدم. در سال های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۸ در آلمان شرقی در دبیرخانه کار می کردم. در دوران اقامت در خارج با سازمان امنیت شوروی (کا. گک. ب) همکاری داشتم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی شکوهمند با اعضای دبیرخانه به ایران آمدم و آخرین مسئولیت من عضو کمیته مرکزی حزب منحل شده و عضو هیأت تحریریه نامه مردم و عضو شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی حزب.

پس از آن، مهدی کیان، اظهار داشت: من مهدی کیان، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و سرپرست شعبه مرکزی کارگری، در آبان ۱۳۲۳ با عضویت در سازمان افسری در مشهد وارد حزب شدم و در سال ۱۳۵۵ به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدم. از افسران شرکت کننده در قیام افسران خراسان و وقایع آذربایجان هستم. در آذرماه ۱۳۲۵ به شوروی پناهنده شدم و تا مهر ۱۳۵۸ در خارج از کشور بودم. به هنگام اقامت در شوروی در ارتباط با شغلی که داشتم با سازمان امنیت شوروی «کا. گک. ب» همکاری داشتم. پس از پیروزی انقلاب به کشور بازگشتم. در مدت اقامت سه سال اخیر، در هیأت تحریریه روزنامه مردم و شعبه مرکزی حزب به کار پرداختم. آخرین مسئولیت سرپرستی شعبه مرکزی کارگری حزب بود.

آنگاه بقیه اعضای کمیته مرکزی خود را به این شرح معرفی کردند:

من آصف رزم دیده، عضو کمیته مرکزی، در سال ۱۳۴۰ در ارتباط با تشکیلات تهران، به عضویت حزب توده درآمدم و در سال ۱۳۴۵ دستگیر شدم. همراه انقلاب شکوهمند اسلامی از زندان آزاد شدم و در شعبه کارگری مرکز مشغول فعالیت بودم.

من عباس حجری، در سال ۱۳۲۴ به عضویت حزب توده افسران درآمدم. در سال ۱۳۳۳ با لو رفتن سازمان نظامی حزب دستگیر و زندانی شدم. در آستانه انقلاب از زندان آزاد شدم. در پلنوم شانزدهم حزب به عضویت کمیته مرکزی حزب برگزیده شدم و پس از شروع کار مجدد حزب در ایران به عضویت هیأت سیاسی و هیأت دبیران [درآمدم] و مسئولیت مسئول سازمان ایالتی تهران بودم.

من علی گلاویژ، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و مسئول سازمان ایالتی این حزب در کردستان بودم. در سال ۱۳۲۴ وارد کار سیاسی شدم. در سال ۱۳۲۵ به شوروی رفتم و مدت ۳۳ سال در خارج در شوروی، بلغارستان و در آلمان شرقی اقامت داشتم و در سال ۱۳۳۹ رسماً وارد سازمان حزب توده ایران شدم و در سال ۱۳۵۷ به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شدم. پس از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به وطن خود بازگشتم و از طرف حزب به مأموریت مسئولیت سازمان ایالتی کردستان فرستاده شدم. آخرین مسئولیت من مسئولیت سازمان ایالتی حزب در کردستان بودم.

من حسین جودت، متولد ۱۲۸۷، استاد بازنشسته دانشکده فنی دانشگاه تهران، ۴۱ سال پیش وارد حزب توده ایران شدم. در کنگره اول به عضویت تفتیش کل و در کنگره دوم حزب در ۱۳۲۷ به عضویت کمیته مرکزی و سپس هیأت اجرائیه انتخاب شدم. در بهمن ماه همان سال بازداشت و دو سال زندانی بودم. سپس به همراه اعضای زندانی کمیته مرکزی از زندان قصر فرار کردیم و ۵ سال در تهران به فعالیت پنهانی اشتغال داشتم. در این مدت عضو هیأت اجرائیه بودم. بعد از ۵ سال فعالیت در بهمن ماه ۱۳۳۴ به خارج رفتم و چهار سال تمام در مسکو بودم و ۱۹ سال در جمهوری دمکراتیک آلمان بودم و در مسکو هیچ مسئولیت حزبی نداشتم، ولی در آلمان شرقی مسئول امور معیشتی و رفاهی اعضای حزب توده مقیم کشور های سوسیالیستی بودم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به ایران بازگشتم و در فروردین ماه ۱۳۵۸ به سبب سابقه ای که در فعالیت سندیکایی داشتم به مسئولیت امور کارگری منصوب شدم. در این سمت بودم تا اینکه دو سال پیش به علت بیماری استعفا کردم و فقط به عنوان هیأت سیاسی در جلسات دو هفته‌گی این هیأت شرکت می کردم.

من رضا شلتوکی، عضو هیأت سیاسی و عضو هیأت دبیران، مسئول امور شهرستانها که در اوایل عضویت در حزب توده به عضویت سازمان نظامی در آمدم، سپس دستگیر و زندانی شدم. و در اول انقلاب شکوهمند که در زندانها را به روی همه زندانیان باز کرد من از زندان آزاد شدم و فعالیت مجدد خود را در حزب آغاز کردم.

من نورالدین کیانوری، از سال ۱۳۲۱ عضو حزب توده ایران شدم. در کنگره اول به عضویت کمیسیون تفتیش کل انتخاب شدم و در کنگره دوم به عضویت کمیته مرکزی و بعداً هیأت اجراییه انتخاب شدم. در بهمن ۲۷ زندانی شدم و دو سال در زندان بودم. بعد از فرار از زندان ۵ سال به صورت مخفی در تهران در فعالیتهای حزبی به عنوان عضو هیأت اجراییه شرکت می کردم. در سال ۱۳۳۴ به خارج از کشور رفتم و از آن تاریخ تا سال ۱۳۵۸ در خارج کشور بودم. در دوران خارج از کشور مدتی عضو هیأت اجراییه بودم. مدتی از فعالیت مستقیم در رهبری بر کنار بودم که از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ می باشد. و از سال ۱۳۵۰ دو مرتبه به عضو هیأت اجراییه و بعد به عنوان دبیر دوم حزب انتخاب شدم. در آستانه انقلاب کبیر ایران در آذرماه به عنوان دبیر اول کمیته مرکزی انتخاب شدم و با بقیه فعالین به ایران آمدم.

من فرج الله میزانی، مشهور به «جوانشیر»، از سال ۱۳۲۵ به عضویت حزب توده ایران در آمدم و از آن به بعد مسئولیت های مختلفی در حزب داشتم. در سال ۱۳۳۶ به خارج از کشور رفتم. پس از پیروزی انقلاب به کشور باز گشتم. از ۲۰ سال پیش به عضویت مشاور در کمیته مرکزی حزب انتخاب شدم و در آستانه انقلاب به عنوان دبیر کمیته مرکزی انتخاب شدم و پس از پیروزی، طی چهار سال مسئول تشکیلات کل حزب توده ایران بودم. یعنی عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی.

من انوشیروان ابراهیمی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده و مسئول فرقه دمکرات آذربایجان و تشکیلات حزب در آذربایجان هستم. از سنین نوجوانی از طریق سازمان جوانان توده به جنبش پیوستم. در سال ۱۳۲۵ به عضویت فرقه در آمدم. ۱۹ سال داشتم که پس از شکست فاجعه آمیز قیام ۲۱ آذر به همراه عده کثیری از هم میهنانم به آذربایجان شوروی پناهنده شدم. پس از اتمام مدرسه حزبی در سال ۱۳۳۵ در کمیته مرکزی فرقه استخدام شدم و با فاصله های مختلفی تا سال ۱۳۵۳ در فرقه انجام وظیفه می کردم. کار ما اساساً رسیدگی به امور معیشتی ایرانیان پناهنده به آذربایجان شوروی بود. در سال ۱۳۳۳ به عنوان رابط و مترجم توسط عضو هیأت اجراییه حزب، عبدالصمد کامبخش که در ضمن معاونت غلام یحیی را به عهده داشت، به اداره گذرنامه و قیدیات

ویژه اتباع خارجی معرفی شدم. بدون تردید، این اداره که شعبه وزارت داخله آذربایجان می باشد، تحت نظارت و کنترل کمیته امنیت دولتی آذربایجان شوروی یعنی «کا. گک. ب» فعالیت می کند. از سال ۱۳۴۹ الی ۵۳ معاونت صدر فرقه دمکرات آذربایجان را، که صدر فرقه غلام یحیی دانشیان بود، به عهده داشتم. در سال ۱۳۵۳ بنا به تصمیم کمیته مرکزی حزب به آلمان شرقی رفتم و تا سال ۱۳۵۷ در آلمان شرقی بودم. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند ایران بنا به تصمیم حزب در اسفند ماه سال ۵۷ به ایران بازگشتم و تا بهمن ماه ۱۳۶۱ مسئولیت فرقه دمکرات آذربایجان را به عهده داشتم.

من محمدمهدی پرتوی، با نام مستعار خسرو، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از سال ۱۳۵۲ یکی از پایه گذاران و مسئولین سازمان نوید وابسته به حزب توده در ایران بودم و پس از پیروزی انقلاب اسلامی مسئول تشکیلات مخفی حزب بودم. در اسفند ماه سال ۱۳۵۷ در پلنوم شانزدهم غیاباً به عضویت کمیته مرکزی و در سالهای ۶۰ و ۶۱ باز هم غیاباً به عضویت مشاور و اصلی هیأت سیاسی منصوب شدم.

من محمد پورهرمزبان، عضو کمیته مرکزی و مسئول انتشارات حزب توده ایران، از سال ۱۳۲۲ از افسرانی بودم که به حزب توده ایران پیوستم.

پاسخ به شایعات

پس از معرفی شرکت کنندگان در میزگرد، اداره کننده جلسه، محمدعلی عمویی، به سخن پرداخت و گفت:

همانطور که قبلاً اشاره شد در رابطه با دستگیری و بازجویی سران حزب توده شایعات و مطالب بسیاری توسط بلندگوها و بوق های تبلیغاتی دشمنان انقلاب و جمهوری اسلامی ایران در اروپا و امریکا پخش و منتشر شد. ما اسناد متعددی به دست آوردیم که بیانیه ها و مقالات متعددی در رابطه با شکنجه، تحت فشار قرار دادن، به کار بردن داروهای شیمیایی و حتی قتل پاره ای از دستگیرشدگان و رهبران حزب مطالبی نوشته شده از جمله مطالبی که در دست است نشریه راه توده است که از جانب هواداران حزب در اروپا منتشر می شود. در این نشریه بیانیه کمیته برون مرزی حزب توده ایران حاکی از اینکه آصف رزم دیده که یکی از کسانی است که هم اکنون خود را معرفی کرد و در این میزگرد حضور دارد و در جلسه ای که امروز به تاریخ ۲۰ شهریور برگزار می شود شرکت دارد، این نشریه که مورخ ۱۷ تیرماه ۶۲ است ادعا کرده که گویا آصف رزم دیده در زیر شکنجه های ددمنشانه به هلاکت رسیده [است]. در رابطه با همین مطلب مجدداً عنوانی است «رفیق

آوانسیان عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران زیر شکنجه شهید شد» و باز هم بینندگان محترم خود شاهد معرفی کردن آوانسیان در این میزگرد [ها خواهند] بودند.

روزنامه ای بدست ما رسیده: دلیلی نیوز چاپ لندن به نقل از ایران نیوز، که نشریه ای است از طرف سلطنت طلبان فراری مقیم لندن منتشر می شود، مطلبی درباره اعدام کیانوری رهبر ۷۵ ساله حزب توده منتشر کرده است. این روزنامه هم به تاریخ پنجم تیرماه یعنی حدود دو ماه و نیم قبل است.

پس از معرفی، برای اطلاع بیشتر بینندگان محترم توضیح می دهم که این برنامه شامل سه بخش است:

در بخش اول، مطالبی خواهیم داشت، درباره فعالیتهای گذشته حزب، وابستگی آن به شوروی و برخوردهای دوگانه حزب در زمینه های تبلیغاتی و عملکردش.

در بخش دوم، پیرامون وابستگی و تبعات ناشی از آن به ویژه مسأله جاسوسی مطالبی خواهیم داشت.

در بخش سوم، مسایل مربوط به عملکرد حزب، اهداف و برنامه های کوتاه مدت و دراز مدت حزب، تخلفات و جرایم آن و سرانجام ماهیت سیاسی شوروی و همچنین ماهیت رادیو صدای ملی ایران مطرح خواهد شد.

برنامه امروز را با بحث درباره گذشته حزب آغاز می کنیم.

کیانوری؛ نگاهی به تاریخ حزب توده

سپس نورالدین کیانوری آغاز به سخن کرد:

با درود به امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، با درود به مردم قهرمان ایران چه در جبهه های جنگ برای دفع تجاوز صدام صهیونیست و پشتیبانانش و چه در جبهه داخلی برای سازندگی و کمک به جبهه و ساختن ایرانی نوین [و] ایرانی طبق الگوی اسلامی مشغول مبارزه هستند. همانطور که ملاحظه می کنید که اعدام نشده ام. مطابق آنچه که دلیلی نیوز الآن خبرش آمده است و من اینجا مشغول مصاحبه هستم. من در اینجا می خواستم علاوه بر آنچه که این روزنامه ها و رادیو های خارجی درباره مطالب مختلفی از قبیل محلول های شیمیایی، متخصصین انتلیجنت سرویس و موساد و سیا نوشتند و لاطائلاتش مشخص است و در اینجا پاسخ داده شده، درباره این مسأله دیگر هم بحث کنم و آن این است که ممکن است بعضی از جوانان توده ای دو آتشه این طور تصور کنند که افرادی ضعف نشان دادند در مقابل ترس از مرگ، ترس از اعدام و حاضر شدند

آنچه که لازم است از اعتقادات خودشان صرفنظر کنند و در اینجا مطالبی را بگویند که صد در صد با اعتقاداتشان متفاوت است. من به این جوانان و به این افراد می‌خواهم توصیه کنم که اینقدر ساده اندیش نباشند. اگر رهبری یک حزب ۴۰ ساله در این مجموعه خودش به این شکل در مدت چند ماه در موضعی قرار می‌گیرد که صد در صد مخالف و متضاد با موضعی که قبلاً داشته این ترس از اعدام نمی‌تواند دلیلش باشد. دلیلش مسلماً عبارتست از برخورد با حقایق و معیارهای تازه ای که تا قبل از زندانی شدن با آنها آشنا نبوده و بعد سنجش گذشته حزب و گذشته خودش با این معیارها و با این اندازه گیری تازه و نتیجه گیریهایی که در اینجا انجام گرفته و تقریباً مشابه است و متعلق است به تمام رهبری. بعد از این مقدمه کوتاه به اصل مسأله می‌پردازم و آن این است که یک بازبینی به تاریخ حزب بکنیم. این بازبینی عبارت از آن چیزی است که ما در گذشته هرگز به افراد حزبی و به مردم ایران نمی‌گفتیم. یعنی آن چیزهایی که از همه مخفی نگه می‌داشتیم.

ریشه های وابستگی

واقعیت این است که حزب ما در سال ۱۳۲۰ در دامان اتحاد شوروی به وجود آمد. همانطور که حزب کمونیست در سال های قبل و گروه ۵۳ نفر در پنج الی شش سال قبل از آن در دامان کمیترن، یعنی باز هم همان اتحاد شوروی به معنی آخری خودش بوجود آمد. از همان وقت هم وابستگی کامل حزب ما، وابستگی اعتقادی، سیاسی، عقیدتی و در مراحل مختلف مثل دوران اقامت طولانی افراد حزبی در کشورهای سوسیالیستی و بعد هم در دوران جمهوری اسلامی وابستگی های اقتصادی همه اینها ما را به صورت یک تابعی از یک متبوع که اتحاد شوروی بوده است در می‌آورد و در نتیجه در تمام مسایل مهم تاریخی ملتمان، جامعه ایران، ما همیشه راهی را انتخاب کردیم که این راه فی نفسه گمراه کننده بود و فی نفسه خیانت به منافع ملت ایران بود. من در اینجا به چند نمونه مهم آن که در آن مصاحبه مفصل خودم هم گفتم دو مرتبه بر می‌گردم.

رابطه تابع و متبوع

نمونه اول مسأله تقاضای امتیاز نفت از طرف اتحاد شوروی بود. این تقاضای امتیاز نفت، وقتی انجام گرفت که یک ماه پیش از آن نماینده حزب ما در مجلس با دادن هرگونه امتیاز به خارجیها موضع حزب را روشن کرده بود. آن وقت مسأله دادن امتیاز نفت شمال به امریکا مطرح بود. از طرف دولت ساعد و ما موضع درستی گرفتیم. ولی به محض اینکه

مسأله امتیاز نفت از طرف اتحاد شوروی مطرح شد حزب ما از این امتیاز پشتیبانی کرد، بدون اینکه توجه کند که چرا واقعاً چنین حالتی برای ما پیدا شده است، چرا ما که خودمان می دانیم که امتیاز در مقابل ملت ایران چقدر خاطره دردناکی را بوجود می آورد و این صد سال اخیر اسارت ملت ایران با کلمه امتیازها توأم بوده، چرا می بایستی ما از یک چنین امتیازی پشتیبانی کنیم. این چیزی نبوده غیر از همان وابستگی کامل ما به سیاست اتحاد شوروی و تبعیت ما از آن.

عدم شناخت جامعه ایران

علت دوم هم عبارت بوده است از عدم شناخت جامعه ایران. ما جامعه ایران را واقعاً نمی شناختیم. ما بیشتر جوامع اروپایی را می شناختیم و از تاریخ مبارزات کشورهای اروپا اطلاع داشتیم. در همان آغاز، آنهایی که رهبران حزب بودند و ما که شاگردان آنها بودیم و بعد هم نسل های تازه ای هم که به حزب آمدند به همین شکل تربیت شدند. ما از جامعه ایران اطلاع ناچیزی داشتیم.

در اینجا من یک جمله جالبی از شهید بزرگوار مطهری خواندم که این جمله را تکرار می کنم. این جمله خیلی گویا است. در مقدمه چاپ هشتم علل گرایش به مادیگری صفحه ۲۲، شهید مطهری این طور می نویسد:

ماتریالیسم در شکل جدید که کمتر از نیم قرن است در ایران برای خود جای پای پیدا کرده است، در ابتدا نه منطق الهیون را در سطحی که بعداً با آن مواجه شد پیش بینی می کرده و نه مذهب را در میان عموم طبقات و بلاخص توده ها این اندازه ریشه دار می دانست. می پنداشت به سادگی می تواند حریف را هم از میدان منطق و استدلال و هم از صحنه اجتماع خارج سازد. اما در عمل این حساب غلط از آب درآمد.

این یک واقعیتی است برای ما. ما تاریخ ایران را نمی شناختیم و جامعه ایران را اصلاً نمی شناختیم و مردم ایران را نمی شناختیم و با انتخاب یک ایدئولوژی بیگانه و ناسازگار با ماهیت اسلامی جامعه ایران، ما کار را شروع کردیم و در نتیجه این وابستگی و عدم شناخت، انتخاب یک ایدئولوژی ناسازگار و یک بیماری دیگر که عبارت بود از بیماری اختلافات وحشتناک خصمانه بین مؤسسين حزب توده ایران که تا آخر هم در داخل حزبمان باقی ماند و صدمات زیادی به ما زد، مجموعه این بیماری ها ما را به گمراهیهای در آن گردشگاه های مهم تاریخ کشاند.

آن وقت مسأله امتیاز نفت تمام شد و ما خیال می کردیم و یا این طور به ما گفته شد و ما این طور تبلیغ می کردیم برای افراد که پیشنهاد شوروی فقط برای این بوده است که امتیاز امریکا را خنثی بکند. ولی جریان آذربایجان که به وجود آمد، نشان داد که چنین چیزی نیست. ولی ما چه موضعی در اینجا گرفتیم؟ در عین حال که در ابتدا خیلی از ملی کردن صنایع نفت جنوب صحبت می کردیم، ولی به محض اینکه مسأله ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور مطرح شد ما ماهیت و وابستگی خودمان را نشان دادیم و با آن مخالفت کردیم و گفتیم که این یک نقشه امریکایی است برای اینکه می خواهند واگذاری نفت شمال به شوروی را غیرممکن بکنند والا- نفت جنوب را نمی توانند امتیازش را بگیرند و این فقط یک نقشه امریکایی است.

مطبوعات ما در سالهای ۲۹ تا ۳۱ آیت الله کاشانی و مصدق را به سخیف ترین شکل مورد حمله قرار می داد و آنها را اعمال و جاسوسان امریکا معرفی می کرد. تنها در سال ۳۱ است که در نزدیکیهای ۳۰ تیر که واقعاً شلاق جامعه ما، ما را مجبور کرد موضع گیری خودمان را تغییر بدهیم و از سیاست دکتر مصدق دفاع و پشتیبانی بکنیم و در جریان ۳۰ تیر شرکت نماییم. ولی همه اینها باز هم در همان چهارچوب وابستگی و عدم شناخت واقعی جامعه ایران بود و ما مبارزه علیه آیت الله کاشانی را ادامه دادیم و در آن گروهی قرار گرفتیم که کوشش می کردند روحانیت را از مبارزه باز دارند و منزوی کنند و در نتیجه مردم را از مبارزه کنار بکشند و در نتیجه مبارزه را سرکوب کنند.

حزب توده و کودتای ۲۸ مرداد

در جریان ۲۸ مرداد هم حزب ما آن ماهیت خودش را که نه مردم را می شناخت و نه آن قدرت رهبری واقعاً اجتماعی را داشت نشان داد و وضع انفعالی پیش گرفت. در عین حال که از جریان جزئیات کودتا اطلاع داشت و مصدق را مطلع می ساخت ولی وضع انفعالی پیش گرفت و این رسالت تاریخی را که می بایستی با تمام نیروی خودش انجام بدهد و به میدان بیاید علیه کسانی که کودتا می کردند انجام نداد.

[حزب] ماهها پیش از آن همیشه این خبر می داد و می گفت «کودتا را با ضد کودتا سرکوب خواهیم کرد.» این کار را [اگر می کرد و] اقلأً [اگر] وارد میدان می شد حتی اگر کودتا هم پیروز می شد و ما هم عده زیادی کشته می دادیم معذالک این افتخار تاریخی را داشتیم. ولی ما جز ننگ تاریخی چیزی برای خود نیستیم.

بعد از جریان ۲۸ مرداد، حزب به طرف سرازیری حرکت کرد و نتوانست جان واقعی بگیرد. دست و پاهایی کرد و کوششهایی نمود. مراکزی برای چاپ روزنامه درست کرد، ولی همه این کوششها بی فایده بود و بعد از لو رفتن سازمان افسری، که واقعاً نگهبان حزب ما بود، دیگر ما نتوانستیم حزب را حفظ بکنیم و حزب دچار ضعف زیادی شد و به طرف نیستی رفت.

رهبران حزب در زندان شاه ضعف نشان دادند و با ضعف و زبونی تسلیم شدند و بی آبرویی باز هم بیشتری برای حزب توده ایران بوجود آوردند که ما بعدها خیلی کوشش کردیم این بی آبرویی را با اشکال دیگری ترمیم بکنیم ولی فایده ای نداشت.

از سال ۱۳۳۴، دو نفر آقای جودت و من به خارج از کشور برای شرکت در جلسه کمیته مرکزی رفتیم که رسیدگی بکنیم به آنچه که گذشته حزب است و تقریباً در اوایل سال ۱۳۳۵ دیگر آخرین روزهای حزبی بود که در ایران از بین رفت و در جریان ۱۳۳۵، حزب دیگر با نابودی توأم شد.

نفوذ ساواک در رهبری حزب

در خارج از کشور، ما غیر از اینکه توی سر همدیگر بزنیم، با آن اختلافاتی که داشتیم واقعاً کاری انجام ندادیم.

بعد از دو سال که در اتحاد شوروی بودیم ما به جمهوری دمکراتیک آلمان رفتیم، برای اینکه از آنجا بهتر بتوانیم با ایران تماس بگیریم و در احیاء سازمان های از بین رفته حزب کوشا باشیم. ولی واقعیت این است که طی ۱۵ سال از این دوران تا سال ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ ما هیچگونه فعالیتی در ایران به نام حزب نداشتیم و اگر فعالیتهای خود بخودی هم در ایران بوجود می آمد، در نتیجه امکاناتی که ساواک در رهبری حزب ما به دست آورده بود و دوبار در جنب رهبری حزب افرادی را کاشته بود، و بهتر بگویم دوبار در جنب دکتر رادمنش (۱) و یک بار هم در جنب آقای اسکندری (۲) و اطلاعات دقیق از کار ما داشت، بلافاصله این گروهها در اینجا لو می رفتند، در اصفهان به همین شکل از بین رفت یا در آذربایجان از بین رفت. آخرین گروهی که بوجود آمد گروهی بود که خود ساواک به وسیله عباس شهریاری به وجود آورد.

۱- اشاره کیانوری به نفوذ پسران دکتر یزدی و عباس شهریاری در دستگاه کمیته مرکزی حزب توده است.

۲- منظور، روابط اسکندری (دیران اول وقت حزب) با شهناز اعلامی، مأمور ساواک است.

کسانی را که افراد مبارز و علاقمند حزبی بودند و ما از خارج می فرستادیم در دامن ساواک قرار می گرفتند و یا نابود می شدند و یا به زندان می افتادند. بعضی از آنها سر به نیست شدند و بعضی ها هم به زندان های طولانی افتادند که یکی از آنها علی خاوری بود که در آستانه انقلاب با نیروی مردم از زندان آزاد شد.

ترفند قهرمان سازی از روزه

واقعیت این است ما در این دوران کوشش می کردیم این ضعفها را با کمک تبلیغات خودمان به اشکال مختلفه برطرف کنیم. مثلاً کوشش می کردیم که قهرمان درست بکنیم و روزه را که از حزب تنها دفاع کرده بود، او را به عنوان یک قهرمان بدون خدشه معرفی کنیم. در اینجا هم ما به مردم ایران حتی با حزب و کادرهای رهبری حزب صادق نبودیم. و از دفاعیات روزه نکات مهمی را در سه بخش مهم حذف کردیم:

یک بخش مربوط بود به قتل محمد مسعود که روزه اعتراف کرده بود او با گروه تروریستی که ایجاد کرده بود این قتل را انجام داده است. تا آن وقت هم خیال می کردند که دربار این قتل را انجام داده است.

مسئله دوم عبارت بود از قتل هایی که رهبری حزب تصمیم گرفته بود در داخل حزب روی سوءظن هایی که به افراد پیدا کرده بود انجام بدهد. که از همه آنها مهمتر قتل حسام لنکرانی بود.

مسئله سوم اظهار نظرهایی بود که روزه درباره عده ای از رهبران حزب کرده بود و اظهار نظرهای منفی زیادی داشت. ما این سه بخش را از دفاعیات روزه حذف کردیم و فقط قسمت های آفتابی آن را نشان دادیم و قسمت های سایه آن را حذف نمودیم.

در اینجا باید بگویم این سه بخش را که از دفاعیات روزه حذف کردیم او واقعیت هایی را بیان کرده بود که بدون خدشه بود و اعترافات خود روزه بالاتر از همه است و بدون فشار این اعترافات را کرده بود و تمام آن با واقعیت ها تطبیق می کرد.

حزب توده و رفورم آمریکا در ایران

در این دوران [اقامت ما در خارج]، البته دو حادثه بزرگ در ایران اتفاق افتاد. یکی منفی و یکی مثبت. ما متأسفانه با همان خصوصیات که داشتیم نتوانستیم که این دو حادثه بزرگ را درک کنیم.

حادثه بزرگ منفی عبارت بود از «اصلاحات شاه» که به دستور امپریالیستهای امریکایی

در اینجا پیاده می شد و سیاست نو استعماری بود که در اینجا پیاده می شد و برای از بین بردن تمام ویژگیهای ملی جامعه ایران و عواقبش را در سالهای ۵۰ و [با] از بین رفتن شاه دیدیم که جامعه ایران را به چه فساد و وحشتناکی کشاند. ما این را نفهمیدیم و بر عکس به عنوان یک سلسله اقدامات مترقی از آن پشتیبانی کردیم. در عین حال که در برنامه ما سرنگونی شاه و رژیم استبدادی مطرح بود، ولی ما دیگر از مشروطیت دم می زدیم و موافق بودیم که شاه بماند و یک آزادیهای محدودی به مردم بدهد و فکر این را نمی کردیم که شاه و نفوذ امپریالیسم همیشه به استبداد ختم می شود و هیچ تردیدی نیست و همیشه در تاریخ بوده و در تمام جوامع هم وجود داشته است و مخصوص جامعه ما نیست. و آن مشروطیت موقتی هم که گرفته بشود و رژیم استبدادی سلطنتی با وابستگی استعماری [بماند] مثل مشروطیت بزرگ می شود که چند صباحی بود و سپس عده ای از بهترین فرزنداناش نابود شدند و بالاخره رضاخان آمد و مسلط شد و کودتای ۲۸ مرداد نتیجه اش است. در دوران مصدق آزادی هایی وجود داشت، ولی بعداً دوباره شاه حاکم شد و استبداد سخیف مسلط گشت.

حزب توده و نهضت امام خمینی (ره)

حادثه دیگری که در این دوران اتفاق افتاد، عبارت بود از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، که ما به نیکی یاد کردیم و در رادیوپیک ایران از آن به طور مثبت ارزیابی کردیم علیرغم مطبوعات شوروی و سیاست شوروی. ولی واقعیت این است که ما در این زمینه پیگیر نبودیم و اصولاً درک نکردیم که این جرعه ای است که از آن آتشفشانی برخواهد خاست. ما دنبال این جریان را اصلاً درک ننمودیم و نتوانستیم ارزیابی کنیم.

این هم به علت همان عدم شناختی است که نسبت به جامعه ایران داشتیم و درک نکردیم که این اولین حمله است و این اولین حمله به دنبال خودش دیر یا زود حملات بعدی را خواهد داشت، حملاتی که ریشه های بدبختی های جامعه ایران را بسوزاند.

به همین علت است که حتی در سال ۵۷ دچار سرگیجه بودیم و دایم در بحث این بودیم که در ایران کدام جریان موفق خواهد شد. با وجودی که برنامه حزب ما سرنگونی رژیم شاه را مطرح می کرد، برنامه ای که در سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ مطرح کردیم و به نظر اعضای حزب رساندیم و تصویب کردیم و پخش کردیم و به ایران فرستادیم. ولی در همان آستانه سال ۵۷ بعد از ۱۷ شهریور، دبیر اول حزب ما باز هم از مشروطیت صحبت کرد و این که مشروطیت چیز خوبی است و آزادی های زیادی به مردم داده که از آن

می شود استفاده کرد. یعنی با بقای سلطنت باز هم موافقت کردیم.

این بحث یک سال طول کشید که بالاخره مقامات شوروی به این نتیجه رسیدند که در ایران فقط یک جریان پیروز است و آن جریانی است که امام خمینی رهبری می کند. نتیجتاً در رهبری حزب ما هم تغییراتی پیدا شد و ما هم همین تر را قبول کردیم که تنها جریانی که در ایران پیروز خواهد شد جریان امام خمینی است و جریانات دیگر دنباله رو هستند و می خواهند از انقلاب یک طرفی ببندند و این را هم پذیرفتیم. بعد به ایران آمدم، ولی به علت همان بیماری با کمال تأسف نتوانستیم به طور پیگیر این شناختی که به صورت جرقه در مغزهای بعضی از ماها اثر گذاشته بود این را دنبال کنیم و صادقانه در جریان انقلاب شرکت کنیم.

انقلاب اسلامی و اختلاف در رهبری حزب توده

در اینجا محمدعلی عمویی سؤال کرد:

تغییری که در رهبری حزب توده ایجاد شد آیا به لحاظ اختلاف نظرهایی بود که در موضع گیری نسبت به جنبش انقلابی ایران در درون رهبری بود، یا به لحاظ رهنمود و توصیه هایی که از جانب شوروی و موضع گیری که شوروی نسبت به جریانات ایران داشت، انجام می گرفت؟

نورالدین کیانوری در پاسخ اظهار داشت:

هر دوی این موضوع بود. چون جریان بحث های داخلی ما بحث های طولانی بود و گفتم که ما یک سال درباره این مسأله بحث می کردیم که راه شریعتمداری درست است یا راه امام خمینی [ره] و دو نظر وجود داشت. وقتی که مقامات شوروی توصیه کردند به اینکه این نظر درست است، با توصیه آنها این تغییر پیدا شد، یعنی کلیه همان کسانی که مخالف این نظر بودند به این مسأله رأی دادند. (۱)

جودت؛ قتل های درون حزبی

سپس، محمدعلی عمویی چنین گفت:

در مطالبی که هم اکنون بیان شد اشاره گردید به اینکه در جریان فعالیت حزب یک

۱- . روشن است که منظور وی از درستی راه امام خمینی (ره) این بوده که کدام نیروی سیاسی به قدرت خواهد رسید تا بر مبنای این تحلیل، استراتژی و تاکتیک های حزب تدوین شود.

سلسله مسایل بود که در نشریات و آثار حزب منعکس نمی شد، یا اگر احیاناً هم بازگو می شد به درستی بیان نمی شد. یکی از این مطالب مسأله ای بود که درباره خسرو روزبه اشاره شد. چون در آن ایام آقای جودت در رهبری حزب بودند و مسلماً اطلاعاتی در این زمینه دارند تقاضا می کنم اگر توضیحی دارند بیان کنند.

جودت: من از سالی که به عضویت هیأت اجرائیه انتخاب شدم در تصمیمات آن شرکت داشتم. بخصوص در فاصله سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ در ایران در کلیه تصمیمات هیأت اجرائیه شرکت داشتم و معمولاً این تصمیمات به اتفاق آرا اتخاذ می شد. بنابراین مسئولیت مشترک در تمام این تصمیمات در هیأت اجرائیه دارم.

در مورد خسرو روزبه همانطوری که نورالدین کیانوری اشاره کردند آن نکات منفی از دفاعیات او حذف شد. یکی از آن نکات منفی مسأله قتل‌های درون حزب بود. مخصوصاً قتل مرحوم حسام لنکرانی است. این جریان را من به طور خلاصه می توانم بگویم که در یکی از جلسات سال ۱۳۳۱، در آن جلسه ای که نزدیک بود به مسافرت ۳ نفر از اعضای اجرائیه و بقراطی، قاسمی و فروتن قرار بود به خارج بروند. مسأله فساد و وضع حسام لنکرانی مطرح شد. پس از بحث کوتاهی در جلسه هیأت اجرائیه به اتفاق آرا تصمیم گرفته شد که حسام لنکرانی باید اعدام بشود و از بین برود. در آنجا قرار شد که این کار به وسیله سازمان افسری به کمک روزبه انجام بگیرد، چون روزبه با حسام لنکرانی آشنا بود و سابقه داشت و دوست بود.

در آن جلسه تصمیم گرفته شد که موضوع به وسیله احمد قاسمی که مسئول سازمان افسری در آن وقت بود، از طریق سازمان افسری و هیأت دبیران به وسیله من به روزبه، که با من هم منزل بود، گفته بشود و ضمناً به وسیله رفیق کیانوری به شخصی به نام حاتمی (۱) گفته شد و این جریان به این ترتیب عمل شد. وقتی که من این امر را به روزبه گفتم، خیلی شگفت آور بود که هنگام مطرح کردن موضوع اساساً او هیچگونه تعجبی نکرد، مثل اینکه خودش واقف به این مسأله بود و هیچ پرسشی در این باره از من نکرد. گفت: بسیار خوب. بعداً از طرف سازمان افسری عباسی هم با حسام تماس گرفت و ترتیب قتل حسام را دادند. یک نفر دیگر به نام آرسن در این جریان شرکت کرده بود. سه نفری یک خانه را به طور موقت اجاره کرده بودند و حسام را به آنجا بردند. نمی دانم به چه عنوانی و برایش چه چیزی گفتند. در هر صورت حسام را به آن خانه بردند و در آنجا او را به قتل رساندند.

۱- منظور خانم صفیه حاتمی است.

بعد همانطوریکه خسرو روزبه از من خواهش کرده بود که بعد از جریان بروم بینم، من رفتم آن منزل را دیدم و آنجا جریان را به من گفتند که چطور این کار را انجام دادند. او را کشته بودند و در حیاط منزل چال کرده بودند. من هم بعداً جریان را به هیأت اجرائیه گزارش دادم. این بود جریان قتل حسام که شما سؤال کردید. آیا این واقعیت داشت؟ کاملاً واقعیت داشت و این به هیچ وجه یک مسأله ساختگی نبود. البته ما جریان این قتل را در هیچ جا مطرح نکردیم، مگر در کمیته مرکزی، وقتی که رسیدگی به جریانات حزب برای پلنوم چهارم مطرح بود.

ابراهیمی؛ غائله فرقه دمکرات آذربایجان

در این موقع، محمدعلی عمویی اظهار داشت:

در رابطه با گذشته حزب، مسئله «فرقه دمکرات» جای به خصوص دارد. یکی از شرکت کنندگان در این میزگرد آقای ابراهیمی است که خواهش می‌کنم توضیحاتی در این زمینه بدهند.

انوشیروان ابراهیمی، دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان در ایران در سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۵۸:

درود به امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، درود بر شهدای جاویدان انقلاب اسلامی و جبهه‌های جنگ حق علیه باطل، سلام بر مردم شهید پرور و انقلابی کشور عزیزمان ایران. مطلبی که من خلاصه وار درباره اش برای میزگرد صحبت خواهم کرد، سرنوشت واقعاً «فاجعه آمیز» فرقه دمکرات آذربایجان است که خود از نزدیک شاهد آن بودم. گرچه به بعضی از نکات آن آقای کیانوری در صحبت هایشان اشاره کردند.

پس از آنکه صلاحیت نمایندگی سید جعفر پیشه‌وری عضو حزب توده و نماینده کنگره اول حزب از شهر سلماس که به علت اختلافات درونی حزب و اختلافات شخصی به کنگره دعوت نشده بود، از تصویب مجلس دوره چهاردهم نگذشت، وی که در تهران روزنامه آذیر را منتشر می‌کرد به تبریز رفت و پس از اندک مدتی در شهریور ۱۳۲۴ با انتشار اعلامیه‌ای تشکیل «فرقه دمکرات آذربایجان» را اعلام کرد. پس از آشنا شدن با اهداف اعلام شده فرقه در سال ۱۳۲۵ به عضویت فرقه در آمدم و با احساسات جوانی و برخورد صرف عاطفی، صمیمانه در راه پیشبرد اهداف آن شرکت کردم. غافل از اینکه کلمات آزادی، استقلال، حق خودمختاری، تمامیت ارضی ایران و غیره در قاموس

تشکیل دهندگان فرقه معنی دیگری دارد و در پس پرده مسایلی مطرح است که رهبری فرقه و حزب از جزئیات یکایک آن مطلع هستند ولی دانسته از مردم پنهان می کنند.

در این هیچگونه شکی نیست که در تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان ارتش سرخ که در ایران حضور داشت و همچنین نظر مساعد استالین و دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی نقش عمده و اساسی داشته است و این نیز روشن است که اعضای اصلی و مسئولین سطح بالای فرقه به جز سه چهار نفر بقیه همه اعضای برجسته سازمان حزب در آذربایجان بودند و سازمان ایالتی حزب نیز بعد از یک روز به فرقه ملحق شد. کمیته مرکزی حزب به منظور کمک به آذربایجان عده ای از اعضای سازمان افسران حزب را به آذربایجان اعزام کرد.

فرقه با پشتیبانی ارتش سرخ در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ در آذربایجان قدرت سیاسی به دست گرفت و خودمختاری در آذربایجان را اعلام کرد.

حوادث بعدی نشان داد که فرقه نیز مثل حزب توده آلت دست استالین قرار گرفته است. بدین معنی که همزمان با تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف اتحاد شوروی، بسیج مسلح نیروهای فرقه برای حرکت به طرف تهران تدارک می شد. قوام السلطنه نخست وزیر وقت طاغوت با صلاحدید ارباب امریکایی خود به طور مزورانه با واگذار کردن امتیاز نفت شمال به شوروی موافقت کرد و با این حيله توانست از پیشروی نیروهای مسلح آذربایجان که از دو سوی زنجان و آستارا به طرف تهران در حرکت بودند و تا حدی هم پیش رفته بودند جلوگیری کند.

وی با عقد قرارداد، مظفر فیروز، معاون سیاسی قوام السلطنه، پیشه وری حکومت خودمختار آذربایجان را به رسمیت شناخت و سپس با گذراندن انتخابات دوره مجلس طاغوتی موافقت مقامات شوروی و فرقه را کسب کرد و بعداً با اعزام نیرو تحت فرماندهی مستشاران امریکایی، آذربایجان و کردستان، که سرنوشت مشابه سرنوشت فاجعه آمیز آذربایجان را داشت، این مناطق را به خاک و خون کشید.

واقعیت دردناک این است که جریان قیام ۲۱ آذر به بهای خون هزاران نفر از فرزندان بیگناه آذربایجان که به وسیله دژخیمان به شهادت رسیدند، تمام شد. مردم ستمدیده آذربایجان نه تنها از طرف شوروی و حزب مدافع نشدند، بلکه در برابر مقاومت خود مردم آذربایجان نیز هیچ مقاومتی ایجاد نگردید. بعدها علت سکوت شوروی، از طرف رهبران حزب و فرقه چنین توجیه شد که گویا در صورت کمک شوروی به آذربایجان امکان داشت، جنگ جهانی سوم شروع بشود.

پس از شکست قیام در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵، رهبری فرقه بدون اینکه مردم را در جریان فرار خود بگذارد آذربایجان را به سوی شوروی ترک کرد و به دنبال رهبری، عده ای در حدود ۵ الی ۶ هزار نفر به آذربایجان شوروی فرار کردند از جمله خود من. در شوروی کار عمده و اساسی فرقه، با تأکید اشاره کنم، همیشه عبارت بود از انجام کارهای معیشتی پناهندگان یا یاری ادارات شوروی. رسالت عمده و وظایف اصلی آن به عنوان یک سازمان سیاسی به جز در یک یا دو مورد جزئی در اولین سال به دست فراموشی سپرده شد.

با علم و آگاهی از محتوا و سرشت سلطه گرانه شعارها، نه اینکه از طرح آنها جلوگیری نمی کردند، بر عکس از یک سو به ظاهر برای مردم آذربایجان که پس از شکست ۲۱ آذر در زیر پنجه های خونین دژخیمان که هنوز واقعاً می نالیدند اشک تمساح می ریختند و از سوی دیگر رهبری فرقه با دادن این شعارها اطاعت کامل خود را از دیکتاتور معدوم باقراف به عرصه نمایش می گذاشتند. پس از مرگ استالین و اعدام دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان، که به علت جاه طلبی بیمارگونه اش به جنایتها متوسل شده بود و مرگ ناگهانی پیشه وری نیز [که] از جنایات متعدد وی محسوب می شود، این شعار خائنانه به ظاهر با او مدفون شد. ولی واقعاً آیا از افکار و اندیشه ناسیونالیست های افراطی آذربایجان شوروی نیز زدوده شد؟ البته بعید به نظر می رسد. شکی نیست که هواداران این خیال خام صوفی گرایانه هنوز در آذربایجان شوروی وجود دارند. آیا واقعاً تعجب آور نیست که پس از گذشت ۳۷ سال تاکنون علل و موجبات شکست نهضت ۲۱ آذر توسط فرقه و یا حزب بررسی و ریشه یابی نشده است و تاکنون مشخص نگردیده که چه عواملی موجب شد که نهضت ۲۱ آذر بدون اینکه مقاومت نشان دهد یک شبه متلاشی شد و مقصر اصلی کشته و بی خانمان شدن هزاران نفر از فرزندان این خاک و خون که صادقانه به جنبش پیوسته بودند کیست؟ این خود نمایانگر این واقعیت است که رهبری فرقه و حزب از طرح و بررسی مسایل اصلی جنبش همیشه عمداً طفره رفته اند.

پس از ۱۲ و ۱۳ سال که از تشکیل فرقه می گذشت، به اصطلاح به منظور تصحیح اشتباهات گذشته، مسأله احیای حزب سرتاسری ایران به نام حزب توده را در مهاجرت مطرح کردیم که با حکمیت اتحاد شوروی، کنفرانس وحدت دو سازمان برگزار شد و از این تاریخ من عضو حزب توده ایران محسوب شدم. ولی این نیز نتوانست و نمی توانست حزب و فرقه وابسته به اتحاد شوروی را از منجلابی که به آن فرورفته اند نجات دهد.

یأس و ناامیدی مرگبار که نتیجه منطقی وابستگی و اشتباهات جبران ناپذیر و اعمال در

سطح خیانت رهبران حزب و فرقه بود از نخستین سال های مهاجرت تمام بدنه تشکیلات حزب را در خارج از کشور برگرفت. از این رو عده بسیاری از ایرانیان مقیم خارج، ترک تبعیت کرده و به شهروندی شوروی درآمدند و آنان که هنوز مهاجر سیاسی محسوب می شوند، مدت ها است امید بازگشت به میهن را توسط حزب از دست داده بودند. تجربه نشان داد که اعضای ساده حزب، رهبری آن را بهتر از خود رهبری می شناختند و ما هم که پس از ۳۲ سال امکان یافتیم به وطن بازگردیم فقط و فقط در سایه انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام بزرگوار بود. ولی ما به جای قدردانی و تشکر از رهبر انقلاب و مردم شریف انقلابی ایران، براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی را هدف قرار دادیم و چون فاقد زمینه و امکانات رشد سالم در جامعه اسلامی ایران بودیم و به علت وابستگی بی چون و چرای خود به شوروی، برای رسیدن به این هدف، راه خیانت آمیزی را در پیش گرفتیم. لاجرم کارمان با سرافکنندگی به اینجا کشید که حالا در زندان به تحلیل عملکردهای غیرقانونی خود پرداختیم که نتایج حاصل از آن درس عبرت بزرگی برای دیگران و برای رهبران حزب در حکم نوشدارو پس از مرگ سهراب می باشد.

در خاتمه باید به عرض شما هم میهنان گرامی برسانم که وقتی من اعمال خیانت آمیز حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان را بیان کردم، البته هرگز نظرم پاک و منزّه جلوه دادن خود و محکوم کردن تصمیم گیرندگان و مجریان آن نیست. بدیهی است من به عنوان عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب، بدون استثنا در برابر تمام عملکرد حزب توده با دیگر اعضای رهبری مسئولیت مشترک دارم. حالا خواه در تصمیم گیری و اجرای آنها مستقیماً شرکت داشته باشم و یا به علت دور بودن از مرکز شرکت نداشته باشم. من خودم را گناهکار و گناهانم را بزرگ و نابخشودنی حساب می کنم.

حزب توده، در حرف و در عمل

پس از سخنان ابراهیمی، مدیر برنامه (عمویی) چنین گفت:

از ویژگیهای سیاستهای تبلیغاتی و مطبوعاتی حزب برخورد دوگانه ای بود که با مسایل جامعه ایران و مسایل انقلاب می شد. در گفتار، در مقالات، نوشتجات، تبلیغات، چیزی را بیان می کرد ولی در عمل راه دیگری را می پیمود. در زمینه این گونه عملکرد آقای شلتوکی توضیحاتی بدهند.

رضا شلتوکی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده و مسئول شعبه مرکزی اطلاعات:

سلام و درود به امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و با سلام به امت شهید پرور و قهرمان ایران و با آرزوی پیروزی برای رزمندگان همه جبهه های حق علیه باطل.

پیامی دردمندانه

قبل از بحث اصلی ذکر نکته ای را لازم می دانم و مخاطبم را دوستان جوانی قرار می دهم که علیرغم بهمنی که از واقعیات تلخ بر ما فرود آمد، هنوز نگاهی به گذشته دارند، تا مگر با درک واقعیت از زبان دردمندان، پرده های احساسی و ذهنی را از پیرامون خود به کناری زده با واقعیات تلخ و گزنده زندگی آن جور که شایسته است روبرو شوند و نگذارند محصول یک عمر زندگی آنها همچون پیشینیان آنها دستاویز منافع سیاسی بیگانه گردد.

ببینید دوستان عزیز! درد عمیق تر از اینها است که با طرح مسایلی از قبیل سرننگ، از قبیل داروهای شیمیایی و مسایلی از این قبیل بتوان حقایق را در پرده نگاهداشت. و یا با طرح مسایلی از قبیل «مأمورین زبردست ساواک، انتلیجنت سرویس و موساد» واقعیات را به فراموشی سپرد. بیاید ببینیم این مأمورین زبردست که از آنها یاد می کنند چه کسانی هستند. تعدادی از فرزندان پایین ترین و شریف ترین اقشار جامعه که در واقع خود را نثار انقلاب کردند که وجه مشترک همه اینها خلوص، عشق به مکتبشان، عشق به امام و عشق به انقلاب است.

مأموران زبردستی که سن هیچکدام از آنها اقتضای دیدن حتی کوتاه ترین دوره ای را نمی کند. مأمورینی که نه روز کارشان ساعت و نه هفته آنها تعطیلی دارد.

دشمنان جمهوری اسلامی ایران با طرح سخنانی از این قبیل چه طرفی خواهند بست؟

تا آنجا که به ما مربوط است ما دیگر نخواهیم گذاشت از نام و زندگی ما علیه جمهوری اسلامی ایران سوءاستفاده کنند.

دوستان عزیز و دوستان جوان، ما سالهای سال در درون کتابها و تاریخ به دنبال انقلاب زحمتکشان غرق بودیم و هر کدام از ما به نسبت توانایی خود در دوران طاغوت در این باره مایه گذاشتیم.

و اینک همان انقلاب به برکت حرکت محروم ترین توده های جامعه ما و به زعامت خلل ناپذیر امام امت به عنوان یک واقعیت ملموس در کنار و پیشاپیش چشم ما قرار دارد. ما این واقعیت عینی را رها کرده و به دنبال سراب به کجا می رویم و محرک ما در بیان واقعیات، مسئولیتی است که در قبال این انقلاب و سرنوشت آن داریم.

دورویی و خیانت در تاریخ معاصر

و اما بحث اصلی، سیمای دو گانه و یا چهره دورویانه حزب توده ایران، که از بدو تأسیس همزاد و همراه او بوده است، عاملی که آن را نسبت به جامعه بیگانه و گاه در رویدادها و وقایع مهم تاریخی، اجتماعی در مقابل مردم قرار داده است. معلول دو علت اصلی است: یکی از آنها را من وابستگی می دانم که حق فکر کردن و درک صحیح شرایط را از آن سلب و دیگری مکتب است که حزب را در قبال توده های میلیونی مردم در قطب مخالف قرار می دهد، که من به اختصار درباره هر یک از آنها توضیح خواهم داد.

با تأسیس حزب توده در شرایط آشفته ۱۳۲۰، در دورانی که ایران تحت اشغال و تسلط نیروهای بیگانه قرار داشت، تشکیلاتی که علت وجودی آن نه به حکم ضرورت و نه بر مبنای حوایج ضروری جامعه، بلکه به شکلی ساختگی و فرمایشی به وجود آمد، با خود مناسبات و شیوه ای را به همراه آورد که از تبعیت صرف از شوروی پیروی می کرد که این مناسبات با هیچ یک از مبانی و اصول روابط احزاب دیگر مطابقت و هماهنگی نداشت. من قصد بحث تفصیلی درباره وقایعی که حزب از دهه ۲۰ به این طرف با آنها روبرو بوده و در برابر هر یک از آنها چهره موردنظر من را نشان داده نیستیم. فقط مروری به اختصار از آنها خواهم کرد تا به انقلاب برسیم.

همانطور که دوستان دیگر اشاره کردند در سال ۲۴ قبل از اینکه حکومت قوام روی کار بیاید، یعنی در زمان حکومت ساعد، حزب در قبال دو پیشنهاد از دو کشور بیگانه (که از نظر ملت ایران هر دو بیگانه بودند) در قبال یکی واکنش منطقی و درست و در قبال دیگری واکنشی درست عکس آن چیزی که باید، نشان داد.

هیأت کافتارادزه با پیشنهاد ۵۰-۵۰ [به] ایران وارد شده بود و چون هنوز ۵۰-۵۰ در جهان مطرح نشده بود، حزب توده در واقع گرفتن امتیاز نفت را از طرف شوروی به عنوان جنگی علیه کارتل ها- تراست ها و انحصارات نفتی به خورد ملت ایران می داد.

در مورد وقایع آذربایجان، دوستان به حد کافی صحبت کردند که من از آن می گذرم.

در مورد سال ۲۹ و ملی شدن صنایع نفت، آن جا که ملت ایران یکپارچه و واحد ندای ملی شدن نفت را در سراسر ایران فریاد می کردند، حزب با داغ خوش خدمتی به بیگانه و نشان دادن بیگانه بودن با منافع ایران و ایرانی در واقع رسوایی جاودان برای خود خرید.

در وقایع ۲۸ مرداد، علیرغم یکسال تبلیغات و فعالیت به خطر انداختن اعضای حزب و سازمان نظامی در تهیه سلاح، در ساختن نارنجک، درست در سر بزنگاه، آنجا که کودتا به وقوع می پیوست، گویی که بر حزب توده ایران خاک مرده ریختند. صدا از سنگ بیرون آمد

و از حزب توده نیامد.

در دهه ۴۰، همانطور که دوستان دیگر اشاره کردند، حزب در مقابل دو واقعه ای که در دو قطب کاملاً مختلف قرار داشت، یکی نماینده همین سیاست «نه شرقی و نه غربی» جمهوری اسلامی، یعنی استقلال و رد هر نوع وابستگی، و دیگری سمبل وابستگی صرف به دنیای بیگانه بوده و هر دو مورد تأیید قرار گرفت.

دورویی در برخورد با انقلاب اسلامی

با کمال تأسف سیاست دو گانه حزب در دوران بعد از انقلاب نیز ادامه پیدا کرد و باید اضافه کنم که این سیاست دو گانه نه فقط حزب را در مقابل جامعه و در مقابل مردم قرار می داد بلکه این دو گانگی در درون خود حزب، در برابر اعضا و در مقابل مسئولین حزب، نیز اعمال می شد. تعداد زیادی از اعضای حزب و تعداد قابل توجهی از مسئولین از وجود سازمانهای نظامی و نفوذ در نهادهای انقلاب بی خبر بودند.

دستگاه رهبری حزب، سیاست خارجی [جمهوری اسلامی ایران] را آن جور می خواست که مورد نظر خودش بود.

به عنوان مثال، در مورد جنگ ایران و عراق با وجود اینکه ارسال سلاح از طرف اتحاد شوروی به عراق به طور دایم در جریان بود، ولی از طرف رهبری حزب آن جور به اعضای حزب القا می شد که گویا ارسال اسلحه از طرف شوروی تعطیل شده و اعضای حزب صادقانه از این نظر در جامعه دفاع می کردند.

از دیگر مسائلی که سیاست دو گانه حزب را به طور مشخص نشان می دهد وجود سازمانهای متضاد، یعنی دو گانگی در تشکیلات است. حزبی که به طور علنی و قانونی فعالیت می کند در کنار خودش سازمان نظامی و در کنار خودش سازمان مخفی و همراه با آن نفوذ در نهادها را به همراه دارد.

حزبی که قانون اساسی را تأیید می کند، قانون اساسی که جاسوسی را جرم دانسته و جاسوسی را منع کرده، در زمانی از قانون اساسی حمایت و دفاع می کند که تعداد زیادی از کادر مرکزی آن در جریان و امر جاسوسی دست اندر کارند.

حزب از اعلامیه ده ماده ای دادستانی انقلاب به گرمی استقبال می کند و در واقع اعلامیه دادستانی را به عنوان پشتوانه ای در عملیات قانونی خود به حساب می آورد و حال اینکه در جریان دادن اسناد جهت قانونیت خود تعداد کادر مرکزی را نصف تعداد واقعی اعضایی که هست به وزارت کشور صورت می دهد.

حزب در فعالیتهای اجتماعی به طور فعال شرکت می کند و در انتخابات کاندیدا اعلام کرده و حال آنکه همزمان با آن دست اندرکار بسط و گسترش سازمانهای مخفی است. با وجود اینکه حزب از جمهوری اسلامی حمایت می کند و طبق گفته امام از رسوخ و نفوذ در نهادها و در ارتش بایستی بر حذر باشد، ولی حزب تا آنجا که در توان داشت، اگر چه این توانایی ناچیز بود، ولی در حد توان اقدام به نفوذ کرد.

دولت جمهوری اسلامی ایران برای تحکیم موقعیت ارز و جلوگیری از خروج بی رویه ارز، خروج ارز بدون اجازه دولت را منع کرد و حال اینکه حزب چند بار این عمل را بدون اجازه و خودسرانه انجام داد.

در حالی که ما از قانونیت و فعالیت علنی صحبت و دفاع می کردیم، در کنار آن در تهیه چاپخانه های مخفی، در کنار آن به گرفتن کمک از کشورهای بیگانه [مثل گرفتن] کاغذ و اعمالی از این قبیل که فراوان است، اقدام می کردیم.

یکی از دو گانگی های اصلی، که در واقع آخرین شعار ما در حیات سیاسی قبل از دستگیری ما بود، مربوط به جنگ ایران و عراق می شود: با اینکه تحلیل حزب بر مبنای عادلانه بودن جنگ از طرف ایران و غیر عادلانه بودن و به تحریک امپریالیسم امریکا بودن جنگ از طرف عراق بود، و در مراحل اولیه جنگ به درستی ما از جنگ علیه صدام و حزب بعث حمایت می کردیم، ولی آرام آرام آنجا که سیاست شوروی اعمال می شد و آنجا که نیروهای ایران برای جلوگیری از گسترش نیروهای بیگانه و خارج کردن شهرهای ایران از تیررس توپخانه دشمن پا به درون خاک عراق گذاشت، شعار ما با شعار ارتجاع، که در منطقه از طریق کشورهای ارتجاعی عرب و امپریالیسم ندا داده می شد، هماهنگ و همصدا شد.

مارکسیسم، مکتبی بیگانه

همان طور که در اول بحث اشاره کردیم، عامل این دو گانگی را من در دو مسأله می بینم که یکی وابستگی بود و دیگری مکتب.

واقعیت این است که از نظر مکتب، مارکسیسم با جامعه ایران در قطبی کاملاً متفاوت قرار دارد. این دو مکتب از نظر ایدئولوژی، اصول، اخلاق، روان شناسی، جامعه شناسی، شیوه زندگی، ملاک و معیارها برای ارزیابی از هر نظر در دو قطب کاملاً متفاوت هستند. از ۶۰ سالی که از انقلاب اکتبر گذشته و مردم میهن ما با مارکسیسم آشنا شدند به نسبت آشنایی با مارکسیسم هر سال فاصله آنها با مارکسیست ها دورتر و دورتر شده است.

مارکسیست ها در جامعه ایران یک اقلیت ناچیز روشنفکر در قبال توده های میلیونی، که در واقع جمعیت کل ایران را تشکیل می دهند، در قطبی متفاوت قرار دارند. اگر این ترکیب را با ملغمه وابستگی مخلوط کنیم نتیجه درست آن خواهد شد که می بینیم و بر سر حزب توده ایران آمد و بن بست می که ما با آن روبرو هستیم.

در این موقع، محمدعلی عمویی گفت:

در واقع، ماهیت حقیقی حزب را همان سیاست پنهانیش تشکیل می داد. این دوگانگی در سیاست های حزب ناشی از این مطلب بود که به درستی اشاره شد که مارکسیسم برای جامعه ایران یک امر به کلی بیگانه بود، حزبی که براساس این جهان بینی در این جامعه بخواهد فعالیت کند به کلی مطرود و دور از مردم خواهد بود و امکان فعالیت و جذب نیرو نخواهد داشت. حزب با توجه به چنین مسأله ای این سیاست دو گانه را در پیش گرفت. یگانه راه امکان حضور حتی حضور بسیار ضعیف، اتخاذ همین سیاست بود: از جمهوری اسلامی ایران دفاع کردن، به قانون اساسی رأی دادن و لایحه ده ماده ای را تأیید کردن و مسایلی از این قبیل، ولی در پنهان مجموعه آن مسایلی که در اینجا مطرح شد، عملیات خلاف قانون، عملیات به کلی مغایر با قانون اساسی که استخوان بندی اساسی فعالیت پنهانی حزب را تشکیل می داد.

در رابطه با همین مسأله و در ادامه این بحث آقای گلاویژ صحبتی خواهد داشت که در کردستان هم به همین طریق مسأله عمل می شده است، بفرمایید.

گلاویژ؛ سیاست شوروی در کردستان

علی گلاویژ، عضو کمیته مرکزی و مسئول سازمان ایالتی کردستان:

سلام بر امام خمینی عزیز و عظیم الشان و درود بی پایان بر روان پاک شهیدان جبهه های حق علیه باطل. مطالب فراوانی که در اینجا گفته شد همه آنها حاکی از حقیقت های دردناکی بود درباره سیاست دورویانه و منافق گونه حزب منحل توده و این مطلبی که در آخر گفته شد که این در واقع جز این چاره دیگری نداشت. این لپ مطلب بود. یعنی اگر واقعیت مطلب را می گفت به کلی فاش می شد. مجبور بود در ظاهر، در روزنامه، در اعلامیه، در حرف، مطالب زیبا و مردم پسند بگوید، ولی در عمل کارهای دیگری انجام دهد. این از آن ناشی می شد. من می خواهم وقت میزگرد را بگیرم و می خواهم از کردستان شروع کنم، برای اینکه مسأله کردستان برای همه جالب است و می خواهند بدانند که این سیاست در کردستان چگونه بوده است و به طور کلی سیاست حزب در کردستان چه

شکلی داشته است و دارای چه ماهیتی بوده است.

قبل از اینکه به خود سیاست حزب در کردستان بپردازم، می‌خواهم بگویم که حوادث آذربایجان و کردستان در این ۴۰ سال اخیر تقریباً دوقلوی هم بوده‌اند و به همدیگر شباهت داشتند. هم تأسیس فرقه دمکرات و تأسیس حزب دمکرات کردستان در شرایط تاریخی واحد از منشاء واحدی پیدا شدند. یعنی در شرایطی پیدا شدند که جنگ دوم جهانی خاتمه پیدا کرده بود و ارتش شوروی در ایران بود و می‌خواستند یک پایگاه و نیرویی ایجاد بکنند. همان جوری که آقای ابراهیمی شرح دادند و من نمی‌خواهم تکرار کنم و بعد حکومت چطور تأسیس شد و چگونه شد که این حکومت‌های کردستان و آذربایجان بلاذفاع ماندند و در معرض بلاذفاعی قرار گرفتند و همه داغان شدند. به علت امیدوار بودن به دیگران و به علت این که بر روی پای خود نایستادند و ملعبه قرار گرفتند و از بین رفتند و چه فجایع بزرگی در نتیجه تکیه بر دیگران در آن منطقه به وجود آمد و الی آخر. این را من می‌خواهم تکرار کنم، برای اینکه آقای ابراهیمی در نمونه آذربایجان شرح دادند.

من در اینجا می‌خواهم مطلبی را برای هموطنان عزیزم توضیح بدهم که اغلب سؤال می‌کنند و این مسأله در علم سیاست همیشه مطرح است. در کتابها و در روزنامه‌ها [مطرح است] که آیا مسأله کردستان چه چیز است که همیشه یک شعله‌ای در این منطقه می‌سوزد و سیاست شوروی در کردستان چیست و سیاست احزاب کمونیست از جمله حزب توده ایران در کردستان چه بوده است.

این سؤال اصل مطلب است که من می‌خواهم به طور مختصر راجع به آن، آنچه که وقت اجازه می‌دهد بگویم.

کردستان منطقه‌ای است که در آنجا کردها زندگی می‌کنند و کردستان در چهار کشور قرار گرفته و کردستان واحدی هرگز وجود ندارد و هر کس بگوید بیهوده است.

کردستان ایران خاک ایران است و کردستان عراق خاک عراق است و کردستان ترکیه خاک ترکیه است و سوریه خاک سوریه است، ولی ناسیونالیسم و امپریالیسم و اشغالگران همیشه می‌خواهند یک کردستان واحد قلابی درست کنند و این را ملعبه دست خودشان قرار بدهند یک آلتی برای فشار وارد آوردن بکنند برای اجرای سیاست‌های توسعه طلبی خودشان. این یک مطلبی است که بایستی ما این را به درستی بدانیم.

آن وقت می‌آییم می‌رسیم به شوروی. شوروی یک دولت ابرقدرت بزرگ جهانی است که برای خودش سیاستی دارد که آن عبارتست از توسعه نفوذ و سیطره خود در تمام مناطق جهان از جمله خاورمیانه که می‌خواهد منطقه نفوذ و سیطره اش در این مناطق روز بروز و

سال به سال توسعه پیدا کند. این سیاست شوروی است و ما هم می دانیم. زیر پرچم و به عنوان سوسیالیسم، به نام جنبش رهایی بخش ملی. به نام دفاع از انواع مسایل ظاهرالصلاح و غیره، از این حرکات و حادثه ها و جریانها دفاع می کند و جلو می آید و دایره نفوذ و سیطره خودش را در این مناطق توسعه می دهد. این کاری است که ما در تمام دنیا از جمله در منطقه خاورمیانه می بینیم.

درباره کردستان هم عین همین مسأله وجود دارد. درباره کردستان هر وقتی که شوروی ببیند در کردستان جرعه ای زد که می شود از این جرعه به سود همان سیاست استفاده کرد، فوراً بر روی این جرعه نفتی می پاشد و آتش را دامن می زند و به کمک او می آید. [تا] این جرعه تبدیل به یک شعله ای بشود و خلاصه از این یک نتیجه ای به دست بیاید و اگر بدانند که از این چیزی به دست نمی آید، به آن پشت می کند و آن را رهاش می کند.

احزاب کمونیست منطقه و کردستان

این سیاستی است که خلاصه اش این را تشکیل می دهد و اما احزاب کمونیست منطقه که در این چهار کشور هستند، اینها هم در همین خط حرکت می کنند. برای اینکه ایدئولوژی اینها ایدئولوژی مارکسیسم _ لنینیسم است. همان ایدئولوژی است که اتحاد شوروی دارد و این احزاب همه شان وابستگی به شوروی دارند. و آن وقت این احزاب سیاست خودشان را درباره کردستان بر همین خطی که قبلاً توضیح دادم تنظیم می کنند. چطور تنظیم می کنند؟ آن طور تنظیم می کنند که در مناطق کردنشین بالاخره روزگاری سلطه و سرکردگی و تسلط و قدرت سیاسی، اجتماعی، نظامی و غیره می افتد به دست نیروهایی که شنوایی از احزاب کمونیست دارند و در آن سمت حرکت می کنند. حالا چقدر موافقت و پیش می روند و یا نمی روند این بسته به جریان منطقه دارد. در تمام این ممالک این خط مشی احزاب کمونیست است.

سیاست حزب توده در کردستان ایران

حالا در ایران، حزب توده چگونه در کردستان رفتار می کرد. می رسیم به طور مشخص به مسأله این چهار سال اخیر. در چهار سال اخیر حزب منحل توده در کردستان با گروههای ضدانقلاب وابسته به غرب مخالفت می کرد با قاسملویی ها، با کومله، با دیگران از راه سیاسی، ایدئولوژی و غیره، و انواع اعلامیه ها پخش می کرد، برای افشای آن گروههای ضدانقلاب وابسته به غرب و طرفداران می کرد و افشا شان می کرد. برای چه؟ برای

اینکه آنها را طرد بکند و به تدریج حزب توده خودش و آنهایی که شنوایی از حزب توده دارند و نزدیک به حزب توده هستند در کردستان از لحاظ تشکیلاتی و سیاسی و سازمانی جای آنها را بگیرند و تبدیل به نیروی سیاسی آن منطقه بشوند و الی آخر. این حرکت کردن درست همان سیاستی است که عرض کردم. می بینیم حزب در برنامه اش هیچ نوع [از] این صحبت ها وجود ندارد. از جمهوری اسلامی ایران دفاع می کند، از انقلاب دفاع می کند و ضد انقلاب وابسته به غرب را در آنجا افشا می کند و الی آخر. ولی در عمل دوربرد و دراز مدت سیاسی ایدئولوژی و غیره خود می کوشد که در آنجا پایه های خود را تحکیم و محکم کند و همه اش را توضیح دادم برای هدفهای دوربرد آینده. این هم عبارت است از آن چیزی که درباره کردستان می شود گفت.

این مسأله دیگر با شوروی چه ارتباطی دارد و آن این است که بایستی دانست که بالاخره آن شعار اصلی تمام کمونیست های جهان، این را ما سالهای سال می دانیم و خوانده ایم و شنیده ایم، [این است] که دنیا به طرف کمونیسم می رود و تمام جهان، جهان کمونیستی خواهد شد. یعنی اتحاد جماهیر سوسیالیستی جهانی خواهد شد، زیر یک پرچم واحد. بالاخره این کردستان واحد به اصطلاح به عنوان زیرپرچم سوسیالیسم وارد اتحاد جماهیر شوروی بشود. این یک عنوانی است و یک بهانه ای است و دستاویزی است برای اینکه این قبیل مسایل را به این ترتیب حل کنند و کشورهای رنگارنگ و مناطق مختلف را به این صورت منظم و ملحق بکنند.

پیام به عناصر ضدانقلاب در کردستان

من یک پیامی دارم برای خواهران و برادران کردستانی. ای خواهران و برادران عزیز کردستانی، شما به این انقلاب بزرگ ایران، به این جمهوری اسلامی، به امام خمینی ایمان داشته باشید، باور کنید، دست اتحاد و اتفاق به سوی این جمهوری دراز کنید. دست امام خمینی را بگیرید. اطمینان داشته باشید که این جمهوری درد شما را دوا خواهد کرد. این تفنگها و مسلسل ها و وسایل قتاله را کنار بگذارید. از کوه پائین بیایید و برادران خودتان را در آغوش بگیرید. بیاید با پاسدارها برادر شوید. این کارها را ترک کنید. این کارها، کار شما نیست. این کار ضد انقلاب است. این را تمام کنید. جمهوری اسلامی ایران، جمهوری انقلابی است و درد شما را چاره خواهد کرد. این را یک برادر ریش سفیدتان به شما با تمام ضمانتش تضمین می کند.

یک پیام دیگر دارم برای جوانان توده ای کردستان، همان جوانانی که سه - چهار سال

دویدند. به آنها می گویم و توصیه می کنم که به طرف جمهوری اسلامی بروید و پرچم جمهوری اسلامی را محکم بگیرید و اطمینان داشته باشید که در راه انقلاب هستیم. انقلاب که دیگر بال ندارد و انقلاب طور دیگری نیست. انقلاب همین جوری می شود. ای جوانان عزیز، ای دوستان من، مأیوس نشوید. این همان انقلاب است که شما به آن امیدوار بودید.

در پایان این بخش از مناظره، محمدعلی عمویی اظهار داشت:

در واقع پیامی که آقای گلاویژ خطاب به مردم کرد داشتند، عمدتاً متوجه آن عده قلیل، جوانان و هواداران توده ای در کردستان است که هنوز به راه درست و راه راست هدایت نشدند و گرفتار کج رویها هستند، و گرنه مردم کردستان در کنار سایر مردم ایران به دفاع از دستاوردهای جمهوری اسلامی ایران، در کنار برادران سپاهی خودشان با ضدانقلاب می جنگند و هر جا ضروری باشد به جانبازی و ایثار می پردازند. مایه کمال خوشوقتی است که آن هواداران عده قلیلی هستند و امید که آنها هم به راه صحیح و درست هدایت بشوند.

ب: میزگرد سران حزب توده _ جلسه دوم

(۱) محمدعلی عمویی، اداره کننده میزگرد، بحث را چنین آغاز کرد:

با سلام به امام خمینی رهبر بزرگ انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با سلام و درود به ایثارگران جبهه های نبرد علیه متجاوزین بعث عراق و با سلام به مردم شریف و قهرمان که با حضور یکپارچه خود در سنگرهای کار و پیکار، پیروزیهای بزرگی را موجب گشته اند. در ادامه بحث درباره میزگردی که با شرکت رهبران و مسئولان حزب توده ایران ترتیب داده شده بود و بخش اول آن چندی پیش از نظر عزیزان گذشت، اینک بخش دوم این میزگرد را شاهد خواهیم بود.

پیش از آغاز سؤالات از شرکت کنندگان در این مصاحبه تقاضا می کنم اجمالاً خودشان را معرفی نمایند.

محمد پورهرمزان، عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه انتشارات توده.

رضا شلتوکی، عضو هیأت سیاسی، عضو هیأت دبیران، مسئول امور شهرستانها و مسئول امور خبر.

آصف رزم دیده، عضو کمیته مرکزی، عضو شعبه مرکزی کارگری.

مهدی کیهان، عضو کمیته مرکزی و سرپرست شعبه مرکزی کارگری.

فرج الله میزانی، عضو هیأت سیاسی، عضو هیأت دبیران، مسئول تشکیلات کل حزب توده.

انوشیروان ابراهیمی، عضو هیأت سیاسی، دبیر کمیته مرکزی و مسئول فرقه دمکرات آذربایجان سازمان حزب در آذربایجان.

حسین جودت، عضو هیأت سیاسی، آخرین مسئولیتم در حزب توده، مسئول شعبه امور کارگری و دو سال و چندی است که دیگر مسئولیت ندارم.

احمدعلی رصدی، عضو کمیته مرکزی، آخرین مسئولیتم در ایران، مسئول شعبه بازرسی و رسیدگی سازمان ایالتی تهران و عضو شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی.

نورالدین کیانوری، تا قبل از انحلال، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران.

محمد مهدی پرتوی، عضو هیأت سیاسی، مسئول تشکیلات مخفی.

علی گلاویژ، عضو کمیته مرکزی، آخرین مسئولیتم مسئول سازمان ایالتی حزب توده در کردستان.

عباس حجری، عضو هیأت سیاسی، عضو هیأت دبیران و مسئول سازمان ایالتی تهران.

منوچهر بهزادی، عضو هیأت سیاسی، دبیر کمیته مرکزی، مسئول شعبه مطبوعات.

غلام حسن قائم پناه، عضو کمیته مرکزی حزب منحل توده، عضو شعبه مرکزی بازرسی و رسیدگی، عضو هیأت تحریریه نامه مردم.

شاهرخ جهانگیری، عضو مشاور کمیته مرکزی، مسئول بخشی از سازمان مخفی حزب توده.

فریدون فم تفرشی، مسئول کمیته بخش چهار ناحیه شمال.

گایگیک آوانسیان، مسئول تدارکات و عضو کمیته مرکزی.

قائم پناه؛ جاسوسی، ریشه ها، انگیزه ها و اهداف

عمومی: از مهمترین تبعات رسیدگی، وابستگی است. در این زمینه، آقای قائم پناه توضیحاتی خواهند داد.

قائم پناه: با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب شکوهمند اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی و سلام به مردم شهید پرور و ایثارگر ایران.

من سخنانم را تحت عنوان وابستگی و تبعیت حزب منحلّه از سیاست شوروی، ریشه و منشاء فعالیت‌های جاسوسی این حزب آغاز می‌کنم.

تاریخ ۴۰ ساله فعالیت‌های خیانت آمیز حزب منحلّه توده که امروز در مصاحبه رهبران و

مسئولان آن منعکس می شود، شاهد زنده و بیانگر این واقعیت است. در مصاحبه های قبلی گفته شد که در مسایل سیاسی، تا کودتای ۲۸ مرداد، چگونه رهبری حزب، از سیاست شوروی تبعیت می کرد و دنباله رو سیاست های شوروی بود و به جنبش هایی که در ایران پدید آمده بود، از این راه خیانت کرد. من روی این مسئله تکیه می کنم که مؤسسين حزب توده و رهبران اولیه حزب توده، علاوه بر این که عده ایشان وابسته به شوروی بودند و یا در شوروی تحصیل کرده بودند، حتی بعضی از آنها برای شوروی جاسوسی می کردند و جاسوس شوروی بودند. یعنی مسئله وابستگی و جاسوسی حزب توده ایران، رهبران و اعضای آن از همان آغاز تأسیس این حزب وجود داشت.

سازمان امنیت شوروی و حزب توده

اینجا من تکیه می کنم، روی مسئله دوران اقامت حزب، رهبری آن در خارج، پس از شکست حکومت فرقه دمکرات و پس از کودتای ۲۸ مرداد که عده زیادی از رهبران حزب توده و اعضای آن به کشورهای سوسیالیستی و به طور عمده به شوروی فرار کردند و در آنجا اقامت گزیدند. چگونه سازمان امنیت شوروی، با رهبران و اعضای این دو حزب یعنی فرقه دمکرات و حزب توده تماس گرفته و عده ای از آنها را به عنوان جاسوس خودش، برای به دست آوردن اخبار و اطلاعات درون حزبی، استخدام کرد. کسانی که در این مصاحبه شرکت دارند و در خارج اقامت داشتند، بخش اعظم آنها یعنی اکثریتشان از همین اشخاص هستند که به عنوان نمونه خود من، که ما، در تمام دوران اقامت در خارج، یعنی حدود ۳۰ سال این وظیفه را انجام می دادیم. رهبران حزب کمونیست شوروی علاوه بر اینکه تمام زندگی حزب را زیر کنترل و نظارت خودشان قرار داده بودند و در تمام مجامع حزبی و مجالس و جلسات حزبی نماینده حزب کمونیست شوروی شرکت می کرد و تمام تغییرات، چه در سیاست و خط مشی های حزب، در درون حزب و در داخل ایران به دستور و اجازه توصیه آنها بوده، تغییرات در رهبری هم به وسیله آنها انجام می شد. یعنی اگر آنها توصیه نمی کردند، اگر اجازه نمی دادند، به هیچ وجه ممکن نبود که در رهبری تغییراتی حاصل بشود. یعنی تمام تغییرات، چه در سیاست حزب و چه در رهبری آن. در دوران اقامت در خارج ما دیدیم، تماشاً با اجازه و توصیه و دستور مقامات شوروی و احیاناً سازمان امنیت شوروی بود. اینکه این اشخاص برای سازمان امنیت شوروی جاسوسی می کردند، یعنی اخبار و اطلاعات درون حزب را می بردند به آنها می دادند، آنها چه منظوری داشتند؟ آنها می خواستند یک کانال مستقیم در داخل حزب داشته باشند و از تمام

جریاناتی که در داخل حزب می گذرد با اطلاع باشند. برای اینکه در دوران اقامت در خارج، اختلافات در درون رهبری حزب توده بیش از پیش نمو کرد و توسعه یافت و این اختلافات همیشه به بدنه حزب، به سازمانهای حزبی سرایت می کرد و آنها می خواستند ببینند ریشه این اختلافات چیست؟ و این اختلافات تا حدی می تواند رگه های ضدشوروی داشته باشد؟ بخصوص اینجا مسئله مهمی که پیش آمد و آنها بسیار به آن توجه می کردند، مسئله اختلافاتی بود که در جنبش کمونیستی، بین نظریات مائوئیستی و نظریات شوروی به وجود آمد، که چند نفر از رهبران حزب توده هم دارای نظریات مائوئیستی بودند و می شود گفت با توصیه و دستور حزب کمونیست شوروی، از رهبری حزب کنار گذاشته شدند که جریان آن پلنوم یک جریان مفصلی است که حتماً دوستان دیگر به آن اشاره خواهند کرد و از این راه سازمان امنیت شوروی تمام نظارت و کنترل خود را بر زندگی حزب برقرار می کرد. کسانی که این عمل را انجام می دادند، بدون اطلاع حزب و بدون اطلاع از سایر اعضای حزب بود، یعنی اینها یک رابطه مستقیم با مأمورین سازمان امنیتی شوروی داشتند و کس دیگری از این اطلاع نداشت.

ایدئولوژی و جاسوسی

عمومی: شما در اینجا اشاره می کنید به اینکه اعضای حزب، کسانی که در خارج اقامت داشتند، گزارشات به حزب کمونیست شوروی و مقامات امنیتی شوروی می دادند. با توجه به اینکه عضو حزب بودند، آیا نسخه ای از این گزارش را به حزب تسلیم می کردند، یا اینکه فقط به مقامات شوروی تسلیم می شد؟

قائم پناه: نخیر، در این مورد اینها هیچ گونه اطلاعاتی به حزب نمی دادند و رهبری حزب هیچ گونه اطلاعی از ارتباط اینها با مأمورین شوروی نداشت. این اطلاعات و اخبار مستقیماً به مأمورین کا. گ. ب شوروی داده می شد.

اینجا ممکن است این مسئله پیش بیاید که این افراد که این کار را انجام می دادند، از لحاظ اخلاقی خودشان چطور به این مسئله نگاه می کردند؟ من باید بگویم که معیارهای اخلاقی ما و موازین اخلاقی ما نشأت می گرفت از جهان بینی مارکسیستی ما و ما هیچ گونه قبحی برای این عمل خودمان قایل نبودیم. یعنی این را یک خدمت می دانستیم به سوسیالیسم. چون آن موقع به آن معتقد بودیم و چون مرکز سوسیالیزم را هم شوروی می دانستیم، می گفتیم هر چقدر به شوروی خدمت بشود، از هر راهی، پس این به ایده و هدف ما کمک شده.

جاسوسی پس از انقلاب اسلامی

در مورد فعالیت های جاسوسی پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران و پوششهای آن چند کلمه صحبت کنم. یکی از این پوششها، شرکتی بود به نام شرکت بازرگانی که دو نفر از اعضای رهبری حزب در آن فعالیت می کردند و این شرکت یک پوششی بود که حزب به وسیله این شرکت، اخبار و اطلاعات ایران را از راه این شرکت به مأمورین سفارت یا سازمان امنیت شوروی می داد. از جمله کمک های خود کمکهای پولی و جنسی و سایر کمکهای خودش هم، احیاناً از طریق این شرکت از شوروی دریافت می کرد. مسئله دیگر سازمان های مخفی و سازمان های نظامی بود که حزب، علیرغم اعلام علنی فعالیت خودش به وجود آورده بود و در این باره هم مسئولین این سازمانها به طور مفصل صحبت خواهند کرد. این دو سازمان با اینکه هدف استراتژیک آنها، همان هدف براندازی نظام جمهوری اسلامی بود، ولی در این چهار سال فعالیتشان کاملاً در خدمت جاسوسی و کسب اخبار و اطلاعات برای شوروی متمرکز شده بود، یعنی از نیروهای مسلح، از سایر نهادهای انقلابی، اخبار و اطلاعات را جمع می کردند، به رهبری حزب می دادند و از طریق رهبری، به ارگانهای امنیتی و سازمان های جاسوسی داده می شد.

عمومی: در واقع، شما مسئله جاسوسی را به دو نوع تقسیم کردید، یکی جریانات جاسوسی درون حزب که مأمورین شوروی طلب می کردند از اعضا که گزارشات دربار درون حزب بدهند که مستقیماً گزارش را دریافت می کردند بدون اطلاع رهبری حزب. نوع دوم، وظیفه ای بود که از طرف به خود حزب محول شده بود. درباره کسب اخبار و اطلاعات و مسایلی که از بدنه حزب به رهبری می رسید و از آن طریق نیز به دست شوروی می رسید. منظورتان همین تقسیم بندی بود؟

قائم پناه: کاملاً این طور است. برای اینکه در دوران پس از انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران و مسئله جاسوسی، معلوم شد که عالیتین ارگان رهبری و مسئول ترین اشخاص در رهبری حزب، به این عمل دست می زدند و این عملیات به دستور آنها انجام می شده. یعنی به طور کلی حزب به طور مستقیم یا غیر مستقیم در خدمت جاسوسی برای شوروی قرار می گرفت.

مسئله دیگر عوامل نفوذی بود که اینها هم اخباری از نهادهای انقلابی جمع می کردند و به همین ترتیب باز هم به ارگانهای شوروی و محافل شوروی داده می شد.

مسئله دیگر، اعزام غیرقانونی و غیرمجاز دانشجو به خارج بود، بخصوص به شوروی، که اینها هم برای آینده در شوروی تربیت بشوند، یعنی نسل جاسوس در حزب توده ایران

و نسل کسانی که وابسته به شوروی هستند، به وسیله تحصیل و اقامت آنها در شوروی، انجام و عملی بشود و در آینده هم حزب به همین زندگی جاسوسی و وابستگی خودش ادامه بدهد.

مسئله دیگری که من به عنوان عضو شعبه مرکزی بازرسی از بسیاری شهرستانها و استانها و سازمان های حزبی دیدن کردم، مسئله جمع آوری اخبار و اطلاعات در تمام حوزه های حزبی بود که یکی از برنامه های حزب ما بود. یعنی کسانی که می آمدند به حوزه قبل از هر چیز می بایست اخبار و اطلاعات آن هفته یا ۱۵ روز از جلسه قبل تا حالا را به مسئولان بدهند که این اخبار و اطلاعات هم شامل همه گونه اخباری بود که بالاخره در مرکز حزب، در شعبه مرکزی اخبار و اطلاعات جمع می شد، به دست رهبری می آمد و از آنجا هم خود به خود، اخباری که لازم بود به خارج سرایت می کرد.

براندازی، هدف استراتژیک حزب توده

درباره اهداف جاسوسی، من باید عرض کنم این اهداف را می توان چنین توضیح داد:

اولاً از جمع آوری اخبار و اطلاعات از طریق سازمان نظامی، سازمان مخفی و عناصر نفوذی، پی بردن به نقاط ضعف نهادهای انقلابی، بزرگ کردن این نقاط ضعف و در نتیجه ایجاد پراکندگی و تضعیف آنها و برای موقع لازم فراهم کردن زمینه، برای آن ضربه براندازی علیه جمهوری اسلامی که هدف استراتژیک حزب بود.

هدف دوم اعتماد و جلب کمکهای هر چه بیشتر شوروی که این اخبار و اطلاعات به آن داده می شد که فقط به این سازمان کمک بکنند و در موقع لازم، اگر لازم باشد حتی با کمک نظامی، مداخله نظامی یا به اشکال دیگری به این سازمان، یعنی حزب منحل توده، کمک بکنند که این حزب بتواند قدرت سیاسی را در کشور به دست بیاورد و نظام جمهوری اسلامی را براندازد.

پرتوی؛ پدیده جاسوسی در حزب توده

عمومی: اشاره شد به اینکه سازمان مخفی، تشکیلات پنهانی که جنب سازمان علنی حزب فعالیت می کرد، کار روزانه اش، برنامه کوتاه مدت آن، عمدتاً در جهت گردآوری اخبار و اطلاعات، در جهت در اختیار گذاشتن به مأمورین شوروی بود. مسئول سازمان مخفی حزب آقای مهدی پرتوی توضیحاتی در این زمینه خواهند داد.

پرتوی: با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با

سلام به مردم قهرمان و ایثارگرمان، به ویژه رزمندگان دلیر جبهه های جنگ تحمیلی و با سلام به جهادگران و پیکارگران سنگر های سازندگی جامعه نوین اسلامی ایران. قبل از هر چیز اجازه می خواهم از این فرصتی که به من داده شده تا به افشای حقایقی بپردازم که تاکنون به آنها رسیده ام سپاسگزاری کنم. امیدوارم که این مختصر اذهان کسانی را که هنوز دچار کج اندیشی و گمراهی هستند روشن بسازد و از احتمال لغزیدن دیگران به این بیراهه بکاهد.

شکنجه و اقرار اجباری

در آغاز لازم می دانم در مورد کارزار تبلیغاتی رذیلانه ای که دستگاه های دروغ پردازی شرق و غرب، پس از دستگیری رهبری و به ویژه پس از پخش اولین مصاحبه ها، پیرامون افسانه شکنجه های وحشیانه، آمپول های تلقینی و داروهای شیمیایی و غیره به راه انداختند تا شاید چهره واقعی خودشان را پشت این جو سازیها پنهان بدارند چند جمله ای عرض کنم.

واقعیت این است که تجربه تاریخی و مبارزات انقلابی ملتها ثابت کرده که هیچ شکنجه و تلقینی نمی تواند انسانهای شریف و آرمان خواه را به زبونی و ذلت پایمال کردن اعتقادات و آرمانهایشان وادار سازد؛ اگر آن اعتقادات و آرمانها، واقعی و انسانی و خالصانه باشد. مقاومت های حماسی اکثر مبارزان ضد رژیم شاه در برابر شکنجه های حیوانی این رژیم و حماسه های مقاومت زنان و مردان رزمنده و عدالت خواه در تمام شکنجه گاه های رژیم های فاشیستی و ارتجاعی در سراسر دنیا گویای این ادعاست. اما در زندان های جمهوری اسلامی وضع به کلی به گونه ای دیگر است. وقتی انسان خودش را در زندان مردم و انقلاب می بیند و به دور از حصارهای حزبی و تشکیلاتی با خویشتن خویش تنها می ماند و مستقلانه به عملکردهای خودش و همراهانش می اندیشد، چگونه می تواند در برابر حقانیت انقلاب و مردم، اگر در خودش کوچکترین نشانه ای از صداقت و شرف انسانی سراغ داشته باشد، مقاومت کند؟ ما چه در نظریات و چه در عملکردهایمان حقانیت نداشتیم.

پس به ناچار در زندان انقلاب و مردم، در برابر حقانیت آنها، سر تسلیم فرود آوردیم. به هر حال در این جا با صراحت اعلام می کنم که برخلاف شایعه سازیها و دروغ پردازیهای ضد انقلاب داخلی و خارجی برخورد برادران مسئول زندان با ما نه تنها به دور از انتقام گیری و اعمال فشار، بلکه به نحو غیر منتظره ای انسانی و سازنده است.

اما درباره مسئله جاسوسی: سابقه فعالیت های جاسوسی در حزب توده، به نفع شوروی، با تاریخ این حزب در آمیخته، چرا که از یک سو بنیانگذاری حزب توده و حتی نامگذاری آن توسط شوروی، در شرایط اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، صورت گرفت. در نتیجه از همان ابتدای تأسیس، وابستگی حزب به شوروی مطلق و بی چون و چرا بوده است. از سوی دیگر اصولاً نمی شود بین دو مقوله جاسوسی و وابستگی حد فاصلی قایل شد. یک حزب وابسته، طبعاً اطلاعات مکتسبه خودش را از کشوری که در آن فعالیت می کند، در اختیار دولت یا حزب دولتی متبوع خودش قرار می دهد و دستورات و رهنمود های آن حزب یا آن دولت را در مورد جمع آوری هرگونه اطلاعاتی که آن دولت لازم داشته باشد، بی چون و چرا و در نهایت تلاش و کوشش عملی می کند. متأسفانه من از چگونگی موارد فعالیت های جاسوسی حزب در سال های قبل از پیروزی انقلاب اطلاع کامل و دقیقی ندارم. ولی از آنجایی که وابستگی و جاسوسی دوروی یک سکه هستند، در زیر فهرست ناقصی از نشانه های وابستگی کامل حزب را به شوروی بیان می کنم. البته در اینجا مفصلاً دیگر شرکت کنندگان در این مصاحبه توضیح داده اند. اینک من به اختصار به این موارد می پردازم.

محورهای وابستگی در زندگی حزب توده

اول: بنیانگذاری حزب توده در مهرماه ۱۳۲۰، به دستور مستقیم شوروی و تحت حمایت ارتش سرخ.

دوم: متابعت رهبری حزب از دستور سفارت شوروی در مورد پذیرش عبدالصمد کامبخش به عضویت و سپس رهبری حزب در سال ۱۳۲۳. لازم به تذکر است که قبل از آن، کامبخش تا سه سال به عضویت حزب پذیرفته نمی شد، به این علت که در سالهای قبل از آن گروه ۵۳ نفر به رهبری دکتر ارانی را به پلیس رضاشاهی لو داده بود. کامبخش از سالها قبل مأمور سرسپرده شوروی و عامل کمیترین در ایران بود.

سوم: پشتیبانی نظری و عملی حزب از درخواست شوروی مبنی بر امتیاز نفت شمال.

چهارم: شرکت حزب در کابینه قوام، این عامل سرسپرده امپریالیسم، به دستور شوروی.

پنجم: متابعت و پشتیبانی کورکورانه حزب از تأسیس فرقه خلق الساعه دمکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۴.

ششم: نگهداری پنهانی سازمان افسری حزب علیرغم تصمیم اکثریت کمیته مرکزی

حزب در سال ۱۳۲۵ و انحلال آن، به دستور شوروی، توسط تنی چند از رهبری حزب.

هفتم: مخالفت حزب با شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور، به منظور امکان واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی.

هشتم: مخالفت حزب با دولت ملی دکتر مصدق و [نهضت] نفت ضد امپریالیستی سالهای ۲۹ تا ۳۲.

نهم: نقش منفعل حزب در جریان کودتای ۲۸ مرداد.

دهم: کت بسته تحویل دادن سازمان افسری حزب به کودتاچیان و خارج نکردن آنها از زیر ضربه.

یازدهم: جنایات و ترورهای متعددی که به دستور رهبری حزب یا بخشی از رهبری حزب در جهت مقاصد قدرت طلبانه آنها در سال های قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد انجام گرفته که یادآور جنایات و تصفیه های خونین و مدهشی است که در همان سالها در شوروی به دستور استالین و عمال او در حزب و در دولت شوروی انجام می گرفت.

دوازدهم: عضویت رسمی اکثر اعضای کمیته مرکزی حزب و مسئولین حزب در سالهای اقامت در شوروی و کشورهای سوسیالیستی در سازمان جاسوسی و اطلاعاتی کا. گ. ب. و اشتغال آنها به جاسوسی علیه یکدیگر در داخل صفوف حزب و در نتیجه ایجاد ترس و ارعاب در بین پناهندگان سیاسی در کشورهای سوسیالیستی، به طوری که اگر کسی کوچکترین مخالفتی با نظریات و القائات رسمی شوروی می کرد با انواع خطرات، از جمله خطر مرگ، روبرو می شد، که نمونه آن قتل جعفر پیشه وری از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان بود.

سیزدهم: دنباله روی و متابعت حزب از دستورات شوروی در سیاستهای برنامه ای و تعیین رهبری حزب در تمام دوران فعالیت حزب در خارج کشور.

چهاردهم: پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بازگشت رهبری حزب به داخل کشور، فصل تازه ای در فعالیتهای جاسوسی حزب به نفع شوروی گشوده می شود. کسب اطلاعات برای شوروی گسترش عجیبی پیدا می کند و همه جاسوسان رسمی و غیررسمی شوروی، در داخل صفوف حزب که از خارج به داخل منتقل شده بودند، به تکاپو و فعالیت می افتند. کانال های متعددی برای ارتباط گیری با مأموران شوروی، در زیر پوششهای گوناگون ایجاد می شود. با سوءاستفاده از اعتماد اعضای حزب به رهبری و بی اطلاعی آنها از ماهیت روابط حزب با شوروی، زیر پرده ضخیمی از تبلیغات فریبکارانه، تمام سازمان های حزبی به شبکه جاسوسی برای شوروی تبدیل می شود، بی آنکه گردآورندگان این اخبار و اطلاعات بدانند

که در خدمت چه مقاصد پلیدی قرار گرفته اند.

پانزدهم: متأسفانه سوءاستفاده رهبری حزب از اعتماد و اعتقاد صمیمانه عده ای از کادرهای حزب در داخل کشور به رهبری حزب و اتحاد شوروی و ایمان و باور آنها به این شعارها و ادعاهای فریبنده، ابعاد آلودگی به سیاست و فعالیت های جاسوسی در داخل حزب به نفع شوروی وسعت بیشتری پیدا می کند. از جمله و به عنوان نمونه، من عملکرد خودم را ذکر می کنم.

ارتباط با مأمورین اطلاعاتی شوروی

من در اوایل سال ۵۹ به مدت ۴ ماه به دستور رهبری حزب با یکی از دیپلمات های شوروی در تهران ارتباط برقرار کردم و طی ملاقاتهایی که در خیابان انجام می شد به دستور رهبری حزب، اطلاعات و اسناد نظامی خاصی را که مورد درخواست شورویها بود، از طریق بعضی از اعضای حزب در ارتش تهیه و در اختیار او قرار می دادم.

در این رابطه، آن مأمور شوروی وسایلی برای تسهیل این کار در اختیار من قرار داد، از جمله دوربینی که در اینجا هست و مشاهده می کنید که برای عکسبرداری از اسناد در اختیار من گذاشته شد و یک حلقه فیلم آن، هزار عکس را یکجا و با سرعت تهیه می کرد. مورد دیگر، دادن یک رادیو به من بود.

گرچه این رادیو یک رادیوی معمولی است ولی از طریق فرستنده ای در سفارت شوروی پیامهایی به رمز به صورت مورس فرستاده می شد که مشروح آن البته در پرونده مضبوط است. مورد دیگری را که می شود به عنوان نمونه ذکر کرد و ماهیت این رابطه را نشان می دهد و ماهیت مقاصد شوم شوروی را نشان می دهد، این بود که آن مأمور شوروی یک بار که در مورد تهیه آن اطلاعات و اسناد تأخیری روی داده بود پیشنهاد کرد که پول در اختیار ما قرار بدهد که به این افرادی که این اسناد را تهیه می کنند، داده بشود که من مخالفت کردم و گفتم کسانی که این اسناد را تهیه می کنند عضو حزب هستند و به خاطر حزب این اسناد را تهیه می کنند و پول لازم نیست و این مسئله را همان موقع به رهبری حزب هم اطلاع دادم ولی به هر صورت دادن پول برای آنها امری کاملاً عادی و در جهت مقاصد عمومی جاسوس پرورانه و فعالیت های جاسوسی آنها بود.

البته این گونه اطلاعات و اسناد [به] آن مدتی که من ارتباط داشتم محدود نمی شد. قبل و بعد از آن هم این گونه فعالیتها ادامه داشت که بعداً برخی از مواردش را سایر شرکت کنندگان در این مصاحبه به اطلاع خواهند رساند.

رهبری حزب توده که می دانست افشای جاسوسی و سرسپردگی او به هر نحوی حزب را با خطر اضمحلال و فروپاشی سریع روبه رو خواهد کرد، همواره کوشش می کرد که از دو طریق این خطر [را] خنثی بکند.

اول: از طریق پنهان کاری مطلق. رهبری حزب در تمام طول تاریخ خود کوشش می کرد چگونگی و ماهیت ارتباطش را با شوروی از نظر مردم و اعضا و هواداران حزب کاملاً پنهان بکند. بدین منظور در تمام روابط و عملکردهای مبتنی بر جاسوسی و فرمانبری خودش از شوروی سیاست اکید پنهانکاری را مراعات می کرد. فروپاشی سریع حزب به دنبال کشف و افشای پاره ای از این روابط و عملکردها توسط برادران سپاه خودش دلیل گویای این امر بود.

دوم، از طریق تبلیغات گسترده و ظاهر فریب. رهبری حزب در سراسر تاریخش همواره کوشش می کرد با تبلیغات گسترده و توجیهات تئوریک و عوام فریبانه چنین وانمود بکند که اتهام وابستگی و جاسوسی به حزب تنها شایعه ای بی اساس است که ساخته دستگاہهای جاسوسی و تبلیغاتی امپریالیستی و ارتجاعی برای جلوگیری از پیشروی نیروهای به اصطلاح انقلابی یعنی کمونیست ها است و دفاع علنی همه جانبه حزب از اتحاد شوروی و کلیه سیاستهای داخلی و خارجی آن تنها بر اعتقاد منطقی حزب به خلل ناپذیری و صحت قانونمندانۀ این سیاستها مبتنی است. رهبری با این تبلیغات دروغین و فریبنده، هزاران جوان پرشور و بی اطلاع را طی چند نسل فریب داد و آنها را در جهت مقاصد شوم خود به بازی گرفت.

دادخواست علیه شوروی

در اینجا لازم است به نقش شوروی در این مورد هم اشاره ای بشود.

هر چه بیشتر به عمق وابستگی حزب توده و ابعاد فجایع تبعی آن پی ببریم نقش ریاکارانه و مداخله گرانه شوروی در ایران برای ما بیشتر روشن می شود. اتحاد شوروی به خود اجازه داد علیرغم تمام دعاوی و اصول اعلام شده اش در مورد عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر، به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خود، برابری و استقلال همه احزاب به اصطلاح برادر و غیره، چنین گستاخانه با سرنوشت ملت همسایه و حزب به اصطلاح برادر خود در ایران بازی بکند و در طول بیش از ۴۰ سال از طریق حزبی که خودش در ایران ساخته بود نه تنها در امور داخلی ایران مداخله کرد، بلکه آن را

به شبکه جاسوسی خودش مبدل کرد و همه جنایت‌ها و خیانت‌های آن را پرده پوشی کرد و آن را به اقدامات توطئه‌گرانه برای کسب قدرت سیاسی تشویق و راهنمایی کرد تا شاید از این رهگذر بتواند کشور دیگری را به اردوی وابستگان به خودش وارد بکند. شکی نیست که جاسوسی برای بیگانگان، نزد همه ملتها و در تمام فرهنگهای ملی امری نکوهیده و مذموم و مطابق با خیانت است. اما در فرهنگ کمونیستی معاصر، زیر نام وظیفه «انترناسیونالیستی»، جاسوسی برای کشورهای سوسیالیستی و در رأس آن شوروی، نه تنها امری عادی، بلکه حتی افتخارآمیز تلقی می‌شود، چرا که کمونیستها بنابر تحلیل مارکسیستی - لنینیستی شان از جهان، شوروی را مرکز رهبریت انقلاب جهانی می‌دانند و وطن دوم خودشان می‌شناسند؛ وطن دومی که حتی گاهی به وطن اول آنها تبدیل می‌شود.

اصولاً جاسوسی جزء تابعه‌ای از وابستگی عمیق و همه‌جانبه احزاب کمونیست و کارگری به اتحاد شوروی هست و این وابستگی دارای سوابق دیرینه‌ای است که به تأسیس «انترناسیونال کمونیستی» (کمینترن) و ایجاد مرکز واحد رهبری کننده جنبش کمونیستی جهانی در مسکو برمی‌گردد. پس از انحلال کمینترن نیز مصوبات کنگره‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی و نظریات رسمی تئورسین‌های حزب به عنوان حزب پدر یا حزب برادر بزرگتر، همواره مورد تأیید بی‌چون و چرا و مطلق اکثر احزاب کمونیست و کارگری جهان قرار می‌گیرد.

عمومی: ما همچنان با محدودیت وقت مواجه هستیم، خواهش می‌کنم ضمن حفظ محورهای اساسی از حواشی آن پرهیزید.

پرتوی: در نتیجه، این وابستگی از ماهیت ایدئولوژی این احزاب سرچشمه گرفته است و حزب توده تنها یک نمونه روشن و کامل از این وابستگیها را نشان می‌دهد که در طول تاریخش به صورت ابزار و بازیچه‌ای در خدمت اهداف و مطامع جاسوسی و استیلاگرانه شوروی عمل کرد.

به طور کلی سیاست استیلاگری و جاسوسی شوروی یک سیاست استراتژیک در همه نقاط جهان است که حتی کمکهای آن را کشورهای نواستقلال و جنبش‌های آزادیبخش هم در بر می‌گیرد و این کمکها هدفی جز وابسته سازی این کشورها و این جنبش‌ها به اردوی شوروی ندارد.

عمومی: اکنون نمونه‌های دیگری از موارد جاسوسی در حزب به نفع شوروی، در اینجا توسط چند تن از کسانی که در این مصاحبه شرکت دارند مستقیماً به اطلاع بینندگان خواهد رسید.

میزانی؛ ارتباطات جاسوسی

میزانی: درود به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با سلام به مردم قهرمان و ایثارگر ایران. پس از استقرار جمهوری اسلامی ایران و آغاز فعالیت گسترده علنی حزب، از طرف حزب مأموریت داده شد که با مقامات شوروی در چهارچوب مناسبات دو حزب تماس بگیرم. من تماس گرفتم، چند جلسه با هم ملاقات داشتیم، ولی همان طور که سخنرانان قبل از من اینجا گفتند مقامات شوروی به این تماسها در چهارچوب تعیین شده قانع نبودند و همیشه کوشش می کردند که از این مناسبات برای مقاصد جاسوسی هم استفاده بکنند. از جمله آنها دوبار به وسیله من پیغام فرستادند که من پیغام آوردم به آقای کیانوری رساندم. یک بار کیانوری بسته ای به من داد و من بردم به آنها دادم و یک بار بسته ای که قرار بود خسرو به آنها بدهد برای خودش مشکلی پیش آمده بود، بسته را من گرفتم بردم و به آنها رساندم. این بود مواردی که من در این زمینه داشتم.

جهانگیری؛ ارتباطات جاسوسی

جهانگیری: در اوایل سال ۶۰ به دستور حزب با مأمور اطلاعاتی شوروی در تهران ملاقات کردم. آن طوری که حزب به من گفت آن رابطه برای زمانی است که حزب تحت پیگرد قرار می گیرد و رابطه ما با خارج از کشور قطع می شود. در طول [این] مدت ملاقاتهای متعددی داشتیم با مأمور شوروی در تهران. در ملاقات اول یک بسته بود که آقای کیانوری به من داده بودند به آن مأمور شوروی دادم. در یک ملاقات، یک پیام شفاهی را از طرف حزب به آن مأمور رساندم و جوابش را گرفتم و به آقای کیانوری دادم. در یک مقالات دیگر یک بسته ای بود که آقای پرتوی به من دادند و به آن مأمور دادم. در آخرین ملاقات که حدود ۳-۴ ماه قبل از دستگیری صورت گرفت یک نامه ای بود که مأمور شوروی به من داد و به آقای کیانوری دادم.

رصدی؛ جاسوسی از درون حزب

احمد علی رصدی، مسئول سازمان حزب توده در شوروی، پیش از انقلاب و عضو شعبه مرکزی بازرسی پس از انقلاب:

با درود بی پایان به امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، با درود به رزمندگان دلیر جبهه های نبرد حق علیه باطل و با درود به مردم قهرمان و ایثارگر ایران. در رابطه با تماسهای مأموران امنیتی شوروی کا. گ. ب با کادرها و مسئولان حزب

توده، می خواهم در مورد تماس هایی که با شخص من، در سالهایی که عهده دار مسئولیتهایی در اتحاد شوروی بودم، برقرار شد، مطالبی بیان کنم.

من در سال ۱۳۲۵ به اتحاد شوروی پناهنده شدم. تا سال ۱۳۳۴ در باکو بودم و در تشکیلات فرقه دمکرات آذربایجان فعالیت می کردم. از سال ۱۳۳۰ مأموران امنیتی شوروی با من تماس گرفتند، از من خواستند که در مورد کلیه جریاناتی که در تشکیلات و واحدهای مختلف فرقه رخ می دهد به آنها گزارشهایی را بدهم. باید بگویم که در آن موقع به علت دشواریهای ناشی از سالهای اول پناهندگی و روحیات ناشی از شکست، به طور کلی در میان پناهندگان مسایل مورد اختلاف زیادی وجود داشت. این مسایل در جلسات حزبی با شدت تمام مطرح می شد و مباحثات و مناقشات زیادی را باعث می شد. مأموران امنیتی شوروی به طور کلی درباره کم و کیف این مباحثات و غیره توضیحات می خواستند. همچنین در سال ۱۳۵۰ که از طرف کمیته مرکزی حزب منحل شده مسئولیت واحدهای حزبی در شوروی، غیر از آذربایجان، به من واگذار شد، مأموران امنیتی مجدداً با من تماس گرفتند. در این دوران نیز خواسته های آنها کسب اطلاعات از جریانهای درون حزبی، از موارد اختلافات، از مباحثات، از مذاکرات پلنوم ها و نظایر اینها بود. ضمناً آنها نیز اطلاعاتی گاه و بگاه و رهنمودهایی در مورد واحدهای حزبی ما که در بخش های مختلف اتحاد شوروی مستقر بودند می دادند و دستوراتی درباره این واحدها می دادند. این تماسها با مأموران امنیتی در مسافرتهایی که من، بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به خارج کشور منجمله به اتحاد شوروی می کردم نیز ادامه داشت. در این تماسها آنها از وضع حزب و فعالیت آن در ایران، وضع نیروهای مختلف که هر یک به نحوی با روند پیشرفت انقلاب مخالفت می کردند، درباره ماهیت بنی صدر و موضعگیریهای او که به صورت نطقهای کذائیش انعکاس می یافت و دیگر مسایل روز سؤالاتی می کردند که من بر اساس تحلیلهای حزب توضیحاتی می دادم. باید بگویم همان طوری که قبل از این گفته شد، به طور کلی رهبری حزب از این تماسها هیچگونه اطلاعی نداشت. این تماسها و مصاحبات در آن موقع از طرف من به عنوان همکاری «انترناسیونالیستی» احزاب برادر تلقی می شد. ولی خوب ظاهراً هر چه باشد در واقع این عمل نمونه ای از مداخله مستقیم در امور داخلی احزاب کوچکتر، از جانب حزب کمونیست و سازمانهای امنیتی اتحاد شوروی است که مقامات مسئول در احزاب را به نقض اصول و مقررات اساسنامه ای حزب خودشان و اجرای اعمال خیانت آمیز و امی دارد. این عمل همچنین ناقض اصول اعلامیه کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی کارگری در مورد عدم مداخله در امور داخلی احزاب دیگر است

که اتحاد شوروی مسلماً از طرح کنندگان اصلی آن بوده و همچنین ناقض اصول مقررات اساسنامه ای کلیه احزاب از جمله حزب منحل توده است که شرکت اعضای حزب را در دیگر سازمان های سیاسی به کلی ممنوع می کرده. به دیگر سخن، این عمل بیانگر برخوردی دوگانه و تناقض میان گفتار و کردار در اجرای تصمیمات مصوبه از هر دو جانب، یعنی هم از طرف حزب کمونیست اتحاد شوروی و هم از طرف حزب ما تلقی می شد.

مکتب، وابستگی و جاسوسی

عمومی: در واقع به جاست این نکته را یادآور بشوم که درست است که شوروی خواهان اخبار و اطلاعاتی بود، بالطبع از سیاست سلطه گرانه، ولی عدم پای بندی بر ارزشهای والایی که هر گونه تن دادن به جاسوسی و مسایلی از این قبیل را نهی می کنند، زشت و قبیح می داند، این هم خود نشانه ای است از نبودن آن ارزشها در مکتب هایی از نوع مکتب مارکسیسم و جهان بینی هایی از نوع جهان بینی که حزب توده انتخاب کرده بود.

رصدی: به نظر من ریشه همه این اعمال را همانند دیگر اشتباهات و خیانت های حزب که در این مصاحبه به قدر کافی به آنها اشاره شد، باید در وابستگی حزب جستجو کرد. وابستگی علت کلیه انحرافات و اشتباهات و حتی باید بگویم علت اصلی شکست های متوالی حزب در ادوار مختلف فعالیت آن بوده است. وابستگی به انسجام متوالی حزب لطمه ای شدید می زند، رهبری را از بدنه حزب و مجموعه حزب را از مردم جدا می کند و حزب را ناگزیر به اتخاذ تصمیمات ضد مردمی وامی دارد. یک حزب وابسته، به طور کلی نمی تواند مردمی باشد. عملکرد دورویانه و منافقانه حزب بعد از انقلاب، همان طور که گفته شد، معلول عللی چند و به طور عمده ناشی از وابستگی است. من از اینکه طی سالهای متمادی به عنوان عضو کمیته مرکزی در اینگونه فعالیت ها شرکت داشتم، خود را مسئول و گناهکار می دانم. از مردم شریف، آگاه و انقلابی ایران پوزش می طلبم. جا دارد کلیه آن کسانی که هنوز در بند پندارهای گذشته، هنوز از مردم میهن خویش و از خواسته های آنان فاصله دارند، با شنیدن این مصاحبات و اعترافات به خود آیند و به ماهیت اصیل مردمی و واقعاً انقلابی «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» عمیقاً پی ببرند و در راه تحقق این شعار به خاطر استقلال واقعی میهن خویش و تأمین رفاه و سعادت مردم آن، تمام هم خود را مصروف دارند. البته آنچه که من درباره وابستگی و نقش عمده آن در اشتباهات حزب گفتم، این به هیچ وجه مانع آن نیست که نقش مهم کتب را همان طوری که از طرف ناطقین دیگر هم گفته شد در اینجا نادیده بگیرم.

آوانسیان: با سلام و درود به امام خمینی. موردی را که من می توانم در اینجا بیان بکنم عبارت از این است که تقریباً از خرداد ماه سال ۵۹ شروع شد که با یکی از مأمورین کا. گک. ب تماس برقرار شد و آن یکی دوبار یک پاکت کوچکی به من داد که من دادم به آقای کیانوری و یک پاکت کوچکی از آقای کیانوری دادم به آن مأمور و برای این که بعد از آن سهولتی در کار باشد، زمانها و مکانهایی تعیین شد. زمانهای طویل المدت و دو- سه مکانی که آن فرد مطلبی را می خواست برساند این را می گذاشت در آن محل مشخص. یعنی با خمیر یک چیزی مثل توپ مانند درست کرده بودند، که مطالبشان را داخل آن می گذاشتند و تیرچراغ برقی بود که آن را می گذاشتند کف زمین پشت تیر چراغ برق و در ساعت معینی که تعیین شده بود که بعد از اذان مغرب بود من آن را می رفتم بر می داشتم و به فاصله ۱۵ دقیقه می بایستی اتومبیل خودم را در محلی پارک کنم که اینها بدانند که من این توپ را رفتم برداشتم یا این مطلب را رفتم و برداشتم. یا برای دادن مطلبی _ بسته ای، پاکتی یک سوراخی را در دیوار و یا یک خانه ای را تعیین کرده بودند که باز هم آن هم با تعیین وقت قبلی بود، در همان ساعت های معین بعد از اذان مغرب که از آنجا این مطالب را از سوراخها به داخل می انداختم و آنها بر می داشتند. این نمونه ای بود که چند مرتبه تقریباً شاید در حدود یکسال این مسئله ادامه داشت. مطلب دیگری را که می خواستم اشاره بکنم و آن عبارت از این است که گویا شایعاتی که سایرین هم تذکر دادند به اقراری که شده است به وسیله داروهای مخدر یا آمپول یا شکنجه وادار کردند که از خود این اقرارها را بکنند و حتی گویا یکی از مجلات مرا مرده اعلام کرده و گفته در واقع ما دیگر وجود نداریم. در حالی که من الآن در اینجا نشسته ام و در حضور آقایان هستم.

فم تفرشی؛ جاسوسی در پوشش بازرگانی

فم تفرشی: به تأیید گفته های دوستان، من هم یک مورد از مواردی را که شخصاً در آن رابطه قرار گرفته بودم بازگو می کنم. ماجرا به این شکل بود که حدود دو ماه قبل از گرفتاریم، آقای کیانوری به من مراجعه کردند و اطلاع دادند که دستگاه رهبری حزب من را به جای رابط قبلی انتخاب کرده. به همین جهت من به عنوان یک شریک به یک شرکت تجاری که پوششی برای این چنین کارها بود وارد شدم. البته آن رابط قبلی هنوز در آن شرکت بود و کار می کرد. پس از چند روز به وسیله آن رابط به اداره بازرگانی شوروی رفتیم و آن رابط قبلی مرا به مسئول فروش اداره بازرگانی شوروی به عنوان نماینده جدید

شرکت معرفی کرد و قرار شد که کارهای تجارتي فی مابین، بعد از آن به وسیله من به اطلاع برسد. به هر حال چند روز از این ماجرا گذشته بود، مجدداً آقای کیانوری به دیدن من آمدند و ضمن اطلاع از ماجرا به من گفت که به همان شخصی که با او آشنا شدی مراجعه کن و از قول من سلام برسان و بخواه که تو را با دوستان آشنا بکند. البته من به اداره بازرگانی شوروی رفتم و این پیام را رساندم. فردا به وسیله همان مأمور اداره بازرگانی تلفنی به من اطلاع داده شد که صبح اول وقت فردا برای دیدار او به اداره بازرگانی بروم، که من رفتم. ملاقاتی حدود ۱۰-۱۵ دقیقه با او داشتم. صحبت‌هایی در روابط با وضع عمومی مملکت، منطقه، توطئه امریکا، بین ما متبادل بود که من عیناً چکیده آن را به اطلاع آقای کیانوری رساندم و پس از چندی آقای کیانوری پاکت کوچکی برای من فرستادند و قرار شد که من به آن شخص برسانم که من هم آن را به اداره بازرگانی بردم و به توصیه همان شخص که گفته بود در موارد معین اگر دسترسی به او نبود هر چه داشتم به آن نماینده بازرگانی بدهم به او دادم و قرار بود که ۲۸ بهمن نیز به آنجا بروم ولی به خاطر گرفتاری ارتباط برقرار نشد.

پرتوی؛ سازمان مخفی، تاریخچه، وظایف و اهداف

پرتوی: در اینجا لازم به تذکر است که همان طور که توسط شرکت کنندگان در این مصاحبه ها گفته شد، سابقه جاسوسی به سابقه تأسیس و فعالیت حزب بر می گردد. عده ای از کسانی که مستقیماً برای شوروی جاسوسی می کردند و مستقیماً عضو رسمی سازمان اطلاعاتی شوروی کا. گ. ب بودند، این سابقه فعالیت را از ۲۰ تا ۳۰ سال پیش داشتند و تا زمان دستگیری این ادامه داشت. یعنی از سال های ۲۰ و ۳۰ و در دوران پناهنده شدن به کشورهای سوسیالیستی. مورد دیگری را که می بایست در اینجا به اطلاع بینندگان برسانم در مورد تشکیلات مخفی است.

سابقه تشکیلات مخفی به سال های قبل از پیروزی انقلاب بر می گردد. در سال ۱۳۵۲ گروهی بودیم مرکب از تنی چند از دوستانی که به واسطه شرکت در یک محفل سیاسی چپ در سالهای قبل از آن، از زندان های شاه عبور کرده بودیم و در جستجوی [ی] راه و شیوه مبارزه ای اثر بخش علیه رژیم منفور شاه از طریق رادیوی پیک ایران با برنامه و شیوه های مبارزه پیشنهادی اعلام شده حزب توده در آن زمان آشنا شدیم و بدان معتقد شدیم. و ضمن کوشش برای ارتباط گیری با مرکز حزب در خارج از کشور، فعالیت های خود مان را در جهت تبلیغ به نفع حزب توده و افشاگری علیه رژیم شاه آغاز کردیم.

این

گروه در سال های بعد گسترش پیدا کرد و به سازمان نوید معروف شد. مهمترین عرصه فعالیت این سازمان، انتشار نشریه به سوی حزب و به ویژه نشریه نوید بود، که به طور پنهانی چاپ و پخش می شد. سازمان نوید در سال های قبل از پیروزی انقلاب عمدتاً یعنی به طور کامل، به روی فعالیتها و همیاری اعضای خودش مبتنی بود و کار می کرد و ارتباط محدودی با مرکز حزب داشت.

در نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب، رهبری حزب به اشاره و دستور شوروی تصمیم گرفت که علیرغم اعلام فعالیت علنی حزب در ایران، سازمان نوید همچنان مخفی باقی بماند و پس از بازگشت رهبری حزب از خارج این تصمیم به دورغ به عنوان تصمیم پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی به ما ابلاغ شد، با این توجیه که آینده انقلاب نامعلوم است و احتمال شکست و بازگشت انقلاب وجود دارد و وجود یک نیروی ذخیره برای حزب ضروری است.

وظایف غیرقانونی که در سال های پس از انقلاب از طرف رهبری به عهده تشکیلات مخفی گذاشته شد از این قرار است:

اول: حفظ و نگهداری تشکیلات مخفی و ایجاد چاپخانه های مخفی به منظور تأمین ادامه فعالیت حزب در شرایط مخفی و غیرقانونی.

دوم: خبرگیری و کسب اطلاعات از هر جایی که ممکن است. اصولاً باید گفت که رهبری حزب تشکیلات مخفی را در نظر داشت که به یک تشکیلات در واقع اطلاعاتی تبدیل بشود و اطلاعاتی را که نیازهای حزب، رهبری حزب و اربابانش در شوروی بود برآورده کند.

نفوذ در گروههای سیاسی مورد سوم است. نفوذ در گروههای سیاسی و ارگانهای دولتی و نهادهای انقلابی، در واقع به منظور کسب خبر و القای نظریات حزب در این نهادها و ارگانها.

چهارم: مخفی و انبار کردن سلاحهایی است که در روزهای انقلاب به دست اعضای تشکیلات مخفی حزب افتاده بود، ظاهراً برای مقابله با خطر کودتا، ولی در واقع به منظور استفاده از آنها در جهت مقاصد دوربرد حزب در جهت براندازی.

پنجم: ایجاد امکانات برای خروج غیرقانونی از مرزهای کشور. در واقع راهی برای فرار رهبری حزب در مواقع خطر.

ششم: نگهداری بخشی از بایگانی حزب و اسناد حزبی و وسایل جعل اسناد دولتی.

هفتم: تهیه خانه های امن برای نگهداری از رهبری حزب در شرایط اضطراری و مخفی.

از همین خانه ها برای نگهداری مابقی رهبری حزب پس از دستگیری ۱۷ بهمن ۶۱ استفاده شد. در اینجا باید این نکته را یادآوری بکنم که اکثر وظایف فوق تنها به عهده عده معدود از اعضای تشکیلات مخفی گذاشته شده بود و اکثر اعضای این تشکیلات از وجود آنها بی خبر بودند و گمان می کردند وجود آنها و تشکیلات مخفی تنها برای شرایط اضطراری و شرایط شکست انقلاب بود و به این ترتیب در چهارساله بعد از انقلاب، عمر آنها به هدر رفت، در حالی که می توانست در خدمت اهداف و آرمان های انقلاب قرار بگیرد.

استراتژی و تاکتیک براندازی

حال بینیم هدف حزب از ایجاد تشکیلات مخفی چه بود؟

هدف نهایی حزب نظیر همه احزاب کمونیست جهان، تصاحب قدرت دولتی و ایجاد جامعه ای سوسیالیستی مطابق الگوی شوروی و زیر رهبری هدایت شوروی و در نتیجه تبدیل ایران به یکی از کشورهای اقمار شوروی است. از تصمیمات رهبری حزب به دستور شوروی و تصویب پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی که بلافاصله در روزهای پس از پیروزی انقلاب در خارج از کشور تشکیل شد، چنین بر می آید که حزب به منظور فراهم کردن زمینه برای نزدیک شدن به قدرت سیاسی، مشی تاکتیکی دفاع از خط امام و جمهوری اسلامی را در پیش گرفت.

حزب در حالی که ادعا و تبلیغ می کرد این مشی جنبه استراتژیک و دراز مدت دارد، عملاً از همان ابتدا خودش را برای فعالیت های مخفیانه و رودررویی با حاکمیت جمهوری اسلامی، در شرایط مساعد، آماده می کرد. تصمیم به حفظ تشکیلات مخفی و سایر فعالیت های پنهانی و غیرقانونی حزب در سال های بعد از انقلاب، مؤید این امر است.

رهبری حزب از همان ابتدا اعلام می کرد که تنها دو راه در برابر انقلاب و حاکمیت اسلامی ایران قرار دارد:

راه اول، راه نزدیکی و وابستگی به اردوگاه سوسیالیست و اتحاد شوروی در سطح جهانی و اتحاد با حزب توده در سطح داخلی، که نتیجه آن چیزی جز نزدیک شدن حزب به مراکز قدرت نبود. حزب توده با پیش کشیدن شعار «راه رشد غیرسرمایه داری» و تبلیغ و ترویج آن می کوشید تا این راه را یگانه راه نجات انقلاب و پیروزی نهایی آن نشان بدهد.

راه دومی را که حزب در مقابل انقلاب مطرح می کرد عبارت بود از راه افتادن جمهوری اسلامی به راه رشد سرمایه داری و در نتیجه وابستگی مجدد به امپریالیسم جهانی و شکست انقلاب و بازگشت اوضاع [به] قبل از انقلاب.

حزب در تبلیغات و تئوریهای خودش به راه سومی مستقل از دو اردوگاه جهانی و متکی بر ارزشها و آرمانهای ملی _ مذهبی مردم ایران قایل نبود و اصولاً به شعار اصلی نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی انقلاب ایران و مردم ایران باور نداشت و آن را تخطئه می کرد و در پی کسب قدرت سیاسی به هر وسیله ممکن بود. سیاست ظاهریش مبنی بر پشتیبانی از انقلاب و خط امام، البته با تعبیرات خاصی که از خط امام مطرح می کرد، تنها وسیله ای برای جلب انظار مردم و ایجاد شرایط مساعدی برای جلب نیرو و گسترش و تشکیل سازمان های حزب بود تا اگر موفق نشد جمهوری اسلامی را به راه اول، یعنی راه وابستگی به شوروی منحرف بکند و از این طریق راه خودش را به سوی قدرت هموار کند، بتواند در شرایط مساعد با ادعای اینکه جمهوری اسلامی راه دوم یعنی راه وابستگی و سرمایه داری را در پیش گرفته، تبلیغات خودش را هر چه بیشتر وسعت بدهد. همین طور که در ماههای آخر وسعت داده بود و اقدامات توطئه گرانه خودش را برای براندازی جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی، البته با پشتیبانی همه جانبه شوروی، در انظار مردم و به ویژه اعضا و هواداران موجه جلوه دهد. تصمیمات و تدارکات پنهانی حزب از همان ابتدای پس از پیروزی انقلاب نظیر حفظ تشکیلات مخفی، تدارک چاپخانه های مخفی، نگهداری اسلحه، ایجاد تشکیلات مخفی حزبی در ارتش و غیره و غیره همه مؤید این امر است.

در اینجا باید متذکر بشوم که سیاست توطئه گری و براندازی حزب توده، امری تصادفی و استثنایی نبود، بلکه این سیاست از ماهیت ایدئولوژی مارکسیستی _ لنینیستی این حزب سرچشمه گرفته. چرا که وقتی تجربه زندگی و آزمون تاریخی بطلان قانونمندیهای مربوط به تئوریهای مارکسیستی در مورد سیر جبری جوامع بشری به سوی سوسیالیسم را نشان داده و اثبات کرده، برای به فعالیت درآوردن این نظریه ها و فرضیه ها و بافته های ذهنی، جز اعمال زور و دست زدن به اقدامات توطئه گرانه، به هر وسیله غیرقانونی و نامشروع راه دیگری باقی نمی ماند. اصولاً خود اینگونه اقدامات و عملکردها، نشانه عدم اتکا و اعتماد روی آورندگان، یعنی رهبران، به این سری از تئوریهاست که در ظاهر از آن مدافعه می کنند. رهبران حزب توده که خود به تئوریهای خودشان چندان مطمئن نبودند، برای احتمال شکست این پیش بینی ها و نقشه های خودشان نیز فکری کرده بودند. و برای فرار از چنین شرایطی و واگذاری اعضای حزب به حال خودشان تدارک لازم را دیده بودند که خوشبختانه با هوشیاری مسئولین جمهوری اسلامی و برادران سپاه ایران، نقشه ها نقش بر آب شد.

پیام به فریب خوردگان

سخنی هم با اعضا و هواداران حزب دارم. سخن مشهوری است از برتولد برشت نمایشنامه نویس آلمانی که «آن کس که حقیقت را نمی داند گنهکار است و آن کس که حقیقت را می داند و آن را پنهان می کند جنایتکار است». درست است که رهبری حزب در تمام طول تاریخ این حزب همواره کوشیده بود که چهره واقعی حزب و حقایق تکان دهنده ای از سرسپردگی عمیق و همه جانبه حزب به شوروی و جنایتها و خیانتها و فساد اخلاقی خودش را با تحریف واقعیتهای تاریخی و ارائه اسناد ساختگی و توجیه های تئوریک از مردم ایران و به ویژه اعضا و هواداران صدیق و گمراه حزب پوشیده نگاه دارد و در نتیجه نه تنها نسبت به مردم ایران بلکه حتی نسبت به چند نسل از اعضا و هواداران حزب نیز خیانت کرده و آنها را به بازی گرفته، اما این همه گناه کسانی را پاک نمی کند که، اگر چه با قلبی سرشار از آرزو و ایمان در راه اعتلای میهن و بهروزی زحمتکشان، ولی بی مطالعه و تحقیق همه جانبه در انتخاب راه و راهبران، جذب شورها و شعارها شدند، باورهای عاطفی و توجیه گریهای سیاسی را جانشین اندیشه تعقلی و استدلال کردند، پیروی از کیش شخصیت و اطاعت کورکورانه از رهبران را بر برخورد سالم انتقادی و منطقی ترجیح دادند و در نتیجه در حصار ذهنیت قالبی و جزمی حزبی و تشکیلاتی محصور ماندند و سرانجام خود را با فاجعه ای دردناک روبرو دیدند. همه این تخیلات و رویاهای وهم آلود و شیرینشان در برخورد با شلاق حقایق به یکباره فرو پاشید و خود را در مقابل انقلاب و مردم یافتند. بله دوستان، ما مردم و انقلاب خودمان را نشناختیم. جامعه خود، تاریخ خود، فرهنگ غنی ملی و اسلامی خودمان را نشناختیم و بی اندیشه سر در سودای فرآورده های فکری بیگانه نهادیم. آنچه را که خود داشتیم از بیگانه تمنا کردیم و از همه مهمتر در گزینش راه و راهبران بدون شناخت دقیق و مستدل از ماهیت مدعاها و سوابق و ماهیت افراد و رهبران، از روی ساده دلی و ساده اندیشی، دچار اشتباهات فاحش شدیم و اجازه دادیم که این به اصطلاح رهروان و در واقع عوامل سرسپرده بیگانه، همه استعداد و توان و خرد ما را در خدمت مقاصد پلید خودشان و اربابان خودشان قرار بدهند. در حالی که نه برای خودشان اصالتی قایل بودند و نه برای ما و نه برای میهن و نه برای مردم خودشان و چنین است که دچار فاجعه دردناکی شدیم. پس بیاییم، بیندیشیم، بیاموزیم و باز هم مستقلانه بیندیشیم.

در پایان اجازه می خواهم به واسطه گناهان و جرایمی که مرتکب شدم از رهبر کبیر انقلاب و مردم قهرمان و ایثارگرمان در نهایت خضوع و شرمساری درخواست پوزش و

عفو کنم، شاید که بتوانم با جبران گذشته، دین خود را به میهن و انقلاب ادا کنم. متشکرم.

کیانوری؛ تحلیلی از پدیده جاسوسی کمونیستی

عمومی: در زمینه مسأله جاسوسی، چند تن از شرکت کنندگان در این میزگرد، سخن گفتند و از ارتباطات و موارد شخصی که خود در آن روابط بودند پرده برداشتند. بجاست در این مورد، نظر آقای کیانوری را درباره مسأله جاسوسی جویا شویم.

کیانوری: با درود به رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با درود به مردم قهرمان ایران که چه در جبهه های جنگ برای دفع تجاوز نیروهای متجاوز صدام امپریالیستی و صهیونیستی و چه در کارزار ساختمان جامعه نوین اسلامی در ایران، با ایثاری کم نظیر مشغول از خود گذشتگی و فداکاری هستند.

اگر ما تاریخ جنبش کمونیستی ایران را نگاه بکنیم، در ارتباط با جاسوسی، همین مطالبی را که در اینجا گفته شده است به وسیله افراد مختلف، در مجموع این تاریخ می بینیم. یعنی در مجموع این تاریخ، ما با دو نوع برخورد سیاسی، از طرف حزب کمونیست شوروی و دولت اتحاد شوروی با حزب توده ایران که از ابتدا با کمونیست های ایران، چه حزب کمونیست ایران، چه گروه پنجاه و سه نفر و چه حزب توده ایران بعد از آنها که همیشه وابسته به شوروی بودند از همه لحاظ، وابسته اعتقادی و سیاسی و عملی و در موارد گوناگون اقتصادی، این دو نوع جاسوسی را ما می بینیم. منتها البته این دو نوع جاسوسی، در شرایط مختلف وضعیتش تفاوت می کرد. آن وقتی که کمونیستها از ایران مجبور بودند که فرار بکنند و در ایران تشکیلاتی نداشتند، نوع اول یعنی جاسوسی داخلی، که چند نفر اینجا خودشان اظهار کردند که در چنین خدمتی قرار داشتند، شدت می گرفت. وقتی که کمونیست ها در ایران فعالیتی داشتند و سازمانی داشتند، البته آن وقت خبرگیری به نفع اتحاد شوروی از طرف این سازمان حزبی در ایران بود، چه حزب کمونیست سابق و چه حزب توده بعد از آن عملی می شد.

در دوران ما هم، چه در دوران قبل از ۲۸ مرداد که حزب در ایران فعالیت داشت، بدون تردید اطلاعات جاسوسی که شوروی ها می خواستند به وسیله سازمان های حزبی و رهبران حزب جمع می شد و به وسیله رهبران حزب که با شورویها در ارتباط بودند در اختیار آنها گذاشته می شد. وقتی که سازمان حزب در ایران متلاشی شد و عده زیادی از افراد، چه از کادرهای حزب توده ایران و چه از افراد فرقه دمکرات آذربایجان، به شوروی رفتند، نمونه هایش را اینجا افرادی اظهار کردند که چگونه این افراد در اختیار گرفته می شدند و

مسئلاً تعداد این افراد فقط به این چند نفری که در اینجا ذکر شده محدود نبوده و حتماً افراد دیگری هم بودند که در این جریان شرکت می کردند.

این جریان جاسوسی داخلی، در مراحل معینی صدمات فوق العاده دردناکی هم به کمونیستهای ایران وارد کرده مثلاً در دوران سالهای قبل از ۱۳۲۰، در دورانی که حزب کمونیست ایران، در ایران متلاشی شد و مسئولین حزب کمونیست ایران سابق به شوروی پناهنده شدند و به آنجا رفتند، اکثر این مسئولین در آن تصفیه های خونین سالهای ۳۰ تا ۴۰ در شوروی، اکثر اینها معدوم و کشته شدند و ما بعدها، بعد از مرگ استالین نامه ای گرفتیم که این افراد تبرئه شدند و تقصیری نداشتند. خوب علتش چه بود؟ علتش از همین انواع جاسوسی داخلی بوده، خبرچینی بوده و ذکر مسایلی بوده است که اینها عامل آن بودند. بعداً که حزب در ایران شروع به فعالیت کرد، بلافاصله مقامات شوروی به ما مراجعه کردند و اطلاعات مشخص نظامی از ما خواستار شدند و ما هم روی همان وابستگی مطلق پذیرفتیم و عده ای از افراد حزب را برای این کار مأمور کردیم و همان طور که اینجا گفته شد بهترین استعدادهای انسانی و انقلابی یک نسلی از حزب را ما به فساد کشانیدیم، برای این راه غلطی که ما در پیش گرفتیم، گمراهی و راه باطلی که ما در پیش گرفتیم، راهی که به هیچ وجه با منافع ملت ایران هیچ چسبندگی و گیرایی نداشت و با آن مغایر و متضاد و دشمن بود و به طور خلاصه خیانت صریح به منافع ملت ایران بود.

آنچه که اینجا گفته شده است آنقدر مفصل و گویاست که چیزی بر آن نمی توانم اضافه بکنم، غیر از آن که مسئولیت بزرگ خودم را یا سایر دوستان را که با من در این جریان همراه بودند، همکار بودند، بپذیریم و در مقابل مردم ایران، در مقابل این مسئولیت بزرگ، همان طور که در گفتارهای قبلی خودم گفتم شرمنده و پوزش بخواهم و از امام هم با شرمندگی پوزش بخواهم و رأفت امام را برای همه افرادی که ما گمراهشان کردیم تا آنجایی که ممکن است استدعا بکنم.

پورهرمزان؛ شوروی و نهضت های آزادیبخش

عمومی: بخشی از سخنان شرکت کنندگان در این میزگرد، مربوط به وابستگی حزب به شوروی و تبعات ناشی از آن بود و بخصوص در امر جاسوسی به نفع شوروی، صحبت های زیادی شد. بجاست سخنی داشته باشیم درباره ماهیت سیاست های شوروی، اینکه از احزاب به اصطلاح برادر خواستار این می شود که به صورت شبکه جاسوسی به نفع او کار کنند، جوانان پرشوری را در خدمت مطامع و اهداف کوتاه مدت یا دراز مدت خودش در بیاورد.

آقای پورهرمزان در این زمینه توضیحاتی خواهند داد.

پورهرمزان: با سلام به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، با سلام به ملت ایثارگر ایران، با درود به خاطره تابناک شهیدان راه انقلاب و با درود به رزمندگان قهرمان جبهه های حق علیه باطل. با این توضیحات مفصلی که از طرف شرکت کنندگان در مصاحبه در رابطه با وابستگی و تبعات ناشی از آن یعنی جاسوسی داده شد، جای سخن زیادی برای من نمی ماند. با وجود این من سعی می کنم در رابطه [با] جنبشهای آزادیبخش و ماهیت و عملکرد سیاست شوروی در این رابطه مختصری صحبت بکنم.

می دانم که شوروی همیشه دعوی پشتیبانی و دفاع از جنبشهای آزادیبخش را داشته و همیشه از کمکهای بی شائبه و بی غرضانه خودش به این جنبشها سخن گفته. در این رابطه هیچوقت اشاره ای به این نشده که از این جنبشها به خصوص استفاده می شود برای وابسته کردن سراسر یک جنبش و سراسر یک ملت و تبدیل کردن آنها به اقرار خودشان و در واقع به نقض غرضی که در راه آن مبارزه می کند. به هر حال این دعوی اتحاد شوروی است. اما وقتی ما این دعوی را از نزدیک بررسی می کنیم، غالباً به نتایج معکوس می رسیم و مغایرت بین گفتار و کردار را در عمل مشاهده می کنیم. برای نمونه مراحل گوناگون جنبش آزادیبخش میهن خودمان را در طول ۶۰ سال اخیر در نظر می گیریم و عیار این دعوی را با محک این جنبش می سنجیم.

در اینجا می بینیم که شوروی درست در مراحل حساس و سرنوشت ساز این جنبش برعکس آنچه که ادعا کرده، نه تنها کمک و پشتیبانی از این جنبش نکرده، بلکه در مراحل حساس برعکس به جنبش ضربه زده و حزب توده و پیش از آن حزب کمونیست ایران را هم به پیروی از خود و از سیاست خودش واداشته و از آنها فقط به عنوان یک ابزاری برای پیشبرد مقاصد سلطه گرانه اش استفاده کرده. دوران روی کار آمدن رضاخان را در نظر می گیریم.

شوروی و استقرار رژیم پهلوی در ایران

هنوز چند سالی از انقلاب اکتبر و جنگ جهانی اول نگذشته بود که کودتای سوم اسفند رضاخان انجام گرفت. می دانیم که آن وقت امپراطوری انگلیس در کار ایجاد کمربندی از رژیمهای دیکتاتوری به دور شوروی بود. مأموریت ایجاد رژیم دیکتاتوری در ایران به رضاخان سپرده شده بود. مردم ایران در آن زمان در مقیاس گسترده به مبارزه علیه این سرسپرده استعمار انگلیس برخاسته بودند. در رأس جنبش، شخصیتهای برجسته روحانیت

مبارز و شخصیت‌هایی چون مرحوم مدرس و دیگران قرار داشتند. ولی در همان حالی که آنها مردم را به مبارزه علیه رضاخان بسیج می کردند، در یکی از مراحل حساس جنبش، اتحاد شوروی به خاطر انعقاد قرارداد ۱۹۲۱، رضاخان را علیرغم ملت و مدرس ها یک عنصر ملی و مترقی و نماینده ملت ایران معرفی می کند.

این پشتیبانی شوروی، در آن زمان که سالهای اول پس از انقلاب اکتبر و تشکیل حکومت شوروی بود، در گمراه کردن بسیاری از مبارزان و در تضعیف جنبش، نقش مؤثر بازی کرد. حزب کمونیست ایران هم در این رابطه تحلیلهای فعالیت خودش را بر همین پایه قرار داد و از رضاخان که آن زمان آغاز فعالیتش بود و به پشتیبانی نیاز جدی داشت، پشتیبانی شوروی و حزب کمونیست او را شخصیتی ملی و مترقی معرفی می کند و کمی بعد سلیمان میرزای سوسیالیست، وزارت کابینه رضاخان سردار سپه را می پذیرد. این یک ضربه ای بود به جنبش آزادیبخش ایران در آن زمان که راه را برای تحکیم پایه های دیکتاتوری رضاخان هموار کرد.

البته اگر این یک مورد منحصر به فرد بود، می شد بعضی از استدلالها را که برای توجیه این عمل به کار رفته پذیرفت و گفت که حکومت شوروی در آن زمان جوان و کم تجربه بود و در برابر دیپلماسی پیچیده استعمار محیل و کهنه کار انگلیس فریب خورد و دچار اشتباه شد. اما ما می بینیم که این مورد منحصر به فرد نیست، بلکه یک خط است و شوروی بعدها هم در مراحل حساس جنبش، لطمه های جبران ناپذیر به آن زده است. جنبش جنگل را در نظر می گیریم.

در دوران این جنبش تا مدتی از آن، برای مقاصد گوناگون سیاسی و از جمله برای انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ استفاده کرد و همین که قرارداد امضا شد با یک چرخش سریع، هر گونه کمکی را به میرزا کوچک خان قطع کرد و به این استناد که قرارداد، طرفین را از مداخله در امور یکدیگر منع می کند، میرزا کوچک خان را در برابر استعمار انگلیس و نیروهای دولتی تنها گذاشت، و نه فقط تنها گذاشت، بلکه عملاً به ضدیت و اقداماتی علیه آن پرداخت. در یک جا استناد می کند به عدم مداخله و در جایی دیگر که ضربه جنبش هست، مستقیماً مداخله در امور داخلی ایران انجام می گیرد. حزب کمونیست ایران هم از همین سیاست پیروی می کند و علیه میرزا کوچک خان به توطئه می پردازد و برای برداشتن به اصطلاح این مانع از سر راه رضاخان، درصدد کودتا برمی آید. مجموع این اقدامات، جنبش جنگل را ضعیف کرد و زمینه مساعدی برای سرکوب خونین آن به دست رضاخان فراهم آورد. این یک ضربه بزرگ دیگری بود که این بار راه را برای دیکتاتوری رضاخان کاملاً صاف کرد.

در دوران پس از سقوط رضاخان هم، سیاست شوروی در رابطه با جنبش آزادیبخش ایران همین خصلت و ماهیت سلطه گرانه را داشته. نمونه هایی از این مورد را در این جا دوستان ذکر کردند، در رابطه با نفت شمال، حکومت قوام، فرقه دمکرات، جنبش ملی کردن صنعت نفت، در رابطه با اصلاحات ارضی و غیره و غیره.

در همه این موارد، ما می بینیم که اتحاد شوروی در سیاست خود، علی رغم ادعاهایش، هیچ اعتنایی به مصالح حیاتی جنبش آزادیبخش ایران و به منافع حیاتی مردم ایران ندارد و تنها در پی تأمین منافع خودش می باشد و برای این منظور هم همیشه از حزب توده، به عنوان یک ابزار، استفاده کرده و همین پیروی کورکورانه حزب توده از سیاستهای ضد و نقیض شوروی، یکی از علل و عواملی بود که این حزب را در جامعه و در عرصه جنبش به کلی منزوی کرد و دعوت هایش را در رابطه با اتحاد نیروها به مشتی الفاظ توخالی تبدیل کرد.

دیپلماسی شوروی و انقلاب اسلامی

در دوران بعد از انقلاب هم، شوروی به سیاست ضربه زدن به جنبش ادامه داد. شوروی در قبال جنگ تحمیلی با رژیم صهیونیستی بغداد چه موضعی اتخاذ کرده است؟ شوروی اطلاع داشت که صدام، در توافق با امریکا به ایران تجاوز کرده و با بختیار، در مورد جدایی خوزستان، قرار و مدار گذاشته. اما پس از شروع تجاوز، به جای قطع ارسال اسلحه به عراق، برعکس میزان آن را افزایش داد و سلاحهای مدرن تری هم در اختیار صدام گذاشت.

شوروی هم آوا با اربابان دیگر صدام، به توصیه متارکه جنگ و برقراری صلح غیرعادلانه پرداخت و حالا هم در برابر بمباران های وحشیانه شهرهای بی دفاع ایران، خاموش نشسته و بی تفاوت و خونسرد [به] آن نگاه می کند.

با وجود این واقعیت ها، چطور می شود باز هم ادعای دفاع از جنبش های آزادیبخش را داشت؟

پشتیبانی از رژیم صدام تحت حمایت امریکا، در برابر جمهوری اسلامی یکه و تنها، چه مفهومی می تواند داشته باشد؟

آیا این واقعیت ها، به رغم آن ادعاها، نشان نمی دهد که شوروی در رابطه با جنبش استقلال و آزادی ملت ها، جز به منافع توسعه طلبی و سلطه گری خود، به چیز دیگری نمی اندیشد؟ و هر جنبش آزادیبخشی که بخواهد مستقل بماند و مستقل عمل کند، ناگزیر،

شوروی را در جبهه مخالف خودش خواهد دید؟

در افغانستان چه می بینیم؟ شوروی به بهانه های ساختگی، نیروهای خودش را وارد خاک افغانستان کرد و آن کشور را تحت اشغال نظامی درآورد و اکنون چند سال است که در مقیاس وسیع به سرکوب ملت افغانستان مشغول است و این مسأله را، دفاع از آزادی و استقلال یک ملت می نامد و مدعی است که با این اعمال، سعادت برای ملت افغانستان به ارمغان می برد؟ غافل از این که حتی سعادت را هم نمی شود به یک ملت تحمیل کرد، تا چه رسد به اسارت. آن وقت در همان حال که در افغانستان، به نام دفاع از آزادی و استقلال، به اشغال نظامی آنجا می پردازد، در جایی دیگر، در خاورمیانه، در رابطه با جنبش فلسطین و لبنان درست برعکس عمل می کند.

امریکا دارد بر خاورمیانه مسلط می شود، اما شوروی در برابر تجاوزات امریکا ساکت نشسته و برقراری تدریجی حاکمیت مطلق امریکا را بر این منطقه با بی تفاوتی تلقی می کند. در افغانستان اشغال نظامی و در لبنان به جای اقدام و عمل مؤثر در برابر عملیات تجاوزکارانه امریکا، حتی به سوریه ایها فشار وارد می سازد که از خاک لبنان خارج بشوند و میدان را برای تاخت و تاز بیشتر صهیونیست ها و نیروهای مشترک و فالاترئیست ها آزادتر بگذارند. همه اینها، نشانه روشن مغایرت بین گفتار و کردار، در رابطه با دعوی دفاع از جنبش های آزادیبخش است.

ما همه جا می بینیم که شوروی در این رابطه بیش از هر چیز، منافع سلطه گرانه اش را در نظر دارد. برخورد شوروی با حزب توده هم، همان طوری که در جریان این مصاحبه دیدیم، همین ماهیت را داشت.

اطاعت کورکورانه

شوروی همه جا، با استفاده از وابستگی های حزب توده، این حزب را به پیروی گام به گام از سیاست خودش واداشته. در رژیم شاه، هر وقت با این رژیم مخالفت می کرد، از حزب توده می خواست که فعالیت خودش را تشدید کند و هر وقت ماماشات می کرد، می خواست که در همان جهت عمل کند. آن وقت در برابر تمام صداقتی که حزب توده به شوروی نشان داد، شوروی با این حزب چه کرد؟ از این حزب، این حزب چهل ساله را به جاسوسی واداشت، به فعالیت علیه منافع مردمش واداشت، بدون اینکه لحظه ای درباره عواقب و تأثیرات فلاکت بار این عمل در سرنوشت حزب و اعضایش بیندیشد و احساس نگرانی کند از اینکه ادامه این عمل، دیر یا زود، طومار حیات یک حزب سیاسی چهل ساله

را در هم خواهد پیچید. این وابستگی کورکورانه که، به علل تاریخی مشخص، با تار و پود حزب توده عجین بود، نمی توانست به سرنوشت دیگری جز فاجعه ای که اکنون شاهدش هستیم، بینجامد. حالا- که ما به گذشته نگاه می کنیم، فرق ماهوی میان عملکرد خودمان و ملت حزب الهی را بهتر درک می کنیم. آنها چطور فکر می کردند و چطور عمل می کردند و ما چطور فکر می کردیم و عمل می کردیم. آنها به کجا رسیدند و ما به کجا رسیدیم. ملت گفت: نه شرقی، نه غربی، استقلال و ما گفتیم وابستگی به شوروی. ملت گفت اتکا به خود و ما گفتیم، اتکا به غیر و بیگانه. آنها ارزشهای نو آفریدند و ما ضد ارزشها را پیاده کردیم. آنها با پیاده کردن شعار بی سابقه «نه شرقی، نه غربی» نمونه و سرمشق استقلال آفرین در برابر ملت های دیگر قرار دادند و ایران اسلامی را در صحنه جهانی به قدرتی تبدیل کردند که اکنون همه قدرتها و ابرقدرتها مجبورند او را به حساب بیاورند. آنها به جهانیان نشان دادند که یک ملت، هر قدر هم کوچک، در صورت مجهز بودن به نیروی ایمان، به ارزشهای اصیل و آمادگی برای ایثار در راه آرمان، می تواند در برابر هر ابرقدرت و قدرتی با مشت خالی پیروز شود. آن وقت ما با وجود یک چنین نیروی عظیم اعجاز آفرین در نهاد ملت خودمان، باورمان نمی آمد که انقلاب، بدون پشتیبانی و کمک خارجی، بتواند به آرمان ها و اهداف خودش دست بیابد.

با وجود یک چنین نیروی حماسه آفرینی، ما از ملت دعوت می کردیم که به جای اتکا به خود، به بیگانه متکی باشد، به جای اینکه خودش، سرمشق برای دیگران قرار بگیرد، دیگران را سرمشق خودش قرار بدهد. عملکرد ما، پس از چهل سال فعالیت، ما را در جامعه کشورمان، منفور و مطرود کرد و ما با این عملکرد، مردم را از خودمان متنفر کردیم و حالا- در پایان راه، خودمان از خودمان متنفر و از زندگی بیزاریم و این بی شک، درس عبرتی خواهد بود برای آیندگان.

ج: میزگرد سران حزب توده _ جلسه سوم

(۱) عمویی: درود به رهبر بزرگ انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران. درود به ایثارگران جبهه های نبرد علیه متجاوزین بعث عراق و سلام به مردم شریف و قهرمان که با حضور یکپارچه خود در سنگرهای کار و پیکار پیروزیهای افتخار آفرینی را موجب گشتند.

سومین قسمت از برنامه مصاحبه رهبران و مسئولین حزب توده ایران، که قسمت های

اول و دوم آن در برنامه های گذشته از نظر بینندگان گذشته است، آغاز می شود. ولی پیش از شروع سؤالات به معرفی اجمالی شرکت کنندگان می پردازیم...

پس از معرفی مسئولان حزب توده، محمدعلی عمویی اظهار داشت:

مسائل مربوط به عملکرد حزب، اهداف و برنامه های کوتاه مدت و دراز مدت آن، تخلفات و جرایم حزب و سرانجام ماهیت سیاستهای شوروی چه قبل و چه بعد از انقلاب، از جمله مسائلی است که در این بخش از مصاحبه مطرح خواهد شد. برنامه را با تخلفات و جرایم حزب توسط آقای حجری آغاز می کنیم.

حجری؛ دلایل انحلال حزب توده

عباس حجری، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده و مسئول سازمان ایالتی تهران (سات):

سلام به امام خمینی رهبر عظیم الشان انقلاب و مردم ایشارگر و شهید پرور انقلاب ما. سلام و درود به شهیدان انقلاب که حرمت خون پاکشان را جاودانه بایستی پاس داشت. سلام و آرزوی پیروزی نهایی هر چه زودتر برای رزمندگان وطنمان در جبهه های حق علیه باطل.

من ۷ ماه است که در بازداشت هستم و در این مدت فرصت کافی داشته ام که به سرانجام حزب بیندیشم و به این نتیجه رسیدم که انحلال حزب توسط دادستانی کل انقلاب امری اجتناب ناپذیر بوده است، چرا که حزب در چهار ساله فعالیت اخیر خود در حکومت جمهوری اسلامی ایران دست به اعمالی زده است که عموماً خلاف قوانین جاری کشور و علیه مصالح مردم بوده است. حاضرین در این میزگرد از زوایای مختلف و به تفصیل حزب را مورد تحلیل قرار دادند و نظرات خود را عنوان کردند. من در فرصت کوتاهی که هست به اعمالی اشاره خواهم کرد که به اعتقاد من موجب انحلال حزب گشته و در واقع جرایمی است که حزب در جمهوری اسلامی ایران مرتکب شده است.

به خاطر داریم که حزب پس از پیروزی انقلاب، فعالیت علنی خودش را مجدداً آغاز کرد. این کار انجام می شد و فعالیت حزب در یک سازماندهی سراسری به صورت علنی در چهارچوب قوانین و مقررات جاری انجام می گرفت و اعضای حزب وظیفه داشتند همه ضوابط و مقررات جمهوری اسلامی را در رابطه با فعالیت علنی خود به کار گیرند و رعایت نمایند، اما همزمان سازمان نوید که سابقه فعالیت مخفی داشت، همچنان به صورت مخفی نگه داشته شد و کم کم وظایفی برایش در نظر گرفتند و مأموریت هایی به آن دادند که

همه، خلاف قوانین و خلاف مصالح بود و در واقع جرم به حساب می آید. به عبارت دیگر حزب با برخوردی دوگانه با جمهوری اسلامی ایران مجدداً [کار] خودش را آغاز کرد.

فعالتهای غیرقانونی سازمان نوید

به مأموریتهایی که به سازمان مخفی نوید داده شده، فهرست وار اشاره می کنم که در این زمینه قبلاً توسط حاضرین در جلسه صحبت هایی شده است:

۱_ انجام کار اطلاعاتی، آنطوری که در اینجا مسئول این سازمان به تفصیل صحبت کردند.

۲_ داشتن چاپخانه مخفی که برخلاف مقررات وزارت کشور [و] دادستانی انقلاب ایجاد شده بود و حال آنکه ما می دانیم کلیه سازمان ها موظفند که نشریات خودشان را در چاپخانه مشخص به چاپ برسانند و تیراژ آن هم بایستی قبلاً مشخص شده باشد.

۳_ مخفی کردن سلاحهایی که این سازمان در دوران انقلاب به دست آورده بود و با خود داشت و نگهداری و انبار کردن آنها بدون توجه به اطلاعیه دادستانی انقلاب که دستور تحویل آنها را به کمیته ها و مساجد داده بود.

۴_ نفوذ دادن افراد خود در ارگانها و سازمان هایی که به وسیله دادستانی انقلاب ممنوع شده بود.

۵_ دادن ارتباط شاخه نظامی حزب به این سازمان و کوشش در جهت توسعه و گسترش این سازمان.

در اینجا باید اضافه کنم که پیام امام در این رابطه حاکی از این بود که افراد ارتشی بایستی وارد احزاب سیاسی نشوند و نظامی باقی بمانند. اما حزب توجهی به این مسأله نکرده و با وجود اینکه بایستی حرف امام را، ما حجت تلقی می کردیم ناشنیده گرفته شد.

۶_ وجود خود این سازمان بود که بدون اطلاع وزارت کشور فعالیت می کرد.

۷_ تأیید حزب از اعلامیه ۱۰ ماده ای دادستانی انقلاب بود که به کرات اتفاق افتاد، ولی در عین حال حزب سازمان مخفی را در کنار خودش همچنان نگاه داشت.

توضیحاً باید اضافه کنم که این سازمان در دوران طاغوت فعالیت مستمری داشت و اعضای آن سربلند از کار و فعالیت سیاسی شان بودند، چرا که با رژیم مبارزه می کردند که ضد ملی، فاسد، خودکامه و وابسته بود. اما با دستوری که حزب داشت و حزب داد، اینها مجبور شدند که به فعالیت گذشته خود ادامه دهند، آن هم در جمهوری اسلامی و در یک حکومت مردمی که درواقع آنها را به طرف اعمال خلاف قانون سوق می داد.

علاوه بر کارهای غیرقانونی دیگری که به وسیله سازمان مخفی انجام گرفت، اقدامات خلاف قانون دیگری نیز به وسیله حزب انجام گرفته است که گرچه در اینجا به آنها اشاره شده ولی من به صورت فشرده به آنها اشاره ای خواهم داشت.

نمونه هایی از وابستگی حزب به شوروی

به اطلاع می رسانم که در واقع مسأله وابستگی اولین مسأله ای است که بایستی به آن توجه کرد؛ وابستگی حزب به اتحاد شوروی. نمونه هایی در این زمینه ارائه کردند که به اطلاع می رسانم.

از جمله نمونه های روشنی که ارائه شده و ارائه می کنم، مسأله پشتیبانی حزب از دادن امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی است. ما می دانیم در اواخر سال ۲۳ و اوایل سال ۲۴ موقعی که هیأت نمایندگی اتحاد شوروی به سرپرستی کافتارادزه در تهران اقامت داشت و رسماً خواستار امتیاز نفت شمال شده بود، حزب فعالانه از این امر پشتیبانی کرد. مسأله برای بینندگان عزیز ما زمانی برجسته می شود که بدانند تقریباً دو ماه قبل از این مسأله، موقعی که دادن همین امتیاز از طرف دولت ساعد به امریکا در مجلس شورای ملی ایران مطرح شده بود یکی از نمایندگان حزب در مجلس با این مسأله مخالفت کرد و اظهار داشت که ما با دادن هرگونه امتیازی به خارجیها مخالف هستیم.

مسأله دیگری که می توان به آن اشاره کرد تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان است که بدون اطلاع حزب صورت می گیرد و درعین حال منظم کردن سازمان ایالتی آذربایجان، یعنی شعبه حزب در آذربایجان. این تشکیلات فرقه، آن هم بدون اطلاع حزب است و حزب مجبور می شود که درواقع از این مسأله پشتیبانی کند و از تشکیل فرقه جانبداری بنماید. شعار ملی شدن نفت جنوب در رابطه با وابستگی، نمونه بارز دیگری است که در واقع بایستی به آن توجه کرد.

سیاست حزب در رابطه با جنگ تحمیلی

پس از انقلاب در رابطه با جنگ نیز ما نمونه هایی را به این ترتیب می بینیم. ما می بینیم که پس از جنگ تجاوز کارانه عراق، حزب در واقع خط خودش را دارد و تجاوز را محکوم می کند. هرچند گاه گاه در واقع با سکوت خودش همسویی خودش را با سیاست اتحاد شوروی نشان می دهد، ولی به محض اینکه مسأله خرمشهر بازپس گرفته می شود و موضوع عبور از مرز به خاطر خاموش کردن آتش توپخانه های دورزن دشمن که شهرهایی نظیر

آبادان و خرمشهر و مناطق دیگری را زیر آتش می گرفتند مطرح می شود، حزب در اینجا با احتیاط سیاست خودش را با سیاست اتحاد شوروی منطبق می کند و در یکی از شماره های پرسش و پاسخ، به این مسأله پرداخت می شود، که حضرت آیت الله موسوی اردبیلی در یکی از خطبه های نماز جمعه به مسأله اعتراض می کنند و آن را مورد اعتراض قرار می دهند. به هر حال بایستی اشاره کنم که در موارد سیاسی، حزب همواره توجه به سیاست اتحاد شوروی و موضع گیریهای این کشور در زمینه مسایل سیاسی در رابطه با مسایل این منطقه و جهان داشت.

کمک های شوروی به حزب توده

در زمینه اقتصادی هم، ما می دانیم که در اوایل انقلاب، اتحاد شوروی در حدود یک هزار تن کاغذ به حزب کمک می کند و در اینجا نمونه های دیگری هم ذکر شده که نیازی به تکرار آن نیست.

موضوع دیگری که حائز اهمیت است، مسأله جاسوسی است که از وابستگی سرچشمه می گیرد. تعداد قابل ملاحظه ای از حاضرین در این میزگرد که خود دست اندر کار این مسأله بودند، در اینجا به وضوح صحبت کردند. به هر حال صحبت به اندازه کافی گویا بود و نیازی به بازگو کردن آن نیست. آقای کیانوری دبیر اول حزب هم در این رابطه اشاره داشتند به اینکه اتحاد شوروی از ارتش ما اطلاعاتی خواستند که این خیانتی است غیرقابل توجیه و جرمی است مسلم.

براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران

موضوع دیگری که بایستی به آن اشاره کرد مسأله براندازی است. ما می دانیم احزابی که از نظر برنامه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شان با حزب حاکم کشورهاشان مخالف هستند همواره سعی دارند که بتوانند روزی قدرت را به دست بگیرند و این مسأله در اختیار گرفتن قدرت از سه طریق امکان پذیر است:

یکی از طریق قانونی است که در واقع با ارائه برنامه های بهتر و جلب اعتماد مردم و در نتیجه اعزام نمایندگان بیشتر به مجلس به دست می آید.

مسأله دوم، در واقع از طریق قهرآمیز به صورت انقلاب است که انقلابات دنیا هم نمونه ای از این نوع هستند؛ مثل انقلاب فرانسه، انقلاب اکتبر و انقلاب کشور عزیز خودمان ایران.

نوع سوم، وارد کردن ضربه غافلگیر کننده است. به این ترتیب که اگر حزبی توان و امکانات لازم را داشته باشد و شرایط عینی هم فراهم باشد ممکن است در لحظه مناسب در واقع با وارد کردن ضربه ای موجب براندازی حکومت بشود. در چنین موردی حزب از همه امکانات خودش چه امکانات علنی و چه امکانات مخفی خودش استفاده می کند. این نوع سوم برنامه ای است دراز مدت که ممکن است مدتها طول بکشد. در واقع سازمان مخفی حزب نیرویی بالقوه بود مناسب این کار که ممکن است روزی برای این کار مورد استفاده قرار بگیرد و در واقع آن را به عنوان تدارک براندازی دراز مدتی بایستی به حساب آورد که جرم محسوب می شود.

اعزام غیرقانونی افراد به خارج از کشور

از موارد دیگری که می شود به آن اشاره داشت اعزام افراد به صورت غیرقانونی از کشور به کشورهای موردنظر است. مثلاً اگر فردی قرار باشد به کشوری مسافرت کند از طرف حزب، که در واقع امکان موافقت از طرف مقامات مسئول مملکتی نباشد، کشور ثالثی را که رفتن به آنجا مجاز است در نظر می گیرند و ویزا از آن کشور می گیرند و بعد در بین راه ترتیب اعزام این فرد را به کشور موردنظر می دهند. البته در مقصد گذرنامه مهر نمی خورد تا معلوم نشود که در واقع به کشور ثالثی هم مسافرتی انجام گرفته است.

موضوع خروج غیرمجاز ارز هم از نمونه های دیگر اقدامات خلاف قانون حزب است که بایستی به آن اشاره کرد.

در واقع اینها را که برشمردیم و مسایل بسیار زیاد دیگری که در اینجا سایر شرکت کنندگان به آن اشاره کردند، اقدامات قانون شکنانه ای است که خلاف مصالح مردم است و به اعتقاد من جرم محسوب می شود و یقیناً دادستانی کل انقلاب به استناد چنین مواردی دستور انحلال حزب را صادر کرد. این اقدامات علیه مردم مستضعفی انجام می گیرد که همواره گوش به فرمان امامشان دارند و همیشه در صحنه حاضر هستند و همه مسایل و مشکلات را به خاطر انقلاب تحمل می کنند.

من وقتی که در واقع به این مردم می اندیشم، در خود احساس دین بزرگی نسبت به این مردم می کنم.

من که ۲۵ سال عمر خودم را به خاطر مبارزه با ظلم و بی عدالتی در زندانهای رژیم شاه گذرانده ام، هیچ وقت در تصورم نمی گنجید که روزی چنین دینی به مردم خودم داشته باشم. گرچه همواره خودم را مدیون جامعه و مدیون این مردم می دانستم و می دانم. به هر

حال سخن کوتاه می‌کنم. از امام امت رهبری عالیقدر انقلاب، این اسطوره فضیلت و تقوا و پارسایی و همچنین از مردم رشید و وطنم به خاطر مسئولیت مشترکی که در رهبری حزب نسبت به انجام این قبیل اعمال خلاف قانون داشته‌ام صادقانه پوزش می‌طلبم و این امید را دارم که در حد ممکن مشمول اغماضشان واقع شوم.

بهبزادی؛ اهداف تاکتیکی و استراتژیک حزب توده

عمومی: جرایم و تخلفاتی که برشمرده شد در حقیقت گوشه‌ای از تخلفات و جرایمی بود که حزب طی مدت چهارساله پس از پیروزی انقلاب مرتکب شده، منتها به لحاظ محدودیتی که در وقت است به همین مختصر اکتفا شد. ولی بینیم این جرایم در خدمت چه اهدافی بوده، اهداف تاکتیکی و استراتژیکی برنامه‌های کوتاه مدت و درازمدت حزب چگونه بوده. در این زمینه آقای بهزادی صحبت خواهند کرد.

منوچهر بهزادی، عضو هیأت سیاسی و دبیر سیاسی کمیته مرکزی حزب توده و سردبیر نامه مردم (ارگان مرکزی حزب):

با سلام به امام خمینی رهبر بزرگ انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، با درود به مردم انقلابی و قهرمان ایران، با درود به رزمندگان جبهه و پشت جبهه در پیکار حق علیه باطل.

هدف اصلی و نهایی حزب پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران و استقرار جمهوری اسلامی ایران براندازی جمهوری اسلامی ایران، کسب قدرت و استقرار یک حکومت وابسته به شوروی با پشتیبانی شوروی بود. برای نیل به این هدف، اهداف تاکتیکی و استراتژیکی، برنامه‌های کوتاه مدت و درازمدت و سیاست‌های ظاهری و باطنی وجود داشت.

قبل از ورود به مطلب، چند نکته را یادآور می‌شوم: اول اینکه این واقعیت برای حزب مسلم بود که با وجود امام هرگونه توطئه براندازی با شکست مواجه خواهد شد. تجربه منافقین و سایر گروهکهای ضدانقلابی این را به خوبی نشان داد. دوم اینکه در بسیاری از موارد اهداف تاکتیکی و برنامه‌های کوتاه مدت با اهداف استراتژیکی و برنامه‌های درازمدت پیوند دارند. جدا کردن آنها برای روشن تر شدن و مشخص تر شدن این اهداف است.

سوم، اینکه نمونه‌های مشخص فراوانی از طرف سایر شرکت کنندگان در این مصاحبه گفته شد که تکرار آنها لزومی ندارد. من کوشش می‌کنم خطوط اساسی و کلی این اهداف را بیان کنم، تا یک منظره کلی در برابر هم میهنان گرامی مجسم سازم.

اهداف تاکتیکی و برنامه های کوتاه مدت

و اما اهداف تاکتیکی و برنامه های کوتاه مدت حزب:

۱_ کوشش برای کسب مجوز قانونی، برای فعالیت علنی به منظور فعالیت و نفوذ تشکیلاتی، تبلیغاتی و مطبوعاتی در بین مردم.

۲_ دفاع ظاهری از خط امام با تعبیر خاصی که حزب از خط امام داشت، برای کسب قانونیت و نفوذ در مردم.

۳_ کوشش برای نشان دادن اینکه گویا بین اسلام و مارکسیسم و حزب و دولت جمهوری اسلامی ایران نقاط مشترکی وجود دارد و این به منظور گمراه کردن مردم و باز هم برای کسب [وجهه] قانونی آن بود.

۴_ کوشش برای توجیه سیاست های خائنانه گذشته حزب در مهمترین مسایل از جمله مسأله نفت، دولت قوام، مسأله آذربایجان، دولت مصدق، کودتای ۲۸ مرداد، اصلاحات شاه و غیره برای زدودن آثار منفی سیاست حزب در گذشته بود.

ولی با تمام تلاشی که حزب در زمینه اهداف تاکتیکی و برنامه های کوتاه مدت می کرد، به طور کلی با عدم موفقیت روبرو بود. لذا حزب در راه اجرای برنامه های درازمدت و اهداف استراتژیک می کوشید و خود را برای اجرای توطئه براندازی در صورت نبودن، خدای نخواست، امام آماده می کرد. تحلیل سراپا غلط و پندار باطل این بود که در صورت نبودن، خدای نخواست، امام، امکان بروز جنگ داخلی، برخورد نیروهای مختلف و متضاد، تضعیف روحانیت، که خود حزب در راه آن می کوشید و خلاصه یک بحران اجتماعی وجود دارد و از این فرصت می توان برای براندازی و کسب قدرت استفاده کرد.

من بعداً توضیح مختصری خواهم داد که چرا این تحلیل سراپا غلط و این پندار به کلی باطل بود.

اهداف استراتژیک و برنامه های درازمدت

و اما اهداف استراتژیک و برنامه های درازمدت:

۱_ کوشش برای ایجاد سازمانهای حزبی در سراسر کشور به منظور جمع نیرو.

۲_ کوشش برای ایجاد سازمانهای توده ای مانند اتحادیه های کارگری، دهقانی، سازمان جوانان، دانش آموزان، دانشجویان، سازمان های اقلیت و یا نفوذ در سازمانهای توده ای که وجود دارند مانند شوراهای، تعاونیها و نظایر آن و این به منظور نفوذ در مردم و ایجاد پوشش برای فعالیت حزب و همچنین جمع آوری نیرو بود.

۳_ حفظ و گسترش سازمان مخفی. برنامه کوتاه مدت سازمان مخفی عبارت بود از جمع آوری اطلاعات و دادن مهمترین این اطلاعات به شورویها. هدف استراتژیک عبارت بود از شرکت در توطئه براندازی.

۴_ ایجاد و گسترش سازمان نظامی. برنامه کوتاه مدت عبارت بود از جمع آوری اطلاعات و دادن آن به شورویها. هدف استراتژیک عبارت بود از شرکت در توطئه براندازی.

۵_ حفظ و گسترش عوامل نفوذی در مواضع حساس و کلیدی. برنامه کوتاه مدت باز هم عبارت بود از جمع آوری اطلاعات و دادن مهمترین آن به شورویها. هدف استراتژیک عبارت از شرکت در توطئه براندازی.

۶_ کوشش برای تضعیف روحانیت و حکومت جمهوری اسلامی از راه بزرگ جلوه دادن اختلافات در روحانیت و در حکومت. تلاش برای برابر هم قرار دادن نیروهای مختلف در روحانیت و در حکومت و تشدید اختلافات.

۷_ کوشش برای تضعیف مواضع جمهوری اسلامی در جنگ تحمیلی از راه مخالفت با ورود نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران به خاک عراق و طرح مسأله صلح.

۸- کوشش برای تضعیف روحانیت و حکومت جمهوری اسلامی از راه طرح شعارهای عوام فریبانه و انحرافی در شرایطی که مسأله اصلی جمهوری اسلامی جنگ تحمیلی بود و هست و دولت با دشواریهای ناشی از ارثیه شوم منحوس گذشته و جنگ تحمیلی مواجه بود و هست.

۹_ دفاع بدون قید و شرط و بدون چون و چرا از سیاست شوروی در صحنه ایران و جهان، به طور عمده از دو راه: از راه جاسوسان در داخل حزب و همچنین به وسیله رهبری. سه نمونه برجسته آن که به ویژه به میهن ما مربوط می شود عبارتند از: وابستگی حزب به شوروی که از این راه وابستگی برای آینده هم تأمین می شد. دوم، دفاع از تجاوز شوروی به افغانستان و سرکوب ملت همسایه مسلمان افغانستان که برای استقلال خود می جنگد، و بالاخره دفاع از کمک شوروی به متجاوزان بعثی - صهیونیستی که هدفشان براندازی جمهوری اسلامی ایران است.

و اما چرا توطئه براندازی حتی پس از نبودن، خدای نخواستہ، امام محکوم به شکست حتمی است؟ نیروی اصلی ارتش جمهوری اسلامی ایران را سربازان تشکیل می دهند و این سربازان، مسلمانان معتقد و وفادار به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران هستند و ما نمونه بارز آن را در جنگ تحمیلی می بینیم. بسیاری از افسران ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز

وفاداری خودشان را به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران از جمله در جنگ تحمیلی نشان دادند. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که از میان مردم برخاسته، با تجربه ای که در مبارزه با ضدانقلاب و همچنین با شرکت در جنگ تحمیلی کسب کرده و با مجهز شدن به سلاحهای لازم، خود یک ارتش مستقلی است که در وفاداری آن به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران کمترین تردیدی نمی توان داشت. بسیج مردمی که هم در جبهه و هم در پشت جبهه با تمام نیروی خود از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی دفاع می کند و سرانجام مردم همیشه در صحنه، همان مردمی که با دست خالی انقلاب کردند و رژیم سلطنتی منفور وابسته به امریکا را سرنگون نمودند، پس از پیروزی انقلاب و در آینده هم در برابر هر توطئه ای چه از داخل و چه از خارج از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران دفاع خواهند کرد.

هشدار به گروههای حزبی

در پایان به عنوان نتیجه گیری کوتاه ولی به نظرم به اندازه کافی روشن، باید بگویم که ریشه همه اینها نشناختن اصالت و ماهیت انقلاب اسلامی و نشناختن نقش قاطع امام خمینی است و این هشدار است جدی به آن گروه کوچک از برادران حزب که به دنبال سراب نروند و با به دست آوردن این شناخت، با انقلاب، با مردم و با امام باشند.

میزانی؛ حزب در فاصله دو ضربه

عمومی: جریان دستگیری رهبران و کادرهای حزب در دو مرحله انجام گرفت. بخشی در ۱۷ بهمن ماه سال ۶۱ و مابقی در ۶ اردیبهشت سال ۶۲. در فاصله این مرحله، بازمانده رهبری حزب در خارج از زندان، تعدادی بیانیه، اعلامیه، تحلیل سیاسی و غیره داشت که نقد این مواضع می تواند روشنگر ادامه همان سیاستی باشد که پیش از دستگیری مسئولین حزب در مرحله نخستین انجام گرفته. نقد این مواضع را آقای میزانی که خود در آن شرکت داشته بیان خواهند کرد.

میزانی، دبیر دوم کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات کل

با سلام به رهبر بزرگ انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی، و با درود به مردم قهرمان و ایثارگر ایران در جبهه ها و پشت جبهه ها.

مواضعی که ما در این دو ماه و نیم اتخاذ کردیم، بین دستگیری گروه اول و گروه دوم،

مواضع تازه ای نبود. دنباله همان مواضعی بود که ما طی چهار سال بعد از پیروزی انقلاب داشتیم، بخصوص مواضعی که در ماههای قبل از دستگیری داشتیم. منتها به علت شرایط خاصی که برای حزب پیش آمده بود، ممکن است این مواضع در این تحلیل ها و اعلامیه هایی که دادیم، برجسته تر بیان شده باشد و من حالا آنها را بررسی می کنم.

حزب بعد از دستگیری گروه اول

اولین عکس العمل ما و اولین اعلامیه ما بعد از دستگیری گروه اول در مقابل اظهارات دادستان کل انقلاب که برخی از جرایم حزب را برشمرد، عبارت از این بود که این چیزها وجود ندارد. در حالی که ما خودمان در همان وقت می دانستیم که این جرایم وجود دارد. این انکار و کتمان آگاهانه بود.

علت این که ما آگاهانه تکذیب کردیم و حتی سکوت هم نکردیم، بلکه صریحاً تکذیب کردیم، قبل از همه این بود که ما طی چهار سال این جرایم را همیشه پنهانی مرتکب شده بودیم. طبیعی است وقتی هم موضوع آن اعلام شد همان سیاست سابق را ادامه دادیم و صریحاً گفتیم که چنین چیزی نیست. دومین دلیلش این بود که ما فکر می کردیم آنهایی که در زندان هستند و بازداشت شدند و آنها جرایم خودشان را انکار خواهند کرد و قاعدتاً ما در بیرون نباید به آنها اعتراف بکنیم و طبعاً همانطور که آنها انکار می کنند، ما هم باید در بیرون انکار کنیم.

سومین و مهمترین دلیل ما این بود که اعضای حزب از این جرایم خبر نداشتند و ما برای اینکه اعضای حزب را ساکت بکنیم و آنها را در دور و اطراف حزب نگهداریم تنها راهی که داشتیم این بود که جرایم را کتمان بکنیم. منتها ما همان وقت حدس می زدیم فقط با گفتن [این که] چنین چیزی نیست مسأله حل نمی شود، احتمالاً ممکن است که اسناد و مدارکی رو بشود و کسانی اعتراف بکنند. در نتیجه می شود گفت به حمله متقابل دست زدیم و در این اعلامیه ها اینطور عنوان کردیم که این جرایمی که به ما نسبت داده می شود اینها پرونده سازی است و در این پرونده سازی حتی نیروهای امپریالیستی، قبل از همه انتلیجنت سرویس انگلیس و سیا و حتی موساد اسرائیل شرکت دارند. کارشناسان ساواک به کار گرفته شدند و همانطور که در یکی از جلسات قبل در مصاحبه من گفتم، آخرین اعلامیه ما درباره شکنجه بود و ما اینطور عنوان کردیم که شکنجه توده ایها در زندانها شروع شده و زیر شکنجه اعتراف می خواهند و مجموعه این حرفها برای این بود که اگر اعترافی انجام گرفت و سندی رو شد و اگر کسانی آمدند و در مصاحبه ها مطالب را گفتند، ما قبلاً

پیشگیری کرده باشیم که اینها پرونده سازی است و از طرف محافل معینی انجام می گیرد. ما آن وقت از اینکه موساد و اسرائیل کاری کرده باشد و همین طور انتلیجنت سرویس، خبری نداشتیم. این مطالب را رادیوهای امپریالیستی می گفتند که قاعدتاً نمی بایست مبنای قضاوت ما باشد.

بعد هم من خودم چهار - پنج ماه است که در زندان هستم و در این مدت ما هیچ رابطه ای در زندان و سر و کاری با انتلیجنت سرویس انگلیس و سیا و از این قبیل چیزها نداریم و کارشناسان ساواک هم در اینجا نیستند. آنهایی که ما با آنها سروکار داریم بسیجی ها و پاسداران انقلاب هستند که در ارتباط با ما هم از انقلاب و جمهوری اسلامی دفاع می کنند و بنابراین اینجا آن حرفهایی را که آن وقت گفتیم و نادرست بود، این باعث شرم نزد این افراد می شود که با ما سروکار دارند و باعث نهایت تأسف است.

تحلیل های ما از جرایم حزب

و اما تحلیل های ما بر این مبنا استوار بود که حمله به حزب توده ایران، ناشی از جرایم حزب نیست، بلکه حمله به انقلاب است. در این مورد بحث را خیلی گسترش می دادیم و بیشتر تحلیل های داخلی ما، حتی اعلامیه های ما بر این مبنا است، که یک مقدار از آنها غرض بود، یعنی این حساب را می کردیم که مردم لاقبل آن کسی که این را می خواند، اینطور عنوان بکنیم که جرایم حزب چیز مهمی نیست و اصلاً وجود هم ندارد و بترسید! انقلاب در خطر است! یعنی به این ترتیب حمایت آنها را از حزب جلب کنیم، ولی یک مقداری را در واقع باید گفت که روی بینش و باور ما بود. یعنی بنا به باوری که ما داشتیم، چه سیاست داخلی و چه سیاست خارجی جمهوری اسلامی را، آن طور که اجرا می شد درک نمی کردیم و دنباله سیاست و مواضعی که حزب در چهار سال داشت و به خصوص در ماههای قبل از دستگیری، ما این طور فکر می کردیم که گرایش راست در جمهوری اسلامی ایران رو به پیروزی می رود و دست بالا را می گرفتیم. ما باور نداشتیم که سیاست «نه شرقی و نه غربی» با چنین قاطعیتی می تواند اجرا بشود. تمام تحلیل های ما و باور ما در چهل سال این بود که چنین سیاستی قابل اجرا نیست و نمی شود هم علیه شوروی و هم علیه همه قدرتها رزمید و چنین چیزی با شکست مواجه می شود و هرکس با امریکا ستیز کند و دریفتد قاعدتاً باید به طرف شوروی جلب بشود. حالا زود یا دیر، بالاخره باید جلب بشود و هرکسی که با شوروی دریفتد باید قاعدتاً به امریکا نزدیک بشود و روی همین حساب وقتی که سیاست جمهوری اسلامی نسبت به اتحاد شوروی بخاطر جرایم

حزب و جرایم آن دولت تند شد، ما گفتیم بنابراین جمهوری دارد می رود به طرف امریکا و نیروهای راستگرا دارند در حکومت پیروز می شوند، اول رو پوشیده و بعد روباز، قاعدتاً به طرف امریکا می روند. این مدتی که من در زندان هستم می بینم و اطلاعاتی که به ما می رسد کاملاً نشان می دهد که سیاست «نه شرقی و نه غربی» همانطور که قبل از دستگیری ما وجود داشته، بعد از دستگیری هم ادامه دارد و نیروهای راست در این صورت هیچ حاکمیتی پیدا نکردند و این بینش ما یک بینش نادرست چهل ساله ما بوده است.

در مورد سیاست داخلی هم ما می گفتیم که نیروهای راستگرا پیروز می شوند و دارند پیروز می شوند. می گفتیم که سرمایه داری می آید و سرمایه دارها بیش از سابق در حکومت جای خواهند گرفت و دیگر به کارگران و دهقانان و به طور اعم به مردم محروم و کوخ نشین و مردم متوسط چیزی داده نخواهد شد. می گفتیم که سیاست اجتماعی جمهوری اسلامی ایران به طرف شکست می رود. البته جملاتی داشتیم که تا حدودی امید بود؛ امام امت و هنوز همه امیدها قطع نشده، ولی اینها فقط جملات جداگانه بود.

مجموع تحلیل به اینجا می رسید که سیاست به طرف شکست می رود، شکست عدالت اجتماعی. می گفتیم که این کار ناشدنی است. این هم از باور ما بود. یعنی ما در تمام ۴۰ سال، به طور کلی عقیده مان این بود که هر جامعه ای یا باید به طرف سوسیالیسم گام بردارد یا در سرمایه داری می ماند و سرمایه داری در آن کشور رشد می کند، و می گفتیم اگر در ایران جلوی سرمایه داری گرفته نشود همان رژیم و نظام شاهنشاهی سابق است از نظر اجتماعی و باقی می ماند و سرمایه داری در ایران رشد می کند و قوی تر می شود. و اینکه جمهوری اسلامی ایران بتواند راه جداگانه و راه خودش را برود برای ما قابل درک نبود. و می گفتیم حالا که به اقدامات اجتماعی آنطور که ما فکر می کردیم در جهت کوخ نشینان ضربه وارد می آید، سرمایه داری رشد می کند و این مدت باز هم نشان داد که اینطور نیست. جمهوری اسلامی خط خودش را می رود. نه به طرف سوسیالیسم می رود و نه به طرف سرمایه داری می رود. جمهوری اسلامی ایران خط خودش را دارد و به همان طرف خط خودش می رود و بینش ما در این مورد در واقع بینش قالبی بوده است.

مواضع حزب در قبال جنگ تحمیلی

مهمترین مسأله ای که در این مدت مطرح بود، مسأله جنگ است، که مهمترین مسأله کشور ما بود. و ما در این مورد هم مواضعی که اتخاذ کردیم دنباله مواضع قبلی بود و همانطور که سخنرانان قبل از من گفتند ما از مدتها پیش فکر صلح را مطرح می کردیم و در

این مدت ما قاطع ترین را گفتیم که جمهوری اسلامی ایران راهی جز صلح ندارد و می گفتیم جنگ فرسایشی شده و بی فایده است. و این مسایل را در تحلیل های داخلی خودمان بیان می کردیم و بعد هم می گفتیم که حتی جمهوری خودش می خواهد صلح کند و همین راستگراها می آیند و صلح را برقرار می کنند.

اینجا هم یک مقداری غرض است و یک مقداری هم واقعاً باور ما بود که فکر می کردیم که جنگ فرسایشی شده. منتها دو نکته را مسکوت می گذاشتیم: یکی اینکه نظر ما درست است که جنگ فرسایشی شده و صدام چطور می تواند مقاومت کند. وقتی که قوایش در خرمشهر شکست خورده بود. اگر این را توضیح بیشتر می دادیم قاعدتاً می رسید به اینجا که صدام از همه جا کمک می گیرد و می بایست اینها را توضیح داد. و توضیح اینکه امریکایی ها، انگلیسی ها و فرانسوی ها کمک می کنند و یا مرتجعین منطقه کمک می کنند و این در تحلیل های ما وجود داشت. منتها آن قسمت آخر که شوروی هم به صدام کمک می کند، این را ما به طور کامل مسکوت می گذاشتیم یا توجیه می کردیم و یا انکار می کردیم. و مسأله دومی که ما در این مورد مسکوت می گذاشتیم، این بود که سیاست ما از زمانی سیاست صلح شد که شوروی سیاست خودش را تغییر داد. و این مورد هم که سیاست صلح طلبی ما در حقیقت دنباله سیاست شوروی است. ما این مطلب را هم مسکوت می گذاشتیم و طوری نشان می دادیم که خودمان به این نتایج رسیدیم و توجیه می کنیم. این بود مواضع اساسی که ما در آن مدت که دو ماه و نیم بیشتر از این فرصت نبود که راجع به مسایل دیگر موضع گیری بشود و راجع به این مسایل ما موضع گیری کردیم و گفتیم.

من در اینجا به آن عده از اعضا و هواداران حزب که این اعلامیه ها به دستشان رسیده و خوانده اند رو می کنم و می گویم دروغهایی که ما در اینجا گفتیم، بیش از همه در حقیقت، روی سخن ما با آنها است. برای اینکه مقامات جمهوری اسلامی ایران حقیقت را می دانستند و کتمان حقیقت برای آنها فایده ای نداشت. توده وسیع مردم که دسترسی به این اسناد حزبی نداشتند. این است که ما هر چه در آنجا حقیقت را کتمان کرده باشیم در حقیقت از اعضای حزب کتمان کردیم و مطالبی که ما آنجا نوشتیم یک مقداری از آنها کتمان حقیقت است و یک مقداری هم انحراف افکار است. و بعد هم بینش نادرست ما است. اینها را پایه قضاوت خودشان قرار ندهند. آزادانه و آزاد از این قالب ها قضاوت نکنند و به جمهوری اسلامی ایران، به این موج عظیم انقلاب که در کشور ما هست بپیوندند و همراه مردم زیر پرچم امام باشند. این تنها راهی است که می تواند به موفقیت برسد برای

کیهان؛ پیشینه و ماهیت «صدای ملی»

عمومی: هم میهنان گرامی اطلاع ندارند که همه روزه رادیویی به نام رادیو صدای ملی ایران برنامه هایی به زبان فارسی پخش می کند. این رادیو سالهاست که به صورت یک دستگاه تبلیغاتی در خط معینی عمل می کند. آقای کیهان که خود مدتی در تنظیم برنامه های این رادیو و همچنین در گویندگی در برنامه این رادیو شرکت داشته توضیحاتی در باره ماهیت رادیو صدای ملی ایران خواهند داد.

مهدی کیهان، عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه مرکزی کارگری:

با سلام به امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، با درود به مردم مبارز و انقلابی و ایثارگر ایران و با آرزوی موفقیت‌های هرچه بیشتر و سریعتر برای رزمندگان در جبهه های پیکار حق علیه باطل.

قصد من از شرکت در این مصاحبه همانطور که گفته شد معرفی رادیو صدای ملی ایران و بیان ماهیت این رادیو است.

ماهیت رادیو «صدای ملی ایران»

به طوری که شنیده می شود این اواخر رادیو صدای ملی ایران در ارتباط با حوادثی که برای حزب ما پیش آمده، همصدا [با] بوقهای امپریالیستی صهیونیستی به حملات تبلیغاتی علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران پرداخته است.

معرفی ماهیت رادیو صدای ملی به ویژه در حال حاضر از جهت توجیه آن دسته از هواداران حزب، چه در داخل و چه در خارج کشور اهمیت دارد که هنوز در گمراهی باقی مانده اند و گفتارهای رادیو صدای ملی می تواند در ادامه گمراهی و سردرگمی آنها مؤثر [افتد]. همان طور که اشاره شد خود من هنگام اقامت در شوروی در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۱ یکی از تهیه کنندگان گفتارها و گوینده رادیو صدای ملی بودم.

صدای ملی گرچه به نام مردم ایران سخن پراکنی می کند، ولی هیچ ارتباطی با ایران ندارد و با خواستهای انقلابی، استقلال طلبانه و آزادیخواهانه مردم ایران به کلی بیگانه است. این رادیو در جنب پخش اجتماعی رادیو مسکو ایجاد شده و کار آن تحت نظر مدیران دستگاههای تبلیغاتی شوروی اداره می شود. عملکرد صدای ملی از ابتدای تأسیس در جهت تبلیغ نظریات و مقاصد سلطه جویانه دولت شوروی چه در مقیاس جهانی و چه در مقیاس

منطقه ای و چه به ویژه در مورد خواست کشور ما ایران شکل گرفته است. نوسانات در تهیه گفتارها و برداشت های صدای ملی از مسایل گوناگون، گویای این حقیقت است که این رادیو مدافع پیگیر خواستهای انقلابی و استقلال طلبانه مردم ایران نیست بلکه مبلغ و توجیه گر سیاستهای موضعی و درازمدت تجاوزی اتحاد شوروی در زمینه های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در مورد ایران و جامعه ایران است.

مقابله با قدرتهای امپریالیستی بلوک غرب به سردمداری امپریالیسم امریکا، شیطان بزرگ و طرد آنها از مواضع استکباری و غارتگرانه در ایران و کشورهای همجوار از جانب این رادیو نه به منظور کسب استقلال به ایران و آزادی واقعی مردم آن، بلکه به خاطر جایگزین ساختن نیروهای تجاوزگر بلوک شرق، از وظایف صدای ملی است.

صدای ملی ابتدا در ارتباط با مقابله با تحکیم موقعیت نظامی و سیاسی امپریالیسم امریکا در ایران، در نتیجه انعقاد قرارداد دوجانبه نظامی در آخر سال ۱۳۳۷ آغاز به کار کرد. این قرارداد، امتیازات فوق العاده استعماری و تجاوزگرانه زیادی به امریکا می داد و ایران را به پایگاه نظامی علیه شوروی بدل می کرد. پایگاههای بزرگ اداری که ساخته شده و میلیاردها دلار از بودجه ایران صرف ایجاد این پایگاهها شده، براساس آن قرارداد دایر شده است که این پایگاهها می بایستی حرکت راکت ها و موشکها را در شوروی پیگیری کنند و بلافاصله به امریکا خبر بدهند. طبیعتاً یک چنین قراردادی خطرات جدی برای اتحاد شوروی در بر داشت.

عمومی: البته منظور پایگاههایی [است] که در دوران رژیم گذشته درست شده بود و در جریان انقلاب پیروزمند بهمن ۵۷ اینها به کلی تعطیل و برداشته شد و در واقع یکی از سود برندگان انقلاب ایران، پس از مردم ایران، اتحاد شوروی است.

کیهان: به هر حال در اوایل، ایجاد رادیو صدای ملی در رابطه با تحکیم موقعیت امپریالیسم امریکا در ایران بود که صدای ملی ایجاد شد و به شدت رژیم کودتا را مورد حمله قرار داد و آن موقع به درستی ضرورت طرد این رژیم را یکی از مسایل اساسی پیروزی جنبش آزادیبخش مردم ایران قلمداد می کرد.

تعریف و تمجید از اصلاحات رژیم شاه

اما مدت زمان زیادی نگذشت، یعنی از اوایل سالهای ۱۳۴۰ یک بهبود نسبی در روابط رژیم شاه و دولت شوروی پدید آمد. در آن زمان مسایل مربوط به انعقاد قراردادهای کمک فنی و اقتصادی بین ایران و شوروی، ساختمان ذوب آهن و ماشین سازی ها و فروش گاز

ایران به شوروی مطرح شد. در رابطه با یک چنین تغییری یعنی یک بهبود نسبی در روابط بین دو کشور، شعار طرد رژیم کودتا از گفتارهای صدای ملی برداشته شد و جای این شعار را تعریف و تمجید ضمنی از اصلاحات شاهانه گرفت. حال آنکه همه ما می دانیم که درست در همین سالها یعنی در سال ۱۳۴۲ اولین جرقه انقلاب اسلامی ایران زده شد. جرقه ای که بعداً به آتشفشان انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ بدل شد. همان موقع ندای مخالفت امام علیه رژیم شاه و سلطه امپریالیسم امریکا در ایران انعکاس جهانی پیدا کرد. ضرورت داشت شعار طرد رژیم شاه با جدیت و قاطعیت بیشتری دنبال بشود، اما صدای ملی این شعار را برداشت و به جای آن برجسب ارتجاعی به آغاز انقلاب اسلامی زد. این یک نمونه گویای تغییر و تحول در گفتارها و برداشتهای صدای ملی است که نه بر اثر پیگیری خواست های انقلابی مردم ایران بلکه بر اثر منافع استیلاجویانه شوروی در ارتباط با ایران کاملاً مشاهده می شود.

مواضع ضدملی «صدای ملی»

اما بیگانه بودن صدای ملی نسبت به خواستههای واقعی و انقلابی مردم ایران و ضد و نقیض گوییهای این رادیو تنها مربوط به گذشته نیست. در مسایل روز و جاری کشور هم که همین امروز پس از پیروزی انقلاب در رابطه با سیاست های داخلی و خارجی برای دولت جمهوری اسلامی ایران مطرح است، یک چنین وضعی کاملاً مشهود است. مثلاً توجیه تجاوز ارتش سرخ به افغانستان تحت عنوان دفاع از انقلاب، سکوت در برابر استفاده صدام از سلاحهای مخرب روسی در جنگ علیه ایران، موعظه متارکه جنگ و صلح با متجاوزین امپریالیستی _ صهیونیستی عراقی از نمونه های بارز ضد و نقیض گوییهای رادیو صدای ملی است، در حالی که در ظاهر از منافع مردم ایران دفاع می کند، عملاً می بینیم که در پی تأمین مقاصد سلطه جویانه قدرت شرق است.

مردم ایران و دولت جمهوری اسلامی، آنچه در افغانستان گذشته را کودتای نظامی می دانند که این کودتای نظامی _ سیاسی حاکمیت را به دست احزاب سرسپرده به روسیه داده. یک چنین حاکمیتی طبیعتاً هر روز با مخالفت بیشتری و با مبارزه شدیدتری از جانب مردم افغانستان مواجه می شد و تا آنجا متزلزل گشت که حزب کمونیست اتحاد شوروی ناگزیر شد علیرغم مخالفت افکار عمومی مردم جهان و حتی علیرغم مخالفت برخی از احزاب کارگری، به اعزام نیروهای مسلح به افغانستان اقدام کند تا حاکمیت دست نشانده را حفظ کند.

آنچه مربوط به کشور ماست و مربوط به دولت جمهوری اسلامی است، [این است که] از همان ابتدا مردم علیه این جریان شدیداً اعتراض کردند. با این حال می بینیم که صدای ملی همیشه در گفتارهایش دم از وقوع انقلاب در افغانستان می زند و ورود ارتش سرخ را به افغانستان تحت عنوان دفاع از انقلاب تبرئه می کند و با یک چنین تبرئه ای عملاً سیاست تجاوزگرانه دولت شوروی را مورد حمایت و پشتیبانی پیگیر قرار می دهد.

در جنگ ایران و عراق، موشکهای روسی از همان ابتدای جنگ روی شهرهای خوزستان باریدن گرفت و [با] هرکدام از این موشکها صدها کشته و زخمی به جای گذاشته می شد. فریاد و شیون مردم در اثر این بمبارانهای وحشیانه به آسمان بلند شده بود و این جریان انعکاس جهانی وسیعی پیدا کرد.

معدلک می بینیم صدای ملی [که] خودش را صدای مردم ایران قلمداد [می کند] در هیچ گفتاری و هیچوقت به پرتاب موشکها و خساراتی که به بار می آورد اشاره ای نکرد و نداشت. چرا؟ برای اینکه یک چنین افشاگری طبیعتاً موجب می شد که مسأله تحویل سلاحهای روسی به رژیم عراق مطرح بشود و در اینجا نقش منافقانه شوروی در جنگ عراق و ایران روشن گردد.

مطلب دیگری که باز باید به آن اشاره کرد موضوع شعار «جنگ، جنگ، تا پیروزی» است، که این شعار از همان ابتدای تجاوز صدام به ایران به منظور سرکوب انقلاب اسلامی که با تحریک امپریالیسم امریکا صورت گرفت به یک فریاد عمومی بدل شد. تمام جامعه ایران یکصدا این شعار را از همان موقع عنوان کرده و تا همین امروز که جنگ می رود به پایان پیروزمندانه خودش نزدیک بشود شعار را هرچه بلندتر فریاد می کشد، ولی صدای ملی در این مورد هم این شعار را که با تأمین پیروزی قطعی انقلاب اسلامی در جمهوری اسلامی پیوند ناگسستنی دارد از همان ابتدا نادیده گرفته است. حتی هنوز قسمت وسیعی از اراضی ایران در اشغال رژیم تجاوزگر صهیونیستی _ امپریالیستی عراق بود که رادیو صدای ملی رسماً در موضع متارکه جنگ و تبلیغ صلح قرار گرفت و ضرورت صلح بین جمهوری اسلامی و رژیم تجاوزگر عراق را تأکید می کرد.

این مثالها و آنچه که در این میزگرد بیان شد، دور و بیگانه بودن صدای ملی را نسبت به خواستهای انقلابی، استقلال طلبانه و آزادیخواهانه مردم ایران بیان می کند.

اما آنچه که این اواخر بیش از همه افشاگر ماهیت صدای ملی است، تغییری است که در موضع این رادیو [در] ارتباط با حوادث پیش آمده برای حزب توده ایران رخ داده است. تا قبل از این حوادث، به هر حال صدای ملی از انقلاب اسلامی ایران به عنوان انقلاب

عظیمی یاد می کرد که نجات بخش مردم ایران از وابستگی و رهایی آن از غارت امپریالیستی و دستیابی به استقلال و آزادی واقعی است. به هر صورت تا آن موقع منافقانه هم باشد، صدای ملی از انقلاب ایران پشتیبانی به عمل می آورد.

اما حالا که حزب توده ایران به سرنوشت فاجعه آمیزی دچار شده که خود حزب و رهبری آن با وابسته شدن هر چه بیشتر به قدرت بیگانه برای خود از [سال] چهل به این طرف تهیه دیده بودند، صدای ملی یکباره تغییر موضع داده و به مخالفت خوانی با جمهوری اسلامی پرداخته است.

تحریف حقیقت

رهبری حزب توده ایران به دلیل اشتباهات و خطاها و جرایم متعددی که در حد خیانت به علت وابستگی مرتکب شده، نه فقط برای خودش بلکه برای سیاستهای سلطه جویانه و تجاوزی شوروی در مورد جمهوری اسلامی ایران و آینده ایران رسوایی به بار آورده. با این حال صدای ملی به جای قبول این واقعیت ها، به تحریف حقایق پرداخته و با حمله به دولت و مسئولین جمهوری اسلامی، پخش گفتارهایی را شروع کرده که می شود گفت سراپا جعل و تحریف حقیقت است. این گفتارها به خصوص مربوط به آن گفتارهایی می شود که در مورد رفتار با زندانیان توده ای در زندان از این صدا پخش می شود. از قرار معلوم صدای ملی حالا مدعی است که در زندان با زندانیان توده ای رفتار غیرانسانی صورت می گیرد و در مورد زندانیان از شکنجه های قرون وسطایی استفاده می شود. از آمپول و داروهای شیمیایی برای گرفتن اعترافات استفاده می کنند. گویا حتی بچه ها را زیر شکنجه قرار می دهند تا والدینشان اعتراف کنند. گویا سروکار زندانی ها با ساواکی ها، با موساد، انتلیجنت سرویس و سیا است که اینها هستند از توده ایها اقرار می گیرند. نظایر این مطالب و جملات و تحریفات از جانب صدای ملی واقعاً یک حمله بیشرمانه و بسیار وقیحانه ای نسبت به رفتار مقامات قانونی دولت جمهوری اسلامی نسبت به زندانیان است که حضور همین جمع در این مصاحبه و مصاحبه هایی که قبلاً صورت گرفته نشان می دهد که همه این گفتارها سراپا جعل است و زندانیان توده ای در زندان سلامت هستند و با یک چنین وضع فاجعه آمیزی که صدای ملی تصویر می کند، به هیچ وجه سروکار ندارند. بلکه سروکار زندانیان توده ای در زندان اولاً با پاسداران و بسیجی های برخاسته از بین خود مردم است که رفتاری بسیار احترام آمیز با ما دارند و زحماتشان شایسته قدردانی است. اینها به درستی از انقلاب اسلامی دفاع می کنند و حق

دارند که چنین دفاعی را بکنند و چون حق دارند منطقشان قوی است. ما در مقابل آنها خلع سلاح هستیم. ثانیاً زندانیان توده ای در مدتی که در زندان هستند با درون خودمان و با ارزیابی مجدد فعالیت گذشته در مقایسه با دستاوردهای انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، در یک چنین مدت کوتاهی سروکار داریم.

در اینجا قبل از من این مطالب اشاره شد و من روی آنها دیگر تکیه نمی کنم.

تغییر موضع صدای ملی در رابطه با وضعی که برای حزب توده ایران پیش آمده و قرار گرفتن آن در کنار بوق های امپریالیستی - صهیونیستی البته باعث تعجب ما است. مثل یک همکار سابق و به نام جمع شرکت کنندگان در اینجا، من به خودم اجازه می دهم به صدای ملی خاطرنشان کنم که این صدا از تغییر موضع خودش در مورد انقلاب عظیم اسلامی هیچ طرفی نخواهد بست، بلکه فقط چهره خودش را در بیگانه بودن و دور بودن از خواستهای انقلابی، استقلال طلبانه و آزادیخواهانه مردم انقلابی ایران زشت تر جلوه گر خواهد ساخت. در آخر فکر می کنم که زبان حال ما توده ایها در رابطه با غمخواریها و دلسوزیهای دایه بهتر از مادر که صدای ملی باشد، این باشد که بگوییم: ما را به خیر تو امید نیست، شر مرسان.

دکتر حسین جودت

عمومی: آخرین شرکت کننده در برنامه امروز ما آقای حسین جودت هستند و برنامه ای که برای ایشان تنظیم شده بود در حدود نیم ساعت وقت منظور شده بود، ولی با توجه به اینکه برنامه به درازا کشیده شده و فرصت کافی وجود ندارد، شما درباره سیاستهای شوروی در حدود ۱۰ دقیقه ای صحبت بکنید.

درود به امام خمینی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران. با سلام به مردم قهرمان پرور و شهیدپرور ایران. با درود به روان پاک شهدای راه استقلال و تثبیت جمهوری اسلامی ایران. من فهرست مطالبی را که می خواستم در اینجا مطرح کنم به اطلاع دوستان می رسانم و سپس یک تقاضایی دارم. فهرست مطالبی که می خواستم درباره آنها صحبت کنم از این قرار است:

۱_ سیاست استیلاجویانه حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی در مورد کشورهای رو به رشد عموماً و کشور ما خصوصاً.

۲_ وسایلی که حزب کمونیست و دولت شوروی برای اعمال این سیاست به کار می برد.

الف _ حزب کمونیست و حزب توده به مثابه وسیله اصلی.

ب _ جاسوسی از طریق کارداران و کارمندان سفارت خود در ایران.

ج _ همکاری با امپریالیسم در جنگ با عراق علیه ایران.

۳_ دلیل مخالفت و دشمنی حزب کمونیست شوروی با انقلاب اسلامی ایران.

۴_ اختلافات درونی حزب کمونیست وابسته به شوروی، خصوصاً حزب توده ایران و استفاده هایی که در هر زمان، دولت شوروی از این اختلافات به عمل می آورد.

مجموعه این مسایل، اندکی به استدلال و گفتن شواهد احتیاج دارد. لذا من از دوستان خواهش می کنم فرصت بدهند که در یک مصاحبه جداگانه با وقت بیشتری این مصاحبه به عمل بیاید که راجع به این مسایل صحبت بکنم. اما ضمناً در اینجا از لحاظ مطالبی که آقای کیهان راجع به ترهات رادیو صدای ملی گفتند من می خواستم از نگهبانان شریفی که در زمان بازداشت من با کمال دلسوزی از تندرستی و آسایش من در بازداشتگاه پاسداری می کنند تشکر کنم و به مادران این انسانهای پاک، با انضباط، جدی و مؤمن درود بفرستم.

عمومی؛ کارنامه سیاه حزب توده (جمع بندی)

عمومی: البته آنچه از اظهارات شرکت کنندگان در این میزگرد عاید می شود گویا تر از آن است که نیاز به توضیح بیشتری داشته باشد و به همین جهت من فقط به جمع بندی اجمالی این مطالب می پردازم.

۴۲ سال خیانت

تاریخچه ای که در برابر شما ورق خورد، کارنامه حزبی است که به اعتراف پایه گذاران و رهبران از بدو تأسیس مورد حمایت و پشتیبانی اتحاد شوروی بود. با حضور نیروی نظامی شوروی رشد و گسترش یافت و در تمام دوران موجودیتش وابسته و تابع بی چون و چرای این سیاستها و هدفهای آن کشور گردید. این کارنامه که در واقع طومار سیاهی از خیانت ها و پشت پا زدن به منافع مردم و کشور است، همواره وارونه جلوه داده شده است. هر وقت از تاریخچه و گذشته حزب سخنی به میان آمده، سیلی از مقالات و جملات فریبنده در تلاش برای تطهیر آن در نشریات و تبلیغات حزب جاری شده است.

فشرده عملکرد حزب چه در دوران رژیم گذشته و چه در دوران چهار ساله پس از پیروزی انقلاب، پیروی و دنباله روی از سیاستی است که شوروی چه قبل و چه پس از انقلاب نسبت به ایران داشته. چه بسیار از این اقدامات، آشکارا به زیان مصالح مردم و

کشور بوده و حزب به علت وابستگی به شوروی به آن دست زده است.

این تاریخچه مملو از خطاها، خیانت ها و قانون شکنی ها، سیاست ریاکارانه، دوگانگی در سیاست و غیره است. از همان آغاز فعالیت حزب، که آوای مبارزه با امپریالیسم از لحاظ خارجی و مبارزه با ایادی امپریالیسم و سرسپردگانش در داخل سر می دهد و این آهنگ را در تمام طول سالیان دراز موجودیت خودش همچنان ادامه می دهد، پا به پای چنین ادعایی یکی پس از دیگری اعمالی به زیان مصالح مردم کشور مرتکب می شود که نمونه های بسیاری از آن را از لحاظ تاریخی، شرکت کنندگان در این مصاحبه بیان کردند.

از همان آغاز تأسیس حزب، مسایل مربوط به دادن امتیاز نفت، مسأله فرقه دمکرات، مسأله کابینه قوام، ملی شدن صنعت نفت، حکومت دکتر مصدق، کودتای ۲۸ مرداد، اصلاحات امریکا فرموده شاه و بسیاری از مسایلی که در اینجا به اجمال درباره آن صحبت شد، مطرح بود.

حزب توده و انقلاب اسلامی

از سال ۱۳۵۰ به بعد حزب مدعی تغییراتی در سیاستش می شود. ادعا می کند که جنبش مذهبی ایران را با دید دیگری تلقی می کند، ابعادش را درک می کند و اهمیتش را می فهمد و در آن جهت تلاش و کوشش می کند. ولی در واقع از دو جهت، این سیاست به ویژه پس از پیروزی انقلاب مورد توجه حزب قرار می گیرد: یکی، به لحاظ اشاره ای است که شوروی در زمینه برخورد با جنبشی که می رفت به کلی رزیم گذشته را سرنگون کند داشت و حزب به پیروی از چنین رهنمودی رفته رفته مسایل مربوط به حرکت های انقلابی، جنبش روحانیت مبارز، رهبری امام و مسایلی که به پیروزی انقلاب منجر شد مورد توجه قرار داد که برای خود جای پای دست و پا کند. دیگر اینکه، با چهره گذشته و با شعارهای گذشته جایی برای حزب و فعالیت علنی آن در کشور نبود و چیزی برای گفتن نمی توانست داشته باشد. یا اینکه در گذشته خیلی چیزها گفته بود و به همین علت چه در زمینه شعارهایی که در گذشته مطرح کرده بود و چه در زمینه اعمالی که انجام داده بود، منفورتر از آن بود که قادر باشد حضور قابل توجهی در کشور داشته باشد. به همین جهت با تغییراتی در سیاستها، تبلیغات و نشریات و همچنین با تغییراتی در تشکیلات و رهبری حزب که تا حدودی و جاهت نسبی را در گفتار و در تشکیلاتش به وجود بیاورد وارد صحنه می شود. حزب از همان آغاز پیروزی انقلاب و سراسر دوران چهارساله پس از انقلاب تکیه اساسی را بر فعالیت قانونی می گذارد. تبلیغات و تلاش در زمینه تطهیر گذشته

موکداً بر قانونیت حزب، رأی به قانون اساسی دادن، تأیید اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی کل انقلاب و تعهد به اجرای همه شرایطی که در آنجا منظور شده بود. ولی واقعیت و در عمل پا به پای سازمان دهی تشکیلات علنی حزب در تهران و سایر نقاط کشور، پا به پای استفاده از کلیه امکانات علنی که در پرتو انقلاب آزادانه ارگان مطبوعاتی داشت، نشریات متعددی داشت، دفاتر حزبی در نقاط مختلف کشور داشت، دست به تظاهرات و میتینگ، برگزاری سخنرانی، مصاحبه مطبوعاتی و غیره کرد. درست همزمان با استفاده از کلیه این امکانات علنی، سازمان مخفی به وجود می آورد و تشکیلات مخفی که قبل از انقلاب بودند نه فقط حفظ می کند، بلکه به بسط و گسترش آن می پردازد. اقدامات نفوذی انجام می دهد در نهادها و ادارات دولتی. کوشش و تلاش برای تأثیرگذاری بر سیاستهای اقتصادی، حتی سیاست خارجی در جهت بسط و گسترش مناسبات جمهوری اسلامی ایران با بلوک شرق به ویژه با شوروی انجام می دهد و بالاخره کار این سرسپردگی، کار این وابستگی، کار این اقدامات خلاف قانون و خیانت بار به آنجا می رسد که به رسوایی جاسوسی تن در می دهد و در حالی که کلیه توان مطبوعاتی اش را در جهت تبلیغ به نفع شوروی به کار می گیرد، افراد و اعضای از رهبران، مسئولین و کادرها در ارتباط مستقیم با مأموران امنیتی شوروی قرار می گیرند. و به این ترتیب با تعقیب و اجرای سیاست پنهان و آشکار، چیزی که به نام دوگانگی در سیاست حزب نامیده می شد، همزمان با تلاش برای کسب نفوذ و گسترش سازمانی و تشکیلاتی، هدف استراتژیک برانداختن شعار اساسی «نه شرقی، نه غربی» و نهایتاً وابسته کردن جمهوری اسلامی به بلوک شرق را تعقیب می کند و برای فراهم آوردن زمینه چنین هدف استراتژیک، وجود اختلاف در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و تلاش در تشدید آن از طریق مقالاتی در مطبوعات و نشریات خود، وجود مشکلات اقتصادی و اجتماعی و بالاخره ادعای نزدیک شدن خطر شکست برای انقلاب و جمهوری اسلامی ایران را سر می دهد. عدم استقلال و اتکا به غیر کار سیاسی، موضعگیری های حزب را چنان آشفته و بی ثبات می کند که با هر تغییری در سیاست شوروی، جهت گیری او هم تغییر می کند.

کمکهای تسلیحاتی شوروی به رژیم عراق

در حالی که به هنگام شروع جنگ تحمیلی علیه ایران، همزمان با تمام مردم ایران، تجاوز را محکوم می کند و اعضا و هوادارانش را به دفاع از حقوق حقه ایران فرا می خواند، همین که احساس می کند سیاست شوروی در جهت حفظ و نگهداری صدام و جلوگیری از

سقوط آن است، با آنکه رهبر بزرگ انقلاب، جنگ و ادامه آن تا پیروزی قطعی و نهایی و تحقق شرایط ایران را مسأله اصلی اعلام می‌دارند، با طرح مسایل جزئی، مشکلات ناشی از شرایط جنگ را در سایه قرار می‌دهد و عملاً در کنار نیروهای مخالفی قرار می‌گیرد که آوای خاتمه جنگ را سر می‌دهند. به این ترتیب مجموعه فعالیت ۴۲ ساله و کارنامه جامعی که از جرایم گوناگون ارائه می‌دهد، خواه ناخواه انحلالش را توسط دادستانی کل انقلاب امری ضروری و اجتناب ناپذیر می‌کند.

در حالی که موشکهای مخرب ساخت شوروی، غیرنظامیان دزفول و اندیمشک را شهید و بی‌خانمان می‌کند دم فرو می‌بندد و این جنایات هولناک را نادیده می‌گیرد. ولی همچنان در نشریات و آثار خود از دوستی و پشتیبانی شوروی از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران سخن می‌گوید و این همه به علت وابستگی به کشوری است که با حمایت و کمک تسلیحاتی خود به رژیم صدام و با اشغال نظامی کشور همسایه افغانستان، عملاً مردم محروم و ستم‌دیده عراق و افغان را از دست یافتن به نظام مورد علاقه شان و سرنگون کردن رژیمهای مورد نفرتشان باز می‌دارد. طبیعت توسعه طلبی و واسطه‌گری، نادیده گرفتن حقوق دیگران است. اساس این سیاست بر دستیابی به منافع حیاتی و مراکز استراتژیک، ولو به قیمت پایمال کردن اساسی ترین حقوق ملت‌ها و حتی فدا ساختن یاران و همکاران، استوار است. اگر امپریالیسم امریکا و متحدانش با روشهای سنتی استعمار کهن و استعمار نوسلطه سیاسی، اقتصادی، نظامی، و فرهنگی خود [را] بر سایر ملل تحمیل می‌کند، شوروی نیز به همین سیاست سلطه جویانه با شیوه‌های خاص خود جامه عمل می‌پوشاند.

درس‌هایی از سرنوشت حزب توده

سرنوشت حزب در این زمینه هم سخت عبرت‌انگیز است و می‌تواند برای همه آنها که به سراب‌های ادعایی دل بسته‌اند، هشدار و پیامی باشد.

این سرنوشت فاجعه‌بار هشدار می‌دهد که وابستگی به بیگانه و دنبال کردن سیاستی که براساس اهداف غیراستوار باشد، به چه رسوایی‌هایی می‌انجامد.

هشدار می‌دهد که پیروی کورکورانه از دیگران چگونه هر نوع استقلال را سلب می‌کند و از شخص، حزب و یا دولت وابسته، تنها آلت بی‌اراده‌ای می‌سازد که فقط در جهت منافع غیرعمل می‌کند.

این سرنوشت در عین حال پیامی است برای آنهایی که دل در گرو خدمت به مردم بسته‌اند، ولی در اثر القائات گمراه‌کننده گذشته به بیراهه کشیده شدند. نیتشان خیر است

ولی نادانسته به راه خطا می روند.

این پیام با صراحت اعلام می دارد که مارکسیسم با جامعه ایران و کلیه معتقدات، سنن، ارزشهای برخاسته از معتقدات و مکتب اسلامی مردم بیگانه است و نشان می دهد که مارکسیسم در جامعه ایران در برابر اسلام به بن بست رسیده است. نمونه هایی که چه در جبهه و چه در پشت جبهه، چه در زندان، چه خارج از زندان ارائه می شود و در پاره ای از بیانات شرکت کنندگان در این مصاحبه به آنها اشاره شد همه بیانگر آن ارزشهای والایی است که ما شاهد آن هستیم و آثار و نتایج آن را در جریان پیروزیهای انقلاب و جمهوری اسلامی ایران در جبهه شاهد هستیم.

با آنکه محدودیتها و مشکلات ناشی از جنگ دشواری های بسیاری را برای دولت جمهوری اسلامی ایران در جهت خدمت به محرومان جامعه به وجود آورده، معهدا نظری اجمالی به عملکرد همین دولت در همین شرایط جنگی و دشوار، در شرایطی که از همه سو تحت فشار و محدودیت از جانب دشمنان قرار گرفته، پیروزیهای افتخارآنگیزی را شاهد است.

پیام به اعضا و هواداران

این پیام به ویژه برای آن دسته از اعضا و هواداران که هنوز شلاق واقعیات را بر چهره خود حس نکرده اند و همچنان در رویای بی اساس گذشته به سر می برند، سخت عبرت انگیز است. این پیام به گویا ترین وجه، آینده آنها را توضیح می دهد. از سرنوشتی که در انتظار آنهاست بر حذرشان می دارد و در کمال صداقت، خطراتی که آنها را تهدید می کند بازگو می کند:

جوانان و هواداران حزب! خواهران و برادران عزیز! شما فرزندان این مرز و بوم هستید! شما پرورده نعمت ها و مواهبی هستید که حاصل زحمت و تلاش آن قشر زحمتکش و محرومی است که ایثارگرانه در راه حفظ انقلاب پیکار می کنند! شما مدیون این مردمید! هشدار، که در برابر آنها قرار نگیرید! تا دیر نشده بر کج رویها فائق آید و به سروصداها و ورق پاره هایی که بیراهه را توصیه می کنند وقعی نگذارید! به استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بیندیشید و با پیوستن به انبوه میلیونی حامیان این شعار، افتخار استقلال را تجربه کنید!

همگام با شرکت کنندگان این مصاحبه، نظری صادقانه و نقادانه به گذشته خود و گذشته حزب بیافکنید تا مسیر راه آینده را هموار کنید! شما نیز چون ما با امید به رأفت امام به

آینده و به وظایفشان در قبال انقلاب و جمهوری اسلامی ایران چشم بدوزید! باشد که در ادای دین بزرگی که نسبت به مردم و کشورمان داریم توفیق حاصل کنیم.

۲. افشاگری های ایرج اسکندری در خارج از کشور

همانطور که ملاحظه شد، افشاگری های سران حزب توده که هر یک، بار چند دهه زندان و فعالیت سیاسی را به دوش می کشیدند، عمیق و همه جانبه بود. این افشاگری ها، عناد خصمانه رسانه های تبلیغاتی غرب و شرق را برانگیخت و در تعارض با انقلاب اسلامی تلاش شد تا اهمیت آن آشکار نشود. حال آنکه مراجعه به این افشاگری ها، اگر با دقت و صداقت صورت گیرد، به خودی خود عمق و اهمیت شگرف آن را به نحوی انکار ناپذیر بیان می دارد. به هر روی، این افشاگری ها، به همراه فعالیت جدی همه جانبه و تأثیرات عمیق عملیات، تکان مدهشی بر اندیشه مارکسیستی در ایران وارد ساخت و بقایای عناصر توده ای مقیم خارج از کشور و کسانی که در جریان عملیات و پس از آن به خارج از کشور رفتند، وارد بحران ساختی و بنیادی نمود. چشمگیرترین نمود این بحران، افشاگری های ایرج اسکندری، از بنیانگذاران حزب توده و دبیر اول پیشین حزب، در خارج از کشور بود. افشاگری های ایرج اسکندری از دستاوردهای مهم عملیات فروپاشی حزب توده به شمار می رود. برملا شدن اسرار ۴۲ ساله درون رهبری که به ویژه توسط احسان طبری در سلسله مقالاتی در روزنامه اطلاعات با عنوان کژراهه که بعدها در کتابی به همین نام به چاپ رسید، صورت گرفت و بخشی از آن، فساد اسکندری را هدف گرفته بود، و عوامل متعدد دیگر، زمینه روانی مساعدی برای «انفجار»، موضعگیریهای پرده درانه اسکندری بود، که صائب ترین و انکارناپذیرترین مهر تأیید را بر افشاگری های سران حزب توده در داخل کشور وارد ساخت. (۱)

نگاهی به «خاطرات سیاسی» اسکندری

برای بررسی اجمالی این افشاگری ها و ترسیم ابعاد و اهمیت آن، به تجدید چاپ مقاله ای می پردازیم که توسط روزنامه اطلاعات با عنوان «صندوقچه اسرار، در حاشیه افشاگری های ایرج اسکندری» (۹ مهر ماه ۱۳۶۷) منتشر شد:

۱- افشاگری های ایرج اسکندری در داخل کشور انتشار یافته است. مراجعه شود به: ایرج اسکندری، خاطرات سیاسی، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تهران، ۱۳۸۱.

می گویند سیدجعفر جوادزاده (پیشه وری)، کمونیست قدیمی و «نخست وزیر» فرقه دمکرات آذربایجان در زندان رضاخان از جانب هم مسلکانش مورد آزار و توهین قرار می گرفت. تا بالاخره روزی به جان آمد و در وسط بند فریاد برآورد: «آچیرم صاندوقی، تو کرم پانبوقی» (در صندوق را می گشایم و پنبه را می ریزم) اشاره به این که در دهانم را خواهم گشود و ناگفتنی ها را افشا خواهم نمود. (۱)

در واقع نیز کم نیستند کسانی که پس از سپری شدن یک عمر در راه مارکسیسم به گفته پیشه وری جامه عمل پوشانیدند، «صندوقچه اسرار» گشودند و با انگیزه های مختلف، به افشای ماجراهای در پس پرده نشستند.

در این میان، رهبران «حزب توده» به عنوان قدیمی ترین و مهمترین جریان مارکسیستی ایران، جای ویژه ای دارند. نخستین کسی از سران برجسته «حزب توده» که به افشاگری پرداخت، خلیل ملکی بود. او در پی اختلافاتی که با دیگر رهبران حزب پیدا کرد، در رأس یک جریان انشعابی به نام «نیروی سوم» قرار گرفت و در تقابل خویش بسیاری «اسرار» سالهای اولیه حیات «حزب توده» را علنی ساخت. خاطرات انور خامه ای، در سه مجلد، امتداد حرکت او بود.

پس از آن باید به افشاگری های سه عضو برجسته رهبری «حزب توده» اشاره کرد؛ فریدون کشاورز، احمد قاسمی و دکتر فروتن. کشاورز پس از سالها زندگی پر دغدغه در درون رهبری حزب توده، با ترک کشورهای سوسیالیستی به افشای جریانات درونی رهبری در «من متهم می کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را» پرداخت و قاسمی و فروتن نیز با انشعاب چین گرایانه خود پرده های دیگر را کنار زدند. در این میان شخصیت های ریز و درشت دیگری هم بودند. بدین سان می توان گفت تا اوایل دهه ۱۳۴۰ش. افشاگری های برخی سران درجه اول حزب توده منابعی برای شناخت گوشه هایی از مسایل پشت پرده ارائه می داد؛ هر چند هنوز بخش مهمی از حوادث و مسایل کلیدی در «صندوقچه اسرار» محبوس بود.

در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ سپیده رهایی دمید و انقلاب اسلامی ایران بر ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی پیروز شد. پیروزی انقلاب اسلامی تنها شکست امریکا نبود، بلکه ژرفایی بس عمیق تر داشت. انقلاب اسلامی، رستاخیز فرهنگ اسلامی در قبال فرهنگ آلوده حاکم بر جهان معاصر بود. بر این اساس پیروزی او، هم شکست «غرب» سرمایه داری بود و هم شکست

۱- احسان طبری، کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۶۷.

«شرق» کمونیستی.

از جمله، انقلاب اسلامی ایران پایانی بود بر حیات مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی و سیاست مدعی رهایی محرومان. پیروزی انقلاب اسلامی سرآغاز شکست نهایی مارکسیسم شد و در این بستر، ورشکستگی‌ها سرمنشاء افشاگری‌های تازه‌ای گردید.

در این میان، افشاگری‌های ایرج اسکندری که بخشی از آن در کتاب بازمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده ایرج اسکندری در سال ۱۳۶۵ در خارج از کشور به چاپ رسیده، درخور بازبینی است.

ایرج اسکندری کیست؟

از آنجا که پس از مرگ اسکندری برخی جریانات ضدانقلابی مقیم غرب در تقابل با «حزب توده» و با اهداف سیاسی معین، می‌کوشند از او چهره‌ای مطلوب و بزک کرده ارائه دهند، نخست بجاست تا اسکندری را از زبان یکی از آشنایان قدیمی‌اش بشناسیم.

احسان طبری در خاطرات خود در معرفی اسکندری چنین می‌نویسد:

ایرج اسکندری که از لحاظ جاه طلبی، حرارت کمتری از رادمنش نداشت، پس از ۲۰ سال که دبیر اولی او را تحمل کرد؛ پس از عزل او، اعلام کرد که حالا دیگر احدی نیست که برای اشغال این مقام شایستگی او را داشته باشد. اسکندری، برخلاف رادمنش که خشک و کم‌آمیزش بود و فقط به حلقه «ارادتمندان» اکتفا می‌کرد خلق و خوی باز و آمیزش دوستی داشت. با طنز گویی، با جلب به بازی کارت و قمار، با کار گشایی، ایرانیان را از باکو تا لایپزیک به خود جلب می‌کرد. عرصه فعالیت اسکندری علاوه بر کشورهای سوسیالیستی، کشورهای غربی نیز بود و به ویژه به فرانسه و پاریس علاقمندی دیرینه داشت و به وین و اتریش، به علت توقف اقوامش در این کشور، نیز دل بسته بود. از امکانات خود برای ترتیب مسافرت و خوش گذرانی در شهرهای مختلف اروپا، اعم از شرقی یا غربی، حداکثر استفاده را می‌کرد، خلق و خوی شاهزادگی قاجار با طبع فرانسوی ممزوج شده و ایرج اسکندری را برای «معاشرت» مستعد می‌ساخت.

ایرج اسکندری فرزند یحیی اسکندری فرزند یحیی میرزا اسکندری، نوه کفیل الدوله و نتیجه محمد طاهر میرزای اسکندری، مترجم سه تفنگدار است. یحیی در جریان «استبداد صغیر» محمدعلی میرزا توقیف شد و پس از رهایی از حبس باغشاه، گویا در اثر شلاق زدن، معیوب شد و یکسال بیشتر در آزادی زندگی نکرد.

مجلس شورا به بازمانده ی ارشد او برای ادامه ی تحصیل در اروپا «خرج تحصیل» تصویب کرد و ایرج بر این اساس در ۱۶ سالگی به فرانسه رفت و در شهر گرونوبل ساکن شد. این لااقل روایت زندگی معروفی است که من از ایرج اسکندری و از دیگران شنیده ام.

در گرونوبل به همراه دوستش علی امینی حقوق تحصیل کرد و وارد ارتباط با مرتضی علوی و دکتر ارانی شد که در آلمان فعالیت کمونیستهای ایرانی را سازمان می دادند. پس از بازگشت به ایران با ارانی در انتشار مجله ی دنیا همکاری کرد، در حالی که به مقام قضاوت در دادگستری رضاشاهی دست یافته بود. سی ساله بود که جزء گروه ۵۳ نفر به حبس افتاد.

پس از سقوط دیکتاتوری رضاخان و شرکت در تشکیل و رهبری حزب توده، ایرج به همراه دایی اش عباس میرزا اسکندری و برحسب صلاحدید سفیر شوروی اسمیرنف، وارد ارتباط با قوام السلطنه شد. جاه طلبی شدید ایرج، او را واداشت که از «فرصت ها» استفاده کند و به وکالت [و] وزارت برسد. در مورد وکالت او، قوام السلطنه با توصیه ی او به دوستانش در مازندران، کارش را تسهیل کرد. در مورد وزارت هم خود قوام السلطنه در را به سوی اسکندری و دو تن دیگر از رهبران حزب توده، کشاورز و یزدی، باز کرد. وکالت و وزارت سه چهار ماهه، بعدها سرمایه ای برای اسکندری شد. خود نقل می کند: «چندی پیش در وین عباس میرزا را ملاقات کردم. به من گفت: تا کی می خواهی «چماق پلو» بخوری؟ از این کارها دست بکش و بیا به این سمت. من به او گفتم: با همه ی چماق پلوهها، بنده زودتر از حضرت عالی وکیل و وزیر شدم و شما تنها وکیل شدید.» در این پاسخ، روحیات ایرج منعکس است.

پس از شکست جریان آذربایجان، چنانکه گفتیم با «پاسپورت دیپلماتیک» که قوام السلطنه به او داده بود، به فرانسه وارد شد و در عین رهبری افراد توده ای در کشورهای غربی اروپا، تحصیلش را ادامه داد و دانشنامه ی دکتری را نوشت، ولی دولت فرانسه پاسپورت و حق توقف در فرانسه را از ایرج اسکندری سلب کرد. او وارد خدمت در «فدراسیون جهانی کارگری» (اف. اس. ام) در وین شد. سازمان فدراسیون، تحت ریاست لوئی سایان بود که زمانی در ایران مورد استقبال پرشور رهبران توده و اتحادیه قرار گرفته بود، لذا از اسکندری و روستا تصور مثبتی داشت. ولی اسکندری در سازمان فدراسیون با راستوسکی (نماینده شوروی در این

سازمان) روابط نزدیک برقرار کرد. گویی محاسبات اسکندری این بود که راستوسکی به مراتب «پارتی» بهتری از لوئی سایان فرانسوی است. حسابی که سراپا غلط بود. لوئی سایان مورد حمایت اتحادیه بزرگ و قوی فرانسوی (ث.ژ.ت) بود، که حزب کمونیست فرانسه بدان تکیه داشت. موریس تورز به دستور استالین، یکی از کارکنان فعال و جوان ث.ژ.ت را، که به کمونیست بودن هم شهرت نداشت، بر رأس «فدراسیون جهانی کارگران» گذاشت. من نمی دانم آیا راستوسکی هم در خیال محال گرفتن مقام سایان بود، یا نه؟ به هر جهت، سایان از تحریکات راستوسکی و اسکندری به حزب کمونیست شوروی شکایت کرد و در نتیجه هر دو این اشخاص، معزول شدند و به مسکو منتقل گردیدند.

سایان گزارش خاصی درباره اسکندری ارسال کرده بود و صرفنظر از بیان انتقادات اجتماعی و اداری، درباره زندگی خصوصی ایرج نیز مطالبی نوشته بود. من این گزارش را ندیدم و تصور نمی کنم کسی از اعضا رهبری حزب توده آن را دیده باشد. بخشهایی از آن بطور شفاهی توسط باشکیروف به رادمش اعلام شد و رادمش به شکل سر بسته به کمیته مرکزی حزب توده در مسکو خبر داد. اسکندری بنا به اصطلاح محبوب خودش، پس از این حادثه «کله خورده» و خوار شده به نظر می رسید. بنا به پیشنهاد رادمش و تصویب همه با نامه ای دایر به دفاع اسکندری به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی ارسال گردید. پس از چندی، ایرج به عنوان کارشناس اقتصادی در سازمان اقتصاد جهانی در مسکو که تحت رهبری پروفیسور آرزومانیان بود، وارد شد و در آنجا با وجود ندانستن روسی، مورد استفاده قرار گرفت.

اسکندری خیلی زود از «کله خوردگی» خلاص شد و همراه رادمش، مبارزه «درون حزبی» را علیه مخالفان مشترک (یعنی کامبخش، کیانوری، قاسمی، فروتن و طرفداران نزدیک آنها در میان اعضا کمیته مرکزی مانند علی امیر خیزی و صمد حکیمی) آغاز کرد. بین رادمش و اسکندری، بر سر رهبری همیشه رقابت شدیدی وجود داشت. بعلاوه آماج حملات مخالفان بود. رادمش نیز منفعت خود را در جلب اسکندری برای همکاری با خود می دید، به ویژه برای نگارش اسناد حزبی که بهتر از رادمش از عهده اش برمی آمد، به او احتیاج داشت.

براساس این توافق، اسکندری تا پلنوم یازدهم (که حمله بدون کامیابی خود را علیه رادمش انجام داد) خاموش بود، ولی با جلب «سمپاتی» افراد، اعم از مسئول

یا عادی، لشکر خود را در قبال رادمش گرد می آورد. در پلنوم یازدهم، در دستشویی محل این پلنوم (واقع در ویلای استالین، البته سالها پس از مرگ استالین)، روستا و بقراطی، نزدیکترین دوستان رادمش به من گفتند: «خواهشمندیم از قول ما به اسکندری بگویید دست بردارد والا بیرحمانه تمام اسرار زندگی اخلاقی او را فاش می کنیم». من گفتم رسول مناسبی انتخاب نکردید. آنها گفتند: «شما را در این اختلاف بی طرف می شناسیم، حرف خودمان را به شما می زنیم». این در واقع پیغام تهدید آمیز رادمش از زبان محمود بقراطی و روستا خطاب به ایرج اسکندری بود. ولی اسکندری از این نوع تهدیدها و صحبت از افشاگری و رسواگری هراسی نداشت و آنچه که آنها آن را «اسرار» زندگی اخلاقی اسکندری می خواندند، شیوه علنی او بود و اسکندری از بازگویی این مطالب پروایی نداشت.

روابط اسکندری و رادمش همیشه بدین صورت بود که اسکندری، در عین موافقت بنیادی و ریشه ای در مسایل مورد اختلاف مخالفان رادمش با رادمش، آشکارا به او می پرید و رشته کلامش را می برید و وضع مسلط بر رادمش - به عنوان دبیر اول - نشان می داد. رادمش در مقابل برآشفته شدن رفیقش سکوت می کرد. این رفتار نمونه وار این دو نفر بود که غالباً تکرار می شد.

یکی از مشخصات سیاسی اسکندری شیوه تفکر «راست روانه» و تمایل به حکومت شاه و درباریانی مانند هویدا است. تقریباً از این لحاظ روش پیگیری داشت. تنها مورد استثناء، در جریان تدارک یورش به رهبری رادمش بود، که در سخنان خود در پلنوم یازدهم از مواضعی که رأی چینی مآب های ما - قاسمی و فروتن - مطبوع بود، دفاع کرد. البته در خطوط کلی، دفاع از خط مشی شوروی را دنبال کرد، ولی در مسأله ایران به ضرورت راه قهرآمیز انقلاب اشاره کرد. این استثناء موافق حسابهای اسکندری برای جلب دو رأی عضو پلنوم بود. ولی بعدها دائماً در خط راست پیش می رفت و در گزارش رسمی خود در پلنوم ۱۴ از سیاست سرمایه داری شاه دفاع کرد و ثابت کرد که راه تکامل سرمایه داری ایران بکلی مابین راه کلاسیک مثلاً در انگلستان یا امریکا است و از هر گونه غارتگری و انباشت تحمیلی سرمایه فارغ است. پلنوم ۱۴ این گزارش را قبول نکرد.

اسکندری در آغاز کار خود به عنوان دبیر اول، نطقی در جلسه هیأت اجراییه انجام داد که برای ما بسیار تعجب آور بود. او معتقد بود که راه حزب توده در مورد جامعه ستمشاهی مخالف سیاست شوروی است و گفت که او از وجود این

تباین «رنج می برد». بر همین منوال، هنگامی که انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ گسترش می یافت، اسکندری آشکارا به طرفداری از شریعتمداری و سنجابی سخن می گفت. حتی سیاست «فضای آزاد» شاه و شریف امامی را تأیید کرد و خطاب به اعضای هیأت اجراییه گفت: «در کشور، آزادی شده و ما در اینجا نشسته ایم». در مقابل دشمن دیرینه خود، کیانوری که با حرفهای او مقابله می کرد، یکبار از کوره در رفت و برخاست و فریاد زد: «من از تو نمی ترسم!» البته اسکندری به پشتیبانی شوروی، کمتر از کیانوری پشت گرم نبود و این موارد برای اسکندری عادی بود.

در سالهای اخیر، که اسکندری هنوز دبیراوم بود، در اثر قبضه شدن تشکیلات ایران و غرب به دست کیانوری، در واقع کاری برایش باقی نماند. لذا وقت خود را در دفتر حزب به خواندن اومانیت، به عادت ایام جوانی، و ترجمه صفحه ای از سرمایه کارل مارکس، و گپ زدن با اعضای دفتر می گذراند.

وقتی رهبری حزب سوسیالیست متحده آلمان تصمیم گرفت به مناسبت هفتاد سالگی به اسکندری یک نشان طلا به علامت خدمت به «دوستی خلقها» اعطا کند، این مراسم در نهایت اختفا و در حضور چندتن از ما انجام گرفت. رادیو و تلویزیون و روزنامه های آلمان دمکراتیک درباره این مسأله سکوت کردند. ولی اسکندری این نشان را روی میز بزرگ اتاق خود گسترد و با شادمانی کودکانه ای همه را به تماشای آن دعوت می کرد. چندی بعد، منوچهر اقبال به برلن شرقی آمد و عین این نشان منتها با اعلام در تلویزیون و نشان دادن مراسم اعطای نشان، به او نیز داده شد.

پس از آمدن به ایران، اسکندری مصاحبه ای با مجله ضدانقلابی تهران مصور انجام داد و بعد تمام آنچه را که گفته بود، در صفحات مردم تکذیب و رد کرد. این پایان کار اسکندری در ایران بود و سپس به اروپا بازگشت. (۱)

چرا اسکندری به افشاگری بر می خیزد؟

آشنایان با تاریخ حزب توده می دانند که به تعبیری تاریخ چهل ساله آن عرصه درگیری و تنازع میان «رهبران» بوده است. در یک قطب این رهبران، ایرج اسکندری قرار داشته و در قطب دیگر، نورالدین کیانوری. اسکندری در خاطرات خود می کوشد تا برای این

۱- . احسان طبری، کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، صص ۲۷۷-۲۷۲.

تنازعات پایه ایدئولوژیک قائل شود. ولی باز آشنایان و مطلعان می دانند که چنین نیست و در مرکز این جدل ها و جدال ها، جاه طلبی ها و قدرت جویی ها، در منحنی ترین تجلیات خویش که تنها می تواند بر بستر «حزب توده» و سازمانهای مشابه رشد کند، وجود داشته است. بدون تردید کارگردان اصلی حزب یعنی سرویس های حزبی و جاسوسی شوروی نیز از این اختلافات سود می برده اند و آن را مفید می شمرده اند و گرنه با یک اشاره آنها، کافی بود تا «وحدت رهبری» در حزب تابع توده، تأمین شود.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به دلایلی که از اسکندری خواهیم خواند، کیانوری به پیروزی می رسد و مقام «دبیر اولی» را اشغال می کند. اسکندری «کله خورده» و ورشکسته، صحنه سیاست را ترک می گوید.

شاید اسکندری حیات سیاسی خود را خاتمه یافته می انگاشت. ولی به هر روی دست تقدیر به میدان آمد و روزنه امیدی به روی او گشود. کیانوری و تمامی رهبران حزب جاسوس در ایران، به دلیل عملیات توطئه گرانه و ضد انقلابی دستگیر شدند و پس از مدت کوتاهی طی افشاگری های وسیع در وسایل ارتباط جمعی، بزرگترین ضربه ها بر پیکر حزب توده (به طور اخص) و مارکسیسم در ایران (به طور اعم) وارد شد. شکست نهایی و قطعی حزب توده، اگر برای یک توده ای ساده مصیبت عظیمی جلوه می کرد، برای اسکندری بزرگترین شادی زندگی اش بود، زیرا با مرگ سیاسی رقیب دیرینه و کینه توزش همراه بود. بار دیگر نائره جاه طلبی اسکندری شعله کشید و او ساده لوحانه برای تصدی پست «خالی» رهبری حزبی که اکنون تنها «نامی» است، مفتضح تر از همیشه و با بقایایی متواری و سرخورده در خارج از کشور، خیز برداشت. او می دانست که کلید تصدی این «کرسی» در دست کیست، ولی گمان نمی برد که «کلید دار اعظم» کسی را «شایسته تر» از او بشناسد، بی خبر از آن که به دلایلی که اسکندری بعداً درمی یابد، مهره ها در غیاب او چیده شده و برای او جایی نیست!

دیگ حسادت اسکندری به جوش می آید و کشاکش او با «رهبران» جدید آغاز می شود. شدت ضربه چنان است که اسکندری به تمامی «پرنسیب های» «احزاب برادر» پشت پا می زند و از سر غیظ در «صندوقچه» را باز می کند و «پنبه ها» را بیرون می ریزد.

اسکندری از آلمان شرقی راهی فرانسه می شود و در آنجا در برابر معترضین علیه «رهبری جدید» و افرادی که برای کا. گ. ب «غریبه» یا «رقیب» محسوب می شوند، از ناگفته ها می گوید. بیش از ۶۰ نوار گفت و شنود پر می کند و با مطبوعات غربی مصاحبه می کند و در تمامی حرکتهای خویش، بر افشاگری های سران «حزب توده» در داخل کشور

مهر تأیید و تسجیل می زند.

محیط جدید در فرانسه برای اسکندری دلچسب است و حلقه هواداران جدیدی که برایش کف می زنند، تا حدودی ارضا گر جاه طلبی های اوست.

لذا تصمیم می گیرد برای همیشه از محیط کسل و خفه کننده سوسیالیسم رخت بر بندد و باقیمانده عمر را در هیاهوی «جذاب» سرمایه داری در «پاریس زیبا» در حلقه هواداران و هورا کشان جدید و در مجالس حرافی ها و پرگویی ها، با خاطرات دوران جوانی سپری کند. او چنان مست جاذبه های نو شده که پنجه سرد و استخوانی «کا. گک. ب» را بر گلوی خویش فراموش می کند؛ دستگاهی که هیچ گاه حاضر نبود او را به خاطر «پرچانگی هایش» ببخشد! اسکندری برای جمع آوری اسباب و اثاثیه، به لاپیزیک می آید، ولی بازگشتی در کار نیست. افشاگری های اسکندری چندان صادقانه نیست و همه با روحیه خود مرکزی انجام گرفته و در آن کوشیده شده تا «نقش ها» و «ارتباطات» خود وی درز گرفته شود. مقایسه ساده ای میان کتاب اسکندری و کژراهه طبری، این امر را نشان می دهد. ولی علیرغم این، خاطرات اسکندری در مجموع خود، نه تنها مؤید صحت و تردیدناپذیری افشاگری های سران حزب توده در داخل کشور است، بلکه پرده های جدید را نیز، که به دیده ها و شنیده های شخص اسکندری مربوط است، کنار می زند.

احزاب برادر و سلطه جویی روسها

اسکندری می پذیرد که رابطه حزب کمونیست اتحاد شوروی با دیگر اعضای مجموعه ای، که عوام فریبانه «احزاب برادر» نام گرفته، مبتنی بر «اصل تحمیل» است. «برادر بزرگتر» تا آنجا که بتواند می کوشد برادران کوچکتر را به عمال بی اراده خود تبدیل کند. ولی به اعتقاد اسکندری، کارکرد این اصل به توان «احزاب کوچکتر» برای مقاومت بستگی دارد.

به عبارت دیگر مناسبات درونی «احزاب برادر» بر پایه اصول «داروینسم» اجتماعی و «قانون جنگل» است.

در اینکه تحمیل می شود هیچ تردیدی نیست... منتها برحسب حزبی که مورد بحث است. برحسب افراد، برحسب ضعف و قدرت حزب فرق می کند، مثلاً به ایتالیایی ها کمتر می توانند تحمیل کنند. به فرانسویها یک خورده بیشتر، و هر چقدر ممکن است، به خصوص در احزاب کوچکی که در مهاجرت بوده اند بیشتر رخنه می شود و عواملی وجود دارند که موجب می شوند نگذارند در داخل حزب،

سیاست مستقلی اعمال شود. البته اینها هست و من هیچ تردیدی در این قضیه ندارم. (۱)

وظایف جاسوسی «حزب توده»

در این میانه، تکلیف حزب جاسوس روشن است. حزبی که از آغاز به راستی با «اشاره انگشت کوچک استالین» پدیدار شد و چه از نظر رهبران و چه از نظر ساخت تشکیلاتی، فاقد حداقل «شخصیت» و «هویت» بود، که مثلاً حزب کمونیست ویتنام یا کوبا داشتند.

از دیدگاه اسکندری نه تنها سازمان مخفی و نظامی «حزب توده» پس از انقلاب اسلامی ایران، بلکه سازمان نظامی حزب در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۲۰ و حتی سازمان معمولی و «علنی» آن چیزی نبود، مگر یک ارگان جاسوسی خبرگیری. عضویت در «حزب توده» بر این پرنسپ استوار بود که:

من عضو حزب هستم به مناسبت این که به شما خبر می دهم که در اداره من چه اتفاقی می افتد. لاقلاً این بار دومی است که چنین شیوه ای امتحان شده و شکست خورده، بخصوص این دفعه که به شکست رسوایی آمیزی منتهی شد. دفعه قبل هم همینطور، ما این انتقاد را در پلنوم چهارم مطرح کردیم. خود من جزء تزهایی که نوشتم یکی از ایرادهایی را که وارد کرده ام، به اصول و شیوه کار تشکیلاتی بود. به خصوص در مورد سازمان افسری، ایراد من عبارت از این بود که شما به جای این که افراد این سازمان را تعلیم بدهید و مارکسیسم لنینیسم و مسایل تئوریک حزب را به آنها بیاموزید، این سازمان را به یک سازمان خبرچینی تبدیل کرده اید و به همین دلیل هم افسرهایی که به خارج، یعنی به آلمان و شوروی و جاهای دیگر آمدند و من با همه آنها آشنایی داشتم، مطلقاً اطلاعات تئوریک یا سیاسی یا حزبی نداشتند. اینها همان آدم ها و همان افسرهایی بودند که از مدرسه نظام بیرون آمده بودند و فقط سواد مدرسه ای داشتند و سواد سیاسی نداشتند. اینها فقط روی احساس و عاطفه به طرف حزب آمده بودند و حزب توده، عوض این که اینها را تربیت بکند، تعلیمشان بدهد، یادشان بدهد و آماده شان بکند، به عواملی تبدیل کرده بود که چهار تا خبر به حزب بدهند، حزب هم آنها را به

۱- یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، صص

کجا بدهد، آن موقع معلوم بود کجاست. حالا- هم بیشتر معلوم شده که کجاست. این دفعه هم که همین قضیه تکرار شده است.

من به کرات گفته ام: آخر شوخی نیست که یک فرمانده کل ناوگان، یک فرمانده کل نیروی دریایی، عضو حزب باشد و ما این را به یک خبر چین تبدیل کنیم که برو بین کشتی کجا غرق شده، آخر این هم شد حرف؟ درست همان سیستم است. به جای این که آدم را نگاه داریم و خیلی خیلی عمیقاً او را برای یک روز مبادا مخفی نگاه داریم، باز یک چنین بازی سر او درآورده اند. مسأله تنها به او هم محدود نیست. جریان در کل مقیاس سازمان، اعم از سازمان افسری و یا سازمان معمولی حزب است. این شکل کار، البته به شکست منتهی می شود. حالا- من وارد جزئیات نمی شوم که در همین کار هم از لحاظ پنهانکاری مرتکب چه اشتباهی شده اند. ولی یک سازمان حزبی، به خودی خودش نمی تواند روی چنین پرنسپیی استوار بشود. پرنسپیی که عبارت از این باشد که بنده عضو حزب هستم، به مناسبت این که به شما خبر می دهم که در اداره من چه اتفاقی می افتد. این که حزب نمی شود. (۱)

نقش کا. گک. ب در حزب توده

اسکندری به نقش سرویس های جاسوسی شوروی در حزب توده اشاراتی پر معنا دارد. او معتقد است که در حزب توده، حداقل نقش سه نهاد جاسوسی شوروی را شخصاً شاهد بوده است.

۱- کا. گک. ب. جمهوری آذربایجان شوروی.

۲- کا. گک. ب. وزارت امور خارجه شوروی.

۳- «یک جریان دیگر» که اسکندری صریح نام نمی برد و قاعدتاً باید ارگان بالاتر و مهمتری باشد.

اسکندری به صراحت می گوید که در درون حزب توده این سه جریان توأمان و گاه در رقابت و تضاد با یکدیگر عمل می کرده اند:

این سازمان برای سهولت کار خودشان با حزب ما رابطه می گیرند، برای این که سازمان دادن خبر چینی و جاسوسی خرج دارد. اشخاص [را] باید پیدا کرد و

۱- یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، صص ۱۵۵-

بعد آنها را سازمان داد. خوب، اینها هم دیگر بهتر از این پیدا نکردند، بهترین و آسانترین راه هم همین است. یک سازمانی قبلاً تشکیل شده، اعضای آن هم واقعاً معتقد و مؤمن به یک عقیده هستند و از روی عقیده کار می کنند و پول هم نمی گیرند، البته این برای آن سازمان ها و برای کار ایده آل است...

این دخالت ها مربوط به ارگان معینی است که تازه خودش یکی از ارگانهاست، چون که جریانهای مختلفی وجود دارد. مثلاً یکی از جریانها به آذربایجان شوروی مربوط است که غلام یحیی و اطرافیاناش نماینده آن هستند. یک جریان دیگر جای دیگر است. بنده خودم لاقلاً سه جریان مختلف را شخصاً پیدا کرده ام و این سه جریان بسته به این که کدامشان پیوند و عامل خودشان را بیشتر وارد کرده اند پیش می برند و گزارش می دهند. (۱)

و در جای دیگر می گوید:

این سه جریانی که گفتم همه اش کا. گک. ب است منتها از هم جدا هستند. یکی کا. گک. ب ای است که در وزارت خارجه کار می کند، آن خودش دیرکتیو معینی دارد. یکی شعبه کا. گک. ب در جمهوری هاست که هر کدام، بخصوص آنها که همسایه کشورهای سرمایه داری هستند، خودشان علیحده یک شعبه دارند و سیاست معینی دارند، از جمله آذربایجان شوروی. یک جریان دیگر را هم دیده ام که نمی دانم به کجا مربوط است، ولی همین قدر بگویم اشخاصی را دیده ام که به هیچکدام از این دو جریان مربوط نیستند. مثلاً یک وقت یکی که می دانستم از کجا می آید، آمد به من گفت رفقا پیشنهاد می کنند که به فلانی، یعنی من بگویند که این افسرها را ترتیبی بدهد و آماده کند ما همه کارها را درست می کنیم و یک وضعی مثل افغانستان (در ایران) درست می کنیم... (۲)

به گفته اسکندری در آستانه انقلاب اسلامی ایران، حزب کمونیست اتحاد شوروی مسئولیت «حزب توده» را به کا. گک. ب جمهوری آذربایجان شوروی می سپرد و در نتیجه به دستور حیدرعلی اوف دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی، کیانوری با دستورات و دیرکتیو ویژه، به دبیراولی «حزب توده» می رسد.

این تغییر و تحولات با اهداف معینی است که اسکندری شرح می دهد:

۱- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، صص ۱۵۷-۱۵۶.

۲- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، صص ۱۵۸.

جریان از این قرار بود که چون مسئولیت کار ایران را به گردن آذربایجان شوروی گذاشته بودند، و در آن موقع هم علی اوف دبیرکل حزب آذربایجان بود، دانشیان، یعنی غلام یحیی را صدا کرده اند و به او گفته اند که بروید اینکار را انجام بدهید. آن هم آمد و آن پیشنهاد معروف (دبیر اولی کیانوری) را کرد و نتیجه اش هم این شد که شد. (۱)

ترتیب کار فقط این طور بود که غلام یحیی آمد در جلسه هیأت اجراییه، بحث این جلسه ما هم راجع به گزارش سیاسی در پلنوم (پلنوم ۱۶ حزب توده در اسفند ۱۳۵۷) بود... وسط بحث یک مرتبه غلام یحیی پیشنهاد کرد که فلانی را، یعنی بنده را از دبیر اولی بردارند و جای من، کیانوری را بگذارند. حتی چند نفر را هم به عنوان دبیر معرفی کرد. از جمله صفری و لاهرودی را، که حالا دبیرکل فرقه دمکرات آذربایجان است، به عنوان اعضاء هیأت اجراییه معرفی کرد... او میزانی (جواد) و بهزادی و ابراهیمی را به عنوان دبیر حزب معرفی کرد و کیانوری را هم به عنوان دبیر اول ... حالا کی به غلام یحیی گفته است که چنین هم مجهول نیست. می توانم حدس بزنم اما خوب اطلاع قطعی ندارم. این را به این دلیل می گویم که این شخص، صد در صد با کیانوری مخالف بود... ولی خوب، همین آقای غلام یحیی آمد و یک کاغذ از جیش بیرون آورد و پیشنهادش را خواند. (۲)

بدین سان «راز» صعود و سقوط حیدر علی اوف در هرم رهبری حزب کمونیست شوروی کشف می شود. در آغاز انقلاب اسلامی ایران حیدرعلی اوف به سرعت به عضویت پولیت بورو و معاونت نخست وزیر اتحاد شوروی رسید و حتی سخن از احتمال نخست وزیر شدن او بود. این همزمان بود با اوج «رونق» بساط حزب جاسوس در ایران؛ ولی پس از چندی، ناظران سیاسی با حیرت مشاهده کردند که خورشید اقبال علی اوف در دستگاه جدید به رهبری گورباچف به سرعت غروب کرد. این مصادف بود با شکست حزب توده و افشاگری های کیانوری. اسکندری، غیرمستقیم پیوند پنهان میان سرنوشت «حزب توده» پس از انقلاب اسلامی ایران را با «طلوع و غروب» علی اوف نشان می دهد. شکست «حزب توده» مغضوب شدن و مجازات علی اوف را در پی داشت.

۱- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، صص ۱۱۴-۱۱۲.

۲- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، ص ۱۵۸.

طرح افغانیزه کردن ایران

اسکندری پرده از راز مهمی برمی دارد. با آغاز انقلاب اسلامی ایران، محافل معین در اتحاد شوروی، که هنوز طعم تلخ شکست را در افغانستان نچشیده و «اشغال سریع» کابل، آنها را دچار «سرگیجه موفقیّت» کرده بود، به این «تحلیل» می رسند که شرایط برای مداخله نظامی در ایران، از نوع افغانستان، فراهم است و لذا به برنامه ریزی می پردازند و حتی به فعل و انفعالات عملی دست زده و نیروهای مسلح خود را در مرزهای شمالی ایران متمرکز می سازند، با این امید که بتوانند به بهانه مداخله امریکا رویای دیرینه باقروف ها را جامه عمل پوشانده و حداقل، شمال شرق ایران را به «امپراتوری پطر کبیر» منظم سازند.

اینها آنالیزشان این بود که غلط هم بود... زمانی که [امام] خمینی هنوز نیامده بود آنالیز اینها این بود که در ایران جنگ داخلی می شود. در نتیجه جنگ داخلی، امریکایی ها مجبور به مداخله می شوند. من گفتم این غلط است، امریکا هیچ دلیلی ندارد که دخالت مستقیم بکند. در ایران شاه و دولت خودشان برای این که جماعت را سرکوب بکنند، به اندازه کافی نیرو دارند، هیچ احتیاجی به این ندارند که برای سرکوب مردم، نیروی خارجی بیاید و مستقیماً دخالت بکند. شاه به اندازه کافی قوا دارد. اسلحه دارد، همه چی دارد، پس مسأله این نیست. اما آنها یک چنین آنالیزی کردند، قوایشان را آوردند در سر حد متمرکز کردند. شاید هم غرض های دیگری داشتند. (۱)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حزب توده چنان به حمایت «ارباب» دلگرم است که بی پروا در میدان جاسوسی و تدارک براندازی می تازد. اسکندری از این بی پروایی به عجب می آید و در دیدار با یکی از سران «حزب توده» علت را می پرسد:

گفتم: اینها یواش یواش دارند به حزب حمله می کنند، شماها آخر چه فکری کرده اید؟ گفت: بله درست است که الان دارند حمله می کنند، ولی ما گمان نمی کنیم که بتوانند به حزب حمله جدی بکنند. پرسیدم چرا؟ علتش چیست؟ گفت نه دیگر بالاخره کار حساب دارد. اگر بخواهند چنین کاری بکنند، ایران تجزیه می شود. گفتم یعنی چه؟ گفتم بابا تو هم که داری مزخرفات می گویی، یعنی چه؟ یعنی می گویی اتحاد شوروی چنان پشت ماست که اگر بخواهید به ما کج نگاه کنید می آید و همه تان را می خورد و می زند و تجزیه می کند و نمی داند چکار

۱- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، ص ۱۶۲.

سران حزب توده در محاسبات خود بر حمایت یک ابرقدرت معظم جهان دلگرم بودند و بر اساس محاسبات مادی و «سیاسی» خود هرگونه احتمال شکست را منتفی می شمردند. غافل از اینکه حافظان انقلاب اسلامی، که نه «دوره های عالی و تخصصی» ضد جاسوسی دیده بودند و نه به ابزار و ادوات «اولترا مدرن» غرب و شرق مجهز، با سرعت و سهولت اعجاب انگیزی تمامی رشته هایشان را پنبه خواهند کرد. ایمان و قاطعیت سربازان جان برکف انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۶۱ ضربه نهایی را بر «استراتژی براندازی» کا. گک. ب وارد ساخت و با کشف طرحها، شبکه های جاسوسی و براندازی شوروی در ایران بساط حزب جاسوس نیز برچیده شد.

شکست حزب توده و بحران درونی کا. گک. ب

درباره اهمیت سیاسی و اطلاعاتی کشف توطئه حزب توده کمتر سخن گفته شده است. رسانه های خبری غرب در مقابله با انقلاب اسلامی، قضیه را با «سکوت» بر گزار کردند و حجم سنگین مسایل داخلی نیز مجالی برای شرح ابعاد گوناگون این اقدام و اهمیت داخلی و خارجی آن باقی نگذاشت. در رابطه با اهمیت شکست این توطئه در مسایل داخلی سخن نمی گوئیم و با استناد به خاطرات اسکندری تنها به تأثیر آن بر تشدید تناقضات درونی هیأت حاکمه شوروی می پردازیم.

واکنش های دو ابرقدرت امریکا و شوروی در قبال شکست هایشان به دو گونه متفاوت بود. در ایالات متحده امریکا، به دلیل ساخت سیاسی و بافت اجتماعی کشور، عموماً شکست ها بازتاب گسترده می یابد، و هیاهو و جنجال های خبری را سبب می شود. افتضاح ریگان در جریان «ایران کنتر» نمونه ای از این تأثیر است. ولی در اتحاد شوروی، مسأله به صورت دیگری نمود می یافت. شکست در هاله ای از سکوت رمزآمیز گم می شد و تنها پس از مدتها، چند سطری در رسانه های گروهی دال بر برکناری «رسمی» این یا آن کادر بلندپایه درج می شد. همین و بس.

شکست توطئه کا. گک. ب در ایران نیز طبق عرف سیاسی شوروی جنجالی در رسانه های خبری بلوک شرق نداشت و تنها پس از مدتها اخبار خشک و رسمی، چند سطری از افول ستاره حیدر علی اوف را، که برخی او را «آینده دار ترین» چهره های «جوان»

۱- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، صص ۱۷۰-

پولیت بورو می دانستند، خبر داد.

خاطرات اسکندری نشان می دهد که علیرغم حجاب سنگین سکوت، شکست توطئه «توده» تأثیر بسیار عمیقی در تشدید تناقضات درونی هیأت حاکمه شوروی داشته است.

در سیای امریکا هم وقتی تق یک قضیه در می آید، معلوم می شود که در آنجا هم اختلافاتی بوده است... الآن هم به عقیده ی من، آن مراجعی که این تصمیم را قبولانند، دستپاچه هستند، چون یقه شان را می چسبند که آقا شما آمده اید این را گفته اید، شما آمده اید این پروژه را درست کرده اید، شما آمده اید این سیاست را دیکته کرده اید و از ما (یعنی پولیت بورو) بله گرفته اید و حالا هم جوابش را بدهید. به همین دلیل است که مثلاً الآن می گویند اسم کیانوری را نیاورید، چرا؟ برای این که خودشان مسئولیت پیدا می کنند، یعنی همان اشخاصی که کیانوری را آورده اند، چون بالاخره از آنها می پرسند که آقا، بالاخره این آدم را که خودتان آورده اید و گفتید سرش مثل سر شیر می ماند و این کارها را خواهد کرد، خوب این آدم چرا اینجوری درآمد؟ خوب، اینها باید جوابش را بدهند...

به عبارت دیگر، در پی شکست حزب منحله، پولیت بورو، کا. گک. ب را زیر فشار قرار داده و این فشار سبب استیضاح شعبه کا. گک. ب در آذربایجان شوروی شده است.

در آن ارگانها اختلاف نظر وجود دارد. مثلاً من اطلاع پیدا کردم آن عده ای که مخالف آوردن کیانوری بوده اند، حالا سروصدایشان در آمده و به این طرفی که او را آورده اند، یعنی جناح آذربایجانی ها (منظور کا. گک. ب آذربایجان شوروی است) حمله می کنند که آقا، تقصیر شماست که این کارها را کرده اید، اینها هم بخصوص بعد از رفتن چیز، برای این که جریان به ضرر آن مسئولین امر تمام نشود.... (۱)

در اینجا اسکندری به ضبط سخنانش توسط شنوندگان اعتراض می کند:

حالا من نمی دانم اینها را چرا ضبط می کنید. اینها را من دارم خصوصی به شما می گویم. من نمی خواهم یک دفعه بیخودی در بیاید که من آمده ام اینجا و دارم یک چیزهایی علیه شوروی می گویم. اینطوری در نیاید. من دارم مسأله را برایتان توضیح می دهم... (۲)

۱- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، صص ۱۶۱-۱۶۰.

۲- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، ص ۱۶۲.

اسکندری در پی افشاگری تلویزیونی کیانوری، پیشنهاد اخراج او را می دهد ولی پذیرفته نمی شود. اسکندری شرح مذاکرات خود را با امیرعلی لاهرودی چنین بیان می کند:

من حتی به یکی از اینها که خیلی در این موضوعات وارد است و با آن مقامات (کا. گک. ب آذربایجان شوروی) مستقیماً مربوط است و حالا هم عضو رهبری حزب شده، گفتم آخر تو که میدانی، خودت که مخالف بودی، حالا چرا آخر از پیشنهاد من طرفداری نمی کنی، چرا نمی گذاری کیانوری اخراج بشود؟ آخر من که پیشنهاد کردم اخراج بشود. گفتم که دیگر بعد از این همه خیانت که نمی شود این آدم را نگه داشت.

شما در مقابل مردم جوابگو هستید. این شخص (لاهرودی) جزو آن اشخاص بود که با این که با کیانوری مخالف بودند، او را بر کار آورده بودند، معاون غلام یحیی بود، حالا هم رهبر فرقه دمکرات آذربایجان است. گفت «می دانی چیه؟ اگر ما اینکار را بکنیم بعد به ما خواهند گفت پس چرا خودتان این پیشنهاد را آوردید.» این عین اظهاری است که او به من کرد. یعنی چه؟ او وقتی می گوید ما، مقصودش خودش نیست، مقصودش آن مقاماتی است که آمده اند و این راه را پیش برده اند، اینها مسئولیت دارند، اینها می ترسند یقه شان را بچسبند و بگویند آقا چطور شد، شما این با او آوردید که کاری بکند و این افتضاح را در آورد. اینست که اینها می خواهند اشخاصی را بیاورند که آن سیاست را ماست مالی بکنند و روپوش بگذارند.»

(۱)

«این هم که شوروی ها نمی خواهند اسم او (کیانوری) زیاد برده شود شاید برای این است که او احتمالاً اطلاعات دیگری هم داشته و اینها هنوز نمی دانند که آنها را هم گفته یا نه، چون همه چیز را که در تلویزیون پخش نکرده اند، خود او هم گفت که جزییات مطالب را همگی در تحقیقات گفته ام. من می گویم شاید مقاماتی که از او پیشتیبانی می کردند منتظرند ببینند او تا کجا پیش رفته است. فلان موضوع را گفته یا نگفته، اسم آنها را داده یا نداده و یا بعضی چیزهای دیگر را. به این دلیل است که می گویند حالا یک خورده ملاحظه بکنیم. من پیش خودم فکر می کنم به حزبی ها گفته اند فعلاً ملاحظه بکنید که مبادا اگر چیزهایی را نگفته، برود بگوید.» (۲)

۱- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، ص ۱۶۶.

۲- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، ص ۱۸۰.

اعترافات سران حزب توده

افشاگری های تلویزیونی و مطبوعاتی سران حزب توده در سال ۱۳۶۲ با واکنش انکار آمیز شوروی و بقایایش مواجه شد. رسانه های گروهی بلوک شرق و ابواب جمعی شان مدعی شدند که این افشاگری ها ساختگی و ناشی از تأثیر داروهای پیچیده و مدرنی است که توسط سرویس های جاسوسی غرب به جمهوری اسلامی ایران داده شده است. داروهایی که هرکس بخورد، هر چه بخواهند بی اراده می گوید. مضحک بودن این توجیه، آشکار است. معلوم نیست اگر چنین معجون معجزه آسایی وجود داشت، چرا سرویس های جاسوسی غرب و شرق از آن برای حل هزاران درد و علاج خود و سرپوش گذاردن بر افتضاحات خویش استفاده نمی کردند؟

اسکندری به صراحت بر صحت اعترافات تلویزیونی سران حزب توده مهر تسجیل می زند.

درباره طبری می گوید:

اما خوب، قضیه دوا و این حرفها که به کلی مزخرف است. در جلسه به اصطلاح پلنوم هیجدهم شان، که ما را هم دعوت کرده بودند، بیچاره رادمنش هم بود و آخرین صحبتش را در آنجا کرد. من در آنجا گفتم آقا دارو و دوا و این حرفها را من نمی فهم. این چطور دارویی است که به یکی بدهند زیاد حرف می زند، به یکی دیگر بزنند، کم حرف می زند، ثالثاً ممکن است به یکی دوا بزنند که اراده اش تخدیر بشود و راستش را بگوید و نتواند مقاومت بکند، اما دیگر دارو و انژکسیون استدلال ندیده بودیم که به کسی بزنند که استدلالش خوب بشود. اینها برای صحت اظهارات خودشان مرتب دارند استدلال می کنند. ما چنین چیزی نشنیده بودیم. (۱)

دکترای فلسفه مارکسیسم برای فرح پهلوی!

اسکندری در افشاگری های خود از حمایت کشورهای سوسیالیستی از رژیم پهلوی نیز سخن می گوید و «شاهکارهایی» از تملق های مدعیان سرکردگی «پرولتاریای جهان» از شاه، اشرف و فرح پهلوی بیان می کند. می گوئیم «شاهکار»، زیرا اینها برای کسب امتیازات اقتصادی و بهره گیری از خوان گسترده رژیم پهلوی و سهم شدن در غارت منابع اقتصادی

۱- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، صص ۱۷۹-

مردم ایران، حتی از اعطای دکترای فلسفه مارکسیسم _ لنینیسم به «فرح پهلوی» نیز پروا نداشتند:

شاه را آورده اند، دعوتش کرده اند، دکترای افتخاری به او داده اند. به فرح هم همینطور. من نامه نوشتم، نامه های من الآن هست، به حزب کمونیست چکسلواکی نامه نوشتم و در آن اعتراض کردم. نوشتم آقا، آخر شما به فرح پهلوی در اونیورسیتیه شارل... که یکی از قدیمی ترین اونیورسیتیه های اروپا و دنیاست دکترای فلسفه داده اید. من در آن نامه نوشته ام... که در کشورهای سوسیالیستی مبنای فلسفه بر ماتریالیسم دیالکتیک مبتنی است و پایه اش بر ماتریالیسم تاریخی است. آیا ما از دادن این دکترای به فرح پهلوی باید چنین استنباط کنیم که ایشان گویا متخصص ماتریالیسم و ماتریالیسم تاریخی هستند؟ این چه جور دکترایی است؟ شما می خواستید دکترای صنعتی یا کشاورزی به او بدهید. دکترای فلسفه مارکسیستی را که نمی شود به فرح پهلوی داد... حزب کمونیست لهستان به من جواب داد. گیرک (دبیرکل پیشین حزب کمونیست لهستان) به من نوشت که شما مطلب بغرنجی را در نامه خودتان مطرح کرده اید. خوبست که بیایید با همدیگر صحبت بکنیم و راجع به این موضوع توضیحات لازم را به شما بدهیم. (۱)

مطلب را به پایان می بریم و تنها یک پرسش مطرح می کنیم. ایدئولوژی که «دکترای» آن به این راحتی و برای مصالح خود به یک عامل غرب اعطا شد، چگونه می توانست خود را یک ایدئولوژی «انقلابی» و مدعی مبارزه با امپریالیسم بخواند.

تحول طبری: مرگ یک ایدئولوژی

اهمیت و جایگاه طبری

احسان طبری (۲) از برجسته ترین متفکرین مارکسیسم در جهان بود که نه تنها نظیر او در کشورهای شرقی مانند هند و اندونزی (که احزاب کمونیست دارای سابقه طولانی و فعالیت نظری هستند) مشاهده نشده، بلکه در کشورهای غربی نیز (که مارکسیسم فرهنگ بومی شان محسوب می شد) امثال او نادر و انگشت شمار بودند. این ادعا که مورد پذیرش

۱- . یادمانده ها و یادداشت های پراکنده ایرج اسکندری، انتشارات مرد امروز (خارج از کشور)، ۱۷ دی ۱۳۶۵، صص ۱۴۶-۱۴۵.

۲- . برای آشنایی با زندگی نامه طبری به: شناخت و سنجش مارکسیسم (انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۹-۱۸) و نیز کژراهه مراجعه شود.

پیروان او و بسیاری که به شهرت جهانی دست یافته اند، می باشد، نشانگر جایگاه رفیع طبری در این مکتوب است.

برای مثال، در زمینه آموزش مقدماتی مارکسیسم، موریس کورنفورث، تئوریسین «حزب کمونیست بریتانیای کبیر»، اثری نگاشته که با نام مقدمه ای بر ماتریالیسم دیالکتیک در سرمجله بارها و بارها منتشر شده و کاربرد وسیع در همه کشورها یافته و به فارسی نیز ترجمه شده است. همچنین، ویکتور آفانسیف، تئوریسین حزب کمونیست اتحاد شوروی و سردبیر روزنامه پراودا، نیز دارای اثری است که با نام «اصول فلسفه مارکسیسم» توسط حزب توده به فارسی ترجمه و منتشر شده است. اینان، صرفنظر از مقام عالی حزبشان، متفکرین درجه اول جهانی احزاب کمونیست به شمار می رفتند. احسان طبری نیز به سال ۱۳۵۰ش. کتابی در زمینه آموزش مقدماتی مارکسیسم با نام «بنیاد آموزش انقلابی» منتشر ساخت. مقایسه اثر طبری با آثار دو تئوریسین صاحب نام فوق، که یکی به زمینه تفکر مارکسیستی اروپای غربی در انگلستان تعلق دارد و دیگری به فرهنگ مارکسیستی آکادمیک اتحاد شوروی، برجستگی فوق العاده این اثر را نشان می دهد و عمق بینش طبری را در مقایسه با آثار مشابه، بدون هیچ تردید، مدلل می سازد.

مقایسه دیگری نیز شاید ضروری باشد: آکادمیسین گئورگی (یوری) فرانتسوف (۱) در جهان مارکسیسم به عنوان یک تئوریسین درجه اول شناخت شده است. او که مجامع مارکسیستی وی را دارای «دانش دایره المعارف وار» می خوانند، مدیر انستیتوی روابط بین المللی، رئیس آکادمی علوم اجتماعی وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و سردبیر مجله **World Marxist Review** بود و بخشی از مقالاتش در کتابی به نام فلسفه و جامعه شناسی توسط انتشارات پروگرس مسکو منتشر شده است.

احسان طبری نیز دارای مقالات متعددی در زمینه مسایل فلسفه و جامعه شناسی از دیدگاه مارکسیستی است که در کتابهای مختلف او، از جمله نوشته های فلسفی و اجتماعی (۲ جلد)، نقدی بر تئوری همگرایی و ... منتشر شده است. بدون تردید، هر خواننده منصفی که به مطالعه آثار طبری و مقایسه آن با اثر فرانتسوف پردازد، بر تحلیل عمیق تر و همه جانبه تر، شناخت ژرف تر و بیان استوارتر و رساتر طبری صحه می گذارد. به علاوه، مقایسه آخرین اثر تئوریک طبری، شناخت و سنجش مارکسیم، که از دیدگاه نقادی فارغ از پیشداوری نگاشته شده، در مقایسه با اثر فرانتسوف و آثار مشابه مارکسیستی، جامعیت و

احاطه و ژرفای بینش طبری را نشان می دهد.

ویژگی طبری که او را به عنوان یک متفکر مارکسیسم در جهان برجسته می ساخت، سهمی بود که وی در آثار متعدد خود در زمینه پی ریزی «اتیک مارکسیستی» دارا بود. «اتیک» (۱) که در مارکسیسم شاخه ای از فلسفه شمرده می شود، در جهان سوسیالیسم، دانشی بسیار فقیر است. مراجعه به کتابهای فلسفه مارکسیستی، فقدان و یا توجه ناچیز به فلسفه اخلاق را نشان می دهد. طبری، مسلماً از نخستین کسانی بود که برای فلسفه اخلاق در مارکسیسم جایگاه ویژه ای باز کرد و به آن عنایت جدی داشت.

او در نوشتار سیاسی، اجتماعی و فلسفی خود نیز کوشید تا برای اصول اخلاقی حساب باز کند. بر این اساس آثار او مضمون خشک حاکم بر بسیاری متون مارکسیستی را از دست می دهد و برای خواننده، معنی دار و با روح و جذاب می شود. بدون شک، هر نویسنده مارکسیست، مستقیم یا غیر مستقیم، علیرغم پیوستگی به جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیک، از متن و زمینه فرهنگی جامعه خود متأثر است و همین پیوند فرهنگی است که به نوشتار او حال و هوای خاص می دهد. در مورد طبری، در آثار دوران مارکسیستی او، تأثیرات فرهنگی جامعه ایران به شکل بازتاب مفاهیم اخلاقی و عرفانی نمایان است. آشنایی وسیع طبری با گنجینه شعر و ادب و عرفان اسلامی مسلماً در غنای اندیشه او سهم مهمی داشته و همین ویژگی، بسیاری از آثار طبری را از متون متعارف مارکسیستی، که با روح خشک مکانیستی و اقتصادگرایانه تحریر شده، متمایز می سازد. باید گفت که به دلیل این ویژگی، آثار طبری حاوی تناقض است: بار نیرومند اخلاق گرایی و آرمان گرایی _ که به زمینه فرهنگ اسلامی باز می گردد _ با چارچوب متدیک و عام مارکسیسم همخوان نیست و این همان تناقضی بود که سرانجام باعث گسست طبری از جهان بینی مارکسیستی شد.

به هر روی، طبری از نخستین متفکرین مارکسیست است که در نوشتار خود جایگاه مستقل و برجسته ای برای «مسایل اخلاقی» باز کرد. در نوشته های فلسفی و اجتماعی، بخش خاصی تحت عنوان «مسایل اخلاقی» بدان اختصاص داد و پس از آن دهها مقاله در زمینه اتیک نگاشت. طبری، برخلاف آموزه رسمی مارکسیستی، می پذیرفت که همه موازین اخلاقی، طبقاتی نیست و بر «موازین عموم بشری اخلاق که شرط زندگی همه جوامع

انسانی است» (۱) صحه می گذارد و این در حالی است که متون رسمی مارکسیستی اخلاق را پدیده ای طبقاتی ارزیابی می کردند:

مارکس و انگلس نشان دادند که اخلاقیات توسط نظام اقتصادی و اجتماعی یک ملت تعیین می گردد، یعنی یک محصول تاریخی است. (۲)

رساله «چهره یک انسان انقلابی» (برخی مسایل اخلاقی و انسان شناسی)، که طبری در سال ۱۳۶۰ منتشر ساخت، واپسین تلاش طبری در ارائه و تدوین اتیک مارکسیستی بود. این اثر در واقع تلاشی نو در اندیشه مارکسیستی به شمار می رفت و لذا مجله مسایل صلح و سوسیالیسم (ارکان احزاب کمونیست جهان، منتشره در پراگ) به تقریظ آن دست زد و آن را دارای «زبانی جاذب و شیوا و محتوایی ژرف علمی» خواند که مطالعه آن نه تنها برای خواننده ایرانی بلکه برای همه مارکسیست ها سودمند است (شماره ۸ _ اوت ۱۹۸۲).

طبری علاوه بر آنکه یک متفکر برجسته مارکسیست بود، به عنوان یک روشنفکر ایرانی شهرت و معروفیت بسیار داشت. نسل نویسندگان و شعرا و مترجمین و محققین ایرانی که در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ پا به عرصه حیات روشنفکری گذاردند، با طبری آشنایی داشتند و برای وی، به عنوان یک متفکر و نویسنده برجسته، صرفنظر از تعلق حزبی او، احترام قائل بودند. طبری تنها یک نظریه پرداز مارکسیست نبود. وی در عین حال زبان شناس و ادیب و داستان نویس و شاعر بود که بخش مهمی از نویسندگان و شعرای متجدد ایران را پرورش داد و بر آنان مقام استادی داشت. محمد عاصمی، به مناسبت درگذشت طبری در نشریه کیهان (چاپ لندن) می نویسد:

تا آنجا که من می دانم، یعنی در واقع از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۷ که نخستین در بدری های این دوره شروع شد و سپس تا سال ۱۳۳۲ که مزه تلخ آوارگی های بعد از ۲۸ مرداد را چشیدم، احسان طبری به عنوان فیلسوف، نویسنده، پژوهنده، منتقد، نوساز و نوپرداز از زبان فارسی، به ویژه در روزنامه نگاری نقشی داشت که مانند آن را در صد سال اخیر دست کم من نمی شناسم.

بزرگانی چون طالبوف، صوراسرافیل، دهخدا، کاظم زاده ایرانشهر، صادق هدایت و ده ها تن دیگر از راه مطبوعات وابسته به حزب توده که در سالهایی که برشمردم، از گسترده ترین و مردمی ترین نشریه های زبان فارسی بودند، به

۱- احسان طبری، بنیاد آموزش انقلابی، انتشارات توده، ۱۳۵۰، ص ۹۱.

۲- M. Rosenthal & p. Yudin, A Dictionary Of Phiposophy. Moscow, ۱۹۷۶. p. ۱۴۹

خوانندگان، به ویژه جوانان آن روزی معرفی شدند و اگر درستی این نکته را بپذیریم، ناگزیر باید به این مطلب نیز توجه کنیم که بدون آگاهی، روشن بینی و پیگیری (همین سه واژه نیز، خود پرداخته آن دورانند) مردی که با خود بر سر این مطبوعات بود و یا از دور بر آنها نظارت می کرد... چنین پدیده ای روی نمی داد...

اما کار احسان طبری فقط به این رده مختصر نمی شود... به کمک و گاه به اصرار او بوده که گویندگان و سرایندگان چون نیمایوشیج و سازندگان چون پرویز محمود و یا از جوان ترها باغچه بان، ناصحی، جناحه، گلسرخی ... از پرده انجمن ها و گروه های کوچک دوستانه بیرون آمدند و نام و کارشان بر زبان ها افتاد.

باز احسان طبری و تنها او بود که کسانی چون ابراهیم گلستان، منصور شکی، پرویز داریوش را که خود در این مسیر بودند به پی جویی بیشتر ادبیات امریکایی تشویق کرد.

نام هایی چون اشتاین بک، فاسست، درایزو، همینگوی ... نخستین بار از راه اعضا و یا دوستداران حزب توده و به پشتیبانی شخص طبری در نوشته های فارسی شناخته شدند و هم او بود که ویژگی های هنری این نویسندگان را نشان می داد. آگاهی شگفت انگیز احسان طبری به زبانهای فرانسه، انگلیسی و عربی و دیرتر، روسی و آلمانی، البته آگاهی با پشتوانه، میدانی در اختیارش می نهاد که بیشتر خود او می توانست در آن یکه تازی کند.

به ترجمه دلپذیر و استادانه ی «برنای تیره پشت» اثر مایاکوفسکی نگاه کنید، آنگاه خواهید دانست که من درباره چه انسانی حرف می زنم... آن هم در سالهای بیست، یعنی در زمانی که بیش از هفتاد درصد مردم امروزی ایران، هنوز به دنیا نیامده بودند. (۱)

جایگاه طبری در میان نویسندگان و شعرای غربگرای ایران تا بدان پایه بود که بسیاریشان نگارش یک نقد و تقریظ از سوی طبری بر کتاب خود را مایه عالیترین فخر و مباهات می دانستند.

طبری، صرفنظر از تعلق مسلکی و حزبی او، بدون تردید از برجسته ترین نوآوران زبان فارسی است. در دهه ۱۳۲۰ و پیش از آن، نثر فارسی فاقد واژگان جا افتاده برای بیان مفاهیم نوینی که از فرهنگ غرب سرازیر شده است، بود. معهدا، تلاش قریب به ۳ دهه

نویسندگان ایرانی سبب شد تا نثر فارسی به رسایی و شیوایی بیان امروزی برسد و قالب خاص خود را بیابد. مراجعه به نشریات گذشته و مقایسه آن با متون معاصر فارسی این تحول را نشان می دهد. طبری به حق از برجسته ترین مبدعین و محرکین این تحول زبان فارسی بود و بسیاری واژه ها توسط او، و یا با نظر او، ساخته شد و رواج یافت. ذوق و طبع طبری سبب می شد تا واژه های او، برخلاف بسیاری واژه سازان که معادل های غریب فارسی سره بر می گزیدند، همفهم و مقبول عام شود. او مینویسد:

خود اینجانب طی چهل سال اخیر واژه های بسیاری ساخته ام که اکنون در فارسی چنان متداول است که کسی از نخستین آورنده اش خبری ندارد، مانند: دستاورد و پیگیر و پنهان کاری و یا مصدر قیاسی رزمیدن (برای MILITANT فرانسه، در فارسی مصادر ترکیبی «رزم-آزمودن» و «رزم جستن»، «رزم راندن» و غیره بود، ولی «رزمیدن» نبوده است). ولی واژه ها و ترکیباتی نیز بود که رخنه ای در زبان نیافت، مانند: برون رفت... و یا ادامه کاری، که امروز بیشتر «تداوم» به کار می برند و بسیاری، بسیاری نمونه های دیگر. (۱)

طبری در عین حال داستان نویس و شاعر نیز بود. داستان های متعددی نگاشته که در چندین مجلد چاپ شده و نیازمند سنجش و داوری از سوی اصحاب فن است، ولی مسلماً طبری از نظر ارائه سبک و روش نو در داستان نویسی معاصر و نیز بیشتر در زمینه نقد ادبی، دارای جایگاه انکارناپذیری در ادبیات معاصر ایران است. در زمینه شعر نو، طبری از مروجین این مکتب بود و اشعار فراوانی در قالب «شعر نو» و «شعر آزاد» سرود که منافی تسلط وی بر قالب سنتی شعر فارسی نیست. برخی از اشعار او، صرفنظر از مواردی که در چارچوب تبلیغ حزبی و مسلکی است، روح آشفته و طبع لطیف طبری را نمایان می سازد.

تسلط طبری بر هفت زبان زنده دنیا (فارسی، ترکی، عربی، انگلیسی، فرانسه، روسی و آلمانی) و سه زبان آکادمیک (پهلوی، اوستایی و لاتین)، علاوه بر دلالت بر حافظه فوق العاده، به وی صلاحیت لازم را به عنوان یک زبانشناس می داد. ترجمه های طبری از اشعار شعرای خارجی به زبان فارسی، چه در قالب شعر منظوم و چه در قالب شعر نو و آزاد، (مانند ترجمه اشعار گوته، آراگون، مایاکوفسکی، یفتوشنگو... دال بر این خبرگی است.

تحول طبری، ریشه‌ها و علل آن (۱)

طبری، به طور سنتی از رهبران حزب توده بود و پس از انقلاب اسلامی نیز که به ایران مراجعت کرد در مقام رسمی عضویت در هیأت سیاسی و هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب جای داشت. رهبری حزب توده، حفظ طبری را در قالب رهبری حزب بسیار مهم می‌دانست، زیرا به اهمیت و جایگاه او در جامعه روشنفکران متجدد ایران واقف بود. در واقع، وجود طبری برای حزب مهم ترین برگ تبلیغاتی در جذب نسل جوان غربگرا محسوب می‌شد. ولی واقعیت این است که رهبری حزب توده به دقت متوجه تناقضات درونی بینش مکتبی و سیاسی طبری بود و ناهمخوانی بافت فکری وی را با مارکسیسم ارتدکس و سیاست‌های جاری حزب می‌شناخت. لذا، طبری را در چهارچوب معینی محصور ساخت و کوشید تا مانع ارتباطات اجتماعی او شود.

طبری طی چهارساله پس از انقلاب، و به ویژه در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰، در خانه‌ای مخفی جای داده شده بود و تنها عده محدود، با تصویب هیأت دبیران، حق معاشرت با او را داشتند.

علیرغم این، حزب توده به نوشتار طبری نیاز داشت و لذا درج برخی مضامین در مقالات طبری، که با چهارچوب رسمی مارکسیسم و با بینش مکتبی و سیاسی حزب همخوانی نداشت، به شدت تقابل آنان را علیه طبری برانگیخت. اوج این تقابل در سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰ مشاهده شد که برخی از آثار طبری بدون نظارت هیأت دبیران و مستقیماً توسط انتشارات حزب منتشر شد.

طبری در کتاب «جستارهایی از تاریخ» (۲)، به تأویل تاریخ با تئوری «ظهور و سقوط تمدن‌ها» پرداخت و متأثر از انقلاب اسلامی ایران، نظریه «تعارض شرق و غرب» را مطرح ساخت.

واقعیت این است که تأثیرات شگرف انقلاب اسلامی در ایران و منطقه، طبری را به تعمق و بازاندیشی و غور در تاریخ جهان و ایران و طلوع و افول تمدنها فراخوانده بود. این تعمق، سبب شد طبری در آخرین سالهای دوره مارکسیستی زندگی خود، به ویژه سالهای ۱۳۶۱-۱۳۶۰ که در خلوت نهانگاه مجال کافی برای خودیابی داشت، بخش اعظم وقت خود را به مطالعه تاریخ تمدن‌ها صرف کند و به ویژه جنگهای صلیبی و ظهور

۱- درباره زمینه‌های نظری تحول طبری به «شناخت و سنجش مارکسیسم»، صفحات ۹ تا ۱۸ مراجعه شود.

۲- انتشارات پیک ایران، تیر ۱۳۶۱.

رنسانس در اروپا و تأثیرات شرق اسلامی، سخت او را به خود مشغول دارد. مجموعه این بازبینی ها، طبری را به این نظریه رساند که تاریخ بشر، تاریخ پیدایش و رشد و اوج و سپس انحطاط و افول تمدن هاست. او سه دوره اوج را در تمدن های بشری مشخص ساخت:

دوره اول، از قریب به ده هزار سال پیش آغاز می گردد و اعصار نوسنگی، عصر مس و عصر مفرغ را در بر می گیرد. این یک مرحله در تاریخ تمدن بشری است که با افول در سه هزار سال پیش به پایان می رسد.

دوره دوم، با عصر آهن در سه هزار سال پیش آغاز می شود و نظام های معظمی چون هخامنشی، اشکانی، ساسانی، یونان باستان، رومی و دولتهای هلنیستی را در بر می گیرد. این اوج تمدن (که تنها ۵ سده به طول می کشد) با یورش اقوام کوچ نشین شرقی، قیام توده های ستمدیده، در زیر پرچم مسیحیت و اسلام، خاتمه یافت و فرو پاشید.

به اعتقاد طبری، تمدن معاصر غربی اوج سوم در تمدن انسان بود که منجر به پیدایش غول های امپریالیستی شد. (۱)

روشن است که این تبیین تاریخ به نظریه مارکسیستی شباهتی ندارد و طبری در واقع اکنون نه با بینش ماتریالیسم تاریخی، بلکه با سلاح «سنخ شناسی فرهنگی» به بازانندی تاریخی نشسته است.

طبری در توجیه این بینش نوین خود می نویسد:

بررسی پدیده بغرنجی مانند جامعه از دیدگاه های مختلف، شناخت ما را از آن بیشتر می کند و اگر یک «ایستار» خود را مطلق نسازد و جای محبوب خویش را اشغال نماید، چه مانعی دارد؟

بررسی ساختار اقتصادی-اجتماعی جامعه (یعنی ماتریالیسم تاریخی) ما را از فرهنگ شناسی (کولتورولوژی) و سنخ شناسی فرهنگی بی نیاز نمی کند، برعکس دید ما و افق ما را فراخ تر می سازد. تاریخ انسان پیچیده ترین روندی است که در جهان هستی پدید شده و تشریح و کالبدشکافی آن به وسایل متنوعی نیازمند است. (۲)

تأثیرات شگرف انقلاب اسلامی، طبری را به این نتیجه رساند که دوران معاصر، دوران

۱- به «فراز و نشیب تمدن باستانی ایران و دو بخش آن» در کتاب «نظری به سیر انقلاب کشور ما»، انتشارات حزب توده، شهریور ۱۳۶۱، صص ۹۱-۸۶، مراجعه شود.

۲- مقاله: «سه سده سرنوشت ساز» در کتاب «سرنوشت انقلاب در گرو نظام اجتماعی-اقتصادی جمهوری اسلامی ایران»، انتشارات حزب توده، شهریور ۱۳۶۱، ص ۵۶.

افول و زوال مرحله سوم تمدن بشری است و اکنون ما در آستانه مرحله چهارم قرار داریم که شاخص آن انحطاط و زوال تمدن معاصر غرب و ظهور تمدنی نوین است. طبری در این تحول، جایگاه برجسته ای برای انقلاب جهانی اسلام قائل بود. او در اوایل سال ۱۳۶۱ نوشت:

زمانی بود، تقریباً در قرن های دهم، یازدهم، دوازدهم میلادی، در گرماگرم قرون وسطی، که شوالیه های مسیحی مردم اروپا را برای نجات اورشلیم، شهر داود نبی، به راه انداختند و جنگ های صلیبی را علیه خاورزمین اسلامی دایر کردند و حتی توانستند در اورشلیم، یا شهر قدس و مسجد الاقصی، [مردم را] بسیج کنند و جنگهای رهایی بخش را علیه اسرائیل و حامیان امپریالیستی آن دائر سازند تا بتوانند فلسطین اشغالی را نجات دهند و در واقع نوعی جهاد اسلامی در پاسخ به مطامع امپریالیسم و صهیونیسم به عمل می آید، هیجان بگین (به دستور ریگان) برای محو فلسطین به عنوان خلق محصول همین وحشت بزرگ است. (۱)

طبری این پدیده را «پژواک تاریخ» (پژواک جهان اسلام در قبال جنگ های صلیبی، که یورش غرب به شرق اسلام بود) خوانده و چنین ادامه می دهد:

درست به همین جهت انقلاب ایران به مثابه آغاز یک انفجار انقلابی تاریخی در منطقه، سخت امپریالیسم امریکا را مضطرب ساخته است، زیرا در آهنگ نیرومند ناقوس آن پیام مرگ بهره کشی را می شنود.

معنی این سخن چیست؟

معنی این سخن آن است که انقلاب ایران نه تنها در درون جامعه ایران ادامه دارد،... بلکه در بیرون نیز ادامه دارد و سرانجام نه تنها باید رژیم صدام را برود، بلکه اسرائیل غاصب را نیز بکوبد و قدس را رهایی بخشد. (۲)

روشن است که این دیدگاه نه تنها با مارکسیسم مغایرت داشت، بلکه با مشی شوروی در منطقه و سیاست حزب توده نیز در تضاد بود. نه شوروی و نه حزب توده، انقلاب اسلامی منطقه را چنین نمی نگریستند و شعار انقلاب اسلامی مبنی بر سقوط صدام و رهایی قدس را ماجراجویی «افراطیون مسلمان» می دانستند. این سخنان در شرایطی گفته شد که حزب توده به «تداوم» انقلاب ایران در درون اعتقادی نداشت و در سال ۱۳۶۱ افول

۱- مقاله: «سه سده سرنوشت ساز» در کتاب «سرنوشت انقلاب در گرو نظام اجتماعی _ اقتصادی جمهوری اسلامی ایران»، انتشارات حزب توده، شهریور ۱۳۶۱، ص ۵۶.

۲- نظری به سیر انقلاب کشور ما، ص ۱۲. [تأکید ها از طبری است]

انقلاب و «چرخش به راست» آن را تحلیل می کرد.

نظریات فوق و انتشار دو کتاب دیگر طبری «چشمان قهرمان باز است» و «چهره یک انسان انقلابی» در کمیته مرکزی حزب توده بازتاب منفی شدید داشت.^(۱) این مسایل در جلسات هیأت دبیران و هیأت سیاسی حزب مطرح شد و طبری زیر فشار روانی شدید قرار گرفت. از تجدید چاپ این کتابها ممانعت به عمل آمد و دستور جمع آوری مجموعه داستان «چشمان قهرمان باز است» داده شد. تا آن زمان مکانیسم درونی دستگاہ مرکزی حزب توده چنین بود که طبری، به عنوان دبیر ایدئولوژیک حزب، حق داشت مستقیماً آثار خود را برای چاپ به شعبه انتشارات ارسال دارد و این کتابها بدین نحو منتشر می شد. ولی در نیمه سال ۱۳۶۱ به دستور دبیر اول حزب مقرر شد آثار طبری دقیقاً توسط بهزادی دبیر سیاسی کمیته مرکزی، کنترل و «اصلاح» شده و سپس به شعبه انتشارات داده شود و با آرم حزب انتشار نیابد.^(۲) حتی از سوی برخی رهبران حزب (میزانی و هاتفی) صراحتاً آثار فوق، غیر مارکسیستی، متأثر از مذهب «صوفی منشانه» خوانده شد و عمویی و کیانوری صراحتاً نگرانی خود را از احتمال دستگیری طبری ابراز داشتند که به اعتقاد آنان می توانست به بازگشت قطعی وی از بینش ایدئولوژیک و سیاسی حزب منجر شود. لذا برای اختفای جدی تر طبری تدابیر گسترده ای اندیشیده شد و در سطح اعضای کمیته مرکزی و کادرهای درجه اول حزبی شایعاتی مبهم مبنی بر «جنون طبری» (به معنای بیان نظریات «عجیب و غریب» و پندار بافی) به راه انداخته شد. مطالب پیش گفته مشخص می کند که در آستانه انحلال حزب توده و دستگیری رهبری آن، احسان طبری زمینه کاملاً مساعدی برای گسست از مارکسیسم داشت و بدون این زمینه، مسلماً بروز تحولی که بعداً به وقوع پیوست، غیرقابل تصور بود. بازداشت سران حزب توده، از جمله طبری، ضربه نهایی را در تحول فکری طبری وارد ساخت. شکسته شدن «بت» حزب توده از سویی و تأثیرات اسلام و انقلاب اسلامی از سوی دیگر، زمینه های فراهم شده در اندیشه طبری را به بار نشانند. اقامت کوتاه مدت طبری در محیط بازداشتگاه، وی را به مطالعه وسیع کتابهای اسلامی و بحث های جدی و طولانی با برخی صاحب نظران اسلامی فراخواند و طبری با صراحت و صداقت، نا آشنایی خود را با بسیاری از ابعاد فرهنگ و معارف اسلامی اعلام داشت. مطالعه آثار ملاصدرا، علامه طباطبایی و استاد شهید مطهری، با زاویه نگرش نوین و به دور از

۱- . مراجعه شود به: شناخت و سنجش مارکسیسم، صص ۱۶_۱۴.

۲- . از جمله: جلد سوم نوشته های فلسفی و اجتماعی که به علت ضربه بهمن ۱۳۶۱ منتشر نشد.

پیشداوری که طبری برگزیده بود، مسلماً در ایجاد تحول فکری در او سهم به سزایی داشت. در نهایت طبری گسست خود را از مارکسیسم و بازگشت خویش را به اسلام و انقلاب اسلامی اعلام داشت. باید گفت هیچ گاه به طبری به سان سایر رهبران حزب توده نگریسته نشد و این در ویژگیهای شخصیتی و فرهنگی طبری بود. سایر رهبران حزب توده، بدون استثنا در واقع کارمندان یک دستگاه حزبی بودند که در طول فعالیت سیاسی ۴۰ - ۲۰ ساله خود، در فعالیت های سیاسی و جاسوسی غرق بودند. هیچ یک از آنان «صاحب نظر و اندیشمند» محسوب نمی شدند و بسیاری از آنان - چنانکه در مراحل بازجویی معلوم شد - فاقد سواد و معلومات قابل اعتنایی حتی در زمینه مارکسیسم بودند! عامل دیگری که باید افزود، فطرت سلیم و سلامت نفسانی طبری بود که بدون شک، انگیزه تعیین کننده در تحول او داشت؛ سلامت نفسی که در سایر رهبران حزب توده مشاهده نشد. طبری، پس از مدت کوتاهی بازداشت، در شرایط مناسب زندگی (در سطح یک زندگی عادی که قبلاً داشت) قرار داده شد و حتی در دوران تشدید بیماری او، از سوی نخست وزیر وقت، هیأتی به عیادتش رفت و خواست که برای معالجه به هر نقطه جهان که تمایل دارد برود، اما طبری نپذیرفت. او می خواست بازپسین روزهای عمر خود را در ایران باشد و در میان مردمی به خاک سپرده شود که خود را با صمیمیت مدیون آنها می دانست. بدینسان، احسان طبری پس از قریب به نیم قرن فعالیت در همه عرصه های نظری مارکسیسم، که شهرت منحصر به فرد او را به عنوان یک ایدئولوگ برجسته و جهانی به ارمغان آورد، قریب به ۶ سال پایانی زندگی خود را با باور به جهان بینی الهی و مکتب اسلام به پایان رساند و در این راه، علیرغم کهولت سن و بیماری، با تلاش وسواس آمیز قلم زد. او در آخرین ماههای زندگی، در بستر مرگ به شدت کار می کرد و با تأسف عمیق می گفت که چراغ زندگیش رو به پایان است و توان مجالی نیست تا آنچه را که می خواهد و بیان آن را وظیفه سنگین خود می داند، بنویسد.

آخرین آثار طبری و بازتاب آن

طبری طی دوران ۶ ساله بازگشت خود، کتابها، مقالات و یادداشتهای فراوانی در افشای تاریخ حزب توده و در نقادی مارکسیسم و تاریخ کمونیسم نگاشته است. عمده ترین این آثار، «کژراهه»^(۱)، «خاطراتی از تاریخ حزب توده» و «شناخت و سنجش مارکسیسم»^(۲).

۱- . نخست به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه اطلاعات، اواخر سال ۱۳۶۳ و اوایل سال ۱۳۶۴ درج شد و در سال ۱۳۶۶ به صورت کتاب انتشار یافت.

۲- .. چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.

می باشد. در آخرین ماههای زندگی، طبری به نگارش رساله ای در معرفی سه اندیشه پرداز مؤثر (کسروی، هدایت و تقی زاده) و یک محقق پرآوازه جریان غربگرایی (آدمیت) در دوره پهلوی پرداخت که به علت مرگ او، ناتمام ماند.

کژراهه، سندی ارزشمند از تاریخ معاصر ایران

کژراهه، سند زنده افشاگری سیاسی - تاریخی است که خاطرات طبری را در بر می گیرد. انتشار این اثر بازتاب وسیعی در داخل و خارج کشور داشت و آنچه را که تاکنون به عنوان «اسرار» درون حزب توده شمرده می شد در سطح افکار عمومی انتشار داد. انتشار کژراهه صدها پرسش را در ذهن علاقمندان و پیروان مارکسیسم کاشت و تکاپوی جدی در آنان برای شناخت گذشته خود پدید ساخت. نخستین و مستقیم ترین بازتاب این ضربه روانی - سیاسی به صورت افشاگری های ایرج اسکندری نمود یافت. هر چند اسکندری در افشاگری های خود هدف کینه و اتهام خود را طبری قرار داد، زیرا طبری در کژراهه سهم قابل توجهی به افشای او به عنوان یکی از چهره های مهم تاریخ حزب توده اختصاص داده بود، ولی او با خاطرات سیاسی خود در واقع صحت، امانت و صداقت خاطرات طبری را مستند ساخت. بدینسان راه برای افشای بخش های مستور و اسرار آمیز تاریخ معاصر ایران هموار شد.

اثر طبری با پیشگفتاری، در برگیرنده سیر مارکسیسم پیش از تأسیس حزب توده، آغاز و فرآیند رسوخ مارکسیسم در ایران از «انجمن های غیبی اجتماعيون عاميون» تا شهریور ۱۳۲۰ است. این مدخل بسیار کوتاه است و طبری قصد آن ندارد تا این مقطع مهم تاریخی را که در واقع شایان توجه جدی و تحلیل جامعه شناختی به منظور ریشه یابی علل نضج اندیشه های بیگانه، از جمله مارکسیسم است به طور مبسوط بکاود، زیرا وی هدف خود را نه تاریخ نویسی بلکه ثبت خاطرات خود بیان می دارد.

طبری در «پیشگفتار» کارنامه مارکسیسم را در ایران چنین جمع بندی می کند:

مارکسیست های ایرانی با قبول یک ایدئولوژی الحادی و نفی اصالت شرقی و اسلامی، راه بیگانگی از جامعه ایران در پیش گرفتند و برنامه عمل آنها، برخلاف آنچه که می پنداشتند در راه بهبود جامعه ایران نبود، عمل آنها تبعیت از سیاست

روزانه دولت شوروی بود. در جنبش گیلان، مبارزه آنها علیه میرزا کوچک خان بود. در جریان رسیدن رضاخان به سلطنت، مبارزه آنها علیه آیت الله شهید سیدحسن مدرس بود. در جریان دسایس امریکا و انگلیس برای غارت نفت ایران مبارزه آنها تلاش برای بدست آوردن امتیاز نفت شمال برای شوروی بود. بعدها مبارزه آنها در خدمت به تجزیه طلبان آذربایجان و کردستان و تقویت سیاست خائنانه قوام السلطنه مصروف شد. سپس مبارزه آنها، در دوران جنبش وسیع ملی مردم ایران، علیه ملی کردن صنایع نفت متوجه گردید. در دوران سیطره و دیکتاتوری محمدرضا پهلوی، اعضا حزب توده عملاً هیچ کاری نکردند و در جریان انقلاب اسلامی خواستند از پیروزی جنبش استفاده کنند و سرانجام این جنبش را از درون منفجر گردانند. امری که سرانجام به شکستی فاحش و پایانی ناخجسته منجر شد.

آری، این است خلاصه عملکرد کمونیست های ایرانی، یعنی گوشه ای از انحرافات و کژروی ها و نارسایی آنان طی بیش از شصت سال به اصطلاح مبارزه. در این دوران، قیام ۱۵ خرداد و طلیعه نهضت امام خمینی در شب ظلمانی استبداد ایران درخشید، ولی رهبری حزب توده نه تنها به معنای این وقایع که انگیزه اش اسلام بود توجهی نکرد، بلکه راه انکار آن را پیمود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خیال میوه چینی از آن برآمد.

این جمع بندی غم انگیز یک مبارزه حداقل شصت و دوساله است. از تاریخ تأسیس حزب کمونیست ایران- که چند نسل را به باد داد و استعدادهای معینی را به عبث تلف کرد. (۱)

در فصل اول، طبری جمع بندی فشرده ای از ادوار تاریخ حزب توده ارائه می دهد و آن را، آغاز تأسیس، تا پس از انقلاب اسلامی به ۸ دوره تقسیم می کند و سپس داستان «پیدایی» و «زندگی» حزب توده را تا پایان محتوم، آغاز می کند.

طبری شرح می دهد که چگونه پس از جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی در پی ایجاد یک پایگاه بومی در ایران برآمد و ستون پنجم و «اسب تروای» خویش را با نام «حزب توده ایران» تأسیس کرد، حزبی که طی حیات ۴۲ ساله خود رسالت و کارکردی جز کارگزاری منافع استکباری ابرقدرت شرق در ایران نداشت.

این حزب، در مقطع حساسی از تاریخ معاصر ایران آغاز به کار می کند و به علت

شرایط سیاسی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ در داخل کشور و شرایط بین‌المللی، به ویژه قدرت‌گیری شوروی و یورش تعرضی آن به دیپلماسی جهانی پس از جنگ دوم و پیروزی بر آلمان فاشیستی، موفق می‌شود که به یک نیروی فعال و مؤثر سیاسی بدل شود.

در عین شرح سیر حوادث سیاسی و تبیین آن بر مبنای نقش و عملکرد حزب توده، طبری از شرح حیات درونی حزب نیز غافل نیست و تنازع و تزاخم، فزون‌طلبی‌ها و قدرت‌جویی‌های گردانندگان این «دکان سیاسی» را، که به شدیدترین و کینه‌توزانه‌ترین و ضد اخلاقی‌ترین شکل ممکن در میان «رفقای» مدعی «پیشاهنگی طبقه کارگر ایران» جریان دارد، شرح می‌دهد و در این سیاحت رذائل نفسانی و مختصات منحط این «رجال» مدعی ایجاد مدینه فاضله کمونیستی را می‌کاود.

آن چه به سخن طبری حلاوت می‌بخشد، دست اول بودن مستندات اوست و در این مسیر است که با ابعاد جدیدی از سیاست‌های شوروی در ایران آشنایی می‌یابیم؛ از نقش شوروی در ایجاد غائله‌کذایی «فرقه دمکرات آذربایجان» و «حزب دمکرات کردستان» در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ تا مطامع استکباری آن در جریان «نفت شمال» به ویژه در کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سیاه‌ترین سالهای تاریخ مردم ایران آغاز می‌شود. در این سالها، «رهبران» حزب توده به مأمّن و خاستگاه خود شوروی و کشورهای اروپای شرقی - پناه می‌برند و در آن جاست که طی سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۲، این «دکان سیاسی» به عرصه شدیدترین درگیریهای «مشتی خودخواهان عصبی و رشکینان جاه‌طلب» (ص ۱۱) بدل می‌شود، تا بالاخره خورشید انقلاب اسلامی طلوع می‌کند و حزب توده با «فرمانی از آن سوی خط» (ص ۱۱) بساط خویش را در داخل کشور می‌گسترده، بدین امید که از شرایط نوین بتواند به سود شوروی بهره‌برداری کند.

بدین سان، خیانت بارترین و ننگین‌ترین صفحه تاریخ حزب توده رقم می‌خورد، توطئه علیه کیان جمهوری اسلامی ایران، توطئه‌ای که با پاسخ قاطع توده‌های میلیونی امت حزب الله و پاسداران جان‌برکف اسلام به شکست می‌انجامد. و به همراه خود، بر حیات ۴۲ ساله «حزب شیطان» مهر پایان می‌نهد.

آن چه گفته شد، تصویر بسیار کلی و اجمالی است از مطالب مندرج در کژراهه طبری. تمام اثر این نیست. سخن طبری هر چند در چارچوب کلی خود تازگی ندارد، ولی در فاکت‌ها تازه است و چون «سرگذشت» و «خاطرات» است، آن هم از زبان یکی از بلند پایه‌ترین کارگردانان حزب توده و مارکسیسم در ایران، حاوی نکات بکر و جالبی

است.

احسان طبری یکی از برجسته ترین ایدئولوگ های مارکسیسم شمرده می شد و یکی از معدود رهبران «کهنسال» و «پیشکسوت» کمونیسم بود که دوران های مختلف حیات مارکسیسم را از نزدیک شاهد بوده. طبری اگر به غرب پناه می برد، بی شک، همانند الکساندر سولژنیتسین ها سوژه تبلیغات گسترده رسانه های غربی قرار می گرفت و خاطرات و نوشتار او با آب و تاب در مطبوعات پر تیراژ انعکاس می یافت و بر آن تقریظ ها و تمجیدها نگاشته می شد، چرا که غرب در سیمای او، برگ جدیدی در رقابت استکباری خویش با شرق کمونیستی می یافت. ولی طبری به ایران اسلامی پناه برد و نفی گذشته خویش را، همانند همپایه فرانسوی اش، روزه گارودی، در اثبات اسلام و انقلاب اسلامی می جوید. طبری از دامان الحاد مارکسیستی به آغوش دنیاگرایی کاپیتالیستی نیفتاده، بلکه در بازپسین سالهای عمر خود می کوشد تا «آرامش روح» را در وطن اسلامی خود و با رجعت به وجدان و فطرت مذهبی _ اسلامی جستجو کند و در این تلاش با بیم و امید می کوشد تا با قلم خویش، گذشته را جبران و دین خود را به امت حزب الله ادا کند. از این روست که او با سکوت کینه توزانه امپریالیسم خبری و شایعه سازی های «گزنده» و «موزیانه» عمال داخلی آن، مواجه شده. چه خوب است که وزارت ارشاد اسلامی و یا دیگران _ در مواجهه با این «توطئه سکوت» و در راستای رسالت بین المللی خود گزیده هایی از نوشتار و خاطرات طبری را ترجمه و در سطح جهانی منتشر سازند و بدین سان تأثیرات انقلاب اسلامی را بر یکی از برجسته ترین متفکرین پیشین مارکسیسم به نمایش گذارند.

شناخت و سنجش مارکسیسم، بازنگری بنیادها

شناخت و سنجش مارکسیسم دارای یک دیباچه است که به معرفی نویسنده و سیر تحول فکری او اختصاص دارد. متن کتاب (حدود ۴۰۰ صفحه) رساله ای است که طبری برای معرفی همه جانبه مارکسیسم و سنجش آن نگاشته است. کتاب با موخره ای به پایان می رسد، که در آن بیش از ۵۰۰ نام و واژه (حدود ۸۰ صفحه) توضیح داده شده است.

طبری مسلماً صالح ترین فردی است که توانایی نگارش این اثر ارزشمند و ماندنی را داشت. تجربه نیم قرن فعالیت نظری در همه عرصه های مارکسیسم، تسلط به زبانهای متعدد اروپایی، آشنایی عمیق و ژرف کاوانه با متون اصلی فرهنگ مغرب زمین، ۳ دهه زندگی در جوامع سوسیالیستی اروپا، قلم نیرومند و بالاخره صداقت و امانت در بیان مطالب، همه و همه عواملی است که به طبری توانایی و صلاحیت نگارش چنین اثری را

در کتاب فوق، طبری نخست به بررسی آن متن فرهنگی و اجتماعی که مارکسیسم از درون آن برخاست یعنی تمدن معاصر غربی، می پردازد و سه جریان فکری مولود رنسانس (هومانیسم، لیبرالیسم و سوسیالیسم) را معرفی می کند و سپس زندگی بنیانگذاران مارکسیسم را می کاود. مارکسیسم، مکتبی برخاسته از خلأ نبود، بلکه دارای پیش زمینه نیرومند فکری و اجتماعی در جامعه آن روز اروپا بود. طبری منابع مارکسیسم را در سه بعد: فلسفه، اقتصاد و تئوری اجتماعی می کاود و سپس معاندان برجسته مارکسیسم را معرفی می کند. پس از این معرفی طولانی و دقیق زمینه ها و منابع مارکسیسم و جو فکری آن دوران، طبری سنجش مارکسیسم را در سه بعد فلسفی، اقتصادی و اجتماعی آن پی می گیرد و سپس به معرفی عمده ترین آثار مارکس و انگلس که متون اصلی این مکتب را تشکیل می دهد، دست می زند. اثر طبری با معرفی کوتاهی از لنین و لنینیسم و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به پایان می رسد.

مسئلاً اگر طبری زنده می ماند، اثر فوق را با تنفیح و اضافات به چاپ دوم می سپرد. سیر تحول مارکسیسم در قرن بیستم، تئوری های معاصر مارکسیستی، بحران های همه جانبه ای که در ۸ دهه اخیر، مارکسیسم را آماج گرفت و به شکل پیدایش جنبش های تروتسکیسم، مائوئیسم، «چپ نو» و «ارو- کمونیسم»، این ایدئولوژی را دست خوش انشعاب ساخت و مهمتر از همه بحران ساختی و عمیقی بود که جهان مارکسیسم را فراگرفته و میخائیل گورباچف منادی آن به شمار می رفت. ولی طبری کوتاه بودن فرصت را در می یافت و بر آن بود تا در مجال اندکی که تا پایان زندگی باقی است، بنیادها را آماج بگیرد و به اعتقاد او این بنیادها همان ایدئولوژی مارکسیسم در روایت اصلی و اصیلی است که در نظریات و آثار مارکس و انگلس بازتاب یافته. گذشت زمان صحت نظر طبری را نشان می دهد. طبری شناخت و سنجش مارکسیسم را برای بازنگری در بنیادهای فکری مارکسیسم نگاشت و عامل مهم ایدئولوژی را آماج دقیق ترین سنجش ها قرار داد. او در جای دیگر در بررسی عوامل تحولات شوروی در دوره گورباچف نوشت:

عوامل عینی (بحران جهان مارکسیسم) عبارت است از بحران اقتصادی و رکود تکنولوژیک و کاهش نرخ رشد در صنعت و کشاورزی و مشکلات ارزی، که در اظهارات گورباچف منعکس شده است. اما عامل ذهنی یعنی ایدئولوژی مارکسیستی- لنینیستی به مثابه یگانه ایدئولوژی رهنا در شوروی ریشه اصلی این بحران اقتصادی و بحران های سیاسی و فرهنگی و اخلاقی است. البته گورباچف و

دیگر سخنگویان نظام مسلط، از بیان این مسئله که ریشه همه بحران‌ها در ایدئولوژی نهان است، احتراز دارند ولی در این زمینه نشانه‌هایی وجود دارد، حذف «فاز کمونیسم» به عنوان مرحله عالی تر سوسیالیسم که از طرف گورباچف در کنگره ۲۷ اعلام شد، حذف مراجعات به کلاسیک‌ها و ماتریالیسم دیالکتیک در گزارش‌های مهم دبیر اول حزب کمونیست شوروی، میدان دادن به «گلاسنوست» (یعنی علنیت در مقابل «سکرت نوست» یعنی سریت که شعار مهم نظام شوروی بود) و برملا شدن حقایق درباره جنایات دیکتاتوری بوروکراتیک استالین و افشاء فساد در دوران برژنف و تسهیل در نشریات و رسانه‌ها و گسترش آزادی کلیسا و مسجد و غیره. همه اینها نشانه آن است که شوروی وارد مرحله زوال تدریجی مارکسیسم شده است ولی هنوز رسماً مارکسیسم-لنینیسم تئوری مورد قبول رژیم است و فقط تعبیر تازه‌ای از آن می‌دهند... تأثیر عمیق پیام تاریخی حضرت امام که هم اکنون به عنوان نقطه عطفی در روابط ایران اسلامی و شوروی توصیف می‌شود، در آینده ژرفتر و بلند آوازه تر خواهد شد... (۱)

به اعتقاد طبری، بحران مارکسیسم با میدان دادن به ابتکار فردی در اقتصاد و بازسازی (پروستریکا) ایجاد علنیت (گلاسنوست) در فضای سیاسی حل نمی‌شود. این بحران، نه بحران سوسیالیسم بلکه بحران تمدن مغرب زمین در کلیت و تمامیت آن است. انسانی که معنویت و ایمان را از زندگی خارج سازد و آرمان پویش خود را «مصرف پرستی» قرار دهد، چنین موجودی هیچگاه ارضاء نخواهد شد، زیرا دامنه خواست‌های آدمی پایانی ندارد. دنیای سوسیالیسم (چه شوروی و چه چین) آنگاه که دریچه‌های خود را به روی فرهنگ کاپیتالیستی غرب گشود، باید این پیش‌بینی را می‌کرد که از این دریچه، هر چند کوچک، بادهای طوفان‌زا خواهد وزید. نسل جوان اردوگاه سوسیالیسم، که «رهبران» ایمان و معنویت را، به عنوان «ایدئولوژی بورژوائی» از او گرفته و به جای آن ماده پرستی کاشته، بر زمینه فکری - تربیتی خود از این دریچه چیزهای بسیار زیباتر و دلفریب‌تر خواهد دید و صد البته «جاذبه» کاپیتالیسم را بر «کسالت» سوسیالیسم ترجیح خواهد داد:

مارکس و انگلس مسئله صنعتی کردن هرچه وسیع‌تر را، که در قرن نوزدهم، دولتهای سرمایه‌داری غرب بدان دست زده بودند، مرکز توجه خود قرار دادند و شیوه ضد اخلاقی و ضد معنوی این نظام را تنها علیه طبقه کارگر دانستند، ولی

نکات بسیار دیگری در اینجا از نظر آنها دور مانده است. این شیفتگی صنعت گرایانه و انحراف قاطع از شیوه های سنتی در همه جا باعث بروز عواقبی شوم شده است. بی شک علوم طبیعی و فن و صنعت، لازم است، ولی حد آن را باید شناخت. تا زمانی که این اصل بر بنیاد دنیاگرایی (سکولاریسم) و اصالت انسان (هومانیسم) و علیه فطرت انسانی و راه انبیاء اجرا می شود، مسلماً به عواقب مهلکی خواهد انجامید، چنانکه دیده ایم و می بینیم. (۱)

به اعتقاد طبری این تحول باید در بنیادهای نظری و ایدئولوژیک صورت گیرد و تا چنین نشود، هر گونه تحولی، روبنایی خواهد ماند و امکان بازگشت به ریشه ها محفوظ خواهد بود. پیام طبری در «شناخت و سنجش مارکسیسم» بازگشت از آن بنیادهایی است که جهان سوسیالیسم بر آن بنا شده و بازگشت به راه اصیل فطرت است:

در عرض قریب ششصد سال که بخشی از جامعه اروپا و امریکا به افسون قدرت علوم تجربی و تکنولوژی، با توسل به شیوه زورگویی و ترفندهای عمل گرایانه، به اتکاء میلیاردها سکه طلا و شعبده معاملات مالی و با لاف زدن به کوهی از جنگ افزار، تصور کرد برای «خدا» دلیلی ساخته، امروز بیش از پیش روشن می شود که کورخوانده است. نه دیپلماسی ماهرانه دلار و لیره و نه کیاست و مهارت مارکس و لنین، چاره ای برای عواقب تکاثر و غرور انسان نیافته است، بلکه تنزل تمدن غرب در سرایش انحطاط و فساد تشدید شده است، تمدنی نو، تمدنی که با تکیه بر خدا و تقوی، راه مردم و عدالت را در پیش گیرد و بر سمنند سرکش قدرت و ثروت لگام زند، لازم است. این انقلابی است نه در طبقه و نه در جامعه، بلکه [طبقه بالاتری] تمدن.

(۲)

شناخت و سنجش مارکسیسم اثری غنی و پرمحتواست، که نه تنها هر محقق علوم اجتماعی و سیاسی بلکه پیروان مارکسیسم ایرانی نیز برای فراگیری ایدئولوژی خود ناگزیر به مراجعه به آن بودند.

تحول طبری و جنون وازدگان سیاسی

تاکنون عرف معمول چنین بود که تحول هر متفکر مارکسیست علیه این مکتب در

۱- . شناخت و سنجش مارکسیسم، ص ۲۸۴.

۲- . شناخت و سنجش مارکسیسم، صص ۲۴-۲۵.

دنیای کاپیتالیستی غرب و در میان هواداران نظام سرمایه داری در سایر کشورها جشن گرفته می شد! در واقع، چنان تبلیغات وسیع به راه می افتاد که چه بسا بسیار بیش از اهمیت واقعی و ارزش ایدئولوژیک مسئله بود. مطبوعات و رسانه های تبلیغی جهان غرب که معمولاً توسط انحصارات جهان وطنی و سرویس های اطلاعاتی هدایت می شوند، در چارچوب رقابت خود با بلوک شرق می کوشیدند تا از چنین سوژه هایی نهایت بهره برداری تبلیغاتی و ایدئولوژیک را بکنند.

از همین روست که آثار متفکرینی چون ارنست فیشر و هربرت مارکوزه، گئورگ لوکاج و ... مورد تقدیس و تبلیغ مجامع دانشگاهی غرب قرار می گیرد. «مارکس شناسان» و «شوروی شناسان» غربی به این نیز بسنده نکرده و با پیگیری دقیق مواضع ایدئولوژیک متفکرین زنده و مرده جهان مارکسیسم می کوشیدند تا رگه هایی از تفکر ضد مارکسیستی - لنینیستی در آنان بیابند و این متفکرین را در مقابل ایدئولوژی رسمی شوروی علم سازند. دامنه این کاوش حتی آثار جوانی مارکس را نیز در بر می گرفت و «مارکس جوان» به عنوان یک متفکر غیر دگماتیک در مقابل «مارکس پیر» و انگلس قرار داده شد. و یا متفکری چون آنتونیز گرامشی، که از بنیانگذاران حزب کمونیست ایتالیا بود، به علت وجود رگه هایی از «نواندیشی» توسط مجامع فرهنگی و تبلیغی غرب برجسته گردید، هر چند وی تا پایان زندگی به مارکسیسم تعلق جدی داشت و در این راه جان داد! و یا در مورد متفکرینی چون کارل پوپر، در زندگینامه او قید می کنند که در جوانی چند صباحی در دفتر سازمان جوانان فلان حزب کمونیست را زده، زیرا چنین سوابقی را پشتوانه های صلاحیت و خبره بودن نویسنده و کارایی اثر او می دانند.

در سال های دهه ۶۰ در میان رهبران سرشناس حزب توده ایران دو پدیده جنجالی رخ داد: نخست تحول احسان طبری به سوی اسلام و انقلاب اسلامی و سپس افشاگری هایی که توسط ایرج اسکندری در فرانسه صورت گرفت. در مورد این دو پدیده، دو برخورد کاملاً متضاد مشاهده شد.

تحول طبری با سکوت رسانه های غرب و سپس میزان صلاحیت و صداقت او با انکارهای رسانه های تبلیغی جهان غرب (مانند بی. بی. سی، صدای امریکا و رادیوی رژیم صهیونیستی) مواجه شد؛ در حالی که بازگشت طبری بازگشت عمیق و همه جانبه از ایدئولوژی مارکسیسم بود و عیار افشاگری های او نیز روشن است. به عکس، افشاگری های اسکندری با استقبال گسترده مجامع «فرهنگی - سیاسی» غرب و رسانه های تبلیغی بلوک سرمایه داری مواجه شد.

نشریاتی چون لوموند و کساننی چون اریک رولو و ماکسیم رودنسون، که جایگاه شان در گشت و گذار در میان محافل «اپوزیسیون» ایرانی علیه انقلاب اسلامی در غرب روشن است، در سوگ او مرثیه ها سرودند.

این موضع گیری در میان پیروان ایرانی غرب نیز بازتاب مشابه داشت. در مورد طبری، انواع اتهامات و شایعات رواج یافت و کوشیده شد تا نه تنها وجهه او تخریب شود بلکه حتی اهمیت او به عنوان «متفکر صاحب نام» نیز انکار شود! این در حالی بود که اسکندری به شدت تکریم شد و حتی برای او مقامی دست و پا گردید که هیچگاه بدان شهرت نداشت؛ مقام اندیشه پردازی! حال آنکه همگان می دانند اسکندری صرفاً یک سیاست پیشه سابقه دار بود ولاغیر و میزان سواد و معلومات او را نیز همگان می دانند. احسان طبری به عنوان چهره ای «ضعیف» (۱) ترسیم شد که گویا هیچگاه به مارکسیسم اعتقادی نداشته، (۲) و در مقابل اسکندری، «پدر کمونیسم ایران» (۳) خوانده شد و حتی نشریه روزگار نو از او به عنوان «یک کمونیست معتقد و پیگیر» نام برد. (۴) تلاش جدی برای تخریب شخصیت اخلاقی طبری صورت گرفت و در مقابل اسکندری که فساد اخلاقی او اشتهار کافی داشت، به عنوان انسانی وارسته و صاحب همه سجایای اخلاقی! معرفی شد. (۵)

این تناقض را چگونه می توان توضیح داد؟

پاسخ برای هر آشنای به سیاست روشن است. «گناه» طبری گسست ریشه ای او نه تنها از مارکسیسم، بلکه از فرهنگ و تمدن معاصر مغرب زمین و تحول او به سوی انقلاب اسلامی بود. به عکس، افشاگری های اسکندری، هر چند بازتاب و ثمره مستقیم فروپاشی حزب توده به دست مدافعین انقلاب اسلامی بود، افشاگری هایی در کادر متعارف و مورد نظر استراتژیست های سیاسی و ایدئولوژیک غرب محسوب می شد. طبری باید بدین «گناه» تکفیر شود و اسکندری تکریم و تقدیس!!

به هر حال بحث درباره طبری، اندیشه و آرای او بسیار است و در این قسمت به همین اندازه بسنده می کنیم. امید آن که بازگشت صادقانه او درس عبرتی برای آیندگان باشد.

۱- . مجله آدینه، شماره ۲۶، مرداد ۱۳۶۸، ص ۱۳.

۲- . خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، به کوشش علی دهباشی، انتشارات علمی، ۱۳۶۸، ص ۲۴۴.

۳- . خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، به کوشش علی دهباشی، انتشارات علمی، ۱۳۶۸، ص ۵۳۰.

۴- . خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، به کوشش علی دهباشی، انتشارات علمی، ۱۳۶۸، ص ۵۲۵.

۵- . خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، به کوشش علی دهباشی، انتشارات علمی، ۱۳۶۸، صص متعدد.

به راستی چه انگیزه‌هایی در پس این برخورد دو گانه وجود دارد؟ کاوش و پی کاوی در مسئله نشان می دهد که دو پدیده طبری و اسکندری دارای ماهیت یکسانی نبودند و این است عامل اصلی این برخورد دو گانه. به توضیح بیشتر می پردازیم:

۱_ نخستین نکته ای که جلب نظر می کند، استقلال طبری در تحول اوست. احسان طبری در دامان انقلاب اسلامی دگرگون شد و تحت تأثیر جاذبه های معنوی آن و در بازگشت به فطرت سلیم و خویشن خویش راه اسلام و انقلاب را برگزید. طبیعی است که در چنین محیطی و با چنین انگیزه‌هایی اعمال نفوذ سرویس های اطلاعاتی غرب ممکن نبود و آنان نمی توانستند در مقام رفیع کارگردانی صحنه، از طبری به سود خود بهره برداری کنند. به عکس، طبری منادی راه سوم در جهان امروز بود. راهی که انقلاب اسلامی طلیعه آن را نوید داده و می دهد. در مقابل، در افشاگری های اسکندری، عدم استقلال مشهود است. افشاگری های اسکندری بطور عمده با کارگردانی و «آنتریک» عمال آشکار و نهان غرب صورت گرفت، که با برنامه ریزی روانی و سیاسی، خود او را «سوژه جذب» قرار دادند. این پدیده چه در افشاگری های نهایی او در فرانسه (سالهای اخیر) قابل رؤیت است. حداقل یکی از سردمداران جریان که نقش فعال در جلب اسکندری و تشجیع او به افشاگری های اخیر را داشته و کارگردانی اصلی را عهده دار است، متهم به وابستگی به سرویس های جاسوسی غرب می باشند.

۲_ احسان طبری راه انقلاب اسلامی را برگزید. او در این راه، با صداقت کوشید تا نه تنها چهره مارکسیسم ایرانی، بلکه چهره جریانهای مختلف میانه رو را در تاریخ معاصر ایران افشا کند. او پروائی نداشت که نه تنها حزب توده، بلکه ماهیت وابسته جریان انشعابی نحیف و کم اهمیتی را در تاریخ معاصر ایران _ بطور گذرا و بنا به ضرورت های بررسی تاریخی - بیان دارد، که به پیروی از «حزب کارگر انگلستان» منادی «سوسیالیسم دمکراتیک» در ایران بود و در نشریات خود در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به رژیم پهلوی راه «انقلاب سفید» را نشان می داد. و هم اکنون بنیانگذاران آن - که خود را رقیب سنتی حزب توده می دانند _ چشم امید به حزب سوسیالیست میتران دارند!

طبیعی بود که این جریان، که معدود کسانی را در بر می گیرد که بدلیل سابقه شغلی خود اهل قلم محسوب می شوند و در برخی محافل سیاسی روشنفکر رسوخ و نفوذ و تأثیراتی یافته اند، و سایر جریانات و محافل روشنفکری راست و میانه، کینه طبری را به دل بگیرند و یورش به طبری و تخریب وجهه او را موضوع اشتغال دائمی و تمام وقت خود قرار دهند! در مقابل، اسکندری چهره ای مطلوب برای این آقایان است. گرایشات راست

روانه اسکندری در تاریخ حزب توده مسئله ناشنوده ای نیست و تمایلات لیبرالی او تا بدان جا بود که به هنگام اوجگیری انقلاب اسلامی ایران، همگامی با بختیارها و سنجابی ها و شریعتمداری ها را به حزب خود توصیه می کرد. اسکندری از نخستین کسانی بود که با انگیزه های لیبرالی، حتی پیش از انقلاب، نهضت اسلامی ایران را «واپس گرایانه» می دانست و پس از انقلاب، آن هم در سال ۱۳۵۸ که حد اعلای بی قید و بندی در فعالیت های سیاسی در کشور وجود داشت، راه دمکراسی اروپایی غرب را راه مطلوب انقلاب ایران اعلام می داشت. اسکندری در آخرین مواضع خود، هر قدر که در افشای خود و ایدئولوژی خود ناپیگیر بود، در صحنه گذاری بر «حقانیت» جریانات راست و لیبرالی ایران پیگیر بود.

۳_ عامل دیگر که در اتهامات اسکندری علیه احسان طبری دخالت داشت، افشای سابقه سیاسی و چهره شخصی اسکندری توسط طبری بود، که به عنوان یکی از رهبران درجه اول حزب توده فصل مستقلی در کژراهه به وی اختصاص داد. باید گفت طبری آنقدر سلامت وجدان داشت که چنین افشاگری هایی را نه با انگیزه شخصی، بلکه بدلیل ضرورت های سیاسی و تاریخی انجام دهد. موازین شرعی چنان چارچوبی برای مسئولین فراهم ساخته بود، که آنان را، علیرغم کار بری و اهمیت سیاسی آن، موظف می ساخت تا بسیاری پرده دری ها را علیه انواع جریانات وابسته راست و میانه و چپ داخلی، بپوشانند و حفظ اخلاق اسلامی و عفت قلم را بر هرگونه مصلحت گرایی سیاسی ترجیح دهند.

اکنون، پس از تشریح دلایل و انگیزه های فوق، ضروری است به توضیح محورهای اصلی که در جهت «تکفیر» طبری و به منظور خنثی کردن مواضع او، صورت گرفت، پردازیم:

۱_ کاهش اهمیت طبری: مدعیان به یکباره اهمیت و جایگاه طبری را نه تنها در جامعه روشنفکران غربگرای ایران بلکه حتی در جهان مارکسیسم نیز انکار کردند! گویی طبری کسی نبوده و اهمیتی نداشته و شهرت او نیز اخیراً و بدلیل توجه مطبوعات جمهوری اسلامی ایران بوده است! این ادعا در چندین گفتاری که رادیو بی. بی. سی به مناسبت در گذشت طبری داشت، توسط یکی از عمال سابق ساواک، عنوان شد و عجیب است که اگر طبری چنین بود، چرا مرگ او در بی. بی. سی چنان بازتابی داشت؟! تداوم این خط را در کتابی که با عنوان بیراهه - پاسخ به «کژراهه» احسان طبری _ در داخل کشور تنظیم شد، می بینیم. نویسنده «مجهول الهویه» این کتاب در اثری شتاب زده علیه طبری چنین می نویسد:

طبری، درس را اگر برای نان و آبی بخوانند، او نخوانده هم داشت. او می دانست فاقد مدرکی است که برای استخدام در سطوح بالای دولتی لازم است.

برخلاف ادعاها، شناخت چندانی هم در زمینه ایدئولوژی مارکسیسم، و دیدبازی در مسایل اجتماعی ندارد تا در جایی تدریس کند... (!!)

آنچه طبری از مارکسیسم-لنینیسم می داند مبانی روسی شده ای است که بین گروههای چپ هم خریدار ندارد، و بیشتر باد تبلیغاتی است تا مطالعات عمیق و یا دست یافتن به نظریه پردازی های جدید که نتیجه بلافصل تحقیقات گسترده در هر زمینه است... به علاوه، هیچ حزب و مؤسسه ای هم پیدا نمی شود که معادل حقوق و مزایای بلوک شرق را به آقای طبری پردازد... (۱)

نویسنده، که سخت اسیر بیمارگونه خودبینی و تفرعن است، در صفحاتی سرشار از اغلاط انشائی و دستوری حتی منکر «مدرک داشتن» طبری می شود:

... در اوایل تأسیس حزب توده وقتی مریدان آقای طبری از تحصیلات حقوقی او در اروپا صحبت می کردند، در مقابل این شایعات، آنچنان سکوت (رندانه؟) میکرد که همه باورشان شده بود وی تحصیلات عالی خود را در خارج از کشور گذرانده است (!!!). در مصاحبه های اوایل انقلاب نیز او مدعی بود دارای مدارک علمی دانشگاهی و دکترهای چندگانه افتخاری و غیر افتخاری، از دانشگاههای بلوک شرق است و سابقه مدرسی در آنجاها دارد. (۲) ما از درستی یا نادرستی این مدعیات بی اطلاعیم. (۳)

دامنه تخطئه شخصیت فکری طبری بدانجا می کشد که نویسنده بیراهه، نقش طبری را در ابداع واژه های نوفارسی به مسخره بگیرد و یا در کسوت یک شاعر (!؟) استعداد شعری طبری را نیز انکار کند. (۴) با همه این مطالب، اعترافات طبری در سخن مخالفانش چنان برجسته است که بافته های آنها پنبه می شود.

احسان طبری، به غلط یا درست، نامی است آشنا و درشت در کنار صاحبان پرآوازه تألیفات و تحقیقات، و شخصیت های بلند پایه حزبی (!) در تاریخ ادبیات سیاسی-حزبی، احزاب سیاسی ۵۰ ساله اخیر، همواره نام آقای احسان طبری درخششی چشمگیر داشته است.

۱- . بیراهه، صص ۶۲-۶۱.

۲- . عیار مستندات نویسنده با این ادعا روشن می شود. طبری هیچگاه در هیچ مصاحبه ای چنین ادعایی را مطرح نکرده است. نویسنده می کوشد تا با قلب حقایق، وجهه طبری را در ایدئولوژی مارکسیسم خدشه دار سازد.

۳- . عیار مستندات نویسنده با این ادعا روشن می شود. طبری هیچگاه در هیچ مصاحبه ای چنین ادعایی را مطرح نکرده است. نویسنده می کوشد تا با قلب حقایق، وجهه طبری را در ایدئولوژی مارکسیسم خدشه دار سازد. ص ۱۰۱.

۴- . آدینه شماره ۳۶، مرداد ۱۳۶۸، ص ۱۱.

وی الفبای سیاست را در زمان رضاشاه (حدود سالهای ۱۳۱۴-۱۳) آموخت و تا واپسین دوران اقتدار حزب توده، تدریجاً به درجه بزرگترین ایدئولوگ، تئوریسین، و مغز متفکر آن حزب ارتقا یافت. آقای طبری به موازات این صعود مقاومت ناپذیر در حوزه تفکر و اندیشه و مسلک شناسی و علم مارکسیسم، در زمینه احراز مشاغل حزبی نیز به بالاترین مقامات اجرایی دست یافت...

آقای طبری از لحاظ حافظه باورنکردنی است. وی حافظه خارق العاده و کم نظیری دارد. قدرت ضبط سریع او از نوشته ها، شگفت انگیز است...

نویسنده سپس به ارائه ۳ نمونه خاطره وار از قدرت حافظه طبری می پردازد:

ویژگی دوم- استعداد عجیب آقای طبری است در نویسندگی، ولی نه از راه خلاقیت های هنری و نوآوری، که از طریق دوخت و دوز و وصله پینه آثار دیگران(!!) ...

نوار کاستی از آقای طبری موجود داشت... با صدای دلنشین خودش... در این نوار چند قطعه شعر موزون، مقفی و زیبا- به سبک قدمائی، وجود دارد. از آن جمله است استقبالی که از غزل معروف مولانا «از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست» به عمل آورده، و از آن زیباتر، شعری است در قالب «چهارپاره» که طبری با ته لهجه شیرین مازندرانی می گوید... خود شعر، از جهت نفس شعر و زیبایی کلام، در نهایت سلامت و فصاحت است، و به اصطلاح، شعری است ماندنی.... (۱)

همین خط _ اذعان بر استعدادهای طبری به منظور القاء نظرات نویسنده دال بر عدم اهمیت فکری و ایدئولوژیک طبری _ در مجله آدینه دنبال می شود. نویسنده مقاله، «طبری» را متفکری خلاق می داند:

برای هر کس که آثار طبری را خوانده باشد، دانش وسیع او از تاریخ، فلسفه، ادبیات و ... بهت آور است. متکی به حافظه ای استثنایی، مطالعه ای پیگیر که از نوجوانی آغاز شده، تحصیلات بالای دانشگاهی، قلمی شیوا و توانمند، آثار طبری هر کسی را به شگفتی وا می دارد. تا سال ۴۹، بسیاری از روشنفکران ما، با تأثیر گرفته از او، راه خود را آغاز می کردند... (۲)

۱- . آدینه شماره ۳۶، مرداد ۱۳۶۸، صص ۱۳-۱۲.

۲- . آدینه، شماره ۳۶، ص ۱۶.

باید پرسید که اگر طبری در آثار اخیر خود، در مسیر فکری انقلاب اسلامی گام بر نمی داشت و به تأیید «قهرمانان نخستین انشعاب در حزب توده» و جریانات دیگر می پرداخت، آیا چنین داوری عنودانه و غیرمنصفانه ای در قبال او صورت می گرفت و یا مانند اسکندری و صد درجه برتر از او، بر عرش اعلا برده می شد؟! مظلومیت طبری در این جا است.

۲_ انکار صداقت طبری: دومین محوری که در جنگ تبلیغاتی کارگزاران فرهنگی غرب علیه طبری دنبال می شود، انکار صداقت طبری در آثار اخیر اوست! این خط در واقع تداوم توطئه تبلیغی دستگاه تبلیغاتی غرب و شرق مبنی بر «اقاریر اجباری» و «اعترافات زیر شکنجه» است. هدف این تبلیغ مؤدبانه، خدشه دار ساختن اصالت و سندیت تحولی است که در مارکسیسم ایرانی در سالهای اخیر، به سود انقلاب اسلامی، رخ داده است.

کارگزاران ایرانی غرب، در رابطه با طبری می کوشند تا از او چهره ای «ضعیف» و «زبون» ارائه دهند، که گویا با یک «پخ» به همه چیز پشت کرد و صدها صفحه در تکذیب آرمان ها و ایده آل های گذشته خود و تأیید انقلاب اسلامی مطلب نوشت! عجیب است! طبری سالها در زمره «گروه ۵۳ نفر» در زندان رضاشاهی بود (در حالی که جوانی نورسیده بیش نبود) و پس از آن، در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، در قله جامعه روشنفکران چپ ایران قرار گرفت و در مقام سردبیری برخی نشریات معروف آن زمان، مربی ده ها نویسنده و شاعر شد که بعدها به شهرت رسیدند و امروزه برای خود ادعاها و دفتر و دستکی دارند! چگونه است این افراد که امروزه هر یک به طیف و جریانی وابسته اند، آن روز چنین موجود «ضعیف» و «زبونی» را در چنین کسوتی شامخ پذیرا شدند؟ و چرا «قهرمانان نخستین انشعاب»!، در روزهای اختلاف خود با حزب توده به شدت به جلب طبری «ضعیف» و «زبون» دل بستند و تلاش ها کردند و به تکریم و تمجید مجیزگویی او

به القاء این ادعا، که طبری از آغاز، فردی «ضعیف» و «زبون» بود، توجه کنید:

... قدرت مقاومت او (طبری) از همه جهات کم بود و این مهمترین ضعف او بود. در هنگام دستگیری با دیگر اعضای ۵۳ نفر او در همان اولین جلسات همه اطلاعات خود را با توضیحات مفصل نوشت. بعدها هم چون یک چوب تر به هر صورتی که خواستند درآمد... از لحاظ مقاومت و استحکام و راه و روش و ایمان ضعیف بود... (۱)

این سخن توسط کسی بیان می شود که بارها و بارها در نوشتار خود این افتخار را به خویش نسبت داده که جلب کننده طبری به مارکسیسم و حزب کمونیست (گروه ۵۳ نفر) بوده است و آشکارا از اینکه شاگرد پیشین او به چنین شهرتی دست یافته رنج روحی می برد! طبری در کسوت یک نوجوان و هوادار ساده «گروه ۵۳ نفر» چه اطلاعاتی داشت که به پلیس رضاخانی تحویل دهد، به جز صحنه گذاری بر اعترافات عریض و طویل ایشان و سایرین؟! به هر روی، افشاگری های فوق همه جالب است و صفحات تاریک تاریخ معاصر ایران را کنار می زند و اسطوره «گروه ۵۳ نفر» را که توسط جریانات چپ و راست «حزب توده»، «نیروی سوم» و غیره و غیره بافته شده، در محک نقد و داوری تاریخ قرار می دهد. این خط توسط نویسنده بیراهه پی گرفته می شود و او بی پروا و با وقاحت قلم چنان می تازد که در جا به جای کتاب خود، طبری امروز را «برده زندگی» و «آلت فعل» جمهوری اسلامی ایران وانمود می سازد. (۲)

۳- تخریب شخصیت طبری: سومین محوری که توسط محافل فوق پی گرفته می شود، تخریب شخصیت طبری و ایراد انواع اتهامات ضد اخلاقی _ با کینه ای عجیب و کم نظیر _ به او است. در این عرصه، نویسنده «مجهول الهویه» بیراهه، که گویا دعوی مسلمانی نیز دارد (!؟)، واقعاً وقیح و بی پروا است و در مراعات حداقل نزاکت قلمی و اخلاق متعارف نقد نویسی در مانده! نویسنده فوق، افشاگری هایی که توسط طبری در کژراهه پیرامون سینمای اخلاقی رهبران حزب توده انجام شد، علیرغم سیره و روانشناسی طبری و صرفاً به دلیل اهمیت سیاسی آن در هشیاری نسل جوان چپ گرا صورت گرفت، دستاویز انواع اتهامات علیه طبری قرار داده است. واقعیت این است که سینمای اخلاقی رهبران جریانات

۱- آدینه _ شماره ۳۶، صص ۱۴_۱۳.

۲- بیراهه، ص ۱۱۷.

راست و میانه و چپ، بنا به اسناد و مدارک موجود که در چارچوب موازین شرعی انتشار آن جایز نیست، عموماً آلوده است. اما در مورد طبری، چنین اتهاماتی در واقع ناشی از همان انفجار کینه جنون آمیز «مدعیان» است و لاغیر. در مورد ادعاهای اسکندری، که بنا به اسناد موجود، فساد اخلاقی او در مجموعه رهبران جریانات سیاسی غربگرای کشور نمود چشمگیر دارد، اتهامات علیه طبری در واقع بازتاب افشاگری های کژراهه است و این «دفاع» در لابلای خاطرات سیاسی او مشهود است. در مورد اتهاماتی که از سوی محفل سیاسی «سوسیال دمکرات» انشعابی از حزب توده عنوان می شود، توجه به نکات زیر ضروری است:

گروه فوق از نخستین ستاینندگان طبری در سالهای پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ بود و در جریان انشعاب خود در تلاش برای جلب طبری نهایت تکریم و ستایش از او را مبذول داشت. آنان پس از عدم موفقیت در جذب طبری کینه شدیدی علیه او به دل گرفتند. معهدا، اتهامات اخلاقی علیه طبری تأثیر وسیع نداشت و تنها بعدها بود که ساواک منحل، در چارچوب مقابله خود با حزب توده، کوشید تا از زبان یکی از کادرهای حزب توده (نصرت الله جهانشاه لو) شهرت طبری را از طریق اتهامات اخلاقی آماج قرار دهد.

در حقیقت، یکی از ویژگی ها و جاذبه های برجسته شخصیت طبری اخلاق ستوده ای بود که به آن شهرت داشت. این قضاوتی است که آشنایان دور و نزدیک او بر آن صحنه می گذارند. طبری نه تنها در ظاهر با وقار، آرام و متین بود و در سخنگویی معتدل و سنجیده، و این همه جاذبه ای کم نیست، در درون نیز روحی فارغ از عقده و خودبینی و سرشار از انصاف و تواضع داشت. این سجایایی است که اطلاق آن به بسیاری از سردمداران مدعی در جریانات رنگارنگ غربگرایی ایران، با هر انگیزه سیاسی و در هر شرایطی، خلاف حرمت قلم است.

واپسین داوری

به هر روی، احسان طبری در نهم اردیبهشت ۱۳۶۸، در ۷۲ سالگی، درگذشت. روزنامه اطلاعات به این مناسبت چنین نوشت:

احسان طبری که پشتوانه تئوریک حزب توده و دیگر گروههای چپ در کشور ما و سایر کشورهای منطقه و جهان سوم بود در گذشته است. مدتی پیش طبری مهمان اطلاعات بود. محاسن سپید و نگاه آرام و آهنگ ملایم کلماتش که گاه شکسته می شد، نشانه هایی از وضعیت تازه او بود. برادران همراه می گفتند، حسابی

اهل عبادت و دعاست و بیشتر وقتش به مطالعه و نگارش می گذرد.

آنچه به عنوان یک پیام به همراه نام طبری خواهد ماند این است که مارکسیسم نمی تواند انسانهای اهل نظر و عمیق را راضی و قانع کند.

مارکسیسم نظریه ای است بیشتر متکی بر احساس، هر چند مدعی نظریه علمی باشد و علم را مثل برجسب همواره ای بر پیشانی داشته باشد.

تحول فکری اندیشمندان نام آوری مثل پوپر، لوکاج، روزه گارودی، ارنست فیشر و بالاخره احسان طبری حاکی است که مارکسیسم نظریه ای است برای همان دوران تند و پر احساس جوانی! به همین لحاظ مارکسیسم از ادبیات به عنوان پشتوانه و زراد خانه خود بهره گرفته و می گیرد. طبری با نگارش مقالات در دوره تحول زندگانش به جراحی مارکسیسم و نیز حزب توده از درون دست یازید و کژراهه را در هر دو بعد نظری و سیاسی و روشنی نشان داد. او مثل باغبانی بود که با دانش و شکیبایی نهالی را پرورد و سرانجام وقتی دید که درختش میوه تلخ بار آورده است، خود تبر به دست گرفت و به جان درخت افتاد و از آن هیزمی ساخت برای گرم کردن اندیشه مذهبی و مذهب. روزی که جلال آل احمد بازوبند انتظامات حزب توده را از بازویش کند و به گوشه ای افکند و شرمزده از جمع توده ای ها گریخت و امروز که احسان طبری تسمه مارکسیسم را از ذهنیت خود برداشته است، می توان پذیرفت که در این کشور و در میان این مردم، مارکسیسم و گروههای چپ وابسته به همسایه شمالی ریشه ای و گستره ای نخواهند یافت. مرگ طبری نقطه پایانی بر جریانی است که تاریخی شده است. خدایش بیامرزد. (۱)

علی اکبر کسمایی، نویسنده سرشناس، با عنوان «اشک تأثیری برای احسان طبری در سوگ او نوشت:

احسان طبری، آن انسان بری، دوران دیگری از زندگی معنوی خود را سپری ساخت و سفری دیگر کرد: سفری بی بازگشت....

احسان طبری رخت از این جهان پرکشید و به سوی جهان باقی شتافت: جهانی که دیر آن را شناخت ولی زود به سویش شتافت. گویی می خواست ناباوریهای دیرین را که از طبع و سرشتش نبود و در سرنوشتش رقم نخورده بود، با جان

سوخته و عمر افروخته خود جبران کند. (۱)

آنچه آمد توصیف «برون» طبری بود. طبری در بازپسین سالهای زندگی، انسانی بود که پیش از هر چیز تألمات روحی او را می فشرد و در خلوت انس خود در پیشگاه معبودش زار می زد و رخصت وصل می طلبید و امید جبران مافات داشت. شاهدان گواهی می دهند که عبادت سحرگاهی او مدت‌ها پیش از اذان صبح آغاز و تا سپیده فجر ادامه می یافت و بارها و بارها_ بی آنکه هیچ شائبه ریا در کار باشد_ قطرات اشک بر گونه های چروکیده و محاسن سپیدش دیده شد. این از والایی روح طبری بود و مجالی که خداوند برای بازگشت به او داده بود، مجالی که مشیت پروردگاری بر آن نیست تا برای همه کس فراهم شود.

فهرست اعلام

۱.آ

آبادان / ۲۱۲, ۵۴۲, ۵۷۴, ۵۷۶, ۱۰۷۳

آباکومف / ۸۲۲

آبی زاده □ بالاش

آتشبار (نشریه) / ۵۳۱, ۵۳۳

آتن / ۷۵۴

آثار فلسفی پلخانف (چاپ شوروی) / ۷

آثار منتخبه لنین (کتاب) / ۵۷, ۱۰۴, ۲۵۲, ۲۹۷, ۳۲۰, ۳۳۹

آخرین علاج (نشریه) / ۵۳۳

آخرین نبرد (نشریه) / ۵۳۳

آخن / ۲۱۳

آخوندوف / ۹۲, ۸۲۴

آدمیت، فریدون / ۱۱۲۳

آدینه (مجله) / ۱۱۳۱, ۱۱۳۴, ۱۱۳۵, ۱۱۳۷

آذر (نشریه) / ۵۳۳, ۵۳۴

آذر، عبدالرضا (سرهنگ) / ۶۸۹

آذراوغلی / ۱۵۰, ۱۷۷, ۱۷۸, ۲۰۰

آذربایجان (نشریه) / ۵۳۵

آذربایجان دمکرات (نشریه) / ۵۳۴

آذربایجان شرقی / ۴۵۸, ۵۸۴

آذربایجان شوروی / ۹۱, ۱۷۷, ۱۹۱, ۱۹۳, ۱۹۴, ۱۹۵, ۱۹۷, ۲۶۹, ۲۷۰, ۳۷۹, ۳۹۳, ۴۲۴, ۶۴۷, ۸۱۶, ۸۲۳, ۸۲۶, ۸۳۱, ۸۶۴,
۸۷۲, ۸۷۴, ۹۰۲, ۹۱۶, ۱۰۱۹, ۱۰۲۰, ۱۰۳۲, ۱۱۰۵, ۱۱۰۶

آذربایجان غربی / ۴۵۸, ۴۸۶

آذربایجان / ۶۸, ۷۰, ۷۳, ۸۷, ۹۱, ۹۲, ۹۴, ۹۹, ۱۰۷, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۲۷, ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۴۹, ۱۵۴, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۶,
۱۶۷, ۱۹۱, ۱۹۴, ۱۹۵, ۱۹۷, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۷, ۲۰۹, ۲۱۶, ۲۱۸, ۲۳۱, ۳۷۹, ۳۸۰, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۷۲, ۴۷۳, ۵۳۴, ۵۷۴, ۶۰۰,
۶۰۲, ۶۳۷, ۶۴۰, ۶۸۹, ۶۹۰, ۷۶۶, ۸۰۱, ۸۰۳, ۸۲۳, ۸۷۲, ۹۱۳, ۱۰۱۷, ۱۰۱۹, ۱۰۲۴, ۱۰۲۵, ۱۰۳۱, ۱۰۳۲, ۱۰۳۹, ۱۰۴۳,
۱۰۵۵, ۱۰۷۲, ۱۱۰۶, ۱۱۲۴

آذرخانم / ۲۱۲

آذرخش (نشریه دانش آموزی) / ۲۱۶, ۵۳۶, ۵۳۷, ۷۳۱, ۷۳۳

آذرخش نو (نشریه) / ۵۳۷, ۷۱۷, ۷۳۴, ۷۳۵, ۷۳۸

آذرفر، حسن (سرهننگ) / ۸۳, ۶۹۳

آذرلی / ۹۱

ص : ۱۱۴۲

آذرنگ، محمدسعید (جوادی) / ۲۳۷، ۶۶۴، ۶۷۷، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۴

آذرنور، فریدون / ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۴، ۲۳۷، ۸۷۶، ۸۹۸، ۹۰۷، ۹۱۲، ۹۳۱، ۹۹۴، ۹۹۷، ۱۰۰۴

آذری / ۱۷۸

آذری، عباس / ۶۴

آذری، علی / ۷۹، ۶۶۰

آراگون (شاعر) / ۱۱۱۷

آرداشس آوانسیان (اردشیر) / ۷۰، ۹۱، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۹،

۱۸۷، ۲۰۴، ۲۳۷، ۵۳۰، ۵۶۶، ۶۱۹، ۷۰۹، ۸۳۸، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۷، ۸۸۴، ۸۸۸، ۹۰۷، ۹۱۰، ۹۹۸، ۱۰۲۱، ۱۰۵۷

آرزومانیان (پروفسور) / ۱۰۹۸

آرمان (نشریه) / ۴۳، ۱۰۸، ۲۶۹، ۳۱۸، ۳۲۵، ۵۳۵، ۵۳۷، ۶۵۰، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۷، ۷۱۷، ۱۰۶۹، ۱۱۲۸

آریان پور، امیرحسین / ۲۱۴

آزاد ملت (نشریه) / ۵۳۴

آزاد، عبدالقدیر / ۳۴۸

آزادگـر، محمـد / ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۶۴۰، ۸۶۶، ۹۰۷، ۹۱۹، ۹۳۰، ۹۵۷، ۹۹۷

آزموده (سرلشگر) / ۱۳۴

آژند، یعقوب / ۶۱۲، ۶۱۴

آستارا / ۱۹۰، ۱۹۲، ۴۹۵، ۶۳۷، ۸۰۳، ۸۳۱، ۱۰۳۱

آسیا (مجله) / ۲۷۴، ۸۲۸

آسیا / ۳۰، ۴۶، ۶۶، ۹۱، ۲۷۲، ۲۸۹، ۲۹۸، ۵۵۸، ۶۸۵، ۷۲۹

آسیای میانه / ۲۶۸

آشوری، داریوش / ۱۳

آشوری، نوذر / ۵۳۲

آفریقا / ۳۶, ۲۶۳, ۲۸۹, ۶۸۵, ۷۲۹

آفریقای امروز (نشریه) / ۲۷۴, ۸۲۸

آقابکوف، ژرژ / ۳۶۰, ۳۶۱, ۶۶۱

آقازاده، کامران / ۶۳۷

آقانسیف، ویکتور / ۲۵۴, ۲۵۶, ۲۶۷, ۲۶۸, ۱۱۱۳

آقایف / ۲۷۴, ۳۱۵, ۸۲۸

آقایی کشکوئی، عطاء حسن / ۴۸

آکادمی علوم اجتماعی شوروی / ۴۷۳

آکادمی هنری فلورانس / ۲۱۳

آکسن، هرمان / ۱۵۸, ۸۲۷

آگاهی، عبدالحسین / ۲۳۶, ۵۰۶, ۵۱۳, ۵۴۵, ۷۲۲

آل احمد، جلال / ۱۱۲, ۱۱۴, ۵۳۰, ۶۲۵, ۷۷۷, ۷۷۸, ۷۸۰, ۸۵۹, ۱۱۳۹

آلبانی / ۳۱, ۳۲, ۳۵, ۴۷, ۳۲۵, ۸۲۳

آلتوسر / ۲۰

آلما (خانم) / ۷۶۴

آلمان دمکراتیک / ۶۸۶, ۷۳۸, ۷۶۰, ۱۱۰۰

آلمان شرقی / ۱۱۷, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۵۱, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۴, ۲۲۶, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۴, ۲۳۷, ۵۱۳, ۵۲۲, ۵۷۰, ۵۷۲

٨٩٨ ,٨٩٥ ,٨٩٠ ,٨٧٤ ,٨٦٦ ,٨٦٤ ,٨٦٣ ,٨٤٣ ,٨٣٦ ,٨٣٥ ,٨٢٧ ,٨٢٦ ,٨٢٤ ,٧٦٢ ,٧٥٥ ,٧١٢ ,٧٠٦ ,٦٧٤ ,٦٥٠ ,٦٤٨ ,٦٤٧

١١٠١ ,١٠٢٠ ,١٠١٨ ,١٠١٧

آلمان غربی / ٥٦ ,٢٠٦ ,٢٠٨ ,٥١٤ ,٥٨٨ ,٦٤٥

۶۴۹, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۶۵, ۷۱۲, ۸۲۴, ۸۸۷, ۸۸۹, ۹۹۷, ۱۰۰۲, ۱۰۰۳, ۱۱۱۶

آلمان / ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۲۹, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۵۶, ۶۳, ۷۳, ۹۳, ۹۵, ۱۰۴, ۱۰۹, ۱۱۱, ۱۷۵, ۱۷۸, ۱۷۹, ۱۸۸, ۲۰۸, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۵۸

۲۶۹, ۲۹۸, ۷۰۶, ۷۵۵, ۷۸۳, ۸۲۴, ۸۴۳, ۹۶۶, ۱۰۹۷, ۱۱۰۳, ۱۱۲۵

آمریکا / ۱, ۲, ۱۲, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۳۰, ۳۸, ۴۵, ۵۰, ۵۱, ۵۵, ۵۶, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۸۰, ۸۳, ۸۴

۸۵, ۸۶, ۸۷, ۹۵, ۱۱۰, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۸, ۱۵۸, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۶۹, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۱۹, ۲۲۷

۲۳۱, ۲۴۴, ۲۶۵, ۲۷۷, ۲۸۹, ۲۹۳, ۲۹۴, ۲۹۸, ۳۰۱, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۱۰, ۳۱۳, ۳۱۶, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۴۵, ۳۴۸, ۳۵۱, ۳۵۲

۳۵۶, ۳۶۶, ۳۶۸, ۳۷۱, ۳۷۹, ۳۸۳, ۴۰۳, ۴۰۶, ۴۹۲, ۵۶۰, ۵۶۱, ۶۱۲, ۶۱۴, ۶۱۶, ۶۴۵, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۵۸, ۶۶۷, ۶۸۳, ۶۹۰

۷۰۹, ۷۱۲, ۷۲۵, ۷۲۷, ۷۲۸, ۷۲۹, ۷۳۴, ۷۵۳, ۷۶۹, ۷۸۶, ۷۹۳, ۷۹۷, ۸۰۴, ۸۱۷, ۸۱۸, ۸۱۹, ۸۲۰, ۸۲۷, ۸۳۱, ۸۴۵, ۸۶۱

۸۶۳, ۸۹۶, ۹۵۵, ۸۵۹, ۹۹۶, ۱۰۰۳, ۱۱۰۸, ۱۰۰۹, ۱۰۱۱, ۱۰۲۰, ۱۰۲۲, ۱۰۲۴, ۱۰۲۶, ۱۰۳۷, ۱۰۵۸, ۱۰۶۷, ۱۰۶۸, ۱۰۷۲

۱۰۷۸, ۱۰۸۰, ۱۰۸۱, ۱۰۸۴, ۱۰۸۵, ۱۰۸۶, ۱۰۹۰, ۱۰۹۲, ۱۰۹۵, ۱۰۹۹, ۱۱۰۷, ۱۱۰۸, ۱۱۰۹, ۱۱۲۰, ۱۱۲۴, ۱۱۲۹

آمریکانا (کتاب) / ۲۵۰

آمریکای شمالی / ۱۷, ۵۲, ۵۵, ۲۵۷

آمریکای لاتین / ۱۲, ۱۳, ۱۷, ۱۸, ۲۰, ۳۴, ۳۶, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۸, ۲۶۷, ۲۷۱, ۳۰۴, ۳۶۳, ۳۸۵, ۷۲۶, ۷۲۹

۷۸۶, ۸۲۱, ۹۹۲

آموزش و پرورش در هندوستان (کتاب) / ۸۶۱

آندروپوف، یوری / ۲۵, ۹۲, ۸۱۶, ۸۲۲

آندریف / ۲۶۷

آنکارا / ۲۰۸, ۶۵۱

آنگولا / ۲۶۷, ۲۷۰, ۷۲۶

آوانسیان، آرسن (اسم شخص) / ۱۰۲۹

آوانسیان، گایگیک / ۲۱۲, ۲۳۷, ۴۶۳, ۴۷۹, ۶۱۹, ۸۳۵, ۸۳۷, ۸۴۱, ۸۴۲, ۱۰۴۳

آورتورخانوف / ۸

آوینی، مرتضی / ۳۷

آیت، حسن / ۳۴۹

آیرم، محمدحسین (سرلشکر) / ۶۴

آیندگان (نشریه) / ۵۳۲, ۷۱۱

آینده (نشریه) / ۵۳۵, ۶۵۰, ۷۱۲

آوگیساریو (سازمان جوانان پولیساریو صحرای غربی) / ۷۲۶

آبتهاج، هوشنگ (سایه) / ۷۶۴, ۷۷۷, ۷۷۹

آبراهیم زاده، آبراهیم / ۲۰۱

آبراهیموف، ت.ا. (شاهین) / ۶۶۰

آبراهیمی، انوشیروان / ۳, ۱۵۵, ۱۵۹, ۱۸۲, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۱, ۱۹۶, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۷, ۲۰۹, ۲۱۶, ۲۲۲, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۵,
۲۴۰, ۴۸۶, ۶۴۰, ۶۴۱, ۶۴۷, ۷۹۶, ۸۲۳, ۸۲۴, ۸۶۵, ۱۰۱۹, ۱۰۳۰, ۱۰۳۳, ۱۰۳۹, ۱۰۴۳, ۱۱۰۶

ابلوچ، علی / ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۷, ۲۰۵, ۸۴۸, ۸۶۵, ۸۹۰

ابن فضلان / ۷۵۴

ابوترایان، حسین / ۳۶۰

اپریم، اسحاق (دکتر) / ۱۱۳, ۱۶۷, ۱۶۸

اتحاد (نشریه) / ۵۳۷, ۵۸۶, ۷۲۱

اتحاد اسلام (سارکات اسلام) / ۳۰۰, ۳۰۱

اتحاد جوانان سوسیالیست / ۲۳

اتحاد خلق (سارکات راکجات) / ۳۰۱

اتحاد دانشجـویـان مسـلمان خـارج کشور (نشریه) / ۹۵۴

اتحاد دمکراتیک مردم ایران / ۴, ۲۳۰, ۵۳۷, ۵۹۲, ۷۰۳, ۷۰۴, ۷۶۸, ۷۷۵, ۷۷۶

اتحاد دمکراتیک / ۲۱۴, ۴۶۳

اتحاد شوروی / ۲, ۳۳, ۳۵, ۳۶, ۵۱, ۶۷, ۸۹, ۱۱۰, ۱۴۸, ۱۵۶, ۱۶۶, ۱۹۶, ۲۶۴, ۲۶۵, ۳۰۵, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۷۱, ۶۷۴, ۶۸۷,

۶۹۲, ۷۰۸, ۷۳۸, ۷۸۳, ۸۰۱, ۸۱۰, ۸۱۵, ۸۱۶, ۸۲۰, ۸۲۳, ۱۰۰۳, ۱۰۲۲, ۱۰۲۳, ۱۰۳۲, ۱۰۴۱, ۱۰۵۲, ۱۰۵۵, ۱۰۶۳, ۱۰۶۵,

۱۰۶۶, ۱۰۷۲, ۱۰۷۳, ۱۰۸۰, ۱۰۸۴, ۱۱۰۸

اتحـاد مـردم (نشریه) / ۵۲۵, ۵۳۷, ۵۳۸, ۵۴۴, ۷۶۹, ۷۷۳, ۷۷۵

اتحاد ملی بومیان (جاوه) / ۳۰۰

اتحـادِ ادیـه دانشجـویـان دانشـگـاهـهای السـالـوادور / ۷۲۶

اتحادیه IUS / ۷۲۷

اتحادیه WFDY (ووف دی) / ۷۲۷

اتحادیه اسلام سرخ / ۳۰۰

اتحادیه باربران بندر انزلی / ۹۵

اتحادیه بانکها / ۵۸۱

اتحادیه بین المللی جوانان سوسیالیست / ۷۰۶

اتحادیه بین المللی دانشجویان / ۲۰۴, ۳۱۲, ۵۶۰, ۵۶۶, ۶۵۰, ۷۰۸, ۷۰۹, ۷۱۱, ۷۱۲, ۷۲۴, ۷۲۵, ۷۲۸, ۷۲۹, ۷۶۸, ۸۷۴

اتحادیه تجار مسلمان / ۳۰۰

اتحادیه خلق / ۳۰۰

اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران / ۵۶۰

اتحادیه دانشجویان دانشگاههای نیکاراگوئه / ۷۲۶

اتحادیه دمکراتیک مردم ایران / ۷۶۸, ۷۶۹, ۷۷۰, ۷۷۱, ۷۷۳, ۷۷۴, ۷۷۵

اتحادیه دهقانان وابسته به حزب توده ایران / ۶۰۰

اتحادیه زنان مسیحی (WCTU) / ۷۵۴

اتحادیه سوسیال دمکرات / ۳۰۰

اتحادیه عمده عموم دانشجوی فلسطین (GUPS) / ۷۲۶

اتحادیه کمونیستها / ۳۸۳

اتحادیه کمونیست های یوگسلاوی / ۳۵

اتحادیه ملی دانشجویان عراق (NUIS) / ۷۲۵

اتحادیه های دولتی (امکا) / ۵۷۶

اتحادیه های کارگری / ۴۰, ۴۱, ۷۶, ۱۰۰, ۱۰۳, ۱۶۳

اتریش / ۱۳۰, ۲۰۶, ۱۰۹۶

اتیوپی / ۳۶, ۲۶۷, ۲۷۰, ۲۸۱, ۵۶۱, ۶۸۵, ۶۸۶, ۶۸۷, ۷۲۷

احمدزاده، عباد / ۶۰

احمدزاده، مسعود / ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰

احمدی (دکتر) / ۲۱۲

احمدی، حمیـد (ناخ—دا انور) / ۲۱, ۸۶۶, ۸۹۵, ۸۹۶, ۹۱۹, ۹۲۰, ۹۲۱, ۹۲۲, ۹۲۳, ۹۵۵, ۹۵۶, ۹۶۳, ۹۹۸, ۱۰۰۴

احمدی، عبدالرحیم / ۴۹۵, ۵۴۱, ۷۷۷

اخگر، مسعود / ۱۸۷, ۲۳۶, ۴۶۲, ۵۰۵, ۵۱۳, ۸۳۳, ۸۳۵

اخوان ثالث، مهدی / ۲۹۵

اداره صنایع مستظرفه / ۵۱۳

اداره بازرگانی شوروی / ۱۰۵۷, ۱۰۵۸

ادیب سلطانی، شمس الدین / ۷۷۷

اراک / ۵۷۲, ۵۸۴, ۶۳۷, ۶۴۰, ۶۴۲

ارانی، تقی / ۶۳, ۶۴, ۹۱, ۱۲۱, ۱۶۰, ۱۶۱, ۵۱۲, ۵۱۳, ۵۵۹, ۶۶۲, ۷۵۹, ۹۵۸, ۱۰۴۹, ۱۰۹۷

ارتدکس / ۱۴, ۱۹, ۲۵, ۵۰, ۳۸۴, ۶۵۸, ۷۹۴, ۹۴۶, ۱۱۱۸

ارتش جمهوری اسلامی ایران / ۱۰۷۷

ارتش رایش سوم / ۱۱۱

ارتش سرخ شوروی / ۵۶, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۱۰۶, ۱۰۹, ۱۱۰, ۲۵۸, ۳۷۹, ۳۸۱, ۶۳۷, ۶۶۱, ۷۸۵, ۸۰۳, ۸۱۰, ۱۰۳۱, ۱۰۴۹, ۱۰۸۵,

۱۰۸۶

ارتش ملی آذربایجان / ۵۷۰

ارتی پونوف، مال خاز ایوانوویچ / ۸۰۸

اردبیل / ۱۹۱, ۱۹۲, ۴۹۵

اردبیلی، محمدرضا / ۲۰۹

اردیلیان، لطفعلی / ۱۹۹

اردن / ۷۲۵، ۹۵۵

اردوی صلح (نشریه) / ۵۳۳

ارژونیکیدزه، سرگو / ۶۲، ۵۵۸

ارسطو (فیلسوف یونانی) / ۷۵۴

ارسنجانی، حسن / ۸۰

ارض پیمان، قاسم / ۶۰

ارگانی، عبدالله / ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۴۵۶، ۴۹۶، ۵۵۵، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۴، ۷۱۵

ارمنستان شوروی / ۱۸۷، ۲۳۷، ۸۳۱، ۸۶۴

اروپا / ۱۲، ۱۳، ۲۰، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۸۵، ۱۱۱، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۷، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۹۶،
۳۰۹، ۳۱۰، ۳۵۳، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۳، ۵۵۹، ۵۶۰، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۸۴، ۶۸۷، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۵۴، ۷۵۸،
۷۶۰، ۷۶۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۸۷۴، ۸۸۷، ۹۰۵، ۱۰۰۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۳، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۱۰۰، ۱۱۱۲، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷،
۱۱۳۴، ۱۱۲۹

اروپای باختری / ۸۶، ۹۳، ۱۵۲

اروپای جنوبی / ۶۵۶

اروپای شرقی / ۲، ۲۵، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۶، ۶۷، ۶۸، ۸۴، ۱۴۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۵۸، ۲۹۸، ۳۸۰، ۵۲۲، ۵۴۱، ۵۶۰،
۵۷۱، ۶۵۶، ۶۵۶، ۶۸۷، ۷۵۴، ۷۸۳، ۸۳۰، ۸۹۰، ۹۹۶، ۱۰۰۲، ۱۰۱۲، ۱۱۲۵

اروپای غربی / ۶، ۷، ۱۷، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۹، ۵۵، ۵۸، ۶۶، ۸۴، ۸۶، ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۵،
۲۰۶، ۲۱۱، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۱۳، ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۳، ۵۲۸، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۵۸، ۵۶۲، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۴۵

۸۸۹, ۸۶۴, ۸۶۳, ۸۳۱, ۸۲۴, ۸۲۱, ۸۱۹, ۷۵۵, ۷۵۳, ۷۱۵, ۷۱۲, ۷۱۱, ۷۰۹, ۷۰۵, ۶۸۳, ۶۷۴, ۶۶۶, ۶۵۸, ۶۵۷, ۶۵۶, ۶۴۹,
۱۱۱۳, ۱۰۱۱, ۱۰۱۰, ۱۰۰۲, ۹۹۷, ۹۹۶, ۹۲۲, ۸۹۸

اروپای مرکزی / ۴۱

اروگوئه / ۵۶, ۷۲۶

ارومیه (نشریه) / ۵۳۴

ارومیه / ۲۰۹, ۵۳۴

از انشعاب تا کودتا (کتاب) / ۱۲۳

ازبکستان / ۱۹۰

ازمیر / ۲۰۸, ۶۵۱

اسپانیا / ۲۳, ۳۱, ۳۸, ۴۹, ۵۳, ۳۲۵, ۳۶۰, ۶۵۶, ۷۲۶

اسپهانی، احمد / ۵۴۱

اس-تالی-ن (ج-وگ-اش-وویل-ی)، ج-وزف-ویس-اری-ون-وی-چ / ۸, ۹, ۱۰, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۲۰, ۳۴, ۶۳, ۶۶,
۸۸, ۹۵, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۳۰, ۱۴۲, ۱۴۹, ۱۶۱, ۱۶۵, ۱۶۸, ۱۹۰, ۲۰۳, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۵۸, ۳۰۱, ۳۵۵, ۵۵۹, ۵۶۰, ۵۹۹, ۶۱۱, ۶۱۶,
۶۸۳, ۷۹۴, ۸۲۱, ۸۲۲, ۸۲۴, ۸۲۵, ۱۰۳۱, ۱۰۳۲, ۱۰۵۰, ۱۰۶۴, ۱۰۹۸, ۱۰۹۹, ۱۱۰۳, ۱۱۲۸

استالینگراد / ۷۲, ۷۳, ۱۱۱, ۵۷۴

استانبول / ۲۰۸, ۶۵۱

استبداد شرقی (کتاب) / ۶۱۰

استبداد صغیر / ۶۱, ۱۰۹۶

استکهلم / ۶۶۳

اسدآبادی، سیدجمال الدین / ۳۰۰

اسدالله اوف، الله وردی میا لاوعلی / ۸۰۸

اسدی، ابوالقاسم / ۹۴, ۹۹

اسدی، خسرو / ۲۶۷, ۵۰۵

اسدی، هوشنگ / ۵۱۶, ۵۴۵

اسرائیل / ۳۶۶, ۱۰۷۹, ۱۰۸۰, ۱۱۲۰

اسرار مرگ استالین (کتاب) / ۸

اسفندیاری، ثریا / ۷۸

اسفندیاری، عباسقلی (محتشم السلطنه) / ۷۶۱

اسفندیاری، علی (یوشیج، نیما) / ۹۱, ۵۳۰, ۱۱۱۶

اسکافی، ع. / ۵۳۳

اسکندانی، محمد (سرگرد) / ۷۲, ۶۸۹

اسکندر میرزا / ۹۲

اسکندری بیات، زهره / ۵۳۳

اسکندری، ایرج میرزا / ۹۰

اسکندری، ایرج / ۳, ۴, ۷۰, ۷۱, ۸۲, ۹۴, ۷۹, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۱۸, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۲, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۵۰, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۵, ۱۵۶, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۳, ۱۶۷, ۱۶۹, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۵, ۱۷۶, ۱۷۷, ۱۷۸, ۱۸۰, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۶, ۱۸۸, ۱۹۵, ۲۲۷, ۲۲۸, ۲۳۴, ۲۳۷, ۲۴۴, ۲۴۵, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۴۶, ۳۵۲, ۵۳۰, ۵۳۳, ۶۶۵, ۸۶۶, ۵۶۷, ۶۴۷, ۷۶۱, ۸۱۹, ۸۳۴, ۸۶۴, ۸۷۲, ۸۷۳, ۸۷۶, ۸۹۸, ۹۳۰, ۹۳۱, ۹۵۴, ۹۹۷, ۱۰۰۱, ۱۰۲۵, ۱۰۹۴, ۱۰۹۶, ۱۰۹۷, ۱۰۹۸, ۱۰۹۹, ۱۱۰۰, ۱۱۰۱, ۱۱۰۲, ۱۱۰۳, ۱۱۰۴, ۱۱۰۵, ۱۱۰۶, ۱۱۰۷, ۱۱۰۸, ۱۱۰۹, ۱۱۱۰, ۱۱۱۱, ۱۱۲۳, ۱۱۳۰, ۱۱۳۱, ۱۱۳۲, ۱۱۳۳, ۱۱۳۶, ۱۱۳۸

اسکندری، زهرا / ۷۵۷, ۷۵۸

ص: ۱۱۴۷

اسکندری، سلیم_ان می_رزا (محسن_ن) / ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۳۹۲، ۵۲۹، ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۲، ۱۰۶۶

اسکندری، عباس میرزا / ۱۰۹۷

اسکندری، عباس / ۹۴، ۹۹، ۱۷۶، ۵۲۹

اسکندری، محمدطاهر میرزا / ۱۰۹۶

اسکندری، یحیی میرزا / ۶۱، ۹۲، ۱۰۹۶

اسکو / ۶۳۷

اسکوئی، جواد / ۳۷۸

اسکوئی، دیهیم (خانم) / ۷۷۷

اسماعیل، عبدالفتاح / ۲۸۱

اسمنی، محمد / ۲۳۸، ۶۴۰، ۶۴۱، ۸۶۶

اسمیرنف / ۱۰۹۷

اس_ناد و اعلامیه ه_ای ح_زب ت_وده ایران (کتاب) / ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۸۲

اسن_اد و دیدگ_اه ه_ا (ک_تاب) / ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۵۶، ۲۷۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۶۲، ۳۷۶، ۳۹۸، ۴۲۶

اسنو، ادگار / ۱۴

اشتاین بک، جان / ۱۱۱۶

اشتوتگارت / ۷۵۵

اشرف زاده، رضا / ۲۱۶

اشرفی، آقامیرسید / ۱۱۵

اشرفی، محسن / ۶۵۹

اشک تأثری برای احسان طبری (کتاب) / ۱۱۳۹

اشکانی / ۱۱۱۹

اصحاب یمین، مسعود / ۸۳۳، ۸۵۱

اصفهان / ۷۰، ۷۹، ۹۱، ۹۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۸۷، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۴، ۶۰۲، ۶۳۷، ۶۴۰، ۷۵۹، ۷۶۲، ۷۶۶، ۸۰۸، ۹۸۹، ۱۰۲۵

اصلاحات ارضی / ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۱۰۶۷

اصلان زاده، منصور / ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۸

اصلانی، نصرالله (کامران قزوینی) [آقایف] / ۶۲، ۶۳، ۹۱، ۵۵۹، ۶۶۱، ۶۸۸

اصول فلسفه مارکسیسم (کتاب) / ۱۱۱۳

اطریش / ۶۴۵، ۶۵۱

اعتراضیون / ۹۲۱

اعتمادزاده، محمود (به آذین) / ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۷، ۷۴۰، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۸

اعزازی، نصرت الله / ۱۰۸

اعلامی، شهناز / ۵۶۶، ۷۶۱، ۱۰۲۵

افتخاری، یوسف / ۹۱، ۱۲۷، ۱۶۰، ۱۷۲، ۵۷۴

افخمی، مهناز / ۷۵۷

افرا، اکبر (نام مستعار احمد) / ۷۸۱، ۸۹۵، ۸۹۶

افسانه طلاهای ایران (کتاب) / ۲۹۶، ۳۷۶

افضل، ابراهیم / ۵۳۳

افضلی، بهرام (نام مستعار آرش) / ۸۳، ۲۸۲، ۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۳۸

افغانستان / ۲۵, ۳۳, ۳۶, ۸۶, ۱۹۲, ۲۰۷, ۲۶۷, ۲۷۵, ۲۷۹, ۲۸۱, ۳۲۵, ۳۵۳, ۳۵۹, ۳۷۶, ۴۹۲, ۵۲۲, ۵۲۳, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۷۱,
۶۸۷, ۷۲۷, ۷۸۵, ۷۸۶, ۸۱۵, ۸۲۳, ۸۲۵, ۸۳۹, ۸۴۳, ۸۷۴, ۸۹۰, ۸۹۲, ۸۹۳, ۸۹۴, ۸۹۵, ۹۱۹, ۹۲۰, ۹۶۰, ۹۹۷,

ص: ۱۱۴۸

۹۹۸, ۱۰۰۵, ۱۰۰۶, ۱۰۱۱, ۱۰۶۸, ۱۰۷۷, ۱۰۸۵, ۱۰۸۶, ۱۰۹۲, ۱۱۰۵, ۱۱۰۷

افق آریا (نشریه) / ۵۳۲

افکار، جهانگیر / ۱۱۵, ۱۱۹

اقبال / ۸۰, ۱۲۶

اقبال، منوچهر / ۱۳۴, ۱۴۲, ۱۱۰۰

اقتصـاد اسـلامـی از دیـ دگـ اه آـیـ تـ الله سیـ د محمـ ود طالقـ انی (کتاب) / ۲۸۷

اقتصاد سیاسی سرمایه داری (کتاب) / ۵۰۶

اقیانوس هند / ۷۲۸

اکتبر و ضد اکتبر (کتاب) / ۳۷۶

الجزایر / ۱۴۸, ۲۵۹, ۲۶۱, ۲۶۴, ۵۰۲, ۷۲۶, ۷۸۶, ۸۳۰, ۹۶۰, ۱۰۱۰

الر براودر، م. / ۱۸

ال سالوادور / ۲۷۱

المیک مسکو / ۵۶۵

المنیر (مجله) / ۳۰۰

الموتی، ضیاء / ۶۴, ۱۰۸, ۱۶۳, ۴۲۶

الموتی، نورالدین / ۷۳, ۹۴, ۱۰۵, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۲, ۱۲۷, ۱۶۳

الهام گنادی بیچکوفک / ۸۳۷, ۸۳۹, ۸۴۲

الیانسگی، ایگور / ۷۰۷

امارات عربی / ۲۰۷, ۲۰۹

امام علی (ع) / ۲۲۶, ۷۹۶, ۸۱۳

امامزاده عبدالله / ۱۲۱, ۱۲۲

اماموردی، حسن / ۱۱۵

امتیاز نفت شمال / ۷۲, ۸۷, ۹۶, ۹۸, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۳۸, ۱۶۴, ۱۰۲۲, ۱۰۲۴, ۱۰۳۱, ۱۰۴۹, ۱۰۵۰, ۱۰۶۷, ۱۰۷۲, ۱۱۲۴, ۱۱۲۵

امراهی، صابر / ۲۰۰

امید (مجله) / ۳۲۴

امید فردا (نشریه) / ۵۳۷, ۷۱۳, ۷۱۷

امیر تیموری / ۵۰۵

امیرابراهیمی، سهیلا / ۷۸۱

امیرانی، علی اصغر / ۳۱۸

امیر خسروی، بابک (خسرو) / ۷۴, ۱۴۶, ۱۵۰, ۱۷۴, ۱۸۷, ۲۰۴, ۲۰۶, ۲۳۶, ۴۶۳, ۴۹۸, ۵۰۵, ۵۱۴, ۵۶۶, ۶۵۰, ۷۱۱, ۷۲۸,
۱۰۰۴, ۱۰۰۳, ۹۹۸, ۹۹۷, ۹۹۴, ۹۶۱, ۹۴۵, ۹۳۸, ۹۳۱, ۹۳۰, ۹۲۴, ۹۲۰, ۹۱۲, ۹۰۷, ۸۹۹, ۸۹۸, ۸۹۰, ۸۸۹, ۸۸۸, ۸۶۷, ۷۷۷

امیر خیزی، علی / ۹۴, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۴۶, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۴, ۱۸۷, ۱۰۹۸

امیرعلائی، شمس الدین / ۱۴۸

امینی (سرتیپ) / ۱۴۸

امینی، علی / ۷۸, ۸۰, ۸۱, ۱۱۲, ۳۱۴, ۱۰۹۷

امینی، محمد / ۶۳۹

ان.کا.ود (سازمان اطلاعاتی شوروی) / ۷۹۴

انتشارات آکادمی علوم اتحاد شوروی _ انستیتوی فلسفه / ۲۷

انتشارات آینده زن / ۵۲۷

انتشارات ابوريحان / ۵۸۷, ۵۲۷, ۲۶۷

انتشارات اطلاعات / ۶۵۹, ۶۵

انتشارات اميركبير / ۸, ۶۴, ۳۸۵, ۴۹۶, ۵۲۸, ۶۱۴, ۷۵۵, ۱۰۹۵, ۱۱۱۲, ۱۱۲۳

انتشارات پاژنگ / ۳۷۹

انتشارات پروگرس مسكو / ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۶, ۱۸, ۲۳, ۳۲۰, ۶۷۸, ۱۱۱۳

ص : ۱۱۴۹

انتشارات پویش / ۳۱۵

انتشارات پیام / ۳۶۰

انتشارات پیک ایران / ۱۱۱۸

انتشارات توده / ۱۷, ۶۶, ۹۵, ۹۸, ۱۰۲, ۲۹۳, ۳۲۳, ۳۴۷, ۳۵۱, ۳۵۵, ۳۸۵, ۵۲۲, ۵۲۳, ۵۲۵, ۵۲۶, ۵۲۷, ۵۲۸, ۵۶۴, ۵۸۷, ۶۱۰, ۶۲۳, ۱۰۴۲, ۱۱۱۵

انتشارات حزب توده / ۱۰۸, ۱۲۹, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۴, ۲۵۶, ۲۶۲, ۲۶۵, ۲۶۷, ۲۷۲, ۲۸۳, ۲۹۲, ۳۱۲, ۳۱۷, ۳۱۸, ۳۴۱, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۶۵, ۳۸۶, ۶۰۱, ۷۵۵, ۱۰۲۰, ۱۱۱۹

انتشارات حـ زب دمکراتیک مردم ایران / ۸۹۶

انتشارات حیدر بابا / ۲۶۷

انتشارات خاور / ۳۰۱

انتشارات خوارزمی / ۶۰۹

انتشارات رازی / ۹۲

انتشارات رسا / ۳۰۹

انتشارات روزبه / ۲۶۷, ۷۰۷

انتشارات رهاورد / ۵۲۷

انتشارات سازمان جوانان توده / ۶۸۶

انتشارات سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران / ۶۱۶

انتشارات شرق / ۷۵۴

انتشارات صدرا / ۷۹۳

انتشارات علم / ۹۵

انتشارات علمی / ۸۹۸، ۱۱۳۱

انتشارات فدائیان اکثریت / ۲۶

انتشارات مؤسسه تحقیقاتی راین / ۶۶۰

انتشارات مازیار / ۶۰

انتشارات محبوب / ۱۲۷

انتشارات مرد امروز / ۸۳۴، ۱۱۰۳

انتشارات مک میلان (امریکا) / ۳۰

انتشارات نشر بین الملل / ۲۹۸

انتشارات نشر تندر / ۲۶۸

انتشارات نشر دانش / ۳۱۶

انتشارات نشر درفک / ۵۲، ۵۴

انتشارات نشر دوران / ۲۶۰

انتشارات نشر گسترده / ۶۱۲

انتشارات نشر گفتار / ۳۶۰

انتشارات نشر گونش / ۶۶۰

انتشارات نشر نی / ۵۵

انتشارات یاشار / ۵۵

انتشارات اخگر و پیک ایران / ۲۶۷

انتلیجنت سرویس انگلستان / ۱۳، ۴۸، ۶۵، ۶۶، ۸۴، ۳۵۸، ۳۶۰، ۶۶۰، ۷۰۹، ۱۰۰۲، ۱۰۲۱، ۱۰۳۴، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۷

انتلیجنت سرویس انگلستان (۶۵۹) / MI-۵

انتلیجنس سرویس انگلستان (۸۳۷, ۳۱۰) / (۶- MT)

انجمن آدمیت / ۹۲

انجمن آذربایجانیه‌های تهران / ۴۶۸

انجمن پرورش (قزوین) / ۹۱

انجمن حجتیه / ۳۴۸, ۳۴۹, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۰, ۳۶۱, ۳۶۸, ۳۷۸, ۴۰۵, ۴۹۲, ۴۹۳, ۴۹۴

انجمن حقوقدانان ایرانی / ۳۴۵

انجمن حقوقدانان دمکرات ایران / ۷۰۴

انجمن روابط فرهنگی ایران _ شوروی / ۷۷۶

انجمن کمک به دهقانان ایران / ۶۰۰

ص : ۱۱۵۰

انجمن محمدیه / ۳۰۰

انجمن همبستگی اتحادیه ها و ش_وراه_ای کارگری / ۷۰۴

انجمن همبستگی کارگ_ران و زحمتکشان ایران / ۵۷۸, ۵۹۳

انجمن ه_ای غیب_ی اجتماعی_ون_ع_امیون / ۱۱۲۳

اندونزی / ۳۸, ۴۶, ۱۵۱, ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۱, ۶۸۶, ۱۱۱۲

انستیتو گوته تهران (انجمن ایران و آلمان غربی) / ۷۷۸

انستیتوی ادبیات / ۲۰۰

انستیتوی اقتصاد جهانی / ۵۷۱

انستیتوی پژوهش های صلح جهانی / ۷۸۶

انستیتوی پژوهش های صلح کانادا / ۷۸۶

انستیتوی پژوهش های کارگری / ۱۸

انستیتوی تاریخ آذربایجان شوروی / ۱۹۹

انستیتوی خ_اورشناس_ی آذربایجان / ۲۰۰, ۲۰۱

انستیتوی روابط_ط_بی_ن_الم_لل_وابس_ته به وزارت خارجه شوروی / ۸۲۶

انستیتوی روابط بین المللی / ۱۱۱۳

انستیتوی زبان شناسی و ادبیات / ۲۰۰

انستیتوی شرق شناسی مسکو / ۸۲۷

انستیتوی فلس_فه آک_ادمی علوم ش_وروی / ۳۳۹

انستیتوی فلسفه شرق دور / ۵۷۱

انصاری، صادق / ۱۱۵، ۱۱۹، ۴۷۳، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۲۶، ۹۰۹

انصاری، صفر / ۲۳۷

انقلاب آذر، خلیل / ۵۳۴

انقلاب اسلامی ایران / ۲، ۳، ۴، ۱۳، ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۶،
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵،
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰،
۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۶۴،
۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۲۰، ۴۲۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۹، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۹۶، ۴۹۷،
۵۱۳، ۵۱۶، ۵۳۶، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۷۳، ۶۰۰، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۶، ۶۳۸، ۶۴۷، ۶۶۲، ۶۶۶، ۷۰۳، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۲۵،
۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۴۰، ۷۶۱، ۷۸۷، ۷۸۹، ۸۱۵، ۸۲۸، ۸۳۱، ۸۳۶، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۵۰، ۱۰۰۹، ۱۰۱۱، ۱۰۱۸، ۱۰۳۰، ۱۰۳۳، ۱۰۸۵،
۱۰۸۶، ۱۰۸۹، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۱۰۱، ۱۱۰۳، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۱۸، ۱۱۳۳

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ / ۸، ۹، ۱۵، ۱۹۰، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۲۵، ۳۵۵، ۳۹۳، ۵۸۸، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۶، ۷۳۸، ۷۵۵، ۷۸۳،
۸۲۱، ۹۹۴، ۱۰۳۷، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۷۳، ۱۱۲۷

انقلاب چین / ۱۴، ۴۶، ۴۹، ۶۶۳، ۹۹۲

انقلاب در انقلاب (کتاب) / ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۸

اودپوف، گنادی پتروویچ / ۸۰۷

اورشلیم / ۱۱۲۰

اورن، کنعان / ۱۰۰۷

اورنگ زیب (شاه تیموری هند) / ۶۰۹

اوزال، تورگوت / ۱۰۰۷

اوکراین / ۳۹۳

اولبریخت، والتر / ۷۰۶, ۹۱

اولیانفسکی، روستیسلاو / ۱۵۸, ۲۳۱, ۲۴۶, ۲۶۲, ۲۶۳, ۲۶۷, ۲۹۸, ۳۱۱, ۳۲۹, ۸۲۵, ۹۲۹

اولیانو، الکساندر / ۳۹

اومانیته (کتاب) / ۱۱۰۰

اونیورسیتته شارل / ۱۱۱۲

اوین (زندان) / ۱۲۹, ۲۹۶, ۱۱۳۶

اهواز / ۷۶۲

ایالات متحده آمریکا

ایالت سمترا / ۳۰۰

ایبار وری، دولورس (خانم) / ۲۳

ایتالیا / ۲۰, ۲۳, ۳۱, ۳۴, ۳۸, ۴۲, ۴۵, ۵۶, ۲۰۶, ۲۱۲, ۲۱۳, ۳۰۳, ۳۲۵, ۶۴۵, ۶۵۱, ۶۵۶, ۶۵۸, ۸۸۷

ایران امروز (کتاب) / ۳۱۵

ایران کنتر / ۱۱۰۸

ص : ۱۱۵۲

ایران ما (نشریه) / ۵۳۴

ایران نو (نشریه) / ۵۲۸, ۹۲

ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهان دوم (کتاب) / ۳۷۹

ایران / در اکثر صفحات

ایراندوست، عزیز / ۹۱

ایرکوتسک / ۹۱

ایرن / ۸۱۶, ۲۱۵, ۱۴۸

ایروان / ۸۸۵, ۸۶۴, ۱۸۷

ایزدی، فاطمه / ۲۳۷, ۳۷۴, ۵۸۵, ۶۲۸, ۶۳۵, ۷۶۲, ۷۶۳, ۷۶۴

ایسکرا (نشریه) / ۵۲۸

ایوانف، میخائیل / ۱۰۱, ۱۳۸, ۳۱۵, ۸۲۸

ایوانوا / ۸۸۶

ب

با جوانان و نوجوانان (بولتن) / ۷۲۴

بابازاده، غلامعلی / ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۴۶, ۱۶۹

بابل / ۴۷۲, ۶۳۷

باتیستا / ۵۰, ۵۱

باخت__ران (ک__رمانش__اه) / ۲۱۸, ۵۸۴, ۶۰۲, ۶۴۰, ۷۶۲, ۷۶۶

بادن (۲۱۰) / Baden)

بارانف / ۸۲۶

بارزانی، ملامصطفی / ۷۹

بازرگان، منصور / ۳۶۴

بازرگان، مهدی / ۲۲۵, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۵۲, ۳۵۴

بازیابی ارزشها (کتاب) / ۳۵۲

باسمانف، م.ای. / ۲۳

باشکیروف / ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۰۹۸

باشگاه فخرآباد جبهه ملی / ۸۰

باشگاه کاخ / ۸۰

باشگاه مهران / ۸۰

باغبان فردوس، علی اکبر / ۸۳۶

باغچه بان / ۹۹, ۱۱۱۶

باغشاه (زندان باغشاه) / ۱۰۹۶

باغشاه / ۶۱

باقرپور / ۲۰۶

باقرزاده چهره، ابوتراب / ۲۳۰, ۲۳۴, ۲۲۹, ۴۶۳, ۴۹۶, ۵۱۵, ۵۱۶

باقرزاده / ۱۴۵, ۲۱۳, ۲۳۶, ۳۷۴, ۶۲۸, ۶۳۹

باقروف، میرجعفر / ۱۰۹, ۱۶۱, ۳۷۹, ۴۲۴, ۸۲۳

باقری، صورت / ۲۰۱

باکو / ۶۲, ۹۱, ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۶۱, ۱۶۷, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۹۷, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۰۱, ۳۷۹, ۵۷۰, ۵۷۱, ۵۷۲, ۶۵۹, ۶۶۰, ۸۲۹, ۸۶۳, ۸۶۴

۱۸۸۷، ۱۸۹۰، ۱۸۹۱، ۱۸۹۳، ۱۸۹۴، ۱۹۰۴، ۱۹۱۳، ۱۹۲۲، ۱۹۹۸، ۱۰۰۵، ۱۰۳۲، ۱۰۵۵، ۱۰۹۶

باک_ونین (نظریه پرداز) / ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۹، ۳۹۰، ۶۵۶

بالشاکوف، ر. / ۱۸، ۲۰

بامداد، مهدی / ۹۳

باهنر، محمدجواد (شهید) / ۷۴۱

باوندی، بیژن / ۵۰۵

بایراملی، علی / ۲۰۱

بحران در حزب ما (کتاب) / ۳۸۶

بحرین / ۲۰۷

ص: ۱۱۵۳

بختیار، تیمور / ۹۳، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۲

بختیار، شاپور / ۶۷، ۷۸، ۳۴۵، ۳۶۸، ۴۸۳، ۴۸۹، ۷۷۸، ۱۰۶۷

بخشی زاده، مهرداد / ۲۴۹، ۷۱۶

بدیع تب‌ری‌زی، شمس‌ال‌دین / ۲۶۷، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۴

برادران کوهن بندیکت / ۲۰

براهنی، رضا / ۱۳

برخی ب‌رسی‌ها در پاره جهان بینی‌ها و جنبشهای اجتماعی در ایران (کتاب) / ۶۱۰

بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال در مقابله با جنبش کارگری و انقلابی ایران (کتاب) / ۲۹۶

بررسی مس‌ائل گوناگون ای‌ران در سال ۱۳۵۸ (کتاب) / ۳۵۱، ۳۵۳

برزیل / ۶۸۵، ۶۸۶

برژنف / ۲۵، ۹۲، ۲۳۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۶۸۶، ۸۱۵، ۸۱۶، ۱۰۱۱، ۱۱۲۸

برژینسکی / ۲۱

برشت، برتولد / ۱۰۶۲

برلین شرقی / ۷۹، ۱۵۵، ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۲۹، ۵۶۶، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۷۴، ۶۹۱، ۷۳۰، ۷۶۸، ۸۷۴

۱۱۰۰

برلین غربی / ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۰۶، ۵۳۵، ۶۵۰، ۶۵۱

برلین / ۷۹، ۱۰۹، ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۵، ۴۲۸، ۵۱۳، ۵۲۸، ۵۶۶، ۶۲۱، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۶۵، ۶۷۴، ۷۰۷، ۷۱۲

۱۱۰۰، ۱۰۰۵، ۸۸۷، ۷۶۸، ۷۶۰، ۷۷۲

برلینگوتر، انریکو / ۲۴، ۶۵۸

برمه / ۶۸۵

برن / ۷۰۶

برنای تیره پشت (کتاب) / ۱۱۱۶

برنشتین، ادوارد / ۵، ۶، ۲۴

برهان، عبدالله / ۳۰۹

بروتتس، کارن / ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۶۸۶، ۹۲۹

بروجرد / ۵۷۲، ۵۸۴

بروجردی، حاج آقا حسین (آیت الله) / ۶۵

بروکسل / ۶۷۸

برومند، محمدتقی / ۲۳۰، ۷۷۵، ۷۷۹، ۷۸۱، ۸۶۶، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۶، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۲، ۹۳۵، ۹۹۸، ۱۰۰۶

برونشتین، لئون داویدویچ □ تروتسکی

بریا / ۸، ۸۲۲

بریتانیا □ انگلستان

بزرگ علوی، سیدمجتبی / ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۳۰، ۴۹۵، ۷۵۸، ۷۶۱، ۷۷۷

بسطامی، احمد / ۲۶۸

بشر (نشریه) / ۵۳۱

بغداد / ۱۴۵، ۱۸۰، ۳۵۷، ۳۸۰، ۶۲۱، ۷۲۷، ۱۰۶۷

بقائی کرمانی، مظفر / ۹۹، ۱۳۸، ۳۰۸، ۳۴۸، ۳۴۹

بقایی (سرلشکر) / ۱۷۱

بقایی، فریبرز (برزو) / ۲۰۶، ۲۳۷، ۴۶۲، ۴۷۴، ۶۲۷، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۹

بقراطی، محمود / ۷۶، ۹۱، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۶

ص: ۱۱۵۴

۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۰۴، ۶۳۸، ۱۰۲۹، ۱۰۹۹

بگین، مناخیم / ۱۱۲۰

بلژیک / ۱۲، ۲۰۶، ۶۴۵، ۶۵۱

بلشویک_ها و نی_روه_ای مسلح در س_ه انقلاب (کتاب) / ۶۷۸

بلغ_ارس_تان (ص_وفیه) / ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۵۴۲، ۶۰۱، ۷۳۸، ۱۰۱۸

بلوچستان / ۳۸۳

بلوریان، غنی / ۷۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۹۰۲، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۹۸، ۱۰۰۵

بن / ۲۰۶

بنپارت، ناپلئون / ۴۰، ۴۹، ۷۵۳

بندر انزلی / ۶۲، ۱۰۶، ۷۰، ۶۶۱، ۸۰۳

بندر ماهشهر / ۵۷۶

بندر ترکمن / ۴۵۸

بندرعباس / ۵۷۲، ۶۴۲

بندیت، کوهن / ۳۷۳

بنیاد آموزش انقلابی (کتاب) / ۱۱۱۳

بنیاد شهید / ۵۵۴

بنی صدر، ابوالحسن / ۸۳، ۸۵، ۲۲۵، ۲۴۶، ۳۱۰، ۳۳۷، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۳۵، ۵۵۲، ۶۷۰، ۹۲۶، ۹۳۱،

۱۰۵۵

بنی صدر، سیدعباس / ۵۳۲

به سوی آینده (نشریه) / ۵۳۲

به سوی بیداری (نشریه) / ۵۳۳

به سـوی حزب (نشریه) / ۷۶, ۱۰۲, ۱۰۹, ۱۲۱, ۳۲۱, ۳۴۷, ۳۸۹, ۴۵۷, ۵۳۵, ۶۵۱, ۶۶۴, ۱۰۵۹

به کجا و با که؟ (کتاب) / ۱۸, ۲۰

بهبور، علی / ۶۰

بهرام، سیروس (آخوند زاده) / ۱۹۰

بهرامی، محمد / ۶۴, ۷۶, ۷۷, ۹۱, ۹۴, ۱۰۵, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۹, ۱۲۹, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۹, ۱۴۳, ۱۶۲, ۱۶۳,

۱۶۹, ۱۷۰, ۶۰۰, ۶۴۹, ۷۰۹

بهرنگی، صمد / ۶۰

بهبزادی، ب. / ۲۶۰

بهبزادی، منوچهر / ۱۴۷, ۱۵۵, ۱۵۹, ۱۸۲, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۵, ۲۴۰, ۲۴۷, ۳۱۰, ۳۳۸, ۳۷۳, ۴۴۸,

۴۶۲, ۴۶۳, ۴۹۶, ۵۱۵, ۵۲۷, ۵۳۵, ۵۳۷, ۵۴۱, ۵۴۲, ۵۴۴, ۵۴۵, ۵۴۹, ۵۵۰, ۵۵۱, ۵۹۱, ۵۹۲, ۵۹۶, ۶۰۱, ۶۲۵, ۶۴۹, ۶۷۴,

۷۱۳, ۷۴۰, ۷۴۱, ۷۶۲, ۷۶۹, ۷۷۰, ۷۸۱, ۷۸۸, ۸۳۶, ۸۸۱, ۱۰۱۷, ۱۰۴۳, ۱۰۷۵, ۱۱۰۶, ۱۱۲۱

بهبزادی، هوشنگ / ۲۰۶, ۲۱۳

بهشتی، سید محمدحسین (دکتر) / ۴۹۹, ۵۰۳

بهمنش، سیما / ۲۱۸, ۷۲۹

بوخارین / ۹, ۶۲, ۲۴۱

بوداپست / ۲۰۴, ۷۲۴

بوشهر / ۵۷۲, ۵۸۴, ۶۴۲

بوگدانف / ۸۶۲

بوگوسلافسکی / ۲۶۷

بولارد، سریدر / ۳۷۹

بولتن اقتصادی (نشریه) / ۵۳۸

بولتن ن انگلیس ی جوانان توده (۷۱۸)/ TUDEH YOUTH

بولتن خبری (نشریه) / ۵۳۸

بولتن دهقانی (نشریه) / ۵۳۸

بولتن کارگری (نشریه) / ۵۳۸

بولتن هفتگی با جوانان و نوجوانان / ۵۳۸

بولگانین / ۸

بولیوی / ۵۳, ۵۴, ۶۸۵, ۶۸۶

بوندارفسکی، گریگوری ل. / ۶۶

بوین / ۳۷۹

بی ریا، محمد / ۱۶۵

بیات (دکتر) / ۶۴۹

بیات، زهرا / ۷۵۷

بیت اوشان (نم ای نده اقلیت دوره اول مجلس) / ۸۵۱

بیچگوف، گنادی / ۸۳۵, ۸۳۷, ۸۳۹, ۸۴۲

بیداری آسیا (کتاب) / ۳۰۰

بیداری ما (نشریه) / ۵۳۳, ۷۵۷

بیراهه (کتاب) / ۳۰۹, ۱۱۳۳, ۱۱۳۷, ۱۱۳۴

بیرق عدالت (نشریه) / ۵۲۸

بیرنگ، میرزاعلی / ۶۳۷

بیروت / ۷۲۶، ۷۳۰

بیسمارک (صدر اعظم آلمان) / ۴۰، ۴۲

بیلوروس (روسیه سفید) / ۳۹۳

بیماری کُودکِ ی چِگرائِی در کمونیسْم (کتاب) / ۱۰۴، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۹۷، ۳۷۳، ۳۸۶، ۵۸۸

پ

پادگان سن پترزبورگ / ۶۸۰

پادگان قلعه مرغی / ۱۴۱، ۵۲۰

پادگان کرونشئات / ۶۸۰

پادگان مسکو / ۶۸۰

پادگان هلسینگورث / ۶۸۰

پادگان، صادق / ۱۶۴، ۸۲۳

پارتی دمکرات کردستان (حزب) / ۷۳، ۷۹

پارچین / ۶۲۶

پارسائزاد، سیاوش / ۷۹

پاریس / ۱۳، ۱۵، ۴۰، ۴۱، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۳۲۳، ۳۵۵، ۶۱۱، ۶۵۰، ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۶۸، ۷۹۱، ۸۹۸، ۹۹۷،

۱۰۹۶، ۱۱۰۲

پاسخ به «هج و نامه» فراکسی و ن حاکم بر حزب (کتاب) / ۸۷۱، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۶، ۸۹۷، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۳۵، ۱۰۰۱

پاسخ به توبه گیران (کتاب) / ۹۲۱

پاکستان / ۳۰۵

پاک نژاد، شکر الله / ۶۲۷

پاناما / ۷۳۰، ۱۰۱۱

پاناماریف، بوریس / ۲۳۸، ۳۲۹، ۵۶۴، ۸۲۵، ۹۲۹

پانتر، ماریو / ۷۳۰

پاولویچ، نیکلای / ۱۴۸

پایگاه نظامی مونکادا / ۵۰

پطروگراد / ۱۲، ۶۸۱

پراگ / ۱۴۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۵، ۳۳۱، ۵۳۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۴۹، ۷۰۸، ۷۲۴، ۷۲۹، ۸۷۳، ۸۷۴، ۱۱۱۵

پرتغال / ۶۵۶، ۶۸۵

پرتوی، محمد مهدی (نام مستعار خسرو) / ۱۲۰, ۲۱۰, ۲۱۵, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۲۹, ۲۳۶, ۴۶۴, ۴۷۴, ۴۷۵, ۴۷۶, ۴۷۹, ۴۹۱, ۴۴۰,
۶۶۳, ۶۶۴, ۶۶۵, ۶۶۷, ۶۶۸, ۶۶۹, ۶۷۱, ۶۷۲, ۶۷۵, ۶۷۶, ۶۷۷, ۶۹۶, ۷۹۶, ۸۳۶, ۸۳۷, ۸۳۸, ۸۳۹, ۸۴۴, ۱۰۲۰, ۱۰۴۳,
۱۰۴۷, ۱۰۵۳, ۱۰۵۴, ۱۰۵۸

پرتوی، هادی (بهرام) / ۲۳۷

پرسش و پاسخ (ماهنامه) / ۵۳۱, ۵۳۷

پرهام، باقر / ۷۷۸

پرو / ۶۸۵

پروستاریکا (دگرگون سازی) / ۲۵

پرویزی، غلامعلی / ۵۳۴

پروین گنابادی، محمد / ۹۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۲, ۱۶۳, ۵۳۰, ۷۷۷

پریماکف (آکادمیسین) / ۸۲۷

پزشکیان (سروان) / ۱۹۱

پژواک (نشریه) / ۸۸۴, ۹۲۰, ۹۹۷, ۱۰۰۱, ۱۰۰۳

پژوه، محمود / ۹۱

پسیان، محمدتقی خان (کلنل) / ۷۱

پطر کبیر (امپراطوری) / ۱۱۰۷

پکن / ۵۷۱

پل سفید / ۶۳۷

پل ورسک / ۱۲۷

پلاخ تی، ولادیمروسیلی یوویچ / ۸۰۸

پلخائف، گنورگی / ۷، ۸، ۹، ۳۹، ۴۴، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۷۲، ۳۸۶، ۶۱۱، ۶۵۷

پلیت بورو / ۲۵، ۹۲

پلیس آلمان / ۱۷۶

پلیس تزاری / ۳۹، ۹۴۲

پلیس سیاسی تزار / ۶۵۶

پلیس شوروی / ۱۰۰۳

پناهی / ۲۰۶

پهلوان، محمدزمان (مازیار) / ۸۷۷

پهلوی (زبان) / ۱۱۱۷

پهل_وی، اش_رف / ۷۲، ۵۶۷، ۷۵۷، ۷۶۰، ۷۶۱، ۱۱۱۱

پهلوی، رضا (رضاخان) / ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۸۷، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۲، ۳۱۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۸

۵۲۹، ۵۴۱، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۸۷، ۶۸۹، ۷۰۹، ۷۶۱، ۱۰۲۷، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۹۵، ۱۰۹۷، ۱۱۲۴، ۱۱۳۵

پهلوی، فرح (دیبا) / ۱۱۱۱، ۱۱۱۲

پهلوی، محمد رضا (شاه) / ۷۴، ۸۷، ۱۲۰، ۳۵۰، ۷۳۰، ۷۵۹، ۱۱۲۴

پوپر، کارل / ۱۱۳۹

پوپوف (سرهنگ) / ۸۲۵

پورآهم، طاہرہ / ۲۰۰

پورپیرار، ناصر / ۷۷۳، ۷۷۴

پوردانایی، نیرہ / ۵۰۴

پور کریم، هوشنگ / ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵

پورهرمزان، محمد/ ۱۵، ۵۷، ۱۰۲، ۱۶۵، ۲۰۴، ۲۳۶، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۹۷، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۶۳، ۴۷۳، ۴۹۶، ۵۲۲، ۵۲۳.

۵۶۴، ۸۳۶، ۹۳۹، ۱۰۲۰، ۱۰۴۲، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵

پولاددژ، محمدقاسم (سرگرد) / ۱۴۴

پویا، ا. / ۲۶۷

پویان، امیر پرویز / ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹

پیام مردم (نشریه) / ۳۲۴، ۵۳۷، ۷۱۷، ۷۳۳، ۷۳۸، ۷۳۹

پیش نمازی، اسماعیل / ۱۵۰

پیشاهنگ انقلاب ی _ نب_رد ایدئول_وژی ها (کتاب) / ۲۳

پیشه وری، سیدجعفر (جوادزاده) / ۶۲، ۶۳، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۱،

۵۳۴، ۵۵۹، ۸۲۳، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۵۰، ۱۰۹۵

پیک صلح (نشریه) / ۵۳۳

پیکار (مجله) / ۶۳، ۳۴۰، ۳۸۳، ۵۱۳، ۵۲۸، ۵۳۵، ۵۴۲، ۶۴۹، ۷۱۲

پیکان (مجله) / ۵۲۸

پیلا، محمدعلی / ۸۳۰

پیمان بغداد / ۷۸، ۱۴۱

پیمان ناتو / ۱۰۰۸

پیمان، حبیب الله / ۲۸۶

پیوندا (نشریه) / ۵۳۳

پیوندی، سعید / ۷۳۹

پیونگ یانگ / ۷۰۸

ت

تئوری و پراتیک انترن_اسیونالیس_م پرولتری (کتاب) / ۲۷

تاجیک (ملیت) / ۱۰۰۳

تاجیکستان / ۱۸۷, ۱۹۰, ۱۹۱, ۲۶۹, ۲۷۰, ۳۹۳

تاجائو، لی / ۱۴

تاردوف (ایران شناس) / ۹۱, ۶۱۷

تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار، ۱۳۳۲_۱۲۱۵ هـ.ق) (کتاب) / ۶۱۲

تاریخ انترناسیونال (کتاب) / ۷۰۸

تاریخ ای-ران از زم-ان باس-تان تا ام-روز (کتاب) / ۳۱۵

تاریخ تمدن (کتاب) / ۷۵۳, ۱۱۱۹

تاریخ توسعه طلبی آمریکا در ایران (کتاب) / ۶۶

تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی / ۳۸۶

تاریخ نوین ایران (کتاب) / ۱۰۱, ۱۳۸, ۳۱۷

تاشکند / ۹۱, ۸۲۹

تالار رودکی / ۴۷۷

تایباد / ۸۴۳

تایوان / ۶۱۴

تبریز / ۶۱, ۷۹, ۱۰۶, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۹۰, ۱۹۹, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۱۱, ۲۱۸, ۳۷۹, ۳۸۰, ۵۳۴, ۵۷۱, ۵۷۴, ۶۵۹, ۶۸۸,

۹۸۹, ۱۰۳۰

تبریزی، شیخ ابراهیم / ۶۱

تجربه ۲۸ مرداد (کتاب) / ۲۹۶

تجربه تاریخی راه رشد غیرسرمایه داری (کتاب) / ۲۶۷

تحلیل هفتگی (نشریه) / ۵۳۸

تدین، مسعود / ۲۱۸

ترابی، محمدعلی / ۵۵۴

ترات، آلن چارلز / ۶۵

ترقی (مجله) / ۶۹۰

ترکمن صحرا / ۳۷۵, ۶۰۲, ۶۴۲

ترکمنستان / ۱۹۰, ۸۹۱

ترکیه / ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۰۱، ۳۶۰، ۶۰۹، ۶۴۵، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۸۷، ۸۲۳، ۸۲۷، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۳۹

تروتسکی / ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۵۳، ۲۴۱، ۳۰۱

تروتسکیسم _ دشمن انقلاب (کتاب) / ۱۳

ترود (مجله) / ۱۳۸

ترودو (ژنرال) / ۶۹۰

ترولین، چارلز / ۸۶۱

ترومن / ۶۶، ۶۷

تریونیست (کمونیست هلندی) / ۳۰۰

تزار (الکساندر دوم) / ۳۹

تسکین، کلارا / ۷۵۵، ۷۵۶

تس _ تون _ گگ، مائو / ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۹۱، ۲۵۸، ۳۷۳، ۵۹۹، ۶۱۱

تسویگون، م. (ژنرال) / ۹۱

تشکیلات دمکراتیک زنان / ۴، ۷۶، ۱۰۹، ۲۳۵، ۲۴۹، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۶۳، ۵۳۷، ۵۶۰، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۹۱، ۵۹۲،

۶۳۵، ۷۰۴، ۷۵۲، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۵، ۷۶۷

تفضلی، جهانگیر / ۵۳۴

تفلیس / ۶۶۰، ۸۲۹، ۸۳۱

تقی زاده، بهمن / ۳۷۴، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶

تقی زاده، سیدحسن / ۶۲، ۹۳، ۱۱۲۳

تکاب / ۶۳۷

تکایف (نظریه پرداز) / ۶۵۶

تکاجف / ۳۹، ۴۴

تکامل فتودالیسم در ایران (کتاب) / ۶۰۹، ۶۱۷

تکش (تشکیلات کل شه رست آنها) / ۱۳۲، ۵۴۲، ۶۳۸، ۷۱۰،

تکیه، عباس / ۵۰۵

تم-دن، محم-دحسی-ن / ۱۱۵، ۱۱۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۴۱

تنکابنی، فریدون / ۲۳۰، ۲۳۳، ۷۷۹، ۸۶۶

تنها، سید محمد (اسماعیلی) / ۹۱

تهران مصور (مجله) / ۲۲۸، ۹۳۱، ۱۱۰۰

تهران / ۴، ۹، ۱۷، ۵۲، ۵۵، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۲، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰،
۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،
۱۶۶، ۱۷۰، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۰۵،
۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۷۴، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۶،
۴۸۷، ۵۰۸، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۵، ۶۰۳،
۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۳،
۶۷۶، ۶۷۷، ۶۹۰، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۲۲، ۷۳۰، ۷۳۷، ۷۴۰، ۷۴۵، ۷۵۶، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۷۱، ۷۷۳، ۷۷۶، ۷۹۶، ۸۰۶،
۸۱۲، ۸۱۳، ۸۳۱، ۸۳۳، ۸۳۶، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۶۰، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۷۳، ۸۸۵، ۸۸۶،

ص : ۱۱۵۹

۱۰۷۲, ۱۰۵۴, ۱۰۵۱, ۱۰۳۱, ۱۰۳۰, ۱۰۱۹, ۱۰۱۸, ۹۴۶, ۹۱۳, ۸۸۸, ۸۸۷

تهرانی / ۷۹

تهرانی، ع. اشرف / ۵۳۲

ت_وده ای_ران و مس_ائل میه_ن اتق_لابی م_ا (کتاب) ۲۹۳

توده نیوز (اخبار توده) (نشریه) / ۵۶۴, ۵۶۵

تورز، کامیلو (کشیش کلمبیایی) / ۵۵

تورز، موریس / ۶۵۸, ۱۰۹۸

توسلی / ۳۵۱

توسو (سازمان دانشجویان دانشگاه ته_ران، وابسته به حزب توده) / ۷۲۸

توضیحی درباره مسائل س_ازمانی (کتاب) / ۴۶۲

توکل، عبدالله / ۷۹۵

توماس، نُرمَن / ۱۸

تونبروگ / ۶۴

تیتو (مارشال) / ۳۵, ۹۱, ۶۸۹

تیزابی، هوشنگ / ۲۱۶, ۳۱۷, ۵۳۵, ۶۶۴

تیفوگل (نظریه پرداز) / ۹۹۶

تیمورتاش / ۶۶۱

تی پرومی نه (مورخ) / ۲۵۶, ۶۰۸

تی یری (مورخ) / ۲۵۶, ۶۰۸

ث

ث. ژ. ت (اتحادیه بزرگ فرانسوی) ۱۰۹۸

ثابت، حبیب الله / ۷۸

ثریا (دکتر) / ۶۴۹

ج

جئوردانو، برونو / ۷۹۴

جامعه سیاهان آمریکا / ۱۹

جامع—ه سوسیالیست—ت ه—ای ایرانی در اروپا / ۸۵, ۳۰۹, ۸۷۴

جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران / ۳۰۹

جامعه شناسی غربگرایی (کتاب) / ۶۱۴

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم / ۳۵۴

جانسون / ۸۱

جاوید، سلام الله (دکتر) / ۹۱, ۵۷۴

جاویدفر / ۲۱۷

جباری، علیرضا / ۲۶۷

جبرئیل اوف، انور / ۸۲۶

جبهه آزادی / ۱۶۱

جبهه آزادیبخش ملی / ۹۴۰

جبهه پایداری / ۳۵۶, ۳۶۶

جبهه دمکراتیک ملی / ۲۷۳, ۳۳۵, ۳۳۶, ۶۷۰, ۷۸۰, ۹۳۱

جبهه صلح و آزادی / ۹۶۱

جبهه متحد آزادی ملی / ۳۴۶

جبهه متحد خلق / ۴۶, ۱۵۷, ۲۲۸, ۲۵۲, ۲۷۶, ۲۹۰, ۳۱۴, ۳۲۹, ۳۳۴, ۳۴۳, ۳۴۸, ۳۶۷, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳, ۳۸۴, ۳۹۴, ۹۵۱,

۹۵۲, ۹۵۳, ۱۰۰۰

جبهه متفقین / ۷۸۳

جبهه ملی ایران / ۹۹۹

جبهه ملی چهارم / ۳۴۵

جبهه ملی دوم / ۳۰۹, ۳۱۰, ۳۴۹

جبهه ملی سوم / ۳۱۰, ۳۴۹

جبهه ملی / ۶۷, ۷۵, ۷۷, ۸۵, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۸, ۱۵۸

, ۳۵۶ , ۳۵۴ , ۳۵۲ , ۳۵۱ , ۳۴۹ , ۳۴۸ , ۳۴۷ , ۳۴۶ , ۳۴۵ , ۳۳۷ , ۳۳۶ , ۳۳۵ , ۳۲۲ , ۳۱۱ , ۳۱۰ , ۳۰۹ , ۳۰۸ , ۳۰۵ , ۲۹۵ , ۲۴۵ , ۱۷۰ ,
۹۳۱ , ۷۶۹ , ۶۷۰ , ۴۸۹

جدایی، عظیم / ۲۰۰

جرس (نشریه) / ۴۳۷ , ۵۳۲ , ۵۳۸ , ۶۰۰ , ۶۰۶

جرقه نو (نشریه) / ۵۲۸ , ۵۳۸

جریان آذربایجان / ۱۰۹۷

جریان انفصالیون / ۸۸۹ , ۸۹۸ , ۹۲۰ , ۹۲۴ , ۹۹۷ , ۹۹۸

جریان نفت شمال / ۳۷۶

جزنی، بیژن / ۵۹ , ۶۰ , ۳۲۵ , ۳۷۴

جزیره جاوه / ۳۰۰ , ۳۰۱

جزیره رئونیون / ۵۶۰

جستارهایی از تاریخ (کتاب) / ۱۱۱۸

جعفری، حسن / ۷۶

جعفری، عباس / ۵۴۱

جعف_ری، محم_دعل_ی / ۷۷۷ , ۷۸۱ , ۹۲۰ , ۹۹۸ , ۱۰۰۶

جکسون، مایکل / ۳۸

جلالی / ۵۰۵

جلفا / ۴۷۷

جلیلی، محمد / ۲۰۰

جم، اردشیر (نام مستعار بهرام) / ۸۹۵، ۸۹۶

جمال زاده، سیدمحمدعلی / ۶۱۲

جمعیت اتحادیه زنان زحمتکش / ۷۵۷

جمعیت آدمیت / ۶۱

جمعیت آذربایجانی های مقیم تهران / ۵۹۸

جمعیت ایرانی هواداران صلح / ۱۳۱، ۵۲۵، ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۹۱، ۵۹۳، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۸۲، ۷۸۷، ۷۸۸

جمعیت بیداری زنان / ۷۵۶

جمعیت پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم آذربایجان شوروی / ۱۹۶، ۱۹۹

جمعیت تعاون با فلسطین / ۵۹۸

جمعیت تلاش عالی (بودی اوتومو) / ۳۰۰

جمعیت جهانی هواداران صلح / ۴۴۶، ۵۶۷، ۷۸۷

جمعیت حقوقدانان ایران / ۷۶۹، ۷۸۹

جمعیت حقوقدانان دمکرات / ۵۵۴، ۵۹۳، ۷۰۴، ۷۸۸، ۷۸۹

جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی / ۷۶۹

جمعیت سوسیالیست توده ایران / ۶۲۵

جمعیت صلیب سرخ جهانی / ۸۹۱

جمعیت طرفداران حقوق بشر / ۷۶۹

جمعیت مبارزه با استعمار / ۷۶، ۱۳۰، ۷۷۱

جمعیت مختلط ملی / ۱۳۱

جمعیت نسوان وطنخواه / ۷۵۶

جمعیت های زنان جمهوری خواه / ۷۵۲

جمهوری آذربایجان / ۹۲

جمهوری اسلامی ایران / ۳۲, ۴۸, ۸۶, ۹۸, ۱۱۷, ۲۲۵, ۲۲۶, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۴۳, ۲۴۷, ۲۷۷, ۲۸۰, ۲۸۵, ۳۳۷, ۳۵۳, ۳۵۷, ۳۵۹,
۳۶۲, ۳۶۸, ۳۸۱, ۴۰۴, ۴۰۶, ۴۳۵, ۴۸۳, ۴۸۴, ۵۰۰, ۵۱۵, ۵۵۱, ۵۵۳, ۵۵۷, ۵۶۳, ۵۷۲, ۶۳۲, ۶۶۶, ۶۹۲, ۶۹۵, ۷۳۴, ۷۴۱,
۷۸۷, ۷۹۱, ۷۹۵, ۷۹۷, ۷۹۸, ۸۰۰, ۸۰۲, ۸۰۴, ۸۰۶, ۸۰۷, ۸۰۸, ۸۰۹, ۸۱۰, ۸۱۱, ۸۱۲, ۸۱۴, ۸۱۶, ۸۱۷, ۸۱۸, ۸۱۹, ۸۴۵,
۸۴۶

۹۵۷, ۹۵۶, ۹۵۳, ۹۴۹, ۹۴۸, ۹۴۷, ۹۴۶, ۹۴۵, ۹۴۴, ۹۳۸, ۹۳۷, ۹۳۵, ۹۳۴, ۹۳۲, ۹۲۹, ۹۲۷, ۹۲۶, ۹۲۵, ۹۲۴, ۸۶۷, ۸۶۲,
۱۰۳۶, ۱۰۳۴, ۱۰۳۰, ۱۰۲۱, ۱۰۲۰, ۱۰۱۷, ۱۰۱۶, ۱۰۱۴, ۱۰۱۳, ۱۰۰۸, ۱۰۰۷, ۱۰۰۵, ۱۰۰۲, ۱۰۰۱, ۹۹۹, ۹۶۶, ۹۶۲,
۱۰۷۷, ۱۰۷۶, ۱۰۷۵, ۱۰۷۳, ۱۰۷۱, ۱۰۷۰, ۱۰۶۹, ۱۰۶۵, ۱۰۶۳, ۱۰۶۱, ۱۰۵۴, ۱۰۴۷, ۱۰۴۳, ۱۰۴۲, ۱۰۴۱, ۱۰۳۸, ۱۰۳۷,
۱۱۳۷, ۱۱۳۳, ۱۱۲۵, ۱۱۱۱, ۱۰۹۴, ۱۰۹۳, ۱۰۹۲, ۱۰۹۱, ۱۰۸۸, ۱۰۸۷, ۱۰۸۵, ۱۰۸۳, ۱۰۸۲, ۱۰۸۱, ۱۰۸۰, ۱۰۷۸

جمهوری دمکراتیک آلمان / ۸۰۱, ۱۰۱۸, ۱۰۲۵

جمهوری دمکراتیک خلق / ۹۵۲

جمهوری دمکراتیک ملی / ۹۵۲, ۹۵۳

جمهوری روسیه شوروی / ۱۰۰۳

جمهوری فدرال آلمان / ۶۵۰

جنانه / ۱۱۱۶

جنبش ۱۵ خرداد / ۱۳۴۲, ۸۰, ۳۱۸

جنبش ۲۶ ژوئیه / ۵۰

جنبش آزادیبخش ایران / ۱۰۶۶, ۱۰۶۷

جنبش پانک / ۳۸

جنبش جن_گ_ل (گ_یلان) / ۱۹۰, ۱۰۶۶, ۱۱۲۴, ۶۳, ۸۶

جنبش جهانی کارگری / ۳۱

جنبش چپ نو / ۱۷, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۲, ۵۵, ۲۶۳, ۳۱۲

جنبش حقوق زنان / ۷۵۳

جنبش دانش آموزی ایران / ۷۳۶

جنبش رهائی بخش تانزانیا / ۲۶۱

جنبش رهایی بخشی ملی / ۱۰۴۰

جنبش صلح / ۹۵۵

جنبش کارگری آلمان / ۴۲

جنبش مشروطیت / ۶۲, ۶۳

جنبش ملی کردن صنعت نفت / ۱۰۶۷

جنگ جهانی اول / ۳۴, ۶۲, ۶۶۱, ۶۸۵, ۷۰۶, ۷۰۷, ۷۸۲, ۹۴۲, ۱۰۶۵

جنگ جهانی دوم / ۲, ۳۴, ۳۵, ۴۵, ۴۶, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۹۵, ۱۰۹, ۲۰۳, ۲۴۲, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۶۳, ۲۷۸, ۲۹۸, ۳۰۱, ۵۵۹,
۶۵۰, ۶۸۳, ۶۸۵, ۷۰۷, ۷۰۸, ۷۵۶, ۷۷۶, ۷۸۳, ۷۸۴, ۷۸۵, ۷۸۶, ۸۲۱, ۸۲۴, ۸۲۵, ۸۲۸, ۱۱۲۴, ۱۰۳۹

جنگ جهانی سوم / ۱۰۳۱

جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶ _ ۱۹۳۹) / ۲۳

جنگ و صلح (کتاب) / ۳۷۶

جنگ ویتنام / ۱۹, ۵۰, ۲۴۲, ۷۵۳

جنگهای صلیبی / ۷۸۵, ۱۱۱۸, ۱۱۲۰

جنوب لبنان / ۷۲۶, ۷۳۰

جهاد (نشریه) / ۶۰۷

جهان تابان (نشریه) / ۷۵۷

جهان زنان (مجله یا ماهنامه) / ۴۴۵, ۵۲۴, ۵۳۶, ۵۳۷, ۵۴۴, ۵۴۵, ۷۲۱, ۷۵۷, ۷۶۳, ۷۶۴

جهان نو (مجله) / ۱۳

جهانبگلو، امیر حسین / ۷۷۷

جهان بین (نشریه) / ۵۳۲

ص : ۱۱۶۲

جهانگیری / ۶۷۶, ۶۹۶, ۶۹۸, ۸۳۹, ۱۰۵۴

جهانگیری، شاهرخ (نام مستعار هوشنگ) / ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۳۷, ۶۶۴, ۶۷۶, ۶۷۷, ۶۹۶, ۸۳۷, ۸۳۹, ۸۴۲, ۱۰۴۳

جهانی، حسین / ۱۰۸

جـ وادنجـ ار (عضو گروه تلخون) / ۲۱۷

جوادزاده / ۱۶۰

جوادیه / ۵۲۰

جوانان (مجله) / ۷۱۶, ۷۱۷

جـ وانان آزاد آلمـ ان FDJ (آلمـ ان شرقی) / ۵۸۸

جوانان توده (ماهنامه) / ۵۳۷, ۷۱۷, ۷۲۱

جوانان دمکرات (نشریه) / ۵۳۲, ۵۳۴, ۷۱۱

جوانلار (نشریه) / ۵۳۴

جواهر کلام، علی / ۵۳۰

جواهری / ۱۲۷, ۲۰۴

جواهری، عربعلی / ۸۹۶, ۱۰۰۶

جواهری، محمدعلی / ۶۲۵

جودت، حسـین / ۳, ۷۶, ۷۷, ۱۰۷, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۸, ۱۲۷, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۹, ۱۴۵,
۱۴۶, ۱۵۳, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۱, ۱۶۳, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۵, ۱۷۸, ۱۸۰, ۱۸۱, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۸, ۱۹۴,
۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۷, ۱۹۸, ۲۲۸, ۲۳۵, ۲۳۹, ۲۴۵, ۳۲۲, ۴۲۶, ۵۷۳, ۵۷۷, ۶۲۵, ۶۲۶, ۷۰۹, ۷۶۰, ۱۰۱۸, ۱۰۲۵, ۱۰۲۹, ۱۰۴۳,

۱۰۸۸

جیاب (ژنرال) / ۴۹, ۵۰, ۵۵

چاندرا، رامش / ۵۶۷

چبریکوف، ویکتور / ۸۲۳

چرنیک بلند، عادلہ / ۲۰۰

چرنینکو / ۲۵

چشم آذر / ۱۴۹, ۱۹۸

چشم_ان_قه_رمان_ب_از_اس_ت (مجموعه داستان) / ۱۱۲۱

چکا (سازمان اطلاعاتی شوروی) / ۲۹۸, ۳۶۰, ۷۹۴, ۸۲۱

چکسلواکی / ۳۳, ۲۰۳, ۲۰۴, ۳۸۰, ۵۰۳, ۵۳۷, ۵۶۳, ۵۶۵, ۵۶۶, ۷۰۸, ۷۲۴, ۷۲۹, ۷۸۵, ۸۷۳

چلنگر (نشریه) / ۵۳۳

چلیپا / ۱۷۲

چنگیزخان / ۱۷

چه باید کرد؟ (کتاب) / ۱۱۳, ۳۷۳, ۳۸۶, ۵۸۸

چهاردهمی / ۲۱۳

چهره های درخشان (کتاب) / ۷۶۲

چه گوارا، ارنستو / ۲۰, ۳۸, ۴۹, ۵۰, ۵۳, ۵۴, ۵۶, ۵۷, ۵۹, ۳۷۳

چو کرو آمینوتو (روحانی) / ۲۹۹, ۳۰۰

چیانکای چک / ۱۴, ۴۵

چیرکین، و. / ۲۶۷

چین / ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۲۰, ۲۴, ۳۱, ۳۲, ۳۵, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۸, ۶۷, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۹۲, ۲۵۸, ۲۹۸, ۳۰۱, ۳۲۵

1128, 1009, 992, 786, 784, 783, 727, 599, 571, 379, 372

حائری زاده، ابوالحسن / ۱۳۸، ۳۴۸، ۷۸۷

حاتمی، صفیه / ۱۰۲۹

حاتمی، هدایت الله / ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۶۷، ۴۶۳، ۵۰۶، ۵۱۴، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۲، ۶۸۹، ۶۹۵، ۸۳۲

حادثه ۳۰ تیر / ۱۳۶

حادثه آذربایجان / ۱۱۰

حادثه سیاهکل / ۱۱۳۶

حیبی، بهرام / ۷۸۱

حیبی، حسن / ۳۵۴

حجری بجستانی، عباس / ۱۴۵، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۸، ۳۷۴، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۶، ۵۰۷،

۵۰۸، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۸۵، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۴۰، ۶۶۹، ۶۷۱، ۷۱۴، ۷۹۶، ۸۵۲، ۱۰۱۸، ۱۰۴۳، ۱۰۷۰

حریت (نشریه) / ۵۲۸

حزب اتحاد دموکراتیک مردم ایران / ۲۱۴

حزب اجتماعیون / ۸۹

حزب اراده ملی / ۹۸، ۶۶

حزب ایران / ۶۷، ۷۴، ۱۶۶، ۳۰۸، ۳۴۵

حزب بعث / ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۹، ۱۰۱۳، ۱۰۳۷، ۱۰۴۲، ۱۰۶۹

حزب بلشویک روسیه / ۱۱، ۱۶، ۱۰۴، ۳۹۲، ۵۲۸، ۶۱۵، ۶۵۷، ۶۷۸، ۶۸۱، ۶۸۴

حزب پان ایرانیسم / ۳۰۸

حزب پیشاهنگ سوسیالیستی / ۹۶۰

حزب توده (نشریه) / ۵۳۵, ۵۴۲, ۶۰۶

حزب توده ایران در مبارزه برای تشکیل جبهه واحد ملی و دمکراتیک (کتاب) / ۳۰۷

حزب توده ایران و جبهه ملی سوم (جزوه) / ۳۱۰

حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق (جزوه) / ۲۹۵, ۳۷۶

حزب توده ایران و مسائل ملی-انقلابی (کتاب) / ۹۸, ۲۹۵, ۳۳۴, ۳۴۲, ۳۴۶, ۳۶۶

حزب توده ایران، چه می گوید و چه می خواهد (کتاب) / ۹۵

حزب توده / اکثر صفحات

حزب جمهوری اسلامی / ۳۵۵, ۳۶۵, ۴۹۰, ۶۶۹, ۸۴۹, ۸۵۰, ۸۵۱

حزب جمهوری خلق مسلمان / ۴۸۹

حزب جمهوری خواه آمریکا / ۹۵۵

حزب جنگل / ۷۴

حزب دمکرات آمریکا / ۳۰۸

حزب دمکرات کردستان عراق / ۹۴۹

حزب دمکرات کردستان / ۶۸, ۷۹, ۱۰۹, ۱۷۴, ۲۲۵, ۲۳۱, ۲۷۳, ۳۳۶, ۳۷۹, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳, ۵۵۲, ۷۰۳, ۷۰۴, ۹۴۵, ۹۵۱, ۱۰۳۹

حزب دمکرات مسیحی آلمان غربی / ۹۵۵

حزب دمکرات مسیحی ایتالیا / ۹۵۵

حزب دمکرات / ۷۴, ۳۰۴

حزب دمکراتیک خلق افغانستان / ۳۶, ۸۷۴

حزب دمکراتیک مردم ایران / ۵۶۲, ۸۹۰, ۸۹۱, ۹۲۴, ۹۳۱, ۹۵۷, ۹۶۱, ۹۶۲, ۹۹۴, ۹۹۵, ۹۹۷, ۹۹۸, ۹۹۹, ۱۰۰۰, ۱۰۰۲,

۱۰۰۳, ۱۰۰۸, ۱۰۰۹, ۱۰۱۰

حزب رزمندگان / ۳۸۴

حزب زحمتکشان ملت ایران / ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۴۸

حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه / ۷, ۳۸۵, ۳۸۶, ۶۵۷, ۶۷۸

حزب سوسیالیست اسپانیا / ۴۰

حزب سوسیالیست فرانسه / ۴۰

ح-زب سوس-یالیست متح-ده آلم-ان دمکراتیک / ۸۲۷, ۶۴۸, ۸۷۴

حزب سوس-یالیست متح-ده آلم-ان شرقی / ۱۵۵, ۱۹۷

ح-زب سوس-یالیست متح-ده آلم-ان / ۶۲۰, ۸۲۷, ۱۱۰۰

حزب سوسیالیست های نهضت ملی ایران / ۳۰۸

حزب طبقه کارگر / ۹۷۵

حزب عدالت / ۶۲, ۶۳, ۵۲۸

حزب کار آلبانی / ۳۵

حزب کار ترکیه / ۹۶۰, ۱۰۰۸

حزب کارگر اسرائیل / ۲۶۹

حزب کارگر انگلستان / ۴۰, ۱۱۲, ۲۶۹, ۱۱۳۲

حزب کارگران انقلابی ایران / ۸۵

حزب کارگران سوسیالیست / ۱۳

حزب کمونیست اتحاد شوروی / ۲۵, ۳۰, ۳۲, ۳۵, ۱۵۰, ۱۵۸, ۲۳۱, ۲۳۵, ۲۳۸, ۳۹۳, ۵۶۰, ۵۶۱, ۶۴۸, ۶۸۷, ۷۹۸, ۸۰۱, ۸۱۵,

۸۱۶, ۸۲۱, ۸۲۵, ۸۲۷, ۸۲۸, ۹۹۵, ۱۰۵۳, ۱۰۵۶, ۱۰۸۵, ۱۱۰۲, ۱۱۰۵, ۱۱۱۳

ح-زب کم-ونیس-ت آذربایج-ان ش-وروی / ۹۲, ۱۰۹, ۱۶۱, ۲۳۱, ۸۱۶, ۸۲۳, ۸۲۶, ۱۰۳۱, ۱۰۳۲, ۱۱۰۵

حزب کمونیست اسپانیا / ۲۳، ۲۴

حزب کمونیست آلمان شرقی / ۶۲۰، ۷۰۶

حزب کمونیست آلمان / ۶۵۰، ۷۰۶، ۸۲۷

حزب کمونیست آمریکا / ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۳۶، ۱۰۰۰

حزب کمونیست اندونزی / ۳۶، ۴۷، ۲۹۹، ۳۰۱

حزب کمونیست انگلستان / ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۶، ۸۲۱، ۱۱۱۳

حزب کمونیست ایتالیا / ۲۳، ۲۴، ۵۶۵، ۶۵۸، ۷۲۶، ۱۰۰۸، ۱۰۱۰، ۱۱۳۰

حزب کمونیست ایران / ۲، ۱۲، ۴۸، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۴، ۱۶۰، ۱۹۰، ۳۰۱، ۵۱۳، ۵۵۹، ۶۱۵، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۶

۶۸۸، ۷۰۹، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۷، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۱۲۴

حزب کمونیست پرتغال / ۲۵، ۳۶، ۱۱۹، ۴۱۲، ۶۵۸، ۷۲۶

حزب کمونیست تایلند / ۹۶۰

حزب کمونیست ترکیه / ۹۶۰، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸

حزب کمونیست چکسلواکی / ۱۱۱۲

حزب کمونیست چین / ۱۴، ۲۴، ۳۵، ۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۵۷۱، ۷۸۴

حزب کمونیست رومانی / ۳۵

حزب کمونیست ژاپن / ۲۴

حزب کمونیست سوئد / ۲۱۰

حزب کمونیست سوریه / ۳۶، ۳۷۰

حزب کمونیست شوروی / ۲۴، ۲۶، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۶۳، ۹۱، ۹۵، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱

۱۵۳, ۱۵۶, ۱۹۴, ۱۹۵, ۲۲۶, ۲۳۳, ۲۳۸, ۲۴۱, ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۴۶, ۳۰۷, ۳۱۱, ۳۳۱, ۳۷۶, ۳۹۳, ۳۹۷, ۴۲۴, ۵۵۹, ۵۶۰, ۵۶۱, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۵, ۶۲۰, ۶۴۷, ۶۷۰, ۶۷۴, ۶۸۶, ۶۹۵, ۷۸۳, ۸۱۵, ۸۱۶, ۸۲۲, ۸۲۶, ۸۳۹, ۸۷۱, ۸۷۲, ۸۷۳, ۸۷۴, ۸۹۳, ۹۹۵, ۱۰۰۳, ۱۰۰۴, ۱۰۰۶, ۱۰۰۷, ۱۰۴۴, ۱۰۴۵, ۱۰۶۳, ۱۰۸۹, ۱۰۹۸, ۱۱۰۶, ۱۱۲۸

حزب کمونیست شیلی / ۶۷۴

حزب کمونیست عراق / ۳۶, ۳۷۰, ۴۹۱, ۶۸۳, ۶۹۵, ۷۲۵, ۷۲۶, ۹۴۹

حزب کمونیست عربستان سعودی / ۷۲۶

حزب کمونیست فرانسه / ۲۱۰, ۲۴۱, ۵۶۷, ۶۵۰, ۶۵۸, ۸۹۸, ۱۰۹۸

حزب کمونیست فنلاند / ۷۶۸

حزب کمونیست کره دمکراتیک / ۳۵

حزب کمونیست کوبا / ۳۵, ۵۰

حزب کمونیست لبنان / ۳۷۰

حزب کمونیست لهستان / ۱۱۱۲

حزب کمونیست متحد ترکیه / ۹۶۰, ۱۰۰۸

حزب کمونیست مغولستان / ۳۶

حزب کمونیست ویتنام / ۳۵

حزب کمونیست یونان / ۶۸

حزب کنگره هند / ۳۶

حزب محافظه کار انگلستان / ۹۵۵

حزب مردم ایران / ۳۰۸

حزب ملت ایران / ۸۰, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۴۵, ۵۵۲

حزب ملی (ژاپن) / ۳۰۱

حزب ملی اندونزی / ۳۰۰

حزب نازی (ناسیونال سوسیال) / ۲۹

حسابی / ۸۸, ۱۲

حسابی، محمود (دکتر) / ۹۱

حسن آباد قم / ۶۲۶

حسینی پاک، مهدی / ۲۱۷, ۳۹۸, ۴۱۵, ۴۳۲, ۴۵۹, ۴۶۴, ۴۷۱, ۶۰۳, ۶۳۶

حسن پور، ابراهیم / ۵۸۵, ۵۸۶

حسین (گروه پایمرد) / ۲۱۶

حسین پور / ۲۱۷

حسین خانی، محمدعلی (حمید) / ۶۷۶

حسین زاده (سرهنگ) / ۶۹۱, ۷۳۸

حسینی (سرهنگ) / ۸۲۵, ۸۳۰

حسینی زاده، فاطمه (نام مستعار اشرف) / ۶۶۴

حسینیه شهید کچوئی / ۱۲۹

حشمت (دکتر) / ۶۴۹

حضیری، قاضی محمد / ۱۰۹, ۳۷۹, ۳۸۱

حقیقت (مجله) / ۵۲۸

حقیقت پیروز خواهد شد (نشریه) / ۷۱۱

حقیقت، محمد / ۳۷۴, ۶۴۲, ۶۹۳, ۸۶۶

حکمت جو، پرویز / ۱۵۴, ۱۷۷, ۱۷۳

حکمی، علینقی / ۵۳۰

حکمی-م-ی، اب-راہ-یم (حکمی-م-الملک) / ۱۱۰, ۱۳۴, ۱۶۶, ۱۶۹, ۵۷۵

حکیمی، صمد / ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۲۷, ۱۴۶, ۲۰۰, ۱۰۹۸

حوزه علمیه قم / ۳۰۷

حیدریان، محسن / ۸۶۸, ۸۹۱, ۹۲۰, ۹۲۲, ۹۹۸

خ

خادم، ابوالقاسم / ۳۷۰

خاطرات آقابکوف (کتاب) / ۳۶۰

خاطرات ای_رج_اس_کندری (کتاب) / ۱۱۳۱, ۱۱۰۹, ۱۱۰۲, ۱۰۹۴, ۱۹۸, ۹۲

خاطرات بوریس باژانوف / ۳۶۰

خ_اط_رات_ج_نگه_ای_رهائی_بخش_کوبا (کتاب) / ۵۴

خاطراتی از تاریخ حزب توده (کتاب) / ۶۴, ۶۱

خاطرات_ی_درب_اره_فع_الیت_سازمان_حزب_کمونیسْت_در_تهران (کتاب) / ۷۰۹

خاک کار، ی. / ۵۳۳

خامنه ای، سی_دعل_ی (آیت الله) / ۸۷۸, ۶۹۵, ۵۴۴

خ_ام_ه_ای، ان_ور / ۱۰۸, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۷, ۱۶۸, ۵۳۰, ۵۳۱, ۱۰۹۵

خانابا تهران، مهدی / ۴۷

خانه سدان / ۱۳۶

خانه کارگر / ۵۷۹, ۵۸۴

خانواده مقدس (کتاب) / ۴۱

خاورمیانه / ۶۶, ۹۱, ۹۲, ۱۱۰, ۲۹۸, ۳۶۱, ۵۵۹, ۵۶۰, ۶۱۲, ۸۱۵, ۸۲۵, ۸۴۵, ۱۰۰۹, ۱۰۱۱, ۱۰۳۹, ۱۰۴۰, ۱۰۶۸

خاوری خراسانی، علی / ۱۵۴, ۲۰۴, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۵, ۳۶۴, ۴۲۹, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۶, ۶۴۹, ۸۶۴, ۸۶۵, ۸۶۶, ۸۶۷

۸۶۸, ۸۶۹, ۸۷۲, ۸۷۳, ۸۷۵, ۸۸۵, ۸۸۸, ۸۹۵, ۸۹۸, ۹۰۲, ۹۱۱, ۹۱۸, ۹۵۵, ۱۰۲۶

خاوری، علی / ۱۷۷, ۲۴۰, ۵۶۳, ۶۴۹, ۸۷۳, ۸۷۶, ۸۷۷, ۸۷۸, ۸۷۹, ۸۸۰, ۸۸۱, ۸۸۲, ۸۸۳, ۸۸۴, ۸۸۵, ۸۸۶, ۸۸۷, ۸۸۸, ۸۹۴

۸۹۷, ۹۰۲, ۹۰۶, ۹۱۰, ۹۱۱, ۹۱۲, ۹۱۶, ۹۱۸, ۹۱۹, ۹۲۰, ۹۲۲, ۹۲۴, ۱۰۰۱, ۱۰۰۵

خبرگزاری تاس (شوروی) / ۵۶۲, ۸۲۸

خبرگزاری جمهوری اسلامی / ۴۱۰, ۵۴۴, ۸۵۲

خبرگزاری چکسلواکی / ۲۴

خدایی، علیرضا / ۶۶۴, ۶۶۸, ۶۷۶, ۶۷۷, ۸۶۶, ۸۹۵, ۸۹۶

خدمت و خیانت روشنفکران (کتاب) / ۱۱۴

خراسان / ۷۱, ۹۹, ۱۴۴, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۹۱, ۵۷۲, ۵۸۴, ۶۰۲, ۶۳۷, ۶۴۰, ۶۸۹, ۷۶۶, ۸۳۶, ۸۳۹, ۹۱۳, ۱۰۱۷

خراسانی، عبدالله / ۲۱۴, ۵۲۳

خرسند، عباس (فرهاد) / ۴۷۷, ۶۷۵, ۶۷۶, ۶۷۷

خرقانی، سید اسدالله / ۶۱

خرم آباد / ۵۷۲

خرمشهر / ۱۰۷۲, ۱۰۸۲

خروشچف، نیکیتا / ۸, ۹, ۷۸۳, ۷۸۴, ۸۲۱, ۸۲۳, ۹۴۱

خری سانر، یوگنی نیکولایوویچ (سرهنگ) / ۸۰۷

خسروشاهی / ۵۰۵

خسروی، خسرو (دکتر) / ۶۰۲, ۶۰۴, ۶۰۵

خسی در میقات (کتاب) / ۱۱۴

خطیب، ابوالحسن / ۲۳۷

خلعتبری / ۷۰

خلعتبری، ارسلان / ۱۰۶, ۳۴۸

خلعتبری، رحمانقلی / ۱۰۶

ص : ۱۱۶۷

خلق (نشریه) / ۵۲۸

خلیج فارس / ۷۲۵, ۴۹۵

خلیفی فیمانی، منصور / ۶۳۹

خلیلی، عباس / ۳۴۸

خمرهای سرخ / ۱۷

خمینی، روح الله (آیت الله) / ۶۵, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۷, ۹۹, ۱۰۴, ۱۳۶, ۱۵۸, ۱۸۲, ۲۰۵, ۲۲۵, ۲۲۷, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۷۹, ۲۸۵,
۲۸۶, ۲۸۷, ۲۹۲, ۲۹۳, ۲۹۴, ۳۰۷, ۳۱۲, ۳۱۴, ۳۱۶, ۳۱۸, ۳۲۲, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۳۴, ۳۳۵, ۳۳۶, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۴۰, ۳۴۱,
۳۴۲, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۶, ۳۴۷, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۱, ۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۴, ۳۵۵, ۳۵۶, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۶۶, ۳۶۸,
۳۷۲, ۳۸۱, ۳۸۴, ۴۰۵, ۴۵۰, ۴۵۹, ۴۸۲, ۵۱۸, ۵۱۹, ۵۳۶, ۵۴۴, ۵۵۷, ۵۵۸, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۷۸, ۵۹۲, ۷۲۲, ۷۲۵, ۷۳۳, ۷۷۴,
۷۷۸, ۷۹۱, ۷۹۳, ۷۹۷, ۷۹۸, ۷۹۹, ۸۱۳, ۸۱۴, ۸۱۷, ۸۱۸, ۹۲۵, ۹۲۶, ۹۲۹, ۹۳۱, ۹۳۵, ۹۳۷, ۹۴۱, ۹۴۲, ۹۴۹, ۹۵۶, ۱۰۰۴,
۱۰۱۳, ۱۰۱۶, ۱۰۲۱, ۱۰۲۷, ۱۰۲۸, ۱۰۳۰, ۱۰۳۳, ۱۰۳۴, ۱۰۳۷, ۱۰۳۸, ۱۰۴۱, ۱۰۴۲, ۱۰۴۳, ۱۰۵۴, ۱۰۵۷, ۱۰۶۰, ۱۰۶۱,
۱۰۶۳, ۱۰۶۴, ۱۰۷۰, ۱۰۷۱, ۱۰۷۵, ۱۰۷۶, ۱۰۷۷, ۱۰۷۸, ۱۰۸۱, ۱۰۸۲, ۱۰۸۳, ۱۰۸۵, ۱۰۸۸, ۱۰۹۰, ۱۰۹۳, ۱۱۰۷, ۱۱۲۴,

۱۱۲۸

خنجی، محمدعلی / ۷۹, ۸۰, ۳۰۸, ۳۰۹

خوئی، اسماعیل / ۷۷۸

خوئی، میرزا علی اصغر / ۶۲

خواندنیها (مجله) / ۹۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۳۱۸

خود که ویچ، تانیا / ۷۹۵

خورشیدی، مراد / ۳۷۴, ۶۴۱

خوزستان / ۷۲, ۷۹, ۱۰۴, ۱۰۹, ۵۳۵, ۵۴۲, ۵۷۴, ۵۷۵, ۵۷۶, ۵۸۴, ۶۰۲, ۶۴۰, ۷۶۶, ۱۰۶۷, ۱۰۸۶

خوش اتکال (مهندس) / ۶۰۰

خیامی، قلی / ۱۹۹

خیانت مائو (کتاب) / ۱۶

خیرخواه، حسین / ۱۰۸، ۷۷۷

خیرخواه، عبدالصمد / ۷۸۸

د

دائرة المعارف آمریکانا / ۲۵۰

دائرة المعارف بزرگ شوروی / ۳۰، ۳۱، ۳۲

دائرة المعارف بین المللی علوم اجتماعی (کتاب) / ۲۵۰، ۶۰۸

دائم، م. / ۷۰۸

داداش زاده، محمد / ۲۰۱

دادگر، فرزاد / ۲۱۸، ۳۷۴، ۴۸۳، ۵۴۳

دارایی (دکتر) / ۶۴۹

داریوش، پرویز / ۱۱۱۶

دانا (نشریه) / ۵۳۴

دانش شریعت پناهی، احمد / ۲۳۷

دانش، احمد / ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۴۶۳، ۵۹۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۵

دانش، بهرام / ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۳۶، ۵۴۵، ۶۸۹

دانش، عسکر / ۲۱۳، ۶۴۹، ۷۱۵

دانش آموز (نشریه) / ۵۳۲، ۷۱۱

ص : ۱۱۶۸

دانشجو (نشریه) / ۷۱۱

دانشجـویان مسلمـان پیـروخـط امام / ۶۷, ۲۲۵, ۳۴۵, ۳۵۲, ۵۵۰, ۷۳۰

دانشکده افسری / ۱۳۴, ۴۸۰, ۵۵۳, ۵۷۱, ۶۲۸, ۶۳۸, ۶۹۱, ۱۰۱۳

دانشکده حقوق دانشگاه تهران / ۵۴۱, ۶۳۸

دانشکده شهربانی / ۵۱۵

دانشکده فنی دانشـگاه تهـران / ۲۳۳, ۴۷۲, ۱۰۱۸

دانشگاه آکسفورد / ۶۵۹

دانشگاه امیرکبیر / ۷۱۶

دانشگاه تهران / ۱۲۱, ۱۶۹, ۴۷۲, ۵۲۲, ۷۱۱, ۷۱۲, ۷۱۶

دانشگاه دولتی باکو / ۹۱

دانشگاه شهید بهشتی / ۷۱۶

دانشگاه صنعتی (تهران) / ۲۳۰, ۷۱۶

دانشگاه علم و صنعت / ۷۱۶

دانشگاه کابل / ۸۹۴

دانشگاه کمبریج / ۶۵۹

دانشـگاه کمـونیستی زحمتکشـان شـرق (کوتو) / ۹۱, ۳۰۵

دانشگاه لندن / ۲۰۶

دانشگاه مسکو / ۵۷۱, ۸۲۶

دانشیان، ستاره / ۲۰۰

دانش_یان، غ_لام یحی_ی / ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۵, ۱۵۶, ۱۵۹, ۱۷۵, ۱۷۷, ۱۷۸, ۱۸۰, ۱۸۸, ۱۹۱, ۱۹۷, ۱۹۸,
۱۹۹, ۲۰۰, ۲۲۸, ۲۳۴, ۲۵۰, ۲۵۷, ۲۶۷, ۲۸۳, ۲۶۵, ۲۶۶, ۲۷۲, ۲۷۳, ۲۹۱, ۲۹۶, ۱۰۱۹, ۱۰۲۰, ۱۱۰۶, ۱۱۱۰

دانشیان، ولی / ۱۵۳

دانمارک / ۷۲۹

دبره، رژی / ۲۰, ۵۰, ۵۲, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۳۷۳

دبیرخانه سازمان ایالتی تهران / ۶۲۲, ۸۵۱

دبیرستان البرز / ۱۴۲

درایزو / ۱۱۱۶

درباره زب پرولتری طراز نوین (کتاب) / ۳۸۵

درباره محاکمات سیاسی (کتاب) / ۱۲۷

درباره نقش زن در اجتماع (کتاب) / ۷۵۵

درخشان پور، م. / ۵۳۳

درخشش، محمد / ۸۰

درسنامه تاریخ ایران از مشروطه به بعد (کتاب) / ۵۰۶

درس_نامه تاری_خ جنب_ش جه_انی ک_ارگ_ری و کمونیستی (کتاب) / ۵۰۶

دره گز / ۸۴۳

درویش، نصرت الله / ۵۸۵, ۷۱۶, ۸۶۷

دریابندری، نجف / ۷۷۷

دریای خزر / ۲۶۸

دریای عمان / ۴۹۵

دریای مازندران □ خزر

دژ (نشریه) / ۵۳۲

دستگشاده، فرج / ۲۰۰

دشت مغان / ۲۰۸

دشتی، سیامک (تورج) / ۴۹۸, ۵۰۴, ۷۱۵, ۷۱۶, ۷۳۱

دفتر انتشارات اسلامی / ۳۷

ص : ۱۱۶۹

دفتری، محمد (سرهننگ) / ۱۲۲

دلیل صفائی، علی / ۳۷۴

دلیلی (مهندس) / ۲۱۱

دماوند (نشریه) / ۵۳۳

دماوند / ۶۲۶, ۶۴۲

دمشق / ۷۲۹

دمکراسی انقلابی پروتتس (کتاب) / ۴۰۲

دمکراسی انقلابی و انقلاب های رهائیبخش ملی امروز (کتاب) / ۲۶۸, ۲۷۸

دن کیشوت / ۸۹۵

دنیا (مجله) / ۱۵, ۶۳, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۶, ۱۸۷, ۲۳۶, ۲۶۳, ۲۸۷, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۱۰, ۳۱۷, ۳۱۸, ۳۲۴, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۴۶, ۳۷۳,
۳۷۸, ۳۸۰, ۴۶۳, ۴۹۶, ۴۹۸, ۵۰۸, ۵۱۲, ۵۱۳, ۵۱۴, ۵۲۱, ۵۲۵, ۵۲۸, ۵۳۵, ۵۳۷, ۵۴۲, ۵۶۴, ۶۰۵, ۶۱۰, ۶۸۸, ۸۳۵, ۹۲۲,
۱۰۹۷, ۱۱۱۷

دنیای امروز (نشریه) / ۵۳۲

دهباشی، علی / ۱۱۳۱

دهخدا، علی اکبر / ۱۱۱۵

دهقان، احمد / ۷۶, ۱۳۹, ۱۴۰

دهقانان ایران (ماهنامه) / ۳۲۴, ۴۳۷, ۶۰۰

دهقانی، اشرف / ۵۷

دهقانی، غلامحسین / ۲۰۱

دهکردی / ۲۰۶

دهگان، سيد محمد / ۶۳

دهلی نو / ۷۲۸

دواچي، حاج علي / ۶۲

دويچڪ، الكساندر / ۳۸۰

دورانت، ويل / ۷۵۳

دوشنبه (پايتخت تاجيڪستان) / ۱۴۲, ۱۸۷, ۱۹۰, ۱۹۵, ۸۲۹

دولت تمام خلقي (ڪتاب) / ۳۷۶

دولت آبادي، ميرزا يحيي / ۶۱

دولين (سرهنڪ) / ۱۴۵, ۱۴۸, ۲۲۷, ۲۳۱, ۶۹۰, ۸۰۲, ۸۲۵, ۸۳۵

دوما (مجلس) / ۱۰۴, ۴۶۴

دوما، الكساندر (پسر) / ۷۵۲

دويچر، ايزاڪ / ۱۳

ديده ڪنان، مختار / ۱۹۹

ديلمي / ۹۱

ديلي نيوز / ۱۰۲۱

ديميٽروف، گئورگي / ۹۵

ذ

ذره، ابوالقاسم / ۱۲, ۸۸, ۹۱, ۱۹۰

ذوالقدر، محمد اسماعيل / ۱۴۵, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۴, ۲۳۶, ۳۷۴, ۴۶۳, ۵۲۳, ۵۲۷, ۶۱۹, ۶۲۸, ۶۳۹

ذوالقدر، مسيح الله / ۵۳۲

ذوقی، ایرج / ۳۷۹

ر

رئسی، حشمت / ۵۸۵

رائین، اسماعیل / ۶۶۰, ۶۶

رادمنش، رضا / ۷۰, ۷۲, ۷۸, ۷۹, ۹۴۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۸, ۱۴۲,
۱۴۳, ۱۴۵, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۵, ۱۶۰, ۱۶۲,

ص : ۱۱۷۰

۱۶۳, ۱۶۷, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۵, ۱۷۶, ۱۷۷, ۱۷۸, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۸۶, ۱۹۵, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۲۸, ۲۳۷, ۵۳۰, ۵۳۱, ۵۶۰,
۶۲۰, ۶۲۱, ۷۰۹, ۸۶۴, ۸۶۶, ۸۷۲, ۸۷۳, ۸۷۶, ۱۰۰۱, ۱۰۲۵, ۱۰۹۶, ۱۰۹۸, ۱۰۹۹, ۱۱۱۱

رادنیا / ۶۶۰

راديو اروپای آزاد / ۱۸

راديو باکو / ۱۶۱

راديو بختيار / ۳۶۹

راديو برلين شرقی / ۱۴۷

راديو بغداد / ۱۴۸

راديو بی. بی. سی / ۸۶۱, ۱۱۳۰, ۱۱۳۳

راديو پکن / ۵۷۱

رادى-و-پى-ك-اى-ران / ۸۲, ۱۵۵, ۱۵۶, ۱۸۱, ۱۸۷, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۸, ۲۱۰, ۲۱۶, ۳۱۸, ۳۲۱, ۳۶۲, ۳۶۳, ۳۷۳, ۴۷۴, ۵۳۵,
۵۴۲, ۵۷۷, ۶۰۱, ۶۶۳, ۶۶۵, ۸۷۷, ۱۰۲۷, ۱۰۵۸

راديو صدای آمریکا / ۱۱۳۰

راديو صدای ملی ایران / ۱۴۸, ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۷, ۲۰۴, ۲۰۵, ۴۷۴, ۶۴۸, ۸۶۵, ۸۷۴, ۱۰۲۱, ۱۰۸۳, ۱۰۸۴, ۱۰۸۵, ۱۰۸۶,
۱۰۸۷, ۱۰۸۸, ۱۰۸۹

راديو صلح و ترقى / ۲۰۵

راديو کابل / ۸۷۴

راديو مسکو / ۱۱۴, ۱۶۸, ۲۰۵, ۶۴۸, ۸۱۶, ۸۱۷, ۸۶۵, ۱۰۸۳

راديو و تلويزيون جمهوری اسلامی / ۷۲۴

رادى-وى-رژى-م-صهى-ونىست-ى (اس-رائيل) / ۱۱۳۰

راستوسکی / ۱۰۹۷, ۱۰۹۸

راسخ قاضیانی، حسین (رس-تگار) / ۲۳۷, ۶۶۴, ۸۶۶

راه ارانی (نشریه) / ۵۶۲, ۵۶۳, ۸۹۱, ۸۹۳, ۹۶۱, ۹۶۲, ۹۹۷, ۱۰۰۳, ۱۰۰۶, ۱۰۱۰, ۱۱۳۶

راه توده (نشریه) / ۸۶۴, ۸۶۷, ۸۶۸, ۱۰۲۰

راه رشد غیر سرمایه داری (کتاب) / ۲۶۷, ۳۷۶

راه کارگر (نشریه) / ۸۵, ۲۶۴, ۳۴۰, ۳۴۳, ۳۷۲, ۳۷۸, ۳۸۴, ۵۲۲, ۶۷۰, ۹۲۹, ۹۵۰, ۹۹۲, ۹۹۳, ۹۹۴, ۱۰۰۹, ۱۱۳۶

راه آهن ایران / ۲۰۰

راهنمای ملت (نشریه) / ۵۳۲

راوندی، مرتضی / ۱۱۵

رایت، پیتر / ۶۵۹, ۶۸۳

رباط کریم شهریار / ۶۲۶

ربانی، علی نقی / ۸۳۰

رجایی، محمدعلی (شهید) / ۳۵۵, ۷۴۱

رجوی، مسعود / ۳۳۵, ۳۶۴, ۳۶۶, ۳۶۷, ۹۲۹

رحمانی، ابوالحسن / ۱۹۹

رحیم (اسم مستعار) / ۵۴۴

رحیم زاده، بیوک / ۹۱

رحیمیان / ۱۲۶

رزم آوران (نشریه) / ۵۳۳

رزم آرا، حاجی علی / ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۸۱, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۶, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۶, ۱۴۰

رزم آور، مراد / ۷۵۸

رزم دیده، آصف / ۲۳۶, ۵۷۲, ۵۷۷, ۵۸۳, ۵۸۴, ۵۸۷, ۱۰۱۸, ۱۰۲۰, ۱۰۴۲

ص : ۱۱۷۱

رزمی / ۱۷۷

رستگار، آ. / ۵۳۳

رستوف (شهر) / ۶۳

رشت / ۶۱, ۶۲, ۲۸۷, ۴۲۰, ۶۳۸, ۶۵۹, ۸۰۳

رشتی، میرزا کریم خان (خان اکبر) / ۶۲, ۶۶۰

رشیدوف / ۸۳۶

رشیدی / ۲۰۶

رصدی اعتماد، احمدعلی / ۳, ۱۶۵, ۱۷۲, ۱۷۴, ۱۷۸, ۱۷۹, ۱۸۷, ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۷, ۲۳۶, ۵۶۹, ۵۷۱, ۵۷۲, ۶۳۴, ۸۳۲, ۸۳۶.

۸۶۵, ۱۰۴۳, ۱۰۵۴, ۱۰۵۶

رضا روستا (ر. رسا) / ۵۹, ۷۲, ۷۴, ۸۹, ۹۱, ۹۲, ۹۴, ۹۵, ۱۰۰, ۱۰۵, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۳۱, ۱۳۳, ۱۴۶, ۱۵۳,

۱۶۱, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۷۶, ۲۵۷, ۳۰۶, ۳۲۴, ۵۳۱, ۵۶۰, ۵۶۷, ۵۷۳, ۱۰۹۷, ۱۰۹۹

رضا، عنایت الله / ۹, ۳۶۰

رضائی، بیژن / ۱۰۰۹

رضوانی / ۶۴۹

رضوانی، احمد / ۷۷۵

رضوانی، غلامحسین / ۶۰۲

رضوی، احمد / ۹۹

رم باستان / ۱۴۵, ۲۰۶, ۷۵۳, ۷۵۴

رها (نشریه) / ۵۳۳

رهبر (نشریه) / ۹۵

روحانی، سیدصادق / ۳۴۲

رود ارس / ۵۷۲

رودنسون، ماکسیم / ۱۱۳۱

روز جهانی کارگر / ۵۸۶

روزبه، خسرو / ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۲۵، ۴۷۳، ۴۷۹، ۶۰۶، ۶۲۶، ۶۴۶، ۶۶۲،
۶۸۹، ۶۹۰، ۷۶۰، ۱۰۲۶، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۵۴

روزنامه اتحاد ملی / ۱۲۲

روزنامه اراده آذربایجان / ۱۲۳

روزنامه بشر / ۷۱۱

روزنامه پرچم اسلام / ۱۲۲، ۱۲۳

روزنامه حقیقت / ۶۳

روزنامه عصر تهران / ۵۳۲

روزنامه کیهان / ۲۳۳

روزنامه مرد امروز / ۷۵

روزنامه اتحاد مردم / ۵۴۳، ۷۷۰، ۷۷۱

روزنامه اتحاد / ۲۱۸، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۲

روزنامه آذربایجان / ۱۷۵، ۲۰۰

روزنامه آذیر / ۶۲، ۹۵، ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۵۳۴، ۱۰۳۰

روزنامه آسوریها / ۵۴۳

روزنامه اطلاعات / ۱۲۵، ۲۳۳، ۵۴۳، ۵۴۶، ۶۱۳، ۸۵۱، ۱۰۹۴، ۱۱۲۲، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰

روزنامه آیندگان / ۷۸۹

روزنامه به سوی آینده / ۱۷۱

روزنامه بیرق عدالت / ۶۲

روزنامه پراودا / ۲۵۴, ۳۵۵, ۵۶۰, ۸۱۶, ۱۱۱۳

روزنامه پرچم اسلام / ۱۲۱, ۱۲۵

روزنامه جمهوری اسلامی / ۸۰۲

روزنامه خورشید صلح / ۷۱۱

روزنامه راه توده / ۹۸۸، ۹۸۹

روزنامه رزم / ۵۳۱، ۷۱۱

روزنامه رسالت / ۹۳۳

روزنامه رعد امروز / ۷۴

روزنامه رهبر / ۹۴، ۹۷، ۱۰۷

روزنامه سیاست / ۹۴، ۵۲۹

روزنامه شاهین / ۶۳۷

روزنامه فریاد ملت / ۱۲۳

روزنامه کار / ۵۴۴، ۵۴۵

روزنامه کیهان / ۱۲۶، ۲۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۵۰، ۵۳۵، ۵۴۳، ۵۴۶، ۶۶۴، ۶۶۵، ۷۷۹، ۷۹۱، ۷۹۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۸، ۸۵۱، ۸۵۹، ۸۶۱، ۱۱۲۸

روزنامه لوموند / ۱۴۲، ۸۱۷، ۱۱۳۱

روزنامه مردم / ۹۵، ۱۱۳، ۱۴۷، ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۲۸، ۳۲۸، ۳۷۱، ۴۰۴، ۴۳۷، ۴۹۱، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۶۴، ۵۷۰، ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۲، ۶۰۳، ۸۳۶، ۸۷۳، ۹۱۸، ۱۰۱۷

روزنامه مصلحت / ۷۸۷

روزنامه نامه رهبر / ۵۲۹، ۵۳۰

روزنامه نسیم شمال / ۶۲

روزنامه هفتگی اتحاد / ۳۲۴

روزنه (نشریه) / ۵۳۲

روزولت، کرومیت / ۶۷

روسیه / ۱، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۷۱، ۱۶۱، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۴۱، ۲۵۱،
۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۷، ۳۲۵، ۳۷۱، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۳، ۵۵۸، ۵۸۸، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۹،
۶۶۱، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۲۶، ۷۵۴، ۷۷۳، ۷۸۳، ۷۹۴، ۸۲۱، ۹۴۲، ۹۴۷، ۱۰۰۳، ۱۰۸۵، ۱۱۲۷

روش خلق (نشریه) / ۵۳۳

روشن قهفرخی، ابراهیم / ۵۳۲

روغنی / ۲۱۱

روغنی، محمود / ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۵، ۶۲۸، ۶۳۵

رولو، اریک / ۱۱۳۱

رومانی / ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۲۵، ۷۲۶

ریاحی، نورالدین / ۳۷۸

ریدلی (ژنرال) / ۶۶

ریگان، رونالد / ۸۱۷، ۸۱۸، ۹۵۵، ۱۱۰۸، ۱۱۲۰

رینکا، اریش / ۵۲۸

ز

زاخاریان / ۷۹، ۱۳۵، ۵۳۱، ۶۲۵

زارادف / ۳۲۹

زارع / ۲۱۱، ۵۸۶

زارع، عزت الله / ۲۱۷، ۲۳۷

زاریا، وباجسلاو ایوانوویچ / ۸۰۷

زاگلا دین، وادیم / ۱۵۸، ۲۳۱، ۶۷۴، ۸۲۵

زالی، عباسعلی / ۶۱۳

زاهدی، اسدالله / ۵۳۲

زاهدی، فضل الله (سرلشکر) / ۷۶, ۷۸, ۱۲۳, ۱۲۹, ۱۳۷, ۱۴۰, ۱۴۱, ۲۰۶

زاهدی، محمد / ۶۴۵

زیر آب / ۶۳۷

زیلیاکوس / ۱۲۶

ژ

ژاپن / ۴۵, ۴۶, ۳۰۱, ۸۲۴, ۸۴۴

ژاندارمری ایران / ۶۶

ژندی، محمود / ۵۳۲

س

ساختار اجتماعی کشورهای رشديابنده (کتاب) / ۲۶۷

سادچیکوف / ۷۴

سارتر، ژان پل / ۲۰

ساری (لباس سنتی زنان هند) / ۳۰۵

ساری / ۷۰, ۱۰۶, ۳۰۵

سازمان اتحاد اسلام (سارکات اسلام) / ۲۹۹, ۳۰۱

سازمان آذربایجان / ۱۶۲, ۱۶۳

سازمان آزادیبخش فلسطین / ۵۹

سازمان اطلاعات حزب توده / ۱۴۴

سازمان اطلاعاتی آلمان دمکراتیک (M.F.S) / ۸۲۴

سازمان اطلاعاتی رژیم افغانستان (خاد) / ۸۳۸, ۱۰۰۳

سازمان اطلاعاتی شوروی (ک.گ.ب) / ۴, ۲۵, ۸۲, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۱۷۱, ۱۷۲, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۹۶, ۱۹۸, ۲۲۶, ۲۲۷, ۲۲۸, ۲۳۳,
۲۳۹, ۲۴۱, ۲۴۴, ۲۸۱, ۳۳۸, ۳۶۰, ۳۶۱, ۳۷۰, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۸, ۴۸۴, ۴۸۸, ۴۸۹, ۵۴۲, ۴۹۵, ۵۶۳, ۵۷۱, ۵۷۲, ۶۳۲, ۶۳۳,
۶۴۷, ۶۴۸, ۶۵۸, ۶۵۹, ۶۶۶, ۶۶۸, ۶۶۹, ۶۷۰, ۶۷۴, ۶۸۳, ۶۸۹, ۷۳۸, ۷۵۸, ۸۰۲, ۸۰۹, ۸۱۰, ۸۱۱, ۸۱۵, ۸۱۶, ۸۱۸, ۸۲۲

٨٣١ ,٨٣٠ ,٨٢٩ ,٨٢٨ ,٨٢٧ ,٨٢٦ ,٨٢٥ ,٨٢٤ ,٨٢٣

۸۳۲, ۸۳۳, ۸۳۴, ۸۳۵, ۸۳۶, ۸۳۷, ۸۳۸, ۸۴۷, ۸۶۳, ۸۶۵, ۸۷۱, ۸۷۲, ۸۷۳, ۸۷۴, ۸۹۱, ۹۵۸, ۹۶۲, ۱۰۰۰, ۱۰۰۱, ۱۰۰۲,
۱۰۰۳, ۱۰۰۴, ۱۰۰۵, ۱۰۰۶, ۱۱۰۵, ۱۰۱۷, ۱۰۲۰, ۱۰۴۵, ۱۰۵۰, ۱۰۵۴, ۱۰۵۷, ۱۰۵۸, ۱۱۰۱, ۱۱۰۲, ۱۱۰۴, ۱۱۰۵, ۱۱۰۸,
۱۱۰۹

سازمان افسری حزب توده / ۱۲۶, ۱۷۱, ۳۷۴, ۵۷۱, ۶۸۹

سازمان اقتصاد جهانی / ۱۰۹۸

سازمان امنیّت ش_وروی / ۸۲۲, ۱۰۱۷, ۱۰۴۴, ۱۰۴۵, ۱۰۴۶

سازمان انقلابی توده / ۴۷, ۸۵, ۳۱۰

سازمان انقلابی دارالسلام / ۳۰۱

سازمان ایالتی آذربایجان / ۱۶۶, ۴۵۸, ۴۸۶, ۶۳۷, ۶۴۱, ۱۰۷۲

سازمان ایالتی اصفهان / ۶۴۱

سازمان ایالتی ترکمن صحرا / ۴۵۸

سازمان ایالتی تهران (سات) / ۲۱۶, ۲۴۸, ۳۹۸, ۴۱۵, ۴۱۶, ۴۲۰, ۴۲۲, ۵۵۵, ۵۶۹, ۵۷۱, ۵۸۰, ۵۸۵, ۶۰۳, ۶۲۲, ۶۲۴, ۶۲۵,
۶۲۶, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۲۹, ۶۳۳, ۶۳۵, ۶۳۶, ۶۴۰, ۶۴۱, ۷۱۶, ۷۱۹, ۷۹۶, ۸۵۱, ۸۵۲, ۸۶۷, ۱۰۱۸, ۱۰۴۳, ۱۰۷۰

سازمان ایالتی ح_زب ت_وده ای_ران در آذربایجان / ۴۵۸, ۶۳۷, ۸۶۵

سازمان ایالتی خراسان / ۶۴۱

سازمان ایالتی خوزستان / ۶۴۲

سازمان ایالتی فارس / ۶۴۱

سازمان ایالتی کردستان / ۴۸۶, ۶۴۱, ۸۳۶, ۱۰۱۸, ۱۰۳۸

سازمان ایالتی کرمانشاه (باختران) / ۶۴۲

سازمان ایالتی گیلان / ۸۷۶

سازمان ایالتی لرستان / ۶۴۲

سازمان ایالتی مازندران / ۶۲۶

سازمان برنامه و بودجه / ۵۰۵, ۸۵۱, ۸۵۲

سازمان ترکمن صحرا / ۴۵۸

سازمان تروتسکیستی ایران / ۱۳

سازمان جاسوسی ارتش شوروی (جی. آر. یو) / ۴, ۱۴۵, ۲۲۷, ۶۵۸, ۶۷۰, ۶۹۰, ۸۱۵, ۸۲۱, ۸۲۴, ۸۲۵, ۸۲۷, ۸۲۸, ۸۳۲,

۸۳۵, ۸۳۹, ۸۴۷, ۸۷۱

سازمان جاسوسی شوروی / ۶۹۴, ۸۳۴

سازمان جوانان انقلابی لبنان / ۷۳۰

سازمان جوانان توده / ۴, ۵۹, ۷۳, ۷۶, ۷۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۶, ۱۳۰, ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۴۰, ۱۴۳, ۱۴۴, ۱۶۰, ۱۶۳, ۱۹۹, ۲۰۴, ۲۱۶,

۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۶, ۲۶۷, ۲۶۸, ۲۷۸, ۲۸۴, ۲۹۵, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۱۷, ۴۱۹, ۴۲۰, ۴۲۱, ۴۳۳, ۴۴۵, ۴۵۸, ۴۶۳, ۴۶۸, ۴۶۹, ۴۷۹,

۴۸۰, ۵۰۷, ۵۲۳, ۵۲۷, ۵۳۱, ۵۳۲, ۵۳۵, ۵۳۷, ۵۳۸, ۵۴۱, ۵۴۲, ۵۴۴, ۵۴۵, ۵۴۸, ۵۴۹, ۵۵۳, ۵۶۰, ۵۶۶, ۵۸۵, ۵۸۸, ۵۸۹,

۵۹۰, ۵۹۱, ۵۹۲, ۵۹۴, ۶۰۶, ۶۳۳, ۶۳۵, ۶۳۸, ۶۴۹, ۶۵۰, ۶۹۱, ۷۰۳, ۷۰۴, ۷۰۷, ۷۰۹, ۷۱۰, ۷۱۱, ۷۱۲, ۷۱۳, ۷۱۴, ۷۱۵,

۷۱۶, ۷۱۷, ۷۱۸, ۷۱۹, ۷۲۰, ۷۲۱, ۷۲۲, ۷۲۳, ۷۲۴, ۷۲۶, ۷۲۸, ۷۲۹, ۷۳۰, ۷۳۱, ۷۳۲, ۷۳۵, ۷۳۷, ۷۳۸, ۷۳۹, ۷۴۰, ۷۵۱,

۷۶۲, ۸۶۷, ۸۶۸, ۹۶۸, ۱۰۱۳, ۱۰۱۶

۱۰۱۷, ۱۰۱۹, ۱۰۷۶, ۱۱۳۰

سازمان جوانان حزب بعث عراق / ۷۲۵, ۷۲۶

سازمان جوانان حزب حاکم یمن جنوبی / ۷۲۵

سازمان جوانان حزب سوسیالیست متحد آلمان شرقی / ۷۳۰

سازمان جوانان حزب کمونیست ایران / ۷۰۹

سازمان جوانان حزب کمونیست مجارستان / ۷۲۴

سازمان جوانان دانشجویان دمکرات ایران (ODYSI) / ۷۲۹

سازمان جوانان دمکرات لبنان / ۷۳۰

سازمان جوانان سوسیالیست آلمان / ۷۰۵

سازمان جوانان فدایی / ۷۲۳

سازمان جوانان کمونیست پرتغال / ۵۸۸

سازمان جوانان کمونیست شوروی (کامسامول ۷۰۷, ۵۸۸) / (KMCR)

سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران (ادیسی) / ۵۴۲, ۶۴۹, ۶۵۰, ۷۱۲, ۷۱۳, ۷۲۹, ۷۳۱

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) / ۵۷, ۸۰, ۸۴, ۸۵, ۲۹۵, ۳۷۳, ۳۷۸, ۴۹۱, ۵۶۱, ۵۶۲, ۶۰۲, ۶۰۷, ۷۲۳,

۷۸۱, ۹۳۲, ۹۵۱

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پیرو برنامه (هویت) / ۹۵۱

سازمان چریک‌های فدایی خلق / ۴۷, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۱۵۶, ۲۱۲, ۲۱۸, ۲۳۰, ۲۳۵, ۲۳۷, ۳۱۰, ۳۱۳, ۳۱۴, ۳۳۶,

۳۶۲, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۷۲, ۳۷۳, ۳۷۴, ۳۷۵, ۳۷۸, ۳۸۱, ۳۸۴, ۴۹۱, ۵۲۲, ۵۹۹, ۶۰۲, ۶۰۷, ۶۰۹, ۶۲۲, ۶۳۵, ۶۶۵, ۶۷۰, ۷۰۳,

۷۰۴, ۷۶۲, ۸۶۳

سازمان حزب توده در آذربایجان / ۷۳

سازمان دانش آموزان ایران / ۷۱۱

سازمان دانشجویان پیشگام / ۵۴

سازمان دانشجویان جبهه ملی / ۳۱۰

سازمان دانشجویان دانشگاه تهران (توسو) / ۷۱۱, ۷۲۸

سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی / ۳۰۸

سازمان دانشجوئی حزب بعث / ۷۲۷ / NUIS

سازمان دفاع از کودک / ۷۶

سازمان رهائی بخش خلق های ایران / ۴۸

سازمان زنان ایران / ۷۵۷, ۷۶۰

سازمان زنان حزب توده / ۷۳, ۲۴۹, ۵۶۶, ۷۶۳

سازمان سوسیال دمکرات تبریز / ۶۶۰

سازمان صلیب سرخ شوروی / ۱۹۴

سازمان عفو بین الملل / ۸۹۱, ۹۹۸

سازمان فدائیان خلق / ۴۹۱, ۵۹۹, ۶۰۲, ۶۰۷, ۶۰۹, ۷۰۳, ۷۰۴, ۸۶۳

سازمان کارگران انقلابی ایران - گره راه کارگر

سازمان کارگری حزب توده / ۵۳۱, ۵۶۷

سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان / ۴۷, ۳۱۰

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی / ۴۹۰

سازمان مجاهدین خلق / ۳۷, ۴۷, ۵۷, ۶۰, ۸۰, ۸۴, ۸۵, ۱۵۶, ۲۹۴, ۳۱۰, ۳۱۳, ۳۱۴, ۳۱۸

ص : ۱۱۷۶

۳۲۱, ۳۳۵, ۳۳۶, ۳۵۷, ۳۶۲, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۶۶, ۳۶۷, ۳۷۲, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۹۴, ۵۵۲, ۵۶۱, ۵۶۲, ۸۳۱, ۹۲۴, ۹۳۱, ۹۵۱, ۹۵۴, ۹۵۵

سازمان ملل متحد / ۱۱۰, ۵۶۲, ۷۵۵, ۸۹۳

سازمان مهاجرین / ۱۹۴

سازمان نقاب / ۴۸۹

سازمان نگهبانان آزادی / ۸۰

سازمان نوید / ۸۲, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۲۹, ۲۳۳, ۲۳۵, ۲۳۵, ۵۳۵, ۶۶۲, ۶۶۴, ۶۶۵, ۶۶۶, ۶۶۷, ۶۶۸, ۶۷۶, ۶۹۶, ۸۶۹, ۹۶۵, ۱۰۲۰, ۱۰۵۹, ۱۰۷۰, ۱۰۷۱

سازمان همبستگی خلقهای آسیا و آف_ریقا (۵۶۷) / A.P.S.O

ساسانی / ۳۴۰, ۱۱۱۹

ساشاولمان، م. / ۱۸

س_اعد م_راغه ای، محمد / ۷۱, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۲۲, ۱۶۴, ۱۰۳۵, ۱۰۷۲

ساعدی، غلامحسین / ۷۷۸

ساکا / ۴۹۱

سالازار کائنانو (دوران دیکتاتوری) / ۶۵۸

سالک، محمد / ۶۲۵

سالم ربیع علی / ۲۸۱

سالهای حاکمیت (کتاب) / ۹

سامونین، والرئ ایوانوویچ / ۸۰۷

ساواک / ۱۳, ۴۷, ۴۸, ۵۹, ۷۹, ۸۲, ۹۳, ۹۸, ۱۰۹, ۱۴۱, ۱۵۱, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۵, ۱۷۳, ۱۷۵, ۱۷۶, ۱۷۷, ۱۷۹, ۱۸۰, ۲۰۹

۱۰۲۵, ۱۱۷۷, ۱۱۷۳, ۷۶۱, ۶۹۱, ۶۶۵, ۶۶۴, ۶۶۳, ۶۲۶, ۵۷۷, ۵۳۵, ۴۹۰, ۴۷۳, ۴۳۹, ۳۸۰, ۳۷۴, ۳۲۴, ۳۰۹, ۲۳۱, ۲۱۶, ۲۱۰,
۱۱۳۸, ۱۱۳۳, ۱۰۸۰, ۱۰۷۹, ۱۰۳۴, ۱۰۲۶

ساویس / ۵۰۵

سایان، لوئی / ۱۰۹۸, ۱۰۹۷, ۵۶۷, ۱۷۶, ۱۶۷, ۱۲۶

سبزوار / ۱۰۶

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی / ۱۰۷۸, ۹۲۵, ۹۰۹, ۸۹۶, ۸۵۰, ۸۴۵, ۸۴۴, ۷۹۶, ۷۹۵, ۶۶۹, ۳۶۱, ۳۵۷, ۱۸۲, ۴

ستاد ارتش اتحاد شوروی / ۸۲۸

ستاد مرکزی تروتسکیس_م_جه_انی، (انترناسیونال چهارم) / ۱۲

ستارزاده / ۹۱

ستاره سرخ (مجله) / ۵۲۸

ستاره سرخ برفراز چین (کتاب) / ۱۴

س_راب (شه_رس_تان) / ۱۰۷۸, ۱۰۳۴, ۶۳۷, ۲۰۹, ۲۰۸

سرانجام (نشریه) / ۵۳۳

سرخس / ۴۹۵

سرگئی شیری، ایوانف / ۸۳۵

سرمدی، عزیز / ۵۹

سرنوشت انقلاب در گرو نظام اجتماعی _ اقتصادی جمهوری اسلامی ایران (کتاب) / ۱۱۱۹

سرور □ سروری، محمدابراهیم

سروری، محمدابراهیم / ۸۳۹, ۸۳۸, ۸۳۷, ۸۳۵, ۶۴

سروش، ب. / ۵۳۳

ص: ۱۱۷۷

سرویس اطلاعاتی آمریکا / ۳۰۸

سرویس اطلاعاتی شوروی / ۳۶۰

سرویس امنیت دولتی _ M.F.S/ ۸۳۶

سرویس جاسوسی شوروی (گ.ک.پ. او) / ۹۱, ۱۶۱, ۳۶۰, ۶۶۱, ۶۶۲, ۶۸۹, ۷۹۴, ۸۱۹

سعادت‌مندی، هاشم (نام مستعار ارسطو) / ۶۹۷

سعادت، محمدرضا / ۸۳۰

سعدی / ۳۱۷

سغائی، احمد / ۸۵, ۱۵۳, ۱۷۸, ۵۵۹

سغائی، حسن / ۱۵۱, ۱۹۷

سغایی، عباس (سروان) / ۱۲۶

سفارت افغانستان / ۸۳۵, ۸۳۹

سفارت الجزایر / ۸۴۰

سفارت آمریکا / ۷۱, ۳۴۵, ۳۴۸, ۳۵۴, ۹۹۹

سفارت انگلیس در تهران / ۶۵

سفارت انگلیس / ۷۱, ۱۲۳

سفارت ایران در فرانسه / ۸۴۳

سفارت بلغارستان / ۸۴۰

س_ف_ارت جمه_وری اس_لام_ی ای_ران در آلم_ان دمکراتیک / ۹۲۱

سفارت شوروی در تهران / ۲۵, ۷۰, ۷۱, ۹۰, ۹۱, ۱۲۵, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۸, ۱۵۵, ۱۶۱, ۵۲۶, ۸۰۱, ۸۰۶, ۸۰۷, ۸۳۱, ۸۳۷, ۸۳۸

۱۰۵۱, ۱۰۴۹, ۹۹۹, ۸۴۳, ۸۴۲

سفارت عراق / ۳۶۶

سفارت فلسطین / ۸۴۰

سفارت کوبا / ۸۴۰

سفارت لیبی / ۸۴۰

سفارت یمن جنوبی / ۸۴۰

سفرنامه ابن فضلان / ۷۵۴

سفرنامه برینه / ۶۰۹

سلامت بخش، سیما / ۴۷۷

سلامتیان، احمد / ۳۱۰

سلطان اطمیشی (کرد) / ۲۰۵

سلطان زاده، ح-یب (آوتیس میکائیلیان) / ۱۲, ۶۲, ۱۹۰, ۲۰۸, ۵۵۹

سلطانی / ۵۳۳

سلماس / ۱۰۳۰

سلیم، حاج انگوس / ۳۰۰

سلیمی، حسین / ۲۰۵

سمنان / ۷۶۶, ۷۶۲, ۶۴۲, ۶۲۶, ۵۸۴

سموئیل کلیمی / ۹۱

سمیعی، احمد / ۷۷۷, ۷۱۰

سنجابی، کریم / ۱۳۹, ۳۲۲, ۳۴۵, ۳۴۶, ۳۴۷, ۱۷۷۲, ۷۷۸, ۱۱۰۰

سنجری، شایسته / ۲۰۵

سندیکای ث. ژ. ت / ۵۶۷

سنکانالز / ۷۵۳

سه تفنگدار (کتاب) / ۱۰۹۶

سهرایان، گاه آزاده / ۵۴۵, ۷۶۳

سهرایان، مهوش / ۲۱۴

سهند / ۵۷

سهیلی، علی / ۶۶, ۷۰

سوئد / ۲۰۸, ۲۱۰, ۲۱۱, ۶۴۵, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۶۳, ۶۸۰, ۷۵۶

سوئیس / ۱۴۸, ۶۵۷, ۷۰۶

ص : ۱۱۷۸

سوبولف، آ. ای. / ۱۳

سودان / ۷۲۷

سورکی، عباس / ۵۹

سوریه / ۵۰۲, ۷۲۵, ۷۲۶, ۸۳۰, ۱۰۳۹

سوسلف، میخائیل / ۸۲۵

سوسیالیسم علمی و قوام نکرومه (کتاب) / ۲۶۳

سوسیالیسم_م، ارگ_ان جامعه سوسیالیستهای ایران در اروپا (مجله) / ۳۰۹

سوکارنو، احمد / ۴۷, ۳۰۰, ۳۰۱

سوگند (نشریه) / ۵۳۳, ۷۶۹, ۷۷۳, ۷۷۵

سولژنیتسین، الکساندر / ۷۹۴, ۷۹۵, ۸۱۹, ۱۱۲۶

سولقان / ۶۲۶

سون یات سن / ۱۶, ۴۵

سوهارتو (ژنرال) / ۴۷, ۳۰۱

سی مه / ۷۲۷

سیا (آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا) / ۱۳, ۱۸, ۱۹, ۴۸, ۶۷, ۶۸, ۷۷, ۲۹۶, ۳۱۰, ۳۵۸, ۳۶۱, ۳۷۲, ۷۰۹, ۷۲۷, ۸۲۵, ۱۰۰۲,

۱۰۱۶, ۱۰۲۱, ۱۰۸۰

سیاست و سازمان حزب توده (کتاب) / ۳

سیاسی، ژیللا / ۲۰۶, ۲۳۸, ۴۶۳, ۵۰۶, ۵۱۴, ۵۴۳, ۵۴۵, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۶, ۶۴۶, ۶۵۰, ۷۲۸, ۷۲۹, ۸۶۶

سیاسی، علی اکبر / ۱۶۹

سیامک والی پور / ۲۱۸

سیامک، عزت الله / ۹۱، ۲۲۷، ۵۱۳، ۵۵۹، ۶۶۲، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰

سیبری / ۸۸، ۱۹۰

سیر کمونی-زم در ای-ران (کتاب) / ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۴۵، ۳۹۵، ۴۲۶، ۴۷۹، ۶۳۷، ۶۸۹، ۷۱۰

سیبری از مبارزات درون ح-زب-ی ب-ا پورتونیس-م منح-ط (کتاب) / ۸۹۶

سیستان و بلوچستان / ۶۴۰

سیمای جمهوری اسلامی ایران / ۵۰۳۲، ۸۷۱، ۱۰۱۴، ۱۰۶۹

سیموننکو / ۱۵۸، ۲۳۱، ۸۲۵، ۸۲۶

ش

شائوچی، لئو / ۱۶

شادفر، کاظم / ۶۰

شالگونی، محمدرضا / ۳۴۰، ۳۷۸، ۶۲۷

شاماخی (شهر) / ۲۰۱

شاملو، احمد / ۷۷۷، ۷۷۸

شاندرمنی، اکبر / ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۸۷، ۲۳۷، ۴۷۹، ۶۲۵، ۶۴۱، ۸۶۶، ۸۷۶، ۸۷۹، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۱۰، ۹۱۳،

۹۱۴، ۹۱۵، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۹۸

شاهرخی، کاظم / ۹۱

شاهکار (دکتر) / ۱۲۶

شاهنده، علی / ۵۳۴

شاهین، تقی (ابراهیموف) / ۶۵۹، ۶۶۰

شایان، فریدون / ۷۷۳, ۷۸۷, ۷۸۸

شایگان، سیدعلی / ۱۲۶, ۷۸۷

شایگان، علیرضا (دلیلی) / ۲۱۶, ۶۷۷

شبارشین، لئونید / ۲۲۷, ۸۳۵, ۸۳۷, ۸۳۸, ۸۴۲

ص : ۱۱۷۹

۸۶۳, ۸۶۷

شباویز، صادق / ۷۷۷

شبرنگ، اسماعیل / ۹۱, ۱۱۵

شبستری، حاج میرزا علی / ۱۶۵

شجاعت (نشریه) / ۵۳۳

شجاعی، تقی / ۶۲

شرایط کار و زندگی کارگران نساجی در ایران (کتاب) / ۵۸۷

شراینر، آلبرت / ۷۰۶

شرع اسلام و تعمیق انقلاب (مقاله) / ۲۸۷

شرق پیروز (نشریه) / ۵۳۳

شرقی، جعفر / ۹۱

شرقی، حسین / ۹۱

شرقی، رضا / ۹۱

شرقی، علی / ۹۱

شرکت پوششی تاپ / ۸۳۶, ۸۴۰

شرکت سهامی خاص نشر توده / ۵۲۳

شرکت مشاوران صنعتی نایب انترنشنال / ۵۷۱

شرکت نفت انگلیس / ۷۵

شرکت نفت / ۷۵, ۹۵, ۱۱۴, ۱۶۹, ۵۷۵, ۵۷۶

شرمینی، عالیہ / ۷۵۷, ۷۵۸

شرمینی، نادر، ۷۰, ۷۹, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۹, ۱۳۰, ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۶۹, ۱۷۰, ۴۱۷, ۵۳۱, ۶۳۸, ۷۱۰, ۷۵۸

شربدان / ۶۶

شریعت پناهی / ۷۱۵

شریعت، حسن / ۳۸۰

شریعت زاده / ۱۲۶

شریعتمداری، سید کاظم / ۱۵۸, ۱۸۲, ۳۲۲, ۳۳۶, ۳۴۲, ۱۰۲۸, ۱۱۰۰

شریعتی، علی / ۸۵۹

شریف امامی، جعفر / ۷۶۸, ۷۶۹, ۷۷۸, ۱۱۰۰

شریف زاده / ۶۲

شریفی (نگهبان) / ۱۰۸۹

شریفی، محمد علی / ۹۱, ۹۴, ۱۲۷, ۵۳۳

شعله جنوب (ارگان تشکیلات خوزستان) / ۵۳۵

شعله ور (نشریه) / ۵۳۲

شعله ور، محمد / ۵۳۲

شفقت / ۳۰۱

شکوهی، حسن / ۷۷۳, ۷۷۴

شکوهی، علی / ۳۷۸

شکی، منصور / ۱۱۱۶

شلتوکی، رضا / ۱۴۵, ۲۱۲, ۲۱۵, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۴۰, ۳۶۴, ۳۷۴, ۴۶۲, ۴۷۴, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۹۴, ۵۵۳, ۶۲۸, ۶۳۹

۱۰۴۲, ۱۰۳۳, ۱۰۱۹, ۷۲۳, ۷۱۴, ۶۴۰

شمسی، محمد / ۲۰۱

شمشیر امروز (نشریه) / ۵۳۲

شمه ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران (کتاب) / ۲۹۵

شمیده / ۹۱۶

شمیران / ۶۲۶

شناخت و سنجش مارکسیسم (کتاب) / ۸, ۲۵۶, ۲۶۹, ۳۸۵, ۴۹۶, ۵۲۸, ۷۵۵, ۸۶۲, ۱۱۱۲, ۱۱۱۸, ۱۱۲۱, ۱۱۲۲, ۱۱۲۴,

۱۱۲۶, ۱۱۲۷, ۱۱۲۹

ص : ۱۱۸۰

شناسایی و شکار جاسوس (کتاب) / ۶۵۹

شهابی، اکبر / ۱۲۷

شهباز (نشریه) / ۵۳۱, ۵۳۲

شهبازی (نویسنده) / ۵۱۴

شهبازی.ع / ۲۱۱, ۷۱۶, ۷۲۹

شهبازی، علی / ۲۱۶, ۲۱۸, ۲۶۳, ۷۳۰

شهبازیان، آشوت / ۲۰۴, ۲۳۷, ۴۷۹, ۶۴۶

شهر ری / ۲۱۷, ۴۲۲, ۵۸۰, ۶۲۵, ۶۲۷, ۶۲۸

شهرری / ۴۲۲, ۶۳۶

شهرک کیانشهر / ۵۲۰

شهرکرد / ۵۷۲

شهریاری، پرویز / ۴۷۳, ۷۴۰

شهریاری، عباس / ۷۹, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۵, ۱۷۷, ۱۸۰, ۲۰۹, ۲۱۰, ۳۲۴, ۵۳۵, ۶۲۶, ۸۷۳, ۱۰۰۴, ۱۰۲۵

شهسوار / ۱۰۶

شهیدزاده / ۱۲۶

شهیدی زندی، یدالله / ۲۳۰, ۲۳۱

شوارتسکوف (سرهنگ) / ۶۶

شورای جهانی جوانان / ۷۰۸

شورای جهانی دانشجویان / ۷۰۸

شورای جهانی صلح / ۷۸۶, ۷۸۷, ۵۶۰

شورای متحده کارگران / ۷۲, ۱۰۹

شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان ایران / ۱۰۰, ۱۳۱, ۵۳۱, ۵۶۰, ۵۶۷, ۵۷۳, ۷۵۴, ۵۷۵, ۵۷۷

شورای ملی مقاومت / ۹۵۰, ۹۵۵

شورای نویسندگان حزب توده / ۴۶۳, ۵۹۳, ۷۸۱

شورای نویسندگان و هنرمندان ایران / ۴, ۷۰۴, ۷۷۶, ۷۷۹, ۷۸۰

شورشیان، محمد / ۶۴

شوروی / اکثر صفحات

شوری / ۹۹۳

شوش (منطقه) / ۵۲۰

شیخ جلال / ۳۸۲

شیخ سلیم / ۶۱

شیخ عثمان / ۳۸۲

شیخ رئیس (میرزا) ابوالحسن / ۶۱

شیدفر / ۱۹۷

شیراز / ۷۹, ۲۱۱, ۲۸۷, ۳۱۶, ۵۷۲, ۷۵۹, ۷۶۲, ۷۶۶, ۹۸۹

شیرین، سرگی / ۸۳۷

شیلی / ۷۲۴

شیوه تولید آسیایی (کتاب) / ۶۱۱

صابر، دارا / ۲۰۶

صابری، عباس / ۹۱

صابری، مریم / ۷۵۷

صادقی پور، اکبر / ۶۳۹

صارمی، اعظم / ۷۵۸, ۷۵۹

صالح، اللهیار / ۷۴, ۳۰۸

صالحی، فریبرز / ۲۱۸, ۲۳۰, ۲۳۸

صالحی، محسن / ۱۳۹

صبح امید (نشریه) / ۱۴۷, ۵۳۵, ۵۴۲

صبح تهران (نشریه) / ۵۳۲

ص : ۱۱۸۱

صبح زندگی (نشریه) / ۵۳۳

صحیفه امام (کتاب) / ۸۱۸

ص — دام حس — ی — ن / ۲۴۵, ۳۵۷, ۳۸۲, ۵۴۹, ۶۸۳, ۷۵۸, ۷۸۷, ۹۴۹, ۱۰۲۱, ۱۰۳۷, ۱۰۶۳, ۱۰۶۷, ۱۰۸۲, ۱۰۸۵, ۱۰۸۶, ۱۰۹۱, ۱۰۹۲, ۱۱۲۰

صدای وطن، جعفر / ۶۳۹, ۹۰۹

صدر، محمدباقر / ۵۰۳

صدرالاشراف / ۱۶۶, ۵۷۵

صدقیانی، حاج رسول / ۶۲

صدیقی، جمیله / ۷۵۹

صفائی فراهانی، علی اکبر / ۵۹

صفاری (سرتیپ) / ۱۲۴

صفری، حمید / ۱۵۸, ۱۵۰, ۱۵۹, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۸, ۲۰۰, ۲۰۴, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۴, ۲۳۵, ۴۲۹, ۴۷۴, ۴۹۸, ۵۱۳, ۵۶۶, ۶۴۷, ۶۶۵, ۸۲۷, ۸۶۴, ۸۶۹, ۸۷۲, ۸۷۳, ۸۷۴, ۸۷۵, ۸۷۷, ۸۷۸, ۸۷۹, ۸۸۰, ۸۸۱, ۸۸۲, ۸۸۳, ۸۸۴, ۸۸۵, ۸۸۶, ۸۸۷, ۸۸۸, ۸۹۲, ۸۹۴, ۸۹۷, ۸۹۸, ۹۰۲, ۹۱۱, ۹۱۶, ۹۲۰, ۹۲۲, ۹۲۴, ۱۰۰۱, ۱۰۰۵, ۱۱۰۶

صقالبه (شاه مسلمان اسلاوها) / ۷۵۴

صلح پایدار (نشریه) / ۵۳۲

صلح و سوسیالیسم (مجله) / ۳۳۱

صلح دوست، داوود / ۶۲۷

صلیب سرخ جهانی / ۸۶۳, ۸۸۹

صلیب سرخ شوری / ۱۹۵, ۸۹۰

صنعت نفت / ۱۴۱, ۱۰۹۰

صوراسرافیل (نشریه) / ۱۱۱۵

صوراسرافیل، میرزا ابوالقاسم / ۶۱

صوفیه / ۵۴۲

صیاد نژاد، ابراهیم / ۱۱۵

ض

ضداستعمار (نشریه) / ۵۳۳

ضمیمه مردم (ارگان تشکیلات تهران)، (ماهنامه) / ۵۳۵, ۷۱۳

ضیاءالسلطان / ۶۱

ط

طالانوف / ۲۰۵

طالبانی، جلال / ۹۴۹

طالبوف / ۱۱۱۵

طالقان / ۶۲۶

طالقانی، سید محمود (آیت الله) / ۳۴۲, ۳۴۶

طاهباز، صادق / ۶۱

طاهری، سهراب / ۲۰۱

طاهری، ناصر / ۵۰۵

طاهری، هادی (دکتر) / ۷۱

طباطبائی، سید ضیاءالدین / ۶۶, ۷۱, ۷۳, ۷۴, ۹۳, ۹۸, ۱۲۳, ۶۸۷

طباطبای ی، سید محمد دحسین (ع لامه) / ۱۱۲۱

طباطبایی، سید ابوالفضل / ۷۵۴

طباطبایی، سید احمد / ۲۰۵

طبری، احسان / ۳، ۴، ۸، ۶۱، ۶۴، ۶۸، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۴۳،

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰،

۱۵۲, ۱۶۰, ۱۶۳, ۱۶۷, ۱۶۹, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۵, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۸۱, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۵, ۲۱۴, ۲۲۸, ۲۳۵, ۲۴۰, ۲۴۶, ۲۴۸,
۲۵۶, ۲۶۰, ۲۶۲, ۲۶۸, ۲۶۹, ۲۷۰, ۳۰۶, ۳۰۹, ۳۱۵, ۳۲۳, ۳۴۱, ۳۴۴, ۳۷۸, ۳۸۵, ۴۶۲, ۴۶۳, ۴۹۶, ۵۰۵, ۵۱۳, ۵۱۵, ۵۲۲,
۵۲۸, ۵۳۰, ۵۳۱, ۵۴۱, ۵۶۰, ۵۶۱, ۵۶۶, ۶۱۰, ۶۱۶, ۶۲۰, ۶۲۶, ۶۸۱, ۶۸۸, ۷۵۵, ۷۶۱, ۸۲۰, ۸۲۷, ۸۵۹, ۸۶۲, ۸۷۴, ۸۷۷,
۸۹۷, ۸۹۸, ۹۲۹, ۱۰۰۱, ۱۰۹۴, ۱۰۹۵, ۱۰۹۶, ۱۱۰۲, ۱۱۱۱, ۱۱۱۲, ۱۱۱۳, ۱۱۱۴, ۱۱۱۵, ۱۱۱۶, ۱۱۱۷, ۱۱۱۸, ۱۱۱۹,
۱۱۲۰, ۱۱۲۱, ۱۱۲۲, ۱۱۲۳, ۱۱۲۴, ۱۱۲۵, ۱۱۲۶, ۱۱۲۷, ۱۱۲۸, ۱۱۲۹, ۱۱۳۰, ۱۱۳۱, ۱۱۳۲, ۱۱۳۳, ۱۱۳۴, ۱۱۳۵, ۱۱۳۶,
۱۱۳۷, ۱۱۳۸, ۱۱۳۹, ۱۱۴۰

طبس / ۷۲۵

طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران (کتاب) / ۶۰

طهماسبی، اسماعیل آقا / ۹۱

طهماسبی، خلیل / ۷۶

طهماسبی، مهدی (حسین زاده) / ۹۱

ظ

ظفر (نشریه) / ۹۵, ۵۳۱

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (کتاب) / ۴۸۳, ۶۵, ۶۶۱

ع

عابدی، زین العابدین / ۶۰۰

عادلیان، عادل / ۲۰۱

عارف، میخائیل نیکولایوویچ / ۸۰۸

عاشورپور، محسن / ۲۳۷

عاصمی، محمد (فرهاد) / ۲۰۶, ۲۳۸, ۶۴۹, ۸۸۲, ۸۸۹, ۱۱۱۵

عافیت، صمد / ۱۹۹

عافیت، محمدرضا / ۲۰۰

عالم زاده، حسن / ۵۳۲، ۶۰۰

عامری، عباس / ۷۱۶

عَب_اس_مِ_رِزَا (ولیعہ_د_فتحعل_ی_شاه_قاجار) / ۹۲، ۷۶۱، ۱۰۹۷

عباس_ی، ابوالحسن_ن / ۷۵، ۷۶، ۱۴۰، ۶۹۰، ۱۰۲۹

عبدالرسول (سریاسیان) / ۱۲۴

عبدالع_زی_ز (از رهب_ران سارکات اسلام) / ۳۰۰

عبدالملک پور / ۱۲۷

عبرت (مجله) / ۷۷، ۱۴۴، ۲۳۰

عدالناصر، جمال / ۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۱، ۳۵۵

عراق / ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۴۶، ۲۹۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۵۲۳، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۹۴، ۷۲۵، ۷۵۸، ۷۸۶، ۷۹۹،
۸۱۰، ۸۱۷، ۸۴۵، ۹۴۹، ۹۵۵، ۹۶۰، ۱۰۱۳، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۹، ۱۰۴۲، ۱۰۶۷، ۱۰۶۹، ۱۰۷۲، ۱۰۷۷، ۱۰۸۶، ۱۰۸۹، ۱۰۹۱،

۱۰۹۲

عربستان سعودی / ۷۲۵، ۹۵۵، ۱۰۰۹

عشق سرخ (کتاب) / ۷۵۵

عشق آباد / ۱۹۵

عصر نو (نشریه) / ۵۳۳

ص : ۱۱۸۳

عضد (ملاک) / ۱۶۲

عط - اریان، هوش - نگ (نام مس - تعار حبیب) / ۸۳, ۶۹۳, ۶۹۶

عظیم زاده، عظیم / ۲۰۰

عظیم زاده، علی / ۷۹

عقیلی، احمد سادات / ۱۰۸

علا، حسین / ۸۰, ۱۴۱

علاج (نشریه) / ۵۳۳

علل گرایش به مادیگری (کتاب) / ۳۷

علم، اسدالله / ۸۱

علمدار / ۶۳۷

علوی / ۷۷, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۶۹, ۱۷۰

علوی، پرویز / ۲۶۷

عُلُوئی، علی / ۷۶, ۱۰۷, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۲۷, ۱۲۹, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۴۳, ۴۲۶, ۶۱۸, ۶۳۸

علوی، محسن (بهزاد) / ۲۳۷, ۶۲۷

علوی، مرتضی / ۶۳, ۸۸, ۵۱۳, ۵۲۸, ۵۵۹, ۱۰۹۷

علوی نیا، جلال / ۲۹۸

علی مسیو / ۶۲

علی آباد (منطقه) / ۵۲۰

علیار (سرهنگ) / ۳۸۲

علی اوف / ۹۱, ۹۲, ۹۴, ۹۷, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۴۳, ۱۶۱, ۲۲۷, ۸۲۴, ۸۳۵, ۱۱۰۶

علی اوف، حافظ / ۸۲۶

علی اوف، حیدر / ۹۶, ۲۲۸, ۲۳۱, ۵۶۲, ۸۱۶, ۸۲۳, ۸۷۲, ۸۷۳, ۱۱۰۵, ۱۱۰۶, ۱۱۰۸, ۱۱۰۶۰

علیزادہ، ابراہیم / ۹۱

علی زادہ، قربان / ۲۰۱, ۲۱۷

علیگرہ / ۲۰۷

عملیات امیر المؤمنین (ع) / ۷۹۶, ۸۱۳, ۸۱۴

عموئی، محمد علی / ۱۴۵, ۲۱۱, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۶, ۲۴۷, ۳۲۸, ۳۳۱, ۳۶۴, ۳۷۴, ۳۷۸, ۴۴۱, ۴۶۳, ۴۸۰,
۵۲۳, ۵۲۷, ۵۵۲, ۵۵۳, ۵۵۴, ۵۵۵, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۹, ۶۱۹, ۶۲۸, ۶۳۸, ۷۶۹, ۷۷۲, ۷۸۹, ۸۰۲, ۸۵۱, ۸۷۳, ۱۰۱۳, ۱۰۲۰,
۱۰۲۸, ۱۰۳۰, ۱۰۳۳, ۱۰۳۸, ۱۰۴۲, ۱۰۴۳, ۱۰۴۵, ۱۰۴۶, ۱۰۴۷, ۱۰۵۳, ۱۰۵۶, ۱۰۶۳, ۱۰۶۴, ۱۰۶۹, ۱۰۷۰, ۱۰۷۵, ۱۰۷۸,
۱۰۸۳, ۱۰۸۴, ۱۰۸۸, ۱۰۸۹, ۱۱۲۱

عمواوغلی، حیدر (افشار تاری وردی) / ۱۲, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۹۲, ۳۰۱, ۳۷۶, ۵۵۸, ۵۵۹, ۶۶۰

عمیدی نوری / ۳۴۸

عیسوی، چارلز / ۶۱۱, ۶۱۲

غ

غائلہ آذربایجان / ۱۱۱, ۱۹۰, ۵۳۰, ۵۷۰, ۵۷۱, ۸۲۳

غائلہ کردستان / ۵۳۰, ۷۱۳

غار (میدان) / ۵۲۰

غرب زدگی (کتاب) / ۸۶, ۱۱۴

غضنفر پور، احمد / ۳۱۰

غفار زادہ، اسد اللہ / ۶۲, ۶۶۱

غفاری، داریوش / ۱۳۹

غلامی، سلطانهلی / ۲۰۰

ص : ۱۱۸۴

ف

فاتح، مصطفی / ۹۵، ۳۰۴، ۳۰۶، ۵۳۰

فاجعه ۷ تیر / ۵۵۵

فارس / ۴۸، ۷۱، ۹۱، ۱۰۹، ۴۶۲، ۵۸۴، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۴۰، ۸۲۸

فارس، حسن (نیک بین) / ۹۱

فارسی، جلال الدین / ۳۵۳

فاستر، ویلیام / ۷۰۸

فاسست / ۱۱۱۶

فاطری / ۱۳۹

فاطمی (دکتر) / ۷۷، ۱۴۱

فالاجی، اوریانا / ۵۴

فان . ژ. لین / ۱۷

فتاحی، فتح الله / ۹۵

فتحی، فتح الدین / ۵۳۳

فخرآرایی، ناصر / ۷۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۶۹

فدائی (نشریه) / ۵۳۴

فدائیان اسلام / ۶۵، ۷۵، ۷۷، ۱۳۶، ۱۴۱، ۲۹۵، ۳۰۷

فدائیان خلق □ سازمان چریک های فدایی خلق

فداکار، تقی / ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۸

فدراسیون اتحادیه های ک_ارگ_ری وابسته به شوروی / ۲۰۴

ف_دراس_یون بین المللی دم_کراتیک زنان (۸۷۴, ۷۶۷, ۷۶۱, ۷۵۷, ۷۵۶, ۷۵۵, ۵۸۸, ۵۶۰, ۵۶۶) / WIDF)

ف_دراسی_ون جه_انی ج_وانان دمک_رات (۷۲۴, ۷۱۸, ۷۱۰, ۷۰۹, ۷۰۸, ۶۵۰, ۵۸۸, ۵۶۶, ۵۶۰, ۲۰۴) / WFDY)
۷۳۹, ۷۶۸, ۸۷۴

فدراسی_ون جه_انی کارگ_ری (اف. اس. ام) / ۱۰۹۷, ۱۰۹۸

فدراسیون جوانان سوسیالیست / ۲۳

فدراسیون دانشجویان پاناما / ۷۲۶, ۷۳۰

فدراسیون دانشجویان هند / ۷۲۴

فدراسیون سندیکایی جهانی (کتاب) / ۵۶۰, ۵۸۷, ۸۷۴

فدراسیون سندیکایی جهانی / ۱۸۱, ۲۰۴, ۵۶۷

فدراسیون عمومی کلپ های زنان / ۷۵۴

فدراسیون کودکان ساندنیست / ۷۳۹

فراکسیون اقلیتهای مذهبی _ ملی / ۴۶۸

فراکسیون توده / ۱۰۶

فراماسونری و فراموشخانه در ای_ران (کتاب) / ۶۶

فرانتسلف / ۱۱۱۳

فرانسه / ۷, ۱۸, ۲۰, ۲۱, ۳۱, ۴۰, ۴۴, ۵۴, ۱۱۲, ۱۳۰, ۱۴۱, ۱۸۷, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۱۱, ۲۴۱, ۲۴۹, ۲۵۷, ۳۰۳, ۳۶۱, ۳۶۳, ۳۶۶,
۳۸۹, ۴۹۸, ۵۰۴, ۵۶۷, ۵۸۷, ۵۸۸, ۶۰۸, ۶۱۴, ۶۴۵, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۵۸, ۶۷۷, ۶۸۵, ۷۲۵, ۷۸۶, ۸۱۷, ۸۱۹, ۸۲۱, ۸۶۱, ۸۶۴,
۸۸۷, ۹۹۷, ۱۰۰۲, ۱۰۷۳, ۱۰۹۶, ۱۰۹۷, ۱۱۰۱, ۱۱۰۲, ۱۱۱۶, ۱۱۱۷, ۱۱۳۰, ۱۱۳۲

فرانکو (ژنرال) / ۲۳

فرجاد آزاد، مهرداد / ۲۰۶, ۲۱۳, ۲۲۳, ۲۴۸, ۲۴۹, ۳۲۴, ۳۲۷, ۳۳۲, ۳۳۳, ۵۱۶, ۵۱۸, ۵۱۹, ۶۲۸, ۶۳۴, ۷۱۵, ۷۱۶, ۷۳۱

ص : ۱۱۸۵

فرح / ۱۱۱۲

فـرخ (عضـ و گـروه پایمـرد) / ۲۱۶

فرخزاد، فروغ / ۷۷۷

فردای ما (نشریه) / ۵۳۳

فردوس، شهاب / ۱۰۶

فردوست، حسین / ۶۵، ۴۸۳، ۶۶۱

فردوسی (مجله) / ۵۴

فرزانه / ۲۰۶

فرسائی، فهیمه / ۵۱۶

فرسیو (تیمسار) / ۶۰

فرشبد، حسین / ۵۳۲

فرشته آزادی (نشریه) / ۵۳۴

فرقه دمکرات آذربایجان ایران / ۱۹۳

فرقه دمکرات آذربایجان شوروی / ۱۹۸، ۲۰۱، ۸۷۲

فرقه دمکرات آذربایجان / ۳، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۹۱، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۳۷۹، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۵۸، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۷۶، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۸۹، ۷۹۶، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۶، ۸۶۵، ۸۷۵، ۸۸۷، ۸۹۰، ۹۱۲، ۹۱۶، ۹۱۷، ۱۰۰۶، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۳۹، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۵، ۱۰۶۳، ۱۰۶۷، ۱۰۷۲، ۱۰۹۰، ۱۰۹۵، ۱۱۰۶، ۱۱۱۰، ۱۱۲۵

فرقه ضاله بهائیت / ۸۱۷

فرمان (نشریه) / ۵۳۴

فرمانداری نظامی تهران / ۶۱۹، ۶۹۰

فرمانفرما، عبدالحسین میرزا / ۱۷۳، ۷۶۱

فرهاد فرجاد آزاد / ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۳۸، ۲۴۸، ۵۶۶، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۹، ۶۵۰، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۲۹، ۷۳۱، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۷۶، ۸۸۹، ۸۹۸، ۹۰۷، ۹۱۲، ۹۲۰، ۹۲۴، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۸، ۹۶۱، ۹۹۴، ۹۹۷، ۱۰۰۴

فرهنگ (نشریه) / ۵۲۸

فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی / ۵۷۰

فرهی، ابوالفضل / ۱۱۵

فروتن، غلامحسین / ۴۷، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۰۶، ۳۱۱، ۴۷۹، ۴۹۵، ۵۳۰، ۵۴۱، ۵۵۹، ۶۳۸، ۷۸۷، ۱۰۲۹، ۱۰۹۵، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹

فروغی، جواد / ۷۹

فروغی، محمدعلی / ۹۳

فروغیان، حبیب الله / ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۳۶، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۸۳۲، ۸۳۵، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۶۵، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۸۶، ۹۱۰، ۹۰۲، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۹۸، ۱۰۰۵

فروهر، داریوش / ۸۰، ۳۰۸، ۳۴۵، ۵۵۲

فرید، فریده / ۷۶۶

فریزر سرویلیام (سرلشگر) / ۶۵

فریور (مهندس) / ۶۴۹

فستی_وال_جه_ان_ی_ج_وان_ان و دانشج_ویان (هاوانا) / ۷۲۹

فشنگچی، حسین آقا / ۶۲

فصلن_ام_ه_ش_ورای_نویسندگان و هنرمندان ایران / ۷۸۰, ۷۸۱

فقر فلسفه (کتاب) / ۴۱

فقیهی شیرازی / ۱۲۳

فقیهی، محمد / ۲۰۰

فکری، عیسی / ۵۳۳

فکور / ۵۳۳

فلسطین / ۵۹, ۵۹۸, ۷۳۰, ۱۰۶۸, ۱۱۲۰

فلسفه و جامعه شناسی (کتاب) / ۱۱۱۳

فلیکس، آوجان / ۸۴۱, ۸۴۲, ۸۳۷, ۸۴۲

فم تفرشی، فریدون / ۲۳۷, ۸۳۷, ۱۰۴۳, ۱۰۵۷

فورد / ۸۱

ف_یروز (ف_رمانف_رمایان)، م_ریم / ۷۳, ۱۱۵, ۱۱۸, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۴۲, ۱۴۸, ۱۶۹, ۱۷۳, ۱۸۱, ۱۸۷, ۲۳۵, ۲۴۹, ۳۷۴,

۴۶۳, ۵۶۰, ۵۶۷, ۶۳۵, ۷۵۵, ۷۵۷, ۷۵۹, ۷۶۰, ۷۶۱, ۷۶۲, ۷۶۳, ۷۶۴, ۷۶۷, ۷۹۶

فیروز میرزا / ۹۳, ۷۶۱

فیروز، مظفر / ۷۳, ۷۴, ۱۰۳۱

فیروز، نصرت الدوله / ۷۳

فیروز آباد / ۶۰۵

فیروز کوه / ۶۴۲

فیروزیان، مجید / ۷۱۵, ۷۱۶, ۷۳۱

فیشر، ارنست / ۲۰, ۱۱۳۰, ۱۱۳۹

فیضائی خراسانی / ۵۳۳

فیلیس، مورگان / ۱۱۲

فیلیپین / ۶۱۴, ۶۴۵, ۶۵۰, ۶۵۱, ۷۲۸

ق

قائم شهر / ۴۶۵

قائم پناه / ۵۴۳, ۵۴۵, ۵۵۱, ۵۷۲, ۱۰۱۷, ۱۰۴۳, ۱۰۴۵, ۱۰۴۶

قائم پناه، غلامحسین / ۲۳۶, ۳۱۷, ۵۰۶, ۵۶۹, ۸۳۶, ۸۳۲, ۱۰۴۳

قائینی، زهره / ۵۳۸, ۵۴۵, ۷۱۶, ۷۱۸, ۷۲۴, ۷۲۹, ۷۳۱, ۷۳۹, ۷۴۸, ۷۵۲

قائینی، سیاوش / ۲۰۶, ۵۶۶, ۷۳۰, ۸۸۹

قاجار / ۶۱۳, ۷۶۱, ۱۰۹۶

قاسم اف / ۸۳۵

قاسم، عبدالکریم (ژنرال) / ۱۴۸, ۶۸۵

قاسملو، اسماعیل / ۷۹, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳, ۹۳۱

قاس_مل_و، عب_دال_رحم_ن / ۷۹, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳, ۹۳۱

قاسمی، احمد / ۴۷, ۷۰, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۵, ۱۰۷, ۱۱۲, ۱۱۹, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۸,

۱۳۹, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۷۵, ۱۷۸, ۱۷۹, ۲۰۶, ۲۰۶, ۳۱۱,

۴۲۶, ۴۹۵, ۵۳۰, ۵۳۴, ۵۵۹, ۶۳۸, ۷۶۱, ۱۰۲۹, ۱۰۹۵, ۱۰۹۹

قاضی، قاسم / ۵۰۵

قاضي، محمد/ ۱۱۵, ۷۷۷

قالي بافان/ ۵۰۵

قبادي، بهرام/ ۶۰

ص : ۱۱۸۷

قبادی، حسین (افسر شهربانی) / ۷۶, ۱۴۰

قبادیان / ۱۲۶

قدس (شهر) / ۱۱۲۰

قدکساز، مجید / ۶۳۹

قدوسی، علی (شهید) / ۵۵۶

قدوه، محمدرضا / ۱۳۰, ۱۵۰, ۱۷۲, ۱۷۴, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۸۱, ۱۸۶, ۱۸۸, ۲۲۸, ۳۲۲

قذافی، معمر / ۲۷۸

قرارداد / ۱۹۲۱ / ۱۰۶۶

قرارداد گس - گلشائیان / ۷۵, ۱۳۶

قرارداد نفت / ۱۹۳۳ / ۳۶۱, ۳۶۲

قربانی نژاد، هوشنگ / ۲۳۷, ۵۲۳, ۵۲۷, ۵۷۲, ۶۱۹

قرقیزستان شوروی / ۳۳

قریب (قریب) / ۶۰۰

قریشی، امان الها / ۱۱۵, ۱۱۹, ۱۳۳, ۵۳۰, ۵۳۱, ۵۴۱, ۶۲۵

قریقوریان، مارتیک / ۲۰۰

قزاقستان / ۱۹۱

قرلچی، حسن / ۲۳۶, ۳۸۰

قزوین / ۷۰, ۱۰۶, ۱۶۲, ۱۷۲, ۵۸۴, ۶۲۶, ۶۳۷, ۶۴۰, ۶۴۲, ۷۶۲, ۷۶۶

قشقایبی، بهمن / ۴۸

قشقایى، خسرو / ۱۰۹، ۱۴۸، ۲۸۱

قشقایى، ناصر / ۱۰۹

قطب زاده، صادق / ۳۱۰، ۳۳۷، ۳۷۱

قفقاز / ۱۴۲، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۶۸، ۵۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۸۳۱

قلمبر، حسین (نام مستعار سیامک) / ۶۰، ۱۳۲، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۸، ۳۷۴، ۴۸۱

قلی اوف، حسین عباس قلی یوویچ / ۸۰۷، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۴۲، ۸۴۴

قم / ۹۳، ۳۳۸، ۵۷۲، ۶۲۶، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۸۷

قندی، حسین / ۵۳۳

قهرمانی (دکتر) / ۹۱

قهرمانی، اسداله / ۶، ۷۷۵

قهرمانی، صفر / ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱

قوام، احمد (قوام السلطنه) / ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۷، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۶، ۳۰۴، ۳۰۶، ۵۷۵، ۵۷۶،

۱۰۳۱، ۱۰۳۵، ۱۰۴۹، ۱۰۶۷، ۱۰۷۶، ۱۰۹۰، ۱۰۹۷، ۱۱۲۴

قوبا / ۲۰۱

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ / ۴۲، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۱۱۴، ۱۵۱، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۶، ۹۴۳، ۱۰۲۷

قیام ۲۱ آذر / ۱۰۱۹، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲

قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ / ۳۴۶

قیام تبریز / ۶۲

قیام تنباکو (۱۸۹۱ _ ۱۳۰۹ق) / ۶۵۹

قیام عشایر جنوب (۱۳۴۲-۱۳۴۱) / ۳۰۹

قیام کمون پاریس (۱۸۷۱ م.) / ۶۷۷, ۱۵

قیام مردم (نشریه) / ۵۳۳

ک

بدرآباد / ۱۴۲

کا. گ. ب (کتاب) / ۸۲۳

کا. گ. ب آذربایجان شوروی / ۱۱۰۴, ۱۱۰۹, ۱۱۱۰

کائوتسکی، کارل / ۶, ۷۸۳

کابل / ۱۱۸، ۶۹۵، ۸۷۴، ۸۸۰، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۹۰۲، ۹۲۲، ۹۶۳، ۹۹۷، ۱۰۰۳، ۱۱۰۷

کابلوف، زامير بنيويچ / ۸۰۷

کاپيتال (کتاب) / ۴۱

کاتن، اوژنی (فيزيکدان فرانسوی خانم) / ۷۵۶

کاخ دادگستری / ۵۷۴

کاخ کرملین / ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۹، ۸۲۱، ۸۲۲

کار (نشریه) / ۳۷۶

کار و دانش (نشریه) / ۵۳۴، ۵۲۸

کارت، جیمی / ۸۱

کارلسروهه / ۲۰۶

کارمل، ببرک / ۸۷۴

کاریلو، سانتیاگو / ۲۳، ۲۴، ۵۰

کازاخستان / ۱۹۱، ۲۰۱

کاسترو، رائول / ۵۰، ۵۱

کاسترو، فیدل / ۲۰، ۳۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳

کاشان / ۵۸۴، ۶۳۷، ۶۴۲

کاشانی، سيدابوالقاسم (آيت الله) / ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۲۹۵، ۳۴۹،

۷۸۷، ۱۰۲۴

کاشانی، ولی الله / ۵۳۳

کاظم زاده ایرانشهر / ۱۱۱۵

کاظمی، محمد / ۲۳۸، ۵۸۲

کافتارادزه، سرگئی / ۷۲، ۱۰۶، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۰۳۵، ۱۰۷۲

کاک سمکو (سرهنگ علیار) / ۳۸۲

کامبخش، عبدالصمد / ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۹۱، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۲۷، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۱۷، ۵۱۳، ۵۵۹، ۵۷۲، ۶۴۹، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۸۸، ۶۸۹، ۸۰۱، ۱۰۱۹، ۱۰۴۹، ۱۰۹۸

کامبوج / ۱۷

کانادا / ۸۹۶

کانون پزشکان ایرانی / ۶۴۹

کانون جوانان دمکرات ایران / ۵۳۲، ۷۱۰، ۷۱۱

کانون دانش آموزان ایران (دمکرات) / ۵۳۷، ۵۶۶، ۵۹۱، ۷۰۴، ۷۱۳، ۷۱۷، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۵، ۷۳۹، ۷۴۸

کانون صنفی فرهنگیان / ۴، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۷، ۵۹۳، ۷۰۴، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۸

کانون لکوموتیو رانان / ۵۷۴

کانون نویسندگان ایران / ۳۴۵، ۷۷۰، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰

کانون وکلای دادگستری / ۷۶۹

کاوه (مجله) / ۵۱۳

کاوه، علی اکبر / ۹۱

کاویان / ۱۶۵، ۸۲۳

کباری، علی / ۱۰۸

كبيرى (نام مستعار رضا)، (سرهنك) / ۶۹۶,۶۹۳,۸۳

كپنهاك / ۷۲۹

کتاب سیاه (کتاب) / ۳۹۵, ۶۹۱

کتابانی، علی (حیدر) / ۲۱۶, ۴۷۷, ۶۷۵, ۶۷۶, ۶۷۷

کرج / ۷۸, ۴۲۲, ۵۸۰, ۶۲۶, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۳۶

کردستان ایران / ۳۸۰, ۳۸۱, ۱۰۳۹, ۱۰۴۰

کردستان ترکیه / ۱۰۳۹

کردستان عراق / ۱۰۳۹

کردستان / ۴۷, ۴۸, ۶۸, ۷۴, ۷۹, ۸۷, ۱۰۷, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۳۵, ۲۳۱, ۳۷۵, ۳۷۹, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۳, ۴۵۸, ۴۸۶, ۶۰۲, ۶۴۰, ۶۹۰,

۷۳۱, ۷۶۶, ۹۴۹, ۱۰۱۸, ۱۰۳۱, ۱۰۳۸, ۱۰۳۹, ۱۰۴۰, ۱۰۴۱, ۱۰۴۲, ۱۱۲۴

کرمان / ۵۰۳, ۵۷۲, ۵۸۴, ۶۰۲, ۶۴۰, ۶۴۲

کرمانشاه / ۲۱۱, ۲۱۸, ۴۸۰, ۵۵۳, ۵۷۵, ۷۶۱

کرمانشاهان / ۸۲۶

کرنسکی / ۶۸۱

کره شمالی / ۳۲, ۳۵, ۶۷, ۲۷۰, ۷۰۸, ۷۲۶, ۷۸۳

کره / ۶۷, ۲۹۸, ۳۲۵

کروپوتکین / ۳۹

کریم اف / ۱۴۲

کریمی، نصرت / ۷۷۷

کوزراهه (کتاب) / ۶۱, ۶۴, ۶۸, ۸۳, ۸۸, ۹۰, ۱۰۰, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۱۴, ۱۱۹, ۱۲۹, ۱۴۳, ۱۴۷, ۱۹۹, ۲۰۹, ۲۴۰, ۲۶۸, ۳۰۶,

۳۰۹, ۳۱۵, ۳۲۳, ۴۲۸, ۴۲۹, ۵۶۱, ۵۶۶, ۵۶۷, ۶۲۰, ۶۲۶, ۶۳۷, ۶۴۹, ۶۸۸, ۷۶۱, ۸۲۰, ۸۷۶, ۸۹۸, ۱۰۰۱, ۱۰۹۴, ۱۰۹۵,

۱۱۰۲, ۱۱۱۲, ۱۱۲۲, ۱۱۲۳, ۱۱۲۵, ۱۱۳۳, ۱۱۳۷, ۱۱۳۸, ۱۱۳۹

کسرای، سیاوش / ۲۳۰، ۲۳۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۷۷۲، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۶۶، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۹۰۳، ۹۱۸، ۹۲۲، ۹۲۴،
۱۰۰۵، ۹۹۸

کسروی، احمد / ۷۹۲، ۱۱۲۳

کسمائی، میرزا حسین / ۶۲

کسمایی، علی اکبر / ۱۱۳۹

کسیلی یوف، ویکتور باکویوویچ / ۸۰۷

کشاوری، جمشید / ۹۹

کشاوری، خدیجه / ۵۳۴

کشاوری، فریدون / ۷۰، ۷۱، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۷،
۱۷۲، ۱۷۴، ۴۹۵، ۵۳۱، ۵۳۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۷

کشاوری، کریم / ۷۷۷

کشاوری، محمد علی / ۷۷۷

کشاوری، کیخسرو / ۳۱۵

کشکولی، ایرج / ۴۸

کفیل الدوله، محسن میرزا / ۹۲، ۱۰۹۶

کلابس، دوبویس / ۲۱

کلانتری، ایوب / ۷۹

کلوزویتس (ژنرال) / ۲۵۰

کلن / ۲۰۶

کله (پروفسور) / ۳۳۹

کلوپ مرکزی حزب در تهران / ۴۲۵

کمپانی متحد هند شرقی / ۳۰۰

کمون پاریس / ۴۰, ۴۱, ۴۳

کمونیست (مجله) / ۲۴۶

کمیته ایالتی تهران / ۷۱۶

کمیته ۱۲ نفره رشت / ۶۶۰

کمیته امنیّت دولتی شوروی (کا.گ.ب) / ۸۷۱

کمیته انقلاب اسلامی / ۸۴۴

کمیته ایالتی آذربایجان / ۱۹۸, ۱۹۹, ۴۷۲, ۶۳۷, ۸۶۶

کمیته ایالتی اصفهان / ۸۶۶

کمیته ایالتی تهران / ۱۱۴, ۲۳۶, ۳۲۴, ۴۲۰, ۴۲۳, ۴۵۶, ۴۶۲, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۹, ۵۱۶, ۵۲۳, ۵۴۲, ۵۷۲, ۶۲۲, ۶۲۵, ۶۲۶, ۶۲۷,

۶۲۸, ۶۲۹, ۶۳۰, ۶۳۱, ۶۳۲, ۶۳۴, ۶۳۵, ۶۳۶, ۶۴۶, ۶۶۹, ۷۱۴, ۷۱۶, ۷۱۷, ۷۶۲, ۷۶۳, ۸۳۶, ۸۵۲, ۸۶۷, ۸۶۸, ۹۰۹

کمیته ایالتی فارس / ۸۶۶

کمیته ایالتی گیلان / ۸۶۶

کمیته ایالتی مازندران / ۴۶۵, ۴۷۲

کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر / ۳۴۵

کمیته برون مرزی حزب توده ایران / ۸۶۴, ۸۶۵, ۸۶۶, ۸۶۷, ۸۶۸, ۸۶۹, ۸۷۱, ۸۷۵, ۸۸۱, ۸۸۲, ۸۹۰, ۹۸۹, ۱۰۱۶, ۱۰۲۰

کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم / ۱۳

کمیته بین المللی جنبش هـ ای کودکان و نوجوانان (CIMEA) / ۷۳۹, ۷۲۷, ۵۶۶

کمیته حزبی کابل / ۸۹۶

کمیته داخلی حزب توده ایران / ۸۶۷, ۸۶۸, ۸۶۹, ۸۷۰, ۸۷۱, ۸۷۸, ۸۹۱

کمیته کابل / ۸۹۴, ۹۲۰

کمیته کردستان / ۳۸۰, ۳۸۱

کمیته کشوری افغانستان / ۸۹۳, ۸۹۴

کمیته مرکزی (ایالتی تهران) / ۶۲۱, ۸۸۵

کمیته مرکزی حزب بلشویک روسیه / ۹

کمیته مرکزی حزب توده / ۸۵, ۱۱۸, ۱۴۵, ۱۵۰, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۸, ۱۹۶, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۳۱, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۷۵, ۲۸۰, ۲۹۲,
۳۱۷, ۳۴۶, ۳۵۰, ۳۶۷, ۳۸۰, ۳۸۲, ۳۸۸, ۴۱۷, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۲۹, ۴۵۹, ۴۶۴, ۴۷۱, ۴۷۲, ۴۷۳, ۴۹۵, ۴۹۶, ۵۱۲, ۵۱۳, ۵۱۶,
۵۳۱, ۵۳۵, ۵۳۷, ۵۳۹, ۵۴۱, ۵۵۱, ۵۵۲, ۵۵۳, ۵۵۴, ۵۵۵, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۹, ۵۷۱, ۵۷۳, ۵۷۸, ۵۹۱, ۵۹۲, ۵۹۳,
۵۹۷, ۶۰۰, ۶۱۸, ۶۲۱, ۶۴۷, ۶۴۸, ۶۴۹, ۶۵۲, ۶۵۵, ۶۶۴, ۶۶۷, ۶۸۹, ۶۹۱, ۷۱۴, ۷۴۸, ۷۵۷, ۷۶۲, ۷۶۸, ۷۶۹, ۷۸۹, ۷۹۶,
۷۹۷, ۸۲۶, ۸۳۵, ۸۳۶, ۸۳۷, ۹۳۲, ۹۵۷, ۱۰۱۶, ۱۰۱۷, ۱۰۱۸, ۱۰۲۱, ۱۰۲۵, ۱۰۳۳, ۱۰۴۳, ۱۰۷۰, ۱۰۷۵, ۱۰۹۵, ۱۰۹۸,
۱۱۲۱

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی / ۲۵, ۱۳۳, ۱۴۷, ۸۲۶, ۱۰۹۸

کمیته مرکزی حزب کمونیست چین / ۱۶

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق / ۹۳۲

کمیسیون تبلیغات سازمان ایالتی تهران / ۴۲۱

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد / ۸۹۳

کمیسیون دانش آموزی سازمان ایالتی ته_ران جوانان توده / ۷۳۹

کمیترین و خاور (کتاب) / ۲۹۸, ۳۱۱

کنت، اگوست / ۳۹۴

کندلی، غفار / ۲۰۰, ۹۱۰, ۹۱۶

کندی، جان. اف / ۸۱, ۳۰۸, ۳۱۵, ۶۱۲

کنسولگری افغانستان / ۸۳۶, ۸۳۸, ۸۳۹

کنسولگری شوروی / ۸۲۶

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور / ۸۵, ۳۱۲, ۷۲۸

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی / ۴۷, ۸۵, ۲۰۵, ۳۱۲

کنفدراسیون محصلین ایران / ۷۹

کنفرانس اشتوتگارت / ۷۰۶

کنفرانس ایالتی تهران / ۵۲۹

کنف_رانس ب_وروی بین المللی اترناسیونال سوسیالیستی جوانان / ۷۰۶

کنفرانس بین المللی دانشجویان» (۷۰۹) / I.S.C

کنفرانس بین المللی زنان / ۷۵۵, ۷۵۹

کنفرانس تهران / ۱۱۴

کنفرانس جهانی جوانان / ۷۰۸

کنفرانس سوسیالیست های ترکیه / ۳۰۱

کنف_رانس م_لی ح_زب توده ایران / ۴۲۹, ۸۹۳, ۸۹۷, ۹۹۷

کنف_رانس مل_ی / ۸۹۷, ۸۹۹, ۹۰۰, ۹۰۱, ۹۰۲, ۹۰۳, ۹۱۰, ۹۱۳, ۹۱۷, ۹۱۹, ۹۲۰, ۹۲۲, ۹۲۴, ۹۳۵, ۹۵۶, ۹۹۷, ۱۰۰۵

کنفرانـس وحـدت (۱۳۳۹) / ۱۵۰, ۱۹۴, ۱۹۸, ۱۹۹, ۶۳۷, ۶۴۷

کنگـره اتحـادیه عمـومـی دانشجـویان فلسطیـن / ۷۲۹

کنگره سازمان جوانان کمونیست پرتغال (۷۳۰) / JCP)

کنگره اتحادیه ملی دانشجویان سوریه / ۷۲۹

کنگره ارومیه / ۶۳

کنگره اشتوتگارت انترناسیونال دوم / ۷۰۵

کنگره آمریکا / ۹۵۵

کنگره جهانی دانشجویان / ۷۰۸

کنگـره جهـانی زنـان _ کینهاگ دانمارک / ۷۶۸

کنگره جوانان آزاد آلمان (۷۳۰) / FDJ)

کنگره دوم حزب کمونیست / ۶۳

کنگره زنان / ۷۵۹

کنگره شهر گوتا (۱۸۷۵ م) / ۵

کنگره نویسندگان ایران / ۷۷۶

کنگو (برازاویل) / ۶۸۵

کهنموئی، محمدتقی / ۷۷۷

کوئوسینین، هرتا / ۱۴۷, ۷۶۸

کوالسون (پروفوسور) / ۳۳۹

کوبا / ۲۰, ۳۶, ۴۷, ۴۸, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۸, ۵۹, ۲۶۴, ۲۷۰, ۷۸۳, ۱۱۰۳

کوتن (خانم) / ۷۶۷

کوچشکوف، آناتولی نیکولایوویچ / ۸۰۷

کودتای ۲۸ مرداد / ۲, ۴۷, ۶۵, ۶۷, ۶۸, ۷۷, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۳۴, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۳, ۱۴۵, ۱۶۹, ۱۷۵, ۱۹۱, ۲۰۵, ۲۷۷, ۲۸۱, ۳۰۵,
۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۲۴, ۳۳۷, ۳۴۵, ۳۴۹, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۷۶, ۴۲۸, ۴۷۲, ۵۰۴, ۵۲۱, ۵۲۹, ۵۳۲, ۵۶۰, ۶۰۰, ۶۰۱, ۶۱۸,
۶۱۹, ۶۲۵, ۶۳۸, ۶۶۲, ۶۶۷

۱۱۳۲, ۱۱۲۵, ۱۰۹۰, ۱۰۷۶, ۱۰۶۳, ۱۰۵۰, ۱۰۴۴, ۱۰۲۷, ۱۰۲۴, ۹۰۱, ۸۷۳, ۷۸۷, ۷۵۷, ۷۴۰, ۷۲۸, ۷۱۳, ۷۱۱, ۷۰۹, ۶۹۱

کودتای آمریکایی سوهارتو / ۳۶

کودتای تره کی / ۲۸۱

کودتای ثور در افغانستان / ۶۸۵, ۶۸۶

کودتای سوم اسفند / ۱۰۶۵

کودتای نوژه (کتاب) / ۳۸, ۸۵, ۲۲۶, ۲۷۵, ۳۶۹, ۳۷۰, ۴۸۹, ۵۵۲, ۶۶۹, ۶۷۰, ۶۷۵, ۶۷۶, ۶۹۲, ۶۹۴

کوردستان (نشریه) / ۳۸۰, ۵۳۴

کورش (عضو گروه پایمرد) / ۲۱۶

کورش کاکوان / ۵۰۵

کورنفورث، موریس / ۱۱۱۳

کوروالان، لوئی / ۶۷۴

کوزیچکین، ولادیمیر / ۸۳۵, ۸۳۷, ۸۳۸, ۸۳۹, ۸۴۳

کوس_ک (س_ازم_ان بین المللی دانشجویان وابسته به سیا) / ۷۲۸

کولونتای (نویسنده خانم) / ۷۵۵, ۷۵۶

کومله / ۴۸, ۵۷, ۵۸, ۳۶۶, ۳۷۲, ۳۸۲, ۳۸۳, ۴۸۹, ۱۰۴۰

کومین تانگ / ۱۴

کون یرو، نیکلای نیکولاوویچ / ۸۰۷

کونالان (اسم شخص) / ۷۲۴

کونیال، آلوارو / ۲۵, ۶۵۸

کیانوری، نورالدین / ۷۰, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۹, ۸۲, ۸۳, ۹۳, ۹۸, ۱۰۷, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۸, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۷, ۱۲۹, ۱۳۰,
 ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۵, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۵۰, ۱۵۲, ۱۵۴, ۱۵۵, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۲,
 ۱۶۳, ۱۶۷, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۱, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۵, ۱۷۶, ۱۷۷, ۱۷۸, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۳, ۱۸۶, ۱۸۸, ۱۹۸, ۲۰۶,
 ۲۰۷, ۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۶, ۲۲۷, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۱, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۴۰, ۲۴۱,
 ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۴۷, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۷۶, ۲۸۱, ۲۹۰, ۲۹۳, ۲۹۴, ۲۹۵, ۲۹۶, ۳۱۱, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۳۴, ۳۴۲, ۳۴۶, ۳۴۷, ۳۴۸, ۳۵۱,
 ۳۵۳, ۳۵۵, ۳۵۶, ۳۵۸, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۶۳, ۳۶۶, ۳۶۷, ۳۷۳, ۳۷۶, ۳۷۸, ۴۱۱, ۴۲۶, ۴۲۹, ۴۶۲, ۴۶۳, ۴۶۴, ۴۷۴, ۴۷۶, ۴۷۸,
 ۴۷۹, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۸۹, ۴۹۵, ۴۹۶, ۵۱۳, ۵۱۵, ۵۱۶, ۵۱۸, ۵۲۳, ۵۲۵, ۵۲۶, ۵۳۰, ۵۳۱, ۵۳۵, ۵۳۷, ۵۴۱, ۵۴۲, ۵۴۵,
 ۵۴۸, ۵۵۱, ۵۵۲, ۵۵۳, ۵۵۴, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۹, ۵۷۱, ۶۱۹, ۶۲۰, ۶۲۵, ۶۲۶, ۶۲۸, ۶۳۸, ۶۴۰, ۶۴۷, ۶۴۸, ۶۴۹, ۶۶۴, ۶۶۵,
 ۶۶۶, ۶۶۷, ۶۶۸, ۶۶۹, ۶۷۰, ۶۷۱, ۶۷۴, ۶۷۵, ۶۷۶, ۶۷۷, ۶۹۰, ۶۹۱, ۶۹۴, ۶۹۵, ۶۹۶, ۶۹۸, ۷۱۳, ۷۱۴, ۷۲۳, ۷۵۹,
 ۷۶۱, ۷۶۰, ۷۶۲, ۷۶۸, ۷۷۰, ۷۷۲, ۷۷۵, ۷۹۶, ۷۹۷, ۸۰۲, ۸۱۷, ۸۲۵, ۸۲۷, ۸۳۲, ۸۳۵, ۸۳۶, ۸۳۷, ۸۳۸, ۸۳۹, ۸۴۱, ۸۴۲,
 ۸۴۳, ۸۴۴, ۸۴۷, ۸۴۸, ۸۴۹, ۸۵۴, ۸۶۴, ۸۷۲, ۹۰۰, ۹۳۱, ۱۰۰۱, ۱۰۱۹, ۱۰۲۱, ۱۰۲۵, ۱۰۲۸, ۱۰۲۹, ۱۰۳۰, ۱۰۴۳, ۱۰۵۴,
 ۱۰۵۷, ۱۰۵۸, ۱۰۶۳, ۱۰۷۳, ۱۰۹۸, ۱۱۰۰, ۱۱۰۱, ۱۱۰۵, ۱۱۰۶, ۱۱۰۹, ۱۱۱۰,

ص: ۱۱۹۳

۱۱۲۱

کیانی، بهمن (ب. کیا) / ۵۱۴

کیروف آباد (گنجه) / ۸۲۳, ۲۰۱

کی مرام، مهدی / ۹۹

کی منش، بهبود / ۴۷۵

کی منش، تقی / ۱۴۵, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۴, ۲۳۶, ۲۴۸, ۳۷۴, ۴۶۲, ۴۷۴, ۴۷۵, ۵۷۲, ۶۲۸, ۶۳۸, ۶۳۹, ۶۴۰, ۹۰۹

کیهان (نشریه) / ۱۱۱۵

کیه_ان، مه_دی / ۱۶۵, ۱۸۷, ۱۹۵, ۲۰۵, ۲۳۶, ۲۳۹, ۴۶۳, ۵۱۴, ۵۴۵, ۵۷۷, ۵۷۸, ۵۸۳, ۵۸۴, ۵۸۶, ۵۸۷, ۱۰۱۷, ۱۰۴۲,

۱۰۸۳, ۱۰۸۴, ۱۰۸۹

مارکس و انگلس کلیات (کتاب) / ۷۸۲

گ

گارودی، روزہ / ۲۰, ۶۱۱, ۸۹۸, ۱۱۲۶, ۱۱۳۹

گایک هر آوانسیان □ آوانسیان، گایک

گالوپ، پ. / ۶۷۸, ۶۸۰, ۶۸۲, ۶۸۵

گالیلہ / ۷۹۴

گاندی، ایندیرا / ۳۰۵

گاندی، ماہاتما / ۳۰۵

گذار مسالمت آمیز (کتاب) / ۳۷۶

گراتس (اتریش) / ۲۰۶

گرامشی، آنتونیز / ۱۱۳۰

گرامی، حسین / ۱۹۷

گرایبو، ی. / ۱۸

گرستان / ۸, ۸۳۱

گرگان / ۱۲۸, ۱۲۹, ۵۳۴, ۵۷۲, ۵۸۴, ۶۰۲, ۶۴۰, ۶۴۲, ۷۶۲, ۷۶۶

گرمسار / ۶۴۲

گرمی (شهرستان) / ۲۰۸

گرومیکو، آندره / ۲۵

گرونوبل (شهر) / ۱۰۹۷

گروه (اس. ارها) / ۲۹۸

گـ گروه ۴ نفـ ره بریـا، مالنکـ وف، خـ روشچـ ف و بولگانین / ۸

گروه ۵۳ نفر / ۹۱, ۱۶۰, ۱۶۱, ۵۱۳, ۶۶۲, ۱۰۲۲, ۱۰۴۹, ۱۰۹۷, ۱۱۳۶, ۱۱۳۷

گروه آذرخش / ۲۱۶

گروه آرش / ۲۰۷, ۲۱۷

گروه آژنگ / ۲۱۸

گروه احمد دانش (دکتر) / ۲۱۸

گروه ارتش آزادیبخش / ۵۵

گروه ارتش خلق / ۵۵

گروه ارتش سرخ / ۵۶, ۳۸۱

گروه بادر ماینهوف / ۵۶

گروه بریگاد سرخ / ۵۶

گروه پایمرد / ۲۱۶

گروه پرتوی _ هاتفی / ۶۶۴

گروه پلنگان سیاه / ۵۶, ۱۹

گروه پویان / ۶۰

گروه پیشتاز / ۵۶

گروه پیکار / ۱۱, ۳۴۰, ۳۴۳, ۳۶۶, ۳۷۲

گروه تلخون / ۲۱۷

گروه توپامارو / ۵۶

گروه جزنی / ۵۹

گروه چریکی (رتش سرخ آلمان) / ۵۶

گروه راه کارگر / ۳۷۲, ۶۲۷, ۹۱۹, ۹۳۱, ۹۳۷, ۹۵۱, ۹۵۷, ۹۹۷, ۱۰۰۹

گروه رنجبر / ۳۶۶

گروه رنجبران / ۴۷, ۳۵۵, ۳۷۲

گروه رهرو / ۲۱۷

گروه زینوویف و کامنف و بوخارین / ۶۳

گروه سوابودا / ۵۷

گروه سیامک / ۲۱۶, ۲۱۸

گروه شورشی سیراماسترا / ۵۰

گروه شهبازی / ۲۱۱

گروه صدای مردم / ۲۱۵, ۲۱۶

گروه صفائی (گروه سیاهکل) / ۵۹

گروه علی شهبازی / ۲۱۸

گروه فرزین / ۲۱۶

گروه فلسطین / ۶۲۷

گروه کاوه / ۶۶۴

گروه مختاری / ۲۱۶

گروه نیما / ۳۶۸

گروه همت / ۶۵۹, ۶۶۰, ۶۶۱

گروهک سهند / ۴۸، ۸۵

گشتاپو / ۸۱۹

گلاویژ، علی / ۱۸۱، ۲۳۶، ۳۸۰، ۴۸۶، ۶۴۱، ۸۳۶، ۱۰۱۸، ۱۰۳۸، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳

گلدواتر (سناتور) / ۹۵۵

گلستان، ابراهیم / ۵۳۰، ۷۷۷، ۱۱۱۶

گلسرخ (نشریه) / ۱۱۱۶

گلسرخی، خسرو / ۳۲۵، ۱۱۱۶

گنبد قابوس / ۷۲

گنبد / ۷۲، ۱۶۵، ۳۳۵، ۶۴۲

گنج شایگان (کتاب) / ۶۱۲

گوادلوپ (کنفرانس) / ۵۶۰

گوته / ۳۰، ۱۱۱۷

گودمان، رودلف / ۸۲۷

گورباچف، میخائیل سرگیوویچ / ۹، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۶، ۹۲، ۳۹۳، ۵۶۲، ۶۸۶، ۶۸۷، ۷۸۵، ۷۹۴، ۸۱۶، ۸۲۶، ۹۴۷، ۱۰۰۵، ۱۰۰۸،

۱۰۰۹، ۱۱۰۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸

گوسی ر GUSIR، اتح___ ادیه عمومی دانشجویان جمهوری عراق / ۷۲۶

گیتی (نشریه) / ۵۳۴

گیرک / ۱۱۱۲

گیزو (مورخ) / ۲۵۶، ۶۰۸

گیلان (نشریه) / ۵۳۲

گیلان / ۹۹, ۱۹۰, ۵۷۲, ۵۸۴, ۶۰۲, ۶۳۷, ۶۴۰, ۶۴۱, ۷۵۹, ۷۶۶, ۸۰۳

گیلانی، سید اشرف الدین / ۶۲

ل

لئون (افسر اطلاعاتی شوروی) / ۲۲۷, ۸۲۵, ۸۳۵, ۸۳۶, ۸۴۳

لئونتیف، ل. / ۵۰۶

لادین (برادر نیما یوشیج) / ۹۱

لاسال، فردیناند / ۴۰, ۴۱, ۴۲

لاشائی، کوروش / ۴۷

لانه جاسوسی آمریکا / ۱۶۰, ۲۲۵, ۳۴۵, ۳۵۱, ۷۳۰

لاهرودی، امیرعلی / ۱۵۰, ۱۷۵, ۱۷۸, ۱۸۱, ۱۸۸

ص : ۱۱۹۵

۱۹۸, ۱۹۹, ۲۲۸, ۲۳۴, ۶۴۷, ۸۶۵, ۸۶۶, ۸۷۲, ۸۷۳, ۸۷۴, ۸۷۵, ۸۸۳, ۸۸۵, ۸۹۰, ۹۰۲, ۹۱۱, ۹۱۶, ۹۲۰, ۹۲۲, ۹۲۴, ۹۳۵,
۱۰۰۵, ۱۱۰۶, ۱۱۱۰

لاھه / ۷۰۹

لاھوتی، ابوالقاسم خان / ۸, ۹۱, ۱۹۰, ۶۸۷, ۶۸۸

لاھیجان / ۷۰, ۱۰۶, ۷۶۶

لاھیجی، م. امین / ۵۵

لاپیزیک / ۱۴۷, ۱۵۰, ۱۵۳, ۱۵۵, ۱۹۴, ۱۹۹, ۲۰۵, ۶۲۰, ۶۲۱, ۶۴۸, ۸۷۴, ۱۰۹۶, ۱۱۰۲

لبنان / ۷۶, ۹۶۰, ۱۰۶۸

لپشین، آنا تولی کنستان تینوویچ / ۸۰۷

لرستان / ۶۰۲, ۶۴۰

لژ فراماسونری / ۹۲, ۱۳۴

لطفی / ۱۲۶

لطفی، محمدرضا (آهنگساز) / ۷۸۱

لطیف زاده / ۹۱

لطیفی، علی / ۲۰۷

لفکفسکی، الکسی / ۲۶۷

لمبتون، آن / ۶۵, ۶۱۳, ۶۱۴

لندن / ۱۳, ۲۰۶, ۲۱۳, ۳۶۶, ۶۷۸, ۶۷۹, ۷۰۸, ۸۶۱, ۱۰۲۱, ۱۱۱۵

لنکران (شهر) / ۸۳۱

لنکرانی، احمد / ۷۸۷

لنکرانی، حسام / ۱۳۹، ۴۷۹، ۱۰۲۶، ۱۰۲۹

لنکرانی، مصطفی / ۱۳۱

لنگرود / ۵۷۱

لنین، و. ال. □ لنین، ولادیمیر ایلیچ (اولیانوف)

لنین، ولادیمیر ایلیچ (اولیانوف) / ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۸، ۶۹، ۸۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۵، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۲، ۴۵۳، ۵۰۶، ۵۱۴، ۵۲۸، ۵۵۸، ۵۸۸، ۵۹۹، ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۵۷، ۶۷۴، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۸، ۶۹۳، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۸۲، ۷۸۳، ۸۶۱، ۸۶۲، ۹۱۱، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۵۰، ۹۵۵، ۹۹۲، ۹۹۴، ۹۹۵، ۱۱۲۷، ۱۱۲۹

لنینگراد / ۸۲۹

لهستان / ۳۲۵، ۵۰۳، ۱۱۱۲

لواسان / ۶۲۶

لود (کارگری به این نام) / ۴۰

لوس آنجلس / ۶۵۱

لوفور، هانری / ۲۰

لوکاج، گنورگ / ۱۱۳۰، ۱۱۳۹

لوکزامبورگ، رزا / ۶، ۷۰۵، ۷۰۶

لوناپارک / ۸۰۶

لونیدوویچ بان سیل-ی یف، الکساندر (سرگرد) / ۸۰۸

لیکنشت، کارل / ۷۰۵، ۷۰۶

لیبی / ۵۰۲, ۶۸۵, ۷۲۶, ۸۳۰

لیسبون / ۷۳۰

ص : ۱۱۹۶

لیسون، ب. / ۲۳

لیقوانی، حاج احتشام / ۶۰۰

لی لی سان / ۱۴

لینکلن، آبراهام / ۶۶

م

مؤسسه انتشارات نوین / ۹

مؤسسه تحقیقات اجتماعی / ۸۶۰

مؤسسه کاپلان / ۱۸

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی / ۴, ۳۸, ۸۵, ۲۷۵, ۳۶۹, ۴۸۳, ۶۶۱, ۶۹۴, ۱۰۹۴

مؤمنی، باقر / ۴۷۳, ۶۰۰, ۶۲۵, ۶۲۶, ۷۷۷

مؤیدپور / ۵۳۳

مائوئیسم و بازتاب آن در ایران (کتاب) / ۱۷, ۲۶۵

مائوسترانکو / ۸۳۵, ۸۳۶

ماتریالیسم تاریخی در شوروی (کتاب) / ۲۷, ۳۳۹

ماتیوس، هربرت / ۵۰

ماجرای مک فارلین / ۹۵۴

مادرید / ۲۳

مارتف / ۳۸۶

مارتینیک / ۵۶۰

مارکس و انگلس، درباره استعمار (کتاب) / ۳۰

م-ارک-س و انگل-س، م-انی-فس-ت ح-زب-کم-ونیس-ت (کتاب) / ۱۰۲

مارک-س، انگل-س، لنی-ن درباره انقلاب اجتماعی (کتاب) / ۲۸۳, ۲۵۶

مارکس، کارل / ۵, ۶, ۷, ۸, ۱۰, ۱۵, ۱۶, ۲۰, ۲۷, ۳۰, ۳۱, ۳۳, ۳۴, ۳۹, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۷, ۴۹, ۵۰, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵,
۵۶, ۵۸, ۱۰۲, ۲۵۶, ۲۵۷, ۲۵۸, ۲۶۱, ۲۹۷, ۳۱۶, ۳۱۹, ۳۷۲, ۳۷۳, ۳۷۶, ۳۸۵, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۲, ۵۰۶, ۵۲۸, ۵۵۸, ۵۹۹, ۶۰۹,
۶۱۰, ۶۱۱, ۶۱۶, ۶۷۷, ۶۷۸, ۶۸۳, ۶۸۴, ۷۰۵, ۷۸۲, ۹۴۱, ۹۹۲, ۹۹۶, ۱۰۱۱, ۱۱۰۰, ۱۱۱۵, ۱۱۲۷, ۱۱۲۸, ۱۱۲۹, ۱۱۳۰

مارکسیسم و کودتاگرایی (کتاب) / ۲۸۱

مارکو، والرئ الکسانروویچ / ۸۰۷

مارکوزه، هربرت / ۲۰, ۳۷۳, ۱۱۳۰

ماریام، هایله (سرگرد) / ۲۸۱

ماریگلا، کارلوس / ۲۰, ۵۵, ۵۶, ۵۹, ۳۷۳

مازندران / ۹۹, ۱۰۶, ۴۶۵, ۵۱۵, ۵۷۲, ۵۷۴, ۵۸۴, ۶۰۲, ۶۳۷, ۶۴۰, ۶۴۱, ۷۵۹, ۷۶۶, ۸۰۳, ۱۰۹۷

ماکائولی (لرد) / ۸۶۱

ماکسیموف / ۷۴

مالنکوف / ۸

مانیفست حزب کمونیست (کتاب) / ۱۴

مانیل / ۷۲۸

مانیلوسکی، رمان / ۱۰۴, ۵۸۷

مایاکوفسکی / ۱۱۱۶, ۱۱۱۷

مبارزان (نشریه) / ۵۳۳

مبارزه طبقاتی در فرانسه (کتاب) / ۴۱

مبارزه قدرت در کرملین (کتاب) / ۹۲

مب_ان_ی_س_وسیا_لیس_م_علمی (کتاب) / ۲۵۶, ۲۶۷,

مبانِ ی علمِ ی ش_عار جبہ_ہ واحد (کتاب) / ۳۰۸

مبشری، محمد علی (سرهنگ) / ۱۳۲, ۱۹۱, ۶۹۰

مترجمی جمال آبادی، ظریف اللہ / ۲۰۸

مترجمی جمال آبادی، مظفر / ۲۰۹

متقی، علی / ۷۸, ۷۹, ۱۱۵, ۱۱۹, ۱۳۲, ۱۷۰, ۱۷۳, ۴۷۲, ۶۲۵, ۶۲۶, ۷۱۰

متین دفتری، ہدایت اللہ / ۱۲۴, ۷۸۹

متین، غلامحسین / ۲۶۷

مجارستان / ۱۸, ۳۳, ۲۰۴, ۵۰۳, ۵۶۶, ۷۲۴, ۷۳۰, ۷۵۹, ۷۸۵

مجاہد (نشریہ) / ۳۶۵, ۳۶۶, ۹۵۵

مجتبایی، نصرت اللہ / ۵۴۱

مجلس سنا / ۱۳۶

مجلس شورای اسلامی / ۲۰۸, ۳۵۵, ۴۹۳, ۵۰۲, ۵۷۱, ۵۹۹, ۸۰۰, ۸۴۸, ۸۵۰, ۸۵۱

مجلس ش_ورای مل_ی ای_ران / ۱۶۷, ۷۶۰, ۱۰۷۲, ۱۰۹۷

مجلس عوام انگلیس / ۱۲۶

مجلسی، شاپور / ۶۴۹

مجمع جهانی جوانان (۷۰۹) / (W.A.Y)

مجمع حقوق زنان / ۷۵۳

مجمع الجزائر کولاگ (کتاب) / ۷۹۵, ۸۱۹

مجموعه آثار لنین (کتاب) / ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۲۷، ۳۱، ۲۵۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۶۱۵، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۴، ۷۰۷، ۷۸۲، ۹۳۹، ۹۵۰

مجموعه اسناد لان-ه-ج-اس-وسی-آم-ریکا (کتاب) / ۶۷، ۳۵۲

مجموعه اسناد مصوب هفدهمی-ن-پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران / ۲۸۰، ۳۵۶، ۳۸۳

مجیری، جعفر / ۱۹۹

مجیری، محمدعلی / ۱۹۹

محبوب، اصغر / ۲۱۷، ۵۱۶، ۷۱۵

محبوبیان، اکبر / ۵۰۶

محضری، ابراهیم / ۱۱۵

محقق زاده، اسماعیل / ۱۳۲

محلله صابونچی (باکو) / ۶۲

محمد طاهر (پسر اسکندر میرزا) / ۹۲

محمدزاده ک-وچ-ری، رفع-ت / ۷۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۳

۵۸۵، ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۵۱

محمدزاده / ۵۷۲، ۶۳۴

محمدزاده، سلیمان / ۱۰۸

محمدزاده، صابر / ۲۳۶، ۵۶۹، ۶۲۷

محمدعلی میرزا / ۶۱

محمدی / ۵۴۳

محمدی، محمدامین / ۶۲۵

محمدی، ملک‌تاج / ۷۶۰

محمدي، ملكه / ۵۸۲, ۶۰۵

محمديون، خليل / ۵۳۳

محمدي وند، مجيد / ۲۰۱

محمود، احمد / ۷۷۷

محمود، پرويز / ۱۱۱۶

محمود، محمود (ميرزا محمود خان) / ۹۳

محيبي (سردار) / ۶۲

مختاري (سرياس) / ۶۴

ص : ۱۱۹۸

مختاری، منوچهر / ۶۹۰

مدرس، سیدحسن (شهید) / ۸۰، ۸۷، ۱۰۶۶، ۱۱۲۴

مدرسه دارالفنون / ۷۵۹

مدرسه دخترانه ناموس / ۹۲

مدرسه عالی فنی تهران / ۴۹۸

مدرسه فیضیه / ۸۱، ۳۳۶

مدرسه مذهبی کاتولیک ها / ۵۰

مدرس ی، فاطمه (نام مستعار سیمین فردین) / ۲۳۷، ۶۶۴، ۶۷۷

مدنی / ۱۹۱

مدودف، ر. آ. / ۹

مدودف، ژورس (ژ. آ.) / ۹، ۹۲

مدودف، وادیم / ۸۲۶

مذاکرات مجل س شس و رای ملی (نشریه) / ۱۰۷

مراغه / ۶۳۷

مراکش / ۲۹۸

مراوه تپه / ۴۵۸

مرتضویان، نسرین / ۲۱۴

مردم (مجله) / ۱۸۶، ۳۱۰، ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۴۴، ۷۲۱

مردم آدینه (نشریه) / ۵۳۱

مردم برای جوانان (نشریه) / ۵۳۱

مردم برای روشنفکران (نشریه هفتگی) / ۵۳۱

مرزبان، رضا / ۸۵

مرکز غیبی تبریز / ۶۶۰

مروج تربیتی / ۵۰۵

مروودشتی / ۶۴۵

مروودشتی، خشایار / ۶۳۹

مسئله آذربایجان / ۱۰۷۶

مساوات، محمدرضا / ۶۱

مسائل اقتصاد سیاسی سرمایه داری (کتاب) / ۶۱۱

مسائل بین المللی (مجله) / ۵۲۲, ۵۲۵, ۵۳۷, ۵۶۴, ۵۶۵, ۶۸۶, ۸۳۶

مسائل سوسیالیسم و وظایف سوسیال دمکراسی (کتاب) / ۶

مسائل صلح و سوسیالیسم (مجله) / ۲۴, ۱۸۷, ۲۰۳, ۲۳۵, ۵۳۷, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۵, ۵۶۶, ۶۴۹, ۶۸۶, ۸۱۳, ۸۱۴, ۱۱۱۵

مسائل کشاورزی (مجله) / ۶۰۶

مسائل کشورهای رهائی یافتۀ (کتاب) / ۲۶۸

مسائل مبرم انقلاب در سئال ۱۳۵۹ (مجموعه پرسش و پاسـخ) / ۳۵۵, ۳۵۶, ۳۶۲

مسائل معاصر آسیا و آفریقا (کتاب) / ۲۶۷

مستحکم (نشریه) / ۵۳۲

مسجد الاقصی / ۱۱۲۰

مسعود، محمد / ۷۵, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۶, ۱۰۲۶

مسکو / ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۶, ۱۸, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۳۰, ۳۵, ۳۶, ۶۴, ۷۸, ۸۹, ۹۱, ۹۲, ۱۱۷, ۱۳۰, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۴۲, ۱۴۵,
۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۸, ۱۶۷, ۱۷۶, ۱۸۷, ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۷, ۱۹۸, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۲۶, ۲۲۷, ۲۳۱,
۲۳۳, ۲۶۶, ۲۶۸, ۲۸۹, ۲۹۶, ۳۰۱, ۳۲۰, ۳۳۴, ۳۴۶, ۳۵۷, ۳۷۰, ۳۸۹, ۴۲۸, ۴۷۳, ۴۷۴, ۵۴۱, ۵۵۹, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۶۴, ۵۷۱,
۶۱۱, ۶۲۰, ۶۲۴, ۶۵۰, ۶۶۴, ۶۶۹, ۶۷۳, ۶۷۴, ۷۰۷

ص : ۱۱۹۹

۷۲۶، ۷۲۹، ۷۸۴، ۸۱۰، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۶، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۶۵، ۸۷۲، ۸۷۷، ۸۹۴، ۹۰۱، ۹۴۰، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹،
۱۰۰۷، ۱۰۱۸، ۱۰۵۳، ۱۰۹۸، ۱۱۱۳

مسکوب، شاهرخ / ۷۷۷، ۴۹۵

مسیح (ع) / ۲۶۱

مشکین، اکبر / ۷۷۷

مشهد / ۲۰۷، ۶۲۸، ۷۶۲، ۷۶۶، ۸۳۶، ۸۳۹، ۱۰۱۷

مشهدی، نوروز / ۲۰۱

مصدق / ۵۰۵

مصدق، محمد / ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۳۰، ۲۹۵،
۳۰۵، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۴۹۵، ۵۲۰، ۵۴۱، ۵۷۶، ۷۳۸، ۷۶۰، ۱۰۲۴، ۱۰۲۷، ۱۰۵۰، ۱۰۷۶، ۱۰۹۰

مصر / ۲۶۶، ۲۸۱، ۲۹۸، ۳۶۶، ۵۰۲، ۷۲۶

مصطفی یف / ۸۲۴

مطهری / ۱۱۲۱

مطهری، مرتضی (شهید) / ۳۲۷، ۷۹۲، ۷۹۳، ۹۲۵، ۹۳۳، ۱۰۲۳

مظفرزاده / ۷۴

معدن لنا / ۹۴۲

معزز، سیدمحمد (نام مستعار احمد) / ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۹۶، ۶۹۸

معصوم زاده / ۱۷۷

معصومی، کاوه / ۶۰۲، ۶۰۵

معظمی (دکتر) / ۱۳۶

معلم، سیدعلی / ۹۱

معلم، هدایت الله / ۲۳۷

معینی، سلیمان / ۳۸۰, ۷۹, ۴۸

مغول / ۸۱۷

مغولستان / ۷۲۶, ۵۵۸, ۲۶۹

مقامی، علی / ۵۴, ۵۲

مقدم مراغه ای، رحمت الله / ۷۷۸

مقدم / ۲۰۶

مقدمه ای بر ماتریالیسم دیالکتیک (کتاب) / ۱۱۱۳

مقرب، معصومه / ۵۳۲

مقربی، احمد (سرلشکر) / ۸۳۰, ۸۲۵, ۶۹۱

مکری، محمد / ۵۵۲

مکزیک / ۷۵۶, ۷۳۹, ۵۰, ۱۰

مکی، حسین / ۱۲۴

مکی نژاد، تقی / ۵۳۱, ۱۰۸

ملا آواره / ۷۹, ۴۸

ملاصدر / ۱۱۲۱, ۲۷۰

ملایر / ۶۳۷

ملك المتكلمين / ۶۱

ملك تاج (ملکه) محمدی (نام مستعار: پروین) / ۵۴۸, ۵۴۵, ۵۱۴, ۲۳۶, ۲۰۴, ۱۸۶

ملک، حسن (مهندس) / ۶۲۵

ملک، حسین / ۳۰۹

ملک، عبدالحسین / ۴۹۵

ملک الشعراى بهار / ۷۸۷

ملکی، احمد / ۳۴۸

ملکی، حسین / ۳۴۸

ملکی، خلیل / ۷۹, ۸۰, ۱۰۷, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۴۳, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۷, ۱۶۸,

ص : ۱۲۰۰

۱۰۹۵, ۹۹۲, ۷۷۷, ۷۱۰, ۶۹۰, ۶۲۵, ۵۳۰, ۴۲۶, ۳۱۱, ۳۰۹, ۳۰۸, ۲۹۵

ملکی، مہدی / ۱۲۶

ممقان / ۶۳۷

من متهم می کنم... (کتاب) / ۱۴۸, ۱۰۹۵

منتظری، حسینعلی (آیت اللہ) / ۸۶۹, ۹۵۹

منشور (نشریہ) / ۵۳۲

منصور، علی (منصورالملک) / ۷۵, ۸۱

منصوری، م. / ۹۵

مہاباد / ۳۸۱, ۵۳۴

مہتدی، علی اکبر (سرہنگ) / ۱۲۶

مہذب السلطنہ (چشم پزشکی) / ۱۳۴

مہراقدم، سعید / ۲۰۷, ۲۰۹, ۹۰۷, ۹۱۹, ۹۹۷

مہربان، رسول / ۲۹۶, ۳۴۶

مہرگان، حیدر □ ہاتفی، رحمان

موزامبیک / ۲۶۷, ۷۲۶

موساد (سازمان جاسوسی اسرائیل) / ۱۳, ۱۰۰۲, ۱۰۲۱, ۱۰۳۴, ۱۰۷۹, ۱۰۸۰, ۱۰۸۷

موس—وی اردبیل—ی، عبدالک—ریم (آیت اللہ) / ۱۰۷۳

مولانا / ۱۱۳۵

مولوی (دکتر) / ۳۸۰

میانہ / ۵۳۴

میتران، فرانسوا / ۴۰، ۵۴، ۱۱۳۲

میررمضانی، فخرالدین / ۵۴۱

میرزا کوچک خان / ۶۳، ۸۰، ۸۶، ۳۰۰، ۱۰۶۶، ۱۱۲۴

میرزاییگی، سیاوش / ۸۲۳

میرمطہری، محمد / ۵۳۴

میرہاشم / ۶۱

میزانی، جواد / ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۱۰۶

میزانی، فرج اللہ (جوانشیر) / ۱۷، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۸۷، ۲۹۶، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۷۳، ۳۷۶، ۴۱۷، ۴۲۷، ۴۴۸، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۹۰، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۲۲، ۵۲۷، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۷۸، ۵۸۷، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۶، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۲۳، ۷۷۰، ۷۸۱، ۷۹۶، ۸۲۷، ۸۳۲، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۵۲، ۹۰۹، ۱۰۱۶، ۱۰۱۹، ۱۰۴۳، ۱۰۵۴، ۱۰۷۸، ۱۱۲۱

میکدہ، میرزا سلیمان خان / ۶۱

میلانیان (ژنرال) / ۱۹۷

میلران / ۳۰۶

میلسپو / ۶۶، ۷۲

میلوانف / ۱۴۸، ۱۵۴، ۸۲۶

مینسک / ۸۹۱، ۸۹۴

ن

نائینی، جلال / ۳۴۸

نابت، بهروز / ۳۸۰

ناپلئون سوم / ۴۰

نادرپور، نادر / ۷۷۷

ننه کرانی / ۲۰۰

نادرى، قدرت الله (دانش) / ۶۴۵,۶۲۶,۷۹

ص : ۱۲۰۱

نازی آباد / ۵۲۰

ناصحی، ابوالفضل / ۱۱۱۶, ۶۲۵

ناصرانی / ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۷, ۲۰۵, ۶۴۸, ۸۶۵, ۸۹۰

ناطق، میرزا جواد / ۶۲

ناظم وزیری / ۵۳۲

ناظمی / ۵۴۳, ۶۰۱

ناعم، ا. / ۵۳۳

نافعی، رضا / ۲۰۶, ۵۱۴

نامه به یک رفیق درباره وظایف سازمانی ما (کتاب) / ۳۸۶, ۵۲۸

نامه مردم (نشریه) / ۲۴, ۱۴۷, ۲۲۹, ۲۳۶, ۲۴۰, ۴۹۶, ۵۳۰, ۵۳۱, ۵۳۷, ۵۳۸, ۵۴۱, ۵۴۵, ۵۷۲, ۶۰۶, ۷۶۹, ۷۷۱, ۸۳۶, ۸۷۵,
۸۸۹, ۸۹۵, ۸۹۹, ۹۰۲, ۹۲۲, ۹۲۶, ۹۲۷, ۹۲۸, ۹۳۰, ۹۳۱, ۹۳۳, ۹۳۴, ۹۵۱, ۹۵۲, ۹۵۴, ۹۵۵, ۹۵۷, ۹۵۹, ۹۶۰, ۹۶۱, ۹۶۲,
۹۶۳, ۹۶۸, ۹۷۰, ۹۹۷, ۱۰۰۴, ۱۰۱۷, ۱۰۴۳, ۱۰۷۵

نامور، رحیم / ۲۰۴, ۲۳۷, ۲۳۹, ۳۱۸, ۴۹۵, ۵۳۲, ۵۴۵, ۸۱۷, ۸۸۴, ۹۰۷, ۹۱۹, ۹۹۸, ۱۰۰۱

نبرد (دین بین فو) در ویتنام / ۴۹

نبرد استالینگراد / ۶۷, ۱۱۱

نبرد توده ها (نشریه) / ۵۳۳

نچار / ۲۰۹

نجف / ۲۱۳

نجفی علوی (خانم) / ۷۵۸

نجفی مقدم نژاد، عزت الله (نجف) / ۵۱۶

نجیب الله (ژنرال) / ۲۸۱, ۸۳۹

نچایف (نظریه پرداز) / ۶۵۶

نخجوان / ۹۱

ندای حقیقت (نشریه) / ۵۳۲

ندای گرگان (نشریه) / ۵۳۴

ندیم، کاظم (نام مستعار عباس) / ۱۵۵, ۲۰۴, ۲۰۷, ۲۳۷, ۶۴۶, ۶۴۸, ۶۷۴, ۸۶۴, ۸۸۲, ۸۹۰

نراقی، احسان / ۸۶۰, ۸۶۱

نراقی، عباس / ۵۳۰

نروژ / ۷۵۶

نریمانوف، نریمان / ۶۶۰

نزیه، حسن / ۷۸۹, ۹۳۱

نصرت السلطان / ۶۱

نظری به سیر انقلاب کشور ما (کتاب) / ۱۱۱۹, ۱۱۲۰

نظری، حسن / ۱۹۷, ۱۹۸, ۵۲۷

نظری، حسین / ۱۳۲, ۲۰۶, ۵۸۷

نعمانی، فرهاد / ۶۰۹, ۶۱۷

نقد اقتصاد سیاسی (کتاب) / ۴۱

نقد سلاح (کتاب) / ۵۵

نقش ایران (نشریه) / ۵۳۲

نقوی، علی محمد / ۶۱۳, ۶۱۴

نکاتی از تاریخ حزب توده ایران (کتاب) / ۳۷۶

نکرومه، قوام / ۲۶۱, ۲۶۳, ۲۷۸, ۲۹۳

نگاهی به جنبش چپ از درون (کتاب) / ۴۷

نگهدار، فرخ / ۶۰, ۳۷۴, ۹۳۸

نمینی اصل، ایوب / ۲۰۱

نھاوند / ۶۳۷

نھاوندی، سیروس / ۴۸, ۷۹

ص: ۱۲۰۲

نهر، جواهر لعل / ۳۰۵

نهضت (نشریه) / ۵۱۳, ۵۲۸

نهضت ۲۱ آذر / ۱۰۳۲

نهضت آزادی / ۸۰, ۸۴, ۲۹۵, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۱۱, ۳۱۳, ۳۳۷, ۳۴۶, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۱, ۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۶, ۷۶۹

نهضت اسلامی اندونزی / ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۱

نهضت اومانیسم قرن ۱۸ میلادی / ۷۵۲

نهضت جنگل / ۱۹۰, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۵

نهضت ملی / ۱۴۱

نوعی، صفر / ۹۵, ۵۳۰, ۵۳۷

نوائی، پرویز / ۱۳۹

نواب صفوی، سیدمجتبی (میرلوحی) / ۷۵

لیتراتورنایاگازتا (مجله ادبی) / ۹۲

نویاژین (مجله) / ۳۶, ۶۸۷

نوتاش، فرح / ۲۱۳

نوخا (شکی)، (آذربایجان شوروی) / ۲۰۱

نوروزی / ۱۷۲, ۱۷۴, ۱۸۴, ۹۲۱

نوروزی، آزاده / ۵۴۴

نوروزی، داود / ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۸۷, ۱۹۵, ۲۳۷, ۴۹۵, ۵۳۰, ۵۳۱, ۵۳۲, ۵۴۱, ۶۴۶, ۸۶۶, ۸۷۳, ۸۷۴, ۸۷۵, ۹۰۲, ۹۲۰, ۹۲۱, ۹۲۲

نوری بیگ / ۳۷۹

نوشین، عبدالحسین / ۹۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۹، ۴۲۶، ۷۰۹، ۷۶۱، ۷۷۷

نوی د (نش—ریه) / ۲۱۰، ۲۲۹، ۳۴۶، ۵۳۵، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۹۲، ۸۶۷، ۸۶۸، ۱۰۵۹

نوید آینده (نشریه) / ۵۳۳

نیروی سوم / ۱۱۴، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۶۲۵، ۱۰۱۰، ۱۰۹۵، ۱۱۳۷

ناظمی زاهدانی (نیک آئین، امیر)، هوشنگ / ۲۰۴، ۲۳۶، ۳۲۳، ۲۸۷، ۴۶۳، ۵۲۲، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۱، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۱۵

نیکاراگوئه / ۲۷۱، ۷۳۹

نیک بین / ۱۲، ۶۳، ۸۸، ۱۹۰

نیک بین، کریم / ۵۵۹

نیکخواه، پرویز / ۷۹، ۶۴۹

نیکسون، ریچارد / ۳۸

نیک نژاد، میراث / ۲۰۱

نیه ره ره، جولیس / ۲۶۱

نیوزویک (مجله) / ۲۲۷

نیویورک تایمز (مجله) / ۵۰، ۳۱۵

و

و. سولدوو نیکوف / ۲۶۷

واپسین نامه ها و مقالات (کتاب) / ۱۰

وارگا (نظریه پرداز) / ۶۱۱

واژه ن_ا_ه_سی_اس_ی _اجتماعی (کتاب) / ۳۲۳

واشنگتن / ۱۰۰۷, ۸۱۵, ۷۵۵, ۶۵۱

واعظ اصفهانی، سید جمال الدین / ۶۱

واقعہ کردستان / ۴۳۵

واکسبرگ، آ. / ۹۲

والاس، هانری / ۱۲۶

والی پور، شاپور / ۵۴۱

والی پور، فریدون / ۶۴۱

ص: ۱۲۰۳

وان مین / ۱۶

واول، (فیلد مارشال) لرد ارل / ۲۵۰

وبـرجـو، کـارتـوسـو (رهبـرسـازمـان انقلابی داراسلام) / ۳۰۱

وحدت آسیا (نشریه) / ۵۳۳

ورامین / ۶۲۶

وربونول، آندرمو لادیمرویچ (سرهنک) / ۸۰۷

ورزی / ۵۰۵

وزارت اطلاعات / ۴، ۲۴۹، ۳۴۹، ۵۹۵، ۶۱۹، ۶۵۵، ۷۴۸، ۷۶۹

وزارت امنیت شوروی / ۹۱، ۹۶، ۶۸۳

وزارت امنیت کشور M.G.B / ۸۲۲

وزارت امور خارجه جمهـوری اسلامـی ایران / ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۳۷

وزارت امور خارجه / ۱۴۸، ۸۳۱

وزارت آموزش و پرورش / ۷۴۰، ۷۴۷

وزارت خارجه اتحاد شوروی / ۷۲، ۸۲۷

وزارت خارجه انگلیس / ۳۷۹

وزارت خواروبار / ۶۶

وزارت داخله آذربایجان / ۱۰۲۰

وزارت دارایی / ۵۱۲

وزارت دفاع / ۵۴۴

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی / ۴۱۰, ۴۳۶, ۴۳۷, ۴۹۱, ۵۰۸, ۵۱۳, ۵۲۳, ۵۲۵, ۵۲۶, ۵۲۷, ۵۳۶, ۵۵۲, ۵۵۵, ۵۸۶, ۶۰۶,
۱۱۲۶, ۷۷۵

وزارت فرهنگ و هنر / ۷۷۳

وزارت کار / ۴۶۸, ۵۸۶, ۸۴۴

وزارت کشور / ۹۱, ۲۲۵, ۴۳۵, ۵۵۲, ۵۵۵, ۵۵۶, ۵۵۷, ۸۰۳, ۸۰۴, ۱۰۳۶, ۱۰۷۱

وزارت نفت / ۵۸۵

وزارت نیرو / ۴۹۹

وطن یولوندا (نشریه) / ۵۳۴

وطن پور، شاپور / ۸۳۰

وفائی، سید کاظم / ۵۳۲

وکیلی، احمد / ۶۲۵

وکیلی، جعفر / ۶۹۰

ولمان، هدایت / ۱۸

وه نر، کارل / ۵۲۸

وولستنکرافت، مری / ۷۵۲

وونیکاس (شبکه مخفی) / ۶۸۰

ویت مین / ۵۵

ویتفوگل / ۶۱۰, ۶۱۱

ویتنام / ۲۰, ۵۰, ۵۵, ۵۸, ۸۶, ۲۶۴, ۲۷۰, ۲۷۲, ۷۲۶, ۷۵۳, ۷۸۳, ۷۸۶, ۱۱۰۳

وین / ۲۰۶, ۵۲۸, ۷۰۶, ۱۰۹۶, ۱۰۹۷

هاتفی، رحمان / ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۹۵، ۲۳۳، ۲۳۶، ۳۶۵، ۳۷۶، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۹، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۳۵، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۶۳، ۶۶۴،
۶۶۵، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۶، ۶۷۷، ۷۹۶، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۳، ۸۴۴

هاریمن / ۱۳۶

هارینگتون، میشل / ۱۹

هاشمی رفسنجانی، علی اکبر (آیت الله) / ۸۷۸، ۹۲۸

ص : ۱۲۰۴

هاشمی، احمد / ۱۲۲, ۱۲۳

هاکوپیان، هاکوپ / ۹۱

هال، گسل / ۲۵

هاله / ۲۲۸

هامبورگ / ۲۰۶

هاملی، سر ادوارد (ژنرال) / ۲۵۰

هامونی، کاظم / ۹۰۶

هامونی، کاوه / ۶۴۰

هتل ایتوریست / ۱۹۹

هتل گست هاوس / ۶۲۱

هجدهم برومرلونی بناپارت (کتاب) / ۴۱

هخامنشی / ۱۱۱۹

هدایت، خسرو / ۷۲

هدایت، شکرالله (سرتیپ) / ۱۲۶

هدایت، صادق / ۵۳۰, ۷۶۱, ۱۱۱۵, ۱۱۲۳

هراج / ۲۰۶

هرمزی، هادی / ۶۳۳

هریمن / ۱۷۰

هزار فامیل / ۶۶, ۶۷

هزارخوانی، منوچهر / ۷۷۸

هژیر / ۷۵

هسیو، چن تو / ۱۴

هلند / ۱۴۱, ۲۰۶, ۲۵۷, ۳۰۰, ۳۰۱, ۷۰۹

هلیل رودی / ۶۰۹

همتی، فرخ / ۷۷۲

همدان / ۲۱۸, ۵۷۲, ۵۸۴, ۶۴۰, ۶۴۲, ۷۶۲, ۷۶۶

همینگوی، ارنست / ۱۱۱۶

هند هندوستان

هند هلند / ۳۰۰

هندوستان / ۳۰, ۳۱, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۷۲, ۲۹۸, ۳۰۲, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۴۰, ۶۰۹, ۶۴۵, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۸۷, ۸۳۰, ۸۶۱, ۱۱۱۲

هوشمند راد، منوچهر / ۴۷۳

هوشمند راد، هما / ۷۶۰, ۷۵۹, ۵۴۲

هوشنگ وزیری / ۱۳

هوشنگی، آقاجان / ۱۷۲

هوشی مینه / ۲۰, ۹۱

هویدا، امیرعباس / ۸۱, ۵۷۷, ۱۰۹۹

هیتلر، آدولف / ۷۲, ۹۵

ی

یاخچی آباد / ۵۲۰

یاشار / ۲۰۸

یزد / ۲۱۶, ۵۷۰

یزدان سپاس، اکبر / ۵۲۳

یزدی (دکتر) / ۱۰۲۵

یزدی، حسین / ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۷۵, ۱۷۶, ۱۷۷, ۱۸۰

یزدی، فریدون / ۱۵۱, ۱۷۵

یزدی، مرتضی / ۷۰, ۷۳, ۷۶, ۷۷, ۱۰۵, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۰, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۲۷, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۹,

۱۴۲, ۱۴۳, ۱۵۱, ۱۶۰, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۷, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۵, ۴۲۶, ۴۷۹, ۱۰۰۴, ۱۰۲۵, ۱۰۹۷

یعقوب اف، میر تیمور / ۸۲۳

یغیکیان / ۶۲

یفتوشنگو (شاعر) / ۱۱۱۷

یک دادگاه تاریخی (کتاب) / ۱۲۹

ص : ۱۲۰۵

یک گام به پیش دو گام به پس (کت_اب) / ۳۸۶, ۳۸۷

یلفانی، محسن / ۷۷۸

یمن جنوبی / ۳۶, ۲۶۷, ۲۷۹, ۲۸۱, ۵۶۱, ۶۸۶, ۶۸۷, ۷۲۵, ۷۲۶, ۷۲۹

یمن / ۱۰۰۹

ینان / ۱۷

ینی شرق (نشریه) / ۵۳۴

یودین / ۲۶۷

یوری (نام مستعار) / ۴۷۳

یوری، گئورگی (آکادمیسین) / ۱۱۱۳

یوسفی، عزیز / ۷۹, ۳۸۰, ۳۸۱

یوسفیان، جواد / ۵۵

یوگسلاوی / ۳۱, ۳۲, ۳۵, ۳۲۵, ۵۵۹, ۶۸۹, ۷۲۶, ۸۲۳

یونان باستان / ۱۱۱۹

یونان / ۶۸, ۵۶۰, ۶۵۶, ۷۵۳, ۷۵۴, ۸۲۳, ۸۶۲

یونسکو / ۷۳۹

۱۸ سال پشتیبانی از خط امام (کتاب) / ۲۹۲, ۳۱۸

۲۱ آذر / ۱۰۳۲

۲۸ مرد (کتاب) / ۳۷۶

ص: ۱۲۰۷

تصاویر

ص: ۱۲۰۸

عکس: ۳۸

حسین قبادی

عکس: ۳۹

محمود بقراطی

عکس: ۴۰

خسرو روزبه

عکس: ۴۱

صمد حکیمی

ص : ۱۲۰۹

عکس: ۴۲

عبدالحسین نوشین

عکس: ۴۳

علی علوی

عکس: ۴۴

حیسن جودت

عکس: ۴۵

اکبر شاندرمنی

ص : ۱۲۱۰

عکس: ۴۶

رفعت محمد زاده (مسعود اخگر)

عکس: ۴۷

احمد قاسمی

عکس: ۴۸

مریم فیروز

عکس: ۴۹

نورالدین کیانوری

ص : ۱۲۱۱

عکس: ۵۰

بالاش آذراوغلی

عکس: ۵۱

سرهنګ سیامک

عکس: ۵۲

احسان طبری

ص: ۱۲۱۲

عکس: ۵۳

هوشنگ ابتهاج

عکس: ۵۴

سیاوش کسرای

عکس: ۵۵

فریدون تنکابنی

عکس: ۵۶

کیومرث زرشناس

ص: ۱۲۱۲

عس: ۵۷

از چپ به راست: کیانوری، کی منش، خاوری، عمویی، عضوی از هیئت ویتنامی

عکس: ۵۸

محمد رضا قدوه

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

